رویدادهای تاریخ اسلام

نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

رویدادهای تاریخ اسلام

ترجمه/ جمعی از پژوهشگران

بانظارت واشراف/ سید علیرضا واسعی

ناشر: پژوهشگاه علوم وفرهنگ اسلامی

معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

تهیه:پژوهشکده تاریخ وسیره اهل بیت (ع)

طراح گرافیک : باسم الرسام

لیتوگرافی وچاپ : الهادی

چاپ اول : تابستان ۱۳۸۵

شمارگان : ۱۴۰۰ نسخه

قیمت : ۱۲۰۰۰ تومان

همهٔ حقوق برای ناشر محفوظ است.

نشانی : قم ، میدان شهدا ، پژوهشگاه علوم وفرهنگ اسلامی

تلفن : ۷۸۳۲۸۳۳ ، دورنگار : ۷۸۳۲۸۳۴

ص .پ : ۳۸۵۸ / ۳۷۱۸۵

وب سایت : www.isca.ac.ir

پست الکترونیک : nashr.isca.ac.ir

ترمانینی،عبدالسلام ،۱۹۱۳-

[احداث التاریخ اسلامی.فارسی]

رویدادهای تاریخ اسلام / عبد السلام ترمانینی ؛ ترجمه جمعی از پژوهشگران ؛ با نظارت واشراف علیرضا واسعی ـ قم : پژوهشگاه علوم وفرهنگ اسلامی ، ۱۳۸۵ .

۶۴۰ ص

جدول، نمودار.(ج .ا)

۱۲۰۰۰۰ ریال :

ISBN: 964-96884-2-0

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا .

کتابنامه .

عنوان اصلی: احداث التاریخ الاسلامی

نمایه .

۱.کشورهای اسلامی ـ تاریخ ـ سالشمار. ۲.کشورهای اسلامی ـ سرگذشتنامه .الف . واسعی، علیرضا، تولد ۱۳۴۳.ب .پژوهشگاه علوم وفرهنگ اسلامی،پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت (ع).ج عنوان

۴۲ . ۳الف ۴ت/ ۳۵/۶۲۷ DS

۹۰۹/۹۷۶۷۱

۱۳۸۵

فهرست

سخنی با خواننده ۲۳
مقدمهٔ مدیر پژوهشکده ۲۵
پیش‌گفتار ۲۹

مقدمه‌ای بر سیر حوادث

۱. حوادث سدهٔ پیش از هجرت

روم و ایران ۳۳
وضعیت جامعه عرب در آستانهٔ بعثت پیامبرﷺ ۳۴
تولد و بعثت پیامبر اسلام ۳۵
مقاومت قریش در برابر دعوت پیامبر ۳۵
دیدار پیامبر با مردم یثرب و دعوت برای رفتن به آن سامان ۳۵
هجرت مسلمانان به یثرب و نگرانی قریش ۳۶
شکست توطئهٔ قتل پیامبرﷺ ۳۶
هجرت پیامبرﷺ به یثرب ۳۶
پی نوشت‌ها: ۳۶
یادداشت‌ها: ۳۷

۲. رویدادهای عصر پیامبر از هجرت تا وفات (۱ ۱۱ ق) یثرب پیش از هجرت

پیامبرﷺ بنیانگذاری جامعه و دولت اسلامی ۳۷
ساختن مسجد و نقش آن در اسلام ۳۷
حمله به کاروان‌های تجاری قریش: جنگ بدر ۳۸
پیمان‌شکنی یهودیان به تلافی پیروزی مسلمانان ۳۸
جنگ قریش علیه مسلمانان به تحریک یهودیان: جنگ احد ۳۸
یهودیان در پی ترور پیامبرﷺ ۳۹
تحریک دوباره قریش توسط یهودیان برای جنگ با مسلمانان: جنگ‌خندق ۳۹
داوری سعد بن معاذ دربارهٔ رفتار یهود بنی‌قریظه ۴۰
چرخش مسلمانان از حالت دفاعی به حالت تهاجمی ۴۰
جنگ‌طلبی و متارکهٔ جنگ: صلح حدیبیه ۴۰
حمله به شهرهای یهودی‌نشین ۴۱
عمرة القضا ۴۱
نامه‌های پیامبر به اُمرا و پادشاهان ۴۱
انتقام قتل حارث بن عمیر سفیر پیامبر: جنگ موته ۴۱
فتح مکه ۴۱
جنگ ثقیف و هوازن ۴۲
جنگ تبوک و دومة الجندل ۴۲
اسلام آوردن نمایندگان قبایل عرب ۴۲
هشدار به اعراب مشرک ۴۲
حجة الوداع ۴۳
ظهور حرکت ردّه ۴۳
بیماری و رحلت رسول خداﷺ ۴۳
محمد، بزرگ احیاگر امت و معمار شکوه آن ۴۳
پی نوشت‌ها: ۴۳
یادداشت‌ها: ۴۴

۳. مسئلهٔ خلافت

پیدایش شورا و قرشی بودن خلیفه ۴۵
گردهمایی در سقیفه و جانشینی ابوبکر، مشاجره بین مهاجرین وانصار ۴۶
موضع بنی‌هاشم قبال بیعت با ابوبکر ۴۶
موضع بنی‌امیه نسبت به بیعت با ابوبکر ۴۶
جانشینی عمر بن خطاب ۴۶
ترور عمر به دست یک ایرانی ۴۷
ماجرای شورا و جانشینی عثمان بن عفان ۴۷
وضع آیین نامهٔ شورا توسط عمر ۴۷
پیشنهاد عبدالرحمان بن عوف در شورا ۴۷
رأی گیری عبدالرحمان بن عوف و انتخاب عثمان ۴۸
نیرنگ عمرو بن عاص، با علی ۴۸
خلافت علی بن ابی‌طالب و آغاز درگیری‌ها ۴۹
عزل کارگزاران عثمان و بازگرداندن آنها توسط معاویه ۴۹
طلحه، زبیر و عایشه در خون‌خواهی عثمان: جنگ جمل ۴۹
پیوستن عمروعاص و مغیرة بن شعبه به معاویه ۴۹
نبرد صفّین و ماجرای حکمیت ۵۰
پی‌آمدهای جنگ صفین ۵۰
خوارج در پی ترور علی ۵۱
صلح حسن بن علی ۵۱
انتقال خلافت به بنی‌امیه و پی‌آمدهای آن ۵۱
در عرصهٔ سیاست ۵۱
در عرصهٔ اقتصاد ۵۲
در مبانی حکم‌رانی ۵۲
۱ ـ شیعه ۵۲
الف) شیعهٔ امامیه (اثنا عشری) ۵۲
ب) شیعهٔ زیدیه ۵۳
ج) کیسانیه ۵۳
د) اسماعیلیه ۵۳
ه) شیعیان غالی ۵۴
۲ ـ خوارج ۵۴
۳ ـ مرجئه ۵۵
۴ ـ اهل سنت ۵۶
فلسفه سیاسی حکومت اموی ۵۶

پی نوشت‌ها: ۵۶
یادداشت‌ها: ۵۸

۴. روند فتوحات اسلامی

فتوحات اسلامی در دوران خلفای راشدین ۶۱
فتوحات در دورهٔ امویان ۶۲
پی نوشت‌ها: ۶۳
یادداشت‌ها: ۶۳

۵. قیام‌ها در دوران امویان

نخست: قیام‌هایی برای دست‌یابی خلافت ۶۴
۱ ـ حسین بن علی بن ابی‌طالب (۶۰ ـ ۶۱ هـ.) ۶۴
۲ ـ عبدالله بن زبیر (۶۱ ـ ۷۳ ق) ۶۵
۳ ـ مروان بن حکم (۶۴ ـ ۶۴ ق) ۶۵
۴ ـ عمرو بن اشدق ۶۵
۵ ـ زید بن علی زین العابدین ۶۵
۶ ـ عبدالله بن معاویه ۶۶
دوم: قیام‌های شیعی ۶۶
توّابین ۶۶
سوم: قیام‌های خوارج ۶۶
۱ ـ در دوران معاویة بن ابی‌سفیان ۶۶
کوفه ۶۶
بصره ۶۶
اهواز ۶۶
۲ ـ دوران عبد الله بن زبیر ۶۶
۳ ـ دوران عبدالملک بن مروان ۶۶
بحرین ۶۶
جزیره ۶۶
طبرستان ۶۷
۴ ـ دوران عمر بن عبدالعزیز ۶۷
۵ ـ دوران یزید بن عبدالملک ۶۷
بحرین ۶۷
موصل ۶۷
۶ ـ دوران هشام بن عبدالملک ۶۷
در اهواز ۶۷
ناحیهٔ جزیره ۶۷
مغرب دور ۶۷
اندلس ۶۷
۷ ـ دوران مروان بن محمد ۶۷
ناحیهٔ جزیره ۶۷
یمن ۶۷
موصل ۶۸
افریقیه ۶۸
چهارم: قیام‌های والیان بر ضد حکومت اموی ۶۸
۱ ـ قیام موسی بن عبدالله بن حازم ۶۸
۲ ـ قیام عبدالرحمان بن اشعث ۶۸
۳ ـ قیام یزید بن مهلّب بن ابی‌صفره ۶۸
پنجم: عصیانگران و شورشیان ضد ظلم و ستم ۶۹
۱ ـ قیام زنگیان ۶۹
۲ ـ قیام عبدالله بن جارود ۶۹
۳ ـ قیام مطرّف بن مغیرة بن شعبه ۶۹
۴ ـ قیام‌های مرجئه ۶۹
حملات به سرزمین‌های اسلامی ۷۰
حملات جراجمه (شورشیان) ۷۰
حملات خزران ۷۰
حملات رومیان ۷۰
علل سقوط دولت امویان ۷۰
اول ـ تعیین دو ولیعهد ۷۰
تعصبات قبیله‌ای و نزاع بر سر خلافت ۷۱
انتقال کشمکش‌ها به مشرق و مغرب ۷۲
دوم ـ گشاده‌دستی و اسراف‌کاری خلفا ۷۲
سوم ـ ستم‌گری والیان ۷۳
چهارم ـ نقض اصل مساوات بین عرب و موالی ۷۳
برنامهٔ اصلاحی عمر بن عبدالعزیز ۷۴
ارزیابی دوران امویان ۷۴
انتقال خلافت به عباسیان ۷۶
پی‌آمدهای زمام‌داری عباسیان ۷۶
فتوحات دوران عباسی ۷۶
پی نوشت‌ها: ۷۷
یادداشت‌ها: ۷۹

۶. قیام‌ها و حملات در دورهٔ اول خلافت عباسیان و پی‌آمدهای آن

۱ ـ قیام به انگیزه دست‌یابی به خلافت ۸۰
الف ـ رقیبان ۸۰
عبدالله بن علی عباسی ۸۰
عبدالله بن مروان بن محمد اموی ۸۰
دحیة بن مصعب اموی ۸۰
سفیانی ۸۰
مأمون ۸۰
عباس بن مأمون ۸۰
عبدالرحمان بن معاویهٔ اموی (الداخل) ۸۰
ب) علویان ۸۰
قیام محمد «نفس زکیة» ۸۰
قیام ابراهیم بن عبدالله محض ۸۰
قیام حسین بن علی طالبی ۸۱
قیام ابن طباطبا ۸۱
قیام ابراهیم بن موسی ۸۱
قیام محمد دیباج ۸۱
قیام عبدالرحمان بن احمد علوی ۸۱
قیام محمد بن قاسم علوی ۸۱
قیام قاسم رسّی ۸۱
قیام یحیی بن عمر علوی ۸۱
قیام حسن بن زید علوی ۸۱
ج ـ خوارج ۸۲
۲ ـ قیام علیه حکمرانان عباسی ۸۲
دوران خلافت ابوالعباس سفّاح ۸۲
دوران خلافت ابوجعفر منصور ۸۲
دوران خلافت هارون الرشید ۸۲
دوران خلافت امین ۸۳
دوران خلافت مأمون ۸۳
دوران خلافت معتصم ۸۳
دوران خلافت الواثق ۸۳
دوران خلافت متوکل ۸۳
قیام زندیقان ۸۳
هجوم به سرزمین‌های اسلامی ۸۳
آشوبگری‌های اعراب ۸۴
جنگ‌های قبیله‌ای ۸۴
ارزیابی دورهٔ اول عباسی ۸۴
فلسفهٔ سیاسی حکومت عباسیان ۸۵
مهم‌ترین مشکلات عباسیان ۸۶
ولایت‌عهدی ۸۷
شعوبیه ۸۹
زندقه ۹۱
اهداف پنهان ایرانیان ۹۲

ابومسلم خراسانی ۹۲
برمکیان ۹۴
بنی‌سهل و طاهریان ۹۵
مسئله خلق قرآن ۹۶
خلاصه و نتیجه‌گیری بحث‌های پیشین ۹۷
مهم‌ترین رخدادهای تاریخی ۹۸
پی‌نوشت‌ها: ۹۸
یادداشت‌ها: ۱۰۱

رویدادهای تاریخ اسلام از ۱ ـ ۱۰ ق

سال ۱ ق = ۶۲۲ ـ ۶۲۳ م ۱۰۲
اسعد بن زرارة ۱۰۲
ولید بن مغیره ۱۰۲
پی‌نوشت‌ها: ۱۰۲
سال ۲ ق = ۶۲۳ ـ ۶۲۴ م ۱۰۳
ابوالبختری ۱۰۳
ابوجهل ۱۰۳
ابولهب ۱۰۳
رقیه دختر پیامبرﷺ ۱۰۴
شیبة بن ربیعه ۱۰۴
عبیدة بن حارث ۱۰۴
عُتبة بن ربیعه ۱۰۴
عثمان بن مظعون ۱۰۴
عقبة بن ابی معیط ۱۰۴
نضر بن حارث ۱۰۴
نوفل بن خویلد ۱۰۵
پی‌نوشت‌ها: ۱۰۵
سال ۳ ق = ۶۲۴ ـ ۶۲۵ م ۱۰۵
ابن اُبی حُمَیق ۱۰۶
حاجب بن زرارة ۱۰۶
حمزة بن عبدالمطلب ۱۰۶
ذکوان بن عبد قیس ۱۰۶
رُمیصاء ۱۰۶
سعید بن العاصی ۱۰۶
شِماس مخزومی ۱۰۶
عبدالله بن جحش ۱۰۶
کعب الاشرف ۱۰۷
مجذّر بلوی ۱۰۷
مصعب بن عمیر ۱۰۷
پی‌نوشت‌ها: ۱۰۷
سال ۴ ق = ۶۲۵ ـ ۶۲۶ م ۱۰۸
خُبیب بن عدیّ انصاری ۱۰۸
زید بن دُثنّه ۱۰۸
زینب دختر خزیمه ۱۰۸
عاصم بن ثابت ۱۰۹
مُرثد غنوی ۱۰۹
پی‌نوشت‌ها: ۱۰۹
سال ۵ ق = ۶۲۶ ـ ۶۲۷ م ۱۰۹
سعد بن معاذ ۱۰۹
عامر بن مالک ۱۱۰
پی‌نوشت‌ها: ۱۱۰
سال ۶ ق = ۶۲۷ ـ ۶۲۸ م ۱۱۰
اُمّ رومان ۱۱۱
اُمّ قرفه ۱۱۱
خسرو پرویز ۱۱۱
پی‌نوشت‌ها: ۱۱۱
سال ۷ ق = ۶۲۸ ـ ۶۲۹ م ۱۱۱
اُعشی قیس ۱۱۲
اُمیة بن ابی صلت ۱۱۲
بشر بن براء ۱۱۲
حارث بن عُمَیر اَزدی ۱۱۳
ولید بن ولید بن مغیره ۱۱۳
پی‌نوشت‌ها: ۱۱۳
سال ۸ ق = ۶۲۹ ـ ۶۳۰ م ۱۱۳
اُم عطیهٔ انصاری ۱۱۴
جعفر بن ابی طالب (طیّار) ۱۱۴
دُرید بن صمّه ۱۱۵
زید بن حارثه ۱۱۵
زینب دختر محمدﷺ ۱۱۵
شیرویه پسر خسرو ۱۱۵
شیمای سعدیه ۱۱۵
عبدالله بن رواحه ۱۱۵
پی‌نوشت‌ها: ۱۱۵
سال ۹ ق = ۶۳۰ ـ ۶۳۱ م ۱۱۶
اردشیر پسر شیرویه پادشاه ایران ۱۱۶
اکثم بن صیفی ۱۱۶
اُم کلثوم دختر محمدﷺ ۱۱۷
شهر براز ۱۱۷
صعصعة بن ناجیه ۱۱۷
ضِمام بن ثعلبه ۱۱۷
عبدالله بن سلول ۱۱۸
نجاشی ۱۱۸
پی‌نوشت‌ها: ۱۱۸
سال ۱۰ ق = ۶۳۱ ـ ۶۳۲ م ۱۱۸
ابراهیم بن محمدﷺ ۱۱۸
ابوعامر راهب ۱۱۹
باذان پسر ساسان ۱۱۹
پوراندخت ۱۱۹
ریحانه، دختر زید ۱۱۹
پی‌نوشت‌ها: ۱۱۹
یادداشت‌ها: ۱۲۰

رویدادهای تاریخ اسلام از ۱۱ ـ ۲۰ ق

سال ۱۱ ق = ۶۳۲ ـ ۶۳۳ م ۱۲۰
آذرمیدخت ۱۲۱
أسود عنسی ۱۲۱
أم زِمْل ۱۲۱
ثابت بن أقرم ۱۲۱
ثمامة بن أثال ۱۲۱
دادویه ساسانی ۱۲۲
زید بن خطاب ۱۲۲
سالم، مولای ابوحذیفه ۱۲۲
عامر بن طفیل ۱۲۲
عبدالله بن ابی‌بکر ۱۲۲
عبدالله بن سهیل ۱۲۲
عبدالله بن عتیک ۱۲۳
فاطمه دختر رسول خداﷺ ۱۲۳
مالک بن نُوَیره ۱۲۳
محمد بن عبدالله ﷺ ۱۲۳
مسیلمهٔ کذاب ۱۲۴
پی‌نوشت‌ها: ۱۲۴
سال ۱۲ ق = ۶۳۳ ـ ۶۳۴ م ۱۲۴
ابوالعاص بن ربیع ۱۲۵
أکیدر کندی ۱۲۵

مالک بن ربیعه ساعدی ۱۷۶
پی نوشت‌ها: ۱۷۶
یادداشت‌ها: ۱۷۶

رویدادهای تاریخ اسلام از ۴۱ ـ ۵۰ق

سال ۴۱ق = ۶۶۱ ـ ۶۶۲م ۱۷۷
صفوان بن امیه ۱۷۷
عثمان بن حنیف ۱۷۸
پی نوشت‌ها: ۱۷۸
سال ۴۲ق = ۶۶۲ ـ ۶۶۳م ۱۷۸
حارث عبدی ۱۷۸
حبیب بن مسلمهٔ فهری ۱۷۸
حذیفة بن اسید ۱۷۹
عثمان بن طلحهٔ عبدری ۱۷۹
لبید عامری ۱۷۹
پی نوشت‌ها: ۱۷۹
سال ۴۳ق = ۶۶۳ ـ ۶۶۴م ۱۸۰
عبدالله بن سلام ۱۸۰
عبدالرحمان بن حارث ۱۸۰
عمرو بن عاص ۱۸۰
محمد بن مسلمهٔ انصاری ۱۸۱
مستورد بن علّفه ۱۸۱
معقل بن قیس ریاحی ۱۸۱
پی نوشت‌ها: ۱۸۱
سال ۴۴ق = ۶۶۴ ـ ۶۶۵م ۱۸۱
ابوموسی اشعری ۱۸۲
رمله دختر ابوسفیان ۱۸۲
عتبة بن ابی سفیان ۱۸۲
پی نوشت‌ها: ۱۸۲
سال ۴۵ق = ۶۶۵ ـ ۶۶۶م ۱۸۲
حُطَیئه ۱۸۳
حفصه دختر عمر ۱۸۳
دحیهٔ کلبی ۱۸۳
ربیع دختر معوّذ ۱۸۳
زید بن ثابت ۱۸۴
مسعود بن عون ۱۸۴
پی نوشت‌ها: ۱۸۴
سال ۴۶ق = ۶۶۶ ـ ۶۶۷م ۱۸۴
شهاب مخزومی ۱۸۴
عبدالرحمان بن خالد بن ولید ۱۸۴
هرم بن حیّان عبدی ۱۸۵
پی نوشت‌ها: ۱۸۵
سال ۴۷ق = ۶۶۷ ـ ۶۶۸م ۱۸۵
ابن اثال ۱۸۵
سلمة بن اکوع ۱۸۵
عبدالله بن سوّار عبدی ۱۸۵
پی نوشت‌ها: ۱۸۵
سال ۴۸ق = ۶۶۸ ـ ۶۶۹م ۱۸۶
عمره دختر مرداس ۱۸۶
کنستانتین سوم ۱۸۶
پی نوشت‌ها: ۱۸۶
سال ۴۹ق = ۶۶۹ ـ ۶۷۰م ۱۸۶
عبدالعزیز بن زرارهٔ کلابی ۱۸۶
پی نوشت‌ها: ۱۸۷
سال ۵۰ق = ۶۷۰ ـ ۶۷۱م ۱۸۷
اروی دختر حارث ۱۸۷
امامه دختر ابی العاص ۱۸۷
حسن بن علی ۱۸۷
حکم بن عمرو غفاری ۱۸۸
حارث بن کلده ۱۸۸
خالد سدوسی ۱۸۸
صفیه بنت حییّ ۱۸۹
عبدالرحمان بن سمُره ۱۸۹
عفرای عذریه ۱۸۹
فاطمه دختر قیس ۱۸۹
کعب بن مالک سلمی ۱۸۹
مغیرة بن شعبه ۱۸۹
میمونه دختر حارث ۱۹۰
نائله دختر فرافصه ۱۹۰
وائل بن حجر ۱۹۰
پی نوشت‌ها: ۱۹۰
یادداشت‌ها: ۱۹۱

رویدادهای تاریخ اسلام از ۵۱ ـ ۶۰ق

سال ۵۱ق = ۶۷۱ ـ ۶۷۲م ۱۹۲
سعید بن زید عدوی ۱۹۲
عبدالرحمان عنزی ۱۹۲
جریر بجلی ۱۹۲
حِجر بن عدی ۱۹۲
عثمان بن ابی العاص ۱۹۳
پی نوشت‌ها: ۱۹۳
سال ۵۲ق = ۶۷۲م ۱۹۳
ابوبَکرهٔ ثقفی ۱۹۳
زیاد عِجلی ۱۹۳
عمران بن حصین ۱۹۳
معاویة بن حدیج ۱۹۳
پی نوشت‌ها: ۱۹۴
سال ۵۳ق = ۶۷۲ ـ ۶۷۳م ۱۹۴
ربیع بن زیاد حارثی ۱۹۴
زیاد بن ابیه ۱۹۴
عبدالله حارثی ۱۹۵
عبدالرحمان بن ابی‌بکر ۱۹۵
فضالة بن عبید انصاری ۱۹۵
فیروز دیلمی ۱۹۶
پی نوشت‌ها: ۱۹۶
سال ۵۴ق = ۶۷۳ ـ ۶۷۴م ۱۹۶
ابوایوب انصاری ۱۹۶
ابو قتادهٔ انصاری ۱۹۶
اُسامة بن زید ۱۹۷
جویریه دختر ابوسفیان ۱۹۷
حسان بن ثابت ۱۹۷
حکیم بن حزام ۱۹۷
سُحبان بن وائل ۱۹۸
سفیان بن عوف ۱۹۸
سهم بن غالب ۱۹۸
معن بن یزید ۱۹۸
پی نوشت‌ها: ۱۹۸
سال ۵۵ق = ۶۷۴ ـ ۶۷۵م ۱۹۹
أرقم بن عبد مناف ۱۹۹
سجاح دختر حارث ۱۹۹
سعد بن ابی‌وقاص ۱۹۹
مالک السّرایا ۱۹۹
یزید بجلی ۲۰۰
پی نوشت‌ها: ۲۰۰

سال ۵۶ق = ۶۷۵ـ۶۷۶م ۲۰۰
جویریه دختر حارث ۲۰۰
رویفع بن ثابت ۲۰۰
قثم بن عباس ۲۰۰
پی نوشت‌ها: ۲۰۱
سال ۵۷ق = ۶۷۶ـ۶۷۷م ۲۰۱
ام سلمهٔ مخزومی ۲۰۱
عبدالله بن مغفّل ۲۰۱
پی نوشت‌ها: ۲۰۱
سال ۵۸ق = ۶۷۷ـ۶۷۸م ۲۰۱
صفوان بن معطّل ۲۰۱
عایشه دختر ابوبکر ۲۰۲
عروة بن حدیر ۲۰۲
عقبة بن عامر جهنی ۲۰۲
یزید رهاوی ۲۰۲
پی نوشت‌ها: ۲۰۲
سال ۵۹ق = ۶۷۸ـ۶۷۹م ۲۰۳
ابومحذوره ۲۰۳
ابوهریره ۲۰۳
سعید بن عاص ۲۰۳
شیبة بن عثمان ۲۰۳
عبدالله بن عامر ۲۰۳
پی نوشت‌ها: ۲۰۴
سال ۶۰ق = ۶۷۹ـ۶۸۰م ۲۰۴
زرقاء همدانی ۲۰۴
سلمی دختر حفصه ۲۰۴
سمرة بن جندب ۲۰۴
عقیل بن ابی‌طالب ۲۰۵
عمرو بن زبیر ۲۰۵
عمرو بن منتفق ۲۰۵
قیس بن سعد ۲۰۵
مالک بن ریب ۲۰۶
مسلم بن عقیل ۲۰۶
معاویة بن ابی‌سفیان ۲۰۶
هانی بن عروه ۲۰۷
پی نوشت‌ها: ۲۰۷
یادداشت‌ها: ۲۰۷

رویدادهای تاریخ اسلام از ۶۱ـ۷۰ق

سال ۶۱ق = ۶۸۰ـ۶۸۱م ۲۰۸
حبیب بن مظاهر ۲۰۹
حرّ تمیمی ۲۰۹
حسین بن علی ۲۰۹
حمزهٔ اسلمی ۲۱۰
عباد بن علقمه مازنی ۲۱۰
علی بن حسین ۲۱۰
مرداس بن حدیر ۲۱۰
ولید بن عقبه ۲۱۱
پی نوشت‌ها: ۲۱۱
سال ۶۲ق = ۶۸۱ـ۶۸۲م ۲۱۱
اسماء بن خارجه ۲۱۲
رباب دختر امرؤ القیس ۲۱۲
زینب دختر علی بن ابی‌طالب ۲۱۲
سعید بن عثمان بن عفان ۲۱۲
علقمة بن قیس ۲۱۲
مسلمة بن مخلد ۲۱۲
منذر بن حرمله ۲۱۳
پی نوشت‌ها: ۲۱۳
سال ۶۳ق = ۶۸۲ـ۶۸۳م ۲۱۳
سائب خاثر ۲۱۳
عبدالله بن حنظله ۲۱۳
معقل بن سنان ۲۱۳
پی نوشت‌ها: ۲۱۴
سال ۶۴ق = ۶۸۳ـ۶۸۴م ۲۱۴
ابوالمهاجر ۲۱۴
ضحاک فهری ۲۱۵
عُقبة بن نافع ۲۱۵
مسلم بن عقبهٔ مرّی ۲۱۵
مسوّر بن مخرمه ۲۱۵
مصعب زهری ۲۱۵
معاویة بن یزید ۲۱۶
ولید بن عتبه ۲۱۶
یزید بن معاویه ۲۱۶
پی نوشت‌ها: ۲۱۷
سال ۶۵ق = ۶۸۴ـ۶۸۵م ۲۱۷
ابن بجدل ۲۱۸
حبیش بن دلجه ۲۱۸
سلیمان بن صُرد ۲۱۸
صخر مزنی ۲۱۸
عبدالله ازدی ۲۱۸
عبدالله بن عمرو بن عاص ۲۱۸
عبدالله بن مسعده ۲۱۹
کنستانتین چهارم ۲۱۹
مالک بن هبیره ۲۱۹
مروان بن حکم ۲۱۹
نافع بن ازرق ۲۲۰
نابغهٔ جعدی ۲۲۰
نعمان بن بشیر ۲۲۱
ولید بن عُصیر ۲۲۱
پی نوشت‌ها: ۲۲۱
سال ۶۶ق = ۶۸۵ـ۶۸۶م ۲۲۱
حصین بن نمیر ۲۲۲
شمر بن ذی الجوشن ۲۲۲
عبیدالله بن زیاد ۲۲۲
عمر بن سعد بن ابی‌وقاص ۲۲۲
یزید بن انس ۲۲۲
پی نوشت‌ها: ۲۲۲
سال ۶۷ق = ۶۸۶ـ۶۸۷م ۲۲۳
احنف بن قیس ۲۲۳
شرحبیل بن ذی الکلاع ۲۲۳
شریک بن حدیر ۲۲۳
عَمره دختر نعمان ۲۲۴
محمد بن اشعث ۲۲۴
مختار ثقفی ۲۲۴
پی نوشت‌ها: ۲۲۵
سال ۶۸ق = ۶۸۷ـ۶۸۸م ۲۲۵
ابن ماحوز ۲۲۵
عبدالله بن عباس ۲۲۵
عبیدالله بن حر ۲۲۶
عبیدالله بن علی ۲۲۶
عدی بن حاتم ۲۲۶
عمران بن حذیفه ۲۲۶
قیس بن ذریح ۲۲۷
لبنی دختر حباب ۲۲۷

لیلی عامری ۲۲۷
مجنون لیلی ۲۲۷
پی‌نوشت‌ها: ۲۲۸
سال ۶۹ق = ۶۸۸ـ۶۸۹م ۲۲۸
ابوالاسود دؤلی ۲۲۸
حارث کذاب ۲۲۸
زهیر بلوی ۲۲۹
قبیصة بن جابر ۲۲۹
کُسیله بربری ۲۲۹
نجدهٔ حروری ۲۲۹
پی‌نوشت‌ها: ۲۳۰
سال ۷۰ق = ۶۸۹ـ۶۹۰م ۲۳۰
زفر بن حارث ۲۳۰
شُعَیث تغلبی ۲۳۰
عاصم بن عمر ۲۳۰
عمرو اشدق اموی ۲۳۱
عمیر بن حباب ۲۳۱
مقنع کندی ۲۳۱
پی‌نوشت‌ها: ۲۳۲
یادداشت‌ها: ۲۳۲

رویدادهای تاریخ اسلام از ۷۱ـ۸۰ق

سال ۷۱ق = ۶۹۰ـ۶۹۱م ۲۳۲
ابراهیم بن اشتر ۲۳۲
براء بن عازب ۲۳۳
مصعب بن زبیر ۲۳۳
پی‌نوشت‌ها: ۲۳۳
سال ۷۲ق = ۶۹۱ـ۶۹۲م ۲۳۳
بیان تمیمی ۲۳۳
طارق مکی ۲۳۴
پی‌نوشت‌ها: ۲۳۴
سال ۷۳ق = ۶۹۲ـ۶۹۳م ۲۳۴
ابو فدیک ۲۳۵
اسماء دخترابوبکر ۲۳۵
سلم بن زیاد ۲۳۵
عبدالله بن خازم ۲۳۵
عبدالله بن زبیر ۲۳۶
عبدالله بن صفوان ۲۳۶
عبدالله بن عمر ۲۳۶
عبدالله بن مطیع ۲۳۷
عمارة بن عمرو انصاری ۲۳۷
مالک بن مسمع ۲۳۷
منذر بن زبیر ۲۳۷
پی‌نوشت‌ها: ۲۳۷
سال ۷۴ق = ۶۹۳ـ۶۹۴م ۲۳۸
ابوسعید خدری ۲۳۸
هند دختر نعمان ۲۳۸
پی‌نوشت‌ها: ۲۳۸
سال ۷۵ق = ۶۹۴ـ۶۹۵م ۲۳۹
ام کلثوم دختر علی بن ابی‌طالب ۲۳۹
بشر بن مروان ۲۳۹
عبدالرحمان بن مخنف ۲۳۹
عطیة بن اسود ۲۳۹
پی‌نوشت‌ها: ۲۴۰
سال ۷۶ق = ۶۹۵ـ۶۹۶م ۲۴۰
ابن جارود عبدی ۲۴۰
صالح بن مسرّح ۲۴۰
عثمان بن قطن ۲۴۰
مجّاعهٔ تمیمی ۲۴۱
محمد بن موسی ۲۴۱
پی‌نوشت‌ها: ۲۴۱
سال ۷۷ق = ۶۹۶ـ۶۹۷م ۲۴۱
ابن ورقای ریاحی ۲۴۱
بکیر بن وشّاج ۲۴۲
جهیره ۲۴۲
خالد بن عتّاب ریاحی ۲۴۲
زهرة بن حویّه ۲۴۲
شبیب خارجی ۲۴۲
غزالهٔ حروریّه ۲۴۲
قطری بن فجاءه ۲۴۳
مصّاد بن یزید شیبانی ۲۴۳
مطرّف بن مغیره ۲۴۳
پی‌نوشت‌ها: ۲۴۳
سال ۷۸ق = ۶۹۷ـ۶۹۸م ۲۴۴
شُریح کندی ۲۴۴
عبدالرحمان بن غَنْم ۲۴۴
پی‌نوشت‌ها: ۲۴۴
سال ۷۹ق = ۶۹۸ـ۶۹۹م ۲۴۴
ابن ابی بکره ۲۴۴
پی‌نوشت‌ها: ۲۴۵
سال ۸۰ق = ۶۹۹ـ۷۰۰م ۲۴۵
ابوادریس خولانی ۲۴۵
ابوصخر هُذلی ۲۴۵
جنادة بن ابی امیه ۲۴۶
حارث مخزومی ۲۴۶
صلتان عبدی ۲۴۶
عبدالله بن جعفر ۲۴۶
لیلی اُخیلیه ۲۴۷
معبد جهنی ۲۴۷
میسون دختر بجدل ۲۴۷
پی‌نوشت‌ها: ۲۴۷
یادداشت‌ها: ۲۴۸

رویدادهای تاریخ اسلام از ۸۱ـ۹۰ق

سال ۸۱ق = ۷۰۰ـ۷۰۱م ۲۴۸
ابوامامهٔ باهلی ۲۴۸
محمد بن حنفیه ۲۴۸
هُجَیمه دختر حیّیّ ۲۴۹
پی‌نوشت‌ها: ۲۴۹
سال ۸۲ق = ۷۰۱ـ۷۰۲م ۲۴۹
ابن ابی لیلی ۲۵۰
ابو البختری ۲۵۰
بثینهٔ عذریه ۲۵۰
جمیل بثینه ۲۵۰
کاهنه ۲۵۰
کُمیل بن زیاد نخعی ۲۵۱
مهلب بن ابی صفره ۲۵۱
پی‌نوشت‌ها: ۲۵۱
سال ۸۳ق = ۷۰۲ـ۷۰۳م ۲۵۱
اعشی همدانی ۲۵۱
سفیان بن وهب ۲۵۱
محمد بن سعد بن ابی‌وقاص ۲۵۲
مُعاذهٔ عدویه ۲۵۲
پی‌نوشت‌ها: ۲۵۲

سال ۸۴ق = ۷۰۳ـ۷۰۴م ۲۵۲
ابن قریّه ۲۵۲
رَوْح بن زنباع ۲۵۳
عبدالله بن حارث هاشمی ۲۵۳
عمران بن حطّان ۲۵۳
صُفریّه ۲۵۳
پی نوشت‌ها: ۲۵۳
سال ۸۵ق = ۷۰۴ـ۷۰۵م ۲۵۳
ابن قیس رُقیّات ۲۵۴
توبة بن حُمَیّر ۲۵۴
حُمَیْدَة دختر نعمان ۲۵۵
خالد بن یزید اموی ۲۵۵
عبدالرحمان بن اشعث ۲۵۵
عبدالعزیز بن مروان ۲۵۶
عزهٔ ضمریه ۲۵۶
قیس بن عبّاد ۲۵۶
موسی بن خازم ۲۵۶
پی نوشت‌ها: ۲۵۶
سال ۸۶ق = ۷۰۵م ۲۵۶
ابن مسجح ۲۵۷
بسر بن ارطاة ۲۵۷
عبدالله بن اباض ۲۵۷
عبدالله بن ابی اوفی ۲۵۸
عبدالملک بن مروان ۲۵۸
قبیصة بن ذؤیب ۲۵۸
پی نوشت‌ها: ۲۵۸
سال ۸۷ق = ۷۰۵ـ۷۰۶م ۲۵۹
حسّان بن نعمان ۲۵۹
عبیدالله بن عباس ۲۶۰
پی نوشت‌ها: ۲۶۰
سال ۸۸ق = ۷۰۶ـ۷۰۷م ۲۶۰
عبدالله بن بسر مازنی ۲۶۰
پی نوشت‌ها: ۲۶۰
سال ۸۹ق = ۷۰۷ـ۷۰۸م ۲۶۰
نصر بن عاصم ۲۶۰
پی نوشت‌ها: ۲۶۰
سال ۹۰ق = ۷۰۸ـ۷۰۹م ۲۶۱
حسن مثنّی ۲۶۱
مسکین دارمی ۲۶۱
وضّاح الیمن ۲۶۱
پی نوشت‌ها: ۲۶۱
یادداشت‌ها: ۲۶۱

رویدادهای تاریخ اسلام از ۹۱ـ۱۰۰ق

سال ۹۱ق = ۷۰۹ـ۷۱۰م ۲۶۲
سهل بن سعد ساعدی ۲۶۲
محمد بن یوسف ثقفی ۲۶۲
پی نوشت‌ها: ۲۶۲
سال ۹۲ق = ۷۱۰ـ۷۱۱م ۲۶۲
طویس ۲۶۳
پی نوشت‌ها: ۲۶۳
سال ۹۳ق = ۷۱۱ـ۷۱۲م ۲۶۳
ابن مهران ریاحی ۲۶۴
انس بن مالک ۲۶۴
ژوستینین دوّم Justinienus II ۲۶۴
عمر بن ابی ربیعه ۲۶۴
پی نوشت‌ها: ۲۶۵
سال ۹۴ق = ۷۱۲ـ۷۱۳م ۲۶۵
ابوبکر مخزومی ۲۶۶
ابو بهس ۲۶۶
سعید بن جبیر ۲۶۶
سعید بن مسیّب ۲۶۶
طلق عنزی ۲۶۷
عروة بن زبیر ۲۶۷
عطاء بن یسار ۲۶۷
علی [بن الحسین] زین العابدین ۲۶۷
پی نوشت‌ها: ۲۶۸
سال ۹۵ق = ۷۱۳ـ۷۱۴م ۲۶۸
اخطل ۲۶۹
حجّاج ثقفی ۲۶۹
صُمَة قشیری ۲۷۰
عُدیّ بن رقّاع ۲۷۰
غریض ۲۷۰
پی نوشت‌ها: ۲۷۰
سال ۹۶ق = ۷۱۴ـ۷۱۵م ۲۷۱
ابراهیم نخعی ۲۷۱
جابر بن زید ۲۷۱
قتیبة بن مسلم ۲۷۱
قرّة بن شریک ۲۷۲
ولید بن عبدالملک ۲۷۲
پی نوشت‌ها: ۲۷۲
سال ۹۷ق = ۷۱۵ـ۷۱۶م ۲۷۳
عبدالعزیز بن موسی بن نصیر ۲۷۳
پی نوشت‌ها: ۲۷۳
سال ۹۸ق = ۷۱۶ـ۷۱۷م ۲۷۳
ابن سُریج ۲۷۴
عبدالله هاشمی ۲۷۴
عبیدالله هُذلی ۲۷۴
محمد بن قاسم ثقفی ۲۷۴
موسی بن نُصَیر ۲۷۵
پی نوشت‌ها: ۲۷۶
سال ۹۹ق = ۷۱۷ـ۷۱۸م ۲۷۶
خارجة بن زید ۲۷۷
سلیمان بن عبدالملک ۲۷۷
عمرهٔ نجاری ۲۷۷
نافع بن جبیر ۲۷۷
پی نوشت‌ها: ۲۷۷
سال ۱۰۰ق = ۷۱۸ـ۷۱۹م ۲۷۷
ابن عایشه ۲۷۸
حکم بن عبدل ۲۷۸
حنش صنعانی ۲۷۸
عامر بن واثله ۲۷۹
عبّاد بن زیاد ۲۷۹
عبدالله معافری ۲۷۹
عدیل بن فرخ ۲۷۹
مخلّد بن یزید مهلّبی ۲۷۹
مسلم بن یسار ۲۸۰
هیثم بن اسود ۲۸۰
میمون بن عمران ۲۸۰
پی نوشت‌ها: ۲۸۰
یادداشت‌ها: ۲۸۰

رویدادهای تاریخ اسلام از ۱۰۱ـ۱۱۰ق

سال ۱۰۱ق = ۷۱۹ـ۷۲۰م ۲۸۱

ابن ابجر کنانی ۲۸۱
ابن انعم (زیاد) ۲۸۱
شوذب شیبانی ۲۸۱
عایشه دختر طلحه ۲۸۱
عمر بن عبدالعزیز ۲۸۲
محمد بن مروان ۲۸۳
پی نوشت‌ها: ۲۸۴
سال ۱۰۲ ق = ۷۲۰ـ۷۲۱م ۲۸۴
انستاس دوم Anistas II ۲۸۴
حبیب بن مهلب ۲۸۴
سمح بن مالک ۲۸۵
طارق بن زیاد ۲۸۵
عبدالملک بن مهلب ۲۸۶
عبدالله بن عتبه هذلی ۲۸۶
عدیّ بن ارطاة ۲۸۶
هلال بن احوز ۲۸۶
یزید بن ابی مسلم ثقفی ۲۸۶
یزید بن مهلب ۲۸۷
پی نوشت‌ها: ۲۸۷
سال ۱۰۳ ق = ۷۲۱ـ۷۲۲م ۲۸۸
سعید خُدَینه ۲۸۸
شعبی ۲۸۸
صالح کاتب ۲۸۸
عبدالله بن موسی ۲۸۹
مجاهد بن جبیر ۲۸۹
محمد بن یزید ۲۸۹
یحیی بن وثّاب ۲۸۹
پی نوشت‌ها: ۲۸۹
سال ۱۰۴ ق = ۷۲۲ـ۷۲۳م ۲۹۰
پی نوشت‌ها: ۲۹۰
سال ۱۰۵ ق = ۷۲۳ـ۷۲۴م ۲۹۰
ابان بن عثمان بن عفان ۲۹۰
احوص ۲۹۱
حبّابه ۲۹۱
خُشَنی ۲۹۱
عکرمهٔ مدنی ۲۹۱
غیلان قدری ۲۹۱
کُثیّر عزّة ۲۹۲
مغیرة بن ابی برده ۲۹۲
یزید بن عبدالملک ۲۹۳
یزید بن حکم ثقفی ۲۹۳
پی نوشت‌ها: ۲۹۳
سال ۱۰۶ ق = ۷۲۴ـ۷۲۵م ۲۹۴
حرّ ثقفی ۲۹۴
سالم بن عبدالله بن عمر ۲۹۴
طاووس بن کیسان ۲۹۴
مسیّب بن بشر ریاحی ۲۹۵
پی نوشت‌ها: ۲۹۵
سال ۱۰۷ ق = ۷۲۵ـ۷۲۶م ۲۹۵
سلیمان بن یسار ۲۹۶
عنبسة بن سُحَیم ۲۹۶
قاسم بن محمد ۲۹۶
پی نوشت‌ها: ۲۹۶
سال ۱۰۸ ق = ۷۲۶ـ۷۲۷م ۲۹۷
نصیب بن رباح ۲۹۷
پی نوشت‌ها: ۲۹۷
سال ۱۰۹ ق = ۷۲۷ـ۷۲۸م ۲۹۷
بشر بن صفوان ۲۹۷
پی نوشت‌ها: ۲۹۷
سال ۱۱۰ ق = ۷۲۸ـ۷۲۹م ۲۹۸
ابن سیرین ۲۹۸
ابن هبیره ۲۹۸
ثابت قطنه ۲۹۸
جریر ۲۹۹
حسن بصری ۳۰۰
حُنَین حیری ۳۰۰
فاطمه دختر حسین ۳۰۰
فرزدق ۳۰۱
معاویهٔ طالبی ۳۰۱
هذلی ۳۰۱
پی نوشت‌ها: ۳۰۲
یادداشت‌ها: ۳۰۲

رویدادهای تاریخ اسلام از ۱۱۱ ـ ۱۲۰ ق

سال ۱۱۱ ق = ۷۲۹ـ۷۳۰ م ۳۰۲
عطیهٔ عوفی ۳۰۲
پی نوشت‌ها: ۳۰۲
سال ۱۱۲ ق = ۷۳۰ـ۷۳۱ م ۳۰۳
اشرس سلمی ۳۰۳
جرّاح حکمی ۳۰۳
رجاء بن حیوة ۳۰۴
سعید حرشی ۳۰۴
سورة بن حرّ ۳۰۴
عبدالله بن بسطام ۳۰۴
مکحول شامی ۳۰۴
پی نوشت‌ها: ۳۰۴
سال ۱۱۳ ق = ۷۳۱ـ۷۳۲م ۳۰۵
عبدالرحمان تنوخی ۳۰۵
پی نوشت‌ها: ۳۰۵
سال ۱۱۴ ق = ۷۳۲ـ۷۳۳م ۳۰۵
محمدِ باقر ۳۰۵
حرّ اموی ۳۰۶
عبیده سلمی ۳۰۶
عبدالرحمان غافقی ۳۰۶
عطاء بن ابی رباح ۳۰۶
وهب بن منبّه ۳۰۷
یحیی بن عروه ۳۰۷
پی نوشت‌ها: ۳۰۷
سال ۱۱۵ ق = ۷۳۳ـ۷۳۴م ۳۰۷
ابن عتیبهٔ کندی ۳۰۸
عزّة المیلاء ۳۰۸
پی نوشت‌ها: ۳۰۸
سال ۱۱۶ ق = ۷۳۴ـ۷۳۵م ۳۰۸
جنید مرّی ۳۰۸
پی نوشت‌ها: ۳۰۸
سال ۱۱۷ ق = ۷۳۵ـ۷۳۶م ۳۰۸
ذوالرّمه ۳۰۹
سکینه، دختر حسین ۳۰۹
عایشه، دختر سعد ۳۱۰
میمون بن مهران ۳۱۰
نافع، مولای ابن عمر ۳۱۰
پی نوشت‌ها: ۳۱۰
سال ۱۱۸ ق = ۷۳۶ـ۷۳۷م ۳۱۰
ابن عامر یحصبی ۳۱۰

پلایو Playo ۳۱۱
جعد بن درهم ۳۱۱
علی عباسی ۳۱۱
عمّار بن بُدَیل ۳۱۱
قتادهٔ سدوسی ۳۱۲
پی نوشت‌ها: ۳۱۲
سال ۱۱۹ ق = ۲۳۷م ۳۱۲
ابو منصور بجلی ۳۱۲
بهلول شیبانی ۳۱۳
سلیمان اشدق ۳۱۳
صحاری بن شبیب ۳۱۳
معاویة بن هشام ۳۱۳
پی نوشت‌ها: ۳۱۳
سال ۱۲۰ ق = ۷۳۷ـ۷۳۸م ۳۱۴
ابن حزم انصاری ۳۱۴
اسد قسری ۳۱۴
حمّاد اشعری ۳۱۴
سلیمان دارانی ۳۱۴
عبدالله بن کثیر ۳۱۴
عَرجی ۳۱۴
مسلمة بن عبدالملک ۳۱۵
پی نوشت‌ها: ۳۱۵
یادداشت‌ها: ۳۱۵

رویدادهای تاریخ اسلام از ۱۲۱ ـ ۱۳۰ ق

سال ۱۲۱ ق = ۷۳۸ـ۷۳۹م ۳۱۵
پی نوشت‌ها: ۳۱۵
سال ۱۲۲ ق = ۷۳۹ـ۷۴۰م ۳۱۵
ایاس مزنی ۳۱۶
زید بن علی طالبی ۳۱۶
عبدالله بطّال ۳۱۷
میسره مدغری ۳۱۷
پی نوشت‌ها: ۳۱۸
سال ۱۲۳ ق = ۷۴۰ـ۷۴۱م ۳۱۸
حبیب فهری ۳۱۸
عبیدالله بن حبحاب ۳۱۹
عقبهٔ سلولی ۳۱۹
کلثوم بن عیاض ۳۱۹
لئون سوم (Leon III) ۳۱۹
مغیث رومی ۳۱۹
پی نوشت‌ها: ۳۲۰
سال ۱۲۴ ق = ۷۴۱ـ۷۴۲م ۳۲۰
بلج قشیری ۳۲۱
زهری ۳۲۱
سالم بن وابصه اسدی ۳۲۱
شارل مارتل (Charles Martel) ۳۲۱
عبدالملک بن قطن ۳۲۲
ماجشون (یعقوب) ۳۲۲
عکاشهٔ فزاری ۳۲۲
پی نوشت‌ها: ۳۲۲
سال ۱۲۵ ق = ۷۴۲ـ۷۴۳م ۳۲۳
جمیلهٔ سلمی ۳۲۳
طرمّاح ۳۲۳
محمد بن علی عباسی ۳۲۳
هشام بن عبدالملک ۳۲۴
یحیی بن زید طالبی ۳۲۴
پی نوشت‌ها: ۳۲۴
سال ۱۲۶ ق = ۷۴۳ـ۷۴۴م ۳۲۵
خالد قسری ۳۲۵
عمرو بن دینار ۳۲۶
کمیت اسدی ۳۲۶
معبد بن وهب ۳۲۶
ولید بن یزید ۳۲۶
یزید بن طثریه ۳۲۶
یزید ناقص ۳۲۷
پی نوشت‌ها: ۳۲۷
سال ۱۲۷ ق = ۷۴۴ـ۷۴۵م ۳۲۸
بُکیر بن ماهان ۳۲۸
سعید بن بهدل شیبانی ۳۲۸
عاصم مقری ۳۲۸
یوسف ثقفی ۳۲۸
پی نوشت‌ها: ۳۲۸
سال ۱۲۸ ق = ۷۴۵ـ۷۴۶م ۳۲۸
ابوالنجم عجلی ۳۲۹
جهم بن صفوان ۳۲۹
حارث بن سریج ۳۳۰
حُبَیّ معافری ۳۳۰
سدیّ ۳۳۰
ضحاک شیبانی ۳۳۰
عثمان بن عاصم اسدی ۳۳۰
پی نوشت‌ها: ۳۳۱
سال ۱۲۹ ق = ۷۴۶ـ۷۴۷م ۳۳۱
ابن یعمر عدوانی ۳۳۱
ثعلبة بن سلامهٔ عاملی ۳۳۱
جدیع کرمانی ۳۳۲
پی نوشت‌ها: ۳۳۲
سال ۱۳۰ ق = ۷۴۷ـ۷۴۸م ۳۳۲
ابن دمینه ۳۳۳
ابن عطیّهٔ سعدی ۳۳۳
ابو حمزه مختار ۳۳۳
ابوالخطّار ۳۳۴
حنظلهٔ کلبی ۳۳۴
سلاّمة القسّ ۳۳۴
شیبان بن سلمهٔ خارجی ۳۳۴
طالب الحق ۳۳۴
عبدالله طالبی ۳۳۵
عروة بن اُذینه ۳۳۵
قطامی ۳۳۶
نباتة بن حنظله ۳۳۶
پی نوشت‌ها: ۳۳۶
یادداشت‌ها: ۳۳۶

رویدادهای اسلام از ۱۳۱ ـ ۱۴۰ ق

سال ۱۳۱ ق = ۷۴۸ـ۷۴۹م ۳۳۷
ابراهیم امام ۳۳۷
ابوالزنّاد ۳۳۷
اسماعیل بن یسار ۳۳۷
ایوب سختیانی ۳۳۸
عاصم بن عمیر سعدی ۳۳۸
عامر بن ضباره ۳۳۸
عباس مروانی ۳۳۸
مالک بن دینار ۳۳۸
نصر بن سیّار ۳۳۸
واصل بن عطاء ۳۳۹

حسن بن صالح ۳۹۲
عیسی بن موسی عباسی ۳۹۲
مدرار بربری ۳۹۲
پی‌نوشت‌ها: ۳۹۲
سال ۱۶۸ ق = ۷۸۴ـ۷۸۵م ۳۹۲
حسن بن زید طالبی ۳۹۳
عیسی بن زید طالبی ۳۹۳
مفضل ضبّی ۳۹۳
پی‌نوشت‌ها: ۳۹۳
سال ۱۶۹ ق = ۷۸۵ـ۷۸۶م ۳۹۳
حسین بن علی طالبی ۳۹۴
دحیهٔ اموی ۳۹۴
ربیع بن یونس ۳۹۵
مهدی ۳۹۵
نافع قاریٔ ۳۹۵
یعقوب هاشمی ۳۹۶
پی‌نوشت‌ها: ۳۹۶
سال ۱۷۰ ق = ۷۸۶ـ۷۸۷م ۳۹۶
ابن‌المولی ۳۹۶
ارسلان بن مالک لخمی ۳۹۷
ریطه عباسی ۳۹۷
محمد بن یوسف فهری ۳۹۷
معاویة بن یسار ۳۹۷
الهادی ۳۹۸
والبة بن حباب ۳۹۸
یزید بن حاتم مهلّبی ۳۹۸
پی‌نوشت‌ها: ۳۹۸
یادداشت‌ها: ۳۹۸

رویدادهای اسلام از ۱۷۱ ـ ۱۸۰ ق

سال ۱۷۱ ق = ۷۸۷ـ۷۸۸م ۳۹۹
عبدالرحمان بن رستم ۳۹۹
پی‌نوشت‌ها: ۳۹۹
سال ۱۷۲ ق = ۷۸۸ـ۷۸۹م ۳۹۹
عبدالرحمان الداخل ۴۰۰
فضل بن صالح ۴۰۰
پی‌نوشت‌ها: ۴۰۰
سال ۱۷۳ ق = ۷۸۸ـ۷۸۹م ۴۰۱
خیزران ۴۰۱
سید حمیری ۴۰۱
محمد بن سلیمان ۴۰۱
پی‌نوشت‌ها: ۴۰۲
سال ۱۷۴ ق = ۷۹۰ـ۷۹۱م ۴۰۲
ابن‌لهیعه ۴۰۲
خلیل بن احمد ۴۰۲
روح بن حاتم ۴۰۳
پی‌نوشت‌ها: ۴۰۳
سال ۱۷۵ ق = ۷۹۱ـ۷۹۲م ۴۰۳
صالح بن طریف ۴۰۴
عطرّد ۴۰۴
لیث بن سعد ۴۰۴
مزنه مروانی ۴۰۴
مطروح بن سلیمان ۴۰۵
پی‌نوشت‌ها: ۴۰۵
سال ۱۷۶ ق = ۷۹۲ـ۷۹۳م ۴۰۵
صالح مرّی ۴۰۷
پی‌نوشت‌ها: ۴۰۷
سال ۱۷۷ ق = ۷۹۳ـ۷۹۴م ۴۰۷
اخفش اکبر ۴۰۷
ادریس اوّل علوی ۴۰۸
حصین بن رقاد ۴۰۸
شریک نخعی ۴۰۸
عمر بن مهران ۴۰۹
پی‌نوشت‌ها: ۴۰۹
سال ۱۷۸ ق = ۷۹۴ـ۷۹۵م ۴۱۰
علی بن سلیمان عباسی ۴۱۰
فضل بن روح بن حاتم ۴۱۰
ولید بن طریف ۴۱۰
پی‌نوشت‌ها: ۴۱۰
سال ۱۷۹ ق = ۷۹۵ـ۷۹۶م ۴۱۱
مالک بن انس ۴۱۱
پی‌نوشت‌ها: ۴۱۲
سال ۱۸۰ ق = ۷۹۶ـ۷۹۷م ۴۱۲
ابن ابی‌سنان ۴۱۲
ابن قدّاح ۴۱۲
حکم الوادی ۴۱۳
خلف احمر ۴۱۳
سیبویه ۴۱۳
عمرکی ۴۱۳
محمد بن ابراهیم فزاری ۴۱۳
مسلم زنجی ۴۱۴
هشام بن عبدالرحمان الداخل ۴۱۴
هارون بن موسی القاری ۴۱۴
یحیی بن عبدالله طالبی ۴۱۵
پی‌نوشت‌ها: ۴۱۵
یادداشت‌ها: ۴۱۵

رویدادهای اسلام از ۱۸۱ ـ ۱۹۰ ق

سال ۱۸۱ ق = ۷۹۷ـ۷۹۸م ۴۱۵
ابن‌مبارک ۴۱۵
حسن بن قحطبه ۴۱۶
پی‌نوشت‌ها: ۴۱۶
سال ۱۸۲ ق = ۷۹۸ـ۷۹۹م ۴۱۶
ابن‌دینار ۴۱۷
ابوهیذام ۴۱۷
ابویوسف ۴۱۷
بهلول بن راشد ۴۱۷
خزیمی ۴۱۸
عبّاسه ۴۱۸
مروان بن ابی‌حفصه ۴۱۸
یونس بن حبیب ۴۱۹
پی‌نوشت‌ها: ۴۱۹
سال ۱۸۳ ق = ۷۹۹ـ۸۰۰م ۴۱۹
ابن سمّاک ۴۲۰
زیاد بکّایی ۴۲۰
موسی بن عیسای عباسی ۴۲۰
[امام] موسی کاظم[۷] ۴۲۰
پی‌نوشت‌ها: ۴۲۰
سال ۱۸۴ ق = ۸۰۰ـ۸۰۱م ۴۲۱
ابن‌مقاتل عکّی ۴۲۱

سلیمان بن عبدالرحمان الداخل ۴۲۱
عبدالعزیز بن ابی‌حازم ۴۲۲
پی‌نوشت‌ها: ۴۲۲
سال ۱۸۵ق = ۸۰۱ـ۸۰۲م ۴۲۲
ابواسحاق زهری ۴۲۲
یزید بن مزید شیبانی ۴۲۲
پی‌نوشت‌ها: ۴۲۳
سال ۱۸۶ق = ۸۰۲ـ۸۰۳م ۴۲۳
ابوالخصیب ۴۲۳
سلم خاسر ۴۲۴
عباس هاشمی ۴۲۴
مغیرة بن عبدالرحمان مخزومی ۴۲۴
یقطین بن موسی ۴۲۴
پی‌نوشت‌ها: ۴۲۵
سال ۱۸۷ق = ۸۰۳ـ۸۰۴م ۴۲۵
جعفر برمکی ۴۲۵
رؤاسی ۴۲۶
عیسی سبیعی ۴۲۶
فضیل بن عیاض ۴۲۷
یعقوب بن داود ۴۲۷
پی‌نوشت‌ها: ۴۲۸
سال ۱۸۸ق = ۸۰۳ـ۸۰۴م ۴۲۸
ابراهیم فزاری ۴۲۸
ابراهیم موصلی ۴۲۸
ایرین (Irene) ۴۲۸
راشد ادریسی ۴۲۸
سلیم بن عیسی ۴۲۹
پی‌نوشت‌ها: ۴۲۹
سال ۱۸۹ق = ۸۰۴ـ۸۰۵م ۴۲۹
کسائی ۴۲۹
محمد بن حسن شیبانی ۴۳۰
پی‌نوشت‌ها: ۴۳۰
سال ۱۹۰ق = ۸۰۵ـ۸۰۶م ۴۳۰
کنستانتین ششم ۴۳۱
لقیط محاربی ۴۳۱
هشام بن حکم ۴۳۱
یحیی برمکی ۴۳۱
یعقوب بن ربیع ۴۳۱
پی‌نوشت‌ها: ۴۳۲
یادداشت‌ها: ۴۳۲

رویدادهای اسلام از ۱۹۱ ـ ۲۰۰ق

سال ۱۹۱ق = ۸۰۶ـ۸۰۷م ۴۳۲
ابن القاسم عتقی ۴۳۲
مؤمل محاربی ۴۳۳
پی‌نوشت‌ها: ۴۳۳
سال ۱۹۲ق = ۸۰۷ـ۸۰۸م ۴۳۳
ابن‌جامع ۴۳۴
اسد بن سامان ۴۳۴
بهلول مجنون ۴۳۴
صعصعة بن سلّام ۴۳۵
عباس بن احنف ۴۳۵
عبدالله بن ادریس ۴۳۵
پی‌نوشت‌ها: ۴۳۵
سال ۱۹۳ق = ۸۰۸ـ۸۰۹م ۴۳۶
ابن عُلیّة ۴۳۶
حُمید بن معیوف ۴۳۶
فضل برمکی ۴۳۶
هارون‌الرشید ۴۳۷
پی‌نوشت‌ها: ۴۳۸
سال ۱۹۴ق = ۸۰۹ـ۸۱۰م ۴۳۸
ابن مبارک (علی) ۴۳۸
ابوالنصر جهنی ۴۳۸
پی‌نوشت‌ها: ۴۳۹
سال ۱۹۵ق = ۸۱۰ـ۸۱۱م ۴۳۹
ابن‌ماهان (علی) ۴۳۹
اشجع سلمی ۴۴۰
رافع بن لیث ۴۴۰
سدوسی ۴۴۰
عبدالرحمان بن جبله ۴۴۰
پی‌نوشت‌ها: ۴۴۰
سال ۱۹۶ق = ۸۱۱ـ۸۱۲م ۴۴۰
ابراهیم بن اغلب ۴۴۱
ابوالشیص ۴۴۱
حسین بن ماهان ۴۴۲
عبدالملک بن صالح ۴۴۲
ناکفور اول ۴۴۲
پی‌نوشت‌ها: ۴۴۲
سال ۱۹۷ق = ۸۱۲ـ۸۱۳م ۴۴۳
ابن‌وهب ۴۴۳
عمروس بن یوسف ۴۴۳
وکیع بن جراح ۴۴۳
پی‌نوشت‌ها: ۴۴۳
سال ۱۹۸ق = ۸۱۳ـ۸۱۴م ۴۴۴
ابن‌عیینه ۴۴۴
ابونواس ۴۴۴
ربیعهٔ رقّی ۴۴۵
سفیانی (علی) ۴۴۶
لؤلؤئی ۴۴۶
محمّد امین ۴۴۶
محمد بن اسماعیل مکتوم ۴۴۷
پی‌نوشت‌ها: ۴۴۸
سال ۱۹۹ق = ۸۱۴ـ۸۱۵م ۴۴۹
ابن‌طباطبا ۴۴۹
حسین بن مصعب خزاعی ۴۵۰
شارلمانی (Charlemagne) ۴۵۰
پی‌نوشت‌ها: ۴۵۰
سال ۲۰۰ق = ۸۱۵ـ۸۱۶م ۴۵۰
ابان احمر ۴۵۱
ابان لاحقی ۴۵۱
ابوالبختری (وهب) ۴۵۱
ابوالسرایا ۴۵۱
انس بن عیاض ۴۵۲
جابر بن حیان ۴۵۲
رقاشی ۴۵۲
سیف تمیمی ۴۵۲
لیلی دختر طریف ۴۵۳
معروف کرخی ۴۵۳
موسی بن شاکر ۴۵۳
هرثمة بن اعین ۴۵۳
پی‌نوشت‌ها: ۴۵۳
یادداشت‌ها: ۴۵۴

رویدادهای اسلام از ۲۰۱ ـ ۲۱۰ ق

سال ۲۰۱ ق = ۸۱۶ـ۸۱۷م ۴۵۴
عبدالله بن اغلب ۴۵۵
ماسرجویه ۴۵۵
ماشاء الله ۴۵۵
پی نوشت‌ها: ۴۵۵
سال ۲۰۲ ق = ۸۱۷ـ۸۱۸م ۴۵۵
فضل بن سهل ۴۵۵
پی نوشت‌ها: ۴۵۶
سال ۲۰۳ ق = ۸۱۸ـ۸۱۹ م ۴۵۶
حاتم بن هرثمه ۴۵۶
خزیمة بن خازم ۴۵۶
علی الرضا ۷ ۴۵۶
محمد بن جعفر صادق ۴۵۷
یحیی بن آدم ۴۵۷
پی نوشت‌ها: ۴۵۷
سال ۲۰۴ ق = ۸۱۸ـ۸۱۹م ۴۵۷
اشهب قیسی ۴۵۸
زینب، دختر سلیمان ۴۵۸
شافعی ۴۵۸
لؤلؤی ۴۵۹
لئون پنجم ۴۵۹
نضر بن شُمَیل ۴۵۹
هشام کلبی ۴۵۹
یحیی بن مبارک ۴۵۹
پی نوشت‌ها: ۴۵۹
سال ۲۰۵ ق = ۸۱۹ـ ۸۲۰م ۴۶۰
ابوالشمقمق ۴۶۰
بذل ۴۶۰
داود مهلّبی ۴۶۱
الدارانی ۴۶۱
سرّی بن حکم ۴۶۱
عبدالعزیز جروی ۴۶۱
فطیس بن سلیمان ۴۶۲
یعقوب حضرمی ۴۶۲
پی نوشت‌ها: ۴۶۲
سال ۲۰۶ ق = ۸۲۰ـ ۸۲۱م ۴۶۲
ابن‌مرار شیبانی ۴۶۲
حکم بن هشام ۴۶۳
یزید بن هارون ۴۶۳
قطرب ۴۶۳
محمد سری ۴۶۴
پی نوشت‌ها: ۴۶۴
سال ۲۰۷ ق = ۸۲۱ـ ۸۲۲م ۴۶۴
طاهر بن حسین ۴۶۴
فرّاء ۴۶۵
هیثم بن عدی ۴۶۵
واقدی ۴۶۶
پی نوشت‌ها: ۴۶۶
سال ۲۰۸ ق = ۸۲۲ـ ۸۲۳م ۴۶۶
توماس صقلبی ۴۶۶
عبدالله بلنسی ۴۶۷
عبدالوهاب بن رستم ۴۶۷
فضل بن ربیع ۴۶۷
قاسم بن الرشید ۴۶۸
مسلم بن ولید ۴۶۸
نفیسه دختر حسن بن زید ۴۶۸
الیسع مدراری ۴۶۸
پی نوشت‌ها: ۴۶۹
سال ۲۰۹ ق = ۸۲۳ـ ۸۲۴م ۴۶۹
ابوعبیدة بن مثنّی ۴۶۹
عبدالکریم بن عبدالواحد ۴۶۹
موسی بن امین ۴۶۹
پی نوشت‌ها: ۴۷۰
سال ۲۱۰ ق = ۸۲۴ـ ۸۲۵م ۴۷۰
ابن‌بهس ۴۷۰
ابن‌عائشه عباسی ۴۷۰
بشر بن معتمر ۴۷۱
حُمَیْد طوسی ۴۷۱
دنانیر ۴۷۱
عُلَیّه بنت المهدی ۴۷۱
نصر بن شبث ۴۷۱
پی نوشت‌ها: ۴۷۲
یادداشت‌ها: ۴۷۲

رویدادهای اسلام از ۲۱۱ ـ ۲۲۰ ق

سال ۲۱۱ ق = ۸۲۵ـ ۸۲۶م ۴۷۲
ابوالعتاهیه ۴۷۳
احمد بن ابی‌خالد أحول ۴۷۴
سید ازدی ۴۷۴
صنعانی ۴۷۴
طلق بن سمح ۴۷۴
پی نوشت‌ها: ۴۷۴
سال ۲۱۲ ق = ۸۲۶ـ ۸۲۷م ۴۷۴
ابن‌دینار (عیسی) ۴۷۵
ابن‌ماجشون (عبدالملک) ۴۷۵
نصر بن مزاحم ۴۷۵
پی نوشت‌ها: ۴۷۵
سال ۲۱۳ ق = ۸۲۷ـ ۸۲۸م ۴۷۵
ابن‌هشام ۴۷۶
احمد بن یوسف کاتب ۴۷۶
ادریس دوم علوی ۴۷۶
اسد بن فرات ۴۷۶
ثمامة بن أشرس ۴۷۷
جبرائیل بن بختیشوع ۴۷۷
حمزهٔ خارجی ۴۷۷
عَکّوَک ۴۷۸
پی نوشت‌ها: ۴۷۸
سال ۲۱۴ ق = ۸۲۸ـ ۸۲۹م ۴۷۹
ابن‌عبدالحکم ۴۷۹
افیموس (Ephimos) ۴۷۹
علّان شعوبی ۴۸۰
محمد بن حُمید طوسی ۴۸۰
میخائیل دوم ۴۸۰
پی نوشت‌ها: ۴۸۰
سال ۲۱۵ ق = ۸۲۹ـ ۸۳۰م ۴۸۰
ابوزید انصاری ۴۸۱
اخفش اوسط ۴۸۱
سهل بن هارون ۴۸۱
معمّر بن عباد سلمی ۴۸۱
پی نوشت‌ها: ۴۸۲
سال ۲۱۶ ق = ۸۳۰ـ ۸۳۱م ۴۸۲
اصبغ هوّاری ۴۸۲
اصمعی ۴۸۲

زبیده دختر جعفر ۴۸۳
غسّان بن عبّاد ۴۸۳
پی‌نوشت‌ها: ۴۸۳
سال ۲۱۷ ق = ۸۳۱ ـ ۸۳۲م ۴۸۳
ابومسهر غسّانی ۴۸۴
عمرو بن مسعده ۴۸۴
پی‌نوشت‌ها: ۴۸۴
سال ۲۱۸ ق = ۸۳۲ ـ ۸۳۳م ۴۸۴
بشر مریسی ۴۸۵
سند بن علی ۴۸۵
مأمون ۴۸۵
محمد بن نوح ۴۸۵
پی‌نوشت‌ها: ۴۸۶
سال ۲۱۹ ق = ۸۳۳ ـ ۸۳۴م ۴۸۶
حُمَیْدی ۴۸۶
فضل بن دکین ۴۸۶
محمد بن قاسم علوی ۴۸۶
پی‌نوشت‌ها: ۴۸۷
سال ۲۲۰ ق = ۸۳۵م ۴۸۷
ابن مُحلِّم خزاعی ۴۸۷
ابوعلی خیّاط ۴۸۸
ریّاشی ۴۸۸
عتّابی ۴۸۸
عفان بن مسلم ۴۸۸
عمر بن ادریس ۴۸۸
محمد جواد ۷ ۴۸۹
پی‌نوشت‌ها: ۴۸۹
یادداشت‌ها: ۴۸۹

رویدادهای اسلام از ۲۲۱ ـ ۲۳۰ ق

سال ۲۲۱ ق = ۸۳۵ ـ ۸۳۶م ۴۸۹
حبش حاسب ۴۸۹
قعنبی ۴۸۹
محمد بن ادریس دوم ۴۹۰
موسای برمکی ۴۹۰
پی‌نوشت‌ها: ۴۹۰
سال ۲۲۲ ق = ۸۳۶ ـ ۸۳۷م ۴۹۰
پی‌نوشت‌ها: ۴۹۰
سال ۲۲۳ ق = ۸۳۷ ـ ۸۳۸م ۴۹۰
بابک خرمدین ۴۹۱
زیادة الله بن ابراهیم بن اغلب ۴۹۲
عباس بن مأمون ۴۹۲
مسعود بن ارسلان لخمی ۴۹۲
پی‌نوشت‌ها: ۴۹۳
سال ۲۲۴ ق = ۸۳۸ ـ ۸۳۹م ۴۹۳
ابراهیم بن مهدی ۴۹۳
ابن‌سلّام ازدی ۴۹۳
موسی بن ثابت ۴۹۴
پی‌نوشت‌ها: ۴۹۴
سال ۲۲۵ ق = ۸۳۹ ـ ۸۴۰م ۴۹۴
ابن‌وُهَیب حمیری ۴۹۴
اصبغ بن فرج ۴۹۵
سلمویه ۴۹۵
عبدالملک حارثی ۴۹۵
عبیدهٔ طنبوریه ۴۹۵
مازیار ۴۹۵
مدائنی ۴۹۶
میخائیل اول (رنجابی) ۴۹۶
پی‌نوشت‌ها: ۴۹۶
سال ۲۲۶ ق = ۸۴۰ ـ ۸۴۱م ۴۹۶
ابودلف عجلی ۴۹۷
ابوعقال اغلب ۴۹۷
افشین ۴۹۷
زکریای طیفوری ۴۹۷
عمران برمکی ۴۹۸
عنان ناطفیه ۴۹۸
عیسی بن صبیح ۴۹۸
فوطی ۴۹۸
پی‌نوشت‌ها: ۴۹۸
سال ۲۲۷ ق = ۸۴۱ ـ ۸۴۲م ۴۹۹
ابن‌شحّام ۴۹۹
بشر حافی ۴۹۹
تئوفیل ۴۹۹
حبش مروزی ۵۰۰
المعتصم بالله ۵۰۰
یحیای تمیمی ۵۰۰
پی‌نوشت‌ها: ۵۰۰
سال ۲۲۸ ق = ۸۴۲ ـ ۸۴۳م ۵۰۱
عتبی ۵۰۱
نعیم بن حمّاد ۵۰۱
پی‌نوشت‌ها: ۵۰۱
سال ۲۲۹ ق = ۸۴۳ ـ ۸۴۴م ۵۰۲
بزّار ۵۰۲
پی‌نوشت‌ها: ۵۰۲
سال ۲۳۰ ق = ۸۴۴ ـ ۸۴۵م ۵۰۲
اشناس ترک ۵۰۲
خالد بن یزید شیبانی ۵۰۲
زریاب ۵۰۳
عبدالله بن طاهر ۵۰۳
محمد بن سعد زهری ۵۰۳
محمد بن یزداد ۵۰۴
یحیی بن منجم ۵۰۴
پی‌نوشت‌ها: ۵۰۴
یادداشت‌ها: ۵۰۴

رویدادهای اسلام از ۲۳۱ ـ ۲۴۰ ق

سال ۲۳۱ ق = ۸۴۵ ـ ۸۴۶م ۵۰۴
ابن‌اعرابی ۵۰۵
ابوتمّام ۵۰۵
احمد بن نصر خزاعی ۵۰۶
بویطی ۵۰۶
مخارق ۵۰۶
نظّام ۵۰۷
عرّام بن اصبغ سلمی ۵۰۷
پی‌نوشت‌ها: ۵۰۷
سال ۲۳۲ ق = ۸۴۶ ـ ۸۴۷م ۵۰۷
ابن‌سلّام جمحی ۵۰۸
احمد بن دینار ۵۰۸
خوارزمی ۵۰۸
الواثق بالله ۵۰۸
پی‌نوشت‌ها: ۵۰۹
سال ۲۳۳ ق = ۸۴۷ ـ ۸۴۸م ۵۰۹
ابن‌زیات ۵۱۰
ابن‌سماعه ۵۱۰
یحیی بن معین ۵۱۰
پی‌نوشت‌ها: ۵۱۰
سال ۲۳۴ ق = ۸۴۸ ـ ۸۴۹م ۵۱۰
ابن مدینی ۵۱۱
جعفر بن مبشّر ۵۱۱
یحیای لیثی ۵۱۱
پی‌نوشت‌ها: ۵۱۱
سال ۲۳۵ ق = ۸۴۹ ـ ۸۵۰م ۵۱۲
ابن‌ابی‌شیبه ۵۱۲
ابوالهذیل علاّف ۵۱۲

اسحاق مصعبی ۵۱۲
اسحاق موصلی ۵۱۳
ایتاخ ۵۱۳
بکر بن نطاح ۵۱۳
خصیب ۵۱۴
دیک الجن ۵۱۴
زنام زامر ۵۱۵
محمود نیسابوری ۵۱۵
پی نوشت‌ها: ۵۱۵
سال ۲۳۶ ق = ۸۵۰ ـ ۸۵۱م ۵۱۵
ابراهیم بن عبدالله بن اغلب ۵۱۶
جعفر بن حرب ۵۱۶
حسن بن سهل ۵۱۶
علویّه ۵۱۶
مصعب زبیری ۵۱۶
پی نوشت‌ها: ۵۱۶
سال ۲۳۷ ق = ۸۵۱ ـ ۸۵۲م ۵۱۶
حاتم اصمّ ۵۱۷
پی نوشت‌ها: ۵۱۷
سال ۲۳۸ ق = ۸۵۲ ـ ۸۵۳م ۵۱۷
اسحاق بن راهویه ۵۱۷
طروب ۵۱۷
عبدالرحمان بن الحکم ۵۱۸
عبدالملک بن حبیب ۵۱۸
علم مدنیّه ۵۱۹
فضل مدنیّه ۵۱۹
قلم رومیّه ۵۱۹
پی نوشت‌ها: ۵۱۹
سال ۲۳۹ ق = ۸۵۳ ـ ۸۵۴م ۵۱۹
پی نوشت‌ها: ۵۱۹
سال ۲۴۰ ق = ۸۵۴ ـ ۸۵۵م ۵۲۰
ابن‌ابی‌دؤاد ۵۲۰
ابن‌ماسرجس ۵۲۰
ابن‌معدّل ۵۲۰
ابوثور کلبی ۵۲۰
ابوعَمَیْثَل ۵۲۱
افلح بن عبدالوهاب اباضی ۵۲۱
جعفر اسماعیلی ۵۲۱
خلیفة بن خیاط ۵۲۱
زینب حسینیه ۵۲۱
سحنون ۵۲۲
پی نوشت‌ها: ۵۲۲
یادداشت‌ها: ۵۲۲

رویدادهای اسلام از ۲۴۱ ـ ۲۵۰ ق

سال ۲۴۱ ق = ۸۵۵ ـ ۸۵۶م ۵۲۲
ابن‌حنبل ۵۲۲
سرخسی ۵۲۳
پی نوشت‌ها: ۵۲۳
سال ۲۴۲ ق = ۸۵۶ ـ ۸۵۷م ۵۲۳
تئودورا (Theodora) ۵۲۳
محمد بن اغلب ۵۲۳
یحیی بن اکثم ۵۲۴
پی نوشت‌ها: ۵۲۴
سال ۲۴۳ ق = ۸۵۷ ـ ۸۵۸م ۵۲۴
ابراهیم صولی ۵۲۵
حارث محاسبی ۵۲۵
حرملهٔ تجیبی ۵۲۵
یوحنّا بن ماسویه ۵۲۵
پی نوشت‌ها: ۵۲۵
سال ۲۴۴ ق = ۸۵۸ ـ ۸۵۹م ۵۲۶
ابن‌سکیت ۵۲۶
ازرقی ۵۲۶
اصمّ ۵۲۶
پی نوشت‌ها: ۵۲۶
سال ۲۴۵ ق = ۸۵۹ ـ ۸۶۰م ۵۲۶
ایولوخیو (Eologio) ۵۲۷
خشخاش بن سعید ۵۲۷
ذوالنون مصری ۵۲۸
محمد بن حبیب ۵۲۸
محمد بن زیاد بن ابیه ۵۲۸
نوح بن سامان ۵۲۸
هلال الرأی ۵۲۸
پی نوشت‌ها: ۵۲۸
سال ۲۴۶ ق = ۸۶۰ ـ ۸۶۱م ۵۲۹
حفص قاری ۵۲۹
دعبل خزاعی ۵۲۹
قاسم رسی ۵۳۰
پی نوشت‌ها: ۵۳۰
سال ۲۴۷ ق = ۸۶۱ ـ ۸۶۲م ۵۳۰
عباس بن فضل ۵۳۱
علی بن ربن ۵۳۱
فتح بن خاقان ۵۳۱
المتوکل علی الله ۵۳۱
محبوبه ۵۳۲
پی نوشت‌ها: ۵۳۲
سال ۲۴۸ ق = ۸۶۲ ـ ۸۶۳م ۵۳۳
ابوحاتم سجستانی ۵۳۳
«بغا»ی کبیر ۵۳۳
طاهر خزاعی ۵۳۳
المنتصر بالله ۵۳۳
پی نوشت‌ها: ۵۳۴
سال ۲۴۹ ق = ۸۶۳ ـ ۸۶۴م ۵۳۴
احمد بن محمد بن اغلب ۵۳۴
اوتامش ۵۳۵
علی بن جهم ۵۳۵
علی بن یحیای ارمنی ۵۳۵
عمر اقطع ۵۳۵
مازنی ۵۳۶
پی نوشت‌ها: ۵۳۶
سال ۲۵۰ ق = سال ۸۶۴ ـ ۸۶۵م ۵۳۶
ابن سامان (احمد) ۵۳۶
جهضمی ۵۳۷
حارث بن مسکین ۵۳۷
حسن بن وهب ۵۳۷
حسین بن ضحاک ۵۳۷
حمدان تغلبی ۵۳۷
زیادة الله بن محمد بن اغلب ۵۳۷
زید بن موسی طالبی ۵۳۷
غزال ۵۳۸
فضل بن مروان ۵۳۸
یحیی بن عمر طالبی ۵۳۸
پی نوشت‌ها: ۵۳۸
نمودار نسب‌ها ۵۳۹
شهرها ۵۵۰
مدت خلافت خلفا و عمر ایشان ۵۹۰
نمایه ۵۹۲

سخنی با خواننده

کند وکاو پیشینهٔ زندگی انسانی، از دیرباز دغدغهٔ بسیاری از پژوهشگران بوده است تابدین طریق، هم از ریشه و اساس خویش آگاهی یابند وبا تبارشناسی دستاوردها، گامی در شناخت هویت خود بردارند و هم از تجارب وکوشاوردهای پیشینیان بهره گیرند. در این میان، زندگی دسته‌ای از آدمیان و دوره‌هایی از تاریخ، آموزه‌های بیش‌تری را برای پسینیان ارزانی می‌دارد. پـژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت: بدین منظور دست به پژوهش هایی زده و کوشیده است تا با واشکافی زوایای مختلف تـاریخ اسـلام و جستجو در زندگی بزرگ‌ترین انسان‌های تاریخ بشری و مهم‌ترین ادوار تاریخی، هدیه‌هایی برای انسان معاصر تقدیم دارد و در عصر علوم و فناوری غرورآفرین، الگوهایی را بنماید که هم چنان حیات آدمی به آن‌ها نیازمند است و بلکه در این دنیای تضارب آرا و رنگارنگیِ اندیشه‌ها، نیاز بیش‌تری نسبت به آن‌ها احساس می‌کند. در این گذر، گاه فضاسازی و تصویر اجمالی از زمـانه، ارزش‌مند است، هر چند تنها نیم‌نگاهی به آن اشخاص و دوره‌ها به شمار می‌رود.

کتاب رویدادهای تاریخ اسلام که ترجمه احداث التاریخ الاسلامی است با این رویکرد، شکل گرفته است. در این اثر که گذری بر رویدادها و حوادث تاریخ اسلام از آغاز تا پایان نیمهٔ اول قرن هشتم هجری است، نکته‌های ارزنده و اطلاعات درخوری وجود دارد که خواننده راگاه از داشتن کتاب‌های متعدد بی نیاز ساخته یا از صرف وقت زیاد، در مراجعه به منابع و مآخذ باز می‌دارد، و همین نشانِ ارزش‌مندی چنین کاری است. گرچه آن چه هم اکنون در قالب کتاب لباس وجود می‌یابد، همهٔ اصل کتاب نسبت بلکه بخشی از آن، و البته دورهٔ مهمتر تاریخ اسلام یعنی سه قرن اولیه اسلامی است، اما امید می‌رود با پشتکاری و کوشایی پژوهشگران و مترجمان ارجمند، مجلدات دیگر نیز به زبان فارسی برگردانده شود.

در این‌جا شایسته است از عزیزانی که بخشی از زندگی خویش را به پای ترجمه این بخش از کتاب نهاده تا، اندکی از معارف تاریخی را در اختیار خوانندگان قرار دهند، تقدیر شود و توفیق روزافزونشان از درگاه خداوند منان آرزو گردد. انجام چنین کاری که از حجم و گستردگی زیادی برخوردار است تنها با همتی عالی و انگیزه‌ای معنوی، به سامان می‌رسد و کاستی‌ها و اشکالات آن، به راستی چشم‌پوشیدنی است. امید آن‌که پژوهشکده بتواند بیش از پیش در جهت ترویج اندیشه‌های تاریخی و دینی از همت آنان بهره‌مند گردد. هم چنین از مسئولان محترم پژوهشگاه، حجةالاسلام و المسلمین آقای محمد تقی سبحانی ریاست پژوهشگاه و معاونت پژوهشی دفتر، و حجةالاسلام آقای محمد حسن نجفی قائم مقام پژوهشگاه، که بی همراهی آنان این اثر به بار نمی‌نشست، تقدیر می‌شود.

سیدعلیرضاواسعی

مدیر پژوهشکده تاریخ وسیره اهل بیت علیهم‌السلام

مقدمه

کتاب حاضر، ترجمهٔ نوشته‌ای از دکتر عبدالسلام ترمانینی از نویسندگان سوری است که با نام احداث التاریخ الاسلامی بترتیب السنین شکل یافته است. مؤلف، خود در توضیح عنوان کتاب، در پشت جلد آورده است «مشتمل بر مهم‌ترین رویدادهای تاریخ اسلامی به همراه زندگی نامه مشهورترین شخصیت‌ها و شناسایی جایگاه‌ها و سرزمین‌هاست.

نویسنده با ذکر کلیاتی در آغاز جلد اول در قالب مقدمه، به ارائه تصویری کلان از قرن اول هجری دست زده و مطالبی را عرضه می‌کند با این انگیزه که نشان دهد چه رویدادهایی در دگرگونیِ مسیر تاریخ اسلامی تأثیر گذاشته و در فراز و فرود آن مؤثر بوده است تا مایه درس‌آموزی آدمیان شود. پس از آن، با ذکر وقایع هر سال به پیش رفته است.

جلد اول کتاب که در دو جزء تدوین شده، رویدادهای سال اول تا سال ۲۵۰ هجری را عرضه می‌کند و جلد دوم آن که باز در دو مجلّد است ادامه رویدادها تا سال پانصد هجری است. در پایان جزء دومِ جلد دوم، از جلد سوم نیز خبر داده شده است که تا پایان سال ۷۵۰ هجری را در بر خواهد داشت و چنان‌که نویسنده در مقدمه آورده، بر آن است مطالب را تا عصر حاضر، گردآورد. البته این پژوهشکده تنها دو جلد اول آن راکه تا سال پانصد هجری است به جهت اهمیت این دوره به دست ترجمه سپرده است، بدان امید که بتواند مدخلی برای ورود به مطالعات مربوط به تاریخ اسلام باشد.

کتاب از ویژگی‌ها و کاستی‌هایی برخوردار است که ذکر آن‌ها در شناخت اهمیت آن، بی‌تأثیر نیست هر چند برخی از آن موارد، ممکن است لطمه‌ای برای اعتبار اصل کار باشد، ولی از آن‌جا که خوانندگان کتاب‌ها عموماً به مکتوب‌ها به دیده سند می‌نگرند و در داده‌های آن کم‌تر تردید می‌کنند، عدم تذکار موارد بایسته، رهزنیِ آشکاری در عرصه پژوهشگری است، از این رو با همه زحمت‌هایی که ترجمه کتاب و پاورقی‌ها و تعلیقه‌های آن بر دوش مترجمان و محققان نهاد و وقت زیادی از آنان برد، از بیان برخی واقعیت‌ها گریزی نیست.

کتاب با ویژگی‌هایی که دارد، در نوع خود، در زبان فارسی کم‌نظیر و بلکه بی نظیر است. مهم‌ترین ویژگی کتاب، نوع دسته‌بندی مطالب آن است؛ نویسنده با ابداعی پذیرفتنی به ارائهٔ قضایای تاریخی دست زده است. او کتاب را ـ چنان که از عنوانش پیداست ـ بر اساس سال تنظیم کرده و تا آن جا که میسر بوده هر سال را محور بررسی وقایع و حوادث آن قرار داده و هر چه در آن سال در جهان اسلام رخ نموده و در کتاب‌های پیشینیان از آن یاد شده، آورده است. بنابراین، خواننده به راحتی می‌تواند رویدادهای پیش آمده در یک سال را در نگاهی کوتاه، از نظر گذرانده و نسبت به آن‌ها اطلاعاتی اجمالی بیابد.

دیگر ویژگیِ کتاب، اختصار و پرهیز از زیاده گویی است. نویسنده که وقت زیادی برای جمع‌آوری اطلاعات خام صرف کرده، به راحتی می‌توانست با قلم‌فرسایی، کتابی به مراتب حجیم‌تر از آن‌چه عرضه نموده، ارائه کند و بدین گونه بر نام آوری خویش تکیه زند، اما در نظر داشت مخاطب از یک سو و ارائهٔ مطالب مفید از دیگر سو، وی را از چنین خودنمایی بازداشته و آن‌چه پدید آمده، چکیده اطلاعات بسیاری است که به راستی می‌تواند خواننده غیر متخصص را تا حد بالایی سیراب کند و حتی برای پژوهشگر متخصص نیز بستر پژوهشیِ مناسبی را فراهم می‌سازد.

سومین ویژگی کتاب که آن را در نوع خود بی‌نظیر ساخته، ارائهٔ چکیدهٔ اطلاعاتی، البته در قالب جدول برای هر سال است که در آن، سه ستون عمودی با عنوان‌های، رویدادها، وقایع نظامی، و درگذشته‌ها، در نظر گرفته شده است که خواننده به آسانی و در نگاه آغازین می‌تواند از تمامی رویدادهای آن سال آگاهی یابد.

از ویژگی دیگر کتاب می‌توان به جدول‌های انساب، نقشه‌ها و شناسایی مناطق در پایان کتاب اشاره کرد. بی‌تردید جست‌وجوگر تاریخ با شخصیت‌ها یا نسب‌هایی روبه‌رو می‌شود که تصور صحیح آن آسان نیست، از این رو وجود جدول‌های انساب که به شناسایی جدولی نسب‌ها و ریشه خاندانی شخصیت‌ها می‌پردازد بسیار کار آمد و مفید است. جای‌ها نیز از چنین مشکلی برخوردارند، به ویژه آن که گاه در گذر تاریخ، نام محلی دگرگونی یافته یا نام جدیدی بر آن نهاده شده که تشخیص موقعیت جغرافیایی آن برای خواننده عمومی میسور نیست، جز آن که به نقشه‌های گذشته مراجعه کند. از این‌رو وجود نقشه‌های جغرافیایی و تعریف و شناسایی مناطق در فهم بسیاری از رویدادها کمک می‌رساند. نویسنده با آوردن چنین نقشه‌ها و نیز شناسایی مناطق بر اساس کتاب‌های جغرافیایی قدیم، به ویژه معجم‌البلدان دست‌رسی خوانندگان را به محتوای کتاب فراهم ساخته است.

ارائه منابع و مآخذ مربوط به رویداد، از دیگر ویژگی‌های کتاب به شمار است. نویسنده پس از شناسایی واقعه‌ای یا شخصیتی، ذیل همان رخ‌داد، مآخذ مختلفی را نام‌برده و با ذکر جلد و صفحه، برای خوانندهٔ پژوهنده، فرصت توسعه اطلاعاتی فراهم می‌سازد و این به نوبه خود، کتاب را ویژگی بخشیده است.

کتاب، از آن رو که همهٔ رویدادها و قضایای پیش آمده در سالها را در خود جای داده است، در طبقه بندی مطالعات تاریخی، در تاریخ عمومی جای می‌گیرد و بر همین اساس با شاخص‌های مختلفی قابل ارزیابی است:

۱.**شاخص فرهنگ و علوم.** نویسنده در مطالعات خویش، بر عنصر شخصیت‌های علمی و گرایش تخصصی آنان عنایت ویژه دارد و البته همین بایسته است؛ چون پرداختن به رویدادهای مهم هر سال بی‌توجه به دانشمندان و اهل اندیشه، نقصی نابخشودنی است و معمولاً، آن‌چه ذهن پژوهشگر تاریخ را متوجه خود می‌گرداند، امور مهم و رخدادهای تأثیر گذار است و مهمترین پدیده‌های تأثیر گذار و تاریخ ساز، علما می‌باشند و به همین جهت، در این کتاب، به این مقوله هر چند به اختصار و کوتاهی پرداخته شده است. مولف در ذیل وفیات هر سال، سخن از بزرگان عرصه‌های مختلف به میان می‌آورد که در رأس آنان، این دسته قرار دارند و گذشته از زندگی نامهٔ اجمالی شان، نگاهی به حوزه‌های تخصصی، چگونگی آموزش، تالیفات و نقش آفرینی آنان می‌افکند و بی‌گمان چنین تصویری از ایشان، دورنمایی از فرهنگ و علوم زمانه است و محقق تاریخ می‌تواند از دل داده‌های این چنینی، اطلاعات درخوری در خصوص علوم، آموزش، کتب، علما و در یک کلام، علوم و فرهنگ اسلامی به چنگ آورد و پرتو آن فراز و فرود علمی و فرهنگی عالم اسلام را دریابد.

۲.**شاخص سیاسی و اجتماعی.** تاریخ‌های گذشته عموماً بر محور شخصیت‌های به ویژه سیاسی گردش داشت و در باور پردازندگان به تاریخ، سیاسیون محور دگرگونیها و تحولات مقاطع تاریخی و به تعبیر فیلسوفان تاریخ، «قهرمان تاریخ» به شمار بودند؛ به همین جهت بیشتر تاریخ‌های باقی مانده از گذشته، تاریخ زندگی شاهان، خلیفگان، امرا، حکام و در یک کلام سیاست مداران و سیاست بازان است. کتاب «الاحداث» نیز متأثر از این دسته کتاب‌ها، عمدهٔ مباحث خود را به همین مقوله اختصاص داده و بیشترین رخدادهای شایستهٔ ذکر را از میان رویدادهای سیاسی گزینش کرده است؛ از ولادت و وفات شخصیت‌های سیاسی تا کارکردها و تاثیر گذاری‌هایشان در عرصهٔ سیاست و اجتماع. به همین جهت، کتاب را می‌توان در حوزهٔ مطالعات سیاسی، به عنوان مأخذی قابل استفاده نگریست و پژوهندهٔ تاریخ با مراجعهٔ بدان، تصویری از تاریخ سیاسی را به دست می‌آورد و براساس آن می‌تواند سازوکارهای ادارهٔ جامعه، شیوه‌های حکومتگری، تعاملات سیاسی و از همه مهمتر سازمان‌ها و تشکیلات و نظام‌های حاکم بر جامعهٔ اسلامی را اصطیاد کند و در پرتو همین دسته از مطالعات، خلقیات، روحیات، آداب و رسوم و روابط اجتماعی مردم هر دوره را جستجو و پی‌گیری نماید.

۳.**شاخص نظامی و فتوحات.** کشور گشایی و دفاع که در قالب نبردهای نظامی و جنگی نمود می‌یابد، در تاریخ هر امتی، اهمیت بسزایی دارد و مورخان در گزارش‌های خویش، بخش عمدهٔ نوشتار خود را به این مقوله اختصاص می‌دهند. دفاع از داشته‌ها، دستاوردها و سرزمین، و نیز توسعه و ترویج یافته‌ها به مناطق دیگر، جنگ‌ها و فتوحاتی را ایجاب می‌کند که پرداختن به آن، به عنوان بخشی از تاریخ یک سرزمین و فعالیت مردم آن، ضرورت می‌یابد. مورخان اسلامی نیز بر همین اساس، نبردها را چه در عصر پیامبر(ص) و چه در عصور بعدی، امری انسانی و گاه مقدس شمرده و به آن افتخار می‌کردند و علی‌القاعده بذل توجه ویژه به آن را جزو ایمانیات خود به شمار می‌آوردند. تاریخ‌های عمومی، آکنده از این دست واقعه‌هاست. این کتاب در همین راستا، اطلاعات ارزنده و بسیاری را در اختیار مخاطب خویش قرار داده و نشان می‌دهد که مسلمانان و حکومتگران آنان، در گسترهٔ

تاریخ، چه فعالیت‌های نظامی داشته، چه سرزمین هایی را فتح کردند و چه دستاوردهایی داشته‌اند و ابزار و وسایل جنگی آنان چه بود و عوامل شکست و پیروزی‌شان تابع چه عواملی رقم می‌خورد؟ مجموعهٔ این داده‌ها، فرایند تحول نظامی و نیز توسعه و ضیق سرزمین‌های اسلامی را فراروی جستجوگر قرار می‌دهد و او می‌تواند از چنین داده‌هایی، تصویری از توانمندیها، فداکاری‌ها، انگیزه‌ها و خشونت‌ها با ملایمت‌های مسلمانان را درعرصهٔ نظامی‌گری، که در تفکر اسلامی عنوان مقدس جهاد دارد، در یابد.

۴.شاخص عمران،معماری‌وهنر. هر چند تاریخ‌های عمومی، برای عمران و آبادانی، و هنر و معماری، باب ویژه‌ای نمی‌گشایند و به طور خاص به آن نمی‌پردازند؛ اما به حکم دغدغه‌ای که در ارائهٔ عملکرد شخصیت‌های سیاسی، علمی و فرهنگی دارند، در پرتو و ذیل پرداختن به شخصیت آنان، از ذکر این مقولات ناگزیرند. تاریخ «الاحداث» نیز چنین است. عمران و آبادانی که لازمهٔ زیست آدمیان از یک سو و سنجهٔ توفیق حکومتگران از دیگر سو بوده، در کارنامهٔ تاریخی جوامع اسلامی تبلور ویژه یافته و بالتبع در این کتاب راه پیدا کرده است. ساخت و ساز ابنیه، اماکن، تعمیر راه‌ها، ابداع قنات‌ها، بنای سدها و آب‌رسانی به مناطق مختلف و مهندسی آن‌ها و نیز چگونگی اعمال ذوق و سلیقه در ساختمان‌ها و ابزار و وسایل، و هم‌چنین آن‌چه در فرح بخشی و تفرّج به کار می‌آمد، مورد توجه قرار گرفته است و از دل داده‌های این کتاب، می‌توان تصویری از این جهت پیدا کرد و تاریخ معماری و هنر و آبادانی را به نمایش گذاشت.

در پرتو همین شاخص‌ها، منابع درآمدی، هزینه‌ها، تعامل اجتماعی، تفریحات و سرگرمی‌ها، نیازها و دغدغه‌ها و... قابل اکتشاف است و محقق توانمند براساس همین‌ها می‌تواند نگره‌های تخصصی به تاریخ اسلام بیفکند و تاریخ تمدن و فرهنگ اسلامی را درک کند.

مجموعه این ویژگی‌ها کتاب را همانند دایرةالمعارفی تاریخی ساخته است که با داشتن آن، بسیاری از نیازهای خوانندگان در خصوص تاریخ اسلام بر طرف شده یا زمینه مناسبی برای برطرف‌سازی آن حاصل می‌شود، اما با همه این‌ها باید از آفت بسندگی و اکتفاء پرهیز داشت و بدان همانند همهٔ دیگر کتاب‌ها، به عنوان یکی از تلاش‌های بشری در تاریخ عمومی نگریست.

ضعف‌ها و کاستی‌هایی که در کتاب وجود دارد به صورت گذرا چنین است:

اول، آن‌که نویسندهٔ کتاب ـ چنان‌که خود در مقدمه کتابش آورده است ـ در حوزه حقوق، دانش ورزیده و تاریخ‌ورزی او صرفاً بر اساس ذوق شخصی، آن هم در زمان‌های فراغت از کار حقوقی بوده است و همین امر موجب شده تا او نتواند با آگاهی کامل و به صورت روش‌مند به دانش تاریخ روی کند؛ او هم چون بسیاری دیگر به گمان این که تاریخ چیزی جز مجموعه‌ای از روایات و اخبار یا داستان‌ها نیست، به آن توجه کرده و در موارد بسیاری با اتکا بر یک مأخذ، به نقل مطالب پرداخته است بی‌آن که درباب صحت و سقم آن‌ها گفت وگویی کرده یا در صدد کشف واقعیت‌های نهفته برآید. این عدم آشنایی با روش پژوهش تاریخی موجب شده که نویسنده، بی‌توجه به اعتبار یا عدم اعتبار تاریخیِ اثری یا قدمت و تأخّر آن، به استناد پرداخته و هیچ شیوه‌ای را مراعات نکند. این ضعف در سرتاسر کتاب به چشم می‌آید.

دیگر ضعف کتاب، استناد مطالب مربوط به شخصیت‌ها به کتاب الاعلام زرکلی است. هر چند به ادعای نویسنده در مقدمه کتاب، اعلامی که در کتاب الاعلام نیامده در این کتاب مورد توجه قرار گرفته‌اند، ولی شمار آنان چندان قابل توجه نیست. بیش‌تر شخصیت‌های مطرح شده در این کتاب، ابتدا از کتاب الاعلام تعریف یافته، چنان که نویسنده خود به آن معترف است. این کار، به ویژه برای عرب‌زبانان، چندان جدید نمی‌نماید جز در مواردی که به روی‌دادهای دیگر می‌پردازد.

گذشته از آن‌چه بیان شد، کتاب احداث التاریخ الاسلامی، همچون دیگر کتاب‌های نگاشته شده در حوزه تاریخ، از جانب‌داری‌ها و بی‌تفاوتی‌های مذهبی رنج می‌برد، به ویژه آن‌جا که رویدادهای تاریخی به گونه‌ای با باورهای دینی یا مذهبی نویسنده پیوندی آشکار یابد. کم‌تر مورخی می‌توان یافت که بدون پیش‌داوری و ذهنیت اعتقادی به چنین رویدادهایی نگریسته و به تصویر آن دست زند. ترمانینی آن‌جا که از جریان خلافت پس از پیامبرﷺ سخن به میان می‌آورد آگاهانه یا غافلانه، با اتکا و استناد به منابع جهت‌دار و مبانی عقیدتی خویش به طرح قضیه می‌پردازد، چنان که در واقعه امام علی‌ؑ و معاویه و دیگر جریان‌ها نیز چنین است، بنابراین، خوانندهٔ تیزهوش با در نظر داشت این نکته باید به آن بنگرد.

با همهٔ آن‌چه بیان شد، کتاب ترمانینی شایسته ترجمه به زبان فارسی است، به‌ویژه آن‌که در زبان فارسی، کتابی بدین‌گونه وجود ندارد تا پژوهنده بارجوع به آن، اطلاعات اولیه‌ای به دست آورد. همین انگیزه، جمعی از پژوهشگران حوزه تاریخ اسلام را

بر آن داشت تا با صرف وقت و توان خویش به ترجمه آن دست زنند و بکوشند تا با زبانی ساده و در عین حال متقن، اطلاعات آن را در اختیار فارسی‌زبانان قرار دهند.

کتاب پس از ترجمه، چند بار بازنگری و مقابله شد و تا جایی که ممکن بود پاورقی‌ها و تعلیقه‌هایی بر برخی مطالب زده شد تا اندکی از شدّت گرایشیِ آن کاسته شود. با وجود این، از وجود نقص و کاستی و نیز خطا مصون نیست و هم چنان وقت‌بری‌هایی دارد که امید است در فرصت‌های بعدی و با ارشادها و انتقادهای خوانندگان محترم، به اصلاح و تکمیل آن اقدام شود.

در پایان از تمامی عزیزانی که در ترجمه، تصحیح و مقابلهٔ اثر نقش آفریدند قدردانی می‌شود، به ویژه از پژوهشگران ارجمند آقایان حجج اسلام: سیدحسین اسلامی، سیدحسن اسلامی، دکتر جلیل قنواتی، شکرالله خاکرند، دکترمحمدحسن معصومی، مصطفی شفیعی، صادق گل‌زاده و براتی، هم‌چنین از محقق توانا حجةالاسلام جناب آقای امامی حجتی که بخش اعظم تعلیقه‌ها از اوست قدردانی می‌شود. یاد و خاطره همکار عزیز، مرحوم حجةالاسلام رحمتی که در مراحل پایانی کار، دارفانی را وداع گفتند گرامی باد که در بازنگری نهایی اثر، کوششی ستودنی داشتند.

سید علیرضا واسعی

پیش‌گفتار

اثر حاضر، کتاب تاریخی نیست، بلکه شناسه‌ای از رویدادهای تاریخ اسلام است که به ترتیب سیر زمانی از سال اول هجرت پیامبر تا سال ۲۵۰ ق (۶۲۲ـ۸۶۵م) تنظیم شده، یعنی از زمان شکل‌گیری دولت اسلامی تا زمانی که از شکوفایی باز ایستاد و راه سقوط و تجزیه را پیش گرفت. این شناسه مهم‌ترین رویدادهای سیاسی، اقتصادی، نظامی و عمرانی را که در این دوره رخ داده در بر دارد. بدان امید که طرحی روشن برای شناخت فراگیر سیر تاریخ اسلام و فراز و نشیب و درنگ در رویدادهای آن باشد.

وقایع هر سال هجری و مقابل آن سال میلادی را در بخشی جداگانه آورده‌ام و میان حوادث تاریخی، سیاسی، اجتماعی، عمرانی، و وقایع نظامی ـ به جهت غزوه‌ها، جنگ‌ها، کشورگشایی‌ها و شورش‌ها ـ تفاوت نهاده‌ام و نیز در آن از بزرگان زن و مرد ـ در گذشتهٔ هر سال و از خلفا، امرا، رهبران، قهرمانانِ جنگ‌ها و فتوحات، و نیز از فقها، محدثان، قرّاء و متکلمان و از نویسندگان، شعرا و حکما ـ پزشکان و مهندسان و اخترشناسان و منجمان ـ سخن به میان آورده‌ام؛ همهٔ آنان که تاریخ را ساخته و روند آن را رهبری کرده و رویدادهای تاریخ به نام و کار آنان گره خورده است.

برای دست‌یابی خواننده به شناسهٔ اعلام، زندگی‌نامهٔ هر یك را به طور کامل افزوده‌ام به گونه‌ای که با این شناسایی، ویژگی‌ها، عملکردها و جایگاه او در مسیر تاریخ روشن می‌شود. از شخصیت‌ها، مشهورترین آنان را برگزیده‌ام؛ کسانی که کاروان اسلامی را در آن دوره رهبری کرده و پرچم آن را در عرصه‌های تبلیغ و جهاد، زمامداری و سیاست، علم و هنر ـ به تمام معنا ـ برافراشتند.

از آن‌جا که فتوحات اسلامی ـ چه جنگ‌ها و چه غزوه‌ها ـ با دولت‌ها و اقوامی که سرزمین آنان میدان این نبردها بود ـ پیش تر از همه ایران، روم و اروپا ـ پیوند می‌خورد، لذا پادشاهان، سرداران و رهبرانشان را در ستون ویژهٔ اعلام افزودم و زندگی‌نامهٔ کسانی را که با آن دورهٔ زمانی مرتبط بوده، آوردم تا هر بخشی که رویدادهای آن سال را در بر دارد، تصویری روشن و فراگیر از واقعیت‌های جهانِ اسلام بوده و حلقهٔ متصلی به زنجیرهٔ سنوات بعدی باشد و بدین طریق سیر تاریخ اسلام سال به سال مشخص می‌شود. برای انساب پیشینیان ـ که تاریخ اسلام را ساخته‌اند ـ نیز جدول‌هایی قرار داده‌ام، به نحوی که نسب پراکنده‌شان به جد اعلا؛ یعنی عدنان، متصل می‌شود و برای کسانی که در پیشبرد مسیر تاریخ نقش برجسته داشته‌اند تعریف ویژه‌ای ارائه کرده‌ام.

برای سرزمین‌ها و حوادثی که در کتاب از آنها یاد شده، معجمی جداگانه تهیه کرده‌ام که معرفی آنها را در بر دارد و در نقشه‌هایی که به پیوست کتاب آورده‌ام، جایگاه آنها را مشخص نموده‌ام و فهرست عامی از اسامی به ترتیب حروف ابجد تهیه کرده و از آن فهرست‌های تفصیلی مبتنی بر تخصص شغلی آنان عرضه کرده‌ام که شمار آنها به ۱۲۰۰ شخصیت می‌رسد.

حوادث را از مهم‌ترین منابع تاریخی استخراج کرده‌ام که در پیشاپیش آنها این منابع است:

فتوح الشامِ واقدی، السیرة النبویه ابن‌هشام و شرح آن در الروض الأنفِ سهیلی، تاریخ الرسل والملوكِ ابن‌جریر طبری، الکامل

فی التاریخ ابن‌اثیر، تاریخ ابن‌خلدون (العبر)، مروج الذهبِ مسعودی، فتوح البلدانِ بلاذری، تاریخ دول الاسلامِ ذهبی، النجوم الزاهره ابن تغری بردی، نهایة الإربِ نویری، البیان المغرب فی اخبار الاندلس والمغربِ ابن‌عذاری، تاریخ افتتاح الاندلسِ ابن قوطیه، الخططِ مقریزی، نفح الطیبِ مقّری تلمسانی، الامامة والسیاسه ابن‌قتیبه، فتح مصرِ ابن عبدالحکم، تاریخِ خلیفه بن خیّاط و منابع دیگری که در پی‌نویس به آنها اشاره شده است.

شرح حال مردان و زنان برجسته را از منابع تاریخی پیشین و نیز از کتاب‌های تراجم برگرفته‌ام که در رأس آنها این کتاب‌ها است:

الطبقات الکبری ابن‌سعد، وفیات الاعیانِ ابن خلّکان، فوات الوفیاتِ ابن شاکر کتبی، الفهرستِ ابن‌ندیم، کشف الظنونِ حاجی خلیفه، العبر فی خبر من غبرِ ذهبی، سیر أعلام النبلاءِ ذهبی، الاصابة فی تمییز الصحابه عسقلانی، الاستیعاب فی معرفة الاصحابِ ابن عبدالبرّ، رفع الاصر عن قضاة مصرِ ابن حجر عسقلانی، جمهرة أنساب العربِ ابن حزم، کتاب نسب قریش ابن مصعب زبیری، جمهرة الأنسابِ ابن کلبی، انساب الاشرافِ بلاذری، اسد الغابة فی معرفة الصحابه ابن اثیر، الحلة السیراءِ ابن الابّار، البدایة والنهایه ابن کثیر، شذرات الذهبِ عماد حنبلی، میزان الاعتدال فی تراجم الرجالِ ذهبی، تهذیب الاسماءِ نووی و دیگر کتاب‌هایی که در فهرست منابع به آن ها اشاره شده است.

شرح حال حکما (پزشکان، مهندسان، منجمان و اخترشناسان) را از کتاب‌هایی که ویژه سرگذشت آنان تألیف شده، استخراج کرده‌ام، چون:

عیون الانباء فی طبقات الاطباءِ ابن اصیبعه، تاریخ الحکماءِ بیهقی، طبقات الاطباء والحکماءِ ابن جلجل، إخبار العلماء باخبار الحکماءِ قفطی، الفهرست ابن ندیم و کشف الظنونِ حاجی خلیفه.

شرح حال شعرا، ادبا، فلاسفه، متکلّمان، قاریان و نیز هنرمندان، موسیقیدانان وخوانندگان را از کتاب‌های ادبی بر کشیده‌ام ازجمله:

کتاب الاغانیِ ابو الفرج اصفهانی، طبقات الشعراءِ ابن معتز، زهر الآدابِ حصری، دو کتاب المعارف و عیون الاخبارِ ابن قتیبهٔ دینوری، ارشاد الأریب الی معرفة الأدیب، معروف به معجم الادباءِ یاقوت حموی، معاهد التنصیصِ عبدالرحیم عباسی، خزانة الادبِ بغدادی، یتیمة الدهرِ ثعالبی، طبقات فحول الشعراءِ ابن سلّام جمحی، الوزراء والکتّابِ جهشیاری و امراء البیانِ محمد کردعلی. از کتاب الاعلام مرحوم خیر الدین زرکلی نیز بهره گرفتم.

در این راه متوجه زحماتی که وی در مسیر ثبت واقعی اسماء و تاریخ ولادت و وفات و دقت فراوانی که در شناسایی شخصیت‌ها به کار گرفته بود، شدم. شرح حال بعضی از شخصیت‌ها را به طور کامل از او نقل کرده و برخی را به اختصار آورده‌ام. در مواردی نیز مطالبی بر آن افزوده و شرح حال بعضی را که نیامده بود، اضافه کرده‌ام، از آن جمله افرادی‌اند که به جهت ارتباط تاریخشان با تاریخ اسلام، شایسته معرفی‌اند؛ همچون: رهبران پارسیان و ترکان و سرداران روم و پادشاهان فرانسه.

هم‌چنین در باب سرزمین‌ها و اماکن از مشهورترین آثاری که در این زمینه تألیف شده بهره گرفته‌ام چون: المسالک و الممالکِ ابن خرداذبه، صورة الارضِ ابن حوقل، مسالک الامصارِ ابن فضل الله عمری، مختصر البلدان ابن فقیه همدانی، تقویم البلدانِ ابوالفداء، المسالک و الممالکِ اصطخری، آثار البلاد و اخبار العبادِ قزوینی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم [مقدسی]، مروج الذهبِ مسعودی، معجم البلدانِ یاقوت حموی، نخبة الدهر فی عجائب البر والبحرِ شمس الدین انصاری معروف به شیخ الربوه، ادبیات جغرافیای کراچکوفسکی، اعلام الجغرافیین العربِ عبدالرحمن حمیده و کتاب‌های دیگری که در فهرست منابع آمده است.

شاید کسی بپرسد چرا یک حقوقدان به چنین کاری روی آورده است؟ باید گفت: این آرزو و میل دیرینهٔ من بود که با وجود

علاقه به حقوق، مرا بدان سوی کشاند تا دربارهٔ گذشته، حال و آیندهٔ امت اسلامی اندیشه کنم. سی و پنج سال از عمر خود را در مسائل حقوقی و تدریس این رشته در دانشکده‌های حقوق دانشگاه‌های حلب، دمشق و کویت گذراندم، امّا در این مدت، اوقات فراغت خویش را صرف پژوهش در تاریخ اسلامی کردم. دانش حقوق در فهم عمیق‌تر حوادث تاریخی و نتیجه‌گیری از آنها یاری‌ام رساند و به بی‌طرفی در قضاوت نسبت به آن ها رهنمون شد. درگذشته، مشهورترین تاریخ‌نگاران، از برجستگان فقه وحدیث و تفسیر بوده و برخی چون ابن‌جریر طبری خود مکتبی در فقه داشتند.

دقت نظر در روند تاریخ اسلام مرا به پی‌گیری این خط سیر، از آغاز طلوع آن تا زمان حال هدایت کرد. به همین جهت رویدادهای تاریخی را ـ آن‌گونه که بیان شد ـ جمع‌آوری و آنها را به چند مرحله تقسیم کردم. هر مرحله شامل حوادث ۲۵۰ سال هجری است که از سال اول هجرت آغاز می‌شود و به همین صورت ادامه می‌یابد تا در مجموع، خط سیر تاریخ اسلام را به ترتیبِ سنوات، تشکیل دهد.

برای روند تاریخ مقدمه‌ای نوشته و مهم‌ترین حوادثی که فراز و نشیب تاریخ در آن شکل یافته بیان کردم تا خواننده عرب به علل آن پی برده و از اوج گرفتن آن توانایی بیابد و از سقوط آن پند و عبرت آموزد. و این همان، رسالت و هدف تاریخ است و از این جهت تاریخ، مقدمهٔ علوم انسانی به شمار می‌رود. امت عرب، در اوضاع و احوال کنونی، سخت نیازمند این است که عوامل و نتایجی را که بر حوادث تاریخش اثر گذاشته دریابد و نگرش جدیدی به تاریخ داشته باشد، نه از این زاویه که تاریخ، تنها شرح حال پادشاهان و وقایع جنگی است، بلکه تدوین حیات امتی باشد که در آن، ملت‌های گوناگون و فرهنگ‌های متفاوت، متحد شده و به یك دین گرویده و به زبان واحدی تکلم می‌کنند که بیانگر وحدت آنهاست واز آرزوها وامیدهایشان سخن می‌گوید و مشارکت آنان را در آنچه که به مجد و عظمتشان انجامید و نیز حوادث محنت بار گذشته‌شان را نشان می‌دهد.

برای دست‌یابی به این هدف صفحات تاریخ بایستی تمام تلاش‌ها و فعالیت‌های علمی، عقلی، ادبی، اقتصادی و هنری را دربرداشته باشد تا با آن، تصویرِ جامعه تکمیل شده و در پرتو آن خطوط روند تاریخ آشکار شود.

از این رو رویدادهای سال‌ها را در بخش‌های ویژه‌ای گرد آوردم و تلاش‌ها و فعالیت‌های خاص هر سال را با ذکر نام کسانی که در هر عصر و در زمینه‌های یاد شده کار کرده‌اند بیان کردم تا ترجمانی از آن وقایع باشد.

شورای ملی فرهنگ و هنر و ادبیات کویت نشر نخستین این کتاب را در دو مجلد (از سال ۱ ـ ۲۵۰ ق) بر عهده گرفت و سپس اجازهٔ چاپ دوم آن را داد.

در چاپ دوم این کتاب اضافاتی در زمینهٔ رخدادها، وقایع نظامی، شرح حال‌ها و اماکن آوردم و فهرست‌های گوناگونی که در چاپ اول وجود نداشت بدان افزودم و برای چاپ به انتشارات «دار طلّاس» دمشق سپردم که به بهترین وجه به زیور چاپ آراسته شد، و بدین وسیله از تمام کارکنان این مؤسسه قدردانی و تشکر می‌کنم.

می ۱۹۸۸ م ـ استانبول

دکتر عبدالسلام ترمانینی

مقدمه‌ای بر سیر حوادث

۱
حوادث سدهٔ پیش از هجرت

روم و ایران

۱ ـ ایران و روم، رهبری دنیای پیرامونِ جزیرة العرب را میان خود تقسیم کرده و هر یک در پی استیلای بیشتر خود بر مناطق کنارهٔ رود فرات تا سواحل دریای مدیترانه و نیز در پی درهم کوبیدن نیروی نظامی رقیب بودند. بدین جهت جنگ‌های پیاپی بین آن دو کشور درمی‌گرفت و پیوسته با متارکه‌هایی نه چندان طولانی ادامه می‌یافت و این جنگ‌ها به انواع خشونت‌ها، از کشتار، سرکوبی و ویرانگری نشان یافته است.

۲ ـ جنگ میان دو دولت در روزگار دو پادشاه بزرگ، ژوستینین اول، که در سال ۵۳۱م به امپراتوری روم برگزیده شد و خسرو اول (انوشیروان) که در سال ۵۳۱م پادشاه ایران شد، به اوج خود رسید. پادشاه ایران در سال ۵۴۰م جنگی علیه روم به راه انداخت و بر سوریهٔ شمالی یورش برد و انطاکیه پایتخت شرقی آن کشور را تصرف کرد. سپس بر راه ادسا، قنسرین، حلب و شهرهای دیگر چیره شد و هزاران اسیر از انطاکیه به شهری که خود به شکل همین شهر در نزدیکی مداین ساخته بود و آن را انطاکیه نامید و به رومیه معروف شد، آورد. و یکی از مسیحیان اهواز را بر آن شهر گمارد.[۱]

۳ ـ ژوستینین چون با قبایل «آوار» و «اسلاو» در مرزهای اروپایی کشورش مشغول جنگ بود، نتوانست از اشغال کشورش توسط خسرو جلوگیری کند، به‌ناچار در سال ۵۶۳م با خسرو قرارداد صلحی منعقد کرد و براساس آن مقرر شد کسری از شهرهای اشغالی، عقب‌نشینی کند و درمقابل آن، رومیان فدیه‌ای سنگین و جزیه‌ای سالانه بدانان بپردازند.

۴ ـ ژوستینینِ اول در سال ۵۶۵ م. درگذشت و ژوستینین دوم به جای او نشست. وی صلحی را که پیش‌تر با خسرو منعقد شده بود، نقض کرد که موجب یورش مجدد خسرو به سوریه و ویرانی آن‌جا شد. ژوستینین دوّم در سال ۵۷۸م. درگذشت و تیبریوس جانشین وی شد و با پرداخت مال و جزیه با کسری صلح کرد.

۵ ـ خسرو انوشیروان در سال ۵۷۹م. از دنیا رفت و پسرش هرمز بر تخت سلطنت نشست. و با درگذشت تیبریوس، امپراتور موریس جانشین او شد.

با مرگ خسرو قبایل ترک گرد هم آمدند تا به ایران حمله کنند. هرمز سپاهی را به فرماندهی بهرام چوبین به جنگ آنان فرستاد. بهرام سپاه آنان را درهم شکست و اموالشان را به غنیمت گرفت. این پیروزی، وی را مغرور کرد و موجب شد تا علیه هرمز قیام کرده و او را خلع و دو چشم او را نابینا کند و بر مسند قدرت نشیند. در این میان خسروِ دوم (پرویز) پسر هرمز، در صدد بازپس گرفتن تاج و تخت پدر برآمد، که موفق نشد. از این رو به موریس امپراتور روم پناهنده شد تا از او علیه بهرام مددخواهی کند. موریس وی را گرامی داشت، تقاضای او را پذیرفت، دخترش را به ازدواج او درآورد و با سپاهی بزرگ او را یاری کرد. خسرو پرویز بر بهرام پیروز شد و تاج و تخت پدر را باز پس گرفت و بر تخت سلطنت نشست.

۶ ـ در سال ۶۰۲م فوکاس، فرماندهٔ بیزانس، موریس، امپراتور روم را کشت و بر مسند حکومت نشست، خود را امپراتور خواند و پسران موریس را جز یک تن که توانست بگریزد و نجات یابد، از پای درآورد. این تنها فرزند، به خسرو پرویز پناه آورد تا آن‌گونه که پدرش پیش از این او را علیه بهرام یاری کرده بود، در خلع فوکاس وی را کمک کند. خسرو از رومیان خواست که او را به جانشینی پدر بر تخت بنشانند و در صورت ردّ خواستهٔ او به جنگ تهدیدشان کرد، اما رومیان درخواست او را رد کردند. خسرو پرویز جنگ خانمان‌سوزی علیه رومیان آغاز کرد و بر شام، مصر و نوبه چیره شد و صلیب حضرت عیسی‌ﷺ را از بیت‌المقدس به مدائن، پایتخت ایران، آورد. آن‌گاه سپاهی انبوه به سوی قسطنطنیه فرستاد و آن را محاصره کرد و با کمک قبایل آوار و اسلاو (که دشمن بیزانس بودند) آن‌جا را از سمت اروپا نیز محاصره کردند، اما فرماندهٔ ارتش بیزانس، هراکلیوس، توانست شهر را از محاصره بیرون آورد. و با کمک ترکان که دشمن ایران بودند، ارتش ایران را از شهرهای روم بیرون براند.

۷ ـ هراکلیوس در سال ۶۱۰م امپراتور فوکاس را پس از آن که حکومتش به فساد گرایید، خلع کرد و او را به مردم سپرد. مردم نیز او را کشتند. سپاهیان، هراکلیوس را به سبب پیروزی بر سپاه ایران و خلع فوکاس به امپراتوری برگزیدند. او علیه ایران جنگی آغاز کرد و هر آن‌چه ایرانیان از سرزمین روم به تصرف درآورده بودند، باز پس گرفت. سپس به سوی ایران هجوم آورد و ایرانیان را در جنگ نینوا در سال ۶۲۷م شکست داد و اموال بسیاری از آنان به غنیمت گرفت و خراج سالیانه‌ای را بر آنان تحمیل کرد.

این نبرد آخرین جنگ بین ایران و روم بود که قرآن مجید به آن اشاره می‌کند: ﴿غُلِبَتِ الرّومُ فی اَدنی الارضِ، وَهُم مِن بَعدِ غَلَبِهم سَیَغلِبُون﴾[۲]. پس از این واقعه اعراب به صحنه آمده و هر دو دولت را در یک زمان از میان برداشتند.

وضعیت جامعه عرب در آستانهٔ بعثت پیامبر ﷺ

۸ ـ دوران زندگانی اعراب پیش از بعثت پیامبر به «دورهٔ جاهلی» شناخته شده که مردم در آن دوره در نابسامانی سیاسی و آشفتگی فکری به سر می‌بردند.

۹ ـ آشفتگی سیاسی در جنگ‌هایی رخ می‌نمود که شرایط دشوار زندگی طبیعی در صحرا آن را میان قبایل دامن می‌زد. جنگ‌ها، توانایی‌ها و سرمایه‌های اعراب را فرسود و آنها را ناتوان کرده، تا جایی که روم و ایران را برای بسط نفوذ در مراکز سوق‌الجیشی و مناطق تجاری به طمع انداخت. روم، حبشه را به اشغال جنوب جزیرة العرب و تصرف شهرهای واقع شده بر سر راه تجاری یمن به شام، واداشتند. ارتش حبشه در سال ۵۶۷ م. دریای مدیترانه را به کمک ناوگان‌های رومی درنوردید و با استفاده از اختلاف شاهان و حکومت‌گران و جنگ میان آنان بر یمن چیره شد. در سال ۵۷۱م ارتش حبشه به فرماندهی ابرهه برای اجرای نقشهٔ استعماری به سوی شمال جزیرة العرب رفت، ولی نتوانست به مکه دسترسی پیدا کند. ایرانیان از این طرح مطلع شده و ارتشی به سوی یمن فرستادند که حبشیان را از آن‌جا بیرون رانده و سیف بن ذی یزن، یکی از پادشاهان آن‌جا را به امارت برگزیدند و در کنار او حاکمی ایرانی قرار دادند. یمن تا ظهور اسلام تحت سلطهٔ ایران بود. آن سالی که ارتش حبشه به سوی مکه روان شد، عام الفیل نام گرفت، بدان‌جهت که فیل بزرگی در پیشاپیش ارتش حبشه حرکت می‌کرد. در اخبار آمده است که پیامبر ﷺ در همان سال به دنیا آمد.

۱۰ ـ روم و ایران نفوذ خود را بر مناطق بین مرزها و مناطق مجاورشان در جزیرة العرب نیز گسترش داده و قبایل عربی را برای محافظت از مرزهایشان در مقابل هجوم اعراب برگزیدند. ایرانیان، قبیلهٔ لخم یمنی را برگزیده و به سران آنان لقب پادشاه دادند که شاهان مناذره حیره از ایشان بودند.(۱) رومی‌ها نیز قبیلهٔ تنوخ عدنانی را که شاهان غسّان از آنان بودند با اعطای لقب پادشاه، به پاسداری از مرزهایشان گماشتند. جنگ بین این پادشاهان پیوسته برقرار بود، زیرا تعصبات قبیله‌ای آن را دامن می‌زد.

۱۱ ـ پادشاهان منذری حیره، از شاهان غسّان متمدن‌تر بودند و به مظاهر پادشاهیِ خود اتکای بیشتری داشتند. اتکای به نفس و استقلال نعمانِ سوم، پسر منذر، به جایی رسید که به احضار خسروپرویز توجهی نکرد، گرچه خسرو در فرصتی دیگر وی را به نزد خویش آورد و به قتل رساند. کشته شدن او تعصب اعراب را برانگیخت و آنان را واداشت تا در «ذی قار» به ارتش ایران حمله کرده و بر آنان پیروز شوند. این واقعه در سال ۶۱۰م روی داد. ایرانیان از این شکست غیر منتظره در حیرت شدند. با پیروزی اعراب، آن موانع روانی که بین اعراب و ایرانیان وجود داشت، از میان برداشته شد و راه برای فتوحات اسلامی در آینده‌ای نزدیک فراهم گشت.

۱۲ ـ آشفتگی فکری در نابسامانی باورها و گوناگونی ادیان جلوه‌گر شد. در ایران سه آیین: زردشت، مانی و مزدک پی در پی پدیدار شدند. آیین زردشت در قرن ششم پیش از میلاد ظاهر شد. تعالیم آن بر این اصل مبتنی است که جهان دارای دو منشأ یا دو خداست، خدای نیکی به نام «اهورا» (اهورامزدا) که همان نور است و خدای بدی به نام «اهریمن» که همان ظلمت است. آنان در نزاعی همیشگی‌اند و موضوع نزاع آنها انسان است که به یکی از این دو تمایل پیدا می‌کند. خدای نور در آتش نمود می‌یابد و از این طریق به عنوان این که آتش سمبل پاکی است،[۳] پرستش می‌شود، ولی آیین مانوی که در اوایل قرن سوم میلادی ظهور کرد در اصل از دایره تعالیم زرتشت، اعتقاد به وجود دو خدای نور (نیکی) و ظلمت (بدی) خارج نمی‌شود، جز آن که زرتشت معتقد است که این دو خدا، به هم آمیخته‌اند و خدای نیکی بر خدای بدی چیره است، ولی آیین مانی بر آن است که این آمیختگی خود شر است که با زهد و دوری از لذّت‌های زندگی، باید از آن رهایی یافت.

اما آیین مزدکیان در اواخر قرن پنجم میلادی ظاهر شد و تعالیم آن بر دعوت به اشتراک در مال و زن مبتنی است.

۱۳ ـ مسیحیت نیز در سرزمین روم فرقه‌های گوناگونی داشت که مهم‌ترین آنها یعقوبی و نسطوری بود. اختلاف اینان ناشی از اختلاف دربارهٔ ماهیت مسیح بود، که آیا از سرشتی خدایی است یا این که ماهیت بشری دارد. یعقوبیان، معتقد به وحدت ماهیت مسیح بودند؛ یعنی این که خدا و انسان در وجود او اتحادی حقیقی یافته‌اند و در نتیجه، مسیح همان خداوند است و خداوند همان مسیح است و

نسطوریان معتقد بودند که دو ماهیت در مسیح وجود دارد، ولی وحدت این دو حقیقی نیست، بلکه معنوی است. هر یک از این دو فرقه، دیگری را تکفیر می‌کرد.

۱۴ ـ در جامعهٔ عرب، دیانت‌ها و آیین‌ها، درهم آمیختند، عده‌ای که اکثریت بودند به پرستش بتان پرداخته، گروهی خورشید و ماه را می‌پرستیدند و گروه صابئیان، ستارگان و سیارات را عبادت می‌کردند. حنفا (یکتاپرستان) پیرو دین ابراهیم بودند که اقلیت را تشکیل می‌دادند.

مذاهب ایرانی در میان اعراب نفوذ کرده و بعضی از قبایل مجاور ایران، چون بنی‌تمیم تحت تأثیر آن قرار گرفتند. یهودیت و مسیحیت نیز میان عرب‌ها راه یافت. یهودیت در یثرب و یمن و مسیحیت در نجران، حیره، قبایل غسّان و نیز در میان قبایل عربی همچون: تغلب، مضر و بکر که به عراق هجرت کرده بودند، نفوذ کرد. مسیحیانِ عراق پیرو مذهب نسطوریانِ منشعب از کلیسای بیزانس و مسیحیان شام بر آیین یعقوبیان پیرو کلیسای بیزانس بودند. پادشاهان ایران دست نسطوریان را به سبب مخالفت با یعقوبیان ـ که پادشاهان روم پیرو مذهب آنان بودند ـ باز گذاشتند.

تولد و بعثت پیامبر اسلام

۱۵ ـ در این دورانِ آکنده از جنگ و درگیری‌های فکری و آیینی، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم قرشی به دنیا آمد تا دین جدیدی را که بر پایهٔ ایمان به خداوند یکتا بود ابلاغ و قدرت‌های سرکشی را که جنگ و تفرقه میان مردمان برمی‌انگیختند، نابود کند.

این دعوت در جزیرة العرب، جایی که ساکنان آن؛ یعنی عرب‌ها دچار بیشترین تفرقه و آشفتگی اعتقادی بودند، شکل گرفت و در مکه شهری که به دست قریشیان اداره می‌شد، شکوفا شد. [قبیلهٔ] قریش از تیره‌هایی شکل گرفته که بزرگ‌ترین آنها تیرهٔ هاشم و عبد شمس، از فرزندان قصیّ بن عبدِ مناف بودند. (۲) میان این دو تیره برای دست‌یابی به قدرت، حسد و رقابت حاکم بود.[۴] محمد بن عبدالله ﷺ در تیرهٔ هاشم متولد و در میان آنان به یتیمی پرورده شد و تحت حمایت همانان به نوجوانی رسید. او در اخلاق نمونهٔ برجسته‌ای بود تا آن‌جا که وی را امین می‌خواندند.

۱۶ ـ در سال ۶۰۹م در چهل سالگی محمد ﷺ، خداوند ـ تبارک و تعالی ـ او را به پیامبری انتخاب و برای تمام مردم به عنوان رسول مبعوث کرد تا آیین‌های گوناگون را از بین برده و مردم را در دنیایی که آرامش و اسلام بر آن سایه افکنده، تحت کلمهٔ ایمانِ به خدای یگانه گرد آورد؛ دنیایی که مردم در آن آزاد و برابر زندگی کرده، جز به تقوایِ الهی و کار نیک بر یک‌دیگر برتری نیابند. پیامبر ﷺ نخست دعوت خود را پنهانی ابلاغ کرد. در این دوره تنها پسرعموی آن حضرت، علی بن ابی‌طالب، سپس ابوبکر، دوست پیامبر، و غلام او زید، به او ایمان آوردند. (۳)

دعوت پنهانی سه سال به طول انجامید تا این‌که خداوند با نزول آیه ﴿وَأَنذِر عَشِيرَتَكَ الاقربين﴾[۵] به پیامبرش فرمان داد تا دعوت را آشکار کرده، به قریش ابلاغ رسالت کند. (۴)

مقاومت قریش در برابر دعوت پیامبر

۱۷ ـ پیامبر ﷺ به اطاعت از فرمان الهی دعوت خود را آشکار کرد، اما قریش او را ساحر و مجنون خواندند و از پذیرش دعوت او سرباز زدند. و بدین‌گونه نبردی آغاز شد که پیامبر ﷺ در صحنهٔ آن به تنهایی با قومی ستیزه می‌کرد که از مال و نیرو بهره‌مند و در اعتقادات خویش سرسخت بودند. اندک افرادی که ازاو پیروی می‌کردند، توان یاریش را نداشتند چون بیشتر آنان از فقیران و بردگان بودند. خویشاوندان آن حضرت از بنی‌هاشم نیز نمی‌خواستند درگیر نبردی شوند که یارای مقاومت در آن را نداشتند. تیره‌های قریش در صفی متحد با دیگر هم‌پیمانانِ عربِ خود به مقاومت دربرابر دعوت جدید پرداختند و حتی برخی از بنی‌هاشم نیز در کنار قریش قرار گرفتند. اینان از دشمن‌ترین مردم در مخالفت با پیامبر بوده و بیشترین آزار را نسبت به او روا می‌داشتند. از جملهٔ آنان، ابولهب (عبدالعزّی بن عبدالمطلب)، عموی پیامبر و همسرش «أروی» دختر حرب بن امیّه بودند.[۶]

تنها سلاح پیامبر ﷺ در این نبرد قرآن بود، با بلاغتی که اعراب را درمانده کرد و ساختاری بلیغ که اندیشه‌ها و فهم‌هایشان را سرگردان نمود وآیاتی که بر گوش‌هایشان می‌کوبید و آنان را از عاقبت نافرمانی و کفر برحذر می‌داشت. این درگیری و نبرد تنها بر سر دین نبود، بلکه منافع مادی قریش نیز توسط ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی که دین جدید آنها را مطرح می‌کرد، تهدید می‌کرد. شنیدن این مطالب، آرامش و رؤیای قریش را برمی‌آشفت و آنان را همچون کینه‌توزی سراسیمه، در دشمنی و آزار پیامبر و یارانش سرسخت‌تر می‌کرد.

۱۸ ـ سال‌های سختی بر پیامبر ﷺ گذشت. عموی او ابوطالب و همسرش خدیجه درگذشتند. وی با مرگ عمویش سپری را که از او حمایت می‌کرد، و با مرگ همسرش غمخواری مهربان را که بر او دل می‌سوزاند، از دست داد. از این رو در پی یاری‌خواهی ازمردم طائف برآمد که با پاسخی ناپسند مواجه شد.

دیدار پیامبر با مردم یثرب و دعوت برای رفتن به آن سامان

۱۹ ـ اما فشارهای خُرد کننده به درازا نکشید و به زودی تبدیل به امیدی نویدبخش گشت. پیامبر ﷺ با خبر شد کاروانی از قبیلهٔ خزرج

برای حج به سوی مکه حرکت کرد، برای دیدار با آنان به عقبه[۷] رفت تا دور از چشم قرشیان که پیش از این مانع دیدار او با مردم بودند، با ایشان دیدار کند. پیامبرﷺ با این هیئت ملاقات کرد و با آنان به گفت‌وگو نشست و سپس به یکتاپرستی دعوتشان کرد و بر آنان از آیات روشن الهی تلاوت کرد. قلب آنان برای پذیرش توحید شکوفا شد و آن را سرآغاز نیکویی دیدند که می‌توانند آنها را با عموزادگانشان، قبیلهٔ اوس، در یک آیین متحد کنند و بدین ترتیب، دشمنی‌ها و جدایی‌هایشان از میان برود. آنان به پیامبرﷺ وعده دادند که با قوم خود سخن گویند. پس از آن هیچ خانه‌ای در یثرب نبود که در آن از رسول خداﷺ ذکری به میان نیاید.

۲۰ ـ سال بعد؛ یعنی سال دوازدهم بعثت نبوی، اولین هیئت از مردم یثرب، متشکل از دوازده مرد و یک زن، به عقبه آمده و اسلام آوردند و با پیامبرﷺ بیعت کردند که بیعتِ عقبهٔ اول است. سال بعد، هیئت دیگری متشکل از ۷۳ مرد آمد. آنان نیز در عقبه با پیامبرﷺ به عنوان پیامبر خدا و رهبر بیعت کردند که به بیعتِ عقبهٔ دوم خوانده شد. پیامبرﷺ را به یثرب دعوت کرده و متعهد شدند که از او در مقابل اذیت دیگران حمایت کنند.[۸]

هجرت مسلمانان به یثرب و نگرانی قریش

۲۱ ـ یثرب وطن جدیدی برای مسلمانان شد. پیامبرﷺ آنان را برای حفظ دین خود از گزند قریش به آن‌جا دعوت کرد. مستضعفان مکه به صورت پنهانی و در دسته‌های به هم فشرده مکه را ترک می‌کردند و در مدینه برادرانشان با خوشحالی به استقبال آنان می‌شتافتند. البته مسلمانان توانمند به طور علنی از مکه بیرون می‌آمدند و کسی نمی‌توانست مانع آنان شود. قریش با دیدن آن‌چه که وقوعش را باور نمی‌کرد، به وحشت افتاده بود.

انتقال دعوت اسلامی به یثرب و گسترش آن در میان مردم آن‌جا، از یثرب دژی نفوذ ناپذیر برای مسلمانان ساخت که نقطهٔ حرکت نیروهایشان نیز بود. آنان با تهدید قافله‌هایی که از شام به مکه می‌رفت و از نزدیک یثرب می‌گذشت، به خطر انداختند. بدین گونه پایه‌های اقتصاد قریش فرو ریخت، و از سوی دیگر هجرت کارگران و بردگان مستضعف، مکه را از نیروی کار محروم می‌کرد. چنان‌که هجرت توانمندان به موقعیت مالی و اجتماعی مکه ضربه می‌زد.

شکست توطئهٔ قتل پیامبرﷺ

۲۲ ـ سران قریش در این‌باره به مشورت پرداختند. برخی به حبس پیامبرﷺ در مکه و جلوگیری از خروج او نظر داده و برخی دیگر بر این باور بودند که او را اخراج کنند تا به هر جا که می‌خواهد برود، ولی هر دو نظر، اشکالاتی داشت، چرا که اگر او را زندانی می‌کردند، خانواده‌اش به حمایت از او نبرد کرده، او را آزاد می‌کرد و اگر از مکه بیرونش می‌کردند، به یثرب می‌رفت و به دیگر مسلمانان می‌پیوست و آنان را برای نبرد با قریش مهیا می‌کرد. ابوجهل نظر سوّمی داد و آن این که محمد کشته شود و این کار با همدستی قبایل عرب صورت گیرد تا همگان در خون او شریک باشند. در نتیجه، بنی‌هاشم در امر خون‌خواهی ناتوان مانده، ناچار به قبول دیه تن خواهند داد.[۹] قرآن کریم در خصوص این توطئه و چگونگی رهایی پیامبرﷺ از آن می‌فرماید:

﴿واذ یمکر بك الذین کفروا لیثبتوك او یقتلوك او یخرجوك ویمکرون ویمکر الله والله خیر الماکرین﴾[۱۰].[۱۱]

هجرت پیامبرﷺ به یثرب

۲۳ ـ خداوند به پیامبرﷺ فرمان داد تا به مدینه هجرت کند. او این مأموریت را به اطلاع ابوبکر رساند. ابوبکر از پیامبرﷺ خواست تا اجازه دهد وی در این سفر پیامبرﷺ را همراهی کند. این هجرت بزرگ پس از سختی‌های فراوان به انجام رسید و پیامبرﷺ با ابوبکر به قریهٔ «قبا» رسید، چند روزی در آن‌جا اقامت کرد و اولین مسجد اسلام را در آن‌جا بنا کرد. در روز دوازدهم ماه ربیع الاول (۵ ژوئیه سال ۶۲۲م) سال سیزدهم بعثت، پیامبرﷺ وارد یثرب شد؛ شهری که اولین پایتخت دولت اسلام و محل اعزام ارتش‌های پیروزمندِ مسلمانان شد. یثرب پس از آن «مدینة الرسول» شهرت یافت و سال هجرت به عنوان آغاز تاریخ اسلام تعیین گردید.

پی نوشت‌ها:

۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۰۲ و ۱۴۹؛ فتحی عثمان، الحدود الاسلامیة البیزنطیه، ص ۶؛ تاریخ غرر السیر معروف به کتاب اخبار الفرس وسیرهم، ص ۶۱۲ و ۶۱۳

۲. روم (۳۰) آیهٔ ۲ و ۳: رومیان [در جنگ با ایرانیان] مغلوب شدند، در نزدیک این سرزمین (سوریه و فلسطین) و پس از مغلوب شدن بار دیگر غالب خواهند شد.

۳. در کتاب اوستا که شامل تعالیم دیانت قدیم ایرانیان است، بر آداب دینیِ پرستش آتش، نام ماج (Mayes) می‌نهادند و از آن کلمه Magiciens به معنای ساحران و نیز کلمهٔ مجوس که همان پرستش‌کنندگان آتشند، گرفته شده است.

۴. هاشم و عبدشمس دو برادر همزاد بودند که شصتِ پایشان به هم چسبیده بود. وقتی جرّاح آن دو را از هم جدا کرد، خونی از محل اتصال آن دو ریخت. از کاهنی دراین باره پرسش شد، او گفت: میان فرزندانشان

جنگ‌ها رخ می‌دهد که خون‌هایی در آن ریخته می‌شود. هنگامی که دو برادر نسبت به قدرت در خاندان قریش، با یک‌دیگر نزاع کردند، نزد کاهنِ «عسفان» (دهی بین مکه و مدینه) رفتند. وی هاشم را بر عبد شمس ترجیح داد و این اولین دشمنی بود که میان بنی‌هاشم و بنی‌عبدشمس و فرزندان پسری‌اش از امیّه درگرفت (۵) نهایة الارب نویری، ج ۳، ص ۱۳۲).

۵. شعراء (۲۶) آیه ۲۱۴: خویشاوندان نزدیکت را بترسان.

۶. عبدالعزی بن عبدالمطلب بن هاشم را «ابولهب» و همسرش أروی، ام جمیل (خواهر ابوسفیان) پیامبرﷺ را «حمالة الحطب» کنیه داد (۶).

۷. عقبه، دهی است در نزدیکی مکه. (۷)

۸. ابن‌هشام، ج ۱، ص ۲۶۷.

۹. سیرهٔ ابن‌هشام، ج ۱، ص ۳۹۱.

۱۰. انفال (۸)، آیه ۳۰: و آن هنگام را به یاد آور که کافران دربارهٔ تو بداندیشی کردند تا در بندت افکنند یا بکشند یا از شهر بیرون سازند. آنان مکر کردند و خدا نیز مکر کرد و خدا بهترین مکرکنندگان است.

۱۱. المفصّل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۴، ص ۱۲۹.

یادداشت‌ها:

۱. پادشاهان منذری: اسم پنج تن از امیران لخمی است که مشهورترین آنان «ابن‌ماء السّماء» بوده است.

۲. هاشم و عبدشمس از فرزندان عبدمناف بن قصی بن کلاب بودند و رقابت میان آنها از ناحیهٔ فرزند عبدشمس، امیه، آغاز شد که خود سرسلسلهٔ تیرهٔ اموی است.

۳. دشمنی نه میان هاشم و عبدشمس، بلکه میان هاشم و امیة بن عبد شمس آغاز گردید که او مدعی سروری مکه بود. عبدشمس که فردی تجارت‌پیشه بود، هرگز مدعی سروری نبود.

۴. آن‌چه در منابع تاریخی برجسته‌تر است آن است که اولین کسان، علیؑ، خدیجه و زید بن حارثه بوده‌اند و خدیجه در این دوره نقشی جدی داشته است.

۵. چنان‌که از صریح آیه برمی‌آید با این فرمان پیامبر تنها به دعوت خویشاوندان مأمور می‌شود و این خود مرحله‌ای از دعوت آن حضرت است. پس از این مرحله که مشرکان به استهزاء پیامبرﷺ پرداختند خداوند با نزول آیهٔ ﴿واصدع بما تؤمر واعرض عن المشرکین انا کفیناک المستهزئین﴾، مأموریت یافت تا دعوت خود را علنی کرده و همهٔ مکیان را به اسلام بخواند.

۶. ابولهب کنیهٔ او در جاهلیت بود و داشتن کینه که امری مرسوم در میان اعراب به شمار می‌رفت و پیامبرﷺ نقشی در آن نداشته است و نسبت به همسر وی نیز خداوند اورا حمالة الحطب خواند نه پیامبرﷺ.

۷. عقبه به معنای تنگه و گردنه است که به اعتبار دیدار پیامبر با یثربیان درآن (که بین مکه و منی رخ داد) عَلَمیّت یافت.

۲
رویدادهای عصر پیامبر از هجرت تا وفات (۱ ـ ۱۱ ق)

یثرب پیش از هجرت

۲۴ ـ جامعهٔ یثرب از اعراب و یهود تشکیل می‌شد و عرب‌های یثرب در اصل قبیله‌ای بودند که طی مهاجرت‌های پی در پی ناشی از سیل عَرِمْ، (۱) از یمن به یثرب آمده بودند و از دو برادر به دو تیره اوس و خزرج، پسران عمرو بن حارثه، تقسیم شدند.[1]

یهودان از سه دستهٔ بنی‌قینقاع، بنی‌النضیر و بنی‌قریظه تشکیل می‌شدند که در اصل از شاخه‌های یهودیانی بودند که پس از چیرگی رومی‌ها بر دولت آنان در سال هفتادِ پس از میلاد، از فلسطین هجرت کردند و در اطراف شهر مدینه در دژهایی برای خود خانه ساخته و به دلیل خبرگی در امر تجارت، بر اقتصاد شهر دست انداختند. از آن‌جاکه در اقلیت بودند به ناچار باید با اعراب هم‌پیمان می‌شدند؛ و از این رو برخی با اوس و برخی با خزرج پیمان بستند. انگیزهٔ اصلی دشمنی میان این دو شاخه از عرب حکم‌رانی بر یثرب بود و هنگامی که اختلاف شدت می‌گرفت، جنگ‌های خونینی در پی داشت و یهودیان برای برقراری توازن میان آنان همواره بدین جنگ‌ها دامن می‌زدند و این کار برای بقای آنان ضروری می‌نمود.

پیامبرﷺ بنیانگذاری جامعه و دولت اسلامی

۲۵ ـ پیامبرﷺ کار سیاسی خود را در مدینه با یکپارچه کردن صف‌ها و برقراری جامعهٔ اسلامی آغاز کرد. میان اوس و خزرج آشتی برقرار کرد. بین آنان و مهاجرین پیمان برادری بست و به آنان انصار نام داد و برای هر مهاجر، برادری انصاری معیّن شد تا اموالش را با او تقسیم کرده و در کارها شریک او باشد. سپس پیامبرﷺ منشوری تنظیم کرد که در آن، حقوق و وظایف مسلمانان را تعیین و همکاری بین آنان را برقرار کرد و نیز با یهود پیمان بست و از در آشتی درآمد، آزادی دینی‌شان را به رسمیت شناخت و امنیت جانی و مالی ایشان را تضمین کرد، به این شرط که با دشمن مسلمانان همکاری نکنند، به آنان یاری نرسانند و در مقابل یورش دشمنان پشتیبان مسلمانان باشند و این که پیامبرﷺ در مدینه رهبر مردم باشد. بدین گونه پیامبرﷺ برای دولت مدینه قانونی وضع کرد و مردم یثرب رهبری آن حضرت را پذیرفتند.[2]

ساختن مسجد و نقش آن در اسلام

۲۶ ـ پیامبرﷺ مسجدی در مدینه بنا کرد که مسلمانان برای عبادت به آن‌جا روی آورده و برای مشورت در کارها، یک‌دیگر را ملاقات می‌کردند. برگرد پیامبر جمع می‌شدند و او آیات الهی را برایشان

تلاوت می‌کرد و احکام سامان‌بخش خانواده و جامعه را به گوش آنان می‌رساند. به سؤالات ومسائل مورد اختلاف آنان پاسخ می‌گفت و در هر پیش‌آمدی میان آنان به قضاوت می‌نشست. مسجد، مدرسه‌ای بود که مسلمانان در آن احکام و مسائل دینی و نیز احکام مربوط به جنبه‌های زندگی اجتماعی و فردی خود را در آن فرا می‌گرفتند. در آن از سنّت پیامبرﷺ در هر کاری که می‌کرد، یا می‌گفت و یا می‌نوشت، پیروی می‌کردند. این بود که به اخلاق او آراسته می‌شدند. آنان طلایه‌داران و پیشگامان اسلام بودند. مسلمانان شمشیر او در جهاد، مشعل او در هدایت و سربازان او در رهایی بخشیدن ملت‌ها از یوغ ظلم و استبداد بودند. از آن هنگام مسجد به عنوان مرکز پرتو افکنی اندیشه و پایگاه تمدن اسلامی شد.

حمله به کاروان‌های تجاری قریش: جنگ بدر

۲۷ ـ پیامبرﷺ پس از این، در پی طرح نقشه‌ای برای رویارویی با قریش برآمد و ضرورت را در آن دید که تجارت قریش را که تنها شریان اقتصادی و منبع قدرت قریش بود، به خطر اندازد. بدین جهت گروه‌هایی را برای سد راه قافله‌ها ـ که بین شام و مکه تردد می‌کردند و از نزدیک مدینه می‌گذشتند ـ فرستاد. این گروه‌ها در کمین قافله‌ها می‌نشستند و ناگهان یورش برده و اموالشان را به غنیمت می‌گرفتند. (۲)

۲۸ ـ در ماه رمضان سال دوم هجرت پیامبرﷺ از طریق یارانی که اخبار قریش را برای او می‌آوردند، اطلاع یافت که کاروان بزرگی به رهبری ابوسفیان بن حرب از شام می‌آید و از منطقهٔ بدر عبور خواهد کرد تا آبی برگیرد و دمی بیاساید. مسلمانان چشم به غنیمت‌های آن کاروان داشتند و در اشتیاق رویارویی با قریش بودند، به ویژه که اکنون با تجربهٔ فراهم آمده از جنگ و گریز روزگار گذشته، آمادگی کامل برای جنگیدن داشتند. در این اوضاع آیهٔ جنگ نازل شد:

﴿وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین کلّه للّه﴾[۳] **و ﴿اذن للذین یقاتلون بانّهم ظلموا وانّ الله علی نصرهم لقدیر﴾**[۴]. این آیه به مسلمانان اجازه می‌داد تا به جنگ مشرکان روند.

بدین طریق پیامبرﷺ نیرویی متشکل از سیصد مرد جنگی فراهم آورد و به سوی بدر حرکت کرد تا بر کاروان قریش بتازد و تجارت آنان را فلج کند. آنان از آن‌چه شنیدند، هراسناک شدند و بانگ جنگ با مسلمانان برآوردند. با آن که ابوسفیان به قرشیان مکه خبر داد که به سوی ساحل رفته و از حملهٔ مسلمانان نجات یافته است و قریش را به بازگشت به مکه دعوت کرد، ولی بزرگان قریش و یارانش آهنگ جنگ با پیامبرﷺ کردند.

۲۹ ـ در هفدهم ماه رمضان همان سال، دو گروه درگیر جنگ شدند؛ جنگی که در آن، نیروی ایمان آشکار شد و مسلمانان با وجود تعداد اندک، پیروز شدند و شمار بسیاری از قهرمانان قریش و سردمداران آنان را کشتند و تعدادی دیگر را به اسارت گرفتند. اسیران، بهای خود را با ننگ و خواری پرداخته و آزاد شدند. در میان آنان کسانی بودند که بر پیامبرﷺ تکیه ورزیده، اظهار بزرگی و مسلمانان مستضعف را اذیت می‌کردند و اگر گذشت محمدﷺ و شفاعت یار او، (ابوبکر) نبود، چه بسا سر از تن آنها جدا می‌شد.

۳۰ ـ جنگ بدر آغاز تاریخ اسلام بود. این جنگ، میان دو جمعیت که به لحاظ تعداد و تجهیزات مساوی نبودند، رخ داد. در این جنگ از یک سو کسانی بودند که عقیدهٔ خود را دوست داشتند و برای حفظ آن از بذل جان دریغ نداشتند و از سوی دیگر کسانی که مال را دوست داشتند و برای آن در پی حیات و زندگی بودند. روشن است که دوستدار زندگی، نمی‌تواند جویای شهادت را شکست دهد و این همان عامل اساسیی بود که موجب شد عرب‌ها پس از مسلمان شدن در جنگ و فتوحات، با شمار اندک بر سپاهیان بزرگی غلبه کنند.

پیمان‌شکنی یهودیان به تلافی پیروزی مسلمانان

۳۱ ـ پیامبرﷺ در بازگشت به مدینه دریافت که یهودیان دگرگون شده و پیروزی غیر منتظرهٔ مسلمانان در بدر آنان را آزرده است و نمی‌توانند آن‌چه را که در درون دارند پنهان کنند. بنی‌قینقاع بیش از دیگر یهودیان نسبت به این پیروزی خشمگین بودند و آن را توهین به خود می‌پنداشتند. آنان نسبت به مسلمانان به دلیل پیروزی‌شان حسد ورزیده، آنان را به مبارزه طلبیده و متعرض زنانشان می‌شدند تا ایشان را به جنگ برانگیزند و نیز از همکاری با آنان سرباز زدند. پیامبرﷺ دریافت که یهودیان با این کارها، پیمان خود راگسسته‌اند و باید آنان راگوشمالی داد. پیش از آن که فرصت توطئه علیه مسلمانان برایشان فراهم شود گروهی را به سوی آنان فرستاد و آنان یهودیان را در قلعه‌هایشان محاصره کردند. بدین‌گونه یهودیان تسلیم شده و پیامبرﷺ به کوچاندن آنها از مدینه وتبعیدشان به منطقه شام اکتفا کرد.

جنگ قریش علیه مسلمانان به تحریک یهودیان: جنگ احد

۳۲ ـ یهودیان از آن‌چه بر سر بنی‌قینقاع آمد، سخت برآشفتند. از این رو اعراب را برای حمله به مدینه و تعدی به مسلمانان بر انگیخته، قریش را به انتقام خون کشتگان بدر به جنگ با مسلمانان تحریک کردند و بدانان وعدهٔ یاری دادند. کعب الأشرف و سلّام بن ابی‌الحقیق، دو تن از رؤسای یهود بنی‌نضیر، در تحریک مشرکان، نقش مؤثرتری داشتند. اعراب نیز در اطراف مدینه به دزدی پرداخته و چهارپایان مردم مدینه را می‌ربودند و اگر بر چوپان‌های مدینه دست می‌یافتند،

می‌کشتند و همواره در کمین برخی از یاران پیامبرﷺ بودند. بدین جهت پیامبرﷺ گروه‌هایی را برای تنبیه آنان فرستاد. گروهی از انصار نیز داوطلب کشتن کعب‌الاشرف و ابن‌ابی‌الحقیق شده وهر دو را به قتل رساندند.

۳۳ـ قریش که تحت تأثیر تحریک‌های یهودیان قرار گرفته بود، نیروهای خود را برای جنگ با مسلمانان تجهیز کرد و گروهی از حبشیان را ـ که در حومهٔ مکه ساکن بودند و در میان آنان تیراندازان چیره دست وجود داشت، ـ به یاری طلبید. آنان با نیروهای گردآمده به رهبری ابوسفیان بن حرب به سوی مدینه روان شدند. وقتی پیامبرﷺ از این موضوع آگاه شد، از تمام کسانی که توانایی جنگیدن داشتند، سپاهی فراهم آورد و به سوی کوه اُحد که در نزدیکی مدینه بود، روان شد. او بهترین تیراندازان سپاه خود را بر بلندترین نقاط کوه گماشت تا پشتیبان مسلمانان باشند. جنگ با نبرد تن به تن آغاز شد و مسلمانان دلاوری‌های چشمگیری از خود نشان دادند و هر جنگ‌جوی مشرکی توسط هماورد مسلمانش از پای درمی‌آمد. به تدریج نشانه‌های پیروزی نمایان شد و قریش، شکست خورده بازگشت و مسلمانان به تعقیب قریش پرداخته و آن‌چه راکه از آنان به غنیمت گرفته بودند، جمع‌آوری می‌کردند. تیراندازان مسلمان به گمان این که جنگ پایان یافته، پست خویش را رها کرده و برای برگرفتن بهرهٔ غنیمتیِ خود شتاب کردند. خالد بن ولید، که فرماندهیِ تیراندازان قریش را به عهده داشت، فرصت را غنیمت شمرد و از پشت به بالای کوه رفت و بارانی از تیر را بر سر مسلمانان فرو ریخت. قرشیان دوباره به سوی مسلمانان بازگشتند. مسلمانان در میانهٔ دو آتش گرفتار آمدند، صف‌هایشان به هم ریخت و سراسیمه شدند تا جایی که به اشتباه، برخی از یاران خود راکشتند و آنان که از مرگ رهایی یافتند، پا به فرار گذاشتند.[۵]

در این حادثه بیش از هفتاد جنگ‌جوی مسلمان کشته شدند. قهرمان بزرگ اسلام، حمزة بن عبدالمطلب، عموی پیامبرﷺ نیز در این جنگ حضور داشت. (وحشی یکی از نیزه‌داران حبشی و غلامِ هند همسر ابوسفیان) او را به شهادت رساند. پیامبرﷺ خود از ناحیه صورت مجروح شد و سرش شکاف برداشت، در این حال یکی از منادیان قریش فریاد برآورد که محمد به قتل رسید. مشرکان باور کرده، دست از جنگ کشیدند و عقب‌نشینی کردند. آنان ـ به گمان خود ـ به آن چه در پی آن بودند، دست یافتند. (۳)

یهودیان در پی ترور پیامبرﷺ

۳۴ـ یهودیان بنی‌نضیر از نجات یافتن پیامبرﷺ ناخشنود شده و به خون‌خواهی ابن‌الاشرف و ابن‌ابی‌الحقیق، در صدد ترور پیامبرﷺ برآمدند، اما ناکام مانده و توطئه‌شان برملا شد. از آن‌جاکه می‌دانستند پیامبرﷺ آنان راکیفر خواهد داد، به قلعه‌های خود پناه بردند. پیامبرﷺ به سوی آنان لشکر کشید و محاصره‌شان کرد. یهودیان بنی‌نضیر چون از نجات خویش مأیوس شدند، درخواست کردند، همچون یهودیان بنی‌قینقاع به آنان اجازهٔ کوچیدن از مدینه داده شود. پیامبر نیز پذیرفت و آنان با تمام داراییِ خود از مدینه بیرون رفتند. (۴) بخشی از آنان در خیبر منزل گزیده و به یهودیان آن‌جا پیوستند و برخی دیگر راه سرزمین شام را در پیش گرفتند.

تحریک دوباره قریش توسط یهودیان برای جنگ با مسلمانان: جنگ‌خندق

۳۵ـ از یهودیان مدینه تنها بنی‌قریظه مانده بودند که آنان نیز از آن‌چه برسر برادرانشان؛ یعنی بنی‌قینقاع و بنی‌النضیر آمده بود، ناراحت بودند و بر آن شدند تا قریش و قبایل عرب هم‌پیمان آنان را به جنگ با مسلمانان و چیرگی بر دولت اسلامی برانگیزند یهودیان هم‌چنین تعهد کردند که در این جنگ پشتیبان آنان باشند. قرشیان نیروهای خودرا جمع کرده، هم‌پیمانان خود و دیگر گروه‌ها را فرا خواندند. آنان نیز با جنگ‌جویان خود که شمارشان به ده‌هزار تن می‌رسید درخواست قریش را اجابت کردند. وقتی خبر این تجمع به پیامبرﷺ رسید، با یاران خویش به مشورت نشست. مسلمانان به دفاع از شهر نظر دادند.

(سلمان فارسی) پیشنهاد داد خندقی پیرامون شهر کنده شود تا تیراندازان در پشت آن موضع گیرند و بدین طریق مانع عبور مشرکان شوند. خبر خیانت بنی‌قریظه نیز به پیامبرﷺ رسید و ایشان دو تن از بزرگان انصار؛ یعنی سعد بن معاذ، بزرگِ اوس و سعد بن عباده، بزرگ خزرج را برای یادآوری پیمانشان با پیامبر و احتراز از خیانت به مسلمانان و گوشزد کردن سرانجام کار به سوی یهودیان فرستاد. آنان این دو را تمسخر و تصمیم خود را مبنی بر حمایت از قریش اظهار کردند.

هنگامی که سپاه مشرکان به پشت خندق رسید، نتوانست وارد مدینه شود و تیراندازان مسلمان هر کس راکه در فکر گذر از خندق بود، از پای در می‌آوردند. محاصرهٔ شهر یک ماه به طول انجامید تا این که هم‌پیمانان قریش (احزاب) از طولانی شدن جنگ خسته و رنجور و از به دست آوردن غنایم ناامید شدند و میان آنان و قریش اختلاف و جدایی بروز کرد. در این‌جا دو حادثه رخ دادکه هر دو مشیت الهی بود: یکی این که از بزرگان عرب به نام نُعَیم بن مسعود اشجعی (که همراه قومش بنی‌اشجع و نیز هم‌پیمانان قریش برای جنگ با مسلمانان آمده بود) به حضور پیامبرﷺ رسید و اسلام آورد و از پیامبرﷺ خواست تا در دفاع از مدینه با مسلمانان همراه باشد. پیامبرﷺ از او خواست تا اسلامش را پنهان کند و به گونه‌ای رابطهٔ قریش و بنی‌قریظه را تضعیف

کرده و میان آنان تفرقه اندازد. او نیز چنین کرد و نقشه‌اش با موفقیت همراه شد.[۶]

دیگر این‌که به فرمان الهی بادی سخت بر ارتش قریش و همپیمانانش وزیدن گرفت و خیمه‌های آنان را از جای کند، دیگ‌ها سرنگون و دهان‌ها و چشم‌ها از شن پر شد. خداوند با اشاره به این امداد می‌فرماید: ﴿یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ جاءتکم جنود فارسلنا علیهم ریحاً وجنوداً لم تروها وکان الله بما تعملون بصیراً﴾[۷].

احزاب از انتظار بیش از حد و طولانی شدن محاصره به ستوه آمده و در پی بازگشت برآمدند و قریش نیز در حالی که خشم خود را فرو می‌خورد به عقب بازگشت. در این‌باره خداوند می‌فرماید: ﴿وردّ الله الذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیراً وکفی الله المؤمنین القتال﴾[۸].

داوری سعد بن معاذ دربارهٔ رفتار یهود بنی‌قریظه

۳۶ـ پیامبر گرامیﷺ سپاهی را فراهم آورد و به سوی بنی‌قریظه رفت تا آنان را به دلیل پیمان‌شکنی‌شان مجازات کند. آنان در قلعه‌های خود پناه گرفتند و هنگامی که حلقهٔ محاصره تنگ‌تر شد، خواستار داوری سعد بن معاذ (که پیش از این با او هم‌پیمان بودند) شدند. پیامبرﷺ پذیرفت و سعد، حکم به قتل مردان و اسارت زنان و کودکانشان داد. پیامبرﷺ نیز حکم سعد را تأیید کرد.

هر کس دربارهٔ موضع یهودیان مدینه نسبت به مسلمانان اندکی تأمل ورزد، درمی‌یابد که آنان بر اساس کینه و فریب با پیامبرﷺ پیمان می‌بستند، و همواره در پی خیانت به آن حضرت و مسلمانان بودند. بنی‌قینقاع نسبت به پیرزوی مسلمانان در بدر حسد ورزیده و در صدد انتقام‌گیری از آنان برآمدند. بنی‌نضیر نیز به قصد ترور پیامبرﷺ وارد عمل شده، ولی موفق نشدند. پیامبرﷺ تنها به اخراج این دو گروه از مدینه اکتفا کرد، اما وقتی بنی‌قریظه در سخت‌ترین جنگی که برای نابودی مسلمانان و غلبه بر دولت اسلام به راه انداخته شد، با جنگ علیه مسلمانان، دشمنی خود را نسبت به آنان آشکار کردند، دیگر در مجازات آنان ملایمت روا نبود.

چرخش مسلمانان از حالت دفاعی به حالت تهاجمی

۳۷ـ وقتی مدینه از یهودیان خالی و اسلام از حسادت و رقابت آنان ایمن شد و مسلمانان از مکر و فریبشان رهایی یافتند، از حالت دفاعی خود درآمده و به وضعیت تهاجمی روی‌کرده و از سکون به حرکت درآمدند، چراکه دیگر ممکن نبود این دعوت در محدودهٔ مدینه باقی بماند. به همین جهت به عرب‌ها فرمان داده شد تا برای تبلیغ و گسترش دین و معرفی آن به جهانیان حرکت کنند. قریش نیز از این دعوت مستثنا نبود و نباید پرچم بت‌پرستی در مکه که خانهٔ خدا در آن قرار داشت، برافراشته می‌ماند.

۳۸ـ پیامبرﷺ به جنگ با قبایل مشرک و یاری‌دهندهٔ قریش پرداخت (۵) تا ثابت کند که مسلمانان، نیرومندند و پس از جنگ احد و خندق دچار سستی نشده‌اند. حضرت در این جنگ پیروز شد و با غنایم بسیاری بازگشت. از این پس قبایل دانستند که توان جنگ با مسلمانان را ندارند.

جنگ‌طلبی و متارکهٔ جنگ: صلح حدیبیه

۳۹ـ در اواخر ماه شوال سال ششم هجری، پیامبرﷺ اعلام کرد که برای انجام عمره، عازم مکه است و اصحاب خویش را به حرکت بدان سوی برای انجام عمره فرا خواند. آنان از خبر زیارت کعبه که سال‌ها از آن محروم شده بودند، خشنود شدند. خوشحال‌تر از همه مهاجرین بودند، چراکه شوق دیدار وطن و بستگانِ مانده در مکه نیز در آنان وجود داشت. پیامبرﷺ با ۱۵۰۰ تن از مهاجرین و انصار که از ابزار جنگ جز شمشیرهای در غلاف، چیزی به همراه نداشتند، حرکت کرد. آنان احرام به تن کردند تا به قریش اطمینان بدهند که برای انجام عمره آمده‌اند و بر سر جنگ نیستند و شمشیرهایشان تنها برای دفاع در برابر خطرهای احتمالی است. کاروان مسلمانان به حدیبیه (در نزدیکی مکه) رسید. هنگامی که قریش از حرکت پیامبرﷺ و یارانش آگاه شد از دادن اجازهٔ ورود به آنان خودداری کرد. ماه ذی‌القعده (از ماه‌های حرامی که جنگ درآن ممنوع بود) فرا رسید. پیامبرﷺ عثمان بن عفان را که نزد آنان گرامی بود، برای مذاکره با قریش فرستاد، بازگشتِ او به طول انجامید و [در بین مسلمانان] شایع شد که وی کشته شده است. در این‌جا پیامبرﷺ بر آن شد تا اگر قریش با او به نبرد برخیزد و حرمت ماه حرام را بشکند به زور وارد مکه شود (۶) [چرا که] خداوند به مسلمانان اجازهٔ نبرد با آنان و جلوگیری از تجاوزشان را داده و فرموده است: ﴿الشهر الحرام بالشهر الحرام والحرمات قصاص فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم واتقوا الله واعلموا ان الله مع المتقین﴾[۹] (۷).

مسلمانان به تصمیم پیامبرﷺ که در سایهٔ درختی نشسته بود پاسخ مثبت گفتند و پیمان بستند که تا پای جان وی را یاری کنند. خداوند بیعت‌کنندگان را ستود و در آیه‌ای که به همین مناسبت نازل شد از آنان اظهار رضایت کرد: ﴿لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم واثابهم فتحاً قریباً﴾[۱۰] و این همپیمانی «بیعت رضوان» خوانده شد.

۴۰ـ عثمان آن‌گونه که شایع شده بود، کشته نشد و به حدیبیه بازگشت در واقع او در گفت وگوی با قریش معطل مانده بود تا ترس آنان را از ورود مسلمانان، بزداید، ولی درخواست اصلی قریش این

بود که مسلمانان را وادار سازند که در آن سال از ورود به مکه خودداری کرده و در سال بعد برای انجام عمره به مکه بازگردند تا مبادا اعراب بگویند که قریش توسط مسلمانان به ذلت افتاده و از این بابت آنان را سرزنش کنند. پیامبرﷺ با درخواست قریش موافقت کرد و بر این اساس پیمانی میان او و قریش منعقد شد که به «صلح حدیبیه» شهرت یافت. براساس این صلح‌نامه، مدت ده سال میان آنان آتش بس برقرار شد. این قرارداد در بردارندهٔ شروطی بود از جمله این که مسلمانان باید تازه مسلمانی را که بدون اجازهٔ مولایش به سوی آنان می‌آمد، باز می‌گرداندند، ولی قریش موظف نبود مسلمانانی را که به آنان می‌پیوستند، بازگرداند. هم‌چنین اگر کسی خواست به پیمان قریش بپیوندد و نیز هر غیرقرشی که مایل به هم‌پیمانی با محمد است، مجاز باشد که چنین کند. پیوستن به پیمان هر کدام، لزوم یاری کردن هم‌پیمان را ایجاب می‌کرد. بعد ازآن، خزاعه با رسول خداﷺ و بنی‌بکر با قریش هم‌پیمان شدند.[۱۱]

حمله به شهرهای یهودی‌نشین

۴۱ ـ آتش‌بس میان پیامبرﷺ و قریش، به او فرصت داد تا با بازماندهٔ یهودیان در جزیرة العرب به نبرد بپردازد. در میان یهودیان مدینه، مهاجرانی از یهود بودند که در خیبر، وادی القری، فدک و تَیْماء اقامت داشتند. این مناطق، شهرهای مرزی واقع میان حجاز و سرزمین رومیان بودند. یهودیانِ آن شهرها، اعراب را علیه مسلمانان می‌شوراندند. از این رو، پیامبرﷺ حمله‌ای را علیه اعراب تدارک دید و آنان را به فرمان خویش درآورد. پس از آن رهسپار خیبر شد و آن را فتح کرد و یهودیان دیگر شهرها نیز بدون جنگ تسلیم شدند. پیامبرﷺ نسبت به یهودیان تسامح روا داشت، آنان را در زمین‌هایشان باقی گذاشت و به گرفتن «مقاسمه» از محصولات زراعی آنها اکتفا فرمود.[۱۲] هدف پیامبرﷺ این بود که قدرت یهود را کاسته و شوکت آنان را درهم بشکند تا سپاهیان مسلمانی را که آن حضرت قصد فرستادن‌شان به شام داشت از توطئه آنان ایمن بمانند.

عمرة القضا

۴۲ ـ نخستین سال آتش‌بس سپری شد و پیامبرﷺ با تمام مسلمانان برای قضای عمره به سوی مکه حرکت کرد. آنان طبق قرارداد صلح حدیبیّه، سه روز در مکه ماندند و سپس از آن‌جا خارج شدند. قرشیان از نزدیک رفتار مسلمانان را دیدند و آنان را مردمانی دیگر یافتند که اسلام، به آنان شخصیتی نو بخشیده بود. از این رو بسیاری از قرشیان به تفکر و تأمل در مبانی اسلام پرداختند و دیری نپایید که گروه‌هایی از آنان به مدینه آمده و اسلام آوردند. از جملهٔ آنان خالد بن ولید، عمرو بن عاص و عثمان بن طلحه که از بزرگان و قهرمانان قریش بودند و پیش از آن در نبرد با مسلمانان شرکت داشتند.

نامه‌های پیامبر به اُمرا و پادشاهان

۴۳ ـ پس از پیروزی‌های پیامبرﷺ به دنبال صلح حدیبیه، اسلام در جزیرة العرب گسترش یافت و پیامبرﷺ در صدد برآمد که پادشاهان و حکمرانان مناطق همجوار را به اسلام دعوت کند. وی نامه‌هایی توسط سفیران برای آنان فرستاد و به اسلام دعوتشان کرد. برخی چون منذر بن ساوی، امیر بحرین، دعوتش را اجابت کرده و برخی دیگر سفیران را نپذیرفتند. بعضی از آنها، چون پادشاه روم و مقوقس، بزرگ مصر، دعوتش را توأم با احترام رد کردند و کسانی نیز گستاخانه آن را رد کردند، از آن جمله خسرو پرویز، پادشاه ایران بود که نامهٔ پیامبرﷺ را پاره کرد و دیگری شرحبیل، امیر غسّان بود، که به تمسخر پیامبر پرداخت و حارث بن عمیر ازدی، سفیر پیامبرﷺ را به قتل رساند. (۸)

انتقام قتل حارث بن عمیر سفیر پیامبر: جنگ موته

۴۴ ـ قتل این سفیر بر رسول خداﷺ بسیار گران آمد. از این رو سپاهی متشکل از سه هزار جنگ‌جو به فرماندهی زید بن حارثه برای جنگ با غسّانیان تجهیز کرد. وقتی آنان از این قضیه اطلاع یافتند از هم‌پیمانان رومی خود یاری خواستند. رومیان نیز با سپاهی عظیم به یاریشان شتافتند. شور و حماسهٔ مسلمانان آنان را در «موته» به مقابله با این ارتش واداشت. زید بن حارثه فرماندهٔ لشکر اسلام، در این نبرد به قتل رسید. سپس عبدالله بن رواحه و جعفر بن ابی‌طالب عهده‌دار فرماندهی [چنان‌که پیامبرﷺ فرموده بود] شدند، که آنان نیز به شهادت رسیدند. هنگامی که ارتش اسلام سه فرمانده خود را از دست داد، پیشنهاد شد خالد بن ولید فرماندهی سپاه را به عهده گیرد. خالد دریافت که ادامهٔ جنگ به نابودی سپاهیان مسلمان منجر می‌شود. بدین جهت با نقشهٔ نظامی شگفت‌انگیزی عقب‌نشینی کرد، به این‌گونه که در پشت سپاه در حال عقب‌نشینی گرد و غباری به پا کرد، که رومیان گمان کردند نیروی بزرگی از مدینه برای کمک به آنان آمده است. ترفند خالد آنان را ترسانده بدین روی، از تعقیب ارتش فراری دست‌کشیدند.[۱۳] با این عقب‌نشینی، مهارت جنگی خالد آشکار شد و در شمار سردارانی درآمد که پرچم اسلام را برافراشتند. (۹) جنگ موته سرآغاز مبارزه برای فتوحات اسلامی در خارج از جزیرة العرب بود.

فتح مکه

۴۵ ـ سال هشتم هجرت فرا رسید و شمار مسلمانان با اسلام آوردن بسیاری از قبایل، فزونی یافت. خداوند خواست که قریش پیمان خود

را با مسلمانان بشکند، بدین ترتیب که قبیلهٔ بنی‌بکر، هم‌پیمان قریش، نسبت به قبیلهٔ خزاعه، هم‌پیمان پیامبرﷺ دشمنی ورزید. قریش به یاری هم‌پیمانان خویش شتافت و خزاعه نیز از پیامبرﷺ یاری خواست. پیامبر باید همان‌گونه که در پیمان حدیبیّه آمده بود، به آنان یاری می‌رساند.[۱۴] (۱۰) فرصتی مناسب برای فتح مکه بدست آمد. قریش، با اسلام آوردن بیشتر قبایل عرب، در انزوا قرار گرفته و از سوی دیگر در جنگ‌هایی که با مسلمانان داشت، بسیاری از جنگ‌آوران خود را از دست داده بود و بعضی از قهرمانانشان نیز به مسلمانان پیوسته بودند.

۴۶ ـ پیامبرﷺ از مهاجرین و انصار سپاه بزرگی سامان داد و قبایلی که اسلام آورده بودند نیز به او پیوستند. پیامبرﷺ اعلام کرد به سوی مکه می‌رود تا با قریش که عهدشکنی کرده بود، نبرد کند. (۱۱) ارتش اسلام با پیروی از فرمانده بزرگ خویش در بیرون مکه اردو زد. قریش متوجه پیامبرﷺ با گروه انبوهی از عرب‌ها شد و دریافت که توان جنگِ با آنان را ندارد، به‌ناچار تسلیم شد. عباس عموی پیامبر، همراه ابوسفیان نزد آن حضرت آمد و ضمن اسلام آوردن، دروازه‌های بلد الحرام (مکه) را برای پیامبرﷺ گشودند. سپاه اسلام پیش از ورود به مکه در حضور آن دو و در مقابل پیامبرﷺ با شعار ﴿وقل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقاً﴾[۱۵] به نمایش قدرت پرداخته و از برابر آنان گذشتند.

پیامبر همراه با سپاه وارد مکه شد و در حالی‌که بر شتر خود سوار بود به سوی کعبه رفت و به شکستن بت‌ها و محو تصویرها از دیوارهای کعبه پرداخت. سپس به بلال حبشی فرمود تا بر بام کعبه رفته با اذان گفتن، شکست همیشگی و پیچیده شدن بساط شرک را از مکه به صورت رسمی اعلام کند. ابوسفیان به بلال که صدایش به اذان بلند بود، می‌نگریست، آهسته در گوش عباس گفت: ای کاش پسر برادرت این افتخار بزرگ را به من وا می‌گذشت.

جنگ ثقیف و هوازن

۴۷ ـ بدین‌گونه قریش به صفوف مسلمانان پیوست و همراه آنان در سپاهی که به جنگ دو قبیلهٔ هوازن و ثقیف که از پذیرش اسلام سرباز زده، می‌رفت، شرکت جست. مسلمانان در «وادی حنین» با هوازن روبه‌رو و پس از نبردی سخت برآنان چیره شدند، درحالی که اگر ایستادگی پیامبرﷺ نبود مسلمانان شکست می‌خوردند. مسلمانان سپس قبیلهٔ ثقیف را در شهرشان «طائف» محاصره کردند و آنان به ناچار تسلیم شدند و بدین ترتیب دو قبیلهٔ ثقیف و هوازن نیز اسلام آوردند. (۱۲)

جنگ تبوک و دومة الجندل

۴۸ ـ سال نهم هجری فرا رسیده بود. پیامبرﷺ پس از فتح مکه به مدینه بازگشت و سپاهی بزرگ، شامل چهل هزار مرد جنگی فراهم آورد و با آن سپاه به سوی موته حرکت کرد تا انتقام آن‌چه بر مسلمانان در آن منطقه رفته بود، بگیرد. وقتی به تبوک رسید در آن‌جا اردو زد. رومیان از لشکرکشی پیامبرﷺ آگاه شدند، ولی برای جنگ با او پیش نیامدند، چراکه مواجهه با این سپاه بزرگ، که فرماندهی آن را مردانی به عهده داشتند که در قاموس آنان فرار معنا نداشت، هراسناکشان کرده بود. پس از آن که پیامبر در صدد هجوم برآمد، رومیان در داخل شهر حالت دفاعی گرفتند. پیامبرﷺ تنها به ایجاد ترس در آنان اکتفا کرد و با شهرهای مسیحی‌نشین مرزی پیمان‌هایی منعقد ساخت، آنان را برای عبادت بر طبق دین خودشان آزادی داد و در مقابل، آنان به پرداخت جزیه متعهد شدند.

در همان هنگام مردمِ دومة الجندل، شورش کرد و پیامبرﷺ خالد بن ولید را به فرماندهی گروهی به سوی آنان فرستاد. خالد، آنان را به تسلیم واداشت و رهبرشان اکیدر بن عبدالملک را به اسارت گرفت (۱۳) و او را به مدینه آورد. او نیز مسلمان شد و پیامبرﷺ با او پیمانی بست و او را به میان خویشانش بازگرداند. جنگ تبوک آخرین جنگ پیامبرﷺ بود.[۱۶] (۱۴)

اسلام آوردن نمایندگان قبایل عرب

۴۹ ـ وقتی پیروزی‌های پیامبرﷺ در فتح مکه و اسلام آوردن قریش و ثقیف و هوازن و نیز تسلیم شدن امیر دومة الجندل و بستن قرارداد با شهرهای مرزی شمالی توسط پیامبرﷺ و تعهد آنان به پرداخت جزیه، به گوش اعراب رسید، هیئت‌های نمایندگی قبایل عرب از هر سو می‌آمد تا اسلام خود را اعلام کنند. پیامبرﷺ نیز مبانی و اصول اعتقادی اسلام را به آنان می‌آموخت و یکی از صحابه را با آنان می‌فرستاد تا به آنان شعایر و آیین‌های دینی را آموخته و احکام اسلام را برایشان بیان کند.

هشدار به اعراب مشرک

۵۰ ـ به کسانی که بر شرک خویش باقی مانده بودند، چهار ماه فرصت داده شد. این چهارماه همان ماه‌های حرامی بود که جنگ در آن ممنوع اعلام شده بود.[۱۷] (۱۵) اگر این ماه‌ها می‌گذشت و آنان مسلمان نمی‌شدند، پیامبرﷺ دستور جنگ با آنان را می‌داد تا شرک را از جزیرة العرب ریشه کن کند.

برای این هشدار، این آیهٔ قرآنی در آغاز سورهٔ توبه (معروف به سورهٔ برائت) نازل شد: ﴿براءة من الله ورسوله الی الذین عاهدتهم من

المشرکین * فسیحوا فی الارض اربعة اشهر واعلموا انکم غیر معجزی الله وان الله مخزی الکافرین﴾[۱۸] و ﴿فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم﴾[۱۹]. این آیهٔ هشدار دهنده را علی بن ابی‌طالب در مراسم حج سال نهم هجری بر مسلمانان تلاوت کرد.[۲۰]

آن سال هنوز به پایان نرسیده بود که تمام جزیرة العرب به اسلام گروید و زیر پرچم یک آیین، صورت واحدی به خود گرفت و زکات که عامل اقتصادی بود وبرای برپایی یک دولت وضع آن ضروری می‌نمود، بر مسلمانان واجب گردید. پیامبرﷺ میزان پرداخت و موارد مصرف زکات را مشخص فرمود و کارگزارانی را برای دریافت آن به نواحی مختلف فرستاد.

حجة الوداع

۵۱ـ سال دهم هجری، در حالی آغاز شد که اعراب به دینی جدید درآمده و تحت پرچم اسلام سازمان یافته بودند. هنگام موسم حج، پیامبرﷺ همراه صدهزار مسلمان برای انجام حج رهسپار مکه شد. در عرفات و در جمع مردم خطبهٔ وداع را خواند و در آن خطبه، ارکان اسلام را بیان فرمود، مساوات میان مسلمانان را اعلام کرد، تقوای الهی را ملاک برتری میان آنان معین فرمود و آخرین آیهٔ وحی را تلاوت کرد:

﴿الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دیناً﴾[۲۱]. (۱۶)

با این خطبه، پیامبر بزرگ اسلامﷺ وظیفهٔ خود را در ادای رسالت و تجهیز اعراب به نیروی ایمان به انجام رساند تا آنان پیام او را به جهانیان برسانند.[۲۲]

ظهور حرکت ردّه(۱۷)

۵۲ـ پیامبرﷺ هنوز حجة الوداع را به پایان نرسانده بود که حرکت ارتداد در یمن نمایان شد. فرماندهی این حرکت را فریبکاری به نام عیهلة بن کعب عنسی (معروف به اسود عنسی) عهده‌دار بود. او مردم قبیله‌اش را با سحر و جادو به خود جلب کرد و آنان نیز از او پیروی کردند، حرکت ردّه به یمامه کشیده شد و مردی از بنی‌حنیفه به نام مسیلمة بن ثمامه در آن‌جا سربرآورده و نامه‌ای به پیامبرﷺ نوشت و از پیامبرﷺ خواست تا او را در امر رسالت شریک کند. پیامبرﷺ فرستادگانش را بازگرداند و او را مسیلمهٔ کذاب نامید. خطر اسود عنسی در سال یازدهم هجری بالا گرفت. پیامبرﷺ از مسلمانان یمن خواست تا او را به قتل برسانند، آنان نیز او را ترور کردند. پس از قتل او جنبش ردّه در یمن ریشه‌کن شد، ولی در یمامه هم‌چنان تا زمان خلافت ابوبکر بر پا بود تا این که ابوبکر آن را از بین برد.[۲۳]

بیماری و رحلت رسول خداﷺ

۵۳ـ در آغاز ماه ربیع‌الاول سال یازدهم هجری، رسول خداﷺ بیمار شد و خداوند در روز دوشنبه دوازدهم آن ماه، او را به جوار رحمت خود فرا خواند و با مرگ او زندگی بزرگ‌ترین شخصیت تاریخ انسانیت به پایان رسید.[۲۴]

محمد، بزرگ احیاگر امت و معمار شکوه آن

۵۴ـ عظمت محمد بن عبدالله ﷺ در قدرت فوق‌العادهٔ او نهفته بود؛ قدرتی که توانست ملتی پراکنده و قبیله‌ای را که بیشتر در جهل و بی‌خردی به سر می‌برد و جنگ‌ها و غارتگری‌ها، او را پاره پاره کرده، آیین‌های مختلف وجودش را از هم پاشیده، به پرستش بت‌ها مشغول داشته بود و به خداوند شرک می‌ورزید و در شن‌زارهای کم‌سبزه و آب و در محاصرهٔ دریاها زندگی می‌کرد، به ملتی یکپارچه و با آیین واحد، تبدیل کند. این ملت توانست مرزهای خود را در نوردد و با دو دشمن بزرگ (ایران و روم) که پیش از این از آنان می‌ترسید، هماوردی کند. امتی که در زمانی کوتاه بر آن دو قدرت چیره شد و در کمتر از صد سال، امپراتوری اسلامی را ایجاد کرد که دامنهٔ آن از اقیانوس اطلس تا مرزهای چین گسترده بود و همه پیرو دین اسلام بوده و با زبان قرآن سخن می‌گفتند؛ کاری که ممکن نیست یک انسان عادی با هر قدرتی که باشد، آن‌چه را که محمد بن عبدالله ﷺ به تنهایی سامان داد، انجام دهد، مگر آن‌که پیامبری باشد با قدرتی الهی و با هدف گسترش رسالت الهی در میان جهانیان.[۲۵]

پی‌نوشت‌ها:

۱. جواد علی، المفصّل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۴، ص ۱۲۹.

۲. متن این سند را می‌توانید در سیرهٔ ابن‌هشام و در مجموعة الوثائق السیاسیة فی العهد النبوی والخلافة الراشدة که محمد حمید الله جمع‌آوری کرده است، ببینید، ص ۷ـ ۱۰.

۳. بقره (۲) آیهٔ ۱۹۳ : با آنها بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و دین تنها دین خدا باشد.

۴. حج (۲۲) آیهٔ ۳۹: به کسانی که به جنگ بر سرشان تاخت آورده‌اند و مورد ستم قرار گرفته‌اند، رخصت داده شد و خدا بر پیروز گردانیدن آنان تواناست.

۵. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۹۸؛ سیرهٔ ابن‌هشام، ص ۵۱۴.

۶. ر.ک: شرح حال نُعَیم بن مسعود اشجعی در قسمت درگذشتگان سال سی‌ام‌هجری.

۷. احزاب (۳۳) آیهٔ ۹: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از نعمتی که خدا به شما داده است یاد کنید، بدان هنگام که لشکرها بر سر شما تاخت آوردند و ما باد را و لشکرهایی را که نمی‌دیدید بر سرشان فرستادیم، و خدا بدانچه می‌کردید، بینا بود.

۸. احزاب، (۳۳) آیهٔ ۲۵: خدا کافرانِ کینه‌توز را بازپس زد. اینان به هیچ غنیمتی دست نیافتند. و در کارزار، مؤمنان را خدا بسنده است.

۹. اسباب نزول القرآن، ص ۲۹ـ ۳۰؛ سورهٔ بقره (۲) آیه ۱۹۴: این ماه حرام در مقابل آن ماه حرام و شکستن ماه‌های حرام را قصاص است. پس هر کس بر شما تعدی کند، به همان اندازهٔ تعدی‌اش بر او تعدی کنید و از خدا بترسید و

بدانید که او با پرهیزکاران است.

۱۰. فتح (۴۸) آیهٔ ۱۸ : خدا از مؤمنان آن هنگام که در زیر درخت با تو بیعت کردند، خشنود گشت و دانست که در دلشان چه می‌گذرد. پس آرامش برآنها نازل کرد و به فتحی نزدیک پاداششان داد.

۱۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۹؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۰۴؛ فتوح البلدان، ص ۳۷.

۱۲. تاریخ طبری، ج ۲، از ص ۳۷ به بعد.

۱۳. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۷ به بعد.

۱۴. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۲.

۱۵. اسراء(۱۷) آیهٔ ۸۱ : بگو : حق آمد و باطل نابود شد، حقاکه باطل نابودشدنی بود.

۱۶. تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۷۶ ـ ۲۸۱.

۱۷. ماه‌های حرام چهار ماه هستند، به ترتیب : رجب، ذی‌القعده، ذی‌الحجه و محرم. دراین ماه‌ها جنگ ممنوع و حرام است.

۱۸. توبه (۹) آیات ۱ و ۲ : خدا و پیامبرش بیزارند از مشرکانی که با آنها پیمان بسته‌اید. پس چهار ماه به شما (مشرکان عهدشکن) مهلت داده شد که در این سرزمین سیر کنید و بدانید که از خدا نتوانید گریخت و اوست که کافران را رسوا می‌سازد.

۱۹. توبه(۹) آیهٔ ۵: چون ماه‌های حرام به پایان رسید، هرجاکه مشرکان را یافتید بکشید.

۲۰. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۲۲ ـ ۱۲۳ ؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۹۱؛ تفسیر ابن‌کثیر بر دو آیهٔ ۱ و ۲ سورهٔ برائت.

۲۱. مائده (۵) آیه ۳: امروز دین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خود بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم.

۲۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۴۸ ـ ۱۵۲؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۰۲.

۲۳. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۴۶ ؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۰۲.

۲۴. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۸۳، ۱۹۹ و ۲۰۰.

۲۵. بزرگ‌ترین اندیشمندان جهان به عظمت پیامبر ﷺ اعتراف کرده‌اند. در کتابی که اخیراً اندیشمند و مورخ آمریکایی «میشل هارت» تألیف کرده است و در آن شرح حال صد تن از بزرگان جهان را آورده است، محمد ﷺ را اولین کس از این بزرگان قرار داده است و دلیل او این است که محمد تنها کسی است که به موفقیتی دست یافت که در سطح دینی و دنیوی نظیر آن وجود ندارد. او در محیطی ساده که از تمدن و مراکز تجاری و هنر و علم دور بود رشد کرد و در اندک زمانی توانست قبایل عرب جزیرة العرب را بر یک محور گرد آورد و با حکمت و سیاستش آنان را به پذیرش قلبی و ایمان به اسلام بکشاند. او در این راه از بلاغت قرآن یاری می‌گرفت. اعراب برای اولین بار به دست او وحدت یافتند و در صفی واحد تحت کلمهٔ «الله» قرار گرفتند. او بزرگ‌ترین سیاست‌مداری است که جهان به خود دیده است. او سیاست فتوحات را بنیان گذاشت که مسلمانان آن را در پیش گرفتند و بر اساس آن امپراتوری گسترده‌ای ایجاد کردند. ملت‌های تحت امرِ آن امپراتوری همه به دین اسلام درآمده و به زبان قرآن سخن می‌گفتند. ممکن است حوادث تاریخی بدون رهبر یا فرماندهی رخ دهد، ولی هرگز نمی‌توان گفت اعراب بی‌آن‌که پیامبر اسلام در میان آنان باشد، می‌توانستند چنین فتوحاتی انجام دهند.
- Micho-el. H. Hart, *The 100 a Ranking of the Most Influential Persons in History*, P.33-40.

یادداشت‌ها:

۱. حادثهٔ سیل عَرِمْ را در قرآن کریم سورهٔ سبأ (۳۴)، آیات ۱۵، ۱۶ و ۱۷ چنین می‌خوانیم:
«مردم سبا را در مساکنشان عبرتی بود: دو بوستان داشتند یکی از جانب راست و یکی از جانب چپ. از آن‌چه پروردگارتان به شما روزی داده است بخورید و شکر او به جای آورید. شهری خوش و پاکیزه و پروردگاری آمرزنده. آنان اعراض کردند، ما نیز سیل عَرِمْ (ویرانگر) را بر آنها فرستادیم و دو بوستان آنان به دو بوستان بدل کردیم با میوه‌ای تلخ و شور گز و اندکی سدر. آنها راکه ناسپاس بودند این چنین جزادادیم. آیا ما جز ناسپاسان را مجازات می‌کنیم؟»

۲. آن‌چه از منابع تاریخی برمی‌آید، عمل پیامبر ﷺ واکنشی در مقابل حرکت‌های تحقیرآمیز مشرکان بود. (ر.ک: سیره ابن‌هشام، ج ۲، ص ۲۲۳ به بعد). آن‌چه مؤلف به عنوان یورش به کاروان‌ها و غنیمت از آنها به صورت ابتدایی آورده، چندان مستند نمی‌نماید.

۳. مشرکان مکه خود دریافته بودند که پیامبر ﷺ زنده است، اما غرض آنان انتقام از پیروزی مسلمانان بدر بود. در سیره ابن‌هشام آمده که ابوسفیان فریاد برآورد: راست بگویید آیا محمد راکشته‌ایم؟ به وی پاسخ دادند: نه به خدا قسم. او هم اکنون سخنان تو را می‌شنود. آن‌گاه ابوسفیان فریاد کرد: وعدهٔ ما و شما در سال آینده در بدر. به فرمان رسول خدا به وی پاسخ دادند: آری وعدهٔ ما و شما همین باشد. ابوسفیان در بازگشت به مکه با صدای بلند فریاد زد: جنگ و پیروزی نوبتی است. روزی به جای روز بدر (ر.ک: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۷۵ و ۷۶).

۴. داستان فرجام بنی‌نضیر هم از مدیریت بالای پیامبر ﷺ حکایت دارد و هم از کید یهودیان. پیامبر ﷺ پس از محاصره و تسلیم شدن آنان، کسی را نزد آنان فرستاد تا ده روز از شهر بیرون روند. یهودیان که ابتدا پذیرفته بودند، اما تحت تأثیر وسوسهٔ بنی عوف بن خزرج، از جمله عبدالله بن اُبیّ قرار گرفته و از رفتن سر باز زدند. پیامبر ﷺ فرمان داد تا محاصره را تنگ‌تر کنند. بنی‌نضیر به ناچار پذیرفته و خواستند از مدینه خارج شوند، اما پیامبر ﷺ این بار فرمود: بیرون بروید و جانتان در امان باشد، ولی از بار و بنهٔ خویش بیش از بار شتر برنگیرید و آن‌چه اسلحه دارید بگذارید. بدین گونه آنان رفتند (ر.ک: سیره ابن‌هشام، ج ۲، ص ۱۴۷ به بعد).

۵. چون مؤلف محترم، خود را به گذاری در تاریخ اسلام مقید کرده، بی‌ارائهٔ مدرک گاه مطالبی را نگاشته است که البته از نظر تاریخی چندان استوار نیست، به ویژه این‌که وی از تخصص تاریخی بهره ندارد. در این‌جا این ادعا که پیامبر ﷺ پس از شکست یهودیان، به جنگ تهاجمی خصوصاً با قبایل مشرک و یاری دهندهٔ قریش روی آورده است، مستند تاریخی دیده نشده است.

۶. این سخن مؤلف در منابع تاریخی دیده نمی‌شود، چراکه با شایعهٔ به وجود آمده، بعضی از یاران همراه پیامبر ﷺ دچار ترس و اضطراب شده و زمزمهٔ فرار و تفرقه داشته‌اند که با درایت آن حضرت به بیعت رضوان و آرامش مبدل شد (ر.ک: سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۳۰).

۷. آیه‌ای که مؤلف بدان استناد کرده است مربوط به سال بعد ؛ یعنی هفتم هجری و عمرة القضاء است که طبق شروط صلح حدیبیه پیامبر ﷺ و مسلمانان به سوی مکه حرکت کرده و با خود اسلحه‌ای حمل کردند تا در صورت بروز خطر، به دفاع برخیزند.

۸. حارث بن عمیر ازدی با نامه‌ای نزد پادشاه بُصریٰ می‌رفت که در سرزمین موته شرحبیل بن عمرو غسّانی، فرمانده نصرانیان عرب سر راه وی را گرفت و او را کشت و او تنها سفیر پیامبر ﷺ بود که کشته شد (ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۲۸).

۹. آن‌چه مؤلف در این‌جا آورده است ادعایی بی‌دلیل است. خالد که تازه به اسلام روی کرده بود چگونه می‌توانست با یک تاکتیک نظامی در ردیف سردارانی قرار گیرد که در بدترین شرایط همراه پیامبر ﷺ بودند. خالد به دوران خلیفه اول، خودی نشان داد که البته در جای خود محل بحث است.

۱۰. مؤلف بر خلاف آن‌چه در تاریخ طبری آمده به گزارش پرداخته است. واقعیت این است که قریش و مسلمانان طبق پیمان حدیبیه ده سال با یک‌دیگر در صلح بوده و نمی‌بایست علیه یک‌دیگر وارد عمل شوند. هرکس

از بنی‌بکر و به دنبال آن قرشیان که مخفیانه به یاری آنان شتافته بودند، سرزد، نقض عهدی بود که خود بسته بودند. البته خود، به چنین خیانتی واقف شدند. برای تحکیم مجدد پیمان، ابوسفیان به مدینه آمد که از طرف هیچ‌یک از مسلمانان، به ویژه پیامبر ﷺ پذیرفته نشد و پیامبر ﷺ برای گوشمالی قریش پیمان‌شکن، عزم فتح مکه کرد.بنابراین، آن حضرت به یاری بنی‌خزاعه وارد عمل نشد (نک ... سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۵۲۶به بعد).

۱۱. پیامبر ﷺ برای حفظ اسرار نظامی، مثل همیشه، هدف حرکت سپاه را از پیش اعلام نکرده، بلکه اندکی بیراهه از شمال مدینه رفتند سپس سپاه را به سوی مکه هدایت و بدین طریق دشمن را غافلگیر کردند (ر.ک: سیره ابن‌هشام، ج ۳، ص ۵۲۷).

۱۲. جنگ حنین که پس از فتح مکه روی داد، هجمه‌ای غافلگیرانه از طرف هوازن بود. (ر.ک: امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۰۵) که به گریز و پراکندگی مسلمانان انجامید. پایداری پیامبر ﷺ وحضرت امیر، به ویژه یادآوری بیعت رضوان، مسلمانان را خجلت زده کرد و مجدداً به جنگ روی آورده و پیروزی به دست آوردند و غنایم بسیاری نصیب آنان شد. سپس پیامبر ﷺ راه طائف را در پیش گرفته و آن شهر را محاصره کردند، اما فتح آن میسر نشد. (سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۲۵). بعد از آن پیامبر ﷺ به همراه مسلمانان به مدینه بازگشته و ثقیفیان در سال نهم هجری مانند دیگر طوایف عرب هیئتی نزد پیامبر ﷺ فرستادند که پس از گفت وگوی زیاد، تسلیم شدند (نک: سیره ابن‌هشام، ج ۴، ص ۱۸۳).

۱۳. خالد، اکیدر را امان داد به این شرط که قلعهٔ دومة الجندل را برای او بگشاید و او چنان کرد و بر غنایمی با خالد صلح کرد که او و برادرش حسّان را نزد رسول خدا ببرد (ر.ک: امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۶۶ و ۴۶۷). البته این سریّه به سریّه خالد بن ولید شهرت دارد و سریّه دومة الجندل در سال پنجم هجری (پس از بدر صغری) روی داد که خود داستان دیگری دارد (نک: التنبیه والاشراف، ص ۲۱۵).

۱۴. در بازگشت از تبوک، عده‌ای از منافقان و یا دیگران که نامشان در جریانات سیاسیِ بعدی در هاله‌ای از ابهام فرو رفته، تصمیم به قتل پیامبر ﷺ گرفتند که البته موفق به انجام آن نشدند. اینان در تاریخ به «اصحاب عقبه» شهرت یافته‌اند (ر.ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۸؛ البدایة والنهایه، ج ۵، ص ۲۰).

۱۵. مؤلف محترم بی‌توجه به واقعیت‌ها، گاه سخنان غیر صحیحی را مطرح می‌کند. آن‌چه در آیه یکم سوره توبه آمده، مهلت چهارماهه به مشرکین است که ارتباطی با ماه‌های حرام ندارد، چراکه نزول آیه در ذی‌القعده است و تنها یک ماه حرام بعد از آن وجود دارد (ر.ک: سیره ابن‌هشام، ج ۴، ص ۱۸۸ ـ ۱۹۱). آن‌چه موجب توهم مؤلف شد، ادامه آیه مبارکه است که می‌فرماید: فاذا انسلخ الاشهر الحرم... که خود حکمی دیگر را بیان می‌دارد.

۱۶. بر اساس اخبار متواتر شیعه و روایات بسیاری از اهل تسنن این آیه در غدیر خم و پس از نصب علی ﷺ از سوی پیامبر ﷺ به امامت بعد از خود نازل شده است (نک: الغدیر، ج ۱، ص ۷، ۹، ۱۱ و ۴۳). ابن‌هشام در سیره خود به تفصیل از خطبهٔ پیامبر ﷺ در غدیر خم به هنگام بازگشت از حجة الوداع، سخنی دارد که در آن علی ﷺ را به عنوان مولای مؤمنان معرفی می‌کند و آورده است که عمر بن خطاب پس از این خطابه نزد علی ﷺ آمد و گفت: هنیئاً لک، اصبحت وامسیت مولی کل مؤمن ومؤمنة (ر.ک: سیره ابن‌هشام، ج ۴، ص ۴۱۴ ـ ۴۲۶).

۱۷. حرکت ردّه پس از رحلت پیامبر ﷺ ظهور کرد و آن‌چه در زمان آن حضرت ظاهر شد جریان متنبیان بود؛ کسانی که به دروغ مدعی نبوت و شرکت در رسالت پیامبر ﷺ بودند.

۳
مسئلهٔ خلافت

پیدایش شورا و قرشی بودن خلیفه

۵۴ ـ مسئلهٔ خلافت، پس از فوت پیامبر ﷺ مطرح شد (۱) و این مهم‌ترین حادثه‌ای بود که در طول تاریخ اسلام روی داد. به سبب این پدیده، مسلمانان به فرقه‌ها و گروه‌های مختلفی تقسیم شده و انقلاب‌ها و شورش‌های گوناگون برپا شد. این اختلاف بر سر شناخت فردی بود که می‌بایست جانشین پیامبر ﷺ شود و نیز ویژگی‌هایی که آن شخص می‌بایست برای رهبری مسلمانان و دخالت در امور آنان در سایهٔ احکامی که براساس قرآن و سنت، آیین جدید دارا باشد، به وجود آمد.

۵۵ ـ پیامبر ﷺ در طول حیات خویش جانشینی معیّن نفرمود و راه انتخاب آن را نیز نشان نداد. البته در قرآن، اصلی کلی بیان شده و آن این که امور مسلمانان بر گِرد شورا می‌گردد: ﴿وأمرهم شوری بینهم﴾[1] و این که متولی امور مسلمانان، قبل از تصمیم‌گیری در مسائل حساسی که برای او پیش می‌آید باید مشورت کند، به حکم آیهٔ: ﴿وشاورهم فی الامر﴾[2]. (۲)

هم‌چنین در سنّت، اصلی وجود دارد که براساس آن، خلیفه (امام) می‌بایست از قریش باشد، زیرا از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمود: «لا یزال هذا الامر فی قریش مابقی منهم اثنان»[3]. (۳)

۵۶ ـ اصل شورا که اسلام آن را پذیرفت در زندگی عربِ پیش از اسلام؛ یعنی بادیه‌نشینان و شهرنشینان امری ریشه‌دار بود. رهبریِ جمع و ریاست قبیله الزاماً وراثتی نبود، به این معنی که پسر، حتماً قدرت پدر را به ارث ببرد، مگر این که ویژگی‌های پدر را چون: شجاعت، بخشش، صلابت، مروت و اصالتِ رأی داشته باشد و اگر چنین نمی‌بود، مردم قبیله پس از مشورت یکی از مردان قبیله را انتخاب می‌کردند؛ فردی که آن صفات را دارا باشد، چون هدف از انتخاب رئیس آن بود که سرپرستی جمع را کسی عهده‌دار شود که بتواند از آنها حمایت کند و منزلت آنان را بالا ببرد و به دلیل متانتِ رأی و حسنِ مدیریت، اوامرش مطاع باشد. پیداست که با ارث و جانشینی، این هدف تحقق نمی‌یابد. سخن عامر بن طفیل، بزرگ بنی‌عامر بر این مطلب شاهد خوبی است. هنگامی که ریاست بنی‌عامر پس از مرگ پدر به او رسید، گفت:

«من گرچه پسر رئیس بنی‌عامر، جنگ‌آور مشهور قبیله در هر نبرد هستم».

اما بنی عامر مرا از رهگذر وراثت، سیادت نداد. خدا نکند که به واسطهٔ مادر یا پدرم بزرگی یابم.

ولی من حریم قبیله را پاس می‌دارم و آن را نمی‌آزارم و به هر کس

که تیری به آن بیفکند (متعرض آن شود) تیری می‌افکنم».[۴]

۵۷ ـ اما دربارهٔ قرشی بودن [امام] باید گفت که قرآن به زبان قریشیان نازل شد و آنان بیش از دیگران توان فهم آن را دارند و پیامبرﷺ نیز اصالتاً از قریش بوده و در میان آنان مرتبه‌ای والا داشت. آنان پرده‌دار کعبه بودند واعراب برای انجام حج آهنگ آن سامان می‌کردند. این پرده‌داری امتیازی بود که ایشان را بین قبایل عرب، منزلتی ویژه می‌داد. (۴)

گردهمایی در سقیفه و جانشینی ابوبکر، مشاجره بین مهاجرین وانصار

۵۸ ـ پس از رحلت رسول اکرمﷺ میان انصار و مهاجرین بر سر خلافت اختلاف افتاد. خزرجیان ـ که یکی از گروه‌های انصار بود ـ یاران خود را به اجتماع در سقیفه بنی‌ساعده دعوت کردند تا رهبرشان سعد بن عباده را به خلافت مسلمانان برگزینند. عمر بن خطاب و ابوبکر از این مسئله اطلاع یافته، به سرعت به همراهی تعدادی از قرشیان خود را به سقیفه رساندند. (۵) گفت وگو میان آنان و خزرج درگرفت. دلیل خزرجیان این بود که انصار به پیامبرﷺ یاری رسانده و او راکمک کردند، بنابراین سزاوارترین مردم برای خلافتند. قرشیان خود به احادیثی از پیامبرﷺ دالّ بر این که خلیفه می‌بایست از قریش باشد، استناد می‌کردند، از جمله حدیث: «الائمة من قریش». (۶) هنگامی که گفت وگو و مشاجره بالا گرفت عمر به سوی ابوبکر آمد و با او بیعت کرد و دیگر قرشیان نیز از عمر پیروی کردند.

وقتی قبیله اوس از قضیه آگاه شد، جانب قریش راگرفته، با ابوبکر بیعت کردند. ابوبکر پس از آن به مسجد رفت و مردم همه با او بیعت کردند. بیعت ابوبکر ـ همان‌گونه که عمر گفت ـ فتنه‌ای بود که خداوند مسلمانان را از شر آن حفظ کرد.[۵] (۷)

موضع بنی‌هاشم قبال بیعت با ابوبکر

۵۹ ـ بنی‌هاشم بر آن بودند که خلافت، حق علی‌بن ابی‌طالب است، چراکه او پسرعموی پیامبرﷺ و شوهر دخترش فاطمه زهرا و اولین جوانی بود که اسلام آورد. (۸) علی و عمویش عباس که مشغول تجهیز و تدفین پیامبر بودند در گردهمایی سقیفه حضور نداشتند. هنگامی که از بیعت با ابوبکر در سقیفه بنی‌ساعده آگاهی یافتند، دردمندانه سکوت کردند (۹) و با ابوبکر بیعت نکردند. طلحة بن عبیدالله و زبیر بن عوّام نیز با آنان همراهی کردند. آنان مدت شش ماه؛ یعنی تا فوت فاطمه دختر پیامبر، از بیعت با ابوبکر سرباز زدند، زیرا فاطمه از ابوبکر ناراضی و خشمگین بود از آن رو که ابوبکر به استناد حدیث پیامبرﷺ که فرمود: «نحن معاشر الانبیاء لا نورّث، وماترکناه صدقة». وی را از ارث پدر محروم کرده بود.[۶] (۱۰)

موضع بنی‌امیه نسبت به بیعت با ابوبکر

۶۰ ـ بنی‌امیه از این‌که پس از وفات رسول خداﷺ خلافت به آنان برسد، ناامید بودند، چراکه آنان با پیامبر جنگیده، نسبت به او و یارانش از سرسخت‌ترین دشمنان بودند و از آخرین کسانی بودند که اسلام آوردند. با این وجود تلاش کردند که آتش فتنه‌ای در میان مسلمانان برافروخته و میان ابوبکر و عمر و پیروان قرشی‌شان از یک سو و علی‌بن‌ابی‌طالب و پیروانش از بنی‌هاشم از سوی دیگر جدایی افکنند. ابوسفیان بن حرب عهده‌دار این امر شد. او به مجرد این که خبر بیعت با ابوبکر را شنید به سوی سقیفه بنی‌ساعده شتافت و خشمگینانه فریاد برآورد: من هیاهویی می‌بینم که آن را جز خون فرو نمی‌نشاند. ای خاندان عبدمناف، چرا خلافت در میان کوچک‌ترین شاخه قریش قرار گرفته است؟ سپس به سوی علی بن ابی‌طالب رفت و به او گفت: دستانت را پیش آر تا با تو بیعت کنم. به خدا اگر بخواهی این‌جا را پر از سواره و پیاده می‌کنم تا علیه او (ابوبکر) تجهیز کنی، اما علی از آن‌چه در درون ابوسفیان می‌گذشت غافل نبود. بدین جهت، تنها پاسخ او به ابوسفیان این بود: ای ابوسفیان، تو جز در پی افروختن آتش نیستی، به خدا سوگند هماره در پی ایجاد شر برای اسلام بوده‌ای. نیازی به اندرز و پیشنهاد تو نداریم. ما ابوبکر را شایسته این‌کار دانستیم. (۱۱) ابوسفیان نومیدانه بازگشت.[۷]

۶۱ ـ بدین گونه در بیعت با ابوبکر، اولین نمودِ تفرقه میان مسلمانان بروز کرد. فقها نسبت به شیوه‌ای که به وسیلهٔ آن بیعت انجام گرفت، قاعده‌ای در زمام‌داری وضع کردند وآن این بود که خلافت، با بیعت یک تن که حاضران در سرزمین امام از او پیروی کنند، منعقد می‌شود و مشروط به بیعت غایبان از آن سرزمین نیست. بر این اساس بیعت با ابوبکر توسط عمر منعقد شد و سپس مردم مدینه از او پیروی و با ابوبکر بیعت کردند.[۸]

جانشینی عمر بن خطاب

۶۲ ـ ابوبکر در حال بیماری عمر بن خطاب را به جانشینی خود تعیین کرد. (۱۲) او پیش از این با عبدالرحمان بن عوف و عثمان بن عفان در این باره مشورت کرده بود وآنان نیز از فضل عمر یادکرده ونظر ابوبکر را ستودند، ولی تندخویی او را متذکر شدند. ابوبکر گفت: اگر عمر خلافت را به دست گیرد، بسیاری از خصوصیات خود را رها خواهد کرد.[۹] سپس ابوبکر در مسجد حضور یافت و خطاب به مردم گفت: آیا به کسی که او را به جانشینی خود در میان شما بر می‌گزینم، راضی می‌شوید؟ و افزود: در نظرخواهی سستی نکردم و نیز خویشاوند خود را ولایت نبخشیدم.

سیوطی از ابن‌عساکر روایت می‌کند که علی بن‌ابی‌طالب برخاست

و گفت: راضی نمی‌شوم جز آن که عمر باشد. (۱۳) ابوبکر گفت: او (خلیفه) همان عمر است. سخن او را به گوش گیرید و از او پیروی کنید.[۱۰] ابوبکر، عمر را احضار کرد و گفت: من تو را بر یاران رسول خداﷺ به خلافت گماشتم. (۱۴) آن‌گاه او را به تقوای الهی توصیه کرد.

پس از مرگ ابوبکر، مردم با عمر بیعت کردند که در میان آنان علی‌بن ابی‌طالب و بنی‌هاشم نیز بودند. علی در تمام مدت خلافت عمر، امر قضاوت را عهده‌دار بود (۱۵) و دخترش ام‌کلثوم را که مادرش فاطمه‌زهرا دختر رسول خداﷺ بود، به ازدواج عمر در آورد که ثمرهٔ آن پسری به نام زید و دختری به نام رقیه بود[۱۱] فقها براساس شیوه‌ای که عمر به خلافت رسید، قاعده‌ای در زمام‌داری وضع کردند و آن، امکان تحقق خلافت برای کسی است که توسط خلیفه قبلی تعیین شود.[۱۲] (۱۶)

ترور عمر به دست یک ایرانی

۶۳ ـ حکومت عمر ده سال و پنج ماه و ۲۱ روز طول کشید،[۱۳] اما زندگیش در سپیده دم روز چهارشنبه ۲۷ ذی‌حجه سال ۲۳ ق به دست یک ایرانی به پایان رسید. در آن روز عمر برای امامت نماز صبح مسلمین به مسجد آمده بود که «فیروز نهاوندی» معروف به ابولؤلؤ (که از اسرای نهاوند بود و مغیرة بن شعبه او را خریداری کرده بود) با توطئه هرمزان به او ضربتی زد.

هرمزان در سال ۱۷ ق در جنگ شوشتر به اسارت مسلمانان درآمده بود و طبق درخواست وی او را نزد عمر بن خطاب فرستادند. عمر در پی قتل او برآمد، ولی با اسلام آوردنش از مرگ نجات یافت،[۱۴] اما هنگامی که عمر کشته شد، پسرش عبیدالله، هرمزان را به قتل رساند.[۱۵] (۱۷)

ماجرای شورا و جانشینی عثمان بن عفان

۶۴ ـ هنگامی که عمر بن خطاب ترور شد و دانستند او دیگر زنده نمی‌ماند از او خواستند که کسی را به جانشینی خود معرفی کند. او گفت: دوست داشتم یکی از این دو تن، ابوعبیدهٔ جرّاح و سالم بن عبیدة بن ربیعه، مولای ابوحذیفة بن عتبة بن عبد شمس زنده بود تا خلافت را به او بسپارم. (۱۸) او در مقابل این خواسته که پسرش عبدالله بن عمر را به خلافت بگمارد، گفت: خلافت را آن قدر پسندیده نیافتم تا به یکی از افراد خاندانم بسپارم. این که یک نفر از خاندان عمر به محاسبه و بازخواست دچار آید، کافی است.

ادعای عمر به این که اگر یکی از آن دو زنده بود به خلافت برمی‌گزید، نشان می‌دهد قرشی بودن شرط خلافت نبود، چراکه سالم بنده‌ای آزاد شده و از اسرای ایرانی بود که عمر به حسب فرمودهٔ پیامبرﷺ که «سالم بسیار خدا دوست است» او را شایسته خلافت می‌دانست. در نهایت عمر چنین صلاح دانست که شش تن از صحابهٔ برجستهٔ رسول خداﷺ یعنی علی بن ابی‌طالب، عثمان بن عفان، عبدالرحمان بن عوف، زبیر بن عوام، طلحة بن عبیدالله و سعد بن ابی‌وقاص را (که به آنان مژده بهشت داده شده بود) (۱۹) برگزیده تا با مشورت، یکی را از میان خود به خلافت برگزینند. عمر، پسرش عبدالله را بی‌آن‌که در خلافت سهیم باشد همراه آنان کرد تا به هنگام اختلاف، میان آنان داوری کند.[۱۶] (۲۰)

وضع آیین نامهٔ شورا توسط عمر

۶۵ ـ عمر افراد شورا را فراخواند و به آنان فرمان داد تا پس از مرگش گرد آمده و تا سه روز کسی را از میان خود به خلافت برگزینند. مقداد بن اسود را به عنوان ناظر بر آنان گماشت و به او گفت: اگر پنج تن به فردی نظر دادند و یک تن مخالفت کرد، گردنش را بزن و اگر سه تن نظر بر فردی داشته و سه تن بر فردی دیگر، از عبدالله بن عمر داوری بخواهند و او به هر یک از دو گروه رأی داد، خلیفه را از آنان برگزینند و اگر نظر عبدالله را نپذیرفتند، با آن گروهی باشید که عبدالرحمان بن عوف در آن است. عمر سپس ویژگی‌های هر یک از آنان را برشمرد و مزیت‌هایشان را ستود و گفت: گمان نمی‌کنم که خلافت جز به یکی از این دو تن؛ یعنی علی یا عثمان برسد.[۱۷]

۶۶ ـ علی به آن‌چه از عمر شنیده بود راضی نبود و اندوهی تمام وجودش را فراگرفت. به عموی خود عباس گفت: عمر مرا در ردیف عثمان قرار داده و با او همگن دانسته است و در صورت تساوی نظرها، رأی نهایی را در جایی قرار داده که عبدالرحمان بن عوف در آن باشد و روشن است که در کنار عبدالرحمان، سعد بن ابی‌وقاص، پسر عمویش، و عثمان بن عفان که همسر خواهرش است، قرار می‌گیرند.[۱۸] گمان نمی‌کنم که او جز عثمان را برگزیند. عباس گفت: وقتی عمر نام تو را در اعضای شورا آورد به تو گفتم که در این کار با آنان شریک مباش، اما تو نپذیرفتی.[۱۹] (۲۱)

پیشنهاد عبدالرحمان بن عوف در شورا

۶۷ ـ با درگذشت عمر و دفن او، اعضای شورا در خانهٔ مسوّر بن مخرمه، پسر خواهر عبدالرحمان بن عوف، گرد آمدند. عبدالرحمان پیشنهاد کرد که یکی از میان آنان برخیزد و خلافت را به بهترینشان بسپارد، اما کسی پاسخ نداد. پس گفت: از آن منصرف می‌شوم. همگان رضایت دادند جز علی‌بن ابی‌طالب که ساکت ماند. عبدالرحمان نظر او را جویا شد، علی از او خواست تا تضمین بدهد که در امر خلافت، حق را در نظر داشته و از هوای نفس پیروی نکند و هم‌چنین خویشاوندی را در خلافت دخالت ندهد. عبدالرحمان [خطاب به

حاضران] گفت: تضمین بدهید که با من همراه بوده و هر که را انتخاب کردم، رضایت دهید. آن‌گاه از آنان تضمین گرفت و همان‌گونه به آنان تضمین داد.[۲۰]

رأی گیری عبدالرحمان بن عوف و انتخاب عثمان

۶۸ـ عبدالرحمان بر آن بود پیش از نظرخواهی از مردم، نظر اعضای شورا را بداند. از این رو در خلوت از یکایک آنان پرسید: اگر جز تو بخواهد خلیفه شود یا تو حضور نمی‌داشتی چه کسی را برای خلافت برمی‌گزیدی؟ علی به نفع عثمان پاسخ گفت (۲۲) و عثمان به نفع علی. زبیر بن عوّام و سعد بن ابی‌وقاص، عثمان را برتر دانستند.[۲۱] سپس عبدالرحمان، از فرماندهان نظامی و بزرگان نظر خواست، همگان با اعتراف به برتری علی، عثمان را مرجح دانستند.

۶۹ـ شب قبل از سرآمدن ضرب‌الأجلِ عمر برای انتخاب خلیفه، عبدالرحمان، از مهاجرین، سابقان، برجستگان انصار و فرماندهان نظامی دعوت کرد در مسجد گرد آیند تا با آنان مشورت کند. بنی‌هاشم و گروهی از مهاجرین که عمار بن یاسر و مقداد بن اسود در میان آنان بودند از خلافت علی دفاع کردند. بنی‌امیه و یارانشان نیز عثمان را پیشنهاد کردند. سر و صدا بلند شد و نزدیک بود فتنه‌ای پدید آید. سعد بن ابی‌وقاص برخاست و فریاد زد: ای عبدالرحمان، پیش از آن که مردم به فتنه بیفتند غائله را تمام کن. در این‌جا عبدالرحمان از علی و عثمان خواست تا پیش از انتخاب دربارهٔ روش حکومت‌داری خود، توضیحی دهند. ابتدا علی را فراخواند و بدو گفت: آیا با خدا عهد و پیمان می‌بندی که به کتاب او و سنت پیامبرش و سیرهٔ دو خلیفهٔ پیشین عمل کنی؟ علی با بی‌میلی پاسخ داد: امیدوارم که چنین کنم و به اندازهٔ علم و توانم عمل نمایم. (۲۳) سپس عثمان را خواست و از او همان را پرسید. عثمان با قاطعیت پاسخ داد: آری چنین می‌کنم. در این هنگام عبدالرحمان دست عثمان را گرفت و با او بیعت کرد و گفت: خداوندا، بشنو و گواه باش، آن‌چه بر گردنم بود بر عهدهٔ عثمان گذاشتم.[۲۲] وقتی عبدالرحمان دست عثمان را به عنوان بیعت بلند کرد، علی گفت: این اولین روزی نیست که علیه ما همدست می‌شوید. صبر می‌کنم و در برابر آن‌چه می‌کنید از خدا یاری می‌خواهم. مردم جلو آمده، با عثمان بیعت کردند، اما علی درنگ کرد. عبدالرحمان بر او خواند: ﴿فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن أوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجراً عظیماً﴾[۲۳] و این‌گونه به علی آن پیمان و عهدی را مبنی بر این که «به خلافت آن‌کس که عبدالرحمان برمی‌گزیند رضایت دهد» یادآوری کرد. علی بازگشت و در حالی که می‌گفت: «این فریب است و چه فریبی» صفوف مردم را شکافت و با عثمان بیعت کرد.[۲۴]

نیرنگ عمرو بن عاص، با علی

۷۰ـ طبری از مسوّر بن مخرمه (صاحب خانه‌ای که اعضای شورا در آن گرد آمده بودند) روایت می‌کند که عمروعاص، علی را فریب داد. (۲۴) بدین ترتیب که در یکی از شب‌های شورا، عمرو با علی دیدار کرد و گفت: اگر عبدالرحمان از تو پرسید آیا به کتاب خدا و سنت رسول و سیرهٔ خلفای بعد از او عمل می‌کنی، با قاطعیت پاسخ مده، بلکه به او بگو به اندازهٔ توانم عمل می‌کنم، چرا که عبدالرحمان به هر اندازه در تو جدیت ببیند، نسبت به تو بی‌رغبت‌تر می‌شود. سپس عثمان را ملاقات کرد و بدو گفت: اگر عبدالرحمان از تو پرسید: آیا به کتاب خدا و سنت رسول و سیرهٔ خلفای پس از او عمل می‌کنی، با عزم راسخ پاسخ بده و به او بگو: حتماً عمل می‌کنم، [زیرا] عبدالرحمان مرد کوشایی است. به خدا سوگند با تو بیعت نمی‌کند مگر این که در تو این قاطعیت ببیند.[۲۵] (۲۵)

روایت می‌افزاید: این که علی در آخرین لحظات و هنگامی که عبدالرحمان، انتخاب عثمان را به خلافت اعلام کرد می‌گفت: این فریب است، مقصودش فریب‌کاری عمرو بن عاص بود، چرا که به علی توصیه کرد تا سؤال عبدالرحمان را آن‌چنان‌که او گفته بود، پاسخ دهد. (۲۶)

۷۱ـ از متون کهن تاریخی برمی‌آید که عبدالرحمان پس از انحصار خلافت میان علی و عثمان، نظر تمام طبقات مردم در مدینه را جویا شد و چنین دید که اغلب آنان به عثمان تمایل دارند، نرم‌خویی او را می‌ستایند و با این که به فضل علی اقرار می‌کردند، اما از سخت‌گیری و صلابت او واهمه داشتند. آنان از تندخویی عمر نیز دلزده و خسته شده بودند، به همین جهت عثمان را ترجیح دادند.[۲۶] (۲۷)

بعید نیست که بنی‌امیه نیز برای ترجیح عثمان تلاشی کرده باشند تا با انتقال قدرت به او بهره‌ای از قدرت برده و موقعیتی در دولت به دست آورند. آن‌چه آرزو داشتند در طول حیات و پس از مرگ او به دست آوردند. در طول حیاتش مناصب دولتی و ولایت مناطق فتح شده را به دست آوردند و پس از قتل عثمان نیز به بهانهٔ خون‌خواهی‌اش وسیله‌ای برای عبور از موانعی یافتند که با خلافت علی، در رسیدن به آمال و آرزوهایشان با آن مواجه می‌شدند.

با انتخاب عثمان رقابت‌هایی بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم پدید آمد که خود از عوامل آشفتگی در خط سیر تاریخ اسلام بود.

۷۲ـ فقها روشی را که با آن عثمان به خلافت رسید، یک اصل قانونی در خلافت و تعیین والی مطرح کردند و آن روش این بود که خلیفهٔ پیشین شمار محدودی از دانایان و صاحب‌نظران و فرزانگان که به «اهل حل و عقد» معروفند برگزیند و آنان پس از مشورت با یک‌دیگر، خلیفه‌ای را از میان خود انتخاب کنند. این اصل نیز بر پایهٔ

شوراست که البته به شمار محدودی از اهل حل و عقد که خلیفهٔ پیشین آنان را برمی‌گزینند محدود می‌شود.[۲۷] (۲۸)

خلافت علی بن ابی‌طالب و آغاز درگیری‌ها

۷۳ـ ریشه‌های درگیری بین بنی‌هاشم و بنی‌امیه که به صورت نزاع بر سر زعامت تجلی می‌یافت، به زمان جاهلیت باز می‌گردد. این درگیری با بعثت پیامبری از میان بنی‌هاشم و ایستادگی بنی‌امیه در مقابل دعوت او و اخراجش از مکه و برافروختن جنگ علیه او به اوج رسید، اما با پیروزی پیامبرﷺ و تسلیم بنی‌امیه و پذیرفتن آیین او دشمنی‌ها به پایان رسید، ولی دشمنی میان آنان پوشیده ماند و در پی فرصتی بود تا مجدداً خود را نشان دهد. در دورهٔ خلافت عثمان، دشمنی میان آن دو چهره نمود و در زمان خلافت علی جلوه‌گر شد و رویدادها، بروز آن اختلاف‌ها را سرعت بخشید.

۷۴ـ با قتل عثمان مردم مدینه به بیعت با علی‌بن‌ابی‌طالب روی آوردند، اما بنی‌امیه از بیعت سر باز زده، به مکه گریختند. طلحه و زبیر با بی‌میلی با علی بیعت کردند. (۲۹) با گذشت اندک زمانی برای رفتن به مکه از او اجازه خواستند، حضرت نیز اجازه داد. در مکه بازگشت از بیعت خویش را اعلام کردند و در خون‌خواهی عثمان مظلوم به بنی‌امیه که علی را به عدم یاری عثمان و حمایت از قاتلان او متهم می‌کردند، پیوستند. عایشه دختر ابوبکر و همسر پیامبر که پس از واقعهٔ «افک» و توصیهٔ علی به طلاق عایشه، از علی بددل بود (۳۰) نیز به آنان پیوست.[۲۸]

عزل کارگزاران عثمان و بازگرداندن آنها توسط معاویه

۷۵ـ نخستین کار علی پس از بیعت مردم با او، عزل کارگزاران عثمان بن عفان از ولایات تابعه بود که در میان آنان دو تن از بزرگان بنی‌امیه؛ یعنی معاویة بن ابی‌سفیان، امیر شام و پسرعموی عثمان و عبدالله بن عامر بن کریز، امیر بصره و پسردایی عثمان به چشم می‌خوردند. علی نظر و نصیحت عبدالله بن عمر، عبدالله بن عباس و مغیرة بن شعبه را مبنی بر تأخیر عزل معاویه تا زمان گرفتن بیعت از او نپذیرفت![۲۹] وسهل بن حُنیف را با نامهٔ عزل معاویه به شام فرستاد که البته کارگزاران معاویه او را از مرزهای شام بازگرداندند.[۳۰]

طلحه، زبیر و عایشه در خون‌خواهی عثمان: جنگ جمل

۷۶ـ طلحه و زبیر در مکه به تحریک مردم برای خون‌خواهی عثمان علیه علی بن‌ابی‌طالب دست زدند و او را به دلیل کوتاهی در حمایت و دفاع از عثمان، مسئول قتل او شمردند. (۳۱) آنان همراه عبدالله بن عامر که در بصره یارانی داشت به آن‌جا رفتند تا از مردم آن سامان یاری بخواهند. عایشه دختر ابوبکر نیز در این سفر با آنان بود. علی با آگاهی از جریان به کوفه رفت تا از مردم آن‌جا کمک بخواهد و آنان به یاری علی آمدند. علی از کوفیان سپاهی فراهم کرد و برای نبرد با مخالفان شورشی روانه شد و دو گروه در محلی نزدیک بصره روبه‌رو شدند. در این واقعه عایشه در هودجی بر روی شتر نشسته و مردم را به جنگ با علی ترغیب می‌کرد از همین رو، این کارزار به «جنگ جمل» معروف شد. سرانجام نبرد با پیروزی علی پایان گرفت.

طلحه با تیری نامعلوم و زبیر نیز پس از کناره‌گیری از نبرد در حالی که به سوی مکه می‌رفت به قتل رسید. ولی عایشه را نزد علی بردند و او عایشه را با احترام به مکه بازگرداند. علی وارد بصره شد و مردم آن‌جا با وی بیعت کردند. علی پس از آن در عراق مستقر شد و کوفه را مرکز خلافت خود قرار داد.

پیوستن عمروعاص و مغیرة بن شعبه به معاویه

۷۷ـ گفتیم که مغیرة بن شعبه علی بن ابی‌طالب را از عزل معاویه پیش از آن که بیعت کند، برحذر داشت. وقتی علی نظر او را نپذیرفت، مجدد نزد علی آمد و این بار عزل معاویه را نیکو خواند. هنگامی که از وی دربارهٔ تناقض در پیشنهادش پرسیدند، گفت: بار اول، علی را نصیحت کردم، اما نوبت دوم او را فریب دادم. او که زیرک‌ترین و مکارترین افراد عرب بود نزد معاویه رفت. دربارهٔ او گفته شده است: اگر شهری را هشت دروازه باشد و از هیچیک جز به حیله نتوان بیرون شد، او از همهٔ درها خارج می‌شود.[۳۱] معاویه پس از تسلط بر عراق به پاس این پیوند، ولایت کوفه را به او (۳۲) داد.

۷۸ـ عمرو بن عاص از کسانی بود که در تحریک مردم به قتل عثمان نقش داشت، زیرا عثمان او را از ولایت مصر عزل کرده و برادر رضاعی خود، عبدالله بن أبی سرح، را به جایش گماشته بود. با قتل عثمان، عمرو بن عاص از جریان‌ها کناره گرفت و در مزرعه‌اش در فلسطین اقامت گزید. با به سامان آمدن حکومت علی بعد از جنگ جمل وی در اندیشه پیوستن به یکی از این دو، معاویه یا علی برآمد، چون در انتخاب مردد شد، با دو فرزندش، عبدالله و محمد، به مشورت نشست. عبدالله به خانه‌نشینی او تا پایان جنگ میان علی و معاویه و روشن شدن وضعیت خلافت نظر داد، ولی محمد او را به همراهی با معاویه توصیه کرد. عمرو به عبدالله گفت: تو مرا به چیزی خواندی که خیر آخرتم در آن است و دینم را حفظ می‌کند و به محمد گفت: تو مرا به چیزی خواندی که خیر دنیا و تباهی و شر آخرتم در آن است.[۳۲] سپس از غلامش «وردان» نظر خواست. وی براساس خواستهٔ قلبی خود، که متمایل به معاویه بود، گفت: آخرت با علی و دنیا با معاویه است و نمی‌بینم جز آن که دنیا را برگزینی، عمرو در بیتی

گفت: «خداوند وردان و تدبیرش را بکشد! به جانم سوگند که وردان آن‌چه در نهادم بود، نمایاند.»[۳۳] (۳۳)

۷۹ـعمرو با دو پسرش بر معاویه در شام وارد شد. مردم آن‌جا را دید که نزد معاویه نشسته و او را به خون‌خواهی عثمان می‌خوانند. عمرو آنان را بر حق دانست و به طلب خون عثمان مظلوم ترغیبشان کرد. معاویه به او توجهی نکرد، چون می‌دانست که وی خود در انگیزش مردم علیه عثمان نقش داشت و نیز می‌دانست که با شنیدن خبر قتل عثمان گفت: من عثمان را کشتم (منظور برانگیختن مردم به قتل عثمان بود).[۳۴] وقتی عمرو، متوجه رویگردانی معاویه شد به او روی کرد و گفت: به خدا قسم، از تو تعجب می‌کنم، من که با تمام توان به یاری‌ات آمده‌ام، اعراض می‌کنی! به خدا سوگند از آن رو در رکاب تو می‌جنگیم که خون خلیفه را طلب می‌کنیم و در قلب ما همان است. وقتی با کسی می‌جنگیم که سابقه و فضل و نزدیکی‌اش به پیامبر را می‌دانی، ولی دنیا را خواستیم. معاویه با او از در آشتی درآمد و او را مقرّب داشت.[۳۵]

نبرد صفّین و ماجرای حکمیت

۸۰ـمعاویه به طرد سهل بن حنیف اکتفا نکرد، بلکه سفیری نزد علی فرستاد و از او خون عثمان را مطالبه کرد.[۳۶] علی بر آن شد که با معاویه بجنگد و به همین جهت ارتشی از مردم عراق فراهم آورد. معاویه نیز سپاهی از مردم شام گرد آورد. دو سپاه در محلی به نام «صفین» و بر کرانه فرات با یک‌دیگر روبه‌رو شدند و جنگ یازده ماه به طول انجامید. چیزی به پیروزی علی نمانده بود که عمرو بن عاص به معاویه پیشنهاد کرد قرآن را بر سر نیزه‌ها بالا ببرند و بخواهند که کتاب خدا در مورد تعیین یکی از آن دو به عنوان خلیفه داوری کند. علی که می‌دانست این فریبی است که عمرو بن عاص طراح آن است، تصمیم گرفت آن را ردّ کند، ولی گروهی از سپاهش وی را به پذیرش آن واداشتند و او با بی‌میلی و از ترس بروز فتنه در میان سپاه به آن تن داد. در خصوص انتخاب ابوموسی اشعری به عنوان حَکَم نیز، باز علی در مقابل رأی همان‌ها کوتاه آمد. معاویه عمرو بن عاص را به عنوان نمایندهٔ خود برگزید. عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر کوشیدند (۳۴) تا علی را به گزینش یکی از آن دو به عنوان حَکَم قانع کنند، اما علی پیشنهادشان را نپذیرفت. دو حکم در دومة الجندل یا در نزدیکی آن، به نام «أذرح» با یک‌دیگر ملاقات و مذاکره کرده و بر عزل هر دو و واگذاری امر خلافت به مسلمانان توافق کردند تا مسلمانان هر که را می‌خواهند به خلافت برگزینند. وقتی مردم برای شنیدن نتیجهٔ حکمیت گرد آمدند، عمرو بن عاص، ابوموسی را به این بهانه که وی در مسلمانی با سابقه‌تر و از نظر سن بزرگ‌تر است برای اعلام نتیجه پیش انداخت. ابوموسی پیش آمد و گفت: ما توافق کردیم که هر یک از ما طرف خود را عزل کند و انتخاب خلیفه بر عهدهٔ مسلمانان باشد تا هر که را بخواهند انتخاب کنند. آن‌گاه عمرو بن عاص پیش آمد و گفت: من با تصمیم ابوموسی در خلع طرفش؛ یعنی علی موافقم، ولی من طرف خود را تثبیت می‌کنم، زیرا وی عثمان را یاری کرد و خونخواه اوست و شایسته‌ترین مردم برای جانشینی عثمان است. عمرو بن عاص بدین‌گونه از غفلت ابوموسی بهره جست و خواستهٔ خویش را عملی ساخت.[۳۷]

پی‌آمدهای جنگ صفین

۸۱ـنبرد صفین دو پی‌آمد مهم داشت:

اول: شکافی بود که در سپاه علی به وجود آمد. این امر پس از بالا بردن قرآن بر سر نیزه‌ها بود که به ابتکار عمرو بن عاص صورت گرفت. عده‌ای با علی و گروهی علیه او شدند. عمرو خود به هنگام پیشنهاد چنین پی‌آمدی را انتظار داشت. علی پس از امضای قرارداد حکمیت به کوفه بازگشت، اما همانان که او را به پذیرفتن حکمیت مجبور و ابوموسی را بر او تحمیل کرده بودند، با وی به مقابله برخاسته به روی‌گردانی از حکمیت و جنگ با معاویه پای فشردند و از او خواستند تا مانند آنان، از عمل خویش توبه کند.

به گمان ایشان اگر علی چنین نمی‌کرد مرتکب گناه کبیره‌ای شده که موجب کفر و اباحه قتل است. [روشن است که] علی درخواست آنان را رد کرد. خدعه و نیرنگ عمرو بن عاص ـکه نتیجهٔ آن، تفرقه در سپاه علی بود ـبدین‌گونه کارگر افتاد. جداشدگان به «حروراء» رفتند و نقض بیعت با علی را اعلام کردند، به آن دلیل که او برخلاف عهد مردم که خلیفه شرعی‌اش می‌دانستند، عمل کرده است. او نمی‌بایست حکمیت را ـبه ویژه ـاز طرف کسی که خلیفه نبود، بپذیرد. معاویه یکی از کارگزاران دولت بود و روا نبود در حکمیت همطراز علی به عنوان خلیفه به شمار آید. از این رو درخواست حکمیت از اساس باطل است.[۳۸] علی برای مقابله با آنان [که در تاریخ خوارج نام گرفته‌اند] سپاهی فراهم کرد که در نهروان با یک‌دیگر روبه‌رو شده و نبردی سخت میانشان درگرفت. بسیاری از خوارج در آن کشته شده و عده‌ای که نجات یافتند به ناحیهٔ اهواز گریختند. همراهان علی، شیعه نام گرفتند. و از آن پس عنوان شیعه تنها درمورد پیروان علی به کار رفت (۳۵) و مخالفان او به نام خوارج یا حروریه (منسوب به حروراء) شناخته شدند.

دوم: تجزیهٔ دولت اسلامی به دو بخش که هر یک خلیفه‌ای مستقل داشت. مردم شام با معاویه بیعت کردند و علی خلیفهٔ مناطق دیگر بود. معاویه از سرگرمی علی به جنگ با خوارج بهره جست و بر حجاز و

یمن مستولی شد. آن‌گاه سپاهی به رهبری معاویة بن حدیج به مصر فرستاد تا محمد بن ابوبکر کارگزار علی در آن‌جا را متهم به مشارکت در قتل عثمان بود به قتل رساند. سپس، عمرو بن عاص را به پاس همکاری زیرکانه و چاره‌سازی دقیق‌اش به ولایت آن دیار گمارد و خراج شش سال آن را ـ پس از پرداخت سهم مردم از بیت‌المال ـ به او واگذاشت. عمرو بن عاص از این خراج مال بسیاری فراهم آورد.

خوارج در پی ترور علی

۸۲ـ خوارج به قتل علی‌بن‌ابی‌طالب و معاویة بن ابی‌سفیان و عمرو بن عاص با این توجیه که عمل این سه، گناه کبیره و موجب قتل بود، مصمم شدند. برای انجام این مأموریت سه تن داوطلب شدند که گفته می‌شد از عابدان و زاهدانِ خوارج بودند. عبدالرحمان بن ملجم کشتن علی را به عهده گرفت، حجاج بن عبدالله برک تمیمی کشتن معاویه و عمرو بن ابوبکر تمیمی کشتن عمرو بن عاص را عهده‌دار شدند. ابن‌ملجم مأموریت خویش را به انجام رساند و علی را کشت، اما دو تن دیگر ناکام ماندند. معاویه و عمرو بن عاص نجات یافتند و آن سه نیز به وسیلهٔ کسانی که قرار بود کشته شوند به قتل رسیدند.

صلح حسن بن علی

۸۳ـ پس از ترور علی، با فرزندش حسن به عنوان خلیفه بیعت شد. به او خبر رسید، معاویة بن ابی‌سفیان در پی گرفتن امر خلافت، برای نبرد با او حرکت کرده، در محلی به نام «مسکن» فرود آمده است. او از مردم کوفه سپاهی فراهم آورد و برای رویارویی با معاویه به روانهٔ آن‌جا شدند.

هنگامی که به مدائن رسید، معاویه کسانی را برای تضعیف سپاه او فرستاد. آن جاسوسان به شایعه‌پراکنی دست یازیدند. سپاهیان [امام] حسن از او دست کشیدند و از نبرد با معاویه روی گرداندند و سرانجام از اطراف او پراکنده شده و لشکرگاه او را چپاول کردند. گفته شده است که ضربهٔ سرنیزه‌ای بر پیکر او نشست. [امام] حسن در ادامهٔ جنگ نتیجه‌ای نمی‌دید، این بود که نامه‌ای به معاویه نوشت تا علاقه خود را به صلح و کناره گیری از خلافت اعلام کند، (۳۶) با این شرط که پس از معاویه خلافت از آن او باشد. معاویه نیز صفحهٔ سفیدی که با مهر او ممهور شده بود برای او فرستاد تا هر شرطی که می‌خواهد در آن قید کند. وی شروط خود را در آن نوشت و برای معاویه فرستاد. او نیز پذیرفت و همراه امام حسن به کوفه بازگشت. در مسجد کوفه، امام حسن کناره گیری‌اش را به سود معاویه اعلام کرد و بدین گونه مردم با معاویه بیعت کردند. آن سال را چون مردم گرد خلیفه‌ای واحد جمع شدند «سال جماعت» نامیدند.[۳۹] پس از آن [امام] حسن به مدینه بازگشت، بی‌آن‌که معاویه به تعهدات خود در عهدنامه عمل کند. امام حسن به سال ۵۰ق در مدینه درگذشت.[۴۰]

انتقال خلافت به بنی‌امیه و پی‌آمدهای آن

۸۴ـ با کناره گیری حسن بن علی از خلافت به نفع معاویة بن ابی‌سفیان، خلافت به بنی‌امیه منتقل شد. بدین‌گونه آنان به آرزویی که در انتظارش بوده و برای آن تلاش می‌کردند رسیدند. روزگار امویان، دو دوره داشته است:

الف) دوره سفیانی که معاویة بن ابی‌سفیان و پسرش یزید بن معاویه و نوهٔ او معاویة بن یزید خلافت را عهده‌دار بودند و ۲۳ سال طول کشید (۴۱ ـ ۶۴ق).

ب) دورهٔ مروانی که خلافت، به مروان بن حکم منتقل شد و تا دورهٔ نوهٔ او، مروان بن محمد بن حکم، آخرین خلیفه اموی که ۶۸ سال به طول انجامید (۶۴ ـ ۱۳۲ق) ادامه یافت.

در طول این دو دوره (۹۱ سال و نه ماه) چهارده‌تن خلافت کردند که برجسته‌ترین آنان معاویة بن ابی‌سفیان، عبدالملک بن مروان، ولید بن عبدالملک و برادرش هشام بن عبدالملک بودند. مدت خلافت آنان ۷۱ سال به درازا کشید و دولت اموی در اصل دولت اینان بود. در روزگار اینان حوزهٔ فرمان‌روایی از اقیانوس اطلس تا مرزهای چین امتداد یافت، اما به سبب کشمکش بر سر خلافت و قیام علیه حکومت، شورش‌های خوارج و جنگ‌های داخلی ناشی از تعصبات قبیله‌ای میان «مضری»ها و «یمنی»ها خورشید اقبالش به تاریکی گرایید.

۸۵ـ پی‌آمدهای انتقال خلافت به بنی‌امیه:

در عرصهٔ سیاست

الف) انتقال مرکز خلافت از کوفه به دمشق بود. قبلاً علی بن ابی‌طالب آن را از مدینه به کوفه منتقل کرده بود. این اقدام امویان خشم حجازیان و عراقیان را برانگیخت.

ب) تبدیل خلافت به سلطنت موروثی که با وصیت خلیفه به یکی از فرزندان یا دو تن و یا بیشتر، به ترتیب صورت می‌گرفت. بر همین اساس عبدالملک بن مروان خلافت را برای دو فرزندش ولید و سلیمان در نظر گرفت.[۴۱]

بدین ترتیب شیوهٔ بیعت عوض شد، در حالی که در دورهٔ خلفای راشدین، با این شرط که خلیفه طبق کتاب خدا و سنت پیامبر عمل کند از حاضران در مدینه بیعت گرفته می‌شد، ولی از این پس در مرکز حکومت (دمشق) با حضور خلیفه و در دیگر شهرها توسط کارگزاران از مردم بیعت گرفته می‌شد و این بیعت‌کنندگان بودند که به خداوند سوگند می‌خوردند بیعت خود را نقض نکنند و اگر چنین کنند زنانشان بر آنان حرام، بندگانشان آزاد و خودشان از دین خارج باشند. (۳۷)

هدف از این کار استوار نگهداشتن بیعت و جلوگیری از نقض آن بود.[۴۲]

خلیفه خود برای فرزندانش که می‌خواست جانشین و ولیعهد او باشند، بیعت می‌گرفت و اگر مردم شهری از بیعت امتناع می‌کردند، با زور و خشونت بیعت گرفته می‌شد، چنان‌که مسلم بن عقبهٔ مرّی در سال ۶۳ق از مردم مدینه برای یزید بن معاویه، بیعت گرفت.

ج) حکومت، به نیرومندترین تیره‌های قرشیِ رقیبِ بنی‌هاشم؛ یعنی خاندان اموی منقل شد؛ همان‌هایی که از آغاز فتوحات اسلامی در شام گردآمده و با قبیلهٔ کلبِ یمنی که پیش از اسلام درآن‌جا ساکن بودند، در هم آمیختند و با ازدواج با آنان، پیوندشان استوارتر گشت.[۴۳] عثمان بن عفان با نائلهٔ کلبی دختر فرافصه ازدواج کرد و پیش از او پسرعمویش سعید بن عاص با هند خواهر نائله ازدواج کرده بود. سپس معاویة بن ابی‌سفیان با میسون دختر بحدل کلبی ازدواج کرد که حاصل این پیوند، فرزندش یزید بود. هم‌چنین مروان بن حکم، لیلی کلبی دختر زبّان را به همسری برگزید که برایش عبدالعزیز را به دنیا آورد. مروان نیز با قطّیهٔ دختر بشر بن عامر کلبی ازدواج کرد که حاصل آن پسرش بشر بود.[۴۴] بدین ترتیب قبایل کلبی به واسطهٔ خویشاوندی سببی، با امویان ارتباط استواری یافتند و قدرتی سیاسی را به وجود آوردند که تا اواخر دوران امویان، پشتیبان دولت آنان بود.

د) پیدایش دوره‌ای از استقرار و ثبات سیاسی در دولت اسلامی، حدود ربع قرن به طول انجامید و فرصتی به دست داد تا مناطق فتح شدهٔ دوران خلفای راشدین، در جامعهٔ اسلامی و در چارچوب حکومت اسلامی جای گیرد.

ه) نظام خلافت، مشابهت بی‌مانندی با نظام پادشاهی و امپراتوری سزاری پیدا کرد و از این رو صفت دنیوی بودن، بر صفت دینیِ خلافت غالب شد و دولت از سیستم اداری و مالی امپراتوری‌های ایران و بیزانس پیروی کرد.

در عرصهٔ اقتصاد

۸۶ـ تغییر راه‌های تجاری به بندرهای شام و مصر، بخصوص پس از نبرد «ذات الصواری» در سال ۳۴ق و نابود شدن ناوگان دریایی بیزانس بود و در نتیجه شرق دریای مدیترانه به دریای عرب مبدل شد.

در مبانی حکم‌رانی

۸۷ـ حوادث سیاسی که در ارتباط با مسئلهٔ خلافت روی داده بود، دیدگاه‌هایی به وجود آورد که بر اساس آن، آرایی با هویت سیاسی شکل گرفت و به سرعت به مذاهب دینی تبدیل شد. این مذاهب به مبانی حکم‌رانی پرداخته و براساس دیدگاه خود، مبانی آن را تبیین کردند و حکومتی را که براساس آن مبانی شکل گرفته باشد شایسته دانستند. این دیدگاه‌ها در چهار مذهب شیعه، (۳۸) خوارج، مرجئه و اهل سنت تبلور یافته، به شرح زیر است:

۱ـ شیعه

الف) شیعهٔ امامیه (اثنا عشری)

۸۸ـ مذهب شیعه، در مبانی حکم‌رانی بر این عقیده است که علی‌بن ابی‌طالب سزاوارترین فرد برای جانشینی پیامبر اکرمﷺ است. این شایستگی به سبب خویشاوندی یا ارث نبود، زیرا حق خویشاوندان در به ارث بردن زعامت نزد عرب‌ها جایگاهی نداشت، تا چه رسد که اسلام آن را به رسمیت شناخته باشد، بلکه از آن جهت که او برترین صحابی و از اصحاب قدیم پیامبر است و پیامبرﷺ هنگامی که او را سرپرست و ولی مسلمانان معرفی کرد، بر این برتری تأکید فرمود. امام طبرانی در این مورد نقل می‌کند: پیامبر اکرمﷺ در سال دهم هجری در بازگشت از حجة الوداع، اصحاب و یاران خود را در غدیر خم فرا خواند و فرمود: «**من کنت مولاه فعلیّ مولاه. اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله**[۴۵]؛ هر کس که من مولای اویم، علی مولای اوست. پروردگارا! دوستانش را دوست بدار و دشمنانش را دشمن بدار. یارانش را یاری کن و آنانی را که خوارش می‌شمارند خوار شمار».

شیعه بر آن است که این حدیث، نص صریحی بر نصب علی به جانشینی پیامبر اکرمﷺ و این انتخاب به سفارش خداوند متعال بوده است. به این ترتیب که هنگام فراغتِ پیامبر از حجة الوداع، فرمان الهی مبنی بر اعلام نصب علی به جانشینی پیامبر طی این آیه نازل شد: ﴿**یا ایها الرسول بلّغ ما انزل الیك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته**﴾[۴۶ و ۴۷] هم‌چنین شیعیان به آیات دیگری از قرآن برای اثبات خلافت بلافصل علی استناد می‌کنند.[۴۸]

براین اساس ابوبکر، عمر و عثمان هر سه متجاوز به حق علی و غاصب حق او به شمار می‌روند و نیز این حقِ مسلّم علی، در فرزندان او، از همسرش فاطمه، دختر پیامبر اکرمﷺ استمرار پیدا می‌کند. بنابراین، خلافت (یا امامت) از نظر آنان آن‌گونه که شهرستانی و ابن‌خلدون تفسیر می‌کنند: «از مصالح عمومی که به نظر عموم واگذار شده باشد نیست تا آنان بتوانند امام یا خلیفه را تعیین کنند، بلکه مسئله‌ای بنیادی و از ارکان دین و اساس اسلام است و پیامبر نمی‌تواند آن را سهل انگاشته و به امت بسپارد، بلکه بر اوست برای امت، امام معصومی که از گناه بزرگ و کوچک دور باشد، تعیین کند».[۴۹]

منشأ این عصمت از آن‌جاست که علی را وصی پیامبر و مخزن علم او بدانیم و این که حضرت رسول او را با بارزترین صفات خاص خود؛ یعنی «قضاوت» وصف کرد و فرمود: «اقضاکم علی؛ داناترین شما در امر قضاوت علی است» و قضاوت با تمام علوم مرتبط با شریعت پیوند دارد. بدین ترتیب علی بر هر آن‌چه با شریعت مرتبط است، احاطه دارد و علم او ودیعهٔ نبوی است و بدین وسیله رسالتی که

با پیامبرﷺ آغاز شد، در او کمال می‌یابد. آن‌گاه این علم به جانشینان و اوصیای پس از او که فرزندان فاطمه‌اند منتقل می‌گردد و آنان در ابلاغ رسالت الهی از هر اشتباه، لغزش و فراموشی معصومند، لیکن در دیگر امور امکان اشتباه و فراموشی در مورد آنان وجود دارد.[۵۰] (۳۹)

امامت از نظر شیعهٔ اثناعشری پس از علی‌بن‌ابی‌طالب در دو فرزندش حسن و حسین استمرار می‌یابد، سپس به علی بن الحسین (زین‌العابدین) و آن‌گاه به فرزند وی محمد (باقر) و پس از او به فرزندش جعفر (صادق) و سپس به فرزند او، موسی (کاظم) می‌رسد. فرزند کاظم؛ یعنی علی (الرضا) پس از او متصدی منصب امامت می‌شود و آن‌گاه پسرش محمد (جواد) به امامت می‌رسد. پس از او امامت به علی (الهادی) فرزند امام جواد و سپس به حسن (عسکری) فرزند هادی می‌رسد، و در نهایت فرزند او محمد (مهدی) منتظر که در سال ۲۵۶ ق در سردابی در سامرا پنهان شده، به امامت می‌رسد. از نظر شیعه او هم‌چنان در غیبت به سر می‌برد و در انتظارند تا هنگامی که جهان از ظلم و ستم آکنده شده، ظهور کند و آن را از عدالت و برابری سرشار کند.[۵۱] در نظر شیعه این دوازده امام طبق نصّی از پیامبر که حتی به نامشان تصریح کرده است، عهده‌دار امامت شده‌اند و از همین رو به «امامیهٔ اثنا عشری» شناخته شده‌اند.[۵۲] آنان هم‌چنین معتقدند که اعتقاد به امامت و پیروی از امام، واجبی دینی است که ترک کنندهٔ آن، گناهکار و مشرک به شمار می‌آید (۴۰)، زیرا امامت، منصبی الهی و در مرتبهٔ توحید و یکی از ارکان اسلام است.[۵۳]

ب) شیعهٔ زیدیه

۸۹ ـ آنان پیروان زید بن علی (زین العابدین) ابن‌الحسین بن علی بن ابی‌طالب‌اند و معتقدند پیامبر اکرمﷺ علی را ـ آن‌گونه که شیعه معتقد است ـ با نص صریح تعیین نکرد، بلکه با اوصافی او را معین نمود و همین اوصاف شناخته شده از علی او را تنها فرد مورد نظر برای امامت پس از پیامبرﷺ نموده، چون این اوصاف در هیچ‌کس آن‌گونه که در مورد علی، صادق است جمع نشده است.

از نظر زیدیه، امام باید هاشمی، پرهیزکار، پارسا و بخشنده و پس از علی، فاطمی یعنی از نسل فاطمه دختر رسول اللهﷺ باشد، لیکن فرقی میان فرزندان حسن و حسین قائل نیستند و امامان را خارج از این خاندان نمی‌دانند و بر خلاف شیعهٔ امامیه، امامتِ مفضول را با وجود افضل ـ در صورت اقتضای مصلحت ـ درست می‌دانند. بنابر این، صفاتی که باید در امام وجود داشته باشد، صفات لازم برای صحت امامت نیست، بلکه صفاتِ امامِ کامل است و همو سزاوارتر از دیگران به این منصب است. پس اگر اهل حلّ و عقد و بزرگان قوم کسی را که واجد همهٔ این صفات نباشد، به امامت تعیین و با او بیعت کردند، امامت او صحیح و بیعتش لازم است و نمی‌توان نقض بیعت کرد. به همین جهت امام زید بن علی، خلافت شیخین (ابوبکر و عمر) را تأیید کرد (۴۱) و هیچ‌یک از صحابه را تکفیر نکرد و هنگامی که شیعیانِ کوفه نظر او را دانستند و دریافتند که از شیخین تبرّی نمی‌جوید، او را رفض (رد) کردند و از این رو به «رافضه» معروف شدند.[۵۴] (۴۲)

ج) کیسانیه

۹۰ ـ آنان پیروان محمد بن علی بن ابی‌طالب ـ از همسر دیگرش خولهٔ حنفیّه دختر جعفر ـ معروف به ابن‌الحنفیه هستند.

کیسانیه به «کیسان» غلام امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب که از علی و فرزندش محمد، همهٔ اسرار مربوط به علم باطن و علم تأویل و علم آفاق و انفس را فراگرفت، منسوبند. کیسانیه پس از حسن و حسین به امامت محمد برادر آن دو قائلند.

مختار بن ابی‌عبیده ثقفی این مذهب را پذیرفت (۴۳) و در سال ۶۴ ق پس از مرگ یزید بن معاویه راهی عراق شد و مردم را به پذیرفتن امامت محمد دعوت و خود را یکی از داعیان (مبلغیان) او قلمداد کرد. او به بازگو کردن علومی که آنها را با خرافات و موهوماتی آمیخته بود می‌پرداخت و آن را به محمد حنفیه نسبت می‌داد. مختار، کیسان را نیز با خود همراه داشت و او را رئیس شرطه خود قرار داد.[۵۵] او به جست وجوی قاتلان حسین پرداخت و هر یک از آنان را که یافت به قتل رساند. انتساب او به محمد بن حنفیه موجب دلبستگی مردم به او و محبوبیتش شده بود، زیرا محمد بسیار دانا و پراطلاع بود و پدرش علی‌بن ابی‌طالب او را از فجایع و حوادث آینده و بسیاری از تغییر و تحولات جهان، آگاه ساخته بود و محمد خزانهٔ دانش پدرش به شمار می‌رفت. شهرستانی نقل می‌کند که: هنگامی که محمد بن حنفیه خبردار شد مختار خود را از داعیان او قلمداد کرده و به فریفتن مردم مشغول است، از او برائت جست.[۵۶] پیروان این مذهب معتقد بودند که محمد بن حنفیه در کوه «رضویٰ» (از کوه‌های تهامه) زندگی می‌کند و شیر و ببری از او حفاظت می‌کنند و در کنارش دو چشمهٔ عسل و آب جریان دارد و محمد پس از غیبت باز می‌گردد و زمین را ـ که پر از ستم شده است ـ سرشار از عدالت می‌کند. این نخستین ادعای بازگشت امام پس از غیبتش در میان شیعیان است.[۵۷]

د) اسماعیلیه

۹۱ ـ آنان پیروان اسماعیل، فرزند ارشد جعفر صادق هستند. اسماعیل در زمان حیات پدر از دنیا رفت و از آن پس شیعیان به دو دسته شدند، گروهی گفتند که با مرگ اسماعیل امامت از او ساقط شده و به موسی کاظم فرزندِ دیگر جعفر صادق منتقل شده است. این گروه «موسوی» یا «جعفری» نام گرفتند. گروه دیگر مدعی شدند که امامت از اسماعیل (که به عقیدهٔ آنان امام هفتم است) به پسرش محمد منتقل شده است. اینان «سَبْعیه» خوانده شدند و به «اسماعیلیه» نیز شهرت

دارند.[۵۸] پس از او، دورانِ امامانِ مستور؛ امامانی که از ستم عباسیان، فعالیت خود را پنهان می‌داشتند، آغاز شد. اول کسی که پس از این دوران ظاهر شد، عبیدالله (المهدی) بنیانگذار دولت «عبیدیه» در افریقیه (تونس) بود این دولت بعدها به دولت فاطمی معروف شد و بزرگ‌ترین حکومتِ محلی بود که در دوران عباسیان پا گرفت.[۵۹]

هـ) شیعیان غالی

۹۲ ـ آنان گروه‌هایی‌اند که به ظاهر به اهل بیت پیامبرﷺ اظهار علاقه می‌کنند و به ناحق به شیعیان منسوبند. آنان در مورد امامان خود غلوّ کرده،ادعا می‌کردند که روح خدا در آنان حلول کرده است و باورهایشان متأثر از آیین حلولی و تناسخیِ پارسی و هندی بود.

نخستینِ این فرقه‌ها، فرقهٔ «سبائیه» (پیروان عبدالله بن سبأ) است. او مدعی بود که علی بن‌ابی‌طالب جزیی از خداست که در امامانِ پس از خود جلوه می‌یابد. (۴۴)

فرقهٔ دیگر «بیانیّه» است. آنان پیروان بیان بن سمعان نهدیِ تمیمی هستند. بیان مدعی شد که جزیی از خداوند در علی بن ابی‌طالب حلول کرده، سپس به فرزندش محمد بن حنیفه و از او به فرزندش ابو هاشم، عبدالله منتقل شده است. بعدها بیان، خود مدعی الوهیت شد.

فرقهٔ دیگر «مغیریّه» یا «منصوریه» است. این فرقه پیرو ابومنصور، مغیرة بن سعید عجلی است. ابومنصور، نیز در مورد علی بن ابی‌طالب غلو می‌کرد و سپس خود مدعی الوهیت شد و ازدواج با محارم را حلال شمرد.

گروه دیگر «خطابیّه» پیرو ابوالخطاب، محمد بن ابی‌زینب اسدی‌اند. وی بر آن بود که امامان، همان پیامبرانند. چندی بعد آنان را به خدایی رساند و گمان می‌کرد امام جعفر صادقؑ خدای زمان است.[۶۰]

فرقهٔ دیگر «غرابیه» است که ادعا کرد خداوند جبرائیل را بر علی‌بن‌ابی‌طالب نازل کرد، لیکن او به اشتباه بر پیامبر اکرم نازل شد، چون محمد شبیه علی بود، آن سان که دو کلاغ شبیه یک‌دیگرند. از نظر این فرقه علی پیامبر است و فرزندانش نیز پس از او پیامبرند.

فرقه‌های دیگری نیز این طریقه را پیمودند که اینک مضمحل شده‌اند و در کتب ملل و نحل، مفصلاً از آنها یاد شده است.[۶۱]

۲ ـ خوارج

۹۳ ـ دانستیم که خوارج از شیعیان علی بن ابی‌طالب بودند، سپس از او جدا شدند و بر او شوریده و با وی به کارزار پرداختند، زیرا معتقد بودند، علی همانند آنان توبه نکرد. به این ترتیب خوارج باورهای دینی و سیاسی دیگری راکه با سایر مذاهب شیعی مغایر بود اختیار نمودند.

۹۴ ـ دربارهٔ عقاید دینی آنان باید گفت که خوارج ایمان قلبی را کافی نمی‌دانند، بلکه باید با عمل صالح همراه باشد، چراکه خداوند فرمود: ﴿من آمن وعمل صالحاً﴾[۶۲] و ﴿الذین آمنوا و عملوا الصالحات﴾[۶۳]. بنابراین خداوند ایمان را قرین عمل قرار داده است، پس هر که ایمان قلبی دارد، ولی ایمانش با عمل صالح توأم نیست، کافر است. عمل صالح کارهایی است که دین و شریعت آنها را واجب کرده، به همین دلیل می‌بینیم که آنان علی‌بن‌ابی‌طالب را تکفیر می‌کنند، زیرا از او خواستند تا توبهٔ مقرون به عمل کند. عمل درخواست شده از علی آن بود که قرار و حکمیّت میان خود و معاویه را نادیده گیرد و با او به کارزار بپردازد و او از انجام آن خودداری کرد. از این رو خوارج او را تارک احکام دین دانستند، چراکه علی با پذیرفتن حکمیت، در حقیقت، خود را از امارت مؤمنان خلع کرده و با معاویه که یکی از فرمانداران دولت بود، برابر ساخت و این که دو حَکَم طبق رأی و نظر خود داوری کردند، نه براساس حکم خداوند. حکم خداوند، حق علی در خلافت را اقتضا می‌کرد، زیرا او خلیفه‌ای بود که مسلمانان با او بیعت کرده بودند و انکار و ردّ خواستهٔ آنان گناه بزرگی است. بدین سبب، آنان کارزار با علی و کشتن او را روا دانستند.

۹۵ ـ آیین سیاسی آنان بر یکی از مبانی اصیل اسلام؛ یعنی مساوات و برابری میان مسلمانان مبتنی بود. طبق این اصل، مسلمانان در حقوق و تکالیف خود برابرند و کسی را بر دیگری امتیاز و برتری نیست، مگر به تقوا، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ان اکرمکم عند الله اتقاکم﴾[۶۴]. آنان دیدگاه‌های سیاسی خود را براین اصل بنیان نهادند و خلافت را حقی از حقوق مسلمانان دانستند که عرب و غیر عرب در آن سهمی یکسان دارند، همان‌گونه که افراد آزاد و برده در این حق مساوی هستند. اندیشهٔ برابری افراد یک جامعه، به اصول قبیله‌ایِ آنان باز می‌گردد. در واقع خوارج از عرب‌های تمیم، حنیفه و ربیعه بودند و موقعیت والایی در میان عرب داشتند. آنان شیفتهٔ اصولی از اسلام شدند که با فطرت آنان موافق بود و تنها به این اصول گردن نهادند. به همین جهت انحصارطلبی اشراف مکه و مدینه (قریش) در مورد حکم‌رانی وانحصار خلافت به خود، به مذاق آنان خوش نیامد و نخستین پدیدهٔ این ناخشنودی، حرکت ردّه پس از وفات پیامبر اکرم بود.افراد این حرکت در عین پایبندی به اسلام از پرداخت زکات به قریش خودداری کردند. ابوبکر با آنان پیکار و به پرداخت زکات وادار کرد. با این وجود، خوارج دیدگاه سیاسی خود را حفظ کرده، معتقد بودند که خلافت به قریش اختصاص ندارد، بلکه صرف نظر از هر رنگ و نژاد حق کسی است که برتر از سایر مسلمانان باشد. برخی از انصار و موالی و کسانی که از ستم حکومت‌های امویان و عباسیان، از آنان خشگین بودند به خوارج ملحق شدند، چنان‌که بسیاری از اعراب بادیه‌نشین که از سادگی ذهن و بلاهت رها نشده و هم‌چنان تحت

سیطرهٔ گرایش‌های قبیله‌ای بودند، به آنان پیوستند. این دسته در دامان طبیعت و در بادیه‌ها زندگی آزادی داشته و به خضوع در برابر قدرت عادت نکرده بودند و با هیچ حکومتی که بر آنان تحمیل می‌شد، مأنوس نبودند. به همین جهت فرقه‌ای از خوارج، امامت (خلافت) را از ضروریات دین ندانسته و برآنند که خلافت واجبی شرعی نیست و می‌توان از آن بی‌نیاز بود، زیرا امامت و خلافت تنها محصول ارتباط و روابط مردم با یک‌دیگر است. در نتیجه اگر مردم با عدالت و انصاف با یک‌دیگر رفتار و براساس نیکی و تقوا، همیاری کنند و هر یک از آنان وظیفهٔ خود را انجام دهد، هماهنگی و وحدت مصالح اجتماعی آنان ایجاب می‌کند تا از حق پیروی کنند و جانب عدالت را نگه دارند که در این صورت از امام بی‌نیاز می‌شوند. با این وجود، برای حمایت از سرزمین اسلام امنیت مردم، احساس نیاز به امام هم‌چنان وجود دارد. آن‌جا که وجود امام ضروری است، وجود عدالت در وی نیز شرط است. از نظر خوارج، عدالت حقی است که خداوند به آن فرمان داده و فرموده: ﴿ان الله یأمر بالعدل والاحسان﴾[۶۵].

بنابراین اگر خلیفه از جادهٔ عدالت منحرف شده و ظلم و ستم پیشه کند وحکومت خویش را با زور و قهر بر دیگران تحمیل کند، مخالف فرمان خدا و مخلّ به احکام او به شمار می‌آید و اخلال در فرمانی که خداوند آن را واجب کرده، خروج از دین، کفر و گناه بزرگی است که موجب خلع خلیفه می‌شود و اگر از خلع شدن سرباز زند، خون او مباح است.

۹۶ـ خوارج، حکومت پیشینیان را جز دوران خلافت ابوبکر، عمر و شش سال اول خلافت عثمان مشروع نمی‌دانند، زیرا معتقدند عثمان از راه درستی که شیخین (ابوبکر و عمر) طی کردند، منحرف شد و خویشان خود را بر دیگران مقدم داشت، ولایت سرزمین‌ها را به آنان سپرد و اموال فراوانی به ایشان بخشید. هم‌چنین حکومت علی را جز از ابتدای خلافت تا پذیرش حکمیت مشروع ندانسته و مخالفان این نظریه را مهدور الدم می‌دانستند. نیز هر کس خلافت عثمان را پس از شش سال اوّل آن و خلافت علی را پس از پذیرش حکمیت مشروع بداند، از نظر خوارج، خود، همسر و فرزندانش مستحق مرگند.[۶۶]

۹۷ ـ خوارج خود را برای یاری عدالت، ایستادن در برابر ظلم و حمایت از مستضعفان وقف کردند و در این راه، قیام‌هایی را بر ضد امویان و کارگزاران آنان به راه انداختند، و بردگانی از پارسیان و بربرهای شمال افریقا که از عدالت و مساوات محروم مانده بودند، به آنان پیوستند. خوارج شجاعت، دلاوری و تقوا را در رهبران خویش شرط می‌دانستند و با آنان تا مرگ بیعت می‌کردند و رهبران خود را امیرالمؤمنین می‌خواندند. هم‌چنین برای پیکار با مخالفان خود، آن چنان شیفته بودند که تا قربانی شدن و شهادت پیش می‌رفتند. خوارج تنها خود را مسلمان حقیقی دانسته و دیگران را کافرانی می‌پنداشتند که کشتن مردان، زنان و فرزندانشان جایز است.

خوارج به فرقه‌های متعددی تقسیم شدند از جمله: ازارقه، پیروان ابوراشد، نافع بن ارزق، نجدات، یاران نجدة بن عامر حنفی، عجارده، پیروان عبدالکریم بن عجرد، اباضیه، پیروان عبدالله بن اباض و صفریه، پیروان زیاد بن صفر و عمران بن حطّان. کتاب‌های ملل و نحل، تفاوت‌های این فرقه‌ها را با یک‌دیگر برشمرده‌اند.[۶۷]

۳ـ مرجئه

۹۸ ـ آنان گروهی ازمسلمانان بودند که در مورد مرتکب گناهان کبیره، با خوارج اختلاف رأی داشتند و معتقد بودند هر کس به یگانگی خداوند مؤمن باشد، هر چند گناهان بسیاری را مرتکب شود، نمی‌توان به کفر او حکم کرد، زیرا تنها خداوند است که در روز قیامت درمورد او حکم می‌کند. در اثبات این عقیده به گفتهٔ پروردگار در قرآن استناد می‌کردند که می‌فرماید: ﴿وآخرون مرجون لامرالله اما یعذبهم و اما یتوب علیهم والله علیم حکیم﴾[۶۸].

بنیان عقیدهٔ آنان، کافر ندانستن مرتکب گناه کبیره است تا زمانی‌که به اسلام گردن نهاده و شهادتین را بر زبان آورد. آنان داوری در مورد چنین انسانی را تنها به خدای متعال واگذار می‌کنند. از این رو می‌گفتند: با داشتن ایمان هیچ گناهی زیان نمی‌زند، چنان‌که با کفر هیچ طاعتی سودی نمی‌رساند.

پیدایش این مذهب به دنبال اختلافاتی بود که پس از کشته شدن عثمان بن عفان و علی بن ابی‌طالب رخ نمود و در پی آن، در مورد مرتکب گناه کبیره نیز اختلاف پیش آمد. خوارج چنین فردی را کافر می‌دانستند و مرجئه داوریِ دربارهٔ او را، اگر مؤمن بود، به خداوند واگذار می‌کردند. بر این اساس حکم به کفر هیچ مسلمانی داده نمی‌شود هر چند گناه وی بزرگ باشد، چون گناه نمی‌تواند ایمان را از بین ببرد و از این رو داوری در مورد او به روز قیامت و خداوند موکول می‌شود. اما خوارج برخلاف مرجئه مرتکب کبیره را در آتش دوزخ جاودانه می‌دانستند.

بیشتر فقهای اهل سنت و محدّثان، موضع میانه‌ای گرفتند و بر آن شدند که گفتار مرجئه در مورد بخشودن گناهان، فاسقان را به ارتکاب معاصی دلیر می‌کند و از این رو گفتند که مرتکب گناه به میزان گناهی که انجام داده در دوزخ خواهد ماند، لیکن درآن‌جا برای همیشه نخواهد بود و ای بسا خداوند از او درگذرد. این دسته که سعید بن جبیر حمّاد بن ابی‌سلیمان، ابوحنیفه، ابویوسف، محمد بن حسن شیبانی و دیگران از آنانند، به «مرجئه سنّی» معروف شدند.[۶۹]

۹۹ ـ بیشتر مرجئه هم نظر با اهل سنت، به استناد گفتهٔ پیامبر اکرمﷺ که فرمود: «الائمة من قریش» معتقدند که خلیفه و امام باید از قریش باشد.

۴ـ اهل سنت

۱۰۰ ـ بزرگ‌ترین گروه مسلمانان، اهل سنتند که هم یاران بنی‌امیه و موالی و هم اهل حدیث و فقها را دربر می‌گیرد و توده‌های مردم که از روی ترس، آز یا محبت، از حکام پیروی می‌کردند، نیز در این گروه قرار می‌گیرند و همین گروه است که اساس و بدنهٔ کلی اسلام را تشکیل می‌دهد.

فقهای اهل سنت شروطی برای خلیفه مقرر داشته‌اند که عبارت است از: قرشیِ اصیل، آزاد، بالغ، عاقل و آگاه به احکام شرع بودن. و هم‌چنین از شیوه‌هایی که خلفای راشدین به خلافت انتخاب شدند، قواعدی برای به دست‌گرفتن خلافت، استنباط کردند که عبارت است از:

الف) انتخاب خلیفه در مرکز خلافت توسط اهل حل و عقد که اهل نظر، حکیم و عادلند، صورت می‌گیرد، بدان شرط که تعداد آنان کمتر از پنج تن نباشد. اینان فردی را از میان خود به خلافت برمی‌گزینند، چنان‌که بیعت ابوبکر با پنج تن؛ یعنی عمر بن خطاب، ابوعبیدهٔ جراح، اُسَید بن حضیر، بشیر بن ثعلبه و سالم، غلام حذیفه محقق شد. سپس مردم از آنان پیروی و با ابوبکر بیعت کردند. عمر بن خطاب نیز شورایی شش نفره تشکیل داد و از آنان خواست تا از میان خود یکی را به خلافت برگزینند.[۷۰]

ب) خلیفهٔ فعلی می‌تواند خلیفهٔ پس از خود را از میان کسانی که واجد صلاحیت خلافت باشد انتخاب کند، بی‌آن که نیازی به شهادت اهل حلّ و عقد باشد، همان‌گونه که ابوبکر عمر بن خطاب را به عنوان خلیفهٔ پس از خود تعیین کرد و مسلمانان نیز به خواست او تن داده خلافت عمر را پذیرفتند.[۷۱]

ج) با تبدیل خلافت به سلطنت، فقیهان به خلیفه اجازه دادند تا جانشین خود را از میان برادران یا فرزندان خود، اگر واجد شرایط باشند، انتخاب کند، هم‌چنان که اجازه دادند خلیفه دو یا سه تن از فرزندان خود را به ترتیب برای خلافتِ پس از خود تعیین کند.[۷۲]

د) هم‌چنین فقها خلافت کسی را که با قوهٔ قهریه این منصب را به دست آورده جایز می‌شمارند، خواه آن فرد نیکوکار باشد خواه زشت‌کار. این را از آن جهت که مسلمانان بدون امام نباشند[۷۳] گفته‌اند. بدیهی است فقهای اهل سنت نتوانستند همچون دیگر مذاهب قاعدهٔ ثابتی برای خلافت وضع کنند و صرفاً حکومت موجود را که معمولاً با قوهٔ قهریه به وجود می‌آید تأیید می‌کنند. از این رو افرادی متصدی حکومت می‌شدند که حایز شروط لازم که شروط نظری تلقی می‌شود نبودند.

فلسفه سیاسی حکومت اموی

۱۰۱ ـ امویان برای تأیید و توجیه حکومت خود، نظریه‌ای سیاسی با مشخصات زیر ارائه کردند:

نخست آن که امویان همانند نظر اهل سنت و جماعت نظریهٔ حق تعیین خلیفهٔ آینده از سوی خلیفهٔ سابق را به شرط این که قرشی باشد ـ همان‌گونه که خلفای راشدین عمل کردند ـ پذیرفتند و این‌که این انتخاب پس از موافقت عمومی از طریق بیعت همگانی، تأیید شود. بدین گونه آنان با نظر خوارج مبنی بر این‌که خلافت حقی است همگانی و هر مسلمانی که متقی و نیکوکار باشد می‌تواند به خلافت برسد و نیز با نظریهٔ شیعه که خلافت را تنها حق اهل‌بیت می‌دانستند، به مخالفت برخاستند.

دیگر این که آنان به تعصب عربی چنگ زدند و تنها کسی را که مادرش عرب بود و نسب روشنی داشت، به خلافت تعیین کردند.[۷۴] هم‌چنین کارگزاران خود را از میان عرب‌های هوادار خویش برمی‌گزیدند. برای همین بود که موالی (غیرعرب‌ها) به دانش‌اندوزی روی آوردند و بیشتر عالمان از میان آنها برخاستند.[۷۵]

آخرین نظریه آن‌که امویان قائل به مذهب جبر شدند؛ یعنی آن‌که انسان در تمامی اعمال و کردار خود مجبور و رفتارش به تقدیر خداوند است و او را در این میان اختیار و انتخابی نیست. بنابراین، امویان به ارادهٔ خدا به حکومت رسیده‌اند و این خداست که آنان را برای رهبری امت برگزیده است. روی این اصل هر کس برآنان خروج کند، بر ارادهٔ خداوند خروج کرده و شوریده است. به همین جهت، خلفای اموی، از خلافت عبدالملک بن مروان به بعد، خود را «خلیفة الله» نامیده و با «قدریه» (که قایل به اراده و اختیار انسانی‌اند) جنگیدند و اعتقاد به آن را کفر تلقی کرده و معتقد به آن را مستوجب قتل دانستند. عبدالملک بن مروان معبد جهنی را به همین سبب کشت و فرزند او هشام بن عبدالملک برای کشتنِ غیلان بن مسلم دمشقی اقدام کرد، چراکه این دو قائل به قَدَر بودند. گفته می‌شود که یزید بن ولید بن عبدالملک و مروان بن محمد، دو خلیفهٔ اموی، با مذهب جبر مخالفت کردند و مذهب قدریه را برگزیدند.[۷۶]

پی نوشت‌ها:

۱. شوری (۴۲) آیه ۳۸: و کارشان بر پایهٔ‌مشورت با یک‌دیگر است. . آل‌عمران (۳) آیه ۱۵۹: درکارها با ایشان مشورت کن.
۲. آل‌عمران (۳) آیه ۱۵۹: درکارها با ایشان مشورت کن.
۳. بخاری و مسلم این روایت را نقل کرده‌اند (نک: التاج الجامع للاصول فی حدیث الرسول، ج ۳، ص ۴۰): این امر (خلافت) هم‌چنان باید در قریش باشد حتی اگر تنها دو تن از ایشان باقی بمانند.
۴. المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۵، ص ۱۹۷ ـ ۱۹۸.
۵. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۱۸ ـ ۲۲۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۲۵ ـ ۲۳۲.
۶. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰۵؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۲۵: ما گروه پیامبران از خویش ارثی به جای نمی‌گذاریم و آن‌چه به جای ماند، صدقه است.
۷. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۹؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۳۱.
۸. الاحکام السلطانیه، ماوردی، ص ۱۰؛ الاحکام السلطانیه، ابویعلی، ص ۹.
۹. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۲۸؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۲۵.

۱۰. سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۸۳.
۱۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۹۹ ـ ۲۰۰.
۱۲. الاحکام السلطانیه، ماوردی، ص ۱۰؛ الاحکام السلطانیه، ابویعلی، ص ۹.
۱۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۹۳.
۱۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۸۵ ـ ۸۷.
۱۵. همان، ص ۲۳۹.
۱۶. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۲۸؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۶۵.
۱۷. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۲۹؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۶۶.
۱۸. عبدالرحمان، همسر ام‌کلثوم، دختر عتبة بن ربیعة است که از جانب مادر خواهر عثمان بود (نک: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۳۴).
۱۹. همان، ج ۳، ص ۲۳۰.
۲۰. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۳۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۶۸ ـ ۶۹.
۲۱. طبری، ج ۴، ص ۲۳۱، ۲۳۷.
۲۲. همان، ص ۲۳۳.
۲۳. همان، ص ۲۳۳ ـ ۲۳۸؛ (سورهٔ فتح (۴۸) آیه ۱۰): و هر که بیعت را بشکند، به زیان خود شکسته است و هر که بدان بیعت که با خدا بسته است، وفا کند، او را مزدی عظیم دهد.
۲۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۳۸ ـ ۲۳۹.
۲۵. همان، ص ۲۳۴ و ۲۳۹.
۲۶. الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۵۵.
۲۷. الاحکام السلطانیه، ماوردی، ص ۶.
۲۸. خلاصهٔ این حادثه آن‌چنان‌که کتاب‌های سیره روایت می‌کنند، چنین است: عایشه در جنگ بنی‌المصطلق (سال ششم هجری) همراه پیامبر ﷺ بود. با پیروزی پیامبر ﷺ جنگ پایان یافت و گروه پیروز با غنایم به مدینه بازگشت. عایشه نیز سوار بر شتری با دیگران برمی‌گشت. در میان راه برای قضای حاجت از شتر پایین آمد تا دوباره به حرکت ادامه دهد. گردنبندی را که بر گردن داشت گم کرد و دوباره به همان‌جایی که فرود آمده بود بازگشت و آن را یافت، اما کاروان از او دور شده بود. صفوان بن معطل، یکی از کسانی که در جنگ شرکت داشت، به او برخورد کرد. عایشه داستان را به او گفت. و او عایشه را به کاروان رساند. خبر این ماجرا پخش شد و منافقان سخنان نارواپی دربارهٔ او بر زبان آوردند. پیامبر در این باره با اسامة بن زید (۴۵) مشورت کرد. او از عایشه به نیکی یاد کرد، اما وقتی با علی بن ابی طالب مشورت کرد، علی به طلاق او توصیه کرد و گفت: چون او در میان زنان بسیار است. پیامبر پس از آن در این خصوص از «بریرة» کنیز عایشه پرسید. او نیز از عایشه به نیکی یاد کرد. علی برخاست و آن کنیزک را به سختی زد (۴۶) و به او گفت: به رسول خدا حقیقت را بگو، اما او سخنش را تکرار کرد و گفت: جز نیکی دربارهٔ او هیچ نمی‌دانم. این آیه نیز در برائت عایشه نازل شد: (۴۷) ﴿ان الذین جاؤوا بالافك عصبة منكم لاتحسبوه شراًلكم بل هو خیر لكم لكل امرئ منهم ما اكتسب من الاثم و الذی تولی كبره منهم له عذاب عظیم﴾؛ کسانی که آن دروغ بزرگ را ساختند، گروهی از شمایند. مپندارید که شما را در آن شری بود. نه، خیر شما در آن بود. هر مردی از آنها بدان اندازه از گناه مرتکب شده است به کیفر رسد، و از میان آنها آن که بیشترین این بهتان را به عهده دارد به عذابی بزرگ گرفتار می‌آید (سورهٔ نور (۲۴) آیه ۱۱).
مفسران گفته‌اند: مراد از این بخش آیه ﴿والذی تولی كبره منهم له عذاب عظیم﴾ همانا عبدالله بن ابی سلول و نیز گفته شده حسّان بن ثابت است، زیرا آنان سخنان نارواپی را در حق عایشه اشاعه می‌دادند (ر.ک: تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۹۵ ـ ۱۹۸؛ تفسیر ابن‌کثیر، ج ۵، ص ۶۱ به بعد؛ سیره ابن‌هشام، ج ۴، ص ۹۷ ـ ۱۰۱؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۱۰ ـ ۶۱۹).
۲۹. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۳۸ ـ ۴۳۹؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۹۶ ـ ۱۹۷.
۳۰. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۴۲؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۰۱.
۳۱. النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۶۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۱.
۳۲. تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۷۵.
۳۳. البدایة والنهایه، ج ۷، ص ۱۳۴؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۶۳ و ۶۴
۳۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۶۰؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۷۴ و ۲۷۵.
۳۵. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۶۰ و ۵۶۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۷۵؛ اخبار الطوال، ص ۱۵۷ و ۱۵۸.
۳۶. اخبار الطوال، ص ۱۶۲.
۳۷. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۶۳؛ همان، ج ۵، ص ۵ ـ ۹۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۴۹ ـ ۳۷۶.
۳۸. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۴ ـ ۹۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۳۴ ـ ۳۴۱.
۳۹. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۵۸ ـ ۱۶۰؛ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۴؛ اخبار الطوال، ص ۲۱۶ ـ ۲۱۸؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۸۵.
۴۰. به نقل برخی از مورخان امام حسن به دست همسرش جعده دختر قیس بن اشعث و به تحریک معاویه مسموم شد. معاویه به این زن وعدهٔ پرداخت صدهزار درهم و ازدواج با پسرش یزید را داد. هنگامی که جعده نقشهٔ خود را عملی کرد از معاویه خواست تا به عهد خود وفا کند. معاویه برای او صدهزار درهم فرستاد و گفت: ما یزید را دوست داریم، وگرنه به وعده‌مان مبنی بر ازدواج تو با او وفا می‌کردیم (مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۷؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۲؛ اُسد الغابه، ج ۲، ص ۱۵؛ ابن‌قتیبه، المعارف، ص ۲۱۲؛ مآثر الانافه فی معالم الخلافه، ج ۱، ص ۱۰۶).
۴۱. دربارهٔ تبدیل خلافت به سلطنت موروثی، برخی از مورخان به حدیثی اشاره می‌کنند که سیره‌نویسان از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده‌اند. حدیث این است: الخلافة فی امتی ثلاثون سنة ثم ملک بعد ذلک؛ خلافت در امت من سی سال است و پس از آن نوبت به سلطنت می‌رسد (الجامع للاصول فی حدیث الرسول، ج ۳، ص ۴۱).
سی سالی که حدیث به آن اشاره می‌کند مدت خلافت خلفای راشدین است، به این ترتیب که دو سال خلافت ابوبکر، یازده سال خلافت عمر، سیزده سال خلافت عثمان و چهار سال خلافت علی. مجموع این مدت سی سال است (۴۸) (مآثر الانافة فی معالم الخلافه، ج ۱، ص ۱۰۸).
۴۲. صبح الاعشی، ج ۹، ص ۲۸۰.
۴۳. قبیلهٔ کلب در دومة الجندل، تبوک، اطراف شام و وادی القری مسکن داشته و بر واحه‌ها و سرچشمه‌های حوران و جنوب آن مسلط بود. آنان (کلبیان) مجد و شوکت غسانیان را به ارث برده، به جای آنان بر ساکنان شام سروری داشتند. ارتباط میان آنان با قریش در سفرهای تابستانهٔ قبل از اسلام برقرار شده بود.
۴۴. زبیری، نسب قریش، ص ۱۲۷، ۱۶۰ و ۱۶۱.
۴۵. این حدیث را احمد بن حنبل در مسند خود آورده است، هم‌چنین نسائی آن را با عبارتی دیگر نقل کرده است.
۴۶. مائده (۵) آیه ۶۷: ای پیامبر، آن‌چه را از پروردگارت بر تو نازل شده است به مردم برسان. اگر چنین نکنی امر رسالت او را ادا نکرده‌ای.
۴۷. اصل الشیعه واصولها، ص ۶۶.
۴۸. آنان به پانزده آیهٔ قرآن استناد می‌کنند مبنی بر این که پیامبر اکرم علی را به جانشینی خود تعیین کرد. (ر.ک: نظریة الامامة عند الشیعه الاثنی عشریه، ص ۱۷۶ ـ ۲۰۰).
۴۹. مقدمه، ابن‌خلدون، ص ۳۸۴؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴۶.
۵۰. نظریة الامامه، ص ۱۱۶.
۵۱. همان، ص ۳۱۱؛ عقائد الامامیه، ص ۵۹.
۵۲. نظریة الامامه، ص ۳۱۱؛ اصل الشیعه واصولها، ص ۶۹.
۵۳. اصل الشیعه واصولها، ص ۶۵.

۵۴. الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۵۴ ـ ۱۵۶.
۵۵. این شخص، نامش کیسان و کنیه‌اش ابوعمره بود. مختار را در رفتن به عراق همراهی کرد و هنگامی که مختار بر کوفه چیره شد او را رئیس شرطه کرد و به او دستور داد هر یک از قاتلان حسین را که یافت، بکشد و خانه‌اش را ویران کند، او نیز چنین کرد (نک: اخبار الطوال، ص ۲۹۲).
۵۶. الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۴۹.
۵۷. همان، ص ۱۵۰.
۵۸. ر.ک: سرگذشت اسماعیل بن جعفر صادق در میان درگذشتگان سال ۱۴۳ ق.
۵۹. الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۹۱ ـ ۱۹۸.
۶۰. ر.ک: سرگذشت: عبدالله بن سبأ، بیان بن سمعان نهدی، ابومنصور، مغیرة بن سعید عجلی و ابوالخطاب، محمد بن ابی‌زینب اسدی، در میان درگذشتگان سال‌های ۳۷، ۷۲، ۱۱۹ و ۱۴۳.
۶۱. شهرستانی، الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۸ و ۱۷۹؛ الفرق بین الفرق، ص ۲۲۰ ـ ۲۵۰.
۶۲. کهف (۱۸) آیه ۸۸: و اما هر کس که ایمان آورده و کارهای شایسته کند... .
۶۳. رعد (۱۳) آیه ۲۹: کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کرده‌اند... .
۶۴. حجرات (۴۹) آیه ۱۳: هر آینه گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.
۶۵. نحل (۱۶) آیه ۹۰: خدا شما را به عدل و احسان و... فرمان می‌دهد.
۶۶. از این رو بود که آنان عبدالله بن خباب بن ارتّ، صحابی پیامبر اکرم را به دلیل آن که ادعای آنان را درمورد عثمان و علی قبول نداشت، سربریدند و شکم همسرش را ـ که در آستانهٔ وضع حمل بود ـ پاره کردند و همراه با آنان زن‌های بسیاری از قبیلهٔ طی راکشتند (نک: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۸۱ ـ ۸۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۴۱ و ۳۴۲؛ مبرد الکامل، ج ۲، ص ۱۴۳؛ اُسد الغابه، ج ۳، ص ۲۲۲).
۶۷. درمورد سرگذشت این افراد، ر.ک: درگذشتگان سال‌های ۶۵، ۶۹، ۸۴ و ۸۶.
۶۸. توبه (۹) آیه ۱۰۵: و گروهی دیگر به مشیت خداوند واگذاشته شده‌اند که یا عذابشان می‌کند یا توبه‌شان را می‌پذیرد و خدا دانا و حکیم است.
۶۹. شهرستانی، الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۴۶؛ ابوزهره، المذاهب الاسلامیه، ص ۲۰۵؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۲۴.
۷۰. الاحکام السلطانیه، ماوردی، ص ۶، ۷ و ۱۰؛ الاحکام السلطانیه، ابویعلی، ص ۴ و ۹؛ صبح الأعشی، ج ۹، ص ۲۷۹؛ مآثر الانافة فی معالم الخلافه، ج ۱، ص ۳۹ به بعد.
۷۱. الاحکام السلطانیه، ماوردی، ص ۹ و ۱۳؛ منابع پیشین.
۷۲. منابع پیشین.
۷۳. الاحکام السلطانیه، ماوردی، ص ۹ و ۱۳؛ منابع پیشین.
۷۴. این سنت در مورد دو خلیفه، یزید بن عبدالملک بن مروان و مروان بن محمد، آخرین خلیفهٔ بنی‌امیه رعایت نشد. مادر یزید شاهزاده‌ای پارسی به نام «شاه آفرید» دختر فیروز فرزند یزدگرد، آخرین پادشاه ساسانیان بود (تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۹۸).
قتیبة بن مسلم، امیر خراسان در ماوراء النهر بر دو دختر فیروز دست یافت وآن دو را نزد حجاج ثقفی، امیر عراق و ناحیهٔ شرق فرستاد. حجاج نیز یکی از آن دو؛ یعنی شاه آفرید را نزد خلیفه، ولید بن عبدالملک فرستاد و او یزید را برای خلیفه به دنیا آورد و از این رو بود که یزید مباهات می‌کرد و می‌گفت:

انا ابن کسری وجدی مروان و قیصر جدی و جدی خاقان

من پسر کسرا (خسرو، پادشاه ایران) هستم و پدربزرگم مروان است و قیصر و خاقان جدم است بدین ترتیب که مادر فیروز بن یزدگرد، دختر شیرویه پسر خسرو پرویز و مادر شیرویه دختر خاقان، سلطان ترک بود، اما مادر مروان بن محمد، کرد و در خدمت ابراهیم بن اشتر سردار سپاه مختار ثقفی بود و هنگامی که ابراهیم در سال ۷۱ق در واقعهٔ «دیرالجاثلیق» کشته شد، محمد بن مروان بر کنیز ابراهیم دست یافت و او نیز مروان را برایش بزاد (نک: تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۴۲؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۲۹۹ ـ ۳۰۰؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۳۶۰).
۷۵. دلیل پرداختن موالی به فراگیری دانش آن بود که عرب‌ها در دوران امویان دارای سروری و قدرت بودند و به فتوحات مشغول و این کار، آنان را از اشتغال به علم و تحقیق و تعمق بازداشته بود. موالی که فراغتی احساس کرده بودند وقت خود را صرف تحصیل علم و تحقیق کردند و بدین گونه به افتخار شناخت، نایل و بر اندیشهٔ عربی ـ اسلامی چیره شدند. موالی از فرهنگ‌های پیشرفته‌ای که بدان وابسته بودند نیز تأثیر پذیرفتند. آنان در دوران پیامبر اکرمﷺ و اصحابش ملازم مجالس آنان بودند و از پیامبر اکرم و اصحاب ایشان کسب علم می‌کردند و تابعین غیر عرب نیز از این دانشمندان استفاده کردند. به همین جهت موالی در دوران اموی و حتی برخی ازآنان در دوران عباسی، پیشوایان فقه، حدیث و تفسیر بودند و از فقیهان پیشرو آن عصر به شمار می‌رفتند.
برخی از فقیهان موالی در مدینه عبارت بودند از: زید بن اسلم، محمد بن منکدر و نافع، مولای عبدالله بن عمر. از فقیهان موالی در مکه می‌توان اینان را نام برد: عطاء بن ابی‌رباح، مجاهدبن جبر، سعید بن جبیر، سلیمان بن بشار و عطاء بن یسار.
معروف‌ترین فقیهان غیرعربِ عراق عبارت بودند از: ربیعة‌بن‌ابی عبدالرحمان فروخ، معروف به ربیعة الرای، محمد بن سیرین و ابوحنیفه، نعمان بن ثابت.
فقیهان غیر عرب یمن عبارت بودند از: طاووس بن کیسان و پسرش عبدالرحمان و وهب بن منبّه.
ازجملهٔ فقیهان غیرعربِ شام، مکحول‌بن‌ابی‌مسلم، معروف‌به‌مکحول‌شامی‌بود.
فقیه غیرعرب در خراسان، عطاء بن عبدالله خراسانی بود.
از جمله فقیهان غیر عربِ کوفه، حکم بن عتیبه و حماد بن ابی‌مسلم بودند. در مقابل اینان، تنها دو فقیه عرب وجود داشت، ابراهیم نخعی و عامر بن شراحیل شعبی (نک: العقد الفرید، ج ۳، ص ۴۱۵ و ۴۱۶).
۷۶. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۹۸؛ همان، ج ۷، ص ۲۰۳؛ عیون الاخبار، ج ۲، ص ۳۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۲۹.

یادداشت‌ها:

۱. مسئلهٔ خلافت از آغاز دعوت پیامبر ﷺ مطرح شد و پیامبر ﷺ بر هیچ موضوعی ـ پس از اصول عقاید ـ به اندازهٔ وصایت و خلافت تأکید نکرد و تا واپسین دم از آن سخن گفت. در غدیر خم نیز با حضور ده‌ها هزار نفر، به امر خداوند خلافت و جانشینی علی ؑ را پس از خود مطرح کرد.
۲. شیعه منصب امامت را همانند منصب نبوت می‌داند؛ یعنی همان‌طوری‌که تعیین پیامبر ﷺ بر خداوند حکیم لازم است تعیین امام و حافظ و مبیّن احکام نیز بر او لازم است و شورا از نظر اسلام در اموری است که به خود مردم واگذار شده است و نصّی در آن باره نرسیده باشد، اما امر وصایت و خلافت جزء امور مشورتی نیست و در پاورقی پیش گفتیم که پیامبر ﷺ علی ؑ را به امامت و خلافت پس از خود تعیین کرد.
۳. در روایات بسیاری از اهل سنت آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: خلافت پس از من در دوازده تن است که همگی آنان از قریش هستند. این تعیین تنها بر امامان و پیشوایان شیعه منطبق است و کوشش‌های اهل سنت برای تطبیق آن بر خلفا ناموفق بوده است. مؤلف محترم به حدیثی که در متن آمده اکتفا کرده و از دیگر احادیث چشم پوشیده است (نک: التاج، ج ۳، ص ۴۰؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۵۲؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۹۰؛ فضایل الخمسه، ج ۲، ص ۲۳ و منتخب الاثر، ص ۱۰).
۴. با قطع نظر از نصّ در تعیین خلیفه جمیع امتیازها جز علم و تقوا و شایستگی ساقط است و علی ؑ به اعتراف دانشمندان اهل سنت و حتی خلفا و

صحابه، داناترین امت به فهم کتاب و پارساترین و شایسته‌ترین آنها بود. توجیهی که مؤلف محترم برای قریشی بودن آورده است چندان معقول نمی‌نماید، چراکه اولاً قریش را زبان خاصی نبود، ثانیاً به حکم داده‌های تاریخی غیر آنان در دریافت و حفظ قرآن تواناتر بوده و ثالثاً قریشی بودنِ پیامبر ﷺ امتیازی برای دیگران نمی‌آفریند.

۵. در منابع آمده است که وقتی خبر تجمع عده‌ای از انصار در سقیفه به گوش عمر رسید به اتفاق ابوعبیده جراح به سرعت وارد آن جمع شده و بی‌هیچ مقدمه‌ای فریاد برآورد: پیامبر ﷺ نمرده است و هر کس جز این بگوید او را خواهم کشت.

بدین‌طریق فضای تجمع دگرگون شد و در این فاصله عمر کسی را به سراغ ابوبکر، که در «سُنح» نزد یکی از همسران خویش به سر می‌برد، فرستاد. با آمدن او اختیار از دست دیگران خارج شد (ر.ک: سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۴۸۴ به بعد).

۶. اصل روایت به صورت کامل در کتاب منتخب الاثر نوشتهٔ حضرت آیة ا... حاج شیخ لطف ا... صافی گلپایگانی از طرق مختلف، از کتاب‌های اهل سنت نقل شده است و این که در سقیفه به چنین حدیثی استناد جسته باشند مورد تأمل است (نک: منتخب الاثر، ص ۱۰ و تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، ج ۲، ص ۲۰.)

۷. برای آگاهی بیشتر از ماجرای سقیفه و این‌که در آن‌جا چه گذشت به کتاب نفیس السقیفه نوشته علامه محمدرضا مظفر و یا ترجمه آن مراجعه شود.

۸. بنی‌هاشم خلافت را حق علی ﷺ می‌دانستند البته نه به دلیل امتیازهایی که مؤلف برشمرده است، بلکه به جهت این‌که خلافت منصب الهی است و پیامبر ﷺ از جانب خداوند علی ﷺ را بدین مقام برگزیده است.

۹. اگر منظور مؤلف از سکوت این است که به اقدام مسلحانه نپرداخته‌اند صحیح است و مصلحت اسلام چنین اقتضا می‌کرد و اگر منظورش این است انتقاد و اعتراض نکردند این صحیح نیست. گروهی از انصار و مهاجران که گرایش به علی ﷺ داشتند از بیعت با ابوبکر امتناع ورزیدند و اعتراض خودشان را اعلام کردند و علی ﷺ در روز بعد از سقیفه به ابوبکر اعتراض کرد و فرمود: حق (خلافت) ما را تباه کردی و حریم نگاه نداشتی. نیز در جای دیگر می‌فرماید: چون در میان جمع او را (ابوبکر) به برهان و حجت محکوم کردم ندانست چه گوید و چه پاسخ دهد.

موضع‌گیری حضرت زهرا (س) نیز بر همگان روشن است (نک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۶؛ محمدرضا مظفر، السقیفه، ص ۱۴۲).

۱۰. این حدیث با نص قرآن کریم ﴿وورث سلیمان داود﴾ (نمل (۲۷)، آیه ۱۶) که فرزندان انبیا ارث می‌برند»، مخالف است و در خطبه حضرت زهرا (س) خطاب به ابوبکر آمده است: «أفی کتاب الله أن ترث اباک ولا ارث أبی؟».

۱۱. بی‌تردید آن‌چه ابوسفیان به دنبال آن بود چیزی جز تفرقه در امت اسلامی نبود، چنان‌که در متن آمده است، اما آن‌چه بر زبان او رانده شده بود سخن حقی بود که علی به جهت حفظ مصالح امت قیام نکرد و «خار در چشم و استخوان در گلو، برای حفظ اسلامی که همچون کودکی مدعی یافته بود، کناره گرفت.» (ر.ک: نهج البلاغه، خطبهٔ شقشقیه).

۱۲. علی ﷺ در نهج البلاغه در انتقاد از ابوبکر که پس از خود خلیفه تعیین کرد می‌فرماید: فوا عجبا بینا هو یستقیلها فی حیاته اذ عقدها لآخر بعد وفاته؛ شگفتا که ابوبکر از مردم می‌خواهد که در زمان حیاتش او را از تصدّی خلافت معاف دارند، اما خلافتِ بعد از مرگش را برای دیگری آماده می‌سازد.

۱۳. این که به راستی امام علی ﷺ در قبال تصمیم ابوبکر چه کرد، با گذشت بیش از چهارده قرن نمی‌توان به آسانی سخن گفت، اما آن‌چه در سخنان برجا مانده از آن حضرت در اختیار داریم مؤید گفتهٔ سیوطی نیست. (ر.ک: نهج البلاغه، خطبه شقشقیه).

۱۴. به راستی چگونه می‌شود پذیرفت که پیامبر ﷺ نباید تکلیف پس از خویش را در امر حکومت بیان دارد و آن را به شورا واگذاشت، اما این حق برای ابوبکر پذیرفته شده باشد؟ این تناقض به راحتی قابل حل نیست.

۱۵. این سخن مؤلف، به مانند بسیاری از ادعاهای دیگر بی‌مأخذ است و در نتیجه جایی برای نقد باقی نمی‌ماند. آن‌چه در منابع تاریخی دیده می‌شود مشکل گشایی دینی و عمومی آن حضرت است، بی‌آن که از منصب رسمی سخن به میان آمده باشد.

۱۶. وضع چنین قاعدهٔ توجیه گرانه، باید مبنایی دینی یا عقلی داشته باشد. ابتدا بایستَ ملاک‌هایی از متون دینی و داده‌های عقلانی در باب حکومت‌گرای استخراج کرد و سپس کارهای دیگران را بر آن عرضه داشت جز آن که عمل از شارع دین سرزده باشد. بنابراین آن‌چه ماوردی در الاحکام السلطانیه عرضه کرده است تنها می‌تواند گزارشی از آن‌چه گذشت باشد نه ملاکی برای آن‌چه باید باشد.

۱۷. داستان قتل عمر و عوامل و انگیزه‌های آن با ابهام‌هایی همراه است. آن‌چه گفته می‌شود همان است که مؤلف در این‌جا آورده است. اما با اندک تأملی می‌توان در آن تردید روا داشت، چراکه براساس زندگی غلامان (بردگان) هرگز إعمال رأی استقلالی برای آنان ممکن نبود به خصوص در مقابل فردی چون عمر که خشونت و تندی او انکار ناشدنی است و به راستی فیروز ایرانی، غلام مغیره چگونه دست به چنین عملی می‌زند؟ آیا نمی‌توان عرب زیرک، ثروتمند و مدعی سروری چون مغیره را در آن مؤثر دانست؟ به ویژه آن‌که عمر او را از ولایت بصره عزل کرده بود (ر.ک: پاینده، علی ابو مرد تاریخ).

۱۸. این دو تن با این که در زمان پیامبر ﷺ و دوران سختی اسلام، مطرح نبوده‌اند، اما در جریان سقیفه بنی‌ساعده نقشی داشته‌اند، به ویژه ابوعبیدهٔ جراح که از دوستان پیشین عمر و یکی از ارکان سه گانه مؤثر در امر خلافت بود.

۱۹. اهل سنت طبق حدیثی ده تن را که پیامبر ﷺ به آنان بشارت بهشت داده بود، عشرهٔ مبشره می‌دانند که البته با توجه به این‌که بهشت و دوزخ در گرو اعمال انسان است و بعضی از این ده تن سالیانی دراز پس از آن حضرت زیسته و کارهای نه چندان شایسته انجام داده‌اند و با توجه به سخن پیامبر ﷺ که فرمود: «ما ادری ما یعمل بی» شیعه این حدیث را با قرآن و سنت مطابق نمی‌داند و در آن تردید کرده است (ر.ک: الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۲۲).

۲۰. ترکیب شورا به گونه‌ای طراحی شده بود که نتیجهٔ قطعی آن دور نگاه داشتن علی ﷺ از خلافت بود و در حقیقت عمر زیرکانه خلافت عثمان را پایه‌ریزی کرد. علی ﷺ در خطبهٔ شقشقیه در اعتراض به این شورا می‌فرماید: فیا لله و للشوری متی اعترض الریب فیّ مع الاول منهم حتی صرت أقرَن الی هذه النظائر؛ خدا را [این] چه شورایی [است]؟ من از نخستین (ابوبکر) چه کم داشتم که مرا در پایهٔ او نپنداشتند و در صف اینان (اعضای شورا) گذاشتند؟

۲۱. بی‌تردید آن‌چه علی ﷺ را از شورا ناخشنود می‌کرد، شیوه انتخاب خلیفه بود که نه با سنت رسول الله مطابق بود (طبق نظر شیعه) و نه با روش ابوبکر (براساس باور اهل سنت). عمر که خود به ناروایی آن پی برده بود سعی می‌کرد با اهرم فشار و تهدید آن را به اجرا گذارد، اما با ترکیب جمع از پیش روشن بود که چه کسی خلیفه خواهد شد.

۲۲. انتساب این سخن به علی ﷺ درست نمی‌نماید زیرا علی ﷺ خلافت را حق مسلم خود می‌دانست که دیگران قابل مقایسه با وی نبودند و در شورای شش نفره با بی‌رغبتی و کراهت با عثمان بیعت کرد. (ر.ک: نهج البلاغه، خطبه شقشقیه؛ الغدیر، ج ۵، ص ۳۷۴).

۲۳. او تنها عمل به کتاب و سیره رسول اکرم ﷺ را پذیرفت و سیره شیخین را ردکرده فرمود: با کتاب خدا و سنت رسول اکرم ﷺ به چیز دیگری نیاز نیست (ر.ک: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۶۲).

۲۴. در جلسهٔ اعضای شورا، عمروعاص و مغیرة بن شعبه بر در ایستاده بودند و اوضاع را زیر نظر داشتند. هنگامی که سعد بن ابی‌وقاص آنان را دید به آنان تندی کرد و دورشان نمود، زیرا از طرفداران عثمان بودند (همان، ص ۲۳۰).

۲۵. این نقل به افسانه شبیه‌تر است تا به واقعیت. علی ﷺ به سبب انحراف‌ها و

دگرگونی‌هایی که در زمان دو خلیفه، در سنت پیامبر ﷺ به وجود آمده بود نمی‌توانست شرط عمل به سیرهٔ دو خلیفه قبل را بپذیرد.

۲۶. امام ؑ برخورد عبدالرحمان بن عوف را در مطرح کردن سیرهٔ شیخین خدعه و فریب دانست و یعقوبی از حضرتش نقل کرده که: ابن‌عوف با این شرط می‌خواست خلافت را از او منصرف کند (نک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۲).

۲۷. این‌که عبدالرحمان نظر تمام طبقات را جویا شده باشد و همه آنان تمایل به عثمان داشته‌اند، جای درنگ است. ابن‌ابی‌الحدید مردم آن روزگار را به چهار دسته تقسیم کرده است:

- قریش جز بنی‌هاشم تمایل به عثمان داشتند؛
- گروه اکثریت انصار که تمایل به علی ؑ داشتند؛
- گروه اقلیت انصار که گرایششان به عثمان بود؛
- گروه دیگری که نظر خاص به علی ؑ یا عثمان نداشتند (ر.ک: شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۵۲).

۲۸. بی‌تردید یکی از روش‌های انتخاب برتر در تفکر اسلامی، شور و هم‌اندیشی است که در قرآن بر آن صحه گذارده شد، اما آن‌چه محل تأمل و نقد است یکی آن است که آیا همه چیز را می‌توان به شور گذاشت؟ و دیگر این‌که چه کسانی باید عضو شورا باشند؟ عمل عمر در ابداع یک روش برای انتخاب خلیفه، از هر دو جهت محل انتقاد متشرعان و عقلا است. جالب آن‌که با همهٔ اصرار بر شرعی و عقلانی دانستن روش گزینش خلیفه، هرگز در میان خود اهل سنت الگوی عمل واقع نشد و نظریه پردازان و فیلسوفان سیاسی نیز بدان توجهی نکرده‌اند.

۲۹. طلحه و زبیر نیز همچون دیگر صحابی رسول خدا، در آزمون مال و مقام، چندان سرافراز بیرون نیامدند و در بیعت با علی ؑ دچار تناقض انتخاب حق و دنیا شده و در نهایت به راهی در افتادند که مایهٔ عبرت هر انسانی است.

۳۰. داستان افک در تاریخ خود محل بحث و تأمل است و بدبینی عایشه به علی ؑ که به دشمنی و ستیزه انجامید پیش‌تر به این قضیه برمی‌گردد که برای هر محققی روشن است (ر.ک: علامه سید مرتضی عسگری، نقش عایشه در تاریخ اسلام؛ جعفر مرتضی عاملی، حدیث الافک).

۳۱. مدّعیان خلافت و دشمنان علی ؑ حضرتش را متّهم می‌کردند که در قتل عثمان دست داشته است در حالی‌که علی ؑ تا آخرین لحظات از عثمان حمایت کرد و کشتن او را به صلاح امت اسلام نمی‌دانست.

۳۲. مغیرة بن شعبه که به قول مؤلف از نیرنگ‌بازان و زیرکان عرب است هموست که غلامش فیروز عمر را از پای درآورد (ر.ک: ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۲، ص ۸۳). داستان زندگی مغیره، فرصت‌طلبی و سروری‌جویی او و نیز حضورش در حوادث گوناگون تاریخ صدر اسلام، هر خواننده‌ای را به تردید وا می‌دارد. نقل این جریان از تاریخ طبری سودمند است: که وقتی عثمان خلیفه شد، مغیرة به عبدالرحمان بن عوف به زیرکی گفت: که با این انتخاب، تو حق را برگزیدی! سپس روی به عثمان کرده و گفت: اگر عبدالرحمان با غیر تو بیعت می‌کرد ما راضی نمی‌شدیم! پاسخ عبدالرحمان به او از طینت مغیره خبر می‌دهد که به تندی به او می‌گوید: ای اعور، تو دروغ می‌گویی، اگر من با غیر عثمان بیعت می‌کردم، تو با او بیعت می‌کردی (ر.ک: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۳۴). به راستی وی چرا و چگونه هم‌چنان مورد توجه و احترام معاویة بن ابی سفیان قرار دارد؟

۳۳. عمرو عاص که از زیرکان عرب (دهاة العرب) است به گفتهٔ مؤلف در تحریک مردم علیه عثمان نقش داشته است، اما معاویه که در پی خون‌خواهی عثمان است پناهگاهی برای او و امثال او می‌شود. کنار هم نهادن مجموعه داده‌های تاریخی، رازهایی را آشکار می‌کند که تنها تعصب و جهل مانع دیدن آن است.

۳۴. علی ؑ خود بر داوری غیر ابوموسی ـ که پس از خلع از ولایت کوفه، کینهٔ آن حضرت را به دل داشت ـ پای می‌فشرد و نظر او بر ابن‌عباس یا مالک اشتر بود که مخالفت افرادی چون اشعث بن قیس و دیگران و بهانه‌جویی‌های آنان، علی ؑ را به پذیرش ابوموسی واداشتند (ر.ک: نصر بن مزاحم منقری، وقعة صفین، ص ۴۴۹).

۳۵. تشیع در زمان پیامبر ﷺ توسط آن حضرت پایه‌ریزی شد و کسانی از صحابه بودند که در زمان حیات حضرتش به نام شیعه علی ؑ شناخته می‌شدند (نک: جعفر سبحانی، بحوث فی الملل والنحل، ج ۶، ص ۸۳).

۳۶. برای آگاهی از فلسفه وانگیزهٔ صلح امام حسن ؑ و شرایط قرارداد صلح، ر.ک: کتاب نفیس صلح الحسن نوشته علامه شیخ راضی آل یاسین و یا ترجمه آن صلح امام حسن به قلم آیة الله سید علی خامنه‌ای مراجعه شود.

۳۷. جعل چنین روایاتی که توجیه‌گر عمل حکومت‌گران بود، در عصر امویان سفیانی، امری شایع بود. اصرار امویان مروانی و نیز عباسیان بر «خلیفه» بودن و تلاش در حفظ جریان خلافت، ناقض این حدیث است. یعنی آن‌چه پیش از این به عنوان حق مردم شناخته می‌شد و خلیفگان موظف به ادای آن بودند، به صورت تکلیفی برای آنان درآمد که می‌بایست در مقابل حق حکومت‌گران، نه تکلیفشان بپردازند.

۳۸. بنیانگذار تشیع شخص رسول اکرم ﷺ بود و تشیع از آغاز، عقیدهٔ دینی بوده است و طبق احادیث فراوانی که از اهل سنت در دست داریم، شخص پیامبر ﷺ این نام را بر پیروان علی ؑ گذاشته است (نک: اصل الشیعه واصولها، ص ۱۸۴).

۳۹. مشهور میان متکلمان و محدثان شیعه این است که پیامبر ﷺ و امامان ؑ از هرگونه سهو و نسیانی مصون هستند.

۴۰. شیعه هرگز منکران امامت را مشرک نمی‌داند و کسی را که به توحید و نبوت رسول اکرم ﷺ و معاد اعتقاد دارد، مشمول تمام احکام اسلام می‌داند. (ر.ک: اصل الشیعه واصولها، ص ۲۱۳).

۴۱. برای آگاهی از میزان صحت چنین نسبتی به زید (ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۱۴؛ تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، ج ۲، ص ۶۷۰).

۴۲. برای تحقیق در این زمینه که اصطلاح «رافضه» به چه گروه‌هایی اطلاق شده است و علت نام‌گذاری آن و انگیزه کسانی که این لقب را به شیعیان داده‌اند (ر.ک: بحوث فی الملل والنحل، ج ۷، ص ۳۰۳؛ حسین کریمان، سیره و قیام زید بن علی، ص ۲۰۳؛ تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۶۷۲؛ الغدیر، ج ۳، ص ۷۴).

۴۳. بسیاری از پژوهشگران انتساب مختار به فرقه کیسانیه را رد می‌کنند و تهمت‌های ناروایی را که به او زده‌اند، ساختهٔ دشمنان اهل بیت ؑ می‌دانند. روایات بسیاری در ستایش مختار از اهل بیت وارد شده است (نک: الغدیر، ج ۲، ص ۳۴۳؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۱۰۰).

۴۴. محققان، عبدالله بن سبأ را شخصیت افسانه‌ای و ساخته ذهن دشمنان شیعه می‌دانند (نک: عبدالله سبأ و هویة التشیع، ص ۱۲۹).

۴۵. داستان مشورت پیامبر ﷺ با اسامة بن زید که در کتب تاریخی و تفسیری اهل سنت آمده است چندان با داده‌های تاریخی سازگار نیست، چرا که واقعهٔ افک به گفتهٔ مؤلف در سال ششم هجری و به قولی در سال چهارم هجری رخ داده (ر.ک: مروج الذهب، ج ۱، ص ۵۸۲) که در این زمان اسامه کمتر از دوازده یا ده سال داشته است. مشورت پیامبر ﷺ با نوجوانی در سن پایین آن هم در موضوعی حساس، توجیه‌ناپذیر است.

۴۶. استناد مورخان و محدثان در نقل داستان افک به روایاتی است که همه آنها به خود عایشه برمی‌گردد و در تفسیر فخر رازی ضمن تفسیر آیه افک و بیان شأن نزول آن، هیچ‌گونه اشاره‌ای به اینکه علی ؑ بریره را زده باشد نشده است. و گویا عایشه با نقل داستان افک به این صورت می‌خواهد دشمنی خود نسبت به علی ؑ را توجیه کند و بگوید: علی ؑ با زدن بریره می‌خواست از او بر ضد من اعتراف و اقرار بگیرد (ر.ک: سیرة المصطفی، ص ۴۸۸).

۴۷. برخی شأن نزول آیه را ماریه قبطیه ذکر کرده‌اند (ر.ک: المیزان، ج ۱۵، ص ۱۰۳؛ جعفر مرتضی، حدیث الافک).

۴۸. استناد و اعتماد مؤلف به برخی منابع، گاه وی را به داوری‌های غیرواقعی می‌کشاند چنان‌که دربارهٔ سعید بن جبیر دچار چنین خطایی شده است (برای آشنایی بیشتر، ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۲۳۴؛ قاموس الرجال، ج ۵، ص ۸۵).

۴
روند فتوحات اسلامی

۱۰۲ ـ سیاست فتوحات اسلامی اساساً مبتنی بر نشر و گسترش دین جدید در جهان بود تا جای ادیان پیشین را گرفته، همهٔ مردم را بر محور اعتقاد واحد مبتنی بر یکتاپرستی، عدالت و برابری میان مردم، گرد آورد و از این راه، امنیت و صلح عمومی بر جامعه حاکم شود. خداوند برای این کار عرب را برگزید و از میان آنان پیامبرش را انتخاب کرد تا بار سنگین این رسالت را به دوش گیرد. نخستین چیزی که پیامبر، عرب را بدان فرا خواند جهاد بود و کوشید تا با دعوت به جهاد با نفس، آلودگی‌های جاهلی آنان را بزداید و نفوسی پاک بپرورد تا الگویی در رفتار وعمل باشند. آن‌گاه آنان را به پیکار با ملت‌های همسایه برای گسترش اسلام در دیارشان فرا خواند. او توانست طی بیست سال از زندگانی خود، عرب را از ملتی که در محدوده‌ای تنگ و بسته می‌زیست، به امتی مبدل سازد که در جهانی بیکران، پویش آغاز کند و نیروی پراکندهٔ آنان را که در جنگ‌های داخلی و قبیله‌ای به هدر می‌رفت، به توانی حیرت‌انگیز دگرگون کند تا بدان‌جا که در کمتر از سی سال توانستند با نیروی ایمان به آیین جدید به دو امپراتوری بزرگ آن زمان که در پیش از نامشان در هراس بودند، بتازند. و سرزمین‌هایشان را درنوردند.

پیامبرﷺ، خود با ارسال دسته‌های نظامی به مرزهای شام برای سنجیدن توان نظامی رومیان، سیاست فتح را پیش گرفت وآخرین حرکت حضرت در این زمینه، آماده کردن سپاهی به فرماندهی اسامة بن زید بود. تا آن را به «بلقاء» بفرستد، لیکن آن حضرت، اندکی پیش از حرکت سپاه، رحلت فرمود. ابوبکر پس از رسیدن به خلافت، آن سپاه راگسیل داشت که با غنایمی بازگشت.

پیامبرﷺ به هنگام اعزام سپاهیان و گروه‌های جنگی، بدانان می‌فرمود که هدف از جهاد به دست آوردن غنایم مادی نیست، بلکه مقصود گسترش اسلام و بیان اهداف و خوبی‌های آن از طریق رفتار و کردار مجاهدان است و گاه پیش از حرکتشان می‌گفت: «با مردم درآمیزید و به مدارا رفتار کنید و پیش از فراخوانی آنان به اسلام، حمله نکنید و این که اگر مردم مناطق فتح شده را به عنوان مسلمان نزد من آورید، به مراتب خوشایندتر از آن است که مردان راکشته و زنان و فرزندانشان را به اسارت بیاورید». [1]

فتوحات اسلامی در دوران خلفای راشدین

۱۰۳ ـ ابوبکر پس از آن که آتش عصیانِ کسانی راکه زکات را نپرداختند، فرو نشاند و با مرتدان، کارزار کرد (۱) و اسلام سراسر شبه‌جزیره را فراگرفت، به اجرای سیاست پیامبر اکرمﷺ در مورد گسترش اسلام در خارج از شبه جزیرهٔ عربستان پرداخت. در این راستا لشکر مسلمانان را به دو جبههٔ عراق، به فرماندهی خالد بن ولید، و شام، به فرماندهی ابوعبیدهٔ جراح، اعزام کرد. در این جبهه یزید بن ابوسفیان و برادرش معاویه و شرحبیل بن حسنه و عمرو بن عاص نیز با او همراه بودند. با فتح بخش جنوبی عراق، ابوبکر خالد بن ولید را فرمان داد تا با بخشی از سپاهیان خود برای یاری ابوعبیدهٔ جراح به شام برود و اندکی پس از درگذشت ابوبکر (پس از واقعهٔ یرموک در سال ۱۳ق) شام نیز فتح شد.

۱۰۴ ـ در دورهٔ خلافت عمر بن خطاب (۱۳ ـ ۲۳ق) معاویه با رومیان جنگید و تا عموریه پیش رفت. ناحیهٔ جزیره، ارمنستان و آذربایجان فتح شد و مسلمانان با فرماندهی عیاض بن غنم بر «دربندِ» داغستان واقع بر کرانهٔ دریاچهٔ خزر مسلط شدند. مصر به دست عمرو بن عاص فتح شد و دامنهٔ فتوحات اسلامی در سرزمین‌های ساحلی لیبی (طرابلس و برقه) امتداد یافت. فرماندهی سپاه اسلام را در عراق سعد بن ابی‌وقاص عهده‌دار شد. وی باقی ماندهٔ عراق را پس از نبرد قادسیه (سال ۱۴ق) فتح کرد. در همین نبرد، سپاه ایران شکست خورد و فرماندهٔ آن کشته شد. مسلمانان مرزهای ایران زمین را درنوردیدند، خراسان، اهواز و فارس را فتح کردند. دامنهٔ این فتوحات در جنوب، تا مکران و سند، در شرق، تا سیستان (افغانستان) امتداد یافت.

۱۰۵ ـ در دوران خلافت عثمان (۲۳ ـ ۳۵ق) خراسان، ارمنستان و آذربایجان که پس از شورش‌هایی که درآن‌جا به وقوع پیوسته بود، مجدداً فتح شد و ری، همدان، طبرستان و گرگان نیز به آنها ملحق شدند و بدین ترتیب فتح ایران کامل گشت.

در سرزمین شام و پس از واقعهٔ یرموک تعداد اندکی از دژهای بیزانسی در برخی از مناطق فلسطین و ساحل دریای مدیترانه باقی مانده بود که توسط معاویه بن ابی‌سفیان فتح شد. پیش از آن، عمر بن خطاب او را به جای برادرش زید که بر اثر طاعون «عمواس» در سال ۱۸ق درگذشت، به امارت شام گمارده بود.

معاویه در جبههٔ روم برای ادامهٔ پیکار با رومیان شیوهٔ نبرد تابستانی ـ زمستانی را طراحی کرد و در سال ۲۷ق به قسطنطنیه رسید، آن‌جا را محاصره کرد و در عکّا مرکزی برای ساخت کشتی فراهم کرد. نخستین ناوگان عربی در آن‌جا به وجود آمد که اولین کارش تسلط بر «جزیرهٔ قبرس» و «جزیرهٔ ارواد» بود و در نبرد «ذات الصواری» در سال ۳۴ق ناوگان امپراتوری بیزانس توسط همین ناوگان نابود شد و شرق دریای مدیترانه پس از آن، دریایی عربی شد.

فتوحات اسلامی در مصر به فرماندهی عبدالله بن سعد بن ابی‌سرح که عثمان او را پس از عزل عمرو بن عاص بر آن خطه گماشته

بود، به سمت افریقا گسترش یافت و مسلمانان بر سپاه رومیان به فرماندهی گریگوریوس (Grogorias) پیروز شدند. آنان «سبیطله» را که گرگوریوس آن را پایتخت خود قرار داده بود، تسخیر کردند. پس از این نبرد بود که دروازه‌های مغرب بر مسلمانان گشوده شد.

(۱۰۶) ـ در روزگار خلافت علی بن ابی‌طالب، فتوحات اسلامی متوقف شد، جز رخنه‌ای که در ناحیهٔ سند صورت پذیرفت. این ایستایی به سبب آشوب‌هایی بود که در روزگار او بر پا و منجر به قتل او شد.

فتوحات در دورهٔ امویان

۱۰۷ ـ در عهد معاویة بن ابی‌سفیان (۴۱ ـ ۶۰ق) فتوحات اسلامی هم‌چنان رو به افزایش نهاد و از ناحیهٔ شرق تا ماوراء النهر کشیده شد و بخارا و سرزمین سغد فتح شد.

و از سوی دیگر، مسلمانان در شمال افریقا پیش رفتند و توسط معاویة بن حدیج، امیر افریقا بر «قابس»، «بنزرت» و «سوسه» چیره شدند و آن‌گاه «قفصه» و «قسطنطنیه» به دست عقبة بن نافع فتح شد. در مشرق، خراسان و سیستان پس از خروج از اطاعت مجدداً تسخیر شدند و حملات نیروهای نبرد تابستانی (صوائف) در جبههٔ رومیان نیز هم‌چنان ادامه یافت. حملات دریایی بر جزایر «سیسیل» و «رودس» پی در پی صورت گرفت. همین حملات بود که زمینه را برای تسلط بر این جزایر آماده کرد. در سال ۴۸ق معاویه گروهی را برای کسب اطلاعات به اطراف قسطنطنیه فرستاد تا از موقعیت خط دفاعی بیزانسی‌ها در اطراف پایتخت (قسطنطنیه) با خبر شود. در سال ۵۲ق معاویه برای نبرد با مدافعان این شهر سپاهی به فرماندهی فرزندش یزید فرستاد و سفیان بن عوف ازدی، فرماندهٔ دریایی را نیز با او همراه کرد. هم‌چنین برای تقویت روحی سپاهیان، ابوایوب انصاری صحابی معروف را با آنان فرستاد که پس از هفت سال محاصرهٔ قسطنطنیه بازگشتند. در طول دوران محاصره، ابوایوب درگذشت و او را نزدیک باروهای قسطنطنیه به خاک سپردند.

۱۰۸ ـ در دوران خلافت یزید بن معاویه (۶۰ ـ ۶۴ق) فتوحات به پیش‌روی عقبة بن نافع در افریقا و رسیدن او به اقیانوس اطلس و جنگیدن مسلمانان با مدافعان خوارزم (از مناطق ماوراء النهر) محدود شد. بیشتر ایام خلافت یزید به مبارزه با حسین بن علی بن ابی‌طالب که به شهادت او انجامید و عبدالله بن زبیر که پس از شهادت حسین مدعی خلافت شد، گذشت.

۱۰۹ ـ فتوحات اسلامی در دوران خلافت عبدالملک بن مروان (۶۴ ـ ۸۶ق) به استثنای برخی پیش‌روی‌ها در شهرهای بین‌النهرین، در مرزهای سابق خود متوقف ماند و علت آن نیز درگیر بودن عبدالملک به قیام ابن زبیر و سرکوبی قیام‌ها و آشوب‌های شیعه و خوارج بود. این آشوب‌ها عبدالملک را ناچار کرد که برای جلوگیری از حملهٔ رومیان به مرزهای اسلامی با دادن اموالی با رومیان مصالحه کند.

۱۱۰ ـ در دوران ولید بن عبدالملک (۸۶ ـ ۹۶ق) فتوحات اسلامی گسترشی روزافزون یافت. مسلمة بن عبدالملک، برادر خلیفه وارد آذربایجان شد و تعدادی از دژها و قلعه‌های آن دیار را فتح کرد. در ماوراء النهر فتوحاتی به دست قتیبة بن مسلم انجام شد، بخارا، سمرقند، چاچ، فرغانه و کاشان تسخیر شدند و فتوحات او تا دلتای رود جیحون گسترش یافت. در افریقا نیز موسی بن نصیر امیر آن دیار تا فتح مراکش پیش رفت و در سال ۸۶ق نیروی دریایی را به فرماندهی عیاش بن آشیل، برای جنگ سیسیل گسیل داشت که با غنایمی بازگشت. هم‌چنین موسی سپاهی به فرماندهی غلام خود طارق بن زیاد مهیا کرد که در سال ۹۳ق از دریا گذشتند و به اندلس رفتند و در نبردی که در «شذونه» رخ داد بر رودریک پادشاه گوت‌ها پیروز شدند. پس از این موسی بن نصیر به وی ملحق شد و با او در فتح برخی از مناطق اسپانیا مشارکت کرد. آن‌گاه خلیفه، آن دو را به دمشق فرا خواند. آنان بازگشتند و دیگر از سرنوشت آنان خبری به دست نیامد. [در مناطق شرقی] محمد بن قاسم ثقفی نیز در هند پیش‌روی کرد و بسیاری از قلعه‌ها و شهرهای آن را فتح کرد.

۱۱۱ ـ در دوران سلیمان بن عبدالملک (۹۶ ـ ۹۹ق) قتیبة بن مسلم از مرز چین گذشت و شهر کاشغر را فتح کرد. در سرزمین اندلس، عبدالعزیز بن موسی ـ که به جای پدر به امارت رسیده بود ـ در اسپانیا نفوذ کرد و بخشی از نواحی و مناطق آن سرزمین را گشود.

امیرخراسان یزید بن مهلب نیز گرگان، قهستان و طبرستان را فتح کرد. سلیمان گروهی را به فرماندهی عمر بن هبیره برای نیروی دریایی و گروهی دیگر را برای جنگ زمینی به فرماندهی برادرش مسلمة تجهیز کرد و آنان قسطنطنیه را از طریق خشکی و دریا محاصره کردند که پس از به خلافت رسیدن عمر بن عبدالعزیز به فرمان او بازگشتند.

۱۱۲ ـ در دوران عمر بن عبدالعزیز (۹۹ ـ ۱۰۱ق) مسلمانان به فرماندهی سمح بن مالک امیر اندلس از کوه‌های پیرنه گذشتند و به سرزمین گل‌ها (فرانسه) سرازیر شده «ناربون» و «تولوز» را تسخیر کردند. اما به دلیل کوتاهی دوران خلافت عمر بن عبدالعزیز فتوحات اسلامی گسترش نیافت.

۱۱۳ ـ در دوران یزید بن عبدالملک (۱۰۱ ـ ۱۰۵ق) مسلمانان به فرماندهی عنبسة بن سحیم امیر اندلس، در سرزمین گل‌ها و تا قسمت علیای رود رُن پیش رفتند و ناوگان اسلامی در مغرب حملاتی را بر

جزایر سیسیل و ساردنی آغازید.

۱۱۴ ـ در دوران خلافت هشام بن عبدالملک (۱۰۵ ـ ۱۲۵ق) روند فتوحات اسلامی به اوج خود رسید. بدین ترتیب که اسد بن عبدالله قسری امیر خراسان، به سغد و ترکستان حمله برد و حجاج بن عبدالملک بن مروان به سرزمین خزر و ارمنستان و سرزمین لان لشکر کشید و بر مردم آن سامان، جزیه وضع کرد. جراح حکمی، امیر ارمنستان جنگ با سرزمین خزر را ادامه داد و هنگامی که در سال ۱۱۲ق شهید شد مروان بن محمد به امارت نشست و سرزمین‌های اطراف دریای خزر را فتح و حکومت اسلامی را در آن خطه استوار کرد.[۲] در نواحی سند جنید بن عبدالرحمان مرّی ضمن پیش‌روی تعدادی از شهرهای آن خطه را فتح کرد. پس از آن این فتوحات تا دوران غزنویان در اواخر قرن چهارم و پنجم هجری متوقف ماند.

عبدالرحمان غافقی امیر اندلس، به جنوب فرانسه یورش برد و بر شهر «بوردو» چیره شد و سپس به طرف شمال فرانسه رفت و بین شهرهای «تور» و «پواتیه» با «شارل مارتل» طی نبردی سهمگین که در سال (۱۱۴ق ۷۳۲ م.) میان طرفین رخ داد عبدالرحمان کشته شد، سپاهش شکست خورد و بسیاری از مسلمانان از پای درآمدند تا آن‌جا که به این نبرد نام «بلاط الشهداء» داده شد. سبب این شکست، آن بود که سپاهیان مسلمان به حفظ غنایمی که به دست آورده بودند، پرداخته، از جنگ غافل شدند. عبدالملک بن قطن به جای عبدالرحمان به امارت اندلس رسید و با مدافعان «باسک» جنگید.

در شمال افریقا، عبیدالله بن حبحاب امیر اندلس، سپاهی به فرماندهی حبیب بن ابی‌عبیدهٔ فهری گسیل داشت و او سرزمین «سوس» را فتح کرد و با مدافعان سرزمین سودان (سنگال) جنگید. در دریای مدیترانه ناوگان اسلامی به فرماندهی حسّان بن محمد بن ابی‌بکر به جزیرهٔ «ساردنی» و «کرس» حمله بردند و ناوگان دیگری به فرماندهی حبیب بن ابی‌عبیدهٔ فهری ـ در حالی که فرزندش عبدالرحمان با او بود ـ در سال ۱۲۲ق آهنگ جزیرهٔ سیسیل کرد و در نبردی ناوگان امپراتوری بیزانس را شکست داد. قصد حبیب آن بود که هم‌چنان به فتوحات خود ادامه دهد تا بر کل جزیره مسلط شود اما قیام بربرها به رهبری «میسرهٔ مطغری» او را ناچار به بازگشت کرد. در جبههٔ روم نیز همانند دوران خلفای پیشین نبردهای تابستانه و زمستانه ادامه یافت.

۱۱۵ ـ با مرگ هشام بن عبدالملک، نخستین دورهٔ حکومت مروانیان به پایان رسید. در این دوره دامنهٔ نفوذ دولت اسلامی از اسپانیا و اقیانوس اطلس و مغرب دور تا سرزمین‌های هندوچین و از دریای خزر و ارمنستان تا اقیانوس هند گسترش یافت. خلفای اموی مرزهای سرزمین‌های فتح شده را آغازی برای فتوحات پایان‌ناپذیر خود می‌دانستند تا زمانی که جهاد برای گسترش اسلام بر مسلمانان واجب و غنایم انگیزه‌ای برای گسیل مجاهدان به میدان جنگ و ادامهٔ جهاد تلقی می‌شد.

۱۱۶ ـ پس از هشام بن عبدالملک دومین و آخرین دورهٔ مروانیان آغاز و در آن فتوحات اسلامی متوقف می‌شود. در این دوره چهار خلیفه : ولید بن یزید بن عبدالملک، یزید بن ولید بن عبدالملک (ملقب به ناقص) برادرش ابراهیم و مروان بن محمد بن مروان بن حکم حکومت کردند که مدت خلافتشان تنها شش سال بود.

سه نفر نخست فقط چند ماه خلافت کردند و در باقی ایام، مروان خلیفه بود (۱۲۷ ـ ۱۳۲ق) وی نیز این مدت را به سرکوبی قیام‌های داخلی و آشوب‌هایی هزینه کرد که از هر سو او را احاطه کرده بودند و با تمام شجاعت و بردباری که داشت موفق به نابودی آنها نشد. او سرانجام توسط عباسیان به قتل رسید و با مرگ وی دولت امویان به پایان رسید و طومار آن که در سایه‌اش اسلام در بخش وسیعی از کرهٔ زمین گسترش یافته بود، درهم پیچیده شد.

پی نوشت‌ها:

۱. اُسد الغابه، ج ۱، ص ۴۶۴.

۲. مروان بن محمد چهارده سال امیر ارمنستان و آذربایجان بود (۱۱۴ ـ ۱۲۷ق) او طی این مدت در سرزمین خزر و پیرامون رود ولگا پیش رفت و در پی آن بود تا راهی به اروپا بگشاید. وی در سال ۱۲۷ق بازگشت تا خلافت را به دست گیرد. ولی با کشته شدنش همهٔ برنامه‌ها و طرحهایش متوقف ماند و این امر برای خزر فرصتی فراهم آورد تا در سال ۱۳۴ق به دولت اسلامی حمله کند و دژها و قلعه‌های مسلمانان را که برای حمایت از مرزهای اسلامی ایجاد کرده بودند ویران کند. بدتر از آن، این که سرزمین خزر از سال ۱۴۲ق به یهودیت گرایش پیدا کرد و یهودیان فعلی روسیه از نسل آنان است.

یادداشت‌ها:

۱. شکی نیست که پس از رحلت پیامبر ﷺ گروهی مرتد شده و ادعای نبوت کردند و برخی از قبایل نیز از پرداخت زکات امتناع ورزیدند، ولی نکته‌ای که نباید از نظر دور داشت این است که در میان کسانی که مرتد شناخته شدند افرادی بودند که ابوبکر را به عنوان خلیفه رسمی نمی‌شناختند و خلافت را حق علی ﷺ می‌دانستند و در شمار مرتدین مالک بن نویره را یاد می‌کنند که خالد بن ولید به دلیل مسائل شخصی و انگیزه‌های پست اخلاقی وی را متهم کرد و بی‌رحمانه کشت (نک: تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۵؛ کتاب الرده، ص ۱۷۶).

۵
قیام‌ها در دوران امویان

۱۱۷ـ در دوران بنی‌امیه، قیام‌هایی در مسیر تاریخ اسلامی، رخ داد که مهم‌ترین آنها عبارت بود از: قیام‌هایی برای دست‌یابی به خلافت، قیام‌های شیعه، شورش‌های خوارج، حرکت‌های مرجئه و تمرّد والیان و کارگزاران دولت.

این قیام‌ها در عراق، خراسان، حجاز، یمن و شمال افریقا به وقوع پیوست و برای سرکوبی آنها حکامی گماشته شدند که شدیدترین شیوه‌های سرکوبگرانه را به کار گرفتند؛ معروف‌ترین این حکام عبارتند از: زیاد بن ابیه، پسرش عبیدالله بن زیاد، حجاج بن یوسف ثقفی، یوسف بن عمر ثقفی، یزید بن ابی‌مسلم ثقفی و قرة بن شریک و با سرکوبی این قیام‌ها حکومت امویان در آن مناطق استوار شد و ثبات و امنیت تا مدتی پای گرفت، اما نه برای همیشه؛ همین قیام‌ها که در روزگار آخرین خلیفگان اموی رخ داد از اسباب و موجبات زوال دولت امویان شد.

نخست: قیام‌هایی برای دست‌یابی خلافت

۱ ـ حسین بن علی بن ابی‌طالب (۶۰ ـ ۶۱هـ.)

هنگامی که حسن بن علی به نفع معاویة بن ابی‌سفیان، از خلافت کناره‌گیری کرد، از جمله شروط وی آن بود که پس از معاویه منصب خلافت را عهده‌دار شود، لیکن ده سال پیش از مرگ معاویه رحلت کرد در نتیجه آن شرط از میان رفت. معاویه پیش از مرگش، یزید را جانشین خود قرار داد. چون اهل کوفه از این مسئله باخبر شدند، در خانهٔ سلیمان بن صرد خزاعی اجتماع کردند و به حسین نامه نوشتند و از او خواستند که نزدشان آمده تا با او به عنوان خلیفه بیعت کنند. عبدالله بن عباس از این مطلب باخبر شد و به حسین سفارش کرد که خواستهٔ آنان را اجابت نکند و او را از اهل کوفه برحذر داشت، زیرا پدر حسین در میان آنان کشته شده بود و پس از آن برادرش، حسن را واگذاشتند و ناچارش کردند که به نفع معاویه از خلافت کناره‌گیری کند. دیگران نیز به او چنین سفارش کردند. در این میان تنها یک تن بود که وی را به پذیرش دعوت کوفیان تشویق و ترغیب می‌کرد و او عبدالله بن زبیر بود که خود داعیهٔ خلافت داشت و با بودن حسین در حجاز، از دعوت خود طرفی نمی‌بست، از این‌رو می‌خواست وی را از آن خطه دور کرده، تا زمینه برای خودش فراهم شود[۱].

حسین ابتدا پسرعموی خود، مسلم بن عقیل بن ابی‌طالب را به کوفه فرستاد تا صحت آن‌چه را که به ایشان نوشته‌اند بیازماید. مسلم از کوفه به او نام نوشت و خبر داد که هیجده هزار تن از اهالی کوفه با او بیعت کرده‌اند. به دنبال آن حسین آهنگ کوفه کرد. در این سفر خانواده، فرزندان و تعدادی از یارانش نیز او را همراهی کردند.

چون یزید بن معاویه از حرکت حسین به سوی کوفه آگاه شد، نعمان بن بشیر را از امارت آن‌جا عزل و به‌جایش عبیدالله بن زیاد را نصب کرد. عبیدالله جاسوسانی را برای یافتن مسلم گماشت و توانست او را دست‌گیر کرده، همراه هانی بن عروه ـ که مسلم را پنهان کرده بود ـ بکشد. حسین در راه بود و از سرنوشت سفیر خود و آن‌چه بر او رفته بود، بی‌خبر بود(۱) که در اول ماه محرم سال ۶۱ق به سرزمینی رسید که «طفّ» خوانده می‌شد و در بخشی از آن که کربلا نامیده می‌شد، فرود آمد، اما هیچ‌یک از دعوت کنندگان و کسانی که وعدهٔ یاری دادند و آمدنش را لازم می‌دانستند، را نیافت.

عبیدالله بن زیاد برای مقابله با حسین سپاهی به فرماندهی شمر بن ذی‌الجوشن فرستاد و چندی بعد سپاه دیگری به فرماندهی عمر بن سعد بن ابی‌وقاص برای تقویت شمر، گسیل داشت. عبیدالله بن زیاد به عمر بن سعد به شرط پیکار با حسین، وعدهٔ حکومت ری را داده بود و او نیز به طمع دست یافتن به حکم‌رانی ری به این جنگ تن درداد. هنگامی که دو گروه روبه‌رو شدند، شمر از حسین خواست تا ایشان را نزد ابن‌زیاد ببرد تا او درباره‌اش داوری کند. وی حکمیت ابن‌زیاد را نپذیرفت، اما حاضر شد اورا نزد یزید بن معاویه ببرند، که شمر زیربار این درخواست نرفت.(۲) سرانجام دو گروه در جنگی نابرابر، به مصاف یک‌دیگر رفتند که طی آن، حسین و جمع بسیاری از خاندانش کشته شدند و تنها دو تن از پسران او زنده ماندند که یکی از آنها علی اصغر بود و بعد به زین‌العابدین، علی بن الحسین معروف شد.(۳) و از یارانش که شصت تن بودند تنها دو تن به سلامت ماندند.[۲]

۱۱۸ ـ مسلماً کشتن حسین صفحهٔ سیاهی در تاریخ بنی‌امیه گشود و دشمنی میان بنی‌امیه وبنی‌هاشم را عمیق‌تر کرد و اختلاف میان شیعه و اهل سنت راگسترش داد. جلوه‌های این فاجعه در تاریخ و ادبیات و شعر ظاهر شد و حتی به حدیث نیز راه یافت، احادیثی دروغین جعل شد و به پیامبرﷺ نسبت داده شد با مضامینی در ستایش و مدح فرقه‌ای و نکوهش و قدح فرقه‌ای دیگر.

۱۱۹ ـ از پی‌آمدهای واقعهٔ کربلا آن بود که صفوف شیعیان متحد شد و در دل و جانشان آتش انتقام خونِ حسین، شعله‌ور گشت، هم‌چنان که فاجعهٔ کربلا روح شیعه‌گری را برانگیخت. این مسئله که در آغاز، سیاسی بود بعدها جنبهٔ دینی و اعتقادی به خود گرفت.

تشیع در میان پارسیان گسترش یافت، چراکه با حسین خویشاوندی سببی داشتند، بدین جهت که شهربانو، همسر امام، دختر یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی و مادر زین‌العابدین، علی بن الحسین بود که نسل امام حسین از او به وجود آمدند.[۳] از این رو آنان معتقد بودند که حسین و فرزندانش در امر خلافت، از برادرش حسن که به

نفع معاویه کناره گیری کرد، سزاوارترند، (۴) چراکه ایشان شریف‌ترین دین عربی و پاکیزه‌ترین خون پارسی را یکجا دارند. مهیار دیلمی، شاعر مسلمان پارسی‌نژاد، از این پدیده چنین یاد می‌کند:

«بزرگی و شوکت را از بهترین پدر و دین را از بهترین پیامبر کسب کرده‌ام. سرافرازی و فخر را تماماً در خود دارم؛ یعنی عظمت پارسیان و دین عرب را».

۲ ـ عبدالله بن زبیر (۶۱ ـ ۷۳ق)

ابن‌زبیر، پس از قتل حسین فرصت را برای تحقق اهداف سیاسی خود مساعد دید و با شعار خون‌خواهی حسین مدعی خلافت شد و مردم حجاز و مصر با او بیعت کردند.

یزید بن معاویه سپاهی به فرماندهی مسلم بن عقبه مرّی، به سوی او گسیل داشت. هنگامی که مسلم به مدینه رسید، مردم شهر را برای بیعت با یزید فرا خواند، لیکن آنان از بیعت کردن خودداری ورزیدند و مسلم در نبردی هولناک در نزدیکی مدینه که به «واقعهٔ حرّه» معروف شد، آنان را شکست داد و با زور وارد مدینه شد و مردم را قتل عام و خون، مال و ناموس اهالی را بر لشکریان خود مباح کرد. او بسیاری از اشراف مدینه راکشت و با زور برای یزید بیعت گرفت. آن‌گاه برای جنگ با ابن‌زبیر، راهی مکه شد، اما در راه، مرگ، او را در ربود و حصین بن نمیر فرماندهی سپاه را به دست گرفت. او نیز هنگامی که به مکه رسید، از مرگ یزید بن معاویه با خبر شد و به شام بازگشت.

با مرگ یزید، مردم عراق از حکومت امویان برگشتند و عبیدالله بن زیاد را از خود راندند و او به مروان بن حکم که پس از کناره گیری معاویهٔ دوم، مدعی خلافت شد، پیوست. مردم عراق عبدالله بن زبیر را فرا خوانده، اطاعتش را پذیرفتند. وی برادرش، مصعب را در سال ۶۷ق به عنوان امیر به سوی آنان فرستاد. هنگامی که عبدالملک بن مروان به خلافت رسید، برای پیکار با مصعب و درآوردن عراق از چنگ او، در رأس سپاهی گران به سویش روان شد و مصعب نیز به رویارویی با او شتافت. دو گروه در نزدیکی «دیر الجاثلیق» با یک‌دیگر پیکار کردند که به کشته شدن مصعب درسال ۷۱ق انجامید و عراق ضمیمهٔ دولت امویان شد. آن‌گاه عبدالملک بن مروان لشکری به فرماندهی حجاج بن یوسف ثقفی به مکه اعزام کرد. حجاج با ابن‌زبیر جنگید و او را در کعبه محاصره کرد. ابن‌زبیر بر اثر اصابت سنگ‌هایی که با منجنیق به سمت کعبه پرتاب می‌شد، کشته شد و حجاج سرش را برید و آن را نزد عبدالملک فرستاد. (سال ۷۳ ق) بدین ترتیب عبدالملک بر حجاز تسلط کامل یافت و حجاج را به پاداش این خدمت، بر امارت عراق و ناحیهٔ شرق گماشت.

۳ ـ مروان بن حکم (۶۴ ـ ۶۴ق)

پس از کناره گیری معاویهٔ بن یزید از خلافت، مروان بن حکم که درآن هنگام بزرگ امویان به شمار می‌رفت، دست به کار و مدعی خلافت شد. حسّان بن بحدل بن مالک کلبی، رهبر قبیلهٔ قدرتمند «کلب» یمنی با او بیعت کرد.[۴] مردم اردن نیز با او بیعت کردند، لیکن ضحاک بن قیس فهری، رهبر قیسیان شام، از بیعت با او خودداری ورزید و به نفع عبدالله بن زبیر به تبلیغ پرداخت و مردم را به بیعت با او فرا خواند. این بود که مروان به همراهی کلبیان، به سوی ضحاک، که در «مرج راهط» بود، حرکت کرد، با او جنگید و بر او پیروز شد. این جنگ با شکست قیسیان و کشته شدن ضحاک (۶۴ق) پایان یافت و بدین سان و گرفتن بیعت به سود مروان به انجام رسید. این جنگ، کینه و دشمنی میان یمنیان و قیسیان را ریشه‌دار کرد و موجب نبردهایی هولناک گشت که هر یک به «ایام العرب» معروف شدند.[۵]

۴ ـ عمرو بن اشدق

نامش عمرو بن سعید بن عاص، ملقب به اشدق[۶] بود. هنگامی که مروان بن حکم به خلافت رسید، اشدق را پس از فرزندش عبدالملک، ولیعهد قرار داد و پس از آن که عبدالملک در سال ۶۴ق خلیفه شد، عمرو از او خواست فرمان ولایت‌عهدی‌اش را تجدید کند، اما عبدالملک خواسته‌اش را اجابت نکرد. به همین سبب وقتی که عبدالملک در سال ۷۰ق برای کارزار با مصعب بن زبیر و درآوردن عراق از چنگ مصعب، حرکت کرد، عمرو در دمشق سنگر گرفت و دروازه‌های شهر را بست و چون که عبدالملک پس از پیروزی بر مصعب و به دست آوردن عراق، به دمشق بازگشت، دروازه‌های آن را بسته دید. پس ترفندی اندیشید و حیله‌ای به کار برد تا آن که عمرو دروازه‌ها را بر او گشود و او وارد دمشق شد و نسبت به عمرو اظهار محبت و دوستی کرد، ولی کینهٔ او را به دل گرفت و به منظور نیرنگ زدن به او طرحی ریخت. از این رو پس از چند روز عمرو را فرا خواند، او نیز همراه با مردان مسلح نزد خلیفه آمد، اما عبدالملک به آنان اجازه نداد که همراه عمرو وارد شوند. عمرو به تنهایی داخل شد و هنگامی که در مجلس آرام گرفت، عبدالملک به سوی او رفت و با دستان خود سر عمرو را برید و دستور داد آن را همراه با کیسه‌های زر به طرف همراهیان مسلح عمرو که در بیرون منتظر بودند پرتاب کنند. آنان نیز کیسه‌ها را برداشته و از آن‌جا رفتند.[۷] گفته می‌شود که عبدالملک بعدها آن پول‌ها را از آنان پس گرفت و به بیت‌المال بازگرداند.[۸]

۵ ـ زید بن علی زین العابدین

زید به دلیل شنیدن سخنی از هشام بن عبدالملک خلیفهٔ اموی و ناراحت شدن از او، در سال ۱۲۱ ق خروج خود را علیه آن دولت اعلام کرد و راهی عراق شد و مردم کوفه نیز با او بیعت کردند. هنگامی که این ماجرا به گوش یوسف بن عمر ثقفی رسید رهسپار جنگ با او شد، اما

بیعت‌کنندگان، زید را رها کرده، او را تنها گذاشتند. او نیز با تعداد کمی از یاران خود جنگید و در صحنهٔ نبرد کشته شد.[۹]

۶ ـ عبدالله بن معاویه

نامش عبدالله بن معاویة بن عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب است. در سال ۱۲۷ق به کوفه آمد. مردم کوفه او را تشویق کردند که مدعی خلافت شود و مردم با او دست بیعت دادند و باقی‌ماندگان زیدیّه به او پیوستند. عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز، فرماندار کوفه، با او پیکار کرد و او را شکست داد. عبدالله نیز به فارس رفت و بر آن‌جا مسلط شد و مردم آن خطه با او هم‌پیمان شدند. سپس قصد خراسان کرد. ابومسلم خراسانی در آن هنگام بر خراسان چیره بود و در آن‌جا مردم را برای بیعت با «الرضا من آل محمد» دعوت می‌کرد. عبدالله دل خوش کرده بود که شاید مقصود از چنین کسی خود او باشد و چون ابومسلم از پندار عبدالله باخبر شد او را دستگیر کرد و کشت.[۱۰]

دوم: قیام‌های شیعی

توّابین

آنان شیعیانی از کوفه بودند که حسین بن علی﵇ را بدانجا دعوت کرده تا با او بیعت کنند و به یاری‌اش بشتابند. اما هنگامی که امام بدانسوی آمد، آنان کناره گرفتند، سپس به نافرمانی وگناه خویش واقف شده و آشکارا توبه خویش بازگفتند و به خون‌خواهی حسین پیمان بستند. بدین جهت به توابین خوانده شدند. به سال ۶۴به طلب خون حسین به رهبری سلیمان بن صُرد [خزاعی] قیام کردند. عبیدالله بن زیاد ـ امیر عراق ـبه سال ۶۵در عین الورد، به مبارزه با آنان پرداخت و غالب شد و رهبرشان ـابن صرد ـرا به قتل رساند.[۱۱] وقتی مختار ثقفی به ادعای تشیّع و طلب خون حسین و انتقام او، به عراق آمد توابین بدو پیوستند، و عبدالملک بن مروان سپاهی به فرماندهی عبیدالله ابن زیاد ـکه بعد از مرگ یزید بن معاویه از بصره، به شام گریخته بود ـبه مبارزه با آنان فرستاد و به نزدیکی (نهر الخازر) ستیزی بین آنها درگرفت که عبیدالله درآن کارزار کشته شد. هنگامی که مصعب بن زبیر از طرف برادرش عبدالله، متولی امارت عراق شد، به جنگ مختار روی کرد و در درگیری سال ۶۷، نزدیکی شهر المذار ـبین واسط و بصره ـمختار و همراهان وی راکشت.[۱۲]

سوم: قیام‌های خوارج

۱۲۱ ـخوارج در دوران خلافت امویان، قیام‌های بسیار برانگیختند، به این صورت که تا آتش قیامی فرو می‌نشست، آتش قیامی دیگر شعله می‌گرفت. این قیام‌ها تنها به مناطق شرق محدود نشد. بلکه به شمال افریقا واندلس هم کشیده شد. همهٔ این قیام‌ها با سرکوبی و کشته‌شدن رهبران آنها، به پایان رسیدند. ما در این‌جا مهم‌ترین این قیام‌ها و خاستگاه آنهارا در دوران خلفای اموی و در دورهٔ عبدالله بن زبیر، نقل می‌کنیم.

۱ ـ در دوران معاویة بن ابی‌سفیان

خوارج در مناطق زیر قیام کردند:

کوفه

خوارج در سال ۴۳ق به رهبری «مستورد بن عُلّفه» در سال ۵۲ق به رهبری «خراش عجلی» و در سال ۵۸ق به رهبری عروة بن ادیّه در کوفه سر به شورش برداشتند.

بصره

در سال ۴۵ق به رهبری «یزید بن مالک باهلی» معروف به «خطیم باهلی» و «سهم بن خالد هجیمی» قیام کردند.

اهواز

آنان در سال ۵۹ق به رهبری «مرداس بن حدیر» به پا خواستند.

۲ ـ دوران عبد الله بن زبیر

خوارج در آغاز به عبدالله بن زبیر پیوسته و با او به پیکار امویان رفتند، اما چون دانستند که او با نظر و رأیشان در مورد عثمان و علی مخالف است، از او جدا شده و با او جنگیدند. آنان در اهواز گردآمده و به رهبری نافع بن ازرق، علیه ابن‌زبیر اعلام شورش کردند؛ از این رو مصعب بن زبیر، فرماندار عراق، سپاهی به فرماندهی مهلّب بن ابی‌صفره به جنگ آنان فرستاد و در نبردی که کنار رود «دجیل» در سال ۶۵ق میان دو گروه رخ داد، رهبرشان نافع، کشته شد و زبیر بن ماحوز رهبری آنان را به عهده گرفت و به سال ۶۸ق در ری قیام خود را اعلام و اصفهان را محاصره کرد. والی اصفهان، عتّاب بن ورقاء با او جنگید و طی نبردی ابن ماحوز راکشت. آن‌گاه قطری بن فجائة به جای ابن ماحوز به رهبری خوارج برگزیده شد.[۱۳]

۳ ـ دوران عبدالملک بن مروان

بحرین

در سال ۷۳ق قیامی به رهبری عبدالله بن قیس، معروف به ابوفدیک صورت گرفت. مغیرة بن مهلّب بن ابی‌صفره آنان را پس از نبردی که به قتل ابوفدیک انجامید، از آن‌جا بیرون راند.[۱۴]

جزیره

خوارج به رهبری صالح بن مسرّح و همراهی شبیب بن یزید شیبانی و برادرش، مصّاد، در سال ۷۶ه، قیام کردند. محمد بن مروان، فرماندار ناحیهٔ جزیره، سپاهی به سوی آنان روانه کرد. در نبردی که میان طرفین رخ داد، صالح کشته شد و پس از او با شبیب به عنوان رهبر خوارج بیعت شد. شبیب هم‌چنان قیام را پی گرفت تا وارد کوفه شد و سپاهی راکه حجاج به فرماندهی عبدالرحمان بن محمد بن

اشعث فرستاده بود، شکست داد. آن‌گاه به سوی اهواز رفت، حجاج سپاهی به فرماندهی سفیان بن أبرد، برای نبرد با او گسیل داشت. هنگامی که شبیب از پلی بر رود دجیل می‌گذشت، اسبش رمید و او در آب افتاد و غرق شد (سال ۷۷ق).[۱۵]

طبرستان

خوارج در سال ۷۷ق به رهبری «قطری بن فجائة» به پا خاستند. حجاج سپاهی به فرماندهی سفیان بن ابرد، به سویشان اعزام کرد. سفیان با آنان جنگید تا این که یاران قطری از گِردش پراکنده شدند و او نیز در یکی از دره‌ها سقوط کرد و یکی از مردان قوی‌هیکل طبرستانی او را از پا درآورد و آن‌گاه سرش را نزد حجاج فرستادند.[۱۶]

۴ ـ دوران عمر بن عبدالعزیز

خوارج به دوران خلافت ولید بن عبدالملک و برادرش سلیمان، آرام بودند و هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید، در جوخی (بین خانقین و اهواز) یکی از خوارج به نام بسطام یشکری، ملقب به شوذب قیام کرد و هشتاد تن از سواران ربیعه به گردش جمع شدند. عمر از فرماندار عراق خواست تا دو تن از آنان را برای مناظره به نزدش بفرستد. بسطام نیز دو تن از مردان تیزهوش خود را برگزید و نزد عمر فرستاد. در مناظره، عمر بر آن دو پیروز شد و دلایلش را قوی‌تر نمود. آن دو از خلیفه خواسته تا نزد شوذب برگردند و او را از نتیجهٔ مناظره باخبر سازند، اما اندکی بعد عمر درگذشت.[۱۷]

۵ ـ دوران یزید بن عبدالملک

پس از مرگ عمر بن عبدالعزیز، فرماندار کوفه لشکری برای جنگ با شوذب و یارانش گسیل داشت، اما آنان این لشکر را به عقب راندند و هنگامی که مسلمة بن عبدالملک در سال ۱۰۱ق به امارت عراق منصوب شد، سپاهی به فرماندهی سعید حرشی به سوی آنان اعزام داشت. شوذب چون دریافت که توان مقابله با این سپاه را ندارد به یارانش گفت: هر کسی که خواستار شهادت است، اینک شهادت به سراغ او آمده است و هر کس که خواستار دنیاست، دنیا از او رویگردان شده است.

آنان نیام‌های شمشیر خود را شکستند و به سپاه سعید حمله‌ور شدند و در آن نبرد همگی از پای درآمدند.[۱۸]

بحرین

خوارج در سال ۱۰۵ق به رهبری مسعود بن ابی‌زینب عبدی قیام کردند و امیر بحرین، اشعث بن عبدالله بن جارود را از آن‌جا بیرون راندند. آن‌گاه به سوی یمامه به حرکت درآمدند. سفیان بن عمرو عُقیلی، فرماندار یمامه، برای جنگ با آنان بسیج شد و در نبردی که میان طرفین درگرفت، مسعود و هلال بن مدلج ـ که پس از او رهبری خوارج را به عهده گرفته بود ـ کشته شدند. گفته می‌شود که مسعود نوزده سال بر بحرین و یمامه سلطه داشت تا آن‌که سفیان بن عمرو عقیلی او را کشت.[۱۹]

موصل

خوارج به رهبری مصعب بن محمد والبی به پا خاستند و خالد قسری، فرماندار عراق، در سال ۱۰۵ق سپاهی به سوی آنان اعزام کرد. در نبردی که میان طرفین رخ داد، مصعب و بسیاری از یارانش کشته شدند.[۲۰]

۶ ـ دوران هشام بن عبدالملک

در اهواز

قیام خوارج به رهبری صحاری بن شبیب بن یزید شیبانی در سال ۱۱۹ق صورت گرفت. صحاری در نبردی که میان او و سپاهی که خالد قسری فرماندار عراق اعزام کرده بود، کشته شد.[۲۱]

ناحیهٔ جزیره

قیام خوارج به رهبری بهلول بن بشر شیبانی ملقب به کشاره در سال ۱۱۹ق شکل گرفت و او در همان سال کشته شد.

مغرب دور

خوارج در سال ۱۱۶ و ۱۲۲ق براثر ستم‌گری کارگزاران عبیدالله بن حبحاب امیر افریقا، علیه او قیام کردند.[۲۲]

اندلس

در سال ۱۲۴ق خوارج بر عبدالملک بن قطن امیر اندلس، شوریدند ولی بلج بن بشر قشیری قیام آنان را سرکوب کرد.[۲۳]

۷ ـ دوران مروان بن محمد

پس از هشام بن عبدالملک سه تن به خلافت رسید: ولید بن یزید بن عبدالملک، یزید بن ولید بن عبدالملک و برادرش ابراهیم که جمعاً شش ماه خلافت کردند. پس از ابراهیم، مروان بن محمد بن مروان بن حکم خلیفه شد و در دوران او قیام‌های خوارج فزونی گرفت که به شرح زیر بدان اشاره می‌شود:

ناحیهٔ جزیره

خوارج در سال ۱۲۷ق به رهبری سعید بن بهدل شیبانی که ضحاک بن قیس شیبانی او را همراهی می‌کرد قیام کرد و مروان بن محمد سرکوبی آنان را بر عهده گرفت.[۲۴]

یمن

خوارج به رهبری یحیی کندی ملقب به طالب الحق که ابوحمزه مختار بن عوف ازدی نیز با او بود، قیام کرد و بر مدینه چیره شد. مروان بن محمد، سپاهی به فرماندهی عبدالملک بن عطیّه سعدی فراهم آورد و قیام آنان را سرکوب کرد.[۲۵]

موصل

خوارج در سال ۱۲۹ق به رهبری شیبان بن عبدالعزیز یشکری قیام کردند و مروان بن محمد آنان را سرکوب کرد.[۲۶]

افریقیه

باید از قیام خوارج به رهبری عبدالجبار مرادی به سال ۱۳۱ق و هم‌چنین قیام آنان به رهبری اسماعیل بن زیاد نفوسی در سال ۱۳۲ق نام برد.[۲۷]

در کنار این قیام‌ها که خوارج در روزگار مروان بن محمد به راه انداختند سلیمان بن هشام بن عبدالملک نیز علیه مروان قیام کرد. هم‌چنین مردم حمص و افراد قبیلهٔ کلب به رهبری ثابت بن نعیم جذامی از حکومت مروان سرپیچیدند و اهل غوطه و مردمان فلسطین نیز بر او شوریدند و مروان به سرکوبی همهٔ آنان پرداخت. این قیام‌ها نیروی مروان را تحلیل برد به طوری که سپاهیان او در برابر سپاه بنی‌عباس به فرماندهی عبدالله بن علی عباسی فرو پاشید و مروان در واقعهٔ «زاب» به سال ۱۳۲ق شکست خورد و کشته شد و بدین ترتیب روزگار حکومت امویان سرآمد.[۲۸]

چهارم: قیام‌های والیان بر ضد حکومت اموی

۱ ـ قیام موسی بن عبدالله بن حازم

موسی نیز بر ضد عبدالملک بن مروان قیام کرد. سبب این قیام آن بود که عبدالملک از پدرش عبدالله که از طرف عبدالله بن زبیر امیر خراسان بود، در خواست کرد که از فرمان ابن‌زبیر سرباز زند و با فرزند خود بیعت کند، اما عبدالله نپذیرفت. عبدالملک بدین سبب کسی را فرستاد و او را به طور ناگهانی کشت. هنگامی که فرزندش موسی که در آن هنگام امیر ماوراء النهر بود، از این ماجرا آگاه شد از فرمان عبدالملک سرپیچی کرد و اعلام استقلال نمود. زمانی که حجاج ثقفی به امارت عراق و ناحیهٔ مشرق رسید در سال ۸۵ق سپاهی گران به سوی او گسیل داشت. طرفین به نبرد پرداختند و نزدیک بود که موسی سپاه حجاج را از پیش‌روی بازدارد و به عقب براند اما اسبش لغزید و موسی به زمین افتاد و مرد.[۲۹]

۲ ـ قیام عبدالرحمان بن اشعث

عبدالرحمان بن محمد اشعث بن قیس کندی امیر قبیلهٔ کنده، از معروف‌ترین سرداران عرب بود. حجاج ثقفی امیر عراق و ناحیهٔ شرق، در سال ۸۰ق او را برای پیکار با «رتبیل» پادشاه ترک به سیستان فرستاد و سپاهی را که با هزینهٔ بسیار مجهز و به جیش الطواویس (سپاه طاووسان) معروف شده بود، در اختیار او گذاشت. هنگامی که ابن‌اشعث به سیستان رسید با رتبیل ترک مخاصمه کرد. چون حجاج را از این قضیه باخبر کردند از آن‌جا که از او رنجیده خاطر بود، از او خواست که در سرزمین سیستان پیش برود. دژهای آن خطه را ویران کند، رزمندگانش رابکشد و زنان و فرزندانشان را اسیر کند. اما عبدالرحمان از اجرای خواستهٔ حجاج خودداری ورزید و سپاهیانش نیز با او در این مورد موافقت کردند. پس از چندی آنان به سوی بصره رفتند و آن را تصرف کردند و در آن‌جا عبدالرحمان نافرمانی خود را از حجاج و عبدالملک خلیفهٔ اموی، اعلام کرد.

مردم شهر از جمله زاهدان و قاریان قرآن به او پیوستند. حجاج خود را به بصره رساند و ابن‌اشعث و یارانش را پس از نبردی که در «زاویه» نزدیک بصره رخ داد، از آن شهر بیرون راند. ابن‌اشعث راه کوفه را در پیش گرفت و نزدیک آن شهر در جایی که به «دیر الجماجم» معروف بود، فرود آمد. در این بین نیروهای کمکی از طرف شام به یاری حجاج آمدند و در نبردی که در همان‌جا در سال ۸۳ق درگرفت، ابن‌اشعث شکست خورد و به «مسکن» پناهنده شد، اما در آن‌جا نیز شکست خورد و همراه باقیماندهٔ یاران خود به سیستان رفت و به رتبیل پناهنده شد. حجاج از رتبیل خواست تا عبدالرحمان را تسلیم کند و او را در صورت عدم اجرای دستور، تهدید به مرگ کرد. ابن‌اشعث که اوضاع را چنین دید خود را از بلندی به پایین پرتاب کرد و جان باخت.[۳۰]

۳ ـ قیام یزید بن مهلّب بن ابی‌صفره

او از رهبران «یمنی»ها بود. پدرش مهلّب، بازوی قدرتمند حجاج در سرکوبی قیام‌های خوارج به شمار می‌رفت. او نوزده سال با خوارج جنگید و از آنان گزندهای فراوانی دید، امّا بالاخره بر آنان پیروز شد. حجاج، امیر عراق و ناحیهٔ شرق، او را فرماندار خراسان کرد. هنگامی که مهلّب به سال ۸۳ق درگذشت، حجاج پسرش، یزید را به جای پدر منصوب کرد، لیکن بعدها از قدرت او بیمناک شد. از این رو به عبدالملک بن مروان، نامه نوشت و یزید را متهم کرد که به آل زبیر گرایش دارد و از خلیفه خواست تا او را عزل کند. عبدالملک، اختیار عزل یزید را به او سپرد، اما به این شرط که به جای یزید، برادرش مفضل بن مهلّب را بر آن سامان گمارد. حجاج طبق فرمان خلیفه عمل کرد و هنگامی که عبدالملک درگذشت، حجاج او را نیز عزل و به همراهی برادرش یزید دستگیر و زندانی کرد و قتیبة بن مسلم را بر خراسان گماشت. حجاج، یزید و برادرش مفضّل را شکنجه می‌کرد و از آنان می‌خواست تا اموالی را که طی حکومت بر خراسان به چنگ آورده بودند، باز پس دهند، اما آن دو موفق شدند از زندان حجاج بگریزند و نزد سلیمان بن عبدالملک ـ که در رملهٔ فلسطین بود ـ بروند و از او درخواست پناهندگی کنند. سلیمان آن دو را پناه و امان داد و برادرش ولید را از ماجرا با خبر کرد و متعهد شد تا اموالی را که حجاج از آنان مطالبه کرده بود، از آنان بستاند و بازگرداند. در سال ۹۵ق

حجاج و در سال ۹۶ق ولید بن عبدالملک درگذشت و چون سلیمان بن عبدالملک خلیفه شد، یزید بن ابی‌مهلّب را به امارت عراق و ناحیهٔ شرق منصوب کرد. هنگامی که عمر بن عبدالعزیز در سال ۹۹ق به خلافت رسید، یزید را از امارت آن سامان عزل کرد و دستور داد او را بازداشت کرده، نزدش بفرستند. آن‌گاه عمر از او خواست اموالی را که در زمان امارت خود بر خراسان به دست آورده بود، بازپس دهد و دستور داد او را زندانی کنند. بعدها یزید توانست از زندان عمر نیز بگریزد و راهی عراق شود و به کمک «یمانی»ها بر بصره مسلط گردد و از اطاعت یزید که پس از عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسیده بود، خارج شود. او اقدام به بذل و بخشش زر و سیم در میان مردم کرد تا بدین طریق محبت آنان را به خود جلب کند و در نتیجه، مردم به وی تمایل پیدا کنند و بدین ترتیب گروهی از قبیلهٔ تمیم و قیس که از مضر بودند، بدو گرایش پیدا کردند. یزید بن عبدالملک در سال ۱۰۲ق برادرش مسلمه را بر عراق امارت داد و به او دستور داد تا با یزید بن مهلّب پیکار کند. در نبردی که میان او و یزید بن مهلّب در محلّی به نام «عقر» بین واسط و بغداد رخ داد یزید و تعدادی از برادرانش از آل مهلّب کشته و یارانش پراکنده شدند و آنان که زنده مانده بودند، شکست خورده و به سمت بصره گریختند و از آن‌جا نیز با کشتی به سند رفتند. مسلمة بن عبدالملک نیز سپاهی به فرماندهی هلال بن احوز تمیمی به سویشان فرستاد و هلال در جنگ با ایشان، بیشتر آنها را نابود کرد و سرهای مقتولان به همراه اسیران را نزد مسلمه فرستاد و او همهٔ اسیران را نزد خلیفه فرستاد و خلیفه آنان را گردن زد. نقل می‌کنند که زنان آل مهلّب پس از این کشتار تا بیست سال فقط پسر می‌زاییدند و هیچ‌یک از نوزادان نمی‌مردند.[۳۱]

پنجم: عصیانگران و شورشیان ضد ظلم و ستم

۱ ـ قیام زنگیان

زنگیان در سال ۷۱ و ۷۶ق قیام کردند. اینان را ملاّکان و زمینداران بزرگ از شرق افریقا برای اصلاح شوره‌زارها و زمین‌های جنوب عراق که هنگام مدّ دریا در آب فرو می‌رفتند، آورده بودند. تعداد آنان رو به افزایش و اوضاع زندگی آنان بد و دشوار بود و ملاکان بانفوذ، ستم‌های زیادی برآنان روا می‌داشتند. از این رو به رهبری یکی از زنگیان به نام «رباح» و ملقّب به «شیرزاد» قیام خود را آغاز کردند. نخستین قیام آنان را خالد قسری امیر عراق و قیام دوم آنان را حجاج ثقفی سرکوب کرد.[۳۲]

۲ ـ قیام عبدالله بن جارود

عبدالله رهبر قبایل عبدالقیس از ربیعهٔ مضر بود. حجاج در سال ۷۶ق به او دستور داد که مردم را برای پیوستن به مهلّب بن ابی‌صفره در جنگ با خوارج دعوت کند، اما وی خواستهٔ حجاج را رد کرد و از اطاعت او سرپیچید و چون عده‌ای از بزرگان و اشراف نیز بدو گرویدند، حجاج با او پیکار کرد و او را با عده‌ای از یارانش کشت.[۳۳]

۳ ـ قیام مطرّف بن مغیرة بن شعبه

حجاج بن یوسف ثقفی، امیر عراق، در سال ۷۷ق، مطرّف را فرماندار مدائن کرد. هنگامی که شبیب بن یزید شیبانی خارجی در همان سال بر مدائن تاخت، مطرّف از او خواست مردانی صالح از یارانش را برای مناظره نزدش بفرستد تا بداند که آنان چه می‌گویند و به چه چیز دعوت می‌کنند. شبیب نیز شش تن از یاران خود از جمله، سوید بن سلیم را نزد مطرّف فرستاد. هنگامی که مطرّف از او در مورد نظریات و مدعایشان پرسش کرد، سوید پاسخ داد: ما به کتاب خدا و سنت پیامبر دعوت می‌کنیم و با انحصارطلبی درمورد غنایم و سود اموال و تعطیل حدود الهی و مسلط کردن جبرگرایان، مخالف هستیم.[۳۴]

مطرّف به او گفت: «دعوت شما به حق است و شما با ستم و ظلم مخالفت کرده‌اید.» سپس اعلام کرد که همراه با آنان در برابر ظلم و ستم می‌ایستد و آن‌گاه از اطاعت حجاج و عبدالملک خارج شد. از این رو حجاج سپاهی به فرماندهی عمر بن هبیره، به سویش اعزام کرد و عمر با او جنگید و وی را به قتل رساند.[۳۵]

۴ ـ قیام‌های مرجئه

تنها خوارج نبودند که مردم را به مقابله و ایستادگی در برابر ستم دعوت می‌کردند، بلکه مرجئه نیز از منادیان و مدافعان مبارزه با ظلم بودند و با خوارج در برخی قیام‌ها مشارکت داشتند. مرجئه هم‌چنین قیام‌های مستقلی برای مبارزه با ستم کارگزاران اموی، به پا کردند، از جمله قیام حارث بن سریج و قیام جدیع کرمانی.

اما حارث بن سریج که از پرهیزکاران مرجئه بود، در سال ۱۱۶ق بر عاصم بن عبدالله هلالی، امیر خراسان خروج کرد و بر بلخ و سپس جوزجان و طالقان و مرو مسلط شد. عاصم هلالی در رأس سپاهی به سویش تاخت، با او جنگید و او را شکست داد. آن‌گاه حارث به ترکستان رفت و مدتی در آن خطه ماندگار شد و هنگامی که نصر بن سیّار در سال ۱۲۰ق به امارت خراسان منصوب گشت، امان‌نامه‌ای از هشام بن عبدالملک، خلیفهٔ عباسی، برای او فرستاد و او نیز در سال ۱۲۷ق به مرو بازگشت. نصر از او خواست تا در جنگ با مخالفان به او کمک کند و حارث نیز کمک خود را مشروط به آن کرد که نصر طبق کتاب خدا و سنت پیامبر عمل کند و نیکان را بر کارها بگمارد و امور حکومتی را به صورت شورایی قرار دهد، اما نصر نپذیرفت و حارث مردم را به سوی خود فرا خواند. سه هزار تن از مردان بنی‌تمیم به گردش جمع شدند و سوگند وفاداری خوردند. نصر برای جنگ با

حارث راهی مرو شد و پیکار آنان با کشته شدن حارث در مقابل دیوارهای مرو، پایان یافت.[۳۶]

جدیع کرمانی نیز رهبر ازدیان یمن در خراسان بود و به سبب ظلم و ستم نصر بن سیار علیه او قیام کرد و از اطاعت امویان سرپیچید. نصر نیز به پیکار او آمد و جدیع را کشت.[۳۷]

حملات به سرزمین‌های اسلامی

حملات جراجمه (شورشیان)

جراجمه در سال ۷۰ق در دوران خلافت عبدالملک بن مروان از سرگرم بودن خلیفه به جنگ با ابن‌زبیر و سرکوبی قیام‌ها استفاده کردند و به تحریک رومیان به مرزهای اسلامی حمله آوردند. عبدالملک نیز این مشکل را با روشی سنّتی و رایج یعنی پرداخت پول حل کرد. او با امپراتور بیزانس ژوستینین دوم توافق کرد که هر هفته به او یک هزار دینار بپردازد و در مقابل امپراتور دست از حمایت جراجمه بردارد و در این حملات به آنان کمکی نکند.[۳۸]

حملات خزران

خزران در سال ۹۹ق به آذربایجان حمله کردند. عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی نیز سپاهی به فرماندهی حاتم بن نعمان باهلی به سوی آنان گسیل داشت. حاتم آنان را از آذربایجان بیرون راند وتعداد بسیاری از آنان راکشت و گروه انبوهی را اسیر کرد.[۳۹]

حملات رومیان

ناوگان بیزانسی در سال ۱۲۹ق به ناوگان عربی حمله کرد، آن را شکست داد وموفق شد بر قبرس مسلط شود.

علل سقوط دولت امویان

اول ـ تعیین دو ولیعهد

۱۲۲ـاین سنت را مروان بن حکم بنا نهاد. او دو فرزندش عبدالملک و عبدالعزیز را ولیعهد خود قرار داد، مشروط بر آن که پس از آن دو خلافت به عمرو بن سعید بن عاص، ملقب به اشدق برسد.[۴۰]

هنگامی که عبدالملک بن مروان به خلافت رسید خواست برادرش عبدالعزیز را خلع کند و فرزند خود ولید را ولیعهد خود سازد، اما عبدالعزیز قبل از این اقدام درگذشت. لذا اشدق نزد عبدالملک رفت واز او خواست طبق وصیت پدرش فرمان ولایت‌عهدی او را تجدید کند ولی عبدالملک به همان ترتیب که پیش‌تر گفته شد، او راکشت و فرزندش ولید و پس از او سلیمان را ولیعهد قرار داد. هنگامی که ولید به خلافت رسید خواست برادرش سلیمان رااز ولایت‌عهدی عزل کند و حکم ولایت‌عهدی فرزند خود عبدالعزیز را صادر کند. از این رو او از برادرش خواست تا خود را عزل کند، اما او نپذیرفت. و با وجود پیشنهاد دریافت اموال زیاد، قبول نکرد که خلافت پس از ولید به عبدالعزیز برسد. در آن هنگام ولید از کارگزاران خود خواست با فرزندش عبدالعزیز بیعت کنند. سه تن از آنانی که بیعت کردند عبارت بودند از: حجاج ثقفی فرمانروای عراق؛ مسلم بن قتیبة فرمانروای خراسان و محمد بن قاسم فرمانروای سند و این دو از نظر اداری با حجاج مرتبط بودند.

ولید هم‌چنین مردم را دعوت کرد تا با فرزندش بیعت کنند، اما تنها خواص از یاران او پاسخ مثبت دادند. ولید پیش از آن که خواسته‌اش راکاملاً عملی سازد، درگذشت.[۴۱] پس از او سلیمان به خلافت رسید، در حالی که از آنان که با برادرزاده‌اش عبدالعزیز بیعت کرده بودند، کینه‌ای به دل داشت و قصد انتقام در سر می‌پروراند. به همین جهت کسی را فرستاد تا قتیبة بن مسلم را به قتل رساند.[۴۲] و محمد بن قاسم را عزل کرد و دستور داد او را به واسط نزد یزید بن مهلّب که به او امارت عراق داده بود، ببرند و به یزید نوشت تا محمد را زیر شکنجه بکشد. او نیز کسی را مأمور کرد و محمد را زیر شکنجه کشت.[۴۳]

این چنین بود پایان کار دو قهرمان از قهرمانان اسلام و دو سردار نامداری که ماوراء النهر و سند را فتح کردند و اسلام را در آن مناطق گسترش دادند.

و اما حجاج ثقفی که اندکی پیش از به خلافت رسیدن سلیمان درگذشته بود، کینهٔ سلیمان بر سر کسانی خالی شد که به نحوی با حجاج ارتباط داشتند.

عبدالملک قبلاً به فرزندش سلیمان وصیت کرده بود که پس از خود خلافت را به برادرش یزید و پس از او به برادر دیگرش هشام بسپارد، اما او وصیت پدر را نادیده گرفت و پسرش ایوب را ولیّ‌عهد خود قرار داد، ولی ایوب پیش از پدر درگذشت.[۴۴] سلیمان پس از او خلافت را برای فرزند دیگرش محمد در نظر گرفت. لیکن او هنوز کودک بود و به سن بلوغ نرسیده بود.[۴۵] سلیمان دو برادر خود یعنی یزید و هشام را رانده بود و دربارهٔ آنها می‌گفت: «آنان به حدی نرسیده‌اند که برای زعامت مسلمانان امین و مورد اعتماد باشند».[۴۶]

پس با رجاء بن حیوة که در زمان خود، بزرگ شام به شمار می‌رفت، مشورت کرد و او عمر بن عبدالعزیز را برای جانشینی سلیمان مناسب دانست و معرفی کرد. سلیمان، عمر را برای خلافت پسندید و موافقت کرد که پس از او برادرانش، یزید و سپس هشام به خلافت برسند.[۴۷] عمر می‌خواست خلافت را به کسی بسپارد که در پارسایی و تقوا مانند خود او باشد، اما اجل مهلت نداد و مرگ او را در ربود و یزید پس از او به خلافت رسید. پس از یزید برادرش هشام خلیفه شد و پس از او نیز برادرزاده‌اش ولید بن یزید زمام امور را در دست گرفت.

تعصبات قبیله‌ای و نزاع بر سر خلافت

۱۲۳ ـ تأثیر این تعصبات پس از مرگ یزید بن معاویهٔ بن ابی‌سفیان و کناره‌گیری فرزندش معاویهٔ دوم از خلافت آشکار شد. قبیلهٔ کلب یمنی از مروان بن حکم که خود را برای خلافت نامزد کرده بود، حمایت کرد و همراه مروان به جنگ با ضحاک بن قیس فهری رهبر قیسیان شام که مردم را به خلافت عبدالله بن زبیر دعوت می‌کرد، پرداخت. مروان به سال ۶۴ق در واقعهٔ «مرج راهط» با مساعدت قبیلهٔ کلب پیروز شد. ضحاک بن قیس در آن نبرد کشته شد و قیسیان شکست خوردند.

پس از این واقعه دشمنی میان یمنی‌ها و قیسیان از قبیلهٔ مضر، ریشه‌دار شد و یمنی‌ها تا زمان خلافت ولید بن یزید بن عبدالملک که یزید بن مهلّب بن ابی‌صفره رهبر یمنی‌ها بر او شورید، هم‌پیمان بنی‌امیه باقی ماندند. ریشه‌های این قیام به دوران حجاج ثقفی برمی‌گردد، هنگامی که او امیر عراق و ناحیهٔ شرق بود.

حجاج از یزید متنفر بود، زیرا او در برابر حجاج خود را برتر می‌شمرد چراکه او فرزند مهلّب بن ابی‌صفره و سرداری نامدار بود که قیام‌های خوارج را درهم کوبیده و نوزده سال با آنان جنگیده بود و بسیاری از آنان را از میان برده بود. مهلّب در آغاز از سرداران عبدالله بن زبیر بود، اما پس از کشته شدن مصعب بن زبیر در واقعهٔ دیر الجاثلیق به سال ۷۱ق به عبدالملک روی آورد و خلیفه نیز او را به امارات خراسان گماشت. پس از مرگ مهلّب در سال ۸۲ق پسرش یزید به جای پدر حکمران خراسان شد. در سال ۸۵ق حجاج از خلیفه اجازه خواست تا او را از امارت خراسان عزل کند و مدعی شد که او به آل‌زبیر گرایش دارد و بخشی از خراج خراسان را خود ربود و در آن اموال خیانت کرده است. خلیفه با عزل او موافقت کرد، مشروط بر آن که برادرش مفضل بن مهلّب را به جایش بگمارد. حجاج نیز دستور خلیفه را با اکراه و ناخشنودی اطاعت کرد.[۴۸]

هنگامی که عبدالملک درگذشت، پسرش ولید به خلافت رسید و حجاج ازاین فرصت استفاده کرد و بی‌درنگ مفضل را از امارت خراسان عزل و قتیبة بن مسلم را برجایش نشاند. آن‌گاه یزید بن مهلب و برادرش مفضل را بازداشت و زندانی کرد و برادرانشان عبدالملک و حبیب، پسران مهلّب را از سمت‌های خود معزول کرد،[۴۹] اما دو زندانی موفق شدند از زندان حجاج بگریزند و راهی فلسطین شده، نزد سلیمان به رمله بروند و از او پناه خواهند. سلیمان آنان را پناه داد و ولید را از آن‌چه رخ داده بود، باخبر ساخت. خلیفه نیز کارش را تأیید کرد.[۵۰]

پس از مرگ ولید در سال ۹۶ق برادرش سلیمان به خلافت رسید و امارت عراق را به یزید بن مهلّب و امارت خراسان را به برادر او عبدالملک واگذارد.[۵۱] و بدین ترتیب بود که یمنی‌ها نیرومند شدند، اما عمر بن عبدالعزیز که در سال ۹۹ق جانشین سلیمان شد یزید بن مهلب را از امارت عراق عزل و او را بازداشت و حبس و اموال حیف و میل شده در دوران ولایت خود بر خراسان را نیز از او مطالبه کرد.

در ایام بیماری عمر که به مرگش منجر شد، ابن‌مهلب به جهت خوفی که در دشمنی یزید بن عبدالملک با او سراغ داشت و قاعدتاً به زودی جانشین عمر می‌شد از زندانش گریخت. علت این دشمنی هم از زمانی سرچشمه می‌گرفت که سلیمان بن عبدالملک او را به امارت عراق گماشت و دستور داد تا اموال آل ابن‌عقیل را به دلیل خویشی با حجاج ضمن شکنجه مصادره کند[۵۲] و آنان هم از خویشاوندان سببی یزید بن عبدالملک خلیفهٔ اموی بودند.[۵۳]

یزید بن مهلب پس از فرار راهی عراق شد و یمنی‌ها گردش را گرفتند و او بر بصره مسلط شد. از این رو زمانی که یزید به خلافت رسید برادرش مسلمة بن عبدالملک را به امارت عراق منصوب کرد و او را در رأس سپاهی از مردم شام به جنگ یزید بن مهلب فرستاد.[۵۴] در نبرد میان طرفین در سال ۱۰۲ق یزید بن مهلب کشته شد و نجات یافتگان از این نبرد در بصره جمع شدند و با کشتی به ناحیهٔ سند رفتند. پس از کشته شدن یزید بن مهلّب و مصایبی که به سر مهلبیان آمد، یمنی‌ها از ولید بن یزید روی‌گردان شدند و او نیز به قیسیان متمایل شد. هنگامی که هشام بن عبدالملک پس از مرگ برادرش یزید در سال ۱۰۵ق به خلافت رسید، خواست تا با یمانیان ارتباط برقرار سازد. از این رو خالد بن عبدالله قسری، یکی از رهبران آن قبیله را به امارت عراق منصوب کرد.[۵۵] پس از پانزده سال فرمان‌روایی در عراق، هشام در سال ۱۲۰ق او را عزل کرد، زیرا خبردار شده بود که خالد از او به بدی یاد می‌کند، از اموال خراج دارایی هنگفتی فراهم آورده است، یکی از قرشیان را از خاندان عمرو بن سعید بن عاص در مجلس عمومی تحقیر کرده و زبانش را بر او به بدی گشوده است، اهل ذمه را مقرّب داشته و برای مادر مسیحی خود کلیسایی بنا کرده است، به ناحق کسانی را کشته و تکبر و گردن‌فرازی می‌کند.[۵۶] در نتیجه، او را عزل کرد و یوسف بن عمر ثقفی برادرزادهٔ حجاج را که دشمن یمانیان بود، بر جایش نشاند. هم‌چنین به او فرمان داد که خالد، فرزند، برادر و برادرزادگانش را زندانی کنند، اما پس از یک سال، خلیفه به او دستور داد آنان را آزاد نماید. خالد به دمشق رفت و همان‌جا ماندگار شد.

در سال ۱۲۶ق آتش‌سوزی‌هایی در دمشق رخ داد و چون خالد و فرزندانش به این کار متهم شدند، کلثوم بن عیاض قسری جانشین خلیفه در دمشق، آنان را دست‌گیر و زندانی کرد. خلیفه پس از اطلاع از ماجرا از رصافه به کارگزار خود نوشت تا آنان را آزاد کند و او نیز

چنین کرد. خالد هم‌چنان در دمشق ماندگار بود تا آن‌که هشام در سال ۱۲۶ق درگذشت. پس از او برادرزاده‌اش ولید بن یزید بن عبدالملک به خلافت رسید. او خالد را فرا خواند و اموالی را که او از خراج خراسان به دست آورده بود، مطالبه کرده سپس وی را نزد عمر بن یوسف ثقفی امیر عراق فرستاد و به او دستور داد شکنجه‌اش کنند. سرانجام خالد زیر شکنجه جان سپرد.[۵۷]

۱۲۴ ـ یمانیان پس از کشته شدن یزید بن مهلّب و قتل و آوارگی که بر سر مهلّبیان آمده بود، کینهٔ امویان را به دل گرفتند و با کشته شدن خالد بن عبدالله قسری، خشم و کینه‌شان فزونی یافت و در صدد انتقام برآمدند. بدین جهت یک سال پس از خلافت ولید بن یزید، طیّ توطئه‌ای او را به قتل رساندند و با پسر عمو و رقیب او یعنی یزید بن ولید بن عبدالملک بیعت کردند. او نیز دست آنان را برای انتقام گرفتن از قیسیان (مضریان) بازگذاشت و همین، مایهٔ تشدید خصومت و نزاع میان یمانیان و قیسیان شد. از این رو قیسیان به رهبری برخی از امیران اموی برای خون‌خواهی ولید در حمص، فلسطین و اردن قیام کردند. یزید به کمک یمانیان توانست این قیام‌ها را سرکوب کند اما خلافت او پیش از شش ماه طول نکشید و در سال ۱۲۶ق درگذشت.[۵۸] پس از او ولیعهد و برادرش ابراهیم توانست تنها هفتاد روز خلافت کند، زیرا مروان بن محمد بن مروان بن حکم که در آن روز بزرگ امویان به شمار می‌رفت، در رأس سپاهی از قیسیان هم‌پیمان خود، به دمشق روی آورد و شهر را به تصرف درآورد. ابراهیم گریخت و قیسیان توانستند از یمانیان به سختی انتقام بگیرند. یمانیان نیز در حمص گردآمده، بر ضد مروان قیام کردند که دامنهٔ این قیام تا تدمر نیز کشیده شد.

مروان بر آنان پیروز شد و آنان را شکست داد و پراکنده کرد. آنان بار دیگر در «غوطهٔ» دمشق به رهبری یزید بن خالد قسری گردآمدند و او برای گرفتن انتقام پدرش قیام آنان را رهبری کرد، اما مروان بر او پیروز شد و قیامش را سرکوب کرد. هنوز کارها برای مروان، سامان نیافته و قدرتش مستقر نشده بود که سلیمان بن هشام بن عبدالملک به یاری یمانیان بر او شورید. مروان به رویارویی او شتافت و در نبرد «خساف» به سال ۱۲۷ق او را شکست داد. پس از چندی سلیمان از او امان خواست و مروان وی را امان داد. بدین سان، مسئلهٔ ولایت‌عهدی میان کسانی که نامزد این منصب بودند، آتش فتنه بر می‌افروخت و دامنهٔ آن به حامیانشان کشیده می‌شد. تعصبات قبیله‌ای نقش آشکاری در شعله‌ور کردن آتش این مناقشات داشتند.

انتقال کشمکش‌ها به مشرق و مغرب

۱۲۵ ـ تعصبات قبیله‌ای میان قیسیان و یمانیان به اندلس و خراسان نیز کشیده شد. در اندلس با به امارت رسیدن ابوالخطّار حسام بن ضرار که رهبر یمانیان بود، این تعصبات آشکار شد. او نسبت به قوم و قبیلهٔ خود تعصب می‌ورزید، از این رو صمیل بن حاتم، رهبر قیسیان در سال ۱۲۷ق بر او شورید. این شورش با کشته شدن ابوالخطّار در سال ۱۳۰ق پایان یافت. در سال ۱۰۶ق قیسیان و یمانیانِ خراسان درگیر شدند و در برقان (بلخ) به مصاف یک‌دیگر رفتند. در این نبرد رهبری یمانیان را عمرو بن مسلم باهلی، برادر مسلم بن قتیبة، به عهده داشت و نصر بن سیّار، امیر خراسان، رهبر قیسیان بود که در این نبرد، نصر بن سیار پیروز شد.[۵۹] هنگامی که یزید بن ولید به خلافت رسید، درگیری به حکام و کارگزاران نیز سرایت کرد. یزید، منصور بن جمهور یمانی را بر امارت عراق و ناحیهٔ شرق منصوب کرد. منصور نیز نصر بن سیّار را از فرمانداری خراسان عزل و برادرش، منصور را به آن سمت منصوب کرد، اما نصر از تسلیم امارت به منصور، خودداری کرد. او را بازگرداند و استقلال آن خطه را به فرمان‌روایی خود اعلام داشت. در سال ۱۲۷ق یمانیان خراسان به رهبری جدیع بن علی ازدی، معروف به کرمانی، بر نصر بن سیّار و ستم‌گری‌هایش شوریدند. نصر طی توطئه‌ای جدیع را به قتل رساند که در پی آن یمانیان به صف مخالفان پیوسته ، در جنگ علیه نصر بن سیار، با ابومسلم خراسانی همداستان شدند.[۶۰] ابومسلم، مبلّغ دولت عباسیان، از این نزاع قبیله‌ای که حکومت امویان را ناتوان کرده بود، برای استوار کردن دعوت عباسی و به پیروزی رساندن، سود جست.

در نتیجه، یکی از عوامل پیروزی دعوت عباسیان، همین کشمکش‌ها بود.

دوم ـ گشاده‌دستی و اسراف‌کاری خلفا

۱۲۶ ـ هنگامی که خلافت به امویان رسید و به سلطنت موروثی مبدل شد، جلوه‌های سلطنت در اسراف و بخشش‌های بی‌حساب آشکار شد تا بدین وسیله، حکومت خود را پایا و دوستی مردم را جلب کنند.

شاعران در آن زمان وسیلهٔ تبلیغات و شهرت‌سازی بودند. به همین جهت خلفای اموی هدیه‌های بسیاری نثار آنان می‌کردند تا زبان به مدح ایشان گشوده، افتخارات آنان را نشر دهند و از آنان دفاع کنند. معاویة بن ابی‌سفیان، بنیان‌گذار دولت امویان، نخستین کسی بود که مال را وسیله کسب حمایت مردم شام قرار داد و شامیان سر به فرمان او نهادند و توانست با مال و هدایا دل مخالفان خود را به دست آورد. بدین ترتیب آنان تن به رهبری او دادند و خواستاران عطایای او شدند.[۶۱] بیشتر خلفای اموی این سیاست را دنبال کردند و ابهت و حشمت سلطنت را در ظواهر، لباس‌ها و مجالس خود منش و بزرگی شاهان به خود گرفتند. و برخی از آنان به هوسرانی و زندگی همراه با سبکسری و بی‌بند و باری روی آوردند و در این راه زیاده‌روی نیز

کردند، تا آن‌جا که حکایات زندگی آنان بیانگر این است که برخی از آنان چنان در شهوات غرق شدند که کارهای آنان فراتر از چارچوب دین واخلاق است. البته برخی از مؤرخان می‌گویند: به دلیل وجود اغراق و گزاف‌گویی در برخی از این اخبار در صحت آنها تردید می‌کنند و معتقدند که این داستان‌ها در دوران اول خلافت عباسی و پس از سقوط دولت امویان برای تکمیل سیاست توبیخ و سرکوبی نسبت به زندگان و مردگان ایشان و بدنام کردن آنان جعل شده‌اند.[۶۲] جاعلان به جعل چنین داستان‌هایی برای بدنام کردن امویان بسنده نکردند، بلکه به جعل احادیثی دست زدند که خلیفگان عباسی و یارانشان به آنها استناد و استشهاد می‌کردند.[۶۳] (۵)

سوم ـ ستم‌گری والیان

۱۲۷ ـ امویان با قیام‌ها و آشوب‌هایی رو به رو شدند که به مهم‌ترین آنها اشاره کردیم. این قیام‌ها بر دوش دولت هزینهٔ سنگینی گذاشت و هزاران قربانی گرفت. محل این قیام‌ها عراق، ناحیهٔ جزیره و خراسان بود و آن‌گاه به شمال افریقا کشیده شد. به همین جهت بود که خلفا برای این نواحی، سنگدل‌ترین حکام را مانند: زیاد بن ابیه و پسرش عبیدالله بن زیاد، حجاج بن یوسف ثقفی و برادرزاده‌اش، عمر بن یوسف ثقفی، انتخاب کردند و به آنان اختیارات تام و آزادی مطلق برای سرکوبی قیام‌ها و به اطاعت درآوردن اجباری مردم می‌دادند. آنان و افرادی که از سویشان به سمت‌های گوناگون منصوب می‌شدند هر یک از یاغیان و شورشیان و قیام‌کنندگان راکه به چنگ می‌آوردند، سخت شکنجه کرده یا می‌کشتند. از نمونه‌های این ستم‌گری، آن بود که با کوچک‌ترین شبهه و گمان، فرد راکشته، دارایی او مصادره می‌شد.

چهارم ـ نقض اصل مساوات بین عرب و موالی

۱۲۸ ـ مساواتی که اسلام اعلام کرده بود انگیزهٔ نیرومندی بود برای مردم سرزمین‌های فتح شده تا به دین جدید روی آورده، مسلمان شوند.

بدین ترتیب میان آنان و مسلمانان عرب پیوند دوستی متقابلی به وجود آمد و آنان به موالی معروف شدند. آیات قرآن و گفتار و کردار پیامبر اکرم، برای آنان اصل تساوی با عرب را تضمین کرده بود و این اصل با امانت کامل در دوران پیامبر اکرمﷺ و خلفای راشدین اجرا می‌شد. میان صهیب رومی، سلمان فارسی، بلال حبشی و هیچ‌یک از عرب‌های مسلمان با هر نسب ممتازی که داشت، فرقی نبود و به همه یکسان نگریسته می‌شد. دیدیم که عمر بن خطاب آرزو می‌کرد که کاش سالم بن عبیده، غلام ابوحنیفة عتبة قرشی زنده بود، تا خلافت را پس از خود به او می‌سپرد و این سالم یکی از اسیران ایرانی بود که مالکش او را آزاد کرده بود. هم‌چنین پیامبر اکرم پیش از آن، دختر عمه‌اش زینب دختر حجش راکه از گرامی‌ترین بانوان قریش بود، به ازدواج بندهٔ آزاد شدهٔ خود، زید بن حارثه درآورد. امویان پس از به حکومت رسیدن، این اصل مساوات رانقض کرده، نسبت به عرب تعصب ورزیدند. آنان موالی راازحیث حقوق و تکالیف در مرتبه‌ای پست‌تر از دیگران قرار دادند. مثلاً مولی در ازدواج، همسر و همشأن زن عرب محسوب نمی‌شد؛ در جنگ نیز جزوِ سواره نظام نبوده بلکه به عنوان پیاده‌نظام از آنان استفاده می‌شد. در مشاغل و پست‌های دولتی نیز وظایف و سمت‌های کوچکی به آنان واگذار می‌کردند و منصب‌های مهم، مختص عرب بود. هنگامی که بر اثر جنگ‌ها و سرکوبی قیام‌ها و آشوب‌ها، هزینه‌ها و مخارج دولت افزایش یافت، والیان نواحی و مناطق اسلامی، بر مسلمانان غیر عرب و زمین‌هایشان جزیه و خراج وضع کردند. این در حالی بود که اسلام هر غیر عربی راکه مسلمان می‌شد از پرداخت جزیه معاف می‌کرد و به جای خراج، او را به پرداخت عشریه موظف می‌کرد.[۶۴] تبعیض میان عرب و موالی، باعث پیوستن موالی به احزاب مخالف امویان، مانند علویان و خوارج شد و آنان به حمایت از قیام‌های ضد اموی برخاستند. این تبعیض نژادی، هم‌چنین به پیدایش تفکر شعوبیگری منجر شد، بدین معنا که موالی، مخصوصاً پارسیان، به زنده نگهداشتن ملّیت و سنت‌های خود و افتخار به آنها و نیز کاستن از مقام و منزلت عرب پرداختند.

۱۲۹ ـ اینها همه، عوامل سقوط دولت امویان بود. هم‌چنین دعوت پنهانی عباسیان راکه برای به دست گرفتن خلافت طراحی شده بود باید به عوامل فوق افزود. آنان داعیان و مبلّغانی را برای گسترش دعوتشان به عراق و خراسان فرستادند. درآن‌جا علویان و شیعیان همراه موالی به آنان پیوستند و برای ایستادگی در برابر حکومت امویان متحد شده، صف واحدی را تشکیل دادند. مسعودی گفتهٔ یکی از بزرگان اموی را دربارهٔ اسباب سقوط دولتشان چنین نقل می‌کند: «به کام‌جویی پرداختیم و از پرداختن به آن‌چه بایسته بود، روی گرداندیم. به رعیت خود ظلم کردیم وآنان از عدالت ما نومید شدند و آرزو کردند که از شر ما آسوده گردند. به خراج‌گزاران زور گفته و بیش از توانشان از آنان مطالبه می‌شد. آنان نیز از ما کناره‌گیری کردند و زمین‌هایمان بی‌حاصل ماند و خزانه‌های ما تهی شد. به وزیران خود اطمینان کردیم، اما آنان منافع خود را بر منافع ما مقدم داشتند و بی‌خبر از ما کارهایی کردند که اخبار آن از ما پنهان بود. پرداخت مستمری و حقوق سپاهیان ما به عقب افتاد و آنان نیز فرمان‌پذیری‌شان از میان رفت و در جنگ‌ها مایهٔ پشت‌گرمی دشمنان شدند و دشمنان ما را برای مقابله فرا خواندند و ما به سبب کمی یاران نتوانستیم دشمنان خود را تعقیب کنیم. پنهان کردن اخبار و گزارش‌ها از ما، از مهم‌ترین عوامل زوال و نابودی ملک ما بود».

مسعودی هم‌چنین برانگیختن روح تعصب و غرور قبیله‌ای میان

یمانیان و قیسیان (عرب شمال و جنوب) و تفاخر به امتیازات نژادی آنان بر دیگری را بر عوامل فوق می‌افزاید و آن را یکی از دلایل زوال امویان می‌داند، زیرا نتیجهٔ تعصب ورزیدن مروان بن محمد در مورد قیسیان و روی‌گردانی یمانیان از امویان و تمایل به عباسیان را در برداشت که نهایتاً به انتقال خلافت از امویان به بنی‌هاشم منجر گشت.[۶۵]

برنامهٔ اصلاحی عمر بن عبدالعزیز

۱۳۰ـ عمر بن عبدالعزیز خواست تا در دوران خلافتش کجروی‌های پیشینیان خود را در سیاست راست کند و نادرستی‌های رفتاری آنان را جبران و به سیاست جدش عمر بن خطاب اقتدا کند. از این رو دولتمردان را به صرفه‌جویی واداشت و برای ولایات کارگزارانی پرهیزکار، درستکار، دانا و متشرع برگزید و آن بخش از اموال دولتی را که حکام و عاملان حکومتی و متنفذان غصب کرده بودند، به بیت‌المال و آن‌چه را از مردم غصب کرده بودند، به صاحبانشان بازگرداند. او هم‌چنین دل علویان را به دست آورد و ناسزاگویی به علی بن ابی‌طالب را ممنوع کرد و خوارج را به مناظره فراخواند و با استدلال بر آنان پیروز شد.

وی دستور داد سپاهی که سلیمان بن عبدالملک برای محاصرهٔ قسطنطنیه اعزام کرده بود، بازگردد. سیاست‌های مالیاتی رااصلاح کرد و گرفتن جزیه را از کسانی که تازه مسلمان می‌شدند و گرفتن خراج از زمین‌های تازه مسلمانان را ممنوع ساخت. هنگامی که به عمر گفته شد که این اصلاح به درآمدهای دولت زیان بار است پاسخ داد: خداوند محمد را برای هدایت فرستاد نه برای جبایت. (۶)

او اصلاحات اداری و مالی دیگری نیز انجام داد لیکن به دلیل کوتاهی دوران خلافتش که دو سال بود، نتوانست آنها را کاملاً اجرا کند. تقوا و پارسایی عمر او را به مرتبهٔ والایی رساند، تا آن‌جا که سفیان ثوری (تابعی بزرگ) او را پنجمین فرد از خلفای راشدین بر شمرده است.[۶۶] گفته می‌شود که بنی‌امیه او را با زهر کشتند، زیرا بسیاری از اموالی را که غصب کرده بودند از آنان بازستاند.[۶۷]

ارزیابی دوران امویان

۱۳۱ـ دربارهٔ دلایل سقوط دولت امویان هرچه گفته شود، این مطلب انکارناپذیر است که امویان نخستین دولت جهانی اسلامی بودند که اسلام را در بخش وسیعی از جهان یعنی از ساحل اقیانوس تا مرزهای هندوچین و از دریای سیاه و دریای خزر تا اقیانوس هند گسترش دادند. آنان قوی‌ترین دولت اسلامی بودند و آن دوران به همت مسلمانان عرب، دوره‌ای بود که می‌توان گفت که اسلام برای جهاد، تواناتر و برای نبرد نیرومندتر، آزمنده‌تر و فعال‌تر بود. در دورهٔ امویان، عرب در سرزمین‌های فتح شده با ملت‌های دیگری که دارای تمدن پیشرفته‌تر بودند و در علم بر آنان پیشی داشتند، رو به رو شدند و از فرهنگ، سنت و نظام اداری آنان اثر پذیرفتند و توانستند به آن هویت اسلامی بخشند. آنان هم‌چنین تحت تأثیر طبیعت زیبا و دل‌انگیز سرزمین‌های فتح شده، از شنزارها و بیابان‌های خشک، به شهرهایی با آسمان آبی و زمین‌های سرسبز که رودهای پر خیر و برکت در آن جاری بود کوچ کردند.

احساسات اعراب پس از این، لطافت بیشتری یافت و در اشعاری نمود یافت که در آنها شیوایی بادیه‌نشینی و لطافت شهرنشینی دیده می‌شد. فتوحات گسترده و قیام‌هایی که طی این دوران رخ داد، نتوانست بر هیچ‌یک از جلوه‌های زندگی اعم از اجتماعی، ادبی، فرهنگی، فکری، اقتصادی، کشاورزی و عمرانی، مانعی ایجاد کند. ویژگی زندگی اجتماعی و ادبی در مجالس ادب و شعر و آواز رخ می‌نمود و فضای علمی در تدوین حدیث، تفسیر، مغازی و اخبار جلوه یافت هم‌چنان که تلاش برای تطبیق فقه به نیازهای جدید زندگی و با توجه به ویژگی‌های اقلیمی در سرزمین‌های فتح شده، منجر به رشد فقه شد، فضای فرهنگی نیز با بررسی مکاتب فلسفی و کلامی و مناظره با پیروان آنها متجلی شد و منجر به پیدایش مکاتب فکری اسلامی شد که مهم‌ترین آنها معتزله بود. به ویژه در مورد آزادی اراده که از مکاتب دیگر، تأثیر پذیرفته بود.

هم‌چنین فضای فرهنگی با بهره‌وری از علوم یونانی در زمینهٔ پزشکی و شیمی متمایز می‌شد. خالد بن یزید بن معاویة بن ابی سفیان نخستین کسی بود که همت خود را صرف ترجمه این علوم به زبان عربی کرد.

عرصهٔ اقتصاد نیز با فعالیت تجاری و گسترش آن تمایز می‌یافت به ویژه پس از آن که ناوگان عربی در پی نبرد معروف به «ذات الصّواری» در سال ۳۴ق بر شرق دریای مدیترانه استیلا یافت و سیطرهٔ دولت اسلامی بر آن دریا کامل شد. بعد از فتح شمال افریقا و اندلس فعالیت تجاری گسترش بیشتری یافت و کشتی‌های تجاری امواج را می‌شکافتند و میان بندرهای بیزانس، ایتالیا، سیسیل، کرت، رودس و قبرس به حرکت درآمده و با آنها تجارت می‌کردند. این تجارت به رغم حمله‌هایی که گاه به بنادر فوق صورت می‌گرفت، ادامه داشت. تجارت زمینی نیز رونق چشمگیری یافت، کاروان‌ها از راه خشکی به هندوچین می‌رفتند، آن‌گاه به ایران و ماوراء النهر می‌آمدند و تا بخارا و سمرقند و خزران پیش می‌رفتند و کالاهای تجاری را به آن سرزمین‌ها و از آن‌جا به دیگر مناطق می‌بردند. وضع کشاورزی با افزایش کارگرانی که از افریقا برای بهسازی زمین‌های ناحیهٔ سواد (در جنوب عراق) آورده شدند، رو به بهبود نهاد و عمران و آبادانی با

ساختن مسجدهای بزرگ، کاخ‌های سر به فلک کشیده، بیمارستان‌ها، شهرها و کارخانه‌های کشتی‌سازی برای ساختن کشتی‌های جنگی و تجاری، رونق یافت. شهر «قیروان» در دوران معاویة بن ابی‌سفیان و به دست عقبة بن نافع در سال ۵۰ق بنا نهاده شد. هم‌چنین در دوران او «دار الصناعة» (مرکز صنعتی) عکا ساخته شد. در دوران عبدالملک بن مروان «قبة الصخره» در قدس بنا شد.[۶۸] هم‌چنین ساختن مسجد الاقصی آغاز شد و در سال ۷۴ق کعبه و حرم مکه تجدید بنا شد و در سال ۸۲ق شهر تونس ساخته شد و درآن‌جا کارخانهٔ کشتی‌سازی تأسیس گردید و بنای این شهر را حسّان بن نعمان به عهده گرفت. حجاج بن یوسف ثقفی امیر عراق، شهر واسط را به عنوان شهری که میانهٔ راه کوفه و بصره باشد، بین سال‌های ۸۲ و ۸۳ق بنا نهاد. در دوران ولید بن عبدالملک طی سال‌های ۸۷ و ۹۶ق ساختمان مسجد جامع اموی در دمشق به پایان رسید، حرم پیامبر اکرم تجدید بنا شد و توسعه یافت و با کاشی‌های رنگین زینت شد. در وادی «غور» و شرق اردن نیز کاخ‌های صحرایی ساخته شد، از جمله کاخ «المنیّة» در کنار دریاچهٔ طبریه، کاخ «عمره» در شرق اردن و کاخ «حمام الصرح».

ولید به ایجاد تأسیسات عمومی همت گماشت، راه‌ها را اصلاح کرد، در راه مکه چاه‌های آب حفر و بیمارستان‌هایی برای بیماران تأسیس کرد. خانه‌هایی برای جذامیان، نابینایان و از کار افتادگان اختصاص داد و مستمرهایی برای آنها مقرر داشت. در دوران سلیمان بن عبدالملک جامع اموی در حلب به سال ۹۷ق ساخته شد و سلیمان در زمان ولایت‌عهدی خود شهر «رمله» را در فلسطین بنا نهاد و در آن، کاخ‌ها و مسجدهایی ساخت.

هشام بن عبدالملک در سال ۱۰۹ق کاخ «الرصافة» را نزدیک شهر «رقة» بنا کرد و عبدالله بن حبحاب، امیر افریقا «جامع الزیتونه» را بنا نهاد. در سال ۱۲۷ق نیز محمد بن مروان شهر «حرّان» را نزدیک موصل ایجاد کرد تا پایتخت موقتی او میان شام و عراق باشد و او به آسانی از آن‌چه درآن‌جا می‌گذرد و باخبر گردد. علاوه بر فعالیت‌های عمرانی، اصلاحات مالی و اداری نیز صورت گرفت. عبدالملک بن مروان دستور داد که بر کاغذهای «بردی» که قبطیان در مصر آنها را از «پاپیروس» می‌ساختند و مزیّن به نام مسیح بود، به عربی برگردانده و «قل هو الله احد» جای آن بنویسند. هم‌چنین عبدالملک سکه زد و برای نخستین بار در اسلام دینار طلا ضرب کرد.[۶۹] حجاج ثقفی، امیر عراق نیز به ضرب درهم‌های نقرهٔ نقش‌دار پرداخت و برای آنها وزن خاصی معین کرد.

در سال ۸۱ق عبدالملک، دیوان[۷۰] را از زبان رومی به عربی برگرداند. حجاج ثقفی نیز دیوان را از زبان فارسی به عربی برگرداند. عبدالله بن عبدالملک بن مروان امیر مصر، نیز در سال ۸۶ق دیوان رااز زبان قبطی به عربی برگرداند. حسّان بن نعمان امیر افریقا نیز از او پیروی کرد و دیوان افریقا را به عربی برگرداند. سکه زدن و عربی کردن دیوان‌ها تأکیدی بر موجودیت مالی و اقتصادی دولت بود.

درست است که به دلیل ستم‌گری و ظلم دولت امویان از آنان انتقادی شود، اما شاید سیاست و مصلحت دولت در آن شرایط دشوار اقتضای چنین رفتاری را داشته است، بویژه آن که شورشیان و اخلالگران به امنیت در پیکارشان سخت پیگیر و در اعتقاداتشان متعصب بودند و حکومت بدون امنیت استقرار و ثبات پیدا نمی‌کند چرا که امنیت، عنصر اساسی برای شکوفایی حکومت در تمامی عرصه‌هاست. (۷)

پیش از این دیدیم که قیام‌ها و آشوب‌ها دولت امویان را فرا گرفته، در چندین جبهه بویژه در عراق زبانه کشیده بود. سرزمین عراق تمامی مخالفان پیشین عثمان را در خود جای داده بود، پس از آن نیز پایگاه شیعیان علی و فرزندانش شد.

کوفه هم‌چنین محل ظهور و قیام خوارج علیه حکومت بود، کما این که پارسایان و پرهیزکارانی در آن جمع شده بودند که رفتار امویان و کارگزارانشان را مخالف دین و دستور خداوند می‌دانستند که در میان این مخالفان حافظانی که به «قرّاء» معروف بودند، و فقیهان و حافظان حدیث دیده می‌شدند.

معاویة بن ابی‌سفیان هنگامی که پایه‌های حکومت را بنا می‌نهاد، با این نیروهای مخالف رو به رو شد که سرسخت‌ترین آنان، خوارج بودند. معاویه مال را برای به دست آوردن دل‌ها و بردباری و آسان گیری را برای کسب دوستی و ریشه کنی کینه‌ها به کار گرفت و هنگامی که این شیوه‌ها کارساز نمی‌شد و بردباری در پیشبرد اهداف تأثیری نداشت، زور و سیاستِ مشتِ آهنین را به کار می‌بست. او برای این کار، دستانی آهنین برای درهم کوفتن سرهای مخالفان و شمشیرهایی برّان برای زدن گردن‌ها، فراهم دید. زیاد بن ابیه را به خدمت گرفته و بر خلاف شریعت خداوند او را فامیل نسبی و برادر خود اعلام کرد و حکم‌رانی عراق و سپس تمام ناحیه شرق را بدو سپرد و به او اختیارات تام و قدرت مطلق بخشید تا مخالفان حکومت جدید التأسیس و معارضان را سرکوب کند. زیاد نیز سیاستِ زور و ارعاب را به کار گرفت و امنیت و ثبات را برقرار کرد. خلفای اموی طرح معاویه را دنبال کردند و برای عراق و ناحیهٔ شرق، قاطع‌ترین افراد را انتخاب کردند و توانستند با شدّت عمل و دوراندیشی، قیام‌ها و آشوب‌های پی در پی را سرکوب کنند. بارزترین این کسان در دوراندیشی و قاطعیت، حجاج بن یوسف ثقفی بود که حکومت امویان را در عراق و ناحیهٔ شرق استوار ساخت.

انتقال خلافت به عباسیان

۱۳۲ ـ خلافت پس از موفقیت عباسیان در دعوت پنهانی، به آنان منتقل شد. عباسیان از آغاز سال ۱۰۰ ق مبلّغان خود را به خراسان فرستادند و آنان تا سال ۱۳۲ ق پنهانی به دعوت برای عباسیان پرداختند. درآن سال این دعوت پنهانی آشکار شد؛ دعوتی که به ظاهر برای انتخاب خلیفه‌ای از خاندان پیامبر اکرمﷺ بود که مورد رضایت مسلمانان باشد. به چنین شخصی جهت برملا نشدن هویتش عنوان «الرضا من آل محمد» اطلاق می‌شد، اما بعدها معلوم شد که قصد آنان تبلیغ برای عباسیان و به خلافت رساندن ایشان بود.

در روز جمعه دوازدهم ربیع الاول سال ۱۳۲ ق ابوالعباس عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس وارد کوفه شد و مردم در مسجد کوفه با او بیعت کردند و او برای اهل کوفه خطبه خواند و ضمن آن از حقّ عباسیان در خلافت سخن به میان آورد. او در قسمتی از خطبهٔ خود خطاب به مردم کوفه گفت: «... بر مستمری شما صد درهم افزودم، پس آماده شوید، من خون‌ریز مباح کنندهٔ خون‌ها و انقلابیِ نابود کننده‌ام». [۷۱]

از این رو به «سفاح» [خون‌ریز] ملقب شد. از آن روز پرچم سفید امویان درهم پیچیده، درفش سیاه عباسیان برافراشته شد. عموهای سفاح؛ یعنی عبدالله و صالح، فرزندان علی بن عبدالله عباسی، پس از شکست مروان بن محمد، آخرین خلیفهٔ امویان و دستگیری و قتل او در «بوصیر» مصر، به تعقیب امویان پرداختند. در دمشق گورهای مردگانشان را شکافتند و باقیماندهٔ استخوان‌هایشان را سوزاندند.

عباسیان عدهٔ زیادی از امویان را در فلسطین با نیرنگ به دام انداختند و آنان را بر ساحل رود «فطرس» کشتند. دیگر امویانی که از این مهلکه جان به در بردند، در شهرها پراکنده شده، زنانشان آواره و در نهایت، دست به گدایی یازیدند. [۷۲]

پی‌آمدهای زمام‌داری عباسیان

۱۳۳ ـ با انتقال حکومت به عباسیان پی‌آمدهای زیر حاصل شد:

اول: انتقال پایتخت از شام به عراق و پیروزی مردم عراق بر شامیان، پس از کشمکشی که بیش از یک (۸) قرن ادامه داشت.

دوم: انتقال فعالیت تجاری به عراق و پیوند یافتن تجارت زمینی با بغداد و تجارت دریایی با بصره.

سوم: بروز کشمکش میان اشراف عرب و اشراف ایرانی برای به دست آوردن مناصب دولتی و مقدم داشتن موالی برای این منصبها.

چهارم: شدت یافتن مقاومتِ علویان ناراضی و خوارج علیه عباسیان و تداوم قیام‌های آنان بر ضد حکومت عباسیان و سرگرم شدن دولت به سرکوبی این قیام‌ها، که خود، نتایج زیر را در پی داشت:

الف ـ توقف فتوحات اسلامی و تغییر موضع دولت عباسیان از موضع هجومی؛ یعنی همان شیوهٔ امویان، به موضع دفاعی و اکتفا به حفظ مرزهایی که امویان طی فتوحات خود به دست آورده بودند و پاسداری از آنها به عنوان مرزهای نهایی دولت اسلامی.

ب ـ ناتوانی حکومت از کنترل قدرت در شهرهای شمال افریقا، که خود منجر به پذیرش و به رسمیت شناختن وضعیت موجود و جدا شدن برخی از سرزمین‌ها از سیطرهٔ حکومت مرکزی گردید.

برای نمونه، عبدالرحمان بن معاویة بن هشام بن عبدالملک اموی ملقب به «الداخل» اندلس را در سال ۱۳۸ ق از حکومت عباسیان جدا و در آن‌جا امیرنشین مستقلی ایجاد کرد که این امارت در سال ۳۰۰ ق در دوران عبدالرحمان الناصر به خلافت تبدیل شد.

«ادریس اول» نیز چنین کرد. او پس از رهایی از واقعه «فخ» در سال ۱۶۹ ق در مغرب، دولت مستقل علویان را تشکیل داد.

به هم‌خوردن اوضاع و آشفته شدن کارها در مغرب نزدیک (تونس) به سال ۱۸۴ ق منجر به نصب ابراهیم بن اغلب و اعطای خودمختاری به آن خطه گردید تا ضمن ایجاد دولت بنی‌اغلب از گسترش دولت ادریسیان به سوی مشرق پیشگیری کند.

علاوه بر دولت‌های مستقلی که از نظر سیاسی و اداری از عباسیان جدا شدند، در افریقای شمالی امیرنشین‌های مستقلی نیز پدید آمدند، مانند امیرنشین «بنی مدرار» که «ابوالقاسم سمعو» آن را در سال ۱۵۵ ق در «سجلماسه» ایجاد کرد و امیرنشین «رستمیان» که عبدالرحمان بن رستم در سال ۱۶۰ ق آن را در «تاهرت» بنا نهاد. این دو امیرنشین از پیروان خوارج بودند.

پنجم: دادن استقلال به برخی از حاکمان نواحی و مناطق اسلامی، به پاس خدمتی که برای دولت انجام دادند، مانند آن‌چه مأمون نسبت به طاهر بن حسین انجام داد. چرا که طاهر در جنگ میان مأمون و برادرش امین، به نفع مأمون وارد عمل شد، بغداد را محاصره کرد، امین را کشت و سرش را نزد مأمون آورد. او نیز به عنوان پاداش حکومت خراسان را به او بخشید تا به صورت موروثی به فرزندانش برسد.

فتوحات دوران عباسی

۱۳۴ ـ دولت عباسی در مرزهایی متوقف شد که دولت امویان قبل از سقوط، به آن رسیده بود. آن‌چه در دوران عباسیان رخ داد در حقیقت، تثبیت موقعیت حکومت در شهرها و سرزمین‌هایی بود که قبلاً فتح شده و مجدداً از اطاعت دولت خارج شده بودند. این اقدامات گویی فتح جدیدی به نظر می‌رسید، مانند قیام برخی نواحی ماوراء النهر در سال ۱۳۴ ق طبرستان در سال ۱۴۲ ق سیستان در سال ۱۵۲ ق و گرگان در سال ۱۶۷ ق.

این طغیان‌ها در حقیقت قیام‌هایی بود که بر ضد حکومت عباسیان یا به منظور تمرّد از آنان برپا می‌شد که با شدت و زور سرکوب می‌گردید.

۱۳۵ ـ نبردهای تابستانی که در جبههٔ روم ادامه داشت و منحصر به حمایت از مرزهای اسلامی شام و جزیره (منطقه‌ای در شمال سوریه) بود، از سال ۱۴۲ق تا سال ۱۹۱ق به طور پیاپی ادامه یافت و از آن پس تا سال ۲۰۱ق به سبب جنگ داخلی بر سر خلافت میان امین و مأمون و پی‌آمدهای آن متوقف شد. هنگامی که خلافت برای مأمون تثبیت شد، نبردهای تابستانی مجدداً آغاز شد و آخرین آنها حمله‌ای بود که مأمون خود، به سال ۲۱۸ق آن را رهبری کرد. اما در این حمله در شهر «طرسوس» متوقف شد، چراکه مأمون در آن سال و در همان شهر درگذشت.

۱۳۶ ـ پس از این تاریخ حملات تابستانی متوقف شد و مرزهای اسلامی هدف حملات رومیان گشت. در سال ۲۴۳ق رومیان به مرزهای جزیره حمله کردند و به شهر «شمشاط» رسیدند. و از آن‌جا به «دیار بکر» نزدیک شدند. هم‌چنین در سال ۲۴۵ق از جبههٔ «انطاکیه» به مرزهای شام حمله کردند. اما حملات تابستانی مسلمانان که به رهبری سرداران نامدار؛ یعنی علی بن یحیای ارمنی و عمر بن عبدالله اقطع برای مقابله با حملات رومیان صورت گرفت، سودی نبخشید و آن دو در نبرد با رومیان کشته شدند.[۷۳]

۱۳۷ در این‌جا لازم می‌دانیم به سه لشکرکشی سنگین که به منظور ترساندن و تأدیب رومیان به شرح زیر صورت گرفت اشاره کنیم:

نخستین آنها گسیل لشکری بود که توسط مهدی خلیفه عباسی در سال ۱۶۵ق به فرماندهی فرزندش هارون الرشید انجام شد. هارون تا قسطنطنیه پیش رفت و در آن‌جا ملکه «آیرین» با هارون قرارداد صلح بست و آتش‌بس برقرار گردید و قرار شد سالانه جزیهٔ قابل توجهی به مسلمانان بپردازد.

دوم: حمله‌ای بود که هارون‌الرشید در زمان خلافتش در سال ۱۸۷ق آن را رهبری کرد. این لشکرکشی به سبب نقض آتش‌بس توسط رومیان صورت گرفت و امپراتور «ناکفور» جانشین ملکه «آیرین» با او پیمان ترک مخاصمه منعقد کرد.

سومین حمله را معتصم بالله خلیفهٔ عباسی در سال ۲۲۳ق در پاسخ به حملهٔ رومیان انجام داد و معتصم آن را رهبری کرد. این حمله برای انتقام‌جویی از رومیان بود که به مرزهای «جزیره» شبیخون زده بودند و ضمن وارد شدن به شهر «زبطرة» به چپاول پرداختند و زنان را اسیر و شهر را ویران کردند. این تعرّض رومیان به تقاضای بابک خرمدین صورت می‌گرفت که سپاهیان خلیفه در تعقیب او بودند. هنگامی که به شدت زیر فشار قرار گرفت و حلقهٔ محاصره را تنگ دید، از امپراتور بیزانسی «تئوفیل» درخواست کرد که به مرزهای اسلامی بتازد. تا خلیفه ناچار شود که سپاهیان خود را از تعقیب بابک بازدارد. او نیز خواستهٔ بابک را اجابت کرد و با سپاهیان خود به مرزهای جزیره حمله‌ور شد، اما پس از آن که بابک به چنگ سپاه خلیفه که تحت امر «افشین» بودند، افتاد معتصم به رومیان حمله‌ور شد و با امپراتور در نبردی که در «عموریه» رخ داد مواجه گشت. این نبرد با شکست رومیان و اسارت امپراتور پایان یافت.

اگر در دوران حکومت سلسلهٔ عباسی فتحی صورت گرفته باشد، همان فتح سیسیل است که به دست امیران بنی‌اغلب شمال آفریقا انجام گرفت. در سال ۲۱۲ق امیر «زیادة اول» پسر ابراهیم بن اغلب حمله‌ای دریایی به فرماندهی قاضی اسد بن فرات، تدارک دید. امیر اغلبی به تشویق سردار بیزانسی «افیمونوس» (Eupheminus) به فتح سیسیل اقدام کرد و لشکریانش با راهنمایی او به پیش رفتند و بر شهر «مازره» (Masara) مسلط شدند و این، آغاز فتح جزیره بود. آن‌گاه حملات دریایی ادامه یافت و طی آنها مهم‌ترین شهرهای آن جزیره مانند «قصریانه» (Castragiavanni) و «پالرمو» (Palerm) سقوط کردند.

فتح «پالرمو» به فتح سایر شهرهای جزیره انجامید، از جمله شهرهای «سیراکوزا» (Siracus) و «طبرمین» (Tabrmina) فتح شد. از آن‌جا بود که سپاهیان مسلمان بر جزیرهٔ «مالت» یورش بردند و آن را در دوران محمد بن اغلب در سال ۲۶۱ق فتح کردند. آنان از کانال مانش گذشته و به «کالابریا» (Calavria) که منطقه‌ای است در دورترین نقطهٔ جنوب جزیرهٔ ایتالیا حمله کردند.[۷۴]

پی‌نوشت‌ها:

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۴۷ به بعد؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۹ ـ ۲۰، ۳۸؛ اخبار الطوال، ص ۲۴۴.

۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۸۹ ـ ۳۹۲.

۳. ایران فی عهد الساسانیین، ص ۴۸۸ و ۴۸۹.

۴. حسّان بن بجدل، همان شروطی را که قبلاً در برابر معاویه و فرزندش یزید طرح کرده بود، با مروان نیز در میان گذاشت؛ از جمله این‌که مروان به دوهزار تن از افراد او هر یک، دوهزار [دینار] بپردازد و اگر او مرد، پسرش یا پسرعمویش به جایش بنشیند و هم‌چنین آنان صلاحیت امر و نهی و صدرنشینی مجلس را داشته باشند و در هر موردکه نیاز به حل و عقد باشد، با آنان مشورت شود. مروان نیز این شروط را پذیرفت (مروج الذهب، ج ۳، ص ۸۶).

۵. پس از واقعهٔ «مرج راهط» جنگ‌هایی سرشار از روح تعصب جاهلی میان یمنیان و قیسیان درگرفت و روزهایی که این جنگ‌ها در آنها رخ می‌داد با نام محل نبرد، شناخته شدند. مهم‌ترین این نبردها عبارتند از: یوم ماکسین، یوم الثرثار الاول، یوم الثرثار الثانی، یوم الفدین، یوم الکحیل، یوم البلیخ، یوم الحشّاک و یوم البشر.

در این وقایع طرفین در جنگ گاهی پیروز می‌شدند وگاهی شکست می‌خوردند. دامنهٔ این جنگ‌ها به خراسان و اندلس نیز کشیده شد. منشأ این جنگ‌ها نزاع جهت تصرف محلی و اقامت در آن بود که تعصب جاهلی آن را دامن می‌زد و با مهاجرت شکست خوردگان از زمین‌ها و محل‌هایی که در اختیار داشتند، پایان می‌یافت. این مسئله به این جنگ‌ها جلوه و رنگ اقتصادی نیز می‌داد.

۶. اشدق، کسی است که دهانی بزرگ و فرو افتاده داشته باشد. خطیب و سخنور اشدق کسی است که برای فصاحت بیشتر، هنگام سخن دهان خود را کج می‌کند. مرد اشدق کسی است که دارای بیان و فصاحت باشد و عرب، این صفت را می‌ستاد. به عمرو بن سعید بن عاص، از آن جهت که یکی از خطیبان و سخنوران عرب بود، أشدق می‌گفتند (لسان العرب، مادهٔ شدق).

۷. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۴۰ ـ ۱۴۵.

۸. همان، ص ۱۴۵.

۹. همان، ج ۷، ص ۱۶۰ به بعد.

۱۰. همان، ص ۳۰۲، ۳۷۱ ـ ۳۷۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۳۲۴ ـ ۳۲۷.

۱۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵۹۵ ـ ۶۰۹.

۱۲. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۶۶ ـ ۷۵ و ۹۳ به بعد؛ اخبار الطوال، ص ۲۹۲ ـ ۳۰۸.

۱۳. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۱۳ ـ ۳۲۲؛ همان، ج ۶، ص ۱۱۹ ـ ۱۲۶.

۱۴. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۹۵؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۶۲.

۱۵. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۱۶ ـ ۲۲۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۹۶.

۱۶. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۰۸ ـ ۳۱۰.

۱۷. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۵۵ ـ ۵۵۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۵ ـ ۴۸.

۱۸. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۷۵ ـ ۵۷۸.

۱۹. تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۱۸ ـ ۱۱۹.

۲۰. همان، ص ۱۱۹ و ۱۲۰.

۲۱. همان، ص ۲۱۳.

۲۲. قیام بربرها در مغرب دور، به سال ۱۱۶ ق به دست حبیب بن ابی‌عبیدة بن عقبة بن نافع فهری سرکوب شد. در سال ۱۲۲ ق قیام بربرها به رهبری میسرهٔ مدغری بود. او در واقعهٔ اشراف، سپاه عرب را شکست داد (ابن‌عذاری، ج ۱، ص ۵۱ـ۵۶.)

۲۳. تاریخ ابن اثیر، همان، ص ۲۵۹.

۲۴. همان، ج ۱، ص ۵۵ و ۵۶.

۲۵. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۱۶ ـ ۳۲۳ و ۳۴۴ ـ ۳۴۶.

۲۶. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۴۸، ۳۷۴، ۳۷۶ و ۳۹۳ ـ ۴۰۲.

۲۷. همان، ص ۳۴۹ ـ ۳۵۳.

۲۸. سید عبدالعزیز السالم، المغرب الکبیر، ج ۲، ص ۳۲۴. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۱۲ ـ ۳۱۶.

۲۹. همان، ج ۶، ص ۱۷۶ ـ ۱۷۸ و ۳۹۸ ـ ۴۱۲؛ تاریخ ابن اثیر، ص ۳۴۵ و ۵۰۵.

۳۰. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۴۲ ـ ۳۵۰ و ۳۵۷ ـ ۳۸۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۵۴، ۴۶۱ ـ ۴۷۲ و ۴۷۸ ـ ۴۹۳.

۳۱. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۴۸ ـ ۴۵۳، ۵۲۳ ـ ۵۳۲، ۵۵۶ ـ ۵۵۸، ۵۶۴ ـ ۵۶۵، ۵۷۸ ـ ۵۸۹ و ۵۹۰ ـ ۶۰۵؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۹۹ ـ ۲۰۱.

۳۲. تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۸۸.

۳۳. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۱۰؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۸۰.

۳۴. مقصود این است که خلفای اموی، پیرو مذهب جبر بودند و وانمود می‌کردند که خداوند اراده کرده است که آنان خلیفه باشند و حکومتشان از جانب خداوند مدد و یاری می‌گردد و این همان نظریهٔ «حق الهی» است.

۳۵. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۸۴ ـ ۳۰۰.

۳۶. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۹۴ ـ ۹۸، ۱۰۹ ـ ۱۱۱، ۳۰۹ و ۳۳۰ ـ ۳۴۴.

۳۷. همان، ص ۱۰۹ ـ ۱۱۱، ۱۲۰ ـ ۱۲۴، ۱۵۴ ـ ۱۵۶، ۲۵۸ ـ ۲۹۳ و ۳۶۷ ـ ۳۷۱.

۳۸. در دائرة المعارف الاسلامیه آمده است: جراجمه گروهی یونانی الاصل بودند که با ایمانی سست، به آیین مسیحیت درآمدند و در منطقهٔ شمالی انطاکیه، در کوه «لکام» (امانوس، بین بیّاس و بوقا) ساکن شدند. پایتخت آنان شهری به نام «جرجومه» که نزدیک راه حلب به اسکندریه و چشمه‌های حمام، معروف به حمام الشیخ عیسی، قرار داشت. مسلمانان بر اثر شورش‌هایی که از آنان دیدند، آنها را مرده (شورشیان) نامیدند. آنان از حکومتِ نیمه مستقلی برخوردار بودند. حبیب بن مسلمهٔ فهری هنگام فتح انطاکیه در عهد عمر بن خطاب برای دومین بار آنان را تحت فرمان خود درآورد و با آنان بدین شکل مصالحه شد که یاور مسلمانان باشند و در صورتی که با مسلمانان در جنگ‌ها شرکت کنند، از غنایم و اموال کشتگان سهم بیشتری ببرند. لیکن پیمان آنان سست و متزلزل بود و در خیانت به عرب‌ها و دادن اطلاعات به رومیان و همکاری با کسانی که به آنان عطای بیشتری بدهند، تردید نمی‌کردند. (دائرة المعارف الاسلامیة، ترجمهٔ عربی، ذیل واژهٔ جراجمه؛ فتوح البلدان، ص ۱۵۹ ـ ۱۶۷؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۵؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۰۴).

۳۹. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۵۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۳.

۴۰. عبدالله بن زبیر در زمانی که بر سر خلافت با مروان بن حکم درگیر بود، برادرش مصعب را به فلسطین فرستاد. اشدق در برابر مصعب ایستادگی کرد و او را از آن‌جا راند. مروان بدین جهت خود را مدیون او می‌دانست و از این رو بود که به او وعدهٔ ولایت‌عهدی داد (تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۱۰).

۴۱. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۹۸ و ۴۹۹.

۴۲. همان، ص ۵۰۶ ـ ۵۱۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۲ ـ ۲۰.

۴۳. تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۸۸؛ فتوح البلدان، ص ۴۲۸.

۴۴. ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۳۶؛ طبری، ج ۶، ص ۵۳۱ و ۵۳۲.

۴۵. اخبار الطوال، ص ۳۳۰.

۴۶. همان، ص ۳۲۹.

۴۷. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۵۰؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۳۹.

۴۸. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۹۵.

۴۹. همان، ص ۴۲۴ و ۴۲۶.

۵۰. همان، ص ۴۵۱ ـ ۴۵۲.

۵۱. همان، ص ۵۲۳ و ۵۲۴.

۵۲. آل ابی‌عقیل منسوب به جدشان ابوعقیل هستند و او نیز جد حجاج بود و سلیمان دستور داده بود که تمام منسوبان به حجاج را شکنجه و اموالشان را مصادره کنند (ابن‌حزم، نسب قریش، ص ۲۵۵).

۵۳. یزید بن عبدالملک با برادرزاده حجاج (ام الحجاج) دختر محمد بن یوسف بن الحکم بن ابی‌عقیل ثقفی ازدواج کرد و آن زن برایش ولید بن یزید را به دنیا آورد (زبیری، نسب قریش، ص ۱۶۶ و ۱۶۷).

۵۴. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۳۷.

۵۵. قسری، منسوب به قسر، یکی از تیره‌های قبیلهٔ بجلیه یمانی است (جمهرة انساب العرب، ص ۳۶۵).

۵۶. المعارف، ص ۱۰۳.

۵۷. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۴۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۲۰ ۲۲۱ و ۲۲۴ ـ ۲۲۵.

۵۸. طبری، ج ۷، ص ۲۷۵؛ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۲۸۰ ـ ۲۸۸.
۵۹. تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۹۷.
۶۰. همان، ص ۳۰۵، ۳۴۲، ۳۴۶ و ۳۶۲.
۶۱. امام سیوطی به نقل از امام ابن عساکر می‌نویسد: عقیل بن ابی‌طالب از برادرش علی، هنگامی که خلیفهٔ مؤمنان بود، درخواست کرد تا مالی به او عطا کند تا نیاز خود را برآورد.
حضرت به او پاسخ داد: درنگ کن تا حقوق و عطایای مؤمنان پرداخت شود تا تو سهم خود را همانند آنان دریافت کنی.
عقیل اصرار کرد، اما سودی نبخشید این بود که نزد معاویة بن ابی‌سفیان رفت و درخواست کمک کرد و او یک‌صد هزار درهم به عقیل بخشید (تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۴).
۶۲. النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۲۹۸؛ الاغانی، ج ۷، ص ۶۱.
۶۳. از آن جمله است حدیثی که معتصم، خلیفهٔ عباسی، نقل می‌کند: پدرم هارون‌الرشید از پدرش، مهدی، از پدرش از جدش، از ابن‌عباس برایم نقل کرد و گفت: پیامبر اکرم به گروهی از خاندان فلان که متکبرانه راه می‌رفتند، نگریست و آثار خشم در چهره‌اش نمایان شد. آن‌گاه این آیه را تلاوت کرد: «والشجرة الملعونة...» از حضرت پرسیدند: یا رسول الله! این کدام درخت است تا آن را از ریشه درآوریم؟ پاسخ دادند: این درخت از گیاهان و روییدنی‌ها نیست، بلکه مقصود بنی‌امیه است. آنان هنگامی که به قدرت برسند، ستم می‌کنند و آن‌گاه که امین تلقی شوند، خیانت می‌ورزند. آن‌گاه با دست برپشت عمویش، عباس ضربتی زد و فرمود: ای عموا! از نسل تو مردی پدیدار خواهد شد که نابودی بنی‌امیه به دست اوست (تاریخ الخلفاء، ص ۳۳۹).
۶۴. خراج، مالیاتی بود که به زمین‌های ملکی اهل ذمه تعلق می‌گرفت و در برآورد آن، مساحت زمین یا نوع کشت و یا شیوهٔ آبیاری آن درنظر گرفته می‌شد و عشریه، مالیاتی بود که به زمین‌های ملکی مسلمانان تعلق می‌گرفت و معادل یک دهم محصول بود، اما جزیهٔ مالیات سرانه‌ای بود که تنها به مردان (نه زنان) اهل ذمهٔ غیر عرب تعلق می‌گرفت و مبلغ آن برای توانگران بیست و چهار درهم، برای افراد متوسط هیجده درهم و برای کارگران دوازده درهم بود. این مالیات، سالانه و الزامی بوده، زنان، مردان، روحانیون، درماندگان، بیکاران و از کار افتادگان از پرداخت این مالیات معاف بودند (الخراج، ص ۸۲ و ۱۴۵ ـ ۱۴۶).
۶۵. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۲۸ و ۲۳۲.
۶۶. تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۶۵.
۶۷. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۰۶؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۲۴۶.
۶۸. ابن‌خلکان نقل می‌کند: هنگامی که عبدالله بن زبیر بر حجاز چیره شد، عبدالملک بن مروان، مردم شام را از رفتن به حج منع کرد مبادا که هنگام حج، عبدالله بن زبیر از آنان بیعت بگیرد. مردم از این که نمی‌توانستند به حج بروند در مخالفت با این کار زبان به اعتراض گشودند. از این رو عبدالملک در بیت المقدس «قبة الصخره» را بنا کرد و از آن پس مردم در روز عرفه آن‌جا می‌آمدند و وقوف می‌کردند که آن روز «یوم التعریف» نامیده شد (وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۷۱ ـ ۷۲).
۶۹. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۵۶.
۷۰. دیوان کلمه‌ای فارسی است که معرب شده و معنای آن، دفتر یا صحیفه است. عمر بن خطاب به توصیهٔ مرزبانان ایرانی آن را به کار گرفت. آن‌گاه این واژه برای دلالت بر محلی که منشیان و دبیران برای امور مربوط به دیوانی و دبیری می‌نشستند، به کار رفت (مقدمهٔ ابن‌خلدون، ص ۴۷۰).
۷۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۲۶.
۷۲. ر.ک: سرگذشت مزنة مردانی، از درگذشتگان سال ۱۷۵ ق.
۷۳. تاریخ طبری، ج ۹، ص ۲۰۷، ۲۱۸، ۲۱۹ و ۲۴۰؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۷، ص ۱۲۱.
۷۴. تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۵۶؛ همان، ج ۶، ص ۳۳۳؛ همان، ج ۷، ص ۵ و ۶۲؛ ابن خلدون، ج ۴، ص ۴۲۶ و ۴۲۷؛ البیان المغرب، ج ۱، ص ۱۳۵، ۱۳۶؛ المغرب الکبیر، ص ۳۸۵ ـ ۳۹۲؛ العرب فی صقلیه، ص ۳۱ ـ ۳۹.

یادداشت‌ها:

۱. امام‌حسین ﷺ در «ثعلبیه» یا در «زرود» بود که از شهادت مسلم ﷺ اطلاع یافت.
۲. این سخن با واقعیت تاریخی منطبق نیست و جالب این که گفته طبری که مورد استناد مؤلف است آن را تکذیب می‌کند (نک: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۳). هم‌چنین خطبه‌های آن حضرت از آغاز قیام تا واپسین دم گواه صادق آن است.
۳. بسیاری از مورخان امام سجاد ﷺ را با صفت «الاصغر» یاد کرده‌اند و شیخ مفید از امام سجاد ﷺ، به علی بن الحسین الاکبر یاد کرده و علی اصغر را عبدالله رضیع خوانده است (نک: الارشاد، ص ۲۵۳ و ابن شهرآشوب بر این باور است که رضیع همان علی اصغر است. مناقب، ج ۴، ص ۱۰۹).
۴. تشیع از آغاز عقیده دینی بود و پایه گذار آن شخص رسول اکرم ﷺ بود و گرایش ایرانیان به تشیع ربطی به انگیزه نژادی ندارد و اساساً ازدواج امام حسین ﷺ با دختر یزدگرد از نظر تاریخی مشکوک است و از نظر شیعه و ایرانیان هیچ فرقی میان امام حسن ﷺ و امام حسین ﷺ نیست و هر دو امام معصوم و واجب‌الاطاعه می‌باشند. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران (بخش مذهب و تشیع) و کتاب تاریخ شیعه تألیف علامه محمد حسین مظفر (بخش شیعه در ایران).
۵. روایات اهل بیت ﷺ اتفاق دارند که مراد قرآن از شجرهٔ ملعونه بنی‌امیه است. هم‌چنین محدثان و مفسران فراوانی از اهل سنت، شجرهٔ ملعونه را بنی‌امیه دانسته‌اند. عباسیان از این احادیث به نفع خویش سود جسته و احیاناً بر آن احادیث چیزهایی در منقبت خود افزوده‌اند (نک: المیزان، ج ۱۳، ص ۱۴۰ و الغدیر، ج ۸، ص ۲۴۸).
۶. جبایت: گردآوری خراج، مالیات و مانند آن.
۷. جای تعجب است که مؤلف علی رغم اعتراف به جنایات بنی‌امیه در صدد دفاع و ستایش از آنان بر می‌آید. کسانی که دنیاجوی و خوش‌گذران بوده‌اند و برای استمرار حکومتشان خون‌آشامانی چون: بسر بن ارطاة، حجاج بن یوسف، خالد بن عبدالله قسری، و زیاد بن ابیه و پسرش عبیدالله را فرمان‌روایی دادند. اساساً خلافت امویان در مخالفت با حضرت علی ﷺ و یارانش پا گرفت و در سراسر دورهٔ نود ساله حکومت آنان، دشمنی با علویان ادامه یافت. به دستور معاویه حضرت علی ﷺ را بر منبرها لعن می‌کردند و شیعیان او را می‌جستند و می‌کشتند میثم تمار و عمرو بن حمق و حجر بن عدی در حکومت آنان به شهادت رسیدند. شهادت سرور شهیدان امام حسین ﷺ و یارانش در سلطنت ننگین یزید رخ داد و قتل زید بن علی به دست آنان بود. آری از شجرهٔ ملعونه جز این انتظار نمی‌رود.
۸. در اصل کتاب دو قرن آمده که قطعاً اشتباه شده است.

۶

قیام‌ها و حملات
در دورهٔ اول خلافت عباسیان و پی‌آمدهای آن

۱ ـ قیام به انگیزه دست‌یابی به خلافت

الف ـ رقیبان

عبدالله بن علی عباسی

وی در سال ۱۳۷ ق علیه برادرزادهٔ خود ابوجعفر منصور قیام نمود و ادعا کرد که ابوالعباس سفّاح به او برای خلافت پس از خود وصیت کرده بود. منصور سپاهی به سرکردگی ابومسلم خراسانی به جنگ او فرستاد و او را شکست داد. وی به برادرش سلیمان بن علی، امیر بصره پناه برد ولی پس از چندی خلیفه بر او دست یافت و او را زندانی کرد. عبدالله در سال ۱۴۷ ق در زندان درگذشت.[۱]

عبدالله بن مروان بن محمد اموی

وی در سال ۱۶۱ ق بر مهدی عباسی شورید. مهدی سپاهی را به سرکردگی نصر بن محمد بن اشعث به سوی او فرستاد. نصر او را دستگیر کرد و نزد مهدی آورد. مهدی نیز او را زندانی کرد، اما پس از مدتی او را مورد عفو قرار داد.[۲]

دحیة بن مصعب اموی

دحیة بن مصعب بن عبدالعزیز بن مروان بن الحکم در سال ۱۶۵ ق به انگیزهٔ دست‌یابی به خلافت، در مصر قیام کرد. فضل بن صالح عباسی، امیر مصر در جنگی که ابن‌مصعب در آن کشته شد، قیام او را درهم کوبید.[۳]

سفیانی

علی بن عبدالله بن خالد بن یزید بن معاویة بن ابی‌سفیان ملقب به «سفیانی» و «العمیطر»[۴] که اختلاف میان امین و مأمون را غنیمت شمرده بود و در سال ۱۹۵ ق در دمشق قیام کرد و از قبیله کلب یمنی یاری خواست. امین، سپاهی را به فرماندهی حسن بن ماهان به سوی او گسیل داشت. او قیام سفیانی را سرکوب کرد و وی را کشت.[۵]

مأمون

عبدالله مأمون فرزند هارون الرشید بود که پدرش خلافت را بعد از برادرش امین، به او سپرد. و امین را که کوچک‌تر بود به خواست «زبیده» مادر امین، بر او مقدم داشت.

امین که پس از پدر به خلافت رسید، مأمون را از ولایت‌عهدی عزل و فرزند خود موسی را نامزد این مقام کرد و او را «الناطق بالحق» ملقب ساخت.

از این رو مأمون علیه او بپا خاست و سپاهی را به فرماندهی طاهر بن حسین به بغداد فرستاد. طاهر بغداد را محاصره کرد و در سال ۱۹۸ ق امین را در محاصره به قتل رساند.[۶]

عباس بن مأمون

مأمون خلافت پس از خود را به برادرش، محمد (المعتصم بالله) واگذارد و وقتی مأمون مرد و معتصم خلافت را به دست گرفت، عباس بن مأمون در پی توطئه برآمد تا عمویش را کشته و خلافت را از او بگیرد. چون خبر این توطئه به معتصم رسید، در سال ۲۲۳ ق او را با سرداران هم‌پیمانش کشت.[۷]

عبدالرحمان بن معاویهٔ اموی (الداخل)

عبدالرحمان از کشتارهایی که توسط عباسیان تدارک دیده شده بود جان به در برد و به مغرب دور فرار کرد و در سال ۱۳۸ ق وارد اندلس شد و امارت آن را از عبدالرحمان فهری، امیر اندلس گرفت و ضمن اعلام استقلال، دولتی اموی در اندلس تشکیل داد.[۸]

ب) علویان

۱۳۸ ـ علویان چون که با عباسیان در براندازی امویان شرکت جسته بودند، نیرنگ عباسیان و غصب خلافت را بخشودنی نمی‌دانستند. از این رو قیام‌هایی پیاپی [علیه عباسیان] داشتند که مهم‌ترین آنها عبارت است از:

قیام محمد «نفس زکیة»

محمد، ملقب به نفس زکیّه پسر عبدالله (محض) بن حسن مثنی بن حسن بن علی بن ابی‌طالب. در سال ۱۴۰ ق علیه منصور خلیفهٔ عباسی قیام کرد. و چون محمد و برادرش ابراهیم از مدینه بیرون شده بودند، به منصور خبر رسید که خروجشان به قصد ترور او است از این رو وی در جستجوی ایشان برآمد، ولی آنان پنهان شدند. منصور، عبدالله پدر ایشان را دستگیر کرد و با خود به کوفه برد. محمد از مخفیگاه بیرون آمد و خود را خلیفه خواند. مردم مدینه با او بیعت کردند و پس از آن او خود را «امیرالمؤمنین» خواند. مردم مدینه پیش از این که با او بیعت کنند از امام مالک پرسیدند: آیا بیعتی از منصور بر گردن ماست؟ او گفت: شما با اکراه بیعت کرده بودید و کسی که مجبور به بیعت باشد سوگندش صحیح نیست.[۹] محمد و منصور به تبادل نامه پرداختند و هر یک بر حقانیت خود در خلافت دلیل می‌آوردند و چون نامه‌نگاری‌ها به جایی نرسید، منصور سپاهی را به فرماندهی پسر برادر خود، عیسی بن موسی به جنگ محمد فرستاده و محمد در آن جنگ کشته شد و سرش را نزد منصور بردند.[۱۰]

قیام ابراهیم بن عبدالله محض

محمد نفس زکیه، برادرش ابراهیم را برای نشر دعوت خود مخفیانه به بصره فرستاد. ولی مردم را به بیعت با برادرش فرا خواند و

آنان نیز پذیرفتند. در میان آنان عدهٔ زیادی از فقیهان و عالمان وجود داشتند. ابراهیم بر دارالاماره دست یافت. چون خبر قتل برادرش محمد بدو رسید، علویان بصره با او بیعت کردند و سپاهی را آماده ساختند و ابراهیم با آن سپاه به طرف کوفه و برای مبارزه با منصور روانه شد. منصور نیز سپاهی به فرماندهی پسر برادرش، عیسی بن موسی بن محمد عباسی برای جنگ با او آماده کرد و حمید بن قحطبه را با او همراه کرد. سپاهیان خلیفه در محلی به نام «باخمری» (در شانزده فرسنگی کوفه) با ابراهیم و یارانش مواجه شدند و در جنگی خونین که در سال ۱۴۵ ق میان دو گروه درگرفت، ابراهیم کشته شد و سر او را نزد منصور بردند.[۱۱]

قیام حسین بن علی طالبی

او حسین بن علی بن حسن (مثلث) بن حسن (مثنی) بن حسن بن علی بن ابی‌طالب بود. در سال ۱۶۹ ق در مدینه بر هادی، خلیفه عباسی شورید و مردم مدینه با او بیعت کردند. خلیفه سپاهی را به فرماندهی محمد بن سلمیان بن علی عباسی به جنگ او فرستاد و در محلی به نام «فخ» (میان مکه و مدینه) با او جنگید و حسین در آن نبرد کشته شد اما جنگ در «فخ» خاتمه نیافت و دو نفر از معرکه جانِ سالم به در بردند:

یکی ادریس بن عبدالله محض بود و دیگری برادرش یحیی که هر دو برادر محمد نفس زکیه بودند. ادریس به طرف مصر و از آن‌جا به مغرب دور رفت و دولت ادریسیان را بنا نهاد.

یحیی نیز رهسپار دیلمان شد. او خود مدعی خلافت شد و پیروانش اندک اندک زیاد شدند، تا این که هارون در سال ۱۷۶ ق سپاهی به فرماندهی فضل بن یحیی برمکی به سوی او گسیل داشت. فضل، امان‌نامهٔ هارون الرشید را برای یحیی برد و با او به بغداد بازگشت. خلیفه، یحیی را گرامی داشت، اما بعدها به خلیفه خبر رسید که وی هم‌چنان مخفیانه به دعوت مشغول است. این بود که هارون او را زندانی کرد و در سال ۱۸۰ ق در زندان درگذشت.[۱۲]

قیام ابن طباطبا

ابوعبدالله محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن حسن (المثنی) بن حسن بن علی بن ابی‌طالب در سال ۱۹۹ ق در کوفه به پا خاست و مردم را به اطاعت از «رضای آل محمد» (کسی از خاندان پیامبرﷺ که مورد اتفاق مردم باشد) و به کتاب و سنت عمل کند، دعوت کرد. پس از چندی سرّی بن منصور شیبانی معروف به «ابوالسرایا» به او پیوست. چیزی نگذشت که ابن‌طباطبا درگذشت و ابوالسرایا نهضت او را ادامه داد. مأمون نیز لشکری به فرماندهی هرثمة بن اعین به سوی او فرستاد و او این قیام را با کشتن ابوالسرایا خاتمه داد.[۱۳]

قیام ابراهیم بن موسی

ابراهیم از فرزندان موسی (الکاظم) بن جعفر (الصادق) بود. در سال ۲۰۰ ق با خانواده و نزدیکان علوی‌اش از مکه خارج شد. او به سوی یمن رفت و آن‌جا را اشغال کرد و اسحاق بن موسی کارگزار یمن از شهر بیرون رفت. ابراهیم بن موسی را به این دلیل که بسیاری از یمنیان راکشت «جزار» نامیده‌اند.[۱۴]

قیام محمد دیباج

محمد ملقب به دیباج، فرزند جعفر (صادق) بود. در سال ۲۰۰ ق مردم مکه با او بیعت کردند و او خود را امیرالمؤمنین خواند، اما پس از چندی خود را خلع و بیعت با مأمون را تأیید کرد.[۱۵]

قیام عبدالرحمان بن احمد علوی

عبدالرحمان بن احمد بن عبدالله بن محمد بن عمر أشرف، از فرزندان علی زین العابدین بن حسین بن علی بن ابی‌طالب بود. در سال ۲۰۷ ق در یمن قیام کرد و مردم با او بیعت کردند. مأمون سپاهی به فرماندهی دینار بن عبدالله با یک امان‌نامه برای عبدالرحمان به سوی او فرستاد و او تسلیم شد. دینار او را با خود به بغداد آورد و مأمون عبدالرحمان را بخشید.[۱۶]

قیام محمد بن قاسم علوی

محمد بن قاسم بن عمر أشرف از فرزندان علی زین العابدین بن حسین بن علی بن ابی‌طالب بود. در سال ۲۱۹ ق در طالقان خراسان قیام کرد و مردم را به فرمان‌برداری به «رضای آل محمد» دعوت کرد. طاهر بن حسین امیر خراسان او را دستگیر کرد و پیش معتصم فرستاد. معتصم او را زندانی کرد، اما وی از زندان گریخت و دیگر از او خبری نشد.[۱۷]

قیام قاسم رسّی

قاسم بن ابراهیم بن اسماعیل بن حسن مثنی فرزند حسن بن علی بن ابی‌طالب و معروف به قاسم رسّی بود. پس از درگذشت برادرش، محمد بن ابراهیم، معروف به ابن‌طباطبا در مکه قیام کرد و به کوفه، ری، طبرستان و دیلمان آمد و شد داشت. مأمون به رغم تعقیب شدید نتوانست او را دستگیر کند. وی در دوران متوکل به سال ۲۴۶ ق در شهر «رسّ» واقع در ارمنستان درگذشت و از این رو او را «رسّی» خواندند.[۱۸]

قیام یحیی بن عمر علوی

یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب جمع زیادی از اعراب و دسته‌ای از کوفیان را گرد خود جمع آورد و در سال ۲۵۰ ق وارد کوفه شد. او هر چه در بیت‌المال بود مصادره و زندانیان را آزاد کرد. زیدیان بر گرد او جمع شدند و وی آنان را به «رضای آل محمد» فرا خواند. لشکر «المستعین» خلیفهٔ عباسی به جنگ با او برخاست و او در جنگ کشته شد.[۱۹]

قیام حسن بن زید علوی

حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن بن

علی بن ابی‌طالب بعد از کشته شدن یحیی بن عمر علوی، در سال ۲۵۰ق در طبرستان و دیلمان قیام کرد و مردم آن سامان با او بیعت کردند. وی بر «ری» دست یافت. کار او با سرکوب قیام و کشته شدنش پایان یافت.[۲۰]

ج ـ خوارج

۱۳۹ ـ خوارج از انتقال خلافت به عباسیان خشنود نبودند. از نظر آنان عباسیان نیز چون امویان، ستمگر و غاصب حکومت بودند. خوارج قیام‌های پیاپی و مختلفی در ناحیهٔ جزیره، خراسان، آذربایجان، عمان و یمن داشتند که دامنهٔ آن به افریقیه کشیده شد. مهم‌ترین این قیام‌ها عبارت بود از:

قیام آنان به سال ۱۳۴ق به رهبری شبیب بن عبدالعزیز یشکری[۲۱] در عمان.

قیام سال ۱۳۶ق به رهبری مسافر بن کثیر شیبانی در آذربایجان.[۲۲]

قیام سال ۱۳۷ق به رهبری ملبّد بن حرملهٔ شیبانی، سال ۱۴۸ق به رهبری حسان بن مجالد همدانی، سال ۱۶۰ق به رهبری عبدالسلام بن هاشم یشکری، سال ۱۶۸ق به رهبری یاسین تمیمی، سال ۱۷۱ق به رهبری صحصح شیبانی، هم‌چنین قیام سال ۱۷۷ق به رهبری عطّاف بن سفیان ازدی، سال ۱۷۸ق به رهبری ولید بن طریف شیبانی و در سال ۱۸۹ق به رهبری حمزة بن مالک خزاعی در جزیره و موصل.[۲۳]

قیام سال ۱۴۰ق در یمن.[۲۴]

قیام سال ۱۷۹ق به رهبری حمزة بن اترک در سیستان که تا سال ۱۸۵ق ادامه داشت.

قیام سال ۱۶۰ق به رهبری یوسف بن ابراهیم برم و سال ۱۷۵ق به رهبری حصین خارجی در خراسان.[۲۵]

قیام سال ۱۷۶ق به رهبری خراشهٔ شیبانی در عراق.[۲۶]

قیام سال ۱۳۵ق به رهبری اسماعیل بن زیاد نفوسی و چیرگی او بر تلمسان و نیز در سال ۱۴۱ق به رهبری ابوالخطاب، عبدالاعلی معافری که تا سال ۱۴۴ق ادامه یافت. هم‌چنین قیام سال ۱۵۱ق به رهبری ابوحاتم، یعقوب بن حبیب اباضی، در سال ۱۵۳ق و استیلای او بر قیروان و قیام سال ۱۷۰ق به رهبری نصیر بن صالح اباضی و در سال ۱۸۰ق به رهبری عیاض بن وهب هوّاری و کلیب بن جمیع و نهایتاً قیام سال ۲۴۵ق بر ضد ابراهیم بن اغلب در افریقا (طرابلس و تلمسان).[۲۷]

۲ ـ قیام علیه حکمرانان عباسی

۱۳۰ ـ در کنار قیام علویان و خوارج، در شماری از سرزمین‌ها و شهرها قیام‌هایی به وقوع پیوست که ناشی از ستمگری عباسیان بود؛ مهم‌ترین آنها به ترتیب تاریخ وقوع چنین است:

دوران خلافت ابوالعباس سفّاح

۱۳۲ق: قیام سپیدجامگان (مبیّضه)[۲۸] در قنّسرین به رهبری ابوالورد، مجزأة بن کوثر کلابی و توسعهٔ آن تا نواحی تدمر و رقّه، به رهبری عثمان بن عبدالله بن سراقة ازدی. و در منطقهٔ حوران به رهبری حبیب بن مرهٔ مرّی و در ناحیهٔ جزیره، به رهبری اسحاق بن مسلم. این قیام‌ها بر ضد عباسیان و پشتیبانی امویان بود.[۲۹]

۱۳۳ق: قیام مردم موصل علیه امیرشان یحیی بن محمد عباسی به دلیل خون‌ریزی بیش از حد او.[۳۰]

۱۳۳ق: قیام مردم خراسان به رهبری شریک بن شیخ مهری بر ضد ابومسلم خراسانی امیرخراسان به سبب خون‌ریزی بیش از حد او.[۳۱]

۱۳۴ق: قیام منصور بن جمهور در سند بر ضد حکومت عباسی.[۳۲]

۱۳۴ق: قیام کشاورزان قبطی در مصر در اعتراض به فشار بیش از حد برای گرفتن خراج.[۳۳]

۱۳۴ق: قیام بسّام بن ابراهیم بسّام، یکی از سرداران سپاه عباسی بر ضد ابوالعباس سفّاح.[۳۴]

۱۳۵ق: قیام زیاد بن صالح خزاعی در ماوراء النهر بر ضد ابومسلم خراسانی‌ط امیر خراسان.[۳۵]

۱۳۶ق: قیام اهل ذمه در بقاع لبنان به عنوان اعتراض به فشار بیش از حد برای گرفتن خراج.[۳۶]

دوران خلافت ابوجعفر منصور

۱۳۸ق: قیام جمهور بن مرّار عجلی (المنصور) امیر ری بر ضد دولت عباسی.[۳۷]

۱۳۹ق: قیام ارامنهٔ صنارية به رهبری موشیغ مامیکونیان و خودداری آنان از پرداخت خراج.[۳۸]

۱۴۱ق: قیام عبدالجبار ازدی امیر خراسان بر ضد دولت عباسی.[۳۹]

۱۴۲ق: قیام عیینة بن موسی بن کعب امیر سند.[۴۰]

۱۴۶ق: قیام سپاهیان بر ضد محمد بن اشعث امیر افریقا.[۴۱]

۱۴۸ق: قیام سپاهیان بر ضد محمد بن اشعث امیر افریقا.[۴۲]

۱۵۰ق: قیام کشاورزان قبطی در مصر به عنوان اعتراض به فشار بیش از حد برای گرفتن خراج.[۴۳]

۱۵۰ق: قیام سپاهیان به رهبری حسن بن حرب کندی بر ضد اغلب بن سالم امیر افریقا.[۴۴]

۱۵۶ق: قیام کشاورزان قبطی، در مصر به عنوان اعتراض به فشار بیش از حد برای گرفتن خراج.[۴۵]

دوران خلافت هارون الرشید

۱۷۸ق: قیام سپاهیان در افریقا به رهبری عبدالله بن عبد ربّه بن جارود

بر ضد فضل بن روح بن حاتم امیر افریقا و چیرگی ایشان بر قیروان.[۴۶]

۱۸۲ ق: قیام مخلّد بن مرّهٔ ازدی بر ضد محمد بن مقاتل عکّی، امیر افریقا.[۴۷]

۱۸۳ ق: قیام سپاهیان به رهبری ابوالجهم تمّام بن تمیم تمیمی بر ضد محمد بن مقاتل عکّی امیر افریقا.[۴۸]

۱۸۳ ق: قیام خصیب بن وهیب بن عبدالله نسائی در خراسان بر ضد علی بن عیسی بن ماهان، امیر خراسان.[۴۹]

۱۸۹ ق: قیام ابن حمدیس بر ضد ابراهیم بن اغلب امیر افریقا.[۵۰]

۱۹۰ ق: قیام رافع بن لیث نوادهٔ نصر بن سیّار در سمرقند بر ضد هارون الرشید.[۵۱]

دوران خلافت امین

۱۹۴ ق: قیام مردم حمص بر ضد امیر آن دیار.[۵۲]

دوران خلافت مأمون

۲۰۷ ق: قیام زیاد بن سهل، معروف به ابن الصقلبیه بر ضد زیادة الله بن ابراهیم بن اغلب امیر افریقا.[۵۳]

۲۰۸ ق: قیام عمرو بن معاویهٔ قیسی بر ضد زیادة الله اغلبی امیر افریقا.[۵۴]

۲۰۹ ق: قیام سپاهیان به رهبری منصور بن نصیر طنبذی (منسوب به شهر طنبذه) بر ضد زیادة الله اغلبی امیر افریقا.[۵۵]

۲۱۰ ق: قیام سپاهیان به رهبری عامر بن نافع ازرق بر ضد زیادة الله اغلبی امیر افریقا.[۵۶]

۲۱۱ ق: قیام عبیدالله بن سری بر ضد مأمون در مصر.[۵۷]

۲۱۶ ق: قیام کشاورزان قبطی در مصر در اعتراض به فشار بیش از حد والیان برای گرفتن خراج.

۲۱۷ ق: قیام علی بن هشام، امیر آذربایجان علیه مأمون.[۵۸]

۲۱۸ ق: قیام فضل بن ابی العنبر بر ضد زیادة الله اغلبی امیر افریقا.[۵۹]

۲۱۸ ق: قیام عبدوس فهری بر ضد مأمون در مصر.[۶۰]

دوران خلافت معتصم

۲۱۹ ق: قیام زطّیان در جنوب عراق.[۶۱]

دوران خلافت الواثق

۲۳۰ ق: قیام ارمنستان بر ضد حکومت عباسی.

۲۳۲ ق: قیام احمد بن اغلب بر ضد برادرش محمد بن اغلب.[۶۲]

دوران خلافت متوکل

۲۳۳ ق: قیام سالم بن غلبون بر ضد محمد بن اغلب امیر افریقا.[۶۳]

۲۳۴ ق: قیام عمرو بن سلیم تجیبی بر ضد محمد بن اغلب امیر افریقا.[۶۴]

۲۳۶ ق: قیام عمرو بن سلیم قویع منتزی بر ضد خفاجة بن سفیان، فرمانده سپاه محمد بن اغلب، امیر افریقا.[۶۵]

۲۳۷ ق: قیام مردم ارمنستان علیه کارگزار خود به رهبری بقراط بن آشوط.[۶۶]

۲۴۰ ق: قیام مردم حمص علیه کارگزارشان در اعتراض به فشار بیش از حد در گرفتن مالیات.[۶۷]

۲۴۱ ق: قیام مردم حمص بر ضد کارگزارشان به دلیل فشار بیش از حد برای گرفتن مالیات.[۶۸]

قیام زندیقان

۱۴۱ ـ منظور از زندیقان کافرانی بودند که به یگانگی خداوند ایمان نداشته و تعالیم اسلام را نمی‌پذیرفتند و در نهان و آشکار به مقابله با آن برمی‌خاسته‌اند. آنها فرقه‌های متعدد و مختلف داشتند و بیشتر ایرانیانی بودند که از عرب‌ها کینه داشتند. دسته‌ای از ایشان تظاهر به اسلام می‌کردند، ولی عقاید قدیم خود را مخفی می‌داشتند؛ عقایدی چون زرتشتیگری که آتش را گرامی می‌داشت، مزدکی و مانوی که اعتقاد به حلول و تناسخ داشت و محرمات را روا می‌شمرد.

در همهٔ این گروه‌ها اندیشهٔ ملی‌گرایی ایرانی غالب بود و سعی داشتند با قیام‌های خود این اندیشه را عملی سازند، ولی نتوانستند. معروف‌ترینِ این قیام‌ها، عبارت است از:

قیام سنباد زرتشتی در سال ۱۳۷ ق بر ضد منصور به سبب قتل ابومسلم خراسانی.[۶۹]

قیام راوندیه[۷۰] در سال ۱۴۱ ق علیه منصور به سبب قتل ابومسلم خراسانی.[۷۱]

۱۵۰ ق: قیام استادسیس در سیستان.[۷۲]

۱۶۲ ق: قیام عبدالقهار خرّمی در گرگان.[۷۳]

۱۶۳ ق: قیام هاشم بن حکیم (المقنع) در خراسان.[۷۴]

۱۸۰ ق: قیام محمّره (سرخ‌جامگان)[۷۵] در گرگان به رهبری عمرو بن محمد عمرکی.[۷۶]

۱۹۲ ق: قیام خرّم‌دینان در آذربایجان.[۷۷]

۲۲۰ ق: قیام بابک خرّم‌دین در آذربایجان.[۷۸]

۲۲۴ ق: قیام مازیار.[۷۹]

هجوم به سرزمین‌های اسلامی

هجوم خزریان همراه دسته‌هایی از ترکان در سال ۱۴۷ ق به ارمنستان و اسیر گرفتن مسلمانان و ذمیان و تخریب شهر تفلیس و حملهٔ دوبارهٔ آنها در سال ۱۸۳ ق.[۸۰]

هجوم دزدان دریایی به بصره در سال‌های ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۱ ق؛ حمله به جدّه در سال ۱۵۱ ق و حملات رومیان با کشتی به دمیاط در سال ۲۳۸ ق.[۸۱]

آشوبگری‌های اعراب

۱۶۷ ق: آشوبگری صحرانشینان بصره، یمامه و بحرین و راهزنی‌های آنان.[۸۲]

۲۲۷ ق: آشوبگری اعراب قیسی در شام.[۸۳]

۲۳۰ ق: آشوبگری اعراب بنی‌سلیم در اطراف مدینه.[۸۴]

۲۳۲ ق: آشوبگری اعراب بنی‌نمیر و فزاره.[۸۵]

جنگ‌های قبیله‌ای

جنگ‌های تعصب‌آمیز قبیله‌ای میان قیسیان و یمنیان در شام که در سال‌های ۱۷۶، ۱۸۰ و ۱۸۷ ق رخ داد و تا سال ۱۹۰ ق ادامه یافت.[۸۶]

جنگ‌های تعصب‌آمیز قبیله‌ای میان قیسیان و یمانیان در موصل به سال‌های ۱۹۸ و ۲۱۲ ق.

ارزیابی دورهٔ اول عباسی

۱۴۲ ـ اگر دوران امویان را عصر کشورگشایی مسلمانان بدانیم، قطعاً روزگار عباسیان، عصر تمدن اسلامی به شمار می‌رود و اثر آن را می‌توان در زندگی اجتماعی، دانش، تفکر، فرهنگ و آبادانی به وضوح یافت.

۱۴۳ ـ حرکت عمران و آبادانی را می‌توانیم در این موارد ملاحظه کنیم: تجدید بنای شهر انبار به وسیلهٔ ابوالعباس سفاح که آن را پایتخت خود قرار داد؛ ساختن شهر «هاشمیه» بنای شهر بغداد به وسیلهٔ منصور و انتقال پایتخت به آن‌جا؛ بنای شهر «الرافقه» در کنار شهر رقّه؛ بنای شهر سامرّا (سرّ من رأی) در زمان معتصم؛ بنای شهر «المتوکلیه» در زمان متوکل و هم‌چنین کاخ‌هایی که در این شهرها بر پا شد که ظرافت وشکوه آنها ذوق شاعران را شکوفا کرد.

۱۴۴ ـ حرکت و شکوفایی ادبی که در شعر شاعران این دوره، جلوه‌گر می‌یابیم. در واقع زندگی راحت، در لطافت شعر و خلق معانی نو اثر گذاشت و به تخیّل شاعران در تصویرپردازی‌های هنری کمک شایانی کرد که شاعران عصر اموی با آن آشنا نبودند. شاعرانی همانند: بشّار بن برد، سید اسماعیل حمیری، مروان بن ابی‌حفصه، عباس بن احنف، ابوالعتاهیه، مسلم بن الولید (صریع الغوانی) حسن بن هانی (ابونواس)علی بن جهم، ابوتمّام، بحتری و دیگران.

بخشندگی و دهش خلفا و وزیران و بزرگان الهام‌بخش شاعران بود و زبان آنان را به شعر زیبا گویا می‌کرد. شعر وسیلهٔ ستایش‌گری و برشمردن خوبی‌های خلفا و درباریان بود. در کنار شاعران، نویسندگان نیز ظهور کردند. آنان اسلوب‌های نگارشی جدیدی برپایهٔ به‌کارگیری تعابیر روان و معانی ظریف و بیانی روشن، ابداع کردند. نویسندگانی همچون ابن مقفّع و جاحظ، و برخی مثل احمد بن‌یوسف کاتب، سهل بن هارون، عمرو بن مسعده، حسن بن وهب و ابراهیم صولی به ریاست دیوان رسیدند و برخی دیگر مثل حسن‌بن سهل و محمد بن عبدالملک زیات به وزارت نایل آمدند.

در رابطه با حرکت ادبی و شکوفایی آن، دو پدیدهٔ دیگر رخ نمود: یکی وضع قواعد زبان عربی به منظور قانونمند کردن این زبان براساس کلام عرب که «علم نحو» خوانده شد و دیگری ظهور افرادی که به مفردات لغات و معانی مختلف و مورد استعمال آنها پرداختند. آنان در این راه به کلام عرب، اشعار و مثل‌های ایشان تکیه و استشهاد می‌کردند، مجموعهٔ کاری که اینها کردند مبنای تفسیر قرآن و حدیث شد و به فقها برای استخراج احکام الهی از قرآن و سنت دو مأخذ اصلی احکام کمک کرد.

۱۴۵ ـ در باب شکوفایی اندیشه، می‌توانیم نقش فرهنگ‌های بیگانه را که موالی (مسلمانان غیر عرب) باخود آوردند، بیابیم. فرهنگ‌هایی از قبیل دانش و حکمت هندیان، ادبیات پارسیان و فلسفهٔ یونانیان که اندیشه اسلامی از راه ترجمه از آن فرهنگ‌ها بهره گرفت.

منصور خلیفهٔ عباسی اولین کسی بود که به امر ترجمه اهتمام ورزید و هارون‌الرشید، نوهٔ او کار وی را دنبال کرد. او «دارالحکمة» را به منظور ترجمهٔ متون بیگانه تأسیس کرد. این مرکز در زمان مأمون به سبب جمع‌آوری کتاب‌های پیشینیان در آن اشتهار یافت، مخصوصاً کتاب‌هایی به زبان یونانی، سریانی و قبطی. مأمون کار ترجمه دراین مرکز را به متخصصان علم طب، هندسه، ستاره‌شناسی و داروشناسی سپرد.

دارالحکمة، پیشکسوتان و پیشاهنگان علم را در خود جمع کرده بود، افرادی مانند: بختیشوع بن جورجیس و پسرش جبرائیل، حسّان بن ابی‌سمنان، محمد بن ابراهیم فزاری، ماسرجویه، یحیی منجم، محمد بن موسی خوارزمی، یوحنا بن ماسویه، موسی بن شاکر و فرزندانش، جابر بن حیّان و بسیاری دیگر.[۸۷]

۱۴۶ ـ گسترهٔ شکوفایی اندیشه، اندک اندک به علوم انسانی نیز کشیده شد. علومی که با زندگی انسان مرتبط است و رفتار او را بر مبنای اهداف دینی تنظیم می‌کند. از این رو تدوین تاریخ شروع شد تا زندگی پیامبرﷺ، تلاش‌های آن حضرت، زندگی خلفای راشدین، رفتار و اخلاف ایشان و نیز رویدادهایی راکه بعد از آن اتفاق افتاد، همه را ثبت کند.

هم‌چنین تدوین حدیث و پاکسازی آن از روایات ساختگی، پس از آن که جعل احادیث فزونی گرفته بود، شروع شد. همین‌طور فقه، فعالیت و پویایی پیدا کرد تا پاسخ‌گوی مسائلی باشد که به وفور برای مسلمانان پیش می‌آمد و در هر مورد که حکم صریحی در قرآن و

سنت رسول خداﷺ وجود نداشت، از عقل و عرف کمک می‌گرفت؛ عرفی که ریشه در قوانین جاری پیش از اسلام داشت. تا آن‌جا که عرف، یکی از منابع اجتهاد شد.

۱۴۷ـ یکی از مظاهر تمدن که عصر عباسی با آن شناخته و متمایز می‌شود، دگرگونی اجتماعی است. درهم آمیختگی عرب‌ها با «موالی» که بیشتر ایرانی بودند، به پیدایش طبقه‌ای جدید به نام «مولّدین» انجامید. این طبقه، مایه دگرگونی بسیاری در زندگی خانواده و اجتماع شد. در این خانواده «ام ولدها» (کنیزانی که به نطفهٔ مالک و مولای خود صاحب فرزند شوند) از زن‌های آزاد و اصیل عرب جلو افتادند. و نزد شوهرانشان احترام بیشتری یافتند، پسران آنها بیشتر از پسران زن‌های عرب محبوبیت پیدا کردند و در این باب، می‌توان به خلفای عباسی اشاره کرد و اگر ابوالعباس سفاح و محمد المهدی، پسر منصور و محمد امین، پسر هارون‌الرشید را استثنا کنیم، سایر خلفای عباسی کنیز زاده بودند.[۸۸]

درمورد انتخاب ولیعهد نیز، مادران آنان که ایرانی، ترک، رومی و یا از نژاد بربر بودند، نظر نهایی را اعلام می‌کردند و هر کدام که نزد خلیفه محبوب‌تر بود، حرف خود را به کرسی می‌نشاند و خلیفه را مجبور می‌کرد که پسر او را به ولیعهدی برگزیند از این رو میان پسران خلیفه همواره درگیری‌های منجر به خون‌ریزی برپا می‌شد. کما این که میان امین و مأمون و نیز در مورد متوکل چنین شد.

متوکل یکی از پسران خود، یعنی محمد (المنتصر) فرزند کنیزی به نام «حبشیّه» را ولیعهد خود کرد. کنیز دیگر، «قبیحه»[۸۹] مادر محمد (المعتز) بود که با حبشیه رقابت می‌کرد و خلیفه را واداشت تا فرزند وی را بر برادرش مقدم بدارد و او را ولیعهد کند. بعد از این که منتصر فهمید پدرش چه در سر دارد، با همکاری سرداران ترک پدر خود را کشت.

۱۴۸ـ غلبهٔ نژاد ایرانی و دیگر عرب‌های غیراصیل (مولّدان) و در دست گرفتن زمام حکومت، باعث محدودیت نقش عرب‌های اصیل و بازگشتشان به بادیه ـ همان جایی که از آن برآمده بودند ـ شد. نتیجه این شد که شمشیرهای برّان در دست مؤمنان توانمند نبود و فریضهٔ جهاد متوقف شد و در نتیجه این ایستایی، مرزهای دولت اسلامی نیز در همان جایی که امویان رسیده بودند، ثابت ماند و دیگر پیشرفت نکرد.

فلسفهٔ سیاسی حکومت عباسیان

۱۴۹ـ برپایی حکومت عباسی به منزلهٔ دگرگونی ریشه‌ای بر ضد ساختار حکومتی اموی نبود. بلکه در واقع حکومت از یک خانواده به خانوادهٔ دیگر انتقال یافت که هر دو مثل هم بودند و بر سر قدرت درگیری داشتند. هر یک مدعی بود که خلافت حق اوست، اما در این مورد و نحوهٔ تعلق این حق با یک‌دیگر اختلاف داشتند. امویان از طریق معاویه بن ابی‌سفیان به خلافت رسیدند. معاویه در ابتدا مدعی بود که خلافت حق اوست و بعد از قتل خلیفه عثمان بن عفان به او رسیده است، با این ادعا که پسرعموی عثمان است و حق دارد در قتل او خون‌خواهی کند. البته این ادّعا حقی را در خلافت برای او پدید نمی‌آورد، ولی او توانست با زیرکی و سخاوتی که داشت و نیز با توجه به اوضاع و احوالی که به قتل علی بن ابی‌طالب و ناتوانی حسن بن علی در مصاف با معاویه و به فرمان درآوردنش انجامید، به خلافت برسد و آن را به امویان انتقال دهد.

۱۵۰ـ امویان برای توجیه حکومت خود، به مذهب جبر تکیه کردند؛ مذهبی که منشأ افعال انسان را خدای متعال می‌داند؛ یعنی خداست که افعال را خلق می‌کند و انسان را به انجام آن وا می‌دارد، پس انسان در به جا آوردن کارها مجبور است و هر چه انجام می‌دهد چه خوب و چه بد از جانب خداست.

امویان از این مذهب بهره جستند تا بگویند خلافتشان به امر خداست. عباسیان نیز این مذهب را دستاویز خود قرار دادند منشأ حق خود را در مسئلهٔ خلافت به جدشان عباس بن عبدالمطلب بن هاشم، عموی پیامبرﷺ می‌رساندند چراکه او در مسئلهٔ خلافت، صاحب حق است و این حق از جانب خدا به ایشان رسیده است. پس خلافت حق الهی است و همان چیزی که منصور خلیفهٔ عباسی در خطبهٔ بیعت گفت: خداوند پدید آورنده و پردازندهٔ خلافت ماست و او چنین خواسته و بندگان را درآن، قدرت و اختیاری نیست».[۹۰]

او با این سخن، خود را جانشین خدا در زمین معرفی کرد. این نظر در سخنرانی دیگر او آشکار است، آن‌جاکه می‌گوید: «من خلیفهٔ خداوند بر زمین هستم و با توفیقات و کمک او شما را رهبری می‌کنم».[۹۱]

بدیهی بود که عباسیان و امویان، هر دو، عقیده به «قدر و اختیار» را ردّ کرده و صاحبان این عقیده را مجازات کنند، چون عقیده به قدر معنایش این است: هر ستمی را که خلیفه مرتکب می‌شود با اراده و دست خود اوست و از او سرزده و روا نیست که شر از خداوند صادر شود. بنابراین انسان در مقابل هر کاری که انجام می‌دهد مسؤول بوده، کیفر و پاداش آن‌چه را انجام داده خواهد دید. در نتیجه، چنین عقیده‌ای ممکن است که همت و عزم برخی را بر ضد حاکم برانگیزاند.

خلفای اموی و عباسی عقیده به قدر را نوعی بی‌دینی قلمداد می‌کردند و دارندهٔ چنین عقیده‌ای را مستوجب مرگ می‌دانستند. هشام بن عبدالملک، غیلان دمشقی و معبد جهنی را به سبب اعتقاد به قدر کشت. هم‌چنین مهدی خلیفهٔ عباسی، عبیدالله، پسر وزیر خود ابوعبیدالله، معاویة بن یسار را به جرم داشتن این عقیده کشت و پدرش را، تنها به این دلیل که گفته بود به قدریه تمایل دارد، عزل و مجازات کرد.[۹۲]

اضافه بر آن به کارگزار خود در مدینه دستور داد، عده‌ای را که عقیده به قدر دارند، پیش او بفرستند.[۹۳]

۱۵۱ ـ علویان نیز با عباسیان پیرامون خلافت نزاع داشتند. آنان ادّعا می‌کردند که خلافت حق ایشان است، چرا که از نسل فرزندان فاطمه، دختر رسول الله ﷺ هستند واهل بیتِ او به شمار می‌روند و پیامبر هم وصیت کرد. خلافت در میان اهل بیت باشد و عباسیان حق ایشان را غصب کرده‌اند و پس از این که به عباسیان کمک کردند تا امویان را از صحنه خارج کنند، آنها خلافت را در انحصار خود گرفتند. علویان آنها را به نیرنگ متهم کردند و زمان منصور خلیفه عباسی در مدینه سر از فرمان او برتافتند و با محمد (نفس زکیه) بن عبدالله (محض) علوی بیعت کردند.

منصور قبل از اقدام به جنگ با محمد، تصمیم گرفت در مورد حقی که هر یک مدّعی آن هستند، با او گفت وگو کند. لذا نامه‌هایی میان ایشان ردّ و بدل شد که در آن هر یک به دلایلی استناد می‌کرد که محق بودن ایشان را به خلافت اثبات می‌نمود.[۹۴] محمد به استدلال منصور قانع نشد و از اطاعت او سر پیچید و خود را «امیرالمؤمنین» نامید. منصور سپاهی را به جنگ او فرستاد که طی آن محمد کشته شد و سرش را پیش منصور فرستادند.[۹۵]

۱۵۲ ـ خلفای عباسی شاعرانی که حق آنان را در خلافت تأیید می‌کردند، مقرب داشته و اموال بسیاری نثار آنان کردند. به عنوان مثال، مروان بن ابی‌حفصه از طرف مهدی عباسی به پاداش سرودن یک بیت هفتاد هزار درهم گرفت؛ بیتی که می‌گوید:

چطور می‌شود؟ این شدنی نیست که ارث عموها به پسران دختری برسد.[۹۶]

یعنی، فرزندان دختر نمی‌توانند مانع ارث بردن عموها شوند.

منظور شاعر این است که همان‌گونه که عباس عموی پیامبر ﷺ در ارث بر پسران فاطمه تقدّم دارد، در مورد خلافت نیز حق تقدم با اوست. هم‌چنین خلفای عباسی، فقیهان و روحانیان را به خود نزدیک می‌ساختند تا سلطنت ایشان را موجه جلوه دهند و مردم را در صورت نافرمانی یا خارج شدن از بیعت، از خشم الهی بترسانند و خلفا برای این که حکومت خود را دینی و شرعی جلوه دهند، ظاهر دینی به خود گرفتند و بُردِ پیامبر ﷺ به تن کردند و در مجلس بیعت و دیگر مناسبت‌ها، چوبدستی آن حضرت را به دست گرفتند.

۱۵۳ ـ حکومت عباسی از نظر سیاسی بر اصل شرکت موالی در حکومت، مبتنی بود تا بدین وسیله، برابریِ عرب با عرب را تحقق بخشند. از این رو بزرگانِ موالی خصوصاً ایرانیان خراسانی را در حکومت شرکت دادند. منصور در خطبه‌ای که در میان ایشان ایراد کرد، به حق آنها در حکومت، اعتراف کرد و گفت: «ای مردم خراسان شما شیعیان ما، یاران ما و جزء دولت ما هستید».[۹۷]

برمکیان اولین خاندانی بودند که در حکومت عباسیان پیشرفت کرده و ارتقای مرتبه یافتند. وزیران، فرمانداران، سرداران و کاتبانِ بسیاری از این خاندان برخاستند. آنان در زمان هارون‌الرشید به اوج قدرت و مقام رسیدند. هارون الرشید هنگام اعطای وزارت به یحیی بن برمک، به او گفت: «ادارهٔ مردم را از عهدهٔ خود برداشتم و به تو سپردم. هر طور صلاح و صواب می‌دانی فرمان بده. هر کس را می‌خواهی به کار گیر و هر کس را می‌خواهی عزل کن و خلاصه، کارها را بدان ترتیب که صلاح می‌دانی اجرا کن.» سپس مهر مخصوص خود را به وی داد.[۹۸]

در زمان مأمون ستارهٔ بختِ بنی‌سهل درخشیدن گرفت. فضل، وزیر و مشاور مأمون بود و حسن برادر فضل، جانشین مأمون در بغداد شد. پس از مرگ فضل، حسن وزیر مأمون شد و پس از چندی دخترش «پوران» را به عقد مأمون در آورد. هم‌چنین طاهریان در روزگار مأمون مدارج ترقی را پیمودند و وزیران و امیرانِ بسیاری از میان آنها انتخاب شدند. همان‌ها بودند که پایه‌های حکومت مأمون را محکم کردند و بر جناح عرب‌ها که طرفدار امین بودند، غلبه یافتند. پیروزی آنها در حقیقت پیروزی ایرانیان بر عرب‌ها بود. ایرانیان به این عنوان که هواداران مأمونند و دایی‌های او به حساب می‌آیند، وی را یاری کردند. فضل بن سهل این مطلب را آشکارا بیان کرد.[۹۹] البته طاهریان پاداش خود را گرفتند، خراسان به آنها داده شد تا یک حکومت ایرانی در آن سامان بنیان نهند.

۱۵۴ ـ آداب و رسوم دیوانی ایرانیان در حکومت عباسیان کاملاً نفوذ کرد. وزیران ایرانی در کنار خلیفه قرار گرفته، به نام او در همه کارهای دولتی فرمان می‌راندند. کارگزاران و والیان را نصب می‌کردند، جمع‌آوری مالیات را زیر نظر گرفته، و منشیانی را در دیوان به کار می‌گماشتند که بیشتر، ایرانی تبار بودند و زبان عربی را به خوبی می‌دانستند. برخی از این دبیران، سخندانانی چون ابن‌مقفّع، احمد بن یوسف، سهل بن هارون، عمرو بن مسعده، حسن بن سهل و ابراهیم صولی بودند.

هم‌چنین رسوم ایرانی نیز به زندگی اجتماعی اعراب رسوخ کرد؛ لباس‌های ایرانی به دربار آمد و تمام مراسمی که در کاخ‌های ایرانی رایج بود، در کاخ‌های خلفا رسمی شد. عیدهای ایرانی، مثل: «مهرگان»، «نوروز»، «رام» و دیگر اعیاد جشن گرفته می‌شد.[۱۰۰]

مهم‌ترین مشکلات عباسیان

در نیمهٔ اول حکومت عباسیان (۱۳۲ ـ ۲۵۰ ق) جریان‌ها و مشکلاتی برایشان پیش آمد که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

ولایت‌عهدی

ولایت‌عهدی از عوامل اختلاف عباسیان و از هم گسیختن خاندان عباسی بود، چنان‌که قبلاً مایهٔ پراکندگی امویان نیز بود.

۱۵۵ ـ ابوالعباس سفاح اولین خلیفهٔ عباسی بعد از خود، ولایت‌عهدی را به برادرش ابوجعفر واگذارد و پس از او پسر برادر خود عیسی بن موسی بن محمد بن علی عباسی[۱۰۱] را به ولیعهدی منصوب کرد.

چون ابوالعباس مرد، مردم با ابوجعفر به عنوان خلیفه و با عیسی بن موسی به عنوان ولیعهد بیعت کردند. وقتی خبر به عبدالله بن علی عموی منصور رسید، خود را خلیفه خواند و ادعا کرد که ابوالعباس سفاح او را پس از خود به خلافت تعیین کرده است. منصور سپاهی را به فرماندهی ابومسلم خراسانی به سوی او فرستاد. عبدالله بن علی به بصره گریخت و به برادرش سلیمان بن علی، امیر بصره پناه برد، بعداً منصور برای او امان نامه‌ای فرستاد و وی به بغداد آمد. منصور از او استقبال کرد و او را به پسر برادرش عیسی بن موسی سپرد تا در خانه‌اش از او نگه‌داری کند. سپس منصور، عیسی را فرا خواند و به او گفت: «عبدالله، خود مدّعی خلافت است و می‌خواهد این نعمت را از من و تو بگیرد و اینک تو ولیعهد منی. پس گردن وی را بزن!» عیسی فهمید که منصور می‌خواهد با این کار برای وی توطئه‌ای تدارک ببیند و بدین ترتیب از دست او نجات یابد تا زمینه را برای ولیعهدیِ پسرش محمد فراهم کند. اگر او عبدالله را می‌کشت منصور به این سبب او را می‌کشت و در نتیجه، خواستهٔ او عملی می‌شد.[۱۰۲] عیسی خواسته منصور را انجام نداد و عبدالله را در خانه‌اش نگاه داشت. منصور حیله به کار برد و از عموهایش (برادران عبدالله) خواست تا برای عبدالله درخواست عفو کنند و آنها را به طمع انداخت که وی را عفو خواهد کرد.[۱۰۳]

این بود که برادرانِ عبدالله آمدند و از منصور خواستند که از او درگذرد و او را به آنان ببخشاید. منصور هم عیسی را فرا خواند و از او خواست که عبدالله را به حضور بیاورد؛ یعنی که او را بخشیده است. عیسی به منصور گفت: به دستور تو او را کشتم. منصور این دستور را انکار کرد و گفت: «من به تو دستور دادم او را به منزل ببری و دستور کشتن نداده بودم و حال که به قتل او اعتراف کردی باید مجازات شوی.» از این رو دستور داد او را بکشند. عیسی را بردند تا بکشند، اما وقتی جلاد خواست گردن او را بزند، گفت: «مرا پیش امیر بازگردانید.»

وقتی او را بازگرداندند به منصور گفت: «عبدالله عموی تو زنده و در منزل من است.» وقتی عبدالله را آوردند، منصور دستور داد وی را در خانه‌ای که شالوده‌اش از نمک بود زندانی کنند و در سطح و بن آن خانه آب جاری کردند. در نتیجه، خانه بر او فرود آمد و او زیر آوار جان سپرد. این واقعه در سال ۱۴۷ ق رخ داد.[۱۰۴]

وقتی منصور با ترفند نتوانست از دست عیسی برهد، با مدارا پیش آمد تا موافقت کند که ابتدا پسرش محمد مهدی ولیعهد شود و عیسی جانشین باشد، ولی عیسی قبول نکرد. از این پس منصور به تحریک سپاه بر ضد او پرداخت و او را به قتل پسرش موسی تهدید کرد. این‌جا بود که عیسی تسلیم شد و دست از ولایت‌عهدی به نفع محمد مهدی برداشت.[۱۰۵] در این‌جا نقل‌های دیگری نیز هست که تماماً به این نکته ختم می‌شود که کنار رفتن عیسی از ولایت‌عهدی به نفع محمد مهدی، با عدم رضایت و توأم با اجبار بوده است.[۱۰۶]

۱۵۶ ـ چون مهدی به خلافت رسید امر خلافت پس از خود را به فرزندش موسی (الهادی) و پس از وی به پسر دیگرش هارون‌الرشید تفویض کرد. ولی موسی بر آن شد که برادر خود هارون را از ولایت‌عهدی عزل کند و ولایت‌عهدی را به جعفر پسر نابالغ خود واگذارد. از این رو با برخی از فرماندهان مشورت کرد و ایشان نظر او را ستودند و با پسرش جعفر بیعت کردند. گویند وقتی این خبر به هارون رسید خوشحال شد و برای این که برادرش ثابت کند که علاقه‌ای به ولایت‌عهدی ندارد، خواست با جعفر بیعت کند، ولی یحیای برمکی وی را از این کار بازداشت.[۱۰۷] موسی به دست کنیزان مادرش «خیزران» خفه شد، چرا که خیزران همواره از او بدش می‌آمد. جریان از این قرار بود که وقتی مادرش فهمید که او برادر خود، هارون را برکنار و با پسرش جعفر بیعت کرده است، دسیسه‌ای چید و چهار تن از کنیزان خود را نزد موسی فرستاد و او را که مریض بود، خفه کردند.[۱۰۸] پس از مرگش فرمانده لشکر، یعنی خزیمة بن حازم همراه پنج هزار تن از یاران مسلح خود نزد جعفر پسر موسی که در بستر بود، رفت و او را برداشته، بر بام قصر برده و به وی گفت: خود را برکنار می‌سازی یا گردنت را بزنم! او نیز خود را از ولایت‌عهدی خلع کرد و آن را در برابر مردم اعلام داشت. این گونه بود که ولایت‌عهدی به هارون‌الرشید بازگشت و مردم با وی به عنوان خلیفه بیعت کردند.[۱۰۹]

۱۵۷ ـ هارون‌الرشید نیز راه خلفای سلف را پی گرفت. پسران خود را به ترتیب، محمد امین، عبدالله مأمون و قاسم مؤتمن به ولایت‌عهدی تعیین و در این مورد فرمان‌نامه‌ای نوشت و آن را در سال ۱۸۶ ق که حج گذارد بر دیوار کعبه آویخت و تمام همراهان خود را از فرزندان، نزدیکان، غلامان، سرداران، وزیران، دبیران و دیگران را شاهد گرفت.[۱۱۰] در سال ۱۹۳ وقتی هارون الرشید درگذشت امین، پسرش بر جای او نشست. مأمون در آن زمان از سوی پدر به حکومت خراسان منصوب شده و در مرو بود.

فضل بن ربیع وزیر امین که پیش‌تر وزیر پدرش بود، نزد امین آمد واو را تحریک کرد تا مأمون را از ولایت‌عهدی خلع و پسر خود موسی را جایگزین کند. این در حالی بود که موسی هنوز خردسال و نابالغ

بود. هرچند امین، خود چنین قصد و نظری از پیش نداشت. بلکه بر آن بود نسبت به جانشینی دو برادرش عبدالله مأمون و قاسم مؤتمن وفا کند. اما فضل، مامون را در چشمان وی کوچک نمود تا سرانجام رأی او را عوض کرد. در نتیجه وی ابتدا برادرش مؤتمن را از مناصب خود برکنار کرد. در حالی که قبلاً پدرش هارون الرشید او را والی ناحیه جزیره، ارمنستان، مرزها و عواصم کرده بود.[۱۱۱] سپس به همه والیان مناطق نوشت که خطبهٔ ولایت‌عهدی را به نام پسرش موسی و در مرحله بعد به نام مأمون و پس از او به نام قاسم بخوانند.[۱۱۲]

خلیفه کسی را نزد برادرش مأمون فرستاد تا او را از ماجرا مطلع نسازد. سپس طیّ نامه‌ای از او خواست که به بغداد بازگردد. مأمون عذر آورد و خواست وی را بر ولایت خراسان ابقا کند. امین دوباره به وی نوشت که از برخی مناطق خراسان دست بردارد، امّا او باز عذر خواست. امین بر اساس نظر فضل بن ربیع عرب‌نژاد و مأمون براساس نظر فضل بن سهل ایرانی عمل می‌کرد. ابن ربیع نظر داد که امین برادرش مأمون را خلع کرده و سپاهی را به جنگ او بفرستد، چراکه از دستور وی سرپیچی کرده است. او نیز مأمون را خلع کرد و علی بن عیسی بن ماهان را به جنگ وی فرستاد و دستبندی سیمین به او داد تا پس از پیروزی، دستان مأمون را ببندد. از سوی دیگر طاهر بن حسین در رأس سپاهی از خراسان به مقابلهٔ علی شتافت و در جنگی که میان سپاهیان دو برادر در نزدیکی ری رخ داد، سپاه امین شکست خورد و ابن‌ماهان فرمانده آن کشته شد. لشکریان، سر ابن ماهان را پیش مأمون بردند و در خراسان گرداندند.[۱۱۳]

چون خبر قتل علی بن عیسی بن ماهان و شکست سپاه وی به امین رسید، سپاهی دیگر به فرماندهی عبدالرحمن بن جبلهٔ انباری فرستاد و او را والی همدان و نیز هر آن‌چه از سرزمین خراسان فتح کند، گردانید. طاهر بن حسین در رأس سپاهی از خراسانیان به رویارویی او شتافت و در جنگی در نزدیکی همدان بار دیگر سپاه امین شکست خورد و فرمانده آن عبدالرحمان تسلیم شد. طاهر بر همدان و قهستان و توابع آن مسلط شد و چون خبر شکست به امین رسید، او سه لشکر را با فرماندهانی معتمد تدارک دید. لشکریان به سوی خانقین رهسپار شدند، اما در خانقین با هم اختلاف کردند واز آن‌جا بازگشتند. طاهر بن حسین نیز خانقین را اشغال کرد و هرثمة بن اعین به وی پیوست. طاهر از آن‌جا رو به سوی اهواز نهاد و بر آن‌جا مستولی شد و آن‌گاه واسط و مدائن را تصرف کرد. حاکمان این شهرها که از طرف امین منصوب شده بودند، یکی پس از دیگری از اطاعت او رویگردان شدند و با مأمون بیعت کردند. امین سپاهی را به جنگ هرثمة بن اعین و طاهر بن حسین فرستاد که البته این لشکر نیز شکست خورد. طاهر و هرثمة به پیش‌روی ادامه داده، بغداد را محاصره کردند و وارد آن‌جا شدند. در محله‌های بغداد جنگ‌های خونینی در گرفت که امین ناچار امان خواست و به منزلی پناه برد. جمعی از سپاهیان طاهر داخل آن منزل شدند و او راکشتند و سرش را پیش طاهر بردند. طاهر آن را همراه بُردِ پیامبرﷺ و چوبدستی آن حضرت برای مأمون فرستاد.[۱۱۴]

۱۵۸ ـ پس از کشته شدن امین، در مرو خراسان با مأمون بیعت شد. وی به دنبال آن حسن بن سهل را به عنوان نایب خود به بغداد فرستاد. او به مأمون توصیه کرد که علی بن موسی (امام هشتم شیعه امامیه) را ولیعهد خود کند، تا حکومت بعد از مأمون تبدیل به حکومتی علوی شود.(۱) مأمون علی بن موسی را از مدینه فرا خواند و او را ولیعهد و خلیفهٔ پس از خود قرار داد و دختر خود ام حبیب را به همسری او درآورد و دستور داد رنگ سیاه راکه مشخصهٔ عباسیان بود، کنار گذاشته و لباس سبز که مشخصهٔ شیعه امامیه بود بر تن کنند و به حسن بن سهل نمایندهٔ خود در بغداد، دستور داد، مردم آن‌جا را به بیعت با علی بن موسی دعوت کند و لباس سبز بپوشند و او را «علی الرضا» لقب داد.[۱۱۵] (۲) بنی‌هاشم و طرفدارانشان در بغداد از ترس این که خلافت از بنی‌عباس بیرون رود این امر را نپذیرفته و آن را دسیسه‌ای از طرف فضل بن سهل دانستند، در نتیجه بیعت خود را با مأمون نقض کرده و با عمویش ابراهیم بن مهدی بیعت کردند و به او لقب «المبارک» دادند.[۱۱۶] مأمون وقتی نسبت به صحت وقایع بغداد مطمئن شد، صلاح دید هیاهویی راکه از اقدام وی برخاسته بود، فرو نشاند و فضل بن سهل را از خود دور سازد. در راه بازگشت به بغداد در ناحیه سرخس مأمون چهار نفر از غلامانش را مخفیانه مأمور قتل فضل کرد و ایشان در حمام بر فضل وارد شدند و او راکشتند. آن‌گاه مأمون نیز آن چهار نفر را به قتل رسانید تا خود را از مسئولیت قتل فضل راحت کند و بعد نیز تسلیتی دلسوزانه برای برادر فضل، یعنی حسن بن سهل فرستاد. او ضمن این پیام از پوران، دختر حسن خواستگاری کرد.[۱۱۷] به هر حال مأمون راه خود را به بغداد ادامه داد تا به شهر توس رسید. در آن‌جا بود که علی بن موسی وفات یافت و در کنار قبر هارون الرشید به خاک سپرده شد.[۱۱۸] مأمون در روز شنبه پانزدهم ماه صفر سال ۲۰۴ ق وارد بغداد شد. در این‌هنگام ابراهیم عموی او پس از این که یک سال و یازده ماه در منصب خلافت بود، پنهان شد و هم‌چنان مخفی بود تا مأمون او را بخشید.[۱۱۹]

۱۵۹ ـ در سال ۲۱۸ ق مأمون عازم جنگ با رومیان شد و چون به «بدندون» در نزدیکی شهر طرسوس رسید، بیمار شد و به آن بیماری درگذشت. مأمون پیش از مرگ، خلافت را بر عهدهٔ برادرش محمد بن هارون الرشید گذاشت. محمد پس از مرگ برادر، خلافت را به دست گرفت و به «المعتصم بالله» لقب یافت. در سال ۲۲۳ ق عباس بن

مأمون با برخی از سرداران برای کشتن عموی خود، معتصم همداستان شد تا او را در راه بازگشت از «عموریه» ترور کنند.

معتصم به راز آنان پی برد از این رو پسر برادر را شبانه به خیمهٔ خود خواند و با او هم‌کاسه شد و آن‌قدر به او شراب داد تا مست شد و او را سوگند داد تا هیچ چیز را از او کتمان نکند. او نیز فاش کرد که تصمیم داشته وی را ترور کند و اسامی سرداران همدست خود را برشمرد. معتصم دستور داد عباس را زندانی کنند و سردارانی که در این توطئه شریک بودند، گردن زد. وقتی معتصم به «منبج» رسید، عباس درخواست غذا کرد. غذای زیادی برای او آوردند. او همهٔ طعام را با حرص و ولع خورد، آن‌گاه آب خواست، اما آب به او ندادند و وی در اثر تشنگی جان باخت.[۱۲۰]

۱۶۰ ـ معتصم پیش از وفات، فرزند خود، هارون را ولیعهد کرد. او پس از مرگ پدر به سال ۲۲۷ ق با لقب «الواثق بالله» خلافت یافت. الواثق در سال ۲۳۲ ق درگذشت بی‌آن‌که کسی را برای ولایت‌عهدی خود تعیین کند، این بود که پس از دفن او فرماندهانی که در میانشان «وصیف» سردار ترک نیز وجود داشت، با حضور محمد بن عبدالملک زیّات و احمد بن ابی دوؤاد اجتماع کردند. ابن زیّات پیشنهاد کرد محمد بن واثق که نوجوانی بیش نبود، به خلافت منصوب شود، اما وصیف اعتراض کرد و در نهایت او را رها کرده، با جعفر بن معتصم، بیعت کردند و به او «المتوکل علی الله» لقب دادند. متوکل از همان ابتدا کینهٔ ابن زیّات را به دل گرفت، چراکه او پسر برادرش را بر وی ترجیح داده بود. از این رو اموالش را مصادره و او را زندانی کرد و کسی را گماشت تا او را شکنجه کند و ابن زیّات در اثر شکنجهٔ بی‌حد، جان باخت.[۱۲۱]

۱۶۱ ـ در سال ۲۳۵ ق متوکل ولایت‌عهدی را به سه پسرش یعنی محمد (المنتصر) عبدالله (المعتز) و ابراهیم (المؤیّد) سپرد. او با این کار حوزه‌های حکومتی خلافت را میان ایشان تقسیم کرد و سرداران، وزیران و بزرگان را بر آن شاهد گرفت.[۱۲۲] و در این میان فرماندهان ترک با محمد، یکی از پسرانش علیه او توطئه کردند. این امر به چند دلیل صورت گرفت: یکی این که متوکل دستور داد که همهٔ املاک «وصیف» را در اصفهان و قهستان از او بگیرند. خلیفه این اموال را به فتح بن خاقان وزیر بخشید. این امر خشم وصیف را برانگیخت. دیگر این که او می‌خواست عبدالله را در ولایت‌عهدی بر برادرش محمد مقدم بدارد بدان سبب که به «قبیحه» مادر عبدالله علاقهٔ بیشتری داشت. از این رو محمد با وصیف بر توطئهٔ قتل پدر همدست شد و بعدها برخی از فرماندهان ترک نیز به ایشان پیوستند. آنها در چهارشنبه شب، چهارم شوال ۲۴۷ ق در حالی که خلیفه همراه ندیمان خود در مجلس انس و شراب نشسته بود و فتح بن خاقان نیز حضور داشت وارد مجلس خلیفه شده، هر دو را کشتند. آن‌گاه منتصر چنین شایع کرد که فتح پدرش را کشته و او نیز برای قصاص پدر فتح را کشته است.[۱۲۳]

۱۶۲ ـ پس از مرگ متوکل، با پسرش محمد به عنوان خلیفه بیعت شد. سرداران ترک که در قتل پدر محمد همدست وی بودند با او بیعت کردند و از آن به بعد نصب و بیعت با خلیفه در دست ترکان و به دستور آنان بود. هر که را می‌خواستند، نصب و یا خلع می‌کردند. منتصر به خواست آنان، برادران خود معتز و مؤید را خلع کرد و بدین ترتیب، ترک‌ها با پسرش عبدالوهاب به عنوان ولیعهد بیعت کردند.[۱۲۴] منتصر در حال مستی گاه وجدانش بیدار می‌شد و از کار بد خود پرده بر می‌داشت و مرتب می‌گفت که این ترک‌ها بودند که پدرش را کشتند، ترک‌ها قاتلان خلفا هستند. ترکان چون متوجه این سخنان شدند خادم او و نیز طبیبش، علی بن طیفور را واداشتند تا او را مسموم کنند. آنان نیز او را با گلابی که مورد علاقهٔ وی بود، مسموم کردند.[۱۲۵] این خلیفه شش ماه خلافت کرد و پس از او مردم با پسرعمویش، احمد بن محمد بن معتصم بیعت کرده و او را «المستعین بالله» لقب دادند.

شعوبیه

۱۶۳ ـ شعوبیه منسوب به «شعوب»، اقوامی هستند که مسلمانان عرب، سرزمینشان را فتح کرده بودند و آنان مسلمان شده و به «موالی» شهرت یافتند؛ یعنی روابط آنها با عرب‌ها رابطه «ولایی» بود. اسلام امتیازات طبقاتی و نژادی را از بین برد و همه را با هم برادر خواند و برادری آنها مبتنی بر پیوند ایمانی بوده است. دراین‌باره خداوند متعال می‌فرماید: ﴿انما المؤمنون اخوة﴾[۱۲۶] پس همه، برادران دینی‌اند زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿... ادعوهم لآبائهم هو أقسط عندالله فان لم تعلموا آبائهم فاخوانکم فی الدین ومواليكم﴾[۱۲۷].

پیامبر ﷺ نیز رابطهٔ ولایی را مثل رابطهٔ نسبی قرار داد و در زمان آن حضرت و خلفای راشدین به این روش عمل می‌شد.

پیامبر بااعلان تساوی میان موالی و عرب‌ها فرمود: «لا فضل لعربی علی عجمی الّا بالتقوی»[۱۲۸] اما وقتی امویان خلافت را به دست گرفتند، تعصب عربی دوران جاهلی را بار دیگر احیا کردند و میان عرب و عجم فرق گذاشتند، به گونه‌ای که موالی از نظر مرتبه و منزلتِ اجتماعی پایین‌تر از عرب بودند و از نظر غنایم و مواجب کمتر از عرب‌ها سهم می‌بردند و بدتر این‌که کارگزاران اموی بر آنان جزیه سرانه می‌بستند و از زمین‌هایشان مالیات می‌گرفتند، این در حالی بود که موالی همه مسلمان شده بودند. این کوتاهی در اجرای اصل مساوات و برابری موجب نارضایتی موالی و دعوت به احیای قومیت شد اما از ترس گرفتاری، این اندیشه را مخفی می‌داشتند. بیشتر آنها که ایرانی بودند، شیعه شدند.(۳) و به گروه‌های مخالف اموی، مثل علویان، خوارج و مرجئه پیوستند. بعدها با امویان جنگیدند و دعوت

عباسیان را حمایت کردند و در برپایی حکومت آنان کوشیدند. چنین شد که پس از مدتی آشکارا خواستار برابری شدند و به «اهل التسویه» (مساوات‌طلبان) معروف شدند. خلفای عباسی نیز به بزرگی آنها اعتراف کردند و به پاس همیاری ایشان در رسیدن به قدرت، پست‌های کلیدی را به آنان وانهادند. چنان‌که اشاره شد منصور خلیفهٔ عباسی به خراسانیان خطاب کرد و گفت: «شما یاوران ما و از خانوادهٔ حکومتی ما هستید».

می‌بینیم که بعدها عبدالصمد بن علی عباسی که در آن زمان بزرگ عباسیان بود، مهدی خلیفهٔ عباسی را سرزنش می‌کند که چرا بدین حدّ ایرانیان خراسانی را مقرّب داشته، به پست‌های دولتی می‌گمارد و مهدی عباسی در پاسخ می‌گوید: «آنها سزاوار این احترامند، زیرا بزرگ ایشان از این که اسب مرا تیمار کند ابایی ندارد و خود را بزرگ نمی‌شمارد. ولی اگر همین کار را بر عهده دیگری بگذارم، آن را رها می‌کند و به دلیل بیعتی که با من کرده بر من منت می‌نهد»[۱۲۹].

برمکیان نخستین خاندانی بودند که در حکومت عباسیان از زمان ابوالعباس سفّاح جایگاه والایی یافتند، بدین گونه که وزیران و والیان و نیز دبیران از ایشان بودند، اما در زمان هارون‌الرشید ستارهٔ اقبالشان درخشندگی بیشتر یافت و زمام امور را در دست گرفتند. در این دوره، شعوبیه فعال شده زیر چتر حمایت برمکیان قرار گرفتند. از آن به بعد نویسندگان و شاعران شعوبی افتخارات ایرانی را می‌ستودند.

در زمان مأمون، بنی‌سهل و طاهریان که زمانی از اشراف ایرانی و پیروان آیین زرتشت بودند، پس از سقوط برمکیان بر جای ایشان نشستند. فضل بن سهل و پس از وی برادرش حسن بن سهل از وزیران مأمون و از برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران او بودند. طاهر بن حسین و فرزندانش از سرداران سپاه او بودند و مأمون به مدد آنها پس از قتل برادرش امین بر تخت خلافت نشست.

در نتیجه شعوبیه اندک اندک بال و پر گرفتند و به ستایش از ایرانیان و گذشته خود بسنده نکردند، بلکه پا را فراتر نهاده و به خرده گیری از عرب‌ها و بازگو کردن معایب و تمسخر آداب و رسوم آنان پرداختند. در زمان مأمون نویسندگان و شاعران شعوبی، ستایش از ایرانیان و نکوهش اعراب را به نهایت رساندند. ابوعبیده معمّر بن مثنّی که از ائمه علم لغت بود، کتابی در معایب عرب نوشت. پس از او «علّان ورّاق» معروف به علّانِ شعوبی که در انساب تبحّر داشت، در معایب هاشمیان و سپس طوایف قریش، آن‌گاه معایب عمومی عرب کتابی نگاشت و به طاهر بن حسین که مأمون او را پس از پیروزی‌اش بر امین والی خراسان کرده بود، تقدیم کرد. طاهر آن را پسندید و به علّان سی‌هزار درهم جایزه داد[۱۳۰] و چون عبدالله بن طاهر بر جای پدر نشست علان به مدح او پرداخت و درباره‌اش گفت:

«او از نسل رستم و در اوج شرافت است که تاج و دستار او را زینت داده است.

من مفتخرم به آن که او از اصالت (پارسی) برخوردار و هم انسانی شایسته است. پدران ما از نسل خسروانند، انسان‌هایی نامور، زیباروی و سخنورند».[۱۳۱]

قبل از وی نیز بشّار بن برد و ابونواس به ریشه‌ها و نیای پارسی خود افتخار کرده‌اند، بشار می‌گوید:

«باخبر شدم که عده‌ای بی‌خرد می‌گویند: این کیست؟ در حالی که من فردی سرشناسم.

ای کسی که برای شناختنم همیشه پرسانی؛ (مرا بشناس) من عصاره و گوهر کرامت و بزرگی‌ام.

شاخ و برگ من از عامریان بزرگوار است؛ و ریشهٔ من در قریش عجم جای دارد.»

ابونواس بر عرب‌ها خرده می‌گیرد که بر منازل متروک محبوبشان و آثار به جا ماندهٔ از آنها درنگ و مویه می‌کنند و ایشان را در این ابیات مسخره کرده می‌گوید:

«بدبخت، ازآثار محو شده، جویای محبوب می‌شود؛ و من در جست وجوی میکدهٔ شهرم.

بر ویرانهٔ گذشتگان از بنی‌اسد می‌گرید؛ افّ بر تو! به من بگو آخر بنی‌اسد کیستند؟ تمیم، عکل و یمانیان کیستند؟ آری عرب‌ها نزد خدا هیچند.»

و مهیار دیلمی با سرفرازی و افتخار، از تبار ایرانی خود دم می‌زند و چنین نغمه سر می‌دهد:

«اجدادم از دیرباز حاکمان دوران بودند؛ و بر تارک قرون و اعصار ره می‌پیمودند.

تاج خورشید بر سر داشتند؛ و خانه‌هایشان را با ستارگان بنا نهادند.

پدرم خسرو ایوانی رفیع داشت؛ پس بگویید چه کسی پدری مثل پدر من دارد؟

من مجد و بزرگواری را از بهترین پدر و کامل‌ترین دین را از بهترین پیامبر دارم.

همهٔ عزت و بزرگی از آن من است؛ هم شرافت و عظمت ایرانیان و هم آیین عرب.»

شعوبیان به عیب‌جویی از خلق و خوی عرب‌ها و زندگی اجتماعی عرب‌ها بسنده نکرده، بلکه پا را فراتر نهاده، فرهنگ و تعصبات آنان را بی‌ارزش جلوه دادند و از فرهنگ‌های غیرعرب ستایش کردند و از تحوّل بزرگ اجتماعی، فکری که در تاریخ عرب از نظر اجتماعی و فکری پدید آمده بود، غفلت ورزیدند. آنان هم‌چنین برخی آیات قرآنی را به‌گونه‌ای تفسیر کردند که از آن برتری عجم بر عرب به‌دست می‌آمد.[۱۳۲]

۱۶۴ ـ البته نویسندگان و شاعران عرب در مقام پاسخ‌گویی به شعوبیه برآمده، ضمن بیان امتیازات و فضایل عرب‌ها از قبیل: سخاوت، شجاعت، فریادرسی، جوانمردی، سخنوری، سخندانی و هم‌چنین احترامی که نزد خداوند دارند، آن‌چه را که دربارهٔ ایشان گفته شده بود ردّ کردند. آنان هم‌چنین به منظور منزلت بخشیدن به عرب اظهار داشتند که پیامبرﷺ از میان ایشان انتخاب و قرآن کریم به زبان آنان نازل شده است و مردم به وسیلهٔ دین آنها هدایت یافتند و از ظلمت به نور درآمدند.[۱۳۳] هم‌چنین نویسندگان متفکر و اندیشمند عرب از دیگر دستاوردهای ایشان به دفاع پرداختند؛ دستاوردی چون فرهنگ که اعراب آن را از ملل دیگر فراگرفته بودند، اما با افزودن بر آن و دمیدن روح اسلام در آن، درواقع آن را به گونه‌ای پروراندند. که توانست در کنار تمدن‌های دیگر قرار گرفته، بر آنها پیشی گیرد. آن‌گاه این پدیده با تمدنی شکوفا و فرهنگی والا ممتاز گشت و با لغت قرآن در آمیخت و مبنای تمدن جدید اروپا شد.[۱۳۴]

زندقه

۱۶۵ ـ زندیق (معرّب زندیک) به کسی گفته می‌شود که به وحدانیت خدا و روز قیامت ایمان نداشته باشد. واژه زندقه در ایران شیوع یافت و بر پیروان مزدک و مانی که به دوگانه‌پرستی فرا می‌خواندند، اطلاق می‌شد. این آیین به دو خدا فرا می‌خواند: خدای نور و خدای ظلمت. آنان هر چه را اسلام حرام کرده بود، مجاز می‌شمردند و از هندوها که قائل به تناسخ و حلول بودند تأثیر پذیرفته و بعدها خود را به لباس تشیع آراسته و به مخالفت با اسلام برخاستند. (۴) آنها در این راستا دو هدف داشتند، خلع طاعت از حکومتِ عربی و تخریب عقاید مسلمانان.

هدف اول به دو شیوه صورت گرفت، نخست به روش سیاسی که با نزدیک شدن به خلفای عباسی و مشارکت با آنان در قدرت و در بعضی اوقات بدون مشارکت خلیفه و با استقلال حاصل از واگذاری اختیارات کامل از سوی خلیفه بود که بدین طریق با تشویق جنبش‌ها زندیقان و شعوبیه رؤیای بازگشت به شوکت و عظمت از دست رفته را داشتند البته آنان با نرمش در برابر خلفا و تأمین خواستهٔ آنان و ابراز وفاداری به ایشان، آرمان‌های خود را پنهان می‌کردند. ابومسلمِ خراسانی، برمکیان، بنی‌سهل و طاهریان از این دسته بودند. روش دوم این بود که از اطاعت خلیفه دست برداشته، به قیام دست می‌زدند که قیام راوندیان، خرّمیان، بابکیان و دیگران در این راستا صورت می‌گرفت.

دومین هدفی که زندیقان در پی آن بودند، تباه سازی عقاید مسلمانان در زیر لوای شیعه‌گری بود. در زیر این پوشش، معتقدات و آیین‌های کهن ایرانیان به اسلام نفوذ کرد و جوانان را با اعمالی که مانی دعوتگر آن بود از قبیل لذت‌طلبی در قالب حلال شمردنِ شراب و نزدیکی با محارم مثل خواهر و دختر، می‌فریفتند. (۵)

۱۶۶ ـ منصور، خلیفهٔ عباسی به تعقیب زندیقان پرداخت و هر کدام از زندیقان را می‌یافت، می‌کشت و مهدی عباسی بیش از منصور به تعقیب ایشان پرداخت. او از آنها می‌خواست تا توبه کنند و هر کس توبه می‌کرد، آزاد و هر کس نمی‌پذیرفت، کشته می‌شد. او به فرزندش موسی (هادی) نیز سفارش کرد تا همین روش را پیش گیرد و بدو گفت: فرزندم، اگر خلافت به تو رسید، تنها به این گروه (طرفدران مانی) بپرداز، چون اینها فرقه‌ای هستند که مردم را به کارهای نیک مثل: پرهیز از بدی‌ها، پارسایی در دنیا، عمل برای آخرت و ... دعوت می‌کنند، اما با این مقدمات، آنها را به دوگانه‌پرستی (یکی نور و دیگری ظلمت) می‌کشانند؛ و پس از آن ازدواج با خواهران و دختران را مجاز می‌شمارند و ... پس با ایشان به زبان شمشیر سخن بگو و با این‌کار به خدای بی‌شریک، تقرّب جو.

هادی گفت: سوگند به خدا اگر زنده بمانم، همه این گروه را بکشم و چشمی را که یارای دیدن باشد، از ایشان باقی نگذارم.[۱۳۵] هنگامی که به خلافت رسید، سخت به تعقیبشان پرداخت و عده‌ای از آنها را کشت. در میان کشته‌شدگان، دو نفر هاشمی دیده می‌شدند که به دام زندیقان درافتاده، آلوده مفاسد ایشان شده بودند، یکی از آنها پسرعموی خلیفه، داوود بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بود و دومی یعقوب بن فضل از خانواده حارث بن عبدالمطلب بن هاشم، معروف به یعقوب هاشمی بود که خود به زندیق بودن اقرار کرد و خلیفه او را خفه کرد و دیگری نیز پس از اقرار کشته شد. دخترش، فاطمه اعتراف کرد که پدرش او را باردار کرده است.[۱۳۶]

۱۶۷ ـ هارون‌الرشید روش پدر و برادرش را ادامه داد. او زندیقان را تعقیب و با کسانی که ثابت می‌شد زندیقند، به شدت برخورد می‌کرد، ولی مأمون وقتی باخبر می‌شد فردی زندیق است، دستور می‌داد او را به مجلس وی بیاورند و در آن مجلس عده‌ای از متکلمان معتزلی با او مباحثه می‌کردند تا شاید او را قانع کنند و به اسلام بازگردانند.

مأمون خود نیز در مباحثه شرکت می‌کرد و اگر آن شخص دست از گمراهی خویش برنمی‌داشت، دستور قتل او را می‌داد. گویند: روزی به او خبر رسید که ده نفر از اهالی بصره به آیین مانی گرویده‌اند. دستور داد آنها را نزد وی بیاورند. وقتی بر خلیفه وارد شدند آنان را آزمود و کوشید تا ایشان را از گمراهی بازدارد، ولی آنها بر عقیده خود پافشردند. این بود که خلیفه دستور قتل همگی را صادر کرد.[۱۳۷]

معتصم نیز، چنین کرد. او افشین، سردار خود را بعد از محاکمه و اثبات زندیق بودن، کشت.

از آن‌چه گذشت، روشن می‌شود که خلفای عباسی هیچ‌کس را به اتهام زندیق بودن نمی‌کشتند، مگر این که جرم او ثابت می‌شد به گونه‌ای که جای هیچ شکی باقی نمی‌ماند. آنها کسانی را می‌کشتند که در عین مجوسی بودن تمایل به مانویّت داشتند، اما نسبت به گناهان دیگر از قبیل شرب خمر، لهو و لعب و بی‌بند و باری، چشم‌پوشی می‌کردند.

اهداف پنهان ایرانیان

۱۶۸ ـ ایرانیان بیشترین بهره را در برپایی دولت عباسیان و تحکیم قدرت ایشان داشتند و به اعتراف خلفای عباسی، آنان به خوبی از بوتهٔ آزمون برآمدند، لذا خلفای عباسی ایرانیان را بر عرب‌ها مقدم داشته و منصب‌های عالی دولتی را به ایشان سپردند، به طوری که در دادن ترفیع و پایین آوردن مقام و عزل و نصب‌ها تصمیم گیرنده بودند. رویدادهایی که در عصر ایشان و به دنبال هم رخ می‌داد، نشان داد که آنها در اندیشهٔ ساقط کردن خلفای عباسی، گرفتن قدرت از ایشان و تجدید حکومت ایران بودند و با این که به اسلام گرویده بودند، به گذشته خود علاقه داشته، از تاریخ پرافتخار گذشته و تمدن درخشان خود، سخن می‌گفتند. اینان به شعوبیگری که با اعتقادات مجوس آمیخته بود دعوت می‌کردند، اما این مطلب را تحت پوشش اطاعت کامل از خلفا، پنهان نگه می‌داشتند تا این که کاملاً مورد اطمینان قرار گرفتند. در نتیجه جایگاه خود را محکم و مقام خود را مستحکم ساختند و منتظر فرصت مناسبی برای علنی کردن اندیشه‌ها و پیاده کردن نقشه‌های خود ماندند، لکن اعمالشان از نیاتشان پرده برمی‌داشت و معمولاً نقشه‌های آنان برملا می‌شد.

نخستین آنان ابومسلم خراسانی و در مراحل بعد برمکیان، بنی‌سهل و طاهریان بودند. منش ایشان از مهم‌ترین ویژگی‌های دورهٔ اوّل خلافت عباسی و با اهمیت‌ترین رویدادهای بزرگ آن دوره بوده است.

ابومسلم خراسانی[۱۳۸]

۱۶۹ ـ ابومسلم مبلّغ عباسیان و سرداری بود که توانست بر خراسان چیره شود و به حکومت امویان در مشرق خاتمه بخشد. زمانی که ابوالعباس سفّاح خلیفه شد، او را بر خراسان گمارد. ابومسلم نفوذش را در آن‌جا مستحکم ساخت و سپاهی از خراسانیان بیاراست. او عرب‌ها را طرد کرد و به کشتن ایشان به قصد نابودی همهٔ آنها پرداخت، به طوری که کشتگان عرب از یمنی و مضری به ششصدهزار نفر رسید.[۱۳۹]

ابوالعباس برادر خود، ابوجعفر منصور را در رأس هیأتی سی‌نفره به خراسان فرستاد تا دربارهٔ کارهای ابومسلم تحقیق کند. ابومسلم از ابوجعفر به خوبی پذیرایی نکرد و برای هیئت اهمیتی قائل نشد. ابوجعفر هم‌چنین کارهایی از او مشاهده کرد که آنها را از او ناخوشایند شمرده، از جمله این که جلوهٔ پادشاهان ایرانی را به خود گرفته بود و وقتی از کاخ بیرون می‌آمد، چهارهزار مرد صدای تکبیر بلند می‌کردند و موکب او بیش از یک فرسنگ، دنباله داشت. دیگر این که سلیمان بن کثیر را همراه فرزندش بدون هیچ گناهی کشته بود. سلیمان در زمان دعوت برای عباسیان، از داعیان، نمایندگان و صاحب اسرار ایشان بود.[۱۴۰]

وقتی ابوجعفر از خراسان بازگشت، به برادرش ابوالعباس گفت: «حرف مرا بشنو و ابومسلم را بکش، زیرا تا وقتی او زنده است تو خلیفه نیستی. او را چنین دیدم که گویا مافوق ندارد. نباید از نیرنگ و عهدشکنی چنین آدمی در امان بود.»[۱۴۱]

ابومسلم در سال ۱۳۶ ق با ابوجعفر (منصور) به حج رفت، اما در میان راه گاه از او جلو می‌افتاد. منصور در مکه بود که خلیفه درگذشت. ابومسلم بدین جهت او را تسلیت گفت، ولی خلافتی را که پس از برادرش بدو می‌رسید، تبریک نگفت و این امر موجب شد که منصور کینهٔ او را به دل گیرد و در پی قتل او برآید. او برای اجرای قتلش نقشه‌ریزی کرد. هنگامی که منصور به شهر «انبار» رسید، خبر یافت که عمویش عبدالله بن علی، امیر ناحیهٔ جزیره بر ضد وی خروج کرده و مدّعی خلافت است. منصور ابومسلم را دستور داد تا به جنگ او رود. ابومسلم نیز با سپاهی روانه شد و در نصیبین با او جنگید و بر وی غلبه یافت اما دست‌گیرش نکرد بلکه امکان گریز او را فراهم کرد تا به برادرش سلیمان بن علی امیر بصره پناه ببرد. ابومسلم همهٔ اموال به‌جا ماندهٔ عبدالله را که شامل اشیای گران‌بهای زیادی بود، جمع‌آوری کرد و عازم خراسان شد.

منصور به او نامه نوشت تا در مدائن با او ملاقات کند و به وی خبر داد که او را به ولایت شام و مصر گمارده است و مخیّر است در هر جا که خواست (مصر یا شام) اقامت گزیند. ابومسلم از اجابت دعوت منصور سرباز زد و دانست که منصور می‌خواهد او را از خراسان دور کند و آن‌چه را در اندیشه دارد، باطل سازد. با خود گفت: «او مرا حاکم مصر یا شام قرار می‌دهد در حالی که خراسان از آن من است.»[۱۴۲]

از این رو به وی نوشت: «ما از نزدیک شدن به تو گریزانیم، ولی به وفای عهد متقابل پایبندیم و اهل اطاعت و فرمان‌برداری هستیم، که دوری شرط سلامتی است. اگر به این دوری راضی هستی، من به بهترین وجه در خدمت تو هستم. ولی اگر راضی نیستی و می‌خواهی هدف خودت را پیاده کنی من پیمانی را که با تو بسته‌ام می‌شکنم تا جان خود را حفظ کنم».[۱۴۳]

چون نامه به دست ابوجعفر رسید، چنین مصلحت دید که خشمش را فرو برد و با ابومسلم مهربانی کند و با نرمی با او سخن گوید. بنابراین

در جواب او نامه‌ای داد و در آن به ستایش از موفقیت او در آزمون‌های مختلف و خدمات شایانش به دولت پرداخت و به منتی که او بر عباسیان دارد اعتراف کرد. هم‌چنین نوشت که مقصود او از ملاقات مذاکره دربارهٔ پاره‌ای از مسائل است. منصور، نامه را توسط جریر بن یزید بجلی که در زیرکی و تیزهوشی یگانهٔ زمان خود بود، فرستاد. جریر ابومسلم را فریفت و برای رفتن به ملاقات خلیفه قانع و تأکید کرد خلیفه قصد آسیب رساندن به او را ندارد.[۱۴۴]

ابومسلم که براساس پیش‌بینی منجمان اطمینان یافته بود در عراق کشته نخواهد شد بلکه در سرزمین روم کشته می‌شود، به حرف او اعتماد کرد[۱۴۵] در عین حال چنین دید که با «نیزک» دهقان بزرگ و مورد وثوقش مشورت کند. در این مشورت، نیزک وی را از رفتن بر حذر داشت اما چون عزم ابومسلم را در رفتن دید به او گفت:

«با شمشیر وارد شو و او را بکش و بعد با هر کس خواهی بیعت کن، زیرا مردم با تو مخالفت نمی‌کنند.»[۱۴۶]

ابومسلم نیز با هزار محافظ از سربازان خود روی به مدائن نهاد. وقتی بدان‌جا رسید، نزد منصور رفت. منصور به او خوش‌آمد گفت و از وی خواست تا استراحت و استحمام کند، تا رنج سفر از تن بزداید و فردا پیش او رود.

با این که منصور از پیش به قتل ابومسلم نظر داشت، اما بر آن شد تا با اهل نظر مشورت کند. همگان به قتل او نظر دادند و چون با مسلم بن قتیبهٔ باهلی مشورت کرد او گفت: «دو شمشیر، در یک غلاف نگنجد.» و این آیه را خواند: ﴿لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا﴾[۱۴۷]. فردای آن روز ابومسلم در حالی که شمشیر به کمر بسته بود بر منصور وارد شد. ابوجعفر سخن آغازید و از ابومسلم پرسید: تو، به دو شمشیر از شمشیرهای عبدالله بن علی دست یافته بودی، اکنون کجایند؟

ابومسلم گفت: این یکی از آنهاست. منصور خواست تا آن را ببیند، ابومسلم نیز آن را به او داد. خلیفه شمشیر را زیر فرشی که بر آن نشسته بود نهاد، سپس به سرزنش ابومسلم دهان گشود و کارهای ناشایست او را برشمرد.

از جمله این که ابومسلم ادعا کرده بود که فرزند سلیط بن عبدالله بن عباس است.[۱۴۸]

دیگر، خواستگاری از آمنهٔ عباسی، دختر علی، کشتن سلیمان بن کثیر، جلو افتادن از وی در سفر حج، شکستن بیعت و اصرار در رفتن به خراسان بدون ملاقات خلیفه.

ابومسلم خواست که دامن خود را از جرایم و اتهاماتی که منصور به او نسبت داده بود پاک دارد، ولی منصور نپذیرفت. هم‌چنین عذرخواهی، درخواست عفو و نیز بوسیدن قدم‌های وی سودی نبخشید.

در این میان خلیفه دستان خود را بر هم زد و بی‌درنگ از پشت پرده چهار جلّاد با شمشیرهای برّان بیرون آمدند و ابومسلم را کشتند و در گلیمی پیچیدند.[۱۴۹]

منصور، جعفر بن حنظله[۱۵۰] را فرا خواند. چون او وارد شد، نظر او را دربارهٔ ابومسلم پرسید.

وی گفت: او را بکش، او را بکش، او را بکش.

منصور به او گفت: خداوند به تو توفیق دهاد. نگاه کن. وی درون آن گلیم است.

وقتی به آن نگاه کرد، گفت: ای امیرمؤمنان! امروز را روز اول خلافت خود بشمار.[۱۵۱]

سپس منصور دستور داد تا هزار کیسه آماده کنند و در هر کیسه، سه هزار درهم جای دهند. سپاهیان ابومسلم از موضوع خبردار شدند، فریاد برآورده و تیغ‌ها را از نیام بر کشیدند.

ابوجعفر دستور داد کیسه‌ها را همراه با سر ابومسلم به طرف آنها بیندازند. سپاهیان کیسه‌ها را برداشتند، به هر نفر یک کیسه رسید. آنها سر ابومسلم را رها کرده و رفتند.[۱۵۲]

سپس منصور بیرون آمد و برای مردم سخنرانی کرد. در ضمن سخنان خود گفت: هر کس آستین پیراهن خلافت را به سوی خود بکشد و برای خلافت با ما به نزاع پردازد، ما او را زیر شمشیرش می‌افکنیم. ابومسلم با ما بیعت کرد و برای ما بیعت گرفت، ولی بیعت ما را شکست و خونش برای ما مباح شد. رعایت حق او مانع اجرای حق، علیه او نشد».[۱۵۳]

۱۷۰ ـ از احوال و کردار ابومسلم چنین برمی‌آید که او در پی استقلال خراسان بود و شاید هدفش از انتساب خود به سلیط بن عبدالله بن عباس (برادر علی بن عبدالله، جد عباسیان) و خواستگاری از آمنهٔ عباسی، دختر علی این بود که چون قدرتش کامل شد، خلافت را برباید. از این رو به جمع‌آوری نیرو در خراسان پرداخت.

از آثار قتل ابومسلم این بود که خرّم‌دینان به رهبری «سنباد زرتشتی» به خون‌خواهی او به پا خواستند. پس از آنان نیز راوندیان قیام کرده و به خون‌خواهی‌اش به بغداد آمدند و خلیفه را محاصره کردند که اگر معن بن زائدهٔ شیبانی او را نجات نداده بود، او را به هلاکت می‌رساندند. این شورشیان از زرتشتیانی بودند که به تناسخ و حلول و رجعت معتقد بوده، می‌پنداشتند که روح خدایان در ابومسلم حلول کرده، و او پس از این که به آسمانِ بالا رفت، رجعت خواهد کرد.[۱۵۴] در دائرة المعارف الاسلامیه آمده است که فرقه‌های متأخر خصوصاً اسماعیلیان (باطنیان) عقایدشان به ابومسلم بازمی‌گردد.[۱۵۵]

برمکیان

۱۷۱ ـ آنان خانواده‌ای ایرانی و به جد بزرگ خود «برمک» منسوبند. برمک از زرتشتیان بلخ و خود مؤبد آتشکدهٔ نوبهار بلخ بود.[۱۵۶] برمک در آن معبد که همواره آتشِ روشن داشت، خدمت می‌کرد. زمانی که دعوت برای عباسیان در خراسان شروع شد، خالد بن برمک از بزرگ‌ترین داعیان آنان بود. او صفاتی والا داشت که او را لایق ریاست می‌کرد و در زمان برپایی حکومت عباسیان، مقام و منزلت او را رفعت بخشید، به طوری که ابوالعباس سفّاح بعد از کشتن ابوسلمهٔ خلّال، او را به وزارت خویش برگزید و وزارتش در عهد ابوجعفر منصور نیز تا مدتی ادامه داشت. سپس منصور او را به امارت فارس و آن‌گاه به امارت موصل گماشت و تا زمان درگذشت خلیفه در سال ۱۸۵ ق ولایت او ادامه داشت.

خالد در اوایل خلافت مهدی درگذشت و پسرش یحیی جای او را گرفت و از طرف مهدی به عنوان مربّی فرزندش، هارون انتخاب شد. او همواره در کنار هارون بود و به تدبیر امور او می‌پرداخت تا آن‌جا که هارون او را پدر صدا می‌کرد، زیرا زن یحیی، خالد و هارون را با هم شیر می‌داد. و در واقع، فضل بن یحیی برادر رضاعی هارون بود.

چون هارون الرشید خلیفه شد، یحیی را به وزارت برگزید، رتق و فتق امور رعیت را به او سپرد و مُهر خلافت را در اختیار وی گذارد. وقتی فضل بزرگ شد، در کارهای مهم به جای پدر عمل می‌کرد، سپس هارون‌الرشید او را برای تربیت فرزندش، محمد امین، انتخاب کرد و فضل برای امین چون پدر بود. در سال ۱۷۸ ق هارون او را حاکم خراسان کرد. او در خراسان سپاهی پانصد هزار نفره گرد آورد و آنان را سپاه عباسی نام گذارد و محبت و وفاداری آنان را به خود جلب کرد.[۱۵۷]

چیزی نگذشت که هارون الرشید، فضل را از خراسان عزل و امیری عرب نژاد، به نام «منصور بن یزید بن منصور حمیری» را بر آن سامان گمارد. او دایی مهدی (پدر هارون) بود، اما جعفر هم‌چنان در ملازمت خلیفه بود. او بیش از برادرش فضل، با هارون همنشینی و انس داشت، زیرا فردی گشاده‌رو، خوش صحبت و خوش اخلاق بود. از این رو خلیفه، پس از برادرش فضل، او را به وزارت خویش برگزید و اوامرش را بی‌درنگ تنفیذ می‌کرد،[۱۵۸] ولی بعدها از کارهای او به ستوه آمد، اما تا زمانی که مادرش خیزران (که ایرانی تبار بود) زنده بود، به یحیی و فرزندانش علاقه داشت و از آنها جانبداری می‌کرد، کارهای او را تحمل می‌کرد. از طرف دیگر هارون خود نیز او را دوست داشت و در هیچ مورد با او مخالفت نمی‌کرد. چون خیزران در سال ۱۷۳ ق درگذشت، هارون، جعفر را عزل و وزارت را به فضل بن ربیع بن یونس سپرد. فضل از برمکیان متنفر بود و از این رو نزد هارون الرشید به سعایت و بدگویی از ایشان پرداخت و گفته مردم راجع به ثروت و قصرهای آنان که از کاخ‌های خلفا بلندتر است، مطالبی به هارون گفت. هم‌چنین از رفت و آمد شاعران به دربار ایشان و بهره‌مند شدن شاعران از دَهِش برمکیان و زیاده‌روی شاعران در مدح اینان که از مدح خلفا فراتر می‌رفت، برای خلیفه سخن می‌گفت تا این که در ماه رمضان سال ۱۸۶ ق. هارون‌الرشید، به همراه جعفر برمکی روانه حج شد. وقتی از اعمال حج فارغ شد، پیمانی نوشت که بر اساس آن می‌باید ولایت‌عهدی به فرزندش محمد امین و پس از وی به فرزند دیگرش عبدالله مأمون وسپس به دیگر فرزندش قاسم مؤتمن برسد و بر این پیمان وزیران، والیان، سرداران و فقهای همراه را شاهد گرفت، سپس آن را به دیوار کعبه آویخت. بعد از آن آهنگ عراق کرد و در این سفر بود که جعفر احساس کرد هارون از وی رویگردان است. وقتی هارون الرشید به شهر انبار رسید، از آن‌جا به «عُمَر» (محلی در نزدیکی انبار) رفت و در شب اول ماه صفر سال ۱۸۷ ق مسرور خادم، را فرا خواند و به وی دستور داد به منزل جعفر در انبار رود و سر او را بیاورد. خادم به سوی جعفر رفت، او را کشت و سرش را برای خلیفه آورد و آن را بر روی پل بغداد آویختند. پس از آن هارون الرشید دستور داد، یحیای برمکی و فرزندش فضل را دستگیر، اموالشان را ضبط کنند و آنان را به بغداد برده، در زندان زندیقان[۱۵۹] در بند کشند. بعدها آن دو را به «رقّه» انتقال دادند و در زندان آن شهر بودند تا درگذشتند.

یحیی در سال ۱۹۰ ق و فضل در سال ۱۹۳ ق و هارون الرشید پنج ماه پس از او درگذشت.

۱۷۲ ـ هارون الرشید از علت سقوط برمکیان پرده برنداشت و وقتی خواهرش «علّیه» دختر مهدی جویای قضایای برمکیان شد، گفت: اگر می‌دانستم پیراهنم این راز را می‌داند آن را پاره می‌کردم.[۱۶۰]

این سخن نشان می‌دهد که هارون الرشید نمی‌خواست علت سقوط برمکیان را فاش کند. اما، مورّخان علت سقوط آنها را چند چیز ذکر کرده‌اند از جمله:

۱ ـ خستگی مردم از طولانی شدن حاکمیت آنها و سعایت حسودان دربارهٔ ایشان؛

۲ ـ در دست گرفتن تمام امور حکومتی، بطوری که پس از واگذاری امور از طرف خلیفه به ایشان، به رقیب حکومتی خلیفه مبدل شدند؛

۳ ـ برپایی کاخ‌های مجلل و به دست آوردن املاک و اموال و گماردن خویشان و دست‌پروردگان در مناصب دولتی؛

۴ ـ اقدام جعفر برمکی در آزاد کردن یحیی بن عبدالله (محض)

علوی بود، یحیی در خراسان علیه حکومتِ عباسی قیام کرده بود و هارون الرشید، فضل برمکی را به جنگ او فرستاد و فضل از طرف خلیفه به او امان داد، او خود را تسلیم کرد. فضل او را به بغداد آورد و خلیفه از جعفر خواست تا او را پیش خود نگه دارد. جعفر، یحیی را آزاد و به او کمک مالی کرد و این موضوع را از هارون الرشید پنهان داشت تا این که فضل بن ربیع پرده از این مسئله برداشت و خبرش را به هارون الرشید داد.[۱۶۱]

طبری، علت دیگری را بدون نقل سند اضافه کرده، می‌گوید: هارون الرشید، خواهر خود، عبّاسه را به عقد جعفر برمکی درآورد تا این که خواهرش بتواند در جلسهٔ جعفر با هارون، حضور یابد و شرط کرد که این ازدواج صوری و در حد ایجاد محرمیت باشد نه بیش از آن، ولی با حیله‌ای که عباسه و مادر جعفر به کار بردند، جعفر توانست با عبّاسه همبستر شود. در نتیجه، عبّاسه از جعفر دارای دو فرزند شد که ولادت آنان را پنهان داشت و به همراه خادم و دایه‌ای آن دو را به مکه فرستاد. بعدها میان عباسه و یکی از کنیزانش اختلافی پیش آمد و آن کنیز، هارون‌الرشید را از تمام ماجرا و مکان اختفای آن دو فرزند آگاه ساخت.[۱۶۲]

این که هر چهار علت، دل خلیفه را از دست برمکیان پر از کینه کرده و بر آنها خشم گرفته و آنان را سرکوب کرده، به خواری انداخته باشد، چندان بعید نیست، ولی داستانی که طبری دربارهٔ عباسه نقل کرده، مورد قبول نیست، زیرا عاقلانه نیست که هارون به ازدواج خواهر هاشمی‌اش با جعفر برمکی رضایت داده باشد تا آن‌طور که در روایت طبری آمده بتواند در مجلس شراب آنها حضور یابد.

وانگهی، عباسه شوهر داشت و شوهرهای او همه از عباسیان بودند که برخی او را طلاق داده و برخی مرده بودند.[۱۶۳] بعدها از مسرور (جلّاد هارون که سر جعفر را برید)دربارهٔ ازدواج عباسه با جعفر سؤال شد، او گفت: این را مردم می‌گویند، اما به خدا، این مطلب اصلاً حقیقت ندارد.[۱۶۴]

شاید سوء ظن هارون نسبت به اهداف برمکیان، علت اساسی سقوط آنها باشد و دلیل آن این است که چون فضل برمکی والی خراسان شد، پانصدهزار سپاهی از خراسان گرد آورد و نام آنان را در دفترهایی ثبت نمود، از آنان در وفاداری به برمکیان پیمان گرفت و آنها را سپاه عباسی نام گذارد تا به خلیفه القا کند که این سپاه را برای خدمت به عباسیان گرد آورده است، ولی هارون خاطر جمع نشد، و فضل را از خراسان عزل و امیری از عرب به نام منصور بن یزید حمیری بر آن‌جا گمارد و به وی دستور داد که جیره آن سپاه را قطع و آنان را مرخص کند.[۱۶۵] ممکن است هارون الرشید بین وجود این سپاه و آزادی یحیی علوی از طرف جعفر به دلیل تمایل به علویان ارتباطی دیده و چنین اندیشیده که برمکیان، سپاه را برای تأسیس دولتی ایرانی در خراسان به کار خواهند گرفت تا حکومت عباسیان را ساقط کنند و اگر نتوانستند، دولتی علوی تشکیل دهند.[۱۶۶]

آن‌چه که هارون را بیشتر نسبت به سوءنیت برمکیان واقف کرد، یقینِ وی به فساد عقیده و ساختگی بودن اسلام آنان بود که زیر پوشش آن، زندیق بودن خود را کتمان می‌کردند. دلیل این مدعا آن است که خلیفه پس از قتل جعفر دستور داد یحیی و پسرش فضل را در زندان زندیقان حبس کنند. هم‌چنین فردای سقوط برمکیان به او خبر رسید که اُنس بن ابوالشیخ، کاتب جعفر، پیرو عقیدهٔ زندیقان است. به همین جهت هارون او را خواست و دستور قتلش را داد.[۱۶۷] چنین برمی‌آید که اصمعی از زندیق بودن برمکیان اطلاع داشته است و چون از کشته شدن ایشان آگاه شد، این ابیات ابونواس را دربارهٔ ایشان زمزمه کرد که:

«وقتی سخن شرک آمیز در مجلسی به میان آید؛ چهرهٔ برمکیان گشاده می‌شود.

و اگر یک آیهٔ قرآن خوانده شود؛ سخن‌ها از مزدک به میان می‌آورند».[۱۶۸]

بنی‌سهل و طاهریان

۱۷۳ ـ ابوالعباسِ فضل و ابومحمد حسن، فرزندان سهل بن عبدالله سرخسی، ایرانی‌تبار بودند. پدرشان، سهل از خانواده‌ای صاحب‌منصب در دین زرتشت بود که مسلمان شد و دو فرزندش با دین اسلام پرورش یافتند. سهل به خدمت برمکیان درآمد و دو فرزندش در عهد آنان پیشرفت کرده، به خدمت مأمون درآمدند و با او به خراسان رفتند. آن دو به تشیّع گرایش داشتند از این رو مأمون نیز تحت تأثیر عقایدشان قرار گرفت.

هنگامی که مأمون با برادرش امین اختلاف یافت و هر یک دیگری را خلع می‌کرد، مردم خراسان با مأمون بیعت کردند و او لقب «امام» گرفت و فضل بن سهل را به وزیری خویش برگزید و به توصیهٔ فضلا، علی بن موسی را از مدینه فرا خواند و ولیعهد خود قرار داد و به او لقب «الرضا» داد[۱۶۹] و دختر خود امّ حبیب را به ازدواج او درآورد. دختر دیگرش، امّ فضل را نیز به ازدواج محمد، فرزند علی بن موسی درآورد.

هدف فضل از این کارها، انتقال خلافت از عباسیان به خاندان علی بن ابی‌طالب بود. با کشته شدن امین، مردم بغداد به این موضوع پی برده، از این رو بیعت مأمون را رها کرده و با عمویش، ابراهیم بن مهدی بیعت کردند و به تدریج نارضایتی از مأمون فراگیر شد. با وجود این، خبر هیچ‌یک از رویدادهای بغداد به مأمون نرسید، زیرا فضل اخبار بغداد را از مأمون پنهان می‌داشت.

عباسیان هیأتی را به سرپرستی سردار، نعیم بن خازم نزد مأمون فرستادند. آنها در مرو به حضور مأمون رسیدند و وی را از جریان‌های بغداد و نارضایتی و تنفر مردم، به ویژه بستگان و فرماندهان و موالی آگاه ساختند. نعیم به فضل گفت: بی‌شک تو می‌خواهی حکومت را از عباسیان به فرزندان علی منتقل و سپس با حیله، این حکومت را به حکومتی خسروانی تبدیل کنی. اگر تو چنین هدفی نداشتی، رنگ لباس مخصوص علی و فرزندانش را که سپید است، به سبز که لباس کسری و زرتشتیان است، تبدیل نمی کردی. سپس رو به مأمون کرد و گفت: ای امیر مؤمنان، تو را به خدا مواظب باش که تو را فریب ندهد و دین و دولتت را نگیرد.[۱۷۰]

مأمون با شنیدن این اخبار، بر آن شد که به بغداد بازگردد. ازاین رو از مرو خارج شد و به سوی عراق حرکت کرد. چون به سرخس رسید، چهار تن از غلامانش را برای کشتن فضل فرستاد. آنان در حمام بر او وارد شده و وی را کشتند.[۱۷۱] هنگامی که مأمون به طوس رسید، علی بن موسی الرضا نیز درگذشت. برخی گفته‌اند که مأمون او را با انگور زهرآلود مسموم ساخت.[۱۷۲]

مأمون فرمان داد تا علی بن موسی را در کنار هارون دفن کنند و پس از آن خبر درگذشت او را به عباسیان بغداد رسانید. با رسیدن این خبر، بغدادیان، ابراهیم بن مهدی را خلع و نسبت به مأمون اظهار اطاعت کردند.[۱۷۳] وقتی مأمون به بغداد درآمد، برای حسن بن سهل به مناسبت مرگ برادرش تسلیت فرستاد و به او اطلاع داد که قاتلان وی را کشته است، سپس از دخترش پوران خواستگاری کرد و او را به عقد در آورد.[۱۷۴]

۱۷۴ ـ طاهریان، پسران طاهر بن حسین بن مصعب بن زُریق از خانواده‌های اصیل ایرانی و از دست پروردگان برمکیان بودند که به خدمت مأمون درآمدند و چون اختلاف میان امین و مأمون بالا گرفت، امین سپاهی به فرماندهی علی بن عیسی بن ماهان به جنگ مأمون فرستاد. مأمون نیز سپاهی به فرماندهی طاهر بن حسین برای رویارویی با او گسیل داشت. سپاه طاهر، سپاه امین را شکست داد و ابن ماهان را در جنگ کشت. این درگیری‌ها میان سپاهیان دو برادر ادامه داشت و با ورود طاهر بن حسین به بغداد و قتل امین، پایان یافت.

بدین ترتیب خلافت به صورت کامل از امین به مأمون انتقال یافت و از آن‌جا که طاهر سربلند از بوتهٔ آزمایش درآمد، مأمون به پاس خدماتش او را حاکم خراسان کرد، اما چون طاهر بر خراسان مسلط شد، خطبه به نام مأمون و دعا برای او را قطع کرد.[۱۷۵] مأمون نیز کسی را فرستاد، او را با خوراندن زهر کشت.[۱۷۶]

مسئله خلق قرآن

۱۷۵ ـ غائله خلق قرآن را معتزله برانگیختند. این مسئله به اصل توحید مرتبط می‌شد که یکی از اصول پنج‌گانه آنهاست و قبلاً توضیح داده شد که می‌گویند: خداوند متعال یگانه است، خدایی جز او نیست و او به تنهایی قدیم و ازلی است، نه در وحدانیت شریک دارد ونه در ازلیت و غیر از خدا همه حادث و مخلوقند. پس قرآن نیز مخلوق است، زیرا اگر قدیم بود با خدا در قدیم بودن شریک می‌شد و دو قدیم لازم می‌آمد، الله و قرآن، در نتیجه، وحدانیت خدا منتفی می‌گشت.

اعتقاد به ازلی بودن قرآن در نظر آنها شرک و کفر بود و هر کس به آن عقیده داشت، مستحق مرگ می‌شد. مأمون تحت تأثیر عقاید معتزله، معتقد به حدوث قرآن بود و القا کننده این باور به او قاضی احمد بن ابی دؤاد بود. مأمون با فقها در این مسئله مناظره می‌کرد و در اواخر خلافت خود فقها را مجبور کرد تا این عقیده را بپذیرند. در سال ۲۱۸ ق که مأمون عازم جنگ با رومیان شد، اسحاق بن ابراهیم مصعبی را که پسر عموی طاهر بن حسین بود، به نیابت از خود در بغداد تعیین کرد.

وقتی مأمون به شهر طرسوس رسید، به نایب خود نامه نوشت و دستور داد فقها را دعوت کرده، نظر آنها را دربارهٔ حدوث قرآن بپرسد. هر کس که قرآن را حادث بداند، آزاد کند و هر کس جز این بگوید، او را در هیچ کاری مورد مشورت قرار ندهد، شهادت او را قبول نکند، او را از نقل روایت رسول الله و فتوا دادن منع کند و اگر بعد از آن، بر عقیدهٔ خود پافشاری کرد او را در بند و زنجیر کرده، نزد او به طرسوس فرستد.[۱۷۷]

وقتی اسحاق نامهٔ مأمون را به فقها نشان داد، بسیاری از آنان از عقیده خود مبنی بر قدیم بودن قرآن دست کشیده، به حدوث و خلق آن قائل شدند جز احمد بن حنبل و محمد بن نوح که هم‌چنان بر عقاید خود، پای فشردند. این بود که اسحاق آن دو را به زنجیر کشیده و نزد مأمون فرستاد. محمد بن نوح در راه مرد. وقتی به رقّه رسیدند، خبر مرگ مأمون رسید و ابن حنبل به بغداد بازگردانده شد، اما به وی فرمان دادند تا در خانه‌اش بماند.[۱۷۸]

پیش از این مأمون برادر خود، معتصم بالله را به ولیعهدی برگزیده، به او سفارش کرده بود که آزمون فقها را در باب خلق قرآن ادامه دهد. او نیز به شیوهٔ مأمون عمل کرد و فرمان را برای حاکمان شهرها نیز فرستاد و معلمان را موظف کرد تا مخلوق بودن قرآن را به بچه ها آموزش دهند تا جایی که مردم از دست او متحمل رنج و ستم فراوان شدند. علمای بسیاری به دست او کشته شدند و امام احمد بن حنبل کتک خورد.[۱۷۹]

معتصم به پسرش واثق نیز توصیه کرد که علما را بیازماید. وی نیز در باب آزمون عالمان از پدر تبعیت کرد و راه پدر را در پیش گرفت و احمد بن نصر خزاعی محدّث را تنها به این دلیل که به مخلوق بودن

قرآن اعتقاد پیدا نکرد، کشت.[۱۸۰] در سال ۲۳۱ ق چون قرار شد برای اسیران مسلمان که دربند رومیان بودند، فدیه داده و آنان را آزاد کنند، وی دستور داد تا فدیهٔ هر اسیری که بـه خـلق قـرآن عـقیده نـدارد، پرداخت نشـود و لذا هـر کس چـنین عـقیده‌ای را نـمی‌پذیرفت، در اسارت رومیان باقی می‌ماند.

واثق هم‌چنین فرمان داد تا مردم «ثغور» را در باب خـلق قـرآن بیازمایند. در این آزمون روشن شد که تنها چهار نفر از آنان به قدیم بودن قرآن عقیده داشتند. سپس دستور داد اگر آن چهار نفر به مخلوق بودن قرآن ایمان نیاورند، گردنشان را بزنند. آنها امتناع کردند و گردن زده شدند.[۱۸۱] چون متوکل به خلافت رسید، عقیدهٔ مخلوق بودن قرآن را باطل ساخت و احمد بن حنبل بعد از این که در تمام مدت حکومت معتصم و واثق در خانه، محبوس بود، بیرون آمد و متوکل او را مورد احترام قرار داد و در مقابل، بر احمد بن ابـی‌دؤاد خشـم گـرفت، او را معزول داشت، اموالش را ضبط و به همراه فرزندان و برادرانش زندانی کرد و سرانجام احمد فلج شد و مرد.[۱۸۲]

۱۷۶ ـ شایان ذکر است که باور مأمون در مسئله حـادث بـودن قرآن، توجیهی برای سخت‌گیری بر فقها و اجبار آنها به پذیرش ایـن عقیده و کشتن مخالفان نبود که این مسئله، اجتهادی در تفسیر و اظهار نظر و استنتاج است، زیرا در قرآن آیاتی هست که می‌توان آنها را بـه حادث بودن قرآن تفسیر کرد و آیـات دیگـری نـیز وجـود دارد کـه می‌توان آنها را به معنای قدیم بودن آن گرفت. اگر تـلاش مأمـون در اثبات قدیم بودن قرآن مصروف آزادی اندیشه می‌شد و هرگونه قید و بندی را از سر راه تفکر و اندیشه می‌گسست، بی‌شک، مسـلمانان در عصر حاضر پرچمدار آزادی اندیشه بودند.

خلاصه و نتیجه‌گیری بحث‌های پیشین

۱۷۷ ـ از جریان‌ها و رویدادهای مذکور، این نتایج به بار آمد:

الف) روشی که در انتخاب ولیعهد به کـار بـرده شـد، مـنجر بـه دودستگی بنی‌عباس و ایجاد دشمنی و کینه میان ایشـان شـد. بـرای نمونه، منصور ولایت‌عهدی را از پسر برادرش عیسی بن موسی گرفت و به مهدی پسر خود داد. مهدی هم تهدید کرده بود که اگـر پـدرش، جعفر را بر او مقدم بدارد، پدر را خواهد کشت. هادی نیز می‌خواست برادرش هارون الرشید را از ولایت‌عهدی خلع و آن را به پسرش جعفر بدهد که قبل از این اقدام، خود کشته شد. امین از این قاعده مسـتثنا نبود. او برادرش مأمون را خلع و موسی، فرزند نابالغ خود را ولیـعهد کرد. در نتیجه مأمون نیز امین را خلع و با وی جنگید تا این که طومار زندگی امین درهم پیچیده شد. عباس بن مأمون نیز برای قتل عمویش معتصم توطئه چید تا خلافت را از وی بگیرد، اما معتصم او راکشت و مـنتصر بـرای کشـتن پـدرش مـتوکل، تـوطئه چـید، زیـرا پـدرش می‌خواست معتز، برادر منتصر را بر او مقدم دارد.

ب) در جریان جنگ بین امین و مأمون عرب‌ها به رهبری فضل بن ربیع در کنار امین ایستادند و ایرانیان به رهبری فضل بن سهل به اتفاق برادرش حسن بن سهل و طاهر بن حسین، جانب مأمون راگرفتند.

پیروزی مأمون بر امین، به مثابهٔ پیروزی ایرانیان بـر عـرب‌ها و نقطهٔ آغازین اشغال مناصب دولتی از سوی آنان بود. این مسئله، خشم عرب‌ها را برانگیخت و آنان قیام‌هایی کردند که مهم‌ترین آنها قیام نصر بن شَبَثِ عقیلی بود. وقتی[۱۸۳] مأمون به شام آمد، برای مردم آن‌جا به خوبی روشن شد که مأمون، ایرانیان را مقدم می‌دارد؛ چـیزی کـه در روزگار امویان ندیده بودند به همین دلیل کسی در شام جلوی مرکب او آمد و به وی گفت: با همان نگاهی که بـه عـجم‌های خـراسـان نگـاه می‌کردی، به عرب‌های شام نیز نگاه کن.[۱۸۴]

ج) نفوذ گستردهٔ ایرانیان خـصوصاً در دوران خـلافت هـارون و مأمون موجب دگرگونی زندگی اجتماعی شد. آداب و رسوم ایرانیان به جامعهٔ اسلامی راه یافت، زندگی در کاخ‌های خلفا، وزیران، امیران و بزرگان با زندگی پادشاهان ایرانی همانند شد تا آن‌جا که خلفا در همهٔ مظاهر زندگی ازآداب ایرانیان سرمشق گرفتند و رسوم ایرانیان نزد آنها بهترین الگوی زندگی تلقی شد، از جملهٔ این آیین و رسوم، جشن‌های عید نوروز و مهرگان بود.

نوع وحالت خوردن و آشامیدن نیز تغییر یافت. آنـان غـذا را در انواع گوناگون می‌خوردند و شراب را از همه رنگ، تا حدّ سـرمستی می‌نوشیدند. این تغییر زندگی طبعاً در شعر و آواز نـیز اثـر گـذاشت. قریحهٔ شاعران معانی جدید و تشبیهاتی نوین را پدید آورد. سخاوتِ خلفا و وزرای ممدوح و بخشش امیران و بزرگانی که در شعر اشاره‌ای به آنها شده بود، نیز به این تحوّل دامن می‌زد.

خنیاگری از آهنگ‌های ایرانـی تأثـیر پـذیرفت تـا جـایی کـه خوانندگانِ زیبارو به آن ترنّم کرده وبا نغمهٔ موسیقی آن، قامت کنیزکان دلربا، در پیچ و تاب درمی‌آمد و پیاله‌های زرّین و سیمین که شـراب کهنه درون آن می‌درخشید، در بزم مجلسیان دست بـه دست مـی‌شد واین همان چیزی بود که ابونواس را به خروش آورده، زبانش را بـه توصیف آن گشود که: شرابِ یاقوتیِ سرخ فام و جامِ چون مروارید؛ در دست کنیزکی میان بالا و باریک اندام. با دهانش شرابی و با دستش شرابی دیگر؛ به تو می‌نوشاند. آن‌گاه تو را دو مستی دست می‌دهد که از آن گریزی نیست.

این زندگی جدید در جامعه اسلامی، مایه سستی اخلاق مسلمانان و هوا و هوس، هرزگی و خوش‌گذرانی شد که از مظاهر آن عصر گردید و این چونان تیشه‌ای بود که ریشه خلافت اسلامی راازبن کند تا آن‌جا

که در عصر دوم عباسی، خلافت ملعبه‌ای در دست فرماندهان و ممالیک شده بود.

غرض از این مقدمه، ابتدا بیان رویدادهایی بود که منجر به تغییر مسیر تاریخ اسلام و فراز و نشیب آن شد و در مرحله بعدی، تبیین علل و آثار آنها بود تا آن‌چه خوب است، انگیزهٔ اراده‌های قوی برای الگو گرفتن و ادامه راه باشد و آن‌چه شرّ است، درس عبرتی باشد برای خردمندان.

مهم‌ترین رخدادهای تاریخی

مهم‌ترین رویدادهای تاریخی، در سدهٔ قبل از هجرت (از ۵۲۷ تا ۶۶۲م) جنگ‌های امپراتوری روم شرقی با امپراتوری ایران، از زمان حکومت ژوستینیان اول و کسرای اول تا هجرت پیامبر اکرمﷺ.

۵۲۷ م: نصب ژوستینیان اول به عنوان امپراتور روم؛

۵۳۱ م: نصب انوشیروان، کسرای اول به عنوان پادشاه ایران؛

۵۴۶ ـ ۵۵۷م: کسرای اول به سرزمین روم لشکر می‌کشد و بر شهرهای رُها، انطاکیه، قنّسرین، حلب و چند شهر دیگر چیره می‌شود؛

۵۶۳ م: ژوستینیان، قرارداد صلح و آتش‌بسِ پنج ساله می‌بندد؛

۵۶۵ م: مرگ ژوستینیان و نصب ژوستان دوم به امپراتوری روم؛

۵۶۷ م: استیلای حبشیان بر یمن؛

۵۷۱ م: تلاش حبشیان برای تسلط بر مکه و عقب‌نشینی آنها از آن شهر (این سال به عام الفیل مشهور است)؛

۵۷۱ م: میلاد رسول الله محمد بن عبدالله ﷺ؛

۵۷۲ م: ژوستانِ دوم پیمان خود با ایرانیان را نقض می‌کند و در نتیجه، کسری به سوریه حمله برده، شهرهای آن را خراب می‌کند؛

۵۷۸ م: خلع ژوستان دوم و نصب تیبریوس به امپراتوری روم؛

۵۷۸ م: تیبریوس با کسری چنین مصالحه می‌کند که سالانه مقداری فدیه و جزیه بپردازد و در مقابل، کسری از سوریه عقب‌نشینی کند؛

۵۷۹ م: مرگ انوشیروان، کسرای اول و نصب پسرش هرمز به پادشاهی ایران؛

۵۸۲ م: مرگ امپراتور، تیبریوس و نصب پسرش، موریس به امپراتوری روم؛

۵۸۹ م: بهرام، سردار ایرانی بر ترک‌ها وتاتارها پیروز می‌شود و سپس هرمز راخلع کرده، حکومت را به دست می‌گیرد. کسرای دوم، پسر هرمز، ملقب به «پرویز» تلاش می‌کند که تخت پدر را باز ستاند، ولی ناکام می‌ماند، لذا به موریس، امپراتور روم شرقی پناه می‌برد واز او می‌خواهد که علیه بهرام یاری‌اش کند. امپراتور وی راگرامی داشته، دخترش مریم را به ازدواج او در می‌آورد و با سپاهی گران، وی را یاری داده تخت پدرش را به او باز می‌گرداند؛

۶۰۲ م: فوکاس، فرمانده بیزانسی، امپراتور «موریس» را ترور می‌کند و حکومت را به دست می‌گیرد. او همهٔ پسران موریس را می‌کشد، جز یک تن که فرار کرده، به خسرو پرویز پناه برده، از او برای رویارویی با فوکاس یاری می‌طلبد، چراکه پدرش (موریس) برای غلبه خسرو پرویز بر بهرام، او را یاری داده بود. خسرو، نخست رومیان را تهدید می‌کند و سپس به آنها حمله می‌برد. او شام را تسخیر و شهرهایش را خراب می‌کند، چوب صلیب را از بیت‌المقدس به مدائن می‌برد، بر اسکندریه، مصر و سرزمین نوبه (سودان) سیطره می‌یابد و آن‌گاه سپاهی را به قسطنطنیه می‌فرستد و آن‌جا را محاصره می‌کند؛

۶۱۰ م: فرمانده هراکلیوس، فوکاس را به دلیل بدرفتاری و فساد سیاسی، خلع کرده، وی را به مردم تسلیم می‌کند و او را می‌کشند و هراکلیوس را به امپراتوری روم منصوب می‌کنند. وی محاصرهٔ قسطنطنیه را می‌شکند و سپاه ایران را از آن‌جا باز پس می‌راند؛

۶۱۱ م: بعثت رسول الله ﷺ؛

۶۱۴ م: جنگ «ذی قار» و پیروزی عرب‌ها بر ایرانیان؛

۶۲۱ م: معراج پیامبر ﷺ؛

۶۲۲ م: هجرت رسول الله ﷺ به مدینه؛

پی‌نوشت‌ها:

۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۷۴ ـ ۴۷۹؛ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۶۹.

۲. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۳۵ و ۱۳۶.

۳. النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۵۷؛ الولاة والقضاة، ص ۱۲۸ ـ ۱۳۰.

۴. عمیطر، یعنی «آفتاب پرست» جانوری از تیرهٔ مارمولک‌ها، این لقب را دشمنانش به او داده بودند.

۵. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۵؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۶، ص ۲۴۹.

۶. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۴۷۸ به بعد؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۶، ص ۲۸۲ به بعد.

۷. تاریخ طبری، ج ۹، ص ۷۱ به بعد؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۶، ص ۲۸۹ به بعد.

۸. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۵۰۰ به بعد؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۸۹.

۹. تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۳۲؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۸۴.

۱۰. تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۳۶ ـ ۵۴۳؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۵۶۶ ـ ۵۷۲؛ ابن‌خلدون، ج ۴، ص ۶ ـ ۱۲.

۱۱. تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۵۰ و ۵۵۱؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۹۴ ـ ۲۹۶؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۸۷.

۱۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۲۵؛ همان، ج ۸، ص ۱۹۸؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۶۳؛ العبر، ج ۴، ص ۱۳ و ۱۴.

۱۳. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۵۲۸؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۶، ص ۳۰۲؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۳۹؛ العبر، ج ۴، ص ۱۶.

۱۴. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۵۳۵؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۸، ص ۳۱۰ و ۳۱۱.

۱۵. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۵۳۷ ـ ۵۴۰؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۶، ص ۳۱۱ ـ ۳۱۳؛ ابن طقطقی، ص ۲۰۱.

۱۶. تاریخ طبری، ج۸، ص ۵۹۳؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج۶، ص ۳۸۱؛ العبر، ج ۴، ص ۱۸.

۱۷. تـاریخ طبری، ج ۹، ص ۷؛ تـاریخ ابـن اثیر، ج ۶، ص ۴۴۲؛ ابـن‌خلدون، ج ۴، ص ۱۹.
۱۸. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۶۱۵ و ۶۱۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۶، ص ۴۰۲؛ ر.ک: به شرح حال وی در میان درگذشتگان سال ۲۴۶ ق.
۱۹. تاریخ طبری، ج ۹، ص ۲۶۶ ـ ۲۷۱.
۲۰. همان، ص ۲۷۱ ـ ۲۷۶.
۲۱. همان، ج ۷، ص ۴۶۲.
۲۲. فتوح البلدان، ص ۲۱۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵۸.
۲۳. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۹۵ و ۴۹۸؛ همان، ج ۸، ص ۱۳۲، ۲۵۶ و ۲۶۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۸۲، ۴۸۵ و ۵۸۴؛ همان، ج ۶، ص ۱۳۲، ۹۵، ۱۱۲، ۱۴۰ و ۱۵۲؛ همان، ج ۸، ص ۲۵۶ و ۲۶۱.
۲۴. فتوح البلدان، ج ۲، ص ۳۷۲ و ۳۸۴.
۲۵. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۲۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۲۴.
۲۶. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۶۶.
۲۷. العبر، ج ۶، ص ۲۲۳ و ۲۳۰؛ همان، ج ۴، ص ۴۲۹؛ ابن‌عذاری، ج ۱، ص ۷۰ ـ ۷۲، ۷۷ ـ ۷۸ و ۸۲؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۹۸؛ همان، ج ۶، ص ۱۳۹؛ همان، ج ۷، ص ۹۱.
۲۸. مبیّضه، طرفداران امویان بودند و پرچم مخصوص آنان سفید بود. در مقابل «مسوّده» که طرفداران عباسیان و دارای پرچم سیاه بودند.
۲۹. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۴۳ و ۴۴۶.
۳۰. تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۴۹.
۳۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۵۹.
۳۲. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۶۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۵۳.
۳۳. الولاة والقضاة، ص ۱۰۲.
۳۴. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۶۱.
۳۵. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۶۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۵۵.
۳۶. فتوح البلدان، ص ۱۶۶ ـ ۱۶۷.
۳۷. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۹۷؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۸۴.
۳۸. فتوح البلدان، ص ۴۹۷.
۳۹. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۰۸؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۰۸.
۴۰. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۵۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۰۹.
۴۱. البیان المغرب، ص ۷۲.
۴۲. همان، ص ۷۳.
۴۳. الولاة والقضاة، ص ۱۱۶.
۴۴. ابن عذاری، ص ۷۴.
۴۵. الولاة والقضاة، ص ۱۱۹.
۴۶. البیان المغرب، ص ۸۶.
۴۷. المغرب الکبیر، ج ۲، ص ۳۶۳.
۴۸. البیان المغرب، ص ۹۰.
۴۹. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۷۰ و ۲۷۵.
۵۰. العبر، ج ۴، ص ۴۱۹ و ۴۲۰.
۵۱. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۳۱۹.
۵۲. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۳۷۴.
۵۳. البیان المغرب، ج ۱، ص ۹۷.
۵۴. همان، ص ۹۷.
۵۵. البیان المغرب، ج ۱، ص ۹۸.
۵۶. همان، ص ۱۰۰.
۵۷. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۶۱۵.
۵۸. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۲۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۶، ص ۴۲۰ و ۴۲۱.
۵۹. ابن‌عذاری، ج ۱، ص ۱۰۵.
۶۰. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۶۲۵؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۶، ص ۴۱۹.
۶۱. تاریخ طبری، ج ۹، ص ۸ ـ ۱۰؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۶، ص ۴۴۳ و ۴۴۶.
۶۲. تاریخ ابن اثیر، ج ۷، ص ۲۵؛ البیان المغرب، ج ۱، ص ۱۰۸.
۶۳. البیان المغرب، ج ۱، ص ۱۰۹.
۶۴. همان، ص ۱۰۹.
۶۵. البیان المغرب، ج ۱، ص ۱۱۰.
۶۶. تاریخ طبری، ج ۹، ص ۱۸۷ و ۱۹۲.
۶۷. تاریخ ابن اثیر، ج ۷، ص ۵۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۸۹.
۶۸. تاریخ طبری، ج ۹، ص ۱۹۷ و ۱۹۹.
۶۹. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۹۵؛ هـم‌چنین ر.ک: شـرح حـال سـنباد، بـخش درگذشتگان سال ۱۳۷.
۷۰. راوندیّه به راونـد، بـخشی در نـزدیکی کـاشان منـسوبند. فـرقه‌ای از ایـنان برخاستند و بر آن بودند که روح عیسی، نخست در علی بن ابی‌طالب و سپس در عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبرﷺ و سپس در نسل او حـلول کـرده است. در زمان منصور آنـها بـه بـغداد آمـده و گـرد کـاخ مـنصور بـه طـواف پرداختند و او را «ربّ» صدا می‌زدند. آنان منصور را خدا می‌دانستند؛ خدایی که به آنها آب و غذا می‌دهد. اما منصور دستور داد تا دویست تـن از آنـان را زندانی کنند. دیگر افراد این فرقه به زندان هجوم بردند و یـاران خـود را آزاد کرده، بر منصور شوریدند. منصور نزد ایشان آمد، آنان وی را محاصره کردند واگر کمک معن بن زائدهٔ شیبانی نبود نزدیک بود او را از پای درآورند. از این رو منصور دستور داد آنان را بکشند؛ چرا که مثل دیگر زندیقان با اسلام سر جنگ داشته، معتقد به حلول بودند و محرّمات را حلال مـی‌شمردند (ر.ک: تاریخ طبری، ج ۷، ص ۵۰۵ ـ ۵۰۶؛ همان، ج ۸، ص ۸۳؛ الفرق بین الفرق بغدادی، ص ۲۴۵؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۳۶).
۷۱. تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۰۲.
۷۲. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۹ و ۳۰؛ ر.ک: شرح حال استادسیس، درگذشتگان سال ۱۵۰ ق.
۷۳. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۴۳؛ ر.ک: شرح حال عبدالقهار، درگذشتگان سال ۱۶۲ ق.
۷۴. همان، ص ۱۳۵ و ۱۴۴؛ ر.ک: شرح حال «المقنّع» درگذشتگان سال ۱۶۳ ق.
۷۵. دسته‌ای از زندیقان که به محمره (سـرخ‌جامگان) مـعروف گشـتند، چـون لباس‌های سرخ می‌پوشیدند.
۷۶. همان، ص ۲۶۶؛ ر.ک: شرح حال عمرو بن محمد عمرکی، در گـذشتگان سال ۱۸۰ ق.
۷۷. همان، ص ۳۳۹.
۷۸. همان، ص ۵۵۶، ۵۷۶، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۳۵، ۶۱۳ و ۶۲۲؛ همان، ج ۹، ص ۱۱ ـ ۱۶ و ۲۳ ـ ۵۷.
۷۹. همان، ج ۹، ص ۸۰ ـ ۸۹؛ ر.ک: شرح حال مازیار، درگذشتگان سال ۲۲۴.
۸۰. همان، ج ۸، ص ۷، ص ۳۳ و ۲۷۰.
۸۱. همان، ج ۹، ص ۱۹۲.
۸۲. تاریخ ابن اثیر، ج ۶، ص ۷۷.
۸۳. همان، ص ۵۲۸.

۸۴. همان، ج ۷، ص ۱۲.
۸۵. همان، ص ۲۷.
۸۶. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۵۰؛ همان، ج ۸، ص ۲۶۲.
۸۷. برای آشنایی بیشتر با این افراد به قسمت شرح حال مراجعه کنید.
۸۸. به جدول اسامی مادران خلفا مراجعه کنید.
۸۹. این زن از بس زیبا بود، او را قبیحه «زشت» می‌خواندند تا از چشم زخم درامان باشد.
۹۰. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۶.
۹۱. همان، ص ۸۹.
۹۲. همان، ص ۱۳۹.
۹۳. همان، ص ۱۷۸.
۹۴. این نامه‌ها را در تاریخ طبری، ج ۷، ص ۵۶۶ ـ ۵۷۱ و تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۳۶ ـ ۵۴۲ می‌توان دید.
۹۵. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۵۵۲ ـ ۶۰۹.
۹۶. ر.ک: همان، ج ۸، ص ۱۸۲.
۹۷. همان، ص ۹۲.
۹۸. همان، ص ۲۳۳.
۹۹. همان، ص ۳۷۶.
۱۰۰. مهرگان از عیدهای ایرانی مطابق با روز اول اکتبر هر سال است. در این روز، فرش‌ها و بعضی از لباس‌ها را عوض می‌کنند. نوروز عید بهار و اولین روز سال ایرانیان است، موقعی که خورشید در برج حمل قرار می گیرد و «رام» دیگر عید ایرانی است و آن، روز ۲۱ هر ماه ایرانی است و معنای آن آرامش و سرور است.
۱۰۱. همان، ج ۷، ص ۴۷۰.
۱۰۲. همان، ج ۸، ص ۵.
۱۰۳. همان، ص ۸.
۱۰۴. همان، ص ۹.
۱۰۵. همان، ص ۹ ـ ۱۱.
۱۰۶. همان، ص ۱۱ ـ ۲۶.
۱۰۷. همان، ص ۲۰۷.
۱۰۸. همان، ص ۲۰۵ ـ ۲۰۷.
۱۰۹. همان، ص ۲۳۲ ـ ۲۳۳.
۱۱۰. همان، ص ۲۷۵ ـ ۲۸۶.
۱۱۱. همان، ص ۳۷۴.
۱۱۲. همان، ص ۳۷۵.
۱۱۳. همان، ص ۳۸۹ ـ ۳۹۳.
۱۱۴. راجع به اختلاف میان امین و مأمون به تاریخ طبری رویدادهای سال‌های ۱۹۳ ـ ۱۹۸ ق و هم‌چنین به تاریخ ابن‌اثیر که تفصیل زیادی دربارهٔ این جریان‌ها داده، مراجعه کنید.
۱۱۵. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۵۵۴.
۱۱۶. همان، ص ۵۵۵ به بعد.
۱۱۷. همان، ص ۵۶۵ و ۵۶۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۶، ص ۳۴۷ و ۳۵۰.
۱۱۸. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۵۶۸؛ در تاریخ یعقوبی (ج ۲، ص ۴۵۳) و مروج الذهب مسعودی، (ج ۳، ص ۴۱۷) آمده است که علی بن موسی را مسموم کردند و بر اثر سم درگذشت.
۱۱۹. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۶۰۴.
۱۲۰. همان، ج ۹، ص ۷۱ ـ ۷۷؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۶، ص ۴۸۹ ـ ۴۹۳.
۱۲۱. تاریخ طبری، ج ۹، ص ۱۵۶ ـ ۱۶۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۷، ص ۳۶.
۱۲۲. تاریخ طبری، ج ۹، ص ۱۷۵ ـ ۱۸۲؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۷، ص ۴۹ و ۵۰؛ تاریخ الخلفاء، ص ۳۵۰؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۳۴۹.
۱۲۳. تاریخ طبری، ج ۹، ص ۲۲۲ ـ ۲۳۰؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۷، ص ۹۵ ـ ۱۰۰.
۱۲۴. تاریخ طبری، ج ۹، ص ۲۴۴.
۱۲۵. همان، ص ۲۴۸ ـ ۲۵۵.
۱۲۶. حجرات (۴۹) آیهٔ ۱۰: همهٔ مؤمنان برادرند.
۱۲۷. احزاب (۳۳) آیه ۵: پسر خواندگان را به نام پدرشان بخوانید که در نزد خدا منصفانه‌تر است. اگر پدرشان را نمی شناسید، برادران دینی و موالی شما باشند.
۱۲۸. هیچ عربی بر غیر عرب برتری ندارد مگر به تقوا.
۱۲۹. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۷۵.
۱۳۰. ر.ک: شرح حال ابوعبیده معمر بن مثنی در میان درگذشتگان سال ۲۰۹ ق و شرح حال علان شعوبی، به درگذشتگان سال ۲۱۴ ق.
۱۳۱. معجم الادباء، ج ۵، ص ۶۶ ـ ۶۸.
۱۳۲. در مورد آیهٔ ﴿یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر وانثی وجعلناکم شعوباً وقبائل لتعارفوا انّ اکرمکم عند الله اتقاکم...﴾ می‌گفتند: شعوب همان عجم است و قبایل، عرب‌ها هستند و خداوند شعوب را بر قبایل مقدم داشته است و مسلماً هر چه مقدم باشد، بهتر از مؤخر است.
۱۳۳. برخی از پیشینیانی که علیه شعوبیه، ردّیه نوشته‌اند عبارتند از: جاحظ در کتاب البیان والتبیین و کتاب الحیوان، ابن قتیبه دینوری در کتاب المعارف و عیون الاخبار، ابن عبد ربه در کتاب عقد الفرید و ابوحیان توحیدی در کتاب الامتاع والمؤانسه.
۱۳۴. دربارهٔ ردّ بر شعوبیه ر.ک: به کتاب الاسلام والحضارة العربیه (اسلام و تمدن عربی) تألیف محمد کردعلی و به بررسی محققانه و ارزشمند دکتر عبدالعزیز الدوری در کتاب الجذور التاریخیه للشعوبیه (ریشه‌های تاریخی شعوبیه).
۱۳۵. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۶۳ و ۱۶۵.
۱۳۶. همان، ص ۱۹۰ و ۱۹۱.
۱۳۷. مسعودی، ج ۳، ص ۳۳۲.
۱۳۸. راویان و مورخان در نام ابومسلم اختلاف دارند. نام او را عثمان، ابراهیم، عبدالرحمان و نیز مسلم نوشته‌اند، ولی همگی کنیه‌اش را «ابومسلم» می‌دانند. او در ایران تولد و پرورش یافته است و نسب او را به بزرگمهر، حکیم ایرانی می‌رسانند (ابن خلکان، ج ۳، ص ۱۴۵).
۱۳۹. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۹۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۷۶؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۱۴۸.
۱۴۰. ر.ک: به شرح حال سلیمان بن کثیر، درگذشتگان سال ۱۳۵ ق.
۱۴۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۵۰؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۵۸؛ الاخبار الطوال، ص ۳۷۶.
۱۴۲. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۸۲؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۶۹.
۱۴۳. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۸۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۷۰.
۱۴۴. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۸۳.
۱۴۵. از آن‌جا که منجمان مرگ ابومسلم را در سرزمین روم پیش‌گویی کرده بودند، ابومسلم از ملاقات منصور در عراق نگرانی نداشت. غافل از این که مدائن، محل ملاقات او با منصور «الرومیه» نامیده می‌شود، زیرا خسروانوشیروان شهری را به مدائن اضافه کرد و آن را «رومیة‌المدائن» نامید و اسیران رومی را به آن‌جا منتقل کرده بود. (تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۸۳؛ الاخبار الطوال، ص ۳۷۹ و ۳۸۰).

۱۴۶. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۸۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۷۰.
۱۴۷. انبیاء (۲۱) آیهٔ ۲۲: اگر در زمین وآسمان خدایانی جز الله می‌بود، هر دو تباه می‌شدند... (تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۹۲).
۱۴۸. مادر سلیط بن عبدالله بن عباس، «امّ ولد» بود. ابتدا عبدالله بن عباس، پدری او را انکار کرد و سپس او را فرزند خود خواند و از سلیط فرزندی به وجود نیامد. (ابن حزم، جمهرة انساب العرب، ص ۴۹۲).
۱۴۹. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۹۲.
۱۵۰. جعفر بن حنظلهٔ بهرانی، از بزرگان قیس بود. وی در عهد بنی‌امیه به سال ۱۲۰ ق امیرخراسان و در حکومت عباسیان فرماندهٔ جنگ‌های تابستانی شد. هم‌چنین از کسانی بود که کینهٔ ابومسلم را در دل داشت، چراکه بسیاری از عرب‌ها راکشته بود. (مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۹۲).
۱۵۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۹۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۷۷.
۱۵۲. اخبار الطوال، ص ۳۸۲ و ۳۸۳.
۱۵۳. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۹۳؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۷۱.
۱۵۴. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۹۳ و ۲۹۴.
۱۵۵. دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابومسلم».
۱۵۶. مؤبد: روحانی و نوبهار معبد جدید است.
۱۵۷. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۵۷.
۱۵۸. وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۳۳۰ و ۳۳۱؛ جهشیاری، ص ۲۱۲؛ آمده است که جعفر به عبدالملک بن صالح عباسی بدون کسب اجازه از هارون الرشید چهارمیلیون درهم از خزانهٔ هارون الرشید بخشید وعلیّه، دختر هارون الرشید را به ازدواج ابراهیم عباسی پسر عبدالملک درآورد وولایت مصر را به او سپرد و هارون الرشید هم به کار او اعتراض نکرد (نک: فخری، ص ۲۰۵ ـ ۲۰۷).
۱۵۹. وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۲۳۷.
۱۶۰. همان، ص ۳۳۶.
۱۶۱. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۸۹؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۷۵؛ ر.ک: شرح حال جعفر برمکی، درگذشتگان سال ۱۸۷ ق.
۱۶۲. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۹۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۷۵؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۷۰ ـ ۳۷۵.
۱۶۳. نک: شرح حال عباسه، درگذشتگان سال ۱۷۲ ق.
۱۶۴. الکتاب والوزراء، ص ۲۵۴.
۱۶۵. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۵۷ و ۲۶۱.
۱۶۶. هارون الرشید، ج ۲، ص ۴۷۵.
۱۶۷. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۹۶ و ۲۹۷؛ الکتاب والوزراء، ص ۲۳۹؛ المعارف، ص ۳۸۲.
۱۶۸. الکتاب والوزراء، ص ۲۰۶.
۱۶۹. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۵۶۶؛ جهشیاری نقل می‌کند که مأمون به فضل اصرار کرد که یکی از دخترانش را به وی دهد، ولی او امتناع ورزید وگفت: اگر مرا به دار بیاویزید، این کار را نخواهم کرد (جهشیاری، ص ۳۰۷). پیداست که این جواب ردّ، نه از روی تکبر و خودخواهی بلکه از روی زیرکی و احتیاط بود، زیرا هدفی که او داشت مانع پذیرش این خواسته می‌شد.
۱۷۰. همان، ص ۳۱۳.
۱۷۱. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۵۶۵.
۱۷۲. تاریخ ابن اثیر، ج ۶، ص ۳۵۱؛ الآداب السلطانیه، ص ۲۱۸.
۱۷۳. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۵۶۸.
۱۷۴. همان، ص ۵۶۶ و ۶۰۶.
۱۷۵. همان، ص ۵۹۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۶، ص ۳۸۲؛ ابن طقطقی، ص ۲۲۴؛ ابن‌خلکان، ج ۲، ص ۵۲۲.
۱۷۶. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۶۳۱ ـ ۶۴۵.
۱۷۷. مأمون نامه‌هایی به اسحاق مصعبی وکارگزارانش نوشت و به آنها دستور داد که نظر فقها را در مسئلهٔ خلق قرآن بخواهند (ر.ک: تاریخ طبری، ج ۸، ص ۶۳۱ ـ ۶۴۶).
۱۷۸. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۶۴۵.
۱۷۹. تاریخ الخلفاء، ص ۳۳۵.
۱۸۰. همان، ص ۳۴۰ و ۳۴۱.
۱۸۱. تاریخ طبری، ج ۹، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.
۱۸۲. همان، ص ۱۸۹.
۱۸۳. ر.ک: شرح حال نصر بن شبث عقیلی، درگذشتگان سال ۲۱۰ ق.
۱۸۴. تاریخ المأمون، ص ۱۴۶.

یادداشت‌ها:

۱. مأمون به دلایل سیاسی خواست تا به ظاهر قدرت را به علویان واگذار کند. عباسیان از آغاز با شعار «الرضا من آل محمد ﷺ» قدرت را در دست گرفتند و چنان ستم‌ها و رفتارهای ناشایست بر علویان روا داشتند که نارضایتی عمیقی و عکس العمل‌هایی در پی داشت. پس از درگیری مأمون با امین و کشته شدن امین چهرهٔ پلید عباسیان زشت‌تر از گذشته جلوه‌گر شد. مأمون در صدد برآمد تا با ابراز علاقه به علویان خود را محبوب مردم جلوه دهد. ابتدا پیشنهاد خلافت را به امام رضا ﷺ کرد و چون امام از مقاصد شوم سیاسی مأمون آگاه بود نپذیرفت و با اصرار و تهدید مأمون حضرت ولایت عهدی او را با شرائطی پذیرفت و زمانی که اوضاع آرام شد و مأمون دریافت که امام هر روز نفوذ بیشتری پیدا می‌کند با حیله گری ایشان را به شهادت رساند.
۲. مجلسی از کتاب‌های عیون اخبار الرضا، علل الشرائع و معانی الاخبار روایتی نقل می کند که: از امام جواد ﷺ پرسیدند: مخالفان شما می گویند: مأمون آنگاه که پدرتان را به ولیعهدی برگزید لقب «رضا» به او داد.
امام فرمود: آنها دروغ می‌گویند... و چون هم دشمنان مخالف و هم دوستان موافق از وی راضی بودند آن حضرت را بدین لقب خواندند (نک: بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۴).
۳. برای آگاهی از تشیع موالیان و نسبت پیوند «شعوبیه» به تشیع (ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۸ و تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۱۰۱ و ۱۵۹).
۴. شیعه همواره از طرف دشمنانش آماج اتهامات ناجوانمردانه بوده است. مستشرقین و بسیاری از نویسندگان اهل سنت برای مخدوش نشان دادن چهرهٔ تشیع ـ که همان اسلام راستین است ـ افتراها و تهمت‌هایی که بارها به آنها پاسخ داده شده است از نو طرح می‌کنند. گاهی پیدایش تشیع را به یک شخص یهودی افسانه‌ای به نام عبدالله بن سبأ نسبت می‌دهند و گاهی می‌بینیم که عقاید شیعه را متأثر از آیین زرتشت و تفکر ایران قبل از اسلام می‌دانند و در جای دیگر می‌نویسند که زندیقان و مزدکیان ومانویان زیر لوای تشیع به اساس اسلام لطمه می‌زده‌اند (ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۶؛ تاریخ تشیع در ایران).
۵. ر.ک: پاورقی پیشین.

رویدادهای تاریخ اسلام

(از سال اول تا سال دویست و پنجاه هجری)

رویدادهای تاریخ اسلام از ۱ ـ ۱۰ ق

سال ۱ ق = ۶۲۲ ـ ۶۲۳ م[1]

رویدادها

- هجرت پیامبر ﷺ از مکه به مدینه به همراهی ابوبکر صدیق.
- فرود آمدن آن دو در قُبا در هشتم ماه ربیع الاول (۲۱ سپتامبر ایلول سال ۶۲۲م) و بنای اولین مسجد اسلام در آن‌جا.
- رسیدن آنان به یثرب در دوازدهم ماه ربیع الاول (۲۵ سپتامبر ایلول سال ۶۲۲م) و نام‌گذاری یثرب به مدینة الرسول.
- اقامت پیامبر ﷺ در خانهٔ ابوایوب انصاری تا زمانی که مسجد و خانه‌هایش در آن‌جا ساخته، به آن‌جا نقل مکان کند.
- پیامبر ﷺ میان مهاجرین وانصار عقد اخوت می‌بندد و سندی را تنظیم می‌کند که در آن، بنیان‌های جامعهٔ اسلامی را پی می‌ریزد و با یهود پیمانی مبتنی بر یاری و همکاری و پذیرش رهبری پیامبر، منعقد می‌کند (قانون اساسی مدینه).
- مراسم عروسی پیامبر ﷺ با عایشه، دختر ابوبکر که سه سال پیش از آن در مکه به عقد او درآمده بود.
- بلال حبشی اولین اذان را در مسجد پیامبر ﷺ سر می‌دهد.
- اجازه یافتن مسلمانان برای جنگ با مشرکانی که آنان را از زادگاهشان بیرون کردند(سورهٔ حج، آیهٔ ۳۹).

وقایع نظامی

- پیامبر ﷺ سیاست خود را مبنی بر متزلزل نمودن وضع اقتصادی قریش آغاز می‌کند و گروه‌هایی را برای حمله به قافله‌های آنان که از شام می‌آمدند تجهیز می‌کند.

ـ سریّهٔ حمزة بن عبدالمطّلب، اولین سریه‌ای بود که در اسلام صاحب پرچم شد؛

ـ سریهٔ عبیدة بن حارث بن عبدالمطلب؛

ـ سریهٔ سعد بن ابی‌وقاص.

درگذشتگان

- اسعد بن زرارة.
- ولید بن مغیرة.

اسعد بن زرارة

ابوأمامه، اسعد بن زرارة بن عُدَس بن عبید انصاری خزرجی نجّاری (اسعد الخیر) از دلاوران والا مرتبهٔ جاهلیت واسلام بود. در زمان پیامبر ﷺ با «ذکوان بن عبد قیس» به مکه آمده، اسلام آورده و به مدینه بازگشتند. آن دو اولین مسلمانانی بودند که به مدینه پاگذاشتند. او یکی از دوازده نقیبی بود که در بیعت عقبه حضور یافت. وی در این بیعت نقیب بنی نجّار بود.[2]

ولید بن مغیره

ابوعبد شمس، ولید بن مغیرة بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم، از قاضیان عرب در دورهٔ جاهلیت و بزرگان و زندیقان قریش محسوب می‌شد. وی هم‌سنگ تمام قریش بود از این رو «عِدْل» نامیده شد. وقتی قرشیان با هم پوشش خانه کعبه را فراهم می‌کردند، او به تنهایی عهده‌دار چنین امری می‌شد. ولید از کسانی بود که در جاهلیت، شراب‌خواری را حرام کرد و پسرش هشام را برای نوشیدن آن، تنبیه کرد. در پیری اسلام را درک کرد، اما در برابر آن، مقاومت ورزید و از در دشمنی درآمد. دربارهٔ پیامبر ﷺ گفت: ساحر است، زیرا بین مرد و همسرش تفرقه می‌افکند.

وی سه ماه پس از هجرت به هلاکت رسید. او پدر خالد بن ولید است.[3]

پی‌نوشت‌ها:

۱. جمعه اول محرم سال ۱ = ۱۶ ژوئیه سال ۶۲۲؛ شنبه ۲۲ جمادی‌الآخر سال ۱ = اول ژانویه سال ۶۲۳.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۲۹۴؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۸۰؛ الإصابه، ج ۱، ص ۵۰؛ أسد الغابه، ج ۱، ص ۸۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۱۸؛ العبر، ج ۱، ص ۳.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۱۴۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۶؛ المحبّر، ص ۲۳۷ و ۳۳۷.

سال ۲ ق = ۶۲۳ ـ ۶۲۴ م[1]

رویدادها

- تغییر قبله از بیت المقدس به سوی کعبه (پانزدهم ماه شعبان).
- وجوب روزهٔ ماه رمضان، نماز عید فطر، زکات فطر و نماز عید قربان.
- ازدواج علی بن ابی‌طالب با فاطمهٔ زهرا، دختر پیامبر اکرمﷺ.
- تغییر مسیر کاروان های تجاری قریش، پس از جنگ بدر از راه شام به راه عراق.

وقایع نظامی

غزوه‌ها و سریّه‌ها

- پیامبرﷺ فرستادن گروه‌های نظامی را پی می‌گیرد، از جمله:

ـ غزوهٔ بنی‌ضمره که درآن، پیامبرﷺ به جنگ بنی ضمره (هم‌پیمان قریش) رفت، ولی آنان با وی از در مسالمت درآمدند (ماه صفر).

ـ غزوهٔ ذات العشیرة و غزوه بواط که پیامبرﷺ برای تعرّض به کاروان‌های قریش تدارک دید (ماه ربیع الاخر).

ـ سریهٔ عبدالله بن جحش برای کسب اخبار از قریش (ماه رجب).

ـ غزوهٔ بدر کبری که به پیروزی بزرگی برای مسلمانان و کشته شدن بزرگان قریش انجامید(هفدهم ماه رمضان).

ـ غزوهٔ یهود بنی قینقاع که به دلیل نقض پیمان با پیامبرﷺ و تحریک و تعرض علیه مسلمانان صورت گرفت و پیامبرﷺ ایشان را محاصره کرد و آنان تسلیم شدند. آن‌گاه به فرمان پیامبر از مدینه اخراج شده، بخشی به سوی خیبر رفتند و بخشی راهی شام شدند.

- ـ غزوهٔ «قرقرة الکدر» یا «سویق». به پیامبرﷺ خبر رسید که ابوسفیان در صدد تدارک جنگ با مسلمانان و گرفتن انتقام جنگ بدر است. پیامبرﷺ برای رویارویی با او روانه شد تا به قرقرة الکدر رسید، اما پیش از آن ابوسفیان با همراهانش به مکه بازگشت و آن‌چه از آذوقهٔ سفر (سویق = آرد) به همراه داشتند، فرو افکندند تا سبک‌بارتر خود را نجات دهند.

درگذشتگان

- ابوالبختری.
- ابوجهل.
- ابولهب.
- رقیّه دختر پیامبرﷺ.
- شیبة بن ربیعه.
- عبیدة بن حارث.
- عتبة بن ربیعه.
- عثمان بن مظعون.
- عقبة بن ابی‌معیط.
- نضر بن حارث.
- نوفل بن خویلد.

ابوالبختری

ابوالبختری، عاص بن هشام بن حارث بن اسد بن عبدالعزّی، از بزرگان قریش در جاهلیت و از کسانی بود که در نقض پیمان مشرکان قریش، مبنی بر قطع رابطه با بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطلب نقش داشت و برای زیر پا نهادن آن با دیگران، همداستان شد. در مورد آزار پیامبر چیزی از او نقل نشده، ولی در آغاز دعوت، مردم را از گرایش به او باز می‌داشت. در جنگ بدر همراه مشرکان و هم‌پیمانان آنان حضور داشت. پیامبرﷺ، یاران خود را از کشتن او باز داشت، ولی مجذّر بن زیاد بلویّ در نبردی تن به تن او را به قتل رساند. او با شرمندگی خدمت پیامبرﷺ رسید و گفت: قسم به آن‌که تو را به حق بر انگیخت، کوشش کردم او را به اسارت گرفته، نزد تو بیاورم، ولی جز به جنگ راضی نشد، به ناچار با او نبرد کردم و او را کشتم.[2]

ابوجهل

ابوالحکم، عمرو بن هشام بن مغیرة بن عبدالله، از بنی‌مخزوم که یکی از بزرگان، هوشمندان و دلاوران قریش در جاهلیت بود. پیامبرﷺ به او کنیهٔ ابوجهل داد، هنوز مو بر صورتش نروییده بود که قریش او را به مهتری برگزیده، با کهنسالان وارد دارالنّدوه کردند.(۱) او از سرسخت‌ترین دشمنان پیامبرﷺ و مسلمانان به حساب می‌آمد و مستضعفان آنان را در مکه اذیت و آزار می‌داد. وی در ۵۴ سالگی در جنگ بدر کشته شد.[3]

ابولهب

عبدالعزّی فرزند عبدالمطلب بن هاشم قرشی، عموی پیامبرﷺ و از سرسخت‌ترین دشمنانش بود. پیامبرﷺ او را ابولهب نامید. هنگامی که پیامبرﷺ به فرمان الهی ﴿وانذر عشیرتك الاقربین﴾[4]، مکلف به دعوت خاندانش (قریش) به توحید شد، آنان را دعوت کرد و همگان پذیرفته، نزد او گرد آمدند. پس از سخنان پیامبرﷺ ابولهب به اوگفت: آیا برای همین ما را جمع کردی؟ آن‌گاه این سوره نازل شد: ﴿تبت یدا ابی‌لهب وتبّ * ما أغنی عنه ماله وما کسب * سیصلی ناراً ذات لهب * وامرأتة حمالة الحطب * فی جیدها حبل من مسد﴾[5]. در این آیات به ابولهب و زنش، ام جمیل دختر ابوسفیان و خواهر معاویه، وعده عذاب داده شد. ام جمیل نسبت به پیامبرﷺ هر گونه دشمنی را روا می‌داشت و همو بود که بر سر راه پیامبرﷺ خار و خاشاک می‌ریخت و همواره کینه و دشمنی شوهرش را علیه پسر برادرش (پیامبر) برمی‌انگیخت.

ابولهب با شنیدن شکست قریش در جنگ بدر و کشتگان آن درگذشت.[۶]

رقیه دختر پیامبر ﷺ

او دختر پیامبر خداﷺ از خدیجه دختر خویلد است. در دورهٔ جاهلیت به همسری عتبة بن ابی‌لهب بن عبدالمطلب درآمد. هنگام ظهور اسلام و با نزول سورهٔ «تبت یدا ابی لهب» ابولهب خشمگین شده، به پسر خود دستور داد تا از همسرش رقیه ـ که پس از اسلام آوردن مادرش مسلمان شده بود ـ جدا شود. پس از آن به همسری عثمان بن عفان درآمد و در هجرت به حبشه با او همراه بود و با همو به مدینه آمد و در آن‌جا درگذشت. عثمان سپس با خواهر او ام‌کلثوم ازدواج کرد و از این روی «ذوالنورین» لقب گرفت.[۷]

شیبة بن ربیعه

او شیبة بن ربیعة بن عبد شمس بن عبد مناف از بزرگان قریش در دورهٔ جاهلیت و یکی از کسانی بود که آیهٔ ﴿کما انزلنا علی المقتسمین﴾[۸] دربارهٔ آنان نازل شد. آنان هفده تن از مردان قریش بودند که در آغاز ظهور اسلام کنترل گذرگاه‌های کوهستانی منتهی به مکه را میان خود تقسیم کردند و کار آنان در مراسم حج، بازداشتن مردم از تماس با پیامبرﷺ بود. شیبه در جنگ بدر حضور یافت و در همان جنگ کشته شد.[۹]

عبیدة بن حارث

ابوحارث، عبیدة بن حارث بن عبدالمطلب بن عبد مناف قرشی، پسرعموی پیامبرﷺ و از نخستین مسلمانان بود. پیامبرﷺ وی را همراه هشتاد تن از مهاجرین در سال اول هجرت برای تعرض به کاروان‌های قریش اعزام کرد. چون به ناحیهٔ «أحیاء» رسید، با گروه فراوانی از قریش برخورد کرد، امّا بین آنان جنگی صورت نگرفت. در این سریّه، سعد بن ابی‌وقاص نیز حضور داشت. او تیری به سوی دشمن پرتاب کرد و این اولین تیری بود که در اسلام رها شد. عبیده در جنگ بدر به شهادت رسید.[۱۰]

عُتبة بن ربیعه

ابوالولید، عتبة بن ربیعة بن عبد شمس بن عبدمناف، بزرگ قریش و یکی از مهتران آنان در جاهلیت بود. وی از کسانی بود که به صاحب رأی بودن و حلم و فضل و نفوذ کلام توصیف شده است. در جنگ «فِجار» برای صلح میان هوازن و کنانه میانجیگری کرد و هر دو گروه، به حکم او تن دادند. وی در جنگ بدر در صف مشرکان حضور یافت و علی بن ابی‌طالب او را کشت.[۱۱]

عثمان بن مظعون

ابوالسائب، عثمان بن مظعون بن حبیب بن وهب قرشی جُمَحی، چهاردهمین مردی بود که اسلام آورد. او در جنگ بدر حضور داشت و پس از بازگشت از آن درگذشت. زمانی عثمان می‌خواست رهبانیت پیشه کند، از این رو خانه‌ای برگزید و در آن به عبادت نشست، اما پیامبرﷺ نزد او آمد و چهارچوبه در را گرفت و فرمود: ای عثمان، خداوند مرا برای رهبانیت مبعوث نکرد (و این سخن را سه بار تکرار کرد) و بهترین دین نزد خداوند، دینی توحیدی و سهل‌گیر است. پیامبرﷺ بدین گونه او را از عزلت‌گزینی منع کرد. هنگامی که او درگذشت، پیامبرﷺ با چشمانی اشک بار او را بوسید. وی اولین مهاجری بود که در مدینه درگذشت.[۱۲]

عقبة بن ابی معیط

ابوالولید، عقبة بن ابان (ابومعیط) بن ذکوان بن امیة بن عبدشمس، از افراد صاحب منزلت قریش در جاهلیت بود. اذیت و آزارش نسبت به مسلمانان، در آغاز دعوت به اسلام فزونی گرفت. مسلمانان در جنگ بدر او را به اسارت گرفته، کشتند و مصلوب کردند. او اولین مصلوب در اسلام بود.[۱۳]

نضر بن حارث

نضر بن حارث بن علقمة بن کلدة بن عبدمناف از بنی‌عبدالدّار، پسر خاله رسول خداﷺ و از شجاعان و برجستگان قریش به شمار می‌رفت. وی پرچمدار قریش در جنگ بدر بود. پس از علنی شدن اسلام در مکه هم‌چنان برعقیده و آیین جاهلیت باقی ماند و پیامبر را بسیار آزرد. آگاهی‌هایی دربارهٔ کتاب‌های ایرانیان و دیگر اقوام داشت و تاریخ آنان در حیره را خوانده بود. هنگامی که پیامبرﷺ در میان جمعی، از خدا و امت‌های گذشته و نزول عذاب الهی بر آنان یاد می‌کرد، نضر نیز در جمع قریش ماجراهای پادشاهان ایران را بازگو می‌کرد و می‌گفت: سخن ما بهتر از کلام اوست. محمد افسانه‌های پیشینیان (اساطیر الاولین) را بازگو می‌کند.

مسلمانان او را در جنگ بدر به اسارت گرفتند و پس از پایان جنگ در محلی به نام «اثیل» (در نزدیکی بدر) به دستور پیامبر کشتند. خواهرش قتیله دختر حارث در رثای او قصیده مشهوری سرود که مطلع آن چنین است:

«ای سواری که آهنگ سرزمین «أثیل» داری و به خواست خدا؛ در پنجمین بامداد رحیل بدان جا خواهی رسید.

درود ما را تا آن زمان که رهنوردان صحرا می‌گذرند؛ به خفته خاکش برسان».

در این شعر خطاب به پیامبرﷺ می‌گوید:

«ای محمدﷺ بی‌شک در قوم خود؛ زادهٔ نجیب‌ترین و از اصیل‌ترین و شریف‌ترین مردانی.

چه می‌شد که منّت می‌نهادی و لطف می‌کردی؛ چرا که انسان اگرچه گاهی خشمگین و برآشفته است، اما باز لطف می‌کند.

آری، سزاوار بود که «نضر» بابت لغزش خود مؤاخذه شود؛ و اگر قرار است که کسی آزاد شود، او سزاوار آن است.

اگر هم برای رهایی او فدیه پذیرفته می‌شد، من ارزشمندترین چیزها را برای آزادی‌اش فدیه می‌دادم».

هنگامی که پیامبرﷺ این ابیات را شنید، فرمود: اگر این را قبل از قتل او می‌شنیدم او را نمی‌کشتم.[۱۴]

نوفل بن خویلد

نوفل بن خویلد بن اسد بن عبدالعزّی بن قصیّ قرشی، برادر خدیجه همسر پیامبرﷺ بود و به سبب شجاعتش «شیر قریش» خوانده می‌شد. او مسلمانان را بسیار اذیت کرد. در جنگ بدر شرکت کرد و علی بن ابی‌طالب او را کشت.[۱۵]

پی‌نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه اول محرم سال ۲ = ۵ ژوئیه سال ۶۲۳؛ یک‌شنبه چهارم رجب سال ۲ = اول ژانویه سال ۶۲۴.

۲. الاعلام زرکلی، ج۱، ص۱۱؛ الاستیعاب، ص۱۴۵۹؛ سیرهٔ ابن هشام، ج ۱، ص۲۴۶، ۲۹۵ و ۳۵۴.

۳. الاعلام زرکلی، ج۵، ص۲۶۱؛ تاریخ طبری، ج۲، ص۴۵۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص۱۲۷؛ عیون الاخبار، ج۱، ص۲۳۰؛ دائرة المعارف الاسلامیه، ج۱، ص۴۴۳.

۴. شعراء (۲۶) آیه ۲۱۴: خویشاوندان نزدیکت را بترسان.

۵. مسد (۱۱۱) آیه ۱ ـ ۵: دست‌های ابولهب؛ بریده باد و هلاکت بر او باد، دارایی او و آن‌چه به دست آورده بود، به حالش سود نکرد؛ زود است که به آتشی شعله‌ور در افتد؛ و زنش هیزم‌کش است و بر گردن خود ریسمانی از لیف خرما دارد.

۶. الاعلام زرکلی، ج۴، ص۱۳۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص۶۰؛ المحبّر، ص۱۵۷؛ دائرة المعارف الاسلامیه، ج۱، ص۵۸۹.

۷. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۵۸؛ الطبقات الکبری، ج۸، ص۳۶؛ اعلام النساء، ج۱، ص۴۵۷؛ أسد الغابه، ج۷، ص۱۱۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص۱۷۷.

۸. حجر (۱۵) آیه ۹۰: همانند عذابی که بر تقسیم کنندگان نازل کردیم.

۹. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۲۶۴؛ تاریخ طبری، ج۲، ص۴۴۵؛ المحبّر، ص۱۶۰ ـ ۱۶۱.

۱۰. تاریخ طبری، ج۲، ص۴۰۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص۱۲۵؛ أسد الغابه، ج۳، ص۵۵۳ و ۵۵۴؛ سیرهٔ ابن هشام، ج۱، ص ۵۹۱ ـ ۵۹۵.

۱۱. الاعلام زرکلی، ج۴، ص۳۹۵؛ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص۱۲۵؛ بلوغ الإرب، ج۱، ص۲۴۱.

۱۲. الاعلام زرکلی، ج۴، ص۲۷۸؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۱۰۵۵؛ الإصابه، ج۲، ص۴۵۳؛ سیرهٔ ابن هشام، ج۱، ص۳۶۴ ـ ۳۶۹؛ أسد الغابه، ج۳، ص۵۹۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج۱، ص ۱۱۰ ـ ۱۱۵.

۱۳. الاعلام زرکلی، ج۵، ص۳۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص۷۴؛ تاریخ طبری، ج۲، ص۴۵۹.

۱۴. الاعلام زرکلی، ج۸، ص۳۵۷؛ تاریخ طبری، ج۲، ص ۳۷۰ ـ ۴۵۹؛ المحبّر، ص۱۶۰ ـ ۱۶۶؛ أسد الغابه، ج۵، ص ۲۱۷ ـ ۳۱۹ و الأغانی، ص۱۹.

۱۵. الاعلام زرکلی، ج۹، ص۳۲؛ تاریخ طبری، ج۲، ص ۴۳۷؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۸؛ ج۳، ص۲۱۵.

سال ۳ ق = ۶۲۴ ـ ۶۲۵ م[۱]

رویدادها

- ولادت حسن بن علی بن ابی‌طالب (ماه رمضان).
- عثمان بن عفان، پس از وفات همسرش رقیه دختر پیامبرﷺ با خواهرش ام‌کلثوم ازدواج می‌کند و بدین جهت «ذوالنورین» خوانده می‌شود.
- کعب بن اشرف به دلیل حمایت از یهودیان و تحریک مشرکان مکه برای نبرد با مسلمانان، به انتقام کشتگانشان در جنگ بدر و هجو زنان مسلمان، کشته شد.
- ابورافع بن ابی‌الحقیق یهودی به دلیل حمایتش از کعب بن اشرف و گستاخی او نسبت به پیامبرﷺ کشته می‌شود.
- تحریم شراب.

وقایع نظامی

غزوه‌ها و سریّه‌ها

- **جنگ احد:** قریش با سپاهیان و هم‌پیمانان خود آهنگ جنگ مسلمانان کرده، در دامنهٔ کوه احد با مسلمانان رویارو می‌شوند تا انتقام کشتگانشان در جنگ بدر را بگیرند. آنان ضربه‌ای بر مسلمانان وارد کرده، عقب‌نشینی می‌کنند.
- پیامبرﷺ در رأس گروهی به ناحیهٔ «حمراء الاسد» حمله می‌کنند تا قریش را بترساند و به آنان بفهماند که مسلمانان پس از شکست در جنگ احد نیز نیرومندند.
- اعزام سریّهٔ «زید بن حارثه» به «نجد» برای تعرض به کاروان‌های قریش که پس از ترک مسیر شام مسیر عراق را برگزیده بودند. زید بن حارثه بر کاروان، پیروز می‌شود و آنان را به مدینه بازمی‌گرداند.

درگذشتگان

- ابن ابی‌الحقیق.
- حاجب بن زراره.
- حمزة بن عبدالمطلب.
- ذکوان بن عبد قیس.
- رمیصاء.

- سعید بن عاص.
- شماس بن عثمان مخزومی.
- عبدالله بن جحش.
- کعب بن أشرف.
- مجذّر بلوی.
- مصعب بن عمیر.

ابن أبی حُقَیق

ابورافع، سلاّم بن أبی حُقَیق، از سران یهود بنی نضیر و از جملهٔ کسانی بود که احزاب (هم‌پیمانان قریش) را به جنگ با پیامبرﷺ در اُحد، برانگیخت. رسول خداﷺ فرمان قتل او را صادر کرد و گروهی از انصار (خزرج) را به فرماندهی عبدالله بن ابی عتیک به سوی او فرستاد. آنان ابورافع را در قلعهٔ خیبر یافتند و به قتل رساندند.[۲]

حاجب بن زرارة

حاجب بن زرارة بن عُدس دارمیِ تمیمی، از بزرگان عرب در جاهلیت و در چندین جا رئیس تمیم بود. او همان کسی است که کمانش را در مقابل مالی فراوان نزد کسی گرو گذاشت و بعدها آن مال را بازگرداند. با ظهور اسلام مسلمان شد و پیامبرﷺ او را جهت جمع‌آوری صدقات به سوی بنی‌تمیم فرستاد.[۳]

حمزة بن عبدالمطلب

ابوعمارة، حمزة بن عبدالمطلب بن هاشم قرشی، عموی پیامبرﷺ بود. ۴۵ سال قبل از هجرت به دنیا آمد. (۲) از پیامبرﷺ حمایت می‌کرد و قریش را از آزردن او بازمی‌داشت. وی از بزرگان و مهتران قریش در دوران جاهلیت و روزگار اسلام و از محترم‌ترین افراد قریش بود. او هرگز تن به ستم نمی‌داد. در سال دومِ بعثت (۳) اسلام آورد و از کسانی بود که خداوند به وسیلهٔ آنان، اسلام را عزت داد. پیامبرﷺ او را «اسد الله» لقب داد. او برادر رضاعی پیامبر بود. آن دو «ثُوَیبه» کنیز ابولهب آنان را شیر خورده بودند. در جنگ بدر با دو شمشیر نبرد می‌کرد و سربلند از میدان جنگ بیرون آمد. او در جنگ احد توسط وحشی بن حرب حبشی، غلام جبر بن عدیّ به قتل رسید.[۴]

ذکوان بن عبد قیس

ابوسبع، ذکوان بن عبد قیس بن خَلَدهٔ انصاری، کسی است که همراه اسعد بن زراره به مکه رفت تا عتبة بن ربیعه در تفاخر میانشان داوری کند و چون دربارهٔ رسول خداﷺ چیزهایی شنیده بودند، نزد او آمدند و حضرت، اسلام را بر آنان عرضه و قرآن را برای آنها تلاوت کرد. آن دو اسلام آوردند و بی‌آن‌که نزد عتبه بروند به مدینه بازگشتند. آنان از اولین کسانی بودند که مسلمان پا به آن شهر گذاشتند.[۵]

رُمیصاء

ام‌سلیم، رُمیصاء (یا غُمیصاء) دختر مِلحان بن خالد بن حرام انصاری از بنی‌نجار، خواهر ام حرام، ملیکه و مادر انس بن مالک بود. همسرش مالک بن نضر پس از ظهور اسلام به قتل رسید، اما خود مسلمان شد. ابوطلحه، زید بن سهل انصاری که هنوز مشرک بود و بتی چوبین را می‌پرستید، از او خواستگاری کرد. رمیصاء مهر خود را مسلمان شدن او قرار داد و زید را راضی کرد تا اسلام آوَرَد و او مسلمان شد. رمیصاء همراه شوی خود در جنگ حنین حضور داشت. (۴) او را در رکاب عایشه می‌دیدند که با عایشه مشک‌های آب را حمل کرده، بر صورت مسلمانان می‌پاشیدند و سپس بازمی‌گشتند و دوباره مشک‌ها را پر می‌کردند. پیش از آن، در جنگ احد نیز دیده شده بود که خنجری بر میان بسته بود، تشنگان را سیراب و زخمیان را درمان می‌کرد.[۶]

سعید بن العاصی

ابواحیحه، سعید بن العاصی بن امیّة بن عبد شمس، از بزرگان بنی‌امیه در روزگار جاهلیت بود. به دلیل سیادت و بزرگی‌اش او را «ذو عمامه» می‌گفتند. به احترام او هیچ‌کس عمامه‌ای به رنگ عمامهٔ او به سر نمی‌بست. وی پدر عمرو بن سعید (اشدق)بود که برعبدالملک بن مروان شورید و به دستور او کشته شد. ابواحیحه تا پس از ظهور اسلام زیست، اما بر آیین جاهلی مرد.[۷]

شِماس مخزومی

شماس بن عثمان بن شرید مخزومی، صحابی قهرمانی بود که در جنگ بدر حضور داشت و در جنگ احد هنگامی که پیامبرﷺ بی‌هوش شد، خود را سپر ساخت و با شمشیر خود از آن حضرت دفاع کرد و سرانجام کشته شد.[۸]

عبدالله بن جحش

عبدالله بن جحش بن رئاب بن یعمر اسدی، صحابی و از نخستین مسلمانان است. مادرش اُمَیْمَه، دختر عبدالمطلب و عمّه رسول خداﷺ بود. او به حبشه هجرت کرد و سپس به مدینه آمد و از فرماندهان سریّه‌ها شد. عبدالله، برادر زینب (امّ‌المؤمنین) و داماد رسول خداﷺ بود. او در جنگ احد کشته شد. از اجتهادهای او این بود که غنیمت را به پنج بخش تقسیم کرد: یک پنجم را برای رسول خداﷺ و چهارپنجم دیگر را به کسانی که غنیمت می‌گرفتند اختصاص داد. این پیشنهاد

پیش از نزول آیهٔ: ﴿واعلموا أنّما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول...﴾[۹] بود و بر همین اساس، خمس واجب شد.[۱۰]

کعب الاشرف

کعب بن الاشرف طائی، از بنی‌نبهان و شاعر عصر جاهلیت بود. پدرش در قبیلهٔ خود مرتکب قتلی شده و پس از آن به مدینه آمد. او با زنی از یهود بنی‌نضیر به نام عقیله، دختر ابوحقیق ازدواج کرد. ابنُ الاشرف به دین مادر خود درآمد و در میان دایی‌هایش (بنی‌نضیر) مهتر بود. در قلعه‌ای نزدیک مدینه اقامت گزید و همان جا به کار فروش خرما و آذوقه مشغول بود. اسلام را درک کرد، ولی مسلمان نشد. در هجو پیامبر و یارانش بسیار سخن می‌گفت و قبایل را علیه مسلمانان تحریک می‌کرد و در وصف زنان مسلمان اشعار عاشقانه می‌سرود. پس از جنگ بدر به مکه رفت و دربارهٔ کشتگان قریش مرثیه گفت و نوحه‌سرایی کرد و قریش را به انتقام خون آنان فرا خواند. چون به مدینه بازگشت، پیامبرﷺ دستور قتل او را صادر کرد. پنج تن از انصار (اوس) عهده‌دار این امر شدند. او را با حیله از قلعه بیرون کشیدند و کشتند، آن‌گاه سرش را در توبره‌ای کرده، به مدینه بردند.[۱۱]

مجذّر بلوی

عبدالله بن زیاد بن عمرو بلوی (منسوب به قبیلهٔ «بلّی») بود. به دلیل کوتاهی قد و ستبر بودن، مجذّر (به معنای کوتاه و ستبر) خوانده شد. پس از اسلام آوردن، در جنگ بدر حضور یافت و ابوالبختری، عاص بن هشام بن حارث قرشی را در آن جنگ کشت و این در حالی بود که رسول خداﷺ قتل او را نهی کرده بود، زیرا کاری که موجب ناخشنودی پیامبر شود نکرده، بلکه دیگران را از آزردن وی منع می‌کرد و از کسانی بود که قرارداد مشرکان قریش مبنی بر قطع رابطه با بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطّلب را نقض کرد.

مجذّر می‌گوید: در جنگ بدر، با ابوالبختری و دوستش به نام جبارة بن جناده (از بنی‌لیث) را دیدم و به او گفتم: رسول خداﷺ ما را از کشتن تو نهی فرموده است، ولی دوستت شامل این نهی نمی‌شود و از او نمی‌گذرم.

ابوالبختری گفت: به خدا در کنار او می‌میرم و دست از او برنمی‌دارم. آیا قریشیان مکه نخواهند گفت که من به طمع زندگی، دوستم را رها کردم؟

مجذّر به او گفت: اگر او را تسلیم نکنی با تو می‌جنگیم و او جنگ را پذیرا شد. آنان جنگیدند و مجذّر او را به قتل رساند. سپس نزد رسول خداﷺ آمد و گفت: به خدایی که تو را به حق برانگیخت، من تلاش کردم که او را به اسارت بگیرم و نزد شما بیاورم، ولی او نپذیرفت. این بود که با او جنگیدم و او را کشتم.

حارث بن سوید بن صامت از آن رو مجذّر را کشت که مجذّر، پدرش، سوید را در دورهٔ جاهلیت کشته بود. بعدها حارث مرتد شد و به مکه بازگشت و پس از فتح مکه مسلمان شد، اما پیامبرﷺ او را به قصاص مجذّر، به قتل رساند.[۱۲]

مصعب بن عمیر

ابوعبدالله، مصعب بن عمیر بن هاشم بن عبد مناف قرشی، صحابی برجسته و برگزیده و از نخستین مسلمانان بود و اسلام خویش را از خانواده‌اش پنهان می‌کرد و چون از مسلمان شدن او آگاه شدند، زندانی و پس از چندی رهایش ساختند. به حبشه هجرت کرد واز آن‌جا پس از عقبهٔ اول به مکه بازگشت. مردم را قرآن می‌آموخت و امامت نماز را به عهده داشت. وی از اولین مهاجرینی بود که به مدینه آمدند.(۵) رسول خدا او را «مصعب الخیر» لقب داد. در جنگ بدر و احد حضور داشت و پرچمدار رسول خداﷺ بود و در جنگ احد به شهادت رسید.[۱۳]

پی‌نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اول محرم سال ۳ = ۲۴ ژوئیه سال ۶۲۴؛ سه‌شنبه ۱۵ رجب سال ۳ = اول ژانویه ۶۲۵.

۲. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۹۳ ـ ۴۹۹؛ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص۱۴۶ ـ ۱۴۸.

۳. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۱۵۳؛ الإصابه، ج۱، ص ۲۷۳.

۴. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۳۱۰؛ تاریخ طبری، ج۲، ص۱۵۸ ـ ۲۸۱، ۳۳۴ ـ ۳۵۸؛ تاریخ ابن اثیر، ج۱، ص ۴۵۹؛ أسد الغابه، ج۲، ص۴۶؛ الإصابه، ج۲، ص۱۲۱؛ الاستیعاب، ج۱، ص۳۶۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج۱، ص۱۲۷ ـ ۱۳۴.

۵. الإصابه، ج۱، ص ۴۸۰؛ الاستیعاب، ج۲، ص ۲۶۶.

۶. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۶۱؛ الاستیعاب، ج۴، ص۱۸۴۷؛ الإصابه، ج۴، ص۳۰۱؛ أسد الغابه، ج۷، ص۱۱۹ ـ ۳۴۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۲۲۱ ـ ۲۲۶؛ الطبقات الکبری، ج۸، ص۴۲۵.

۷. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۱۴۹؛ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص ۷۷؛ الإصابه، ج۲، ص۱۲۴؛ المحبّر، ص۱۶۵.

۸. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۲۵۳؛ الطبقات الکبری، ج۲، ص۴۲؛ الاستیعاب، ج۲، ص ۷۱۰.

۹. انفال (۸) آیه ۴۱: بدانید که هرگاه چیزی به غنیمت گرفتید، خمس آن از آن خدا و پیامبر و... .

۱۰. الاعلام زرکلی، ج۴، ص۲۰۳؛ الإصابه، ج۲، ص ۲۷۸؛ أسد الغابه، ج۳، ص۱۳۱؛ الفکر السامی فی الفقه الاسلامی، ج۱، ص۲۰۲.

۱۱. الاعلام زرکلی، ج۶، ص۷۹؛ تاریخ طبری، ج۲، ص۴۸۷؛ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص۱۴۳؛ انساب الاشراف، ص۲۷.

۱۲. الاستیعاب، ج۳، ص ۴۹۴، ۱۴۵۹ ـ ۱۴۶۱؛ المحبّر، ص۱۷۷ ـ ۴۶۷؛ أسد الغابه، ج۵، ص۶۵.

۱۳. أسد الغابه، ج۵، ص۱۸۱ ـ ۱۸۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج۱، ص ۱۰۲ ـ ۱۰۳؛ العبر، ج۱، ص۵.

سال ۴ ق = ۶۲۵ ـ ۶۲۶ م[۱]

رویدادها

• ولادت حسین بن علی بن ابی‌طالب.

وقایع نظامی

غزوه‌ها

• **غزوهٔ بنی‌نضیر:** آنان از یهودیان مدینه بودند که در صدد قتل پیامبرﷺ برآمده، پیمان او را شکستند. حضرت به آنان حمله برد و پس از محاصره، آنان را از مدینه بیرون کرد. گروهی از آنان به خیبر رفتند و گروهی دیگر به شام.

• **غزوهٔ ذات الرقاع:** پیامبرﷺ در رأس لشکری برای جنگ با دو قبیلهٔ غطفان و بنی‌سلیم به جهت خیانتشان نسبت به فرستادگان پیامبر ـ که حدوداً چهل تن بودند ـ رهسپار شد. حضرت پیامبر این افراد را برای آموزش شعائر اسلامی به نجد فرستاده بود اما این قبایل بیشتر آنان را کشتند. دو گروه در محلی به نام «ذات الرقاع» با یک‌دیگر برخورد کردند، ولی بین آنان جنگی روی نداد. در این غزوه، پیامبرﷺ نماز خوف را اقامه کرد. این غزوه هم‌چنین به نام غزوهٔ «بئر معونه» که آبشخور بنی‌سلیم بود، خوانده می‌شود. (۶)

• **حادثهٔ یوم الرجیع:** در این حادثه نیز مردم عضل و قاره به فرستادگان پیامبر که خود درخواست کرده بودند تا بدانان احکام دین بیاموزند، خیانت کردند و آنها را که شش تن بودند را به قبیلهٔ هذیل (که هم‌پیمان قریش) سپردند، پنج تن از آنان از در جنگ درآمدند و کشته شدند و خبیب بن عدّی انصاری اسیر و به مکه فرستاده شد، قریش نیز او را کشت و به صلیب کشید.

درگذشتگان

• خُبیب بن عدیّ انصاری.

• زید بن دُثنّه.

• زینب دختر خزیمه.

• عاصم بن ثابت.

• مُرثد غنوی.

خُبیب بن عدیّ انصاری

وی از صحابهٔ نیکومنشی بود که در جنگ بدر شرکت داشت. پیامبرﷺ او را با هفت تن دیگر که در میان آنان و مرثد بن ابی‌مرثد غنوی، عاصم بن ثابت و خالد بن بُکَیر بودند، نزد قبایل بنی‌عضل و قاره، از تیره‌های هون بن خزیمة بن مدرکه، فرستاد تا به آنان اصول دین را بیاموزند. هنگامی که به رجیع (آبشخور هذیل) رسیدند، ساکنان آن‌جا به آنان خیانت کرده و آنان را به مکه فرستادند. خبیب را به خاندان حارث بن عامر بن نوفل فروختند و چون خبیب، پدر حارث را در جنگ بدر کشته بود، او را به تلافی پدر، کشتند. خبیب پیش از شهادت، دو رکعت نماز خواند و گفت: به خدا قسم اگر گمان نمی‌کردند که از مرگ هراس دارم بیشتر نماز می‌گزاردم.

او اولین کسی بود که پیش از کشته شدن نماز گزارد. خبیب پیش از کشته شدن چنین سرود:

«حال که مسلمان کشته می‌شوم، باکی ندارم که کجا و به چه صورت در راه خدا به خاک و خون کشیده خواهم شد.

مرگ به دست و ارادهٔ خداست و اگر او بخواهد به اعضای پاره پاره، اجر و پاداش می‌دهد».

او را پس از کشتن، به صلیب کشیدند.[۲]

زید بن دُثنّه

او از خاندان بنی‌بیاضة بن عامر و از نیکان صحابه بود. در جنگ بدر حضور داشت و در واقعهٔ «یوم الرجیع» همراه مرثد بن ابی‌مرثد و عاصم بن ثابت بن ابی‌الأفلح و خالد بن بکیر و خبیب بن عدی، جزو هفت نفری بود که برخی از آنها کشته شدند، اما مشرکان زید بن دثنّه و خبیب را به اسارت گرفته، به مکه بردند و درآن‌جا فروختند. صفوان بن امیّه، زید را خرید تا او را در مقابل قتل پدرش امیة بن خلف، بکشد و به همین منظور او را به سوی حرم بردند. گروهی از قریش که در میان آنان ابوسفیان بن حرب نیز حضور داشت، جمع شدند و در حالی که او را برای کشتن آماده کردند ابوسفیان به او گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم ای زید، آیا دوست می‌داشتی که اکنون محمد به جای تو در این‌جا بود و گردن او زده می‌شد و تو در میان خانواده‌ات می‌بودی؟

زید گفت: به خدا که دوست نمی‌دارم، محمد حتی در جایی باشد که خاری او را بیازارد و در همان حال، من در میان خانواده‌ام نشسته باشم.

ابوسفیان گفت: در میان مردم کسی را ندیدم که دیگری را دوست داشته باشد، آن‌گونه که یاران محمد او را دوست دارند. سپس نسطاس، غلام صفوان بن امیه او را کشت.[۳]

زینب دختر خزیمه

زینب، دختر خزیمة بن حارث هلالی است. او را به جهت اطعام مساکین در جاهلیت «ام‌المساکین» می‌خواندند. وی همسر عبیدة بن حارث بن مطلب بود و پس از شهادت شوهرش در جنگ بدر، پیامبرﷺ او را به زنی گرفت. وی پس از هشت ماه زندگی در کنار پیامبر اکرمﷺ، درگذشت. او به هنگام، وفات حدود سی‌سال داشت. (۷) پس از خدیجه دختر خویلد، او دومین همسر رسول خداﷺ بود که در زمان حیات پیامبرﷺ درگذشت.[۴]

عاصم بن ثابت

ابوسلیمان، عاصم بن ثابت بن ابی الافلح، قیس بن عصمه اوسی انصاری از نخستین مسلمانانِ صدر اسلام بود. مشرکان او را در واقعه رجیع همراه با خبیب بن عدی انصاری و زید بن دُثِنّه به قتل رساندند. عمر بن خطّاب با جمیله، خواهر عاصم، ازدواج کرد و از او صاحب پسری شد که نامش را عاصم نهاد.[5]

مُرثد غنوی

مرثد بن ابی کنان بن حصین غنوی، خود و پدرش از اصحاب رسول اکرمﷺ و از هم‌پیمانان حمزة بن عبدالمطّلب بودند. مُرثد در جنگ بدر و اُحد شرکت داشت. رسول خداﷺ او را به فرماندهی گروهی به سوی قبیله عَضَل، قاره و بنی لحیان فرستاد تا به آنان اصول دین و قرآن را بیاموزند، اما آن قبایل به آنان خیانت کردند و قبیلهٔ هذیل را برای مقابله با آنان، به یاری طلبیدند. در آن ماجرا (واقعهٔ رجیع) مرثد و خالد بن بُکیر پس از نبردی سخت، کشته شدند.[6]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اول ماه محرم سال ۴ = ۱۳ ژوئیه سال ۶۲۵؛ چهارشنبه ۲۶ ماه رجب سال ۴ = اول ژانویه سال ۶۲۶.

۲. تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص۱۶۷ و ۱۶۸؛ تاریخ طبری، ج۲، ص ۵۳۸ به‌بعد؛ الاستیعاب، ج۲، ص ۴۴۰؛ الإصابه، ج۱، ص۴۱۸؛ المحبّر، ص۱۱۸ و ۴۷۹؛ أسد الغابه، ج۲، ص ۱۲۰ ـ ۱۲۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج۱، ص۱۷۷.

۳. الإصابه، ج۱، ص۵۴۸؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص۵۳۸؛ الاستیعاب، ج۲، ص۵۵۳؛ أسد الغابه، ج۱، ص۲۸۶.

۴. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۱۰۶؛ الاستیعاب، ج۴، ص۱۸۵۳؛ الطبقات الکبری، ج۲، ص ۱۱۵؛ أسد الغابه، ج۷، ص۱۲۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص۱۵۴.

۵. الاعلام زرکلی، ج۴، ص۱۲؛ الاستیعاب، ج۲، ص ۷۷۹؛ الإصابه، ج۲، ص۲۳۵؛ تاریخ طبری، ج۲، ص۱۹۳؛ أسد الغابه، ج۳، ص۱۱۱.

۶. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۷۶؛ الاستیعاب، ج۱، ص۳۸۴؛ الإصابه، ج۳، ص۳۷۸؛ أسد الغابه، ج۵، ص ۱۳۷ و ۱۳۸.

سال ۵ ق = ۶۲۶ ـ ۶۲۷ م[1]

رویدادها

- تشریع وجوب حج.
- آیهٔ نهی از فرزند خواندگی بر پیامبر نازل شد. رسول خداﷺ با زینب دختر جحش ازدواج کرد. زینب پیش از این، همسر زید بن حارثه، پسر خواندهٔ رسول خدا بود.

وقایع نظامی

غزوات

- غزوهٔ دومة الجندل: پیامبر، پس از آن که مطلع شد گروهی در پی حمله به مدینه هستند، برای جنگ به سوی آنان رفت، اما هنگامی که به آن‌جا رسید، آن‌گروه پراکنده شدند و پیامبر به مدینه بازگشت.
- غزوه خندق یا جنگ احزاب: در این نبرد، قریش قبایل هم‌پیمان خود را گرد آورده، با سپاهی گران به سوی مدینه حرکت کردند. یهودِ بنی قریظه نیز به آنان پیوستند، اما به جهت خندقی که مسلمانان به پیشنهاد سلمان فارسی پیرامون مدینه حفر کرده بودند کسی را توان رخنه در آن نبود (ماه شوال).
- جنگ با یهود بنی قریظه: پس از عقب‌نشینی قریش و هم‌پیمانان آنها به دلیل ناتوانی از ورود به مدینه، پیامبرﷺ در صدد جنگ با بنی قریظه برآمد، زیرا آنان با هم پیمانی با قریش، پیمان خود را با پیامبرﷺ شکسته بودند. از این رو پیامبرﷺ آنان را محاصره کرد و یهودیان تسلیم شدند و پذیرفتند که به قضاوت هم‌پیمان خود (۸)، سعد بن معاذ تن در دهند. او نیز به قتل مردان و اسارت زنان و فرزندانشان حکم داد. (اول ذیقعده)

درگذشتگان

- سعد بن معاذ.
- عامر بن مالک.

سعد بن معاذ

ابوعمرو، سعد بن معاذ بن نعمان بن امرىء القیس اوسیِ انصاری، صحابیِ قهرمان، از مردمان مدینه و بزرگِ قبیلهٔ اوس بود که در فاصلهٔ عقبهٔ اول و دوم اسلام آورد. در جنگ بدر پرچم اوس را به دست داشت و در جنگ اُحد از کسانی بود که پایداری ورزیدند. وی به هنگام خیانت بنی قریظه به پیامبرﷺ و مسلمانان در جنگ احزاب و پیوستن به قریش و یارانشان، دربارهٔ آنان قضاوت کرد. حُکمِ سعد این بود که مردانشان کشته شوند و زنان و کودکان آنان به اسارت درآیند. پیامبر نیز حکمِ سعد را دربارهٔ آنان اجرا کرد، چراکه آنان خود حکمیّت وی را پذیرفته بودند. او در جنگ بدر هدف تیری قرار گرفت و پس از یک ماه از دنیا رفت.

رشادت‌های سعد در اسلام بسیار چشمگیر است. اگر او جز در جنگ بدر حضور نیافته بود، برای او کافی بود. هنگامی که پیامبرﷺ با شنیدن تجمع قریش برای جنگ، به سوی بدر روان شد با مردم به مشورت نشست. مقداد و سپس ابوبکر و عمر سخنان خوبی ایراد کردند. پیامبرﷺ نظر انصار را دربارهٔ جنگ با قریش جویا شد، چون آنان شمارشان بیشتر و تعداد مهاجرین کم بود. سعد بن معاذ گفت: یا رسول الله، گویی نظر ما را می‌خواهی؟

حضرت پاسخ داد: چنین است.

آن‌گاه سعد گفت: ما به تو ایمان آوردیم و تصدیق کردیم و شهادت

دادیم که آن‌چه آوردی حق است و بر اطاعت و پیروی تو پیمان بستیم. ای رسول خدا، به آن‌چه خواهی عمل کن که ما با تو همراهیم. قسم به خدایی که تو را به حق مبعوث فرمود، حتی اگر فرمان‌دهی که به دریا درآییم یک تن از ما تخلّف نورزیده و از این که فردا مـا را در مـقابل دشمنان قرار دهی، اکراه نداریم. ما به هنگام جنگ صبوریم و دلیر، باشد که خداوند به وسیلهٔ ما تو را شادمان کند، پس به امید خدا ما را به جنگ کافران ببر.

رسول خدا ﷺ از شنیدن سخنان او شادمان و برای رویارویی بـا کفار دلگرم شد و در آن روز مسلمانان به پیروزی رسیدند. سعد بـن معاذ در سال ۳۲ قبل از هجرت به دنیا آمد و در سال پـنجم هـجرت درگذشت.[۲]

عامر بن مالک

ابوبراء، عامر بن مالک بن جعفر، بزرگ بنی عامر بن صعصعه، ملقب به «ملاعب الأسنّه» عموی عامر بن طفیل و عموی لبید عـامریِ شـاعر بود. او از تک سوارانی بـود کـه شـجاعت و بـی‌باکـی‌اش زبـانزد و ضرب‌المثل شده بود. هنگامی که سوار اسب مـی‌شد، بـه جـهت قـدِ بلندش انگشتان پایش به زمین می‌کشید. عامر در صدر اسلام به مدینه رفت و هدیه‌ای برای رسول خـدا ﷺ بُـرد. پـیامبر ﷺ از پـذیرش آن خودداری کـرد و بـه او فـرمود: از مشـرک هـدیه نـمی‌پذیرم. اگـر می‌خواهی که هدیه‌ات را بپذیرم، اسلام بیاور. آن‌گـاه اسـلام را بـر او عرضه داشت و برای او قرآن خواند.

عامر اسلام نـیاورد، ولی از پـیامبر خـواست کـه نـمایندگانی از صحابه به سوی مردم نجد بفرستد تا آنان را به اسلام بخواند.

پیامبر ﷺ فرمود: می‌ترسم این فرستادگان از گزند مردم نـجد در امان نباشند.

ابوبراء گفت: من حامیِ آنان خواهم بود. رسول خـدا ﷺ گـروهی چهل نفره و به نقلی هفتاد نفره را به نجد فرستاد. هنگامی که بـه بـئر معونه (ناحیه‌ای میان قبیله بنی عامر و وادی بنی سلیم) رسیدند، عامر بن طفیل بر آنها حمل کرد و قبایل بنی سلیم را بر آنها شوراند. مهاجمان آنان را کشته و تنها چند تن از ایشان نجات نیافتند. هنگامی که ایـن خبر به گوش ابوبراء رسید، سخت بر او گران آمد.

دربارهٔ کشتگان بئر معونه این آیه نازل شد:

﴿ولا تحسبنَّ الّذینَ قُتلُوا فی سبیلِ اللّه امواتاً بَل احیاء عِـند ربّـهم یُرزقون﴾[۳]. عامر بن مالک پس از سال پنجم هجرت درگذشت.[۴]

پی نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اول ماه محرم سال ۵ = ۲ ژوئن سال ۶۲۶؛ پنج‌شنبه هفتم ماه شـعبان سال ۵ = اول ژانویه سال ۶۲۷.

۲. الاعـلام زرکـلی، ج۳، ص۱۳۹؛ الطـبقات الکـبری، ج۳، ص۲؛ سـیرهٔ ابن هشام، ج۲، ص ۱۸۹ ـ ۱۹۰؛ أسد الغابه، ج۲، ص ۳۷۳ ـ ۳۷۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج۱، ص۲۰۲ ـ ۲۱۶.

۳. آل عمران (۳) آیه ۱۶۹: هرگز کسانی را که در راه خـدا کشته شـده‌انـد مـرده مپندار، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

۴. آل عمران (۳) آیه ۱۶۹: هرگز کسانی را که در راه خـدا کشته شـده‌انـد مـرده مپندار، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

سال ۶ق = ۶۲۷ ـ ۶۲۸م[۱]

رویدادها

- پیامبر ﷺ همراه گروهی از مهاجرین و انصار برای ادای عمره عازم مکه می‌شود. قـریش از ورود آنـان بـه مکـه جـلوگیری مـی‌کند. پیامبر ﷺ در «حدیبیه» متوقف شده، عثمان بن عفان را برای مذاکره با قریش می‌فرستد.
- عثمان در بازگشت تأخیر کرد و گمان می‌رفت که او را کشته باشند. سپس پیامبر ﷺ برای جنگ با آنان آماده شد. مسلمانان در حالی که پیامبر ﷺ در سایهٔ درخت نشسته بود، با او پیمان بستند که تا سر حد مرگ با وی باشند. (بیعت رضوان، ماه ذی القعده)
- عثمان بازگشت و قرارداد صلح با قریش به نمایندگی سهیل بن عمرو بن عبد شمس منعقد شد. بر اساس این قرار داد باید مسلمانان بـه مدینه بازگشته و سال آینده برای انجام عـمره بـه مکـه بـاز آیـند مشروط بر این‌که قرشیانِ ساکن مکه در طول انجام عمره آن‌جـا را برای مسلمانان خالی کنند.
- خشکسالیِ شدید در مدینه و برپایی نماز استسقا.
- شیرویه، پسر خسرو پرویز پدرش را پس از خلع، به قتل رساند. او پس از جنگ نینوا قرارداد صلحی را با هراکلیوس، امـپراتـور روم منعقد کرد. شیرویه، صلیبی را که مسیح بر آن بـه دار کشـیده شـد (صلیب صلبوت) و از غـنایم ایـرانـیان بـود، بـه او عـودت داد و هراکلیوس آن را به بیت‌المقدس باز گردانـد. خسـروپرویز پس از چیرگی بر بیت‌المـقدس و اشـغال سـوریه در سـال ۶۰۸ ـ ۶۱۱م صلیب یاد شده را به مدائن برده بود.

وقایع نظامی

غزوه‌ها و سریّه‌ها

- پیامبر ﷺ به عیینة بن حصن فزاری حمله کرد، زیرا عیینه به مدینه هجوم آورد، شتری را دزدید و مردی را کشت. (غزوه ذی قَرد، ماه محرم).
- پیامبر ﷺ به بنی مصطلق، شاخه‌ای از قبیله خزاعه حـمله مـی‌کند، چراکه آنان برای جنگ با پیامبر گرد آمده بودند. پیامبر ﷺ پس از نبردی شدید بر آنان چیره شد و مسلمانان غنایم فراوانی به دست

آوردند. این نبرد «غزوه مُریسیع» (۹) نامیده شد، زیرا چاهی به همین نام در آن نزدیکی قرار داشت.

- پیامبرﷺ یارانش را در سریّه‌هایی برای نبرد با قبایل دشمن و آموزش نظامی مسلمانان و آماده‌سازی آنان برای جهاد سامان می‌دهد، از جمله:

ـ اعزام سریّهٔ زید بن حارثه به وادی القری (ماه رجب)؛

ـ اعزام سریّهٔ عبدالرحمن بن عوف به دومة الجندل (ماه شعبان)؛

ـ اعزام سریّهٔ علی بن ابی‌طالب به سوی فدک (ماه شعبان)؛

ـ اعزام سریّهٔ زید بن حارثه به [قبیله] بنی فزاره که در این جنگ، زید، اُمّ قرفه را به سبب تحریکاتش علیه پیامبرﷺ به قتل می‌رساند.

- جنگ نینوا بین ایران و روم: رومیان به فرماندهی هراکلیوس، ایرانیان را در جنگ نینوا (۲ / ۱۲ / ۶۲۷م) شکست می‌دهند و سوریه و هر چه راکه ایرانیان از آسیای صغیر تصرف کرده بودند، باز پس می‌گیرند. قرآن کریم با اشاره به این پیروزی، می‌فرماید: ﴿غلبت الروم فی أدنی الارض وهم من بعد غلبهم سیغلبون﴾[۲].

درگذشتگان

- اُمّ رومان.
- اُمّ قرفه.
- خسرو پرویز.

اُمّ رومان

امّ رومان دختر عمرو (یا عمیر بن عامر کنانی) همسرِ حارث بن سُخَیرة بن جرثومهٔ اَزدی بود. ام رومان، که «طفیل» را برای حارث به دنیا آورد حارث به همراه همسرش به مکه رفت و با ابوبکر هم‌پیمان شد و همان جا مرد. چندی پس از مرگ حارث ابوبکر با ام رومان ازدواج کرد و عبدالرحمن و عایشه (همسر پیامبر) از او زاده شدند. اُمّ رومان در مکه اسلام آورد و با خانوادهٔ رسول خدا و ابوبکر به مدینه هجرت کرد و در همان جا درگذشت.[۳]

اُمّ قرفه

ام قرفه، فاطمه دختر ربیعة بن بدر بن عمرو فزاری بود که با مالک بن حذیفة بن بدر ازدواج کرد و سیزده پسر به دنیا آورد. اولین آنها «قرفه» نام داشت به همین جهت مادرش به این کنیه خوانده شد. پسران او همه از بزرگان قبیله خویش بودند. اُمّ قرفه از ارجمندترین اعراب بود، چنان‌که به او در خصوص عزت و مناعت طبع، مثل می‌زدند و می‌گفتند: فلانی ارجمندتر از اُمّ قرفه است. اگر میان غطفان مشاجره‌ای در می‌گرفت، ام قرفه روسری خود را بر نیزه‌ای می‌بست و آن را میان آنان برمی‌افراشتند و آنان تن به صلح می‌دادند. ام قرفه در تجهیز نیرو علیه رسول خداﷺ کوشا بود آن حضرت در سال ششم هجرت، زید بن حارثه را در رأس یک سریّه به سوی او فرستاد و زید او را به شکل فجیعی به قتل رساند، بدین صورت که بر دو پایش طناب بست و به دو شتر بست و او را از میان دو نیم کرد. او پیرزنی کهنسال بود. پس از کشته شدن، سرش به مدینه فرستاده و در آن‌جا نصب شد تا مردم از کشته شدن وی آگاه شوند.[۴]

خسرو پرویز

خسرو پرویز پسر هرمز، در سال ۵۸۹م. حکومت را به دست گرفت. پس از آن که پدرش هرمز توسط بهرام چوبین (سردار ایرانی) خلع شد، به «موریس» امپراتور روم، پناهنده شد. امپراتور با فرستادن سپاهی گران، وی را یاری کرد و تختِ غصب شده‌اش را به او بازگرداند. در سال ۶۰۲ـ۶۰۸م هنگامی که امپراتور موریس کشته شد، به خون‌خواهی او برخاست و با بیزانس‌ها جنگید. خسرو پرویز سوریه را به تصرف درآورد و ویرانگری و غارت را به نهایت رساند. و کلیسای «قیامت» را پس از تصاحب گنجینه‌ها و تحفه‌های موجود در آن، از جمله صلیبِ «صلبوت» (چوبی که مسیح بر آن به دار کشیده شده بود) تخریب کرد. خسرو نتوانست ارتش بیزانس را وادار کند تا پسرِ موریس را به جانشینی پدرش منصوب کنند. در سال ۶۱۰م «فوکاس» سردار رومی خود را امپراتور آن‌جا خواند، اما دیری نگذشت که به دلیل منشِ ناپسندیده‌اش خلع و کشته شد. پس از او سردار، «هراکلیوس اول» بر تخت امپراتوری بیزانس نشست.

خسرو بسیار سنگدل‌بود. پسرش شیرویه او را خلع کرد و به قتل رساند.[۵]

پی نوشت‌ها:

۱. شنبه اول ماه محرم سال ۶ = ۲۳ مه ۶۲۷؛ جمعه هفدهم ماه شعبان سال ۶ = اول ژانویه سال ۶۲۸.

۲. روم (۳۰) آیه ۲ و ۳: رومیان مغلوب شدند در نزدیک این سرزمین. و پس از مغلوب شدن بار دیگر غالب خواهند شد.

۳. اُسد الغابه، ج۷، ص۲۳۱؛ الطبقات الکبری، ج۸، ص۲۷۶.

۴. تاریخ طبری، ج۲، ص۴۶۳؛ المحبّر، ص۱۱۹ و ۴۶۲ـ۴۹۰.

۵. تاریخ طبری، ج۲، ص۱۷۲؛ تاریخ غرر السیر، ص۶۶۱؛ موسوعة تاریخ العالم، ج۲، ص۳۴۹.

سال ۷ق = ۶۲۸ـ۶۲۹م[۱]

رویدادها

- پیامبرﷺ در جهت اجرای قرارداد حدیبیه که در سال قبل منعقد شد، برای انجام عمره رهسپار مکه می‌شود.

- نزول آیهٔ قتال که بر اساس آن به مسلمانان اجازه داده شد تا با مشرکانِ محارب نبرد کنند.[۲]
- ورود مهاجرینِ حبشه به مدینه.
- پیامبرﷺ مُهری برمی‌گزیند و به پادشاهان و اُمَرا نامه می‌نویسد و به اسلام دعوتشان می‌کند. نامه‌ها را فرستادگان آن حضرت به مقصد می‌بردند.
- شرحبیل، امیر غسّان، حارث بن عمیر ازدی راکه نامهٔ پیامبر خداﷺ را برای او آورد، می‌کشد.
- منذر بن ساوی، کارگزار ایران در بحرین پس از دریافت نامهٔ پیامبرﷺ مسلمان می‌شود. این نامه را علای حضرمی برای او آورده بود. پس از منذر، اعرابِ بحرین نیز اسلام آوردند.

وقایع نظامی

غزوه‌ها و سریّه‌ها

- حمله به یهود خیبر و وادی القری و عقد قرارداد صلح با یهودیان فَدَک و تیماء (ماه صفر).
- فرستادن سریّه‌هایی برای نبرد با هم‌پیمانان قریش:

ـ اعزام سریّه‌ای به رهبری عمر بن خطاب به سوی هوازن (ماه شعبان).

ـ اعزام سریّهٔ ابوبکر به سوی نجد (ماه شعبان).

ـ اعزام سریّهٔ بشیربن‌سعدانصاری به سوی بنی‌مرّة و تمیم(ماه شعبان).

ـ اعزام سریّهٔ غالب بن عبدالله به سوی بنی سلیم (ماه شوال).

درگذشتگان

- أعشی قیس.
- امیة بن ابی صلت.
- بشر بن براء.
- حارث بن عمیر ازدی.
- ولید بن ولید بن مغیره.

أعشی قیس

او ابوبصیر، میمون بن قیس بن جندل بن شراحیل، از بنی بکر بن وائل بود. چون چشمانش ضعیف بود، به وی ابوبصیر می‌گفتند. در یمامه زاده شد و رشد کرد و در همان‌جا مُرد. وی از شاعران طراز اول جاهلیت و یکی از سرایندگان معلّقات بود. ابوبصیر با پادشاهان، از جمله پادشاهان ایران مراوده داشت، از این‌رو واژه‌های فارسی در شعرش به فراوانی یافت می‌شود. شهرت اعشی، بیشتر به واسطهٔ اسلوب زیبا و چیرگی‌اش در وصف زن، شراب و قدرت و نیز در پردازش نیکو و ابداع معانی در عین طولانی بودن آن است.

زمانی که جریان دعوت رسول اکرمﷺ را شنید، در مدح او قصیده‌ای سرود و آهنگ دیدار پیامبرﷺ کرد. مشرکان از اسلام آوردن او ترسیدند، از این‌رو ابوسفیان بن حرب، صد شتر برای او فراهم آورد. أعشی، آنها را پذیرفت و بازگشت و در نزدیکی یمامه از شترش بر زمین افتاد و گردنش شکست و مُرد.[۳]

از جمله اشعار عاشقانهٔ اوست:

«آن دوشیزه را در میان همسالانش می‌بینم؛ در قبیله‌ای که مالامال از شور و شادمانی و شب نشینی‌های فرح‌انگیز است.

همچون تندیسی است که مقصوره‌اش؛ با مرمر لطیفِ طلا اندود آراسته شده است.

یا چون تخم مرغی فرو پوشیده در شن؛ یا مثل مرواریدی که صیقل داده شده و نزد بازرگان نگه‌داری می‌شود.

عطش درون شیفتگان را فرو می‌نشاند و روان را نوازش می‌کند؛ چراکه او زیبا و دلرباست و چشم‌ها را اسیر خویش می‌کند.

آشنایی و عشق من به او در میان قبیله، به دوران کودکی‌اش برمی‌گردد؛ و او همچون بچه است، باریک میان است. پستانی برجسته دارد؛ که بر سینهٔ شفاف و سفید و هوس‌انگیزش خودنمایی می‌کند.

اگر مرده‌ای را به سینه‌اش تکیه دهند؛ حیات دوباره می‌یابد و دیگر نیازی به قبرستان ندارد.

تا آن‌جاکه مردمان شگفت‌زده گویند: شگفت از چنین مرده‌ای که برخاسته».

أمیة بن ابی صلت

ابو عثمان، امیة بن ابی صلت بن ابی ربیعة بن عوف ثقفی، از مردمان طائف و مادرش رقیّه، دختر عبد شمس بن عبدمناف بود. او شاعر فرزانهٔ جاهلی و تاجری بود که بین طائف و شام رفت و آمد داشت. طیّ سفرهایش، به کتاب‌هایی قدیمی دست یافت و لباس‌های پشمینه را برای ریاضت بر تن کرد.

امیه از موحّدان دورهٔ جاهلیت بود؛ از آنان که از بت‌ها دوری جسته بودند و نوشیدن می را حرام می‌دانستند. او به وجود خدا ایمان داشت، ولی به زمانی که پسران دایی‌اش، عتبه و شیبه (فرزندان عبد شمس) در جنگ بدر کشته شدند به قبیله‌اش ثقیف پیوست و برای کشتگانِ بدر به مرثیه‌سرایی پرداخت و مردم را به پیکار با پیامبرﷺ تحریک کرد. هرگاه که رسول خدا شعر توحیدی امیه را می‌شنید، می‌فرمود: زبانش ایمان آورد و قلبش کفر ورزید.[۴]

بشر بن براء

بشر بن براء بن معرور، از اصحاب پیامبرﷺ بود که با پدرش در بیعت عقبه شرکت کرد. شهرت او به واسطهٔ مهارت در تیراندازی بود. در جنگ‌های: بدر، اُحد، خندق و خیبر و نیز در صلح حدیبیه شرکت

داشت. وقتی جنگ خیبر (در سال هفتم هجری) به پایان رسید، زنی یهودی به نام زینب دختر حارث، تصمیم گرفت به خون‌خواهی، زیرا تمام مردانِ خویشاوندِ خود را در جنگ بدر از دست داده بود، بشر را مسموم کند. از این رو گوسفندی سر برید و گوشتش را به سم آلود و نزد پیامبرﷺ آورد. پیامبرﷺ هدیه‌اش را پذیرفت و با جمعی از یارانش از جمله بشر بن براء مشغول خوردن طعام شدند. آن حضرت هنگام خوردن، از هدف شوم زن یهودی آگاه شد و غذای مسموم را از دهان بیرون انداخت، اما بشر که بیرون انداختن لقمه را در حضور پیامبرﷺ خلاف ادب می‌دانست، آن را بلعید. پیامبرﷺ که به مسموم بودن گوشت پی برد، زن را فرا خواند و او به عمل خود اعتراف کرد. حضرت به او فرمود: چرا چنین کردی؟

وی پاسخ داد: مصیبتی که بر خانواده‌ام وارد آمده، از تو پنهان نیست. این بود که به خود گفتم که اگر پیامبر است، خود آگاه می‌شود و اگر پادشاه است، از او آسوده می‌شوم.

پیامبرﷺ از گناه او گذشت و بشر بن براء نیز بلافاصله مُرد. بنا به نقلی، براء یک سال پس از آن حادثه، درگذشت.[5]

حارث بن عُمَیر اَزدی

از صحابهٔ پیامبرﷺ بود. او نامهٔ حضرت را برای حاکم بُصری (از نواحی شام) برد. هنگامی که به موته رسید، شرحبیل بن عمرو غسانی راه را بر او بست و او را کشت و به همین سبب جنگ موته پیش آمد. البته او تنها فرستادهٔ پیامبرﷺ بود که کشته شد.[6]

ولید بن ولید بن مغیره

ولید بن ولید بن مغیرة بن عبدالله بن عمرو مخزومی، برادر خالد بن ولید و از اشراف و سرشناسان قریش در جاهلیت بود. اسلام را درک کرد، ولی بر آیین بت‌پرستی باقی ماند تا این که در جنگ بدر به اسارت مسلمانان درآمد. هشام و خالد، برادران ولید با پرداخت پول بسیاری به عنوان فدیه او را آزاد کردند و او پس از آزادی اسلام آورد. به او گفتند: اگر پیش از آزادی با فدیه، مسلمان می‌شدی بهتر نبود؟

وی گفت: اسلام نیاوردم تا با واسطه فدیه آزاد شوم و قریش نگویند که من برای فرار از فدیه پیرو محمدﷺ شدم. برادرانش او را در مکه زندان کردند، ولی از دست آنان گریخت و به پیامبرﷺ پیوست و در عمرهٔ قضا حضور داشت.

رسول خداﷺ به او گفت: اگر خالد به سوی ما آید، او را گرامی می‌داریم و اسلام بر عقل (باور) امثال او خوش می‌نشیند. ولید این سخنان پیامبرﷺ را برای خالد نوشت و این بود که اسلام در دل او جا گرفت و سبب هجرتش شد. سرانجام ولید در مدینه درگذشت.[7]

پی‌نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه اول ماه محرم سال ۷ = ۱۱ مه سال ۶۲۸؛ یک‌شنبه ۲۹ ماه شعبان سال ۷ = اول ژانویه ۶۲۹.

۲. بقره (۲) آیه ۱۹۴: الشهر الحرام بالشهر الحرام والحرمات قصاص فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم واتقوا الله واعلموا أن الله مع المتقین؛ این ماه حرام، در مقابل آن ماه حرام و شکستن ماه‌های حرام را قصاص است. پس هر کس بر شما تعدی کند، به همان اندازهٔ تعدی‌اش بر او تعدی کنید و از خدا بترسید و بدانید که او با پرهیزگاران است.

۳. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۳۰۰؛ الأغانی، ج۹، ص۱۰۸ به بعد؛ بروکلمان، ج۱، ص۱۴۷؛ دائرة المعارف الاسلامیه، ج۳، ص۵۴۶.

۴. الاعلام زرکلی، ج۱، ص۳۶۲؛ الأغانی، ج۴، ص ۱۲۰؛ البدایة والنهایه، ج۲، ص ۲۲۰؛ المحبّر، ص۱۳۸؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «اُمیة بن ابی صلت».

۵. تاریخ طبری، ج۳، ص۱۵؛ الطبقات الکبری، ج۳، ق۲، ص۱۱۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص۱۲۱؛ أسد الغابه (کتاب الشعب)، ج۱، ص۱۱۸؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «بشر بن براء».

۶. الاعلام زرکلی، ج۲، ص۱۵۹؛ الاستیعاب، ج۱، ص۲۹۸.

۷. الاعلام زرکلی، ج۹، ص ۱۴۴؛ الاستیعاب، ج۴، ص۱۵۵۸؛ الإصابه، ج۳، ص ۱۹۵۳؛ أسد الغابه، ج۵، ص۴۵۴ و ۴۵۵؛ الطبقات الکبری، ج۴، ص ۹۹۹۸.

سال ۸ق = ۶۲۹ ـ ۶۳۰ م[1]

رویدادها

- اسلام آوردن خالد بن ولید، عمرو بن عاص و عثمان بن طلحه عبدری و آمدنشان به مدینه (ماه صفر).
- اسلام آوردن عکرمة بن ابی جهل، ابوسفیان بن حرب، حکیم بن حزام و صفوان بن امیه، پس از فتح مکه (ماه رمضان).
- شکستن عُزّی، سُواع، مَنات و هُبَل و دیگر بت‌ها.
- اسلام آوردن قبیله ثقیف و شکستن بت لات.
- گماردن عَتّاب بن اُسید بر مکه و علاء بن حضرمی را بر بحرین توسط پیامبرﷺ.
- بازگشت پیامبرﷺ به مدینه پس از فتح مکه.
- ولادت ابراهیم پسر حضرت رسولﷺ از ماریهٔ قبطیه، کنیز پیامبرﷺ.
- مرگ شیرویه پسر خسرو پرویز و انتصاب پسر هفت ساله‌اش اردشیر به پادشاهی ایران.

وقایع نظامی

تداوم غزوه و سریّه‌ها

- اعزام سریّهٔ عمرو بن عاص به سوی قبیلهٔ «بلی» و «عذرة» که به غزوهٔ «ذات السلاسل» معروف شد (جمادی الاخر).
- اعزام سریّهٔ ابوعبیدهٔ جرّاح به سوی «جُهینه». این جنگ، جنگ «خبط» خوانده می‌شود، زیرا افراد گروه از شدت گرسنگی از برگ درخت «عضاة» که شتران از آن تغذیه می‌کنند، خوردند.

● **جنگ موته و نبرد با رومیان و عرب‌های مسیحی شده**

ـ پیامبرﷺ سپاهی سه هزار نفری به رهبری زید بن حارثه برای انتقام از شرحبیل، امیر غسّان به سبب قتل حارث بن عمیر آزدی (فرستادهٔ حضرت) تدارک می‌بیند. شرحبیل از رومیان کمک می‌خواهد و آنان او را با گسیل سپاهی انبوه که مسیحیان عرب به آن پیوسته‌اند، یاری می‌کند. دو سپاه، در «موته» در منطقه «بلقاء» با یک‌دیگر روبه‌رو می‌شوند. در این جنگ پس از کشته شدن زید بن حارثه، جعفر بن ابی طالب جانشین او می‌شود، اما او نیز کشته می‌شود. مسلمانان با نقشه‌ای که طرح و اجرای آن را خالد بن ولید بر عهده می‌گیرد، از موته عقب‌نشینی می‌کنند (ماه جمادی الاولی).

ـ فتح مکه (دهم ماه رمضان).

ـ جنگ با هوازن در وادی حنین و جنگ با ثقیف و فتح طائف (ماه‌شوال).

درگذشتگان

● ام عطیهٔ انصاری.

● جعفر بن ابی‌طالب.

● درید بن صمّة.

● زید بن حارثه.

● زینب دختر محمدﷺ.

● شیرویه پسر خسرو.

● شیماء سعدیه.

● عبدالله بن رواحه.

أم عطیهٔ انصاری

نسیبه دختر حارث (و گفته شده دختر کعب) از زنان بزرگ صحابه به شمار می‌رود. پس از مسلمان شدن با رسول خداﷺ بیعت و از او روایت کرد و در هفت غزوه همراه او بود. وی برای مجاهدان غذا می‌پخت، از توشهٔ ایشان نگاهداری می‌کرد، مجروحان را درمان و از بیماران پرستاری می‌کرد. در جنگ خیبر با رسول خداﷺ همراه بود. او پس از سال هشتم هجری درگذشت.[۲]

جعفر بن ابی طالب (طیار)

ابوعبدالله، جعفر بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشمِ قرشی، پسر عموی پیامبرﷺ و برادر علی بن ابی‌طالب بود. او همراه نخستین مسلمانان، اسلام آورد و به حبشه هجرت کرد و در آن‌جا اسلام را رواج داد. هنگامی که قریش برای بازپس گیری مسلمانانِ مهاجر که برای حفظ دینشان هجرت کرده بودند، عمرو بن عاص را نزد نجاشی به حبشه فرستاد. نجاشی از جعفر دربارهٔ این دین که پیامبر عربی آورده بود، جویا شد. جعفر گفت:

«ما مردمی بودیم که در جاهلیت به سر می‌بردیم، بت می‌پرستیدیم، مُردار می‌خوردیم، فساد می‌کردیم، به همسایگان‌مان ظلم روا می‌داشتیم و قدرتمندان، حق ضعفا را پایمال می‌کردند. چنین بودیم تا این که خداوند پیامبری از میان ما برانگیخت که نسب، راستگویی، امانتداری و عفت او بر همهٔ ما آشکار بود. او ما را به سوی خدا خواند تا تنها او را پرستش کنیم و سنگ و بت را که پیش از آن، خود و پدرانمان عبادت می‌کردیم، به کنار نهیم. او هم‌چنین ما را به راستگویی، ادای امانت، حفظ پیوندهای خانوادگی، حسن همجواری و خویشتن‌داری از حرام و خون‌ریزی فراخواند و ما را از فساد و سخنان باطل و خوردن مال یتیمان و تهمت به زنان پاک‌دامن نهی فرمود.

او به ما فرمان داد تا خدا را بپرستیم، ما نیز تنها خدا را می‌پرستیم و کسی را همتای او نمی‌دانیم. پیامبرﷺ ما را به برپایی نماز و دادن زکات و گرفتن روزه فرمان داد، ما نیز او را تصدیق کرده، به او ایمان آوردیم، در آن‌چه از جانب خدای آورده بود، پیروی‌اش کردیم و آن‌چه را که بر ما حرام کرده بود، حرام داشتیم و آن‌چه را بر ما حلال کرده بود، حلال شمردیم».

هنگامی که نجاشی این سخنان را شنید، از تسلیم مهاجران به عمروعاص خودداری کرد و خود نیز اسلام آورد.

جعفر از حبشه به مدینه بازگشت و پیامبر را که پیروزمندانه از نبرد خیبر (سال هفتم هجری) باز می‌گشت، ملاقات کرد. حضرت، جعفر را به سینه چسباند و با صدای بلند فرمود: «نمی‌دانم به کدام‌یک از این دو شادمان شوم، آمدن جعفر یا فتح خیبر».

هنگامی که پیامبرﷺ خواست در سال هشتم هجری به سوی روم لشکرکشی کند زید بن حارثه را به فرماندهی سپاه برگزید و فرمود: «اگر او کشته شد، جعفر بن ابی طالب و پس از او عبدالله بن رواحه، فرمانده باشد».

سپاه اسلام در محلی به نام موته با سپاه گران رومیان و عرب‌های مسیحی شده روبه‌رو شد. در این جنگ زید بن حارثه به شهادت رسید و جعفر بن ابی‌طالب پرچم را به دست گرفت و از اسب فرود آمد و آن قدر جنگید تا این که دست راستش قطع شد. آن‌گاه، پرچم را به دست چپ گرفت، آن دست نیز قطع شد. پرچم را بر سینه فشرد و آن قدر پایداری کرد تا به شهادت رسید. بر پیکرش بیش از نود زخم تیر، نیزه و شمشیر نشسته بود. گویند: خداوند ـ تبارک و تعالی ـ به جای دستانش دو بال در بهشت به او داده است و از این روی، «جعفر طیار» و «جعفر ذوالجناحین» نامیده شد.

وی از میان خویشاوندان پیامبرﷺ شبیه‌ترین کسان به او بود و

پیامبرﷺ به او می‌فرمود: «تو در خَلْق و خُلق شبیه منی». جعفر پدر مسکینان لقب گرفته بود، زیرا به فقرا و مساکین نیکی می‌کرد.[۳]

دُرید بن صمّه

او ابوقرّه، درید بن معاویة بن حارثِ حبشیِ بکری، از قبیلهٔ بنی هوازن بود و به «صمّه» که لقب پدرش بود شهرت داشت. او بزرگ بنی جُشَم، جنگ‌جو و فرماندهٔ ایشان بود. عمری طولانی یافت و اسلام را درک کرد، ولی اسلام نیاورد. وی در جنگ حنین بر آیین جاهلیت کشته شد، بدین ترتیب که هوازن روانهٔ جنگ با مسلمانان شدند و او را که نابینا بود همراه آوردند تا از مشاوره‌اش بهره گیرند. هنگامی که هوازن شکست خوردند، ربیعة بن رفیع سلمی، درید را دنبال کرد و او را به قتل رساند. درید از خنساء خواستگاری کرد و در وصف او اشعار عاشقانه سرود. هنگامی که خنساء تقاضایش را رد کرد، به هجو او پرداخت.[۴]

زید بن حارثه

ابو اُسامه، زید بن حارثة بن شراحیل کلبی، غلام رسول خداﷺ بود. وی در دورهٔ جاهلیت به اسارت گرفته شد و حکیم بن حزام او را برای خالهٔ خود، خدیجه دختر خویلد خرید. خدیجه او را که پسری هشت ساله بود، به رسول خداﷺ بخشید و پیامبرﷺ او را به فرزند خواندگی پذیرفت. از این‌رو او را زید بن محمد می‌خواندند. زمانی که آیهٔ ﴿وما جعل ادعیاءکم أبناءکم... ادعوهم لابائهم هو اقسط عندالله﴾[۵] نازل شد، زید را به نام پدرش حارثه خواندند. او را محبوب رسول خدا نیز می‌خواندند. رسول خداﷺ کنیزش ام أیمن را به همسری او در آورد و حاصل این ازدواج اُسامه بود.

زید قدی کوتاه، چهره‌ای گندمگون و بینیِ پهن داشت. رسول خداﷺ او را در سال هشتم هجری در رأس سپاهی به موته فرستاد تا از امیر غسّان انتقام خون حارث بن عمیر ازدی بگیرد؛ که نامهٔ پیامبرﷺ برای دعوتِ امیر غسّان پذیرش به اسلام برای او برده بود زید در آن جنگ کشته شد و خالد بن ولید با بقیهٔ سپاه به مدینه بازگشت. زید، با زینب دختر جحش، دختر عمّهٔ رسول خداﷺ ازدواج کرد، ولی پس از چندی او را طلاق داد و پیامبرﷺ با زینب ازدواج کرد.[۶]

زینب دختر محمدﷺ

او بزرگ‌ترین دختر رسول خداﷺ از همسرش خدیجه بود. پسر خاله‌اش ابوالعاص، لقیط بن ربیع بن عبدالعزّی قرشی، او را به همسری گرفت و برای او علی و أمامه را به دنیا آورد. علی در کودکی مُرد و أمامه زنده ماند و علی بن ابی‌طالب پس از مرگ فاطمهٔ زهرا، او را به همسری گرفت. زمانی که اسلام پا به عرصهٔ ظهور نهاد، میان او و همسرش ابوالعاص جدایی انداخت و چون ابوالعاص اسلام آورد، پیامبرﷺ زینب را با عقد اول به همسرش ابو العاص بازگرداند.[۷]

شیرویه پسر خسرو

او پسرِ خسرو (پرویز) بود. پدر خود را خلع کرد. گفته شده که او برادران و برادرزادگانش را یک جا جمع کرد و کشت. پسر برادرش، یزدگرد پسر شهریار تنها فردی بود که زنده ماند، زیرا هنگامی که پدرش کشته شد، او در اصطخر پنهان شده بود. پس از آن که سپاه ایران در جنگ «نینوا» در سال ۶۲۷م شکست خورد، شیرویه صلحی با امپراتور روم منعقد کرد. او در سال ۶۲۹م بر اثر ابتلا به طاعون مرد و پسر خردسالش اردشیر که تنها هفت سال داشت جانشین او شد.[۸]

شیمای سعدیه

شیماء (و به نقل شمّاء) دختر حارث بن عبدالعزّی بن رفاعه، از خاندان سعد بن بکر و از هوازن بود دختر حلیمه سعدیه بود و از همین جهت گویند: نام او حذافه بوده، ولی نام «شمّاء» بعدها بر نام اصلی او غلبه یافت. او خواهر رضاعی رسول خداﷺ محسوب می‌گردد.[۹]

عبدالله بن رواحه

ابومحمد، عبدالله بن رواحة بن امرؤ القیس از بنی مالک بن ثعلبه، صحابی و از شعرای رَجَزسرا بود. با شعرش از پیامبرﷺ دفاع می‌کرد و به تحریک جنگ‌آوران و مجاهدان می‌پرداخت. او هم‌چنین یکی از دوازده نقیب در بیعت عقبه بود و در تمام صحنه‌ها حضور داشت. پس از شهادت جعفر بن ابی‌طالب جانشین او شد و در همان واقعه به شهادت رسید.[۱۰]

پی‌نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اول محرم سال هشتم = اول مه سال ۶۲۹؛ با دوشنبه دهم رمضان سال هشتم = اول ژانویه سال ۶۳۰.

۲. الطبقات الکبری، ج۸، ص ۴۵۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۲۳۰؛ الإصابه، ص ۱۹۴۷.

۳. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۱۱۸؛ الاستیعاب، ج۱، ص ۲۴۲؛ تاریخ طبری، ج۲، ص ۳۷؛ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص ۲۳۴؛ تهذیب سیرهٔ ابن هشام، ص ۹۲ و ۹۳؛ الإصابه، ج۱، ص ۴۸۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج۱، ص ۱۵۰ و ۱۵۱؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «جعفر بن ابی‌طالب».

۴. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۱۶؛ تاریخ طبری، ج۳، ص ۷۲ و ۷۹؛ سیرهٔ ابن هشام، ج۴، ص ۸۰ و ۹۵؛ الأغانی، ج۱۰، ص ۳.

۵. احزاب (۳۳) آیه ۴ و ۵: ... و فرزند خواندگانتان را فرزندانتان نساخت... پسر خواندگان را به نام پدرشان بخوانید که نزد خدا منصفانه‌تر است.

۶. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۹۶؛ الإصابه، ج۱، ص ۵۴۵؛ سیرهٔ ابن هشام، ج۱، ص ۲۶۴ و ۲۶۵؛ المحبّر، ص ۱۲۳؛ أسد الغابه، ج۲، ص ۲۸۱ ـ ۲۸۴؛ سیر

اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۶۰ و ۱۶۵؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۳۴؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۶۶.
۷. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۰۸؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۵۳؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۳۰؛ أسد الغابه، ج ۴، ص ۱۲۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۴۱ و ج ۲، ص ۱۷۴ و ۱۷۷.
۸. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۱۸؛ کریستن‌سن، ص ۴۳۸ به بعد؛ ثعالبی، تاریخ غرر السیر، ص ۷۱۲.
۹. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۲۶۸؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۷۰.
۱۰. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۲۱۷؛ الإصابه، ج ۲، ص ۲۹۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۶۶؛ أسد الغابه، ج ۳، ص ۱۵۶؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۸۹۸.

سال ۹ ق = ۶۳۰ ـ ۶۳۱م[1]

رویدادها

- سال وفود (هیئت‌های نمایندگی).
- در این سال هیئت‌های نمایندگیِ قبایلِ عرب به مدینه آمده و اسلام آوردند.
- اسلام آوردن عدّی بن حاتم، بزرگ بنی تمیم.
- مسلمان شدن کعب بن زهیر (صاحب قصیدهٔ برده) و لبید عامری.
- مسلمان شدن باذان پسر ساسان اصطخری کارگزار ایران در یمن که به همراه او دیگر ایرانیان (دورگه‌ها) اسلام آوردند.
- اسلام آوردن پادشاهان، شاهزادگان و بزرگان یمن.
- پیامبرﷺ باذان، پسر ساسان را بر ولایت یمن و نواحی اطراف آن می‌گمارد.
- نزول سورهٔ «برائت» و فرصت چهارماهه به مشرکان عرب برای پذیرش اسلام یا تن دادن به جنگ.
- وجوب زکات بر اموال و تعیین کارگزارانی برای جمع‌آوری آن.
- سردار ایرانی «شهر براز» اردشیر (پادشاه) خردسال را به قتل رساند و خود به حکومت رسید. پس از این واقعه سپاه ایران سر به شورش برداشته «پوران دخت» دختر خسرو پرویز را به عنوان ملکه ایران برگزید.
- تعدادی از منافقانِ انصار، مسجدی ساختند که بعدها به «مسجد ضرار» معروف شد.
- پیامبرﷺ دستور انهدام آن را داد. (ر.ک: شرح حال ابو عامرِ راهب، سال ۱۰ ق).

وقایع نظامی

غزوه‌ها و سریّه‌ها

- به پیامبرﷺ خبر رسید که رومیان و عرب‌هایِ مسیحی شده در تبوک جمع شده‌اند. پیامبرﷺ در شرایط دشواری، نیرویی تشکیل داد (که «جیش العسرة» (سپاه عسرت) نام گرفت) و به سوی تبوک رفت، اما با دشمن مواجه نشد. با مردم تبوک بر جزیه مصالحه کرد (ماه‌های رجب رمضان). سپس به سوی «ایلیا»، «جربا»، «أذرح» و «مقنا» رفت و با مردم این شهرها و روستاها نیز بر جزیه، مصالحه کرد.
- سریّهٔ خالد بن ولید عازم جنگ با أُکَیدر، والیِ دومة الجندل شد و او را اسیر کرده، به مدینه برد، اما او اسلام آورد و پیامبرﷺ او را به وطنش بازگرداند.
- حرکت سریّهٔ علی بن ابی‌طالب به سرزمین طیّ.

درگذشتگان

- اردشیر پسر شیرویه.
- اکثم بن صیفی.
- ام کلثوم دختر محمدﷺ.
- شهر براز.
- صعصعة بن ناجیه.
- ضمام بن ثعلبه.
- عبدالله بن سلول.
- نجاشی.

اردشیر پسر شیرویه پادشاه ایران

اردشیر در هفت سالگی و پس از مرگ پدرش شیرویه، پسر خسرو پرویز، به قدرت رسید. سردار ایرانی، شهر براز، او را در سال ۶۳۰م کشت و خود زمام امور را به دست گرفت اما دیری نپایید که سپاهیان بر او شوریدند و او را کشتند و «پوراندخت» دختر خسرو پرویز را به عنوان ملکه ایران منصوب کردند.[2]

اکثم بن صیفی

اکثم بن صیفی بن ریاح بن حارث تمیمی، حکیم و فرزانه عرب و از کسانی بود که عمر طولانی یافت. اسلام را درک کرده و پسرش را به سوی پیامبرﷺ فرستاد و او با بهترین خبرها بازگشت. اکثم خویشانش را گردآورد و آنان را به پیروی و تصدیق پیامبرﷺ فرا خواند و سپس با صد تن از خاندانش به سوی پیامبرﷺ حرکت کرد، ولی در راه درگذشت.

او مصداق این آیه بود: ﴿... **ومن یخرج من بیته مهاجراً الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع أجره، علی الله...**﴾[3]

برخی نیز گفته‌اند که این آیه، در شأن حبیب بن ضمرهٔ لیثی که به سوی رسول خداﷺ می‌رفت و در راه جان سپرد، نازل شد.

اکثم در نسب‌شناسی از داناترین افراد عرب بود. در سخنانش ضرب‌المثل‌های زیادی است که به آن استشهاد می‌شود، از آن جمله: «من یسمع یَخَل» (آن که چیزی را می‌شنود، چه بسا درستی آن را باور می‌کند)، «ویل للشجیّ من الخلیّ» (من از بیگانگان هرگز ننالم که با

من هرچه کرد آن آشنا کرد)؛ «مقتل الرجل بین فکیه» (زبان سرخ، سر سبز می‌دهد به باد)، «لا ینفع التوقی مما هو واقع» (چون اجل آید طبیب ابله شود)، «قول الحق لم یدع لقائله صدیقاً» (سخن حق برای گویندهٔ آن، دوستی نمی‌گذارد)، «من قنع بما هو فیه قرّت عینه» (تا صدف قانع نشد پر در نشد)، «لم یُهلک من مالک ما وعظک» (مال از دست رفته که تو را پند دهد، تباه نشده است)، «البطر عند الرخاء حمق» (گردن کشی و غرور به روز آسایش، حماقت است) و «حیلة من لا حیلة له الصبر» (چارهٔ بی‌چاره شکیبایی است).[۴]

أم کلثوم دختر محمدﷺ

او دختر رسول خداﷺ از همسرش خدیجه بود. عتیبة بن ابی‌لهب در جاهلیت با او ازدواج کرد، ولی پدرش پس از نزول سورهٔ: تبت یدا ابی لهب وتب... به او دستور داد تا طلاقش دهد و همسرش از او جدا شد. برادرش عتبه نیز رقیه خواهرِ ام‌کلثوم را رها کرد. عثمان بن عفان رقیّه را به همسری گرفت و پس از مرگ او، با خواهرش ام‌کلثوم ازدواج کرد. به همین دلیل عثمان را «ذوالنورین» می‌نامند.[۵]

شهر براز

شهر براز، سردار ایرانی که فرمان‌روایی را به چنگ آورد و اردشیر پسر شیرویه، پادشاه خردسال راکشت و خود در سال ۶۳۰م به عنوان پادشاه بر تخت سلطنت نشست. طولی نکشید که سربازان بر او شوریدند و به جای او پوراندخت، دخترخسروپرویز را به عنوان ملکهٔ ایران برگزیدند.[۶]

صعصعة بن ناجیه

صعصعة بن ناجیة بن عقال بن محمد بن سفیان بن مجاشع بن دارِم، از اشراف عرب و رهبر تمیم در دورهٔ جاهلیت و اسلام بود. او نخستین کسی از تمیم بود که با پرداخت فدیه، مانع زنده به گور کردن دختران قبیلهٔ تمیم می‌شد. هنگامی که اسلام ظهور کرد ۱۰۴ دختر نزد او بود که آنان را از پدرانشان خریده بود تا زنده به گور نشوند. او در این خصوص همچون زید بن عمر بن نفیل (که پنج سال پیش از بعثت؛ یعنی در سال ۶۰۷م درگذشته بود) عمل می‌کرد و دختران را قبل از زنده به گور شدن می‌خرید.[۷]

ضمام بن ثعلبه

ضمام بن ثعلبهٔ ازدی، از قبیلهٔ ازدِ شنوئه بود. قبیله‌اش او را نزد رسول خداﷺ فرستاد و او به حضور پیامبرﷺ رسید و شترش را مقابل مسجد خواباند و آن را بست و وارد مسجد شد. رسول خداﷺ در میان یارانش نشسته بود. ضمام بن ثعلبه که مردی بود دلیر، زیرک، با دو گیس بافته شده، پیش آمد تا روبه‌روی رسول خداﷺ ایستاد و پرسید: کدام یک از شما پسر عبدالمطلب است؟

رسول خداﷺ فرمود: من پسر عبدالمطلب هستم. گفت: محمد؟

فرمود: آری.

گفت: ای پسر عبدالمطلب، من از تو پرسش‌هایی دارم و در آنها بر تو سخت می‌گیرم، لطفاً غضبناک نشوی!

فرمود: غضبناک نمی‌شوم. آن‌چه در ذهن داری بپرس.

گفت: تو را به خدایت و خدای پیشینیانت سوگند می‌دهم، آیا خدا تو را به عنوان پیامبر برای ما فرستاد؟

فرمود: به خدا سوگند آری.

ضمام گفت: پس تو را به خدایت و خدای پیشینیانت و خدای پسینیانت، آیا خداوند، تو را فرمان داد تا به ما امر کنی که تنها او را بپرستیم و کسی را شریک او نگیریم و شریکانی راکه پدرانمان به جای او می‌پرستیدند، به کناری بگذاریم؟ فرمود: آری به خدا سوگند.

گفت: تو را به خدایت سوگند و خدای پیشینیانت و خدای پسینیانت، آیا خدا به تو فرمان داده که این نمازهای پنج‌گانه را به پا داریم؟

فرمود: آری به خدا سوگند، سپس تمام فرایض اسلام مانند: زکات، روزه، حج و تمام احکام اسلام را یک به یک برشمرد و او را برای تک‌تک آنها سوگند می‌داد. پس از این که سؤال‌ها به پایان رسید، گفت: «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و أشهد أنّ محمداً رسول الله» و این که این فرایض را به جای می‌آورم و آن‌چه که مرا از انجام آن نهی کردی، اجتناب می‌کنم و کم و زیاد نکنم. و از آن بیرون شد.

چون ضمام از حضور پیامبرﷺ خارج شد رسول خدا فرمود: این صاحب دو گیسو اگر راست گوید، وارد بهشت می‌شود.

ضمام روانه قبیله خود شد. افراد قبیله بر گِردش جمع شدند. اولین سخنی که گفت، این بود: نفرین بر لات و عزّی.

گفتند: چرا چنین می‌گویی ای ضمام، از پیسی و جذام و جنون بترس.

ضمام گفت: وای بر شما، به خدا سوگند که اینان نه نفعی دارند و نه ضرری می‌رسانند. خداوند، پیامبری را فرستاده است و کتابی بر او فرو فرستاده تا از آن‌چه که در آن بودید، رهایتان بخشد و من شهادت می‌دهم که: خدایی جز خدای یگانه نیست و محمدﷺ بنده و پیامبر اوست. من از طرف او آمده‌ام و هر چه که شما را به آن امر کرده و از آن نهی فرموده است برایتان آورده‌ام. هنوز آن روز به پایان نرسیده بود که همهٔ مردان و زنان قبیله مسلمان شدند. ابن عباس گفت: نشنیده‌ام که سفیری بهتر از ضمام بن ثعلبه نزد پیامبرﷺ آمده باشد.

او پس از سال نهم هجری درگذشت.[۸]

عبدالله بن سلول

ابوالحباب، عبدالله بن اُبَی بن مالک بن حارث خزرجی، با انتساب به مادر بزرگِ پدری‌اش سلول، به ابن سلول مشهور شد. وی بزرگ خزرج در اواخر دورهٔ جاهلیت و رهبری مطاع بود. پس از پیروزی مسلمانان در جنگ بدر اسلام آورد، ولی اسلام او منافقانه بود. اگر گرفتاری بر مسلمانان وارد می‌شد، شماتت می‌کرد و هرگاه خبر ناگواری را می‌شنید، آن را پخش می‌کرد.

شأن نزول این آیهٔ قرآن در مورد طعن او بود: ﴿لئن رجعنا الی المدینة لیخرجنّ الأعزّ منها الاذلّ﴾[9].

او این سخن را در جریان غزوهٔ بنی مصطلق و هنگامی گفت که کارگر عمر بن خطاب و مردی از خزرج بر آبشخوری به نام «مریسیع» با یک‌دیگر جنگیدند و مرد خزرجی از عبدالله بن سلول کمک خواست. هنگامی که عمر بن خطاب از پیامبرﷺ تقاضای قتل او را کرد، فرزند عبدالله بن سلول گفت: اگر پیامبرﷺ دستور قتل پدرش را صادر کند، او عهده‌دار اجرای آن خواهد شد تا مسلمانی خود را ثابت کند. پیامبرﷺ به پاس حرمت پسرش عبدالله او را بخشید و پس از مرگش بر او نماز خواند. پس از این بود که آیهٔ: ﴿ولا تصلّ علی أحد منهم مات أبداً ولا تقم علی قبره...﴾[10] نازل شد.[11]

نجاشی

او أصحمة بن أبجر، پادشاه حبشه بود و «نجاشی» لقبی بود که او و پادشاهان حبشه بدان خوانده می‌شدند. او در صدر اسلام سپری برای مسلمانان مهاجر به حبشه بود. در روزگار پیامبرﷺ، اسلام آورد، ولی به عزم دیدار او هجرت نکرد. هنگامی که پیامبرﷺ از فوت او مطلع شد، برایش نماز غایب خواند.[12]

پی نوشت‌ها:

۱. جمعه اول محرم سال ۹ = ۲۰ آوریل سال ۶۳۰؛ سه‌شنبه ۲۱ رمضان سال ۹ = اول ژانویه سال ۶۳۱.

۲. تاریخ غرر السیر، ص ۷۲۸؛ ایران فی عهد الساسانیین، ص ۴۷۸.

۳. نساء (۴) آیه ۱۰۰: ... و هر کس که از خانهٔ خویش بیرون آید تا به سوی خدا و رسولش مهاجرت کند و آن‌گاه مرگ او را دریابد، مزدش بر عهدهٔ خداست... .

۴. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۳۴۴؛ الإصابه، ج ۱، ص ۱۱۸؛ بلوغ الإرب، ج ۱، ص ۳۰۸ و ۳۱۱؛ ج ۳، ص ۱۷۲.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۸۹؛ الإصابه، ج ۴، ص ۴۶۶؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۹۵۲؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۳۷؛ أسد الغابه، ج ۷، ص ۳۸۴ و ۳۸۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۷۹.

۶. ایران فی عهد الساسانیین، ص ۴۷۸؛ ثعالبی، تاریخ غرر السیر، ص ۷۳۳؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۳۱.

۷. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۲۹۴؛ المحبّر، ص ۱۴۱؛ أسد الغابه، ج ۳، ص ۲۲ و ۲۳.

۸. سیرهٔ ابن هشام، ج ۳، ص ۳۳۹؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۲۴؛ أسد الغابه، ج ۳، ص ۵۶؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۵۱.

۹. منافقون (۶۳) آیه ۸: چون به مدینه باز گردیم، صاحبان عزت، ذلیلان را از آن‌جا بیرون خواهند کرد.

۱۰. توبه (۹) آیه ۸۴: چون بمیرند، بر هیچ‌یک از آنان نماز مکن و بر قبرشان نایست... .

۱۱. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۱۸۸؛ العبر، ج ۱، ص ۱۱؛ سیرهٔ ابن هشام، ج ۲، ص ۱۲۰ و ۱۲۷.

۱۲. الاستیعاب، ص ۳۷۰؛ أسد الغابه، ج ۱، ص ۱۱۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۳۰۶ و ۳۱۸؛ زاد المعاد، ج ۲، ص ۴۵.

سال ۱۰ ق = ۶۳۱ ـ ۶۳۲ م[1]

رویدادها

- ورود پی‌درپی هیئت‌های قبایل عرب به مدینه و پذیرش اسلام از سوی ایشان (عام الوفود).
- ورود نمایندگانی از مسیحیان نجران به مدینه و مصالحه با پیامبرﷺ در مقابل پرداخت جزیه و قرار گرفتن ایشان در شمار ذمّیان.
- اسلام آوردن امیر ناحیهٔ «معان» کارگزار روم.
- آخرین حج پیامبر (حجة الوداع).
- توقف پیامبرﷺ در غدیر خم، هنگام بازگشت به مدینه پس از حجة الوداع.
- نصب دادویه، پسر باذانِ ساسانی بر یمن پس از مرگ پدرش.
- ادعای پیامبری أسود عنسی در یمن.
- درگذشت پوراندخت، ملکهٔ ایران و جایگزینی خواهرش، آذر میدخت.

وقایع نظامی

سریّه‌ها

- حرکت سریّهٔ خالد بن ولید به سوی بنی الحارث بن کعب به نجران و اسلام آوردن ایشان.
- حرکت سریّهٔ علی بن ابی‌طالب به سوی قبیله همدان در یمن و اسلام آوردن ایشان.

درگذشتگان

- ابراهیم پسر محمدﷺ.
- ابو عامر راهب.
- باذان پسر ساسان.
- پوراندخت.
- ریحانه دختر زید.

ابراهیم بن محمدﷺ

او پسر رسول خداﷺ از ماریهٔ قبطیه، کنیزِ پیامبرﷺ بود. ماریه را مقوقس والی مصر به حضرت هدیه کرده بود. ابراهیم در هیجده

ماهگی درگذشت. پیامبرﷺ در حال جان دادن ابراهیم بر او وارد شد. چشمانش اشکبار شد و گفت: چشم‌ها می‌گرید و دل اندوهناک می‌شود، ولی جز آن‌چه که خداوند می‌پسندد، نمی‌گوییم و ما ای ابراهیم بر تو اندوهناکیم.[۲]

ابوعامر راهب

ابوعامر، عبد عمرو بن صیفی بن نعمان، از مردم مدینه و اشراف خزرج در آن شهر بود. او در دورهٔ جاهلیت به نصرانیت گروید، از این‌رو به ابو عامر راهب معروف شد. پس از آمدن پیامبرﷺ به مدینه دشمنیِ خود را با او آشکار کرد و پس از جنگ بدر به مکه گریخت. وی قریش را به جنگ با پیامبرﷺ برمی‌انگیخت، احزاب را برای جنگ با مسلمانان سازمان می‌داد و همراه آنان در جنگ احد شرکت کرد. پیش از نبرد، در میان قوم خود خطابه‌ای ایراد کرد و از آنان برای یاری و همراهی کمک خواست، ولی پاسخ مثبتی نشنید.

هنگامی که مردم از جنگ اُحد فارغ شدند، دریافت که کار پیامبرﷺ در حال بالا گرفتن و چیرگی است. از این‌رو به سوی هراکلیوس امپراتور روم رفت تا از او علیه پیامبرﷺ یاری گیرد. هراکلیوس به او وعدهٔ یاری داد و امیدوارش ساخت و او را نزد خود اقامت داد. او به گروهی از انصارِ منافق نامه نوشت و به آنان فرمان داد که مسجدی بنا کنند تا پایگاه آنان باشد، تا آن کس که نامه‌های وی را بر ایشان می‌آورد، در آن پایگاه وارد شود و خود نیز پس از بازگشت در آن‌جا اقامت گزیند و بر تحرکات مسلمانان نظارت کند. آنان به ساختن مسجدی محکم در کنار مسجد قبا پرداختند و پیش از آن که رسول خداﷺ در سال نهم هجری رهسپار تبوک شود، از ساختن آن فارغ شدند و از پیامبرﷺ خواستند که در مسجدشان نماز بگزارد تا منافقان، نماز خواندنِ پیامبرﷺ را دلیل تأیید و ثبات مسجد بدانند. آنان اظهار کردند که مسجد را به عنوان پناهگاه زمستانی برای ضعیفان و بیماران ساخته‌اند. خداوند پیامبرﷺ را از خواندن نماز در آن‌جا نهی فرمود. از این‌رو پیامبرﷺ به آنان گفت: من در حال سفرم، و اگر بازگشتم ـ ان‌شاءالله ـ نماز خواهم خواند.

پیامبرﷺ پس از بازگشت از تبوک از طریق وحی بر اهداف بانیان آن مسجد اطلاع یافت و دریافت که منافقان به وسیلهٔ آن مسجد در صدد ایجاد تفرقهٔ بین مؤمنان هستند. در آن هنگام این آیه بر او نازل شد:

﴿والذین اتخذوا مسجداً ضراراً وکفراً وتفریقاً بین المؤمنین وارصاداً لمن حارب الله ورسوله من قبل ولیحلفنّ إن اردنا الّا الحسنی والله یشهد أنهم لکاذبون﴾.[۳]

از این رو به فرمان پیامبرﷺ مسجد را ویران کردند. ابوعامر در صدد مقابله با پیامبرﷺ و ادعای نبوت بود در حالی که پیامبرﷺ او را به پذیرش اسلام دعوت کرده بود و برای او قرآن خوانده بود، ولی او از مسلمان شدن خودداری و از فرمان پیامبرﷺ سرپیچی کرد. رسول خداﷺ نیز نفرین کرد که او دور از خاندانش بمیرد و سرانجام او در سال دهم هجری در منطقه شام درگذشت.[۴]

باذان پسر ساسان

باذان (باذام) پسر ساسان، از فرزندان بهرام گور، پادشاه ایران بود. او از طرف خسرو، فرمانروای یمن شده بود. در سال نهم هجری اسلام آورد و پیامبرﷺ امارت سراسر یمن را بدو سپرد. او اولین فرمانروا در اسلام و اولین پادشاه غیر عرب بود که اسلام آورد. پس از مرگش، پیامبرﷺ پسرش دادویه را به حکومت آن‌جا گمارد.[۵]

پوراندخت

وی دختر خسرو پرویز بود که در سال ۶۳۰م و پس از کشته شدن شهربراز، سردار ایرانی، حکومت را به دست گرفت و پادشاهی‌اش یک سال و چهار ماه به طول انجامید. پس از وی خواهرش آذرمیدخت جانشین او شد. او با رعیت خوشرفتار بود و میان ایشان به داد فرمان راند و بقیهٔ خراج و مالیات را از دوش آنان برداشت. قرارداد صلحی نیز با رومیان منعقد کرد.[۶]

ریحانه، دختر زید

ریحانه، دختر زید بن عمرو بن خنافه، از قبیلهٔ بنی نضیر و زنی یهودی بود که به اسارت گرفته شد و در سال ششم هجری مسلمان شد. پیامبرﷺ او را آزاد و با او ازدواج کرد و ادب و بیان او را می‌پسندید. هر درخواستی که از پیامبرﷺ می‌کرد، پیامبرﷺ اجابت می‌کرد. تا هنگام مرگ نزد پیامبرﷺ بود و هنگامی که پیامبر از حجة الوداع بازمی‌گشت، ریحانه در مدینه درگذشت و در بقیع مدفون شد.[۷]

پی نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه اول محرم سال دهم = ۹ آوریل سال ۶۳۱؛ سه‌شنبه دوم شوال سال دهم = اول ژانویه سال ۶۳۲.

۲. المحبّر، ص ۹۸.

۳. توبه (۹) آیهٔ ۱۰۷: خدا شهادت می‌دهد: آنهایی که مسجدی می‌سازند تا به مؤمنان زیان رسانند و میانشان کفر و تفرقه اندازند، تا برای کسانی که می‌خواهند با خدا و پیامبرش جنگ کنند، کمینگاهی باشد، آنگاه، سوگند می‌خورند که ما را قصدی جز نیکوکاری نبوده است، دروغ می‌گویند.

۴. تفسیر ابن کثیر، ج۳، ص ۳۵۱ و ۴۵۳؛ تفسیر طبری، ج۱۴، ص ۴۶۸ و ۴۷۵؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۷۱.

۵. تاریخ ابن اثیر، ج ۱، ص ۴۵۱؛ همان، ج ۲، ص ۲۱۳، ۲۱۵ و ۳۳۶.

۶. تاریخ طبری، ج۲، ص ۲۳۱؛ ایران فی عهد الساسانیین، ص ۷۳۵؛ تاریخ غرر السیر، ص ۴۷۹.

۷. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۶۸؛ الإصابه، ج۴، ص ۳۰۲؛ الاستیعاب، ج۴، ص ۱۸۵۷؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۲۹.

یادداشت‌ها:

۱. دارالندوه که محل شور و مشورت مکیان در جاهلیت بود جز افراد بالای چهل سال در آن‌جا نمی‌توانستند حاضر شوند تنها بنی قصی از این قاعده مستثنی بودند. ابوجهل با اینکه هنوز نوجوان یا جوان بود به جهت هوشمندی و زیرکی، به عضویت آن شورا درآمد.

۲. تاریخ ولادت حمزه قبل از سال ۵۳ هـ‌ق می‌باشد، چون حمزه ۲ یا ۴ سال از رسول اکرم ﷺ بزرگ‌تر می‌باشد. (ر.ک: تاریخ طبری، ولادت رسول اکرم ﷺ و اعیان الشیعه ماده حمزه) و چون یکی از منابع مؤلف الاعلام ذکر شده و سال تولد حمزه در الاعلام ۵۴ هـ‌ق ذکر شده است احتمالاً ۴۵ هـ‌ق غلط تایپی می‌باشد.

۳. حمزه سیدالشهداء در سال پنجم بعثت پس از اهانت ابوجهل به پیامبر ﷺ اظهار اسلام کرد و کسی از مسلمان شدن او پیش از تاریخ یاد شده سخن نگفته است (الطبقات الکبری، ج۲، ص۴؛ سفینه البحار، ج۱، ص ۷۱۸ و ۷۱۹).

۴. نویسنده خود رمیصاء را از درگذشتگان سال سوّم برشمرده که با آن‌چه در این‌جا ذکر شده سازگاری ندارد.

۵. پیامبر ﷺ در جریان عقبهٔ اول (سال دوازدهم بعثت) مصعب را با خزرجیان همراه کرد تا بدانان قرآن بیاموزد. مصعب به یثرب رفت و به آموزش قرآن پرداخت.

۶. مؤلف محترم در این بخش به خطا چند واقعه را با هم در آمیخته و سیر تاریخی آن را رعایت نکرده است. غزوهٔ غطفان یا ذی امر که در اوایل سال سوم رخ داده است ستیزی بود علیه دو تیرهٔ ثعلبه و محارب (مغازی، ج ۱، ص ۱۹۳ و ص ۱۹۴؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۳۶)، و اما غزوهٔ بنی سلیم یک ماه پس از آن در نجران روی داد (همان، ص ۱۹۶ و الطبقات الکبری، ج ۱، ص۳۵). غزوهٔ بئر معونه (منذر بن عمرو) و نیز رجیع (مرثد بن ابی مرثد) که تقریباً هم زمان (اول سال چهارم هجری) به وقوع پیوست، حرکتی خصمانه علیه مبلغان اسلام بود که به شهادت بیش از چهل تن از آنان انجامید (همان، ص ۳۴۶ و ۳۴۹ و ۳۵۴ و... الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۵۱ به بعد). البته ابن سعد به درستی این دو واقعه را سریّه خوانده است (نک: همان). آن‌چه در واقعهٔ بئرمعونه پیش آمد یک ماه پس از آن به غزوه بنی نضیر منجر شد (همان، ص ۳۶۳). همهٔ اینها در سال سوم هجری واقع شده است. غزوه ذات الرقاع در اواخر سال سوم هجری یا اوایل سال چهارم در منطقهٔ نجد واقع شد (همان، ص ۳۹۵ به بعد و مروج الذهب، ج ۱، ص ۵۷۵ و ۵۸۲). خلط این وقایع، گاه تحلیل آنها را ناممکن می‌سازد چنان‌که بدون آگاهی از جریان بئر معونه، سخن گفتن از غزوهٔ بنی نضیر ناصواب است.

۷. اگر سن او به هنگام درگذشت سی سال باشد بدان معناست که در جاهلیت، حداکثر دوازده سال داشته است و این امر با صفت «ام المساکین» سازگار نخواهد بود.

۸. پیش از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه، میان بنی قریظه و اَوس هم‌پیمانی وجود داشت و آنان با انتخاب سعد می‌خواستند به گونه‌ای از آن بهره برده و حکمی به نفع خویش داشته باشند که البته نشد (ر.ک: مغازی، ج ۱، ص ۵۱۰ به بعد).

۹. این غزوه به سال پنجم هجری و پیش از جنگ احزاب رخ داد (ر.ک: مغازی، ج ۱، ص ۴۰۴ به بعد و الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۶۳ به بعد).

رویدادهای تاریخ اسلام از ۱۱ ـ ۲۰ ق

سال ۱۱ ق = ۶۳۲ ـ ۶۳۳ م[1]

رویدادها

- وفات محمد بن عبدالله ﷺ، رسول خدا در روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع‌الاول (هشتم ژوئیه سال ۶۳۳ م).
- خلافت ابوبکر.
- ظهور حرکتِ ردّه و تصمیم ابوبکر برای نبرد با مرتدها.
- کشته شدن آذرمیدخت، ملکه ایران و تعیین یزدگرد به جانشینی او.
- کشته شدن دادویه، پسر باذان امیر یمن و تعیین خالد بن سعید بن عاص بر ولایت یمن.

وقایع نظامی

سریّه‌ها

- ابوبکر سریّه‌ای را که پیامبر ﷺ پیش از وفاتش تدارک دیده بود گسیل داشت. فرمانده ابن سریه اُسامة بن زید (که پیامبر ﷺ او را نصب کرده بود) بود که برای اعزام به «بلقاء»، «أذرعات» و «موته» فراهم آمده بود تا مواضع رومیان را شناسایی کند. افراد این سرّیه، با برخی از مرزداران برخورد کرده، همراه غنایمی که کسب کرده بودند، باز می‌گردند.
- **جنگ‌های ردّه**
  - ترور اسود عنسی.
  - خالد بن ولید بر مسیلمهٔ کذاب چیره شد و او را کشت.
  - شکست طلیحهٔ اسدی در جنگ «بزاخه» و فرارش به شام.
  - تسلیم شدن مرتدان در یمن و حضرمُوت.
  - ریشه کن شدن حرکت ردّه و تن دادن مرتدان به پرداخت زکات.

آغاز فتوحات اسلامی

- مثنی بن حارثهٔ شیبانی لشکرکشی به عراق را آغاز می‌کند و از ابوبکر یاری می‌طلبد. او پس از فراغت از جنگ‌های ردّه و بازگشت مرتدان به دامن اسلام، خالد بن ولید را به کمکش می‌فرستد.

درگذشتگان

- آذرمیدخت.
- اسود عنسی.
- امّ زِمْل.
- ثابت بن أقرم.
- ثمامة بن أثال.
- دادویه ساسانی.
- زید بن خطاب.
- سالم، غلام ابو حذیفه.

- عامر بن طفیل.
- عبدالله بن ابی بکر.
- عبدالله بن سهیل.
- عبدالله بن عتیک.
- فاطمه دختر محمدﷺ.
- مالک بن نویره.
- محمد بن عبدالله ﷺ.
- مسیلمهٔ کذاب.

آذرمیدخت

وی دختر خسروپرویز و خواهر پوراندخت (ملکه ایران) بود که پس از مرگ پوراندخت در سال ۶۳۱م حکومت را به دست گرفت و حکومتش شش ماه به طول انجامید.

آذرمیدخت، هرمز، اسپهبد(حاکم)خراسان را به جهت این که از آذرمیدخت خواستگاری کرده بود، فراخواند و دستور قتلش را صادر کرد البته آذرمیدخت تقاضای او را برای ازدواج نپذیرفته بود. وقتی رستم پسر هرمز از جریان آگاه‌شد، همراه سپاهی به مدائن آمد و آذرمیدخت را دستگیر و چشمانش را میل کشید و سپس به انتقام خون پدر کشت. ایرانیان پس از او در باب پادشاهی دچار تفرقه شدند و حکومت دستخوش هرج‌ومرج شد و در کوتاه مدت پادشاهی به دیگری منتقل و دیری نمی‌پایید که شاه جدید کشته می‌شد و این روند تا زمانی که یزدگرد پسر شهریار پسر خسروپرویز به پادشاهی رسید ادامه داشت.[۲]

أسود عنسی

او عیهلة بن‌کعب‌بن‌عوف عنسی مذحجی بود. به جهت شراب‌خوارگی ذوالخمار نام گرفته بود. وی شعبده‌بازی از اهالی یمن بود و مدعی پیامبری و پس از ادعای نبوت، با کارهای محیر العقول قبیله‌اش را فریفتهٔ خود کرد. مذحجیان از او پیروی کردند و او بر نجران و صنعا چیره شد. بعدها قدرتش فزونی گرفت و بر تمام سرزمین بین حضرموت تا طائف و نیز بر ناحیهٔ بین بحرین و احساء تا عدن غلبه کرد. در این هنگام نامه‌های پیامبرﷺ مبنی بر تشویق به قتل اسود به دست یمنیانی که هنوز بر آیین اسلام باقی مانده بودند رسید. از این‌رو دادویه پسر باذان، فیروز دیلمی و قیس بن مکشوح، اسود راکشتند. این واقعه یک ماه پیش از فوت پیامبرﷺ اتفاق افتاد.[۳]

أم زِمل

سلمی دختر مالک بن حذیفة بن بدر فزاری از زنانی بود که به رهبری قبیله رسیدند. وی بر آیین جاهلیت باقی بود و در صدر اسلام به اسارت گرفته شد. عایشه او را آزادکرد و او نزد خاندانش بازگشت، اما هم‌چنان مردم را به بازگشت از اسلام دعوت می‌کرد. دسته‌های شکست خورده از غطفان، طیی، سلیم و هوازن اطراف او جمع شدند و او شوکتی یافت. در دورهٔ خلافت ابوبکر خالد بن ولید به سوی او حرکت کرد و با اطرافیان او نبرد سختی کرد و در حالی که ام زِمل بر شتری نشسته بود، گروهی از سواران مسلمان بر گرد شتر جمع شده و آن را پی کرده و او راکشتند. بر گرد شتر او حدود یکصد تن کشته شدند. چون سلمی نوهٔ امّ قرفهٔ کبری بود، او را ام قرفهٔ صغری می‌خواندند.[۴]

ثابت بن أقرم

ثابت بن أقرم بن ثعلبة بن عدیّ بَلَوی (منسوب به قبیله بلی) از نیکان صحابه و از یاران رسول خداﷺ در بَدْر بود. وی در جنگ موته و پس از آن که جعفر بن ابی‌طالب و سپس عبدالله بن رواحه کشته شدند، پرچم اسلام را به دست گرفت، اما پس از مدتی آن را به خالد بن ولید سپرد و به او گفت: تو در جنگ از من آزموده‌تری.

ثابت در نبرد با مرتدان در یمامه و به دست طلیحهٔ اسدی کشته شد.[۵]

ثمامة بن أثال

ثمامة بن أثال بن نعمان بن مسلمهٔ حنفی، از مردم یمامه و از بزرگان قبیلهٔ خود و دلاوری پر هیبت بود. وی به مدینه آمد و در محضر رسول خداﷺ اسلام آورد. چون به مکه بازگشت، از پیامبرﷺ سخن گفت. گفتند: ثمامه صابئی شده است. گفت: نه، به خدا سوگند صابئی نشده‌ام، بلکه اسلام آورده و رسالت محمدﷺ را تصدیق کرده به او ایمان آورده‌ام. قسم به کسی که جانم به دست اوست، حتی یک دانه نیز از یمامه (که غلاّت اهل مکه را تأمین می‌کرد) به سوی شما نخواهم آورد، مگر آن که رسول خداﷺ اجازه دهد. آن‌گاه به موطن خود بازگشت و مانع حمل غلاّت به مکه شد.

قرشیان در تنگنا قرار گرفتند. از این‌رو نامه‌ای به رسول خداﷺ نوشته، از او خواستند تا حق خویشاوندی به جای آورده، به ثمامه بنویسد تا به آنان اجازه حمل غلاّت بدهد. رسول خداﷺ نیز چنین کرد. هنگامی که مردم یمامه از اسلام بازگشتند، ثمامه و پیروان هم‌قبیله‌ای‌اش بر اسلام خود استوار ماندند. ثمامه در یمامه ماند و مرتدان را از پیروی مسیلمه و گرایش به او باز می‌داشت و هنگامی که از سخن او سرپیچی کردند، از آنان جدا شد و با پیروانش به علاء بن حضرمی، امیر بحرین که پیامبرﷺ او را در سال هشتم هجری بر آن‌جا فرمان‌روایی داده بود، پیوست و او را در نبرد با مشرکان یاری کرد.[۶]

دادویه ساسانی

دادویه پسر باذان ساسانی، از ایرانیانی بود که برای بیرون کردن حبشی‌ها از یمن به آن‌جا آمده بودند. پیامبرﷺ پس از مرگ پدرش باذان، او را فرمانروای صنعا کرد. وی در کشتن اسود عنسی با قیس بن مکشوح و فیروز دیلمی همکاری کرد. قیس بن مکشوح پس از آن، دادویه راکشت تا بدین وسیله قبیلهٔ عنسی را خشنود کند. قیس پس از کشتن دادویه خود، حکومت صنعا را به دست گرفت.

فیروز ماجرا را برای ابوبکر نوشت و از او کمک خواست. ابوبکر جنگ‌جویانی را به یاری او فرستاد. آنان پس از نبردی سخت با قیس او را به اسارت گرفته، نزد ابوبکر بردند و ابوبکر او را به سبب کارش توبیخ و سرزنش کرد. قیس از کردهٔ خود پشیمان شد و مورد بخشش ابوبکر قرار گرفت.[۷]

زید بن خطاب

ابوعبدالرحمن، زید بن خطاب بن نفیل بن عبدالعزّایِ قرشی عدوی، برادر پدریِ عمر بن خطاب و مادرش، أسماء دختر وهب بن حبیب از قبیلهٔ بنی اسد بود. او مسن‌تر از عُمَر و از مهاجران اوّلیه بود و در جنگ بدر و تمام جنگ‌های دیگر در کنار رسول خداﷺ حضور داشت. در جنگ با بنی حنیفه (که در یمامه مرتد شده بودند) پرچم مسلمانان را به دست داشت و در همین جنگ کشته شد. هنگامی که خبر مرگ او به برادرش عُمر رسید، گفت: خداوند زید را رحمت کند! او پیش از من اسلام آورد و پیش از من به شهادت رسید.[۸]

سالم، مولای ابوحذیفه

ابوعبدالله، سالم بن عبید بن ربیعه، از مردم اصطخرِ فارس بود که اسیر و به مکه برده شد. ثُبیته دختر یعار، همسر ابوحذیفة بن عتبة بن ربیعة بن عبد شمس قرشی او را خرید و آزاد کرد. ابوحذیفه خود او را به فرزندی پذیرفت و فاطمه دختر برادرش ولید بن عتبه را ـ که از شایسته‌ترین زنان قریش بود ـ به همسری سالم درآورد. سالم صحابی شایسته و از موالیان بزرگ بود. او از جمله مهاجرانی بود که پیش از هجرت پیامبرﷺ به مدینه، به آن‌جا هجرت کرد. وی از قاریان و حافظان قرآنی بود که پیامبرﷺ دربارهٔ آنان فرمود: قرآن را از چهار تن برگیرید.

سالم در مدینه امامتِ جماعت مهاجران را که عمر بن خطاب و دیگران جزو آنها بودند، بر عهده داشت، چرا که او بیشترین بهره را از قرآن گرفته بود. عمر او را بسیار می‌ستود تا آن‌جا که هنگام مرگش گفت: اگر سالم زنده بود، امر خلافت را به شورا وا نمی‌گذاشتم. مقصود عمر این بود که نظر او را دربارهٔ خلیفهٔ بعدی به کار می‌بست.

سالم در نبرد با مرتدان بنی‌حنیفه در یمامه که پرچم مسلمانان به دست زید بن خطاب بود شرکت کرد. هنگامی که زید در نبرد کشته شد، سالم پرچم را به دست گرفت و چون دست راستش قطع شد، پرچم را به دست چپ گرفت، اما دست چپش نیز قطع شد و او پرچم را به بغل فشرد و در حالی‌که آیه ﴿وما محمد الّا رسول...﴾[۹] و کأیّن من نبی قاتل معه ربیّون کثیر...[۱۰] می‌خواند جان داد.[۱۱]

عامر بن طفیل

او عامر بن طفیل بن مالک بن جعفر عامری از بنی صعصعه از قبیلهٔ قیسِ عیلان بود. در هنگام صلح «ابوعلی» و در وقت جنگ «ابوعُقَیل» خوانده می‌شد. او از دلاوران قبیلهٔ خود و یکی از شجاعان، شاعران و بزرگانِ عرب در جاهلیت بود. همو بود که به نمایندگان رسول خداﷺ در حادثهٔ بئر معونه خیانت کرد، بدین‌گونه که عمویش عامر بن مالک از رسول خداﷺ خواسته بود تا نمایندگانی را برای دعوت خاندانش (بنی عامر) به اسلام بفرستد. پیامبرﷺ هیئت تبلیغی مرکب از چهل نفر و به قولی هفتاد نفر به سوی آنان فرستاد. هنگامی که این هیئت به بئر معونه (در مسیرشان به سوی نجد) رسید، عامر بن طفیل بر آنان یورش آورد و قبیلهٔ غطفان و بنی سلیم را به یاری خواست و آنان فرستادگان راکشتند و تنها چند تن از آنان رهایی یافتند.

عامر در سال نهم هجری همراه قبیله‌اش بنی عامر به حضور پیامبرﷺ رسید و می‌خواست نسبت به پیامبرﷺ خیانت ورزد، اما جرأت نکرد. رسول خداﷺ او را به اسلام دعوت کرد، ولی او با شرط این که نیمی از محصولات مدینه از آن او و نیز پس از پیامبر، زمام‌دار مسلمانان باشد، حاضر به پذیرش اسلام شد که پیامبرﷺ پیشنهاد او را ردکرد. وی با دلی پرکینه بازگشت و در بین راه به بیماری طاعون مُرد. او پسرعموی لبیدِ شاعر بود که به حضور پیامبرﷺ رفت و اسلام آورد.[۱۲]

عبدالله بن ابی‌بکر

عبدالله بن ابی‌بکر تمیمی قرشی، از اصحاب رسول خداﷺ و از نخستین مسلمانان بود. او برای پیامبرﷺ و پدر خود هنگامی که در غار به سر می‌بردند غذا و اطلاعاتی از قریش می‌برد. عبدالله از دلاوران خردمندی بود که در فتح مکه، غزوهٔ حنین و طائف حضور داشت.به سبب اصابت تیری در جنگ طائف که ابو محجن آن را پرتاب کرده بود، درگذشت.[۱۳]

عبدالله بن سهیل

عبدالله بن سهیل بن عمرو بن عبد شمس، از همان ابتدا اسلام آورد، اما آن را پنهان می‌داشت. در جنگ بدر به همراه پدرش با مشرکان

همراه شد و هنگامی که دو گروه صف‌های خود را آراستند، به سپاه مسلمانان پیوست و همراه آنان به جنگ با مشرکان پرداخت و از شرکت کنندگان جنگ بدر به شمار آمد. او در جنگ یمامه به شهادت رسید.[۱۴]

عبدالله بن عتیک

عبدالله بن عتیک بن قیس اسودِ خزرجیِ انصاری، از اصحاب رسول خدا و از فرماندهان صدر اسلام بود. که در جنگ بدر و دیگر جنگ‌های پس از آن حضور داشت و هموست که ابو رافع بن أبی الحقیق یهودی راکشت و خود، در جنگ یمامه به شهادت رسید. او از رسول خداﷺ حدیث روایت کرده است.[۱۵]

فاطمه دختر رسول خداﷺ

فاطمهٔ زهرا دختر رسول خداﷺ از همسرش خدیجه بود. وی از هوشمندان و سخنورانِ خردمندِ قریش بود. در هیجده سالگی به همسری علی‌بن ابی‌طالب درآمد(۱) و حسن، حسین، ام کلثوم و زینب را به دنیا آورد و نیز فرزندی به نام محسن داشت که در کودکی درگذشت.(۲) او پس از پدرش تنها شش ماه زیست.[۱۶]

مالک بن نُوَیره

ابو حنظله، مالک بن نویرة بن جمرة بن شدّاد یربوعی تمیمی، تک‌سواری شاعر از شمار پادشاهان جاهلیت بود. وی اسلام را درک کرد و مسلمان شد و رسول خداﷺ او را برای جمع‌آوری صدقات قومش، (بنی یربوع) مأمور کرد. مالک [پس از رحلت پیامبرﷺ] از کسانی بودکه به هنگام ارتداد عرب از پرداخت زکات خودداری کرد و چون خالد به جنگ آنان رفت وی تنها نمازِ بدون پرداخت زکات را پذیرفت، اما خالد از او نپذیرفت و گفت: یکی بدون دیگری پذیرفته نمی‌شود. سپس ضرار بن ازور را فرمان داد تا گردن او را بزند. بدین طریق خالد او راکشت و همسرش راکه جزو غنایم بود خرید و با او ازدواج کرد.(۳) برادرش متمم بن نویره، مرثیهٔ بلندی در سوگ او سرود. از جمله:

«یارانم به خاطر گریه‌ام بر سر قبرها ملامت کردند؛ به خاطر اشک‌هایِ ریزان.

پس گفتند: آیا بر هر قبری که می‌بینی گریه می‌کنی؟ قبری که در میان وادی و شنزار قرار گرفته است.

به آنان گفتم: اندوه، اندوه می‌آورد؛ رهایم کنید، همهٔ اینها قبر مالک است».[۱۷]

محمد بن عبدالله ﷺ

ابوالقاسم، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصیّ بن کلاب، قرشی و هاشمی، مادرش آمنه دختر وهب بن عبدمناف بن زهرة بن کلاب، قرشیِ و زهری بود. ولادت او در مکه و در خانهٔ عمویش ابوطالب به روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع‌الاول عام الفیل (بیستم آوریل سال ۵۷۱م) اتفاق افتاد.(۴) هنوز به دنیا نیامده بود که پدرِ خود را از دست داد و هنگامی که شش سال بیش نداشت، مادرش نیز درگذشت. نخست جدش عبدالمطلب و پس از او، عمویش ابوطالب وی را سرپرستی کرد. دایهٔ او حلیمه سعدیه، دختر بوذؤیب (از قبیلهٔ بنی سعد) او را شیر داد و در پنج سالگی او را به مادرش بازگرداند.

محمدﷺ در ۲۵ سالگی با خدیجه، دختر خویلد بن اسد قرشی ازدواج کرد. هنگامی که خدیجه با پیامبرﷺ ازدواج کرد چهل سال داشت. وی زنی ثروتمند بود و محمدﷺ را برای تجارت خویش به شام فرستاد. این کاروان تجاری با موفقیت و سود فراوان بازگشت. از این‌رو خدیجه امانت‌داری او را بزرگ داشت و پس از چندی خود تقاضای ازدواج کرد و محمدﷺ نیز او را به همسری گرفت.

هنگامی که حضرت محمدﷺ به چهل سالگی رسید و در غار حرا برای انجام عبادت کناره گرفته بود، خداوند ـ تبارک و تعالی ـ با آیاتی که به وسیلهٔ وحی بر او نازل شد، او را به پیامبری برگزید. اولین آیهٔ قرآن کریم در ماه مبارک رمضان بر او نازل شد: ﴿**إقرأ باسم ربك الذی خلق...**﴾[۱۸] (۵) از آن پس نزول آیاتِ قرآن توسط جبرئیل ﷺ بر پیامبرﷺ ادامه یافت. محمدﷺ در سه سالِ نخست، دعوت خود را به صورت پنهانی انجام داد، سپس خداوند به او فرمان داد تا دعوتش را آشکار کند و قومش را هشدار و بیم دهد. او نیز چنین کرد و مردم را به یکتاپرستی و واگذاشتن بت‌ها فراخواند. طبعاً با مخالفت و دشمنی بزرگان و مهتران قریش روبه‌رو شد و اصحابش نیز مورد اذیت و آزار قرار گرفتند. پیامبرﷺ به یارانی که بدون پشتوانهٔ قبیله‌ای بودند اجازه داد تا به حبشه مهاجرت کنند. از این‌رو بدون در نظر گرفتن زنان و کودکان، ۸۳ مرد، به آن‌جا هجرت کردند.

آن‌گاه خداوند او را به هجرت فرمان داد و پیامبرﷺ با ابوبکر به مدینه هجرت کرد(۶۲۲م). میان او و قریش جنگ‌هایی در گرفت که با فتح مکه در سال هشتم هجری پایان گرفت. اعراب، به وی گرویدند و هیئت‌های نمایندگی آنان در سال نهم و دهم هجری نزد او آمده، اعلام اسلام می‌کردند. پیامبرﷺ در سال دهم هجری آخرین حج خود را (حجة الوداع) به جای آورد و به مدینه بازگشت و در دوازده ماه ربیع الاول سال یازدهم هجری (هشتم ژوئیه سال ۶۳۳م) در آن‌جا وفات یافت.(۶)

پیامبرﷺ پس از خدیجه چهارده زن اختیار و با دوازده تن آنان همبستر شد و در هنگام درگذشت آن حضرت نُه تن از آنـان در قـید حیات بودند. فرزندانش عبارت بودند از: قاسم و عبدالله که در کودکی وفات یافتند و زینب، رقیّه، ام کلثوم و فاطمه که همگی از خدیجه‌اند. پیامبرﷺ از کنیزش ماریهٔ قبطیه (که مقوقس او را همراه با هـدایـای دیگری به ایشان هدیه کرده بود) نیز، صاحب پسری به نام ابراهیم شد که او نیز در کودکی درگذشت. فرزندان پیامبرﷺ جز فاطمه همگی در زمان حیاتش درگذشتند. فاطمه به ازدواج علی بن ابی‌طالب درآمد و حسن و حسین را به دنیا آورد. تمام منسوبان به رسول خداﷺ از این دو بزرگوار نسب می‌برند.[19]

مسیلمهٔ کذاب

ابو ثمامه، مسیلمة بن ثمامة بن کبیر بن حبیب بن حنفیِ وائلی، یکی از مدعیان پیامبری و مردی کهن‌سال بود. وی در یمامه متولد شد و رشد کرد و همراه هیئت نمایندگی بنی حنیفه به مدینه آمد، اما در بیرون مکه از دیگران کناره گرفت و هنگامی که به یمامه بازگشت، اعلام پیامبری کرد و با جملات مسجع و آهنگین به مقابله با قرآن پرداخت.

پیامبرﷺ پیش از چیرگی بر غـائلهٔ او درگـذشت. هـنگامی کـه ابوبکر عهده‌دار خلافت شد، سپاهی به فرماندهی خالد بن ولید برای نبرد با او فرستاد. خالد که پس از جنگ‌هایی که در آن ۴۵۰ صحابی کشته شدند، بر مسیلمه پیروز شد و او راکشت.[20]

پی نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اول محرم سال ۱۱ = ۲۹ مارس سال ۶۳۲؛ جمعه ۱۳ شوال سال ۱۱ = اول ژانویه سال ۶۳۳.

۲. تاریخ طبری، ج۲، ص۲۳۲؛ ایران فی عـهد الـساسانیین، ص۴۷۹؛ تـاریخ غرر السیر، ص ۷۳۶؛ تاریخ ابـن اثیر، ج۲، ص۴۳۴؛ تـاریخ طبری، ج۳، ص۴۴۶.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص۲۹۹؛ تاریخ طبری، ج۳، ص ۲۲۷؛ تاریخ ابن اثیر، حوادث سـال ۱۱ ق؛ انساب الاشـراف، ص ۱۱۱ ـ ۱۱۳؛ دائرة المـعارف الاسلامیه، ماده: «اسود العنسی».

۴. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۷۴؛ تاریخ ابن اثیر، حوادث سال ۱۱؛ الإصـابه، ج۴، ص۳۳۲.

۵. أسد الغابه، ج۱، ص ۲۶۵؛ الاستیعاب، ج۱، ص۱۹۹؛ الإصابه، ج۲، ص۲۲۹.

۶. أسد الغابه، ج۱، ص ۲۹۴ و ۲۹۵؛ الاستیعاب، ص ۲۱۳؛ الإصابه، ج۱، ص۲۰۳.

۷. الإصابه، ج۱، ص۴۶۷؛ الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۵۳۴؛ أسـد الغابه، ج۲، ص۱۵۷؛ فتوح البلدان، ص ۱۱۴.

۸. أسد الغابه، ج۲، ص ۲۸۵، ۲۸۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج۱، ص۲۱۶.

۹. آل عمران (۳) آیه ۱۴۴: محمدﷺ فقط فرستادهٔ خداست ... .

۱۰. آل عمران (۳) آیه ۱۴۶: چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگ کردند ... .

۱۱. أسد الغابه، ج۲، ص۳۰۸؛ المحبّر، ص ۲۸۸ و ۴۱۸؛ سیر اعـلام النـبلاء، ج۱، ص ۱۲۱ و ۱۲۳.

۱۲. الاعلام زرکـلی، ج ۴، ص ۲۰؛ تاریخ طبری، ج۲، ص ۵۴۹ و ۵۵۰ و ج۳، ص۱۴۴؛ عقد الفرید، ج۲، ص۱۷ و ج ۳، ص ۱۰؛ المحبّر، ص ۲۳۴ و ۴۷۲؛ خزانة الادب، ج۱، ص ۴۷۱ و ۴۷۴؛ أسد الغابه، ج۳، ص ۱۲۷.

۱۳. الاستیعاب، ج۳، ص ۸۷۴؛ الإصابه، ج۲، ص ۲۷۴؛ الاعلام، ج۴، ص ۲۳۴.

۱۴. الاستیعاب، ج۳، ص ۹۲۵؛ الإصابه، ج۲، ص۳۱۴.

۱۵. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۲۳۷؛ أسد الغابه، ج۳، ص ۲۰۶ و ۲۰۸؛ سیرهٔ ابن هشام، ج۲، ص۲۸۴.

۱۶. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۳۲۹؛ اعلام النساء، ج ۴، ص ۱۰۸؛ الاسـتیعاب، ج ۴، ص ۱۸۹۳؛ الطبقات الکبری، ج۸، ص۱۸؛ أسد الغابه، ج ۵، ص ۷۵ و ج ۷، ص ۲۲۰، ۲۲۶ و ۳۸۷؛ سیر أعلام النبلاء، ج۲، ص ۸۷ و ۹۸.

۱۷. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۱۴۵؛ الإصابه، ج۳، ص۳۳۶؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۷۸؛ تاریخ ابـن اثیر، ج۲، ص۳۵۷؛ فـوات الوفـیات، ج۲، ص ۲۹۵؛ الأغانی، ج ۱۵، ص ۲۹۸.

۱۸. علق (۹۶) آیه ۱: بخوان به نام پروردگارت که بیافرید.

۱۹. سیرهٔ ابن هشام، ج۱، ص ۶۶ به بعد؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۵ و ۵۳؛ تاریخ طـبری و ابـن اثیر، حـوادث سـال‌های ۱ ـ ۱۱ ق؛ العبر، ج ۲، ص ۷۳۷؛ المعارف، ص ۱۱۷ ۱۶۶؛ دایرة المعارف الاسلامیه؛ مادهٔ «محمد بن عبدالله».

۲۰. الاعـلام زرکـلی، ج ۸، ص۱۲۵؛ سـیرهٔ ابـن هشـام، ج ۳، ص ۷۴؛ تـاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص۱۳۷؛ شذرات الذهب، ج۱، ص ۲۳؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۷۳؛ العبر، ج۲، ص ۸۵۶.

سال ۱۲ ق = ۶۳۳ ـ ۶۳۴م[1]

رویدادها

- ابوبکر، زید بن ثابت را مأمور جمع‌آوری قرآن کرد و او آیات نوشته شده بر تکه‌های چوب و سنگ و شاخه‌های خرما و نیز آیات نهفته در سینهٔ حافظان راگردآورد و به ابوبکر سپرد و وی آنها را نزد خود نگه داشت.
- خبر شکست رومیان در «داثن» به هراکلیوس، امپراتور روم رسید و او که در حمص بود، سپاهی گران به فرماندهی «بانس» تدارک دید.
- ابوبکر از حملهٔ رومیان مطلع شد و خالد بن ولید را مأمور حـرکت سریع به سوی شام کرد تا به مسلمانان یاری رساند.

وقایع نظامی

فتوحات پیاپی اسلامی در عراق و شام

عراق

- حرکت خالد بن ولید به سوی عراق و درگیر شدن در نبردهای زیر:

ـ نبرد ذات السلاسل: این نبرد در ناحیهٔ «کاظمه» روی داد و طی آن هرمز سردار ایرانی شکست خورد (ماه محرم).

ـ نبرد مذار: شکست ایرانیان به فرماندهی قارن و کشته شدن وی.

ـ نبرد ولجه: شکست ایرانیان به فرماندهی بهمن و همراهانش؛ یعنی افراد مسیحی شدهٔ قبیلهٔ بکر بن وائل (ماه صفر).

ـ نبرد اُلّیس: شکست ایرانیان به فرماندهی «جابان» و همراهانش؛ یعنی افراد مسیحی شدهٔ قبیلهٔ عجلی (ماه صفر).

ـ نبرد اُمغیشیا: شکست ایرانیان و تصرف اُمغیشیا.
ـ فتح جابرانهٔ «انبار» و «عین التمر» و فرار مهران، سردار ایرانی.
ـ فتح صلح‌آمیز حیره (ماه ربیع‌الاول).

شام

- ابوبکر چهار لشکر به سوی شام می‌فرستد و پرچم فرماندهی را به ابوعبیدهٔ جراح، یزید بن ابی سفیان، شرحبیل بن حسنه و عمرو بن عاص می‌سپارد.
- رومیان نیرویشان را جمع کرده و با قبایل مسیحی شدهٔ عرب برای مقابله با هجوم مسلمانان که از جزیرة العرب می‌آمدند، وارد عمل می‌شوند.
- یزید بن ابی سفیان و برادرش معاویه که پرچم را به دست داشت، با رومیان در «وادی عربه» روبه‌رو شده و آنان را شکست داده، وادار به فرار می‌کنند. سرجیوس، فرمانده رومیان به ناحیهٔ نفوذناپذیر «قیساریه» (پایگاه نظامی رومیان) عقب‌نشینی می‌کند. یزید گروهی را به فرماندهی ابواُمامهٔ باهلی، برای یافتن او می‌فرستد. وی با رومیان در «داثن» نزدیک غزّه روبه‌رو می‌شود و در نبردی که در می‌گیرد، مسلمانان به پیروزی می‌رسند و «سرجیوس» سردار رومی کشته می‌شود. یزید بن ابی‌سفیان پس از این نبرد، بخش جنوبی فلسطین را به تصرف درمی‌آورد.
- خالد بن ولید در رأس هشت هزار مرد جنگی به منظور اجرای فرمان ابوبکر، به سوی شام می‌رود. پیش‌روی او از حیره آغاز شده، ضمن عبور از بیابان شام (بادیة الشام) به دومة الجندل حمله می‌برد و در مرز شام و عراق با رومیان و دیده‌بانان ایرانی و قبایل تغلب، ایاد و نمر درگیر می‌شود و آنان را شکست داده، گروه بسیاری از آنان را می‌کشد (نبرد فراض، ماه ذی‌القعده).

درگذشتگان

- ابوالعاص بن ربیع.
- اکیدر کندی.
- بشیر بن سعد انصاری.
- عبدالله بن عبدالله بن سلول.
- مهاجر بن ابی‌اُمیه.

ابوالعاص بن ربیع

ابوالعاص، لقیط بن ربیع بن عبدالعزّی بن عبد شمس بن عبدمناف قرشی، مادرش هاله دختر خویلد بن اسد و خواهر خدیجه همسر پیامبرﷺ و خود، همسر زینب، بزرگ‌ترین دختر رسول خدا بود. امامه دختر ابوالعاص که رسول خداﷺ او را در نماز به آغوش می‌کشید، از این وصلت است.

ابوالعاص همراه مشرکان در جنگ بدر حضور داشت و به اسارت مسلمانان درآمد. برادرش عمر بن ربیع با پولی که زینب دختر رسول خدا داده بود، او را آزاد کرد. وی همراه کاروانی تجاری با اموالی از قریش به شام رفت و در بازگشت، سریّهٔ زید بن حارثه با وی روبرو شد، کاروانش را تصرف کرده و تعدادی از افراد قافله را به اسارت گرفتند. ابوالعاص فرار کرد و به مدینه رساند و به همسرش زینب دختر رسول خداﷺ پناهنده شد. زینب نیز او را پناه داد. چون رسول خداﷺ از این موضوع آگاهی یافت، پناه زینب را پذیرفت و فرمان داد تا اموالش را بازگردانند. ابوالعاص آن را گرفت و به سوی مکه روانه شد و اموال را به صاحبانش پس داد، سپس در مقابل قریش اسلامش را آشکار کرد و از مکه بیرون آمد و به عنوان مسلمان وارد مدینه شد و پیامبرﷺ همسرش را به او بازگرداند.[۲]

اُکیدر کندی

اکیدر بن عبدالملک بن عبدالجنّ کندی، پادشاه دومة الجندل در دورهٔ جاهلیت بود. پیامبرﷺ خالد بن ولید را با چهار صد سوار از مدینه به سوی او فرستاد. در نزدیکی قلعه اکیدر وی را با گروهی از همراهانش که در پی شکار بودند، یافت و محاصره کرد. او تسلیم شد. خالد دستان وی را بست و به سوی قلعه آمد و در آن‌جا دستانش راگشود و با او به مدینه بازگشت. اکیدر اسلام آورد، پیامبرﷺ او را به سرزمینش بازگرداند و نامه‌ای به او داد که در آن مسلمانان را از تعرض به خاندان او تا زمانی که جزیه پرداخت کنند، منع کرده بود. پس از رحلت پیامبرﷺ، اکیدر پیمان خود را شکست. از این‌رو ابوبکر خالد را به سوی او فرستاد، خالد وی راکشت و دومة الجندل را فتح کرد.[۳]

بشیر بن سعد انصاری

ابونعمان، بشیر بن سعد بن ثعلبهٔ خزرجیِ انصاری، از کسانی بود که در بیعت عقبه و نیز در جنگ بدر و دیگر نبردها، حضور داشت. او اولین فرد از انصار بود که در سقیفهٔ بنی ساعده با ابوبکر بیعت کرد و در نبرد «عین التمر» که با خالد بن ولید همراه بود، کشته شد.[۴]

عبدالله بن عبدالله بن سلول

عبدالله بن عبدالله بن سلول انصاریِ خزرجی، نامش حباب بود و رسول خداﷺ او را عبدالله نامید. پدرش سرکردهٔ منافقان، اما عبدالله از صحابهٔ شایسته و برگزیده بود که در جنگ بدر و اُحُد و دیگر نبردها در کنار رسول خداﷺ حضور داشت. عبدالله پدرِ او، از اشراف خزرج و از کسانی بود که پیش از بعثت پیامبرﷺ خزرجیان می‌خواستند زمام‌داری خویش را به او بسپارند، اما با ظهور اسلام، بر پیامبری

رسول خداﷺ رشک برد و او را غرور و نخوت گرفت، لذا اسلامش ریاکارانه بود و منافقانه حسد و دشمنی خود را پنهان داشت. همو بود که در جنگ بنی المصطلق گفت: چون به مدینه بازگردیم، صاحبان عزت، ذلیلان را از آن‌جا بیرون خواهند کرد.[۵]

پسرش عبدالله به رسول خداﷺ گفت: ای رسول خدا، او خود، ذلیل است و تو عزیزی. اگر اجازه دهی، من او را به قتل می‌رسانم.

رسول خداﷺ فرمود: نباید کاری کرد که مردم بگویند: محمد یارانش را می‌کشد. تو به پدرت نیکی کن و با خوبی با او مصاحبت داشته باش.[۶]

مهاجر بن ابو امیه

مهاجر بن ابو امیه (حذیفة) بن مغیرهٔ مخزومی، صحابی و از فرماندهانی بود که در جنگ بدر در صف مشرکان حضور داشت. در آن روز برادرانش هشام و مسعود بر آیین جاهلیت کشته شدند، اما او اسلام آورد و پیامبر اسم او را از ولید به مهاجر تغییر داد و با خواهرش ام سلمه ازدواج کرد و وی را برای دیدار حارث بن عبدالکلال حمیری به یمن فرستاد. مهاجر از حضور در جنگ تبوک در سال نهم هجری سر بر تافت. پیامبرﷺ او را شماتت کرد، اما بعداً با شفاعت خواهرش اُم سلمه از او راضی شد.

آن‌گاه او را به امارت «کنده» گماشت، اما پیش از حرکت به سوی کنده پیامبرﷺ درگذشت.

ابوبکر پس از قتل اسود عنسی او را برای جنگ با مرتدان، به یمن فرستاد. وی امارت صنعا را در سال یازدهم هجری عهده‌دار شد. ابوبکر بدو نوشت تا در محاصرهٔ دژ «نجیر» در نزدیکی حضرموت و نبرد با مرتدان، زیاد بن لبید بیاضی را یاری کند. مهاجر نیز چنین کرد و قلعه در سال ۱۲ ق. گشوده شد. او در جنگ با مرتدان نقش بسزایی داشت.[۷]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اول محرم سال ۱۲ = ۱۸ مارس سال ۶۳۳؛ شنبه ۲۴ شوال سال ۱۲ = اول ژانویه سال ۶۳۴.

۲. الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۷۰۱؛ الإصابه، ج ۴، ص ۱۲۱؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۶۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۳۹.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۳۴۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۰۸؛ أسد الغابه، ج ۱، ص ۱۳۵.

۴. الاستیعاب، ج ۱، ص ۱۷۲؛ الإصابه، ج ۱، ص ۱۶۲.

۵. المنافقون (۶۳) آیه ۸.

۶. الاستیعاب، ج ۳، ص ۹۴۰؛ الإصابه، ج ۲، ص ۲۲۷؛ أسد الغابه، ج ۳، ص ۲۹۶؛ سیرهٔ ابن هشام، ج ۲، ص ۲۹۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۳۳.

۷. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۲۵۳؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۴۵۲؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۳۰؛ أسد الغابه، ج ۵، ص ۲۷۷.

سال ۱۳ ق = ۶۳۴ ـ ۶۳۵م[۱]

رویدادها

- درگذشت ابوبکر و بیعت با عمر بن خطاب (ماه جمادی الاول).
- عمر بن خطّاب، یهود و نصارا را از جزیرة العرب بیرون راند و اصلِ «در جزیرة العرب دو دین جمع شدنی نیست» را علنی می‌کند.
- رسیدن خالد بن ولید به شام و رویارویی‌اش با سپاهیان مسلمان در بُصریٰ.
- عمر، نوشته‌های قرآنی را که در زمان ابوبکر جمع‌آوری شده بود، نزد خود حفظ می‌کند.
- ایرانیان، یزدگرد سوم، پسر شهریار پسر خسروپرویز را به پادشاهی برمی‌گزینند و او رستم را به فرماندهی کل ارتش ایران منصوب می‌کند.

وقایع نظامی

فتوحات اسلامی

شام

- خالد بن ولید منطقه بُصری را بدون خون‌ریزی می‌گشاید و در آن‌جا به سپاهیان مسلمان می‌پیوندد.
- خالد در منطقه مرج راهط (نزدیک عذرا) با رومیان نبرد کرده، آنان را شکست می‌دهد. سپس در «اجنادین» با آنان برخورد کرده، بر آنان پیروز می‌شود و فرماندهشان «ارطبون» را شکست می‌دهد (ماه جمادی الاول).
- سقوط فحِل و بیسان به دست مسلمانان.

عراق

- عمر بن خطاب سپاهی به فرماندهی ابوعبید ثقفی به عراق می‌فرستد.
- شکست ایرانیان در کسکر.
- نبرد «قسّ ناطف» معروف به نبرد جسر و کشته شدن ابوعبید ثقفی و گروه بسیاری از مجاهدان (ماه شعبان).
- مثنی بن حارثهٔ شیبانی، فرماندهی مسلمانان را به عهده می‌گیرد و عمر بن خطّاب جنگ‌جویانی از قبایل عربِ ساکن ناحیهٔ جزیره را به کمک او می‌فرستد. مثنی در منطقهٔ «بُویب» با سپاه ایران روبه‌رو می‌شود و آنان را شکست می‌دهد و فرمانده‌شان «مهران» را در میدان نبرد می‌کشد.
- جنگ «حصید» که در آن «قعقاع بن عمرو» به ایرانیان و اعراب مددکار ایشان، از قبیلهٔ تغلب، ربیعه و ...، ضربهٔ سهمگینی وارد می‌کند. فرمانده ایشان «روزمهر» پس از او «روزبه» در این جنگ کشته می‌شوند.

درگذشتگان

- ابان بن سعید بن عاص.
- ابوبکر صدیق.
- ابو عبید ثقفی.
- اُم حکیم دختر حارث.
- اُم عماره.
- ضرار بن خطّاب.
- طلیب بن عمیر.
- عبدالله بن زبیر مطلّبی.
- عتاب بن اُسید.
- فضل بن عباس.
- مهران ایرانی.
- هشام بن عاص.

ابان بن سعید بن عاص

ابوالولید، ابان بن سعید بن عاصِ اموی، صحابی والامقامی بود که ابتدا خصومت شدیدی نسبت به اسلام و مسلمانان داشت، اما در سال هفتم هجری اسلام آورد. پیامبرﷺ او را به ولایت ناحیه‌ای گمارد، ولی بعدها (پس از پیامبرﷺ) به مدینه بازگشت و چون ابوبکر او را بدین جهت نکوهید؛ گفت: تصمیم گرفتم که پس از رسول خداﷺ، کارگزار هیچ‌کس نباشم. وی در جنگ اجنادین حضور داشت و در آن به شهادت رسید. برخی نیز گویند که در زمان خلافت عثمان درگذشت.[۲]

ابوبکر

ابوبکر، عبدالله بن ابی قحافة بن عثمان بن کعب تیمی قرشی، مادرش ام الخیر، سلمی دختر صخر بن عامر تیمی بود. در سال ۵۱ قبل از هجرت (۵۷۳م) به دنیا آمد.

او نخستین مردی بود که به رسول خداﷺ ایمان آورد(۷) اولین خلیفه از خلفای راشدین و لقبش صدیق است(۸) زیرا در خبر «اِسراء»، پیامبرﷺ را تصدیق کرد و نیز گفته شده از آن رو صدیق نام گرفت که پیامبرﷺ را در هر خبری که از آسمان بر او می‌آمده، تصدیق می‌کرد. او هم‌چنین عتیق خوانده می‌شد، چراکه پیامبرﷺ به او گفت: ای ابوبکر، تو عتیقِ (رها شده) خداوند از آتش هستی.(۹)

وی از بزرگان و ثروتمندان قریش و از کسانی بود که در دوران جاهلیت شرب خمر را بر خود حرام کرده بود. در دوران نبوت موضع‌گیری‌هایی برجسته داشت. در جنگ‌ها شرکت جست، سختی‌ها را تحمل کرد و اموال بسیاری در راه اسلام بذل کرد. در هجرت به مدینه همراه پیامبرﷺ بود و پیامبر در اواخر عمر و هنگامی که بیماری‌اش شدت گرفت، امامت نماز را به او سپرد.(۱۰)

در سال یازدهم هجری، روز وفات پیامبرﷺ با او به عنوان خلیفه بیعت شد.

وی با مرتدان و کسانی که از پرداخت زکات خودداری کردند، جنگید و پایه‌های اسلام را مستحکم کرد. در دورهٔ خلافت او سرزمین شام و بخش بزرگی از عراق فتح شد. ابوبکر در ۶۳ سالگی، در شب سه‌شنبه ۲۲ ماه جمادی الآخر درگذشت. مدت خلافتش دو سال و شش ماه و نیم بود.[۳]

ابو عبیده ثقفی

ابو عبید بن مسعود ثقفی، از قهرمانان و سرداران فتح عراق بود که با گروهی از مسلمانان در نبردِ جسر به شهادت رسید، بدین صورت که هنگام عبور از فرات، دشمن پل را ویران کرد و او زیر آوار مرد، لیکن طبری و بلاذری گفته‌اند: زیر دست و پای فیل لگدمال شد. علت مرگ او این بود که ایرانیان، مسلمانان را دنبال کردند و وقتی آنان می‌خواستند از پل بگذرند، شخصی به نام عبدالله بن مرثد ثقفی از قبیلهٔ ثقیف پل را خراب کرد تا مسلمانان شکست نخورند. مسلمانان که شمشیرها را پشت سر خود می‌دیدند، خویش را در رودخانه انداختند. در نتیجه چهارهزار تن از آنان غرق یا با شمشیر کشته شدند. این نبرد به «واقعهٔ جسر» معروف شد. مختار [که به خون‌خواهی کشتگان کربلا برخاست] فرزند او بود.[۴]

امّ حکیم، دختر حارث

ام حکیم دختر حارث بن هشام، همسر پسر عموی خود عکرمة بن ابوجهل بود. روز فتح مکه اسلام آورد و از پیامبرﷺ برای همسرش عکرمه که به یمن فرار کرده بود، امان خواست و در پی او روان شد و او را به مکه باز آورد، عکرمه نیز مسلمان شد. عکرمه در نبرد «اجنادین» کشته شد. سپس، خالد بن سعید بن عاص او را خواستگاری کرد و در «مرج الصفر» با او ازدواج کرد، ولی او نیز نخستین بامدادِ پس از شب زفافش کشته شد. هنگامی که خبر این واقعه به ام حکیم رسید، ستون خیمه را از جا در آورده، به نبرد پرداخت و هفت تن از رومیان را کشت.[۵]

اُم عماره

نسیبه دختر کعب بن عمرو انصاریِ خزرجی از بنی نجار، یکی از زنان صحابی بود که در بیعت عقبه شرکت کرد. او به شجاعت اشتهار داشت و از قهرمانان به شمار می‌آمد. در جنگ اُحد، حدیبیه، حنین و یمامه حضور داشت. در جنگ اُحد به خوبی از بوتهٔ آزمون در آمد و دوازده زخم نیزه و شمشیر بر تنش نشست. و از جمله کسانی بود که پس از

فرار مسلمانان و رها کردن پیامبرﷺ به همراه دو فرزندش عبدالله و حبیب (پسران زید بن ارقم) از پیامبرﷺ دفاع کردند. دیده شد که در جنگ اُحد به شدت می‌جنگید و مادرش زخم‌هایش را مرهم می‌نهاد.

در جنگ یمامه نیز حضور یافت و همچون قهرمانان جنگید، در این جنگ زخمی و دستش قطع شد، از این‌رو به مدینه رفت تا زخم‌هایش را درمان کند. ابوبکر (خلیفهٔ وقت) در این مدت از او عیادت می‌کرد و جویای حال او می‌شد.[۶]

ضرار بن خطّاب

ضرار بن خطّاب بن مرداس قرشی فهری، تکسوار و شاعر بود. در میان قبیله‌اش زیباتر و بهتر از همگان شعر می‌سرود. در جنگ خندق در صف مشرکان سخت جنگید. روز فتح مکه مسلمان شد، در جنگ «اجنادین» از قهرمانان بود و در همان نبرد به شهادت رسید.[۷]

طُلیب بن عمیر

ابوعدیّ، طلیب بن عمیر بن وهب بن ابی‌کثیر بن قصّی قرشی، مادرش اُروی دختر عبدالمطّلب بن هشام بود. او در سال ۲۲ قبل از هجرت به دنیا آمد. وی از جمله کسانی بود که به حبشه هجرت کرد و در جنگ بدر حضور داشت و از نیکان صحابه بود. از او فرزندی نماند. طلیب نخستین کسی است که یک مشرک را در اسلام زخمی کرد. او وقتی شنید عوف بن صَبُرهٔ سهمی، به پیامبرﷺ دشنام می‌دهد با استخوان فک شتر، وی راکتک زد و خون‌آلود کرد. در بسیاری از نبردها حضور داشت و در جنگ اجنادین و به قولی، در جنگ یرموک کشته شد.[۸]

عبدالله بن زبیر مطّلبی

عبدالله بن زبیر بن عبدالمطّلب بن هاشم قرشی، پسر عموی رسول خداﷺ بود. وی از قهرمانان فتح شام به شمار می‌رود. در نبرد اجنادین به تنهایی با رومیان جنگید و پس از کشتن ده تن از فرماندهان رومی، کشته شد. کشته‌اش را در میان آنان یافتند و روزی که کشته شد سی و اندی سال داشت.[۹]

عتّاب بن اسید

ابوعبدالرحمان، عتّاب بن اسید بن ابوالعیص بن امیّة بن عبدشمس قرشیِ اموی، در روز فتح مکه مسلمان شد. هنگامی که پیامبرﷺ عازم جنگ حُنین بود، ولایت مکه را به او واگذار کرد و ابوبکر تا روزی که درگذشت، او را در ولایت مکه ابقا کرد، ولی عتّاب نیز در همان روز از دنیا رفت. برخی از تاریخ‌نویسان می‌گویند: او تا اواخر خلافت عمر بن خطّاب زنده ماند و امیر مکه بود.

بنابراین، مرگ او باید در اوایل سال ۲۳ ق. اتفاق افتاده باشد.[۱۰]

فضل بن عباس

ابو محمد، فضل بن عباس بن عبدالمطّلب بن هاشمِ قرشی، بزرگ‌ترین فرزند عباس و از دلاوران و سرشناسان صحابه به شمار می‌رفت. پس از وفات رسول خداﷺ برای جهاد به شام رفت و در جنگ اجنادین به شهادت رسید. برخی نیز برآنند که در زمان شیوع طاعونِ عمواس (۱۱) درگذشت.[۱۱]

مهران

مهران، سردار ایرانی بود که حسّان بن ضرار ضبّی او را در جنگ بُوَیب در سال ۱۳ق. کشت.[۱۲]

هشام بن عاص

هشام بن عاص بن وائل بن هاشمِ قرشیِ سهمی، برادر عمرو بن عاص بود، از اولین اسلام آورندگان در مکه بود و در هجرت دوم، به حبشه مهاجرت کرد. هنگامی که خبر هجرت پیامبرﷺ به مدینه را شنید، به مکه بازگشت تا به او بپیوندد، اما پدر و قبیله‌اش او را در مکه زندانی کردند و تا پس از نبرد خندق در مکه ماند، ولی پس از آن به مدینه رفت و در نبردهای دیگر حضور داشت. در جنگ اجنادین و به گفته‌ای در جنگ یرموک، به شهادت رسید.[۱۳]

پی‌نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اول محرم سال ۱۳ = ۷ مارس سال ۶۳۴؛ یکشنبه ۶ ذی القعده، سال ۱۳ = اول ژانویه سال ۶۳۵.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۲۷؛ البدایة والنهایه، ج ۷، ص ۳۲.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۲۳۷؛ الإصابه، ج ۲، ص ۳۳۳؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۹۶۳؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۷۱؛ سیرهٔ ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۶؛ أسد الغابه، ج ۳، ص ۳۰۹ و ۳۳۵؛ تاریخ طبری و ابن اثیر، حوادث سال ۱۱ ـ ۱۳ ق؛ دایرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابوبکر»؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹۷؛ ابن خلدون، ج ۲، ص ۸۵۶؛ المعارف، ص ۱۶۷ ـ ۱۷۸.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۳۴۲؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۷۰۹؛ الإصابه، ج ۳، ص ۱۳۰؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۳۲؛ أسد الغابه، ج ۶، ص ۲۰۵؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۴۱.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۴۲۶؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۹۳۲؛ بلاذری، ص ۱۶۲؛ أسد الغابه، ج ۷، ص ۳۲۱؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۲۶۱.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۳۳۴؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۹۴۸؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۴۱۲؛ اعلام النساء، ج ۵، ص ۱۷۱؛ ابن کثیر، السیرة النبویه، ج ۳، ص ۶۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۰۰ و ۲۰۴؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۲۶؛ فتوح البلدان، ص ۱۰۲.

۷. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۳۱۰؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۴۸؛ الإصابه، ج ۲، ص ۱۰۲؛ أسد الغابه، ج ۳، ص ۵۲.

۸. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۳۳۲؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۷۲؛ الإصابه، ج ۲، ص ۲۲۵.

۹. الاستیعاب، ج ۳، ص ۹۰۴؛ الإصابه، ج ۲، ص ۳۰۰؛ أسد الغابه، ج ۳، ص ۲۴۱.
۱۰. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۱۸؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۳۳؛ الإصابه، ج ۲، ص ۴۴۴؛ الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۳۵۸؛ البدایة والنهایه، ج ۷، ص ۳۴؛ أسد الغابه، ج ۳، ص ۵۵۶؛ المحبّر، ص ۱۱ و ۱۲.
۱۱. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۳۵۵؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۲۶۹؛ الإصابه، ج ۳، ص ۲۰۳؛ الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۳۷؛ البدایة والنهایه، ج ۷، ص ۳۴.
۱۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۵۴ و ۴۵۵.
۱۳. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۸۴؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۵۳۹؛ الإصابه، ج ۳، ص ۵۷۲.

سال ۱۴ ق = ۶۳۵ ـ ۶۳۶م[1]

رویدادها

- عتبة بن غزوان بصره را که پایگاه نظامی بود به شهر تبدیل کرده، مسجد آن را بنا می‌نهد.

وقایع نظامی

فتوحات اسلامی

عراق

- عمر بن خطّاب، پس از کشته شدن ابو عبیده ثقفی، سعد بن ابی وقّاص را به فرماندهی سپاه اسلام برمی‌گزیند و او در قادسیه با ایرانیان رویارو می‌شود.
- جنگ قادسیه سه روز به طول انجامید (پانزدهم ماه شعبان):

ـ روز ارماث که در آن، جالینوس، سردار ایرانی کشته شد.

ـ روز أعماس که در آن رستم فرمانده سپاه ایران به دست هلال بن علّفه کشته شد.

ـ روز أغواث (۱۲) که در آن بهمن پسر جاذویه (معروف به ذوالحاجب) سردار ایرانی به هلاکت می‌رسد.

شام

- رومیان پس از شکست در اجنادین، در مرج الصفر (در نزدیکی دمشق) جمع و در نبردی شکننده با مسلمانان درگیر می‌شوند که به پیروزی مسلمانان می‌انجامد.
- رومیان با نیروهای شکست خوردهٔ خود به دمشق عقب‌نشینی می‌کنند. مسلمانان آنان را تعقیب کرده، شهر را به مدت شش ماه محاصره می‌کنند (محاصرهٔ اول). سپس آن را بی خون‌ریزی تصرف کرده، منصور پسر سرجون، یکی از کارگزاران عالی‌رتبه، عهده‌دار مذاکره با آنان می‌شود. (چهاردهم سپتامبر سال ۶۳۵م).
- هراکلیوس، امپراتور روم از حمص به انطاکیه می‌رود و ارتشی انبوه به فرماندهی برادرش تئودوسیوس تدارک می‌بیند. فرمانده «بانس» نیز در این لشکر کشی با او همراه است.
- ابوعبیدهٔ جرّاح و خالد بن ولید، بعلبک و حمص راگشوده و به دمشق باز می‌گردند و این در زمانی است که خبر تجهیز هراکلیوس برای جنگ با مسلمانان را می‌شنوند. آنان نیروهای خود را برای نبرد با رومیان از دمشق بدان سو می‌برند.

درگذشتگان

- ابو زید نجّاری.
- ابو قحافه.
- بهمن بن جاذویه.
- جالینوس.
- خالد بن سعید بن عاص.
- رستم فرخزاد.
- سعد بن عباده.
- سعید بن خالد بن عاص.
- سلمهٔ مخزومی.
- مثنی بن حارثه.
- نمر بن تولب.
- هند دختر عتبه.

ابو زید نجّاری

ابوزید، قیس بن سکنِ نجّاریِ انصاریِ خزرجی، یکی از قاریان چهارگانه انصار بود که قرآن را در زمان رسول خداﷺ حفظ کردند. این چهار صحابهٔ انصاری عبارت بودند از: معاذ بن جبل، اُبیّ بن کعب، زید بن ثابت و ابو زید انصاری. او در جنگِ جسر (قسّ الناطف) همراه ابو عبیدهٔ ثقفی به شهادت رسید.[2]

ابو قحافه

ابوقحافه، عثمان بن عامر بن کعبِ تیمیِ قرشی، پدر ابوبکر بود. وی در سال ۸۳ قبل از هجرت به دنیا آمد و در جریان فتح مکه اسلام آورد. در این هنگام پسرش ابوبکر او را با خود نزد پیامبرﷺ آورد، پیامبرﷺ فرمود: می‌گذاشتید پیرمرد در خانه‌اش باشد تا ما نزد او برویم. ابوبکر گفت: ای رسول خداﷺ، شایسته‌تر این بود که او نزد شما بیاید. رسول خداﷺ او را نزد خود نشاند و دعایش کرد. (۱۳)

ابوقحافه پس از درگذشت پسرش ابوبکر، وفات یافت.[3]

بهمن پسر جاذویه

بهمن، ملقب به «ذوالحاجب» سردار ایرانی و حاکم اصفهان بود که در جنگ قادسیه به سال ۱۴ ق. برای مبارزه با قعقاع بن عمرو به میدان رفت و قعقاع او راکشت.[4]

جالینوس

جالینوس از سرداران بزرگ ایرانی بود که به دست زهرة بن حوّیه در جنگ قادسیه کشته شد.[۵]

خالد بن سعید بن العاص

ابوسعید، خالد بن سعید بن العاص بن امیة بن عبد شمس بن عبدِ منافِ قرشی اموی، از اولین مسلمانان بود. گفته شده پس از ابوبکر اسلام آورد و به تنهایی همراه رسول خداﷺ در نواحی مکه نماز گزارد. با دیگر مسلمانان به حبشه هجرت کرد و در سال هفتم هجری به مدینه بازگشت و همراه پیامبرﷺ جنگید. در عمرة القضاء، فتح مکه، جنگ حنین، طائف و تبوک شرکت داشت. در مکه و مدینه برای پیامبرﷺ کتابت می‌کرد. پیامبرﷺ فرمان‌روایی صنعای یمن را به او سپرد.

خالد اولین کسی بود که بسمله (بسم الله الرحمن الرحیم) را به کار برد. وی به قصد جهاد روانه شد و در فتح اجنادین حضور داشت. پس از آن نیز در نبرد مرج الصفر شرکت کرد و در آن‌جا کشته شد.[۶]

رستم، پسر هرمز فرخزاد

رستم، فرزند هرمز فرخزاد اسپهبدِ (حاکمِ) خراسان بود. آذرمیدخت شهبانوی ایران هرمز را پس از رد تقاضای ازدواجش، کشت. چندی بعد پسرش رستم سپاهی گردآورد و به سوی مدائن روان شد و آذرمیدخت را به انتقام خون پدر از پای درآورد و به جای پدرش، حاکم خراسان شد.

هلال بن عُلّفه در جنگ قادسیه در سال ۱۴ق. او را کشت و بر فراز تخت او رفت و گفت: به خدای کعبه رستم را کشتم.[۷]

سعد بن عباده

ابو ثابت (یا ابو قیس)، سعد بن عبادة بن دُلیم بن حارثهٔ خزرجیِ انصاری، یکی از دوازده نقیبِ بیعت عقبه بود. وی بزرگ خزرج بود، چنان‌که سعد بن معاذ بزرگ اوس بود. پرچم فتح مکه در دست او بود و چون وارد مکه شد ابوسفیان را تهدید کرد. از این‌رو پیامبرﷺ پرچم را از او گرفت و به پسرش قیس سپرد. او به خلافت دل بسته بود، لذا با ابوبکر بیعت نکرد. هنگامی که خلافت به عمر رسید، سعد را مورد عتاب قرار داد. سعد به او گفت: به خدا سوگند که ابوبکر برای ما دوست داشتنی‌تر از تو بود.

عمر به او گفت: هر کس که از زندگی با گروهی ناخشنود باشد، از آنان کناره می‌گیرد. طولی نکشید که سعد به قصد هجرت به شام، از مدینه خارج شد و در حوران درگذشت.[۸](۱۴)

سعید بن خالد بن عاص

وی سعید بن خالد بن سعید بن عاص است. هنگام هجرت پدر و مادرش به آن‌جا، سعید متولد شد و در همان جا ماند و با پدرش بازگشت. او از دلیران به شمار می‌رفت. در نبرد مرج الصفر که بین مسلمانان و رومی‌ها در منطقهٔ شام درگرفت، به شهادت رسید.[۹]

سلمهٔ مخزومی

ابوهاشم، سلمة بن هشام بن مغیرهٔ مخزومی، از صحابهٔ اولیه بود. کفار او را برای این که نتواند به مدینه هجرت کند، زندانی کرده، آزار دادند. سلمه از دست آنان گریخت و به رسول خداﷺ پیوست و در بعضی نبردها نیز شرکت کرد. پس از وفات پیامبرﷺ به شام رفت و در جنگ مرج الصفر و به گفته‌ای در جنگ یرموک به شهادت رسید. او برادر عمرو بن هشام مخزومی (ابوجهل) است.[۱۰]

مثنیّ بن حارثه

مثنی بن حارثة بن سلمهٔ شیبانی از قبیلهٔ بکر بن وائل، از اصحاب پیامبرﷺ و از سرداران بزرگ بود که در سال نهم هجری مسلمان شد. در سال ۶۱۴م رهبری قبیلهٔ بنی شیبان را در جنگ «ذی قار» به عهده داشت و بر ایرانیان پیروز شد. او نخستین سرداری بود که ابوبکر برای فتح عراق اعزام کرد. وی در آن‌جا با ایرانیان وارد نبرد شد و ناحیهٔ «کَسکَر» را غارت کرد. ابوبکر پس از چندی خالد بن ولید را به یاری‌اش فرستاد و این سرآغاز فتوحات بود. مثنّی کسی بود که ابوبکر و مسلمانان را به فتح ایران ترغیب کرد و قدرت ایرانیان را در چشم آنان کوچک نمایاند.

پس از کشتن پادشاه خردسال، اردشیر پسر شیرویه، «شهر براز» سردار ایرانی حکومت ایران را به دست گرفت. او سپاهی دیگر به فرماندهی بهمن جاذویه تدارک دید که در «قسّ الناطف» در کنارهٔ فرات با مسلمانان رویارو شدند. مسلمانان از پلی که میان ایشان قرار داشت گذشتند و با ایرانیان نبرد کردند. در این نبرد که به «جنگ جسر» معروف است، مثنی مجروح شد و بر اثر آن درگذشت. سعد بن ابی وقاص، همسرش سلمی دختر جعفر را به زنی گرفت. بعدها عُمر نیز سپاهی به فرماندهی سعد بن ابی وقاص به یاری مسلمانان فرستاد.[۱۱]

نمر بن تولب

نمر بن تولب بن زهیر بن أقیش عِکْلِی (عوف بن عبد مناف) از قبیلهٔ مضر و از تیرهٔ نزار، شاعر مخضرم بود که دورهٔ جاهلیت را درک کرد. وی اسلامی نیکو آورد، آن‌گاه به نمایندگی به محضر پیامبرﷺ رسید و از طرف پیامبرﷺ نامه‌ای بدین شرح برای قبیله‌اش نوشت: این

نامه‌ای است از رسول خداﷺ به بنی زهیر بن اُقیش. اگر نماز را به پا داشتید و زکات پرداختید و خمسِ غنایمِ خود را به پیامبر دادید، در امان خداوند ـ عزّ وجلّ ـ ایمن خواهید بود.

نمر از دلیران و تک‌سواران عرب و نیز شاعری شیوا سرا بود و از پیامبرﷺ حدیث نقل کرد. او عاشق زنی از بنی اسد به نام «دعد» شد و با او ازدواج کرد. این زن در زیبایی شهره بود. او دربارهٔ این زن می‌گوید:

«تا زمانی که زنده‌ام عاشق «دعد» هستم؛ و اگر جان بازم، دردا، چه کسی پس از من شیفتهٔ او خواهد بود».

نمر عمری طولانی یافت و از این رو از معمّرین به شمار می‌رود.

و از اشعار اوست:

«آدمی در آرزوی سلامتی و طول عمر است؛ هیچ می‌داند که سلامتِ مدام با وی چه خواهد کرد؟».[۱۲]

هند دختر عتبه

هند دختر عتبة بن ربیعة بن عبد شمس بن عبد مناف، قرشیِ اموی، از سروران زنان قریش و صاحب نظر و باهوش و رئیس قوم خود بود. فاکه بن مغیرهٔ مخزومی با او ازدواج کرد، ولی پس از چندی کشته شد. آن‌گاه حفص بن مغیرهٔ مخزومی با او ازدواج کرد و با مرگش، ابوسفیان بن حرب با او ازدواج کرد و معاویه را به دنیا آورد. اشعار زیبایی می‌سرود و بیشترین شهرتش به جهت مرثیه‌هایی است که پیش از مسلمان شدن، در رثای مشرکان کشته شده در بدر سروده است.

وی با همسرش ابوسفیان در جنگ اُحُد حضور یافت و مشرکان را به نبرد با مسلمانان ترغیب می‌کرد. چون حمزه در آن نبرد به شهادت رسید، هند او را مثله کرد و پاره‌ای از جگرش را به دندان کشید، لیکن آن را ناخوش دید و بیرون انداخت. دلیل این خصومت آن بود که حمزه پدر و برادرش را در جنگ بدر کشته بود. هند همراه دیگر زنان، کشتگان مسلمان را نیز مُثله کرد، بینی و گوش‌هایشان را بریده، از آنها گردنبند و خلخال ساختند. وی از کسانی بود که پیامبرﷺ خونشان را هدر دانست و در روز فتح مکه دستور قتل او را داد اما هند با دیگر زنان نزد پیامبرﷺ آمد و اعلام اسلام خویش کرد و پیامبرﷺ از آنها بیعت گرفت. او در خانه بتی داشت و چون اسلام آورد، به سوی آن رفت و در حالی که با تیشه‌ای بر آن می‌کوفت، می‌گفت: تو مایهٔ گمراهی ما بودی.

در جنگ یرموک حاضر شد و مسلمانان را به جنگ با رومیان ترغیب می‌کرد.[۱۳]

پی نوشت‌ها:

۱. شنبه اول محرم سال ۱۴ = ۲۵ فوریه سال ۶۳۵؛ دوشنبه ۱۶ ذی القعده ۱۴ = اول ژانویه سال ۶۳۶.

۲. البدایة والنهایه، ج۷، ص ۴۹؛ أسد الغابه، ج۶، ص ۱۲۷.

۳. الاستیعاب، ج۳، ص ۱۰۳۶؛ الإصابه، ج۲، ص ۴۵۳؛ البدایة والنهایه، ج۷، ص ۵۰؛ أسد الغابه، ج۳، ص ۲۵۱ و ۵۸۱.

۴. تاریخ طبری و ابن اثیر، حوادث سال ۱۴ ق؛ مروج الذهب، ج۲، ص ۳۱۳.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۸۵؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۶۲؛ فتوح البلدان، ص ۳۶۲؛ ابن خلدون، ج ۲، ص ۹۱۰.

۶. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۳۳۷؛ الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۶۷؛ الإصابه، ج۱، ص ۴۰۶؛ الاستیعاب، ج۲، ص ۴۲۰؛ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص ۴۰۵؛ أسد الغابه، ج۲، ص ۸۲.

۷. تاریخ طبری، ج۲، ص ۴۴۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص ۴۴۸.

۸. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۱۳۵؛ الطبقات الکبری، ج۳، ص ۱۴۲؛ البدایة والنهایه، ج۷، ص ۳۳؛ أسد الغابه، ج۲، ص ۳۵۶ و ۳۵۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج۱، ص ۱۹۹ و ۲۰۲؛ المعارف، ص ۲۵۹.

۹. الاستیعاب، ج۲، ص ۶۱۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص ۴۰۵.

۱۰. الاستیعاب، ج۲، ص ۶۴۳؛ الإصابه، ج۲، ص ۶۷؛ الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۱۷۳؛ البدایة والنهایه، ج۷، ص ۳۴؛ المحبّر، ص ۹۷.

۱۱. الاعلام زرکلی، ج۶، ص ۱۵۸؛ الاستیعاب، ج۴، ص ۱۴۵۶؛ البدایة والنهایه، ج۷، ص ۴۹؛ أسد الغابه، ج ۵، ص ۵۹، ۶۰؛ تاریخ طبری، ج۳، ص ۴۴۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص ۴۳۲ ۴۴۴ و ۵۱۵؛ العبر، ج۲، ص ۹۰۶.

۱۲. الاعلام زرکلی، ج۹، ص ۲۲؛ الأغانی، ج۲۲، ص ۲۷۳ به بعد.

۱۳. الاعلام زرکلی، ج۹، ص ۱۰۵؛ سیرهٔ ابن هشام، ج ۲، ص ۱۳۹؛ الفخری، ص ۹۱؛ البدایة والنهایه، ج۷، ص ۵۱؛ أسد الغابه، ج۷، ص ۲۹۲ و ۲۹۳؛ الطبقات الکبری، ج۸، ص ۲۳۵.

سال ۱۵ ق = ۶۳۶ ـ ۶۳۷م[۱]

رویدادها

- عمر بن خطاب، خالد بن ولید را از فرماندهی کل سپاه عزل و به جای او ابوعبیدهٔ جراح را منصوب می‌کند.
- ابوعبیده تا پس از جنگ یرموک اعلام عزل خالد را به تأخیر می‌اندازد.
- عمر بن خطاب، با ایجاد دیوان، بر اساس سابقهٔ افراد در اسلام مستمری تعیین می‌کند.
- سعد بن ابی وقاص حدود و ثغور شهر کوفه را تعیین می‌کند.
- سپاهیانی که با خالد بن ولید از عراق آمده بودند، پس از پایان نبرد یرموک، باز می‌گردند.

وقایع نظامی

فتوحات اسلامی

شام (نبرد یرموک)

- خالد بن ولید فرماندهی کل سپاه را به دست می‌گیرد و در «واقوصه» در ساحل رود یرموک با رومیان رو به رو شده، پیروزی چشمگیری کسب می‌کند.

• پس‌از عقب‌نشینی نگهبانان مسلمان از دمشق برای شرکت در جنگ یرموک، رومیانِ دمشق دست به شورش زدند، اما پس از پیروزی سپاه‌اسلام به رهبری ابوعبیدهٔ‌جراح در یرموک به دمشق، به دمشق بازگشته، ضمن محاصرهٔ رومیان آن‌جا را مجدداً فتح می‌کند (ماه‌ذی‌القعده).

• یزید بن ابی سفیان و برادرش معاویه، صور و صیدا را فتح می‌کنند و ابو عبیده به همراه خالد بن ولید، عیاض بن غنم و میسرة بن مسروقِ عبسی، حمص را دوباره تصرف می‌کنند، سپس راه خود را به سوی شمال ادامه می‌دهند و حماة، سلیمه، شیزر، معرة النعمان، قنسرین و حلب را فتح می‌کنند.

عراق

• زهرة بن حَوِیَّه، پس از جنگ قادسیه افراد شکست خوردهٔ سپاه ایران را تعقیب کرده و شهرهای برسی، بابل و بهرسیر را فتح می‌کند.

سند

• عثمان بن ابی عاص، امیر بحرین و عمان از راه دریا به سواحل سند حمله می‌برد و شهرهایی را فتح می‌کند. برادرانش حَکَم و مغیره نیز در این لشکرکشی با او بودند.

درگذشتگان

• اُروی دختر عبدالمطلب.
• اُم ورقه.
• حارث بن هشام.
• سهیل بن عمرو.
• ضرار بن أزور.
• عبدالله بن زبعری.
• عکرمة بن ابوجهل.
• نوفل بن حارث.
• هبّار بن اسود.
• هشام بن حکیم.

أروی دختر عبدالمطلب

وی عمّهٔ رسول‌خداﷺ و یکی از زنان شایسته در جاهلیت و اسلام و از صاحب‌نظران بود و اشعاری نیکو می‌سرود. اروی مسلمان شد و به مدینه هجرت کرد. فرزندش طُلیب بن عمیر بن وهب قرشی نیز اسلام آورد و مورد اذیت قریش قرار گرفت. او همیشه به یاری پیامبرﷺ می‌پرداخت و دیگران را از آزار او باز می‌داشت و مردم را به یاری‌اش ترغیب می‌کرد.[۲]

أم ورقه

ام ورقه دختر عبدالله بن حارث، اسلام آورد و با رسول خدا بیعت کرد. او قرآن را گردآوری می‌کرد و هنگامی که رسول خداﷺ روانه بدر شد به آن حضرت گفت: به من اجازه دهید که با شما همراه شوم تا زخمی‌ها را درمان و از بیماران پرستاری کنم، باشد که خدا شهادت را بر من ارزانی دارد. پیامبرﷺ گفت: خداوند برای تو شهادت را آماده کرده است و از این‌رو او را شهیده می‌نامید. به دوران خلافت عمر بن خطاب غلام و کنیزش ـ که آزادی‌شان را به بعد مرگ خویش موکول کرده بود ـ او را کشتند؛ سپس آن دو دست‌گیر و به دار آویخته شدند. آن دو اولین مصلوب شدگان در مدینه بودند. عمر گفت: راست گفت. رسول خداﷺ که او را شهیده می‌خواند. بیایید به دیدار شهیده برویم.[۳]

حارث بن هشام

ابو عبدالرحمان، حارث بن هشام بن مغیرهٔ مخزومی، در جنگ بدر با مشرکان بود، ولی در فتح مکه مسلمان شد. در زمان خلافت عمر با خانواده و اموالش به شام رفت و پیوسته در جهاد بود تا این که در جنگ یرموک کشته شد. نیز گفته‌اند که در طاعون عمواس مُرد. وی از «مؤلفة قلوبهم» (۱۵) و برادر عمرو بن هشام (ابوجهل) بود و زعامت بنی مخزوم به او منتهی شد.[۴]

سهیل بن عمرو

سهیل بن عمرو بن عبد شمسِ قرشیِ عامری، معروف به أعلَم (لب شکری) سخنور قریش و یکی از مهتران آنان در جاهلیت بود. او در جریان صلح حدیبیه نمایندگی قریش را به عهده داشت. در جنگ بدر به اسارت مسلمانان درآمد و با پرداخت فدیه خود را آزادکرد و تا روز فتح مکه بر آئین خود بود، سپس مسلمان و در مدینه ساکن شد. وی نیز از «مؤلفة قلوبهم» بود. [در زمان ابوبکر] به سپاه شام پیوست و در جنگ یرموک شرکت کرد و در آن کشته شد. برخی نیز گفته‌اند که او در طاعون عمواس مُرد. از میان بزرگان قریش که در فتح مکه مسلمان شدند، کسی چون او یافت نمی‌شود که در نماز، روزه، صدقه و آن‌چه که او را به یاد آخرت بیندازد، پرتلاش باشد، تا جایی که لاغر و رنگ پریده شد. هنگام قرائت قرآن، رقتِ قلب می‌یافت و بسیار می‌گریست و هرگاه خصومت‌هایش را با رسول خداﷺ در جنگ بدر، اُحُد، خندق و روزی که رسول خداﷺ از حدیبیه بازگشت و مجبور به پذیرش شرایط قریش شد، به یاد می‌آورد، از آن حضرت شرمگین می‌شد.[۵]

ضرار بن أزور

ابوالأزور، مالک بن اوس بن حذیفهٔ اسدی پهلوانی دلیر و شاعری خوش طبع بود. ازور، لقب پدرش بود. ضرار برای دیدار رسول خداﷺ به مدینه رفت و اسلام آورد و چنین سرود:

«جام می و خنیاگری مطربان و می و مستی را کنار گـذاشـتم . و اینک اسبم محبّر را به عرصهٔ آشوب‌زدهٔ جنگ می‌رانم ؛ و در مـقابل مشرکان در روز کارزار ایستادگی می‌کنم.

خداوندا، در معامله‌ام زیان نبینم ؛ زیرا خانواده و مالم را بر سر آن نهاده‌ام».

پیامبرﷺ به او فرمود: ای ضرار، داد و ستد تو دچار خسران نشده است. او در جنگ یمامه به هنگام ارتداد مردم آن سامان، نبرد کرد و به دستورِ خالد بن ولید، مالک بن نویره را کشت. در واقعهٔ یرموک و نیز فتح شام شرکت داشت و در آن کشته شد. برخی گفته‌اند که وی در نبرد «اجنادین» و به روایتی در جنگ یمامه کشته شده است. بنابراین در تاریخ وفاتش اختلاف فاحشی به چشم می‌خورد.[۶]

عبدالله بن زبعری

ابو سعید، عبدالله بن زبّعری بـن قیسِ سهمیِ قرشی، شاعر قریش در جاهلیت بود و در اشعارش بر مسلمانان سخت می‌تاخت تا این که مکه فتح شد و او به نجران گریخت، سپس به مکه بازگشت و مسلمان شد و از پیامبرﷺ عذر خواست و او را مدح کرد. پیامبرﷺ نیز فرمان داد تا حلّه‌ای به او خلعت بدهند. او در اشعاری که برای پیامبرﷺ سرود و در آن اعلام مسلمانی کرد، چنین می‌گوید:

«ای بهترین خلق خدا که مرکب سریع و بی‌واهـمه ؛ مـرا شـتابان خدمت او رساند [تا بیش از این از نعمت ایمان محروم نمانم].

از بابت آن‌چه که از من سرزده پوزش می‌طلبم ؛ چون در آن زمان در گمراهی و ضلالت بودم.

آری، در آن ایامی که دو قبیلهٔ سهم و مخزوم ؛ مرا وادار به اجرای پلیدترین نقشه‌ها می‌کردند.

آن ایام پیرو هوای نفس بودم ؛ و در بند فرمان ستمگران در حالی که هیچ خیری در پس آنها نبود.

اما امروز قلبم به پیامبر ایـمان آورده ؛ و هـر کس کـه از ایـمان رویگردان باشد از خیر و نیکی محروم مانده است.

از نشانه‌های الهی نشانی بر توست ؛ که همانا پـرتوی درخشـنده است که بر تو می‌درخشد و دیگری مُهر نبوت است.

خداوند، پس از محبت و عنایتش، تو را اکرام نموده و برهانی بس عظیم بخشیده ؛ و تردیدی نیست که هیچ برهانی بالاتر از برهان الهی وجود ندارد».[۷]

عکرمة بن ابوجهل

عکرمة بن عمرو (ابوجهل) بن هشام مخزومی، از بزرگان قـریش در جاهلیت و اسلام بود. او و پدرش از سرسخت‌ترین دشمنان مسلمانان بودند. به همراه مشرکان در جنگ بدر حضور داشت و در همین جنگ شاهد کشته شدن پدرش بود. در جنگ احد و خندق نیز شرکت کرد. پس از فتح مکه به یمن گریخت، اما هـمسرش ام حکـیم کـه دخـترِ عمویش (حارث بن هشـام) نـیز بـود، پس از مسـلمان شـدن، او را بازگرداند و از رسول خداﷺ برای او امان گرفت.

هنگامی که او را نزد رسول خداﷺ برد، حضرت به او گفت: مرکب سوارِ مهاجر خوش آمد. او نیز اسلام آورد و اسلامی نیکو یافت. پس از اسلام آوردن از پیامبرﷺ خواست تا بهترین چیزی را که فراگرفته بدو بیاموزد تا آن را باز گوید. رسول خداﷺ فرمود: شهادت به این که لا اله الا الله وحده لاشریک له و أن محمداً عبده و رسوله.

عکرمه گفت: به این امر شهادت می‌دهم و حاضران را بـر آن بـه شهادت می‌گیریم و ای رسول خدا، از تو می‌خواهم که بـرایـم طـلب آمرزش کنی. رسول خداﷺ برای او طلب آمرزش کرد، سپس عکرمه گفت: سوگند به خدا که دو برابر پولی را کـه بـرای مـقابلهٔ بـا اسـلام صرف کردم، در راه خدا خرج می‌کنم و در برابر هر جنگی کـه در آن شرکت داشتم، بارها می‌رزمم و تو را ای رسول خدا بر این گـفتار بـه شهادت می‌گیرم.

در جنگ‌های ردّه در یمامه و یمن، شرکت کرد و پیروز شد. سپس در جنگ‌های دیگر شرکت کرد و ولایت مناطقی را در دورهٔ خلافت ابوبکر به عهده داشت. در عبادت پیوسته کوشا و بدان مشغول بود تا این که در جنگ یرموک کشته شد. هنگامی که برای جنگ با رومی‌ها وارد صحنهٔ نبرد شد، فریاد زد: چه کسی تا پای مرگ عهد مـی‌بندد؟ عمویش حارث بن هشام و سهیل بن عمرو با او بیعت کردند و همگی کشته شدند.[۸]

نوفل بن حارث

ابوالحـارث، نـوفل بـن حـارث بـن عـبدالمـطلب هـاشمیِ قـرشی، پسرعموی رسول اکرمﷺ از اصـحاب ثـروتمند و نـیز از دلاوران و کریمان قریش بود. قبیله‌اش او را بر خلاف میل باطنی‌اش برای جنگ با مسلمانان به بدر بردند. وی در این جنگ به اسارت درآمد و مسلمان شد. در فتح مکه، حُنین و طائف حضور یافت. در جـنگ حـنین، در میمنهٔ رسول خدا بود و پایداری کرد و در این نبرد، هزینهٔ سه هزار نیزه را پرداخت. او تا زمان خلافت عمر بن خطّاب زیست.[۹]

هبّار بن اسود

هبّار بن اسود بن مطّلب بن اسد بن عبدالعزّای قرشی، صحابی و شاعر بود. که پیش از اسلام آوردن، پیامبرﷺ را هجو کرد. پیامبرﷺ خونش را هدر اعلام کرده بود. او در سال فتح مکه اسلام آورد، بدین ترتیب که

به «جعرانه» در نزدیکی مکه آمد و مسلمان شد. پیامبرﷺ دربارهٔ او فرمود: اسلام گناهان گذشته را می‌پوشاند. هبّار در ایام فتح شام به آن‌جا رفت و در دورهٔ خلافت عمر بن خطاب بازگشت. او جد هباری‌ها (پادشاهان سند) است؛ همانانی که سلطنت موروثی داشتند و در نهایت، محمود سبکتکین (غزنوی) آن خطه را از چنگ آنان درآورد. مرکز حکومت آنان در سند، شهر منصوره بود.[۱۰]

هشام بن حکیم

هشام بن حکیم بن حزام بن خویلد، قرشی اسدی، خود و پدرش از اصحاب رسول اکرمﷺ بودند. روز فتح مکه مسلمان شد. او با عمر ماجرایی داشت، بدین ترتیب که عمر شنید او سورهٔ فرقان را به شیوه‌ای جز آن‌چه خود می‌خواند، قرائت می‌کند. منتظر ماند تا این که از مسجد خارج شد. او را نزد پیامبرﷺ برد و ماجرا را تعریف کرد. پیامبرﷺ فرمود: بخوان. هشام خواند. حضرت فرمود: همین گونه نازل شد. سپس به عمر فرمود: بخوان. عمر خواند. پیامبرﷺ فرمود: این گونه نازل شد. این قرآن بر هفت قرائت نازل شده، پس آن‌چه برایتان میسر است بخوانید. علما دربارهٔ مقصود پیامبرﷺ از هفت قرائت اختلاف کرده‌اند. شافعی می‌گوید: منظور از این اختلاف، لطف و رأفت خداوند متعال به بندگان است، زیرا حافظِ قرآن گاهی اشتباه می‌کند. اگر در تغییر الفاظ اختلاف معنی نباشد، جایز است. این وضع پیش از جمع قرآن در مصحف عثمان وجود داشت.

هشام از فصیحان و برگزیدگان صحابه بود تا آن‌جا که اگر خبری به عمر بن خطاب می‌رسید که آن نمی‌پذیرفت، می‌گفت: تا وقتی که من و هشام بن حکیم وجود داریم، چنین نخواهد بود. وی در زمان فتوحات وارد شام شد و در حمص نیز جریانی با عیاض بن غنم، والی آن سامان داشت. هشام چون دید که او گروهی از نبطیان را در آفتاب نگاه داشته تا جزیه بپردازند، گفت: خداوند کسانی که مردم را در دنیا اذیت می‌کنند، عذاب خواهد کرد.

هشام چون راهبان زندگی کرد و زن و فرزندی نگرفت. او در حالی که گروهی از مردم شام نیز با وی بودند، حرکت می‌کرد تا به اصلاح و نصیحت و دعوت به خیر و بازداشتن از شر بپردازد. هشام مدت‌ها پیش از مرگ پدرش حکیم بن حزام درگذشت.[۱۱]

پی نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه اول محرم سال ۱۵ = ۱۴ فوریه سال ۶۳۶؛ چهارشنبه ۲۸ ذی‌القعده، سال ۱۵ = اول ژانویه سال ۶۳۷.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۲۸۰؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۷۷۸؛ الإصابه، ج ۴، ص ۲۲۲؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۴۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۹۴.

۳. الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۴۵۷؛ الاستیعاب، ص ۱۹۶۵.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۶۱؛ الإصابه، ج ۱، ص ۲۹۳؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۰۷.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۲۱۲؛ المحبّر، ص ۱۷۰ و ۴۷۳؛ الاستیعاب، ج ۷، ص ۶۲؛ أسد الغابه، ج ۲، ص ۴۸۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۴۱؛ المعارف، ص ۲۸۴.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۳۱۱؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۶۰ و ۲۶۱؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۴۷ و ۷۴۸؛ الإصابه، ج ۲، ص ۲۰۰؛ أسد الغابه، ج ۳، ص ۵۲؛ المحبّر، ص ۸۷ و ۸۸.

۷. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۲۱۸؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۲۰۹؛ أسد الغابه، ج ۳، ص ۲۳۹ و ۲۴۰؛ سیرهٔ ابن هشام، ج ۲، ص ۴۱۸؛ الأغانی، ج ۱۵، ص ۱۷۹.

۸. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۴۴؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۸۳؛ البدایة والنهایه، ج ۷، ص ۳۴؛ المحبّر، ص ۹۵؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۰۱؛ أسد الغابه، ج ۴، ص ۷۰ و ۷۲؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۳۴.

۹. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۳۲؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۵۱۲؛ أسد الغابه، ج ۵، ص ۳۶۹.

۱۰. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۵۴؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۵۳۶؛ الإصابه، ج ۳، ص ۵۶۵.

۱۱. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۸۳؛ الإصابه، شماره ۸۹۶۵؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۵۶۱.

سال ۱۶ ق = ۶۳۷ ـ ۶۳۸ م[۱]

رویدادها

- عمر بن خطّاب، مغیرة بن شعبه را به ولایت بصره می‌گمارد.
- رفتن عمر بن خطاب به ایلیا (بیت المقدس) و برقراری صلح با پاتریاک «صفر ونیوس» و تحویل گرفتن شهر.

وقایع نظامی

فتوحات اسلامی

شام

- معاویة بن ابی سفیان غزّه را فتح و عمواس و بیت جبرین را بنا می‌کند. یزید بن معاویه (۱۶) نیز بیروت و جبیل را فتح می‌کند.
- ابوعبیدهٔ جراح و عمرو بن عاص شهر ایلیا را محاصره و پاتریاک صفرونیوس شهر را به عمر بن خطاب که به «جابیه» آمده بود تسلیم می‌کند.

سرزمین روم و ناحیهٔ جزیره

- پس از فتح حلب و قنسرین، عیاض بن غنم در رأس سپاهی از سمت شرق به ناحیهٔ جزیره می‌رود و رقّه، رها، حرّان، سروج، سمیساط، آمِد و عین الورده (رأس العین) را می‌گشاید. میسرة بن مسروقِ عبسی در رأس سپاهی به سوی غرب می‌رود و از «الدرب» گذشته، مرعش را تصرف می‌کند و در نبردی با رومیان درگیر می‌شود که طی آن مسلمانان غنیمت می‌گیرند و عبدالله بن حذافه به اسارت گرفته می‌شود، سپس رومیان او را آزاد می‌کنند.

عراق

- **نبرد جلولا**

ـ ایرانیان پس از فتح مدائن توسط مسلمانان، در «جلولا» گرد

می‌آیند. مسلمانان به رهبری هاشم بن عتبة بن ابی وقاص که سردارانی چون: قعقاع بن عمرو، سعد بن مالک، عمرو بن مرّهٔ جهنی، قیس بن مکشوح و حجر بن عدیّ در لشکرش حضور داشتند، آنان را محاصره و پس از نبردی سهمگین، جلولا را فتح می‌کنند (ماه ذی القعده).

ـ قعقاع بن عمرو به سوی «حلوان» می‌رود، آن‌جا را آزاد و یزدگرد پادشاه ایران از آن محل فرار کرده، آهنگ خراسان می‌کند. وی پس از فتح مدائن به حلوان پناه برده بود.

ـ مسلمانان، به رهبری عبدالله بن معتمّ، ربعی بن أفکل و عرفجة بن هرثمة، تکریت و نینوا را فتح می‌کنند.

ـ «ماسُبذان» به دست ضرار بن خطّاب فتح شده، آذین پسر هرمزان، فرمانده سپاه ایران کشته می‌شود.

ـ فتح صلح‌آمیز «قرقیسیا» توسط عمرو بن مالک بن عتبة قرشی.

درگذشتگان

- ماریهٔ قبطیه.

ماریه قبطیه

ماریه دختر شمعون و مصری الاصل بود. مقوقسِ قبطی، حاکم مصر و اسکندریه در سال ۷ ق او و خواهرش سیرین را به عنوان هدیه برای پیامبرﷺ فرستاد. پیامبرﷺ با وی همبستر شد، در نتیجه ابراهیم به دنیا آمد. پیامبر درباره او فرمود: فرزندش او را آزاد ساخت. پیامبرﷺ سیرین، خواهر ماریه را به حسّان بن ثابت‌داد که فرزندش عبدالرحمان از اوست. چون پیامبرﷺ درگذشت، مخارج زندگی ماریه را ابوبکر و سپس عمر پرداخت می‌کردند. او در دورهٔ خلافت عمر در مدینه درگذشت. معاویة بن ابی سفیان بنا به درخواست حسن بن علی بن ابی‌طالب، مردمِ روستای «حفن» (روستای ماریه) را به احترام او از پرداخت خراج زمین معاف کرد.[۲]

پی نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اول محرم سال ۱۶ = دوم فوریه سال ۶۳۷؛ پنج‌شنبه ۲۹ ذی‌القعده سال ۱۶ = اول ژانویه سال ۶۳۸.

۲. الاعلام زرکلی، ج۶، ص۱۲۳؛ الاستیعاب، ج۴، ص ۱۹۱۲؛ الإصابه، شمارهٔ ۲۹۱۹؛ حسن المحاضره، ج۱، ص ۲۵۲؛ أسد الغابه، ج۷، ص۲۶۱؛ اعلام النساء، ج۵، ص۱۰.

سال ۱۷ ق = ۶۳۸ ـ ۶۳۹م[۱]

رویدادها

- عمر، مغیرة بن شعبه را از بصره عزل و ابوموسی اشعری را به ولایت آن‌جا منصوب می‌کند.
- علای حضرمی به فرمان عمر والی بحرین می‌شود.
- عمر تصمیم می‌گیرد که فتوحات را در مرزهای ایران متوقف کند، اما بعداً نظر احنف بن قیس مبنی بر اجازهٔ ورود مسلمانان به شهرهای ایران را می‌پذیرد.
- سعد بن ابی وقاص پس از اتمام بنا و ساخت مسجد کوفه به آن‌جا می‌رود.
- ازدواج عمر با ام‌کلثوم دختر علی بن ابی‌طالب.
- عمر در ماه رجب برای انجام عمره به مکه می‌رود و مسجدالحرام را تعمیر می‌کند.
- قحطی و خشکسالی حجاز را فرا می‌گیرد و این سال «عام الرماد» (سال خاکستر) خوانده می‌شود.

وقایع نظامی

فتوحات اسلامی

سرزمین فارس (ایران)

- علای حضرمی امیر بحرین، از سمت بحرین به ایران حمله کرده و اصطخر را تصرف می‌کند. در این حمله عتبة بن غزوان با سپاهی از بصره وی را یاری می‌کند.
- عتبة بن غزوان، اهواز (خوزستان) و مناذر را فتح می‌کند. در این فتح سعد بن ابی وقاص با سپاهی به رهبری نعیم بن مقرّن و نعیم بن مسعود، عتبه را یاری می‌دهد.
- حرقوص بن زهیر سعدی منطقهٔ اهواز را فتح کرده و هرمزان، سردار ایرانی را فراری می‌دهد و او به «رامهرمز» پناه می‌برد. حرقوص او را دنبال می‌کند و به درخواست صلح از سوی هرمزان پاسخ مثبت می‌دهد.
- هرمزان قرارداد صلح مسلمانان را نقض کرده و آمادهٔ نبرد می‌شود. سعد بن ابی وقاص سپاهی به فرماندهی نعمان بن مقرّن و به دنبال آن، ابوموسی اشعری امیر بصره، سپاهی به فرماندهی سهیل بن عدی را به یاری او اعزام می‌دارد. مسلمانان با ایرانیان درگیر می‌شوند و در این جنگ ایرانیان شکست می‌خورند. هرمزان با سپاه شکست خورده‌اش به شوشتر پناه می‌برد. مسلمانان، شوشتر را محاصره و فتح می‌کنند و هرمزان را به اسارت دستگیر کرده، او را همراه با غنایمی که گرفته‌اند به مدینه می‌فرستند. از دلاوران این نبرد، براء بن مالک و مجزأة بن ثور بودند که رشادت‌های چشمگیری از خود نشان دادند.

ناحیه جزیره

- عیاض بن غنم در فتح جزیره به پیش رفته، آن‌گاه روی به ارمنستان می‌نهد.

درگذشتگان

- براء بن مالک.
- عتبة بن غزوان.
- مجزأة بن ثور.

براء بن مالک

براء بن مالک بن نضر خزرجی انصاری، برادر مالک بن انس، از شجاع‌ترین افراد صحابه و یکی از قهرمانان پرتوان بود. وی در نبردِ تن به تن یک‌صد تن را به قتل رساند، در فتح شوشتر حضور داشت و در همان جا همراه مجزأة بن ثور به شهادت رسید.[۲]

عتبة بن غزوان

ابوعبدالله (ابو غزوان) عتبة بن غزوان بن جابر بن وهیب حارثی مزنی، صحابی قدیمی پیامبرﷺ بود. وی نخست به حبشه هجرت کرد، سپس به مدینه بازگشت و در بدر حضور یافت. او در نبرد قادسیه به همراه سعد بن ابی وقاص شرکت کرد. به «میسان» و «ابز قباد» رفت و آن‌جا را تصرف کرد. وی از تک‌تیراندازان بی‌مانند بود و «أبْله» را فتح کرد. عمربن خطاب به او دستور بنای بصره را داد و وی را والی آن‌جا کرد. برای گفت وگویی با عمر، به مدینه آمد و در راه بازگشت در ربذه جان باخت.[۳]

مجزأة بن ثور

مجزأة بن ثور بن عفیر سدوسی، از صحابهٔ شجاع و از فرماندهان فاتح بود. شهر شوشتر را فتح کرد و در آن‌جا به شهادت رسید. دلاوری‌های مشهوری در نبردهای عراق داشت. هرمزان او و براء بن مالک را در نبرد شوشتر به قتل رساند. به همین جهت عمر در ابتدا می‌خواست هرمزان را که به اسارت درآمده بود، به قصاص خون آن دو بکشد، ولی هرمزان اسلام آورد و عمر رهایش کرد.[۴]

پی نوشت‌ها:

۱. جمعه اول محرم سال ۱۷ = ۲۳ ژانویه سال ۶۳۸؛ جمعه ۱۹ ذی‌الحجه سال ۱۷ = اول ژانویه سال ۶۳۹.

۲. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۲۵؛ تاریخ طبری، ج۴، ص ۸۳ و ۸۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج۱، ص۱۴۲ و ۱۴۴؛ تاریخ الاسلام، ج۲، ص ۳۰.

۳. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۱۶۰؛ الاستیعاب، ج۳، ص۱۰۲۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص ۱۱۱، ۳۸۶ و ۴۸۵؛ الطبقات الکبری، ج۷، ص ۱ و ۳؛ البدایة والنهایه، ج۷، ص۴۹؛ أسد الغابه، ج۳، ص ۵۶۵ و ۵۶۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج۱، ص ۲۲۱؛ معجم البلدان : (بصره)؛ تاریخ بغداد، ج۱، ص ۱۵۵؛ ابن خلدون، ج۲، ص ۹۴۲؛ المعارف، ص۲۷۵.

۴. الاعلام زرکلی، ج۶، ص۱۶۴؛ الإصابه، ج۴، ص ۳۴۴؛ تاریخ طبری، ج۴، ص۸۳ و ۸۹؛ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص ۵۴۸؛ تاریخ دول الاسلام، ج۲، ص ۳۰؛ أسد الغابه، ج۵، ص۶۵.

سال ۱۸ ق = ۶۳۹ ـ ۶۴۰ م[۱]

رویدادها

- عمر بن خطاب جلسه‌ای مشورتی در «جابیه» برگزار می‌کند و ابوعبیدهٔ جراح را بر شام فرمان‌روایی می‌دهد و تصمیماتی را اتخاذ می‌کند، از جمله:
  - وضع عهدنامه‌ای برای اهل ذمه که به «عهدنامهٔ عمر» معروف شد. عمر در آن حمایت از جان و اموال و آزادی دینشان را ضمانت می‌کند؛
  - تقسیم سوریه به چهار منطقهٔ نظامی برای اسکان سپاهیانی که آنها را «اجناد» می‌نامیدند: جند دمشق، جند حمص، جند اردن و جند قنسرین؛
- عمر، منصب قضاوت کوفه را به شریح بن حارث کندی و منصب قضاوت بصره را به کعب بن سور می‌سپارد؛
- طاعون عمواس در شام فراگیر می‌شود و ابوعبیدهٔ جراح، یزید بن ابی‌سفیان، شرحبیل بن حسنه و دیگر فرماندهان بزرگ و نیز بسیاری از سپاه مسلمانان بر اثر ابتلا به طاعون می‌میرند.
- عمر، معاویة بن ابی سفیان را به جای ابوعبیدهٔ جراح بر شام، اردن و فلسطین و عیاض بن غنم را بر ناحیهٔ جزیره می‌گمارد.

وقایع نظامی

فتوحات اسلامی

مصر

- عمرو عاص در رأس سپاهی عازم مصر می‌شود و شهر «رفح» و «عریش» را بدون مقاومت تصرف می‌کند. سپس راه ساحل را در پیش می‌گیرد و به «فرما» روی می‌نهد. او سپاهی را که برای جنگ با او آمده بود، شکست داده، وارد مصر می‌شود.

درگذشتگان

- ابوعبیدهٔ جراح.
- شرحبیل بن حسنه.
- عاص بن سهیل.
- عباس بن مرداس.
- معاذ بن جَبَل.
- یزید بن ابی سفیان.

ابوعبیدهٔ جرّاح

ابو عبیده، عامر بن عبدالله بن جرّاح بن هلال فهری قرشی، از سابقه‌داران اولیهٔ اسلام و یکی از ده نفری بود که بدانان بشارت بهشت داده شد. (۱۷) رسول خداﷺ دربارهٔ او فرمود: «او امین این امت است...» (۱۸) ابوعبیده در تمام نبردها حضور داشت و یکی از چهار فرماندهی بود که ابوبکر آنان را برای فتح شام برگزید. آنان عبارت بودند از: یزید بن ابی سفیان، شرحبیل بن حسنه، عمرو بن عاص و ابوعبیده جرّاح. عمر بن خطاب او را پس از عزل خالد بن ولید فرمانده کل سپاه

شام کرد. پدرش در جمع مشرکان بود و او با پدرش نبرد کرد و او را کشت. در جنگ اُحد از خود رشادت‌هایی نشان داد. ابوعبیده در ۵۸ سالگی بود در اثر ابتلا به طاعون عمواس مُرد و در «غوربیسان» دفن شد.[۲]

شرحبیل بن حسنه

شرحبیل بن عبدالله بن مطاع بن غطریف کندی، با انتساب به مادرش حسنه، به شرحبیل بن حسنه معروف بود. مادرش از زنان مهاجر به حبشه بود که در این مهاجرت شرحبیل را نیز به همراه داشت. شرحبیل صحابی جلیل القدری بود که در رکاب پیامبرﷺ نبرد کرد و حضرت او را به نمایندگی از خود به مصر فرستاد. او هم‌چنین یکی از چهار امیری بود که برای فتح شام فرستاده شد. تمام اردن را جز طبریّه فتح کرد، زیرا مردم طبریه با او مصالحه کردند. هنگامی که عمر بن خطاب در سال ۱۸ ق به جابیه رفت، او را عزل کرد و معاویة بن ابی سفیان را به جای او گماشت. شرحبیل گفت: ای امیرمؤمنان، آیا بر من خشمگین شدی که مرا عزل کردی؟ گفت: نه، ولی می‌خواستم مردی نیرومندتر از تو را بگمارم. او از سلحشورانی بود که بر مردم سروری کرد. شرحبیل در جریان طاعون عمواس درگذشت.[۳]

عاص بن سهیل

ابوجندل، عاص بن سهیل بن عمرو بن عبد شمس قرشی، از نیکان صحابه بود. چون اسلام آورد، پدرش او را حبس کرد. در جریان صلح حدیبیه و در حالی که درغل و زنجیر بود، از زندان گریخت و به پیامبرﷺ پیوست، ولی پیامبرﷺ به منظور پای‌بندی به قرارداد صلح که با پدرش بسته بود، عاص را نزد پدرش بازگرداند، اما باز فرار کرد و به مدینه آمد. وی در شام جهاد کرد و در طاعون عمواس درگذشت.[۴]

عباس بن مرداس

ابو الهیثم، عباس بن مرداس بن ابی عامر سلّمی مصری، شاعری از بزرگان و تکسواران قوم خود بود. پیش از فتح مکه جاهلیت و اسلام را درک کرد و از «مؤلفة قلوبهم» شمرده شد. وی از کسانی بود که شراب را مذمت و در دورهٔ جاهلیت آن را بر خود حرام کرده بود. او در قصایدی پیامبرﷺ را مدح کرد.[۵]

معاذ بن جبل

ابوعبدالرحمن، معاذ بن جبل بن عمرو بن اوسِ خزرجیِ انصاری، صحابی گرانقدری بود که در بیعت عقبه شرکت داشت و در تمام غزوه‌ها همراه رسول خداﷺ بود. پیامبرﷺ او را به عنوان قاضی به یمن فرستاد. او از جمله شش نفری بود که در حیات پیامبرﷺ قرآن را جمع کردند. معاذ در نبرد یرموک شرکت کرد و در طاعون عمواس درگذشت.[۶]

یزید بن ابی سفیان

ابو خالد، یزید بن ابی سفیان (صخر) بن حرب بن امیة بن عبد شمس بن عبدمناف امویِ قرشی، برادر معاویة بن ابی سفیان بود. او را یزید الخیر نیز می‌گفتند. وی از خردمندان شجاع بود. روز فتح مکه اسلام آورد و اسلامش خالصانه بود و در جنگ حُنین شرکت کرد. وی یکی از چهار فرماندهی بود که ابوبکر آنان را برای فتح شام و نبرد با رومیان فرستاد. هنگامی که عمر به خلافت رسید، او را والی فلسطین کرد، سپس ولایت دمشق و خراج آن‌جا را به او واگذارد. او از کسانی بود که در جریان فتح شام آزمون‌های دشواری پشت سر نهاد. او فرزندی نداشت. هنگامی که در حال احتضار بود، برادرش معاویه را به جای خود گمارده و عمر نیز اقدام او را تأیید کرد. او نیز مانند دیگر یاران خود در اثر طاعون عمواس جان سپرد.[۷]

پی نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه اول محرم سال ۱۸ = ۱۲ ژانویه سال ۶۳۹؛ شنبه ۳۰ ذی‌الحجه سال ۱۸ = اول ژانویه سال ۶۴۰.

۲. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۲۱؛ الاستیعاب، ج۴، ص ۱۷۱۰؛ الإصابه، ج۲، ص ۲۴۳؛ البدایة والنهایه، ج۷، ص۹۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج۱، ص ۳ و ۱۴؛ أسد الغابه، ج۳، ص ۸۰۴؛ تاریخ طبری، ج۳، ص۲۹۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص ۴۱۷؛ العبر، ج۲، ص ۹۰۴ و ۹۴۴.

۳. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۲۳۴؛ الاستیعاب، ج۲، ص ۲۹۸؛ الإصابه، ج۲، ص۱۴۱؛ البدایة والنهایه، ج۷، ص۹۳؛ حسن المحاضره، ج۱، ص ۲۰۸؛ المحبّر، ص۴۱۰؛ أسد الغابه، ج۲، ص ۵۱۲؛ تاریخ طبری و ابن اثیر، حوادث سال ۱۳ ـ ۱۸.

۴. سیر اعلام النبلاء، ج۱، ص ۱۴۰ و ۱۴۲؛ الإصابه، ج۲، ص ۳۲۲.

۵. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۳۹؛ الطبقات الکبری، ج۴، ص ۱۵؛ الأغانی، ج۴، ص ۳۰۲ به بعد؛ أسد الغابه، ج۳، ص ۱۶۸ و ۱۷۰.

۶. الاعلام زرکلی، ج۸، ص۱۶۶؛ المحبّر، ص۲۸۶؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۱۴۰۲؛ الإصابه، ج۳، ص ۴۰۶؛ البدایة والنهایه، ج۷، ص۹۴؛ أسد الغابه، ج۴، ص۳۷۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج۱، ص۳۱۸ و ۳۳۱.

۷. الاعلام زرکلی، ج۹، ص۲۳۷؛ أسد الغابه، ج۵، ص۱۱۲؛ البدایة والنهایه، ج ۷، ص۹۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج۱، ص ۲۳۷ و ۲۳۹؛ تاریخ طبری، ج۳، ص۳۹۶.

سال ۱۹ق. = ۶۴۱م[۱]

رویدادها

- معاویة بن ابی سفیان امیر شام، از عمر بن خطّاب اجازه خواست تا به تعمیر دژهای ساحلی و سازماندهی نظامیان در آنها و گماشتن دیده‌بانان و ایجاد آتشگاه‌ها در آن دژها بپردازد. هم‌چنین از وی می‌خواهد تا حمله‌ای دریایی تدارک ببیند. عمر نسبت به تمام موارد، جز جنگ دریایی آن هم به دلیل خطرهایی که برای عرب‌ها دارد، موافقت می‌کند.

• عمر بن خطّاب مسجد پیامبرﷺ را توسعه می‌دهد.
• یکی از شنزارهای سوزان اطراف مدینه، شبانگاه چون سیل آتشینی به حرکت در می‌آید و در اندک زمانی فرو می‌نشیند.

وقایع نظامی

فتوحات اسلامی

شام

• معاویة بن ابی سفیان، قیساریه را پس از شش ماه محاصره، فتح می‌کند.

مصر

• عمرو بن عاص بر شهر «بلبیس» چیره می‌شود، سپس به سوی نیل می‌رود و دژ «بابلیون» را محاصره می‌کند که با مقاومت شدیدی از سوی ارتش بیزانسِ ساکن در قلعه مواجه می‌شود. عمرو بن عاص از عمر بن خطّاب درخواست کمک می‌کند و او با سپاهی به فرماندهی زبیر بن عوّام و در معیّت مقداد بن اسود، عبادة بن صامت، مسلمة بن خالد و دیگر بزرگان صحابه، او را یاری می‌دهد.

درگذشتگان

• عاصم بن عمرو تمیمی.

عاصم بن عمرو تمیمی

عاصم بن عمرو تمیمی، برادر قعقاع بن عمرو، شاعری تکسوار و صحابی‌ای بود که ماجراها و اشعاری دربارهٔ فتح عراق دارد. وی در نبرد قادسیه رشادت‌هایی از خود نشان داد. گروهی که وی فرماندهی‌شان را بر عهده داشت، «الاهوال» (ترس‌آوران) نامیده می‌شدند.[۲]

پی‌نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اول محرم سال ۱۹ = ۲ ژانویه سال ۶۴۰؛ چهارشنبه ۲۹ ذی‌الحجه سال ۱۹ = ۲۰ دسامبر سال ۶۴۰.

۲. الاعلام زرکلی، ج۴، ص۱۴؛ تاریخ طبری، ج۴، ص ۱۱؛ الاستیعاب، ص۷۸۴.

سال ۲۰ق = ۶۴۰ ـ ۶۴۱م[۱]

رویدادها

• سعد بن ابی وقاص از ولایت کوفه عزل و عمار یاسر به جای او منصوب می‌شود.
• عیاض بن غنم، امیر ناحیهٔ جزیره می‌میرد عمیر بن سعید انصاری به جای او تعیین می‌شود.
• عمر بن خطّاب، خیبر را بین مسلمانان تقسیم می‌کند و یهودیان آن‌جا و یهود نجران را به کوفه کوچک می‌دهد.
• عمرو عاص فسطاط را بنا می‌نهد.
• هراکلیوس اول می‌میرد و نواده‌اش هراکلیوس سوم، معروف به کنستانتین دوم به قدرت می‌رسد.

وقایع نظامی

فتوحات اسلامی

مصر

• رسیدن نیروهای کمکی عرب به فرماندهی زبیر بن عوّام به مصر برای یاریِ عمرو عاص (اوایل ماه جمادی الآخر).
• نبرد هلیوپولیس (عین الشمس) و پیروزی سپاه مسلمانان و تسلیم رومیان محصور در دژ «بابلیون» و تن دادنِ کیروس (مقوقس) حاکم بیزانسی، به امضای قرارداد پایان جنگ (نخستین معاهده بابلیون).
• کیروس به قسطنطنیه می‌رود تا طرح قرارداد را بر هراکلیوس امپراتور عرضه کند، ولی امپراتور معاهده را رد کرده، کیروس را متهم به خیانت کرده، او را تبعید می‌کند.
• پس از درگذشت هراکلیوس، کیروس به منصب قبلی خود در مصر بازگردانده می‌شود تا با مسلمانان دربارهٔ صلح به مذاکره بنشیند. وی قرارداد دوم بابلیون را امضا می‌کند. از جمله بندهای قرارداد، کوچاندن رومی‌ها از اسکندریه و تسلیم آن به مسلمانان بود.
• عمرو بن عاص، خارجة بن حذافة را برای فتح شهرهای ناحیهٔ صعید (مصرِ علیا) گسیل می‌دارد.

سرزمین روم

• عبدالله بن قیس حارثی از راه دریا به روم حمله می‌کند.

ارمنستان

• سراقة بن عمرو و سلمان بن ربیعهٔ باهلی به همراهی برادرش عبدالرحمان بن ربیعه ضمن فرماندهی گروه‌هایی از مسلمانان، به عمق ارمنستان نفوذ کرده و موقان، تفلیس و باب الابواب را فتح می‌کنند.

سرزمین فارس (ایران)

• مسلمانان «قرمیسین» (کرمانشاه) را به تصرف درآورده، از آن‌جا به «نهاوند» که قوای ایرانیان در آن جمع شده بودند، می‌روند.

درگذشتگان

• ابوسفیان هاشمی.
• اُسید بن حضیر.
• بلال بن رباح.
• جبلة بن أیهم.
• حباب بن منذر.
• زینب دختر جحش.
• شفاء عدویّه.
• صفیه قرشی.
• عیاض بن غنم.
• قتیله دختر حارث.

- کنستانس دوم.
- قیس بن عاصم.
- میسرة بن مسروق عبسی.
- هراکلیوس اول.

ابو سفیان هاشمی

ابوسفیان، مغیرة بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم قرشی، یکی از قهرمانان شاعر در جاهلیت و اسلام بود. او پسرعمو و برادر رضاعی پیامبرﷺ بود. در کودکی با پیامبرﷺ الفتی داشت، اما هنگامی که حضرت دعوت خود را آشکار کرد، با پیامبرﷺ دشمن شد و او و یارانش را هجو کرد. با این همه، روز فتح مکه مسلمان شد و در جنگ حنین شرکت کرد. در این نبرد به خوبی جنگید و سرافراز از عهدهٔ نبرد برآمد، لذا پیامبرﷺ از او راضی شد.[۲]

اُسید بن حُضَیر

ابویحیی، اُسید بن حضیر بن سماک بن عتیک اوسیِ انصاری، در جاهلیت و اسلام از محترمان و بزرگانِ قبیلهٔ اوس بود. وی از خردمندان و صاحبان رأی عرب شمرده می‌شد تا آن‌جا که او را «کامل» می‌نامیدند. هم‌چنین از خوش آواترین مردم در تلاوت قرآن بود. در بیعت عقبه حضور داشت و یکی از دوازده نقیب بود. در جنگ اُحد نیز شرکت کرد و هفت زخم بر پیکرش نشست. هنگامی که مردم از گرد رسول خدا پراکنده شدند، او در رکاب حضرت پایداری کرد. همراه عمر بن خطّاب به شام رفت و در دورهٔ خلافت او درگذشت.[۳]

بلال بن رباح

وی مؤذنِ رسول خداﷺ و خزانه‌دار بیت‌المال و کنیه‌اش ابوعبداللّه بود. پدرش از اسرای حبشی و مادرش «حمامه» نیز از اسرا بود. امیة بن خلف جمحی او را خرید و چون بلال اسلام آورد او را با خواباندن بر شنزار تفتیده شکنجه می‌کرد. این بود که ابوبکر او را خرید و آزاد کرد. وی یکی از هفت نفری بود که در آغاز دعوت پیامبرﷺ، اسلام آورد. هنگامی که در مدینه حکم اذان نازل شد، او نزد رسول خدا به اقامهٔ اذان پرداخته و اذان را به همراه ابن ام مکتوم به نوبت سر می‌دادند. صدایی خوش و رسا داشت و فصیح بود. روز فتح مکه به دستور پیامبرﷺ بر بام خانه خدا اذان گفت و هنگامی که رسول خداﷺ درگذشت، اذان را ترک کرد. او در همهٔ نبردها با رسول خداﷺ همراه بود. برای جهاد عازم شام شد. هنگامی که عمر به جابیه آمد، برای نماز ظهر اذان گفت و مردم با شنیدن بانگ اذان بلال گریستند. در دمشق و به نقلی در حلب درگذشت.[۴]

جبلة بن أیهم

ابومنذر، جبلة بن أیهم بن جبلة بن حارث بن ابی شمّر منذر غسانی، از «آل جفنه» و آخرین پادشاه غسانی بود. در دورهٔ جاهلیت در بادیةُ الشام زیست و در سال ۱۲ق. در نبرد دومة الجندل با مسلمانان جنگید. در جنگ یرموک در پیشاپیش عرب‌های شامیِ از قبیلهٔ «لخم» و «جذام» و دیگر قبایلِ همراه در سپاه روم حضور داشت و همراه آنان شکست خورد. در دورهٔ خلافت عمر بن خطّاب مسلمان شد و به مدینه آمد، ولی پس از چندی در آن‌جا مرتد شد و به سرزمین روم رفت و به قصاص تن نداد و این زمانی بود که او مردی از بنی فزاره را که در حال طواف کعبه بود، پا بر دنبالهٔ پیراهن جبله گذاشته بود، کتک زد. پس از ارتدادش از مدینه خارج شد و به قسطنطنیه رفت و در آن‌جا مُرد. در تاریخ وفاتش اختلاف است، برخی سال بیستم، برخی سال چهلم و برخی سال پنجاه و دوم هجرت را ذکر کرده‌اند.[۵]

حُباب بن منذر

ابو عمرو، حُباب بن منذر بن جَموح انصاریِ سلمیِ خزرجی، صحابی شجاعی بود که به او «ذوالرأی» می‌گفتند. همو بود که در جنگ بدر نظر داد تا سپاه برای مقابله با مشرکان در نزدیک‌ترین نقطهٔ آب بدر موضع بگیرند. وی نظرات مشهوری در دورهٔ جاهلیت دارد. در جنگ بدر، اُحد، خندق و تمام نبردها با رسول خداﷺ همراه بود. او همانی است که در روز سقیفه گفت: «انا جُذَیلها المحکّك وعُذَیقُها المرجّب. منّا امیر ومنکم امیر».

این جمله در جایی به کار می‌رود که به نظر کسی تکیه می‌شود که به وسیلهٔ آن از گمراهی مصون می‌مانند. جُذیل تصغیر «جَذل» است و در اصل چوبی است که برای آن که شترِ مبتلا به بیماری گری به وسیلهٔ آن خود را بخاراند، نصب می‌شود و عُذیق، تصغیر «عِذق» (درخت پر بار) است. مرجّب اسم مفعول است. این جمله «رجّب النخلة ترجیباً» یعنی چوب بستی بر گرد نخل ساخت تا از سنگینی بار نیفتد. تصغیر در دو کلمه (جُذیلها) و (عُذیقها) برای مدح است.[۶]

زینب دختر جحش

زینب دختر جحش بن رئاب اسدی، مادرش اُمیمه دختر عبدالمطلب بن هاشم و دختر عمهٔ رسول خدا بود. نخست زید بن حارثه با او ازدواج کرد. در آن هنگام نامش «برّه» بود. پس از چندی زید او را طلاق داد و پیامبرﷺ با او ازدواج کرد و او را «زینب» نام نهاد. وی از «اُمّهات المؤمنین» و یکی از زنان مشهور صدر اسلام است. کنیه‌اش ام الحکم و از زیباترین زنان بود و زیبایی خود را به رخ عایشه، دختر ابوبکر می‌کشید و بر او فخر می‌فروخت. وی هم‌چنین، سبب نزول آیهٔ

حجاب شد. دیندار و پرهیزکار بود و از دسترنج خود (مثل دوزندگی و بافندگی) به فقیران صدقه می‌داد. بهره خود را نیز از بیت‌المال میان خویشان و یتیمان قسمت می‌کرد. وی در ۵۳ سالگی در مدینه درگذشت و در بقیع دفن شد.[۷]

شفاء عدویه

ام سلیمان، شفاء دختر عبدالله بن عبدشمس عدوی قرشی، از زنان صحابه و ارجمند بود. در جاهلیت، کتابت می‌کرد و پیش از هجرت اسلام آورد. به حفصه دختر عمر (همسر پیامبر) نوشتن آموخت. پیامبرﷺ به دیدار او می‌رفت و در خانه‌اش خواب قیلوله می‌کرد و در مدینه به او خانه‌ای داد. عمر بن خطاب نظر او را مقدم می‌داشت و از او سرپرستی می‌کرد. گفته شده نامش لیلی و شفاء لقبش بوده است.[۸]

صفیه قرشی

صفیه دختر عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف، بانویی از قریش و شاعری دلیر، مادر زبیر بن عوام، خواهر حمزة بن عبدالمطلب و عمهٔ رسول خداﷺ بود. پیش از هجرت اسلام آورد و به مدینه هجرت کرد. در جنگ اُحد، مردی یهودی را که دربارهٔ همسران پیامبرﷺ جاسوسی می‌کرد به قتل رساند. هنگامی که دید مسلمانان از اُحد عقب‌نشینی می‌کنند، با نیزه‌ای که در دست داشت رو به جلو می‌رفت و با آن بر صورت مردم می‌زد و می‌گفت: آیا از گرد رسول خدا می‌گریزید؟ وی در مدینه درگذشت.[۹]

عیاض بن غنم

ابو سعد، عیاض بن غنم بن زهیر فهری قرشی به «زاد الراکب» لقب یافت، زیرا توشهٔ خود را به مردم می‌داد و اگر تمام می‌شد، شترش را برای آنان می‌کشت. از نخستین مهاجران بود. در بدر و جنگ‌های پس از آن حضور یافت و یکی از فرماندهان شجاع و فاتح بود. به سوی شام روان شد و شهرهای ناحیهٔ جزیره را گشود و اول کسی بود که با دلاوری تمام، از منطقهٔ «الدرب» گذشت و تا عمق سرزمین روم به تعقیب هراکلیوس پرداخت. وی پسر عموی ابوعبیدهٔ جراح بود. در شام و به گفته برخی در مدینه درگذشت.[۱۰]

قتیله دختر حارث

قتیله دختر حارث بن کلده، از خاندان بنی عبدالدار از قبیلهٔ قریش و شاعری از طبقهٔ اول بانوان شاعر بود. جاهلیت و اسلام را درک کرد. برادرش نضر در جنگ بدر به اسارت گرفته شد و پیامبرﷺ دستور قتل او را داد و علی بن ابی‌طالب او را کشت. قتیله از کسانی بود که مانع پیوستن مردم به پیامبرﷺ می‌شد و در رثای برادرش مرثیه‌ای سرود که پیامبرﷺ با شنیدن آن دلش به رحم آمد و از آن پس حضرت کشتن اسرای قریش را نهی کرد. قتیله پس از مرگ برادرش مسلمان شد و به روایت حدیث می‌پرداخت. وی در دورهٔ خلافت عمر بن خطاب درگذشت.[۱۱]

کنستانتین دوم

او نوادهٔ امپراتور، هراکلیوس اول بود که در سال ۶۴۱م جانشین پدرش هراکلیوس دوم شد و بر تخت امپراتوری نشست. چندی بعد برادرش هراکلیوس (از «مارتیا» همسر دوم پدرش) در سلطنت با او شریک شد. کنستانتین در اواخر سال ۶۴۱م درگذشت و همسر پدرش متهم شد که او را با سمّ کشته است. از این‌رو ارتش روم بر او شورید، پسرش را خلع کرده، او را به همراه مادرش به جزیرهٔ «رودس» تبعید کردند. آن‌گاه کنستانتین سوم پسر کنستانتین دوم جانشین پدر شد. کنستانتین سوم «کنستانس دوم» نیز نامیده می‌شد.[۱۲]

قیس بن عاصم

ابوعلی، قیس بن عاصم بن سنان منقری سعدیِ تمیمی، از اُمرا و اندیشمندانی بود که در میان عرب به بردباری و شجاعت شهرت داشت او شاعر بود و در میان خاندانش، سروری یافت و از کسانی بود که در جاهلیت شرب خمر را بر خود تحریم کرده بود. در سال ۹ق. به همراه نمایندگان بنی تمیم نزد پیامبرﷺ رفت و مسلمان شد. پیامبرﷺ دربارهٔ او گفت: او بزرگ بادیه‌نشینان است، از این‌رو او را مسئول جمع‌آوری زکاتِ قبیله‌اش کرد. قیس در اواخر عمر به بصره رفت. او ۳۲ پسر از خود به جای گذاشت. شاعری دربارهٔ او می‌گوید:

«هلاکت قیس، هلاکت یک تن نبود؛ او بنیان و اساس خاندانی بود که فرو ریخت».[۱۳]

میسرة بن مسروق عبسی

وی سرداری دلاور از شمار صحابه بود. همراه خاندان عبس نزد پیامبرﷺ رفت و با آنان اسلام آورد. در حجة الوداع حضور داشت و در جریان ردّه، با قوم خود بر اسلام پایدار ماند و همگی با خالد بن ولید در جنگ با مرتدان در یمامه همکاری کردند. او از فرماندهان سپاهِ ابو عبیدهٔ جراح در فتوحات شام بود. با سپاهش از انطاکیه به روم رفت و مرعش را فتح کرد. میسره نخستین کسی بود که به سرزمین روم وارد شد.[۱۴]

هراکلیوس اول

هراکلیوس اول، سرداری بیزانسی بود. پس از آن که امپراتور «فوکاس» را در سال ۶۱۰م خلع کرد ارتش، او رابه امپراتوری برگزید. در سال ۶۲۷م در نبرد نینوا بر ایرانیان پیروز شد و مناطقی مانند: سوریه، آسیای صغیر و از جمله شهر «الرّها» موطن پدران هراکلیوس راکه خسروپرویز تصرف کرده بود، باز پس گرفت. پیروزی هراکلیوس بر ایرانیان شکننده بود به گونه‌ای که نتوانستند پشت راست کنند. او صلیب چوبی (صلبوت) را باز پس گرفت. این صلیب همان چوبی است که گفته می‌شود مسیح بر آن آویخته شد. خسرو پرویز در جریان تصرف سوریه (۶۰۸ـ۶۱۱م) آن را به مدائن برده بود. در دورهٔ حکومت هراکلیوس، مسلمانان بر شام سلطه یافتند. هراکلیوس گروه‌های جنگی را از طرف شهر حمص، سپس انطاکیه علیه مسلمانان و برای جنگ با آنان اعزام داشت. در سال ۱۳ق (۶۳۵م) در جنگ یرموک پیروزی قطعی مسلمانان بر رومیان محقق شد. در این نبرد، سپاهیان بیزانسی و عرب‌های مسیحی که به یاری رومیان آمده بودند، شکست خوردند، پراکنده شدند.

هراکلیوس به عزم انطاکیه، سوریه را ترک کرد. او در حال وداع می‌گفت: خداحافظ ای سوریه. پس از چندی فرزندش، هراکلیوس دوم جانشین او شد، اما دیری نپایید که او نیز مُرد و پسرش کنستانتین دوم جانشین وی شد.[15]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اول محرم سال ۲۰ = ۲۱ دسامبر سال ۶۴۰؛ دوشنبه ۱۲ محرم سال ۲۰ = اول ژانویه سال ۶۴۱.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص۱۹۸؛ الاستیعاب، ج۴، ص ۱۴۴۵؛ البدایة والنهایه، ج۷، ص۱۰۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج۱، ص ۱۴۷ و ۱۵۰.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۳۳۰؛ الطبقات الکبری، ج۳، ص ۱۳۵؛ البدایة والنهایه، ج۷، ص۱۰۱؛ أسد الغابه، ج۱، ص ۱۱۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۴۶.

۴. البدایة والنهایه، ج۷، ص۱۰۲، تاریخ طبری، ج۲، ص۵۶۹؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۱۷۸؛ الإصابه، ج ۱، ص ۱۶۹؛ أسد الغابه، ج ۱، ص ۲۴۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۵۱؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص۱۸۴؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «بلال بن رباح».

۵. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص۱۰۲؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۴۱ و ۱۴۲؛ نهایة الارب، ج۱۵، ص۳۱۱؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص۶۳؛ الأغانی، ج۱۵، ص۱۵۷.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص۱۶۷؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۱۶؛ الإصابه، ج ۱، ص۳۰۲؛ البدایة والنهایه، ج۷، ص ۱۴۲.

۷. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۱۰۶؛ الاستیعاب، ج۴، ص۱۸۴۹؛ الطبقات الکبری، ج۸، ص۱۰۱؛ البدایة والنهایه، ج۷، ص۱۰۴؛ أسد الغابه، ج۷، ص۱۲۵؛ اعلام النساء، ج۲، ص ۵۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۱۴۹.

۸. الاستیعاب، ج۴، ص۱۷۶۸؛ الإصابه، ج۴، ص۳۳۳؛ اعلام النساء، ج۲، ص ۳۰۰.

۹. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۲۹۷؛ الطبقات الکبری، ج۸، ص۴۱؛ الاستیعاب، ج۴، ص ۱۸۷؛ البدایة والنهایه، ج۷، ص۱۰۴؛ أسد الغابه، ج۷، ص۱۷۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۱۹۳.

۱۰. الاعلام زرکلی، ج۹، ص۲۸۲؛ الاستیعاب، فقرهٔ ۱۲۳۴؛ الإصابه، ج۳، ص۱۷۹؛ البدایة والنهایه، ج۷، ص۱۰۳؛ أسد الغابه، ج۴، ص ۳۲۷ و ۳۲۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۲۵۵؛ تاریخ طبری، ج۴، ص۵۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص ۴۲۹؛ تاریخ بغداد، ج۱، ص ۱۸۳.

۱۱. الاعلام زرکلی، ج۶، ص ۲۸؛ الاستیعاب، ج۴، ص۱۹۰۴؛ الإصابه، ج۴، ص ۳۷۸؛ اعلام النساء، ج۴، ص۱۸۹.

۱۲. فرهنگ فرانسوی لاروس؛ دایرة المعارف تاریخ جهان، ج۲، ص ۴۷۹؛ العرب وصلتهم بالروم، ج۱، ص۲۵۴.

۱۳. الاعلام زرکلی، ج۶، ص۵۷؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۱۲۹۴؛ الإصابه، ج۳، ص۲۴۲؛ خزانة الادب، ج۳، ص ۴۲۸؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص۳۱؛ أسد الغابه، ج۴، ص ۴۳۲ و ۴۳۳؛ الأغانی، ج۱۴، ص۶۹.

۱۴. الاعلام زرکلی، ج۸، ص۲۹۷؛ الإصابه، ج۳، ص۴۴۹؛ بلاذری، ج۲، ص۲۲۴؛ أسد الغابه، ج۵، ص۲۸۵.

۱۵. تاریخ ابن اثیر، حوادث سال ۱۲ و ۱۳ هجری؛ ویلیام لانگر، دایرة المعارف تاریخ جهان، ج۲، ص ۴۷۷.

یادداشت‌ها:

۱. محدثان شیعه بر این عقیده‌اند که فاطمه زهرا ﷺ در سال پنجم بعثت متولد شد و به هنگام ازدواج نه ساله بود. و در مشهورترین اقوال بعد از پدر ۷۵ یا ۹۵ روز بیشتر زنده نبود.

۲. برای آشنایی با دیدگاه‌های محدثان و مورخان شیعه و سنی دربارهٔ علت سقط شدن محسن (ر.ک: جعفر مرتضی، مأساة الزهراء، ج۲، ص۱۱۱).

۳. ماجرای کشته شدن مالک بن نویره به دست خالد بن ولید یکی از رخدادهای زشت و ننگین دوران خلافت ابوبکر است. خالد در زمان ابوبکر مالک را در حالی‌که مسلمان بود کشت و زنش را همان شب تصرف کرد و سر مالک را پایه‌ی دیگ غذا قرار داد. خبر این جنایت به ابوبکر رسید. و ابو قتاده انصاری و عمر اعتراض کردند و اما ابوبکر اهمیت نداد و گفت: او اجتهاد کرده و در اجتهاد به خطا رفته است. نسبت ارتداد به مالک از حقیقت دور است و کشته شدن وی به دست خالد صرفاً به دلایل شخصی و انگیزهٔ پست شهوانی خالد بوده است (نک: الغدیر، ج۷، ص ۱۵۸).

۴. مشهور محدثان شیعه تاریخ ولادت پیامبر ﷺ را هفدهم ماه ربیع‌الاول ذکر کرده‌اند.

۵. مشهور میان محدثان شیعه مبعث پیامبر ﷺ در روز ۲۷ ماه رجب بوده است و به قول علامه مجلسی همه امامیه بر آن اتفاق و اجماع دارند (نک: بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۹۰).

۶. مشهور محدثان شیعه وفات پیامبر ﷺ را روز ۲۸ ماه صفر دانسته‌اند (نک: اعیان الشیعه، ج ۱، ص۲۹۵).

۷. از نظر تاریخ و روایات شیعه مسلّم است که علی ﷺ نخستین مردی است که به اسلام گروید. حضرتش در خطبهٔ ۱۳۹ نهج‌البلاغه می‌فرماید: «لن یسرع احد قبلی الی دعوة الحقّ» هیچ‌کس پیش از من به پذیرفتن دعوت حق نشتافت. اکثریت قریب به اتفاق مؤرخان و محدثان اهل سنت نیز بر این عقیده‌اند (نک: الغدیر، ج۳، ص ۲۲۰؛ فضائل الخمسه من الصحاح الستّة، ج ۱، ص۱۷۸؛ الصحیح من سیرة النبی الاعظم ﷺ، ج۲، ص۳۱۷).

۸. صدیق لقب مخصوص علی ﷺ است و پیامبر ﷺ آن حضرت را بدین لقب خواندند (نک: الغدیر، ج۲، ص ۳۱۲).

۹. عتیق اسم ابوبکر در جاهلیت است و راوی این حدیث عایشه است.

۱۰. این مطلب از نظر شیعه مردود است. شیخ مفید در ارشاد آورده است: پیامبر ﷺ با همه ضعف و نقاهتی که داشت و نمی‌توانست روی پای خود بایستد به شانهٔ علی ﷺ و فضل بن عباس تکیه کرد و در حالی که پاهای آن حضرت به زمین کشیده می‌شد به مسجد رفت. ابوبکر را دید که در محراب ایستاده است. حضرت به او اشاره کرد که به کنار رود. ابوبکر چنین کرد و رسول خدا به جای او ایستاد و تکبیر گفت و به نماز ایستاد و چون سلام داد به خانه بازگشت. حضرت ابوبکر و عمر و جمع دیگری را مورد عتاب قرار داد و فرمود: «مگر من به شما نگفتم با لشکر اسامه بیرون بروید. آنها عذر آوردند و پیغمبر سه مرتبه فرمود: نفّذوا جیش اسامه؛ به لشکر اسامه ملحق شوید». (نک: الارشاد، ج۱، ص ۱۸۳؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۹۳).

۱۱. عمواس: روستایی نزدیک بیت المقدس است که به علت جلوه‌گر شدن حضرت مسیح ﷺ برای دو تن از شاگردانش شهرت یافت. در این روستا ۲۵هزار نفر، از جمله أبوعبیدهٔ جراح و یزید بن ابوسفیان در اثر طاعون جان باختند.

۱۲. در سه روز ارماث و اعماس و اغواث که مفرد آنها به ترتیب: رمث و عمس و غوث می‌باشد، نبرد و ستیز دو لشکر مسلمانان و ایرانیان صورت گرفت که سه فرماندهٔ ارشد ایرانی کشته شدند. هر یک از آن سه واژه، در معنای خود، مراتبی از ذلت و خواری و تحمل شدت شکست سپاهیان ایرانی را در خود خلاصه کرده‌اند.

۱۳. دربارهٔ اسلام ابوقحافه و میزان صحّت این حدیث که به پیامبر ﷺ نسبت داده شده است (ر.ک: الغدیر، ج ۷، ص ۳۱۸).

۱۴. سعد بن عباده از بیعت با ابوبکر امتناع ورزید و هیچ‌گاه در نماز او حاضر نشد و با عمر نیز بیعت نکرد و در زمان خلافت عمر به طرز مشکوکی در «حوران» به قتل رسید و چنین شایع کردند که جنّیان او را کشته‌اند و دو بیت شعر نیز در این‌باره سرودند. طبق نقل بلاذری و ابن عبد ربه، عمر، فردی شامی نزد سعد فرستاد تا از وی بیعت گیرد و در صورت سرباز زدن، او را به قتل برساند (نک: تاریخ سیاسی اسلام، ج۲، ص ۲۴).

۱۵. نو مسلمانانی که با هدیه و بخشش، دل به مسلمانی داشتند نه از سر اخلاص و معرفت.

۱۶. کسی که در فتح منطقهٔ شامات شرکت داشت یزید بن ابی سفیان است و یزید بن معاویه در این زمان متولد نشده بود.

۱۷. اهل سنت حدیثی را به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهند که بر اساس آن، حضرت ده تن از یارانش را مژده بهشت دادند. محققان، این حدیث را هم از حیث سند و هم از حیث مضمون غیرقابل قبول می‌دانند. در میان این ده تن کسانی هستند که دختر پیامبر ﷺ را آزردند و بر امام مفترض الطاعه خروج کردند و بدعت‌ها در دین پدید آوردند (نک: الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۲۲).

۱۸. علامه امینی این حدیث را از سلسلهٔ احادیث موضوعه و ساختگی می‌داند (نک: همان، ص ۹۶).

رویدادهای تاریخ اسلام از ۲۱ ـ ۳۰ق

سال ۲۱ق = ۶۴۱ ـ ۶۴۲م[1]

رویدادها

- عمر بن خطاب، عمروعاص را به ولایت مصر می‌گمارد.
- عمروعاص مسجد جامع عمرو را در فسطاط بنا می‌نهد.
- نصب نعمان بن مقرّن به فرماندهی سپاه در عراق.
- نصب عثمان بن ابی‌العاص به ولایت بحرین پس از درگذشت علاء بن حضرمی.

وقایع نظامی

فتوحات اسلامی

مصر

- ورود مسلمانان به اسکندریه در جهت اجرای معاهدهٔ بابلیون و خروج ارتش روم از آن‌جا.

ایران

- نبرد نهاوند: ایرانیان به فرماندهی فیروزان، پسر هرمز در نهاوند تجمع کرده و در نبردی که نعمان بن مقرّن در آن کشته شد و پس از آن حذیفة بن یمان رهبری سپاه را به عهده گرفت، با سپاه اسلام درگیر شدند. این جنگ با پیروزی سپاه مسلمانان و شکست ایرانیان و فتح دژ نهاوند «فتح الفتوح» نامیده شد. در این نبرد، قهرمانان بزرگی از جمله: مغیرة بن شعبه، قعقاع بن عمرو، اشعث بن قیس سوید و معقل (برادران نعمان بن مقرّن)، عمرو بن معد یکرب، طلیحة بن خویلد، قیس بن مکشوح و ابوموسی اشعری شرکت داشتند.

درگذشتگان

- اُبیّ بن کعب.
- خالد بن ولید.
- طلیحة بن خویلد أسدی.
- علاء بن حضرمی.
- عمرو بن معد یکرب.
- نعمان بن مقرن.

ابیّ بن کعب

ابوطفیل (یا ابومنذر) اُبیّ بن کعب بن قیس بن عبید بن زید بن معاویهٔ نجاریّ انصاری، یکی از انصار بود. وی پیش از اسلام از احبار (روحانیان) یهود به شمار می‌رفت و از کتب پیشین آگاهی داشت؛ هم می‌خواند و هم می‌نوشت. وی در عقبهٔ دوم حضور یافت و اسلام آورد و با رسول خدا ﷺ بیعت کرد و از کاتبان وحی شد. در جنگ بدر و اُحد

و تمام نبردها شرکت داشت. او در ماجرای انعقاد صلح در شهر «جابیه» با عمر، همراه بود و صلح‌نامهٔ مردم بیت‌المقدس را هم‌او نوشت. وی یکی از فقهای صحابه بود که بیش از دیگران به قرائت قرآن آگاه و یکی از چهار تنی بود که در زمان رسول خداﷺ به جمع‌آوری قرآن پرداختند. وی هم‌چنین به «سید القراء» معروف بود. اُبیّ هم‌چنین یکی از فقهای مدینه بود که در زمان حیات رسول خداﷺ فتوا می‌داد. عمر بن خطاب مشکلات خود را از او می‌پرسید و هرگاه اختلافی میان او و صحابه پیش می‌آمد، وی را به حکمیت می‌خواندند.[۲]

خالد بن ولید

ابوسلیمان، خالد بن ولید بن مغیرة بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم قرشی مخزومی، ملقب به «سیف‌الله الفاتح» مادرش لبابهٔ صغری، دختر حارث هلالی و خواهر میمونه، همسر پیامبرﷺ و نیز خواهر لبابهٔ کبری، همسر عباس بن عبدالمطلب است. او یکی از اشراف قریش بود و در دورهٔ جاهلیت «قبّه» (چادری بود که تجهیزات سپاه را در آن‌جا جمع‌آوری می‌کردند) و «اعنّه» (منصب کسی که اسبان قریش را در جنگ نگه‌داری و به امور آنها رسیدگی می‌کرد) را به عهده داشت.

خالد در سال هشتم هجری همراه عمرو بن عاص و عثمان بن طلحه اسلام آورد. پیامبرﷺ از مسلمان شدنش مسرور شد و او را فرمانده سواران کرد. در جنگ موته حضور داشت و پس از کشته شدن زید بن حارثه، جعفر بن ابی‌طالب و عبدالله بن رواحه، فرماندهان سپاه اسلام در آن جنگ، فرماندهی آن سپاه را عهده‌دار شد. در فتح مکه حضور یافت و بت عُزّی را شکست.

ابوبکر او را به فرماندهی سپاهیانی برای سرکوبی مرتدان یمامه گسیل داشت. هم‌چنین او را به عراق فرستاد. فتوحات او در میادین جنگیِ معروفی آغاز شد و راه را برای فتح ایران و مناطق فراسوی آن آماده کرد. ابوبکر آن‌گاه او را به فرماندهی سپاهیان شام انتخاب کرد. او قهرمان نبرد یرموک بود. پس از آن عمر او را برکنار کرد و ابوعبیدهٔ جراح را به فرماندهی کل سپاه برگزید. این مسئله عزم او را سست نکرد و تحت فرماندهی ابوعبیده به نبرد ادامه داد تا این که توانستند حمص، حماه، سلمیه، شیزر، معرة‌النعمان، قنسرین و حلب را فتح کنند.

خالد چون به مدینه آمد، عمر او را طلبید تا حکومت جایی را به او بسپارد، ولی او نپذیرفت و به شام بازگشت و در حمص ساکن شد و در همان جا وفات یافت.

او در هیچ نبردی شکست نخورد و پایه‌های اسلام که پس از مرگ پیامبرﷺ متزلزل شده بود، به دست او مستحکم شد. (۱) او اهل ردّه را به تسلیم وا داشت، فتنه اعراب را فرو نشاند، فتح عراق را آغاز و بسیاری از شهرهای شام را فتح کرد و ارتش روم را در جنگ یرموک به عقب‌نشینی وا داشت.

وی در آستانهٔ وفات گفت: تقریباً در صد حمله شرکت داشتم و هیچ جای بدنم نیست که جای ضربهٔ شمشیر یا نیش نیزه یا تیری بر آن نباشد. اکنون می‌میرم همان‌گونه که شتر می‌میرد (حال که وظیفه خود را به‌طور کامل انجام داده‌ام مردانه می‌میرم) و این چشمان ترسویان است که [از عمل زشت خویش و ترس از مرگ] آرام نمی‌گیرد و هیچ عملی امیدبخش‌تر از «لا اله الاّ الله» که آن را سپر خویش قرار داده‌ام، نیست.[۳]

طلیحة بن خویلد اسدی

طلیحة بن خویلد بن نوفل اُسدی، از تیرهٔ خزیمه و تکسواری مشهور و قهرمانی بنام بود. در سال نهم هجری همراه نمایندگان بنی‌اُسد نزد پیامبرﷺ آمد، اما چیزی نگذشت که از اسلام برگشت و در زمان حیات پیامبرﷺ مدعی نبوت شد. ضرار بن ازور مأموریت یافت تا وی را سرکوب کند، از این‌رو به قصد کشتنش ضربتی بر او زد، اما شمشیرش کارگر نیفتاد. در نتیجه، شایعه‌ای در میان مردم به وجود آمد که سلاح در او اثر نمی‌کند. پس از وفات پیامبرﷺ پیروانش زیاد شدند و ادعا کرد که جبرئیل نزد او می‌آید. برای مردم جملاتی مسجع می‌خواند که طی آن یاران خود را به ترک سجده در نماز فرا می‌خواند.

خیال استیلای بر مدینه در سر می‌پروراند، این بود که با برخی از یارانش به آن‌جا هجوم آورد، ولی از مدینه رانده شد. ابوبکر سپاهی به فرماندهی خالد بن ولید به جنگ او فرستاد و طلیحه به «بزاخه» در منطقه نجد گریخت. خالد به تعقیب او رفت و با وی نبرد کرد، اما طلیحه گریخت و در شام به آل جفنه پناه برد. او پس از آن که بنی اسد و غطفان اسلام آوردند، مسلمان شد و به مدینه نزد عمر رفت و با او بیعت کرد. برای جهاد به سوی عراق رفت و در نبرد قادسیه شرکت داشت و به خوبی از عهدهٔ جنگ بر آمد و سرانجام در نبرد نهاوند کشته شد. به دلیل شجاعت و کاردانی‌اش در جنگ، او را معادل هزار سوار می‌شمردند.[۴]

علاء بن حضرمی

علاء بن عبدالله بن عمّار حضرمی، از اصحاب رسول خداﷺ و از فاتحان صدر اسلام بود. او در مکه به دنیا آمد و در همان جا بزرگ شد و چون اصلش از حضرموت بود، به آن‌جا منتسب شد. رسول خداﷺ او را در سال هشتم هجری بر بحرین ولایت داد و او را مأمور کرد تا مالیات را از اغنیا بگیرد و به فقرا بدهد. او هم‌چنین در مقاتله با اهل ردّه در

بحرین (در دورهٔ ابوبکر) نقش برجسته‌ای داشت. عمر او را به بصره فرستاد، ولی او در راه بصره و به گفتهٔ بعضی در بحرین درگذشت. علاء همو بود که عرفجة بن هرثمه را در سال ۱۴ ق با کشتی به سواحل ایران فرستاد. از این‌رو، او اولین کسی بود که سرزمین ایران را گشود و گفته می‌شود که علاء اولین مسلمانی بود که از راه دریا فتوحات را آغاز ید.[۵]

عمرو بن معد یکرب

ابوثور، عمرو بن معد یکرب بن عبدالله زبیدی مذحجی، تکسوار یمن و صاحب یورش‌ها و حمله‌های دلیرانه در دوران جاهلیت بود. او در سال نهم هجری همراه ده تن از بنی زبید نزد پیامبرﷺ آمد و اسلام آورد. پس از او یارانش نیز مسلمان شدند و بازگشتند. هنگامی که پیامبرﷺ درگذشت، عمرو همراه اسود عنسی مرتد شد. از این‌رو خالد بن سعید بن عاص امیر یمن، به سوی او رفت و با او نبرد کرد و ضربه‌ای بر شانه‌اش زد. عمرو گریخت و خالد شمشیر او را که صمصامه نام داشت، به چنگ آورد. پس از چندی عمرو توبه کرد و مسلمانی درست‌آیین شد. در نبرد یرموک شرکت جست و به خوبی از عهدهٔ نبرد برآمد و یکی از چشمانش را در آن نبرد از دست داد. عمر بن خطاب او را به عراق فرستاد. او در جنگ قادسیه حضور یافت و رشادت‌هایی آفرید. جنگ نهاوند را نیز درک کرد و در آن نبرد مجروح شد و در پی همین حادثه فوت کرد.[۶]

نعمان بن مقرّن

ابو عمرو یا ابوحکیم، نعمان بن مقرّن بن عمرو بن عائذ مزنی، همراه قومش «بنی مزینه» اسلام آورد و ساکن بصره شد و سپس از آن‌جا به کوفه رفت. در جنگ‌های عراق شرکت کرد. در اهواز با هرمزان جنگید و او را شکست داد. همو بود که مژدهٔ فتح قادسیه را به عمر بن خطاب داد. عمر او را در رأس سپاهی از مردم کوفه و بصره به اصفهان فرستاد. وی اصفهان و سپس نهاوند را فتح کرد و در همان نبرد کشته شد. و حذیفة بن یمان پرچم را به دست گرفت. چون خبر وفات او به عمر رسید، دستانش را بر سر گذاشت و گریست.[۷]

پی نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اول محرم سال ۲۱ = ۱۰ دسامبر سال ۶۴۱؛ سه‌شنبه ۲۳ محرم سال ۲۱ = اول ژانویه سال ۶۴۲.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۷۸؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۶۵؛ الإصابه، ج ۱، ص ۳۷؛ حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۲۵۰؛ المحبّر، ص ۲۸۶؛ البدایة والنهایه، ج ۷، ص ۹۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۸۰ و ۲۸۸؛ أسد الغابه، ج ۱، ص ۴۹.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۳۴۱؛ الإصابه، ج ۱، ص ۴۱۲؛ البدایة والنهایه، ج ۷، ص ۱۱۳؛ أسد الغابه، ج ۲، ص ۹۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۶۴ و ۲۷۶؛ دائرة المعارف الاسلامیه، ذیل خالد بن ولید؛ العبر، ج ۲، ص ۸۸۷؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۴۲ به بعد؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۰، ۳۸۴، ۴۱۴ و ۵۳۵؛ المعارف، ص ۲۶۷.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۳۳۲؛ تاریخ ابن اثیر و طبری، حوادث سال ۱۱؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۷۳؛ البدایة والنهایه، ج ۷، ص ۱۱۸؛ فتوح البلدان، ج ۲، ص ۳۶۰ و ۳۶۱؛ أسد الغابه، ج ۳، ص ۹۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۲۹.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۴۵؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۸۵؛ الإصابه، ج ۲، ص ۴۹۱؛ المحبّر، ص ۷۷؛ البدایة والنهایه، ج ۷، ص ۱۲۰؛ أسد الغابه، ج ۴، ص ۷۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۹۰ و ۱۹۲؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۷۹؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۳۸؛ المعارف، ص ۲۸۳.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۱۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۹۷؛ البدایة والنهایه، ج ۷، ص ۱۱۹؛ أسد الغابه، ج ۴، ص ۲۷۳ و ۲۷۵؛ الأغانی، ج ۱۵، ص ۲۰۸.

۷. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۹؛ تاریخ ابن اثیر و طبری، حوادث سال ۱۹، ۲۰، ۲۱ و ۲۲؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۵۰۵؛ البدایة والنهایه، ج ۷، ص ۴۲۰؛ أسد الغابه، ج ۵، ص ۳۴۲ و ۳۴۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۸۹ و ج ۲، ص ۲۵۶؛ العبر، ج ۲، ص ۹۶۵؛ المعارف، ص ۲۹۹.

سال ۲۲ ق = ۶۴۲ ـ ۶۴۳ م[۱]

رویدادها

- عزل عمار بن یاسر از ولایت کوفه و سپردن آن به ابوموسی اشعری امیر بصره.
- إحداث خلیج عمر در مصر و اهتمام به امر تنظیم مقیاس (شاخص سطح آب) نیل.

وقایع نظامی

فتوحات اسلامی

مصر

- عمرو بن عاص، امیر مصر، عمیر بن وهب جمحی را اعزام می‌کند و او شهرهای: تنّیس، دمیاط، دمیری، دقهلیه، بوصیر و دیگر شهرها را فتح می‌کند و به شرط پرداخت جزیه از سوی اهالی این شهرها با آنان به توافق می‌رسد.
- قهستان (ری)
- فتح همدان به دست ابوموسی اشعری و جریر بن عبدالله بجلی.
- فتح اصفهان به دست عبدالله بن بدیل بن ورقای خزاعی.
- فتح دینور و ماسبذان به دست ابوموسی اشعری.

حوزهٔ دریای خزر

- فتح قومس (دامغان) و طبرستان به دست سوید بن مقرّن.
- فتح آذربایجان به دست عتبة بن فرقد سلمی.

کرمان و مکران

- فتح کرمان به دست ربیع بن زیاد حارثی.
- فتح مکران به دست حَکَم بن عمرو تغلبی.

ارمنستان

- فرستادن حبیب بن مسلمهٔ فهری در رأس سپاهی برای یاری سراقة بن عمرو (ر.ک: به ترجمه او در حوادث سال ۲۰ هـ).

درگذشتگان

- زید الخیل.
- سراقة بن عمرو.
- شمّاخ.
- مقوقس.
- نعیم بن مقرّن.

زید الخیل

او ابو مکنف، زید بن مهلهل طایی است. از آن‌رو او را «زید الخیل» خواندند که اسب‌هایی با نام‌های خاصی داشت وی از چابک‌سواران و جوانمردان دورهٔ جاهلیت بود. با هیئت نمایندگی بنی طی نزد پیامبرﷺ آمد و مسلمان شد. آنان اسلامی نیکو آوردند و سپس آن را در میان قوم خویش گسترش دادند. رسول خداﷺ نامش را به «زید الخیر» تغییر داد. او شاعری کم سُرا و از مخضرمین (کسانی که دورهٔ جاهلیت و اسلام را درک کردند) بود. بیشترین اشعارش دربارهٔ حملات و افتخاراتش بود. گفته شده که او بعد از رفتن نزد پیامبرﷺ درگذشت، اما برخی برآنند که وی در اواخر خلافت عمر بن خطاب وفات یافت.[۲]

سراقة بن عمرو

او فرماندهی دلاور بود. عمر بن خطاب او را برای فتح ارمنستان فرستاد. او آن‌جا را به صلح گشود و با اجازهٔ عمر، امان نامه‌ای برای مردم آن‌جا نوشت. سراقه و سلمان بن ربیعهٔ باهلی و برادرش عبدالرحمان بن ربیعه، فرماندهی سپاهیان اسلام را به عهده داشتند. آنان کوه‌های اطراف ارمنستان را درنوردیدند و موقان و تفلیس را فتح کردند. در ارمنستان مرگ او فرا رسید و پیش از وفاتش عبدالرحمان بن ربیعهٔ باهلی، یکی از فرماندهانش را به جانشینی خود برگزید. وی به «ذوالنور» ملقّب بود.[۳]

شمّاخ

شمّاخ بن ضرار بن حرملة بن سنان مازنیِ ذبیانیِ غطفانی، شاعری مخضرم بود و اسلامی نیکو آورد. او در میان شعرا، از طبقهٔ لبید و نابغه بود و زبان شعری دشواری داشت و شعر لبید از اشعار او آسان‌تر بود. شمّاخ در بداهه‌سرایی در صنعت رَجَز سرآمد همگان بود. در فتوحات عراق جهاد کرد و در جنگ قادسیه در میان مردم به خطابه ایستاد و آنان را پیش از آغاز نبرد، به جنگ برانگیخت. همراه سعید بن عاص بر آذربایجان حمله برد. گفته شده که نامش معقل، و شمّاخ (متکبر) لقب او بود.[۴]

مقوقس

مقوقس، کارگزار روم در مصر بود. نامش «کیروس» است که اعراب او را مقوقس می‌نامند. پیامبرﷺ به وسیلهٔ حاطب بن أبی بلتعه نامه‌ای برای او فرستاد و وی را به اسلام دعوت کرد. مقوقس، حاطب را مورد احترام قرار داد و او را با هدایایی از جمله دو کنیز به نام‌های ماریه و سیرین (که خواهر بودند) نزد پیامبرﷺ فرستاد. رسول خداﷺ ماریه را برای خود گرفت و سیرین را به حسان بن ثابت بخشید. در دورهٔ او مصر فتح شد و با عمرو بن عاص دربارهٔ صلح (صلح اسکندریه که در سال ۲۱ ق صورت گرفت) مذاکره کرد.[۵]

نعیم بن مقرّن

نعیم بن مقرّن، برادر نعمان بن مقرّن مزنی بود که در سال ۲۱ ق در جنگ نهاوند به شهادت رسید. نعیم چون برادرش، همراه نمایندگان مزینه، در سال پنجم هجری به مدینه آمد و مسلمان شد. هر دو برادر در نبرد خندق و دیگر جنگ‌ها حضور داشتند. وی در جنگ نهاوند تحت فرماندهی برادرش جنگید. وقتی برادرش شهید شد، برابر وصیت او پرچم را گرفت و به حذیفة بن یمان سپرد. او هم‌چنین خبر درگذشت برادرش را پنهان داشت تا این‌که پیروزی برای مسلمانان محقق شد. ایرانیان به همدان عقب‌نشینی و با مسلمانان صلح کرده، ولی پس از آن پیمان شکستند. بدین جهت نعیم در رأس سپاهی به سوی آنان رفت و همدان را دوباره فتح کرد، سپس راهی ری شد و آن را گشود.[۶]

پی نوشت‌ها:

۱. شنبه اول محرم سال ۲۲ = ۳۰ نوامبر سال ۶۴۲؛ چهارشنبه سوم صفر ۲۲ = اول ژانویه سال ۶۴۳.
۲. الأغانی، ج۱۷، ص ۲۴۵ به بعد؛ بلوغ الإرب، ج۱، ص ۱۲۱؛ همان، ج۲، ص ۱۲۷؛ تاریخ طبری، ج۳، ص۱۴۵.
۳. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۱۲۶؛ تاریخ طبری، ج۴، ص ۱۵۵ و ۱۵۸.
۴. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۲۵۲؛ الإصابه، ج ۳، ص ۱۵۱؛ الأغانی، ج۹، ص ۱۵۸؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج۱، ص ۱۷۰.
۵. تاریخ طبری، ج۲، ص ۶۴۴ به بعد؛ ج۳، ص ۲۱ و ۱۶۷؛ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص ۲۱۰ و ۲۲۵ به بعد؛ بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۵۷؛ الروم وصلتهم بالعرب، ج۱، ص ۲۵۰ و ۲۵۱.
۶. الاستیعاب، ج۳، ص ۱۵۰۹؛ الإصابه، ج۳، ص ۵۶۶؛ تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر، حوادث سال ۲۱ و ۲۲ ق.

سال ۲۳ ق = ۶۴۳ ـ ۶۴۴م[۱]

رویدادها

- ترور عمر بن خطاب (چهارشنبه ۲۵ ماه ذی الحجه).
- گردهماییِ شورایی که عمر بن خطاب اندکی قبل از وفاتش تشکیل داد و انتخاب عثمان بن عفان به خلافت و بیعت با او (آخر ماه ذی الحجه).

• معاویة بن ابی سفیان مواضعِ هم مرزِ با روم را مستحکم می‌کند و نظام تابستانی و زمستانی سپاه را برای حمله به سرزمین روم وضع می‌کند.

وقایع نظامی

فتوحات اسلامی

افریقا

• عمرو عاص برمناطق ساحلی لیبی (برقه و طرابلس) مستولی می‌شود و عقبة بن نافع را به واحه‌های جنوب می‌فرستد و او فزّان و زویله را فتح می‌کند.

ایران

• عثمان بن ابی العاص اصطخر را پس از شورش مردم آن سامان، دوباره فتح می‌کند.

• سارية بن زنیم، فسا و دارابگرد را فتح می‌کند.

قهستان (ری)

• احنف بن قیس قم و کاشان را فتح می‌کند.

شام

• معاویة بن ابی سفیان، عسقلان و عکا را فتح می‌کند.

درگذشتگان

• ابن ام مکتوم.
• جارود عبدی.
• سوده، دختر زمعه.
• عمر بن خطاب.
• قتادة بن نعمان انصاری.
• قیس سهمی.
• هرمزان.

ابن اُم مکتوم

او عمرو بن قیس بن زائد بن اصمّ است که کنیه‌اش را از مادرش، ام مکتوم، عاتکه دختر عبدالله مخزومی گرفته است. ابن ام مکتوم صحابی شجاع و نابینا بود. در مکه اسلام آورد و پس از جنگ بدر به مدینه هجرت کرد. در مدینه همراه با بلال برای رسول خداﷺ اذان می‌گفت. پیامبرﷺ در بیشتر جنگ‌هایش او را در مدینه به جای خود می‌گماشت تا با مردم نماز بگزارد. در جنگ قادسیه با این‌که نابینا بود با پرچمی سیاه در دست و زرهی بلند بر تن جنگید. پس از آن به مدینه بازگشت و اندکی پیش از مرگ عمر بن خطاب، درگذشت. گفته شده سورهٔ «عبس و تولی...»[۲] در شأن او نازل شد.[۳]

جارود عبدی

ابومنذر، جارود بن عمرو بن حنش بن معلّی عبدی از قبیله عبدِ قیس و بزرگ بنی عبد قیس بود. او همراه قبیلهٔ خود در سال دهم هجرت نزد پیامبرﷺ به مدینه آمد و با آنان اسلام آورد. پیش از آن مسیحی بود و پیامبرﷺ به دلیل اسلام آوردنش، خوشحال شد. زمانی که همهٔ خاندانش مرتد شدند، او بر اسلام باقی ماند و همواره شهادتین را بر زبان داشت و دعوت به اسلام می‌کرد. در فتوحات عراق و ایران شرکت داشت و از فرماندهان شجاع به‌شمار می‌رفت. او از فرماندهان یورش به اصطخر بود. بلاذری در فتوح البلدان آورده است که: عمر بن خطاب، جارود عبدی را برای فتح دژهای فارس فرستاد. در فاصلهٔ جره[۴] و شیراز در گردنه‌ای، سحرگاه برای رفع حاجت از سپاه عقب ماند. آن‌جا بود که گروهی از کُردها او را محاصره کرده و کشتند. از این روی آن گردنه را، گردنهٔ جارود نامیده‌اند. گویند نامش «بشر» و جارود (بدیمن) لقب او بود، زیرا او بر قبیله بکر بن وائل یورش برده و به آنان لطمه وارد کرده و دارایی‌شان را غارت کرد و با خود برد.[۵]

سوده دختر زمعه

سوده، دختر زمعة بن قیس قرشی عامری با سکران بن عمرو بن عبدشمس قرشی ازدواج کرد. هر دو در مکه مسلمان شدند و در هجرت دوم به حبشه شرکت کرده و سپس به مکه بازگشتند. وقتی همسرش درگذشت، رسول خداﷺ از او خواستگاری و با او ازدواج کرد. وی اولین زنی بود که حضرت پس از خدیجه به همسری گرفت. سوده همراه پیامبرﷺ به مدینه هجرت کرد و تا زمان پیری نزد رسول خداﷺ بود. چون آن حضرت تصمیم به طلاق او گرفت، به پیامبر گفت: حال که چیزی از تو نمی‌خواهم، طلاقم نده، چراکه آرزو دارم در روز قیامت، در شمار همسرانت محشور شوم و حق خویش را به عایشه می‌بخشم. از این‌رو رسول خداﷺ او را نگه داشت و سوده به عنوان همسر رسول خدا وفات کرد.[۶]

عمر بن خطّاب

أبو حفص، عمر بن خطّاب بن نفیل بن عبدالعزّی، عدوی قرشی است که پیامبرﷺ او را فاروق لقب داد. (۲) مادرش حنتمه، دختر هشام بن مغیرهٔ مخزومی، خواهر ابوجهل، عمرو بن هشام بود. وی دومین خلیفه از خلفای راشدین، و اول کسی بود که به لقب امیرالمؤمنین خوانده شد. (۳) در دورهٔ جاهلیت از قهرمانان و اشراف قریش و سفیر و پیک آنان به شمار می‌رفت و از آنان دفاع می‌کرد و هر که را می‌خواستند هشدار دهند، او را مأمور این کار می‌کردند. پنج سال قبل از هجرت اسلام آورد (۴) و با پیامبرﷺ در جنگ‌ها حضور داشت. و حضرت او را به چندین سریّه می‌فرستاد.

در روز وفات ابوبکر و به تعیین او پس از مشورت با مردم و پذیرش و موافقت آنان، با او به عنوان خلیفه بیعت شد (۵) ابوبکر در

دورهٔ خلافتش امر قضاوت را به او سپرد؛ بنابراین او اولین قاضی در اسلام بود. در طول قضاوتش حتی دو متخاصم نزد او نیامدند، زیرا ایمان و اخوّت اسلامی، مردم را از تخاصم باز می‌داشت، و هرگاه اختلافی پیش می‌آمد، استفتاء می‌کردند و در برابر فتوای هر یک از صحابه سر فرود می‌آوردند. او مقرری «مؤلفة قلوبهم» را پس از بالا گرفتن کار اسلام و استوار شدن پایه‌های آن، قطع کرد. درآمد زمین‌های «مفتوحة العنوه»، ـکه با جنگ تصرف شده بود ـ را مشمول خراج قرار داد و آنها را میان جنگ‌جویان قسمت نکرد تا فریضهٔ جهاد را به انجام برسانند. عمر آن زمین‌ها را به صاحبان اصلی‌اش، که روی آنها کار می‌کردند، بازگرداند و بر آنها خراج بست و خراج آنها را حقوق مسلمانان دانست. او اولین کسی بود که تاریخ را به سال هجرت نبوی آغاز کرد (۶) و نیز نخستین کسی بود که در اسلام دیوان‌ها را تدوین و آنها را به سبک نظام اداری ایرانیان تنظیم کرد تا آمار پرداخت‌ها و توزیع حقوق مسلمانان بر اساس سابقه‌شان در اسلام، صورت گیرد و بدین ترتیب بیت‌المالی برای مسلمانان در نظر گرفت.

دِرهَم‌های دوران او مسکوک به نقش خسروان (ایران) بود، و او در برخی از درهم‌ها جمله «الحمد لله» و در بعضی جمله «لا اله الا الله» و در برخی دیگر جمله «محمد رسول الله» افزود. زنان اسیر در جنگ ردّه را به عشیره‌هایشان بازگرداند و گفت: خوش نداشتم، که به اسارت درآوردن آنان، موجب عار و ننگ اعراب شود. او به شارب الخمر هشتاد ضربهٔ شلاق می‌زد، (۷) در حالی که پیش از آن تعزیر می‌گساری چهل ضربه بود. ازدواج موقت را حرام (۸) و فروش «ام ولد» (کنیزان دارای فرزند) را منع کرد. (۹) انباری برای نگه‌داری آرد مشخص کرد که آرد، خرما، سویق، کشمش و دیگر آذوقه‌ها را در آن می‌نهادند و از آن به مستمندان و در راه ماندگان کمک می‌کردند.

پس از نماز عشا با تازیانه‌ای که در دست داشت، بر کسانی که در مسجد بودند، می‌گذشت و به چهره‌هایشان به دقت می‌نگریست و می‌پرسید که آیا شام خورده‌اید یا نه؟ و اگر نخورده بودند، به آنها شام می‌داد. هم‌چنین جاسوسانی در میان سپاهیان و شهرها داشت که از وضع نیروها و کارگزاران خبر می‌دادند. اگر کسانی از ناحیه‌ای می‌آمدند، از آنان دربارهٔ وضع و قیمت‌ها و سرشناسان منطقه و امیرشان سئوال می‌کرد. دیگر پرسش این بود که آیا ضعفا به دستگاه او راهی دارند و او به دیدار بیماران می‌رود یا نه سئوال می‌کرد. اگر پاسخ «آری» بود، خدا را سپاس می‌گفت و اگر منفی بود، نامه‌ای برای آن کارگزار می‌نوشت و او را فرا می‌خواند. اگر کارگزاری را به جایی اعزام می‌کرد بر او چهار شرط تعیین می‌کرد: این که سوار اسب‌های نیکو نشود، لباس لطیف نپوشد، خوراک بسیار عالی نخورد و حاجب و دربان نداشته باشد.

روزی از کنار ساختمانی که با آجر و گچ می‌ساختند، عبور می‌کرد، گفت: این بنا از آنِ کیست؟ نام کارگزارش در بحرین را بردند. گفت: درهم‌ها نتوانستند پنهان باشند و ناچار خود را نشان دادند. بنابراین اموال او را نصف کرد و نصف آن را برداشت و نیمهٔ دیگر را باز گرداند. در روزگارِ او، فتح شام و عراق کامل گشت و قدس، مدائن، مصر، جزیره، خراسان، کرمان، سیستان و قبرس فتح شد. (۱۰)

او در طول خلافتش دوازده هزار پایگاه برای تبلیغ اسلام (شهرداری نماز جمعه) ایجاد کرد. بین مکه و مدینه راه‌هایی ساخت و بدین وسیله حمل آب را برای مسافران آسان کرد. ام حکیم، دختر حارث به او گفت: ای عمر، از خدا بترس. یکی از حاضران برخاست تا آن زن را بزند. عمر مانع او شد و گفت: بگذار بگوید. به خدا سوگند اگر این سخن را نگویند خیری در آنان نیست و ما اگر این سخن را نشنویم، خیری در ما نیست. عمر می‌گفت: اگر شتر گم شده‌ای در کنار فرات جان سپارد، می‌ترسم که خدا به جرم بی‌توجهی به او مرا مؤاخذه کند. او همیشه می‌گفت: محبوب‌ترین مردم نزد من کسی است که عیب‌هایم را به من بگوید. یهودیان خیبر را به شام و مسیحیان نجران را به کوفه کوچ داد و گفت: دو دین در جزیرةالعرب جمع نمی‌شوند.

ابولؤلؤ (فیروز) ایرانی و غلام مغیرة بن شعبه بود. که در سپیده دم روز چهارشنبه ۲۵ ماه ذی‌الحجه و در حالی که عمر امامت جماعت نماز صبح را به عهده داشت، به عمر حمله کرده و او را از پای درآورد. پس از مرگ، او را در کنار قبر ابوبکر در همان جایی که رسول خداﷺ دفن شد، به خاک سپردند. مدت خلافتش ده سال و شش ماه بود. رسول خداﷺ دربارهٔ او فرمود: خداوند حق را بر زبان عمر گذاشته است. ابوبکر گفت که از رسول خدا شنیده است: خورشید بر مردی بهتر از عمر نتابیده است. (۱۱) وی در سن ۶۳ سالگی جان باخت.[۷]

قتادة بن نعمان انصاری

ابو عمرو، قتادة بن نعمان انصاری، صحابیِ بدری و از تیراندازان مشهور بود. در تمام نبردها در کنار رسول خداﷺ حاضر بود و روز فتح مکه پرچم بنی ظفار را در دست داشت. روز جنگ احد چشمش تیر خورد و از حدقه بیرون آمد. پیامبرﷺ آن را با کف دست خود به حدقه بازگرداند و بلافاصله خوب شد و آن چشم هرگز بیمار نشد. او برادرِ مادری ابو سعید خُدری و جدّ عاصم بن قتاده، محدث نسب‌شناس است که محمد بن اسحاق روایات فراوانی از او نقل کرد. او در مدینه درگذشت.[۸]

قیس سهمی

قیس بن ابی العاص بن قیس سهمی قرشی، از اصحابی بود که در روز فتح مکه اسلام آورد. در فتح مصر حاضر بود و عمروعاص قضاوت آن‌جا را به فرمان عمر بن خطاب به او سپرد. اولین قاضی اسلام در مصر بود. حدود سه ماه در آن‌جا بود که درگذشت.[۹]

هرمزان

سردار ایرانی و حاکم اهواز بود که در جنگ شوشتر (سال ۱۷ ق /۶۳۸م) تسلیم شد. او را به‌خواست خودش و به منظور تصمیم‌گیری نهایی توسط عمر دربارهٔ وی، به مدینه فرستادند. عمر تصمیم به قتل او گرفت، ولی او اسلام آورد و اسلامش پذیرفته شد. عمر برای او دو هزار درهم مقرّری از بیت‌المال وضع کرد و او را در مدینه اسکان داد. هنگامی که عبیدالله بن عمر دانست او ابولؤلؤ را بر قتل عمر ترغیب کرده، وی را کشت.[۱۰]

پی نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه اول محرم سال ۲۳ = ۱۹ نوامبر سال ۶۴۳؛ پنج‌شنبه ۱۴ صفر سال ۲۳ = اول ژانویه سال ۶۴۴.

۲. عبس (۸۰) آیه ۱ و ۲: روی را ترش کرد و سر برگردانید، چون آن نابینا به نزدش آمد.

۳. الاعلام زرکلی، ج۵، ص ۲۵۵؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۱۱۹۸؛ الطبقات الکبری، ج۴، ص ۱۵۳؛ البدایة والنهایه، ج۷، ص ۴۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج۱، ص ۲۶۰.

۴. جره: اسم منطقه‌ای در فارس است (معجم البلدان).

۵. الاعلام زرکلی، ج۲، ص۲۷؛ الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۴۰۷؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۶۵؛ فتوح البلدان، ص ۳۸۱.

۶. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۲۱۴؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۵۲؛ الإصابه، ج۴، ص ۳۳۰؛ البدایة والنهایه، ج ۸، ص ۷۰؛ أسد الغابه، ج۷، ص ۱۵۷ و ۱۵۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۱۴۰؛ اعلام النساء، ج۲، ص ۲۶۷.

۷. الاعلام زرکلی، ج۵، ص ۲۰۳؛ تاریخ طبری، ج۴، ص ۱۲۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۱۹؛ البدایة والنهایه، ج۷، ص۱۲۳؛ فتوح البلدان، ج ۱، ص ۱۳۵؛ عیون الاخبار، ج۲، ص ۱۳؛ عقد الفرید، ج ۱، ص ۴۴؛ همان، ج۲، ص۳۵۹؛ أسد الغابه، ج۴، ص ۱۴۵ و ۱۸۱؛ العبر، ج۲، ص ۹۰۳؛ المعارف، ص ۱۷۹؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۷۷؛ الکتّاب والوزراء، ص۱۶؛ مروج الذهب، ج۲، ص ۳۰۴؛ دایرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «عمر بن خطاب».

۸. الاعلام زرکلی، ج۲، ص۲۷؛ أسد الغابه، ج۴، ص ۳۸۹ و ۳۹۱؛ الاستیعاب، شماره ۲۱۰۶ و ۱۲۷۴.

۹. الاعلام زرکلی، ج۶، ص ۵۷؛ الإصابه، ج۳، ص ۲۴۳؛ کندی، الولاة والقضاة، ص ۳۰۰ و ۳۰۱؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۲۰.

۱۰. تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر، حوادث سال ۲۲ و ۲۳ ق؛ العبر، ج۲، ص ۹۶۵.

سال ۲۴ ق = ۶۴۴ ـ ۶۴۵م[۱]

رویدادها

- بازگرداندن سعد بن ابی‌وقاص به حکومت کوفه.
- نصب عقبة بن فرقد سلمی به امارت آذربایجان.
- عثمان بن عفان، عبدالله بن سعد بن ابی سرح را به جای عمرو عاص بر خراج مصر می‌گمارد و این امر موجب دشمنی عمرو با عثمان می‌شود.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **سرزمین روم:** معاویة بن ابی سفیان با نیروهای تابستانی به سرزمین روم حمله می‌برد و پس از رخنه در آن به «عموریه» یورش می‌برد.
- **سیستان:** مجاشع بن مسعود سلمی، به سیستان لشکر می‌کشد و کابل مرکز سیستان را فتح می‌کند.
- **ارمنستان و آذربایجان:** ولید بن عقبه به ارمنستان و آذربایجان حمله می‌کند.

درگذشتگان

- خنساء.
- سراقة بن مالک.
- عمر بن وهب جمحی.

خنساء

تماضر دختر عمرو بن حارث بن شرید سلمی، از بنی سلیم (تیره‌ای از مضر) شاعر مشهوری بود که بهترین و شیواترین اشعارش مرثیه‌هایی است که در رثای برادرانش صخر و معاویه (که در دوران جاهلیت کشته شده بودند) سرود. دُرَید بن صمّه که مردی سالخورده بود، از او خواستگاری کرد و خنساء پاسخ رد به او داد و ترجیح داد که در میان قبیله‌اش ازدواج کند. این بود که با رواحة بن عبدالعزای سلمی ازدواج کرد و از او صاحب فرزندی به نام عبدالله شد. پس از چندی همسرش درگذشت و مرداس بن ابی عامر سلمی با او ازدواج کرد و زید، معاویه و عمر حاصل این ازدواج بودند. همراه قبیله‌اش نزد رسول خدا ﷺ رفت و مسلمان شد و از اشعار خود برای پیامبر ﷺ خواند که حضرت آنها را پسندید.

در جنگ قادسیه شرکت کرد و چهار فرزندش را که در جنگ حضور داشتند به نبرد تشویق می‌کرد. همهٔ آنها، یکی پس از دیگری در نبرد قادسیه کشته شدند.

هنگامی که این خبر به گوش او رسید، گفت: شکر خدای را که مرا به واسطهٔ شهادت آنان بزرگی داد. از خداوند مسألت دارم که مرا با آنان در وادی رحمت خود قرار دهد. عمر بن خطاب تا پیش از مرگ برای هر یک از چهار فرزند خنساء مبلغ دویست درهم به خنساء او می‌پرداخت. وی در سال ۲۴ ق در دورهٔ خلافت عثمان درگذشت. برخی نیز می‌گویند که مرگ وی در سال ۴۲ ق در روزگار معاویه اتفاق افتاد.[۲]

سراقة بن مالک

ابوسفیان، سراقة بن مالک بن جعشم مدلجی کنانی، صحابی و شاعری بود که در دورهٔ جاهلیت به پی‌زنی و ردیابی شهرت داشت. هنگامی که رسول خداﷺ به مدینه هجرت کرد، قریش صد شتر برای کسی که پیامبرﷺ را پیدا کرده، نزد آنان ببرد، جایزه قرار داد. سراقه برای یافتن رسول خداﷺ و همراهش ابوبکر پیشقدم شد. هنگامی که به آنان نزدیک شد، پیامبرﷺ او را نفرین کرد. این بود که گام‌های اسبش در زمینِ سخت فرو رفت. او ندا داد: من سراقة بن مالک بن جعشم هستم. به من گوش فرا دهید. به خدا سوگند که از جانب من گزندی به شما نمی‌رسد. ابوبکر گفت: از ما چه می‌خواهی؟ گفت: محمد نوشته‌ای برایم بنویسد که نشانه‌ای میان من و او باشد. ابوبکر نوشته‌ای برای او بر روی استخوانی یا پارچه یا پوستی نوشت و نزد او انداخت. سراقه آن را گرفت و در خورجینش گذاشت و از این ماجرا چیزی به قریش باز نگفت، تا این که خداوند مکه را برای رسول خداﷺ گشود و حضرت از نبرد حنین و طائف فارغ شد.

سراقه که آن نوشته را همراه داشت، به دنبال رسول خداﷺ رفت و پیامبرﷺ را در جعرانه در حالی که آن حضرت سوار بر شتر بود، ملاقات کرد و به او گفت: ای رسول خداﷺ، این نوشتهٔ توست و من سراقة بن مالک بن جعشم هستم. رسول خداﷺ به او گفت: هنگام وفا و نیکی است. سراقه به رسول خداﷺ نزدیک شد و اسلام آورد. روز هجرت، هنگامی که سراقه در پی رسول خداﷺ بود حضرت به او فرمود: ای سراقه، چگونه خواهی بود آن‌گاه که زیور خسرو را بر تن کنی و کمربند او را بر میان بندی و افسر او را بر سر بگذاری؟ چون مدائن فتح شد، زیورآلات، کمربند و تاج خسرو یزدگرد را آوردند. عمر بن خطاب سراقه را خواست و آنها را بر تن او کرد. سراقه دستانش را گشود و گفت: شکر خدای را که اینها را از تن خسرو، پسر هرمز برون کرد و بر سراقه مردی اعرابی از بنی مدلج، پوشاند![3]

عمیر بن وهب جمحی

او ابو امیه، عمیر بن وهب بن حذافهٔ جمحی قرشی، در دورهٔ جاهلیت، بزرگِ جمح بود و در میان قریش قدر و منزلتی والا داشت. در جمع کفار در نبرد بدر حضور داشت. قریش او را برای تخمین زدن تعداد مسلمانان در بدر فرستاد. او با اسبش بر گرد اردوی مسلمانان چرخید و خبر داد که شمار مسلمانان تقریباً سیصد مرد است.

صفوان بن اُمیه، عمیر را به کشتن پیامبرﷺ تشویق کرد و به او وعدهٔ ادای بدهی‌هایش را داد. آن‌گاه شمشیری برّان و مسموم به او داد. عمیر به سوی مدینه آمد و بر در مسجد ایستاد. عمر بن خطاب او را دید و پیامبرﷺ را از او برحذر داشت. حضرت نیز او را نزد خود خواند و از نیت او و این که چه کسی او را برای قتل وی فرستاده، آگاه کرد. او در شگفت شد و به مأموریت خویش اعتراف کرد و مسلمان شد. مسلمانان از اسلام آوردن او خوشحال شدند.

عمیر به مکه بازگشت و در آن‌جا به تبلیغ اسلام پرداخت و افراد بسیاری به دست او مسلمان شدند. سپس به مدینه هجرت کرد و در جنگ اُحد و دیگر جنگ‌ها و نیز در فتح مکه حضور داشت. او بود که پس از ورود مسلمانان به مکه از رسول خداﷺ خواست که صفوان بن امیه را که به یمن گریخته بود، امان دهد. رسول خداﷺ او را امان داد و عمامه‌ای را که با آن وارد مکه شده بود، به نشانهٔ امان به او داد. صفوان همراه عمیر بازگشت و در حضور پیامبرﷺ اعلان مسلمانی کرد. عمیر به خوبی بر اسلام خود وفادار ماند و با مرتدان جهاد کرد و به همراه فاتحان در شام حضور یافت.

هنگامی که عمروعاص عازم فتح مصر شد، عمیر از سردارانی بود که عمر بن خطاب به کمک عمروعاص فرستاد. عمروعاص پس از فتح دژ بابلیون او را به سوی دیگر شهرهای مصر فرستاد و او آنها را فتح و با اهالی آن‌جا از در مصالحه درآمد. با عمروعاص در فتح اسکندریه نیز همراه بود. او در تمام عمر در فقر زیست و حقوق خود را از بیت‌المال به دیگران می‌بخشید و تا آغاز خلافت عثمان بن عفان زیست.[4]

پی‌نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اول محرم سال ۲۴ = ۷ نوامبر سال ۶۴۴؛ شنبه ۲۶ صفر سال ۲۴ = اول ژانویه سال ۶۴۵.

۲. الاعلام زرکلی، ج۲، ص۶۹؛ الاستیعاب، ج۴، ص ۱۸۲۷؛ أسد الغابه، ج۷، ص ۸۸ و ۸۹؛ الشعر والشعراء، ص ۳۴۷؛ الأغانی، ج۱۵، ص ۷۷؛ بروکلمان، ج۱، ص ۱۶۴.

۳. أسد الغابه، ج۲، ص ۱۳۳ و ۲۳۱.

۴. الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۰۱؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۱۲۲۲؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۳۰؛ سیرهٔ ابن هشام، ج۴، ص ۱۴۰ـ۱۴۲.

سال ۲۵ ق = ۶۴۵ ـ ۶۴۶م[1]

رویدادها

- عثمان، سعد بن ابی‌وقاص را از ولایت کوفه عزل و ولید بن عقبة بن ابی مُعَیْط را که برادر مادری‌اش بود، به امارت آن‌جا منصوب می‌کند و پس از فوت عتبة بن فرقد سلمی، امیر آذربایجان، آن منطقه را نیز به ولید می‌سپارد.
- عثمان، عمروعاص را از ولایت مصر عزل می‌کند و به جای او عبدالله بن سعد بن أبی سرح، برادرِ رضاعی خود را به جای او می‌گمارد که در نتیجه، بر نفرت عمروعاص نسبت به عثمان می‌افزاید.

وقایع نظامی

فتوحات اسلامی

- **مصر:** رومیان معاهدهٔ بابلیون را نقض کرده، بر اسکندریه مستولی می‌شوند. عمروعاص آنان را از اسکندریه بیرون می‌کند و شهر را بازپس می‌ستاند (تابستان سال ۶۴۶م).
- **سرزمین روم:** معاویة بن ابی سفیان به سرزمین روم یورش برد، قلعه‌های میان انطاکیه و طرسوس را منهدم می‌کند.
- **قهستان (ری):** ابو موسی اشعری پس از شورش مردم ری، به آن‌جا حمله می‌کند.
- **ارمنستان:** حبیب بن مسلمهٔ فهری بر «قالیقلا» مرکز بیزانسی ارمنستان و سپس بر ارمنستان ایران و «دبیل» (۱۲) مرکز آن‌جا مستولی می‌شود.
- **نواحی خزر:** ولید بن عقبه، امیر کوفه و آذربایجان، پس از پیمان‌شکنی آنها به آذربایجان حمله می‌کند و آنان تسلیم می‌شوند.

درگذشتگان

- اُمّ ایمن.
- صعب بن جثامه.
- عتبة بن فرقد سلمی.
- وحشی بن حرب.

اُم ایمن

اُم ایمن، برکه دختر ثعلبة بن عمرو بن حصن، کنیز و دایهٔ رسول خدا ﷺ بود. پیامبر ﷺ او را از مادرش به ارث برد و پس از ازدواج با خدیجه او را آزاد کرد. پیامبر ﷺ دربارهٔ او می‌فرمود: اُم ایمن مادر دوم من است. عبید بن حارث حبشی با او ازدواج کرد. حاصل این پیوند، فرزندی به نام اُیمن بود که از یاران پیامبر ﷺ شد و در جنگ حنین به شهادت رسید. ام ایمن پس از عبید، با زید بن حارثه ازدواج کرد و اسامة بن زید را به دنیا آورد. هنگامی که پیامبر ﷺ به او می‌نگریست، می‌گفت: او بازماندهٔ خاندان من است. چون عمر بن خطاب کشته شد، اُم ایمن گریه کرد و گفت: امروز اسلام به سستی گرایید. وی در روزگار عثمان بن عفان فوت کرد.[۲]

صعب بن جثامه

صعب‌بن‌جثامة‌بن‌قیس‌لیثی، صحابی دلیری بود که در دورهٔ نبوت در وقایع مختلفی از جمله در فتح اصطخر و جنگ‌های ایران حضور داشت.[۳]

عتبة بن فرقد سلّمی

ابو عبدالله، عتبة بن فرقد بن یربوع بن حبیب سلمی، صحابی شجاعی بود که همراه پیامبر ﷺ در فتح خیبر حضور داشت و از غنایم آن‌جا بهره گرفت. بهره‌اش را یک سال به عمو زادگان و یک سال به دایی‌زادگان خود می‌بخشید. عتبه آذربایجان را فتح کرد و بر آن سامان گمارده شد. او تا واپسین دم، ساکن کوفه بود و بازماندگانش فراقده نام گرفتند. پس از سال ۲۵ ق درگذشت.[۴]

معاذ بن عمرو

معاذ بن عمرو بن جموح خزرجی انصاری، صحابی جلیل‌القدری بود که در بیعت عقبه و جنگ بدر حضور داشت. او بود که پای ابوجهل را در جنگ بدر قطع کرد و بر زمین زد. و در این زمان عبدالله بن مسعود به سوی او شتافت و سرش را قطع کرد. عکرمة بن ابوجهل با دیدن این واقعه ناگهان بر او یورش برد و ضربه‌ای بر معاذ بن عمرو زد و دستش را قطع کرد. آن دست از پوست آویزان شد و او را به ستوه آورد. از این‌رو دست را زیر پا نهاد و آن را کشید و آن را از تن جدا کرد و با این وضع تا آخر روز به نبرد ادامه داد. زندگی او تا روزگار عثمان بن عفان ادامه یافت.[۵]

وحشی بن حرب

ابو دسمه، وحشی بن حرب از غلامانِ حبشی بنی نوفل و از بردگان شجاع مکه در دورهٔ جاهلیت و قاتل حمزه، عموی پیامبر ﷺ در جنگ اُحد بود. پس از آن که طائف به تصرف پیامبر ﷺ درآمد، وحشی همراه مردم به حضور آن حضرت رسید. پیامبر ﷺ به او گفت: ای وحشی، از مقابل دیدگانم دور شو تا تو را نبینم. وحشی در جنگ با مرتدان حضور داشت و مسیلمهٔ کذاب را کشت و ادعا کرد که او را با همان زوبینی به قتل رسانده که حمزه را کشته است و می‌گفت: با این زوبین، بهترین و بدترین مردم را کشتم.

در جنگ یرموک و فتح حمص حضور داشت. آن‌گاه ساکن حمص شد و در آن‌جا مرد.[۶]

پی نوشت‌ها:

۱. جمعه اول محرم سال ۲۵ = ۲۸ اکتبر سال ۶۴۵؛ یک‌شنبه هفتم ربیع‌الاول سال ۲۵ = اول ژانویه سال ۶۴۶.

۲. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۴۱۵۳؛ الطبقات الکبری، ج۸، ص ۳۲۳؛ الاستیعاب، ج۴، ص ۱۷۹۳ و ۱۹۲۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۱۵۹.

۳. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۲۹۳؛ الاستیعاب، ج۲، ص ۷۳۹.

۴. فتوح البلدان، ص ۳۲۲ به بعد؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۸۳؛ أسد الغابه، ج۳، ص ۵۶۷.

۵. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۱۶۷؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۱۴۱۰؛ الإصابه، ج۳، ص ۴۰۹؛ البدایة والنهایه، ج۷، ص ۲۲۱؛ أسد الغابه، ج۵، ص ۲۰۲.

۶. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۵۹۴؛ الاستیعاب، ج۴، ص ۱۵۶۴؛ الاعلام زرکلی، ج۹، ص ۱۲۵؛ أسد الغابه، ج ۵، ص ۴۲۹ و ۴۲۰.

سال ۲۶ ق = ۶۴۶ ـ ۶۴۷م[1]

رویدادها

- ایجاد اولین ناوگان عربی در لنگرگاه‌های اسکندریه و عکا برای جلوگیری از حملات دریایی رومیان و آمادگی برای نبرد دریایی.
- جرجس (گریگوریوس) کارگزار روم در افریقا، خود را امپراتور می‌خواند، از بیزانس اعلام استقلال می‌کند و برای نبرد با مسلمانان آماده می‌شود.

وقایع نظامی

فتوحات اسلامی

- **شام:** معاویة بن ابی سفیان، امیر شام، سفیان بن مجیب ازدی را به طرابلس می‌فرستد. وی آن‌جا را از زمین و دریا محاصره و سرانجام طرابلس فتح می‌کند.

درگذشتگان

- کعب بن زهیر.

کعب بن زهیر

ابو المضرّب، کعب بن زهیر بن ابی سلمی مزنی، از طبقهٔ نخست شاعران جاهلیِ نجد بود. در آغازِ اسلام، به هجو پیامبرﷺ پرداخت و دربارهٔ زنان مسلمان غزل‌های عاشقانه سرود. از این‌رو پیامبرﷺ خون او را هدر اعلام کرد و لذا کعب برای امان خواستن به حضور پیامبرﷺ شتافت و ابوبکر را شفیع خود قرار داد. ابوبکر او را شفاعت کرد و پیامبرﷺ شفاعتش را پذیرفت. او قصیدهٔ لامیهٔ مشهور خود را در مدح پیامبرﷺ سرود که مطلع آن چنین است:

«سعاد (معشوق شاعر) از من دور شد و این دوری‌اش دل خاکسار مرا بیمار کرد؛ چنان‌که دل من راهی برای رهیدن از بند عشق او نیافت».

و در ضمن آن می‌گوید:

«خبردار شدم که رسول خدا مرا وعدهٔ [کیفر] داد؛ و از رسول خدا انتظار عفو می‌رود.

رسول خدا نوری است که از او پرتو می‌گیرند؛ [و] شمشیر برکشیده‌ای از شمشیرهای خداست».

پیامبرﷺ او را عفو کرد و بُرد خود را بر او پوشاند. بعدها آن بُرد به خلفا رسید و آنان برد پیامبرﷺ را از یک‌دیگر به ارث می‌بردند.[2]

پی نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه اول محرم سال ۲۶ = ۱۷ اکتبر سال ۶۴۶؛ دوشنبه ۱۸ ربیع‌الاول سال ۲۶ = اول ژانویه سال ۶۴۷.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۸۱؛ خزانة الأدب، ج ۴، ص ۱۱ و ۱۲؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۳۱۳؛ أسد الغابه، ج ۴، ص ۴۷۵ و ۴۷۷؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۱، ص ۱۵۶.

سال ۲۷ ق = ۶۴۷ ـ ۶۴۸م[1]

وقایع نظامی

فتوحات اسلامی

- **افریقیه:** عبدالله بن سعد بن ابی سرح، امیر مصر برای جنگ با «جرجیر» (گریگوریوس) حاکم رومی روان می‌شود. عثمان با سپاهی که بزرگان صحابه، مانند معبد بن عباس، مروان بن حکم، برادرش حارث بن حکم، عبدالله بن زبیر، مسوّر بن مخرمه، عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابی‌بکر در آن حضور داشتند به یاری امیر مصر اعزام می‌کند. «جرجیر» در نبردی که در نزدیکی پایتختش «سبیطله» رخ داد کشته شده، مسلمانان بر این پایتخت که گریگوریوس آن را پس از سقوط قرطاجه به دست مسلمانان، پایگاه خویش ساخته بود، چیره می‌شوند. مسلمانان پس از آن، حملات خود را به افریقیه پی می‌گیرند.

غزوه‌ها

- **سواحل اندلس:** عثمان نیرویی دریایی را به فرماندهی عبدالله بن نافع بن حصین و عبدالله بن عبدالقیس، برای یورش به سواحل اندلس تدارک می‌بیند.

درگذشتگان

- ابو ذؤیب هذلی.
- گریگوریوس.

ابو ذؤیب هذلی

ابوذؤیب، خویلد بن خالد بن سعد هذلی از قبیلهٔ مضر، شاعری برجسته که جاهلیت و اسلام را درک کرد و پس از مسلمان شدن در مدینه سکونت گزید. تا روزگار عثمان بن عفان زیست و در سال ۲۶ق. با سپاه عبدالله بن سعد بن ابی سرح برای نبرد به افریقیه رفت و در فتح آن شرکت داشت و همراه عبدالله بن زبیر و گروهی دیگر برای دادن مژدهٔ این فتح به عثمان، به سوی مدینه حرکت کرد، اما هنگامی که به مصر رسیدند، ابوذؤیب مرد.

مشهورترین شعرش قصیدهٔ عینیّه بود که در آن به رثای پنج پسرش که به بیماری طاعون گرفتار آمده بودند و در یک‌سال مردند پرداخت. مطلع آن چنین است:

«آیا از مرگ و دردهای آن، دردمندی؟ و حال آن‌که روزگار از کسی که بی‌تاب است نمی‌گذرد».

تا آن‌جا که می‌گوید: «نکوهش‌ها را بر خود هموار می‌کنم تا به شماتت کنندگان بنمایانم؛ که از سختی‌های روزگار سست نخواهم شد».

بیت القصیدهٔ آن، که اصمعی درباره‌اش می‌گوید: «زیباترین بیتی است که عرب گفته است» این است:

«نفس خویش را اگر به چیزی راغب کنی، بدان راغب خواهد شد؛ و هرگاه به چیزی اندک آموخته گردد، قانع می‌شود.

آن‌گاه که مرگ چنگال خود را نشان دهد؛ هیچ طلسم و افسونی سودمند نخواهد بود».[۲]

گریگوریوس

گریگوریوس، حاکم بیزانسی افریقیه، معروف به پاتریک، اعراب او را «جرجیر» می‌خواندند. او در سال ۶۲۶م استقلال خود را از امپراتوری بیزانس اعلام کرد و با موافقت مردم مغرب، لقب امپراتور برخود نهاد. مرکز حکومت او شهر قرطاجه بود و آن‌گاه که اعراب فاتحانه به پیش می‌آمدند، شهر سبیطله را به دلیل آن که در داخل آن سرزمین قرار داشت، پایتخت خود قرار داد. عبدالله بن سعد راهی جنگ با او شد و دو سپاه در نزدیکی سبیطله صف‌آرایی کردند و در نبردی سخت درگیر شدند که طی آن جرجیر به قتل رسید. در برخی اخبار تاریخی آمده است که قاتلش عبدالله بن زبیر بوده است و عبدالله بن سعد، امیر مصر، دختر جرجیر را به او واگذار کرد و ابن زبیر او را به عنوان امّ ولد برگزید.[۳]

پی‌نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اول محرم سال ۲۷ = هفتم اکتبر سال ۶۴۷؛ پنج‌شنبه دهم ربیع‌الاول سال ۲۷ = اول ژانویه سال ۶۴۸.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۳۳۲؛ الأغانی، ج ۶، ص ۲۶۴ به بعد؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۶۵۰؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۱، ص ۱۶۹.

۳. البیان المغرب، ج ۱، ص ۱۰ و ۱۱؛ فتوح البلدان، ص ۲۶۶؛ فتوح مصر والمغرب والاندلس، ص ۴۲.

سال ۲۸ ق = ۶۴۸ ـ ۶۴۹م[۱]

رویدادها

- عثمان، ناحیهٔ جزیره و ارمنستان را ضمیمهٔ حوزهٔ فرمان‌روایی معاویة بن ابی سفیان می‌کند.
- معاویه، حبیب بن مسلمهٔ فهری را از جبههٔ ارمنستان به جبههٔ روم می‌فرستد و حمله به مرزهای «جزیرة» را به او وا می‌گذارد تا میان آنان و ارمنستان حایل شود.
- معاویه برای ایجاد دژهای ساحلی و واگذاری زمین‌ها به کسانی که در آنها ساکن می‌شوند، از خلیفه اجازه می‌گیرد و خلیفه به او اجازه می‌دهد.

وقایع نظامی

فتوحات اسلامی

سرزمین روم

- حبیب بن مسلمه فهری، به مرزهای «جزیرة» حمله می‌کند و بر سمیساط و ملطیه مستولی می‌گردد. معاویة بن ابی سفیان در ملطیه قلعه و استحکامات می‌سازد و آن را پایگاهی برای حملهٔ به رومیان قرار می‌دهد.

دریای مدیترانه

- معاویة بن ابی سفیان حمله‌ای دریایی را از عکّا تدارک می‌بیند و به قبرس حمله می‌کند و پایتخت آن‌جا «کونستانزا» را تصرف می‌کند. مردم قبرس به شرط پرداخت جزیه با او از در مصالحه در می‌آیند و متعهد می‌شوند که به رومیان در حمله به سواحل منطقه شام کمک نکنند.

درگذشتگان

- صهیب رومی.
- عبدالله بن حذافه.
- ملیکه دختر ملحان.

صهیب رومی

ابویحیی، صهیب بن سنان بن مالک، از بنی نمر بن قاسط است که پدرش از اشراف عرب در جاهلیت بود. خسرو او را بر ابلّه (بصره) ولایت داد. قبیله‌اش در حوزهٔ ناحیهٔ جزیره و موصل در کنارهٔ فرات سکونت داشت. رومیان به سرزمین آنان حمله بردند و صهیب را در کودکی به اسارت گرفتند. او در میان رومیان رشد کرد تا این که یکی از افراد بنی کلب او را خرید و به مکه آورد. در آن‌جا نیز عبدالله بن جدعان تیمی‌او را خرید و سپس آزادش کرد. در مکه اقامت کرد و به تجارت می‌پرداخت، تا این‌که اسلام ظهور کرد.

او از اولین کسانی بود که اسلام آورد و از کسانی بود که در راه خدا به سختی شکنجه شدند. هنگامی که مسلمانان عزم هجرت به مدینه داشتند، صهیب صاحب اموال فراوانی شده بود. مشرکان قریش مانع از رفتن او شدند و گفتند: فقیر نزد ما آمدی و اکنون که اموالت فراوان شده قصد رفتن داری؟ گفت: اگر مالم را بر جای بگذارم، اجازه رفتن می‌دهید؟ گفتند: آری. آن‌گاه گفت: «صهیب سود کرد، صهیب سود کرد». سپس اموالش را گذاشت و به مدینه هجرت کرد. در بدر و همهٔ جنگ‌ها حضور داشت. این آیه دربارهٔ او نازل شد: (۱۳) ﴿ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد﴾[۲]. زمانی که عمر خطاب به دست فیروز ضربه خورد، او را برای نماز گزاردن با مردم به‌جای خود گماشت تا این‌که عثمان بن عفان به خلافت تعیین شد. به او «رومی» می‌گفتند، زیرا روزگار اسارت خود را در روم گذارند. سرانجام صهیب در مدینه درگذشت.[۳]

عبدالله بن حذافه

ابوحذافه، عبدالله بن حذافة بن قیس سهمی قرشی، از مسلمانان اولیه و از اصحاب رسول الله ﷺ بود. به حبشه هجرت کرد و سپس به مدینه باز گشت. رسول خدا ﷺ او را با نامه‌ای به سوی خسروپرویز فرستاد تا او را به اسلام دعوت کند. خسرو، نامه را پاره کرد. از این روی پیامبر ﷺ خسرو را نفرین کرد و فرمود: خداوند سلطنت و حکم‌رانی او را درهم ریزد. دیری نگذشت که پسرش شیرویه او را کشت. عبدالله در فتوحات شام حضور داشت. رومیان در حملهٔ مسلمانان به قیساریه او را اسیر کردند و نزد بزرگ رومیان بردند. بزرگ رومیان از او خواست که به آیین مسیحیت درآید، ولی او نپذیرفت. از این‌رو دستور داد تا او را بسوزانند. هنگامی که او را برای سوزاندن می‌بردند، گریه کرد. بزرگ رومیان گمان کرد که گریه و جزع او از ترس مرگ است، به او گفت: آیا از مرگ می‌ترسی؟ گفت: هرگز، بلکه از این‌رو گریه می‌کنم که یک جان بیشتر ندارم. دوست داشتم که جان‌های بسیاری به اندازه موی بدنم می‌داشتم، و به وسیله آنها می‌جنگیدم و کشته می‌شدم و باز می‌جنگیدم و باز کشته می‌شدم. بزرگ رومیان دستور داد او را آزاد کنند و گفت: مسیحی شو، تا دخترم را به ازدواج تو درآورم و نیمی از داراییم را به تو ببخشم، ولی او نپذیرفت. بزرگ رومیان گفت: سرم را ببوس، خود و هشتاد تن از اسرای مسلمان را آزاد کن گفت: باشد. این را می‌پذیرم. آن‌گاه سرش را بوسید و بدین وسیله او و هشتاد تن از اسرای مسلمان آزاد شدند. هنگامی که نزد عمر بن خطاب آمدند، عمر در مقابل او برخاست و سرش را بوسید. اصحاب رسول خدا ﷺ با عبدالله شوخی می‌کردند و می‌گفتند: سرِ یک کافر را بوسیدی! و او به آنان می‌گفت: خداوند به وسیلهٔ این بوسه، هشتاد تن از اسرای مسلمان را آزاد کرد. وی در دورهٔ خلافت عثمان بن عفان در مصر درگذشت.[۴]

ملیکه دختر ملحان

ام حرام، ملیکه، دختر ملحان بن خالد بن زید بن حرام نجاری انصاری، از اصحابی بود که همراه داوطلبان و رزمندگان، در جنگ‌ها حضور می‌یافت. در فتح قبرس نیز با همسرش عبادة بن صامت شرکت داشت. از قاطری که بر آن سوار بود، افتاد و سخت مجروح شد و استخوان‌هایش درهم شکست که به مرگ او انجامید. او را در جزیرهٔ قبرس دفن کردند. او خواهر رمیصاء، دختر ملحان و خالهٔ انس بن مالک‌است. رسول خدا ﷺ به خانه‌اش می‌رفت و پیش از ظهر دمی می‌آسایید. هم‌چنین پیامبر ﷺ برای او دعا کرد که شهید شود و او در جنگ قبرس شهادت‌گونه، جان باخت.[۵]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اول محرم سال ۲۸ = ۲۵ سپتامبر سال ۶۴۸؛ پنج‌شنبه دهم ربیع‌الثانی سال ۲۸ = اول ژانویه سال ۶۴۹.

۲. بقره(۲) آیه ۲۰۷: کسی دیگر از مردم برای جستن خشنودی خدا جان خویش را فداکند. خدا بر این بندگان مهربان است.

۳. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۳۰۲؛ الاستیعاب، ج۲، ص ۷۲۶؛ الإصابه، ج۲، ص ۱۸۸؛ المحبّر، ص۱۴ و ۲۸۸؛ البدایة والنهایه، ج۷، ص ۲۱۷؛ أسد الغابه، ج۳، ص ۳۶ و ۳۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۱۰ و ۱۶؛ انساب الاشراف، ج۱، ص ۱۸۰؛ المعارف، ص ۲۶۴.

۴. أسد الغابه، ج۳، ص ۲۱۱؛ الاستیعاب، شماره ۸۸۸؛ مسند احمد بن حنبل، ج۳، ص۱۶۱ و ۱۶۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۸.

۵. الإصابه، ج۴، ص۴۳۳؛ البدایة و النهایه، ج۸، ص۸۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص۲۲۹.

سال ۲۹ق = ۶۴۹ ـ ۶۵۰م[۱]

رویدادها

- عثمان، ابوموسی اشعری را از بصره عزل می‌کند و به جای او عبدالله بن عامر بن کریز، پسردایی خود را می‌گمارد.

وقایع نظامی

فتوحات اسلامی

- **خراسان:** ابوموسی اشعری، امیر بصره، عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی را برای فتح خراسان می‌فرستد و پس از آن، عبدالله بن عامر را با سپاهی به فرماندهی احنف بن قیس و عبدالله بن حازم که فرماندهان بزرگ را نیز همراه داشت، برای یاری عبدالله بن بدیل اعزام می‌کند. عبدالله بن عامر خود در فتح برخی نواحی خراسان مشارکت داشت. این عبدالله همان است که پس از ابوموسی به امارت بصره رسید.
- **سند:** عبدالله بن عامر، امیر بصره، عبیدالله بن معمر تیمی را بر منطقهٔ مکران می‌گمارد و فتوحات را تا رود سند ادامه می‌دهد.
- **دریای مدیترانه:** معاویة بن ابی سفیان بر جزیرهٔ ارواد که مقابل شهر ساحلی طرطوس قرار داشت چیره می‌شود.

درگذشتگان

- عبیدالله بن معمر تیمی.

عبیدالله بن معمر تیمی

عبیدالله بن معمر بن عثمان تیمی قرشی، یکی از امرا و فرماندهان شجاع، و از سخاوتمندان قریش بود. عبدالله بن عامر، امیر بصره او را بر مکران ولایت داد و وی فتوحات را تا رود سند دنبال کرد. نواحی پیرامون اصطخر را فتح کرد (۱۴) و در یکی از نبردهایی که رخ داد به شهادت رسید. دربارهٔ نیروی او نقل شده است که استخوانِ سختِ گاو را که جز با ساطور نمی‌شکستند، با دستانش می‌شکست و مغز آن را بیرون می‌کشید.[۲]

پی نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اول محرم سال ۲۹ = چهاردهم سپتامبر سال ۶۴۹؛ جمعه ۲۱ ربیع‌الثانی سال ۲۹ = اول ژانویه سال ۶۵۰.

۲. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۳۳۵؛ الإصابه، ج۲، ص ۴۳۲؛ تاریخ ابن اثیر، حوادث سال ۲۳ و ۲۹؛ الطبقات الکبری، ج۸، ص ۴۴۳.

سال ۳۰ق = ۶۵۰ ـ ۶۵۱م[1]

رویدادها

- عثمان متون قرآنی مکتوب را از حفصه، دختر عمر بن خطاب، که پس از مرگ پدرش آن را نزد خود نگاه داشته بود، می‌گیرد و هیأتی متشکل از زید بن ثابت، عبیدالله بن زبیر، سعید بن العاص و عبدالرحمان بن حارث تشکیل می‌دهد و از آنان می‌خواهد که متون قرآنی را در مصحف‌هایی گردآورند و آنها را مرتب نمایند آن‌گاه اعلام می‌کند فقط به این چهار نسخه که توسط این جمع نوشته شده، اعتماد شود و دیگر نسخه‌ها را بسوزانند.
- عزل ولید بن عقبه از کوفه و نصب سعد بن ابی وقاص به امارت آن شهر.
- سرازیر شدن غنایم فتوحات و خراج به سوی مدینه و افزایش سهم افراد به صدهزار درهم و انباشته شدن بیت‌المال از اموال خراج.
- تبعید ابوذر غفاری به ربذه؛ عثمان او را به دلیل اعتراض و محکوم کردن اغنیا، کمک به فقرا، به درخواست معاویة بن ابی سفیان از دمشق باز خواسته بود.
- آغاز اعتراض و نارضایتی نسبت به عملکرد عثمان.
- عثمان بر وسعت مسجد رسول خدا ﷺ می‌افزاید و مساحت آن را به ۱۶۰ × ۱۵۰ ذرع رسانده و با سنگ‌های نقش‌دار بنا کرده و ستون‌هایی سنگی که در آن سرب به کار رفته در مسجد تعبیه می‌کند و آنها را منقوش می‌سازد و برای آن شش درب باز می‌کند، همان‌گونه که عمر چنین کرده بود.
- فرار یزدگرد سوم پادشاه ایران به خراسان.

وقایع نظامی

فتوحات اسلامی

سواحل خزر

- عبدالله بن عامر، امیر بصره، دامغان را فتح می‌کند.
- سعید بن عاص امیر کوفه، حمله‌ای را برای فتح طبرستان و گرگان تدارک می‌بیند.

سند و هند

- سپاه مسلمانان از مکران به سوی سند و هند می‌روند.

سرزمین روم

- سفیان بن عوف غامدی در مناطق روم، پیش‌روی خود را از مرزهای جزیره و مرعش آغاز می‌کند.

درگذشتگان

- ابو محجن ثقفی.
- اسما دختر زید انصاری.
- امّ دردا.
- حاطب بن ابی بلتعه.
- زبرقان بن بدر.
- سارية بن زنيم.
- سلمان بن ربیعه باهلی.
- عروة بن حزام.
- لبابه کبری.
- نعمان بن عدی.
- نعیم بن مسعودِ اشجعی.

ابو محجن ثقفی

عمرو بن حبیب بن عمرو بن عمیر بن عوف ثقفی، در سال نهم هجری همراه با قبیلهٔ ثقیف اسلام آورد. از شجاعان و پهلوانان دورهٔ جاهلیت و اسلام بود. او دائم الخمر بود، تا آن‌جا که عمر بن خطاب بارها او را تازیانه زد و سپس او را به جزیره‌ای تبعید کرد، اما او فرار کرد و به سعد بن ابی وقاص که در قادسیه به نبرد با ایرانیان مشغول بود، پیوست. هنگامی که خبر فرار او به عمر رسید، نامه‌ای به سعد نوشت که در آن فرمان داده بود که ابومحجن را حبس کنند. سعد نیز او را به محبس افکند.

روز نبرد قادسیه ابومحجن اندوهگین بود که چرا در این نبرد شرکت ندارد. پس، از همسر سعد خواست که بند او را باز کند و اسب سعد را به او بدهد تا در نبرد شرکت کند و قول داد که اگر سالم ماند باز گردد تا دوباره به حالت قبلی دربند و زنجیر شود و اگر شهید شد، مسئولیتی بر گردن او نخواهد بود، آن زن نیز او را آزاد کرد و اسبی به او داد. ابومحجن جنگید و از خویش رشادت نشان داد. سعد که از دل درد ناراحت بود و از مقر فرماندهی خود، نبردگاه را زیر نظر داشت، شگفت‌زده گفت: آن سوار کیست؟ اگر ابومحجن در زندان نبود، می‌گفتم که این سوار ابومحجن است. اندکی پیش از پایان نبرد، ابومحجن از کارزار عقب نشست، اسب را به اصطبل برد و خود به زندان بازگشت.

پس از آن که سعد از جریان آگاه شد، نزد ابو محجن آمد و به او گفت: چرا عمر دستور زندانی کردنت را داده است؟ گفت: در دورهٔ جاهلیت مشروب‌خوار بودم. من مردی شاعرم، که فی‌البداهه شعر می‌سرایم و زبانم آن را زمزمه می‌کند. عمر مرا زندانی کرد، زیرا گفتم:

اگر مردم مرا در کنار تاکی خاک کنید؛ تا ریشه‌هایش، پس از مرگم، استخوان‌هایم را سیراب سازد.

مرا در بیابان دفن نکنید، زیرا من می‌ترسم؛ که پس از مرگ نتوانم آن شراب را بنوشم.

سعد به او گفت: تو آزادی، زیرا تا زمانی که شراب نخوری، مؤاخذه‌ات نمی‌کنم، ابومحجن گفت: به خدا سوگند که هرگز آن‌را نمی‌نوشم. از آن پس می‌گساری را برای همیشه رها کرد. هنگامی که برای جهاد به آذربایجان رفته بود، درگذشت.[۲]

اسماء دختر یزید

اسماء دختر یزید بن سکن انصاری اوسی، از سخنورترین زنان عرب بود که به شجاعت و دلیری شهرت داشت. محدثه بود و در نبرد یرموک حضور داشت، به سپاهیان آب می‌داد و زخم‌ها را مرهم می‌نهاد. هنگامی که نبرد شدت گرفت، ستون خیمه‌اش را به‌دست گرفت و وارد صحنهٔ نبرد شد و نُه تن از رومیان را از پای درآورد.[۳]

اُمّ درداء

خیّره، دختر ابو حدرد، سلامة بن عمیر بن أبی سلمهٔ أسلمی، از صحابی رسول خدا و معروف به امّ‌دردای کبری بود. صفت کبری از آن جهت به وی داده شد تا با امّ‌دردای صغری که نامش در اصل هجیمه دختر حبّی بود، مشتبه نشود. وی از زنان فاضل و صاحب‌نظر بود. روایاتی را از رسول خدا و نیز از همسرش ابودردا حفظ کرد و گروهی از تابعین از او حدیث روایت کرده‌اند، از جمله: میمون بن مهران، صفوان بن عبدالله و زید بن أسلم.

او در مدینه اقامت داشت و سرانجام با همسرش به شام رفت و در آن‌جا در روزگار خلافت عثمان پیش از همسرش درگذشت.[۴]

حاطب بن ابی بلتعه

حاطب بن ابی بلتعهٔ لخمی، از اصحابی بود که در تمام نبردها در کنار پیامبرﷺ حضور داشت و در میان صحابه از تواناترین تیراندازان بود. پیامبرﷺ او را همراه نامه‌ای نزد مقوقس، امیر اسکندریه فرستاد. مقوقس، حاطب را احترام کرد، به او صله داد و با ماریهٔ قبطیه، مادر ابراهیم و خواهرش سیرین، مادر عبدالرحمان بن حسان بن ثابت انصاری به سوی پیامبرﷺ فرستاد.[۵]

زبرقان بن بدر

ابوعیّاش، زبرقان بن بدر بن امرؤ القیس تمیمی، نامش حصین بود و به دلیل زیبایی‌اش به او زبرقان (مهتاب) می‌گفتند. برخی نیز گفته‌اند که عمامه‌ای مزبرق (که با زعفران رنگ شده بود) بر سر می‌گذاشت. در دورهٔ جاهلیت از بزرگان و در اسلام از بلندمرتبگان بود. در سال نهم هجرت همراه نمایندگان بنی تمیم نزد پیامبرﷺ رفت و با آنان اسلام آورد. هنگامی که وارد مکه شد به دلیل زیبایی‌اش عمامه بر سر می‌گذاشت. پیامبرﷺ جمع‌آوری صدقات قبیله‌اش را به او واگذاشت و او آن مسئولیت را در جریان ردّه به ابوبکر واگذارد. ابوبکر چون پای‌بندی او را به اسلام و امانت‌داری وی در پرداخت صدقات آن‌گاه که مردم مرتد شدند را دید او را در مسئولیتش ابقا کرد. عمر بن خطّاب نیز او را ابقا کرد. حُطیئهٔ شاعر او را با قصیده‌ای هجو کرد و گفت:

بزرگی‌ها و ارزش‌ها را واگذار و برای به دست آوردن آنها قدم رنجه مکن؛ در جای خود باقی باش که خوراک و پوشاکت در می‌رسد.

به دلیل همین هجو، عمر حُطیئه را زندانی کرد تا این که عبدالرحمان بن عوف و زبیر بن عوّام او را شفاعت کردند. عمر او را آزاد کرد، ولی از او تعهد گرفت که دیگر کسی را هجو نکند. زبرقان در کوفه سکونت گزید و در آن‌جا درگذشت.[۶]

سارية بن زُنَيم

سارية بن زُنیم بن عبدالله بن جابر کنانی دئلی، صحابی‌ای شاعر و یکی از فرماندهان فاتح بود. در دورهٔ جاهلیت دزدی بود که بسیار دست به غارتگری می‌زد. در دویدن، از اسب پیشی می‌گرفت. هنگام ظهور اسلام، مسلمانی ثابت قدم شد. عمر بن خطاب او را به فرماندهی لشکری انتخاب کرد و او را در سال ۲۳ ق به ایران گسیل داشت. هنگامی که به «دارابگرد» می‌رفت، شمار بسیاری از ایرانیان او را از هر طرف محاصره کردند. عمر که در مدینه برای مردم سخن می‌گفت او را از راه‌دور مورد خطاب قرار داد و گفت: ای ساریه! به سوی کوه رو. ساریه و همراهانش پیامش را شنیدند، به سوی کوه رفت. آن‌گاه با ایرانیان به نبرد پرداخت. آنان را فراری داد و غنایم بسیاری به دست آورد.[۷] (۱۵)

سلمان باهلی

سلمان بن ربیعة بن یزید بن عمرو باهلی، از صحابهٔ رسول خداﷺ و از فرماندهان شجاعی بود که در فتح عراق و شام حضور داشت و در عراق سکنی گزید. عمر بن خطاب او را قاضیِ کوفه کرد. او اولین قاضی عمر در کوفه قبل از شریح بود. وی در دورهٔ عثمان حمله به ارمنستان را به عهده داشت و منطقهٔ بین آذربایجان تا باب‌الابواب (دربند) را فتح کرد. هنگامی که به شهر «بلنگر» رسید، در آن‌جا شهید شد. او برادر عبدالرحمان بن ربیعهٔ باهلی بود.[۸]

عروة بن حزام

عروة بن حزام بن مهاصر، یکی از افراد بنی حزام بن ضبّه، از بنی عذره و شاعری عاشق و دلباخته بود. او دخترعموی خود، عَفراء دختر عقال

بن مهاصر را دوست می‌داشت، ولی پدرش او را به ازدواج عـروه در نیاورد، زیرا وی بی‌پول و فقیر بود. عفراء به همسری مردی درآمد که مادرش او را پسندیده بود، اما عروه هم‌چنان دلباختهٔ او بود و سرانجام بر اثر اندوه و افسردگی مرد. او جز در مغازله و تشبیب بـرای عـفراء شعری نسرود؛ از جمله اشعار او دربارهٔ محبوب چنین است:

تا چشمم به (رخسار) او می‌افتد؛ از خود بی‌خود شده، توانِ گفتن از کف می‌دهم.

چـــون از مـــن دور است انـدیشهٔ سـرزنش کـردن او را در سـر می‌پرورانم؛ و چون او را می‌بینم (چنان شیفته‌اش می‌شوم) که اندیشهٔ عتاب او را فراموش می‌کنم.

نفسِ من دریافت که شفایش (یعنی وصال محبوب) نزدیک است؛ آیا چیزی که به آن دسترسی نباشد نزدیک است؟

سوگند به خدای آنان که از سر خشوع سر به سجده نهاده‌اند؛ همو که بر آنان ناظر است.

همان‌گونه که من در گرمای سوزان تابستان و اوج تشنگی، مشتاق آب خنک هستم؛ همین اشتیاق و عشق را نسبت به او (محبوب) دارم.

هم‌چنین دربارهٔ او می‌گوید:

«لعنت خدای بر سخن‌چینان باد؛ که مـی‌گویند «عـفراء» دوست فلانی شد».

هرگاه در مجلسی می‌نشینیم تا دمی خوش بگذرانیم؛ سخن‌چینی آغاز می‌کنند، به حدی که عیش ما منغض می‌شود و مـجلسمان آزار دهنده می‌شود.

خبرچینان مرا از هر سو در میان می‌گیرند؛ حـتی اگـر تـنها یک خبرچین وجود داشت، برای آزارم مرا کفایت می‌کرد».

و دربارهٔ عمویش که از ازدواج او با عفراء به دلیـل کـم‌پولی‌اش جلوگیری می‌کرد، می‌گوید:

«عمویم از من هشتاد شتر می‌خواهد؛ (چه کنم) به خدا سوگند که بیش از هشت شتر ندارم».

و نیز دربارهٔ عفراء می‌گوید:

«ای سعد! چون از او برایم گفتی بر شیدایی‌ام افزودی؛ پس حال که چنین است از او بیشتر برایم بگو.

عشق او عشقی است که قلب، چیزی جز آن نمی‌شناسد؛ این عشق، بی‌مانند و یگانه است و در قلب من قبل و پس از او عشقی جای نگیرد».

هم‌چنین او می‌افزاید:

«خدایا در عشق و شیدایی دیرین من به عفراء تو یاورم باش.

ای کاش هر دو دلداده؛ چه انسـان و چـه حـیوان بـه یک‌دیگـر می‌رسیدند. و عاشق کام خود از معشوق می‌گرفت؛ و خداوند آنها را نگاه دارد و تحت عنایت الهی از دید حسودان پنهان می‌ماندند.

ای کاش در کنار یک‌دیگر می‌زیستیم؛ و چون می‌مردیم، دو قطعهٔ یک کفن ما را دربر می‌گرفت.

دلم از شـــدت عشـــق چـنان در تـپش است؛ کـه گـویی مـرغ سنگ‌خواری بر آن آویخته شده باشد.

من اختیار خود را به طالع بینِ (حکیم) یمامه و نجد واگذاردم؛ که اگر بتوانند مرا شفا دهند. آنان از هیچ افسونی و دعایی که می‌دانستند دریـغ نکرده؛ و هر دارویی که می‌شناختند، برای بهبودم، به من خوراندند».[۹]

لبابهٔ کبری

امّ الفضل، لبابه دختر حـارث بـن حـزن هـلالی، هـمسر عـباس بـن عبدالمطلب، شریف‌زاده و بارور (پر زاد و ولد) بود. از عـباس هـفت فرزند به دنیا آورد که یکی از آنها عبدالله بن عباس جد خلفای عباسی است. او همان است که با عمود خیمه بر سر ابولهب زد و او را زخمی کرد. این ضربه را لبابه هنگامی زد که دید ابولهب پـس از نـبرد بـدر، ابورافع، غلام رسول خدا ﷺ را در اتاق زمزم در مکه، کـتک مـی‌زند. ابولهب تنها هفت روز پس از ضربهٔ ام‌الفضل زنده ماند. پس از اسلام آوردن خدیجه، در مکه مسلمان شد و دومین زنی بود که اسلام آورد.[۱۰]

نعمان بن عدی

نعمان بن عدیّ بن نضلهٔ عدوی، صحابی و از والیـان بـود کـه هـمراه پدرش در آغاز ظهور اسلام به حبشه هجرت کرد. عمر بن خطّاب او را بر «میسان» ـ منطقهٔ گسترده‌ای بین بصره و واسط ـ ولایت داد. عمر هیچ‌کس را از خاندانش «بنی عدی» جز او به ولایت نرساند و این را تنها به دلیل صلاح و درستکاری‌اش می‌دانست. سپس او را عزل کرد، زیرا پی برد که ابیاتی سروده و در آنها به کنایه از شراب نام برده است. نـعمان بـه بصره رفت و پیوسته با مسلمانان در جهاد شرکت داشت تا جان سپرد.[۱۱]

نُعَیم بن مسعود اشجعی

ابو سلمه از رؤسای بنی اشجع بود که با دیگر احزاب، به یاری قریش رفته و در نبرد خندق شرکت داشت، نعیم در آن نبرد قومش را تـرک کرد و با اعلام مسلمانی، وارد مدینه شد. پـیامبر ﷺ بـه او گـفت کـه اسلامش را مخفی کند و به او گفت: دشمنِ ما را خوار و پراکنده ساز، زیرا جنگ نیرنگ است. نعیم به سوی بنی قریظه ـ همپیمانِ قریش ـ رفت. آنان برای جنگ با پیامبر ﷺ معاهده‌ای امضا کرده بودند. نعیم به آنان گفت: اگر قریش به عللی به مکه بازگشت، مسلمانان، سخت شما را کیفر خواهند کرد. از این‌رو به آنان پیشنهاد کرد که گروگان‌هایی از بزرگان قریش طلب کنند تا مطمئن شوند که قریش آنان را در مقابل مسلمانان تنها نمی‌گذارند. سپس نعیم بـه نـزد قـریش رفت و گـفت:

بنی قریظه با مسلمانان به‌طور محرمانه صلح کرده‌اند و آنان از قریش گروگان‌هایی را طلب خواهند کرد تا به محمد ﷺ تقدیم کنند و قریش را نسبت به مکر یهود هشدار داد. دیری نگذشت که بنی قریظه از قریش گروگان‌هایی طلب کردند و چنین شد که قریش به صحت گفته‌های نُعیم مطمئن شد. هنگامی که قریش تسلیم گروگان به بنی قریظه را رد کرد، سوء نیت قریش بر بنی قریظه آشکار شد و بدین‌گونه میان هم‌پیمانان جدایی افتاد و آنان دستخوش تفرقه شدند. نُعیم می‌گفت: من بین احزاب، جدایی افکندم تا این که از هر سو پراکنده گشتند و من امانت‌دار سرّ خدایم.

عثمان بن عفان او را در رأس سپاهی برای فتح اهواز و مناذر اعزام کرد و عتبة بن غزوان را به کمک او فرستاد. او در مدینه سکونت گزید و همان‌جا نیز درگذشت.[۱۲]

پی نوشت‌ها:

۱. شنبه اول محرم سال سی = چهارم سپتامبر سال ۶۵۰؛ شنبه دوم جمادی‌الاول سال سی = اول ژانویه سال ۶۵۱.

۲. الاعلام زرکلی، ج۵، ص ۲۴۲؛ خزانة الادب، ج۳، ص ۵۵۳؛ الإصابه، ج۴، ص ۱۷۳؛ عیون الاخبار، ج۱، ص ۳۸؛ أسد الغابه، ج۶، ص ۲۷۷؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۷۴۹؛ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص ۴۷۵؛ دایرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابو محجن ثقفی»؛ مروج الذهب، ج۲، ص ۳۱۴؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج۱، ص ۱۶۷.

۳. الاعلام زرکلی، ج۱، ص ۳۰۰؛ الاستیعاب، ج۴، ص ۱۷۸۷؛ الإصابه، ج۴، ص ۲۲۹.

۴. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۳۷۵؛ الإصابه، ج۴، ص ۲۲۸؛ الاستیعاب، ج۴، ص ۱۸۳۴؛ أسد الغابه، ج۷، ص ۱۰۰.

۵. الاعلام زرکلی، ج۲، ص۱۶۳؛ الإصابه، ج۱، ص ۲۹۹؛ الاستیعاب، ج۱، ص ۳۱۲؛ المحبّر، ص ۷۶؛ أسد الغابه، ج۱، ص ۴۳۱.

۶. أسد الغابه، ج۲، ص ۲۴۷ و ۲۴۹؛ عیون الاخبار، ج۲، ص ۱۹۵؛ بلوغ الإرب، ج۳، ص ۱۳۹.

۷. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۱۱۲؛ الإصابه، ج۲، ص ۲؛ تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر، حوادث سال ۲۳؛ أسد الغابه، ج۲، ص ۳۰۶.

۸. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۱۶۸؛ الاستیعاب، ج۲،ص ۶۳۲؛ الإصابه، ج۲، ص۵۹؛ العبر، ج۲، ص ۱۰۰۰؛ المعارف، ص۴۳۳؛ أسد الغابه، ج۲، ص۴۱۵.

۹. الاعلام زرکلی، ج۵، ص ۱۷؛ الأغانی، ج۲۴ و ۱۴۵ به بعد؛ خزانة الادب، ج۱، ص۵۳۴؛ ۵۳۵؛ بروکلمان، ج۱، ص ۲۰۱؛ الامالی والنوادر، ص ۱۵۷.

۱۰. الاعلام زرکلی، ج۶، ص ۱۰؛ الاستیعاب، ج۴، ص ۱۸۰۷؛ الإصابه، ج۴، ص ۳۸۵؛ أسد الغابه، ج۷، ص ۲۵۳ و ۲۵۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۲۲۸؛ الطبقات الکبری، ج۸، ص ۲۷۷.

۱۱. الاعلام زرکلی، ج۹، ص ۷؛ الإصابه، ج۳، ص ۵۳۳؛ الاستیعاب، ج۴، ص ۱۵۰۲.

۱۲. الاعلام زرکلی، ج۹، ص ۱۴؛ الطبقات الکبری، ج۴، ص۱۹؛ الإصابه، ج۳، ص ۳۵۹؛ الاستیعاب، ج۴، ص ۱۵۰۸؛ أسد الغابه، ج۵، ص ۲۴۸.

یادداشت‌ها:

۱. روایات تاریخی در باب نقش خالد، متفاوت است؛ بی‌تردید وی در فتوحات اسلامی و نیز در جریان تثبیت خلافت، تأثیر به سزایی داشت اما آن‌چه دربارهٔ میزان دیانت او ذکر شده جای تردید است به ویژه آن‌چه در جریان سرکوبی اهل رده انجام داد و در پی آن شخص مسلمانی، مالک بن نویره، راکشت و در همان شب با همسرش همبستر شد، که این قضیه اعتراضاتی را برانگیخت (شیخ عباس قمی، سفینة البحار، ج ۲، ص ۶۲۳؛ الغدیر، ج ۷، ص ۱۵۸).

۲. در باب اینکه آیا لقب فاروق به عمر داده شد یا علی ﷺ اختلاف است آن‌چه از منابع تاریخی برمی‌آید آن است که پیامبر ﷺ دربارهٔ علی ﷺ گفتند: انت الصدیق الاکبر وانت الفاروق الذی یفرق بین الحق والباطل. بدین‌طریق دو لقب «صدیق» و «فاروق»، اول بار از طرف رسول خدا، به علی ﷺ داده شد و بعدها به دو خلیفهٔ اول و دوم نسبت داده شد (الغدیر، ج ۱۰، ص۲۸۶؛ بشارة المصطفی، ص ۱۶۵؛ اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۳۶۰).

۳. «امیرالمؤمنین» نیز لقبی از طرف پیامبر ﷺ برای امام علی ﷺ بود که عمر آن را برای خویش برگزید و یا برخی از صحابه او را به این لقب خواندند (ر.ک: الغدیر، ج ۸، ص ۸۶ و ۸۷).

۴. منابع معتبر چون ابن هشام اسلام عمر را سال ششم بعثت نوشته‌اند و از سال ششم تا اوایل سال چهاردهم بعثت که هجرت روی داده است هفت سال و اندی است نه پنج سال.

۵. ابوبکر برای خلافت پس از خود، تنها با دو تن مشورت خواست، اما توسط مردم از این تصمیم خشنود نبوده و به اعتراض زبان گشودند چنان‌که عمر خود نیز بدان اقرار داشته و در اولین خطبه خود گفت: آگاه است که مردم از روی کارآمدن او ناخوشند (ر.ک: طبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۷۴؛ الامامة والسیاسه، ج ۱، ص ۳۸؛ نثر الدرر، ج ۳، ص ۶۱).

۶. برای آگاهی از زمان تأسیس تاریخ اسلام و این‌که چه کسی آن را بنیاد نهاد (ر.ک: الصحیح من سیرة النبی الاعظم ﷺ، ج۴، ص ۱۷۴).

۷. در منابع شیعه و سنی آمده است که: عمر به اشارهٔ علی ﷺ حدّ شارب الخمر را هشتاد تازیانه قرار داد (نک: التاج الجامع للاصول، ج۳، ص ۳۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۶۶).

۸. «متعه» و ازدواج موقت به نصّ قرآن تشریع شده و در زمان حیات پیامبر ﷺ و بعد از رحلت او اصحاب تمتّع کردند، اما زمانی که عمر به خلافت رسید به اجتهاد خود آن را تحریم کرد (نک: الغدیر، ج ۶، ص ۲۰۵).

۹. منع فروش «ام ولد» توسّط خود پیامبر ﷺ بوده است و این‌که در بعضی از روایات اهل سنت آن را به عمر نسبت داده‌اند صحیح نیست (نک: التاج الجامع للاصول، ج ۲، ص ۳۰۶).

۱۰. فتح خراسان اختلافی است. گویا در زمان عمر حمله‌ای انجام شده ولی فتح کامل خراسان به روزگار عثمان بوده است. نیز قبرس در زمان عثمان فتح شد نه در زمان عمر (نک: فتوح البلدان).

۱۱. در زمان حکومت معاویه فعالیت‌های تبلیغی شدیدی شروع شد که دو جنبه نفیی و اثباتی داشت. جنبهٔ اثباتی آن روایاتی در ستایش خلفا جعل کردند و به پیامبر ﷺ نسبت دادند و به تعبیر یکی از محققان احادیثی جعل کردند که ابوبکر و عمر را به مراتب از پیغمبر بالاتر بردند تا مردم به تدریج علی را فراموش کنند. جنبهٔ نفیی آن، جعل احادیثی در نکوهش علی ﷺ و خاندان او بود و نقل حدیث در فضیلت علی ﷺ جرم محسوب می‌شد (ر.ک: الغدیر، ج ۷، ص ۸۸ـص ۱۱۴؛ همان، ج ۸، ص ۳۰ـ۹۶).

۱۲. شهر «دیبل» با شرحی از آن که در فهرست مکان‌ها در پایان بخش دوّم کتاب آمده ارتباطی با ارمنستان ندارد و صحیح آن «دبیل» است (ر.ک: معجم البلدان، ماده «دبیل»).

۱۳. به گواهی اکثر مفسّران این آیه دربارهٔ علی ﷺ نازل شده‌است و آن، هنگامی بود که پیامبر ﷺ آهنگ هجرت کردند و علی ﷺ را بر بستر خود خوابانید و علی ﷺ هر خطری را برای حفظ جان پیامبر ﷺ، پذیرا شد (نک: الغدیر، ج ۲، ص ۴۷).

۱۴. مکران بلوچستان امروز است و در کنار منطقه سند. و اصطخر مرکز استان فارس آن روز بوده است که در زمان عمر فتح شد چگونه ممکن است امیر مکران در سال ۲۹ اطراف اصطخر را فتح کند که در سال ۱۹ فتح شده بود؟

۱۵. این مطلب ساختهٔ طرفداران عمر است و به اعتراف خود اهل سنت سند آن ضعیف است (نک: الغدیر، ج ۸، ص ۸۴).

رویدادهای تاریخ اسلام از ۳۱ ـ ۴۰ق

سال ۳۱ق = ۶۵۱ ـ ۶۵۲م[۱]

رویدادها

- کشته شدن یزدگرد، آخرین پادشاه ایران و زوال پادشاهی ساسانی.

وقایع نظامی

فتوحات اسلامی

خراسان

- عبدالله بن عامر در خراسان پیش رفت، نیشابور، طوس و ابیورد را فتح کرد و به سرخس رسیده با مردم مرو از در مصالحه در می‌آید.
- احنف بن قیس، طخارستان (تخارستان)، مرورود، جوزجان، طالقان، فاریاب و بلخ را فتح می‌کند.
- کامل شدن فتح ایران.

درگذشتگان

- اقرع بن حابس.
- ابوسفیان بن حرب.
- یزدگرد سوم.

اقرع بن حابس

اقرع بن حابس بن عقال مجاشعی دارمی تمیمی، که برخی گویند: فِراس نام وی و اقرع لقب اوست. از بزرگان عرب در دورهٔ جاهلیت بود. همراه نمایندگان بنی دارِم که از تمیم‌اند نزد پیامبرﷺ آمد و اسلام آورد. در اکثر جنگ‌ها در یمامه و وقایع ردّه در کنار خالد بن ولید بود و در جنگ‌های عراق نیز شرکت داشت و از خود رشادت‌ها نشان داد. سرانجام در جوزجان به شهادت رسید.[۲]

ابوسفیان بن حرب

ابو سفیان، صخر بن حرب بن امیّة بن عبدشمس بن عبدمناف، پدر معاویه، مؤسس و بزرگ دولت اموی بود. وی از بزرگان قریش در دورهٔ جاهلیت و از رؤسای مشرکان در جنگ با اسلام در آغاز ظهور آن بود. او قریش و کنانه را در جنگ اُحد و خندق برای نبرد با مسلمانان رهبری کرد. وی بازرگانی بود که با ثروت خویش و دارایی قریش، کاروان تجاری را تجهیز و به شام و دیگر سرزمین‌های غیرعرب اعزام می‌کرد. روز فتح مکه مسلمان شد و پیامبرﷺ او را محترم شمرد و اعلام کرد: هرکس به خانه ابو سفیان در آید، در امان است. در جنگ حنین و طائف حضور داشت و یکی از چشمانش از حدقه درآمد. در نبرد یرموک زیر پرچم پسرش یزید حاضر بود و یکی دیگر از چشمانش از حدقه درآمد و کلاً نابینا گردید. مسیّب گفت: در جنگ یرموک همه خاموش بودند، جز یک صدا که می‌گفت: ای خدای یاری دهنده! مرا دریاب. گفت: دیدم که این ابوسفیان است که در سپاه پسرش یزید می‌جنگید. هنگامی که رسول خداﷺ درگذشت، ابوسفیان عامل و کارگزار او در نجران بود،(۱) سپس به شام آمد و در آن‌جا و به گفته برخی در مدینه درگذشت. عمرش هنگام مرگ ۸۸ سال بود.[۳]

یزدگرد سوم

یزدگرد، پسر شهریار پسر خسرو دوم (پرویز) آخرین پادشاه ساسانی بود. وی فرمان‌روایی را در سال ۶۳۴م (۱۳ق) به دست گرفت. او پادشاهِ ضعیفی بود که وزرایش امور حکومت را به دست داشتند. در مقابلِ سپاهیان مسلمان که او را دنبال می‌کردند گریخت تا به مرو رسید و به خانهٔ آسیابانی پناه برد. دهقانان ایرانی کسی را برای کشتن او فرستادند و او یزدگرد را در خانه آسیابان کشت.[۴]

پی نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه اول محرم سال ۳۱ = ۲۴ آگوست سال ۶۵۱؛ یکشنبه ۱۳ جمادی‌الاول سال ۳۱ = اول ژانویه سال ۶۵۲.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص۳۴۳؛ البدایة والنهایه، ج۷، ص ۱۴۱؛ أسد الغابه، ج ۱، ص ۱۲۸؛ دائرة المعارف الاسلامیه، ج۴، ص ۱۰۹.

۳. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۲۸۸؛ أسد الغابه، ج۳، ص ۱۰ و ۱۱؛ همان، ج۶، ص ۱۴۸ و ۱۴۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۷۸؛ الأغانی، ج۶، ص ۳۴۱؛ دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۱، ص ۵۰۳.

۴. بلاذری، ص ۳۱۱؛ تاریخ طبری و ابن اثیر، حوادث سال ۱۳ق؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۸۰؛ ابن خلدون، ج۲، ص ۹۶۱ و ۱۰۲۱.

سال ۳۲ق = ۶۵۲ ـ ۶۵۳م[۱]

رویدادها

- عبدالله بن عامر، امیر بصره عبدالله بن خازم سلمی را بر خراسان امارت می‌دهد.
- ولایت دادن حذیفة بن یمان بر ارمنستان.

وقایع نظامی

فتوحات اسلامی

نواحی دریای خزر

- سپاه اسلامی به فرماندهی عبدالرحمان بن ربیعهٔ باهلی «دربند» (۲) را تصرف کرده و به خزر لشکر می‌کشد. عبدالرحمان در نبردگاه کشته می‌شود و عبدالله بن خازم با سپاه انبوه برای خون‌خواهی او حرکت می‌کند و در نبردی خونین «قارن» پادشاه خزر را کشته و خزریان را شکست می‌دهد.

جنگها

سرزمین روم

- معاویة بن ابی سفیان «درب» (ناحیه‌ای بین انطاکیه و طرسوس) را طی نبردی فتح می‌کند.

درگذشتگان

- ابودرداء.
- ابوذر غفاری.
- حَکَم اموی.
- عباس بن عبدالمطلب.
- عبدالرحمان باهلی.
- عبدالرحمان بن عوف.
- عبدالله بن مسعود.
- کعب الاحبار.

ابو درداء

ابودرداء، عویمر بن مالک بن زید بن قیس بن امیّهٔ انصاری خزرجی، صحابی و حکیمی دلیر بود و پیامبرﷺ او را «حکیم اُمت» می‌نامید. پیش از بعثت در مدینه تاجر بود، سپس خویش را وقف عبادت کرد. در جنگ بدر مسلمان شد و از آن پس در تمام جنگ‌ها حضور یافت، معاویة بن ابی‌سفیان قضاوت دمشق را به دستور عمر بن خطّاب به او واگذاشت و او اولین قاضی دمشق بود. وی از جمله حافظان قرآن در زمان حیات پیامبرﷺ بود.[۲]

ابوذر غفاری

ابوذر، جُندب بن قیس غفاری، از قبیلهٔ کنانه و از نخستین مسلمانان بود. او تا زمان وفات پیامبرﷺ همراه و هم‌نشین او بود. پس از وفات حضرت، به شام هجرت کرد و تا آن وقت که ابوبکر و عمر مردند، در آن‌جا باقی ماند. پس از آن که عثمان بن عفان به خلافت رسید، معاویه از عثمان خواست تا ابوذر را به مدینه فرا بخواند، زیرا او فقرا را برمی‌انگیخت که در مال اغنیا شریکند، چون معتقد بود انسان باید آن‌چه که از ضرورت زندگی بیشتر است صدقه دهد. اغنیا از این اعتقاد ابوذر برآشفتند. لذا عثمان او را خواست و ابوذر به مدینه آمد و در آن‌جا نیز عقیدهٔ خود را بیان می‌کرد. شکایت از او بالا گرفت. از این‌رو عثمان او را واداشت تا به «ربذه» یکی از دهات مدینه برود.(۳) او تا زمان فوت در همان‌جا ساکن بود. عثمان کسی را نزد خانواده‌اش فرستاد و آنان را جزو خانوادهٔ خود و تحت سرپرستی قرار داد. ابوذر از کسانی بود که می‌گساری وقمار را در دورهٔ جاهلیت تحریم کرده بود و هیچ‌گاه بت نپرستید. وی در فتح بیت‌المقدس با عمر بن خطاب همراه بود.[۳]

حَکَم اَموی

حکم بن ابوالعاص بن امیة بن عبدشمس قرشی اموی، صحابی‌ای بود که روز فتح مکه، مسلمان شد و در مدینه سکونت گزید. آن‌گونه که گفته شده اسرار رسول خداﷺ را فاش می‌کرد و پیامبرﷺ به همین دلیل او را به طائف تبعید کرد. وی تا زمان خلافت عثمان بن عفان در آن‌جا بود، تا آن که عثمان او را به مدینه بازگرداند. او در مدینه درگذشت. بازگرداندن او به مدینه یکی از عوامل عیب‌جویی و خرده‌گیری بر عثمان بود. به او «طرید» (رانده شده) می‌گفتند. او عموی عثمان بن عفان و پدر مروان، مؤسس دولت مروانیان بود.[۴]

عباس بن عبدالمطلب

ابوالفضل، عموی رسول خداﷺ و از بزرگان قریش در جاهلیت و اسلام بود. ادارهٔ کعبه و سقایت را در دورهٔ جاهلیت بر عهده داشت. وی جد خلفای عباسی است. قبل از هجرت، اسلام آورد، ولی اسلام خود را کتمان کرد و در مکه، اخبار مشرکان را برای رسول خداﷺ می‌فرستاد. همراه رسول خداﷺ در جنگ حنین حضور داشت و از کسانی بود که هنگام فرارِ مردم، پایداری کرد. وی سرانجام در مدینه درگذشت.[۵]

عبدالله بن مسعود

ابو عبدالرحمان، عبدالله بن مسعود بن غافل بن حبیب هُذلی، هم‌پیمان بنی زهره و از اولین اسلام آورندگان بود. او نیز جزو ده نفری است که به بهشت بشارت داده شده‌اند؛ یعنی ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، عبدالرحمان بن عوف، سعد بن ابی وقاص، سعید بن زید و عبدالله بن مسعود. او ششمین کسی بود که مسلمان شد و اولین کسی بود که پس از پیامبرﷺ به تلاوت علنی قرآن پرداخت. در سفر و حضر و غزوه‌ها همراه و ملازم رکاب پیامبرﷺ بود. از کاتبان وحی و از داناترین مردم به کتاب خدا و قرائت آن بود. به دانش تفسیر قرآن و اسباب نزول آن آگاه و مشهور بود. در همهٔ جنگ‌ها همراه رسول خداﷺ بود و در جنگ یرموک نیز حضور داشت. پیرو مکتب عمر بن خطّاب بود و نظراتش را می‌پسندید از شیوهٔ او در تعمق در معانی و پژوهش در اسباب و علل و رعایت مصالح تأثیر پذیرفته بود. عمر بن خطاب او را به کوفه فرستاد تا مردم آن‌جا از او علم بیاموزند. علاوه بر پیشوایی‌اش در فقه و حدیث، شاعر خوبی نیز بود. پس از وفات رسول خداﷺ متصدی بیت‌المال کوفه شد. در دورهٔ خلافت عثمان بن عفان به مدینه آمد و در آن‌جا درگذشت.[۶]

عبدالرحمان باهلی

عبدالرحمان بن ربیعه را با انتساب به مادرش «باهله» دختر صعب بن سعد باهلی می‌خواندند. او ملقب به ذوالنور بود و یکی از صحابه به شمار می‌رفت. عُمر بن خطاب قضاوت را در سپاهی که به فرماندهی سعد بن ابی وقاص به قادسیه می‌رفت، به او سپرد و تقسیم غنایم را به او واگذار کرد. وی از قهرمانان مسلمان در آن نبرد بود. سپس عمر ولایت «باب» (۴) و نبرد با ترکان را به او واگذار کرد. او در این پست باقی بود تا این که در یکی از نبردهای آن سرزمین به شهادت رسید.[۷]

عبدالرحمان بن عوف

ابو محمد، عبدالرحمان بن عوف بن حارث بن زهرهٔ قرشی زهری، از صحابه بزرگ و یکی از ده تنی که به بهشت بشارت داده شده (۵) و یکی از هشت تنی است که در مسلمانی پیشقدم شدند. نخست به حبشه و آن‌گاه به مدینه هجرت کرد. در تمامی نبردها با رسول خدا ﷺ بود. یکی از شش تنی بود که عمر بن خطاب، شورای انتخاب خلیفهٔ پس از خود را به آنان واگذاشت. ثروتمند و در کار تجارت پرتلاش بود. مال فراوانی از خود به جای گذاشت و از سخاوتمندان بود. در یک روز سی بنده را آزاد کرد. نامش در دورهٔ جاهلیت عبدالکعبه بود و پیامبر ﷺ او را عبدالرحمان نامید.[۸]

کعب الأحبار

ابواسحاق، کعب بن ماتع بن ذی هجنِ حمیریِ یمانی، در دورهٔ جاهلیت از علمای بزرگ یهود بود. در زمان ابوبکر مسلمان شد و در دورهٔ عمر بن خطاب به مدینه آمد و با اصحاب پیامبر ﷺ همنشینی کرد. برای آنان از کتب اسرائیلی (اسرائیلیات) مطالبی می‌گفت و سنن را از اصحاب برمی‌گرفت. مسلمانی نیک بود و دیانتی استوار داشت. (۶) از علمای ارجمندی بود که برای جهاد همراه صحابه به شام رفت، سپس ساکن حمص شد و در آن‌جا درگذشت. با این همه برخی از علما او را متهم می‌کنند که او یکی از کسانی است که تفاسیر تورات و اساطیر و خرافات موجود در آن را به فرهنگ اسلامی وارد کرده است و به همین جهت بعضی از معتمدان، چون ابن قتیبه و نووی به هیچ وجه روایتی از او نقل نمی‌کنند.[۹]

پی نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اول محرم سال ۳۲ = دوازده آگوست سال ۶۵۲؛ سه‌شنبه ۲۵ جمادی‌الاول سال ۳۲ = اول ژانویه سال ۶۵۳.

۲. الاعلام زرکلی، ج۵، ص ۲۸۱؛ تاریخ دول اسلام، ج۲، ص ۱۰۷؛ حسن المحاضره، ج۱، ص ۲۴۵؛ الاستیعاب، ج۴، ص ۱۶۴۶؛ أسد الغابه، ج۶، ص ۹۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۲۴۱ و ۲۵۵؛ قضاة دمشق، ص ۱؛ دائرة المعارف الاسلامیه، ج۱، ص ۴۷۲؛ المعارف، ص ۲۶۸.

۳. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۱۳۶؛ الطبقات الکبری، ج۴، ص ۱۶۱؛ الإصابه، ج۷، ص ۱۲۵؛ البدایة والنهایه، ج۷، ص ۱۶۴؛ المحبّر، ص ۲۴۹؛ الاستیعاب، ج۴، ص ۱۶۵۲؛ أسد الغابه، ج۱، ص ۳۰۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۳۱ و ۵۷؛ دائرة المعارف الاسلامیه، ج۱، ص ۴۷۷؛ تاریخ طبری، ج۴، ص ۲۸۳ و ۳۰۸؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۱۱۳؛ المعارف، ص ۲۵۲.

۴. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۲۹۵؛ المحبّر، ص ۱۵۷؛ أسد الغابه، ج۲، ص ۳۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۷۹.

۵. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۳۵؛ البدایة والنهایه، ج۷، ص ۱۶۱؛ أسد الغابه، ج۳، ص ۱۶۴ و ۱۶۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۵۷ و ۷۶.

۶. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۲۸۰؛ البدایة والنهایه، ج۷، ص ۱۶۲؛ أسد الغابه، ج۳، ص ۲۵۶؛ الإصابه، ج۴، ص ۲۳۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج۱، ص ۳۲۱ و ۳۵۷؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۹۸۷؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابن مسعود»؛ المعارف، ص ۲۴۹.

۷. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۷۷؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۵۰.

۸. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۹۵؛ الإصابه، ج۲، ص ۴۰۸؛ الاستیعاب، ج۲، ص ۸۴۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۳۹؛ أسد الغابه، ج۳، ص ۴۸۰ و ۴۸۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج۱، ص ۴۶؛ المعارف، ص ۲۳۵.

۹. الاعلام زرکلی، ج۶، ص ۸۵؛ الإصابه، ج۳، ص ۲۹۷؛ تذکرة الحفّاظ، ج۱، ص ۵۲؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص ۹۰؛ المعارف، ص ۴۳۰؛ ر.ک: فجر الاسلام، ص ۱۶۰.

سال ۳۳ق = ۶۵۳ ـ ۶۵۴م[۱]

رویدادها

- عثمان گروهی از مردم کوفه را به مصر و شام تبعید می‌کند، زیرا آنان، سعید بن عاص، عامل کوفه را شماتت کرده و عزل او را خواستار شدند. آنها سعید را از کوفه اخراج کردند، ولی عثمان او را باز گرداند. این تبعیدیان از کسانی بودند که مردم را علیه عثمان برانگیختند.
- معاویة بن ابی سفیان استحکامات ساحلی عکّا و صور را ترمیم و آنها را به عنوان دو پایگاه دریایی انتخاب کرد.
- معاویه گروهی از مردم بعلبک را پس از تصرف قبرس به آن‌جا منتقل می‌کند و شهری و مسجدی در آن می‌سازد و دوازده هزار سرباز را در آن اسکان می‌دهد.
- فرمانده ارمنی «تئودور ریشتونی» قرارداد صلحی با معاویه منعقد می‌کند و امرای ارمنستان پس از آن خود را به قرارداد ملحق می‌سازند.

وقایع نظامی

فتوحات اسلامی

- **سرزمین روم:** معاویه به دژ «مرأة» در منطقهٔ ملیطه[۲] حمله می‌کند.
- **ارمنستان:** حبیب بن مسلمهٔ فهری از هجوم ارتش بیزانس که در صدد بازپس‌گیری ارمنستان است، جلوگیری می‌کند.
- **دریای مدیترانه (قبرس):** نقض قرارداد صلح توسط مردم قبرس و

حملهٔ دوبارهٔ دریایی به آنان به فرماندهی جنادة بن ابی اُمیهٔ ازدی. جناده آنان را تحت فرمان دولت اسلامی در می‌آورد و پس از آن به دو جزیره «رودوس» و «کرت» حمله‌ور می‌شود.

● **افریقا:** عبدالله بن أبی سرح، امیر مصر، به منطقهٔ «نوبه» حمله می‌کند.

درگذشتگان

● مقداد بن أسود.

مقداد بن أسود

ابوسعید (یا ابو عمرو) مقداد بن عمرو بن ثعلبه، از قضاعه و گویند از کنده بود. این که به أسود بن عبد یغوث زهری منسوب گشت، بدین دلیل بود که اسود او را در جاهلیت به فرزندی پذیرفت، از این‌رو به او مقداد بن أسود می‌گویند. از صحابی قدیمی و از دلاوران بود. در جنگ بدر و دیگر نبردها حضور داشت و فتح مصر را نیز شاهد بود. از زمانی که آیه : ﴿ادعوهم لآبائهم...﴾ نازل شد، او را مقداد بن عمرو گفتند. وقتی که پیامبرﷺ قصد جنگ بدر را کرد، با ابوبکر مشورت نمود. ابوبکر پاسخی نیکو داد. عمر نیز جواب مناسبی داد. سپس مقداد برخاست و گفت: «ای رسول خداﷺ! به آن‌چه فرمان داده شدی عمل کن که ما با تو هستیم. به خدا آن‌چه را بنی اسرائیل به موسی گفتند: (تو و پروردگارت روان شوید و بجنگید، و ما در همین‌جا خواهیم ماند) به تو نمی‌گوییم؛ بلکه به تو می‌گوییم: تو و خدایت بروید و بجنگید ما نیز همراه شما نبرد می‌کنیم. سوگند به آن که تو را به حق به پیامبری برگزید، اگر ما را به «برک الغماد» (شهری در یمن) ببری سختی را بر خود هموار کرده و با تو بدان‌جا می‌آییم تا به آن برسیم». رسول خداﷺ دربارهٔ او دعای خیر کرد. وی در هفتاد سالگی درگذشت.[3]

پی نوشت‌ها:

۱. جمعه اول محرم سال ۳۳ = دوم آگوست سال ۶۵۳؛ چهارشنبه پنجم جمادی‌الاول سال ۳۳ = اول ژانویه سال ۶۵۴.

۲. ملطیه: شهری در روم شرقی (آسیای صغیر) در مرز شام و دانشمندان زیادی بدان منسوب هستند (فرهنگ معین).

۳. الاعلام زرکلی، ج۸، ص۲۰۸؛ حلیة الأولیاء، ص ۱۷۲؛ حسن المحاضره، ج ۱، ص۲۳۸؛ أسد الغابه، ج۵، ص ۲۵۱ و ۲۵۴؛ سیرهٔ ابن هشام، ج ۱، ص۶۱۴ و ۶۱۵؛ الطبقات الکبری، ج۳، ص۱۱۴ و ۱۱۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۷۸؛ المعارف، ص۲۶۲.

سال ۳۴ق = ۶۵۴ ـ ۶۵۵م[1]

رویدادها

● همدلی و اتفاق نظر مردم کوفه بر ضد عثمان به سبب بازگرداندن خویشاوند خود، سعید بن عاص به امارت و عزیمت آنها به ناحیهٔ «جرعه». آنها سعید را به مدینه بازگرداندند و ابوموسی اشعری را به رهبری خود برگزیدند و عثمان بالاجبار ولایت او را تأیید کرد. آنها آن روز را «یوم الجرعه» نامیدند و این آغاز سستی پایه‌های خلافت عثمان بود.

● شورش علیه عثمان تا مصر کشیده شد و شورشگران از مصر و کوفه به سوی مدینه روان شدند.

وقایع نظامی

فتوحات اسلامی

● **دریای مدیترانه (نبرد ذات الصّواری):** ناوگان اسلامی به رهبری سعد بن أبی سرح، امیر مصر با ناوگان بیزانس به رهبری امپراتور کنستانتین سوم در مقابل ساحل «لیکیا» در مرز «فونیکس» در آسیای صغیر در ساحل جنوب شرقی دریای مدیترانه روبه‌رو می‌شود. ناوگان اسلامی بر ناوگان بیزانسی غلبه یافت و ضربات کوبنده‌ای بر آن وارد کرد. با این پیروزی، مسلمانان بر شرق دریای مدیترانه چیرگی یافتند.

● **سرزمین روم:** معاویة بن ابی سفیان نیروی دریایی به منطقه روم را رهبری می‌کند و ضمن تصرف منطقهٔ «کاپادوکیه» به «قیساریه» یورش می‌آورد.

درگذشتگان

● ابو طلحهٔ انصاری.

● عبادة بن صامت.

ابو طلحهٔ انصاری

ابو طلحه، زید بن سهل بن اسود خزرجیِ نجاری انصاری، صحابی شجاع و از معدود تیراندازان در جاهلیت و اسلام و یکی از دوازده نقیب حاضر در بیعت عقبه بود. در جنگ بدر و دیگر نبردها حضور داشت و از بزرگ‌ترین یاوران اسلام به شمار می‌رفت. گفته شده که او از راه دریا روانهٔ جهاد با رومیان شد و در حال جهاد درگذشت و به روایتی دیگر، در مدینه مرد. صدایی رسا داشت و در حدیث آمده است: صدای ابوطلحه در سپاه بهتر از هزار مرد جنگی است.[2]

عبادة بن صامت

ابوالولید، عبادة بن صامت بن قیسِ انصاریِ خزرجی، از صحابه سرشناس و یکی از نقیبان انصار حاضر در عقبه بود. در بدر و دیگر نبردها شرکت کرد. هنگامی که عمروعاص وارد مصر شد، در سپاه او بود. گویند که مقوقس، فرمانروای مصر، از عمرو بن عاص خواست که هیأتی را برای مذاکره با او بفرستد و او ده تن را فرستاد که عبادة بن صامت در شمار آنان بود. عمرو بن عاص او را به عنوان سخنگوی آن جمع، تعیین کرد. عباده سیه چرده بود، به همین دلیل هنگامی که با

مقوقس مواجه شد، مقوقس به سبب چهرهٔ سیاهش از او هـراسـید و گفت: این سیاه را از من دور کنید و کسی دیگر را برای سخن بـا مـن بفرستید. همگی گفتند: این سیاه صاحب‌نظرتر از همهٔ ما و بزرگ ما و بهتر از ما و مقدم بر ماست. عباده آن‌چنان سخن گفت که مقوقس را به شگفتی آورد؛ از این‌رو، عباده را احترام کرد و به نزدیک خود خواند و او را اکرام کرد. عمر بن خطاب او را برای قضاوت به شام فرستاد، اما چون نسبت به بذل و بخشش‌ها و مخارج معاویه عـیب‌جویی کـرد، معاویه به درشتی با او سخن گفت. عباده به او گفت: به خدا سوگند با تو در یک سرزمین زندگی نخواهم کرد و از این‌رو به مدینه آمد. عمر به او گفت: چه شد که آمدی؟ عباده او را از جریان امر مطلع کرد. عمر گفت: به جایگاه خود باز گرد؛ زیرا خداوند سرزمینی را که تو و امثال تو در آن نباشید، از نیکی دور می‌کند. آن‌گاه به مـعاویه نـوشت: هـیچ‌گونه تسلطی بر عباده نداری.[۳]

پی نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه اول محرم سـال ۳۴ = ۲۲ ژوئیهٔ سـال ۶۵۴؛ پـنج‌شنبه ۱۶ جـمادی الآخر سال ۳۴ = اول ژانویه سال ۶۵۵.

۲. الاعـلام زرکـلی، ج۳، ص۹۷؛ الطبقات الکبری، ج۳، ص ۶۴؛ المـحبّر، ص۷۳؛ شذرات الذهب، ج۱، ص ۴۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۱۷، ۲۲.

۳. الاعـلام زرکـلی، ج۴، ص ۳۰؛ حسـن المـحاضره، ج۱، ص ۲۱۱؛ النـجوم الزاهره، ج۱، ص ۱۲؛ أسد الغابه، ج۲، ص ۶۰۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۵۱؛ الإصابه، ج۳، ص ۶۲۴؛ الاستیعاب، ج۲، ص ۸۰۷؛ المعارف، ص۲۵۵.

سال ۳۵ ق = ۶۵۵ ـ ۶۵۶ م[۱]

رویدادها

- شورشیان، عثمان بن عفان را در خانه‌اش در مدینه محاصره می‌کنند و او را می‌کشند (جمعه ۱۸ ذی الحجه).
- معاویة بن ابی سفیان سپاهی به فرماندهی حبیب بن مسلمهٔ فـهری برای رهایی عثمان از دست شورشیان می‌فرستد، اما پیش از رسیدن به مدینه خبر قتل عثمان به او می‌رسد؛ از این‌روی به شام بازگشت.
- بیعت با علی بن ابیطالب برای خلافت.
- طلحة بن عبیدالله و زبیر بن عوّام فریبکارانه با علی بیعت می‌کنند، سپس از مدینه به مکه می‌روند و بیعت خود را نقض کرده و مردم را به انتقام خون عثمان دعوت می‌کنند. عایشه، دختر ابوبکر نیز به آنان می‌پیوندد و همگی برای خون‌خواهی عثمان راهی بصره می‌شوند.

وقایع نظامی

حملات رومیان

- کنستانتین سوم، امپراتور روم، از آشفتگی سیاسیِ پس از قتل عثمان بهره جسته، نیرویی دریایی برای یورش به مناطق مسلمانان تدارک می‌بیند، ولی تند بادی کشتی‌های او را از حرکت باز می‌دارد.

درگذشتگان

- خوله دختر ازور.
- رفیدهٔ انصاری.
- عثمان بن عفان.
- علاء بن وهب.
- لبابهٔ صغری.
- معبد بن عباس.
- نسیر بن ثور.

خوله دختر ازور

خوله دختر ازور اسدی شاعر و از شجاع‌ترین زنان زمانش بود که در حملاتش با خالد بن ولید مقایسه می‌شد. او خواهـر ضـرار بـن ازور است و شجاعت‌های فراوانی در فتوحات شام از او نقل شده است. در اواخر خلافت عثمان درگذشت.[۲]

رُفَیدهٔ انصاری

رفیده انصاری (یا اسلمی) زنی از قبیلهٔ أسلم و از اصحابی بود که بـه مداوای مجروحان می‌پرداخت و خود را وقف خدمت بـه مـجاهدان کرده بود. در جنگِ خندق به چشمان سعد بن ابی وقاص تیری خورد. پیامبرﷺ دستور داد که او را به چادر رفیده ببرند. او بر زخم‌های سعد مرهم نهاد و از او پرستاری نمود تا شفا یافت. پیامبرﷺ هر صـبح و شب احوال سعد را می‌پرسید. رُفَیده اولین پرستار در اسلام بود.[۳]

عثمان بن عفان (۷)

ابوعبدالله (ابو عمرو) عثمان بن عفان بن ابوالعاص بن عبد شمس بن عبدمناف بن قصیّ اموی قرشی و مادرش أروی دختر کُریز بن حبیب بن عبد شمس بود. از جملهٔ بزرگ‌مردان اسلام بود که اسلام در زمان ظهور به آنها افتخار می‌کرد. در مکه به دنیا آمد و کمی پس از بعثت، اسلام آورد. ثروتمند بود و در دورهٔ جاهلیت از اشراف شمرده می‌شد. از بزرگ‌ترین کارهایش تجهیز «سپاه عسرت» در سال نهم هجرت بود که پیامبرﷺ همراه آن سپاه به غزوهٔ «تبوک» رفت. او از جمله ده تن بشارت داده شده به بهشت است. پس از کشته شدن عمر بـن خطاب، خلافت را عهده‌دار شد. او سومین تن از خلفای راشدین است. انتخاب او به خلافت خود سرگذشتی دارد که به «جریان شورا» معروف است.

در این‌جا شمّه‌ای از آن را طبق روایت طبری و ابن اثیر به اختصار می‌آوریم: ماجرا از این قرار بود که عمر بن خطاب شش تن از صحابه؛ یعنی: علی بن ابی‌طالب، عثمان بن عفان، عبدالرحمان بن عوف، سعد بن ابی وقاص، زبیر بن عوّام و طلحة بن عبیدالله را به حضور طلبید تا

از میان آنها یکی را به خلافت انتخاب کنند. هنگامی که عباس از این مسئله آگاه شد، به پسر برادرش علی توصیه کرد که به آنان نپیوندد. علی گفت: من از اختلاف اکراه دارم. عباس گفت: آن‌چه که از آن اکراه داری خواهی دید. همهٔ دعوت شدگان به جز طلحة بن عبیدالله که در سفر بود، به دیدار عمر رفتند. هنگامی که نزد عمر جمع آمدند، عمر به آنان گفت: بین خودتان مشورت کنید و یکی را برای خلافت از میان خود انتخاب کنید. مقداد بن اُسود را خواست و به او گفت: آن‌گاه که مرا در گور نهادید، این گروه را در خانه‌ای گرد آور تا یکی از میان خود انتخاب کنند و عبدالله بن عمر را نیز به عنوان مشاور آنان دعوت کن، ولی او حق انتخاب ندارد. بر سر آنان حاضر باش، اگر پنج تن بر یک نفر اتفاق کردند و نفر ششم مخالفت کرد، سرش را با شمشیر قطع کن و اگر چهار تن بر یک نفر اتفاق نظر پیدا کردند و دو تن ردّ کردند، سر آن دو تن را با شمشیر قطع کن. اگر سه تن بر یکی و سه تن بر دیگری موافقت داشتند، عبدالله بن عمر را به داوری بگیرید. نظر او به هر کدام که بود، او را انتخاب کنند. اگر به قضاوت عبدالله بن عمر رضایت ندادند، باید همراه گروهی باشند که عبدالرحمان بن عوف در میان آنان است.

ایشان از نزد عمر رفتند. عباس، علی را دید. علی به او گفت: خلافت از نزد ما رفت. عباس گفت: از کجا می‌دانی؟ گفت: عثمان را با من قرین کرد و عمر گفته که با اکثریت باشید، اگر دو تن بر یک نفر رضایت دادند و دو تن دیگر بر شخصی دیگر با آنان باشید که عبدالرحمان بن عوف در میان آنان است. سعد بن ابی وقاص با پسر عمویش عبدالرحمان مخالفت نمی‌کند. عبدالرحمان نیز داماد عثمان است و با یک‌دیگر مخالفت نخواهند کرد. یا عبدالرحمان، خلافت را به عثمان می‌سپارد و یا این که عثمان خلافت را به عبدالرحمان می‌دهد. حتی اگر دو نفرِ باقی مانده با من باشند، به کار من نمی‌آید، چرا که ارجحیت از آن سه نفری است که عبدالرحمان در میان آنان است ...

عمویش عباس به او گفت: تو را از چیزی باز نداشتم، مگر آن که دیر هنگام نزد من بازگشتی و آن‌چه را که ناخوش دارم بازگو کردی. هنگام فوت رسول خدا ﷺ به تو یادآوری کردم که از او بپرسی که امر خلافت به عهدهٔ کیست، ولی إبا کردی. پس از وفات او نیز به تو توصیه کردم که در گرفتن خلافت تعجیل کنی، ولی مخالفت کردی و هنگامی که عمر تو را جزو اعضای شورا قرار داد، از تو خواستم که با آنان هم‌مجلس نشوی، ولی سخن مرا نپذیرفتی. اینک تنها یک سخن را از من بپذیر هرچه را که به تو پیشنهاد کنند، بگو: نه، مگر آن که تو را خلافت دهند.

از این گروه بر حذر باش، آنان نمی‌گذارند که امر خلافت به ما برسد، تا دیگری عهده‌دار آن شود.

هنگامی که عمر مرد و جنازه‌اش را بیرون آوردند، علی و عثمان هر کدام در صدد برآمدند تا بر او نماز بگزارند. عبدالرحمان بن عوف به آنان گفت: «شما هر دو امارت را برای خود می‌خواهید، شما از پیشوایی نماز بهره‌ای نخواهید داشت. صهیب بر او نماز بگزارد». عمر پس از ضربتی که خورد، او را به جای خود به امامت جماعت انتخاب کرده بود تا مردم امام خود را بیابند.

به هر حال صهیب بر او نماز خواند. زمانی که عمر دفن شد، مقداد اعضای شورا را در خانهٔ مسوّر بن مخرمه گرد آورد. آنان پنج تن بودند و عبدالله بن عمر همراهشان بود، ولی طلحة بن عبیدالله حضور نداشت. آن جمع دربارهٔ خلافت به جدال پرداختند و سخنان بسیاری ردّ و بدل شد. عبدالرحمان بن عوف گفت: چه کسی از حق خلافت، منصرف می‌شود تا بهترین را انتخاب کند؟ کسی پاسخی نداد. عبدالرحمان گفت: من خود را کنار می‌کشم. عثمان گفت: من اولین کسی هستم که رضایت می‌دهم و دیگران نیز رضایت دادند. عبدالرحمان گفت: تعهد دهید که به آن کس که من راضی شوم، رضایت دهید. من با خدا پیمان می‌بندم که هیچ خویشاوندی را به سبب خویشاوندی برتری ندهم و در حق مسلمانان کوتاهی نکنم. آن‌گاه از آنان پیمان گرفت و متقابلاً چنان تعهدی به آنان داد.

با علی بن ابی‌طالب در خلوت به سخن نشست و گفت: اگر خلافت به تو تعلق نمی‌گرفت و جزوِ این جمع نبودی چه کسی از این جمع را به این امر سزاوارتر می‌دانستی؟ گفت: عثمان.

با عثمان نیز در خلوت به سخن نشست و همان سؤال را از او کرد. گفت: علی.

سپس با زبیر و سعد بن ابی وقاص نیز در خلوت همان سخن را تکرار کرد. آنان گفتند: عثمان. عبدالرحمان شب‌هایی متوالی با صحابهٔ رسول خدا ﷺ و فرماندهان نظامی و اشراف مدینه ملاقات و با آنان مشورت کرد و همگی عثمان را شایسته دانستند، تا شبی که مهلت مشورت پایان پذیرفت؛ یعنی همان سه روزی که عمر برای آنان معیّن کرده بود، فرا رسید.

آن وقت بود که عبدالرحمان، اعضای شورا را خواست و مردم را به مسجد فرا خواند. رو به علی کرد و گفت: آیا با خدا پیمان می‌بندی که به کتاب خدا و سنّت پیامبر و شیوهٔ دو خلیفهٔ پیشین عمل کنی؟ او گفت: امیدوارم که به میزان علم و توانم عمل کنم. آن‌گاه خطاب به عثمان همان سخن را تکرار کرد. عثمان گفت: آری. عبدالرحمان سرش را به سوی سقف مسجد بالا برد و در حالی که دست عثمان در دستش قرار داشت، گفت: خداوندا! بشنو و شاهد باش. خداوندا آن‌چه را که بر گردنم بود، به عهده عثمان گذاشتم، و با او بیعت کرد. علی گفت: این اولین روزی نیست که در امر خلافت بر ضد ما پشتیبان یک‌دیگر

شدید ﴿فَصَبر جمیل واللّه المستعان علی ما تصفون﴾[۴]. به خدا سوگند که تو زمام‌داری را به عثمان نسپردی، مگر برای این که آن را به تو باز گرداند. عبدالرحمان گفت: ای علی! خود را در معرض انتقاد و پاسخ‌گویی قرار مده! من اندیشیدم و با مردم مشورت کردم و دیدم آنان کسی را همسنگ عثمان قرار نمی‌دهند. در هر صورت مردم برای بیعت با عثمان تجمّع کردند، ولی علی درنگ کرد. عبدالرحمان رو به علی کرد و گفت: ﴿فمن نکث فإنّما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه اللّه فسیؤتیه اجراً عظیماً...﴾[۵].

علی با شنیدن این سخن، بازگشت و صفوف مردم را شکافت، پیش آمد و بیعت کرد در حالی که می‌گفت: «فریب بود، عجب فریبی!». طبری می‌گوید: علت «خدعه» گفتن علی این بود که عمروعاص در یکی از شب‌هایی که شورا مهلت مشورت داشت، علی را ملاقات کرد و به او گفت: «عبدالرحمان مرد پردقتی است و تو هر اندازه که قاطعانه و با اطمینان سخن بگویی گریزان‌تر می‌شود، ولی اگر اظهار کنی که به اندازهٔ تلاش و طاقت خود عمل می‌کنی، نسبت به تو راغب‌تر می‌شود». سپس عثمان را ملاقات کرد و به او نیز گفت: «عبدالرحمان مرد با دقتی است و به خدا با تو بیعت نمی‌کند، مگر آن که از خود قاطعیت نشان دهی، پس بی‌هیچ تأملی بپذیر». از این رو علی در مقابل سؤال عبدالرحمان که گفت: آیا به کتاب خدا و سنت پیامبر و سیرهٔ دو خلیفهٔ پس از او، عمل خواهد کرد، فرمود: امیدوارم که به اندازه دانش و طاقتم عمل کنم و انجام دهم؛ و این‌گونه اظهار نظر را به توصیه عمروعاص انجام داد، ولی عثمان در مقابل همان سؤال بدون تردید گفت: آری تا به توصیهٔ عمروعاص عمل کرده باشد. بنابراین می‌بینیم که توصیه عمرو بن عاص به علی چیزی جز توصیه او به عثمان بود و علی هنگامی این را دریافت که در دام آنان افتاده بود.

دورهٔ عثمان روزگار فتوحات بود. در دورهٔ او ارمنستان، آذربایجان و افریقا فتح و حمله به روم از راه زمین و دریا آغاز شد. جزیرهٔ قبرس گشوده شد و در سال ۲۷ ق حمله‌ای دریایی برای دست‌یابی به سواحل اندلس صورت پذیرفت. او اولین کسی بود که به فتح قسطنطنیه و حمله به اروپا از طریق اسپانیا اندیشید. دستور او برای حمله به سواحل اسپانیا به همین جهت بود. کار با ارزش پیراستن قرآن از اختلاف در قرائت، به او باز می‌گردد، زیرا او بود که به جمع قرآنی که نزد حفصه دختر عمر بن خطاب و همسر پیامبرﷺ بود، مبادرت کرد و با راهنمایی زید بن ثابت و دیگر صحابهٔ حافظ قرآن، آن را در یک نسخه بازنویسی کرد و دستور داد که دیگر نسخه‌ها را بسوزانند. او متهم است که به یاران و خویشاوندانش مناصب دولتی می‌داده است؛ از جمله به عبدالله بن عامر بن کُریز پسر عمه‌اش به جای ابوموسی اشعری بر ولایت بصره گمارد و نیز به ولید بن عقبه، برادر مادری‌اش پس از عزل سعد بن ابی وقاص ولایت کوفه را بخشید. هم‌چنین عمرو بن عاص را از حکومت مصر برداشت و به جایش عبدالله بن سعد بن أبی سرح را که برادر رضاعی‌اش بود، گمارد. پس از این عزل و نصب عمرو بن عاص مردم را بر عثمان می‌شوراند، چرا که عزل او بر مردم مصر گران آمده بود.

در این‌باره محمد بن ابی‌بکر و محمد بن ابی حذیفه نیز مردم را برمی‌انگیختند. در حدود ششصد مرد آماده شدند و به مدینه رفتند و از عثمان خواستند که ابن ابی‌سرح را عزل کرده و محمد بن ابی‌بکر را به جای او برگزینند. عثمان به آنان پاسخ مثبت داد، اما در بازگشت به مصر، به سواری برخوردند، او را گرفته و بازرسی کردند. او نامه‌ای داشت از زبان عثمان به ابن أبی سرح که در آن فرمان قتل محمد بن ابی‌بکر و یارانش آمده بود. آنان به مدینه بازگشتند و نامه را به صحابه نشان دادند. مردم عثمان را ملامت کردند، اما هنگامی که نامه را به عثمان نشان دادند، آن را انکار کرد و قسم خورد که اطلاعی از آن ندارد و ثابت شد که جعلی است و این که مروان بن حکم، کاتب عثمان و حاملِ مُهر او، آن را از زبان عثمان جعل کرده است.

مصری‌ها به هیجان درآمدند، عثمان را در خانه‌اش محاصره کردند و از او خواستند که از خلافت کناره گیری کند و چون نپذیرفت، به زور وارد خانه‌اش شده او را به قتل رسانده و دارایی‌اش را غارت کردند. هم‌چنین به بیت‌المال یورش برده و آن‌چه را در آن بود تصرف کردند.

عثمان هنگامی که در محاصره بود، به معاویة بن ابی سفیان نامه‌ای نوشت و از وی طلب نیرو و کمک کرد. معاویه، حبیب بن مسلمهٔ فهری را در رأس سپاهی به کمک او فرستاد. در روایتی آمده است که به او دستور داده بود که به کندی به سوی مدینه برود. به هرحال پیش از آن‌که به مدینه برسد، خبر قتل عثمان به او رسید و از همان‌جا به دمشق بازگشت. با قتل عثمان خط سیر تاریخ اسلامی تغییر یافت و به دورانی تبدیل شد که در آن آشوب‌ها و شورش‌ها آغاز شد و دورهٔ طبقهٔ نخست در اسلام پایان گرفت.

این دوره، آن‌گونه که جاحظ می‌گوید، شامل دورهٔ پیامبرﷺ و ابوبکر و عمر و شش سال از خلافت عثمان می‌شود، نیز در این دوره، مسلمانان به توحید نابِ تشکیل یافته از اُلفت و وحدت کلمه (بر اساس کتاب و سنت) معتقد بودند، کار زشتی انجام نمی‌شد و بدعت آشکاری وجود نداشت، و هیچ‌کس از فرمان پیامبرﷺ و خلیفگان سر بر نتافت و حسد، کینه و تأویلی به هیچ وجه وجود نداشت.(۸) تا این که قتل عثمان و هتک حرمت او پیش آمد. عثمان در ماه ذی‌الحجه، روز جمعه پس از دو ماه محاصره کشته شد. عمرش به هنگام قتل ۸۲ سال بود.[۶]

علاء بن وهب

علاء بن وهب بن عبد بن وهبان عامریِ قرشی، روز فتح مکه اسلام آورد و در نبرد قادسیه حضور داشت. علاء حمله‌ای را که به مردم همدان پس از نقض عهدشان صورت گرفت، فرماندهی می‌کرد. با آنان در مقابل پرداخت خراج و جزیه و پرداخت صد هزار درهم به بیت‌المال مصالحه کرد. عثمان او را بر ناحیهٔ جزیره ولایت داد و او در رقّه اقامت گزید.[۷]

لبابهٔ صغری

ام الفضل، عصماء دختر حارث بن حزن هلالی از بنی زهره، خواهر لبابهٔ کبری، با ولید بن مغیرهٔ مخزومی ازدواج کرد که حاصل آن خالد بن ولید بود. وی پس از هجرت، اسلام آورد.[۸]

معبد بن عباس

ابوالعباس، معبد بن عباس بن عبدالمطلب، در دورهٔ حیات‌رسول خداﷺ به دنیا آمد، ولی روایتی از پیامبرﷺ نقل نکرده است. مادرش، امّ الفضل، لبابه دختر حارث، خواهرمیمونه، همسرپیامبرﷺ بود و برادرانش از مادر و پدر، فضل و عبدالملک و قثم و ام حبیبه بودند. وی در سپاه ابن أبی سرح، امیر مصر حضور داشت و در سال ۳۵ق در افریقا شهید شد.[۹]

نُسَیر بن ثور

نامش نُسیر بن دیسم بن ثور بن عرفجة بن محلّم بن هلال بن ربیعه، از قبیلهٔ بنی عجل است که پیامبرﷺ را درک کرد. سرداری فاتح بود که در دورهٔ عمر بن خطاب در فتوحات، از جمله در نبرد قادسیه شرکت داشت و قلعهٔ نهاوند راگشود.[۱۰]

پی‌نوشت‌ها:

۱. شنبه اول محرم سال ۳۵ = یازده ژوئیه سال ۶۵۵؛ جمعه ۲۷ جمادی الاخر سال ۳۵ = اول ژانویه سال ۶۵۶.

۲. الاعلام زرکلی، ج۲، ص۳۷۳؛ اعلام النساء، ج۱، ص ۳۷۴.

۳. الإصابه، ج۴، ص۲۹۵؛ الاستیعاب، ج۴، ص ۱۸۳۸؛ أسد الغابه، ج۷، ص ۱۱۰؛ سیرهٔ ابن هشام، ج۲، ص ۲۳۹.

۴. یوسف (۱۲) آیه ۱۸: ... من صبر جمیل (وشکیبایی خالی از ناسپاسی) خواهم داشت و در برابر آن‌چه می‌گویید از خدا یاری می‌طلبم.

۵. فتح (۴۸) آیه ۱۰: ... پس هر کس پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است؛ و آن کس که نسبت به عهدی که با خدا بسته وفا کند، به زودی پاداش عظیمی به او خواهد داد.

۶. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۳۷۱؛ تاریخ ابن اثیر و تاریخ طبری، حوادث سال ۳۵ق؛ حسن المحاضره، ج ۱، ص ۵۸۱؛ أسد الغابه، ج۳، ص ۳۷۶؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۱۰۴۴؛ تاریخ الخلفاء، ص۱۴۷؛ الإصابه، ج۴، ص ۴۵۶؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص ۹۲؛ مروج الذهب، ج۲، ص ۲۳۱؛ الکتّاب والوزراء، ص۲۱؛ المعارف، ص۱۹۱؛ رسالة فی النابته (از رسائل جاحظ)، ص ۷؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «عثمان بن عفان».

۷. الاعلام زرکلی، ج۵، ص ۴۶؛ بلاذری، ص۳۱۷.

۸. الطبقات الکبری، ج۸، ص ۲۷۹.

۹. الاعلام زرکلی، ج۸، ص۱۷۶؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۱۴۲۷؛ الإصابه، ج۳، ص ۴۵۷.

۱۰. الاعلام زرکلی، ج۸، ص۳۳۴؛ تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر، حوادث سال ۳۵ق.

سال ۳۶ق = ۶۵۶ ـ ۶۵۷م[۱]

رویدادها

- علی بن ابی‌طالب کارگزاران عثمان را عزل می‌کند و کسان دیگری را به‌جای آنان می‌گمارد.
- علی بن ابی‌طالب نامه‌ای به معاویة بن ابی‌سفیان می‌نویسد و از او می‌خواهد که از مردم شام برای او بیعت بگیرد، ولی معاویه رد می‌کند. امام او را معزول می‌دارد و عثمان بن حنیف را به ولایت شام می‌گمارد و او را به آن‌جا می‌فرستد، ولی شامیان او را باز می‌گردانند.
- خبر رفتن طلحة بن عبیدالله و زبیر بن عوّام و عایشه به بصره به علی بن ابی‌طالب می‌رسد. حضرت با یارانش، آنان را تعقیب می‌کند و تلاش‌های او برای تفاهم با آنان به نتیجه نمی‌رسد.
- مردم بصره پس از جنگ جمل، با علی بن ابی‌طالب بیعت می‌کنند.
- عمرو بن عاص به معاویة بن ابی سفیان می‌پیوندد.

وقایع نظامی

جنگ بر سر خلافت

- **نبرد جمل:** بروز اولین شکاف، میان مسلمانان و رویارویی آنان بر سر خلافت، در نبردی که علی بن ابی‌طالب در آن به پیروزی رسید و طلحه و زبیر کشته شدند و شتری که عایشه، دختر ابوبکر بر آن سوار بود، پی شده و عایشه از روی آن می‌اُفتد. به دستور علی بن ابی‌طالب او را به مکه می‌برند. از آن پس این جنگ، جنگ جمل خوانده شد.

درگذشتگان

- حذیفة بن یمان.
- زبیر بن عوّام.
- سلمان فارسی.
- طلحة بن عبیدالله.
- قدامة بن مظعون.
- کعب بن سور.
- مجاشع سلمی.
- محمد بن ابی حذیفه.

حذیفة بن یمان

ابو عبدالله، حذیفة بن حُسَیل بن جابر عبسی، (یمان لقب حُسَیل است) که در میان قوم خود، کسی را کشت و به مدینه گریخت و با انصارِ یمنی هم‌پیمان شد. از این‌رو «یمان» نامیده شد. از صحابهٔ بزرگ و از والیان شجاع بود. رازدارِ رسول خداﷺ دربارهٔ منافقان بود و کسی غیر از او آنان را نمی‌شناخت. عمر بن خطاب بر هیچ مردی نماز نمی‌خواند، مگر این که حذیفه بر او نماز بخواند؛ مبادا که آن مرده، از منافقان باشد. مردی از او پرسید: کدام فتنه سخت‌تر است؟ گفت: این که خیر و شر بر تو عرضه شود و ندانی که بر کدام سوار شوی (برگزینی). عمر بن خطاب او را بر مدائن ولایت داد. وی در نبرد نهاوند شرکت داشت و پس از کشته شدن نعمان بن مقرّن، فرماندهی سپاه را به دست گرفت. پس از پیمان‌شکنی آنان به دینور، همدان و ری حمله برد و در فتح ناحیهٔ جزیره حضور داشت. در مدائن درگذشت و از او دو پسر باقی ماند: صفوان و سعید که هر دو در صفین کشته شدند. آنان به وصیت پدرشان، با علی بیعت کرده بودند.[۲]

زبیر بن عوّام

ابو عبدالله، زبیر بن عوّام بن خویلد بن اسد بن عبدالعزّی بن قصّی، قرشیِ اسدی و مادرش صفیّه، دختر عبدالمطّلب بن هاشم و پسر عمهٔ رسول خداﷺ بود. از جملهٔ همسرانش، اسماء دختر ابوبکر بود. از یاران شجاع پیامبر ﷺ به شمار می‌رفت و یکی از ده تنی بود که به بهشت بشارت داده شد. به حبشه و سپس به مدینه هجرت کرد. در تمام نبردها با پیامبر ﷺ بود. او یکی از شش تنی بود که عمر بن خطاب پیش از مرگ، برای انتخاب خلیفه از میان خودشان، انتخاب کرده بود. ثروتمند بود و در حدود چهل میلیون درهم از خود به جای گذاشت. هزار بنده داشت که به او خراج می‌پرداختند، امّا هیچ چیز از خراج آنان را به خانه نمی‌برد، بلکه همه را صدقه می‌داد. در جنگ جمل حضور داشت و چون ساعتی به نبرد پرداخت، علی بن ابی‌طالب او را مخاطب قرار داد و سخن پیامبر ﷺ را به او یادآور شد. که فرمود: ای زبیر! تو ظالمانه با او (علی) نبرد می‌کنی.

از این‌رو پشیمان از صحنه نبرد کناره گرفت و در حال بازگشت (به مدینه) عُمَیر (۹) بن جرموز سعدی در وادی السباع، در محلی به نام «سفوان» در هفت فرسنگی بصره، زبیر را به قتل رساند و شمشیر او را نزد علی بن ابی‌طالب آورد. علی به او گفت: بشارت باد بر قاتل پسر صفیّه (زبیر) به آتش.[۳]

سلمان فارسی

ابوعبدالله، یار و همدم رسول خداﷺ بود. هرگاه نسبش را از او می‌پرسیدند، می‌گفت: من سلمان، فرزند اسلام هستم. در اصل از زرتشتیان ایران و اصفهانی بود. وی در صدد شناخت دین الهی بر آمد، ابتدا مسیحی و آن‌گاه اسیر و فروخته شد و دست به دست گشت تا این که به مدینه رسید. پیامبرﷺ او را خرید و سپس آزاد کرد. همو بود که پیشنهاد کرد که در نبرد احزاب، خندقی حفر کنند. حقوقی که از بیت المال می‌گرفت، صدقه می‌داد و از حاصل دسترنج خود می‌خورد. علی بن ابی‌طالب می‌گفت: سلمان از ما اهل بیت است.(۱۰)

به فرمانداری مدائن نصب شد و در آن‌جا اقامت کرد تا این که درگذشت.[۴]

طلحة بن عبیدالله

ابومحمد، طلحة بن عبیدالله بن عثمان بن کعب بن سعد قرشی تیمی، صحابی شجاع و از سخاوتمندان بود. پیامبرﷺ او را به دلیل بخشندگی، طلحة الجود، طلحة الخیر و طلحة الفیّاض نامید.(۱۱) از پیشتازان در اسلام آوردن و از جمله ده تنی بود که پیامبرﷺ بشارت بهشت به آنان داد. در جنگ احد شرکت داشت و به خوبی جنگید و در کنار رسول خداﷺ استقامت ورزید و با او بیعت کرد که تا پای جان بایستد و در آن جنگ ۲۴ زخم بر تنش نشست. وی یکی از شش نفری بود که عمر بن خطاب به عنوان اعضای شورای انتخاب خلیفه برگزید. در جنگ جمل به نبرد با علی بن ابی‌طالب پرداخت و در صحنهٔ جنگ کشته و در بصره دفن گردید. گفته شده که مروان بن حکم تیری به سوی او پرتاب کرد و او را کشت. وی مردی ثروتمند بود و تجارت گسترده‌ای با شام و عراق داشت. همهٔ نیازمندان و وامداران بنی تیم را رسیدگی می‌کرد و علاوه بر تأمین مخارج زندگی ایشان، وامشان را ادا می‌کرد. با ام‌کلثوم، دختر ابی‌بکر و خواهر عایشه ازدواج کرد.[۵]

قدامة بن مظعون

قدامة بن مظعون بن حبیب جُمَحی قرشی، از اصحابی بود که به حبشه هجرت کرد و در جنگ بدر و سایر جنگ‌ها در کنار پیامبرﷺ حضور داشت. پیامبرﷺ او را بر بحرین ولایت داد. بعدها عمر بن خطاب به سبب شرب خمر، او را عزل کرد و بر اساس شهادت ابوهریره و جارود عبدی (بزرگ بنی عبدالقیس) و همسر قدامه و نیز اقرار خود قدامه، او را حد زد. قدامه با طرح این آیه، سعی در پوشاندن گناه خود داشت: **﴿لیس علی الذین آمنوا وعملوا الصالحات جناح فیما طعموا إذا ما اتقوا وآمنوا وعملوا الصالحات﴾**[۶].

عمر به او گفت: در تأویل اشتباه کردی، زیرا اگر تو تقوای الهی پیشه می‌کردی، از محارم او دوری می‌جستی، سپس بر او حد جاری کرد. قدامه تنها شرکت کنندهٔ در جنگ بدر بود که حدّ شرعی بر او

جاری شد. او برادر عثمان بن مظعون و دایی عبدالله و حفصه، فرزندان عمر خطاب، هم‌چنین همسر صفیّه، دختر خطاب (خواهر عمر) بود.[۷]

کعب بن سور

کعب بن سور بن بکر ازدی، از بزرگان تابعین و پیشگامان صدر اسلام بود که عمر بن خطاب او را برای قضاوت به بصره فرستاد و عثمان نیز او را در مقامش باقی گذاشت. در جنگ جمل، از حوادث کناره گرفت. به عایشه گفته شد که اگر کعب با تو همراه شود، حتی یک تن از قبیلهٔ «ازد» کناره نخواهد گرفت. عایشه نزد کعب رفت تا با او سخن گوید. لذا، کعب نیز قرآن خود را به دست گرفت، آن را باز کرد و بین دو سپاه درآمد، به نصیحت دو دسته پرداخت و آنان را به صلح دعوت کرد، در حالی که شعلهٔ نبرد بر افروخته شده بود، ناگاه تیری ناشناخته از راه رسید و او را کشت.[۸]

مُجاشع سلمی

وی مُجاشع بن مسعود بن ثعلبهٔ سلمی، منسوب به بنی سلیم و از یاران بخشندهٔ پیامبرﷺ و فرماندهان شجاع بود. به کابل حمله برد و اسپهبد، پادشاه آن‌جا، با او از در مصالحه درآمد. گفته شده است که فتح دژ پرویز در فارس و فتح شهر تَوَّجْ به دست او انجام شد. حمله به مکران را پی گرفت و در عمق آن پیش‌روی کرد. در روز جنگ جمل با عایشه همراه بود و فرماندهی بنی سلیم را به عهده داشت. وی پیش از نبرد کشته شد و در بصره مدفون گردید.[۹]

محمد بن ابی حذیفه

ابوالقاسم، محمد بن ابی حذیفة بن عتبة بن ربیعة بن عبد شمس بن عبدمناف، صحابی و از امیران بود. وی در زمان نبوّت پیامبر اسلامﷺ، در حبشه به دنیا آمد، پدرش در جنگ یمامه به شهادت رسید. عثمان بن عفان او را تربیت کرد و سال‌ها تحت تکفل او باقی ماند. هنگامی که عثمان به خلافت رسید، از عثمان خواست که به او «ولایتی» دهد، ولی عثمان رد کرد. آن‌گاه از عثمان خواست که به او اجازهٔ خروج از مدینه را بدهد، عثمان به او اجازه داد. وی به مصر رفت و به مخالفت با عثمان پرداخت و خلع او را خواستار شد. عثمان برای او نامه‌ای نوشت و در آن سرزنشش کرد و لطف خود در پرورش و تربیت او را به وی یادآوری کرد، ولی محمد از کار خود باز نایستاد و سپاهی مرکّب از ششصد تن به سوی مدینه فرستاد که آنان در قتل عثمان دست داشتند. هنگامی که عثمان کشته شد، به شام گریخت و در آن‌جا معاویه او را دستگیر و زندانی کرد و سرانجام او را کشت. در نبرد ذات الصواری همراه عبدالله بن سعد بن ابی سرح حضور داشت. او پسر دایی معاویة بن ابی‌سفیان بود.[۱۰]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه، اول محرم، سال ۳۶ = ۳۰ ژوئیه سال ۶۵۶؛ یک‌شنبه ۹ رجب سال ۳۶ = اول ژانویه، سال ۶۵۷.

۲. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۱۸۰؛ الإصابه، ج۱، ص ۳۱۷؛ الاستیعاب، ج۱، ص ۲۷۷؛ الطبقات الکبری، ج۵، ص ۳۸۵؛ شذرات الذهب، ج۱، ص ۴۴؛ أسد الغابه، ج۱، ص ۴۶۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۲۶۰ و ۲۶۵؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۹ و ۱۱۱؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۶۰؛ المعارف، ص ۲۶۳؛ العبر، ج ۲، ص ۱۰۱۹.

۳. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۷۴؛ البدایة والنهایه، ج۷، ص ۲۴۸؛ حسن المحاضره، ج۱، ص ۲۰۰؛ أسد الغابه، ج۲، ص ۱۹۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج۱، ص ۲۷ و ۴۵؛ الإصابه، ج۲، ص ۵۵۳؛ الاستیعاب، ج۲، ص ۵۱؛ الأغانی، ج۱۸، ص ۵۴؛ المعارف، ص ۲۱۹.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۶۹؛ الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۵۳ و ۶۷؛ أسد الغابه، ج ۲، ص ۳۲۸؛ الإصابه، ج۳، ص ۱۴۱؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۱۳۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج۱، ص ۳۶۲ و ۴۰۵؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۸۹؛ تاریخ بغداد، ج۱، ص ۱۶۳؛ انساب الاشراف، ج۱، ص ۴۸۵؛ المعارف، ص ۲۷۰.

۵. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۳۲۲؛ الطبقات الکبری، ج۳، ص ۱۵۲؛ المحبّر، ص۳۵۵؛ البدایة والنهایه، ج۷، ص ۲۴۶، أسد الغابه، ج۳، ص ۸۵ و ۸۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج۱، ص ۱۵ و ۲۶؛ المعارف، ص ۲۲۸.

۶. مائده (۵) آیه ۹۳: بر آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند در آن‌چه خورده‌اند گناهی نیست، هرگاه پرهیزکاری کنند و ایمان بیاورند و به کارهای شایسته بپردازند.

۷. الاعلام زرکلی، ج۶، ص۳۱؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۱۲۷۷؛ الإصابه، ج۳، ص ۲۱۹؛ فتوح البلدان، ص۸۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج۱، ص ۱۱۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص ۵۳۸؛ أسد الغابه، ج۴، ص ۳۹۴.

۸. الاعلام زرکلی، ج۶، ص۸۳؛ الإصابه، ج۳، ص ۲۹۷؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۲۸۵؛ أسد الغابه، ج۴، ص ۴۷۹.

۹. الاعلام زرکلی، ج۶، ص ۱۶۰؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۱۴۵۷؛ الإصابه، ص۲۴۲؛ أسد الغابه، ج۵، ص ۶۰؛ العبر، ج۲، ص ۹۸۸.

۱۰. الاعلام زرکلی، ج۶، ص ۳۰۸؛ الإصابه، ج۳، ص ۳۵۳؛ أسد الغابه، ج۵، ص ۸۷؛ حسن المحاضره، ج۱، ص ۲۲۳؛ الولاة والقضاة، ص۱۴؛ تاریخ طبری، ج۵، ص۱۰۵؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۲۶۵؛ العبر، ج۲، ص ۱۰۹۱.

سال ۳۷ ق = ۶۵۷ ـ ۶۵۸م[۱]

رویدادها

- علی بن ابی‌طالب رد بیعت از اهل شام توسط معاویه و بازگرداندن عثمان بن حنیف را تمرّد معاویه علیه خود تلقی کرد و آمادهٔ نبرد با او شد. معاویه نیز خود را مهیای کارزار کرد.
- معاویه که غلبه علی بن ابی‌طالب را در نبرد مشاهده می‌کند، با راهنمایی عمرو بن عاص درخواست حکمیت می‌کند و علی تسلیم نظر سپاهیانش می‌شود و حکمیت را می‌پذیرد و ابوموسی اشعری را به نمایندگی از خود تعیین می‌کند. (۱۲) در نتیجه آتش‌بس برقرار

می‌شود و علی به کوفه بازگشته و در انتظار نتیجهٔ حکمیت می‌ماند.
- جلسهٔ حکمین در أذرح و موافقت آنان بر عزل معاویه و علی، هنگام اعلان نتیجه، ابوموسی نتیجهٔ حکمیت را برای مردم بیان می‌کند، ولی عمرو علی را عزل و معاویه را ابقا می‌کند.
- اعتراض گروهی از شیعیان علی (۱۳) به پذیرش حکمیت و خروج علیه او و رفتن آنان به حروراء و برگزیدن عبدالله بن وهب راسبی به فرماندهی خود.
- بروز اولین شکاف عقیدتی در اسلام.
- کنستانتین سوم امپراتور روم، سپاهی را برای حمله به شام آماده می‌کند تا از اختلاف بین مسلمانان و درگیر بودنشان به نبرد داخلی استفاده کند. معاویه در مقابل پرداخت باج سالانه با او مصالحه می‌کند، ولی پس از تثبیت حکومتش از پرداخت آن سر باز می‌زند و نبرد با رومیان را از سر می‌گیرد.

وقایع نظامی

جنگ برای خلافت

- **جنگ صفین**: رویارویی دو سپاه علی و معاویه در صفین، بر کرانهٔ رود فرات (۲۶ ژوئیه، ۶۵۷م) و پایان نبرد با درخواست حکمیت.

درگذشتگان

- اشتر نخعی (مالک).
- خبّاب بن ارت.
- خزیمة بن ثابت انصاری.
- عبدالله بن ابی‌سرح.
- عبیدالله بن عمر بن خطاب.
- عروة بن زید الخیل.
- عمار بن یاسر.
- قیس بن مکشوح.
- محمد بن جعفر بن ابی‌طالب.
- هاشم بن عتبة بن ابی وقاص.
- یعلی بن امیّه.

اشتر نخعی

مالک بن حارث بن عبد یغوث نخعی، معروف به اشتر، بزرگ قوم خود و از قهرمانان فتوحات شام و عراق بود. او از کسانی بود که مردم را علیه عثمان برانگیخت و در محاصرهٔ او در مدینه حضور داشت. علی بن ابی‌طالب را یاری کرد و همراه او در جنگ جمل و صفین حضور داشت. علی او را پس از کشته شدن محمد بن ابی‌بکر به ولایت مصر گماشت، ولی معاویه کسی را مأمور کرد تا او را بکشد و او مالک را قبل از رسیدن به مصر از پای درآورد.[۲]

خبّاب بن أرتّ

ابومحمد (یا ابو یحیی) خبّاب بن ارتّ بن جندله، از قبیلهٔ تمیم است. از عرب‌ها بود که به اسارت درآمد. ام أنمار، دختر سباع خزاعی، او را خرید. بنابراین او تمیمی نسب و هم‌پیمان خزاعه بود. از اولین مسلمانان و ششمین نفری بود که مسلمان شد. اسلام خود را آشکار کرد و شکنجهٔ فراوانی دید بر او زره آهنی می‌پوشاندند و در آفتاب می‌خواباندند و صاحبش، اُم انمار، با گذاشتن آهنی داغ بر سرش شکنجه‌اش می‌کرد. او نزد رسول خداﷺ از وضع و حال خود شکایت کرد. پیامبرﷺ فرمود: خداوندا، خبّاب را یاری کن.

خبّاب آهنگر بود و شمشیر می‌ساخت. صاحبش ام انمار از سر درد رنج می‌برد و همچون سگان می‌نالید. به او گفته شد که سر خود را داغ کن. خبّاب نیز با آهن گداخته سر او را داغ کرد. خبّاب در جنگ بدر و تمام نبردها همراه رسول خداﷺ حاضر بود. در کوفه ساکن شد و در همان جا درگذشت. او اولین کس از صحابه است که در حومهٔ کوفه دفن شد. مردم پیش از آن، مردگان خود را در آستانه و یا حیاط خانه‌هایشان دفن می‌کردند. هنگامی که دیدند خبّاب وصیت کرد که او را در بیرون کوفه دفن کنند، مردم نیز از آن پس مردگان خود را در خارج شهر دفن می‌نمودند. بخاری و مسلم از او روایت کرده‌اند.[۳]

خزیمة بن ثابت انصاری

ابو عماره، خُزیمة بن ثابت بن فاکه بن ساعدهٔ انصاری دوسی مدنی، از اولین مسلمانان مدینه بود. در جنگ بدر و نبردهای پس از آن حضور داشت. او را ذوالشهادتین می‌خواندند. پیامبرﷺ گواهی او را معادل گواهی دو مرد خواند. ماجرا از این قرار بود که پیامبرﷺ اسبی را از مردی خرید و فروشنده، منکر فروش شد. خزیمه آمد و به صدق گفتار رسول خداﷺ شهادت داد. پیامبرﷺ به او گفت: چگونه چیزی را شهادت می‌دهی که شاهد آن نبودی؟ او گفت: ای رسول خداﷺ! ما تو را بر اخبار آسمانی امین می‌دانیم، چگونه در این مورد تو را تصدیق نکنیم؟ پیامبرﷺ نیز شهادت او را معادل شهادت دو نفر تلقی کرد و این امر به او اختصاص داشت. اوس در مقابل انصار به او افتخار می‌کردند. از فرماندهان سپاه علی در جنگ صفین بود و در آن نبرد به شهادت رسید.[۴]

عبدالله بن ابی سرح

ابویحیی، عبدالله بن سعد بن ابی سرح، حسام بن حارث بن حُبیّب قرشی عامری، از قبیلهٔ بنی عامر بن لوئی و از قریش بود. از آغاز بعثت، اسلام آورد و از کاتبان رسول خداﷺ بود. سپس گمراه شد و در حال ارتداد از مدینه به مکه رفت. رسول خداﷺ خون او را در روز فتح

مکه هدر اعلام کرد. عثمان بن عفان نزد پیامبرﷺ آمد و برای ابن ابی سرح امان خواست، زیرا او برادر رضاعی‌اش بود. او اسلام آورد و با پیامبرﷺ در آن روز بیعت کرد. پیامبرﷺ فرمود: اسلام (مسلمان شدن) گناهان گذشته را می‌پوشاند. تکسوار بنی عامر بود و با عمروعاص در فتح مصر مشارکت داشت و فرمانده جناح راست سپاه او بود. عثمان خراج مصر را به او سپرد و بعد از برکنار کردن عمروعاص از ولایت مصر او را والی آن‌جا گرداند. دوازده سال بر ولایت مصر بود که در آن مدت به افریقا حمله و شهرهایی را فتح کرد و در نبرد دریایی ذات الصواری سال ۳۳ق رومیان را شکست داد و بر آنان پیروز شد. منطقهٔ نوبه را گشود و با مردم آن مصالحه کرد و آنان اسلام را گردن نهادند. و چون علی بن ابی‌طالب خلافت را به عهده گرفت، قیس بن سعد بن عباده را به جای او گماشت. ابن ابی سرح به شام، نزد معاویه رفت. او از نبرد میان معاویه و علی بن ابی‌طالب در صفین کناره گرفت و با علی و معاویه بیعت نکرد. در عسقلان در حالی که نماز می‌خواند و دعا می‌کرد که خدا یا پایان عملم را نماز قرار بده، درگذشت.[۵]

عبیدالله بن عمر بن خطاب

صحابی شجاع و تکسوار قریش بود و در دورهٔ حیات رسول خداﷺ تولد یافت و پس از مسلمان شدن پدرش، اسلام آورد. هرمزان را به دلیل کشتن پدرش، کشت. نظر علی بن ابی‌طالب این بود که عبیدالله کشته شود، ولی نظر عثمان خلاف این بود. همراه عبیدالله بن سعد بن ابی سرح، امیر مصر، به افریقا حمله کرد. به معاویة بن ابی سفیان پیوست و در جنگ صفین حضور داشت و در آن‌جا کشته شد. کشته شدن او به این صورت بود که با محمد بن جعفر بن ابی‌طالب نبرد کرد و هر کدام دیگری را از پای درآورد. گفته شده آن کسی که او را در نبرد کشت، عمار بن یاسر و به گفته‌ای حُرَیث بن جابر حنفی بود.[۶]

عُروة بن زید الخیل

عروة بن زید الخیل بن مهلهل طایی، از فاتحان صدر اسلام بود. وی مدتی زمان جاهلیت را درک کرد و همراه با پدرش در بعضی از جنگ‌ها حضور داشت. اسلام آورد و در نبرد جسر و قادسیه و فتح ری شرکت کرد و در کنار علی بن ابی‌طالب در صفین حضور داشت.[۷]

عمار بن یاسر

ابویقظان، عمار بن یاسر بن عامر کنانی مذحجی عنسی قحطانی، هم‌پیمان بنی مخزوم و یکی از پیشگامان در پذیرش اسلام و اظهار مسلمانی خود بود. صحابی و از والیان شجاع و صاحب‌نظر بود. او و پدرش یاسر و مادرش سمیه اسلام آوردند و از هم‌پیمانانشان بنی مخزوم شکنجه دیدند. پدرش در زیر شکنجه کشته شد. ابوجهل، مادر عمار را هنگامی که به درشتی با وی سخن گفت، با یک ضربهٔ نیزه کشت. بنابراین او اولین زن شهید در اسلام بود. عمار به حبشه هجرت کرد، آن‌گاه به مدینه بازگشت و در نبرد بدر و خندق و دیگر جنگ‌ها از خود رشادتها نشان داد. عمر بن خطاب او را والی کوفه کرد، سپس عزلش نمود. عمار همراه با علی بن ابی‌طالب در جنگ صفین شرکت کرد و جنگید و در ۹۴ سالگی در آن نبرد کشته شد.[۸]

قیس بن مکشوح

ابو شدّاد، قیس بن هبیرة بن هلال بجلی ملقب به مکشوح است. از آن رو به مکشوح ملقب گشت که ضربه شمشیری بر نشیمن‌گاه او خورده بود. از یاران پیامبرﷺ و پهلوانان شجاع و نیز شاعر و بزرگ خاندان بجیله بود. با دادویه و فیروز دیلمی در کشتن اسود عنسی همراهی کرد. در فتوحات زمان عمر بن خطاب در قادسیه و جز آن رشادت‌هایی از خود نشان داد. در پیشاپیش سپاه سعد بن ابی وقاص به سوی عراق رفت و در جنگ نهاوند حضور داشت. با علی بن ابی‌طالب در جنگ صفین همراه بود و در آن نبرد کشته شد. (۱۴) او خواهرزادهٔ عمرو بن معد یکرب است.[۹]

محمد بن جعفر بن ابی‌طالب

ابوالقاسم، صحابه پیامبرﷺ و در عهد آن حضرت در حبشه به دنیا آمد. پس از مرگ عمر بن خطاب با ام کلثوم، دختر علی بن ابی‌طالب ازدواج کرد. در نبرد صفیّن حضور داشت و با عبیدالله بن عمر بن خطاب درگیر شد و هر یک دیگری را از پای درآورد.[۱۰]

هاشم بن عتبة بن ابی وقاص

هاشم بن عتبة بن ابی وقاص بن اُهَیب بن عبدمناف بن زهره، ملقب به مرقال، صحابی چابک‌سوار بود که روز فتح مکه اسلام آورد و پس از فتح شام در آن‌جا ساکن شد. عمر بن خطاب او را با گروهی از سپاه به کمک عمویش سعد بن ابی‌وقاص فرستاد. با او در نبرد قادسیه حضور داشت و در جنگ یرموک و فتح جلولا نیز شرکت داشت و سردار حمله به آن‌جا بود. در نبرد صفین با علی بن ابی‌طالب همراه بود و در آن نبرد کشته شد.[۱۱]

یعلی بن اُمیه

ابو صفوان، یعلی بن امیة بن ابی عبیدة بن همام تمیمی حنظلی، هم‌پیمان قریش بود و روز فتح مکه اسلام آورد. در نبرد طائف، حنین

و تبوک همراه پیامبرﷺ نبرد کرد و ابوبکر پس از آن‌که مهاجر بن ابی امیّه در سال ۱۲ ق درگذشت، او را کارگزار خود در یمن کرد. چون عثمان بن عفان کشته شد، به زبیر بن عوّام و عایشه همسر پیامبرﷺ پیوست. سپس در شمار یاران علی بن ابی‌طالب درآمد و در جنگ صفین کشته شد. او اولین کسی بود که نامه‌ها را تاریخ‌گذاری کرد. گفته شده است که وی از یمن نامه‌ای تاریخ‌دار برای عمر بن خطاب نوشت و عمر کار او را ستود و تاریخ زدن به نامه‌ها را مرسوم کرد.[۱۲]

پی نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اول محرم سال ۳۷ = ۱۹ ژوئن سال ۶۵۷؛ دوشنبه ۲۰ رجب سال ۳۷ = اول ژانویه ۶۵۸.

۲. الاعلام زرکلی، ج۶، ص ۱۳۱؛ الولاة والقضاة، ص ۲۳ و ۲۶؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص ۱۰۲؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «اشتر نخعی».

۳. أسد الغابه، ج۲، ص ۱۴؛ حلیة الأولیاء، ج۱، ص ۱۴۳؛ شذرات الذهب، ج۱، ص ۴۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۲۳۴؛ انساب الاشراف، ج۱، ص ۱۷۵.

۴. سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۳۴۶؛ الإصابه، ج۲، ص ۲۷۸؛ الاستیعاب، ج۲، ص ۴۴۸؛ أسد الغابه، ج۲، ص ۱۱۴.

۵. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۳۲۰؛ تاریخ طبری، ج۲، ص ۵۸ و ۵۹؛ أسد الغابه، ج۳، ص ۲۵۹ و ۲۶۱؛ فتح مصر و مغرب، ص ۱۴۵ و ۱۵۵؛ الولاة والقضاة، ص ۱۱؛ العبر، ج۲، ص ۱۰۰۲؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص ۷۹.

۶. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۳۵۱؛ الطبقات الکبری، ج۵، ص ۸؛ أسد الغابه، ج۳، ص ۵۲۷ و ۵۲۹.

۷. الاعلام زرکلی، ج۵، ص ۴۴۳؛ بلاذری، ص ۲۵۲؛ الأغانی، ج۱۷، ص ۲۵۸.

۸. الاعلام زرکلی، ج۵، ص ۱۹۱؛ تاریخ طبری، ج۶، ص ۲۱؛ المحبّر، ص ۲۸۹ و ۲۹۶؛ البدایة والنهایه، ج۷، ص ۳۱۱؛ حلیة الأولیاء، ج۱، ص ۱۳۹؛ أسد الغابه، ج۴، ص ۴۳؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۱۱۳۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج۱، ص ۲۹۱ و ۳۰۶؛ الإصابه، ج۴، ص ۵۷۵؛ المعارف، ص ۲۵۶؛ تاریخ بغداد، ج۱، ص ۱۵۰؛ انساب الاشراف، ج۱، ص ۱۵۶؛ مروج الذهب، ج۲، ص ۳۴۲.

۹. الاعلام زرکلی، ج۶، ص ۶۱؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۱۲۹۹؛ الإصابه، ج۳، ص ۲۶۱؛ الطبقات الکبری، ج۵، ص ۵۳۴؛ تاریخ طبری، ج۴، ص ۲۷؛ أسد الغابه، ج۴، ص ۴۴۷.

۱۰. الاعلام زرکلی، ج۶، ص ۲۹۴؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۱۳۶۷؛ الإصابه، ج۳، ص ۳۰۲.

۱۱. الاعلام زرکلی، ج۹، ص ۴۹؛ الاستیعاب، ج۴، ص ۱۵۴۶؛ الإصابه، ج۳، ص ۵۶۱؛ المحبّر، ص ۲۹۱؛ أسد الغابه، ج۵، ص ۳۷۷؛ تاریخ طبری، ج۵، ص ۴۲.

۱۲. الاعلام زرکلی، ج۹، ص ۲۶۹؛ أسد الغابه، ج۵، ص ۵۲۳؛ الاستیعاب، ج۴، ص ۱۵۸۵.

سال ۳۸ ق = ۶۵۸ ـ ۶۵۹م[۱]

رویدادها

- معاویة بن ابی سفیان سپاهی به فرماندهی معاویة بن خدیج کندی (۱۵) به مصر می‌فرستد و آن‌جا را تصرف می‌کند و با والی آن‌جا، محمد بن ابی‌بکر درگیر شده و او را شکست می‌دهد. محمد پنهان می‌شود، اما او را دستگیر می‌کند و به قتل می‌رساند.
- معاویة بن ابی سفیان پس از کشته شدن محمد بن ابی‌بکر و تصرف مصر که در حوزهٔ زمامداری علی بن ابی‌طالب بود، عمرو عاص را والی آن‌جا می‌کند و افریقا را جزو حوزهٔ مصر قرار می‌دهد.
- علی بن ابی‌طالب زیاد بن ابیه را بر فارس و کرمان ولایت می‌دهد.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **خوارج:** خوارج در محل نهروان جمع می‌شوند و کفر علی بن ابی‌طالب را به سبب پذیرفتن حکمیت اعلام می‌کنند.
- علی در رأس سپاهش به سوی آنان می‌رود و با آنان نبرد می‌کند و فرمانده‌شان عبدالله راسبی و دیگر رؤسایشان را می‌کشد. آنان به ماسبذان می‌روند و هلال بن علّفه را به ریاست خود انتخاب می‌کنند. علی بن ابی‌طالب سپاهی به فرماندهی معقل بن قیس ریاحی به سوی آنان می‌فرستد و او بر هر کس که دست می‌یابد، از جمله رهبرشان، هلال بن علّفه را می‌کشد.

درگذشتگان

- حرقوص سعدی.
- سهل بن حُنیف.
- عبدالله بن سبأ.
- عبدالله راسبی.
- محمد بن ابی‌بکر.
- هلال بن علّفه.

حرقوص سعدی

حرقوص بن زهیر سعدی تمیمی، صحابی دلاور، شجاع و فرمانده‌ای رزم‌آور بود. عمر بن خطاب او را برای نبرد با هرمزان فرستاد و فرماندهیِ سپاه را به او سپرد. با هرمز جنگید و منطقهٔ «سوق الاهواز» را فتح کرد و در آن‌جا ساکن گردید. حرقوص تا روزگار علی بن ابی‌طالب در آن‌جا بود و با او در صفین حضور داشت. بعدها به خوارج پیوست و در کنارشان، با علی جنگید. هنگامی که علی به نبرد آنان رفت، حرقوص به علی بن ابی‌طالب گفت: به خدا سوگند! در نبرد با تو غیر از رضایت الهی و نجات در آخرت را نمی‌خواهیم. سپس علی این آیه را برای او تلاوت کرد: **﴿قل هل أُنبّئکم بالأخسرین اعمالاً الذین ضلّ سعیهم فی الحیاة الدنیا وهم یحسبون أنهم یحسنون صنعاً﴾**[۲].

سپس به خوارج حمله‌ور شد و حرقوص در صحنه نبرد کشته شد. او را «ذوالثدیه» می‌خواندند؛ زیرا پستانی مانند زنان داشت.[۳]

سهل بن حُنیف

ابوسعد، سهل بن حنیف بن واهب اوسی انصاری، برادر عثمان بن حنیف و صحابی نام‌آوری که در همهٔ نبردها با رسول خداﷺ حضور داشت و در جنگ احد، هنگامی که مردم فرار کردند، در کنار پیامبرﷺ

ایستادگی کرد. او در آن روز به پایداری تا دم مرگ با پیامبرﷺ بیعت کرد. وی با تیراندازی به دفاع از رسول خداﷺ می‌پرداخت. زمان بیعت با علی بن ابی‌طالب، با او همراه شد. وقتی که علی از مدینه به بصره رفت، جانشین او بر شهر مدینه شد و با او در نبرد صفین حضور یافت. علی او را بر ناحیهٔ فارس ولایت داد، ولی مردم آن‌جا او را بیرون کردند. علی، زیاد بن ابیه را به‌جای او گماشت و آنان با او از در مصالحه درآمدند و به وی خراج دادند. سهل در کوفه درگذشت.[۴]

عبدالله بن سبأ (۱۶)

وی رئیس سبأییان بود؛ گروهی که به خدایی علی بن ابی‌طالب معتقد بودند. او اهل صنعاء و یهود زاده‌ای بود که در زمان عثمان بن عفان اسلام آورد و به «ابن سوداء» معروف بود. به حجاز سفر کرد، سپس به بصره و کوفه، بعد به دمشق رفت، ولی مردم دمشق او را بیرون کردند. به مصر رفت و بدعت خود را آشکار کرد. آیین او اعتقاد به رجعت پیامبرﷺ بود و باور داشت که در وجود علی بن ابی‌طالب جزئی الهی وجود دارد. از این‌رو نه می‌میرد و نه کشته می‌شود و آن که کشته شد، شیطان بود که چهره او را به خود گرفت و مردم توهّم کردند که او کشته شده است، همان‌گونه که یهود و نصارا گمان کردند که عیسی کشته شد. عبدالله ادعا کرد که در وجود علی جزئی ناسوتی نیز وجود دارد و جزء الهی او در آسمان به سر می‌برد و رعد صدای او، و برق لبخند اوست و به زمین فرود خواهد آمد تا آن را پس از آن که پر از ظلم شد، مملو از عدل نماید. او اولین کسی بود که از غیبت و رجعت و تناسخ جزءِ الهی در امامان پس از علی سخن گفت. همو بود که مخالفان را گرد آورد و شورش علیه عثمان را دامن زد. آنان از کوفه و بصره به مدینه رفتند؛ آن‌جایی که اصول فکری ابن سبأ، زمینه‌ای بارور و مناسب در میان پیروان و دوستداران علی پیدا کرده بود. شورشیان مصر نیز همراه ابن سبأ روانهٔ مدینه شدند. به سبأییان طیّاره نیز می‌گویند، زیرا ادعا می‌کردند که آنان نمی‌میرند و مرگشان طیران روحشان در شب تار است و علی هم در ابرهاست.

هرگاه که صدای رعد را می‌شنیدند، می‌گفتند: علی غضب کرده است. آنان معتقد به تناسخ و رجعت بودند. گفته شده است که علی او را با آتش سوزاند و گفته شده که او را به مدائن تبعید کرد. برخی از پژوهشگران معاصر معتقدند که عبدالله بن سبأ شخصیتی اسطوره‌ای است که وجود خارجی ندارد.[۵]

عبدالله راسبی

عبدالله بن وهب راسبی ازدی، از رهبران خوارج بود. وی از علم، سخنوری و شجاعت برخوردار بود. بسیار عبادت می‌کرد. رسول خداﷺ را درک کرد و در فتوحات عراق همراه سعد بن ابی وقاص بود و علی بن ابی‌طالب را در جنگ‌هایش همراهی کرد. پس از آن‌که [به پیشنهاد خود آنان] مسئلهٔ حکمیت مطرح شد، گروهی که عبدالله راسبی از جملهٔ آنان بود، آن را نپذیرفتند. آنان در نهروان جمع شدند و عبدالله راسبی را به زعامت خود برگزیدند و با علی جنگیدند و در میدان کارزار عبدالله کشته شد.

آیین خوارج بر اصول زیر مبتنی است:

۱ـ ایمان و توحید مشروط بر این است که ایمان مقرون به عمل باشد.

۲ـ مرتکبان گناه کبیره، مرتد تلقی می‌شوند و در آتش جاویدانند.

۳ـ اعتقاد به مخلوق بودن قرآن.

۴ـ برگرفتن نصّ و ظاهر قرآن بدون تأویل و قیاس، به همین سبب، قائل بودند که کسی را نمی‌توان رجم کرد، چون در این‌باره نصّ قرآنی وجود ندارد.

۵ـ از نظر آنان امامت و رهبریِ مسلمانان، هم در قریش و هم در غیرقریش، اعم از عرب و غیرعرب، جایز است که با شورا محقق می‌شود و هر فرد مسلمان که علم و زهد در او جمع باشد، می‌تواند آن را بر عهده گیرد؛ حتی اگر از نبطیان باشد و اگر خللی در تعهّد دینی و سیاسی‌اش پیش آید، عزل می‌شود و دیگری جای او را می‌گیرد. با این اصل، آنان در حکومت، میان اعراب و موالی معتقد به تساوی هستند.

خوارج به فرقه‌های گوناگونی تقسیم شدند، از جمله غلات، مانند: ازارقه (پیروان نافع بن ازرق) اباضیه (یاران عبدالله بن اباض) صفریّه (یاران زیاد بن اصفر) نجدات (یاران نجدة بن عویمر) عجارده (یاران عبدالکریم بن عجرد) و فرقه‌های دیگری که هر کدام نظریاتی دارند که به واسطهٔ آنها از دیگران مشخص می‌شوند. خوارج را «شُراة» نیز می‌نامند که می‌گفتند: ما جانمان را در طاعت خداوند تعالی فروختیم که او فرموده است: ﴿إن اللّه اشتری من المؤمنین أنفسهم واموالهم بأن لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون...﴾[۶].

نویسندهٔ عقد الفرید می‌گوید: در میان تمام فرقه‌ها، روشن بین‌تر، متدیّن‌تر و مهیاتر برای مرگ، غیر از آنان وجود ندارد. یکی از آنان در حالی که به وسیلهٔ تیری زخمی شد، به سوی قاتلش پیش می‌رفت و این آیه را می‌خواند: ﴿... وعجلت الیك ربّ لترضی﴾[۷و۸].

محمد بن ابوبکر

ابوالقاسم، محمد بن ابوبکر در سال حجة الوداع به دنیا آمد و در مدینه در دامان علی بن ابی‌طالب نشو و نما کرد، زیرا علی با مادرش اسماء بنت عمیس (همسر ابوبکر) پس از مرگ ابوبکر، ازدواج کرده بود. محمد در جنگ جمل و صفین همراه علی بن ابی‌طالب بود. علی پس

از عزل قیس بن سعد بن عباده، محمد را به ولایت مصر منصوب کرد و وی در سال ۳۷ق وارد مصر شد. هنگامی که علی و معاویه بر سر حکمیتِ دو حَکَم (ابو موسی اشعری و عمرو بن عاص) توافق کردند، علی این شرط را که معاویه با مردم مصر نجنگد ذکر نکرده، به عراق بازگشت. معاویه، سپاهی از مردم شام را به رهبری معاویة بن خدیج به سوی مصر فرستاد و او پس از جنگ‌های شدید وارد مصر شد. محمد بن ابوبکر مخفی شد. معاویة بن خدیج مخفیگاه او را پیدا و دستگیرش کرد و کشت.

مدت ولایت محمد بر مصر پنج ماه بود. او برادر مادری عبدالله بن جعفر و برادر مادری یحیی بن علی است.[9]

هلال بن علّفه

هلال بن علّفهٔ تیمی از بنی رباب و از شجاعان و نام‌آوران بود. همو بود که رستم، فرمانده ایرانی را در جنگ قادسیه کشت. پس از نبرد نهروان بر علی بن ابی‌طالب خروج کرد و با دویست تن از یارانش به ماسبذان آمد. علی، معقل بن قیس ریاحی را به سوی او فرستاد و معقل هلال و همراهانش را کشت.[10]

پی نوشت‌ها:

۱. شنبه اول محرم سال ۳۸ = نهم ژوئیه سال ۶۵۸؛ سه‌شنبه بیستم رجب سال ۳۸ = اول ژانویه سال ۶۵۹.

۲. کهف (۱۸) آیه ۱۰۳ و ۱۰۴: بگو: آیا شما را آگاه کنیم که کردار چه کسانی بیش از همه به زیانشان بود؟ آنهایی که کوششان در زندگی دنیا تباه شد و می‌پنداشتند کاری نیکو می‌کنند.

۳. أسد الغابه، ج۱، ص ۴۷۴؛ التبصیر فی الدین، ص۲۶ به بعد؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «حرقوص سعدی».

۴. أسد الغابه، ج۲، ص ۴۷۰؛ المحبّر، ص ۲۹۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص۲۳۵.

۵. الاعلام زرکلی، ج۴، ص۲۲۰؛ الملل والنحل، ج۱، ص ۱۷۴؛ الفرق بین الفرق، ص۲۳۳ و ۲۳۶؛ التبصیر فی الدین، ص۱۰۸؛ تاریخ طبری، ج۴، ص ۳۴۰؛ مرتضی عسکری، عبدالله بن سبا و اساطیر اخری.

۶. توبه (۹) آیه ۱۱۱: خدا از مؤمنان جان‌ها و مال‌هایشان را خرید تا بهشت از آنان باشد، در راه خدا جنگ می‌کنند، چه بکشند یا کشته شوند.

۷. طه (۲۰) آیه ۸۴: ای پروردگارم! به سوی تو آمدم تا خشنود شوی.

۸. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۲۸۸؛ الکامل، مبرّد، ج۲، ص ۱۱۹؛ تاریخ طبری، ج۵، ص ۷۴ و ۷۸، ۱۳۱ و ۱۸۶؛ المذاهب الاسلامیه، ص۱۱۹ و ۱۲۹؛ العقد الفرید، ج۱، ص ۲۱۳؛ الأغانی، ج۱۸، ص ۱۰۹.

۹. الاعلام زرکلی، ج۷، ص۸۹؛ الإصابه، ج۳، ص ۴۵۱؛ تاریخ طبری، ج۴، ص ۵۵۳ و ۵۵۷؛ همان، ج۵، ص ۱۰۱ و ۱۱۰؛ البدایة والنهایه، ج۷، ص ۳۱۴ و ۳۱۸؛ الولاة والقضاة، ص ۲۶؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص۱۰۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۳۵۲ به بعد.

۱۰. الاعلام زرکلی، ج۹، ص۹۳؛ الاستیعاب، ج۴، ص ۱۵۴۳؛ تاریخ طبری، ج۳، ص ۴۷۲، ۵۶۴، ۵۶۸ و ۵۷۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص ۴۸۱ به بعد.

سال ۳۹ق = ۶۵۹ ـ ۶۶۰م[1]

رویدادها

- معاویة بن ابی سفیان گروه‌هایی را برای شبیخون به مناطق تحت حکومت علی بن ابی‌طالب در عراق و ناحیهٔ جزیره می‌فرستد.

وقایع نظامی

فتوحات

- سند: علی بن ابی‌طالب، سپاهی به فرماندهی ابن مرّهٔ عبدی می‌فرستد و او پس از رخنه به درون سند غنایم بسیاری را به دست می‌آورد.

پی نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه، اول محرم سال ۳۹ = ۲۹ مه سال ۶۵۹؛ چهارشنبه، یازده شعبان ۳۹ = اول ژانویه سال ۶۶۰.

سال ۴۰ق = ۶۶۰ ـ ۶۶۱م[1]

رویدادها

- علی بن ابی‌طالب و معاویة بن ابی‌سفیان توافق کردند بر این که عراق برای علی و شام برای معاویه باشد و هیچ‌یک بر دیگری هجوم نیاورد.
- مردم شام در بیت‌المقدس با معاویه به خلافت بیعت می‌کنند و او را امیرالمؤمنین می‌نامند.
- معاویه با سپاهی به فرماندهی بسر بن أرطاة بر حجاز و یمن چیره می‌شود.
- توطئه سه تن از خوارج: عبدالرحمن بن ملجم و حجاج تمیمی و عمرو تمیمی که نتیجهٔ آن به شرح زیر است:
  - کشتن علی بن ابی‌طالب در کوفه (۱۷ رمضان).
  - تلاش برای کشتن معاویة بن ابی سفیان در دمشق.
  - تلاش برای کشتن عمرو بن عاص در مصر.
- بیعت با حسن بن علی بن ابی‌طالب به خلافت در کوفه، پس از قتل پدرش.
- معاویه پس از نجات از توطئهٔ قتل برای حفظ جان خود مقصوره‌ای در مسجد جامع می‌سازد.

درگذشتگان

- ابن ملجم.
- اسماء بنت عمیس.
- اشعث کندی.
- ام کلثوم بنت عقبه.
- ام هانی.
- تمیم دارانی.
- حجاج تمیمی.

- خارجة بن حذافه.
- شرحبیل کندی.
- عاتکة بنت زید.
- علی بن ابی‌طالب.
- عمرو تمیمی.
- قعقاع تمیمی.
- لیلا غفاری.
- مالک بن ربیعهٔ ساعدی.

ابن ملجم

عبدالرحمان بن ملجم مرادی حمیری، از نیرومندترین سرداران بود. جاهلیت را درک کرد و در دورهٔ خلافت عمر به مدینه آمد و نزد معاذ بن جبل، قرآن را قرائت نمود و از قاریان، پارسایان و با فقه آشنا بود. (۱۷) گروهی از خوارج در مکه جمع شدند و هر یک از شهدایشان در نبرد نهروان تجلیل کردند. یکی از آنان گفت: اگر ما جانمان را به خداوند فروختیم، پس به سراغ پیشوایان گمراه برویم و آنان را به قتل برسانیم و بندگان خدا را از آنان آسوده کنیم و انتقام برادران شهیدمان را بگیریم و در پایان مراسم بر این امر پیمان بستند و از آن‌جا «شُراة» خوانده شدند.

عبدالرحمان بن ملجم قتل علی بن ابی‌طالب، حجاج تمیمی، معروف به «برک» کشتن معاویه، و عمرو بن بکر تمیمی قتل عمرو بن عاص را عهده‌دار شدند. ابن ملجم طرح قتل علی را به اجرا گذاشت، ولی آن دو ناموفق ماندند. قتل علی در شب ۲۱ ماه رمضان سال چهل هجرت بود. به هنگامی که سحرگاهان مردم را برای نماز صبح بیدار می‌کرد، ابن ملجم بر او درآمد و با شمشیر بر سر او زد. سپس با شمشیر به مردم حمله‌ور شد و آنان (وحشت زده) راه را برای او باز کردند، اما مغیرة بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب که مردی نیرومند بود، با او روبه‌رو شد و پارچه‌ای بر او انداخت و او را کشید و بر زمین زد و بر سینهٔ ابن ملجم نشست. ابن ملجم پس از قطع دستان و پاهایش کشته شد و او در این حال مدام ذکر خدا بر زبان داشت! خوارج ابن ملجم را مجاهدی می‌دانند که عمل او برای قرب به خدا بود و همین عمل بهشت را برای او تضمین کرده است. به ادعایشان، آنان علی را نکشتند، بلکه شیطانی را که به لباس او درآمده بود، به قتل رساندند.[۲]

اسماء بنت عمیس

اسماء دختر عمیس بن معن بن تیم بن حارث، از قبیلهٔ خثعم بود و در همان آغاز، اسلام آورد و همراه همسرش جعفر بن ابی‌طالب به حبشه هجرت کرد. او عبدالله، عون و محمد را برای جعفر به دنیا آورد و چون جعفر در جنگ موته در سال هشتم هجری کشته شد، ابوبکر با اسماء ازدواج کرد و محمد حاصل آن ازدواج بود. پس از وفات ابوبکر، علی بن ابی‌طالب با او ازدواج نمود و یحیی و عون را به دنیا آورد. وی اندکی پس از کشته شدن علی درگذشت. او خواهر مادری میمونه، همسر پیامبر است.[۳]

اشعث کندی

ابومحمد، اشعث بن قیس بن معدیکرب کندی، نامش معدیکرب بود و به سبب فشردگی موهایش به اشعث ملقب شد. او امیر و حاکم قبیلهٔ کنده در جاهلیت و بعد از اسلام بود. همراه گروهی از قبیله‌اش نزد پیامبرﷺ آمد و اسلام آورد. هنگامی که ابوبکر به خلافت رسید، اشعث همراه یکی از تیره‌های کنده، از پرداخت زکات خودداری کرد. کارگزار حضرموت و دیگر افراد کنده که در اطاعت ابوبکر مانده بودند، او را محاصره کردند. وی تسلیم شد و دست بسته نزد ابوبکر فرستاده شد تا ابوبکر آن‌چه را صلاح بداند انجام دهد و ابوبکر او را آزاد کرد و خواهرش ام فروه را به همسری او درآورد. معدیکرب با ام فروه در مدینه زندگی کرد و ام فروه محمد و اسحاق و اسماعیل را به دنیا آورد. اشعث از دلاور مردان جنگ یرموک بود و در آن جنگ چشمش از کاسه در آمد. اشعث در جنگ‌های عراق همراه سعد بن ابی وقاص بود و به خوبی از عهدهٔ جنگ برآمد. بعدها به علی بن ابی‌طالب پیوست و در رأس قبیلهٔ کنده همراه او در صفین حضور داشت. با علی در نبرد نهروان همراه بود و پس از صلح حسن با معاویه، در ۶۳سالگی در کوفه درگذشت. پسرش محمد، از امیران و کریمان بزرگ شمرده می‌شد. او، پدر عبدالرحمان بن اشعث است که بر حجاج شورید و میان آن دو، جنگ‌های مشهوری درگرفت که به کشته شدن ابن اشعث منجر شد.[۴]

ام کلثوم دخترعُقبه

ام‌کلثوم، دختر عقبة بن ابی معیط، أبان بن ذکوان بن اُمیة بن عبد شمس، در مکه اسلام آورد. او اولین زنی بود که هجرت کرد و پیاده از مکه به مدینه رفت. زید بن حارثه با او ازدواج کرد و چون زید در نبرد موته کشته شد، زبیر بن عوّام ام‌کلثوم را به همسری برگزید. سپس طلاقش داد، آن‌گاه عبدالرحمان بن عوف و پس از درگذشت عبدالرحمان بن عوف، عمرو بن عاص با او ازدواج کرد.[۵]

أم هانی

فاخته و به نقلی فاطمه، دختر ابوطالب بن هاشم، دختر عموی پیامبرﷺ و خواهر علی بن ابی‌طالب که در دورهٔ جاهلیت همسر هبیرة بن عمرو بن عائذ مخزومی بود. ام هانی اسلام آورد، ولی همسرش

مسلمان نشد و لذا اسلام میان آنان جدایی افکند. پیامبرﷺ او را خواستگاری کرد. فاخته به پیامبرﷺ گفت: من فرزندانی خُرد دارم و از آن بیمناکم که تو را بیازارند. زمانی که فرزندانش بزرگ شدند، او خود را به پیامبرﷺ عرضه کرد، پیامبرﷺ به او گفت: الآن نه؛ زیرا خداوند این آیه را بر او نازل کرده بود: **﴿یا ایها النبی إنا احللنا لك ازواجك اللاّتی آتیت اجورهن و ما ملکت یمینك بما افاء الله علیك وبنات عمك وبنات عماتك وبنات خالك وبنات خالاتك اللاتی هاجرن معك...﴾**[۶].

ام هانی از مهاجران نبود. او احادیثی را دربارهٔ کتاب و سنت و جز آن روایت کرده است.[۷]

تمیم دارانی

ابو رقیه، تمیم بن اوس بن خارجهٔ لخمی دارانی، به «دار» یکی از تیره‌های لَخم منسوب است. لخم، شعبه‌ای از قبیلهٔ یعرب بن قحطان است. همراه نمایندگان تمیم به مدینه رفت و با آنان اسلام آورد. از قاریان بود و به زیبایی تلاوت قرآن می‌کرد، او اولین کسی بود که در مسجد به قصه‌گویی پرداخت. از عمر بن خطاب در این‌باره اجازه خواست، اما عمر نپذیرفت و چون اصرار او را دید، بدو گفت: در مسجد چه می‌گویی؟ گفت: برای آنان قرآن می‌خوانم و دعوت به کارهای خیر و پرهیز از کارهای شر می‌کنم عمر او را اجازه داد. او اولین کسی بود که در مساجد چراغ روشن کرد. وی پس از مرگ عثمان، به شام رفت.[۸]

حجاج تمیمی

حجاج بن عبدالله، از بنی سعد بن زیاد بن منات، از تمیم، معروف به برک است. او از شورشیان بصره و اولین کسی بود که با حکمیت مخالفت کرد. هنگامی که خبر حکمیت میان علی و معاویه را شنید، گفت: «لا حکم الاّ للّه» و بر هر دو گروه شورید. یکی از سه نفری بود که بر قتل همزمان علی بن ابی‌طالب و معاویة بن ابی سفیان و عمرو بن عاص موافقت کردند و او قتل معاویه را بر عهده گرفت و برای این کار به دمشق رفت و در کمین معاویه نشست. آن‌گاه که معاویه برای نماز بیرون شد، ضربتی به او زد که به نشیمنگاه او خورد و معاویه جان سالم به در برد و او را دستگیر کرد و به قتل رساند.[۹]

خارجة بن حذافه

خارجة بن حذافة بن غانم بن کعب بن لوئی، صحابی شجاعی بود که با هزار سوار برابری می‌کرد. عمر بن خطاب او را به یاری عمرو بن عاص فرستاد و او در فتح مصر در کنار عمرو بن عاص حضور داشت و رئیس شرطه او شد. همان شبی که مقرر شد که خوارج، علی و معاویه و عمرو عاص را به قتل برسانند، به‌طور اتفاقی عمرو بن عاص دل درد گرفت، از این‌رو خارجه را برای اقامهٔ نماز به مسجد فرستاد. عمرو بن بکر تمیمی که در کمین عمروعاص بود، خارجه را به جای او به قتل رساند. هنگامی که دانست اشتباه کرده است، گفت: من خود، قتل عمروعاص را می‌خواستم و خداوند کشته شدن خارجه را می‌طلبید. دستگیر شد و به قتل رسید.[۱۰]

شرحبیل کندی

شرحبیل بن سمط بن اسود کندی، حاکم و از فرماندهان شجاعی بود که در نبرد قادسیه حضور داشت و حمص را فتح کرد و در جریان ردّه جنگید و همراه معاویه در صفین حضور داشت. بیش از بیست سال ولایت حمص را به عهده داشت و در آن‌جا درگذشت و گفته شده است که در صفین کشته شد.[۱۱]

عاتکه دختر زید

عاتکه دختر زید بن عمرو بن نوفل بن عبدالعزّی عدوی قرشی، صحابی و شاعری که به زیبایی مشهور بود. ابتدا عبیدة بن حارث بن مطّلب و پس از او به ترتیب: عبدالله بن ابوبکر، عمر بن خطاب، زبیر بن عوّام و محمد بن ابوبکر با او ازدواج کردند. سپس عمرو بن عاص با او ازدواج کرد. همهٔ همسرانش کشته شدند و بیوه ماند تا درگذشت. عبدالله بن عمر می‌گفت: هرکس که خواهان شهادت است، با عاتکه ازدواج کند.[۱۲]

علی بن ابی‌طالب

ابوالحسن، علی بن ابی‌طالب بن عبدالمطّلب بن هاشم بن عبدمناف قرشی هاشمی، مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبدمناف قرشی هاشمی، امیرمؤمنان و چهارمین خلیفهٔ راشدین و یکی از ده نفری بود که پیامبرﷺ به آنان بشارت بهشت را داد. او اوّلین جوانی بود که اسلام آورد و پسرعموی پیامبرﷺ و دامادِ او بود. علی از نام‌آوران شجاع و از بزرگان خطبا و سخنوران و دانایان به قضاوت و فتوا بود. در بیشتر نبردها پرچم اسلام به دست او بود و در همهٔ نبردها حضور داشت، مگر در نبرد تبوک که برای مواظبت از خانواده‌اش به جنگ نرفت. (۱۸) عمر بن خطاب پس از ضربت خوردنش او را جزو شش تن اعضای شورای انتخاب خلیفهٔ بعدی برگزید و آنان عبارت بودند از: علی بن ابی‌طالب، طلحة بن عبیدالله، زبیر بن عوّام، عبدالرحمن بن عوف، عثمان بن عفان و سعد بن ابی‌وقاص.

پس از کشته شدن عثمان بن عفان، در سال ۳۵ق با او برای خلافت بیعت شد. بزرگان اصحاب خواستار دستگیری قاتلان عثمان

و کشتن آنان شدند. علی از این فتنه دوری جست و در این‌باره درنگ کرد. این بود که عایشه غضبناک شد (۱۹) و بعد از آن، جمع بسیاری که در پیشاپیش آنان طلحة بن عبیدالله و زبیر بن عوّام بودند، همراه او شدند تا با علی بجنگند. جنگ جمل در سال ۳۶ق درگرفت و علی بر دشمنانش پیروز شد. تعداد کشتگان دو طرف به ده هزار نفر رسید. سپس جنگ صفین در سال ۳۷ق روی داد. خلاصهٔ ماجرا از این قرار بود که علی بعد از تصدی خلافت، معاویة بن ابی سفیان را از ولایت شام عزل کرد و نظر آنان را که او را به درنگ و نرم‌خویی می‌خواندند، نپذیرفت. معاویه نیز از فرمان او سرپیچی کرد و ۱۱۰ روز با هم جنگیدند. هنگامی که معاویه دید پیروزی علی نزدیک است، به پیشنهاد عمروعاص دستور بالا بردن قرآنها بر نیزه‌ها را داد و درخواست حکمیت کرد.

علی به اکراه ابو موسی اشعری و معاویه، عمرو بن عاص را به حکمیت انتخاب کردند. ابن سعد در طبقات خود و ذهبی در سیر اعلام النبلاء می‌نویسند: عبدالله بن عباس به علی گفت: ابوموسی را به نمایندگی خود حَکَم مکن، زیر در مقابل او مردی زیرک، باتجربه و آگاه به امور است، پس مرا در مقابل او بگذار! علی گفت: ای ابن عباس! چه کنم؟ این پیشنهاد یارانم است. آنان نابخردند. این اشعث است که می‌گوید: در حکمیت، هر دو تن نباید مضری باشند و باید یکی یمانی باشد (و ابوموسی هم یمانی است). ابن عباس گفت: پس دانستم که او ناچار است و او را معذور داشتم. احنف بن قیس نیز به او چنین گفت و پیشنهاد کرد که ابن عباس با ابوموسی اشعری همراه باشد، اما یمانی‌ها مخالفت کردند. ابن عباس درخواست کرد که احنف با ابوموسی همراه شود. این‌بار نیز یمانی‌ها نپذیرفتند.

دو حَکَم، در اُذرح فراهم آمدند و مخفیانه موافقت کردند که علی و معاویه را خلع کنند و مسئله انتخاب خلیفه را به مسلمانان واگذارند تا هرکه را بخواهند انتخاب کنند. ابوموسی این را اعلام کرد، ولی عمرو بن عاص معاویه را تثبیت و علی را خلع کرد. به این ترتیب مسلمانان به سه گروه تقسیم شدند: گروهی با معاویه بیعت کردند که مردم شام بودند، گروه دوم، بر بیعت خود با علی باقی ماندند، دستهٔ سوم، کسانی که از این دو کناره گرفتند و بر علی برای رضایت دادنش به حکمیت ایراد گرفتند.

آنان نپذیرفتند که علی دربارهٔ حقش نسبت به خلافت مردم به حکمیت بگیرد، چرا که او صاحب این حق است و نمی‌بایست که از خلافت کناره بگیرد و انسان‌ها را در این‌باره حکمیت دهد. و این، حق خداست و نمی‌توان دربارهٔ آن حکمیت کرد. علی با آنان مجادله کرد و یادآورشان شد که آنان خودشان بودند که وقتی از جنگ به ستوه آمدند او را وادار به پذیرش حکمیت کردند تا جنگ را متوقف کنند.

سال ۳۸ق بود که جنگ نهروان میان او و آنان درگرفت و در آن نبرد بسیاری از آنان را از پای درآورد و آنان که زنده ماندند، متفرق شدند و به نام «خوارج» به دعوت آیین خود پرداختند.

آنان «حروریه» نیز نامیده می‌شدند، زیرا در حروراء جمع شدند و خروجشان را بر علی اعلام کردند. گروهی از آنان نیز از صحابه بودند. آنان هم‌چنین «شُراة» نامیده می‌شدند، زیرا که [به گمانشان] جان خود را فروخته و آخرت را در مقابل دنیایشان خریدند. پس از آن بود که علی در کوفه اقامت کرد و آن‌جا را دارالخلافه قرار داد تا این که عبدالرحمان بن ملجم خارجی او را در توطئه روز هفده رمضان سال چهل ق به شهادت رساند. (۲۰) دربارهٔ مدفن او اختلاف است. (۲۱) او به هنگام شهادت ۶۳ سال داشت.

[امام] علی روایات بسیاری را از پیامبرﷺ روایت کرد و فرزندانش حسن، حسین و محمد (ابن حنفیه) و نیز صحابه و بسیاری از تابعین از او روایت کرده‌اند. عمر در گرفتاری‌ها به او پناه می‌برد و هرگاه مطلبی برای صحابه از طریق علی اثبات می‌شد، به دیگری رجوع نمی‌کردند. پیامبرﷺ هنگام بازگشت به مدینه در حجةالوداع سال دهم قمری در غدیر خم توقف کرد و به جمع حاضر فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه». [۱۳]

عمرو تمیمی

عمرو بن بکر تمیمی از کسانی بود که توافق کردند تا علی، معاویه و عمروعاص را در شب هفدهم رمضان چهلم هجری به قتل برسانند و عمرو کشتن عمرو بن عاص را به عهده گرفت. در شب حادثه کمین کرده بود، ولی عمروعاص به علت دل درد بیرون نیامد و رئیس شرطهٔ خود، خارجة بن حذافه را برای نماز فرستاد. عمرو بن بکر به او حمله کرد و او را کشت. مردم گرد او جمع شده و او را دستگیر کردند و به نزد عمرو بن عاص بردند. هنگامی که عمرو او را دید؛ پرسید: این کیست؟ گفتند: عمرو بن عاص؛ گفت: پس من چه کسی را کشتم؟ گفتند: خارجة بن حذافه را؛ گفت: ای فاسق! به خدا سوگند گمان نمی‌کردم او کسی جز تو باشد. ابن عاص گفت: تو قتل مرا خواستی و خداوند قتل خارجه را، سپس او را کشت. [۱۴]

قعقاع تمیمی

قعقاع بن عمرو تمیمی، یکی از قهرمانان عرب در دوران جاهلیت و اسلام بود. در نبرد یرموک حضور داشت و نیز در قادسیه و دیگر جنگ‌ها از خود پایمردی‌هایی نشان داد. در پیکار قادسیه سی بار به دشمن یورش برد و در هر نوبت، یکی از پهلوانان ایرانی را می‌کشت. ابوبکر درباره او می‌گفت: صدای او در میان رزمندگان، بهتر از هزار

مرد است. هـر سپاهی کـه بـا او در نـبرد شـرکت مـی‌کرد، شکست نمی‌خورد. در فتح مدائن زره و شمشیر خسرو را به غنیمت گرفت و در اجتماعات با شکوه، شمشیر او را حمایل می‌ساخت. گروه تحت امر او «خرساء» نام داشت. در جنگ جمل و دیگر نبردها در کنار علی بود. علی در جریان جنگ جمل او را نزد طلحه و زبیر فرستاد و او با آنان به خوبی سخن گفت، به گونه‌ای که نزدیک بود جنگ به صلح بینجامد. وی در کوفه ساکن شد و در آن‌جا درگذشت.[15]

لیلی غفاری

از زنان بزرگوار صحابه بود که در نبردهای پیامبرﷺ شرکت می‌کرد و به درمان و پرستاری مجروحان و بیماران می‌پرداخت. هنگامی که علی در روز جنگ جمل به بصره رفت، با او همراه شد. چون عایشه را دید، نزد او آمد و به او گفت: آیا از رسول خدا فضیلتی دربارهٔ علی شنیدی؟ گفت: آری. آن وقتی که علی نزد ما بود، شنیدم که پیامبر به من مـی‌فرمود: ای عایشه! علی اولین کسی بود که اسلام آورد. تا آخر بر پیمان خود با من، باقی است و اولین کسی است که روز قیامت به من می‌پیوندد.[16]

مالک بن ربیعه ساعدی

ابو اُسَید، مالک بن ربیعة بن بدن خزرجـی، صـحابی و از قـبیلهٔ بـنی ساعده است. در جنگ بدر حضور داشت و در فتح مکه پرچمدار بنی ساعده بود. در جنگ صفین در کنار علی بن ابی‌طالب قرار گرفت. او آخرین بازماندهٔ جنگ بدر بود.[17]

پی نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه، اول محرم سال ۴۰ = ۱۷مه سال ۶۶۰؛ جمعه ۲۳ شعبان سال ۴۰ = اول ژانویه سال ۶۶۱.

۲. الاعـلام زرکـلی، ج۴، ص ۱۱۴؛ الطبقات الکبری، ج۳، ص ۲۳؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص ۱۲۰؛ مقاتل الطالبین، ص۳۹؛ الکامل مبرد، ج۳، ص ۹۲۶.

۳. الاعلام زرکلی، ج۱، ص ۳۰۰؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص۸؛ الإصابه، ج۴، ص۲۲۵؛ الاستیعاب، ج۴، ص ۱۷۸۱؛ البدایة والنهایه، ج۷، ص ۳۱۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۲۰۴؛ المحبّر، ص۱۰۷.

۴. الاعلام زرکلی، ج۱، ص ۳۳۳؛ تاریخ بغداد، ج۱، ص ۱۹۶؛ أسد الغابه، ج۱، ص ۱۱۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۲۴ و ۲۸؛ تاریخ بغداد، ج۱، ص ۱۳۶؛ تاریخ طبری، ج۳، ص ۱۳۸ به بعد؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «اشعث کندی»؛ المعارف، ص۳۳۳.

۵. الاستیعاب، ج۴، ص۱۹۵۳.

۶. احزاب (۳۳) آیه ۵۰: ای پیامبرا ما زنانی را که مهرشان را داده‌ای و آنان را که به عنوان غنایم جنگی که خدا به تو ارزانی داشته است، مالک شده‌ای و دختر عموها و دختر عـمه‌ها و دختـر دایـی‌ها و دختـر خـاله‌های تـو را کـه بـا تـو مهاجرت کرده‌اند، بر تو حلال کردیم.

۷. الاعلام زرکلی، ج۵، ص ۳۲۲؛ الاستیعاب، ج۴، ص ۱۹۳۵؛ الطبقات الکبری، ج۸، ص۱۱۵؛ اعلام النساء، ج۳، ص ۱۲۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۲۲۶.

۸. سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۳۱۶ و ۳۲۰؛ أسد الغابه، ج۱، ص ۲۵۶.

۹. الاعلام زرکـلی، ج۲، ص ۱۷۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۱۷۵؛ الکامل مبرد، ج۲، ص ۱۳۲ و ۱۳۶؛ الفخری فی الآداب السلطانیه، ص۷۲ و ۷۳.

۱۰. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۳۳۲؛ الإصابه، ج۱، ص ۳۹۹؛ حسن المـحاضره، ج۱، ص ۱۹۳؛ أسد الغابه، ج۲، ص ۸۳.

۱۱. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۲۳۴؛ فتوح البلدان، ص۱۳۷؛ تـهذیب التـهذیب، ج۴، ص۳۲۲.

۱۲. الاعـلام زرکلی، ج۴، ص۷؛ اعـلام‌النسـاء، ج۳، ص۲۰۱؛ الإصـابه، ج۴، ص۳۴۶؛ الأغـانی، ج۱۸، ص۶۲؛ البـدایـة‌والنـهایه، ج۸، ص۲۳؛ المحبّر، ص۴۳۷.

۱۳. الاعلام زرکلی، ج۵، ص۱۰۷؛ تاریخ ابن اثیر و طبری، حوادث سال‌های ۳۵ ـ ۴۰ ق؛ تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۱۵۴؛ البدایة والنهایه، ج۷، ص۲۲۲؛ أسد الغابه، ج۱۴، ص۱۶؛ تاریخ الخلفاء، ص۱۶۶ و ۱۸۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۲۸۳ و ۲۸۴؛ مقاتل الطالبیین، ص۳۴ بـه بـعد؛ الإصـابه، ج۴، ص ۵۱۴؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۱۰۸۹؛ العبر، ج۲، ص ۱۰۵۴؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص ۹۷؛ تـاریخ بـغداد، ج۱، ص۱۳۳؛ الکـتّاب والوزراء، ص۲۳؛ مروج الذهب، ج۲، ص ۳۴۸؛ ج۳، ص۶۳؛ المعارف، ص۲۰۳؛ معجم الادباء، ج۵، ص۲۶۲؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «علی بن ابی‌طالب».

۱۴. تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر، حوادث سال ۴۰ ق؛ الاعلام، ج۵، ص ۶۴۰.

۱۵. الاعـلام زرکـلی، ج۶، ص۴۸؛ الإصـابه، ج۳، ص ۳۲۰؛ الاسـتیعاب، ج۳، ص ۱۲۸۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص ۴۹ به بعد؛ أسد الغابه، ج۴، ص ۴۰۹؛ تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر، حوادث سال‌های ۱۳ ـ ۲۱ ق.

۱۶. الإصابه، ج۸، ص۱۰۷؛ أسد الغابه، ج۷، ص۲۵۹؛ الاستیعاب، ج۴، ص ۱۹۱۰.

۱۷. الاعلام زرکلی، ج۶، ص ۱۳۴؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۱۳۵۱؛ الإصـابه، ج۳، ص۳۲۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص۳۸۲.

یادداشت‌ها:

۱. واقدی می‌گوید: ولایت ابوسفیان بر نجران هنگام درگذشت پیامبر ﷺ مورد پذیرش اصحاب ما نیست چون در آن هنگام عمرو بن حزم والی نجران بود (نک: الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۱۴).

۲. دربـند: شـهری است از جـمهوری خـودمختارِ و مستقل شـوروی سـابق «داغستان» که در سواحل بحر خزر واقع شده و آن را «باب» یا «باب الأبواب» یا «ابواب الحدید» می‌گفتند (المحبّر).

۳. ابوذر هیچ‌گاه انفاق دارایی‌های افزون بر نیاز را واجب نـمی‌دانست بـلکه بـه استفادهٔ ناروا از بیت المال و حیف و میل آن از جانب عـثمان و کـارگزارانش انتقاد داشت. عثمان از انتقاد ابوذر به او و اطرافیانش خشمگین شده و او را به ربذه تبعید کرد (الغدیر، ج ۸، ص ۳۳۲ و ۳۳۵).

۴. باب: شهری از جمهوری داغستان شوروی سابق، و در غرب دریـای خـزر قرار گرفته است.

۵. اهل سنت طبق حدیثی ده تن را که پیامبر ﷺ بـه آنـان بشـارت بـهشت داده بود، عشرهٔ مبشره می‌دانند که البته با توجه به این‌که بهشت و دوزخ در گـرو اعمال انسان است و بعضی از ایـن ده تـن سـالیانی دراز پس از آن حـضرت زیسته و کـارهای نـه چـندان شـایسته انـجام داده‌انـد و بـا تـوجه بـه سـخن پیامبر ﷺ که فرمود: «ما ادری ما یعمل بی» شیعه این حدیث را با قرآن و سـنت مطابق نمی‌داند و در آن تردید کرده است (ر.ک: الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۲۲).

۶. وی نسبت به امیرالمـؤمنین عـلی ﷺ انـحراف داشـته است وعـلی ﷺ او را کذّاب می‌نامید (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۷).

۷. برای شناخت عثمان، شورای شش نفره، خلافت عثمان، بدعت‌ها و کارهای خلاف وی و موضع‌گیری حضرت علی ﷺ در مقابل او به توضیحات ذیل مقدمه سوم بحث ماجرای شورا و جانشینی عثمان به بعد و کتاب الغدیر ج ۸ و ۹ مراجعه فرمایید.

۸. با رحلت پیامبر ﷺ و انحراف خلافت از مسیری که پیامبر ﷺ برای آن تعیین کرده بود در زمان دو خلیفه اول و دوم بدعت‌هایی پدید آمده بود که مورد اعتراض صحابه واقع شده بود و برای آشنایی با آنها می‌توان به کتاب النصّ والاجتهاد و مجلدات الغدیر مراجعه کرد.

۹. نام وی را عمرو نیز نوشته‌اند (تاریخ طبری، حوادث سال ۳۶ هجری).

۱۰. این روایت از رسول اکرم ﷺ نیز نقل شده است (ر.ک: اسد الغابه، ج ۳، ص ۴۲۱).

۱۱. برای مقدار صحّت این انتساب به پیامبر ﷺ به کتاب الصحیح من سیرة النبی الاعظم ﷺ، ج ۶، ص ۲۱۸ مراجعه شود.

۱۲. پیشنهاد امام ابن عباس و یا مالک اشتر بود، ولی اصحاب علی ﷺ انتخاب ابوموسی اشعری را بر امام تحمیل کردند (وقعة صفین، ص ۴۹۹).

۱۳. شایان یادآوری است که همهٔ سپاهیان علی ﷺ شیعهٔ به معنی اصطلاحی کلمه نبودند. بلکه قبایل و گروه‌های متعددی بودند که هر یک مصالح و منافع قبیله خود می‌جستند و همین امر مهم‌ترین علت ناکامی آن حضرت در سرکوبی معاویه بود. خوارج نیز شیعه نبودند و از همین گروه‌ها بودند و به دسیسهٔ عمرو عاص و نفاق اشعث بن قیس پدید آمدند. هیچ‌یک از فرقه‌نویسان آنان را شیعه نخوانده‌اند و نهادن این نام بر خوارج از کم‌دقتی نویسنده محترم است یا آنکه منظور وی معنی لغوی کلمه است.

۱۴. گزارش دیگری حاکی از آن است که وی پس از اسود عنسی سر به شورش برداشت و در حال ارتداد کشته شد (تاریخ طبری، حوادث سال ۱۱ هجری).

۱۵. منابع معتبر فرمانده این سپاه را عمرو عاص می‌دانند (نک: تاریخ طبری و ابن اثیر، حوادث سال ۳۸ هجری).

۱۶. برای شناخت بهتر شخصیت افسانه‌ای عبدالله بن سباء (ر.ک: کتاب عبدالله بن سباء نوشتهٔ علامه عسکری).

۱۷. پیامبر ﷺ به علی ﷺ فرمود: قاتل تو اشقی الاخرین است (بدبخت‌ترین پسینیان) گویا دشمنی او با علی ﷺ سبب شده است که مورخان درباری او را با چنین اوصافی بستایند و معاویه در این زمینه تلاش‌ها کرد (الغدیر، ج ۱، ص ۳۲۴، و ج ۲، ص ۱۰۱).

۱۸. حضرت علی ﷺ به دستور پیامبر ﷺ برای حفظ شهر در مدینه ماند چون منافقان زیادی در مدینه مانده بودند و منافقان شایع کردند که چون رسول خدا ﷺ نمی‌خواست که علی ﷺ همراه او باشد وی را در مدینه باقی گذاشت. این مسئله سبب شد که حضرت علی ﷺ خود را به پیامبر ﷺ برساند و از آن حضرت درخواست کند که او را همراه خود ببرد. رسول خدا ﷺ فرمودند: «أنت منّی بمنزلة هارون من موسی الّا أنّه لا نبی بعدی» موقعیت تو نسبت به من همچون موقعیت هارون به موسی است جز آنکه پس از من رسولی نخواهد بود (السیرة النبویة ابن هشام، ج ۴، ص ۵۱۹ـ ۵۲۰).

۱۹. عایشه خود از کسانی بود که علیه عثمان تبلیغ و مردم را علیه او می‌شوراند و خواستار عزل او و خلافت طلحه یا زبیر بود و چون علی ﷺ خلیفه شد ونه طلحه و زبیر، با همدستی آن دو علیه علی ﷺ شورید. بر چه اساسی نویسنده او را از قتل عثمان تبرئه کرده و خونخواه او جلوه می‌دهد؟ خود باید پاسخ دهد.

۲۰. مشهور میان شیعه این است که علی ﷺ صبحگاه نوزدهم ماه مبارک رمضان توسط ابن‌ملجم مرادی مجروح شد و سه روز بعد در ۲۱ رمضان به شهادت رسید.

۲۱. شیعه اتفاق دارد که علی ﷺ در غری (نجف) مدفون است (اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۳۵).

رویدادهای تاریخ اسلام از ۴۱ ـ ۵۰ق

سال ۴۱ق = ۶۶۱ ـ ۶۶۲م[1]

رویدادها

- پس از این که حسن بن علی در جنگ با معاویه ناتوان ماند به نفع او از خلافت کناره گرفت؛ کناره‌گیری او در مقابل شروطی بود که معاویه با آنها موافقت کرد. آن سال را سال جماعت نامیدند، زیرا مسلمانان بر حکومت یک خلیفه به توافق رسیدند.
- معاویه پس از به‌دست گرفتن خلافت بلامنازع، والیان جدیدی را به شرح زیر نصب می‌کند:
  - ـ مغیرة بن شعبة را بر کوفه ولایت می‌دهد.
  - ـ عبدالله بن عامر بن کریز را حاکم بصره می‌کند و خراسان را نیز ضمیمهٔ حکومتش می‌گرداند.
  - ـ مروان بن حکم را بر مدینه ولایت می‌دهد.
  - ـ خالد بن عاص بن هاشم را به فرمانداری مکه برمی‌گزیند.
  - ـ فیروز دیلمی را بر یمن منصوب می‌کند.
  - ـ حبیب بن مسلمه را حاکم ارمنستان می‌گرداند.
- متمردین: گروه‌های مسیحی ساکن کوه‌های «لکام»، «جرجومه» را مرکز خود قرار دادند، جنگ‌های چریکی را به تحریک امپراتور بیزانس، علیه مسلمانان به راه می‌اندازند. امپراتور با ارسال سلاح آنان را حمایت می‌کرد تا مانع نفوذ سپاهیان مسلمان به داخل مرزهای روم شوند. این گروه‌ها را به دلیل تمردشان «مَرَدَه» (متمردین) می‌نامیدند و نیز به سبب انتسابشان به جرجومه جراجمه نیز خوانده شدند.

درگذشتگان

- صفوان بن امیّه.
- عثمان بن حُنیف.

صفوان بن امیه

ابووهب، صفوان بن امیة بن خلف بن وهب جمحی قرشی، صحابی سخنور و بخشنده و از اشراف قریش در جاهلیت و اسلام بود. وی قبل از اسلام آوردن از سرسخت‌ترین دشمنان پیامبر ﷺ محسوب می‌شد. پیامبر ﷺ پس از فتح مکه خون او را مباح کرد. از این‌رو گریخت و قوم او نزد پیامبر ﷺ شفاعتش کردند. پیامبر ﷺ او را بخشید و او اسلام آورد. از جملهٔ «مؤلفة قلوبهم» بود. پدرش در جنگ بدر همراه ابوجهل کشته شد. در نبرد یرموک حضور داشت و در آن نبرد، فرماندهی گروهی را بر عهده داشت.[2]

عثمان بن حنیف

ابوعمرو، عثمان بن حنیف بن وهب انصاری اوسی، از صحابه‌ای بود که به ولایت رسید. در جنگ احد و دیگر نبردها شرکت داشت. عمر بن خطّاب او را بر جنوب عراق ولایت داد و آن‌گاه او را حاکم بصره گرداند. او به تعیین مساحت و محدودهٔ «سواد» (جنوب عراق) پرداخت. هنگامی‌که جنگ جمل میان عایشه دختر ابوبکر و علی بن ابی‌طالب درگرفت، یاران عایشه، از عثمان بن حنیف خواستند تا به آنان بپیوندد، ولی او نپذیرفت. بنابراین، موی سر و ریش و ابروانش را کندند. آنان نظر عایشه را در مورد او جویا شدند و او دستور آزادی‌اش را داد. به علی پیوست و در نبرد جمل همراه او بود. سپس ساکن کوفه شد و در دورهٔ خلافت معاویه درگذشت. او برادر سهل بن حنیف است.[3]

پی نوشت‌ها:

۱. جمعه اول محرم سال ۴۱ = هفتم مه سال ۶۶۱؛ شنبه چهارم رمضان سال ۴۱ = اول ژانویه سال ۶۶۲.

۲. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۲۹۶؛ المحبّر، ج۲، ص ۱۸۱؛ الإصابه، ج۲، ص ۱۸۱؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص۲۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج۱، ص ۲۴۸؛ أسد الغابه، ج۳، ص۲۳ و ۲۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص۴۰۵ و ۴۰۸.

۳. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۳۶۵؛ تاریخ ابن اثیر، حوادث سال ۳۶ق؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص۸۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۲۳۲؛ تاریخ بغداد، ج۱، ص۱۷۹؛ أسد الغابه، ج۳، ص ۵۷۷.

سال ۴۲ق = ۶۶۲ ـ ۶۶۳م[1]

رویدادها

- معاویة بن ابی‌سفیان، زیاد بن ابیه را به شام فرا می‌خواند و او را به خود منسوب می‌کند تا زیاد بن ابی‌سفیان خوانده شود.
- معاویه، عبدالرحمن بن خالد بن ولید را به فرماندهی نیروهای جنگ‌های تابستانی می‌گمارد.
- معاویه گروهی از ایرانیان و جنگ‌آوران را به طرابلس و شهرهای دیگر در ساحل شام و گروهی از مردم بصره را به انطاکیه می‌فرستد تا جلوی یورش «مرده» را بگیرد.

عمرو بن عاص امیر مصر، عقبة بن نافع را بر افریقا ولایت می‌دهد.

وقایع نظامی

فتوحات

- **افریقیه:** عقبة بن نافع در افریقیه (شمال افریقا) به پیش می‌رود و غدامس و ودّان و مناطق بربرنشین را فتح می‌کند.
- **خراسان:** عبداللّه بن عامر، امیر بصره به سوی خراسان می‌رود و پس از شورش مردم، آن‌جا را فتح می‌کند.
- **سیستان:** عبدالله بن عامر، عبدالرحمان بن سمره را پس از نافرمانی مردم سیستان به آن‌جا می‌فرستد. او به آن‌جا حمله می‌کند و کابل و بلخ و ارزنگ و... را فتح می‌کند.
- **ارمنستان:** حبیب بن مسلمه، امیر ارمنستان، در مناطق ارمنستان نفوذ کرده و فتح آن‌جا را کامل می‌کند و در همان‌جا می‌میرد.

پیش از این حبیب، با فرمانده ارمنی، گریگور مامیکونیان صلح می‌کند و تا زمان مرگش در سال ۶۵ق / ۶۸۵م هم‌پیمان مسلمانان می‌ماند.

درگذشتگان

- حارث عبدی.
- حبیب بن مسلمه.
- حذیفة بن اسید.
- عثمان بن طلحهٔ عبدری.
- لبید عامری.

حارث عبدی

حارث بن مرّهٔ عبدی، سرداری است که در فتوحات سند از او نام برده‌اند. در طول خلافت علی بن ابی‌طالب در آن نواحی فاتحانه به پیش رفت و با کسب غنایم بسیاری به پیروزی‌هایی دست یافت تا این که به منطقهٔ «قیقان» (مجاور خراسان) رسید. او و بسیاری از همراهانش در آن‌جا کشته شدند.[2]

حبیب بن مسلمهٔ فهری

ابوعبدالرحمان، حبیب بن مسلمة بن مالک فهری قرشی، یکی از فرماندهان بزرگ و فاتح بود. برخی او را با خالد بن ولید و ابوعبیدهٔ جرّاح قرین می‌دانند. سه سال پیش از هجرت در مکه به دنیا آمد و رسول خدا را درک کرد.

در روزگار خلافت ابوبکر برای جهاد به شام رفت در نبرد یرموک حضور داشت و وارد دمشق شد. ابوعبیده پس از فتح انطاکیه او را بر آن‌جا ولایت داد. سپس عمر بن خطّاب او را به یاری سراقة بن عمرو فرستاد که فرماندهیِ حمله به «الباب» را به عهده داشت فرستاد، حبیب در داخل ارمنستان پیش رفت و اقدام‌ها و سلحشوری او و شجاعتش در آن‌جا زبانزد شد.

هنگامی که خلیفه، عثمان، ناحیهٔ جزیره و ارمنستان را به معاویة بن ابی‌سفیان داد، معاویه حمله به مرزهای جزیره را به او سپرد تا مانع ورود رومی‌ها به ارمنستان شود. به او «حبیب الروم» می‌گفتند، زیرا بسیار در سرزمین روم نفوذ می‌کرد و به آنان آسیب می‌رساند. او به شام بازگشت. هنگامی که عثمان در محاصرهٔ شورشیان افتاد، معاویه او را به یاری عثمان فرستاد. وقتی به وادی القری رسید، خبر قتل عثمان را به او دادند از همان‌جا به دمشق بازگشت.

همراه معاویه در صفّین جنگید. و چون که حکومت معاویه تثبیت

شد، او را بر ولایت ارمنستان گمارد. حبیب فتح آن‌جا را به انجام رساند و از طرف دریای سیاه به منطقهٔ قفقاز رسید. سرانجام در ۴۵ سالگی در قفقاز درگذشت.[۳]

حذیفة بن اسید

حذیفة بن اسید بن خالد غفّاری، صحابهٔ شجاع که در حدیبیّه حضور داشت و با پیامبرﷺ زیر درخت، بیعت کرد. که این بیعت به «بیعة الشجره» مشهور شد. در فتح‌های عراق، آذربایجان و دربند حضور داشت. او در کوفه درگذشت.[۴]

عثمان بن طلحهٔ عبدری

عثمان بن طلحة بن ابی طلحه، عبدالله بن عبدالعُزّی بن عثمان بن عبدالدار بن قصی است. به دلیل انتساب او به قبیلهٔ عبدالدار «عبدری» خوانده شد. پدرش در جنگ احد به آیین کفر و به دست علی بن ابی‌طالب در نبرد تن به تن کشته شد. در جریان صلح حدیبیّه همراه با خالد بن ولید و عمرو بن عاص به سوی رسول خداﷺ هجرت کردند (۱) و همگی اسلام آوردند. عثمان در فتح مکه حضور داشت و رسول خداﷺ کلیدهای کعبه را به او و پسر عمویش، شیبه سپرد و به آنان فرمود: ای فرزندان طلحه، آن را بگیرید؛ کسی جز فرد ظالم آن را از شما نخواهد ستاند.

این اقدام پیامبر از آن‌رو بود که کلیدداری کعبه با بنی عبدالدار بن قصی بود. در مکه درگذشت و گفته شده است که در نبرد اجنادین کشته شد.[۵]

لبید عامری

ابوعقیل، لبید بن ربیعة بن مالک عامری، یکی از شاعران جنگ‌آور و از اشراف دورهٔ جاهلیّت و پرورش یافتهٔ دامان بخشندگان و جنگ‌آوران بود. پدرش حامی فقرا و عمویش نیزه‌انداز بود. تکسوار «مضر» و از اصحاب معلّقات بود. پس از اسلام آوردنش شعر را رها کرد و به حفظ قرآن پرداخت. از صحابه و مؤلّفة قلوبهم شمرده می‌شود. در دورهٔ مسلمانی‌اش فقط این یک بیت را سرود:

حمد خدای را که زنده ماندم؛ و ردای اسلام بر تن کردم (مسلمان شدم).

از اوایل خلافت معاویه در کوفه اقامت گزید. گفته شده ۱۴۵ سال زیست که (به قولی) ۵۵ سال در اسلام و نود سال در جاهلیّت زندگی کرد. او در این‌باره می‌گوید:

از زندگی و طولانی شدن عمر؛ و از پرسش مردم که «لبید چگونه است» ملول و دلخسته شده‌ام.

شعر او شامل حکمت‌های گویا بود، از جمله این ابیات است:

ثروت و خانواده امانتند؛ و ناچار روزی باید امانت را باز پس داد.

انسان چون شهاب و درخشش آن است؛ که پس از درخشش، تبدیل به خاکستر می‌شود.

آیا پس از این، آن‌گاه که نیرویم به سستی گراید؛ جز به دست گرفتن عصایی که انگشتان بر آن گره شود، چیزی هست؟

حکایات زمان‌های گذشته را بازگو می‌کنم؛ آهسته حرکت می‌کنم، گویی هرچه برخیزم باز خم می‌شوم.

قسم به تو که مسافر نمی‌داند آیا؛ موفّقیّتی خواهد داشت؟ و نمی‌داند چه وقت باز می‌گردد.

ناله می‌کنم از آن‌چه روزگار بر سر جوانی آورد؛ و کدام کریمی است که به مصیبت و بلا دچار نمی‌شود؟

و از اشعار او است:

سختی‌های زندگی چنان بر من فشار آورد؛ که چونان صیادی شدم که پشت خم کرده آرام به صید خود نزدیک می‌شود.

باگام‌های کوتاه و ناتوان (ره می‌پیمایم)؛ چنان‌که هرکس مرا ببیند گمان بَرَد بر من بند نهاده‌اند ـ در حالی که چنین نیست ـ.

و نیز از اشعار او است:

روزگار مرا فرسود و نتوانستم از پس او برایم؛ مرا پیر کرد و خود هیچ تغییر نیافت.

روزگار مرا با ریسمانی محکم در بند آورد و به همین حال رهایم کرد؛ تا عمر را که روز به روز نقصان می‌یابد سپری کنم.

از جمله اشعار اوست:

چونان بودم که هرگز عیب‌جویان نمی‌توانستند بر من عیب گیرند؛ اما روزگار چونانم کرد که آماج تیر خرده‌گیران قرار گرفتم.

مصرّانه از پروردگارم خواستم تا سلامتی‌ام دهد؛ و چون سلامتی حاصل شد، آن را عین درد یافتم.[۶]

پی‌نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه اول محرّم سال ۴۲ = ۲۶ آوریل سال ۶۶۲؛ یک‌شنبه ۱۵ رمضان سال ۴۲ = اول ژانویه سال ۶۶۳.

۲. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۱۶۰؛ بلاذری، ص۶۰۸.

۳. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۱۷۲؛ الاستیعاب، ج۱، ص ۳۲۰؛ الإصابه، ج۱، ص ۳۰۸؛ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص ۴۹۵ و ۴۹۷؛ همان، ج۳، ص ۲۸، ۸۴ و ۱۱۹؛ بلاذری، ص۱۸۹؛ تاریخ طبری، ج۴، ص۱۶۲؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «حبیب بن مسلمه».

۴. الإصابه، بند ۶۴۴؛ الاستیعاب، ج۱، ص ۲۷۸.

۵. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۳۶۷؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۲۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص ۲۳۰.

۶. الاعلام زرکلی، ج۶، ص۱۰۴؛ خزانة الأدب، ج۱، ص ۳۳۷ و ۳۳۹؛ عیون الأخبار، ج۲، ص۳۲۳؛ بلوغ الإرب، ج۳، ص ۱۳۱؛ أسد الغابه، ج۴، ص۵۱۴ و ۵۱۷.

سال ۴۳ ق = ۶۶۳ ـ ۶۶۴م[1]

رویدادها

- درگذشت عمرو بن عاص و نصب عتبة بن ابی‌سفیان (برادر معاویه) بر مصر.
- امپراتور کنستانتین سوم، رُم را مرکز امپراتوری قرار می‌دهد تا مانع استیلای عرب‌ها بر سیسیل شود.

وقایع نظامی

فتوحات

- **سرزمین روم:** بُسر بن ارطاة ضمن حمله به روم تا قسطنطنیه پیش می‌رود.
- **سیستان:** نفوذ عبدالرحمان بن سمره در سیستان و فتح «بست»، «رخج» و «غزنه» را فتح می‌کند.

شورش‌ها

- شورش خوارج در کوفه به رهبری مستورد بن علّفه و قلع و قمع آن توسط مغیرة بن شعبه، امیر کوفه.
- شورش خوارج در بصره به رهبری خطیم باهلی و سهم بن غالب جمحی.

درگذشتگان

- عبدالرحمان بن حارث.
- عبدالله بن سلام.
- عمرو بن عاص.
- محمدبن مسلمهٔ انصاری.
- مستورد بن علّفه.
- معقل بن قیس ریاحی.

عبدالله بن سلام

ابویوسف (ابوحارث) عبدالله بن سلام بن حارث اسرائیلی (انصاری) یکی از احبار یهود بود و با ورود پیامبرﷺ به مدینه، اسلام آورد و بر آن پایدار و با اخلاص ماند.(۲) نام حقیقی‌اش حصین بود و پیامبرﷺ او را عبدالله نامید.

دربارهٔ او این آیه نازل شد: ﴿... وشهد شاهد من بنی اسرائیل ...﴾[2].

و آیهٔ ﴿... قل کفی باللّه شهیداً بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب﴾[3].

با عمر بن خطاب در جلسهٔ «جابیه» و نیز فتح بیت‌المقدس حضور داشت و در مدینه درگذشت.[4]

عبدالرحمان بن حارث

ابومحمد، عبدالرحمان بن حارث بن هشام مخزومی قرشی از تابعان مورد اعتماد و جلیل‌القدر و از اشراف قریش بود. او یکی از چهار نفری است که عثمان بن عفان، نسخه‌برداری از قرآن را به آنان سپرد تا در بلاد مختلف توزیع نمایند.[5]

عمرو بن عاص

ابو عبدالله، عمرو بن عاص بن وائل بن هاشم بن سعید بن سهم قرشی سهمی بود. قریش او را به حبشه فرستاد تا از نجاشی بخواهد که مسلمانان مهاجر به حبشه را به او تحویل دهد و به مکه بازگردانند. نجاشی پاسخ مثبتی به او نداد و او را بازگرداند. در سال هشتم هجری، او و خالد بن ولید و عثمان بن طلحه مسلمان شده و به مدینه رفتند. عمر بن خطاب او را پس از مرگ یزید بن ابی‌سفیان فرمانده سپاه فلسطین و اردن کرد.(۳) سپس او را برای فتح مصر فرستاد و عمرو آن‌جا را فتح کرد. عثمان او را والی مصر کرد، سپس عزلش نمود و عبدالله بن سعد بن ابی‌سرح عامری را حاکم گرداند. این، آغاز خصومت بین عمرو و عثمان بود. عمرو به مدینه بازگشت، در حالی که کینهٔ عثمان را در دل داشت و مردم را علیه او برمی‌انگیخت. هنگامی که عثمان کشته شد، عمرو نزد معاویة بن ابی‌سفیان رفت و همراه او در صفّین حضور داشت. هنگامی که جنگ به ضرر معاویه شدّت گرفت، عمرو پیشنهاد حکمیّت و بالا بردن قرآنها را برای ترک مخاصمه مطرح کرد و چون علی به حکمیّت رضایت داد، عمرو نمایندهٔ معاویه شد و ابوموسی اشعری نمایندهٔ علی. پس از پایان حکمیت و استقلال معاویه در شام و مصر، عمرو از معاویه خواست که ولایت مصر را به او بسپارد. ذهبی روایت می‌کند:

عمرو از معاویه پرسید: آیا تو معتقدی که ما به سبب برتری تو بر علی با او مخالفت کردیم؟ نه به خدا، ما فقط برای دنیا به جان هم افتادیم. به خدا سوگند، یا بخشی از حکومت را به من وامی‌گذاری، یا تو را تنها می‌گذاریم. این بود که معاویه حکومت مصر و خراج شش سال را به او سپرد که حقوق مردم آن را بپردازد و بقیه از آن خود او باشد. بدین گونه عمرو، اموال بسیاری را جمع آورد. عمرو از جنگ‌آوران و پهلوانان قریش و نیز هوشمندی چاره‌جو، صاحبنظر و حیله‌گر بود. مادرش کنیزکی به نام سلمی، دختر حرمله از قبیله بنی عنزه، ملقّب به نابغه بود و در بازار عکاظ فروخته شد. فاکه بن مغیره و سپس عبدالله بن جدعان او را خرید و سرانجام به دست عاص بن وائل سهمی رسید و عمرو را برای او به دنیا آورد. مادرش همسران دیگری نیز اختیار کرد. عمروعاص برادران مادری داشت که عبارت بودند از: عروة بن اثاثهٔ عدوی و عقبة بن نافع بن عبدالقیس فهری.

او در ۹۳ سالگی در مصر مرد و در مقطّم به خاک سپرده شد.[6]

محمد بن مسلمهٔ انصاری

ابوعبدالرحمان، محمد بن مسلمهٔ انصاریِ اوسیِ حارثی صحابه‌ای دانشمند که در جاهلیت نامش محمد بود. در کشتن کعب الاشرف که قریش را بر جنگ با رسول خداﷺ ترغیب کرده بود، شرکت داشت، چراکه کعب دربارهٔ زنان پیامبرﷺ غزل‌سرایی می‌کرد. در جنگ خیبر، با مَرحب رئیس قلعهٔ صعب مبارزه کرد و او را کشت (۴) و بنابر قولی علی بن ابی‌طالب بود که با مرحب جنگید و او را کشت. محمد بن مسلمه در فتح مصر حضور داشت و در فتح شام پیشاپیش سپاه فاتح جابیه قرار داشت. هرگاه کسی از کارگزاری شکایت به نزد عمر بن خطاب می‌برد، او محمد بن مسلمه را برای رسیدگی می‌فرستاد. از یاران عثمان بن عفان بود و همچون دیگران از بیعت با علی خودداری کرد. (۵) از آشوب‌ها کناره گرفت و در جمل و صفین حضور نداشت و در ربذه اقامت گزید و در مدینه درگذشت.[۷]

مستورد بن علّفه

از شورشیان قبیله تیم و از جنگ‌آوران نامور و سخنوران هوشیار و از خوارج بود. او در نخیله پس از نبرد نهروان با گروهی از مردم کوفه بر علی بن ابی‌طالب شورید. علی به سوی آنان روان شد و با آنان نبرد کرد. مستورد گریخت و در کوفه تا زمانی که مغیرة بن شعبه بر آن‌جا ولایت یافت، مخفی شد. وی در سال ۴۲ ق بر حکم بن امیّه‌شورید. یاران مستورد با او بیعت کردند و او را امیرمؤمنان خواندند. آنان در حدود سیصد تن بودند. مغیره با آنان نبرد کرد و معقل بن قیس ریاحی را در رأس سه هزار نفر، به سوی آنها فرستاد. معقل با آنان نبردهایی سهمگین داشت که به کشته شدن هر دو (مستورد و معقل) انجامید. آنان در کنار شاخه‌ای از رودخانه دجله با یک‌دیگر مبارزه می‌کردند.[۸]

معقل بن قیس ریاحی

معقل بن قیس (یا عبد قیس) ریاحی، از بنی یربوع بود. فرمانده شجاع و جنگ‌آوری که عصر نبوت را درک کرد. وی از طرف عمّار بن یاسر، مأمور دادن مژدهٔ فتح شوشتر به عمر بن خطاب بود. معقل رئیس شرطه علی بن ابی‌طالب بود و همراه او در نبرد جمل حضور داشت. سپس همراه مغیرة بن شعبه در کوفه بود هنگامی که مستورد بن علّفه شورش کرد، مغیره، معقل را تجهیز کرد و او را برای نبرد با مستورد فرستاد. بر کرانه دجله نبردی میان آنان درگرفت و آن دو در جنگی تن به تن کشته شدند. مغیرة بن شعبه در نبرد خود با خوارج سیاستی را پیش گرفت که زیرکی او را می‌نمایاند. او در نبرد خود با خوارج بر شیعیان تکیه کرد و معقل شیعی را به جنگ مستورد رهبر خوارج فرستاد و آنان هر کدام دیگری را در نبرد کشت.[۹]

پی‌نوشت‌ها:

۱. شنبه اول محرم سال ۴۳ = ۱۵ آوریل سال ۶۶۳؛ دوشنبه ۲۶رمضان، سال ۴۳ = اول ژانویه سال ۶۶۴.

۲. احقاف (۴۶) آیه ۱۰: ... یکی از بنی اسرائیل بدان شهادت داد.

۳. رعد (۱۳) آیه ۴۳: بگو: خدا و هرکس از کتاب آگاهی داشته باشد، به شهادت میان من و شما کافی است.

۴. الاعلام زرکلی، ج۴، ص۲۲۳؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۹۲۱؛ الإصابه، ج۲، ص ۳۱۲؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص۲۷؛ أسد الغابه، ج۳، ص۲۶۳ و ۲۶۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۲۹۶.

۵. الاعلام زرکلی، ج۴، ص۸۳؛ المحبّر، ص۶۷.

۶. الاعلام زرکلی، ج۵، ص۲۴۸؛ المغازی، ص ۶۴ و ۵۰؛ بلاذری، ص۲۱۴ به بعد؛ تاریخ طبری، ج۳، ص ۳۹۴؛ همان، ج۴، ص۳۴، ۴۹ و ۱۳۷؛ العقد الفرید، ج۱، ص ۱۲۳؛ مروج الذهب، ج۲، ص ۲۴؛ الإمامة والسیاسه، ج۱، ص ۱۰۳؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص۲۵؛ الولاة والقضاة، ص۶ و ۳۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص ۲۳۰؛ همان، ج ۳، ص۱۷۴، ۴۱۷ و ۴۲۹؛ مروج الذهب، ج۲، ص ۳۹۲؛ همان، ج۳، ص ۲۴؛ العبر، ج۲، ص ۹۷۰ و ۱۱۲۴؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص ۵، ۶۱ و ۱۱۵.

۷. الاعلام زرکلی، ج۷، ص ۳۱۸؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص۲؛ أسد الغابه، ج۵، ص ۱۱۲ و ۱۱۳؛ سیر أعلام النبلاء، ج۲، ص ۲۶۶.

۸. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۱۰۷؛ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص ۱۶۹؛ تاریخ طبری، ج۵، ص ۱۸۱ به بعد.

۹. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۱۸۸؛ الإصابه، ج۳، ص ۴۷۵؛ تاریخ طبری، ج۴، ص ۵۶۵ و ۵۷۴؛ همان، ج۵، ص۸۵ و ۱۲۹؛ المحبّر، ص ۳۷۳.

سال ۴۴ ق = ۶۶۴ ـ ۶۶۵ م[۱]

رویدادها

- درگذشت عتبة بن ابی‌سفیان امیر مصر و نصب عقبة بن عامر جهنی به جای او.
- ولایت حکم بن عمرو غفاری بر خراسان.
- ولایت معاویة بن حدیج بر افریقیه.

وقایع نظامی

فتوحات

- **سرزمین روم:** عبدالرحمان بن خالد بن ولید جنگ با روم را دنبال می‌کند. گروهی از اسلاوها که پیش‌تر در ارتش روم می‌جنگیدند و تعدادشان پنج هزار نفر بود، به او می‌پیوندند. این افراد قبلاً نزد معاویه فرستاده شده و معاویه آنان را در «افامیهٔ» شام سکونت داده بود.
- **مکران:** مهلّب بن ابی صفره به مکران حمله می‌کند و به قندابیل می‌رسد.
- **دریای مدیترانه:** حملهٔ دریایی به فرماندهی بسر بن ارطاة.
- **سیستان:** شورش کابل و بازگشت عبدالرحمان بن سمره به آن‌جا و فتح آن.

درگذشتگان

- ابوموسی اشعری.
- رمله دختر ابوسفیان.
- عتبة بن ابی سفیان.

ابوموسی اشعری

ابوموسی، عبدالله بن قیس بن سلیم از بنی اشعر از قبیلهٔ قحطان بود که درمکه اسلام آورد و به حبشه هجرت کرد (۶) و سپس به مدینه رفت، در حالی که رسول خدا ﷺ در خیبر بود. عمر بن خطاب، ابوموسی را پس از عزل مغیرة بن شعبه از امارت بصره، حاکم آن‌جا گرداند. وی اصفهان، شوشتر و اهواز را تسخیر کرد. عثمان او را بر کوفه ولایت داد و علی بن ابی‌طالب او را بر امارت آن‌جا ابقا کرد. در نبرد جمل، علی از مردم کوفه یاری خواست، ولی ابوموسی از آنان خواست که در جای خود بمانند و از فتنه دوری گزینند، لذا علی او را عزل کرد. وی یکی از دو حَکَم نبرد صفین بود. گویند مخالفت او با علی به دلیل عزل او بود. در جریان حکمیّت، عمرو بن عاص او را فریفت. ابوموسی به کوفه رفت و در آن‌جا اقامت گزید تا این که مرد. (۷) خوش‌صداترین صحابه در تلاوت قرآن بود. در حدیث آمده است که ابوموسی سرور و سرآمد سواران است.[۲]

رمله دختر ابوسفیان

امّ حبیبه رمله، دختر ابوسفیان، صخر بن حرب بن امیّهٔ قرشی اموی و خواهر معاویة بن ابی‌سفیان و همسر عبیدالله بن جحش بن رئاب اسدی بود.

او «حبیبه» را به دنیا آورد و لذا ام حبیبه خوانده شد. او همراه همسرش عبیدالله با مهاجران به حبشه هجرت کرد. سپس همسرش فریب خورد و به دین مسیحیّت درآمد و بر همان آیین مُرد، اما امّ‌حبیبه بر مسلمانی‌اش باقی ماند. رسول خدا ﷺ عمرو بن امیّه ضمری را به حبشه فرستاد و او ام‌حبیبه را برای پیامبر ﷺ خواستگاری کرد. نجاشی او را با مهریهٔ چهارصد دینار به ازدواج پیامبر ﷺ درآورد که خالد بن سعید بن عاص وکیل پیامبر ﷺ در عقد ازدواج شد، سپس ام حبیبه به نزد پیامبر ﷺ در مدینه برده شد. و چون خبر ازدواج او با پیامبر ﷺ به گوش ابوسفیان رسید، گفت: او نری است که در امر زناشویی از پای نمی‌افتد. در این باره بود که این آیه نازل شد: ﴿عسی اللّه أن یجعل بینکم وبین الّذین عادیتم منهم مودّة...﴾[۳].

پس از صلح حدیبیّه، ابوسفیان به مدینه آمد و درخواست افزودن مدّت ترک مخاصمه کرد. رسول خدا ﷺ درخواست او را نپذیرفت، زیرا پیامبر ﷺ در فکر حمله به مکه بود. در این اثنا ابوسفیان برخاست و نزد دخترش امّ حبیبه رفت و چون خواست بر فرش پیامبر ﷺ بنشیند، امّ حبیبه آن را برداشت. ابوسفیان گفت: دخترم! آیا فرش را از من دور کردی یا مرا از آن؟ گفت: این فرش رسول خداست و تو فرد نجسی هستی.

گفت: دخترم! بدان که پس از من به چنگال شر در غلتیده‌ای.

امّ حبیبه در سال ۴۴ ق و گفته شده که در سال ۵۹ ق درگذشت.[۴]

عتبة بن ابی سفیان

عتبة بن ابی سفیان، صخربن حرب بن امیّة بن عبد شمس قرشی اموی، برادر معاویة بن ابی سفیان و امیر مصر بود. وی از طرف برادرش معاویه و پس از درگذشت عمرو بن عاص ولایت آن‌جا را به عهده گرفت. در سال ۴۳ ق به مصر رفت. سپس برای مرزداری رهسپار اسکندریّه شد و خانه‌ای در قلعهٔ آن شهر ساخت و در آن‌جا درگذشت. او عاقل، سخنور، با ابهت و از جنگ‌آوران بنی امیّه بود. در واقعهٔ یوم الدار در کنار عثمان حضور داشت و در جنگ جمل همراه عایشه بود. یکی از چشمانش در آن جنگ کور شد و با برادرش معاویه در صفین حضور داشت و فرزندی از خود به‌جای نگذاشت و مرد.[۵]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج شنبه اول محرم سال ۴۴ = چهارم آوریل سال ۶۶۴؛ چهارشنبه هفتم شوّال سال ۴۴ = اول ژانویه سال ۶۶۵.

۲. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۲۵۴؛ الطبقات الکبری، ج۴، ص ۷۹؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۵۹؛ تذکرة الحفّاظ، ج۲، ص ۲۴؛ أسد الغابه، ج۳، ص ۳۶۷؛ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص ۵۴۰؛ همان، ج۳، ص ۴۳۵؛ سیرة ابن هشام، ج۱، ص ۶۹۸؛ سیر أعلام النبلاء، ج۲، ص ۲۷۳؛ دائرة المعارف الإسلامیّه، مادهٔ «الاشعری»؛ المعارف، ص ۲۶۶.

۳. ممتحنه (۶۰) آیه ۷: شاید خدا میان شما و کسانی که با آنها دشمنی می‌ورزید، دوستی پدید آورد.

۴. الطبقات الکبری، ج۸، ص ۹۶، ۹۹ و ۱۰۰؛ الإصابه، ج۴، ص ۲۲۹؛ الاستیعاب، ج۱، ص ۱۸۳۴؛ البدایة والنهایه؛ ج۸، ص۲۸؛ أسد الغابه، ج۷، ص ۱۱۵، ۱۷۷ و ۳۱۵؛ سیر أعلام النبلاء، ج۲، ص ۱۵۵ و ۱۵۶.

۵. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۳۶۰؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص۱۲۲ و ۱۲۴؛ أسد الغابه، ج۳، ص ۵۶۰؛ الاستیعاب، ج۲، ص ۱۰۲۵؛ المحبّر، ص۲۶۱ و ۳۷۹؛ الولاة والقضاة، ص۳۴.

سال ۴۵ ق = ۶۶۵ ـ ۶۶۶م[۱]

رویدادها

- معاویه، عبدالله بن عامر را از حکومت بصره ـ به جهت سستی در سرکوب شورش‌های خوارج ـ عزل می‌کند و زیاد بن ابیه را به جای او می‌گمارد.
- کنستانتین امپراتور روم، متمردین (مرده) را با مال و سلاح یاری کرد تا جنگ‌های چریکی علیه مسلمانان به راه بیندازند.

- معاویه دیوان خاتم را برای امضا و مهر کردن نامه‌ها ایجاد می‌کند.
- معاویة بن ابی سفیان، عقبة بن نافع را از حکومت افریقیه عزل می‌کند و معاویة بن حدیج تجیبی را بر آن‌جا می‌گمارد و او را با سپاهی انبوه برای فتح افریقیه مجهّز می‌کند.

وقایع نظامی

فتوحات

- افریقیه: معاویة بن حدیج امیر افریقیه، گروه‌هایی را به مراکز روم می‌فرستد، از جمله گروه عبدالله بن زبیر که بر «قابس» و «بنزرت» و «سوسه» و گروه عبدالملک مروان بر «جلولاء» مستولی شد.

ابن حدیج هم‌چنین نیروهای دریایی را برای حمله به جزیرهٔ سیسیل به رهبری عبدالله بن قیس بن مخلد فرستاد و او با غنایم فراوانی از آن‌جا باز می‌گردد.

- خوارج: زیاد بن ابیه امیر بصره، شورش خوارج به رهبری سهم بن غالب جمحی و خطیم باهلی را سرکوب می‌کند. در این نبرد خطیم کشته شد و سهم بن غالب فرار کرد و مخفی شد تا این که در سال ۵۴ق زیاد بر او دست یافت و او را کشت.

درگذشتگان

- حُطَیئه.
- حفصه دختر عمر.
- دحیهٔ کلبی.
- ربیع دختر معوّذ.
- زید بن ثابت.
- مسعود بن عون.

حُطَیئه

ابوملیکه، جرول بن اوس بن مالک عبسی، شاعری است که در زمان ابوبکر مسلمان شد، جاهلیّت و اسلام را درک کرد.

در میان بنی عبس زاده شد، اما نسب او ناشناخته ماند. او محروم و مظلوم زیست و از یاری خانواده و پشتیبانی قوم خود بی‌بهره بود. بناچار به شعر روی آورد و به وسیلهٔ آن، کسب معاش می‌کرد، ستم دشمنان را از خود دفع می‌کرد و از محیطی که به وی ستم روا داشته بود انتقام می‌گرفت. چه بسا سبب گرایش و پافشاری او بر هجای مردم محرومیت اوست و هیچ‌کس از گزند هجای او در امان نماند. او پدر، مادر و حتی خویش را هجو کرد.

در هجای «زبرقان بن بدر» از رؤسای بنی تمیم، زیاده‌روی کرد و او به عمر بن خطّاب شکایت برد، چرا که حُطیئه دربارهٔ او گفته بود:

ارجمندی‌ها و بزرگی‌ها را واگذار و در پی یافتن آن در تلاش مباش؛ بر جای خویش بنشین که سزاوار آنی که خورانده شوی و تو را بپوشانند.

هرکس نیکی و خیر کند، بی‌مزد نخواهد ماند؛ آری کار نیک از خدا و بندگانش پنهان نمی‌ماند.

عمر، شعر او را بر حسان بن ثابت عرضه کرد و نظر او را جویا شد. او گفت: حُطیئه او را هجو نکرده، بلکه بر او تغوُّط کرده است. عمر او را زندانی کرد و حطیئه با این ابیات او را بر سر مهر آورد:

چه پاسخی برای جوجه‌های مانده در «ذومرخ» داری؛ جوجه‌هایی که نه آب دارند و نه آشیانه و سایهٔ درختی.

نان‌آور آنان را در سیاهچال درانداختی؛ ای عمر! درود خداوند بر تو باد، از او درگذر.

عمر بر او دل سوزاند و رهایش کرد و او را از هجو مردم نهی کرد. او گفت: در این صورت خانواده‌ام از گرسنگی خواهند مُرد. خلیفه آبروی مردم را به سه هزار درهم از او خرید و او از بدگویی مردم دست برداشت و چون عمر مُرد، او رویهٔ پیشین خود را از سر گرفت تا این که در سال ۴۵ق و گفته شده در سال ۵۹ق مرگ، زبان او را خاموش کرد. او بسیار کوتاه قد بود و لذا او را حطیئه می‌گفتند.[۲]

حفصه دختر عمر

حفصه، دختر عمر بن خطاب بود. مادرش و مادر برادرش عبدالله، زینب دختر مظعون، خواهر عثمان بن مظعون و همسر پیامبرﷺ بود و از «امّهات المؤمنین» به شمار می‌رود. در آغاز همسر خنیس بن حذافهٔ سهمی بود. هنگامی که اسلام ظهور کرد، مسلمان شدند و به مدینه هجرت کردند. شوهرش پس از جنگ بدر فوت کرد و پیامبرﷺ او را از پدرش خواستگاری کرد و پدرش او را به ازدواج رسول اللهﷺ درآورد. وی در مدینه درگذشت.[۳]

دحیهٔ کلبی

دحیة بن خلیفة بن فروة بن فضالهٔ کلبی، از صحابه بود. او حامل نامهٔ پیامبرﷺ برای قیصر روم بود. پیامبرﷺ در این نامه، قیصر را به اسلام دعوت کرده بود. در بسیاری از نبردها حضور داشت، از جمله در نبرد یرموک. زیبایی سیمایش ضرب المثل بود. هنگامی که به مدینه وارد می‌شد، همهٔ دختران جوان، برای دیدن او بیرون می‌شدند. در دمشق ساکن شد و تا ابتدای خلافت معاویه در آن‌جا بود.[۴]

ربیع دختر معوّذ

ربیع، دختر معوّذ بن حارث بن رفاعهٔ نجاری انصاری، صحابی بلند مرتبه‌ای که در بیعت رضوان، با پیامبرﷺ بیعت کرد و در نبردها همراه پیامبرﷺ بود. به مردم آب می‌رساند و خدمتشان می‌کرد و به درمان زخمی‌ها می‌پرداخت و کشتگان و زخمی‌ها را به مدینه باز می‌گرداند.

پیامبرﷺ به خانه او رفت و آمد بسیاری داشت و در خانه‌اش وضو می‌گرفت و نماز می‌خواند و غذا می‌خورد. ربیع تا روزگار معاویه زیست.[۵]

زید بن ثابت

او ابوسعید، زید بن ثابت بن ضحّاک نجاری انصاری است. هنگام ورود پیامبرﷺ به مدینه اسلام آورد و در آن هنگام یازده سال داشت. به علّت کمی سن در بدر شرکت نکرد، ولی در احد و پس از آن شرکت داشت. یکی از کسانی بود که در دورهٔ ابوبکر به جمع‌آوری قرآن پرداخت و یکی از کاتبان وحی بود. رسول خداﷺ او را فرمان داد تا عبری را فراگیرد و فرمود: من مطمئن نیستم که نامه‌ام را تغییر ندهند.

او کاتب ابوبکر و عمر بود و عثمان او را به کتابت قرآن گماشت، چون به دینداری و درست‌نویسی او اطمینان داشت. او با دیگران که عثمان برای انجام این کار در نظر گرفته بود، کتابت می‌کرد. یکی از فقهای هفت‌گانه مدینه بود و در باب ارث مشهور شد. ابن عباس، با وجود منزلت والایی که داشت به خانهٔ او می‌رفت تا از محضر او کسب دانش کند و می‌گفت: علم نمی‌آید، بلکه باید به استقبال آن رفت و آن را فراگرفت. عمر بن خطاب منصب قضاوت را به او سپرد و در هر سفری او را به‌جای خود می‌گماشت. زید، عثمانی بود و در هیچ‌یک از جنگ‌های علی با او همراه نشد، ولی فضیلت علی را بیان و او را تعظیم می‌کرد. بسیاری از صحابه و تابعین از او حدیث نقل کردند.[۶] (۸)

مسعود بن عون

ابونعمان، مسعود بن عون بن منذر بن نعمان بن قاموس بن ماء السماء لخمی، امیر بنی لخم و ملقّب به قحطان بود. در فتح دمشق و نبرد یرموک شرکت داشت و رشادت‌هایی از خود نشان داد. در فتح قنّسرین دلاوری‌های شگفتی از خود نشان داد. هنگامی که فتح حلب به انجام رسید، ابوعبیده او را همراه نخستین سپاه برای حمله به رومیان ساکن انطاکیه فرستاد و آن‌جا را فتح کرد. پس از آن با خانواده‌اش در سرزمین معرّه اقامت گزید.[۷]

پی نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اول محرم سال ۴۵ = ۲۴ مارس سال ۶۶۵؛ پنج‌شنبه هیجده شوّال سال ۴۵ = اول ژانویه سال ۶۶۶.

۲. الاعلام زرکلی، ج۲، ص۱۱۰؛ الأغانی، ج ۱۷، ص۲۲۵ به بعد؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص۹۷؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج۱، ص۱۶۷؛ فوات الوفیات، ج۱، ص۱۹۲.

۳. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۲۹۲؛ الإصابه، ج۴، ص ۲۶۴؛ الاستیعاب، ج۴، ص ۱۸۱۱؛ الطبقات الکبری، ج۸، ص ۸۱؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۹۰؛ أسد الغابه، ج۷، ص ۶۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۱۶۲.

۴. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۱۳؛ الإصابه، ج۱، ص ۴۷؛ الطبقات الکبری، ج۳، ص ۱۸۴؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۴۷؛ حسن المحاضره، ج۱، ص ۱۹۶؛ أسد الغابه، ج۲، ص ۱۵۸؛ سیر أعلام النبلاء، ج۲، ص ۵۹۶.

۵. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۳۹؛ الإصابه، ج۴، ص ۲۹۳؛ البدایة والنهایه، ج۷، ص ۳۱۲؛ الاستیعاب، ج۴، ص ۱۸۳۷؛ أسد الغابه، ج۷، ص ۱۰۷؛ اعلام النساء، ج۱، ص ۴۴۲؛ الطبقات الکبری، ج۸، ص ۴۷۹.

۶. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۹۵؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۲۹؛ تذکرة الحفّاظ، ج۱، ص ۳۰؛ المحبّر، ص۲۸۶، ۳۷۷ و ۴۲۹؛ تاریخ طبری، ج۲، ص ۵۶۱؛ أسد الغابه، ج۲، ص ۲۷۸؛ سیر أعلام النبلاء، ج۲، ص ۳۰۵ و ۳۱۶؛ المعارف، ص ۲۶۰.

۷. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۱۱۵.

سال ۴۶ ق = ۶۶۶ ـ ۶۶۷م[۱]

وقایع نظامی

حملات

- **سرزمین روم:** عبدالرحمان بن خالد بن ولید، حمله به سرزمین روم را به کمک نیروهای تابستانی و مالک بن عبیدالله حمله را با یاری نیروهای زمستانی پی می‌گیرد.
- **سیستان:** ربیع بن زیاد حارثی، امیر سیستان با ترک‌ها نبرد می‌کند و بست (۹) را از آنان بازپس می‌گیرد و شکستشان می‌دهد.

درگذشتگان

- شهاب مخزومی.
- عبدالرحمان بن خالد بن ولید.
- هرم بن حیان عبدی.

شهاب مخزومی

مالک بن حارث بن هشام مخزومی، ملقّب به شهاب، نیای فرمانروایان شهابی بود. در روزگار خلافت ابوبکر، همراه پدرش حجاز را برای فتح شام ترک کرد. پدرش در فتح دمشق کشته شد و عمر بن خطاب او را در سال ۱۵ ق بر حوران گمارد. او در دهکدهٔ شهبا سکنا گزید و در مقابل غسانی‌های مسیحی ایستاد و مانع ورودشان به حوران شد، تا این‌که درگذشت. مالک شجاع، کریم و سخنور بود و ولایت او سی سال ادامه داشت.[۲]

عبدالرحمان بن خالد بن ولید

ابومحمد، عبدالرحمان بن خالد بن ولید که پیامبر ﷺ را درک کرد، ولی نه از او حدیثی را حفظ کرد و نه چیزی شنید. از دلاوران و شجاعان قریش و از علی بن ابی‌طالب و بنی‌هاشم رویگردان بود. بر خلاف برادرش مهاجر بن خالد که از دوستداران علی بود و همراه او در جنگ صفین و جمل حضور داشت. عبدالرحمان در نبرد صفین همراه معاویه بن ابی سفیان بود. معاویه، جنگ‌های تابستانی را به او سپرد. او در

سال ۴۴ق بر دژ «لؤلؤه» چیره شد. اسلاوهایی که در کنار رومی‌ها می‌جنگیدند، به او پیوستند و پنج هزار تن از آنان با او به شام رفتند و معاویه آنان را در «افامیه» ساکن کرد. گفته می‌شود که معاویة بن ابی سفیان هنگامی که دید مردم به ابومحمد تمایل دارند و او را بر پسرش یزید، برتر می‌شمارند، به طبیب مخصوص خودش، ابن اثال امر کرد که او را مسموم کند.[۳]

هرم بن حیّان عبدی

او صحابی است و برخی او را از تابعین بزرگ می‌شمارند. از سرداران فاتح بود که در سال ۱۸ق شهر «ابرشهر» (۱۰) را محاصره کرد و آن را با صلح، فتح نمود. در سال ۲۶ق قلعهٔ «ابجر» را که به آن «شیوخ» می‌گفتند، محاصره کرد و با جنگ آن را گشود. از مردم بصره بود و از زهّاد و محدّثان طبقهٔ نخست شمرده می‌شد.[۴]

پی نوشت‌ها:

۱. جمعه اول محرم سال ۴۶ = سیزده مارس سال ۶۶۶؛ جمعه ۲۹ شوّال سال ۴۶ = اول ژانویه سال ۶۶۷.

۲. الاعلام زرکلی، ج۱، ص ۱۳۱.

۳. الاستیعاب، ج۲، ص ۸۲۹؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۳۱؛ أسد الغابه، ج۳، ص ۴۴۵؛ نسب قریش، ص ۳۲۷؛ العرب والروم، ص ۱۰۶، پاورقی ۱؛ طبقات الاطباء، ص ۱۷۳؛ تاریخ طبری، ج۵، ص ۲۲۷؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۴۵۳.

۴. الاعلام زرکلی، ج۹، ص ۷۶؛ الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۹۵؛ تاریخ الإسلام، ج۳، ص ۲۱۱.

سال ۴۷ق = ۶۶۷ ـ ۶۶۸م[۱]

رویدادها

- معاویه، عقبة بن عامر را از ولایت مصر عزل کرده و به فرماندهی نیروی دریایی می‌گمارد و مسلمة بن مخلد انصاری را بر مصر ولایت می‌دهد و بار دیگر افریقیه را به مصر مرتبط می‌کند.
- معاویه، مالک بن هبیرهٔ سکونی را پس از مرگ عبدالرحمان بن خالد بن ولید به جنگ‌های تابستانی می‌فرستد.

وقایع نظامی

جنگها

- **سرزمین روم:** مالک بن هبیرهٔ سکونی به روم حمله می‌کند.
- **دریای مدیترانه:** عقبة بن عامر جهنی از طریق دریا به روم حمله می‌کند و نیز مجدداً به جزیرهٔ رودوس یورش می‌برد.
- **خراسان:** حکم بن عمرو غفاری امیر خراسان، به غور حمله می‌کند.
- **مکران و کویر لوت:** عبدالله بن سوّار عبدی به منطقهٔ قیقان حمله می‌کند که با ترک‌ها روبه‌رو می‌شود و در صحنه نبرد شهید می‌شود و سنان بن سلمهٔ هذلی جای او را می‌گیرد و فتح مکران به انجام می‌رسد.
- **افریقیه:** معاویة بن حدیج جزیرهٔ «جربه» را فتح می‌کند.

درگذشتگان

- ابن اثال.
- سلمهٔ اکوع.
- عبدالله بن سوّار عبدی.

ابن اثال

پزشکی برجسته از پزشکان پیشگام در دمشق و مسیحی بود و گویند یهودی بود. معاویة بن ابی‌سفیان او را پزشک خود کرد و او را گرامی داشت. وی داروهای مفرد و مرکب، هم‌چنین سم‌های کشنده را خوب می‌شناخت. می‌گویند: هنگامی که معاویه می‌خواست یزید را به ولایت عهدی برگزیند، بیم آن را داشت که عبدالرحمان بن خالد بن ولید با او از در رقابت درآید، زیرا موقعیت برجسته‌ای در میان مردم داشت. این بود که ابن اثال به فرمان معاویه، عبدالرحمان را با سم کشت. خالد بن مهاجر بن خالد بن ولید به انتقام عمویش، عبدالرحمان، ابن اثال را کشت. معاویه خالد را زندانی کرد، سپس آزاد و بنی مخزوم را ملزم کرد تا دیهٔ ابن اثال را بپردازند.[۲]

سلمة بن اکوع

ابو مسلم، سلمة بن عمرو بن وهب بن اکوع اسلمی، از جمله صحابه‌ای بود که در بیعت رضوان با پیامبرﷺ بیعت کرد. در هفت نبرد همراه پیامبرﷺ بود، از جمله: حدیبیّه، خیبر و حنین. وی شجاع و تیراندازی تیزپا بود که از اسبان در دویدن پیشی می‌گرفت. او از کسانی بود که در دورهٔ خلافت عثمان به افریقیه یورش برد. در هشتاد سالگی درگذشت.[۳]

عبدالله بن سوّار عبدی

وی از فرماندهان شجاع و از بخشندگان بود و در جنگ نیز هماوردی نداشت. عبدالله بن عامر، امیر عراق، او را بر نواحی مرزی سند گمارد. او به سند حمله کرد و از منطقهٔ قیقان غنایم فراوانی به‌دست آورد و اسبی قیقانی به معاویة بن ابی سفیان هدیه کرد. او مجدداً به قیقان یورش بُرد و آنان از ترکان یاری خواستند و ترکان با او جنگیدند و او در این نبرد به قتل رسید.[۴]

پی نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه اول محرم سال ۴۷ = سوم مارس سال ۶۶۷؛ شنبه دهم ذی الحجّه سال ۴۷ = اول ژانویه سال ۶۶۸م

۲. ابن أبی أصیبعه، طبقات الاطباء، ص ۱۷۳.

۳. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۱۷۲؛ الطبقات الکبری، ج۴، ص ۳۸؛ المحبّر، ص ۲۸۹.

۴. تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۴۳۷؛ المحبّر، ص ۱۵۴.

سال ۴۸ ق = ۶۶۸ ـ ۶۶۹ م[1]

رویدادها

- قتل کنستانتین سوم، امپراتور روم در سیسیل و نصب پسرش، کنستانتین چهارم.

وقایع نظامی

غزوات

- **سرزمین روم:** مالک بن هبیرهٔ سکونی از طریق دریا به روم حمله می‌برد. معاویة بن ابی‌سفیان گروهی برای شناسایی به فرماندهی فضالة بن عبدالله انصاری به قسطنطنیه می‌فرستد تا از خط دفاعی بیزانسی‌ها در پایتخت (قسطنطنیه) آگاه شود.

درگذشتگان

- عمره دختر مرداس.
- کنستانتین سوم.

عمره دختر مرداس

عمره، دختر مرداس بن ابی عامر سلمی مادرش «خنساء» بود. او نیز چون مادرش شاعر بود. دو برادر داشت: یزید و عبّاس. یزید به انتقام قیس بن اسلت کشته شد و عباس در سال ششم هجری در شام درگذشت. عمره برای آنان مرثیه می‌خواند و ناله می‌کرد. داستان او بسیار شبیه ماجرای مادرش بود که پیش‌تر اتفاق افتاده بود.[2]

کنستانتین سوم

او پسر کنستانتین دوم معروف به «کنستانس دوم» است. در یازده سالگی جانشین پدر شد. مشهور به این بود که حاکمی فعّال و تواناست. به اندازهٔ توانش برای جلوگیری از پیش‌روی اعراب کوشید و تلاش کرد که مصر را بازپس گیرد. از این‌رو در سال ۶۴۵م (۲۵ ق) نیرویی به رهبری فرمانده «مانوئل» تدارک دید و بر اسکندریه چیره شد و بدین ترتیب، معاهدهٔ بابلیون را که «کیروس» فرمانده رومی با عمرو بن عاص منعقد کرده بود و بر اساس آن رومی‌ها باید اسکندریه را تخلیه می‌کردند، نقض کرد. بار دیگر عمرو به اسکندریه بازگشت، و آن را محاصره نمود، و رومی‌ها را از آن‌جا راند و فرمانده بیزانس را در ۶۴۶م شکست داد. در همان هنگام کنستانتین در پی بازپس‌گیری شام برآمد و نیرویی به آن‌جا فرستاد که معاویه آن را دفع نمود. در روزگار او عرب‌ها بر شمال افریقیه و قبرس و ارمنستان مستولی شدند و پس از حمله به جزیرهٔ رودوس آن را به تصرف درآوردند. اعراب در نبرد ذات الصواری، که در مقابل ساحل «لیکیا» و نزدیکی مرز «فونیکس» در سال ۶۵۴م (۳۴ ق) رخ داد، ناوگان بیزانس را نابود کردند.

این ناوگان که امپراتور کنستانتین فرمانده آن بود، قصد داشت روم را دوباره به دست گیرد و آن را مرکز قدرت امپراتوری قرار دهد، ولی «لومبارد»ها مقاومت کردند و او را از رسیدن به هدفش باز داشتند. عرب‌ها در روزگار او هر ساله حملاتی را به آناتولی برده، شهرهای آن ناحیه را ویران می‌کردند. او در صدد انتقال مرکز حکومت خود به سرقوسهٔ سیسیل برآمد تا مانع هجوم مسلمانان شود و آن‌چه از سرزمین افریقیه که در اختیار دولت بیزانس مانده بود حمایت کند، ولی ارتش به سبب شکست جنگی او طرح کشتن او را پی‌ریختند و پسرش، کنستانتین چهارم، جانشین او شد.[3]

پی‌نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اول محرم سال ۴۸ = بیستم فوریه سال ۶۶۸؛ دوشنبه ۲۲ ذی القعده سال ۴۸ = اول ژانویه سال ۶۶۹.

۲. الاعلام زرکلی، ج۵، ص۲۳۵.

۳. فرهنگ لاروس؛ موسوعة تاریخ العالم، ج۲، ص ۴۷۹؛ العرب و صلتهم بالروم، ج۱، ص ۲۲۵ و ۲۵۷؛ الامبراطوریه البزنطیه والدولة الاسلامیه، ص۵۵.

سال ۴۹ ق = ۶۶۹ ـ ۶۷۰ م[1]

رویدادها

- عزل مروان بن حکم از ولایت مدینه و نصب سعید بن العاص بر آن‌جا.
- عزل معاویة بن حدیج از حکومت افریقیه و نصب عقبة بن نافع بر آن.

وقایع نظامی

جنگ‌ها و فتوحات

- **دریای مدیترانه:** عقبة بن نافع به سیسیل حمله می‌کند و با کسب غنایمی از سرقوسه بازمی‌گردد.
- **افریقیه:** عقبة بن نافع به صحرا حمله برده، فزّان، قفصه و قسطیلیه را فتح می‌کند.

شورش‌ها

- **خوارج:** شورش شبیب خارجی در کوفه و سرکوب شورش، به وسیلهٔ مغیرة بن شعبه، امیر کوفه.
- **تهاجم رومیها:** رومی‌ها از سوی دیگر به سواحل شام حمله می‌کنند.

درگذشتگان

- عبدالعزیز بن زرارهٔ کلابی.

عبدالعزیز بن زرارهٔ کلابی

از قهرمانان دلاور، و از جمله کسانی که همراه یزید بن معاویه، در لشکرکشی به روم و محاصرهٔ قسطنطنیه شرکت کرد. او به میدان جنگ آمد و با رومیان می‌جنگید و به استقبال شهادت می‌رفت، اما کشته نشد. آن‌گاه این ابیات را سرود:

«دنیا را به گونه‌های متفاوت سپری نمودم؛ در این‌راه آسودگی و سیری دیدم.

راه‌های متفاوت زندگی را آزمودم، نه رفاه و آسودگی مرا سرمست و شادمان کرد؛ و نه از رنج و محنت به بی‌تابی و زاری پرداختم.

درون من، مادامی که امر دشواری رخ ننموده، آکنده از رنج و ناراحتی نگردد؛ و آن‌گاه که مصیبت دامن‌گیر شود به ستوه نیایم و جزع و بی‌تابی آغاز ننمایم».

آن‌گاه بر رومیان تاخت، به‌طوری که عدّهٔ زیادی از آنان را کشت، سپس رومیان بر وی هجوم آوردند و او را کشتند. پس از کشته شدنش، یزید طی نامه‌ای مرگ او را به پدرش معاویه اطلاع داد. معاویه کسی را نزد زراره، پدر عبدالعزیز فرستاد و به او گفت: امروز خبر مرگ سرور و سالار جوانان عرب به من رسید. زراره در پاسخ گفت: ای امیرالمؤمنین! او فرزند من است یا فرزند تو؟

ـ فرزند تو،

ـ مادران برای مرگ می‌زایند.[۲]

پی نوشت‌ها:

۱. جمعه اول محرم سال ۴۹ = نهم فوریه سال ۶۶۹؛ سه‌شنبه دوم ذی الحجه سال ۴۹ = اول ژانویه سال ۶۷۰.

۲. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۱۴۱؛ تاریخ ابن اثیر، حوادث سال ۴۹ ق؛ عقد الفرید، ج۲، ص ۶۹.

سال ۵۰ ق = ۶۷۰ ـ ۶۷۱ م[۱]

رویدادها

- عقبة بن نافع، فرمانروای افریقیه به ساختن شهر قیروان می‌پردازد.
- ضمیمه شدن امارت شهر کوفه به حوزهٔ حکم‌رانی زیاد بن ابیه، پس از درگذشت مغیرة بن شعبه، کارگزار آن‌جا.
- معاویه تصمیم می‌گیرد منبر پیامبرﷺ را از مدینه به دمشق منتقل کند، ولی چند تن از یاران رسول‌الله او را از چنین اقدامی بر حذر می‌دارند.

درگذشتگان

- اروی دختر حارث.
- امامه دختر أبی العاص.
- حسن بن علی.
- حکم بن عمرو غفاری.
- حارث بن کلده.
- خالد سدوسی.
- صفیه دختر حیی.
- عبدالرحمان بن سمره.
- عفرای عذریه.
- فاطمه دختر قیس.
- کعب بن مالک سلمی.
- مغیرة بن شعبه.
- میمونه دختر حارث.
- نائله دختر فرافصه.
- وائل بن حجر.

اروی دختر حارث

اروی، دختر حارث بن عبدالمطّلب بن هاشم قرشیِ هاشمی، دختر عموی پیامبرﷺ بود. او از زنان صحابی بود که به فصاحت شهرت داشت. تا دوران معاویة بن ابی سفیان زندگی کرد و در مدینه می‌زیست.

در سال‌خوردگی نزد معاویه رفت و او را به جهت دشمنی‌اش با علی بن ابی‌طالب سرزنش کرد و به بنی‌هاشم بر او فخر و مباهات ورزید و ایشان را از بنی‌امیه برتر دانست. عمرو بن عاص او را از زیاده‌گویی منع کرد، اما اروی او را به نسبش تقبیح نمود. سپس مروان بن حکم سخن گفت و اروی او را نیز مجاب کرد. سرانجام، معاویه از او پوزش خواست و حاجتش را پرسید. اروی گفت: من درخواستی ندارم. سپس برخاست و از مجلس خارج شد.

پس از رفتن او معاویه به اطرافیانش گفت: به خدا سوگند، اگر همه کسانی که در مجلس من هستند با او از در سخن درمی‌آمدند، به هر کدام پاسخی غیر از آن‌چه به دیگری داده بود، می‌داد و این مسلّم است که زنان بنی‌هاشم از مردان غیر بنی‌هاشم زبان‌آورترند. به هر حال، معاویه اروی را پیش از بازگشتن به مدینه، اکرام و احترام کرد و اروی کمی پس از مراجعتش به مدینه درگذشت.[۲]

امامه دختر ابی العاص

امامه، دختر ابوالعاص بن ربیع قرشی و مادرش زینب، دختر رسول‌اللهﷺ بود. پیامبرﷺ او را دوست می‌داشت و در موقع نماز او را بر دوش می‌گرفت. علی بن ابی‌طالب پس از وفات فاطمه زهرا(خاله امامه) با وی ازدواج کرد و آن‌گاه که به شهادت رسید، مغیرة بن نوفل بن حارث هاشمی او را به همسری برگزید که نتیجهٔ این ازدواج، یحیی بن مغیره بود.[۳]

حسن بن علی

ابومحمد، حسن بن علی بن ابی‌طالب هاشمی قرشی، پنجمین و آخرین خلیفه از خلفای راشدین و دومین امام از امامان دوازده‌گانه شیعهٔ امامیه، مادرش فاطمه زهرا، دختر رسول‌اللهﷺ و او بزرگ‌ترین فرزند فاطمه است. وی خردمند، حکیم، خیرخواه، فصیح و در

سخنوری و بدیهه‌گویی سرآمد مردمان بود. مردم عراق، پس از قتل پدرش در سال چهل هجری برای خلافت با او بیعت کردند آن‌گاه از او خواستند تا برای جنگ با معاویه، رهسپار شام شود. حسن بن علی نیز خواسته آنان را پذیرفت و با همراهانش حرکت کرد (۱۱) وقتی معاویه این خبر را شنید؛ با سپاهی به جنگ او آمد. دو سپاه، در محلّی به نام «مسکن» در ناحیهٔ انبار به یک‌دیگر رسیدند. در این میان حسن بن علی بیمناک شد که مسلمانان هم‌دیگر را بکشند و به همراهانش نیز اطمینان نداشت، بنابراین طی نامه‌ای به معاویه، امر خلافت را به او واگذارد اما شرط‌هایی را در قبال آن مطرح کرد، از جمله: پس از معاویه خلافت از آنِ او باشد، معاویه قرض‌های حسن را بپردازد، همه ساله خراج منطقهٔ اهواز را به او واگذارد، دو میلیون دینار به برادرش حسین بدهد و سرانجام، بنی‌هاشم را در بخشش و پرداخت، بر بنی عبد شمس مقدم دارد.

این شروط پیشنهادی، برای معاویه چندان مهم نبود، زیرا او آمادگی داشت در برابر کناره‌گیری حسن بن علی از خلافت، وعدهٔ هر چیزی را به او بدهد. از این‌رو می‌گویند: معاویه وقتی متوجّه شد حسن بن علی در ازای پذیرش این شروط، دست از ادعای خلافت برمی‌دارد، کاغذ امضا شدهٔ سفیدی را برای او فرستاد، تا وی شروط خود را در آن بنویسد. بر این اساس، صلح به‌وجود آمد، و حسن بن علی به نفع معاویه کنار رفت و اعلام کرد که: او مطیع است و از معاویه شنوایی دارد. (۱۲) پس از این ماجرا، معاویه در ربیع‌الثانی سال ۴۱ ق وارد کوفه شد و در آن‌جا با حسن بن علی دیدار کرد و همان‌جا بود که حسن بن علی و دیگر مردم از جمله حسین بن علی (۱۳) با او بیعت کردند. به این ترتیب آن سال «عام الجماعه» نامیده شد، زیرا مردم در آن سال بر خلیفهٔ واحدی یک صدا شدند. به دنبال آن، معاویه به دمشق برگشت و آن‌جا را که زمانی مرکز امارتش بود، پایتخت خویش قرار داد. حسن بن علی، به مدینه برگشت و تا زمان وفاتش در آن‌جا باقی ماند. مدت خلافت او شش ماه بود و در ۵۳ (۱۴) سالگی درگذشت. سیوطی و اصفهانی نقل می‌کنند که حسن بن علی، به علت مسمومیّت در مدینه درگذشت و کسی که به او سم خوراند، همسرش، جعده دختر اشعث بن قیس بود.

ماجرا از این قرار بود که معاویه برای او سمّی فرستاد و از او خواست تا آن را در غذای حسن بن علی بریزد و به او گفت: اگر حسن بن علی را بکشی، تو را همسر یزید می‌کنم. وقتی حسن بن علی مسموم شد، جعده به معاویه پیغام داد تا به وعده‌اش عمل کند و معاویه در پاسخ گفت: ما به این رضایت نداشتیم که همسر حسن باشی، چگونه راضی می‌شویم که به همسری یزید در آیی؟ به هنگام احتضار حسن بن علی، برادرش حسین بر بالین او بود تا فردی را که به او سم خورانیده به وی معرفی کند، اما او چنین کاری نکرد و گفت: اگر کسی که من گمان دارم، این کار را انجام داده باشد، انتقام خداوند به مراتب شدیدتر و سخت‌تر از انتقام من است، وگرنه، نباید بی‌گناهی به سبب مرگ من کشته شود. [۴]

حکم بن عمرو غفاری

وی صحابی و از مجاهدان بود. مصاحبت پیامبرﷺ را برگزید و بعداً به بصره رفت و ساکن آن‌جا شد. زیاد بن ابیه او را به امارت یکی از نواحی خراسان گماشت، آن‌گاه به هرات درآمد و برای جنگ با مردم غور، که سر به شورش گذاشته بودند، رهسپار آن دیار شد و با زور شمشیر، آنان را مطیع خود کرد و غنایم و اسیران فراوانی را به دست آورد. او چون بازگشت، در مرو درگذشت. [۵]

حارث بن کلده

حارث ثقفی، اهل طائف بود. وی در روزگار خویش پزشک عرب و یکی از فرزانگان پرآوازه بود. به ایران کوچید و پزشکی را از اساتید جندی‌شاپور آموخت. حارث در دوران جاهلیّت چشم به جهان گشود و در دوران رسول اللهﷺ و ابوبکر و عثمان و علی زیست و در زمان معاویه درگذشت. پیامبر اکرمﷺ به بیماران توصیه می‌کرد که نزد حارث بروند و خویشتن را درمان کنند. نقل شده است: وقتی سعد بن ابی وقّاص در مکه بیمار شد. پیامبرﷺ دستور داد تا حارث را برای درمانش بر بالین وی ببرند. حارث نیز بر بالین سعد آمد و به درمان او پرداخت تا این‌که بهبودی یافت. حارث در زمینهٔ علم طب تألیفاتی دارد که می‌توان از بین آنها به کتاب المحاورة فی الطب که مشتمل بر گفت وگوهای پزشکی میان او و خسرو پرویز است، اشاره کرد. او شاعر بود و در شعرش حکمت و امثال به‌کار می‌برد، از آن جمله، این دو بیت است:

«پاره‌ای از مردم نفعشان به بیگانگان می‌رسد؛ در صورتی که نزدیکانشان تا سرحد مرگ از دست آنان عذاب می‌کشند و رنج می‌برند.

چنان‌چه سود و منفعتی در میان باشد، بیگانگان از آن بهره‌مند می‌گردند؛ در صورتی که شرّی در کار باشد، پسرعمویت متحمّل آن می‌گردد». [۶]

خالد سدوسی

خالد بن معمّر سدوسی، یکی از سران فرمانده در صدر اسلام بود که عصر نبوت را درک کرد و در آن زمان رئیس قبیلهٔ بنی‌بکر بود. در جنگ‌های جمل و صفّین همراه علی بن ابی‌طالب بود و از جمله فرماندهان سپاه او به شمار می‌رفت. معاویه او را به امارت ارمنستان گماشت و وی عزم آن‌جا را کرد، ولی در راه جان سپرد. بلاذری و

ابن حبیب نقل می‌کنند: معاویه، ولایت خراسان را به خالد بخشید، اما بعداً پشیمان شد و پیراهن آغشته به سم برای او فرستاد. به همین جهت پیش از رسیدن به خراسان در راه درگذشت.[۷]

صفیه بنت حییّ

صفیه، دختر حییّ بن اخطب، از یهودیان بنی نضیر بود. چون رسول الله ﷺ در سال چهارم هجری بنی نظیر را از مدینه بیرون راند و آنان به سمت خیبر حرکت کردند، صفیه نیز با قومش رهسپار آن‌جا گردید و هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ در سال هفتم هجری قلعهٔ خیبر را گشود، وی در جمع اسیران بود. پیامبر اکرم ﷺ او را از جمع اسیران جدا و آزاد کرد. آن‌گاه صفیه اسلام آورد و پیامبر ﷺ او را به همسری برگزید. وی در مدینه چشم از جهان فرو بست.[۸]

عبدالرحمان بن سمُره

ابو سعید، عبدالرحمان بن سمرة بن حبیب بن عبد شمسِ قرشی، از یاران پیامبر ﷺ و یکی از کارگزاران و والیان بود. در روز فتح مکه اسلام آورد و در جنگ موته شرکت داشت. نخست نامش عبدالکعبه بود، ولی پیامبر ﷺ او را عبدالرحمان نامید. وی سیستان و کابل و سند را فتح کرد، آن‌گاه به خراسان لشکر کشید و در آن‌جا فتوحات گسترده‌ای داشت. وی سفیر و واسطهٔ میان حسن بن علی و معاویة بن ابی‌سفیان بود. با دست برداشتن حسن بن علی در سال ۴۱ق از ادعای خلافت، میانجیگری او نیز به پایان رسید. عبدالرحمان در شهر بصره درگذشت.[۹]

عفرای عذریه

عفراء دختر مهاصر بن مالک، از قبیلهٔ بنی عُذره و شاعری است که به سبب ماجراهای او با پسر عمویش، عروة بن حزام، شهرت یافت. پدر عفراء نگذاشت او به همسری عروه درآید و عفراء را به ازدواج شخص دیگری درآورد و عروة از شدّت اندوه و ناراحتی جان سپرد و عفراء نیز تا زمان مرگ، به عشق خویش پایدار و پای‌بند ماند. عروة دربارهٔ عفراء، اشعار فراوانی سروده که از لطافت و شیرینی خاصّی برخوردار است.

در ضمن، این اشعار از عشق صادقانه و عمیقِ وی حکایت می‌کند که ابیات زیر از آن جمله است:

من نه تهی مغزم و نه دیوانه؛ اما برادر جان! این عموی من بسیار دروغگوست. به طبیب (کاهن مداواگر) یمامه می‌گویم مرا درمان نما؛ و چنان‌چه از عهدهٔ این کار برآیی، طبیب (واقعی) هستی.

آه! از جگر سوخته‌ای که دیگر علیل و فرسوده شده؛ گویی طبیب با ابزارهای سوزاننده (آتشِ درمان‌کننده) آن را می‌سوزاند و به درد می‌آورد.

هنگامی است که نه عفراء از تو دور است تا درد عشق را از یاد ببری و نه به تو نزدیک است (که دل به وی آرام کنی).

آن‌گاه که نه کسی در پی تا مرا پشتیبانی کند و نه محبوبی در پیش رو (که به او انس گیرم).

و نه هیچ‌کس دیگر می‌یافتم که چون من عاشق و شیدا باشد.

به خداوند سوگند! تا مادامی که باد صبا بوزد و از پس آن بادهای جنوبی بوزند، تو را فراموش نمی‌کنم.

با یاد و خاطرهٔ تو چنان رعشهٔ عشقی مرا فرا می‌گیرد؛ که لرزش آن رعشه مطبوع را میان پوست و استخوان‌هایم احساس می‌کنم.[۱۰]

فاطمه دختر قیس

او فاطمه دختر قیس بن خالدِ فهریِ قریشی و خواهر ضحاک بن قیس و به گفته‌ای همسر ضحاک که در مهاجرت اول (یعنی مهاجرت به حبشه) شرکت داشت. فاطمه،زنی فرزانه و زیبا بود. پس از کشته شدن عمر بن خطاب، اعضای شورا در خانهٔ او جمع شدند. بعضی نیز گفته‌اند: اعضای شورا در خانه مسوّر بن مخرمه گردِ آمدند.[۱۱]

کعب بن مالک سلمی

ابو عبدالله، کعب بن مالک بن عمرو خزرجی انصاری سلمی است و از این جهت، او را سلمی خوانده‌اند. او از شاعرانی بود که به وسیلهٔ شعرش آزار و اذیت دشمنان را از پیامبر اکرم ﷺ دفع می‌کرد. کعب اسلام آورد و در عقبه و تمام جنگ‌های مسلمانان، به‌جز دو جنگ بدر و تبوک، حضور داشت. وی و دو تن دیگر از شرکت در جنگ تبوک خودداری ورزیدند و بعداً نزد پیامبر ﷺ آمدند تا از حضرتش عذر بخواهند، اما پیامبر ﷺ عذرشان را نپذیرفت و این آیه دربارهٔ آنان نازل گردید: ﴿**وعلی الثّلاثة الذین خلّفوا حتی إذا ضاقت علیهم الأرض بما رحبت وضاقت علیهم أنفسهم وظنوا أن لا ملجأ من الله الّا الیه ثم تاب علیهم لیتوبوا إن الله هو التّواب الرحیم**﴾[۱۲].

این افراد عبارت بودند از: کعب بن مالک، هلال بن امیّه و مرارة بن ربیعه. آن‌گاه خداوند توبه آنان را پذیرفت و معذورشان داشت. کعب از یاران عثمان بن عفان بود. او در اواخر عمرش نابینا شد و ۷۲ سال زندگی کرد.[۱۳]

مغیرة بن شعبه

ابوعبدالله، مغیرة بن شعبة بن عامر بن مسعود ثقفی، از بزرگان صحابه و فردی شجاع و زیرک و کاردان بود. در سالی که جنگ خندق اتفاق افتاد، اسلام آورد و به مدینه هجرت کرد. مغیره صلح حدیبیه و بیعت رضوان را شاهد بود. در جنگ یمامه، تسخیر شام، جنگ یرموک، قادسیه، نهاوند، همدان و آذربایجان شرکت کرد. پس از درگذشت عقبة بن غزوان در سال ۱۶ق عمر بن خطاب او را به ولایت بصره

گماشت. وی در جریان درگیری‌های علی‌ؑ و معاویه بی‌طرفی گزید تا این که در ماجرای حکمیت به معاویه پیوست. معاویه او را به ولایت کوفه گمارد و او تا زمان مرگش در آن‌جا ماند. معاویه قصد داشت وی را از امارت کوفه عزل کند، اما پس از این‌که مغیره به او پیشنهاد داد تا معاویه، پسرش یزید را به ولایت‌عهدی برگزیند، فکر او را پسندید و او را در همان مقام ابقا کرد. پس از مرگ مغیره، معاویه امارت کوفه را به زیاد بن ابیه، حاکم بصره واگذارد.

در وصف کاردانی و زیرکی مغیره گفته شده است: چنان‌چه شهری هشت دروازه داشته باشد و هیچ‌کس جز به مکر و حیله از آن خارج نگردد، مغیره از هر هشت دروازهٔ آن شهر خارج خواهد شد. وی در سالی که بیماری طاعون کوفه را فراگرفت، به همین بیماری مرد و در همان جا مدفون گردید.[۱۴]

میمونه دختر حارث

میمونه، دختر حارث بن حزن هلالی، خواهر ام الفضل، همسر عباس بن عبدالمطلب و خالهٔ خالد بن ولید و عبدالله بن عباس است. نامش «بِرّه» بود و پیامبر ﷺ او را میمونه نام نهاده و به همسری خود درآورد. میمونه پیش از ازدوج با رسول الله ﷺ همسر حویطب بن عبدالعزّی بن ابی قیس بود که درگذشته بود. میمونه همان کسی است که خودش را به پیامبر ﷺ تقدیم کرد و درباره او این آیه نازل گردید: ﴿**وامرأة مؤمنة إن وهبت نفسها للنبی...**﴾[۱۵ و ۱۶].

نائله دختر فرافصه

نائله، دختر فرافصة بن أحوص بن عمرو بن ثعلبة بن حارث کلبی که از خداوندان عقل، فصاحت، بلاغت، زیبایی، اصل و نسب و کمال بود. عثمان بن عفان، در دوران خلافتش با او ازدواج کرد و پیش از آن، پسرعمویش، سعید بن عاص با خواهر نائله، هند دختر فرافصه ازدواج کرده بود و همو نزد عثمان، نائله را ستود و عثمان، سعید بن عاص را نزد پدر نائله فرستاد تا دختر را برای عثمان خواستگاری کند. پدر نائله ـ که نصرانی بود ـ دخترش را به عقد عثمان درآورد و سعید او را به مدینه آورده و به خانه عثمان فرستاد. نائله به دلیل وفاداری و محبت خالصانه‌ای که به عثمان داشت، محبوب‌ترین زنان او بود.

هنگامی که شورشیان بر سر عثمان ریختند و او را به قتل رساندند، شمشیرهایشان به دست نائله خورد و انگشتان او را قطع کرد و خون عثمان نیز بر سینه‌اش ریخت. پس از این ماجرا، وی پیراهن پاره‌پارهٔ عثمان و دو انگشت از انگشتان قطع شده‌اش و همین‌طور مقداری از موهای ریش عثمان را ـ که محمد بن ابی‌بکر آن را کنده بود ـ به وسیلهٔ نعمان بن بشیر برای معاویه فرستاد.

معاویه نیز پیراهن پارهٔ عثمان و انگشتان قطع شدهٔ نائله را بر روی منبر می‌گذاشت و به علی بن ابی‌طالب دشنام می‌داد. معاویه از وی خواستگاری کرد، اما نائله از ازدواج با او خودداری ورزید. او زیباترین لب و دندان را داشت، اما پس از مرگ عثمان سنگی برگرفت و با آن دندان‌های خود را خرد کرد. تا خون از آن‌جاری شد. کنیزانش که این منظره را دیدند گریه سر داده و به او گفتند: با خودت چه کردی؟ نائله گفت: دریافتم که حزن و اندوه نیز همچون جامهٔ انسان پس از مدتی کهنه می‌گردد و من ترسیدم مبادا اندوه عثمان نیز در نظرم کهنه شود و آن را به فراموشی بسپارم و آن وقت آن‌چه را عثمان از (زیبایی‌های) من دیده بود، مرد دیگری نیز ببیند که این هرگز امکان‌پذیر نیست. او در مدینه درگذشت و در قبرستان بقیع مدفون گردید.[۱۷]

وائل بن حجر

ابو هنیده، وائل بن حجر حضرمی قحطانی، از فرمانروایان حضرموت و پدرش نیز از ملوک آنان بود. در یکی از احادیث نبوی که تاریخ نویسان آن را نقل می‌کنند، آمده است: وائل از بازمانده‌های فرزندان ملوک بود که به خدمت پیامبر ﷺ رسید. حضرت با آغوش باز او را پذیرفت و عبای خویش را برای وی گسترانید و او را در کنار خود، بر آن نشاند و فرمود: خداوندا! وائل و فرزندش را مبارک گردان و سپس وی را کارگزار ناحیهٔ حضرموت کرد و به وسیله او نوشته‌ای برای مهاجر بن امیّه و نوشته‌ای دیگر برای رؤسا و فرمانروایان مقتدر فرستاد و قطعه زمینی را به تیول (۱۵) او درآورد.

پیامبر ﷺ هم‌چنین معاویة بن ابی‌سفیان را همراه وائل به نزد قومش فرستاد تا قرآن و مبانی اسلام را به آنان بیاموزد. وائل بعداً در فتوحات اسلامی شرکت کرد و وارد کوفه شد. وقتی معاویه خلیفه شد، با وی دیدار کرد. معاویه او را کنار خودش بر تخت نشانید و هدیه‌ای به وی بخشید، اما وائل آن را نپذیرفت. سپس معاویه خواست تا برای او مستمری در نظر بگیرد، وائل گفت: من نیازمند اینها نیستم و بهتر است آن کس که از من مستحق‌تر است، آن را دریافت کند. او در کوفه اقامت گزید و فرزندانی از او در آن‌جا باقی ماند. وائل احادیثی از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده است. یکی از نواده‌های او به نام خالد بن عثمان که به «خلدون» شهرت داشت، به اندلس رفت که «بنی خلدون» در «اشبیلیه» از فرزندان او هستند که فیلسوف و مورخ معروف، عبدالرحمان بن محمد معروف به «ابن خلدون» از ایشان است.[۱۸]

پی نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه اول محرم سال ۵۰ = ۲۹ ژانویه سال ۶۷۰؛ چهارشنبه سیزده ذی‌الحجه سال ۵۰ = اول ژانویه سال ۶۷۱.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۲۷۹؛ اعلام النساء، ج ۱، ص ۲۸؛ الإصابه، ج ۴، ص ۲۲۷؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۵۰.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۴۲؛ المحبّر، ص ۵۳؛ أسد الغابه، ج ۷، ص ۲۲؛ الإصابه، ج ۴، ص ۲۳۶؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۳۹.
۴. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۲۱۴؛ الإصابه، ج ۱، ص ۳۲۸؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۰۲؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۵۸؛ البدایة والنهایه، ج ۸، ص ۳۳؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۱۸۸ و ۱۹۴؛ أسد الغابه، ج ۲، ص ۴۲۶؛ مقاتل الطالبیین، ص ۴۶ به بعد؛ العبر، ج ۱، ص ۴۷ و ۵۰؛ طبقات الاطباء، ص ۱۷۴؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۳۸؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۶؛ العبر، ج ۲، ص ۱۱۳۶؛ المعارف، ص ۲۱۱؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «حسن بن علی».
۵. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۲۹۶؛ الإصابه، ج ۲، ص ۲۹؛ فتوح البلدان، ص ۵۷۶، ۵۷۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۳۳۹؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۷۰؛ العبر، ج ۳، ص ۹۹۲.
۶. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۵۹؛ ابن ابی اصیبعه، طبقات الاطباء، ص ۱۶۱؛ بلوغ الإرب، ج ۳، ص ۳۲۸؛ اخبار العلماء باخبار الحکماء، ص ۱۱۱ و ۱۱۳؛ التذکرة السعدیة فی الأشعار العربیه، ص ۳۸۱؛ أسد الغابه، ج ۱، ص ۴۱۳؛ طبقات الاطباء والحکماء، ص ۳۸۱.
۷. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۳۴۰؛ الإصابه، ج ۱، ص ۴۶۱؛ فتوح البلدان، ص ۵۷۵؛ ابن حبیب، اسماء المغتالین من الاشراف فی الجاهلیة والاسلام، ص ۱۶۴.
۸. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۲۹۶؛ زاد المعاد، ج ۱، ص ۲۷؛ سیرهٔ ابن هشام، ج ۲، ص ۳۳۶؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۲۰؛ البدایة والنهایه، ج ۸، ص ۴۶؛ أسد الغابه، ج ۷، ص ۱۶۹ و ۱۷۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۶۴؛ اعلام النساء، ج ۲، ص ۳۳۳.
۹. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۷۹؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۸۳۵؛ البدایة والنهایه، ج ۸، ص ۴۷؛ أسد الغابه، ج ۳، ص ۴۵۴ و ۴۵۵؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۸۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۱۳.
۱۰. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۳۴؛ فوات الوفیات، ج ۲، ص ۳۲؛ الأغانی، ج ۳۴، ص ۱۴۵ به بعد؛ اعلام النساء، ص ۳.
۱۱. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۳۲۹؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۲۰۰؛ اعلام النساء، ج ۴، ص ۹۲.
۱۲. توبه (۹) آیه ۱۱۸: و نیز خدا پذیرفت توبهٔ آن سه تن را که از جنگ تخلف کرده بودند، تا آن‌گاه که زمین با همه گشادگیش بر آنها تنگ شد و در وجود خویش جایی برای خود نمی‌یافتند، و خود دانستند که جز خداوند هیچ پناهگاهی که بدان روی آورند وجود ندارد، پس خداوند توبهٔ آنان بپذیرفت تا به او باز آیند، که توبه پذیر و مهربان است.
۱۳. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۸۵؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۳۲۳؛ الإصابه، ج ۳، ص ۲۸۵؛ سیرهٔ ابن هشام، ج ۴، ص ۱۶۲ و ۱۷۵؛ خزانة الأدب، ج ۱، ص ۲۰۰؛ البدایة والنهایه، ج ۸، ص ۴۸؛ الأغانی، ج ۱۵، ص ۲۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۳۷۴؛ ۳۷۸.
۱۴. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۱۹۹؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۴۷؛ أسد الغابه، ج ۵، ص ۲۴۷؛ المحبّر، ص ۱۸۴؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۶۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۱؛ البدایة والنهایه، ج ۸، ص ۳۲، ۴۸؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۴۰؛ همان، ج ۳، ص ۳۰؛ العبر، ج ۳، ص ۸ و ۲۰؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۹۱؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۲؛ همان، ج ۳، ص ۲۴؛ المعارف، ص ۲۹۴.
۱۵. احزاب (۳۳) آیه ۵۰: و زن مؤمنی را که خود را به پیامبر بخشیده باشد.
۱۶. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۳۰۱؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۳۰، نهایة الارب، ج ۱۸، ص ۱۸۸ و ۱۹۰؛ البدایة والنهایه، ج ۸، ص ۵۸؛ أسد الغابه، ج ۷، ص ۲۷۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۶۹.
۱۷. اعلام النساء، ج ۵، ص ۱۴۷ و ۱۵۸ به نقل از: عیون الاخبار، عقد الفرید، محاضرات الادباء والمستطرف؛ المحبّر، ص ۲۹۴.
۱۸. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۱۱۷؛ أسد الغابه، ج ۵، ص ۴۳۵؛ البدایة والنهایه، ج ۵، ص ۷۹؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۶۰۵.

یادداشت‌ها:

۱. پیش از این در شرح حال خالد بن ولید اسلام او و عمرو عاص را به سال هشتم هجری نوشته بود. صلح حدیبیّه سال ششم هجری است. این دو عبارت سازگاری ندارد.
۲. عبدالله بن سلام از جمله منحرفان از علی ﷺ است و با آن حضرت بیعت نکرد و در مکتب خلفا بویژه در دربار معاویه مقرب بوده است و در صدر اسلام توسط او و کعب الاحبار روایات دروغین جعل می‌شد و مورد اعتراض علی ﷺ قرار می‌گرفت و آیاتی که مؤلف گفته است در شأن او نازل شده است صحّت ندارد و بسیاری از علمای اهل سنت سخت انکار کرده‌اند که آیه‌ای در شأن او نازل شده باشد (الصحیح من سیرة النبی الاعظم ﷺ، ج ۴، ص ۱۴۴ ـ ۱۵۲؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۳۱).
۳. او در زمان ابوبکر به فرماندهی یکی از چهار لشکر اعزامی به شام منصوب شد و در زمان عمر هم‌چنان در این مقام باقی بود. عمر پس از مرگ یزید بن ابی سفیان معاویه را به جای او منصوب کرد.
۴. بدون شک قاتل مرحب علی ﷺ بوده است و کسانی که قاتل او را محمد بن مسلمه معرفی کرده‌اند استناد به روایاتی کرده‌اند که از عایشه و یا محمد بن شهاب زهری رسیده است و دشمنی این دو با علی ﷺ بر آشنایان به تاریخ پوشیده نیست (نک: سیرة المصطفی، ص ۵۵۵).
۵. اگر عثمانی بود بایستی به معاویه می‌پیوست. افرادی انگشت‌شمار از بزرگان با امام علی ﷺ بیعت نکردند با این استدلال که جنگ میان مسلمانان است نه این که عثمانی هستند.
۶. ابوموسی از مهاجران به حبشه نبوده است و در سال هفتم هجرت در خیبر به حضور پیامبر ﷺ رسید و اسلام آورد (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۳۱۴؛ الصحیح من سیرة النبی الاعظم ﷺ، ج ۳، ص ۱۲۵).
۷. ابو موسی پس از حکمیت شرمنده از کار خود به مکه رفت و تا مرگ همان جا بود.
۸. زید مردم را تحریک می‌کرد که به علی ﷺ دشنام دهند و چون زید عثمانی بوده است و از بیعت با علی ﷺ سر باز زده است دشمنان اهل بیت ﷺ فضائل بسیاری به او نسبت داده‌اند. جمع‌آوری قرآن و عالم بودن او به فرائض (ارث) از این قبیل است (الصحیح من سیرة النبی الاعظم ﷺ، ج ۶، ص ۳۳۸).
۹. ساکنان بُشت (محلی میان هرات و بلوچستان ایران) ترک نبودند. آن زمان هنوز ترکان در ایران و اطراف آن نفوذ نکرده بودند. از آن‌جا که مسلمانان سرسخت‌ترین دشمنان را ترک و دیلم می‌دانستند ممکن است مؤلف این واژه را به کار برده باشد.
۱۰. در گذشته دور به نیشابور ابرشهر می‌گفتند و در سال ۱۸ هنوز مسلمانان به ری نرسیده بودند چه رسد به نیشابور.
۱۱. بعد از بیعت مردم با امام حسن ﷺ معاویه توطئه‌ها کرد و به شهرهای مختلف مثل کوفه و بصره جاسوس فرستاد و شخصیت‌های مختلف را با اموال و وعده ریاست فریفت. پس امام حسن ﷺ با ارسال نامه‌ای معاویه را تهدید کرد و در نامهٔ دیگر وی را به بیعت خود فرا خواند و چون قبول نکرد، حضرت اعلان جنگ نمود، اما مردم سستی کرده او را همراهی نکردند تا عدی بن حاتم و قیس بن سعد مردم را جمع‌آوری کرده و به اردوگاه برای جنگ با معاویه فرستادند (حیات الامام الحسن بن علی ﷺ، ج ۲، ص ۳۳ ـ ۶۶).
۱۲. مورخان دراین‌که چه کسی پیشنهاد صلح را مطرح کرد اختلاف دارند و به نظر می‌آید که معاویه پیشنهاد صلح داده است، چون امام حسن ﷺ در خطبه‌ای می‌فرماید: معاویه ما را به چیزی فرا خوانده که عزّتی در آن نیست. (در مورد چگونگی صلح آن حضرت و شرائط آن و موارد دیگر مطرح شده (ر.ک: حیات الامام الحسن ﷺ، ج ۲؛ آل یاسین، صلح الحسن ﷺ).
۱۳. بیعت امام حسین ﷺ با معاویه مورد تردید است.
۱۴. امام حسن ﷺ سال سوم هجری زاده شد چگونه در سال ۵۰ هجری ۵۳ ساله است. حداکثر سن او ۴۸ سال خواهد بود.
۱۵. تیول، واگذاری درآمد و هزینهٔ ناحیهٔ معینی است از طرف پادشاه و دولت به اشخاص بر اثر ابراز لیاقت، یا به ازای مواجب و حقوق سالیانه صورت می‌گرفت (فرهنگ معین).

رویدادهای تاریخ اسلام از ۵۱ ـ ۶۰ق

سال ۵۱ق = ۶۷۱ ـ ۶۷۲م[۱]

رویدادها

- زیاد بن ابیه، حجر بن عدی و یارانش را دستگیر کرده آنان را نزد معاویه فرستاد در نتیجه، حجر و تعدادی از یارانش در «مرج عَذرا»، نزدیک دمشق به سبب تقبیح سیاست‌های معاویه و قیام علیه او و دشنام آشکار معاویه در انظار مردم، کشته شدند. به فرمان زیاد بن ابیه پنجاه هزار نفر با خانواده‌هایشان از بصره و کوفه به خراسان کوچ داده شدند. غالب کوچیان، از شیعیان و بادیه‌نشینان بودند. معاویه برای ولایت‌عهدی پسرش، یزید بیعت گرفت.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **خراسان:** ربیع‌بن‌زیاد به بلخ و قهستان و سپس به ماوراءالنهر حمله کرد.
- **سرزمین روم:** بسر بن ارطاة، با نیروهای جنگ تابستانی به روم حمله کرد.

درگذشتگان

- سعید بن زید عدوی.
- عبدالرحمان عنزی.
- جریر بجلی.
- حجر بن عدی کندی.
- عثمان بن ابی العاص.

سعید بن زید عدوی

سعید بن زید بن عمرو بن نفیلِ عدویِ قرشی، از بهترین صحابه و از مسلمانان نخستین به‌شمار می‌رود. به حبشه هجرت کرد و در همهٔ جنگ‌های اسلام غیر از جنگ بدر شرکت جُست. علت عدم حضور او در جنگ بدر آن بود که پیامبر اکرمﷺ وی را برای انجام مأموریتی به شام اعزام کرده بود لذا پیامبرﷺ سهمیه‌ای از غنیمت‌های جنگ بدر را برایش تعیین نمود. سعید بن زید یکی از ده تنی است که به آنان بشارت بهشت داده شده است. او هم‌چنین در جنگ یرموک و محاصرهٔ دمشق حضور داشت و عمر بن خطاب پس از فتح دمشق، او را والی آن‌جا کرد و وی نخستین والی دوران اسلامی دمشق، پس از فتح آن بود. او پسرعموی عمر بن خطاب است و جد اعلای هر دو، نفیل است. همسر سعید، فاطمه، خواهر عمر و خواهرش، عاتکه، دختر زید، همسر عمر بود که پس از مرگ عبدالله بن ابی‌بکر، شوهر عاتکه، با وی ازدواج کرد. عبدالله بن ابی‌بکر در سال ۱۱ق به زخم تیری که در جریان روز طائف به او اصابت کرد، درگذشت.

سعید بن زید از نظر سابقه و بزرگی چیزی از اعضای شورا کم نداشت، اما عمر، سعید را چون شوهر خواهرش بود در شورا شرکت نداد. سعید بن زید در مکه تولّد یافت و در مدینه درگذشت.[۲]

عبدالرحمان عنزی

عبدالرحمان بن حسان عَنزی از قبیلهٔ بنی ربیعه، قهرمانی قوی پنجه و از یاران علی بن ابی‌طالب بود. او در کوفه اقامت گزید و مردم را علیه بنی‌امیه تحریک کرد، تا این‌که زیاد بن ابیه او را دستگیر و به شام فرستاد. در آن‌جا معاویه از وی خواست تا از علی بیزاری جوید، اما عبدالرحمان با تندی به وی پاسخ داد و درخواست وی را رد کرد. معاویه او را نزد زیاد بن ابیه برگرداند و زیاد هم او را زنده به گور کرد.[۳]

جریر بجلی

ابوعمرو، جریر بن عبدالله بجلی، رئیس قبیلهٔ بجیله در سال پایانی عمر پیامبرﷺ، اسلام آورد. قبل از ورود جریر بر پیامبرﷺ، آن حضرت فرمود: بابرکت‌ترین فرد بر شما رخ می‌نماید که گویی نشانهٔ پادشاهی بر رخسارش دارد، آن‌گاه جریر نمایان شد. او چون بر رسول‌اللهﷺ وارد گردید، حضرت او را اکرام کرد و فرمود: هرگاه کریم و بزرگوار قومی بر شما وارد شد، او را اکرام کنید. پیامبر اکرمﷺ او را به ذوالکلاع و ذُورَعین در یمن گسیل داشت و او بتخانهٔ قبیلهٔ خَثعَم را که کعبهٔ یمانی نامیده می‌شد، ویران کرد. جریر در فتوحات عراق، رشادت‌هایی از خود نشان داد و یاور ابوموسی اشعری در فتح شوشتر و همدان بود.

جریر به کوفه درآمد و آن‌گاه رهسپار قرقیسیا (۱) شد و به سال ۵۱ق و بنابر قولی در سال ۵۴ق در قرقیسیا درگذشت.[۴]

حِجر بن عدی

حجر بن عدّی بن جبلهٔ کندی، مشهور به حِجر الخیر، از پیشگامان صحابه که به خدمت پیامبرﷺ شتافت. وی در نبرد قادسیه شرکت کرد. حجر از یاران علی بن ابی‌طالب بود و در دو جنگ جمل و صفین، در رکاب ایشان حاضر شد. او در کوفه رحل اقامت افکند؛ تا این‌که زیاد بن ابیه والی کوفه شد. زیاد حجر را خواست و او را از قیام علیه بنی‌امیه برحذر داشت.

دیری نپایید که حجر مردم را به ستیز علیه آنان فراخواند و در نهان، قیام علیه امویان را تدارک دید، لذا حجر به دمشق آورده شد و معاویه دستور قتل او را صادر کرد لذا در «عذرا»، نزدیک دمشق به قتل رسید. معاویه بعدها از کشتن حجر پشیمان شد و عبدالله بن عمر در مرگ او گریست.[۵]

عثمان بن ابی العاص

عثمان بن ابی العاص بن بشر بن عبد بن دهمان، از قبیلهٔ ثقیف بود که همراه هیئت اعزامی قبیلهٔ ثقیف اسلام آورد و پیامبرﷺ وقتی خردمندی و خیرخواهی‌اش را دید ولایت طائف را به او سپرد و ابوبکر و عمر نیز وی را در مقامش ابقا کردند. هنگامی که قبایل عرب مرتد شدند، عثمان، قبیلهٔ ثقیف را از ارتداد بازداشت و به آنان گفت: شما آخرین مردمانی بودید که اسلام آوردید و نشاید نخستین کسانی باشید که مرتد شوید.

عمر بن خطاب او را به ولایت بحرین گمارد و او «توّج» راگشود و مسجد جامعی در آن‌جا ساخت. عثمان پس از آن، بر ناحیهٔ استخر وارجان چیره شد و یگان‌های دریایی را برای نبرد به سواحل سند اعزام کرد.[۶]

پی نوشت‌ها:

۱. شنبه اول محرم سال ۵۱ = هیجدهم ژانویه سال ۶۷۱؛ پنج‌شنبه ۲۴ ذی‌الحجه سال ۵۱ = اول ژانویه سال ۶۷۲.

۲. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۱۴۶؛ الطبقات الکبری، ج۲، ص ۲۷۵؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص۵۷؛ أسد الغابه، ج۲، ص ۳۸۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج۱، ص۸۴.

۳. تاریخ طبری، ج۵، ص ۲۷۱ به بعد.

۴. تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۰۴ به بعد؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص۵۵؛ أسد الغابه، ج۱، ص۲۳۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۳۸۰؛ المحبّر، ص ۷۵؛ تاریخ بغداد، ج۱، ص ۱۸۷؛ فتوح البلدان، ص ۳۰۶.

۵. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۱۷۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۱۸۷؛ تاریخ طبری، ج۶، ص ۱۴۱؛ الطبقات الکبری، ج۶، ص ۱۵۱؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۴۹؛ أسد الغابه، ج۱، ص ۴۶۱؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «حجربن عدی»؛ الأغانی، ج۱۷، ص ۱۳۳؛ مروج الذهب، ج۳، ص ۳؛ المعارف، ص ۳۴۴.

۶. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۳۶۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۲۶۹؛ تاریخ طبری، ج۴، ص ۱۷۵؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۴۰؛ المعارف، ص ۲۶۸.

سال ۵۲ق = ۶۷۲م[۱]

فتوحات

- **دریای مدیترانه:** جنادة بن ابی امیه، به جزیرهٔ رودوس حمله کرد و بر آن‌جا چیره شد سپس دستهٔ دزدان دریایی را به منظور حمله به کشتی‌های رومی سازمان داد.

شورش‌ها

- **خوارج:** شورش خوارج در عراق به فرماندهی زیاد بن خراش عجلی و اقدام زیاد بن ابیه برای سرکوبی او.

درگذشتگان

- ابوبکرهٔ ثقفی.
- زیاد عجلی.
- عمران بن حصین.
- معاویة بن حدیج.

ابوبَکَرهٔ ثقفی

ابوبَکَره، نُفَیع بن مسروح و به نقلی پسر حارث بن کلدهٔ ثقفی و بنابر گفته‌ای غلام حارث بود. مادرش سمیّه، کنیز حارث بن کلده بود که وی (نُفَیع) و برادرش، زیاد را به دنیا آورد و زیاد همان کسی است که معاویه او را به پدر خود ملحق کرد و برادر خویش خواند. پیامبراکرمﷺ او را ابوبکره خواند، زیرا وی در روز طائف از قلعه، بر چرخ (قرقره) آویخته، به زیر آمد و خود را به رسول‌اللهﷺ رسانید و همراه جوانانی از غلامان طائف اسلام آورد. پیامبرﷺ آنان را آزاد کرد و ابوبکره را از یاران خویش به شمار آورد. او در بصره اقامت گزید و فرزندانش در آن‌جا به مراتب بلند دانش و زمام‌داری دست یافتند.

حسن بصری گفته است: از میان اصحاب رسول اللهﷺ که در بصره اقامت گزیدند، برتر از عمران بن حصین و ابی‌بکره وجود نداشت. وی در جنگ‌های جمل و صفین، کنج عزلت گزید.[۲]

زیاد عِجلی

زیاد بنِ خراش عجلی، شورشی شجاعی از حروریه که همراه سیصد مرد جنگی علیه معاویه شورید. از این‌رو، زیاد بن ابیه سپاهی برای سرکوب وی فرستاد و در نتیجه، نبردهایی بین دو طرف درگرفت که منجر به قتل وی شد.[۳]

عمران بن حصین

ابونُجید، عمران بن حصین بن عبید بن خلف خزاعی، در سال هفتم هجری و در همان سالی که جنگ خیبر روی داد اسلام آورد. او از برجستگان صحابه و از کسانی بود که عمر بن خطاب او را برای آموزش احکام دین به سوی مردم بصره روانه کرد. بعدها قضاوت بصره به او سپرده شد و از کسانی بود که در جنگ صفین گوشه عزلت اختیار کرد. عمران بن حصین از پیامبر اکرمﷺ روایت نقل کرده است و حسین و جمعی از تابعین، از وی روایت کرده‌اند.[۴]

معاویة بن حدیج

ابونعیم، معاویة بن حدیج بن جفنة بن قنبرهٔ کندی سکونی تجیبی، صحابیی بود که به امیری رسید. وی را از آن‌رو سکونی و تجیبی خوانده‌اند که جدّ اعلایش «سکون» و مادر بزرگش «تجیب» نام داشت. وی از جمله کسانی است که در نبرد یرموک رشادت‌هایی از خویش نشان داد. معاویة بن حدیج همراه سپاهیان معاویه در جنگ صفین شرکت کرد. در سال ۳۸ق معاویه سپاهی را تدارک دیده و در خدمت وی گذاشت و او را در رأس آن سپاه به مصر گسیل داشت. معاویة بن حدیج توانست مصر را از دست محمد بن ابی‌بکر، کارگزار

علی بن ابی‌طالب، بیرون آورد. در سال ۴۵ ق معاویه ولایت افریقیه را به او سپرد، اما در سال ۴۹ ق او را از این سمت عزل کرد و عقبة بن نافع را به جای وی حاکم آن ناحیه گرداند.[۵]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اول محرم سال ۵۲ = هشتم ژانویه سال ۶۷۲؛ یک‌شنبه ۲۹ ذی الحجه سال ۵۲ = ۲۶ دسامبر سال ۶۷۲.

۲. الاعلام زرکلی، ج۹، ص۱۷؛ الاستیعاب، ج۴، ص ۱۶۱۵؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۵۷؛ أسد الغابه، ج۶، ص ۳۸؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابوبکرة الثقفی»؛ انساب الاشراف، ج۱، ص ۴۸۹؛ المعارف، ص ۲۸۸.

۳. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۹۱؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص ۱۲۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۴۹۱.

۴. تذکرة الحفّاظ، ج۱، ص ۲۹؛ الطبقات الکبری، ج۷، ص ۴؛ شذرات الذهب، ج۱، ص ۵۸؛ تهذیب التهذیب، ج۸، ص ۱۲۵؛ أسد الغابه، ج۴، ص ۲۸۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۳۶۳؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۱۲۰۸؛ العبر، ج۱، ص ۵۷.

۵. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۱۷۱؛ البیان المغرب، ج۱، ص ۱۶ و ۱۸؛ أسد الغابه، ج۵، ص ۲۰۶؛ فتوح البلدان، ص ۲۲۹؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۴۵۵؛ العبر، ج۴، ص ۳۹۸.

سال ۵۳ ق = ۶۷۲ ـ ۶۷۳ م[۱]

رویدادها

- مسلمة بن مخلد، فرمانروای مصر به تجدید بنای مسجد عمرو بن عاص پرداخت و برای آن، گلدسته‌ای ساخت او نخستین کسی است که برای مسجدها گلدسته ساخت.
- مرگ زیاد بن ابیه، امیر و حاکم عراق و ناحیهٔ مشرق و نصب فرزندش، عبیدالله بن زیاد بر کوفه و سمرة بن جندب بر بصره و سپس عزل سمره و نصب عبدالله بن عمرو بن غیلان بر آن سامان.
- گماردن عباد بن زیاد بن ابیه بر امارت سیستان.
- نصب عمرو بن سعید بن عاص بر مکه و مدینه.

وقایع نظامی

جنگ‌ها و فتوحات

- **سِند:** عبّاد بن زیاد، حاکم سیستان، به ناحیهٔ سند لشکر کشید و شهرهایی را در آن‌جا فتح کرد.
- **حملهٔ رومیان به مصر:** رومیان به مصر حمله کردند و به شهر «برلّس» وارد شدند، اما در نبردی که طی آن تعدادی از مسلمانان به شهادت رسیدند، عقب‌نشینی کردند.
- **محاصرهٔ قسطنطنیه:** معاویة بن ابی سفیان هجومی را از راه خشکی تحت فرماندهی پسرش، یزید و هجومی دریایی را به فرماندهی فرماندهان عالی‌رتبه نیروی دریایی، جنادة بن ابی امیّه، سفیان بن عوف ازدی و عبدالله بن مسعده تدارک دید. ناوگان دریایی اسلامی در دریای مرمره، جزیره‌ای را در نزدیکی قسطنطنیه به تصرف خود درمی‌آورد. جزیره «ارواد»، «کزیکوس» نامیده می‌شد. مسلمانان، این جزیره را پایگاه نظامی خود قرار دادند و هفت سال قسطنطنیه را به محاصرهٔ خویش درآوردند، ولی به علت به کارگیری گلوله‌های آتشین از سوی رومیان ـ که آن را آتش یونانی یا اغریقی می‌نامیدند ـ بازگشتند.

و در سال ۵۹ ق (۶۷۹ م) به هنگام بازگشت، توفانی دریایی، ناوگان عربی را درهم کوبید.

درگذشتگان

- ربیع بن زیاد حارثی.
- زیاد بن ابیه.
- عبدالرحمان بن ابی‌بکر.
- عبدالله حارثی.
- فضالة بن عبید انصاری.
- فیروز دیلمی.

ربیع بن زیاد حارثی

ربیع بن زیاد بن انس حارثی از قبیلهٔ بنی دیّان و امیری فاتح بود که دوران نبوّت را درک کرد. در فتح ایران و عراق شرکت داشت و در سال ۱۷ ق مناذر راگشود و در زمان عبدالله بن عامر بن کریز، حاکم بصره، سیستان و کرمان را فتح کرد. وقتی زیاد بن ابیه پس از عبدالله بن عامر عهده‌دار امارت بصره شد وی را به خراسان فرستاد و او شهر بلخ را به تصرف درآورد.[۲]

زیاد بن ابیه

زیاد، نامش ابومغیره بود و به جهت اختلاف در نام پدرش، ابن ابیه (فرزند پدرش) نامیده شد. بعضی پدر او را عبید ثقفی و برخی دیگر ابوسفیان دانسته‌اند. مادرش، سمیه کنیز حارث بن کلدهٔ ثقفی در طائف بود. از این‌رو، عبید ثقفی هم‌پیمان حارث بن کلده، زیاد را فرزند خویش خواند. گفته می‌شود: ابوسفیان کمی پیش از مرگش و در حضور برخی شاهدان اعتراف کرد که وی با مادر زیاد همبستر شده و او از وی باردار شده است. خداوند مهارت و شجاعت کم‌نظیری به زیاد بخشیده بود و همین امر، ابوسفیان را بر آن داشت که اعتراف نماید، پدر اوست. فقط در دوران معاویه بود که نسبت واقعی زیاد مشخص گردید. در سال ۴۴ ق معاویه برای بهره‌گیری از استعدادها و توانمندی‌های او اعتراف کرد که برادر اوست و از آن‌زمان زیاد را زیاد بن ابی‌سفیان نامیدند، ولی اسم مشهور وی همان زیاد بن ابیه بود.

حسن بصری و برخی فقهای دیگر، این الحاق را ردکردند و در این مقام به فرمودهٔ پیامبر اکرمﷺ استناد کردند که فرموده بود:

«الولد للفراش وللعاهر الحَجَر»(۲). هم‌چنین پیامبرﷺ فرموده بود: «من ادعی أباً فی الاسلام غیر أبیه وهو یعلم أنه غیر أبیه فالجنة علیه حرام»(۳).

زیاد، زمان پیامبرﷺ را درک کرده بود ولی موفق به زیارت حضرتش نشده بود. وی در دوران ابوبکر اسلام آورد. زیاد بن بیه نویسنده‌ای بلیغ بود که برای مغیرة بن شعبه و پس از وی برای ابوموسی اشعری در دوران امارتش در بصره، کتابت می‌کرد.

وی هم‌چنین مدتی کاتب عبدالله بن عباس بود و در مدتی که عبدالله، هنگام خلافت علی بن ابی‌طالب امارت بصره را به عهده داشت، زیاد جانشین وی در بصره بود. زیاد از سخنوران برجسته و شخصی هوشیار و زیرک بود. معاویه در زمان خلافت علی بن ابی‌طالبؑ کوشید که او را به سوی خویش متمایل سازد، ولی موفق نشد. هنگامی که علی بن ابی‌طالبؑ کشته شد، زیاد بن ابیه از ترس خود به فارس (ایران) رفت و از بیعت سرباز زد.(۴) معاویه هم شایسته دید با خردمندی بر زیاد دست یابد و او را به خدمت خویش گیرد، لذا مغیرة بن شعبه را برای این امر فرستاد. معاویه پیوسته در پی او بود تا این که امان‌نامه‌ای به وی داد و زیاد نیز با او بیعت کرد و به نزدش آمد. معاویه او را برادر خویش خواند و سپس ولایت بصره و خراسان و سیستان را به وی سپرد و بدین سان، به امارت عراق عرب و عراق عجم رسید.

زیاد نخستین فردی بود که حاکم هر دو عراق شد. او توانست در مناطقی که تحت ولایتش بود، پایه‌های حکومت بنی امیه را محکم گرداند و مردم آن‌جا را به اطاعت از آنان ملزم کند. وی خشن‌تر و خون‌ریزتر از حجاج بود. او نخستین کسی بود که در اسلام مأموران شبگرد و نگهبان تعیین کرد و نیز اولین فردی بود که مردان نیزه به دست به رسم ایرانیان پیش از اسلام پیشاپیش او حرکت می‌نمودند. زیاد بعدها از معاویه تقاضا کرد تا حکومت حجاز را نیز به وی بدهد، اما مردم فریاد اعتراض سر دادند و نگران شدند. او سرانجام به علت ورمی که در دست‌هایش پیدا شد، جان سپرد.[۳]

عبدالله حارثی

عبدالله بن قیس حارثی، هم‌پیمان بنی فزاره، در صدر اسلام سمت دریاسالاری داشت. او مقیم شام بود و وقتی معاویه برآن شد که به قبرس حمله کند، او را در سال ۲۷ق به فرماندهی نیروهای اعزامی گمارد. عبدالله به قصد حمله به قبرس حرکت کرد و در راه با عبدالله بن سعد برخورد که او نیز برای حمله به قبرس از مصر حرکت کرده بود، ولی مردم قبرس با آن دو مصالحه کردند، بدین صورت که سالانه هفت هزار دینار بپردازند. عبدالله هم‌چنان دریاسالار بود. و پنجاه جنگ را در تابستان و زمستان رهبری کرد و یک تن از نیروهای تحت امرش، غرق نشد و یا به مشکلی دچار نگشت.

وقتی مخفیانه و ناشناس، در یکی از بنادر می‌گشت، به‌دست رومیان کشته شد. هنگامی که عبدالله به زنی گدا، چیزی عطا کرد، آن زن او را شناخت و به رومیان معرفی‌اش کرد.[۴]

عبدالرحمان بن ابی‌بکر

ابوعبدالله، عبدالرحمان، فرزند بزرگ ابوبکر (صدیق) بن ابی قحافهٔ قرشیِ تمیمی و به «ابن ابی عتیق» ملقب بود. او برادر عایشه، همسر رسول خداﷺ و مادرش ام رومان، دختر حارث کنانی است در جنگ بدر و احد بر آیین کفر در کنار قریش حضور داشت. وی از دلاورترین مردان قریش و توانمندترین آنها از نظر تیراندازی بود. در آن نبرد، مبارز طلبید و پدرش برای مبارزه با او برخاست. پیامبر اکرمﷺ به او فرمود: خویش را به خطر نیندازد و ما را از وجودت بهره‌مند کن، آن‌گاه عبدالرحمان اسلام آورد و اسلامش را نیک پاس داشت. در ترک مخاصمهٔ حدیبیه، پیامبرﷺ را همراهی کرد و در جنگ یمامه همراه خالد بن ولید شرکت جست و از امتحان به خوبی درآمد و هفت تن از بزرگان مرتد را به قتل رسانید. او هم‌چنین در فتح شام در کنار خالد بن ولید بود و خالد نیز لیلی دختر جودی، فرمانروای عرب‌های شام را به او بخشید. هنگامی که معاویه جهت گرفتن بیعت برای فرزندش، یزید به مدینه آمد، عبدالرحمان با وی از در مخالفت درآمد و به او گفت: آیا حکومت موروثی است و تو نیز می‌خواهی مانند خسروان عمل کنی که هر وقت یکی از آنان می‌مرد، خسروی دیگر جانشین او می‌شد. آن‌گاه معاویه صدهزار درهم برای او فرستاد، اما عبدالرحمان آنان را بازپس داد و گفت: آیا دینم را در مقابل دنیایم بفروشم. عبدالرحمان سپس به مکه رفت و پیش از آن که به‌طور کاملی برای یزید بیعت گرفته شود، درگذشت.[۵]

فضالة بن عبید انصاری

ابومحمد، فضالة بن عبید بن نافذ بن قیسِ اوسی انصاری، از صحابه‌ای بود که در تمام صحنه‌ها حضور داشت و از جمله کسانی بود که در روز بیعت رضوان با پیامبر اکرمﷺ بیعت و در فتح شام و مصر شرکت کرد. معاویه با مشورت ابو درداء وی را به قضاوت گمارد. و هرگاه دمشق را ترک می‌کرد، او را جانشین خویش می‌ساخت. معاویه فرماندهی سپاه را به او سپرد و وی نیز از راه دریا به جنگ رومیان رفت و از ایشان اسیر گرفت. او در اواخر حکومت معاویه و به گفته‌ای در سال ۵۳ق درگذشت.[۶]

فیروز دیلمی

ابوضحاک (ابو عبدالله) از جملهٔ ایرانیانی بود که برای بیرون راندن حبشی‌ها از یمن، به آن‌جا آمده بودند. او به حضور پیامبرﷺ رسید و احادیثی را از آن حضرت شنید و روایت کرد و سپس به یمن بازگشت. وی در کشتن اسود عنسی که در زمان رسول اکرمﷺ ادعای پیامبری کرده بود، نقش داشت و دادویه و قیس بن مکشوح نیز در کشتن اسود عنسی با او همکاری داشتند. این حادثه پیش از وفات پیامبرﷺ رخ داد. بعدها معاویه ولایت صنعا را به او سپرد و او تا واپسین دم زندگی در آن دیار باقی ماند.[۷]

پی نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اول محرم سال ۵۳ = ۱۶ دسامبر سال ۶۷۲؛ دوشنبه ششم محرم سال ۵۳ = اول ژانویه سال ۶۷۳.

۲. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۳۸؛ الإصابه، ج۱، ص ۵۰۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۳۸۹؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۶۱؛ تاریخ طبری، ج۵، ص ۲۸۵ و ۲۹۱؛ فتوح البلدان، ص ۳۸۵.

۳. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۸۹؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۳۸؛ تاریخ طبری، ج۵، ص ۱۷۶ و ۲۲۳؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۲۸ و ۶۱؛ المعارف، ۳۴۶؛ العبر، ج۳، ص ۵ و ۱۵؛ أسد الغابه، ج۲، ص ۲۷۱ و ۲۷۲؛ مروج الذهب، ج۳، ص ۶؛ اعتاب الکتاب، ص ۵۱.

۴. تاریخ طبری، ج۵، ص ۵۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۳۷؛ الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۲۵۵.

۵. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۸۳؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۸۸ و ۸۹؛ أسد الغابه، ج۳، ص ۴۶۶ و ۴۶۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۳۳۷؛ الأغانی، ج۱۷، ص ۳۵۲.

۶. الاعلام زرکلی، ج۵، ص ۳۴۹؛ المحبّر، ص ۲۹۴؛ حسن المحاضره، ج۱، ص ۲۲۶؛ أسد الغابه، ج۴، ص ۲۶۳؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۱۶۲؛ قضاة دمشق، ص ۲.

۷. الاعلام زرکلی، ج۵، ص ۳۷۱؛ الإصابه، ج۳، ص ۲۰۳؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۲۶۴؛ الطبقات الکبری، ج۵، ص ۵۳۷؛ أسد الغابه، ج۴، ص ۲۷۱؛ المعارف، ص ۳۳۵.

سال ۵۴ق = ۶۷۳ ـ ۶۷۴م[۱]

رویدادها

- ضمیمه نمودن بصره و خراسان به مناطق تحت امارت عبیدالله بن زیاد بن ابیه، بدین ترتیب، عبیدالله امارت عراق و مشرق را در اختیار گرفت.

وقایع نظامی

فتوحات

- **ماوراء النهر**: عبیدالله بن زیاد، امیر عراق و ناحیهٔ شرق، از رودخانهٔ جیحون به قصد بخارا گذشت و «رامدین» (۵) و «بیکند» (۶) را فتح کرد. بدین ترتیب، او نخستین عربی بود که از جیحون گذشت.

درگذشتگان

- ابوایوب انصاری.
- ابو قتادهٔ انصاری.
- اسامة بن زید.
- جویریه دختر ابی سفیان.
- حسان بن ثابت.
- حکیم بن حزام.
- سحبان بن وائل.
- سفیان بن عوف.
- سهم بن غالب.
- معن بن یزید.

ابوایوب انصاری

ابوایوب، خالد بن زید بن کلیبِ انصاری خزرجی از قبیله بنی نجار بود. وی از صحابه‌ایست که در بیعت عقبه و دیگر حوادث شرکت داشت. او در فتح مصر حاضر بود و در نبردهای دریایی شرکت جُست فردی شجاع، شکیبا، پرهیزگار و دوستدار جنگ و جهاد بود. هنگامی که رسول‌اللهﷺ به مدینه آمد به خانهٔ او وارد شد. ابوایوب در جنگ با رومیان و محاصرهٔ قسطنطنیه در سال ۵۳ق با یزیدبن معاویه همراه بود و در نبردها حضور یافت. سپس بیمار شد و وصیّت کرد تا او را در سرزمین دشمن رخنه دهند و آن‌گاه که جان سپرد، در پای دژ قسطنطنیه مدفون گردید که قبر او در آن‌جا هنوز زیارتگاه است و بدان تبرّک می‌جویند. او همراه علی بن ابی‌طالب با خوارج جنگید، ولی در واقعهٔ صفین با علی نبود. علی او را بر مدینه گمارد.[۲]

ابو قتادهٔ انصاری

ابوقتاده، حارث بن ربعی انصاری سلمی، از بزرگان صحابه بود. از او احادیثی از پیامبر اکرمﷺ روایت شده است. علی بن ابی‌طالب او را کارگزار خویش در مکه کرد و سپس وی را عزل نمود و قثم بن عباس را به‌جایش نشاند. وقتی معاویه جهت بیعت گرفتن برای ولیعهدی پسرش، یزید وارد مدینه شد، ابوقتاده با او ملاقات کرد. معاویه به او گفت: ای گروه انصار! همه مردم جز شما مرا ملاقات کردند، چه چیزی شما را از این کار بازداشت؟ ابوقتاده گفت: مرکبی نداشتیم. معاویه گفت: پس شترها کجاست؟ ابو قتاده گفت: در روز بدر، آن را برای تعقیب پدرت پی کردیم و آن‌جا پیامبرﷺ به ما فرمود: پس از من با جفا و فشار مواجه خواهید شد (یعنی افرادی شما را تحت فشار قرار خواهند داد). معاویه گفت: پیامبر ﷺ شما را به انجام چه کاری فرمان

داد؟ قتاده گفت: ما را فرمان داد که شکیبایی پیشه کنیم. معاویه گفت: پس صبر و شکیبایی پیشه سازید.[۳]

أسامة بن زید

ابومحمد، أسامة بن زید بن حارثة بن شراحیل کلبی، از نخستین کسانی بود که اسلام آورد. مادرش امّ ایمن (برکة) کنیز رسول الله ﷺ و پدرش زید از اسیران است.

پیامبر ﷺ پیش از بعثتش او را خریده و آزاد کرده بود. پیامبر ﷺ أسامه را که هیجده سال داشت، به فرماندهیِ سپاهی بزرگ گمارد و وی را به شام گسیل داشت، اما پیش از حرکت این سپاه، پیامبر ﷺ به دیدار حق شتافت و ابوبکر فرماندهی اسامه را ابقا کرد و او به «بلقاء» و «أذرعات» و «موته» حمله کرد و پس از چهل روز با غنایم به دست آمده بازگشت.

اسامه پس از مرگ عثمان، از آشوب‌ها کنار کشید (۷) و در مدینه درگذشت. او «محبوب رسول الله ﷺ» نامیده می‌شد، زیرا حضرت او را دوست می‌داشت وی فرمود: اسامة بن زید عزیزترین مردم در نزد من است.[۴]

جویریه دختر ابوسفیان

او خواهر معاویه و دختر ابوسفیان است که نخست با سائب بن ابی حبیب اسدی ازدواج کرد و پس از سائب همسر عبدالرحمان بن حارث بن امیّه شد، اما نه برای سائب فرزند آورد و نه برای عبدالرحمان. او زنی مجاهد و جلیل‌القدر بود و در جنگ یرموک جهاد کرد و با دشمنان به سختی جنگید. تاخت و تازهای وی در نبردها نشانهٔ دلاوری و سلحشوری‌اش بود.[۵]

حسان بن ثابت

ابوالولید، حسان بن ثابت بن منذر بن حرام نجّاری خزرجی انصاری، از جمله شعرایی بود که جاهلیت و اسلام را درک کرد. وی شاعری پرآوازه و از یاران پیامبر ﷺ بود که از آن حضرت دفاع و هجو کنندگانش را هجو کرد. مدیحه‌سرایی‌های پیش از اسلام او درباره غسانی‌ها و پادشاهان حیره مشهور است. به سبب مرض و به گفته‌ای ترس و واهمه از جنگ در هیچ معرکه‌ای با پیامبر ﷺ نبود. وی از طرفداران عثمان بود که از بنی امیّه علیه علی بن ابی‌طالب پشتیبانی می‌کرد. بعضی نکات حکمت‌آمیز در اشعارش وجود دارد. از جمله اشعاری که بدان مثل زده می‌شود، ابیات ذیل است:

«با مال و دارایی‌ام حفظ آبروی خویش کرده و آن را آلوده نمی‌کنم؛ (و چون) آبرو بر باد رود، خدا، مال به جای مانده را مبارک نگرداند.

چرا که اگر مال از دست برود راه چاره یافته آن را می‌یابم؛ اما هیچ چاره‌ای برای کسب آبروی از دست رفته نمی‌توان اندیشید».

وهم‌چنین این ابیات:

«اگر انسان صبح و شام کرد و از گزند مردم در امان ماند و چیزی برای زندگی به‌دست آورد همو خوشبخت است.

و اگر انسانی ثروتمند شد، ولی به نزدیکان و نیازمندان رسیدگی ننمود؛ چنین کسی فقیر است.

در صورتی که فردی برای دست‌یابی به ثروت، با مردمان دشمنی کرد و غنای خویش را از خداوند طلب ننمود هر آینه او حسود است».

و باز می‌گوید:

«چه بسا علمی که فقر، آن را ضایع گرداند؛ و چه بسا نادانی و جهلی که ثروت و مکنت، آن را بپوشاند».

حسان بن ثابت در مدینه درگذشت.[۶]

حکیم بن حزام

ابوخالد، حکیم بن حزام بن خویلد بن اسد بن عبدالعزّی قرشیِ اسدی و پسر برادر حضرت خدیجه، دختر خویلد و همسر پیامبر اکرم ﷺ است. حکیم پیش از بعثت و بعد از آن، دوست پیامبر ﷺ بود. هنگامی که قریش با بنی‌هاشم قطع رابطهٔ اجتماعی ـ اقتصادی کردند، حکیم بن حزام به احترام پیامبر ﷺ و عمه‌اش خدیجه از این کار سر باز زد. لذا وقتی قافله‌ای از شام می‌رسید، کالاهای آنان را می‌خرید و خوراک و پوشاک برای بنی‌هاشم می‌برد. او همراه مشرکان در جنگ بدر شرکت کرد و چیزی نمانده بود که حمزة بن عبدالمطلّب او را بکشد، اما از دست او نجات یافت. از آن پس هرگاه سوگند یاد می‌کرد، می‌گفت: قسم به آن که روز بدر مرا نجات بخشید.

حکیم در روز فتح مکه همراه فرزندانش اسلام آورد و حدیث پیامبر ﷺ در آن روز دربارهٔ وی بود: «من دخل دار أبی سفیان فهو آمن ومن دخل دار حکیم بن حزام فهو آمن».[۷]

او از سران و کریمان قریش و از جمله آگاه‌ترین ایشان به علم انساب بود. او بسیار نیکی می‌کرد و صدقه می‌داد و بنده آزاد می‌کرد. در مراسم حجّی صد شتر و هزار گوسفند قربانی کرد و نیز در عرفات صد غلام را حاضر کرد که در گردن‌هایشان گردن‌بندهایی از نقره بود و بر آنها نوشته شده بود: اینان آزاد شدگان در راه خدا از سوی حکیم بن حزام هستند، آن‌گاه همه آنان را آزاد کرد. وی صاحب دارالندوه بود. معاویه به کارگزارش در مکه نوشت که آن‌جا را از حکیم خریداری کند و او نیز آن را به صدهزار [درهم] فروخت. ابن زبیر که از این معامله آگاه شد به او گفت:

جایگاه مجد و شرافت پدرت را فروختی؟ حکیم پاسخ داد: ای

پسر برادر! همه مکارم از میان رفت و دیگر به جز تقوا و کرم، شرافتی نیست. برادرزاده! من در زمان جاهلیت آن را در مقابل خم شرابی خریدم و اکنون با آن خانه‌ای در بهشت می‌خرم و اینک تو را گواه می‌گیرم که آن (پول) را در راه خدا مصرف می‌کنم. گفته‌اند حکیم بن حزام شصت سال عمر خویش را در جاهلیت و همین مقدار را در زمان اسلام سپری کرد.[۸]

سُحبان بن وائل

او سُحبان بن زفر بن ایاس وائلی است که نسبش به وائل بن معدّ بن مالک از تیره قیس عیلان می‌رسد. سخنوری بود که در فصاحت و شیوایی سخن به او مثل می‌زنند. و می‌گویند: فلانی سخنورتر و فصیح‌تر از سحبان است. او نخستین فردی است که «امّا بعد» را در سخنانش به کار برد. او در حال سخنرانی عرق می‌ریخت، ولی کلمه‌ای را دوبار تکرار نمی‌کرد.

روزی بر معاویة بن ابی‌سفیان وارد شد. عده‌ای از خطیبان و سخنوران یمن نزد او بودند. و چون سحبان را دیدند، مجلس را ترک کردند، چراکه خود را در برابر او ناتوان می‌دیدند. سحبان گفت:

«یمنی‌ها دانستند که من وقتی که «امّا بعد» را بر زبان می‌رانم، یکتا سخنور و خطیب ایشان هستم».

آن‌گاه معاویه به او گفت: خطابه ایراد کن!

سحبان گفت: عصایی به من بدهید، تاکژی خویش را راست نمایم.

گفتند: تو در پیشگاه معاویه با آن چه‌خواهی کرد؟ گفت: همان کاری که موسیؑ به هنگام سخن با پروردگارش با عصا می‌کرد. آن‌گاه عصا را گرفت و از ظهر تا نزدیک عصر سخن گفت به گونه‌ای که نه سینه‌اش را صاف کرد و نه سرفه نمود و نه در میان سخنانش درنگ ایجاد شد و نه سخنانی را دو بار به کار گرفت و هنوز توان آن را داشت سخنانش را به همان منوال ادامه دهد که خطبه را به پایان رساند.

آن‌وقت معاویه گفت: تو سخنورترین فرد عرب هستی.

سحبان گفت: نه، فقط عرب نه؛ من سخنورترین فرد جن و اِنسم.

معاویه گفت: همین‌طور است.

سحبان در زمان جاهلیت شهرت یافت و مدّتی را در عصر اسلام زیست. او در زمان پیامبر اکرمﷺ اسلام آورد، اما با حضرت ملاقاتی نداشت. وی در زمان حکومت معاویه در دمشق اقامت گزید.[۹]

سفیان بن عوف

سفیان بن عوف ازدی غامدی، یکی از اصحاب دلاور و قهرمان رسول‌اللهﷺ بود که به هنگام فتح شام، همراه ابوعبیدهٔ جراح بود. معاویه بن ابی‌سفیان فرماندهی دو سپاه جنگ تابستانی را به او سپرد و او پیروز شد و به شهرت رسید. سپس او را در سال ۴۳ق با سپاهی که فرماندهی آن را پسرش، یزید بن معاویه به عهده داشت، برای جنگ به قسطنطنیه گسیل داشت، اما دیری نپایید که در راه درگذشت. وقتی خبر مرگ او اعلان شد، مردم در مساجد جمع شدند و بر او گریستند.[۱۰]

سهم بن غالب

سهم بن غالب هجیمی از رهبران شورشیان علیه معاویه است. او به سال ۴۵ق در بصره قیام کرد و آن قدر جنگید که همه یارانش جان باختند. از این‌رو مخفی شد. زیاد بن ابیه در جستجوی او برآمد، اما سهم متواری گشت و پیوسته تعقیب می‌شد تا این‌که عبیدالله بن زیاد او را در بصره دستگیر کرد و او را به قتل رساند.[۱۱]

معن بن یزید

معن بن یزید بن اخنس سلمی، از تیرهٔ بنی مالک بن خفاف از قبیلهٔ سلیم بود. او هم‌چنین از جمله صحابه‌ای است که جایگاه ممتازی نزد عمر بن خطاب داشت. در فتح مصر و دمشق حضور داشت و در جنگ صفین همراه معاویه شرکت کرد. او هم‌چنین در جنگ مرج راهط در رکاب ضحّاک بن قیس بود و در آن نبرد جان باخت.[۱۲]

پی نوشت‌ها:

۱. جمعه اول محرم سال ۵۴ = ۱۶ دسامبر سال ۶۷۳؛ یک‌شنبه هفده محرم سال ۵۴ = اول ژانویه سال ۶۷۴.

۲. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۳۳۶؛ الطبقات الکبری، ج۳، ص ۴۹؛ الإصابه، ج۱، ص ۴۰۵؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص۵۸؛ حسن المحاضره، ج۱، ص۲۴۳؛ أسد الغابه، ج۲، ص ۹۴ و ۹۶؛ همان، ج۶، ص۲۵؛ تاریخ بغداد، ج۱، ص ۱۵۳؛ المعارف، ص ۲۷۴؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابو ایوب انصاری».

۳. سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۳۲۱ و ۳۲۶؛ تاریخ بغداد، ج۱، ص ۱۵۹.

۴. الاعلام زرکلی، ج۱، ص ۲۸۱؛ الإصابه، ج۱، ص ۴۹؛ سیرهٔ ابن هشام، ج۲، ص ۳۶۵؛ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص ۶۴؛ المحبّر، ص۱۲۸؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۶۷؛ أسد الغابه، ج۱، ص ۶۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۲۵۴ و۳۶۲؛ دایرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «اسامة بن زید»؛ انساب الاشراف، ج۱، ص ۴۷۳.

۵. المحبّر، ص۱۰۴؛ الإصابه، ج۴، ص ۲۵۸؛ اعلام النساء، ج۱، ص۲۲۸.

۶. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۱۸۸؛ الإصابه، ج۱، ص ۲۲۶؛ الأغانی، ج۴، ص ۱۳۴؛ شذرات الذهب، ج۱، ص ۶۰؛ أسد الغابه، ج۲، ص۵ و ۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۳۶۶ و ۳۷۴؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج۱، ص ۱۵۲.

۷. هرکسی وارد خانه ابوسفیان و حکیم بن حزام شود در امان است.

۸. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۲۹۸؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۶۸؛ الإصابه، ج۲، ص ۳۴۹؛ شذرات الذهب، ج۱، ص ۶۰؛ أسد الغابه، ج۲، ص ۴۵، ۴۶؛ المحبّر، ص ۱۷۶ و ۴۷۳؛ العبر، ج۱، ص ۶؛ المعارف، ص ۳۱۱.

۹. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۱۲۳؛ بلوغ الإرب، ج۳، ص ۱۵۶؛ خزانة الادب، ج۴، ص ۳۴۷؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۷۱.

۱۰. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۱۵۸؛ تاریخ طبری، ج۵، ص ۵۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۱۹۴.

۱۱. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۳۱۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۱۶۶.

۱۲. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۱۹۳؛ تاریخ طبری، ج۵، ص ۷، ۶۶، ۲۹۳ و ۳۹۲.

سال ۵۵ق = ۶۷۴ ـ ۶۷۵م[1]

رویدادها

- مسلمة بن مخلد انصاری، حاکم مصر، عقبة بن نافع را از حکم‌رانی افریقیه برکنار کرده و غلامش ابومهاجر دینار را به‌جای وی برگزید در این دوران افریقیه تحت فرمان والی مصر بود.

وقایع نظامی

فتوحات

- **دریای مدیترانه:** فتح جزیرهٔ کریت.

درگذشتگان

- ارقم بن عبدمناف.
- سجاح دختر حارث.
- سعد بن ابی وقاص.
- مالک السّرایا.
- یزید بجلی.

أرقم بن عبد مناف

ابوعبدالله، ارقم بن عبدمناف بن اسد مخزومی، صحابی و از نخستین مسلمانان بود. خانهٔ وی کنار صفا بود و پیامبرﷺ در آن‌جا می‌نشست و مردم را به اسلام دعوت می‌کرد. از این‌رو خانهٔ وی را «دار الاسلام» نامیدند و در آن‌جا بود که عمر بن خطاب اسلام آورد. مهدی، خلیفهٔ عباسی، آن را خرید و به همسرش خیزران بخشید. خیزران نیز آن را تجدید بنا کرد. این بنا به نام او شناخته شد، سپس به ملک دیگران درآمد.[2]

سجاح دختر حارث

ام صادر سجاح، دختر حارث بن سوید از تیرهٔ بنی یربوع، از قبیلهٔ تمیم بود. سجاح زنی شاعر، ادیب و آگاه به اخبار و رویدادها بود و در میان قوم خود جایگاه والایی داشت. پس از وفات پیامبرﷺ و هنگامی که در میان بنی تغلب، در ناحیهٔ جزیره بود، ادعای نبوت کرد. بنی تغلب نصرانی بودند و سجاح دانش خود را از آنان فراگرفته بود. دایی‌های وی نیز از بنی تغلب بودند. تعدادی از افراد طایفه‌اش، از جمله بعضی بزرگان تمیم، هم‌چون: زبرقان بن بدر، عطاردبن حاجب و عمرو بن أهتم به او گرویدند. سجاح، آنان را به قصد جنگ با ابوبکر با خود همراه کرد. آنان در یمامه فرود آمدند و در آن‌جا بود که مسیلمهٔ کذاب، که او نیز ادعای پیامبری کرده بود، به وی پیوست و وی را به همسری گرفت. سجاح برای مدتی با مسیلمه کذاب بود و چون دریافت که جنگ با مسلمانان دشوار است، از این کار منصرف شد و به ناحیهٔ جزیره و نزد دایی‌های خود بازگشت. آن‌گاه که خبر کشته شدن مسیلمه را شنید، اسلام آورد و به بصره مهاجرت کرد. او در همان‌جا جان سپرد و سمرة بن جندب، والی بصره بر وی نماز گزارد.

مورّخان خبرهایی را در خصوص رابطهٔ وی با مسیلمه، زمانی که با هم‌دیگر بودند، نقل کرده‌اند که بیشتر می‌توان آنها را ساخته و پرداخته قصه‌پردازان دانست که هدف آنان رسوا کردن آن دو بوده است.[3]

سعد بن ابی‌وقاص

ابواسحاق، سعد بن ابی‌وقاص مالک بن أهیب بن عبدمناف قرشی از بنی زهره است. مادرش حمنه، دختر سفیان بن بنی امیة بن عبدشمس بود. وی از نخستین کسانی بود که به اسلام گروید. سعد مستجاب الدعوة و یکی از ده تنی است که وعده بهشت به آنها داده شده است و یکی از شش نفر شورایی بود که عمر بن خطاب تعیین کرد تا یکی از آنان پس از وی خلیفهٔ مسلمانان شود. سعد بن ابی‌وقاص، در جنگ بدر و سایر جنگ‌های اسلام حضور داشت و نخستین کسی بود که در راه خدا تیر انداخت. بنابراین به او لقب «فارس الاسلام» (سردار اسلام) داده شده است.

در زمان عمر بن خطاب، عهده‌دار جنگ با ایران شد و خداوند به دست او فتح بیشتر نقاط ایران را محقق ساخت. قادسیه را گشود و با این پیروزی دروازه‌های عراق و ایران در برابر عرب‌ها گشوده شد.

او کارگزار کوفه بود، اما وقتی مردم آن‌جا به ناحق علیه وی شکایت نمودند، عمر او را از امارت کوفه برکنار کرد و این موجب شد که سعد، شکایت کنندگانش را نفرین کند و خداوند دعای او را اجابت کرد، به‌طوری که آنان به سیه‌روزی دچار شدند. او در آشوب‌های پس از قتل عثمان شرکت نکرد و در وقایع جمل و صفین و ماجرای حکمیت نیز حاضر نگشت.

سعد سرانجام در کاخش، در ناحیهٔ عقیق (در ده میلی (۸) مدینه) درگذشت و در قبرستان بقیع مدفون شد. وی آخرین مهاجری بود که از دنیا رفت. (۹)

سعد پس از مرگش، ثروت هنگفتی از خویش به‌جای گذاشت.[4]

مالک السّرایا

ابوحکیم، مالک بن عبدالله بن سنان بن سرح خثعمی است. او معروف به مالک السرایا، یا مالک الصوائف بود وی از تابعین و از فرماندهان بزرگ به‌شمار می‌رفت. در زمان معاویة بن ابی‌سفیان و سپس در زمان پسرش، یزید و پس از او در روزگار عبدالملک بن مروان، فرمانده نیروهای جنگ‌های تابستانی شد.

مالک وقتی که به قصد جنگ با رومیان به آن سرزمین رفته بود، در همان‌جا درگذشت و مسلمانان به نشانهٔ عزاداری برای او چهل پرچم نیمه افراشته را بر سر قبرش برپا کردند.[5]

یزیدِ بجلی

یزید بن أسد بن کرز بن عامر، از «بنی الکاهن» (۱۰) از «یشکر» (۱۱) از قبیلهٔ رُهمِ بجلی قسری، سرداری یمانی و قحطانی، از شجاعان صاحب‌نظر بود. وی جد خالد بن عبدالله قسری، امیر عراق بود.

در فتوحات شام شرکت کرد و در آن فتوحات از سران قحطان به شمار می‌رفت. وقتی عثمان در مدینه محاصره شد، معاویه او را همراه چهارهزار نفر، برای یاری عثمان فرستاد، اما او پس از کشته شدن عثمان وارد مدینه شد و بنا به گفته‌ای در راه مدینه خبر کشته شدن عثمان را شنید، لذا به دمشق بازگشت. یزید بجلی از افراد مورد وثوق معاویه و از یاران خاص او بود و در جنگ صفین در کنار او حضور داشت. وی با کسانی که متهم به قتل عثمان بودند، با شدت و خشونت برخورد کرد. معاویه در سال ۳۸ق او را فرمانده دمشقیان کرد و همراه عمرو بن عاص برای جنگ با محمد بن ابی‌بکر، به مصر فرستاد و در نبرد «مسناة» شرکت نمود، او پیش از معاویه مرد.[۶]

پی نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه اول محرم سال ۵۵ = ششم دسامبر سال ۶۷۴؛ دوشنبه ۲۷ محرم سال ۵۵ = اول ژانویه سال ۶۷۵.
۲. البدایة والنهایه، ج۸، ص۳۱؛ الإصابه، ج۱، ص۴۲؛ شذرات الذهب، ج۱، ص۶۱؛ الاستیعاب، ج۱، ص۱۳۱؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «الأرقم».
۳. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۱۲۲؛ اعلام النساء، ج۲، ص۱۷۷؛ تاریخ طبری، ج۳، ص۲۶۷؛ فتوح البلدان، ص۳۳۱؛ المعارف، ص۴۰۵؛ تاریخ ابن اثیر، ج۲، ص۳۵۳ و ۳۵۴.
۴. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۱۳۷؛ الطبقات الکبری، ج۶، ص۶؛ تذکرة الحفاظ، ج۱، ص۲۲؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص۷۲؛ حسن المحاضره، ج۱، ص۲۰۵؛ أسد الغابه، ج۲، ص۳۰۶؛ الإصابه، ج۳، ص۱۰۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج۱، ص۶۲ و ۸۳؛ الاستیعاب، ج۲، ص۶۱۴؛ تاریخ بغداد، ج۱، ص۱۴۴؛ تاریخ طبری و ابن اثیر، حوادث سال ۱۴ق؛ المعارف، ص۲۴۱؛ العبر، ج۲، ص۹۱۵.
۵. الاعلام زرکلی، ج۶، ص۱۳۸؛ فتوح البلدان، ص۱۹۹ و ۲۰۰.
۶. الاعلام زرکلی، ج۹، ص۲۲۸؛ الولاة والقضاة، ص۲۹؛ أسد الغابه، ج۵، ص۱۰۳.

سال ۵۶ق = ۶۷۵ ـ ۶۷۶م[۱]

رویدادها

- گماردن سعید بن عثمان بن عفان بر خراسان.
- گماردن ولید بن عتبة بن ابی‌سفیان بر مدینه.

وقایع نظامی

جنگ‌ها و فتوحات

- **سرزمین روم:** یزید بن شجرهٔ رهاوی از راه دریا به روم حمله کرد.
- عیاض بن حارث از راه خشکی به روم حمله کرد.
- **ماوراء النهر:** سعید بن عثمان، فرمانروای خراسان، به ناحیه سُغد لشکر کشید و بدون خون‌ریزی، سمرقند را فتح کرد.

درگذشتگان

- جویریه دختر حارث.
- رویفع بن ثابت.
- قثم بن عباس.

جویریه دختر حارث

جویریه (که اسمش برّه بود) دختر حارث بن ابی ضرار (بزرگ بنی المصطلق) از قبیلهٔ خزاعه بود. مسلمانان پس از پیروزیشان بر بنی المصطلق، او را در شمار کسانی که در آن جنگ به اسارت درآوردند، اسیر کردند. جویریه، جزء سهم ثابت بن قیس انصاری شد، اما با او قراردادی بست تا در برابر مالی که به قیس می‌پردازد، آزاد گردد و او نزد پیامبر اکرمﷺ آمد و از آن حضرت تقاضای کمک کرد. پیامبرﷺ به وی پیشنهاد کرد که مفاد قرارداد را از سوی ثابت عملی کند و سپس او را آزاد کرده، سپس با او ازدواج نماید. جویریه این پیشنهاد را پذیرفت.

او پیش از آن‌که همسر رسول اللهﷺ گردد، همسر صفوان بن مالک از بنی مصطلق بود که با پدر جویریه در جنگ با مسلمانان کشته شد. جویریه زنی زیبا بود، به‌طوری که هرکس او را می‌دید، به وی علاقه‌مند می‌شد.

مسلمانان بعداً کنیزان خود را که از بنی مصطلق بودند، به احترام ازدواج جویریه با پیامبرﷺ، آزاد کردند.[۲]

رویفع بن ثابت

رویفع بن ثابت بن سکن نجاری انصاری، صحابی فاتح بود. معاویة بن ابی‌سفیان او را در سال ۴۶ق به امارت طرابلس گماشت. وی آن‌گاه به افریقیه حمله برد و در برقه زمانی که امیر آن‌جا بود، درگذشت.[۳]

قثم بن عباس

قثم بن عباس بن عبدالمطلب هاشمی قرشی، پسر عموی پیامبرﷺ می‌باشد. صدر اسلام را در کودکی درک کرد. روزی مشغول بازی بود که پیامبرﷺ بر وی گذشت و او را بلند کرد و به آغوش کشید. وقتی سعید بن عثمان بن عفان، حکمران خراسان، در سال ۵۶ق به ماوراء النهر لشکر کشید، قثم در لشکر او بود. وی در نبرد سمرقند جان باخت و در همان‌جا مدفون گردید.

قثم به پیامبر اکرمﷺ شباهت داشت. او از خود فرزندانی به‌جای نگذاشت. مادرش، لبابه، دختر حارث بن حزن هلالی، نخستین زنی بود که پس از خدیجه (همسر رسول اللهﷺ) در مکه اسلام آورد.[۴]

پی نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اول محرم سال ۵۶ = ۲۵ نوامبر سال ۶۷۵؛ سه‌شنبه هشتم صفر سال ۵۶ = اول ژانویه سال ۶۷۶.

۲. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۱۴۶؛ الإصابه، ج۴، ص۲۵۹؛ المحبّر، ص ۹۸؛ أسد الغابه، ج۷، ص۵۶ و ۵۷؛ سیرهٔ ابن هشام، ج۲، ص ۲۹۴؛ الطبقات الکبری، ج۸، ص ۸۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص۱۸۷.

۳. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۶۵.

۴. الاعلام زرکلی، ج۶، ص۲۹؛ ارنولد، ترکستان، ص ۱۸۳؛ أسد الغابه، ج۴، ص۳۹۲؛ تاریخ طبری، ج۵، ص۹۲، ۱۳۲ و ۱۵۵.

سال ۵۷ ق = ۶۷۶ ـ ۶۷۷م[1]

رویدادها

- بربرهای قبیلهٔ «اوربه»، در ناحیه مغربِ میانی با حمایت بیزانس‌ها، گرد پیشوایی به نام «کسیله» گرد آمدند. بیزانس‌ها آنان را تحریک می‌کردند تا در مقابل فتوحات اعراب مقاومت کنند.

وقایع نظامی

جنگ‌ها و فتوحات

- **افریقیه:** ابومهاجر دینار، فرمانروای افریقیه، برای جنگ با قبیلهٔ «اوربه» که پیشوایی آنها را «کسیله» بر عهده داشت، به سوی مرکز آنان در مغرب میانی حرکت کرد سپس «کسیله»، مصالحه کرد و اسلام را پذیرفت.

و ابو مهاجر بر «تلمسان» دست یافت. بربرها به مسلمانان پیوستند و پیمان میان ایشان و بیزانسی‌ها بر هم خورد.

درگذشتگان

- امّ سلمهٔ مخزومی.
- عبدالله بن مغفّل.

ام سلمهٔ مخزومی

هند، دختر ابوامیّه، حذیفة بن مغیره (معروف به زاد الراکب) است. وی از زنان صحابی و از مسلمانان باسابقه بود که با همسر اولش، عبدالله بن عبدالاسد مخزومی، به حبشه مهاجرت کرد و پسرش «سَلَمه» را به دنیا آورد. آنان بعداً به مکه برگشتند و آن‌گاه به مدینه مهاجرت کردند. همسرش در جنگ بدر کشته شد.

پس از آن، پیامبرﷺ با او ازدواج کرد که بدین ترتیب، ام سلمه نیز «ام المؤمنین» شد. ام سلمه از لحاظ خردمندی و خوشخویی کامل‌ترین مردم بود و نوشتن را می‌دانست.

او عمری طولانی داشت و بسیاری از احادیث را روایت کرد. ام سلمه، دخترعموی خالد بن ولید و عمرو بن هشام (ابوجهل) است. وی سرانجام، در مدینه درگذشت و در بقیع مدفون گشت.[2]

عبدالله بن مغفّل

عبدالله بن مغفّل مزنی از اصحابی است که در روز بیعت رضوان (بیعت شجره) با پیامبرﷺ بیعت کرد. او از جملهٔ ده نفری است که عمر بن خطاب آنان را به بصره فرستاد تا مردم را آموزش دینی دهند و او نیز رهسپار آن‌جا شد و در همان شهر درگذشت.[3]

پی نوشت‌ها:

۱. جمعه اول محرم سال ۵۷ = چهاردهم نوامبر سال ۶۷۶؛ پنج‌شنبه نوزدهم صفر سال ۵۷ = اول ژانویه سال ۶۷۷.

۲. الاعلام زرکلی، ج۹، ص۱۰۴؛ الإصابه، ج۴، ص ۴۳۹؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۲۱۴؛ الطبقات الکبری، ج۸، ص ۸۶؛ الاستیعاب، ج۴، ص ۱۹۲۰؛ أسد الغابه، ج۷، ص ۲۸۹، ۲۹۰ و ۳۴۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۱۴۲ و ۱۴۸؛ المحبّر، ص۸۳، ۸۴ و ۱۷۷.

۳. الاعلام زرکلی، ج۴، ص۲۸۳؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۹۹۶؛ الإصابه، ج۲، ص ۳۴۲؛ المحبّر، ص ۲۸۱.

سال ۵۸ ق = ۶۷۷ ـ ۶۷۸م[1]

رویدادها

- گماردن عبدالرحمان بن زیاد بن ابیه بر خراسان و برکناری سعید بن عثمان از امارت آن سامان.

وقایع نظامی

جنگ‌ها و فتوحات

- **سرزمین روم:** یزید بن شجرهٔ رهاوی، از راه دریا به روم حمله کرد و جان باخت.

شورش‌ها

- **خوارج:** خوارج در کوفه بر ضد حکومت امویان شوریدند و عبیدالله بن زیاد شورشیان را سرکوب کرد و عدهٔ زیادی از آنان را کشت و بازماندهٔ این گروه به ناحیهٔ اهواز عقب‌نشینی کردند.

درگذشتگان

- صفوان بن معطل.
- عایشه، دختر ابوبکر.
- عروة بن حدیر.
- عقبة بن عامر جهنی.
- یزید رهاوی.

صفوان بن معطّل

ابوعمرو، صفوان بن معطّل بن ربیعهٔ سلمی است. وی به‌همراه پیامبر در جنگ خندق و جنگ‌های پس از آن شرکت داشت. در زمان معاویة بن ابی‌سفیان، همراه حبیب بن مسلمهٔ فهری به ارمنستان حمله کرد. معاویه او را حاکم «رها» گردانید و صفوان در اواخر خلافت معاویه، همان‌جا درگذشت.[2]

عایشه دختر ابوبکر

عایشه، دختر ابوبکر تیمی قرشی است. مادرش، ام رومان، دختر عمرو بن عامر از شاخهٔ بنی مالک از قبیلهٔ کنانه بود. پیامبر اکرمﷺ، پس از وفات خدیجه، عایشه را، که شش ساله بود، در مکه به عقد خود در آورد، اما پس از آمدن به مکه و هنگامی که عایشه نه سال داشت، با او عروسی کرد. عروسی حضرت با او، در ماه شوال سال اول هجری انجام شد. پیامبرﷺ کنیهٔ او را امّ عبدالله گذاشت. عبدالله، اسم خواهرزادهٔ عایشه (عبدالله بن زبیر) بود. عایشه از محبوب‌ترین زنان پیامبرﷺ به‌شمار می‌رفت (۱۲) و از آن حضرت، بیشترین روایت را نقل نموده است. وقتی پیامبراکرمﷺ درگذشت، او هیجده ساله بود. بنابراین، نه سال با پیامبرﷺ زندگی کرد. عایشه در زمان حیات عثمان، بر وی خشم گرفت و پس از کشته شدن وی، علی بن ابی‌طالب را مورد غضب قرار داد. لذا همراه زبیر بن عوام و طلحة بن عبیدالله، به خون‌خواهی عثمان علیه علی بن ابی‌طالب قیام کرد و به جنگ او آمد. در جنگ بر کجاوه‌ای بر پشت شتری نشسته بود. لذا این جنگ جنگ جَمَل نامیده شد.

عایشه در مدینه درگذشت و در بقیع مدفون گشت.[۳]

عروة بن حدیر

ابوبلال، عروة بن حدیر بن عامر تمیمی، معروف به «عروة بن اُدیّه» است. اُدیّه مادربزرگ او بود که عروه و برادرش، مرداس بن حدیر، منسوب به او هستند. وی از جمله خوارجی بود که علیه علی بن ابی‌طالبؑ قیام کرد و نخستین کسی بود که «لا حکم إلاّ للّه» را بر زبان آورد. و نیز اولین فردی بود که بر روی مخالفان حکمیّت، شمشیر کشید. او تا زمان معاویة بن ابی سفیان زیست تا این‌که نزد زیاد بن ابیه آورده شد. زیاد دربارهٔ ابوبکر و عمر از او سئوال کرد و عروه پاسخ داد: آنان خوبند. سپس دربارهٔ عثمان و علی از او پرسید و او شش سالِ نخستِ خلافت عثمان راستود و به کفر وی در بقیهٔ مدت خلافتش گواهی داد و علی را تا روز حکمیت ستود، ولی او را بعد از آن ماجرا کافر دانست.

سپس زیاد دربارهٔ معاویه از وی پرسید. عروه به زشتیِ تمام، وی را دشنام داد. سرانجام دربارهٔ خودش از او سئوال کرد. عروه با درشتی به وی پاسخ داد. به هرحال، زیاد او را به حال خود واگذارد. چون که ولایت عراق به عبیدالله بن زیاد رسید، عروه راکشت. سبب کشته شدن عروه از این قرار بود: ابن زیاد برای شرط‌بندیی بیرون رفت و هنگامی که به انتظار اسب‌های شرکت‌کننده در شرط‌بندی نشست، عده‌ای از مردم از جمله عروه، دور او جمع شدند. عروه در این میان نزد ابن زیاد آمده تا او را موعظه کند و از جمله برای او این آیه را خواند: ﴿أتبنون بکل ریع آیةً تعبثون و تتخذون مصانع لعلکم تخلدون واذا بطشتم بطشتم جبارین﴾[۴].

وقتی عروه این را گفت، ابن زیاد فکر کرد که او این سخن را نگفته است، مگر این‌که عده‌ای را برای پشتیبانی از سخنانش به همراه دارد. لذا برخاست و شرط‌بندی را رها ساخت و از آن‌جا رفت. به عروه گفته شد: او حتماً تو را خواهد کشت. عروه نیز مخفی شد و ابن زیاد به جستجویش پرداخت، ولی عروه گریخت و به کوفه آمد، اما در آن‌جا دستگیر شد و او را نزد ابن‌زیاد آوردند. ابن‌زیاد دست‌ها و پاهایش را قطع کرد، سپس او را صدا زد و گفت: اوضاع را چگونه می‌یابی؟ عروه پاسخ داد: می‌بینم که تو دنیای من و آخرت خودت را تباه کردی.

آن‌گاه ابن زیاد او و پسرش را به قتل رسانید.[۵]

عقبة بن عامر جهنی

ابوحماد و ابو مسعود، عقبة بن عامر بن جهنی می‌باشد. وی از پیامبر اکرمﷺ روایات زیادی نقل کرده است و تعدادی از صحابه و تابعین از وی روایت کرده‌اند. او قاری قرآن، آگاه به فقه و تقسیم میراث، شیوا سخن، نویسنده و شاعر بود. وی سرپرست پیکی بود که خبر فتح شام را به اطلاع عمر بن خطاب رسانید، او در جنگ صفین با معاویه همراه بود. معاویه در سال ۴۴ ق ولایت مصر را به او داد و در سال ۴۷ ق او را برکنار کرد و برای جنگ به قبرس فرستاد.[۶]

یزید رهاوی

یزید بن شجرهٔ رهاوی منسوب به شهر «رها» یا قبیله‌ای عرب به نام «رهاوه» فرمانده‌ای قاطع و از یاران معاویة بن ابی‌سفیان بود. به او بزرگِ مردمِ شام می‌گفتند. از جنگ‌آوران دریا بود که در نبردی دریایی در سال ۵۸ ق کشته شد.[۷]

پی نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه اول محرم سال ۵۸ = سوم نوامبر سال ۶۷۷؛ جمعه اول ربیع‌الاول سال ۵۸ = اول ژانویه سال ۶۷۷.

۲. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۲۹۶؛ بلاذری، ص۲۵۹ و ۲۶۰؛ اُسد الغابه، ج۳، ص ۳۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۳۹؛ تاریخ طبری، ج۴، ص۵۳.

۳. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۵۰؛ الإصابه، ج۴، ص ۳۴۸؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۱۸۸۱؛ تاریخ طبری، ج۳، ص۴۶۵؛ عقد الفرید، ج۱، ص۱۱۳؛ المحبّر، ص ۸۱ و ۸۲؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۹۱؛ اُسد الغابه، ج۷، ص ۸۸ و ۱۹۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۹۸؛ الطبقات الکبری، ج۸، ص ۵۸.

۴. شعراء (۲۶) آیه‌های ۱۲۸، ۱۲۹ و ۱۳۰: آیا بر فراز هر بلندی به بیهودگی برجی برمی‌آورید و بدین پندار که همواره زنده‌اید کوشک‌هایی بنا می‌کنید و چون انتقام گیرید، چون جباران انتقام می‌گیرید؟.

۵. الاعلام زرکلی، ج۵، ص ۱۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص۲۰۳؛ الکامل مبرد، ج۲، ص ۱۲۸ و ۱۶۵؛ الملل والنحل، ج۱، ص ۱۱۷ و ۱۱۸؛ المعارف، ص ۴۱۰.

۶. الاعلام زرکلی، ج۵، ص۳۷؛ تذکرة الحفّاظ، ج۱، ص ۴۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۳۳۴؛ المحبّر، ص۲۹۴؛ الولاة والقضاة، ص۳۶؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص ۱۳۶.

۷. الاعلام زرکلی، ج۹، ص ۲۳۷؛ تاریخ ابن اثیر، ج۱، ص ۱۹۷؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص ۱۱۸، ۱۳۸ و ۱۴۸؛ تاریخ طبری، ج۵، ص۳۰۹؛ المعارف، ص ۴۴۸.

سال ۵۹ق = ۶۷۸ ـ ۶۷۹م[1]

رویدادها

- گماردن نعمان بن بشیر بر کوفه و برکناری عبیدالله‌بن‌زیاد از ولایت آن.
- بازگشت ناوگان عربی که در سال ۴۳ق قسطنطنیه را محاصره کرده بود، پس از ناکامی در محاصرهٔ آن شهر.
- انعقاد قرارداد صلحِ سی ساله‌ای با روم از سوی معاویه.

وقایع نظامی

فتوحات

- سرزمین روم: صفوان بن معطّل و عمیر بن حباب سلمی، بر دژ «کمخ» که از مرزهای «جزیره» واقع در ناحیه آذربایجان بود، چیره شد.

شورش‌ها

- خوارج: شورش مرداس بن حُدَیر خارجی در اهواز و شکست سپاهی که عبیدالله بن زیاد، فرمانروای عراق، به جنگ او گسیل داشته بود.

درگذشتگان

- ابو محذوره.
- ابوهریره.
- سعید بن عاص.
- شیبة بن عثمان.
- عبدالله بن عامر.

ابومحذوره

ابومحذوره، اوس بن ربیعهٔ جمحی، پس از جنگ حنین اسلام آورد. روزی پیامبر ﷺ شنید که او اذان گفتن را تقلید می‌کند، بنابراین، اذان را به اوس آموخت و او را مأمور اذان‌گفتن در مکه کرد. وی در میان مردم، از همه رساتر اذان می‌گفت. او هجرت نکرد و در مکه درگذشت.[2]

ابوهریره

عبدالرحمان بن صخر دوسی است. و گفته‌اند نام او در جاهلیت عبدشمس بوده است، ولی پس از اسلام آوردن، پیامبر ﷺ او را عبدالرحمان و بنا به گفته‌ای عامر نامید ولی به ابوهریره معروف شد، چرا که پیامبر ﷺ دید او بچه گربه‌ای را در آستین دارد، لذا این لقب را بر او نهاد. در سال جنگ خیبر (سال ۷ق) اسلام آورد و همراه پیامبر ﷺ در فتح خیبر حضور یافت (۱۳) او ملازم رسول‌الله ﷺ بود و برای علاقه به دانش، بر این همراهی پایدار بود.

ابوهریره به سیری شکمش و نه بیشتر، قانع بود. هرکجا رسول‌الله ﷺ می‌رفت، به همراه او بود. از با حافظه‌ترین یاران حضرت و از پیشوایان فتوا به شمار می‌آمد. (۱۴) عمر بن خطاب، او را به امارت بحرین گماشت، اما چون نرمخویی بیش از اندازه و اشتغالش به عبادت را دید، او را برکنار کرد. (۱۵) پس از آن، بار دیگر او را برای قبول مسئولیت فراخواند، اما وی نپذیرفت. ابوهریره در مدینه درگذشت.[3]

سعید بن عاص

أبو احیحه، سعید بن عاص بن سعید بن عاص بن امیة بن عبد شمس اموی قرشی از اصحاب رسول‌الله ﷺ و از سرداران فاتح بود. او بخشندگی و خوش‌کرداری را با هم داشت. عثمان بن عفان در سال ۳۰ق و پس از برکناری ولید بن عقبه از امارت کوفه، وی را به‌جای او گماشت. سعید بن عاص به طبرستان و گرگان لشکر کشید. هنگامی که سعید بن عاص برای مردم کوفه سخنرانی کرد و آنان را به اختلاف و دو دستگی متهم کرد، علیه وی شوریدند و به دنبال آن، هیأتی از آنان به ریاست اشتر نخعی رهسپار مدینه شده و از عثمان تقاضا کردند تا او را از امارت کوفه برکنار سازد. در آن هنگام سعید بن عاص در مدینه بود، عثمان او را عزل نکرد و به کوفه بازگردانید، اما مردم کوفه از ورود وی به شهر جلوگیری کردند و علیه او هم صدا شدند و ابوموسی اشعری را بر خویش گماردند. عثمان نیز حکومت ابوموسی را تنفیذ کرد.

این در واقع، نخستین تزلزل و سستی در حکومت عثمان بود. سعید بن عاص از دو جنگ جمل و صفین دوری جست. معاویة بن ابی سفیان، دوبار او را به ولایت مدینه گماشت و هر بار او را عزل کرد و مروان بن حکم را به‌جای وی منصوب کرد. وی مدتی در دمشق ساکن شد و آنگاه به مدینه برگشت و در همان‌جا درگذشت.[4]

شیبة بن عثمان

شیبة بن عثمان بن ابی طلحهٔ قرشی، از شاخهٔ بنی عبدالدار و صحابی از مردم مکه است که در روز فتح مکه اسلام آورد. او در عصر جاهلیت، پرده‌دار کعبه بود که پرده‌داری آن را از پدرانش به ارث برده بود. پیامبر اکرم ﷺ شیبه را در مقامش ابقا کرد و تاکنون نیز (زمان تألیف این کتاب)، فرزندانش پرده‌داری کعبه را بر عهده دارند.[5]

عبدالله بن عامر

ابوعبدالرحمان، عبدالله بن عامر بن کُرَیز بن ربیعة بن حبیب بن عبدشمس بن عبدمناف اموی قرشی فرماندهی پیروز بود که در سال ۲۹ق در زمان عثمان، والی بصره شد. وی پسرخاله عثمان است. عثمان او را در رأس سپاهی به سیستان فرستاد و وی آن‌جا را بدون خون‌ریزی فتح کرد. سپس «دارابگرد» و «مرو رود» را به تسخیر در آورد تا این‌که به سرخس رسید و آن ناحیه تسلیم وی شد. عبدالله پس از آن با جنگ، «توس»، «تخارستان»، «نیشابور»، «بلخ»، «طالقان» و

«فاریاب» راگشود؛ آن‌گاه نواحی «هرات»، «آمل»، «بست» و «کابل» نیز به دست او فتح شد.

در سال ۳۶ق عثمان ولایت مکه را به او داد، اما هنگامی که علی بن ابی‌طالب به خلافت رسید، او را کنار نهاد.

عبدالله بن عامر همراه عایشه، طلحه و زبیر در جنگ جمل حضور داشت و وقتی آنان شکست خوردند، او رهسپار دمشق شد و به معاویه پیوست. معاویه نیز پس از صلحش با حسن بن علی او را والی بصره کرد، اما بعداً او را کنار نهاد. عبدالله به مدینه رفت، سپس به‌سوی مکه روان شد و در همان جا درگذشت و در عرفات مدفون گردید. او مردی شجاع و بخشنده بود که به قوم خود رسیدگی می‌کرد. او به عمران و آبادی علاقه‌مند بود. تعداد زیادی از خانه‌های بصره را خریداری کرد، سپس آنها را ویران کرد و به‌جای آنها راه و گذرگاه احداث کرد.[۶]

پی نوشت‌ها:

۱. شنبه اول محرم سال ۵۹ = ۲۳ اکتبر سال ۶۷۸؛ شنبه دوازدهم ربیع الاول سال ۵۹ = اول ژانویه سال ۶۷۹.

۲. الإصابه، ج۴، ص ۱۷۵؛ شذرات الذهب، ج۱، ص ۶۵؛ أسد الغابه، ج۶، ص ۲۷۸؛ المعارف، ص ۳۰۶.

۳. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۸۰؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۱۰۳؛ تذکرة الحفّاظ، ج۱، ص ۳۲؛ أسد الغابه، ج۶، ص ۳۱۸؛ الاستیعاب، ج۴، ص ۱۷۶۸؛ الطبقات الکبری، ج۴، ص ۵۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۴۱۷ و ۴۵۴؛ دائرة المعارف الاسلامیه، ج۲، ص ۲۵؛ المعارف، ص ۲۷۷.

۴. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۱۴۹؛ الطبقات الکبری، ج۵، ص ۱۹؛ العبر، ج۱، ص ۶۴؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۸۳؛ أسد الغابه، ج۲، ص ۳۹۱ و ۳۹۳؛ المحبّر، ص ۱۶۵؛ تاریخ طبری، ج۲، ص ۲۹۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۱۰۹؛ مروج الذهب، ج۲، ص ۳۳۶؛ العبر، ج۲، ص ۱۰۱۶.

۵. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۲۶۴؛ المحبّر، ص ۱۷؛ أسد الغابه، ج۲، ص ۵۳۴.

۶. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۲۲۸؛ الطبقات الکبری، ج۵، ص ۳۰ و ۳۵؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۹۹ و ۴۴۰؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۸۸؛ فتوح البلدان، ص ۳۸۵؛ أسد الغابه، ج۳، ص ۲۸۱ و ۲۸۸؛ المعارف، ص ۱۲۰ و ۳۲۰؛ تاریخ طبری، ج۴، ص ۳۰۰؛ همان، ج۵، ص ۱۷۶؛ العبر، ج۲، ص ۱۰۰۹؛ همان، ج۳، ص ۹.

سال ۶۰ق = ۶۷۹ ـ ۶۸۰م[۱]

رویدادها

- درگذشت معاویة بن ابی‌سفیان و خلافت پسرش، یزید (رجب).
- یزید بن معاویه، نعمان بن بشیر را از امارت کوفه برکنار و عبیدالله بن زیاد را به عنوان والی آن شهر به آن‌جا باز گرداند.
- مردم کوفه، به حسین بن علی که در مکه بود، نامه نوشتند و از او دعوت کردند تا به کوفه بیاید، آنان به او قول بیعت و یاری دادند. حسین پسرعمویش، مسلم بن عقیل را به آن‌جا فرستاد تا از تصمیم مردم کوفه برای بیعت و یاری او مطمئن شود، اما عبیدالله بن زیاد مسلم را دستگیر کرد و او را کشت.
- حرکت حسین بن علی به سوی کوفه در ذوالحجه.

وقایع نظامی

جنگ‌ها و فتوحات

- **دریای مدیترانه:** جنادة بن ابی امیه برای بار دوم به جزیره رودوس حمله برد.

درگذشتگان

- زرقاء همدانی.
- سلمی دختر حفصه.
- سمرة بن جندب.
- عقیل بن ابی‌طالب.
- عمرو بن زبیر.
- عمرو بن منتفق.
- قیس بن سعد.
- مالک بن ریب.
- مسلم بن عقیل.
- معاویة بن ابی‌سفیان.
- هانی بن عروه.

زرقاء همدانی

زرقاء دختر عدی بن غالب بن قیس همْدانی از زنان دلاور و فصیح و از مردم کوفه بود. او و قبیله‌اش همراه علی بن ابی‌طالب در جنگ صفین شرکت کردند. در همین جنگ بود که با خطبه‌های مکرر خود، مردم را به نبرد با معاویه برمی‌انگیخت. هنگامی که معاویه به قدرت رسید، به کارگزارش در کوفه فرمان داد تا زرقاء را با احترام همراه تعدادی از سواران قومش به نزد وی بیاورد. وقتی زرقاء به دمشق رسید و بر معاویه وارد شد، به او خوش آمد گفت و مدّت زیادی با زرقاء صحبت کرد. زرقاء با چنان فصاحتی سخن گفت که معاویه را به شگفتی آورد. لذا معاویه ملکی به وی اختصاص داد و او را اکرام کرد، آن‌گاه زرقاء را با همراهانش با احترام، به کوفه باز گردانید.[۲]

سلمی دختر حفصه

سلمی، همسر مثنّی بن حارثه شیبانی است که پس از مرگ مثنّی، به همسری سعد بن ابی‌وقاص در آمد. او همراه سعد در قادسیّه و دیگر نبردها حاضر شد. او ابومحجن ثقفی را که به جرم می‌گساری در زندان سعد بن ابی وقّاص بود در روز نبرد قادسیّه از زندان آزاد کرد. ابومحجن سوار بر اسب سعد شد و همچون قهرمانان نبرد کرد و آن‌طور که معروف است، به زندانش برگشت.[۳]

سمرة بن جندب

ابو سلیمان، سَمرة بن جندب بن حبیب بن هلال فزاری، از صحابه و فرماندهان سلحشور و یکی از افراد حاضر در بیعت رضوان بود. او از

جمله حافظان و راویان احادیث زیادی از رسول الله ﷺ بود. در مدینه رشد کرد و در بصره اقامت گزید. وقتی زیاد بن ابیه، والی عراق به کوفه می‌رفت، او را قائم مقام خود در بصره می‌کرد و هرگاه از کوفه به بصره می‌آمد، او را به جانشینی خویش در کوفه می‌گمارد.

چون زیاد بن ابیه درگذشت، معاویه به مدت یک سال یا چیزی در این حدود، او را در منصب خود باقی گذاشت. سمرة بن جندب بر فرقه حروریه (خوارج) بسیار سخت گرفت و تعداد زیادی از آنان را کشت. حسن بصری و ابن سیرین او را ستوده و درباره او می‌گفتند: بسیار با ایمان و در احادیثش صادق است و اسلام و مسلمانان را دوست دارد. (۱۶) بزرگان تابعیان بصره از او نقل روایت کرده‌اند.[۴]

عقیل بن ابی‌طالب

ابوزید، عقیل بن ابی‌طالب بن عبدالمطلّب بن هاشم قرشی برادر پدری علی بن ابی‌طالب و جعفر که از هر دوی آنان بزرگ‌تر بود. وی آگاه‌ترین افراد قریش به جنگ‌ها، رخدادها، افتخارات، مثالب و انساب مردم بود. در منازعات و اختلافات زمان جاهلیت او را به قضاوت می‌طلبیدند. عقیل تا جنگ بدر بر شرک باقی ماند، قریش او را علی‌رغم عدم تمایلش به جنگ، با خود آوردند و لذا وی در جنگ بدر حضور داشت و به اسارت مسلمانان درآمد. عمویش، عباس بن عبدالمطلّب، فدیه او را پرداخت و وی را آزاد کرد و عقیل به مکه برگشت. او پس از صلح حدیبیه، اسلام آورد و به مدینه مهاجرت نمود.

عقیل در جنگ موته حضور داشت و از کسانی بود که در نبرد حنین استقامت و پایمردی کرد. او صحابیی برخوردار از فصاحت و حاضرجواب بود. هنگامی که برادرش علی خلیفه بود، نیازمندی خویش را بر وی عرضه کرد و کمک خواست. علی به او گفت: صبر کن تا وقت سهم تو برسد، اما عقیل اصرار ورزید. علی گفت: برو هر آن‌چه که در دکان‌های مردم است، بردار. عقیل گفت: می‌خواهی مرا دزد کنی؟ علی گفت: پس تو می‌خواهی مرا دزد کنی و اموال مردم را به تو بدهم؟ در این‌جا عقیل گفت: به نزد معاویه خواهم رفت. علی گفت: خود دانی، این تو و این هم او.

عقیل (که شوهر خالهٔ او، فاطمه دختر عتبة بن ربیعه (۱۷) بود) رفت و معاویه صدهزار درهم به او بخشید و به وی گفت: بر سر منبر برو و آن‌چه را به تو ارزانی داشته‌ام، بگو! عقیل بر منبر نشست و گفت: ای مردم! من از علی خواستم تا بر خلاف دینش عمل کند، امّا او دینش را برگزید و از معاویه خواستم تا بر خلاف دینش عمل کند و او مرا به جای دینش انتخاب کرد. این‌جا بود که معاویه گفت: این همان کسی است که قریش او را احمق می‌پندارد! عقیل در اواخر روزگار معاویه و بنا به گفته‌ای در آغاز خلافت یزید جان سپرد.[۵]

عمرو بن زبیر

عمرو بن زبیر بن عوّام اسدی قرشی، یاور بنی امیه علیه برادرش، عبدالله بن زبیر بود. در سال ۶۰ق در آغاز خلافت یزید بن معاویه، از سوی والی مدینه، عمرو بن سعید بن عاص مشهور به «اشدق»، رئیس شرطهٔ او شد. سپس دربارهٔ کسی که برای جنگ با برادرش عبدالله بن زبیر به مکه بفرستد، با او مشورت کرد و عمرو به او پاسخ داد: کسی را خشن‌تر از من نخواهی یافت که به جنگ او بفرستی.

عمرو بن سعید دربارهٔ این موضوع از یزید اجازه گرفت و یزید اجازه داد تا او را بفرستد. به دنبال آن، عمرو بن زبیر همراه هزار مرد جنگی از مدینه رهسپار مکه شد و چون به بطحا رسید مصعب بن زبیر با او جنگید و وی را اسیر کرد و نزد برادرش، عبدالله برد. عبدالله نیز دستور داد او را بزنند. گفته شده است: او در زیر تازیانه جان سپرد و بنا به گفته‌ای پس از تازیانه زدن به صلیب کشیده شد و آن‌گاه او را از صلیب فرود آوردند.[۶]

عمرو بن منتفق

عمرو بن معاویة بن منتفق از بنی عامر بن صعصعه، از والیان فرمانده عصر اموی است. او نیروهای جنگ تابستانی را، در ایام معاویة بن ابی سفیان فرماندهی کرد. وی سرداری مشهور بود که معاویه حکم‌رانی ارمنستان و آذربایجان و سپس اهواز را به او سپرد، اما بعدها بر وی خشم گرفت و او را تبعید نمود.[۷]

قیس بن سعد

ابوالفضل (ابوعبدالله) قیس بن سعد بن عبادة بن دلیم انصاری خزرجی، از بزرگواران اصحاب و با سخاوت و زیرک بود و در میان قومش شرافت داشت و از خاندان مهتران ایشان بود. قیس به منزلهٔ رئیس شرطه پیامبراکرم ﷺ عمل می‌کرد. وی پرچم انصار را همراه حضرت حمل می‌نمود و عهده‌دار کارهای پیامبر ﷺ بود. در فتح مصر حضور داشت و در خلافت علی جزو یاران او بود. علی در سال ۳۶ق او را کارگزار خویش در مصر کرد، اما بعداً او را برکنار کرد و محمد بن ابی‌بکر را به‌جای وی نشاند و قیس نزد علی بازگشت. وی در جنگ صفین در پیشاپیش لشکر ایشان بود و پس از آن نیز در جنگ نهروان با علی شرکت کرد و تا زمانی که علی به شهادت رسید، با او بود.

آن‌گاه همراه حسن بود تا این‌که با معاویة بن ابی سفیان صلح کرد و به نفع معاویه از خلافت کناره گرفت. سرانجام، قیس به مدینه بازگشت و در همان‌جا درگذشت.[۸]

مالک بن ریب

مالک بن ریب بن حوط بن قرطِ مازنی تمیمی، شاعری ظریف و ادیب بود، در عین حال، زبانی تند و گزنده داشت و اوایل عصر اموی شهرت یافت. او حجاج را در شعرش هجو کرد و حجاج به تعقیبش پرداخت. از این‌رو، او گریخت و مدتی به راهزنی پرداخت، تا این‌که سعید بن عثمان، امیر خراسان، در صحرا با مالک برخورد کرد و چون او را صالح یافت با خود به خراسان برد. مالک در فتح سمرقند حضور داشت. او سپس پارسایی و زهد پیشه کرد و سرانجام، در «مرو» جان سپرد.[۹]

مسلم بن عقیل

مسلم بن عقیل بن ابی‌طالب یکی از تابعین با درایت و عالم و شجاع است. چون نامه‌های مردم کوفه ـ که حسین بن علی را دعوت می‌کردند تا برای امر خلافت با ایشان بیعت کنند ـ رسید، حسین بن علی، مسلم را به نمایندگی از طرف خود به آن‌جا فرستاد تا از وضعیت مردم کوفه آگاهی یابد. عبیدالله بن زیاد، امیر عراق، از ورود او به کوفه آگاه شد. لذا مسلم در خانهٔ هانی بن عروه مخفی شد، اما عبیدالله او و هانی را دستگیر کرد و هر دو را کُشت.[۱۰]

معاویة بن ابی‌سفیان

ابو عبدالرحمان، معاویة بن ابی‌سفیان (صخر) بن حرب بن امیّة بن عبد شمس قرشی اموی است. مادرش، هند، دختر عتبة بن ربیعة بن عبد شمس بن عبدمناف قرشی بود. او و پدرش در روز فتح مکه اسلام آوردند و هر دو در نبرد حنین حضور یافتند. پیامبرﷺ او را به خویش نزدیک ساخت و وی را به جمع کاتبان وحی درآورد (۱۸) ابوبکر، معاویه را به فرماندهی سپاهی برای کمک به برادرش، یزید بن ابی‌سفیان فرستاد. ابوبکر پیش از این، یزید را برای فتح شام گسیل داشته بود. به هر حال، معاویه تحت فرماندهی برادرش به جنگ پرداخت. او سپس فرماندهی سپاهیانی را که صیدا و بیروت و مناطق دیگر سواحل شام را فتح کردند، بر عهده گرفت. هنگامی که یزید در اثر طاعونِ عمواس مرد، ابوبکر، معاویه را به امارت دمشق گماشت و پس از او عمر نیز وی را در سمتش ابقا کرد و پس از درگذشت عمر و به خلافت رسیدن عثمان بن عفان، او ولایت تمام مناطق شام، به ضمیمهٔ ناحیهٔ جزیره و ارمنستان را به معاویه داد. بدین ترتیب، حاکمان همهٔ این مناطق تحت امر او قرار گرفتند، به‌طوری که آنان را عزل و نصب می‌کرد.

معاویه بیست سال امارت و بیست سال خلافت داشت. در سال ۳۷ق بین او و علی بن ابی‌طالب، جنگ صفین اتفاق افتاد و مردم شام پس از ماجرای حکمیت، با او بیعت کردند. خوارج کمر به قتل او، علی و عمرو عاص بستند، اما او و عمرو از کشته شدن نجات یافتند و علی کشته شد. حسن بن علی با او صلح کرد، با این شرط که معاویه پس از خود خلافت را به وی واگذارد. از این‌روی آن سال را «عام الجماعة» نامیدند. (۱۹) زیرا مسلمانان بر سر خلافت یک فرمانروا، با یک‌دیگر اتفاق کردند. مغیرة بن شعبه به او پیشنهاد نمود تا خلافت را به پسرش یزید واگذارد که معاویه آن را مطابق میل خود دید، از این‌رو مغیره را در سمتش ـ که ولایت کوفه بود ـ ابقا نمود، در حالی که پیش از این تصمیم داشت، وی را از امارت کوفه برکنار کند.

به هرحال، خلفای بعدی نیز در موضوع واگذاری خلافت به فرزندان و یا برادرانشان، راه معاویه را پیمودند. او نخستین کسی بود که سیستم پُست را در اسلام پدید آورد و اولین فردی بود که دفتر و دیوانی را برای مهر نمودن اسناد و مدارکی که از طرف خلیفه صادر می‌شد، به وجود آورد. یک‌بار معاویه دستور داد تا منبر رسول‌اللهﷺ به شام انتقال داده شود، اما هنگامی که منبر از جایش حرکت داده شد، خورشید گرفت، به‌طوری که ستارگان به وضوح در آسمان دیده می‌شدند؛ لذا مردم این مسئله را رخدادی بزرگ شمردند. معاویه گفت: نمی‌خواستم آن را ببرم، بلکه ترسیدم موریانه آن را خورده باشد و از آن چشم پوشید و از انتقالش به شام خودداری ورزید و آن را با پارچه‌ای پوشانید.

معاویه از صفات زیادی برخوردار بود که این صفات، وی را شایسته ساخته بود تا در پست مهمی که عهده‌دار آن بود، موفق باشد. او در امور دنیوی، حسن سیاست و تدبیر داشت، خردمند، دانا، فصیح و بلیغ بود. آن‌جا که باید، بردبار بود و هنگام ضرورت، خشونت می‌ورزید، ولی در هر صورت، حلم و بردباری بر طبیعت وی چیرگی داشت. (۲۰) او هم‌چنین بزرگوار و بخشنده بود و می‌گفت: تا جایی که تازیانه‌ام کفایت کند، شمشیرم را نمی‌کشم و تا مادامی که زبانم مرا کفایت کند، تازیانه‌ام را به‌کار نمی‌گیرم. نیز می‌گفت: چنان‌چه (رابطهٔ) بین من و مردم، حتی به یک تار مو بسته باشد، قطع نمی‌شود، چرا که اگر مردم آن را بکشند، آن را شل می‌کنم و زمانی که مردم آن را سست کنند، آن را می‌کشم. هم‌چنین می‌گفت: هیچ چیز پیش من گواراتر از خشمی نیست که آن را فرو می‌برم.

روزی مردی بیش از اندازه با او پرخاش و تندی نمود. به او گفتند: نسبت به این فرد نیز حلم و بردباری به خرج می‌دهی؟ پاسخ داد: تا زمانی که مردم حایل و مانعی میان ما و حکومتمان نشوند، ما حایل و مانعی میان آنان و زبانشان نمی‌شویم و آنان را خاموش نمی‌کنیم.

یک‌بار خودش را با ابوبکر و عمر مقایسه کرد و گفت: ابوبکر دنیا را نطلبید و دنیا نیز او را طلب نکرد. همین دنیا، عمر را به خویش طلبید، اما او آن را نجست و نخواست، ولی ما تا بناگوش در آن غوطه‌ور گشته‌ایم.

مدت خلافتش بیست سال طول کشید. شعرا دربارهٔ او مدایحی دارند که از جمله، سرودهٔ اخطل است که او را توصیف می‌کند:

«چشم‌ها به دیدهٔ عظمت به امام عدل گستری می‌نگرد؛ که جدال و هیبت دارد و فراوان سود و زیان می‌رساند.

وقتی دیدگان، نظاره‌گر او می‌شوند؛ سیمای فردی حلیم و بردبار، و هیبت و شکوه شخصی توانمند، بر او نمایان می‌شود».

معاویه در ماه رجب سال ۶۰ق پس از هشتاد سال زندگی، در دمشق مرد.[11]

هانی بن عروه

هانی بن عروة بن فضفاض بن عمران غطیفی مرادی از اشراف و بزرگان کوفه که در آغاز کارش، از یاران خاص علی بن ابی‌طالب بود. در روزگار معاویه، کُثیّر بن شهاب مذحجی، والی خراسان، اموال دولتی زیادی را دزدید و آن را مخفیانه به کوفه فرستاد و خود نزد هانی مخفی شد. معاویه از جریان مطلع شد و هانی را تهدید به مرگ کرد. هانی رهسپار دمشق شد و وارد مجلس معاویه گردید و این در حالی بود که معاویه وی را نمی‌شناخت. چون معاویه بلند شد، او در جایش ایستاد. معاویه خواسته‌اش را پرسید. وی خود را معرفی کرد، سپس بین آن دو صحبت‌هایی ردوبدل شد. معاویه به او گفت: مذحجی کجاست؟ گفت: ای امیرالمؤمنین! او هم اکنون نزد من و در اردوگاه شماست. معاویه گفت: آن‌چه را به خیانت به دست آورده، وارسی کن، مقداری از آن را بگیر و مقداری را نیز در اختیارش بگذار.

هانی نزد عبیدالله بن زیاد، امیر عراق از احترام ویژه‌ای برخوردار بود تا این که عبیدالله مطلع شد که مسلم بن عقیل، فرستادهٔ حسین بن علی‌ؑ به سوی مردم کوفه، در خانهٔ او مخفی شده است. ابن زیاد که تلاش فراوانی برای یافتن مسلم داشت، هانی را فرا خواند و او را سرزنش و نکوهش کرد. هانی نخست انکار کرد، اما وقتی خبر صحیح را به عبیدالله گزارش دادند، هانی به اختفای مسلم نزد خود اعتراف کرد، اما از تسلیم وی خودداری ورزید. این جا بود که عبیدالله خشمگین شد و به قتل او و مسلم دستور داد که در نتیجه، هر دو کشته شدند.[12]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اول محرم سال ۶۰ = سیزدهم اکتبر سال ۶۷۹؛ یک‌شنبه ۲۲ ربیع‌الاول سال ۶۰ = اول ژانویه سال ۶۸۰.

۲. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۷۶؛ اعلام النساء، ج۲، ص ۳۲.

۳. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۱۷۴؛ اعلام النساء، ج۲، ص۲۴۲؛ الإصابه، ج۴، ص۳۲۴.

۴. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۲۰۳؛ الاستیعاب، ج۲، ص ۶۵۳؛ العبر، ج۲، ص۶۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص۴۹۵؛ المحبّر، ص۲۹۵؛ أسد الغابه، ج۲، ص ۴۵۴ و ۴۵۵؛ تاریخ بغداد، ج۱، ص ۱۸۵.

۵. الاعلام زرکلی، ج۵، ص۳۹؛ الطبقات الکبری، ج۴، ص ۲۸؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص۴۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج۱، ص ۱۵۸ و ۱۵۹؛ أسد الغابه، ج۴، ص ۶۳ و ۶۶.

۶. الاعلام زرکلی، ج۵، ص ۲۴۵؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۱۹۹؛ همان، ج۴، ص۸۰۷؛ المحبّر، ص۳۰۴ و ۴۸۱.

۷. الاعلام زرکلی، ج۵، ص ۲۶۰.

۸. الاعلام زرکلی، ج۶، ص۵۶؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص ۸۳؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۹۹؛ حسن المحاضره، ج۱، ص ۲۲۷؛ أسد الغابه، ج۴، ص ۴۲۴ و ۴۲۶؛ الولاة والقضاة، ج۴، ص ۴۲۴ و ۴۲۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۳۶۸؛ تاریخ بغداد، ج۱، ص ۱۷۷؛ العبر، ج۲، ص ۱۰۹۳.

۹. الاعلام زرکلی، ج۶، ص۱۳۴؛ خزانة الادب، ج۱، ص۳۱۷ و ۳۲۱؛ المحبّر، ص۲۱۳؛ الامالی، ج۳، ص۱۳۵؛ معجم الشعراء، ص۲۶۵؛ الأغانی، ج۱۹، ص۱۶۳.

۱۰. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۱۱۹؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۲۱، ۳۷ و ۴۶.

۱۱. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۱۷۲؛ تاریخ طبری و ابن اثیر، حوادث سال ۱۳ ـ ۶۰ق؛ مروج الذهب، ج۲، ص ۴۲؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۲۰ و ۱۱۷؛ عقد الفرید، ج۱، ص۳۹؛ أسد الغابه، ج۴، ص۳۸۵؛ الإصابه، ج۶، ص ۱۵۱؛ الاستیعاب، ج۳، ص۱۴۱۶؛ تاریخ بغداد، ج۱، ص۲۰۷؛ العبر، ج۲، ص ۱۰۹۵؛ همان، ج ۳، ص۸ و ۴۰.

۱۲. الاعلام زرکلی، ج۹، ص ۵۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۱۰ و ۱۵؛ المحبّر، ص۴۸۰؛ تاریخ طبری، ج۵، ص ۳۴۷ـ۳۵۷ و ۳۶۰ به بعد.

یادداشت‌ها:

۱. قرقیسیا، شهری در سوریه و در محل تلاقی رودهای خابور و فرات است (المنجد).

۲. "فرزند برای شوهر زن است و برای زناکار سنگ است" کنایه از عدم انتساب فرزند به او و محرومیت از آن است.

۳. کسی که در اسلام شخصی را پدر خود معرفی کند و آگاه باشد که وی در واقع، پدرش نیست، بهشت بر چنین شخصی حرام است.

۴. در زمان خلافت امام علی بن ابی طالب در فارس شورشی رخ داد و امام با مشورت ابن عباس زیاد را برای فرو نشاندن شورش بدان جا فرستاد و تا صلح امام حسن ؑ و ماجرای استلحاق همان جا بود و از ترس بدان جا نرفته بود. (ر.ک: أسد الغابه، مادهٔ «زیاد بن سمیه» و...).

۵. رامدین: قصبه‌ای است در ناحیهٔ بخارا (فرهنگ نفیسی).

۶. بیکند: شهر کوچکی است بین بخارا و جیحون که تا بخارا یک مرحله (منزل) فاصله دارد (فرهنگ معین).

۷. علت کناره‌گیری اسامه چنین بیان شده که از حضرت درخواست عطا و مال بیشتری کرد و گفت: ... اگر عطایم را بفرستی به خدا قسم می‌دانی که اگر در دهان شیر باشی با تو وارد می‌شوم. ولی حضرت با او موافقت نکرد (الغارات، ج ۲، ص ۵۷۷) و نیز عذر آورد که وقتی در جنگ همراه رسول الله من مسلمانی را کشتم قسم یاد کردم که هرگز مسلمانی را نکشم. ولی پس از کناره‌گیری به حضرت گرویده حضرت را دعا کرده برایش استغفار نمود و به حقانیت علی ؑ شهادت داده و از دشمنانش برائت جسته و مخالفین او را ملعون و خونشان را حلال می‌دانست (سلیم بن قیس، ص ۷۹۷؛ برای توضیح بیشتر ر.ک: اعیان الشیعه، مادهٔ اسامة بن زید).

۸. میل واحد اندازه‌گیری مسافت جاده‌ها در قدیم معادل چهارهزار ذراع (ثلث فرسخ)، «فرهنگ معین».

۹. سعد از دشمنان علی ؑ بود و دستگاه اموی برای وی این فضایل واهی را

جعل نموده است (برای توضیح بیشتر ر.ک: الصحیح من سیرة النبی الاعظم، ج ۶، ص ۲۱۳؛ اختیار معرفة الرجال، ص ۳۹؛ قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۱۲ـ۴۱۳).

۱۰. شق الکاهن، نام یکی از پیشگویان است که اندکی پیش از اسلام، در میان عرب می‌زیست. گویند: شق اکبر، یک چشم در پیشانی داشت.

۱۱. یکی دیگر از پیش‌گویان است که ظهور پیغمبر اسلام ﷺ را خبر داده بود «معین».

۱۲. حضرت خدیجه ؓ نزد رسول اکرم ﷺ از دیگر همسرانش محبوب‌تر و از همه برتر بودند و بعد از رحلت وی نیز همواره مورد ستایش حضرت بود تا آن‌جا که عایشه بر وی حسد برده به حضرت گفت: خدا بهتر از او را به تو داده، حضرت غضبناک جواب فرمودند: به خدا قسم هرگز بهتر از او به من نداده است (ر.ک: اسد الغابه، ج ۷، ص ۸۴، زندگی حضرت خدیجه).

۱۳. ابوهریره در سال هفتم هجری پس از فتح خیبر اسلام آورده است و نمی‌تواند در جنگ خیبر همراه پیامبر ﷺ حضور داشته باشد (سید عبدالحسین شرف الدین، ابوهریره، ص ۱۵؛ اسد الغابة، ج ۶، ص ۳۲۰؛ الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۳۲۵).

۱۴. ابوهریره که به بازرگان حدیث مشهور شده است، بیش از سه سال مصاحب پیامبر ﷺ نبوده است (الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۳۲۷) و آن‌قدر احادیث از پیامبر ﷺ نقل کرده است که هیچ‌یک از صحابه به پایهٔ او نمی‌رسد. از این‌رو مردم زمان خودش احادیث او را با دیدهٔ شک و انکار می‌نگریستند و علی ؓ و عمر و عثمان و عایشه بر او خرده می‌گرفتند و مورد اتّهام قرار می‌دادند. چنین کسی نمی‌تواند از پیشوایان فتوا به شمار آید (ابوهریره، ص ۱۸۲ ۱۹۲).

۱۵. ابوهریره هنگامی که عامل عمر بر بحرین بود از منصب خود سوء استفاده مالی فراوانی کرد و مبلغی زیاد برای خود برداشت. از این‌رو عمر او را برکنار کرد و آن‌قدر او را با تازیانهٔ خود زد که بدنش خون‌آلود شد و آن اموال را از بازپس گرفت (ابوهریره، ص ۲۷؛ العقد الفرید، ج ۱، ص ۵۴).

۱۶. او از جاعلین حدیث دستگاه معاویه و از جلادان ابن زیاد و جانشین او در بصره بود و مردم را برای جنگ با امام حسین ؓ تحریض می‌کرد و هشت هزار نفر را کشت (ر.ک: قاموس الرجال، ج ۵، ص ۳۱۲ـ۳۱۵).

۱۷. معاویه در سال فتح مکه ایمان آورد و او و پدرش در شمار مؤلفة قلوبهم هستند و چندماهی پیش از رحلت رسول خدا ﷺ عهده‌دار نوشتن نامه‌های پیامبر ﷺ بود و هیچ‌گاه جزو کاتبان وحی نبوده است (علی احمدی، مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۲۹).

۱۸. او در عبارت مؤلف معاویه شوهر خاله عقیل (فاطمة دختر عتبة بن ربیعة) دانسته شده است ولی در واقع عقیل شوهر خالهٔ معاویه است. هند و فاطمة هر دو دختران عتبة بن ربیعه هستند.

۱۹. طبق نقل بلاذری معاویه صلح‌نامه‌ای نوشت و برای حسن بن علی ؓ فرستاد و آن این بود که من با تو صلح کردم مشروط بر این‌که خلافت بعد از من از آن تو باشد و هیچ‌گاه چنین شرطی از جانب امام حسن ؓ مطرح نشده است (حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ؓ، ص ۱۶۰).

۲۰. علی ؓ می‌فرماید: به خدا سوگند که معاویه از من زیرک‌تر نیست ولی غدر و مکر می‌کند و مگر نه این است که غدر و مکر ناپسند است، من از زیرک‌ترین مردم بودم جاحظ که از دانشمندان اهل سنت است و گرایش عثمانی دارد می‌گوید: گروهی از دشمنان علی ؓ چنین پنداشته‌اند که سیاست معاویه از او بهتر بوده است و معاویه را دوراندیش، خردمند، بردبار و خوش‌فکر معرفی کرده‌اند و این اشتباه و خطا است. علی ؓ در جنگ‌های خود جز آن‌چه موافق قرآن و سنت باشد عمل نمی‌کرد ولی معاویه از همهٔ حیله‌ها و چاره‌اندیشی‌ها چه روا و چه ناروا استفاده می‌کرد (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۲۱۱ و ص ۲۲۸).

رویدادهای تاریخ اسلام از ۶۱ ـ ۷۰ق

سال ۶۱ق = ۶۸۰ ـ ۶۸۱م[1]

رویدادها

- مردم مکه پس از کشته شدن حسین بن علی بن ابی‌طالب، ضمن بیعت با عبدالله بن زبیر علیه بنی امیه، سر به شورش برداشتند.
- عبدالله بن زبیر، برادرش، عبیدالله را به ولایت مدینه گمارد و ولایت او بر این شهر تا زمان کشته شدنش (سال ۷۳ق) ادامه یافت.
- گروه‌هایی از شیعیان کوفه که حسین را به عراق دعوت کرده و سپس از گرد او پراکنده گشته بودند، بر آن شدند تا گناهشان را جبران کنند. لذا گروهی را تشکیل دادند که خود را توابین نامیدند و به خون‌خواهی حسین برخاستند.

وقایع نظامی

جنگ بر سر خلافت

- **فاجعه کربلا:** مردم کوفه از گِرد حسین بن علی پراکنده شدند. حسین با تعداد اندکی از فرزندان و خویشاوندانش، که او را همراهی می‌کردند، تصمیم به جنگ گرفت. عبیدالله بن زیاد، سپاهی را به سرکردگی حر بن یزید تمیمی گسیل داشت و سپس این سپاه را با سپاهی به فرماندهی عمر بن سعد بن ابی وقاص پشتیبانی کرد.
- کشته شدن حسین و دو فرزندش علی و عبدالله و تعداد زیادی از خویشاوندانش (۱۰ محرم) در واقعهٔ کربلا.

شورش‌ها

- **خوارج:** عبیدالله بن زیاد برای سرکوب قیام مرداس بن حُدیر، سپاهی را به سرکردگی عبّاد بن علقمهٔ مازنی به آن‌جا فرستاد. عبّاد شورش را سرکوب کرد و مرداس را به قتل رساند و سرش را برای ابن زیاد برد.

درگذشتگان

- حبیب بن مظاهر.
- حر تمیمی.
- حسین بن علی.
- حمزهٔ اسلمی.
- عبّاد بن علقمهٔ مازنی.
- علی بن حسین.
- مرداس بن حُدیر.
- مرداس بن عقبه.

حبیب بن مظاهر

حبیب بن مظاهر (و به نقلی مظهّر) بن رئاب بن اشتر أسدی کندیِ فقعسی از فرماندهان سلحشور و از تابعین بود. او در کوفه اقامت گزید و علی بن ابی‌طالب را در تمام جنگ‌هایش همراهی کرد. در روز عاشورا، پیشاپیش یاران حسین بود و در آن موقع، هفتاد و پنج سال داشت. او یکی از هفتاد مردی بود که در روز عاشورا از خود دلیری و پایمردی نشان دادند و چون به آنان امان‌نامه داده شد، از پذیرش آن خودداری ورزیدند و گفتند: اگر حسین کشته شود و ما زنده بمانیم، در مقابل رسول‌الله ﷺ عذر و بهانه‌ای نخواهیم داشت و سرانجام نیز، همهٔ آنان کشته شدند.[۲]

حرّ تمیمی

حرّبن یزید حنظلی تمیمی، سرداری دلیر و آزاده بود. عبیدالله بن زیاد، امیر عراق، او را برای مسدود ساختن راه بر حسین بن علی بن ابی‌طالب ؑ ـ که در راه عراق بود ـ اعزام کرد. حرّ در محلی به نام «ذو حسم» با حسین ؑ روبه‌رو شد، اما به او آسیبی نرسانید و از ریختن خون او می‌ترسید. سپس ابن زیاد، عمر بن سعد بن ابی وقاص را در رأس چهار هزار نفر، که شمر بن ذی‌الجوشن همراه او بود، فرستاد. این گروه در کربلا با حسین برخورد کردند. حسین بن علی در آن‌جا فرود آمد و آنان را برای این‌که وی را نزد یزید ببرند تا دست در دستش بگذارد و با او بیعت کند، به اسلام و خدا سوگند داد،(۱) اما آنان نپذیرفتند و گفتند: چاره‌ای نیست جز این‌که سر به حکم ابن زیاد بگذاری، اما حسین از پذیرش این امر خودداری ورزید. حرّ بن‌یزید وقتی گفتهٔ حسین را شنید، به سپاهیان ابن زیاد گفت: آیا تقوای الهی را پیش نمی‌گیرید؟ آیا آن‌چه را حسین و یارانش بر شما عرضه می‌کنند، نمی‌پذیرید؟ به خدا سوگند! اگر ترک و دیلم از شما چنین تقاضایی می‌کردند شایسته نبود شما درخواست آنان را رد کنید، اما آنها جز قبول حکم ابن زیاد به چیزی رضایت ندادند. در این‌جا بود که حر از سپاه عمر جدا شد و به حسین پیوست و در کنار او با سپاهیان ابن زیاد جنگید تا کشته شد.[۳]

حسین بن علی

ابو عبدالله، حسین بن علی بن ابی‌طالب، پسر فاطمهٔ زهرا و نوهٔ پیامبر اکرم ﷺ است که در سال چهارم هجری در مدینه متولد شد. او در خانهٔ وحی پرورش یافت و جمع زیادی از حسینی‌ها به او منسوبند. به سبب او دشمنی میان بنی‌هاشم و بنی‌امیه ریشه‌دار شد و سرانجام، تخت امویان را واژگون کرد. وقتی معاویه مُرد، حسین بن علی از بیعت با فرزندش یزید خودداری ورزید و به همراه تعدادی از یارانش به مکه کوچید و یک ماه در آن‌جا اقامت گزید تا این‌که مردم کوفه، یعنی شیعیان که پیروان پدر و برادرش بودند، او را به کوفه دعوت نمودند تا برای خلافت با وی بیعت کنند و در ضمن به او نوشتند که در قالب سپاهی، آمادهٔ یورش به امویان هستند. حسین نیز برای این‌که از نوشتهٔ مردم کوفه اطمینان حاصل کند، پسر عمویش، مسلم بن عقیل بن ابی‌طالب را به آن‌جا فرستاد. وقتی مسلم به کوفه رسید، پیرامون او گرد آمدند و با حسین بن علی بیعت کردند. او استقبال مردم را به اطلاع حسین رسانید و از او خواست تا به کوفه بیاید.

در این میان، یزید بن معاویه دریافت که باید به شدت با مردم کوفه برخورد کند؛ لذا کارگزارش نعمان بن بشیر را برکنار ساخت و عبیدالله بن زیاد را که پیش از این والی بصره بود، به جای وی تعیین کرد. آن‌گاه ولایت هر دو شهر کوفه و بصره را در اختیار وی گذاشت.

وقتی عبیدالله بن زیاد به کوفه رسید، در صدد دستگیری مسلم بن عقیل بر آمد. مسلم گریخت و نزد هانی بن عروه، یکی از سران کوفه مخفی شد و از او تقاضای حمایت کرد. از سوی دیگر، وقتی مردم کوفه بر این موضوع آگاهی یافتند، از گرد مسلم پراکنده شدند. عبیدالله نیز پناهگاه مسلم را پیدا کرد و وی و هانی بن عروه را دستگیر نمود و هر دو را به قتل رسانید. در این میان، حسین بن علی که از سرنوشت پسر عمویش در کوفه بی‌اطلاع بود، رهسپار آن‌جا شد و با وجود هشدارهای عبدالله بن عباس، بر تصمیم خود در مورد حرکت به کوفه پایدار ماند.

حسین در این سفر همسران، فرزندان، غلامان و تعداد اندکی از پیروانش را که تعدادشان نود و دو نفر بود، همراه خود بُرد. در راه، فرزدق شاعر با او برخورد کرد؛ حسین از او پرسید: چه خبری از مردم کوفه داری؟

پاسخ داد: از فرد مطلعی سئوال کردی. بدان که دل‌های مردم با تو و شمشیرهایشان با بنی‌امیه است و قضا نیز از آسمان نازل می‌گردد و خداوند آن‌چه را بخواهد انجام می‌دهد. حسین گفت: درست می‌گویی. کارها به دست خداوند است و او هر آن‌چه را اراده کند، انجام می‌دهد و پروردگار ما هر روز به کاری است.

پس از آن، حسین با فردی روبه‌رو شد که وی را از کشته شدن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه مطلع ساخت و توصیه کرد که بازگردد، اما بنی عقیل گفتند: به خدا سوگند، ما دست برنمی‌داریم تا این‌که انتقاممان را بگیریم یا کشته شویم.

سپس حسین به یاران خود گفت: هر کدام از شما بخواهد، می‌تواند از این‌جا بازگردد که ذمهٔ او آزاد است. وقتی که مردم، به‌خصوص کسانی که در میان راه به او پیوسته بودند، این را شنیدند از چپ و راست متفرق شدند و به‌جز اصحابی که از مدینه با او آمده بودند و عدهٔ

اندک دیگری، کسی باقی نماند. از سوی دیگر، عبیدالله بن زیاد، حر بن یزید تمیمی را با هزار سوار جنگی برای پیشگیری و بستن راه حسین اعزام کرد. حر در محلی موسوم به «ذو حسم» به او برخورد، اما به او آسیبی نرسانید؛ زیرا از ریختن خون او می‌ترسید. سپس عبیدالله بن زیاد، عمر بن سعد بن ابی‌وقاص را با چهار هزار جنگ‌جو فرستاد. عمر توانست با حسین به توافق برسد که یا به مدینه برگردد و یا رهسپار یکی از سرزمین‌های مسلمانان شود و بدین ترتیب، در شمار مجاهدان راه خدا قرار گیرد. و یا این‌که به نزد یزید بن معاویه در دمشق رود.

عمر این پیشنهاد را برای عبیدالله فرستاد و عبیدالله آن را پذیرفت، اما در این میان، مردی از سران هوازن به نام شمر بن ذی الجوشن به عبیدالله گفت: آیا این را از او می‌پذیری؟ به خدا سوگند، اگر حسین از این سرزمین رفت و دستش را در دستت نگذاشت، هر آینه او از قدرت و عزت بیشتری برخوردار می‌شود و بر تو نیز ضعف و ناتوانی بیشتری نصیب می‌گردد. ابن زیاد گفت: نظر درستی است. لذا ابن زیاد نامهٔ تندی برای عمر بن سعد فرستاد و به او دستور داد تا حسین و یارانش را به نزد وی بفرستد و چنان‌چه حسین از پذیرش فرمان خودداری کند، با او بجنگد. حسین از تسلیم شدن خودداری کرد. بنابراین، جز جنگ راهی باقی نماند. ابن‌زیاد، شمر بن ذی الجوشن را به جنگ حسین فرستاد و او را فرماندهٔ لشکر نمود. عمر بن سعد بن ابی‌وقاص نیز در جنگ علیه حسین شرکت کرد، اما از کشتن او پرهیز کرد.(۲) در این میان، حرّ تمیمی به حسین پیوست و همراه او جنگید تا کشته شد. در آن‌جا نبردی نابرابر رخ داد که در آن، یاران حسین، یکی پس از دیگری به قتل رسیدند، اما حسین به جنگ ادامه داد تا این‌که زرعة بن شریک تمیمی ضربه‌ای بر شانهٔ او زد. سپس، سنان بن انس ضربه‌ای با نیزه بر او وارد کرد و او را از پای درآورد و آن‌گاه سرش را از تن جدا کرد.

در بدن حسین بن علی ۳۳ زخم نیزه و سی ضربهٔ شمشیر یافت شد. قتل او در دهم محرم سال ۶۱ق رخ داد. در نبرد کربلا برادران حسین؛ یعنی جعفر، عثمان، عباس، محمد، عبیدالله، ابوبکر و همین طور دو فرزندش، علی و عبدالله نیز به قتل رسیدند. به‌علاوه فرزندان برادرش، حسن بن علی؛ یعنی ابوبکر و قاسم نیز از دم تیغ گذشتند و بالأخره فرزندان عمویش، عقیل؛ یعنی عبدالله، جعفر و عبدالرحمان و دیگر عموزادگانش هم جزو کشته شدگان بودند.

از خاندان حسین بن علی در این جنگ، فقط پنج تن نجات یافتند که عبارت بودند از: پسرش، علی زین‌العابدین، خواهرش زینب، برادر کوچکش عمر و دو دخترش فاطمه و سکینه، که در نهایت، اینان به همراه سر حسین، به نزد ابن زیاد گردنکش فرستاده شدند و او همه را نزد یزید بن معاویه به دمشق فرستاد. کشته شدن امام حسین در اندیشهٔ دینی شیعه، سمبل و رمز شهادت و شهداست و این جریان، بعدها محور کلیهٔ گرایش‌های ضد عربی (شعوبیه) شد.[۴] (۳)

حمزهٔ اسلمی

حمزة بن عمرو بن عویمر بن حارث اسلمی از صحابهٔ پیامبرﷺ است که به همراه عبدالله بن سعد، در فتح افریقیه شرکت کرد و در مراحل مختلف آن فتح، جایگاه ستوده‌ای داشت.[۵]

عباد بن علقمه مازنی

عباد بن علقمه مازنی، از قبیلهٔ بنی تمیم که با انتساب به «اخضر» شوهر مادرش «عبّاد الاخضر» نامیده می‌شد. او سرداری بود که در دوران اموی، شهرت یافت. عبیدالله بن زیاد او را در رأس چهار هزار مرد جنگی، برای جنگ با مرداس بن حُدَیر و خوارج فرستاد. بامداد روز جمعه نبرد شدیدی میان دو گروه در نزدیکی بصره درگرفت و چون وقت نماز فرا رسید دو طرف مقرر داشتند که تا بعد از نماز، دست از جنگ بکشند. در این میان، عبّاد نماز را با شتاب بجا آورد و بر یاران مرداس که در حال رکوع و سجود بودند، یورش برد و همهٔ آنان را به قتل رسانید و سر مرداس را برای عبیدالله بن زیاد فرستاد. او سپس، به بصره بازگشت و مدتی در آن‌جا ماند، اما چندی بعد، برخی از خوارج علیه وی توطئه‌ای ترتیب دادند و او را در آبشخور بنی مازن در بصره، غافلگیر کرده، از پای درآوردند.[۶]

علی بن حسین

ابوالحسن، علی‌اکبر بن حسین بن علی بن ابی‌طالب هاشمی قرشی است. وی از سادات و شجاعان آل ابی‌طالب بود. علی‌اکبر به همراه پدرش حسین، نوهٔ شهید پیامبر، در جریان «طفّ» در کربلا کشته شد. در حقیقت او نخستین کسی بود از خانوادهٔ حسین در آن ماجرا به قتل رسید. علی‌اکبر از خود بازمانده‌ای نداشت. مورخان او را علی‌اکبر نامیده‌اند، تا وی را از برادرش علی‌اصغر ملقّب به زین‌العابدین، که از قتل نجات یافت تمییز دهند.[۷]

مرداس بن حدیر

ابوبلال، مرداس بن حدیر بن عامر بن عبید بن کعب ربعی حنظلی تمیمی، معروف به مرداس بن ادیّه بود. ادیّه مادربزرگ اوست و لذا، او و برادرش عروه به مادر بزرگشان، ادیّه، نسبت داده می‌شوند. وی از علمای خوارج و از جمله سخنوران قهرمان و بسیار عابد بود. در جنگ صفین به همراه علی بن ابی‌طالب شرکت کرد و حکمیت را نپذیرفت. او هم‌چنین در جنگ نهروان حضور داشت. عبیدالله بن زیاد

او را در کوفه زندانی کرد، ولی از زندان نجات یافت. به دنبال آن، حدود سی مرد راگرد آورد و آنان را به «آسک» برده و میان مردم تبلیغ کرد که او برای فساد در روی زمین و یا بازداشتن مردم از امورشان قیام نکرده است، بلکه از ستم گریخته و جز با کسی که علیه او جنگ کند از در جنگ وارد نخواهد شد و خراج را نیز جز به اندازهٔ رفع نیاز و سهم خود و یارانش دریافت نمی‌کند.

عبیدالله بن زیاد برای رویارویی با مرداس، سپاه بزرگی را به جنگ او فرستاد، اما مرداس آن سپاه را شکست داد. عبیدالله به ناچار لشکر دیگری را تحت فرماندهی عبّاد بن علقمه مازنی برای نبرد با او گسیل داشت. آن‌گاه نبرد شدیدی تا ظهر روز جمعه بین دو طرف رخ داد. به هنگام ظهر، هر دو گروه قرار گذاشتند که بعد از ادای نماز، به جنگ بپردازند، اما هنگامی که مرداس و یارانش مشغول خواندن نماز بودند، عبّاد با سپاهیانش آنان را محاصره کرد و تا آخرین نفر آنان را به قتل رسانید. بعد هم، سر مرداس را برای ابن زیاد فرستاد.[8]

ولید بن عقبه

ابووهب، ولید بن عقبة بن ابی معیط، أبان بن ذکوان بن عبد شمسِ اموی قرشی، برادر مادری عثمان بن عفان که مادرشان، اروی، دختر کریز بن ربیعه قریشی بود می‌باشد. ولید در روز فتح مکه اسلام آورد. برادرش عثمان در سال ۲۵ ق پس از برکناری سعد بن ابی‌وقاص از ولایت کوفه، ولید را به‌جای وی گماشت. و او به مدّت چهار سال والی کوفه بود، تا این‌که عده‌ای نزد عثمان آمده شهادت به شرابخواری او دادند. لذا، عثمان او را برکنار کرده و به مدینه فرا خواند. سپس وی را آورد و تازیانه زد(۴) و زندانی کرد و سعید بن عاص را به ولایت کوفه گمارد.

پس از کشته شدن خلیفهٔ سوم، ولید به ناحیهٔ جزیرهٔ فرات رفت و ملکی را در «رقه» خرید و آن‌جا اقامت گزید و از درگیری علی و معاویه کناره جست، ولی در مرگ عثمان به سوگ نشست و معاویه را به خون‌خواهی وی برانگیخت.

گفته شده که آیهٔ: ﴿یا ایها الذین آمنوا إن جائکم فاسق بنبأ فتبیّنوا أن تصیبوا قوماً بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین﴾[9] در مورد او نازل شده است. شأن نزول آیه این‌گونه بود که: پیامبر اکرمﷺ او را برای جمع‌آوری صدقات بنی مصطلق به نزدشان فرستاد، اما او برگشت و اطلاع داد که بنی مصطلق از اسلام برگشته و از پرداختن صدقه خودداری کرده‌اند، اما بعداً روشن شد که «بنی مصطلق» بیرون آمده‌اند، تا از او استقبال کنند و او از آنان ترسیده و گریخته است.

به دنبال آن، پیامبر اکرمﷺ خالد بن ولید را نزد بنی مصطلق فرستاد و آنها به خالد گفتند که همگی بر اسلام پایبندند.[10]

پی‌نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اول محرم ۶۱ = اول اکتبر سال ۶۸۰؛ سه‌شنبه چهارم ربیع الاول سال ۶۱ = اول ژانویه سال ۶۸۱.
۲. الاعلام زرکلی، ج۲، ص۱۷۳؛ تاریخ ابن اثیر، حوادث سال ۶۱ق.
۳. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۱۸۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۴۶ و ۶۰؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۱۷۲ به بعد؛ تاریخ طبری، ج۳، ص ۲۲۲؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «حر بن یزید».
۴. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۷۱؛ العبر، ج ۳، ص ۳۰۹؛ المعارف، ص ۴۱۰.
۵. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص۳۱۳.
۶. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۲۹؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۳۸ و ۳۹.
۷. الاعلام زرکلی، ج۵، ص۸۶؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص۱۸۵.
۸. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۸۷؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۲۰۳؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۷۱؛ العبر، ج۳، ص ۳۰۹؛ المعارف، ص ۴۱۰.
۹. حجرات (۴۹) آیهٔ ۶: اگر شخص فاسقی خبری برای شما آورد، در آن مورد تحقیق کنید، مبادا نادانسته به گروهی آسیب برسانید و از عمل خود پشیمان شوید.
۱۰. الاعلام زرکلی، ج۹، ص ۱۴۳؛ الأغانی، ج۵، ص ۱۲۲ و۱۵۳؛ أسد الغابه، ج۵، ص ۴۵۱ و ۴۵۳؛ الاستیعاب، ج۴، ص ۱۵۵۲ و ۱۵۵۳؛ مروج الذهب، ج۲، ص ۳۳۴؛ نسب قریش، ص۱۳۸.

سال ۶۲ق = ۶۸۱ ـ ۶۸۲م[1]

رویدادها

- برکناری ابومهاجر، از ولایت افریقیه و گماشتن مجدد عقبة بن نافع به عنوان والی آن‌جا و تفکیک ولایت افریقیه از مصر.
- درگذشت مسلمة بن مخلد، امیر مصر و نصب سعید بن یزید بن علقمهٔ ازدی.
- یزید بن معاویه فرستاده‌ای را نزد عبدالله بن زبیر فرستاد و او را دعوت به بیعت کرد، اما عبدالله دعوت او را رد کرد.

وقایع نظامی

فتوحات

- **افریقیه:** عقبة بن نافع، فرمانروای افریقیه، سپاهی را برای تداوم و پی‌گیری فتح افریقا تدارک دید و موفق شد مغرب میانی، و سپس مغرب دور را تا ساحل اقیانوس اطلس تسخیر کند و بربرهایی راکه در مقابل او ایستادگی کردند، شکست دهد و آنان را به اطاعت خویش درآورد. بربرها مسلمان شدند و آن‌گاه عقبه به قیروان بازگشت.
- **ماوراء النهر:** سلم بن احوز از رود سیحون گذشته و به خوارزم حمله برد، سپس با مردم آن‌جا مصالحه کرد.

قیام‌ها

- **در جزیره:** توابین، سلیمان بن صرد را به فرماندهی خویش برگزیدند و در جزیره گرد آمده و قیام خویش را علیه عبیدالله بن زیاد، امیر عراق، اعلان کردند.

درگذشتگان

- اسماء بن خارجه.
- رباب دختر امرؤالقیس.
- زینب دختر علی بن ابی‌طالب.
- سعید بن عثمان.
- علقمة بن قیس.
- مسلمة بن مخلد.
- منذر بن حرمله.

اسماء بن خارجه

اسماء بن خارجة بن حصن بن حذیفهٔ فزاری، از طبقه اول تابعین شمرده می‌شود وی از مردم کوفه بود. سروری قوم خویش را به عهده داشت و بخشنده و نزد خلفا معزّز و محترم بود. می‌گفت: دوست ندارم کسی را از حاجتی که آن را طلبیده، محروم سازم، زیرا که در خواست از دو حال خارج نیست: یا شخص درخواست کننده، شخص محترم و بزرگواری است که من با رفع نیاز او، آبرویش را حفظ می‌کنم و یا شخص پست و فرومایه‌ای است که با برآوردن حاجتش، آبروی خویش را از دست او در امان می‌دارم.[۲]

رباب دختر امرؤ القیس

رباب، دختر امرؤ القیس بن عدی و همسر حسین، نوادهٔ شهید پیامبر ﷺ است. وی در واقعهٔ کربلا همراه همسرش، حسین بود و هنگامی که حسین به قتل رسید، به همراه سایر اسیران به شام آورده شد. وی سپس به مدینه بازگشت و در آن‌جا یکی از بزرگان قریش از وی خواست تا به همسری او در آید، اما رباب گفت: به خدا سوگند، پس از رسول‌الله ﷺ دیگر، پدر شوهری اختیار نمی‌کنم. رباب شاعر بود و قصیده‌ای در رثای حسین دارد. او پس از حسین یک سال زیست و هرگز زیر سقفی و در پناه سایه‌ای ننشست و به همین منوال روزگار گذراند از فرط اندوه درگذشت. او مادر سکینه، دختر حسین است. حسین ﷺ درباره آن دو (سکینه و رباب) سروده است: به خدا سوگند من خانه‌ای را که سکینه و رباب در آن باشند، دوست دارم.[۳]

زینب دختر علی بن ابی‌طالب

زینب، خواهر حسن و حسین است که پسر عمویش، عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب، با وی ازدواج کرد و ثمرهٔ این ازدواج، سه پسر و دختری به نام ام‌کلثوم بود که حجاج بن یوسف ثقفی او را به همسری گرفت. زینب به همراه برادرش حسین در واقعهٔ کربلا حضور داشت و با دیگر اسیران، به کوفه و آن‌گاه به شام برده شد. زینب زنی پر دل و جرأت، سخنوری زبان‌آور و والامقام بود. حوادث زیادی دربارهٔ وی نقل شده است.[۴]

سعید بن عثمان بن عفان

از فرمانروایان فاتح است که در مدینه بالید و پس از کشته شدن پدرش، نزد معاویه رفت و معاویه در سال ۵۶ق ولایت خراسان را به او داد. او توانست بدون خون‌ریزی، سمرقند را تسخیر کند. پس از مدت کوتاهی معاویه سعید را برکنار کرد و سعید به دمشق بازگشت و همان‌جا اقامت گزید. وقتی معاویة بن ابی‌سفیان برای ولیعهدی پسرش یزید بیعت گرفت، سعید وی را ملامت کرد و خواست تا او را به‌جای یزید جانشین خویش گرداند و از جمله به او گفت: پدرم پیوسته به تو عنایت و توجه داشت تا این‌که به اوج عظمت و شرف رسیدی، ولی تو پسرت را بر من مقدم داشتی، در حالی که من از لحاظ پدر و مادر و شخص خودم، از او بهترم.

معاویه در جوابش گفت: اما این که پدر تو به من نیکی کرد، جای انکار نیست و این که پدر تو از پدر یزید بهتر است، مطلب درستی است. مادر تو فاطمه دختر ولید بن عبد شمس مخزومی و از قریش است و مادر (یزید) میسون، دختر بحدل و از قبیلهٔ کلب است و بنابراین، مادر تو نیز از مادر او بهتر است. اما در این‌که تو از او بهتر باشی، بدان که به خدا سوگند، اگر تمام ناحیهٔ غوطه، از مردانی همچون تو آکنده گردد، هرآینه یزید از همهٔ شما نزد من عزیزتر است. هنگامی که معاویه مرد، سعید بن عثمان به مدینه رفت و در آن‌جا بود که به دست کافرانی که از سمرقند به همراه خود آورده بود، به قتل رسید.[۵]

علقمة بن قیس

ابو شبل، علقمة بن قیس بن عبدالله بن مالک نخعی همدانی تابعی و فقیه عراق بود. او در جنگ صفین حضور داشت و در خراسان جنگید. مدتی در خوارزم زندگی کرد و سپس در کوفه رحل اقامت افکند و در همان‌جا درگذشت، او دایی ابراهیم نخعی است.[۶]

مسلمة بن مخلد

ابومحمد، مسلمة بن مخلد بن صامت بن نیار انصاری خزرجی، از امرای بزرگ صدر اسلام بود. پیش از آن‌که کار معاویه بالا بگیرد نزد او رفت. معاویه در سال ۴۷ ق او را فرماندار مصر کرد و آن‌گاه مغرب را به حوزهٔ فرمان‌روایی‌اش افزود و مسلمه در مصر اقامت گزید و جنگ‌آوران مسلمانان را از راه خشکی و دریا به مغرب گسیل داشت. پس از معاویه پسرش، یزید او را در منصبش باقی گذارد و حکم‌رانی مسلمه تا زمان مرگش در اسکندریه ادامه یافت. او نخستین کسی بود که در مساجد، گلدسته‌هایی برپا نمود، تا بر فراز آنها اذان گفته شود.[۷]

منذر بن حرمله

ابو زبید، منذر بن حرملهٔ طلائی قحطانی، شاعری است هم‌نشین و همدم با بزرگان و از مسیحیان قبیلهٔ طیّ است که روزگاری در جاهلیّت زیست. او به دیدار پادشاهان، بویژه پادشاهان عجم می‌رفت، زیرا از سیره و احوال آنان آگاه بود. وی اسلام را درک کرد، اما اسلام نیاورد. گاهی به‌طور ناشناس وارد مکه می‌شد. عمر بن خطّاب او را متولی و عهده‌دار دریافت صدقات قومش کرد و هیچ نصرانی دیگری را به‌جز او متصدّی و عهده‌دار کاری نکرد. بیشتر اقامت او نزد دایی‌هایش ـ که از بنی تغلب بودند ـ در ناحیهٔ جزیرهٔ فرات بود. در دوران خلافت عثمان، هم‌نشین و ندیم ولید بن عقبه ـ هنگامی که والی کوفه بود ـ شد. منذر بن حرمله سرانجام در کوفه، جان سپرد.[۸]

پی نوشت‌ها:

۱. جمعه اول محرم سال ۶۲ = ۲۰ سپتامبر سال ۶۸۱؛ چهارشنبه ۱۵ ربیع‌الاول سال ۶۲ = اول ژانویه سال ۶۸۲.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۲۹۹؛ فوات الوفیات، ج ۱، ص ۱۹؛ نهایة الارب، ج ۳، ص ۲۰۷؛ المحبّر، ص ۱۵۴؛ الأغانی، ج ۲۰، ص ۲۶۳.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۳۷؛ المحبّر، ص ۳۹۶؛ اعلام النساء، ج ۱، ص ۴۳۸.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۰۸؛ أسد الغابه، ج ۷، ص ۱۳۳؛ المعارف، ص ۲۱۱؛ اعلام النساء، ج ۲، ص ۹۱.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۵۱؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۶۱؛ خزانة الادب، ج ۱، ص ۳۲۰؛ البدایة والنهایه، ج ۸، ص ۸۰؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۰۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۱۲؛ الأغانی، ج ۱، ص ۳۵.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۴۸؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۲۹۶؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۴۸.

۷. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۱۲۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۶۶؛ الولاة والقضاة، ص ۳۸ و ۴۰؛ فتوح البلدان، ص ۳۳۰؛ أسد الغابه، ج ۵، ص ۱۷۴؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۱۳۲؛ العبر، ج ۳، ص ۲۲.

۸. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۲۲۸.

سال ۶۳ق = ۶۸۲ ـ ۶۸۳م[۱]

رویدادها

- مردم مدینه به جنبش عبدالله بن زبیر پیوستند و از بیعت با یزید بن معاویه سرباز زدند و به امویان ساکن مدینه یورش بردند تا ایشان را از آن‌جا برانند. یزید، سپاه بزرگی به فرماندهی مسلم بن عقبهٔ مرّی به سوی مکه فرستاد مسلم در بیرون از مدینه و در نزدیکی یکی از حرّه‌ها، که دارای زمین‌های سوخته‌ای بود، به نبرد شدیدی با آنان پرداخت و سرانجام، این نبرد به مرگ مهتران و اشراف قریش و انصار انجامید و مردم مدینه مجبور به بیعت با یزید شدند. این واقعه، به واقعهٔ «حرّه» شهرت یافت.

وقایع نظامی

فتوحات

- **مغرب:** عقبة بن نافع سراسر مغرب را پشت سر نهاده، به ساحل اقیانوس اطلس رسید و ابومهاجر دینار را نیز در کنار خود نگه داشت.

درگذشتگان

- سائب خاثر.
- عبدالله بن حنظله.
- معقل بن سنان.

سائب خاثر

ابوجعفر، سائب بن یسار لیثی منسوب به لیث در اصل، ایرانی و یکی از پیشگامان موسیقی و آهنگ‌سازی در میان عرب است. او نخستین کسی است که در مدینه عود ساخت و همراه با آن آواز خواند و اولین فرد از مردم مدینه بود که موسیقی ایرانی را رواج داد. وی در مدینه بزرگ شد و تجارت را پیشه ساخت و ثروتمند گردید. او صدای خوشی داشت و نیکومحضر و خوش‌مشرب بود.

سائب استاد معبد (آواز خوان معروف) ابن سریج، عزّة المیلاء و دیگران است. سائب در واقعهٔ حرّه همراه مردم مدینه جنگید و در همان واقعه نیز کشته شد.[۲]

عبدالله بن حنظله

عبدالله بن عروة بن حنظلة بن صیفی بن نعمان اوسی، از تابعین برجسته و شجاعان آنان بود. مردم مدینه در واقعهٔ حرّه، او را فرمانده خویش نمودند و عبدالله با ایشان پیمان بست که تا دم مرگ با مردم مدینه همراه و همگام باشد. او با سپاهیان یزید به شدت جنگید، اما پیروزی نصیبش نشد و در نتیجه، ارتش یزید وارد مدینه شد. عبدالله هم‌چنان به جنگ خویش ادامه داد تا کشته شد.[۳]

معقل بن سنان

ابو عبدالرحمان، معقل بن سنان بن مظهر اشجعی، زیباروی و از فرماندهان سلحشور بود که در فتح مکه حضور داشت و پرچمدار قوم خود بنی اشجع بود. او به مدینه رفت و در آن‌جا سکنا گزید.

روزی عمر شنید که زنی این بیت را زمزمه می‌کند:

«از شر (فریبندگی) معقل به خداوند پناه می‌برم؛ آن‌هنگام که با شمایلی آراسته رهسپار بقیع گردد».

از این‌رو عمر او را به بصره تبعید کرد. معقل بعداً به مدینه برگشت و در واقعه حرّه، سرکرده مهاجران بود و مسلم بن عقبهٔ مرّی، فرمانده سپاه یزید او را به قتل رسانید.[۴]

پی نوشت‌ها:
۱. ۲۰ ـ چهارشنبه اول محرم سال ۶۳ = دهم سپتامبر سال ۶۸۲؛ پنج‌شنبه ۲۵ ربیع الاول سال ۶۳ = اول ژانویه سال ۶۸۳. ۲. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۱۱۱؛ نهایة الارب، ج۴، ص ۳۲۱.
۳. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۲۳۳؛ الطبقات الکبری، ج۵، ص۴۶ و ۴۹؛ تاریخ ابن اثیر، حوادث سال ۶۳ق.
۴. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۱۸۷؛ أسد الغابه، ج۴، ص ۲۹۷.

سال ۶۴ق = ۶۸۳ ـ ۶۸۴م[1]

رویدادها

- مرگ یزید بن معاویه و جانشینی پسرش معاویه دوم.
- درگذشت مسلم بن عقبه و گماشته شدن حصین بن نمیر برای جنگ با عبدالله بن زبیر.
- خوارج به ابن زبیر پیوسته و در کنار او به جنگ پرداختند و پس از این که اطلاع یافتند ابن زبیر با نظر خوارج در مورد خلفای راشدین مخالف است، از او جدا شدند.
- معاویهٔ دوم پس از گذشت شش ماه از خلافتش، کناره گیری کرد و طولی نکشید که از دنیا رفت.
- ضحاک بن قیس فهری، بزرگ قیسیان پس از درگذشت معاویهٔ دوم، امارت دمشق را در دست گرفت.
- عرب‌های یمانی، از جمله قبیلهٔ کلب، مروان بن حکم را نامزد خلافت کردند، اما ضحاک بن قیس فهری، عبدالله بن زبیر را برای احراز این مقام در نظر گرفت.
- عبیدالله بن زیاد، امیر عراق، چشم طمع به خلافت دوخته و در پی رسیدن به آن بود و مردم بصره نیز با او بیعت کردند، اما بعداً از وی رو گرداندند. لذا عبیدالله مخفیانه از بصره خارج شده و رهسپار شام گردید و به مروان بن حکم پیوست.
- کعبه پس از آتش‌سوزی، به دست عبدالله بن زبیر، بازسازی شد.
- طاعون، بصره را فراگرفت.

وقایع نظامی

جنگ بر سر خلافت

- **جنگ میان بنی امیه و عبدالله بن زبیر:** حصین بن نمیر به جانشینی مسلم بن عقبه، انتخاب شد و عبدالله بن زبیر را در مکه محاصره کرد و سپس، حرم مکّی را با منجنیق هدف قرار داد و به آتش کشید. اما بعد از درگذشت خلیفه (معاویهٔ دوم) به او دستور داده شد به دمشق بازگردد.

شورش‌ها

- **خوارج:** خوارج پس از آن‌که از عبدالله بن زبیر جدا شدند، به رهبری پیشوایشان، نافع بن ازرق، علیه او شوریدند.
- **بربر (واقعهٔ تهوده):** کسیلهٔ بربری، پس از توهینی که از عقبة بن نافع دید، از او روی گردانید، همراه با یاران خویش به رومیان پیوست و به عقبة بن نافع و ابوالمهاجر دینار در «تهوده» نزدیک واحه «بسکرهٔ» کنونی (جنوب کوه‌های اوراس) در الجزایر، حمله برد که در نتیجه، عقبه و ابوالمهاجر در آن واقعه به شهادت رسیدند و در همان‌جا در واحه‌ای به نام واحهٔ «سیدی عقبه» به خاک سپرده شدند. به دنبال آن، کسیله شهر قیروان را تصرف کرد و سپاهیان عرب به فرماندهی زهیر بلوی به «برقه» عقب‌نشینی کردند.

درگذشتگان

- ابوالمهاجر دینار.
- ضحاک فهری.
- عقبة بن نافع.
- مسلم بن عقبهٔ مرّی.
- مسوّر بن مخرمه.
- مصعب زهری.
- معاویة بن یزید.
- ولید بن عقبه.
- یزید بن معاویه.

ابوالمهاجر

ابوالمهاجر، دینار، غلامِ مسلمة بن مخلد انصاری است. هنگامی که مسلمة بن مخلد، امارت مصر و افریقیه را در دست گرفت، عقبة بن نافع را از امارت افریقیه کنار نهاد و ابوالمهاجر را به جای وی گماشت و ابوالمهاجر در سال ۵۵ق وارد افریقیه شد و در شهر قیروان سکنا گزید و آن‌گاه با گسیل سپاهی، جزیرهٔ «شریک» را که بعداً به «جزیرهٔ قبلیه» معروف شد، تصرف نمود. یزید بن معاویه، در سال ۶۳ق او را از امارت افریقیه خلع کرد و مجدداً عقبة بن نافع را امیر آن دیار گرداند.

چون عقبة بن نافع به قیروان رسید، ابوالمهاجر را در خدمت خویش نگه داشت و او را برای فتح مغرب دور با خود همراه کرد. وقتی این سپاه از فتح خود بازگشت، «کسیله» خیانت ورزید و با قوم خود (بربرها) به رومی‌ها پیوست و در «تهوده» (در سرزمین زاب) نبردی میان دو گروه به وقوع پیوست که طی آن، عقبه و همین‌طور ابوالمهاجر به شهادت رسیدند. در این نبرد، دست‌کم سیصد نفر از صحابه و تابعین بزرگ کشته شدند. ابوالمهاجر در این جنگ به خوبی از عهده آزمون پیش‌روی خود، برآمد و با قدرت و شهامت جنگید.[2]

ضحاک فهری

ابوأمیه (أبو أنیس) ضحاک بن قیس بن خالد فهری سالار و مهتر بنی فهر و از والیان سلحشوری بود که در فتح دمشق شرکت داشت و همان‌جا اقامت گزید. ضحاک هم‌چنین همراه معاویه، در جنگ صفین حاضر بود. معاویه در سال ۵۳ق پس از مرگ زیاد بن ابیه، او را به ولایت کوفه گمارد و به دنبال آن، امارت دمشق را به وی سپرد. هنگامی که معاویه دوم، پسر یزید از خلافت دست کشید، او به عبدالله بن زبیر پیوست و با وی بیعت نمود. وقتی که با مروان بن حکم بیعت صورت می‌گرفت،ضحاک از بیعت با او سرباز زد و در نبردی که در «مرج راهط» پیش آمد کشته شد.[۳]

عُقبة بن نافع

عقبة بن نافع بن عبد قیسِ اموی فهری قرشی، از سرداران بزرگ فاتح در دوران اسلامی است وی برادر مادری عمرو بن عاص و مادر آن دو، سلمی دختر حرمله و ملقب به «نابغه» است. در سال ۴۲ق عمرو بن عاص، امیر مصر، ولایت افریقیه را به او واگذارد. عقبه در راه خود بسیاری از نواحی مرزی سودان و سرزمین‌های آن‌جا را تصرف کرد، که پیش از این به آنها اشاره شد. به دنبال آن، در سال ۴۹ق معاویة بن ابی‌سفیان او را حاکم خود مختار افریقیه گرداند و ده هزار مرد جنگی برای او فرستاد. عقبه نیز افریقیه را درنوردید تا به سرزمین قیروان رسید که نظر او را به خود جلب کرد. لذا مسجدی در آن‌جا ساخت که امروز به نام «جامع عقبه» معروف است. عقبه آن‌گاه به همراهانش دستور داد تا خانه‌هایشان را نیز در آن‌جا بنا کنند و بدین ترتیب، شهر قیروان بنا نهاده شد.

وقتی معاویه ولایت افریقیه را به ناحیهٔ تحت امر مسلمة بن مخلد (امیر مصر) ضمیمه کرد، او عقبة بن نافع را از آن‌جا برکنار کرد و در سال ۵۵ق غلام خود، ابوالمهاجر را به‌جای وی گماشت و عقبه به شام بازگشت. وقتی یزید بن معاویه، به خلافت رسید، عقبه را مجدداً به ولایت افریقیه گمارد (سال ۶۲ق) و مسلمه را عزل کرد. عقبه رهسپار قیروان شد و با سپاهی انبوه و در حالی که ابوالمهاجر نیز او را همراهی می‌کرد از آن‌جا به‌سوی غرب رفت. عقبه دژها و شهرهای زیادی را متصرف شد و مردم «فزان» با او از در صلح درآمدند. سپس به سوی «زاب» و «تاهرت» حرکت کرد، آن‌گاه به مغرب دور تاخت و شهر «طنجه» را فتح کرد.

هنگامی که با دریا مواجه شد، گفت: پروردگارا!! اگر این دریا پیش روی من نبود، برای جهاد در راه تو وارد سرزمین‌های پیش رو می‌شدم. عقبه پس از آن بازگشت و وقتی که به ناحیهٔ «تهوده» (از سرزمین زاب) رسید، سپاهیانش پیشاپیش او راهی قیروان شدند و تنها اندکی از یاران با وی ماندند. از این‌رو، رومیان قصد او کردند و در این میان «کسیله» نیز قومش را گرد آورد و به رومیان پیوست. آنان ناگهان بر عقبه و همراهانش فرود آمدند و وی و ابوالمهاجر دینار (امیر اسبق افریقیه) را به قتل رسانیدند و به همراه آن دو دست کم سیصد نفر از بزرگان صحابه و تابعین را نیز از دم تیغ گذراندند. عقبه در واحه‌ای که امروزه واحهٔ «سیدی عقبه» خوانده می‌شود و در نزدیکی شهر «مسکن» واقع در جنوب قسنطینه به خاک سپرده شد که مزار او در آن‌جا معروف است.[۴]

مسلم بن عقبهٔ مرّی

ابوعقبه، مسلم بن عقبة بن رباح مرّی سردار زیرک عصر اموی است که به سنگدلی شهره بود. او پیامبر اکرمﷺ را درک نمود و همراه معاویه در جنگ صفین حضور یافت. وقتی مردم مدینه از اطاعت یزید بن معاویه سرباز زدند و کارگزارش را از آن‌جا بیرون راندند، یزید، مسلم بن عقبه را به فرماندهیِ سپاهی گماشت و او را برای انتقام از مردمِ آن‌جا گسیل داشت. مسلم نیز به مدینه حمله کرد و تا آن‌جا که توانست به قتل و چپاول مردم پرداخت و از بازماندگان برای یزید بیعت گرفت. این رویداد، به «واقعهٔ حرّه» شهرت یافت. او سپس رهسپار مکه شد تا با ابن زبیر که از بیعت با یزید سر باز زده بود، بجنگند. اما در راه، در محلی موسوم به «مشلل» مرد. بعدها قبرش نبش و در همان محل به صلیب کشیده شد.[۵]

مسوّر بن مخرمه

ابوعبدالرحمان، مسور بن مخرمة بن نوفل بن اهیب قرشی زهری مادرش عاتکه، دختر عوف، خواهر عبدالرحمان بن عوف است. وی از دانشمندان و فقهای صحابه بود. در کودکی، محضر پیامبرﷺ را درک کرد و احادیثی نیز از آن حضرت شنید. او از چهار تن خلفای راشدین و دیگر بزرگان صحابه روایت نموده است.

اعضای شورایی که عمر برگزیده بود تا از میان خویش خلیفه را انتخاب کنند، در خانه او اجتماع کردند و به نقلی آنان در خانهٔ صحابه‌ای به نام فاطمه، دختر قیس قریشی اجتماع کردند.

مسوّر بن مخرمه، همراه عبدالله بن سعد، امیر مصر، در فتح افریقیه شرکت داشت و همو بود که عثمان را به لشکرکشی به آن سامان تحریک کرد. او در زمان محاصرهٔ مکه، همراه ابن زبیر بود و در اثر ضربهٔ یکی از سنگ‌های منجنیق کشته شد.[۶]

مصعب زهری

مصعب بن عبدالرحمان بن عوف زهری از مردم مدینه و از شجاع‌ترین مردم روزگار خویش بود. او به همراه جمعی دیگر، به قتل اسماعیل بن

هبار بن اسود بن مطلب بن اسد متهم شد. از این‌رو معاویه او را زندانی کرد، اما بعداً او را سوگند داد و آزادش ساخت. وقتی مروان بن حکم، در زمان معاویه والی مدینه شد، مصعب را به ریاست شرطهٔ شهر برگزید. در آن زمان، مردم مدینه در حالت آشوب و ناامنی به سر می‌بردند و هم‌دیگر را می‌کشتند. مصعب به شدت با آنان برخورد کرد و تعدادی از خانه‌هایشان را ویران نمود که در نتیجه، مردم آرام گرفتند. هنگامی که معاویه مرد، عمرو بن سعید بن عاص از سوی یزید به‌عنوان والی، وارد مدینه شد و مصعب را در منصب خود ابقا کرد و به او دستور داد تا خانه‌های بنی‌هاشم و بنی‌اسد را خراب کند، زیرا اینها حسین بن علی و عبدالله بن زبیر را که از بیعت با یزید خودداری کرده بودند حمایت و یاری کرده‌اند، اما مصعب از این‌کار خودداری کرد و گفت: اینها گناهی ندارند.

عمرو گفت: «ای فرزند «ام حریث» (کنیزی از اسیران «بهراء» و مادر مصعب) گردن کلفت شدی و پا را فراتر نهاده‌ای آن شمشیری را که حمایل تو کردیم باز پس ده».

مصعب هم شمشیر را به سوی او افکند و از او جدا شد و کمی پیش از محاصرهٔ مکه به عبدالله بن زبیر پیوست و در آغاز جنگ علیه حصین بن نمیر فرمانده سپاه شام مسوّر بن مخرمه و مختار بن ابی‌عبید ثقفی، به‌همراه او حضور یافتند. سرانجام، مصعب، در اثر تیری که به او اصابت کرد، کشته شد.[۷]

معاویة بن یزید

ابولیلی، معاویهٔ دوم، پسر یزید بن معاویة بن ابی سفیان اموی قرشی است که پدرش خلافت پس از خودش را، به وی واگذارد. او مدت چهل روز یا سه ماه از آغاز خلافتش در انظار مردم ظاهر نشد و احساس ضعف می‌کرد و مرگ خویش را نزدیک می‌دید. لذا دستور داد تا مردم را فرا خوانند و ندا دهند: «الصلاة جامعة».

مردم گردآمدند و آن‌گاه معاویه (دوم) به سخنرانی پرداخت. او نخست، خدا را سپاس گفت و سپس بیان داشت: اما بعد، من از ادارهٔ امور شما ناتوانم؛ بدین جهت، بر آن شدم همچون عمر بن خطاب که ابوبکر او را به جانشینی خود تعیین کرد، برای خود خلیفه‌ای تعیین کنم، اما کسی را نیافتم. سپس خواستم شش نفر مثل شش نفر اهل شورا را بیابم که در این‌کار نیز توفیقی حاصل نشد. شما به‌کار خویش و ادارهٔ آن شایسته‌ترید. پس، هر که را می‌خواهید به ادارهٔ امور خویش بگمارید. در پایان، او ضحاک بن قیس را سفارش نمود که تا زمان تعیین خلیفه، برای مردم اقامهٔ نماز کند.

معاویهٔ دوم اینها را گفت و وارد منزلش شد و اندکی بعد در ۲۳ سالگی درگذشت. و فرزندی از او به‌جای نماند و با مرگ او دوران سفیانی اموی نیز به پایان رسید.

شاعر درباره او می‌گوید:

«می‌بینم که دیگ‌های فتنه و آشوب می‌جوشند؛ پس ملک و خلافت پس از ابولیلی از آن کسی است که چیره شود».[۸]

ولید بن عتبه

ولید بن عتبة بن ابی سفیان از جمله دولتمردانی که از جهت فصاحت، بردباری و بخشندگی، سرآمد مردان بنی امیه بود. وی برادرزادهٔ معاویة بن ابی سفیان بود. ولید همراه عایشه، طلحه و زبیر در جنگ جمل شرکت کرد و در همان جنگ بود که چشمش کور شد. در سال ۵۷ق (در روزگار معاویه) والی مدینه گردید و پس از مرگ معاویه، یزید طیّ نامه‌ای از او خواست تا از حسین بن علی و عبدالله بن زبیر، برای او بیعت بگیرد. این دو در آن‌هنگام، در مدینه بودند، بنابراین، ولید شبانه و پیش از آن‌که خبر مرگ معاویه منتشر شود، حسین بن علی و عبدالله بن زبیر را طلبید و آنان را از دستوری که از جانب یزید رسیده بود، آگاه کرد. آن دو تا بامداد از او فرصت خواستند و گفتند: تا بامداد صبر می‌کنیم و وقتی مردم برای بیعت جمع شدند، ما هم با آنان خواهیم بود و آن‌گاه مجلس ولید را ترک کردند.

مروان بن حکم، که در آن مجلس حضور داشت، ولید را سرزنش کرد که چرا به آنان اجازه داد که پیش از بیعت خارج شوند و به او گفت: آن دو را هرگز نخواهی دید.

ولید در پاسخ مروان گفت: من قصد تو را می‌دانم، ولی من نمی‌خواستم خونشان را بریزم و باعث قطع پیوند خویشاوندی آنان شوم.

به هرحال، یزید در سال ۶۰ق او را برکنار کرد و به نزد خویش فرا خواند و وی را از مشاوران خود قرار داد. بعد از آن، بار دیگر او را به عنوان والی مدینه ـ همزمان با آغاز شورش عبدالله بن زبیر در مکه ـ به آن‌جا بازگردانید. بار دیگر او را از حکومت مدینه خلع کرد و عثمان بن محمد بن ابی سفیان را به‌جای وی گماشت و بدین ترتیب، ولید تا زمان مرگش، در مدینه ماند.[۹]

یزید بن معاویه

ابوخالد، یزید بن معاویة بن ابی سفیان اموی قرشی، مادرش میسون، دختر بجدل کلبی است. معاویة بن ابی سفیان با حسن بن علی بن ابی‌طالب به توافق رسیده بود که حسن بعد از وی خلیفه باشد. در سال ۵۰ق هنگامی که حسن درگذشت، مغیرة بن شعبه به معاویه پیشنهاد کرد تا خلافت پس از خود را به پسرش، یزید واگذارد و این، با میل معاویه موافق آمد، لذا او که تصمیم داشت، مغیرة بن شعبه را از امارت کوفه خلع کند، از تصمیم خود منصرف گشت و به وی دستور داد تا

جهت گرفتن بیعت برای یزید، تلاش و فعالیت کند. پس از آن‌که معاویه برای پسرش، یزید بیعت گرفت، این موضوع را به تمام سرزمین‌های اسلامی ابلاغ کرد و تمام مردم ـ جز مردم مدینه ـ با وی بیعت کردند.

وقتی یزید عهده‌دار خلافت گشت، مسلم بن عقبهٔ مرّی را در رأس سپاهی به مدینه فرستاد تا با مردم آن‌جا بجنگد و از آنان برای یزید بیعت بگیرد. مسلم در واقعهٔ معروف به «واقعهٔ حره» بر مردم مدینه فایق آمد و سپاهیانش را به مدت سه روز آزاد گذاشت، تا هر کاری بخواهند در شهر انجام دهند. بدین ترتیب، مردم در عین ناخشنودی، با یزید بیعت کردند. مسلم پس از آن به قصد جنگ با حسین بن علی بن ابی‌طالب و عبدالله بن زبیر که از بیعت با یزید خودداری کرده بودند، رهسپار مکه شد.(۵) اما در راه مرد و حصین بن نمیر، به عنوان جانشین او فرماندهی سپاه را بر عهده گرفت. حصین بن نمیر وقتی به مکه رسید، در بلندی‌های شهر، منجنیق نصب کرد و شهر را با پرتاب سنگ هدف گرفت. محاصرهٔ مکه به مدت چهار ماه از سال ۶۴ق ادامه یافت و چون خبر مرگ یزید به او رسید، از محاصرهٔ مکه دست برداشته و به شام بازگشت.

یزید در ۳۹ سالگی مرد و مدت حکومتش در حدود سه سال بود.[۱۰]

پی نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اول محرم سال ۶۴ = ۳۰ اوت سال ۶۸۳؛ جمعه هفتم جمادی‌الاول سال ۶۴ = اول ژانویه سال ۶۸۴.

۲. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۲۵؛ البیان المغرب، ج۱، ص ۲۱ و ۳۱؛ العبر، ج۳، ص ۱۰؛ فتوح البلدان، ص ۲۳۰؛ الاستقصاء، ج۱، ص ۷۱؛ العبر، ج۴، ص ۳۹۸.

۳. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۳۰۹؛ تاریخ ابن اثیر و تاریخ طبری، حوادث سال ۶۳ق؛ أسد الغابه، ج۳، ص ۴۹ و ۵۰؛ المعارف، ص ۴۱۲.

۴. الاعلام زرکلی، ج۵، ص ۳۷؛ البیان المغرب، ج۱، ص ۱۹ و ۳۰؛ أسد الغابه، ج۴، ص ۹۵ و ۶۰؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۲۱۷؛ الاستقصاء، ج۱، ص ۷۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۴۶۵؛ العبر، ج۴، ص ۳۹۸.

۵. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۱۱۸؛ تاریخ طبری، ج۴، ص ۱۲۳؛ همان، ج۵، ص ۴۸۵؛ المحبّر، ص ۴۸۲.

۶. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۱۲۳؛ فتوح البلدان، ص۳۱۷؛ تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر، حوادث سال ۶۴ق؛ أسد الغابه، ج۵، ص ۱۷۵.

۷. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۱۵۰؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۴۹؛ الطبقات الکبری، ج۵، ص ۱۱۷؛ المحبّر، ص۲۲۷.

۸. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۱۷۵؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۵۱؛ تاریخ طبری، ج۵، ص ۵۰۰؛ مروج الذهب، ج۲، ص ۷۷؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۲۳۶.

۹. الاعلام زرکلی، ج۹، ص ۱۴۲؛ تاریخ ابن اثیر و تاریخ طبری، حوادث سال ۵۷ ـ ۶۴ق؛ الأغانی، ج۲، ص ۲۴۷ و ۲۵۰؛ عقد الفرید، ج۲، ص ۲۳۴؛ ج۲، العبر، ص ۹۹۹.

۱۰. الاعلام زرکلی، ج۹، ص۲۴۴؛ تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر، حوادث سال ۶۴ق؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۲۲۶؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص ۱۶۲؛ الأغانی، ج۱۷، ص ۲۱۰؛ الکتّاب والوزراء، ص ۳۱؛ مروج الذهب، ج۳، ص ۲۷؛ العبر، ج۳، ص ۳۳ و ۴۳؛ المعارف، ص ۳۵۱.

سال ۶۵ق = ۶۸۴ ـ ۶۸۵م[۱]

رویدادها

- اعراب یمانی در منطقه جابیهٔ اردن گرد آمدند و با مروان بن حکم بیعت کردند.
- ضحاک بن قیس فهری، چون چشم طمع به خلافت داشت و مردم را به بیعت با خود فرا خواند قیسیان و مردم شام و قنسرین و حمص با وی بیعت کردند.

پس از پیروزی یمانی‌ها بر قیسیان در نبرد «مرج راهط» و کشته شدن ضحاک در آن نبرد، امر خلافت برای مروان بن حکم سامان گرفت و بدین سان، دوران حکم‌رانی مروانیان آغاز شد و دوران حکومت سفیانی به پایان رسید.

- مروان بن حکم مصر را از عبدالله بن زبیر باز پس گرفت و کارگزار عبدالله را در آن‌جا کشته پسرش، عبدالعزیز بن مروان را به ولایت آن ناحیه گمارد.
- مروان بن حکم پس از شش ماه خلافت، درگذشت و با فرزندش، عبدالملک بن مروان، به عنوان خلیفه بیعت شد.
- عبدالملک بن مروان، برادرش عبدالعزیز را بر ولایت مصر باقی گذارد و علاوه بر آن، ولایت افریقیه را ضمیمهٔ مناطق تحت امر او کرد.
- مرگ کنستانتینِ چهارم و نصب پسرش یوستی‌نیانوس دوم، به‌عنوان امپراتور روم.
- شیوع بیماری طاعون از عراق به شام.

وقایع نظامی

جنگ بر سر خلافت

- جنگ میان ضحاک بن قیس فهری و مروان بن حکم در «مرج راهط»: قیسیان طرفدار ضحاک بن قیس فهری و یمانی‌های طرفدار مروان بن حکم وارد نبردی تمام عیار با یک‌دیگر شدند. این نبرد، در «مرج راهط» به وقوع پیوست و طی آن یمانی‌ها پیروز شدند و ضحاک کشته شد. این جنگ سبب ریشه‌دار شدن دشمنی میان قیسیان و یمنی‌ها شد و حس انتقام‌جویی را در آنان تقویت کرد. و موجب بروز جنگ‌ها و برخوردهایی میان این دو طایفه موسوم، به «الایام» شد، مانند «یوم ماکسین» در سال ۶۵ق؛ «یوم الثرثار» و «یوم الفدین» در سال ۷۰ق.

این نبردها که به پیروزی یک‌طرف می‌انجامید موجب تازه‌تر شدن دشمنی دو طایفه گردید، تا جایی که این جنگ‌ها و برخوردها، فروپاشی حکومت امویان را فراهم کرد.

- **جنگ میان بنی امیه و ابن زبیر:** عبدالملک بن مروان، سپاهی به فرماندهی عبیدالله بن زیاد تدارک دید و آنها را از راه موصل برای بازپس‌گیری عراق از دست پسر زبیر اعزام کرد.

قیام‌ها

- **توابین:** توابین به پیشوایی سلیمان بن صرد، رهسپار جنگ با عبیدالله بن زیاد شدند و در «عین الورده» (ناحیه‌ای بین حرّان و نصیبین) با او مصاف کردند. عبیدالله با آنان جنگید و شکستشان داد و رهبر آنان، سلیمان بن صرد را به قتل رساند.
- **خوارج:** نافع بن ازرق، پیشوای خوارج، به سرکردگی سپاهی از خوارج، از اهواز راهی بصره شد و عبدالله بن حارث، امیر بصره نیز سپاهی را به فرماندهی مهلب بن ابی صفره به مصاف آنان فرستاد. دو سپاه در کنار «رودخانهٔ دجیل» با هم نبرد کردند که در این نبرد، ابن ازرق کشته شد و عبیدالله بن ماحوز، به‌جای وی، رهبری خوارج را بر عهده گرفت.

درگذشتگان

- ابن بجدل.
- حبیش بن دلجه.
- سلیمان بن صرد.
- صخر مزنی.
- عبدالله ازدی.
- عبدالله بن عمرو بن عاص.
- عبدالله بن مسعده.
- کنستانتین چهارم.
- مالک بن هبیرهٔ سکونی.
- مروان بن حکم.
- نافع بن ازرق.
- نابغهٔ جعدی.
- نعمان بن بشیر.
- ولید بن عصیر.

ابن بجدل

ابو سلیمان، حسان بن مالک بن بجدل بن انیف کلبی امیر «بادیة الشام» بود. در جنگ صفین جزو فرماندهان سپاه معاویه بود و سپس، مروان بن حکم را در جنگش با ضحاک بن قیس ـ که برای به‌دست آوردن خلافت صورت گرفت ـ یاری کرد. نویسندهٔ سیر اعلام النبلاء می‌گوید: مردم مدت چهل شب به خلافت حسان، گردن نهادند و او سرانجام خلافت را به مروان سپرد.[۲]

حبیش بن دلجه

حبیش بن دلجهٔ قینی، از مردم اردن است. وی از فرماندهان سپاه در دوران امویان بود که در جنگ صفین در اردوی معاویه قرار گرفت. آخرین مسئولیت او، فرماندهی سپاه شام برای فتح مدینه بود. مروان بن حکم حبیش را به فرماندهی سپاه گماشت و وی بر مدینه استیلا یافت و مجدداً برای مروان، بیعت گرفت.[۳]

سلیمان بن صُرد

ابومطرف، سلیمان بن صُرد بن جون بن ابی جون عبدالعزی بن منقذ سلولی خزاعی که نخست یسار نامیده می‌شد پیامبر اکرمﷺ او را سلیمان نام نهاد. سلیمان یکی از سرداران صحابی بود که پس از وفات رسول اکرمﷺ در شهر کوفه اقامت گزید. همراه علی‌بن ابی‌طالب در دو جنگ جمل و صفین شرکت نمود. او از جمله کسانی بود که برای حسین بن علی نامه نوشت، اما از یاری او باز ایستاد. آن‌گاه سلیمان از کرده خویش پشیمان شد و به خون‌خواهی حسین قیام کرد.

سلیمان، رهبری توابین را بر عهده گرفت. توابین، در پی قتل عبیدالله بن زیاد، بیرون راندن یاران ابن زبیر از عراق و باز گرداندن خلافت به اهل بیت بودند. نبردهای متعددی میان سلیمان و عبیدالله بن زیاد درگرفت و سرانجام سلیمان، در نبردی که در «عین الورده» اتفاق افتاد، به قتل رسید.[۴]

صخر مزنی

صخر (صخیر) بن هلال مزنی، تابعی و از دلاوران سلحشور بود. او از عبیدالله بن زیاد برای کشتن حسین بن علی، کینه و خشم در دل گرفت. لذا با توابین کوفه که رهبری آنان را سلیمان بن صرد به عهده داشت، قیام کرد. آنان با سپاهی که ابن زیاد به فرماندهی حصین بن نمیر گسیل داشته بود، درگیر شدند و صخر مزنی در این میان پیوسته نبرد می‌کرد، تا کشته شد.[۵]

عبدالله ازدی

عبدالله بن سعد بن نفیل ازدی، از طایفهٔ ازدِشنوْة و یکی از سران و شجاعان کوفه بود. وی به اتفاق سلیمان بن صرد، همراه حدود پنج هزار نفر از توابین، به‌منظور گرفتن انتقام خون حسین بن علی قیام آغازید. پس از کشته شدن سلیمان بن صرد، در محلی به نام «عین الورده» در ناحیهٔ جزیره، که به نام رأس العین نیز معروف است، فرماندهی سپاه و پرچم توابین را در دست گرفت و تا دم مرگ به نبرد خود با سپاه بنی‌امیه ادامه داد.[۶]

عبدالله بن عمرو بن عاص

ابومحمد (ابو عبدالرحمان) عبدالله بن عمرو بن عاص قرشی سهمی پیش از پدرش، اسلام آورد و از صحابهٔ بسیار زاهد بود.

او بسیار عبادت می‌کرد تا جایی که پیامبراکرمﷺ به او فرمود: بدن، همسر و چشمانت نیز بر تو حقّی دارند. پس، حق هر صاحب حقی را به وی بده!

عبدالله در دوران جاهلیت کتابت می‌کرد و زبان سریانی را خوب می‌دانست. او از پیامبرﷺ اجازه خواست تا هرآن‌چه را از آن حضرت می‌شنود، بنویسد. حضرت نیز به وی اجازه داد. او در جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها حاضر می‌شد و با دو شمشیر نبرد می‌کرد. همراه معاویه، در جنگ صفین شرکت کرد، اما شمشیر از نیام بر نیاورد. معاویه، برای مدت کوتاهی او را به امارت کوفه گماشت. عبدالله از بیعت با یزید، خودداری ورزید. بعضی گفته‌اند: رهسپار عسقلان شد تا در گوشه‌ای، فقط به عبادت بپردازد. دربارهٔ محل درگذشت او اختلاف وجود دارد؛ بنا به گفته‌ای، در مصر و بنابر نقلی دیگر، در طائف وفات کرده است.[۷]

عبدالله بن مسعده

عبدالله بن مسعده بن مسعود فزاری، از فرماندهان بزرگ عصر اموی که تاریخ‌نگاران به وی لقب «صاحب الجیوش» داده‌اند، زیرا (در دوران معاویه) هنگامی که جنگ با رومی‌ها و لشکرکشی به آن دیار صورت می‌گرفت، وی به فرماندهی سپاهیان اعزامی گماشته می‌شد.

در خانهٔ فاطمه دختر رسول اکرمﷺ رشد یافت و پس از آن نزد علی بن ابی‌طالب بود. بعدها معاویه او را به خویش متمایل ساخت، به طوری که وی از سرسخت‌ترین مخالفان علی بن ابی‌طالب شد. عبدالله بن مسعده همراه سپاهی بود که معاویه در سال ۵۳ق به فرماندهی پسرش یزید، برای جنگ با رومی‌ها و محاصرهٔ قسطنطنیه فرستاد. او پس از واقعهٔ حره که در سال ۶۳ق رخ داد، عهده‌دار فرماندهی لشکریان دمشق بود.[۸]

کنستانتین چهارم

کنستانتین چهارم، پسر کنستانتین سوم است که در سال ۶۸۸م (۴۸ق) پس از کشته شدن پدرش در سیسیل، به امپراتوری رسید. وی به کارآمدی و شایستگی جنگی شهرت داشت. هنگامی که پدرش در سیسیل نبود، ادارهٔ امور کشور را بر عهده می‌گرفت و چون آشوب برپا شد و پدرش به قتل رسید، به سیسیل آمد و آشوب را سرکوب ساخت. دوران او، همزمان با اوج تهاجم اعراب به امپراتوری بیزانس و مقارن با شبیخون‌های اسلاوها به شبه جزیرهٔ بالکان بود.[۹]

مالک بن هبیره

مالک بن هبیرة بن خالد سکونی، از سران قبیلهٔ کنده در عصر اموی بود. وی پیامبرﷺ را درک و از آن حضرت حدیث نقل کرد. در جنگ صفین همراه معاویه بود و وقتی با معاویه بیعت شد، نزد او آمد و در مجلسش سخنرانی کرد و گفت: دستت را بگشای تا در خوشی و ناخوشی، با تو بیعت کنم. وی نخستین کسی بود که به این صورت، با معاویه بیعت کرد. معاویه او را به ولایت حمص گمارد و سپس در سال ۴۷ق پس از مرگ عبدالرحمان بن خالد بن ولید، فرماندهی نیروهای جنگ تابستانی را به وی واگذارد.[۱۰]

مروان بن حکم

ابوعبدالملک، مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیة بن عبدشمس بن عبدمناف امویِ قرشی بود. مادرش، آمنه، دختر علقمة بن صفوان بن امیهٔ کنانی و پسر عموی عثمان بن عفان است که پیامبرﷺ پدرش حَکَم را به طائف تبعید کرد. از این‌رو، او در دوران کودکی همراه پدرش بود تا این‌که عثمان به خلافت رسید و او را کاتب و خاتم‌دار خویش کرد. هنگامی که معاویه خلافت را در دست گرفت، مروان را به جهت کمک‌هایی که در دوران خاتم‌داری عثمان به معاویه کرده بود و نیز نقش مهمّی که در تضعیف علی بن ابی‌طالب در جنگ جمل و کشتن طلحة بن عبدالله داشت، وی را به خود نزدیک کرد و او را بر مدینه و مکه و طائف گمارد، اما بعداً مروان را برکنار، و ولید بن عتبة بن ابی‌سفیان را جانشین او کرد.

وقتی معاویه درگذشت، مروان نزد پسرش (یزید) منزلتی داشت و در دمشق جزو مشاوران او شد. مروان پس از مرگ معاویه، چشم به خلافت دوخت و حسان بن بجدل، دایی یزید بن معاویه که رهبر یمنی‌ها بود با این شرط که امر خلافت را پس از خودش به خالد بن یزید (که هنوز نابالغ بود) واگذارد، با وی بیعت نمود. یمنی‌ها به پیروی از او و به دنبال آنان مردم شام با مروان بیعت کردند. در این میان، ضحاک بن قیس رهبر و بزرگ قیسیان، بر سر خلافت با مروان به رقابت برخاست. آن دو در «مرج راهط» ـ نزدیک دمشق ـ با هم جنگیدند. ضحاک در این جنگ کشته شد و بدین ترتیب، مروان در صحنهٔ خلافت بی‌رقیب ماند. آن‌گاه در گردهمایی جابیه به سال ۶۴ق با وی، بیعت شد.

طبری نقل می‌کند که به مروان گفته شد: با مادر خالد، عاتکه، دختر هاشم بن عتبة بن عبدشمس ازدواج کن تا او را خوار کرده باشی و در نتیجه، او از خلافت چشم‌پوشی کند و مروان نیز همین کار را کرد. روزی خالد وارد مجلس مروان شد. در آن مجلس عدهٔ زیادی حضور داشتند و مروان جمله‌ای به او گفت که موجب تحقیر خالد شد. خالد نزد مادرش برگشت و این جریان را به مادرش گفت. مادرش به او گفت: مواظب باش، مروان نفهمد که این جریان را به من گفته‌ای و خاموشی گزین، من پاسخ او را خواهم داد. چند روزی گذشت و مروان

نزد عاتکه آرمیده بود. عاتکه به کمک کنیزانش بالش بر دهان مروان گذاشت و او را به قتل رسانید و بنا به گفته‌ای، او را مسموم کرد.

مروان، هنگام مرگ ۶۳ سال داشت و مدت ولایتش ده ماه بود. برخی تاریخ‌نگاران، سبب مرگ وی را بیماری طاعونی می‌دانند که در سال ۶۵ق از عراق به شام سرایت کرد.[۱۱]

نافع بن ازرق

ابوراشد، نافع بن ازرق بن قیس حنفی بکری وائلی حروری بصری، سرکرده فرقهٔ ازارقه بود. اینان از سرسخت‌ترین، پر تعدادترین و نیرومندترین فرقه‌های خوارج بودند. نافع در آغاز کارش، یار عبدالله بن عباس بود. او و یارانش از دست‌اندرکاران قیام علیه عثمان بودند و از علی جانبداری می‌کردند تا این که جریان حکمیت میان علی و معاویه پیش آمد. پس از این جریان، نافع و یارانش در حروراء، (از نواحی کوفه) گرد آمدند و علیه علی شورش کردند. از این پس، ایشان و پیروانشان به نام خوارج (خروج کنندگان) شهرت یافتند.

هنگامی که عبیدالله بن زیاد به سال ۵۴ق در زمان معاویه والی کوفه شد، بر حروری‌ها سخت‌گیری کرد و شدت عمل به خرج داد و در سال ۶۱ق پیشوای آنان، مرداس بن حدیر را به قتل رسانید. هنگامی که ابن زبیر در مکه قیام خود را بر ضد امویان آشکار کرد، خوارج به همراه نافع به نزد او رفتند و در سپاه ابن زبیر با سپاه شام جنگیدند تا این که یزید بن معاویه در سال ۶۴ق مرد و سپاه شام دست از جنگ کشیده و بازگشت و با ابن زبیر، به‌عنوان خلیفه بیعت شد. در این میان، نافع و یارانش بر آن شدند تا نظر ابن زبیر را دربارهٔ عثمان و علی جویا شوند. ابن زبیر به آنان گفت که وی دشمن دشمنان آنان است. این گفتهٔ ابن زبیر، خوشایند و مقبول ایشان نبود، لذا از گرد او پراکنده شدند و از مکه بیرون آمدند، اما خودشان به دو گروه بزرگ تقسیم گشتند که هر یک نظر و گرایش خاص خود داشت.

نافع بن ازرق گروه خویش را به سوی بصره بُرد و پیروانش ازارقه نامیده شدند، که عبدالله بن صفار، عبدالله بن اباض و حنظلة بن بیهس در میان ایشان بودند. عدهٔ دیگر به سرکردگی عبدالله بن ثور (ابو فدیک) و عطیة بن اسود، رهسپار یمامه شدند. این گروه از خوارج، نجدة بن عامر را پیشوای خود قرار دادند، از این‌رو، آنان را «نجدات» نامیدند. نافع و یارانش از بصره راهی اهواز شدند و بر آن ناحیه، هم‌چنین بر فارس و کرمان چیره گشتند و کارگزاران ابن زبیر را در این مناطق به قتل رسانیدند و رهبران خوارج، مثل عبیدالله بن ماحوز، قطری بن فجاءة و دیگر رهبران آن فرقه با نافع بن ازرق بودند. عبدالله بن حارث، امیر بصره، مهلب بن ابی صفره را به جنگشان فرستاد. مهلب در جنگ با خوارج، دچار مشکلات فراوان شد، اما عاقبت نافع بن ازرق را در نبردی که در نزدیکی اهواز اتفاق افتاد، کشت. پس از نافع، عبدالله بن ماحوز رهبر خوارج شد.

ازارقه می‌گویند: مخالفان آنان، مشرکان امت‌اند و جنگ با ایشان و کشتن آنان و زنان و کودکانشان واجب است، زیرا خداوند از زبان نوح می‌فرماید: ﴿وقال نوح ربّ لا تذر علی الأرض من الکافرین دیارا إنّک إن تذرهم یضلّوا عبادك ولا یلدوا إلّا فاجراً کفّاراً﴾[۱۲].

این دسته از خوارج، سنگسار نمودن را رد می‌کنند و بریدن دست دزد را، چه زیاد دزدیده باشد و چه کم، نمی‌پذیرند. ایشان همین‌طور تعیین نصاب را در دزدی معتبر نمی‌شمارند و برکسی که به مرد متأهل نسبت زنا دهد، حد جاری نمی‌کنند، اما در مورد نسبت زنا به زنان شوهردار جاری می‌کنند، به‌علاوه، آنان معتقد به کفر کسانی هستند که از جنگیدن در کنارشان خودداری می‌ورزند، اگرچه از مذهب خودشان باشند.

نافع، خود، تقیه کردن را در قول و عمل حرام می‌دانست و پنهان شدن زیر پوشش تقیه را جایز نمی‌شمرد، زیرا سزاوارتر این است که مؤمن فقط از خداوند بترسد و این از اسباب اختلاف میان او و نجدة بن عامر، پیشوای نجدات که تقیه را جایز می‌شمرد بود.[۱۳]

نابغهٔ جعدی

ابولیلی، حبّان بن قیس بن عبدالله که چون نسبش به جدش، جعدة بن کعب از شاخهٔ بنی عامربن صعصعه، از قبیلهٔ قیس بن عیلان می‌رسد او را جعدی خوانده‌اند، او شاعری قریحی بود که در دوران جاهلیت و اسلام زیسته و شعر سروده است. وی را از آن جهت، نابغه خوانده‌اند که مدتی از سرودن شعر دست کشید و دیگر باره با نبوغ بیشتر سرودن آغازید. وی از حنفاء بود، شراب را در دوران جاهلیت ناپسند دانست و از بت‌پرستی دوری جست. در جاهلیت قصیده‌ای سرود که مطلع آن این بیت است:

«سپاس و ستایش از آنِ خدایی است که شریک و همتایی ندارد؛ و هر که این را بر زبان نیاورد، برخویش ستم روا داشته است».

او نزد پیامبرﷺ رفت و قصیده‌ای برای ایشان سرود که سرآغاز آن، چنین است:

«نزد رسول اللهﷺ آمدم، زیرا هدایت را به ارمغان آورد؛ و کتابی را بر مردمان تلاوت می‌کند که همچون کهکشان، درخشان و تابناک است».

نابغه در فتح ایران حضور داشت و در نبرد صفین همراه علی بن ابی‌طالب بود. ساکن کوفه شد و معاویه او را به همراه یکی از والیان اصفهان به آن سامان فرستاد. بیش از صد سال سن داشت و در آن‌جا درگذشت.[۱۴]

نعمان بن بشیر

ابو عبدالله، نعمان بن بشیر بن سعد بن ثعلبهٔ خزرجی انصاری، مادرش عَمره، دختر رواحه، خواهر عبدالله بن رواحه و نخستین فرد از انصار بود که با ابوبکر بیعت کرد. وی صحابی والامقام و سخنوری فصیح بود. هنگامی که عثمان بن عفان به قتل رسید، نائله، دختر فرافصه (همسر عثمان) پیراهن عثمان را به او سپرد تا آن را نزد معاویة بن ابی‌سفیان ببرد. او به شام رفت و در واقعهٔ صفین همراه معاویه بود. معاویه نخست او را به منصب قضای دمشق گماشت، سپس او را والی یمن، بعد والی کوفه و سرانجام، والی شهر حمص نمود. پس از مرگ معاویه، نعمان با ابن زبیر بیعت کرد، اما مردم حمص با او همراهی نکردند و علیه وی شوریدند. نعمان نیز گریخت، اما خالد کلاعی او را تعقیب کرد و به قتل رسانید، آن‌گاه سرش را به نزد مروان بن حکم فرستاد.[15]

ولید بن عُصیر

ولید بن عصیر از قبیلهٔ کنانه و از شجاعان عرب و یکی از پیشوایان توابین بود که تن به ستم نداد و پس از کشته شدن حسین بن علی، برای خون‌خواهی او در شهر کوفه علیه بنی امیه قیام کرد و در یکی از جنگ‌های توابین با بنی امیه کشته شد.[16]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اول محرم سال ۶۵ = هیجده اوت سال ۶۸۴؛ یک‌شنبه ۱۹ جمادی الاول سال ۶۵ = اول ژانویه سال ۶۸۵.

۲. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۱۸۹؛ تاریخ طبری، ج۵، ص ۵۳۱، ۵۳۳ و ۶۱۰.

۳. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۱۷۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۷۴ و ۷۵؛ تاریخ طبری، ج۵، ص ۶۱۱.

۴. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۱۸۸؛ المحبّر، ص ۲۹۱؛ أسد الغابه، ج۲، ص ۴۴۹ و ۴۵۰؛ تاریخ طبری، ج۵، ص ۵۵۲؛ تاریخ بغداد، ج۱، ص ۲۰۰.

۵. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۲۸۸؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۷۲.

۶. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۲۲۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۷۱.

۷. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۲۵۰؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۹۵۶؛ الإصابه، ج۲، ص ۳۴۲؛ شذرات الذهب، ج۱، ص ۷۳؛ تذکرة الحفّاظ، ج۱، ص ۴۰؛ حلیة الأولیاء، ج۱، ص ۲۸۳؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۲۶۳؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۱۳۹؛ الطبقات الکبری، ج۴، ص ۹؛ المعارف، ص ۲۸۶.

۸. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۳۲؛ أسد الغابه، ج۳، ص ۳۸۴.

۹. ویلیام لانگر، موسوعة تاریخ العالم، رخدادهای سال ۶۸۸؛ دائرة المعارف لاروس؛ الروم وصلاتهم بالعرب، ص ۲۵۷ به بعد.

۱۰. الاعلام زرکلی، ج۶، ص ۱۴۵؛ الولاة والقضاة، ص ۴۲؛ الإصابه، ج۳، ص ۵۷۳؛ تاریخ طبری، ج۵، ص ۴۴۷، ۲۲۸، ۲۷۴ و ۵۳۵؛ الأغانی، ج۱، ص ۲۱.

۱۱. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۹۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۴۶۰؛ تاریخ طبری، ج۵، ص ۲۹۳ به بعد؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۲۳۹ و ۲۵۷؛ أسد الغابه، ج۵، ص ۱۴۴ و ۱۴۶؛ عقد الفرید، ج۴، ص ۴۰۰؛ مروج الذهب، ج۳، ص ۸۵؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص ۱۶۹؛ المعارف، ص ۳۵۳؛ العبر، ج۳، ص ۱۰؛ اعتاب الکتّاب، ص ۴۹.

۱۲. نوح، آیه ۲۶ و ۲۷: و نوح عرض کرد: پروردگارا! تو هم این کافران را هلاک کن و از آنان بر روی زمین یکی باقی نگذار، اگر از آنان هر که را باقی گذاری، بندگان پاک و با ایمانت را گمراه می‌کنند و فرزندی جز بدکار و کافر از آنان به ظهور نمی‌رسد.

۱۳. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۳۱۵؛ تاریخ طبری، ج۵، ص ۱۳۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۱۹۴ به بعد؛ الأغانی، ج۶، ص ۱۴۲؛ عقد الفرید، ج۲، ص ۳۹۰؛ الفرق بین الفرق، ج۷، ص ۸۴ و ۸۷؛ الملل والنحل، ج۱، ص ۱۱۸؛ العبر، ج۳، ص ۳۰۹؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «أزارقه».

۱۴. الاعلام زرکلی، ج۶، ص ۵۸؛ عقد الفرید، ج۲، ص ۹۷؛ الأغانی، ج۵، ص ۳۳؛ أسد الغابه، ج۵، ص ۲۹۱ و ۲۹۳؛ بروکلمان، ج۱، ص ۲۳۲.

۱۵. الاعلام زرکلی، ج۶، ص۴؛ فتوح‌البلدان، ص۱۳۸؛ المحبّر، ص۲۹۴؛ أسد الغابه، ج۵، ص ۳۲۶ و ۳۲۹؛ تاریخ طبری، ج۲، ص ۴۰۱؛ الأغانی، ج۱۴، ص۱۱۹؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۲۴۴؛ الاستیعاب، ج۴، ص ۱۴۹۶؛ ابن طولون، قضاة دمشق، ص۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۱۴۹؛ تاریخ‌الشعوب‌الاسلامیه، ج۱، ص۲۴۵.

۱۶. الاعلام زرکلی، ج۹، ص ۱۴۲؛ تاریخ ابن اثیر و تاریخ طبری، حوادث سال ۶۵ ق.

سال ۶۶ق = ۶۸۵ ـ ۶۸۶م[1]

رویدادها

- توابین پس از کشته شدن پیشوایشان، سلیمان بن صرد، به مختار ثقفی پیوستند. ابراهیم بن اشتر و قبیله‌اش نیز به این جمع ملحق شدند.
- رومیان، از سرگرمی عبدالملک بن مروان به جنگ‌های داخلی استفاده کرده و متمردان را به غارت شهرهای ساحلی لبنان تحریک نمودند. از این‌رو، عبدالملک برای جلوگیری از حملات عناصر وابستهٔ به روم، صلحی را به مدت پنج سال با رومی‌ها منعقد کرد که بر اساس آن، هزار دینار در هر جمعه به آنان بپردازد و خراج قبرس و ارمنستان را عادلانه و به‌طور مساوی با ایشان تقسیم کند. امپراتور روم نیز برای اجرای قرارداد صلح، مزدوران خود را به ارمنستان و تراکیا (۶) تبعید کرد.
- عبدالملک‌بن‌مروان ساختن «قبة‌الصخره» و بنای مسجدالاقصی را آغاز کرد.
- قحطی و وبای گسترده در مصر و شام.

وقایع نظامی

جنگ میان بنی امیه و مختار ثقفی:

- **نبرد نهر خازر:** عبیدالله بن زیاد پس از جنگ با توابین و پیروزی بر آنان، حرکت خویش را به سمت عراق از سر گرفت و مختار، سپاهی به فرماندهی ابراهیم بن اشتر به جنگ او فرستاد. دو سپاه در کنار رودخانهٔ خازر (بین اربیل و موصل) با هم روبرو شدند. سرانجام، ابراهیم بن اشتر به پیروزی رسید و ابن زیاد و حصین بن نمیر در این نبرد کشته شدند.

شورش‌ها

- خوارج نجدات (پیروان نجدة بن عامر) نفوذ خویش را بر یمن، حضرموت و یمامه گسترش دادند و بر عمان و بحرین استیلا یافتند.

درگذشتگان

- حصین بن نمیر.
- شمر بن ذی الجوشن.
- عبیدالله بن زیاد.
- عمر بن سعد بن ابی‌وقاص.
- یزید بن أنس.

حصین بن نمیر

ابوعبدالرحمان، حصین بن نمیر وائلی کندی سکونی کسی است که عبدالله بن زبیر را محاصره کرد و خانهٔ خدا را با منجنیق هدف قرار داد و آن‌گاه که از مرگ یزید بن معاویه اطلاع یافت، عقب‌نشینی کرده و به شام بازگشت. وی فرماندهی جناح راست (سپاه) عبیدالله بن زیاد را در جنگش با ابراهیم بن اشتر در نبرد شهر خازر، بر عهده داشت و در همان نبرد با ابن زیاد کشته شد.[۲]

شمر بن ذی الجوشن

ابوالسابغه، شمر بن ذی الجوشن شرحبیل بن قرط ضبابی کلابی از قاتلان حسین بن علی‌ؑ، نوادهٔ شهید پیامبرﷺ است.

شمر از ابتدا در بین قبیلهٔ هوازن صاحب‌منصب و به شجاعت معروف بود. در جنگ صفین همراه علی بن ابی‌طالب بود، سپس در شهر کوفه اقامت گزید و به نقل حدیث پرداخت تا این که فاجعهٔ بزرگ شهادت حسین بن علی پیش آمد و او در شمار قاتلان وی قرار گرفت. عبیدالله بن زیاد، او را با دیگران مأمور کرد تا سر حسین شهید را نزد یزید بن معاویه به شام ببرند. پیروان مختار، پس از آن‌که او را در یکی از قریه‌های هور تعقیب کردند، به قتل رسانیدند و جسد او را پیش سگ‌ها انداختند.[۳]

عبیدالله بن زیاد

ابوحفص، عبیدالله بن زیاد بن ابیه از والیان شجاع و سخنوری ماهر و با سطوت بود. پس از مرگ پدرش، رهسپار شام شد و عمویش معاویة بن ابی سفیان او را به سال ۵۳ق به ولایت خراسان گماشت. عبیدالله راهی آن دیار شد و سوار بر شتر، رودخانه را برای رسیدن به کوه‌های بخارا درنوردید و توانست «رامثین» و «بیکند» را تسخیر کند. سپس معاویه در سال ۵۵ق امارت بصره را به وی سپرد و عبیدالله با خوارج جنگید و بر آنان سخت گرفت. روزی شنید که خوارج در بصره اجتماع کرده‌اند تا علیه وی توطئه بچینند.

عبیدالله نیز آنان را دستگیر و زندانی کرد. سپس به خوارج پیشنهاد کرد، خودشان با یک‌دیگر بجنگند و هر که دیگری را بکشد، راه برای او باز باشد و آزاد گردد. این نقشه عملی شد و عده‌ای، عده‌ای دیگر را کشتند و او قاتلان را رها نمود.

هنگامی که یزید بن معاویه در سال ۶۰ق عهده‌دار خلافت شد، مردم بصره با عبیدالله بن زیاد بیعت کردند، اما دیری نپایید که بر ضد وی شوریدند و عبیدالله مخفیانه خود را به شام رساند. وی برای مدتی در آن‌جا اقامت گزید و سپس به عراق بازگشت. در میان راه، ابراهیم بن اشتر همراه سپاهی که به خون‌خواهی حسین گرد آمده بودند، او را تعقیب کردند. آنان با هم درگیر شدند و در این میان، یاران عبیدالله پراکنده شدند و ابراهیم توانست او را به قتل برساند. این نبرد در «خازر» در ناحیهٔ موصل رخ داد.[۴]

عمر بن سعد بن ابی‌وقاص

عمر بن سعد بن ابی‌وقاص، امیری از فرماندهان شجاع بود که عبیدالله بن زیاد، حاکم عراق، او را به جنگ قوم دیلم فرستاد و حکم امارت ری را برای او نوشت. ابن زیاد پس از آن‌که از حرکت حسین بن علی از مکه به سوی کوفه با خبر شد، به عمر بن سعد دستور داد تا با همراهانش به کوفه باز گردد. عمر سعد نیز بازگشت و ابن زیاد او را مأمور جنگ با حسین کرد. عمر سعد از ابن زیاد خواست تا وی را از این کار معاف دارد، ولی پس از تهدید ابن زیاد، او به فرمانش گردن نهاد و رهسپار نبرد با حسین بن علی شد که سرانجام، آن فاجعهٔ بزرگ رخ داد.

عمر بن سعد تا زمان قیام مختار ثقفی که به منظور خون‌خواهی حسین صورت گرفت زنده بود. سرانجام به دست مأمور مختار که برای کشتن وی به کوفه رفته بود، کشته شد.[۵]

یزید بن انس

یزید بن انس مالکی اسدی از سرداران شجاع و از یاران مختار ثقفی بود. مختار او را مأمور رخنه به موصل نمود. این در زمانی بود که عبیدالله بن زیاد، در آن ناحیه به سر می‌برد. عبیدالله بن زیاد دو سپاه به جنگ یزید بن انس فرستاد، اما یزید توانست فرماندهان هر دو سپاه را که ربیعة بن مخارق غنوی و عبدالله خثعمی بودند، به قتل برساند، ولی خود وی نیز، پس از پیروزی بر این دو سپاه، جان سپرد.[۶]

پی نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه اول محرم سال ۶۶ق = هشتم اوت سال ۶۸۵؛ دوشنبه ۲۹ جمادی‌الأول سال ۶۶ = اول ژانویه سال ۶۸۶.

۲. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۲۸۹؛ تاریخ طبری، ج۵، ص ۵۴۴.

۳. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۲۵۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۵۵؛ البدایة والنهایه، ج۷، ص ۲۷۰.

۴. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۳۴۷؛ تاریخ طبری، ج۵، ص ۲۹۵ و ۳۱۶؛ همان، ج۶، ص ۸۱؛ عیون الاخبار، ج۱، ص ۲۲۹؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۴۹۹ و

۵۲۲؛ همان، ج۴، ص ۱۳۱ و ۲۶۱؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۳۸۳؛ مروج الذهب، ج۳، ص ۸۴ و ۹۷؛ العبر، ج۳، ص ۳۱ و ۶۵.

۵. الاعلام زرکلی، ج۵، ص ۳۰۵؛ الطبقات الکبری، ج۵، ص ۱۲۵؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۲۷۳.

۶. الاعلام زرکلی، ج۹، ص ۲۲۹؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۸۹ و ۹۰؛ تاریخ طبری، ج۶، ص ۳۷ به بعد.

سال ۶۷ق = ۶۸۶ ـ ۶۸۷م[1]

رویدادها

- عبدالله بن زبیر، برادرش مصعب را به ولایت عراق گمارد. مهلب بن ابی صفره، پیشوای قبیلهٔ ازد، نیز به او پیوست و مصعب، امارت بصره را به وی واگذار کرد.
- عبدالله بن زبیر، عمر بن عبیدالله بن معمر را به ولایت فارس و اهواز گماشت.
- عبدالملک بن مروان، زهیر بلوی را به امارت افریقیه منسوب کرد و برای بازپس‌گیری قیروان از کسیله، سپاهی را به یاری‌اش فرستاد.

وقایع نظامی

- **جنگ میان مصعب بن زبیر و مختار ثقفی:** عبدالله بن زبیر به همراهی مهلب بن ابی صفره راهی جنگ با مختار ثقفی شد. مختار به کوفه پناه برد و مصعب به مدت چهار ماه، او را در شهر محاصره کرد. آن‌گاه مختار برای جنگ با او از شهر بیرون آمد، اما او و یارانش در جنگ با مصعب کشته شدند.

شورش‌ها

- **خوارج:** مصعب بن زبیر، مهلب بن ابی صفره را رهسپار جنگ با خوارج ازارقه در اهواز کرد.

درگذشتگان

- احنف بن قیس.
- شرحبیل بن ذی‌الکلاع.
- شریک بن حدیر.
- عَمره، دختر نعمان.
- محمد بن اشعث.
- مختار ثقفی.

احنف بن قیس

ابوبحر، احنف بن قیس بن حصین مری منقری تمیمی چون در پایش انحراف و کجی بود، او را احنف خواندند. دربارهٔ اسم او اختلاف نظر وجود دارد، به گفته‌ای، ضحاک و به نقلی، صخر نام دارد. وی بزرگ بنی تمیم و از خردمندان، هوشمندان و سخنوران آنان بود. همراه سپاهی که فرماندهی آن را ابوموسی اشعری بر عهده داشت، به خراسان حمله برد. سپاه مذکور، توانست کاشان، اصفهان، هرات، مرو رود و بلخ را بگشاید و به سمرقند برسد. در ماجرای نبرد جمل، از درگیری کنار کشید، اما در جنگ صفین به‌همراه علی بن ابی‌طالب حضور یافت. هنگامی که علی و معاویه به حکمیت رضا دادند، احنف با انتخاب ابوموسی، به عنوان حکم از سوی علی‌بن ابی‌طالب مخالفت ورزید. پس از این‌که اوضاع کاملاً طبق میل معاویه پیش رفت، معاویه او را در سال ۵۶ق به دمشق فرا خواند و وی را از بابت طرفداری از علی بن ابی‌طالب سرزنش کرد. احنف نیز به تندی به او پاسخ داد و گفت: بدان، دل‌هایی که با آن بر تو خشمناک شدیم، هنوز در سینه‌هایمان می‌تپد و شمشیرهایی که با آن با تو جنگیدیم، هنوز در نیام داریم. چنان‌چه به اندازهٔ چند انگشت به جنگ نزدیک شوی، ما به مقدار یک وجب به آن نزدیک خواهیم شد و اگر به سوی آن آرام ره بپیمایی، ما به جانب آن می‌دویم. احنف این راگفت و مجلس معاویه را ترک کرد. پس از رفتن او، سبب صبر و شکیبایی معاویه را جویا شدند. معاویه گفت: این فردی است که هرگاه خشم گیرد، صدهزار نفر از بنی تمیم برای خشم او خشمگین می‌شوند، بدون این‌که بدانند از چه بابت غضبناک شده است.

به‌هرحال، پس از سامان یافتن ولایت‌عهدی یزید بن معاویه و آمدن هیأت‌های مختلف از سایر مناطق، احنف نیز از جمله کسانی بود که حضور یافت. معاویه به او فرمان داد تا با یزید سخن بگوید. احنف نیز با او سخن گفت، سپس بیرون آمد و معاویه از او پرسید: برادرزاده‌ات را چگونه یافتی؟ گفت: اگر دروغ بگوییم، از خدا می‌ترسیم و اگر راست بر زبان آوریم، از تو واهمه داریم. تو خود به شب و روز، نهان و آشکار و آمد و رفت او بهتر واقفی و نیز به آن‌چه خواسته‌ای، اطلاع بیشتری داری.[2]

شرحبیل بن ذی الکلاع

شرحبیل بن ذی الکلاع حمیری، از شجاعان با سابقهٔ عصر اموی است. در پایان عمرش، در میان سپاه عبیدالله بن زیاد در موصل بود. هنگامی که میان ابن زیاد و ابراهیم بن اشتر آتش جنگ شعله‌ور شد، همراه ابن زیاد در آن جنگ کشته شد.[3]

شریک بن حدیر

شریک بن حدیر تغلبی یکی از یاران دلاور علی بن ابی‌طالب بود که همراه علی﵇ در جنگ صفین شرکت کرد و چشمش آسیب دید. پس از علی﵇، در بیت‌المقدس رحل اقامت افکند و آن‌گاه که خبر کشته شدن حسین بن علی﵇ را شنید، منتظر ماند تا کسی به خون‌خواهی وی قیام کند. وقتی مختار ثقفی قیام کرد و مردم را به خون‌خواهی

حسین﵇ فرا خواند، شریک به سوی او شتافت و با ابراهیم بن اشتر، راهی جنگ با عبیدالله بن زیاد در سرزمین موصل شد. شریک در آن جنگ دلاوری‌های بی‌نظیری از خود نشان داد. سرانجام پس از آن که کشته شدن ابن زیاد را دید، به شهادت رسید.[۴]

عَمره دختر نعمان

عَمره، دختر نعمان بن بشیر، از زنان ادیب و با حسب و نسب و همسر مختار ثقفی بود. وقتی شوهرش کشته شد، مصعب بن زبیر او را خواست و نظر وی را دربارهٔ شوهرش پرسید. عمره گفت: خداوند او را رحمت کند، بنده صالحی بود. مصعب او را زندانی کرد و به برادرش عبدالله بن زبیر نامه نوشت و گفت: زن مختار گمان می‌کند که شوهرش پیامبر است و عبدالله دستور داد او را بکشند. مصعب نیز شبانه او را میان کوفه و حیره کشت. عمر بن ربیعه دربارهٔ کشته شدن او می‌گوید:

از شگفت‌انگیزترین اموری که دیده‌ام؛ کشته شدن آن سفیدروی آزادهٔ خوبروی است.

این‌گونه و بی‌هیچ جرمی به قتل رسید؛ وه که چه کشتهٔ بزرگ و ارجمندی بود.

برای ما مردان کشتن و کشته شدن مقدر شد؛ و برای مهرویان راه رفتن دامن‌کشان و خرامان.[۵]

محمد بن اشعث

محمدبن اشعث بن قیس بن معدیکرب کندی، از اشراف و بزرگان قبیلهٔ کنده و از دلاوران عرصه جنگ بود. از سوی زیاد بن ابیه به فرمانداری طبرستان منصوب شد و چون مصعب بن زبیر از سوی برادرش عبدالله بن زبیر بر عراق ولایت یافت محمد به او پیوست و از فرماندهان سپاه او در جنگ علیه مختار شد.

سرانجام در سال ۶۷ق در واقعهٔ «مذار» که مختار در آن کشته شد، به قتل رسید.[۶]

مختار ثقفی

ابواسحاق، مختار بن ابی‌عبیده ثقفی، از رهبران شورشی علیه بنی امیه و شجاعی بی‌همتا بود. پدرش از بزرگان صحابه در سال ۱۳ق در واقعهٔ «جسر» کشته شد و مختار در مدینه ماند و خود را وقف خدمت به بنی‌هاشم کرد. زمانی که علی﵇ به کوفه درآمد، مختار نیز او را همراهی کرد و پس از کشته شدن علی﵇ به عبیدالله بن زیاد (۷) پیوست، اما پس از کشته شدن حسین بن علی﵇ که در سال ۶۱ق به وقوع پیوست، از عبیدالله برید. از این‌رو عبیدالله او را دستگیر کرد و تازیانه زد و به زندان افکند. سپس به شفاعت و وساطت عبدالله بن عمر که شوهر صفیه، خواهر مختار بود، از زندان آزاد و به دستور عبیدالله، رهسپار مکه شد. در آن‌جا با عبدالله بن زبیر بیعت کرد و در کنار او به جنگ با حصین بن نمیر پرداخت.

چون یزید بن معاویه در سال ۶۴ق جان سپرد و ابن زبیر بر یمن، عراق و ایران چیره شد، مختار مورد بی‌مهری او قرار گرفت. بنابراین، از او اجازه گرفت تا به کوفه برود و مردم را به اطاعت وی فرا خواند. ابن زبیر به او اعتماد نمود و ضمن توصیه‌هایی، وی را به کوفه فرستاد.

زمانی که مختار وارد کوفه شد بیشترین همت او کشتن قاتلان حسین بن علی﵇ بود. به این جهت، مردم را به امامت محمد بن حنفیه که برادر پدری حسین﵇ و ولیّ دم او بود، فرا خواند. (۸) مختار کم‌کم به خرده‌گیری از ابن زبیر و تمجید و ستایش از محمد بن حنفیه پرداخت و ادعا کرد که جانشین اوست. بدین ترتیب، گروهی از موالی را فریفت و شیعیان نیز به گرد او جمع شدند، به‌طوری که کم‌کم قدرتمند گردید و بر کوفه دست یافت و عبدالله بن مطیع عدوی، عامل ابن زبیر بر آن شهر را بیرون کرد. او سپس بر موصل چیره شد و کارش بالا گرفت. مختار، به تعقیب قاتلان حسین بن علی﵇ پرداخت. او، نخست شمر بن ذی‌الجوشن را که به‌طور مستقیم در قتل حسین﵇، در واقعهٔ کربلا شرکت داشت، به قتل رسانید. سپس، خولی بن یزید اصبحی، که سر حسین﵇ را به کوفه برده بود، کشت و بعد، عمر بن سعد بن ابی‌وقاص ط، فرمانده سپاهی را که به جنگ حسین﵇ آمده بود، از پای درآورد.

پس از مدتی، ابراهیم بن اشتر نخعی به او پیوست و مختار فرماندهی سپاهیانش را به او سپرد و او را در رأس لشکر انبوهی به جنگ عبیدالله بن زیاد فرستاد. عبیدالله نیز در رأس سپاهی که عبدالملک بن مروان برای وی تدارک دیده بود، به عراق آمد. عبدالملک این سپاه را برای جنگ با مختار و بیرون راندن مصعب بن زبیر از عراق، فرستاده بود. به هرحال، ابراهیم بن اشتر در محلی کنار رود خازر با سپاه عبیدالله مصاف داد. در جنگی که میان آنان به‌وقوع پیوست، ابن زیاد به قتل رسید و لشکرش شکست خورد. مختار، سر عبیدالله را نزد عبدالله بن زبیر به مکه فرستاد. در این میان، عبدالله بن زبیر از جانب مختار، احساس خطر کرد. به‌همین جهت برادرش مصعب را به جنگ او فرستاد. وقتی مصعب وارد کوفه شد، مختار در قلعهٔ آن‌جا پناه گرفته بود. مصعب او را محاصره کرد و وی را با همراهانش به قتل رسانید.

دربارهٔ مختار خبرهایی شایع گشت مبنی بر این‌که او ادعای نبوت نموده و بر وی وحی نازل شده است و همچون کاهنان، قافیه‌پردازی می‌کند و از آینده خبر می‌دهد. مختار به تبلیغ مذهبی که «کیسانیه» نامیده می‌شد و مردم را به امامت محمد بن حنفیه فرا می‌خوانند،

پرداخت. کیسانیه منسوب به «کیسان» است. درباره این اسم، اختلاف نظر وجود دارد. بنا به گفته‌ای، این اسم مختار است و به قولی، لقب محمد بن حنفیه و به نقلی دیگر، کیسان غلام علی بن ابی‌طالب بود و بعضی هم او را شاگرد محمد بن حنفیه می‌دانند.[۷]

پی نوشت‌ها:

۱. شنبه اول محرم سال ۶۷ = ۲۸ ژوئیه سال ۶۸۶؛ سه‌شنبه دهم جمادی الآخر سال ۶۷ = اول ژانویه سال ۶۸۷.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۲۶۲؛ الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۵۳۷؛ ابن خلکان، ج ۲، ص ۴۹۹؛ البدایة والنهایه، ج ۸، ص ۸۰ و ج ۸، ص ۳۲۶؛ المعارف، ص ۴۲۳؛ أسد الغابه، ج ۱، ص ۶۸؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «احنف»؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۵۳؛ همان، ج ۳، ص ۳۳؛ العبر، ج ۲، ص ۹۸۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۸؛ العبر، ج ۱، ص ۱۳۰.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۲۳۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۰۳؛ المحبّر، ص ۴۹۱.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۲۳۸؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۰۳.

۵. تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۷۵ ـ ۲۷۶؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۵۸؛ الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۲۳۶؛ البدایة والنهایه، ج ۸، ص ۲۸۹.

۶. تاریخ ابن اثیر، ص ۲۷۰ ـ ۲۷۱؛ الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۲۶۴؛ الإصابه، شماره ۸۵۰۴؛ الولاة والقضاة، ص ۱۰۸؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۲۰۷؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۷۳ و پس از آن.

۷. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۱۷؛ تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر، رخدادهای سال ۶۴ ـ ۶۷ ق؛ البدایة والنهایه، ج ۸، ص ۲۸۹؛ العبر، ج ۱، ص ۷۴؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۰۴؛ أسد الغابه ج ۵، ص ۱۲۲ و ۱۲۳؛ العبر، ج ۳، ص ۴۷ و ۹۸؛ المعارف، ص ۴۰۰؛ المذاهب الاسلامیه، ص ۶۷ و ۷۱؛ اخبار الطوال، ص ۲۸۸.

سال ۶۸ ق = ۶۸۷ ـ ۶۸۸ م[۱]

رویدادها

- مصعب بن زبیر و عبدالملک بن مروان، هر دو از ابراهیم بن اشتر خواستند تا به آنان بپیوندد و ابراهیم درخواست مصعب را پذیرفت و به وی ملحق شد.
- در این سال، چهار پرچم مختلف در عرفات برافراشته شد که هیچ‌یک، دیگری را قبول نداشت. این پرچم‌ها عبارت بودند از: پرچم محمد بن حنفیه، پرچم نجدهٔ حروری و پیروانش، پرچم بنی‌امیه و پرچم عبدالله بن زبیر. در این میان، مردم از هم فاصله گرفتند و هیچ برخوردی میان آنان رخ نداد.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **خوارج:** عمر بن عبیدالله بن معمر، فرمانروای فارس و اهواز، با خوارج ازارقه جنگید. در این جنگ، عبدالله بن ماحوز، پیشوای خوارج، کشته شد و پسرش زبیر به جای وی رهبری خوارج را در دست گرفت و بر ری دست یافت.

سپس، اصفهان را محاصره کرد، اما کارگزار آن‌جا، عتاب بن ورقای ریاحی، با او به ستیز پرداخت. زبیر بن ماحوز در این نبرد جان باخت و ازارقه، صالح بن مسرح تمیمی را به زعامت خویش برگزیدند.

- **مهلب بن ابی صفره**، فرمانروای بصره، عهده‌دار جنگ با ازارقه شد و در نتیجه، نبردهایی میان آنان رخ داد، که حوادث هولناکی را در پی داشت.

درگذشتگان

- ابن ماحوز.
- عبدالله بن عباس.
- عبیدالله بن حر.
- عبیدالله بن علی.
- عدی بن حاتم.
- عمران بن حذیفه.
- قیس بن ذریح.
- لبنی، دختر حباب.
- لیلی عامری.
- مجنون لیلی.

ابن ماحوز

عبیدالله بن بشیر بن ماحوز سلیطی یربوعی تمیمی، رئیس خوارج در اهواز و مناطق اطراف آن بود. ابن ماحوز همراه نافع بن ازرق بود و بعدها جانشین وی و امیرالمؤمنین نامیده شد. او با عمر بن عبیدالله بن معمر، که از سوی عبیدالله بن زبیر امیر فارس بود وارد جنگ شد که طی آن، عمر به قتل رسید. او نبردهایی نیز با مهلب بن ابی صفره داشت. ابن زبیر، مهلب را مأمور جنگ با ازارقه کرده بود. سرانجام، در اواخر این نبردها ابن ماحوز کشته شد.[۲]

عبدالله بن عباس

ابوالعباس، عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم قرشی هاشمی، پسرعموی پیامبر اکرم ﷺ و مادرش، ام الفضل، خواهر میمونه و دختر حارث هلالی، همسر پیامبر ﷺ بود. ابن عباس، از صحابهٔ والامقام است که به حَبر (بزرگ و عالم) امت اسلام شهرت یافت. او پدر خلفای عباسی است و آنان به وی منسوبند. ابن عباس، در مکه زاده شد و در آغاز دوران نبوت، به مرحلهٔ نوجوانی رسید و با پیامبر اکرم ﷺ همراه و همگام گردید و احادیث صحیحی از ایشان نقل نمود. در دو جنگ جمل و صفین، همراه علی بن ابی‌طالب حضور داشت و همو بود که به علی ؑ توصیه کرد تا معاویه را به نیابت خویش بر شام بگمارد و در آغاز کار او را برکنار نکند، اما علی ؑ جز جنگ با وی، چیز دیگری را نپذیرفت و آن شد که اتفاق افتاد. وقتی دو گروه، برای مسئلهٔ حکمیت وارد گفت وگو شدند، ابن عباس پیشنهاد کرد که وی از سوی علی ؑ

به عنوان حکم انتخاب شود تا با عمرو بن عاص همسنگ باشد، اما مذحج و مردم یمن گفتند: حَکَم باید ابوموسی اشعری باشد.

ابن عباس، مردی فقیه و مطلع به انساب عرب و تاریخ غزوات و جنگ‌ها بود. عمر بن خطاب وقتی مسئله‌ای برایش دشوار می‌شد، ابن عباس را فرا می‌خواند و به وی می‌گفت: تو باید این مسئله و امثال آن را حل کنی و سپس هرچه را ابن عباس می‌گفت، می‌پذیرفت و به جز آن عمل نمی‌کرد. ابن عباس در حفظ مطالب، فوق‌العاده بود. عمر بن ابی‌ربیعه قصیده‌اش را که ابیات آن به هشتاد می‌رسید بر ابن عباس خواند: «أمن آل نعم أنت غاد فمبکر...». ابن عباس که آن را برای نخستین بار می‌شنید، حفظ کرد.

او در اواخر عمر، بینایی‌اش را از دست داد و در طائف (که ابن زبیر او را از مکه به آن‌جا تبعید کرده بود) اقامت گزید. وی در ۷۱ سالگی در طائف درگذشت.[۳]

عبیدالله بن حر

عبیدالله بن حر بن عمرو جعفی از بنی سعد عشیره و یکی از فرماندهان دلاور بود. از لحاظ شرافت، درستی و فضل، از بهترین مردم قوم خود به شمار می‌رفت. عبیدالله از یاران عثمان بن عفان بود و چون عثمان به قتل رسید، جانب معاویة بن ابی‌سفیان را گرفت و همراه وی در جنگ صفین شرکت نمود و تا زمان کشته شدن علی بن ابی‌طالب، نزد معاویه باقی ماند، آن‌گاه راهی کوفه گردید. در فاجعهٔ کربلا و رخداد عاشورای ۶۱ق ناپدید شد و در آن واقعه شرکت نکرد. لذا عبیدالله بن زیاد، امیر عراق، او را متهم نمود که همراه حسین علیه‌السلام می‌جنگیده است. عبیدالله بن حر گفت: اگر من همراه حسین علیه‌السلام بودم، محل و موقعیتی که من در آن بودم، مشاهده می‌شد. این را گفت و مجلس ابن زیاد را ترک کرد. پس از مدتی ابن زیاد وی را طلبید، اما عبیدالله از رفتن نزد او خودداری ورزید و در محلی کنار رود فرات مأوی گزید و جماعتی فراوان گرد او فراهم آمدند.

هنگامی که مصعب بن زبیر از سوی برادرش، عبدالله بن زبیر، عهده‌دار ولایت عراق شد، عبیدالله بن حر همراه یارانش نزد او رفت و با او در جنگ علیه مختار شرکت کرد. پس از مدتی این نگرانی، مصعب را فراگرفت که مبادا عبیدالله از وی روی‌گردان شود. از این‌رو او را زندانی کرد، اما چند روز بعد و با وساطت افرادی از قبیلهٔ مذحج، آزاد شد. عبیدالله از این بابت، از مصعب خشمگین شد و با عصبانیت بیرون رفت. مصعب عده‌ای را پیش او فرستاد تا با او صحبت کنند و وی را به اطاعت متمایل سازند و در ضمن قول حکومت به وی دهند. هم‌چنین عدهٔ دیگری را فرستاد تا با او از در جنگ درآیند، اما عبیدالله بن حر گروه اول را جواب کرد و گروه دوم را شکست داد و عزم و اراده خود را (بر جنگیدن) محکم کرد. او که سیصد مرد جنگی همراه داشت، بر تکریت چیره شد و به کوفه شبیخون زد، به‌طوری که مصعب را ناتوان کرد. به‌دنبال آن، یاران عبیدالله پراکنده شدند و او رهسپار کوفه شد؛ در آن‌جا کارگزار ابن زبیر با او وارد جنگ شد، تا این که اسب عبیدالله در رود فرات غرق گردید و او سوار بر شتر شد تا از رودخانه بگذرد، اما در این میان، مردی نبطی به سوی او شتافته و دستانش را گرفت و دیگران او را زدند و در نتیجه، عبیدالله در آب غرق شد. سپس او را بیرون آوردند، سرش را بریدند و آن را نزد مصعب بن زبیر در بصره فرستادند.[۴]

عبیدالله بن علی

عبیدالله بن علی بن ابی‌طالب قرشیِ هاشمی، مادرش لیلی، دختر مسعود تمیمی است. وی دلیری و عبادت را یک‌جا جمع کرده بود.

هنگامی که از حجاز به کوفه آمد، مختار چند صباحی، وی را زندانی و سپس آزاد کرد. عبیدالله از کوفه گریخته، نزد مصعب بن زبیر رفت و مصعب دستور داد، صدهزار دینار به وی بدهند. پس از مدتی، گروهی از بنی تمیم نزدش آمدند و وی را به قرارگاهشان دعوت کردند. عبیدالله نیز نزد ایشان رفت و در آن‌جا مردم با او به عنوان خلیفه بیعت کردند و این در حالی بود که او از این‌کار ناخشنود بود و می‌گفت: شتاب نکنید.

وقتی مصعب از این جریان آگاه شد، فرمان داد عبیدالله را نزد او آوردند. عبیدالله برای مصعب سوگند یاد کرد که در پی چنین چیزی نبوده و از این موضوع اطلاعی نداشته است.

مصعب نیز حرف او را پذیرفت. پس از مدتی، مصعب سپاهی را به جنگ مختار ثقفی فرستاد. عبیدالله نیز در آن سپاه بود و سرانجام عبیدالله در محلی به نام «المذار» محلی میان واسط و بصره، کشته شد.[۵]

عدی بن حاتم

ابووهب و ابوطریف، عدی بن حاتم بن عبدالله بن سعد بن حشرج طائی، صحابی، سردار و از خردمندان و بخشندگان بود. وی سخنوری بدیهه‌گو و در دوران جاهلیت و اسلام رئیس قبیلهٔ طی بود. در جنگ‌های ردّه رشادت‌هایی از خود نشان داد. او در سال نهم هجری اسلام آورد و در فتح عراق حضور داشت و سرانجام، در کوفه رحل اقامت افکند. در جنگ‌های صفین، جمل و نهروان، ملتزم رکاب علی بن ابی‌طالب بود و سرانجام در کوفه درگذشت.[۶]

عمران بن حذیفه

عمران بن حذیفة بن یمان از تابعین و از یاران مختار ثقفی در کوفه بود. مصعب پس از کشتن مختار و یارانش، او را نیز کشت.[۷]

قیس بن ذریح

قیس بن ذریح بن حباب کنانی، یکی از شاعران شیدا و دلباخته است که به سبب عشقش به لبنی، دختر معمر بن حباب، شهرت یافت. او سرانجام با وی ازدواج کرد و پس از مدتی او را به تحریک مادرش طلاق داد. لبنی سپس با مرد دیگری ازدواج کرد، اما قیس نتوانست دوری او را تحمل کند، لذا همسر لبنی او را طلاق داد و وی نزد قیس برگشت.

قیس بن ذریح، از شاعران عصر اموی، ساکن مدینه و برادر رضاعی حسین بن علی بن ابی‌طالب بود. مادر قیس، که دختر حصن و از بنی زریق بود، آن دو را شیر داد. قیس از طبقه اول شاعران بود و در غزل و توصیف زیبایی زنان و شور و اشتیاق به محبوب شعر می‌سرود. او دربارهٔ لیلی می‌گوید:

چون بخواهم عیب او را باز گویم، به ماه تمام تشبیه‌اش کنم؛ تو را در شناختن عیب او همین بس که چون ماه تمام‌اش بدانی.

من لیلی را بر همهٔ مردم ترجیح می‌دهم؛ همان‌گونه که شبِ قدر بر هزار ماه برتری داده شده است.[۸]

لبنی دختر حباب

لبنی، دختر معمر بن حباب کعبی است. قیس بن ذریح، دلباخته او شد و با وی ازدواج کرد، ولی پس از مدتی مادرش او را وادار کرد تا لبنی را طلاق دهد و قیس این کار را کرد و وقتی قیس متوجه شد که دیگری با او ازدواج کرده است، آتش عشقش به لبنی شعله‌ورتر گشت. لبنی نیز وقتی همسر دومش او را طلاق داد، به نزد قیس برگشت که ماجرای طولانی آن در الاغانی آمده است. ابن ذریح دربارهٔ لبنی اشعار زیادی دارد، به‌طوری که غریض، معبد و دیگر افراد طبقه آنان، آن را به آواز خوانده‌اند. لبنی از مردم مدینه بود و پیش از قیس درگذشت. قیس در رثای او اشعاری سرود که در آن، از اشتیاق خود به لبنی، پس از طلاق او می‌گوید:

«خواب نابهنگام را دوست دارم؛ باشد که در خواب، دیداری بین من و محبوب دست دهد.

رؤیاهایم از تو با من سخن می‌گوید [و تو را به من می‌نمایاند]؛ ای کاش، رؤیاهایم، صورت حقیقت به خود می‌گرفت.

سوگند خورده‌ام که هیچ‌گاه رشته محبت تو را نگسلم؛ و بدان که نسبت به تو سخت مشتاقم.

و بدان که قلب من رام هیچ عشقی جز عشق تو نمی‌شود؛ اگر چه (رقیبان) بگویند: به زودی عشق تو را فراموش می‌کند».[۹]

لیلی عامری

ام مالک، لیلی دختر مهدی بن سعد عامری از قبیلهٔ بنی کعب بن ربیعه است. لیلی یار مجنون بن ملوح بود، ولی گفته می‌شود که در اصل وجود آن دو، شک و تردید زیادی است. از زیباترین ابیاتی که به قیس نسبت داده شده، ابیات ذیل است که آن را درباره لیلی سروده است:

«از آن هنگام که لیلی چونان زنان گیسو یافته و پستان‌هایش شکل نگرفته بود، شیدا و دلداده او گشتم.

آن‌زمان هر دو کوچک بودیم و چهار پا می‌چرانیدیم؛ ای کاش، کوچک می‌ماندیم و آن چهارپایان نیز بزرگ نمی‌شدند».[۱۰]

مجنون لیلی

قیس بن ملوح بن مزاحم، از بنی عامر صعصعه، شاعری غزل‌سرا، در شمار دلباختگان و اهل نجد است. او دیوانه نبود، اما به جهت عشقش به لیلی، مجنون خوانده شد. اصمعی منکر وجود او بود و جاحظ دربارهٔ وی می‌گوید:

مردم هر شعری را که سرایندهٔ آن ناشناخته است و در آن نامی از لیلی ذکر شده باشد، به مجنون نسبت می‌دهند.

ابن کلبی می‌گوید: برای من نقل شده که ماجرای مجنون و شعر او را جوانی از بنی تمیم که عاشق دختر عمویش بود، ساخته است، اما پدرش دختر را به ازدواج او در نیاورد و به شخص دیگری داد، از این‌رو کار جوان به دیوانگی انجامید. و پیوسته دخترعمویش را در هذیان‌ها و اشعارش یاد می‌نمود و دربارهٔ او گفته است:

«من دیوانه و فریفته لیلی هستم و هیچ‌گاه از عشق او دست نمی‌کشم و شکیبایی فراق او را ندارم.

هرگاه یادی از لیلی به میان آید؛ آن‌چنان از عشق او گریه می‌کنم که اشک‌ها گونه‌ام را به فغان می‌آورد.

و نیز می‌گوید:

از فهم و درک گفته‌ها ـ به جز آن‌چه درباره تو باشد ـ بی‌توجه‌ام؛ و تمام توجه من به گفتاری است که یاد و ذکر تو در آن باشد.

همین‌طور به آن‌که با من سخن می‌گوید، خیره می‌شوم؛ تا گمان بَر که گفتار او را فهمیده‌ام، اما بدان که عقل و هوش من به تو مشغول است».

و باز دربارهٔ او می‌گوید:

«اکنون (که عاشق شده‌ام) شب‌ها را یکی پس از دیگری می‌شمارم؛ اما پیش از این، روزگار را سپری کردم، در حالی که هرگز به گذشت آن، نمی‌اندیشیدم.

مرا می‌یابی که هرگاه نماز می‌گذارم، روی به جانب او می‌کنم؛ هر چند که مصلّا (قبله) در پشت سرم باشد.

بدان که با این عملم شرک نمی‌ورزم؛ اما این عشق اوست که چونان استخوانی گلوگیر، طبیب معالج را ناتوان کرده است.

من از میان نام‌ها، آن را که همنام یا شبیه و یا نزدیک به نام اوست، دوست می‌دارم».[۱۱]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اول محرم سال ۶۸ = هیجدهم ژوئیه سال ۶۸۷؛ چهارشنبه بیستم جمادی‌الآخر سال ۶۸ = اول ژانویه سال ۶۸۸.

۲. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۳۴۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۷۶؛ تاریخ طبری، ج۶، ص ۱۲۰ به بعد.

۳. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۲۲۸؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۹۳۳؛ الإصابه، ج۲، ص ۳۲۲؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۲۹۵ و ۲۹۹؛ تذکرة الحفّاظ، ج۱، ص ۴۰؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۳۸۶؛ تاریخ بغداد، ج۱، ص ۱۷۳؛ مروج الذهب، ج۳، ص ۱۰۱.

۴. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۳۴۶؛ تاریخ ابن اثیر و طبری، حوادث سال ۶۸ق؛ العبر، ج۳، ص ۱۴۸؛ خزانة الأدب، ج۱، ص ۲۹۶ و ۲۹۹.

۵. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۳۵۰؛ الطبقات الکبری، ج۵، ص ۸۶ و ۸۸؛ تاریخ طبری و ابن اثیر، حوادث سال ۶۷ و ۶۸ق.

۶. الاعلام زرکلی، ج۵، ص ۸؛ خزانة الأدب، ج۱، ص ۱۳۹؛ أسد الغابه، ج۴، ص ۸ و ۱۰؛ تاریخ بغداد، ج۱، ص ۱۸۹؛ المعارف، ص ۳۱۳.

۷. الاعلام زرکلی، ج۵، ص ۱۹۸؛ العبر، ج۶، ص ۳۱۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۱۰۹.

۸. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۵۵؛ الأغانی، ج ۹، ص ۱۸۰؛ فوات الوفیات، ج ۲، ص ۲۷۰؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۱۸۲؛ البدایة والنهایه، ج ۸، ص ۳۱۳؛ بروکلمان، ج ۱، ص ۱۹۴.

۹. الأغانی، ج۹، ص ۱۸۰ به بعد؛ الاعلام زرکلی، ج۶، ص ۱۰۳؛ فوات الوفیات، ج۲، ص ۱۳۴؛ الشعر والشعراء، ص ۶۱۰ و ۶۱۱.

۱۰. الاعلام زرکلی، ج۶، ص ۱۱۷؛ الأغانی، ج۲، ص ۱ به بعد.

۱۱. الاعلام زرکلی، ج۶، ص ۶۰؛ الأغانی، ج۲، ص ۱ به بعد؛ فوات الوفیات، ج۲، ص ۲۷۴؛ خزانة الأدب، ج۲، ص ۱۷۰ و ۱۷۲؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج۱، ص ۱۹۳.

سال ۶۹ق = ۶۸۸ ـ ۶۸۹م[1]

رویدادها

همکاری با عبدالملک بن مروان نموده و او را به قتل رساندند. و سپس عبدالله بن قیس بن ثعلبه، مشهور به ابوفدیک را به زعامت خویش برگزیدند.

- شخصی به نام عبدالرحمان دمشقی در دمشق ظهور و ادعای پیامبری نمود، و جمع زیادی به او پیوستند. عبدالملک بن مروان نیز دستور دستگیری و قتل او را صادر کرد.
- کشته شدن زهیر بلوی حاکم افریقیه و جانشینی حسان بن نعمان به‌جای او.
- شیوع بیماری مهلک طاعون در بصره.

وقایع نظامی

درگیری با رومی‌ها و بربرها در افریقیه:

- **واقعه ممش:** خلیفه، عبدالملک بن مروان، زهیر بن قیس بلوی، امیر افریقیه را با مال و نفرات یاری داد. زهیر نیز در رأس سپاهی به منظور باز پس‌گیری قیروان که رومی‌ها با هم‌پیمانشان کُسیله در سال ۶۴ق بر آن شهر استیلا یافته بود رهسپار آن‌جا شد رومی‌ها و کُسیله، برای مصاف با زهیر بلوی آماده شدند و در ناحیه‌ای به اسم «ممش» از نواحی قیروان، به نبردی سخت با او پرداختند. در این نبرد، زهیر پیروز شد و رومی‌ها و بربرها شکست خورده و کُسیله نیز به قتل رسید. این جنگ، نقطهٔ عطفی در تاریخ فتوحات عربی مغرب به‌شمار می‌رود. زهیر به برقه برگشت و با حمله دریایی رومی‌ها روبه‌رو شد. بنابراین، با آنان جنگید و در آن جنگ جان باخت.

درگذشتگان

- ابوالأسود دؤلی.
- حارث کذّاب.
- زهیر بلوی.
- قبیصة بن جابر.
- کُسیلهٔ بربری.
- نجدهٔ حروری.

ابوالاسود دؤلی

ابوالاسود، ظالم بن عمرو بن سفیان بن جندل دؤلی منسوب به دؤل بن بکر، از شاخه‌های کنانه. بنیانگذار علم نحو است. علی بن ابی‌طالب، بعضی اصول نحو را به او آموخت و به او گفت: کلام، اسم و فعل و حرف است. ابوالاسود نیز آن راه را پی گرفت و گفتار آن حضرت را در زمینهٔ نحو گسترش بخشید و بر این روش مشی کرد، لذا این دانش را «علم نحو» نامیدند. در واقع، انگیزهٔ ابوالاسود برای این کار، مشاهده تغییر زبان مردم و رسوخ غلط‌های دستوری (نحوی) در کلام بعضی از آنان بود. ابوالاسود از فقهای برجسته و سخنوری دانشمند و از پیشتازان دانش به شمار می‌رفت. او استواری عقل، اندیشه سالم، خوش بیانی، شعرسرایی و لطیفه گویی را یکجا در خویش جمع داشت. از تابعین بود و در دوران خلافت عمر بن خطاب، در بصره اقامت گزید و در خلافت علی بن ابی‌طالب امارت آن شهر را بر عهده گرفت و این منصب را تا زمان کشته شدن علی﵇ عهده‌دار بود.

ابوالاسود همراه علی﵇، در جنگ صفین شرکت داشت و آن‌گاه که اوضاع به نفع معاویه برگشت، نزد او رفت و معاویه وی را بسیار گرامی داشت. می‌گویند: او نخستین کسی بود که قرآن را نقطه‌گذاری نمود.

ابوالاسود سرانجام، در اثر طاعون مهلکی که در سال ۶۹ق شیوع پیدا کرده بود، در بصره درگذشت.[2]

حارث کذاب

حارث بن سعید یا حارث بن عبدالرحمان بن سعید، از مردم دمشق و از مدعیان نبوّت بود. پیروانش را حارثیه می‌نامیدند. وی غلام یکی از

قرشیان بود و عابد و پرهیزگار پرورش یافت، ولی بعدها ادعای پیامبری نمود. لذا حارث نزد تک تک اهل مجلس، می‌رفت و می‌گفت: هرگاه چیزی از او ببینند که آنان را قانع سازد، با او میثاق و پیمان ببندند وگرنه موضوع او را پوشیده بدارند آنگاه چیزهای عجیبی را به آنان نشان می‌داد. از جمله سنگ مرمری را مثلاً با دست می‌کوبید و آن سنگ حرکت می‌کرد. در زمستان به آنان میوه‌های تابستانی می‌خورانید و موهومات و پندارهایی را برای آنان ظاهر می‌کرد و ادعا می‌نمود که آنها ملائکه هستند. بدین ترتیب، جمع زیادی از او تبعیت کردند تا این که عبدالملک بن مروان، از ماجرای او مطلع شد و وی را دستگیر کرده و کشت و سپس پیکرش را به صلیب کشید. بنا به نقل تاریخ، قتل او در سال ۷۹ق رخ داده است.[۳]

زهیر بلوی

ابو شداد، زهیر بن قیس بلوی، منسوب به «بلی» یکی از قبایل قضاعه و امیری از فرماندهان سلحشور بود. همراه سپاه عمرو بن عاص، در فتح مصر شرکت داشت: آنگاه که عقبة بن نافع در سال ۶۲ق از سوی یزید بن معاویه به ولایت افریقیه گمارده شد، زهیر را به جانشینی خویش در قیروان برگزید و هنگامی که عقبه در جنگ با رومی‌ها و کُسیلهٔ بربری ـ که مرتد شده بود ـ کشته شد، کُسیله همراه رومی‌ها در سال ۶۴ق به سمت قیروان پیش‌روی کرد. زهیر از قیروان بیرون آمد و در ناحیهٔ برقه اقامت نمود و کُسیله قیروان را به تصرف خود در آورد. زمانی که عبدالملک بن مروان به سال ۶۵ق عهده‌دار خلافت شد، جنگ‌جویانی را در اختیار وی گذاشت و او را رهسپار جنگ با کُسیله و رومی‌ها کرد. دو گروه در محلی به نام «ممش» با یک‌دیگر به نبرد پرداختند و سرانجام، مسلمانان پیروز شدند و رومی‌ها و بربرها شکست خوردند و کُسیله نیز کشته شد و بدین سان، هیبت بربرها درهم شکست. این نبرد، نقطهٔ عطفی در جنگ‌های مسلمانان به‌شمار می‌آمد. به‌دنبال آن، رومی‌ها با کشتی، سپاهی را از قسطنطنیه و سپاه دیگری را از سیسیل به برقه در ساحل افریقاییِ مدیترانه گسیل داشتند. لذا زهیر مجدداً عازم جنگ با آنان شد، اما او و تعداد زیادی از یارانش، که از برجسته‌ترین صحابه و تابعین بودند، به قتل رسیدند.[۴]

قبیصة بن جابر

قبیصة بن جابر بن وهب اسدی کوفی، از تابعین و فقیهی محدث و سخنور بود. قبیصه، پس از صحابه، در شمار طبقهٔ اول فقهای کوفه قرار دارد. او برادر رضاعی معاویة بن ابی‌سفیان است.[۵]

کُسیله بربری

کسیلة بن کمرم (وبه نقلی لمزم) از سران بربرها بود. زمان حاکمیت ابومهاجر دینار بر افریقیه، اسلام آورد و اسلامش نیکو بود. هنگامی که عقبة بن نافع والی افریقیه شد، ابومهاجر موقعیت کُسیله را در میان قومش، به وی گوشزد کرد، اما عقبه، او را حقیر و ناچیز شمرد. لذا او کینهٔ عقبه را در دل گرفت وبه توطئه‌چینی پرداخت و آنگاه بربرها را گرد آورد و بر افریقیه دست یافت و به قیروان درآمد و در آن‌جا اقامت گزید. زهیر بلوی، حاکم برقه نیز، رهسپار جنگ با کُسیله شد، اما او رومیان را به کمک طلبید و آنان را به طمع انداخت. رومیان نیز با کشتی‌هایی از سیسیل به برقه یورش بردند. چون زهیر از این موضوع مطلع شد، سپاهش را به برقه برگرداند و به نبرد با رومیان پرداخت، اما رومیان او را کشته و سپاهیانش را تار ومار کردند. لذا عبدالملک بن مروان سپاهی را به فرماندهی حسان بن نعمان غسانی روانه افریقیه کرد و او به سوی کُسیله رفت و او را کشت. سپس با رومیان وارد جنگ شد و به پیروزی رسید و بدین ترتیب، افریقیه سر به فرمان او نهاد.[۶]

نجدهٔ حروری

نجدة بن عامر یا عویمر، از بنی حنیفه از قبیلهٔ بکر بن وائل است. وی رئیس خوارج نجدیه بود و پیروان او را نجدات می‌خوانند. او شورش‌هایی را در اسلام به راه انداخت. او در میان خوارج، دارای آرا و نظریات ویژه‌ای است که از جملهٔ آنها می‌توان به روا شمردن تقیه و معذور دانستن افراد جاهل اشاره کرد. وی همفکر نافع بن ازرق بود، ولی از آرای او رویگردان و از وی جدا شد. در روزگار عبدالله بن زبیر، در یمامه حکومتی مستقل تشکیل داد و بر بحرین چیره شد و امیرالمؤمنین خوانده شد. او قدرت و حکومت خود را بر عمان، حضرموت و یمن گستراند.

به دلایلی میان او و یارانش اختلاف پدید آمد، از جمله این که او از دارایی خود، دختری را که به اسارت درآمده بود برای عمرو بن عثمان بن عفان خرید. هم‌چنین او را به خیانت متهم کردند و این زمانی بود که عبدالملک بن مروان طی نامه‌ای از او خواسته بود که سر به فرمان عبدالملک نهد و به پاس این عمل، از او درگذرد و او را بر یمامه و نواحی اطراف آن بگمارد. به همین سبب، یاران نجده از گرد وی پراکنده شدند و به عبدالله بن قیس، (ابو فدیک) پیوستند و نجده به وسیله گروهی از یاران ابوفدیک کشته شد.

پیروان نجده، بر این عقیده‌اند که مردم به هیچ وجه نیازمند امام و پیشوا نیستند و تنها به رعایت عدل و انصاف ملزم‌اند و در صورتی که جز به بودن امام، اقامهٔ عدل و انصاف ممکن نباشد، آنان مجازند تا پیشوایی را از طریق شورا برگزینند.[۷]

پی نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اول محرم سال ۶۹ = ششم ژوئیه سال ۶۸۸؛ جمعه سوم رجب سال ۶۹ = اول ژانویه، سال ۶۸۹.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۳۴۰؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۵۳۵؛ صبح الأعشی، ج ۳، ص ۱۶۱؛ البیان والتبیین، ج ۱، ص ۳۲۴؛ البدایة والنهایه، ج ۸، ص ۳۱۲؛ أسد الغابه، ج ۳، ص ۱۰۳؛ الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۹۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۱۰؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۱، ص ۱۷۱؛ خزانة الأدب، ج ۱، ص ۱۳۶؛ انباه الرواه، ج ۱، ص ۱۳؛ الأغانی، ج ۱۲، ص ۲۹۷؛ المعارف، ص ۴۳۴.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۵۶؛ البدایة والنهایه، ج ۹، ص ۲۷ و ۲۹.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۸۷؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۰۷؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۱۵۹؛ البیان المغرب، ج ۱، ص ۲۱ و ۲۳؛ حسن المحاضره، ج ۱، ص ۲۰۰؛ العبر، ج ۴، ص ۴۰۰.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۲۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۴۴.

۶. ابن خلدون، ج ۲، ص ۲۹۰؛ همان، ج ۴، ص ۳۹۹ و ۴۰۰؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۰۷؛ البیان المغرب، ج ۱، ص ۳۲.

۷. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۳۲۴؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۷۶؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۸۲۹؛ الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۲۲؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۰۱؛ العبر، ج ۳، ص ۳۱۰.

سال ۷۰ق = ۶۸۹ ـ ۶۹۰م[1]

رویدادها

- یورش عمرو بن سعید بن عاص، معروف به اشدق به شهر دمشق، با استفاده از غیبت عبدالملک بن مروان در شهر و بازگشت عبدالملک به دمشق و ترک مخاصمهٔ او با عمرو، اما چون عبدالملک از جانب او اطمینان خاطر پیدا کرد، او را فریب داده به قتل رسانید.
- عبدالله بن حازم، فرمانروای خراسان، پسرش موسی را به امارت ماوراءالنهر گمارد.
- رومی‌ها مجدداً دسته‌هایی از متمردین (جراجمه) را برای حمله به مرزهای اسلامی تحریک کردند. عبدالملک، ناچار به مصالحه‌ای ده ساله با رومی‌ها شد و پرداخت عوارض سالیانه به مبلغ سه هزار دینارِ طلا، تا از شبیخون‌های شورشیان مزدور روم جلوگیری کند. عبدالملک این اقدامات را به سبب درگیر بودن به جنگ با ابن زبیر و دیگر درگیری‌های داخلی‌اش انجام داد.

وقایع نظامی

جنگ بر سر خلافت

- **جنگ میان بنی‌امیه و ابن زبیر:** عبدالملک بن مروان، خالد بن عبدالله بن اسید را همراه دو هزار مرد جنگی، به جنگ مصعب، امیر عراق که از سوی برادرش عبدالله بن زبیر حاکم گردیده بود، گسیل داشت، به این امید که طرفدارانش در بصره سپاهیان اعزامی او را یاری کنند. مصعب بن زبیر نایبش عبدالله تمیمی را در بصره، با سپاهی به مقابله با خالد بن اسید اعزام کرد دو سپاه در محلی نزدیک بصره به نام «جفره» درگیر شدند. در این جنگ، عبدالله تمیمی، خالد بن اسید را پس راند و سپاه او را پراکند. این نبرد به «نبرد جفره» یا جفرهٔ خالد، به سبب انتساب آن جنگ به خالد بن أسید، شهرت یافت.

درگذشتگان

- زفر بن حارث.
- شعیث تغلبی.
- عاصم بن عمر.
- عمرو بن اشدق اموی.
- عمیر بن حباب.
- مقنّع کندی.

زفر بن حارث

ابوهذیل، زفربن حارث بن عبد عمرو بن معاذ کلابی، امیری از تابعین و از مردم ناحیهٔ جزیره بود. در عصر خویش بزرگ قبیلهٔ قیس به‌شمار می‌رفت. زفر بن حارث، در مقام فرماندهی اهل قنسرین همراه معاویة بن ابی‌سفیان، در جنگ صفین شرکت کرد. وی هم‌چنین درکنار ضحاک بن قیس فهری در نبرد «مرج راهط» حضور داشت و هنگامی که ضحاک کشته شد، به قرقیسیا گریخت و تا واپسین دم زندگی همان‌جا ماند.[2]

شُعَیث تغلبی

شعیث تغلبی بزرگ قبیلهٔ تغلب بود در ماکسن، کنار رودخانه خابور، طی نبردی که میان او و عمیر بن حباب سلمی، رئیس قبیلهٔ قیس، روی داد کشته شد. این جنگ، یکی از جنگ‌هایی بود که میان قبیلهٔ تغلب یمنی و قبیلهٔ قیس مضری اتفاق افتاد. این جنگ‌ها به «الایام» شهرت دارد. شعیث از دلاوران عرب بود و در جنگ‌های یاد شده، دلاوری‌های چشمگیری از خود نشان داد.[3]

عاصم بن عمر

عاصم بن عمر بن خطاب قرشی عدوی، مادرش جمیله، دختر ثابت بن ابی افلح است که در سال هفتم هجری به همسری عمر درآمد و حاصل این ازدواج عاصم بود. عاصم، با حفصه دختر عبدالرحمان بن ابی‌بکر ازدواج کرد و حفصه، لیلی را به دنیا آورد. لیلی دختر عاصم به ام عاصم معروف بود. عبدالعزیز بن مروان ام عاصم را به همسری برگزید که ثمرهٔ این ازدواج، عمر بن عبدالعزیز بود که بر این اساس، عمر بن عبدالعزیز نوادهٔ عمر بن خطاب است. وقتی که عمر بن خطاب، جمیله را طلاق داد، یزید بن حارثه با او ازدواج کرد و از وی صاحب فرزندی به نام عبدالرحمان بن یزید شد. بنابراین، عبدالرحمان بن یزید و عاصم بن عمر برادر مادری هستند.[4]

عمرو اشدق اموی

ابوامیّه، عمرو بن سعید بن عاص بن امیّة بن عبدشمس اموی قرشی امیری سخنور بود و کلامی بلیغ و شیوا داشت. نخست معاویه و سپس پسرش، یزید، او را والی مکه و مدینه گردانیدند. عمرو، مروان بن حکم را در رسیدن به خلافت یاری نمود و مروان نیز ولایت‌عهدی پس از پسرش عبدالملک بن مروان را برای عمرو قرار داد. هنگامی که عبدالملک عهده‌دار خلافت شد، در صدد خلع او از ولایت‌عهدی برآمد که این عمل وی، موجب رویگردانی عمرو از او شد. عبدالملک وقتی عازم جنگ با مصعب بن زبیر شد، او را به نیابت از خویش به فرمان‌روایی دمشق برگزید. عمرو قدرت را در دمشق به دست گرفت و مردم با وی بیعت کردند. هنگامی که عبدالملک به دمشق بازگشت، عمرو در شهر مقاومت و از وارد شدن او به شهر، جلوگیری کرد. عبدالملک نیز شهر را محاصره کرد، ولی سرانجام با وی از در مهربانی و نرمی درآمد و عمرو دروازه‌های شهر را بر روی او گشود. عبدالملک وارد شهر شد و صلح و صفا میان آن دو برقرار شد. ولی عبدالملک، نا فرمانی و شورش عمرو را نبخشید و دریافت که حکومت او جز با از میان رفتن عمرو ثبات نخواهد یافت. از این‌رو شبی او را خواست و عمرو نیز با جمعی از یاران و اطرافیانش نزد عبدالملک رفت، ولی هنگامی که خواست وارد مجلس شود، از ورود همراهان او به مجلس، جلوگیری شد و عمرو فقط به همراه یک خدمتکار وارد مجلس شد. لذا عبدالملک توانست او را از پای درآورد و زمانی که مطلع شد اطرافیان و یاران عمرو وی را طلب می‌کنند و قصر را محاصره کرده‌اند، سر عمرو را با کیسه‌های پول پیش روی آنان افکند. یاران عمرو وقتی سر او را دیدند، از یاری وی ناامید شدند، لذا بر سر کیسه‌های زر ریختند و با خود بردند. بدین ترتیب حکومت برای عبدالملک استقرار و سامان یافت.[۵]

عمیر بن حباب

عمیر بن حباب جعدهٔ سلمی، سالار قیسیان و از مردان زیرک و دلاور بود. عمیر همراه ابراهیم بن اشتر با عبیدالله بن زیاد جنگید. او سپس بر عبدالملک بن مروان خروج کرد و به قرقیسیا رفت و بر نصیبین چیره شد و قیسیان نیز ریاست او را پذیرفتند. آن‌گاه میان او و یمانیان و دو قبیلهٔ بنی کلب و بنی تغلب جنگ‌هایی رخ دادکه از جملهٔ آنها، «نبرد ماکسین»، «نبرد ثرثار اول» و «نبرد فدین» را می‌توان نام برد او سرانجام در نبرد «حشّاک» (آخرین نبرد معروف آنان) به دست قبیلهٔ بنی تغلب کشته شد. عمیر قهرمان تمام این نبردها بود.[۶]

مقنع کندی

محمد بن ظفر بن عمیر بن ابی شمر کندی حضرمی، از شاعران دولت اموی است او کم شعر سرود. اما میان قوم خود، موقعیت والا و شرافت ویژه‌ای داشت. چهره‌اش را با نقاب می‌پوشانید. بنا به گفتهٔ جاحظ نقاب بر چهره زدن، از روش بزرگان بوده است، اما تاریخ‌نگاران بر این باورند که علت پوشاندن صورتش، برای ایمنی از چشم‌زخم بوده است، زیرا او مردی زیبا و رشید و اندامی موزون و بی‌نقص داشت و لذا وقتی نقاب از چهره برمی‌گرفت، گرفتار چشم‌زخم و بیمار می‌شد. در قاموس و تاج العروس آمده است: مقنع کسی است که خود را با سلاح پوشانیده و یا این‌که بر سرش کلاهخود و یا پوششی گذاشته باشد. و نیز در تاج العروس آمده است: پیامبرﷺ همراه هزار مقنع (هزار سوارکار که سلاح پوشیده بودند) قبر مادرش را زیارت نمود.

از سروده‌های اوست:

پیری فرا رسید، پس از آن،رو به کجا می‌نهی، در حالی که از انجام هر کاری بازداشته شده‌ای و زمان رفتنت نیز فرا رسیده است.

دوران جوانی سبک و زودگذر بود، اما بار پیری و سال‌خوردگی بر تو گران و سنگین است.

بخشندگی آن نیست که زیادی مالت را ببخشی ؛ بلکه آن است که از مال اندکت عطا کنی.

بخشیدن آن‌چه زیاده بر نیاز داری، کرم و بخشندگی محسوب نمی‌شود، مگر این‌که در عین کم داشتن، عطا پیشه کنی.

و هموست که می‌گوید:

قوم من، مرا از بابت قرض‌هایم ملامت می‌کنند، در حالی که مدیون بودنِ من، برای آنان عظمت و تجلیل به دنبال می‌آورد.

چرا که من با این وام‌هایم، حقوقی را که آنان در پرداختنش کوتاهی ورزیده‌اند و توان پرداخت آن را ندارند، بر عهده می‌گیرم و آنها را ادا می‌کنم.

[پس آنان مرا بابت چه چیزی سرزنش می‌کنند؟] در حالی که من سفره‌ای گسترده و آکنده از گوشت و خوردنی دارم و هیچ‌گاه مهمانسرای من بر کسی بسته نیست.

و نیز اسبی نجیب و تیزپا دارم که آن را حاجب و دربانِ خانه‌ام ساخته‌ام و پیوسته او را خدمتگزاری می‌کنم.

دیدگاه و طرز فکر من، با برادران و عمو زادگانم بسیار متفاوت است.

چنان‌که آنان گوشت مرا بخورند (حرمت مرا نگاه ندارند) از گوشت ایشان نمی‌خورم من (آنان را محترم و عزیز می‌دارم)؛ و اگر عزت مرا پایمال سازند، من بدیشان عزّت و عظمت می‌بخشم.

و اگر راز مرا آشکار کردند، راز ایشان پوشیده می‌دارم، و هرگاه گمراهی‌ام را بخواهند، هدایتشان را خواستارم.

و اگر برای من فال بدی زدند و خواستار بد یُمنی من شدند، من برای ایشان آرزوی سعادت کرده و به خیر تفأّل می‌زنم.

من هیچ‌گاه کینهٔ گذشتهٔ آنان را در دل نمی‌گیرم؛ چرا که پیشوای قوم کسی نیست که کینهٔ قوم خود را در دل بپروراند.

هرگاه ثروتمند شوم، عمدهٔ دارایی خویش را در اختیارشان می‌گذارم و آن‌گاه که تهیدست گردم، سر بار آنان نشده و به ایشان زحمت نمی‌دهم.

و چون مهمان در رسد تا زمانی که نزد من اقامت دارد، بندهٔ خدمتگزار اویم و تنها جایی که چون بندگان رفتار می‌کنم، زمان خدمتگزاری به میهمان است.[۷]

پی نوشت‌ها:

۱. جمعه اول محرم سال ۷۰ = ۲۵ ژوئیه سال ۶۸۹؛ شنبه چهاردهم رجب سال ۷۰ = اول ژانویه سال ۶۹۰.

۲. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۷۸؛ خزانة الأدب، ج۱، ص ۳۹۳؛ تاریخ طبری، ج۸، ص۱۴۷؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص۳۳۷.

۳. تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۳۱۰.

۴. الاعلام زرکلی، ج۴، ص۱۳؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۷۸۲؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص۳۱۳؛ أسد الغابه، ج۶، ص ۵۲؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۳۰۸؛ الإصابه، ج۷، ص ۵۵۸.

۵. الاعلام زرکلی، ج۵، ص ۲۴۶؛ فوات الوفیات، ج۲، ص۱۱۸؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص۲۹۷؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص۳۷؛ تاریخ طبری، ج۶، ص ۱۴۰.

۶. الاعلام زرکلی، ج۵، ص ۲۶۴؛ تاریخ ابن اثیر، حوادث سال ۷۰ق.

۷. الاعلام زرکلی، ج۷، ص ۲۱۱؛ البیان والتبیین، ج۳، ص ۱۰۲؛ الأغانی، ج۱۵، ص ۱۵۱؛ شرح الحماسه، ج۳، ص ۴۳۸.

یادداشت‌ها:

۱. این سخن با واقعیت تاریخی منطبق نیست و امام حسین ﷺ از آغاز با خلافت یزید مخالف بود. وقتی والی مدینه حضرت را برای بیعت با یزید فرا خواند، آن حضرت فرمود: «... یزید مردی فاسق و شراب‌خوار و قاتل نفوس محترم بوده و کسی است که علناً به فسق می‌پردازد و شخصی چون من با چون او بیعت نمی‌کند» و تا پایان نیز آن حضرت بر این عقیده بود. به‌طور مستند از عقبة بن سمعان نقل شده که گفت من در همهٔ مراحل به همراه حسین بن علی ﷺ بودم، برخلاف آن‌چه عده‌ای می‌گویند در هیچ مرحله آن حضرت نخواست تا اجازه دهند نزد یزید برود و دستش را در دست او بگذارد (الفتوح، ج ۵، ص ۱۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۵۴).

۲. عمر بن سعد کسی بود که اولین تیر را در کمان خویش نهاد و به سوی لشکر امام پرتاب کرد. او پس از این اقدام خود گفت: «نزد ابن زیاد شهادت دهند که او اولین تیر را رها کرده است» (الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۳).

۳. قیام امام حسین ﷺ سرمنشأ همهٔ قیام‌های ضد ظلم و ستم شد و نهضت‌های اصیلی که پس از واقعهٔ عاشورا بر ضد زمام‌داران ستم‌گر وقت صورت می‌گرفت همه الهام گرفته از نهضت حسینی بود و شگفت این‌که مؤلف اینها را نادیده می‌گیرد و آن را محور کلیهٔ گرایش‌های ضد عربی یاد می‌کند.

۴. علی ﷺ حدّ شرب خمر را بر ولید اجرا کردند و عثمان از اجرای حد طفره می‌رفت (الغدیر، ج ۸، ص ۱۲۵).

۵. حسین بن علی ﷺ در سال ۶۱ هجری روز عاشورا شهید شد. چگونه در سال ۶۳ هجری مسلم بن عقبه به قصد جنگ با او به مکه می‌رود. نویسنده از این خطاها بسیار دارد.

۶. تراکیا، ناحیه‌ای در شمال یونان قدیم که یک بخش آن امروز جنوب بلغارستان را تشکیل می‌دهد و قسمت یونانی آن بلغارستان را از دریای اژه جدا می‌کند (فرهنگ معین).

۷. در زمان یاد شده زیاد پدر عبید الله از سوی امام علی ﷺ والی فارس بود ولی عبید الله مقام و شهرتی نداشت که مختار به او بپیوندد. طبری از حضور او در مداین در کنار عمویش هنگام زخم خوردن امام حسن ﷺ خبر داده است.

۸. اهل سنت مختار را متهم می‌کنند که مردم را به امامت محمد حنفیه فرا می‌خواند و اعتقاد به مهدویت وی داشت ولی بسیاری از علمای شیعه در صدد دفاع از مختار برآمده‌اند و کتاب‌هایی در این زمینه تألیف کرده‌اند (الغدیر، ج ۲، ص ۳۴۳).

رویدادهای تاریخ اسلام از ۷۱ ـ ۸۰ق

سال ۷۱ق = ۶۹۰ ـ ۶۹۱م[۱]

رویدادها

- پیوستن مهلب بن ابی‌صفره به عبدالملک بن مروان، پس از کشته شدن مصعب بن زبیر.
- عبدالملک بن مروان، خالد بن عبدالله قسری را به ولایت بصره و برادرش، بشر بن مروان را به ولایت کوفه گمارد.
- پس از کشته شدن مصعب بن زبیر، عبدالملک بن مروان، عبدالله بن خازم، حاکم عبدالله بن زبیر بر خراسان را به اطاعت خویش فرا خواند ولی او این درخواست را رد کرد، لذا عبدالملک، با طرح قبلی، او را در سال ۷۳ق به قتل رساند.

وقایع نظامی

جنگ میان بنی امیّه و ابن زبیر

- **نبرد دیر جاثلیق:** عبدالملک بن مروان در رأس سپاهی، برای جنگ با مصعب بن زبیر و آزادسازی عراق از دست وی حرکت کرد وی در محلی موسوم به دیر جاثلیق، در سواد عراق، با مصعب وارد نبرد شد که به کشته شدن مصعب و ابراهیم بن اشتر و ضمیمه شدن نهایی ناحیهٔ عراق به حکومت بنی امیه انجامید.

شورش‌ها

- **قیام زنگیان:** زنگیان ساکن حاشیهٔ رود فرات نزدیک بصره، سر به شورش گذاردند ولی خالد بن عبدالله قسری، امیر بصره قیام آنان را سرکوب کرد.

درگذشتگان

- ابراهیم بن اشتر.
- براء بن عازب.
- مصعب بن زبیر.

ابراهیم بن اشتر

ابراهیم بن مالک بن اشتر بن حارث نخعی از سرداران دلاور بود. پدرش، مالک از یاران علی بن ابی‌طالب ﷺ و از برجسته‌ترین فرماندهان او در جنگ صفین به‌شمار می‌رفت. ابراهیم پس از آن‌که مختار او را از مضمون نوشتهٔ محمد بن حنفیه آگاه کرد، به وی پیوست. مختار از این جهت به عراق آمده بود تا مردم را به اطاعت از محمد بن حنفیه ـ با این ادعا که وی، مهدی است ـ فرا خواند و از آنان بیعت بگیرد. در واقع، مختار نوشته‌ای را از زبان محمد بن حنفیه جعل کرده بود و مردم را با آن نوشته فریب می‌داد.(۱)

ابراهیم بن اشتر در نبرد «نهر خازر» با عبیدالله بن زیاد مصاف داد

و وی را به قتل رساند. پس از آن، مصعب بن زبیر، روانه نبرد با مختار شد و او را در کوفه کشت. پس از کشته شدن مختار، مصعب بن زبیر و عبدالملک بن مروان هر یک به ابراهیم نامه‌ای نوشته و او را به همراهی با خود دعوت کردند، اما ابراهیم، ترجیح داد به مصعب ملحق شود. هنگامی که عبدالملک عازم جنگ با مصعب گردید، ابراهیم در کنار مصعب به جنگ پرداخت. طی نبرد حساس و سرنوشت‌سازی که در ناحیهٔ «دیر جاثلیق» در محلی به نام «مِسکن» در کنار «رود دجیل» رخ داد ابراهیم و مصعب کشته شدند.[۲]

براء بن عازب

ابو عماره، براء بن عازب بن حارث بن عدی خزرجیِ انصاری صحابی و فرزند صحابی که در کودکی اسلام آورد. و در رکاب پیامبرﷺ در غزوات شرکت کرد و احادیث فراوانی از ایشان نقل نمود. او از فرماندهان فتوحات اسلامی بود. عثمان بن عفان در سال ۲۴ ق در زمان خلافتش، وی را به امارت ری گماشت. او به قزوین و نواحی آن حمله برد و آن‌جا را فتح کرد، سپس زنجان را با قوهٔ قهریه به چنگ آورد. براء تا روزگار مصعب بن زبیر زیست. او در کوفه اقامت گزید و همان‌جا نیز درگذشت.[۳]

مصعب بن زبیر

ابوعبدالله، مصعب بن زبیر بن عوام بن خویلد اسدی قرشی، برادر پدریِ عبدالله بن زبیر و فرزند رباب، دختر انیف کلبی است. او از والیان سلحشور صدر اسلام بود. مصعب، نزد برادرش، عبدالله رشد یافت و بازوی نیرومند او در استواری پایه‌های حکومتش در ناحیهٔ حجاز بود. برادرش او را در سال ۶۷ق به ولایت بصره گماشت. وی امور آن‌جا را سامان بخشید و مختار ثقفی را همراه هفت هزار و به گفته‌ای پنج هزار نفر از یارانش از پای درآورد. عبدالملک بن مروان آمادهٔ جنگ با او شد. و خود به مصاف وی رفت و به او امان و وعدهٔ فرمان‌روایی عراقِ عرب و عجم و دو میلیون درهم داد، اما مصعب این پیشنهادها را رد کرد و به جنگ ادامه داد. این جنگ در جمادی الاخر سال ۷۱ق در ناحیهٔ «دیر جاثلیق» در کنار ساحل رود دجیل، در محلی به نام مسکن اتفاق افتاد و طی آن مصعب و پسرش، عیسی، کشته شدند. مصعب با ضربهٔ عبیدالله بن زیاد بن ظبیان کشته شد. سپس، سرش را نزد عبدالملک بن مروان بردند. عبدالملک وقتی سر مصعب را دید، سجده کرد. در این میان عبیدالله بر آن شد تا عبدالملک را که سر به سجده نهاده بود، با شمشیر بکشد، اما خودش را نکوهش کرد و از آن‌کار خودداری ورزید. عبیدالله همیشه پس از این ماجرا می‌گفت: از قتل و خون‌ریزی میان مردم پیشگیری شد، چرا که قصد کردم، ولی انجام ندادم، وگرنه عبدالملک و مصعب را در یک ساعت می‌کشتم. وی به هنگام آوردن سر مصعب به این شعر تمثل جست.

بر پادشاهان حقی را می‌دهیم که به ما نداده‌اند بنابراین، قتل ایشان بر ما حرام نیست.

عبدالملک نیز وقتی سر مصعب را پیش‌روی خود افکنده دید، گفت: قریش همچون مصعب نمی‌زاید، آن‌گاه دستور داد او و پسرش را به خاک بسپارند و سپس آن دو را در دیر جاثلیق و به گفته‌ای در مدینه مدفون کردند.[۴]

پی نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه اول محرم سال ۷۱ = پانزدهم ژوئیه سال ۶۹۰؛ یک‌شنبه ۲۵ رجب سال ۷۱ = اول ژانویه سال ۶۹۱.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۵۳؛ عقدالفرید، ج ۴، ص ۴۰۴ و ۴۰۵؛ البدایة والنهایه، ج ۸، ص ۲۹۲؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۸۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۵۷.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۴؛ الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۸۰؛ البدایة والنهایه، ج ۸، ص ۳۲۸؛ فتوح البلدان، ص ۳۱۷؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۷۷.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۱۴۹؛ تاریخ طبری و تاریخ ابن‌اثیر، حوادث سال ۶۶ ـ ۷۱ق؛ الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۳۵؛ البدایة والنهایه، ج ۸، ص ۲۸۹ و ۳۱۷؛ الأغانی، ج ۱۹، ص ۱۲۳؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۱۲؛ العبر، ج ۳، ص ۶۷؛ جمهرة النسب، ج ۱، ص ۴۹۰.

سال ۷۲ق = ۶۹۱ ـ ۶۹۲م[۱]

رویدادها

- پایانِ کار ساختمان قبة الصخره و مسجد الاقصی.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **خوارج:** قیام خوارج در جنوب عراق و اهواز و نیز در بحرین به فرماندهی ابوفدیک حروری و شکست سپاه خالد بن عبدالله قسری که به سوی ایشان گسیل داشته بود.

درگذشتگان

- بیان تمیمی.
- طارق مکی.

بیان تمیمی

بیان بن سمعان هندی تمیمی، از غالیان شیعی و قائل به حلول (انتقال روح از شخصی به شخص دیگر) بود. او در عراق ظهور کرد و مدعی شد که جزئی الهی در علی بن ابی‌طالب حلول کرده و این جزء، پس از وی به پسرش، محمد بن حنفیه و از او به پسرش، ابوهاشم، عبدالله بن محمد و از او به تصریح ابوهاشم به بیان منتقل گشته است. و سپس، وی ادعای نبوت کرد، اما هنگامی که این خبر به خالد بن عبدالله قسری، امیر عراق رسید، وی را دستگیر کرد، کشت و سپس به دار کشید.

پیروان بیانِ تمیمی به «بیانیه» معروفند که شعبه‌ای از کیسانیه هستند.

بغدادی در کتابش الفرق بین الفِرَق می‌نویسد: بیانیه، محرمات را مباح شمرده‌اند و فرایض دینی را واجب نمی‌دانند و پیروان عبدالله بن عمرو بن حرب کندی نیز همانند ایشان هستند. آنان نیز معتقدند که روح الهی در انبیا و ائمه حلول کرده است، تا این که به ابوهاشم، عبدالله بن محمد بن حنفیه، پسر علی بن ابی‌طالب رسیده و از او به عبدالله بن عمرو بن حرب منتقل گشته است. پیروان آنان را «حربیّه» می‌نامند.

بغدادی می‌گوید: هر دو فرقه کافرند و از فرقه‌های اسلامی محسوب نمی‌شوند.[۲]

طارق مکی

طارق بن عمرو مکی، غلام عثمان بن عفان و از فرماندهانی بود که به ولایت نیز رسید. عبدالملک بن مروان او را به جنگ یاران زبیر در مدینه فرستاد و طارق توانست وارد مدینه شود. عبدالملک در سال ۷۶ق او را والی مدینه گرداند، سپس حجاج بن یوسف ثقفی او را برکنار کرد.[۳]

پی‌نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اول محرم سال ۷۲ = چهارم ژوئیه سال ۶۹۱؛ دوشنبه پنجم شعبان سال ۷۲ = اول ژانویه سال ۶۹۲.

۲. الملل والنحل، ج۱، ص ۱۵۲؛ مقالات الاسلامیّین، ج۱، ص ۶۶ و ۹۵؛ الفرق بین الفرق، ص ۴۰، ۲۳۶ و ۲۵۵؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص۸۲؛ فرق الشیعه، ص۳۰؛ التبصیر فی الدین، ص۳۲؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «بیان بن سمعان».

۳. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۳۱۴؛ معجل الانساب والاسرة الحاکمه، ص۳۵؛ تاریخ ابن اثیر، ج۶، ص ۱۶۶، ۱۷۵ و ۱۹۲.

سال ۷۳ق = ۶۹۲ ـ ۶۹۳م[۱]

رویدادها

- برای نخستین بار در اسلام، عبدالملک به ضرب دینارهای طلا پرداخت و دفاتر و دیوان‌های اداری را به عربی برگرداند و اسم مسیح و عبارت تثلیث را که بر روی کاغذها بود، با عبارت «قل هو الله احد» جای‌گزین کرد و همین عبارت را بر دینارها نیز نوشت. این اقدام عبدالملک، امپراتور بیزانس، ژوستینان دوم را برآشفت و وی را به جنگ با مسلمانان و لغو قرارداد صلحی که در سال ۷۰ق به مدت ده سال میان آنان منعقد شده بود، واداشت. نبرد سیباستیبول از آثار این اقدام است. این نبرد به جنگ کاغذها (حرب القراطیس) شهرت یافت.
- نصب محمد بن مروان بر ناحیهٔ جزیره و ارمنستان و آذربایجان.
- برکناری خالد بن عبدالله قسری از ولایت بصره و ضمیمه نمودن آن شهر به مناطق تحت حکم‌رانی بشر بن مروان، امیر کوفه.
- عبدالملک بن مروان کسی را به خراسان فرستاد تا عبدالله بن خازم، امیر خراسان را که از اطاعت وی سرپیچی کرده بود، ترور کند. سپس، عبدالله بن خالد بن اُسید اموی را به فرمان‌روایی خراسان برگزید.
- محمد بن مروان، امیر ناحیهٔ جزیره، شهر «الحدیثه» را در نزدیکی موصل بنا کرد و گروه‌هایی از اعراب بصره را به آن‌جا کوچ داد.

وقایع نظامی

- **درگیری با روم (نبرد سیباستیبول):** امپراتور ژوستینان دوم، در رأس سپاه عظیمی برای بیرون آوردن ارمنستان از دست مسلمانان حرکت کرد. محمد بن مروان، امیر ناحیهٔ جزیره و ارمنستان، به جنگ با او رفت، در نبردی که در نزدیک شهر «سیباستیبول» (سیواس) رخ داد رومی‌ها شکست خوردند. پیروزی مسلمانان، به کمک ارامنهٔ طرفدار اعراب به فرماندهی فرمانده ارمنی «سنباط» و با پیوستن فرمانده اسلاوها، به همراه بیست هزار مرد جنگی به مسلمانان، تحقق پیدا کرد. محمد بن مروان، اسلاوها را به شام فرستاد و خلیفه، عبدالملک مروان، آنان را بزرگ داشت و به سرحدات نظامی قبرس و شام اعزام کرد.
- **جنگ با ابن زبیر:** عبدالملک بن مروان، حجاج ثقفی را والی حجاز گرداند و جنگ با عبدالله بن زبیر را به او سپرد حجاج، ابن زبیر را در خانهٔ خدا محاصره کرده و او را با منجنیق مورد حمله قرار داد.

  این نبرد با کشته و به دار آویخته شدن ابن زبیر پایان پذیرفت و حجاز سر به فرمان بنی امیه نهاد.
- **قیام موسی بن خازم:** موسی بن خازم، امیر ماوراء النهر، پس از کشته شدن پدرش، عبدالله بن خازم، علیه بنی امیه قیام کرد و بر شهر «ترمذ» چیره شد و به مدت دوازده سال (تا سال ۸۵ق) به‌طور مستقل بر آن‌جا حکم می‌راند.
- **خوارج:** عبدالملک بن مروان، سپاه انبوهی را به فرماندهی مغیرة بن مهلب بن ابی صفره به بحرین فرستاد تا ابوفدیک، حروری شورشی را سرکوب کند. سر انجام، ابوفدیک با تعدادی از یارانش کشته شد و عدّهٔ زیادی از آنان به اسارت درآمدند.

درگذشتگان

- ابوفدیک.
- اسماء دختر ابوبکر.
- سلم بن زیاد بن ابیه.
- عبدالله بن خازم.
- عبدالله بن زبیر.
- عبدالله بن صفوان.
- عبدالله بن عمر.

- عبدالله بن مطیع.
- عمارة بن عمرو انصاری.
- مالک بن مسمع ربعی.
- منذر بن زبیر.

ابو فدیک

ابوفدیک، عبدالله بن قیس بن ثعلبه از تغلبیان و از شورشیان حروری است که در آغاز کارش از پیروان نافع بن ازرق بود. پس از کشته شدن نجدهٔ حروری او و همراهانش در زمان عبدالله بن زبیر، بر بحرین و نواحی آن چیره شدند. سپس در سال ۶۹ق فرماندهی خوارج به او رسید. ابوفدیک در سال ۷۲ق در بحرین قیام کرد و بر آن منطقه استیلا یافت. لذا خالد بن عبدالله قسری، امیر عراق برادرش، امیة بن عبدالله قسری را به همراه سپاهی انبوه به جنگ ابوفدیک فرستاد، اما ابوفدیک خالد را شکست داد. هنگامی که عبدالملک بن مروان از موضوع مطلع شد، سپاهی متشکل از ده هزار مرد جنگی برای سرکوب ابوفدیک گسیل داشت. این سپاه بر ابوفدیک پیروز شد و او را به قتل رسانید.[۲]

اسماء دخترابوبکر

اسماء، دختر ابوبکر تیمی قرشی، از زنان صحابی و دارای فضل و از مسلمانان نخستین به‌شمار می‌آمد که ایمان و اعتقاد بسیاری به پیامبرﷺ داشت. اسماء خواهرِ پدری عایشه و مادرش، قتیله دختر عبدالعزی است که ابوبکر او را در دوران جاهلیت طلاق داد. قتیله هدایایی برای دخترش، اسماء آورد و اسماء از ورود او به خانه و پذیرفتن هدیه‌اش خودداری ورزید، زیرا که مادرش هنوز زنی مشرک بود، اما او سرانجام اسلام آورد و به مدینه مهاجرت کرد. اسماء با زبیر بن عوام ازدواج کرد و چندین پسر برای او به دنیا آورد که یکی از آنان، عبدالله بن زبیر بود. سپس زبیر، اسماء را طلاق داد و او تا زمان کشته شدن پسرش، عبدالله، در مکه نزد او باقی ماند. او پس از کشته شدن پسرش نابینا شد و در مکه درگذشت. اسماء آخرین فرد از زنان و مردان مهاجر بود که از دنیا رفت. او را ذات النطاقین (صاحب دو کمربند) نامیدند، زیرا هنگامی که پیامبرﷺ با ابوبکر، پدر اسماء آماده هجرت به مدینه بودند، او توشه راهی برای آنان فراهم کرد، ولی چیزی نیافت که آن را ببندد. از این‌رو پارچهٔ کمر (کمربند) خود را به دو نیم کرده، نیمی بر سفره و نیم دیگر را بر میان خود بست.

پیامبرﷺ فرمود: «خداوند به‌جای این میان‌بند دو میان‌بند در بهشت پاداشت دهد». از آن‌هنگام او را «ذات النطاقین» خواندند. (۲) اسماء به همراه فرزند و شوهرش در نبرد «یرموک» شرکت داشت و در آن نبرد آزمون خوبی از خود نشان داد. او زنی شیواسخن، روشن‌ضمیر و هوشیار بود و شعر نیز می‌سرود. ماجرای او با حجاج، پس از کشته شدن پسرش و به دار آویختن او مشهور است. اسماء مدت کمی پس از قتل ابن زبیر درگذشت. می‌گویند: حدود صد سال زندگی کرد.[۳]

سلم بن زیاد

ابوحرب، سلم بن زیاد بن ابیه است که در سال ۶۱ق از سوی یزید بن معاویه، به امارت خراسان منصوب شد. سلم بن زیاد رهسپار آن‌جا شد و به سمرقند لشکر کشید. وقتی یزید بن معاویه و پسرش، معاویة بن یزید، درگذشتند، سلم بزرگان خراسان را فراخواند و به آنان پیشنهاد کرد تا زمانی که کار خلافت برای خلیفه‌ای سامان گیرد، با وی بیعت کنند. آنان در سال ۶۴ق با سلم بیعت کردند، اما پس از گذشت دو ماه، پیمان شکستند. از این‌رو سلم، مهلب بن ابی‌صفره را به نیابت خویش بر ایشان گماشت و خود به مکه، نزد عبدالله بن زبیر رفت و تا زمان محاصرهٔ مکه توسط حجاج و کشته شدن عبدالله بن زبیر به دست او، در آن‌جا باقی ماند، اما سرانجام به بصره برگشت و آن‌جا درگذشت.[۴]

عبدالله بن خازم

ابوصالح، عبدالله بن خازم بن اسماء بن صامتِ سلمی بصری، از شجاع‌ترین و دلیرترین مردم به‌شمار می‌آمد. یارانی راگرد خود فراهم آورده بود. عبدالله بن عامر، فرمانده سپاه خراسان، او را به جنگ قارن، فرماندهٔ ایرانی فرستاد. قارن بیش از چهل هزار نفر راگرد آورده بود، در حالی که سپاه ابن خازم از چهار هزار مرد جنگی تشکیل می‌شد. وقتی عبدالله به اردوی قارن نزدیک شد، به نیروهایش دستور داد تا هر کدام هر مقدار پارچه با خود دارند، بر سر نیزه کنند. آن‌گاه حرکت خویش را به طرف دشمن ادامه داد تا این که شب فرا رسید و او ششصد نفر را پیشاپیش فرستاد و خودش با بقیهٔ نیروها در پی آنان حرکت کرد. آن‌گاه دستور داد پارچه‌ها را آتش زدند و دیگران سر نیزه‌های خود را با آتش آنان روشن کردند تا این که پیشگامان سپاه نیمهٔ شب به اردوی قارن نزدیک و با نگهبانان اردو، درگیر شدند. نیروهای قارن، که با خیال راحت آرمیده بودند دچار اضطراب و ترس شدند. در این میان، ابن خازم نیز به اردوگاه نزدیک شد. و این در حالی بود که دشمن از هر سو آتش را می‌دید که از هر سو در حرکتند، اما هیچ‌کس دیده نمی‌شود. این کار آنان را ترساند. در حالی که پیشقراولان ابن خازم در جنگ بودند. ابن خازم همراه نیروهای خود بر سر آنان فرود آمد. پس از مدت کوتاهی، در این شبیخون، قارن کشته شد و دشمن شکست خورد و مسلمانان به تعقیب‌شان پرداخته و آنان را از پای درآوردند.

زمانی‌که معاویه عهده‌دار خلافت شد، ابن خازم را به ولایت خراسان گمارد. خازم هم‌چنان حاکم خراسان بود تا این‌که شورش عبدالله بن زبیر بن عوام بر پا شد. ابن خازم به ابن زبیر نامه نوشت و فرمان‌برداری خویش را نسبت به وی اعلام داشت. ابن زبیر نیز او را در مقامش ابقا کرد. عبدالملک که از این جریان مطلع شده بود، طی نامه‌ای او را به اطاعت از خویش فراخواند، اما ابن خازم زیر بار نرفت و در خراسان اعلام استقلال کرد و به نام خویش، به ضرب سکه، از جمله سکه‌های طلا پرداخت. هنگامی که مصعب بن زبیر، امیر عراق، کشته شد، عبدالملک سر مصعب را برای ابن خازم فرستاد. او سر مصعب را غسل داد و بر آن نماز گزارد و سپس به مدینه فرستاد. در سال ۷۷ق عبدالملک فردی را به خراسان فرستاد تا ابن خازم را بکشد.[۵]

عبدالله بن زبیر

ابوبکر، عبدالله بن زبیر بن عوام قرشی اسدی، که پیامبراکرمﷺ او را به کنیه جدّش، ابوبکر خواند. او صحابی برجسته و معروف و از فقیهان و دلیر مردان به‌شمار می‌آمد. (۳)

عبدالله بن زبیر همراه عبدالله بن ابی سرح برای جنگ رهسپار افریقا شد و جرجیس، فرمانده سپاه روم را کشت. مادرش، اسماء دختر ابوبکر است که هنگام بارداری، به مدینه هجرت کرد و عبدالله را در آن شهر به دنیا آورد. بنابراین، او نخستین مولود از مهاجرین در مدینه بود.

عبدالله پس از مرگ یزید بن معاویه در سال ۶۴ق ادعای خلافت کرد. مردم مصر، حجاز، یمن، عراق و خراسان با او بیعت کردند به جز مردم شام که با مروان بن حکم دست بیعت دادند. عبدالله بن زبیر، مدینه (۴) را پایگاه خلافت خویش قرار داد و خلیفه بود تا این‌که عبدالملک بن مروان عهده‌دار خلافت شد. در این زمان، عبدالملک سپاهی به سرداری حجاج بن یوسف ثقفی به سوی او فرستاد. عبدالله از مدینه به مکه رفت و در آن‌جا جنگی میان وی و حجاج درگرفت که به کشته شدن عبدالله انجامید.

در دوران خلافت عبدالله بن زبیر، مختار ثقفی در عراق قیام کرد و عبدالله برادرش، مصعب را برای جنگ با مختار تجهیز نمود. مصعب بر مختار چیره شد و او و یارانش را به قتل رساند.[۶]

عبدالله بن صفوان

ابوصفوان، عبدالله بن صفوان بن امیة بن خلف جمحی است. او و پدرش، بزرگ و رئیس مکه بودند. وی از سخاوتمندان آن شهر به‌شمار می‌آمد. عبدالله مردی دلاور و از یاران عبدالله بن زبیر بود. وی در حالی که به پرده‌های کعبه درآویخته بود، در کنار ابن زبیر جنگید و در همان روزی که ابن زبیر کشته شد، او نیز به قتل رسید. سر عبدالله و سر ابن زبیر برای عبدالملک بن مروان فرستاده شد.[۷]

عبدالله بن عمر

ابو عبدالرحمان، عبدالله بن عمر بن خطاب عَدَوی و خواهرش حفصه، از زینب دختر مظعون زاده شدند. عبدالله صحابی پیامبرﷺ و از گرامی‌ترین خاندان قریش است. او قبل از بلوغ، همراه پدرش اسلام آورد و با وی به مدینه مهاجرت کرد. عبدالله در فتح مکه، نبرد یرموک و فتح مصر حاضر بود. او دو بار در افریقا به جنگ پرداخت؛ نخست، به همراهی ابن ابی سرح و بار دیگر با معاویة بن حدیج. سپس به بصره آمد و خانه‌ای برای خود در آن‌جا ساخت. در فتح ایران نیز شرکت کرد. عبدالله بن عمر پیشوای مسلمانان و از مفتیان برجسته بود. او مدت شصت سال فتوا داد. وی فردی پرهیزکار و از اصحابی بود که پایبندی فراوانی در پیروی از رسول خداﷺ داشت. (۵) عبدالله بخشنده بود به‌طوری که هرگاه چیزی از دارایی‌اش مقبول طبع او قرار می‌گرفت، آن را در راه خدا می‌بخشید و به این آیه استشهاد می‌نمود که خداوند می‌فرماید: ﴿لن تنالوا البرّ حتّی تنفقوا ممّا تحبّون﴾[۸].

پسرش، سالم، و غلامش، نافع، از او بیش از دیگران روایت کرده‌اند. پس از درگذشت عثمان بن عفان، تعدادی از مردم پیشنهاد کردند تا با وی بیعت کنند. هنگامی که معاویة بن ابی‌سفیان از این موضوع اطلاع یافت، عمرو بن عاص را مأمور کرد تا از رأی و نظر عبدالله آگاه شود. لذا عمرو بن عاص نزد او آمد و گفت: ای ابوعبدالرحمان! چه چیزی مانع از این می‌شود که به خلافت اقدام کنی و مردم نیز با تو بیعت نمایند؟ تو از یاران پیامبرﷺ و فرزند امیرالمؤمنین هستی و در مقایسه با سایر مردم شایستگی بیشتری برای خلافت داری.

ابن عمر در پاسخ او گفت: آیا همه مردم بر آن‌چه تو می‌گویی، اتفاق دارند؟

عمرو گفت: آری، البته بجز عدهٔ اندکی.

ابن عمر گفت: بدان! حتی اگر سه نفر کافر در نقطه‌ای دور افتاده نیز باقی مانده باشند که بیعت نکنند، من هیچ موردی نمی‌بینم که ادعای خلافت نمایم.

بدین ترتیب، عمرو بن عاص دریافت که عبدالله بن عمر قصد جنگ بر سر خلافت را ندارد. لذا به او گفت: آیا با کسی که احتمالاً همهٔ مردم بر خلافت او اتفاق نظر نمایند، بیعت می‌کنی تا او نیز درعوض، زمین و مال فراوان در اختیار تو قرار دهد؟

عبدالله گفت: وای بر تو، از نزد من خارج شو. دین من متکی به مال و منال شما نیست.

پس از مرگ یزید بن معاویه، مروان بن حکم به او گفت: بیا تا با تو بیعت کنیم؛ چراکه تو سالار و بزرگ عرب و فرزند سالار و سید آنان هستی.

او پاسخ داد: با مردم مشرق (عراق) چه کنم؟

مروان گفت: آنان را می‌زنیم تا با تو بیعت کنند.

عبدالله گفت: به خدا سوگند، خوش ندارم با شمشیر من حتی یک نفر کشته شود.

عبدالله بن عمر در مکه درگذشت. وی آخرین صحابی ساکن مکه بود که از دنیا رفت. او در هنگام مرگ ۸۳ سال داشت.[۹]

عبدالله بن مطیع

عبدالله بن مطیع بن اسود بن حارثهٔ قرشی عدوی است که در روزگار پیامبرﷺ متولد شد. وی در نبرد حرّه فرمانده قریش بود و هنگامی که یارانش شکست خوردند، او نیز به مدینه گریخت. سپس به مکه رفت و در آن‌جا اقامت گزید. عبدالله بن زبیر، او را حاکم کوفه کرد، اما مختار او را از آن‌جا بیرون راند و او پس از آن به مکه بازگشت. او هم‌چنان در آن شهر ماند تا زمانی که حجاج مکه را محاصره کرد که در جریان آن، ابن زبیر و او کشته شدند و سرشان به شام فرستاده شد.[۱۰]

عمارة بن عمرو انصاری

عمارة بن عمرو بن حزم نجاری انصاری، از تابعین و شخصیتی شریف و والا مقام در مدینه بود. او از یاران عبدالله بن زبیر به شمار می‌آمد و در جنگ‌های او در مکه شرکت داشت و سرانجام نیز در جریان محاصرهٔ آن شهر به‌دست حجاج کشته و سرش به همراه سر ابن زبیر، نزد عبدالملک بن مروان فرستاده شد.[۱۱]

مالک بن مسمع

ابوغسان، مالک بن مسمع بن شیبان بکری ربیعی در روزگار خود، بزرگ قبیلهٔ ربیعه بود و قبیلهٔ مسامعه به او منسوبند. مالک از جمله کسانی بود که وقتی خالد بن عبدالله قسری از مکه به بصره آمد، بیعت عبدالله بن زبیر را شکست و به او پیوست. آن‌گاه مصعب بن زبیر با آنان به جنگ برخاست و ایشان پس از جنگ‌هایی، در سال ۷۱ق شکست خورده و به شام گریختند. معروف است که احنف با بردباری‌اش و مالک بن مسمع به سبب محبت خاندانش به وی، سروری یافتند.[۱۲]

منذر بن زبیر

منذر بن زبیر بن عوام اسدی قرشی، از شخصیت‌های برجسته و از دلاورمردان قریش در آغاز حکومت امویان بود. منذر به معاویة بن ابی‌سفیان پیوست. هنگامی که معاویه بر آن شد که زیاد بن ابیه را به پدر خود نسبت دهد، منذر گواهی داد که علی بن ابی‌طالب گفته است: از ابوسفیان بن حرب شنیدم که می‌گفت: به خدا سوگند، من پدر زیاد هستم.

منذر سپس به بصره کوچ کرد و معاویه دستور داد تا مالی به او بدهند. عبیدالله بن زیاد، فرمانروای عراق نیز، دستور معاویه را اجرا کرد و خانه‌ای را به او اختصاص داد. وقتی یزید بن معاویه به خلافت رسید و جنبش عبدالله بن زبیر قوت گرفت، یزید ترسید که مبادا منذر به برادرش عبدالله بن زبیر ملحق شود و در نتیجه، مالی را که پدرش معاویه، به وی بخشیده، در راه تقویت زبیر به کار گرفته شود، لذا طی نامه‌ای به عبیدالله دستور داد تا اموال منذر را ضبط کند و نگذارد از شهر بصره خارج گردد. وقتی منذر از این جریان مطلع شد، به مکه گریخت و به برادرش عبدالله پیوست و هم‌چنان در کنار او بود تا این که حُصین بن نمیر عبدالله بن زبیر را در محاصره خود درآورد و منذر در این محاصره، کشته شد. این نخستین محاصرهٔ ابن زبیر بود.[۱۳]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اول محرم سال ۷۳ = ۲۳ مه سال ۶۹۲؛ چهارشنبه، هفدهم شعبان سال ۷۳ = اول ژانویه سال ۶۹۳.

۲. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۲۰۳؛ خزانة الأدب، ج۲، ص ۹۷؛ تاریخ طبری، ج۶، ص ۱۹۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۲۰۵ و ۳۶۲؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابو فدیک»؛ الملل والنحل، ج۱، ص۱۲۲ و ۱۲۳.

۳. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۱۶۷؛ فتوح البلدان، ص۴۰۳ و ۴۰۴؛ تاریخ طبری، ج۵، ص ۴۷۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۹۵ و ۱۵۴.

۴. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۲؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۱.

۵. الاعلام زرکلی، ج۴، ص۲۱۵؛ تاریخ طبری، ج۴، ص ۳۱۵ و۶۲۳؛ همان، ج۶، ص ۱۷۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۲۴۵ و ۲۵۴؛ المحبّر، ص ۲۲۱؛ فتوح البلدان، ص ۴۰۰؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۳۲۶؛ أسد الغابه، ج۳، ص ۲۲۰؛ العبر، ج۳، ص ۹ و ۱۲؛ المعارف، ص۴۱۸.

۶. الاعلام زرکلی، ج۱، ص ۲۱۸؛ أسد الغابه، ج۳، ص ۱۶۱؛ فوات الوفیات، ج۱، ص۴۴۵؛ تاریخ طبری و ابن اثیر، حوادث سال ۶۴ ـ ۷۳ق؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص۲۳۹، ۳۲۹ و ۳۴۵؛ الإصابه، ج۵، ص ۸۹؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۹۰۵؛ الأغانی، ج۱، ص ۲۱؛ العبر، ج۳، ص ۶۱.

۷. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۲۲۶؛ تاریخ ابن اثیر، حوادث سال ۷۳ق؛ شذرات الذهب، ج۱، ص ۸۰؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۳۴۵؛ المحبّر، ص ۱۴۰.

۸. آل عمران (۳) آیه ۹۲: نیکی را در نخواهید یافت تا آن‌گاه که از آن‌چه دوست می‌دارید، انفاق کنید.

۹. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۲۴۶؛ وفیات العیان، ج۳، ص ۲۸؛ الطبقات الکبری، ج۴، ص ۱۳۸ و ۱۴۲؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۹۵۰؛ الإصابه، ج۴، ص ۱۰۷؛ البدایة والنهایه، ج۹، ص۴؛ تذکرة الحفّاظ، ج۱، ص۳۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج۳، ص ۱۴۳ و ۱۵۲؛ أسد الغابه، ج۳، ص ۲۲۷؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص ۹۲؛ تاریخ بغداد، ج۱، ص ۱۷۱؛ المعارف، ص ۱۸۵.

۱۰. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۲۸۲؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص۱۳۷؛ المحبّر، ج۴، ص ۴۹۴؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۳۴۵؛ المعارف، ص۳۹۵.

۱۱. الاعلام زرکلی، ج۵، ص ۳۶۷؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص۱۳۸؛ تاریخ الاسلام، ج۳، ص ۱۱۵.

۱۲. الاعلام زرکلی، ج۶، ص ۱۴۳؛ الأغانی، ج۱۰، ص۷۲؛ همان، ج۱۱، ص۲۸۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۱۰۴؛ مروج الذهب، ج۳، ص ۱۰۵.

۱۳. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۲۲۸؛ جمهرة انساب العرب، ص۱۲۳؛ تاریخ طبری، ج۵، ص ۴۸۰ و ۵۷۵.

سال ۷۴ق = ۶۹۳ ـ ۶۹۴م[۱]

رویدادها

- تجدید بنای کعبه پس از ویران شدن آن در جریان جنگ با ابن زبیر.
- عبدالملک بن مروان، امیة بن عبدالله بن خالد را به ولایت خراسان می‌گمارد.

وقایع نظامی

لشکرکشی‌ها

- سرزمین روم: عبدالملک، برادرش مسلمه را در رأس نیروهای رزم تابستانی به نبرد رومی‌ها فرستاد.

درگذشتگان

- ابو سعید خدری.
- هند دختر نعمان.

ابوسعید خدری

ابوسعید، سعد بن مالک بن سنان خدری انصاری خزرجی، از فقیهان بلند مرتبه صحابه به‌شمار می‌رفت. وی از ملازمان پیامبرﷺ و از خردمندان و عالمان و حافظان محسوب می‌شد. او در دوازده غزوه شرکت جست و مفتی مدینه بود و در همان شهر نیز وفات یافت.[۲]

هند دختر نعمان

هند (صغری) لخمی، دختر نعمان بن منذر بن امرءالقیس، شاهزاده‌ای شیواسخن و از خاندان زمام‌داران است که در قصر پادشاهی در حیره متولد و در آن‌جا پرورش یافت. چون خسرو بر نعمان، پدر هند خشم گرفت، او را زندانی کرد و وی در همان زندان درگذشت پس از آن هند رهبانیت پیشه کرد و لباس پشمینه پوشید و در دیری که میان حیره و کوفه بنا کرده بود اقامت گزید. دیر او را «دیر هند صغری» نامیدند تا با دیرِ هند دختر حارث اشتباه نشود.

با شروع فتوحات اسلامی، پادشاهی لخمیان از میان رفت و خالد بن ولید وارد حیره شد و با هند در دیر ملاقات کرد و اسلام را بر وی عرضه داشت، اما هند به بهانهٔ کهنسالی، از تغییر دینش عذر خواست.

خالد به او گفت: از من حاجتی بخواه!

هند گفت: از مسیحیانی که تحت فرمان‌روایی شما هستند، محافظت کنید.

خالد گفت: این وظیفهٔ ماست و پیامبرﷺ، ما را به آن سفارش فرموده است.

هند گفت: پس من جز این، خواسته‌ای ندارم، زیرا ساکن این دیر هستم که آن را در کنار استخوان‌های پوسیدهٔ خاندانم ـ که سرانجام به آنان خواهم پیوست ـ ساخته‌ام.

سپس خالد دستور داد به وی یاری رسانند و جامه و مال دهند، اما هند گفت: من به اینها نیازی ندارم، چون دو غلام دارم که در مزرعه‌ام زراعت می‌کنند و من از محصول آن سد جوع می‌کنم.

آن‌گاه خالد به او گفت: از آن‌چه دیده‌ای به من بگو.

هند گفت: خورشید از میان خَوَرنَق و سَدیر طلوع نکرد، مگر این که تمام نواحی این منطقه تحت فرمان ما بود و به غروب ننشست، مگر این‌که ما بندهٔ دیگران شدیم. سپس ابیات زیر را سرود:

«در حالی که بر مردم حکم می‌راندیم و فرمان، فرمان ما بود؛ به ناگاه رعایایی شدیم که به دادخواهی نشسته‌ایم.

اُف بر این دنیا! که نعمتش پایا نبوده؛ و در گردش خود ما را زیر و رو می‌کند».

سپس هند به خالد گفت: از من دعایی را بشنو که با آن پادشاهانمان را دعا می‌کردیم: فردی از تو قدردانی می‌کند که پس از بی‌نیازی، محتاج شده است و مباد دستی بر تو چیره گردد که پس از فقر و ناداری، بی‌نیاز گشته است. خداوند، نیکی شما را در جایگاه شایستهٔ خویش قرار دهد و نعمتی را از کریمی زایل نکند، مگر این‌که تو را واسطهٔ بازگرداندن آن نعمت به وی کند. خداوند تو را نیازمند و محتاج انسان فرومایه نکند.

خالد او را به حال خود واگذاشت و بیرون آمد. پس از آن نصارا به نزد وی آمدند و گفتند: امیر با تو چه کرد؟ هند گفت:

«پیمانم را پاس داشت و مرا ارج نهاد؛ همانا که کریم و بزرگوار، حق کریم را پاس می‌دارد».

هند مدت زیادی زیست و سرانجام کور شد. از جمله کسانی که هند را دیدند، یکی مغیرة بن شعبه بود که سخنش را پسندید و دیگری عبیدالله بن زیاد و هانی بن قبیصه بودند و بعدها حجاج در سال ۷۴ق با وی دیدار کرد. سرانجام، هند در همان دیر جان سپرد.[۳]

پی‌نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه اول محرم سال ۷۴ = سیزدهم مه سال ۶۹۳؛ پنج‌شنبه ۲۷ شعبان سال ۷۴ = اول ژانویه سال ۶۹۴.

۲. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۱۳۸؛ تذکرة الحفّاظ، ج۱، ص ۱۴؛ الإصابه، ج۳، ص ۷۸؛ الاستیعاب، ج۲، ص ۶۰۲؛ أسد الغابه، ج۲، ص ۲۸۹؛ تاریخ بغداد، ج۱، ص ۸۰؛ المعارف، ص۲۶۸.

۳. الاعلام زرکلی، ج۹، ص۱۰۶؛ الدیارات، ص ۲۴۵؛ زهر الآداب، ج۴، ص ۲۴؛ معجم البلدان، (دیرهند).

سال ۷۵ق = ۶۹۴ ـ ۶۹۵م[1]

رویدادها

- عبدالملک بن مروان، حجاج بن یوسف ثقفی را از ولایت حجاز به ولایت عراق منتقل می‌کند و او کوفه را مقرّ خود قرار داده و نایبی از سوی خویش بر شهر بصره می‌گمارد.
- نصب ابان بن عثمان بن عفان به عنوان والی مدینه و حارث مخزومی به عنوان والی مکه.
- حجاج، مجاعة بن سعر تمیمی را والی ناحیهٔ سند می‌کند.
- سردار بیزانس، لیونتیوس علیه امپراتور، یوستینیانوس دوم سر به شورش برداشت و او را خلع کرده و بینی‌اش را برید و به «سینوپ» تبعید و آن‌گاه خودش را به عنوان امپراتور روم معرفی کرد.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **سرزمین روم:** محمد بن مروان حمله به روم را از ناحیهٔ مرعش پی‌گرفت.
- **سند:** مجاعة بن سعر تمیمی، امیر سند، به فتوحات خویش وسعت می‌بخشد و به «قندابیل» نزدیک می‌شود.
- **افریقیه:** درگیری با بربرها.
- ائتلاف قبایل بربر به فرماندهی «کاهنه» و حرکت حسان بن نعمان برای نبرد با او در کوه‌های اوراس در الجزایر. شکست حسّان و عقب‌نشینی وی به «برقه» و سکونت او در ناحیه‌ای که هنوز به قصور حسان شهرت دارد و چیرگی «کاهنه» بر سرتاسر افریقیه و تخریب آن، تا مسلمانان از آن بهره نبرند.

شورش‌ها

- **قیام خوارج ازارقه در ناحیهٔ جزیره:** صالح بن مسرّح تمیمی، پیشوای خوارج صفریه، همراه شبیب بن یزید شیبانی در ناحیهٔ جزیره قیام کرد.
- **قیام خوارج صفریه در فارس:** حجاج، امیر عراق سپاهی را به فرماندهی مهلب بن ابی صفره ـ که عبدالرحمان بن مخنف، پیشوای ازد او را همراهی می‌کرد ـ به جنگ آنان فرستاد. جنگی در کازرون میان دو گروه رخ داد که به کشته شدن عبدالرحمان بن مخنف انجامید. مهلب جنگ با خوارج را ادامه داد تا این‌که آنان را از ناحیهٔ فارس بیرون کرد و خوارج به ناچار به سمت کرمان عقب‌نشینی کردند.

درگذشتگان

- ام‌کلثوم، دختر علی بن ابی‌طالب.
- بشر بن مروان بن حکم.
- عبدالرحمان بن مخنف.
- عطیة بن اسود.

ام کلثوم دختر علی بن ابی‌طالب

ام کلثوم، دختر فاطمه، دختر رسول اکرمﷺ است. وقتی هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، عمر بن خطاب با او ازدواج کرد. ام کلثوم در خانه عمر بود تا این‌که شوهرش به قتل رسید. ام‌کلثوم، زید و رقیه را برای عمر به دنیا آورد. پس از عمر، عون بن جعفر بن ابی‌طالب با او ازدواج کرد که او نیز پس از مدتی درگذشت. پس از او محمد بن جعفر، برادر عون، ام کلثوم را به عقد خویش درآورد و او نیز از دنیا رفت. سرانجام برادر محمد، عبدالله بن جعفر، پس از درگذشت زینب، خواهر ام کلثوم، او را به همسری خویش درآورد، و ام کلثوم در حبالهٔ نکاح او بود که از دنیا رفت.[2] (۶)

بشر بن مروان

بشر بن مروان بن حکم، سومین فرزند مروان، خلیفهٔ اموی بعد از عبدالملک و عبدالعزیز بود. وی هنر را دوست می‌داشت و شاعران و خنیاگران را به خویش نزدیک می‌کرد، لذا شاعران در مدح اِنعام و کرم وی بسیار شعر سروده‌اند. از جملهٔ این شاعران می‌توان از: اخطل، فرزدق، جریر، کثیّرعزّه، نصیب و دیگران نام برد. مداحان، از دِهشِ وی بهره‌ها بردند. برادرش عبدالملک در سال ۷۱ق او را به فرمان‌روایی کوفه گماشت و در سال ۷۳ق بصره را به مناطق تحت امر او افزود که بدین ترتیب، ولایت عراق کاملاً در اختیار وی قرار گرفت. سپس در سال ۷۵ق عبدالملک او را از مقامش عزل کرد و حجاج بن یوسف ثقفی را به جایش گمارد.[3]

عبدالرحمان بن مخنف

ابوحکیم، عبدالرحمان بن مخنف ازدی از سرداران دلاور و از فرماندهان حکومت مروانیان بود. ریاست قبیلهٔ «أزدشنوءه» و «أزدعمان» به وی رسید. او در نبرد با ازارقه، همراه مهلب بن ابی صفره بود و سرانجام در «کازرونِ» ایران به قتل رسید.[4]

عطیة بن اسود

عطیة بن اسود یمانی، از قبیلهٔ بنی حنیفه است. وی از علما و پیشوایان خوارج و از ملازمان نافع بن ازرق بود، اما هنگامی که نافع، حکم تکفیر کسانی را که از شرکت در جنگ خودداری می‌ورزیدند صادر کرد، با تعدادی دیگر از او جدا شد و به نجدهٔ حروری پیوست و دست بیعت به او داد. بعدها رأی او را که گفته بود: «هرکس از روی نادانی با شریعت مخالفت ورزد، عذرش پذیرفتنی است» را انکار کرد و همراه عبدالله بن ثور (ابوفدیک) از او جدا شد. سپس از ابو فدیک نیز دوری جست و بدین‌سان، خوارج به دو گروه تقسیم شدند: فدیکیه، که از

ابوفدیک تبعیّت می‌کردند و عطویه، که پیروان عطیه بودند. عطیه به ایران رفت و مذهبش در سیستان، خراسان و قهستان گسترش یافت.[5]

پی نوشت‌ها:

۱. شنبه اول محرم سال ۷۵ = دوم مارس سال ۶۹۴؛ جمعه نهم رمضان سال ۷۵ = اول ژانویه سال ۶۹۵.
۲. الطبقات الکبری، ج۸، ص ۴۶۳.
۳. تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر، حوادث سال ۷۲ ۷۵؛ الکامل مبرد، ج۳، ص ۳۶۲ ۳۶۵؛ دائرة‌المعارف الاسلامیه، مادهٔ «بشر بن مروان»؛ الطبقات الکبری، ج۵، ص ۲۴.
۴. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۱۱۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۱۵۰؛ تاریخ طبری، ج۶، ص ۲۱۱ به بعد.
۵. الاعلام زرکلی، ج۵، ص ۳۲؛ الملل والنحل، ج۱، ص ۱۲۴؛ تاریخ طبری، ج۵، ص ۵۶۶.

سال ۷۶ق = ۶۹۵ ـ ۶۹۶م[1]

رویدادها

- حجاج سکه‌های منقوشی را ضرب و وزن معینی برای آنها تعیین می‌کند.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **قیام خوارج ازارقه در ناحیهٔ جزیره:** محمد بن مروان، امیر ناحیهٔ جزیره سپاهی را به فرماندهی عدیّ کندی به جنگ خوارجِ ازارقه فرستاد. صالح بن مسرّح، رهبر خوارج در جنگ کشته شد و رهبری خوارج به شبیب بن یزید شیبانی انتقال یافت. او بر سپاه محمد بن مروان پیروز گردید. خوارج، پیشوایشان، شبیب را، امیرالمؤمنین می‌نامیدند.
- شبیب بن یزید به کوفه رفت و بر آن‌جا چیره شد. حجاج سپاهی را به فرماندهی زائدة بن قدامه به جنگ او فرستاد، اما شبیب، زائده را شکست داد و زائده کشته شد. حجاج سپاه دیگری را به فرماندهی عبدالرحمان بن محمد بن اشعث و عثمان بن قَطَن برای جنگ با شبیب گسیل داشت، اما با پیروزی شبیب، عثمان جان باخت و عبدالرحمان شکست خورد. شبیب هم‌چنین سپاه دیگر حجاج، به فرماندهی محمد بن موسی را شکست داد و محمد، خود در نبرد کشته و سپاهش پراکنده شد.
- **قیام ابن جارود:** عبدالله بن جارود، رئیس قبایل بنی عبدالقیس از قبیلهٔ ربیعه، علیه حجاج شورید حجاج سپاهی برای سرکوب او فرستاد که به کشته شدن ابن جارود و شکست یارانش منتهی شد.
- **قیام زنگیان:** زنگیان سِباخ در بصره، به رهبری رباح شیرزاد (شیرزنگیان) سر به شورش نهادند.

درگذشتگان

- ابن جارود عبدی.
- صالح بن مسرّح.
- عثمان بن قَطَن.
- مجّاعهٔ تمیمی.
- محمد بن موسی.

ابن جارود عبدی

عبدالله بن بشر بن عمرو عبدی، در زمان خود بزرگ دو قبیلهٔ عبدالقیس و ربیعه به‌شمار می‌آمد. او مردی دلاور، صاحب نظر و شیوا سخن بود. برای نبرد با حجاج قومش را در بصره گردآورد. مردم نیز برای بیرون راندن حجاج از عراق و این‌که از عبدالملک بن مروان بخواهند دیگری را به جای حجاج بگمارد، با او بیعت کردند. از این‌رو، میان او و حجاج کشمکش‌های بسیاری رخ داد که به مرگ ابن جارود انجامید.[2]

صالح بن مسرّح

صالح بن مسرّح تمیمی، پیشوای خوارج صفریه، و نخستین کسی است که از میان آنان سر به شورش برداشت. او مردی عابد، پرهیزکار، خاشع و زرد چهره بود و از این‌رو، پیروانش را صفریه (منسوب به صفر؛ یعنی زردی) خواندند. زردی چهره، نشانهٔ یارانش بود، چراکه در اثر کثرت عبادت و روزه‌داری چهره‌هایشان زرد شده بود. صالح در شهر «دارا» در ناحیهٔ جزیره سکونت داشت، اما میان مناطق موصل و نصیبین در رفت‌وآمد بود. وی یارانی داشت که برای آنان قرآن می‌خواند و اندرزشان می‌داد. آن‌گاه آنان را به قیام علیه حکومت و نپذیرفتن ستم و جهاد با مخالفان فرا خواند. یارانش به خواستهٔ وی پاسخ مثبت دادند. در این میان، شبیب بن یزید شیبانی نیز نزد وی آمد و فرمانده سپاه او شد. عاقبت میان شبیب و امیر ناحیهٔ جزیره، محمد بن مروان، جنگ‌هایی در نزدیکی موصل درگرفت که صالح در یکی از آنها به قتل رسید و پس از او شبیب بن یزید شیبانی پیشوایی خوارج را بر عهده گرفت.[3]

عثمان بن قطن

عثمان بن قطن، از فرماندهان سپاه حجاج در عراق که آخرین مأموریتش فرماندهی سپاه اعزامی حجاج، برای نبرد با شبیب بن یزید خارجی بود. او در این نبرد به دست مصّاد بن یزید، برادر شبیب، کشته شد.[4]

مجّاعة تمیمی

مجّاعة بن سعر بن یزید بن خلیفهٔ سعدی تمیمی، از قهرمانان عرب به‌شمار می‌آمد. حجاج او را به ناحیهٔ سند فرستاد. وی به آن‌جا لشکر کشید و مناطق متعددی را فتح کرد و غنایمی نیز به دست آورد. در جنگ با ازارقه در سال ۶۸ق عمر بن عبیدالله بن معمّر، امیر فارس را همراهی کرد و در نبردی که در ناحیهٔ اصطخر درگرفت، توانست با عمود چهارده نفر از آنان را از پای درآورد.[۵]

محمد بن موسی

محمد بن موسی بن طلحة بن عبیدالله تمیمی، از سرداران و فرماندهان شجاع عصر بنی‌امیه است. عبدالملک بن مروان او را به حکومت سیستان گمارد و به حجاج نوشت تا او را تجهیز کند و هرچه زودتر به محل مأموریتش بفرستد. محمد بن موسی مدتی برای آماده شدن در کوفه ماند. در این هنگام شبیب خارجی در سال ۷۶ق شورید و حجاج او را مأمور کرد تا نخست با شبیب بجنگد و سپس راهیِ محل حکومتش در سیستان شود. بنابراین، موسی با سپاهی راهی جنگ با شبیب شد، اما شبیب در برابر وی ایستادگی کرد. در نتیجه تعداد زیادی از نیروهای محمد بن موسی پراکنده شدند، ولی محمد بن موسی ایستادگی نمود تا این‌که یاران شبیب بر وی یورش برده و او را به قتل رسانیدند و شیرازهٔ سپاهش را از هم گسستند.[۶]

پی نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه اول محرم سال ۷۶ = ۲۱ آوریل سال ۶۹۵؛ شنبه بیستم رمضان سال ۷۶ = اول ژانویه سال ۶۹۶.

۲. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۲۰۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۳۸۰ ـ ۳۸۵؛ تاریخ طبری، ج۶، ص ۲۶۰.

۳. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۲۸۲؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۳۹۳؛ تاریخ طبری، ج۶، ص ۲۱۶؛ العبر، ج۳، ص ۳۲۴؛ الملل والنحل، ج۱، ص ۱۲۷.

۴. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۳۷۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۳۸۳، ۴۰۴ ـ ۴۱۹.

۵. الاعلام زرکلی، ج۶، ص ۱۶۰؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۲۸۲؛ فتوح البلدان، ص۴۲۳؛ تاریخ طبری، ج۶، ص۳۹۵.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۷، ص ۳۳۷؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۰۶ ـ ۴۱۰؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۴۲ و ۲۴۵ ـ ۲۴۸.

سال ۷۷ق = ۶۹۶ ـ ۶۹۷م[۱]

وقایع نظامی

فتوحات

- **ماوراء النهر:** امیّة بن عبدالله بن خالد، امیر خراسان به بخارا لشکر کشید و با مردم آن سامان مصالحه کرد.
- **قیام خوارج ازارقه:** حجاج سپاهی را به فرماندهی عتّاب بن ورقای ریاحی و زهرة بن حویّه‌راهی جنگ با شبیب خارجی کرد و آن دو در نبردی که میان طرفین رخ داد کشته شدند. خلیفه عبدالملک بن مروان، سپاهی را به کمک حجاج فرستاد و شبیب به ناحیهٔ اهواز عقب‌نشینی کرد، اما سفیان بن ابرد او را تعقیب کرده و بر روی پل رودخانهٔ دجیل با وی روبه‌رو شد. در این‌جا اسب شبیب رم کرد و شبیب به رودخانه افتاد و غرق شد. بعد از او، خوارج، قطری بن فجاءة را پیشوا و فرمانده خود کردند.
- **مهلب بن ابی صفره در ناحیهٔ اصفهان با قطری بن فجاءة به نبرد** پرداختند و قطری در این رویارویی به قتل رسید و عبیدة بن هلال یشکری، به‌جای او زعامت خوارج را بر عهده گرفته و جنگ را پی گرفت، اما وی نیز کشته شد. با مرگ عبیدة بن هلال، قدرت خوارجِ ازارقه درهم شکست.
- **قیام مطرّف بن مغیره:** او نخست، والی مدائن بود، اما به خوارج پیوست و علیه حجاج و عبدالملک بن مروان به مخالفت برخاست. حجاج عدی بن زیاد ایادی (کارگزارش در ری) و براء بن قبیعه (کارگزارش در اصفهان) را به جنگ او فرستاد. یاران مطرف شکست خوردند و خود وی در این نبرد کشته شد.

درگذشتگان

- ابن ورقای ریاحی.
- بکیر بن وشّاح.
- جهیره.
- خالد بن عتّاب ریاحی.
- زهرة بن حویّه.
- شبیب خارجی.
- غزالهٔ حروری.
- قطری بن فجاءه.
- مصّاد بن یزید شیبانی.
- مطرّف بن مغیره.

ابن ورقای ریاحی

ابو ورقاء، عتّاب بن ورقاء بن حارث بن عمرو ریاحیِ یربوعیِ تمیمی فرماندهی دلیر بود. مصعب بن زبیر، امیر عراق، او را به فرمان‌روایی اصفهان گماشت و آن‌گاه به جنگ شورشیان مخالفش در ناحیهٔ ری فرستاد. عتّاب بدان سو روانه شد و با ایشان جنگید و ری را فتح کرد و امور آن‌جا را سامان بخشید. بعد از آن، به جمع فرماندهان ارتش مهلب بن ابی‌صفره پیوست. آن‌گاه حجاج او را مأمور جنگ با شبیب بن یزید کرد و به این منظور، سپاه انبوهی از مردم شام و عراق را با وی همراه ساخت. عتّاب شبیب را تعقیب کرد و سخت با وی نبرد کرد.

سرانجام عتّاب در نبردی موسوم به نبرد عتّاب کشته شد. او را عامر بن عمیر تغلبی، یکی از یاران شبیب به قتل رساند.[۲]

بکیر بن وشاح

بکیر بن وشّاح، از امرای با منزلت در دوران بنی امیه و شجاعی پرتوان و نیرومند بود. عبدالملک بن مروان در سال ۷۱ق امارت خراسان را به وی سپرد، اما پس از یک‌سال برکنارش ساخت و امیّة بن عبدالله بن خالد اموی را جانشین او کرد و بکیر بن وشّاح را تحت امر امیّه قرار داد. امیه، بکیر را به ولایت تخارستان گماشت. او نیز آمادهٔ رفتن شد، اما امیّه ترسید بر وی بشورد، لذا او را از سفر بازداشت و به او مأموریت داد تا برای لشکرکشی به ماوراء النهر سپاهی تدارک ببیند. بکیر بن وشّاح نیز خود را آماده ساخت، اما باز هم امیّه نگران شورش بکیر علیه خودش بود. بنابراین، دستور داد بازگردد و او را به‌عنوان والی مرو، رهسپار آن سامان کرد. بکیر بن وشّاح وقتی به مرو رسید، اعلان استقلال کرد. امیه نخست با او جنگید و سپس از در مسالمت و سازش درآمد، اما دیری نپایید که بکیر صلح را نقض کرد و قیامش را آشکار کرد. امیّه به سوی او روانه شد و پس از دستگیری او را به قتل رسانید.[۳]

جهیره

جهیره، مادر شبیب بن یزید (پیشوای خوارج) بود. وی از شجاع‌ترین افراد به شمار می‌رفت، به‌طوری که در جنگ ها در کنار پسرش به رزم می‌پرداخت. پسرش در نبردی که میان خوارج و سپاه حجاج درگرفت، آن‌هنگام که از روی پل رود دجیل می‌گذشت، راه بر او مسدود شد و در درون آب افتاد و غرق شد. وقتی خبر مرگش را به مادرش رساندند، گفت: حرف شما درست است، وقتی من او را در شکم داشتم، در خواب دیدم که شهابی از آتش از درون من خارج شد و دریافتم که آتش را جز آب فرو نخواهد نشاند. پس مرگ فرزندم تعبیر این رؤیا بوده است.[۴]

خالد بن عتّاب ریاحی

خالد بن عتّاب بن ورقای ریاحی، از مردان شجاع و از بزرگان کوفه و از کسانی بود که همراه سپاه حجاج با شبیب خارجی جنگیدند. او برادر شبیب و خواهرش، غزاله را کشت. یاران شبیب در نبردی که در مدائن رخ داد، یارانش را پراکنده ساختند، اما خالد خود را به کنار رودخانه دجله رساند و خود را در حالی که سوار بر اسب بود و پرچم به‌دست داشت، درون آب انداخت. شبیب وقتی این منظره را دید، گفت: خدا او را بکشد، این خالد، سرسخت‌ترین مردمان بود.[۵]

زهرة بن حویّه

زهرة بن عبدالله بن قتادة بن حویهٔ تمیمیِ سعدی، از یاران پیامبرﷺ و از شجاعان والامقام و بزرگان شهر کوفه بود. زهره در جنگ قادسیه شرکت نمود و جالینوس، فرماندهٔ ایرانی را به قتل رسانید. او در نبردهای متعدد دیگری نیز حضور یافت و در طی آنها دلاوری‌های کم‌نظیری از خود نشان داد. زهرة بن حویّه آن‌قدر زیست تا پیرمردی سالخورده شد. حجاج او را مأمور جنگ با شبیب خارجی کرد و وی را همراه سپاهی به فرماندهی عتّاب برای نبرد با شبیب فرستاد. سپاه عتّاب، شکست خورد و طی آن، عتّاب کشته شد و زهره نیز زیر سم ستوران جان باخت. هنگامی که شبیب زهره را جان باخته و نقش بر زمین یافت، گفت: به خدا سوگند! اگرچه در حال گمراهی کشته شدی، اما در بسیاری از جنگ‌های مسلمانان از خود رشادت نشان دادی و به ارج و منزلت والایی دست یافتی و چه‌بسیار سپاه مشرکان را با شکست مواجه کردی و سرزمین‌های بسیاری از آنان را فتح کردی.[۶]

شبیب خارجی

ابوضحاک، شبیب بن یزید بن نعیم بن قیس شیبانی از خوارج صفریه بود. او از دلاور مردان روزگار و یکی از بزرگان شورشی علیه نظام اموی محسوب می‌شد.

مردی هوشیار بود که سودای سروری در سر داشت. در موصل همراه صالح بن مسرّح بر ضد حجاج بن یوسف ثقفی قیام کرد. پس از کشته شدن صالح، شبیب ادعای خلافت نمود و حدود ۱۲۰ نفر با وی بیعت کردند. کم‌کم کار او بالا گرفت، به‌طوری که حجاج پنج تن از فرماندهان خود را به جنگ وی فرستاد، ولی همهٔ آنها یکی پس از دیگری به دست شبیب کشته شدند و شیرازهٔ سپاه آنان از هم پاشید. شبیب سپس از موصل به کوفه رفت و حجاج نیز به سوی او روان شد. در این میان، عبدالملک بن مروان سپاهی را به فرماندهی سفیان بن ابرد کلبی به یاری حجاج فرستاد. دو سپاه بر شبیب یورش بردند و جمع زیادی از نیروهای او را کشتند ولی او با بازماندگان توانست از مهلکه جان سالم به‌در برد شبیب در حالی که بر روی پل رود دجیل، در نواحی اهواز می‌گذشت، اسبش رم کرد و وی را ـ که زره و کلاه خود و ابزار آهنی سنگین بر تن داشت ـ به درون رودخانه انداخت و بدین ترتیب، شبیب غرق شد.[۷]

غزالهٔ حروریّه

غزالهٔ حروریه، همسر شبیب بن یزید بن نعیم شیبانی حروری و از زنانی بود که به شجاعت و چابک‌سواری شهرت داشت او در سال ۷۶ق در دوران حاکمیت حجاج در عراق و در رکاب شوهرش علیه عبدالملک بن مروان قیام کرد. غزاله در جنگ‌ها، همچون قهرمانان به نبرد می‌پرداخت. مشهورترین وقایع نبرد وی فرار حجاج در یکی از نبردها از دست او و به نقلی پنهان شدن وی به هنگام ورود غزاله به

کوفه، است. از این‌رو عمران بن حطّان، حجاج را با این دو بیت، سرزنش کرد:

«در برابر من به سان شیر غرّان است؛ و در جنگ‌ها همچون شتر مرغ (سمبل ترسو بودن) که از روی ترس از کم‌ترین صدایی می‌رَمَد.

چرا در میدان نبرد از مقابله با غزاله گریزان بودی؛ آن‌گاه که گویی قلبت به دو بال پرنده‌ای آویخته باشند (از ترس در تپش بود)».[۸]

قطری بن فجاءَه

ابونعامه و ابومحمد، جعونة بن فجاءة بن مازن بن یزید کنانی مازنی تمیمی، از مردمان «قطر» بود. به همین جهت، او را «قَطَری» نامیدند.

افراد فربه و کوتاه اندام را جعونه گویند. وی از سران خوارج و از دلاوران آنان به‌شمار می‌رفت. ابن فجاءه تکسوار، سخنور و شاعر بود. وقتی مصعب بن زبیر از سوی برادرش، عبدالله بن زبیر، حاکم عراق شد، کار قطری بن فجاءه بالا گرفت. قطری به مدت سیزده سال به نبرد پرداخت و در همین دوران نیز به عنوان خلیفه و امیرمؤمنان بر او سلام داده می‌شد.

حجاج نیز نیروهایی را پی درپی برای سرکوب او گسیل می‌داشت، اما قطری بر نیروهای اعزامی چیره می‌شد و آنان را به عقب می‌راند. نام اسب او نعامه بود. از این‌رو، او را در زمان جنگ ابونعامه و در زمان آرامش و صلح، ابومحمد می‌خواندند.

تاریخ‌نگاران دربارهٔ چگونگی کشته شدن او اختلاف کرده‌اند؛ به گفته‌ای اسبش او را بر زمین زد به‌طوری که گردنش خُرد شد و آن‌گاه سرش را برای حجاج آوردند و به گفته‌ای دیگر، حجاج سپاهی را به سرداری سفیان ابردکلبی به جنگش فرستاد و قطری در طی نبردی با سفیان، در ری یا در طبرستان به قتل رسید.[۹]

مضاد بن یزید شیبانی

مضّاد بن یزید بن نعیم شیبانی، دلیر مرد شورشی و برادر شبیب خارجی بود که در بیشتر جنگ‌ها وی را همراهی می‌کرد. در واقع مضّاد در ناگواری‌ها تکیه‌گاه و در نبردها، بزرگ‌ترین یاور شبیب محسوب می‌شد. خالد بن عتّابِ ریاحی او را اندکی پیش از کشته شدن شبیب، در نزدیکی دروازه‌های کوفه به قتل رسانید.[۱۰]

مطرّف بن مغیره

مطرّف بن مغیرة بن شعبهٔ ثقفی، فردی انقلابی و از والیان پرهیزکار بود. حجاج او را بر حکومت مدائن گماشت. وقتی که شبیب خارجی روانه جنگ با او شد، مطرّف به او پیغام داد که شخصی را از پیروانش به نزد وی بفرستد تا نسبت به مرام و مسلک آنها اطلاع پیدا کند. شبیب این تقاضا را پذیرفت و یکی از علمای پیرو خود را نزد مطرّف فرستاد. پس از گفت وگوهایی که انجام شد، مطرّف به خوارج گروید و این گرایش را به اطرافیانش ابلاغ کرد، اما آنان او را نسبت به خشم حجاج هشدار دادند که چنان‌چه حجاج از این موضوع آگاه شود، تو را سخت مجازات می‌کند.

به هرحال، مطرّف با برخی از افراد مورد اطمینانش خلوت کرد و به ایشان گفت: من عبدالملک بن مروان و حجاج بن یوسف را برکنار کردم، پس هر یک از شما که با من هم‌عقیده است، پیروی‌ام کند تا با ستم‌گران به ستیز برخیزیم و هنگامی که خداوند کارمان را سامان بخشید امر حکومت را به شورای مسلمانان واگذار می‌کنیم تا هرکس را که دوست داشتند به خلافت برگزینند بر این اساس، یارانش با او بیعت کردند.

مطرّف در سال ۷۷ق همراه آنان سر به شورش نهاد و به حق و عدالت در کار حکومتی دعوت می‌کرد. خبر این جریان به حجاج رسید و او نیروهایی را فرستاد که در اطراف اصفهان با او درگیر شدند. یاران مطرّف شکست خوردند و خود وی نیز پیش از آن‌که کارش بالا بگیرد، کشته شد.[۱۱]

پی نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اول محرم سال ۷۷ = دهم آوریل سال ۶۹۶؛ دوشنبه اول شوال سال ۷۷ = اول ژانویه سال ۶۹۷.

۲. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۳۵۸؛ تاریخ طبری و ابن اثیر، حوادث سال ۶۸ ـ ۷۱ و ۷۲ ـ ۷۷؛ المعارف، ص۴۱۵.

۳. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۴۸؛ تاریخ طبری، ج۶، ص ۱۷۶ و ۱۹۹؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۳۶۷؛ العبر، ج۳، ص ۸۹؛ دائرة المعارف الاسلامیه.

۴. البدایة والنهایه، ج۹، ص ۲۰.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۳۳۹؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۱۹ ـ ۴۲۵؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۷۱ و ۲۷۴ ـ ۲۷۶.

۶. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۸۵؛ تاریخ طبری و ابن اثیر، حوادث سال‌های ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۷۶ و ۷۷؛ أسد الغابه، ج۲، ص ۲۶۰.

۷. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۲۲۹؛ وفیات الأعیان، ج۲، ص ۴۵۴؛ تاریخ طبری و ابن اثیر، حوادث سال ۷۶ ـ ۷۷؛ مروج الذهب، ج۳، ص ۱۳۹؛ المعارف، ص ۱۱۰؛ العبر، ج۳، ص ۳۲۴.

۸. الاعلام زرکلی، ج۵، ص ۳۰۹؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۱۶۵؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص ۱۹۵ و ۱۹۶؛ المقریزی، ج۲، ص ۲۵۵.

۹. الاعلام زرکلی، ج۶، ص ۴۶؛ وفیات الأعیان، ج۱، ص ۴۳۰؛ تاریخ طبری، ج۷، ص ۲۷۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۲۸۶ ـ ۴۴۱؛ المعارف، ص۴۱۱؛ العبر، ج۳، ص ۳۴۴؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج۱، ص ۲۳۳.

۱۰. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۱۲۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۴۲۵ ـ ۴۳۰.

۱۱. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۱۵۵؛ تاریخ طبری، ج۶، ص ۲۸۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۳۳؛ العبر، ج۳، ص ۴۳۰.

سال ۷۸ق = ۶۹۷ ـ ۶۹۸م[۱]

رویدادها

- عبدالملک بن مروان، خراسان و سیستان را ضمیمهٔ مناطق تحت ولایت حجاج، امیر عراق کرد.
- حجاج، مهلب بن ابی صفره را به ولایت خراسان و عبیدالله بن ابی‌بکره را به امارت سیستان گمارد.

وقایع نظامی

- **دست‌اندازی‌های رومیان:** لیونتینوس، امپراتور روم، هجومی دریایی را به ناحیهٔ مغربِ نزدیک تدارک دید و ضمن حمله به قرطاجنة، مسلمانان آن‌جا را کشت و سخت به غارت و چپاول مردم پرداخت.

درگذشتگان

- شریح کندی.
- عبدالرحمان بن غنم.

شُریح کندی

ابوامیه، شریح بن حارث بن جهم کندی زمان رسول الله ﷺ را درک کرد، اما با آن حضرت ملاقاتی نداشت. وی از معروف‌ترین قاضیان اسلام است. دردوران عمر، عثمان، علی و معاویه، عهده‌دار مسند قضاوت در شهر کوفه بود. در روزگار حجاج، تقاضای کناره گیری کرد و حجاج نیز در سال ۷۷ق وی را برکنار ساخت. وی در حدود شصت سال قضاوت کرد که هیچ قاضیی جز او دیده نشده که این مدت در مسند قضاوت باقی بماند. شریح در نقل حدیث، ثقه بود. او از عمر، علی و ابن مسعود روایت نقل کرده است. به او در امر قضاوت اطمینان داشتند و در شعر و ادب نیز دست داشت. شریح عمر طولانی کرد و سرانجام در کوفه درگذشت. در سال مرگ او اختلاف وجود دارد.[۲]

عبدالرحمان بن غَنْم

عبدالرحمان بن غنم بن کریز اشعری، در زمان حیات پیامبر ﷺ متولد شد، اما آن حضرت را ندید. وی از ملازمان معاذ بن جبل بود و از او روایت نقل کرد. عمر بن خطاب او را به شام فرستاد تا مردم آن سامان را احکام دین بیاموزد. بنابراین او کسی است که تابعین در شام، از او علوم دین را فرا گرفتند. عبدالرحمان مردی والا مقام، درستکار و بافضیلت بود. هنگامی که معاویه، ابوهریره و ابودرداء را نزد علی فرستاد تا از او بخواهند امرخلافت را شورایی گردانند او آن دو را ملامت کرد و از جمله چیزهایی که به آنان گفت، این بود که: چطور علی را به این امر فرا می‌خوانید، در حالی که می‌دانیم که مهاجرین، انصار و مردم حجاز و عراق به وی دست بیعت داده‌اند و معلوم است آنان که به خلافت وی خشنودند، بهتر از کسانی هستند که از او ناراضی‌اند و تردیدی نیست که بیعت‌کنندگان با او بهتر از افرادی هستند که با او بیعت ننمودند. پس معاویه را چه به امر شورا. او از طلقای (آزادشدگان) روز فتح مکه است. و لایق خلافت نیست. او و پدرش از سران کفار بودند.

آن دو پس از این سخنان، از کردهٔ خویش پشیمان شدند و در مقابل او توبه کردند.[۳]

پی نوشت‌ها:

۱. جمعه اول محرم سال ۷۸ = سی‌ام مارس سال ۶۹۷؛ سه‌شنبه دوازدهم شوال سال ۷۸ = اول ژانویه سال ۶۹۸.

۲. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۲۳۶؛ شذرات الذهب، ج۱، ص ۸۵؛ الطبقات الکبری، ج۶، ص ۱۳۱؛ وفیات الأعیان، ج۲، ص ۴۶۰؛ المعارف، ص ۴۳۳؛ أسد الغابه، ج۲، ص ۵۱۷؛ تذکرة الحفّاظ، ج۱، ص ۵۹؛ حلیة الأولیاء، ج۴، ص ۱۷۲؛ الأغانی، ج۱۷، ص ۲۱۵.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۹۵؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۵۱.

سال ۷۹ق = ۶۹۸ ـ ۶۹۹م[۱]

رویدادها

- عبدالعزیز بن مروان، حاکم مصر، مسجد جامع عمرو بن عاص را توسعه داد و بخش‌هایی را به آن افزود.

وقایع نظامی

کشمکش با ترک‌ها

- **سیستان:** عبدالله بن ابی بکره، حاکم سیستان، با «رتبیل» پادشاه ترک جنگید اما رتبیل بر او چیره شد. و وی را ناچار به پذیرش صلح نمود در نتیجه، عبیدالله از غصّه و اندوه مرد.

درگذشتگان

- ابن ابی بکره.

ابن ابی بکره

ابو حاتم، عبیدالله بن ابی بکرهٔ مسروح ثقفی، نخستین کسی است که قرآن را با صوت خواند. او از تابعین اهل بصره و پسر صحابی، ابی‌بکره، نُفیع بن حارث است. حجاج وی را بر سیستان گماشت و او به رتبیل برای نپرداختن خراج حمله کرد، اما رتبیل او را شکست داد و مسلمانان دچار صدمه شدند. ابن ابی بکره نیز خود در این معرکه به اسارت درآمد، ولی با مالی که به عنوان فدیه پرداخت، خود و همراهانش را آزاد کرد. او از غصهٔ این شکست درگذشت. ابن ابی بکره ثروت انبوهی داشت و دربارهٔ کرم و بخشندگی‌اش داستان‌هایی بر سر زبان‌ها افتاد که بیشتر به خیال‌پردازی شبیه است تا واقعیت.

وی بر ساکنان چهل خانه از چهار طرف خانه‌اش انفاق می‌کرد و مخارج مختلف آنان را برعهده می‌گرفت و موجبات ازدواج کسانی را که قصد ازدواج داشتند، فراهم و در هر عیدی صد بنده آزاد مـی‌کرد. هموست که یزید بن مفرّغ حمیری درباره او می‌گوید:

«مردم عراق دربارهٔ کرم و بخشندگی از من می‌پرسند ؛ و من به آنها می‌گویم: این عبیداللـه است کـه هـمزاد و هـم‌پیمان کـرم و انـفاق و بخشندگی است».

ابن ابی بکره به سپاس این مدیحه، پنجاه هزار درهم به او بخشید.[۲]

پی نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه اول محرم سال ۷۹ = بیستم مارس ۶۹۸؛ چهارشنبه ۲۲ شوال سال ۷۹ = اول ژانویه سال ۶۹۹.

۲. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۳۴۵؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص ۲۰۲؛ ذهبی، تاریخ الاسـلام، ج۳، ص ۱۸۹ ؛ فـتوح البـلدان، ص۵۶۲؛ تـاریخ طبری، ج۶، ص ۳۲۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۴۵۰؛ انساب الأشراف، ج۱، ص ۴۹۶.

سال ۸۰ق = ۶۹۹ ـ ۷۰۰م[۱]

رویدادها

- گماشتن محمد بن یوسف ثقفی، برادر حجاج بر یمن.
- حجاج پس از مرگ عبیداللّه بن ابی بکرهٔ ثقفی، حاکـم سـیستان، عبدالرحمان بن محمد بن اشعث را به‌جای وی گمارد.
- بیماری طاعون، مردم شهر بصره را از پای درآورد.
- سیل‌های بنیان‌کن حاجیان و وسایل‌شان را از بین برد و باعث به زیر آب رفتن خانه‌های مکه شد.

وقایع نظامی

فتوحات

- **ماوراء النهر:** مهلب امیر خراسان، به مناطق ماوراء النهر لشکر کشید و دو شهر «کش» و «نسف» (نخشب) را تسخیر کرد.

کشمکش‌ها با اقوام سرزمین‌های فتح شده

- **کشمکش با ترک‌ها در سیستان:** عبدالرحمان بن اشعث، فرماندهی سپاهی را بـرای جـنگ بـا رتـبیل پـادشاه تـرک (۷) در سـیستان عهده‌دار شد و پس از چیرگی بر او قرارداد صلحی دوجانبه‌ای منعقد کرد و مالیاتی بر وی مقرر نمود.
- **کشمکش با بربرها در افـریقیه:** خلیفه، عبدالملک بن مروان، سـپاه عظیمی را در اختیار حسان بن نعمان برای جنگ با کاهنه قرار داد. وی نزدیک شهر «قابس» با او جنگید و پیروز شد «کاهنه» نیز به کوه‌های اوراس پناه برد.
- **کشمکش با ارمنی‌ها در ارمـنستان:** ارامـنه بـه تـحریک رومـی‌ها قراردادشان را با مسلمانان نقض کردند و به رهبری «سنباط» سر به شورش نهادند، اما محمد بن مروان، امیر ارمنستان، شورش آنها را فرو نشاند.

درگذشتگان

- ابوادریس خولانی.
- ابوصخر هذلی.
- جنادة بن امیّه.
- حارث مخزومی.
- صلتان عبدی.
- عبدالله بن جعفر.
- لیلی اخیلیه.
- معبد جهنی.
- میسون، دختر بجدل.

ابوادریس خولانی

ابوادریس، عائذالله بن عبدالله بن عمرو خولانی دمشقی، از تـابعین برجسته‌ای است که علم و عمل را در خود جمع کرده بود. از معاذ بـن جبل و تعداد زیادی از صحابه دانش آموخت. وی خطیب، قصه‌گو و قاضی دمشق بود و در روزگار خویش عالم شام به‌شمار می‌رفت. در دوران معاویه و پسرش، یزید تا زمان عبدالملک بن مروان قـضاوت دمشق را بر عهده داشت.[۲]

ابوصخر هُذلی

ابوصخر، عبدالله بن سلمه یا سلم سهمی از قبیلهٔ بنی هذیل است. وی از شعرای شیواسخن عصر اموی و طرفدار سرسخت مروانیان بود. در اشعارش عبدالملک بـن مروان و نیز برادرش عبدالعزیز را مدح گفت. وی اشعار دلنشین و لطیفی در غزل دارد و از شاعران دلباخته به‌شمار می‌آید. می‌گویند:

زیباترین اشعار عاشقانه در شعر عربی اشعاری است که او بـرای محبوبه‌اش، ام حکیم، لیلی، دختر سعد، سروده است. ابوصخر به دیدار او می‌رفت، اما پس از مدتی پدرش وی را بـه ازدواج مـرد دیگـری درآورد و آن مرد، لیلی را با خود به قبیله‌اش برد. ابوصخر در یاد لیلی چنین می‌سراید:

«از یاد و خاطرهٔ تو بر خود می‌لرزم؛ همان‌گونه که گنجشک باران زده خود را می‌تکاند.

آن‌قدر از تو دوری گزیدم که گفتند: عشق را نمی‌شناسد ؛ و آن‌قدر به دیدارت شتافتم که گفتند: تاب مهجوری ندارد.

درست گفتی، من دلداده‌ای هستم که به درد عشق گرفتار آمده‌ام ؛ دلباخته‌ای که آتش عشق با دل او سرشته شده یا عشق، او را افسون کرده است.

ولی بدان! با سوگند به کسی که می‌گریاند و می‌خنداند؛ و او که می‌میراند و زنده می‌گرداند و همو که همهٔ کارها به‌دست اوست.

بر جانوران رشک می‌برم؛ آن‌هنگام که آنها را با هم مهربان می‌بینم که از هیچ چیزی بیم و هراس ندارند. هان ای عشقِ محبوب! هر شب دلباختگی‌ام به او فزونی بخش؛ ای فراموشیِ عشق موعدت روز قیامت باشد (امیدوارم که هرگز عشقت را فراموش نکنم).

از تلاش روزگار برای جدایی میان من و محبوب در شگفتم؛ چون به مراد خویش رسید، آرام گرفت.

نزد او می‌روم تا به من عنایتی کند؛ و آن‌گاه که سپیده می‌دمد، زمان جدایی را به او گوشزد می‌کنم.

و چون ناگهان او را می‌بینم، چنان بهت‌زده می‌شوم که هیچ‌کس و هیچ چیز را تمیز نمی‌دهد.

وقتی او را لمس می‌کنم؛ چیزی نمی‌ماند که دستانم مرطوب گردد و در اطراف آن برگِ سبز جوانه بزند».

او هم‌چنین دربارهٔ لیلی می‌گوید:

«در شب‌های فراموش نشدنی که محبوب نیز از دیدگانم پنهان نمی‌شود؛ دست به دامان آن زیباروی شیرین‌گفتار می‌زنم.

اگر بعد از مرگ، پژواک صدایمان بر سر قبر ما به هم رسند؛ آن زمین، نرم و روان می‌شود.

گرچه استخوانم پوسیده شده باشد؛ اما پژواک برخاسته از قبرم، از طنین صدای لیلی به وجد و طرب در می‌آید».[۳]

جنادة بن ابی امیه

جنادة بن ابی امیه، کثیر بن مالک ازدی زهرانی از صحابهٔ پیامبرﷺ و جنگ‌آوری برجسته بود که از دوران عثمان بن عفان تا زمان یزید بن معاویه در جنگ‌های دریایی شرکت کرد. او در فتح مصر حضور داشت و در سال ۵۲ق و سپس سال ۶۰ق به جزیرهٔ «رودس» حمله برد. جنادة در هدایت و فرماندهی ناوگان دریایی اسلام ـ که در سال ۵۳ق قسطنطنیه را محاصره کرد ـ شرکت کرد. ابن حزم می‌گوید: معاویه بر آن شد که وی را نیز، همچون زیاد بن ابیه به پدر خویش ملحق کرده و او را برادر خود بخواند، اما جنادة از این کار سر باز زد. و سرانجام در شام جان سپرد.[۴]

حارث مخزومی

حارث بن خالد بن عاص بن هشام مخزومی قرشی و از شاعران قریش است که به غزل‌سرایی شهرت یافته‌اند. او در اواخر دوران عمر بن ابی ربیعه رشد یافت و سبک او را پی گرفت. حارث هیچ وقت غزل‌سرایی را ترک نمی‌گفت تا به مدح و یا هجو بپردازد. وی دلباختهٔ عایشه، دختر طلحه بود و برای وی غزل می‌سرود که داستان‌هایی از این‌دو نقل شده است.

عبدالملک بن مروان در سال ۸۰ق او را والی مکه گرداند، اما پس از ادعای خلافت عبدالله بن زبیر از ترس (۸)، پنهان شد و به دمشق نزد عبدالملک رفت، اما از او برخورد سردی دید و لذا مجدّداً به مکه برگشت. او سرانجام در همان‌جا درگذشت.[۵]

صلتان عبدی

قُثَم بن عبیثه، از قبیلهٔ بنی عبدالقیس است و به همین جهت، وی را «عبدی» خوانده‌اند. صلتان لقب او بود و معنی این واژه، مرد استوار و نیرومند است. او شاعری معروف بود که میان «فرزدق» و «جریر» به داوری می‌نشست.

در شعر او نکات حکمت‌آمیز به چشم می‌خورد. از جمله اشعار او ابیات ذیل است:

«آمد و شدِ شب و روز خردسال را پیر و پیران را نابود می‌کند. شب، روز را پایان می‌بخشد؛ بعد از آن روزی نو فرا می‌رسد. ما آدمیان شبانه‌روز بی‌وقفه در پی برآوردن نیازهای خود هستیم؛ و گویی نیازمندی مردمی که زندگی می‌کنند، هیچ‌گاه پایان نمی‌یابد.

ولی حقیقت این است که با مرگ انسان، آرزوهایش نیز می‌میرد؛ اما با وجود این، باز هم انسان نیازمندی‌های برآورده نشده‌ای را بر زمین می‌گذارد و بدرود حیات می‌گوید.

با همهٔ اینها باز هم آدمی آرزومند رسیدن به سرور و شادمانی و غنا و ثروتمندی همیشگی است؛ اموری که هیچ‌گاه برای او جاودانه نیست.

آیا ندیدی که لقمان به فرزندانش سفارش کرد؛ من نیز عمری را به نصیحت و وصیت فرزندم گذراندم که او نیکو وارث و وصی من است.

فرزندم! عاقبتِ بدِ افشایِ راز را دیدی؛ پس سعی کن حتی به دوستان صمیمی‌ات، رازت را نگویی.

بدان که راز تو هیچ وقت نزد کسی محفوظ نمی‌ماند؛ و رازی که بر سر زبان سه نفر افتاد، بی‌تردید فاش می‌گردد و همه آن را می‌فهمند».

از جمله ابیات صلتان ـ که به عنوان مثل و یا شاهد مورد استناد، قرار می‌گیرد ـ بیت ذیل است:

نیکی را از کسانی چشم داشته باش که از قدیم بخشنده و بزرگوار بوده‌اند؛ و هرگز از نوکیسه گان و تازه به دوران رسیده‌ها انتظار نیکی نداشته باش.[۶]

عبدالله بن جعفر

ابوجعفر، عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالبِ هاشمی قرشی، مادرش اسماء دختر عمیس بود. عبدالله در حبشه دیده به جهان گشود و او نخستین مولود اسلام در حبشه است. عبدالله سپس همراه پدرش به مدینه آمد.

پدرش، جعفر به سال ۸ق در جنگ موته کشته شد. عبدالله از اصحابی است که روایات زیادی را از پیامبرﷺ حفظ و نقل کرده است.

بخشنده‌تر از او در اسلام نبود. وی را دریای کرم و بخشندگی می‌نامیدند و شاعران نیز به مدیحه‌سرایی او پرداخته‌اند. روزی به او گفتند: تو در بخشیدن مال زیاده‌روی می‌کنی.

عبدالله پاسخ داد: خداوند مرا عادت داده که همیشه انتظار فضل و بخشش او را داشته باشم، من نیز عادت کرده‌ام که پی در پی به بندگانش ببخشم، لذا می‌ترسم اگر عادتم را ترک گویم او نیز فضل و کرمش را از من دریغ دارد.

عبدالله، آواز را دوست می‌داشت و گوش فرا دادن به آن را بی‌اشکال می‌دانست. او برای کنیزانش آهنگ می‌ساخت و سپس با نغمه‌ای که خود بر عود می‌نواخت، آن آهنگ را از زبان کنیزان خود می‌شنید. (۹) وی هم‌چنین یکی از سرداران سپاه علیؑ در جنگ صفین بود. در مدینه درگذشت.[۷]

لیلی أخیلیه

لیلی أخیلی، دختر عبدالله بن رَحال بن شدّاد بن کعب، از قبیلهٔ بنی‌عامر بن صعصعه است.

ماجرای عشق او با «توبة بن حُمَیّر» معروف است. توبه دلباختهٔ لیلی بود و می‌خواست با او ازدواج کند، اما پدر لیلی درخواست او را نپذیرفت و دخترش را به ازدواج مرد دیگری درآورد. لیلی شاعره‌ای زیرک و باهوش بود. روزی عبدالملک بن مروان به او گفت: «توبه» از تو چه دید که این‌گونه شیفته و دلباخته‌ات شد؟

لیلی پاسخ داد: مردم از تو چه دیدند که خلیفه‌ات کردند.

او چندین بار نزد حجاج رفت و حجاج نیز او را گرامی می‌داشت. در طبقه شاعران، پس از «خنساء» شاعرهٔ معروف قرار دارد.

روزی حجاج از او پرسید: آیا میان تو و «توبه» کدورتی پیش آمده؟

لیلی پاسخ داد: نه به خدا قسم ای امیر! فقط روزی به من چیزی گفت که فهمیدم دل به کار دیگری نیز سپرده دارد. پس به او گفتم:

«چه بسا حاجتمندی که به او گفتم حاجتت را ابراز مکن، زیرا تا زنده‌ای بدان راهی نداری.

ما یاری داریم که شایسته نیست به او خیانت ورزیم؛ و تو نیز یار و هم‌نشین دیگری داری».

لیلی، در سفری که به ری می‌رفت، در شهر ساوه درگذشت.[۸]

معبد جهنی

معبد بن عبدالله بن عُویم جهنی بصری، حدیث را از ابن عباس، عمران بن حصین و دیگران شنید. او نخستین کسی بود که در بصره مسئله «قَدَر» را مطرح کرد. در ماجرای حکمیت حضور داشت، سپس از بصره به مدینه رفت و عقایدش را در آن‌جا گسترش داد و غیلان بن مسلمِ قدری از جمله کسانی بود که پیرو عقیدهٔ او شد.

معبد، راستگو و در نقل حدیث ثقه بود و از تابعین به‌شمار می‌رفت. همراه ابن اشعث علیه حجاج شورید ودر نبردی زخمی شد. سپس در مکه رحل اقامت افکند تا این‌که حجاج او را کشت و بنا به گفته‌ای، عبدالملک بن مروان وی را به سبب عقیده به «قَدَر» به دار کشید.

منظور از اعتقاد به قدر این است که انسان، قادر به پدید آوردن و خلق افعال و کردار خویش است و فعل و اقدام هر انسانی از ارادهٔ مستقل او پدید می‌آید.[۹]

میسون دختر بجدل

میسون، دختر بجدل بن أُنیف، از قبیلهٔ بنی حارثة بن جناب کلبی است. معاویة بن ابی‌سفیان، او را به همسری برگزید که ثمره‌اش، یزید بود.

میسون شاعره‌ای است که ابراز اشتیاق به زندگیِ بدوی و ابیاتی سروده که از آن جمله است:

«منزلگاهی که روح و روان آن در آن سرخوش باشد؛ نزد من از کاخ بلند و مجلل و باشکوه (اما بی‌روح) محبوب‌تر و دوست‌داشتنی‌تر است.

به تن‌کردن بالاپوشی که روشنی چشم همراه داشته باشد؛ برایم از پوشیدن لباس لطیف و ظریف بهتر است.

بانگ سگی که در شامگاهان آمدن میهمان را نوید دهد؛ در نظرم از گربهٔ اهلی و دست‌آموز، نیکوتر است».

معاویه، وقتی این ابیات را از زبان میسون شنید او را طلاق داد و نزد قومش باز گردانید. میسون در آن هنگام، یزید را بار داشت.

نقل دیگری است که می‌گوید: میسون به هنگام شیرخوارگی یزید، او را به بیابان برد و لذا یزید زبان فصیح را آموخت.

بغدادی نقل می‌کند: وقتی معاویه میسون را طلاق می‌داد، به او گفت: آن‌چه که بود بر ما آشکار کردی.

میسون پاسخ داد: آن زمان که عقیدهٔ درونی‌مان را پنهان داشتیم، شادمان نشدیم و آن‌هنگام که عقیدهٔ خویش را ابراز کردیم، پشیمان نشدیم.

میسون پیرو آیین مسیح بود و تا پایان عمر، بر این آیین باقی ماند.[۱۰]

پی نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اول محرم سال ۸۰ = نهم مارس سال ۶۹۹؛ جمعه چهارم ذی‌القعده سال ۸۰ = اول ژانویه سال ۷۰۰.

۲. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۴؛ تذکرة الحفّاظ، ج۱، ص ۵۶؛ قضاة دمشق، ص ۵؛ الاستیعاب، ج۴، ص ۱۳۵۴.

۳. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۲۲۳؛ الأغانی، ج۲۴، ص ۱۱۰؛ بلوغ الإرب، ج۳، ص ۱۴۲؛ الامالی، ج۱، ص ۱۴۸.

۴. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۱۳۶؛ الاستیعاب، ج۱، ص ۳۴۳؛ فتوح البلدان، ص ۳۳۰؛ حسن المحاضره، ج۱، ص ۱۸۷؛ تاریخ طبری، ج۵، ص ۲۸۸، ۲۹۳ و ۳۲۳.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۵۵؛ الأغانی، ج ۳، ص ۳۱۱؛ همان، ج ۹، ص ۲۲۷.
۶. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۲۹؛ الشعر والشعراء، ص ۴۰۸؛ عیون الاخبار، ج ۳، ص ۱۳۲؛ ابو تمام، الحماسه.
۷. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۲۰۴؛ عقد الفرید، ج ۱، ص ۲۲۵؛ أسد الغابه، ج ۳، ص ۱۹۸ ـ ۲۰۰؛ نسب قریش، ص ۸۱ ـ ۸۲.
۸. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۱۱۶؛ الأغانی، ج ۱۱، ص ۲۰۴؛ فوات الوفیات، ج ۲، ص ۲۸۹.
۹. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۱۷۷؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۸۸؛ البدایة والنهایه، ج ۹، ص ۳۴.
۱۰. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۲۹۸؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۹؛ خزانة الأدب، ج ۳، ص ۵۹۳؛ المحبّر، ص ۲۱.

یادداشت‌ها:

۱. مختار بزرگ‌تر از آن است که دست به جعل بزند و به فریب مردم بپردازد.
۲. برخی از وابستگان به خلیفهٔ اول نظیر اسماء و عایشه فرزندان وی (و یا دیگران از قول آنان) روایات چندی را که هدف آنها فضیلت‌سازی بوده نقل کرده‌اند و همه اینها جای درنگ دارد و نمی‌توان آن را پذیرفت (الصحیح من سیرة النبی الاعظم ﷺ، ص ۴، ص ۵۷).
۳. عبدالله بن زبیر، امیرالمؤمنین علی ﷺ را سخت دشمن می‌داشت و نسبت به آن حضرت جسارت و اسائه ادب می‌نمود و هم او بود که پدرش را از علی ﷺ برگردانید و او را به جنگ با آن حضرت برانگیخت و از علی ﷺ نقل است که فرمود: پیوسته زبیر از ما اهل بیت بود تا پسرش عبدالله بالید و رشد کرد و او را تباه گردانید (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۱ ـ ۶۲؛ قاموس الرجال، ج ۶، ص ۳۴۸).
۴. عبدالله بن زبیر مکه را مرکز خلافت قرار داد نه مدینه را. مدینه یکی از شهرهای قلمرو ابن زبیر بود.
۵. عبدالله بن عمر از بیعت کردن با علی ﷺ امتناع ورزید و در دومین روز بیعت مردم با امام به حضور وی رسید و گفت: همهٔ مردم از بیعت با تو راضی نیستند و اگر امر خلافت را به شورا واگذاری برای تو بهتر است و امام ﷺ در ضمن پاسخ‌هایی که به او داد فرمود: ای نادان از پیش من برخیز، ترا با این سخن چه کار. و همین عبدالله که از بیعت با علی ﷺ خودداری کرد در زمان عبدالملک بن مروان شبانه بر در خانهٔ حجّاج رفت تا برای عبدالملک بن مروان بیعت کند که آن شب را بدون امام نخوابد و از پیامبر ﷺ روایت کرد «هرکس بمیرد و او را امامی نباشد به مرگ جاهلی مرده است» و حجاج او را تحقیر کرد (شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰؛ همان، ج ۱۳، ص ۲۴۲).
۶. امام علی ﷺ دست کم چهار دختر با کنیهٔ ام کلثوم داشته است. ام کلثوم دختر فاطمهٔ زهرا که مؤلف شرح حال او را آورده است، در سال ۵۴ هجری از دنیا رفته است. چگونه وی می‌تواند پس از درگذشت حضرت زینب همسر عبدالله جعفر شده باشد (نک: انساب الاشراف، ج ۳).
۷. عبدالله بن زبیر در سال ۷۳ کشته شد چگونه می‌تواند در سال ۸۰ ادعای خلافت کند.
۸. در زمان یاد شده ساکنان کابل و اطراف آن ترک نبوده‌اند. در آن زمان مسلمانان هر دشمن سرسخت را ترک می‌نامیده‌اند.
۹. عبدالله بن جعفر در شمار یاران پیامبر ﷺ و حضرت علی ﷺ و امام حسن ﷺ یاد شده است و علی ﷺ به او و امام حسن و امام حسین ﷺ رخصت جنگ نمی‌داد که مبادا کشته شوند. افسانه‌سرایان و قصه‌نویسان مطالبی به او نسبت می‌دهند که مردم متدین از انتساب به آن ابا دارند تا چه رسد که شخصیتی همچون عبدالله بن جعفر چنین باشد (قاموس الرجال، ج ۶، ص ۲۸۳؛ محمدعلی معلم، جعفر بن ابی طالب، ص ۷۲۸).

رویدادهای تاریخ اسلام از ۸۱ ـ ۹۰ق

سال ۸۱ق = ۷۰۰ ـ ۷۰۱م[1]

رویدادها

- حجاج، دیوان‌ها و دفاتر حکومتی عراق را از فارسی به عربی برگرداند.
- حسان بن نعمان، حاکم افریقیه، دیوان‌ها و دفاتر دولتی آن سامان را به عربی برگرداند و نظام خراج را وضع کرد و بربرها را به خود جذب کرده و اسلام را در میان آنان گسترش داد و زمین‌هایی را میانشان تقسیم کرد و از ایشان به عنوان نیروی نظامی بهره گرفت.
- نصب خالد بن عبدالله قسری بر مکه.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **قیام ابن اشعث:** عبدالرحمان بن اشعث، آشکارا به مخالفت با حجاج پرداخت و بر ضدش شورید و از اطاعت خلیفه، عبدالملک بن مروان، سر باز زد. لشکرش با او بیعت کرد و مردم بسیاری بدو پیوستند. حجاج لشکری را برای جنگ با ابن اشعث گسیل داشت ولی وی، آن را در نزدیکی شهر شوشتر درهم شکست و وارد بصره شد و مردم بر خلع عبدالملک و حجاج، با وی بیعت کردند.

درگذشتگان

- ابوامامهٔ باهلی.
- محمد بن حنفیه.
- هُجَیمه دختر حیّی.

ابوامامهٔ باهلی

ابوامامه، صدّی بن عجلان بن وهب باهلی، جلودار سپاه اعزامی ابوبکر به شام بود که فرماندهی آن را یزید بن ابی سفیان به عهده داشت. ابوامامه در «داثن» (نزدیک غزّه در جنوب فلسطین) با رومیان روبه‌رو شد و با ایشان جنگید و شکستشان داد. این نبرد، نخستین برخورد مسلمانان با رومیان پس از سریهٔ اسامة بن زید بود.

ابوامامه، در جنگ صفین در کنار علی بن ابی‌طالب می‌جنگید. وی مدتی در مصر رحل اقامت افکند و سپس به حمص رفت و در آن‌جا اقامت گزید و سرانجام نیز در همان‌جا درگذشت. بنا به گفتهٔ عده‌ای، او آخرین تن از صحابه بود که در دیار شام درگذشت.[2]

محمد بن حنفیه

ابوالقاسم و ابوعبدالله، محمد بن علی بن ابی طالب هاشمی قرشی است. وی در سال ۲۱ ق از مادری سیه چرده از «بنی حنیفه» به نام «خوله» متولد گردید برای تمییزش از برادرانش حسن و حسین که فرزندان

فاطمه دختر رسول خدا ﷺ هستند ـ وی به مادرش حنفیه نسبت داده شده او چون، مادرش سیه‌چرده بود و از قهرمانان سلحشور اسلام به‌شمار می‌آمد. ماجرای دلاوری‌های او بسیار است. محمد بسیار عالم و پرهیزکار بود.

مختار ثقفی مردم را به پذیرش امامت وی فرا خواند و اعلان کرد که علی بن ابی‌طالب به امامت پسرش حسن و او به امامت برادرش حسین و حسین نیز به امامت برادرش، محمد بن حنفیه، تصریح کرده است. پیروان او را «کیسانیه» می‌نامند. کیسان لقب او ـ و به گفته‌ای ـ لقب مبلّغ و مروّج مسلک او، مختار ثقفی است.

مختار بر این باور بود که محمد بن حنفیه همان مهدی موعود است (۱) و گروهی از رافضیان نیز معتقدند که او زنده است و در کوه «رضوی» در ناحیهٔ نجد اقامت دارد و ایشان منتظر قیام او در آخرالزمان هستند. به همین جهت سیّد حمیری که از غُلات شیعه بود (۲) می‌گوید:

«ابن خوله (محمد بن حنفیه) مزهٔ مرگ را نچشید؛ و هیچ زمینی نیز تن او را در بر نگرفت. بلکه او در ناحیهٔ خرّم کوهستانی «رضوی» مقیم است؛ و فرشتگان بر او درود و سلام می‌فرستند. و او را طعام و نوشیدنی‌هایی است که (بی‌وقفه) از آن بهره‌مند می‌شود».[۳]

هُجَیمه دختر حیّیّ

ام درداء صغری، هجیمه وصابی، دختر حیّیّ که به قبیلهٔ «وصاب» از قبایل حِمْیر یمنی است. وی اهل دمشق بود. ابو درداء با وی ازدواج کرد و از آن پس، ام درداء صغری نامیده شد تا با این نام از ام درداء کبری ـ که خیّره، دختر ابو حدرد و همسر اول ابو درداء بود ـ تمییز داده شود. هجیمه از تابعین و زنی فقیه و محدّث بود و از علم و دانش و عقل بهره‌ای بسیار داشت. او از ابودرداء، سلمان فارسی و عایشه ام‌المؤمنین حدیث نقل کرد و حافظان بزرگ حدیث، از او حدیث نقل کرده‌اند. وی زنی زیبا بود که لباس زاهدان (که از سر تا پا را می‌پوشاند) بر تن می‌کرد و در صف مردان نماز می‌گزارد. او هم‌چنین در جلسات قاریان قرآن شرکت می‌کرد تا این‌که همسرش، ابودرداء، به او فرمان داد تا به جمع زنان بپیوندد.

ابودرداء پس از مدتی درگذشت و معاویة بن ابی‌سفیان از هجیمه خواستگاری کرد، اما هجیمه برای ابراز وفاداری نسبت به شوهر اولش از ازدواج با معاویه خودداری ورزید. او در کَنَف حمایت بنی امیه زیست و شش ماه را در دمشق و شش ماه را در بیت‌المقدس اقامت می‌کرد.[۴]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اول محرم سال ۸۱ = ۲۶ فوریه سال ۷۰۰؛ شنبه شانزدهم ذی القعده سال ۸۱ = اول ژانویه سال ۷۰۱.

۲. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۲۹۱؛ الاستیعاب، ج۳، ص۴۲۶؛ همان، ج۴، ص ۱۶۰۳؛ حسن المحاضره، ج۱، ص۲۴۲؛ أسد الغابه، ج۳، ص ۱۶؛ همان، ج۶، ص ۳۵۵؛ المعارف، ص ۳۰۹.

۳. الاعلام زرکلی، ج۷، ص ۱۵۲؛ تاریخ طبری، ج۶، ص ۷۱ و ۱۳۸؛ مروج الذهب، ج۳، ص۱۱۶؛ مقالات الاسلامیین، ص۹۰؛ الفرق بین الفِرق، ص۲۳، ۳۸ و ۴۰؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۲۴۹.

۴. الاعلام زرکلی، ج۹، ص۶۸؛ تذکرة الحفّاظ، ج۱، ص ۵۳؛ العبر، ج ۱، ص ۹۳.

سال ۸۲ق = ۷۰۱ ـ ۷۰۲م[۱]

رویدادها

- عبدالملک بن مروان قول حکومت عراق و عزل حجاج را به عبدالرحمان بن اشعث داد، اما او از پذیرفتن این پیشنهاد خودداری ورزیده و به سرپیچی خود ادامه داد.
- تعیین یزید بن مهلب به عنوان حاکم خراسان، پس از درگذشت پدرش، مهلب بن ابی صفره.
- حسان بن نعمان، امیر افریقیه، شهر تونس و مسجد جامع «زیتونه» را ساخت. آن‌گاه در تونس ـ که اولین پایگاه نظامی در ناحیهٔ مغرب بود ـ محلی را برای ساختن کشتی‌های جنگی تأسیس کرد.
- فرمانده ناوگان بیزانس پس از تصرف «قرطاجه» به دست مسلمانان، علیه امپراتور «لیونیتنوس» شورش کرد و او خود را به امپراتوری روم نصب کرده و نام «تیبریوس سوم»، بر خود نهاد.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **قیام ابن اشعث:** عبدالرحمان بن اشعث، نخست در نبرد «زاویه» و سپس در نبرد «دیر جماجم» در نزدیکی کوفه، حجاج را شکست داد.

کشمکش با بربرها و رومیها

- **افریقیه:** حسان بن نعمان، حاکم افریقیه، طی نبردی خونین که در محلی به نام «بئر الکاهنه» رخ داد کاهنه را شکست داده و به تعقیب او پرداخت سرانجام، حسان سپاه او را در هم کوبید و کاهنه نیز، طی این نبرد کشته شد.
- حسان بن نعمان، قرطاجه را از دست رومیان رها ساخت و آنان را ناچار کرد که از راه دریا فرار کنند و بدین ترتیب، شهر را باز پس گرفت.

درگذشتگان

- ابن ابی لیلی.
- ابوالبختری.
- بثینه عذری.
- جمیل بثینه.
- کاهنه.
- کمیل بن زیاد نخعی.
- مهلب بن ابی صفره.

ابن ابی لیلی

ابو عیسی، عبدالرحمان بن ابی لیلی یسار (و به گفته‌ای داوود) بن بلال انصاری سکونی کوفی، از تابعین و از فقیهان بزرگ و قاریان محسوب می‌شد. او همراه علی بن ابی‌طالب در جنگ جمل شرکت داشت. حجاج منصب قضاوت کوفه را به او سپرد، اما سپس برکنارش کرد و وی را به علت سرپیچی از دشنام صریح علی بن ابی‌طالب مضروب ساخت، ابن ابی لیلی همراه عبدالرحمان بن اشعث بر ضد حجاج جنگید و در نبرد دیر الجماجم کشته شد. ابن سیرین دربارهٔ او می‌گوید: یاران عبدالرحمان را دیدم که همچون امیری او را بزرگ می‌داشتند.[۲]

ابو البختری

ابو البختری، سعید بن فیروز منسوب به قبیله «طی»، از فقیهان شهر کوفه که در نقل حدیث مورد وثوق بود. او از ابن عباس و هم طبقه‌های او روایت کرده است. ابو البختری همراه ابن اشعث بر ضد حجاج شورید و در نبرد دیر الجماجم به قتل رسید.[۳]

بثینهٔ عذریه

بثینه، دختر حیّان بن ثعلبهٔ عذری از شاخهٔ بنی عُذره از قبیلهٔ قضاعه است. او شاعری است که به سبب ماجراهایش با جمیل بن معمر عذری ـ که هر دو از یک قبیله بودند ـ شهرت یافته است. جمیل پیش از او درگذشت و بثینه در رثای او اشعاری سرود و خود او پس از مرگ جمیل، مدت زیادی زنده نماند. محل زندگی بنی عذره، در «وادی القری» از توابع مدینه بود که بعدها به نواحی جنوبی شام کوچ کردند. پس از رفتن بنی عذره به شام بود که جمیل، در دوران ولایت عبدالعزیز بن مروان بر مصر، رهسپار آن سامان شد و همان جا نیز درگذشت. از جمله اشعاری که جمیل دربارهٔ بثینه سروده، ابیات ذیل است:

«او در سویدای دلم از عشقش اثری برجا گذاشته؛ که این اثر، همان مرگ و یا حالتی است که به زودی به مرگ می‌انجامد.

ای بثینه! هر بار در زندگی از تو یاد کرده‌ام؛ نزدیک بوده که جان از بدن به در آید.

هیچ سخنی از سخنان دوستان شادمانم نمی‌کند؛ جز سخن تو که جذاب و دلنشین‌تر بود».[۴]

جمیل بثینه

جمیل بن عبدالله بن معمر عُذری قضاعی نیز به عُذره، یکی از تیره‌های قضاعه منسوب است. او شاعری از عاشقان عرب بود که دلباختهٔ بثینه، دختر حیان بن ثعلبه‌عذری شد. جمیل، بثینه را از پدرش خواستگاری کرد، اما او تقاضایش را نپذیرفت و دختر خود را به ازدواج مرد دیگری در آورد. آن دو با هم ماجراهای عاشقانه‌ای داشتند که زبانزد مردم گردید. جمیل درباره بثینه اشعاری سروده است که لطافت و زیبایی خاصی دارد. عمدهٔ اشعار وی در توصیف محبوب خویش و نیز غزل و بیان فخر است و بخش ناچیزی از آن مدیحه‌سرائی است. جمیل رهسپار مصر گردید تا نزد عبدالعزیز بن مروان رود. عبدالعزیز نیز او را بزرگ داشت و دستور داد تا خانه‌ای در اختیارش بگذارند. جمیل برای مدت کوتاهی در مصر ماند و سپس در همان‌جا درگذشت و مدفون گردید. وقتی خبر مرگش به بثینه رسید، حسرت بسیار خورد و این ابیات را سرود:

«زمان این‌که حتی برای یک دم هم که شده؛ جمیل را فراموش کنم، فرا نرسیده و هرگز نیز فرا نخواهد رسید.

ای جمیل بن معمر! وقتی تو در جهان نباشی؛ راحتی و سختی زندگی نیز بر ما یکسان است».

جمیل بثینه، در ۴۲ سالگی درگذشت.[۵]

کاهنه

داهیه، دختر ماتیة بن دیغان (تیفان) و همسر رئیس قبیلهٔ «جراوه» یکی از قبایل بزرگ ساکن در کوه‌های «اوراس» در جنوب «قسنطینه» بود. او ادعا می‌کرد که از امور غیبی آگاه است و می‌تواند آیندهٔ مردم را پیش‌بینی کند و به همین ادعا، در میان قومش شناخته شد و از همین رو، وی را «کاهنه» نامیدند. برخی تاریخ‌نگاران، بر این باورند که وی، یهودی بوده است. کاهنه، پس از مرگ شوهرش، حاکم مطلق قبیلهٔ «جراوه» شد و مدت ۲۵ سال رهبری آن را بر عهده داشت. هنگامی که عبدالملک بن مروان، حسّان بن نعمان را به امارت افریقیه گماشت، حسان با سپاهی رهسپار جنگ با کاهنه شد و سپاهیان دو طرف به نبرد پرداختند و حسان و همراهانش عقب نشستند و سرانجام، کاهنه آنان را از منطقهٔ «قابس» بیرون راند. حسان به ناچار به «برقه» عقب‌نشینی کرد، ولی تعدادی از نیروهایش به اسارت درآمدند که از جملهٔ آنان، خالد بن یزید قیسی بود.

ابن عذاری می‌گوید: چون کاهنه، زیبایی و دلاوری خالد را دید، مایل گردید وی را به فرزندی خویش برگزیند. کاهنه پیش از این، دو پسر دیگر یکی بربری و دیگری یونانی را به فرزندخواندگی گرفته بود و بدین جهت، مقداری آرد جو آورد و آن را به روغن آمیخت و بر پستان‌هایش مالید، سپس از خالد و دو پسر خواندهٔ دیگرش خواست تا با هم‌دیگر آن را از روی پستان‌هایش بخورند؛ وقتی آنها این کار را انجام دادند، به ایشان گفت: اکنون شما برادر شدید. کاهنه در آن دوران به ویرانی افریقیه و خراب کردن شهرها و دژها پرداخت تا از این رهگذر، اراده و عزم اعراب را سست گرداند و ایشان را در موقعیتی

قرار دهد که در صورت بازگشت، هیچ پناهگاه و سامانی نداشته باشند. بدین ترتیب، کسانی که ساکن سرزمین‌های ویران شده بودند، در اندلس و جزایر دریای مدیترانه پراکنده شدند. در سال ۸۲ق حسان مجدداً با نیروهایش سپاهیانی که عبدالملک بن مروان برایش گسیل داشته بود، رهسپار جنگ با کاهنه شد. نیروهای دو طرف در محلی موسوم به «بئر الکاهنه» با هم درگیر شدند و طی نبرد شدیدی سپاه کاهنه در هم کوبیده شد و خود وی نیز به قتل رسید.[۶]

کُمیل بن زیاد نخعی

کمیل بن زیاد بن نهیک نخعی، از تابعین مورد وثوق و از اصحاب علی بن ابی‌طالب و فردی شریف بود که قومش از او فرمان می‌بردند. وقتی عبدالرحمان بن اشعث بر ضد حجاج و حکومت امویان قیام کرد، کمیل به وی پیوست و فرماندهی دسته‌ای از سپاهیان ابن اشعث را موسوم به «کتیبة القرّاء» (دستهٔ قاریان) بر عهده گرفت. کمیل در نبرد دیرالجماجم به اسارت درآمد و حجاج او را به قتل رسانید.[۷]

مهلب بن ابی صفره

ابو سعید، مهلّب بن ابی صفره، ظالم بن شرّاق ازدی عُتیکی (منسوب به ازدوعتیک) بود. وی در بصره بزرگ شد و در دوران خلافت عمر بن خطاب همراه پدرش به مدینه آمد. مصعب بن زبیر، حاکم عراق، امارت بصره را به مهلّب سپرد. آن‌گاه مصعب وی را مأمور نبرد با خوارج ازارقه که در آن روزگار، بر شهرها دست انداخته بودند کرد. مصعب به مهلب وعده داد در هر شهری که بتواند ازارقه را از آن بیرون براند، حق دارد در خراج آن سال شهر آزاده شده، تصرف کند. بدین ترتیب مدت نوزده سال به جنگ با ازارقه پرداخت و طی نبرد با آنان، حوادث خطرناکی را از سرگذرانید، و سرانجام بر آنان پیروز شد و توانست عدهٔ زیادی از ازارقه را بکُشد و بازماندهٔ ایشان را در مناطق مختلف پراکنده سازد. مهلب پس از کشته شدن مصعب بن زبیر، به عبدالملک بن مروان پیوست. عبدالملک نیز در سال ۷۸ق وی را به حکومت خراسان گماشت. مهلب هنگامی که عازم جنگ بود، در «مرو روذ» درگذشت.[۸]

پی نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه اول محرم سال ۸۳ = پانزدهم فوریه سال ۷۰۱؛ یکشنبه ۲۶ ذی القعده سال ۸۲ = اول ژانویه سال ۷۰۲.

۲. تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۵۸؛ العبر، ج ۱، ص ۹۶؛ الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۱۰۹؛ تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۱۹۹؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۱۲۶؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۹۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۲۶۰.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۵۲؛ حلیة الأولیاء، ج ۴، ص ۳۷۹؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۹۲.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۰؛ اعلام النساء، ج ۱، ص ۱۱۰؛ الأغانی، ج ۸، ص ۹۱ به بعد.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۳۴؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۳۶۶، ۴۳۶ و ۴۸۰؛ الأغانی، ج ۸، ص ۹۱ به بعد؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «جمیل بن معمّر».

۶. البیان المغرب، ج ۱، ص ۲۵ ـ ۳۹؛ العبر، ج ۴، ص ۴۰۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۷۰ ـ ۳۷۱؛ الاستقصاء، ج ۱، ص ۸۲ ـ ۸۳.

۷. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۹۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۷۲؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۶۵.

۸. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۲۶۰؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۹۵، ۳۶۵، ۴۴۸ و ۴۷۵؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۹۵، ۲۱۱، ۳۲۵ و ۳۵۴؛ وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۳۵۰؛ العبر، ج ۱، ص ۹۵؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۹۰؛ المعارف، ص ۳۹۹؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۲۶ و ۱۵۱.

سال ۸۳ق = ۷۰۲ ـ ۷۰۳م[۱]

وقایع نظامی

قیام‌ها

- **قیام ابن اشعث:** حجاج سپاهی را به فرماندهی یزید بن مهلّب برای جنگ با ابن اشعث مجهز کرد. این سپاه در «مسکن» از نواحی کرمان با سپاهیان ابن اشعث روبه‌رو شد. در طی نبرد ابن اشعث شکست خورد و ناگزیر به رتبیل، پادشاه ترک، پناهنده شد.

درگذشتگان

- اعشی هَمدان.
- سفیان بن وهب.
- محمد بن سعد بن ابی‌وقاص.
- معاذهٔ عَدَویه.

اعشی همدانی

ابوالمصبّح، عبدالرحمان بن عبدالله بن حارث بن نظام بن جشم همدانی شاعر و سردار یمنی عصر خویش در کوفه و از شاعران حکومت بنی امیه به‌شمار می‌آمد. اعشی از قاریان فقیه بود. او به دلیل سرودن شعر، شهرت یافت. در روزگار حجاج در فتوحات اسلامی و لشکرکشی به دیلم حضور داشت. او اشعار فراوانی در توصیف سرزمین دیلم و نبردهای مسلمانان با آنان دارد. هنگامی که عبدالرحمان بن اشعث سر به شورش نهاد، اعشی جانب او را گرفت و همراه او جنگید تا بر سیستان چیره شوند. اعشی با نیروهای حجاج به نبرد پرداخت و پس از اسارت، وی را به نزد حجاج آوردند و وی دستور قتل اعشی را صادر کرد.[۲]

سفیان بن وهب

ابوالیمن، سفیان بن وهب خولانی از اصحاب پیامبرﷺ و از امیران لشکر بود که در حجة الوداع با رسول‌اللهﷺ حج گذارد. سفیان در فتح مصر شرکت داشت. وی به‌عنوان یکی از فرماندهان عبدالعزیز بن مروان، حاکم مصر، در سال ۶۰ق به افریقیه لشکر کشید.[۳]

محمد بن سعد بن ابی‌وقاص

ابوالقاسم، محمد بن سعد بن ابی‌وقاص زهری از قبیلهٔ قریش است. وی فرماندهی از دولت‌مردان در عصر مروانیان بود که پیشینهٔ نیکویی داشت. محمد بن حبیب او را یکی از هفت نفر از فصحای اسلام شمرده است این هفت نفر عبارتند از: ابان بن عثمان بن عفان، ابان بن سعید بن عاص، عبدالملک بن عمیر لیثی، ابوالاسود دوئلی، محمد بن سعد بن ابی‌وقّاص، حسن بصری و قبیصة بن جابر اسدی.

محمد از کسانی بود که از بیعت با یزید بن معاویة بن ابی‌سفیان خودداری ورزید و در کوفه اقامت گزید تا زهد و پارسایی پیشه نماید؛ سپس به همراه ابن اشعث بر ضد عبدالملک بن مروان شورید و در نبرد «دیر الجماجم» حضور یافت. وی پس از آن در مدائن اقامت گزید تا این که حجاج قصد او را نمود. در نتیجه وی نزد ابن اشعث رفت و همراه او در جنگ «مِسکن» شرکت جست، اما در آن‌جا به اسارت درآمد و نزد حجاج برده شد. حجاج نیز دستور داد وی را با شکنجه به قتل برسانند.

به علت کوتاه‌قدی او را سایه شیطان لقب دادند. حجاج نیز به وقت کشتنش او را چنین خواند.[۴]

مُعاذهٔ عدویه

ام صهباء، معاذه، دختر عبدالله عدوی از مردم بصره بود. وی دانشمندی آگاه به حدیث و در نقل حدیث، حجت و ثقه بود. او از عایشه و علی﵇ حدیث نقل کرده است. هنگامی که همسرش، صلة بن اشیم، همراه پسرش در جنگ شرکت داشت صلة به پسرش گفت: پسرم به پیش بتاز و بستیز تا تو را فرزند واقعی خویش بدانم. پسرش نیز حمله کرد و جنگید تا کشته شد. سپس صلة گام به پیش نهاد و به نبرد پرداخت تا جان باخت. به دنبال این ماجرا، زنان گرد معاذه جمع شدند. معاذه به آنها گفت:

اگر به نزد من آمده‌اید تا به من تهنیت بگویید، خوش آمدید، اما چنان‌چه هدفی جز این دارید، باز گردید.[۵]

پی‌نوشت‌ها:

۱. شنبه اول محرم سال ۸۳ = چهارم فوریه سال ۷۰۲؛ دوشنبه هفتم ذی الحجه سال ۸۳ = اول ژانویه سال ۷۰۳.

۲. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۸۴؛ الأغانی، ج۶، ص ۳۳ به بعد؛ دائرة‌المعارف الاسلامیه، مادهٔ «اعثی همدان»؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج۱، ص۲۳۷؛ المسعودی، ج۳، ص۱۵۴.

۳. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۱۵۹؛ الإصابه، ج۲، ص ۵۶ (شرح حال شمارهٔ ۳۳۳۲)؛ أسد الغابه، ج۲، ص ۴۱۰.

۴. الاعلام زرکلی، ج۷، ص۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۴۸۲؛ المحبّر، ص۲۳۵؛ الطبقات الکبری، ج۳، ص۸۸؛ تاریخ طبری، ج۶، ص۳۷۳.

۵. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۱۸۶؛ تهذیب التهذیب، ج۱۲، ص ۴۵۲؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص۴۷۳.

سال ۸۴ق = ۷۰۳ ـ ۷۰۴م[۱]

رویدادها

- حجاج ثقفی، امیر عراق شهری را بین بصره و کوفه بنا کرد و آن را «واسط» نامید. سپس آن‌جا را مرکز حکومت خویش قرار داد سپاه اعراب شامی و ترک‌های بین النهرین را ـ که به عنوان اسیران جنگی یا تبعیدی و یا کسانی که خود به عراق آمده بودند ـ در آن شهر سکنا داد.

وقایع نظامی

فتوحات و غزوات

- **سرزمین روم:** عبدالله بن عبدالملک بن مروان به سرزمین روم حمله برد و «مصیصه» را به تصرف خویش درآورد. سپس انبوهی از جنگ‌آوران نیرومند و سلحشور خود را در آن متمرکز کرد.

جنگ‌آورانی که عده‌ای از آنان به «ابدال» شهرت یافتند؛ یعنی کسانی که هرگاه یکی از آنان به شهادت می‌رسید، خداوند، دیگری را جایگزین وی می‌کرد.

- **ماوراء النهر:** یزید بن مهلب، حاکم خراسان، در ماوراء النهر بر «نیزک» پادشاه ترک هجوم برد و دژ او را تصرف کرده او را به اسارت در آورد.

درگذشتگان

- ابن قریّه.
- روح بن زنباع.
- عبدالله بن حارث هاشمی.
- عمران بن حطّان.

ابن قریّه

ابو سلیمان، ایوب بن زید بن قیس بن زرارهٔ هلالی یکی از پیشوایان بلاغت و سخنوری مثال‌زدنی بود که اگر کسی را در بلاغت می‌ستودند، می‌گفتند: بلیغ‌تر از ابن قریّه است.

قریّه نام مادرش بود از این رو او را ابن قریّه می‌خواندند. وی از اعراب صحرانشین بود که به «عین التمر» در غرب کوفه رفت و آمد می‌کرد. بعدها به حجاج پیوست و حجاج بیان نیکوی وی را پسندید و او را نزد عبدالملک بن مروان فرستاد و هنگامی که ابن اشعث از اطاعت عبدالملک سر باز زد، حجاج وی را به عنوان فرستادهٔ خویش، نزد او فرستاد، اما ابن قریّه به ابن اشعث پیوست و در نبرد «دیر الجماجم» در کنار او جنگید. ابن قریّه مردی دلاور بود و زمانی که ابن اشعث شکست خورد، ابن قریّه را به عنوان اسیر نزد حجاج آوردند و او دستور داد گردنش را بزنند، اما بعد از کشتنِ وی، پشیمان شد.[۲]

رَوْح بن زنباع

ابو زرعه، رَوْح بن زنباع بن روح بن سلامهٔ جذامی، از تابعین برجسته و جزو راویان حدیث بود. ابوزرعه نزد عبدالملک همچون وزیری بود و هیچ‌گاه وی را ترک نمی‌گفت. عبدالملک می‌گفت: رَوْح، فرمان‌برداری مردم شام و زیرکی مردم عراق و فقه اهل حجاز را در خویش گرد آورده است. او حاکم فلسطین، فرمانده، سخنور، سالار و سردار یمنی‌ها بود.[۳]

عبدالله بن حارث هاشمی

ابومحمد، عبدالله بن حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطّلب هاشمی قرشی ملقب به «ببّه» بود. مادرش هند، دختر ابوسفیان و خواهر معاویه است. مروان بن حکم او را قاضی مدینه کرد و ابن زبیر وی را در سال ۶۵ق به امارت بصره گماشت. چون شورش ابن اشعث بالا گرفت، عبدالله بن حارث از دست حجاج به عمان گریخت و در آن‌جا در ۷۵ سالگی درگذشت.[۴]

عمران بن حطّان

ابو سماک (و به نقلی أبو شهاب) عمران بن حطان بن ظبیان سدوسی شیبانی وائلی است. سردستهٔ «قَعَدهٔ» صفریه (کسانی که به جنگ نپرداختند) و سخنور و شاعر ایشان و پیش از آن، از سنیان بصره بود. در آن‌جا تعدادی از صحابه را درک و از آنان روایت نقل کرد. راویان حدیث نیز از وی روایت کرده‌اند. عمران وقتی پیرتر شد، به خوارجِ «شُرات» پیوست. گفته‌اند که او با زنی از خوارج ازدواج کرد و قصد داشت او را به آیین خویش در بیاورد، اما آن زن عمران را به مسلک خود معتقد ساخت و بعد از آن، عمران به خوارج شرات پیوست. بدین سبب، حجاج در تعقیب او بود، اما عمران به شام گریخت و در آن‌جا عبدالملک بن مروان در صدد دستگیری‌اش برآمد. از این‌رو، به عمان کوچید. حجاج به حاکم آن‌جا دستور داد تا او را بازداشت کند. لذا به قوم «ازَد» پناه آورد و بر آیین «اباضیه» در بین آن قوم جان سپرد.

از آن‌رو عمران از «قعده» صفریه به‌شمار می‌آید که عمری طولانی داشت و توان جنگیدن را از دست داده بود. لذا به تحریض خوارج با شعر و سخنرانی اکتفا کرد. وی شاعر نوآور و نغزسرایی بود. هموست که می‌گوید:

«تا به کی عدلی را که در سایه آن زندگی کنیم، نبینیم؛ و تا به کی برای مبلغان حق و عدالت یار و یاوری مشاهده نکنیم.[۵]

صُفریه

دربارهٔ نسبت آنها اختلاف نظر وجود دارد. بعضی آنان را به زیاد بن اصفر، عدّه‌ای به عبدالله بن اصفر، تعدادی دیگر به نعمان اصفر و سرانجام، جماعتی، صفریه را به مهلب بن ابی صفره نسبت می‌دهند، ولی بیشتر متکلمان، آنها را به دلیل زردی که در اثر کثرت عبادت و فرسودگی جسمشان بر چهره‌هایشان نمایان گشته بود، «صفریه» خوانده‌اند به هرحال، عمران بن حطان، امام و پیشوای ایشان به‌شمار می‌رفت که با وی بیعت کردند. صفریه با دیگر فرقه‌های خوارج ـ و به‌خصوص ازارقه ـ در موارد ذیل مخالفت ورزیدند.

صفریه، تقیه را تنها در گفتار و نه در عمل روا می‌دانستند. آنان هم‌چنین کشتن زنان و کودکان مخالفانشان را مجاز نمی‌دانستند و بر این باور بودند که جنگیدن با هر کس دیگری، جز نیروهای دولتی جایز نیست. صفریه رأی و نظر واحدی نداشتند، بلکه خود به فرقه‌های مختلفی تقسیم شدند و هر کدام از این فرقه‌ها پیروانی داشتند که به آن فرقه نسبت داده می‌شدند.[۶]

پی نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه اول محرم سال ۸۴ = ۲۴ ژانویه سال ۷۰۳؛ سه‌شنبه هیجدهم ذی الحجه سال ۸۴ = اول ژانویه سال ۷۰۴.

۲. الاعلام زرکلی، ج۱، ص ۳۸۱؛ وفیات الاعیان، ج۱، ص۸۲؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص ۲۰۷؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۲۰۵؛ تاریخ افتتاح الاندلس، ج۶، ص ۳۸۵؛ مروج الذهب، ج۳، ص ۱۴۰.

۳. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۶۲؛ البدایة والنهایه، ج۹، ص ۵۴؛ ابن القوطیه، ص ۱۵۷ و ۱۵۸؛ أسد الغابه، ج۲، ص ۲۳۷ و ۲۳۸؛ تاریخ طبری، ج۵، ص ۴۹۶، ۵۳۱ و ۵۳۶.

۴. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۲۰۵؛ المحبّر، ص۲۵۷؛ الإصابه، ج۲، ص ۲۸۲.

۵. الاعلام زرکلی، ج۵، ص ۲۳۳؛ الکامل مبرد، ج۲، ص ۱۲۱؛ الأغانی، ج۱۸، ص۱۱۵ به بعد؛ خزانة الادب، ص ۴۳۶ و ۴۴۱؛ الإصابه، شماره ۶۸۷۷.

۶. الملل والنحل، ص ۶۵ ـ ۶۶.

سال ۸۵ق = ۷۰۴ ـ ۷۰۵م[۱]

رویدادها

- رتبیل، پادشاه ترک در ناحیهٔ سیستان عبدالرحمان بن اشعث را ـ که پیش از این بدو پناهنده شده بود ـ دستگیر کرد تا تسلیم حجاج کند، اما ابن اشعث خود را از بام قصری بلند پایین انداخت و کشته شد. به گفته‌ای رتبیل او را کشت و سرش را برای حجاج فرستاد.
- حجاج، حاکم عراق، یزید بن مهلب را از حکومت خراسان برکنار کرد و برادرش، مفضل بن ابی مهلب، را به‌جای وی گمارد و یزید را زندانی کرد.
- عبدالعزیز بن مروان، حاکم مصر، حسان بن نعمان غسانی را از امارت افریقیه عزل و موسی بن نصیر را به عنوان امیر افریقیه و مغرب منصوب کرد.
- عبدالعزیز بن مروان درگذشت و عبدالله بن عبدالملک بن مروان به‌عنوان حاکم مصر منصوب گردید و افریقیه را از مصر جدا ساخت.

- ولید بن عبدالملک، موسی بن نصیر را در ولایت افریقیه و مغرب ابقا کرد.
- عبدالله بن عبدالملک بن مروان، امیر مصر، دستور داد که دیوان‌های مصر را ـ که پیش از این به زبان قبطی نوشته می‌شد ـ به زبان عربی بنویسند.
- طاعون فراگیر و مهلک در مصر پدیدار شد.

وقایع نظامی

فتوحات و غزوات

- **ارمنستان:** محمد بن مروان، حاکم ناحیهٔ جزیره و ارمنستان، دامنهٔ فتوحات و حملات خود را در ارمنستان گسترش داد.
- **ماوراء النهر:** یزید بن مهلب، امیر خراسان، ماوراء النهر را درنوردید و به خوارزم حمله برد. هنگامی که برادرش، مفضّل، جانشین وی شد او نیز حملات خویش در ماوراءالنهر را پی گرفت و به «شومان» لشکر کشید و از سوی دیگر برادرش مدرک بن مهلب را برای فتح «ترمذ» روانه کرد و مدرک بن مهلب آن شهر را از دست موسی بن عبدالله بن خازم، بیرون آورد. موسی پیش از این و از سال ۷۳ق علیه خلیفه ـ که پدر او را در سال ۷۲ق کشته بود ـ سر به شورش گذارده و در «ترمذ» اعلان استقلال کرده بود.

درگذشتگان

- ابن قیس رقیات.
- توبهٔ حمیری.
- حمیده دختر نعمان.
- خالد بن یزید اموی.
- عبدالرحمان بن اشعث.
- عبدالعزیز بن مروان.
- عزّهٔ ضمریه.
- قیس بن عباده.
- موسی بن خازم سلمی.

ابن قیس رُقیات

عبیدالله بن قیس بن عامر بن لؤیّ بن غالب عامری در وصف سه زن ـ که همگی رقیه نام داشتند، اشعار عاشقانه می‌سرود به همین جهت ملقب به قیس الرقیات شد. او از شاعران قرشی عصر اموی بود و به زبیریان تمایل داشت و بدین جهت، همراه مصعب بن زبیر بر ضد عبدالملک بن مروان شورید. وقتی مصعب کشته شد ابن قیس به کوفه پناه برد و مدت یک سال در آن‌جا اقامت گزید. آن‌گاه رهسپار شام گردید و به عبدالله بن جعفر پناه آورد. سپس دربارهٔ وضعیت خود از عبدالملک پرسید و از او خواست تا به وی امان دهد. عبدالملک نیز وی را امان داد و تا هنگام مرگ در دمشق زیست. او مصعب بن زبیر را مدح کرده و می‌گوید:

«به‌راستی که مصعب، شهابی درخشان از جانب خداست؛ که ظلمت و تیرگی از سیمایش رخت بربسته است.

مُلک و حکومتش، مُلکی با عزت و گرانمایه است؛ و اثری از خودخواهی و تکبر در آن دیده نمی‌شود».

و در مدح عبدالملک مروان گفته است:

«آن بزرگی که پدرش ابوالعاصی است؛ و هاله‌ای از وقار و نجابت او را فراگرفته است.

افسر خلافت بر سرش؛ و در کنار پیشانیِ درخشانی که چون زر می‌درخشد راست آمده است».

ابن قیس برای رقیه، دختر عبدالواحد ـ که محبوب وی بود ـ غزل‌سرایی کرده. وی می‌گوید:

«ای رقیه! ترا به جان خودت سوگند، ترکمان نکن و امیدمان را برآور، آن‌گاه ناز پیشه کن!

برای فردا هر وعده‌ای که می‌خواهی بده؛ و هرچند که به وعده‌ات وفا نمی‌کنی باز هم تو را دوست داریم.

یا به وعده‌ای که به من داده‌ای وفا می‌کنی؛ و یا به امید وصال تو، چند صباحی ادامه حیات می‌دهیم».[۲]

توبة بن حُمَیّر

ابوحرب، توبة بن حُمَیّر بن کعب بن خفاجهٔ عقیلی عامری، شاعر و از عاشقان معروف عرب است. شعر او لطیف و شیواست. وی دلدادهٔ لیلی اخیلیه بود واز او خواستگاری کرد، اما پدرش دست رد بر سینهٔ وی زد و دخترش را به ازدواج دیگری درآورد. بدین جهت او زبان به سرودن شعر گشود و دربارهٔ محبوبش غزل‌سرایی کرد. توبه به سبب دلدادگی‌اش شهرت یافت و شعرش رونق گرفت و ماجراهای عشق او زبانزد همگان شد.

توبه سرانجام به‌دست فردی کشته شد که پیش‌تر پدرِ او به‌دست توبه کشته شده بود.

از اشعار توبه دربارهٔ لیلی، ابیات ذیل است:

«اگر لیلی اخیلیه بر من سلام کند؛ و من در دل خاک باشم با گشاده‌رویی؛ سلام او را پاسخ می‌دهم و یا این که صدایی از گوشه قبر برمی‌خیزد و بر او درود می‌فرستد.

و چنان‌چه به آسمان پر بکشد، دیدگان جستجوگر من او را دنبال می‌کنند؛ و در پی رؤیت و دیدار اویند.

و باز دربارهٔ وی می‌گوید:

خدا او را ببخشاید! آیا می‌شود حتی یک شب بدون یاد لیلی بر من سپری شود».[۳]

حُمَیدَة دختر نعمان

حمیده، دختر نعمان بن بشیر انصاری، شاعره‌ای دمشقی است که در اصل از مردم مدینه و پدرش والی شهر حمص بود. وی نخست با مهاجر بن عبدالله بن خالدازدواج کرد. مهاجر او را طلاق داد آن‌گاه حارث بن خالد مخزومی و پس از او روح بن زنباع و سپس فیض بن محمد بن حکم بن ابی عقیل ثقفی با وی ازدواج کردند. حمیده، فیض بن محمد را دوست می‌داشت. آن دو صاحب دختری شدند که حجاج بن یوسف ثقفی او را به همسری برگزید. حمیده در اواخر ولایت عبدالملک بن مروان در شام درگذشت.[۴]

خالد بن یزید اموی

ابوهاشم، خالد بن یزید بن معاویة بن ابی سفیان اموی قرشی، برادر معاویهٔ دوم است. مادر آن دو، ام هاشم، حیّه، دختر هاشم بن عتبة بن ربیعة بن عبد شمس بن عبد مناف است. خالد در بخشندگی، شیوایی سخن و رأی صائب از مردان برجستهٔ قریش به‌شمار می‌رفت، به‌طوری که او را حکیم آل مروان می‌نامیدند. وی دانش کیمیا و طب را به خوبی فراگرفت و در این زمینه‌ها رساله‌هایی نیز به رشته تحریر در آورد که نشانهٔ آگاهی و مهارت وی در این دو دانش است. خالد افزون بر این دانش‌ها به مسائل دینی آشنا بود. او دستور داد گروهی از فلاسفهٔ یونانِ ساکن در مصر را ـ که زبان عربی را به خوبی می‌دانستند ـ نزد وی بیاورند. آن‌گاه ایشان را مأمور کرد تا کتاب‌های علمی را از یونانی و قبطی به عربی ترجمه کنند و بدین ترتیب او نخستین کسی بود که در اسلام، علوم و معارفی را از زبانی به زبان دیگر برگرداند. خالد شاعری برخوردار از احساسات ظریف و لطیف بود. وی دلباختهٔ رمله، دختر زبیر بن عوّام شد و با او ازدواج کرد. خالد دربارهٔ رمله می‌گوید:

«آیا می‌شود که حرکت شبانه‌روزی؛ ما را هرچه بیشتر به محبوبمان نزدیک‌تر سازد؟

در آن‌جا که شتران ما را حمل کرده و از کوره راه‌ها و گذرگاه‌های تهامه عبور می‌دهند؛ من بی‌صبرانه و با بی‌تابی در شوق دیدار محبوبم هستم.

مردم هر سرزمینی که محبوب من در آن مأوی گزیند، نزد من عزیز و گرامی می‌شوند، اگر چه سرزمین دشمن باشد.

و اگر در کنار آبی شور فرود آید؛ ما آن آب را خنک و گوارا می‌یابیم.

سرزنش و عتابتان را بر من کم کنید که من از میان همه، او را که قلب زیبری دارد، برگزیده‌ام.

بدین جهت من همهٔ بنی عوّام و دایی‌های او را ـ که از بنی کلب هستند ـ به سبب عشقم (به رمله) دوست دارم».

برخی این بیت را نیز به او نسبت داده‌اند:

«اگر اسلام آوری من نیز اسلام می‌آورم؛ و اگر به نصرانیت گردن نهی؛ در سلک مردانی در خواهم آمد که میان چشمانشان، نقش صلیب دیده می‌شود».

برای همین بیت بود که پدر زنش، عبدالملک بن مروان به وی گفت: خالد تو نصرانی شده‌ای؟ این چه خبری است که شنیده‌ام؟ آن‌گاه بیت مذکور را برای او خواند. خالد گفت: لعنت خدا بر گویندهٔ این سخن و بر کسی که آن را جعل کرد و به من نسبت داده است.

او در دمشق درگذشت. از آثار وی، کتاب **فردوس الحکمه** در کیمیا است.[۵]

عبدالرحمان بن اشعث

وی عبدالرحمان بن اشعث بن قیس کندی، از نسل پادشاهان کنده و امیر و فرماندهی سلحشور و باهوش بود. حجاج، حاکم عراق، او را به جنگ «رتبیل» پادشاه ترک، در نواحی آن‌سوی سیستان فرستاد و عبدالرحمان به برخی نواحی آن سامان یورش برد و توانست دژهایی را تصرف کرده و غنیمت‌هایی به چنگ آورد. او خبر این فتوحات را به اطلاع حجاج رساند و نوشت که: برای این‌که وی از چند و چون مواضع سرزمین رتبیل اطلاع پیدا کند، بهتر است فعلاً از پیش‌روی در آن‌جا خودداری کند، ولی حجاج او را به عجز و ناتوانی متهم کرد و به وی فرمان داد تا به پیش‌روی خود ادامه دهد. عبدالرحمان نیز با همراهانش به مشورت پرداخت و آنان رأی حجاج را نپذیرفتند و بر عدم اطاعت از وی به توافق رسیدند، آن‌گاه با عبدالرحمان بیعت کردند که حجاج را خلع کرده و از عراق، بیرون رانند.

در این میان عده‌ای گفتند: ما اگر حجاج، کارگزار عبدالملک بن مروان را خلع کرده‌ایم، به معنای آن است که عبدالملک را برکنار کرده‌ایم. این بود که عبدالملک را نیز خلع کردند. به دنبال آن عبدالرحمان در سال ۸۱ق همراه یارانش رو به سوی عراق نهاد تا با حجاج بجنگد. طی جنگ‌های سنگینی که میان سپاهیان عبدالرحمان و نیروهای حجاج و عبدالملک رخ داد، عبدالرحمان پیروز شد و حاکمیت مناطق سیستان، کرمان، بصره و فارس، جز خراسان را ـ که مهلب بن ابی صفره از سوی عبدالملک ولایت آن‌جا را به‌عهده داشت ـ به‌دست گرفت. پس از مدتی بصره از دست او خارج شد و او بر کوفه چیرگی یافت. حجاج عازم نبرد با او شد. نیروهای طرفین در «دیر الجماجم» با یک‌دیگر مصاف دادند و طی جنگی که ۱۰۳ روز به درازا کشید، حجاج، عبدالرحمان را ناچار به ترک کوفه کرد و از این پس بود که شکست‌های ابن اشعث آغاز شد و همراهانش پراکنده شدند. لذا، او با عدهٔ کمی که با وی مانده بودند، به «رتبیل» پادشاه سیستان، پناهنده شد و او عبدالرحمان را تحت حمایت قرار داد، اما پس از تهدید او از سوی حجاج، وی را دستگیر کرده و به حجاج تحویل داد.

وقتی ابن اشعث به حضور حجاج رسید، حجاج او راکشت و سرش را برای عبدالملک فرستاد. در نقل دیگری آمده است که ابن اشعث با پرت کردن خود از بالای قصری بلند، خودکشی کرد.[۶]

عبدالعزیز بن مروان

ابوالأصبغ، عبدالعزیز بن مروان بن حکم بن ابی عاص بن امیه، پدرِ عمر بن عبدالعزیز است، مادر عبدالعزیز، لیلی، دختر زیّان بن اصبغ کلبی است. عبدالعزیز از سال ۶۵ق کارگزار مصر بود و تا زمان وفاتش نیز در این منصب باقی ماند. او مردی هوشیار، محتاط و نسبت به امور مملکتی آگاه و بصیر و نیز مردی شجاع و بخشنده بود. از نمونه‌های بارز کرم و بخشندگی‌اش آن بود که هر روز هزار کاسهٔ غذا برگرد خانه‌اش می‌گذاشت تا نیازمندان از آنها بخورند. «نصیبِ» شاعر، او راطی قصاید متعددی مدح کرده است. از جمله، در مدح او می‌گوید:

«مردم مصر را مژده باد که علاوه بر رودخانه نیل، نیل دیگری نیز بر آنان وارد شده است.

ابن لیلی می‌گوید و نیک می‌گوید و بالاتر این که عملش به مراتب بهتر و نیکوتر از گفتار او است».[۷]

عزهٔ ضمریه

ام عمرو، عزّه، دختر جمیل بن حفص بن أیاس غفاری ضمری است. ماجراهای معروفی با کُثیّرِ شاعر دارد. از مردم خوش‌سخن و ادیبان برجستهٔ مدینه بود. در زمان کارگزاری عبدالعزیز بن مروان در مصر به آن‌جا رفت و عبدالعزیز دستور داد او را به حرمسرای او هدایت کنند تا زنان از ادب او بهره گیرند. عزه سرانجام در مصر درگذشت. کُثیر شاعر دربارهٔ او می‌گوید:

«پس از آن‌که من از عزه دوری گزیدم و او نیز از من کنار کشید؛ آنک من مانده‌ام و عشقم به او.

امید وصل من به تو درست به سایهٔ ابری می‌ماند که هرگاه فرصتی برای آرمیدن در زیر آن فراهم شود، بلافاصله می‌گذرد و سایه‌اش نیز محو می‌گردد.

به او گفتم: ای عزه، هرگاه درد و مصیبتی در درون انسان خانه کند، آدمی خوار و زبون آن می‌شود و در بند آن می‌ماند.

آن‌چه راکه عزه از من و آبروی من که بر باد دادن آن را روا می‌دارد گوارایش باد».[۸]

قیس بن عبّاد

قیس بن عبّاد ضبعی از صالحان تابعین و فردی ثقه است. در زمان خلافت عمر بن خطاب به مدینه آمد و بعد در بصره اقامت گزید. وی همراه ابن اشعث قیام کرد تا این‌که به دست حجاج کشته شد.[۹]

موسی بن خازم

موسی بن خازم بن خازم سلمی، قهرمانی سلحشور و مهتری مطاع بود. وی بر ضد حجاج شورید و چندین سال ناحیهٔ «ترمذ» و ماوراء النهر را در اختیار داشت. او پس از کشته شدن پدرش، علیه خلیفه اعلان نافرمانی و عصیان نمود و بدین سبب، حجاج، عثمان بن مسعود و مفضل بن مهلّب را به جنگ وی فرستاد. او سوار بر اسبش شد تا بر سپاهیان دشمن بتازد، اما اسبش او را بر زمین زد و در این میان افرادی از سپاهیان دشمن به‌سوی او شتافتند و وی را به قتل رسانیدند.[۱۰]

پی نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اول محرم سال ۸۵ = چهارم ژانویه سال ۷۰۴؛ جمعه ۲۹ ذی‌الحجه سال ۸۵ = اول ژانویه سال ۷۰۵.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۳۵۲؛ الأغانی، ج ۱۷، ص ۲۷۱؛ خزانة الادب، ج ۳، ص ۲۶۵ و ۲۶۹؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۱، ص ۱۸۳.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۷۳؛ الأغانی، ج ۱۱، ص ۲۰۴؛ فوات الوفیات، ج ۱، ص ۲۸۲؛ البدایة والنهایه، ج ۸، ص ۳۴۷؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۱۹۳.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۳۱۹؛ اعلام النساء، ج ۱، ص ۲۹۸.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۳۴۲؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۲۴؛ الفهرست، ص ۳۳۸ و ۳۳۹؛ الأغانی، ج ۱۶، ص ۸۴ به بعد.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۹۸؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۵۴ و ۵۰۱؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۳۴، ۳۵۷ و ۳۸۹؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۳۱؛ العبر، ج ۳، ص ۹۳ـ۱۴۳.

۷. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۱۵۴؛ خزانة الادب، ج ۲، ص ۲۸۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۱۳؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۱۲ و ۴۱۳؛ الولاة والقضاة، ص ۴۸؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۱۷۱.

۸. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۲۲؛ اعلام النساء، ج ۳، ص ۲۶۹؛ الأغانی، ج ۹، ص ۱ به بعد؛ همان، ج ۱۲، ص ۱۱۳ و ۱۷۴.

۹. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۵۷؛ الإصابه، ج ۳، ص ۲۴۴ (فصل ۷۱۹۹)؛ أسد الغابه، ج ۴، ص ۴۳۵ (شماره ۴۳۶۶).

۱۰. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۲۷۴؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۹۸؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۴ ص ۵۰۵.

سال ۸۶ق = ۷۰۵م[۱]

رویدادها

- درگذشت خلیفه، عبدالملک بن مروان و بیعت با پسرش ولید.
- حجاج، مفضل بن مهلب را از امارت خراسان برکنار کرد و وی را به همراه برادرش یزید به زندان افکند و آن‌گاه قتیبة بن مسلم را به امارت آن سامان گمارد.
- قتیبة بن مسلم، کارگزار خراسان شهر «مرو» را به عنوان پایگاه خویش انتخاب کرده و از آن‌جا فتوحات خود را پی گرفت.
- ولید بن عبدالملک ولایت مغرب و هم‌چنین امارت افریقیه را در اختیار موسی بن نصیر قرار داد.
- گریختن «یوستینیانوس» دوم از تبعیدگاهش در «سینوپ» و بازپس گرفتن حکومت به کمک بلغارها و کشته شدن امپراتور، «لیونتینوس» و یارانش به‌دست وی.

- طرد شورشیان و مزدوران بیگانه به ناحیهٔ آناتولی و اجازهٔ اقامت در سوریه و لبنان، به کسانی از آنان که از درِ مسالمت و سازش درآمدند.
- شیوع بیماری طاعون در شام و عراق.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **ماوراء النهر:** قتیبة بن مسلم، حاکم خراسان، به سغد لشکر کشید و بر صغانیان چیره شد.
- **تخارستان:** قتیبة بن مسلم به تخارستان یورش برد و شهر «بلخ» را فتح کرد.
- **دریای مدیترانه:** موسی بن نصیر دو نیروی دریایی جداگانه را به جنگ اعزام داشت: نیروی اول به فرماندهی عیّاش بن آشیل، که به سیسیل هجوم آورد و تا پایتختش (سرقوسه) پیش رفت و نیروی دریایی دیگر تحت فرماندهی عبدالله بن مرّه به سردانیه حمله برد. هر دو نیروی اعزامی، اسیران و غنیمت‌های فراوانی را به همراه خود آوردند.
- **افریقیه:** موسی بن نصیر از قیروان رهسپار مغرب میانه شد و قبایل بربر را تحت فرمان خود درآورد و سپس به قیروان مراجعت کرد در حالی که مناطق مغرب میانه، کاملاً به اطاعت و فرمان‌برداری از وی گردن نهادند.

درگذشتگان

- ابن مسجح.
- بسر بن ارطاة.
- عبدالله بن اباض.
- عبدالله بن ابی اوفی.
- عبدالملک بن مروان.
- قبیصة بن ذؤیب.

ابن مسجح

ابوعثمان، سعد بن مسجح، غلام بنی جمح و از مردم مکه بود. ابن مسجح از آوازه‌خوانان سرشناس و در شمار بزرگان و برجستگان این فن قرار داشت و سیه‌چرده بود. او عازم دمشق شد و آوازهای رومی را فرا گرفت، آن‌گاه رهسپار ایران شد و موسیقی ایران را وارد موسیقی عرب کرد. پس از آن، به حجاز مراجعت نمود و آن آهنگ‌ها و آواهایی راکه فراگرفته بود، گلچین کرد و آن‌چه را مناسب ندانست، کنار گذاشت.

ابن مسجح مکتبی در آهنگ‌سازی، پی ریخت که پس از آن دیگران از وی پیروی کردند. هم‌چنین او بود که به ابن سریج و غریض آواز آموخت. سرانجام، امیر مکه او را برای این که جوانان قریش را به فساد می‌کشاند و آنان اموالشان را به پای او می‌ریزند تبعید نمود، اما ابن مسجح به خدمت عبدالملک بن مروان درآمد و برای او آواز خواند. عبدالملک نیز وی را بخشید و اموالش را به او بازگرداند. ابن مسجح تا زمان ولید بن عبدالملک زندگی کرد و در سال ۸۶ق درگذشت.[۲]

بسر بن ارطاة

ابو عبدالرحمان، بسر بن ارطاة بن عویسِ عامریِ قرشی از مردان معاویة بن ابی‌سفیان بود. معاویه در سال ۴۰ق او را همراه سه‌هزار مرد جنگی به مدینه گسیل داشت و وی آن شهر را به اطاعت خود درآورد. سپس رهسپار مکه شد و ابتدا مکه و سپس یمن را به اشغال درآورد. پیش از این معاویه به او فرمان داده بود، هرکه را از طرفداران علی بن ابی‌طالب بیابد، از بین ببرد و وی نیز جمعی از آنان را به قتل رسانید. از جمله کسانی که به‌دست او کشته شدند، دو فرزند خردسال عبدالله بن عباس بودند که در مقابل چشم مادرشان، عایشه دختر عبدالمدان به قتل رسیدند.

بسر بن ارطاه سپس به شام برگشت و معاویه او را در سال ۴۱ق پس از شهادت علی‌ؑ و صلح با امام حسن‌ؑ، به امارت بصره گماشت. وی مدت کوتاهی امارت آن‌جا را به‌عهده داشت و آن‌گاه به شام بازگشت. این‌بار معاویه فرماندهی نیروی دریایی را به او سپرد. وی در سال ۴۳ و ۴۴ق به سرزمین روم یورش برد و به قسطنطنیه رسید. بسر بن ارطاة، به‌گفته‌ای در دمشق و بنا به قولی دیگر در مدینه مرد.[۳]

عبدالله بن اباض

عبدالله بن اباض مفاعسی تمیمی، از قبیلهٔ بنی مرّة و سرکردهٔ فرقهٔ اباضیه بود و پیروان این فرقه با انتساب به او اباضی نامیده شدند. عبدالله، معاصر معاویة بن ابی‌سفیان بود و تا اواخر دوران عبدالملک بن مروان زندگی کرد. وی ابتدا با نافع بن ازرق همراه شد اما پس از مدتی از وی جدا و مذهب جدیدی را برای خوارج بنیان گذاشت. مذهب وی از نزدیک‌ترین مذاهب به اهل سنت است. ایشان معتقدند که الگوها و اسوه‌های شایسته و نیکو پس از پیامبر ﷺ، ابوبکر و عمر بن خطاب هستند. آنان هم‌چنین می‌گویند: لازم نیست امام قرشی باشد، بلکه همین که پرهیزکار باشد و بر اساس احکام قرآن عمل نماید، کافی است، اما چنان‌چه کارها و احکام او بر خلاف قرآن باشد، باید خلع گردد. اباضیه مخالفان خود را کافران نعمت می‌دانند، نه کافران اعتقادی.

مذهب اباضیه در قرن اول هجری به مغرب رسید و میان بربرها رواج یافت، به‌طوری که مذهب ملی آنان شد. هنوز نیز تعدادی از آنها در الجزایر و صحرای تونس و در «جربه» وجود دارند. مذهب اباضیه در عمان انتشار و سپس به زنگبار (تانزانیا) انتقال یافت.[۴]

عبدالله بن ابی اوفی

ابومعاویه، عبدالله بن ابی اوفی اسلمی، از اصحاب رسول الله ﷺ بود که در حدیبیه و خیبر و دیگر جنگ‌های پس از آن حضور یافت. او تا زمان درگذشت پیامبراکرم ﷺ در مدینه بود و سپس به کوفه رفت. وی از آخرین بازماندگان صحابه رسول‌الله ﷺ در کوفه به‌شمار می‌آمد.[۵]

عبدالملک بن مروان

ابوالولید، عبدالملک بن مروان بن حکم اموی قرشی، مادرش عایشه دختر معاویة بن مغیرة بن ابی‌العاص بن امیه است پس از درگذشت پدرش در سال ۶۵ق امر خلافت به او رسید. وی امور خلافت را به خوبی اداره کرد و به عنوان چهره‌ای نیرومند ظاهر شد. عبدالملک بسیار پر هیبت و نسبت به مخالفانش سخت‌گیر بود. پس از کشته شدن مصعب بن زبیر و برادرش عبدالله بن زبیر در جنگشان با حجاج، مسلمانان دربارهٔ خلافت عبدالملک اتفاق نظر پیدا کردند. عبدالملک در مدینه بزرگ شد. وی فقیهی آگاه و عابدی پرهیزکار بود(۳) و پیش از تصدی امر خلافت از فقهای مدینه به شمار می‌آمد. وی از لحاظ کاردانی و هوشیاری و هم‌چنین عزم و اراده، از برترین خلفا به‌شمار می‌رفت. در روزگار او بود که دیوان‌های حکومتی از فارسی و رومی به عربی برگردانده شد. در دوران وی نقطه‌گذاریِ حروف عربی متداول گردید عبدالملک نخستین کسی بود که به ضرب سکه (دینار) پرداخت. پیش از وی عمر بن خطاب درهم ضرب کرد.

در کتاب نجوم الزاهرة از تألیفات ابن تغری بردی آمده است: در سال ۷۲ق عبدالملک بن مروان، مسجد الاقصی و قبة الصخره را در بیت‌المقدس ساخت. ابن تغری، علت ساخت این دو بنا را از سوی عبدالملک این‌گونه بیان می‌کند: چون عبدالله بن زبیر در مکه مردم را به اطاعت از خویش می‌خواند، و در ایام حج و در منی و عرفه سخنرانی می‌کرد و به عبدالملک دشنام می‌داد و از زشتی‌های بنی‌امیه یاد می‌نمود و می‌گفت: حکم بن عاص جدّ عبدالملک ؛ را رسول الله ﷺ طرد و نفرین کرده و این گفتارها سبب می‌شد که بیشتر مردم شام به ابن زبیر متمایل گردند وی مردم را از به‌جای آوردن حج بازداشت که این خود، باعث نارضایتی و غوغای مردم گردید. لذا عبدالملک قبة الصخره و مسجد الاقصی را بنا نمود تا مردم را از به‌جای آوردن مراسم حج و عمره باز دارد، مردم نیز همان‌گونه که به گرد کعبه طواف می‌کردند، بر گرد صخره می‌گشتند و روز عید قربان، همان‌جا قربانی می‌کردند. از سوی دیگر، عبدالعزیز بن مروان، برادر عبدالملک نیز که کارگزار مصر بود، مراسمی همچون مراسم عرفه را برای مردم مصر اجرا کرد.

شاعران، عبدالملک را بسیار ستوده‌اند و از راه ستایش او به صله و انعام فراوانی دست یافتند. جریر شاعر در مدح او می‌گوید:

«اگر خلیفه و قرآنی که آن را تلاوت می‌کنیم نباشند، هیچ حکمی از احکام دینی برای مردم اجرا نمی‌شود و امور آنان نیز سامان نمی‌یابد.

تو، امین و ولی خداوند در میان مردمانی، و در این امر خطیری که بر عهده گرفته‌ای بی‌عدالتی نورزیده‌ای و هیچ پروایی نیز در اجرای حق نداشته‌ای.

تو مبارک خلیفه‌ای هستی و آن‌گاه که مردم با پیروی از هواهایشان دسته دسته می‌شوند، خداوند به دست تو آنان را هدایت می‌کند.

ای آل مروان، این را بدانید که خداوند شما را بر آنان که دین و آیین ایشان با بدعت‌ها آمیخته است، برتری تمام بخشید».

عبدالملک در شصت سالگی درگذشت.[۶]

قبیصة بن ذؤیب

ابوسعید و به گفته‌ای ابوسفیان، قبیصة بن ذؤیب خزاعی مدنی یکی از تابعین و فقهای مدینه بود. وی در سال فتح مکه تولد یافت. قبیصه یکی از محدثان ثقه بود و از زید بن ثابت، ابوهریره، ابوبکر، عمر و عبدالرحمن عوف روایت کرده و مکحول و زهری و تعداد دیگری از تابعین از او حدیث نقل کرده‌اند. وی از مدینه به دمشق رفت و به عبدالملک بن مروان پیوست. و از برگزیده‌ترین مردم نزد وی شد تا جایی که عبدالملک وی را محرم اسرار خویش قرار داد، به‌گونه‌ای که بدون اجازه، نزد خلیفه می‌آمد و وی را از آن‌چه در نوشته‌های ملل مختلف آمده بود، آگاه می‌ساخت. امام «نووی» دربارهٔ قبیصه می‌گوید: او محدثی مورد وثوق و اطمینان بوده و حدیث فراوان نقل کرده و مجد بن حبیب نیز او را از کاتبان و معلمان برجسته به‌شمار می‌آورده است. وی در دمشق درگذشت.[۷]

پی‌نوشت‌ها:

۱. جمعه اول محرم سال ۸۶ = دوم ژانویه سال ۷۰۵؛ سه‌شنبه سی‌ام ذی الحجه ۸۶ = ۲۲ دسامبر سال ۷۰۵.

۲. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۱۵۴ ؛ الأغانی، ج۳، ص ۲۷۶.

۳. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۲۳ ؛ تاریخ طبری، ج۵، ص۱۳۹ ـ ۱۶۷ ؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۳۵۴، ۳۵۹، ۳۸۳ و ۳۹۸ ؛ الإصابه، ج۱، ص ۱۵۲ ؛ أسد الغابه، ج۱، ص ۲۱۴ ؛ تاریخ بغداد، ج۱، ص ۲۱۰.

۴. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۱۸۴ ؛ الملل والنحل، ج۱، ص ۱۳۴ ؛ مقالات الاسلامیین، ج۱، ص ۱۸۸ ؛ الکامل مبرد، ج۳، ص ۱۰۴ ؛ مروج الذهب، ج۳، ص ۱۷۲ ؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «اباضیه».

۵. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۲۴۰ ؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۸۷۰ ؛ الإصابه، ج۲، ص ۲۷۱ ؛ شذرات الذهب، ج۱، ص ۹۸ ؛ البدایة والنهایه، ج۹، ص ۷۵.

۶. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۳۱۲ ؛ تاریخ طبری و ابن اثیر، حوادث سال ۶۲ ـ ۸۶ق ؛ البدایة والنهایه، ج ۸، ص ۲۶۰ ؛ همان، ج ۹، ص ۶۱ ؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۱۸۸ ؛ تاریخ الخلفاء، ص ۳۱۴ و ۳۲۲ ؛ فوات الوفیات، ج ۲، ص ۳۱ ؛ الکتّاب والوزراء، ص ۳۴ ؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۹۱ و ۱۱۷ ؛ المعارف، ص ۳۵۵ ؛ العبر، ج ۳، ص ۷۷ ـ ۱۲۸.

۷. المحبّر، ص ۲۶۱ ـ ۳۰۲ ؛ تهذیب الاسماء، ج۲، ص ۵۶ ؛ شذرات الذهب، ج۱، ص ۹۸ ؛ البدایة والنهایه، ج۹، ص ۷۳.

سال ۸۷ق = ۷۰۵ ـ ۷۰۶م[1]

رویدادها

- نصب عمر بن عبدالعزیز به عنوان والی مدینه.
- آغاز بنای مسجد جامع اموی در دمشق.

وقایع نظامی

فتوحات و غزوات

- **سرزمین روم:** مسلمة بن عبدالملک از راه مصیصه به سرزمین روم لشکر کشید و دژهایی را فتح کرد.
- **ماوراءالنهر:** قتیبة بن مسلم، امیر خراسان پیش‌روی خود را در ناحیه سغد، ادامه داد و پس از نبردهای شدیدی، بخارا و سمرقند را به تسخیر خویش درآورد.
- **افریقیه:** موسی بن نصیر پس از به فرمان درآوردن مغرب میانه، پسرش عبدالله را به‌جای خود در «قیروان» گمارده و خود در رأس سپاهی انبوه ـ که متشکل از اعراب و بربرها بود ـ راهی مغرب دور شد و قلعه‌ها و دژهای متعددی را گشود و پسرش مروان بر ناحیهٔ «سوس نزدیک» چیره شد. بربرها از او امان خواستند و به وی پیوستند. موسی بن نصیر رهسپار «طنجه» شد آن‌جا را فتح کرد و طارق بن زیاد را بر آن‌جا گماشت و بدین ترتیب مغرب دور نیز تحت فرمان او درآمد.

درگذشتگان

- حسان بن نعمان غسانی.
- عبیدالله بن عباس.

حسان بن نعمان

حسان بن نعمان بن عدی ازدی غسانی از شاهزادگان غسان بود. در عصر فتوحات اسلامی، فرماندهی جنگ‌آور و سیاست‌مداری برجسته به‌شمار می‌آمد. در سال ۶۹ق هنگامی که اوضاع افریقیه پس از کشته شدن زهیر بَلَوی، امیر آن سامان، آشفته و نابسامان شد، عبدالملک، حسان بن نعمان را در رأس سپاهی گران راهی آن‌جا کرد. حسان توانست رومیان را که در «قرطاجه» و دژهای ساحلی پناه گرفته بودند، از پای درآورد و آنها را کاملاً از شمال افریقیه بیرون براند. حسان سپس راهی جنگ با رئیس قبیله «جراوه»، از قبایل بزرگ بربر شد. اعراب، رئیس این قبیله را که یک زن بود «کاهنه» می‌خواندند، زیرا وی پیش‌گویی و جادوگری می‌کرد. کاهنه که در کوه‌های «اوراس» پناه گرفته و آن‌جا را به‌عنوان پایگاه خویش قرار داده بود، وقتی از آمدن حسان مطلع شد، با تعداد بی‌شماری از بربرها، راهی جنگ با حسان شد. نیروهای دو طرف در کنار رودخانه «نینی» با یک‌دیگر روبه‌رو شدند. طی نبرد شدیدی که رخ داد حسان و سپاهیانش شکست سنگینی خوردند و تعداد بی‌شماری از مسلمانان به قتل رسیدند. بدین سبب، این روز به «یوم البلاء» معروف گردید و نیز آن رودخانه را «نهر البلاء» (رودخانهٔ بلا) نامیدند.

به هر حال، کاهنه به تعقیب حسان پرداخت و توانست هشتاد نفر از نیروهای او، از جمله خالد بن یزید عبسی را به اسارت در آورد و این خالد همان شخصی بود که کاهنه وی را به سبب دلاوری و زیبایی‌اش به فرزندی خویش برگزید. کاهنه از تعقیب بیش از حد مسلمانان خودداری کرد، زیرا بیم آن را داشت که با تعقیب بیش از حد مسلمانان، آنان مجدداً به وی حمله کنند. این بود که به مقر خود بازگشت و به آن مقدار از پیروزی‌هایی که به‌دست آورده بود بسنده کرد. کاهنه توانسته بود مسلمانان را از مرزهای تحت حکومتش در مغرب میانی بیرون کند. پس از این رخدادها حسان به قیروان برگشت و از عبدالملک بن مروان خواست تا سپاهی را برای جنگ با کاهنه و بیرون راندن رومی‌ها در اختیارش بگذارد. عبدالملک که در این هنگام از جنگ با زبیریان فارغ شده و اوضاع در عراق و حجاز و یمن برایش سامان یافته بود، سپاهی انبوه به یاری حسان فرستاد. حسان نیز بی‌درنگ راهی نبرد با کاهنه شد و طی جنگی ـ که در محلی موسوم به «بئر الکاهنه» رخ داد ـ کاهنه به قتل رسید و سپاهیانش درهم کوبیده شدند. بدین ترتیب، حسان به مقاومت بربرها پایان داد و سرزمین‌های شمال افریقا تا سواحل اقیانوس اطلس مجدداً به پیکره جهان اسلام پیوست.

حسان پس از این پیروزی، رهسپار قرطاجه شد و آن‌جا را از لوث بیزانس‌ها ـ که در سال ۷۸ق بر آن‌جا دست یافته بودند ـ پاک کرد. در این میان، حسان دریافت که قرطاجه همیشه مانع و خطری برای فتوحات اسلامی در افریقیه است. این بود که دستور ویران کردن آن‌را داد و به‌جای آن، شهری عربی اسلامی به نام «تونس» در مقابل آن، در کنار دریا، احداث نمود و نیز پایگاهی دریایی در آن‌جا ایجاد کرد که ناوگان‌های جنگی از آن‌جا به حرکت در می‌آمدند. هم‌چنین تشکیلاتی برای ساختن ناوگان جنگی تأسیس کرد. همان‌گونه‌ای که عرب‌ها در مصر و شام به سر و سامان دادن امور اداری پرداخته بودند، حسان نیز به پیروی از آن به این مهم پرداخت. او دیوان‌هایی را تدوین کرد و خراج را سامان بخشید و برای گسترش دین اسلام و زبان عربی در میان بربرها تلاش فراوان کرد. حسان با این اقدامات مغرب را به منطقه‌ای عربی اسلامی تبدیل کرد. وی پس از آن در سال ۸۵ق عزل شد و به دمشق بازگشت و مدتی در دمشق ماند. سپس با لشکریانی که روانه روم می‌شدند، رهسپار آن‌جا شد و به جنگ با رومی‌ها پرداخت و در یکی از همین لشکرکشی‌ها جان باخت. پس از حسان، موسی بن نصیر لخمی ولایت افریقیه را عهده‌دار شد.[2]

عبیدالله بن عباس

ابو محمد، عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلّب بن هاشم قرشی هاشمی است. علی بن ابی‌طالب او را به امارت یمن گماشت، اما هنگامی که معاویة بن ابی‌سفیان، بسر بن ارطاة را به آن‌جا فرستاد، عبیدالله از آن‌جا گریخت و بسر، دو فرزند وی را کشت. عبیدالله بن عباس مردی کریم و بخشنده بود و هر روز قربانی داشت. می‌گویند: او نخستین کسی بود که در کنار جاده‌ها سفرهٔ طعام گذاشت. او برادر عبدالله بن عباس و مادر آن دو ام الفضل، لبابه، دختر حارثِ هلالی است.[3]

پی نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه اول محرم سال ۸۷ = ۲۳ دسامبر سال ۷۰۵؛ جمعه دهم محرم سال ۸۷ = اول ژانویه سال ۷۰۶.

۲. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۱۹۰؛ البیان المغرب، ج۱، ص۳۴؛ تاریخ الاسلام، ج۳، ص ۱۵۱؛ فتوح البلدان، ص۳۲۱؛ فتوح مصر، ص ۱۷۱ ـ۲۷۲؛ العبر، ج۴، ص ۴۰۱؛ الاستقصاء، ج۱، ص ۹۲؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۳۶۹.

۳. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۳۴۹؛ خزانة الادب، ج۳، ص ۲۵۶، ۲۵۸، ۵۰۲ و ۵۰۳؛ البدایة والنهایه، ج۸، ص ۹۰؛ المعجز، ص ۴۰۹ ـ ۴۵۵.

سال ۸۸ق = ۷۰۶ ـ ۷۰۷م[1]

رویدادها

- ولید بن عبدالملک، اقدامات عمرانی بهداشتی چندی راانجام داد از جمله:
  - ـاز بین بردن برخی پیچ و خم‌های راه حجاز و کندن چاه و ساختن فواره در مدینه و آوردن آب برای آن‌جا.
  - ـدستور به همهٔ مناطق اسلامی برای بازسازی و تعمیر جاده‌ها و کندن چاه.
  - ـگردآوری جذامیان و تعیین مقرری برای آنان.
  - ـساختن بیمارستان‌های متعدد برای بیماران و اختصاص مستمری برای نابینایان و مستمندان.
- عمر بن عبدالعزیز، امیر مدینه، به توسعهٔ حرم پیامبرﷺ اقدام نمود و حجره‌های همسران آن حضرت، از جمله حجرهٔ عایشه و نیز مرقد شریف را ضمیمه مسجد کرد و اطراف آن را خرید تا این که مسجد در حدود صد متر در صد متر شد. آن‌گاه مسجد را کاشی‌کاری کرد.

وقایع نظامی

فتوحات و کشورگشایی‌ها

- سرزمین روم: مسلمة بن عبدالملک همراه پسر برادرش عباس بن ولید به روم لشکر کشید و بر دژ «طوانه» و دژ «سوسنه» ـکه از مهم‌ترین دژهای «کلیکیه» بودند ـدست یافت.
- ماوراءالنهر: ادامهٔ نبردهای قتیبة بن مسلم با ترک‌های مورد حمایت چینی‌ها در ناحیه سغد و فرغانه و پیروزی قتیبه بر آنان.

درگذشتگان

- عبدالله بن بسر مازنی.

عبدالله بن بسرمازنی

ابوبسر، عبدالله بن بسر مازنی، آخرین صحابی پیامبرﷺ بود که در شام بدرود حیات گفت. اهل شام از وی روایت نقل می‌کردند. وی از کسانی بود که به سوی هر دو قبله، نماز گزارده بود. وی در حمص اقامت گزید و همان‌جا درگذشت.[2]

پی نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اول محرم سال ۸۸ = دوازدهم دسامبر سال ۷۰۶؛ شنبه ۲۱ محرم سال ۸۸ = اول ژانویه سال ۷۰۷.

۲. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۲۰۱؛ شذرات الذهب، ج۱، ص۹۸؛ البدایة والنهایه، ج۹، ص ۷۵؛ أسد الغابه، ج۳، ص ۱۸۶.

سال ۸۹ق = ۷۰۷ ـ ۷۰۸م[1]

رویدادها

- نصب خالد بن عبدالله قسری به امارت مکه.
- حجاج، امیر عراق، دامادش محمد بن قاسم ثقفی را مأمور فتح ناحیهٔ سند کرد و سپس او را به‌عنوان امیر آن سامان، منصوب نمود.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- سرزمین روم: مسلمة بن عبدالملک و پسر برادرش، عباس بن ولید، یورش به سرزمین روم را پی گرفتند و به «عمّوریه» و «هرقله» هجوم بردند.
- مکران و سند: محمد بن قاسم ثقفی، امیر سند، مکران را فتح کرده به پیش‌روی خود درمناطق سند ادامه داد.

درگذشتگان

- نصر بن عاصم.

نصر بن عاصم

نصر بن عاصم لیثی از نخستین پایه گذاران دانش نحو است. ابوبکر زبیدی درباره او گفته است: نخستین کسانی که برای علوم عربی، اصولی را پی‌ریزی کردند و اندیشه خود را در سامان بخشیدن به آن به کار بستند، ابوالاسود دؤلی و نصر بن عاصم و عبدالرحمان بن هرمز بودند. اینان ابواب علم نحو را تنظیم کردند و اصولی را برای آن پی‌ریختند و آن‌گاه عوامل رفع، نصب، جرّ و جزم را بیان داشتند و باب‌های فاعل، مفعول، تعجب و مضاف را نظم بخشیدند. می‌گویند: نصر بن عاصم نخست، معتقد به آرای خوارج بود، اما بعدها از اعتقاد خود برگشت. هم‌چنین می‌گویند: او نحو را از یحیی بن یعمر عدوانی فراگرفت و عمر بن علا نیز آن دانش را از وی آموخت. سرانجام در بصره درگذشت.[2]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اول محرم سال ۸۹ = اول دسامبر سال ۷۰۷؛ یک‌شنبه دوم صفر سال ۸۹ = اول ژانویه سال ۷۰۸.

۲. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۳۴۳؛ وفیات الأعیان، ج۲، ص ۳۲ (در شرح حال حجاج ثقفی).

سال ۹۰ ق = ۷۰۸ ـ ۷۰۹ م[1]

رویدادها

- ولید بن عبدالملک برادرش، عبدالله را از امارت مصر برکنار کرد و قرة بن شریک عبسی را به جای وی گمارد.
- فرار یزید بن مهلب و برادرش، مفضل از زندان حجاج و پناهنده شدنشان به سلیمان بن عبدالملک در رمله و شفاعت سلیمان برای آن‌دو نزد برادرش ولید.
- ولید بن عبدالملک گروهی از اقوام «زطّ» سند را به انطاکیه منتقل کرد تا آنان حملات «جراجمه» را سد کنند. این عدّه را محمد بن قاسم ثقفی، امیر سند نزد حجاج فرستاده بود و حجاج نیز آنان را به شام گسیل داشت.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **سرزمین روم:** ولید بن عبدالملک پسرش، عباس را مأمور حمله و لشکرکشی به روم کرد و او نیز در ناحیهٔ فرات علیا به پیش‌روی خود ادامه داد تا این‌که به ناحیهٔ ارزروم رسید.
- **یورش رومیان بر مصر:** رومیان به ناحیهٔ دمیاط هجوم آوردند و فرمانده دریایی، خالد بن کیسان را به اسارت درآورده و وی را با خود نزد امپراتور روم بردند. امپراتور نیز وی را آزاد کرد و او نزد ولید بن عبدالملک، بازگشت.

درگذشتگان

- حسن مثنّی.
- مسکین دارمی.
- وضّاح الیمن.

حسن مثنّی

ابومحمد، حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالبِ هاشمی قرشی است. او دختر عمویش (حسین) را به همسری برگزید و مادرش، خوله، دختر منظور فزاری بود. وی در عصر خویش، بزرگ بنی طالب به‌شمار می‌آمد. عبدالملک بن مروان از او می‌ترسید. او متهم شد که با مردم عراق مکاتبه نموده و آنان نیز به وی برای امر خلافت وعدهٔ بیعت داده‌اند. وقتی این خبر به ولید بن عبدالملک رسید، به عامل خود در مدینه دستور داد تا او را تازیانه بزند، اما کارگزار او این کار را نکرد و طی نامه‌ای از ولید خواست تا حسن را ببخشد. حسن در جریان کربلا به جهت خردسالی‌اش جان به در برده بود.[2]

مسکین دارمی

نامش ربیعة بن عامر، از قبیلهٔ بنی تمیم و به یکی از نیاکانش (دارم) منسوب است. برای این سروده‌اش، از وی بیشتر به لقب مسکین یاد کرده‌اند:

«من نزد کسی که مرا نمی‌شناسد مسکینم؛ اما آن‌که مرا می‌شناسد سخنوری زبردست هستم.

آبرویم را به مردم نمی‌فروشم؛ چرا که در این صورت، همه چیزم را به آنان داده‌ام و دیگر چیزی در اختیار ندارم».

مسکین، شاعری والا و از سران قوم خود بود. او کسی بود که کار معاویه را در واگذاری خلافت به پسرش یزید، تأیید کرد و در مجلس معاویه که سران بنی امیه و دیگر بزرگان حضور داشتند وی را طی قصیده‌ای ستود و گفت:

«اگر صاحبِ منبر غربی (معاویه) آن را ترک گوید؛ بعد از او یزید، امیرالمؤمنین، خواهد بود».

هنگامی که مسکین قصیده‌اش را به پایان رسانید، همهٔ امویان گفتهٔ او را پذیرفتند. پس از آن، معاویه و همین‌طور یزید، او را صله و انعام فراوان بخشیدند. زیاد بن ابیه، امیر عراق، در دوران خشکسالی به او نیکی کرد و زمین و مالی به وی بخشید. وقتی زیاد بن ابیه مُرد، دارمی در رثایش گفت:

«چون زیاد با ما وداع کرد و از این جهان رفت؛ عزّت و سرافرازی اسلام نیز رو به افول نهاد».

فرزدقِ شاعر، چون از زیاد نفرت داشت، به معارضه با مسکین درآمد و دو شاعر، با قصایدشان به هجو یک‌دیگر پرداختند.[3]

وضّاح الیمن

عبدالرحمان بن اسماعیل بن عبدالکلال، از آل خولان، تیره‌ای از حُمیر و بنا به قولی، از مردم ایرانی است. وی شاعری بود که غزل‌های لطیف و اشعار عاشقانهٔ تحسین‌برانگیز می‌سرود. او زیبارو بود و از این‌رو، در اجتماعات نقاب می‌زد. او ماجراهای عشقی معروفی با زنی یمنی به نام «روضه» داشت. وضّاح الیمن در خلافت ولید بن عبدالملک برای ادای مناسک حجّ به مکه آمد و در آن‌جا ام البنین، دختر عبدالعزیز بن مروان، همسر ولید را دید و به سرودن شعر در وصف زیبایی او پرداخت. از این‌رو ولید او را کشت.[4]

پی نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه اول محرم سال ۹۰ = بیستم نوامبر سال ۷۰۸؛ سه‌شنبه سیزدهم صفر سال ۹۰ = اول ژانویه سال ۷۰۹.
۲. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۲۰۱؛ البدایة والنهایه، ج ۹، ص ۱۳۰.
۳. الأغانی، ج ۲۰، ص ۲۰۴؛ معجم الأدباء، ج ۱۱، ص ۱۲۶.
۴. الأغانی، ج ۶، ص ۲۰۹؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۱، ص ۲۰۲.

یادداشت‌ها:

۱. مورخانی که گرایش اموی داشته‌اند مختار را متّهم می‌کنند که مذهب کیسانی داشته است و مردم را به امامت محمّد حنفیه فرا می‌خوانده است، ولی این نسبت‌ها به مختار دور از واقعیت و حقیقت است و نهضت او فقط برای برپا داشتن عدالت و قطع ظلم و ستم امویان بود، از این‌روست که پیشوایان و امامان ما هم‌چون امام سجّاد و امام باقر و امام صادق ﷺ به روح پاک او درود فرستاده‌اند، و امام باقر ﷺ بسیار او را ستوده است؛ شخص مختار و کارهای او همواره مورد ستایش اهل بیت ﷺ قرار گرفته است (الغدیر، ج ۲، ص ۳۴۳).
۲. سید حمیری عمر خود را در راه بیان فضائل و مناقب علی ﷺ و اهل بیت ﷺ گذرانیده است و نسبت غلو به وی صحیح نیست هرچند سید در ابتدا تابع مذهب کیسانی بود ولی بعد از آن برگشت و پیرو مذهب جعفری شد (الغدیر، ج ۲، ص ۲۴۰ ـ ۲۴۴).
۳. هنگامی که خبر خلافت به عبدالملک رسید او مشغول تلاوت قرآن بود، قرآن را بر هم نهاد و گفت: «هذا فراق بینی وبینک؛ این آخرین دیدار من با تو است» (تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۳۹۰).

رویدادهای تاریخ اسلام از ۹۱ ـ ۱۰۰ ق

سال ۹۱ق = ۷۰۹ ـ ۷۱۰م

رویدادها

- موسی بن نصیر از ولید اجازه فتح اندلس را گرفت. ولید مشروط بر اینکه وی ابتدا نیروهایی را جهت شناسائی به آن منطقه بفرستد موافقت نمود.
- ولید بن عبدالملک، عمویش، محمد بن مروان را از ولایت ناحیهٔ جزیره، خلع و برادرش، مسلمة بن عبدالملک را، به جای او نصب کرد.
- ولید بن عبدالملک حج گذارد و دستور داد درِ کعبه و پایه‌ها و دیوارها و همین‌طور ناودان آن را طلاکاری کنند. او سپس از مدینه دیدار کرد و مردم آن‌جا را مورد اکرام قرار داد و میان آنان آرد و پول تقسیم کرد.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **سرزمین روم:** عبدالعزیز بن ولید با نیروهای رزم تابستانی به سرزمین روم حمله کرد.
- **آذربایجان:** مسلمة بن عبدالملک، حاکم ارمنستان و ناحیهٔ جزیره، ترک‌های ساکن آذربایجان تا منطقهٔ «الباب» را مورد حمله قرار دادند و دژهایی راگشودند.
- **ماوراءالنهر:** قتیبة بن مسلم، شورش ترک‌ها به رهبری «نیزک بادغیسی» را فرو نشاند و ائتلاف ترک‌ها و چینی‌ها را بر ضد خودش درهم شکست و سپس موفق شد نیزک را بکشد و کسان او را به‌طور فجیعی قتل عام کند.
- **اسپانیا ـ اندلس:** موسی بن نصیر، نیرویی متشکل از چهارصد پیاده نظام و صد سواره نظام را تحت فرماندهی طریف بن مالک به اندلس فرستاد تا مقاومت «قوط» را در آن‌جا بیازماید. این نیرو از دریا عبور کرد و در ساحل جنوبی مقابل ساحل «سُبته» ـ در محلی که بعدها شهر «طریف» در آن‌جا بنا شد ـ فرود آمد. این نیروها دست به شبیخون‌هایی زده و بی‌آن‌که گزندی ببینند، همراه غنایم فراوانی بازگشتند.

شورش‌ها (قیام‌ها)

- **متمردان و سرکشان:** نیروهای شورشی مزدور، به تحریک رومیان به مرزهای اسلامی حمله کردند. ولید برادرش مسلمه را، برای مقابله با آنان گسیل داشت. وی شورش آنها را فرو نشاند و پایگاهشان «جرجومه» را ویران کرد در نتیجه، تعدادی از آنان به شمال لبنان و برخی دیگر به آناتولی گریختند و تعدادی هم به سپاهیان اسلام پیوستند و در کنار آنها جنگیدند.

درگذشتگان

- سهل بن سعد ساعدی.
- محمد بن یوسف ثقفی.

سهل بن سعد ساعدی

ابوالعباس، سهل بن سعد بن مالک انصاری ساعدی، نخست نامش «حَزَن» بود، سپس پیامبراکرمﷺ او را سهل نامید. او زمانی دراز زیست و عصر حجاج را درک کرد و به بلای او گرفتار شد. حجاج در سال ۷۴ق به قصد تحقیر و آزار سهل، او را فرا خواند. وقتی سهل نزد او آمد، حجاج به او گفت: چه باعث شد امیرالمؤمنین (عثمان) را یاری و مساعدت ننمایی؟

سهل گفت: او را یاری کردم.

حجاج گفت: دروغ می‌گویی، سپس دستور داد گردن او و دیگران را از جمله انس بن مالک، خادم رسول اکرمﷺ را داغ نهند. در واقع منظور حجاج از این اقدام، تحقیر آنان و دور نمودن مردم از آن دو بود تا گفتهٔ آنان را نپذیرند. سهل بن سعد آخرین صحابی پیامبر در مدینه در صد سالگی درگذشت.[1]

محمد بن یوسف ثقفی

محمد برادر حجاج بن یوسف ثقفی است. او در سال ۸۰ق والی صنعا شد و تا آخرین روز زندگی، در آن منصب باقی ماند. وی مردی ستم‌گر و سنگدل بود، از جمله این‌که جذامیان صنعا را گرد آورد و هیزم فراوان فراهم آورد تا آنها را بسوزاند، اما پیش از این‌که به این کار دست یازد، هلاک شد.

عمر بن عبدالعزیز دربارهٔ خلافت ولید می‌گوید: به خدا سوگند! از بودن ولید در شام و حجاج در عراق و برادرش محمد در یمن و عثمان بن حیان در حجاز زمین آکنده از ظلم و ستم گردید.[2]

پی نوشت‌ها:

۱. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۳۱۰؛ الاستیعاب، ج۲، ص ۶۶۸؛ شذرات الذهب، ج۱، ص۹۹؛ حسن المحاضره، ج۱، ص ۲۰۷؛ اُسد الغابه، ج۲، ص ۴۷۲.

۲. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۲۰؛ تاریخ دول اسلام، ج۴، ص ۵۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص ۵۷ـ۶۷؛ تاریخ طبری، ج۶، ص ۴۹۸.

سال ۹۲ق = ۷۱۰ ـ ۷۱۱م

رویدادها

- ولید بن عبدالملک، کاخ‌های متعددی در شام و فلسطین برای خویش بنا کرد.
- طارق بن زیاد فتوحات انجام شده در مناطق اندلس را به اطلاع موسی بن نصیر رساند و برای پی‌گیری فتوحات خویش، از او کمک طلبید.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **سرزمین روم:** مسلمة بن عبدالملک به روم لشکر کشید و سه دژ را فتح کرد آن‌گاه مردم «سوسنه» را به سرزمین روم کوچ داد.
- **سیستان:** قتیبة بن مسلم، به سیستان لشکر کشید و آن‌گاه با «رتبیل» پادشاه آن سامان از در صلح در آمد.
- **اسپانیا ـ اندلس:** موسی بن نصیر پس از موفّقیّتِ طریف بن مالک در مأموریتش، تصمیم گرفت، اندلس را فتح کند، لذا موسی بن نصیر، سپاهی دوازده هزار نفره متشکل از اعراب و بربرها، آماده و مجهز کرد و فرماندهی آن را به آزاد شدهٔ خود، طارق بن زیاد سپرد. طارق در پنجم ماه رجب سال ۹۲ق (آوریل سال ۷۱۱م) از طریق بندر «طنجه» و از راه دریا، با ناوگان عربی و کشتی‌هایی که «ژولیان» حاکم «سُبته» تدارک دیده بود حرکت کرد و پس از درنوردیدن دریا، در منطقه‌ای مرتفع و صخره‌ای، موسوم به «جبل کالبی» که امروزه به «جبل الطارق» معروف است لنگر انداخت و آن‌گاه بر جزیرهٔ خضرا چیره گشته و با پیش‌روی به سمت غرب و قرطاجه و حوالی آن را فتح کرد. در این میان «رودریک»، حاکم «قوط»ها سپاهی از «قوط» و رومیان تشکیل داده و رهسپار جنگ با طارق بن زیاد شد. طارق نیز نیروهایش را آمادهٔ مقابله کرد. نیروهای دو طرف، در محلی کنار رودخانهٔ «برباط» که متصل به دریاچهٔ «خونده» در نزدیک شهر سیدونیه (شندونه) است با یک‌دیگر درگیر شدند. درگیری در ۲۸ ماه رمضان سال ۹۲ق (نوزدهم ژوئیه سال ۷۱۱م) روی داد. نبرد به مدت هشت روز میان آنان ادامه یافت و سرانجام با شکست رودریک و متلاشی شدن نیروهایش به پایان رسید. طارق پس از این پیروزی نیروهای رودریک را تعقیب کرده، به طرف «طلیطله» مرکز دولت «قوط»، حرکت کرد.

درگذشتگان

- طویس.

طویس

ابوعبدالمنعم، طویس بن عبدالله، مولای بنی مخزوم و پدرش از اسیران ایرانی بود. طویس در مدینه تولد یافت و در آن‌جا آواز خواندن را آموخت. او نخستین کسی بود که نوازندگی را با خوانندگی در آمیخت و از معروف‌ترین آوازه‌خوانان و دست‌اندرکاران هنر موسیقی در صدر اسلام به‌شمار می‌رفت و دف (دایره) را خوب می‌زد. در لسان العرب و همین طور در «صحاح» اسم وی عبدالنعیم ذکر شده، ولی طویس ـ که مُصغر طاووس است ـ لقب او است. گفته‌اند وی دربارهٔ خویش چنین سرود:

«من عبدالنعیم هستم؛ من طاووس دوزخم.

من شوم‌ترین کسی هستم که در روی زمین ره می‌پیمایم».

او زمانی تن به این اعتراف داد که ضرب‌المثل بدیُمنی و شومی شده بود. طویس به مردم مدینه می‌گفت: تا زمانی که من میان شما هستم، انتظار ظهور دجال را داشته باشید و وقتی از دنیا رفتم امنیت می‌یابید، پس به آن‌چه می‌گویم بیندیشید. مادر من، میان زنان انصار سخن‌چینی می‌کرد. او مرا در شبی که پیامبراکرمﷺ درگذشت به دنیا آورد و روزی که ابوبکر درگذشت مرا از شیر بُرید. من در روز فوت عمر به سنّ بلوغ رسیدم و در روز کشته شدن عثمان ازدواج کردم و در روز قتل علی صاحب فرزند گشتم.

طویس مردی بذله‌گو بود و از تاریخ و انساب مدینه اطلاع داشت. وی فردی خوش‌گذران و هرزه بود و زنان عزیز از دست داده را نیز به خنده وا می‌داشت. او در ۸۱ سالگی جان سپرد و در مدینه مدفون گردید.[1]

پی‌نوشت‌ها:

۱. الاعلام زرکلی، ج۵، ص ۲۸۹؛ وفیات الاعیان، ج۳، ص ۵۰۶؛ الأغانی، ج۳، ص ۲۷؛ همان، ج۴، ص ۲۱۹؛ نهایة الارب، ج۴، ص ۲۴۶؛ فوات الوفیات، ج۱، ص ۴۷۱؛ شذرات الذهب، ج۱، ص ۹۹.

سال ۹۳ق = ۷۱۱ ـ ۷۱۲م[1]

رویدادها

- عزل عمر بن عبدالعزیز از امارت مدینه و نصب عثمان بن حیان به جای وی.
- گماشتن خالد بن عبدالله قسری به حکم‌رانی مکه.
- بنای مسجد جامع سمرقند توسط قتیبة بن مسلم.
- فیلیپیکوس باردان، سردار بیزانس، ژوستینین دوم، بر ضد امپراتور روم قیام کرد و بر قسطنطینیه چیره گشته، امپراتور و افراد خانواده‌اش را به قتل رساند، آن‌گاه ارتش روم او را به عنوان امپراتور منصوب کرد. با کشته شدن ژوستینین، خاندان هرقل (هرکول) نیز منقرض شدند.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **سرزمین روم:** مروان بن ولید به خطوط مقدم رومیان یورش برد و مسلمة بن عبدالملک موفق به تسخیر «مصیصه» و چندین دژ پیرامون «ملاطیه» گردید.
- **ماوراء النهر:** قتیبة بن مسلم به خوارزم لشکر کشید، آن‌گاه با پادشاه آن‌جا سازش کرده، رهسپار سغد شد و ضمن فتح سمرقند، با مردم آن‌جا نیز صلح کرد.

- **سند:** محمد بن قاسم به پیش‌روی خود در سرزمین سند ادامه داده، «مولتان» را فتح نموده و به مصب رودخانهٔ سند رسید.
- **اسپانیا ـ اندلس:** موسی بن نصیر، سپاه انبوهی را به استعداد هیجده هزار نفر آماده کرد و دریا را به قصد رسیدن به اندلس درنوردید. او موفق شد، شهرهای غرب اندلس، همچون: «سیدونیه»، (شذونه)، «اشبیلیه»، «لبله»، «ماردہ» و «قرمونه» را تسخیر کند و آن‌گاه رو به شمال نهاد تا به طارق بن زیاد بپیوندد.

درگذشتگان

- ابن مهران ریاحی.
- انس بن مالک.
- ژوستینین دوم.
- عمر بن ابی ربیعه.

ابن مهران ریاحی

ابوالعالیه، رفیع بن مهران ریاحی، غلام آزاد شدهٔ زنی از بنی ریاح، یکی از تیره‌های بنی تمیم و از قاریان و مفسران قرآن به‌شمار می‌آید. بعد از صحابه، کسی چون او از قرآن آگاهی نداشت و سعید بن جبیر نیز در مرتبهٔ پس از او قرار داشت.[۲]

انس بن مالک

ابو ثمامه (ابوحمزه) انس بن مالک بن نضر بن ضمضم بن زید نجاری خزرجی، مادرش ام سلیم (رمیصا) دختر ملحان انصاری بود. روزی مادرِ انس خدمت پیامبرﷺ رسید و عرض کرد: انس خادم دانائی است و می‌تواند به شما خدمت کند. او را به شما بخشیدیم. حضرت نیز او را پذیرفت و بدین ترتیب، انس از زمانی که پیامبرﷺ به مدینه هجرت کرد تا زمان وفاتش، پیوسته ملازم و خادم ایشان بود. پس از آن، انس به شام و از آن‌جا به بصره هجرت کرد و آخرین صحابی ساکن بصره بود که در آن‌جا درگذشت. انس را در «طف» در محلی موسوم به «قصرِ انس» به خاک سپردند.

پسرش عبدالله در شورش ابن جارود، علیه حجاج در سال ۷۶ق با وی همراه شد. پدرش انس نیز همراه ابن اشعث بود و مردم را بر ضد حجاج تحریک می‌کرد. انس از جمله کسانی بود که حجاج آنها را اذیت و آزار کرد و به قصد تحقیر، برگردنشان داغ نهاد، ولی پس از این ماجرا، انس طی نامه‌ای از عبدالملک بن مروان دادخواهی کرد و او حجاج را فرمان داد تا از انس عذر بخواهد. انس بن مالک در ۸۳سالگی درگذشت.[۳]

ژوستینین دوم Justinienus II

او پسر امپراتور، کنستانتین چهارم است که پس از مرگ پدرش در سال ۶۸۵م به جانشینی وی منصوب گردید. او قرارداد صلحی را که پدرش با سپاه اسلام در زمان محاصرهٔ هفت سالهٔ قسطنطنیه (۶۷۲ـ۶۷۹م) منعقد کرده بود، شکست و از موقعیت درگیری عبدالملک بن مروان و عبدالله بن زبیر و سرکوب شورش‌های خوارج به‌دست او استفاده کرد و سپاهی را به جنگ او فرستاد. عبدالملک ناچار شد با پرداخت وجهی، با وی سازش کند. از جمله شرایط صلح میان آنها، طرد نیروهای شورشی مزدور (متمرّدین) و کوچانیدن آنان از مواضعشان در کوهستان‌های لبنان بود. امپراتور روم نیز آنها را به قسطنطنیه کوچ داد و سپس آنها را در ارمنستان و «تراکیه» پراکند.

عبدالملک دینارهای بیزانسی و کاغذهایی را که نام مسیح و عبارت تثلیث را داشت، باطل کرد و باجی را که تعهد کرده بود به ژوستینین بپردازد، با دینارهای اسلامی پرداخت، اما امپراتور روم آن را نپذیرفت و در صدد تدارک ارتشی انبوه برآمد و آن را به سوی مرزهای اسلامی گسیل داشت. نیروهای رومی و سپاهیان عبدالملک در محلی نزدیک «سباستوپول» (۱) (سیواس فعلی) با یک‌دیگر درگیر شدند که اعراب پیروزی چشمگیری در نبرد به دست آوردند. به دنبال آن نیروهایی از صقالبه (اسلاوها) که در ارتش بیزانس می‌جنگیدند، به مسلمانان پیوستند. رومیان در این جنگ، بازماندهٔ مناطقی از ارمنستان را، که هنوز در اختیار داشتند از دست دادند. پس از این جریان‌ها، فرمانده رومی «فیلیپیکوس باردان» بر ضد امپراتور شورید و وی را به قتل رساند و خود را امپراتور خواند.[۴]

عمر بن ابی ربیعه

ابوالخطاب، عمر بن عبدالله بن ابی ربیعه عمرو بن مغیره مخزومی قرشی در سال ۲۳ق ـ در شبِ به قتل رسیدن عمر بن خطاب ـ متولد گردید. او در میان شعرای معاصر خویش، لطیف‌ترین اشعار را سروده است و از طبقه جریر و فرزدق به شمار می‌آید. در میان قریش شاعرتر از او وجود نداشت. شعر او جلوه و جذابیت خاصی دارد و روح انسان را سرمست می‌کند و این به جهت روانی و زیبایی الفاظ و توصیف زیبا و مناسب بودن آن با میل انسان در ستودن زیبایی و توصیف زن است. علاوه بر اینها، حسب و نسب عالی و رفاه و آسودگی زندگی اشرافی به او این مجال را داد که در زمینه‌های یاد شده اشعاری را بسراید که دیگران جرأت سرودن آن را نداشتند. او در سرودن اشعار عاشقانه از روش قصه‌پردازی پیروی می‌نمود. او به وصف زنان می‌پردازد و زمزمه و مُغازله و آن‌گاه چگونگی مراودهٔ خود با آنان را ذکر می‌کند. این‌گونه اشعار او مردم را سخت جذب کرد، به‌طوری که آنان را واداشت به توان شعری قریشی‌ها اقرار نمایند، در حالی که پیش از آن توانایی قریشی‌ها را در سرودن شعر ناچیز می‌شمردند. لطیفه‌گویان و آوازه‌خوانان شیفتهٔ شعر او و ندیمان و مطربان مسحور آن گشتند. مردم

نیز اشعار عمر را زمزمه و نقل می‌کردند. عمر بن ابی ربیعه در موسم حج متعرض زنان می‌شد و به توصیف زیبایی زنان شوهردار و همین‌طور زنان اشراف می‌پرداخت و در حالی که احرام بسته و طواف می‌کردند، به وصف زیبایی و جذابیّت‌هایشان می‌پرداخت.

از جمله زنانی که عمر به توصیفشان پرداخت: یکی عایشه، دختر طلحه و دیگری سکینه، دختر حسین و همین‌طور ثریا دختر علی بن حارث و رمله، دختر عبدالله بن خلف و دیگران بودند. او هم‌چنین به توصیف فاطمه، دختر عبدالملک بن مروان پرداخت، بدون آن که نامی از او ببرد.

به هرحال، کار به جایی رسید که خانواده‌های محترم و شریف از ترس او و نسبت به ادای فریضهٔ حج بی‌میل شدند. پس از مدتی، ماجرای او به عمر بن عبدالعزیز حاکم مدینه گزارش داده شد. او عمر بن ابی ربیعه را به جزیره «دهلک» ـ که یکی از جزایر دریای سرخ است که میان یمن و حبشه قرار دارد ـ تبعید کرد. این جزیره، جایی بود که بنی امیه تبعیدی‌های خود را به آن‌جا می‌فرستادند. پس از مدتی، عمر بن ابی ربیعه راهی جنگ دریایی شد، اما در میان راه، کشتی آنها آتش گرفت و او و همراهانشان در دریا غرق شدند و بنا به گفته‌ای، روزی سوار بر اسب شد و بیرون رفت که ناگهان باد شدیدی وزیدن گرفت و او در پشت درختی پناه گرفت، اما باد شدید شاخه‌ها را به شدت تکان داد، به‌طوری که یکی از شاخه‌های آن او را به شدت مجروح ساخت و خون فراوانی از او جاری شد و محل زخم ورم کرد و از همین بابت درگذشت. از جمله اشعار او، سروده‌ای است که طی نامه‌ای آن را برای کلثم دختر سعد مخزومی فرستاد و پس از آن، با وی ازدواج کرد:

«از عاشقی دلباخته که عشقش را پنهان می‌دارد. و شوق وصل به کلثم او را سخت فرسوده است.

چون چشمانم بر تو افتاد بی‌درنگ شیدا شدم و ندانستم که عشق تو، مرا تباه می‌کند.

آفرین بر شما که ما را بی‌هیچ جرم و گناهی، قربانی عشق خویش کردید.

بدان که خداوند به روشنی در قرآن با آیات محکم فرموده: هر کسی این‌گونه ظالمانه انسانی را بکشد و تسلیم قصاص نشود، ظالم است.

تو باعث ریختن خون منی، پس از ریخته شدن خون من پیشگیری کن (تا حیات یابم)؛ آن‌گاه آن (حیات) را نعمتی شمار که از آن بهره می‌بری.

فرد عادلی را میان خود و من به داوری گمار؛ و یا این‌که خود میان ما قضاوت کن!

سپس در یک مجلس و بی‌شرم و حیایی در کنارم بنشین.

تو را به خدا در آن مجلس به من بگو کشتن یک مسلمان چه سود دارد «و آن را چگونه توجیه می‌کنی».

عمر بن ابی ربیعه دربارهٔ هند، دختر حارث مرّی می‌گوید:

«ای کاش، هند به آن وعده‌ای که به ما می‌داد، پایبند می‌ماند؛ تا با وفای به عهدش، آتش درون مرا فرو می‌نشاند.

و برای یک بار هم که می‌شد به میل و خواستهٔ خود عمل می‌کرد؛ به راستی ناتوان کسی است که نمی‌تواند بر اساس میل و خواستهٔ خویش عمل نماید.

روزی که عریان شده بود تا تن به آب بسپارد و خنک شود، به دختران دوست و همراهش گفت:

خدا یارتان باد! آیا شما مرا آن‌گونه که او توصیفم می‌کند، می‌یابید یا این‌که کلام او نابجا است.

دختران همه خنده سر دادند و گفتند: همه چیز معشوق در چشم عاشق عزیز و دوست داشتنی است.

در واقع آن دختران، از روی حسادت به زیبایی‌اش این‌گونه گفتند؛ زیرا از گذشته‌ها حسد در میان مردم وجود داشته است».[5]

پی‌نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اول محرم سال ۹۳ = نوزدهم اکتبر سال ۷۱۱؛ جمعه شانزدهم ربیع‌الأول سال ۹۳ = اول ژانویه سال ۷۱۲.

۲. العبر، ج ۱، ص ۱۰۸؛ لسان المیزان، ج ۷، ص ۲۱۷.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۳۶۵؛ الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۱۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۶۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۸۵؛ البدایة والنهایه، ج ۹، ص ۹۹؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۰۰؛ أسد الغابه، ج ۱، ص ۱۵۱؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۲۲۴؛ المعارف، ص ۳۰۸.

۴. موسوعة لاروس، (مادهٔ جوستنیان الثانی)؛ ویلیام لانگر، موسوعة تاریخ العالم، ج ۲، ص ۴۸۱؛ الروم وصلاتهم بالعرب؛ أسد الغابه، ج ۱، ص ۲۶۴ به بعد.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۲۱۱؛ الأغانی، ج ۱، ص ۶۱ به بعد؛ همان، ج ۱۱، ص ۱۶۹؛ وفیات الأعیان، ج ۳، ص ۴۳۶؛ خزانة الأدب، ج ۱، ص ۲۴۰؛ زهر الآداب، ص ۲۴۶ ۲۵۷؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۰۱؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۱، ص ۱۸۳.

سال ۹۴ق = ۷۱۲ ـ ۷۱۳م[1]

رویدادها

- موسی بن نصیر اشبیلیه را مرکز حکومت اندلس قرار داد.
- موسی بن نصیر، دو پیک نزد ولید فرستاد تا مژدهٔ پیروزی را به او بدهند، ولید نیز ولایت اندلس را به دیگر مناطق تحت امر او، یعنی، افریقیه و مغرب ضمیمه کرد.
- این سال، سال فقها (سنة الفقهاء) نام گرفت، زیرا طی آن سال، همهٔ فقهای مدینه ـ که اسامی‌شان در ستون درگذشتگان آمده است ـ از دنیا رفتند.
- برکنار کردن امپراتور روم، فیلیپیکوس باردان و نصب دستیارش انستاس دوم به عنوان امپراتور جدید روم.

• زمین لرزه‌هایی به مدت چهل روز در شام بـه وقـوع پـیوست کـه موجب ویرانی بعضی شهرها، به‌ویژه شهر انطاکیه شد.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

• **سرزمین روم:** عباس بن ولید، شهر انطاکیه رااز رومیان باز پس گرفت.

• **لشکرکشی‌های عبدالعزیز بن ولید،** ولید بن هشام و یزید بـن ابـی کبشه به سرزمین روم و نزدیک‌تر شدن مسلمانان به تنگه بُسفور.

• **ماوراءالنهر:** قتیبة بن مسلم، امیر خراسان، به بعضی شهرهای بین رود جیحون (آمودریا) و سیحون (سیر دریا) مـثل شـاش و فـرغانه و کاسان حمله برد.

• **هند:** محمد بن قاسم به سرزمین هند لشکر کشید.

• **اسپانیا اندلس:** موسی بن نصیر در ناحیهٔ «طلبیره» نزدیک «طلیطله» به طارق بن زیاد پیوست در این زمان رودریک با سپاه انبوهی به سوی آنان حرکت کرد. طی نبرد شدیدی که میان دو طرف رخ داد، رودریک به قتل رسید و سپاهیانش شکست خوردند که پس از آن، مسلمانان بر طلیطله پایتخت «قوط»ها چیره شده و دولت آنان منقرض گردید.

درگذشتگان

• ابوبکر مخزومی.

• ابوبیهس.

• سعید بن جبیر.

• سعید بن مسیّب.

• طلق عنزی.

• عروة بن زبیر.

• عطاء بن یسار.

• علی زین‌العابدین.

ابوبکر مخزومی

ابوبکر بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام بن مغیرهٔ مـخزومی قـرشی، یکی از هفت فقیه مدینه است. زهری و دیگـر تـابعین جـوان‌تـر، از وی حدیث نقل کرده‌اند. او حجت، مورد وثوق و فقیهی پیشوا بود. برای تقوا و نیک‌کرداری‌اش به «راهب قریش» ملقب گشت. ابوبکر مخزومی نابینا بود و همیشه روزه می‌داشت. جدّش حارث بن هشـام، از بـرجستگان صحابه و برادر عمر بن هشام (ابوجهل) بود. ابوبکر مخزومی در سال ۹۴ق در سالی که تعدادی از فقهای مدینه درگذشتند، در آن شهر جان سپرد.[۲]

ابو بیهس

ابوبیهس، هیصم بن جابر، از قبیلهٔ بنی سعد بن ضبیعه، پیشوای یکی از فرقه‌های خوارج موسوم به بیهسیه (منسوب بـه ابـوبیهس) است. او نخست با نافع بن ازرق بود، سپس از وی جدا شد. پیروان فرقهٔ بیهسیه مسلمانانی راکه از آرا و نـظریات ایشـان پـیروی نـمی‌کنند، تکـفیر می‌نمایند، اما زندگی، ازدواج وارث بردن از آنان را روا مـی‌شمارند. پیروان این فرقه با استناد به آیه‌ای که می‌فرماید: ﴿قل لا أجد فیما أوحی إلیّ محرّماً علی طاعم یطعمه﴾[۳] ادعا می‌کنند که هیچ چیز حرام نیست، مگر این‌که در شریعت به آن تصریح شده باشد. برخی از ایشـان نـیز معتقدند شراب در اصل حلال است و دلیلی در حرمت مصرف کم یا زیاد آن نمی‌یابند. به همین جهت، شرابخواری را حلال می‌دانستند و به حـد زدن شرابخوار قائل نبودند. هم‌چنین کارهایی راکه فرد مست مرتکب می‌شود، مستحق مجازات نمی‌دانند. کم‌کم آرای این فرقه، دچار تناقض و آشفتگی شد و به چندین فرقه تقسیم شدند. حجاج بن یوسف به تعقیب ابوبیهس پرداخت. او از عراق به مدینه گریخت، ولی در آن‌جا کـارگزار مدینه عثمان بن حیّان وی را به فجیع‌ترین صورت کشت.[۴]

سعید بن جبیر

ابوعبدالله، سعید بن جبیر، منسوب به قبیله بنی اسد از موالی بنی والبة بن حارث، تیره‌ای از بنی اسد بود. سعید بن جبیر، اصالتاً حبشی است. او در کوفه رحل اقامت افکند و در آن‌جا به نشر علم و دانش پرداخت و از لحاظ علمی سرآمد همهٔ تابعین به‌شمار می‌رفت. سعید، دانش را از عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر در مدینه فراگرفت. وقتی مـردم کـوفه حـج مـی‌گذاردنـد، نـزد ابـن عـباس مـی‌آمدند و از او فـتوا می‌خواستند. او به ایشان می‌گفت: مگر «ابن ام دهما» (سعید بن جبیر) نزد شما نیست که از من استفتا می‌کنید؟ او عبدالرحمان بن اشعث را در قیام بر ضد عبدالملک بن مروان همراهی کرد و آن‌گاه که عبدالرحمان به قتل رسید، سعید به مکه رفت. در آن‌جا خالد قسری، والی مکه، بنا به خواست حجاج او را دستگیر کرد و نزد حجاج در واسط فرستاد. حجاج نیز وی را کشت.

امام احمد بن حنبل می‌گوید: حجاج در حالی خون سعید بن جبیر را ریخت که تمام مردم روی زمین نیازمند دانش او بودند.

ابن خلکان در وفیات الاعیان دربارهٔ وی می‌گوید: سعید پشت به صفحهٔ شطرنج می‌نمود و مهره‌ها را ماهرانه جابه‌جا می‌کرد.[۵]

سعید بن مسیّب

ابواحمد، سعید بن مسیّب بن حَزَن بـن ابی وهب مخزومی قرشی بـزرگ تابعین و یکی از هفت فقیه مدینه و عالم‌ترین ایشـان بـود و وی را فـقیه فقیهان می‌نامیدند. او از لحاظ دانش با سعید بن جبیر برابر بود. سعید بن مسیّب، محدّث، فقیه، زاهد و پارسا بود. او بیش از هرکس دیگر، دستورات و قضاوت‌های عمر را در حفظ داشت، به‌طوری که راوی عمر خوانده شد.

حسن بصری وقتی در مسائل علمی دچار مشکل می‌شد، به سعید بن مسیّب نامه می‌نوشت و جواب مسئلهٔ خود را از وی می‌پرسید. مذهب فقهی وی، اساس مذهب مالک در مدینه است. او هیبت و جلال خاصی نزد خلفا داشت. برای هیچ کدام از صاحب‌منصبان به احترام بر نمی‌خاست و پیشکش‌های آنان را نمی‌پذیرفت. زمانی عبدالملک بن مروان دختر او را برای پسرش ولید خواستگاری کرد، اما سعید بن مسیّب تقاضای او را رد کرد و سپس دخترش را با مهریه‌ای به مقدار دو درهم به ازدواج تهی‌دستی به اسم کثیّر بن ابی وداعه درآورد. هشام بن اسماعیل مخزومی، کارگزار عبدالملک بن مروان در مدینه، از او خواست تا به عنوان ولیعهد با ولید بن عبدالملک و سپس با برادرش سلیمان بیعت کند، اما سعید زیر بار نرفت و گفت: اگر عبدالملک خواستار آن است که من با ولید بیعت کنم، خوب است که نخست خودش را خلع نماید. او بدین‌سان از بیعت با ولید و سلیمان خودداری ورزید. لذا والی مدینه، او را صد تازیانه زد و بر آن شد که وی را به صلیب بکشد و سعید اعتنایی به تهدید او نکرد. وقتی خبر این ماجرا به عبدالملک رسید، خشمگین شد و گفت: هشام کار بسیار بدی کرده است. فردی همچون سعید را نباید با تازیانه زد. شایسته بود یا گردنش را بزند یا رهایش کند.[۶]

طلق عنزی

طلق بن حبیب عنزی یکی از تابعین برجسته است. وی از انس بن مالک، ابن زبیر، ابن عباس و ابن عمر روایت نقل کرده است و کسانی، چون اعمش و طاووس بن کیسان از او روایت نقل کرده‌اند. طلق عنزی از جمله کسانی بود که به همراهی ابن اُشعث قیام کرد و هنگامی که حجاج بر ابن اشعث چیره شد و یارانش پراکنده شدند، به مکه بازگشت. در آن‌جا حجاج از خالد بن عبدالله قسری، امیر مکه خواست تا او را با افراد دیگری، همچون سعید بن جبیر، مجاهد بن جبیر و عمرو بن دینار دستگیر کند. خالد بن عبدالله، امیر مکه، آنان را دستگیر کرد و به نزد حجاج فرستاد، اما طلق در میان راه و پیش از رسیدن به نزد حجاج درگذشت.[۷]

عروة بن زبیر

ابوعبدالله، عروة بن زبیر بن عوام اسدی قریشی، یکی از هفت تن فقهای مدینه است. عروه مردی عالم و بزرگوار بود و از بیشتر صحابه روایت نقل کرده و نزد عایشه، همسر پیامبرﷺ، فقه آموخته است.(۲) پسرش، هشام از وی حدیث نقل کرد و دیگران، همچون زُهری، ابوزناد عبدالله بن ذکوان قریشی و بعضی علمای مدینه نیز از پسرش روایت کرده‌اند.

عروه برای مدتی به بصره رفت و سپس عازم مصر شد، ولی بار دیگر از آن‌جا به مدینه بازگشت. وی همیشه روزه داشت و سرانجام با دهان روزه به دیدار مرگ شتافت. وی هم‌چنین روزانه یک چهارم قرآن را ختم می‌کرد و تمام مدت عمر شب‌ها را به عبادت می‌گذراند، مگر شبی که پایش را طبیب به سبب خوره‌ای که دچار شده بود، قطع کرد و او همین‌طور که قرآن تلاوت می‌کرد بر این عمل جراحی استقامت ورزید. عروه، برادر پدر و مادری عبدالله بن زبیر است.[۸]

عطاء بن یسار

ابومحمد، عطا بن یسار، غلامِ آزاد شدهٔ میمونه، دختر حارث، همسر رسول خداﷺ بود. وی از تابعین به‌شمار می‌رفت و واعظ و داستان‌پرداز بود و شخصیتی والا و برجسته داشت. عطا از مولای خویش (میمونه) و همین‌طور از زید بن ثابت، عایشه همسر پیامبرﷺ و ابوهریره حدیث نقل نمود. عطا بن یسار از ترس حجاج، همراه با دیگر تابعین به مکه پناه برد، اما همان‌طور که گفته شد وی به همراه سعید بن جبیر، مجاهد بن جبیر، عمرو بن دینار و طلق بن حبیب عنزی به نزد حجاج برده شد. در آن‌جا حجاج عمرو و عطا را آزاد کرد. طلق در راه درگذشت و مجاهد نیز تا مرگ حجاج در حبس باقی ماند و سعید بن جبیر را حجاج کشت. بنا به روایتی، عطا در سن ۸۳ سالگی، در سال ۱۰۳ ق درگذشت. می‌گویند وی معتقد به قَدَر بوده است.[۹]

علی [بن الحسین] زین العابدین

ابوالحسن، علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالبِ هاشمی قریشی بر اثر کثرت عبادت، به زین‌العابدین ملقّب گردید. او چهارمین امام از امامان دوازده‌گانهٔ شیعه امامیه است و از فقهای حافظ به شمار می‌رود. مردم وی را سمبل بردباری، پرهیزگاری و بخشندگی می‌دانستند. مادرش دختر یزدگرد، آخرین پادشاه سلسلهٔ ساسانی است. وی همراه دو خواهر دیگرش، در زمان عمر بن خطاب، پس از فتح ایران به اسارت گرفته شد. پس از آن، حسین بن علی با یکی از آنها ازدواج کرد که علیؑ ثمرهٔ آن ازدواج بود. دومی نیز به ازدواج عبدالله بن عمر درآمد که از وی صاحب فرزندی به نام سالم شد. سومین دختر هم به ازدواج محمد بن ابی‌بکر در آمد که نتیجهٔ این ازدواج، فرزندی به نام قاسم بود. ابن قتیبه می‌گوید: مادرش اهل سند بود و غزاله یا سلامه نام داشت و پس از کشته شدن حسین، پسرش علی وی را به ازدواج غلام آزاده‌اش، زبید درآورد که ثمرهٔ این ازدواج عبدالله بن زبید بود. از حسین بن علی بن ابی‌طالب به جز پسرش علی باقی نماند. چراکه همهٔ فرزندانش در ماجرای کربلا به همراه او کشته شدند. دودمان حسین بن علی، از نسل زین‌العابدین هستند. زین‌العابدین از هیبت و حشمت

والایی برخوردار بود و فروتنی بی‌مانندی داشت. فرزدقِ شاعر، طی قصیده‌ای ـ که بعضی ابیات آن در ذیل می‌آید ـ او را مدح کرده است.

«هموست که بطحا (دیار مکه) با گام‌های او آشناست؛ و خانهٔ کعبه و درون و برون حرم او را می‌شناسند.

این پاکیزهٔ پرهیزکاری که همه او را می‌شناسند؛ فرزند بهترین بندگان خداست.

هرگاه که قریشیان او را بنگرند، گویند: خوبی‌ها و نیکویی‌ها بدو منتهی می‌شود.

او در اوج شکوه و عزتی بسر می‌برد که عرب و عجمِ مسلمان، از رسیدن به آن ناکام مانده‌اند.

هرگاه که وارد حرم می‌شود و حطیم (دیوار کعبه ما بین رکن، زمزم و مقام) را لمس می‌کند، نزدیک است که حطیم، دستان آشنای او را گرفته و ـ از سر محبت ـ رها نسازد.

از شرم و حیا چشم بر هم می‌نهد و چشم مردم نیز از هیبت و شکوه فرو می‌افتد و هرگاه بخواهد سخن بگوید با تبسم آغاز می‌کند». [10]

پی نوشت‌ها:

۱. جمعه اول محرم سال ۹۴ = هفتم اکتبر سال ۷۱۲؛ یک‌شنبه ۲۸ ربیع‌الأول سال ۹۴ = اول ژانویه سال ۷۱۳.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۴۰؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۹۲؛ البدایة والنهایه، ج ۹، ص ۱۱۵ ۱۱۶؛ فوات الوفیات، ج ۱، ص ۲۸۲؛ الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۰۷؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۰۴؛ العبر، ج ۱، ص ۱۱۱.

۳. انعام (۶) آیه ۱۴۵: بگو در میان آن‌چه بر من وحی شده است چیزی را که خوردن آن حرام باشد نمی‌یابم.

۴. الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۲۵؛ مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۱۹۴ ـ ۱۹۵؛ فصل فی الملل، ج ۴، ص ۱۹۰.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۴۵؛ وفیات الأعیان، ج ۲، ص ۳۷۱؛ الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۲۵۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۷۹؛ البدایة والنهایه، ج ۹، ص ۹۶ و ۹۹؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۷۶؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۸۷؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۲۲۸؛ حلیة الأولیاء، ج ۶، ص ۴۸۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۱؛ المعارف، ص ۴۴۴.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۱۵۵؛ الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۱۹؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۲۲۳؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۰۲؛ وفیات الأعیان، ج ۲، ص ۳۷۵؛ تاریخ خلیفة بن خیاط، ص ۲۸۹ و ۲۹۰؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۵۴؛ حلیة الأولیاء، ج ۲، ص ۱۶۱؛ المعارف، ص ۴۳۷.

۷. الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۲۲۷؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۷۹.

۸. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۱۷؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۲۵۴؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۰۳؛ حلیة الأولیاء، ج ۲، ص ۱۷۶؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۲۲۸؛ العبر، ج ۱، ص ۱۱۰؛ المعارف، ص ۲۲۲؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۱۲؛ الأغانی، ج ۱۷؛ ص ۲۴۱.

۹. تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۶ و ۱۰۶؛ تهذیب الأسماء، ج ۲، ص ۱۵۹؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۹۰؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۲۵؛ المعارف، ص ۴۵۹.

۱۰. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۸۶؛ وفیات الأعیان، ج ۳، ص ۲۶۶؛ الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۵۶؛ البدایة والنهایه، ج ۹، ص ۱۰۸؛ العبر، ج ۱، ص ۱۱۱؛ حلیة الأولیاء، ج ۳، ص ۱۳۳.

سال ۹۵ق = ۷۱۳ ـ ۷۱۴م[1]

رویدادها

- ولید بن عبدالملک، موسی بن نصیر را به دمشق فرا خواند. موسی همراه طارق بن زیاد نزد ولید بن عبدالملک در دمشق بازگشت و پسرش، عبدالعزیز را به امارت اندلس و پسر دیگرش، عبدالملک را به امارت طنجه و پسر سوم عبدالله را به امارت مغرب میانی و مغرب نزدیک (افریقیه) گمارد.
- مرگ حجاج بن یوسف ثقفی، امیر عراق و خراسان و نصب کاتبش، سلیمان بن یزید بن ابی مسلم، به جای وی.
- پایان کار ساختمان جامع اموی در دمشق.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **ارمنستان:** مسلمة بن عبدالملک، امیر ارمنستان و ناحیه جزیرهٔ شهر «الباب» ارمنستان را تسخیر کرد سپس آن را ویران کرده و از نو ساخت. آن‌گاه شهرهای «شیروان» و «صول» و بعضی شهرهای دیگر آن ناحیه را فتح کرد.
- **سرزمین روم:** عباس بن ولید بن عبدالملک، هرقله و انطاکیه را تسخیر کرد.
- **سند:** محمد بن قاسم، امیر ناحیهٔ سند، به منطقهٔ «مولتان» لشکر کشید و «دیبل» را فتح کرد. آن‌گاه با پادشاهی به نام «داهر» مصاف داد و طی نبردی او را شکست داده و به قتل رساند.
- **اسپانیا ـ اندلس:** موسی بن نصیر رو به سوی غرب به طرف سرزمین (قطالونیا) (کاتولونیا) روی نهاد سپس «وشقه»، «لارده» و «برشلونه» را فتح کرد. از سوی دیگر طارق بن زیاد نیز راهی ناحیهٔ «بشکنس» (باسک) شده و موفق شد بعضی دژها و قلعه‌های آن‌جا را تسخیر نماید. طارق آن‌گاه علی بن رباح و «حنش صنعانی» را رهسپار اقلیم «نافار» کرد و آنها «بنبلونه» مرکز آن ناحیه را فتح کردند. طارق قصد آن داشت که به اقلیم «جلّیقه» نیز لشکر بکشد که ولید بن عبدالملک وی را به دمشق فرا خواند.
- عبدالعزیز بن موسی بن نصیر، فتوحات ناحیهٔ غرب اندلس (پرتغال فعلی) را به پایان برد. سپس رهسپار شرق و جنوب شرق اندلس شد و «غرناطه»، «مالقه» و «تدمیر» را تصرّف کرد.

درگذشتگان

- اخطل.
- حجاج ثقفی.
- صمّهٔ قشیری.
- عدی بن رقاع.
- غریض.

اخطل

ابومالک، غیاث بن غوث بن مالک بن جشم بن بکر تغلبی است. اخطل بـه فـرد دهـن دریـده و فـحاش گـفته مـی‌شود و وی را بـه سـبب هجوگویی‌هایش اخطل نامیدند.

وی در جزیرهٔ فرات، در میان قوم مسیحی‌اش، بنی تغلب پرورش یافت. سپس راهی دمشق شد و به خدمت خلفای بـنی امـیه درآمـد. خلفای بنی امیه، بویژه عبدالملک بن مروان او راگرامی داشتند و مورد عنایت خود قرار دادند. عبدالملک عطایای فراوانی به وی داد و او را شاعر خلیفه نامید. به‌طوری که بدون اجازه بر خلیفه داخل می‌شد.

او بر دین خویش باقی ماند و آن‌گـاه کـه عـبدالمـلک پـیشنهاد مسلمان شدن را به وی داد. او گفت: ای امیرالمؤمنین، من شیفتهٔ شرابم. اگر اسلام بیاورم به من اجازه می‌دهی شراب بنوشم؟

عبدالملک گفت: خیر! آن‌چه را خداوند حرام کرده، بر تو حـلال نمی‌کنم و چنان‌چه اسلام بیاوری و شراب بنوشی تو را حدّ می‌زنم.

اخطل گفت: پس من نیازی به اسلام آوردن ندارم، زیرا دین پدرانم را محبوب‌تر می‌دانم.

عبدالملک گفت: شراب با تو چه می‌کند؟

اخطل سرود:

«من به میل خود تن به روزهٔ رمضان نمی‌دهم؛ و لب بـه گـوشت قربانی نمی‌زنم.

و صدای خود را به بانگ «حیّ علی الفلاح» بر نمی‌آورم.

و شراب خنک را می‌نوشم و به هنگام برآمدن روشـنایی صـبح، سجده می‌کنم (از پای می‌افتم)».

أخطل با جریر و فرزدق معاصر بود و هر سهٔ آنان از بزرگ‌ترین شاعران روزگار خویش بودند و میان او و آنان قصایدی در هجو رد و بدل می‌شد. اخطل به جهت توانمندی در سرودن مدح، وصف شراب و نبودن لغزش‌های ادبی و اشـتباهات فـنی در اشعارش از دیگـران متمایز بود.

وی به خود می‌بالید و هیچ‌کس را جز «اعشـی» از خـود بـالاتر نمی‌دید و لذا به سبک او شعر می‌سرود. اخطل هـم‌چنان بـرگزیده و مقرّب حکومت بنی‌امیه بود تا این‌که عمر بن عبدالعزیز او را از خویش براند. اشعار اخطل حاوی بعضی نکات حکمت‌آمیز نیز هست و از آن جمله است:

«توجه مردم به همین دنیا و زندگی در آن است، در حالی که دراز عمری، جز بدبختی و سبک مغزی به بار نمی‌آورد.

و هرگاه که نیازمندِ اندوخته‌ای شده، بدان کـه گـنجینه‌ای مـانند کارهای نیک نخواهی یافت».

اخطل، بنی امیه را با قصاید شیوایی ستوده است، ولی قصیده‌ای که در مدح عبدالملک بن مروان سروده، از درخشان‌ترین سروده‌های او دربارهٔ بنی امیه است. او در این قصیده می‌گوید:

«بـنی امـیه از چـنان سـتیز و عـداوتـی سـرسختانه و نـیرومند برخوردارند که مردم، بی‌اختیار مقهور و مطیع آن می‌شوند؛ امـا هـم ایشان به هنگام قدرت یافتن، بردبارترین آدمیانند».[۲]

حجّاج ثقفی

ابومحمد، حجاج بن یوسف بن حکم بن ابی عقیل بـن مسعود ثـقفی، مادرش فارعه، دختر همّام بن عروهٔ ثقفی است. وی نـخست هـمسر حارث بن کلده بود. وقتی حارث طلاقش داد، یوسف بـن ابی عـقیل ثقفی با او ازدواج کرد. حجاج در سال ۴۰ ق در طائف به دنیا آمـد و همان‌جا رشد و نمو یافت، سپس به شام رفت و به خـدمت روح بـن زنباع، نایب عبدالملک بن مروان درآمد جزء نیروهای شرطهٔ او شد. حجاج راه ترقّی پیمود و عبدالملک فرماندهی سپاه و نبرد با ابن زبیر را به وی واگذارد. حجاج با سپاهی انبوه راهی حجاز شد و ابن زبیر را محاصره کرده و او را به قتل رساند و نیروهایش را پـراکـند. بـعدها عبدالملک او را به ولایت مکه و مدینه و طائف گمارد، سپس امارت عراق راکه دستخوش شورش شـده بـود بـه وی سـپرد. لذا حـجاج رهسپار عراق شد و ضمن سرکوب قیام مردم توانست مـدت بـیست سال امارت خویش را در آن سامان تثبیت کند. او شهر «واسط» را بین بصره و کوفه بنا نهاد.

حجاج مردی زیرک، سخنور، فصیح و در عین حال خـون‌ریز و ستم‌گر بود. او توانست پایه‌های حکومت بنی امیه را در عراق محکم کند. می‌گویند: وقتی زندان‌ها را پس از مرگ حجاج گشودند، ۳۳۰۰۰ نفر را یافتند که هیچ‌کدام مستوجب کشته شدن یا به صـلیب کشـیده شدن نبودند. حجاج در عین این که سنگدلی و خـون‌ریزی را بـرای تحکیم ارکان حکومت بنی امیه در عراق در پیش گرفت، برای احیای عراق که بیش از بیست سال جنگ و شورش مداوم، آن را فرسوده از پای درآورده بود، تلاش و فعالیت فراوان کرد. از جمله به پاکسازی و تعمیر قنات‌هایی پرداخت که آب رودخانه‌های دجله و فـرات را بـه نواحی مختلف عراق می‌رسانید. آن‌گاه به سدها و موانعی که مـناطق حاصلخیز را از گزند تندبادها و شن‌های بـیابان مـحافظت مـی‌کرد، رسیدگی نمود.

حجاج هم‌چنین تجارت و داد و ستد را با اصلاح ساختار مالی و نظارت بر معیارهای وزن و سنجش اجناس بر اساس مبانی مطمئن و ثابت، استوار کرد. در واقع امنیتی که در دوران او بر مملکت حاکم بود، سبب عمدهٔ شکوفایی تجارت، رشـد و تـوسعهٔ اقـتصاد و پـیشرفت عمران و آبادانی بود.[۳]

صُمَّهٔ قشیری

صمّة بن عبدالله بن طفیل قشیری، از قبیلهٔ بنی عامر بن صعصعه، شاعری غزل‌سرایِ بدویِ عصر اموی و از شاعران شوریده است. صمّه سخت شیدا و دلباختهٔ دخترعمویش «ریّا» شد و او را از پدرش خواستگاری کرد، اما پدرش به جهت غزل عاشقانه‌ای که صمّه در توصیف دخترش سروده بود تقاضای او را رد کرد. صمّه اشعاری دربارهٔ ریّا دارد که از آن جمله است:

«تو از «ریّا» دوری، اما دلت به هوای او پر می‌کشد؛ دیار تو همان دیار ریّا و ملت شما نیز یکی است.

پسندیده نیست که دل در گرو عشق او بنهی و فرمانبردار گردی؛ سپس بی‌تابی کنی که آوازهٔ رسوایی عشقت در همه جا پیچیده.

یاران! درنگ کنید و با نجد و ساکنانش، وداع نمایید؛ اگرچه در میان ما وداع با نجد کمتر رخ می‌دهد.

جانم فدای آن سرزمین و بلندی‌های آن که چه پاکیزه و دلرباست و حقّاً که تفرّج‌گاه و جای جایِ آن، زیبا و خوش می‌نماید.

اما چه سود که شب‌های خوشی که در میان قوم سپری شد باز نمی‌گردد؛ پس بگذار، چشمانت از این حسرت، سرشک اندوه فرو ریزند.

آن‌گاه که کوه «بشر» را مانع و حایلی در میان خود و محبوب یافتم، اشتیاق دیدار محبوب در من به خروش درآمد و بی‌تابی نمود.

چشم چپم گریستن آغازید و چون او را پس از تحمل بسیار، بی‌تاب شده بود بازداشتم، اینک هر دو چشمم گریه سر دادند.

آن‌قدر رو به‌سوی قبیله کردم (تا صدای محبوب را بشنوم)؛ که رگ‌های گردنم به درد آمد.

روزگارِ در وطن بودن را همواره به خاطر می‌آورم؛ آن‌گاه از ترس این‌که مبادا از حسرت دوری، جگرم شرحه شرحه شود، دست بر آن می‌گذارم و بر آن خم می‌شوم».

می‌گویند این ابیات از زیباترین غزل‌هایی است که در عصر جاهلیت و اسلام سروده شده است. صمّه نخست در بادیه عراق سکونت داشت و آن‌گاه به شام هجرت کرد و در آن‌جا با سپاهیان مسلمان، عازم جنگ در سرزمین دیلم شد، اما در طبرستان درگذشت.[۴]

عُدیّ بن رقّاع

عُدیّ بن زید بن مالک رقّاع، از تیرهٔ بنی معاویة بن حارث بن مره و شاعری بزرگ و از مردم دمشق بود. ابن دُرَید دربارهٔ او می‌گوید: وی شاعر اهل شام بود.

عدی در عصر جریر می‌زیسته و وی را هجو کرده است. او بنی امیه را مدح کرد که این موجب تقرّبش در نزد آنان شد. او از خواص ولید بن عبدالملک به‌شمار می‌رفت بعضی نکات حکمت‌آمیز در اشعار وی به چشم می‌خورد، از آن جمله است:

«مردمان شبیه به هم‌دیگرند، ولی در عقل و خرد متفاوتند؛ و برتری پدیده‌ها بر یک‌دیگر از این جهت است.

همانند ابر که برخی باران‌های شدید و پیاپی دارد و بعضی آبی اندکی از خود فرو می‌ریزد. فرزندان انسان، عظمت و اعتبار او را زنده نگه می‌دارند؛ اما دیگری با این که در میان زندگان است، چون نام و نشان و اعتباری ندارد، همچون مردگان است».

عدی در دمشق بدرود حیات گفت.[۵]

غریض

ابویزید، عبدالملک از دو رگه‌های بربر است که غلام آزاد شدهٔ ثریّا، دختر عبدالله بن حارث بن امیّه بود. ثریّا همان زنی بود که عمر بن ابی ربیعه در توصیف او اشعار عاشقانه سرود. غریض از نام‌آورترین آوازخوانانِ صدر اسلام و از ماهرترین اشخاص در فن موسیقی و آواز بود. او در مکه اقامت گزید و برای سکینه، دختر حسین آواز خواند و وی را به طرب آورد. (۳) غریض عود می‌نواخت و دف می‌زد و با نی نیز نغمه‌سرایی می‌کرد. وی آواز و موسیقی را از ابن سریج فراگرفت و مردم آن دو را در موقع آواز خواندن از یک‌دیگر تمیز نمی‌دادند.

روزی نزد سکینه، دختر حسین‌ؑ به داوری نشستند و او میان آنان به تساوی حکم داد. می‌گفتند: او آواز را از جنّ دریافت می‌دارد. او را به دلیل زیبایی و درخشندگی چهره‌اش غریض نامیدند و بنا به گفته‌ای چون آوازهای جدیدی عرضه کرد، ملقّب به غریض شد، که غریض به همین معناست.[۶]

پی نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه اول محرم، سال ۹۵ = ۲۶ سپتامبر سال ۷۱۳؛ دوشنبه ۹ ربیع‌الثانی سال ۹۵ = اول ژانویه سال ۷۱۴.

۲. الاعلام زرکلی، ج۵، ص۳۱۸؛ الأغانی، ج۸، ص ۲۸۰؛ همان، ج۱۱، ص۶۲؛ همان، ج۱۲، ص۱۹۸؛ خزانة الأدب، ج۱، ص ۲۱۹ و ۲۲۱؛ نهایة الأدب، ج۳، ص ۷۶؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج۱، ص ۲۰۲؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «اخطل»؛ قطب السرور فی اوصاف الخمور، ص۱۸۹.

۳. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۱۷۵؛ وفیات الاعیان، ج۲، ص ۲۹ و ۵۴؛ البدایة والنهایه، ج۹، ص ۱۱۷ و ۱۲۲؛ تاریخ طبری و ابن اثیر، حوادث سال ۷۲ ـ ۹۵ ق؛ الکتّاب والوزراء، ص۳۸؛ مروج الذهب، ج۳، ص ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۵۸ و ۱۶۶؛ ابن خلدون، ج۳، ص ۹۳ و ۱۴۳؛ المعارف، ص ۳۹۵؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «حجاج»؛ تاریخ الشعوب الإسلامیه، ص۱۴۶.

۴. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۳۰۰؛ الأغانی، ج۶، ص۱ به بعد؛ خزانة الأدب، ج۱، ص ۴۶۴؛ حماسة أبی تمّام، ج۲، ص ۶۰.

۵. الاعلام زرکلی، ج۵، ص ۱۰؛ الأغانی، ج۹، ص ۲۷۸؛ البیان والتبیین، ج۲، ص۲۶۴؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج۱، ص ۲۴۱.

۶. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۳۰۰؛ الأغانی، ج۲، ص۳۵۹ و ۴۰۳؛ تاج العروس، غرض.

سال ۹۶ق = ۷۱۴ ـ ۷۱۵م[1]

رویدادها

- مرگ ولید بن عبدالملک و خلافت برادرش سلیمان (جمادی‌الآخر).
- سلیمان، والیان مناطق مختلف را عزل کرد و افراد دیگری را به‌جای آنها گمارد.
- برکناری عثمان بن حیان از امارت مدینه و نصب ابوبکر، محمد بن حزم بر آن شهر.
- عزل خالد بن عبدالله قسری از ولایت مکه و نصب عبدالعزیز بن عبدالله بن خالد بن اُسید به جای وی.
- برکناری سلیمان بن یزید بن ابی مسلم از امارت عراق و نصب یزید بن مهلب به جای وی.
- کشته شدن قتیبة بن مسلم امیر خراسان و ضمیمه شدن خراسان به مناطق تحت امر یزید بن مهلب، فرمانروای عراق.
- درگذشت قرة بن شریک، کارگزار مصر و نصب عبدالملک بن رفاعه بر آن‌جا.
- عزل موسی بن نصیر از ولایت افریقیه و نصب محمد بن یزید به جای او.
- برکناری محمد بن قاسم از ولایت سند و نصب یزید بن ابی کبشه به‌جای او و نصب حبیب بن مهلب بن ابی صفره به امارت آن سامان پس از مرگ یزید بن ابی کبشه.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

ماوراء النهر: قتیبة بن مسلم امیر خراسان، به ترکستانِ چین لشکر کشید و شهر «کاشغر» را فتح کرد و سپس بر مردم آن سامان جزیه بست.

سرزمین روم: عمر بن هبیرهٔ فزاری، ناوگانی را فرماندهی کرده و به سواحل روم هجوم برد.

درگذشتگان

- ابراهیم نخعی.
- جابر بن زید.
- قتیبة بن مسلم.
- قرّة بن شریک.
- ولید بن عبدالملک.

ابراهیم نخعی

ابو عمران، ابراهیم بن یزید بن قیس بن اسود بن عمرو کوفی نخعی، فقیه برجستهٔ عراق و از تابعین بود. او صحابه را درک کرده و از فقهای تابعین دانش آموخت. وی کسی است که پس از ابن مسعود ریاست مکتب فقهی کوفه را بر عهده گرفت. افرادی همچون حمّاد بن سلیمان ـ که استاد ابوحنیفه بود ـ در نزد او دانش فراگرفتند ابوحنیفه، خود چنان متأثر از آرای فقهی ابراهیم نخعی است که می‌گویند: بیشتر آرا و نظریات ابوحنیفه را می‌توان به ابراهیم نخعی نسبت داد. ابراهیم نخعی در ۴۹ سالگی درگذشت.[2]

جابر بن زید

ابو شعثای ازدیِ عمانیِ بصری، فقیهی از خوارج اباضیه و محدّثی مشهور بود. پس از درگذشت عبدالله بن اباض در سال ۸۶ق پیشوای اباضیه در بصره شد. جابر در زمینهٔ حفظ روابط دوستانه با امویان، همان سیاست عبدالله بن اباض را دنبال کرد. او هم‌چنین روابط خوب خود را با حجاج، سرکوبگر ازارقه حفظ کرد. یزید بن مهلب، والی بصره در اواخر قرن اول هجری، او را به علت اختلاف سیاسی که با وی داشت، به جنوب جزیرة العرب تبعید کرد. جابر هنگامی که در بصره بود، از موقعیت برجسته‌ای در زمینهٔ تفسیر قرآن برخوردار بود؛ زیرا در تفسیر، عالم و حجت بود.

هرگاه که حسن بصری در بصره حضور نداشت، مردم از جابر استفتا می‌کردند. جابر دوست بسیار نزدیک ابن عباس و یکی از معروف‌ترین پیروان اوست. وی کتاب کشف الغمه ـ یکی از منابع فقه اباضی ـ را نوشت. برخی منابع تاریخی، درگذشت او را به سال ۹۳ق ذکر کرده‌اند.[3]

قتیبة بن مسلم

ابوجعفر، قتیبة بن مسلم بن عمرو بن حصین باهلی، یکی از امیران افتخار آفرین اسلام است. در دستگاه امویِ مروانی پرورش یافت و پدرش منزلت والایی نزد یزید بن معاویه داشت. عبدالملک بن مروان او را به امارت ری گماشت و ولید بن عبدالملک در سال ۸۶ق وی را بر ولایت خراسان منصوب کرد.

قتیبه به ماوراء النهر لشکر کشید و بر خوارزم، سیستان و سمرقند چیره گشت. سپس به بعضی سرحدات چین هجوم آورد و مردم آن‌جا را واداشت تا جزیه بپردازند. می‌گویند: هیچ‌گاه مقهور دشمن نگشت و شکست نخورد.

قتیبه یکی از مجاهدان راه خدا بود. امارت او بیش از سیزده سال به درازا کشید. او منزلت برجسته‌ای داشت و از هیبت والایی برخوردار بود. سلیمان بن عبدالملک او را ناخوش می‌داشت، زیرا وی در خلع او از ولایت‌عهدی و تعیین عبدالعزیز بن ولید به عنوان ولیعهد با ولید موافقت کرده بود، ولی ولید پیش از این‌که بتواند پسرش را به‌عنوان ولیعهد تعیین کند و برای او بیعت بگیرد، درگذشت. و از این‌جهت، وقتی سلیمان پس از مرگ برادرش ولید، عهده‌دار امر خلافت شد، قتیبه سودای خودمختاری در سر پرورانید و به‌طور

آشکار از اطاعت خلیفهٔ جدید، سرپیچی کرد. بدین سبب، فرماندهان سپاهش در این امر با وی از در مخالفت در آمدند تا این‌که وکیع بن حسان تمیمی او را در فرغانه همراه یازده تن از برادران و فرزندانِ برادرش به قتل رسانید. مردم زیادی به‌دست قتیبه اسلام آوردند و او توانست پرچم اسلام را در اقالیم گسترده‌ای که تا شرق و مناطق چین امتداد داشت برافرازد. بسیاری از شاعران با سروده‌هایشان دلاوری‌ها و قهرمانی‌های او را ستودند.

شاعری گفته است:

«نه اکنون و نه پیش از ما دلاوری مانند ابن مسلم آمده است؛ و نه پس از ما خواهد آمد.

او با شمشیرش، تمام کافران را به کام مرگ می‌فرستاد؛ و غنیمت‌های پیاپی برای ما به ارمغان می‌آورد».

قتیبه در عین شیردلی و قهرمانی، خوش‌خلق، زیرک و دوراندیش بود او از راویان شعر به‌شمار می‌رفت.[۴]

قرّة بن شریک

قرّة بن شریک بن مرثد عبسیِ غطفانیِ مضریِ قنّسرینی، از امرایی است که در زمان ولید بن عبدالملک در اوایل سال ۹۰ ق امارت مصر را بر عهده گرفت. او فردی خشن و سخت‌گیر بود. زمانی، صد نفر از خوارج شرات در اسکندریه کمر به قتل او بستند، اما قرّة بن شریک از توطئه‌شان آگاه شد و همهٔ آنان را کشت. وی تا آخرین روزهای زندگی، بر مصر حکومت کرد. او مسجد جامع فسطاط را بنا کرد و آن را آراست.[۵]

ولید بن عبدالملک

ابوالعباس، ولید بن عبدالملک بن مروان بن حکم اموی قرشی، مادرش ولیده، دختر عباس بن حَزَن حارثی عبسی است. او ولیعهد پدرش عبدالملک بن مروان و برادرش، سلیمان بن عبدالملک ولیعهد او بود. پیش از مرگ، بر آن شد که سلیمان را از ولایت‌عهدی خلع کند و پسرش، عبدالعزیز بن ولید را به این سمت بگمارد. حجاج بن یوسف ثقفی، امیر عراق و قتیبة بن مسلم، امیر خراسان نیز در این امر با وی موافقت کردند، ولی ولید پیش از عملی ساختن این کار از دنیا رفت. این امر موجب گردید که سلیمان از آنان برنجد. ولید بن عبدالملک، فرماندهان خویش را مأمور فتح مناطق مختلف نمود، از جمله فرماندهان او محمد بن قاسم، قتیبة بن مسلم، موسی بن نصیر و طارق بن زیاد بودند. در دوران او مرزهای دولت اسلامی در غرب به مغرب دور و اسپانیا و در شرق به هند و ترکستان و مرزهای چین رسید. وی به عمران و آبادی شهرها همّت گماشت، جاده‌های مختلف بخصوص جادهٔ منتهی به حجاز را ایجاد کرد و در طول این راه (راه حجاز) چاه‌هایی کند؛ به‌علاوه افرادی را مأمور ساخت تا به این چاه‌ها رسیدگی کنند و آب آن را به مردم برسانند.

ولید، نخستین کسی بود که در اسلام بیمارستان‌هایی ساخت و جذامیان را در جاهای مخصوصی نگه‌داری و برای آنها مستمری تعیین کرد. هم‌چنین برای هر فرد نابینا راهنما و برای هر زمین‌گیری خدمتگزاری گماشت و آنها مقرری خود را از بیت‌المال دریافت می‌کردند. ولید به سرپرستی یتیمان توجه کرد و به معلمان حقوق می‌پرداخت. وی منازل و مراکزی برای اقامت غریبان ساخت. از آثار جاویدان باقی مانده از ولید، ساختمان مسجد اموی در دمشق است که یکی از شگفتی‌های جهان محسوب می‌شود. این مسجد تا به امروز نشان از عظمت ولید دارد. از دیگر آثار ولید بنا و گسترش مسجد پیامبر اکرمﷺ و مسجد الاقصی است که پدرش پیش از وی، ساختمان آن (مسجد الاقصی) را آغاز کرده بود. ولید در دیر مروان در «غوطه» دمشق، جان سپرد و در دمشق به خاک سپرده شد. او ۴۸ سال عمر کرد و مدت حکومتش ده سال و چند ماه به درازا کشید. وی ممدوح بعضی شاعران، از جمله جریر بود.

جریر در مدح ولید می‌گوید:

«ولید پیشوای برگزیده‌ای است، که پرچم پیروزی و غنیمت‌آوری‌هایش همیشه در اهتزاز است.

پروردگار بزرگ مقدر فرموده که تو خلیفه باشی، اکنون که خلیفه گشته‌ای بر منبرهای عزّت بنشین و خوش و سلامت باش».[۶]

پی نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اول محرم سال ۹۶ = شانزدهم سپتامبر سال ۷۱۴؛ سه‌شنبه نوزدهم ربیع‌الثانی ۹۶ = اول ژانویه سال ۷۱۵.

۲. الاعلام زرکلی، ج۱، ص ۷۶؛ الطبقات الکبری، ج۶، ص ۱۸۸؛ وفیات الاعیان، ج۱، ص ۲۵؛ تذکرة الحفّاظ، ج۱، ص۷۳؛ حلیة الأولیاء، ج۴، ص ۲۱۹؛ تهذیب التهذیب، ج۱، ص ۱۷۷؛ المعارف، ص۴۶۳.

۳. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۹۲؛ تهذیب التهذیب، ج۲، ص ۳۸؛ حلیة الأولیاء، ج۳، ص ۸۵؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «جابر بن زید».

۴. الاعلام زرکلی، ج۶، ص ۲۸؛ وفیات الاعیان، ج۱، ص ۴۲۸؛ تاریخ طبری، ج۶، ص ۴۲۸ و ۵۰۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۵۲۳ و ۵۸۳؛ همان، ج۵، ص۵ و ۱۲؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص ۲۳۳؛ البدایة والنهایه، ج۹، ص ۱۴۱ و ۱۴۲؛ المعارف، ص۴۰۶؛ العبر، ج۳، ص ۱۴۹.

۵. الاعلام زرکلی، ج۶، ص ۳۶؛ تاریخ طبری، ج۸، ص ۱۱۲؛ دول الاسلام، ج۱، ص ۴۸؛ الولاة والقضاة، ص۶۳؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص ۶۹ و ۲۱۷.

۶. الاعلام زرکلی، ج۹، ص ۱۴۰؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص۳ به بعد؛ تاریخ طبری، ج۶، ص ۴۱۶ ـ ۴۹۵؛ تاریخ الخلفاء، ص۲۲۳ و ۲۲۵؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص۲۳۴؛ الکتّاب والوزراء، ص۴۷؛ مروج الذهب، ج۳، ص۱۵۶؛ المعارف، ص۳۵۹؛ العبر، ج۳، ص ۱۲۶.

سال ۹۷ق = ۷۱۵ ـ ۷۱۶م[1]

رویدادها

- فرماندهان ارتش در اندلس، عبدالعزیز بن موسی بن نصیر را که پدرش، موسی به هنگام عزیمت به جانب ولید، او را به جانشینی خویش در اندلس گماشته بود، به قتل رساندند.

فرماندهان ارتش سپس تا تعیین امیری از سوی خلیفه بر اندلس، ایوب بن حبیب لخمی (خواهرزادهٔ موسی بن نصیر) را امیر خود می‌گردانند.

- برکناری عبدالله بن موسی بن نصیر از امارت افریقیه که پدرش او را جانشین خود کرده بود و نصب محمد بن یزید قرشی.
- سلیمان بن عبدالملک، یزید بن مهلب را از زندان آزاد کرد و وی را به امارت خراسان گمارد.
- سلیمان بن عبدالملک شهر «رمله» را در فلسطین بنا نهاد.
- خلع و زندانی کردن امپراتور آنستانس دوم و نصب یکی از صاحب‌منصبان غیرنظامی به عنوان امپراتور که نام وی «تئودوسیوس سوم» بود.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **نواحی دریای خزر:** یزید بن مهلب امیر خراسان، گرگان و طبرستان را در ساحل جنوب شرقی دریای خزر فتح کرد.
- **سرزمین روم:** داود بن سلیمان بن عبدالملک به سرزمین روم هجوم آورد و دژ «مرأه» را تسخیر کرد.
- سلیمان بن عبدالملک سپاهی را به فرماندهی برادرش مسلمه، آماده یورش به قسطنطنیه کرد. مسلمه نیز همراه سردار مشهور عبدالله بطّال رهسپار آن‌جا شد. این نیروها بعد از یک سال به قسطنطنیه رسیدند آن‌گاه با غنیمت‌ها و اسیران باز گشتند.

درگذشتگان

- عبدالعزیز بن موسی بن نصیر.

عبدالعزیز بن موسی بن نصیر

پدرش موسی هنگام مراجعت به شام در سال ۹۵ ق او را به نیابت خود، به امارت اندلس گماشت. وی نیز به رتق و فتق امور مملکت پرداخت و شهرهایی را نیز گشود. او مردی شجاع و دانا بود. عبدالعزیز آن‌گاه با «ایله» یا «اجیلون»، بیوهٔ رودریک، فرمانده «قوط»ها ازدواج کرد و کنیهٔ ام عاصم را بر وی نهاد. پس از مدتی طبق نقشهٔ برخی فرماندهان ارتش در اندلس در حال نماز ترور شد. آن‌گاه سر او را جدا کرده نزد سلیمان بن عبدالملک فرستادند.

می‌گویند: ترور عبدالعزیز به اشارهٔ سلیمان بن عبدالملک بوده است. به هرحال، سران ارتش پس از ترور او ایوب بن حبیب لخمی (خواهرزادهٔ) موسی بن نصیر ـ که یکی از دست‌اندرکاران ترور عبدالعزیز بود ـ به امیری برگزیدند. عبدالعزیز بن موسی در مدت زمام‌داری‌اش فتوحات غرب اندلس (پرتغال فعلی) را تکمیل کرد و بعد رهسپار جنوب و جنوب شرقی اندلس شد و توانست غرناطه و مالقه و منطقهٔ تدمیر (مرسیه) را فتح کند. وی سپس به سر و سامان دادن امور مملکت و ادارهٔ آن پرداخت و شورش‌های داخلی را فرو نشاند. عبدالعزیز برای تثبیت پایه‌های اسلام در شبه جزیرهٔ ایبری (اسپانیا) کارهای اساسی و مهمی انجام داد.[2]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اول محرم سال ۹۷ = پانزدهم سپتامبر سال ۷۱۵؛ چهارشنبه اول جمادی‌الأول سال ۹۷ = اول ژانویه سال ۷۱۶.

۲. الاعلام زرکلی، ج۴، ص۱۴۵؛ تاریخ طبری و ابن اثیر، حوادث سال ۹۷ق؛ البیان المغرب، ج۲، ص ۳۵ ـ ۳۷؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص ۲۳۲؛ نفح الطیب، ج۱، ص ۲۶۳؛ العبر، ج۴، ص۲۵۵؛ تاریخ المسلمین وآثارهم فی الاندلس، ص ۱۱۰ و ۱۱۵.

سال ۹۸ق = ۷۱۶ ـ ۷۱۷م[1]

رویدادها

- محمد بن یزید قرشی امیر افریقیه، ایوب بن حبیب لخمی را از امارت اندلس خلع کرد و حرّ بن عبدالله بن عبدالرحمان ثقفی را به‌جای وی گمارد.
- سلیمان بن عبدالملک ولایت‌عهدی را به پسرش ایوب واگذار کرد، اما اندکی بعد ایوب درگذشت و عمر بن عبدالعزیز را به ولایت‌عهدی خود برگزید.
- یزید بن مهلب، امیر خراسان شهر گرگان را بنا کرد.
- سلیمان همراه مردم، مراسم حج گذارد.
- فرمانده بیزانسی «لئون آسوری»، امپراتور «تئودوسیوس» را خلع کرد و خود را به نام «لئون سوم» امپراتور خواند.

بدین ترتیب، حکومت بیزانس به خاندان آسوری انتقال یافت.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **سرزمین روم:** مسلمة بن عبدالملک شهر قسطنطنیه را از طریق خشکی و عمر بن هبیره آن را از سوی دریا محاصره کرد.

نواحی دریای خزر:

- یزید بن مهلب، امیر خراسان به ناحیهٔ قهستان هجوم برد.
- مردم گرگان پیمان شکستند، از این‌رو، یزید بن مهلب، سپاهی به فرماندهی جهم بن زحر جعفی را گسیل داشت و او برای دومین مرتبه آن شهر را فتح کرد.

• **اسپانیا ـ اندلس:** حر بن عبدالرحمان ثقفی، امیر اندلس، کوه‌های (البرتات ـ پیرینه) را در نوردید و دست به شبیخون‌هایی زد.

درگذشتگان

• ابن سریج.
• عبدالله هاشمی.
• عبیدالله هذلی.
• محمد بن قاسم ثقفی.
• موسی بن نصیر.

ابن سُریج

ابو یحیی، عبدالله بن سریج، منسوب به بنی نوفل بن عبدمناف از مردم مکه بود. او از معروف‌ترین آوازخوانان و یکی از دست‌اندرکاران فن موسیقی و غنا، در صدر اسلام است. وی بالبداهه آواز می‌خواند و آواها و آهنگ‌های جدیدی را عرضه می‌کرد. او نخستین کسی بود که نواختن عود را در موسیقی عرب باب کرد. ابن‌سریج پیوسته در خدمت عبدالله بن جعفر بود. دربارهٔ او گفته شده: خداوند پس از داوود پیامبر، هیچ‌کس را خوش‌صداتر از ابن سریج و ماهرتر از وی را در غنا و موسیقی نیافریده است. معبد هرگاه از آواز خودش خوشش می‌آمد، می‌گفت: من امروز سریجی هستم.[۲]

عبدالله هاشمی

ابوهاشم، عبدالله بن محمد (بن حنفیة) بن علی بن ابی‌طالب، هاشمی قرشی، یکی از پیشوایان خاندان علوی در عصر مروانیان است. او مبلغان و داعیان خود را مخفیانه میان مردم می‌فرستاد تا آنان را از بنی امیه دور سازند و ایشان را به بنی‌هاشم متمایل و علاقه‌مند کنند. عبدالله یکی از بنیانگذاران حکومت عباسیان به‌شمار می‌آید.

گروهی از شیعهٔ کیسانیه معتقد بودند: طبق وصیت علی، امامت به پسرش، محمد، معروف به ابن حنفیه رسید و پس از وی به پسرش، عبدالله انتقال یافت و ابن حنفیه اسرار امامت را به او آموخت. هنگامی که خلیفه سلیمان بن عبدالملک از این جریان اطلاع یافت، کسی را مخفیانه مأمور ساخت تا او را مسموم کند. عبدالله وقتی مرگ خود را احساس می‌کرد، نزد محمد بن علی بن عبدالله بن عباس که در «حمیمیه» (نزدیک معان) بود، رفت و چگونگی حالش را به او گفت. آن‌گاه سرپرستی پیروانش را بدو سپرد و نوشته‌ای را که در اختیار داشت، به وی تسلیم کرد. بعد اسرار امامت را به وی آموخت و سفارش کرد که پس از او امام باشد. او در همان‌جا نزد محمد بن علی درگذشت.

این وصیت‌نامه در تاریخ شیعه به «ارث کیسانیه» شهرت دارد.

از همین تاریخ بود که دعوت عباسیان آغاز گردید. کیسانیه به کیسان منسوب است، که اسم مختار ثقفی، مبلّغ امامت محمد بن حنفیه و یا به گفته‌ای، نام غلام علی بن ابی‌طالب است. پیروان عبدالله هاشمی به «هاشمیه» معروفند و هاشمیه خود شعبه‌ای از کیسانیه است. آنان معتقدند که عبدالله نمرده است. عبدالله با بسیاری از مذاهب و افکار آشنا بود. وی در نقل حدیث ثقه و مورد اطمینان است.[۳]

عبیدالله هُذلی

ابوعبدالله، عبیدالله بن عبدالله بن عتبة بن مسعود هُذلی، مفتی مدینه، یکی از هفت فقیه آن شهر و یکی از تابعین نامی به‌شمار می‌رفت. او معلم و مربّی عمر بن عبدالعزیز بود. وی شعر نیکویی دارد که ابو تمّام در حماسه و اصفهانی در اغانی ذکر کرده‌اند.

عبیدالله هذلی در سال ۹۸ ق و به گفته‌ای در سال ۱۰۲ ق در مدینه درگذشت.[۴]

محمد بن قاسم ثقفی

محمد بن قاسم بن محمد بن حکم بن ابی عقیل ثقفی از فرماندهان بزرگ و از مردان برجستهٔ روزگار مروانیان و فاتح و والی سند بود. او داماد حجاج بن یوسف ثقفی، امیر عراق است. حجاج در سال ۸۹ ق و در روزگار ولید بن عبدالملک، او را به ولایت سند گماشت و وی به سمت مکران پیش‌روی کرد و آن دیار و چندین شهر دیگر را تصرف کرد. آن‌گاه «داهر» پادشاه سند، به جنگ او آمد و محمد، داهر را کشت. بعد از آن، دست وی برای سامان دادن به مناطق فتح شده، بازتر شد تا وقتی که به ملتان رسید و خبر مرگ حجاج و ولید و خلافت سلیمان بن عبدالملک را شنید.

سلیمان نسبت به حجاج و کارگزارانش بسیار ناخشنود بود. از این‌رو، هنگامی که متولی امر خلافت شد، به آزار نزدیکان، کاتبان و کارگزاران حجاج پرداخت و بر آنان خشم گرفت. لذا محمد بن قاسم را از مقامش برکنار کرد و یزید بن ابی کبشه سکسکی را به‌جای وی نشاند. آن‌گاه دستور داد محمد بن قاسم را نزد یزید بن مهلّب، امیر عراق ببرند. ابن ابی کبشه نیز او را دستگیر کرد و در غل و زنجیر، نزد یزید بن مهلّب فرستاد. یزید او را تا سر حد مرگ شکنجه داد و او در ۴۳ سالگی زیر شکنجه جان باخت. وقتی او را ـ که با غل و زنجیر بسته شده بود ـ به عراق می‌بردند، این مثل را بر زبان آورد:

«مرا از دست دادند و واقعاً که چه مردی را از دست دادند؛ مردی که در روزهای سخت و ناخوش به درد آنان می‌خورد و از مرزهای ایشان پاسداری و حراست می‌کرد».

مردم هند در فراق محمد بن قاسم گریستند و برای او مجسمه‌ای برپا کردند. وقتی محمد بن قاسم به مقرّ امارت عراق (واسط) رسید و

به زندان وارد شد، گفت:

«اگر چه اکنون در واسط دربند غل و زنجیرم اما در گذشته چه سردارانی را به لرزه انداختم و چه پهلوانانی را بر زمین زده و به قتل رسانیدم».

محمد بن قاسم هفده ساله بود که عهده‌دار ولایت سند شد.

یزید بن حکم دربارهٔ وی می‌گوید:

«شجاعت، بزرگواری و کرم، همه از آنِ محمد بن قاسم بن محمد است.

او هفده ساله بود که فرمانده لشکر شد و واقعاً این چه افتخار و عظمتی برای آدمی‌زاد است».[۵]

موسی بن نُصَیر

ابو عبدالرحمان، موسی بن نصیر بن عبدالرحمان بن زید لخمی یمانی پدرش نُصیر، رئیس محافظان معاویة بن ابی سفیان بود. موسی در دمشق بالید و وقتی به سنّ جوانی رسید، معاویه او را به فرماندهی یکی از حملات دریایی گماشت و او به قبرس حمله کرد و در آن‌جا دژهایی بنا نهاد. معاویه پیش از این، در سال ۲۸ ق به آن‌جا حمله برده بود، اما وقتی مردم قبرس مجدداً سر به شورش گذاشتند، موسی بن نصیر را عهده‌دار حمله به آن‌جا کرد. هنگامی که حجاج ثقفی والی عراق شد، موسی را به سرپرستی خراج بصره گماشت، اما موسی پس از مدتی با وی اختلاف پیدا کرد و به دمشق بازگشت. موسی از آن‌جا رهسپار مصر شد و در سال ۸۵ق عبدالعزیز بن مروان، امیر مصر، او را به جانشینی حسّان بن نعمان غسّانی، به ولایت مغرب و افریقیه گماشت و وی در قیروان اقامت گزید. موسی بن نصیر از آن نقطه حملهٔ دریایی را به فرماندهی عیّاش بن آخیل برای فتح سیسیل تدارک دید. عیاش آن‌جا را تصرف کرد و با غنایم فراوانی بازگشت. به دنبال آن، موسی ناحیهٔ مغرب میانی راگشود و آن‌جا را به تصرف خود درآورد. در سال ۸۷ق پسرش، عبدالله را بر قیروان گمارد و خود در رأس سپاهِ انبوهی متشکل از اعراب و بربرهایی که به اطاعت او درآمده و مسلمان شده بودند، راهی مغرب دور (مراکش) شد تا این که به «سوس ادنی» رسید. آن‌گاه پسرش مروان را جانشین خویش ساخت تا فتوحاتش را تکمیل کند. سپس رو به «طنجه» نهاد و ضمن تسخیر آن‌جا، مولایش طارق بن زیاد لیثی را والی آن‌جا کرد. آن‌گاه کوشید «سبته» را تسخیر کند، اما به علّت دژهای مستحکمش موفق به انجام این‌کار نشد.

حاکم آن‌جا «ژولیان» با وی سازش کرد و با او پیمان بست.

ژولیان موسی را به فتح اندلس ترغیب و تحریک کرد. موسی برای انجام این‌کار از خلیفه، ولید بن عبدالملک اجازه خواست و خلیفه به این شرط به او اجازه داد که نخست با دسته‌ای از نیروهایش وارد اندلس شوند و وضعیت آن‌جا را بررسی کنند. موسی بن نصیر نیز سپاهی متشکل از چهارصد نیروی پیاده و صد سواره به فرماندهی طریف بن مالک تدارک دید. آنان از دریا گذشتند و در محلی که بعدها شهر «طریف» در آن‌جا بنا شد، فرود آمدند، سپس به شبیخون‌هایی دست زدند. او توانست با غنایم فراوانی، نیروهایش را مجدداً به مغرب باز گرداند. به دنبال موفقیت این دسته از نیروها بود که موسی مصمم شد اندلس را بگشاید. از این‌رو برای انجام این مهم، طارق را مأمور کرد و سپاهی به استعداد دوازده هزار جنگ‌جوی عرب و بربر تدارک دید. این سپاه در تاریخ پنجم ماه رجب سال ۹۲ ق (آوریل سال ۷۱۱م) با چندین کشتیِ مسلمان و کشتی‌های دیگری که ژولیان آماده کرده بود، رهسپار اندلس شد و توانست در ناحیه‌ای کوهستانی معروف به «کوه کالبی» که بعداً جبل الطارق نامیده شد ـ و هنوز این اسم را دارد ـ فرود آید.

از سوی دیگر وقتی رودریک خبر هجوم این سپاه را شنید، نیروهایش را ـ که متشکل از قوط‌ها و رومی‌ها بودند ـ گرد آورد و در کرانهٔ دریاچهٔ «خنده» (متصل به رودخانهٔ «برباط» و نزدیک شهر «شذونه») با نیروهای طارق مصاف داد. طی نبردی که در ۲۸ ماه رمضان سال ۹۲ق (ژوئیهٔ سال ۷۱۱م) رخ داد، رودریک شکست خورد و سپاهش درهم شکست. طارق، موسی بن نصیر را از این پیروزی آگاه ساخت و از او کمک خواست تا پس از فتح قرطاجه و نواحی آن، پیش‌روی خود را به سمت طلیطله، پایتخت قوط‌ها ادامه دهد. موسی نیز از ولید بن عبدالملک اجازهٔ پیش‌روی خواست و خلیفه به او اجازه داد. از این‌رو، موسی سپاه انبوهی به استعداد هیجده هزار مرد جنگی فراهم آورد و در ماه رمضان سال ۹۳ق از دریا گذشت و وارد جزیرهٔ خضرا شد و شهرها و دژهای چندی را فتح کرد. آن‌گاه در «طلبیره» (نزدیک شهر طلیطله) به طارق بن زیاد پیوست. در این میان، رودریک با سپاهی انبوه به آن دو رسید و نبردی شدید میان دو طرف درگرفت. در این نبردِ حساس و سرنوشت‌ساز، رودریک کشته شد و شیرازهٔ نیروهایش از هم گسست.

برخی مورخّان، کشته شدن رودریک را در نبرد اولی که نزدیک دریاچهٔ «خنده» روی داد، می‌دانند. به هرحال، این نبرد، نبردی سرنوشت‌ساز بود و توانست به مقاومت قوط‌ها پایان دهد و دروازهٔ شهرهای متعددی را بر روی مسلمانان بگشاید. پس از آن، موسی به سمت مغرب رفت و شهرهای دیگری را متصرف شد و آن‌گاه تصمیم داشت به سرزمین «جلیقه» (گالیسی) رخنه کند، اما ولید بن عبدالملک به او دستور داد به دمشق بازگردد. بنابراین، موسی بن نصیر از فتح آن منطقه باز ایستاد و همراه طارق بن زیاد به دمشق

بازگشت. موسی در بازگشت، پسرش، عبدالعزیز را به امارت اندلس گماشت و پس از رسیدن به قیروان پسر دیگرش، عبدالله را به نیابت خود والی افریقیه کرد و آن‌گاه با هزاران اسیر، از زن و مرد وارد مصر شد.

در آن‌زمان عبدالعزیز بن مروان، امیر مصر، درگذشته بود. موسی آن‌گاه سفر خود به دمشق را دنبال کرد و در سال ۹۶ق (زمانی که ولید در بستر مرگ خفته بود) وارد آن شهر شد. طولی نکشید که ولید درگذشت و پس از او سلیمان بن عبدالملک خلافت را عهده‌دار گردید. سلیمان، موسی بن نصیر را نزد خود نگه داشت و وی را با خود به سفر حج برد، اما موسی در مدینه درگذشت. بعضی از مورخان می‌گویند: سلیمان موسی را خوار و سپس برکنار کرد. بعد از این ماجرا، به وادی القری (همان مکانی که در آن بالیده بود) بازگشت و تا دم مرگ، زندگی فلاکت‌باری راگذراند و در ۷۹ سالگی درگذشت. موسی مردی دلاور و دانا بود و سپاهش هیچ‌گاه شکست نخورد. سیاست او در مناطق فتح شده، بر اساس احترام به ادیان، حفظ دارایی‌ها و باقی گذاشتن آن در دست صاحبانش استوار بود و می‌کوشید ضمن اعطای استقلال داخلی به مردم مناطق فتح شده، ادارهٔ امورشان را به خودشان واگذارد و قضات خودشان را به عنوان داور در میان آنان بگمارد.[۶]

پی نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه اول محرم سال ۹۸ = ۲۵ آگوست سال ۷۱۶؛ جمعه دوازدهم جمادی‌الاول سال ۹۸ = اول ژانویه سال ۷۱۷.

۲. الاعلام زرکلی، ج۴، ص۳۴۸؛ الأغانی، ج۱، ص ۲۴۸ و ۳۲۳.

۳. الاعلام زرکلی، ج۴، ص۲۵۶؛ تاریخ ابن اثیر و تاریخ طبری، حوادث سال ۹۸ و ۹۹ق؛ شذرات الذهب، ج۱، ص ۱۳۳؛ العبر، ج۱، ص ۱۱۶؛ تهذیب التهذیب، ج۶، ص۱۶؛ الملل والنحل، ج۱، ص ۱۵۰؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «عبدالله هاشمی».

۴. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۳۵۰؛ فوات‌الوفیات، ج۱، ص ۲۷۱؛ الأغانی، ج۹، ص۱۳۹.

۵. الاعلام زرکلی، ج۷، ص۲۲۵؛ فتوح البلدان، ص۴۲۴ و ۴۲۸؛ تاریخ طبری، ج۵، ص ۲۶۷؛ همان، ج۶، ص۴۴۴، ۴۸۴ و ۴۹۹.

۶. الاعلام زرکلی، ج۸، ص۲۸۵؛ وفیات الاعیان، ج۵، ص۳۱۸؛ البیان المغرب، ج۱، ص ۳۶ و ۳۹؛ همان، ج۲، ص۴ و ۲۳؛ تاریخ افتتاح الاندلس، ص۳۵؛ فتوح مصر و مغرب، ص۲۷۶؛ الولاة والقضاة، ص۶۰؛ تاریخ طبری، ج۶، ص۴۶۸ به بعد؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۳۵۹ به بعد؛ حلة السیراء، ج۲، ص۳۲۲؛ نفح الطیب، ج۱، ص۲۵۷، ۲۶۲ ـ ۲۶۶؛ العبر، ج۴، ص۲۰۴ و ۲۵۳؛ المغرب الکبیر، ص ۲۶۳ ـ ۲۸۷؛ تاریخ المسلمین و آثارهم فی الاندلس، ص۹۱ و ۱۰۸.

سال ۹۹ق = ۷۱۷ ـ ۷۱۸م[۱]

رویدادها

- درگذشت سلیمان بن عبدالملک و بیعت با عمر بن عبدالعزیز به عنوان خلیفه.
- عمر بن عبدالعزیز، کارگزاران پیشین را برکنار کرد و کارگزارانی دانشمند و باتقوا برگزید که عبارتند از:
  - ـ ایوب بن شرحبیل، کارگزار مصر.
  - ـ عدی بن ارطاة، والی بصره.
  - ـ جراح بن عبدالله حکمی، امیر خراسان.
  - ـ عمرو بن مسلم باهلی، کارگزار سند.
  - ـ عبدالحمید بن عبدالرحمان بن زید خطّاب قرشی، کارگزار کوفه.
  - ـ اسماعیل بن عبدالله بن ابی مهاجر، والی افریقیه.
  - ـ سمح بن مالک خولانی، امیر اندلس.
  - ـ عمر بن هبیرهٔ فزاری، والی ناحیهٔ جزیره.
- عمر بن عبدالعزیز، عامر بن شرحبیل شعبی را به قضاوت کوفه و ایاس بن معاویه را به قضاوت بصره گمارد.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **سرزمین روم:** امپراتور روم برای پایان دادن به محاصرهٔ قسطنطنیه توسط مسلمانان، از بلغارها کمک خواست وقتی این خبر به خلیفه، عمر بن عبدالعزیز رسید، به مسلمة بن عبدالملک دستور داد دست از محاصرهٔ آن‌جا برداشته و ناوگان جنگی دریایی اسلام را به شام برگرداند. این ناوگان در راه بازگشت به شام در دریای اژه بر اثر وزش طوفانی سهمگین متلاشی شد.
- تلاش مسلمانان برای چیره شدن بر قسطنطنیه، آخرین تلاش امویان برای فتح آن شهر بود. و پس از آن عرب‌ها هرگز به قسطنطنیه حمله نکردند تا سال ۱۶۵ق (۷۸۱م) که هارون الرشید با نیروهایش در مقابل حصارهای آن شهر صف‌آرایی کرد.

شبیخون خزرها

- خزرها به آذربایجان یورش برده و تعدادی از مسلمانان را به قتل رساندند. به همین جهت، عمر بن عبدالعزیز سپاهی به فرماندهی حاتم بن نعمان باهلی را به آن منطقه اعزام کرد. نیروهای اعزامی، آنها رامتحمل شکست نموده و تعدادی از آنها را به اسارت درآوردند.

درگذشتگان

- خارجة بن یزید.
- سلیمان بن عبدالملک.
- عمرهٔ نجاری.
- نافع بن جبیر.

خارجة بن زید

ابو زید، خارجة بن زید بن ثابت انصاری، پیشوا و عالمی متبحر بود و از عابدان و زاهدان به‌شمار می‌آمد. زهری از او حدیث نقل کرده است. خارجه یکی از هفت فقیه نامی مدینه و پدرش زید بن ثابت از بزرگان صحابهٔ پیامبرﷺ بود.[۲]

سلیمان بن عبدالملک

ابو ایوب، سلیمان بن عبدالملک بن مروان بن حکم اموی قرشی از خلفای مروانی و مادرش، ولیده، دختر عباس بن حَزَن بن حارث عبْسی است. پس از درگذشت برادرش، ولید بن عبدالملک در سال ۹۶ق و زمانی که در رمله بود، عهده‌دار خلافت شد. هیچ‌کس از بیعت با او سر باز نزد. سلیمان اسیران و زندانیان را رها ساخت، مجرمان را بخشود و با مردم نیکویی کرد. وی مردی خردمند و شیوا سخن بود و به فتوحات، متمایل بود. او برادرش، مسلمة بن عبدالملک را مأمور محاصرهٔ قسطنطنیه کرد و ناوگان بزرگی در اختیار وی قرار داد. در زمان او جرجان و طبرستان که در دست ترک‌ها بود باز پس گرفته شد.

پدرش، عبدالملک وصیت نموده بود که وی ولیعهد برادرش، ولید باشد، اما ولید بر آن شد که او را از ولایت‌عهدی خلع نموده و آن را به پسرش، عبدالعزیز بن ولید واگذارد، ولی ولید پیش از انجام این کار درگذشت. حجاج، امیر عراق و قتیبة بن مسلم باهلی، کارگزار خراسان با طرح ناتمام ولید موافقت کرده بودند و بدین جهت، سلیمان کینهٔ آن دو را در دل گرفت و اگر از دنیا نمی‌رفتند، قصد داشت آنان را عزل کند. بدین ترتیب که حجاج در سال ۹۵ق درگذشت و قتیبه در سال ۹۶ق کشته شد.

سلیمان در «دابق» از نواحی قنسرین، میان حلب و معرة النعمان در ۴۵ سالگی درگذشت. وی خلافت پس از خود را به عمر بن عبدالعزیز و پس از وی به برادرش، یزید بن عبدالملک واگذار کرد.[۳]

عمرهٔ نجاری

عمره، دختر عبدالرحمان بن اسعد بن زرارة بن عدس، از قبیلهٔ بنی نجار و بانوی زنان تابعی بود. او زنی فقیه و آگاه به حدیث و مصاحب عایشه، همسر پیامبرﷺ بود و از او حدیث روایت می‌کرد. عمر بن عبدالعزیز به امیر مدینه، ابوبکر، محمد بن عمرو بن حزم نامه‌ای نوشت و گفت: هرچه حدیث از عمره می‌یابی، جمع‌آوری کن، زیرا می‌ترسم دانش تباه گردد و صاحبانش بمیرند. عمره در ۷۸ سالگی درگذشت.[۴]

نافع بن جبیر

نافع بن جبیر بن مطعم بن عدیّ بن نوفل قرشی، از راویان برجسته و از تابعین و اهل مدینه است. مردمان بسیاری از او بهره می‌بردند و مفتیان بر اساس نظرات او فتوا می‌دادند.[۵]

پی نوشت‌ها:

۱. شنبه اول محرم سال ۹۹ = چهاردهم اوت سال ۷۱۷؛ شنبه ۲۳ جمادی‌الأول سال ۹۹ = اول ژانویه سال ۷۱۸.

۲. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۳۳۲؛ تذکرة الحفّاظ، ج۱، ص ۹۱؛ وفیات الاعیان، ج۲، ص ۲۲۳؛ شذرات الذهب، ج۱، ص ۱۱۸؛ حلیة الأولیاء، ج۲، ص ۱۸۹؛ العبر، ج۱، ص ۱۱۹.

۳. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۱۹۲؛ تاریخ طبری، ج۶، ص ۵۰۵ و ۵۴۹؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص ۱۱ و ۳۷؛ ابن خلدون، ج۲، ص ۷۴؛ مروج الذهب، ج۳، ص ۱۷۳؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص ۲۴۰؛ وفیات الاعیان، ج۲، ص ۱۲۰؛ فوات الوفیات، ص۹۹؛ تاریخ الخلفاء، ص۲۲۵؛ المعارف، ص۳۶۰؛ الکتّاب والوزراء، ص۹۹.

۴. الاعلام زرکلی، ج۵، ص۲۳۵؛ الطبقات الکبری، ج۸، ص ۳۵۳.

۵. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۳۱۶؛ الطبقات الکبری، ج۵، ص۱۵۲.

سال ۱۰۰ق = ۷۱۸ ـ ۷۱۹م[۱]

رویدادها

- عمر بن عبدالعزیز، یزید بن مهلب را دستگیر کرد تا اموالی را که به ناحق از مسلمانان گرفته است، بازپس دهد.
- عمر بن عبدالعزیز با هیأتی از خوارج که رهبرشان، شوذب خارجی آنان را فرستاده بود، به بحث و مناظره پرداخت.
- سمح بن مالک خولانی، امیر اندلس پلی بر روی «النهر الکبیر» (رودخانهٔ بزرگ) قرطبه بنا کرد.
- عمر بن عبدالعزیز به تعمیر و توسعهٔ حرم پیامبراکرمﷺ پرداخت.
- عباسیان دعوت خود را آغاز کردند و محمد بن علی بن عبدالله بن عباس ـ که در حمیمه بود ـ داعیان خود را به شرق فرستاد و دوازده نقیب برگزید تا مردم را به مرامشان دعوت کنند.
- عمر بن عبدالعزیز طی نامه‌ای، پادشاهان سند را با تأیید پادشاهی آنان بر آن کشورها به اسلام فرا خواند. آنان نیز اسلام آوردند و برای خود نام‌هایی عربی برگزیدند.

وقایع نظامی

- سرزمین روم: ولید بن هشام و عمرو بن قیس کندی طی جنگ‌هایی تابستانی (صائفه) به روم حمله بردند.

شورش‌ها

- خوارج: خوارج به رهبری بسطام یشکری معروف به شوذب، شورش‌های خویش را از سر گرفتند.

درگذشتگان

- ابن عایشه.
- حکم بن عبدل.
- حنش صنعانی.
- عامر بن واثله.
- عبّاد بن زیاد.
- عبدالله معافری.
- عدیل بن فرّخ.
- مخلد بن یزید مهلّبی.
- مسلم بن یسار.
- هیثم بن اسود.
- میمون بن عمران.

ابن عایشه

محمد بن عایشه از مردم مدینه و مادرش کنیز آزاد شدهٔ کثیر بن صلت بود و بدین سبب، او را ابن عایشه نامیدند. ابن عایشه یکی از پیشکسوتان هنر آوازخوانی و آهنگسازی در عصر اموی به‌شمار می‌آید. او بدون پیش اندیشه‌ای آهنگ‌هایش را ابداع و شنوندگان خود را شیفته می‌کرد. یک‌بار در موسم حج آواز خواند و باعث شد که مردم از ادامه راه خویش باز ایستند. در حُسنِ ابتدا و آغاز نیکو در غنا، به او مثل زده می‌شد، حتی برای پیش درآمد نیکو، چه در قرائت قرآن و چه در خواندن شعر، به درآمد ابن عایشه مثل می‌زدند.[۲]

حکم بن عبدل

حکم بن عبدل بن جبلة بن عمرو اسدی، یکی از شاعران برجسته به‌شمار می‌آمد. او اهل کوفه بود. ابن زبیر او را با تعداد دیگری از وابستگان بنی‌امیه تبعید کرد لذا به خدمت عبدالملک بن مروان درآمد. حکم بن عبدل لنگ بود و همیشه عصا به همراه داشت. وی بر عصایش می‌نوشت و آن را نزد امیران و خلفا می‌فرستاد و هیچ‌گاه درخواست و حاجتش رد نمی‌شد. بعدها خواسته‌هایش را روی پاره چیزی می‌نوشت و نزد امیران می‌فرستاد. او می‌گوید:

«من بی‌نیازم و مست ثروت فریبنده نیستم؛ و آن‌چه در توان دارم به کسی که از من چیزی بخواهد، می‌پردازم.

گاهی نیز دچار سختی و تهی‌دستی می‌شوم و تنگدستی‌ام فزونی می‌گیرد و بعد هم گشایش و فراخی نصیبم می‌گردد؛ ولی در هر دو حال آبروی خویش را پاس می‌دارم.

هرگاه برادری مالی را ـ چه به قرض چه طلب ـ از من می‌گیرد، ناگهان می‌بینم آن اندکی که برایم باقی مانده است، افزایش می‌یابد و چند برابر می‌شود.

اگر چنین است که دیگران مالشان را با اکراه می‌دهند؛ من به میل خود و گشاده‌رویی آن را می‌بخشم.

چرا که هرچه از مال نزد ماست، عطای خداوندی است و ما این کار را به منظور آماده شدن برای سفر آخرت انجام می‌دهیم.

دوست را که همچون شتران در معرض لغزش و فرو افتادن در خطر است؛ یاری و مساعدت می‌کنم و دست او را می‌گیرم.

هر چند درونش آکنده از کینه و عداوت نسبت به من باشد، ولی در عین حال دوستی و دارایی خویش را به او ارزانی می‌دارم».[۳]

حنش صنعانی

حنش بن عبدالله بن عمرو بن حنظلهٔ صنعانی، یکی از تابعین و فرماندهی سلحشور است او از یاران علی بن ابی‌طالب بود که در جنگ‌های متعددی با او شرکت کرد. پس از کشته شدن علی به مصر رفت و در آن‌جا اقامت گزید، آن‌گاه همراه معاویة بن حدیج به افریقیه یورش برد. عبدالملک بن مروان و حنش، در سپاه ابن حُدَیج بودند. ابن حُدیج نسبت به عبدالملک روی خوش نشان نمی‌داد و چندان وی را تحویل نمی‌گرفت. چون حنش، عبدالملک را دلخور و مغموم یافت به او گفت: ناراحت نباش! به خدا تو عهده‌دار خلافت می‌شوی و کارها در دست تو قرار خواهد گرفت. آن‌گاه حنش به مکه بازگشت. هنگامی که در سال ۶۵ق خلافت در دست عبدالملک قرار گرفت و عبدالله بن زبیر از بیعت با وی سر باز زد، حجاج بن یوسف ثقفی را به جنگش فرستاد. حجاج کعبه را محاصره کرد و آن را با منجنیق هدف قرار داد. در این ماجرا، عبدالله کشته شد و حنش، که در سپاه او می‌جنگید، به اسارت درآمد و نزد عبدالملک بن مروان فرستاده شد. در آن‌جا عبدالملک به حنش گفت: تو همان کسی نیستی که به من مژدهٔ خلافت دادی. گفت: بله.

عبدالملک گفت: پس چرا به من پشت کردی و به ابن زبیر پیوستی؟

حنش گفت: دیدم او خدا را می‌طلبد و تو دنیا را، بدین سبب به او متمایل گشتم.

عبدالملک او را بخشید و رها ساخت. حنش همراه موسی بن نصیر در فتح اندلس شرکت کرد و ضمن فتح سرقسطه (ساراگوسه) مسجد جامعی در آن ساخت و خود در همان شهر جان سپرد.[۴]

عامر بن وائله

ابوطفیل، عامر بن وائلة بن عبدالله بن عمرو لیثی کنانی قرشی، شاعرِ بنی کنانه و از سرداران و مهتر کنانه بود. او پیامبر اکرمﷺ را درک و نُه حدیث از حضرتش نقل کرد. عامر در بعضی نبردهای علی بن ابی‌طالب پرچمدار آن حضرت بود و در عین حالی که دوستدار علی بود، به فضل شیخین (ابوبکر و عمر) نیز اعتراف داشت، اما علی را بر آن دو مقدم می‌داشت. معاویه طی نامه‌ای که به او نوشت با او از در مهر درآمد و وی را نزد خویش خواند. عامر وقتی نزد معاویه رفت مورد احترام قرار گرفت. روزی معاویه به او گفت: این دلخوشی و علاقهٔ تو به محبوبت، ابوالحسن (علی بن ابی‌طالب) از چیست؟

پاسخ داد: این دلخوشی و شور من به او همچون علاقه و شور مادرِ موسی به موسی است و به علاوه به علت کوتاهی‌ام در حق علی به درگاه خداوند شکوه و تضرع می‌کنم.

معاویه به او گفت: آیا تو جزء کسانی نبودی که عثمان را محاصره کردند؟ گفت: خیر، ولی در میان حاضران در آن‌جا بودم.

معاویه گفت: چه چیزی تو را از کمک به او بازداشت؟

گفت: تو خود که انتظار کشته شدن او را داشتی و به‌علاوه، مردم شام با تو و پیرو تو بودند، چرا از چنین کاری پیشگیری نکردی؟

معاویه گفت: آیا همین که من اکنون به خون‌خواهی برخاسته‌ام، نصرت و یاری او نیست؟

وائله گفت: چرا! ولی تو همچون کسی هستی که شاعر دربارهٔ او می‌گوید:

«نمی‌خواهم پس از مرگم بر من مویه و زاری کنی؛ زیرا که در حیاتم مرا هرگز یاری نکردی (پس این گریهٔ پس از مرگ، چه سودی دارد؟)».

وائله در زمانی که مختار ثقفی در عراق به خون‌خواهی حسین علیه بنی امیه برخاست، به وی پیوست و آن‌گاه که مختار کشته شد، انزوا را برگزید تا این‌که همراه ابن اشعث قیام کرد. او پس از ماجرای ابن اشعث تا زمان عمر بن عبدالعزیز زندگی کرد و سرانجام در مکه درگذشت. می‌گویند: او آخرین صحابه‌ای بود که از دنیا رفت.[۵]

عباد بن زیاد

ابو حرب، عبّاد بن زیاد بن ابیه، از جمله امیران معاویه بود. معاویة بن ابی‌سفیان در سال ۵۳ق او را به امارت سیستان گماشت و وی از آن‌جا به سرزمین سند حمله کرد. او در دوران عبدالملک بن مروان در شام بود.[۶]

عبدالله معافری

ابوعبدالرحمان، عبدالله بن یزید معافری افریقی از تابعین با فضیلت بود. وی همراه موسی بن نصیر در فتح اندلس شرکت داشت. در قیروان رحل اقامت افکند، خانه و مسجدی در آن‌جا ساخت و در همان شهر درگذشت.[۷]

عدیل بن فرخ

عدیل بن فرخ بن معن بجلی، ملقب به عباب، از شاعران برجستهٔ دوران مروانیان است. او حجاج بن یوسف ثقفی، استاندار عراق را هجو کرد، آن‌گاه به روم گریخت و به قیصر روم پناهنده شد و قیصر وی را پناه داد. پس از این ماجرا، حجاج به قیصر نامه نوشت که یا او را نزد من می‌فرستی یا لشکری به جنگ تو می‌فرستم که مقدمهٔ آن نزد تو و مؤخره‌اش نزد من باشد. از این‌رو قیصر عدیل را نزد حجاج بازگردانید. وقتی عدیل در مجلس حجاج حاضر شد، شروع به سرودن ابیات ذیل در مدح او نمود و گفت:

«تو یاور و شمشیر امیرالمؤمنین هستی؛ آری هر پیشوا و امامی، دوست و یاور برگزیده‌ای دارد.

مجد و عظمت اسلام را از نو بنا نهادی؛ گویی چون رسولی هستی که مردم را پس از گمراهی به هدایت رهنمون شدی.

خداوند به دست تو، خلیفه را نصرت و یاری نمود؛ و به وسیلهٔ تو، حکومتی را که نزدیک به سقوط و اضمحلال بود، تثبیت و استوار کرد.

تو همچون شمشیر خداوند بر روی زمین، جاودان هستی؛ که با یاری خدا حمله می‌بری.

هرگاه شترم، بر در خانه ابن یوسف فرود آید؛ مطمئنم که بر بهترین مهماندار فرود آمده است».

پس از این مدح، حجاج از او درگذشت و از صله و انعام خود برخوردارش ساخت.[۸]

مخلّد بن یزید مهلّبی

مخلّد بن یزید سرداری از خاندان ریاست و سلحشوری است که در کنار پدرش در بیشتر جنگ‌ها و امارت‌هایش حضور داشت. هنگامی که خلافت به عمر بن عبدالعزیز رسید، بر پدر مخلّد (یزید بن مهلب) ـ که فرماندار خراسان بود ـ خشم گرفت. از این‌رو، به یزید بن مهلب نامه نوشت که فردی را به جانشینی خود بر خراسان بگمارد و خود به دمشق بیاید. یزید نیز پسرش، مخلّد را به‌جای خود منصوب کرد و او به ادارهٔ امور خراسان پرداخت. پس از مدتی، مخلّد به عزم دیدار عمر بن عبدالعزیز، رهسپار شام گردید تا از او بخواهد که پدرش

را از زندان آزاد کند. عمر با وی به بحث و مناقشه پرداخت و از عقل و درایت او به شگفت آمد تا جایی که گفت: این، جوانمردِ عرب است. مخلد بعد از این دیدار، بیش از چند روزی زندگی نکرد و در شام درگذشت.[۹]

مسلم بن یسار

ابوعبدالله، مسلم بن یسار منسوب به امویان، اصلاً مکی بود که در بصره اقامت گزید و یکی از عابدان و فقیهان آن شهر بود. دربارهٔ او گفته‌اند: هیچ‌کس در زمانش، از او برتر نبود.[۱۰]

هیثم بن اسود

ابو عریان، هیثم بن اسود نخعی مذحجی کوفی، سخنور و شاعر و از اشراف و برجستگان کوفه بود.

او فرستادهٔ زیاد بن ابیه به سوی معاویه بود تا از وی بخواهد، حجاز را ضمیمهٔ نواحی تحت امرش در عراق کند. هیثم موافقت معاویه را به اطلاع زیاد رسانید. هنگامی که عبدالله بن زبیر، بر ضد بنی امیه قیام کرد و برادرش مصعب را به امارت عراق گمارد، هیثم هم‌چنان در شمار طرفدار کوفی بنی امیه باقی ماند. هیثم روزگاری دراز زیست تا آن‌جاکه در حملهٔ مسلمة بن عبدالملک به قسطنطنیه در سال ۹۹ق شرکت داشت. او در نقل حدیث مورد وثوق بود و از نیکان تابعین به‌شمار می‌رفت.[۱۱]

میمون بن عمران

میمون بن عمران، رئیس فرقهٔ «میمونیه» است. فرقهٔ میمونیه، یکی از فرقه‌های خوارج منشعب از «عجارده» است. که آنان پیرو عبدالکریم بن عجرد بودند، ولی فرقهٔ میمونیه در دو موضوع، با عجارده اختلاف داشتند: یکی این که می‌گفتند: مقدرات، چه خیر باشد و چه شر، از جانب خداوند است و دیگر این‌که خداوند، خواهان خیر است نه شر، و در مورد معصیت بندگان خواسته و یا مشیتی ندارد. همین فرقهٔ میمونیه، در روا شمردن ازدواج با دخترانِ پسر (نوهٔ پسری)، دختران دختر (نوهٔ دختری)، دختران دختر خواهر یا برادر با دختران پسر خواهر یا برادر، با عجارده متفقند. آنان می‌گویند: خداوند فقط ازدواج با دختران و دختران برادر و دختران خواهر را حرام کرد و جز ایشان را حرام ندانسته است. آنان مخالف خوارج ازارقه هستند و مال هیچ‌کدام از مخالفینشان را تا زمانی که به قتل نرسیده‌اند، حلال نمی‌شمارند. آنان هم‌چنین معتقدند، چنان‌چه این مخالف به قتل برسد، مالش را می‌توان به عنوان فیء، تصرف و تملک کرد.[۱۲]

پی نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه اول محرم سال ۱۰۰ = سوم اوت سال ۷۱۸؛ یک‌شنبه چهارم جمادی‌الآخر سال ۱۰۰ = اول ژانویه سال ۷۱۹.

۲. الاعلام زرکلی، ج۷، ص ۴۸؛ الأغانی، ج۲، ص ۲۰۳ و ۲۲۶؛ الوافی بالوفیات، ج۳، ص ۱۸۱.

۳. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۲۹۶؛ الأغانی، ج۲، ص ۲۵۹؛ امالی قالی، ج۲، ص ۲۶۰.

۴. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۲۲۲؛ تاریخ ابن اثیر و تاریخ طبری، حوادث سال ۱۰۰ق؛ تاریخ افتتاح الاندلس، ص۱۵۲؛ الامامة والسیاسه، ص۱۳۷؛ نفح الطیب، ج۱، ص ۲۶۰؛ العبر، ج۱، ص ۱۱۹.

۵. الاعلام زرکلی، ج۴، ص۲۶؛ الأغانی، ج۱۳، ص۱۵۹؛ تهذیب التهذیب، ج۵، ص ۸۲؛ الطبقات الکبری، ج۵، ص۴۵۷؛ الإصابه، ج۴، ص ۱۶۹۶.

۶. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۲۸؛ عقد الفرید، ج۵، ص ۸؛ فتوح البلدان، ص ۳۸۹.

۷. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۲۹۰.

۸. الاعلام زرکلی، ج۵، ص ۱۲؛ خزانة الأدب، ج۲، ص ۳۶۷ و ۳۶۸؛ الأغانی، ج۲۲، ص ۳۲۷ به بعد.

۹. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۷۴؛ تاریخ طبری، ج۶، ص ۵۲۶، ۵۳۷، ۵۴۱ و ۵۵۷.

۱۰. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۱۲۱؛ الطبقات الکبری، ج۷، ص ۱۶۵.

۱۱. الاعلام زرکلی، ج۱، ص ۱۱۴؛ تاریخ الاسلام، ج۴، ص ۲۰۸؛ تاریخ طبری، ج۵، ص ۲۵۰؛ همان، ج۶، ص ۶۰.

۱۲. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۳۰۰؛ الملل والنحل، ج۱، ص ۱۲۹؛ التبصیر فی الدین، ص۵۵؛ اعتقادات فرق المسلمین والمشرکین، ص ۵۷.

یادداشت‌ها:

۱. امروزه آن را اخیار (Akhiar) می‌گویند (معین، فرهنگ فارسی و اعلام، ج۵).

۲. عروة بن زبیر از دشمنان علی ﷺ به شمار می‌رود که به آن حضرت جسارت و اسانهٔ ادب می‌نمود (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۹).

۳. حضرت سکینه زنی پاکدامن، خردمند و باکمال و دانش بود. امام حسین ﷺ دربارهٔ او می‌گوید: «وأمّا سکینة فغالب علیها الاستغراق مع الله» یعنی سکینه، بانویی است که همهٔ وجودش غرق در ذات الهی است. که این جمله حکایت از روح بلند و عرفان معنوی آن حضرت می‌کند. البته مؤلف مطالب خود را بیشتر از الاغانی نقل می‌کند و این کتاب تهمت‌ها و ناسزاهای بنی امیه را بازگو کرده است (ر.ک: عبدالرزاق المقرم، السیدة سکینه).

رویدادهای تاریخ اسلام از ۱۰۱ ـ ۱۱۰ ق

سال ۱۰۱ ق = ۷۱۹ ـ ۷۲۰م[1]

رویدادها

- درگذشت عمر بن عبدالعزیز و خلافت یزید (دوم) فرزند عبدالملک مروان.
- عمر بن عبدالعزیز دستور داد یزید بن مهلب را زندانی کنند، اما او از زندان گریخت.
- یزید بن عبدالملک برادرش، مسلمه را به امارت عراق و مشرق گمارد. و او نیز دامادش، سعید بن عبدالعزیز اموی، معروف به سعید خُذینه را به ولایت گمارد.
- عزل اسماعیل بن عبیدالله بن ابی مهاجر دینار از ولایت افریقیه و نصب یزید بن ابی مسلم ثقفی به‌جای او.
- نصب بشر بن صفوان کلبی بر مصر به‌جای ایوب بن شرحبیل.
- عزل ابوبکر بن حزم از ولایت مدینه و نصب عبدالرحمان بن ضحاک بن قیس فهری به‌جای وی.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **اسپانیا ـ اندلس:** سمح بن مالک، امیر اندلس، شهر «اربونه» را به تصرف درآورد.

شورش‌ها

- **قیام ابن مهلب:** یزید بن مهلب ـ که از زندان عمر بن عبدالعزیز گریخته بود ـ درعراق علیه امویان قیام کرد و بر بصره چیره شد. مردم نیز با بیعت خود، سر به اطاعت او نهادند.
- **خوارج:** مسلمة بن عبدالملک، امیر عراق طی نبردی که نزدیک کوفه رخ داد، شورش خوارج را فرو نشاند و پیشوایشان «شوذب» را به قتل رساند.

درگذشتگان

- ابن ابجر کنانی.
- ابن انعم.
- شوذب شیبانی.
- عایشه دختر طلحه.
- عمر بن عبدالعزیز.
- محمد بن مروان اموی.

ابن ابجر کنانی

عبدالملک بن ابجر کنانی، طبیبی از مردم اسکندریه که پیش از فتوحات اسلامی عهده‌دار تدریس طب در آن شهر بود. ابن ابجر در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز و به‌دست او اسلام آورد و طبیب مخصوص او شد.

ابن ابجر می‌گفت: مادامی که بدنت تحمل درد را دارد، از استعمال دارو بپرهیز! این گفته برگرفته از فرمایش پیامبرﷺ است که می‌فرماید: سع بدائک ما حملک؛ تا زمانی که دردت با تو مدارا می‌کند، آن را تحمل کن.[2]

ابن انعم (زیاد)

ابوعبدالرحمان، زیاد بن انعم بن ذری بن محمد بن معدیکرب شعبانی معافری یکی از تابعین است. در حمله به قسطنطنیه که در سال ۵۲ق رخ داد حضور داشت. او سپس در مصر اقامت گزید تا این که عبدالملک بن مروان، سپاهی به یاری حسان بن نعمان غسانی ـ که در حال جنگ با رومیان و بربرهایِ سپاه کاهنه بود ـ فرستاد. ابن انعم در سپاه اعزامی عبدالملک شرکت کرد و در محاصرهٔ قرطاجه و جنگ‌های موسی بن نصیر در افریقیه و مغرب حضور یافت. ابن انعم سرانجام، در قیروان استقرار یافت و در همان‌جا درگذشت و به خاک سپرده شد.[3]

شوذب شیبانی

بسطام یشکری معروف به شوذب، از بنی‌شیبان، یکی از شورشیان خوارج و مردی زورگو بود. او در زمان عمر بن عبدالعزیز در محلی نزدیک کوفه موسوم به «جوخا» با هشتاد تن از یارانش قیام کرد. عمر بن عبدالعزیز، در جنگ با آنان درنگ کرد تا آن‌که درگذشت. وقتی یزید بن عبدالملک به‌جای عمر بن عبدالعزیز نشست، فرمان جنگ با شوذب و یارانش را داد. مردم کوفه نیز با او از در جنگ درآمدند، اما از پس وی برنیامدند و شوذب و یارانش توانستند آنها را تا کوفه تعقیب کنند.

به دنبال آن، یزید سه سپاهِ دو هزار نفری را به‌سوی او گسیل داشت، اما این سپاهیان نیز شکست خوردند. این بود که کار شوذب بالا گرفت و مردم از شرّ او ترسیدند. در این میان، مسلمة بن عبدالملک که در آن روزگار امیر عراق بود، سپاهی را به استعداد ده هزار مرد جنگی، به فرماندهی سعید بن عمرو حَرَشی تدارک دید. این سپاه توانست شوذب را محاصره کند و پس از کشتن وی، نیروهایش را نیز پراکنده سازد.[4]

عایشه دختر طلحه

ام طلحه، عایشه دختر طلحة بن عبیدالله تیمی، مادرش، ام کلثوم، دختر ابوبکرصدیق و خاله‌اش، عایشه ام‌المؤمنین است. او بیشتر از

دیگر وابستگان به عایشه، دختر ابوبکر شباهت داشت. نخست عبدالله بن عبدالرحمان بن ابوبکر صدیق و بعد مصعب بن زبیر و پس از وی عمر بن عبیدالله بن معمّر بن عثمان تیمی با وی ازدواج کردند. وی زنی ادیب و شیواسخن بود و نسبت به اخبار گذشته عرب اطلاع داشت. او زیبایی و جذابیت فوق‌العاده‌ای داشت و صورتش را نمی‌پوشانید. از این بابت شوهرش، مصعب بن زبیر او را سرزنش می‌کرد و عایشه در پاسخ او گفت: خداوند چهرهٔ زیبایی به من بخشیده است و من دوست دارم مردم چنین جمال و جذابیتی را ببینند. از این‌رو، چهره‌ام را نمی‌پوشانم و به خدا سوگند، هیچ لکهٔ ننگی هم ندارم که کسی آن را علم کند و از آن بابت، مرا به بدی یاد کند. مصعب در موقع ازدواج با عایشه صد هزار دینار کابین او کرد و پس از روزگاری زندگی مشترک کشته شد. پس از سپری شدن عده‌اش، عمر بن عبیدالله با وی ازدواج کرد، او نیز پس از مدتی درگذشت و عایشه بیوه ماند. در زمان بیوگی، عده‌ای از او خواستگاری کردند، اما نپذیرفت.

عایشه یک‌سال در مکه و یک‌سال در مدینه اقامت می‌کرد و گاهی نیز برای رسیدگی به اموالش به طائف می‌رفت و در آن‌جا قصری داشت. عمر بن ابی ربیعه، شعر تغزلی در وصف عایشه دارد که این ابیات از آن جمله است:

«عایشه دختر عبیدالله تیمی چنان آتشی در قلبم انداخته؛ که نمی‌توانم با سوزش آن مدارا کنم.

دختر عبیدالله تیمی مرا به یاد غزالی می‌اندازد که در مرغزاری با دامنه‌های سرسبز و هموار، در رفت و آمد است».

در جایی دیگر می‌گوید:

«من در همان آغاز که ذکر و نام او در میان آمد؛ شیفته و شیدایش شدم و به شگفت آمدم؛ اما واقع این است که در عشق و دلدادگی، جایی برای شگفتی و تعجب نیست.

زنان بسیاری به زیبایی و فریبایی وصف شدند؛ اما من هیچ‌کس را شبیه و حتی نزدیک به او نیافتم و نمی‌یابم.

سیمین بری که سفیدی و درخشندگی‌اش بینندگان را خیره می‌کند؛ و پری‌رویی شگفتی برانگیز در اوج جوانی و نشاط است».[5]

عمر بن عبدالعزیز

ابوحفص، عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم اموی قرشی، مادرش لیلی، دختر عاصم بن عمر بن خطاب معروف به «ام عاصم» و همسرش فاطمه دخترِعمویش، عبدالملک بن مروان است. وی یکی از تابعین والامقام به‌شمار می‌رود که بر طبق توصیهٔ امام «رجاء بن حیوة»، خلافت را از سلیمان بن عبدالملک به ارث بُرد. او خلیفه‌ای درستکار بود و به عدالت شهرت یافت تا جایی که به سبب شباهت کارهایش به کارهای خلفای راشدین، پنجمین خلیفه از خلفای راشدین نامیده شد. عمر در سال ۶۱ق در مدینه متولد شد و همان‌جا رشد یافت و به فراگیری علم پرداخت. در سال ۹۶ق ولید بن عبدالملک وی را به امارت مکه و مدینه گماشت سپس سلیمان بن عبدالملک او را به وزارت خود برگزید. وی ملقب به «اشجّ بنی امیه» بود، زیرا در کودکی وارد اصطبل پدرش شد و در آن‌جا اسبی به او ضربه زد، به‌طوری که در سرش شکافی پدید آمد.

عمر بن عبدالعزیز به علم و دانش اهتمام و توجه داشت و همو بود که امام زهری را وا داشت تا احادیث رسول الله ﷺ را گرد آورد. پیش از عمر بن عبدالعزیز، والیان و کارگزاران بنی‌امیه، علی بن ابی‌طالب را دشنام می‌دادند، اما هنگامی که او به خلافت رسید، این کار را منع کرد و طی نامه‌هایی به کارگزاران و نمایندگانش آنان را از این عمل باز داشت و به‌جای آن این آیه را بر آنها خواند:

﴿انّ الله یأمر بالعدل والاحسان وایتائ ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی، یعظکم لعلّکم تذکّرون﴾[6]. که این سنّت تا کنون استمرار دارد. وی اقدامات غاصبانه و ظالمانهٔ بنی امیه را از میان برد و این‌کار را از خودش آغاز کرد. نخست از هرچه زمین و لوازم در اختیار داشت، دست برداشت تا جایی که به نگین انگشترش نگریست و گفت: این از جمله چیزهایی است که ولید بن عبدالملک از سرزمین مغرب آورده بود و آن را به من داد و سپس آن را از خود دور ساخت.

وی آن‌گاه امتیازات و حقوقی که در دست وارثان بنی امیه بود، از دستشان خارج کرد. او بر بنی امیه سخت‌گیری کرد و با آنها شدت عمل به خرج داد و ایشان را دستور داد تا اموالی را که غصب کرده‌اند، بازپس گردانند. امویان به وی گفتند: ما از عواقب و پی‌آمد چنین کارهایی بر تو واهمه داریم.

او گفت: از هر روز ـ جز روز قیامت ـ که بترسم و بر حذر باشم، در آن روز ایمن نباشم! عمر بن عبدالعزیز گاهی بدون درخواست دلیل و بیّنهٔ قاطع و روشن، اموال به زور گرفته شده را به صاحبانش پس می‌داد و در این مورد، به کم‌ترین دلیل و بینه اکتفا می‌کرد و چنان‌چه به گونه‌ای درمی‌یافت که مال فردی به زور غصب گردیده، بدون این‌که او را برای آوردن بینه به زحمت افکند، آن را به وی باز می‌گردانید. در واقع، این طرز اقدام عمر بن عبدالعزیز از شناختی که وی از ظلم و بی‌عدالتی والیان پیشین سراغ داشت، سرچشمه می‌گرفت.

روزی به یکی از کارگزاران خود نوشت: اما بعد، اگر قدرت و توانمندیت تو را بر آن داشت که بر مردم ستم روا داری، در همان لحظه قدرت خداوند و چیرگی‌اش بر خودت را به یاد بیاور.

گاهی نیز به غلام آزاد شده‌اش، مزاحم می‌گفت: والیان و

کارگزاران برای مردم جاسوس‌هایی به کار گماشتند و من تو را مراقب و جاسوس بر خود می‌گمارم. پس چنان‌چه سخنی ناپسند از من شنیدی و یا از من عملی دیدی که آن را ناخوش شمردی، مرا پند و اندرز ده و از انجام آن باز بدار! او به کارگزارانش نامه می‌نوشت و می‌گفت: دعای خویش را صرفاً به من اختصاص ندهید، شما همهٔ زنان و مردان مؤمن را دعا کنید و اگر من از جملهٔ آنها باشم، مشمول دعایی که در حق آنها می‌کنید، می‌شوم.

عمر بن عبدالعزیز محلی را برای اطعام فقیران و مستمندان اختصاص داد. هم‌چنین دستور داد برای زندانیان مقرری تعیین گردد و پوشش آنها در زمستان و تابستان تأمین شود. او با زندانی کردن زنان با مردان در یک‌جا مخالفت کرد. عمر بن عبدالعزیز «ملطیه» را در مقابل صد هزار اسیر از رومیان خرید. عدل وی ضرب‌المثل بود و از جمله اقدامات عادلانهٔ او ماجرای ذیل است: وقتی قتیبة بن مسلم در سال ۸۶ق امارت خراسان و ماوراءالنهر را در دست گرفت و توانست در سال ۸۷ق سمرقند را تسخیر کند، سلیمان بن ابی السری را والی آن‌جا کرد. وقتی سلیمان به سمرقند آمد، مردم آن‌جا به وی گفتند: قتیبه به ما ستم کرد و نیرنگ زد و سرزمین ما را گرفت. اینک خداوند عدل و انصاف را ظاهر ساخته است. پس اجازه بده هیأتی از ما نزد امیرالمؤمنین برود. سلیمان با تقاضایشان موافقت کرد. آنان نیز هیأتی را از سوی خود به نزد عمر بن عبدالعزیز فرستادند تا شکایتشان را به وی عرضه کنند. عمر بن عبدالعزیز که در سال ۹۹ق عهده‌دار امر خلافت شده بود، پس از شنیدن شکایت آنها طی نامه‌ای ـ که به سلیمان بن ابی السری نوشت به وی خاطر نشان کرد که مردم سمرقند از ظلم و ستمی که از سوی قتیبه به آنها رفته و حتی ایشان را از زمین‌هایشان بیرون کرده است، شکایت دارند. پس هنگامی که نامه‌ام به دستت رسید، قاضی را بر مسند قضاوت بنشان تا به مشکل آنها رسیدگی کند. اگر قاضی به نفعشان حکم داد، اعراب را از سمرقند اخراج کن و آنها را به وضعیتی که پیش از تسخیر قتیبه بود، به اردوگاهشان برگردان. بر این اساس، سلیمان، «جُمیع بن حاضر» را به قضاوت گماشت و او پس از بررسی حکم داد که اعراب از سمرقند به اردوگاهشان عقب بکشند و اوضاع به حالت عادی برگردد، آن‌گاه یا مصالحه جدیدی برقرار شود و یا شهر به زور تسخیر گردد. مردم سمرقند گفتند: ما به همان صلحی که میانمان بوده، راضی هستیم و هیچ سر جنگ نداریم. از این‌رو دو طرف بدان رضایت دادند. عمر بن عبدالعزیز، آل مهلب را به جهت ستم‌گری‌هایشان ناخوش می‌شمرد. لذا یزید بن مهلب را از ولایت عراق عزل و عبدالحمید بن عبدالرحمان بن زید بن خطاب را به‌جای وی گمارد؛ آن‌گاه وی را مأمور ساخت تا اموالی را که یزید بن مهلب به زور از مردم گرفته است، به آنها بازپس گرداند. عبدالحمید بن عبدالرحمان نیز تا جایی اقدام به بازپس دادن اموال مردم پرداخت که آن‌چه در بیت‌المال عراق بود، تمام شد و عمر به ناچار مقداری از بیت‌المال شام را به عراق فرستاد تا با آن، حقوق غصب شدهٔ مردم پرداخت گردد و پس از مدتی یزید را دستگیر نموده و زندانی کرد تا اموالی را که از مسلمانان گرفته بود بازپس ستاند. در دوران عمر بن عبدالعزیز، شوذب حروری (بسطام یشکری شیبانی) در عراق سر به شورش نهاد. عمر از او خواست کسانی را برای مناظره نزد وی بفرستد. شوذب نیز دو نماینده به نزد وی فرستاد. طی مناظره‌ای که میان فرستادگان شوذب و عمر بن عبدالعزیز انجام گرفت، فرستادگان شوذب به دلایل عمر گردن نهادند و مجاب شدند. به دنبال آن، دو فرستادهٔ شوذب از عمر قبول گرفتند که خلافت پس از وی به یزید بن عبدالملک بن مروان برسد. عمر نیز به آنها قول داد تا دربارهٔ این مسئله، بیشتر فکر کند. به دنبال آن، یکی از دو فرستاده نزد عمر باقی ماند و دیگری به نزد شوذب برگشت تا جریان مناظره و نتیجه آن را به وی اطلاع دهد. طبری می‌گوید: از آن‌جایی که بنی‌امیه نگران آن بودند که عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک را از ولایت‌عهدی خود خلع کند، او را مسموم کردند و وی پس از چند روز در دیر سمعان در سرزمین معرّة النعمان درگذشت و همان‌جا مدفون گردید. مدت خلافت او دو سال و نیم بود. در زمان وی تمام بربرها اسلام آوردند و احکام و شرایع اسلامی به ایشان آموخته شد؛ زیرا عمر، ابو مهاجر بن دینار را در سال ۹۹ق والی افریقا کرد و ده تن از فقهای بزرگ را با وی همراه ساخت، تا اصول دین و زبان عربی را به اهل مغرب تعلیم دهند. رفاه و آسودگی به گونه‌ای در عصر وی فراگیر شد که دیگر، مسلمانان، مستحقی را برای پرداخت زکات نمی‌یافتند.[۷]

محمد بن مروان

محمد بن مروان بن حکم اموی قریشی، برادر عبدالملک بن مروان و از امرای سلحشور و دلاور است که به قدرتمندی شهرت داشت. در سال ۷۳ق کارگزار جزیره و ارمنستان و آذربایجان شد. او نبردهای متعددی با رومیان داشت که مهم‌ترین آنها نبردی در نزدیکی شهر «سباستپول» ـ که امروزه به «سیواس» شهرت دارد ـ است در این نبرد سپاهیان اسلاو ـ که هم‌پیمان رومیان بودند و در کنارشان می‌جنگیدند ـ به سپاهیان مسلمانان پیوستند. اسلاوها ـ که قریب به ده هزار جنگ‌جو بودند ـ کمک بزرگی به مسلمانان کردند و سبب شکست سخت رومی‌ها شدند.[۸]

پی نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اول محرم سال ۱۰۱ = ۲۴ ژوئیه سال ۷۱۹؛ دوشنبه چهاردهم جمادی‌الثانی سال ۱۰۱ = اول ژانویه سال ۷۲۰.

۲. طبقات الاطباء، ص ۱۷۱.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۹۰.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۲۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۵ و ۶۸؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۵۴ و ۵۷۵؛ سیرة عمر بن عبدالعزیز، ص ۸۳ و ۸۹؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۹۰؛ العبر، ج ۳، ص ۳۴۵.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۵؛ اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۳۷؛ الأغانی، ج ۱۱، ص ۱۷۶ به بعد؛ ترجمهٔ عمر بن ابی ربیعه؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۴۶۷؛ المحبّر، ص ۴۴۲.

۶. سوره ۱۶ (نحل) آیه ۹۰: خدا به عدل و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد. و از فحشا و زشت‌کاری و ستم نهی می‌کند. شما را پند می‌دهد، باشد که پذیرای پند شوید.

۷. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۲۰۹؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۶۷؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۳۸ ـ ۶۰؛ مسعودی، ج ۳، ص ۱۸۴ ـ ۱۹۵؛ البدایة والنهایه، ج ۹، ص ۱۹۲ ـ ۲۱۹؛ طبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۴۳ و ۳۷۸؛ عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۸ و ۱۱۵؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۲۸؛ فتوح البلدان، ص ۵۹۳؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۱۹؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۱۱۸؛ الاحکام السلطانیه ماوردی، ص ۱۷۸؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۲۴۶؛ العبر، ج ۳، ص ۱۶۱؛ المعارف، ص ۳۶۲؛ الکتّاب والوزراء، ص ۵۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۴۷۵؛ فوات الوفیات، ج ۲، ص ۲۰۶؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۴؛ مآثر الإنافة فی معالم الخلافه، ج ۱، ص ۱۴۱.

۸. الاعلام زرکلی، ج ۷، ص ۳۱۵؛ دول الاسلام، ج ۱، ص ۵۲؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۷۰؛ العبر، ج ۱، ص ۱۲۱؛ فتوح البلدان، ص ۱۷۳؛ الحدود الاسلامیه، ص ۱۶؛ العرب والروم، ص ۱۰۶، حاشیهٔ شمارهٔ ۱.

سال ۱۰۲ ق = ۷۲۰ ـ ۷۲۱م[1]

رویدادها

- یزید بن ابی مسلم ثقفی، والی افریقیه توسط نگهبانانش ترور شد و مردم قیروان مجدداً، محمد بن یزید را به جای وی برگزیدند.
- سمح بن مالک، امیر اندلس در نبرد فرانک‌ها کشته شد. نیروهای وی سردار عبدالرحمان غافقی را به امارت اندلس و فرماندهی خود برگزیدند.
- نصب ثابت نهروانی به ولایت آذربایجان.
- مبلغان و داعیان بنی عباس در هیئت بازرگانان در خراسان و نواحی پیرامون آن پراکنده شدند.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **سرزمین روم:** عمر بن هبیره، امیر ناحیهٔ جزیره از سمت ارمنستان به روم هجوم برد و ضمن پیروزی، غنیمت‌ها و اسرای زیادی را به همراه آورد.
- **ماوراء النهر:** ائتلاف ترک‌ها در ناحیهٔ ماوراءالنهر علیه عرب‌ها و هجوم مسیّب بن بشر ریاحی به آنان و به عقب راندن آنها.
- **اسپانیا ـ اندلس:** شکست سپاهیان عرب به فرماندهی سمح بن مالک در برابر سپاه فرانک‌ها به فرماندهی امیر «اکتیانیا» در نزدیکی شهر «تولوز» در این نبرد سمح بن مالک کشته شد که به دنبال وی، عبدالرحمان غافقی، فرماندهی سپاهیان مسلمان را بر عهده گرفته و آنان را به اندلس بازگرداند.

شورش‌ها

- **قیام ابن مهلب:** مسلمة بن عبدالملک، امیر عراق قیام یزید بن مهلب را فرو نشاند و یزید را به قتل رساند و آل مهلب با کشتی از راه بصره به سند گریختند. مسلمه، هلال بن احوز را در رأس سپاهی به تعقیب آل مهلب که به سند گریخته بودند اعزام کرد. ابن احوز عده‌ای از آنان را دستگیر کرد و نزد مسلمه فرستاد او نیز دستگیرشدگان را نزد خلیفه، یزید بن عبدالملک باز گرداند و یزید آنها را کشت.

درگذشتگان

- انستاس دوم.
- حبیب بن مهلب.
- سمح بن مالک.
- طارق بن زیاد.
- عبدالملک بن مهلّب.
- عبیدالله بن عتبة هذلی.
- عدی بن ارطاة.
- هلال بن احوز.
- یزید بن ابی مسلم ثقفی.
- یزید بن مهلب.

انستاس دوم Anistas II

او امپراتور بیزانس است که در سال ۷۱۳م جانشین «فیلیپیکوس باردان» شد، اما در سال ۷۱۵م ارتش، وی را کنار زد و در یکی از دیرها زندانی و آنگاه «تئودوسیوس سوم» را به‌جای وی منصوب کرد. انستاس دوم در سال ۷۲۰م علیه تئودوسیوس توطئه‌چینی کرد، اما شکست خورد و کشته شد.[2]

حبیب بن مهلب

حبیب بن مهلب بن ابی صفره، یکی از دلاوران عرب در دوران بنی مروان است. او حاکم کرمان بود، اما امیر عراق، حجاج ثقفی در سال ۸۷ق وی را از سمتش عزل کرد. سپس در سال ۹۵ق سلیمان بن عبدالملک او را به ولایت سند گماشت. پس از آن‌که عمر بن عبدالعزیز

عهده‌دار خلافت شد، او را از ولایت سند و برادرش یزید بن مهلب را از ولایت عراق عزل و مسلمة بن عبدالملک را به عنوان والی عراق و عمرو بن مسلم باهلی را به عنوان والی سند تعیین کرد.

در سال ۱۰۱ق که یزید بن عبدالملک پس از درگذشت عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید، یزید بن مهلب و برادرانش، از جمله حبیب بن مهلب علیه یزید بن عبدالملک قیام کردند و در سال ۱۰۱ق بر شهر بصره چیره شدند. از این‌رو مسلمة بن عبدالملک رهسپار جنگ با آنان شد و طی نبردی که در محلی موسوم به «العقر» (محلی بین واسط و بغداد) رخ داد، یزید بن مهلب و برادرش، حبیب به قتل رسیدند.[۳]

سمح بن مالک

سمح بن مالک خولانی، از بنی خولان از قبیلهٔ قضاعه است. عمر بن عبدالعزیز او را به‌جای حرّ بن عبدالرحمان ثقفی، به امارت اندلس گمارد و به وی فرمان داد تا زمین‌های آن را تفکیک کند و بخش‌هایی از زمین‌هایی که با جنگ فتح کرده است تعیین کند تا از آن خمس بگیرد و دربارهٔ اندلس و موقعیت آن برایش بنویسد. سمح بن مالک نیز در سال ۱۰۰ق وارد اندلس شد و آن‌چه را عمر به وی دستور داده بود، اجرا کرد. در سال ۱۰۲ق همراه نیروهای رزم تابستانی عازم جنگ شد و کوه‌های «آلبرت» را پشت سر نهاد، اما در نبرد معروفی که نزدیک شهر «تولوز» رخ داد به شهادت رسید. در این جنگ، نیروهای فرانک به فرماندهی دوک «اکیتانیا» بر نیروهای عرب فایق آمدند و سپاهیان مسلمان تنها در اثر کاردانی فرماندهٔ خویش، عبدالرحمان غافقی ـ که پیش‌تر او را به فرماندهی خود و امارت اندلس منصوب کرده بودند ـ جان به در بردند. پس از خراب شدن پل رومی‌ها، سمح بن مالک پلی بزرگ بر روی رودخانه «الوادی الکبیر» ساخت. شهر قرطبه مرکز حکومت سمح بود.[۴]

طارق بن زیاد

طارق بن زیاد اصالتاً از اسرای بربر منسوب به لیث بود و از این رو او را لیثی می‌خواندند. به دست موسی بن نصیر اسلام آورد و مولا و از نامی‌ترین افراد موسی بود.

وقتی در سال ۸۷ق قرطاجه فتح گردید، موسی او را به حکومت آن سامان گماشت و طارق تا اوایل سال ۹۲ق در آن‌جا ماندگار شد.

هنگامی که موسی تصمیم گرفت اندلس را بگشاید، سپاهی به استعداد دوازده هزار مرد جنگی از اعراب و بربرها تدارک دید و طارق بن زیاد را به فرماندهی آن سپاه برگزید، آن‌گاه وی را رهسپار فتح اندلس کرد. طارق سپاهیانش را با کشتی‌های عربی و کشتی‌های دیگری که «ژولیان» حاکم شهر «سبته» آماده کرده بود از تنگهٔ (جبل الطارق) عبور داد. ژولیان پیش از این با موسی و طارق هم‌پیمان شده بود. طارق در ماه رجب سال ۹۲ق در ناحیه‌ای کوهستانی ـ که امروزه به جبل الطارق معروف است ـ اردو زد و ضمن تسخیر آن منطقه، دژ «قرطاجه» را گشود و به سرزمین اندلس نفوذ کرد.

وقتی رودریک، پادشاهِ «قوط» خبر اردو زدن نیروهای عربی در سرزمین اندلس را شنید، سپاهی انبوه در شهر «شذونه» گرد آورد و در کنار رود «برباط» متصل به دریاچه «لکه» با سپاه طارق جنگید. این نبرد در روز یک‌شنبه ۲۸ ماه رمضان سال ۹۲ق (۱۹ژوئیهٔ سال ۷۱۱م) اتفاق افتاد. طی این نبرد که هشت روز ادامه یافت، رودریک شکست خورد و نیروهایش متلاشی شدند. این فتح در واقع، فتح الفتوح مسلمانان بود.

پاره‌ای از منابع تاریخی نقل می‌کنند: «رودریک» در این نبرد جان باخت، ولی برخی منابع دیگر می‌نویسند: وی مخفی شد و توانست خود را نجات دهد و باقی‌ماندهٔ نیروهای شکست‌خورده‌اش را گردآوری کرده و به شهر «مارده» پناه ببرد و به نقلی در گذرگاه‌های کوهستانی میان «مارده» و «طلیطله» در کمین نیروهای عربی نشست. به دنبال آن، طارق بر دژهای دیگری دست یافت و آن‌گاه رهسپار شمال؛ یعنی به‌سوی «طلیطله» (پایتخت قوطها) شد.

طارق طی نامه‌ای از موسی بن نصیر خواست که برای پی‌گیری فتوحاتش به وی نیروهای کمکی برساند، لذا موسی با سپاهی به استعداد هیجده هزار مرد جنگی، در سال ۹۳ق از دریا گذشت و وارد اندلس شد و «قرمونه» و «اشبیلیه» و تعداد دیگری از شهرهای بین رودخانهٔ «وادی الکبیر» و رودخانه «آنه» را تسخیر کند و شهر مارده را به محاصره درآورد، به‌طوری که رودریک به‌ناچار از شهر عقب‌نشینی کرد و مجدداً در گذرگاه‌های کوهستانی میان مارده و طلیطله در کمین نیروهای موسی نشست. آن‌گاه در جادهٔ رومی میان مارده و شَلَمَنقَه (سالامانکا)، رودریک با سپاهیان قوط در محلی نزدیک شهر «تمامس Tamames» و رودخانهٔ «باربالوس Barbalos» و در جایی که برخی مورخان مسلمان آن‌جا را «سواقی» نامیدند، بر نیروهای موسی و طارق یورش آوردند. (سپتامبر ۷۱۳م) طی این نبرد، قوط ها شکست خوردند و رودریک به‌دست عبدالعزیز بن موسی بن نصیر کشته شد. به دنبال این پیروزی، موسی و طارق وارد شهر طلیطله شدند و طارق تا سال ۹۴ق در آن‌جا اقامت گزید. سپس موسی با سپاه خود، به سمت غرب رفت و سرقسطه، شاطبه و برشلونه را فتح کرد و آن‌گاه طارق نیروهایش را به ناحیهٔ شمال به طرف «بشکنس» (باسک) برد تا این‌که به کوه‌های «برانس» رسید.

موسی بر آن بود که به جلیقی (گالیسیا) حمله کند که در این زمان نامه‌ای از خلیفه، ولید بن عبدالملک رسید که در آن از وی می‌خواست

به دمشق برگردد. موسی نیز که طارق او را همراهی می‌کرد، عازم دمشق شد. مورخان دربارهٔ پایان کار طارق بن زیاد اقوال آشفته‌ای دارند، اما قول معتبرتر آن است که از آن پس مسئولیتی به وی سپرده نشد.[۵]

عبدالملک بن مهلب

عبدالملک بن ابی صفرهٔ ازدی، رئیس شرطه حجاج بن یوسف بوده او و برادرانش از شجاعان و اشراف عرب به‌شمار می‌رفتند. حجاج در سال ۸۲ق او را به جنگ عبدالرحمان بن اشعث که علیه حکومت مروانیان قیام کرده بود، فرستاد و وی در ناحیهٔ «مِسکن» (بر حاشیهٔ رود دجله) با ابن اشعث مصاف داد، اما ابن اشعث او را شکست داد و بر کوفه مستولی شد. حجاج از این شکست رنجید و بر او و دو برادرش، مفضل و یزید خشم گرفت و یزید را از ولایت خراسان عزل و عبدالملک و دیگر برادرانش را دستگیر و زندانی کرد و آنها را تحت شکنجه قرار داد، ولی آنان توانستند به شام بگریزند و به سلیمان بن عبدالملک ـ که در «رملهٔ» فلسطین بود ـ پناه ببرند. سلیمان نیز آنها را پناه داد و طی نامه‌ای از برادرش، ولید خواست به آنان امان بدهد، ولید نیز چنین کرد.

چون یزید بن عبدالملک در سال ۱۰۱ق به خلافت رسید، یزید بن مهلب همراه برادرانش مفضّل، عبدالملک، زیاد، مروان و معاویه علیه وی قیام کردند. آنان به عراق رو نهادند و افراد قبیله‌شان بدانان پیوستند و خلیفه سپاهی به فرماندهی برادرش، مسلمة بن عبدالملک به جنگ ایشان فرستاد. دو طرف در محلّی به نام «عقر» با یک‌دیگر درگیر شدند و طی این نبرد یزید بن مهلب کشته شد و یارانش به شکست تن دادند. عبدالملک بن مهلب و دیگر برادرانش نیز پس از نجات از مهلکه روانهٔ سند شدند. خلیفه سپاهی به فرماندهی هلال بن احوز مازنی به تعقیب آنان فرستاد. هلال بن احوز آنها را تا «قندابیل» سند دنبال کرد و توانست دستگیرشان کند و عبدالملک و برادرانش و همین‌طور تمام افراد آل مهلب را ـ که به سن بلوغ رسیده بودند ـ بکشد تا جایی که نزدیک بود تمام آنان را نابود کند. آن‌گونه که نقل شده است، آل مهلب پس از تار ومار شدنشان به‌دست هلال، مدت بیست سال صاحب پسر می‌شدند، و یک تن از آنان در این مدت نمرد.[۶]

عبدالله بن عتبه هذلی

ابوعبدالله، عبیدالله بن عتبة بن مسعود هذلی، مفتی مدینه و یکی از هفت فقیه آن شهر و از تابعین سرشناس و برجسته بود. او اشعار نیکویی سروده که ابو تمّام قسمت‌هایی از آن را در کتاب حماسه آورده و ابوالفرج اصفهانی نیز، مقدار زیادی از آن اشعار را در کتاب الاغانی نقل کرده است. شعر عبیدالله، حاوی تغزل‌های لطیفی است. او دربارهٔ کنیزی به نام «عثمه» می‌گوید:

«عشق «عثمه» در دل من رخنه کرد؛ و سوز ظاهریِ آن نسبت به آتش نهانی ناچیز است».

وقتی به او گفتند: آیا شایسته است شخصی همچون تو این سخن را بگوید؟ گفت: دردمند باید خود را سبک کند و آن‌چه در سینه دارد بیرون ریزد.

عبیدالله، مربّی عمر بن عبدالعزیز بود. او ثقه، عالم و فقیه بود و حدیث فراوانی نقل کرده و آشنایی زیادی با شعر داشته است.

وی برادر زادهٔ عبدالله بن مسعود صحابی است و در مدینه درگذشت.[۷]

عدیّ بن ارطاة

ابووائله، عدیّ بن ارطاةِ فزاری، امیری از مردم دمشق و خردمندی، دلاور بود که عمر بن عبدالعزیز در سال ۹۹ق او را به امارت بصره گماشت و وی تا زمان کشته شدنش به‌دست معاویة بن یزید بن مهلب در واسط، همین منصب را داشت. معاویه او را در زمان شورش پدرش یزید بن مهلب، در عراق به قتل رساند.[۸]

هلال بن احوز

هلال بن احوز بن اربد مازنی مالکی تمیمی؛ از سرداران شجاع و سنگدل بود. هنگامی که یزید بن مهلب در سال ۱۰۱ق در عراق، در دوران خلافت یزید بن عبدالملک شورید، یزید برادرش، مسلمة بن عبدالملک را به‌عنوان والی عراق، مأمور فرو نشاندن شورش آل مهلب کرد. مسلمه طی نبردی بر آل مهلب چیره شد. در این نبرد، یزید بن مهلب به قتل رسید و افرادی از آل مهلب و یارانشان که جان سالم به‌در برده بودند، فرار کرده و رو به سند رفتند و در شهر «قندابیل» سکنا گزیدند. مسلمه، هلال بن احوز را به تعقیب آنان فرستاد و وی را فرمان داد مردان و کودکانشان را ـ که به سن بلوغ رسیده‌اند ـ از دم تیغ بگذراند. هلال تعداد زیادی از آنان را به قتل رسانید و کسانی را که زنده ماندند، اسیر کرد و نزد خلیفه آورد که در آن‌جا گردن زده شدند و فقط تعداد اندکی از آنان، جان سالم به‌در بردند.[۹]

یزید بن ابی مسلم ثقفی

یزید بن ابی مسلم ثقفی منسوب به بنی ثقیف است که حجاج او را به‌عنوان کاتب خویش به خدمت گرفت. گفته‌اند او برادر رضاعی

حجاج بود. در سال ۱۰۱ ق یزید بن عبدالملک، محمد بن یزید، مولای انصار را از ولایت افریقیه کنار زد و یزید ثقفی را به‌جای وی نشاند.

وقتی یزید بن ابی مسلم، عهده‌دار ولایت افریقیه شد، تصمیم گرفت با مردم آن سامان، هم‌چون حجاج با اهل ذمه که مسلمان شده و در شهر سکنا گزیده بودند، رفتار کند، زیرا حجاج اسلام چنین افرادی را نپذیرفته بود و همان‌گونه که پیش از اسلام آوردنشان جزیه می‌پرداختند، از آنان جزیه می‌گرفت، لذا یزید بر آن شد که با مردم افریقیه نیز چنین کند، اما مردم افریقیه بر وی شوریدند و با وی از در جنگ درآمدند و او را کشتند. آن‌گاه والی پیشین خود (محمد بن یزید) مولای انصار را به امارت خویش برگزیدند. مردم افریقیه طی نامه‌ای که به خلیفه، یزید بن عبدالملک نوشتند به وی گفتند: ما دست از اطاعت و فرمان‌برداری بر نداشته‌ایم، اما یزید بن ابی مسلم ستمی را بر ما روا داشت که نه خداوند و نه هیچ مسلمانی آن را نمی‌پسندد، لذا او را کشتیم و محمد بن یزید را دوباره بر خویش امیر کردیم. خلیفه در پاسخ گفت: من از آن‌چه یزید بن ابی مسلم انجام داده است، راضی و خشنود نیستم.

بدین ترتیب، خلیفه برای مدتی مجدداً محمد بن یزید را به امارت افریقیه گماشت، سپس وی را عزل کرد و بشر بن صفوان را به حکومت آن سامان گمارد.[10]

یزید بن مهلب

ابوخالد، یزید بن مهلب بن ابی صفره یکی از امرا و فرماندهان شجاع، بخشنده و قدرتمند بود. پس از درگذشت پدرش در سال ۸۲ ق عهده‌دار امارت خراسان شد و شش سال در این منصب باقی ماند. آن‌گاه عبدالملک بن مروان وی را به اشارهٔ حجاج، امیر عراق، برکنار کرد. حجاج که از توان و قدرت او وحشت داشت، پس از برکناری‌اش، او را زندانی کرد، اما وی از زندان گریخت و روانه شام شد و بار دیگر برادرانش به سلیمان بن عبدالملک پناه بردند. وقتی سلیمان عهده‌دار امر خلافت شد، یزید را در سال ۹۶ ق به امارت عراق منصوب کرد سپس در سال ۹۷ ق حکومت خراسان را نیز به او سپرد. هنگامی‌که عمر بن عبدالعزیز (سال ۹۹ ق) به خلافت رسید، وی را متهم به غصب اموال مردم کرد و از او خواست آن اموال را پس بدهد؛ آن‌گاه خواست تا به دمشق برود و پس از این‌که او را به دمشق آوردند او را در حلب زندانی کرد.

چون عمر بن عبدالعزیز درگذشت، غلامان یزید به زندان یورش بردند و وی را آزاد کردند. یزید نیز با دیگر برادرانش رهسپار بصره شد و در سال ۱۰۱ ق وارد آن شهر گردید و بر آن‌جا چیره شد. مردم عراق نیز به اطاعت او درآمدند و با وی بیعت کردند. هنگامی که یزید بن عبدالملک به‌جای عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید، برادرش مسلمة بن عبدالملک را به‌عنوان والی عراق، راهی آن سامان کرد و به وی فرمان داد تا با یزید بن مهلب بجنگد. این بود که جنگ‌هایی میان مسلمه و یزید رخ داد که با کشته شدن یزید بن مهلب در محلّی موسوم به «عُقْر» (نزدیک بابل و میان واسط و بغداد) به پایان رسید.

محمد بن حبیب در کتابش المحبّر می‌نویسد: مسلمة بن عبدالملک، یزید را پس از کشته شدنش دار زد و او را از پل بابل آویخت و در کنار او یک خوک، یک ماهی و مشک شرابی نیز آویزان کرد. یزید بن مهلب در ۴۹ سالگی کشته شد.[11]

پی نوشت‌ها:

۱. جمعه اول محرم سال ۱۰۲ = دوازدهم ژوئیه سال ۷۲۰؛ چهارشنبه ۲۶ جمادی الآخر سال ۱۰۲ = اول ژانویه سال ۷۲۱.

۲. دائرة المعارف لاروس؛ موسوعة تاریخ العالم، ج۲، ص ۴۸۲؛ الروم وصلاتهم بالعرب، ج۱، ص ۲۷۲ و ۲۷۳.

۳. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۱۷۲؛ العقد الفرید، ج۱، ص ۲۰۹؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص ۳۱.

۴. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۲۰۳؛ نفح الطیب، ج۱، ص ۱۱۹؛ همان، ج۴، ص ۱۳؛ البیان المغرب، ج۲، ص ۲۶؛ العبر، ج۴، ص ۲۵۷.

۵. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۳۱۳؛ نفح الطیب، ج۱، ص ۲۱۴ ـ ۲۲۵؛ البیان المغرب، ج۱، ص ۴۳ به بعد؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۵۵۶ به بعد؛ تاریخ طبری، ج۶، ص ۴۶۰ ـ ۴۸۱؛ العبر، ج۴، ص ۲۵۳ به بعد؛ طرطوشی، سراج الملوک، ص ۳۲۶ به بعد؛ اخبار مجموعه، ص ۱۷؛ تاریخ المسلمین وآثارهم فی الاندلس، ص ۶۶ ـ ۱۰۰؛ فجر الاندلس، ص ۹۷.

۶. تاریخ طبری و ابن اثیر، حوادث سال‌های ۸۳، ۸۶، ۹۰ و ۱۰۲؛ الروض المعطار، ص ۴۱۸ و ۴۱۹، مادهٔ «العقر».

۷. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۳۵۰؛ الأغانی، ج۹، ص ۱۳۹؛ حلیة الأولیاء، ج۲، ص ۱۸۸.

۸. الاعلام زرکلی، ج۵، ص ۸؛ الکامل مبرد، ج۲، ص ۱۴۹.

۹. الاعلام زرکلی، ج۹، ص ۹۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص ۸۶؛ مروج الذهب، ج۳، ص ۲۰۰؛ تاریخ یعقوبی، ج۲، ص ۳۱۱؛ فتوح البلدان، ص ۴۲۹.

۱۰. الاعلام زرکلی، ج۹، ص ۲۳۴؛ وفیات الاعیان، ج۶، ص ۳۰۹؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص ۱۰۱؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص ۲۴۵؛ البیان المغرب، ج۱، ص ۴۸؛ الکتّاب والوزراء، ص ۵۷؛ العبر، ج۴، ص ۴۰۳؛ اعتاب الکتاب، ص ۵۴.

۱۱. الاعلام زرکلی، ج۹، ص ۲۴۶؛ وفیات الاعیان، ج۶، ص ۲۷۸؛ خزانة الادب، ج۱، ص ۱۰۵؛ العبر، ج۳، ص ۶۴؛ ج ۹، ص ۷۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص ۲۳ ـ ۷۹؛ تاریخ طبری، ج۸، ص ۱۵۱ به بعد؛ المحبّر، ص ۴۸۲؛ الروض المعطار، ص ۴۱۸؛ مروج الذهب، ج۳، ص ۱۹۹.

سال ۱۰۳ ق = ۷۲۱ ـ ۷۲۲م[1]

رویدادها

- محمد بن یزید از ولایت افریقیه برکنار شد و به‌جای او بشر بن صفوان، امیر مصر، به امارت افریقیه تعیین گردید و برادرش، حنظلة بن صفوان، امیر مصر شد.
- باز گرداندن جراح حکمی به امارت ارمنستان و آذربایجان.
- عبدالرحمان بن ضحاک علاوه بر مدینه به امارت مکه هم رسید.
- عزل مسلمة بن عبدالملک از ولایت عراق و جانشینی عمر بن هبیره فزاری به‌جای وی.
- عمر بن هبیره، امیر عراق و ناحیهٔ مشرق، سعید خذینه را از امارت خراسان عزل کرد و سعید بن عمر حرشی را امیر آن سامان گرداند.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **سرزمین روم:** عباس بن ولید بن عبدالملک به سرزمین روم لشکر کشید.
- **آذربایجان و ارمنستان:** جراح حکمی، امیر ارمنستان و آذربایجان به ترکستان و لان یورش می‌برد و «بلنجر» و دژهای پیرامون آن‌جا را فتح کرد.
- **اسپانیا ـ اندلس:** عنبسة بن سحیم، امیر اندلس، به درون خاک فرانسه نفوذ کرد و به نواحی «رون» و «پروفانس» و «لیون» و «بورگون» تا مناطق علیای رون حمله برد.
- **دریای مدیترانه:** یورش ناوگان ناحیهٔ مغرب، بر جزیرهٔ ساردینی (ایتالیایی: ساردینا) به فرماندهی مسروق یحصبی.

درگذشتگان

- سعید خذینه.
- شعبی.
- صالح کاتب.
- عبدالله بن موسی بن نصیر.
- مجاهد بن جبیر.
- محمد بن یزید.
- یحیی بن وثّاب.

سعید خُذینه

او سعید بن عبدالعزیز بن حارث بن حکم بن ابی العاص اموی قرشی است. مسلمة بن عبدالملک، امیر عراق و نواحی مشرق، وی را به امارت خراسان گماشت. سعید با دختر مسلمه ازدواج کرده بود. او سعی داشت با بزرگان و مردم خراسان، به نرمی و انعطاف رفتار کند که این امر خشم و نارضایتی عرب‌ها را برانگیخت و وی را «خذینه» (زن خانه‌دار) خواندند. گروهی از این عرب‌ها نزد مسلمه رفته و از وی شکایت کردند و مسلمه نیز او را برکنار کرد و سعید بن عمرو حرشی را به‌جای وی منصوب کرد.[2]

شعبی

عامر بن شراحیل بن عبدذی کبار هَمْدانیِ حمیری، از مردم کوفه و از راویان حدیث و یکی از تابعین است. حافظهٔ او زبانزد همگان بود. شعبی مدتی به خدمت عبدالملک بن مروان در آمد وی همدم و هم‌نشین شب‌های او و فرستادهٔ او نزد قیصر روم بود.

شعبی از محدثان مورد اعتماد و در عین حال، فقیه و شاعر بود. وی یکی از بزرگ‌ترین اساتید ابوحنیفه به‌شمار می‌رود. حجاج بر او خشم گرفت، چون او عبدالرحمان بن اشعث را تأیید کرده بود، امّا شعبی با سخنان نیکویی از حجاج پوزش خواست و حجاج هم از او درگذشت. عمر بن عبدالعزیز او را به منصب قضای کوفه گمارد. وی به شعب از تیره‌های هَمْدان منسوب است و از این‌رو، وی را شعبی خوانده‌اند. شعبی در ۸۴ سالگی درگذشت.[3]

صالح کاتب

ابو ولید، صالح بن عبدالرحمان، منسوب به قبیله تمیم بود و لذا وی را تمیمی می‌خواندند. او نخستین کسی است که در عراق دیوان‌های نگارش و دیوان‌های خراج را از فارسی به عربی برگردانید. در اصل وی از اسیران سیستانی است که در میان قبیلهٔ بنی نزّال از آل مرة بن عبید پرورش یافت و از زبان عربی فصیحی برخوردار بود.

پیش از این که حجاج ثقفی به ولایت عراق برسد، به‌خدمت وی درآمد و آن‌گاه که حجاج، والی عراق شد، صالح را در شمار منشیان دیوان درآورد و سپس ریاست دیوان را به وی سپرد. صالح نخست به فارسی می‌نوشت، اما بعدها و در سال ۷۸ق دیوان‌ها را به عربی برگردانید و اصطلاحاتی را به زبان عربی برای کاتبان و حسابداران وضع کرد و از مصطلحات فارسی در این زمینه، بی‌نیاز شدند. می‌گویند: وقتی بر آن شد که دیوان را از فارسی به عربی برگرداند، کاتبان ایرانی سیصد هزار درهم به وی پیشنهاد دادند تا از این‌کار صرف‌نظر کند، اما او زیر بار نرفت. صالح پس از چندی، نزد سلیمان بن عبدالملک در شام رفت و وی، صالح را متصدی گردآوری خراج عراق کرد و او به کوفه برگشت و تا زمان عمر بن عبدالعزیز، در این منصب باقی ماند. عمر او را در منصبش باقی گذارد، اما صالح پس از یک‌سال از کارش استعفا داد و عمر نیز با استعفای او موافقت نمود و بنا به قولی، عمر وی را برکنار کرد.

وقتی یزید بن عبدالملک، عهده‌دار امر خلافت شد، عمر بن هبیره، امیر عراق، از خلیفه خواست تا صالح را برای پرسیدن بعضی مسائل مربوط به خراج، نزد وی بفرستد. خلیفه نیز صالح را نزد هبیره فرستاد و سفارش وی را به او کرد، اما وقتی نزد ابن هبیره رسید، ابن هبیره او را کشت.[4]

عبدالله بن موسی

عبدالله بن موسی بن نصیر لخمی از امیران و از جمله فاتحان ناحیهٔ مغرب است. پیش از وارد شدن پدرش به اندلس، همراه او بود و آن‌گاه که پدرش رهسپار آن سامان شد، وی را در سال ۸۷ق به‌جای خویش به حکومت قیروان گمارد و او تا سال ۹۵ق در این مقام باقی ماند. وقتی سلیمان بن عبدالملک به خلافت رسید، عبدالله بن موسی را عزل کرد و در سال ۹۶ق محمد بن یزید را به‌جای وی گمارد. تاریخ‌نگاران در این موضوع اختلاف نظر دارند؛ مثلاً ابن عذاری و عدّه‌ای دیگر می‌گویند: محمد بن یزید، عبدالله را زندانی کرد، او را شکنجه داد، سپس کشت و بعد اموالش را به دستور خلیفه، سلیمان بن عبدالملک تصرف نمود، اما محمد بن حبیب در کتابش (محبّر) در باب «من نصب رأسه من الاشراف» (بزرگانی که سرشان بر دار رفت) می‌نویسد: وقتی بشر بن صفوان در سال ۱۰۲ ق والی افریقیه شد، عبدالله بن موسی را به قتل یزید بن ابی مسلم، مولای حجاج متهم کرد. یزید بن مسلم در سال ۱۰۱ ق والی افریقیه بود، لذا بشر بن صفوان، عبدالله بن موسی را به جرم کشتن یزید بن ابی مسلم کشت و سرش را نزد یزید بن عبدالملک فرستاد و او سر عبدالله را در دمشق آویخت. گروهی از تاریخ‌نگاران نیز دربارهٔ فرجام عبدالله بن موسی چیزی نگفته‌اند و خبری را از وی پس از عزلش، گزارش نداده‌اند.[5]

مجاهد بن جبیر

ابوالحجاج، مجاهد بن جبیر، منسوب به بنی مخزوم و یکی از گنجینه‌های علم و آگاه‌ترین مردم زمان خویش به تفسیر بود.

ذهبی دربارهٔ او می‌گوید: وی شیخ قاریان و مفسران بود. مجاهد، علم تفسیر را از ابن عباس فراگرفت.

اعمش دربارهٔ او می‌گوید: هرگاه که سخن می‌گفت، مروارید از دهانش فرو می‌ریخت.

مجاهد در شهر کوفه اقامت گزید و همان‌جا درگذشت.[6]

محمد بن یزید

محمد بن یزید، از موالی قریش بود که سلیمان عبدالملک در سال ۹۶ ق او را به امارت افریقیه ـ که اندلس نیز جزء آن بود ـ گماشت. محمد بن یزید در میان مردم، به عدل و داد رفتار کرد. او بخشی از مناطق داخلیِ مغرب دور را فتح کرد و نیروهایی را به نواحی مرزی افریقیه و جزایر مجاور آن سامان فرستاد. سیاست خردمندانهٔ او اثر عمیقی در جذب دسته‌های جدیدی از بربرها به اسلام داشت. زمانی که عمر بن عبدالعزیز در سال ۱۰۰ ق به خلافت رسید، او را از مقامش خلع کرد و اسماعیل بن عبدالله بن ابی‌مهاجر دینار را به امارت افریقیه گماشت و چون یزید بن عبدالملک پس از درگذشت عمر بن عبدالعزیز، به خلافت رسید، اسماعیل را عزل و یزید بن ابی مسلم، کاتب حجاج ثقفی را به‌جای او نصب کرد.

یزید بن ابی مسلم، تصمیم گرفت همان رفتاری را که حجاج با مردم عراق داشت، با مردم افریقیه داشته باشد، اما مردم افریقیه بر وی شوریدند و او را کشتند، آن‌گاه محمد بن یزید را به امارت برگرداندند. بعد از آن، مردم، طی نامه‌ای ماجرا را برای خلیفه نوشتند و گفتند: ما دست از اطاعت تو بر نداشته‌ایم، اما یزید بن مسلم ستمی را که مورد پسند خداوند و بندگان مسلمان او نیست، بر ما روا داشت؛ لذا او را کشتیم و دوباره محمد بن یزید را بر خویش گماشتیم.

خلیفه به آنان نوشت: من از آن‌چه یزید بن مسلم کرد، راضی نبودم. آن‌گاه امارت محمد بن یزید را تنفیذ کرد. این دومین باری بود که محمد بن یزید به حکومت افریقیه می‌رسید، اما این مدت چندان طول نکشید، زیرا خلیفه در سال ۱۰۳ ق او را خلع کرد و بشر بن صفوان کلبی را به‌جای او گمارد. بشر در این زمان، امیر مصر بود. او برادرش، حنظلة بن صفوان را امیر مصر کرد و خود رهسپار افریقیه شد. از این تاریخ به بعد، خبری از سرنوشت محمد بن یزید در دست نیست.[7]

یحیی بن وثّاب

یحیی بن وثّاب اسدی، منسوب به قبیلهٔ اسد، یکی از عابدان بنام و برجسته و از قرّاء و امام قرّاء شهر کوفه بود. اعمش می‌گوید: وقتی یحیی در مسجد قرآن تلاوت می‌کرد، هیچ حرکت و جنبشی در مسجد احساس نمی‌شد، گویی هیچ‌کس در مسجد حضور ندارد.[8]

پی‌نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه اول محرم سال ۱۰۳ = ژوئیه سال ۷۲۱؛ پنج‌شنبه هشتم رجب سال ۱۰۳ = اول ژانویه سال ۷۲۲.

۲. فتوح البلدان، ص۴۱۶؛ تاریخ طبری، ج۶، ص۶۰۵ـ۶۱۸؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص ۹۰ـ۹۵.

۳. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۱۸؛ تاریخ بغداد، ج۱۲، ص۲۲۷؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۴۹۳؛ تذکرة الحفّاظ، ج۱، ص ۳۹؛ حلیة الأولیاء، ج۴، ص ۳۱۰؛ تهذیب التهذیب، ج۵، ص ۶۵؛ وفیات الاعیان، ج۳، ص ۱۲؛ الطبقات الکبری، ج۶، ص ۲۴۶؛ العبر، ج۱، ص ۱۲۷.

۴. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۲۷۷؛ الکتّاب والوزراء، ص۱۷؛ الکامل مبرد، ج۱، ص ۲۸۸.

۵. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۲۸۴؛ البیان المغرب، ج۱، ص ۴۳ـ۴۷؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص۲۳۵؛ المحبّر، ص۴۹۲؛ العبر، ج۴، ص ۲۵۵.

۶. الاعلام زرکلی، ج۶، ص ۱۶۱؛ تذکرة الحفّاظ، ج۱، ص ۹۲؛ البدایة والنهایه، ج۹، ص۲۲۴؛ المعارف، ص۴۴۴.

۷. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۱۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص ۷۷ و ۱۰۱؛ العبر، ج۴، ص ۴۰۳؛ البیان المغرب، ج۱، ص ۴۷ـ۴۸؛ تاریخ طبری، ج۸، ص ۴۳۲؛ تاریخ المغرب الکبیر، ج۲، ص ۲۸۹.

۸. تهذیب التهذیب، ج۲، ص ۱۵۹؛ شذرات الذهب، ج۱، ص ۱۲۵.

سال ۱۰۴ ق = ۷۲۲ ـ ۷۲۳م[1]

رویدادها

- عبدالرحمان بن ضحاک از امارت مدینه و مکه برکنار شد عبدالواحد بن عبدالله نضری به‌جای وی به حکومت رسید.
- عمر بن هبیره، امیر عراق و ناحیهٔ مشرق، سعید بن عمرو حرشی را از امارت خراسان عزل کرد و مسلم بن سعید بن اسلم کلابی را به‌جای او گمارد.
- یزید بن عبدالملک، عمر بن هبیره، حاکم عراق را مأمور مسّاحی (تعیین حدود) ناحیهٔ سواد کرد. این منطقه از زمان تعیین حد و مرز آن به‌دست عثمان بن حنیف در زمان عمر بن خطاب، مسّاحی نشده بود.
- سیلی بنیان کن در مکه جاری شد به‌طوری که به داخل حرم نفوذ کرده و تعدادی از مردم را از بین برد این سیل را «سیل المخبّل» (سیل دیوانه) نامیدند.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **ماوراء النهر**: سعید حرشی، امیر خراسان، به جنگ سغدیان رفت و ضمن محاصرهٔ «خجند» بر مردم آن‌جا پیروز شد.
- **سرزمین روم**: عثمان بن حیّانِ مرّی، به سرزمین روم لشکر کشید و ناحیهٔ «قیساریه» را تسخیر کرد.
- **ارمنستان و آذربایجان**: خزرها بر ارمنستان یورش بردند ولی جراح حکمی، امیر ارمنستان و آذربایجان از هجوم آنان جلوگیری کرد.
- **دریای مدیترانه ـ ساردینی**: ناوگان مغرب به فرماندهی عمرو بن فاتک کلبی، به جزیره ساردینی حمله برد.

پی نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اول محرم سال ۱۰۴ = ۲۱ ژوئن سال ۷۲۲؛ جمعه هجدهم رجب سال ۱۰۴ = اول ژانویه سال ۷۲۳.

سال ۱۰۵ ق = ۷۲۳ ـ ۷۲۴م[1]

رویدادها

- یزید (دوم) بن عبدالملک بن مروان مرد و برادرش، هشام بن عبدالملک به خلافت رسید.
- عمر بن هبیره از ولایت عراق و ناحیهٔ مشرق برکنار شد و خالد بن عبدالله قسری به جای وی گماشته شد.
- خالد قسری برادرش، اسد را به‌جای مسلم بن سعید بن اسلم کلابی به امارت خراسان گمارد.
- عبدالواحد نضری از امارت مدینه و مکه عزل گردید و ابراهیم بن هشام مخزومی، دایی هشام بن عبدالملک به امارت آن دو شهر رسید.
- حنظلة بن صفوان از امارت مصر برکنار گردید و محمد بن عبدالملک بن مروان بر آن‌جا حکومت راند. بعد از مدتی دومی نیز معزول و حرّ بن یوسف بن حکم اموی به امارت مصر منصوب شد.
- بشر بن صفوان، امیر افریقیه عبدالرحمان غافقی را از امارت اندلس عزل کرده و عنبسة بن سحیم کلبی را به‌جای وی گمارد.
- بکیر بن ماهان، زعامت دعوت عباسیان را در کوفه به عهده گرفت.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **ماوراءالنهر**: مروان بن محمد به سرزمین روم لشکر کشید و شهر «قونیه» را تصرف کرد.
- **ارمنستان و آذربایجان**: جراح حکمی، امیر ارمنستان و آذربایجان به عمق سرزمین خزرها نفوذ کردند. مردم با وی مصالحه کردند و به او جزیه پرداختند.
- **خوارج**: مسعود عبدی خارجی در بحرین قیام کرد و به‌دست سفیان بن عمرو عقیلی، امیر بحرین ـ که عمر بن هبیره، امیر عراق، او را به حکومت بحرین گماشته بود ـ کشته شد.

درگذشتگان

- ابان بن عثمان بن عفان.
- احوص.
- حبابّه.
- خشنی.
- عکرمهٔ مدنی.
- غیلان قدری.
- کُثَیِّر عزّه.
- مغیرة بن ابی برده.
- یزید بن حکم ثقفی.
- یزید بن عبدالملک.

ابان بن عثمان بن عفان

ابو سعید، ابان بن عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه است. او حدیث را از پدرش عثمان و زید بن ثابت شنید. عامر بن سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن ذکوان، محمد بن شهاب زهری و دیگران از او حدیث نقل کرده‌اند. عبدالملک بن مروان در سال ۷۵ق او را به امارت مدینه گمارد و سپس در سال ۸۲ق وی را از مقامش برکنار کرد. ولید بن عبدالملک، چند بار سرپرستی حاجیان را به او سپرد. ابان بن عثمان یکی از فقهای ثقه در مدینه بود و در آن شهر، فتوا می‌داد و مردم از او قضاوت می‌آموختند. ابان از تابعین سرشناس و از مردان ثقه در حدیث است. او سرانجام در زمان خلافت یزید بن عبدالملک در مدینه درگذشت.[2]

احوص

ابومحمد، عبدالله بن محمد بن عبدالله بن عاصم اوسی انصاری که به جهت تنگی گوشه چشمش به «احوص» ملقب گردید. وی از شاعران اهل مدینه است که به سرودن شعر در دو زمینه هجو و تغزل شهرت یافت، شعرِ او از صفا و لطافت خاصی برخوردار است. احوص مدتی نزد ولید بن عبدالملک رفت و مورد احترام قرار گرفت، اما بعداً ولید درباره او چیزهایی شنید که از وی ناخشنود گشت، لذا دستور داد تازیانه‌اش بزنند و به جزیرهٔ «دهلک» در دریای سرخ تبعید کنند.

احوص در آن‌جا بود تا این‌که یزید بن عبدالملک به خلافت رسید. یزید دستور داد او را آزاد سازند. احوص به دمشق بازگشت و در همان‌جا درگذشت. او دلباختهٔ زنی از انصار به نام «ام جعفر» شد و دربارهٔ او سروده است:

«به محض این‌که چشمم بر او می‌افتد؛ چنان مبهوت و مسحور او می‌شوم که حتی توان سخن گفتن از من سلب می‌شود».

و باز می‌گوید:

«آثار عشق او در سویدای دلم و در تار و پودم تا روز قیامت جاودان است».

می‌گویند: بهترین بیتی که عرب در باب فخر سروده، این بیت احوص است که می‌گوید:

«چنان‌چه جویای کریمان و بخشندگان شوی؛ مرا خواهی یافت که همچون خورشید در هیچ جا ناشناس و پوشیده نمی‌مانم».[۳]

حبّابه

حبّابه، کنیز یزید بن عبدالملک بن مروان که در عصر خویش آوازه‌خوانی مشهور بود. حبابّه در میان مردمان عصر خویش زیباترین چهره و کامل‌ترین عقل را داشت و در ادب سرآمد بود. او قرآن خواند، شعر روایت کرد و زبان عربی را فراگرفت. حبابه دو رگه و نخست کنیز مردی از اهل مدینه به نام «ابن رمانه» بود و همو، حبابه را تعلیم و تربیت کرد. حبّابه آواز را از ابن سریج، ابن محرز و همردیفان آنها آموخت و یزید بن عبدالملک او را به چهار هزار دینار خرید. پس از این بود که حبابه بر عقل یزید چیره شد و او را به خود مشغول داشت، اما پس از چندی حبابه مُرد و یزید از بابت مرگ او اندوهگین شد و اندکی بعد خود نیز جان سپرد. حبابه در عزل و نصب امرا و حکام نقش داشت. از جمله برای نصب عمر بن هبیره به امارت عراق و خراسان کوشید و یزید نیز خواسته او را پذیرفت، لذا برادرش مسلمة بن عبدالملک را برکنار کرد و ابن هبیره را به‌جای وی گماشت.[۴]

خُشَنی

سلیمان بن سعد، منسوب به قبیلهٔ خُشَن بود و لذا وی را خشنی می‌نامیدند.

وی از مردم اردن و نخستین کسی است که زبان دیوان محاسبات را از رومی به عربی برگرداند. و نیز اولین فرد مسلمانی بود که در دوران اموی متصدی دیوان محاسبات گردید. پیش از او نصرانی‌ها عهده‌دار ادارهٔ دیوان‌ها بودند. خشنی بعداً به دمشق رفت و متولی دیوان عبدالملک بن مروان شد. در آن‌جا بود که عبدالملک به وی پیشنهاد کرد حساب را از رومی به عربی برگرداند. سپس او را سرپرست تمام دیوان‌های شام کرد. خشنی تا زمان ولید بن عبدالملک و برادرش سلیمان در این منصب باقی بود، اما هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید، خشنی را به سبب لغزشی که از او سر زده بود، برکنار کرد و هنگامی که یزید بن عبدالملک به خلافت رسید، مجدداً او را به مقامش برگرداند.[۵]

عکرمهٔ مدنی

عکرمة بن عبدالله مدنی، اصالتاً اهل مغرب است. نخست بنده حصین بن حرّ عنبری بود و حصین او را عکرمه (از اسامی کبوتر) نام گذاشت. بعداً وی را به عبدالله بن عباس ـ در زمانی که از سوی علی بن ابیطالب والی بصره شد ـ بخشید. ابن عباس در آموختن قرآن و احکام به عکرمه، کوشش فراوان کرد و عکرمه به خوبی آنها را فراگرفت. او از تابعین سرشناس و آگاه‌ترین مردم به تاریخ جنگ‌های پیامبرﷺ بود. وی به مناطق زیادی از جمله: مصر، عراق، خراسان و اصفهان سفر کرد. عکرمه از عده زیادی حدیث نقل نمود و افراد زیادی نیز از او حدیث نقل کردند. او یکی از اساطین علمی به شمار می‌رفت که به سوی «نجد حروری» روانه شد و شش ماه نزد او اقامت گزید و پس از آن بود که آرای وی سخن می‌گفت. عکرمه بعدها رهسپار ناحیهٔ مغرب شد و مردم آن‌جا، آرای خوارج صفریه را از وی فراگرفتند؛ آرایی که خواستار مساوات و برابری میان مسلمانان از لحاظ حقوق و تکالیف بود. آن‌گاه، عکرمه به مدینه برگشت و در آن‌جا حاکم شهر، وی را فرا خواند، اما عکرمه پنهان شد و هم‌چنان در مخفیگاه بود تا درگذشت. روزی که او در مدینه مرد، کُثَیِّر عزّه نیز وفات کرد و جنازهٔ هر دو را تشییع کردند. مردم در مرگ آن‌دو گفتند: فقیه‌ترین و شاعرترین مردم درگذشتند.

وقتی مولایش، عبدالله بن عباس درگذشت، او هنوز برده بود، اما علی بن عبدالله بن عباس، عکرمه را آزاد کرد.[۶]

غیلان قدری

ابو مروان، غیلان بن مسلم دمشقی، کاتبی شیوا بود. فرقهٔ «غیلانیه» (شاخه‌ای از قدریه) به او منسوبند. آنان قدر (سرنوشت) را نپذیرفته و

می‌گویند: انسان افعال و کارهای خود را خلق می‌کند و این که کفر و گناه را خداوند مقدر کرده است، رد مـی‌کنند. غـیلان بـعد از «مـعبد جهنی» دومین فردی است که از این مرام فکری سخن گفت و مردم را به آن فرا خواند. بعد از معبد جهنی، غیلان معتقد بود که امام را می‌توان از غیر قریش برگزید. می‌گویند: او به دست عمر بن عبدالعزیز توبه کرد و از اعتقاد خویش دست بـرداشت، امـا پس از مـرگ عـمر مـجدداً اعتقادش را آشکار کرد، لذا هشـام بـن عـبدالمـلک او را خـواست و اوزاعی را برای مناظره با وی حاضر کرد. اوزاعی نیز حکم به قتل وی داد و غیلان بر «باب کیسان» در دمشق به دار کشیده شد. غـیلان در مسئلهٔ نفی صفات الهی و مخلوق بودن قرآن، با معبد جهنی و جهم بن صفوان‌هم‌عقیده است، اما در مورد آزادی اراده با آن دو اختلاف دارد، زیرا غیلان بر این باور است که انسان در کارهایش آزاد و خود خالق اعمالش است.[۷]

کُثیِّر عزّة

ابو صفر، کُثیر بن عبدالرحمان بن اسود بـن عـامر خـزاعـی ازدی، از شاعران دلداده و مشهور است. او دلباخته عزهٔ ضمری، دخـتر جـمیل ضمری و در عشقش، پاک‌دامن بود.

کثیر از مردم مدینه و بیشتر اقامتش در مصر بود و همان‌جا نـیز درگذشت او به عبدالملک بن مروان و بنی امیه پیوست و از سوی آنها تکریم شد. کثیر گرایش‌های شیعی داشت و نسبت به خاندان ابوطالب تعصب می‌ورزید و هواخواه آنان بود. عبدالملک از این مسئله آگاهی داشت و لذا هرگاه عبدالملک می‌خواست حقیقت امری را از او بپرسد، به علی سوگندش می‌داد.

وی پیرو کیسانیه بود و به امامت محمد بن حنفیه اعتقاد داشت و همچون آنان می‌گفت: محمد بن حـنفیه زنـده و در کـوه رضـوی در ناحیه تهامه سکونت دارد و در سمت راست او شیری و در سمت چپ او پلنگی از او نگـهبانی مـی‌کنند. روزی او هـر بـام و شـام بـرایش حاضر می‌شود.

کثیر درباره محمد بن حنفیه سروده است:

«آگاه باشید که امامان از قریش هستند؛ آنان والیان حقند و چهار تن بیش نیستند.

علی﵇ و سه تن از فرزندانش، ایشان نوادگان پیامبرند؛ و بر کسی پوشیده نیست.

یکی از این امامزادگان و پیشوایان، زادهٔ ایمان و نیکوکاری است؛ و دیگری شهید کربلا.

و سومی طعم مرگ را نمی‌چشد؛ تا آن‌گاه که سپاهی را که بـیرق نصرتِ حق در پیشاپیش آنهاست، رهنمون و قائد باشد.

او از میان مردم غایب گشته و دیده نمی‌شود؛ مأوای وی نیز در کوه «رضوی» است و عسل و آب برایش مهیا و فراهم است».

مرزبانی می‌گوید: کثیر، شاعر اهل حجاز، در صدر اسلام بـود و هیچ‌کس را بر وی مقدّم نمی‌کردند. ابن سلام وی را در طبقهٔ نـخست شاعران دورهٔ اسلامی جای داده و جریر و فرزدق را در طبقهٔ او قـرار داده است. کثیر به جهت قد کوتاهش این نام را گرفت. عزه در روزگار مروان بن عبدالعزیز، فرمانروای مصر، در آن سامان درگذشت. زمانی کثیر بر سر قبر عزه رفت و از آن پس بود که شعرش دگرگون گشت. به او گفتند: چرا دیگر به سرودن شعر چندان اعتنایی نداری؟

کثیر پاسخ داد: عزه جان سپرد و دیگر من شـور و حـال نـدارم، جوانی سپری شد و دیگر شیفته نـمی‌شوم و عـبدالعـزیز بـن مـروان درگذشت و دیگر تمایلی به شعر ندارم و شعر از رهگـذر ایـن امـور، پا می‌گیرد.

آن‌گاه که کثیر به مصر آمد، عبدالعـزیز بـن مـروان وی را بـزرگ داشت و عطایش را بر او فرو ریخت. کثیر سرانجام در شصت سالگی درگذشت. ابیات ذیل از سروده‌های وی دربارهٔ عزّه است:

«هان عزّه را بنگر! که با حرکات با چشـم فـرو هشـته؛ حکـایت هجران‌ساز کرده است.

و می‌گوید: بیمار گشتم و از من عیادت ننمودی، آخر چگونه بیمار می‌تواند از بیماری عیادت کند».

و باز دربارهٔ او می‌گوید:

«وقتی هنوز دختری نورس بود و پا به سن جوانی مـی‌گذاشت و برجستگی‌های سینه‌اش کم‌کم نمایان می‌شد، نگاهم را به او دوختم.

او را لبـاس کـوچک گـریبان‌دار پـوشانیده بـودند؛ لبـاسی کـه همگنانش هنوز مانند آن را بر تن نمی‌کردند.

آن آزرمگینِ سیمین‌رو چون سخن به انجام رساند؛ هـم‌نشین او آرزو می‌کند (ای کاش) دوباره سخن آغاز کند».[۸]

مغیرة بن ابی برده

مغیرة بـن ابی بردهٔ کنانی قرشی هم‌پیمان بنی عبدالدار، از تابعین و از جمله فرماندهانی بود که همراه موسی بن نصیر در حمله به مـغرب و اندلس شرکت داشت. به سـال ۹۸ ق سـلیمان بـن عـبدالمـلک او را فرمانده جنگ‌های دریایی کرد و او به قسطنطنیه حمله بـرد، سـپس همراه سپاهیانش به افریقیه رو نهاد و در آن‌جا اقامت گزید. هنگامی که یزید بن ابی مسلم ثقفی، امیر افریقیه در سال ۱۰۲ ق کشته شد، مردم آن دیار به وی پیشنهاد دادند تا آمدن امیر جدید ـ که از سوی یزید بن عبدالملک فرستاده می‌شود ـ والی آنان شـود، امـا او ایـن پـیشنهاد را نپذیرفت.[۹]

یزید بن عبدالملک

ابوخالد، یزید بن عبدالملک بن مروان اموی قرشی، مادرش عاتکه، دختر یزید بن معاویة بن ابی‌سفیان بود. وی بنا به وصیت برادرش سلیمان بن عبدالملک، پس از عمر بن عبدالعزیز به سال ۱۰۱ق خلیفه شد. دوران او آکنده از نبردها و لشکرکشی‌ها بود. مهم‌ترین این نبردها جنگ «جراح حکمی» یا ترک‌ها و پیروزی او بر آنان است. در این زمان، یزید بن مهلب در بصره علیه وی سر به شورش نهاد و یزید بن عبدالملک برادرش، مسلمة بن عبدالملک را برای سرکوب او گسیل داشت. مسلمه بر ابن مهلب فایق آمد و او را در «عقر» (میان بغداد و واسط نزدیک بابل) کشت. یزید بن عبدالملک با وجود زیاده‌روی در عیش و نوش جوانمرد بود. او سخت شیفتهٔ دو کنیز شد؛ یکی از آن دو «حبابه» نام داشت و دیگری «سلّامه». یزید چنان دیوانهٔ عشق حبابه شده بود که چندی پس از مرگ او، درگذشت. او تنها خلیفه‌ای بود که در راه عشق جان سپرد. هنگامی که عهده‌دار خلافت شد، گفت: به روش و سیرهٔ عمر بن عبدالعزیز عمل کنید. آن‌گاه چهل تن از پیران و بزرگان را نزد وی آوردند و شهادت دادند که خلفا در قیامت، محاسبه و عقاب ندارند، اما برخی از تاریخ‌نگاران و از جمله، ابن تغری بردی، صاحب النجوم الزاهرة این روایت‌ها را ـ که در دوره‌های بعدی جعل شده است ـ نمی‌پذیرند و معتقدند بیشتر اینها برای دلخوشی و کسب رضایت بنی‌عباس ساخته شده است. یزید بن عبدالملک در ۳۴ سالگی، پس از چهار سال و چند ماه حکومت مرد.[۱۰]

یزید بن حکم ثقفی

یزید بن حکم بن ابی‌العاص بن بشر ثقفی، از مردم طائف، شاعری از طبقهٔ نخست و از بزرگان عصر اموی است. او در بصره اقامت گزید. حجاج وی را به امارت ناحیهٔ فارس گماشت، اما پیش از آن‌که به آن‌جا برسد، او را خلع کرد. لذا یزید بن حکم نزد سلیمان بن عبدالملک رفت و سلیمان برای او حقوقی به اندازهٔ حقوق حکومت فارس تعیین کرد، اما این مستمری پس از مرگ سلیمان، قطع شد و هنگامی که یزید بن عبدالملک به خلافت رسید و یزید بن مهلب علیه او قیام کرد و خواستار خلع وی شد. یزید بن حکم قطعه شعری سرود و طی آن عزم یزید بن مهلب را برای جنگیدن با یزید بن عبدالملک محکم کرد:

«ای ابو خالد، تو مهیای نبرد شدی؛ و جنگی بی‌امان در پیش است، پس تو نیز آستین همت بالا بزن و آمادهٔ کارزار شو.

اگر نمی‌دانستی اینک بدان که دوران حکومت بنی مروان سپری گشته است.

پس یا با عزت بمیر یا با سربلندی زندگی کن؛ زیرا اگر با شمشیر آخته بمیری، معذور هستی و ملامت نمی‌شوی».

در شعر یزید بن حکم نکات حِکَمی، پند و اندرز و نظرات صائب وجود دارد، از آنهاست قصیده‌ای مشهور که برای پسرش «بدر» سروده است:

«ای بدر! و ای فرزند خردورز؛ بدان که خردمندان نکات حِکَمی و مثل‌هایشان را برای مردمان عاقل می‌زنند.

فرزندم، بکوش همیشه پایبند دوستی‌ات با یاران باشی؛ چرا که در دوستیِ بی‌دوام و ناپایدار خیری نیست.

هم‌چنین نسبت به همسایه‌ات حق‌شناس باش و بدان که این بزرگان و کریمانند که پاسدار حرمت و حق دیگرانند.

و بدان که مهمان پس از مهمانی، سرانجام روزی مهماندار را می‌ستاید و یا او را سرزنش می‌کند. (پس بنگر که چگونه میزبانی هستی).

پایهٔ مردمان بر دو چیز استوار است، یا بنیاد پسندیده دارند و یا بنیاد ناپسند و مذموم.

فرزندم، این را نیز بدان که دانا از دانش خود بهره‌مند می‌شود.

امور ناچیز و جزئی است که کارهایی بس بزرگ از پی آنها برمی‌خیزد.

گردنکشی، گریبان اهلش را می‌گیرد و پوزهٔ آنان را به خاک می‌مالد و ستم، عرصهٔ خطرناکی دارد که مرتکبان آن هیچ‌گاه از آن نمی‌رهند.

بدان گاهی غریب و ناآشنایی برای تو همچون برادر است، در حالی که ممکن است دوست صمیمی، تو را واگذارد.

معمولاً این‌گونه است که انسان دارا و ثروتمند به سبب دارایی‌اش اکرام می‌شود و انسان نادار به جهت تهی‌دستی‌اش، تحقیر می‌شود.

سرانجام، هر انسانی یا خود در سوگ همسرش می‌نشیند و یا همسر خود را با مرگ خویش سوگوار می‌کند.

و هیچ پدری نمی‌داند که آیا او داغ فرزند را می‌بیند و یا فرزندش به عزای وی می‌نشیند؟».[۱۱]

پی‌نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اول محرم سال ۱۰۵ = دهم ژوئن سال ۷۲۳؛ شنبه ۲۹ رجب سال ۱۰۵ = اول ژانویه سال ۷۲۴.

۲. الاعلام زرکلی، ج۱، ص ۲۷؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص ۱۸۶؛ همان، ج۴، ص ۴۱۸؛ همان، ج۵، ص ۱۲۶.

۳. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۲۵۷؛ الأغانی، ج۴، ص ۲۲۴؛ همان، ج۶، ص ۲۵۴؛ همان، ج۱۷، ص ۳۵۱؛ همان، ج۲۱، ص۹۵؛ خزانة الادب، ج۱، ص ۲۳۲؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «الاحوص».

۴. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۱۶۷؛ اعلام النساء، ج۱، ص ۲۳۲؛ نهایة الادب، ج۵، ص ۵۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص ۹۹؛ الأغانی، ج۱۵، ص۱۲۲؛ مروج الذهب، ج۳، ص ۱۹۸؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «حبابه».

۵. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۱۸۸؛ ادب الکاتب، ص۱۹۲؛ تاریخ طبری، ج۶، ص ۱۸۰ و ۱۸۱؛ الکتاب والوزراء، ص ۴۰، ۴۷، ۵۳ و ۵۶.

۶. الاعلام زرکلی، ج۵، ص ۴۳؛ البدایة والنهایه، ج۹، ص ۲۴۴؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۳۰؛ وفیات الاعیان، ج۳، ص ۲۶۵؛ حلیة الأولیاء، ج۳، ص ۳۲۶؛ معجم الادباء، ج۵، ص ۶۲؛ تهذیب التهذیب، ج۹، ص ۲۴۴؛ الطبقات الکبری، ج۲، ص ۳۸۵.

۷. الاعلام زرکلی، ج۵، ص ۳۲۰؛ الفرق بین الفرق، ص۱۴، ۱۹۳ و ۱۹۴؛ عیون الاخبار، ج۲، ص ۳۴؛ المعارف، ص۴۸۴.

۸. الاعلام زرکلی، ج۶، ص ۷۲؛ الأغانی، ج۹، ص ۱ به بعد؛ همان، ج۱۲، ص ۱۱۳، ۱۷۴؛ وفیات الاعیان، ج۴، ص ۱۰۶؛ شذرات الذهب، ج۱، ص ۱۳۱؛ عیون الاخبار، ج۲، ص ۱۴۴؛ مقالات الاسلامیین، ص۹۰ و ۹۱؛ الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۵۰؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج۱، ص ۱۹۵.

۹. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۱۹۸؛ البیان المغرب، ج۱، ص ۴۹؛ تهذیب التهذیب، ج۱۰، ص۲۵۶.

۱۰. الاعلام زرکلی، ج۹، ص ۲۳۹؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۴۷؛ همان، ج۷، ص ۲۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص۶۷ و ۱۲۰؛ تاریخ یعقوبی، ج۲، ص ۳۱۰؛ مآثر الانافة فی معالم الخلافه، ج۱، ص۱۴۵؛ تاریخ الخلفاء، ص۲۴۶ـ۲۴۷؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص ۲۵۵؛ الکتّاب والوزراء، ص۵۶؛ مروج الذهب، ج۳، ص ۱۹۵؛ المعارف، ص۳۶۴؛ العبر، ج۳، ص ۱۶۵؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص۱۵۲.

۱۱. الاعلام زرکلی، ج۹، ص ۲۳۲؛ خزانة الادب، ج۱، ص ۵۴؛ شرح الحماسه، ج۳، ص ۴۴۵.

سال ۱۰۶ ق = ۷۲۴ ـ ۷۲۵م[1]

رویدادها

- نصب یوسف بن عمر ثقفی به حکومت یمن.
- حج‌گذاردن هشام بن عبدالملک.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **سرزمین روم:** سعید بن عبدالملک بن مروان نیروهای رزم تابستانی را فرماندهی کرده و به روم حمله برد.
- **ماوراءالنهر:** مسلم بن سعید کلابی، فرمانروای خراسان به ترک‌ها حمله برد و آنها را طی نبردی که در نزدیکی «فرغانه» به وقوع پیوست، شکست داد.
- **دریای مدیترانه:** ناوگان مغرب به دو جزیرهٔ «ساردینی» و «کُرس» به فرماندهی حسان بن محمد بن ابی‌بکر، مولای بنی جمح حمله برد.
- **جنگ‌های قیسیان و یمانیان:** قیسیان (مضریان) و یمانیان در «برقان» (نزدیک شهر بلخِ خراسان) با هم درگیر شدند.

درگذشتگان

- حرّ ثقفی.
- سالم بن عبدالله بن عمر.
- طاووس بن کیسان.
- مسیب بن بشر ریاحی.

حرّ ثقفی

حرّ بن عبدالرحمان بن عبدالله بن عثمان ثقفی، برادرزادهٔ موسی بن نصیر است که در سال ۹۸ ق محمد بن یزید، امیر افریقیه، پس از کشته شدن حاکم اندلس، عبدالعزیز بن موسی بن نصیر او را به ولایت آن‌جا گمارد. در زمان حکومت وی، اندلس تحت امر والی افریقیه بود و والی افریقیه نیز تابع والی مصر بود و مصر از خلیفه اموی پیروی می‌کرد. حر ثقفی تا سال ۱۰۰ ق ولایت اندلس را داشت، اما کارآیی چشمگیری از خود نشان نداد. هنگامی که عمر بن عبدالعزیز عهده‌دار امر خلافت شد، وی را برکنار کرد و سمح بن مالک خولانی را به جایش گماشت. «بلاط الحر» (کاخ حر) که در شرق قرطبه بنا شده، به او منسوب است. حرّ مرکز حکومت خود را از اشبیلیه به قرطبه منتقل کرد، زیرا به نظرش رسید که پس از گسترش دامنهٔ فتوحات اسلامی، اشبیلیه منطقه‌ای بسیار دور افتاده شده است.[2]

سالم بن عبدالله بن عمر

ابو عمر یا ابوعبدالله، سالم بن عبدالله بن عمر بن خطاب قرشی عدوی، مادرش دختر یزدگرد، آخرین پادشاه ایران است که همراه دو تن دیگر از خواهرانش به دست مسلمانان اسیر شد و عبدالله بن عمر او را به ازدواج خود درآورد که سالم، ثمرهٔ آن ازدواج بود. دیگری به همسری حسین بن علی درآمد که زین‌العابدین ثمرهٔ این ازدواج است و سومی را محمد بن ابی‌بکر به عقد خویش درآورد که قاسم را به دنیا آورد. بنابراین، سالم و قاسم و زین‌العابدین پسر خاله هم‌دیگرند. سالم یکی از هفت فقیه مدینه و از اشراف و بزرگان تابعین و از علمای ثقه به‌شمار می‌رفت.

مالک درباره‌اش می‌گوید: هیچ‌کسی در روزگارش در فضیلت و زهد، چون او به نیکان و صالحان سلف، مانند نبود. او معلم عمر بن عبدالعزیز بود. هنگامی که عمر بن عبدالعزیز خلافت را در سال ۹۹ ق به عهده گرفت، از سالم خواست که سیره و روش زندگانی جدش را بنویسد تا مردم از آن پیروی کنند، اما سالم در پاسخ وی نوشت: عمر در زمانی غیر از زمان تو و با مردانی غیر مردان تو بود و تو چنان‌چه بتوانی در زمان خود و با مردان خویش، آن‌گونه عمل کنی که عمر در زمان خود با مردمش عمل می‌کرد، همچون عمر، بلکه برتر از او هستی.[3]

طاووس بن کیسان

ابوعبدالرحمان، طاووس بن کیسانِ خولانی، منسوب به هَمْدانیان بود و از این‌رو، وی را «هَمْدانی» می‌گفتند. در اصل از ایرانیانی است که برای کمک به «سیف بن ذی یزن» به یمن آمدند. وی از طبقهٔ نخست

تابعین اهل یمن است و از لحاظ فهم، تدبّر در دین، نقل حدیث، زهد در زندگی و بی‌پروایی در نصیحت و ارشاد پادشاهان، خلفا و امیران، از سرشناس‌ترین و برجسته‌ترین تابعین به‌شمار می‌رود. او از نزدیک شدن به امرا خودداری می‌ورزید.

نقل می‌کنند: روزی سلیمان بن عبدالملک نزد طاووس آمد، اما طاووس از سر بی‌اعتنایی به چهرهٔ وی نگاهی نکرد.

به او گفتند: چرا چنین کاری کردی؟

گفت: خواستم بداند خداوند بندگانی دارد که به آن‌چه وی دارد، اعتنایی ندارند و از آن رویگردانند.

هم‌چنین نقل می‌کنند: هشام بن عبدالملک برای گزاردن حج به مکه آمد و وارد بیت‌الله الحرام شد. هشام پس از وارد شدنش به حرم گفت: مردی از صحابه را نزد من بیاورید.

گفتند ای امیر، همه آنها در گذشته‌اند.

گفت: پس از تابعین شخصی را احضار کنید. طاووس یمانی را نزدش بردند. وقتی طاووس بر هشام وارد شد، نعلینش را کنار فرش هشام از پای به در آورد و با عنوان امیرالمؤمنین به او سلام نداد و وی را به کنیه‌اش نخواند. آن‌گاه بدون اجازهٔ هشام کنار وی نشست و به او گفت: ای هشام! چگونه‌ای؟ هشام از این حرکت‌ها چنان خشمگین شد که در صدد کشتن او بر آمد.

به وی گفته شد: ای امیرالمؤمنین، تو اکنون در حرم خدا و رسولش هستی و اقدام به چنین کاری ممکن نیست.

هشام رو به طاووس کرد و گفت: چه چیزی باعث شد که این‌گونه با ما برخورد کنی؟

گفت: چطور برخورد کردم؟

در این‌جا دوباره خشم هشام اوج گرفت و با عصبانیت گفت: نعلینت را کنار فرش من بیرون آوردی، به عنوان امیرالمؤمنین به من سلام ندادی، بدون اجازهٔ من مقابلم نشستی و آن‌گاه می‌گویی: ای هشام! حالت چطور است؟

طاووس گفت: اما این که نعلینم را کنار فرشت در آوردم، من هر روز پنج بار آن را مقابل پروردگار بزرگ در می‌آورم و او مرا سرزنش نمی‌کند. و بر من خشم نمی‌گیرد؛ و این‌که به عنوان امیرالمؤمنین بر تو سلام ندادم، به این دلیل بود که همهٔ مؤمنان به امارت تو راضی نیستند، لذا ترسیدم اگر با این عنوان بر تو سلام دهم، دروغ گفته باشم؛ اما این‌که تو را با کنیه‌ات خطاب نکردم، بدان که خداوند عزّ وجلّ پیامبرانش را با اسم‌هایشان صدا می‌زد؛ چنان‌که می‌فرماید: ای داود، ای یحیی، ای عیسی، در حالی که دشمنانش را با کنیه‌هایشان مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید: «تبّت یدا ابی لهب وتب» و این که می‌گویی مقابلت نشستم، بدان که از امیرالمؤمنین، علی بن ابی‌طالب ﷺ شنیدم که می‌فرمود: هرگاه خواستی به یکی از دوزخیان بنگری، مردی را بنگر که نشسته است و گروهی برگرد او و به خاطر او ایستاده‌اند.

در این‌جا هشام به طاووس گفت: مرا پند و اندرز ده!

طاووس گفت: از امیرالمؤمنین علی ﷺ شنیدم که می‌فرمود: در جهنم مارهایی هم‌چون قله‌ها و عقرب‌هایی بسان استرها وجود دارند که امیران ستم‌کار را که با مردم به داد رفتار نمی‌کنند نیش می‌زنند. طاووس این را گفت و بیرون شد.

ذهبی دربارهٔ او گفته است: طاووس، فقیه و بزرگ اهل یمن و باعث برکت ایشان بود و بسیار احتجاج می‌کرد. سرانجام در سال ۱۰۶ ق در مکه درگذشت. او پنجاه تن از صحابه را درک و از ایشان حدیث نقل کرد.[۴]

مسیّب بن بشر ریاحی

مسیّب بن بشر ریاحی یکی از بزرگان دلاور است. او مهلب بن ابی صفره، امیر خراسان را همراهی کرد و در خراسان اقامت گزید. هم‌چنین با مسلم بن سعید بن اسلم برای جنگ با ترک‌ها در ماوراء النهر همراه بود. سرانجام در نبردی که نزدیک «فرغانه» روی داد، کشته شد.[۵]

پی نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اول محرم سال ۱۰۶ = ۲۹ مه ۷۲۴؛ دوشنبه یازدهم شعبان سال ۱۰۶ = اول ژانویه سال ۷۲۵.

۲. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۱۸۱؛ البیان المغرب، ج۱، ص ۴۷؛ تاریخ المسلمین وآثارهم فی الاندلس، ص۱۳۴؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «حربن عبدالرحمان ثقفی».

۳. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۱۱۴؛ تذکرة الحفّاظ، ج۱، ص۸۸؛ البدایة والنهایه، ج۹، ص۱۰۴؛ الطبقات الکبری، ج۵، ص ۳۹۶؛ حلیة الأولیاء، ج۲، ص ۱۸۹؛ تهذیب التهذیب، ج۳، ص ۴۳۶؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص ۲۵۶؛ وفیات الاعیان، ج۲، ص ۳۴۹.

۴. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۳۲۲؛ وفیات الاعیان، ج۲، ص ۵۰۹؛ تذکرة الحفّاظ، ج۱، ص ۹۰؛ البدایة والنهایه، ج۹، ص ۲۳۵؛ المعارف، ص۴۵۵؛ الطبقات الکبری، ج۷، ص ۵۳۷؛ تهذیب التهذیب، ج۵، ص۸؛ حلیة الأولیاء، ج۴، ص۳.

۵. الاعلام زرکلی، ج۸، ص۱۲۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص ۱۲۸؛ تاریخ طبری، ج۷، ص ۳۳.

سال ۱۰۷ ق = ۷۲۵ ـ ۷۲۶م[۱]

رویدادها

- اسد بن عبدالله قسری، حاکم خراسان گروهی از مبلغان و داعیان بنی‌عباس را دست‌گیر کرد و ایشان را کشته و بر دار کشید.
- اسد قسری، شهر «بلخ» را تجدید بنا کرد و برمک ابوخالد بن برمک، عهده‌دار بنای شهر شد.

اسد پس از بنای مجدد شهر، سربازان و فرماندهان را به آن‌جا منتقل کرد.

- برکناری جراح حکمی از امارت ارمنستان و آذربایجان و نصب مسلمة بن عبدالملک به‌جای وی.
- خالد قسری، امیر عراق، جنید مرّی را به‌جای عمرو بن مسلم باهلی به امارت سند گمارد.
- ابن ابی لیلی (محمد بن عبدالرحمان) به قضاوت شهر کوفه منصوب گردید و ۳۳ سال در این مقام باقی ماند.
- چندین امیر (بین سال‌های ۱۰۷ ـ ۱۱۲ ق) امارت اندلس را بر عهده گرفتند که مدت ولایت هیچ‌یک طولانی نبود.
- شیوع طاعون در شام.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **سرزمین روم:** معاویة بن هشام با نیروهای رزم تابستانی به سرزمین روم لشکر کشید و در این لشکرکشی، سپاهی از نیروهای دریایی به فرماندهی میمون بن مهران و نیز نیرویی زمینی به فرماندهی مسلمة بن عبدالملک وی را همراهی کردند. معاویه به نواحی «کبادوکیا» حمله برد و ضمن استیلا بر قیصریه، شهر «نیقیه» را در معرض تهدید قرار داد.
- **دریای مدیترانه:** ناوگان مغرب تحت فرماندهی بشر بن صفوان، امیر افریقیه بر جزیرهٔ سیسیل یورش برد و بشر با اسیران فراوانی به قیروان بازگشت.
- **ماوراء النهر:** اسد بن عبدالله قسری، فرمانروای خراسان، به ناحیهٔ طالقان حمله کرده و «نمروز» حاکم آن سامان به دست وی اسلام آورد. اسد سپس به «غور» لشکر کشید.
- **سند:** جنید بن عبدالرحمان برّی تعدادی از شهرهای ناحیهٔ سند را تصرف کرد.
- **اسپانیا و اندلس:** عنبسة بن سحیم، امیر اندلس در نواحی علیای رن (رون) در فرانسه شکست خورد و به شهادت رسید.

شورش‌ها

- شورش کشاورزان قبطی مصر به سبب افزایش مالیات و خراجشان.

درگذشتگان

- سلیمان بن یسار.
- عنبسة بن سحیم.
- قاسم بن محمد بن ابی‌بکر.

سلیمان بن یسار

ابوایوب، سلیمان بن یسار هلالی، مولای ام‌المؤمنین، میمونه دختر حارث هلالی‌است. پدرش ایرانی بود. وی از مولایش، میمونه و از عایشه و نیز ابوهریره، ابن عباس و زید بن ثابت حدیث نقل کرد. او برادر عطاء بن یسار و یکی از هفت فقیه مدینه[۲] بود. می‌گویند: اشخاصی که برای گرفتن فتوا نزد سعید بن مسیب می‌آمدند، سعید آنان را به سلیمان بن یسار ارجاع می‌داد. او در ۷۳ سالگی درگذشت.[۳]

عنبسة بن سُحَیم

عنبسة بن سحیم کلبی، جنگ‌جویی دلاور و از جملهٔ فاتحان بود. بشر بن صفوان، امیر افریقیه وی را به سال ۱۰۲ ق به‌جای عبدالرحمان غافقی به امارت اندلس گماشت. عنبسه برای نبرد با فرانک‌ها در عمق سرزمین آنان نفوذ کرد و توانست شهر «قرقشونه» را پس از مدتی محاصره، با صلح بگشاید. وی سپس فرانسه را درنوردید و ضمن عبور از رودخانه رُن روبه شرق نهاد. عنبسه در یکی از جنگ‌ها زخم‌های شدیدی برداشت که باعث مرگش شد. پس از وی، یکی از فرماندهان مسلمان به نام عذرة بن عبدالله فهری، به‌جای او امیر اندلس شد.[۴]

قاسم بن محمد

ابو محمد، قاسم بن محمد بن ابی‌بکر صدیق قرشی تیمی، یکی از هفت فقیه مدینه و از بزرگان تابعین بود. دربارهٔ او گفته‌اند که افضل مردان عصر خویش بوده است. وقتی پدر قاسم کشته شد، او در دامان عمه‌اش، عایشه تربیت گردید و از او فقه و دین آموخت. مادرش دختر یزدگرد، آخرین پادشاه ایرانی بود. وی با دو خواهر دیگرش به اسارت درآمد. یکی از آنها به ازدواج محمد بن ابی‌بکر در آمد که قاسم ثمرهٔ این ازدواج بود و دیگری را حسین بن علی به همسری خویش در آورد و از او صاحب علی، ملقب به زین‌العابدین شد. سومی به همسری عبدالله بن عمر درآمد که سالم نتیجهٔ این ازدواج بود. قاسم در هفتاد سالگی درگذشت. قاسم بن محمد در سجده‌اش می‌گفت: خداوندا! پدرم را از بابت گناهی که در حق عثمان مرتکب شد، ببخشای.[۵]

پی‌نوشت‌ها:

۱. شنبه اول محرم سال ۱۰۷ = نوزدهم مه سال ۷۲۵؛ سه‌شنبه ۲۱ شعبان سال ۱۰۷ = اول ژانویه سال ۷۲۶.

۲. هفت تن فقهای مدینه عبارت بودند از: عبیدالله بن عبدالله بن مسعود (متوفی به سال ۹۸ ق) عروة بن زابیر (متوفی به سال ۹۴ ق) قاسم بن محمد بن ابی‌بکر (متوفی به سال ۱۰۷ ق) ابوبکر بن عبدالرحمان بن حارث مخزومی (متوفی به سال ۹۴ ق) سلیمان بن یسار (متوفی به سال ۱۰۷ ق) خارجة بن زید بن ثابت (متوفی به سال ۹۹ ق) و سالم بن عبدالله بن عمر (متوفی به سال ۱۰۶ ق).

۳. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۰۲؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۳۹۹؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۳۴؛ تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۹۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۲۸.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۲۶۹؛ تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر، حوادث سال ۱۰۷ ق؛ البیان المغرب، ج ۲، ص ۲۷؛ العبر، ج ۴، ص ۲۵۷؛ فجر الاندلس، ص ۲۴۵، ۲۵۰ و ۲۵۵.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۱۵؛ وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۵۹، شماره ۵۳۳.

سال ۱۰۸ ق = ۷۲۶ ـ ۷۲۷م[1]

رویدادها

- انتقال حرّ بن یوسف اموی از امارت مصر به امارت موصل و ناحیهٔ جزیره و نصب حفص بن ولید بن یوسف حارثی به ولایت مصر.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **ماوراءالنهر:** اسد بن عبدالله قسری، امیر خراسان به سرزمین ماوراء النهر لشکر کشید و ضمن فتح شاش و رسیدن به (کاشغر) مرکز ترکستان چین، مردم آن مناطق را وادار به پرداخت جزیه کرد.
- **مناطق بحر خزر:** خاقان ترک به ناحیهٔ آذربایجان لشکر کشید، امیر آذربایجان، حارث بن عمرو طایی به مقابله با او برخاست، اما در جنگ به شهادت رسید.
- **سرزمین روم:** مسلمة بن عبدالملک به مناطقی از روم که مجاور ناحیهٔ جزیره است، یورش برد و «قیساریه» را فتح کرد.

درگذشتگان

- نُصَیْب بن رباح.

نصیب بن رباح

ابومِحجَن، نُصَیب بن رباح، مولای امیر مصر، عبدالعزیز بن مروان، سیاه‌پوست و از مردم «نوبه» بود. نخست بردهٔ مردی از بنی کنانه بود، اما بعداً عبدالعزیز بن مروان او را آزاد کرد. او شاعری برجسته، بلند آوازه و شیوا سخن و در مدح و غزل‌سرایی سرآمد بود، اما از فن هجو، بهره‌ای نداشت.

وی مردی پاک و عفیف بود و لذا می‌گویند: جز در وصف همسر خویش تغزل ننمود. او با عبدالعزیز بن مروان، سلیمان بن عبدالملک، فرزدق و دیگران ماجراهایی داشته است. نصیب در مدح و رثای آنها قصاید خوبی به نظم کشیده است. از بابت رنگ پوستش به وی زخم زبان می‌زدند و او در دفاع از رنگش گفت:

«اگر پوستم سیاه رنگ است، ولی همچون مُشک هستم که هیچ‌گاه استفاده کننده از آن سیر نمی‌شود.

سیاهی‌ام به پیراهن‌هایم زیان نرسانده است؛ وانگهی در زیر آن سیاهی، لباسی از رفعت و سربلندی و سراسر سپیدی است.

اگر کسی چونان من اظهار دوستی نکند و آن محبت و انسی که من نسبت به وی دارم، در حق من روا ندارد، بی‌تردید از وی جدا خواهم شد».[2]

پی نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه اول محرم سال ۱۰۸ = هشتم مه سال ۷۲۶؛ چهارشنبه سوم رمضان سال ۱۰۸ = اول ژانویه سال ۷۲۷.

۲. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۳۵۵؛ الأغانی، ج۱، ص ۳۲۴به بعد؛ معجم الادباء، ج۷، ص ۲۱۲؛ فوات الوفیات، ج۲، ص ۶۰۲؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج۱، ص ۲۴۷.

سال ۱۰۹ ق = ۷۲۷ ـ ۷۲۸م[1]

رویدادها

- خلیفه هشام بن عبدالملک، اسد بن عبدالله قسری را از امارت خراسان برکنار کرد و اشرس بن عبدالله سلمی را به‌جای وی منصوب کرد.
- اشرس بن عبدالله سلمی، امیر خراسان کاروانسراهایی را در مناطق ماوراءالنهر بنا کرد.
- عبدالملک بن رفاعه به حکومت مصر منصوب و سپس برادرش، ولید بن رفاعه حاکم آن سامان شد.
- هشام بن عبدالملک، ناحیهٔ «رقّه» (واقع بر ساحل رودخانه فرات) را پایگاه خود کرده و آن‌گاه در منطقهٔ صحرایی نزدیک به آن، قصری را که به «قصر رصافه» معروف شد، بنا کرد تا از طاعونی که در شام شیوع پیدا کرده بود نجات یابد.
- عباسیان در خراسان، دعوتشان را انتشار دادند.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **روم:** عبدالله بن عقبة بن نافع فهری از طریق دریا و معاویة بن هشام بن عبدالملک از راه خشکی به روم حمله آوردند و معاویه دژ «طیبه» را تسخیر کرد.
- **دریای مدیترانه:** بشر بن صفوان کلبی، امیر افریقیه ضمن حمله به جزیرهٔ سیسیل با غنایم فراوان بازگشت.
- **مناطق بحر خزر:** مسلمة بن عبدالملک در منطقه آذربایجان به ترک‌ها حمله آورد.

درگذشتگان

- بشر بن صفوان کلبی.

بشر بن صفوان

بشر بن صفوان بن نوفل بن بشر بن حنظلة بن علقمه کلبی، یکی از مردان سلحشور صاحب اندیشه و دوراندیش بود. در سال ۱۰۲ ق یزید بن عبدالملک او را به حکومت مصر گماشت و در سال ۱۰۳ ق امارت افریقیه را به او سپرد و بشر، قیروان را محل اقامت خود قرار داد. نخستین کاری که بشر در آن‌جا انجام داد، کشتن موسی بن نصیر، شکنجه و آزار خاندان وی و در اختیار گرفتن دارایی‌هایشان بود. در زمان او، صلح و آرامش بر افریقیه حکم‌فرما شد. بشر در سال ۱۰۹ ق به جزیرهٔ سیسیل یورش برد و افراد زیادی را اسیر کرد، اما در بازگشت بیمار شد و در شهر قیروان جان سپرد.[2]

پی نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اول محرم سال ۱۰۹ = ۲۸ آوریل سال ۷۲۷؛ پنج‌شنبه سیزدهم رمضان سال ۱۰۹ = اول ژانویه سال ۷۲۸.

۲. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۲۶؛ بیان المغرب، ج۱، ص ۴۹؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص ۲۴۴؛ الولاة والقضاة، ص۶۹؛ العبر، ج۴، ص ۴۰۳؛ سیرة عمر بن عبدالعزیز، ص۲۹؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص۲۰۱.

سال ۱۱۰ ق = ۷۲۸ ـ ۷۲۹م[1]

رویدادها

- امیر خراسان، اشرس سلمی، مردم سمرقند را به پذیرش اسلام دعوت کرد و جزیه را از آنان برداشت، اما وقتی مردم اسلام آوردند، باز بر آنها جزیه تعیین کرد. لذا مردمِ (سمرقند) ـ که ترک‌ها و سغدیان نیز آنها را همراهی می‌کردند ـ سر به شورش نهادند خلیفه نیز اشرس را از امارت خراسان برکنار کرده و جنید بن عبدالرحمان مریّ را به‌جای وی منصوب کرد.
- نصب عبیدة بن عبدالرحمان سلمی به امارت افریقیه و مغرب، پس از درگذشت بشر بن صفوان کلبی.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **سرزمین روم:** عبدالله بن عقبة بن نافع به یورش دریایی‌اش علیه رومیان ادامه داد در این یورش‌ها، عبدالرحمان بن معاویة بن حدیج نیز او را همراهی می‌کرد.
- **مناطق دریای خزر:** مسلمة بن عبدالملک به فتوحات خویش در سرزمین‌های حاشیهٔ دریای خزر ادامه می‌داد آن‌گاه در رویارویی با خزرها آنها را شکست داده و شهر «دربند» یا «باب الابواب» را تسخیر کرد.

درگذشتگان

- ابن سیرین.
- ابن هبیره (عمر).
- ثابت بن قطنه.
- جریر (شاعر).
- حسن بصری.
- حنین حیری.
- فاطمة دختر حسین.
- فرزدق.
- معاویهٔ طالبی.
- هذلی (سعید).

ابن سیرین

ابوبکر، محمد بن سیرین بصری، منسوب به انصار و یکی از تابعین و امام عصر خویش در علوم دینی بود. ابن سیرین به پرهیزگاری و تعبیر خواب شهرت یافت. پدرش سیرین از اسیران ناحیهٔ «عین التمر» بود که خالد بن ولید در سال ۱۲ ق آن‌جا را فتح کرد. سیرین مولای انس بن مالک انصاری بود که انس او را خریده و آزاد کرده بود.

ابن سیرین، پارچه‌فروش بود و به دلیل دینی که بر عهده داشت، زندانی گردید. انس بن مالک وقتی به حال احتضار افتاد، وصیت کرد که ابن سیرین بر وی نماز بگزارد. پس از درگذشت انس، نزد امیر بصره آمدند که وی را از زندان آزاد کرده تا بر او نماز بگزارد و امیر بصره اجازه داد. ابن سیرین بر انس نماز گزارد و مجدداً به زندان برگشت و از باب رعایت امانت و وفای به عهد، به دیدار خانواده‌اش نرفت. او در بصره تولد یافته بود و در همان شهر در ۶۷ سالگی درگذشت.[2]

ابن هبیره

ابومثنی، عمر بن هبیرة بن سعد بن عدی فزاری، از امیران هوشیار و زیرک، ولی بدوی و بی‌سواد بود او از مردان برجستهٔ شام به‌شمار می‌رفت. عمر بن عبدالعزیز در سال ۱۰۰ ق او را به امارت ناحیهٔ جزیره گماشت. ابن هبیره رهسپار آن سامان شد و سپس از سمت ارمنستان به رومیان حمله برد و ضمن شکست آنها، تعداد فراوانی از ایشان را به اسارت گرفت. او تا زمان خلافت یزید بن عبدالملک بر ناحیهٔ جزیره حکومت می‌کرد، اما یزید در سال ۱۰۳ ق حکومت عراق، خراسان و هند را به او سپرد. ابن هبیره در امارت جدیدش، در کوفه مستقر شد. پس از یزید، هشام بن عبدالملک در سال ۱۰۵ ق ابن هبیره را از مقامش خلع و خالد قسری را به‌جای او تعیین کرد. خالد، ابن هبیره را زندانی کرد، اما وی همراه پسرش، یزید از زندان گریخت و راهی شام شد از مسلمة بن عبدالملک خواست تا از وی شفاعت کند و مسلمه از وی نزد هشام شفاعت کرد و هشام نیز از او درگذشت و با این که بر او خشم گرفته بود، امانش داد.[3]

ثابت قطنه

ابوالعلاء، ثابت بن کعب بن جابر عتکی ازدی، از دلاوران عرب در دوران مروانیان و امویان است. او در جنگ‌های خراسان به سال ۱۰۲ ق حضور داشت. در آن‌جا چشمش آسیب دید و چون پنبه‌ای روی آن گذاشت، از این‌رو به «قطنه» شهرت یافت.

هنگامی که اشرس سلمی، امیر خراسان به ماوراء النهر لشکر کشید، ثابت همراه او بود. اشرس، ثابت را برای جنگ با ترک‌های مستقر در شهر «آمل» به آن‌جا گسیل داشت. ثابت با آنها وارد جنگ شد و به پیروزی رسید، اما نبرد خود را تا آن‌جا پی گرفت که توسط آنها کشته شد. ثابت سخنوری زبردست و شاعری نیکوسرا بود. وی معانی بلند و والا را با الفاظی اندک بیان می‌داشت. یک‌بار ایستاد تا برای مردم خطبهٔ جمعه ایراد کند، اما ناگهان صدایش دچار لرزش شد و زبانش بند آمد، بعد گفت: بزودی خداوند پس از دشواری، آسانی پیش می‌آورد و پس از بند آمدن زبان، بیان و سخنوری ارزانی می‌دارد و شما به امیری که اهل عمل باشد، بیشتر نیازمندید تا امیری که

سخنور باشد؛ سپس این بیت را سرود:

«گرچه برای شما سخنوری ماهر نیستم؛ اما آن‌گاه که آتش جنگ شعله گیرد، با شمشیرم به خوبی سخن خواهم گفت».

ثابت قطنه مرجئی بود و دربارهٔ آنان قصیده‌ای دارد که صاحب اغانی آن را نقل کرده است. این قصیده مذهب مرجئه را تبیین می‌کند. مذهب مرجئه به دنبال اختلاف سیاسی که پس از کشته شدن عثمان بن عفان و علی بن ابی‌طالب پیش آمد، پا گرفت و به دنبال همین جریانات، اختلاف دربارهٔ مرتکب گناهان کبیره ظاهر شد، زیرا از دیدگاه خوارج، مرتکب گناهان کبیره کافر است، اما از دیدگاه معتزله چنین افرادی مسلمانند ولی مؤمن نیستند و قائلان به «إرجاء»، مرتکب کبیره را در صورت داشتن ایمان، مؤمن می‌شمارند و معتقدند نمی‌توان او را کافر شمرد. چنین فردی مسلمان، اما غیر مؤمن است و امر او به روز قیامت محول می‌شود تا خداوند چه حکمی دربارهٔ وی بدهد، چرا که خداوند می‌فرماید: ﴿وللّه غیب السموات والارض والیه یرجع الامر کلّه﴾[۴] و هم‌چنین می‌فرماید: ﴿وآخرون مرجون لأمر الله إما یعذبهم واما یتوب علیهم والله علیم حکیم﴾[۵].

بنابراین، نمی‌توان مسلمانی را هر اندازه هم گناهش زیاد باشد، کافر شمرد، زیرا گناه هر چند هم بزرگ باشد، موجب از میان رفتن ایمان نمی‌شود، بلکه امر وی به روز قیامت و به خداوند ـ تبارک و تعالی ـ واگذار می‌شود و خوارج که می‌گویند «عثمان و علی کافرند» سخت در اشتباهند، چرا که آنان بندگان خدایند و از زمانی که پروردگار را شناختند، هیچ‌گاه به او شرک نورزیده‌اند، اما میان آنها اختلافی جزیی وجود داشت که این، موجب خروج آنها از ایمان نمی‌شود، لذا امر آن دو به خداوند واگذار می‌گردد و او کار ایشان را ارزیابی می‌کند و پاداش مناسب را عطا می‌فرماید.[۶]

جریر

ابو حرزه، جریر بن عطیة بن حُذیفهٔ خطفی تمیمی، در صحرای یمامه پرورش یافت. و شتران قومش را می‌چراند. از همان آغاز، با زبانی شیوا و فصیح رشد یافت و استعداد ذاتی برای سرودن شعر داشت. او و فرزدق و اخطل، از برجسته‌ترین شاعران مسلمان در عهد اموی بودند. ناقدان در مقدم داشتن آنها بر یک‌دیگر اختلاف دارند. بعضی از آنها جریر را بر دو همتای او مقدم می‌شمارند. جریر تقریباً تمام عمرش را به هماوردی شعری با شاعران عصرش گذرانید و بر همهٔ آنان ـ بجز اخطل و فرزدق ـ چیرگی یافت. در واقع اخطل و فرزدق پا به پای او ایستادند و مغلوب شعر او نشدند. جریر از خباثت و مستی اخطل و جفا و نابکاری فرزدق، تبری و بیزاری جُست او به زیور صفای طبع، لطافت در احساس، سلامت درون، دیانت سالم و اخلاق نیکو آراسته بود و این خصایص در شعرش تجلی یافت، به‌طوری که سرودهایش، از زیبایی سَبک، شیرینی غزل، تلخی هجو و توانایی در به‌کارگیری همهٔ فنون شعری ممتاز بود.

جریر، حجاج ثقفی، عبدالملک بن مروان و عمر بن عبدالعزیز را مدح گفت. او در مدح عبدالملک بن مروان می‌گوید:

«آیا شما بهترین کسانی نیستید که سوار بر مرکب می‌شوند؟ و آیا از گشاده‌دست‌ترین و بخشنده‌ترین مردمان نیستید؟».

و از جمله سروده‌هایش در مدح عمر بن عبدالعزیز ابیات ذیل است:

«هرگاه باران در فرود آمدنش تأخیر کرد، آن‌چه را که از آن باران توقع داریم، از خلیفه انتظار داریم و می‌طلبیم.

همو که امر خلافت برایش مقدر بود و به آن نایل آمد؛ هم‌چنان‌که مقدر بود که موسی در کوه طور به پیشگاه پروردگارش برسد».

از جمله غزل‌هایی که تنها او توان سرودن آن را داشت و آوازخوانان آن را زمزمه می‌کردند، این دو بیت است:

«چشمانی که در گوشه‌اش غمزه و زیبایی نهفته است؛ ما را از پای درآوردند و کشته‌های ما را زنده نکردند.

این چشمان زیبا، افراد فرزانه را نیز چنان از پای می‌اندازند که بی‌حرکت می‌مانند؛ در حالی‌که صاحبان این چشمان (پر عشوه و غمزه) خود از ضعیف‌ترین مخلوقات خدایند».

و باز از اوست که می‌گوید:

«دام عشق گستراندند و دل‌هایمان را با چشمانی همچون چشمان دشمنان، نشانه رفتند، در حالی که ایشان همان دوستان‌اند.

آنها هم‌نشین و ندیمند، اما هر که را بخواهند، بیازارند، او آشفته و گرفتار است و چون اراده کنند، کسی را رها کنند، او آزاد و رهاست».

در باب فخر و مباهات می‌گوید:

«اگر بنی تمیم بر تو خشم گیرند، گویی که همه مردم بر تو خشم آورده‌اند».

و در باب هجو می‌گوید:

«چشم فرو گذار و راه خود در پیش گیر که تو از قبیله نمیری و هرگز به مرتبهٔ «کعب» و «کلاب» نرسیده‌ای».

و در باب تمسخر می‌سراید:

«فرزدق بر این پندار بود که «مربع» را خواهد کشت؛ ای مربع! تو را به طول عمر با سلامت مژده و بشارت باد».

جریر به معنای ریسمانی است که بر گردن چهارپا می‌اندازند. مادرش از این جهت وی را جریر نامید که وقتی او را در شکم داشت، خواب دید که ریسمان چهارپایی را می‌زاید که این ریسمان (جریر) بر گردن مردی می‌پیچد و دارد او را خفه می‌کند، آن‌گاه بر گردن مردی دیگر می‌آویزد و همین‌طور نزدیک است تعدادی از مردم را از پای

درآورد. مادر جریر از این خواب، آشفته و پریشان می‌شود و جریان خوابش را به فردی که تعبیر خواب می‌کرد، می‌گوید.

مرد به وی می‌گوید:

اگر خوابت حقیقت داشته باشد، فرزندی به دنیا می‌آوری که بلای جان مردم خواهد بود.

وقتی فرزندش به دنیا آمد، او را جریر نام گذاشت. تعبیر خوابش هم آن بود که جریر هشتاد شاعر را هجو گفت و بر همه چیره شد، مگر بر اخطل و فرزدق.

خطفی لقب جدّ وی است که گام‌هایش را سریع برمی‌داشت و حذیفه نام داشت. کنیهٔ جریر، ابوحزره است و حرزه، اموال برگزیده و ارزشمند را گویند.

جریر در ۸۲ سالگی در یمامه درگذشت.[۷]

حسن بصری

ابو سعید، حسن بن یسار بصری، پدرش از مردم «میسان» بود که در زمان فتح آن ناحیه، به اسارت در آمد و به مدینه آورده شد، آن‌گاه اسلام آورد و مولای زید بن ثابت انصاری شد.

حسن از بزرگان تابعین و امام اهل بصره بود و در عصر خویش «حبر الأمة» (عالم امت) به‌شمار می‌رفت.

وی از دانشمندان شیوا سخن، فقیه و زهدپیشه است که در مدینه تولد یافت و در کنار علی بن ابی‌طالب رشد و نمو یافت، سپس در بصره اقامت گزید. ربیع بن زیاد حارثی، که در زمان معاویه والی خراسان بود، وی را به عنوان کاتب خویش برگزید. حسن جریان حکمیت میان علی و معاویه را قبول نداشت، زیرا معتقد بود که علی صاحب حق است و نمی‌باید حکمیت را بپذیرد.(۱) حسن هیبت عجیبی در دل‌ها داشت و بر امیران و والیان وارد می‌شد و ایشان را امر و نهی می‌کرد و در گفتن حق، از هیچ سرزنش کننده‌ای واهمه نداشت.

حسن بصری با حجاج ماجراهایی داشت، اما از گزند وی در امان ماند. چون عمر بن عبدالعزیز عهده‌دار خلافت شد، به حسن بصری نوشت: من به این امر (خلافت) مبتلا شده‌ام. یاورانی را در نظر بگیر تا مرا در این مهم، یاری رسانند.

حسن در پاسخ عمر نوشت: اما دنیاخواهان را نمی‌خواهی و آخرت‌جویان تو را نمی‌طلبند. پس، از خدا کمک بخواه.

حسن در ۷۹ سالگی در بصره جان سپرد.[۸](۲)

حُنَین حیری

شاعری غزل‌سرا و موسیقیدانی بزرگ به‌شمار می‌رود. در ناحیهٔ «حیره» تولد یافت و به آن‌جا نسبت داده می‌شود. وی نصرانی بود در خردسالی گلُ و میوه بر می‌گرفت و برای فروش بر در خانهٔ زنان آوازخوان و متمولین کوفه می‌رفت. وی شوخ طبع و سبک روح بود. او سپس به آواز خواندن و نواختن عود روی آورد و این فنون را از پیشکسوتان فرا گرفت و در این وادی بی‌رقیب بود.

به او گفتند: تو بیش از پنجاه سال است که آواز می‌خوانی و هیچ ملک و مالی برای عطاکنندگان وانگذاشتی، و همه را از آنان گرفتی.

حُنین گفت: پدرم فدایتان باد! این نفس‌های من است که میان مردم تقسیم می‌کنم. آیا مرا از بابت این که قیمتی گزاف برای بذل چنین متاع ارزشمندی دریافت می‌کنم، سرزنش می‌کنید؟

آوازخوانان معاصر وی، چهار تن بودند: که حنین یکی از آنان بود، سه تن از آنها؛ یعنی «ابن سُریج»، «عَریض» و «معبد» در حجاز بودند و حنین در عراق بود. وقتی شهرت او فراگیر شد، به او پیغام دادند تا از ایشان در حجاز دیدن کند. حنین برای رفتن نزد آنها راهیِ مدینه شد. آنان در خارج شهر از او استقبال کردند و در حالی که مردم گرد او را گرفته بودند، وی را به خانهٔ سکینه، دختر حسین بردند، لذا سکینه به همه آنها اجازه داد تا وارد خانه شوند و خانه و پشت بام آن، آکنده از مردم شد. وقتی حنین نشست تا ابیاتی از ساخته‌های خویش را ترنم کند، ازدحام پشت بام خانه چنان بود که ایوان (رواق) آن فرو ریخت، مردم همه سالم ماندند، مگر حنین که در زیر آوار جان سپرد.

در این‌جا بود که سکینه گفت: حُنین سرور و شادی ما را تیره و به عزا مبدل کرد. مدت زیادی انتظار او را می‌کشیدیم، اما گویی وی را به کام مرگ می‌فرستادیم.[۹]

فاطمه دختر حسین

فاطمه دختر حسین بن علی بن ابی‌طالب، از زنان تابعی و از راویان حدیث است. او از جدّه‌اش فاطمه و هم‌چنین از پدرش و دیگران حدیث نقل کرد. فاطمه نخست با پسرعمویش (حسین بن حسن بن علی بن ابی‌طالب) ازدواج کرد و پس از مرگ وی، عبدالله بن عمرو بن عثمان او را به همسری گرفت که او نیز پس از مدتی درگذشت. فاطمه از آن پس تا دم مرگ ازدواج نکرد. او را پس از شهادت پدرش در کربلا همراه خواهرش، سکینه و عمه‌اش، ام‌کلثوم و زینب، دختران علی به شام بردند. وقتی وارد کاخ یزید شدند، فاطمه گفت: ای یزید! آیا دختران رسول خدا اسیرند؟ یزید گفت: خیر، بلکه آزاده و ارجمندند. وارد بر دختران عمویت شو. آن‌گاه فاطمه نزد پردگیان یزید رفت و تمام زنان سفیان را مویه کنان و گریان دید.

فاطمه در هفتاد سالگی درگذشت.[۱۰]

فرزدق

ابوفراس، همّام بن غالب بن صعصعة بن ناجیهٔ تمیمی دارمی، مشهور به «فرزدق» (کلمه‌ای فارسی و به معنای قرص نان یا تکهٔ خمیر). وی از شاعران شریف و پرورش یافته در بصره بود.

فرزدق خلفای اموی و به‌ویژه، عبدالملک بن مروان را مدح گفت و آنان او را صله‌ها دادند، اما به‌دلیل پیروی‌اش از دودمان علی بن ابی‌طالب نزد آنها منزلتی نیافت. در واقع فرزدق با حبّ به اهل‌بیت و اعتقاد به حق ایشان در خلافت، پرورش یافت. پس از این که علویان موقعیت سیاسی خود را از دست دادند و دستشان از مال و دارایی تهی گشت، او به بنی‌امیه روی آورد. وی با جریر معاصر بود و میان آن دو حسادت و رقابت شدیدی وجود داشت تا جایی که هجوگویی، موجب شکوفایی ذهن و گزندگی زبان آنان شد و بدیهه‌گویی و قدرت مجادله را در آنها پرورش داد. مردم نیز دربارهٔ این دو، دو دسته شدند که هر کدام، یکی را می‌پسندید و از او طرفداری می‌کرد.

فرزدق موضع‌گیری‌های پسندیده و معقولی در دفاع از آل علی داشت. این موضعگیری‌ها با صراحت لهجه و شجاعت همراه بود. وی در میان قومش معتبر، شریف و محترم بود. فرزدق از کسانی که به قبر پدرش پناه می‌بردند، حمایت و جانبداری می‌کرد. پدرش از مردان شریف و بخشنده بود و جدش، صعصعه نیز، همین خصلت‌ها را داشت، به‌طوری که شهرت داشت دخترانی را که می‌خواستند زنده به‌گور کنند، او در عصر جاهلیت نجات می‌داد.

فرزدق در حضور خلفا نشسته شعر می‌سرود و این چیزی است که وی را از دیگر شاعران متمایز می‌کرد و اختصاص بدو داشت. بیشتر سروده‌های او در فخر بود و این، گونه‌ای از شعر است که معمولاً الفاظ سترگ، سبک‌های استوار، واژه‌های دور از ذهن و ذکر و یاد جنگ‌های قبیله‌ای گذشته را می‌طلبد. به همین سبب، راویان، شیفته شعر او شدند و نحویان اشعار او را (برای شاهد مثال) ترجیح می‌دادند و گفتند: چنان‌چه فرزدق نمی‌بود بیش از یک سوم زبان عربی از میان می‌رفت.

فرزدق در هجا ید طولایی داشت. او هشام را هجو کرد و از سوی وی زندانی شد، اما آزاد گردید. فرزدق در باب فخر و مباهات به خویش می‌گوید:

«هرگاه جان سپردم، بر من ـ به جهت ویژگی‌هایی که دارم ـ گریه کن؛ زیرا هر سخن نیکویی در سوگ من بیاوری، درست و قابل تصدیق است.

چه مردان و زنانی که پس از من می‌گویند: فرزدق و همراه او کرم و بخشندگی جان سپردند».

و آن‌جا که می‌گوید:

«در مقابل حاکم و قدرتمندی که با ما زور و مکر پیشه کند، نرم‌خویی و کرنش نمی‌کنیم، مگر این‌که سنگ برای دندان‌های جونده نرم گردد».

از سروده‌های فرزدق که در گفته‌ها به آن استشهاد می‌کنند، دو بیت زیر است:

«به نضر بگو: انسان تا زمانی که در مسند قدرت است و او را امیر و حاکم می‌خوانند نابیناست اما آن‌گاه که قدرت از کف وی رفت و همسان دیگران شد، بصیرت یافته و حقایق را می‌بیند».

و از سروده‌های وی که ضرب‌المثل شده، این بیت است:

«هرگاه جباری رخ بر افرازد و متکبرانه سر به آسمان بساید، چنان بر او ضربه وارد می‌کنیم که روی فرو افکند و خضوع پیشه سازد».

و این سروده که می‌گوید:

«عقل و خرد ما در وقار و سنگینی، به کوه می‌ماند؛ و هرگاه خشم گیریم ما را دیو می‌پندارید».

و بیتی که می‌گوید:

«ستمدیدگان را می‌بینی که در کنار ما قرار و آرام می‌گیرند؛ و ستمگران با تمام توان از ما می‌گریزند».

هم‌چنین از گفته‌های فرزدق است:

«مردم را می‌بینی که هرگاه ما حرکت کنیم، در پشت سر ما حرکت می‌کنند؛ و آن‌گاه که به ایشان اشاره‌ای کنیم، در جای خود متوقف می‌شوند (کنایه از فرمان‌برداری مردم از ایشان)».

فرزدق در حدود صد سالگی در بادیهٔ بصره جان سپرد.[11]

معاویهٔ طالبی

معاویة بن عبدالله بن ابی‌طالب هاشمی قرشی، شاعری از خاندان ابوطالب بود. پدرش در خدمت معاویة بن ابوسفیان بود، لذا وقتی فرزندش به‌دنیا آمد، وی را معاویه نام نهاد. معاویه نیز پانصد هزار درهم به پدر نوزاد داد تا برای هم‌نامش ملکی بخرد. معاویهٔ طالبی دوست یزید بن معاویه بود و با او بزرگ شد. او در مدح یزید می‌گوید:

«چنان‌چه دوستان و برادران، دوستی‌هایشان توأم با فراموشی است و زمانی مودّت‌ها از خاطرشان می‌رود؛ اما بی‌تردید، یزید نمونه و الگوی دوستیِ صمیمانه و وفاداری است».

او در ۶۵ سالگی درگذشت.[12]

هذلی

ابوعبدالرحمان، سعد بن مسعود هذلی از آوازخوانان برجسته و اهل مکه است. او با دختر ابن سریج که مشهورترین آوازه‌خوان عصر

خویش بود ازدواج کرد و از طریق همسرش آواز ابـن سـریج را فـرا گرفت. هرگاه کسی از هذلی می‌خواست که ابیاتی از شعر را بـا آواز بخواند، بالبداهه آهنگ آن را می‌ساخت و آن را می‌خواند.[۱۳]

پی نوشت‌ها:

۱. جمعه اول محرم سال ۱۱۰ = شانزدهم آوریل سـال ۷۲۸؛ شـنبه ۲۵ رمضان سال ۱۱۰ = اول ژانویه سال ۷۲۹.

۲. الاعلام زرکلی، ج۷، ص ۲۵؛ وفیات الاعیان، ج۴، ص ۱۸۱؛ تاریخ طبری، ج۳، ص۳۷۷؛ البدایة والنهایه، ج۹، ص ۲۶۷ و ۲۷۴؛ تذکرة الحفّاظ، ج۱، ص۷۷؛ تاریخ بغداد، ج۵، ص ۳۳۱؛ حلیة الأولیاء، ج۳، ص ۲۰۳؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص ۲۶۸؛ مروج الذهب، ج۳، ص ۲۰۳؛ المعارف، ص۴۲۲.

۳. الاعـلام زرکـلی، ج۵، ص ۲۳۴؛ تـاریخ طبری، ج۶، ص ۶۲۰؛ الکتّاب والوزراء، ص ۵۸؛ العبر، ج۳، ص ۱۷۷؛ المعارف، ص۴۰۸؛ مروج الذهب، ج۳، ص۲۰۱.

۴. سوره هود (۱۱) آیه ۱۲۳: و از آن خداست نهان آسمان‌ها و زمین و به او باز گردانده می‌شود همهٔ کارها.

۵. سوره توبه (۹) آیه ۱۰۶: و گروهی دیگر به مشیت خداوند واگذاشته شده‌اند که یا عذابشان می‌کند یا توبه‌شان را می‌پذیرد و خدا دانا و حکیم است.

۶. الاعلام زرکلی، ج۲، ص۸۲؛ تاریخ ابن اثیر و تاریخ طبری، حوادث سـال ۱۰۲ ق؛ الأغـانی، ج۱۴، ص۲۶۲؛ فـجر الاسـلام، ص۳۴۶؛ المـذاهب الاسلامیه، ص۱۹۹.

۷. الاعلام زرکلی، ج۲، ص۱۱؛ الأغانی، ج۸، ص ۱ به بعد؛ وفیات الاعیان، ج۱، ص ۳۲۱ و ۴۲۹؛ خـزانة الادب، ج۱، ص ۲۶ و ۷۹؛ البـدایـة والنهایه، ج۹، ص ۲۶۰؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص۳۶۹؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج۱، ص ۲۱۵.

۸. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص۲۴۲؛ وفیات الاعیان، ج۲، ص۶۹؛ حلیة الأولیاء، ج۲، ص۱۳۱؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص۲۶۷؛ المـعارف، ص ۴۴۰؛ الکـامل مبرد، ص۵۶۲؛ شـذرات الذهب، ج۱، ص۱۳۸؛ البـدایـة والنهایه، ج۹، ص۲۶۸.

۹. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۳۲۵؛ الأغانی، ج۲، ص ۳۴۱ و۳۵۸.

۱۰. الاعلام زرکلی، ج۵، ص۳۲۶؛ اعلام النساء، ج۴، ص۹۴.

۱۱. الاعـلام زرکـلی، ج۹، ص۶۹؛ الأغـانی، ج۲۱، ص۲۷۶؛ هـمان، ج۱۵، ص۳۴۱ به بـعد؛ هـمان، ج۲۱، ص۲۷۵ بـه بـعد؛ البـدایـة والنهایه، ج۹، ص ۲۶۵؛ نهایة الادب، ج۳، ص۷۵؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص ۲۶۸؛ معجم الادباء، ج۷، ص ۲۵۷؛ تـاریخ ابـن اثیر، ج۵، ص۲۴۱؛ وفیات الاعیان، ج۶، ص ۸۶؛ خـزانـة الادب، ج۱، ص۲۰۲؛ العبر، ج۱، ص ۲۳۶؛ تـاریخ الشعوب الاسلامیه، ج۱، ص۱۱۰.

۱۲. الاعلام زرکلی، ج۸، ص۱۷۳؛ نسب قریش، ص ۸۱ـ۸۲.

۱۳. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۱۵۵؛ الأغانی، ج۵، ص۶۵ـ۶۸.

یادداشت‌ها:

۱. حسن بصری از افرادی بود که حضرت علی ﷺ را دشمن می‌داشت (شـرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۹۵) فضل بن شاذان درباره زهد او می‌گوید: برای نیل به ریاست به زهد و عبادت ظاهرسازی می‌کرد (اختیار معرفة الرجـال، ص ۹۷) و حضرت علی ﷺ از او به سامری این امت تعبیر نمود (احـتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۵۱؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۴۱۱ به بعد).

۲. حسن بصری متولد سال ۲۱ و متوفای سـال ۱۱۰ مـی‌باشد، پس عـمر او ۸۹ سال می‌باشد (الاعلام، ج ۲، ص ۲۴۲).

رویدادهای تاریخ اسلام از ۱۱۱ ـ ۱۲۰ ق

سال ۱۱۱ ق = ۷۲۹ ـ ۷۳۰ م[۱]

رویدادها

- بازگرداندن جراح بـن عـبدالله حکـمی بـه امـارت ارمـنستان و آذربایجان.
- عزل ولید بن رفاعه از ولایت مصر و نصب عبیدالله بن حبحاب به جای وی.
- هشام بن عبدالملک قصر «حیر» را به فاصلهٔ چهل میلی شمال شرقی شهر تدمیر بنا کرد.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **ماوراءالنهر:** جنید بن عبدالرحمان مرّی، امیر خراسان شورش ترکان و سغدیان را ـ که اشرس سلمی آنان را علیه وی برانگـیخته بـود ـ فرو نشاند.
- **ارمـنستان:** جراح حکمی، امیر ارمنستان، بـه سـرزمین خـزرها در ناحیهٔ تفلیس هجوم برد و شهر «البیضاء» مرکز منطقه را فتح کرد.
- **سـرزمین روم:** مـعاویة بـن هشـام بـن عـبدالمـلک بـا نـیروهای رزم تابستانیِ شرق (ناحیهٔ جزیره) و برادرش سعید بن هشـام نـیز بـا نـیروهای رزم تـابستانیِ غـرب (کـلیکیا) حـمله کـرده و بـه قیساریه رسیدند.

درگذشتگان

- عطیهٔ عوفی.

عطیهٔ عوفی

عطیهٔ عوفی از رجال حدیث بود و از شیعیان علی بن ابی‌طالب به‌شمار می‌رفت. او همراه ابن اشعث قیام کرد. حجاج نیز به محمد بـن قـاسم ثقفی امیر سند ـ که دامادش نیز بود ـ نـوشت: عـطیه را فـرا بـخوان. چنان‌چه عـلی بـن ابـی‌طالب را دشـنام گـفت، چـه بـهتر و در غـیر این صورت، وی را چهارصد تازیانه بزن و موهای سـر و صـورتش را بتراش!

وقتی محمد بـن قاسم، نوشتهٔ حجاج را برای عطیه خواند، وی از دشنام دادن به علی بن ابی‌طالب خودداری کرد و محمد بن قاسم او را تازیانه زد و موهای سر و صورت او را تراشید.[۲]

پی نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه اول محرم سال ۱۱۱ = پنجم آوریل سال ۷۲۹؛ یک‌شنبه ششم شوال سال ۱۱۱ = اول ژانویه سال ۷۳۰.

۲. الاعلام زرکلی، ج۵، ص۳۲؛ تهذیب التهذیب، ج۷، ص۲۲۴.

سال ۱۱۲ق = ۷۳۰ ـ ۷۳۱ م[1]

رویدادها

- نصب مجدد مسلمة بن عبدالملک به امارت ارمنستان و آذربایجان پس از به شهادت رسیدن جراح حکمی، امیر آن سامان.
- نصب عبدالرحمان غافقی به عنوان امیر اندلس (دومین امارت او).
- نصب جنید بن عبدالرحمان مرّی به ولایت خراسان به جای اشرس سلمی.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **مناطق بحر خزر:** خزرها و ترک‌ها به فرماندهی فرزند خاقان ترک به سرزمین‌های اسلامی در ناحیهٔ ارمنستان حمله کرد که به شهادت جراح حکمی انجامید. سعید بن عمرو حرشی به جای جراح حکمی، فرماندهی سپاه را به عهده گرفته و بر خزرها چیره گشته و «اردبیل» را از آنها بازپس گرفت.
- **مسلمة بن عبدالملک** در فصل زمستان راهی جنگیدن با خزرها و ترک‌ها شد و ضمن تعقیب آنها، از «دربند» یا «باب الابواب» گذشته و شهر «البیضاء» را بازپس گرفت.
- **ماوراءالنهر:** نبرد «الشعب» میان ترک‌ها ـ که سغدها آنان را همراهی می‌کردند ـ از یک‌سو و جنید بن مری، امیر خراسان از سوی دیگر و کشته شدن سورة بن حرّ، امیر سمرقند.
- **سرزمین روم:** معاویة بن هشام بن عبدالملک با نیروهای رزم تابستانی، شهر «خرشنه» را فتح کرد.

درگذشتگان

- اشرس سلمی.
- جراح حکمی.
- رجاء بن حیوة.
- سعید حرشی.
- سورة بن حرّ.
- عبدالله بن بسطام.
- مکحول شامی.

اشرس سلمی

اشرس بن عبدالله سلمی از امیران فاضل و نیکوکار بود که به سبب فضلش او را «الکامل» می‌نامیدند. هشام بن عبدالملک، اشرس را به سال ۱۰۹ق به امارت خراسان گماشت. او شخصاً بر همه امور ـ چه کوچک و چه بزرگ ـ نظارت می‌کرد و لذا مردم از او خشنود شدند.

او نخستین فردی بود که به منظور حمایت و حفاظت از مرزهای اسلامی در برابر یورش‌های دشمنان، در مناطق خراسان و ماوراءالنهر پایگاه‌ها و پادگان‌هایی را ایجاد نمود و برنامهٔ دقیقی برای گسترش اسلام در ماوراءالنهر، تهیه و تنظیم کرد. اشرس دستور داد جزیه را از آنانی که مسلمان می‌شوند بردارند، لذا عدهٔ زیادی مسلمان شدند، اما به دنبال این اقدام ملاحظه نمود که با این‌کار درآمدهای دولت روبه کاهش نهاده است، لذا مجدداً بر آنهایی که اسلام آورده بودند جزیه بست، اما کسانی که ختنه نموده و وظایف اسلامیشان را به نیکی انجام می‌دادند و می‌توانستند سوره‌ای از قرآن بخوانند، از این امر مستثنا داشت، ولی مسلمانان این امر را نپذیرفتند و زیر بار نرفتند و ثابت بن قطنه، یکی از فرماندهان عرب نیز به حمایت از آنها خشمگین شد. او بر این باور بود که اشرس با آنان که مسلمان شده‌اند مکر و حیله پیشه ساخته است. اشرس نیز ثابت را دستگیر و زندانی نمود. به دنبال این ماجرا سغدیان همگی سر به شورش نهادند و از ترک‌ها کمک طلبیدند و همین موضوع جنگ‌های متعددی در پی داشت که خسارت‌های فراوانی بر مسلمانان وارد کرد. به هرحال خلیفه، اشرس را برکنار نمود و جنید بن عبدالرحمان مرّی را به‌جای وی منصوب کرد.[2]

جزاح حکمی

ابوعقبه، جرّاح بن عبدالله حکمی، در دمشق زاده شد و اصالتاً از مردم آن سامان است. جراح یکی از امیران و فرماندهان فاتح و از اشراف سلحشور به‌شمار می‌رفت. او ملقب به قهرمان اسلام و سردار اهل شام بود. هنگامی که حجاج ثقفی به امارت عراق رسید، جراح را قائم مقام خویش بر بصره کرد (سال ۷۵ق). به دنبال وی عمر بن عبدالعزیز به سال ۹۹ق جراح را به ولایت خراسان و سیستان گماشت، اما بعداً او را به سبب دریافت جزیه از کسانی که اسلام آورده بودند، برکنار نمود. جراح با این ادعا که این افراد برای فرار از پرداختن جزیه مسلمان شده‌اند، از آنها حتی پس از مسلمان شدنشان نیز جزیه می‌گرفت. وقتی یزید بن عبدالملک به عنوان جانشین عمر بن عبدالعزیز در سال ۱۰۱ق به خلافت رسید، جراح را به ولایت ارمنستان و آذربایجان منصوب کرد. جراح با سپاهی انبوه رهسپار محل مأموریتش شد و با حمله به خزرها و دیگر اقوام موفق شد درّ «بلنجر» و برخی دژهای دیگر را تصرف کند. هنگامی که هشام بن عبدالملک به خلافت رسید، جراح را از امارت ارمنستان و آذربایجان خلع و مجدداً در سال ۱۱۱ق او را به امارت آن دو ناحیه منصوب کرد. جراح رهسپار آن‌جا شد و بار دیگر به خزرها حمله برد و تعداد زیادی از آنها را تارومار کرد، اما خزرها آرام نگرفتند و ضمن بسیج قوای خویش از رودخانهٔ ارس گذشتند و با نیروهای جراح درگیر شدند. طی نبرد شدیدی که میان طرفین در نزدیکی شهر «اردبیل» رخ داد، جراح به شهادت رسید.

واقدی می‌گوید: کشته شدن جراح حکمی برای مسلمانان، مصیبتی عظیم بود به‌طوری که از بابت آن، همه سربازان مسلمان بر او اشک ریختند و مویه کردند.[۳]

رجاء بن حیوة

ابوالمقدام یا ابونصر، رجاء بن حیوة بن جرول کندی، در زمان خویش شیخِ مردم شام بود. رجاء از سخنوران فصیح و دانشمند به‌شمار می‌رفت او چه در زمان امارت و چه در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز ملازم وی بود. سلیمان بن عبدالملک برای مدتی وی را به عنوان کاتب خویش برگزید. او بود که به سلیمان بن عبدالملک توصیه نمود که عمر بن عبدالعزیز را به ولایت‌عهدی خویش برگزیند.[۴]

سعید حرشی

سعید بن عمرو بن اسود حرشی از فرماندهان و والیان شجاع و از مردم شام و همو بود که در سال ۱۰۱ق شوذب خارجی راکشت و یارانش را تار ومار نمود. ابن هبیره‌در سال ۱۰۳ق وی را به امارت خراسان گماشت، اما بعداً وقتی به ابن هبیره اطلاع داده شد که سعید با خلیفه مکاتبه می‌کند و امارت وی (ابن هبیره) را قبول ندارد، او را برکنار نمود و به زندان انداخت، ولی وقتی خالد قسری در سال ۱۰۵ق به امارت عراق رسید، او را آزاد کرد. سعید به شام مراجعت نمود و در آن‌جا هشام وی را مأمور حمله به خزرها کرد. از این‌رو رهسپار ارمنستان شد، اما به دستور بعدی هشام از آن ناحیه برگشت. سعید حرشی مردی پرهیزگار و سلحشور بود وی را سردار قبیلهٔ قیس می‌نامیدند. او از جمله کسانی بود که به ترکستان در ماوراءالنهر لشکر کشید سعید را به جهت نسبتش به حریش بن کعب بن ربیعه، حرشی گفته‌اند.[۵]

سورة بن حز

سورة بن حر دارمی، امیر سمرقند و یکی از سران بنی تمیم می‌باشد. وقتی جنید مرّی امیر خراسان در نبرد «الشعب» سرگرم نبرد با ترک‌ها بود، وی را به کمک خویش فرا خواند. سوره نیز با دوازده هزار جنگ‌جو از سمرقند حرکت کرد، اما مخالفان راه را بر آنها بستند. سوره با آنها که پشت سر خود آتش افروخته بود تا از تعرض در امان باشند جنگید و ایشان را به عقب راند و راه خود را گشود، اما هنگامی که سوره و یارانش به آنان یورش بردند، ترک‌ها و سوره در آتش افتادند و جان باختند.[۶]

عبدالله بن بسطام

عبدالله بن بسطام بن مسعود بن عمر ازدی، از اشراف سلحشوری که در جنگ با ترک‌ها، سرکرده قبیله ازد بود. جنگ موسوم به «الشعب» نزدیک سمرقند رخ داد و طی آن، عبدالله کشته شد.[۷]

مکحول شامی

ابوعبدالله، مکحول بن ابی مسلم، شهزاب بن شاذل منسوب به بنی هذیل و از تابعین والامقام و از حافظان حدیث بود و در عصر خویش فقیه مردم شام به شمار می‌رفت.

او اصلاً ایرانی بود، در کابل متولد شد و همان‌جا بالید، آن‌گاه اسیر شد و به غلامی زنی از بنی هذیل ـ که در مصر بود ـ درآمد و لذا مکحول را هذلی خواندند. بعدها این زن او را آزاد کرد و مکحول برای تحصیل حدیث راهی عراق و مدینه شد. وی به شهرها و مناطق زیادی سفر کرد و سرانجام در دمشق استقرار یافت و همان‌جا درگذشت. امام زهری درباره وی می‌گوید: هیچ‌کس در زمان مکحول، بیشتر از او نسبت به فتاوی دینی مطلع نبود. او با لهجه سخن می‌گفت و نزد خلفا و امیران هیبت و منزلت ویژه‌ای داشت. نقل می‌کنند: روزی یزید بن عبدالملک وارد مجلس مکحول شد، مردم بر آن شدند تا برای وی (یزید) جا باز کنند، اما مکحول گفت: شما در جای خودتان بنشینید و بگذارید او خود جایش را پیدا کند و بنشیند.[۸]

پی نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اول محرم سال ۱۱۲ = ۲۶ مارس سال ۷۳۰؛ دوشنبه شانزدهم شوال ۱۱۲ = اول ژانویه سال ۷۳۱.

۲. الاعلام زرکلی، ج۱، ص۳۳۲؛ فتوح البلدان، ص۴۱۷ ـ ۴۱۸؛ ترکستان، ص۳۰۹؛ تاریخ طبری، ج۷، ص۵۲ و ۶۱؛ العبر، ج۳، ص۱۸۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص۱۴۲ و ۱۵۶.

۳. الاعلام زرکلی، ج۲، ص۱۰۶؛ تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر، حوادث سال‌های ۷۵ ـ ۱۱۲؛ فتوح البلدان، ص۴۱۵؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «جراح حکمی».

۴. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۴۳؛ وفیات الاعیان، ج۲، ص۳۰۱؛ تاریخ الخلفاء، ص۲۳۹؛ لسان المیزان، ج۴، ص۳۳۹؛ تذکرة الحفّاظ، ج۱، ص۱۱۸؛ المعارف، ص۴۷.

۵. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۱۵۲؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص۱۰۴ ـ ۱۱۵؛ المحبّر، ص۳۰۸؛ تاریخ طبری، ج۶، ص۶۲۰؛ همان، ج ۷، ص۷ و ۱۵.

۶. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۲۱۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص۱۶۵؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص۷۵.

۷. الاعلام زرکلی، ج۴، ص۲۰۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص۱۶۴.

۸. الاعلام زرکلی، ج۸، ص۲۱۲؛ وفیات الاعیان، ج۵، ص۲۸۰؛ لسان المیزان، ج۶، ص۷۲۸؛ حلیة الاولیاء، ج۵، ص۱۷۷؛ البدایة والنهایه، ج۹، ص۳۰۵؛ تذکرة الحفّاظ، ج۱، ص۱۰۷؛ الطبقات الکبری، ج۷، ص۴۵۳؛ تهذیب التهذیب، ج۱۰، ص۲۸۹؛ شذرات الذهب، ج۱، ص۱۴۶؛ المعارف، ص۴۵۲.

سال ۱۱۳ق = ۷۳۱ ـ ۷۳۲م[1]

رویدادها

- جنید مرّی، امیر خراسان، عده‌ای از مبلغان عباسیان را دستگیر نموده و آنها را به قتل رساند.
- امیر ارمنستان و آذربایجان، مسلمة بن عبدالملک شهر «دربند» یا «باب الابواب» و همین‌طور باروهای آن را بازسازی کرد.
- عبیدة بن عبدالرحمان سلمی، امیر افریقیه، عبدالرحمان غافقی را به ولایت اندلس گمارد.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **مناطق دریای خزر:** مسلمة بن عبدالملک، سپاهیان اسلام را در مناطق خزر پراکنده ساخت و شهر «بلنجر» و برخی شهرهای دیگر را فتح کرد و پسر خاقان ترک را کشت، در همین حال ترک‌ها چادرها و بارهایشان را آتش زدند و با انبوهی از نیروهای خود به مسلمه یورش بردند. مسلمه به‌ناچار به آن سوی «دربند» عقب‌نشینی کرد.
- **فرانسه، اسپانیا:** عبدالرحمان غافقی، امیر اندلس به سرزمین فرانک‌ها (فرانسه) لشکر کشید ضمن نفوذ در عمق سرزمین آنها بر شهر «پردویل ـ بردو» که در کناب مصبّ رودخانه «جارون» واقع شده است دست یافت.

درگذشتگان

- عبدالرحمان تنوخی.

عبدالرحمان تنوخی

ابوالجهم، عبدالعزیز بن رافع تنوخی مصری، قاضی افریقیه و یکی از ده نفری بود که عمر بن عبدالعزیز آنها را در سال ۹۹ق به افریقیه گسیل داشت تا به مردم آن سامان مسائل دینی و زبان عربی بیاموزند. عبدالرحمان نخستین کسی است که به مقام قضاوت افریقیه منصوب گردید. او هم‌چنین از رجال حدیث به‌شمار می‌آمد.[2]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اول محرم سال ۱۱۳ = پانزدهم مارس سال ۷۳۱؛ سه‌شنبه ۲۷ شوال سال ۱۱۳ = اول ژانویه سال ۷۳۲.

۲. الاعلام زرکلی، ج۴، ص۷۷.

سال ۱۱۴ق = ۷۳۲ ـ ۷۳۳م[1]

رویدادها

- درگذشت عبیدهٔ سلمی، امیر افریقیه و الحاق مناطق تحت امروی (مغرب و اندلس) به ولایت عبیدالله بن حبحاب، امیر مصر.
- نیروهای اسلامی پس از به شهادت رسیدن عبدالرحمان غافقی، عبدالملک بن قطن را به امارت خود برگزیدند. عبدالله بن حبحاب امیر افریقیه و مغرب نیز ولایت عبدالملک را تنفیذ و تأیید کرد.
- عبیدالله بن حبحاب «جامع زیتونه» را در تونس بنا کرد.
- برکناری مسلمة بن عبدالملک از امارت ناحیه جزیره و مناطق ارمنستان و آذربایجان و نصب مروان بن محمد.
- گماشتن محمد بن هشام مخزومی به عنوان والی مکه و نصب خالد بن عبدالملک بن حارث بن حکم به مقام امارت مدینه.
- لیون سوم، امپراتور روم علیه اعراب با پادشاه خزر هم‌پیمان شد دختر پادشاه خزر را به ازدواج پسرش، کنستانتین درآورد.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **سرزمین روم:** عرب‌ها به فرماندهی مالک بن شبیب باهلی به عمق سرزمین روم نفوذ کردند و طی نبردی شدید با رومی‌ها درگیر شدند که در این نبرد مالک کشته شد.
- **دریای مدیترانه:** یورش دریایی مسلمانان به جزیره سیسیل به فرماندهی عبدالملک بن قطن‌امیر اندلس و به جزیره ساردین به فرماندهی عبدالله بن زیاد انصاری.
- **فرانسه:** روی دادن نبرد «بلاط الشهداء» میان «شارل مارتل»، فرمانده نیروهای فرانک‌ها (فرانسوی) و عبدالرحمان غافقی، فرمانده مسلمانان در نزدیکی شهر (پواتیه) که منجر به شکست سپاهیان مسلمان و کشته شدن عبدالرحمان غافقی گردید.

درگذشتگان

- باقر.
- حرّ اموی.
- عبیدهٔ سلمی.
- عبدالرحمان غافقی.
- عطاء بن ابی رباح.
- وهب بن منبّه.
- یحیی بن عروه.

محمدِ باقر

ابوجعفر، محمد بن علی بن زین‌العابدین بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب ﷺ قرشی هاشمی، مادرش دختر حسن بن علی ﷺ است. محمد ملقب به باقر شد، زیرا علم فراوانی داشت و احکام شرعی را استنباط می‌کرد. وی از تابعین والامقام بود. فرزندش، جعفر صادق، اعمش، اوزاعی، ابن جریج، زهری و دیگران از او روایت کرده‌اند. پنجمین امام شیعیان اثناعشری و مردی زاهد و عابد بود. در

مدینه به‌دنیا آمد، در «حمیمه» درگذشت و در مدینه مدفون گشت. ۵۴سال و بنابر قولی ۵۸سال زندگی کرد.[۲]

حز اموی

حرّ بن یوسف بن یحیی بن حکم اموی، امارت مصر و سپس امارت موصل را به عهده داشت. هشام بن عبدالملک او را در سال ۱۰۵ق بر ولایت مصر گمارد. در دورهٔ او قبطی‌ها شوریدند، ولی آنان را آرام کرد. سپس عبدالملک او را در سال ۱۰۸ق به موصل فرستاد. در طول زمامداری‌اش در موصل، نهری حفر کرد که اکثر آب نوشیدنی مردم آن‌جا، از آن تأمین می‌شد. تا پایان عمر؛ یعنی سال ۱۱۴ق بر موصل حکومت کرد. او عاقل، شایسته، دوستدارِ خیر و آبادانی بود. ابن تغری بردی در کتابش، النجوم الزاهرة دربارهٔ او می‌گوید: او از نظر شجاعت و بخشندگی و سروری از برجسته‌ترین امرای بنی‌امیه بود.[۳]

عبیده سلمی

عبیدة بن عبدالرحمان ابی الاغرّ سلمی از قبیلهٔ بنی سلیم و والی افریقیه بود که هشام بن عبدالملک پس از درگذشت بشر بن صفوان، او را به ولایت مغرب گمارد. در سال ۱۱۰ق وارد قیروان شد و مدت چهار سال و شش ماه به تدبیر و ادارهٔ امور مغرب و اندلس پرداخت. سرانجام در سال ۱۱۴ق هشام او را به علت شکایت‌هایی که در موردش شده بود، عزل کرد. عبیده به شام آمد و در همان سال درگذشت و عبیدالله بن حبحاب جانشین او در افریقیه و اندلس شد. عبیده از قیسیان متعصب بود و ستم فراوانی به کارگزاران بشر بن صفوان یمانی روا داشت و در برخورد با بربرها شدت عمل نشان داد، از این‌رو در حمله به آنان و به اسارت بردن زنان آنان و در ستمگری در حق ایشان زیاده‌روی می‌کرد. این سیاست ستمگرانه، پذیرش اصول خوارج توسط بربرها را سرعت بخشید.[۴]

عبدالرحمان غافقی

ابو سعید، عبدالرحمان بن عبدالله بن بشر بن صارم غافقی عکّی از قبیلهٔ «غافق» ـ یکی از شاخه‌های قبیلهٔ «عكّ» یمن ـ است. او امیر اندلس و یکی از فرماندهان بزرگ و شجاع و مجاهد بود. به افریقیه کوچید، سپس نزد سلیمان بن عبدالملک به دمشق آمد، آن‌گاه به مغرب بازگشت و به موسی بن نصیر و پسرش، عبدالعزیز ـ که در اندلس مقیم بودند ـ پیوست و فرماندهی ساحل شرقی اندلس را به عهده گرفت و این، پس از کشته شدن سمح بن مالک در سال ۱۰۲ق در نبردی بود که میان او و «اود» امیر «اکیتانیا» روی داد. عبدالرحمان فرماندهی سپاه را بر عهده گرفت و به «اربونه» رفت و مسلمانان او را به امارت اندلس ـ که تابع مغرب و افریقیه بود ـ برگزیدند و بشر بن صفوان امیر افریقیه و مغرب او را در مقامش ابقا کرد.

در سال ۱۰۵ق عبدالرحمان از امارت اندلس عزل شد و عنبسة بن سحیم کلبی به‌جای وی نشست. هنگامی که عنبسه در سال ۱۰۷ق در نبرد با فرنگیان در منطقهٔ گل (فرانسه کنونی) کشته شد، عده‌ای از امرا، فرمان‌روایی بر اندلس را عهده‌دار شدند که حکومت هر کدام از آنان دوامی نداشت. در سال ۱۱۲ق هشام بن عبدالملک، عبدالرحمان غافقی را به امارت اندلس برگزید. وی آماده فتح سرزمین گل شد و اعراب را از یمن و شام برای یاری فراخواند و گروه‌های مختلف به‌سوی او شتافتند. وی از سلسله کوه‌های «برانس» با سپاهی از عرب‌ها و بربرها عبور کرد و در دو منطقه «اکیتانیا» و «بورگونی» رخنه کرد و بر شهر «بردو» مستولی شد و سپاه «شارل مارتل» را فراری داد و به قصد رخنه در عمق فرانسه پیش رفت. «شارل مارتل» سپاه خود را جمع کرد و سپاه بزرگی از «گلها» و «ژرمن‌ها» فراهم آورد و نبرد خونینی در «بواتیه» در نزدیکی رودخانه «لوار» درگرفت که در آن عبدالرحمان کشته شد و مسلمانان عقب‌نشینی کردند. علت شکست آنان در جنگ، پرداختن به غنایمی بود که در نبردهایشان در جنوب فرانسه به دست آورده بودند و دیگری، درگیری‌های قبیله‌ای بود که بین آنان درگرفت و «شارل مارتل» نیز از فرصت به‌دست آمدهٔ ناشی از خصومت‌های میان آنان بهره جست و با گروه انبوهی بر سر آنان ریخت و آن‌ها را ناچار به عقب‌نشینی کرد. مسلمانان غنایم بسیاری را که به‌دست آورده بودند، از دست دادند و بسیاری از آنان به شهادت رسیدند.

حکایت‌ها و نقل قول‌های تاریخی، عبدالرحمان غافقی را می‌ستاید و حتی در بعضی از نقل‌ها او را بزرگ‌ترین فرمانروای اندلس و شایسته‌ترین و مخلص‌ترین آنان در انجام وظایف خود در اندلس معرفی می‌کند. پرهیز عبدالرحمان از تعصب‌های قبیله‌ای ـ که دیگر والیان را با مشکلاتی فراوان روبه‌رو کرد ـ چهره او را متمایز ساخت.[۵]

عطاء بن ابی رباح

ابومحمد، عطاء بن ابی رباح، اسلم بن صفوان، مولای قریش و از تابعین و فقهای برجسته بود. عده‌ای زیاد، علم و حدیث را از او برگرفتند. عطاء بنده‌ای سیاه پوست و پدرش از «نوبه» بود. وی در یمن به دنیا آمد و در مکه بزرگ شد. مفتی و محدث مردم مکه بود. در ۷۷سالگی در مکه درگذشت.[۶]

وهب بن منبّه

ابو عبدالله، وهب بن منبه صنعانی، ذماری، مورّخی که از کتب مقدس، اخبار زیادی نقل کرده است. او آگاه به افسانه‌های پیشینیان، بخصوص اسرائیلیات بود. وی از تابعین مورد وثوق شمرده می‌شود و تعدادی از صحابه را درک و از آنان روایت کرد. وهب از نوادگان ایرانیانی بود که خسروپرویز به یمن فرستاد. مادرش از قبیله «حمیر» بود.

در صنعا به‌دنیا آمد و خلیفه، عمر بن عبدالعزیز قضاوت آن‌جا را به او سپرد. در هشتاد سالگی در صنعا درگذشت. از تألیفات او کتاب القدر، کتاب الملوک المتوجة من حمیر و اخبارهم را می‌توان نام برد، ولی بعضی از ثقات، چون ابی قتیبه و نووی از او هرگز روایت نکرده‌اند.[۷]

یحیی بن عروه

ابو عروه، یحیی بن عروة بن زبیر بن عوّام اسدی، عالم و از بزرگان مدینه بود که شعر هم می‌سرود و روایات اندکی از او رسیده است. او پسر برادر عبدالله بن زبیر، مادرش خواهر مروان بن حکم و عمه عبدالملک بن مروان است. به شام نزد عبدالملک رفت و از او خواست تا اموالی که از خاندان زبیر تصرف کرده است، به آنان باز گرداند. عبدالملک با کلماتی که یحیی را برانگیخت، به بدگویی عبدالله بن زبیر پرداخت، زیرا عبدالله عمویش و مروان، پدر عبدالملک دایی‌اش بود.

او گفت: عبدالله چیزی درباره شما به گوش ما نرسانده است که از آن اکراه داشته باشیم.

عبدالملک شرمگین شد و گفت: هرگز از ما چیزی، ناخوشایندت باشد، نخواهد رسید. آن‌گاه فرمان داد اموالی که از او گرفته بودند، باز پس بدهند.

هنگامی که خلافت به هشام بن عبدالملک رسید، از سال ۱۰۶ـ۱۱۴ ولایت مدینه را به ابراهیم بن هشام بن اسماعیل مخزومی سپرد. ابراهیم بر خاندان زبیر سخت گرفت و از پرداخت عطایا به ایشان ممانعت کرد. عبدالله بن عروه، برادر یحیی، از ابراهیم به هشام، شکایت کرد و از جمله گفت: به ما پیمانتان را دادید و ما پیرویمان را به شما دادیم. یا به آن چه وعده کردید وفا کنید و یا بیعت ما را بازپس دهید. ابیاتی که یحیی بن عروه در آن متعرض ابراهیم بن هشام مخزومی شده بود، بر زبان‌ها افتاد. جاحظ پس از ستایشی که از یحیی کرد، می‌گوید: بنا به بعضی از روایات، ابراهیم بن هشام والی مدینه او را آن‌قدر زد که مرد.[۸]

پی نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اول محرم سال ۱۱۴ = سوم مارس سال ۷۳۲؛ پنج‌شنبه دهم ذی‌قعده سال ۱۱۴ = اول ژانویه سال ۷۳۳.

۲. الاعلام زرکلی، ج۷، ص۱۵۳؛ وفیات الاعیان، ج۴، ص۱۷۴؛ البدایة والنهایه، ج۹، ص۳۰۹؛ تذکرة الحفّاظ، ج۱، ص۱۲۴؛ تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۳۲۰.

۳. الاعلام زرکلی، ج۲، ص۱۸۲؛ الولاة والقضاة، ص۷۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص۴۹؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص۲۵۸.

۴. الاعلام زرکلی، ج۴، ص۳۵۷؛ البیان المغرب، ج۱، ص۵۰؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص۲۴۵؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص۱۷۴.

۵. الاعلام زرکلی، ج۴، ص۸۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص۱۷۴؛ نفح الطیب، ج۱، ص۱۱۱ و ۳۰۷؛ البیان المغرب، ج۲، ص۲۶؛ العبر، ج۴، ص۲۵۷؛ دولة الاسلام فی الاندلس، ج۱، ص۸۹ و ۹۷؛ فجر الاندلس، ص۱۵۵، ۲۶۱ و ۲۶۵.

۶. الاعلام زرکلی، ج۵، ص۲۹؛ وفیات الاعیان، ج۳، ص۲۶۱؛ البدایة والنهایه، ج۹، ص۳۰۶؛ تذکرة الحفّاظ، ج۱، ص۸۹؛ تهذیب التهذیب، ج۷، ص۱۹۹؛ الطبقات الکبری، ج۲، ص۳۸۶؛ شذرات الذهب، ج۱، ص۱۴۷؛ حلیة الأولیاء، ج۳، ص۳۱۰؛ العبر، ج۱، ص۱۴۱؛ المعارف، ص۴۴۲.

۷. الاعلام زرکلی، ج۱، ص۱۵۰؛ تاریخ الاسلام، ج۵، ص۱۴ و ۱۶؛ شذرات الذهب، ج۱، ص۱۵۰؛ الطبقات الکبری، ج۵، ص۳۹۵؛ وفیات الاعیان، ج۶، ص۳۵؛ البدایة والنهایه، ج۹، ص۲۷۶؛ تذکرة الحفّاظ، ج۱، ص۱۰۰؛ حلیة الأولیاء، ج۴، ص۲۳؛ معجم البلدان، ج۷، ص۲۳۲؛ فجر الاسلام، ص۱۶۱.

۸. الاعلام زرکلی، ج۹، ص۱۹۵؛ البیان والتبیین، ج۱، ص۳۲۰؛ جمهرة انساب العرب، ص۳۱۵؛ المحبّر، ص۲۶۲.

سال ۱۱۵ ق = ۷۳۳ ـ ۷۳۴م[۱]

رویدادها

- قحطی و گرسنگی شدید در خراسان.
- طاعون در شام و عراق.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **سرزمین روم:** معاویة بن هشام به روم حمله کرد و شکستشان داد. در این نبرد، عبدالله انطاکی معروف به «بطّال» قهرمان این جنگ بود که در نبرد تن بن تن، سرداران رومی را از پای درمی‌آورد.
- **اسپانیا:** عبدالملک بن قَطَن، امیر اندلس، به منطقهٔ «بشکنس» (باسک، در شمال اسپانیا) حمله‌ور شده و ضمن گذشتن از کوه‌های پیرنیه، شهر «اوینیون» را تصرف کرد.

درگذشتگان

- ابن عتیبهٔ کندی.
- عزّة المیلاء.

ابن عتیبهٔ کندی

ابو محمد، حکم بن عتیبة بن نهاس کوفی، منسوب به قبیلهٔ کنده بود. او نزد ابراهیم نخعی فقه آموخت. هرگاه به مدینه می‌آمد، جایگاه پیامبرﷺ را برای او خالی کردند تا در آن نماز بخواند. به اوزاعی گفته شد: حکم خود را بگو، آن‌گاه خواهی دید که او بهتر از آن را برای تو بیان می‌کند.[۲]

عزّة المیلاء

عزّة المیلاء، از نخستین کسانی بود که خوانندگی را با آهنگ، همراه کرد. او در مدینه اقامت داشت و کنیز انصار بود. بس فربه و زیباروی بود و چون خرامان راه می‌رفت، به «میلاء» ملقب شد. عبدالله بن جعفر، عبدالرحمان بن ابی‌بکر و عمر بن ابی ربیعه در خانه‌اش به دیدارش می‌رفتند و برای آنان آواز می‌خواند. (۱) نعمان بن بشیر صحابی، به منزلش می‌رفت و آوازش را می‌شنید. ابن سریج در جوانی به مدینه می‌آمد تا صدای او را بشنود و آوازش را بیاموزد. او دربارهٔ عزّه گفت: او خوش‌آوازترین مردم است.

طویس دربارهٔ او گفت: او سرآمد زنان آوازه‌خوان است.

هنگامی که در مجلسی آواز می‌خواند، همهٔ حاضران را مجذوب خود می‌کرد. او خوش‌سیما و خوش‌اخلاق بود و در مسلمانی‌اش دستخوش کژی‌ها نشد. نیکوکار بود و به نیکی فرا می‌خواند و از بدی روی می‌تافت و دیگران را از دست یازیدن به آن، نهی می‌کرد. از ظریف‌ترین مردم و آگاه‌ترین آنان به امور زنان بود.[۳]

پی نوشت‌ها:

۱. شنبه اول محرم سال ۱۱۵ = ۲۱ فوریه سال ۷۳۳؛ جمعه بیستم ذی القعدهٔ سال ۱۱۵ = اول ژانویهٔ سال ۷۳۴.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۱۴۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۸۰؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۱۱۷.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۲۳؛ الأغانی، ج ۱۷، ص ۱۶۲، ۱۷۷ و ۱۷۹؛ همان، ج ۶، ص ۲۰۲؛ اعلام النساء، ص ۲۷۵.

سال ۱۱۶ ق = ۷۳۴ ـ ۷۳۵م[۱]

رویدادها

- درگذشت جنید بن عبدالرحمان مرّی، امیر خراسان و نصب عاصم بن عبدالله هلالی به جای او.
- نصب عبیدالله بن حَبحاب به افریقیه و مغرب و اندلس و نصب عبدالرحمان بن خالد بن مسافرفهمی بر مصر.
- عبیدالله بن حبحاب، عبدالملک بن قَطَن را از ولایت اندلس عزل کرد و عقبة بن حجاج قیسی مسلولی را به ولایت آن‌جا گمارد.
- عبیدالله بن حبحاب پس از پیروزی بر شورش بربرهای صفریه ساکن منطقهٔ «سوس» مراکش، پسرش اسماعیل را والی آن سامان کرد. و ولایت «طنجه» را به عمر بن عبدالله مرادی داد.
- بازگشت حبیب فهری به قیروان و تدارک حمله‌ای دریایی به فرماندهی او به سیسیل.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **خراسان:** شورش حارث بن سریج بر حکومت اموی به سبب ظلم و جور حکام آن. عاصم بن عبدالله هلالی برای جنگ با او حرکت کرد و حارث به مناطق ترک‌نشین پناه برد.
- **مغرب دور:** بربرهای سوس از اطاعت حکومت سر پیچی کردند. عبیدالله بن حبحاب سپاهی به فرماندهی حبیب فهری به‌سوی آنان فرستاد. او به آنان حمله کرد و به اطاعتشان درآورد، سپس روانه سرزمین سیاهان (سنگال) شد و اسرا و غنایم فراوانی را از آن‌جا به‌دست آورد.

درگذشتگان

- جنید مرّی.

جنید مرّی

جنید بن عبدالرحمان بن حارثِ مرّیِ دمشقی، از فرماندهان شجاع است که خالد بن عبدالله قسری امیر عراق، او را به نیابت خود بر بصره گمارد. سپس او را در سال ۱۰۷ ق به سند فرستاد و او شهرهایی را در آن‌جا فتح کرد و سپس هشام بن عبدالملک در سال ۱۱۲ ق او را به امارت خراسان گمارد وی توانست از هجوم سغدیان و ترک‌های ماوراءالنهر در جنگ شعب جلوگیری کند و مجدداً حاکمیت عرب‌ها را بر آن سرزمین‌ها برقرار کند. وی امیر خراسان بود تا این‌که در سال ۱۱۶ ق درگذشت.[۲]

پی نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه اول محرم سال ۱۱۶ = دهم فوریه سال ۷۳۴؛ شنبه اول ذی الحجه سال ۱۱۶ = اول ژانویه سال ۷۳۵.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۳۷؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۶۷ و ۹۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۶۲ و ۱۸۲؛ العبر، ج ۳، ص ۱۸۹؛ ترکستان، ص ۳۱۰.

سال ۱۱۷ ق = ۷۳۵ ـ ۷۳۶م[۱]

رویدادها

- عاصم بن عبدالله هلالی از ولایت خراسان عزل شد و خراسان بار دیگر تحت حکومت خالد بن عبدالله قسری امیر عراق قرار گرفت. آن‌گاه او، برادرش اسد را برای دومین بار بر آن‌جا گمارد.
- اسد بن عبدالله قسری یمانی، امیر خراسان، گروهی از مبلغان بنی عباس را دستگیر کرد و قیسیان از آنان را کشت و یمانیان ایشان را آزاد کرد. از این‌رو، تعصبات قبیله‌ای میان دو گروه بالا گرفت.
- عبیدالله بن حبحاب، امیر افریقیه، شهر تونس را گسترش داد و آن را به بندر بزرگی تبدیل کرد.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **سرزمین روم:** معاویة بن هشام حمله به منطقه روم را با نیروهای رزم تابستانی پی گرفت و سلیمان بن هشام نیز با همین نیروها از ناحیهٔ جزیره حملات خود را ادامه داد و دسته‌های جنگی را در سرزمین روم پراکند.
- **ارمنستان:** مروان بن محمد، امیر ناحیهٔ جزیره و ارمنستان، دو سپاه بسیج کرد یکی از آنها، سه دژ از دژهای «لان»، در منطقه خزر را گشود و سپاه دیگر «تومان شاه»، پادشاه خزر، را وادار به پذیرش صلح کرد.
- **دریای مدیترانه:** عبیدالله بن حبحاب، امیر افریقیه نیرویی دریایی به فرماندهی حبیب فهری، برای حمله به سیسیل تدارک دید. آنان با کشتی‌های رومی درگیر نبردی سنگین شدند و با غنایم بازگشتند.

شورش‌ها

- **خراسان:** حارث بن سریج بازگشت و شورش خود را آشکار کرد. او از ترک‌ها کمک گرفت و پیش از آن‌که والی جدید؛ یعنی اسد قسری به آن‌جا برسد، بر بسیاری از شهرهای خراسان پیش از رسیدن والی جدید اسد قسری دست یافت.

درگذشتگان

- ذوالرّمه.
- سکینه دختر حسین.
- عایشه دختر سعد.
- میمون بن مهران.
- نافع مولای ابن عمر.

ذوالرّمه

ابوالحارث، غیلان بن عقبة بن مسعود عدوی، از مردم مضر بود. «ذوالرّمه» لقبی است که «میّه» او را به آن ملقب کرد و این زمانی بود که او طنابی بر دوش داشت و برای فرو نشاندن تشنگی به چادر «میّه» درآمد و از او آب خواست. میّه به او گفت: بنوش ای «ذوالرمه»! از آن پس او را ذوالرّمه خواندند. او از جمله شاعران زبردست بود. ابوعمرو بن علاء دربارهٔ او گفت: «شعر، با امرؤ القیس آغاز شد و به ذوالرّمه پایان یافت». «حمّاد راویه» دربارهٔ او می‌گوید: از ذوالرمّه فصیح‌تر و آگاه‌تر به کلمات مهجور و نامأنوس ندیده‌ام.

او ساکن صحرا بود و رفت و آمد زیاد با مردمان بصره و یمامه داشت. عاشق میّه منقری شد و به سبب این عشق مشهور شد. اصمعی دربارهٔ او گفته است: از عشاق شهر و دیگران، کسی را نمی‌شناسم که بهتر از ذوالرّمه از سوز و گداز عشق شکایت کند و در عین حال عفت و اندیشهٔ استوار داشته باشد.

او دربارهٔ محبوبش «میّه»، سروده‌هایی دارد، از جمله:

«و هرگاه که روانهٔ دیدار «میّه»، می‌شدم؛ زمین را می‌دیدم که برایم درهم می‌پیچد و دوردست‌ها نزدیک می‌شود.

او سیمین‌بر و آزرمگینی است که همنشین او آرزو می‌کند؛ که چون سخن به انجام رساند، باز از سر گیرد.

پیوسته عشق «میّه» نزد من فزونی می‌گیرد؛ تا جایی که چیزی که آن را بیشتر کند نمی‌یابم (عشق او در من به نهایت رسیده است)».

ذوالرّمه در چهل سالگی درگذشت.[۲]

سکینه، دختر حسین

سکینه، دختر حسین بن علی بن ابی‌طالب و مادرش رباب، دختر امرؤ القیس کلبی‌است. او زنی شریف و نیک‌اندیش و از زیباترین و پاک‌نهادترین و سرآمد زنان زمانه‌اش بود. با برجستگان قریش می‌نشست و شعرا نزد او جمع می‌شدند. او طوری در مجلس می‌نشست که دیگران را می‌دید، اما حاضران او را نمی‌دیدند. و سخنان ایشان اعم از نظم و نثر را می‌شنید و برترین آنان را برمی‌گزید و بدیشان جایزه می‌داد. پسرعمویش، عبدالله بن حسن با او ازدواج کرد که درگذشت. سپس مصعب بن زبیر با او ازدواج کرد و او کشته شد. عبدالملک بن مروان از او خواستگاری کرد، ولی او نپذیرفت. عبدالله بن عثمان بن عبدالله بن حکیم بن حزام بن خویلد با او ازدواج کرد. سپس اصبغ بن عبدالعزیز بن مروان او را به عقد خویش درآورد، ولی قبل از زفاف، از او جدا شد؛ سپس زید بن عمرو بن عثمان بن عفان با او ازدواج کرد، ولی سلیمان بن عبدالملک به‌خاطر بدیمنی او برای همسرانش زید را به طلاق واداشت و او نیز چنین کرد. (سپس) ابراهیم بن عبدالرحمان بن عوف خواستگاری‌اش کرد، ولی او نپذیرفت و تنهایی را برگزید. (۲) او در بین زنان، از زیباترین گیسوان برخوردار بود. موهای خود را چنان‌می‌آراست که به زیبایی او دیده نشده بود و «طرهٔ سکینیه» به او منسوب است.

عمر بن ربیعه با سروده‌ای، دربارهٔ او غزل‌سرایی کرده، (۳) می‌گوید:

«سکینه در حالی که اشک‌هایش بر گونه و پیراهنش جاری بود گفت:

ای «مغیری» که مدت‌ها خواهان من بودی؛ و مرا می‌طلبیدی و حقّت را پاس نمی‌داشتم.

ای کاش روزگاران، آن آرزوهای شیرین را به ما باز می‌گرداند؛ روزگارانی که بابت عشق و دلدادگی سرزنش نمی‌شدیم.

و من وقتی آن‌چه را ـ سکینه ـ گفته بود شنیدم؛ حالتی رفت که گویی درونم آماج تیرهای کارگر شده باشند.

ای سکینه! بدان آب فرات، با گواراییش، برای من هر چند تشنه کام مانده باشم.

از تو گواراتر نیست، هر چند هم از من دور باشی؛ و دریغ که زنان در دوری، کمتر امانت را پاس می‌دارند!».

سکینه در مدینه زیست و همان‌جا درگذشت.[۳]

عایشه، دختر سعد

عایشه، دختر سعد بن ابی وقّاص زهری، از راویان موثق حدیث است که عده‌ای از علما از او علم آموختند. در مدینه اقامت داشت و در ۸۴ سالگی درگذشت.[۴]

میمون بن مهران

ابو ایوب، میمون بن مهران رقّی، قاضیِ رقّه و پیشوای دینی مردم ناحیهٔ جزیره بود. از علما، تابعین، زهّاد و پیشوایان برجسته و معلم فرزندان عمربن عبدالعزیز بود. در رقّه ساکن شد و عمر بن عبدالعزیز قضاوت آن‌جا را بدو سپرد. هنگامی که در سال ۱۰۷ ق از دریا برای حمله به قبرس عبور کرد، طلایه‌دار سپاه شام و همراه معاویة بن هشام بن عبدالملک بود.[۵]

نافع، مولای ابن عمر

ابوعبدالله، نافع مدنی، مولای عبدالله بن عمر بن خطاب، دیلمی الاصل و مجهول النسب بود. عبدالله بن عمر در یکی از جنگ‌ها او را به دست آورد و گفته شده هنگامی که عبدالرحمان بن سمره در سال ۴۳ ق به «کابل» در سیستان حمله برد، نافع جزء اسیران آن حمله بود. از بزرگان تابعین در مدینه بود و در علم فقه، علاّمه و در نقل حدیث از افراد مشهور و موثق بود از ایشان نقل حدیث کرده و احادیثشان را جمع‌آوری و بدان عمل می‌کردند. در این‌که او در علوم اسلامی سرآمد بود، اتفاق نظر وجود داشت.

بخاری دربارهٔ او گفت: صحیح‌ترین اسانید مالک، از نافع و به نقل از ابن عمر است. عمر بن عبدالعزیز او را به مصر فرستاد تا سنت‌های نبوی را به مردم آن‌جا بیاموزد.[۶]

پی نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اول محرم سال ۱۱۷ = ۳۱ ژانویه سال ۷۳۵؛ یکشنبه یازدهم ذی الحجه سال ۱۱۷ = اول ژانویه سال ۷۳۶.

۲. الاعلام زرکلی، ج۵، ص۳۱۹؛ وفیات الاعیان، ج۴، ص۱۱؛ الأغانی، ج۱۸، ص۱ به بعد؛ خزانة الادب، ص۵۱ـ۵۳؛ تاریخ‌الشعوب‌الاسلامیه، ج۱، ص۲۲۰.

۳. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۱۶۱؛ اعلام النساء، ج۲، ص۲۰۳؛ الأغانی، ج۱، ص۶۱ به بعد، شرح حال عمر بن أبی ربیعه؛ المحبّر، ص۴۳۸؛ وفیات الاعیان، ج۲، ص۳۹۴؛ الطبقات الکبری، ج۸، ص۴۷۵.

۴. الاعلام زرکلی، ج۴، ص۴؛ اعلام النساء، ج۳، ص۱۳۵.

۵. البدایة والنهایه، ج۹، ص۳۱۴؛ الاعلام زرکلی، ج۸، ص۳۰۱؛ تذکرة الحفّاظ، ج۱، ص۹۸؛ حلیة الأولیاء، ج۴، ص۸۲؛ شذرات الذهب، ج۱، ص۱۵۴.

۶. الاعلام زرکلی، ج۸، ص۳۱۹؛ وفیات الاعیان، ج۵، ص۳۶۷؛ شذرات الذهب، ج۱، ص۱۵۴؛ تهذیب الاسماء، ج۲، ص۱۲۳؛ البدایة والنهایه، ج۹، ص۳۱۹؛ تذکرة الحفّاظ، ج۱، ص۹۹؛ المعارف، ص۵۲۸.

سال ۱۱۸ ق = ۷۳۶ ـ ۷۳۷م[۱]

رویدادها

- اسد بن عبدالله قسری امیر خراسان، شهر «بلخ» را به پایتختی خراسان انتخاب و دیوان‌ها را به آن‌جا منتقل کرد.
- بُکیر بن ماهان، مبلّغ بنی عباس در کوفه، عمار بن یزید معروف به «خداش» را به نقابت پیروان بنی عباس به خراسان می‌فرستاد. او با پیروانش به دین زرتشت گرویدند. لذا اسدِ قسری او را دستگیر کرد و کشت.
- میسرهٔ مدغری (معروف به الحقیر) از پیشوایان بربر صفریه در مغرب دور در رأس هیأتی متشکل از بیست مرد از رهبران بربر به دمشق رفت تا دادخواهی بربرها از بدرفتاری کارگزاران خلیفه هشام بن عبدالملک را به آگاهی او برساند. هیئت، با حاجب خلیفه، ابوالولید، سعید ابرش کلبی ملاقات کرد و او با ترفندهایی مانع دیدار آنان با خلیفه شد. و آنان یک‌سال در انتظار ملاقات خلیفه ماندند، ولی بدون نتیجه به مغرب دور (مراکش) بازگشتند و شورش خود علیه حکومت اموی را آشکار کردند.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **سرزمین روم:** معاویه و سلیمان، فرزندان هشام بن عبدالملک به سرزمین روم حمله کردند. عبدالله انطاکی ملقب به «بطّال» قهرمان این نبرد بود. در این نبردها آنان دژهایی را تسخیر کردند.
- **ارمنستان سرزمین خزرها:** مروان بن محمد، امیر ارمنستان و بین‌النهرین به ارمنستان حمله کرد در پی این تهاجم، «ورنیس» پادشاه ارمنستان به سوی سرزمین خزر فرار می‌کرد و در بین راه کشته شد.

درگذشتگان

- ابن عامر یحقبی.
- پلایو.
- جعد بن درهم.
- علی عباسی.
- عماربن بدیل.
- قتادهٔ سدوسی.

ابن عامر یحقبی

ابو عمران، عبدالله بن عامر بن یزید بن تمیم بن ربیعهٔ یحقبی، پیشوا و قاضی مردم شام بود. او از تابعین جلیل‌القدر و امام جماعت جامع اموی پیش از روزگار عمر بن عبدالعزیز و در زمان او و پس از آن بود. پیشوایی دینی، قضاوت و شیخ القرّاء بودن در دمشق را در خود جمع آورد. در سال ۲۸ ق به دنیا آمد و در سال ۱۱۸ ق درگذشت.[۲]

پلایو Playo

پلایو، یکی از فرماندهان ارتش قوط بود که از مقابل سپاهیان مسلمان به فرماندهی طارق بن زیاد و موسی بن نصیر گریختند. در دورهٔ زمام‌داری امیر اندلس، عنبسة بن سحیم، شورید و خود و یارانش به غاری در کوه بلندی از کوه‌های شمال اسپانیا در ناحیه اشتریش جلّیقه به نام «اونجا» پناه گرفت. از این‌رو، آن غار «غار اونگا» یا «کووا دونگا Covadonga» نامیده شد و عرب‌ها آن را «صخرهٔ پلای» یا «صخره» می‌نامند. مسلمانان آنان را مدتی محاصره کردند، ولی آنان با استفاده از عسل که در دیواره‌های غار یافتند ـ به حیات خود ادامه دادند و هنگامی که مسلمانان خسته شدند برای کم‌اهمیت شمردنشان، آنان را به حال خود واگذاشتند. منابع اسپانیایی، این عقب‌نشینی را برای اسپانیا یک پیروزی نظامی و ملی می‌دانند و آن را به یک اسطوره مبدل کرده‌اند؛ بدین معنا که عنایت الهی به کمک و یاریشان آمده است.

و از دیگر سو اگرچه منابع اسلامی یادی از آن اسطوره‌ها نمی‌کنند، ولی به تأثیر مهمی که این عقب‌نشینی داشت و در نتیجه به ایجاد هستهٔ اصلی دولت اسپانیا در آن‌جا انجامید، اعتراف دارند. پلایو در سال ۱۱۸ق (۸۳۷م) درگذشت. اسپانیایی‌ها او را در حد قدّیسان بالا بردند و هر سال به دیدار مزار او می‌روند.[۳]

جعد بن درهم

جعد بن درهم، از موالی بنی حکم، اصالتاً ایرانی بود و از خراسان به ناحیهٔ جزیره آمد و ساکن حرّان شد. از نظرات صابئی‌ها و یهود و نصارای یعقوبی آگاهی داشت. معتقد به مخلوق بودن قرآن و نفی صفات از خداوند متعال بود. او معتقد بود که خداوند دوستی نگرفت و با موسی سخن نگفت. معتقد به جبر بود؛ یعنی این‌که افعال انسان را خداوند خلق می‌کند و انسان اختیاری از خود ندارد. مذهب او را جبری یا قدری نامیدند، به این معنی که انسان در مورد افعال خود اختیاری ندارد و خدا خود با قدرتش خالق آن افعال است. این آیین را «معطّله» نیز خوانده‌اند، زیرا صفات را از خداوند متعال نفی می‌کند.

هشام بن عبدالملک دستور دست‌گیری او را داد و او را نزد خالد قسری، امیر عراق فرستاد و خالد وی را به این سبب که صفات را از خداوند تعالی نفی می‌کرد، محکوم به اعدام کردند. چون روز عید قربان فرا رسید، خالد با مردم نماز گزارد و در آخرِ خطبهٔ نماز گفت: بروید و قربانی‌هایتان را قربان کنید، خداوند از ما و شما بپذیرد. من می‌خواهم جعد بن درهم را قربانی کنم، زیرا او می‌گوید: خداوند با موسی سخن نگفت و ابراهیم را به دوستی خود برنگزید. خداوند برتر از آن است که او می‌گوید. سپس از منبر فرود آمد و با دستان خود سر او را از تن جدا کرد. مروان بن محمد اموی، نظریات جعد را پذیرفت و آن، هنگامی بود که هشام بن عبدالملک ولایت ناحیه جزیره را به او سپرد. جعد، مربی دوران کودکیِ مروان بود. از این‌رو او را مروان جعدی می‌خواندند.[۴]

علی عباسی

ابومحمد، علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطّلب، نیایِ خلفای عباسی و مادرش «زرعه» دختر مسرّح بن معدیکرب کندی، از بزرگان تابعین بود و به عبادت و نماز علاقه بسیاری داشت و بدان می‌پرداخت تا جایی که به او لقب «سجّاد» دادند. ابومحمد پر هیبت و جلیل‌القدر بود. نزد ولید بن عبدالملک رفت و به او گفت که خلافت به فرزندانش خواهد رسید. ولید دستور داد تا او را تازیانه بزنند. و به او اهانت کرد. هشام بن عبدالملک او را در بلقاء زندانی کرد و در ۷۸ سالگی در زندان درگذشت.[۵]

عمّار بن بُدَیل

برخی از مورخین او را عمار بن یزید می‌نامند. او اصالتاً ایرانی و پیرو آیین مزدک بود. به جمع داعیان بنی عباس پیوست و بُکیر بن ماهان ـ که بزرگ داعیان بنی عباس بود ـ فریب او را خورد. بُکیر او را به ناحیهٔ فارس فرستاد تا به تبلیغ و دعوت برای بنی عباس بپردازد، ولی او مردم را به‌سوی محمد بن علی بن عباس دعوت کرد که گروه زیادی به او پاسخ مثبت داده و گردش جمع شدند. او آنان را به آیین مزدک دعوت کرد. وی زنانشان را بر یک‌دیگر مباح کرد و به دروغ به آنان گفت که محمد بن علی بن عبدالله بن عباس چنین می‌گوید. هنگامی که کارش بالا گرفت، خالد بن عبدالله قسری، امیر عراق، کسی را برای دست‌گیری او فرستاد و او را دست‌گیر کرده و نزد خالد آورد. آن‌گاه خالد دستور داد دستان و زبانش را بریدند، سپس او را به دار کشیدند. عمار با نام «خداشا» (که در فارسی به معنیِ صاحب دعوت است) آیین مزدکی و نیز عقیدهٔ خود را آشکار کرد.[۶]

قتادهٔ سدوسی

ابوالخطاب، قتادة بن دعامة بن قتادة بن عزیز سدوسی بصری، از مفسران و محدثان بزرگ بود. امام احمد بن حنبل او را بسیار ستایش کرده و آگاهی او را در فقه، لغت، حفظ قرآن و حدیث، توصیف کرده و می‌گوید: کمتر کسی را می‌توان یافت که از او پیشی گرفته باشد.

در زبان عربی، لغت، ایام و سرگذشت عرب ها و انساب، سرآمد و برجسته بود. وی کور مادرزاد بود و بدون راهنما سر تا سر بصره را می‌گشت. شهرت علمی و صحت روایاتش به جایی رسید که دربارهٔ او گفته‌اند: از علم عرب به چیزی صحیح‌تر از آن‌چه که از قتاده به ما رسیده، دست نیافتیم، ولی او از خود اثری به‌جای نگذاشت.

قتاده در ۵۶ سالگی در شهر واسط درگذشت.[۷]

پی نوشت‌ها:

۱. جمعه اول محرم سال ۱۱۸ = بیستم ژانویه سال ۷۳۶؛ سه‌شنبه ۲۳ ذی الحجه سال ۱۱۸ = اول ژانویه سال ۷۳۷.

۲. لطائف الاشارات، ج۱، ص۹۴؛ معجم القرائات، ج۱، ص۷۹.

۳. نفح الطیب، ج۲، ص۹ و ۱۰؛ البیان المغرب، ج۲، ص۲۹؛ فجر الاندلس، ص۳۱۸ و ۳۴۰.

۴. الاعلام زرکلی، ج۲، ص۱۱۴؛ البدایة والنهایه، ج۹، ص۲۵۰؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص۱۶۰؛ شذرات الذهب، ج۱، ص۱۶۹.

۵. الاعلام زرکلی، ج۵، ص۱۱۷؛ الطبقات الکبری، ج۵، ص۳۱۲؛ تاریخ طبری، ج۸، ص۲۳۰؛ وفیات الاعیان، ج۳، ص۲۷۴؛ شذرات الذهب، ج۱، ص۱۴۸.

۶. البدایة والنهایه، ج۹، ص۳۲۰؛ البدء والتاریخ، ج۶، ص۶۱۶.

۷. الاعلام زرکلی، ج۶، ص۲۷؛ وفیات الاعیان، ج۴، ص۸۵؛ تذکرة الحفاظ، ج۱، ص۱۲۳؛ شذرات الذهب، ج۱، ص۱۵۳ ۱۵۴؛ تهذیب الأسماء، ج۲، ص۵۷ و ۵۸.

سال ۱۱۹ ق = ۲۳۷م[1]

رویدادها

- حنظلة بن صفوان برای دومین بار به ولایت مصر منصوب شد.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **ارمنستان، سرزمین خزر:** مروان بن محمد، پس از تهاجم به «لان» به سوی سرزمین خزر روانه شد و پس از رسیدن به شهر «بیضاء»، آن‌را به تصرف خود در آورد.

شورش‌ها

- **خوارج:** بهلول بن بشر شیبانی در ناحیه جزیره قیام کرد و سرانجام کشته شد. صحاری بن شبیب خارجی نیز در اهواز شورش کرد و به همراه یارانش کشته شدند.
- **خراسان:** اسد قسری، امیر خراسان روانه نبرد با حارث بن سریج شد و خاقان ترک او را که از خاقان یاری خواسته بود همراهی کرده و او را یاری داد. این نبرد با شکست حارث و کشته شدن خاقان پایان یافت.

درگذشتگان

- ابومنصور بجلی.
- بهلول شیبانی.
- سلیمان اشدق.
- صحاری بن شبیب.
- معاویة بن هشام.

ابو منصور بجلی

ابو منصور، مغیرة بن سعید بجلی کوفی، از موالی خالد بن عبدالله قسری، در بادیه رشد کرد و سپس ساکن کوفه شد. او «حلولی» و از غلات شیعی بود که به جسمانیت خدا اعتقاد داشت؛ بدین معنی که می‌پنداشت خداوند به صورت مردی است که تاجی بر سر دارد و اعضای بدنش به تعداد حروف الفبا می‌باشد. وی هم‌چنین به الوهیت علی بن ابی‌طالب معتقد بود و ابوبکر و سایر صحابه را، جز آنان که در کنار علی‌ؑ پایدار ماندند، تکفیر می‌کرد. او ادعا کرد که پیامبرﷺ به امامت علی‌ؑ تصریح کرده است و این که امامت پس از او به پسرش، حسین‌ؑ و پس از او به علی بن الحسین‌ؑ (زین العابدین) و سپس به پسرش، محمد باقرؑ و پس از او به وی (مغیره) رسیده است، با این ادعا که باقرؑ امر (امامت) را به او سپرده و وی را پس از مرگ، وصی خود قرار داده است. سپس مغیره ادعای نبوت کرد و نیز ادعا کرد که جبرئیل با وحی از جانب خدا نزد او می‌آید و خداوند محمدﷺ را به تنزیل و او را برای تأویل فرستاده است. او ادعا کرد که رسالت قطع نمی‌شود. او و یارانش پس از او، قتل مخالفان، تصرف اموال و اسارت زنانشان را حلال می‌دانستند، همان‌گونه که خون، گوشت خوک، شراب و دیگرمحرمات را حلال شمردند.

خالد بن عبدالله قسری، امیر عراق او را دستگیر کرد و کشت و سپس او را به دار کشید و پنج تن از یارانش را در آتش سوزاند. پیروان او را «مغیریه» و «منصوریه» نامیده‌اند. پیروان ابوالخطاب محمد بن ابی ذؤیب اسدی (متوفای سال ۱۴۳ق) که «خطابیه» نام دارند هم‌عقیدهٔ ایشان‌اند.

بغدادی درباره‌شان می‌گوید: آنان از کافرانی هستند که در دولت اسلام و با ظاهری اسلامی پا به عرصه نهادند و نیز از باطنیه‌ای هستند که مسلمانان را مخفیانه می‌کشتند.[2]

بهلول شیبانی

بهلول شیبانی، شورشگری از بنی شیبان و ملقب به «کثاره» بود که در ناحیهٔ جزیره شورید و از اطاعت هشام بن عبدالملک سر بر تافت و «امیرالمؤمنین» خوانده شد. خالد قسری، امیر عراق سپاهی را روانهٔ نبرد با او کرد. بهلول به کمک یارانش سپاه خالد را شکست داد و برای خلع هشام روانهٔ شام شدند. هشام سپاهی را به منظور مقابله با بهلول و والی ناحیهٔ جزیره نیز سپاه دیگری را به جنگ بهلول فرستادند. در این هنگام بود که بهلول، خود را در محاصره دو سپاه دید و جنگ در محلی به نام «کحیل» در نزدیکی موصل درگرفت.

بهلول و یارانش رشادت‌هایی در صحنهٔ نبرد از خود نشان دادند. آنان مرکب‌های خود را پی کردند و پیاده به نبردی سخت پرداختند و بسیاری از یاران بهلول و خود او کشته شدند. بهلول پیش از کشته شدن به یاران خود گفت: اگر کشته شدم، امیرالمؤمنین، دعامهٔ شیبانی جانشین من است و اگر او به هلاکت رسید، عمرو یشکری جانشین او خواهد بود. سرانجام هر سه کشته شدند و شورش آنها سرکوب شد.[۳]

سلیمان اشدق

ابو ایوب یا ابوربیع، سلیمان بن موسی منسوب به بنی امیه، معروف به اشدق، فقیه و مفتی مردم شام بود. او را سرور جوانان اهل شام می‌خواندند. سعید بن عبدالعزیز گفت: سلیمان پس از «مکحول» داناترین مردم شام بود و «ابن لهیعه» گفت: من همچون سلیمان ندیدم. او هر روز نوعی از علم را به بحث می‌نشست. ابن عساکر می‌گوید: اشدق نزد هشام بن عبدالملک زمانی که در «رصافه» بود رفت در آن‌جا طبیبِ هشام شربتی به سلیمان داد و او را کشت. سپس هشام همان شربت را به آن طبیب داد و او نیز مرد.[۴]

صحاری بن شبیب

صحاری بن شبیب خارجی، از شجاعان بود. شورشی را علیه خالد قسری، امیر عراق به راه انداخت. خالد سپاهی را به جنگ او فرستاد و در ناحیهٔ «منادرِ» اهواز، با صحاری روبه‌رو شد. نبردی سخت میان آنان درگرفت و صحاری سخت جنگید و همراه یارانش کشته شد.[۵]

معاویة بن هشام

ابوشاکر، معاویة بن هشام بن عبدالملک بن مروان اموی، جدّ فرمانروایان امویِ اندلس بود. او پدر عبدالرحمان بن معاویه (الداخل) و از ارجمندترین فرزندان هشام، بخشنده، جنگ‌آور و ستوده بود. بارها فرماندهی حملات جهادی را به عهده داشت و در حیات پدرش درگذشت.[۶]

پی نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه اول محرم سال ۱۱۹ = هشتم ژانویه سال ۷۳۷؛ شنبه سی‌ام ذی الحجه سال ۱۱۹ = ۲۸ دسامبر سال ۷۳۷.

۲. الاعلام زرکلی، ج۸، ص۱۹۸؛ مقالات الاسلامیین، ج۱، ص۷۴ (حاشیه)؛ الفرق بین الفرق، ص۲۴۳ (پاورقی شمارهٔ ۲)؛ تاریخ طبری، ج۷، ص۱۲۸؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص۲۰۷؛ المحبّر، ص۴۸۳؛ البدایة والنهایه، ج۹، ص۳۲۳؛ الملل والنحل، ج۱، ص۱۷۶؛ التبصیر فی الدین، ص۱۰۹.

۳. تاریخ طبری، ج۷، ص۱۳۰ ـ ۱۳۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص۲۰۹ و ۲۱۲.

۴. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۱۹۹؛ شذرات الذهب، ج۱، ص۱۵۶؛ لسان المیزان، ج۲، ص۵۶۹؛ تهذیب التهذیب، ج۶، ص۲۸۴؛ العبر، ج۱، ص۱۵۰.

۵. تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص۲۱۳؛ تاریخ طبری، ج۷، ص۳۸ و ۴۷.

۶. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۱۷۵؛ شذرات الذهب، ج۱، ص۱۵۶؛ العبر، ج۱، ص۱۵۱.

سال ۱۲۰ ق = ۷۳۷ ـ ۷۳۸م[۱]

رویدادها

- عزل خالد بن عبدالله قسری از عراق و ناحیهٔ مشرق و نصب یوسف بن عمر ثقفی به‌جای او.
- نصب صلت بن یوسف ثقفی بر یمن به‌جای پدرش که به عراق منتقل شد.
- یوسف ثقفی، امیر عراق در کنترل وزن درهم شدت عمل نشان داد و صد تن از سازندگان سکه را به دلیل کم کردن وزن سکه به اندازه یک گندم، محکوم کرده و هر یک را هزار ضربه شلاق زد.
- درگذشت اسد قسری، امیر خراسان و جانشینی نصر بن سیار به جای او.
- یوسف ثقفی، امیر عراق، از خالد قسری خراجی را که او دریافت کرده و به مصرف رسانده بود، مطالبه کرد و وی را زندانی کرد و سپس خلیفه(هشام) را از اقدام خویش آگاه می‌ساخت. هشام دستور آزادی خالدرا صادر کرد و خالد به طرسوس رفت و در آن‌جا به عنوان مرزدار، مقیم شد.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- سرزمین روم: سلیمان بن هشام بن عبدالملک با نیروهای رزم تابستانی و اسود بن بلال محاربی از راه دریا به روم حمله کردند و حملات دریایی را تا سال ۱۲۶ ق ادامه دادند.

درگذشتگان

- ابن حزم انصاری.
- اسد قسری.
- حمّاد اشعری.
- سلیمان دارانی.
- عبدالله بن کثیر.
- عرجی.
- مسلمة بن عبدالملک.

ابن حزم انصاری

ابوبکر، محمد بن عمرو بن حزم انصاری، از بزرگان و فقهای مدینه بود. قضاوت مدینه را عهده‌دار شد، سپس سلیمان بن عبدالملک در سال ۹۶ق امارت آن‌جا را به وی سپرد. آن‌گاه که عمر بن عبدالعزیز در سال ۹۹ق خلافت را به‌دست گرفت، او را فرمان داد تا کتابت حدیث کند، او نیز آن‌چه را توانست، نوشت. پس از این‌کار، نگارش حدیث گسترش یافت. هر یک از راویان و محدثان، کتابی از روایات ابن حزم را تدوین کرده و یا نسخه‌ای از آن‌چه از او شنیده بودند فراهم آوردند.[۲]

اسد قسری

اسد بن عبدالله بن یزید بن اسد قسری، اصالتاً یمنی، از مردم دمشق و امیر و فرماندهی دلیر بود. برادرش، خالد قسری بر عراق و ناحیه مشرق امارت داشت و او را بر خراسان ولایت داد، ولی به دلیل دامن زدن به تعصبات قومی ـ قبیله‌ای میان یمانیان و مضریان توسط هشام بن عبدالملک عزل شد و هشام خود تعیین کارگزارانِ خراسان را به عهده گرفت. از این‌رو اشرس بن عبدالله اسلمی و سپس جنید بن عبدالرحمان مرّی و دیگران را ولایت داد، ولی خراسان روی آرامش را ندید و ناآرامی‌ها در آن سامان ادامه یافت. خلیفه در سال ۱۱۷ق مجدداً خراسان را به خالد قسری واگذار کرد. او نیز برای دومین بار برادرش، اسد را بر آن‌جا گماشت که تا زمان مرگ، حاکم خراسان بود. اسد حملات موفق زیادی را در ماوراءالنهر رهبری کرد و جای گام اسلام و مسلمانان را در آن مناطق استحکام بخشید.[۳]

حمّاد اشعری

ابواسماعیل، حماد بن ابی سلیمان اشعری، فقیه کوفه و ملازم ابراهیم نخعی بود. ابوحنیفه از او علم فراگرفت. حمّاد از انس بن مالک و سعید بن مسیّب روایت کرده است. بخشنده و کریم بود و در تمام شب‌های ماه رمضان، پانصد نفر را افطاری می‌داد.[۴]

سلیمان دارانی

سلیمان بن ثابت دارانی دمشقی محاربی، سی سال قضاوت دمشق را در طول خلافت هفت تن از خلفای اموی به عهده داشت، از این‌رو «قاضی الخلفاء» نامیده می‌شد.[۵]

عبدالله بن کثیر

ابوسعید، عبدالله بن کثیرِ مکّیِ داری، منسوب به «دار»، از تیره‌های قبیلهٔ «لخم» بود. او یکی از قرّاء سبعه بود که در مکه منصب قضاوت را به‌عهده داشت. وی از طبقهٔ دوم تابعین شمرده می‌شود و از فرزندانِ ایرانیانی بود که خسرو آنان را با کشتی به یمن فرستاد تا حبشی‌ها را از یمن براند. وی در مدینه زاده شد و در ۶۶ سالگی در همان‌جا درگذشت.[۶]

عَرجی

عبدالله بن عمر بن عمرو بن عثمان بن عفان، شاعری خوش قریحه و غزل‌سرا که به سبک ابن ابی ربیعه شعر می‌سرود. وی را به دلیل سکونت در دهکدهٔ «عرج» از نواحی طائف عرجی نامیدند. از ادبای ظریف طبع و بخشنده بود. وی برای اطعام از راه رسیدگان شب، دیگ‌هایی را بار می‌گذاشت، از تکسواران برجسته‌ای بود که با مسلمة بن عبدالملک در جنگ‌هایش با رومیان همراه بود و به نیکی از عهده جنگ برآمد. محمد بن هشام، والی مکه، دایی هشام بن عبدالملک او را زندانی کرد، زیرا عرجی در وصف مادرش، جیداء و همسرش، جبرهٔ مخزومی شعرهایی عاشقانه سرود.

وی تا زمان مرگش در زندان بود. او در زندان چنین سرود:

«مرا از کف دادند و چه جوانمردی را از کف دادند؛ او که فریادرس روزهای سخت بود و پاسدار مرزها!»

و نیز از جمله اشعار غنایی اوست:

«پوشش خز از چهره برگرفت؛ و پارچه‌ای ظریف و نازک به گونه‌هایش نزدیک کرد.

او از آن بانوانی نبود که در پی جستن اجر و پاداش حج می‌گزارند؛ بلکه از این‌رو (حج آمده‌اند) تا بی‌گناهان و غافلان را (با جمال و دلربایی خویش) بکشند.

[محبوب] مرا دید که موهای سرم را خضاب کرده و دامن به کمر بسته‌ام؛ در حالی که پیش‌تر مرا با موهای سیاه و فرو افتاده می‌دید.

دامن‌کشان در پی کام‌جویی بودم؛ هم‌چنان که لگام اسب خوش‌یمن، پی خویش کشیده باشی.

کشتهٔ عشقی هستم که پیوسته مرا به‌سوی شر می‌کشاند؛ و من هرگز از چنین شری روی برنمی‌تابم.

چون او را نزدیک «جمره قصوی» دیدم از من رمید و تهلیل گفت؛ آری هر آن که هنگام حج بیمناک شود، زبان به تهلیل گشاید».

عرجی در مکه زیست و همان‌جا درگذشت.[۷]

مسلمة بن عبدالملک

ابوسعید، مسلمة بن عبدالملک بن مروان از سرداران قهرمانی بود که فتوحات مشهوری داشت. او فرماندهی نیروهایی را که برادرش،

سلیمان بن عبدالملک برای حمله به قسطنطنیه در سال ۹۸ق تدارک دید، بر عهده داشت. برادرش، یزید امارت عراقین (بصره و کوفه) را در سال ۱۰۲ق به او سپرد. سپس برادرش، هشام در سال ۱۰۷ق او را بر ارمنستان و آذربایجان ولایت داد. وی به روم حمله کرد و در جنگ، فرماندهی بزرگ و یلی توانمند بود بر دشمن می‌تاخت. برخی از مورخان می‌گویند که او برای خلافت از دیگر برادرانش شایسته‌تر بود، ولی به خلافت نرسید، چراکه مادرش کنیز بود که عبدالملک، پنهانی با او در آمیخت. او دانش‌پژوهان راگرامی می‌داشت و در وصیتش یک‌سوم مالش را به آنان اختصاص داد. مسلمه در دمشق درگذشت.[8]

پی نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اول محرم سال ۱۲۰ = ۲۹ دسامبر سال ۷۳۷؛ چهارشنبه چهارم محرم سال ۱۲۰ = اول ژانویه سال ۷۳۸.

۲. تهذیب التهذیب، ج۱۲، ص۳۸.

۳. الاعلام زرکلی، ج۱، ص۲۹۱؛ تاریخ طبری، ج۷، ص۳۷ و ۱۳۹؛ تاریخ ابن اثیر، ص۱۳۱ و ۲۱۶؛ الامامة والسیاسه، ج۲، ص۱۲۴؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «اسد قسری»؛ العبر، ج۳، ص۹۱، ۱۹۵ و ۱۹۹.

۴. العبر، ج۱، ص۱۵۱.

۵. الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۱۸۳.

۶. الاعلام زرکلی، ج۴، ص۲۵۴؛ وفیات الاعیان، ج۲، ص ۲۴۵؛ همان، ج۳، ص۴۱؛ شذرات الذهب، ج۱، ص۱۵۷؛ العبر، ج۱، ص۱۵۲.

۷. الاعلام زرکلی، ج۴، ص۲۴۶؛ الأغانی، ج۹، ص۲۱۷؛ الشعر والشعراء، ص۲۲۴؛ خزانة الادب، ج۱، ص۴۷.

۸. الاعلام زرکلی، ج۸، ص۱۲۲؛ البدایة والنهایه، ج۹، ص۳۲۸؛ العبر، ج۱، ص۱۵۳؛ تاریخ طبری، ج۶، ص۴۳۵ و ۶۱۵؛ تاریخ ابن اثیر، ص۲۷ و ۹۷.

یادداشت‌ها:

۱. پیش از این یادآور شدیم که عبدالله بن جعفر در شمار اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ علی ﷺ بوده است و از معدود افرادی بوده است که همانند امام حسن و امام حسین ﷺ به آنان اجازه شرکت در خط مقدم جبهه نمی‌دادند مبادا کشته شوند. به نظر می‌رسد این سخنان که وی به دنبال ابتذال بوده است از افسانه‌سرایان باشد که اهداف خاص خود را دنبال می‌کرده‌اند (نک: قاموس الرجال، ج ۶، ص ۲۸۳).

۲. موضوع ازدواج‌های متعدد سکینه و غزل‌سرایی شعرا دربارهٔ او و گوش دادن او به آوازخوانان، مستندش کتاب الاغانی است که او از زبیر بن بکار و مصعب زبیری نقل کرده است و دشمنی زبیریان با خاندان علی ﷺ بر آشنایان به تاریخ پوشیده نیست و آنها می‌خواستند با ساختن چنین نقل‌هایی چهرهٔ خاندان علی ﷺ را بد جلوه دهند (نک: السید عبدالرزاق المقرّم، السیدة سکینه؛ توفیق الفکیکی، السیدة سکینه).

۳. این اشعار را عمر بن ربیعه دربارهٔ «سکینه زبیریه» سروده است و ربطی به سکینه بنت الحسین ندارد (نک: السیدة سکینه، ص ۸۱ و بنت الشاطیء، سکینة بنت الحسین، ص ۲۱۰).

رویدادهای تاریخ اسلام از ۱۲۱ ـ ۱۳۰ق

سال ۱۲۱ق = ۷۳۸ ـ ۷۳۹م[1]

رویدادها

- ولید بن بُکیر بر موصل ولایت یافت و نهری تا شهر موصل حفر و بر آن آسیاب‌هایی احداث کرد.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **ارمنستان ـ سرزمین خزرها:** مروان بن محمد سواحل دریای خزر را از ارمنستان تا طبرستان مورد حمله قرار داده و آن‌جا را تحت سلطه حکومت اسلامی در می‌آورد.
- **ماوراءالنهر:** نصر بن سیار، امیر خراسان، به ماوراءالنهر حمله کرد و آن سامان را تحت سلطه خلافت خود درآورد و قرارداد صلحی را با فرمانروایان «اشروسنه»، «فرغانه» و «چاچ» منعقد کرد.
- **سرزمین روم:** ولید بن قعقاع به سرزمین روم یورش برد.
- **دریای مدیترانه:** عبیدالله بن حَبحاب، امیرافریقیه و مغرب، حمله‌ای دریایی را به رهبری حبیب بن ابی عبیدهٔ فهری تدارک دید و روانه سیسیل شد. در این حمله پسرش، عبدالرحمان بن حبیب همراه او، شهر «سرقوسه» را محاصره کرد و غنایمی را از آن‌جا به دست آورد و مردم آن‌جا را به پرداخت جزیه وادار کرد. وی در نظر داشت که برای فتح ناحیه جزیره روانه شود، ولی عبیدالله بن حَبحاب او را فرامی‌خواند و به منظور سرکوبی شورش بربرهای صفریه به رهبری میسرهٔ مدغری به‌سوی مغرب دور گسیل داشت.

شورش‌ها

- **علویان:** شورش زید بن علی (زین‌العابدین) بن حسین در کوفه.

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اول محرم سال ۱۲۱ = هجدهم دسامبر سال ۷۳۸؛ پنج‌شنبه پانزدهم محرم سال ۱۲۱ = اول ژانویه سال ۷۳۹.

سال ۱۲۲ق = ۷۳۹ ـ ۷۴۰م[1]

رویدادها

- هنگامی که اعراب اندلس، آن‌چه را که بر سر اعراب در نبرد «اشراف» آمده بود، شنیدند، بر عبیدالله بن حبحاب، امیر افریقیه و اندلس شوریدند و کارگزار او در اندلس؛ یعنی عقبة بن حجاج سلولی را خلع و عبدالملک بن قطن را (برای بار دوم) والی خود کردند و خلیفه، هشام بن عبدالملک نیز ولایت او را تأیید کرد.
- هنگامی که خبر شکست اعراب در نبرد «اشراف» به هشام بن عبدالملک رسید، عبیدالله بن حبحاب را عزل کرده و به‌جای او

«کلثوم بن عیاض قشیری قیسی» را منصوب و او را با سپاهی از مردم شام و مصر تجهیز می‌کند تا به جنگ خوارج صفریه برود و انتقام نبرد اشراف را بگیرد.

- کلثوم بن عیاض روانه جنگ شد و پسر برادرش، بلج قشیری که همراه او بود طلایه‌دار سپاه شام قرار گرفت.

وقایع نظامی

لشکرکشی‌ها

- **سرزمین روم:** مسلمة بن هشام بن عبدالملک بن مروان با رومیان در نبردی در «اکرونیون» که امروزه به نام «افیون قره حصار» معروف است، روبه‌رو شد و در آن، سپاه مسلمه عقب‌نشینی کرد و عبدالله انطاکی، معروف به «بطّال» پس از ابراز رشادت‌هایی جانانه، کشته شد.

شورش‌ها

- **افریقیه ـ نبرد اشراف:** خوارج صفریّه «میسرهٔ مدغری» را بر خود فرمان‌روایی داده و او علیه عبیدالله بن حبحاب اعلام قیام کرده و بر طنجه چیره شد، عمر بن عبدالله مرادی حاکم شهر را کشت و عبدالاعلی بن جریج رومی، مولای موسی بن نصیر را به‌جای او گمارد. آن‌گاه عبدالاعلی به‌سوی «سوس» رفت تا با اسماعیل بن عبیدالله بن حبحاب که پدرش او را بر سوس و نواحی آن منصوب کرده بود نبرد کند. عبدالاعلی در این نبرد کشته شد. میسره برای نبرد با اسماعیل در رأس سپاهی از بربرها حرکت کرد و با اسماعیل نبرد کرده، او را کشت. عبیدالله بن حبحاب سپاهی به فرماندهی خالد بن ابی عبیدهٔ فهری برای نبرد با میسره اعزام داشت اما به هنگام رویارویی، دو طرف از درگیر شدن خودداری کردند و میسره به طنجه بازگشت. بربرها از رفتار او خشمگین شده و نهایتاً او را کشته و خالد بن حمید زنّاتی را به ولایت خویش برگزیدند. ارتش بربرها با سپاه عرب ـ که اشراف و قهرمان عرب حضور داشتند ـ به فرماندهی خالد فهری در نزدیکی طنجه روبه‌رو شدند این نبرد سهمگین با فرار اعراب و کشته شدن بسیاری از اشراف آنان به پایان رسید. از این‌رو این نبرد، نبرد اشراف نامیده شد.
- **علویان:** یوسف بن عمر ثقفی، امیر عراق، قیام زید بن علی را طی نبردی که به کشته شدن زید انجامید، فرو نشاند.

درگذشتگان

- ایاس مزنی.
- زید بن علی طالبی.
- عبدالله بطّال.
- میسره مدغری.

ایاس مزنی

ابو وائله، ایاس بن معاویة بن قرّهٔ مزنی، از تابعین بود. وی قضاوت شهر بصره را بر عهده داشت و به سبب قضاوت‌های خود شهرت یافت. در هوش و ذکاوت از نوابغ روزگار بود تا آن‌جاکه ذکاوت او ضرب‌المثل و زبان زد مردم شد. حدس‌های او مطابق واقع در می‌آمد و هوشیاری عجیبی داشت. او در ۷۶ سالگی در شهر واسط درگذشت.[۲]

زید بن علی طالبی

ابوالحسن، زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالبِ هاشمیِ قرشی، که او را «زید الشهید» خوانده‌اند مادرش کنیز بود. وی فقیهی سخنور بود و نزد واصل بن عطاء، رئیس معتزله کسب علم کرد. (۱) ابوحنیفه دربارهٔ او گفته است: در زمان او فقیه‌تر و خوش‌بیان‌تر از او نیافتم.

هشام بن عبدالملک در پی او فرستاد، بر او سخت گرفت و پنج ماه او را زندانی کرد. وی پس از آزادی به عراق بازگشت، آن‌گاه در صدد رفتن به مدینه برآمد. عده‌ای از مردم کوفه در پی او روان شدند و او را به نبرد با امویان ترغیب نمودند. و بدین ترتیب در سال ۱۲۰ ق زید را به کوفه بازگرداندند.

در کوفه چهل هزار تن به شرط دعوت به کتاب خدا، جهاد با ظالمان، دفاع از مستضعفان، کمک به محرومان، عدالت در تقسیم درآمدها، رد مظالم و یاری اهل بیت با او بیعت کردند. آن‌گاه میان او و کارگزار عراق، یوسف بن عمر ثقفی، نبردی درگرفت، اما یاران او وی را ترک کردند و تنها شمار اندکی در سپاه او باقی ماندند. زید هم‌چنان با کمک آنان با تلاشی نومیدانه به جنگ ادامه می‌داد تا این‌که کشته شد. یارانش جسد او را به خاک سپردند، ولی یوسف از محل آن آگاهی یافت، او را بیرون آورد و به صلیب کشید و سپس سوزاند و خاکستر او را در فرات ریخت.

گفته می‌شود که سر او را به شام فرستادند و بر دروازه دمشق نصب کردند، سپس به مدینه فرستاده شد و در کنار قبر پیامبرﷺ یک شبانه روز آویزان بود. هم‌چنین می‌گویند: سر زید به مصر فرستاده شد و در مسجد جامع نصب شد، ولی مردم مصر آن را برگرفتند و دفن کردند.

هنگامی که شیعیان عراق که پیرامون او گرد آمده بودند، از وی دربارهٔ ابوبکر و عمر پرسیدند، او آنها را ستود، ولی آنها از او خواستند که از آن دو بیزاری بجوید تا همراه او بجنگند، اما او این پیشنهاد را رد کرد و آنان نیز رهایش کردند و از این‌که همراه او بجنگند، اباکردند، از این‌رو «رافضه» نام گرفتند. (۲) «زیدیه» بر کسانی اطلاق شد که همراه او ماندند و طوایف زیدیه را به او نسبت می‌دهند. زیدیه معتقدند به سبب مصلحتی که مسلمانان تشخیص می‌دهند، امامت مفضول با

وجود افضل جایز است. آنان هم‌چنین معتقدند: بیعت با دو امام، در دو منطقه رواست. آنان می‌گویند: مرتکب کبیره، اگر به راستی توبه نکند، در آتش جاودان خواهد بود. آنان در این‌باره، راه معتزله را در پیش گرفتند، زیرا زید نزد واصل بن عطاء رهبر معتزله درس خوانده و از نظرات وی تأثیر پذیرفته بود. قیام زید بن علی سرآغاز حرکت‌های شیعی بود که سرانجام به سقوط امویان انجامید. در قرن سوم هجری (قرن نهم میلادی) پیروان زید بن علی دولتی مبتنی بر مذهب زیدیه در یمن بر پا کردند این دولت در طول قرون متمادی وجود داشت تا این‌که در دوره آخرین پیشوایشان، احمد بن یحیی، در دههٔ شصت از قرن بیستم منقرض گشت.

کتاب المجموع الکبیر فی الفقه از آثار زید است. او در ۴۳ سالگی درگذشت.[۳]

عبدالله بطّال

ابوحسین، عبدالله انطاکی، ملقب به «بطّال» (بسیار قهرمان) اصالتاً ترک بود. وی به سبب نبردهایش با رومیان به شهرت رسید و چون دلاوری‌های خارق‌العاده‌ای از خود نشان داد، بطّال لقب یافت. او حملات فراوانی به سرزمین روم داشت و به شهرها و دژهای آنان لطمات بسیار وارد کرد. از این‌رو بود که رومیان از او به سختی می‌ترسیدند. او هم‌چنین لقب «دلاور اسلام» یافته بود. هشام بن عبدالملک او را همراه پسرش، مسلمه در سال ۱۲۲ق به سرزمین روم فرستاد و به او امارت سران شام و ناحیه جزیره را سپرد. هم‌چنین به پسرش، مسلمه فرمان داد تا بطّال را در مقدمه و طلیعه سپاه قرار دهد. در نبردی که در نزدیکی شهر «اکرونیون» معروف به «افیون قره حصار» روی داد، وی رشادت‌هایی چشمگیر از خود نشان داد و در صحنه نبرد به شهادت رسید. ترک‌ها او را از قهرمانان خود می‌شمارند و او را «غازی» خواندند. قبری برای او در «اسکی شهر» در مسجدی که برای او ساخته‌اند، بنا نهادند که محفلی برای «بکتاشیه» نیز بود.[۴]

میسره مدغری

میسرهٔ مدغری یکی از شورشیان خوارج صفریّهٔ مغرب، از «مدغره» یا «مطغره» (شاخه‌ای از قبیله «هواره» یکی از تیره‌های قبیله «زناته») بود. او در اطراف طنجه بر عبیدالله بن حبحاب، امیر افریقیه ـ که او و کارگزارانش بر مردم سخت گرفته و ستم روا می‌داشتند ـ شورید. بربرها بر گرد او جمع شدند و او طنجه را تسخیر کرد و والی آن‌جا، عمر بن عبدالله مرادی را به قتل رساند. بربرها با او بیعت کردند و او یکی از غلامان موسی بن نصیر را به نام عبدالاعلی بن جریج رومی به ولایت آن سامان گمارد، آن‌گاه راهی سرزمین سوس شد و با امیر آن سامان اسماعیل بن عبیدالله بن حبحاب جنگید. میسره او را شکست داد و کشت. بدین ترتیب منزلت والایی در میان بربرها یافت و یارانش افزون گشته و موقعیتی برجسته در مغرب یافت و او را امیرالمؤمنین نامیدند.

عبیدالله بن حبحاب سپاهی ـ که جمع زیادی از بزرگان و اشراف عرب را در بر داشت ـ به فرماندهی خالد بن حبیب فهری به‌سوی او فرستاد. دو سپاه در کنار رودخانه «شلف» در نزدیکی «تاهرت» با یک‌دیگر روبه‌رو شدند، اما وارد کارزار نشدند. هنگامی که میسره به طنجه بازگشت، بدرفتاری پیشه کرد. این بود که بربرها بر او شوریدند و او را کشتند و یکی از پیشوایان غلات افراطیِ خوارج صفری به نام خالد بن حبیب زناتی را به ولایت خویش گماردند. او نیز با خالد بن حبیب فهری رو در رو شد و او را شکست داد و اعراب به همراه او شکست مفتضحانه‌ای را متحمل شدند و ابن حبیب و همراهانش کشته شدند. در این نبرد، پهلوانان و قهرمانان عرب و از جمله، بسیاری از اشراف کشته شدند. از این‌رو این نبرد را «نبرد اشراف» نامیدند.

شایسته است در این‌جا علتی را که مورخان دربارهٔ قیام بربرها در این شورش به رهبری میسره ذکر کرده‌اند، یادآور شویم. طبری، ابن اثیر، ابن خلدون، ابن عذاری و دیگر مورخان متأخر، اتفاق نظر دارند که کارگزاران اموی در مغرب، بربرها را تحت فشار قرار می‌دادند و بین آنها و اعراب، به مساواتی که شریعت اسلام، آن را در حقوق و واجبات بین مسلمانان، لازم شمرده است، پایبند نبودند.

مستبدترین عمال اموی نسبت به بربرها، عبیدالله بن حبحاب قیسی بود. وی برای قلع و قمع شورش بربرها و به اطاعت درآوردن آنان، امارت افریقیه را به عهده گرفته بود. ابن حبحاب افرادی را به کار گماشت که همچون او شدت عمل داشتند و ظلم می‌کردند، از جمله پسرش، اسماعیل بود که بر منطقه سوس گمارده شد و نیز عمر بن عبدالله مرادی راکه بر «طنجه» امارت داد. اینان بسیار بد رفتار بودند و نسبت به بربرها ظلم روا می‌داشتند، از جمله این‌که در دریافت مالیات از آنان به‌جای آن‌که از بربرها همچون سایر مسلمانان یک‌دهم درآمدشان را بگیرند، یک‌پنجم دریافت می‌کردند و آن را همچون «فیء» برای مسلمانان تلقی می‌کردند و این خلاف رویهٔ کارگزاران پیشین بود.

عمر بن عبدالله مرادی، والی طنجه نیز تأمین کنندهٔ خواسته‌های خلیفه بود. وی در پاسخ به درخواست‌های خلیفه، شکم گوسفندان عسلی رنگ را می‌شکافت و پس از خارج کردن بره‌ها، پوست آنها را برای او می‌فرستاد تا لباس‌های پشمی از آن فراهم کند، زیرا خلیفه پوست عسلی را دوست می‌داشت، اما گاهی تا صد گوسفند کشته می‌شد و حتی یک مورد پوست عسلی یا نزدیک به آن به دست نمی‌آمد. هم‌چنین کارگزاران با فرستادن کنیزکان زیبا روی برای خلیفه، به او تقرّب می‌جستند. این ستم‌ها و امثال آن، بربرها را برانگیخت و آنان

تصمیم گرفتند خلیفه را از آن‌چه که بر سرشان می‌آید، آگاه سازند. از این‌رو هیأتی شامل بیست نفر از شخصیت‌های برجستهٔ بربر به ریاست میسره برای ملاقات با خلیفه به دمشق فرستادند. سعید بن ابرش بن ولید کلبی، حاجب خلیفه با آنان ملاقات کرد. آنان سبب آمدنشان را به او گفتند و درخواست کردند که نزد خلیفه بروند تا عرض حال کنند، ولی حاجب خلیفه، ایشان را معطل گذاشت و آنان یک‌سال در انتظار باقی ماندند و چون مؤنهٔ سفرشان به پایان رسید، به مغرب بازگشتند.

میسره، بربرها را که از خوارج صفریّه بودند ـ گرد آورد و رهسپار نبرد با عبیدالله بن حبحاب و کارگزارانش کرد. بیشتر مورخان، میسره را با نام «حقیر» معرفی کرده‌اند و شاید این لقب پس از آن که او بدمنشی پیشه کرد بر وی نهاده شد، چراکه پیش از آن در طول حیاتش «حقیر» نبود، بلکه آن‌گونه که ابن خلدون می‌گوید، بزرگ و پیشوای قبیلهٔ خود بود.[5]

پی نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اول محرم سال ۱۲۲ = هفتم دسامبر سال ۷۳۹؛ جمعه ۲۶ محرم سال ۱۲۲ = ژانویه سال ۷۴۰.

۲. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۹۸؛ وفیات الأعیان، ج۱، ص ۳۳۳؛ تاریخ طبری، ج۷، ص ۱۶۰ و ۱۹۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص۲۲۹ ـ ۲۴۷؛ البدایة والنهایه، ج۹، ص ۳۲۹؛ المحبّر، ج۱، ص ۱۵۴؛ تهذیب التهذیب، ج۳، ص ۴۱۹؛ مقالات الاسلامیین، ص ۱۲۹ و ۱۴۴؛ الملل والنحل، ج۱، ص ۱۵۵؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص ۲۱۲ و ۲۲۹؛ مروج الذهب، ج۳، ص ۲۰۶؛ مقاتل الطالبیین، ص۱۲۷؛ العبر، ج۳، ص ۲۰۹؛ تاریخ‌الشعوب‌الاسلامیه، ج۳، ص ۳۲۲.

۳. الاعلام زرکلی، ج۴، ص۲۰۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص ۲۴۸؛ مروج الذهب، ج۲، ص ۳۵۳؛ مقدسی، أحسن التقاسیم، ص۱۴۷؛ بلدان الخلافة الاسلامیه، ص۱۸۵؛ العبر، ج۱، ص ۱۵۴.

۴. تاریخ طبری، ج۴، ص ۲۵۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص ۱۹۱؛ تاریخ افتتاح‌الاندلس، ج۱، ص ۵۲؛ ابن خلدون، ج۱، ص۶۵۹؛ الاستقصاء، ج۱، ص ۱۰۸؛ فجر الاندلس، ص ۱۵۰، ۱۶۴ و ۱۶۷؛ تاریخ المغرب الکبیر، ج۲، ص ۲۴۸ به بعد.

۵. البیان المغرب، ج ۱، ص ۵۳.

سال ۱۲۳ ق = ۷۴۰ ـ ۷۴۱م[1]

رویدادها

- عبدالرحمان بن حبیب فهری از جنگ جان سالم به در برده و پس از کشته شدن پدرش، حبیب بن ابی عبیده فهری در نبرد «بقدوره» به عبدالملک بن قطن، امیر اندلس پناه برد و بدین ترتیب، عبدالرحمان تحت حمایت امیر عبدالملک در قرطبه اقامت گزید.
- بلج قشیری با تعدادی از اعراب باقی مانده به شهر «سبته» رفت و از عبدالملک بن قطن برای ورود به اندلس اجازه خواست و نیز از او درخواست کرد تا کشتی‌هایی برای انتقال یارانش به ساحل اندلس بفرستد و عبدالملک بن قطن ـ به رغم توصیه عبدالرحمان بن حبیب برای رد درخواست او ـ تقاضای او را پذیرفت.
- درگذشت امپراتور، لئون سوم و نصب پسرش، کنستانتین پنجم به‌جای او.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **افریقیه ـ نبرد بقدوره:** کلثوم بن عیاض، امیر افریقیه و مغرب به طنجه رفت تا شورش خوارج صفریه را فرو نشاند و انتقام شکست در نبرد «اشراف» را بگیرد. حبیب بن ابی عبیدهٔ فهری با سپاهی از اعراب افریقیه و پسرش، عبدالرحمان بن حبیب به کلثوم پیوستند. بربرها به رهبری خالد زناتی، نزدیک «بقدوره» بر کنارهٔ رود «سبو» با سپاه عرب‌ها روبه‌رو شدند و نبرد با شکست عرب‌ها به پایان رسید. در این نبرد، کلثوم بن عیاض و حبیب بن ابی عبیده فهری و دیگر فرماندهان بزرگ، از جمله: سلیمان بن ابی مهاجر، هارون قرنی و مفیت رومی کشته شدند اما بلج قشیری نجات یافت و نیروهای پراکندهٔ عرب را جمع‌آوری کرده و با آنان روانهٔ شهر «سبته» شد.
- **اندلس:** بربرهای اندلس بر اعراب «شذونه» و منطقهٔ «طلیطلة» شوریدند و عبدالملک بن قطن‌به دلیل ناتوانی در سرکوبی آنها، از بلج درخواست کرد تا همراه سپاهیانش به اندلس وارد شوند، به این شرط که تنها او را در سرکوب شورش یاری رساند و سپس از اندلس خارج شود.

درگذشتگان

- حبیب فهری.
- عبیدالله بن حبحاب.
- عقبهٔ سلولی.
- کلثوم بن عیاض.
- لئون سوم.
- مغیث رومی.

حبیب فهری

حبیب بن ابی عبیدهٔ مرة بن نافع فهری قرشی، پسر خواهر عقبة بن نافع و از فرماندهان شجاعی بود که در مصر به دنیا آمد او همراه موسی بن نصیر وارد اندلس شد و ولایت برخی مناطق را عهده‌دار گردید. آن‌گاه بر عبدالعزیز بن موسی بن نصیر که به هنگام اقامت پدرش در دمشق، حاکم اندلس شده بود شورید حبیب، او و عده‌ای دیگر را به قتل رساند و سر عبدالعزیز را برای خلیفه، سلیمان بن عبدالملک فرستاد و سپس به افریقا بازگشت. و در آن‌جا عبیدالله بن حبحاب، امیر افریقیه و مغرب حمله به صقلیه را بر عهده او گذاشت. حبیب به آن‌جا لشکر کشید و پس از محاصرهٔ «ساراکوسه» (سرقوسه) و ضمن برگرفتن

غنایمی از آن‌جا سرقوسه و مردم آنان را وادار به پرداخت جزیه کرد. سپس ابن حبحاب از او خواست تا به سپاهی که در پی قلع و قمع شورش صفریّه در مغرب دور است، بپیوندد و او سرانجام در نبرد «بقدوره» کشته شد.[۲]

عبیدالله بن حبحاب

عبیدالله بن حبحاب سلولی قیسی، از امرای برجسته و سخنور بود. وی از موالی بنی سلول بود و از آغاز کتابت می‌کرد. در سال ۱۱۱ق بر مصر ولایت یافت و در سال ۱۱۶ق خلیفه، هشام بن عبدالملک او را به افریقیه فرستاد. چون به آن منطقه رفت و امور آن‌جا را سر و سامان داد، در تدارک حمله‌ای به صقلیه به فرماندهی حبیب بن ابی عبیده فهری درآمد؛ هم‌چنین سپاهی به فرماندهی پسرش، اسماعیل را برای فتح سرزمین سنگال و نیز سپاهی دیگر را به فرماندهی پسر دیگرش عبدالرحمان به منطقه سوس اعزام کرد و حکومت آن‌جا را تثبیت نمود. عبیدالله در «تونس» کارگاهی برای ساختن کشتی‌های جنگی ساخت و نیز مسجد جامع «زیتونیه» را بنیان نهاد. در روزگار او مذهب اباضیه و صفریه در میان بربرهای مغرب گسترش یافت؛ چرا که این مذهب معتقد به تساوی میان مسلمانان بود و فرقی بین اعراب و بربرها قایل نبود، از آجا که برخی از کارگزارانش، از جمله کارگزار او بر طنجه، عمر بن عبدالله مرادی‌بدرفتاری و ظلم و جور فراوان پیشه کرد بربرها در سال ۱۲۲ق به رهبری میسرهٔ مدغری قیام کرده و از اطاعت عبیدالله بن حبحاب خارج شدند و به طنجه حمله کردند و پس از تسلط بر شهر «مرادی»، کارگزار عبیدالله را که به آنان ستم روا می‌داشت، به قتل رساندند. ابن حبحاب در قیروان سپاهی متشکل از نیک‌مردان، اشراف و قهرمانان عرب را آماده کرد تا شورش بربرها را سرکوب کند. این سپاه، در نزدیکی طنجه با سپاهیان بربر به فرماندهی میسره روبه‌رو شدند. در این نبرد بربرها غلبه یافتند. و اعراب ضمن تحمّل شکستی خفت‌بار، شاهد مرگ اشراف خود بودند. از این‌رو به این نبرد «نبرد اشراف» گفته می‌شود. هنگامی که خلیفه، هشام بن عبدالملک از این حادثه و آن‌چه که بر سر اعراب آمده بود، آگاهی یافت، عبیدالله بن حبحاب را از افریقیه فرا خواند. ابن حبحاب در سال ۱۲۳ق افریقیه را ترک کرد تا به‌جای وی کلثوم بن عیاض قشیری امارت آن‌جا را عهده‌دار شود. تاریخ دقیق وفات ابن حبحاب معلوم نیست، اما ظاهراً بعد از سال ۱۲۳ق درگذشته است.[۳]

عقبهٔ سلولی

عقبة بن حجّاج سلولی، امیری از اشراف بنی سلول بود که عبیدالله بن حبحاب، امیر افریقیه و مغرب، او را به امارت اندلس گماشت. او در سال ۱۱۹ق به آن‌جا وارد شد و به جهاد پرداخت تا این‌که به «اربونه» رسید و پس از فتح آن «جلّیقه و بنبلونه» را نیز فتح کرد. او در این نبردها، اسیران را نمی‌کشت، بلکه اسلام را برایشان عرضه و عبادت بت‌ها را برای او زشت جلوه می‌داد. با این روش، بسیاری به‌دست او اسلام آوردند. مورخان درباره پایان فرمان‌روایی‌اش اختلاف نظر دارند. برخی گویند: در «بلاط الشهداء» کشته شده است و برخی قائلند که مردم اندلس به تحریک عبدالملک بن قطن بر او شوریده و وی را در سال ۱۲۳ق خلع کردند و او پس از مدت کوتاهی در قرطبه درگذشت.[۴]

کلثوم بن عیاض

کلثوم بن عیاض قشیری، امیر افریقیه، از اشراف دلاور و از رهبران قیسی بود. هشام بن عبدالملک پس از آن‌که عبیدالله بن حبحاب را عزل کرد، کلثوم را بر افریقیه و مغرب گماشت و در سال ۱۲۳ق او را با سپاهی گران به آن سامان فرستاد تا ضمن به فرمان درآوردن بربرها، انتقام شکست «نبرد اشراف» را که به شکست اعراب و کشته شدن اشراف آنها منجر شده بود، بگیرد. تعدادی از بهترین سربازانِ مصر و افریقیه نیز به سپاه او پیوستند. او در پیشاپیش این سپاه، پسر برادرش «بلج قشیری» را قرار داد و فرماندهی پیادگان را «ثعلبة بن ثوابهٔ جذامی» به عهده داشت. در نبردی که در محلی به نام «بقدوره» کنار رود «سبو» روی داد، اعراب شکست خوردند. و کلثوم بن عیاض و دیگر فرماندهان بزرگ کشته شدند و «بلج» با نیروهای پراکنده‌اش به شهر «سبته» عقب‌نشینی کرد. پس از این واقعه، حنظلة بن صفوان کلبی به‌جای کلثوم به امارت افریقیه و مغرب رسید.[۵]

لئون سوم (Leon III)

لئون سوم، فرمانده بیزانسی بود که ارتش بیزانس پس از خلع امپراتور «انستاس دوم» در سال ۷۱۵م او را به امپراتوری برگزید. او در نظام ارتش، فرماندهی توانا و مدیری بلندمرتبه بود. اقدامات قاطعی را برای سرکوبی شورش‌های ارتش اتخاذ کرد و نظام اداری را به وسیله قوانین و بخشنامه‌ها از آشفتگی به نظم درآورد. او هم‌چنین سیستم مالی و کشاورزی را اصلاح کرد.

در عهد وی اعراب، قسطنطنیه را برای بار دوم از سوی خشکی و دریا محاصره کردند. او عبادت «اقانیم ثلاثه» (تصاویر مقدس) را منع و تحریم کرد و از این‌رو، پاپ و روحانیان مسیحی بر او شوریدند.[۶]

مغیث رومی

مغیث بن حارث بن حویرث بن جبلة بن ایهم غسّانی، مولای ولید بن عبدالملک بود که در کودکی از سرزمین روم به اسارت گرفته شد.

آن‌گاه عبدالملک بن مروان او را همراه پسرش، ولید تربیت کرد و وی تربیت شایسته‌ای یافت. «بنی مغیث» که در قرطبه به سیادت و بزرگی رسیدند، همه از نسل او بودند. آنان اندک اندک گسترش پیدا کرده و در اندلس جایگاه والایی یافتند. مغیث در دمشق رشد کرد و عربی را به خوبی آموخت. او سرودن شعر، اسب‌سواری و جنگ‌آوری را به خوبی فراگرفت. موسی بن نصیر وی را همراه طارق بن زیاد، به اندلس فرستاد. طارق با هفتصد سوار روانهٔ فتحِ «قرطبه» شد و آن را در سال ۹۲ق فتح کرد و پادشاه آن‌جا را به اسارت گرفت. پس از چندی میان او و طارق و موسی بن نصیر، اختلاف پیش آمد. هنگامی که طارق و موسی از طرف خلیفه به دمشق فرا خوانده شدند، مغیث نیز همراه آنان به دمشق رفت و به امید دست‌یابی به فرمانروایی اندلس، چهره نامطلوبی از آنان برای خلیفه ترسیم کرد، اما هشام بن عبدالملک، کلثوم بن عیاض قشیری را به این بهانه که او به سرزمین افریقیه آشناتر است، والی افریقیه کرد و او نیز پسر برادرش (بلج قشیری) را به فرماندهی سپاه برگزید. بلج نیز از سرِ خودپسندی و غرور، نظر «مغیث» را مبنی بر این‌که خندقی پیرامون سپاه عرب حفر کند، نپذیرفت.

سرانجام نبردی که میان اعراب و بربرها نزدیک شهر «بقدوره» بر کنارهٔ رود «سبو» روی داد، با شکست اعراب و کشته شدن کلثوم بن عیاض، حبیب بن ابی عبیده و مغیث پایان گرفت، ولی بَلَج توانست همراه بازماندهٔ سپاه شام، عقب‌نشینی کند و در شهر «سبته» پناه گیرد.[۷]

پی نوشت‌ها:

۱. شنبه اول محرم سال ۱۲۳ = ۲۶ نوامبر سال ۷۴۰؛ یک‌شنبه هفتم صفر سال ۱۲۳ = اول ژانویه سال ۷۴۱.

۲. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۱۷۲؛ البیان المغرب، ج۲، ص ۲۴؛ فجر الاندلس، ص۱۲۹.

۳. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۳۴۵؛ البیان المغرب، ج۱، ص ۵۱؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص ۲۵۸ به بعد؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص ۱۹۰؛ العبر، ج۴، ص ۲۵۸ و ۴۰۳؛ فجر الاندلس، ص ۱۶۱ و ۱۶۴.

۴. الاعلام زرکلی، ج۵، ص ۳۶؛ نفح الطیب، ج۲، ص ۲۹۷؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص ۱۹۲ و ۲۵۰؛ البیان المغرب، ج۲، ص ۲۹؛ العبر، ج۴، ص ۲۵۸.

۵. الاعلام زرکلی، ج۶، ص ۹۰؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص ۱۹۲ و ۲۴۹؛ ابن خلدون، ج۴، ص۲۵۹ و ۴۰۶؛ البیان المغرب، ج۱، ص ۵۴؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص ۲۸۹؛ فجر الاندلس، ص ۱۶۸، ۱۷۳ و ۱۷۴.

۶. موسوعة تاریخ العالم، حوادث سال ۷۱۵م؛ موسوعة لاروس؛ الحضاره البیزنطیه، ص۴۲.

۷. الاعلام زرکلی، ج۸، ص ۱۹۷؛ نفح الطیب، ج۲، ص ۶۹۴؛ همان، ج۴، ص ۱۱ـ۱۳؛ البیان المغرب، ج۲، ص ۱۰ و ۱۶؛ فجر الاندلس، ص۸۸.

سال ۱۲۴ق = ۷۴۱ ـ ۷۴۲م[۱]

رویدادها

- انتقال حنظلة بن صفوان کلبی از ولایت مصر به ولایت افریقیه و مغرب و نصب حفص بن ولید حارثی به‌جای او.
- عبدالملک بن قطن، امیر اندلس، از بلج قشیری، پس از آن‌که بر شورش بربرها فایق آمد، درخواست کرد تا همان‌گونه که وعده داده بود با یارانش از اندلس بیرون رود، اما بلج نپذیرفت و با عبدالملک بن قطن رو در رو شد. وی کاخ عبدالملک را تصرف کرده و پس از قتل او بر اندلس مستولی شد. اعراب اندلس و بربرها بر ضد بلج شورش کردند و او را در نبردی سخت، به قتل رساندند شورشیان آن‌گاه ثعلبة بن سلامهٔ عاملی را به امارت برگزیدند.
- ورود ابو مسلم خراسانی به جرگه دعوتگران عباسی در خراسان.
- درگذشت شارل مارتل، امپراتور روم و جانشینی پسرش پاپین سوم (Pepinle Bref) ملقب به کوتاه قد.

وقایع نظامی

- **سرزمین روم:** سلیمان بن هشام بن عبدالملک با نیروهای رزم تابستانی به نبرد با امپراتور روم، کنستانتین پنجم پرداخت. در این نبرد، سلیمان، کنستانتین را شکست داد.

شورش‌ها

- **در افریقیه (نبرد اصنام):** پیروزی بربرهای صفریه بر اعراب در نبرد «بقدوره» خشونت ایشان را افزود. از این‌رو در صحرای زاب به اجتماع پرداختند تا به رهبری ابن یوسف، عبدالواحد بن یزید هوّاری و عکاشة بن ایوب فزاری بر قیروان حمله برند. اخبار شکست اعراب در مقابل بربرها به هشام بن عبدالملک رسید و او به حنظلة بن صفوان فرمان داد تا برای سرکوب شورش بربرهای صفریه به آن‌سو حرکت کند و او را با سپاهی انبوه از اعراب کمک داد. هنگامی که بربرها به‌سوی قیروان رفتند، حنظلة بن صفوان در رأس سپاهی راهی جنگ با آنان شد و در محلی به نام «اصنام» با آنان مصاف داد. بربرها در این نبرد شکست خوردند و عبدالواحد هوّاری کشته شده و عکاشه اسیر و آن‌گاه کشته شد.
- **در اندلس:** بلج قشیری، در «شذونه» و منطقه طلیطله شورش بربرها را فرو نشاند.

درگذشتگان

- بلج قشیری.
- زهری.
- سالم بن وابصهٔ اسدی.
- شارل مارتل.

- عبدالملک بن قطن.
- عکاشه فزاری.
- ماجشون.

بلج قشیری

بلج بن بشر بن عیاض قشیریِ قیسی، فرماندهی شجاع از مردم دمشق که شدیداً مغرور و از غُلات قیسی بود. چون خلیفه، هشام بن عبدالملک کلثوم بن عیاض‌قشیری را به‌جای عبیدالله بن حبحاب ولایت افریقیه و مغرب داد، بلج را در رأس سپاهی انبوه از عرب‌ها همراه او فرستاد و به او فرمان داد تا شورش بربرهای صفریه را سرکوب کرده و انتقام خون اشرافی راکه در «نبرد اشراف» در سال ۱۲۲ق کشته شدند، بگیرد. در نبردی که میان بربرها به فرماندهی خالد بن حمید زنّاتی در نزدیکی شهر «بقدوره» برکناره رود «سبو» به سال ۱۲۳ق روی داد، بربرها پیروز شدند و کلثوم بن عیاض همراه گروهی از فرماندهان عرب به قتل رسید. سپاه اعراب پراکنده شد و بلج نجات یافت و با گروهی از نیروهای باقیمانده و پراکندهٔ خود به شهر «سبته» رفت و از عبدالملک بن قطن، امیر اندلس اجازه ورود به اندلس را برای خود و همراهانش گرفت. عبدالملک به این شرط که بلج او را در سرکوب بربرهای مقیم اندلس یاری کند و پس از سرکوب شورش با همراهان خود از اندلس خارج شود، با ورود او موافقت کرد. بلج این شرط را پذیرفت و ابن قطن کشتی‌هایی را فرستاد تا بلج و عرب‌های شامی همراهش را به قرطبه، پایتخت امارت بیاورند. بلج شرط اول را اجراکرد و عبدالملک را در سرکوب شورش بربرها یاری رساند، ولی شرط دوم را عملی نساخت و به این طمع که به امارت برسد، از خروج از اندلس امتناع کرد. برای تحقق این امر به کاخ عبدالملک بن قطن یورش برد و او راکشت و خود راامیر اندلس خواند، ولی کشته شدن ابن قطن، اندلسی‌ها و به خصوص یمانی‌ها راکه ابن قطن از آنان بود، برانگیخت. آنان به فرماندهی قطن بن عبدالملک و عبدالرحمان بن علقمهٔ لخمی در مقابل بلج صف‌آرایی کرده و درگیر نبرد شدند. در این نبرد بلج کشته شد و فرماندهی شامی‌ها را ثعلبة بن سلامهٔ عاملی به‌عهده گرفت. او سپاهیان راعقب نشاند و شکست داد، آن‌گاه سپاهیانش او را به امارت اندلس برگزیدند و او نیز عهده‌دار این امر شد تا این‌که ابوالخطّار، حسام بن ضرار کلبی در سال ۱۲۵ق به امارت آن‌جا رسید.[۲]

زهری

ابوبکر، محمد بن مسلم بن عبیدالله بن شهاب زهری، از بنی زهرة بن کلاب از قریش، اولین کسی بود که به تدوین حدیث پرداخت و نیز یکی از حافظان (حدیث) و فقیهان بزرگ بود. او از عبدالله بن عمر، انس بن مالک و دیگران حدیث نقل کرد و از قرّاء مشهور به حساب می‌آمد. وی یکی از تابعین اهل مدینه بود که به شام رفت و در آن‌جا مستقر گردید. هشام بن عبدالملک تعلیم و تربیت فرزندانش را به او سپرد. او همان کسی بود که به سلیمان بن عبدالملک توصیه کرد که خلافت را به عمر بن عبدالعزیز بسپارد. عمر بن عبدالعزیز درباره او گفت: داناتر از زهری نسبت به سنّتِ استوار و درست، کسی نمانده است.

مالک دربارهٔ او گفت: نظیری برای ابن شهاب به دنیا نیامده است. وی در دهکدهٔ «شغب» منطقهٔ مرزی حجاز و فلسطین درگذشت. در مغازی و تاریخ خلفا، منسوخات قرآن و نیز تنزیل قرآن و... تألیفاتی دارد.[۳]

سالم بن وابصه اسدی

سالم بن وابصة بن معبدبن عتبهٔ اسدی، از تابعینی است که مردم ناحیهٔ جزیره، از او حدیث نقل کرده‌اند. محمد بن مروان، امیر ناحیهٔ جزیره و ارمنستان او را بر «رقّه» ولایت داد. وی شاعری متدیّن بود و اشعارش صبغه اخلاقی دارد.

از جمله سروده‌هایش:

«هان ای کسی‌که خود را به اخلاقی آراسته می‌کنی که جزء ذات و سرشتت نیست؛ وای آن‌که پرگویی را پیشه و تملّق و تظاهر راعادت خویش کرده‌ای!

دست از این کار بردار و سعی کن در برخوردهایت راه درست را برگزینی؛ چراکه شخص متظاهر به اخلاق ساختگی، دیر یا زود خلق حقیقی‌اش آشکار می‌شود».

و نیز این سروده که:

«من دوستدار انسانی هستم که از شنیدن حرف‌های زشت و رکیک پرهیز می‌کند؛ وگویی که برای شنیدن این نوع سخنان ناشنواست.

آری انسانی که نیت خیر داشته باشد، در صدد آزار کسی برنیاید؛ مانع از خیر و خوبی نگردد و سخنان زشت بر زبان نراند.

اگر می‌خواهی بزرگوار، محترم، مؤدب، ارجمند، عاقل، با عزت و آزاده شناخته شوی؛ سعی کن اگر از دوستت اشتباهی سر زد، او را معذور بداری و آن را توجیه کنی.

و بدان غنای نفس، در اندک چیزی است که نیاز تو را برآورد؛ و فراتر از آن مقدار باشد، بی‌نیازی به فقر مبدل می‌شود».[۴]

شارل مارتل (Charles Martel)

چارلز مارتل، پسر پپین دوم، رئیس دربار خانوادهٔ میروفانژ بود. او پس از پدرش علاوه بر فرماندهی ارتش، ریاست دربار را نیز به عهده داشت. به «مارتل» (چکش) لقب یافت؛ چراکه با صبر و استقامت از سرزمین فرانک‌ها دفاع کرد و در مقابل دشمنان آن، «لومباردها» و «ساکسونها» ایستادگی کرد. شهرت او بیشتر به سبب عقب راندن عرب‌ها به آن سوی کوه‌های «برانس» است که طی آن، اعراب در نبرد «بلاط الشهداء» در

نزدیکی شهر «تور» برکنارهٔ لوار و نزدیکی شهر بواتیه در سال ۷۳۲م (رمضان سال ۱۱۴ق) متحمل شکستی بزرگ شده بودند. فرماندهی سپاه عرب‌ها را عبدالرحمان غافقی به عهده داشت. پس از پیروزی‌های شارل مارتل در جنگ‌ها، حکومت سرزمین فرانک‌ها به‌دست او افتاد و پس از مرگ آخرین پادشاهِ «میروفانژها» پادشاهی را به دست گرفت. از آن پس، آن سرزمین، مملکت «کارولانژها» نامیده شد، که به «کارول» یعنی «شارل» نسبت داده می‌شد. شارل در سال ۷۴۱م درگذشت و پسرش، «پپین سوم» ملقب به کوتاه‌قد، جانشین او شد. او اولین پادشاه خاندان «کارولانژها» شمرده می‌شود.[۵]

عبدالملک بن قطن

عبدالملک بن قطن بن نهشل بن عبدالله فهری، از فرماندهان شجاعی بود که در سال ۶۳ق در روزگار یزید بن معاویه در واقعهٔ حرّه حضور داشت. وی از جمله کسانی بود که از گزند مسلم بن عقبهٔ مرّی نجات یافت و به افریقیه رفت. آن‌گاه وارد اندلس شد و در قرطبه استقرار یافت. هنگامی که عبدالرحمان غافقی در سال ۱۱۴ق کشته شد، سپاهیان، او را به امارت اندلس برگزیدند و در سال ۱۱۵ق به «بشکنس» حمله کرد و عبیدالله بن حبحاب، امیر افریقیه او را ابقا کرد، سپس او را در سال ۱۱۶ق عزل کرد و عقبة بن حجاج سلولی قیسی را بر آن سامان ولایت داد. عبدالملک از قرطبه بیرون نیامد و در آن‌جا ماند تا این‌که عقبة بن حجاج پس از مدتی کوتاه درگذشت. پس از آن، مردم اندلس او را در سال ۱۲۲ق امیر خویش خواندند.

هنگامی که بلج قشیری پس از نبرد «بقدوره» فرار کرد و به «سبته» پناه برد، از عبدالملک بن قطن، امیر اندلس خواست تا به او اجازه دهد از دریا عبور کرده، به اندلس درآید. عبدالرحمان بن حبیب فهری که پس از آن نبرد به عبدالملک پناهنده شده بود، به او توصیه کرد که به بلج و یارانش اجازهٔ ورود به اندلس را ندهد، ولی عبدالملک به او اجازهٔ ورود داد و کشتی‌هایی را برای آوردن او و یارانش به‌سوی او فرستاد. و شرط کرد تا در سرکوب شورش بربرها او را یاری کند؛ شورشی که پس از اطلاع از کشته شدن فرماندهانشان در نبرد «اصنام» و «قرن» برپا شده بود. در این نبردها بود که حنظلهٔ کلبی، امیر افریقیه آنان را شکست داد و از قیروان بازپس راند. عبدالملک هم‌چنین با بلج شرط کرد که پس از سرکوب شورش، از اندلس بیرون رود. بلج با این امر موافقت کرد و وارد اندلس شد. او وعدهٔ خود مبنی بر سرکوب شورش را عملی کرد. آن‌گاه که ابن قطن از بلج خواست تا از اندلس بیرون رود، بلج و یارانش به او حمله کرده و او را از کاخش بیرون راندند. در این زمان، ابن قطن پیرمردی سالخورده و نود سالگی را سپری کرده بود. بلج او را کشت و به دار آویخت و خود بر امارت آن سامان چنگ انداخت.[۶]

ماجشون (یعقوب)

ابویوسف، یعقوب بن ابی سلمه (دینار یا میمون) منسوب به بنی تمیم، ملقب به ماجشون؛ زیرا سکینه، دختر حسین به او نگریست و گفت: او چون ماجشون است. ماجشون رنگ زرد آمیخته به سرخی است. وی اولین فرد باشخصیت و فرزانه‌ای بود که آوازخوانی را در مدینه آموزش داد. او به کنیزکان آواز می‌آموخت. وی در عین حال از اهل حدیث بود و با عروة بن زبیر یکی از هفت فقیه مدینه هم مجلس می‌شد و نیز با عمر بن عبدالعزیز قبل از آن‌که خلافت را عهده‌دار شود، مصاحبت داشت.[۷]

عکاشهٔ فزاری

عکاشة بن ایوب فزاری، از سپاهیان شام بود. وی با عبیدالله بن حبحاب هنگامی که در سال ۱۱۶ق ولایت افریقیه و اندلس را عهده‌دار شد، همراه بود و از فرماندهان سپاهش محسوب می‌شد. بعدها مذهب صفریّه را پذیرفت و به صفوف بربرهایی که بر حکومت اموی خشم گرفته بودند، پیوست. آنان او را به فرماندهی برگزیدند و در سال ۱۲۴ق شورش آنان را رهبری کرد. حنظلة بن صفوان که امارت افریقیه را پس از عزل عبیدالله بن حبحاب به عهده گرفت، به قصد نبرد با او به حرکت درآمد. در نبرد سختی که در محلی به نام «بالقرن» و محل دیگری به نام «اصنام» در نزدیکی قیروان روی داد، عبدالواحد بن یزید هوّاری صفری از رهبران بربرهای صفریه و قیام کنندگان همراه عکاشه کشته شد. عکاشه اسیر شد. وی را نزد حنظله آوردند و او فرمان قتل عکاشه را صادر کرد.[۸]

پی‌نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه اول محرم سال ۱۲۴ = پانزدهم نوامبر سال ۷۴۱؛ دوشنبه هجدهم صفر سال ۱۲۴ = اول ژانویه سال ۷۴۲.

۲. الاعلام زرکلی، ج۲، ص ۵۰؛ تاریخ ابن اثیر و تاریخ طبری، حوادث سال ۱۲۳ و ۱۲۴ق؛ نفح الطیب، ج۲، ص ۶۹۷؛ ج۴، ص۱۲ـ۱۹؛ البیان المغرب، ج۱، ص ۵۵ـ۵۶؛ العبر، ج۱، ص ۴۱ـ۴۳؛ العبر، ج۴، ص ۲۵۸؛ فجر الاندلس، ص ۲۰۰ـ۲۰۴.

۳. الاعلام زرکلی، ج۷، ص ۳۱۷؛ وفیات الاعیان، ج۴، ص ۱۷۷؛ البدایة والنهایه، ج۹، ص ۳۴۰؛ تذکرة الحفّاظ، ج۱، ص ۱۰۸؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص ۲۹۴؛ المعارف، ص۴۷۲؛ العبر، ج۱، ص ۱۵۸؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج۱، ص۲۵۴.

۴. البیان والتبیین، ج۱، ص ۲۳۳؛ زهر الآداب، ج۱، ص ۷۷؛ الامالی، ج۲، ص ۲۲۴.

۵. فرهنگ لاروس؛ موسوعة، تاریخ العالم، ج۲، ص ۳۰۹؛ البیان المغرب، ج۲، ص ۲۸.

۶. الاعلام زرکلی، ج۴، ص ۳۰۸؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص ۱۷۴، ۱۹۰ و ۲۵۰؛ نفح الطیب، ج۱، ص ۱۱۱؛ همان، ج۴، ص۱۷؛ البیان المغرب، ج۲، ص ۲۸ـ۳۲؛ ابن قوطیه، ص ۴۰، ۴۳ و ۱۹۳؛ العبر، ج۴، ص ۲۵۸.

۷. الاعلام زرکلی، ج۹، ص ۲۶۰؛ وفیات الاعیان، ج۶، ص۳۷۶؛ المعارف، ص۴۶۲؛ تهذیب التهذیب، ج۱۱، ص ۳۸۸؛ الطبقات الکبری، ج۵، ص ۴۱۵.

۸. تاریخ افتتاح الاندلس، ج۱، ص ۵۸؛ العبر، ج۶، ص ۲۲۲ و ۲۸۶؛ الاستقصاء، ج۱، ص۱۱۳.

سال ۱۲۵ق = ۷۴۲ ـ ۷۴۳م[1]

رویدادها

- حنظلهٔ کلبی، امیر افریقیه و مغرب، ثعلبة بن سلامهٔ عاملی را از امارت اندلس عزل کرد و ابوالخطّار، حسام بن ضرار کلبی را به‌جای او برگزید. او نیز چون حنظله یمنی بود.
- درگذشت خلیفه، هشام بن عبدالملک و خلافت پسر برادرش، ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان.
- ولید بن یزید ولایت‌عهدی پس از خود را به دو پسرش، حَکَم و عثمان، یکی پس از دیگری سپرد.
- نصر بن سیّار در خراسان اعلام استقلال کرد.
- درگذشت محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، پسرش، ابراهیم پس از پدر، رهبری تبلیغ و دعوت را برای خلافت بنی عباس به عهده گرفت.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **سرزمین روم:** نعمان بن یزید بن عبدالملک در رأس نیروهای رزم تابستانی به سرزمین روم لشکر کشید.
- **دریای مدیترانه:** عمر بن یزید بن عبدالملک (برادر ولید خلیفه) به قبرس حمله برد و مردمان آن سامان را در رفتن به روم یا شام مختار ساخت و قبرسیان را به آن دو سرزمین منتقل کرد.
- **قیام علویان در خراسان:** یحیی بن زید بن علی در خراسان سر به شورش نهاد. نصر بن سیّار سپاهی را به رهبری اسلم بن احوز برای نبرد با او تجهیز کرد. یحیی بن زید در جنگ کشته شد و سر او را برای ولید بن یزید فرستاد.

درگذشتگان

- جمیله سلمیّه.
- طرماح.
- محمد بن علی عباسی.
- هشام بن عبدالملک.
- یحیی بن زید طالبی.

جمیلهٔ سلمی

جمیلهٔ سلمی کنیز آزاد شده و هم‌پیمان بنی سلیم و آگاه‌ترین آوازه‌خوانان عرب به فنون آوازه‌خوانی بود. معبد ـ استاد خوانندگان عصر خود ـ می‌گفت: «جمیله ریشهٔ آواز و ما شاخه‌های آنیم، اگر جمیله نبود ما آوازه خوان نبودیم». آوازهائی ابداع کرد که انبوه مردم برای شنیدن آن گرد می‌آمدند. با مهارت تمام عود می‌نواخت؛ او در آوازه‌خوانی و دستگاه‌های موسیقی، نابغهٔ زمان بود. روایت شده است که وقتی برای انجام مراسم حج رفت، گروهی از آوازه‌خوان‌های زن و مرد، شعرا و اشراف با او همراه بودند. هنگامی که قافله‌اش به نزدیکی مکه رسید، آوازه‌خوانان بزرگ و بسیاری از جوانان و اشراف به دیدار او شتافتند. و چون حج خود را به انجام رساند، اهل مکه از او خواستند که مجلس آوازی برقرار کند، ولی او عذر آورد. گروه بسیاری همراه او به‌سوی مدینه روان شدند. هنگامی که به مدینه رسید، همه زنان، چه عوام و چه اشراف به دیدار وی شتافتند. مردان نیز بر در خانه ایستاده بودند و به او و همراهانش، می‌نگریستند. مردم، دسته دسته برای خوشامدگویی نزد او می‌رفتند. پس از گذشتن سه روز از ورودش، برای همراهان خویش و سایر مردم، مجلس عمومی آواز برقرار کرد. خانه انبوه از جمعیت شد. این مجلس آوازه‌خوانی، سه روز طول کشید و در این مدت مجلس او آکنده از جمعیت بود. او نخست قطعه‌ای آغاز می‌کرد و آن‌گاه آوازه‌خوانانِ (زن و مرد) حاضر در مجلس را به ادامه آوازه‌خوانی دعوت می‌کرد. آنان همه از خوانندگان مسلّط و خوش‌خوان بودند. گاهی برای آواز خواندن می‌نشست و کنیزکان گرد او حلقه می‌زدند، او بر عود خود می‌نواخت و آنان همراه او می‌نواختند، تا جایی که شنوندگان به فغان آمده و سرشک دیدگانشان، جامه‌هایشان را تر و خروش آنان گوش‌ها را پر می‌کرد.[2]

طرمّاح

طرمّاح بن حکیم طایی، از جمله شاعران نامور بود. طرماح یعنی بلند قامت. وی در دمشق بزرگ شد و سپس به همراه سپاهیان شام که به آن‌جا آمده بودند، به کوفه رفت. طرماح به مذهب شراة (خوارج) ازارقه درآمد. او چونان دیگر شاعران در زندگی چشم به صله و بخشش توانگران داشت. کسانی را که به وی بخشش می‌کردند، مدح و آنان را که مالی به او عطا نمی‌کردند را هجو می‌نمود. او از بزرگ شاعران اسلامی شمرده می‌شود. با کمیت بن زید معاصر بود آن دو به رغم تفاوت مذهبشان دوستی پایداری داشتند. کمیت شیعه عدنانی و طرماح از خوارج قحطانی بود. از کمیت دربارهٔ علت این دوستی پرسش شد؛ او پاسخ داد: ما با یک‌دیگر براساس دشمنی با عامه (اهل سنت) توافق داریم.[3]

محمد بن علی عباسی

ابوعبدالله، محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب هاشمی قریشی، پدر سفاح و منصور و اولین کسی بود که دعوت و تبلیغ برای عباسیان را آغاز کرد. او مخفیانه پیشوایی هاشمیان را در اواخر روزگار دولت اموی عهده‌دار بود و مخفیانه در سرزمین «شراة» بین شام و مدینه اقامت داشت؛ چرا که خود در آن‌جا در دهکدهٔ حمیمه به

دنیا آمده بود. آن‌جا دهکده‌ای بود که عبدالملک بن مروان به پدرش، علی بن عبدالله داده بود، محمد دعوت خود را به صورت سرّی در سال ۱۰۰ ق آغاز کرد و مبادرت به فرستادن افرادی به نواحی مختلف کرد تا مردم را از بنی امیه بیزار و به بنی عباس دعوت کنند و خمس اموال را از شیعیان بگیرند تا به نقبا (نمایندگان محمد بن علی) برسانند و آنان آنها را به امام بدهند. او آن پول‌ها را در راه تبلیغ و فرستادن مبلغان و آن‌چه را که مصلحت می‌انگارد، خرج می‌کرد. او عاقل و حکیم بود؛ محمد در منطقه شراة درگذشت و پیش از مرگ ابراهیم، پسرش را برای سرپرستی دعوت و تبلیغ به عنوان وصی تعیین کرد. او در سن ۶۳ سالگی درگذشت.[۴]

هشام بن عبدالملک

ابوالولید، هشام بن عبدالملک بن مروان، مادرش، فاطمه دختر هشام بن ولید بن مغیرهٔ مخزومی بود. او طبق وصیت، جانشین برادرش، یزید بن عبدالملک شد. وی از بهترین خلفایی بود که به بردباری و پاک‌دامنی مشهور شد. با دقت فراوان، دیوان‌ها را تنظیم کرد و به کنترل حساب‌ها پرداخت. در عهد وی، دارایی دولت اسلامی نظم گرفت و درآمد دولت افزایش یافت، به گونه‌ای که گویند: در خزانه‌های هشام آن‌قدر دارایی جمع شد که در خزانهٔ هیچ‌یک از خلفای بنی امیه جمع نشد. در روزگار او سستی و ضعفِ دولت اموی رخ نمود. این امر به دلیل بروز اختلافات قبیله‌ای میان اعراب شمال (مضریها) و اعراب جنوب (یمنیها)، به‌خصوص در منطقه خراسان بود. این واقعه موجب شد تا شیعیان، پیروزی‌های جدیدی را در آن نواحی به‌دست آورند و در مناطق دیگر نیز علاوه بر اختلافات قبیله‌ای، بدرفتاریِ بعضی از والیان موجب بروز قیام‌هایی شد.

نخست زید بن علی بن الحسین در سال ۱۰۲ ق در عراق بر هشام شورید که یوسف بن عمر ثقفی، امیر عراق با او نبرد کرد و زید در آن نبرد کشته شد. در روزگار هشام نبرد سختی میان مسلمانان و خاقان ترک در گرفت که با پیروزی مسلمانان و استیلای آنان بر پاره‌ای از مناطق ترکستان به پایان رسید. در دوران او هم‌چنین «قیصریه» و «خُرشَنه» در ناحیه ملطیه فتح شد. رصافه در چهار فرسنگی رقّه ساخته شد و هشام تابستان‌ها به آن‌جا می‌رفت و در همان‌جا بود که درگذشت. او ۵۴ سال عمر کرد و مدت حکومتش بیست سال بود.[۵]

یحیی بن زید طالبی

یحیی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب، مادرش، ریطه دختر ابوهاشم، عبدالله بن محمد بن حنیفه وی یکی از یلان پر توان بود. همراه پدرش (زید) بر بنی‌امیه شورید. هنگامی که پدرش در سال ۱۲۲ ق در کوفه کشته و به دار کشیده شد، به «بلخ» رفت و مخفیانه مردم را به‌سوی خود خواند. امیر عراق، یوسف بن عمر ثقفی در جست‌وجوی او برآمد و نصر بن سیّار، امیر خراسان او را دستگیر کرد. یوسف ثقفی به ولید بن یزید بن عبدالملک نامه‌ای نوشت و او را از دستگیری یحیی با خبر کرد، اما ولید به یوسف نوشت که وی را امان دهد و رهایش کند. نصر او را آزاد کرد و به او دستور داد که به ولید بپیوندد. یحیی به «سرخس» رفت و در آن‌جا توقف کرد. نصر به کارگزار «سرخس» نوشت تا او را از آن‌جا بیرون کند. یحیی نخست به «بیهق» و سپس به نیشابور رفت. والی آن‌جا (عمر بن زراره) با سپاه ده هزار نفری به نبرد با یحیی که هفتاد تن با او بودند، رفت. یحیی آنان را شکست داد و عمر را کشت و روانه «هرات» شد، سپس آن‌جا را ترک کرد. نصر بن سیار، رئیس شرطهٔ خود، سلم بن احوز مازنی را به تعقیب او فرستاد. سلم در «جوزجان» به او رسید و نبرد سختی با او کرد. یحیی در این نبرد کشته و سرش برای ولید فرستاده شد و جسدش در «جوزجان» به دار کشیده شد. جسدش هم‌چنان بر دار بود تا این‌که ابومسلم خراسانی قیام کرد و بر خراسان دست یافت و سلم بن احوز را کشت و جسد یحیی را پایین آورد و بر آن نماز خواند و در همان‌جا دفن کرد. از این زمان بود که پیروان بنی عباس به خاطر او لباس سیاه پوشیده و آن را شعار خود کردند. یحیی در ۳۷ سالگی کشته شد و نسلی از او باقی نماند.[۶]

پی‌نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اول محرم سال ۱۲۵ = چهارم نوامبر، ص۷۴۲؛ سه‌شنبه ۲۹ صفر سال ۱۲۵ = اول ژانویه سال ۷۴۳.

۲. الاعلام زرکلی، ج۲، ص۱۳۵؛ الأغانی، ج۷، ص۱۱۸؛ نهایة الادب، ج۵، ص۴۰؛ اعلام النساء، ج۱، ص ۲۱۱؛ الحان الحان، ص۳۲۹ ۳۳۰.

۳. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۳۲۵؛ الأغانی، ج۱۲، ص۳۵؛ خزانة الادب، ج۳، ص ۴۱۸؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج۱، ص۲۴۴.

۴. الاعلام زرکلی، ج۷، ص۱۵۳؛ البدایة والنهایه، ج۱۰، ص۵؛ تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر، حوادث سال ۱۰۰ و ۱۰۲ ق؛ وفیات الاعیان، ج۴، ص۱۸۶.

۵. الاعلام زرکلی، ج۹، ص۸۴؛ تاریخ طبری و ابن اثیر، حوادث سال‌های ۱۰۵ ـ ۱۲۵ ق؛ العبر، ج۳، ص۸۰ ـ ۱۳۰؛ مروج الذهب، ج۳، ص۲۰۵؛ الکتّاب والوزراء، ص۵۹؛ المعارف، ص۳۶۵؛ تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۳۱۶؛ مآثر الانافة فی معالم الخلافه، ج۱، ص ۱۵۰.

۶. الاعلام زرکلی، ج۹، ص۱۷۹؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص۲۷۱؛ تاریخ طبری، ج۷، ص۲۲۸؛ مقالات الاسلامیین، ج۹، ص۱۳۰ و ۱۴۴؛ مقاتل الطالبیین، ص۱۵۲ به بعد؛ مروج الذهب، ج۲، ص ۲۲۵ به بعد.

سال ۱۲۶ق = ۷۴۳ ـ ۷۴۴م[1]

رویدادها

- عزل یوسف بن عمر ثقفی از ولایت عراق و ناحیه مشرق و نصب منصور بن جمهور، سپس عزل او و نصب عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز.
- عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز، امیر عراق و ناحیه مشرق، نصر بن سیّار را بر امارت خراسان ابقا کرد.
- نصب عبدالعزیز بن عمر بن عبدالعزیز به امارت مکه و مدینه.
- نصب عاصم بن یزید به امارت ارمنستان.
- خلع و کشته شدن خلیفه، ولید بن یزید و به خلافت رسیدن یزید بن ولید بن عبدالملک.
- خلیفه، یزید سوم از تمام حقوق و پرداختی‌ها، ده درصد کم کرد و از این‌رو یزید ناقص نامیده شد. وی پس از گذشت شش ماه از خلافت دست کشیده و مردم با برادرش ابراهیم بن ولید بیعت کردند.
- آشفتگی امور امویان در شام و آشوب و فتنه در خراسان میان قیسیان به رهبری نصر بن سیار، امیر خراسان و یمانی‌ها به رهبری جدیع کرمانی. ابومسلم خراسانی نیز از این آشفتگی به منظور گسترش تبلیغ برای بنی عباس بهره گرفت.
- عبدالرحمان بن حبیب فهری، پس از ورود ابوالخطّار کلبی به عنوان امیر اندلس، آن‌جا را ترک کرد و او فرزند خود، یوسف را به جانشینی خویش، در اندلس گمارد، و خود به افریقیه بازگشت.
- عبدالرحمان بن حبیب فهری، امارت افریقیه را از چنگ حنظلة بن صفوان کلبی در آورد. حنظله تسلیم او شد و از قیروان به دمشق رفته و عبدالرحمان وارد قیروان شد.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **شام:** سلیمان بن هشام بن عبدالملک به منظور رسیدن به خلافت قیام کرده و پس از کشتن ولید بن یزید، عمان و دمشق را به تصرف در آورد.
- **جزیره:** شورش سعید بن بهدل شیبانی خارجی به همراهی ضحاک بن قیس شیبانی.
- **افریقیه:** عبدالرحمان بن حبیب فهری، پس از به چنگ آوردن امارت افریقیه، شورش‌های اعراب ساحل‌نشین و بربرهای اباضی را سرکوب کرد. حکومت او تا سال ۱۳۵ق ادامه یافت.

درگذشتگان

- خالد قسری.
- عمرو بن دینار.
- کُمیت اسدی.
- معبد بن وهب.
- ولید بن یزید.
- یزید بن طثریه.
- یزید ناقص.

خالد قسری

ابو الهیثم و ابو زید، خالد بن عبدالله بن زید بن اسد قسری منسوب به قبیلهٔ «قسر» از شاخه‌های «بجیله» است. وی یمانی‌الاصل و از مردم دمشق و امیر عراقین (کوفه و بصره) و یکی از خطبا و سخاوتمندان عرب بود. ولید بن عبدالملک او را در سال ۸۹ق بر مکه ولایت داد، سپس هشام بن عبدالملک در سال ۱۰۵ق به جانشینی عمر بن هبیره او را حاکم عراقین کرد.

وی در واسط اقامت گزید و آن‌جا را مقر امارت خود قرار داد و فردی را به نیابت از خود بر بصره و کوفه گماشت. امارت او حدود پانزده سال طول کشید که طیّ آن، امنیت و آسایش را بر عراق حاکم کرد و به عمران آن همت گماشت و مسیل‌ها را خشک کرد و بسیاری از زمین‌های بکر را برای زراعت آماده کرد و با رشد درآمدهای خود و به‌کار انداختن سرمایه‌ها، ثروت فراوانی جمع کرد به‌طوری که رشک حسودان و دشمنی ایشان را برانگیخت. آنان او را متهم کردند که یمانی‌ها را به دلیل یمنی‌الاصل بودنش به خود نزدیک می‌سازد و از قیسیان رویگردان شده است. آنان هم‌چنین وی را به تسامح با گروه‌های دینی دیگر، از جمله نصارا متهم ساختند، چراکه مادرش هم‌چنان پیرو مسیحیت مانده بود و این‌که در کنار مسجد جامع، کلیسایی برای او بنا کرده است. این بود که دشمنانش زیاد شدند و هشام بن عبدالملک مجبور شد که او را در سال ۱۲۰ق عزل کند و یوسف بن عمر ثقفی را به‌جای او منصوب کند.

یوسف بن عمر، خالد را دستگیر، زندانی و شکنجه کرد و دستور داد به حسابرسی اموال او بپردازند، سپس او را به دستور خلیفه آزاد کرد. هنگامی که ولید بن یزید در سال ۱۲۵ق به خلافت رسید، دستور دستگیری او را داد و نزد دشمنش یوسف بن عمر ثقفی امیر عراق فرستاد. او نیز به شکنجه خالد پرداخت تا این‌که در شصت سالگی مرد. شعراوی را به دلیل این‌که کلیسایی برای مادرش بنا کرد، بدگفتند. از جمله، فرزدق او را در قصیده‌ای هجو کرد که در آن آمده است:

«خدا سیاه روز کند حال آن مرکبی را؛ که خالد را بر پشت خویش نهاده و خرامان از دمشق آورد.

این خالد چطور می‌تواند امام و پیشوای مسلمانان باشد؛ در حالی‌که مادرش معتقد به وحدانیت خدا نیست!

آری خالد کلیسایی بنا کرده که در آن صلیبی برای عبادت مادرش فراهم کرده؛ و همزمان از روی کینه و رشک گلدسته‌های مساجد را ویران می‌کند».

خالد هم‌چنین دستور داده بود منارهٔ مساجد را ویران کنند؛ زیرا به او خبر رسیده بود که شاعری گفته است:

«کاشکی اوقاتم را با مؤذن‌ها می‌گذرانیدم؛ چراکه آنها آنانی راکه روی پشت بام‌ها هستند، می‌بینند.

این مؤذن‌ها با عشق، با زنان سخن می‌گویند؛ و زنان دلربا و عشوه‌گر نیز با همان زبان با ایشان سخن می‌گویند».[۲]

عمرو بن دینار

ابومحمد، عمرو بن دینار، منسوب به قبیلهٔ «جمح»، دانشمندی از اطراف مکه بود که حدیث را از ابن عباس، ابن عمر، انس بن مالک و دیگران شنید و شعبة بن حجاج، ابن جریج و دیگران از او نقل حدیث کرده‌اند. شعبة بن حجاج دربارهٔ او گفت: کسی را دقیق‌تر از عمرو بن دینار در ثبت حدیث ندیدم. وی در هشتاد سالگی درگذشت.[۳]

کمیت اسدی

ابوالمستهلّ، کمیت بن زید بن خُنیس اسدی، شاعر بنی هاشم، از مردم کوفه بود که در دورهٔ اموی به شهرت رسید.

او در علوم ادبیات، لغت و اخبار و انساب عرب تبحر داشت. در علم مورد اعتماد بود و به بنی‌هاشم گرایش داشت و آنان را بسیار مدح می‌کرد. او در مقابل قحطانی‌ها، نسبت به مضری‌ها تعصب می‌ورزید. او فقیه شیعه، سخنوری مسلّط، سوارکاری تیرانداز و سخاوتمند بود. در میان قبیله و خاندانش کسی ماهرتر از او در تیراندازی نبود. وی در ۶۶ سالگی درگذشت.[۴]

معبد بن وهب

ابوعیّاد، معبد بن وهب و به گفته‌ای ابن قطن، مولای عاص بن وابصهٔ مخزومی و به گفته‌ای مولای معاویة بن ابی‌سفیان بود.

او سرآمد خوانندگان و پیشوای مردم مدینه در آواز و نابغهٔ آواز عربی در عصر اموی بود. در مدینه رشد کرد و به چوپانی گوسفندان اربابانش می‌پرداخت. هنگامی که نبوغ او (در آواز) نمایان شد، بزرگان مدینه به او روی آوردند. سپس به شام رفت و به امرای آن‌جا پیوست و آوازخوانی برجسته شد. برای ولید بن یزید آواز خواند و ولید به او ده هزار دینار داد.[۵]

ولید بن یزید

ابوالعباس، ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان، مادرش دختر محمد بن یوسف ثقفی، برادر حجاج بود و پس از مرگ عمویش، هشام بن عبدالملک به خلافت رسید. وی از جوانمردان بنی امیه و از نکته‌پردازان و شجاعان و بخشندگان آنان بود. به سبب پرداختن به لهو و شنیدن آواز بر او خرده می‌گرفتند. اشعار عاطفی و لطیفی می‌گفت و با موسیقی آشنا بود. عود، تنبک و دف را به شیوهٔ مردم حجاز می‌نواخت. اندک اندک بدگویی نسبت به او زیاد شد. با وجود این، بسیاری از مردم، آن را از او نفی کردند و گفتند که اینها شایعاتی است که دشمنان علیه او رواج و نسبت داده‌اند. رفته رفته مردم از وی گریزان شدند و بر او خشم گرفتند و مخفیانه با یزید بن ولید بن عبدالملک بیعت کردند.

خواستار خلع ولید که آن زمان در دمشق نبود شدند. این خبر ولید را غافلگیر کرد. گروهی از یاران یزید و در رأس آنان، محمد بن خالد قسری، سراغ او رفته و او را در کاخ نعمان بن بشیر در «بخراء» جایی که او به آن‌جا پناه برده بود، کشتند و سرش را به دمشق فرستادند و بر جامع اموی به دار آویختند. پیش از این ولید دستور دستگیری خالد قسری و شکنجهٔ او را تا حد مرگ داده بود که از این‌رو پسرش، محمد در رأس گروهی که ولید را کشتند، قرار داشت و این‌کار در واقع گرفتن انتقام از قاتل خالد قسری بود. ولید در ۳۸ سالگی درگذشت و مدت حکومتش یک سال بود.[۶]

یزید بن طثریه

ابوالمکشوح، یزید بن صمّه، از قبیلهٔ بنی سلمة الخیر بن قشیر، به ابن طثریه (که به معنی سر شیر است و لقب مادرش بود) معروف شد. یزید زیبا و خوش سیما بود، به همین خاطر او را «مودّق» (فریبنده) نامیدند، زیرا وی زنان را با یک نگاه فریفته خود می‌ساخت. او شاعری نیکوسرا و غزل‌سرا و عاشقی شیدا بود که عاشق یکی از زیباترین زنان عرب به نام «وحشیه جرمیه» منسوب به قبیله «جرم» شد و با او حکایت‌های فراوانی دارد که نویسنده الاغانی آنها را روایت کرده است. یزید دربارهٔ آن زن سروده است:

«جان فدای محبوبی باد که هرگاه خنکای انگشتانش بر جگرم گذرد، درمان آن باشد.

جان فدای انسانی که مرا در هر امری بزرگ داشت و من نیز او را بزرگ داشتم، نه او چیزی به من می‌دهد و نه من توقع چیزی از او دارم».[۷]

یزید ناقص

ابوخالد، یزید بن ولید بن عبدالملک بن مروان، مادرش «شاه فرند» دختر فیروز، پسر یزدگرد، پسر شهریار، پسر خسرو بود که قتیبة بن مسلم پس از کشتن فیروز، او و خواهرش را در سال ۳۱ق به اسارت گرفت و نزد حجاج، امیر عراق فرستاد. حجاج نیز او را نزد ولید بن عبدالملک فرستاد و شاه فرند، یزید را برای او به دنیا آورد و خواهرش را نیز حجاج به زنی گرفت.

یزید بر پسر عمویش، خلیفه، ولید بن یزید بن عبدالملک به دلیل بدرفتاری‌اش شورید. پس از چندی گروهی با او به عنوان خلیفه بیعت کردند و او در حالی که ولید در «تدمر» اقامت داشت، بر دمشق مسلط شد. یزید کسانی را برای نبرد با ولید اعزام کرد که در نتیجه، ولید کشته شد و خلافت در آغاز ماه رجب سال ۱۲۶ ق به‌دست یزید افتاد، اما او در همان سال به بیماری طاعون درگذشت. برخی نیز گفته‌اند او را مسموم کردند. مدت زمام‌داری یزید پنج ماه بود و در ۴۶ سالگی درگذشت.

پس از کشته شدن او آشوب، مملکت را گرفت، تا جایی که مردم مصر، امیر خود، حفص بن ولید حضرمی را کشتند و مردم حمص نیز کارگزار خود، عبدالله بن شجره کندی و مردم مدینه کارگزار خود، عبدالعزیز بن عمر بن عبدالعزیز را بیرون راندند. یزید از شایستگان و پرهیزکاران محسوب می‌شد. گویند: در میان بنی امیه همچون او و عمر بن عبدالعزیز کسی یافت نشد. گفته شده که او مردم را به «قَدَر» دعوت می‌کرد و یاران غیلان بن مسلم قدری را به خویش نزدیک کرد. پیش از او ولید بن یزید بر حقوق سربازان افزوده بود، به گونه‌ای که بیت‌المال از پرداخت آن عاجز ماند. هنگامی که یزید به زمام‌داری رسید، آن افزوده را کم کرد، از این‌رو او را ناقص نامیدند.[۸]

پی نوشت‌ها:

۱. جمعه اول محرم سال ۱۲۶ = ۲۵ اکتبر سال ۷۴۳؛ چهارشنبه دهم ربیع‌الاوّل سال ۱۲۶ = اول ژانویه سال ۷۴۴.

۲. الاعلام زرکلی، ج۲، ص۳۳۸؛ البدایة والنهایه، ج۱۰، ص۱۷؛ تاریخ طبری، ج۶، ص۴۶۴؛ همان، ج۷، ص۱۴۲ و ۲۵۴؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص۵۳۶؛ همان، ج۵، ص۱۲۴؛ همان، ج۹، ص ۲۱۹ و ۲۷۶؛ همان، ج۶، ص۱۶۵؛ وفیات الاعیان، ج۲، ص۲۲۶؛ الکتّاب والوزراء، ص۶۲؛ مروج الذهب، ج۳، ص۱۷۳؛ المعارف، ص۳۹۸؛ العبر، ج۳، ص۱۴۱ و ۲۲۳.

۳. تذکرة الحفّاظ، ج۱، ص۱۱۳؛ تهذیب التهذیب، ج۸، ص۲۵.

۴. الاعلام زرکلی، ج۶، ص۹۲؛ الأغانی، ج ۱۵، ص۱۰۸؛ همان، ج۱۷، ص۱؛ خزانة الادب، ج۱، ص۶۹، ۷۱، ۸۶ و ۸۷؛ مروج الذهب، ج۳، ص۲۲۸؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج۱، ص۲۴۲.

۵. الاعلام زرکلی، ج۸، ص۱۷۷؛ الأغانی، ج۱۲، ص۱۱۶.

۶. الاعلام زرکلی، ج۹، ص۱۴۵؛ تاریخ طبری، ج۷، ص۲۰۹؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص۲۶۴، ۲۸۰ و ۲۸۹؛ المسعودی، ص۳۰؛ الأغانی، ج۷، ص۱؛ ج۹، ص۱۳۰؛ خزانة الادب، ج۱، ص۳۲۸؛ البدایة والنهایه، ج۱۰، ص۲ ـ ۸؛ الکتّاب والوزراء، ص۶۸؛ المعارف، ص۳۶۶؛ العبر، ج۳، ص۲۲۵؛ مسعودی، ج۳، ص۲۱۲؛ تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۳۳۱؛ مآثر الانافة فی معالم الخلافه، ج۱، ص۱۵۶.

۷. الأغانی، ج۸، ص۱۵۵ به بعد؛ عقد الفرید، ج۶، ص۸۰؛ وفیات الاعیان، ج۶، ص۳۶۷؛ الشعر والشعراء، ص ۲۴۰؛ معجم الادباء، ج۷، ص۲۹۹.

۸. الاعلام زرکلی، ج۹، ص۲۴۸؛ تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر، حوادث سال ۱۲۶ ق؛ البدایة والنهایه، ج۱۰، ص۱۶؛ مروج الذهب، ج۳، ص۳۳۵؛ الکتّاب والوزراء، ص۶۹؛ المعارف، ص۳۶۷؛ العبر، ج۳، ص۲۲۷؛ مآثر الانافة فی معالم الخلافه، ج۱، ص۱۵۸.

سال ۱۲۷ ق = ۷۴۴ ـ ۷۴۵م[۱]

رویدادها

- مروان بن محمد، امیر ناحیه جزیره در رأس سپاهی از قیسیان به دمشق رفت و ابراهیم بن ولید را خلع کرده، خلافت را به عهده گرفت. و پسرش، عبدالملک را بر ناحیهٔ جزیره گمارد.
- مروان بن محمد، «حرّان» را به پایتختی خود انتخاب کرد.
- عبدالرحمان بن حبیب فهری، امیر افریقیه با مروان بن محمد بیعت کرد و مروان او را در امارتش ابقا کرد.
- نصب عبدالواحد بن سلیمان بن عبدالملک بر مکه و مدینه به‌جای عبدالعزیز بن عمر بن عبدالعزیز.
- عفو حارث بن سریج که در سال ۱۱۶ ق بر بنی امیه شورید و دعوت او به مرو، و پیوستن او به نصر بن سیّار که به او وعدهٔ عمل به احکام قرآن و به کارگیری نیکان را داده بود.
- ابو سلمهٔ خلاّل کار دعوت برای عباسیان را پس از مرگ بکیر بن ماهان، پدر همسرش به عهده گرفت.
- صمیل بن حاتم، یوسف بن عبدالرحمان بن حبیب فهری را به امارت بر اندلس برگزید.
- شیوع طاعون سیاه در شام.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **در شام:** عشایر یمانی بنی کلب در حمص و تدمر و فلسطین بر مروان بن محمد شوریدند و مروان با کمک قیسیان، شورش ایشان و سپس شورش سلیمان بن هشام بن عبدالملک را سرکوب کرد.
- **ناحیهٔ جزیره و عراق:** شورش سعید بن بهدل شیبانی حروری ودرگذشت او و قیام ضحاک بن قیس شیبانی پس از او و استیلایش بر موصل.
- شورش علویان در کوفه و قیام عبدالله بن معاویة بن عبدالله طالبی بر بنی امیه و بیعت با او. وی سپس همراه یارانش به حلوان گریخت و بر ری، اصفهان و همدان چیره شد.
- **اندلس:** شورش قیسیانِ اندلس به رهبری ثوابة بن سلمهٔ جذامی، تحریک و تشویق صمیل بن حاتم، دستگیری ابوالخطّار و زندانی کردنش و رسیدن ثوابهٔ جذامی به امارت اندلس.

درگذشتگان

- بکیر بن ماهان.
- سعید بن بهدل شیبانی.
- عاصم مقرىء.
- یوسف ثقفی.

بُکیر بن ماهان

ابوهاشم، کاتب و مترجمِ جنید بن عبدالرحمان مرّی کارگزار سند بود. هنگامی که عبدالرحمان در سال ۱۰۷ ق عزل شد بکیر، در حالی که ثروت انبوهی از طلا و نقره به همراه داشت، وارد کوفه شد و در آن‌جا با میسرهٔ عبدی، مولای بنی عباس دیدار کرد و میسره از دعوت به بنی هاشم برای بکیر سخن گفت و بکیر سخن او را پذیرفت و هرچه داشت، در این راه و به مبلغان این دعوت بخشید و به محمد بن علی عباسی پیوست.

هنگامی که میسره درگذشت، محمد بن علی، بکیر را به‌جای او در کوفه تعیین کرد. بکیر شایستگی بی‌مانند و تلاشی فراوان در راه جذب مردم خراسان به جانب عباسیان نشان داد و آنان به بنی‌عباس پیوستند. بکیر پیش‌تر دخترش را به همسری حفص بن سلیمان، معروف به ابو سلمهٔ خلّال درآورده بود. هنگامی که بکیر (در عهد ابراهیمِ امام) در بستر مرگ افتاد، به ابراهیم نامه‌ای نوشت مبنی بر این‌که وی حفص بن سلیمان را جهت گسترش دعوت به‌جای خود تعیین کرده است. ابراهیم نظر بکیر را پذیرفت و به ابوسلمه نامه نوشت و به او عنوان پیشوایی عباسیان را ابلاغ کرد. هم‌چنین به مردم خراسان نوشت که وی امر رهبری دعوت را به ابوسلمه سپرده است.[۲]

سعید بن بهدل شیبانی

سعید بن بهدل (بحدل) شیبانی، از شورشیان حروری بود. پس از کشته شدن ولید بن یزید ـ که در سال ۱۲۶ ق رخ داد ـ از دلمشغولی مروان بن محمد به امر شام بهره جسته و همراه دویست تن از مردم جزیرهٔ فرات که ضحاک بن قیس شیبانی نیز با آنان همراه بود، خروج کرد. سعید روانهٔ بغداد شد، ولی پیش از آن‌که کار او بالا گیرد، در میان راه مرد. پس از وی، ضحاک بن قیس رهبری حروریان را به‌عهده گرفت.[۳]

عاصم مقری

ابوبکر، عاصم بن ابی النجود بهدلة، مولای بنی جذیمهٔ اسدی و یکی از قرّای سبعه بود که در علم قرائت به نظرات او استناد می‌شود. بهدله نام مادر اوست و نجود به شتری گفته می‌شود که جز در مکان بلند زانو به زمین نمی‌زند و نمی‌نشیند.[۴]

یوسف ثقفی

ابو یعقوب، یوسف بن عمر بن محمد بن حکم ثقفی، از امرای ستم‌گر بنی امیه بود که در دورهٔ خلافت هشام بن عبدالملک در سال ۱۰۶ ق ولایت یمن را به عهده گرفت. هشام او را در سال ۱۲۱ ق روانهٔ عراق کرد و امارت خراسان را نیز به او سپرد. آن‌گاه او پسرش «صلت» را به‌جای خود بر یمن گماشت. هنگامی که او وارد عراق شد در کوفه (مرکز عراق) اقامت گزید و والی قبل از خود، خالد بن عبدالله قسری را زیر شکنجه به قتل رساند. امارت یوسف تا روزگار یزید بن ولید ادامه یافت. یزید او را در اواخر سال ۱۲۶ ق عزل کرد و در دمشق به زندان انداخت. آن‌گاه یزید بن خالد قسری را فرستاد تا به خون‌خواهی پدرش یوسف راکه در زندان بود بکشد. یوسف در حماقت و نادانی ضرب‌المثل بود تا آن‌جاکه می‌گویند: فلانی نادان‌تر از احمق قبیله ثقیف است.[۵]

پی نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه اول محرم سال ۱۲۷ = سیزدهم اکتبر سال ۷۴۴؛ جمعه ۲۲ ربیع‌الاول سال ۱۲۷ = اول ژانویه سال ۷۴۵.

۲. تاریخ طبری، ج۷، ص۲۵؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص۳۶۷ و ۴۴۳؛ همان، ج۵، ص۱۲۴ و ۱۳۶؛ دائرة المعارف الاسلامیه، ج۷، ص۵۰۹.

۳. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۱۴۴؛ تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر، حوادث سال ۱۲۷ ق؛ خلیفة بن خیاط، ص۳۹۰.

۴. وفیات الاعیان، ج۳، ص۹؛ میزان الاعتدال، ج۲، ص۳۵۷؛ تهذیب التهذیب، ج۵، ص۳۸.

۵. الاعلام زرکلی، ج۹، ص۳۲۰؛ وفیات الاعیان، ج۲، ص۳۶۰؛ البدایة والنهایه، ج۱۰، ص۲۲؛ تاریخ طبری، ج۷، ص۲۲۴؛ المعارف، ص۳۹۸؛ الکتاب والوزراء، ص۶۲؛ العبر، ج۳، ص۲۰۵.

سال ۱۲۸ ق = ۷۴۵ ـ ۷۴۶م[۱]

رویدادها

- نصب یزید بن عمر بن هبیره بر عراق به‌جای عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز.
- یزید بن هبیره، امیر عراق، قتیبة بن مسلم را بر بصره ولایت داد.
- نصب حوثرة باهلی بر مصر به‌جای حفص بن ولید حارثی.
- نصب قاسم بن عمر ثقفی بر یمن.
- ابراهیمِ امام، ابو مسلم خراسانی را به رهبری قیام ضد اموی در خراسان برگزید.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **خراسان:** قیام جدیع کرمانی، رهبر یمنی‌ها در خراسان علیه حکومت اموی.
- بازگشت حارث بن سریج برای اعلام شورش علیه حکومت اموی در خراسان و آغاز نبردِ نصر بن سیّار، امیر خراسان با ابن سریج و کشته شدن ابن سریج در مقابل باروهای مرو.
- **ناحیهٔ جزیره:** ضحاک بن قیس شیبانی، رهبر خوارج، بر مروان بن محمد شورید و با او در محل «کفر توثا» از توابع ماردین روبه‌رو شد. در این نبرد، ضحاک کشته شد و پس از آن شیبان یشکُری رهبری خوارج را در نبرد به عهده گرفت.

• **یمن:** عبدالله بن یحیای کندی (طالب الحق) اباضی در یمن علیه حکومت اموی خروج کرد. در این شورش ابوحمزه، مختار بن عوف ازدی نیز با او همراه بود.

حملات رومیان علیه اعراب

• کنستانتین پنجم، امپراتور روم، یورشی را بر مرزهای شمالی منطقه شام آغاز کرد و شهر «مرعش» را با استفاده از فرصت به‌دست آمده از ضعف و آشفتگی در دولت اموی، بازپس گرفت.

درگذشتگان

• ابونجم عجلی.
• جهم بن صفوان.
• حارث بن سریج.
• حییّ معافری.
• سدیّ ظ.
• ضحاک بن قیس شیبانی.
• عثمان بن عاصم اسدی.

ابوالنجم عجلی

مفضل (فضل) بن قدامة بن عبیدالله بن حارث، از رجزسرایان برجستهٔ دوران اسلامی و از طبقه اول آنان بود. اصمعی او را برتر از دیگر شاعران رجزسرا می‌دانست. او به واسطهٔ این قصیده به شهرت رسید:

«سپاس خدایی را که دهِش کامل کند، و در عطا بخل نمی‌ورزد و صفت بخل، او را نشاید».

ابونجم سه دختر داشت و هنگامی که اولی موسوم به «برّة» را شوهر داد، به او گفت:

«به دخترم (برّة) توصیه کردم دلی آزاده داشته باشد؛ با سگ نیک‌رفتاری کند و با مادر شوهرش بدرفتاری.

از زدن و آزردن او خسته مشو؛ تا این که شیرینی زندگانی در کام او تلخ شود.

و اگر تو را با طلا و مروارید نیز بیارایند باز هم قبیله‌اش را دستخوش شری فراگیر کن».

هنگامی که دومین دختر را شوهر داد، به او چنین نصیحت کرد و سرود:

«مادر شوهرت را دشنام بده و به او بهتان بزن؛ اما چنان‌چه به تو نزدیک شد تو نیز به او نزدیک شو.

زانوها و آرنج‌هایش و پهلویش را با ضربات سنگ بکوب.

دست‌هایت را با فشار و شدت بر گیجگاهش فرود آر، اما هرگز دخترانش را از آن‌چه با او کرده‌ای آگاه مکن».

و به سومی چنین سفارش کرد:

«دخترم، من از دنیا می‌روم؛ ولی تو را وصیت می‌کنم کارهایی را انجام بده که نزدیکانِ از بابت آن تو را تعریف و تمجید کنند.

هم‌چنین کاری کن که همسایه و مهمانِ محترم و گرسنه تو را بستاید؛ و مواظب باش که مبادا انسان مستمند از نزد تو نومید برگردد.

مباد که ناخن‌های بلند تو؛ از ایجاد نقش و نگار بر چهره مادر شوهرت کوتاهی ورزد.

و بدان که شوهر بدترین مونس است».[۲]

جهم بن صفوان

ابو محرز، از موالی بنی راسب بود. در سمرقند (از شهرهای خراسانِ بزرگ) رشد کرد و مدتی از زندگی‌اش را نیز در ترمذ گذراند. سپس به کوفه آمد و در آن‌جا با جعد بن درهم آشنا شد و نظریهٔ جبر و تأویل و جاودانگی در بهشت و جهنم را از او گرفت و از همین عقیده است که جاودانگی در نظر او صرفاً به معنای درنگ طولانی در بهشت یا دوزخ است که آن دو نیز در نهایت نابود خواهند شد، زیرا سرمدیت، تنها از آن خداست.

هم‌چنین ایمان را معرفت، و کفر را جهل می‌دانست و از جملهٔ معرفت، نفیِ صفات از خدای متعال است، زیرا معنای صفت داشتنِ خدا این است که شریک دارد، در حالی که برای خداوند شریکی نیست و بر همین اساس بود که مسئلهٔ مخلوق بودن قرآن استوار شد.

مذهب جهمیه بر دو پایه استوار است: اول نفی صفات از خدای تعالی و دوم اعتقاد به مخلوق بودن قرآن. بنابراین، از نظر آنان خداوند متعال جز ذاتش صفتی ندارد، زیرا خودش می‌فرماید: ﴿لیس کمثله شیء﴾، چرا که اصالتِ صفاتِ خدای تعالی، او را شبیه به مخلوقاتش خواهد کرد و از آن‌جا که تکلم، از صفات انسانِ مخلوق است، پس ممکن نیست که خداوند متکلم باشد، زیرا کسی که به صفت تکلم منسوب است، ناچار باید وسیلهٔ تکلم نیز داشته باشد و این باعث می‌شود تا مشابه مخلوقات شود، در حالی‌که محال است خداوند شبیه اشیای حادث شود، او قدیمِ ازلی و تنها خالق است و ممکن نیست که شبیه مخلوقاتش شود. بر این اساس آنان می‌گویند: قرآن مخلوق است و اگر قدیم شمرده شود، در قِدَم شریک خداوند خواهد شد، در حالی که تنها خدا ازلی و قِدَم مختص اوست. و هرچه جز اوست، به هر اندازه که مقدس باشد، به مرحلهٔ قِدَم نخواهد رسید و حادث است. نفی صفات از خدای تعالی (اعتقاد به تعطیل) در حقیقت انکار آن صفات است. بدین جهت مذهب آنان را «تعطیل» و آنان را «معطله» نامیده‌اند.

نتیجهٔ نظریّهٔ آنان این است که تنها خدا قادر و خالق است و درست نیست که مخلوقات به این صفات متّصف شوند و اگر وجود این دو صفت در مخلوقات منتفی شود، ممکن نیست که بندگان، در خلق افعالشان مختار باشند، بلکه مجبور به انجام آن خواهند بود.

این است مبانی اعتقاد به جبر که معتزله به آن استناد کردند. از آن‌جا که خدای تعالی ازلیِ دائم است، هرآن‌چه جز اوست، فناپذیر است و بر این اساس، بهشت و جهنم در نظر آنان از میان رفتنی است، زیرا بقای دائم نعمتِ و نقمتِ آخرت، شرک به خدا در صفت بقا و ازلیت است.

جهم در نظر و اعتقاد خود به جبر، خواستار اثبات و توحید مطلق الهی بود و این‌که تنها او یگانه است و در خلقت هیچ‌کس با او شریک نیست.

او همراه حارث بن سُریج بر بنی امیه شورید، ولی نصر بن سیّار، امیر خراسان، او را دست‌گیر کرد و کشت.[۳]

حارث بن سریج

ابوحاتم، حارث بن سُریج بن یزید بن ساوی تمیمی، از شورشیان متمرد علیه حکومت اموی است. وی ساکن خراسان بود و در سال ۱۱۶ق بر امیر آن‌جا، عاصم بن عبدالله هلالی شورید و جامهٔ سیاه بر تن کرد و از فرمان بنی امیه و خلیفه وقت، هشام بن عبدالملک سر برتافت.

وی به کتاب و سنت و بیعت با هر کس که اکثریت، او را بپذیرند، دعوت می‌کرد. آن‌گاه به‌سوی فاریاب و از آن‌جا به‌سوی بلخ رفت. امیر آن‌جا با او به نبرد پرداخت، اما حارث او را شکست داد و وارد آن‌جا شد. سپس بر جوزجان، طالقان و مرو مستولی شد. گفته شده که تعداد سپاهیان او به هفتاد هزار رسید. آن‌گاه سپاهیانِ او برکنار دروازه‌های شهر مرو، شکست خورده و بخش انبوهی از یارانش پراکنده شدند. پس از آن او به سوی ترکستان رفت و مدتی در آن‌جا اقامت گزید.

هنگامی که نصر بن سیّار در سال ۱۲۰ق ولایت خراسان را به عهده گرفت، سفیرانی را نزد حارث فرستاد تا امان‌نامه خلیفه، یزید بن ولید را به او بدهند تا به خراسان بازگردد. او نیز در سال ۱۲۷ق به مرو بازگشت. نصر هر آن‌چه را که از او گرفته بودند، به‌وی باز گرداند و پنجاه درهم، مستمریِ روزانه برای او تعیین کرد. پس از چندی به او پیشنهاد شد که ولایت شهری را در قبال پرداخت صد هزار دینار بپذیرد، اما حارث پیشنهاد او را ردّ کرد و چنین پیغام فرستاد که «من از دنیا و لذّات آن چیزی نمی‌خواهم، بلکه از تو عمل به کتاب خدا و سنتِ رسول و به‌کارگیری نیکان را طالبم. اگر چنین کردی تو را در مقابل دشمنانت یاری می‌کنم».

اندک اندک اقامت در مرو را تاب نیاورد و مردم را به خود خواند. در مدتی کوتاه سه هزار تن از بنی تمیم گرد او جمع شده و برای او سوگند وفاداری یاد کردند. او به نصر گفت: من سیزده سال پیش به منظور اعتراضی به ستم از این شهر بیرون شدم و تو مرا به آن فرا می‌خوانی! سپس به نصر نوشت که «زمام‌داری» را به شورا واگذارد. نصر نیز درخواست او را رد و با او جنگید. آتش این فتنه هم‌چنان شعله‌ور بود تا این‌که حارث در کنار باروهای مرو درگذشت.[۴]

حُیَیّ معافری

ابو قبیل، حُیَیّ بن هانی معافری، کسی بود که همراه جناده در دورهٔ معاویة بن ابی سفیان به جنگ دریایی رفت. شجاع و متواضع بود و لیث بن سعد و دیگران از او روایت نقل کرده‌اند. وی در مصر درگذشت.[۵]

سدی

اسماعیل بن عبدالرحمان سدیّ، از نویسندگان تفسیر، مغازی و کتاب‌های سیره و به وقایع و حوادث تاریخ آگاه، تابعی، حجازی الاصل و ساکن کوفه بود.[۶]

ضحاک شیبانی

ضحاک بن قیس شیبانی، رهبر خوارجِ حروریه و از شجاعان زیرک بود. در سال ۱۲۶ق همراه سعید بن بهدل و گروهی از حروریان ناحیه جزیره، شورش آغاز کرد.

چون سعید در سال ۱۲۷ق درگذشت، ضحاک جانشین او شد و شراة (خوارج) با او بیعت کردند. آن‌گاه ضحاک به موصل و سپس به «شهر زور» رفت. در آن‌جا خوارجِ صفریه گرد او جمع شدند و شمارشان به چهارهزار رسید. اندکی بعد به سوی عراق رفت و بر کوفه مستولی شد. عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز، امیر عراق سپاهی برای نبرد با او فرستاده، او را شکست داد و میان او و عبدالله صلح برقرار شد. پس از آن به سوی موصل رفت. و مروان بن محمد سپاهی را به فرماندهی فرزندش، عبدالله برای نبرد با او گسیل داشت. دو سپاه در نبردی سخت در منطقهٔ نصیبین درگیر شدند. در این نبرد، ضحاک به قتل رسید و شمار بسیاری از سپاهیان وی ـ که نزدیک به صدهزار نفر بودند ـ کشته شدند.

در میان آنان حدود هشتصد زن از خوارج نیز وجود داشتند که همگی در حال نبرد جان باختند.[۷]

عثمان بن عاصم اسدی

ابوالحصین، عثمان بن عاصم اسدی، تابعی و ساکن کوفه بود. مردم کوفه حدود پنجاه سال در مسجد کوفه نزد او قرآن قرائت می‌کردند. او یکی از قاریان هفت‌گانه، نیکوکار، و سخنش دربارهٔ قرآن حجّت بود. در نقل حدیث «صدوق» به‌شمار می‌رفت. او از ابن عباس و ابوسعید خدری و عامرِ شعبی روایت کرده و زهری و دیگران نیز از او روایت کرده‌اند.[۸]

پی نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اول محرم سال ۱۲۸ = سی‌ام دسامبر سال ۷۴۵؛ شنبه دوم ربیع‌الثانی سال ۱۲۸ = اول ژانویه سال ۷۴۶.

۲. الأغانی، ج ۱۰، ص ۱۵۰ به بعد؛ دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۲، ص ۳؛ معاهد التنصیص، ج ۱، ص ۸؛ خزانة الادب، ج ۲، ص ۳۵۰.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۳۸؛ تاریخ ابن اثیر و تاریخ طبری، حوادث سال ۱۲۸ق؛ خطط مقریزی، ج ۲، ص ۳۴۹؛ الفرق بین الفرق، ص ۱۲۸؛ الملل والنحل، ج ۱، ص ۸۶؛ التبصیر فی الدین، ص ۹۶؛ طبقات المعتزله، ص ۳۲، ۳۴ و ۴۲؛ دائرة المعارف الاسلامیه: مادهٔ «جهمیه».

۴. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۵۵؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۸۳، ۳۰۷، ۳۴۲ و ۴۲۴؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۰۹ و ۲۹۳ به بعد؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۶؛ ابن خلدون، ج ۳، ص ۲۴۸؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «حارث بن سریج».

۵. النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۳۰۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۷۲.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۳۱۳؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۳۰۸؛ معجم الادباء، ج ۲، ص ۳۴۶.

۷. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۳۰۹؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۳۳۴ و ۳۷۰؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۱۶ و ۳۴۴؛ تاریخ خلیفة بن خیاط، ص ۳۷۸ـ۳۸۱؛ المعارف، ص ۴۱۲؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۸۷.

۸. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۱۲۶ـ۱۲۸.

سال ۱۲۹ق = ۷۴۶ ـ ۷۴۷م[1]

رویدادها

- ابراهیم امام، پرچم سیاه را نزد ابومسلم خراسانی فرستاد تا آن را در خراسان برافرازد و ابومسلم با برافراشتن آن پرچم، قیام خود را بر ضد بنی‌امیه اعلام کرد. وی لباس سیاه پوشید و آن را بر پیروان خود نیز پوشاند. از این‌رو، پوشش شعار آنان شد و به «سیاه‌جامگان» معروف گشتند.
- نصر بن سیّار با جدیع کرمانی برای نبرد با ابومسلم خراسانی پیمان بست اما نصر پس از مدتی به او خیانت کرد و جدیع را کشت.
- هم‌پیمانی قبایل عرب یمانی و قیسی برای مقاومت در برابر دعوت عباسی و نبرد با ابومسلم خراسانی و شکست این پیمان با تلاش ابومسلم.
- مروان بن محمد به کارگزار خود در بلقا فرمان داد که به‌سوی حمیمه رفته و ابراهیم امام را دستگیر و زندانی کند. ابراهیم امام، امامت پس از خود را به برادرش، عبدالله بن ابی العباس (سفاح) سپرد.
- درگذشت ثعلبة بن سلامهٔ عاملی جذامی و توافق مردم اندلس برای نصب یوسف بن عبدالرحمان فهری بر اندلس.
- یمانیان و یارانِ ابوالخطّار، کاخ قرطبه را اشغال کردند، ابوالخطّار را از زندان بیرون آورده و به فرماندهی خود برگزیدند.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **ناحیهٔ جزیره:** مروان بن محمد سپاهی به فرماندهی عامر بن ضباره برای نبرد با شیبان بن‌عبدالعزیز یشکری حروری گسیل داشت. عامر با او در شمال موصل روبه‌رو شد و او و یارانش را شکست داد. شیبان در عمان پناه گرفت و در سال ۱۳۴ق در آن‌جا کشته شد.
- **یمن و مکه:** استیلای عبدالله بن یحیای کندی (طالب الحق) بر صنعا و اشغال مکه توسط ابوحمزه، مختار بن عوف.
- **ری:** ظهور عبدالله بن معاویة بن عبدالله بن جعفر طالبی در ری و بیعت با او و اعلام قیام علیه بنی‌امیّه.

حملات رومیان

- ناوگان بیزانس، ناوگان عربی را در شمال قبرس شکست داد و جزیرهٔ قبرس را بازپس گرفت.

درگذشتگان

- ابن یَعمُر عدوانی.
- ثعلبة بن سلامهٔ عاملی.
- جدیع کرمانی.

ابن یعمر عدوانی

ابو سلیمان، یحیی بن یعمر عدوانی، در اهواز به دنیا آمد و در بصره اقامت گزید. او در زمرهٔ تابعین و از عالمان به حدیث و فقه و گویش‌های عربی بود. علم نحو را از ابوالاسود دوئلی آموخت و خود از سخنوران برجسته شد.

وی اولین کسی بود که قرآن را نقطه‌گذاری کرد و از کاتبان نامه‌های دیوانی به‌شمار می‌رفت. او بدون آن‌که بر دیگران بتازد و خرده‌گیری کند، پیرو اهل بیت بود. از این‌رو حجاج ثقفی او را به خراسان تبعید کرد. در آن‌جا قتیبة بن مسلم امر قضاوتِ مرو را به او سپرد، سپس او را ـ آن‌چنان‌که منقول است ـ به سبب شرابخواریِ بسیار و مکرّر عزل کرد. ذهبی دربارهٔ او می‌گوید: دربارهٔ نقل حدیث و ثقه بودنش اتفاق نظر وجود دارد.[2]

ثعلبة بن سلامهٔ عاملی

ثعلبة بن سلامهٔ عاملیِ جذامیِ یمانی، از امیران عرب در اندلس و در قبیله‌اش مطاع بود. وی هم‌چنین شجاع؛ بزرگوار و از خردمندان به‌شمار می‌رفت. ابوالخطّار، حسام بن ضرار کلبی، امیر اندلس او را به عنوان کارگزار خود در اشبیلیه و مناطقی دیگر نصب کرد ولی پس از چندی وی را عزل کرد، لذا ثعلبه بر او خروج کرد و با او جنگید. در این نبرد، ابوالخطّار شکست خورد و ثعلبه به قرطبه ـ که در آن هنگام پایتخت اندلس بود ـ وارد شد و به عنوان امیر در آن‌جا مستقر گردید. فرمان‌روایی‌اش دو سال و چند ماه به طول انجامید و در قرطبه درگذشت. پس از او مردم اندلس بر امارت یوسف بن عبدالرحمان فهری توافق کرده و او را به ولایت اندلس گماردند.[3]

جدیع کرمانی

جدیع بن علی بن شبیب ازدیِ کرمانی، از بزرگان و سرداران خراسان و یکی از زیرکان و رئیس قبیلهٔ ازد یمانی بود. در کرمان به دنیا آمد و به همین سبب کرمانی خوانده شده است. در خراسان اقامت داشت تا این‌که نصر بن سیّار در سال ۱۲۰ ق والی آن‌جا شد. وی از گزند کرمانی ترسید و او را به زندان انداخت و این امر ازدیان را خشمگین کرد و لذا نصر با او از در مصالحه درآمد. کرمانی مدتی را به‌طور مخفیانه به گردآوری سپاه پرداخت و سپس شورش آغاز کرد. و بر مرو چیره شد و مردمان آن‌جا سر به فرمان او نهادند.

هنگامی که ابومسلم خراسانی پا به میدان نهاد، با جدیع برای نبردِ با نصر به توافق رسید. نصر به جدیع نامه‌ای نوشت و از او درخواست صلح کرد. جدیع نیز پذیرفت و همراه صد سوار برای انعقادِ قرارداد صلح به‌سوی نصر رفت، اما نصر با سیصد سوار بر او یورش آورد و او را کشت.[۴]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اول محرم سال ۱۲۹ = ۲۲ سپتامبر سال ۷۴۶؛ یک‌شنبه سیزدهم ربیع‌الثانی سال ۱۲۹ = اول ژانویه سال ۷۴۷.

۲. الاعلام زرکلی، ج۹، ص۲۲۵؛ النجوم الزاهره، ج۲، ص۲۱۷؛ تذکرة الحفّاظ، ج۱، ص۷۵؛ وفیات الاعیان، ج۶، ص۱۷۳؛ البدایة والنهایه، ج۹، ص۷۳؛ معجم الادباء، ج۷، ص۲۹۶؛ أعتاب الکتاب، ص۵۳.

۳. الاعلام زرکلی، ج۲، ص۸۷؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص۳۳۷؛ البیان المغرب، ج۱، ص۶۲؛ همان، ج۲، ص۳۴ و ۳۵؛ العبر، ج۴، ص۲۶۰.

۴. الاعلام زرکلی، ج۲، ص۱۰۴؛ تاریخ طبری، ج۷، ص۲۸۵ به بعد؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص۱۹۷، ۳۰۲ و ۳۶۳؛ البدایة والنهایه، ج۱۰، ص۳۲؛ العبر، ج۳، ص۲۱۸ و ۲۵۵.

سال ۱۳۰ ق = ۷۴۷ ـ ۷۴۸م[۱]

رویدادها

- ابومسلم خراسانی به شهر مرو وارد شده و نصر بن سیّار از مرو به نیشابور و از آن‌جا به گرگان گریخت.
- ابومسلم بر خراسان استیلا یافته و قحطبة بن شبیب طائی را به فرماندهی کل سپاهیان عباسی گمارد.
- قحطبة بن شبیب پس از نبردی که در آن تمیم بن نصر بن سیّار کشته شد، بر نیشابور پایتخت خراسان، سپس بر گرگان مستولی شده و به کشتار مردمان گرگان پرداخت. او هم‌چنین نباتة بن حنظله، کارگزار گرگان که از سوی ابن هبیره منصوب شده بود را کشت.
- ولایت محمد بن عبدالملک بر مکه و مدینه.

بلایای طبیعی

- زلزله‌های شدید در شام، بیت المقدس را ویران کرد و مردم را چهل روز بیابان‌نشین کرد.
- شیوع طاعون در بصره.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **خوارج:** شیبان بن سلمهٔ خارجی بر ابومسلم خراسانی شورید و ابو مسلم سپاهی را به فرماندهی بسام بن ابراهیم فرستاده و شورش را سرکوب کرد.
- ابو حمزه، مختار بن عوف ازدیِ خارجی اباضی پس از نبردی که میان او و والی مدینه، عبدالواحد بن سلیمان بن عبدالملک روی داد، بر آن دست یافت سپس راهی شام شد و مروان بن محمد، سپاهی به فرماندهی عبدالملک بن محمد بن عطیهٔ سعدی را به‌سوی او فرستاد. وی با ابوحمزه در وادی القری روبه‌رو و بر او چیره شد. آن‌گاه او و هر یک از یارانش را که به چنگ آورده کشت و بازماندگان سپاه گریختند. عبدالملک سعدی، راه خود را به سوی مدینه و مکه ـ در حالی که قصد یمن را داشت ـ ادامه داد. وی در صنعا با «طالب الحق» روبه‌رو و بر او پیروز و او را نیز به قتل رساند و تمرد خوارج اباضی را نیز سرکوب کرد. اباضی‌ها در بازگشت عبدالملک به مکه در راه به کمین نشستند و او را ترور کردند.
- **علویان:** یزید بن هبیره، امیر عراق سپاهی را برای نبرد با عبدالله طالبی فرستاد. عبدالله گریخته، به هرات پناه برد. هنگامی که ابومسلم خراسانی قیام کرد، عبدالله و پیروانش را دستگیر کرده و کشت.

جنگ قبیله‌ای در اندلس

- یوسف بن عبدالرحمان فهری، امیر اندلس، یحیی بن حریث جذامی را از امارت منطقهٔ «ریّه» عزل کرده و با ابوالخطّار برای قیام علیه یوسف فهری و صمیل بن حاتم، حاکم قانونی اندلس به توافق رسید. آن‌گاه آتش نبردی قبیله‌ای میان یمانیان و مضریان قیسی درگرفت. این اولین جنگ میان آنها در اندلس بود. این جنگ در «شقنده» (شکوندا) در جنوب قرطبه درگرفت که در نهایت، به نفع مضریان انجامید. ابن حریث و ابوالخطّار و همراهانشان (یمانیان) شکست خوردند، آن‌گاه اسیر شده و به نزد صمیل برده شدند. و صمیل، ایشان را همراه یارانشان کشت.

درگذشتگان

- ابن دمینه.
- ابن عطیة سعدی.
- ابو حمزه مختار.
- ابوالخطّار.
- حنظلهٔ کلبی.
- سلاّمة القس.
- شیبان بن سلمهٔ خارجی.
- طالب الحق.
- عبدالله طالبی.

- عروة بن اُذینه.
- قطامی.
- نباتة بن حنظله.

ابن دمینه

ابوالسّری، عبدالله بن احمد، از بنی عامر بن تیم‌الله و از قبیلهٔ خثعم بود و او را با انتساب به مادرش «دمینه» و «ابن دمینه» می‌گویند. او شاعری بدوی بود که در میان مردم، ظریف‌ترین شعر را داشت و غالب اشعارش در تغزّل، نسیب و فخر سروده است. کمتر دیده شده که کسی را مدح یا هجو کند. مصعب بن عمرو سلولی او را در حالی که از حج بازمی‌گشت، در «تباله» یا در «سوق العبلاء» سرزمین تباله کشت. این قتل به انتقام خون برادرش، مزاحم بن عمرو سلولی بود که ابن دمینه به سبب تجاوزِ مزاحم به همسرش، او را کشته بود.

ابن دمینه سپس همسر خود و فرزند نامشروع همسر را نیز به قتل رسانده بود. پس از مدتی عاشق زنی به نام «اُمیمه» شد و با او ازدواج کرد و هنگامی که کشته شد، امیمه نزد وی بود. خنیاگران از اشعار غزلی او بسیار بهره می‌بردند، از جمله:

«روزم را با گفت وگو و آمال و آرزوها سپری می‌کنم؛ و شبانگاهان با غم و اندوه خویش هم آغوشم.

روزم همچون روز دیگر مردم است، اما آن‌گاه که شب فرا رسد؛ شوق وصل دیدار تو در من برافروخته می‌شود.

دوستی تو در قلبم شکوفا شد؛ آن‌گونه که انگشتان بر دست‌ها روییده است».

و نیز این اشعار را بسیار می‌خوانند:

«هان ای باد صبا! هرگاه از سرزمین نجد وزیدن آغاز می‌کنی؛ همراه با آن بر شور و شوق من می‌افزایی.

آن‌گاه که قُمریِ آوازخوان در صفای بامداد؛ سرود خوانیِ خویش را بر روی شاخسار ظریف و نرم درخت «مورد» آغاز کند.

همچون انسانی اندوهگین از سر شور و اشتیاق و دردمندی گریه سر می‌دهی؛ و از شوق جانکاه و دوری او بی‌تاب می‌شوی.

چون نوزادی، که می‌گرید و بی‌تابی نمی‌کند، گریستی؛ و نهانی‌ها را آشکار کردی.

مردم بر این باورند که سرانجامِ وصالِ عاشق و معشوق، ملالت‌بار است؛ و در هجران است که شدت شور و اشتیاق را درمان می‌کند.

برای درمان خویش، فراق و وصال را آزمودیم؛ ولی نزدیک خانهٔ یار بودن بهتر از دوری از اوست.

این نیز هست که نزدیکی به دیار یار؛ تا زمانی که محبوب، مهرورزی نکند، سودی ندارد».

و نیز سروده است:

«دلی مجروح و خونین دارم؛ ای مردم! کیست که دل نیازردهٔ خویش را با این دل بیمار عوض کند.

آه که مردم از خریدن دل بیمارم دریغ ورزیدند؛ آخر چه کسی است که جنس معیوب را در برابر سالم بخرد؟»

و در وصف آتش عشق شدیدش نسبت به محبوب می‌گوید: «اگر آن‌چه بر من رسید بر سنگریزه‌ها وارد می‌شد، تکه‌تکه می‌شدند؛ و چنان‌چه بادها به دردِ من مبتلا می‌گشتند، صدای وزش آن شنیده نمی‌شد.

اگر دَمِ سوزناک من بر آهن وارد می‌شد بی‌تردید آن آهن ذوب می‌شد و سَیَلان می‌گرفت.

اگر من هرگاه که تو را به یاد می‌آوردم به درگاه خدا استغفار می‌کردم؛ گناهی بر من نوشته نمی‌شد.»[۲]

ابن عطیهٔ سعدی

عبدالملک بن محمد بن عطیّه سعدی، از سعد هوازن و امیر و سرداری شجاع در دورهٔ بنی امیّه بود. مروان بن محمد او را برای نبرد با ابو حمزه مختار و عبدالله بن یحیای کندی ملقب به طالب الحق گسیل داشت. او به سوی آنها رفت و با ابو حمزه در وادی القری مصاف داد و او را کشت و یارانش را شکست داد. سپس به سوی یمن رفت، زیرا مردم یمن با طالب الحق به عنوان خلیفه بیعت کرده بودند. ابن عطیّه با طالب الحق نیز نبرد کرد، او را کشت و سرش را به شام فرستاد. سپس به سوی صنعا رفت و در آن‌جا اقامت گزید. مروان برای او نوشت که در بازگشت شتاب کند تا با مردم حج بگذارد. او سپاه و سواران خود را در صنعا گذاشت و با شمار اندکی روان شد. جمعی از بنی مراد او را یافته و کشتند.[۳]

ابو حمزه مختار

ابو حمزه، مختار بن عوف بن سلیمان بن مالک ازدی سلیمی بصری که مذهب اباضیان را برگرفت، به مکه رفت و مردم را به شورش علیه مروان بن محمد دعوت کرد. این دعوت ادامه داشت تا این‌که در سال ۱۲۷ق با عبدالله بن یحیای کندی، معروف به طالب الحق ملاقات کرد. آن‌گاه همراه او به «حضرموت» رفت و با او به عنوان خلیفه بیعت کرد. پس از آن به‌سوی شام رفت تا با مروان بن محمد نبرد کند. در راه بر مکه مستولی شد و تمام مردم آن‌جا از او اطاعت کردند. پس از نبرد با والی مدینه در «نبرد قدید» به زور وارد مدینه شد و مدتی کوتاه را در آن‌جا گذراند. سپس پیش‌روی خود را به‌سوی شام ادامه داد. مروان بن محمد، عبدالملک بن عطیّهٔ سعدی را برای نبرد با او فرستاد. آنان در سال ۱۳۰ق در وادی القری با یک‌دیگر روبه‌رو شدند و در نبردی که بین دو طرف روی داد، ابوحمزه مجبور به فرار به مکه شد، ولی ابن

عطیّهٔ سعدی او را دنبال کرد. میان آنان نبردی روی داد که بـه کشـته شدن ابوحمزه انجامید.[۴]

ابوالخطّار

ابوالخطار، حسام بن ضرار کلبی، فرمان‌روایی دور اندیش، سخنور و شاعر بـود. حـنظلهٔ کـلبی، امـیر افـریقیه او را در روزگـار هشـام بـن عبدالملک در سال ۱۲۵ق بر امارت اندلس گماشت کـه پـیش از او ثعلبة بـن سلامهٔ عاملی ولایت آن‌جا را به عهده داشت. پس از کشـته شدن بلج قشیری در سال ۱۲۴ق، ابوالخطار در قرطبه اقـامت کـرد و مردم شام را برتری داد و آنان را در سرزمین اندلس پـراکـند، بـدین ترتیب که، مـردمانی از دمشـق را در «البـیره» اسکـان داد و آن‌جـا را «دمشق» نامید و مردمان حمص را در «اشبیلیه» ساکن کرد و آن‌جا را «حمص» خواند. مردمانی از اردن را در شهر «ریّه» اقامت داد و آن‌جا را «اردن» نام گذارد و مردم فلسطین را در شهر «شذونه» جای داد و نام فلسطین را بر آن نهاد. مردم قنسرین را در شهر «جیان» مـقیم کـرد و آن‌جا را «قنسرین» گفت.

ابوالخطار از اعرابی بود که در تـعصب قـومیِ یـمانی‌اش، افـراط داشت. بـر مـضریان (قـیسیان) سـخت مـی‌گرفت و خشـم آنـان را برانگیخت تا این‌که صـمیل بـن حاتم کـه از اشـراف «مـضر» بـود بـر ابوالخطّار شورید و با وی نبرد کرد. مضریان از قرطبه رفتند و از ثوابة بن سلاّمهٔ جذامی، امیر اشبیلیه، کمک گرفتند. او با این که یمانی بود، ولی با ابوالخطار مخالف بود و در انتظار فرصتی بود تا وی را منکوب کند. مردم در «شذونه» جمع شدند. ابوالخطّار از قرطبه به سوی آنان رفت. میان دو گروه نبرد خونینی در گرفت که در آن ابوالخطّار اسیر و زندانی شد. او را از امارت خلع کرده و ثوابة بن سلّامهٔ جذامـی را در سال ۱۲۸ق با تدبیر صمیل ولایت دادند. پس از چندی ابوالخطار از زندان فرار کرد و از یمانیان خواست تا او را علیه مضریان یاری دهند. وی از آنان سپاهی فراهم آورد و چون سپاه انبوهی به طرفداری او جمع شدند، به سوی قرطبه رفت. مضریان به فرماندهی یوسف فهری و صمیل برای رویارویی با او بیرون شدند. دوگروه در «شقنده» (جنوب قرطبه) با یک‌دیگر درگـیر شـدند کـه در ایـن نـبرد، یـمانیان شکست خـورده و ابوالخطار مجدداً به اسارت گرفته شد. او را نزد صمیل بن حـاتم‌بـرده و صمیل او و همگی یارانش راکه اسیر شده بودند، به قتل رساند.[۵]

حنظلهٔ کلبی

ابو حفص، حنظلة بن صفوان کلبی، امیر و سرداری شجاع دورهٔ اموی بود که امارت مصر را دو بار عهده‌دار شد: نخستین بار در دورهٔ یزید بن عبدالملک بود و دیگر بار در دورهٔ برادرش، هشام بن عبدالملک. وی در سال ۱۲۴ق به ولایت افریقیه رسید و با خوارج صُفریه جنگید و در نبرد اصنام در خارج شهر قیروان بر آنان پیروز شد. او آن‌گاه سپاهی را به سوی اندلس فرستاد و مردم آن‌جا سر به فرمان او نهادند. پس از آن در افریقیه مستقر شد تا این‌که عبدالرحمان بن حبیب فهری در سال ۱۲۶ق از اندلس به‌سوی او رفت و ادعای خلافت کرد. حنظله برای حفظ خون عرب‌ها نخواست که با او بجنگد، از ایـن‌رو بـه نـفع او از امارت کناره گرفت، به شام بازگشت و در آن‌جا درگذشت.[۶]

سلاّمة القسّ

سلاّمة القس آوازه‌خوانی شاعر و از کنیزکان دو رگهٔ مـدینه بـود. در آن‌جا بزرگ شد و آوازه‌خوانی را از «معبد»، «ابـن عایشه»، «جـمیلهٔ سلمیّه» و دیگر افراد طبقهٔ آنان فراگرفت و در آواز مهارت داشت و تار را به خوبی می‌نواخت و شعر بسیار می‌سرود. عبدالرحـمان بـن ابـی عمار جشمی که از قاریان مکه و از تابعین بود و به علت کثرت عبادت، لقب «قسّ» (کشـیش) یـافته بـود، عـاشق سـلاّمه شـد، لذا او را بـه عبدالرحمان نسبت دادند و با لقب وی شهرت یافت. چون یـزید بـن عبدالملک آوازهٔ او را شنید، وی را به بیست هزار دینار خرید. سلاّمه به دمشق رفت و نزد او ماند تا این‌که خلیفه درگذشت. سلاّمه اشعاری در رثای یزید دارد، در حالی که خلیفه، حبّابه را بر او مقدم می‌داشت.[۷]

شیبان بن سلمهٔ خارجی

شیبان فرماندهی شجاع از خوارج حروری بود. مـقریزی دربـارهٔ او می‌گوید: «شیبان نخستین کسی بود که دربارهٔ تشبیه، سـخن گـفت و خداوند را شبیه بندگانش و دارای پیکر و اعضا خواند».

اندکی پیش از دعوت عباسی در مرو بود و بر نـصر بـن سـیّار، والی خراسان شورید. ابومسلم خراسانی کسی را نزد او فرستاد تا از او بـیعت بگیرد. شیبان گفت: من تو را به بیعت خود دعوت می‌کنم. از این رو بـین ایشان اختلاف پدیدار شد و شیبان به «سرخس» (میان نیشابور و مرو) رفت و خلقی انبوه از قبیلهٔ بکر بن وائل نزد او گرد آمدند. ابـومسلم نـیز سپاهی برای نبرد با او فرستاد و شیبان بر دروازه‌های سرخس کشته شد.[۸]

طالب الحق

ابو یحیی، عبدالله بن یحیی بن عمر بن اسود کندی حضرمی، ملقب به طالب الحق، پیشوای اباضی و از مردم یمن بود و در حـضرموت بـه قضاوت اشتغال داشت. از فرمان مروان بن محمد سر پیچید و با او برای خلافت بیعت شد و بر صنعا و مکه استیلا یافت و کارش بالا گرفت و ابوحمزهٔ مختار از او پیروی کرد.

مروان بـن محمد سپاهی به فرماندهی عبدالملک بـن مـحمد بـن

عطیّه به مصاف آنان فرستاد. مروان در وادی القری با ابوحمزه رو به رو شد و او را کشت، آن‌گاه به یمن لشکر کشید. طالب الحق به سوی او آمد و در نزدیکی صنعا با یک‌دیگر روبه‌رو شده و با هم نبرد کردند که در نتیجه، طالب الحق کشته شد و سرش را نزد مروان فرستادند.[۹]

عبدالله طالبی

عبدالله بن معاویة بن جعفر بن ابی‌طالب، از شجاعان و بخشندگان طالبیان و خون‌ریز و تندخو بود. در اواخر روزگار بنی‌امیه، در صدد به‌دست گرفتن خلافت برآمد و مدّعی شد که پس از علی بن ابی‌طالب و فرزندانش، او امام است. برخی از مردم کوفه با او بیعت کرده و از طاعت بنی‌امیه سرپیچی کردند و مردم مداین نیز با او بیعت کردند. این بود که عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز، امیر عراق با او نبرد کرد. در این نبرد، یارانش از پیرامون او پراکنده شدند. وی از عبدالله امان خواست و او نیز امانش داد، اما مجدداً در دورهٔ یزید بن عمر بن هبیره، امیر عراق، قیام کرد. یزید، سپاهی را به نبرد با او فرستاد. عبدالله در مقابل آنها مقاومت کرد، آن‌گاه به حلوان عقب‌نشینی کرد و بر آن شهر دست یافت و پس از آن بر همدان و اصفهان و ری و شیراز مسلط گردید.

هنگامی که ابومسلم خراسانی قیام کرد و کارش بالا گرفت، به‌سوی عبدالله و پیروانش رفت، بر او دست یافته و به قتل رساند. یارانش را «جناحیّه» نامیده‌اند، زیرا به جد بزرگ او، جعفر بن ابی‌طالب، که در سال هشتم هجری در نبرد «موته» دستانش قطع شد و به شهادت او انجامید، منسوبند. گویند: خداوند به جای دو دست قطع شده‌اش در بهشت به او دو بال داده است.

جناحیّه از غلات شیعه بوده و اعتقاد داشتند که تنها عبدالله بن معاویه لایق امامت بود و نیز این که ابوهاشم، عبدالله بن محمد حنفیه از امامتش به نفع محمد بن علی عباسی کناره نگرفت، بلکه آن را به عبدالله بن معاویه سپرد که در آن زمان کودکی تحت سرپرستی فردی به نام صالح بن مدرک بود. از جمله عقاید آنها این بود که هرکس امام می‌شود، از انجام عبادات معاف است و شرب خمر، زنا و سایر محرمات برای او آزاد و حلال می‌شود.

جناحیّه به بهشت و جهنم ایمان ندارند. برخی از آنان به حلول خداوند در امام معتقد بودند. هنگامی که عبدالله بن معاویه درگذشت، برخی از آنان مدعی شدند که وی در کوه‌های اصفهان پنهان شده و به زودی از آن‌جا باز می‌گردد تا قدرت را به‌دست یک علوی بسپارد. در این که عبدالله بن معاویه، خود به این نظریات آگاهی داشته، جای تأمل است. عبدالله شاعر نیز بود. نمونه‌ای از اشعار او که در عقد الفرید آمده، چنین است:

«تو در روزهای گشایش، برادرم هستی؛ و اگر نیازی پدید آید یقین دارم که بی‌برادرم.

و چون تو را در گرفتاری‌ها آزمودم؛ جز دوری و گریز چیزی از تو ندیدم.

حال که ما، در حیات خویش به یک‌دیگر بی‌اعتناییم؛ این بی‌اعتنایی پس از مرگ افزون‌تر خواهد شد.

دیدهٔ خوش‌بین، بر عیب‌ها بسته است؛ در حالی که دیدهٔ ناخشنود بدی‌ها را نمایان می‌کند».

و از سروده‌های اوست که می‌گوید:

«هرچند حسب و نسب ما گرامی بوده است، ولی هرگز آن را تکیه‌گاه خویش قرار نمی‌دهیم.

ما حسب و نسب خویش (عزت و شرفمان) را با افتخارات پدید می‌آوریم؛ همان‌گونه که پدرانمان مجد و عظمت خویش را پایه نهادند».[۱۰]

عروة بن اُذینه

ابو عامر، عروة بن یحیی بن مالک بن حارث لیثی کنانی، از مردم مدینه بود. پدرش یحیی، به اذینه ملقب بود از عبدالله بن عمر حدیث شنیده و خود از فقها و علمای برجسته و صالحان به‌شمار می‌رفت و شیخ مالک بن انس بود و گروهی از علما از او روایت کرده‌اند. با وجود مرتبهٔ بلندش در فقه و حدیث، شاعری غزل‌سرا بود و به سبب فقه و تقوایی که برخوردار بود، در میان آنان منزلت والایی یافت. او مرثیه‌هایی شیوا و اشعار حکمت‌آمیز فراوانی داشت. از اشعار بدیع او قصیده‌ای است که در آن می‌گوید:

«دوشیزه‌ای که می‌پندارد دل تو از او بیزار شده؛ [به او بگو:] که آفرینش شما از این‌رو بوده تا عاشق و معشوق یک‌دیگر باشید. که تو برای عشق به او و او برای عشق به تو آفریده شده‌اید.

آری، او سیمین بری است که از کودکی، ناز و نعمت، او را بس با ظرافت و نیکویی پرورانده چون نزد وی آیم و او را سلام دهم، امید آن دارم که عنایتی کند؛ در عین حال از ناز و گریز او بیمناکم.

از پاسخ به سلامم دریغ کرد، آن‌گاه به دوستم گفتم: چه بسیار وی را درود گفتیم و او از پاسخ خودداری کرد.

دوستم به من نزدیک شد و گفت: شاید وی در پاسخ دادن معذور باشد؛ چراکه او دوشیزه‌ای لطیف و باحیاست و من به او گفتم: امید که چنین باشد».

از دیگر اشعار بدیع او در حکمت این است که:

«با این‌که اسراف ورزیدن جزو نهاد من نیست؛ اما این را درک کرده‌ام که رزق مقدّر حتماً به‌دست انسان خواهد رسید.

برای کسب روزی تلاش می‌کنم و این مرا به مشقت می‌اندازد، در صورتی که اگر از پای نشینم و در طلب آن بر نیایم؛ باز این روزی، بی‌رنج به دستم می‌رسد.

حال که اندکی از توشهٔ زندگی مرا کفایت کند؛ هیچ خیری در آز و حرصی که به خواری انجامد نباشد.

من از دست یازیدن به کاری که آبرو و دین مرا لکه‌دار کند، پرهیز می‌کنم؛ باشد که عرض و دین خویش از عیب‌جویی‌ها مصون ماند.

بسا بی‌نوایی را می‌شناسی که با عزت نفس زندگی می‌کند؛ و نیز دولتمردی که خواری و بی‌نوایی را بر خویش هموار کرده است.

تنها سخن می‌گویم که حاجتم را بر آورَد؛ و در مورد آن‌چه محل ابتلای من نیست، سکوت اختیار می‌کنم.

از دیدار کسی که دیدارم را نخواهد بیزارم؛ و تنها با آنانی نرم‌خویی می‌کنم که با من چنین کنند».[11]

قطامی

ابوسعید، عمیر بن شییم بن عمرو بن عباد، از بنی غنم بن تغلب، ملقب به قطامی (از اسامی مرغان شکاری مانند چرخ و باز) شاعری بود باریک‌سخن و از شعرای بزرگ غزل‌سرا و خوش‌سخن به‌شمار می‌آمد که تشبیه‌های نیکویی داشت. وی اولین کسی بود که به سببِ این سروده، «صریع الغوانی» (کشتهٔ زیبارویان) لقب گرفت:

«آن کشتهٔ زیبارویان، مجذوب و شیدای آنهاست و آنان نیز دلدادهٔ اویند؛ و این عشق، از جوانی تا دم پیری هم‌چنان برقرار خواهد بود».

قطامی از مسیحیان بنی تغلبِ عراق بود که بعدها اسلام آورد. وی اشعار حکیمانه‌ای داشت که به آن استناد می‌شد، از جمله:

«آن کسی که در کارش موفق شود، مردم آن‌چه را بپسندد، به او می‌گویند؛ اما سیاه‌روز آن‌که اشتباه کند [زیرا باران تهمت دیوانگی و بی‌عقلی از سوی مردم بر سر او می‌بارد.]

انسانی که در کارها تدبّر و اندیشه کند به پاره‌ای از اهداف خود می‌رسد؛ اما فرد عجول یقیناً دچار لغزش و اشتباه می‌گردد».

اخطل می‌گفت: دوست می‌داشت که خود، سراینده این اشعار می‌بود.[12]

نباتة بن حنظله

نباتة بن حنظلهٔ کلابی، از بنی بکر بن کلاب، یکی از فرماندهان عصر مروانیِ اموی بود. عمر بن هبیره، امیر عراق او را به ولایت اهواز و برای نبرد با عبدالله بن معاویهٔ طالبی انتخاب کرد. سپس او را به فارس و اصفهان فرستاد تا از نصر بن سیّار در مقابل ابومسلم خراسانی حمایت کند. نباته به سوی ری و از آن‌جا به جانب گرگان رفت. قحطبة بن شبیب در رأس سپاهی بر نباته و یارانش یورش آورد و در نبردی سخت، نباته و ده هزار نفر از همراهانش کشته شدند و قحطبه سر او را برای ابومسلم خراسانی فرستاد.[13]

پی نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اول محرم سال ۱۳۰ = یازدهم سپتامبر سال ۷۴۷؛ دوشنبه ۲۴ ربیع‌الثانی سال ۱۳۰ = اول ژانویه سال ۷۴۸.

۲. الاعلام زرکلی، ج۴، ص۲۳۷؛ الأغانی، ج۱۷، ص۹۳ به بعد؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابن دمینه»؛ بروکلمان، ج۱، ص۱۹۹.

۳. الاعلام زرکلی، ج۴، ص۳۰۹؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص۱۴۶؛ تاریخ طبری، حوادث سال ۱۳۰ ق.

۴. الاعلام زرکلی، ج۸، ص۷۱؛ تاریخ یعقوبی، ج۱، ص۶۶؛ تاریخ طبری و ابن اثیر، حوادث سال ۱۲۸ ـ۱۳۰ ق؛ البدایة والنهایه، ج۱۰، ص۲۵؛ البیان والتبیین، ج۲، ص۱۲۲؛ العبر، ج۳، ص۳۵۶.

۵. الاعلام زرکلی، ج۲، ص۱۸۷؛ نفح الطیب، ج۲، ص۶۰؛ همان، ج۴، ص۲۱ و ۲۴؛ ابن خلدون، ج۴، ص۲۵۹؛ البیان المغرب، ج۲، ص۳۳ و ۳۷؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص۲۷۲ ـ۲۷۳؛ تاریخ افتتاح الاندلس، ص۴۴ و ۴۵؛ فجر الاندلس، ص۲۱۹ ـ۲۳۱؛ دائرة المعارف الاسلامیه، ج۱، ص۴۶۶.

۶. الاعلام زرکلی، ج۲، ص۳۲۳؛ الولاة والقضاة، ص۷۱؛ البیان المغرب، ج۱، ص۵۸ ـ۶۰؛ النجوم الزاهره، ج۱، ص۲۵۰ و ۲۸۰؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص۲۷۲.

۷. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۱۶۳؛ الأغانی، ج۸، ص۳۳۴؛ اعلام النساء، ج۲، ص۲۲۹؛ نهایة الأدب، ج۵، ص۵۱؛ مروج الذهب، ج۳، ص۱۹۶.

۸. الاعلام زرکلی، ج۳، ص۲۶۲؛ تاریخ طبری، ج۹، ص۱۰۲؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص۴۵۱؛ خطط مقریزی، ج۱، ص۳۵۵؛ الملل والنحل، ج۱، ص۱۳۲؛ التبصیر فی الدین، ص۵۷.

۹. الاعلام زرکلی، ج۴، ص۲۸۹؛ تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر، حوادث سال ۱۲۸ ـ۱۳۰ ق؛ البدایة والنهایه، ج۱۰، ص۳۶؛ شذرات الذهب، ج۱، ص۱۷۷؛ الأغانی، ج۲۳، ص۲۲۴.

۱۰. الاعلام زرکلی، ج۴، ص۲۸۲؛ تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر، حوادث سال ۱۲۷ و ۱۲۹ ق؛ الملل والنحل، ج۱، ص۲۶؛ خطط مقریزی، ج۲، ص۲۵۳؛ عیون الأخبار، ج۱، ص۲۴۰؛ همان، ج۳، ص۱۱؛ الفرق بین الفرق، ص۲۴۵ ـ۲۴۶؛ مقالات الاسلامیین، ج۱، ص۶۷؛ التبصیر فی الدین، ص۱۱۰؛ مروج الذهب، ج۴، ص۴۱؛ العبر، ج۳، ص۲۴۶ و ۲۵۹؛ العقد الفرید، ج۲، ص۲۴۸؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «عبدالله بن معاویه ـ الجناحیه»؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص۱۶۴.

۱۱. الأغانی، ج۱۸، ص۳۲۲؛ تاریخ ابن اثیر، ج۳، ص۵۱۷؛ همان، ج۵، ص۳۱۲؛ المعارف، ص۴۱۰.

۱۲. الاعلام زرکلی، ج۵، ص۲۶۴؛ الشعر والشعراء، ص۲۷۷؛ الأغانی، ج۲۴، ص۱۷ به بعد.

۱۳. الاعلام زرکلی، ج۸، ص۳۲۰؛ تاریخ ابن اثیر، ج۵، ص۳۸۶؛ تاریخ طبری، ج۷، ص۳۹۱.

یادداشت‌ها:

۱. موضوع تلمذ زید نزد واصل بن عطاء و تأثیرپذیری زید از نظرات او دور از واقعیت است، چون شهر مدینه مرکز و پایگاه علم بوده است و شهر بصره جایگاهی نداشته است و معقول نیست که زید از مرکز علم روی گرداند و برای آشنایی با اصول و فروع دین به آن‌جا روی آورد (بحوث فی الملل والنحل، ج۷، ص۱۶۰).

۲. رفض و رافضه واژهٔ کلی است و به کسانی که تسلیم حکومت‌های زمان خود نمی‌شدند رافضی اطلاق می‌شد و از آن رو که شیعه حکومت‌های پس از پیامبر ﷺ را مشروع نمی‌دانست و بر آنها گردن نمی‌نهاد آنها را رافضی می‌نامیدند و این واژه در کلمات امام باقر ؑ که شش سال پیش از انقلاب زید وفات نموده است، آمده است (بحوث فی الملل والنحل، ج۱، ص۱۲۲).

رویدادهای اسلام از ۱۳۱ ـ ۱۴۰ق

سال ۱۳۱ق = ۷۴۸ ـ ۷۴۹م[1]

رویدادها

- مروان بن محمد، سپاه را ـ که بر اساس نظام قبیله‌ای شکل گرفته بود ـ بر مبنای دسته‌ها و گروه‌ها سامان داد و فرماندهی این گردان‌ها را به سربازان حرفه‌ای واگذار کرد.
- مروان بن محمد، مغیرة بن عبیدالله فزاری را به جای حوثرة بن سهیل باهلی بر مصر گمارد.
- مروان بن محمد، منصور بن جمهور را به امارت سند گمارد.
- مروان بن محمد، عبدالملک بن موسی بن نصیر را به جای مغیرة بن عبیدالله فزاری بر مصر ولایت داد.
- مروان بن محمد، ابراهیم (امام) بن علی بن عبد الله بن عباس را کشت. ابراهیم پیش از کشته شدن، عبدالله بن عباس سفّاح را جانشین خود کرده بود.

وقایع نظامی

جنگ بر سر خلافت

- **خراسان و فارس:** قحطبة بن شبیب بر ری و اصفهان مستولی شد. و در تعقیب نصر بن سیّار که به سوی همدان رفته بود، بر آمده و در نزدیکی ساوه (میان همدان و ری) می‌میرد. با مرگ نصر، سلطه امویان بر خراسان و فارس به پایان رسید.
- یزید بن هبیره، امیر عراق از طرف امویان، سپاهی به فرماندهی عامربن ضباره برای نبرد با قحطبة بن شبیب می‌فرستد وعامر در نبردگاه کشته شد.
- **عراق:** قحطبة بن شبیب برای نبرد با یزید بن هبیره، روانهٔ عراق شد.
- مروان بن محمد با سپاهی به فرماندهی حوثرة بن سهیل باهلی، یزید را یاری داده و قحطبه او را شکست داد.

قیام‌ها

- **خوارج:** قیام خوارج اباضیه در افریقیه به رهبری عبدالجبار بن قیس مرادی و حارث بن تلید حضرمی به استیلای آنان بر طرابلس و قتل کارگزار آن‌جا به انتقام قتل عبدالله بن مسعود تجیبی، پیشوای اباضیه می‌انجامد. عبدالرحمان بن حبیب، امیر افریقیه، این قیام را سرکوب کرده و مرادی و حضرمی، رهبران قیام را می‌کشد.

درگذشتگان

- ابراهیم امام.
- ابوالزنّاد.
- اسماعیل بن یسار.
- ایوب سختیانی.
- عاصم بن عمیر سعدی.
- عامر بن ضباره.
- عباس مروانی.
- مالک بن دینار.
- نصربن سیّار.
- واصل بن عطاء.

ابراهیم امام

ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس هاشمی قرشی، پیش از پیدایش دولت عباسیان، رهبر این دعوت بود. و در حمیمه سکونت داشت. عبدالملک بن مروان آن‌جا را به جدّ او، علی بن عبدالله بن عباس واگذاشته بود. چون پدرش، محمد، امامت را به اوسپرد، پیروان بنی‌عباس نزد او رفت و آمد کرده، از خراسان و جاهای دیگر به او نامه می‌نوشتند. وی ابومسلم خراسانی را برای سرپرستی مبلغان و پیروان بنی‌عباس در خراسان به آن‌جا فرستاد. ابومسلم با عمال بنی امیه جنگید و به نام امام بر شهرها چیره شد. آنان نام امام را از همه ـ جز مبلغان و معتمدان شیعه [عباسی] ـ کتمان می‌کردند. چندی بعد فعالیت ابراهیم فاش شد و مروان بن محمد، آخرین خلیفه اموی ازآن آگاهی یافت. ازاین رو ابراهیم را دستگیر کرد و به زندن افکند و آن‌گاه او را کشت. پس از آن، یاران ابراهیم طبق وصیت وی و به صورت پنهانی با برادرش عبدالله ابوالعباس سفاح بیعت کردند. ابراهیم سخن‌وری خردمند بود و به روایت حدیث و ادبیات می‌پرداخت. مرگ وی در ۴۹ سالگی اتفاق افتاد.[2]

ابوالزنّاد

ابوعبدالرحمان، عبدالله بن ذکوان قرشی مدنی، فقیه مردم مدینه و از بزرگ‌ترین محدثان بود. سفیان ثوری او را امیرالمؤمنینِ حدیث می‌نامید. لیث گوید: ابوالزنّاد را دیدم که سیصد تن از طالبان فقه و شعر در محضر او بودند.

ابوحنیفه دربارهٔ او می‌گوید: ربیعة الرأی و ابوالزنّاد را درک کردم، اما ابوالزنّاد از او فقیه‌تر بود. وی در ۶۶ سالگی درگذشت.[3]

اسماعیل بن یسار

ابوفائد، اسماعیل بن یسار نسائی مولای بنی تمیم بن مرّه، شاعری نیکوسرا بود که اشعار او را به آواز می‌خواندند. از شعوبیان ایرانی بوده و نسبت به غیر عرب متعصب بود و در بسیاری از اشعار خود به غیر عرب‌ها افتخار می‌کند. وی در خدمت آل زبیر بود و هنگامی که خلافت به عبدالملک بن مروان رسید، همراه عروة بن زبیر، نزد او رفت

و خلیفه و فرزندانش را مدح و ستایش کرد. روزگاری دراز زیست و آخرین فرمان‌روای بنی‌امیه را درک کرد، اما دولت عباسیان را ندید. پدرش یسار، غذای عروسی‌ها را تهیه می‌کرد و از آن رو «نسائی» خوانده می‌شد که فرش مخصوص مجالس عروسی می‌فروخت. از جمله اشعار او که در آنها درمقابل اعراب از ایرانیان ستایش کرده است، اینهاست:

«فوارس (چابک‌سواران) از آن رو به این نام خوانده شده‌اند؛ که در اصالت، به فرس (پارسیان) شباهت دارند.

ای اَمام (اُمیمه) مباهاتت را بر ما فرو هل، و دست از این ستم‌گری بردار و زبان به حقیقت‌گویی بگشا!

واگر می‌خواهی حقیقت را درک کنی سراغ ما (پارسیان) را بگیر؛ و از عرب‌ها بپرس که ما در گذشته چه عظمتی داشتیم؟

آن هنگام که ما دخترانمان را با ادب و فرزانگی پرورش می‌دادیم؛ شما از روی نادانی و بی‌خردی آنان را زنده زیر خاک می‌کردید». [۴]

ایوب سختیانی

ابوبکر، ایوب بن ابی تمیمه کیسانِ سختیانی عنزی بصری، بزرگِ فقها وعالمان بصره در عصر خویش و یکی از پیشوایان نامدار و از تابعین زاهد و عابد و از حافظان حدیث به شمار می‌رفت. ابن سیرین از او روایت کرد و ابن سعد دربارهٔ او گفته است: او در ثبت وحفظ حدیث دقیق، مطمئن، حجت و دریایی از علوم بود.

وی در ۶۵ سالگی درگذشت. [۵]

عاصم بن عمیر سعدی

عاصم بن عمیر سعدی، از قهرمانان چابک سوار بود که همراه نصر بن سیار، امیر خراسان و ماوراءالنهر، شاهد وقایعِ ماوراء النهر بود. در نبردی که در سال ۱۲۱ ق در سمرقند میان عرب‌ها و ترک‌ها روی داد، عاصم، پادشاهِ ترک را اسیر کرد و نزد نصر بن سیار برد ونصر او را کشته و در کنارهٔ نهر، بردار کرد.عاصم ملقب به «هزار مرد» بود و در نهاوند به شهادت رسید. [۶]

عامر بن ضباره

ابوالهیذام، عامر بن ضبارهٔ غطفانی مرّی، فرماندهی از سواران دلاور و از مردم حوران بود که ابن هبیره را در عراق همراهی می‌کرد. مروان بن محمد او را مأمور جنگ با شیبان خارجی کرد و هفت هزار جنگ‌جو را تجهیز کرد و همراه او فرستاد. عامر همراه آنان روانهٔ جنگ با شیبان شد و شیبان پس از چندین نبرد از میدان گریخت. آن‌گاه عامر برای نبرد با عبدالله بن معاویهٔ طالبی [از نوادگان جعفر طیار] ـ که در اصطخر سر به شورش برداشته بود ـ حرکت کرد و او را نیز شکست داد. سپس ابن هبیره، امیر عراق او را برای نبرد با قحطبة بن شبیب، از سرداران سپاه بنی‌عباس فرستاد. قحطبه با سپاهی بیست هزار نفره با او نبرد کرد. لشکر عامر در این نبرد عقب‌نشینی کرد و عامر، خود با گروه اندکی ایستادگی کرد تا این که کشته شد. [۷]

عباس مروانی

عباس بن ولید بن عبدالملک بن مروان، امیری از سرداران بزرگ بود که به او چابک‌سوارِ مروانیان می‌گفتند. او و عمویش مسلمة بن عبدالملک در نبرد با یزید بن مهلب سپاهیان را فرماندهی می‌کردند و عباس شهرها و قلعه‌های فراوانی را در سرزمین روم گشود. پدرش او را به امارت حمص و بارها نیز به فرماندهی جنگ گماشت. مروان بن محمد او را در حرّان زندانی کرد و او در زندان درگذشت.

مرزبانی دربارهٔ او می‌گوید: او در اعتقادِ دینی‌اش متهم بود. [۸]

مالک بن دینار

ابویحیی، مالک بن دینارِ بصری، از راویان حدیث و واعظی پرهیزگار بود که از دست‌رنج خویش روزی می‌خورد و از استنساخ قرآن دستمزد می‌گرفت. او اشعاری موعظه‌آمیز و عبرت‌انگیز داشت، از جمله:

«به جانب قبرستان آمدم و ندا در دادم کجا هستند، انسان‌های محترم و عزیز و کجایند انسان‌های حقیر و خوار؟

کجاست آن که به سطوت و حکومت خویش می‌بالید؛ و کجاست آن که وقتی فخر و مباهات می‌کرد، همه مردم او را می‌ستودند؟

آری همه جان باختند به گونه‌ای که دیگر خبر و خبر دهنده‌ای نیست ؛ آنها مردند و خبرشان نیز در گذر روزگار محو شد.

آدمیان هم‌چنان زاده شده و می‌میرند ؛ و زیبایی‌های صورت‌ها محو و نابود می‌شود.

هان ای کسی که سراغ گذشتگان را می‌گیری؛ چرا از آن‌چه می‌بینی پند نمی‌گیری؟».

مالک بن دینار در بصره درگذشت. [۹]

نصر بن سیّار

نصر بن سیار بن رافع بن حرّی بن ربیعهٔ کنانی، امیری هوشمند و بزرگِ مضریان خراسان و والی بلخ بود.

در سال ۱۲۰ ق و پس از درگذشتِ اسد بن عبدالله قسری والی خراسان شد. او به ماوراء النهر لشکر کشید و قلعه‌هایی را گشود و غنایم بسیاری به دست آورد و در مرو اقامت گزید. در روزگار

فرمان‌روایی او دعوت عباسیان قوت گرفت. نصر، به مروانیان شام نامه نوشت و آنان را نسبت به تبلیغات عباسیان هشدار و بیم داد؛ اما آنان خطر را ناچیز شمرده و به هشدار او توجهی نکردند. بنابراین، نصر هم‌چنان بدون عکس‌العملی به تدبیر امور پرداخت تا این که از چاره‌اندیشی بازماند.

هنگامی که ابومسلم بر خراسان دست یافت، نصر در سال ۱۳۰ق از مرو خارج شد و به نیشابور رفت. ابومسلم سپاهی به فرماندهی قحطبة بن شبیب به سوی او فرستاد و نصر به «قومس» رفت و طیّ نامه‌ای از یزید بن عمر بن هبیره، امیر عراق که در واسط بود، درخواست کمک کرد و به مروان بن محمد که در شام بود، نیز نامه نوشت و از او یاری خواست. نصر از شهری به شهر دیگر می‌رفت و هم‌چنان منتظر نیروی کمکی بود تا این که در بیابانی میان ری و همدان بیمار شد و در ساوه درگذشت. او سرایندهٔ قصیده‌ای است که سرآغاز آن چنین است:

«درمیان خاکسترها شرارهٔ آتشی می‌بینم؛ و می‌ترسم که این شراره، آتشی خانمان‌سوز در پی داشته باشد.

شگفت‌زده می‌گویم: کاش می‌دانستم؛ آیا بنی‌امیه (این حریق بزرگ و خانمان بر باد ده را) می‌بینند یا در خوابند».

آن‌گاه این قصیده را برای مروان بن محمد فرستاد.[۱۰]

واصل بن عطاء

واصل بن عطاء بن حذیفهٔ غزّال، از موالی «بنی ضبّه» و به نقلی «بنی مخزوم» بود. شغل وی ـ آن‌گونه که برخی پنداشته‌اند ـ ریسندگی نبود، بلکه از این جهت ملقب به غزّال شد که در بازار ریسندگان رفت و آمد می‌کرد. یاران واصل را «معتزله» نامیدند، زیرا او و دوستش، عمرو بن عبید از حلقهٔ درس حسن بصری، کناره‌گیری کردند. اعتزال دارای یک ریشهٔ سیاسی است؛ یعنی هنگامی که در دورهٔ عثمان وعلی‌ؑ مردم با یک‌دیگر اختلاف نظر پیدا کردند و به علت این اختلاف، فتنه برپا شد، گروهی از صحابه از درگیر شدن در این مسائل خودداری کردند و اعتزال (کناره) گزیدند. از این رو به آنان معتزله گفتند، ولی اعتزال به عنوان یک آیین عقیدتی، هنگامی شکل گرفت که دو گروه خوارج و شیعه به وجود آمده بودند (۱) و مردم دربارهٔ سرنوشت کسانی که در این فتنه‌ها درگیر شده بودند، سؤال می‌کردند که چرا در آن فتنه‌ها گروهی به ناحق کشته شدند، در حالی که قتل از گناهان کبیره شمرده می‌شود. از این‌جا مسئله «مرتکب گناه کبیره» مطرح شد. خوارج که بر علی بن ابی طالب خروج کرده بودند، گفتند مرتکب کبیره، کافر و واجب‌القتل است و در آتش جاودان خواهد بود. چون از حسن بصری در این‌باره سؤال شد، گفت: چنین کسی مؤمن، ولی فاسق است.

در این میان، واصل بن عطاء و عمرو بن عبید، شاگردان حسن بصری با او مخالفت کردند و گفتند: مرتکب کبیره، فاسق است، ولی در «منزلة بین المنزلتین» قرار دارد، یعنی او مؤمن مطلق و کافر مطلق نیست، بلکه اگر مرد و توبهٔ خالص نکرد، کافر و در آتش جاودان است. از آن به بعد واصل بن عطاء و عمرو بن عبید از مجلس استادشان، حسن بصری اعتزال گزیدند و یارانشان «معتزله» نام گرفتند و این سرآغاز این گرایش فکری بود که خاورشناسان در تاریخ اندیشهٔ اسلامی آن را «گرایش عقلانی» نامیدند. مقصود از عقل‌گرایان، آزاداندیشانی هستند که معتقدند عقل داور و حاکم نهایی در امور است. بدین ترتیب، متفکران اسلامی گوی سبقت را در این جهت‌گیری فکری از دیگران ربوده‌اند.

معتزله آیین خود را بر پنج اصل بنیان نهادند:

اول ـ توحید [توحید صفاتی]: که جوهرهٔ آیین آنهاست. آنها معتقدند که خداوند یکتا و یگانه است و مانند او وجود ندارد. او نه جسم است و نه شبح، نه صورت است و نه شخص، نه جوهر است و نه عرض. خدا از نظر آنان منزّه از تشبیه و همانندی با مخلوقات و پدیده‌هاست. آنان می‌گفتند: اگر خداوند صفاتی چون علم، اراده، دیدن و شنیدن مستقل از ذات خود داشته باشد، دارا بودن آن صفات، به معنای قدیم شمردن آن صفات خواهد بود و اقرار به قِدَمِ آن صفات، مستلزم پذیرفتن وجود قدیم خواهد بود و بدین گونه خداوند در قدیم بودنِ خود شریک خواهد داشت و این شرک است و منافی توحید. آنان بر این اساس، نظریهٔ خود را در نفی صفات از خداوند و مخلوق بودن قرآن بنا نهادند.

دوم ـ اختیار: از نظر آنان، اصل در انسان این است که او در انتخاب افعالش آزاد است و هموست که اعمال خود را انجام می‌دهد و در قبال آنها بازخواست می‌شود. اگر کار، خیر باشد، ثواب خواهد برد و اگر شرّ باشد، کیفر خواهد دید و در نتیجه، مسئول کردار خویش است. از نظر آنان انسان بر انجام افعال خود تواناست، البته به وسیلهٔ قدرتی که خداوند در نهاد او نهاده است. او با این قدرت می‌تواند خیر را از شر تمیز دهد، به همین سبب، آیین آنها «قدریه» نیز نامیده شد که منسوب است به قدرتِ انسان در انجام کارهایش. (۲) آنها در این امر با «جبریه» که می‌گفتند: «خداوند است که افعال انسان را خلق می‌کند و انسان در انجام آنها مجبور است و اختیاری در انجام آنها ندارد» مخالفت کردند. دلیل معتزله در اعتقادشان این بود که اگر خداوند ـ تبارک و تعالی ـ خود خالق افعال شر باشد، و انسان را به خاطر آنها محاسبه کند، ظالم خواهد بود، در حالی که خداوند منزه از ظلم و جوراست. آنان این اصل را از «معبد جهنی» و «غیلان دمشقی» که قَدَری بودند، برگرفتند.

سوم ـ وعد و وعید: یعنی هر کس که سر به فرمان خدا نهد، وارد بهشت می‌شود و هر که او را عصیان کرد، وارد آتش می‌گردد. این وعدهٔ خدا برای مطیعان و وعید (تهدید) برای عاصیان است. بر این اساس بود که می‌گفتند: اگر عمل خیری انجام نگیرد، ایمانِ فرد کافی نخواهد بود و این عمل صالح است که ایمان را تأیید خواهد کرد.

چهارم ـ امر به معروف و نهی از منکر: معتزله براساس این اصل به دفاع از اسلام و حمایت از آن در مقابل زندیقان، که در اوایل دورهٔ عباسی فراگیر شده بودند، پرداختند.

پنجم ـ منزلة بین المنزلتین: یعنی حکم دربارهٔ مرتکبان گناهان کبیره، به آن است که اگر آنان بدون توبهٔ صادقانه بمیرند، در آتش جاودان خواهند بود وعنوانشان «فاسق» است و در مرتبه‌ای پایین‌تر از مؤمنان و بالاتر از کافران قرار دارند. مقصود آنها از این تقسیم، «منزلة بین المنزلتین» بود.

واصل بن عطاء تألیفاتی دارد، از جمله: اصناف المرجئة، المنزلة بین المنزلتین، معانی القرآن، طبقات أهل العلم والجهل، السبیل إلی معرفة الحق و... . پیروان معتزلی‌اش «واصلیّه» نامیده می‌شدند. وی در ۴۱ سالگی درگذشت.[11]

پی نوشت‌ها:

۱. شنبه اول محرم سال ۱۳۱ = ۳۱ آگوست سال ۷۴۸؛ چهارشنبه ششم جمادی‌الاول سال ۱۳۱ = اول ژانویه سال ۷۴۹.
۲. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۵۴؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۴۳؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۹۴ و ۴۳۵؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۴۲۲؛ الفخری، ص ۱۲۴؛ الکتاب والوزراء، ص ۸۴؛ دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۱، ص ۱۷۳.
۳. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۲۱۷؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۸۲؛ لسان المیزان، ج ۶، ص ۵۹۲؛ تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۳۴؛ العبر، ج ۱، ص ۱۷۳.
۴. الأغانی، ج ۴، ص ۴۰۸.
۵. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۹۷؛ تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۳۰؛ العبر، ج ۱، ص ۱۷۲.
۶. تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۳۶، ۳۹۹ ـ ۴۰۰؛ الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۱۴.
۷. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۱۹؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۰۵؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۳۹۸؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۳۷؛ المعارف، ص ۴۱۸.
۸. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۴۰؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۴۴۲ و ۴۶۱؛ المحبّر، ص ۳۰۵؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۳۵.
۹. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۱۳۴؛ وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۱۳۹؛ عیون الاخبار، ج ۲، ص ۲۰۲ ـ ۲۰۳.
۱۰. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۳۴۱؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۲۲۶ ـ ۳۹۵؛ خزانة الأدب، ج ۱، ص ۳۲۶؛ ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۲۵، ۲۰۷ و ۲۲۱؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۳۷؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۵۴ و ۴۰۳؛ الکتاب والوزراء، ص ۶۶؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۳۹؛ المعارف، ص ۴۰۹.
۱۱. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۱۲۱؛ وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۷؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹۸؛ التبصیر فی الدین، ص ۶۴ ۶۶؛ الملل والنحل، ج ۱، ص ۴۶ و ۴۹؛ البیان والتبیین، ج ۱، ص ۱۵ و ۵۰؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۳۱۳؛ فوات الوفیات، ج ۲، ص ۶۲۴؛ معجم الادباء، ج ۷، ص ۲۲۴؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «واصل بن عطاء و معتزله»؛ تکملة الفهرس، ص ۱.

سال ۱۳۲ ق = ۷۴۹ ـ ۷۵۰ م[1]

رویدادها

- آغاز حکومت بنی‌عباس و برپایی دولت عباسی.
- ابوعباس عبدالله بن محمد عباسی ملقّب به سفّاح وارد کوفه گردید و مردم با وی بیعت کرده و او را به خلافت پذیرفتند (۳ ربیع الاوّل).
- جایگزینی حکّام عباسی به جای حاکمان اموی.
- نصبِ عیسی بن موسی بن محمد عباسی بر کوفه.
- فرمان‌روایی سفیان بن عیینه مهلّبی بر بصره.
- فرمان‌روایی عیسی بن علی بن عبدالله عباسی بر فارس.
- فرمان‌روایی ابومسلم خراسانی بر خراسان و ری.
- فرمان‌روایی عبدالله بن علی عباسی بر شام و فلسطین.
- فرمان‌روایی داوود بن علی بن عبدالله عباسی بر مکّه، مدینه و یمن.
- فرمان‌روایی محمد بن صول بر جزیره و ارمنستان.
- عبدالرحمان بن حبیب فهری، حاکم آفریقا به اطاعت ابوعباس سفّاح درآمد و سفّاح نیز او را درمقامش ابقا کرد.
- ابقای منصور بن جمهور بر حکومت سند.
- ابوعباس سفّاح، ابوسلمه خلّال را به وزارت خود انتخاب کرد و پس از آن او را به قتل رسانده و ابوجهم بن عطیه را جایگزین وی ساخت.

وقایع نظامی

تعقیب امویان و انقراض دولت اموی در مشرق

- **نبرد مسنّاة:** قحطبة بن شبیب، فرمانده سپاه عباسیان با یزید بن هبیره فرمان‌روای حکومت بنی‌امیه بر عراق در مسنّاة، کنار فرات، در نزدیکی کوفه به جنگ پرداخت. در این نبرد، ابن هبیره شکست خورد و پس از آن قحطبة بن شبیب در حال گذشتن از فرات غرق شد. پس از او فرزندش، حسن بن قحطبة فرماندهی سپاه عباسی را به عهده گرفت و کوفه را به اشغال خود در آورد.
- **نبرد زاب:** عبدالله بن علی عباسی (عموی خلیفه سفّاح) به منظور جنگ با مروان بن محمد (آخرین خلیفهٔ اموی) روانه گردید و در کنار نهر زاب ـ یکی از شاخه های دجله ـ با وی به نبرد پرداخت. مروان به سوی مصر عقب‌نشینی کرد و در شهر بوصیر در سوم ذی الحجه به قتل رسید.
- **کشتار امویان:** عبدالله بن علی بر دمشق چیره شد. برای هشتاد نفر از بزرگان اموی در ابوفطرس کنار نهر «عوجا» نزدیک «یافا» ضیافتی برپا کرد. زمانی که میهمانان حاضر شدند، جلّادان ناگهان بر آنان یورش برده و همه را به قتل رساندند.

شورش‌ها

شام و فلسطین

- شورش‌های ضد عباسیان.

- شورش ابوورد مجزأة بن کوثر کلابی در قنّسرین.
- شورش ابومحمد زیاد بن عبداللّه اموی در حمص و تدمر (زیاد، نوهٔ معاویة بن ابی‌سفیان بود).
- شورش عثمان بن عبدالاعلی ابن سراقة ازدی در دمشق.
- شورش عباس بن محمد اموی نوه معاویة بن ابی‌سفیان.
- شورش اسحاق بن مسلم عقیلی.
- شورش ابان بن معاویه بن هشام در سمیساط.
- شورش محمد بن سعید بن عبدالعزیز اموی در جزیره.
- شورش بسام بن ابراهیم.

همه این شورش‌ها از سوی عبداللّه بن علی عباسی و ابوجعفر منصور سرکوب شدند.

- افریقا: شورش خوارج به رهبری اسماعیل بن زیاد نفوسی که بر قابس چیره شد و عبدالرحمان بن حبیب فهری این شورش را سرکوب کرد و شهر قابس را باز پس گرفت.
- مصر: شورش‌کشاورزان قبطی به خاطر ناتوانی ایشان در پرداخت مالیات.

درگذشتگان

- ابراهیم بن ولید اموی.
- یزید بن هبیره.
- ابوسلمه خلّال.
- اسماعیل بن ابی مهاجر.
- سعید بن عبد الملک.
- سلیمان بن هشام.
- عبد الحمید کاتب.
- قحطبة بن شبیب.
- مجزأة بن کوثر.
- مروان بن محمد.
- یزید قاری.
- یوحنّا دمشقی.

ابراهیم بن ولید اموی

ابواسحق، ابراهیم بن ولید بن عبدالملک بن مروان که مادرش ام ولد بود،[۲] پس از مرگ برادرش یزید (ملقّب به ناقص) خلیفه شد و تنها هفتاد روز خلافت کرد. مروان بن محمد علیه او شورید. ابراهیم خود را عزل و با واگذاری حکومت بدو تسلیم او شد و در سال ۱۲۷ق با مروان بیعت کرد.[۳]

ابن هُبَیره (یزید)

ابوخالد، یزید بن عمر بن هُبَیره حاکمی از قهرمانان شجاع بود که در دوران ولید بن یزید به حکومت قنّسرین رسید و حکومت عراقین (بصره و کوفه) را در سال ۱۲۸ق و در روزگار مروان بن محمد، آخرین خلیفهٔ اموی، به دست گرفت. زمانی که مسئلهٔ دعوت عباسیان در زمان او بطور جدی بالا گرفت، به جنگ باطرف‌داران عباسیان پرداخت، ولی لشکریان خراسان بر او غلبه یافتند. ابن هُبَیره به واسط رفت و در آن‌جا پناه گرفت. سفّاح، برادرش منصور را به جنگ با وی گسیل داشت. منصور مدت زمانی در واسط به جنگ با وی پرداخت تا جایی که کار بر وی بسیار مشکل شد. منصور امان نامه‌ای از سفّاح برای ابن هُبَیره درخواست کرد و سفّاح نیز آن را پذیرفت. این در حالی بود که حکومت بنی‌امیه به پایان عمر خود رسیده بود. ابن هُبَیره به صلح راضی گردید و از سفّاح اطاعت کرد. بعد از آن در واسط اقامت گزید و ابومسلم خراسانی زمینهٔ از میان برداشتن او رافراهم نمود، لذا سفّاح امان نامه‌ای راکه برای ابن هُبَیره امضا کرده بود، نقض کرد و منصور دستور قتل او را صادر کرد و کسی را جهت کشتن او به واسط فرستاد. ابن هُبَیره در ۴۸ سالگی در گذشت.[۴]

ابوسلمه خلّال

ابوسلمه، حفص بن سلیمان همدانی، از آن جهت لقب خلّال یافت که در گذر سرکه‌فروشان کوفه سکونت داشت [خِلّ یعنی سرکه] و نیز گویند: از آن رو که سرکه درست می‌کرد، به وی خلّال می‌گفتند. وی از دعوت‌گران اولیه عباسیان و حلقه ارتباط خراسان و حمیمه ـ مرکز بنی‌عباس بود و زمانی که لشکریان ابومسلم، لشکر اموی را در خراسان نابود کردند، به طرف عراق پیش رفته، وارد کوفه گردیدند. خراسانی‌ها ریاست را به ابوسلمه سپردند و او را وزیر آل محمّد خواندند.

وی به تدبیر امور پرداخت و امامت را برای بنی‌هاشم آشکار ساخت بی آنکه از خلیفه نامی ببرد و بر آن بود که امامت را به یکی از سه تن علوی بسپارد: جعفر صادق ﷺ، عبدالله بن حسن مثنّی (عبد الله محض) و عمر الاشرف بن علی زین العابدین. از این رو برای آن سه نامه نگاشت اما هیچ‌یک او را اجابت نکردند. ابوالعباس عبداللّه بر این امر آگاه بود و چون به کوفه درآمد و به خلافت با او بیعت شد، ابوسلمه نیز به اعتذار، نزدش آمد، ابوالعباس به ظاهر چنین وانمود که عذرش را پذیرفته، امّا پس از آن که حکومتش ثبات یافت، ابومسلم خراسانی را برای کشتن او فرستاد. ابومسلم عده‌ای را شبانگاه به کمین او نشاند و هنگامی که ابوسلمه از پیش خلیفه بیرون می‌رفت، به قتلش رساندند.[۵]

اسماعیل بن ابی المهاجر

ابوعبدالحمید، اسماعیل بن عبداللّه بن ابی المهاجر دینار، وابستهٔ بنی‌مخزوم فقیهی پرهیزگار بود که عمر بن عبدالعزیز در سال ۱۰۰ق او را به جای محمد بن یزید، به حکومت افریقا گمارد. و آموزش

احکام اسلام به بربرهای افریقا را به او و دیگر فقهای تابعین در افریقا واگذار کرد تا آن‌ها را به مسائل دینی آشنا کنند. تعداد بسیاری از بربرها بدست او مسلمان شدند. وی پس از برکناری از سوی یزید بن عبدالملک به قیروان پناه برد و در همان جا درگذشت.[۶]

سعید بن عبدالملک

سعید بن عبدالملک بن مروان، از امویان قریش و از حاکمان بنی‌امیه، اهل دمشق، نیکوسیرت و متعبّد بود. او را سعیدالخیر می‌خواندند. وی جنگ‌های تابستانه با روم را بر عهده داشت. بعدها از طرف ولید بن عبدالملک به امارت فلسطین برگزیده شد. هنگامی که استاندار موصل بود، در اطراف شهر دیواری بنا کرد و در شهر بازاری ساخت که به بازار سعید معروف شد. او کسی است که نهر سعید را در نزدیکی رملة حفر کرد و در اطراف آن به عمران و آبادانی پرداخت. وی در روز کشتار امویان در ابوفطرس به قتل رسید.[۷]

سلیمان بن هشام

سلیمان بن هشام بن عبدالملک بن مروان، از امویان قریش بود. وی در دمشق رشد کرد و در دوران حکومت پدرش به جنگ با رومیان رفت. زمانی که پدرش از دنیا رفت، ولید بن یزید وی را زندانی کرد، امّا وقتی که ولید به قتل رسید، از زندان آزاد شد. یزید بن ولید او را به فرماندهی در برخی جنگ‌ها منصوب کرد. هنگامی که مروان بن محمد روی کار آمد، سلیمان لشکری گرد آورد و به چشم‌داشت خلافت به جنگ مروان رفت، امّا مروان او را شکست داد. سلیمان به ضحّاک بن قیس خارجی که در نصیبین بود و تعداد زیادی از بستگان و غلامانش همراه او بودند، پیوست. وقتی ضحّاک در سال ۱۲۸ق کشته شد. و فرماندهی یاران او به شیبان حروری رسید سلیمان از یاران وی شد و با خواهر وی ازدواج کرد و در کنار او علیه مروان بن محمد جنگید اما پس از غلبه مروان بر آنها شیبان حروری به سوی بصره عقب‌نشینی کرده و از آن‌جا به عمان پناه برد؛ سلیمان نیز با بستگان و اطرافیان خود به سِند رفت. هنگامی که سفّاح عباسی خلافت را به دست گرفت، سلیمان به او گرایید. سفّاح نیز به او امان داده و در کنار خود نشاند. سدیف، شاعر سفّاح در این هنگام چنین سرود:

«مردانی که در گرد تو هستند فریبت ندهند چرا که در سینه‌هایشان امراض ریشه‌داری نهفته است.

تیغ را در میانشان بگذار و عفو از ایشان برگیر؛ تا هیچ اموی تباری بر روی زمین نباشد».

از این رو سفّاح به قتل سلیمان فرمان داد و او کشته شد.[۸]

عبدالحمید کاتب

ابوغالب، عبدالحمید بن یحیی بن سعید، وابستهٔ بنی‌عامر، جدش آزاد شده علاء بن وهب عامری بود. از این رو به بنی‌عامر منسوب است. او از اهالی قیساریه و گفته شده اهل انبار، و ساکن شام بود. وی از ادیبان و پیشوایان کاتبان به شمار می‌رفت که در بلاغت بدو مثال می‌زدند و نامه‌نگاران به او اقتدا می‌کردند عبدالحمید به خدمت مروان بن محمد، آخرین حاکم اموی درآمد و همواره با او بود تا در بوصیر مصر کشته شد. گفته شده که او بعد از قتل مروان، در بحرین به دوستش عبداللّه بن مقفع پناه برد. تعقیب کنندگان وی ناگهان وارد خانه عبداللّه شده و پرسیدند: عبدالحمید کدام یک از شماست؟ هر یک از آنها برای رهایی دیگری گفت: من عبدالحمید هستم و اگر عبدالحمید فریاد برنمی‌آورد که «مهلت بدهید! هرکدام از ما نشانه‌هایی داریم؛ کسانی را به مراقبت ما بگذارید ونزد کسی بروید که شما را فرستاده تا آن علامت‌ها را مشخص کند»، نزدیک بود که سربازان، ابن مقفع را بکشند. سربازان نیز همین کار را کردند از این رو عبدالحمید را دستگیر نموده و در سال ۱۳۲ق در حالی که ۷۲سال داشت، به قتل رساندند.[۹]

قحطبة بن شبیب

قحطبة بن شبیب طایی، فرماندهی دلیر، صاحب نظر و منزلت و همدم و هم‌نشین ابومسلم خراسانی بود که در دعوت برای عباسیان در خراسان او را یاری کرد. وی یکی از دوازده پیشوای برگزیدهٔ محمد بن علی بن عبداللّه بن عباس و از کسانی بود که در خراسان دعوت محمد بن علی را پذیرفت. وی لشکریان ابومسلم را در جنگ‌ها فرماندهی می‌کرد و در تمام جنگ‌ها نیز پیروز می‌گردید؛ اما در پی جنگی که با یزید بن عمر بن هُبیره (حاکم عراق از طرف حکومت بنی‌امیه) داشت، در رودخانه فرات غرق شد.[۱۰]

مجزأة بن کوثر

ابوالورد، مجزأة بن کوثر بن زفر بن حارث کلابی قیسی از سران قیسیه ساکن در شمال شام و از اصحاب و یاران مروان بن محمد ـ آخرین خلیفه بنی‌امیه ـ بود که در منطقه قنّسرین بر عباسیان شورید و حاکم عباسی آن‌جا را به قتل رسانید و لباس سفید ـ لباس خاص بنی‌امیه ـ را بر تن کرد و پرچم‌های سفید را در مخالفت با بنی‌عباس که لباس‌های سیاه برای خود اختیار کرده بودند، برافراشت. مردم قنّسرین و حلب دعوت وی را اجابت کردند. وی به سوی حمص رفت و به ابومحمد، زیاد بن عبدالله بن یزید اموی که وی نیز علیه عباسیان شوریده بود پیوست، قبایل کلب یمنی و اهالی تدمر او را همراهی می‌کردند. در این نبرد برای اولین بار، قیسیان و یمانیان با هم علیه عباسیان متحد شده و

لشکر عباسیان را به فرماندهی عبدالصمد بن علی عباسی، شکست دادند. هنگامی که عبداللّه بن علی عباسی، برادر عبدالصمد از شکست او آگاه شد، لشکرعظیمی را برای جنگ با شورشیان گرد آورد و خود، فرماندهی آن را به عهده گرفت. حمید بن قحطب نیز وی را در این جنگ همراهی کرد. آنان در منطقه مرج الاجمّ ـ از نواحی حلب ـ به جنگ پرداختند. حمید در این نبرد، شورشیان را شکست داد و قیام آن‌ها را سرکوب کرد و ابوورد نیز کشته شد.[11]

مروان بن محمّد

ابو عبدالملک، مروان بن محمد بن حکم از امویان قریش که مادرش ام ولد و از نژاد بربر و از قبیله نفره بود. مروان به خاطر صبر و تحمل و سختی‌های جنگ، حمار لقب گرفت. گویند: عرب هر صد سال را حمار می‌نامد و چون حکومت بنی‌امیه به صدمین سال خود نزدیک می‌شد، مروان را حمار خواندند. هم‌چنین لقب جعدی را به واسطه انتساب به آموزگار و مربی‌اش، جعد بن درهم به وی دادند. وی آخرین حاکم اموی است و خلافت را به زور شمشیر به دست گرفت؛ زیرا بعد از قتل ولید بن یزید در سال ۱۲۶ق زمانی که در ارمنستان بود، مردم را به بیعت با خود فراخواند. مردم با او بیعت کردند سپس با لشکر عظیمی به طرف دمشق رفت و ابراهیم بن ولید را برکنار کرد و در سال ۱۲۷ق حکومت بنی‌امیه در شام را به دست گرفت. او فرماندهی شجاع بود و به قونیه لشکر کشید و در سال۱۰۵ آن‌جا را فتح کرد. هشام بن عبدالملک در سال ۱۱۴ق او را به حکومت آذربایجان، ارمنستان و جزیره منصوب نمود. او سرزمین‌های بسیاری را فتح و جنگ‌های زیادی کرد و چون خلافت را به دست گرفت، عبداللّه بن محمد عباسی (سفّاح) با لشکری به فرماندهی عمویش، عبداللّه بن علی عباسی، به جنگ با او پرداخت. هر دو لشکر در منطقه زاب (بین موصل و اربیل) درگیر شدند. مروان شکست خورد و به مصر فرار کرد. صالح بن علی، برادر عبداللّه، به تعقیب او پرداخت تا این که در نزدیکی «بوصیر»، درگیر شدند. مروان در سال ۱۳۲ق در آن جنگ کشته شد و سرش را برای سفّاح بردند.

مروان فردی دوراندیش، شجاع، زیرک و با نفوذ و درجنگ‌ها بسیار کارآزموده بود. وی برای ایجاد نظم در ارتش اسلام، خط‌مشی ویژه‌ای را وضع کرد و به جای تقسیم و تنظیم لشکر به دسته‌هایی که هرکدام منسوب به قبیله‌ای بودند، لشکر را به گروه‌هایی با تعداد کم تقسیم کرد. [نظام کرادیس] این کار بیش از روش تنظیم لشکر به صورت ردیف‌های طولانی [نظام صفّ] که نزد عرب معمول بود، بر سرعت و تحرک و قدرت آنها می‌افزود. هم‌چنین برای سربازان مقرّری معینی قرار داد و فرماندهی دسته‌ها و بخش‌ها را به فرماندهانی کارآمد و کارآزموده سپرد؛ اما اینها هیچ‌کدام سودمند نیفتاد، چون اوضاع و احوال بر وفق مراد او نبود، عوامل تضعیف کنندهٔ او فراوان و پرفشار بود. اقدامات وی در زمانی صورت گرفت که خلعت خلافت بر تن بنی‌امیه فرسوده شده بود و امیدی به اصلاح آن نمی‌رفت و جایی برای وصله کردن آن یافت نمی‌شد. وقایع شام، عراق و حجاز خلیفه را به خود مشغول کرد و نتوانست برای یاری کارگزار خود در خراسان کمکی بفرستد؛ لذا کارگزار وی، نصر بن سیار، در مقابل ابومسلم خراسانی شکست خورد و یورش و پیش‌روی شیعیان [عباسیان] از خراسان ادامه یافت تا این که عراق، شام و سپس مصر را فراگرفت. مروان در مصر، در نبرد مقابل لشکری عظیم و مجهّز بر زمین افتاد و مرد و بدین ترتیب، زندگی سراسر جنگ و کشتار او به پایان رسید. با مرگ وی حکومت امویان در شام، منقرض گردید. او پنج سال و دو ماه حکومت کرد و به هنگام مرگ ۶۲سال داشت.[12]

یزید قاری

ابوجعفر، یزید بن قعقاع از هم‌پیمانان بنی‌مخزوم و از اهالی مدینه و از قاریان ده‌گانه و از تابعین شمرده می‌شد. در قرائت قرآن امام اهل مدینه بود. او به یزید قاری یا یزید مدنی معروف بود و از مجتهدان صاحب فتوا به شمار می‌رفت که در مدینه وفات یافت. سال درگذشت وی مورد اختلاف است.[13]

یوحنّا دمشقی

یوحنّا بن سرجون بن منصور از اهالی دمشق بود اسقف‌های دمشق از خاندان سرجون بودند. منصور جدّ وی، درزمان فتح دمشق توسط مسلمانان، اسقفِ آن شهر بود و او بود که دروازهٔ دمشق را به روی ایشان باز کرد. جدش، منصور به خدمت معاویة بن ابی سفیان درآمد و معاویه او را جهت جمع‌آوری اموال شهر دمشق به کار گرفت. پدرش، سرجون ناظر بر اموال خلیفه عبدالملک بن مروان بود. در الهیات، فلسفه، خطابه، تاریخ و شعر، شخصیتی برجسته داشت. آزادی انسان را مورد تأکید قرار می‌داد و از آن با استدلال و قدرت دفاع می‌کرد. به خاطر سخن‌وری و سخن‌پردازی‌اش به وی «دقاق الذهب» (زرافشان) لقب دادند. در آخر عمرش در دیر سابای مقدس، در جنوب شرقی شهر بیت المقدس عزلت گزید و به عبادت مشغول شد. به یونانی سخن می‌گفت و در زندگی روزمره‌اش به زبان آرامی صحبت می‌کرد و عربی نیکو می‌دانست. کتاب‌هایش به عربی ترجمه شده و معتزله از آرای وی تأثیر پذیرفته‌اند. مهم‌ترین نوشتهٔ او ینبوع الحکمة است که در آن قصد سازش بین مسیحیّت و فلسفه را داشت. بین او و علمای مسلمان در خصوص آزادی اراده و اعتقاد به قضا و قدر،

مجادلات و مباحثاتی صورت گرفته است. این مناقشات و مجادلات سرآغاز حرکت فکری و عقلانی در اسلام بود. وی در ۷۶ سالگی درگذشت.[۱۴]

پی نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه اوّل محرم سال ۱۳۲ = ۲۰ اگوست سال ۷۴۹؛ پنج‌شنبه ۱۷ جمادی الاوّل سال ۱۳۲ = اوّل ژانویه سال ۷۵۰.

۲. ام ولد: کنیزی که پس از آوردن فرزندی از مولایش [پس از مرگ صاحبش] آزادی خود را به دست می‌آورد.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۷۴؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۹۵، ۲۹۹؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۳۰۸، ۳۱۱؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۲۰؛ المعارف، ص ۳۶۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۳۷؛ مآثر الانافة فی المعالم الخلافه، ج ۱، ص ۱۶۰.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۲۴۰؛ وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۳۱۳؛ خزانة الأدب، ج ۴، ص ۱۶۷؛ فتوح البلدان، ص ۲۹۵؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۵۰؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۴۳۷؛ العبر، ج ۳، ص ۳۷۳.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۲۹۱؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۱۹۵؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۵۵؛ الکتّاب والوزراء، ص ۸۳ و ۸۶؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۴۳۶؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۷۰؛ العبر، ج ۳، ص ۳۷۶؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابوسلمة خلّال».

۶. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۳۱۶؛ الاستقصاء، ج ۱، ص ۴۶؛ العبر، ج ۴، ص ۴۰۳؛ البیان المغرب، ج ۱، ص ۴۸.

۷. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۵۱؛ معجم البلدان، ج ۸، ص ۳۴۱؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۱۶۱؛ فتوح البلدان، ص ۲۴۷ و ۴۶۵.

۸. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۲۰۰؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۱۳۲؛ المعارف، ۳۶۵.

۹. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۶۰؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۲۲۸؛ الکتّاب والوزراء، ص ۷۲ و ۸۳، امراء البیان، ج ۱، ص ۳۸ و ۹۸؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۴۸؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۹۲.

۱۰. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۳۰؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۳۸۵ به بعد؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۸۸ به بعد؛ العبر، ج ۳، ص ۲۶۷.

۱۱. زبدة الحلب فی تاریخ حلب، ج ۱، ص ۵۴ و ۵۵؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۴، ص ۳۳۴.

۱۲. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۹۶؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۱۱۹ و ۱۵۸؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۴۲؛ تاریخ طبری و تاریخ ابن‌اثیر، وقایع سال ۱۲۷ ـ ۱۳۲ ق؛ الکتّاب والوزراء، ص ۳۲؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۳۹ ـ ۳۴۸؛ المعارف، ص ۳۶۹؛ ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۹۶، ۲۴۳ و ۲۷۹؛ مآثر الانافة فی معالم الخلافه، ج ۱، ص ۱۶۲؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۱۶۲.

۱۳. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۲۴۱؛ وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۲۴۷؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۷۶؛ المعارف، ص ۵۲۸.

۱۴. علوم الیونان وسبیل انتقالها الی العرب، ص ۱۹۲، ۱۹۳ و ۱۹۵؛ الفهرست، ص ۲۲۴.

سال ۱۳۳ ق = ۷۵۰ ـ ۷۵۱ م[۱]

رویدادها

- حکومت سلیمان بن علی عباسی بر بصره و بحرین و عمان بعد از حکومت سفیان بن عُیینه.
- حکومت صالح بن علی عباسی بر مصر و برکناری او بعد از چند ماه و جانشینی عبدالملک بن یزید خراسانی به جای وی.
- ابوالعباس سفّاح، خالد بن برمک را به وزیری خود برگزید و او را متصدی اداره مالیات و اداره مکاتبات و مراسلات دولتی کرد.
- نصب زیاد بن عبیداللّه حارثی بر مکه و مدینه پس از داود بن علی عباسی و حکومت محمد بن زیاد حارثی بر یمن.
- ابومسلم خراسانی (حاکم خراسان) منصور بن جمهور را از حکومت سند بر کنار ساخته به جای او عبدالرحمان بن مسلم عبدی را برگزید. از این رو منصور علیه او شورش کرد.
- ابومسلم خراسانی زیاد بن صالح خزاعی رابه منظور سرکوب شورش شریک بن شیخ مهری بر حکومت ماوراء النهر گمارد.
- یحیی بن محمد بن علی (برادر عباس سفّاح) حاکم موصل شد و محمد بن صول را برای ادارهٔ نظمیّه برگزید.
- استیلای لمبارد‌های ژرمن بر ایتالیا.

وقایع نظامی

جنگ‌های ترک‌ها و مسلمانان

- **در ماوراء النهر:** میان پادشاه فرغانه و پادشاه «شاش» اختلاف افتاد. پادشاه فرغانه از چینیان و پادشاه شاش از مسلمانان یاری طلبیدند. ابومسلم خراسانی (حاکم خراسان) لشکری را به فرماندهی زیاد بن صالح حارثی برای یاری به پادشاه شاش بر ضد چین گسیل داشت. نبرد در فرغانه نهایتاً منجر به شکست چینی‌ها و عقب‌نشینی آنان از منطقه ترکستان شد.

جنگ‌های روم ومسلمانان

- امپراتور، کنستانتین پنجم، هجومی را بر ضد اعراب در آناطولی فرماندهی کرد و ملطیه را به تصرف خود درآورد، سپس به سوی ارمنستان حرکت کرد و بر کالیگولا دست یافت.

شورش‌ها

- شورش منصور بن جمهور در سند و گسیل لشکری برای جنگ با وی به فرماندهی موسی بن کعب که نتیجه آن، شکست منصور بود.
- شورش شریک مهری علیه ابومسلم خراسانی در بخارا و گسیل لشکری برای جنگ با شریک به فرماندهی زیاد بن صالح خزاعی. در این جنگ، شورش شریک، سرکوب و خود وی کشته شد.
- شورش اهالی موصل بر حکومت عباسیان و ریشه کن نمودن این شورش به شدیدترین وجه، که تعداد زیادی از مردم شهر موصل کشته شدند.

• خلیفه، ابوعباس، برادرش یحیی بن محمد را به علّت کشتار وسیع اهالی موصل، عزل و عمویش، اسماعیل بن علی را به جای وی گماشت.

درگذشتگان

• داود بن علی.

• شریک مهری.

داود بن علی

ابوسلیمان، داود بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب امیری از بنی‌هاشم وعموی سفّاح عباسی که عموی برادر او ابوجعفر منصور نیز بود.

وی سخن‌وری توانا و از بزرگان قیام بر ضد بنی‌امیه به شمار می‌رفت. در حمیمه (از نواحی شَراة) سکونت داشت و بعد از پیروزی عباسیان، سفّاح حکومت کوفه را در سال ۱۳۲ق به او سپرد. سپس وی را از حکومت کوفه عزل و حکومت مدینه، مکه، یمن، یمامه و طائف را به وی واگذار کرد. داود به سوی حجاز رهسپار گردید و در آن‌جا اقامت گزید؛ امّا در آن‌جا مرگ وی فرارسید و در ۵۲سالگی درگذشت.[۲]

شریک مهری

شریک بن شیخ مهری فردی شجاع و از طبقهٔ اشراف بود که در بخارا اقامت داشت. در دوران او حکومت بنی‌امیه منقرض شد و عباسیان بر سر کار آمدند. او در آغاز از طرف‌داران آنها شد. پس از چندی از ابومسلم به خاطر خون‌ریزی‌های او کینه به دل گرفت و علیه وی شورید و اظهارمی‌کرد: «ما از آل محمد پیروی نکردیم که خون ریخته شود و به غیر حق عمل گردد». در این شورش بیش از سی هزار نفر وی را یاری دادند؛ ابومسلم نیز لشکری به فرماندهی زیاد بن صالح خزاعی به جنگ وی گسیل داشت که شریک در آن جنگ کشته شد.[۳]

پی نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اوّل محرّم سال ۱۳۳ = ۱۹اگوست سال ۷۵۰؛ جمعه ۲۸ جمادی الاول سال ۱۳۳ = اوّل ژانویه سال ۷۵۱. ۲. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۸؛ المعجز، ص ۳۳؛ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۱۴۷.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۲۳۸؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۱۶۸؛ بارتولد، ترکستان، ص ۳۲۵.

سال ۱۳۴ق = سال ۷۵۱ ـ ۷۵۲م[۱]

رویدادها

• رفتن ابوالعباس سفاح از کوفه به انبار.

• برج‌هایی بین مکّه و کوفه نصب شد و فاصله‌های راه مشخص شد.

• ساختن دیوار اطراف سمرقند.

• نصب یزید بن اسید سلمی به امارت ارمنستان.

• نصب علی بن ربیع حارثی بر امارت یمن.

وقایع نظامی

شورش‌ها

• **عمان:** شورش خوارج در عمان. ابوالعباس سفّاح خازم بن خزیمه را به فرماندهی لشکری برای جنگ با شورشیان اعزام کرد که در این جنگ غلبه یافته و رهبر شورشیان، شیبان یشکری، را به قتل رساند.

• **طبرستان:** مردم طبرستان قیام کرده شکست خوردند. ابوالعباس، لشکری را به فرماندهی خازم بن خزیمه به جنگ با آنها فرستاد. در این نبرد روح بن حاتم مهلّبی به همراهی خازم توانست شورش را سرکوب و منطقه را آرام کنند.

• **مصر:** شورش کشاورزان قبطی.

• **ارمنستان:** یزید بن اسید، حاکم ارمنستان، بر شورش ارمنی‌ها فائق آمد و آنها را مجبور به دادن مالیات کرد.

• **عراق:** شورش بسام بن ابراهیم و مقابله خازم بن خزیمه با وی و کشتن او.

• **جبل لبنان و بقاع:** شورش اهل ذمه در جبل لبنان و بقاع، بخاطر ستم کارگزاران مالیاتی و سرکوب آنان توسط صالح بن علی عباسی حاکم شام و راندن اهل ذمه از سرزمینشان و پراکنده ساختن آنان در شهرهای شام.

• «امام اوزاعی» علیه تدابیری که صالح بن علی اتخاذ کرده بود، اعتراض کرد و به او نامه‌ای نوشت و وی را از انجام این کارها منع کرد.

درگذشتگان

• بسام بن ابراهیم.

• شیبان یشکری.

• منصور بن جمهور.

بسّام بن ابراهیم

وی از فرماندهان شجاع بنی‌امیه و از بزرگان یاران نصر بن سیّار و کارگزار بنی‌امیه در خراسان بود. سپس به دعوت عباسیان پیوست و در سال ۱۳۰ق ابومسلم او را به فرماندهی لشکری جهت سرکوبِ شورش شیبان بن سلمه حروری روانه ساخت. در حرکت به سوی عراق یکی از فرماندهان سپاه قحطبة بن شبیب طائی شد و در زمانی که عبدالله بن علی عباسی برای تصرف شام و سرکوبی شورش‌هایِ آن به سوی شام رهسپار شد. بسام یکی از فرماندهان وی بود. وی با عبدالله عباسی در سال ۱۳۲ق اختلاف پیدا کرد و شورید و از پیروی ابوالعباس سفّاح سرباز زد. و به نفع آل علی بن ابی طالب دعوت خود را آغاز کرد و با گروهی از یارانش از بادیه به عراق روانه گردید. ابوالعباس سفّاح، خازم بن خزیمه را به سوی وی گسیل داشت. دو سپاه در ناحیهٔ مدائن با هم روبرو شدند که تمام یاران بسام در آن جنگ کشته شدند و بسام به کوفه فرار کرد. او به امام جعفر صادق نامه‌ای

نوشته و خلافت را بر او عرضه داشت. امام برای این که مبادا این امر وسیله‌ای برای به دام انداختن او باشد، با ابوالعباس تماس گرفت و قضیه را به وی اطلاع داد. بعد از آن اسماعیل، فرزند امام جعفرؑ، مخفی‌گاه بسام را به آنان نشان داد. بسام دستگیر شد و او و پسرش را کشتند.[۲]

شیبان یشکری

شیبان بن عبدالعزیز یشکری، از بزرگان حروریه و فرمانده شجاع آنان بود. بعد از قتل ضحاک شیبانی در سال ۱۳۸ ق حکومت حروریه را به وی سپردند. در اطراف ماردین به جنگ با مروان بن محمّد پرداخت. در این نبرد چهل هزار جنگ‌جو، وی را همراهی می‌کردند. آن‌گاه به سوی موصل رفت مردم آن‌جا به وی ملحق شدند. مروان بن محمّد، عامر بن ضباره را به جنگ وی فرستاد. عامر، شیبان را شکست داد و او و پیروان حروری‌اش بعد از درگیری‌هایی به بصره بازگشتند. سپس شیبان در عمان پناه‌گرفت و در سال ۱۳۴ ق در آن دیار کشته شد.[۳]

منصور بن جمهور

منصور بن جمهور بن حصن بن عمرو کلبی، امیری از قهرمانان عصر اموی که در «مزّه» در اطراف دمشق سکونت داشت. در سال ۱۲۶ ق در کنار یزید بن ولید علیه پسر عمویش، ولید ثانی، فرزند یزید، شورش کرد. سپس روانه عراق شد. گویند: وی حکمی جعلی را از زبان یزید در خصوص حکومت بر عراق ساخته و چهل روز بر آن‌جا حکومت کرد. زمانی که برکنار شد، به عبداللّه بن معاویه (طالبی) ـ که در حال شورش علیه بنی‌امیه بود ـ پیوست. چون مروان بن محمّد خلافت را به دست گرفت، عامر بن ضبارة را برای جنگ با «طالبی» روانه ساخت. منصور به سند گریخت و مدّتی بر آن سامان چیرگی یافت. در سال ۱۳۲ ق هنگامی که سفّاح حکومت را به دست گرفت، وی را به پاداش رویگردانی از بنی‌امیه و پیوستن به عباسیان بر حکومت سند ابقا کرد؛ امّا چون ابومسلم بر خراسان حاکم شد، به سال ۱۳۴ ق عبدالرحمان بن مسلم عبدی را به حکومت سند گمارد. منصور از واگذاری حکومت به وی خودداری کرد و علیه او شورید. ابومسلم لشکری را به فرماندهی موسی بن کعب به جانب وی گسیل داشت. منصور در این نبرد شکست خورد و در بیابان‌های بین سند و سیستان درگذشت.[۴]

پی‌نوشت‌ها:

۱. جمعه اوّل محرم سال ۱۳۴ = ۳۰ ژوئیه سال ۷۵۱؛ شنبه ۸ جمادی الثانی سال ۱۳۴ = اوّل ژانویه سال ۷۵۲.

۲. ازدی، تاریخ الموصل، ص ۱۴۰؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۴۵۰.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۲۶۳؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۴۹؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۳۵۳.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۲۳۵، تاریخ خلیفة بن خیاط، ص ۲۵۱ ۲۵۲؛ تاریخ طبری و تاریخ ابن‌اثیر، حوادث سال ۱۲۶ ـ ۱۳۶ ق؛ العبر، ج ۳، ص ۲۳۳.

سال ۱۳۵ ق = ۷۵۲ ـ ۷۵۳ م[۱]

رویدادها

- ابوالعباس سفّاح، شهر هاشمیه را در نزدیکی شهر انبار بنا کرد.
- ابوجعفر منصور پس از بازگشت از بازدید خراسان خلیفه سفّاح را از ابومسلم برحذر داشت.
- قبیلهٔ بنی‌جلندی به رهبری جلندی بن مسعود بن جعفر ازدی، حکم‌رانی بر اباضیان را در عمان بدست گرفتند.
- نصب یحیی بن محمّد بن علی عباسی (برادر خلیفه) به امارت فارس.

وقایع نظامی

فتوحات و لشکرکشی‌ها

- **دریای مدیترانه:** عبدالرحمان بن حبیب فهری، حاکم افریقا، حمله‌ای را به فرماندهی برادرش، عبداللّه بن حبیب به جزیره سیسیل ترتیب داد. او در این حمله پیروز شد و همراه با غنایمی بازگشت؛ آن‌گاه به جزیره سردینیه حمله برده و با اهالی آن‌جا مشروط به پرداخت جزیه، با وی مصالحه کرد.
- **شورش‌ها در ماوراءالنهر:** زیاد بن صالح حارثی به خاطر ظلم و ستم ابومسلم، علیه وی قیام کرد. ابومسلم به جنگ با او پرداخت و زیاد، به مکر و حیله کشته شد.
- **افریقا:** شورش بربر در تلمسان و سرکوب آنان توسط عبدالرحمان بن حبیب و پس گرفتن تلمسان.

درگذشتگان

- رابعهٔ عدویه.
- زیاد حارثی.
- سلیمان خزاعی.
- یحیی بن محمّد بن علی عباسی.

رابعهٔ عدویه

ام الخیر، رابعه دختر اسماعیل عدویه آزاد شدهٔ آل‌عتیک بصره، زنی پاک‌دامن و بلندآوازه، از اهالی بصره و تولد یافته در همان شهر بود. حکایاتی در خصوص عبادت و پرهیزگاری او نقل شده است و نیز اشعاری صوفیانه از وی به جا مانده که در آنها از عشقِ خدایی سخن به میان آمده است. در بیت‌المقدس وفات یافت. قبرش که محل زیارت زائران است، از جانب مشرق در خارج از قدس و بر قلهٔ کوهی به نام «طور» قرار دارد. عشق و محبّت او به خداوند، جایی برای محبت به غیر خدا در او باقی نگذاشت. در خصوص محبّت خدا ابیاتی مشهور دارد که در آنها با راز و نیاز به درگاه خدا می‌گوید:

«دو عشق به تو می‌ورزم محبتی عاشقانه؛ و محبتی به خاطر آن‌که تو شایسته آنی.

دوستی عاشقانه‌ام: همان مشغول بودنم به ذکر تو و پرهیز از دیگران است.

و حبی که تو شایسته آنی؛ زدودن حجاب است تا این‌که تو را ببینم.

من این دو عشق را ستایش نمی‌کنم که ستایش برای توست که آن دو را عطا کردی.»

وی در چهل سالگی درگذشت.[۲]

زیاد حارثی

زیاد بن صالح حارثی خزاعی فرماندهی شجاع و دلیر از دعوت‌گران عباسیان و از کارگزاران ابومسلم خراسانی بود. ابومسلم برای سرکوبی شورش‌های خراسان و ماوراءالنهر، از وی یاری می‌طلبید.

او شورش «شریک» را در سال ۱۳۳ق سرکوب و وی را در جنگ کشته و حرکت‌های انقلابی و شورشی در ماوراءالنهر را خاموش کرد، و حیطهٔ اقتدار حکومت اسلامی [عباسی] را گسترش داد. در سال ۱۳۵ق در بلخ علیه ابومسلم قیام کرد و گفت: «ما با ابومسلم برای برپایی عدل و زنده کردن سنّت‌های (اسلامی) بیعت کردیم در حالی که او انسانی ظالم و ستمگر است و روش جبّاران و ستمگران را پیشه خود ساخته و فردی سرکش است که قلب مردم خراسان را جریحه‌دار کرده است».

ابومسلم از مرو به قصد جنگ با وی و سرکوبی شورش او روانه شد. زیاد به یکی از بزرگان پناه برد؛ اما وی به او حمله کرد و او را کشت و سرش را برای ابومسلم فرستاد.[۳]

سلیمان خزاعی

سلیمان بن کثیر خزاعی، بزرگِ بزرگان دعوت‌گران عباسی بود که همراه بکیر بن ماهان، امور مربوط به دعوت را درخراسان سازمان می‌داد. زمانی که ابومسلم خراسانی به حکومت خراسان رسید، بر سلیمان ریاست یافت. حال اینکه قبلاً و در ایّام دعوت بنی‌عباس، تابع و زیردست سلیمان بود. وقتی ابوجعفر منصور به نمایندگی از طرف برادرش، ابوالعباس سفّاح از خراسان دیدار می‌کرد، سلیمان از ابومسلم نزد او شکایت کرد و ابومسلم کینهٔ وی را به دل گرفت و دستور داد، قبل از این که ابوجعفر به بغداد مراجعت کند، گردن سلیمان را بزنند و علّت کشتن او را ارتباط وی با علویان جهت سرنگونی حکومت ذکر کرد. پس از آن ابومسلم پسر سلیمان را به اتهام زرتشتی‌گری ـ که مغایر و مخالف با دین اسلام است ـ به قتل رسانید. کشتن سلیمان و فرزندش توسط ابومسلم بدون مشورت خلیفه و با وجود حضور ابوجعفر منصور در خراسان نوعی مبارزه‌طلبی در مقابل ابوالعباس و منصور محسوب می‌شد و این کشتار یکی از علل اقدام منصور به قتل ابومسلم بعد از رسیدن به خلافت به شمار می‌رود.[۴]

یحیی بن محمّد بن علی عباسی

یحیی بن محمد بن علی عباسی، برادر خلیفه عباسی، ابوالعباس سفّاح بود. سفّاح او را در سال ۱۳۳ق به حکومت موصل منصوب کرد و محمّد بن صول (هم‌پیمان بنی خثعم) را همراه وی کرد. ابن صول، پیش از یحیی حاکم موصل بود و رفتار خوبی با اهالی از خود نشان نداده بود و از زنگباری‌ها و خراسانی‌های لشکرش عده‌ای را بر آنها مسلط کرده بود. از این رو خلیفه او را بر کنار کرده و برادر خود یحیی را به جای وی نشاند و ابن صول را به ریاست شرطه برگزید. زمانی دیر نگذشت که یحیی در برخورد با مردم موصل، روشی شدیدتر از «ابن صول» اتخاذ کرد. یحیی شخصی ستمگر و بدسیرت بود. یک بار بعضی از مردم موصل را به ضیافتی دعوت کرد و همه آنها را در همان مجلس کشت. در پی این عمل، مردم موصل دست به سلاح بردند و قیام کردند. در این میان منادیِ حکومت ندا در داد که هر کس به مسجد جامع وارد شود، به وی امان داده می‌شود و چون مردم در مسجد گرد آمدند، سربازان حکومتی برخاسته آنان را نیز قتل عام کردند. چنین کشتاری تا آن زمان سابقه نداشت. تعداد کشته شدگان به هزاران نفر رسید. متعاقب این خون‌ریزی، تعداد زیادی از مردم که جان سالم بدر برده بودند، از موصل به سوی آذربایجان هجرت کردند. وقتی که خلیفه از این امر اطلاع یافت، برادرش را از حکومت موصل بر کنار و او را به حکومت فارس منصوب کرد. وی، همان جا در سال ۱۳۵ق درگذشت.[۵]

پی نوشت‌ها:

۱. سه شنبه اوّل محرّم سال ۱۳۵ = ۱۸ ژوئیه سال ۷۵۲؛ دوشنبه ۲۰ جمادی الثانی سال ۱۳۵ = اول ژانویه سال ۷۵۳.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۳۱؛ اعلام النساء، ج ۱، ص ۴۳۰؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۸۵؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۹۳؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۸۶؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «رابعة العدویة».

۳. تاریخ طبری و تاریخ ابن‌اثیر، حوادث سال، ۱۲۳ و ۱۳۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۲۵؛ بارتولد، ترکستان، ص ۳۱۴ـ۳۱۷؛ الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۹۱.

۴. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۵۰؛ الامامة والسیاسه، ص ۲۳۸؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۵۳، ۱۹۰ و ۲۱۸.

۵. تاریخ الموصل، ص ۱۴۱ ـ ۱۸۰؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۵۸ و ۴۶۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵۷.

سال ۱۳۶ ق = ۷۵۳ ـ ۷۵۴ م[۱]

رویدادها

- ابوجعفر منصور و ابومسلم خراسانی به حج رهسپار شدند و در راه با به رخ کشیدن ظواهر مقام به رقابت با یک‌دیگر پرداختند.
- ابوالعباس سفّاح، خلافت را بعد از خود برای منصور و پس از منصور، برای پسر برادرش، عیسی بن موسی بن محمّد عباسی قرار داد.
- درگذشت ابوالعباس سفّاح و حکومت برادرش، ابوجعفر منصور.
- منصور، خالد بن برمک را به عنوان وزیر خویش ابقا کرد.
- برگرداندن حکومت مصر به صالح بن علی و ضمیمه ساختن دمشق و حلب به حوزه زمام‌داری او.
- حکومت حسن بن قحطبه بر ارمنستان و حکومت محمد بن صول بر آذربایجان.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **آذربایجان:** خوارج در آذربایجان شورش کردند و محمّد بن صول، حاکم آذربایجان با آنان به جنگ پرداخته و رهبر آنان مسافر بن کثیر شیبانی ملقّب به مسافر قصاب را به قتل رسانده و شهرهایی را که شورشیان آنها را تصرف کرده بودند، بازپس گرفت.

درگذشتگان

- ابوالعباس سفّاح.
- ام سلمه دختر یعقوب مخزومی.
- ربیعة الرأی.

ابوالعباس سفّاح

ابوالعباس، عبدالله بن محمّد بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم قریشی، مادرش ریطه دختر عبیدالله بن عبدالله بن عبدالمدانِ حارثی و همسرش ام سلمه مخزومی بود. خلافت وی از روز سوّم ربیع الاول سال ۱۳۲ ق بعد از ناکامی سلسله اقدامات سیاسی ابوسلمه خلال آغاز شد. هدف از این اقدامات سپردن خلافت به علویان بود. هنگامی که سفّاح به خلافت رسید، بر منبر رفت و خطابه‌ای برای مردم کوفه ایراد کرد و در آن از خویشاوندی عباسیان با رسول اللّه ﷺ و سزاواری بیشتر ایشان برای خلافت از دیگران سخن به میان آورد. هم‌چنین از بنی‌امیه و ظلم و ستم و سرکشی آنها سخن گفت و از اهل کوفه به نیکی یاد کرد و خطابه خود را با این جمله تمام کرد: «انا السفّاح المبیح و الثائر المبید»، (من خون‌ریز حلال کننده خون‌ها و انقلابی ویران کننده و از بین برنده هستم). از همین جاست که وی ملقب به سفّاح، شد. لغت سفّاح می‌تواند به معنای «خون‌ریز» و یا بخشندهٔ مال باشد. در قاموس المحیط آمده است: سفح الدم: اراقهٔ (به معنای خون‌ریز) و سفح الدمع ارسله (اشک ریخت). صاحب قاموس می‌افزاید سفّاح به معنای بسیار بخشنده و سخن‌پرداز است. در لسان العرب و تاج العروس نیز همین معنا ذکر شده است. نگارنده معنای بخشندگی را ترجیح می‌دهد چون در خطابهٔ ابوالعباس با مردم کوفه قبل از لفظ سفّاح این جمله آمده است که: «من حقوق شما را صد درهم زیاد کردم، پس آماده شوید». علاوه بر این که ابوالعباس شخصی سخاوت‌مند بوده است مؤید ترجیح ما محسوب می‌شود. (۳)

سیوطی در مورد وی می‌گوید: ابوالعباس، بخشنده‌ترین مردم بود. هیچ‌گاه وعده‌ای نمی‌داد مگر به موقع آن را عملی می‌کرد و از مجلسی که در آن وعده می‌داد تا آن وعده را تحقق نمی‌بخشید برنمی‌خاست. در اخبار سیوطی نمونه‌های فراوانی از سخاوت وی ذکر شده است؛ اما منظور ابوالعباس، از این جمله که گفت: «الثائر المبید» (انقلابی ویران کننده) تهدید مخالفان خود بوده است؛ زیرا در آن زمان، ابوسلمه خلال در حالی که با ابوالعباس به عنوان خلیفه بیعت کرده بود، به طور پنهانی برای انتقال خلافت به علویان تلاش می‌کرد. وقتی که ابوالعباس از این امر آگاهی یافت، تصمیم بر قتل وی گرفت، ولی این تصمیم را آشکار نساخت. به مسجد کوفه رفت و آن خطابه را ایراد کرد و به مردم وعده داد که در پرداخت مستمری به آنان بسیار بخشنده خواهد بود و کسی را که در مقابل او مقاومت کند، تهدید به نابودی کرد و گفت: «انا الثائر المبید» (من انقلابی و قیام کننده‌ای نابودکننده و ویران‌کننده‌ام). به نظر ما مراد ابوالعباس، ابوسلمه خلال بوده است، زیرا پس از آن، بی‌درنگ به ابومسلم خراسانی نامه‌ای نوشت که ابوسلمه خلال را به قتل برساند. ابومسلم نیز کسی را روانه کرد تا او را بکشد.

اما در جواب برخی از مورخانی که می‌گویند: ابوالعباس، بسیار خون‌ریز بوده و اموی‌ها را تعقیب می‌کرد و هر کسی را که دست‌گیر می‌کرد، به قتل می‌رساند. باید گفت: عموهای او عبداللّه، سلیمان و صالح چنین می‌کردند. بلی، ابوسلمه خلال به خاطر آشکار شدن خیانتش به سفّاح کشته شد. ابوالعباس، از مادری عرب که ریطه حارثیه نام داشت متولد شد. از این رو، عرب‌ها او را برای خلافت برگزیدند. ابوالعباس، فرزند زنی عرب بود و با ام‌سلمه مخزومی که او نیز عرب بود، ازدواج کرد. ابوالعباس او را بسیار دوست داشت. از این رو، تنها به او بسنده کرده و با زنی دیگر ازدواج نکرد و به کنیزکان زیباروی نیز روی نیاورد به جز محمد مهدی و محمد امین عباسی، سایر خلفای عباسی، از کنیزان پارسی، رومی، بربر، ترک و... متولد شده‌اند. مادر محمد مهدی عباسی، دختر منصور حمیری و مادر محمد امین زبیده، دختر جعفر بن منصور از زنان عرب بودند. ابوالعباس، پس از خود به ترتیب برادرش، ابوجعفر و سپس پسر برادرش، عیسی بن موسی را ولیعهد خواند وی در ۳۲ سالگی در منطقه «جدری» درگذشت و در «انبار» به خاک سپرده شد.[۲]

ام سلمه دختر یعقوب مخزومی

ام‌سلمه، دختر یعقوب بن سلمة بن عبداللّـه بـن مـغیره مـخزومی، از اشراف قریش، عاقل، باهوش و صاحب‌نظر بود. عبدالعزیز بن ولید بن عبدالملک بن مروان، با او ازدواج کرد. پس از مرگ عبدالعزیز، مسلمة بن هشام بـن عبدالملک او رابـه هـمسری بـرگزید، امّـا مسـلمه نـیز درگذشت. روزی ابوالعباس سفّاح ـکـه مـردی زیـباروی بـود ـبـر ام سلمه که در مجلسی نشسته بود، گذشت. ام‌سلمه درباره نسب و تبار او پرسید و چون از نسب او آگاه شد، کنیز خود را همراه با مالی فراوان به سوی او فرستاد و از وی درخواست ازدواج کرد. ابوالعباس پذیرفت و نزد برادر ام‌سلمه رفته و او را خواستگاری کرد. او نیز با این وصلت موافقت کرد. ابو العباس، ام سلمه را بسیار گرامـی مـی‌داشت و هـیچ کاری را بدون مشورت با او انجام نمی‌داد. ایـن ازدواج پـیش از بـه خلافت رسیدن ابوالعباس صورت گرفت. او غیر از ام‌سلمه زن دیگری به همسری نگرفت و به کنیزکان زیباروی نیز توجهی نداشت. ام‌سلمه پسری به نام محمد و دختری به نام ریطه برای ابوالعباس به دنیا آورد. بعد از ابوالعباس، اسماعیل بن علی بن عبداللّه با ام‌سلمه ازدواج کرد. ام‌سلمه پس از سال ۱۳۶ ق از دنیا رفت.[۳]

ربیعة الرای

ابوعثمان ربیعه بن ابی عبدالرحمان فرّوخ، وابستهٔ قبیله تیم از اهـالی مدینه پیشوایی فقیه و حافظ قرآن بود که از انس بن مالک و بسیاری از تابعین حدیث نقل کرده است. او شخصی با بصیرت و صاحب رای بود و به همین دلیل وی را ربـیعة الرأی (نـوآور و صـاحب آرای جـدید) می‌گفتند. اهل حدیث به کسانی که بر اساس رأی خود نظر می‌دادند، اصحاب القیاس می‌گفتند: زیرا در هر موردی که حدیث یا روایتی در خصوص آن وجود نداشته باشد، به رای و نظر خود عمل می‌کنند. او در مدینه صاحب فتوا بود و امام مالک نزد او علم فقه را آموخت. وی در هاشمیه نزدیک «انبار» درگذشت.[۴]

پی نوشت‌ها:

۱. شنبه اوّل محرم سال ۱۳۶ = ۷ ژوئیه سال ۷۵۳؛ سه شنبه ۲ رجب سال ۱۳۶ = اوّل ژانویه سال ۷۵۴.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۲۵۷؛ تاریخ طبری و تاریخ ابن‌اثیر، رویـدادهـای سال‌های ۱۳۲ ـ ۱۳۶؛ ابن خـلدون، ج ۳، ص ۲۷۵ و ۷۷۰؛ تـاریخ یـعقوبی، ج ۲، ص ۳۴۹ ـ ۳۶۳؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۵۸؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۵۱؛ تـاریخ بـغداد، ج ۱۰، ص ۴۶؛ فـوات الوفـیات، ج ۱، ص ۴۸۶؛ الأغـانی، ج ۴، ص ۳۴۳؛ الکـتّاب والوزراء، ص ۸۹؛ المـعارف، ص ۳۷۲؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابوالعباس سـفّاح»؛ مآثر الانافة فی مـعالم الخلافه، ج ۱، ص ۱۷۰؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۲۵۸.

۳. المـحبّر، ص ۴۴۵؛ اعـلام النسـاء، ج ۲، ص ۲۳۵ ـ ۲۳۹؛ تـجارب الامـم، ص ۱۲۱.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۴۲؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۴۲۰؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۱۵۷؛ العبر، ج ۱، ص ۱۵۳؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۸۸.

سال ۱۳۷ ق = ۷۵۴ ـ ۷۵۵ م[۱]

رویدادها

- منصور، ابومسلم را از خراسان فرا خواند و پس از قتل وی خالد بن ابراهیم ذهلی رابه جای وی منصوب کرد.
- عبدالرحمان بن حبیب فهری، امیر افریقا از پـرداخت مـالیات بـه خـلیفه، مـنصور عـباسی سـرباز زد. مـنصور وی را تـهدید کـرد. عبدالرحمان نیز از اطاعت او بیرون آمد و نام او را از خطبه انداخت و در افریقا و مغرب اعلام استقلال کرد.
- الیاس و عبدالوارث، پسران حبیب فهری برای کشـتن بـرادرشـان، عبدالرحمان توطئه کردند، به امید اینکه الیاس به حکومت برسد و از منصور اطاعت کنند. زمانی که عبدالرحمان در دارالخلافة بـود، آنان بر وی داخل شدند و الیاس او را کشت و بدین ترتیب حاکـم افریقا گردید.
- نصب حمید بن قحطبة به امارت موصل(مرکز جزیره).

وقایع نظامی

شورش‌ها

- عبداللّه بن علی عـباسی بـر پسـر بـرادرش، مـنصور شـورید وی خواستار خلافت بعد از سفّاح بود. منصور، ابومسلم خـراسـانی را برای جنگ با وی گسیل داشت. دوگـروه در نـصیبین بـا یک‌دیگـر روبرو شدند و عبداللّه شکست خورد و به بـرادرش، سـلیمان بـن علی، حاکم خلیفه بر بصره پناه برد.
- **دمشق:** عثمان بن عبدالاعلی بن سراقه ازدی ، در دمشق علیه عباسیان شورید و به نفع بنی‌امیه دعوت خود را آغاز کـرد. صـالح بـن عـلی عباسی، حاکم شام شورش او را سرکوب کرد و عثمان را به قتل رساند.
- **خراسان:** سنباد مجوسی به خون‌خواهی از ابـومسلم سـر بـه قـیام برداشت. این شورش، توسط لشکری به فرماندهی «جمهور بن مرّار عجلی» سرکوب و سنباد کشته شد.
- **جزیره:** ملبّد بن حرمله شیبانی خارجی علیه منصور شورش کـرد. منصور چندین لشکر به فرماندهی امیر لشکری تـوانـا و بـزرگ و کارآزموده، به جنگ او فرستاد و شورش را سرکوب کرد.

درگذشتگان

- ابو مسلم خراسانی.
- به آفرید.
- سفیانی (زیاد)
- سنباد مجوسی.
- عبد الرحمان بن حبیب فهری.
- عثمان بن سراقة ازدی.
- عیسوی.

ابومسلم خراسانی

عبدالرحمان بن مسلم، پدرش ایرانی الاصل و از اهالی خراسان بود. نامش در اصل ابراهیم و کنیه‌اش ابواسحاق بود، امّا ابراهیم امام، وی را عبدالرحمان نامید و کنیه‌اش را ابومسلم گذاشت. ابومسلم، از دعوت‌گران بنی‌عباس بود و جنگ‌جویان و مبارزان را علیه بنی‌امیه فرماندهی می‌کرد. او به «امیر آل محمّد» شهرت داشت. با زیرکی توانست میان اعراب خراسان (نزاریه و یمانیه) تفرقه ایجاد کند. اعراب نیز متوجه خطر ابومسلم شده، با یک‌دیگر متحد شدند و نزاع بین خود را کنار گذاشتند. ابومسلم از یمنی‌ها دلجویی کرد، سپس با آنها پیمان اتحادی علیه نصر بن سیار بست و آنها را برای جنگ با نصر بن سیار، کارگزار امویان در خراسان، روانه ساخت و خود به سوی مرو، مرکز خراسان رهسپار گردید و آن‌جا را تصرف کرد، و چون لشکر نصر بن سیار شکست خورد، از بزرگان یمنی جدا شد. او لشکرکشی‌های خود را در سراسر خراسان استمرار بخشید و تمام خراسان را به تصرّف درآورد. سپس لشکریان خراسانی، به سوی عراق برای جنگ با یزید بن عمر بن هبیره، امیر عراق رهسپار شدند. پس از محاصره یزید در واسط، یزید ناگزیر به درخواست صلح شد که پذیرفته شد. بدین وسیله استیلای عباسیان بر عراق کامل شد. زمانی که با ابوالعباس، عبداللّه بن محمد به عنوان خلیفه بیعت شد، وی به پاس خدمات ابومسلم، او را حاکم خراسان کرد. از زیاده‌طلبی‌های ابومسلم برمی‌آید که وی طمع حکومت در سر داشت. لذا منصور به برادرش، ابوالعباس توصیه کرد که ابومسلم را بکشد، ولی او امتناع کرد. هنگامی که منصور بعد از وفات برادرش به خلافت رسید، ابومسلم را به مدائن دعوت کرد و زمینه‌های قتل وی را فراهم ساخت. او به خاطر چندین مسئله از جمله کشتن سلیمان بن کثیر که از دعوت‌گران عباسیان بود، رفتن به خواستگاری آسیه بنت علی و ادعای این‌که علی فرزند سلیط پسر عبداللّه بن عباس است ابومسلم را توبیخ کرد (سلیط از پسران عبداللّه بن عباس بود و چون عقیم بود، هیچ فرزندی از خود باقی نگذاشت.) ولی منصور از پاسخ‌های وی قانع نشد و تصمیم به کشتن او گرفت. لذا در پشت پرده سربازانی را پنهان کرد که شمشیرهایی برنده در دست داشتند. به محض این که منصور دست‌هایش را به هم زد، سربازان بیرون آمده و ابومسلم را با ضربه‌های شمشیر کشتند. منصور، چون ابومسلم را تهدیدی برای خویش می‌دانست، او را کشت. ابومسلم به زبان عربی و فارسی سخن‌وری توانا بود. هیچ‌گاه وی را خندان، در حال شوخی و یا خجالت‌زده، اخم‌آلود و گرفته مشاهده نکردند. هنگامی که حرکت می‌کرد چهارهزار نفر با صدای بلند بانگ تکبیر سر می‌دادند. فاصله بین دو سوی سپاه همراه وی بیش از یک فرسنگ بود و در کنار تمامی این ویژگی‌ها، بخشنده بود و روزانه با ذبح صد گوسفند اطعام می‌کرد. وی شخصی ستم‌گر و خون‌ریز بود. با شمشیر او بیش از ششصد هزار نفر کشته شدند. ابومسلم آن قدر از مضریان کشت که تا مرحلهٔ نابودی کامل آنان پیش رفت. هم‌چنین تعداد بی‌شماری از قبیله ربیعه و یمانی‌ها را کشت. در عجم‌ها نیز خانواده‌های شاهی، بزرگان، قضات، علما، فقها، شعرا، نیز از دست او در امان نبودند. هیچ گروهی از مردم نبود، مگر آن‌که تعدادی از آنها را کشت. تازیانه او شمشیرش بود. رحم و شفقت اندکی داشت؛ ممکن بود هم‌سفره، هم‌نشین، دوست و یا حتی فردی را که نزد او صاحب منزلت بود، بکشد. با افتخار و گستاخی از آن‌چه که بر سر بنی‌امیه آورد، سخن می‌گفت:

«با دوراندیشی و پنهان‌کاری به جایی رسیدم که حاکمان بنی‌مروان نتوانستند به آن دست یابند.

همواره امویان را در سرزمینشان دنبال می‌کردم با این حال غافل در شام نشسته‌اند و بی‌خبرند.

تا این‌که ایشان را از دم تیغ گذراندم، آن‌گاه از خواب بی‌مانندشان بیدار شدند.

هر قومی که گوسفندانش را در سرزمینی پر از درندگان رها کند و چشم از آنها ببندد به کام شیر می‌افتند.»

او در ۳۷ سالگی به قتل رسید. بعد از قتل ابومسلم فرقه‌ای که «خرمیّه» خوانده می‌شدند، به وجود آمد که منسوب به خرّم بودند و به رهبری سنباد در سال ۱۳۷ ق به خون‌خواهی ابومسلم قیام کردند؛ امّا در همان آغاز، سرکوب شدند. این گروه قائل به رجعت و بازگشت ابومسلم بوده و اعتقاد داشتند آن امامی که باز می‌گردد تا عدل و داد را در دنیا بگستراند، همان ابومسلم است. آنان هم‌چنان معتقد بودند که امامت بعد از وی به دخترش، فاطمه و از فاطمه به فرزندانش منتقل گردید. به همین خاطر به این گروه «مسلمیه» و نیز «فاطمیه» (منسوب به فاطمه دختر ابومسلم) اطلاق می‌شد.[۲]

به‌آفرید

به‌آفرید پسر ماه‌آفرودین که بعضی مورخان وی را ماه‌آفرید و برخی دیگر بهاآفرید خوانده‌اند ایرانی بود. وی در نیشابور خراسان به سال ۱۲۹ ق ظهور کرد و هدف او زنده کردن دین زرتشت بود. او ادّعا می‌کرد که جانشین زرتشت است. حرکت اصلاحگرانه‌ای را آغاز نموده و تغییرات اساسی در دین زرتشت داد. این تغییرات، از تعالیم اسلام و کمی نیز از آیین بودا تأثیر پذیرفته بود. او در مدت هفتاد سال اقامت در چین به بودیسم آگاهی یافته بود؛ او به یگانگی خداوند و وجوب هفت نماز یومیه و توجه به سوی خورشید در اثنای نماز، به جای توجه به سمت کعبه دعوت کرد و از نوشیدن شراب و خوردن

مردار و ازدواج با مادر، خواهر، دختر و دختران برادر نهی کرد. مقصود وی این بود که چیزهایی را که مردم در دین اسلام می‌بینند و نزد آنان نیز بهتر می‌باشد، وارد دین زرتشت کند تا از مسلمان شدن زرتشتیان جلوگیری کند. (و در ضمن می‌خواست به نوعی پیوند ایشان را با حکام مسلمان برقرار نگه دارد). یکی از اصول اعتقادی وی، ایمان به رجعت بود. او مدعی بود خود به آسمان رفته و مجدداً به زمین بازگشته است. تعداد زیادی از «زرتشتی‌ها» وی را در این ادعا تصدیق می‌کردند. وی فکر رجعت را از غالیان شیعی اقتباس کرده بود.(۴) پیروان او قرن‌های متمادی را در انتظار رجعت او گذراندند. آنها معتقد بودند که «به‌آفرید» نمرده است، بلکه بر مرکبی سوار، به آسمان رفته و به زودی از آسمان پایین خواهد آمد. موبدان (روحانیان زرتشتی) از او نزد ابومسلم (زمانی که به نیشابور آمد) شکایت کردند. ابومسلم کسانی را فرستاد که وی را نزد او بیاورند و چون او را آوردند، در مقابل مسجد جامع نیشابور در سال ۱۳۷ق به قتل رسانید. به‌آفرید افکار و تعالیم خود را در کتابی به زبان فارسی منتشر کرد و مدعی بود که این کتاب به وی وحی شده است.[۳]

سفیانی (زیاد)

ابومحمد، زیاد بن عبداللّه بن یزید بن معاویة بن ابی سفیان، معروف به سفیانی و ملقّب به «بیطار» بود؛ چون شکارچی بزرگی بود. در سال ۱۲۶ق بر مروان بن محمّد، آخرین خلیفه بنی‌امیه شورید. مروان وی را دستگیر و زندانی کرد ولی بعد از یک سال او را آزاد کرد. وقتی عباسیان به پیروزی رسیدند، علیه آنها نیز شورش کرده و مردم را به سوی خود دعوت نمود. «ابوورد مجزأة بن کوثر قیسی» که علیه عباسیان در شمال شام در منطقه قنّسرین قیام کرده بود، به سفیانی پیوست. چندی بعد مردم «حمص» و «تدمر» که قبایل کلب یمانی در آن مناطق ساکن بودند، به آنها پیوستند. قیام کنندگان، زیاد بن عبداللّه را خلیفه خود قرار دادند و می‌گفتند او همان «سفیانی» است که مردم در انتظار او بوده و حکومت بنی‌امیه را مجدداً برپا می‌دارد. این اولین بار بود که بین قیسیان به رهبری ابوورد و یمانیان پیمان اتحاد برقرار شد. هدف این پیمان دفع خطر عباسیان و بنیان‌گذاری دوباره حکومت بنی‌امیه بود. عبداللّه بن علی عباسی به همراه فرماندهان لشکرش برای سرکوبی آنها حرکت کرد و آنان را در جنگ «مرج الاجم» در نزدیکی حلب شکست داد. در آن جنگ ابوورد و اصحاب وی کشته شدند و سفیانی به سوی «تدمر» و از آن‌جا به حجاز گریخت. چون حاکم حجاز، زیاد بن عبدالله حارثی، از آمدن سفیانی آگاه گردید، به جنگ با وی پرداخت، او را به قتل رساند و دو فرزندش را به اسارت گرفت و آن دو را به همراه سر پدرشان نزد منصور فرستاد.[۴]

سنباد مجوسی

او ایرانی، زرتشتی و از اهالی روستاهای خراسان و از یاران ابی مسلم خراسانی و دست‌پروردهٔ او به شمار می‌رفت. زمانی که ابومسلم کشته شد سنباد به خون‌خواهی وی قیام کرد و پیروان زیادی از خرمیان و مزدکیان یافت و بر بسیاری از سرزمینی‌های خراسان چیره شد. بسیاری از اهالی طبرستان و جبال (شمال غرب ایران) که هنوز مجوسی بودند دعوت وی را پذیرفتند. به پیروانش رساند که ابومسلم نمرده و اسم اعظم خداوند را قبل از به قتل رسیدن خوانده و به صورت کبوتری سفید درآمده و پرکشیده و آن کسی را که ابوجعفر منصور، به قتل رساند او نبود بلکه شیطانی را که به‌گونهٔ ابومسلم درآمده بود، کشت، سنباد مردم را به محو حکومت عرب و اسلام و نابود کردن کعبه فرا می‌خواند. منصور سپاهی را به فرماندهی جمهور بن مرار عجلی به سوی وی فرستاد و بین همدان و ری کنار بیابان در نبردهایی با هم درآمیختند و سنباد آزمایش خوبی در جنگ پس داد، جنگ به پایان رسید، قیامش خاموش شد، درجنگ کشته شد، یارانش گریختند و بسیاری از ایشان و خانواده‌اش به اسارت درآمدند.[۵]

عبدالرحمان بن حبیب فهری

عبدالرحمان بن حبیب بن ابی عبیده مرة بن عقبة بن نافع فهری، مادرش از نژاد بربر و خود، حاکمی شجاع و زیرک بود. در لشکری که کلثوم بن عیاض در سال ۱۲۳ق برای جنگ با خوارج صفریه تجهیز کرده بود، در رکاب پدرش حضور داشت. در نبرد بقدورة این لشکر شکست خورده و پدر عبدالرحمان، یعنی حبیب فهری نیز به قتل رسید. او پس از قتل پدر، به امیر اندلس، عبدالملک بن قطن پناه برد. وی خیال حکومت بر اندلس را بعد از کشته شدن ابن قطن در سر داشت. زمانی که با به حکومت رسیدن ابوالخطار کلبی در اندلس آرزویش به یأس مبدل شد، به تونس برگشت و در سال ۱۲۶ق در آن‌جا اقامت گزید. مردم تونس با وی بیعت کرده و حنظله ابن صفوان را از حکومت افریقا برکنار کردند و بدین ترتیب ابن حبیب حاکم افریقا شد. عبدالرحمان به همراهی مردم تونس قیروان را تصرف و حکومت خود را تأسیس کرد. مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی، وی را بر حکومت افریقا ابقا کرد. در سال ۱۳۲ق که با سفّاح به عنوان خلیفه بیعت شد، عبدالرحمان فهری با سفّاح پیمان بست و سفّاح او را بر حکومت افریقا ابقا کرد؛ اما در سال ۱۳۷ق عبدالرحمان از ارسال مالیاتی که برای خلیفه بغداد می‌فرستاد، خودداری کرد. منصور نخست او را تهدید کرد و عبدالرحمان از فرمان منصور تمرّد کرده و از خواندن خطبه به نام وی خودداری کرد. و افریقا و مغرب را مستقل اعلام کرد. چندی بعد برادرش الیاس وی را با حیله و نیرنگ در

قصرش در قیروان به قتل رساند. الیاس این عمل را از آن رو انجام داد که آگاه شد عبدالرحمان ولایت‌عهدی را پس از خود به پسرش، حبیب اعطا کرده است. در حالی که نیت داشت خود ولیعهد باشد. بعدها حبیب، پسر عبدالرحمان انتقام خون پدر را از عمویش، الیاس گرفت و او را به قتل رسانده و حکومت افریقا را به دست گرفت. حکومت مستقل عبدالرحمان بن حبیب ده سال و هفت ماه به طول انجامید. در زمان حکومتش، حملاتی دریایی به سیسیل و سردینیه داشته است و غنایم فراوان و ارزشمندی به دست آورد. هم‌چنین در زمان او بربرهای اباضیه سر به شورش برداشته و عبدالرحمان بعد از جنگ‌هایی که با آنان کرد، آنها را سرکوب کرد.[6]

عثمان بن سراقه ازدی

عثمان بن عبدالاعلی بن سراقه ازدی، از بزرگان و اشراف دمشق بودکه به نفع بنی‌امیه تبلیغ می‌کرد و بر منبر مسجد جامع امویان به سب و لعن عباسیان می‌پرداخت. و خلافت را برای هاشم بن یزید بن خالد بن یزید بن معاویه آشکار می‌ساخت. صالح بن علی عباسی وی را دستگیر کرده وکشت و به تعقیب هاشم پرداخت. ولی او مخفی شد.[7]

عیسوی

ابوعیسی، اسحاق بن یعقوب اصفهانی، فردی یهودی و از اهالی اصفهان بود. گویند: اسمش «عوفید الوهیم» به معنای پرستنده خداوند بود. وی مدعی بود که پیامبر خداست و فرستادهٔ همان مسیحی است که مردم در انتظار او هستند. در بسیاری از احکام تورات با یهودیان مخالفت کرد و کشتن هر حیوان حلال گوشتی را بکلی حرام دانسته و خوردن هر موجود جانداری را نهی می‌کرد. او ده نماز را واجب و وقت‌های آن رانیز مشخص کرد. بسیاری از یهودیان از او پیروی کردند. وی به پیامبری عیسی بن مریم و محمدﷺ اقرار کرد و معتقد بود که خداوند محمدﷺ را تنها برای اعراب مبعوث فرمود نه برای بنی‌اسرائیل؛ هم‌چنین معتقد بود که دین اسلام غیر عرب را ملزم به اطاعت نمی‌کند. یاران وی را عیسویه می‌گفتند. اندکی بعد یهودی دیگری، هم‌چون او مردم را به این آیین دعوت کرد. اسم او موشکان بود و منسوبان به او را موشکانیه می‌خواندند. عیسوی در شورشی که در ری علیه خلیفه منصور به پا شد و وی نیز در آن شرکت داشت کشته شد.[8]

پی نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اوّل محرم سال ۱۳۸ = ۱۶ ژوئیه سال ۷۵۵؛ پنج‌شنبه ۲۳ رجب سال ۱۳۸ = اوّل ژانویه سال ۷۵۶.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۱۱۲؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۱۴۵؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۹۸ ـ ۴۷۹؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج۵، ص ۲۵۴ ـ ۴۶۸؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۹۰؛ تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۲۰۷؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۶۷؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۳۳۵؛ العبر، ج ۱، ص ۱۸۶؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابومسلم خراسانی»؛ المعارف، ص ۳۷۰ و ۴۲۰؛ العبر، ج ۳، ص ۲۱۵ و ۲۵۱؛ الفهرست، ص ۴۸۳؛ الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۵۳ و ۱۵۴؛ التبصیر فی الدین، ص ۱۳۰ ـ ۱۳۱.

۳. الملل والنحل، ج ۱، ص ۲۳۸ و ۲۳۹؛ ابن عدیم، زبدة الحلب فی تاریخ حلب، ج ۱، ص ۵۳ ـ ۵۷؛ التبصیر فی الدین، ص ۱۵۰؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «به‌آفرید».

۴. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۴۲ ـ ۴۵۴؛ زبدة الحلب، ج ۱، ص ۵۳ ـ ۵۷.

۵. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۹۵؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۴۸۱ ـ ۴۸۴؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۰۵ ـ ۳۹۶؛ تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۱۰۱.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۷۳؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۴، ص ۲۸۰؛ همان، ج ۵، ص ۳۱۱؛ ج ۶، ص ۱۰، ۵۴؛ البیان المغرب، ج ۱، ص ۶۰ ـ ۶۱؛ العبر، ج ۴، ص ۴۰۶ و ۴۰۹؛ فتوح مصر والمغرب، ص ۳۰۲؛ درر السمط فی خبر السبط، ص ۲۱۷.

۷. العبر، ج ۱، ص ۱۸۷.

۸. الملل والنحل، ج ۱، ص ۲۱۵ ـ ۲۱۶؛ الفرق بین الفرق، ص ۱۲ ـ ۱۳؛ الموسوعة النقدیة للفلسفة الیهودیه، ص ۱۳۴ و ۱۳۵.

سال ۱۳۸ ق = ۷۵۵ ـ ۷۵۶ م[1]

رویدادها

- برپایی دولت [امویان](۵) در اندلس.
- عبدالرحمان بن معاویة بن هشام بن عبدالملک اموی دریا را پشت سر گذاشت و به سوی اندلس حرکت کرد و بر یوسف بن عبدالرحمان بن حبیب فهری حاکم اندلس که صمیل بن حاتم اندلسی وی رایاری می‌کرد، پیروز شد.
- مردم اندلس در سال [۱۲۹]ق (۶) یوسف را به امارت خویش گزیده بودند. و زمانی که ابوالعباس سفّاح به خلافت رسید، وی را ابقا کرد. در ذی الحجه سال ۱۳۸ق (۱۵ مه سال ۷۵۶م) جنگ «مصاره» یا«امیده» در نزدیکی قرطبه، بین یوسف فهری و صمیل از سویی و عبدالرحمان از سوی دیگر در گرفت که به دنبال آن یوسف و صمیل فرار کرده و عبدالرحمان وارد قرطبه شد.
- حبیب بن عبدالرحمان فهری به خون‌خواهی پدر، عمویش الیاس و کسانی راکه به همراهی الیاس، علیه وی توطئه‌چینی کرده بودند، به قتل رسانید، اما عمویش عبدالوارث فرار کرد و به قبیله «ورفجومه صفریه» (از قبایل خوارج) پناهنده شد. این قبیله از بربرها و از شاخه‌های «نفزاوة» بودند که رهبرشان، عاصم بن جمیل به عبدالوارث پناه داده بود.
- منصور، ابوایوب بن سلیمان بن مخلد موریانی را به وزارت خود گماشت و ربیع بن یونس را حاجب و پرده‌دار خود قرار داد.
- منصور دستور داد بنای شهر «ملطیه» و دژ آن را بازسازی کنند و چهار هزار جنگ‌جو از اهالی جزیره را به آن‌جا فرستاد.

• عیسی بن یزید اسود مکناسی به ترویج مذهب خوارج صفریّه در«مکناسه» در دورترین ناحیهٔ جنوب غربی پرداخت و ابوالقاسم سمعو بن واسول مکناسی، رهبر قبیلهٔ زناته با وی بیعت کرد.

وقایع نظامی

منازعه اعراب و بربرها

• **افریقا:** حبیب بن عبدالرحمان فهری از قبیله ورفجومه الصفریه خواست تا عمویش عبدالوارث و تمام فراریان همراه او را تسلیم کنند؛ امّا این قبیله از تسلیم وی خودداری کردند. حبیب با آنها به جنگ پرداخت؛ ولی با شکست مواجه شده و به شهر قابس عقب‌نشینی کرد.

• عاصم بن جمیل، رهبر صفریه به دعوت عرب‌های ساکن قیروان جهت به‌دست‌گیری فرمان‌روایی آن‌جا مشروط به این که دعوت برای خلیفه، منصور عباسی کند، رهسپار قیروان شد. هنگامی که عاصم داخل شهر شد، مال، جان و حرمت ساکنان شهر را مباح کرد؛ آن‌گاه همراه لشکری از بربرها برای جنگ با حبیب رهسپار قابس گردید و عبدالملک ورفجومی را به جای خود بر قیروان گماشت.

• حبیب فهری از قابس خارج شده و به کوهستان‌های اوراس رهسپار گردید. عاصم وی را تعقیب کرد، ولی حبیب وی راشکست داده و تعدادی از یارانش را به قتل رسانید.

شورش‌ها

• **جزیره:** شورش ملبّد بن حرمله شهابی به وسیلهٔ لشکر خازم بن خزیمه سرکوب شد و ملبّد به قتل رسید.

• **ری:** جمهور بن مرّار عجلی بعد از سرکوب شورش سنباد، خود علیه عباسیان سر به شورش برداشت. محمد بن اشعث به جنگ با جمهور بن مرّار اعزام شد و جمهور در آن جنگ کشته شد.

درگذشتگان

• جمهور بن مرّار.

• عاصم بن جمیل.

• ملبّد بن حرمله.

جمهور بن مرّار

جمهور بن مرّار عجلی، فرماندهی شجاع بود که، در دوران خلافت منصور عباسی فرماندهی لشکریان را عهده‌دار بود. منصور وی را برای جنگ با سنباد ایرانی روانه کرد. او بر سنباد فائق آمد و در جنگی بین همدان و ری، یاران او را شکست داده و وادار به فرار کرد و هم‌چنین بر اموال و دارایی‌های او دست یافت. آن‌گاه در ری اقامت گزید ولی غنایم را برای منصور ارسال نکرد، بلکه آنها را «فیئ» دانسته و بین جنگ‌جویان تقسیم نمود. چون منصور وی را طلبید؛ جمهور، خودداری کرد و از تحت اطاعت منصور خارج شد و لشکری را از شجاعان عجم فراهم آورد. منصور لشکری به فرماندهی محمد بن اشعث خزاعی به سوی او گسیل داشت و توسط لشکری دیگر به فرماندهی عمر بن حفص مهلّبی وی را یاری داد. در جنگ سختی که بین ری و اصفهان در گرفت، آنها بر جمهور بن مرّار غلبه پیدا کردند و جمهور عقب‌نشینی کرده و در آذربایجان پناه گرفت، ولی همراهان وی برای رهایی از فتنه و آشوب، او را با حیله و نیرنگ کشتند و سرش را برای منصور فرستادند.[۲]

عاصم بن جمیل

عاصم بن جمیل، رهبر قبیلهٔ ورفجومه است که تیره‌ای از قبایل بربر نفزه بود. آنها از غالیان خوارج صفریّه به شمار می‌رفتند. عاصم ادعای نبوت و غیب‌گویی داشت و در دین تغییراتی ایجاد کرد. به رکعت‌های نماز افزود و ذکر پیامبرﷺ را از اذان برداشت.

قیروان را در سال ۱۳۸ق به همراه لشکری از بربرها به تصرف خود درآورد. لشکریان او ناموس مردم را مباح شمردند. و به گناهان بزرگی دست یازیدند. او آن‌گاه با حبیب بن عبدالرحمان فهری در قابس به جنگ پرداخت و او را شکست داد و تا کوه‌های اوراس وی را تعقیب کرد؛ در آن‌جا حبیب بر وی غلبه کرده، او و گروهی از یارانش را به قتل رسانید.[۳]

ملبّد بن حرمله

ملبّد بن حرملهٔ شیبانی خارجی، از شورشیان بزرگ در اوایل حکومت عباسیان بود. در زمان منصور در حالی که هزار قهرمان اسب سوار همراه وی بودند، سر به شورش برداشت. آن‌گاه بر ناحیهٔ جزیره استیلا یافت و کارش بالا گرفته و قوّت یافت. منصور پی‌درپی لشکرهایی برای جنگ با وی فرستاد؛ اما همه آنها شکست خوردند تا این که خلیفه، خازم بن خزیمه را با هشت هزار جنگ‌جو به سوی او گسیل داشت. پایداری و مقاومت ملبّد آنان را تا مرز شکست پیش برد، ولی آنها توانستند با پرتاب تیر، او و تعداد زیادی از یارانش را از پای درآورند.[۴]

پی نوشت‌ها:

۱. دوشنبه، اوّل محرّم سال۱۳۸ = ۱۶ ژوئیه سال ۷۵۵؛ پنج‌شنبه ۲۳ رجب سال ۱۳۸ = اوّل ژانویه سال ۷۵۶.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۳۲؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۹۷؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۴۸۴.

۳. تاریخ ابن‌اثیر، ج ۴، ص ۲۸۰؛ العبر، ج ۴، ص ۴۰۹؛ زبدة‌الحلب، ج ۱، ص ۶۹ـ۷۰.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۲۱۶؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۹۵ـ۴۹۸؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۴۸۲ و ۴۸۵؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۷۳؛ العبر، ج ۳، ص ۳۵۸.

سال ۱۳۹ ق = ۷۵۶ ـ ۷۵۷ م[۱]

رویدادها

- اولین مورد مبادلهٔ اسرا بین مسلمانان و رومیان (خرید اسرای قالیقلا).
- ساختن قالیقلا، تعمیر آن، برگرداندن اهالی آن و گماردن انبوهی از سربازان در آن‌جا.
- بازسازی مجدد مصیصه بعد از زلزله‌ای که در آن‌جا به وقوع پیوست و ساختن دیوارها و حصارهای شهر و نام‌گذاری آن به معموره.
- برکناری سلیمان بن علی عباسی از حکومت بصره و نصب سفیان بن معاویة بن یزید مهلّبی به جای او.
- تجدید بنای قلعه «کمخ» در فرات علیا.
- عبدالرحمان بن معاویه اموی (الداخل) خواندن خطبه به نام خلیفه، منصور عباسی را ترک کرد.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **سرزمین روم:** منصور، صالح بن علی، حاکم شام را روانه سرزمین روم کرد و صالح همراه با ارتشی منظم بر دژ قلوذیه دست یافت و شهر ملطیه را از روم بازپس گرفت؛ آن‌گاه قلعه قلوذیه و شهر ملطیه را تجدید بنا کرده و آن دو مکان را محل اردوی نظامیان قرار داد.

شورش‌ها

- **ارمنستان:** شورش خوارج صفریه در ارمنستان و سرکوبی آن توسط حسن بن قحطبه، حاکم ارمنستان بعد از کمکی که توسط لشکر ارسالی خلیفه به او شد.

درگذشتگان

- یونس بن عبید.

یونس بن عبید

ابوعبداللّه یونس بن عبید بن دینار وابستهٔ بنی‌عبد، اهل بصره و از حافظان، ثقات حدیث و از پیروان حسن بصری و شیخ بصره به شمار می‌رفت و در آن‌جا پارچه ابریشم می‌فروخت. با اعتماد به هوش، فراست و قوت حافظه‌اش هیچ‌گاه چیزی را ننوشت. ذهبی، او را یکی از پیش‌گامان هدایت توصیف کرده است. زمانی که درگذشت، عباسیان، جنازه وی را بر شانه‌هایشان حمل کردند.[۲]

پی نوشت‌ها:

۱. شنبه اوّل محرم سال ۱۳۹ = ۵ ژوئیه سال ۷۵۶؛ شنبه ۴ شعبان سال ۱۳۹ = اوّل ژانویه سال ۷۵۷.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۳۴۶؛ العبر، ج ۱، ص ۱۸۸؛ تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۳۱۸ ـ ۳۲۰.

سال ۱۴۰ ق = ۷۵۷ ـ ۷۵۸ م[۱]

رویدادها

- یوسف بن عبدالرحمان فهری و صمیل بن حاتم خود را به عبدالرحمان بن معاویه (الداخل) حاکم اندلس تسلیم کردند و متعهد شدند که از او اطاعت کنند؛ ولی عبدالرحمان به شواهدی دست یافت که نسبت به آن دو ظنین شد و آنان را به زندان انداخت.
- نصب عبدالجبار بن عبدالرحمان ازدی بر خراسان و سپس عزل او و نصب خالد ذهلی.
- حکومت معن بن زائده شیبانی بر یمن.
- منصور به زیارت خانه خدا و پس از آن به زیارت بیت‌المقدس رفت و سپس از طریق رقه به پایتخت خود هاشمیه برگشت.
- ابوالقاسم سمعو بن واسول مکناسی از قبیله زناته ملقّب به «مدرار» شهر سجلماسه را در سرزمین مکناسه واقع در دورترین نقطه جنوب غربی مغرب بنا کرد.

وقایع نظامی

درگیری بین اعراب و بربرها

- حبیب بن عبدالرحمان فهری به بازپس‌گیری قیروان عزم کرد و عبدالملک ورفجومی به مقابله با او برخاست و در جنگی که میان آنها درگرفت، حبیب کشته شد و لشکرش شکست خورد. با قتل او خاندان فهر در افریقا از بین رفت.
- بسیاری از مردم قیروان به سبب ظلم، فشار و سختی که از سوی عبدالملک ورفجومی و پیروان او به آنها وارد می‌آمد، به طرابلس فرار کردند. فرارکنندگان به ابوالخطاب، عبدالاعلی بن سمح، رهبر قبیله «نفوسه اباضیه» پناه بردند. ابوالخطاب به قیروان حمله کرد و عبدالملک ورفجومی راکشت و عبدالرحمان بن رستم اباضی را حاکم قیروان کرد.

شورش‌ها

- **یمن:** شورش خوارج در یمن و سرکوبی آن توسط معن بن زائده.
- **ماوراءالنهر:** شورش اسحاق ترک در ماوراءالنهر برای خون‌خواهی ابومسلم خراسانی و سرکوبی آن توسط خالد بن ابراهیم ذهلی.

درگذشتگان

- ابن محرز.
- ابوحازم مخزومی.
- اسحاق ترک.
- حبیب بن عبدالرحمان فهری.
- صالح بن کیسان.
- عبدالملک ورفجومی.
- عمرو بن قیس کندی.
- مالک بن ابی السمح.
- مجاشع انصاری.

ابن محرز

ابوالخطاب، مسلم بن محرز ، غلام آزاد شدهٔ بنی‌عبدالدار بن قصّی و گویند آزاد شدهٔ بنی‌مخزوم بوده است. او از پیشگامان آوازخوانی و موسیقی بود. در مکه بزرگ شد به مدینه رفت و آمد داشت و در آن‌جا از «عزّه المیلاء» نواختن را فراگرفت. اصالتاً ایرانی بود و به شهرهای فارس رفت و آوازها و آهنگ‌های رومی و نیز موسیقی ایرانی را فراگرفت. او از ترانه‌های ایرانی و رومی، آن‌چه را که نیکو نمی‌دانست، حذف کرده و جنبه‌های مثبت آنها را برگزید و با هم در آمیخت آن‌گاه با بهره گیری از اشعار عرب آوازهایی از آنها ساخت. بدین ترتیب نوعی موسیقی ساخت که قبل از او کسی ابداع نکرده بود. به او «صنّاج العرب» نیز می‌گفتند.[۲]

ابوحازم مخزومی

ابوحازم، سلمة بن دینار هم‌پیمان قبیله بنی‌مخزوم، دانشمند، قاضی و بزرگ مدینه فردی زاهد و عابد بود و خلفا را زیاد نصیحت می‌کرد. هنگامی که سلیمان بن عبدالملک کسی را برای آوردن او فرستاد، ابوحازم گفت: «اگر او با من کاری دارد خودش باید بیاید چون من با او کاری ندارم». زمانی که سلیمان به قصد انجام مراسم حج به مدینه وارد شد، ملاقاتی بین سلیمان و ابوحازم صورت گرفت و طی آن گفت وگوهای مفصلی با هم داشتند او به سلیمان گفت: «پدران تو به کمک شمشیر بر مردم غلبه پیدا کردند و حکومت را با زور و بدون مشورت با مسلمانان گرفتند.»

ابن خلکان این گفت وگو را در کتاب خود، وفیات الاعیان و ابن قتیبه در کتاب الامامة والسیاسه و ابن عبد ربّه در کتاب العقد الفرید و دیگران نیز در کتب خود ذکر کرده‌اند. سلیمان بن عبدالملک از وی پرسید: راه نجات از این امر چگونه است؟ ابوحازم گفت: بسیار ساده، هیچ چیز را جز از راه حلال کسب نکن و آن را آن‌گونه که حق است، صرف کن. وی اصالتاً ایرانی، امّا مادرش رومی بود. در مدینه بزرگ شد و همان جا درگذشت.[۳]

اسحاق ترک

اسحاق ترک، از دعوت‌گران و طرف‌داران ابومسلم خراسانی بود. به هنگام قتل ابومسلم به ماوراءالنهر فرار کرد و علیه منصور شورید. وی ادعا می‌کرد که ابومسلم پیامبری است که زرتشت ـ آن زنده جاوید ـ وی را نجات داده است و ابومسلم بزودی خروج می‌کند تا دین زرتشت را برپا دارد. ابوداود، خالد ذهلی، حاکم خراسان به سوی او تاخت، او را بازداشت کرده و کشت. با وجود این، پیروان او ـ که مسلمیّه (منسوب به ابومسلم) نامیده می‌شدند ـ بطور مخفیانه فعالیت می‌کردند. بعد از فرار به ماوراءالنهر، وی را به نام اسحاق ترک می‌خواندند و به این اسم معروف گردید. بعضی او را منسوب به فرزند یحیی بن زید بن علی بن ابی‌طالب دانسته‌اند.[۴]

صالح بن کیسان

صالح بن کیسان مدنی، مربی و آموزگار فرزندان عمر بن عبدالعزیز، از فقهای مدینه و جامع بین فقه وحدیث بود. او یکی از افراد مورد وثوق در نقل حدیث به شمار می‌رفت. زمانی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید، وی را به همنشینی برگزید تا از موعظه‌هایش بهره گیرد. وی عمری طولانی، بالغ بر صد سال داشت و پس از سال ۱۴۰ق درگذشت.[۵]

عبدالملک ورفجومی

عبدالملک بن ابوجعد ورفجومی، از خوارج صفریه بود. چون از قبیله ورفجومه، یکی از تیره‌های نفزاوهٔ صفریه بود، به ورفجومی شهرت یافت. عبدالوارث بن حبیب فهری از ترس پسر برادرش، عبدالرحمان به او پناه برد. عبدالوارث و برادرش، الیاس مشترکاً عبدالرحمان فهری، برادر خود را به قتل رساندند و هنگامی که حبیب بن عبدالرحمان، عبدالوارث را تعقیب کرد، عبدالملک وی را از دست‌گیری عبدالوارث منع کرد. از این رو بین آنان جنگی درگرفت و او فرار کرده، به قابس پناه برد. عبدالملک قیروان را تصرف کرد بعد از فرار حبیب، حاکم قیروان با زور وارد آن شهر شد و تمام قریشیان و اعراب ساکن آن‌جا را به قتل رساند و ساکنان شهر را مطیع خود ساخت. هنگامی که بر اهالی قیروان فشار زیادی وارد آمد، ابوالخطاب، عبدالاعلی معافری، از سرشناسان عرب و از خوارج اباضیه قیام کرد و همراه با یاران خود که از بربرهای طرابلس بودند، قیروان را مورد هجوم قرار داد. عبدالملک به سوی او روان شد، اما مردم قیروان به دلیل ظلم و ستم عبدالملک و اطرافیان او از گرد وی پراکنده شدند. به همین دلیل، عبدالملک شکست خورده و کشته شد. آن‌چه که باید به آن اشاره کرد، این است که خوارج اباضیه معتدل و میانه‌رو بودند، برخلاف خوارج صفریه که افراطی بوده و در کشتن مخالفان خود و ریختن خون آنان، شدت عمل نشان می‌دادند. به همین سبب ابوخطاب معافری که او نیز اباضی بود، از اعمال ستم‌گرانه عبدالملک با مردم قیروان اظهار نارضایتی کرد و به کمک آنها شتافت و با عبدالملک جنگیده و او را کشت.[۶]

عمرو بن قیس کندی

ابوثور، عمرو بن قیس بن ثور کندی سکونی، بزرگ و مورد احترام مردم حمص بود که از محدثان بزرگ عصر خود روایت نقل کرده است؛ کما این که محدثان بنام معاصر او نیز از وی نقل حدیث کرده‌اند. در زمان حکومت عبدالملک بن مروان، صاحب‌منصب بود و در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز به فرماندهی سپاه برای جنگ رومیان گماشته شد. وی عمری طولانی داشت و هفتاد نفر از صحابه رسول اللّه ﷺ را درک کرده بود.[۷]

مالک بن ابی سمح

ابوالولید، مالک بن جابر بن ثعلبهٔ طایی از مادری قریشی و از بنی‌مخزوم و یکی از پیش‌گامان خوانندگی، در پایان حکومت امویان و آغاز حکومت عباسیان زندگی می‌کرد. آوازخوانی و موسیقی را از معبد فراگرفت. وی به خدمت عبداللّه بن جعفر بن ابی طالب (۷) و سپس سلیمان بن علی عبداللّه بن عباس درآمد. او هم‌چنین از دعوت‌گران بنی‌هاشم بود. ابتدا در مدینه سکونت داشت و سپس به بصره و بغداد رفت و به شهرت بالایی رسید. وی تا زمان خلافت منصور عباسی در قید حیات بود.[۸]

مجاشع انصاری

مجاشع بن حریث انصاری، فرماندهی دلیر از کارگزاران دولت عباسیان که مدّت زمانی در بخارا حکومت کرد. عبدالجبار بن عبدالرحمان ازدی، حاکم خراسان وی را متهم ساخت که به نفع فرزندان علی بن ابی طالب تبلیغ می‌کند. از این رو مجاشع و یارانش را کشت.[۹]

پی نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه اوّل محرم سال ۱۴۰ = ۲۵ مه سال ۷۵۷م. یک‌شنبه ۱۵ شعبان سال ۱۴۰ = اوّل ژانویه سال ۷۵۸.
۲. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۱۲۰؛ الأغانی، ج ۱، ص ۳۷۸ ـ ۳۸۲.
۳. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۷۱؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۱۳۳؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۴۲۲ ـ ۴۲۴؛ العقد الفرید، ج ۳، ص ۱۶۳؛ الامامة والسیاسه، ص ۸۸؛ العبر، ج ۱، ص ۱۸۹؛ المعارف، ص ۴۷۹.
۴. الفهرست، ص ۴۸۳ ـ ۴۸۴؛ ترکستان، ص ۳۱۹ ـ ۳۲۰.
۵. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۲۸۰؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۳۹۹؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۴۹.
۶. البیان المغرب، ج ۱، ص ۲۲۱؛ الاستقصاء، ج ۱، ص ۶۹؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۳۱۶؛ العبر، ج ۴، ص ۴۱۰.
۷. العبر، ج ۱، ص ۱۹۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۹۲.
۸. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۱۳۰؛ الأغانی، ج ۵، ص ۱۰۱ ـ ۱۱۷.
۹. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۱۵۹؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۱۸۶.

یادداشت‌ها:

۱. بنیان‌گذار تشیّع شخص نبیّ اکرم ﷺ است و خود پیامبر ﷺ پیروان علی ؑ را شیعه نامیده است و عده‌ای از اصحاب مثل سلمان، ابوذر، مقداد و عمّار در زمان پیامبر ﷺ به نام شیعه علی شناخته می‌شدند. (الدرّ المنثور، ج ۶، ص ۳۷۹؛ دکتر احمد الوائلی، ماهیة التشیّع، ص ۲۷).
۲. قَدَریّه از قَدَر یعنی تقدیر خداوند می‌باشد بعضی گفته‌اند اگر به آنها قُدْریه (و نه قَدَریه) گفته شود از قدرت گرفته شده است.
۳. تذکر: این استنباط نگارنده با کلمهٔ المبیح و نیز عبارت الثائر المبید ناسازگار است. علاوه بر اینکه اوضاع انقلابی آن زمان تناسب با خون‌ریزی را تأیید می‌کند.
۴. اعتقاد به رجعت ارتباطی به غالیان شیعه ندارد. و شیعه به پیروی از روایات اهل بیت ؑ بر این باور است که عدّه‌ای از مسلمانان پس از ظهور حضرت مهدی (عج) و پیش از برپایی قیامت به دنیا باز می‌گردند که تفصیل آن را باید در کتاب‌های کلامی شیعی جست.
۵. در اصل کتاب عباسیان آمده است.
۶. در کتاب ۱۴۹ آمده است.
۷. ابو السمح پدر مالک، یتیمی در خانه عبدالله بن جعفر بود و او را سرپرستی می‌کرد (الأغانی، ج ۵، ص ۱۰۱ و در الاعلام بین او و پدرش اشتباه شده است).

رویدادهای اسلام از ۱۴۱ ـ ۱۵۰ ق

سال ۱۴۱ ق = ۷۵۸ ـ ۷۵۹ م[۱]

رویدادها

- نصب محمد بن اشعث بر مصر.
- حکومت هیثم بن معاویه عتیقی بر مکه.
- حکومت محمد بن خالد بن عبداللّه قسری بر مدینه.
- حکومت سری بن عبداللّه بر خراسان.
- حکومت عمر بن علاء بر طبرستان.
- ابوالخطاب معافری، بعد از شکست ابوالاحوص عجلی بر افریقا حاکم شد و تا آمدن محمد بن اشعث در سال ۱۴۳ ق بر آن‌جا حکم راند.
- نوسازی شهر آذنه و انباشتن آن از سربازان خراسانی و شامی.

وقایع نظامی

جنگ بین اعراب و بربرها

- **افریقا:** محمد بن اشعث حاکم مصر، ابوالاحوص عجلی را برای جنگ با ابوالخطاب معافری گسیل داشت. ابوالخطاب به کمک دو قبیله زناته و هوارة بر ابوالاحوص چیره گشت و او را شکست داد.

شورش‌ها

- **خراسان:** شورش عبدالجبار بن عبدالرحمان ازدی، حاکم خراسان بر منصور، خلیفه عباسی. خلیفه سپاهی به فرماندهی خازم بن خزیمه به سوی او روانه ساخت. خازم، عبدالجبار را اسیر کرده و نزد منصور فرستاد. خلیفه وی را کشت و خانواده‌اش را به جزیره دهلک در دریای سرخ تبعید کرد.
- **طبرستان:** اسپهبد طبرستان سر به شورش برداشت، ولی خازم بن خزیمه آن را سرکوب و با او پیمان صلح منعقد کرد.
- **بصره:** شورش بردگان در منطقه بطائح و سرکوبی آن توسط حفص بن نضر سلمی.
- **راوندیه:** شورش راوندیه بر خلیفه منصور به خون‌خواهی ابومسلم خراسانی و سرکوبی این شورش.

درگذشتگان

- موسی بن عقبه.
- موسی بن عیینه تمیمی.

موسی بن عقبه

ابومحمد موسی بن عقبة بن ابوعیّاش، منسوب به بنی‌اسد و غلام آزاد شدهٔ آل‌زبیر به سیره نبوی آگاهی داشت و از رجال مورد اعتماد حدیث به شمار می‌رفت و کتابی در مغازی دارد. محل تولد و وفاتش مدینه بود.[۲]

موسی بن عیینه تمیمی

ابوعیینه، موسی بن کعب بن عیینه بن موسی بن عمرو تمیمی، حکم‌رانی از زمره بزرگان امرای لشکر که در سرنگونی دولت امویان و برقراری و استحکام پایه‌های حکومت عباسیان دخیل بود. وی از همراهان ابومسلم خراسانی و یکی از بزرگانی بود که محمد بن علی عباسی ، آنان را برای دعوت به عباسیان انتخاب کرد. چون سفّاح در کوفه حرکت خود را آغاز کرد، وی اولین کسی بود که با او بیعت کرد. منصور او را به فرماندهی شرطه کوفه گماشت و نیز او را حاکم «سند» کرد و فرزند او، عیینه را به عنوان نایب وی به آن‌جا فرستاد و سپس در سال ۱۴۰ق او را حاکم مصر قرار داد و محمد بن اشعث را به عنوان نایب وی به آن‌جا فرستاد و تا زمان فوت همواره از خلافت منصور پیروی می‌کرد.[۳]

پی نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اوّل محرم سال ۱۴۱ = ۱۴مه سال ۷۵۸؛ دوشنبه ۲۶ شعبان سال ۱۴۱ = اوّل ژانویه سال ۷۵۹.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۲۷۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۳۶۰.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۷۹۸؛ تاریخ ابن‌اثیر، حوادث سال ۱۴۱؛ الولاة والقضاة، ص ۶۰۱؛ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۱۷۷.

سال ۱۴۲ق = ۷۵۹ ـ ۷۶۰م[۱]

رویدادها

- نصب عمر بن حفص بن عثمان مهلّبی به حکومت سند.
- نصب عباس بن محمد (برادر منصور) به عنوان امیر موصل و نواحی مرزی و تعیین مالک بن هیثم برای جانشینی او.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **روم:** منصور، از سرگرم بودن امپراتور، کنستانتین به جنگ با بلغارها استفاده کرده و برادرش، عباس بن محمد را برای جنگ با روم روانه ساخت. او بر سمیساط و مرعش تسلط یافت و دژهایی در آنها برپا کرد.

شورش‌ها

- **سند:** شورش عیینة بن موسی بن کعب در سند و اقدام عمر بن حفص برای سرکوبی آن.
- **طبرستان:** اسپهبد طبرستان معاهده صلح را نقض کرد و مسلمانان سرزمین خود را به قتل رساند. خلیفه، خازم بن خزیمه را به جنگ با او گسیل داشت که او را در قلعه‌اش محاصره کرد و با حیله‌ای به دژ یورش برد. در نتیجه اسپهبد طبرستان با زهر خودکشی کرد.

درگذشتگان

- ابن‌مقفّع.
- سلیمان بن علی عباسی.
- صمیل بن حاتم.
- عبدالجبار ازدی.
- عیینة بن موسی تمیمی

ابن‌مقفّع

ابن مقفّع، عبداللّه بن دادویه، ایرانی الاصلی که در میان اعراب‌بزرگ شده بود. پدرش دادویه، پیرو مذهب مزدک و متصدی جمع‌آوری مالیات فارس از طرف حکومت حجاج ثقفی بود و چون بخشی از اموال جمع‌آوری شده را نپرداخت، حجّاج آن قدر او را زد تا دستانش فلج شد. به همین دلیل به «مقفّع» (کسی که دستش خشک شده است) ملقب شد.

ابن‌مقفّع در بصره به آیین پدرش بزرگ شد. در کسب علم حرص و ولع زیادی نشان داد و هنوز نوجوانی بیش نبود که در نگارش به دو زبان فارسی و عربی سرآمد شد. در دورهٔ حکومت بنی‌امیه داود بن عمر بن هبیره، حاکم اهواز، او را کاتب خود کرد و او به وسیله داود، اسلام آورد. وی کتاب کلیله و دمنه را برای منصور از فارسیِ پهلوی به عربی ترجمه کرد. ترجمهٔ این کتاب، مشهورترین اثر اوست.

هدف از ترجمهٔ این کتاب، تعلیم مسائل اخلاقی در قالب داستان‌هایی از زبان حیوانات بود. او هم‌چنین کتاب‌های سه‌گانهٔ ارسطو را در منطق از فارسی به عربی ترجمه کرد، زیرا وی تنها عربی و فارسی می‌دانست. کتاب التاج را نیز که شرح حال انوشیروان بود، به عربی برگرداند. بجز ترجمه، رساله‌هایی را نیز که در غایت نوآوری بودند تألیف کرد که از آن جمله باید کتاب الادب الکبیر، الادب الصغیر، الدرة الیتیمة و الجوهرة الثمینة را درباره فرمان‌برداری از سلطان نام برد.

او بود که امان‌نامه عبداللّه بن علی، برادر عیسی و سلیمان، عموهای منصور را نوشت. توضیح این که وقتی عبداللّه، علیه پسر برادرش، منصور شورید، منصور لشکری را به فرماندهی ابومسلم خراسانی برای سرکوبی او فرستاد. عبداللّه پس از جنگی که پنج ماه طول کشید، فراری شد و آن‌گاه به برادرانش، عیسی و سلیمان ـ که در بصره بودند ـ پناهنده شد. این دو نزد منصور از وی شفاعت کردند و منصور به او امان‌نامه داد. این امان‌نامه را عبداللّه بن مقفّع نوشت و منصور آن را مهر زد. از آن به بعد منصور کینه ابن‌مقفّع را به دل گرفت؛ چرا که امان‌نامه متضمن عباراتی دال بر وجوب احتراز از اخلاق منصور، در پیمان‌شکنی و هشدار نسبت به نیرنگ و فریب او بود. از این رو منصور کینه او را به دل گرفت. منصور مطلع شد که سفیان بن معاویه مهلّبی، کارگزارش در بصره، نیز از ابن‌مقفّع به علت تمسخر و تحقیر وی در حضور بزرگان بصره و توهین به مادرش که او را پسر زنِ شهوتران خوانده بود ناراضی است لذا سفیان را به قتل او رهنمون شد. سفیان نیز پس از مثله کردن ابن‌مقفّع، وی را به قتل رساند.

گفته شده که منصور به اتهام کفر و بی‌دینی دستور کشتن ابن‌مقفّع را

صادر نمود. هم‌چنین گویند که ابن‌مقفّع کتاب کلیله و دمنه را جهت تعریض و تخفیف منصور ترجمه کرد. لذا کینهٔ او در دل منصور جای گرفت. ابن‌مقفّع پیشوای طبقه نخست کاتبان شمرده می‌شود. وی شیوهٔ نگارش خود را از سبک نگارش فارسی الهام گرفت که به نام او نیز معروف شده و دیگر نویسندگان، در این سبک از او پیروی کرده‌اند. وی در ۳۶ سالگی کشته شد.[۲]

سلیمان بن علی عباسی

از امیران عباسی و از بخشندگان ستوده شده به شمار می‌رفت. پسر برادرش، سفّاح او را درسال ۱۳۲ق به حکومت بصره و توابع آن و ناحیهٔ دجله، بحرین و عمان منصوب کرد. و تا سال ۱۳۹ق که منصور عباسی وی را عزل کرد، بر آن‌جا حکم می‌راند. او تا هنگام مرگش در ۶۰ سالگی در بصره می‌زیست. آزاد کردن صد تن از غلامانش درمراسم حج هر سال در شب عرفه از نشانه‌های بخشندگی اوست.[۳]

صمیل بن حاتم

صمیل بن حاتم بن شمر، ملقّب به ذی‌الجوشن ضبّابی، از نوادگان شمر ذی‌الجوشن کوفی قاتل حسین بن علی بن ابی‌طالب، در واقعه کربلا بود. زمانی که مختار بن ابی‌عبیده ثقفی در سال ۶۶ق در جریان خون‌خواهی حسین، شمر راکشت، فرزندش حاتم به قنّسرین رهسپار شد، آن‌گاه با لشکر قنّسرین به اندلس رفت و صمیل در آن‌جا متولد شد.

صمیل، بزرگ قبیله مضریان قیسی در اندلس و یکی از امیران زیرک، شجاع و سخاوت‌مند بود. ابوالخطّار، حاکم اندلس که از یمانیان طرف‌داری می‌کرد، با وی بدرفتاری آغاز کرد.

صمیل و یارانش بر او شوریدند و بدین ترتیب میان یمانیان و قیسیان جنگ شدیدی درگرفت که به اسارت ابوالخطّار و کشته شدن وی و حکومت ثعلبة بن سلامه عاملی انجامید.

صمیل تا ورود عبدالرحمان الداخل به اندلس، صاحب نفوذ ماند.

زمانی که عبدالرحمان الداخل به قدرت رسید، صمیل را در قرطبه محصور و محبوس ساخت و پس از این که فهمید صمیل در حال توطئه علیه اوست، وی را به قتل رسانید.[۴]

عبدالجبار ازدی

عبدالجبار بن عبدالرحمان ازدی، او در آغاز حکومت عباسیان از فرماندهان شجاع و نیرومند به شمار می‌رفت. منصور، خلیفه عباسی، وی را در سال ۱۴۰ق به حکومت خراسان منصوب کرد.

عبدالجبّار، جمع کثیری از مردم خراسان را به اتهام گرایش و ارادت به فرزندان علی‌بن ابی‌طالب به قتل رساند و آن‌گاه از پیروی و اطاعت منصور سرباز زد. منصور نیز فرزندش، مهدی را برای نبرد با او روانه ساخت. هنگامی که مهدی به ری رسید، خازم بن خزیمه را برای جنگ با عبدالجبار فرستاد. پس از نبردی سهمگین، عبدالجبار شکست خورده و متواری گردید. ولی سرانجام دستگیر و نزد منصور فرستاده شد. منصور دست‌ها و پاهایش را قطع کرد و پس از گردن زدن، جسد او را به دار آویخت. آن‌گاه خانواده و پسرانش را تبعید کرد.[۵]

عیینة بن موسی تمیمی

ابوموسی، عیینة موسی بن کعب بن عیینه تمیمی، پدرش موسی بن عیینه از بزرگان و فرماندهان و یکی از کسانی بود که در استقرار حکومت عباسیان نقش داشت. منصور، خلیفه عباسی، پدرش را به حکومت سند گماشت و پسرش، عیینه را به عنوان جانشین او در نظر گرفت، ولی در سال ۱۴۲ق منصور به سبب کینه‌توزی عیینه نسبت به یمانیان و کشتن جمعی از آنها، وی را عزل کرد. او نیز علیه منصور سر به شورش برداشت. منصور ناچار لشکری را برای جنگ با وی گسیل داشت. چون یاران عیینه از گرد وی پراکنده شدند، او به سیستان رفت، امّا تنی چند از یمانیان به او رسیدند و در کمینی که برای او گذاشته بودند، وی را به قتل رساندند.[۶]

پی نوشت‌ها:

۱. جمعه اوّل محرم سال ۱۴۲ = چهارم مه سال ۷۵۹؛ سه‌شنبه هفتم رمضان سال ۱۴۲ = اوّل ژانویه سال ۷۶۰.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۲۸۳؛ امراء البیان، ص ۹۹ ـ ۱۵۸؛ خزانة الأدب، ص ۴۵۹ و ۴۶۰؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۹۶؛ الفهرست، ص ۱۱۸؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۱۴۹؛ الکتّاب والوزراء، ص ۱۰۳؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابن مقفّع».

۳. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۹۳؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۵۹؛ فوات الوفیات، ج ۱، ص ۱۷۷.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۳۰۱؛ تاریخ افتتاح الاندلس، ص ۳۷، ۶۳، ۶۴؛ البیان المغرب، ج ۲، ص ۲۴ به بعد؛ ابن خلدون، ج ۴، ص ۲۶۰؛ نفح الطیب، ج ۴، ص ۵۳.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۴۸؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۵۰۳ و ۵۰۸؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۴۹۸ و ۵۰۵؛ المحبّر، ص ۳۷۴ و ۴۷۶.

۶. تاریخ ابن اثیر، حوادث سال ۱۴۱ ـ ۱۴۲؛ فتوح البلدان، ص ۴۳۱.

سال ۱۴۳ق = ۷۶۰ ـ ۷۶۱م[۱]

رویدادها

- حکومت سری بن عبدالله بن حارث بن عباس پس از هیثم بن معاویه عتیقی بر مکه.
- جابه‌جایی محمد بن اشعث از حکم‌رانی مصر به حکومت افریقا برای جنگ با ابوالخطاب معافری و سپردن حکومت مصر به حمید بن قحطبه.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **اندلس**: شورش قاسم بن یوسف بن عبدالرحمان فهری و هم‌پیمان او، رزق بن نعمان غسّانی ،علیه عبدالرّحمان الداخل در جزیره عربی خضرا در اندلس و ورود او به اشبیلیه و محاصره شدنش در آن‌جا و تسلیم شدن رزق و کشته شدن وی و گریز قاسم به شذونه و سپس دستگیری و قتل او.
- یوسف بن عبدالرحمان فهری از قرطبه فرار کرده و علیه عبدالرحمان الداخل شورش آغاز کرد و عبدالرحمان به مقابله برخاست و او را فراری داد. یکی از اصحاب عبدالرحمان، او را تعقیب کرد و هنگامی که قصد داشت به طلیطله پناهنده شود، وی را به قتل رسانید.
- **دیلم**: شورش دیلمیان و تهاجم آنان به مسلمانان. منصور، لشکری به فرماندهی پسر برادرش، محمد بن عبداللّه سفّاح برای جنگ با آنان فرستاد و شورش آنان را سرکوب کرد.

درگذشتگان

- ابوالخطاب اسدی.
- اسماعیل بن جعفر الصادق.
- یحیی بن سعید انصاری.
- یوسف فهری.

ابوالخطّاب اسدی

ابوالخطّاب محمد بن ابی‌ذویب، منسوب به بنی‌اسد که برخی نامش را محمد بن ابی‌ثور و یا محمد بن ابی‌یزید گفته‌اند از غلات شیعه و قائل به حلول بود. وی مدعی بود خداوند در علی بن ابی‌طالب و سپس در امام جعفر صادق حلول کرده است. او [قبل از انحراف] از پیروان جعفر صادق بود. زمانی که خبر ادعای او به جعفر رسید، از وی تبرّی جست و او را لعنت کرد. چون جعفر از ابوالخطاب دوری کرد، ابوالخطّاب، مدعی الوهیّت شد و گفت: «حسن و حسین، هر دو پسران و دوستان خدایند».

حاکم کوفه، حسین بن موسی عباسی ،وی را دستگیر کرد و به همراه هفتاد نفر از یارانش به قتل رساند.

پیروان او «خطّابیّه» خوانده می‌شوند که معتقدند ابوالخطّاب و یاران او کشته نشده‌اند، بلکه برای دشمنانشان چنین توهمی ایجاد شده است؛ هم‌چنین بر آنند که امامت بعد از امام جعفر صادق [ع]، به فرزندش، اسماعیل منتقل شده، از این رو آنان گروهی از اسماعیلیه به شمار آمده‌اند.[۲]

اسماعیل بن جعفر صادق

اسماعیل بن جعفر صادق بن محمد باقر هاشمی قریشی که اسماعیلیه به او منسوبند. فرقه اسماعیلیه، در اصل یکی از گروه‌های شیعی است و وجه تمایز آن از شیعه اثنی‌عشری این است که آنان اسماعیل را پس از پدرش امام می‌دانند، امّا شیعیان اثنی‌عشری، قایل به امامت برادرش، موسی کاظم هستند. زیرا اسماعیل پیش از پدرش از دنیا رفت از این رو شیعه به دو گروه تقسیم می‌شوند: اکثریت آنان قائل به امامت موسی کاظم، فرزند جعفر صادق هستند که به این دسته «موسویه» می‌گویند و گروهی نیز به امامت اسماعیل بن جعفر صادق قائلند که اسماعیلیه خوانده می‌شوند. دلیل گروه اوّل این است که اسماعیل قبل از پدرش فوت کرده است و لذا امامت با وفات او به برادرش، موسی بن جعفر منتقل شده است، امّا گروه دوّم بر آنند که جعفر صادق در زمان حیاتش امامت فرزند ارشد خود را صریحاً اعلام داشته و با وفات او، امامت به محمد، فرزند اسماعیل منتقل گردید؛ چراکه امامت، تنها به اعقاب منتقل می‌شود و جز در مورد حسن و حسین، قابل انتقال از برادری به برادر دیگر نیست. به همین دلیل، امامت باید به اعقاب محمد بن اسماعیل که امام هفتم نزد آنها شمرده می‌شود منتقل شود. به همین سبب پیروان او را «سبعیه» می‌خوانند و به اعتقاد آنان، محمد بن اسماعیل کسی است که شرعاً حق امامت را داراست و از عموبش موسای کاظم بزرگ‌تر است. بنابراین لازم است امامت به اعقاب او، یعنی محمد بن اسماعیل (مکتوم) و پس از او به پسرش جعفر (مصدّق)، آن‌گاه به پسرش، محمّد (حبیب) و پس از حبیب، به فرزندش عبید الله (مهدی) منتقل شود. عبیداللّه (مهدی) رئیس دولت افریقا و مغرب بود.[۳]

یحیی بن سعید انصاری

ابوسعید، یحیی بن سعید بن عمرو انصاری نجاری از حافظان قرآن و متصدی منصب قضاوت در مدینه بود. منصور وی را به بغداد فراخواند و او را سمت قاضی القضاتی (۱) داد. احمد بن حنبل در مورد او می‌گوید: یحیی بن سعید از استوارترین مردمان است. یحیی در شهر «هاشمیه» درگذشت.[۴]

یوسف فهری

یوسف بن عبدالرحمان بن حبیب بن ابی عبیدة بن عقبه بن نافع فهری قرشی، یکی از فرماندهان زیرک و دانا بود. بعد از آن که پدرش عبدالرحمان از اندلس به افریقا رفت، او در اندلس ماند. پس از درگذشت ثعلبه بن سلامه عاملی با توافق یمانیان و مضریان در سال ۱۳۰ق به حکومت اندلس رسید.

برخی از امیران در سرقسطه (ساراگوزا)، «اربونه» و «باجه» علیه او شوریدند. یوسف همراه صمیل بن حاتم که از دوستانش بود، برای سرکوب شورش حرکت کرد و در این هنگام و در غیاب او عبدالرحمان بن معاویه اموی وارد اندلس شد. یمانیان و دوستداران بنی‌امیه، گرد او جمع شدند. یوسف به همراه صمیل سریعاً به اندلس

بازگشت تا در برابر وضعیت جدید ایستادگی کند. دو گروه در نزدیکی روستای «مصاره» در روز عید قربان سال ۱۳۸ ق با هم روبرو شدند. در میان دو گروه، رود «وادی الکبیر» قرار داشت. عبدالرحمان همراه لشکرش از پل گذشت و بر لشکر یوسف و صمیل یورش برد. آن دو از صحنه جنگ گریخته و عبدالرحمان وارد قرطبه شد. یوسف و صمیل در پی استیلای بر قرطبه برآمدند، اما شکست خوردند. یوسف کشته و صمیل دستگیر شد. عبدالرحمان بن معاویه، وی را در قرطبه زندانی کرد، اما چون دریافت که صمیل در پی توطئه علیه اوست، وی را کشت.

یوسف در حدود بیست سال مستقل از خلیفه دمشق [خلافت مرکزی] حکومت کرد و می‌رفت که خاندانی سلطنتی به نام او ایجاد شود، امّا با غلبه عبدالرحمان بر وی مسیر تاریخ در آن سرزمین تغییر یافت.[5]

پی نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه اوّل محرّم سال ۱۴۳ = ۲۲ آوریل سال ۷۶۰؛ پنج‌شنبه نوزدهم رمضان سال ۱۴۳ = اوّل ژانویه سال ۷۶۱.

۲. الفرق بین الفرق، ص ۲۵۵؛ مقالات الاسلامیین، ص ۷۵ ـ ۷۶؛ الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۸۰؛ التبصیر فی الدین، ص ۱۲۶؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «الخطابیة».

۳. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۳۰۶؛ المذاهب الاسلامیه، ص ۸۹ ـ ۹۱؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «اسماعیلیة». طائفة الاسماعیلیه، ص ۱۱ ـ ۱۴.

۴. تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۱۳۷؛ العبر، ج ۱، ص ۱۹۵.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۳۱۱؛ العبر، ج ۲، ص ۳۲؛ همان، ج ۴، ص ۲۶۱؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۳۷۵ و ۴۹۸؛ البیان المغرب، ج ۲، ص ۳۵، ۴۴ و ۵۰؛ نفح الطیب، ج ۴، ص ۲۴ ـ ۲۶؛ الحلّة السیراء، ص ۲۲۱ و ۲۲۲.

سال ۱۴۴ ق = ۷۶۱ ـ ۷۶۲ م[1]

رویدادها

- حکومت رباح بن عثمان مرّی بر مدینه، پس از محمد بن خالد قسری.
- حکومت یزید بن حاتم مهلّبی بر مصر، پس از حمید بن قحطبه و برگرداندن حمید، به حکومت الجزیره.
- صدور دستور دستگیری محمد بن عبدالله بن حسن مثنّی معروف به «محمد نفس زکیه» و برادرش، ابراهیم از سوی منصور و چون آن دو مخفی شدند، خلیفه دستور زندانی کردن پدر (عبدالله محض) و برادرانشان را داد و پس از شکنجهٔ آنها، عبدالله را در زندان کشتند.
- پس از کشته شدن ابوالخطاب معافری عبدالرحمان بن رستم با یاران خود از قیروان به طرف مغرب میانه عقب‌نشینی کرده و حکومت رستمیان را تأسیس نمود. او شهر «تاهرت» که در نزدیکی شهر «تیاربت» کنونی قرار دارد، احداث کرد.
- خلیفه، منصور به سفر حج می‌رود.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **افریقا:** محمد بن اشعث، حاکم افریقا به جنگ خوارج اباضی و رهبرشان، ابوالخطّاب معافری رهسپار شد.

ابن‌اشعث بر او پیروز گردید و لشکر او را منکوب کرد. ابوالخطّاب، در جنگی که در شرق شهر طرابلس میان آنان در گرفت، کشته شد و پس از او، ابوحاتم یعقوب بن حبیب کندی رهبری خوارج اباضی را در دست گرفت.

- **اندلس:** هشام بن عروهٔ فهری در طلیطلة و عبدالغافر یمانی در اشبیلیه و حیوة بن ملامس حضرمی علیه عبدالرحمان الداخل شورش کردند. عبدالرحمان الداخل تمام این شورش‌ها را که از سال ۱۴۴ ق تا سال ۱۴۶ ق ادامه داشت، سرکوب کرد و شورشیان را به قتل رساند.

درگذشتگان

- ابن شبرمه.
- ابوالخطّاب معافری.
- عبداللّه بن طاووس.
- عمرو بن عبید.

ابن شبرمه

ابوشبرمه، عبدالله بن شبرمهٔ ضبّی، (شبرمه، صفتی به معنای مردان کوتاه قد است) فقیه و قاضی کوفه که از انس بن مالک و تابعین نقل روایت کرده است. وی شخصی عفیف، پاک‌دامن، مورد اطمینان و با وجود بخشندگی، خود، چونان زاهدانِ تارک دنیا می‌زیست.[2]

ابوالخطّاب معافری

ابوالخطاب، عبدالاعلی بن سمح معافری حمیری یمانی، رهبر اباضیان افریقا بود. وی اصول مذهب اباضی را نزد ابن ابی‌کریمهٔ بصری ، رهبر اباضیان مشرق آموخت. سپس به افریقا بازگشت و در سال ۱۴۰ ق بر طرابلس چیره گشت و مردم آن‌جا با وی بیعت کردند. او حکومتی بر پایهٔ تفکرات اباضیان در آن‌جا، برپا داشت و مردم آن دیار را از جور حکومت «عبدالملک ورفجومی صُفری» که پیش از آن بر شهر چیره شده بود نجات داد و عبدالملک را کشت و قیروان را ضمیمهٔ طرابلس کرد. منصور، خلیفهٔ عباسی، محمد بن اشعث را به جنگ او فرستاد. ابوالخطّاب جنگی که در شهر «سرت» از شهرهای برقه، روی داد، کشته و سرش به بغداد فرستاده شد.[3]

عبدالله بن طاووس

ابومحمد، عبداللّه بن کیسان یمانی ابنائی (منسوب به ابناء، یعنی ایرانیانی که حبشیان را از یمن رانده و آن‌جا مستقر شده بودند).

محدثی مورد اعتماد از اهالی مدینه بود که از پدرش و نیز از علی بن عبداللّه بن عباس و وهب بن منبّه، نقل روایت کرده. و سختیانی از معاصران او و ابن‌جریج و دیگران از او حدیث نقل کرده‌اند. او داناترین مردم به ادبیات عرب بود.

هنگامی که منصور در سال ۱۴۲ق به زیارت خانه خدا رفت، مالک بن انس و عبدالله بن طاووس را فراخواند. وقتی که آن دو داخل شدند، به عبداللّه رو کرد و گفت: از پدرت برای من حدیث نقل کن! او گفت: پدرم این حدیث را برایم نقل کرد که معذب‌ترین مردم در روز قیامت کسی است که خداوند او را در سلطنت خود شریک قرار داد، ولی او ظالمانه حکومت کرد. منصور مدّتی درنگ کرد. مالک گفت: «من لباسم را از ترس این که مبادا به خونِ عبدالله بن طاووس آلوده شود، جمع کردم؛ زیرا گمان کردم که منصور او را خواهد کشت».

منصور به عبداللّه گفت: «این دوات را به من بده و سخن خود را سه بار تکرار کرد»، اما عبداللّه استنکاف کرد. منصور گفت: چرا دوات را به من نمی‌دهی؟ او گفت: می‌ترسم که با آن حکمی ظالمانه نوشته شود و من در آن به تو کمک کرده باشم.

زمانی که منصور این را شنید، به آن دو گفت: از نزد من بیرون روید. عبداللّه گفت: ما از اوّل همین را می‌خواستیم. مالک گفت: من از آن روز شایستگی ابن‌طاووس را دریافتم.[۴]

عمرو بن عبید

ابوعثمان، عبید بن باب، منسوب به بنی‌تمیم و از اهالی بصره بود. جدّ او از اسیران کابل در سیستان و پدرش در حکومت حجّاج از شحنگان بود. عمرو بن عبید در زمان خود بزرگ معتزله بود و به علم و زهد اشتهار داشت. در مسلک و مذهبش با واصل بن عطا هم‌فکر بود و هر دو، مجلس حسن بصری را ترک کردند. وی دوست و برگزیدهٔ منصور، خلیفه عباسی بود و با وجود این جوایزی را که منصور می‌خواست به وی عطا کند، از پذیرفتن آنها خودداری می‌ورزید.

او بر خلاف عقیدهٔ واصل بن عطا که یکی از طرفین جنگ جمل را بدون تعیین فاسق می‌خواند، هر دو طرف جنگ جمل را فاسق خواند. پیروان او را «عَمْریه» می‌خواندند. او در ۶۴ سالگی درگذشت.[۵]

پی نوشت‌ها:

۱. شنبه اوّل محرم سال ۱۴۴ = دهم آوریل ۷۶۱؛ جمعه سی‌ام رمضان سال ۱۴۴ = اوّل ژانویه سال ۷۶۲.

۲. شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۱۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۵۰؛ العبر، ج ۱، ص ۱۹۷.

۳. الاستقصاء، ج ۱، ص ۱۲۳ ـ ۱۲۷؛ المغرب الکبیر، ج ۲، ص ۳۳۹ به بعد؛ تاریخ المغرب الکبیر، ج ۲، ص ۴۳۲؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابوالخطاب المعافری».

۴. تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۶۷؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۵۱۱ (در شرح حال پدر ابن طاووس).

۵. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۲۵۲؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۰۵؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۴۶۰؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۷۸؛ الملل والنحل، ج ۱، ص ۴۸ و ۴۹؛ التبصیر فی الدین، ص ۶۵؛ الفرق بین الفرق، ص ۱۲۰ و ۱۲۱؛ المعارف، ص ۴۸۲.

سال ۱۴۵ق = ۷۶۲ ـ ۷۶۳م[۱]

رویدادها

- آغاز بنای شهر بغداد.
- مبادلهٔ نامه‌های سیاسی، میان محمّد نفس زکیّه و منصور. در این نامه‌ها هر یک از طرفین، حقانیّت خود را برای خلافت ابراز داشتند.
- برکناری رباح بن عثمان مرّی از حکومت مدینه و حکومت عبداللّه بن ربیعه حارثی بر شهر.
- حکومت جعفر بن منصور بر موصل.
- محمّد بن عفان ازدی رهبری اباضیان عمان را به دست گرفت.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **علویان:** علویان در مدینه قیامی را به رهبری محمّد نفس زکیّه، پسر عبداللّه (محض) علوی ،که خلافت را به عنوان حق خود مطالبه می‌کرد آغاز کردند. منصور لشکری را به فرماندهی پسر برادرش، عیسی بن موسی بن محمّد عباسی که در آن وقت، ولیعهدش بود برای سرکوبی این قیام گسیل داشت. او قیام علویان را سرکوب کرد و محمّد نفس زکیّه را به قتل رساند. ابراهیم، برادر محمّد نفس زکیّه، پس از کشته شدن برادرش در مدینه، در بصره علم قیام را برافراشت. منصور، مجدداً عیسی بن موسی را مأمور سرکوبی این قیام ساخت و او رهسپار بصره شد و منصور لشکری را از خراسان به فرماندهی خازم بن خزیمه به کمک او فرستاد. جنگ، بین طرفین در منطقه «باخمری» نزدیک کوفه درگرفت که ابراهیم کشته شد و قیام سرکوب گردید.
- **سرزمین روم:** حمید بن قحطبه به سرزمین روم لشکرکشی می‌کند.

درگذشتگان

- ابراهیم طالبی [علوی].
- ابن ابی‌کریمه.
- حجاج بن ارطاة.
- رؤبة بن عجاج.
- عثمان زبیری.
- عمر وادی.
- محمّد نفس زکیّه.
- هارون بن سعد بجلی انصاری.
- یونس کاتب.

ابراهیم طالبی [علوی]

ابراهیم بن عبدالله بن حسن (مثنّی) بن حسن (السبط) بن علی بن ابی‌طالب، برادر محمد نفس زکیه در بصره علیه منصور خروج کرد و چهار هزار نفر با وی بیعت کردند. منصور از او در هراس افتاد. و به کوفه رفت پس به یاران ابراهیم افزوده شد. و بر بصره تسلط یافت. سپس لشکریانش را به اهواز، فارس و واسط گسیل داشت و آن‌گاه به کوفه حمله کرد. میان او و لشکریان منصور، نبردهای سهمگینی به وقوع پیوست. تا این‌که، عیسی بن موسی پسر برادر منصور بر ابراهیم چیره شده و او را کشت و لشکرش را شکست داد. ابوحنیفه نعمان ،از کسانی بود که با ابراهیم دیدار کرد و چهار هزار درهم که تمامی نقدینه همراهش بود، برای او فرستاد. ابراهیم در ۴۸ سالگی کشته شد.[۲]

ابن ابی‌کریمه

ابوعبیده، مسلم بن ابی‌کریمه اهل بصره، معروف به «قفّاف» و از علمای خوارج اباضی بود. مردم از دور و نزدیک به او روی می‌آوردند و پیروانش او را امام می‌خواندند. او برای عبدالله بن یحیی اباضی، معروف به «طالب الحق» تبلیغ می‌کرد که از اطاعت بنی‌مروان سرباز زده و بر یمن استیلا یافته بود.

وی با یاران خود، در سردابی گرد می‌آمد و شخصی را بر در سرداب می‌گذاشت که زنگی به دست داشت و چنان‌چه فرد مشکوکی نزدیک می‌شد، آن زنگ را به صدا در می‌آورد. و حاضرین در سرداب، در این هنگام به خواندن قرآن روی می‌آوردند. گروه‌هایی از مردم از مغرب نزد وی می‌آمدند و مسائل فقهی و شرعی و دستورات و آموزش‌های وی در ترغیب به قیام را از او فرامی‌گرفتند.[۳]

حجاج بن ارطاة

ابو ارطاة، حجاج بن ارطاة بن ثور نخعی از زمره فقیهان، راویان و حافظان حدیث بود که در شانزده سالگی، از او استفتا می‌شد. وی به منصب قضاوت در بصره به عنوان اولین کسی که از طرف بنی‌عباس به این منصب در آن شهر می‌رسید منصوب شد. در نقل حدیث صادق نبود، گاه از کسی که حدیثی را نشنیده بود، نقل حدیث می‌کرد و ادعا می‌کرد که از او شنیده است. مثلاً از مجاهد و زهری نقل حدیث کرد در حالی که آنان را اصلاً ندیده بود. در زمان ساختن شهر بغداد، در کنار منصور خلیفه عباسی متصدّی طراحی مسجد جامع بغداد بود. وی بسیار خودخواه و خودپسند و خودبزرگ‌بین بود. در نماز جمعه و جماعت شرکت نمی‌کرد و می‌گفت: «من از مجالست با فرومایگان کراهت دارم». دست خود رابر سرش می‌گذاشت و می‌گفت: «علاقه به بزرگی و شرافت مرا کشت».[۴]

رؤبة بن عجاج

ابومحمد یا ابوالجحاف، رؤبة بن عبدالله بن عجاج بن روبة بن تمیمی سعدی، از زبان‌آوران مشهور بود. وی و پدرش به رجز خوانی شهره بودند. او از کسانی است که دو دولت اموی و عباسی را درک کرد. بزرگان علم لغت، نزد او علم آموختند و به شعر او استناد و استشهاد می‌کردند و او را امام علم لغت می‌دانستند. بیشتر عمرش را در بصره گذراند. «رؤبة» قطعه‌ای چوب است که با آن شکاف ظرف را ترمیم می‌کنند. جمع رؤبة، رئاب است. وی در هشتاد سالگی درگذشت.[۵]

عثمان زبیری

عثمان بن محمد بن خالد بن زبیر بن عوّام، از شجاعان بی‌باک بود که همراه محمد نفس زکیّه، در مدینه، علیه منصور خروج کرد و بعد از کشته شدن محمد به بصره پناه برد، امّا دستگیر شد. او را نزد منصور بردند و منصور نیز او را کشت.[۶]

عمر وادی

عمر بن داوود بن زادان، غلام آزاد شده عمر بن عثمان بن عفّان، آوازخوانی با صدایی روان، صاف و حزن‌انگیز بود. «حکم الوادی» و یارانش آوازخوانی را از وی فرا گرفتند. ولید بن یزید او را بر سایر آوازخوانان مقدم می‌داشت و او را چنین می‌نامید: «جمع کننده لذات من و زنده کننده طرب و شادی من!».

عمر الوادی از اهالی وادی القرای بوده و به همین جهت او را عمر الوادی می‌گفتند. وی در حدود سال ۱۴۵ق درگذشت.[۷]

محمد نفس زکیّه

ابوعبدالله، محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابی‌طالب، ملقّب به «ارقط»، «مهدی» و «نفس زکیّه» در مدینه متولد و بزرگ شد. او یکی از بزرگان و اشراف طالبیان (خاندان ابوطالب) بود. از دانش بهره فراوان داشت و نیز شجاع، دوراندیش و سخاوت‌مند بود. زمانی که حکومت امویان در شام رو به تزلزل و افول گذارد، بزرگان بنی‌هاشم و عده‌ای از عباسیان به صورت پنهانی با وی بیعت کردند.

گویند: از جملهٔ دعوت‌گران به او ابوالعباس سفّاح و ابوجعفر منصور بودند. وقتی امویان منقرض شدند و دولت عباسیان پا گرفت، محمد و برادرش ابراهیم از پیوستن به سفّاح و منصور خودداری کردند. آن‌چه راکه محمد در سر می‌پروراند از منصور پوشیده نبود. از این رو او و برادرش، ابراهیم را نزد خود فراخواند، امّا آن دو خود را در مدینه پنهان کردند. منصور، پدر آنان عبدالله محض و دوازده نفر از نزدیکانشان را دستگیر و شکنجه کرد. آنان بعد از هفت سال، در

زندان منصور در کوفه جان دادند. گویند: منصور آنها را در خانه‌ای قرار داد و در آن خانه راگل گرفت تا این که همگی مردند.

محمد نفس زکیّه، چون از مرگ پدرش آگاهی یافت، از مخفی‌گاه خود بیرون آمده، با ۲۵۰ نفر از یارانش قیام کرده و حاکم مدینه را دستگیر کردند. مردم مدینه نیز با او به خلافت بیعت کردند. او برادرش، ابراهیم را به بصره فرستاد. ابراهیم بر بصره، اهواز و فارس استیلا یافت. هم‌چنین حسن بن معاویة بن عبداللّه بن جعفر را به طرف مکه روانه ساخت که او نیز مکه را تصرف کرد و قاسم بن اسحاق را به عنوان کارگزار حکومت خود، به یمن فرستاد.

منصور نامه‌ای به وی نوشت و او را از عاقبت کار برحذر داشت و در عین حال به او وعده امان و بخشش‌های فراوان داد. محمد نفس زکیّه در جواب او نوشت: «اگر با من بیعت کردی پیمانی الهی خواهی داشت، که به تو و فرزندانت امان خواهم داد».

منصور، ولیعهد خود، عیسی بن موسی و نیز حمید بن قحطبه را به جنگ با او گسیل داشت. عیسی با چهارهزار سوار رهسپار شد. امّا محمد با سیصد نفر بر دروازه‌های مدینه با آنان به مقابله برخاست و از خود پایداری فراوان نشان داد و هفتاد نفر از آنان را خود از پای درآورد امّا یارانش از گرد او متفرق گشتند و عیسی بن موسی موفق شد او را در مدینه کشته و سرش را برای منصور بفرستد.

گروهی از جارودیه مدّعی‌اند که محمد نفس زکیّه نمرده است و مرگ و کشته‌شدنش را دروغ می‌دانند و برآنند که او همان مهدی موعود است و در کوه حاجر در سرزمین نجد تا زمانی که امر به خروجش داده شود و زمین را به تصرف درآورد ساکن خواهد بود.

این فرقه را «محمّدیه» نیز گویند. محمد نفس زکیّه در ۵۲ سالگی کشته شد.[۸]

هارون بن سعد

هارون بن سعد بجلی، رهبر زیدیه در روزگار خود و از پارسایان و علمای علم حدیث محسوب می‌گردید. او پیرمردی کهنسال بود که همراه با ابراهیم بن عبداللّه بن حسن طالبی خروج کرد. ابراهیم امور نظامی و فرماندهی لشکر عظیمی از زیدیه را به او سپرد. او بر «واسط» استیلا یافت و برای مردم آن‌جا خطبه‌ای ایراد کرد و عملکرد ابوجعفر منصور در کشتن خاندان پیامبر ﷺ و ظلم به مردم و گرفتن اموال رعایا و مصرف آن اموال در موارد غیر لازم را صریحاً محکوم کرد.

این بود که علمای واسط همگی از او پیروی کردند، لشکریان منصور با وی به جنگ پرداختند. هارون نیز در برابر آنان مقاومت و پایداری کرد تا زمانی که از قتل ابراهیم آگاه شد آن‌گاه به بصره رفته و در آن‌جا درگذشت. برخی نیز گویند: تا زمان مرگش در خفا به سر برد.[۹]

یونس کاتب

یونس بن سلیمان بن کرد بن شهریار از فرزندان هرمز و غلام آزاد شده عمر بن زبیر که در مدینه بزرگ شد و همان‌جا اقامت داشت. او از نویسندگان دیوان مدینه بود. از این رو به یونس کاتب، معروف شد. او هم‌چنین از مشهورترین آوازخوانان شهر مدینه به شمار می‌آمد که آوازخوانی را از معبد، ابن‌سریج، ابن‌محرز و عریض آموخته بود. در بین دیگر آوازخوانان کسی زبردست‌تر از او نبود. وی نخستین کسی بود که فنون آوازخوانی عرب را تدوین کرد. اشتهار او، بیشتر به دلیل زینبیات هفت‌گانه بود که شعر آن را ابن رهیمه مدنی در مورد زینب، دختر عکرمة بن حارث بن هشام سروده است. یونس این اشعار را به هفت نغمه خواند. که همه این سبک‌ها را ابوالفرج اصفهانی، در اغانی آورده است.

گویند: روزی ولید بن یزید، یونس را به دارالخلافه دعوت کرد. او نیز پذیرفت و نزد او آواز خواند و ولید آوازش را سخت پسندید و سه هزار دینار به وی بخشید. یونس سه کتاب در آوازخوانی تألیف کرد: کتاب مجرد یونس، کتاب القیان و کتاب النغم. از تلمّذ ابراهیم موصلی نزد وی درمی‌یابیم که او در اوایل حکومت عباسیان زندگی می‌کرده است. یونس در حدود سال ۱۴۵ ق درگذشت.[۱۰]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اوّل محرم سال ۱۴۵ = اوّل آوریل سال ۷۶۲؛ شنبه اوّل شوال سال ۱۴۵ = اوّل ژانویه سال ۷۶۳.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۴۱؛ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۲۴۳؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۵۶۰؛ مقاتل الطالبیین، ص ۳۱۵؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابراهیم طالبی».

۳. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۱۱۹؛ لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۲؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۴.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۷۴؛ وفیات‌الاعیان، ج ۲، ص ۵۴؛ الکامل مبرد، ج ۲، ص ۲۰۹؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۳۰.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۸؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۳۰۳؛ الشعر والشعراء، ص ۴۹۵؛ خزانة الأدب، ج ۱، ص ۹۱؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۴۶۲؛ معجم الادباء، ج ۴، ص ۲۱۴.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۳۷۶؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۲۰۵.

۷. الأغانی، ج ۷، ص ۸۵ـ ۹۰.

۸. الاعلام زرکلی، ج ۷، ص ۹۰؛ العبر، ج ۳، ص ۱۹۰؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۵۵۲، ۵۶۱؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۵۲۹ و ۵۴۳؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۸۶؛ الفرق بین الفرق، ص ۳۱ و ۵۸؛ مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۱۴۵؛ مقاتل الطالبیین، ص ۲۳۲؛ العبر، ج ۱، ص ۱۹۸؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۹۴.

۹. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۴۰؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۶۳۷ و ۶۳۸.

۱۰. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۳۴۴؛ الأغانی، ج ۴، ص ۴۰۴ ۴۹۸؛ الفهرست، ص ۲۰۷؛ الشعر والغنا فی المدینه ومکة لعصر بنی امیه، ص ۸۳.

سال ۱۴۶ ق = ۷۶۳ ـ ۷۶۴ م[1]

رویدادها

- منصور، خلیفه عباسی پیش از پایان یافتن بنای بغداد بدان جا انتقال یافت.
- پس از سرّی بن عبداللّه بن حارث عباسی، عبدالصمد بن علی عباسی به حکومت منسوب گردید و جعفر بن سلیمان بن علی عباسی پس از عبداللّه بن ربیعه حارثی، حاکم مدینه گردید.
- نصب محمد بن سلیمان عباسی بر بصره و کوفه.
- عبدالرحمان الداخل دیوار شهر قرطبه را بنا می‌کند.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **سرزمین روم:** جعفر بن حنظلة بهرانی به کمک نیروهای رزم تابستانی به روم یورش برد. مالک بن عبداللّه خثعمی نیز به سرزمین روم حمله کرد و غنایم زیادی به دست آورد. و «مالک الصوائف» (فرمان‌روای نیروهای تابستانی) نامیده می‌شد.

شورش‌ها

- **اندلس:** علاء بن مغیث جذامی یحصبی، علیه عبدالرحمان الداخل حاکم اندلس، شورش کرد و به نفع جعفر، خلیفه بغداد تبلیغ کرد. عبدالرحمان الداخل، به مصاف وی رفت و در منطقه قرمونه (Carmone) به جنگ با او پرداخت، او را کشته و سرش را همراه با پرچم سیاهی که علاء آن را برمی‌افراشت برای منصور که مشغول مراسم حج بود فرستاد. (پرچم سیاه علامت بنی‌العباس بود.) به همین دلیل، منصور، عبدالرحمان را عقاب قریش خواند و درباره‌اش گفت: در این شیطان خیری نیست، سپاس خدای را که میان ما و او دریا، قرار داد.

درگذشتگان

- ابن سائب کلبی (محمّد).
- علای یحصبی.
- بزیع بن موسی.

ابن سائب کلبی (محمّد)

ابوالنضر، محمد بن سائب بن بشر بن عمرو بن حارث کلبی، پدر هشام کلبی از اهالی کوفه مفسّر، نسب‌شناس و عالم به اخبار و تاریخ عرب بود. در جنگ «دیر جماجم» در کنار ابن اشعث حضور داشت. گویند که او سَبَئی یعنی از اصحاب عبدالله بن سبأ بوده است.[2]

علاء یحصُبی

علاء بن مغیث یحصبی، که از یحصب قبیله‌ای از حمیر بود، فرماندهی دلیر محسوب می‌شد. زمانی که عبدالرحمان الداخل بر اندلس تسلط یافت، او در افریقا بود. منصور به وی نامه نوشت و از او خواست که علیه عبدالرحمان قیام کند. او نیز در شهر باجه قیام کرد و لباس سیاه ـ که علامت عباسیان بود ـ پوشید و به نام منصور، خطبه خواند و مردم بسیاری اطراف او گرد آمدند. وقتی عبدالرحمان از قیام علاء و پیوستن شورشیان به او مطّلع شد، از قرطبه، رهسپار قرمونه شد و با یاران و بزرگان مورد اعتمادش در آن‌جا پناه گرفت. در آن‌جا علاء و اطرافیانش را نزدیک دو ماه محاصره کردند. طولانی شدن محاصره، علاء را در وضعیت بدی قرار داد، آذوقهٔ او به اتمام رسید و لشکریانش روحیهٔ خود را باختند و بیشتر یارانش، از گرد وی پراکنده شدند. در مقابل عبدالرحمان لشکریان خود را جمع کرد و دستور داد که در دروازه اشبیلیه ـ یکی از دروازه‌های قرمونه ـ آتشی بیفروزند. آن‌گاه امر کرد که یارانش شمشیرهای خود را از غلاف خارج کنند و غلاف‌ها را در آتش بیفکنند. سپس به آنها گفت: همراه من حرکت کنید و امید بازگشت را در سر خود نپرورانید. او که در پیشاپیش افراد خود حرکت می‌کرد، شمشیرش را از غلاف بیرون کشیده و به سرعت از دروازهٔ شهر گذشت و پشت سر او یاران دلاورش که هفت هزار نفر بودند، به حرکت درآمدند. آنان بر لشکر علاء هجوم بردند و آنان را سخت تار و مار کردند. به‌طوری که از لشکر علاء، تعداد زیادی کشته شدند و خود علاء نیز در میان کشته‌ها بود.

عبدالرحمان، سر علاء را بریده و برای منصور که مشغول مراسم حج بود، فرستاد. کسی که سر علاء در دستش بود، آن را جلوِ منصور انداخت. وقتی که منصور سر او را دید، به وحشت افتاد و گفت: «انّا لله، این بیچاره را برای کشته شدن فرستادیم، خداوند را سپاس می‌گوییم که بین ما و این شیطان (عبدالرحمان) دریا را فاصله قرار داد».[3]

بزیع بن موسی

بزیع بن موسی از کفّار و از غلات شیعه و شاگرد ابوالخطّاب اسدی بود. امام جعفر صادق او را زندیق (کافر) خواند؛ زیرا او همانند استادش، ابوالخطّاب اسدی، قائل به الوهیت جعفر بود. وقتی که امام جعفر صادق از قتل او آگاه شد، اظهار رضایت کرد. بزیع بن موسی شغل بافندگی داشت و به همین خاطر به او حائک (بافنده) می‌گفتند. پیروان او به بزیعیه معروفند.[4]

پی نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اوّل محرم سال ۱۴۶ = ۲۱ مارس سال ۷۶۳؛ یک‌شنبه ۲۱ شوال سال ۱۴۶ = اوّل ژانویه سال ۷۶۴.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۷، ص ۳؛ الوافی بالوفیات، ج ۳، ص ۸۳؛ المعارف، ص ۵۳۵؛ وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۳۰۹.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۴۶؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۵۷۵؛ البیان المغرب، ج ۲، ص ۵۱ ـ ۵۳؛ نفح الطیب، ج ۱، ص ۳۱۱؛ تاریخ المسلمین و آثارهم فی الاندلس، ص ۱۷۹ ـ ۱۹۸.

۴. الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۸۰؛ مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۱۷۷؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «بزیع بن موسی».

سال ۱۴۷ ق = ۷۶۴ ـ ۷۶۵ م[1]

رویدادها

- ابوجعفر منصور، پسر برادرش، عیسی بن موسی را از ولیعهدی خود برکنار کرد و خلافت بعد از خود را به پسرش، محمد واگذاشت و به او لقب مهدی داد و عیسی بن موسی را برای خلافت بعد از مهدی برگزید.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **افریقا:** سپاه عباسی بر محمد بن اشعث، حاکم افریقا شوریدند. در پی این شورش، حکومت ابن‌اشعث دچار نابسامانی شد.

هجوم خزران بر ارمنستان

- خزرها سرزمین‌های اسلامی در ارمنستان را مورد تهاجم قرار داده و وارد تفلیس شدند، آنان مسلمانان رابه اسارت گرفتند؛ و نیروهای کمکی راکه منصور به فرماندهی جبرئیل بن یحیی و حرب بن عبداللّه بلخی فرستاده بود، شکست دادند. خلیفه لشکر دیگری را به فرماندهی حمید بن قحطبة، حاکم الجزیره بدان جا گسیل داشت.

درگذشتگان

- عبداللّه بن علی عباسی.
- عوانة بن حکم.

عبداللّه بن علی عباسی

عبداللّه بن علی بن محمد بن عبداللّه بن عباس بن عبدالمطلب هاشمی قرشی، عموی سفّاح و منصور خلفای عباسی بود. وی مروان بن محمد، آخرین خلیفه اموی را در جنگ زاب شکست داد و تا دمشق او را تعقیب و آن‌جا را فتح کرد. آن‌گاه حصار آن را منهدم ساخت و از بزرگان بنی‌امیّه هشتاد نفر را در سرزمین رمله در فلسطین به قتل رسانید.

عبداللّه در زمان خلافت سفّاح، حاکم شام بوده و زمانی که منصور به خلافت رسید، عبداللّه قیام خود را آغاز کرد و مردم را به اطاعت خود خواند با این ادّعا که سفّاح پس از خود خلافت را برای او قرار داده است مردم را به سوی خود فراخواند. منصور برای شکست و سرکوب او به ابومسلم خراسانی و حسن بن قحطبه مأموریت داد. آن دو در نصیبیّین به مصاف با او پرداختند. عبداللّه در این جنگ شکست خورد و مخفی گشت؛ سپس به برادرانش، سلیمان و عیسی در بصره پناه برد. منصور به وی امان داد و او نیز خود را تسلیم کرد، اما هنگامی که بر او دست یافت، او را به بند کشید و زندان را بر سر او خراب کرد. عبداللّه در ۴۴ سالگی درگذشت.[2]

عوانة بن حکم

ابوالحکم، عوانة بن حکم بن عوانة بن عیاض کلبی، تاریخ‌نویسی از اهالی کوفه که نابینا و در شعر و انساب دانشمند بود. کتاب سیره معاویة بن ابی‌سفیان ـ که درباره تاریخ امویان نوشته شده است ـ از اوست. دانستنی‌های او در این خصوص، ممکن است از قبیلهٔ کلب که طرف‌داران بنی‌امیه بودند و خود وی نیز از آن قبیله بود گرفته شده باشد. هم‌چنین کتابی در تاریخ نوشته است که آن را بر مبنای تسلسل تاریخی قرار داده و در آن از سیرهٔ خلفا بحث کرده است.[3]

پی‌نوشت‌ها:

۱. شنبه اوّل محرم سال ۱۴۷ = دهم مارس سال ۷۶۴؛ دوشنبه سوم ذی الحجه سال ۱۴۷ = اوّل ژانویه سال ۷۶۵.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۲۴۱؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۴۶۴، ۴۹۶ و ۵۸۱؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۷۴ و ۵۰۱؛ همان، ج ۸، ص ۷؛ تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۸؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۰۴؛ المحبّر، ص ۴۸۵؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۵۹ ـ ۳۰۴؛ العبر، ج ۱، ص ۲۰۷؛ الکتّاب والوزراء، ص ۱۰۳؛ العبر، ج ۳، ص ۳۸۵.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۲۷۲؛ الفهرست، ص ۱۳۴؛ معجم الادباء، ج ۶، ص ۹۳؛ نشأة علم التاریخ عند العرب، ص ۳۶.

سال ۱۴۸ ق = ۷۶۵ ـ ۷۶۶ م[1]

رویدادها

- پس از شورش سربازان علیه محمّد بن اشعث، وی از منصور خواست تا او را از حکومت افریقا معاف بدارد. منصور پذیرفت و با بازگشت او به بغداد، اغلب بن سالم تمیمی به حکومت افریقا منصوب شد.
- نصب خالد بن برمک بر موصل و طبرستان که وی خالد بن عبداللّه قسری را به نیابت بر آن‌جا گمارد.
- پس از وفات ابن ابی‌لیلی قاضی کوفه، شریک بن عبداللّه نخعی به جای او منصوب شد.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **خوارج:** شورش حسان بن مجالد همدانی خارجی، در موصل.

حملات دزدان دریایی

- دزدان دریایی (میدها) به بصره حمله کردند.

درگذشتگان

- ابن ابی‌لیلی.
- اعمش.
- بشّار شعیری.
- جعفر صادق [ع].

ابن ابی‌لیلی

ابوعبدالرحمان، محمد (به نقلی داوود) بن عبدالرحمان بن ابی‌لیلی یسار انصاری کوفی، فقیهی از اهل رأی بود که قبل از ابوحنیفه بر آن اساس فتوا می‌داد. وی در زمان بنی‌امیّه و سپس در دورهٔ بنی‌عباس به مدت ۳۳ سال منصب قضا را در کوفه عهده‌دار بود و در ۷۴ سالگی در کوفه درگذشت.[۲]

اعمش

ابومحمّد، سلیمان بن مهران کوفی اسدی منسوب به بنی‌اسد که در اصل از سرزمین ری بود و به اعمش شهرت داشت. او از تابعین مشهور و عالم به قرآن، حدیث و فرائض و معروف به «علامة الاسلام» بوده است.

سخاوی گفته است که هر چند وی بسیار فقیر و نیازمند بود ولی پادشاهان، طاغوت‌ها و ثروتمندان در هیچ مجلسی مانند مجلس اعمش حقیر نمی‌نمودند. هشام بن عبدالملک از او خواست کتابی در مناقب و فضایل عثمان و بدی‌های علی بنویسد، امّا او جواب داد: اگر عثمان تمامی فضایل ساکنان روی زمین را داشته باشد، تو را نفعی نخواهد داشت و اگر علی بدی‌های تمام اهل زمین را می‌داشت، باز به تو ضرری نمی‌رسید. پس سر خود گیر و در کار خود باش.[۳]

بشّار شعیری

بشّار شعیری کافری منسوب به شیعه بود که در کوفه زندگی می‌کرد و از طریق فروش جو، امرار معاش می‌نمود؛ از این رو به او شعیری می‌گفتند. چون امام جعفر صادق [ؑ] از وضعیّت او اطلاع یافت، او را طرد کرده و از او دوری جست. بشّار از پیروان خطابیّه که از غلات شیعه بودند به شمار می‌رفت. گویند: وی مردم را به مذهبی دعوت می‌کرد که پیروانش قائلند علی از محمّدﷺ افضل و برتر است، زیرا علی خداست و محمّد، تنها رسول او است. هم‌چنین قائل به الوهیت چهار نفر، یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین بودند. بشّار از مقام محمدﷺ کاسته و در حد مقامی که خطابیه برای سلمان فارسی قائل بودند قرار می‌داد.

بشّار متهم به اباحی‌گری (حلال کردن محرمات) و انکار صفات حسنای الهی و عقیده به تناسخ شده است. او بعد از سال ۱۴۸ ق درگذشت.[۴]

جعفر صادق [ؑ]

ابوعبدالله، جعفر بن محمّد باقر بن علی زین العابدین بن حسین بن علی بن ابی‌طالب که به خاطر راستی در گفتار، وی را صادق لقب دادند. مادرش اُمّ فروه معروف به اسماء، دختر قاسم بن ابی‌بکر صدیق بود. وی آخرین امامی است که دو فرقه شیعی اثنی‌عشریه و اسماعیلیه به امامت وی معترفند، ولی در امام بعدی اختلاف کرده‌اند. شیعیان اثنی‌عشری معتقدند امامت به فرزند امام صادق، یعنی موسی کاظم منتقل شد، ولی اسماعیلیه برآنند که امامت از وی به فرزندش اسماعیل منتقل شده است.

امام صادق از بزرگان تابعین بود و جایگاه علمی رفیعی داشت. مالک، ابوحنیفه، واصل بن عطا و بسیاری از علما از وی حدیث نقل کرده‌اند. فقه شیعه بر مبنای گفته‌های او و پدرش، محمد باقر، استوار است. وی در شورش‌هایی که توسط برخی افراد علوی (فرزندان حسن و حسین) به راه افتاد، شرکت نکرد و از آنان کناره گرفت. از این رو به سلامت زیست و به علم پرداخت و فقیهی نمونه شد. (۲)

شیعیان دوازده امامی، او را رئیس مذهب خود می‌خوانند. به همین دلیل آنان را جعفری نیز می‌نامند. یکی از سخنان او این است که: «از خصومت و دشمنی در دین پرهیز کنید؛ چون موجب اشتغال قلوب، و نفاق و دورویی می‌شود.»

وی در مدینه متولد شد و در ۶۸ سالگی در مدینه بدرود حیات گفت و در بقیع دفن گردید.[۵]

پی نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه اوّل محرم سال ۱۴۸ = ۲۷ فوریه سال ۷۶۵؛ چهارشنبه چهاردهم ذی‌القعده سال ۱۴۸ = اوّل ژانویه سال ۷۶۶.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۷، ص ۶۰؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۴۵۲؛ الوافی بالوفیات، ج ۳، ص ۲۲۱؛ العبر، ج ۱، ص ۲۶۴؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۲۴؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۱۷۱؛ المعارف، ص ۴۹۴.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۹۸؛ الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۲۳۸؛ تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۳؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۱۵۴؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۲۰؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۴۰۰؛ العبر، ج ۱، ص ۲۰۹؛ المعارف، ص ۴۸۹؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «اعمش».

۴. دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «بشّار شعیری» و موارد متناسب با این موضوع.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۲۱؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۳۲۷، ۴۷۱ و ۷۳۴؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۱۶۶؛ العبر، ج ۱، ص ۲۰۸؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «جعفر صادق».

سال ۱۴۹ ق = ۷۶۶ ـ ۷۶۷ م[۱]

رویدادها

- پایان بنای بغداد.
- برکناری عبدالصمد بن علی عباسی از مکه و طائف و نصب محمد بن ابراهیم امام.
- تولد هارون الرشید و فضل بن یحیی برمکی و شیر دادن مادر فضل به آن دو.
- نصب معن بن زائده به حکومت سیستان.
- قبیله زناته صفری، ابوقرة بن دوناس یفرنی را به رهبری خود انتخاب کردند. او تلمسان را پایتخت خود در مغرب میانه و طنجه را پایتخت خود در مغرب دور قرار داد.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **سرزمین روم:** عباس بن محمد بن علی عباسی به سرزمین‌های روم شرقی یورش برد. در این نبرد، حسن بن قحطبه و محمد بن اشعث وی را همراهی می‌کردند. در یکی از این جنگ‌ها ابن‌اشعث کشته شد قلعه کمخ، در یکی از همین نبردها به تصرف درآمد.
- **اندلس:** بدر غلام آزاد شدهٔ عبدالرحمان الداخل (حاکم اندلس) به سرزمین فرنگ حمله برد و از آنها جزیه گرفت.

شورش‌ها

- **اندلس:** سعید یحصبی یمانی معروف به «مطری» در ناحیه «لبله» سر به شورش برداشت. یمانیان گرد او جمع شدند و او اشبیلیه را به تصرف در آورد، امّا شورش وی توسط عبدالرحمان سرکوب و سعید کشته شد.
- عبدالرحمان الداخل، پس از شورش سعید یحصبی در اشبیلیه، ابوالصباح، حیّ بن یحیی یحصبی را به جای سعید گمارد، ولی به خاطر سوء ظنی که به او پیدا کرد، وی را برکنار ساخت. سعید سر به شورش برداشت، ولی شورش او سرکوب شد و عبدالرحمان او را با نیرنگ نزد خود فرا خواند و سپس به قتل رساند.

درگذشتگان

- ابن میّاده.
- عیسی بن عمر ثقفی.
- محمد بن اشعث.
- مسلم بن قتیبه.

ابن میّاده

ابوشراحیل، رمّاح بن ابرد بن ثوبان بن سراقة بن قیس بن سلمی ظالم مرّی، به مادرش که زنی ایرانی بود و میاده نام داشت نسبت داده شده بنابراین به وی ابن میاده می‌گویند. وی سخن‌ور و صاحب اشعاری ظریف بود که هنوز به شعر او استناد می‌شود. بیشتر شعر او هجو است. وی از جمله کسانی است که هر دو دولت اموی و عباسی را درک کرد. معاصر ولید بن یزید بوده و در اوایل دولت بنی‌العباس می‌زیست. او منصور و جعفر بن سلیمان عباسی را مدح کرده است. محبّت وافری به زنی به نام «ام جحدر» دختر حسّان مرّی داشت. و او را از پدرش خواستگاری نمود ولی پدرش به دلیل رابطهٔ آن دو و آوردن نام دختر در غزل‌های او مخالفت نمود. بعدها او را به ازدواج مردی از اهل شام درآورد. او در این مورد چنین سرود:

«ای همسایه من! پیوسته بر ما و برخی از کسانی که در امنیت به سر می‌برند مصیبتی فرود می‌آید.

ای محبوب من هیچ‌گاه جوار تو را ترک نمی‌گویم مادامی که کوه «عسیب» پابرجاست، من در جوار تو می‌مانم اگر جویا شوی که شکیبا خواهم بود یا نه؛ پاسخ خواهم داد که من در برابر مشکلات و دشواری‌های روزگار هم‌چنان شکیبا و پایدارم.

چون که «ام جحدر» ریسمان عشق مرا برید، آهوان و پرندگان نوحه‌سرایی کردند و از بابت این فراق، از غم و اندوه سخن گفتند.

دیدگانم را به محبوب دوختم و از او روی برنتافتم، امّا او رو می‌گردانید چراکه پیش از من برای او معلوم شد که حتماً جدائی پیش خواهد آمد، آری فقط هوشیار در می‌یابد؛ که چه خواهد شد. محبوب گفت: پس از این دیدار ما ناممکن خواهد بود؛ مگر این که امری غیرقابل پیش‌بینی رخ دهد.

ای محبوب من! صبر پیشه کن، چه بسا کشته عشقی که دل‌ها بعدها از شیدایی بر او شرحه شرحه گردند».

هم‌چنین نمونه‌ای از شعر غنایی او چنین است:

«به خدا سوگند نمی‌دانم اگر واقعاً جدایی پیش آید؛ آیا عشق بر من چیره می‌گردد و یا من بر او غالب می‌آیم؟

اگر توانستم بر او غالب آیم، چه بهتر و اگر عشق بر من چیره گردد، جای هیچ تعجبی نیست، زیرا هر که در وضعیّت من گرفتار آید مغلوب خواهد گشت».

هم‌چنین با تفاخر به اصالت عربی خود و نیز انتساب به مادری فارسی می‌گوید:

«آیا این جوانی که از تبار کسری و ظالم است؛ از اصیل‌ترین مردمان نیست؟ از همه کسانی که افسون و دعای حرز بسته می‌شوند اصیل‌تر و ارجمندتر نیست (کنایه از همه جوانان و کودکان).

اگر تمامی مردمان در یک جا گرد آیند و من جد خود (ظالم) را پیش آرم؛ در آن حال مردمان بر روی پاهایمان درمی‌افتند. و مطیع و فرمان‌بردار ما می‌گردند».[۲]

عیسی بن عمر ثقفی

ابوسلیمان، عیسی بن عمر ثقفی (منسوب به قبیله ثقیف) از پیشوایان علم لغت و استاد خلیل بن احمد، سیبویه و ابن علاء بود. وی هم‌چنین اولین کسی است که علم نحو را پیرایش و تدوین کرد. سیبویه و امثال او براساس شیوه وی عمل کردند. کتاب الجامع تصنیف اوست. گویند: سیبویه این کتاب را بسط داده و از کلمات خلیل بر آن افزوده و چون شرح و بررسی آن به پایان رسید، آن را به خود نسبت داده است.[۳]

محمد بن اشعث

محمد بن اشعث خزاعی، از والیان و فرماندهان بزرگ دورهٔ بنی‌العباس بود. ابوجعفر منصور، در سال ۱۴۱ق او را بر ولایت مصر نصب کرد.

آن‌گاه به وی دستور داد که به افریقا رود و آن دیار را از سلطه بربرها ـ که پس از کشته شدن حبیب بن عبدالرحمان فهری، حاکم افریقا بر آن دست یافته بودند ـ نجات دهد. ابن‌اشعث لشکری به فرماندهی ابوالاحوص عجلی به سوی آنان روانه کرد. بربرها ابوالاحوص را شکست دادند سپس، خود با لشکری عظیم در سال ۱۴۶ق به سوی آنان حرکت کرد و با ابوالخطّاب معافری ـ که بر قیروان استیلا یافته بود ـ در منطقه «سرت» نزدیک «برقه» به جنگ پرداخت و او را کشته و سرش را به بغداد فرستاد.

عیسی بن موسی بن عجلان، یکی از سربازان محمد بن اشعث، با جمعی از فرماندهانش علیه او شورید. از این رو ابن اشعث در سال ۱۴۸ق از قیروان خارج شده و به عراق بازگشت. پس ازآن به همراه حسن بن قحطبه در سال ۱۴۹ق راهی حمله به سرزمین‌های روم شد، امّا در میانه راه درگذشت.[۴]

مسلم بن قتیبه (۳)

ابوعبداللّه، مسلم بن قتیبة بن مسلم باهلی، در سال ۱۳۹ق از سوی مروان بن محمد اموی والی بصره شد. پس از آن، ابوجعفر منصور، او را به ولایت بصره گماشت. وی در هر دو دولت (امویان و عباسیان) مورد وثوق و اطمینان و دارای شأنی بزرگ بود. او در ری درگذشت.[۵]

پی نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اوّل محرم سال ۱۴۹ = شانزدهم فوریه سال ۷۶۶؛ پنج‌شنبه ۲۵ ذی‌القعده سال ۱۴۹ = اوّل ژانویه سال ۷۶۷.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۵۹؛ الأغانی، ج ۲، ص ۲۶۱؛ الامالی، ج ۱، ص ۱۶۵؛ معجم الادباء، ج ۴، ص ۲۱۳.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۲۹۱؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۴۸۶؛ خزانة الأدب، ج ۱، ص ۵۶؛ صبح الاعشی، ج ۲، ص ۲۳۲؛ انباه الرواة، ج ۲، ص ۳۷۴؛ معجم الادباء، ج ۶، ص ۱۰۰؛ بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۲۸.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۲۶۴؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۸؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۸۶؛ الولاة والقضاة، ص ۱۰۸؛ البیان المغرب، ج ۱، ص ۷۲؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۳۴۷؛ هنیمان، ج ۳، ص ۱۲؛ العبر، ج ۴، ص ۱۱۰.

۵. تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۵۹۰؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۲۵.

سال ۱۵۰ق = ۷۶۷ ـ ۷۶۸م[۱]

رویدادها

- پس از برکناری جعفر بن سلیمان از حکومت مدینه، حسن بن زید بن حسن بن علی، به جای وی منصوب شد.
- خازم بن خزیمه به نمایندگی از طرف مهدی برای سرکوبی شورش استاد «سیس» به حکومت خراسان منصوب شد.
- انتصاب شارلمان در مقام پادشاهی فرانک‌ها.

وقایع نظامی

- **سیستان:** استاد «سیس» در سیستان علیه حکومت عباسیان شورش کرده و بر خراسان استیلا یافت و خازم بن خزیمه، حاکم خراسان، سرکوبی این شورش را بر عهده گرفت.
- **افریقا:** شورش حسن بن حرب کندی، یکی از فرماندهان، علیه اغلب بن سالم تمیمی حاکم افریقا؛ اغلب با تیر ناشناسی کشته شد. پس از او حسن بن حرب نیز کشته و یارانش فرار کردند.
- ابوحاتم یعقوبی بن حبیب اباضی، رهبر بربرهای اباضی بر طرابلس چیره گشت.
- **مصر:** شورش کشاورزان قبطی در مصر و سرکوب آنها.

درگذشتگان

- ابن جریح.
- ابوالجارود.
- ابوحنیفه.
- استاد سیس.
- اغلب بن سالم.
- حسان بن مالک کلبی.
- حسن بن حرب کندی.
- خازم بن خزیمه.
- زرارة بن اعین.
- سلّامه زرقا.
- عباس خثعمی.
- عثمان بن حیّان.
- مقاتل بن سلیمان.
- موسی بن سیّار.
- میّة منقریه.

ابن جریح

ابوولید، عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریح، غلام رومی آزاد شده قریش فقیه مکه و امام و پیشوای مردم حجاز در دوران خود بود. او اوّلین کسی است که در مکه به نوشتن کتاب‌های علمی مبادرت نمود. قائل به متعه بود و ۶۰ زن را متعه کرده است. محل تولدش مکه و در همان جا در ۷۰ سالگی درگذشت.[۲]

ابوالجارود همدانی

ابوالجارود، زیاد بن ابی‌زیاد منذر همدانی خراسانی، از اهالی کوفه و رئیس فرقه جارودیه (از فرق زیدیه) و از غلات شیعه بود. پس از مرگ او اصحابش به گروه‌های متعددی تقسیم شدند. برخی از آنها صحابه

رسول را به خاطر ترک بیعت با علی بن ابی‌طالب [ع] از وفات پیامبر ﷺ تکفیر کردند. ابوالجارود معتقد بود که پیامبر ﷺ بر امامت علی و فرزندانش تصریح کرده، امّا با توصیف نه به اسم. هم‌چنین می‌گفت: امامت بعد از علی و اولاد او به طور شورایی بین اولاد آنان در جریان است.

او احادیثی دربارهٔ بدکاری اصحاب رسول اللّه و فضایل اهل‌بیت برساخت. امام محمد باقر او را «سرحوب» نامید و این لقب را به شیطانی که ساکن دریاست تفسیر کرد. وی بعد از سال ۱۵۰ق درگذشت.[۳]

ابوحنیفه

ابوحنیفه، نعمان بن ثابت بن زوطی منسوب به قبیله تیم، فقیه اهل عراق و پیشوای مذهب حنفیه بود. وی که یکی از پیشوایان چهارگانه اهل سنت است، در کوفه متولد شد و در همان جا بزرگ شد. در جوانی فقه را از حماد بن ابی سلیمان اشعری آموخت و از بسیاری از دانشمندان تابعین، چون عطاء بن ابی رباح، نافع غلام آزاد شدهٔ ابن عمر، شعبی و زهری و دیگران، علم آموخت و حدیث شنید و نقل کرد. جمعی از راویان مانند: حماد، زفر، هذیل، محمد بن حسن شیبانی، قاضی ابویوسف و غیر اینها از ابوحنیفه روایت نقل کرده‌اند.

ابوحنیفه فردی پارسا و باتقوا بود. یزید بن هبیره، حاکم عراق، در زمان حکومت مروان بن محمد، از وی خواست تا منصب قضا را بپذیرد، ولی او خودداری ورزید. پس از آن، منصور، خلیفه عباسی از وی خواست که بر منصب قضا بنشیند، امّا او نپذیرفت و گفت: «من صلاحیت قضا را ندارم».

منصور او را قسم داد که این مسئولیت را بپذیرد و او قسم خورد که این کار را انجام نخواهد داد. از این رو منصور او را تا زمان مرگش در زندان نگاه داشت. گویند: منصور او را با زهر به قتل رسانید و نیز گویند: در حالی که مشغول به نماز بود، درگذشت.

او دارای آگاهی گسترده‌ای در همه علوم اسلامی بود. ابوحنیفه تنها کسی بود که مسائل فرضی را مطرح و وقوع آنها را تصور و فرض می‌کرد و سپس احکام آنها را بر مبنای قیاس صادر کرده و فروع زیادی را به فروع فقه افزود. اکثر فقهای بعد از او از روش ابوحنیفه تبعیّت کردند و مسائل را نخست فرض کرده، و آنگاه احکامشان را تبیین کردند. ابوحنیفه در پذیرفتن حدیث، بسیار سخت‌گیر بود. حدیث و رجال آن را مورد بررسی دقیق قرار می‌داد و هیچ خبر منقول از حضرت رسول ﷺ را نمی‌پذیرفت، مگر این که به حدّ شیوع رسیده و یا فقهای بلاد متفقاً به آن عمل کرده باشند. او در هفتاد سالگی در بغداد درگذشت.[۴]

استاد سیس

استاد سیس، شورشی ایرانی که پس از کشته شدن سنباد زرتشتی در سال ۱۳۷ق رهبری قیامی را در خراسان در سال ۱۵۰ق به عهده گرفت و علیه منصور عباسی شورید. استاد سیس فرماندهٔ برخی از گروه‌های خراسانی بود که شهرهای خراسان را یکی پس از دیگری فتح کرد و بر آنها چیره شد. بعد از تصرف هرات و منطقه سیستان به سوی مرو، پایتخت خراسان شتافت. منصور لشکری را به فرماندهی اجشم مروزی به جنگ اوگسیل داشت، امّا استاد سیس، او را شکست داده و اجشم در جنگ کشته شد. پس از آن منصور لشکر دیگری به فرماندهی پسرش، مهدی به جنگ با استاد سیس فرستاد و بدنبال آن نیروهایی به فرماندهی خازم بن خزیمه تمیمی را به کمک او اعزام کرد. پس از نبردی سهمگین و خونین لشکریان خلیفه بر لشکر استاد سیس پیروز شدند. منابع تاریخی، عدد کشتگان این نبرد را هفتاد هزار نفر و تعداد اسیران را به چهارده هزار نفر ـ که آنان نیز گردن زده شدند ـ ذکر کرده‌اند.

استاد سیس پس از این جنگ فرار کرده و با عده‌ای از سربازان خود به کوهستان‌ها پناه برد؛ امّا خازم او را تعقیب و مدّتی او را محاصره کرد که به تسلیم شدن استاد سیس انجامید. آنگاه او را در غل و زنجیر به بغداد بردند و منصور فرمان قتل او را صادر کرد. امّا اسیران که عددشان به سی هزار نفر می‌رسید، مورد عفو مهدی قرار گرفتند.[۵]

اغلب بن سالم

اغلب بن سالم بن عقال بن خفاجه تمیمی، در اصل از مرو رود خراسان بود. او نیای اغلبیان (پادشاهان افریقا) و اوّلین کسی است که بر افریقا [به طور مستقل] حکومت کرد. وی از یاران ابومسلم خراسانی بود و در گسترش دعوت بنی‌عباسیان شرکت داشت. به همراهی محمد بن اشعث به افریقا رفت و بعد از کناره گیری ابن‌اشعث از حکومت افریقا منصور او را در سال ۱۴۸ق به حکومت افریقا منصوب ساخت. او در قیروان به حکمرانی پرداخت و به امور کشوری ثبات و استواری بخشید.

در سال ۱۵۰ق به قصد جنگ با خوارج صفریه که تحت رهبری پیشوای خود، ابن قرّة بن دوناس یفرنی گرد آمده بودند، روانه شد، ولی قبل از رویارویی با آنان یکی از فرماندهانش، یعنی حسن بن حرب کندی ـ که از یمن بود ـ علیه او شورید و بر تونس چیره شد. جمعی از لشکر «اغلب» بدو پیوستند و قیروان را تصرف کردند. چون این خبر به اغلب رسید از جنگ با ابوقرّه صرف نظر کرده، با تعداد کمی از یاران به قیروان بازگشت، ولی یارانش به او گفتند که به سوی قابس حرکت و لشکریانش را در آن‌جا جمع‌آوری کند. اغلب به این نصیحت گوش فرا داد و توانست تعداد عظیمی از سربازان را جمع‌آوری کند و با کمک آنان به جنگ بانیروهای حسن بن حرب پرداخت.

هنگامی که بر او پیروز شد، حسن به تونس فرار کرد و «اغلب» وارد قیروان شد. حسن در قبال این شکست، آرام ننشت و به فکر تهیّه لشکری عظیم جهت حمله به اغلب بود. «اغلب» در جمادی الثانی سال ۱۵۰ ق به سوی او حرکت کرد و دو طرف در جنگی شدید درگیر شدند. در این جنگ، تیری ـ که رها کننده‌اش معلوم نبود ـ به اغلب اصابت کرد و او را کشت. این در حالی بود که اصحاب او با استواری جنگیدند و جنگ با شکست حسن بن حرب و فرار او به تونس پایان یافت. آن‌گاه عمر بن حفص (معروف هزار مرد) مهلّبی به جای اغلب بن سالم به حکومت افریقا رسید.[۶]

حسّان بن مالک کلبی

ابوعبده، حسّان بن مالک بن عبداللّه بن جابر کلبی، نوهٔ عبداللّه، غلام آزاد شدهٔ مروان بن حکم بود. وی (۲۵ سال پیش از ورود عبدالرّحمان اموی (الداخل) به اندلس) در سال ۱۱۳ ق همراه فرزندش عبدالغافر، به اندلس رفت. تا زمان منصور بن ابوعامر، پست‌های مهم و کلیدی همواره در اختیار فرزندان (خاندان) ابوعبده بود. خاندان ابوحزم بن جهور که در دوران ملوک الطوایفی بر قرطبه حکومت داشتند از خاندان ابوعبده منشعب شده‌اند. هنگامی که حکومت عبدالرحمان ثبات یافت، ابوعبده را به وزارت خود برگزید و فرماندهی لشکر را بدو سپرد؛ سپس او را بر حکومت اشبیلیه منصوب کرد و او در همان جا درگذشت.[۷]

حسن بن حرب کندی

حسن بن حرب کندی، از فرماندهان یمنی ارتش افریقا بود. زمانی که اغلب بن سالم تمیمی در سال ۱۵۰ ق برای جنگ با خوارج صفری که فرماندهی آنان را ابوقرّة بن دوناس یفرنی به عهده داشت رهسپار تلمسان شد، حسن بن حرب علیه او شورید و بر قیروان استیلا یافت.

پس از این که اغلب بن سالم از شورش او آگاهی یافت، از سفر بازگشت و طی نامه‌ای به حسن از محاسن فرمانبری و مکافات و عقوبت عصیان و سرپیچی سخن راند، ولی حسن در پاسخ، نامه‌ای که خشم وی را برانگیخت نگاشت. «اغلب» به سوی قابس رفته و لشکری عظیم ترتیب داد. آن‌گاه به قیروان بازگشت و در جنگ شدیدی که بین دو لشکر درگرفت، توسط تیر ناشناسی به قتل رسید، امّا یاران او در جنگ پایداری کردند و حسن را شکست دادند. لذا او به قبیله کتامه پناه برد و تا دو ماه در حمایت آنان به سر برد. چندی بعد به تونس بازگشت، ولی در همین شهر توسط سربازان کشته و به دار آویخته شد.

جنگ میان حسن بن حرب کندی یمنی و اغلب مضری در حقیقت، صحنه‌ای از نزاع قبیله‌ای میان یمنیان و مضریه محسوب می‌شود.[۸]

خازم بن خزیمه

خازم بن خزیمة بن خازم تمیمی، از دعوت‌گران بزرگ عباسیان در خراسان و از فرماندهان و یاران ابومسلم خراسانی که عهده‌دار سرکوب شورش‌های علیه ابومسلم و ابوالعباس سفّاح و برادرش، منصور می‌شد. او در سرکوب شورش‌های دیگر نیز شرکت داشت. ابومسلم وی را به منظور تصرف مرورود فرستاد. او آن‌جا را تصرف کرد و کارگزار بنی‌امیه در آن شهر را کشت.

خازم، شورش شیبان بن سلمهٔ حروری را در سرخس به سال ۱۳۰ ق و شورش خوارج به فرماندهی جلندی را در عمان در سال ۱۳۴ ق سرکوب کرد. زمانی که ابومسلم عهده‌دار سرکوبی شورش عبداللّه بن علی عباسی علیه خلیفه، منصور در سال ۱۳۷ ق بود، خازم نیز در سپاه وی حضور داشت. خازم، در سال ۱۳۸ ق شورش ملبّد بن حرمله در موصل و جزیره و در سال ۱۴۲ ق شورش عبدالجبار ازدی را خاموش ساخت. در سال ۱۴۵ ق در سرکوبی شورش ابراهیم بن عبداللّه طالبی که در بصره آغاز و تا اهواز و فارس کشیده شد، شرکت داشت. وی طبرستان را در سال ۱۴۱ ق به تصرف درآورد و «اسپهبد» حاکم آن‌جا را شکست داد. هم‌چنین شورش استاد سیس در هرات و سیستان را در سال ۱۵۰ ق سرکوب کرد و خود پس از سال ۱۵۰ ق درگذشت.[۹]

زرارة بن اعین

ابوالحسن، زرارة بن اعین منسوب به قبیله شیبان و رئیس فرقه زراریه و از غلات شیعه بود که عقیده داشت حیات خداوند، علم، سمع و بصر او، مانند حیات، علم، قدرت، سمع و بصر مخلوقات است. نیز بر آن بود که همهٔ این صفات مانند صفات اجسام حادثند. وی متکلم و از آگاهان به دقایق ادبیات بود.[۱۰] (۴)

سلامهٔ زرقاء

سلّامهٔ زرقا از آوازه‌خوانان مدینه و بسیار زیبا و دلربا بود. گویند: پس از جمیلهٔ سلمیّه، عزّه‌میلاء و سلّامه زرقاء که از آوازه‌خوانان حجاز بودند ـ کسی در زیبایی و خنیاگری هم‌چون آنان دیده نشده است. اوایل زندگی‌اش را در خانه جمیله به تعلیم آوازه‌خوانی به کنیزان مشغول بود.

ابن رامین ـ از بزرگ‌ترین بازرگانان کنیزکان خواننده در کوفه ـ او را خرید. وی در کوفه خوانندگی کرد که بسیاری از جوانان و شعرا را شیفته و مجذوب خود ساخت. اهل کوفه از جمله اینان معن بن زائده، روح بن حاتم و ابن مقفّع به منزل ابن رامین می‌آمدند تا صدای سلّامه را بشنوند؛ سرانجام جعفر بن سلیمان عباسی، حاکم مدینه، او را به صدهزار درهم خریداری کرد.[۱۱]

عباس خثعمی

عباس بن سفیان خثعمی، فرمانده ناوگان دریایی در زمان خلافت منصور که در سال ۱۴۶ق به سرزمین قبرس حمله کرد وی اولین کسی بود که در زمان خلافت عباسیان، به این سرزمین یورش برد.[۱۲]

عثمان بن حیّان

ابوالمغرا، عثمان بن حیّان بن معبد مرّی، از فرماندهان جنگ‌جوی اهل دمشق که در سال ۹۳ق از سوی ولید بن عبدالملک والی مدینه شد. او در برخوردش با مردم تندی و خشونت داشت. از این رو سلیمان بن عبدالملک در سال ۹۶ق او را برکنار کرد و در سال ۱۰۳ق فرماندهی نیروهای رزم تابستانی را بدو سپرد. در سال ۱۰۴ق به قیصریه سرزمینی در روم حمله‌ور شد. وی نزد محدثان مورد اعتماد بود.[۱۳]

مقاتل بن سلیمان

ابوالحسن، مقاتل بن سلیمان بن بشیر ازدی منسوب به قبیله ازدکه در اصل، اهل بلخ بود. او به بصره رفت و سپس به بغداد کوچ کرد و در آن‌جا به نقل حدیث پرداخت، امّا بیش‌ترین شهرت وی در زمینه تفسیر قرآن است و تفسیری مشهور دارد. از مجاهد بن جبیر و عطاء بن ابی‌رباح حدیث نقل کرده و خود از علمای بزرگ به شمار می‌رود. او در بصره بدرود حیات گفت.[۱۴]

موسی بن سیّار

موسی بن سیّار اسواری، از داستان‌سرایان اهل بصره که قَدَری مذهبش می‌گفتند. روایات ضعیفی از او نقل شده است. جاحظ دربارهٔ او می‌گوید: او اعجوبه دوران بود. فصاحت و سخن‌پردازی‌اش در فارسی بسان تسلطش بر عربی بود. در مجلس مشهور خود می‌نشست و عرب‌ها سمت راست و پارسیان سمت چپ او می‌نشستند. و او آیات قرآن را تلاوت می‌کرد و برای عرب‌ها به زبان عربی تفسیر می‌کرد، سپس به پارسیان روی می‌کرد و به فارسی تفسیر می‌گفت. به راستی معلوم نمی‌شد به کدامین زبان گویاتر است.[۱۵]

میّة منقریه

میّة منقریه، دختر طلبة بن قیس بن عاصم، شاعره‌ای زیبا که از او و رابطه‌اش با ذی‌الرمه نقل‌ها شده است. ذی‌الرمّة دربارهٔ او اشعاری دارد. از جمله دو بیت ذیل است:

«شتر من بر کوی معشوقم (میة) درنگ کرد؛ در آن‌جا بود که بنای گریستن نهادم و با کوی معشوق درد دل کردم.

چنان با سرشک دیدگانم، کوی او را سیراب کردم که چیزی نمانده بود از شدّت این شکوه و درددل سنگ‌ها و جای جای این منزل‌گاه با من به سخن گفتن درآید.»[۱۶]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اول محرم سال ۱۵۰ = ششم فوریه سال ۷۶۷؛ جمعه پنجم ذی الحجه سال ۱۵۰ = اوّل ژانویه سال ۷۶۸.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۹۳؛ الفرق بین الفرق، ص ۳۰؛ خطط مقریزی، ج ۲، ص ۲۵۲؛ الفهرست، ص ۲۶۷؛ مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۱۳۳؛ الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۵۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۳۸۶؛ التبصیر فی الدین، ص ۲۷؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابوالجارود و الجارودیة».

۳. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۴؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۲۳ـ۳۷۸؛ وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۴۰۵؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۰۴؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۰۷؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۱۶۸؛ العبر، ج ۱، ص ۲۱۴؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۱۲؛ المعارف، ص ۴۹۵؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابوحنیفه»؛ العبر، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۳، ص ۲۳۵.

۴. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۹؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۵۹۱؛ العبر، ج ۳، ص ۴۲۱؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۶۲؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «استاد سیس».

۵. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۳۳۹؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۵۸۶؛ البیان المغرب، ج ۱، ص ۷۴؛ الاستقصاء، ج ۱، ص ۱۲۹؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۳۳۹؛ ابن‌خلدون، ج ۴، ص ۴۱۱.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۹۰؛ الحلة السیراء، ص ۱۳۲؛ فجر الاندلس، ص ۴۰۹.

۷. البیان المغرب، ج ۱، ص ۷۴؛ الاستقصاء، ج ۱، ص ۱۲۹؛ العبر، ج ۶، ص ۲۲۵.

۸. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۷۵؛ خطط مقریزی، ج ۲، ص ۳۵۳؛ التبصیر فی الدین، ص ۱۲۱.

۹. الأغانی، ج ۱۸، ص ۱۷۵، ۲۲۰ و ۲۵۵؛ الشعر والغناء فی مکة والمدینه، ص ۹۲.

۱۰. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۳۳؛ الاصابه، ج ۲، ص ۲۶۳.

۱۱. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۳۶۵؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۸۵.

۱۲. وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۲۵۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۱۰.

۱۳. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۲۷۳؛ لسان المیزان، ج ۶، ص ۱۲۰؛ البیان والتبیین، ج ۱، ص ۳۶۸.

۱۴. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۳۰۲؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۴۰۴ و ۴۰۵.

یادداشت‌ها:

۱. [این سمت برای اولین بار در سال ۱۷۹ق در زمان هارون ایجاد شد که ابو یوسف را به این سمت منصوب کرد؟]

۲. در دیدگاه شیعه علوم امامان همانند علوم انبیاست هرچند به امامان وحی نمی‌شده است و احادیث بسیاری وارد شده است که علوم ائمه ﷺ از علم جدّشان پیامبر ﷺ سرچشمه می‌گرفته است، چون علی ﷺ وارث علوم پیامبر ﷺ بود و پس از او فرزندان معصومش وارث آن هستند (نک: اصول الکافی، ج ۱، کتاب الحجّة؛ باقر شریف القرشی، حیاة الامام محمد الباقر ﷺ، ج ۱، ص ۲۰۶).

۳. آن‌چه در مستند و مدارک داده شده آمده «سلم بن قتیبه» است که در سال ۱۳۲ والی بصره بود.

۴. زراره از بزرگان اصحاب امام باقر و امام صادق ۸ است. نجاشی رجالی بزرگ شیعه او را چنین می‌ستاید: «زراره در عصر خود بزرگ و زعیم شیعه و در علوم قرآن، فقه، کلام، شعر و ادب سرآمد اقران و جامع صفات و خصال علمی و دینی بوده است». روایات بسیاری نیز از امام صادق ﷺ در ستایش او وارد شده است و نسبت غلوّ به او دور از واقعیت است (قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۱۵).

رویدادهای اسلام از ۱۵۱ ـ ۱۶۰ ق

سال ۱۵۱ ق = ۷۶۸ ـ ۷۶۹ م[1]

رویدادها

- انتقال حمید بن قحطبهٔ طایی از حکومت مصر به حکومت خراسان.
- پس از کشته شدن اغلب بن سالم، امیر افریقا عمر بن حفص مهلّبی از حکومت بر سند به حکومت بر افریقا منتقل شد.
- نصب هشام بن عمرو تغلبی بر حکومت سِند.
- منصور در بخش شرقی بغداد، شهر «رصافه» را برای پسرش، محمد مهدی و ارتش او بنا کرد.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **سرزمین روم:** عبدالوهاب بن ابراهیم الامام ،به جنگ تابستانی پرداخت.

شورش‌ها

- **افریقا:** ابوقرة یفرنی، رهبر قبیله زناته، در طبنه، پایتخت منطقه «زاب» در مغرب میانه، سر به شورش برداشت؛ عمر بن حفص، حاکم افریقا به سرکوبی او پرداخت که در پی آن، ابوقرّة به سمت کوهستان «نفوسه» عقب‌نشینی کرد.
- **اندلس:** بربرها به رهبری شقیا (شقنا) بن عبدالواحد مکناسی در منطقه «جوف» در مرکز اسپانیا شورش کردند. او ادعا می‌کرد که منتسب به فاطمه و حسین است، به همین خاطر او را فاطمی لقب دادند.

درگذشتگان

- ابن اسحاق.
- اشتر علوی.
- صالح بن علی عباسی.
- معن بن زائده.

ابن اسحاق

ابوبکر و ابوعبداللّه، محمد بن اسحاق بن یسار منتسب به تیرهٔ مطلّب از اهالی مدینه که به بغداد رفت و در همان‌جا درگذشت. وی از طلایه‌داران تاریخ‌نویسی عرب بود. از تألیفات او سیرهٔ نبوی است که به فرمان خلیفه، ابوجعفر منصور و برای تعلیم به پسرش، مهدی نوشته است. ابن‌هشام از او نقل کرده است. هم‌چنین کتابی دربارهٔ خلفا و کتابی دیگر در شرح حال جنگ‌جویان و مبارزان نوشته است. او قَدَری مذهب و از حافظان حدیث بوده است. طرز و اسلوب او در نقل اخبار بهترین شیوه بود.

نیای او، یسار، مسیحی بود که در جنگ «عین التمر» در سال ۱۲ ق به اسارت درآمد و به مدینه برده شد و قیس بن مخرمة بن مطلب بن عبد مناف او را خرید و آزاد کرد. لذا مولای وی محسوب می‌گردد.[2]

اشتر علوی

عبداللّه بن محمد نفس زکیّة بن عبداللّه بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب ملقّب به اشتر به همراه پدرش در مدینه علیه منصور خروج کرد؛ آن‌گاه به سند رفت و از امیر آن‌جا، عمر بن حفص ـ که با پدرش، محمد نفس زکیّه بیعت کرده بود ـ کمک خواست. چون منصور از وجود اشتر در سند آگاهی یافت، عمر بن حفص را در سال ۱۵۱ ق به افریقا منتقل کرد و هشام بن عمرو بن بسطان تغلبی را به حکومت سند منصوب کرد. هشام، اشتر علوی را دستگیر کرد و کشت و سرش را برای منصور فرستاد. او در ۴۳سالگی کشته شد.[3]

صالح بن علی عباسی

صالح بن علی بن عبداللّه بن عباس هاشمی قرشی، عموی سفّاح و منصور بود. وی مروان بن محمد را که از شام به مصر گریخته بود، تعقیب کرد و او را در سال ۱۳۲ ق کشته، سرش را برای سفّاح فرستاد. سفّاح نیز به پاس این حرکت، حکومت مصر را به او داد. او اوّلین حاکم عباسی بود که به حکومت مصر رسید. چند ماه در آن‌جا حکومت کرد و بسیاری از پیروان بنی‌امیه را به قتل رساند. پس از چندی ولایت فلسطین به قلمرو حکومتش ضمیمه شد و او به فلسطین رفت. هنگامی که منصور به خلافت رسید، او را به ناحیهٔ جزیره فرستاد و سرزمین شام و عواصم (شهرهای نظامی) را نیز به قلمرو او منضم ساخت. وی شهر «آدنا» را در آناتولی (ترکیه) بنا نهاد و در جنگ‌های زیادی ـ که مهم‌ترین آنها نبرد «مرج دابق» بود ـ رومیان را شکست داد. در این نبرد، لشکر روم به صد هزار نفر می‌رسید.

صالح در قنّسرین و به قولی در عانات ـ از نواحی انبار و نزدیک «هیت» در ساحل رودخانه فرات ـ در حالی که از قنّسرین عازم بغداد بود، درگذشت. وی هنگام مرگ ۵۵ سال داشت.[4]

معن بن زائده

ابوالولید، معن بن زائدة بن عبداللّه بن مطرشیبانی، از مشهورترین سخاوت‌مندان عرب و یکی از شجاعان سخن‌ور که دوران حکومت امویان و عباسیان را درک کرد. امویان او را گرامی می‌داشتند و پیوسته از شهری به شهری در حرکت بود هنگامی که عباسیان به حکومت رسیدند، منصور او را فرا خواند؛ امّا او پنهان شد و در صحراها گذران زندگی کرد.

در واقعه «یوم الهاشمیة» که گروهی از پارسیان (راوندیان) به خون‌خواهی ابومسلم برخاسته و کاخ منصور را محاصره کردند. پهلوانی دلیر و بی‌باک سررسید و در برابر منصور به مبارزه با شورشیان پرداخت و او راکه بیم کشته شدنش می‌رفت از مرگ نجات داد. هنگامی که منصور دریافت او معن بن زائدة است، او را بخشید و مورد احترام و از خواص خود قرار داد و حکومت یمن را به او سپرد تا شورش‌های خوارج را سرکوب کند. او به یمن رفت و با سختی‌های فراوان دست به گریبان شد. چندی بعد در سال ۱۵۰ق منصور او را برای به دست گرفتن حکومت سیستان و سرکوبی شورش خوارج به آن‌جا فرستاد. مدّتی در آن‌جا بود و چون در جنگ با خوارج شدت نشان داد و جمع زیادی از آنان راکشت، جمعی از خوارج با حیله در میان کارگرانی که برای معن خانه می‌ساختند، رخنه کرده و بر معن وارد شده او راکشتند. داستان‌های زیاد و شگفت‌انگیز از زندگی او نقل شده است. شاعران درباره او مدایح و مرثیه‌هایی دارند که بعضی از اینها را ابن‌خلکان و خطیب بغدادی (در تاریخ بغداد) آورده‌اند. معن بیشتر به عنوان ممدوح مروان بن ابی‌حفصه اشتهار دارد. از گفته‌های او درباره معن این شعر است:

«معن بن زائده کسی است که خاندان شیبان، با همه مجد و شرافتی که داشتند؛ از پرتو او مجد و شرف والاتری یافتند».

و نیز می‌گوید:

«بعد از مردن معن، من در یمامه اقامت کردم؛ اقامتی که کوچی در پی نداشته باشد.

پس از معن کجا برویم در حالی که مظهر عطا و بخشش رفت و دیگر هیچ عطیّه و بخششی وجود ندارد».

خلیفه عباسی مهدی از شنیدن این دو بیت دل‌تنگ شد و به شاعر گفت: تو دیگر نزد ما هیچ بهره و عطیه‌ای نداری.[5]

پی نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه اوّل محرم سال ۱۵۱ = ۲۶ ژانویه سال ۷۶۸؛ یک‌شنبه هفدهم ذی‌الحجه سال ۱۵۱ = اوّل ژانویه ۷۶۹.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۲۵۲؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۳۰؛ وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۲۷۶؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۱۷۲؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۳۰؛ العبر، ج ۱، ص ۲۱۶؛ الفهرست، ص ۱۳۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۲۱۴؛ معجم الادباء، ج ۶، ص ۳۹۹؛ المعارف، ص ۴۹۱؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۳، ص ۱۰؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابن اسحاق».

۳. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۳۵۸؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۸۸ ۲۹۱.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۲۷۸؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۳۲۳ و ۳۳۱؛ بلاذری، فتوح البلدان، ج ۲، ص ۲۸۳؛ العبر، ج ۱، ص ۲۱۷؛ الولاة والقضاة، ص ۸۷ و ۱۰۲.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۱۲۹؛ وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۲۴۴؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۳۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۷۲؛ فتوح البلدان، ص ۵۶۴ و ۵۶۵؛ العبر، ج ۱، ص ۲۱۷؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۶۰۶؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۳۱.

سال ۱۵۲ق = ۷۶۹ ـ ۷۷۰م[1]

رویدادها

- منصور، وزیر خود، ایوب موریانی را به همراه خانواده‌اش بازداشت و روانه زندان کرد و اموالش را مصادره نمود.
- عبداللّه بن عبدالرحمان بن معاویة بن خدیج تجیبی حاکم مصر می‌شود.
- حکومت یزید بن منصور عباسی بر بصره.
- حکومت بکّار بن مسلم عقیلی بر ارمنستان.
- به حج رفتن منصور.

وقایع نظامی

- **اندلس:** عبدالرحمان الداخل، حاکم اندلس، خود برای سرکوبی شورش شقیا بن عبدالواحد مکناسی رهسپار شد. شقیا به کوهستان گریخت و درآن‌جا پناه گرفت.
- سفین (شقیا) بن عبدالواحد بربری، که ادعا می‌کرد از نوادگان امام حسن بن علی و فاطمی است، شورش کرده و بر ناحیه «قوریه» چیره شد. قدرت و حکومتش در آن‌جا گسترش یافت. عبدالرحمان آماده سرکوبی او شد به جنگ با او پرداخت و بر وی غلبه یافت. شقیا در سال ۱۶۰ کشته شد.

درگذشتگان

- جورجیس بن بختیشوع.

جورجیس بن بختیشوع

جورجیس، پسر بختیشوع اوّل، از مردم جندی شاپور ایران و رئیس پزشکان مدرسه و بیمارستان جندی شاپور بود.

منصور عباسی در سال ۱۴۸ق او را برای معالجه خود فراخواند و این حادثه، نقطه آغاز ارتباط خاندان بختیشوع با دربار بغداد محسوب می‌شود این خانواده نقش فراوانی در گسترش فرهنگ بین اعراب ایفا کردند. وقتی که بیماری منصور بهبود یافت، به جورجیس سه هزار دینار و سه کنیز رومی زیباروی بخشید، ولی او از پذیرفتن کنیزها خودداری کرد و چون منصور علّت نپذیرفتن کنیزکان رااز او پرسید، گفت:

«ما مسیحیان با بیشتر از یک زن ازدواج نمی‌کنیم و تا زمانی که همسرمان زنده باشد، با دیگری ازدواج نمی‌کنیم» پس از آن موقعیّت وی نزد خلیفه بهتر شد.

او تا زمان پیری پزشک دربار بود. با فرا رسیدن دوره پیری، از خلیفه اجازه بازنشستگی گرفت و خلیفه با اعطای ده هزار دینار به او، وی را مرخص کرد. او به جندی شاپور بازگشت و در سال ۱۵۲ق در آن‌جا درگذشت. جانشین او در ریاست مدرسه جندی شاپور، پسرش بختیشوع دوم بود. او کتابی در طب دارد که حنین بن اسحاق آن را از زبان سریانی به عربی ترجمه کرده است.[2]

پی نوشت‌ها:

۱. شنبه اوّل محرم سال ۱۵۲ = چهاردهم ژانویه سال ۷۶۹؛ دوشنبه ۲۸ ذی‌الحجه سال ۱۵۲ = اوّل ژانویه سال ۷۷۰.

۲. طبقات الاطباء، ص ۱۸۳؛ اخبار العلماء باخبار الحکماء، ص ۱۰۹ ـ ۱۱۱؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «جورجیس».

سال ۱۵۳ ق = ۷۷۰ م[1]

رویدادها

- منصور مردم را واداشت تا کلاه‌های دراز خمره‌ای شکل را که به آن «دُنیّه» گفته می‌شد، به سر کنند. علت نامیدن این کلاه‌ها به «دُنیّه» شباهت آن به «دُنّ» یعنی خمره بود هم‌چنین منصور، لباس‌های سربازان را تغییر داد.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- سرزمین روم: معیوف بن یحیی حجوری با نیروهای جنگ تابستانی به جنگ رفته و با اسرای زیادی بازگشت.

شورش‌ها

- افریقا: خوارج اباضی به رهبری ابوحاتم اباضی، در تمام نواحی مغرب شورش آغاز کردند و عمر بن حفص، حاکم افریقا در سرکوب شورش خوارج، ناتوان ماند و خوارج، عمر را در قیروان محاصره کردند. منصور، یزید بن حاتم مهلّبی، پسر عموی عمر را برای شکستن محاصره و جنگ با خوارج فرستاد.

حملات دزدان دریایی

- دزدان دریایی (میدها) به بصره و سپس به «جُدّه» یورش بردند. ناوگانی که منصور ایجاد کرده بود، عهده‌دار سرکوبی آنها شد و آنان را تا اقیانوس هند به عقب راند.

درگذشتگان

- شقیق بلخی.

شقیق بلخی

ابوعلی، شقیق بن ابراهیم بن علی ازدی بلخی، تاجری که به منظور تجارت، به سرزمین‌های روم مسافرت می‌کرد. او از ابراهیم بن ادهم پیروی کرده راه و روش او را آموخت و از مشاهیر صوفیه خراسان شد. وی استاد حاتم اصمّ شمرده می‌شود. در سبب تصوف و گرایش او به زهد، آمده است روزی از بیابانی می‌گذشت، پرنده‌ای بال‌شکسته را مشاهده کرد که پرنده‌ای دیگر ملخی در منقار خود برای او آورد و به او غذا داد. چون شقیق این صحنه را دید، تجارت را رها کرد و به عبادت مشغول شد. وی از مجاهدان بزرگ بود و در جنگی که در نزدیکی شهر «کولان» در ماوراء النهر در گرفت، به شهادت رسید. در مورد تاریخ وفات او اختلاف است.[2]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اوّل محرم سال ۱۵۳ = چهارم ژانویه سال ۷۷۰؛ یک‌شنبه ۲۹ ذی‌الحجه سال ۱۵۳ = ۲۳ دسامبر سال ۷۷۰.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۲۴۹؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۴۷۵؛ فوات الوفیات، ج ۱، ص ۳۸۵.

سال ۱۵۴ ق = ۷۷۰ ـ ۷۷۱ م[1]

رویدادها

- یزید بن حاتم مهلّبی، بعد از کشته شدن پسر عمویش، عمر بن حفص، حاکم افریقا شد.
- به حکومت رسیدن عبدالملک بن ایوب در بصره به جای یزید بن منصور عباسی.
- نصب عمر بن علا در طبرستان (برای بار دوم).
- به حکومت رسیدن حسن بن قحطبه در ارمنستان (برای بار دوم).
- منصور، امر به کشتن وزیرش، ابوایوب موریانی و برادرانش کرد و پس از آن، ابوالفضل ربیع بن یونس را به وزارت برگزید.
- منصور به شام رفت و بیت المقدس را زیارت کرد.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- سرزمین روم (جبهه شرقی): زفر بن عاصم هلالی که جنگ‌های تابستانی او تا سرچشمه‌های فرات ادامه داشت.

شورش‌ها

- افریقا: عمر بن حفص، حاکم افریقا پیشنهاد کمک پسر عمویش، یزید بن حاتم مهلّبی را برای شکستن محاصره شهر رد کرد. عمر پیش از رسیدن پسر عمویش از محاصره قیروان خارج شد. او با دلیری و شجاعت به جنگ ابوحاتم اباضی پرداخت، امّا در این جنگ کشته شد و قیروان بعد از کشته شدن عمر به دست خوارج اباضی افتاد.

درگذشتگان

- ابوایوب موریانی.
- ابوعمرو بن علاء.
- اشعب بن جبیر.
- عمر بن حفص مهلّبی.

ابوایوب موریانی

ابوایوب، سلیمان بن عبداللّه موریانی، منسوب به موریان (یکی از روستاهای اهواز است. منصور او را به وزارت خود برگزید و

دفترهای مخصوص دربار را به او سپرد؛ بدین ترتیب ابوایوب موقعیّت والایی نزد منصور پیدا کرد. چندی بعد ربیع بن یونس حاجب منصور، علیه او دسیسه چید و با صفت‌های بدی که در مورد او برشمرد، کینه منصور را بر ضد او شعله‌ور کرد. منصور او را دستگیر و شکنجه نمود و پس از مصادره اموالش او را کشت.[۲]

ابوعمرو بن علاء

ابوعمرو، زبّان بن علاء بن عمار تمیمی مازنی بصری، از لغت‌شناسان بزرگ و یکی از قرای سبعه است. وی هم‌چنین از آگاه‌ترین مردم به قرآن و لغت عرب و تاریخ و وقایع گذشته بود. درباره اعرابِ سخن‌ور و فصیح کتاب‌هایی نوشت که حجم آنها اطاقی را تا نزدیکی سقف پر می‌کرد، امّا پس از آن‌که به زهد روی آورد، کتاب‌ها را بیرون ریخت و همه را سوزاند. گاهی که به معلومات اوّل خود مراجعه می‌کرد، تنها آن‌چه را که قبلاً می‌دانست در حفظ داشت. وی در مکه متولد و در بصره بزرگ شد و در کوفه در ۸۴ سالگی درگذشت.[۳]

اشعب بن جبیر

ابوالعلاء (ابوالقاسم) اشعب بن جبیر معروف به اشعب الطّامع (آزمند) ابن ام‌حمیده نیز خوانده می‌شد. او مردی خوش‌محضر از اهالی مدینه بود که داستان‌های شنیدنی او مشهور است. او غلام آزاد شدهٔ عبداللّه‌بن زبیر بود. که دانش آموخته و به روایت حدیث پرداخت و در آوازخوانی نیز ماهر بود. عمری طولانی کرد و گویند زمان عثمان را درک کرده و طی دوران خلافت او در مدینه زندگی می‌کرد. وی در زمان منصور عباسی وارد بغداد شد. او دایی محمد بن عمر واقدی، تاریخ‌نویس مشهور بود. وی در مدینه درگذشت.[۴]

عمر بن حفص مهلّبی

ابوحفص، عمر بن حفص بن عثمان بن قبیصة بن ابی صفره، برادر مهلب بن ابی صفره که به «هزار مرد» شهرت داشت. او به دلیل دلیری و بی‌باکی زیادش به این نام خوانده می‌شد. او در زمان حکومت منصور حاکم «سند» شد. منصور پس از کشته شدن اغلب بن سالم تمیمی، حاکم افریقا او را به جای وی گمارد. در سال ۱۵۱ ق وارد قیروان شد و بعضی از شورشیان خوارج اباضیه را به قتل رساند. ابوحاتم، یعقوب بن حبیب اباضی افرادش را گرد آورده و عمر بن حفص را در قیروان محاصره کرد. عمر به جنگ او رفت و آن قدر جنگید تا کشته شد.[۵]

پی نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اوّل محرم سال ۱۵۴ = ۲۴ دسامبر سال ۷۷۰؛ سه‌شنبه نهم محرم سال ۱۵۴ =اوّل ژانویه سال ۷۷۱.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص۱۹۸؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۴۱۰؛ الکتّاب والوزراء، ص ۹۷؛ الفخری، ص ۱۵۷.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص۷۲؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۴۶۶؛ فوات الوفیات، ج ۱، ص ۳۳۱؛ العبر، ج ۲، ص ۲۲۳؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۳۷؛ البیان والتبیین، ج ۱، ص ۲۱؛ المعارف، ص ۵۳۱؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابوعمرو بن علاء»؛ معجم الادباء، ج ۴، ص ۲۱۶.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۳۳۲؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۲۷؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۴۷۱؛ نهایة الارب، ج ۴، ص ۳۴؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۱؛ الأغانی، ج ۱۹، ص ۱۳۵؛ فوات الوفیات، ج ۱، ص ۳۷؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «اشعب».

۵. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۲۰۲؛ البیان المغرب، ج ۱، ص ۷۵ـ۷۷؛ العبر، ج ۴، ص ۴۱۲ـ۴۱۴؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۵۹۵ـ۶۰۰؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۳۳.

سال ۱۵۵ ق = ۷۷۱ ـ ۷۷۲ م[۱]

رویدادها

- منصور شهر «رافقه» را به شکل بغداد بنا کرد تا مقر لشکر خراسان باشد.
- کشیدن حصار پیرامون بصره، کوفه و نیشابور.
- نصب هیثم بن معاویه عتیقی به حکومت بصره و عمرو بن زهیر ضبی به حکومت کوفه.
- ولایت موسی بن کعب بن سفیان خثعمی بر موصل و ناحیه جزیره.
- خوارج صفریهٔ ساکن سجلماسه، رهبر خود، عیسی بن یزید را از رهبری خلع کرده و ابوالقاسم سمعو بن واسول، از بنی‌مدرار را به جای وی به رهبری انتخاب کردند. بدین ترتیب دولت بنی‌مدرار در سجلماسه تأسیس شد.
- نصب موسی بن علی بن رباح لخمی به حکومت مصر پس از وفات کارگزار مصر، عبداللّه تجیبی.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **افریقا:** یزید بن حاتم مهلّبی، حاکم افریقا در نبرد سهمگینی با خوارج اباضی روبرو شد و بر آنها پیروز گردید. در این نبرد رهبر خوارج اباضی کشته و قیروان باز پس گرفته شد. یزید بن حاتم در کوهستان‌ها به تعقیب خوارج پرداخت. گویند: تعداد جنگ‌های بین خوارج و لشکریان عباسی از آغاز نزاع عمر بن حفص با خوارج تا پایان کار خوارج و شکست فاحش آنها در برابر یزید بن حاتم به ۳۷۵ نبرد می‌رسد.
- **ارمنستان:** پس از شورش ارامنهٔ صناریه به رهبری پیشوایشان

«موشیگ مامیکونیان» و «سمباط بن آشوط» و خودداری آنان از پرداخت مالیات، ابوجعفر منصور، لشکری شامل فرماندهانی بزرگ از جمله عامر بن اسماعیل حارثی، عیسی بن موسی، فضل بن دینار و مقاتل بن صالح را به یاری حسن بن قحطبه حاکم افریقا فرستاد، تا به جنگ با آنان بپردازند. در نزدیکی کوه آرارات جنگی میان دو طرف درگرفت که در تاریخ ارمنیان به نبرد «بگراوند» معروف است. در آن شورش، ارامنه سرکوب و «موشیگ مامیکونیان» به قتل رسید و لشکر عرب به شهر تفلیس وارد شد.

درگذشتگان

- ابوحاتم اباضی.
- حمّاد راویه.
- سعید دارمی.
- عبداللّه تجیبی.

ابوحاتم اباضی

ابوحاتم، یعقوب بن حبیب مغیلی اباضی، پیشوای اباضیان، در مغرب که بربرهای اباضی را فرماندهی کرد بر طرابلس چیره شده و آن‌جا را مقر خود قرار داد. وی در سال ۱۵۴ ق در شورش عمومی که توسط بربرها علیه حاکم عباسی افریقا، یعنی عمر بن حفص، ملقّب به «هزار مرد» برپا شد، شرکت و قیروان را محاصره کرد. در سال ۱۵۴ ق پس از جنگی که منجر به قتل عمر بن حفص شد، قیروان را به تصرف درآورد. خلیفه، منصور لشکری را به فرماندهی یزید بن حاتم مهلّبی بدان‌جا گسیل داشت. هنگامی که ابوحاتم از آمدن یزید بن حاتم مطلع شد، با جمعی از بربرها به سوی او روان شد. در جنگی که در شرق کوه نفوسه میان آنها درگرفت، لشکر ابوحاتم شکست خورده و گروه زیادی از آنان کشته شدند. ابوحاتم نیز جزو کشتگان بود. او در کوه نفوسه دفن شد و مقبره‌اش در آن‌جا مشهور است.[۲]

حمّاد راویه

ابوالقاسم، حمّاد بن شاپور (میسرة) ابن‌مبارک دیلمی، غلام آزاد شده بنی‌بکر بن وائل، معروف به راویه اصالتاً دیلمی، امّا متولد کوفه بود. علّت اشتهارش به راویه آشنایی بسیار او با اخبار، سرگذشت‌ها، اشعار و نسب‌های عرب بود. ولید بن یزید او را آزمود و او ۲۹ قصیده بر اساس حروف الفبا برایش سرود که هر قصیده حدود صد بیت داشت. وی ادعا می‌کرد که هیچ شاعری از شعرای عرب را نمی‌توان نام برد جز اینکه وی از او چیزی می‌سراید که دیگری در خاطر ندارد. این بود که ولید صدهزار درهم به او بخشید. حمّاد همان کسی است که معلّقات سبع را جمع‌آوری کرد. وی در بغداد درگذشت.[۳]

سعید دارمی

سعید و به گفته‌ای عبدالرحمان از خاندان سوید بن زید تمیمی، از اهالی مکه و معروف به دارمی بود. وی شاعری غزل‌سرا و مشهور بود که از افراد خوش‌محضر و خوش‌ذوق مکه و از آوازخوانان محسوب می‌شد. وی شعر می‌سرود آهنگش را می‌ساخت و بعد آن را با آواز می‌خواند. درباره او آورده‌اند: تاجری از اهالی کوفه مقنعه‌هایی به مدینه آورد تا بفروشد، امّا مقنعه‌های سیاه روی دستش ماند. او نزد دارمی که دوست وی بود، آمد و از این مشکل شکوه کرد. دارمی به او گفت: اندوهگین مباش کاری می‌کنم که به زودی تمامی آنها را به فروش برسانی. سپس این شعر را سرود:

«به آن زیبارویی که خود را با مقنعه سیاه رنگ پوشید، بگو چه بر سر آن زاهد متعبد آوردی؟

آن زاهدی که آماده نماز خواندن شده بود؛ در این هنگام بر درِ مسجد روبه‌روی او نمایان گشتی.

ای دلربا دینش را ربودی؛ تو را به دین محمد سوگند نماز و روزه‌اش (ایمانش) را به او بازگردان». او این شعر را با آواز خواند و چون در میان مردم شایع و پراکنده شد، در مدینه هیچ دختری نماند، مگر این که مقنعه‌ای سیاه خرید تا جایی که همه مقنعه‌های مرد کوفی به فروش رفت.[۴]

عبدالله تجیبی

عبداللّه بن عبدالرحمان بن معاویة بن خدیج تجیبی، سرداری که خود و پدرش از یاران بنی‌امیه در روزگارشان به شمار می‌رفتند. منصور عباسی در سال ۱۵۲ ق او را به حکومت مصر منصوب ساخت. وی تا زمان مرگش در آن‌جا حکومت می‌کرد. منصور بعد از او برادرش، محمّد و سپس موسی بن علی بن رباح لخمی را به حکومت مصر منصوب کرد. عبدالله اولین کسی است که با پوشش سیاه خطبه خواند.[۵]

پی‌نوشت‌ها:

۱. جمعه اوّل محرم سال ۱۵۵ = سیزدهم دسامبر سال ۷۷۱؛ سه‌شنبه بیستم محرّم سال ۱۵۵ = اوّل ژانویه سال ۷۷۲.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۲۵۸؛ البیان المغرب، ص ۷۵ ـ ۷۸؛ الاستقصاء، ج ۱، ص ۱ و ۱۳۰؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابوحاتم اباضی»؛ تاریخ المغرب الکبیر، ج ۳، ص ۵۸ به بعد.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۳۰۱؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۰۶؛ الأغانی، ج ۶، ص ۷۰؛ خزانة الأدب، ج ۴، ص ۱۲۹؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۱، ص ۲۴۵.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۴۶؛ الأغانی، ج ۳، ص ۴۵ ـ ۵۰.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۲۲۹؛ الولاة والقضاة، ص ۱۱۷؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۱۷.

سال ۱۵۶ ق = ۷۷۲ ـ ۷۷۳ م[1]

رویدادها

- برکناری هیثم بن معاویه عتیقی از حکومت بصره و منصوب شدن سوّار بن عبداللّه به جای او با حفظ سمت قضاوت آن‌جا.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **افریقا:** یزید بن حاتم مهلّبی، حاکم افریقا برای سرکوبی شورش بربرهای خوارج در مغرب و ایجاد نظم و آرامش حملات نظامی خود را ادامه می‌دهد.
- **اندلس:** یمنیان در اشبیلیه به رهبری عبدالغافر یحصبی و حیاة بن ملامس حضرمی، علیه عبدالرحمان الداخل، حاکم اندلس شورش کردند. عبدالرحمان پسر عمویش، عبدالملک بن عمر را برای جنگ با آنان روانه کرد و عبدالملک شورش آنها را سرکوب کرد. پس از این سرکوبی، دیگر هیچ توانی برای یمانیان باقی نماند.
- **مصر:** سرکوبی شورش کشاورزان قبطی.

درگذشتگان

- ابن ابی‌عروبة.
- حمزه قاری.

ابن ابی‌عروبة

ابونضر، سعید بن ابی عروبة مهران، هم‌پیمان قبیله عدوی، بزرگ و عالم بصره بود. او نخستین کسی بود که در بصره به تدوین دانش پرداخت. وی از ابن سیرین و محدثان بزرگ زمان خود نقل حدیث کرده است.[2]

حمزة قاری

حمزة بن حبیب تیمی، غلام آزاد شدهٔ بنی تیم و از اهالی کوفه و معروف به زیّات یکی از قرّای هفت‌گانه است که زود در میان تابعین ظهور و ریاست آموزگاران قرآن را کسب کرد. اکثر اهل کوفه نزد وی قرائت را فرا گرفتند. او در قرائت و آشنایی به احکام (ارث) سرآمد همه و در تقوا و پاکی نمونه بود. قرائت را از اعمش، و امام جعفر صادق و ابن ابی‌لیلی آموخت. کسایی نیز علم قرائت را از وی آموخت. او در ۷۶ سالگی درگذشت.[3]

پی نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه، اوّل محرم سال ۱۵۶ = دوّم دسامبر سال ۷۷۲؛ جمعه اوّل صفر سال ۱۵۶ = اوّل ژانویه سال ۷۷۳.

۲. العبر، ج ۱، ص ۲۲۵؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۵۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۶۳.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۳۰۸؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۱۶؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۴۰؛ العبر، ج ۱، ص ۲۲۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۷؛ المعارف، ص ۵۲۹؛ معجم الادباء، ج ۴، ص ۱۵۰.

سال ۱۵۷ ق = ۷۷۳ ـ ۷۷۴ م[1]

رویدادها

- ساختن محله‌های کرخ در جنوب بغداد و انتقال بازارها از بغداد به کرخ.
- منصور کاخ خلد را در ساحل دجله، در بغداد بنا نهاد.
- منصور در مراسمی که در ساحل دجله برگزار کرد از ارتش با تمام اسلحه‌های آن سان دید.
- یزید بن حاتم مهلّبی، حاکم افریقا نظم را به شهر قیروان بازگرداند و مسجد جامع آن شهر را مجدداً بنا نمود و به آن توسعه بخشید. در دوران او عمران و آبادی در افریقا شکوفا شد.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **اندلس:** شورش سلیمان بن یقظان، والی برشلونه (بارسلون) و حسین بن یحیای انصاری، والی سرقسطه علیه عبدالرحمان الداخل و هم‌پیمانی آنان برای جنگ با عبدالرحمان و برکنار ساختن او.

درگذشتگان

- اوزاعی.
- ابومخنف ازدی.

اوزاعی

ابوعمرو، عبدالرحمان بن عمرو بن محمد اوزاعی، از قبیلهٔ اوزاع یمن که در بعلبک متولد شد و در «بقاع» رشد کرد. در جوانی حدیث را از محدثان بزرگ آموخت و بزرگان آنان از جمله مالک بن انس و ثوری و زهری از وی نقل حدیث کردند.

اوزاعی نویسنده، منشی دربار و دارای رساله‌هایی برگزیده و ممتاز بود و در ادبیات ید طولایی داشت و با شیوهٔ قیاس در فقه مخالف بود و از سنت پیروی می‌کرد. در فقه و زهد پیشوای اهالی شام بود و مردم شام از مذهب او پیروی می‌کردند.

نوادگان بنی‌امیه مذهب او را به اندلس منتقل کردند، اما این مذهب در مقابل مذهب شافعی در شام و مذهب مالک در اندلس از بین رفت. این امر در نیمهٔ قرن سوم اتفاق افتاد. زمانی که عبداللّه بن علی عباسی وارد شام شد و شروع به تصفیه بنی‌امیه کرد، اوزاعی را فرا خواند و منصب قضاوت را به وی پیشنهاد کرد، امّا او از پذیرفتن آن خودداری نمود و به دمشق گریخت. سپس در بیروت ساکن شد و در همان جا درگذشت. منطقه‌ای که او در آن مدفون است به محله اوزاعی معروف است. کتاب‌های السنن فی الفقه و المسائل فی الفقه از تألیفات او است.[2]

ابومخنف ازدی

ابومخنف، لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف ازدی غامدی، دانشوری آگاه به سیره‌ها و سرگذشت‌ها، از طایفه امامیه و از اهالی کوفه بود. وی از افرادی گمنام و مجهول نقل حدیث کرده است. دربارهٔ او گفته‌اند که وی دارای اخباری ضعیف بود که متروک و مورد عمل نبوده است.(۱) تألیفات وی دربارهٔ تاریخ عصر خود و تاریخ کمی پیش از خود فراوان است. از جمله می‌توان از فتوح الشام، الردّة، فتوح العراق، الجمل، صفین، النهروان، الازارقة، الخوارج، المهلب، مقتل علی، الشوری، مقتل عثمان، مقتل الحسین، مصعب بن الزبیر والعراق، اخبار مختار بن ابی‌عبید الثقفی نام برد.[۳]

پی نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اوّل محرم سال ۱۵۷ = ۲۱ نوامبر سال ۷۷۳؛ شنبه سیزدهم صفر سال ۱۵۷ = اوّل ژانویه سال ۷۷۴.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۱۱۰؛ معجم الادباء، ج ۶، ص ۲۲۰؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابومخنف ازدی»؛ فوات الوفیات، ج ۲، ص ۲۸۸.

۳. فهرست ابن ندیم، ص ۱۰۵؛ هدیة العارفین، ج ۱، ص ۸۴۱.

سال ۱۵۸ ق = ۷۷۴ ـ ۷۷۵ م[۱]

رویدادها

- خلیفه، منصور به منظور انجام مراسم حج به مکّه رفت و در ماه ذی‌الحجه در مکه درگذشت. پس از او پسرش، محمّد مهدی به حکومت رسید.
- مهدی، یحیی بن خالد برمکی را در آذربایجان، ابراهیم بن یحیی بن محمد عباسی را در مکه و اسماعیل بن اسماعیل ثقفی را در کوفه به حکومت گماشت.
- مهدی به ترمیم کاخ سفید (کاخ کسری) فرمان داد و نیز برای هر کس که در خانه‌اش آجری از کاخ کسری را نگاه داشته باشد، چه آن را از کاخ کسری و چه از دیگر ساختمان‌های خسروانی جدا کرده باشد، جریمه تعیین کرد.
- یزید بن حاتم مهلّبی، حاکم افریقیه پس از استقرار کامل در منطقه، برخی کارهای عمرانی از جمله تجدید بنای مسجد جامع قیروان را آغاز کرد. از آن زمان افریقیه دورهٔ آرامش و رفاه را به خود دید.
- مهدی، معاویة بن عبیداللّه بن یسار اشعری را به وزارت خود برگزید و ابوالفضل، ربیع بن یونس را به سمت حجابت (پرده‌داری) خود معین ساخت.
- مهدی، سعید بن دعلج را به حکومت طبرستان منصوب کرد.
- وفات امپراتور، کنستانتین پنجم و نصب پسرش، لیون چهارم به امپراتوری.
- وبای کشنده‌ای عراق را در برگرفت.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- معیوب بن یحیی حجوری، فرماندهٔ ثغور[۲] به همراهی نیروهای جنگ تابستانی، تا شهر «اشنه» پیش رفته و با گرفتن اُسرا و غنایم باز می‌گشت.

شورش‌ها

- اندلس: عبدالرحمان الداخل، حاکم اندلس، لشکری را به فرماندهی ثعلبة بن عبید جذامی به جنگ سلیمان بن یقظان گسیل داشت. سلیمان او را شکست داد و به اسارت گرفت.

درگذشتگان

- ابوجعفر منصور.
- حسین بن مطیر.
- حیوة بن شریح.
- زفر بن هذیل.
- کنستانتین پنجم.

ابوجعفر منصور

ابوجعفر، عبداللّه بن محمد بن علی بن عبداللّه بن عباس بن عبدالمطلب، هاشمی قریشی است. پسر بزرگش که جعفر نام داشت، به صرع مبتلا بود. از این رو، او را ولیعهد خود قرار نداد و برادر جعفر محمد مهدی را به ولیعهدی انتخاب کرد. مادرش، سلامهٔ بربریه، ام‌ولد بود. در سال ۱۳۶ ق ابوجعفر با تعیین قبلی از سوی برادرش، عبداللّه سفّاح به خلافت رسید. منصور از برادرش عبداللّه بزرگ‌تر بود، ولی علت عقب افتادن او از عبداللّه این بود که مادر ابوجعفر، کنیز، ولی مادر عبداللّه زنی عرب‌نژاد بود.

ابن‌طباطبا درباره او می‌گوید: منصور سرآمد پادشاهان، دوراندیشان، عقلا، دارای آرایی پسندیده و صحیح، تدابیر محکم و مناسب، وقار و هیبت زیاد و اخلاق نیکو بود. در خانه و خلوت، فردی شوخ و مزاح‌گو بود. ولی زمانی که لباس می‌پوشید و به مجلس رسمی درمی‌آمد، رنگ چهره‌اش تغییر می‌کرد، چشمانش سرخ می‌شد و تمام خلق و خویش تغییر می‌کرد. به فرزندان خود می‌گفت: وقتی دیدید لباسم را پوشیدم و به سوی مجلس رسمی می‌روم، هیچ‌یک از شما به من نزدیک نشود، مبادا که لطمه‌ای به او وارد کنم.

منصور فردی شجاع، ولی ستم‌گر بود. استقرار حکومت او به بهای کشتن مردم بسیاری حاصل شد. در برابر خوارج و علویان که بر وی شوریده بودند، مقاومت کرد و بر آنان پیروز شد. از همین رو به «منصور» ملقّب گشت. وی جدّ خلفای عباسی و مؤسس حکومت عباسیان شمرده می‌شود. در زمان او اعراب شروع به فراگیری علوم

رومیان و ایرانیان کردند. و در زمان او بود که محمد بن ابراهیم فزاری، اولین اسطرلاب[۳] را در اسلام به وجود آورد. وی شهر بغداد را بنا کرد و آن رابه جای شهر «هاشمیه» که برادرش، سفّاح آن را مقر حکومتش ساخته بود، محل استقرار حکومت خود قرارداد. چندی بعد پسر برادرش، عیسی بن موسی رااز ولایت‌عهدی برکنار ساخت و پسرش، مهدی راکه شدیداً مورد علاقهٔ وی بود، به ولایت‌عهدی برگزید.

او نخستین کسی بود که «موالی» را برای انجام امور به کار گماشت و آنان رابر اعراب مقدم داشت. پس از او این شیوه رواج یافت تا جایی که ریاست و فرمان‌روایی اعراب از بین رفت. هم‌چنین وی اوّلین کسی بود که بین فرزندان عباسی و فرزندان علی بن ابی‌طالب تفرقه ایجادکرد، در حالی کـه تـا آن زمـان هـمه در یک طـیف قـرار داشـتند. او شـخصی دوراندیش، زیرک و در اعمال و رفتار خود دارای فکری عمیق بود.

عمویش عبداللّه بن علی در برابر او شورش کرد و در زمان او خطر ابومسلم خراسانی شدت گرفت. چندی بعد، محمد بن عبداللّه نـفس زکیه و برادرش، ابراهیم، فرزندان عبداللّه بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب نـیز عـلیه او شـوریدند. مـنصور در سـرکوبی شـورش عمویش، عبداللّه از ابومسلم کمک خواست و چون ابومسلم شورش را سرکوب کرد، منصور ابومسلم راکشت. آن‌گاه از عیسی بن موسی که در آن زمان ولیعهد او بود، برای حمله به محمد بن عبداللّه و برادرش، ابراهیم کمک گرفت. وقتی قیام نفس زکیّه سرکوب شد، منصور نـیّت خود مبنی بر ولایت‌عهدی پسرش، مهدی را ابـراز کـرد و عـیسی را ناچار به کناره گیری از ولایت‌عهدی ساخت.

منصور بسیاری از علمایی که محمد و ابراهیم را تأیید کرده بودند، یا با او در قیام همراه بودند، آزار و شکنجه کرد. برخی از علما راکشت و برخی را مورد ضرب و شتم قرار داد. هم‌چنین ابوحنیفه را برای الزام به پذیرش منصب قضا مورد ضرب و شتم قرار داد و چون او از پذیرش این منصب خودداری کرد، وی را به زندان افکند. مدتی نگذشت که او در زندان منصور درگذشت. گویند: منصور او را با زهر به قتل رساند، زیراکه فتوا به خروج و شورش علیه مـنصور داده بـود. مـنصور بـه کارگزارش در مدینه دستور داد تا امام مالک را تازیانه بزند، چراکه مردم [مدینه در هنگام قیام محمد بـن عبد الله] به مالک گفته بودند که بیعت منصور برگردن ماست و او پاسخ داده بود که «شما به زور و اکراه با او بیعت کردید و قسم و تعهد با اکراه اعتبار ندارد».

منصور در سال ۱۵۸ ق به نماینده خود دستور داد تا سفیان ثوری و عبّاد بن کثیر را به زندان اندازد. مردم ترسیدند که مبادا مـنصور در سفر مکه فرمان قتل آن دو را صادر کند، ولی او با بیماری وارد مکه شد و در ذی‌الحجه سال ۱۵۸ ق در مکه درگذشت و در حجون در شش مایلی مکه مدفون شد.

عمر منصور ۶۳ سال و مدّت حکومتش ۲۲ سال بـود. مـعروف است که او شدیداً شیفته مال و ثروت بود و در بخل چنان پیش رفته بود که او را «ابوالدوانیق» نامیدند؛ ولی مسعودی دربارهٔ او می‌گوید: او در موارد مناسب و بجا بخشش فراوان داشت و در صورتی که بخشش به تباهی و تضییع مال می‌انجامید از اعطای کم هم امسـاک مـی‌کرد. شاهد این مدّعا ماجرایی است که با مؤمل بن امیل محاربی شاعر دارد. به شرح حال این شاعر (درگذشته به سال ۱۹۱ ق) مراجعه شود.

ابراهیم بن هرمه منصور را در قصیده‌ای چنین توصیف می‌کند:

«او شخص بخشنده و بزرگواری است که دو چهره دارد، چهره‌ای که به هنگام خرسندی گشاده و چهره‌ای که به گاه خشـم، تـرشرو و غضبناک بود.

او حقی را از روی ضعف و زبونی واگذار نمی‌کرد و زمانی که در موضع قدرت و پیروزی بود، گذشت و عفو می‌کرد.

در سرشت او اخلاقی نهفته است که اگر بُروز دهد؛ هم دهش و کرم در آن یابی و هم عقوبت.

هر آن‌که راکه تو اَمان بخشی، در امان می‌زید و هر که را اراده کنی خوار و ذلیل گردانی، بی‌تردید توان انجام آن را داری».[۴]

حسین بن مطیر

حسین بن مطیر بن مکمّل، منسوب به قبیله بنی‌اسد از شاعرانی بود که دولت امویان و عباسیان را درک کرد. وی فردی سخن‌ور و فصیح بود که در رجزخوانی و قصیده سرایی سرآمد بود. ازجمله شعرایـی است که اشعار فراوان و نیکویی سـروده است و در سـرودن مـدح، فـخر، توصیف، غـزل و شـعرهای عـاشقانه و عـاطفی زبـردست است. از مسلط‌ترین شعرا در توصیف ابرها بود. از شعرهای عاشقانه اوست:

«پیش از این‌که درد فـراق بـر جگـرم آتشـی خـاموش نشـدنی بیفروزد، شکیبا و پرطاقت بودم.

امید داشتم که هرچه روزهای بیشتری میان من وتو جدایی افتد؛ آتش عشق نیز هر چه بیشتر در درونم فروکش کند.

بی‌شک در سویدای دل و تمام تار و پودم عهد عشـق و دوسـتی چنان نقش بسته که هر لحظه شور و اشتیاق نسبت به او را در درونـم شعله‌ور می‌سازد.

آن هم، با طرّه مشکین و سـپیدی دسـتان، سـرشانه‌های زرّیـن، سرخی گونه‌هاش، همو که با کمر باریکش بیش از آن که زیورهایش زینت‌بخش او باشد، وی زینت‌بخش زیورهایش است.

با این همه جلوه ما را آرزومند خود کرد تا جایی که دل‌های ما را به شور و طپش انـداخت، مـانند بـه لرزه افـتادن گـل‌های خـزامـی (اسطوخودوس) که شبنم بر گونه‌اش نشسته باشد».

این اشعار نیز از اوست:

«تعجب می‌کنم از مردم که به من خیره می‌شوند گویی جز من عاشقی را ندیده بودند.

به من می‌گویند: از عشقت دست بردار تا عاقل شوی؛ در حالی که گسستن ریسمان عشق محبوب و معشوق مرا دیوانه‌تر می‌کند.

شگفتا از عشق کسی که مرا از پای در می‌آورد؛ گویی من با مرگم پاداش مهرورزی‌اش را می‌دهم.

از نشانه‌های عشق من همین بس که خاندان معشوقه در قلب و چشم من از کسان خودم بیشتر جا دارند».[5]

خَیوة بن شریح

ابوزرعه، حیوة بن شریح بن صفوان تجیبی مصری، بزرگ سرزمین مصر و از راویان ثقه که دارای مقام و شأن والایی بود. به برخی از حاکمان می‌گفت: سرزمین ما را خالی از سلاح نگه ندارید؛ زیرا ما میان قبطیانی که نمی‌دانیم چه موقع عهد خود را می‌شکنند و رومیانی که مشخص نیست چه وقت به سرزمین ما هجوم می‌برند و بربرهایی که نمی‌دانیم چه هنگام شورش می‌کنند و حبشیانی که نمی‌دانیم چه زمانی به ما شبیخون می‌زنند قرار داریم. گویند او مستجاب الدعوة نیز بوده است.[6]

زفر بن هذیل

ابوهذیل، زفر بن هذیل بن قیس کوفی، از قبیله تمیم و اصالتاً اصفهانی بود. وی فقیهی بزرگ از اصحاب ابن‌حنیفه و یکی از کسانی بود که رسائل و کتاب‌هایی را تدوین کرد. در بصره اقامت گزید، منصب قضای آن‌جا را برعهده داشت و در همان جا نیز درگذشت.

او در آغاز از اصحاب حدیث بود، سپس قیاس را پذیرفت و در میان اصحاب ابوحنیفه، بیش از سایرین از قیاس استفاده می‌کرد. همواره دربارهٔ او می‌گفتند: ابویوسف در میان اصحاب ابوحنیفه بیشتر از سایرین پیرو حدیث است و محمد بن حسن شیبانی فروع زیادی را مطرح می‌سازد و زفر بن هذیل، بیشتر از دیگران ملتزم به قیاس است. زفر می‌گفت: تا وقتی که حدیثی نباشد، به قیاس عمل می‌کنیم، اما زمانی که حدیثی وجود داشته باشد، قیاس را رها می‌کنیم. از ایشان خواسته شد که منصب قضاوت را بپذیرد و چون نپذیرفت، به عنوان مجازات بیش از یک بار خانه‌اش را منهدم کردند.[7]

کنستانتین پنجم

او فرزند لیونِ سوّم بود که پس از درگذشت پدرش در سال ۷۴۱م به امپراتوری رسید. در حکومت با پدرش مشارکت داشت و به زورگویی و استبداد مشهور بود. فعالیت و جدّیت در کار از ویژگی‌های او بود. وی شورشی را که به سبب تحریم و ممنوعیت پرستش تندیس‌های مقدس راه افتاد، سرکوب کرد و جزیره قبرس را از اعراب باز پس گرفت. بین او و اعراب جنگ‌های خونینی در ارمنستان درگرفت. به جنگ با بلغارها پرداخت و با شکست آنان صلح را بر ایشان تحمیل کرد. پیمانی بازرگانی و سیاسی با پادشاه خزر منعقد کرد و دختر او را به همسری برگزید.[8]

پی نوشت‌ها:

۱. جمعه اوّل محرم سال ۱۵۸ = یازدهم نوامبر سال ۷۷۴؛ یک‌شنبه ۲۲ صفر سال ۱۵۸ = اوّل ژانویه سال ۷۷۵.

۲. ثغور یا عواصم، نام شهرهایی است که توسط خلفای وقت، در حد فاصل مرزهای سرزمین مسلمانان و مناطق بیزانسی‌ها احداث شد. این شهرها به ترتیب، طرسوس، ادنا، مرعش و ملطیه می‌باشند که در شمال سوریه قرار دارند (اعلام المنجد).

۳. اسطرلاب: کلمه‌ای است یونانی معرب و به معنی ابزاری است که برای اندازه‌گیری موقعیت و ارتفاع ستارگان ودیگر امور فلکی به کار می‌رفت (فرهنگ لاروس).

۴. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۲۹۵؛ تاریخ طبری و ابن‌اثیر، حوادث سال ۱۳۶ ـ ۱۵۸؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۰۷؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۶۱ و ۱۲۴؛ العبر، ج ۱، ص ۲۲۸؛ فوات الوفیات، ج ۱، ص ۴۸۷؛ الکتّاب والوزراء، ص ۹۶؛ العبر، ج ۳، ص ۳۹۸؛ المعارف، ص ۳۷۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۶۴ ـ ۴۹۱؛ حصری، زهرة الادب، ج ۲، ص ۲۳۸؛ مآثر الانافة فی معالم الخلافة، ج ۱، ص ۱۷۵.

۵. الأغانی، ج ۱۶، ص ۱۷؛ معجم الادباء، ج ۴، ص ۹۷؛ فوات الوفیات، ج ۱، ص ۲۸۴؛ طبقات الشعراء، ص ۱۱۴؛ حماسهٔ ابی‌تمام، ج ۲، ص ۷۶.

۶. تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۱۸۵؛ العبر، ج ۱، ص ۲۲۹.

۷. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۷۸؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۴۳؛ العبر، ج ۱، ص ۲۲۹؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۳۱۷؛ الامام الاعظم ابوحنیفه، ص ۲۳۲.

۸. موسوعه تاریخ العالم، سال ۷۴۱؛ موسوعه لاروس.

سال ۱۵۹ ق = ۷۷۵ ـ ۷۷۶م[1]

رویدادها

- مهدی، محمد بن عبدالله کثیری را به حکومت مدینه، محمد بن سلیمان (ابوضمره) را به حکومت مصر، عبدالملک بن یزید خراسانی را به حکومت خراسان و یزید بن اسید سلمی را به حکومت ارمنستان منصوب کرد.
- مهدی، زندانیان دوره حکومت پدرش را آزاد و اموال مصادره شده را برگرداند. کسانی که براساس احکام قضایی حبس شده بودند، از این امر مستثنا شدند.
- مهدی کنیز خود، خیزران را آزاد و با او ازدواج کرد. موسی الهادی و هارون الرشید، فرزندان او هستند.
- عیسی بن موسی از ولایت‌عهدی خود به نفع موسی الهادی و در قبال گرفتن یک میلیون درهم و دریافت زمین‌هایی کناره گرفت.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **سرزمین روم، جبهه غربی:** عباس بن محمّد عباسی (عموی مهدی) به سرزمین‌های روم حمله کرد و به انقره (آنکارای فعلی) رسید. او تعدادی از شهرهای روم را فتح کرد.
- **شهرهای روم، جبهه شرقی:** یزید بن اسید سلمی، حاکم ارمنستان همراه با نیروهای رزم تابستانی به جنگ پرداخت.
- **هند:** مهدی حمله‌ای دریایی به فرماندهی عبدالملک بن شهاب مسمعی را برای تهاجم به هند ترتیب داد. لشکر از بصره حرکت و به سوی سرزمین هند روانه شد. عبدالملک شهر «باربد» را مورد حمله قرار داد و با گرفتن اسیرانی بازگشت.

درگذشتگان

- ابن ابی‌ذئب.
- حمید بن قحطبة.

ابن ابی‌ذئب

ابوحارث، محمّد بن عبدالرحمان بن مغیرة بن حارث بن ابی‌ذئب هشام بن شیبة قریشی عامری، از پیشوایان فقه و حدیث که وی را در علم، زهد و تقوا همانند سعید بن مسیّب می‌دانستند. وی تمام شب نماز می‌گزارد و در عبادت، سخت کوشا بود. گویند: اگر می‌دانست فردا قیامت برپا می‌شود، تلاش بیشتری از او دیده نمی‌شد.

وی یک روز در میان روزه‌دار بود. از قاطع‌ترین عالمان در گفتن حق محسوب می‌شد. او مطالب را حفظ می‌کرد و هیچ نوشته و کتابی نداشت. ابن‌حنبل گفت: ابن ابی‌ذئب به دیدار خلیفه منصور آمد و آن گونه که باید، منصور را احترام نکرده و به او گفت: در دستگاه تو ظلم فراوان شده است. او در ۷۹ سالگی درگذشت.[۲]

حُمَید بن قحطبه

حُمید بن قحطبه بن شبیب بن خالد بن معدان طایی، از فرماندهان شجاعی بود که به همراه عبداللّه بن علی عباسی در سرکوبی شورش‌های شام در سال‌های ۱۳۲ تا ۱۳۴ ق شرکت داشت. منصور در سال ۱۳۴ ق او را به حکومت مصر منصوب کرد و پس از چندی حکومت جزیره سیسیل را نیز به او سپرد. او به ارمنستان حمله کرد و در سال ۱۵۱ ق به حکومت خراسان رسید و در سال ۱۵۲ ق به کابل یورش برد. وی تا هنگام مرگش در سال ۱۵۹ ق حاکم خراسان بود.[۳]

پی نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه، اوّل محرم سال ۱۵۹ = ۱۳۱اکتبر ۷۷۵؛ دوشنبه چهارم ربیع‌الاوّل سال ۱۵۹ = اوّل ژانویه سال ۷۷۶.

۲. العبر، ج ۱، ص ۲۳۱؛ تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۹۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۳۰۳؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۳۵؛ وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۱۸۳.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۳۱۸؛ الولاة والقضاة، ص ۱۱۰؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۳۴۹؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۵۱۵؛ همان، ج ۸، ص۵۰۸؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص۶۰۸.

سال ۱۶۰ ق = ۷۷۶ ـ ۷۷۷ م[۱]

رویدادها

- مهدی، زفر بن عاصم هلالی را به حکومت مدینه و پس از او جعفر بن سلیمان بن علی عباسی را برای بار دوّم به حکومت مدینه، منصوب کرد.
- مهدی، محمد بن سلیمان عباسی را برای بار دوّم به حکومت بصره و حمزة بن یحیی را به حکومت ری و معاذ بن مسلم را بر خراسان حاکم ساخت.
- مهدی، جهت انجام مراسم حج به مکه رفت و مسجد النبی را توسعه داد، پوشش کعبه را تعویض کرد و در راه بازگشت، به زیارت قدس رفته و اموال و لباس‌هایی را میان مردم توزیع کرد.
- مهدی، انتساب خاندان زیاد به ابوسفیان را لغو کرد. پیش از این، معاویة بن ابی‌سفیان، زیاد (ابن‌ابیه) را هم‌خون و برادر خود خوانده بود.
- معرفی پانصد نفر از یاران مهدی به عنوان محافظان او.
- ظهور زندقه و بی‌دینی.
- ظهور مقنّع خراسانی.
- سلیمان بن یقظان، حاکم بارسلون و حسین بن یحیی انصاری، شارلمانی، پادشاه فرانسه را یاری دادند و با او برای جنگ با عبدالرحمان الداخل، هم‌پیمان شدند. آنان به شارلمانی پیشنهاد حمله به مناطق شمالی را کردند و متعهد شدند که او را یاری داده و بعضی شهرها و دژها را در اختیار او قرار دهند.
- مسیحی شدن بربرهای بلغار و انجام غسل تعمید توسط «تیلیریج» پادشاه آنان.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **سرزمین روم:** ثمامة بن ولید در رأس نیروهای تابستانی و عمر بن عباس خثعمی، با ناوگان دریایی خود در دریای مدیترانه، به سرزمین روم تاختند.

شورش‌ها

- **خراسان:** شورش یوسف بن ابراهیم برم حروری و غلبه او بر شهر مرو. این شورش را یزید بن مزید شیبانی سرکوب کرد. سپس یوسف و یارانش را به اسارت گرفت و به بغداد فرستاد. مهدی نیز آنان را کشته و به دار کشید.

- **ناحیه جزیره:** شورش عبدالسلام بن هاشم یشکری خارجی.
- **اندلس:** حمله‌ای که عبدالرحمان الداخل، حاکم اندلس برای سرکوبی شورش شقیا بن عبدالواحد ترتیب داده بود، به شکست انجامید، امّا شقیا به دست یارانش کشته شد.

درگذشتگان

- شعبة بن حجاج.
- شقیا مکناسی.
- شیطان الطاق.
- صالح بن عبدالقدوس.
- یوسف البرم.

شعبة بن حجّاج

ابوبسطام، شعبة بن حجّاج بن ورد، منسوب به قبیله ازد، در واسط بزرگ شد و در بصره زیست. وی از رجال حدیث و در حفظ، نقل و ضبط حدیث از بزرگان به شمار می‌رفت. وی اولین کسی بود که محدثان عراق را مورد بررسی قرار داد و از «ضعفا» و کسانی که روایت آنها مورد استناد نبود، اجتناب کرد. امام ابن حنبل درباره او گفته است: «شعبه به تنهایی در این خصوص یک امّت بود». شافعی نیز درباره او گفته است: «اگر شعبه نبود حدیث در عراق شناخته نمی‌شد». به او لقب شیخ المحدثین دادند. او افزون بر علم حدیث، در ادبیّات و شعر تبحر داشت. اصمعی درباره او گفته است: «کسی را در شعر، داناتر از شعبه ندیدم». وی در ۷۸ سالگی درگذشت.[۲]

شقیا مکناسی

شقیا (سفین) و یا (سفنا) ابن عبدالواحد مکناسی، از بربرهای افریقا بود. چون اصالتاً از شهر مکناس بود، او را مکناسی می‌گفتند. وی ادعا داشت که از فرزندان حسن بن علی بن ابی‌طالب و نام مادرش فاطمه است. از این رو خود را فاطمی می‌دانست. از این رو ماجراجویان اطراف او جمع شدند و علیه کارگزار حکومت در «مارده» شوریده، او را به قتل رساند و بر ناحیه (قوریه) مسلط شدند. عبدالرحمان الداخل در سال ۱۵۲ق برای سرکوبی او روانه آن سامان شد و شقیا به کوهستان گریخته در آن‌جا مستقر شد. چون سرکوبی او برای عبدالرحمان مشکل شد، برای چند سالی او را رها کرد و به سرکوبی دیگر شورش‌ها پرداخت. پس از فراغت از سرکوبی شورش‌ها، در سال ۱۶۰ق به شقیا حمله کرد، و پس از غلبه بر او وی را کشت. برخی نیز گویند: شقیا به دست بعضی از یاران خود کشته شد. شورش شقیا شاید اولین اقدام برای برپایی یک حکومت شیعی در مغرب اسلامی بود. این شورش، قبل از استقرار حکومت ادریسیان علوی بود.[۳]

شیطان الطّاق

ابوجعفر، محمد بن علی بن نعمان بن ابی‌طریفة، منسوب به قبیله بجیله و از اهالی کوفه بود. شغل او نخست صرّافی بود و مغازه‌ای در یکی از بازارهای کوفه به نام «طاق المحامل» داشت. مردم او را به دلیل مهارتش در شناخت سکه‌های تقلبی، «شیطان الطّاق» می‌خواندند.

او هم‌چنین فقیهی مناظره گر و از غالیان شیعی بود. فرقه «شیطانیه» منسوب به اوست، ولی مقریزی، این فرقه را از معتزله شمرده است. از اعتقاداتشان این بود که خداوند تا چیزی را تقدیر نکند، به آن علم پیدا نمی‌کند و پیش از تقدیر، محال است که به آن علم داشته باشد. اگر خداوند به اعمال بندگان علم داشته باشد، محال است که آن را امتحان و آزمایش کند.

شیطان الطاق، معاصر ابوحنیفه بود و گویند: ابوحنیفه پس از مناظره‌ای که در حضور او بین شیطان الطاق و حروریه درگرفت، به او لقب شیطان الطاق داد. در مقابل، یکی از مورخان امامیه که این لقب را موجب کسر شأن و اهانت به او می‌دانست، به او لقب «مؤمن الطاق» داد. پیروان او به «نعمانیه» شهرت دارند.[۴] (۲)

صالح بن عبدالقدّوس

ابوالفضل، صالح بن عبدالقدّوس بن عبدالله ازدی، منسوب به قبیله جذام، شاعری حکیم و متکلمی بود که مردم بصره را موعظه می‌کرد. او با ابوهذیل مناظرات و مباحثات علمی داشت. تمام شعرهایش امثال و حکم است. گویند: وی ثنویت؛ (دوگانه‌پرستی دین ایرانیان باستان) را به گونه‌ای نیکو برای مردم جلوه می‌داد. در کهنسالی به دمشق رفت. وی را نزد خلیفه، المهدی متهم به زندقه کردند. المهدی او را به بغداد فراخواند، سپس او را کشته و بر روی پل بغداد به دار آویخت.

از سروده‌های اوست که می‌گوید:

«آن‌قدر که انسان نادان به خویش آسیب می‌رساند، دشمنان به او آسیب نمی‌رسانند. انسانی که پا به سن گذاشت تا زمانی که در قبر نهاده شود اخلاق و سیره خویش را ترک نمی‌گوید».

این اشعار نیز از اوست:

«بسیار سخت است که به جاهلی چیزی را تفهیم کنی؛ آن‌گاه از روی جهالت گمان می‌کند از تو داناتر است.

این بنیان، چه زمانی به انجام می‌رسد؛ در حالی که تو آن را بنا کنی و دیگری آن را ویران کند».

و این شعر نیز از اوست:

«در شگفت مباش از کسی که لباس را پاک و تمیز و دور از غبار نگه می‌دارد؛ در حالی که آبرویش تباه شده است.

چه بسا جوان‌مردی را بینی که فقیر باشد ولباس او آلوده، ولی پاک‌دامن است.»[۵]

یوسف البرم

یوسف بن ابراهیم البخاری، منسوب به قبیله ثقیف بود که گویند اصالتاً از بخارا بود و به همین دلیل او را بخاری می‌گفتند. هم‌چنین گویند: او خارجی بوده و دعوت به امر به معروف و نهی از منکر می‌کرده است. وی علیه مهدی، خلیفه عباسی شورش کرد و روش حکومت او را ناپسند و غلط خواند. مردمان زیادی اطراف او گرد آمدند. او در شهر «پوشنگ» خراسان، شورش نمود و بر شهرهای دیگری از منطقه خراسان، از جمله: مرورود، طالقان و گرگان غلبه یافت. مهدی لشکری به فرماندهی یزید بن مزید شیبانی برای سرکوبی این شورش فرستاد. بعد از جنگ سهمگینی که میان آنان درگرفت، یزید پیروز شد. گویند: یزید پرچم قرمزی را برافراشت و هر کسی راکه زیر آن پرچم قرار می‌گرفت، امان می‌داد. بیشتر یاران یوسف زیر پرچم او درآمدند. او یوسف را اسیر کرد و به همراه دیگر یاران اسیر شده‌اش برای مهدی به بغداد فرستاد. مهدی آنان راکشت و بر روی پل بغداد به دار آویخت.[۶]

پی نوشت‌ها:

۱. شنبه اوّل محرم سال ۱۶۰ = نوزدهم اکتبر سال ۷۷۶؛ چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول سال ۱۶۰ = اوّل ژانویه سال ۷۷۷.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۲۴۱؛ تاریخ بغداد، ج ۹، ص۲۵۵؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۳۲؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۴۷؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۱۹۳؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۴۶۹؛ العبر، ج ۱، ص ۲۳۴.

۳. البیان المغرب، ج ۲، ص ۵۴؛ تاریخ المسلمین وآثارهم فی الاندلس، ص ۲۰۰؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۶۰۵؛ همان، ج ۶، ص ۹ و ۴۹.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۷، ص ۱۵۴؛ خطط مقریزی، ج ۲، ص ۳۵۳ و ۴۳۸؛ الفرق بین الفرق، ص ۲۳؛ الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۸۶؛ تکملة الفهرست، ص ۷؛ التبصیر فی الدین، ص ۴۰؛ مقالات الاسلامیین، ص ۱۰۷.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۲۷۷؛ فوات الوفیات، ج ۱، ص ۳۹۱؛ تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۳۰۳؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۴۹۲؛ معجم الادباء، ج ۴، ص۲۶۸؛ نهایة الارب، ج ۳، ص ۸۲؛ طبقات الشعراء، ص ۱۶۰؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۷.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۲۸۰؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۲۴؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۴۳؛ فتوح البلدان، ص ۵۶۶؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۳۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۹۷.

یادداشت‌ها:

۱. در کتاب‌های رجالی اهل سنت بر ابومخنف طعن‌ها زده‌اند او را ثقه ندانسته و متروک الحدیث خوانده‌اند. تمایلات شیعی ابومخنف در این نسبت‌ها بی‌اثر نبوده است، به ویژه که ابومخنف در آثار خود به جزئیات دوران خلافت امیرالمؤمنین علی ﷺ و هم‌چنین وقایع کربلا پرداخته است که در نظر بسیاری از اهل حدیث خوشایند نیامده است.

۲. ابوجعفر مؤمن الطاق از متکلمان شیعه و از اصحاب امام صادق و امام موسی بن جعفر ﷺ می‌باشد و کتاب‌هایی در امامت و ردّ مخالفان نوشته است. وی مورد عنایت و توجّه امام صادق ﷺ بوده است و مناظرات او با ابوحنیفه مشهور است و دشمنان شیعه او را شیطان الطاق می‌نامیدند و انتساب غلو و فرقه شیطانیه یا نعمانیه به دور از واقعیت است و حکایت از شدّت دشمنی مخالفان نسبت به وی دارد (نک: قاموس الرجال، ج ۹، ص ۴۶۴).

رویدادهای اسلام از ۱۶۱ ـ ۱۷۰ ق

سال ۱۶۱ ق = ۷۷۷ ـ ۷۷۸ م[۱]

رویدادها

- مهدی، خلیفه عباسی، عیسی بن لقمان بن محمد جمحی را به حکومت مصر؛ حسان شروی را به حکومت موصل؛ بسطام بن عمرو تغلبی را به حکومت آذربایجان و عبدالملک بن شهاب مسمعی را به حکومت سند منصوب نمود.
- مهدی، یحیی بن خالد برمکی را به عنوان دبیر رسائل برگزید.
- مهدی، ابویوسف را به قاضی القضاتی منصوب کرد.
- مهدی دستور داد کاخ‌هایی را در راه مکّه بسازند و مجدداً علایم راهنمایی مسافران و برکه‌ها و آبگیرها را احیا کنند و به حفر چاه‌ها بپردازند.
- دست‌گیری و به زندان افتادن عبداللّه بن مروان بن محمّد اموی بعد از قیام وی علیه مهدی؛ که پس از چندی مورد عفو قرار گرفت و اموالی نیز به او بخشیدند.
- توسعهٔ مسجد بصره.
- عبدالرحمان بن حبیب صقلبی فهری، با لشکری از بربرها از افریقیه گذشته و به اندلس رفت. او در ناحیه تدمیر اقامت گزید و مردم را به اطاعت بنی‌عباس دعوت کرد.
- مهدی دستور داد، شهر «حدث» را برای نظارت و استیلا برگذرگاه حدث بسازند و آن را «محمّدیه» یا «مهدیّه» نامید.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **اندلس:** شورش عبدالرحمان بن حبیب فهری (صقلبی) در تدمیر (مرسیه) علیه عبدالرحمان الداخل، حاکم اندلس و دعوت مردم به حمایت از بنی‌العباس. در این شورش ابن‌حبیب شکست خورد و به بلنسیه عقب‌نشینی کرد. عبدالرحمان، کشتی‌هایی را که لشکریان بربرِ ابن‌حبیب از افریقا آورده بودند، به آتش کشید. یکی از بربرها در سال ۱۶۲ ق ابن‌حبیب را به قتل رسانید.

حمله شارلمانی به شمال اندلس

- شارلمانی، پادشاه فرانسه، به همراهیِ هم‌پیمانش، سلیمان بن یقظان کلبی اعرابی، حاکم سرقسطه (زاراگوزا) به ربنبلونه (بامبلونا) حمله برد و بر آن‌جا استیلا یافت و سپس رهسپار سرقسطه (زاراگوزا)شد. سلیمان به استقبال او آمد تا شهر را به وی سپارد، ولی مردم شهر، دروازه‌های شهر را به روی لشکریان شارلمانی بستند و حکومت رابه حسین بن یحیی انصاری ـ که هم‌پیمان سلیمان یقظان در قیام علیه عبدالرحمان الداخل بود ـ سپردند.

حسین نیز در پی چنین فرصتی برای به دست گرفتن قدرت و حکومت سرقسطه بود. شارلمانی مجبور به عقب‌نشینی شد و در حالی که سلیمان مانند اسیری همراه آنان بود، به سرزمین خود بازگشت؛ زیرا سلیمان عامل شکست و ناکامی در حملهٔ شارلمانی به اندلس بود. چندی بعد دو پسر سلیمان حمله‌ای را ترتیب دادند و پدرشان را نجات داده به سرقسطه بازگرداندند. حسین بن یحیی انصاری بی‌درنگ او راکشت و به تنهایی بر سرقسطه حکومت کرد.

- در اوت سال ۷۷۸ م عقبهٔ سپاه شارلمانی درگذرگاه «رنسولس» (Roncesvelles) در کوه‌های برتات (پیرینه) از سوی «بشکنس» (Basque باسک‌ها) مورد حمله قرار گرفته و در هم کوبیده شد. فرماندهٔ فرانسوی «رولاند» (Roland) که از نزدیکان شارلمانی بود، در همین عملیات کشته شد.

حملات رومیان

- **آناتولی:** امپراتور لیون چهارم، فرزند کنستانتین پنجم لشکری رابرای حمله به آناتولی ترتیب داد و بر مرعش و چند شهر دیگر مستولی گشت. او تمام کسانی راکه برای جنگ با او فرستاده شده بودند، کشت و یا اسیر کرد.

درگذشتگان

- ابن أنعم.
- ابو دلامه.
- حمّاد عجرد.
- سفیان ثوری.

ابن أنعم

ابوخالد، عبدالرحمان بن زیاد بن انعم معافری افریقایی از علمایی بود که منصب قضا را به عهده داشت. وی در «برقه» متولد شد و به شجاعت در برخورد با پادشاهان و منع آنان از ظلم و ستم و استبداد، اشتهار داشت. دوبار منصب قضاوت در قیروان را به عهده گرفت. به بغداد رفت و قبل از این که منصور به خلافت برسد، به او ملحق شد. روابط علمی، دوستی ابن انعم و منصور را پیوند می‌داد. منصور او را دوست و هم‌نشین خود می‌دانست. وقتی که منصور به خلافت رسید، او را به همکاری دعوت کرد. او منصور را موعظه کرد و از ارتکاب ظلم و ستم برحذر داشت و بعضی از اعمال منصور را مورد انتقاد قرار داد. از منصور اجازه خواست تا به قیروان بازگردد. منصور نیز به او اجازه داد و او از آن پس، دیگر نزد منصور نیامد. از وی کتاب مسند در حدیث به جای مانده است. او در ۹۲ سالگی در قیروان درگذشت.[۲]

ابودلامه

ابودلامه، زند بن جون، منسوب به قبیلهٔ بنی‌اسد از غلامان حبشی و سخن‌ور، فصیح و بذله‌گویی نکته‌پرداز بود. پدرش غلام مردی از بنی‌اسد بود که او را آزاد کرده بود. در کوفه نشو و نما یافت و ندیم عبدالله سفّاح، منصور و مهدی گردید و آنان را با سخنان دلپذیر و شیرین خود به خنده وامی‌داشت. و با شعرهایی دلپذیر، آنان را مدح می‌کرد. آنان نیز انعام فراوانی به وی می‌دادند، امّا به خاطر بی‌مبالاتی و هرزگی او را به بی‌دینی متهم کردند. از نکته‌های شنیدنی وی این است که خود را در مجلس مهدی هجو کرد و گفت:

«ابو دلامه را بگو که او نه از بزرگان است و نه صاحب کرامت و بزرگواری است.

آن هنگام که دستار بر سر می‌نهد میمون است؛ و چون آن از سر بر دارد به خوک می‌ماند».[۳]

حمّاد عجرد

ابوعمرو، حمّاد بن عمر بن یونس بن کلیب سوائی، غلام بنی‌سوائة بن عامر که معروف به عجرد (سخت‌گیر و تندخو) بود. او شاعری از موالی و اهل کوفه بود که دولت امویان و عباسیان را درک کرد.

میان او و بشّار بن بُرد هجوگویی‌های زشتی رد و بدل می‌شد که در آنها هر یک، دیگری را به بی‌دینی و زندقه متهم می‌کرد. ناگفته نماند که هر دو به این صفت متهم بودند. او دربارهٔ زینب، دختر خواهر محمد بن سلیمان بن علی عباسی اشعاری عاشقانه سرود. چون از خشم محمد آگاه شد، به اهواز گریخت و در همان جا ترور شد.[۴]

سفیان ثوری

سفیان بن سعید بن مسروق ثوری از بنی‌ثور بن عبد مناة و از مضریان بود. در علوم دینی و تقوا سرور و سرآمد مردم عصر خود به شمار می‌رفت (۱) در زمان خود، «امیر» علم حدیث شناخته می‌شد. وی از پیشوایان و مجتهدینی بود که پیروان فراوانی داشت.

خلیفه، منصور او را برای تصدی منصب قضاوت دعوت کرد، امّا وی از پذیرش آن خودداری نمود. خلیفه، مهدی نیز او را فرا خواند و ضمن حکمی او را متصدی امر قضاوت کوفه کرد، براین اساس که هیچ‌کس به احکامی که وی صادر می‌کند اعتراض نکند، اما او حکم خلیفه را گرفت و بیرون رفت و آن را در دجله انداخت و خود نیز فرار کرد. مأموران، در همهٔ شهرها به دنبال او رفتند، ولی او را نیافتند. بعدها روشن شد که وی در بصره ـ در حالی که هنوز متواری بود ـ درگذشته است. وی به هنگام مرگ ۶۴ سال داشت.[۵]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اوّل محرم سال ۱۶۱ = نهم اکتبر سال ۷۷۷؛ پنج‌شنبه ۲۶ربیع‌الاول سال ۱۶۱ = اوّل ژانویه سال ۷۷۸.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۷۸؛ تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۲۱۴.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۳۴؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۳۲۰؛ الأغانی،

ج ۱۰، ص۲۳۵ و ۲۷۳؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۴۸۸؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۳۴؛ معجم الادباء، ج ۱۰، ص ۱۶۵؛ طبقات الشعراء، ص ۵۴؛ الشعر والشعراء، ص ۶۶۰؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۴۹؛ الکتّاب والوزراء، ص ۹۶؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۸؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابو دلامه».

۴. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۳۰۲؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۱۰؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۱۴۸؛ الأغانی، ج ۱۴، ص ۳۲۱؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۱۴؛ معجم الادباء، ج ۱۰، ص ۲۴۹؛ طبقات الشعراء، ص ۶۷.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۵۸؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۳۸۶؛ الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۳۷۱؛ تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۱۵۱؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۳۷؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۲۰۳؛ العبر، ج ۱، ص ۲۳۵؛ الفهرست، ص ۳۱۴؛ حلیة الاولیاء، ج ۷، ص ۲۷۰؛ المعارف، ص ۴۹۷.

سال ۱۶۲ق = ۷۷۸ ـ ۷۷۹م[1]

رویدادها

- مهدی خلیفه عباسی، یحیی بن داود حرشی را به حکومت مصر، زفر بن عاصم هلالی را به حکومت موصل و عمر بن علاء را به حکومت طبرستان منصوب کرد.
- مهدی دیوان‌های اداری مختلفی سازمان داد و برای هر دیوان فردی را جهت اداره آن تعیین نمود. پیش از آن کارهای دیوانی بدون تفکیک صورت می‌گرفت.
- مهدی برای جذامیان و زندانیان هر شهر جیره و مقرری تعیین کرد.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **گرگان:** شورش عبدالقهار خرّمی و سرکوبی آن توسط عمر بن علاء، حاکم طبرستان و کشته شدن عبدالقهار.
- **ناحیه جزیره:** سرکوبی شورش عبدالسلام یشکری و کشته شدن او.

حملات رومیان

- امپراتور، لیون چهارم، شرق آناتولی را مورد حمله قرار می‌دهد.

جنگ‌ها

- **سرزمین‌های روم، جبهه غربی:** حسن بن قحطبه از ناحیه طرسوس در رأس نیروهای تابستانی به جنگ پرداخت و تعداد زیادی از شهرها و دژها را منهدم ساخت و غنایم فراوانی به دست آورد.

فتوحات

- **سند:** عبدالملک بن شهاب مسمعی، حاکم سند، «باربد» را فتح کرده ودر آن‌جا به ترویج اسلام پرداخت.

درگذشتگان

- ابراهیم بن ادهم.
- خالد برمکی.
- عبدالسلام یشکری.
- عبدالقهار خرّمی.

ابراهیم بن ادهم

ابواسحاق، ابراهیم بن ادهم بن منصور تمیمی بلخی از اهالی بلخ که در شام سکونت گزید. در دمشق از بزرگان حدیث، به نقل روایت پرداخت و نیز محدثان بزرگی از او نقل حدیث کردند. او صوفی زاهدی بود که فقط از دست‌رنج خود، امرار معاش می‌کرد. گویند: در یکی از حمله‌های دریایی علیه روم کشته شد. او به «سلطان ابراهیم» معروف بود.[2]

خالد برمکی

ابوبرامکه، خالد بن برمک بن گشتاسب، پدرش برمک، کاهن آتش‌کده شهر بلخ بود. خالد اولین برمکی بود که به عباسیان پیوست. او از لشکریان قحطبه بن شبیب طایی به شمار می‌رفت. قحطبه مسئولیت جمع‌آوری مالیات مناطق فتح شده و نیز تصدی تقسیم غنایم بین سربازان را به عهده او گذاشت.

هنگامی که خلافت به ابوالعباس سفّاح رسید، و خالد بن برمک برای بیعت با او حاضر گردید، ابوالعباس از او پرسید: از کدامین تباری؟ او در حضور ابوالعباس به‌گونه‌ای سخن گفت که ابوالعباس از شیوایی سخن و هوشمندی وی در شگفت شده و او را در منصب تقسیم غنایم ابقا کرد و دیوان مالیات و امور مالی لشکر را نیز بدو واگذار کرد. اندک اندک طرف‌داران و ثناگویان او زیاد شدند و کارش رونق گرفت.

پیش از خالد آن‌چه را ثبت می‌شد، در برگه‌هایی می‌نوشتند، امّا خالد اوّلین کسی بود که آنها را در دفاتری ثبت کرد.

زمانی که ابوسلمه خلّال کشته شد، خالد وزیر سفّاح گردید و تا زمان مرگ سفّاح در این پست شاغل بود. چون سفّاح مرد و برادرش، منصور به خلافت رسید، او نیز خالد را به وزارت خویش برگزید.

خالد در ۷۲ سالگی در زمان خلافت مهدی درگذشت.[3]

عبدالسلام یشکری

عبدالسلام بن هاشم یشکری خارجی، شورشگری بود که در سال ۱۶۰ق ازجزیره بر مهدی، خلیفه عباسی خروج کرد. قدرت و شوکت او در موصل و حلب بالا گرفت و مردمانِ بسیاری به وی پیوستند. وی فرماندهان مهدی عباسی را یکی پس از دیگری شکست داد. مهدی به قصد مذاکرهٔ با او نامه‌هایی رد و بدل کرد، دلیل اظهار نفرت خود را از مهدی اشتغال وی به لهو و لعب و زیاده روی‌اش در شکار اعلام کرد و او را به خاطر ظلم و سرکشی و دوری از راه حق و عدالت مورد سرزنش قرار داد. مهدی هزار سوار را برای کمک به سربازان جزیرة العرب، به فرماندهی «شبیب مرورودی» گسیل داشت تا در جنگ با عبدالسلام آنها را یاری دهند. آنان عبدالسلام را تا مقرش در قنّسرین تعقیب نموده و او را در همان‌جا به قتل رساندند.[4]

عبدالقهار خرّمی

عبدالقهار خرّمی، شورشگری ایرانی که به همین اسم معروف بود وی از پیروان مذهب مزدک معروف به «خرمیّه» است که بـه خـاطر پـوشیدن لباس‌های قرمز رنگ، به آنها سرخ‌جامگان نیز مـی‌گفتند. وی شـورش سال ۱۶۲ ق در گرگان را بر عهده داشت و بر سرزمین گرگان غلبه یافت و حاکـم آن‌جـا، مـهلهل بـن صـفوان را شکست داده و تـعداد زیـادی از مسلمانان را کشت. مهدی به عمر بـن علاء، حاکـم خـود در طـبرستان دستور داد تا با عبدالقهار بجنگد. او نیز به فرماندهی لشکری به شورشیان حمله‌ور شد و آنان را شکست داد وعبدالقهار و یاران او را کشت. عمر بن علاء پس از آن، یک سال در حکومت گرگان باقی ماند و پس از برقراری نظم و امنیت و ریشه کن کردن شورشیان، به طبرستان بازگشت.[5]

پی نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اوّل محرّم سال ۱۶۲ = ۲۸ سپتامبر سال ۷۷۸؛ جمعه هفتم ربیع‌الثانی، سال ۱۶۲ = اوّل ژانویه سال ۷۷۹.

۲. البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۳۵؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۳۱؛ العبر، ج ۱، ص ۲۳۸؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۳۶؛ فوات الوفیات، ج ۱، ص ۴؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابراهیم ادهم».

۳. الاعـلام زرکـلی، ج ۲، ص ۳۳۴؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۱۰۶؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۵۰؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۵۴ به بـعد؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۵۸۵ بـه بـعد؛ الکـتّاب والوزراء، ص ۸۷ و ۱۵۰؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۶۸؛ اعتاب الکتاب، ص ۶۵؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «خالد برمکی».

۴. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۱۳۱؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۵۷؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۴۲؛ تاریخ خلیفة بن خیاط، ج ۲، ص ۴۷۵.

۵. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۴۳؛ فتوح البلدان، ص ۲۳۴؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۵۸.

سال ۱۶۳ ق = ۷۷۹ ـ ۷۸۰ م[1]

رویدادها

- عبدالرحمان الداخل، حاکم اندلس، خود را برای جنگ با حکومت عباسیان در مشرق، تجهیز کرد، امّا به دلیل وقوع شورش‌هایی علیه او و نصیحت‌های فرماندهانش از اینکار منصرف شد.
- مهدی جمعی از زندیق‌ها رابه قتل رساند و کتاب‌هایشان را به آتش کشید که از جمله آنان عبدالله، پسر وزیرش، معاویة بـن یسـار و صنادیقی بودند.
- مهدی وزیرش، معاویة بن یسار رابرکنار و به جای او یعقوب بن داود را به وزارت منصوب کرد.
- مهدی، مسیّب بن زهیر ضبّی را پس از معاذ بن مسلم به حکـومت خراسان منصوب کرد.
- مهدی در راه بازگشت از بدرقه پسرش، هارون الرشید، کـه عـازم جنگ با رومیان بود، بیت‌المقدس را زیارت کرد.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- مهدی لشکر عظیمی را برای جنگ با روم فرستاد. فرماندهی لشکر به عهده پسرش، هارون الرشید بود. در این جنگ فرماندهان بزرگی هارون را همراهی می‌کردند. مهدی او را تا منطقه «الدّرب» همراهی کرد و خود بازگشت.

لشکر هارون شهرها و دژها را مورد حمله قرار داده و غنایم زیادی به دست آوردند و تعداد زیادی از اسـیران مسـلمان راکـه دربـند رومیان بودند، آزاد ساختند.

شورش‌ها

- **خراسان:** شورش هاشم بن حکیم معروف به مقنّع.

مسیّب بن زهیر ضبّی، حاکم خراسان لشکری را به فرماندهی سعید حرشی به مقابله با او فرستاد. او مقنّع را در قلعه‌اش محاصره کرد. مقنّع، همسر و پسرانش با سم خودکشی کردند.

درگذشتگان

- صنادیقی.
- عبدالرحمان صقلبی.
- مقنّع خراسانی.

صنادیقی

ابوالقاسم، ملقب به صنادیقی، که دعـوت‌گر قـرمطیان در یـمن بـود ابن‌ابی‌الفوارس خوانده می‌شد. گروه زیادی از مردم بنا بر دعوت وی به او گرویدند و او ایشان را از اسلام خارج نمود. کارهای بس زشتی از وی سر می‌زد. او کودکان راکشت، زنان را اسیر، و خود را «ربّ العزه» خواند. وی با همین نام، با دیگران مکاتبه می‌کرد. او فرمان می‌داد تا مردم همسران، دختران و خواهران خود را در خانه‌اش ـ که دارالصفوه خوانده می‌شد ـ گرد آورده و با آنان درآمیزند. آن‌گاه، زنانی راکه در آن شب آبستن می‌شدند برای خود بـرمی‌گزید و نـوزادان حـاصل ایـن همخوابی با محارم را به غلامی خود می‌گرفت. هم‌چنین نـوزادان آن شب را «فرزندان برگزیده» می‌نامید.

صنادیقی دستگیر و روانه بغداد شد، و خـلیفه «المـهدی»، او را کشت. و نیز گفته شده است که صنادیقی به بیماری طاعون مرد.[2]

عبدالرحمان صقلبی

او عبدالرحمان بـن حبیب فهری نام داشت، و به دلیـل قـامت بـلند و چشمان آبی‌اش، به «صقلبی» معروف گشت. وی غیر از عبدالرحمان بن حبیب فهری است که بر افریقا حاکم شد و احتمال می‌رود کـه از عموزادگان او باشد. گفته‌اند که وی، یکی از دامادهای یوسف فهری بود.

صقلبی سرداری بی‌باک بود و در روزگار استیلای «عبدالرحمان الداخل» بر اندلس (۱۳۸ ق) در افریقیه حضور داشت و در سال ۱۶۱ ق با گذشتن از اندلس، به منطقه «تدمیر» وارد شد و در سال ۱۶۲ ق علیه «عبدالرحمان الداخل» شورید و برای عباسیان دعوت کرد. عبدالرحمان بر او یورش برد و صقلبی به کوهی در اطراف «بلنسیه» پناه برد. عبدالرحمان، برای سر او، هزار دینار جایزه مقرر داشت که یکی از بربرها او را کشته و سرش را برای «عبدالرحمان الداخل» فرستاد.

منابع تاریخی، عبدالرحمان فهری را از جمله کسانی می‌دانند که در تهاجم به اسپانیا، به یاری شارلمانی شتافت، به این امید که او را کمک کند ولی این حمله به ناکامی شارلمانی انجامید و امیدها نیز برباد رفت، شارلمانی با تحمل شکست از جنگ اسپانیا بازگشت و در راه به خاطر تهاجم ساکنان کوه‌های «باسک» که عقبه سپاه او را هدف قرار داده بودند، و به تدریج تمامی آنها را نابود کردند، صدمات زیادی را متحمل شد.[۳]

مقنّع خراسانی

هاشم بن حکیم (عطاء) از اهالی مرو، ساکن خراسان بود. پدرش در زمان حکومت خلیفه منصور یکی از فرماندهان خراسان بود. هاشم در زیرکی و هوش سرآمد بود. او شعبده‌بازی و افسونگری را پیشه داشت. و در سحر نیز به مهارت بالایی دست یافت. در زمان ابومسلم خراسانی، در مرکز فرماندهی خدمت می‌کرد و سپس کاتب عبدالجبار ازدی، حاکم خراسان شد. هنگامی که عبدالجبار دستگیر شد، او نیز اسیر و به بغداد فرستاده شد، امّا پس از چندی آزاد شده و به مرو بازگشت.

او مردم را به عقیده حلول و تناسخ و این که خداوند در صورت انبیا (از آدم تا موسی و عیسی و محمد) حلول کرده، فرا می‌خواند. او مدعی بود که خداوند در ابومسلم خراسانی و پس از آن در خود او حلول کرده است. و این گونه بود که ادعای خدایی کرد. او هنگامی که برای دیدار او اصرار داشتند، با پرده‌ای از حریر سبز که با آن روی خود را پوشانده بود، مردم را می‌فریفت. گویند: او با صورتکی که از طلا تهیّه شده بود، چهره خود را می‌پوشاند و دلیل پوشش صورتش را چنین بیان می‌کرد که: مردم تاب دیدن چهره نورانیش را ندارند، لذا صورتش را پوشانده تا با نور صورتش، نسوزند.

مورخان مسلمان درباره او می‌گویند: او یک چشم، طاس، زشت‌روی و بسیار بدقیافه بود. به همین جهت صورت خود را می‌پوشاند و برای همین مردم او را مقنّع می‌نامیدند. او به رجعت معتقد بود و عقیده داشت که به زودی بازخواهد گشت، و عدالت را گسترش خواهد داد.

وی پیروانش را از تمام واجبات معاف داشت، حلال و حرام را ملغی و تعالیم مزدکی را ترویج کرد. از جمله آن تعالیم، مباح دانستن مال و زن بود. بعدها از اطاعت حکومت عباسی سرپیچید و با ترک‌ها علیه عباسیان، هم‌پیمان گشت. وی جان و مال و عرض مسلمانان را برای پیروان خود، مباح دانست. دعوت او در خراسان گسترش یافت و از طریق رود جیحون به ماوراءالنهر رسید.

مقنّع پایگاه خود را در قلعه‌ای در کوه‌های سنام، نزدیک شهر «کش» در نزدیکی بخارا قرار داد. قلعه‌ای بسیار استوار بود و رسیدن به آن بس دشوار می‌نمود. اندک اندک به راهزنی مشغول شد و کاروان‌ها را مورد حمله قرار داده، اموال آنان را می‌برد، روستاها را غارت می‌کرد، مسلمانان و فرزندان آنها را به اسارت می‌برد. خلیفه مهدی عباسی «سعید حرشی»، حاکم هرات را همراه با لشکری برای جنگ او و سپس چندین لشکر را به کمک او فرستاد. آنان مقنّع و یاران او را که تعدادشان حدود سی‌هزار نفر بود، محاصره کردند. وقتی که مقنّع از شکستن محاصره قلعه ناامید شد، زنان و فرزندان خود را جمع کرد و به آنها شرابی آلوده به زهر نوشاند. پس از مرگ آنان، غلامان خود را نیز کشت. آن‌گاه تنوری از آتش برافروخت و درآن مس و قیر ذوب کرد و سپس خود را در آن انداخت.

یاران مقنّع خود را سفیدجامگان می‌خواندند؛ زیرا آنان رنگ سفید را به منظور ابراز مخالفت با عباسیان که نشانه و علامتشان رنگ سیاه بود، مشخصه خویش قرار دادند.[۴]

پی نوشت‌ها:

۱. جمعه اوّل محرّم سال ۱۶۳ = هفدهم سپتامبر سال ۷۷۹؛ شنبه هجدهم ربیع‌الثانی سال ۱۶۳ = اوّل ژانویه سال ۷۸۰.

۲. کنز الدرر و جامع الغرر، ج ۶، ص ۶۳؛ النجوم الزاهره، ج ۳، ص ۱۸۲.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۷۴؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۸؛ البیان المغرب، ج ۲، ص ۴۵ ـ ۴۷؛ تاریخ المسلمین و آثارهم فی الاندلس، ص ۱۰۲ ـ ۲۰۴؛ دولة الاسلام فی الاندلس، ص ۱۸۲ ـ ۱۸۳.

۴. تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۳۸؛ الفخری فی الآداب السلطانیه، ص ۱۳۲؛ الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۲۹؛ بیرونی، الآثار الباقیة عن القرون الخالیه، ص ۲۱۱؛ الفرق بین الفرق، ص ۲۵۶؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۲۶۳؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۴۵؛ العبر، ج ۱، ص ۲۴۰؛ التبصیر فی الدین، ص ۱۱۴؛ مقدسی، البدء والتاریخ، ج ۶، ص ۹۶ ـ ۹۸؛ العبر، ج ۳، ص ۴۳۹؛ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۳۸؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۳۸ و ۵۱؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۴۸؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۱۸۴.

سال ۱۶۴ ق = ۷۸۰ ـ ۷۸۱ م[۱]

رویدادها

- مهدی، خلیفه عباسی، سالم بن سوادهٔ تمیمی را بر مصر، صالح بن داود عباسی را بر بصره و منصور بن یزید بن منصور عباسی را به امارت یمن گمارد.
- درگذشت امپراتور لیون چهارم و تاجگذاری فرزندش کنستانتین ششم به امپراتوری روم که مادرش «ایرن» سرپرستی او را به عهده داشت.

وقایع نظامی

حملات

- **روم:** مهدی عباسی، سپاهی را به فرماندهی عبدالکبیر بن عبدالحمید خطابی برای حمله به روم اعزام کرد، اما او شکست خورد. از این رو مهدی بر عبدالکبیر خشم گرفت و در صدد کشتن او برآمد، ولی به زندانی کردن وی بسنده کرد.
- مهدی عباسی، سپاهی را به فرماندهی پسرش هارون‌الرشید برای حمله به قسطنطنیه تجهیز و اعزام کرد.

شورش‌ها

- **اندلس:** عبدالرحمان الداخل، امیر اندلس، راهی سرقسطه شده، حلقه محاصره را بر حسین بن یحیی انصاری تنگ کرد و حسین خواستار صلح شد و امان خواست. عبدالرحمان نیز وی را امان داده در امارت سرقسطه ابقا کرد.
- آشوب فراگیر میان بربرها در «والنسیا» و «سنت‌ماریا» که درگیری شدید میان ایشان به وجود آمد.
- **طبرستان:** قیام گسترده در طبرستان به رهبری فرمان‌روایان آن سامان به سبب سخت‌گیری [دولت مرکزی] در گرفتن مالیات.
- **افریقیه:** شورش قبیله «ورفجومه» به رهبری ایّوب هواری و سرکوب آن.

درگذشتگان

- ابن‌ماجشون (عبدالعزیز).
- عیسی بن علی عباسی.
- لیون چهارم.

ابن‌ماجشون (عبدالعزیز)

ابوعبدالله، عبدالعزیز بن ابی‌سلمهٔ مدنی منسوب به تمیم از علمای مدینه در روزگار مالک به شمار می‌آمد. ذهبی درباره او می‌گوید: (ابن ماجشون)، بحر العلوم بود.

زمانی در مدینه و به فرمان منصور، خلیفه عباسی اعلام شد جز مالک و عبدالعزیز بن ماجشون کسی حق فتوا دادن ندارد.

وی پدر عبدالملک بن ماجشون است. ماجشون (معرّب «ماه‌گون» فارسی) لقب جدش، ابوسلمه است که به جهت سرخی چهره‌اش این نام بر او مانده و پس از او بر فرزندش اطلاق شد. عبدالعزیز در بغداد، درگذشت و مهدی عباسی، بر او نماز گزارد.[۲]

عیسی بن علی عباسی

عیسی بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطّلب قرشی هاشمی، عموی سفّاح و منصور و از علمای بنی‌عباس بود. «نهر عیسی» و «تیول عیسی» به وی منسوب است. در مدینه ولادت یافت و در بغداد اقامت گزید. عیسی مردی زاهد بود و از وارد شدن در کارهای دولتی کناره می‌گرفت، از این رو اعضای خانواده خود را در هیچ منصب دولتی نگماشت. هارون‌الرشید درباره وی گفته است: عیسی بن علی راهب و دانشمند ماست. عیسی در ۸۱ سالگی در بغداد بدرود زندگی گفت.[۳]

لیون چهارم

لیون پسر کنستانتین پنجم است و پس از درگذشت پدرش در سال ۷۵۵م (۱۵۹ق) به امپراتوری روم برگزیده شد. او را به جهت انتساب به مادرش دختر پادشاه خزر «لیون خزری» خوانده‌اند. پیش‌تر، پدرش کنستانتین پنجم پس از هم‌پیمانی با پادشاه خزر با مادر وی ازدواج کرده بود. لیون در امور دینی به روش گذشتگان خود عمل کرد و پرستش ایقونات (اشکال و صور مقدس) را تحریم نمود.[۴]

پی‌نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه اوّل محرم سال ۱۶۴ = ششم سپتامبر سال ۷۸۰؛ دوشنبه ۲۹ ربیع الثانی، سال ۱۶۴ = اول ژانویه سال ۷۸۱.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۱۴۵؛ تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۴۳۶؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۲۰۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۴۳؛ وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۳۷۷.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۲۹۰؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۱۴۷؛ العبر، ج ۱، ص ۲۴۲.

۴. موسوعه تاریخ العالم، حوادث سال ۷۵۵م؛ موسوعة لاروس.

سال ۱۶۵ق = ۷۸۱ ـ ۷۸۲م[۱]

رویدادها

- نصب ابراهیم بن صالح بن علی عباسی به امارت مصر به عنوان جانشین سالم بن سوادِ تمیمی.
- نصب احمد بن اسماعیل بن علی عباسی به امارت موصل.
- نصب محمد بن سلیمان بن علی عباسی به امارت ناحیه فارس.
- نصب عثمان بن عمارة بن خریم بر ارمنستان.
- با آرامشی که بر افریقیه حاکم شد یزید بن حاتم مهلبی، امیر آن‌جا اقدام به بازسازی خرابی‌های ناشی از جنگ‌ها و شورش‌ها کرد. او به عمران و سامان‌دهی قیروان و تجدید بنا و توسعهٔ مسجد قیروان پرداخت.

وقایع نظامی

- **سرزمین روم:** هارون الرشید قسطنطنیه را محاصره کرد. «ایرن» مادر و قیم کنستانتین ششم، امپراتور روم، در قبال پرداخت جزیه سنگین سالانه، با هارون‌الرشید پیمان صلح و ترک مخاصمه به مدت سه سال منعقد کرد و اسیران مسلمان را تحویل او داد. شهر قسطنطنیه تا هفت قرن بعد، از محاصرهٔ مسلمانان به دور بود و سرانجام، سلطان محمد دوم (محمد فاتح) در سال ۸۵۷ق آن‌جا را فتح کرد.

قیام‌ها

- مصر: قیام دحیة بن مصعب اموی در ناحیه صعید مصر و ادعای خلافت او.

درگذشتگان

- ابوسلیمان طائی.
- دحمان اشقر.
- سلیمان بن یقظان.
- عمر بن علاء.

ابوسلیمان طائی

ابوسلیمان، داود بن نصیر طائی، اصالتاً از خراسان بود، اما در کوفه متولد شد. وی از پیشوایان صوفیه به شمار می‌رود. به بغداد آمد و نزد ابوحنیفه و دیگر عالمان کسب دانش کرد و پس از بازگشت به کوفه کنج عزلت گزید و تا دمِ مرگ از خانه بیرون نیامد.[۲]

دحمان اشقر

ابوعمرو، عبدالرحمان بن عمرو، ملقب به اشقر، از موالی لیث بن مناة است. به فنون آواز آگاه بود و در سرآغاز روزگار عباسیان، شهرتش فراگیر شد. به مهدی خلیفه عباسی پیوست و از صله و عطایای او بهره‌مند شد. او کنیزکان و دیگر زنان خنیاگر را آواز می‌آموخت و درعین حال فردی صالح بود و بسیار نماز می‌گزارد. از سخنان اوست که: هیچ باطلی جز آواز و غنا را ندیدم که این قدر به حق شبیه باشد.

شبی برای مهدی عباسی ترانه خواند و او را به طرب آورد و خلیفه در همان شب پنجاه هزار دینار و دو پارچه آبادی به وی عطا کرد.[۳]

سلیمان بن یقظان

سلیمان بن یقظان کلبی، به نقلی اعرابی، فرمان‌روای «برشلونه» و «جیرونده» بود و با حسین بن یحیی انصاری امیر ساراکوسا برای جنگ با عبدالرحمان الداخل و بر کنار نمودن او هم‌پیمان شد. عبدالرحمان سپاهی به فرماندهی ثعلبة بن عبید خزاعی به سوی او گسیل داشت، اما سلیمان او را شکست داد و اسیر کرد و بدین ترتیب در سال ۱۵۸ ق (۷۷۵م) شیرازهٔ سپاهش کاملاً از هم گسسته شد. پس ازآن سلیمان عازم دیدار شارلمانی پادشاه فرانک‌ها در شهر «بارن» (در منطقهٔ «وستفالی» آلمان) شد. در این دیدار به او پیشنهاد داد برای جنگ با عبدالرحمان الداخل با او هم پیمان شود و از او خواست به اندلس لشکر بکشد و قول داد ضمن همکاری با او، سرقسطه و شهرهای دیگری که او و یارانش یعنی شورشیان معارض عبدالرحمان در اختیار دارند، بدو بسپارد. شارلمانی دعوت او را پذیرفت و با سپاهی گران رو به اسپانیا نهاد، اما زمانی به سرقسطه رسید که شورشیانِ مخالف عبدالرحمان گرفتاراختلاف شده بودند و حسین بن یحیی انصاری در سرقسطه پناه گرفته از ورود شارلمانی به شهر جلوگیری کرد.

پس از مدتی شارلمانی با شنیدن خبر قیام و نافرمانی «ساکسون‌ها» به سرزمین خود بازگشت و سپاهیانش در گذشتن از کوه‌هایی که باسک‌ها آن را مورد هجوم قرار داده بودند دچار دشواری شد، تا جایی که باسک‌ها عقبهٔ سپاه وی را که برادر زاده‌اش «رولاند» آن را فرماندهی می‌کرد نابود کردند. از سوی دیگر حسین بن یحیی نیز که در کمین سلیمان بود فردی را فرستاد تا او را در مسجد جامع غافلگیرانه کشت و خود، قدرت را در سرقسطه و نواحی پیرامون آن در دست گرفت. پیش از این ماجرا شارلمانی سلیمان را به این دلیل که به او نیرنگ زده بود در اسارت خود داشت، اما «مطروح» و «عیشون»، فرزندان سلیمان بر سپاه شارلمانی حمله‌ور شدند و غنایمی گرفتند و اسیران از جمله پدرشان را آزاد نمودند.[۴]

عمر بن علاء

عمر بن علاء، از موالی و از مردم ری بود. مهدی خلیفه عباسی او را به امارت طبرستان گمارد. وی پیش‌تر از فرماندهان سپاه مهدی و سپس از فرماندهان سپاه منصور بود. منصور او را به جنگ «سنباد مجوسی» ـکه در طبرستان سر به شورش برداشته بود ـ فرستاد و عمر در نبرد با او رشادت‌هایی از خود نشان داد. بشار درباره او سروده است:

«اگر برای نصیحت کردن خلیفه نزد او شدی؛ و [این] از ناصح غیر مخلص برنیاید، به او بگو.

آن‌گاه که یورش دشمنان تو را از خواب (غفلت) بیدار کرد؛ عمر را به چاره آن بگمار و آن‌گاه بیاسای.

او مردی نمونه است که کینه را هرگز فرو نمی‌برد و آب را آمیخته با خون سرمی‌کشد».

عمر در روزگار خلافت مهدی عباسی، در طبرستان کشته شد.[۵]

پی نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اول محرم سال ۱۶۵ = ۲۶ آگوست سال ۷۸۱؛ سه‌شنبه یازدهم جمادی‌الاول سال ۱۶۵ = اول ژانویه سال ۷۸۲.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۱؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۵۹؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۴۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۰۳؛ حلیة الاولیاء، ج ۷، ص ۳۳۵.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۹۴؛ الأغانی، ج ۶، ص ۲۱ و پس ازآن.

۴. العبر، ج ۴، ص ۱۲۳؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۴، ۵۴، ۶۲ و ۶۳؛ تاریخ المسلمین و آثارهم فی الاندلس، ص ۲۰۲ و بعد از آن؛ البیان المغرب، ج ۲، ص ۵۶.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۲۱۵؛ فتوح البلدان، ص ۳۳۴؛ الأغانی، ج ۱۹، ص ۲۶۶؛ معجم الانساب و الاسرات الحاکمه، ص ۲۸۵.

سال ۱۶۶ ق = ۷۸۲ ـ ۷۸۳ م[1]

رویدادها

- مهدی عباسی، مسیب بن زهیر را از امارت خراسان عزل و فضل بن سلیمان طوسی رابه جای او گمارد و سیستان را به قلمرو امارت او افزود.
- مهدی، وزیر خود یعقوب بن داوود را عزل کرده، ابوالفضل ربیع بن یونس را به وزارت برگزید.
- مهدی با استفاده از استر و شتر، میان مکه و مدینه ویمن نظام نامه‌رسانی برقرار کرد. پیش از آن چنین تشکیلاتی برای نامه‌رسانی وجود نداشت.
- گسترش فعالیت زندیقان و اقدام مهدی به تعقیب آنان در سراسر سرزمین‌های اسلامی و کشتن گروهی از آنها.
- مهدی برای ولایت‌عهدی پسرش موسی الهادی و پسر دیگرش هارون‌الرشید از مردم بیعت گرفت.
- عزل صالح بن داود عباسی از امارت بصره و نصب روح بن حاتم مهلبی به جای او، و سپس عزل او و نصب محمد بن سلیمان عباسی.
- بازگرداندن عبدالله بن سلیمان به یمن و سپس نصب سلیمان بن زید حارثی به جای او.
- نصب یحیی بن داود حرشی به امارت طبرستان.

وقایع نظامی

قیام‌ها

- **اندلس:** حسین بن یحیی انصاری، امیر سرقسطه، پیمان خود را با امیر اندلس، عبدالرحمان الداخل نقض و از فرمان او سرپیچی کرد، عبدالرحمان نیز در رأس سپاهی راهی جنگ با او شد و ضمن محاصره سرقسطه و درهم کوبیدن آن با منجنیق شهر را با زور تصرف کرد. آنگاه حسین بن یحیی را کشته، مردم آن‌جا را تبعید کرده و مجدداً آنها را باز گرداند.
- مغیرة بن ولید بن معاویة، برادرزاده عبدالرحمان الداخل، با همکاری برخی از رهبران که از عموزادگان و یارانش بودند علیه عمویش عبدالرحمان توطئه کرد، ولی طرح آنان برملا شده و همگی به قتل رسیدند.

درگذشتگان

- حسین بن یحیی انصاری.
- حمّاد بن سلمه.
- مطیع بن أیاس.

حسین بن یحیی انصاری

حسین از نوادگان سعد بن عبادة انصاری و والی سرقسطه بود و با سلیمان بن یقظان برای جنگ علیه عبدالرحمان الداخل و برکناری او هم‌پیمان شد و برای این کار، از شارلمانی پادشاه فرانک‌ها یاری جست. سلیمان نزد شارلمانی رفت و از او خواست به اندلس حمله کند و قول داد سرقسطه و دیگر شهرهایی را که یارانش بر آنها تسلط داشتند تسلیم او کند. زمانی که شارلمانی به سرقسطه رسید از کسانی که به او قول همکاری داده بودند هیچ کمکی ندید و برعکس حسین بن یحیی در سرقسطه پناه گرفته و مانع ورود او به شهر شد. در این میان شنید که «ساکسون»ها از اطاعت او سرپیچی کرده‌اند. بنابراین، به سرعت راه بازگشت را پیش گرفت پس از عقب‌نشینی شارلمانی، عبدالرحمان سرقسطه را مورد حمله قرار داد. حسین بن یحیی نیز از در اطاعت درآمد و تسلیم عبدالرحمان شد و عبدالرحمان نیز او را در امارت شهر ابقا کرد، اما دیری نپایید که قیام کرد و دست به خرابی و فساد زد.

عبدالرحمان این بار سپاهی به جنگ او فرستاد، آنگاه خود در سال ۱۶۷ ق آهنگ او کرد و توانست به زور وارد شهر شود و حسین بن یحیی و یارانش را دستگیر و همگی را نابود کند.[2]

حمّاد بن سلمه

ابوسلمه، حمّاد بن سلمة بن دینار بصری، از علمای اهل بصره و بزرگ روزگار خویش، مردی پارسا و پرهیزگار بود. چنان‌که اگر به او گفته می‌شد: فردا خواهی مرد، قادر نبود بر عمل صالح خود بیفزاید. وی محدّث و در ادبیات عرب برجسته بود. حمّاد زبانی گویا و شیوا داشت. وی تألیفاتی در زمینه علم حدیث داشت.[3]

مطیع بن ایاس

ابوسلمی، مطیع بن ایاس بن مسلم کنانی، در بصره زاده شد و همان‌جا بزرگ شد. شاعری بود شیرین‌سخن و نکته‌پرداز و متهم به زندقه که دو دورهٔ اموی و عباسی را درک کرد. ولید بن یزید را در برخی قصاید خود مدح گفته است و در دوران اموی ندیم و هم‌نشین او بود در روزگار عباسیان به خدمت ابوجعفر، منصور عباسی درآمد. مطیع، دوست حمّاد عجرد و حمّاد راویه بود و روزگاری در بغداد اقامت گزید و مهدی خلیفه عباسی سرپرستی امور صدقات بصره را به وی سپرد. او سرانجام در بصره بدرود حیات گفت.[4]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اول محرم سال ۱۶۶ = پانزدهم آگوست سال ۷۸۲؛ چهارشنبه ۲۲ جمادی‌الاول سال ۱۶۶ = اول ژانویه سال ۷۸۳.

۲. تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۴، ۶۲ ـ ۶۷ و ۱۱۸؛ ابن عذاری، ج ۲، ص ۵۶؛ تاریخ المسلمین، ص ۲۰۲ ـ ۲۰۵.

۳. العبر، ج ۱، ص ۲۴۸؛ المعارف، ص ۵۰۳؛ معجم الادباء، ج ۴، ص ۱۳۵.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۱۶۱؛ الأغانی، ج ۳، ص ۲۷۴؛ نهایة الارب، ج ۴، ص ۶۹؛ طبقات الشعراء، ص ۹۴؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۲.

سال ۱۶۷ق = ۷۸۳ ـ ۷۸۴م[1]

رویدادها

- مهدی ابراهیم بن صالح عباسی را به سبب کوتاهی در سرکوب شورش دحیّهٔ اموی از امارت مصر برکنار کرد و مصعب بن ربیع خثعمی رابه جای وی گمارد.
- مهدی دستور داد بر وسعت مسجد الحرام و مسجد النبی و همین‌طور مسجد موصل بیفزایند.
- درگذشت ابوالقاسم بن واسول، پیشوای بنی‌مدرار و جانشینی پسرش الیاس ملقب به «وزیر».

بلایای طبیعی

شیوع بیماری وبا در بغداد و بصره.

وقایع نظامی

- **حملات اعراب بادیه‌نشین:** اعراب بادیه‌نشین در صحراهای بصره و یمامه و بحرین ایجاد فساد و ناامنی کردند و دست به دزدی و غارت زدند. مهدی نیز سپاهی به سوی آنان فرستاد و این سپاه با آنان وارد جنگ شد، اما طی نبردی سخت، اعراب بر وی پیروز شدند و نیروهای مهدی را به قتل رساندند. بدین ترتیب، قدرتشان فزونی یافته و شرارتشان بیشتر شد.

درگذشتگان

- بشّاربن برد.
- حسن بن صالح.
- عیسی بن موسی عباسی.
- مدرار بربری.

بشّار بن برد

ابومعاذ، بشّار بن برد بن یرجوخ، منسوب به قبیلهٔ عقیل است و چون در کودکی گوشواره‌ای در گوش داشت، «مرعّث» لقب گرفت. اصالتاً از طخارستان (غرب رودخانه جیحون) است و بابت انتسابش به زنی از قبیلهٔ بنی‌عقیل که گفته می‌شود همو او را آزادکرد عقیلی خوانده می‌شد.

بشّار در میان بنی‌عقیل بزرگ شد و با اعراب چادرنشین در صحرای بصره رفت و آمد داشت و از آن‌جا بود که زبانی شیوا و نیکو یافت. وی آخرین شاعری است که نحویان به شعر او استشهاد می‌جویند. بشّار کور مادرزاد بود و هرگز دنیای اطراف خود را ندید، با این وجود در سرودهایش آن‌چنان اشیا رابه یک‌دیگر تشبیه می‌کند که بینایان توان آن را نداشتند. او تواناترین شاعران «مولّدین» (دورگه‌ها) و سرآمد ایشان بود. در گونه‌های مختلف شعری با مهارت ابیاتی سروده است. اما شهرت قصاید او بیشتر در هزل، هجو و غزل‌های لطیف است. وی متهم به زندقه بود، از این رو مهدی خلیفه عباسی دستور داد او را بزنند و بشّار زیر ضربه‌های تازیانه جان داد، و در بصره به خاک سپرده شد. از اشعار او در غزل است که:

«ای عبد (محبوب من) پیش از جدایی ما را از دیدار خود بهره‌مند ساز؛ اما چگونه می‌توانم با او روبه‌رو شوم.

به خدا سوگند که من مایل به دیدن چشمان جادویی تو هستم؛ با این حال از جایگاه جان باختن عاشقان بیمناکم.»

و باز در باب غزل می‌گوید:

«آیا پس از عشق، منزلگاهی سراغ داری که مرا به تو نزدیک‌تر کند؛ چراکه عشق مرا (از تو) دور ساخته است.»

و نیز در همان باب می‌گوید:

«چشمان من با اشک‌های ریزان و روانش؛ بر (محبوبم) عتبه گریان است.

گویی از (فرط) زیبایی‌اش مرواریدی است که دریا به ساحل رانده باشد.

چنان است که در دهان و در دیدگانش؛ فسونگران سرزمین بابل منزل گزیده‌اند.

ای یاران! دست یاری به سوی شما دراز کرده‌ام؛ تا ببینم شما به این عاشقی که جویای یاری است چه بهره‌ای می‌دهید؟

اگر هم به او یاری نمی‌رسانید؛ لااقل سخن نیکویی به او بگویید تا دلش شادمان گردد.

عشق و دلدادگی، اکنون جز اندکی روح در بدن فرسوده‌ام باقی نگذاشته است.

آخر چه کسی پیش از این کشته‌ای دیده که از شور عشق بر قاتل خویش مویه کند!»

و در حکمت می‌گوید:

«امید فرا رسیدن فردا را داریم، حال آن که فردا چونان زن آبستن در میان قبیله است؛ که هیچ‌کس نمی‌داند چه خواهد زایید.»

و در همین باب می‌گوید:

«چنان‌چه در همه کارها دوستت را سرزنش کنی؛ (بدان که) هیچ‌کس را دیگر نخواهی یافت که او را سرزنش نکنی.

پس یا تنها زندگی کن و یا با برادرت پیوند دوستی برقرار کن؛ که (اگر) یک بار بد می‌کند بار دیگر از نادرستی دوری می‌جوید.

اگر پیوسته آب را با وجود خار و خاشاکی که دارد سرنکشی تشنه خواهی ماند؛ آخر کدام‌یک از آدمیان است که آبشخوری کاملاً صاف داشته باشد؟»

و در جایی خود را توصیف و ستایش کرده، می‌گوید:

«همدم پادشاهان است و خود شکوه و هیبتی دارد؛ نیز با شعر و خطابه‌اش (نزد همگان) شناخته شده است.

بس مرواریدها که در درونش نهفته؛ و او پیوسته در جست وجوی آنهاست.

این مرواریدها هنگام بخشندگی از دهانش بیرون می‌ریزند؛ آن‌گونه که نور چراغ از شعله‌اش پرتوافشان می‌شود.

راویان و گویندگان پیوسته به او توجه دارند؛ و هرگز از سخن گفتن دربارهٔ او خسته نمی‌شوند.

شوخ‌طبع است آن‌سان که پادشاهان شیفته او هستند؛ و از جدی و شوخی او بهره‌مند می‌شوند.

مردم هر بامداد بر در خانه‌اش اجتماع می‌کنند تا شتابان از ادب او توشه برگیرند.»[۲]

حسن بن صالح

ابوعبدالله، حسن بن صالح بن حیّ کوفی، از بزرگان شیعه زیدیه و فردی فقیه و متکلم بود که امامت مفضول را با حضور افضل جایز می‌شمرد. از این رو خلافت ابوبکر را در عین اعتقادش به افضلیت علی بر او، صحیح می‌دانست، چرا که (بنا به گفته حسن بن صالح) علی خودش نیز به خلافت ابوبکر رضایت داد و آن را پذیرفت و مطیعانه امر خلافت را به ابوبکر و خلفای پس از او واگذار کرد. و با میل و رغبت از حق خود دست کشید. فرقهٔ «صالحیه» به او منسوب هستند. او از شیعیانی است که به تسنن و اهل سنت نزدیک‌تر است.[۳]

عیسی بن موسی عباسی

ابوموسی، عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس هاشمی قرشی و برادرزاده سفاح و منصور عباسی است. در حمیمه متولد و همان‌جا بزرگ شد. عمویش سفاح او رابه امارت کوفه و سواد گماشت و عنوان ولایت عهدی پس از برادرش منصور را به او داد.

منصور برای سرکوب و از بین بردنِ قیام محمد بن عبدالله (نفس زکیه) و برادرش ابراهیم، از او کمک گرفت و چون عیسی قیام را سرکوب کرد، منصور نیت خود را در مقدم داشتن پسرش مهدی بر او در ولایت عهدی، با وی در میان گذاشت و با پرداختن اموال زیادی به او رضایتش را جلب کرد. زمانی که مهدی در سال ۱۵۸ ق و پس از پدر، عهده‌دار خلافت شد، عیسی را مجبور به کناره‌گیری از ولایت عهدی نمود و برای پسرش موسی الهادی و پس از او هارون‌الرشید به عنوان ولی‌عهد پس از خود بیعت گرفت. عیسی بن موسی پس از برکناری‌اش از ولایت عهدی در کوفه سکنا گزید و در ۶۵ سالگی همان‌جا جان سپرد.[۴]

مدرار بربری

او ابوالقاسم، مدرار سمعون (و بنا به قولی «سمغو» یا «سمکو») بن واسول و بزرگ قبیله مکناسه صفریه بود. در سال ۱۴۰ ق در ناحیه «تافیلالت» در دورترین نقطه صحرای بزرگ سکناگزید و قبایل «زناتة»، «نفوسه» و «صنهاجه» که همگی از خوارج صفریه بودند گرد او جمع شدند. او شهر سجلماسه را بنا نهاد و در سال ۱۵۵ ق به عنوان امام با او بیعت شد. همو بود که دولت بنی‌مدرار را تشکیل داد و در حالی که حکومت او تحت سلطه عباسیان و کارگزارانش نبود، او هم‌چنان دوستدار دولت عباسیان بود و به نام منصور و مهدی خطبه می‌خواند. مدرار به اهداف خوارج صفریه برای تشکیل حکومتی مستقل در ناحیه مغرب تحقق بخشید و فرزندانش پس از وی وارث آن شدند. این حکومت هم‌چنان برپا بود تا این که فاطمیون در سال ۳۴۷ ق بر حکومت آنان که پس از مدرار به پسرش الیاس رسیده بود چیره شدند.[۵]

پی نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه اول محرم، سال ۱۶۷ = پنجم آگوست سال ۷۸۳؛ پنج‌شنبه دوم جمادی‌الثانی، سال ۱۶۷ = اول ژانویه سال ۷۸۴.

۲. الاعلام، ج ۲، ص ۲۴؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۲۷۱، ۴۲۰ ـ ۴۲۸ و ۴۶۷؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۱۱۲؛ الأغانی، ج ۳، ص ۱۳۵؛ همان، ج ۶، ص ۲۴۲؛ نهایة الارب، ج ۳، ص ۸۰؛ طبقات الشعراء، ص ۲۴؛ الکتّاب والوزراء، ص ۱۵۸؛ عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۸۲؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۳؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «بشار بن برد».

۳. الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۶۰ و ۱۶۱؛ الفرق بین الفرق، ص ۳۳ و ۳۴؛ التبصیر فی الدین، ص ۲۸.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۲۹۶؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۵۴۳ و ۵۷۷؛ همان، ج ۶، ص ۴۴ و ۷۵؛ تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۸۰۳ و پس از آن؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۳۱؛ العبر، ج ۳، ص ۴۲۰؛ العبر، ج ۱، ص ۲۳۰؛ الکتّاب والوزراء، ص ۱۴۵.

۵. ابن‌عذاری، البیان المغرب، ج ۱، ص ۱۵۶ ـ ۱۵۷؛ الاستقصاء، ج ۱، ص ۱۲۴ و ۱۲۵؛ العبر، ج ۶، ص ۱۲۹ ـ ۱۳۰؛ الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۷۵؛ محمود اسماعیل، الخوارج فی المغرب الاسلامی، ص ۸۲ و پس از آن.

سال ۱۶۸ ق = ۷۸۴ ـ ۷۸۵ م[۱]

رویدادها

- باکشته شدن موسی بن مصعب خثعمی امیر مصر، عسّامة بن عمرو معافری، به ولایت آن سامان نصب می‌شود، اما به سبب ناتوانی‌اش در سرکوب «دحیهٔ اموی» فضل بن صالح بن علی عباسی به امارت مصر رسید.

وقایع نظامی

حملات

- روم: رومی‌ها پیمان ترک مخاصمه‌ای را که در سال ۱۶۵ ق با هارون الرشید منعقد کرده بودند نقض کردند. علی بن سلیمان امیر ناحیه جزیره نیز سپاهی به فرماندهی یزید بن بدر بطال به سوی آنها فرستاد. یزید بر رومیان چیره شد و همراه با غنایم بازگشت.

شورش‌ها

- **ناحیه جزیره و موصل:** از سال ۱۶۸ تا ۱۸۰ق شورش‌های متعددی از سوی خوارج در ناحیه جزیره و موصل رخ داد که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

ـ شورش یاسین تمیمی در سال ۱۶۸ق.
ـ شورش حمزة بن مالک خزاعی در سال ۱۶۹ق.
ـ شورش صحصح شیبانی در سال ۱۷۱ق.
ـ شورش فضل خارجی در سال ۱۷۶ق.
ـ شورش عطّاف بن سفیان ازدی در سال ۱۷۷ق.
ـ شورش ولید بن طریف در سال ۱۷۸ق.
ـ شورش خراشة بن شیبان در سال ۱۸۰ق.

همه این شورش‌ها با شدت تمام سرکوب شدند.

- **اندلس:** محمد بن یوسف فهری، معروف به ابوالاسود، علیه عبدالرحمان الداخل توطئه‌چینی کرد و برای شورش بر ضد او تدارک دید.
- **طبرستان:** مهدی سپاهی به فرماندهی سعید حرشی راگسیل داشت تا آتش شورشی که در طبرستان برپا شده بود، خاموش کند.

درگذشتگان

- حسن بن زید طالبی.
- عیسی بن زید طالبی.
- مفضل ضبّی.

حسن بن زید طالبی

ابومحمد، حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی‌طالب، در مکه زاده شد و مهتر بنی‌هاشم در روزگار خویش و پدر بانو «نفیسه» بود. منصور خلیفهٔ عباسی در سال ۱۵۰ق او را به امارت مدینه گماشت و حسن بن زید پنج سال در این مقام باقی ماند، سپس منصور او را در سال ۱۵۵ق برکنار کرد و چون از او بر خویش بیمناک بود، وی را در بغداد زندانی کرد و دارایی‌هایش را ضبط کرد. هنگامی‌که مهدی به خلافت رسید، او را از زندان آزاد کرد و با خود همراه نمود و همه دارایی‌هایش را به وی بازگرداند. حسن بن زید در سفر حجی که مهدی عباسی را همراهی می‌کرد، در ناحیه «هاجر» (پنج کیلومتری مدینه) و در ۸۵ سالگی درگذشت.[۲]

عیسی بن زید طالبی

ابویحیی، عیسی بن زید بن حسین بن علی بن ابی‌طالب، در مدینه تولد یافت و همان‌جا رشد کرد. وی محمد بن عبدالله (نفس زکیّه) و برادرش ابراهیم را در قیام‌شان در مدینه علیه منصور همراهی کرد. هنگامی که محمد و پس از او برادرش ابراهیم کشته شدند، عیسی متواری شد و بقیه عمر خود را در اختفا سپری کرد و منصور برای یافتن او تلاشی نکرد.[۳]

مفضل ضبّی

ابوالعباس، مفضل بن محمد بن یعلی بن عامر ضبیِ کوفیِ بصری، داستان‌سرا، که در شعر و ادب و وقایع گذشته عرب سرآمد بود همراهی مهدی را برگزید و کتاب مفضلیات را برای او تصنیف کرد. وی به عنوان معلم مهدی لغت عرب و ادبیات را به او آموخت. او قرآن را در نسخه‌های زیادی می‌نوشت و آنها را وقف مساجد می‌کرد. کتاب مفضلیات او حاوی ۱۲۰ قصیده برگزیدهٔ شاعران غیرمعروف (که کمتر شعر می‌سرودند) در دو عصر جاهلی و اسلامی و نخستین مجموعه شعری است که به دست ما رسیده است. مفضل ضبی آن را برای مهدی تنظیم کرد تا آنها را حفظ کند و اخلاقیات عرب را خوب بیاموزد. شمار قصاید این کتاب برحسب روایات مختلف، فزونی و کاستی دارد. مفضل کتاب‌های دیگری نیز دارد، مانند: کتاب الأمثال، معانی‌الشعر و کتاب العروض.[۴]

پی‌نوشت‌ها:

۱. شنبه اول محرم سال ۱۶۸ = ۲۴ ژوئیه سال ۷۸۴؛ شنبه چهاردهم جمادی‌الثانی سال ۱۶۸ = اول ژانویه سال ۷۸۵.
۲. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۲۰۵؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۳۰۹؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۶۲؛ العبر، ج ۱، ص ۲۵۲؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۸۰.
۳. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۲۸۶.
۴. همان، ج ۸، ص ۲۰۴؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۶۹؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۲۱؛ انباه الرواة، ج ۳، ص ۲۹۸؛ معجم الادباء، ج ۷، ص ۱۷۱؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۳، ص ۲۰۱.

سال ۱۶۹ق = ۷۸۵ ـ ۷۸۶م[۱]

رویدادها

- درگذشت مهدی خلیفه عباسی و خلافت پسرش موسی الهادی (۲۲ ماه محرم).
- هادی، ربیع بن یونس را در وزارت نگه می‌دارد، اما ربیع بعد از چند ماه می‌میرد و مهدی، ابراهیم بن ذکوان حرانی را به وزارت برمی‌گزیند.
- نصب علی بن سلیمان بن علی عباسی به امارت مصر به جای فضل بن صالح عباسی.
- نصب روح بن حاتم مهلبی به امارت بصره و گماشتن خزیمة بن خازم به ولایت ارمنستان.
- نصب ابراهیم بن مسلم بن قتیبه بر یمن.

• هادی گروهی از زندیقان پیرو ابـاحیگری را دستگـیر و بـه قـتل می‌رساند.
• فرار ادریس بن عبدالله بن حسن علوی به مغرب.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

• **روم:** معیوف بن یحیی حجوری در رأس نیروهای رزم تابستانی از طریق «درب الراهب» راه جنگ با رومیان را پیش می‌گیرد و به شهر (اشنه) رسید.

شورش‌ها

• **مکه (واقعه فـخّ):** قیام حسـین بـن عـلی بـن حسـن (مـثلّث) بـن حسن(مثنّی) بن حسن بن علی بن ابی‌طالب در مکه به همراهـی دو عمو [زاده‌اش] ادریس و یحیی و بیعت با حسین به عنوان خـلیفه. هادی، خلیفه عباسی سپاهی را تحت فرماندهی محمد بن سلیمان بن عـلی عـباسی، بـه جـنگ او فـرستاد. ایـن سـپاه در یکـی از گذرگاه‌های کوهستانی مکه به نام «فخّ» با نیروهای حسین بن علی درگیر شد. و طی نبردی که میان آن دو رخ داد، حسین بن علی کشته و همراهانش به اسارت درآمده نزد هادی برده شدند و هـادی نـیز همگی راگردن زد. ادریس نیز به مغرب گریخت و دولت ادریسی‌ها را در آن‌جا تأسیس کرد و یحیی متواری شد و سپس در زمان هارون از محل اختفای خود خارج شد و هارون او را امـان داده و سـپس زندانی کرد و یحیی در زندان جان سپرد.
• **مصر:** سرکوب قیام دحیّة بن مصعب اموی و کشته شدن او.
• **اندلس:** محمد بن یوسف فهری بر عبدالرحمان الداخل می‌شورد و با سپاهی «طلیطله» را به قصد جنگ بـا عـبدالرحـمان تـرک کـرد. عبدالرحمان نیز آهنگ او کرد و طی جنگی که چند روز ادامه یافت مـحمد فـهری شکست خـورد و بـه «قـوریه» پـناهنده شـد و عبدالرحمان همه افراد دستگیر شده او را به قتل رساند.

درگذشتگان

• حسین بن علی طالبی.
• دحیهٔ اموی.
• ربیع بن یونس.
• مهدی.
• نافع قاری.
• یعقوب هاشمی.

حسین بن علی طالبی

ابوعبدالله، حسین بن علی بن حسن (مثلّث) بـن حسـن (مـثنّی) بـن حسن (سبط) بن علی بن ابی‌طالب هاشمی قرشی، از بزرگان و فضلای بنی‌هاشم بود. وی به سبب اهانت و ستمی که عمر بن عبدالعـزیز بـن عبدالله بن عمر بن خطاب، والی مدینه، بر آل علی روا می‌داشت، بـر هادی خلیفه عباسی که وی را به امارت آن‌جا گماشته بـود شـورید. گروه زیادی از مردم گرد حسین جمع شدند و درهـای زنـدان‌هـا را شکستند و زندانیان را آزاد کرده آن‌گاه با حسین بن علی طالبی بیعت کردند. هادی خلیفه عباسی سپاهی گران بـه فـرماندهی مـحمد بـن سلیمان بن علی عباسی به جنگ او فرستاد. سـپاه خـلیفه در «فـخّ» (محلی بین مکه و مدینه) با حسین و یارانش روبـه‌رو شـد و جـنگ شدیدی میان آنان درگرفت که طی آن حسین بن علی کشته شد و سر او و همین‌طور اسیران نزد هادی برده شدند. هادی در هشـتم ذی‌حـجهٔ سال ۱۶۹ ق اسیران راگردن زد. یحیی بن عبدالله بن حسن (مثنّی) و برادرش ادریس که عموزادگان حسین بودند از نبرد جان سالم بـه در بردند و یحیی به یمن رفت و برای مدتی در آن‌جا اقامت گزید. سپس روانهٔ ری و خراسان شد و دعوت خود را علنی کرد و هارون‌الرشید در سال ۱۷۵ ق فضل بن یحیی برمکی را که حامل امان‌نامه بـود نـزد او فرستاد و به وی امان داد، سپس او را زندانی کرد، و سرانـجام نـیز در زندان درگذشت (ر.ک: یحیی بن عبدالله طالبی). ادریس برادر یحیی، راه مغرب درپیش گرفت و درآن‌جا دولت ادریسـی‌ها را بـنیان نـهاد (ر.ک: ادریس بن عبدالله).[۲]

دحیهٔ اموی

دحیة بن مصعب بن اصبغ بن عبدالعزیز بـن مـروان بـن حکـم امـوی قرشی، یکی از امیران بازمانده از بنی‌امـیه در سـال ۱۶۵ ق کـه در روزگار مهدی خلیفه عباسی در صعید مصر سر به شـورش نـهاد و ادعای خلافت کرد. این جریان به گوش ابراهیم بن صالح عـباسی، امیر مصر رسید و او در مورد دحیه باگذشت برخورد کرد. این بود که مهدی بر وی خشمگین شد او را برکنار کرد و موسی بن مصعب بن ربـیع خـثعمی را بـه جـای وی گـماشت. مـوسی بـا مـردم راه ستم و جفا در پیش گرفت و لذا مردم ناحیه «حوف» که از اعـراب بودند بر وی شوریدند و چون موسی بـن مـصعب راهـی سـرکوب ایشان شد او را به قتل رسانیدند، و بدین‌ترتیب نتوانست بـا دحـیهٔ اموی بجنگد. پس از او مهدی در سال ۱۶۸ ق موسی بن مصعب بن عسّـامة بـن عـمرو را مأمـور سـرکوب دحـیه کـرد، امـا او نـیز از سرکوب دحیه عاجز ماند. هنگامی که هادی پس از پدرش مهدی به خلافت رسید فضل بن صالح بن عـلی عـباسی را بـه ولایت مـصر گماشت او سخت به تعقیب دحیه پرداخت و بـا او جـنگید. دحـیه شکست خورده دستگیر شد و گردنش زده شد و آن‌گاه سـرش را برای هادی فرستادند.[۳]

ربیع بن یونس

ابوالفضل، ربیع بن یونس بن محمد بن عبدالله بن ابی‌فروه (کیسان) مولای عثمان بن عفان، حاجب منصور و سخن‌ور و زیرک بود. او توانست از محبت و تکریم منصور بهره‌مند شود، تا جایی که منصور پیش از مرگ، سفارش او را به فرزند خود کرد. ربیع که چشم به منصب وزارت داشت، علیه ابوایوب موریانی دسیسه‌چینی کرد و سرانجام منصور او را کشت و ربیع در سال ۱۳۸ ق به وزارت رسید. چون مهدی عباسی به خلافت رسید، ربیع را حاجب خود گرداند. این بار نیز ربیع، همان شیوه‌ای را که علیه ابوایوب به کار برده بود، در مورد ابوعبدالله، معاویة بن یسار وزیر در پیش گرفت و در سال ۱۶۶ ق مجدداً به وزارت رسید.

هادی عباسی او را برای سومین بار به وزارت گمارد، اما این بار، چند صباحی بیش طعم وزارت نچشید و جان باخت.[۴]

مهدی

ابوعبدالله، المهدی بالله، محمد بن عبدالله ابی‌جعفر منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، مادرش ام‌موسی «أروی» دختر منصور بن عبدالله حمیری است. مهدی در سال ۱۲۷ ق در حمیمه متولد شد. پدرش در امر خلافت او را بر عیسی بن موسی عباسی مقدم داشت و بنا به توصیه پدر و پس از درگذشت او در سال ۱۵۸ ق خلافت را عهده‌دار شد.

مفضّل ضبّی تعلیم و تربیت او را برعهده گرفت و کتاب مفضلیات را برای او نگاشت. از این رو مهدی سخن‌ور شد. ابن‌اسحاق نیز او را با تاریخ و اخبار آشنا کرد و به منظور بالا بردنِ دانشِ تاریخیِ مهدی، کتاب السیرة النبویة را برای او نوشت. در نوجوانی، خازم بن خزیمه ـ یکی از مشهورترین سرداران حکومت بنی‌عباس ـ را در بسیاری از جنگ‌هایش با شورشیان، همراهی کرد. پدرش «ریطه» دختر عمویش ابوالعباس سفاح را به ازدواج او درآورد. نخستین خلیفه‌ای بود که وقتی را برای رسیدگی به شکایات مردم اختصاص داد. وی دوران خلافتش را با آزاد کردن زندانیان ـ به جز کسانی که به حکم قاضی در زندان بودند ـ آغاز کرد.

وی هم‌چنین برای زندانیان و جذامیانی که پیش از این با گرسنگی دست و پنجه نرم می‌کردند و کسی برای آنان غذا نمی‌آورد، مستمری تعیین کرد. هم‌چنین به دستور مهدی، مسجدالحرام و مسجدالنبی توسعه داده شد و برای حفظ جان مسافران و اسکان آنان، اقامت‌گاه‌هایی در راه‌های منتهی به مکه بنا گردید. همین‌طور دستور داد حوض (برکه)هایی ساخته شود تا کاروانیان از آنها استفاده کنند. او هم‌چنین چاه‌های زیادی حفر کرد و تکایای متعدد ساخت و بناهای قدیمی را نیز بازسازی کرد. همین طور بین بغداد و مناطق مهم نظام پستی برقرار کرد.

علویان را مقرّب داشت و زندانیانشان را آزاد نمود و جلوی ظلم و ستمی را که از زمان پدرش بر ایشان می‌رفت گرفت، اما بر زندیقان سخت‌گیر بود و شمار زیادی از ایشان را کشت. او فردی نیک‌رفتار و بخشنده بود و به دلیل گشاده‌دستی، هر آن‌چه منصور برایش واگذاشته بود خرج کرد، تا جایی که گفته‌اند: شاعری را پنجاه هزار دینار صله داد. هیچ‌کس بخشنده‌تر از او و بخیل‌تر از پدرش عهده‌دار خلافت نشد.

مهدی نخستین کسی بود که افرادی با شمشیر، تیر و کمان و سنان و نیزه در پیش رویش حرکت می‌کردند. همه اموالی را که پدرش از مردم مصادره و ضبط کرده بود به آنان بازگرداند. «مؤن» (هزینهٔ گردآورندگان خراج) و کسور را از عهده کسانی که مالیات می‌پرداختند برداشت در خصوص «مؤن» مقرر داشت که بیت‌المال مخارج مأمورین مالیات را بپردازد که پیش از این مردم این مخارج را برعهده داشتند و در خصوص «کسور» نیز مردم خراج را با درهم «وافی» که هشت دانق وزنِ آن بود می‌پرداختند نه با درهم رایج که شش دانق بود. هنگامی‌که مهدی به خلافت رسید گفت: پناه بر خدا اگر ظالمانه مردم را ملزم به پرداخت آن کنیم. به او گفتند: اگر چنین کنی بیت‌المال سالیانه دوازده میلیون درهم زیان خواهد دید.

او پاسخ داد: من می‌باید حق را اجرا کنم و جلوی ظلم و ستم را بگیرم، هر چند بیت‌المال تهی گردد. او دستور داد تا خراج را با نرمی و تساهل بگیرند، در صورتی که پیش از این انواع شکنجه‌ها را بر کسانی که مکلف به پرداخت آن بودند، روا می‌داشتند، لذا هنگامی که مهدی خلافت را بر عهده گرفت، به وزیرش ابوعبیدالله بن یسار دستور داد تا به کارگزاران دستور دهد خراج‌دهندگان را تحت فشار قرار ندهند.

تاریخ‌نگاران دربارهٔ سبب مرگش اختلاف نظر دارند. به نقلی، او در نوبتی که برای شکار رفته بود آهویی را تعقیب کرد و آهو وارد ویرانه‌ای شد. اسب مهدی نیز بی‌آنکه خلیفه بتواند جلوی او را بگیرد در پی شکار وارد خرابه شد و سر خلیفه با درب خرابه برخورد کرد و او بی‌هوش نقش بر زمین شد و مرد. نیز گفته‌اند که یکی از کنیزانش برای کنیزی دیگر طعامی مسموم تدارک دید و مهدی بی‌خبر از ماهیت غذا، مقداری از آن چشید و مرد. او به هنگام مرگ ۴۲ سال داشت و مدت خلافتش یازده سال بود.[۵]

نافع قاریٔ

ابورؤیم المدنی، نافع بن عبدالرحمان بن أبی نعیم منسوب به قبیله لیث اصالتاً اصفهانی و از قرّاء سبعه است. که ریاست قرّاء مدینه به او رسید و از این رو مردم به او مراجعه می‌کردند. نافع هفتاد و اندی سال ایشان را قرائت آموخت. وی سیاه‌چرده، گشاده‌روی، خوش‌خلق و شوخ‌طبع بود. او در مدینه درگذشت.[۶]

یعقوب هاشمی

یعقوب بن فضل بن عبدالرحمان بن عباس بن ربیعة بن حارث بن عبدالمطلب هاشمی قرشی، از مهتران بنی‌هاشم است. وی را متهم کردند که زندیق است. هنگامی‌که او را نزد مهدی بردند به زندیق بودن خود اقرار کرد و مهدی او را در بغداد زندانی کرد و پس از او، هادی وی را کشت.

ابن‌اثیر می‌نویسد: وقتی یعقوب به قتل رسید فرزندانش را نزد هادی آوردند که دختر او فاطمه نیز میان آنها بود. او اقرار کرد از پدرش آبستن است. آنان او را چنان ترسانیدند تا از وحشت جان باخت.[۷]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اول محرم سال ۱۶۹ = چهاردهم ژوئیه سال ۷۸۵؛ یک‌شنبه ۲۴ جمادی‌الثانی سال ۱۶۹ = اول ژانویه سال ۷۸۶.

۲. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۹۲ ـ ۱۹۳؛ الاعلام، ج ۲، ص ۲۶۴؛ ابن‌خلدون، ج ۳، ص ۲۱۵؛ العبر، ج ۱، ص ۲۵۶؛ مقاتل الطالبیین، ص ۴۳۱ و پس از آن؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۹۰.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۴۵؛ الولاة والقضاة، ص ۱۱۲، ۱۳۰ و ۱۳۱؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۴۹ ـ ۶۱.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۴۰؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۹۴؛ الکتاب والوزراء، ص ۱۲۵ و ۱۶۷؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۴۱۴؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۵۸.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۷، ص ۹۱؛ تاریخ طبری و ابن‌اثیر، حوادث سال ۱۵۸ ـ ۱۶۹؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۵۱؛ العبر، ج ۱، ص ۲۵۴ ـ ۲۵۵؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۵۸؛ فوات الوفیات، ج ۲، ص ۴۴۷؛ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۳۹۱؛ الکتاب والوزراء، ص ۱۴۱؛ العبر، ج ۳، ص ۴۰۴ و ۴۳۳؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۰۹؛ المعارف، ص ۳۷۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۲؛ مآثر الانافة فی معالم الخلافة، ج ۱، ص ۱۸۳.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۳۱۷؛ وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۳۶۸؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۷۰؛ العبر، ج ۱، ص ۲۵۷.

۷. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۹۰ ـ ۱۹۱؛ الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۲۶۵؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۸۹.

سال ۱۷۰ ق = ۷۸۶ ـ ۷۸۷ م[۱]

رویدادها

- درگذشت خلیفه موسی الهادی و به خلافت رسیدن برادرش، هارون‌الرشید.
- رشید، یحیی برمکی را به وزارت خود برگزید و یحیی همراه با فرزندش، فضل بن یحیی، تمام امور حکومتی را به عهده گرفت.
- نصب یوسف بن راشد سلمی به امارت ارمنستان به جای خزیمة بن خازم.
- درگذشت یزید بن حاتم مهلّبی، امیر افریقا پس از پانزده سال حکومت و جانشینی داود بن یزید.
- عبدالله مأمون و محمد امین، دو پسر هارون در این سال به دنیا آمدند.
- مأمون از کنیزی به نام «مراجل» و امین از زنی هاشمی و عربی به نام زبیده، دختر جعفر، فرزند خلیفه منصور متولد شد.
- به حکومت رسیدن اسحاق بن سلیمان بن علی عباسی در مدینه (پس از او نیز برخی از والیان، در زمان حکومت هارون الرشید تا سال ۱۹۳ ق حکومت مدینه را برعهده داشتند).
- هارون الرشید سهم ذوی القربی را به طور مساوی بین بنی‌هاشم تقسیم کرد.
- هارون الرشید، مجدداً شهر طرسوس را بنا نهاد و مردم را فرستاد تا در آن سکنی گزینند.
- هارون الرشید جبههٔ جنگ با روم را نظم بخشید و آنرا در دو بخش جزیره‌ای و شامی قرار داد. سپس یک بخش را دژهای نظامی و بخش دیگر را به عنوان مرکز قرار داد. و این مجموعه را دیار خلیفه می‌نامیدند.
- هارون الرشید با پای پیاده به حج می‌رود.
- عبدالرحمان الداخل دستور ساختن مسجد جامع قرطبه را صادر کرد. پیش از این در محل مسجد، کلیسا قرار داشت.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **سرزمین‌های روم:** سلیمان بن عبدالله بکایی با نیروهای رزم تابستانی به جنگ با رومیان پرداخت.

شورش‌ها

- **افریقیه:** شورش خوارج به رهبری نصیر بن صالح اباضی نفزی. داود بن یزید مهلّبی با لشکری که فرماندهی‌اش را سلیمان بن یزید بن حبیب مهلّبی بر عهده داشت، شورش را سرکوب کرد.
- **اندلس:** بربرهای نفزه علیه عبدالرحمان الداخل، شورش کردند، ولی عبدالرحمان آن را سرکوب کرد. هم‌چنین عبدالرحمان شورش ابوالاسود محمد بن یوسف فهری را سرکوب نمود.

با این سرکوبی، شورش‌های فهری نیز پایان گرفت. این آخرین شورشی بود که عبدالرحمان الداخل، به سرکوبی آن پرداخت.

درگذشتگان

- ابن‌المولی.
- ارسلان بن مالک لخمی.
- ریطهٔ عباسیّه.
- محمد بن یوسف فهری.
- معاویة بن یسار.
- الهادی.
- والبة بن حباب.
- یزید بن حاتم مهلّبی.

ابن‌المولی

محمد بن عبدالله بن مسلم بن المولی، غلام بنی‌عمرو بن عوف و از انصار بود. او در مدینه متولد شد و در قبا سکونت داشت. وی از جمله

شاعران پیش‌گام و نیکوسرائی بود که هر دو حکومت اموی و عباسی را درک کرد و حکام هر دو را مورد مدح قرار داد. ابن‌المولی شخصی با ذوق، خوش‌محضر، پاک‌دامن و خوش‌قیافه بود. از اشعار اوست: «مردم از قدیم الایام با تکیه بر هم زندگی می‌کردند؛ و پیوسته برخی طالب و برخی مطلوب بوده‌اند.»

وی عبدالملک بن مروان را مدح کرد و در زمان پیری به دولت عباسی ملحق شد و قثم بن عباس، حاکم یمامة را ستود. آن‌گاه به سوی عراق رهسپار گردید و به خلیفه، مهدی عباسی پیوست و او را نیز مدح کرد و به مصر مسافرت کرد و حاکم مصر، یزید بن حاتم مهلّبی را بسیار ستود. از جملهٔ آن مدایح او، این است:

«ای یگانه و یکتای عرب که همهٔ قحطانیان در مقابل تو خاضع شدند؛ و در میان نزار به بزرگی رسیدی.

من امیدوارم که اگر در حال سلامت، تو را ملاقات کنم، دیگر بعد از تو به هیچ جا رخت سفر نبندم.

تو بال و پر شکستهٔ بخشندگی را درمان کردی. چنان‌که بخشندگی چونان پرنده‌ای پر گشود و بر بالای سرزمین‌های مختلف به پرواز آمد».[۲]

ارسلان بن مالک لخمی

ارسلان بن مالک بن برکات بن منذر بن سعود، از فرزندان منذر بن ماء السمای لخمی بود. وی نیای خاندان ارسلانیه در لبنان بود. این خاندان، به ارسلان منسوبند. در زمان حکومت منصور عباسی، به همراه بعضی از نزدیکانش در معرّة النعمانِ سوریه اقامت داشت. زمانی که منصور به دمشق آمد، به آنها زمین‌هایی در جبل لبنان داد که آن زمان خالی از سکنه بود.

ساکنان لبنان با ارسلان بن مالک به جنگ برخاستند، اما پیروزی از آن ارسلان بود. شعرا او را مدح کرده و ستودند.

او به دوراندیشی و شجاعت متصف بود. نزد امام اوزاعی به کسب علم پرداخت.

او در بیروت درگذشت و همان جا دفن شد. وی به هنگام مرگ ۶۱ سال داشت.[۳]

ریطه عباسی

ریطه، دختر عبدالله ابوالعباس سفّاح، اولین خلیفه عباسی بود. مادرش، ام‌سلمه، دختر یعقوب مخزومی از زنان با فضیلت، صاحب نفوذ و اقتدار بود. وی به ازدواج محمد بن عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس درآمد، اما محمد پیش از عروسی با او درگذشت.

سپس محمد المهدی، پسر ابوجعفرِ منصور با او ازدواج کرد. محمد مهدی از او صاحب پسری به نام علی شد که به علی بن ریطه معروف گشت. پس از موسی الهادی و هارون الرشید، علی پسر سوم مهدی بود. از این رو آن دو در ولایت‌عهدی و خلافت بر علی پیشی گرفتند.[۴]

محمد بن یوسف فهری

محمد بن یوسف بن عبدالرحمان بن حبیب فهری، به ابوالاسود ملقب بود. عبدالرحمان اموی (الداخل) حاکم اندلس هنگامی که با یوسف، پدر محمد در حال جنگ بود، محمد را دستگیر کرد و به زندان افکند. محمد پس از کشته شدن پدرش در سال ۱۴۳ق هم‌چنان زندانی بود. او در زندان خود را به نابینایی زد و در سال ۱۶۸ق توانست به یاری یکی از غلامانش از زندان فرار کند و به طلیطله (تُولیدو) برود. پس از مدتی، افراد زیادی اطراف او گرد آمدند و او رهبریشان را برای جنگ با عبدالرحمان الداخل، به عهده گرفت و عبدالرحمان، در رأس لشکری به مصاف او رفت. دو لشکر در «وادی الاحمر» در منطقه‌ای معروف به «مخاضة الفتح» در قسطلونه (Conzalana)، روبه‌رو شدند. جنگ سختی درگرفت، ابوالاسود شکست خورد و بسیاری از یارانش (غیر از آنان که در رودخانه غرق شدند) کشته شدند و ابوالاسود، خود به کونیه (Conia) گریخت و در سال ۱۷۰ق در آن‌جا درگذشت. این جنگ آخرین نبردی بود که عبدالرحمان الداخل در آن شرکت داشت، زیرا عبدالرحمان در سال ۱۷۲ق درگذشت.[۵]

معاویة بن یسار

ابوعبدالملک، معاویة بن عبیدالله بن یسار، منسوب به اشعری. (ابوعبیدالله) از وزرای بزرگ بود. اصل او از طبریه (از شهرهای اردن) بود و به علم حدیث و ادبیات اشتغال داشت. قبل از خلافت مهدی به او پیوست و بعد از به خلافت رسیدن مهدی، کاتب و وزیر او شد. مهدی او را بزرگ می‌داشت و در هیچ امری با او مخالفت نمی‌کرد، تدبیر و ادارهٔ مملکت را به او سپرد و دیوان‌ها را در اختیار او گذاشت.

وی مسئولیت‌های خود را انجام داده و وزارت را شأن و منزلتی بخشید. از نظر مهارت، دانایی و کتابت، سرآمد مردم عصر خود بود. در کنارخیر و احسان زیادی که داشت، متکبر و مغرور نیز بود. این وضعیت ادامه داشت تا این که ربیع بن یونس به پرده‌داری مهدی برگزیده شد. او اطمینان مهدی را نسبت به معاویه متزلزل کرد. مهدی پس از این که پسر معاویه را به اتهام بی‌دینی در حضور خود اوکشت، معاویه را عزل کرد. معاویه، تا زمان مرگش، معزول و به دور از مناصب حکومتی بود.

خطیب بغدادی می‌گوید: در روز مرگش پل‌های بغداد از دوستان، یتیمان، بیوگان و بینوایان محزون از وفاتش پوشیده بود. او در هفتاد سالگی درگذشت.[۶]

الهادی

ابومحمد، موسی بن محمّد مهدی بن عبدالله المنصور، چهارمین خلیفه عباسی، مادرش، کنیزی به نام خیزران بود. خیزران مادر هارون‌الرشید نیز بود. هادی در سال ۱۶۹ ق به جای پدرش، مهدی به خلافت رسید. وی فردی غیرتمند، سرکوبگر، گستاخ و در کارها استوار و دوراندیش بود. او به سرگرمی و خوش‌گذرانی علاقه داشت، اما این علاقه، او را از انجام کار و وظایف باز نمی‌داشت. او در انجام کارها فردی جدّی بود و سرگرمی‌ها را به زمان و موقعیت خود وا می‌گذاشت. او در سال ۱۷۰ ق درگذشت.

درباره علت کشته شدنش سخن‌های گوناگونی نقل شده است. برخی گفته‌اند: وی بر اثر توطئه‌ای که مادرش، خیزران پی‌ریزی کرد، کشته شد. هنگامی که او قصد داشت برادرش، هارون‌الرشید را به خاطر واگذاری ولایت‌عهدی به پسرش جعفر بکشد، خیزران او را مسموم ساخت. برخی نیز می‌گویند: او مادرش را که در زمان پدرش در امور دولتی مداخله می‌کرد از مداخله در امور حکومتی بازداشت و ضمن ناراحت کردن او با کلمات زشتی به او گفت: اگر کسی از بزرگان نزد تو بیاید، گردن او را خواهم زد. خیزران نیز شدیداً غضبناک شد، در خوراک او سم ریخت و او را کشت. و نیز گفته‌اند که او خواست مادرش را بکشد؛ از این رو برای او خوراکی تدارک دید و آن را به سم آغشته کرد. مادرش غذا را به سگی داد و سگ جان سپرد؛ آن‌گاه همین تدبیر را برای کشتن او به کار برد. وی در حالی که ۲۶ سال داشت و تنها یک سال و چند ماه از حکومتش می‌گذشت، درگذشت.[۷]

والبة بن حباب

ابواسامة، والبة بن حباب اسدی کوفی، از فرزندان اسد بن خزیمه، شاعری غزل‌سرا و اصالتاً دمشقی بود. چون در کوفه سکنی گزید، او را کوفی می‌گفتند. شخصی بذله‌گو و بی‌مبالات بود. وی استاد ابونواس بود. ابونواس، بسیاری از فنون شعر را از او فرا گرفت و بی‌مبالاتی و پرده‌دری خود را نیز از او به یادگار داشت.

اواخر عمرش به بغداد رفت و در مقابل او بشار و ابوالعتاهیه به هجوش پرداختند و او نیز به هجو آنان پرداخت، اما آن دو بر والبه چیره گشتند. والبه بسان فراریان به کوفه بازگشت و در همان جا درگذشت وی در فنون ادبیات مبتکر، ماهر و زبردست بود. اما دین درستی نداشت و متهم به زندقه و بی‌دینی بود.[۸]

یزید بن حاتم مهلّبی

ابوخالد، یزید بن حاتم بن قبیصة بن مهلّب بن ابی‌صفرة، ازفرماندهان شجاع روزگار عباسیان بود. منصور در سال ۱۴۴ ق او را والی مصر قرار داد. سپس در سال ۱۵۴ ق به ولایت و حکومت افریقا منصوب کرد. به جنگ با خوارج پرداخت و پانزده سال حاکم افریقا بود. وی در این مدت، بسیاری از شورش‌ها و فتنه‌ها را سرکوب کرد. در زمان او صلح و صفا در سراسر افریقا گسترش یافت. وی بخشنده و دارای صفات در خور ستایش بود. در هوشیاری و شجاعت، شباهتِ عجیبی به مهلّب، نیای خود داشت. پس از مرگ او پسرش، داود به خلافت رسید. زمانی که هارون‌الرشید به خلافت رسید، به جای داود، عمویش، روح بن حاتم را به حکومت نشانید و داود را حاکم مصر و بعد ازآن، حاکم سند قرار داد. شاعران در اشعاری یزید بن حاتم را به خاطر شجاعت و بخشندگی‌اش ستوده‌اند. از جمله این شاعران، ابن‌المولی، محمد بن عبدالله بن مسلم است که درباره او می‌گوید:

«اگر چیز ارزشمند و قیمتی فروخته یا خریده شود؛ دیگران فروشنده و تو خریدار آن هستی.

هرگاه کسی امید خیر و عطایی از تو داشته باشد، پیش از آن که آن را طلب کند، به دستش می‌رسد، درست مثل بارانی که بر جویندهٔ باران فرو می‌ریزد.

و هنگامی که از روی نیکی، عطا می‌کنی؛ کرامت تو با دستانی است که به تیرگیِ منت، آلوده نیست.

زمانی که تک‌سواران، قهرمانان خود را برشمرند؛ تو را با اشارهٔ انگشتان از پهلوانان خود به شمار می‌آورند.»

او در قیروان درگذشت.[۹]

پی نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اول محرم سال ۱۷۰ = سوم ژوئیه سال ۷۸۶؛ دوشنبه ششم رجب سال ۱۷۰ = اول ژانویه سال ۷۸۷.
۲. الأغانی، ج ۳، ص ۲۸۶ ـ ۳۰۰؛ الاعلام زرکلی، ج ۷، ص ۹۱.
۳. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۲۷۶.
۴. المحبّر، ص ۳۷ و ۶۰؛ اعلام النساء، ج ۱؛ ص ۴۱۱.
۵. تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۷۸؛ البیان المغرب، ج ۲، ص ۵۷؛ تاریخ المسلمین و آثارهم فی الاندلس، ص ۲۰۵.
۶. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۱۷۴؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۹۷؛ الکتّاب والوزراء، ص ۱۵۳ـ۱۵۶؛ الفخری، ص ۱۵۹، ۱۶۰؛ العبر، ج ۱، ص ۲۵۹؛ اعتاب الکتّاب، ص ۷۲؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابوعبیدالله بن یسار اشعری».
۷. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۲۷۹؛ تاریخ طبری و ابن‌اثیر، حوادث سال ۱۶۹ ـ ۱۷۰؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۱؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۵۸؛ العبر، ج ۱، ص ۲۵۷؛ الکتّاب والوزراء، ص ۱۶۷؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۲۴؛ المعارف، ص ۳۸۰؛ العبر، ج ۳، ص ۴۵۳، ۴۵۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۰۴؛ مآثر الانافة فی معالم الخلافة، ج ۱، ص ۱۸۹.
۸. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۱۲۳؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۴۸۷ ۴۹۰؛ الشعر والشعراء، ج ۲، ص ۷۷۱؛ طبقات الشعراء، ص ۱۷۰؛ الأغانی، ج ۱۸، ص ۱۰۰.
۹. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۲۳۰؛ وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۳۲۱؛ العبر، ج ۴، ص ۱۹۳؛ ابن‌عذاری، ج ۱، ص ۷۸ ـ ۹۲؛ الولاة والقضاة، ص ۱۱۱؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۱؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۵۵ و ۵۹۰؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۴، ص ۵۴۵ به بعد؛ البیان المغرب، ج ۱، ص ۷۸.

یادداشت‌ها:

۱. سفیان ثوری در روایات وارد مذموم و منحرف معرفی شده است. ابن حجر می‌گوید: او در روایات دست می‌برد و از لشکریان هشام بن عبدالملک بود و در جنگ بر ضد زیدبن‌علی‌بن‌الحسین شرکت داشت (سفینة البحار، ج ۴، ص ۱۹۰).

رویدادهای اسلام از ۱۷۱ ـ ۱۸۰ ق

سال ۱۷۱ ق = ۷۸۷ ـ ۷۸۸ م[1]

رویدادها

- روح بن حاتم مهلّبی در افریقیه به جای برادرزاده‌اش داود که به سمت شرق بازگشت، به حکومت رسید. در زمان حکومت روح بن حاتم امور حکومتی در افریقیه ثبات یافت.
- هارون‌الرشید، علویان را از بغداد اخراج کرد و آنان را به مدینه فرستاد.
- به حکومت رسیدن جعفر بن محمد بن اشعث در خراسان.
- حکومت موسی بن عیسی بن محمد عباسی بر مصر به جای علی بن سلیمان عباسی.
- حکومت یزید بن مزید شیبانی بر ناحیهٔ جزیره، ارمنستان وآذربایجان.
- درگذشت عبدالرحمان بن رستم، بنیانگذار دولت رستمیّه در «تاهرت» واقع در مغرب دور و جانشینی پسرش، عبدالوهاب به جای وی.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **سیستان:** جعفر بن محمد بن اشعث، حاکم خراسان لشکری را تجهیز و به فرماندهی فرزندش، عباس به سوی کابل روانه کرد. عباس بر کابل و شهرهای دیگری دست یافت.

درگذشتگان

- عبدالرحمان بن رستم.

عبدالرحمان بن رستم

عبدالرحمان بن رستم بن بهرام، ایرانی‌الاصل که جدش، بهرام از غلامان عثمان بن عفان با اعراب فاتح به سرزمین مغرب آمد و در قیروان ساکن شد. و نوه‌اش عبدالرحمان در قیروان زاده شد و نزد علمای بزرگ قیروان به کسب علم پرداخت. وی مذهب خوارج اباضیه را پذیرفت و از بزرگان آن مذهب گردید وی به زهد و فروتنی معروف بود.

زمانی که ابوالخطاب معافری بر افریقا غلبه یافت، او را به عنوان کارگزار خویش بر قیروان گماشت و چون در سال ۱۴۴ق محمد بن اشعث در پی تهاجمی، وارد قیروان گردید و ابوالخطاب را کشت، عبدالرحمان به همراه خانواده با مقدار اندکی از اموالش به سوی مغرب میانه گریخت.[2] در آن‌جا عدّه‌ای از خوارج اباضیه به او ملحق شدند. وی در منطقه «تاهرت» ـ منطقه‌ای سرسبز بین سه رودخانه بود ـ منزل گزید. در آن محل که آثار آبادانی از قدیم به چشم می‌خورد، یارانش مسجدی ساختند و در سال ۱۶۱ق خانه‌های خود را نیز در همان جا بنیان نهادند و با عبدالرحمان به عنوان خلیفه بیعت کردند. بدین ترتیب دولتی در مغرب میانه به نام دولت «رستمیه» تأسیس گردید و «تاهرت» پایتخت آن شد. تا زمان استقرار حکومت فاطمیان در آن سامان به سال ۲۹۶ق قدرت، در میان نوادگان عبدالرحمان، دست به دست می‌شد.[3]

پی‌نوشت‌ها:

۱. جمعه اول محرم سال ۱۷۱ = ۲۲ ژوئیه سال ۷۸۷؛ سه‌شنبه هفدهم رجب سال ۱۷۱ = اول ژانویه سال ۷۸۸.

۲. مغرب اوسط، درگذشته با نام «نومیدیا» شناخته می‌شد که اکنون جمهوری الجزایر می‌باشد (المنجد).

۳. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۷۸؛ البیان المغرب، ج ۱، ص ۱۹۶؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «بنو رستم»؛ ابن‌خلدون، ج ۴، ص ۴۱۱.

سال ۱۷۲ ق = ۷۸۸ ـ ۷۸۹ م[1]

رویدادها

- درگذشت عبدالرحمان الداخل، حاکم اندلس و به خلافت رسیدن پسرش، هشام اوّل.
- حکومت عبدالکبیر بن عبدالحمید بن زید بن الخطّاب عدوی بر ارمنستان پس از یزید بن مزید شیبانی.
- حکومت مسلمة بن یحیی بجلی بر مصر.
- هارون‌الرشید مالیات یک دهم را که پس از مالیات نصف از مردم عراق گرفته می‌شد لغو نمود.
- ادریس بن عبدالله، بعد از فرارش در پی جنگ «فخّ» به مغرب رسید و در شهر «ولیلی» در نزدیکی مراکش اقامت گزید. او خود را به قبیله «اوربه» معرفی کرد. این قبیله و سایر قبایل بربر با او بیعت کردند. ادریس «ولیلی» را پایتخت خود قرار داد و شروع به ساختن شهر فاس کرد. این شهر را در محلی ساخت که بعدها به «عدوة القرویین» (کوی قیروانیان) معروف شد.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **اندلس:** شورش سلیمان و عبدالله، فرزندان عبدالرحمان الداخل، علیه برادرشان، هشام اوّل. آن دو، شهر طلیطله را مرکز خود قرار دادند و سلیمان به استناد این‌که فرزند بزرگ‌تر است، مردم را به بیعت با خود فراخواند.

درگذشتگان

- عبدالرحمان الداخل.
- فضل بن صالح عباسی.

عبدالرحمان الداخل

ابومطرّف، عبدالرحمان بن معاویة بن هشام بن عبدالملک بن مروان بن حکم اموی قرشی بود. مادرش کنیزی از اسیران بربر مغرب و «راح» نام داشت. وی به این جهت به «الداخل» معروف شد که در بیست سالگی توانست علی‌رغم تمامی کمین‌ها و دام‌های گسترانده شده فرا روی وی از حملات عباسیان جان بدر برده وارد اندلس شود. و دولت اموی را درآن‌جا پایه گذارد. وی هم‌چنین به طور مخفیانه وارد مغرب شد تا به قبیله «نفزاوه» یا «نفزه» رسید این قبیله از بربر و مادر عبدالرحمان نیز از این قبیله بود مدتی در میان آنان ماند وبا امویان و دوستداران آنها در اندلس مکاتبه کرد. در نهایت آنها دعوتش را پذیرفتند و با اعزام یک کشتی که جمعی از بزرگان آنان در آن بودند، مراتب اطاعت خود را به وی اعلان کرده، همراه وی به اندلس بازگشتند. کشتیِ حامل آنان در سال ۱۳۸ ق در «منکبّ» لنگر انداخت و آنها به اشبیلیه رفتند و از آن‌جا راهی قرطبه شدند. یوسف بن عبدالرحمان فهری، حاکم اندلس به جنگ با آنان پرداخت، ولی عبدالرحمان الداخل، بر او غلبه کرد و یوسف را شکست داد و پیروزمندانه به قرطبه (کوردبا) وارد و در آن‌جا مستقر شد.

منصور، خلیفهٔ عباسی، علاء بن مغیث یحصبی را ـ که یکی از فرماندهان لشکر بود ـ علیه عبدالرحمان تحریک نمود. علاء برای مقابله با عبدالرحمان از شهر «باجه» حرکت کرد و به نام منصورِ عباسی خطبه خواند و مردم را به اطاعت او دعوت کرد. مردم زیادی به او پیوستند، اما عبدالرحمان به جنگ با او پرداخت و بر او پیروز شد و علاء در جنگ کشته شد. و به همین ترتیب عبدالرحمان در سال ۱۴۲ ق (۷۵۹م) شورش یوسف فهری و صمیل بن حاتم را سرکوب کرد. یوسف در میدان جنگ کشته شد و صمیل را به زندان افکند تا در زندان درگذشت. هواداران عباسیان در اندلس، به «شارلمانی»، پادشاه اسپانیایی فرانسه پناه بردند و به او وعده دادند که راه ورود به اسپانیا را برای وی هموار می‌کنند و به جنگ عبدالرحمان خواهند رفت.

شارلمانی با لشکریان خود حرکت کرد، اما هیچ گونه کمکی از طرف دعوت‌کنندگان ندید و ناچار به سوی سرقسطه رفت، اما شهر تسلیم وی نشد، او نیز شهر را به محاصره درآورد. از این رو، عبدالرحمان اقدام به شکستن محاصره آن‌جا نمود. شرایط مناسبی نیز برای وی پیش آمد زیرا پس از شنیدن این خبر که ساکسون‌ها پیمان‌شکنی کردند، شارلمانی، مجبور به عقب‌نشینی شد. وی در حال عقب‌نشینی از اسپانیا متحمل خسارات سنگینی شد. عقبهٔ لشکر او به فرماندهی سرداری به نام «رولاند» درحال گذر از کوه‌های پیرنه از سوی قبایل باسک مورد حمله قرار گرفت و متلاشی شد.

از این حادثه شاعری فرانسوی، اشعاری را که «ترانه‌های رولاند»[2] نامیده می‌شود و در آنها از جوان‌مردی و قهرمانی ستایش شده است سرود. شارلمانی پس از این فرارِ توأم با شکست، ناچار به نرمش و صلح با عبدالرحمان شد.

عبدالرحمان ابتدا به نام منصور، خلیفهٔ عباسی خطبه می‌خواند اما وقتی زمام امور راکاملاً به دست گرفت و به قدرت خود مطمئن شد این عمل را ترک کرد و اعلام استقلال کرد. منصور اولین کسی بود که او را «باز قریش» لقب داد. عبدالرحمان فردی دوراندیش بود. او ضمن این که خودرأی نبود، کارها را نیز به امید دیگران رها نمی‌ساخت. وی شجاع، بی‌باک، بخشنده، سخن‌ور، شاعر و دانشمند بود؛ در دوراندیشی، جدّیت و تدبیر و تنظیم امور با منصور عباسی مقایسه می‌شد. زمانی که او وارد اندلس شد، اسلام در شُرف نابودی بود؛ امّا او اسلام را در اندلس از نابودی نجات داد و به شورش‌ها و جنگ‌های بین اعراب و بربرها و قیسیان و یمانیان پایان داد. وی هم‌چون جدش، هشام که شهر رصّافه را در شام بنا نهاد، در نزدیکی شهر قرطبه، شهری به نام رصّافه ایجاد کرد. او هم‌چنین مسجد جامع بزرگ قرطبه را تأسیس کرد و در بالندگی حرکت فکری که اندلس را به یکی از مراکز مهم فرهنگی جهانی مبدّل ساخت نقش مهمی داشت. وی در قرطبه درگذشت و در کاخ خود به خاک سپرده شد. ۵۹ سال عمر کرد و مدت حکومتش ۳۴ سال بود. پس از او فرزندش، هشام به خلافت رسید.[3]

فضل بن صالح

ابوالعباس، فضل بن صالح بن علی بن محمد بن عبدالله بن عباس هاشمی قرشی از حکامی بود که منصور وی را درسال ۱۳۸ ق امیرالحاج کرد و مهدی، خلیفه عباسی در سال ۱۶۸ ق که فضل در عراق بود، وی را به امارت مصر منصوب ساخت، امّا مهدی قبل از رفتن فضل به مصر درگذشت. در آن هنگام، اوضاع مصر مغشوش و ناآرام بود. فضل سرکشان را به اطاعت واداشت و رهبر آنها، دحیة بن مصعب اموی راازبین برد. او از آن به بعد پیوسته حکمران مصر بود تا آن‌که پیکی بر او وارد شد وعزل او و به حکومت رسیدن علی بن سلیمان عباسی را به وی خبر داد. پس از آن، حکومت دمشق را به عهده گرفت.

او درهای مسجد جامع دمشق و قبه در صحن مسجد را تعمیر کرد. وی در پنجاه سالگی درگذشت.[4]

پی نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه اول محرم سال ۱۷۲ = یازدهم ژوئیه سال ۷۸۸؛ پنج‌شنبه ۲۸ رجب سال ۱۷۲ = اول ژانویه سال ۷۸۹.

2. Chanson de Rolaunel.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۱۱۳؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۴۸۹؛ همان، ج ۶، ص ۶، ۵۴ و ۱۱۰؛ البیان المغرب، ج ۲، ص ۴۰ ـ ۶۰؛ نفح الطیب، ج ۱، ص ۳۰۶؛ العبر، ج ۴، ص ۲۶۲؛ تاریخ افتتاح الاندلس، ص ۶۶؛ العبر، ج ۱، ص ۲۶۱.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۳۵۵؛ الولاة والقضاة، ص ۱۲۹؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۶۰؛ العبر، ج ۱، ص ۲۶۱.

سال ۱۷۳ ق = ۷۸۸ ـ ۷۸۹ م[1]

رویدادها

- هارون‌الرشید، محمد بن خالد بن برمک را به عنوان حاجب برگزید.
- به حکومت رسیدن محمد بن زهیر بن مسیّب ازدی در مصر.
- به حکومت رسیدن عباس بن جعفر اِشعث بر خراسان بعد از پدرش.
- هارون‌الرشید شهرهای نظامی را از سایر شهرها جدا کرد و شهر «منبج» را مرکز شهرها قرار داد.
- هارون‌الرشید دژ «زبطره» و دیگر دژهای سرزمین روم را بنا کرد.
- هشام اول، حاکم اندلس پلی را که پیش‌تر سمح خولانی روی رودخانه قرطبه ساخته بود، تجدید بنا کرد.
- هشام اول، حاکم اندلس بنای مسجد جامع قرطبه را تکمیل و مأذنه، وضوخانه و شبستان‌هایی را بر آن افزود.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- هشام اول بر دو برادرش، سلیمان و عبدالله غلبه کرد. سپس بین آنها بر این اساس صلح برقرار شد که آن دو، اندلس را ترک گفته و به مغرب بروند و در مقابل، هشام به آنان مال زیادی بدهد.

درگذشتگان

- خیزران.
- سید حمیری.
- محمد بن سلیمان.

خیزران

خیزران، دختر عطاء، همسر مهدی، خلیفهٔ عباسی و مادر هادی و هارون‌الرشید، نخست از کنیزان مهدی بود. او اصالتاً بربر و برخی نیز گویند اهل یمن بوده است. مهدی او را آزاد نموده و سپس با او ازدواج کرد. او زنی دوراندیش، قوی، تشنهٔ نفوذ و اقتدار بود.

وی اخلاق مهدی را موافق تمایلاتش یافت به گونه‌ای که وی را تشویق به جسارت می‌کرد. از این رو بدون هیچ مانعی امر و نهی و نقض و ابرام می‌کرد. وقتی که مهدی درگذشت و خلافت به پسرش، هادی رسید، خیزران پنداشت که سلطه و اقتدارش بیشتر می‌شود و امیدوار بود که پسرش بیشتر از شوهرش تحت تأثیر او باشد، ولی هادی امیدش را نومید ساخت زیرا وی مانند پدرش نرمخو نبود، بلکه شخصی تندخو، سرسخت، کم‌گذشت و بدگمان بود واز مداخلهٔ مادرش در امور حکومتی جلوگیری می‌کرد و به او گفت: اگر امیری یا شخص بزرگی نزد تو بیاید، گردنش زده خواهد شد. خیزران از این‌جا کینهٔ پسرش را به دل گرفت. کینهٔ او وقتی زیادتر شد که دید هادی بر آن است تا برادرش، هارون‌الرشید را از ولایت‌عهدی برکنار کند و پسرش را به جای او بنشاند. گویند: چون خیزران از قصد هادی برای کشتن هارون الرشید آگاه شد، چند تن از کنیزان خود را در حالی که هادی مریض بود، نزد او فرستاد. آنان روی صورت هادی نشستند تا آن‌که او خفه شد. خیزران در سال ۱۷۱ق به حج رفت و خانه‌ای در مکّه خرید که به «خانهٔ خیزران» معروف شد و آن را به مسجدالحرام اضافه کرد. وی در زمان حکومت فرزندش، هارون‌الرشید از دنیا رفت. هارون در تشییع جنازه خیزران با پای پیاده شرکت کرد و درحالی که پاهایش در گل فرو رفته بود، پایه تابوت را بر دوش می‌کشید، تامقابل مقبره‌های قریش رسید، آن‌گاه پاهایش راشست و بر مادرش نماز گزارد و داخل قبر او شد و برای او اموال زیادی صدقه داد.

خیزران بخشش‌های زیادی داشت و اموال زیادی را صدقه داد.[2]

سید حمیری

ابوهاشم، اسماعیل بن محمد بن یزید بن مفرّغ حمیری ملقّب به سید شاعری شیعی مذهب بود. او بیش از اکثر شاعران شعر سرود.

او و بشار، از جملهٔ شاعران نوآور محسوب می‌شوند. در سبک شعری کمتر کسی می‌تواند به مرتبه او برسد.

شعرهای او شیوا، متین، زیبا و دارای معانی رفیع است. وی نسبت به بنی‌هاشم تعصب شدیدی داشت. تأثیر شعرهای او در مدح بنی‌هاشم و نکوهش مخالفان آنان آشکار است. وی شخصی با تقوا و زاهد بود و نزد منصور و مهدی دارای مقام و منزلت بود، و آن دو را مدح کرد. همچنانکه فضل بن یحیی برمکی را نیز مدح کرد، چراکه به او مال زیادی بخشید. زندگی خود را در بصره و کوفه سپری کرد و در بغداد درگذشت. برخی نیز گویند: در ۶۸سالگی در «واسط» درگذشت.

احمد فرید رفاعی در مورد او می‌گوید: او فردی سبکسر و کم‌عقل بوده و به اوهام و خرافات ایمان شدیدی داشت.(۱) از اشعار او در مدح بنی‌هاشم این است:

«قسم خوردم که غیر از بنی‌هاشم. هیچ سخاوت‌مندی رامدح نکنم.

و برترین بنی‌هاشم در سخاوت‌مندی نیز در نظر من ابوالقاسم مصطفا است که صاحب فضل و بزرگی و منت است.»[3]

محمد بن سلیمان

ابوعبدالله، محمد بن سلیمان بن علی بن عبدالله بن عباس هاشمی قریشی، در سال ۱۳۳ ق در زمان حکومت ابی‌عباس سفاح به حکومت بصره، بحرین و عمان رسید. سپس منصور، در سال ۱۳۹ ق او را برکنار کرد. هارون‌الرشید، خواهرش عباسه را به ازدواج او درآورد. وی ثروت‌مند و نیک‌سرشت بود و آرزوی خلافت در سر داشت، امّا قدرت و استحکام خلافت مهدی و هارون، مانع آشکار ساختن این آرزو شد او در ۵۱ سالگی درگذشت.[4]

پی نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اول محرم سال ۱۷۳ = ۳۱مه سال ۷۸۹؛ جمعه نهم شعبان سال ۱۷۳ = اول ژانویه سال ۷۹۰.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۳۷۵؛ اعلام النساء، ج ۱، ص ۳۹۵؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۶۳؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۷۲؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۳۸؛ فوات الوفیات، ج ۱، ص ۳۲.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۳۲۰؛ الأغانی، ج ۷، ص ۲۲۹؛ وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۳۴۳؛ فوات الوفیات، ج ۱، ص ۳۲؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۷۳؛ طبقات الشعراء، ص ۳۲؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۶۸؛ عصر المأمون، ج ۲، ص ۳۳۹.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۷، ص ۱۹؛ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۹۱؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۷ و ۱۱۹؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۶۲.

سال ۱۷۴ ق = ۷۹۰ ـ ۷۹۱ م[1]

رویدادها

- نصب داود بن یزید بن حاتم مهلّبی به امارت مصر.
- نصب نصر بن حبیب مهلّبی بر امارت افریقا پس از درگذشت روح بن حاتم.
- هارون‌الرشید، دایی خود، خالد بن عطاء ملقب به «غطریف» را به جای عباس بن جعفر بن محمد بن اشعث، به ولایت خراسان منصوب کرد.
- هارون‌الرشید کاخی در «بازبدی» در جزیرهٔ ابن‌عمر بنا نهاد.
- هارون «دارالحکمة» را بنا نهاد.
- مردم سجلماسه، الیاس بن قاسم سمعو بن واسول رهبر بنی‌مدرار را بر کنار کرده و برادرش ابومنصور الیسع بن سمعو را به جای وی به حکومت گماردند.
- شیوع بیماری وبا در مکه.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- روم: عبدالملک بن صالح عباسی، با نیروهای رزم تابستانی به جنگ با روم پرداخت.

درگذشتگان

- ابن لهیعه.
- خلیل بن احمد.
- روح بن حاتم مهلّبی.

ابن‌لهیعه

او عبدالله بن عقبة بن لهیعة بن فرعان حضرمی مصری بود، و به فرمان ابوجعفر منصور، در سال ۱۵۴ق به قضاوت مصر منصوب و در سال ۱۶۴ق از این شغل عزل شد. وی فقیه و محدث بود.

ذهبی دربارهٔ او می‌گوید: وی، حافظ قرآن، دانشمند، قاضی و محدّث سرزمین مصر بود. وی از جمله کسانی است که به نگارش حدیث پرداخت و در طلب آن سفر کرد. او در ۷۷ سالگی در قاهره درگذشت.[2]

خلیل بن احمد

ابوعبدالرحمان، خلیل بن احمد بن عمر بن تمیم فراهیدی ازدی ـ منسوب به فراهید تیره‌ای از قبیله ازد ـ در بصره متولد شد و در همان جا رشد کرد. علم نحو، قرائت و حدیث را از پیشوایان علوم عربی و بزرگان روایت، مانند ابی‌عمرو بن علاء، عیسی بن عمر ثقفی و ایوب سختیانی فراگرفت. سپس به «صحرا» رفته و گفتار فصیح را از بادیه‌نشینان شنید و کلمات غریب را جمع آورد تا در علم لغت به جایی رسید که تاریخ هم‌چون او سراغ ندارد. سیبویه نزد او به تحصیل دانش پرداخت. در هر موردی که سیبویه در کتابش تحت عنوان «سألتهُ» یا «قال» آورده و به فرد مورد سؤال اشاره نکرده است، مرادش خلیل بن احمد است. بزرگان از پیشوایان علم نحو از او کسب علم کردند.

تمام دوران حیاتش را با تنگ‌دستی و پارسایی در بصره اقامت کرد تا خود را از ذلت و درخواست کمک از دیگران دور نگه دارد و در معرض خواری قرار نگیرد. گویند: سلیمان بن علی عباسی حاکم بصره، او را برای تربیت و تعلیم فرزندانش دعوت کرد. خلیل نان خشکی به فرستادهٔ سلیمان داد و به او گفت: این را بخور و بدان که غیر از این را ندارم و تا زمانی‌که بتوانم این مقدار نان خشک را به دست آورم، نیازی به سلیمان ندارم.

او در ابتدا از خوارج اباضیه بود و سپس به مذهب اهل سنّت گروید. (۲) پس از آن سخت به علم مشغول شد، استنباط و تألیف می‌کرد و حلقهٔ تعلیم داشت تا این که جان خود را در این راه گذاشت. از وی نقل شده که گفت: می‌خواهم روشی در حساب ابداع نمایم که آن را بر مردم آسان کند. وی در حالی که در همین فکر بود، وارد مسجد شد و با ستونی برخورد کرد و به شدت در اثر این برخورد، صدمه دید، به طوری‌که مغز وی ضربه دید و همین سبب مرگ او شد. در علم نحو در صدد قانون‌مند کردن و استنباط مسائل آن بود و سیبویه دراکثر کتاب‌ها یا از او مطلب نقل کرده و یا از خود او کمک گرفته است.

وی با موسیقی نیز آشنا بود. خلیل اولین کتاب را در موسیقی، و بدون آگاهی به لغت بیگانه و بدون شناخت آلات موسیقی تألیف کرد. آشنایی او به نغمه‌های موسیقی، او را در اختراع علم عروض یاری داد، چراکه میان آهنگ‌ها (تن‌ها) در موسیقی و «تقطیع» در علم عروض، شباهت بسیاری وجود دارد. خلیل اولین کسی بود که به

جمع‌آوری و تنظیم لغت پرداخت و معجم اللغات را فراهم کرد و برای خط، شکل متداول امروزی را وضع کرد. کتاب‌هایی در علم عروض و شواهد و نیز کتاب‌های النقط والشکل و الایقاع از آثار اوست، امّا مهم‌ترین کتاب او العین است که او آغازگر آن بود و نضر بن شمیل آن را به پایان برد. سبب نام‌گذاری این کتاب به العین آن است که حروف بر حسب مخرجشان از حلق، زبان، دندان‌ها و دو لب مرتب شده و از حرف «عین» که مخرج آن حلق است آغاز گردیده است و «حروف علّه» در آخر کتاب قرار دارند. ترتیب کتاب بدین شکل است: ع [ح]، ه، خ، غ ـ ق [ک، ج]، ش، ص، ... تا این‌که به حروف علّه که عبارتند از: واو، الف و یا که مخرج آنها دو لب است منتهی شده است.

خلیل در کتاب العین، واژگان، دستور و قواعد و شرایط واژه را که در زمان وی معروف بوده به ترتیبی که ذکر شد، فراهم آورده است.[3]

روح بن حاتم

ابوحاتم، روح بن حاتم بن قبیصة بن مهلب بن ابی‌صفرة ازدی، امیری سخاوت‌مند که مورد ستایش قرار گرفته است. وی نخست حاجب منصور بود. مهدی او را در سال ۱۵۹ق به حکومت سند منصوب کرد. آن‌گاه در زمان حکومت مهدی عباسی، در سال ۱۶۵ق به بصره منتقل شد. هارون‌الرشید او را به حکومت فلسطین منصوب و چندی بعد او را برکنار کرد. از این رو به بغداد آمد.

رسیدن او به بغداد، با درگذشت یزید بن حاتم، امیر افریقیه مصادف بود. به همین جهت، هارون‌الرشید او را در سال ۱۷۱ق به حکومت افریقیه گماشت. روح بن حاتم تا زمان مرگ، در آن‌جا بود و در قیروان در کنار قبر برادرش به خاک سپرده شد. دانش، هوشیاری، و شجاعت از صفات وی شمرده شده است.[4]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اول محرّم سال ۱۷۴ = بیستم مه سال ۷۹۰؛ شنبه، بیستم شعبان سال ۱۷۴ = اول ژانویه سال ۷۹۱.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۲۵۵؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۲۶، ۶۶، ۷۷ و ۷۸؛ الولاة والقضاة، ص ۳۶۸؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۳۸؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۲۶۴؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۸۳؛ المعارف، ص ۵۰۵.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۳۶۳؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۴۴؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۶۱؛ معجم الادباء، ج ۴، ص ۱۸۱؛ انباه الرواة، ج ۱، ص ۳۴۱؛ الفهرست، ص ۶۳؛ طبقات الشعراء، ص ۹۶؛ بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۳۱.

۴. الاعلام، ج ۳، ص ۶۳؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۳۰۵؛ تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۵۲؛ البیان المغرب، ج ۱، ص ۸۴؛ العبر، ج ۱، ص ۲۶۶؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۱۳؛ الحلّة السیراء، ج ۲، ص ۳۵۸؛ العبر، ج ۳، ص ۴۸۴؛ همان، ج ۴، ص ۴۱۵.

سال ۱۷۵ق = ۷۹۱ ـ ۷۹۲م[1]

رویدادها

- به حکومت رسیدن موسی بن عیسی عباسی در مصر.
- حکومت فضل بن یحیی بر ارمنستان.
- هارون‌الرشید، ابراهیم بن صالح عباسی را بر حکومت شام گمارد و پسرش اسحاق بن ابراهیم را به نیابت وی برگزید.
- هارون‌الرشید مراسم حج رابه جا آورد و ضمن نامه‌ای ولایت‌عهدی را برای پسرش، محمد امین و بعد از او برای پسرش عبدالله مأمون تعیین کرد و نامه را داخل خانهٔ کعبه آویخت.
- یحیی بن عبدالله (محض) بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب، به منطقهٔ «جبال» (سرزمین دیلم) رفت و به تدارک قیام در آن‌جا مشغول شد.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **سرزمین‌های روم:** عبدالرحمان بن عبدالملک بن صالح عباسی، به فرماندهی نیروهای رزم تابستانی وارد سرزمین‌های روم شد و به اقریطش (کرت) رسید. حملهٔ او با سرمای شدیدی مصادف شد؛ سرمایی که بدن را منجمد می‌ساخت.
- **اسپانیا:** هشام اول، فرزند عبدالرحمان الداخل، حاکم اندلس به سرزمین‌های فرانسه حمله و شهر «الوا» را تصرف کرد و لشکری را نیز به فرماندهی عبدالله بن عثمان به «جلّیقة» (گالیسیا) و «اشتوریش» (استوریه) رهسپار کرد و «برمود بزرگ» پادشاه آن‌جا را شکست دادند. مسلمانان نیز ارتش او را تاراج کرده و تعداد بسیاری از لشکریان او را به قتل رساندند.

شورش‌ها

- **سیستان:** شورش حصین ثعلبی خارجی (از خوارج).
- **اندلس:** شورش سعید بن حسین بن یحیی انصاری بر هشام بن عبدالرحمان به خون‌خواهی پدرش و نیز شورش مطروح بن سلیمان بن اعرابی و تسلّط او بر «سرقسطه» و «وشقه» و شکست این دو شورش.

جنگ‌های قومی ـ قبیله‌ای

- **در شام:** برانگیخته شدن تعصبات میان قیسیان و یمانیان در شام و برپایی جنگ‌هایی بین آنان، رئیس قیسیان در آن زمان ابوالهیذام مرّی بود. این آشوب‌ها و جنگ‌های ناشی از آن سال‌های متمادی ادامه یافت.

درگذشتگان

- صالح بن طریف.
- عطرّد.

- لیث بن سعد.
- مزنة المروانیة.
- مطروح بن سلیمان.

صالح بن طریف

صالح بن طریف برغواطی، از قبیلهٔ برغواطه (از مصامده) و اهل «تامسنای» مغرب دور، بین «سلا» و «آسفی» بود. او ادعای پیغمبری کرد. پدرش، طریف نیز از رهبران خوارج صفریهٔ مغرب بود. گویند: او نیز ادعای پیامبری کرد و کشته شد و پسرش، صالح به جای او نشست.

صالح در ابتدای کار از نیکوکاران بود. سپس در سال ۱۲۷ ق ادعای نبوت کرد و دینی را وضع کرد که در آن ده نماز واجب بود: ۵ نماز درشب و ۵ نماز در روز. وی روزهٔ ماه رجب را به جای ماه رمضان، و در وضو، شستن ناف و دو پهلو را واجب می‌دانست. در مورد سجده نیز پنج سجده در رکعت آخر و در رکعت‌های قبل ازآن به صورت ایما و اشاره انجام می‌داد. در دین او دزد باید کشته می‌شد و مرد می‌توانست هر تعداد زن را به ازدواج خود در آورد. مرد هم‌چنین می‌توانست زن‌های خود را در یک روز به هر تعداد که می‌خواست طلاق دهد و بعد از آن به آنها رجوع کند. وی ازدواج با دخترعموها را حرام کرد.

صالح کتابی در هشتاد سوره به نام پیامبران و غیر آنان که آن را قرآن نامید نوشت و ادعا داشت که این کتاب به او وحی شده است. به تدریج پیروان او زیاد شدند. وی توانست ۴۷ سال حکومت کند. سپس به مشرق رفت و بازنگشت. گویند: فرزندانش بعد از وی، در اواسط قرن پنجم هجری که «مرابطون» بر آنها یورش آورده و آنان را از بین بردند طریق ضلالت پدر را استمرار بخشیدند.[۲]

عطرّد

عطرّد، بزرگ انصار و از اهالی مدینه بود. فقیه و قاری قرآن و نیز آوازخوانی خوش‌صدا بود و فی‌البداهه سروده‌هایی زیبا می‌سرود. ولید بن یزید بن عبدالملک، او را از مدینه فرا خواند. او برای ولید آوازخوانی کرد و او را به طرب آورد. صاحب کتاب الأغانی می‌گوید: وقتی شادی و طرب ولید شدت گرفت، خود را در خمره شراب انداخت و آن‌قدر شراب نوشید که کم شدن آن محسوس بود. او مانند مرده‌ای در حال مستی خارج شد و افتاد او را پوشاندند و خوابید روز دوم، ولید او را دعوت کرد و از او خواست که در بازگشت به مدینه آن‌چه راکه دیده است، برای کسی بازگو نکند؛ و هزار دینار به وی داده او دولت عباسیان را نیز درک کرد و برای مهدی عباسی آوازخوانی کرد. مهدی نیز هدایای زیادی به او داد. عطرّد تا زمان هارون‌الرشید زنده بود و در حدود سال ۱۷۵ ق درگذشت.[۳]

لیث بن سعد

ابوحارث، لیث بن سعد بن عبدالرحمان فهمی (منسوب به فهم تیره‌ای از قبیلهٔ قیس عیلان) بود. او در فقه و لغت و علم حدیث، امام و پیشوای اهل مصر در روزگارش بود. وی اصالتاً اصفهانی، ولی محل تولدش در قلقشنده (روستایی در مصر) بود.

لیث ثروت‌مندی سخاوت‌مند بود. در یکی از سفرهایش به مکّه، امام مالک، ظرفی رطب به او هدیه کرد لیث آن ظرف را با هزار دینار بازگرداند. او به یاران دانشمند خود، همواره در حدود هزار دینار می‌بخشید. گویند: هیچ‌گاه زکات بر وی واجب نمی‌شد؛ زیرا همواره مالش را می‌بخشید. شافعی دربارهٔ او گفت: «لیث از مالک فقیه‌تر است، جز این که یارانش او را ضایع کرده و ارج ننهادند.» حاکم و قاضی مصر تحت اوامر او بودند. چون نسبت به یکی از آنان گمان بد می‌برد، با امیر مکاتبه می‌کرد و امیر او را عزل می‌نمود. منصور خواست قضاوت مصر را به وی واگذار کند، امّا او نپذیرفت. وی در مصر زیست و سرانجام در شهر قاهره درگذشت.[۴]

مزنه مروانی

وی مزنه (مزینه)، همسر مروان بن محمد، آخرین خلیفه مروانیان و به نقلی وی دختر مروان بود. مسعودی در مروج الذهب می‌گوید: خیزران همسر مهدی، خلیفه عباسی و مادر هادی و هارون‌الرشید، روزی در مجلس خود بر فرشی ارمنی نشسته بود و گرداگرد وی پشتی‌هایی قرار داشت که مادران فرزندان منصور، مهدی، هادی و زنان بنی‌هاشم در این مجلس بر آنها تکیه زده بودند. در این هنگام خادم نزد او آمد و برای ورود زنی اجازه خواست؛ او اجازه داد. آن‌گاه زنی ژنده‌پوش، وارد شد و در کنار فرش ایستاد و پس از ادای سلام گفت: ای همسر و مادر امیرالمؤمنین! من مزنه، همسر مروان بن محمد هستم که روزگار چنین خوار و ذلیلش کرده و بر زمینش زده است تا آن‌جا که اینک هیچ پوششی، جز آن‌چه که بر تن اوست، ندارد. زینب، دختر سلیمان بن علی عباسی به خیزران که در کنارش نشسته بود نگاهی انداخت و دید اشک در چشمانش جمع شده است و زینب ترس آن داشت که خیزران بر مزینه دل بسوزاند. بنابراین به مزینه خطاب کرد و گفت: «مثل این‌که روزی را که در حرّان به دیدار تو آمدم و تو در حیاط خانهٔ مروان بن محمد بر چنین فرشی نشسته بودی و پشتی‌ها در راست و چپ تو قرار داشت فراموش کرده‌ای؛ مادران مردان ستم‌گر شما و بعضی از زنان شما بر آن ها تکیه زده بودند و من در همین‌جا ایستاده بودم که تو الان ایستاده‌ای. من از تو باگریه و زاری خواستم تا جسد ابراهیمِ امام را از مروان بستانم تا آن را مثله نکند و تو در حالی که روی ترش کردی، گفتی: به زنان چه، که در امور مردان، دخالت کنند؟ سپس امر کردی که

مرا از خانه‌ات با خشونت بیرون کنند. چون به مروان پناه بردم، او را از تو با عاطفه‌تر و مهربان‌تر یافتم. او به من گفت: «مرگ پسر عمویم بر من گران آمده است و نمی‌خواهم او را مثله کنم. چگونه کسی پسر عموی خود را مثله می‌کند؟ او مرا مخیّر کرد بین این‌که کفن و دفن او را خود انجام دهد یا به من واگذار کند و من از او خواستم که این امر را به من واگذارد. آن‌گاه دستور داد برای من وسایلی را فراهم کردند و من نیز پذیرفتم.»

مزنه به زینب رو کرد و گفت: ای دختر سلیمان، انگار از اینکه عاقبت کار من در گسیختن پیوند خویشاوندی به این‌جا رسیده است، خوشحال هستی. و اینک می‌خواهی قطع رحم را برای مادر امیرالمؤمنین خوب جلوه دهی. سپس به خیزران رو کرد و گفت: آن‌چه که درباره من گفت، درست است. همان کار من موجب شد که دچار چنین مصیبتی شوم. خوشبخت کسی است که از سرنوشت دیگران عبرت بگیرد. این را گفت و بیرون رفت.

خیزران کسی را گماشت که او را در قسمت دیگری از خانه نگه دارد و هنگامی که زینب، دختر سلیمان رفت، او را به حضور طلبیده و به او نیکی کرد تا جایی که موقعیت او از آن‌چه که در زمان بنی‌امیه داشت، بهتر شد و در قصر مهدی عباسی و تا زمانی که مهدی زنده بود، با احترام زیست. در زمان حکومت هادی و اوایل حکومت هارون‌الرشید نیز در آن‌جا بود. هارون‌الرشید میان او و زنان بنی‌هاشم هیچ فرقی نمی‌گذاشت. مزنه در زمان خلافت هارون‌الرشید درگذشت.[5]

مطروح بن سلیمان

مطروح بن سلیمان بن یقظان کلبی که پدرش سلیمان، حاکم برشلونه (بارسلون) بود. سلیمان علیه عبدالرحمان الداخل شورید و شارلمانی را برای جنگ با اسپانیا و برکناری عبدالرحمان فرا خواند. این امر با همکاری و به اتفاق حسین بن یحیی انصاری، حاکم سرقسطه (ساراگوزا) انجام پذیرفت. پس از ناتوانی شارلمانی در تسخیر سرقسطه، و مقاومت اهالی در برابر وی، شارلمانی سلیمان بن یقظان را که وعده تسلیم سرقسطه را داده بود، اسیر و همراه با غنایم و اسرا با خود برد. مطروح و برادرش، عیشون، دو فرزند سلیمان با یورش به لشکر شارلمانی توانستند پدرشان را آزاد کنند. پس از این قضیه، سلیمان در مسجد با مکر و حیله و به اشارهٔ حسین بن یحیی به قتل رسید. این توطئهٔ حسین بن یحیی به این منظور بود که در «سرقسطه» به تنهایی حکم‌رانی کند.

زمانی که عبدالرحمان الداخل درگذشت، مطروح علیه پسرش، هشام شوریده و با جمع زیادی در سال ۱۷۲ ق در شهر بارسلون سنگر گرفت. وی «سرقسطه» و «وشقة» را به تصرف خود در آورد و بر آن ناحیه و مرزهای شمالی غلبه یافت. هشام، لشکرش را به فرماندهی عبدالله بن عثمان، به جنگ مطروح فرستاد. او «طرسونه» را تصرف و «سرقسطه» را محاصره کرد که در نتیجه، ساکنان شهر در سختی و تنگنا قرار گرفته بنای ناله و افغان نهادند و از محاصره طولانی به ستوه آمدند. سرانجام، روزی برخی از یاران مطروح، وی را ترور کرده و سرش را از بدن جدا کردند و برای عبیدالله بن عثمان فرستادند. عبیدالله نیز آن را برای هشام فرستاد و در سال ۱۷۵ ق پیروزمندانه وارد «سرقسطه» شد به شورش آن مناطق پایان داد.[6]

پی‌نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه اول محرم سال ۱۷۵ = دهم مه سال ۷۹۱؛ یک‌شنبه اول رمضان سال ۱۷۵ = اول ژانویه سال ۷۹۲.

۲. الامتقصاء، ج ۲، ص ۱۱۴، ۱۱۵ و ۱۱۶؛ همان، ج ۳، ص ۱۶ و ۱۷؛ الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۲۷۶؛ الروض المعطار، ص ۴۳۵؛ صورة الارض، ص ۸۲.

۳. الأغانی، ج ۳، ص ۳۰۳ـ۳۱۰.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۱۱۵؛ وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۱۲۷؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۸۵؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۶۶؛ حسن المحاضره، ج ۱، ص ۳۰۱؛ تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۲۲۴؛ العبر، ج ۱، ص ۲۶۶؛ المعارف، ص ۵۰۵.

۵. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۲۳ـ۳۲۵؛ اعلام النساء، ج ۵، ص ۵۰ـ۵۲؛ الحدائق الغناء فی اخبار النساء، ص ۱۷۴.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۱۵۶؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۲۳؛ البیان المغرب، ج ۲، ص ۶۲ و ۶۳.

سال ۱۷۶ ق = ۷۹۲ ـ ۷۹۳ م[1]

رویدادها

- موسی بن عیسی بن موسی عباسی از حکومت مصر برکنار شد و ابراهیم بن صالح عباسی به جای وی حاکم مصر گردید. سپس وی نیز برکنار شد و جعفر بن یحیی برمکی به عنوان «حاکم تشریفاتی» به حکومت آن‌جا منصوب شد و عمر بن مروان نیز به جانشینی او تعیین گردید.
- حکومت موسی بن یحیی بن خالد برمکی بر دمشق و اقدام او برای خاموش کردن آتش نزاع میان قیسیان و یمانیان و تعیین سندی بن شاهک (یکی از غلامان ابوجعفر منصور) به عنوان قائم مقام وی.
- نصب حمزة بن مالک خزاعی به عنوان امیر خراسان.
- ظهور امامیه اباضیه در عمان.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **سرزمین‌های دیلم (جبال):** هارون‌الرشید، فضل بن یحیی برمکی را مأمور جنگ با یحیی بن عبدالله (محض) علوی کرد و او را با لشکری که ۵۰ هزار سرباز داشت، روانه ساخت فضل، به یحیی نامه نوشت و به او امان داد. یحیی تسلیم شد و فضل، او را نزد هارون‌الرشید آورد. هارون نیز او را زندانی کرد.

• **سواد عراق:** شورش خراشهٔ شیبانی در سواد عراق و سرکوبی آن و کشته شدن خراشه.

درگذشتگان

• ابراهیم بن صالح عباسی.

• ابن هرمه.

• صالح مرّی.

ابراهیم بن صالح عباسی

ابراهیم بن صالح بن علی بن محمد بن عبدالله بن عباس هاشمی قرشی، از جمله امیران عباسی که به خرد و زیرکی اشتهار داشت.

مهدی، خلیفه عباسی او را در سال ۱۶۵ق به حکومت مصر منصوب کرد. سپس هارون‌الرشید در سال ۱۷۵ق امارت دمشق را به او سپرد، ولی در سال ۱۷۶ق حکومت او را به عنوان امیر به مصر بازگرداند و ابراهیم در همان‌جا درگذشت.[۲]

ابن هرمه

ابواسحاق، ابراهیم بن علی بن سلمة بن عامر بن هرمهٔ کنانی قرشی، از شاعران مدینه، که دو دولت عباسی و اموی را درک کرد. وی به غزل‌سرایی و مدیحه‌سرایی مشهور بود. به دمشق کوچ کرده و در اشعاری، ولید بن یزید را مدح کرد. ولید نیز به او صلهٔ فراوان داد. هنگامی که حکومت به عباسیان رسید، وی در میان هیأتی از اهل مدینه به دیدار منصور شتافت. منصور به خاطر این که ابن‌هرمه، ولید و فرزندان ابوطالب را مدح کرده بود، با ترشرویی با او برخورد کرد، امّا از او خواست تا قصیده‌ای بسراید. وقتی که ابن‌هرمه به این بیت رسید که:

«کسی را که تو امان دهی در امان خواهد بود؛ و کسی را که قصد کشتن او را کنی، مادرش به عزا می‌نشیند.»

منصور او را بخشید و دستور داد که نزدیک او بنشیند و جایزه‌ای ارزشمند به او داد. وی آخرین شاعری است که به شعر او استناد می‌شود. اصمعی، درباره او گفته است: «شعر به ابن‌هرمه ختم شد». او شیفته شراب‌خواری بود، به طوری که والیان مدینه بر او حد جاری کردند. چون اجرای حد مکرر شد او نزد ابوجعفر منصور، خلیفه عباسی رفت و ضمن قصیده‌ای به مدح او پرداخت و گفت:

«در سرشت او خلقی است که اگر آن را بروز دهد؛ هم بخشندگی و کرم در آن می‌یابی و هم کیفر.

چنان‌چه سایر قبایل، از پستیِ تبار، سرافکنده و روسیاه باشند؛ او را تباریست درخشان از هاشمیان».

خلیفه شعرش را ستود و به او گفت: چه حاجتی داری؟ گفت: نامه‌ای به والی مدینه بده که چون شراب نوشم مرا حد نزند. منصور به او گفت: وای بر تو! اگر برکناری والی مدینه و جایگزینی خود را به جای او درخواست می‌کردی، می‌پذیرفتم. گفت: ای امیرالمؤمنین! اگر او را عزل کنی و مرا والی قرار دهی آیا هیچ‌گاه مرا عزل نمی‌کنی تا دیگری را به جای من بگماری؟ منصورگفت: چرا! ممکن است این کار را انجام دهم. ابن‌هرمه گفت: در این صورت من مجدداً روش قبلی خود را پی می‌گیرم و آن‌وقت حد می‌خورم. خلیفه به وزرای خود گفت: دربارهٔ خواستهٔ ابن‌هرمه چه می‌گویید، آیا روشی در تسهیل کار او سراغ دارید؟ گفتند: ای امیرالمؤمنین! هیچ راهی وجود ندارد؛ زیرا این‌کار در واقع نادیده گرفتن حدی از حدود الهی است. خلیفه گفت: من برای او چاره‌ای دارم که اگر همهٔ حیله‌ها کارساز نبود، به کار می‌آید. به والی مدینه بنویسید: هر کس ابن‌هرمه را در حال مستی نزد تو آورد صد ضربه تازیانه به او بزنید، و خود ابن‌هرمه را هشتاد ضربه (حد) بزنید. از آن پس وقتی ابن‌هرمه شراب می‌نوشید و در کوچه‌های مدینه راه می‌افتاد، مردم می‌گفتند: چه کسی حاضر است صد ضربه را به هشتاد ضربه بخرد و وقتی به خاطر مستی‌اش او را عتاب می‌کردند، این شعر را می‌خواند:

«از خدا می‌خواهم قبل از مردن، مست باشم؛ و فریاد بچه‌ها را بشنوم که می‌گویند: ای آدم مست.»

از بهترین مدیحه‌سرائی‌های وی این است که:

«اگر پرسیده شود چه کسی را می‌شناسید که در فرود آوردن نیزه و شمشیر بر پیکر دشمنان از دیگران چالاک‌تر است.

و در هنگام نبرد، دشمنان را فنا می‌کند؛ و در زمان قحطی مردم را اطعام و به آنها رسیدگی می‌کند.

دست‌های مردم همانند اشارهٔ غریقی که به ساحل اشاره می‌کند، تو را نشان می‌دهد.»

آن هنگام نیز که حسن بن زید در سال ۱۵۰ق والی مدینه شد، ابن‌هرمه به دیدار وی رفت. حسن به ابن‌هرمه گفت: به خدا قسم اگر تو را در حال مستی نزد من آورند، علاوه بر حدّ شرب خمر، حد مستی را نیز بر تو جاری می‌کنم. این افزایش در مجازات به خاطر نزدیکی‌ات به من است. پس خوردن شراب را به خاطر خداوند ـ عزّ وجلّ ـ ترک کن تا مورد عنایت خداوند قرار گیری، نه به خاطر مردم تا نیازمند توجه و اعتماد آنها نباشی. آن‌گاه ابن‌هرمه برخاست و این شعرها را گفت:

«فرزند پیامبر، مرا از کار حرام نهی کرد؛ ومرا به روش بزرگان تأدیب فرمود.

به من گفت: شراب خوردن را ترک کن؛ به خاطر ترس از خدا، نه ترس از مردم.

من چگونه شراب نخورم در حالی که علاقه به شراب در وجود من جا گرفته است.

پرتو خیالات را در ذهنم خبیث و آشفته می‌یابم، اما می‌دانم صفا و خوشی زندگی در این خیالات آشفته و خبیث ناشی از شراب نوشیدن نهفته است».[۳]

صالح مرّی

صالح بن بشیر مرّی از عابدان و زاهدان روزگار خویش بود. در مجلس وعظش سفیان ثوری و دیگر علمای بزرگ حاضر می‌شدند. سفیان درباره او می‌گوید: «او بیم‌دهندهٔ مردم بود.»

مهدی، خلیفه عباسی او را دعوت کرد تا نزد او برود. وی سوار بر الاغ نزد خلیفه رفت و به حریم مفروش بارگاه او نزدیک شد. در حالی که خلیفه به پسرانش، موسی الهادی و هارون‌الرشید دستور داد که او را از مرکب پایین آورند. آن دو به سوی او شتافتند و وی را پایین آوردند. آنگاه صالح در مقابل مهدی نشست و چنان موعظه‌ای مناسب ایراد کرد که مهدی را گریاند و سپس از نزد او رفت.[۴]

پی نوشت‌ها:

۱. شنبه اول محرم سال ۱۷۶ = ۲۸ آوریل سال ۷۹۲؛ سه‌شنبه سیزدهم رمضان سال ۱۷۶ = اول ژانویه سال ۷۹۳.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۳۷؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۶۹؛ الولاة والقضاة، ص ۱۳۵؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۴۹.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۴۴؛ الأغانی، ج ۴، ص ۳۶۷؛ نهایة الارب، ج ۴، ص ۹۰ و ۹۱؛ تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۱۲۷؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۷۰؛ طبقات الشعراء، ص ۲۰؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۷۰.

۴. البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۷۰؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۴۹۴.

سال ۱۷۷ ق = ۷۹۳ ـ ۷۹۴ م[۱]

رویدادها

- به حکومت رسیدن اسحاق بن سلیمان بن علی عباسی در مصر.
- برکناری نصر بن حبیب مهلّبی از حکومت افریقا و به حکومت رسیدن فضل بن روح بن حاتم مهلبی در آن‌جا.
- درگذشت ادریس اول علوی به علت مسمومیت و تولد پسرش، ادریس دوم پس از مرگ او و بر عهده‌گیری سرپرستی وی توسط مولایش راشد.
- هارون‌الرشید، فضل بن یحیی را از وزارت برکنار و او را به حکومت خراسان منصوب کرد. سپس ری و سیستان را به قلمرو او ضمیمه کرد. آنگاه جعفر بن یحیی برمکی را به وزارت برگزید و امور حکومتی را به او سپرد.
- هارون‌الرشید، عمر بن ایوب کنانی را به حکومت ارمنستان منصوب کرد.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **شهرهای روم:** عبدالرزّاق بن عبدالحمید تغلبی همراه با نیروهای رزم تابستانی به جنگ پرداخت.
- **فرانسه:** لشکریان اندلس به فرماندهی عبدالملک بن عبدالواحد بن مغیث حاجب به «اربونه»، «جیرونده» و جنوب فرانسه تاخته و با غنایمی بازگشتند.

شورش‌ها

- **مصر:** شورشی در مصر بر پا شد که در آن، گروهی از قبیلهٔ قیس و قضاعه بر والی مصر، اسحاق بن سلیمان عباسی شوریدند. هارون‌الرشید، هرثمة بن اعین را جهت سرکوبی شورش، به مصر فرستاد.
- **موصل:** شورش عطّاف بن سفیان ازدی خارجی و استیلای او بر موصل. هارون‌الرشید در سال ۱۸۰ ق به سرکوبی شورش او اقدام کرد. به سبب این شورش، حصار شهر منهدم گردید.
- **شورش ولید بن طریف شیبانی:** هارون‌الرشید، یزید بن مزید شیبانی را به جنگ او فرستاد. یزید شورش ولید را سرکوب کرد و بعد از جنگی که تا سال ۱۷۸ ق ادامه داشت، ولید کشته شد.

درگذشتگان

- اخفش اکبر.
- ادریس اول علوی.
- حصین بن رقاد.
- شریک نخعی.
- عمر بن مهران.

اخفش اکبر

ابوالخطّاب، عبدالرحمان بن عبدالمجید قیسی، آزاد شدهٔ قیس بن ثعلبه بود. که به خاطر ضعف بینایی و تنگی دو چشمش، اخفش لقب دادند. وی از علمای بزرگ ادبیات عرب بود. او اعراب بدوی را ملاقات می‌کرد و از آنان لغت می‌آموخت.

وی اولین کسی است که پس از هر بیتی به تفسیر آن اقدام کرد در حالی که علمای پیش از او وقتی قصیده را به پایان می‌بردند، به تفسیر آن می‌پرداختند.[۲]

ادریس اوّل علوی

ادریس بن عبدالله بن حسن مثنّی بن حسن (السبط) بن علی بن ابی‌طالب قرشی هاشمی، بنیانگذار دولت ادریسیان در مغرب دور بود. از این رو، این سلسله را ادریسیان نام نهادند.

پس از واقعهٔ فخّ که در سال ۱۶۹ ق علیه هادی، خلیفه عباسی

صورت گرفت و به قتل عموزاده‌اش، حسین بن علی بن حسن مثلّث بن حسن مثنّی بن حسن (سبط) بن علی بن ابی‌طالب انجامید، ادریس به سوی مصر فرار کرد و پس از عبور از آن در سال ۱۷۲ ق در شمال افریقیه واقع در مغرب دور ساکن شد. وی میهمان قبیله‌ای بربری به نام «اوربة» شد که امیر آن، اسحاق بن محمد بن عبدالحمید بود و در شهر «ولیلی» در نزدیکی مراکش اقامت داشت. ادریس، خود را به وی معرفی کرد و از او پناه خواست. اسحاق او را گرامی داشته و قبایل بربر را برای پذیرش دعوت او گرد آورد.

آنان پس از این که از قرابتش با رسول‌الله آگاه شدند، بااو بیعت کردند. پس از بیعت، لشکری بزرگ از بربرها را تجهیز کرد و به سرزمین‌های «تامسنا» و اطراف آن حمله کرده و سنگرها و دژهای آن سامان را فتح کرد. او هم‌چنین یهودیان و مسیحیان آن دیار را مسلمان کرد. در سال ۱۷۳ ق به سوی مغرب میانه رفت و به ناحیه «تلمسان» و ساکنان بربر آن یورش برد. آنان تسلیم او شده و با او بیعت کردند. وی در آن‌جا مسجدی بنا نهاد و سپس به «ولیلی» بازگشت. ادریس از اطاعت عباسیان سرباز زد و شهر «ولیلی» را پایتخت خود قرار داد. هارون‌الرشید تلاش کرد تا لشکری برای جنگ با او بفرستد؛ اما دوری راه او را از دنبال کردن این هدف بازداشت.

هارون بیم آن را داشت که اگر لشکرش از ادریس شکست بخورد، ادریس بر تداوم حمله به حوزه حکومت او در مصر و شام تحریک شود. از این رو حیله‌ای به کار برد تا از ادریس رهایی یابد. وی شخص زیرکی (سلیمان بن جریر شماخ) را که طبیب نیز بود، نزد ادریس فرستاد. سلیمان نزد ادریس تظاهر به شورش علیه عباسیان کرد. ادریس به او اعتماد کرد و او را به خود نزدیک ساخت. بیان سحرآمیز و سخن‌وری‌اش او را مورد توجه ادریس قرار داد. ادریس با اعتماد به او از [از احتیاطات امنیتی دست کشید].

سلیمان به ادریس زهر خورانده و او را مسموم ساخت و خود نیز گریخت؛ ولی بربرها بر وفاداری خود نسبت به ادریس باقی ماندند و با پسر او، ادریس دوم بیعت کردند. آنان همان‌گونه که از پدرش پیروی داشتند، مطیع او نیز بودند.

دولت ادریسیان، اولین دولتی بود که از حکومت عباسیان جدا شد. هارون‌الرشید چاره‌ای جز این ندید که منطقه تونس و قیروان را به ابراهیم بن اغلب بدهد تا هرگاه که ادریسیان قصد حمله به مصر و شام را داشته باشند، در مقابل آنان بایستند.

پس از این واگذاری، دولت «اغلبی»ها تشکیل شد. ادریس اول در سال ۱۷۲ ق شهر «فاس» را بنا نهاد و ادریس دوم، بنای آن را به پایان رساند. ادریس اول را خلیفه می‌نامیدند و این نخستین باری بود که در اسلام دو خلیفه، همزمان حکومت کردند.[۳]

حصین بن رقاد

حصین بن رقاد خارجی، او آزاد شدهٔ بنی‌ثعلبه بود. وی در سال ۱۷۵ ق در سیستان شورش آغاز کرد و لشکر والی سیستان، عثمان بن عمار را شکست داد. آن‌گاه بر «بادغیس»، «پوشنگ» و «هرات» استیلا یافت.

هارون‌الرشید به دایی خود، خالد بن غطریف بن عطاء که از سوی او والی بر خراسان بود، دستور داد که به جنگ با حصین بپردازد. خالد با لشکر عظیمی به جنگ او رفت. حصین این سپاه را شکست داد و افراد زیادی از لشکر خالد را کشت. حصین چندی پیش از کشته شدنش در سال ۱۷۷ ق به طرف خراسان رفت.

بعضی از منابع، مانند شهرستانی در کتاب الملل والنحل او را حسین بن رقاد نامیده‌اند.[۴]

شریک نخعی

ابوعبدالله، شریک بن عبدالله نخعی، از فقهای برجسته‌ای بود که بخاری و مسلم از او حدیث نقل کرده‌اند. وی در زمان حکومت مهدی عباسی، متصدی منصب قضا در کوفه بود. در صدور حکم و اجرای احکام مشهور بود. هیچ‌گاه پیش از خوردن صبحانه به قضاوت مشغول نمی‌شد. سپس ورقه‌ای از پاپوش خود بیرون می‌آورد و بر آن نظر می‌کرد. پس از آن امر می‌کرد تا طرفین دعوا را نزد او آورند.

برخی از یارانش به خواندن متن آن ورقه علاقه‌مند شدند، چون به آن دست یافتند، دیدند که چنین نوشته است:

«ای شریک بن عبدالله! صراط و سختی‌های آن را به یاد آور؛ ای شریک بن عبدالله! حضور خود را در پیشگاه خداوند ـ عزوجل ـ به یاد آور».

شریک در صدور حکم عادل بود و بیشتر مطابق صواب و حق حکم می‌کرد و همواره حاضر جواب بود. وی در ۹۲ سالگی درگذشت.[۵]

عمر بن مهران

ابوحفص، عمر بن مهران، پس از آن که در سال ۱۷۶ ق هارون‌الرشید، جعفر بن یحیی برمکی را بر مصر و مغرب گمارد، از سوی جعفر به حکومت مصر منصوب شد. ابوحفص در حالی که خود بر قاطری و غلامش، ابودرّه بر قاطری دیگر سوار بود، وارد مصر شد. هنگامی که وارد مجلس موسی بن عیسی عباسی، امیر مصر ـ که پیش‌تر هارون‌الرشید او را به خاطر قصدش به خلع وی عزل کرده بود ـ شد، به همراه غلامش در حاشیهٔ مجلس و پایین‌تر از همهٔ مردم نشست. وقتی

مجلس تمام شد، موسی بن عیسی به سوی او آمد و در حالی که او را نمی‌شناخت، به او گفت: ای شیخ! آیا حاجتی داری؟ گفت: بله، خداوند امیر را سلامت دارد. سپس نامه‌ای را به او داد و موسی آن را خواند. و به عمر گفت: تو پسر مهران هستی؟ گفت: بلی. بدین ترتیب، امور را به دست او داد و خود از مصر خارج شد. ابوحفص نیز از همان روز، کار خود را آغاز کرد. او هیچ هدیه‌ای نمی‌پذیرفت، مگر این که طلا، نقره یا پارچه باشد. در آن صورت، بر روی هر هدیه، اسم هدیه دهنده را می‌نوشت و به دنبال آن از اهداکننده، طلب خراج می‌کرد و بر این امر اصرار می‌ورزید. اگر کسی از ایشان پرداخت خراج را به تأخیر می‌انداخت، قسم می‌خورد که اگر تأخیر کند چنان خواهد کرد، و چنین می‌کرد. از این راه اموال زیادی جمع آورد و همه را به بغداد فرستاد. او هر کسی را که از پرداخت مالیات خودداری می‌نمود، به بغداد می‌فرستاد و مردم نیز خود را با این شیوهٔ حکومت، عادت دادند. هنگامی که نوبت دوم پرداخت خراج فرا رسید، عدهٔ زیادی، از پرداخت خراج عاجز ماندند. ابوحفص، هدایایی را که آنها برای او آورده بودند، حاضر کرد و آن‌چه را که نقدینه بود، به جای خراج پذیرفت و اگر گندم یا چیز دیگری بود، آن را فروخت و بدین ترتیب، خراج آنها را پرداخت. آن‌گاه به آنان گفت: من اینها را برای زمان نیازمندی شما ذخیره کردم. او تمام خراج مصر را جمع آورد و به بغداد بازگشت و از کار خود کناره گرفت و هارون‌الرشید نیز استعفای او را پذیرفت.

ابوحفص در دوران زمام‌داری خود در مصر با مردم چنان رفتار کرد که جز به غلامش ابو درّة و حاجبش به سپاه و شرطه‌ای نیازمند نشد.[۶]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اول محرم سال ۱۷۷ = هیجدهم آوریل سال ۷۹۳؛ چهارشنبه ۲۳ رمضان سال ۱۷۷ = اول ژانویه سال ۷۹۴.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۵۹؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۳۷۱؛ انباه الرواة، ج ۲، ص ۱۵۷؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۵۱.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۲۶۷؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۳۸؛ البیان المغرب، ج ۱، ص ۸۲ و ۲۱۰؛ العبر، ج ۴، ص ۲۳ ـ ۲۵؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۶۰؛ الاستقصاء، ج ۱، ص ۱۵۲ ـ ۱۵۷؛ مقاتل الطالبیین، ص ۴۸۷؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ادریس اوّل».

۴. تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۲۴؛ الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۳۰.

۵. البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۷۱؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۸۷؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲ و ۳۱۰؛ تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۲۷۹؛ تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۲۱۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۳۳۳.

۶. النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۷۹؛ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۲۵۲؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۶۹؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۲۶؛ حسن المحاضره، ج ۱، ص ۵۹۱؛ الکتّاب والوزراء، ص ۲۱۷.

سال ۱۷۸ ق = ۷۹۴ ـ ۷۹۵ م[۱]

رویدادها

- برکناری اسحاق بن سلیمان بن علی عباسی از حکومت مصر؛ به حکومت رسیدن عبدالملک بن صالح عباسی و تعیین عبدالله بن مسیّب به جای وی.
- حکومت هرثمة بن اعین بر افریقا، به جای فضل بن روح مهلّبی.
- به حکومت رسیدن محمد بن ابراهیم [امام ابراهیم] بن محمد، در مکه. بعد از او نیز دو فرزندش، عبیدالله و عباس تا سال ۱۸۴ ق حکومت کردند.
- فضل بن یحیی برمکی حاکم خراسان، لشکری مرکب از پانصد هزار سرباز به نام «عباسیّه» تشکیل داد. او مساجد و کاروان‌سراهایی را در خراسان بنا نهاد.
- گسترش و جایگزینی مذهب مالکی در اندلس، به جای مذهب امام اوزاعی.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **روم:** معاویة بن زفر بن عاصم به همراه نیروهای رزم تابستانی و سلیمان بن راشد، به همراه نیروهای رزم زمستانی به سرزمین روم حمله کردند.
- **فرانسه:** لشکر اندلس به فرماندهی عبدالکریم بن عبدالواحد بن مغیث به جنوب فرانسه وارد شدند، سپس به فرماندهی برادرش، حاجب بن عبدالملک بن عبدالواحد وارد گالیسیا شدند. با وجودی که هر دو لشکر پیروز شدند، اما لشکر دوم، با سختی‌های زیادی رو به رو شده و هنگام بازگشت، متحمل خسارات زیادی گردید.
- **ماوراء النهر:** فضل بن یحیی برمکی، حاکم خراسان به منطقه ماوراءالنهر حمله کرد.

شورش‌ها

- **افریقا:** فضل بن روح مهلّبی حاکم افریقیه برادرزاده‌اش، مغیرة بن بشر مهلّبی را به حکومت تونس منصوب کرد. مغیره با سربازان رفتار بدی داشت و فضل نیز به شکایات آنها رسیدگی نمی‌کرد. سربازان علیه او شوریدند و عبدالله بن عبدربّه بن جارود را به عنوان رهبر خود برگزیدند. شورشیان، قیروان را محاصره کردند و باهجوم به آن، فضل بن روح مهلّبی راکشتند. با قتل فضل، حکومت مهلّبیان در افریقا که ۲۳ سال ادامه داشت، به پایان رسید.
- **اندلس:** شورش بربرهای «تاکرنا» در منطقه «رندة» و سرکوب شدن آن.
- **الجزیره:** شورش ولید بن طریف و اعزام لشکری به فرماندهی یزید بن مزید شیبانی برای جنگ با او و کشته شدن ولید.
- **دزدان دریایی:** مسلم بن زیاد اصم، دزدان دریایی خلیج بصره را مورد تعقیب قرار داده و یازده کشتی جنگی از آنان به غنیمت گرفت.

درگذشتگان

- علی بن سلیمان عباسی.
- فضل بن روح مهلّبی.
- ولید بن طریف.

علی بن سلیمان عباسی

ابوالحسن، علی بن سلیمان بن علی بن عبدالله بن عباس هاشمی قرشی، از فرمان‌روایانی بود که هادی عباسی، حکومت مصر را در سال ۱۶۹ ق به او سپرد. او در مصر به نیکی حکومت کرد. در زمان او خوش‌گذرانی و می‌خوارگی منع و کنیسه‌های جدید منهدم شد.

قبطیان با وی مذاکره کرده و به او پیشنهاد دادند که در مقابل پنجاه هزار دینار، از ویران ساختن کنیسه‌ها خودداری کند. او امتناع ورزید و معابدشان را ویران ساخت. وقتی هارون‌الرشید به خلافت رسید، او را در مقامش ابقا کرد؛ اما علی بن سلیمان، در خلافت طمع کرد. وی اندیشهٔ خود را با برخی از مردم مصر در میان گذاشت. اما آنها این موضوع را به هارون گزارش کردند. هارون نیز وی را در سال ۱۷۱ ق برکنار کرد و او به عراق بازگشت. هارون‌الرشید سپس تصدی برخی امور لشکریان را به وی سپرد. او تا زمان مرگش مورد احترام باقی ماند.[۲]

فضل بن روح بن حاتم

فضل بن روح بن حاتم بن قبیصهٔ مهلّبی، از امیران عباسی که هارون‌الرشید، در سال ۱۷۷ ق به جای پدرش، روح بن حاتم به حکومت افریقیه منصوب کرد. به خاطر عملکرد نادرست و رفتار بدش، سربازان علیه او شوریدند. رهبری این جماعت را عبدالله بن جارود بر عهده داشت که نظامیان با او پیمان بستند که از وی اطاعت کنند و در سال ۱۷۸ ق به قیروان حمله کردند. در این جنگ فضل شکست خورد و ابن‌جارود او را از ترس اینکه مبادا به طرابلس رود و لشکری برای جنگ با وی فراهم آورد، تعقیب کرد و به قتل رساند.[۳]

ولید بن طریف

ولید بن طریف بن صلت تغلبی شیبانی، از شورشیان دلیری است که رهبری خوارج «شراة» را در زمانش عهده‌دار بود. وی به سال ۱۷۷ ق در ناحیهٔ فراتیه جزیره و در عهد هارون‌الرشید، سر به شورش برداشت و جمعیت زیادی را گرد آورد. وی تا مدت‌ها بین نصیبیّن و خابور (یکی از شاخه‌های فرات) در آمد و شد بود. او موفق شد ارمنستان را تصرّف و «خلاط» را محاصره کند و آن‌گاه به آذربایجان و سپس به حلوان و عراق رود. او پس از گذشتن از دجله مدتی در ناحیه جزیره سکونت گزید.

هارون لشکر عظیمی را، به فرماندهی یزید بن مزید شیبانی به سوی او گسیل داشت. این لشکر در نزدیکی او توقف کرد و مدتی را به جنگ و گریز با او پرداخت. سرانجام، «یزید» در حمله‌ای سنگین با ولید روبه‌رو شد و وی را به قتل رساند. خواهرش، فارعة، دختر طریف در رثای او قصیده‌ای سرود که آغاز آن چنین است:

«ای درخت رسته در خابور! چرا سرسبز و پربرگی؟ گویا تو بر ابن طریف غمگین نیستی.

او جوان‌مردی بود که از میان همه توشه‌ها، توشه تقوا را و از هر مالی نیزه و شمشیر را دوست می‌داشت. (کنایه از پارسایی و شجاعت وی)».[۴]

پی نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اول محرم سال ۱۷۸ = هفتم آوریل سال ۷۹۴؛ پنج‌شنبه چهارم شوال سال ۱۷۸ = اول ژانویه سال ۷۹۵.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۱۰۳؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۶۱؛ الولاة والقضاة، ص ۱۳۱.

۳. تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۹۵؛ العبر، ج ۴، ص ۴۱۵؛ البیان المغرب، ج ۱، ص ۸۶.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۱۴۰؛ وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۳۱؛ تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۶۵؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۴۱؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۹۵؛ العبر، ج ۱، ص ۲۷۲؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۸۸؛ الأغانی، ج ۱۲، ص ۹۳.

سال ۱۷۹ ق = ۷۹۵ ـ ۷۹۶ م[۱]

رویدادها

- هارون‌الرشید، محمد بن خالد برمکی را از حجابت خود برکنار و به جای وی فضل بن ربیع را حاجب کرد.
- هارون‌الرشید فضل بن یحیی را از خراسان عزل و منصور بن یزید حمیری (دایی مهدی) را به حکومت منصوب کرد.
- هارون‌الرشید، عمویش، عبیدالله بن مهدی را به حکومت مصر منصوب کرد.
- حکومت یحیی بن سعید حرشی بر ارمنستان و سپس جانشینی احمد بن یزید بن اسید سلمی به جای وی.
- به حکومت رسیدن حمّاد بربری در یمن.
- هارون‌الرشید تصمیم گرفت پایتختی برای خود در نزدیکی کوفه بنا کند؛ اما چندی بعد، از ایجاد آن صرف‌نظر کرد و تصمیم گرفت تا آن را در کنار رودخانه «قاطول» در شمال بغداد بنا کند. ساختمانش را شروع کرد؛ اما بعد، از ساختن آن نیز صرف‌نظر کرد و روانهٔ شام شد.
- هرثمة بن اعین، حاکم افریقیه، وارد قیروان شد. اهالی با آمدن وی احساس آرامش کردند. او ابراهیم بن اغلب را به حکومت «زاب» منصوب کرد.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

• **اسپانیا:** لشکر هشام اول فرزند عبدالرحمان الداخل، حاکم اندلس بر پادشاه جلّیقه (گالیسیا) و پادشاه بشکنس (باسک) پیروز شده و آنان را با بدترین وجه شکست داد.

شورش‌ها

• **سیستان:** شورش خوارج به رهبری حمزة بن اترک خارجی.

• **افریقا:** هرثمة بن اعین، حاکم افریقا از مصر عازم جنگ با ابن‌جارود شد و شورش او را سرکوب کرد. ابن‌جارود، در این جنگ تسلیم شد. هرثمة، ابن‌جارود را به بغداد فرستاد و هارون‌الرشید او را زندانی کرد.

حملات دزدان دریایی

• مسلم بن زیاد اصم، به تعقیب دزدان دریایی در خلیج بصره پرداخت و چهار کشتی جنگی را به غنیمت گرفت.

درگذشتگان

• مالک بن انس.

مالک بن انس

ابوعبدالله، مالک بن انس بن مالک بن ابی‌عامر اصبحی، نسبش به ذی‌اصبح (قبیله‌ای در یمن) می‌رسد. یکی از نیاکان او از یمن به مدینه آمد و درآن‌جا ساکن شد. جدش، ابوعامر از اصحاب رسول‌الله ﷺ بود که جز در جنگ بدر، در تمام جنگ‌ها در رکاب حضرتش حضور داشت. وی یکی از پیشوایان مذاهب چهارگانهٔ اهل سنت است و مذهب مالکیه، به او منسوب است.

وی دانش خود را از نافع، غلام عبدالله بن عمر و ابن شهاب زهری و فقه را از ربیعة بن عبدالرحمان معروف به «ربیعة الرأی» فراگرفت. مالک در علم حدیث، امام و سرآمد بود. او مردی با هیبت بود و محضر او فارغ از مجادله و همهمه و جنجال بود. بسیاری از پیشوایان از جمله: ابن‌مبارک، اوزاعی، لیث بن سعد و شافعی، از وی حدیث نقل کردند. بخاری می‌گوید: صحیح‌ترین احادیث، احادیثی است که مالک از نافع و او از ابن‌عمر نقل کرده است. استناد او در فتوا کتاب خدا و سنت رسول ﷺ بود. به آن‌چه در مدینه بدان عمل شده بود، خصوصاً عمل پیشوایان و در رأس آنها شیخین (ابوبکر و عمر) اهمیت بسیار زیاد می‌داد. وی را نزد جعفر بن سلیمان عباسی، حاکم مدینه آوردند. جعفر به این خاطر که مالک به عدم لزوم طلاق مُکره فتوا داد و این فتوا دارای جنبهٔ سیاسی بود، به او هفتاد ضربه تازیانه زد. عباسیان برای بیعت سوگندهایی ساخته بودند و مردم را در هنگام بیعت وادار به سوگند بر طلاق می‌نمودند.[۲] چون عباسیان متوجه شدند که فتوای مالک می‌تواند بیعت ایشان را نقض کرده و شورش علیه آنان را آسان گرداند، او را تازیانه زدند.

از مالک درباره افراد باغی سؤال شد که آیا جنگیدن با آنها جایز است؟ مالک گفت: «جنگ با آنها جایز است در صورتی که بر خلیفه‌ای همانند عمر بن عبدالعزیز شوریده باشند.» به او گفته شد: اگر مانند عمر بن عبدالعزیز نباشد؟ گفت: «آنها را رها کنید. خداوند، از ظالمی به واسطه ظالمی دیگر انتقام می‌گیرد. سپس خداوند از هر دو انتقام می‌گیرد». این فتوا سبب گرفتاری و رنج‌های بسیار برای وی شد. مالک در ابطال قسم مُکره به این حدیث رسول‌الله ﷺ استناد کرد که فرموده بود: «از امت من خطا، فراموشی و آن‌چه را که در انجام آن مجبور باشند، برداشته شده است».

زمانی که خلیفه از رفتار والی مدینه با مالک مطلع شد، آن را زشت شمرد و جعفر بن سلیمان را از امارت مدینه برکنار ساخت. آن‌گاه دستور داد که او را سوار بر شتری به بغداد آورند. منصور عباسی در سال ۱۶۳ ق در موسم حج، مالک را در منی ملاقات کرد. او از مالک عذر خواست و از او تقاضا کرد که علم خود را در کتابی گرد آورد و در آن از سخت‌گیری‌های عبدالله بن عمر و سهل‌گیری‌های عبدالله بن عباس و کلمات نادر و غریب عبدالله بن مسعود اجتناب ورزیده، شیوهٔ اعتدال را مراعات کند و آن‌چه را که پیشوایان و صحابه بر آن اجماع دارند، درآن بنویسد. خلیفه دستور داد خلعتی به همراه هزار دینار به وی عطا کنند.

مالک نیز کتاب الموطّأ را که اولین کتاب فقهی در عالم اسلام است، به خواست او نوشت. از جمله کتاب‌های مالک کتاب المدوّنة است که مجموعهٔ رساله‌هایی در فقه مالکی است. این رسائل را شاگرد او، اسد بن فرات جمع‌آوری کرد. مالک در مدینه زیست و از آن‌جا به هیچ شهر دیگری عزیمت نکرد. هارون‌الرشید از او خواست تا به محضر او برود و برای او حدیث نقل کند مالک گفت: «طالب باید به نزد علم برود». از این رو، هارون‌الرشید به قصد منزل وی حرکت کرد، در مقابل او نشست و مالک برای او حدیث خواند. بیش‌ترین کسانی که (برای کسب دانش) نزد وی رفتند، مصریان و مغربی‌ها از افریقا و اندلس بودند و هم اینها بودند که مذهب مالک را در شمال افریقا و اندلس نشر دادند. مذهب مالک، در بصره، بغداد و خراسان به واسطه فقهایی که از آن شهرها نزد مالک آمده بودند، گسترش یافت. مالک در ۸۶ سالگی در مدینه درگذشت و در بقیع دفن گردید.[۳]

پی نوشت‌ها:

۱. جمعه اول محرم سال ۱۷۹ = ۲۷ مارس سال ۷۹۵؛ جمعه پانزدهم شوال سال ۱۷۹ = اول ژانویه سال ۷۹۶.

۲. بدین صورت بود که مردم هنگام بیعت سوگند یاد می‌کردند که در صورت نادیده گرفتن بیعت و تعهد خود، زنان آنان مطلّقه باشند.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۱۲۸؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۷۴؛ الامامة والسیاسه، ج ۲، ص ۱۷۸ ۱۸۰؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۲۰۷؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۸۹؛ الفهرست، ص ۲۸۶؛ وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۱۳۵؛ المعارف، ص ۴۹۸؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۳، ص ۲۷۴.

سال ۱۸۰ ق = ۷۹۶ ـ ۷۹۷ م[1]

رویدادها

- درگذشت هشام اول، فرزند عبدالرحمان الداخل، حاکم اندلس و به حکومت رسیدن پسرش، حکم اوّل.
- هارون‌الرشید، موسی بن عیسی را از خراسان بر کنار و علی بن عیسی بن ماهان را به جای وی تعیین کرد.
- هارون‌الرشید، خاموش کردن آتش آشوبی را که در سال ۱۷۵ ق میان قیسیان و یمانیان برافروخته شده بود، به عهدهٔ جعفر برمکی گذارد.
- هارون‌الرشید، لشکر خراسانی را که فضل برمکی در سال ۱۷۸ ق در زمان ولایتش بر خراسان به وجود آورده بود، منحل کرد.
- هارون‌الرشید به سوی حیره رهسپار شد تا در آن‌جا پایتختی برای خود بنا نهد؛ ولی از این کار صرف‌نظر کرد. او به «رقّه» رفت و «دارالملک» را تعمیر کرد.
- هارون‌الرشید دستور داد تا شهر «عین زربة» و استحکامات آن را بسازند تا سربازان خراسانی را در آن‌جا ساکن سازد.
- زلزله‌ای عظیم در مصر رخ داد که مناره اسکندریه را ساقط کرد.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **روم:** محمد بن معاویة بن زفر بن عاصم در رأس نیروهای رزم تابستانی به جنگ با رومیان رفت و در عمق سرزمین آنها رخنه کرد.
- **اسپانیا:** عبدالکریم بن عبدالواحد بن مغیث در رأس نیروهای رزم تابستانی به جنگ با رومیان در «البه» و «قلاع» و «قشتالة القدیمة» ـ قلمروی در وسط اسپانیا ـ پرداخت و شهرهای «ناوارا» (Navarra) حد فاصل بین فرانسه و اسپانیا را مورد هجوم قرار داد و با غنایم زیادی بازگشت.

شورش‌ها

- **سیستان:** شورش خوارج به رهبری حمزة بن اترک خارجی.
- **گرگان:** شورش سرخ‌جامگان به رهبری عمرو بن محمد عمرکی و کشته شدن عمرو.
- **اندلس:** سلیمان و عبدالله، دو پسر عبدالرحمان الداخل بر پسر برادرشان، حکم بن هشام شوریدند. حکم بر عموی خود، سلیمان پیروز شد و او را در «مارده» به قتل رسانید. عموی دیگرش، عبدالله صلح را پذیرفت و مقرر گردید که در شهر «بلنسیه» (خلیجی در شرق اسپانیا) زندگی کند. از همین رو، او به «بلنسی» (والنسیایی) مشهور شده است.
- **افریقا:** شورش عیاض بن وهب هوّاری و کلیب بن جمیع کلبی بر هرثمة بن اعین، حاکم افریقا.

هرثمه، لشکری را به فرماندهی یحیی بن موسی به سوی آنان گسیل داشت و یحیی شورش را سرکوب کرد.

درگذشتگان

- ابن ابی‌سنان.
- ابن قدّاح.
- حکم الوادی.
- خلف احمر.
- سیبویه.
- عمرکی.
- محمد بن ابراهیم فزاری.
- مسلم زنجی.
- هارون بن موسی.
- هشام بن عبدالرحمان الداخل.
- یحیی بن عبدالله طالبی.

ابن ابی‌سنان

حسّان بن ابی‌سنان بن اوفی بن عوف تنوخی، از اهالی انبار که نخست مسیحی بود و بعدها اسلام آورد. وی مترجم بود و به زبان‌های عربی، فارسی و سریانی می‌نوشت. او عمری طولانی داشت. و دو دولت اموی و عباسی را درک کرد و حدود ۱۲۰ سال زیست. در سال ۶۰ ق متولد و در سال ۱۸۰ ق درگذشت.[2]

ابن قدّاح

عبدالله بن میمون بن داود مخزومی، ایرانی‌الاصل و از موالی بنی‌مخزوم بود. از این رو، او را مخزومی خواندند. وی فقیهی شیعی، از رجال حدیث و از اهالی مکه بود. احادیث ابن‌قدّاح، نزد اهل سنت واهی و غیرقابل استناد است؛ در حالی که نزد شیعه از افراد ثقه محسوب می‌شود. کتاب‌های مبعث النبی و صفة الجنة والنار از جمله آثار اوست. پدرش را «قداح» می‌گفتند، زیرا شغل او تیز کردن و ساختن تیر بود. برخی از مورخان، نسب فاطمیان «عبیدی»، فرزندان عبدالله بن محمد ملقب به مهدی را به عبدالله بن میمون می‌رسانند.[3]

حکم الوادی

وی حکم بن یحیی بن میمون اصالتاً از غلامان و از طبقهٔ اول آوازخوانان به شمار می‌رود. او به فن غنا و آواز علاقه زیادی داشت. همینطور دف می‌زد و فی‌البداهه شعر می‌سرود. وی در زمان خلافت عبدالملک بن مروان، به بنی‌امیه پیوست و تمام وقت خود را صرف

خدمت به آنها کرد و از مال و منزلت فراوانی بهره‌مند شد. برای ولید بن عبدالملک شعر سرود و آواز خواند. هارون‌الرشید را نیز درک و برای او آوازخوانی کرد.[۴]

خلف احمر

او ابومحرز، خلف بن حیان و منسوب به اشعری، معروف به «خلف احمر» از اهالی بصره و اصالتاً از فرغانه ماوراءالنهر بود. پدرش غلام آزادشدهٔ بلال بن موسی اشعری بود. از این رو، خلف به او منسوب شد. به شعر و ادبیات عرب آگاه بود. او خود، شعر می‌سرود و به شعرا نسبت می‌داد. به علت شباهت کلامش با سروده‌های شاعران بازشناسی اشعارش از اشعار آنان ممکن نبود. اصمعی و سایر اهالی بصره نزد وی شعر و ادب آموختند. خلف قدرت عجیبی در تمییز شعرها و شناسایی سرایندگان آنها داشت. وی از نسّابین بود و به غرایب لغت، علم نحو و اخبار و سرگذشت عرب آشنایی داشت.[۵]

سیبویه

ابوبشر، عمرو بن عثمان بن قنبر حارثی ـ منسوب به حارث شد چون سرورانش از بنی‌حارث بن کعب‌اند ـ ملقب به سیبویه ـ که در فارسی به معنای بوی سیب است ـ سرآمد نحویان و اولین کسی که علم نحو را بسط و گسترش داد. وی در علم نحو کتابی نگاشت که به کتاب سیبویه مشهور شد. او در «بیضا» ـ از نواحی شیراز ـ متولد شد. آن‌گاه به بصره رفت و ملازمت خلیل بن احمد را برگزید. او از خلیل برتر شد و به اصول و فروع علم نحو احاطه یافت. در هر علمی سررشته داشت.

سیبویه از بصره به بغداد رفت. کسایی در آن زمان، معلم امین پسر هارون‌الرشید بود. آن‌جا بود که در مسئلهٔ «الزنبورية» بین آن دو مناظره‌ای در گرفت. کسایی معتقد بود که عرب می‌گوید: «کنت اظنّ أن الزنبور اشدّ لسعة من النحلة، فاذا هو ایّاها».

اما سیبویه گفت: درست این است که گفته شود: «إن الزنبور اشدّ لسعة من النّحلة، فاذا هو هی». و چون مجادله طولانی شد، پذیرفتند که به یک اعرابی خالص که کلام او دست نخورده و فصیح است، مراجعه کنند. ازآن‌جاکه کسایی معلّم امین بود، امین به او عنایت بسیار داشت. عربی را حاضر کردند و در آن خصوص از او پرسیدند. او نیز آن‌چنان‌که سیبویه گفته بود، تکلم کرد. امین به او گفت: اینک می‌خواهیم آن‌طور که کسائی گفته، بگویی. اعرابی گفت: زبان من بدین سخن نمی‌گردد، زیرا چیزی جز سخن اصیل را تکلم نمی‌کند. پس بنا گذاشتند که به او بگویند: کسائی چنین می‌گوید سیبویه چنان. برخی نیز گویند: به او رشوه دادند. از این رو او گفت: درست آن است که کسایی گفته است. سیبویه دانست که آنها به‌خاطر خوشایند امین، از کسایی طرف‌داری می‌کنند و بر او ظلم روا می‌دارند. لذا هیچ چاره‌ای ندید، مگر آن که از بغداد خارج شود و به فارس برگردد. او به بیضا ـ که بنابر قولی زادگاه وی بود ـ رفت و همان جا درگذشت. سیبویه حدود ۴۰ سال عمر کرد؛ اما سال وفات و مکان آن، مورد اختلاف است.[۶]

عمرکی

او عمرو بن محمد عمرکی، رهبر «سرخ‌جامگان» گرگان بود. چون به وی نسبت بی‌دینی دادند، هارون‌الرشید، دستور قتل او را صادر کرد و عیسی بن ماهان، حاکم خراسان او را به قتل رسانید. سرخ‌جامگان (محمّره) فرقه‌ای از پیروان بابک خرمدین بودند. (۱) وجه نام‌گذاری آنان به سرخ‌جامگان این بود که پیروان بابک خرمدین در آن زمان لباس قرمز به تن می‌کردند. رئیس مذهبشان، مزدک مجوسی آنان را به بهره‌گیری از لذات و پیروی از شهوات، همیاری و اشتراک و اختلاط زنان و مردان دعوت می‌کرد. آنها در مورد اموال و نوامیس قائل به اشتراک بودند و هیچ‌کس از ارتباط با همسر دیگری امتناع نمی‌کرد.[۷]

محمد بن ابراهیم فزاری

محمد بن ابراهیم بن محمد بن حبیب بن سَمُرة بن جندب فزاری، اولین کسی بود که در اسلام اسطرلاب را به کار گرفت. «قفطی» در کتاب اخبار العلماء بأخبار الحکماء دربارهٔ او می‌گوید: «محمد بن ابراهیم فزاری اولین کسی است که در میان مسلمانان در خصوص حرکت و سیر ستارگان به بررسی جدّی اهتمام ورزید».

مأمون، خلیفهٔ عباسی از او خواست تا کتاب السند هند راکه در خصوص حرکات ستارگان نوشته شده بود، ترجمه کند. او نیز این کتاب را به عربی برگرداند و نامش را السند هند الکبیر گذاشت. عنوان السند هند نامی تغییر یافته از «سدّهاند» است به معنای «شناخت». از آن به بعد برای هر کتابی که دربارهٔ علم نجوم بود، از این نام استفاده می‌کردند.[۸]

مسلم زنجی

ابوخالد، مسلم بن خالد منسوب به قبیله بنی‌مخزوم، به خاطر سیاهی رنگش به «زنگی» مشهور بود. برخی نیز گویند: رنگ پوستش قرمز متمایل به زرد بود؛ لذا او را برخلاف رنگش به این نام می‌خواندند. وی شیخ حرم مکی بود.

او نزد ابن‌جریح، فقه آموخت و در این زمینه، سرآمد گردید. امام شافعی فقه را نزد او آموخت و هموست که به امام شافعی اذن فتوا داد. در مکه و در هشتاد سالگی درگذشت.[۹]

هشام بن عبدالرحمان الداخل

ابوولید، هشام بن عبدالرحمان الداخل اموی اندلسی، دومین پادشاه دولت اموی در اندلس بود. مادرش ام‌ولد و جمال ـ و بنابر نقلی حُلَل ـ نام داشت با این که بزرگ‌ترین فرزند پدرش نبود، پدرش او را جانشین خود کرد.

دو برادر بزرگ‌ترش، سلیمان و عبدالله، معروف به بلنسی، علیه وی شورش کردند. هشام لشکری به جنگ آنها گسیل داشت و آن دو را وادار به درخواست بخشش و امان کرد. هشام نیز آنها را به این شرط بخشید که از دریا گذشته و به مراکش بروند. چندی بعد از اندلس خارج شدند و در مغرب (مراکش) اقامت گزیدند و منتظر فرصت ماندند تا این‌که با مرگ هشام فرصت برای آنها فراهم آمد.

و چون بعد از هشام، فرزندش، حَکَم به امارتِ اندلس رسید، آن دو برادر بر وی شوریدند، اما حَکَم توانست شورش آنها را سرکوب کند. او عموی خود، سلیمان را دستگیر و اعدام کرد؛ ولی عبدالله، موفق به فرار شد. سرانجام او نیز تسلیم حَکَم شد و امان خواست. حَکَم نیز به او امان داد. او نیز در تمام دوران حکومت حکم به آرامش و سکون روی آورد. هشام فردی شجاع و دوراندیش بود. امور سیاسی را به خوبی تدبیر می‌کرد و با دشمنان برخورد خصمانه‌ای داشت. او هم‌چنین فردی متقی، پارسا و بی‌توجه به دنیا بود. در میان مردم حضور داشت و خود به شکایات آنان رسیدگی می‌کرد. به عیادت بیماران می‌رفت و در تشییع جنازه‌ها شرکت می‌کرد. گروهی از افراد مورد اعتماد خود را به ولایات و شهرهای تحت حکومت خود می‌فرستاد تا از شیوهٔ رفتار کارگزاران او با مردم تحقیق و بررسی به عمل آورند. وقتی که به وی اطلاع می‌دادند کسی از کارگزارانش ظلمی روا داشته، او را برکنار و به شدت مجازات می‌کرد. مردم اندلس، وی را به عمر بن عبدالعزیز تشبیه می‌کردند.

تعدادی مسجد بنا نهاد و ساختمان مسجد جامع قرطبه راکه بنای آن توسط پدرش شروع شده بود، به اتمام رساند. وی توانست از حملات حاکمان امیرنشین مسیحی که در کوه‌های پیرنه، جلیقه (گالیسیا)، نافار (ناوارا) و لئون مستقر بودند، جلوگیری کند. او کراراً این امارت‌نشین‌ها را مورد حمله قرار داد. وی به فرانسه حمله کرده و تا قرقشونه و اربونه پیش رفت. بین او و فرانسه جنگ‌های خونینی درگرفت که در بیشتر آنها پیروزی با هشام بود.

در زمان حکومت هشام مذهب مالک در اندلس گسترش یافت و جایگزین مذهب اوزاعی شد. در زمان حکومت او فقها منزلت والایی یافتند. آنها با امیر مشورت می‌کردند و امیر نیز مشورت آنها را می‌پذیرفت و دستوراتش مطابق با دستورهای فقها بود، تا آن‌جا که فقها گروه برجسته‌ای شدند به گونه‌ای که احکام حکومتی به اوامر آنها وابسته بود. او در ۴۱ سالگی درگذشت و مدت حکومتش هشت سال بود. بعد از وی پسرش، حَکَم اول به حکومت رسید.[۱۰]

هارون بن موسی القاری

هارون بن موسی بصری منسوب به قبیلهٔ ازد، معروف به «هارون اعور»، از اهالی بصره و در ابتدا یهودی بود و بعدها اسلام آورد و نیکو مسلمانی شد. وی قرآن را حفظ کرد و در علم نحو متبحر شد و علم قرائت قرآن را پی‌گرفت و در این علم سرآمد شد.

وی اولین کسی بود که به نقد روایات مختلف قرائت پرداخت و نظریات گوناگونی راکه در روایات وجود داشت، بررسی کرد و سندهایی که بدان‌ها استناد می‌شد، مورد نقد قویّ خود قرار داد. حدیث را از بزرگان محدثان، همانند طاووس یمانی شنیده بود. با وجود این که او فردی معتزلی مذهب و قائل به آزادی اراده بوده، ولی بخاری و مسلم از او حدیث نقل کردند و ناقدِ سخت‌گیر، یحیی بن معین وی را توثیق نمود.[۱۱]

یحیی بن عبدالله طالبی

یحیی بن عبدالله بن حسن مثنّی، فرزند حسن سبط، فرزند علی بن ابی‌طالب و برادر ادریس بن عبدالله، مؤسس دولت ادریسیان ـ مغرب بود. وی از تربیت‌یافتگان جعفر صادق﵇ در مدینه بود که حدیث روایت می‌کرد و فقیه گردید.

او در شورش پسر عمویش، حسین بن علی بن حسن مثنّی، فرزند حسن سبط، فرزند علی بن ابی‌طالب، علیه موسی الهادی خلیفه عباسی، یاور وی بود؛ اما بعد از کشته شدن حسین در جنگ «فخّ» فرار کرد. یحیی به یمن رفت و مدتی در آن‌جا اقامت گزید. بعد از رفتن به مصر و مغرب به طرف سرزمین ری رفت و در شهرهای ری و خراسان، مردم را به خود فرا خواند. رفته رفته، پیروانش زیاد شدند، مردم از شهرهای مختلف به سوی او آمدند و قدرت او به اوج رسید. این امر در زمان حکومت هارون‌الرشید اتفاق افتاد. هارون‌الرشید، در سال ۱۷۶ ق لشکرعظیمی را به فرماندهی فضل بن یحیی برمکی برای جنگ با او فرستاد. یحیی از هارون‌الرشید امان خواست و او نیز به یحیی امان داد و نامه‌ای با خط خود برای یحیی نوشت و او را نزد خود خواند. هارون‌الرشید یحیی را به عنوان زندانی به جعفر بن یحیی سپرد، اما جعفر، پس از این که اطمینان یافت که یحیی دیگر تلاشی برای شورش ندارد، او را آزاد و راه خروج از بغداد را برای وی هموار کرد. هارون‌الرشید کسی را مأمور کرد تا یحیی را به زندان برگرداند و در آن‌جا زندگی او به شکل مبهمی خاتمه یافت. برخی گویند: هارون‌الرشید، خود، وی را به قتل رساند و برخی نیز برآنند که

هارون‌الرشید، یحیی را با تشنگی و گرسنگی به قتل رساند. هم‌چنین برخی گویند: هارون، ستونی با گچ و سنگ بر روی او بنا کرد در حالی که یحیی زنده بود. رهایی یحیی به وسیلهٔ جعفر برمکی موجب خشم هارون بر برامکه شد و همین امر یکی از دلایلی بود که بعدها به نابودی برمکیان انجامید.[۱۲]

پی نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه اول محرم سال ۱۸۰ = شانزدهم مارس سال ۷۹۶؛ یک‌شنبه ۲۶ شوال سال ۱۸۰ = اول ژانویه سال ۷۹۷.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۸۸؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۷۵.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۲۸۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۴۹؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۲۷۲؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۸، ص ۹۰.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۲۹۶؛ الأغانی، ج ۶، ص ۲۸۰ به بعد.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۳۵۸؛ المعجم البلدان، ج ۱۱، ص ۶۴؛ انباه الرواة، ج ۱، ص ۳۴۸؛ الفهرست، ص ۵۰؛ طبقات الشعراء، ص ۱۴۷؛ معجم الادباء، ج ۴، ص ۱۷۹.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۲۵۲؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۴۶۳ـ۴۶۴؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۷۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۱۹۵؛ العبر، ج ۱، ص ۲۷۸؛ معجم الادباء، ج ۶، ص ۸۰؛ انباه الرواة، ج ۲، ص ۲۴۶؛ الفهرست، ص ۷۶؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۳۴.

۷. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۲۵۹؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۷۵؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۹۹؛ الفهرست، ص ۴۷۹.

۸. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۱۸۰؛ إخبار العلماء بأخبار الحکماء، ص ۱۷۷ـ۱۷۸.

۹. تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۲۵۵؛ العبر، ج ۱، ص ۲۷۷.

۱۰. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۸۴؛ البیان المغرب، ج ۲، ص ۶۱ـ۶۸؛ نفح الطیب، ج ۱، ص ۳۱۷؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۴۴ و ۱۴۸؛ العبر، ج ۴، ص ۱۲۴ـ۲۷۱؛ العبر، ج ۱، ص ۲۷۸؛ دولة الاسلام فی الاندلس، ص ۲۱۸ـ۲۲۵.

۱۱. تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۵؛ مذاهب التفسیر الاسلامی، ص ۵۵.

۱۲. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۱۹۰؛ تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۵۴؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۲۵؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۶۷؛ العبر، ج ۳، ص ۲۱۵ـ۲۱۸؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۱۱۰؛ الکتّاب والوزراء، ص ۱۹۰؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۵۲؛ مقاتل الطالبیین، ص ۴۷۲.

یادداشت‌ها:

۱. چون سید حمیری مدافع حریم ولایت و مادح خاندان پیامبر ﷺ بوده است و دشمنان آنها را مورد نکوهش قرار داده است، افرادی نظیر رفاعی را خوش نیامده است و چنین نسبت‌هایی به سید روا داشته است.

۲. ظاهر بعضی از کلمات او تشیع وی می‌باشد، مثلاً از او است که دربارهٔ علی ﷺ می‌گوید: «احتیاج الکل الیه واستغنائه عن الکل دلیل علی انه امام الکل؛ نیاز همه ـ در جمیع علوم و کمالات ـ به او و بی‌نیازی وی از دیگران دلیل پیشوایی او بر همه است» (ر.ک: سفینة البحار، ج ۲، ص ۷۲۰؛ قاموس الرجال، ج ۴، ص ۲۰۱).

۳. «معین» تقسیم دیگری عکس آن‌چه مؤلف آورده قائل شده است.

رویدادهای اسلام از ۱۸۱ ـ ۱۹۰ق

سال ۱۸۱ق = ۷۹۷ ـ ۷۹۸م[۱]

رویدادها

- هرثمة بن اعین، تقاضای کناره‌گیری از حکومت افریقیه را به هارون‌الرشید تقدیم کرد. هارون استعفای او را پذیرفت و ریاست محافظان خود را به او سپرد و محمد بن مقاتل عکّی را به جای وی به حکومت افریقیه منصوب کرد.
- به حکومت رسیدن محمد بن مسلم باهلی در ارمنستان.
- پرداخت اولین فدیهٔ آزادی [اسیران] بین مسلمانان و رومیان در زمان عباسیان در طرسوس که طی آن ۳۷۰۰ اسیر مسلمان فدیه داده شد.
- هارون‌الرشید جهت انجام مراسم حج به مکه رفت.
- ساختن شهر «تُـطَیْله» در «الثغر الاعلی»، و وادی و نهر «ابرو الاوسط» در زمان حکومت حَکَم بن هشام، حاکم اندلس.
- «ایرین»، همسر امپراتور لئون چهارم و مادر کنستانتین ششم که وصی او نیز بود پسر خود را از قدرت برکنار کرد و چشم‌های او را از حدقه درآورد. آن‌گاه حکومت را خود به دست گرفت و خود را امپراتریس روم خواند.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **سرزمین روم:** عبدالملک بن صالح، به رومیان حمله کرد و در «هراکلیا» با لشکر بیزانس به جنگ پرداخت و به آنکارا رسید.
- هارون‌الرشید، سرزمین روم را مورد هجوم قرار داد و به دژ «صفصاف» رسید و آن را تصرف کرد.

شورش‌ها

- **اندلس (شورش مولّدین):** عمروس بن یوسف، حاکم طلیطله، پس از جنگی شدید و خونین شورش مولّدین به رهبری عبیدة بن حمید را سرکوب کرد و ۵۳۰۰ نفر از آنها را کشت. او اجساد کشتگان را در گودال عمیقی انداخت. از این رو، این جنگ، به جنگ «حفره» (گودال) معروف شد.
- شورش بهلول بن مرزوق و ورود او به سرقسطه.

درگذشتگان

- ابن مبارک.
- حسن بن قحطبه.

ابن‌مبارک

او ابوعبدالرحمان، عبدالله بن مبارک بن واضح تمیمی مروزی منسوب به بنی‌حنظله ساکن خراسان که از پدری ترک و مادری عرب زاده شد.

وی حافظ قرآن، شیخ‌الاسلام، و مجاهد، که کتاب‌ها و سفرنامه‌هایی نوشت. عمر خود را در سفرهایی چون سفر حج، جهاد و تجارت سپری کرد و کتاب‌هایی در حدیث، فقه، ادبیات عرب و سرگذشت مردم تألیف کرد. از درآمدِ کسب خود به عابدان و زاهدان انفاق می‌کرد. وی اولین کسی بود که دربارهٔ «جهاد» کتاب تصنیف کرد.

ابن‌خلکان نقل می‌کند که مبارک بن واضح، پدر عبدالله در خراسان، اجیر فردی از بنی‌حنظله بود و مدت زیادی در باغستان او کار می‌کرد. روزی از روزها مولای او از اجیرش (مبارک) خواست تا انار شیرینی از باغ برای وی بیاورد. او این کار را انجام داد و برای مولایش انار آورد. مولا، انار را چشید، امّا آن را ترش یافت لذا بر او خشمگین شد و گفت: از تو انار شیرین خواستم، تو ترش آن‌را آوردی؟ برو و اناری شیرین بیاور! مبارک رفت و از درخت دیگری انار آورد، ولی باز انار ترش بود، این بود که، خشم او شدت یافت. نوبت سوم نیز همین اتفاق افتاد. عاقبت به او گفت: تو فرق انار شیرین و ترش را نمی‌دانی؟ گفت: نه. پرسید: چرا؟ گفت: چون تا به حال از این درخت‌ها چیزی نخورده‌ام تا آن را بشناسم. پرسید: چرا نخوردی؟ گفت: زیرا تو به من چنین اجازه‌ای نداده‌ای. چون مولا مطلب را بررسی کرد، به راستگویی او پی برد. از این رو شأن ومنزلت او نزد مولایش افزون گشت و دخترش را به ازدواج مبارک درآورد. خداوند از این زن به او پسری روزی کرد که نامش را عبدالله گذاشتند. او یکی از پیشوایان بزرگ و شیوخ اسلام گردید.

ابن‌عیینه دربارهٔ او گفت: «وی دانشمند شرق و غرب است.» او شاعر نیز بود و این بیت از جمله شعرهای اوست:

«آیا کسی جز پادشاهان، کاهنان و راهبانِ بدکردار، دین را تباه می‌کند؟».

ابن‌مبارک در شهر «هیت»، بین رحبه و بغداد وقتی از جنگ با رومیان بازمی‌گشت، در ۶۳ سالگی درگذشت.[۲]

حسن بن قحطبه

ابوحسین، حسن بن قحطبة بن شبیب بن خالد بن معدان طائی، از فرماندهان شجاع در آغاز عصر عباسیان بود. منصور در سال ۱۳۶ ق او را برای کمک به ابومسلم، در جنگ با عبدالله بن علی عباسی (عموی منصور) ـ که علیه او شوریده بود ـ به حکومت ارمنستان نشاند. وی با رومیان به جنگ پرداخت و به عمق سرزمین آنها نفوذ کرد. رومیان او را به دلیل رعب و وحشتی که در دل آنها به وجود آورده بود، «اژدها» می‌خواندند. هم‌چنین با خوارج در ارمنستان به جنگ پرداخت و در سال ۱۳۸ ق بر آنان پیروز شد.

در سال ۱۵۸ ق به خاطر بیرون راندن خزرها ـ که ارمنستان را مورد هجوم قرار داده، در آن‌جا فساد زیادی به راه انداختند و تعداد زیادی از مسلمانان را به قتل رساندند ـ حکومتش بر ارمنستان تجدید شد. وی هم‌چنین شورش ارامنه را که به رهبری یکی از پیشوایانشان برپا شده بود سرکوب کرد. او برادر حمید بن قحطبه بود.[۳]

پی نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اول محرم سال ۱۸۱ = پنجم مارس سال ۷۹۷؛ دوشنبه هشتم ذی‌القعده سال ۱۸۱ = اول ژانویه سال ۷۹۸.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۲۵۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۱۵۲؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۳۲؛ حلیة الأولیاء، ج ۸، ص ۱۶۲؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۹۵؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۷۷؛ العبر، ج ۱، ص ۲۸۰؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۲۵۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۸۲؛ المعارف، ص ۵۱۱.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۲۲۹؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۵۹؛ فتوح البلدان، ص ۲۹۵؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۴۰۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۷۲ و ۴۰۲.

سال ۱۸۲ ق = ۷۹۸ ـ ۷۹۹ م[۱]

رویدادها

- هارون‌الرشید، پسرش، مأمون را بعد از امین به عنوان ولیعهد معرفی کرد و برای او بیعت گرفت.
- هارون‌الرشید، اسماعیل بن صالح عباسی را به حکومت مصر منصوب و سپس وی را برکنار و لیث بن فضل ابیوردی را حاکم مصر کرد.
- هارون‌الرشید، پسرش، مأمون را حاکم افتخاری خراسان قرار داد و علی بن عیسی بن ماهان را به عنوان جانشین وی در حکومت خراسان ابقا کرد.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **سرزمین روم:** شکست «ناکفور»، [تغفور] فرماندهٔ بیزانس در هراکلیا و عقد صلح میان «ایرین»، ملکهٔ روم و هارون‌الرشید و پرداخت جزیه به هارون‌الرشید.
- عبدالرحمان بن عبدالملک بن صالح عباسی در جنگ‌های تابستانی با روم، تا «افسوس» پیش رفت.
- **اندلس:** اندلسی‌ها حملاتی دریایی به جزایر شرقی (جزایر بلیار) داشتند. این جزایر در آن زمان، تحت حمایت امپراتور شارلمانی قرار داشت.

شورش‌ها

- **افریقا:** سربازان بربر و عرب، علیه محمد بن مقاتل عکّی، حاکم افریقا، به خاطر سوء رفتار و کشتن بهلول بن راشد ـ که از بزرگان پیشوایان بربرها بود و او را موعظه و با رفتار او معارضه می‌کرد ـ شورش کردند. شورشیان که مخلد بن مرّهٔ ازدی را به رهبری پذیرفته بودند، به جنگ با محمد بن مقاتل پرداختند. در این نبرد، مخلد کشته و یاران او پراکنده شدند.

- اندلس: سلیمان و عبدالله، فرزندان عبدالرحمان الداخل، از طریق افریقا از اندلس عبور کردند، و علیه حَکَم شوریدند. آن دو در زمان حکومت برادرشان، هشام به آن‌جا تبعید شده بودند.

درگذشتگان

- ابن‌دینار جهنی.
- ابوهیذام.
- ابویوسف.
- بهلول بن راشد.
- خزیمی.
- عبّاسه.
- مروان بن ابی‌حفصه.
- یونس بن حبیب.

ابن‌دینار

ابوعبدالله، محمد بن ابراهیم بن دینار جهنی، فقیهی دانشمند که به علم، عنایت و در مباحث آن بسیار ژرفکاو بود. او و مغیرة بن عبدالرحمان مخزومی، سرآمد فقهایِ مدینه بودند.

اشهب بن عبدالعزیز عامری دربارهٔ او می‌گوید: «در میان اصحاب مالک، کسی را فقیه‌تر از ابن دینار نیافتم».[۲]

ابوهیذام

ابوهیذام، عامر بن عمارة بن خزیم غطفانی مرّی، امیر قیسیان (منسوب به قیس عیلان، مضری) (۱) شام و یکی از سرداران صاحب‌نام بود. وی در بُصری (بصری الشام) اقامت داشت و در جنگی که بین مضریان (قیسیان) و یمانیان در سال ۱۷۵ق درگرفت، رهبری مضریان را به عهده داشت. ضربه‌هایی که یمانیان از او خوردند، از غیر او نخوردند. هرگز شکستی در مورد او ذکر نشده است. هزاران سرباز و جنگ‌جو بر او یورش می‌بردند، ولی با آن که تعداد یاران او اندک بود، آن قدر پایداری می‌کرد تا بر آنان پیروز می‌شد.

هارون‌الرشید، جعفر بن یحیی را برای سرکوبی این شورش قبیله‌ای فرستاد. او بر ابوهیذام دست یافت و وی را با غل و زنجیر، نزد هارون‌الرشید به «رقّه» آورد. هارون نیز او را بخشید و آزادش کرد.[۳]

ابویوسف

ابویوسف، یعقوب بن ابراهیم بن حبیب انصاری کوفی بغدادی، یار و شاگرد ابوحنیفه و اولین کسی که دربارهٔ مذهب ابوحنیفه کتابی تألیف کرد و مسائل آن را نوشت و منتشر کرد و دانش ابوحنیفه را در سرزمین‌های مختلف گسترش داد. در نقل روایت، از پیشوایان محدث نقل حدیث می‌کرد. وی در ابتدا نزد ابن‌ابی‌لیلی فقه آموخت، آن‌گاه متوجه ابوحنیفه شد و نزد او فراگیری فقه را دنبال کرد.

در سفری به مدینه از مالک بن انس نیز کسب علم نموده و با او در مسائلی که موافق با مذهب اهل عراق بود، به مناظره پرداخت و نظریات مالک را پذیرفت. سپس با افکار اهل حجاز، به عراق بازگشت و آن را با مذهب مردم عراق درآمیخت و در بسیاری از مسائل نیز به رأی مالک رجوع کرد. او نخستین کسی بود که این دو مذهب (حنفی و مالکی) را به هم نزدیک ساخت.

در سال ۱۶۶ق همزمان با حکومت مهدی، خلیفهٔ عباسی منصب قضاوت را به عهده گرفت. او این منصب را در زمان هادی و هارون‌الرشید نیز حفظ کرد. هارون‌الرشید او را قاضی القضاة تمام مملکت خود قرار داد و تا آن‌جا پیش رفت که تعیین قضات را از خراسان تا افریقا به عهدهٔ او گذاشت. وی اولین کسی بود که به این منصب خطیر دست یافت. دربارهٔ علت این امر گویند: هارون‌الرشید به همسرش، زبیده گفت: اگر امشب در کشور من شب را صبح کنی سه طلاقه خواهی بود. اما ساعتی بعد پشیمان شد و به فکر چاره افتاد و در این باب، از ابویوسف نظر خواست. ابویوسف گفت: زبیده باید شب را در مسجد سپری کند؛ چراکه مساجد تنها از آن خدایانند. هارون به دلیل همین فکر بکر، وی را قاضی القضاة کرد.

او اولین کسی بود که در اصول فقه، بنابر مذهب ابوحنیفه کتاب نوشت. در مجلس قضاوت او طبقات مختلفِ علما شرکت می‌کردند. درتفسیر، تاریخ جنگ‌ها و سرگذشت اعراب مهارت فراوان داشت. پس از او پسرش، یوسف منصب قضا را به عهده گرفت و به نیابت پدر خود، در بخش شرقی بغداد به قضاوت نشست. از آثار او کتاب الخراج است که برای هارون‌الرشید تألیف کرد. کتاب النوادر، ادب القاضی، الامالی فی الفقه و الرد علی مالک بن انس و غیره نیز از اوست، اما بیشتر کتاب‌هایش از بین رفته است. ابویوسف در حالی که هنوز در منصب قضا بود، در ۶۹سالگی درگذشت.[۴]

بهلول بن راشد

بهلول بن راشد، یکی از پیشوایانِ خوارِج اباضیه، از پرهیزگاران و عابدان که محمد بن مقاتل عکّی، حاکم افریقا او را به قتل رسانید. چرا که او از روش حکومتی خلیفه و دوستی او با پادشاه روم انتقاد می‌کرد. ابوبکر عبدالله مالکی، در کتاب خود ریاض النفوس می‌گوید: «عکّی نسبت به پادشاه روم ابراز محبت می‌کرد و برای او هدایایی می‌فرستاد و آن «طاغیه» (سرکش) یعنی پادشاه روم نیز چنین می‌کرد. تا جایی که پادشاه روم از عکّی خواست برای او آهن، مس و سلاح ارسال کند. هنگامی که عکّی تصمیم به ارسال این اجناس گرفت، بهلول نتوانست

ساکت بنشیند و زبان به سخن گشود. او ضمن معارضه با عکّی، او را موعظه نمود تا اتمام حجت کرده باشد. چون بهلول بر این امر اصرار ورزید، عکّی وی را فرا خواند و دستور داد او را لخت کرده، تازیانه بزنند، آن‌گاه او را زندانی کردند. چندی بعد او را از زندان آزاد کرد؛ اما در اثر چرکین شدن زخم‌های تازیانه، درگذشت».

ابن‌عذاری درباره محمد بن مقاتل عکّی می‌گوید: «از او بدسیرتی و انجام امور قبیح دیده نشد، مگر اقدامی که در مورد مرد عابد و با تقوای زمان خود، یعنی بهلول بن راشد انجام داد و او را خصمانه تازیانه زد و به زندان افکند و همین سبب مرگ او شد».

سربازان به خاطر این کار، علیه او شوریدند. رهبری شورش را مخلّد بن مرّهٔ ازدی بر عهده داشت، اما عکّی شورش را با کشتن مخلّد خاموش کرد.[۵]

خزیمی

او ابویعقوب، اسحاق بن حسان، اصالتاً ایرانی و غلام آزاد شدهٔ ابن‌خزیم مُرّی بود. بعدها به محمد بن زیاد کاتب و منشی برمکیان پیوست و برای او مدیحه‌های نیکویی سرود و پس از مرگ وی نیز برایش مرثیه گفت. او در آخر عمر نابینا شد. این چند بیت از جمله شعرهای اوست:

«وقتی پاره‌ای از وجود تو می‌میرد، بر پارهٔ دیگر اشک بریز؛ زیراکه تمام اعضای انسان، مرتبط و پیوند خورده به یک‌دیگرند.

طبیب مرا امید می‌دهد که چشم من شفا می‌یابد، و آیا غیر از خدا طبیبی برای چشمانم وجود دارد؟».

و از دیگر شعرهای نیکوی اوست:

«میهمانانم را با چهره‌ای گشوده و خندان، حتی پیش از آن‌که بر من وارد شوند، پذیرا می‌گردم؛ و با آن‌که منزل و دیار ما خشک و بی‌توشه است اما این میهمان نزد من اکرام و احترام می‌یابد.

مهمان‌داری و اکرام میهمان، به تقدیم طعامِ فراوان نیست؛ اکرام و احترام میهمان به آن است که با چهره‌ای گشاده و خندان و برخورد گرم از او پذیرایی نمایی».

او در سال ۱۸۲ ق درگذشت.[۶]

عبّاسه

عبّاسه، دختر مهدی، پسر ابوجعفر منصور و خواهر هادی و هارون‌الرشید بود. وی برخوردار از فضل، ادب، حسن و زیبایی بود و برادرش، هارون‌الرشید، علاقهٔ زیادی به او داشت.

عباسه چندین شوهر کرد؛ نخست به ازدواج محمد بن سلیمان بن علی عباسی درآمد. پس از درگذشت محمد، ابراهیم بن صالح عباسی او را به ازدواج خود درآورد. چون ابراهیم نیز درگذشت، او به ازدواج محمد بن علی بن داود عباسی درآمد. و چون این مرد نیز درگذشت، عیسی بن جعفر عباسی خواست تا با او ازدواج کند، امّا ابونواس، این ابیات را برای امین (برادرزادهٔ عباسه) فرستاد:

«همانا به امین الله به آن بزرگ‌زادهٔ والامقام بگویید،اگر تصمیم گرفتی از شر مخالفی از مخالفانت رهایی یابی.

او را با شمشیر به قتل نرسان کافیست، عباسه را به ازدواج او درآوری.»

چون عیسی شعر ابونواس را شنید، از این ازدواج صرف‌نظر کرد. به هرحال تا زمان مرگ عباسه، مردان از ازدواج با او پرهیز می‌کردند.

گویند: عباسه در قراری خصوصی به عقد خصوصی جعفر بن یحیی برمکی درآمد و از او صاحب دو بچه شد. عباسه، از ترس برادرش هارون‌الرشید، آن دو را به همراه دایه و خادمه‌ای به مکه فرستاد. می‌گویند این امر (باردار شدن عباسه از جعفر) یکی از علل کشتنِ جعفر و بدبختی برمکیان بود.[۷] (به شرح حال مربوط به هارون‌الرشید مراجعه کنید.)

مروان بن ابی‌حفصه

ابوالسمط یا ابوهیذام، مروان بن سلیمان بن یحیی بن ابی‌حفصه (یزید) شاعری بلند مرتبه بود. گفته شده اباحفصه ابتدا یهودی بوده و توسط مروان بن حَکَم اسلام آورد. هم‌چنین گویند: وی از اسیران اصطخر بود که عثمان بن عفان او را خرید و به مروان بن حکم بخشید.

ابوالسمط (شاعری عالی‌طبقه بود که) در زمان حکومت مروانیان و امویان بالید. وی روزگاری چند از حکومت عباسیان را نیز درک کرد. آن‌گاه به بغداد آمد و مهدی، هادی، هارون‌الرشید و معن بن زائده را مدح کرد. در مدح معن بن زائده، لامیّه‌ای را سرود که به خاطر آن، بر شعرای زمان خود برتری یافت. از شعرهای این قصیده است که :

«از گفتن «نه» دوری می‌کرد؛ گویی برای او گفتن «نه» به هنگام تقاضا حرام می‌نماید.

روزگار او در نیکی و نیک‌سرشتی سراسر یکسانند و تمییز میان آنها بر ما دشوار است به طوری‌که نمی‌دانیم کدام روز او از دیگری بهتر است.

آیا در روز بخشندگی بی‌شمارش یا روز سختی و فلاکتش، در هر دو روز، بخشنده و کریم و بلند همت است.»

هارون‌الرشید، او را شاعر مخصوص دربار برای مراسم رسمی و همراهیش در جنگ برگزید. وی از طریق جوایز و بخشش‌ها، ثروت زیادی به دست آورد. رسم عباسیان این بود که برای هر بیتی که او در مدح آنها می‌سرود، هزار درهم می‌دادند. از جمله در قصیده‌ای هارون‌الرشید را چنین مدح می‌کند:

«به جان تو هرگز آن صبح‌گاه «محصّب» (۲) را فراموش نمی‌کنم؛

به خصوص آن هنگامی که سلمی با انگشتان حنا بسته‌اش، به من اشاره کرد.

و آن، زمانی بود که حاجیان هرکدام، رو به سوی دیار خویش نهاده و قافله‌های رهسپار مناطق، پراکنده شده بودند؛ و جز اندکی از آنان کسی باقی نمانده بود».

هارون‌الرشید از شنیدن این ابیات به شگفتی درآمد و به او گفت: این قصیدهٔ تو چند بیت شعر دارد؟ گفت: شصت یا هفتاد بیت. آن‌گاه هارون به تعداد بیت‌های این قصیده، هزاران درهم به او داد. این رسم عباسیان، تا زمان مرگ مروان بن ابی‌حفصه ادامه داشت. او با هجو علویان، خود را به هارون‌الرشید نزدیک می‌کرد. وی در امر خلافت منکر حق آنان بود و آن را حق بنی‌العباس می‌دانست. در این باره چنین می‌گوید:

«چگونه ممکن است در حالی که چنین امری شدنی نیست که دخترزادگان ارث عموها را ببرند».

وی در بغداد درگذشت. گویند: در حالی که مروان تب داشت، صالح بن عطیهٔ اضجم به دیدار او رفت. هنگامی که خانه خلوت شد، بر او حمله آورد و با فشار گلو، او را خفه کرد و به قتل رساند.[8]

یونس بن حبیب

او ابوعبدالرحمان، یونس بن حبیب ضبّی، منسوب به بنی ضبّه در روستای «جبّول» در ساحل رودخانهٔ دجله بین بغداد و واسط متولد شد. به بصره آمد و نزد ابوعمرو بن علاء و اخفش کبیر کسب علم کرد. در بصره حلقهٔ درسی داشت که ادبا و فصیحان عرب و اهل بادیه، در آن شرکت می‌کردند.

در زمان خود، در علم نحو سرآمد و به شعر آگاه شد. در تشخیص شعر خوب و بد، بینش عمیقی داشت. طبقات شعرا را می‌شناخت و حافظ شعرهای آنان و لغت‌های مهجور و مثل‌های فراوانی بود. با وجود این، اما بیشتر روحیه نحوی داشت. از حفظ املا می‌کرد و از هیچ کتابی کمک نمی‌گرفت. از جمله تصانیف او می‌توان از معانی القرآن الکبیر، معانی القرآن الصغیر، کتاب اللغات، النوادر و الامثال نام برد. وی عمری طولانی داشت و در ۱۰۲ سالگی بدرود حیات گفت.[9]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اول محرم سال ۱۸۲ = ۲۲ فوریه سال ۷۹۸؛ سه‌شنبه نوزدهم ذی‌الحجة سال ۱۸۲ = اول ژانویه سال ۷۹۹.

۲. کتاب الوفیات، ص ۱۴۴؛ ترتیب المدارک، ج ۱، ص ۲۹۱.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۲۳؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۶۲۷.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۲۵۲؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۲۴۲؛ ابن‌خلکان، ج ۶، ص ۳۷۸؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۹۸؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۸۰؛ تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۲۹۲؛ العبر، ج ۱، ص ۲۸۴؛ المعارف، ص ۴۹۹؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۱۰۷؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابو یوسف»؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۳۹.

۵. البیان المغرب، ج ۱، ص ۸۹؛ ریاض النفوس، ص ۱۴۱؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۵۴؛ تاریخ المغرب الکبیر، ج ۳، ص ۱۲۳.

۶. معاهد التنصیص، ص ۸۷ـ۸۸.

۷. اعلام‌النساء، ج ۳، ص ۲۲۸؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۷۵؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۵۷؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۱۰۷؛ الفخری، ص ۱۸۵؛ المحبّر، ص ۶۱.

۸. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۵۹؛ الأغانی، ج ۱۰، ص ۷۱؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۴۲؛ وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۱۸۹؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۰۱؛ طبقات الشعراء، ص ۱۸۲؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۲۱.

۹. معجم الادباء، ج ۶، ص ۲۱۰؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۵۴۵؛ بغیة الوعاة، ص ۴۲۶؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۰۱.

سال ۱۸۳ ق = ۷۹۹ـ۸۰۰م[1]

رویدادها

- هارون‌الرشید مقرر داشت که پسرش، قاسم پس از مأمون، ولیعهد باشد و به او لقب «مؤتمن» داد. آن‌گاه او را والی ناحیه جزیره و نواحی مرزی و شهرهای نظامی (حایل میان بلاد اسلامی و روم شمالی) قرار داد.
- حکم‌رانی مجدد یزید بن مزید شیبانی، بر آذربایجان و ارمنستان.
- هارون‌الرشید شهر «هارونیه» را نزدیک مرعش بنا نهاد و انبوه جنگ‌جویان را در آن اسکان داد.
- پاپ لئون سوم، بر سر پادشاه شارلمانی، امپراتور دولت روم غربی تاج گذاشت و بدین وسیله ارتباط او با روم شرقی قطع شد.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **خراسان:** ابوالخصیب، وهیب بن عبدالله نسائی بر علی بن عیسی بن ماهان، حاکم خراسان به دلیل ظلم و ستم وی بر مردم، شورید ابوالخصیب بر توس، سرخس، نیشابور و شهرهای دیگر استیلا یافت.
- **اندلس:** آشوب در مرز شمالی اندلس، جنگ داخلی میان سردار، ابوعمران و بهلول بن مرزوق، یکی از اعیان اندلس که در سال ۱۸۱ ق بر سرقسطه (ساراکوسا) استیلا یافته بود.
- **افریقا:** ابوجهم، تمام بن تمیم تمیمی، علیه محمد بن مقاتل عکی، حاکم افریقا شورش کرد. ابوجهم که کارگزار محمد بن مقاتل در تونس بود، تصرفات ابن‌مقاتل را پست می‌شمرد. ابوجهم به قیروان رفت و چون آن شهر را محاصره کرد، ابن‌مقاتل از این شهر خارج شد و به طرابلس رفت. چندی بعد ابراهیم بن اغلب، حاکم زاب، شهر قیروان را محاصره کرد و این بار ابوجهم از آن‌جا خارج شد و محمد بن مقاتل، به مقر حکومت خود بازگشت.

جنگ‌های خزرها

- **ارمنستان:** خزرها از طریق باب الابواب (دربند) به ارمنستان حمله کردند، مسلمانان و اهل ذمّه را به قتل رساندند و افراد زیادی را به

اسارت گرفتند. یزید بن مزید شیبانی، امیر ارمنستان به جنگ آنان رفت و هارون‌الرشید با لشکری دیگر به فرماندهی خازم بن خزیمه، او را کمک کرد. آنها در نهایت، خزرها را از ارمنستان بیرون کرده و به عقب راندند.

درگذشتگان

- ابن سمّاک.
- زیاد بکّائی.
- موسی بن عیسای عباسی.
- موسای کاظم [ﷺ].

ابن سماک

ابوعباس، محمد بن صبیح کوفی مشهور به ابن‌سمّاک، منسوب به بنی‌عجل بود که به موعظه‌های گیرا و نافذ و پارسایی اشتهار داشت. وی از محدثانی بود که از اعمش و پیروان او حدیث نقل می‌کرد. دارای اعتبار و احترام والایی بود و خلفا را موعظه می‌نمود.

گویند: روزی به دیدار هارون‌الرشید آمد. هارون آب خواست، برایش کوزه‌ای آب آوردند. چون هارون کوزه را گرفت، ابن‌سمّاک به او گفت: ای امیرالمؤمنین! اندکی درنگ کن. اگر از این آب منع شوی به چند خریدار آن می‌شوی؟ گفت: نصف سلطنتم را می‌دهم. ابن‌سماک گفت: بنوش! خداوند آن را بر تو گواراکند. وقتی هارون آب را نوشید، ابن‌سماک بدو گفت: اگر از دفع این آب از بدنت جلوگیری شود، چقدر می‌پردازی تا خارج شود؟ گفت: تمام سلطنتم را. ابن‌سماک گفت: سلطنتی که قیمتش به مقدار جرعه آبی است، سزاوار است که بدان رغبت نورزند. و هارون در این‌جا به گریه افتاد.[۲]

زیاد بکّایی

ابومحمد، زیاد بن عبدالله بن طفیل قیسی عامری بکّایی کوفی به «بکّاء» ملقب بود. او کسی است که سیرهٔ نبوی را از محمد بن اسحاق روایت کرد. بعدها عبدالملک بن هشام، سیرهٔ نبوی را مرتب کرد؛ از این رو، به سیرهٔ ابن‌هشام خوانده شد. وی در نقل حدیث ثقه بود. او به ربیعة بن عامر بن صعصعه منتسب و از عدنانیان است.[۳]

موسی بن عیسای عباسی

او ابوعیسی، موسی بن عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبدالله عباسی هاشمی قرشی، امیری از خاندان عباس بود. وی شخصی سخاوت‌مند بود که منصور او را والیِ حرمین کرد. چندی بعد، مهدی او را به حکومت یمن گماشت. در سال ۱۷۱ ق هارون‌الرشید او را به جای علی بن سلیمان که به انهدام کنیسه‌های جدید یهودیان، فرمان داده بود، بر حکومت مصر نشاند.

موسی، با مشورت لیث بن سعد و عبدالله بن لهیعه، اجازه ساختن کنیسه‌ها را داد. مشاوران او بر آن بودند که این امر نشانهٔ آبادی شهرهاست و استدلال کردند که کنیسه‌های مصر، در زمان صحابه و تابعین ساخته شده است. در سال ۱۷۲ ق هارون‌الرشید، او را از حکومت مصر برکنار و حکومت کوفه را بدو سپرد. سپس در سال ۱۷۵ ق او را به مصر بازگرداند، اما چندی بعد، برکناریش از مصر و برگرداندنش به آن، تکرار شد و آخرین مرتبه، در سال ۱۸۰ ق بود که مصر را ترک کرد و به بغداد بازگشت. او تا زمان مرگش در بغداد ماندگار شد.[۴]

[امام] موسی کاظم [ﷺ]

ابوالحسن، موسی بن جعفر صادق فرزند محمد باقر بن علی زین‌العابدین بن حسین بن علی بن ابی‌طالب [ﷺ]، هفتمین امام از ائمهٔ اثنا عشری است. وی از آن جهت لقب کاظم را داشت که در مقابل کسی که به او اسائهٔ ادب می‌کرد، نیکی می‌نمود. در «ابواء» نزدیک مدینه متولد شد و در مدینه سکنا گزید. از سادات بنی‌هاشم و از عابدترین افراد زمان خود و یکی از علمای بزرگ و سخاوت‌مند بود.

مهدی، خلیفهٔ عباسی، او را به بغداد آورد و نزد ربیع بن یونس زندانی کرد. سپس او را آزاد و به مدینه بازگرداند. زمانی که هارون‌الرشید خلافت را به دست گرفت، به او اطلاع دادند که مردم مدینه با کاظم [ﷺ] بیعت می‌کنند. هنگامی که خلیفه در سال ۱۷۹ ق در ایام حج از مدینه عبور می‌کرد وی را با خود به بصره برد و یک سال نزد عیسی بن جعفر، والی بصره زندانی ساخت. سپس او را به بغداد فرستاد و به فضل بن یحیی برمکی سپرد. خلیفه از فضل خواست که با سختی و شدت با او برخورد کند. چون به هارون اطلاع دادند که کاظم [ﷺ] نزد فضل در رفاه و آسایش است، او را تحویل سندی بن شاهک داد تا زمان درگذشتش نزد سندی زندانی بود.(۳) وی را در بغداد به خاک سپردند.[۵]

پی نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه اول محرم سال ۱۸۳ = دوازدهم فوریه سال ۷۹۹؛ چهارشنبه ۲۹ ذی‌القعده سال ۱۸۳ = اول ژانویه سال ۸۰۰.

. تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۳۶۴؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۳۵۷؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۹۳؛ العبر، ج ۱، ص ۲۸۷؛ وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۳۰۱؛ حلیة الاولیاء، ج ۸، ص ۲۰۳.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۹۲؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۳۳۸.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۲۷۸؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۶۶؛ الولاة والقضاة، ص ۱۳۱.

۴. تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۶۴؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۸۳؛ وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۳۰۸؛ الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۲۷۰؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۷؛ العبر، ج ۴، ص ۱۱۵.

سال ۱۸۴ق = ۸۰۰ـ۸۰۱م[1]

رویدادها

- هارون‌الرشید، محمد بن مقاتل عکّی را از حکومت افریقا برکنار و ابراهیم بن اغلب (اول) مؤسس دولت اغلبیان را به جای او منصوب کرد.
- به حکومت رسیدن حمّاد بربری در یمن.
- حکومت اسد بن یزید بن مزید شیبانی، بر موصل.
- به حکومت رسیدن یحیی بن سعید حرشی در ری و داود بن حاتم مهلّبی در سند.
- هارون‌الرشید، در استیفای مالیات و خراج‌های تأخیر شده، شدت به خرج داد؛ ولی از شکنجهٔ مردم در این باب نهی کرد.
- ظهور علایم بیماری بر هارون‌الرشید.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **اندلس:** سلیمان بن عبدالرحمان الداخل، لشکری از شرق اندلس فراهم آورد و بر «جیّان» و «البیره» استیلا یافت. او با لشکری ـ که حَکَم برای جنگ با وی فرستاد ـ درگیر شد که در آن جنگ، وی شکست خورد. او را دستگیر کرده، به قرطبه نزد حَکَم فرستادند. او نیز فرمان کشتن سلیمان را صادر کرد. عبدالله بن عبدالرحمان الداخل بر دژ «وشقه» استیلا یافت و بهلول بن مرزوق را از آن‌جا بیرون راند.

آن‌گاه عبدالله متوجه بلنسیه (والنسیا) شهری در شرق (اسپانیا) شد و در آن‌جا اقامت گزید. چندی بعد به ازای باقی ماندنش در بلنسیه با حَکَم مصالحه کرد. وی بقیهٔ عمرش را در بلنسیه گذراند و از این رو به «بلنسی» معروف شد.

درگذشتگان

- ابن‌مقاتل عکّی.
- احمد بن رشید.
- بختیشوع بن جورجیس.
- سلیمان بن عبدالرحمان الداخل.
- عبدالعزیز بن أبی‌حازم.

ابن‌مقاتل عکّی

محمد بن مقاتل بن حکم عکّی، برادر رضاعی هارون‌الرشید بود. هارون در سال ۱۸۱ق او را به جای هرثمة بن اعین به حکومت افریقا گماشت. او به افریقا رفت و در قیروان اقامت گزید، ولی در آن‌جا رفتار خوبی نداشت. او بهلول بن راشدِ اباضی را به خاطر انتقادش از راه و روش او و موعظه کردنش، به قتل رساند. به همین سبب، سربازان، به فرماندهی مخلد بن مرّة ازدی، یکی از فرماندهان لشکر، بر او شوریدند، عکّی این شورش را سرکوب کرد و رهبر آن (ازدی) را به قتل رساند.

سپس ابوجهم تمّام بن تمیم تمیمی بر او شورید و با لشکر عظیمی به طرف قیروان رفت. او عکّی را از قیروان بیرون راند، اما ابراهیم بن اغلب، عامل زاب، به کمک وی شتافت و عکّی را به قیروان بازگرداند. هنگامی که هارون‌الرشید از این امر مطلع شد، او را از افریقا برکنار و به جای وی ابراهیم بن اغلب را منصوب کرد.[2]

احمد بن رشید

ابوالعباس، احمد بن هارون الرشید، فردی صالح بود که در زمان حیات پدرش تارک دنیا شد و هیچ گونه وابستگی به امور دنیوی از خود نشان نداد. در حالی که فرزند خلیفه جهان اسلام بود، وی از دنیا بریده و گوشهٔ عزلت گزیده بود.

به او «سبتی» گفته می‌شد، زیرا در روز شنبه به کار و کسب می‌پرداخت و درآمد این روز را در طول هفته به مصرف می‌رساند. او غیر از روز شنبه، سایر روزها را به عبادت مشغول بود. پیوسته تا زمان مرگش ـ که در حیات پدرش اتفاق افتاد ـ، این حالت در او وجود داشت.[3]

بختیشوع بن جورجیس

بختیشوع بن جورجیس، به جای پدر، ریاست بیمارستان جندی شاپور را به عهده گرفت و در سال ۱۷۰ق برای درمان هادی، خلیفه عباسی که در حال احتضار به سر می‌برد، او را دعوت کردند. وقتی خلیفه را مشاهده کرد، دریافت که او را از مرگ، گریزی نیست.

در سال ۱۷۱ق نیز هارون‌الرشید وی را برای معالجه خود از مرض صداع (سردرد شدید) فرا خواند. بختیشوع، وی را درمان کرد از این رو هارون او را به عنوان بزرگ پزشکان معین کرد و نزد هارون از منزلت بالایی برخوردار شد. از تصانیف او کتاب التذکرة است که برای پسرش جبرائیل نوشت.[4]

سلیمان بن عبدالرحمان الداخل

سلیمان بن عبدالرحمان الداخل فرزند معاویة بن هشام بن عبدالملک بن مروان اموی قرشی، بزرگ‌ترین فرزند عبدالرحمان بود. وی علیه برادرش، هشام ـ که توسط پدرشان عبدالرحمان برای ولیعهدی انتخاب شده بود ـ شورید و مردم را در طلیطله و اطراف آن به خلافت خود دعوت کرد. برادرش، عبدالله (بلنسی) به او پیوست و در شورش و عصیان با هشام هم‌پیمان شدند. هشام لشکری برای جنگ با آنان اعزام داشت. سلیمان ناچار به کوه‌های بلنسیه گریخت و نزد بربرها مخفی شد.

چندی بعد، از برادرش، هشام بخشش و امان طلبید. هشام نیز او را بخشید و به او دستور داد که به همراه برادرش، عبدالله ـ که قبلاً طلب عفو کرده بود ـ، از اندلس بیرون رفته و به همراه خانواده‌های خود به مغرب بروند. آنها نیز چنین کردند. هنگامی که هشام درگذشت، سلیمان و عبدالله از راه دریا مخفیانه گذشتند و وارد اندلس شدند. آنان به جمع‌آوری نفرات برای جنگ با حَکَم بن هشام پرداختند، اما حَکَم شورش آنان را سرکوب و سلیمان را دستگیر و اعدام کرد. در این میان عمویش، عبدالله گریخت و باز در بلنسیه مخفی گردید و پس از مدتی، امان طلبید. حَکَم نیز به او امان داد و او را بخشید.

عبدالله، در طول حکومت حَکَم، آرامش و انزوا اختیار کرد. مرگ سلیمان در ۴۵ سالگی اتفاق افتاد.[۵]

عبدالعزیز بن ابی‌حازم

ابوتمام، عبدالعزیز بن ابی‌حازم، سلمة بن دینار مدنی منسوب به بنی‌مخزوم، فقیه و محدثی بلند مرتبه بود که از پدرش و دیگران نقل حدیث کرد و محدثان بزرگی نیز از وی روایت نقل کرده‌اند.

امام احمد بن حنبل درباره او می‌گوید: «بعد از مالک، در مدینه فقیه‌تر از ابن‌ابی‌حازم وجود نداشت.»

مؤلفان صحاح به او احتجاج کرده‌اند. او در حال سجده و در ۷۷ سالگی درگذشت و در مدینه به خاک سپرده شد.[۶]

پی نوشت‌ها:

۱. شنبه اول محرم، سال ۱۸۴ = اول فوریه سال ۸۰۰؛ جمعه یازدهم ذی‌الحجه سال ۱۸۴ = اول ژانویه سال ۸۰۱.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۷، ص ۳۲۸؛ البیان المغرب، ج ۱، ص ۸۹؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۵۴.

۳. وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۱۶۸.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۹؛ اخبار الحکماء، ص ۱۱۱؛ ، طبقات الاطباء، ص ۱۸۶.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۸۹؛ البیان المغرب، ج ۲، ص ۶۱، ۶۲ و ۷۰؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۱۶.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۱۴۱؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۰۶؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۲۶۸؛ لسان المیزان، ج ۶، ص ۶۱۹؛ العبر، ج ۱، ص ۲۸۹.

سال ۱۸۵ ق = ۸۰۱ ـ ۸۰۲ م[۱]

رویدادها

- حکومتِ اسد بن یزید بن مزید شیبانی بر ارمنستان و آذربایجان، پس از کشته شدن پدرش.
- ابراهیم بن اغلب، حاکم افریقا شهری در جنوب قیروان ساخت و نام آن را «عبّاسیه» گذاشت تا حکایت از تعلق خاطرش به عباسیان باشد.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **سیستان:** شورش خوارج، به فرماندهی حمزة بن اترک خارجی در «باذغیس» (شمال هرات) و کشته شدن هزاران نفر از یاران او و سرکوبی شورش، توسط علی بن عیسی بن ماهان حاکم خراسان.
- **خراسان:** گسترش شورش ابوالخصیب وهیب بن عبدالله نسائی و تصرف شهرهای دیگری از خراسان.

حملات فرانسه به اسپانیا

- فرانسوی‌ها به فرماندهی آلفونسِ دوم، پادشاه سرزمین «استوریا ـ اشتوریش» بعد از هم‌پیمان شدن وی با «باسک‌ها» بر بارسلون استیلا یافتند.

درگذشتگان

- ابواسحاق زهری.
- یزید بن مزید شیبانی.

ابواسحاق زهری

ابواسحاق، ابراهیم بن سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمان بن عوف زهری، از مردم مدینه بود که از پدرش و ابن‌شهاب زهری و دیگران حدیث آموخت و محدثان بزرگی از وی حدیث نقل کردند.

وی به بغداد آمد و مورد احترام هارون‌الرشید قرار گرفت و در آن‌جا اقامت گزید. او به آوازخوانی علاقه داشت و آن را حلال می‌دانست و به خوبی می‌نواخت. او در حلال بودن غنا به فعل مالک بن انس استشهاد می‌کرد که او غنا را دوست می‌داشت و به آن می‌پرداخت. وی در ۷۷ سالگی درگذشت.[۲]

یزید بن مزید شیبانی

وی ابوخالد، از قبیلهٔ وائل و از فرماندهان شجاع زمان منصور، مهدی، هادی و هارون الرشید بود. ابوخالد برادرزادهٔ معن بن زائدهٔ شیبانی بود. هنگامی که عمویش معن در سال ۱۵۰ ق حکومت سیستان را به دست گرفت، برای سرکوبی خوارج از وی کمک خواست. وقتی خوارج، معن را کشتند، او به جانشینی عمویش حکومت سیستان را به دست گرفت و در پی انتقام قتل عمویش تعداد زیادی از خوارج را کشت.

خوارج برای عزل او حیله‌ای اندیشیده، نامه‌ای به اسم وی جعل نموده، برای منصور فرستادند. منصور نیز او را معزول داشت. پس از این، خوارج او را در حال عبور از پل بغداد ترور کردند که نافرجام ماند. وقتی مهدی عباسی به خلافت رسید، یزید را به همراه فرزندش، هارون‌الرشید، در سال ۱۶۵ ق به همراه صدهزار جنگ‌جو به جنگ با رومیان گسیل داشت. چون لشکر آنها به خلیج قسطنطنیه رسید، ملکه

«ایرین» ـ که وصی پسرش، کنستانتین ششم بود ـ وحشت‌زده شد. «ایرین» درخواست صلح نمود و جنگ در ازای پرداخت مال زیاد و صلح و ترک مخاصمه‌ای که مدت آن سه سال باشد، به پایان رسید.

زمانی که هارون‌الرشید به خلافت رسید، در سال ۱۷۸ق یزید را به جنگ با ولید بن طریف شیبانی، بزرگ و رهبر خوارج آن زمان فرستاد. یزید به جنگ با ولید پرداخت و او را به قتل رساند. طریف نیز از قبیلهٔ وائل بود و هر دو پسر عمو در جنگیدن چون شیر بیشه بودند.

یزید، در سال ۱۷۱ق به حکومت آذربایجان و ارمنستان رسید و در سال ۱۸۱ق مجدداً در منصبش ابقا شد. جانشین او در حکومت ارمنستان، پسرش اسد شیبانی بود.

وی از سخاوت‌مندان بود. مسلم بن ولید از او مقداری هزینه برای تأمین زندگی خود و عیالش تقاضا کرد، یزید نیز، برای او مقرّرئی قرار داد که هر سال برایش می‌فرستاد. وقتی که یزید درگذشت، مسلم با قصیده‌ای غرّا به مرثیهٔ او پرداخت.

«ای آن که خبر مرگ «یزید بن مزید» را می‌آوری؛ خوب تحقیق کن آیا واقعاً یزید جان باخته.

آیا می‌دانی خبر مرگ چه کسی را می‌دهی؛ چطور توانستی این خبر رااعلان کنی؟ آخر چگونه لبانت برای ذکر این خبر از هم گشوده شد؟

مگر آن که از دست‌رفته کسی جز حامی عزت و عظمت اسلام بود؛ پس چرا زمین، ساکنانش را در خود فرو نمی‌برد؟

خوب بنگر و ببین چگونه از این خبر دردناک، ارکان اسلام به لرزه درآمده و کودک خردسال به یکباره پیر گشته؟

خوب دقت کن و ببین آیا از این مصیبت بزرگ؛ شمشیرهای بنی‌نزار به غلاف و زین اسب‌ها بر زمین نهاده نشده؟

آیا باز هم ابرهای پرباران زمین را با آبشان سیراب می‌کنند؛ و آیا پس از مرگ «یزید» باز هم کشت و زرع به سبزه می‌نشیند؟

آیا قبیلهٔ نزار از مرگ این مرد بزرگ، متزلزل و ویران نگشته؟ ؛ آری! بنگر که کار بنی‌نزار از هم پاشیده و عزت و عظمتشان فرو ریخته است.

آن‌گاه که در قبر نهاده شد، مجد و عظمت و تبار اصیل نیز با او مدفون گردید.

به خدا سوگند! چشمان من از باریدن بر تو باز نمی‌ایستند ؛ و پیوسته بر فراق تو می‌گریند.

سزاوار است که حوزهٔ اسلام بر تو گریه و مویه کند؛ چراکه با مرگ تو، انسجام و پیوند آن از هم گسست، درست هم‌چون ستون بنایی عظیم که فرو ریزد.

آن شاعری که روزگار، جز اندکی از شعر برایش وانگذاشته نیز باید بگرید؛ چون شاه‌بیت قصیده‌اش از کف رفته است.

درست است که یزید جان باخت، اما این سرنوشت هر انسان است؛ در واقع همه یا شکار مرگند و یا مرگ در تعقیب آنان است تا ایشان را به کام خود فرو کشد».

یزید در شهر «بردعه» (از شهرهای آذربایجان) درگذشت.[۳]

پی‌نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه اول محرم سال ۱۸۵ = بیستم ژانویه سال ۸۰۱؛ شنبه ۲۲ ذی‌الحجه سال ۱۸۵ = اول ژانویه سال ۸۰۲.

۲. تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۸۱.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۲۴۴؛ وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۳۲۷؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۶۹؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۳۴؛ فتوح البلدان، ص ۲۹۶، ۵۶۴ و ۵۶۵؛ المعارف، ص ۴۱۳؛ العبر، ج ۳، ص ۳۶۰؛ الأغانی، ج ۱۹، ص ۳۰ به بعد.

سال ۱۸۶ق = ۸۰۲ـ۸۰۳م[۱]

رویدادها

- هارون‌الرشید به همراه دولتمردان به حج رفت و عهدنامه‌ای مبنی بر تقسیم کشور بین فرزندانش (امین، مأمون و مؤتمن) نوشت و از مردم، برای آنان بیعت جدیدی گرفت. وی آن را در کعبه آویخت و اموال بسیاری را بین ساکنان مدینه و مکه تقسیم کرد.
- حکومت سلیمان بن جعفر بن سلیمان عباسی بر مکه.
- مردم [مغرب] با ادریس دوم در ده سالگی به عنوان جانشین پدرش بیعت کردند.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **خراسان:** علی بن عیسی بن ماهان، حاکم خراسان به جنگ با ابوالخصیب، وهیب بن عبدالله نسائی پرداخت و بر او غلبه یافته، او رابه قتل رساند.
- **اندلس:** سرکوبی شورش بهلول بن مرزوق در «سرقوسه» و «وشقه».

درگذشتگان

- ابوالخصیب.
- سلم خاسر.
- عباس هاشمی.
- مغیرة بن عبدالرحمان.
- یقطین بن موسی.

ابوالخصیب

ابوالخصیب، وهیب بن عبدالله نسائی ـ منسوب به شهر نسا در خراسان ـ انقلابی شجاع در سال ۱۸۶ق علیه عیسی بن ماهان، حاکم خراسان به خاطر ظلم و بدسیرتی‌اش شورید و شهرهای «نسا»، «ابیورد» و «نیشابور» را تصرف کرد و «مرو» و بعضی دیگر از شهرهای

خراسان را به محاصره درآورد. عیسی بن ماهان به جنگ با او پرداخت، وی را به قتل رسانید و زنان و فرزندانش را به اسارت گرفت.[۲]

سلم خاسر

سلم (و به نقلی سالم) بن عمرو بن حمّاد بصری منسوب به تمیم است و به این خاطر «خاسر» نامیده شد که قرآنی را فروخت و با قیمت آن، دیوان شعری و به نقلی «سه‌تار» خرید.

وی شاعری نیکوسرا و یکی از شاگردان بشّار بن برد بود، اما در به‌کارگیری بعضی از معانی، بر بشّار پیشی گرفت و آن معانی را در قالبی لطیف‌تر اداکرد. برای نمونه، بشار ابیاتی سرود از جمله:

«هر کس از مردم بیمناک باشد، به مراد و خواسته خود نرسد؛ و کامیاب کسی است که بی‌باک و سخن‌ور باشد».

سلم، با در نظر گرفتن این مضمون، آن را بدین صورت پرداخت:

مَن راقب الناس مات هـمّاً وفـاز باللذة الجسور

«کسی که همواره از مردم بیمناک [مراقب و نگران] باشد با اندوه می‌میرد؛ ولی شخص جسور و بی‌باک، کامیاب خواهد شد».

وقتی بشار این بیت را شنید، گفت: «به خدا که بیت سلم شایع گردید و بیت ما خاموش شد». همین طور نیز شد؛ زیرا مردم تنها بیت سلم را می‌خواندند و هیچ‌کس بیت بشار را بر زبان نمی‌راند.

سلم، خلفای بنی‌عباس و برمکیان را مدح کرده و آنها نیز او را مورد لطف قرار داده‌اند. از جمله مدح‌های او دربارهٔ خلفای بنی‌عباس، شعر او در خصوص مهدی عباسی است:

«ممدوح در موقع بخشش و اِنعام، صفات و خصال والایی دارد؛ که مردم، میزان این والایی و عظمتِ اخلاق او را در نیابند.

مضاف بر این اخلاق کریمانه، او مهدی امت اسلام است؛ و هم اوست که کیان این امت را پاس می‌دارد و ظلم و ستم را از آن می‌زداید.»

او در مدح برمکیان و هم‌چنین در خصوص فضل بن یحیی برمکی، سرود:

«از کدامین منزل‌گاه جویای بذل و کرم او هستی؛ در حالی که خانه او از کثرت بذل و بخشش به مردم تهی گشته است.

در دل من از عشق به آن منزل‌گاه و ساکنان رخت بربسته‌اش چنان محبتی است؛ که هیچ‌گاه زدوده نمی‌شود.

یاران خدای را از این دلباخته، رهایش کنید؛ که عشق، کشندهٔ اوست و وی را همین رنج بس است.

آشفتگی و ناآرامی درونش، آن هنگام که نکوهش کنندگان او، به خواب روند به هیجان می‌آید.

آری تنها آن که امید خیر و عطا و نیکی از او می‌رود؛ سزاوار ترجیح بر همگان است.

مکارم اخلاق در آن صفاتی که وی از آن برخوردار است متجلی می‌شود.

در میان همهٔ مردم کسی را نمی‌یابم؛ که فضل بن یحیی از او برتر و والاتر نباشد.

زبانش فرمان به خیر و نیکی داده؛ و سر انگشتانش آن را انجام می‌دهند.

هر خیر و نیکی که انتظار می‌رود انجام پذیرد، فضل آن را انجام می‌دهد».

گویند: پیش از مرگش، پنجاه هزار دینار نزد شمر غسّانی به امانت گذاشت و هیچ وارثی نداشت. ابراهیم موصلی از این امر اطلاع داشت. روزی که برای هارون‌الرشید آواز می‌خواند و هارون به طرب و شادی درآمده بود، به او گفت: خواسته‌ات چیست؟ ابراهیم گفت: ای امیرالمؤمنین! از تو چیزی را می‌خواهم که از مال تو نیست و غیر از آن هم چیزی را بر تو تکلیف نمی‌کنم. گفت: آن چیست؟ ابراهیم گفت: خواستهٔ من ودیعهٔ سلم خاسر است که وارثی هم ندارد. هارون‌الرشید نیز امر کرد آن را به ابراهیم بدهند.[۳]

عباس هاشمی

ابوالفضل، عباس بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، برادر منصور و سفّاح بود. منصور او را به حکومت دمشق و سرزمین شام منصوب کرد. او در زمان هارون‌الرشید، حکومت جزیره را در دست داشت. منصور او را برای جنگ با رومیان فرستاد. از نظرِ رأی و تدبیر از بهترینِ مردم بود. خانوادهٔ او ادّعا داشتند که هارون، وی را مسموم ساخته است. او در ۶۵ سالگی درگذشت.[۴]

مغیرة بن عبدالرحمان مخزومی

ابوهاشم، مغیرة بن عبدالرحمان بن حارث بن عبدالله بن عیاش بن ابی‌ربیعهٔ مخزومی، پس از مالک بن أنس فقیه مدینه بود. در مدینه او و محمد بن ابراهیم بن دینار، مرجع استفتای مردم بودند. بخاری، ابوداود، نسائی و ابن‌ماجه از او حدیث نقل کرده‌اند.

هارون‌الرشید، منصب قضاوت را در مدینه به وی پیشنهاد کرد، اما او نپذیرفت. هارون نیز او را معاف داشت و به او دو هزار دینار پاداش داد. مغیره در ۶۲ سالگی درگذشت.[۵]

یقطین بن موسی

او از دعوت‌گران به بنی‌عباس و شخصی خردمند، عالم، دوراندیش، شجاع و آگاه به جنگ‌ها و نبردها بود. از ماجراهایی که بر خردمندی و هوش او دلالت می‌کند، این است:

مروان بن محمد آخرین خلیفهٔ اموی، هنگامی که ابراهیمِ امام را در حرّان زندانی کرد، عباسیان متحیر گشتند که در صورت کشته شدنش چه کسی را پس از او رهبر خود قرار دهند. یقطین در جامهٔ مردی

بازرگان، نزد مروان رفت و ادعا کرد که از ابراهیم مالی طلب دارد. مروان نیز او را با مأموری نزد ابراهیم به زندان فرستاد. وقتی ابراهیم را دید، با ظاهرسازی به او گفت: ای دشمن خدا! چه کسی را وصیّ خود قرار دادی که من قرضم را از او بگیرم؟ ابراهیم گفت: ابن حارثیه (یعنی برادرش عبدالله سفّاح) را وصی خود قرار دادم یقطین به سوی هواداران بنی‌عباس بازگشت و آنان را از سخن ابراهیم آگاه ساخت. آنها نیز با سفّاح بیعت کردند.

مهدی، در سال ۱۶۷ ق او را متصدی توسعهٔ بخش بزرگ مسجدالحرام قرار دارد. خانه‌های بسیاری در این طرح توسعه ضمیمه مسجد شد.[۶]

پی نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اول محرم سال ۱۸۶ = دهم ژانویه سال ۸۰۲؛ جمعه ۲۹ ذی‌القعده سال ۱۸۶ = ۲۹ دسامبر سال ۸۰۲.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۱۵۱؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۶۳ ـ ۱۷۴؛ تاریخ طبری، ج ۸، ۲۷۰ ـ ۲۷۵.

۳. الأغانی، ج ۹، ص ۲۱۴ و ۲۶۱؛ معجم الادباء، ج ۴، ص ۲۴۷؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۲۵۳؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۸۸؛ تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۱۳۶؛ طبقات الشعراء، ص ۹۹؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۲۲.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۳۸؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۹۵؛ همان، ج ۱۲، ص ۱۲۴؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۱۲۰؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۸۸.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۲۰۰؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۱۰؛ لسان المیزان، ج ۶، ص ۷۲۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۶۴.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۲۷۴؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۸۸؛ الکتاب والوزراء، ص ۱۶۶.

سال ۱۸۷ ق = ۸۰۳ ـ ۸۰۴م[۱]

رویدادها

- **نگون‌بختی برمکیان:** به قتل رسیدن جعفر بن یحیی برمکی و محبوس شدن پدرش، یحیی و برادرش، فضل در «رقّه» تا هنگام دم مرگ.
- هارون‌الرشید، فضل بن ربیع را به وزارت انتخاب کرد.
- دستگیری عبدالملک بن صالح عباسی ، به اتهام همراهی با برمکیان در توطئه علیه هارون‌الرشید. هنگامی که امین به خلافت رسید، او را آزاد کرد.
- حکومت احمد بن اسماعیل بن علی عباسی بر مصر.
- حکومت خزیمة بن خازم تمیمی در ارمنستان.
- ناکفور، وزیر امپراتوریس روم (ایرین)، امپراتوریس را بر کنار و با نام ناکفور اول بر تخت امپراتوری نشست.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **سرزمین روم:** رومیان قرارداد متارکه جنگ را که «ایرین»، امپراتوریس روم در سال ۷۸۱م با هارون‌الرشید منعقد کرده بود، نقض کردند. هارون به جنگ با رومیان رفت و تا «هرقله» پیش رفت و با رومیان مصالحه کرد و چون بار دیگر نیز پیمان خود را نقض کردند، مجدداً هارون‌الرشید در زمستان به جنگ آنها رفت.

شورش‌ها

- **یمن:** شورش شیعیان به رهبری هیثم بن عبدالمجید همدانی.

جنگ‌های قبیله‌ای عرب

- **شام:** بروز درگیری‌هایی در شام بین قیسیان و یمانیان.

درگذشتگان

- جعفر برمکی.
- رؤاسی.
- عیسای سبیعی.
- فضیل بن عیاض.
- یعقوب بن داود.

جعفر برمکی

ابوالفضل، جعفر بن یحیی بن خالد برمکی، وزیر و از خواص هارون‌الرشید، یکی از مشهورترین برمکیان و مقرّب‌ترین آنان نزد هارون بود. دوستی و انس هارون‌الرشید با او از انس با برادرش، فضل نیز بیشتر بود. از این رو وزارت را از فضل به برادرش، جعفر منتقل کرد و تصدی امور «برید»، ضرب سکّه و تمام دیوان‌ها را به وی سپرد. در سال ۱۸۶ ق هارون‌الرشید او را با حفظ سمت بر حکومت مغرب ـ از انبار تا افریقا ـ گمارد و جعفر همواره در کنار هارون بود و هارون شخصی را به نیابتِ جعفر و به انتخاب او برای ادارهٔ آن مناطقِ دوردست و پهناور تعیین کرد.

دولت کاملاً در اختیار جعفر بود و او هرگونه که می‌خواست، آن را اداره می‌کرد. اوامر او مطاع بود تا این که خشم معروف هارون، بر برمکیان شعله گرفت. هارون او را کشت و به دار آویخت و پس از یک سال جسدش را آتش زد. کشتن او در کاخ حکومتی در انبار (۲۹محرم سال ۱۸۷ ق / ۲۷ ژانویه ۸۰۳م) صورت گرفت. خلیفه، دیگر افراد خانوادهٔ برمکی را نیز زندانی و املاک و دارایی آنان را مصادره کرد.

جحظهٔ برمکی یعنی احمد بن جعفر بن موسی بن یحیی برمکی گوید: علت اصلی قتل عمویم، جعفر بن یحیی برمکی و از دست رفتن نعمت‌ها از خاندان برمکی، ابیاتی بود که یک شاعر هنگامی که جعفر خانه‌اش را در «شماسیه» ساخت، سرود و آن را در کنار شکایت‌هایی که در مجلس دادخواهی به هارون داده می‌شد، قرار داد. چون این ابیات به دست هارون رسید و آن ها را خواند، بسیار خشمگین شد و پس از چندین بار خواندن، آن را ممهور ساخت و به یکی از خادمین خود سپرد تا آن را نگاه دارد و هر روز از خادم می‌خواست آن را بیاورد

تا بخواند و دوباره ممهور ساخته و به خادم می‌داد؛ تا آن‌گاه که خشم خود از برامکه را در عمل نیز نشان داد و آن ابیات را ظاهر ساخت.

این ابیات عبارت بودند از:

«به امینِ خدا در میان مردم؛ و آن کس که حل و عقد امور در دست اوست بگو!

این جعفر بن یحیی را ببین که خود به خلیفه‌ای مبدل شده؛ و دیگر بین شما دو نفر تفاوتی نیست.

فرمان تو و اجرای آن، منوط به فرمان و خواست او گشته؛ و امر او لازم‌الاجرا شده است.

و ما می‌ترسیم او وارث سلطنت تو گردد؛ در زمانی که مرگ تو فرامی‌رسد.

او خانه‌ای ساخته است که در روی زمین، شبیه و مانندی ندارد.

ایرانیان، رومیان و هندوان، مانند آن را نساخته‌اند. جد تو، منصور اگر بدان وارد شود؛ دیگر قصر «خلد»ش خوشایند او نخواهد بود.

درّ و یاقوت، ریگ آن و عنبر و مشک، خاک آن است.

جعفر در قدرت به سان تو گشته؛ و خانه‌اش همیشه از دیدارکنندگان، آکنده شده است.

آری بنده هیچ‌گاه به مولایش فخر نمی‌فروشد؛ مگر آن‌گاه که رفاه و آسایش فراوان او را سرمست کند و به غرور کشاند».

طبری و ابن‌اثیر، علاوه بر این عامل، سبب دیگری در کشتن جعفر ذکر می‌کنند و آن مربوط به آزادی یحیی بن عبدالله بن حسن طالبی است. یحیی بن عبدالله کسی بود که علیه هارون شورید و به سال ۱۷۶ ق در سرزمین دیلم علیه او قیام کرد. هارون‌الرشید، فضل بن یحیی برمکی را برای سرکوبی شورش او گسیل داشت. فضل با او مکاتبه نمود و صلح را با این شرط که او از هارون امان بخواهد، بر وی عرضه داشت. او پذیرفت و تسلیم شد و هارون نیز او را امان داد و به همراه فضل به بغداد آمد. هارون، او را به جعفر تحویل داد تا او را نزد خود زندانی کند. بعد از مدتی جعفر او را آزاد کرد و راه خروج از بغداد را برای او هموار ساخت. فضل بن ربیع، حاجب هارون‌الرشید از این امر آگاه شد و جریان را به اطلاع هارون رساند. هارون‌الرشید به گونه‌ای نشان داد که به خبرش توجهی نکرده است و به او گفت: «مادر مرده! این امر به تو چه ارتباطی دارد؟ شاید این آزادی به امر من بوده است». فضل بن ربیع از این عکس‌العمل هارون ناراحت شد.

چندی بعد جعفر نزد هارون آمد و او را به صبحانه دعوت کرد. آنها ضمن غذا خوردن به گفت وگو با یک‌دیگر مشغول بودند؛ تا این که هارون‌الرشید به جعفر گفت: یحیی بن عبدالله چه می‌کند؟ جعفر گفت: هم‌چنان در زندان انفرادی در غل و زنجیر است. هارون‌الرشید گفت: جانِ من؟! جعفر که در عقل و فکر از دقیق‌ترین و تیزترین مردمان بود، در خود فرو رفت. او حدس زد که هارون‌الرشید از کار او آگاهی یافته است، پس رو به امیر کرد و گفت: نه، به جان تو سوگند، ای آقای من، من او را آزاد کردم، چون به یقین دانستم دیگر خیانتی مرتکب نخواهد شد که موجب گرفتاری و دشواری شود. هارون‌الرشید گفت: خوب کاری انجام دادی. از آن‌چه که من در نظر داشتم تجاوز نکردی! به هنگام خروجِ جعفر، هارون تا آن‌جا که جعفر از دید او خارج شد همین‌طور به او نگاه کرد و سپس گفت: «خداوند مرا بکشد اگر تو را نکشم.»

برخی از تاریخ‌نویسان، سبب هلاکت و بدبختی برمکیان را چیز دیگری دانسته‌اند و آن این که: هارون‌الرشید به خواهرش، عباسه (دختر مهدی) و جعفر برمکی هر دو محبت داشت و می‌خواست که این دو همواره در کنار او باشند؛ ولی چون عباسه نمی‌توانست در مقابل جعفر جوان بدون حجاب ظاهر شود، هارون عباسه را به تزویج جعفر درآورد و شرط کرد که این ازدواج تنها اسمی و ظاهری باشد. اما عباسه، از جعفر حامله شد و به نقلی بچه‌ها دوقلو بودند، عباسه آن دو را با پرستار و خادمه‌ای به مکه فرستاد و این امر بر هارون مخفی نماند.

ما اعتقادی به این مسئله نداریم و این سبب را بسیار بعید می‌دانیم و همان عقیدهٔ ابن‌خلدون را در این مورد می‌پذیریم که معتقد است این قضیه ساختگی است. ممکن نیست که عبّاسه، دختر مهدی و خواهر خلیفه (هارون)، نسب خود را به جعفر بن یحیی درآمیزد و شرف عربی خود را با یکی از موالی عجم آلوده سازد. آن هم با آن شناختی که از نسب و حسب و دین عباسه وجود دارد، وانگهی عباسه اگر چنین کند چگونه می‌تواند صیانت و عفاف از دست رفته را بیابد؟ هم‌چنین هارون با آن بلندهمتی و عزت نفس، چگونه اجازه می‌دهد که یکی از موالی عجم را به دامادی بپذیرد.

ابن‌خلدون معتقد است که سبب هلاکت و بدبختی برمکیان این بوده که آنان بدون نظر هارون همه کارها را خود انجام می‌دادند و تنها نظر خود را اعمال می‌کردند و این، باوری درست می‌نماید. البته جای شک نیست که دسیسه‌های فضل بن ربیع، حاجب هارون نیز در سرنگونیِ برمکیان نقش داشته است. جعفر در ۳۷ سالگی به قتل رسید.[۲]

رؤاسی

ابوجعفر، محمد بن ابی ساره علی (حسن) کوفی که به خاطر بزرگی سرش «رؤاسی» لقب گرفت اولین فردی از اهالی کوفه بود که در علم نحو دست به کتابت زد. وی استاد کسایی و فراء بود. هرجاکه سیبویه در کتاب خود می‌گوید: قال «کوفی» مرادش رؤاسی است. وی کتاب‌هایی از جمله: معانی القرآن، الوقف والابتداء و ... تألیف کرده است.[۳]

عیسی سبیعی

ابوعمرو، عیسی بن یونس بن عمرو سبیعی همدانی، محدثی مورد اعتماد، ثقه و از خاندان علم و حدیث بود. در جنگ‌های زیادی

(حدود ۴۵ جنگ) با رومیان شرکت داشت و ۴۵ مرتبه نیز حج به جا آورد. یک سال به جنگ می‌رفت و سال دیگر به حج.

او به عنوان مرزدار در «حدث» (نزدیک بیروت) سکونت داشت و در همان جا درگذشت.[۴]

فضیل بن عیاض

ابوعلی، فضیل بن عیاض بن مسعود تمیمی خراسانی، بزرگ مکه و در حدیث، ثقه و مورد اعتماد بود. افراد زیادی از جمله امام شافعی از او نقل حدیث نمودند. در سمرقند متولد شد و در «ابیورد» بالید. در جوانی به کوفه آمد و حدیث را از محدثان بزرگ فرا گرفت. سپس به مکه رفت و در آن‌جا به عبادت پرداخت و از پیشوایان زهّاد، دانشمندان‌و اولیای الهی گردید. وی شیخ‌المشایخ صوفیه به حساب می‌آید.

گویند: وی در ابتدای جوانی دزد بود و در بین راه «ابیورد» و «سرخس» راهزنی می‌کرد. سبب توبهٔ وی این بود که وی عاشق دختری شد. زمانی که برای رفتن نزد او از دیوار خانه‌اش بالا می‌رفت، صدای تلاوت این آیه از قرآن را شنید که: ﴿الم یأن للذین آمنوا أن تخشع قلوبهم لذکر الله...﴾[۵].

فضیل گفت: آری ای خدا! وقت آن رسیده است. آن‌گاه برگشت و شب را در خرابه‌ای گذراند. در آن‌جا دید گروهی با خود می‌گویند: برویم و برخی می‌گویند: بمانیم تا صبح شود و آن‌گاه برویم؛ زیرا فضیل در راه است و راه را بر ما خواهد بست. این بود که فضیل توبه کرد و به آنان امان داد. از جملهٔ کلمات او این است که: اگر قرار بود یک دعای من مستجاب شود، آن را به امام (پیشوا) اختصاص می‌دادم، زیرا اصلاح او اصلاح مردم است. اگر او صالح باشد، مملکت و رعایا نیز اصلاح می‌گردند.

وی در بیان حق، صراحت لهجه داشت و از خلفا و امرا در ابراز حق، ترسی نداشت. روزی هارون‌الرشید به او گفت: چقدر تو زاهد و پارسایی فضیل؟ فضیل گفت: تو از من زاهدتر و پارساتر هستی. هارون گفت: چگونه؟ فضیل جواب داد: زیرا من از دنیا بریدم و تو از آخرت؛ در حالی که دنیا فانی و آخرت باقی است. از کوفه به مکه رفت و در ۸۲ سالگی همان‌جا درگذشت.[۶]

یعقوب بن داود

ابوعبیدالله، یعقوب بن داود بن طهمانِ منسوب به سلمی از شیعیانی بود که مدتی به ابراهیم بن عبدالله بن حسن مثنّی پیوست چون ابراهیم در زمان منصور کشته شد یعقوب به زندان افتاد و هم‌چنان در زندان بود تا زمانی که مهدی، او و دیگر زندانیان را آزادکرد. از طریق ربیع بن یونس، حاجب مهدی، به مهدی پیوست. مهدی ازلیاقت او به شگفت آمده و او را به خود نزدیک نمود و بدین ترتیب، منزلت یعقوب نزد مهدی اوج گرفت. مهدی در سال ۱۶۳ق او را وزیر خود ساخت. او نیز بر تمام امور فایق آمد. شعرا به مدح او پرداختند و وزیران نیز نسبت به او بیشتر حسد ورزیدند و علیه او به سعایت پرداختند تا اینکه شایعات درباره وی فزونی گرفت.

یعقوب در حادثه‌ای از اسب افتاد و ساق پایش شکست. مهدی روز دوم به عیادت او رفت. سعایت‌کنندگان فرصت را غنیمت شمرده و ارتباط یعقوب با علویان را به مهدی اطلاع دادند. گویند: مهدی، یعقوب را آزمایش کرد و از او خواست تا فردی علوی را که به او معرفی کرد، به قتل رساند. گویند: وی، حسن بن ابراهیم بن عبدالله بن حسن مثنّی بن حسن سبط بن علی بن ابی‌طالب بوده است و کنیزی زیباروی نیز به وی هدیه کرد و کنیز را مکلّف کرد که کارهای یعقوب را به اطلاع او برساند. یعقوب، آن علوی را فرا خواند و یکی از افراد خود را مأمور او ساخت و اموال بسیار به او بخشید و به وی اشاره نمود تا از آن‌جا رفته و خود را مخفی کند. بعد از مدتی، مهدی در مورد شخص علوی از یعقوب پرسید. یعقوب گفت: او مرده است. در حالی که مهدی می‌دانست او دروغ می‌گوید؛ چون کنیز تمام امور را به اطلاع خلیفه رسانده بود. خلیفه، تمام راه‌های خروجی را بست. آن‌گاه آن فرد را آورد و در مکانی نزدیک مجلس خود قرار داد. آن‌گاه یعقوب بن داود را فرا خواند و باز دربارهٔ آن علوی از یعقوب سؤال کرد. یعقوب تأکید کرد که او مرده است. خلیفه از شدت غضب و خشم برآشفت و علوی را حاضر کرد. وقتی یعقوب او را دید متحیر گردید و چیزی برای گفتن نداشت. مهدی، یعقوب را عزل نموده و او را در زندان «مطبق» (زندانی که تاریک و زیرزمین بود) حبس و اموال او را مصادره کرد. یعقوب تا پایان حکومت مهدی و تمام زمان حکومت هادی و پنج سال و دو ماه از زمان حکومت هارون‌الرشید در زندان باقی بود. تا اینکه هارون‌الرشید، با میانجیگری یحیی برمکی او را آزاد کرد و اموالش را به وی بازگرداند در حالی که یعقوب درزندان قدرت بینایی‌اش را از دست داده بود.

هارون‌الرشید از وی درباره مکانی که او می‌خواهد در آن‌جا زندگی کند، پرسید. یعقوب نیز مکه را انتخاب کرد. هارون به او اجازه داد تا در مکه اقامت کند و او تا آخر عمر همان جا ماند.

یعقوب کسی بود که بشار بن برد درباره او چنین گفت:

«بنی‌امیه! برخیزید که خوابتان طولانی شد؛ بنگرید، که اینک خلیفه یعقوب بن داود است.

ای قوم! خلافت شما از بین رفت؛ بیایید و خلیفه را در میخانه‌ها و مراکز عشرت و طرب بیابید.»[۷]

پی نوشت‌ها:
۱. جمعه اول محرم سال ۱۸۷ = سی‌ام دسامبر سال ۸۰۳؛ یکشنبه سوم محرم سال ۱۸۷ = اول ژانویه سال ۸۰۴.
۲. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۲۶؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۸۷؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۷۵؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۳۲۸ ـ ۳۴۶؛ الکتاب والوزراء، ص ۱۸۹؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۹۴؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۶۸؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۱۴۹؛ العبر، ج ۳۰، ص ۴۶۳؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «جعفر برمکی».
۳. الاعلام زرکلی، ج ۷، ص ۱۵۴؛ الفهرست، ص ۶۴؛ معجم الادباء، ج ۶، ص ۴۸۰؛ همان، ج ۷، ص ۴۱.
۴. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۲۹۸؛ تاریخ بغداد.
۵. حدید (۵۷) آیهٔ ۱۶: آیا وقت آن نرسیده است که دل‌های مؤمنان در برابر ذکر خدا خاشع گردد؟
۶. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۳۶۰؛ طبقات الصوفیه، ج ۶، ص ۱۴؛ وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۴۷؛ حلیة الاولیاء، ج ۸، ص ۸۴؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۹۸؛ لسان المیزان، ج ۶، ص ۶۶۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۲۹۴؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۵۴؛ المعارف، ص ۵۱۱؛ وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۴۸.
۷. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۲۵۸؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۳۳۱؛ ابن‌خلدون، ج ۳، ص ۴۴۷؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۶۹؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۵۴؛ الکتاب الوزراء، ص ۱۵۵، ۱۵۹ و ۱۶۳؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۴۸ و ۱۸۲.

سال ۱۸۸ ق = ۸۰۳ ـ ۸۰۴ م[1]

رویدادها

- هارون‌الرشید، احمد بن عیسی بن زید علوی راکه در بصره مردم را به خود دعوت می‌کرد، دستگیر و در «رافقه» که در سواحل فرات قرارداشت زندانی کرد. اما احمد از زندان گریخت و دیگر از او خبری به دست نیامد.
- حکومت یحیی بن معاذ بر دمشق.
- هارون‌الرشید، آخرین حج خود را در این سال انجام داد.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- سرزمین روم: ابراهیم بن جبرائیل، از راه صفصاف وارد سرزمین روم شده و به جنگ با امپراتور [نقفور] پرداخت. ابراهیم، وی را شکست داده و با اسیران و غنایم بسیاری بازگشت.
- قاسم بن راشد، به نبرد تابستانی با رومیان رفت و تعدادی از دژها را محاصره کرد. و سپس با رومیان ـ که به علت گرسنگی و کمیابی مواد غذایی متقاضی صلح بودند ـ مصالحه کرد.

درگذشتگان

- ابراهیم فزاری.
- ابراهیم موصلی.
- ایرین.
- راشد ادریسی.
- سلیم بن عیسی.

ابراهیم فزاری

او ابواسحاق، ابراهیم بن محمد بن حارث بن اسماء بن خارجهٔ فزاری، از محدثانی بود که در کوفه متولد شد. وی حدیث رااز محدثان بزرگ فرا گرفت. آن‌گاه به دمشق آمد و آن‌جا به نقل حدیث پرداخت. وی از یاران و معاصرانِ «اوزاعی» و هم‌چنین از دانشمندان سترگ و حافظ قرآن بود. به آموزش مردم بیروت و اطراف آن همت گمارد و به آنها سیرهٔ نبوی آموخت.

چندی بعد به بغداد رفت و مورد اکرام و احترامِ هارون‌الرشید قرارگرفت. وی به عنوان مرزدار در مرز مصیصه زندگی می‌کرد. از نوشته‌های وی، کتاب السیرة فی الاخبار والاحداث را می‌توان نام برد. او در مصیصه درگذشت.[2]

ابراهیم موصلی

ابراهیم بن احمد بن اسماعیل بن ابراهیم موصلی، نسبش به ماهان (میمون)، پسر بهمن می‌رسد. وی منسوب به قبیلهٔ بنی‌تمیم، اصالتاً ایرانی و از خانوادهٔ اشراف بود. مادرش دختر یکی از زمینداران بود. او در آوازخوانی و سازندگی آوا، یگانهٔ زمانش محسوب می‌شد. وی همدم مهدی و بعد از او با هادی و هارون‌الرشید هم‌نشین بود.

پدرش به کوفه آمد و ابراهیم در آن‌جا متولد شد. در حالی که ابراهیم طفل خردسالی بود، پدرش درگذشت. چون بنی‌تمیم سرپرستی او را به عهده گرفتند، بدین جهت، به آنها منسوب است. او به موصل رفت و یک سال در آن‌جا اقامت گزید، و در آن‌جا به آموزش عود پرداخت؛ به همین سبب او را موصلی گویند. وی خود ابیاتی را می‌سرود و با آواز می‌خواند. به پارسی و عربی نیکو می‌خواند. صاحب الاغانی در کتاب خود مطالب زیادی در مورد او آورده است. وی در ۶۳ سالگی درگذشت و در بغداد مدفون گردید.[3]

ایرین (Irene)

ایرین، مادر امپراتور، کنستانتین ششم بود. چون فرزندش در زمان طفولیت به حکومت رسید، ایرین وصی او گشت و حکومت را در دست گرفت. هارون‌الرشید، در سال ۱۶۵ ق در زمانی که امیری بیش نبود، در حمله به قسطنطنیه، با ایرین مصالحه کرد و ایرین در برابر پرداخت مبلغی کلان به طور سالیانه، به قرارداد صلح دست یافت.

ایرین در سال ۷۹۷ م پسرش را عزل کرد و دستور داد چشمان او را میل کشیده، کور کردند. آن‌گاه خود مستقلاً حکومت را به دست گرفت. ناکفور، فرماندهٔ بیزانسی در سال ۸۰۲ م وی را برکنار ساخت و او اندکی پس از برکناری، در ۵۱ سالگی درگذشت.[4]

راشد ادریسی

راشد، آزاد شدهٔ ادریس بن عبدالله بن حسن مثنّی و مورد اعتماد واطمینان او بود. وی در مدینه، سپس مکه در خدمت ادریس بود و

همراه او، پس از جنگ «فخّ» ـکه در آن حسین بن علی بن حسن مثلّث در سال ۱۶۹ کشته شد ـ مخفیانه به همراه عده‌ای دیگر از مکه فرار کرد. وی از مصر و آفریقا عبور کرد و در سال ۱۷۳ق وارد مغربِ دور شد و در شهر «ولیلی» در نزدیکی مراکش اقامت گزید.

ادریس مردم را به سوی خود فراخواند و چون کارش بالا گرفت «ولیلی» و شهرهای دیگر را تحت کنترل خود درآورد. راشد در همهٔ این حوادث همیشه یاور او بود. ادریس بر اثر نیرنگی که توسط هارون‌الرشید به کار گرفته شد، توسط شخصی که مأمور این کار شده بود مسموم شد و به قتل رسید. اما راشد به قاتل ادریس دست یافت، آن‌گاه با ضربهٔ شمشیر، دست راستش را قطع کرد و سپس به «ولیلی» بازگشت. آن‌گاه، اطلاع یافت که یکی از کنیزان ادریس به نام «کنزه» از ادریس باردار است. راشد تا هنگام وضع حملِ کنزه، به نیابت از «جنین» حکومت را اداره می‌کرد. او نوزاد را نیز به نام پدرش «ادریس» خواند. و بیعت بربرها را با او تجدید کرد. راشد سرپرستی کودک و اداره حکومت را عهده‌دار شد و به آموزش و تربیت او نیز پرداخت.

«اغلبی‌ها»ی قیروان، اوضاع دولتی را که اینک در همسایگی‌شان به وجود آمده بود، زیر نظر داشتند، و برای از بین بردن ادریس «طفل شیرخوار» اموالی را می‌فرستادند. آنان در کشتن پدر او نیز دست داشتند. اغالبه پیوسته در صدد اجرای توطئه خود بودند تا این که ابراهیم بن اغلب، حاکم قیروان توانست برخی از بربرها را مأمور کشتن راشد کند. آنها نیز اندکی بعد از آن که ادریس بزرگ شده و حکومت پدرش را به دست گرفته بود، با نیرنگ، راشد را کشتند.[5]

سلیم بن عیسی

سلیم بن عیسی منسوب به حنفی در کوفه متولد شد و در همان‌جا بزرگ شد. وی از خاصّان و یاران «حمزهٔ قاری» و دقیق‌ترینِ آنان بود. همو بود که در قرائت جانشین حمزهٔ قاری شد.[6]

پی نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه اول محرم سال ۱۸۸ = بیستم دسامبر سال ۸۰۳؛ دوشنبه سیزدهم محرم سال ۱۸۸ = اول ژانویه سال ۸۰۴.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۵۵؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۰۷؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۲۷۲.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۵۳؛ الأغانی، ج ۵، ص ۱۵۴ به بعد؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۴۲ و ۳۸۹؛ تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۱۷۵؛ الکتّاب والوزراء، ص ۱۳۳؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۰۰؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۳، ص ۶۴؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابراهیم الموصلی».

۴. تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۲۲؛ موسوعة تاریخ العالم، ج ۲، ص ۴۸۵؛ تاریخ سوریه و لبنان و فلسطین، ج ۲، ص ۱۶۴.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۳۲؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۷۴؛ الاستقصاء، ج ۱، ص ۶۷ـ ۷۱؛ العبر، ج ۴، ص ۱۳.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۷۹.

سال ۱۸۹ق = ۸۰۴ ـ ۸۰۵م[1]

رویدادها

- به حکومت رسیدن عبیدالله بن محمد بن ابراهیم عباسی در مصر.
- حاکمان قدیمی طبرستان، پیروی خویش را از هارون‌الرشید اعلام کردند.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **افریقا:** شورش‌های پی‌درپی علیه ابراهیم بن اغلب از جمله، شورش مردم طرابلس به سبب ظلم والیان آنها. اولین شورشِ مردم طرابلس در سال ۱۸۹ق به وقوع پیوست و پس از آن، شورش دیگری در سال ۱۹۶ق و سپس شورش عمران بن مجالد در سال ۱۹۵ق رخ داد، اما این شورش‌ها همگی سرکوب شدند.
- **اندلس:** شورش‌هایی در قرطبه بر ضد حَکَم بن هشام، حاکم اندلس بروز کرد. این شورش‌ها، با تحریک فقهایی که از او ناراضی بوده و کینه به دل داشتند، به وقوع پیوست، اما حَکَم بر تمام آنان غلبه یافت.

درگذشتگان

- کسائی.
- محمد بن حسن شیبانی.

کسائی

او ابوالحسن، علی بن حمزة بن عبدالله بن بهمن بن فیروز منسوب به بنی‌اسد از اهالی کوفه و اصالتاً ایرانی بود. در یکی از روستاهای کوفه به دنیا آمد و در آن‌جا به کسب علم پرداخت. از «حمزهٔ زیات» علم قرائت را فراگرفت و به خاطر قرائت ممتازی که داشت از دیگر قاریان متمایز گشت و از قرای هفت‌گانه شمرده شد. وی از پیشوایان علم نحو بود و از شاگردان خلیل بن احمد محسوب می‌شد. مدتی با صحرانشینان زندگی کرد و در میان قبایل مختلف گشت و از فصیحان آنان، کلام عرب را شنید تا این که در نقل کلام عرب و لغت سرآمد گردید.

وقتی که کسائی از بادیه بازگشت، مهدی او را نزد خود خواند و او را از خاصّان خود قرار داد. از آن به بعد به عنوان معلم ادبیاتِ هارون‌الرشید و پس از او امین (فرزند هارون) تعیین شد. به تدریج نزد امین از منزلت بالایی برخوردار شد تا آن‌جا که امین، او را از همنشینان خود قرار داد. داستان‌ها و قضایای او با علمای زمانش بسیار است. چون هارون‌الرشید به ری رفت، کسائی و محمد بن حسن شیبانی نیز با او همراه بودند. هر دوی آنها در یک روز درگذشتند.

کسائی بیشتر از بیست کتاب در نحو و قرائت نوشته است. از جمله آنها می‌توان از: معانی القرآن، کتاب فی النحو، کتاب فی النوادر، کتاب فی الهجاء، و رساله‌ای در لحن العامه را نام برد. او در حالی که خود را در عبایی (کسا) پیچیده بود، وارد کوفه شد. از آن رو به وی کسایی گویند.[2]

محمد بن حسن شیبانی

ابوعبدالله یا ابوالحسن، محمد بن حسن بن فرقد منسوب به بنوشیبان اصالتاً از روستای «حرستا»ی غوطه دمشق بود. پدرش از این روستا به «واسط» آمد و محمد در آن‌جا متولد شد و در کوفه بزرگ شد. وی نزد ابوحنیفه به کسب علم پرداخت و از او مسلک حنفی را فراگرفت، محمد بن حسن، نتوانست مدت زیادی از ابوحنیفه بهره گیرد، زیرا هنوز کم سن و سال بود که ابوحنیفه درگذشت. به همین جهت ادامهٔ روش ابوحنیفه را از ابویوسف فراگرفت. شیوه‌ای که در آن صاحب‌نظر بود به نام خودش معروف شد. او در زمان زندگی ابویوسف، محل رجوع اهل رأی بود؛ اما بین آن دو ناراحتی و دلخوری به وجود آمد که تا زمان مرگ ابویوسف ادامه داشت. چندی بعد او به مدینه رفت و نزد مالک به کسب علم پرداخت. تعلّم او نزد مالک، مبالغهٔ او در عقیده به قیاس را فرو نشاند و به این وسیله، تعدیل زیادی در قائلان به قیاس به وجود آورد.

زمانی که شافعی در عراق بود، به او پیوست و درمسائل بسیاری به مناظرهٔ با وی پرداخت. شافعی این مسائل را در کتاب الأم و سایر کتب خود ذکر کرده است. چندی بعد به بغداد رفت و هارون‌الرشید تصدی منصب قضا در «رقّه» را بدو سپرد. محمد بن حسن، از شغل قضاوت کناره گرفت و وقت خود را به آموزش فقه اختصاص داد.

گویند: ارتباط او با هارون‌الرشید به دلیل فتوای او دربارهٔ ماجرای «امان طالبی» به تیرگی گرایید و در نتیجه در معرض خشم هارون قرار گرفت. کتاب‌های او از ترس این که مبادا در آنها مطلبی باشد که موجب تحریک علویان و خروج و شورش ایشان شود، بررسی گردید. البته این وضعیت مدت زیادی طول نکشید و رابطه او با هارون بهبود یافت. و به همراه هارون و کسائی به ری رفت. وی و کسائی در یک روز درگذشتند و در ری به خاک سپرده شدند. هارون در مورد مرگ آن دو گفت: «همانا لغت و فقه هر دو مدفون شدند. می‌توان گفت علماء مذهب ابوحنیفه را بیشتر، از محمد بن حسن آموختند تا از ابوحنیفه؛ زیرا از مذهب حنفی تنها کتاب‌های محمد بن حسن باقی مانده و همین آثار، مستند آنها در مورد مذهب ابوحنیفه است. این کتاب‌ها، خود بر دو قسمند:

۱ ـ کتاب‌هایی که از او روایت شده و به نام او شهرت یافته، و بالطبع مورد اعتماد قرار گرفته است. این کتب به «ظاهر الروایة» معروفند، الجامع الصغیر ـ کتابی در فروع بدون ذکر ادلّه و بحث و مجادله ـ الجامع الکبیر ـ که از صغیر مفصل‌تر است ـ و کتاب سوم به نام المبسوط که نزد حنفیان، به اصل معروف است و مفصل‌ترین کتابی است که «شمس الائمه سرخسی» آن را املا کرد، از قسم اول محسوب می‌شوند. کتاب مبسوط مهم‌ترین کتاب نزد قدمای حنفیه محسوب می‌شود. کتاب‌های دیگرِ محمد بن حسن، السیر الکبیر و السیر الصغیر است که مشتمل بر احکام جهاد و جنگ است. هم‌چنین کتاب‌های الرد علی اهل المدینة و الآثار را باید بر شمرد که حنفیان به آن استناد می‌کنند.

۲ کتبی که انتساب آنها بدو مشهور نیست. این کتاب‌ها نزد حنفیه به النوادر معروفند و از نظر آنها در سطحی پایین‌تر از اعتماد و اطمینان قرار دارند. دستهٔ اول از کتاب‌های محمد بن حسن شیبانی، اساس مذهب حنفیه را تشکیل می‌دهد. علمای حنفی مذهب نیز به تعلیم و تعلم همین کتاب‌ها اشتغال دارند و شروح و تعلیقات خود را بر این کتب می‌نویسند.[۳]

پی نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اول محرم سال ۱۸۹ = هشتم دسامبر سال ۸۰۴؛ چهارشنبه ۲۵ محرم سال ۱۸۹ = اول ژانویه سال ۸۰۵.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۹۶؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۲۹۵؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۰۳؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۰۱؛ انباه الرواة، ج ۲، ص ۲۵۶؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۲۱؛ العبر، ج ۱، ص ۳۰۲؛ الفهرست، ص ۹۷؛ معجم الادباء، ج ۵، ص ۱۸۳؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۹۷.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۳۰۹؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۰۲؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۱۳۰؛ وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۱۸۴؛ تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۷۲؛ العبر، ج ۱، ص ۳۰۲؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۲۱؛ شرح کتاب السیر الکبیر، ج ۱، ص ۹ ـ ۱۰؛ الفهرست، ص ۲۸۷؛ المعارف، ص ۵۰۰؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۳، ص ۲۴۶.

سال ۱۹۰ ق = ۸۰۵ ـ ۸۰۶ م[۱]

رویدادها

- نصب حسین بن جمیل، آزادشدهٔ ابوجعفر منصور عباسی به امارت مصر.
- هارون‌الرشید، حمید بن معیوفِ همدانی را به حکومت سواحل (مناطق ساحلی) شام و مصر منصوب می‌کند.
- درگذشت کنستانتین ششم، امپراتور روم.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **سرزمین روم:** هارون‌الرشید به سرزمین روم حمله و شهر هرقله را فتح کرد. امپراتور ناکفور، مجبوربه انعقاد قرارداد صلح و پرداخت جزیه به او شد؛ اما ناکفور قرارداد صلح را نقض و به مرزهای شمالی «عین زربه» و غیر آن حمله کرد. او در این حمله، برخی از مسلمانان را به اسارت گرفت. هارون‌الرشید با لشکرهایی که فرماندهی آنها را فرماندهانی نام‌آور بر عهده داشتند، به رومیان حمله‌ور شد و بر تعدادی از دژهای مهم چیره گشت. ناکفور پس از تحمل کشته‌ها و تلفاتِ بسیار، مجدداً ناچار به درخواست صلح گردید.
- **دریای مدیترانه:** حمید بن معیوف، حاکم سواحل مصر و شام، با فرماندهی کردن ناوگان مسلمانان به قبرس حمله کرد. چراکه دولت قبرس، معاهدهٔ خود را نقض کرده بود. او اسقفِ قبرس را اسیر کرد و به جزیره «کرت» و «رودس» لشکر کشید.

• **اندلس**: ناوگان اندلسی، به حملات پیاپی خود به جزایر «بلیار»، «کورسیکا» و «ساردینیا» ادامه داد.

شورش‌ها

• **ماوراء النهر**: رافع بن لیث، نوهٔ نصر بن سیّار در سمرقند شورش کرده و از اطاعت هارون‌الرشید سرباز زد. علی بن عیسی بن ماهان، حاکم خراسان به جنگ با او پرداخت؛ ولی رافع او را شکست داد.

• **شام**: شورش در حمص علیه کارگزار هارون‌الرشید. هارون، خود به آن‌جا رفت و وقتی به «منبج» رسید، هیأتی از حمص نزد اوآمده، با معذرت‌خواهی از او طلب بخشش نمودند. هارون نیز آنان را رها کرده، راهی جنگ با رومیان شد.

• **اندلس**: سردار اصبغ بن عبدالله بن وانسوس، در «مارده» سر به شورش برداشت، ولی پس از امان خواستن مورد عفو و بخشش قرار گرفت.

جنگ‌های قبیله‌ای

• شعله‌ور شدن آتش نزاع بین یمانیان و مضریان (قیسیانِ) شام. مانند همین منازعات نیز در ارمنستان وآذربایجان به وقوع پیوست.

درگذشتگان

• کنستانتین ششم.

• لقیط محاربی.

• هشام بن حکم.

• یحیی برمکی.

• یعقوب بن ربیع.

کنستانتین ششم

کنستانتین ششم، فرزند امپراتور بیزانس، لئون چهارم است که در سال ۷۸۰م به حکومت رسید. مادرش ایرین، به این دلیل که او کودک بود، وصی او شده و حکومت را اداره کرد. چون لشکریانِ هارون‌الرشید به سرزمین روم حمله کردند، ایرین، مادر کنستانتین ششم، در مقابل پرداخت جزیهٔ فراوان، قرارداد صلحی با هارون منعقدساخت. ایرین، کنستانتینِ ششم را در سال ۷۹۷م برکنار کرد و دستور داد او را دستگیر و چشمانش راکور کنند. آن‌گاه حکومت را به تنهایی به دست گرفت.[۲]

لقیط محاربی

ابوهلال، لقیط بن بکیر بن نضر محاربی (منسوب به بنی‌محارب)، از کوفه که به لغت و شعر و تاریخ اعراب آشنا بود. جمعی از علما از جمله «ابن‌الاعرابی» از او بهره گرفتند. نوشته‌های وی عبارتند از: کتاب فی‌الاخبار، کتاب‌النساء، کتاب‌السحر، کتاب‌الحراب‌واللصوص و کتاب اخبار الجن.[۳]

هشام بن حکم

ابومحمد، هشام بن حکم کوفی منسوب به بنوشیبان، در زمان خود بزرگِ شیعیان بود. در کوفه متولد شد و در واسط بزرگ شد. آن‌گاه به یحیی برمکی پیوست. وی متکلم و اهل مناظره بود. قائل به تشبیه بود.(۴) یعنی خدا را به مخلوقاتش تشبیه می‌کرده و خداوند نزد او دارای ابعاد و اعضا بوده است. یحیی برمکی، در مناظرات او حاضر می‌شد. میان او و ابوهذیل علاف ، پیشوای معتزلهٔ آن زمان، مناظراتی در علم کلام، از جمله تشبیه وآن‌چه که مربوط به علم خداوند است، در گرفت.

کتاب‌هایی از جمله: الامامة والقدر، الشیخ والغلام، الدلالات علی حدوث الاشیاء، الردّ علی المعتزلة، الرد علی الزنادقة، الردّ علی من قال بإمامة المفضول و مانند اینها به رشته تحریر درآورده است. پیروان او به هشامیه معروفند.[۴]

یحیی برمکی

ابوالفضل، یحیی بن خالد برمکی، وزیر بزرگ‌منش و سرور برمکیان بود. وزارت ابوالعباس سفاح را بعد از کشته شدن ابوسلمهٔ خلال، عهده‌دار شد. وی نزد مهدی به منزلت والایی دست یافت و تربیت فرزندش، هارون الرشید را بر عهده گرفت. همسرِ یحیی برمکی، به هارون‌الرشید و فضل بن یحیی، همزمان شیر می‌داد و به همین خاطر هارون، یحیی را «پدر» صدا می‌کرد.

وقتی که هارون به خلافت رسید، امور مردم را به یحیی سپرد و مُهر خود را به وی داد. او نیز به بهترین وجه، مسئولیت‌های حکومتی را انجام می‌داد. وی از حیث نجابت، عقل و تمام صفات ممیّزه بهترین‌ها را داشت. پس از آن که برمکیان مورد خشم هارون قرار گرفتند، یحیی نیز دستگیر شد و تا هنگام مرگ، در «رقّه» زندانی بود.[۵]

یعقوب بن ربیع

یعقوب بن ربیع بن یونس، شاعری با ذوق از بغداد و برادر فضل بن ربیع، پرده‌دار منصور، خلیفهٔ عباسی بود. تقریباً همه سروده‌هایش در رثایِ کنیزی به نام «ملک» بود. شاعر، هفت سال به دنبال او بود و مقام و مال خود را در طلب او نثار کرد تا این که او را به دست آورد و مالک او شد، اما آن کنیز پس از شش ماه همدمی و همراهی با او درگذشت. برخی از شعرهای او درباره این کنیز چنین است:

«محبوب بر من جفا روا داشته با روی برتافتنش دلم را پاره پاره نمود. آن‌گاه می‌پندارد که من نسبت به او مرتکب خطا شده‌ام امّا در حالی که او با من چنین کرده است.

مثل من درست هم‌چون گنجشکی است که در دست کودکی گرفتار آمده مرتب آزارش می‌دهد و طعم مرگ را به او می‌چشاند؛ اما

کودک هم‌چنان به بازی خود با او ادامه می‌دهد.»

از دیگر شعرهای یعقوب بن ربیع در رثای آن یار این ابیات است:

«هنگامه جان باختن محبوب اگر اختیار کار خویش داشتم عمرم را با او تقسیم می‌کردم.

افسوس که مرگ همزمان به سراغ ما آمد از این رو نه من دانستم که او جان باخته و نه او دانست من بدرود حیات گفتم.»

و در تحسّر از فقدان آن یار چنین می‌گوید:

«هرگاه تلاش و رنجی که برای وصال آن یار کشیدم به خاطر می‌آورم، حسرت می‌خورم.

همین‌طور هفت سال مدام در طلب او بودم و برای رسیدن به او هر دری را زدم.

سرانجام از سر تقدیر و تصادف به وصال رسیدیم؛ و همراهی و همدمی را جایگزین فراق ساختیم.

اما تنها شش ماه همدم و مونس تو بودم؛ آه که آن روزگاران چونان رؤیایی زودگذر و سرابی فریب‌دهنده بود و گذشت.

خبر مرگت زمانی به من رسید که هم‌چنان در سرمستی و شور دیدار بودم؛ آه که چه زود جدایی و فراق پس از دیدار و انس فرا می‌رسد»[۶].

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اول محرم سال ۱۹۰ = ۲۷ نوامبر سال ۸۰۵؛ پنج‌شنبه ششم صفر سال ۱۹۰ = اول ژانویه سال ۸۰۶.

۲. موسوعة لاروس ؛ موسوعة تاریخ العالم، ج ۲، ص ۴۸۵.

۳. معجم الادباء، ج ۶، ص ۲۱۸؛ الفهرست، ص ۱۳۸.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۸۲؛ امالی المرتضی، ج ۱، ص ۱۷۶؛ لسان المیزان، ج ۶، ص ۱۹۴؛ الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۸۴؛ تکملة الفهرست، ص ۷؛ التبصیر فی الدین، ص ۱۲۰.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۹،ص ۱۷۵؛ وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۲۱۹؛ البدایة والنهایه، ج ۱، ص ۲۰۴؛ الکتّاب والوزراء، ص ۱۷۷؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۲۸؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۱۲۸؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۷۵ ـ ۱۸۰؛ معجم الادباء، ج ۷، ص ۲۷۲.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۲۵۹؛ معجم الادباء، ج ۷، ص ۳۰۲؛ الکامل مبرد، ج ۴، ص ۹۶.

یادداشت‌ها:

۱. منسوب به مضر بن نزار ، جد اعلای یکی از قبایل عرب عدنانی که قیس عیلان از آنهاست.

۲. محصَّب: محلی در مکه در کنار گذرگاه منی که بطحاء نامیده می‌شود و نیز نامِ محل رمی جمرات است (مصباح المنیر، مادهٔ «الحصباء»).

۳. امام موسی بن جعفر ﷺ در زندان توسّط سندی بن شاهک مسموم شد و به شهادت رسید و سندی جسد آن حضرت را به فقها و اعیان بغداد نشان داد که ببینند در بدن او اثر زخم یا خفگی نیست (الارشاد، ج ۲، ص ۲۴۲).

۴. وی از اصحاب خاص امام صادق و امام کاظم ﷺ و مورد عنایت آن بزرگواران بود. او در مباحثه‌ها و مناظره‌های کلامی و مخصوصاً امامت بر دیگران فائق می‌آمد و لذا مورد عناد و دشمنی دیگران واقع شده، اتهامات گوناگونی به او زده‌اند. یکی از آن اتهامات عقیده به تجسیم و تشبیه است، در حالی که او برای الزام معتزله و در مقام مناظره بعضی از عقاید آنان را اظهار می‌کرد (برای توضیح بیشتر ر.ک: سید احمد صفائی، هشام بن الحکم مدافع حریم ولایت).

رویدادهای اسلام از ۱۹۱ ـ ۲۰۰ق

سال ۱۹۱ق = ۸۰۶ ـ ۸۰۷م[۱]

رویدادها

- هارون‌الرشید، علی بن عیسی بن ماهان را به خاطر ظلم و مال‌اندوزی از حکومت خراسان برکنار کرد و اموالش را مصادره کرد، و وی را با خانواده‌اش نزد خویش فرا خواند.
- هارون‌الرشید دستور داد تا کنیسه‌های موجود در مرزها را تخریب کنند و اهل ذمه را مجبور کرد تا لباسی متفاوت با لباس مسلمانان به تن کنند. او با رومیان به توافق رسید که اسیران را در نزدیکی شهر «بدندون» مبادله کنند.
- انتقال گروه‌هایی از اعراب بنی‌نزار به ارمنستان، تا اکثریت را تشکیل دهند. این انتقال به منظور محول نمودن مسئولیت دفاع از ارمنستان، بر قیسیان مقیم آن‌جا صورت گرفت.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- سرزمین روم: فرمانده، یزید بن مخلد بن حسین مهلّبی دژ «صفصاف» [در مرزهای «مصیصه» و دژ «ملقونیه» نزدیک «قونیه»] را مورد هجوم قرار داد. او با ده هزار جنگ‌جو، قصد رخنه به سرزمین روم داشت. ولی رومیان در یکی از تنگه‌ها به او یورش آوردند. یزید در نزدیکی طرطوس، به همراه هفتاد نفر از یارانش کشته شد و بقیه عقب‌نشینی کردند. پس از این حملات به سرزمین روم تا سال ۲۱۵ق به سبب وخامت و بحران داخلی، متوقف شد.

درگذشتگان

- ابن القاسم عتقی.
- مؤمل محاربی.

ابن القاسم عتقی

ابوعبدالله، عبدالرحمان بن قاسم بن خالد منسوب به عتقی معروف به ابن‌القاسم، از اصحاب امام مالک بود. از مصر نزد مالک آمد و مدت زیادی در کنار او به سر برد و مذهب مالکی را از او فراگرفت. عتقی در این مذهب، بسیار ثابت‌قدم بود و به همت او بود که مذهب مالک در مغرب انتشار یافت. او هدایای سلاطین را نمی‌پذیرفت. بعدها زعامت مالکیهٔ مصر، به وی رسید. از کتاب‌های او المدونه در شانزده جلد است که ابن‌القاسم آن را از مالک روایت کرد. «سحنون» نیز این کتاب را از ابن‌القاسم فراگرفت. کتابی که از ارزشمندترین کتاب‌های مذهب مالکی است. ابن‌القاسم در ۶۳ سالگی درگذشت.[۲]

مؤمل محاربی

ابواُمیل، مؤمل بن اُمیل بن اُسید محاربی، منسوب به جدش، محارب بن قیس بن غیلان بن مضر، شاعری کوفی بود که دو دولت امویان و عباسیان را درک کرد. او در دولت بنی‌العباس قریحه شعری ظریف‌تری از خود نشان داد. پیش از به حکومت رسیدن مهدی عباسی، به او پیوست و در دوران حکومت او همراهش بود.

او با قصیده‌ای مهدی را ـ که هنوز به خلافت نرسیده بود ـ مدح کرد و او را به شگفت درآورد. مهدی نیز به خزانه‌دار بیت المال دستور داد که بیست‌هزار درهم به او بدهد، اما خزانه‌دار، این مبلغ را بسیار زیادتر از ارج شاعری دانست که پایین‌تر از شاعران طراز اول بود.

وقتی منصور از مبلغ جایزه آگاه شد، دستور داد او را احضار کنند. چون او را حاضر کردند، منصور به او گفت: نزد جوان سرمستی (مهدی) آمدی و او را فریب دادی تاآن‌جا که بیست هزار درهم از بیت‌المال به تو بخشید! سپس آن مبلغ را از او درخواست و او نیز آن را بازپرداخت. و منصور هم به او گفت: حال آن قصیده را بخوان. عتقی نیز آن را خواند:

«او مهدی است ولی چهرهٔ او شباهتی فراوان با ماه درخشان دارد. او و ماه درخشان همانند هستند؛ چون آن‌گاه که نورافشانی کنند، تشخیص آن دو از یک‌دیگر بر بیننده، دشوار می‌گردد.

ماه در تاریکی و ظلمت شب، چراغ شب؛ و خلیفه، پرتو افشانِ روز است.

اما خداوند سبحان، مهدی را با اعطای مسند خلافت و منبر سیادت و هدایت بر مهتاب برتری بخشیده است.

هم‌چنان خداوند حکومتی به او بخشیده؛ پس او امیر است، اما ماه آسمان نه امیر و حکمران است و نه وزیر.

هرچه ایّام ماه به آخر می‌رسد، مهتاب نیز روی به نقصان می‌نهد؛ اما خلیفه به هنگام کاستی و کم فروغی مهتاب هم‌چنان پرتو افشانی می‌کند.

هان ای فرزند خلیفه برگزیدهٔ خداوند! ای کسی که افتخار و مباهات افتخارکنندگان، از پرتو وجود او است.

اگر چه از ملاقات حکم‌رانان و فرمان‌روایانی که از هر سو (راه هموار و ناهموار) به خدمت تو آیند، برخوردار نیستی اما پدرت از همه حکم‌رانان برتری و پیشی دارد تا جایی که همه آنها برخی حسرت او را خورند و برخی بر وی رشک برند.

با درود و سلام شتابان به خدمت پدر شدی؛ بدون این که در این کار رخوت و سستی در درونت پدید آید.

مردم نیز همگی گفتند: این پدر و پسر؛ یکی برای خلیفه بودن خلق شده و دیگری شایسته تصدی آن را در آینده دارد.

اگر خلیفهٔ بزرگ‌تر سبقت و تقدم دارد، او سزاوار است که چنین باشد؛ چراکه بزرگ‌تر بر کوچک‌تر برتری دارد.

و چنان‌چه کوچک‌تر به رفعت بزرگ‌تر دست یابد، شگفت نیست؛ زیرا کوچک‌تر نیز از بزرگ‌تر پدید آمده است».

منصور نیز این قصیده را نیکو شمرد و دستور داد که چهارهزار درهم به او بدهند و بقیه را به بیت‌المال برگرداند. وقتی که منصور درگذشت و خلافت به مهدی رسید، مؤمل نزد او آمد و ماجرای خود با منصور، پدر خلیفه را با وی در میان نهاد. مهدی خندید و دستور داد که آن بیست‌هزار درهم را به وی باز پس دهند. او در این جا این شعرها را سرود:

«چه بسیار افراد دون و پستی که انتظار داشتند، من آنها را دشنام و ناسزا دهم؛ اگر چه این دشنام و ناسزای من بسیار باعث آزار و تلخ‌کامی آنان شود.

امّا خودداری ورزیدن از دشنام و ناسزا از باب بزرگ‌منشی؛ از خود دشنام و ناسزا دادن، به او ضرر و آسیب بیشتری می‌رساند».

او را قصیده‌ای است که در آن چنین می‌گوید:

«آن‌گاه که بیمار شویم، این ما هستیم به عیادت شما می‌آییم! و وقتی نیز شما مرتکب گناه و لغزش می‌شوید، باز ما به خدمتتان می‌رسیم وعذرخواهی می‌کنیم!»[3]

پی نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه، اول محرم سال ۱۹۱ = هفدهم نوامبر سال ۸۰۶؛ جمعه شانزدهم صفر سال ۱۹۱ = اول ژانویه سال ۸۰۷.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۹۷؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۱۲۹؛ تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۳۵۶؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۲۹؛ العبر، ج ۱، ص ۳۰۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۶۵؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابن‌القاسم»؛ بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۳، ص ۲۸۰.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۲۹۱؛ معجم الادباء، ج ۷، ص ۱۹۵؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۷۷؛ الموشح، ص ۲۷۳.

سال ۱۹۲ ق = ۸۰۷ ـ ۸۰۸ م[1]

رویدادها

- هارون‌الرشید پس از آن که علی بن عیسی بن ماهان در سرکوبی شورش رافع بن لیث ناتوان ماند و به مردم نیز ظلم و ستم روا داشت، وی را عزل کرد و هرثمة بن اعین را به حکومت خراسان منصوب کرد.
- هارون‌الرشید، خود برای سرکوبی شورش رافع بن لیث روانهٔ خراسان شد.
- پرداخت فدیه برای آزادی اسیران مسلمان در دست رومیان توسط ثابت بن نصر بن مالک خزاعی، حاکم حلب و مناطق مرزی.
- ادریس دوم شهر فاس را توسعه بخشید و ضمن انتقال به شهر جدید، در آن محلی برای مهاجران قیروان بنا کرد که به محله قیروانی‌ها معروف شد، مسجد جامعی که به مسجد جامع قیروانی معروف است در آن‌جا ساخته شد.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **ماوراء النهر:** رافع بن لیث، شورش خود را در ماوراء النهر ادامه داد و عیسی بن ماهان را در جنگ شکست داد. پس از آن که هرثمة بن اعین جانشین علی بن عیسی بن ماهان در امارت خراسان شد، به جنگ رافع رفت، امّا از شکست دادن او عاجز آمد. ازاین رو هارون‌الرشید، خود برای جنگ با ابن‌رافع راهی گردید و پسرش، امین را به جای خود در بغداد باقی گذاشت و مأمون در این سفر با او همراه بود.
- **آذربایجان:** خزیمة بن خازم تمیمی، حاکم ارمنستان و آذربایجان، شورش خرمیان را سرکوب کرد.
- **اندلس:** حکم بن هشام ، حاکم اندلس لشکری به فرماندهی پسرش،هشام برای حمله به جلّیقه رهسپار ساخت و لشکر با غنایم زیادی بازگشت.

درگذشتگان

- ابن‌جامع.
- اسد بن سامان.
- بهلول مجنون.
- صعصعة بن سلام.
- عباس بن احنف.
- عبدالله بن ادریس.

ابن‌جامع

ابوالقاسم، اسماعیل بن جامع سهمی قرشی که نسبش به لؤیّ بن غالب می‌رسید، از بزرگان موسیقی و خوانندگی بود. قرآن را بیش از همه حفظ داشت. از عبّاد بود و بسیار نماز می‌خواند. در مکّه متولد شد و به مدینه رفت و آوازخوانی را پیشه خود ساخت. چون شهرت او فراگیر شد، فضل بن یحیای برمکی، او را فراخواند و نزد خلیفه هادی برد.

ابن جامع به شدت هادی را به طرب و شادی در آورد تا آن‌جا که صاحب الاغانی می‌گوید: «هادی به فضل بن یحیی ده هزار دینار صله داد و او را حاجب مخصوص خود ساخت و به ابن‌جامع سی‌هزار دینار عطا کرد. ابن‌جامع برای هارون‌الرشید نیز آواز خواند و ده‌هزار دینار پاداش گرفت. روزی هارون‌الرشید او را دعوت کرد تا همسرش، زبیده (ام‌جعفر) نیز در اتاق مخصوص خود آوازخوانی او را بشنود. او تنها چهار بیت خواند و ام‌جعفر را به طرب درآورد. زبیده صدهزار درهم برای هر بیت به او داد و هارون، عوض هر درهمی، دیناری به زبیده بازگرداند. وی از هم‌طرازان ابراهیم موصلی بود با این تفاوت که ابراهیم موصلی، در نواختن عود بر او امتیاز داشت.[۲]

اسد بن سامان

اسد بن سامان بن حیّا، در اصل از ایرانیان بلخ بود. نسب او به پادشاهان ساسانی می‌رسید. سامان توسط اسد بن عبدالله قسری، والی خراسان دین زرتشت را رها کرد و به اسلام گروید و اسم فرزندش را به نام مولایش، اسد گذاشت. سامان و پسرش از یاوران ابومسلم خراسانی بودند. آنان برای برپایی دولت عباسی به خوبی مبارزه کردند. اسد در زمان خلافت هارون‌الرشید در حالی که چهار پسر داشت، درگذشت.

پسران او عبارت بودند از: نوح، یحیی، احمد و الیاس. چون مأمون به خلافت رسید، فرزندان اسد به خدمت وی درآمدند و مأمون نیز خدمات آنان و پدرانشان را پاس داشت و به آنان پاداش داد. در سال ۲۰۴ ق سمرقند، فرغانه، چاچ (تاشکند امروزی) و هرات را به آنان بخشید.

نوح در سال ۲۲۷ ق درگذشت و ریاست خانواده‌شان به برادرش، احمد رسید و با وفات احمد در سال ۲۵۰ ق ریاست خاندان سامانی را پسرش، «نصر اول» به عهده گرفت. در آن زمان، سامانیان تحت ریاست بنی‌طاهر (طاهریان) بودند. وقتی که دولت طاهریان منقرض شد، معتمد، خلیفهٔ عباسی در سال ۲۶۰ق نصر را به عنوان حاکم سرزمین ماوراء النهر معین نمود و دولت سامانیان که تا سال ۳۹۵ق استمرار داشت، توسط نصر برپا گردید.[۳]

بهلول مجنون

ابووهیب، بهلول بن عمرو بن مغیره، مردی از اهل کوفه بود که به مجنون شهرت داشت. درواقع نه دیوانه که فردی زاهد و پارسا بود که در گورستان‌ها پناه می‌گرفت. او با سخنان موعظه آمیزش هارون را پند می‌داد. از آن‌جمله، زمانی که هارون‌الرشید در سال ۱۸۸ ق برای انجام آخرین مراسم حج خود از کوفه می‌گذشت و وزیرش، فضل بن ربیع نیز همراه او بود، بهلول به کجاوه هارون نزدیک شد. هارون به خاطر او ایستاد. بهلول به هارون گفت: ای امیرالمؤمنین! کسی‌که خداوند به او مال و زیبایی بدهد و او نیز از این مال به دیگران کمک کند و در زیبایی، خود را عفیف نگه دارد، نام این فرد در دیوان الهی در زمرهٔ ابرار و نیکان ثبت می‌شود. هارون‌الرشید گمان کرد که بهلول از او چیزی می‌خواهد، به او گفت: ما امر کردیم که دین تو را ادا کنند. بهلول گفت: ای امیرالمؤمنین! این کار را نکن، حق را به اهل آن بازگردان و خود، مؤدی دین خویش باش. هارون‌الرشید گفت: ما امر کردیم که مقداری که قوت تو در آن است، به تو بپردازند. بهلول گفت: این کار را نکن، ای امیرالمؤمنین، زیرا خداوند سبحان این طور نیست که به تو عطا کند و مرا فراموش کند. همانا می‌بینی که من عمری است که

زندگی می‌کنم و از جانب تو نیز چیزی به من نمی‌رسد. من نیازی به بخشش تو ندارم. هارون‌الرشید گفت: این هزار دینار را بگیر. بهلول گفت: آن را به یاران خود بده. این کار برای تو بهتر است. من با این پول‌ها چه کنم؟ از نزد من برو که مرا آزار دادی.

فضل بن ربیع می‌گوید: هارون‌الرشید در حالی او را ترک می‌کرد که دنیا در چشمانش حقیر و بی‌ارزش شده بود.[۴]

صعصعة بن سلّام

ابوعبدالله، صعصعة بن سلّام بن عبدالله دمشقی، فقیهی از پیروان اوزاعی بود که به مصر آمد و از اوزاعی نقل حدیث کرد. سپس به اندلس رفت و خطیب مسجد جامع قرطبه گردید. وی نخستین کسی بود که علم حدیث و مذهب اوزاعی را به اندلس آورد.

در دمشق متولد شد و در همان‌جا دوران کودکی را سپری کرد. وی در قرطبه و در ایّام حکومت عبدالرحمان الداخل، حاکم اندلس و ابتدای حکومت هشام، مرجع استفتای مردم بود. در زمان او درختانی در مسجد جامع قرطبه آن‌گونه که اوزاعی و شامی‌ها معتقد بودند و برخلاف نظر مالک و اصحابش کاشته شد. صعصعه در قرطبه درگذشت.[۵]

عباس بن احنف

ابوالفضل عباس بن احنف بن اسود حنفی، عرب و نسب وی از خاندانی شریف بود. اصالتاً از بنی‌حنیفه بود، اما خانواده‌اش در بصره اقامت داشتند. دوران کودکی را در بغداد سپری کرد و در همان جا به شهرت رسید. غزل‌های لطیفی دارد و بحتری دربارهٔ او گوید: وی از برترین غزل‌سراها بود. در سبک با دیگر شعرا اختلاف داشت و به وسیلهٔ شعر کسب درآمد نمی‌کرد. اکثر شعرهای او غزل، سروده‌های عاشقانه و توصیف است. و شعرهای مدیحه و هجو نسروده است.

جاحظ، در همین باره می‌گوید: «اگر عباس بن احنف، ماهرترین، قوی‌ترین و شاعرترین افراد نبود، او از نظر کلام و حافظه، سرآمد همه بود، شعرش در شیوه‌ای واحد، این همه فزونی نمی‌یافت، زیرا وی هجو و مدح و تکسّب به شعر نمی‌کرد و در شعر نیز تصرف نمی‌نمود. ما شاعری را نمی‌شناسیم که تنها یک گونه شعری را اتخاذ کند و در آن این همه زیبا و نیکو و این همه فراوان سروده باشد.

وی به هارون‌الرشید پیوست و نزد او مقام ارزشمندی پیدا کرد. ازجمله شعرهای غنایی او این شعر است:

«مردم همه دلداه و عاشقند و آن‌که در این وادی نیست، هیچ خیر و برکتی در وجودش نیست».

و نیز گوید:

«بهترین دوران عشق، روزی است که؛ نگرانی فراق و هجران و گله، وجود آدمی را فراگیرد.

اگر در عشق و دوستی قهر و آشتی نباشد؛ پس حلاوت نامه‌ها و نوشته‌ها چه می‌شود».

و نیز گوید:

«محبت بر سر تمام مردم دور می‌زند تا این که به من برسد؛ آن‌گاه توقف کرده، دیگر جدا نمی‌شود».

در جای دیگر:

«ای سعد! دربارهٔ او با من سخن گفتی و جنون مرا زیادتر کردی؛ پس بیشتر با من در مورد او سخن بگو! و بر جنون من بیفزای!

قلبم جز محبت او، محبتی به خود راه نداده؛ نه پیش از او و نه پس از او محبوبی ندارم.

گریه می‌کنم بر کسانی که دوستی خود را به من چشاندند؛ آنان پس از بیدار کردن عشق من، خود خفتند».

هم‌چنین در وصف دنیا گوید:

«ما به اجبار در این دنیا اقامت گزیدیم؛ اما وقتی با آن انس گرفتیم، ما را اجباراً از آن‌جا می برند».

وی در بصره و به نقلی، در بغداد درگذشت.[۶]

عبدالله بن ادریس

ابومحمد، عبدالله بن ادریس بن زیداودی، از فقها و محدثان بزرگ بود که هارون‌الرشید او را برای تصدی منصب قضا فرا خواند؛ اما او امتناع ورزید و گفت: من صلاحیت آن را ندارم. هارون‌الرشید به او گفت: کاش هرگز تو را نمی‌دیدم. او نیز به هارون‌الرشید گفت: من نیز دوست می‌داشتم که تو را نمی‌دیدم. آن‌گاه خارج شد.

سپس هارون‌الرشید حفص بن غیاث را به منصب قضا منصوب کرد و همراه فرستاده‌ای برای ابن‌ادریس پنج هزار درهم فرستاد. او با فریاد به فرستاده گفت: از این‌جا برو. پس از آن هارون نزد او رفت و گفت: احترام ما را نگه نداشتی و هدیهٔ ما را قبول نمی‌کنی. وقتی که پسرم، مأمون نزد تو آمد، برای او حدیث بخوان! او نیز گفت: اگر با جماعتی نزد ما آمد، برای او حدیث خواهیم گفت.[۷]

پی‌نوشت‌ها:

۱. شنبه اول محرم سال ۱۹۲ = ششم نوامبر، سال ۸۰۷؛ شنبه ۲۷ صفر سال ۱۹۲ = اول ژانویه سال ۸۰۸.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۳۰۶؛ الأغانی، ج ۶، ص ۲۸۹ ـ ۳۲۶؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۰۷.

۳. تاریخ ابن‌اثیر، ج ۷، ص ۹۱؛ الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۲۹؛ معجم الانساب و الاسرة الحاکمه، ص ۳۰۶.

۴. البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۰۰؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «بهلول المجنون»؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۵۱۸؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۱۵۴؛ کتاب الاذکیاء، ص ۱۸۰؛ فوات الوفیات، ج ۱، ص ۱۵۳.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۲۹۴؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۱۴۰؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۰۹؛ العبر، ج ۱، ص ۳۰۹؛ بغیة الملتمس، ص ۳۱۱.
۶. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۳۲؛ الأغانی، ج ۸، ص ۳۵۲؛ معجم الادباء، ج ۱۲، ص ۲۸۳؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۲۰؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۱۲۷؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۰۹؛ نهایة الارب، ج ۳، ص ۸۵؛ طبقات الشعراء، ص ۲۵۴؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۷؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۱۲۷؛ بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۲۳؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «العباس بن الاحنف».
۷. تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۴۱۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۷۵؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۲۸۲.

سال ۱۹۳ ق = ۸۰۸ ـ ۸۰۹ م[1]

رویدادها

- خلیفه، هارون‌الرشید در حالی‌که رهسپار خراسان بود، در شهر توس درگذشت و پسرش، محمد امین به خلافت رسید.
- امین، به تحریک وزیرش، فضل بن ربیع، دو برادرش، مأمون و مؤتمن را از ولایت‌عهدی بعد از خود برکنار کرد و برای پسرش، موسی بیعت گرفت و او را «الناطق بالحق» نام نهاد.
- مأمون ـ که در شهر مرو در خراسان به سر می‌برد ـ اسم برادرش، امین را از سکه‌هایی که به اسم او زده می‌شد، حذف کرد. او ارتباط خود با امین را قطع کرد و در خراسان اعلام استقلال کرد. او دعوت برادرش، امین را مبنی بر رفتن به بغداد و پیش انداختن ولایت‌عهدی موسی بن امین را بر خود نپذیرفت.
- مأمون، عباس بن جعفر بن محمد بن اشعث را به حکومت خراسان منصوب کرد و محمد بن زهیر بن مسیّب را بر ارمنستان گماشت.
- امین میدان‌هایی برای صید پیرامون کاخ‌های حکومتی در بغداد بنا کرد و کشتی‌هایی مزّین به صورت برخی حیوانات ساخته و در دجله انداخت.
- به حکومت رسیدن حسن بن بحباح بلخی در مصر.
- به حکومت رسیدن داود بن عیسی بن محمد عباسی بر مکه.
- به حکومت رسیدن عبدالملک بن صالح عباسی بر دمشق.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **دریای مدیترانه:** حمید بن معیوف، جزیره «رودوس» را مورد حمله قرار داد و مجدداً در پی نقض معاهده صلح از سوی قبرس، به جزیره قبرس هجوم برد.
- **اسپانیا:** حَکَم اموی، حاکم اندلس، لشکری را به فرماندهی پسرش، عبدالرحمان تجهیز کرد. وی «طرطوشه» را از پادشاه فرانسه (لوئیس، پسر شارلمانی) که پیش از این آن‌جا را به تصرف خود درآورده بود، بازپس گرفت.

درگذشتگان

- ابن عُلَیّة.
- حمید بن معیوف.
- فضل برمکی.
- هارون‌الرشید.

ابن‌عُلَیّة

ابوالبشر، اسماعیل بن ابراهیم بن مقسم منسوب به بنی‌اسد، معروف به ابن‌عُلَیّة بود.

عُلَیّة نام مادرش بود و اسماعیل از اینکه او را ابن عُلَیّة صدا می‌زدند، کراهت داشت. اصالتاً کوفی بود؛ امّا در بصره اقامت داشت و ناظر صدقات (مالیات) بود.

از حافظان بزرگ حدیث بود و محدثان بزرگ، از وی نقل حدیث کردند. هارون‌الرشید او را متصدی منصب قضا در بغداد کرد. عبدالله بن مبارک به او نامه‌ای نوشت و او را به خاطر قبول این منصب مورد سرزنش قرار داد. او نیز از هارون‌الرشید خواست که از او صرف نظر کند. هارون نیز پذیرفت.[2]

حُمید بن معیوف

حُمید بن معیوف همدانی، دریادار دلیری بود که در سال ۱۹۱ ق به قبرس حمله کرد و شانزده هزار قبرسی را اسیر ساخت. در میان آنان اسقف جزیره نیز وجود داشت که به دو هزار دینار فروخته شد.

ناکفور، امپراتور روم نیز در ازای آزادی او و همسرش پنجاه هزار دینار پرداخت و با هارون‌الرشید قرارداد صلحی بست که به موجب آن اُسرا مبادله شدند. این تبادل در سال ۱۹۲ ق انجام گرفت.

در سال ۱۹۳ ق حمید بن معیوف به جزیرهٔ «رودوس» حمله کرد؛ ولی به خاطر نقض معاهده صلح توسط قبرسی‌ها به جزیره قبرس بازگشت.[3]

فضل برمکی

ابوالعباس، فضل بن یحیی بن خالد برمکی، وزیر و برادر رضاعی هارون‌الرشید بود که هارون‌الرشید او را «برادر» صدا می‌زد. هارون مدت کمی او را به وزارت برگزید و سپس او را والی خراسان کرد و در سال ۱۷۷ ق وزارت را به برادرش، جعفر منتقل ساخت. فضل در خراسان رفتاری نیک داشت. درآن‌جا کاروان‌سراها و مساجدی بنا نمود. هم‌چنین به ماوراء النهر حمله کرد و در آن‌جا سربازانی ایرانی که نام آنها را «عباسیه» گذاشت، جمع آورد و آنان را تحت ولایت هارون‌الرشید درآورد.

این سربازان نزدیک به پانصد هزار نفر بودند که فضل، حدود بیست هزار نفر از ایشان را به بغداد فرستاد. فضل تا پیش از خشم گرفتن هارون‌الرشید بر برامکه (در سال ۱۸۷ ق) در خراسان اقامت داشت و چون هارون تصمیم به نابودی برامکه گرفت، فضل در بغداد نزد او بود. خلیفه، فضل و پدرش یحیی را دستگیر و با خود به «رقة» برد و در همان جا محبوس ساخته، اموال برمکیان را مصادره کرد. فضل در زندان درگذشت. مسلم بن ولید، او را با قصیده‌ای مدح کرده، چنین می‌گوید:

«با یک دست بخشندگی و با دست دیگر (به دشمنان) طعم مرگ را چشاند؛ گفتار برجستهٔ او نیز عین صواب است.

چنان بر گردهٔ روزگار سوار است که دشواری‌ها و سختی‌هایش را از میان برمی‌دارد؛ درست به همان روش که پدرش پیش از این داشت. یحیی و خالد برمکی از پرتو او رفعت یافتند؛ آری نه او، نه یحیی و خالد مثل و مانندی ندارند».

فضل در ۴۶ سالگی درگذشت.[۴]

هارون‌الرشید

ابوجعفر (که به او ابومحمد نیز گفته می‌شود) هارون بن محمد (مهدی) بن عبدالله (منصور) عباسی هاشمی، ملقب به «الرشید»، پس از مرگ برادرش، هادی به موجب عهدنامهٔ پدرش به خلافت انتخاب شد. در سال ۱۴۹ ق و به نقلی به سال ۱۴۵ ق در ری متولد شد. مادرش کنیزی به نام خیزران بود.

مهدی، در سال ۱۳۶ ق وی را به عنوان فرماندهٔ نیروهای رزم تابستانی معیّن کرد و در سال ۱۴۶ ق او را به ولایت مغرب (از انبار تا حوالی آفریقا) منصوب کرد. هارون‌الرشید، والیان را از جانب خود به این مناطق اعزام می‌کرد. در سال ۱۶۵ ق مهدی بار دیگر هارون را به فرماندهی نیروهای رزم تابستانی منصوب کرد. هارون به جنگ با رومیان پرداخت، «هرقله» را تصرف کرد و «ایرین» ملکه روم را ـ که وصی پسرش، کنستانتین ششم بود ـ به قبول صلح و پرداخت جزیهٔ زیاد واداشت. پس از آن، میان او و شارلمانی، پادشاه فرانسه، دوستی و مودّت برقرار شد و برای یک‌دیگر هدایایی ارسال کردند.

هارون فردی مستبد بود تا آن‌جا که به جبّار بنی‌العباس، ملقب گشت. در یک شب بر برمکیان یورش برد و به دلایلی که در شرح حال جعفر بن یحیای برمکی گفته شد، آنان را کشت و یا به زندان افکند، امّا وی در حالی که قسی‌القلب بود، شخصی باعاطفه نیز بود. گاهی مانند تندباد، طوفانی، و زمانی مانند نسیمی، ملایم بود. گاهی به تلاطم درمی‌آمد و می‌غرید و زمانی با استماع موعظه می‌گریست. علما، شعرا، فقها، قاریان، قضات، نویسندگان و ندیمان، در دربار هیچ خلیفه‌ای آن‌طور که نزد هارون گرد آمده بودند، حضور نداشتند. هارون، خود شخصی ادیب، شاعر، ناقل اخبار، آثار گذشتگان و اشعار شاعران بود. او نزد عامهٔ مردم و خواص دارای هیبت و شکوه بود.

وی «بیت الحکمة» را تأسیس نمود. بیت الحکمة مؤسسه‌ای بود که محل تبادل فرهنگ و تفکّر در جهان آن روز بود. از این مؤسسه شعله‌ای سرزد که راه را برای نهضت اروپایی (رنسانس) روشن کرد. این خلیفه هم‌چنین شخصی عابد بود که زیاد عبادت می‌کرد. در طول مدت خلافت، به جز چند سال که این وضعیت را نداشت، یک‌سال به حج می‌رفت و یک‌سال به جنگ. یک بار پیاده حج به جا آورد در حالی که جز او از خلفا کسی با پای پیاده حج به جا نیاورد. زمانی که به حج می‌رفت، صد تن از علما به همراه او حج می‌گزاردند.

در افعال و اعمالش به جدش، منصور شباهت داشت، امّا در بذل مال هیچ خلیفه‌ای مانند او نبود. به سفیان بن عُیینه که بزرگ محدثان حرم مکه بود، صدهزار دینار و به اسحاق موصلی دویست هزار دینار و به مروان بن ابی‌حفصه پنج‌هزار دینار به همراه خلعت و غلام جایزه داد. روزگار عباسیان، در عهد او در اوج شکوه و زیبایی بود. دورهٔ حکومت هارون، دورهٔ جوانی و شادابی دولت عباسیان بود. در این دوره، بغداد به قلّهٔ مجد و بزرگی خود رسید؛ ساختمان‌های بسیاری در هر دو طرف رود امتداد پیدا کرد و بغداد مرکز تجاری گردید. در زمان او دولتمردان و رفاه‌طلبان، کاخ‌هایی بزرگ در حومه شهر بغداد به نام «رصافه» و «شماسیه» بنا نهادند و بزرگ‌ترین آنها قصرهایی بود که او ساخت و مهم‌ترین آنها «قصر خلد»، «سلام» و «قصر هارونی» بود. این قصرها مملو از فرش‌ها و اثاثیهٔ گران‌قیمت و آکنده از کنیزکان و خوانندگان بود و آوای شعر و موسیقی و آوازخوانی کاخ‌ها را پر می‌کرد.

هارون برای ولایت‌عهدی پسرش، امین بیعت گرفت و او را بر مأمون مقدم داشت. این مقدم داشتن به خاطر مادر امین ـ یعنی زبیده دختر جعفر بن منصور ـ بود. پس از او برای پسرش، مأمون به ولایت‌عهدی بعد از امین و بعد از آن دو برای پسرش، قاسم (مؤتمن) بیعت گرفت. زمانی که دولت را بین سه فرزندش تقسیم کرد، بعضی از عقلا گفتند: هارون خلافت را چونان قماری میان آنان قرار داد. غائلهٔ آن موجب تضییع حقوق مردم خواهد شد و چنان نیز شد.

فضیل بن عیاض می‌گفت: هیچ مرگی بر من سخت‌تر از مرگ هارون نبود، زیرا از حوادث بعد از او بیمناک هستم و همان گونه که فضیل از آن ترس داشت، بعد از مرگ هارون‌الرشید، بین امین و مأمون اختلاف افتاد و فتنه‌ها شدت یافت و عقیدهٔ به «مخلوق بودن قرآن» پدیدار گشت. در سال ۱۹۳ ق هارون، خود برای سرکوب شورشی که رافع بن لیث در خراسان برپا کرده بود، حرکت کرد. در راه، بیماری وی

شدت یافت و در روستای «سناباد» از روستاهای (توس) درگذشت و قبرش نیز در همان‌جاست. وی ۲۲ سال حکومت کرد و بیست فرزند به جاگذاشت: ده پسر و ده دختر و مادر همهٔ آنها کنیز بود. مگر امین که از زبیده، دختر جعفر بن منصور به دنیا آمد. اشجع سَلَمی شاعر، با قصیده‌ای وی را چنین مدح کرده است:

«او پادشاهی بود که از خوف خداوند، سر به پیش نهاده کرنش می‌کند؛ و بزرگان نیز در برابر عظمت او سر فرو می‌نهند و کرنش می‌کنند. با حج و جهاد انس و الفت داشت و همیشه در یکی از این دو سفر به سر می‌برد.

سفری برای جهاد با دشمنان و سفری برای انجام مراسم حج.

چون خدا را می‌جوید، مدام با مرکب‌هایی که از اسبانی اصیل تشکیل یافته، به پیشگاه او می‌شتابد.

پس دو دست او، یک دست در مکه خدا را دعا می‌کند؛ و دست دیگر در حال دعوت به سوی اسلام است».

ابونواس (حسن بن هانی) در رثای هارون قصیده‌ای سرود که در آن بین سوگِ فقدان هارون و شادمانی حاصل از خلافت امین جمع کرد.

«ستارگان سعادت و بدبختی به گردش درآمدند، و ما اینک هم در ماتم هستیم و هم در شادی.

قلب گریه می‌کند و لب خندان است؛ آری، ما در تنهایی و اضطراب و در آرامش و خوشی توأمان به سرمی‌بریم. از این که امین در میان ماست، خنده بر لب داریم و شادان هستیم؛ و از درگذشت امام و پیشوای دیروز گریانیم.

هر دو ماه هستند، ماهی که در قصر خلد بغداد پدیدار شد؛ و ماهی که در توس در خاک شد».

هارون‌الرشید، در ۴۴ سالگی درگذشت.[5]

پی نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه، اول محرم سال ۱۹۳ = ۲۵ اکتبر سال ۸۰۸؛ دوشنبه دهم ربیع الاول سال ۱۹۳ = اول ژانویه سال ۸۰۹.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۳۰۱؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۲۹۶؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۲۴.

۳. العبر، ج ۱، ص ۳۰۵؛ فتوح البلدان، ص ۱۵۹.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۳۵۸؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۲۱۰؛ وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۲۷؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۴۲ ـ ۳۴۱؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۳۴؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۷۲ و ۲۰۰؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۶۸.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۴۳؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۳۱۳؛ تاریخ طبری و تاریخ ابن‌اثیر، حوادث سال ۱۷۰ ـ ۱۹۳؛ العبر، ج ۱، ص ۳۱۲؛ فوات الوفیات، ج ۱، ص ۵۰۱؛ ج ۲، ص ۶۱۶؛ الکتّاب والوزراء، ص ۱۷۷؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۳۶؛ المعارف، ص ۳۸۱؛ الأغانی، ج ۱۸، ص ۲۱۲؛ العبر؛ ج ۳، ص ۴۵۵ و ۴۸۹؛ مآثر الانافة فی معالم الخلافة، ج ۱، ص ۱۹۲؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «الرشید».

سال ۱۹۴ق = ۸۰۹ ـ ۸۱۰م[1]

رویدادها

- امین، علی بن عیسی بن ماهان را آزاد ساخت و او را به حکومت ری و اصفهان منصوب کرد و اموالش را که هارون‌الرشید مصادره کرده بود، به او بازگرداند.
- هرثمة بن اعین به مأمون پیوست.
- امین برادرش، مؤتمن رااز حکومت ناحیه جزیره و مناطق مرزی برکنار کرد و خزیمة بن خازم را به ولایت آن‌جا گماشت.
- امین، عبدالله بن سعید حرشی را به عنوان والی حمص انتخاب کرد و او شورش آن سامان را به شدت سرکوب کرد.
- امین دینار و درهم‌هایی را که به نام برادرش مأمون ضرب شده بود، از گردش خارج کرد. هم‌چنین دستور داد تا از بردن نام مأمون در بالای منابر، خودداری شود.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **اندلس:** حکم بن هشام به قصد جلوگیری از هجوم دشمنان به مرزها، به سرزمین فرانسه یورش برد.

شورش‌ها

- **شام:** شورشی در حمص بر ضد امین برپا و سپس سرکوب شد.
- **افریقا:** شورش‌های پی در پی در زمان حکومت ابراهیم بن اغلب، حاکم افریقا به خاطر بدرفتاری کارگزارانش برپا شد، که همگی سرکوب شدند.

درگذشتگان

- ابن مبارک (علی).
- ابوالنصر جهنی.

ابن مبارک (علی)

علی بن مبارک ملقب به احمر یکی ازکسانی بود که به پیشگامی در نحو و قوهٔ حفظ اشتهار داشت. وی معلم امین بود و در راه مکه درگذشت.[2]

ابوالنصر جهنی

ابوالنصر جهنی، از پارسایان صوفیه بود که در مدینه و در شبستان شمالی مسجد پیامبر ﷺ اقامت داشت و وی مدت طولانی را در سکوت به سر می‌برد؛ و هرگاه از او سؤالی می‌شد، جوابی نیکو و زیبا با کلماتی مفید می‌داد که از او نقل و یا نگاشته می‌شد. در محل اجتماع مردم می‌ایستاد و آنان را موعظه می‌کرد.

وقتی هارون‌الرشید در یکی از سفرهای حج به مدینه رفت، وی نزد هارون رفته و او را موعظه کرد و گفت: بدان که خداوند درباره امت

پیامبرت از تو خواهد پرسید، تو باید جوابی برای آن پیدا کنی. آری! عمر می‌گفت: «اگر بره‌ای در اثر بی‌مبالاتی در عراق بمیرد بسیار می‌ترسم که مبادا خداوند در مورد آن مرا مؤاخذه کند». هارون‌الرشید گفت: من مانند عمر نیستم و روزگار من مانند روزگار عمر نیست. ابوالنصر به او گفت: این پاسخ کار تو را توجیه نمی‌کند. هارون‌الرشید امر کرد که سیصد دینار به وی بدهند. ابوالنصر گفت: من از اهل صفّه هستم.(اهل صفّه فقرایی بودند که پناهگاهی نداشته و به شبستان مسجد پناه می‌بردند) بهتر است سری به اهل صفّه بزنی و این مبلغ را میان ایشان تقسیم کنی (و از نظر سهمیه) من هم یکی از آنان هستم.[3]

پی نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اول محرم سال ۱۹۴ = پانزدهم اکتبر سال ۸۰۹؛ سه‌شنبه بیستم ربیع‌الاول سال ۱۹۴ = اول ژانویه سال ۸۱۰.

۲. انباه الرواة، ج ۲، ص ۳۱۳.

۳. البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۲۶.

سال ۱۹۵ ق = ۸۱۰ـ ۸۱۱م[1]

رویدادها

- امین به اشارهٔ وزیرش فضل بن ربیع دستور داد که بر فراز منبرها فرزندش، موسی را دعا کنند.
- امین، ربیعة بن قیس، رهبر قبایل قیس را به منظور رویارویی با سربازان خراسانی در مصر، به حکومت مصر منصوب ساخت. سربازان خراسانی از طرف‌داران مأمون بودند.
- امین لشکر عظیمی به فرماندهی علی بن عیسی بن ماهان، حاکم ری تجهیز کرد و به جنگ با برادرش مأمون گسیل داشت. زنجیری از نقره همراه علی بن عیسی بود تا مأمون را با آن زنجیر دست بسته، نزد امین آورند.
- مأمون لشکری به فرماندهی طاهر بن حسین ، تجهیز و طاهر را به ولایت ری منصوب کرد، آن‌گاه او را به جنگ با لشکر امین روانه ساخت.
- خطبهٔ خلافت به نام مأمون، در خراسان.
- مأمون بعد از پیروزی طاهر بن حسین بر لشکر امین به او ضمن پاداش‌هایی، لقب «ذوالیمینین» داد.
- مأمون، فضل بن سهل را به وزارت خود برگزید و ولایت مشرق را به او داد و او را به «ذوالریاستین» ملقب ساخت، هم‌چنین برادرش، حسن بن سهل را متصدی وصول خراج قرار داد.

وقایع نظامی

جنگ بر سر خلافت

- جنگ بین امین و مأمون: لشکر امین به فرماندهی علی بن عیسی بن ماهان و لشکر مأمون به فرماندهی طاهر بن حسین در منطقهٔ ری درگیر شدند. این جنگ، به پیروزی طاهر و کشته شدن ابن‌ماهان انجامید.(شعبان)
- امین، لشکری دیگر به فرماندهی عبدالرحمان بن جبلهٔ انباری تجهیز کرد و به جنگ با طاهر بن حسین فرستاد. آنان در همدان به جنگ پرداختند. عبدالرحمان بن جبله تسلیم شد و گروهی از لشکریان او کشته و گروهی دیگر نیز فرار کردند.(ذی الحجه)

شورش‌ها

- دمشق: علی بن عبدالله بن خالد بن یزید بن معاویه، معروف به «سفیانی اموی» و ملقب به «عمیطر»، اختلاف بین امین و مأمون و جنگ میان آن دو را غنیمت شمرد و در دمشق شورید. او مردم را به خلافت خود فرا خواند و قبیله کلب یمانی نیز او را یاری کردند. علی بن عبدالله توانست بر دمشق دست یابد. پس از این استیلا، آتش جنگ‌های قبیله‌ای میان قیسیان و یمانیان شعله‌ور شد و قیسیان به کمک مأمون شتافتند.

درگذشتگان

- ابن‌ماهان (علی).
- اشجع سلمی.
- رافع بن لیث.
- سدوسی.
- عبدالرحمان بن جبله.

ابن‌ماهان (علی)

علی بن عیسی بن ماهان از فرماندهان بزرگ زمان هارون‌الرشید و امین بود. هارون او را در سال ۱۸۰ ق به ولایت خراسان منصوب کرد. علی بن عیسی با قساوت تمام و ظلم و ستم، بر مردم حکومت می‌کرد و در مدت ولایتش بر خراسان که ده سال به طول انجامید، هشتاد میلیون درهم جمع آورد.

رافع بن لیث در سال ۱۹۰ ق علیه او شورید. این شورش در ماوراءالنهر فزونی گرفت و طی آن رافع، بر بخارا و سمرقند استیلا یافت. هارون‌الرشید برای به دست آوردن رضایت او ابن‌ماهان را عزل و اموال او و خانواده‌اش را مصادره کرد. آن‌گاه ابن‌ماهان را به زندان انداخت.

وقتی امین در سال ۱۹۳ ق به خلافت رسید، ابن‌ماهان او را به برکناری مأمون از ولایت‌عهدی و جانشینی پسرش، موسی تحریک کرد. امین به نصیحت او عمل کرد و مأمون را خلع و ولایت‌عهدی بعد از خود را به پسرش، موسی داد و او را به «الناطق بالحق» ملقب ساخت. امین، علی بن عیسی بن ماهان را به همراه لشکری عظیم به جنگ با مأمون روانه ساخت و او را به امارت «جبل»، اصفهان، همدان و قم منصوب کرد. او از بغداد با چهل هزار سوار به جنگ مأمون رفت. طاهر بن حسین، فرمانده لشکر مأمون، در «ری» با وی مصاف داد. در این جنگ ابن‌ماهان کشته شد و یارانش شکست خوردند.[2]

اشجع سلمی

ابوالولید، اشجع بن عمرو سلمی، از قبیله بنی‌سلیم و از معاصران «بشار بن برد» بود. در یمامه متولد شد و دوران کودکی را در بصره سپری کرد. آن‌گاه به «رقّه» رفته و سرانجام در بغداد ساکن شد.

برمکیان را مدح کرد و به جعفر بن یحیای برمکی پیوست. جعفر نیز او را با هارون‌الرشید آشنا ساخت. اشعار نغز او پسند هارون افتاد و به او صلهٔ فراوان بخشید که این صله، وی را ثروت‌مند و روزگار او را نیکو گرداند. او تا پس از درگذشت هارون، زنده بود و در مرگ وی مرثیه سرود. از شاعران بزرگی بود که شعرهایش در قالب الفاظ شیوا و ترکیب‌های استوار ارائه شد.[۳]

رافع بن لیث

رافع بن لیث بن نصر بن سیار کنانی، از خاندان صاحب ریاست بود. رهبری مضریان را از جد خود، نصر بن سیار به ارث برد. علیه علی بن عیسی بن ماهان، حاکم خراسان که بر مردم ظلم روا می‌داشت و عرب‌های ساکن خراسان را مورد اذیّت قرار می‌داد، شورید.

یاران رافع، رو به فزونی نهادند و سرزمین‌های ترک‌نشین و تمام شهرهای بین‌النهرین او را تأیید و همراهی کردند. ابن‌ماهان لشکری به فرماندهی پسرش عیسی بن علی به سوی او گسیل داشت. رافع او را شکست داده و عیسی در جنگ کشته شد.

هارون‌الرشید به منظور استمالت از شورشیان علی بن ماهان را برکنار و اموال او را مصادره کرد. آن‌گاه او را به نزد خود فرا خواند و زندانی کرد و هرثمة بن اعین را به حکومت خراسان گماشت. هرثمه نیز نتوانست شورش رافع را که توسط مردم پذیرفته شده و مورد تأیید آنان بود، سرکوب کند. سرانجام، هارون‌الرشید در سال ۱۹۲ق خود برای سرکوبی شورش حرکت کرد. در همین سفر بود که هارون‌الرشید درگذشت (رجوع کنید به شرح حال هارون‌الرشید).

هرثمه پس از درگذشت هارون، تلاش خود را برای سرکوبی شورش رافع به کار برد و او را تا سمرقند تعقیب و سپس محاصره کرد و وی را در دژ سمرقند به قتل رساند. به نقلی، دیگر تعقیب رافع پس از درگذشت هارون ادامه داشت تا این‌که از مأمون درخواست امان کرد و مأمون او را امان داد و تکریم و احترامش نمود.[۴]

سدوسی

ابوفید (فید به معنای زعفران یا بوی زعفران است)، مؤرّج بن عمر بن حارث سدوسی، اصالتاً بادیه‌نشین بود. به بصره آمد و نزد ابوزید انصاری کسب علم کرد و مصاحبت خلیل بن احمد رابرگزید و از یاران بزرگ خلیل گردید. او دو سوم لغت عرب را حفظ داشت و شاعر بود.

وی به همراه مأمون از عراق به خراسان آمد و مدتی در مرو سکونت گزید، سپس به نیشابور آمد و بزرگان نیشابور از او کسب علم کردند. از نوشته‌های او می‌توان به کتاب الانواء، کتاب غریب القرآن ـ که به مأمون تقدیم کرد ـ، کتاب جماهیر القبائل و کتاب المعانی اشاره کرد. البته هیچ‌یک از این کتاب‌ها امروزه در دسترس نیست.[۵]

عبدالرحمان بن جبله

وی در شهر انبار بالید از این‌رو به «انباری» معروف شد. از فرماندهان بزرگ دورهٔ عباسیان بود. امین او را به فرماندهی لشکری بیست هزار نفری، برای جنگ با مأمون فرستاد و او را کارگزار خود در تمام سرزمین‌های فتح شدهٔ خراسان قرار داد. وقتی به همدان رسید و با لشکر مأمون که فرماندهی آن را طاهر بن حسین به عهده داشت، درگیر شد. عبدالرحمان در اسدآباد کشته شد.[۶]

پی نوشت‌ها:

۱. جمعه اول محرم سال ۱۹۵ = چهارم اکتبر سال ۸۱۰؛ سه‌شنبه دهم ربیع الاول سال ۱۹۵ = اول ژانویه سال ۸۱۱.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۱۳۳؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۳۹ ـ ۲۴۵؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۵۰ ـ ۲۳۹؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۲۶؛ العبر، ج ۳، ص ۴۹۶.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۳۳۲؛ الأغانی، ج ۱۸، ص ۲۱۲؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۴۵.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۳۵؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۸۰؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۱۳۲؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۰۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۳۶؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۳۱۹؛ العبر، ج ۳، ص ۴۸۷.

۵. وفیات‌الاعیان، ج ۵، ص ۳۰۴؛ طبقات الادباء، ص ۱۷۹؛ بغیة الوعاة، ص ۴۰۰؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۵۸؛ معجم الادباء، ج ۷، ص ۱۹۳؛ انباه الرواة، ج ۳، ص ۳۲۷؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۷؛ الادب الجغرافی، ج ۱، ص ۱۲۴؛ الفهرست، ص ۷۱.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۷۳؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۸۱ ـ ۸۲؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۲۶؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۴۱۲ ـ ۴۱۷.

سال ۱۹۶ق = ۸۱۱ ـ ۸۱۲م[۱]

رویدادها

- عیاران و اراذل در حالی که تعداد آنان بیش از صدهزار نفر بود بسیج شدند و داوطلبانه به دفاع از امین و شهر بغداد پرداختند.
- فرار فضل بن ربیع، وزیر امین از بغداد.
- امین دستور داد بسیاری از کاخ‌ها و خانه‌های مشهور و آراسته را آتش بزنند.
- مأمون، یزید بن جریر قسری را به ولایت یمن منصوب کرد.
- درگذشت ابراهیم بن اغلب، حاکم افریقا و جانشینی پسرش، ابوالعباس عبدالله.

• امپراتور، ناکفور اوّل در جنگ با بلغارها، کشته شد و ولیعهد او «استراکیوس» جانشین او گردید. او نیز دیری نگذشت که کنار رفت و به جای او شوهر خواهرش، میخائیل رنجاب اول ،به امپراتوری رسید.

وقایع نظامی

جنگ قدرت

• طاهر بن حسین برای تصرف اهواز حرکت کرد. میان او و محمد بن یزید بن حاتم مهلّبی، کارگزار امین در اهواز جنگی رخ داد. محمد بن یزید در این جنگ کشته شد.

• طاهر بن حسین بر واسط استیلا یافت.

• امین، لشکری برای جنگ با لشکر مأمون که به طرف عراق روانه بود، فرستاد، اما بدون هیچ‌گونه رویارویی بازگشت.

• لشکر مأمون به دو دسته تقسیم شد. طاهر بن حسین به سوی اهواز و جنوب عراق روانه گردید و هرثمة بن اعین، به سوی حلوان رفت. و از وسط خاک عراق برای محاصرهٔ بغداد و نیز حمایتِ از راهِ خراسان، وارد عراق شد.

• امین، حسن بن علی بن ماهان را به فرماندهی لشکر انتخاب کرد و او را به جنگ با هرثمة بن اعین ـ فرمانده لشکر مأمون که به حلوان رسیده بود ـ فرستاد. نظر حسین بن ماهان از امین برگشت و تصمیم به برکناری او گرفت؛ اما سربازان علیه او قیام کردند و او را کشتند.

• طاهر بن حسین به بغداد رسید و آن‌جا را محاصره کرد. امین حدود چهار صد تیپ برای دفاع از بغداد تشکیل داد.

درگذشتگان

• ابراهیم بن اغلب.

• ابوالشیص.

• حسین بن ماهان.

• عبدالملک بن صالح.

• ناکفور اوّل.

ابراهیم بن اغلب

ابراهیم بن اغلب بن سالم بن عقال تمیمی، اصالتاً از مرو رود خراسان بود. پدرش، «اغلب» در سال ۱۴۸ ق از طرف منصور خلیفه عباسی، حاکم افریقا گردید و در سال ۱۵۰ ق در جنگی که بین او و خوارج صفریه در نزدیکی تونس درگرفت، کشته شد.

خلفای عباسی، قبلاً عده‌ای از والیان را فرستاده بودند، ولی آن‌ها نتوانسته بودند بر شورش‌ها و فتنه‌ها غالب شوند، اما سرانجام این شورش‌ها توسط یزید بن حاتم مهلبی سرکوب شد. وی مدت پانزده سال بر افریقا حکومت کرد و در سال ۱۷۰ ق درگذشت. هارون‌الرشید پس از او برادرش، روح بن حاتم مهلّبی را برگزید. او نیز شورش‌هایی را که بعد از مرگ برادرش برپا شده بود، سرکوب کرد، امّا او هم هفت سال بعد درگذشت و آتش فتنه و آشوب، دوباره شعله‌ور شد. هارون‌الرشید برای سرکوبی آنان، هرثمة بن اعین را بدان جا روانه ساخت. وی امنیّت را برقرار و سه سال حکومت کرد. سپس درخواست کناره گیری کرد؛ اما کسی که به جانشینی او معین شد، از سرکوبی فتنه‌ها و شورش‌ها عاجز ماند.

ابراهیم بن اغلب ـ که در آن هنگام والیِ منطقهٔ «زاب» بود ـ به هارون پیشنهاد کرد که وی را به حکومت افریقا بگمارد و او در ازای موروثی شدن حکومت در خاندانش، هر سال چهل هزار دینار به حکومت بغداد بدهد. هرثمة ـ که به سختی‌ها و مشکلاتی که حکومت و خلیفه در آن سرزمین با آن مواجه است، آشنا و آگاه بود ـ قبول این پیشنهاد را به هارون توصیه کرد. هارون نیز درخواست او را پذیرفت و در این خصوص قراردادی تنظیم کرد، مبنی بر این که والیان آن دیار یکی پس از دیگری مورد تصدیق خلیفه باشند. این امر در سال ۱۸۴ ق اتفاق افتاد و بدین وسیله اولین حکومت مستقل از خلافت و حکومت مرکزی در افریقا تأسیس شد. ابراهیم بن اغلب، مؤسس دولت اغلبیان در افریقا محسوب می‌شود. وی اوضاع آشفته افریقا را سامان بخشید و شورش‌ها را سرکوب نمود. وی با ادریسیان جنگ‌هایی داشت و از گسترش سلطنت آنان جلوگیری کرد.

ابراهیم شهری در نزدیکی قیروان بنا نهاد و به نشانهٔ وفاداری به عباسیان آن را «عباسیه» نام نهاد. آن‌گاه به این شهر منتقل شد و نیروی دریایی را به وجود آورد که این اقدام جانشینان او را در جنگ با صقلیه (جزیره سیسیل) توانمند کرد.

ابراهیم فردی ادیب، فقیه، شاعر، سخن‌ور و فرماندهی شجاع بود. نزد لیث بن سعد به کسب علم پرداخت. گویند: هیچ حکم‌رانی نتوانست در افریقا به خوبی او حکومت کند و مانند او با مردم رأفت داشته باشد و مثل او به عهد خود وفا کند و چنین حرمت آنان را نگه دارد. حکومت او دوازده سال ادامه داشت، ولی حکومتی که او بنیان گذارد، ۱۱۲ سال استمرار یافت. آخرین پادشاه دولت اغلبیان، زیادة الله ثالث ـ درگذشته به سال ۲۹۶ ق ـ بود. پس از آن، فاطمیان بر آن‌جا استیلا یافتند. ابراهیم بن اغلب در ۵۶ سالگی درگذشت.[۲]

ابوالشیص

محمد بن عبدالله بن رزین خزاعی، شاعری بزرگوار و در شعر، غزل‌سرایی ظریف طبع بود. هارون‌الرشید را بسیار مدح کرد و پس از مرگش نیز در رثای او شعر گفت. نکته‌های فراوان و دلنشین دارد. او خمریات و نیز مرثیه‌هایی دارد که در آنها بر نابینایی خود در پیری اشک تحسّر می‌ریزد. یکی از غلامانش او را در حالی‌که مست بود، کشت. او پسر عموی دعبل خزاعی، شاعر مشهور است. ابوالشیص، در

غزل عاشقانه اشعار نیکویی دارد در یکی از آنها چنین می‌گوید :

«هرجا که تویی عشق تو مرا در آن‌جا نگه می‌دارد ؛ آری همان‌جا خواهم ماند، قدمی کمتر و یا فراتر نتوانم نهاد.

سرزنش را در راه عشق تو لذت‌بخش می‌یابم زیرا مرا به یاد تو می‌اندازد پس ؛ بگذار ملامت کنندگان، مرا بر این امر ملامت کنند.

تو به دشمنان من می‌مانی، از این رو دشمنان را دوست دارم؛ زیرا آنان نیز مانند تو بر من جفا می‌کنند.»[۳]

حسین بن ماهان

حسین بن علی بن عیسی بن ماهان، هم‌چون پدرش علی بن عیسی، فرماندهٔ لشکر بود. امین او را برای جنگ با علی بن عبدالله بن خالد معروف به سفیانی ـ که در شام علیه بنی‌العباس شورید و دمشق را تصرف کرد ـ روانه ساخت. هنگامی که جنگ قدرت میان امین و مأمون بالا گرفت، بالشکر خود به منظور یاری امین، به طرف بغداد حرکت کرد. چون دریافت که اوضاع به نفع مأمون پیش می‌رود، از امین روی گرداند. و با مأمون بیعت کرد؛ اما سربازانش علیه او شوریده، او را در غل و زنجیر نزد امین آوردند. امین او را بخشید، ولی او نتوانست در آن‌جا بماند و قصد داشت از بغداد برای انجام نیرنگی جدید فرار کند که سربازان امین او را یافتند و پس از دست‌گیری، کشتند.[۴]

عبدالملک بن صالح

عبدالملک بن صالح بن علی بن عبدالله بن عباس کسی بود که منصور او را در سال ۱۵۰ ق به ولایت حلب انتخاب کرد. هادی، در سال ۱۶۹ ق ولایت موصل را بدو سپرد. هارون‌الرشید، در ۱۷۱ ق او را برکنار و سپس در سال ۱۷۸ ق به ولایت مصر، منصوب کرد. عبدالملک به مصر نرفت، بنابراین هارون در سال ۱۸۷ ق حکومت دمشق را بدو سپرد. عبدالملک مدت کمی در آن‌جا ماند و وقتی به هارون خبر رسید که او خلافت را برای خود طالب است، او را در بغداد زندانی کرد.

پس از درگذشت هارون، امین او را آزاد کرد و به امید این که او را با سربازانی قوی و نیرومند در جنگ با مأمون کمک کند لذا عبدالملک را در سال ۱۹۶ ق به ولایت شام و جزیره برگزید. او تا زمان مرگش، بر ولایت رقّه باقی ماند. در این مدت برای امین لشکری جمع آورد؛ اما میان رؤسای آنها نبرد سختی در گرفت که نتیجهٔ این وضعیت پراکندگی لشکر و عدم بهره‌برداری از آن بود.[۵]

ناکفور اول

ناکفور اول، امپراتور روم شرقی و وزیر خزانه‌داری، در زمان امپراتوری «ایرین» ـ مادر امپراتور، کنستانتین ششم ـ بود. او ایرین را کنار گذاشت و خود به کمک ارتش، امپراتور شد. مسعودی می‌گوید: «... گویند: ناکفور، از فرزندان طایفه جفنه از اعراب غسّان و از کسانی بود که به آیین مسیح گرایید. برخی نیز گویند: از نوادگان جبلة أیهم غسّانی بود که در زمان عمر بن خطاب مسلمان شده و سپس آیین مسیحیت را پذیرفت.»

هارون در زمان ناکفور اول، حملات متوالی به آناتولی (ترکیه) را پی گرفت. لشکریان مسلمان، «قبرس» و «رودوس» را ویران و نابود کردند. امپراتور در پی این حملات، مجبور به عقد معاهده صلح گردید؛ اما چندی بعد عهدنامه را نقض کرد. هارون‌الرشید، بار دیگر به جنگ او آمد و او را به پرداخت جزیهٔ سنگین مجبور کرد. ناکفور معاهده صلحی با شارلمانی منعقد ساخت و به موجب آن، امپراتوری روم شرقی را در ایتالیا، «بندقیه» (ونیز) و «دالماسیا» حفظ کرد. او به جنگ با بلغار پرداخت، امّا لشکرش شکست خورد و در جنگی، در سال ۸۱۱م (۱۹۶ ق) کشته شد.

وی ولایت‌عهدی پس از خود را به پسرش، «استراکوس» ـ که اعراب او را «ستبراق» می‌خواندند ـ اختصاص داد.

استراکوس در جنگ با بلغار زخمی عمیق برداشت و همین مانع از ادامه حکومت او بعد از پدر شد. وی سرانجام به نفع همسر خواهرش، «میخائیل رانجاب» که خود را میخائیل اول می‌خواند، از قدرت کناره گیری کرد.[۶]

پی نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه اول محرم سال ۱۹۶ = ۲۳ سپتامبر سال ۸۱۱؛ پنج‌شنبه دوازدهم ربیع‌الثانی سال ۱۹۶ = اول ژانویه سال ۸۱۲.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۲۵؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۴۳؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۵۵؛ البیان المغرب، ج ۱، ص ۹۲؛ العبر، ج ۴، ص ۴۱۹؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابراهیم بن اغلب»؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۱۸۸.

۳. فوات الوفیات، ج ۲، ص ۴۴۸؛ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۴۰۱؛ طبقات الشعراء، ص ۸۲ ـ ۸۷؛ بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۱، ص ۸۳، دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابوالشیص».

۴. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۲۶۵؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۴۲۹ ـ ۴۳۱؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۵۰ ـ ۱۵۱؛ العبر، ج ۱، ص ۲۲۰.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۳۰۴؛ فوات الوفیات، ج ۲، ص ۱۲؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۹۰ و ۱۵۱؛ العبر، ج ۳، ص ۲۳۶؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۸۰ و ۲۵۷؛ الولاة والقضاة، ص ۱۳۶؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۴۲۴؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۹۶.

۶. ویلیام لانگر، موسوعة تاریخ العالم، ج ۲، ص ۴۸۶؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۱۸۹؛ تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۹۹؛ العرب والروم، ص ۲۴۲ ـ ۲۴۴؛ الروم وصلاتهم بالعرب، ج ۱، ص ۳۱۴ ـ ۳۱۷.

سال ۱۹۷ ق = ۸۱۲ ـ ۸۱۳م[1]

رویدادها

- امرا و فرماندهان، پس از این که طاهر بن حسین به آنها امان داد، از امین جدا شده و به طاعت مأمون درآمدند.
- قحطی شدید در ایالات شمالی اندلس.

وقایع نظامی

جنگ قدرت

- طاهر بن حسین و هرثمة بن أعین و زهیر بن مسیّب بغداد را محاصره کردند و با منجنیق آن را مورد هجوم قرار دادند. آنان در اطراف بغداد خندق‌هایی کندند. جنگ‌های زیادی در اطراف دروازه‌های شهر اتفاق افتاد.

جنگ‌ها

- **سرزمین روم:** ثابت بن نصر خزاعی، حاکم حلب و مناطق مرزی، روم را مکرراً مورد حمله قرار داد.
- **مغرب دور (مراکش):** ادریس دوم، قبایل بت‌پرست بربر را مورد هجوم قرار داد و بر دو شهر «نفیس» و «اغمات» و دیگر شهرهای «مصامده» استیلا یافت.
- **اسپانیا:** حکم اموی، حاکم اندلس به جنگ با فرانسویان (افرنج) که مرزها را مورد تاخت و تاز قرار می‌دادند، پرداخت و مناطقی از مرزها را که بر آن استیلا پیدا کرده بودند، باز پس گرفت و با شدت به قتل و غارت آنان پرداخت؛ آنگاه پیروزمندانه، به قرطبه بازگشت.

درگذشتگان

- ابن‌وهب.
- عمروس بن یوسف.
- وکیع بن جراح.

ابن‌وهب

ابومحمد، عبدالله بن وهب بن مسلم فهمی مصری منسوب به قریش از اصحاب امام مالک بن أنس بود. او در سال ۱۴۸ ق از مصر نزد مالک آمد و تا زمان مرگ مالک در کنار او بود، سپس به مصر بازگشت. او بین فقه و حدیث جمع کرد، که «دیوان علم» نامیده می‌شد. منصب قضاوت مصر به او پیشنهاد شد، ولی امتناع ورزید و از خوف این‌که مبادا او را وادار به پذیرش قضاوت کنند، خود را به دیوانگی زد و از منزل خود خارج نشد.

از نوشته‌های او می‌توان به الجامع فی الحدیث، الموطأ الکبیر، الموطأ الصغیر و تفسیر القرآن اشاره کرد. ابن‌وهب در مصر درگذشت.[2]

عمروس بن یوسف

وی از مولّدین (دورگه‌ها) و وفاداران به حاکم اموی، حکم بن هشام معروف به «ربضی» بود. حکم، او را در سرکوب شورش مولّدین که در طلیطله در زمان حکومتش به وقوع پیوست، به کار گرفت؛ بدین ترتیب که وی را به ولایت شهر طلیطله گمارد و به ساکنان آن سامان نوشت: «من عمروس را که از خود شماست، برای حکومت بر شما اختیار کردم تا موجب اطمینان قلوب شما گردد».

عمروس در مقابل مردم شهر، به انزجار و نفرت از بنی‌امیه، تظاهر کرد تا نظر آنان را به خود جلب کند. سپس قلعه‌ای در خارج از شهر بنا نهاد و تظاهر کرد که غرضش این است که در آن، سربازان حکومتی را دور از مردم سکنا دهد. بعد از اتمام بنای قلعه، در همان‌جا مهمانی بر پا کرد و بزرگان و رؤسای طلیطله را نیز دعوت کرد و سپس همهٔ آنان را گردن زد و اجسادشان را در گودال عظیمی که از پیش آماده کرده بود، انداخت. صدای طبل و موسیقی، مانع از شنیدن ناله‌های آنها گردید و به این ترتیب رهبران شهر از سر راه برداشته شدند و مقاومت درآن‌جا رو به ضعف نهاد و حکم بن هشام توانست، نفوذ خود را بر طلیطله گسترش دهد. این قتل عام به «کشتار حُفره» شهرت یافت و تاریخ آن را به سال ۱۸۱ ق (۷۹۷م) ثبت کرده‌اند.

برخی مورخان نیز بر این باورند که این حادثه، در سال ۱۹۱ ق (۸۰۷م) رخ داده است.[3]

وکیع بن جراح

ابوسفیان، وکیع بن جراح بن ملیح بن عدی رؤاسی، منسوب به رؤاس ـ تیره‌ای از قیس عیلان ـ از پیشوایان بزرگ و محدثان عراق بود. وی از محدثان بزرگی حدیث شنیده است. ابن‌حنبل، ابن‌معین، ابن مدینی و دیگران، از وی نقل حدیث کرده‌اند. در کوفه متولد شد و پدرش در آن‌جا ناظر بیت‌المال بود.

هارون‌الرشید تمایل داشت تا او را به منصب قضاوت کوفه منصوب کند، امّا او از سر ورع و تقوا آن را نپذیرفت. تمام عمر را روزه داشت. امام احمد بن حنبل دربارهٔ او می‌گوید: «او در زمان خود پیشوای مسلمانان بود». از نوشته‌های او، السنن و تفسیر القرآن است. وی در ۶۸ سالگی درگذشت.[4]

پی نوشت‌ها:

۱. یکشنبه اول محرم سال ۱۹۷ = دوازدهم سپتامبر سال ۸۱۲؛ شنبه ۲۳ ربیع‌الثانی سال ۱۹۷؛ اول ژانویه سال ۸۱۳.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۲۸۹؛ لسان المیزان، ج ۶، ص ۶۰۴؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۴۷؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۳۰۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۷۱؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۳۶؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۳، ص ۱۵۵.

۳. ابن‌قوطیه، ص ۴۵ ـ ۴۶؛ ابن‌خلدون، ج ۴، ص ۲۷۵؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۵۸، ۱۸۸ و ۱۹۹ ـ ۲۰۰؛ الحلل السندسیه، ج ۱، ص ۴۵۷.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۱۳۵؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۴۶۶؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۴۹؛ حلیة الاولیاء، ج ۸، ص ۳۶۸؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۳۰۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۲۳.

سال ۱۹۸ ق = ۸۱۳ ـ ۸۱۴ م[1]

رویدادها

- بغداد سقوط کرد و امین کشته شد(محرم). پس از آن طاهر بن حسین ، سرِ امین را بریده و به دار آویخت و سپس آن را برای مأمون فرستاد.
- بیعت مردم بغداد با مأمون برای خلافت در حالی که او در خراسان بود.
- مأمون، حسن بن سهل را به ولایت تمام مشرق، ناحیه جزیره، شام، حجاز و یمن منصوب کرد و حسن بن سهل، نمایندگانی به این مناطق فرستاد.
- انتصاب علی بن حسین همدانی به عنوان والی موصل.
- انتصاب هرثمة بن أعین بر ولایت خراسان.
- انتصاب مطّلب بن عبدالله بن مالک خزاعی، بر حکومت مصر.
- پیشوای ارمنی، لئون، امپراتور میخائیل اول را برکنار و با نام لئون پنجم، در امپراتوری روم شرقی به تخت نشست.
- شارلمانی فرزندش، لویس پرهیزگار را ولیعهد خود می‌گرداند و به عنوان پادشاه، بر سر وی تاج می‌گذارد.

وقایع نظامی

جنگ‌های قبیله‌ای

- شعله‌ور شدن جنگ قبیله‌ای میان یمانیان و قیسیان: این دو گروه در موصل در جنگی که به «جنگ میدان» معروف شد، به نبرد پرداختند. در این جنگ افراد زیادی از طرفین کشته شدند و قیسیان (نزاری) شکست خوردند.
- جنگی بین یمنیانِ طرف‌دار سفیانی (علی بن عبدالله اموی) ملقب به «عمیطر» و قیسیان به رهبری «ابن‌بیهس» درگرفت که درآن، سفیانی شکست خورد و سرانجام کشته شد. آن‌گاه «ابن‌بیهس» بر دمشق مسلط شد و مردم را به اطاعت از مأمون فرا خواند.

جنگ‌ها

- سند: در حمله‌ای دریایی که به فرماندهی فضل بن ماهان عمانی از دریای عمان آغاز شد، وی به بندر «سندان» هجوم برد و بر آن استیلا یافت. او یگانی از نیروهای دریایی، برای حمایت از کشتی‌های تجاری و تعقیب دزدان دریایی ـ که به نام «مید» شناخته می‌شدند ـ تشکیل داد.

شورش‌ها

- شورش نصر بن شبث در شمال حلب، علیه حکومت عباسی، به خاطر این که عجم‌ها را بر عرب‌ها برتری می‌داد.

درگذشتگان

- ابن‌عُیَینه.
- ابونواس.
- ربیعه رقی.
- سفیانی (علی).
- اللؤلؤی.
- محمد امین.
- محمد بن اسماعیل (مکتوم).

ابن‌عیینه

ابومحمد، سفیان بن عیینة بن میمون کوفی منسوب به قبیلهٔ هلال محدّث حرم مکه بود. وی در کوفه متولد شد و در مکه اقامت گزید. حافظ قرآن، ثقه و دارای اطلاعات وافر، برخوردار از منزلت والا و زاهد و پرهیزگار بود.

شافعی می‌گوید: «اگر مالک و سفیان نبودند، دانش از حجاز رخت برمی‌بست.» زنجیرهٔ اِسناد برتر به او ختم می‌شود. از نوشته‌های او مسند و تفسیر قرآن است. او در ۹۱ سالگی در مکه درگذشت.[2]

ابونواس

ابوعلی، حسن بن هانی بن عبدالأوّل بن صبّاح منسوب به حکمی از آن رو که دوگیسوی پیچیدهٔ او در دو طرف شانه‌اش آویخته بود، به «ابونواس» مشهور شد. در عصر خود بزرگ‌ترین شاعر عراق بود. جایگاه او نزد متأخران، مانند امرؤالقیس؛ نزد متقدمان است. پدرش از لشکریان مروان بن محمد اموی بود که پس از زوال حکومت مروان، به عراق آمده و به یکی از روستاهای اهواز پناه برد. در آن‌جا بود که پسرش، حسن به دنیا آمد. جدش، غلامِ جراح بن عبدالله حکمی، حاکم خراسان بود. از این رو، ابونواس را حَکَمَی گفته‌اند.

زمانی که بزرگ شد، به بصره رفت و نزد علمای بزرگ آن‌جا لغت، نحو و حدیث آموخت. آن‌گاه او به هارون‌الرشید پیوست، او را مدح کرد لذا مقامی والا یافت. زمانی که خلافت به امین رسید، خود را وقف او کرده، همدم او شد و او را مدح کرد. پس از آن به شام رفت و به برخی از شاعران آن دیار پیوست. سپس به مصر رفت و «خصیب»، کارگزار مصر را مدح کرد. چندی بعد به بغداد بازگشت و تا زمان مرگش در آن‌جا اقامت داشت. درگذشت او اندکی قبل از ورود مأمون به بغداد بود.

جاحظ دربارهٔ او می‌گوید: کسی را نسبت به لغت، آگاه‌تر از ابونواس و فصیح‌تر از او نمی‌شناسم. کلامی شیرین دور از کلمات ناپسند که خود به خود بر دل می‌نشست.

شافعی دربارهٔ او می‌گوید: اگر ولنگاری و هرزگی ابونواس نبود، از او کسب علم می‌کردم. ابن‌منظور می‌گوید: ابونواس به هر فنی عالم بود و علم او به شعر کم‌ترین دست‌مایه او بود. او اولین کسی بود که شعر را با گویش شهری «حَضَری» سرود و آن را از لهجه بَدَوی عاری ساخت. در گونه‌های مختلف شعر سرود، امّا بهترین آنها «خمریات» اوست. در

ادبیات عرب، ابونواس، به «شاعر شراب» شناخته می‌شود و هیچ شاعری مانند او «می» را وصف نکرده است. به زندقه و بی‌دینی متهم شد و امین او را زندانی و سپس آزاد کرد.

او «جنان» را ـ که کنیز یکی از ثقفی‌های بصره بود ـ دوست می‌داشت. این کنیز ادیب، زیبارو و خوش‌ذوق، هم‌چنین آشنا به اخبار و گزارشگرِ اشعار بود. ابونواس، در این عشق صادق بود و دربارهٔ او شعرهای بسیار دارد. زمانی که «جنان» به حج رفت، ابونواس او را همراهی کرد، اما نیّت حج نکرده بود و عزم حج نیز نداشت. این سفر فقط به خاطر همراهیِ «جنان» بود. هنگامی که با اِحرام به مکه رسید، شبانه و به جای «تلبیه» (لبیک گفتن) این اشعار را با طرب و شادی می‌خواند. هر کس نیز آن را می‌شنید، با سرخوشی و شور آن را زمزمه می‌کرد. وی در این اشعار چنین گفته است:

«ای خدای ما! چقدر تو عادل هستی؟ و پادشاه پادشاهان هستی.

با لبیک، دعوت تو را می‌پذیرم؛ آری، دعوت تو را می‌پذیرم ای آن که ستایش، تنها سزاوار توست.

پادشاهی از آن توست و شریکی نداری.

شب تاریک که فرا رسد؛ و ستارگانی که در مسیر معین خود در حرکتند؛ همه از آن توست.

هر بنده‌ای که به تو امید داشته باشد، ناامید نخواهد شد؛ هرکجا که باشد، تو او را کفایت کنی.

ای پروردگار من! اگر تو نبودی، هیچ پیامبر و پادشاهی، به عرصهٔ وجود نمی‌آمد.

تهلیل، تسبیح و لبیک بندگانت، همه برای توست.

ای انسانِ خطاکار! چه چیز تو را غافل کرده؟ بشتاب و برای اجل، خود را آماده کن.

و (به تهیه زاد و توشه بپرداز). عاقبت خود را به بهترین عمل ختم کن.

خدایا! دعوت تو را می‌پذیرم ای کسی که پادشاهی سزاوار توست؛ حمد و ستایش و نعمت از آن تو و عزت مخصوص توست ای کسی که شریک نداری».

ابونواس، شخص بزرگ‌منشی بود و با تکیه بر همین بزرگی خودستایی می‌کند و می‌گوید:

«چه بسا کسی که از پرتو ثروت‌مندیش سعی در به بندگی گرفتن هم‌کیشان و برادرانش دارد، اما من در مقابلش، لباس بی‌نیازی و مناعت طبع بر تن کرده و بر برتری‌طلبی او پیروز شدم.

هرگاه محفلی من و او را گرد هم آورد، مرا سخت منیع‌الطبع، ذلت‌ناپذیر می‌یابد.

و از این بابت مباهات و فخر بیشتری در میان مردم می‌فروشم که خود را در عین تهی‌دستی غنی‌ترین انسان می‌دانم.»

و در وصف «می» می‌گوید:

«مرا سرزنش نکن؛ چراکه سرزنش، خود تحریک‌آمیز است؛ بیا و مرا با آن‌چه عین درد است درمان کن.

آن زردفامی که حزن و اندوه به آستانش راه ندارد؛ حتی اگر سنگ نیز آن را لمس کند، شادمان می‌گردد.

از آب جان‌فزاتر است؛ به طوری که آب از نظر لطافت، به آن نمی‌رسد و از نظر زیبایی نیز هرگز مانند آن نیست».

در وصف جامِ شرابی که حباب‌هایی روی آن است، می‌گوید:

«در حالی که پردهٔ سیاه شب همه‌جا را فراگرفته بود؛ حباب‌ها به سان صبحِ روشن که میان آمیزه آب و انگور سرزند نمایان می‌گردند.

حباب‌های کوچک و بزرگ بر آن شراب ناب؛ به ریزه‌های مروارید می‌ماند که بر زمینی زرین، به رقص درآمده باشند».

نیز در وصف ساقی چنین گوید:

«در پی لیلی گریه مکن و به دیدار هند دل خوش نکن؛ بیا و این تشنگی ما را با شرابی گلگون فرو نشان.

جامی که چون شراب، آن را در حلق فرو ریزند؛ سرخ‌فامی آن در چشم و گونه، پدیدار گردد.

آری، آن شراب ناب، چون یاقوت و آن جام؛ هم‌چون مرواریدی، در دست دلبرِ خوش قد و قامت است.

و آن صنم خوبرو، با دست و لبانش به تو شراب می‌دهد؛ آری، در این صورت تو را از دو مستی (شرابِ جام و شراب لب) گریزی نیست.

نصیب من دو مستی و نصیب رقیبان مجلس، یک مستی است؛ زیرا مستی لبانِ محبوب، تنها از آنِ من است».

و از سروده‌های اوست:

«ما آن که تنها با مال و ثروت، جود و بخشش می‌کند، بخشنده می‌دانیم در حالی‌که آن که جان گرانمایهٔ خود را ببخشد، به مراتب کریم‌تر است».

گویند: به هنگام مرگ، زیر بستر او برگه‌ای یافتند که بر آن نوشته بود:

«هر آن‌چه به جا آوردند، به جا آوردم؛ به هر سو روی نهادند، روی نهادم و هر راهی را که پیمودند، پیمودم.

باری هر آن‌چه در امکان بود که در جوانی انجام دهم، مرتکب شدم؛ اما دریغ که فرجام تمام آن حرف‌ها، گناه و گناه‌کاری بود».[۳]

ربیعهٔ رقّی

ابوثابت، ربیعة بن ثابت انصاری در رقّه متولد شد و در همان‌جا بزرگ شد و به همین سبب به شهر رقّه منسوب است. شاعری خوش‌طبع و مانند بشّار بن برد، نابینا بود. مهدی، خلیفهٔ عباسی او را فراخواند و او مهدی را مدح کرد و پاداش‌هایی دریافت داشت. ابن‌معتزّ او را در غزل، برتر از

ابونواس می‌دانست. غیر خلفا را نیز مدح می‌کرد و جوایزی دریافت می‌داشت و آن‌گاه به شهر خود بازمی‌گشت. وقتی کسی در صله دادن به او کوتاهی می‌کرد، او را هجو می‌کرد. در این مورد با عباس بن محمد بن علی عباسی داستانی دارد. رقّی او را در قصیده‌ای مدح کرد:

«اگر به عباس گفته شود ای فرزند محمد! بگو «نه» تا جاودانی شوی؛ او نخواهد گفت.

هر خصلتی از مکارم را که بر شمارم، تو را صاحب آن صفتِ نیکو و بلکه بالاتر از آن می‌یابم.

زمانی که پادشاهان در سرزمینی سیر می‌کنند؛ آنان ستارگانند و تو هلال (ماه نو) آن.

مکارم پیوسته دربندند تا این که تو با دست‌های خودگره آنها را بگشایی».

عباس، تنها دو دینار برای او فرستاد در حالی که او توقع دوهزار دینار داشت. از این رو دو دینار را همراه با نامه‌ای برای او پس فرستاد. در آن نامه آمده بود:

«تو را مانند شمشیری آراسته به زیورآلات مدح کردم؛ تا چنان‌که کرامت کردم، تو نیز کرامت از خود اظهار کنی.

آن مدیحهٔ مرا، به هدر رفته و ضایع شده فرض کن؛ آری من در آن مدح، بر تو کذب بستم و به افترا سخن راندم.

زیرا تو مرد بی‌وفایی هستی؛ و من با این مدح کردن تو، مانند این است که زنا کرده باشم».

عباس غضبناک شد و از او نزد هارون‌الرشید شکایت کرد. هارون او را احضار کرد و در صدد قصاص کردن او برآمد اما چون ربیعه داستان را به او گفت، عباس را تحقیر کرد و نیز از تصمیم خود ـ که می‌خواست دخترش را به ازدواج عباس درآورد ـ صرف‌نظر کرد. آن‌گاه دستور داد به رقّی، سی‌هزار درهم و یک قاطر بدهند و به او سفارش کرد که درباره عباس، به اشاره یا به صراحت چیزی نگوید.[۴]

سفیانی (علی)

ابوالحسن، علی بن عبدالله بن خالد بن یزید بن معاویة بن ابی‌سفیان اموی ملقب به ابوعمیطر است. عمیطر، نوعی سوسمار است که دشمنان سفیانی، او را بدین لقب می‌خواندند. او فرصتی را که در نتیجهٔ اختلاف امین و مأمون پیش آمد، غنیمت شمرده و در شام به قصد اعاده شوکت امویان مردم را به خود دعوت کرد. وی دمشق را تصرف کرد و سلیمان بن منصور، کارگزار آن‌جا را در سال ۱۹۵ ق بیرون راند. آن‌گاه نفوذش به اطراف دمشق گسترش یافت و می‌رفت که استقلال یابد. در نود سالگی با او به عنوان خلیفه بیعت کردند و قبیله بنی‌کلب و برخی از بقایای امویانِ بنی‌مروان نیز او را یاری دادند، ولی هواداران بنی‌العباس با او به جنگ برخاستند.

امین لشکری به فرماندهی حسین بن علی بن عیسی برای جنگ با او فرستاد. اما حسین نتوانست او را شکست دهد. نزاع میان یمنیانِ هوادار او و قیسیانی که به رهبری محمد بن صالح بن بیهس کلابی با یمانیان، به دشمنی برخاستند توانست قدرت سفیانی را تضعیف کند. حکومت او توسط مسلمة بن یعقوب بن علی ـ که نسبتش به عبدالملک بن مروان می‌رسید ـ خاتمه یافت.

وی با سفیانی به ستیزه برخاست و مردم را به نفع خود دعوت کرد. در حوران و اطراف دمشق با وی به عنوان خلیفه بیعت شد. او با سفیانی که در «خضراء» در حوالی دمشق مقیم بود، برخورد و عرصه را بر او تنگ کرد. آن‌گاه، رؤسای اموی با او بیعت کردند. در نهایت، ابن بیهس (محمد بن صالح کلابی) بزرگ قیسیان، به سفیانی و مسلمه هجوم برد، اما این دو، با لباس زنانه به «مزّه» (در حوالی دمشق) فرار کردند. ابن بیهس بر دمشق چیره شد و مردم را به پیروی از مأمون دعوت کرد.

سفیانی، در پی این واقعه درگذشت و از مسلمه نیز دیگر خبری نشد. ابن‌بیهس تا زمانی که مأمون، عبدالله بن طاهر را در سال ۲۰۵ ق والی دمشق کرد، زمام امور دمشق را در دست داشت.[۵]

لؤلؤئی

ابوسعید، عبدالرحمان بن مهدی بن حسان عنبری بصری لؤلؤئی، از حافظان بزرگ حدیث و فردی متقی و پارسا بود. شافعی دربارهٔ او گفته است: «کسی را در دنیا نظیر او نیافتم». محدثان بزرگی از وی نقل حدیث کردند. او تصنیفاتی نیز در زمینه حدیث دارد. محل تولد و وفاتش بصره بود.[۶]

محمّد امین

ابوعبدالله، محمد بن هارون‌الرشید، ششمین خلیفهٔ عباسی بود که پدرش به او لقب امین داد. مادرش، زبیده دختر جعفر بن منصور عبّاسی بود. در بین خلفایِ عباسی تنها امین بود که پدر و مادرش هر دو هاشمی بودند. هارون‌الرشید، ولایت‌عهدی را میان سه فرزندش، محمد امین، عبدالله مأمون و قاسم مؤتمن قرار داد و علاوه بر آن حکومت را در زمان حیات خود، بین آنان تقسیم کرد: خراسان و مشرق را به مأمون، عراق و مغرب را به امین، و ناحیه جزیره (منطقه واقع در شمال میان دجله و فرات) به مؤتمن سپرد و در این مورد پیمانی نوشت و بر کعبه آویخت.

چون امین پس از پدر در سال ۱۹۳ ق به خلافت رسید، برادرش قاسم و مأمون را از ولایت‌عهدی عزل کرد و برای پسرش، موسی از مردم بیعت گرفت و او را «الناطق بالحق» لقب داد. هم‌چنین پس از او، پسر دومش ملقب به «القائم بالحق» را ولیعهد قرار داد. امین، کسی را

به مکه فرستاد تا پیمانِ ولایت‌عهدی راکه پدرش بر کعبه آویخته بود، بیاورد و آن‌گاه آن پیمان را پاره کرد. پس از آن لشکری به فرماندهی علی بن عیسی بن ماهان برای جنگ با مأمون به خراسان فرستاد. مأمون نیز لشکری به فرماندهی طاهر بن حسین برای مقابله با او اعزام داشت. در جنگ خونینی که بین دو لشکر رخ داد، علی بن عیسی کشته شد. پس از این پیروزی، طاهر به همراه لشکریان خود از راه اهواز به طرف بغداد حرکت کرد. او از ناحیه جنوب و هرثمة بن أعین نیز از شمال، بغداد را محاصره کردند. در نتیجه، بغداد سقوط کرد و امین در سال ۱۹۸ ق کشته شد. مدت حکومتش ۵ سال و عمرش ۲۸ سال بود.

امین شخصی نیرومند و شجاع بود، امّا سوء تدبیر، اسراف فراوان و رأیی ضعیف داشت. به لهو و لعب می‌پرداخت و از تدبیر امور مملکتی، باز می‌ماند. ابونواس در مرگ او مرثیه‌هایی سرود که سرشار از سوز و گداز و اندوه است. از آن جمله قصیده‌ای است که در آن می‌گوید:

«مرگ میان من و محمد را، درهم پیچید؛ آری برای آن‌چه مرگ بپیچد، گستراننده‌ای نیست.

دیگر امید پیوند و وصال نیست؛ جز اشکی که نجوایم تا زمانی که یاد او را می‌کنم آن را پی در پی بر گونه‌هایم جاری می‌سازد.

پیش از این تنها بیم آن داشتم که بمیرد، اما اینک دیگر چیزی نمانده تا بابت آن بر وی بیمناک باشم.

اگرچه منزل‌گاه‌هایی هستند آکنده از مردمانی که ایشان را دوست نمی‌دارم، اما اینک گورستان‌ها آباد از آنانی است که دوستدار ایشانم.»[۷]

محمد بن اسماعیل مکتوم

محمد بن اسماعیل بن جعفر (صادق) حسینی مطّلبی هاشمی که مذهب اسماعیلیه به پدر او منسوب است ایشان از زمرهٔ شیعهٔ امامیه هستند و با شیعهٔ اثناعشریِ تا امام ششم، یعنی امام جعفر صادق متفقند؛ ولی درباره امام بعد از وی اختلاف دارند. شیعهٔ اثناعشری می‌گوید: بعد از جعفر صادق، پسرش موسای کاظم، امام است؛ اما اسماعیلیان معتقدند که امام بعد از جعفر صادق پسرش، اسماعیل است. آنان می‌گویند: امامت او را پدرش، جعفر صادق تصریح کرده است، ولی اسماعیل قبل از پدرش درگذشت؛ اما با وجود این، امامت در ذریهٔ او باقی مانده و به پسرش، محمد رسیده و او حق شرعی امامت را داراست.

محمد بن اسماعیل، در مدینه متولد و در آن‌جا بزرگ شد. چون دید شیعیان اطراف عمویش، موسای کاظم را گرفته‌اند، مدینه را ترک کرد و به کوفه رفت و مردم را به سوی خود دعوت کرد. هارون‌الرشید او را فرا خواند، اما محمد به «ری» فرار کرد و در شهر «دماوند» مخفی شد. وی در آن‌جا ازدواج کرد و صاحب فرزندانی شد و دستور داد که مردم را صریحاً به نام او دعوت نکنند، بلکه با اسم «المستور من اهل‌البیت» وی را بخوانند. او از ترس عباسیان کنیهٔ «المکتوم» به خود گرفت. وی نزد اسماعیلیان، اولین امام محسوب می‌شود. دعوت محمد مکتوم، در هند، خراسان و ماوراءالنهر، گسترش یافت و تحت تأثیر عقاید ایرانیان قدیم و افکار هندیان قرار گرفت.

مورخان اسماعیلیه معتقدند که خانوادهٔ مکتوم، در کسوت بازرگانان به شام رفته و در شهر «سلیمه» در نزدیکی شهر «حماة» مستقر شدند. امامان برخاسته از این خاندان به سبب حفظ جان، نام خود را مخفی نگه می‌داشتند و دعوت‌گران خود را به تمامی سرزمین‌های اسلامی می‌فرستادند تا به مردم، ظهورِ قریب‌الوقوع مهدی منتظر را از نسل اسماعیل بن جعفر صادق و صاحب حق شرعی برای رهبری مسلمانان بشارت دهند. مورخانِ اسماعیلیه، دوره‌ای را که از امام محمد بن اسماعیل (مکتوم) تا ظهور امام عبیدالله بن مهدی در سال ۲۹۶ ق امتداد می‌یابد، دورهٔ «استتار» می‌نامند. این استتار به خاطر ترس از آزار خلفای عباسی بود.

مورخان اسماعیلیه، در سلسلهٔ ائمهٔ خود، اختلاف دارند؛ ولی اکثر ایشان ترتیب آنها را بدین صورت ذکر کرده‌اند: علی بن ابی‌طالب، حسن بن علی بن ابی‌طالب، حسین بن علی بن ابی‌طالب، علی زین العابدین بن حسین، محمد باقر بن علی زین العابدین، جعفر الصادق بن محمد باقر، اسماعیل بن جعفر صادق، محمد بن اسماعیل، عبدالله بن محمد، احمد بن عبدالله، حسین بن احمد که آخرین امام دورهٔ استتار است، و پس از او پسرش، عبیدالله المهدی است که در سال ۲۹۶ ق در مغرب ظهور کرد و دولت اسماعیلیان را بنا نهاد که به دولت فاطمیان معروف گردید. کاملاً روشن نیست که محمد بن اسماعیل، در کجا درگذشت؛ برخی می‌گویند: مرگ وی در فرغانه و به نقلی دیگر در نیشابور اتفاق افتاده است.

اسماعیلیان، در دو مرحله به چند گروه تقسیم شدند: مرحله اول در زمان حکومت خلیفهٔ فاطمی، «الحاکم بأمر الله» (۳۸۶ـ ۴۱۱ ق) بود. در این دوره، دو مبلغ اسماعیلی به نام‌های حمزة بن علی فارسی و محمد بن اسماعیل درزی (درزی کلمه‌ای فارسی است به معنای خیاط) به قاهره آمدند. این دو تن، اصالتاً ایرانی بودند. آنان تحت تأثیر عقاید هند و ایرانیان باستان قرار داشتند که به تناسخ و حلول (انتقال روح از یک جسم به جسم دیگر) قائل بودند. آن‌گاه به «الحاکم بأمر الله» پیوستند و به او القا کردند که روح خداوند در وی و پیش از او در اسلافش حلول کرده است. از این رو، مردم را به عبادت او دعوت کردند. مصریان علیه آن دو شورش کردند. آن دو به شهرهای شام گریختند و مذهب درزی را ـ که منسوب به کنیه یکی از آن دو (درزی)

بود ـ تأسیس کردند. به این ترتیب، اولین انشعاب در اسماعیلیان به وجود آمده و درزی‌ها از آنها منشعب شدند. گروه درزی‌ها رفته رفته دارای عقاید و آرایی شدند که در نتیجه با عقاید و آرای اسماعیلیان مخالفت ورزیدند.

مرحله دوم تجزیه، بعد از درگذشت خلیفه «المستنصر بالله» ابو تمیم معدّ فاطمی (۴۲۷ ـ ۴۸۷ ق) پیش آمد.

المستنصر، امامت بعد از خود را به پسرش، نزار منتقل کرد و چون درگذشت، وزیر وی، افضل بن بدر جمالی، امامت برادر نزار «المستعلی ابوالقاسم احمد بن المستنصر» را ـ که خواهرزادهٔ خودش بود ـ اعلام کرد و حق نزار را نادیده گرفت و به این وسیله، اسماعیلیان به «مستعلیه» و «نزاریه» تقسیم شدند.

اسماعیلیانِ مصر، یمن و برخی از شهرهای سوریه، از اسماعیلیان مستعلیه پیروی کردند و به اسماعیلیان غربیّه معروف شدند تا از اسماعیلیان نزاریه، موسوم به اسماعیلیان شرقی، متمایز باشند.

زمانی که مستعلی در سال ۴۸۳ ق به خلافت رسید، جوانی بیست ساله بود و تمام امور دولت را در اختیار «افضل» دایی خود قرار داد و خود به عیش و عشرت پرداخت. هنگامی که مستعلی در سال ۴۹۵ ق درگذشت، پسرش، ابوعلی منصور جانشین او گردید. او در این زمان، پنج‌ساله بود و تحت سرپرستیِ دایی پدرش، افضل قرار داشت و سپس تحت قیمومت پسر افضل، احمد بن افضل ـ که هر دو مستبدانه بر مردم حکومت می‌کردند ـ قرار گرفت.

در سال ۵۲۴ ق اسماعیلیان، ابوعلی منصور، ملقب به «الآمر» را ترور کردند و امامت را عمویش «حافظ ابومیمون عبدالمجید» به نیابت از او عهده‌دار شد. اما حافظ بزودی، خود مدعی امامت شد. بعد از او نیز امامان ناتوانی به حکومت رسیدند و اسماعیلیان، پیروان یمنیِ خود را از دست دادند.

علی بن محمد صلیحی در صنعاء، دولتی اسماعیلی معروف به دولت صلیحی تأسیس کرد و بدین ترتیب، دولت مستعلیهٔ جدیدی به پا داشت که تا بعد از انقراض دولت مستعلیه در مصر ـ که در سال ۵۶۷ ق توسط صلاح الدین ایوبی صورت گرفت ـ استمرار یافت.

صلاح‌الدین، مردم را به بیعت با «المستضیء» خلیفهٔ عباسی دعوت کرد و به نام او خطبه خواند. بدین وسیله شاخهٔ اسماعیلیانِ مصر منقرض شد و پس از آن هیچ‌گونه نامی از آن باقی نماند. اسماعیلیان مستعلیه نیز در یمن به حکومت خود ادامه دادند تا سرانجام در سال ۵۱۱ ق منقرض شدند. آنان در دوران حکومتشان، اسماعیلیه را به اطاعت از طیّب بن «الآمر» فاطمی ـ که بعد از ترور پدرش جانشین او شده بود ـ دعوت کردند (۱)؛ از این رو، به دعوت «طیّبیه» معروف شد.

زمانی که دولت صلیحیه منقرض شد، اتباع دولت طیبیه، به تجارت میان یمن و هند پرداختند. تجارت برای آنها زمینهٔ گسترش دعوت اسماعیلیه را در هند خصوصاً در ولایت «گجرات» ـ جنوب شهر «بمبئی» ـ فراهم ساخت. گروهی از زرتشتیان نیز این دعوت را پذیرفتند. تا جایی که تعداد آنها در آن‌جا فزونی گرفت. این دعوت، میان آنها به نام «بهره» ـ که کلمه‌ای هندی و قدیمی به معنای تاجر است ـ معروف شد. این جمعیت در قرن دهم هجری، به دو فرقه تقسیم شد: فرقه «بهرهٔ داودیه» که منسوبند به قطب شاه داود، داعیِ (مبلّغ) بیست و هفتم از سلسلهٔ داعیان فرقهٔ مستعلیه طیبیّه (متوفای ۱۰۲۱ ق) و فرقهٔ بهره سلیمانیه که به داعی (مبلّغ) سلیمان بن حسن که از شناسایی قطب شاه داود امتناع کرد، منسوبند.

اسماعیلیان نزاریه، قائل به امامت نزار بن المستنصر هستند و به عقیده آنان، امامت، حق اوست. از مؤیدان این ادّعا، یکی حسن صباح، مبلغ اسماعیلیان بود که چند سال پیش از وفات «المستنصر» به مصر آمد و از او شنید که پس از خود، امامت را به پسرش، نزار سپرده است.

وقتی حسن به سرزمین خود بازگشت، دولتی تشکیل داد که در تاریخ به نام‌های گوناگون هم‌چون: اسماعیلیه، نزاریه، باطنیه، حشّاشیه و نزد غربیها به «سفّاحیه» معروف است. حسن صباح برای دولتش قانونی وضع کرد که با قوانین حاکم بر اسماعیلیان غربی (المستعلیه) کاملاً اختلاف داشت.

حسن صباح، رابطهٔ خود را با ائمهٔ اسماعیلیان غربی (۲) قطع کرد و آنان را از بدترین دشمنان خود شمرد و به نابودی آنان اقدام کرد و فداییانی را برای ترور آنها و هر کس که با تعالیم او مخالف بود، اعزام داشت.[۸]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اول محرم، سال ۱۹۸ = اول سپتامبر سال ۸۱۳؛ یک‌شنبه پنجم جمادی‌الاول، سال ۱۹۸ = اول ژانویه سال ۸۱۴.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۵۹؛ وفیات‌الاعیان؛ ج ۲، ص ۳۹۱؛ تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۱۷۴؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۵۴؛ لسان المیزان، ج ۶، ص ۵۶۴؛ العبر، ج ۱، ص ۲۲۱ و ۲۲۶؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۲۶۲؛ حلیة الأولیاء، ج ۷، ص ۲۷۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۱۷؛ الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۴۹۷.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۲۴۰؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۹۵؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۴۳۶؛ أخبار أبی نؤاس، ص ۱۵؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۴۵؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۲۷؛ الفهرست، ص ۲۲۸؛ طبقات الشعراء، ص ۱۹۳؛ الأغانی، ج ۲۰، ص ۶۱ به بعد؛ خزانة الأدب، ج ۱، ص ۳۱۴؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابونواس»؛ بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۲۴.

۴. الأغانی، ج ۱۶، ص ۱۶۷؛ معجم الادباء، ج ۴، ص ۲۰۷؛ خزانة الأدب، ج ۳، ص ۵۵؛ تاریخ الادب العربی، ج ۲، ص ۹۳؛ الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۴۰.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۱۱۷؛ خطط الشام، ج ۱، ص ۱۸۳ ـ ۱۸۵؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۲۴۹؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۴۳۲؛ العبر، ج ۱، ص ۲۲۸؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۱۴۷ و ۱۵۹؛ العبر، ج ۳، ص ۴۹۹.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۱۱۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۲۷۳؛ حلیة الأولیاء، ج ۹، ص ۳.

۷. الاعلام زرکلی، ج ۷، ص ۳۵۰؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۹۵؛ تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۱۲۴، ۱۶۳ و ۱۹۶؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۲۲ و ۲۴۱؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۳۳۶؛ فوات الوفیات، ج ۲، ص ۵۳۱؛ الکتّاب والوزراء، ص ۲۸۹؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۸۷؛ العبر، ج ۳، ص ۱۸۹؛ المعارف، ص ۳۸۴؛ مآثر الانافة فی معالم الخلافة، ج ۱، ص ۲۰۳؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «الامین».

۸. محمد کامل حسین، طائفة الاسماعیلیه، ص ۱۱ ـ ۱۹ به نقل از کتاب عیون الاخبار تألیف مبلّغ اسماعیلی، ادریس عماد الدین الحسن و کتاب الفرائض و حدود الدین از جعفر بن حوشب؛ فرق الشیعه، ص ۷۱؛ الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۲۵۸؛ طائفة الاسماعیلیه، ص ۴۶ ـ ۶۴ به نقل از تاریخ دولة آل سلجوق از عماد اصفهانی؛ الصلیحیین والحرکة الفاطمیة فی الیمن، نوشتهٔ دکتر حسین فیض الله همدانی و مانند آن از کتاب‌ها و مراجعی که مؤلف، در کتاب خود از آنها استفاده کرده است؛ محمد ابوزهرة، المذاهب الاسلامیه، ص ۹۳؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «اسماعیلیه».

سال ۱۹۹ق = ۸۱۴ ـ ۸۱۵م[1]

رویدادها

- آمدن حسن بن سهل به بغداد، به نمایندگی از طرف مأمون.
- درگذشت شارلمانی و به حکومت رسیدن پسرش، «لوئیس پرهیزگار».

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **شورش ابن طباطبای علوی:** محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب معروف به ابن‌طباطبا، در جنوب عراق سر به شورش برداشت.

چندی بعد، سری بن منصور شیبانی معروف به ابوالسرایا، به او پیوست. حسن بن سهل، حاکم بغداد و نایب مأمون درآن‌جا لشکری به فرماندهی زهیر بن مسیّب برای سرکوبی این حرکت روانه ساخت. چون ابن طباطبا درگذشت، ابوالسرایا، فرماندهی شورش را به عهده گرفت و مردم را به بیعت با محمد بن محمد، نوهٔ زید بن علی دعوت کرد. ابوالسرایا لشکر زهیر بن مسیّب را شکست داد. هم‌چنین لشکر دیگری که برای جنگ با او فرستاده بودند و فرماندهی‌اش را عبدوس بن محمد بن خالد مروروزی برعهده داشت، شکست داد و عبدوس را کشت.

ابوالسرایا بر بصره استیلا یافت. پس از آن لشکری به فرماندهی هرثمة بن أعین، برای جنگ با ابوالسرایا اعزام گردید.

جنگ‌ها

- **مراکش:** ادریس ثانی به جنگ با قبایل بربر صفریه در الجزایر پرداخت و آنها را تحت سلطهٔ خود در آورد. آن‌گاه بر شهر آنان (تلمسان) استیلا یافت.

درگذشتگان

- ابن‌طباطبا.
- حسین بن مصعب.
- شارلمانی.

ابن‌طباطبا

محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن مثنّی بن حسن السبط بن علی بن ابی‌طالب، امیر انقلابی که در مدینه اقامت داشت و در سال ۱۹۶ق ـ که سالِ اوج تنش میان امین و مأمون بود ـ حج به جا آورد. مردم در مکه به او روی آورده و گروه گروه به دیدار وی می‌شتافتند، این بود که ابن‌طباطبا از ترس ایجاد فتنه مخفی شد.

در میان حجاج آن سال، فردی از بزرگان شیعه به نام نصر بن شبیب، نزد محمد رفت و از او خواست تا علیه عباسیان قیام کند. محمد به او وعده داد که با یاران خود در کوفه دراین‌باره مشورت خواهد کرد. این در حالی بود که در عراق در سال ۱۹۸ق قضیهٔ اختلاف امین ومأمون، به پیروزی مأمون انجامید. مردم، همه از این ماجرا سخن می‌گفتند که فضل بن سهل، وزیر مأمون او را تحت سلطه دارد و اوست که حکومت می‌کند.

نصر نیز درآن سال برای انجام مراسم حج، به مکه رفت و با محمد بن ابراهیم در مدینه دیدار کرد. هم‌چنین او را آگاه ساخت که در کوفه شمشیرهای تیز و بازوهای توانا و قوی، منتظر آمدن تو هستند. محمد به او وعده داد که در ناحیه «جزیره»، او را ملاقات خواهد کرد و خود به کوفه رفت و قرار ملاقات را پنهان نگه داشتند. در آن‌جا ۱۲۰ نفر با او بیعت کردند و همه رهسپار «جزیره» شدند. نصر او را با جماعتش ملاقات کرد؛ اما بین آنها اختلاف پیش آمد و او در تصمیم خود متزلزل شد. از این رو، محمد عزم بازگشت به مدینه کرد. وی در راهِ بازگشت با سری بن منصور شیبانی معروف به ابوالسرایا، که علیه عباسیان شوریده بود، ملاقات کرد. سری با او بیعت کرد و کار ابن‌طباطبا بالا گرفت. او در حالی که با سری پیمان دوستی بسته بود، به کوفه بازگشت.

در ابتدای ورود به کوفه و در جمادی‌الأول سال ۱۹۹ق مردم آن‌جا با او بیعت کردند، ولی مدتی نگذشت که ابن‌طباطبا مریض شد و پس از وصیت بر جانشینی علی بن عبیدالله بن حسین، درگذشت و در کوفه دفن شد. برخی گفته‌اند وی در ۲۶ سالگی بر اثر سم کشته شد. او از کامل‌ترین و شجاع‌ترین مردم زمان خود بود.[2]

حسین بن مصعب خزاعی

حسین بن مصعب بن زریق منسوب به خزاعی پدر طاهر بن حسین و یکی از چهره‌های برجستهٔ دستگاه هارون‌الرشید بود. پسرش، طاهر نیز هم‌چون او از منزلت والایی نزد مأمون برخوردار شد. او در خراسان درگذشت و مأمون در تشییع جنازه‌اش شرکت کرد.[۳]

شارلمانی (Charlemagne)

شارلمانی، فرزند پپینِ کوتاه قد، نوهٔ شارل مارتل و مؤسس سلسلهٔ فرانسوی «کارولنژین» بود. بعد از پدرش در سال ۷۶۸م حکومت را به دست گرفت. او بر «لومباردها» پیروز شد و مملکت ایشان «لومبارد» را به ملک خود ضمیمه کرد و خود را پادشاهِ آن‌جا خواند. هم‌چنین ساکسون‌هایِ مقیمِ شمال و شرق کشورش را مطیع ساخت. وی توانست مملکتی را به وجود آورد که از کوه‌های پیرینیه تا رود «آلپ» در آلمان و از رود «تیبر» تا دریای شمال ادامه داشت.

پاپ لئون سوم او را حامی مسیحیّت معرفی کرد و در سال ۸۰۰م به دست همین پاپ تاج امپراتوری بر سر نهاد. وی در سال ۷۷۸م به تحریک طرف‌داران عباسیان و برخی از امیرانی ـ که علیه عبدالرحمان الداخل شوریده بودند ـ به اعراب اسپانیا حمله کرد، ولی او شکست سختی خورد و عقبهٔ لشکرش در گذرگاه «رونسو»، در کوه‌های پیرینیه بطور کامل از بین رفت. باسک‌ها (Basques) معروف به واسکون‌ها، هنگام عبور او از کوه‌های منطقه «ناوار» به او حمله کردند و فرمانده او «رلان» راکشتند. سرود «رلان»، منظومهٔ حماسی معروفِ قرون وسطی، مربوط به وقایع همین جنگ است.

در زمان سلطنت او فرهنگ رونقی دیگر یافت؛ کتاب‌های خطی نسخه‌برداری شد و مبادلات تجاری با مشرق توسعه پیدا کرد. او در طول زندگی، شوهر نیکویی برای چهار همسرش بود. او هم‌چنین از پنج همسر دیگر خود، فرزندانی به جای گذاشت. پس از او پسرش «لوئیس پرهیزگار»[۴] جانشین او شد که به خاطر پاکی قلب و بردباری‌اش او را به «لوئیسِ بردبار»[۵] نیز لقب دادند. شارلمانی در شهر «اکس لاشاپل»[۶] که آن را پایتخت خود قرار داده بود، دفن گردید. امروزه این شهر از شهرهای آلمان غربی است و «آخن» نامیده می‌شود. شارلمانی به سال ۸۱۴ق در ۷۶ سالگی درگذشت.[۷]

پی نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه اول محرم سال ۱۹۹ = ۲۲ اوت سال ۸۱۴؛ دوشنبه پانزدهم جمادی‌الاولی سال ۱۹۹ = اول ژانویه سال ۸۱۵.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۱۸۲؛ العبر، ج ۱، ص ۳۲۸؛ مقاتل الطالبیین، ص ۵۱۸؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۳۰۲؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۳۹؛ العبر، ج ۳، ص ۵۱۹.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۲۸۴؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۳۰۸.

4. Louis Le Pieux.

5. Louis Le Clement.

6. Aix al Chapelle.

۷. موسوعة تاریخ العالم، ج ۲، ص ۴۲۵؛ فجر الاندلس، ص ۲۸۱ ـ ۲۸۴.

سال ۲۰۰ق = ۸۱۵ ـ ۸۱۶م[۱]

رویدادها

- نصب سری بن حکم بن یوسف زطی به امارت مصر، به جای مطلب بن عبدالله خزاعی.
- فضل بن سهل، از هرثمة بن أعین، نزد مأمون سعایت کرد و مأمون دستور داد او را زندانی کرده، آن‌گاه به قتل رسانند.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **اسپانیا:** حکم بن هشام، سپاهی به فرماندهی عبدالکریم بن مغیث را برای نبرد با فرانک‌ها «جلیقه» (گالیسیا) تجهیز کرد و بر اتحاد پادشاهان آن‌جا پیروز شد (نبرد نهر أرون).
- **دریای مدیترانه:** ناوگان اندلسی، سواحل جزایر بلیار و جزیره سردانیا را مورد حمله قرار می‌دهد.

شورش‌ها

- **مصر:** شورش عبدالعزیز جروی و نبردش با سری بن حکم زطی، امیر مصر.
- **قیام علویان:** هرثمة بن أعین، ابوالسرایا را تعقیب کرد، او وارد کوفه شد و ابوالسرایا گریخت. اما هرثمه بر او و بر محمد بن محمد علوی دست یافت و ابوالسرایا را به قتل رساند و محمد علوی را نزد مأمون فرستاد.
- ابراهیم بن موسی الکاظم بن الصادق، در مکه قیام آغاز کرد، سپس به سوی یمن رفت و آن را از دست کارگزار مأمون خارج ساخت.
- حسین بن حسن ملقب به افطس علوی، بر مکه استیلا یافت و خود و یارانش با محمد بن جعفر، نوادهٔ حسین بیعت کردند، ولی یارانش در شهر به بدرفتاری پرداختند. از این رو مردم آنان را نپذیرفتند و پس از نبردی، بیعت خود را از محمد بن جعفر پس گرفتند. آن‌گاه به مرو نزد مأمون رفت، ولی پیش از رسیدن به مأمون، در گرگان درگذشت.
- **شام:** شورش سعید بن خالد بن یزید بن معاویه اموی و ادعای خلافت توسط وی و سرکوبی شورش او.

درگذشتگان

- أبان احمر.
- أبان لاحقی.
- أبوالبختری (وهب).
- ابوالسرایا.

- أنس بن عیاض.
- جابر بن حیّان.
- رقّاشی.
- سیف تمیمی.
- لیلی، دختر طریف.
- معروف کرخی.
- موسی بن شاکر.
- هرثمة بن أعین.

ابان احمر

ابوعبدالله، ابان بن عثمان بن یحیی بن زکریای لؤلؤی منسوب به قبیله بجل معروف به احمر، شیعه و اصالتاً از کوفه بود. او گاهی در کوفه و گاهی در بصره ساکن بود. وی به اخبار و انساب آگاهی داشت. ابوعبیده، معمر بن مثنّی و ابوعبدالله محمد بن سلّام، از او حدیث فراگرفته‌اند. از جمله کتب او می‌توان به مغازی اشاره کرد.[۲]

ابان لاحقی

ابان بن عبدالحمید بن لاحق بن عفیر منسوب به بنی‌رقاش شاعری از بصره بود. او به جدش «لاحق» و نیز به دلیل این که از موالی بنی‌رقاش بود، به آنان منتسب گردید. بعدها به بغداد رفت و به برمکیان پیوست. همگی آنان و بخصوص فضل بن یحیای برمکی را مدح گفت. وی کتاب کلیله و دمنه را برای ایشان به شعر درآورد. از این‌رو یحیی بن خالد برمکی، ده هزار دینار و فضل بن یحیی، پنج هزار دینار به او هدیه کردند. اما جعفر بن یحیی، به او چیزی نبخشید و گفت: آیا برای تو کافی نیست که روایت‌گر اشعار تو باشم؟

ابان، قصیده‌ای سروده و در آن مبدأ خلقت و مسائل دنیا و مطالبی از منطق را ذکر نمود و آنرا «ذات الحلل» نام گذارد.

وی از طریق برمکیان به هارون‌الرشید نزدیک شد و در زمرهٔ شعرای دربار او درآمد. یحیی بن خالد برمکی، او را به عنوان مسئول رسیدگی به امور شاعران (دیوان الشعراء) منصوب کرد. از آن پس، قصاید مدیحه‌ای نزد او آورده می‌شد تا او میزان پاداش و هدیه‌ای را که به آن تعلق می‌گیرد، مشخص کند. این امر باعث دشمنی شاعران، خصوصاً ابونواس با او شد. او خود، شاعری خوش‌قریحه بود و شیوا می‌سرود. در زمینهٔ آگاهی به فنون شعر و حفظ آن، از دیگران برتر بود. او در این شعر به خود بالیده، می‌گوید:

«شاعری زبردست هستم که شعرسرایی برایم سبک‌تر از پرهای ریز و ناچیز پرنده است.

در نحو، مرا هوش و ذکاوتی است و من در آن، چون گردنبندی هستم که بر حمایل جواهرنشان می‌درخشم.

چون منی را، بارِ خلوت شاهان، و غم‌گسار اندوه و گرفتاری‌های سخت آنان است».[۳]

ابوالبختری (وهب)

ابوالبختری، وهب بن وهب بن کبیر بن عبدالله بن زمعه، از خاندان عبدالمطلب بن عبدالعزّای قرشی، و از علمای اخبار و انساب و نیز متهم به جعل حدیث بود. در مدینه رشد کرد و در روزگار خلافت هارون‌الرشید، به بغداد رفت. هارون‌الرشید او را قاضی اردوگاه مهدی (در شرق بغداد) و سپس والی مدینه کرد. چندی بعد، او را از آن‌جا عزل نمود و وهب نیز به بغداد بازگشت. او سخاوت‌مند و نسبت به مداحانش بخشنده بود. او حدیث روایت می‌کرد و در این خصوص متهم به جعل آن بود. امام احمد بن حنبل، دربارهٔ او می‌گفت: او از دروغگوترین مردمان است... وی کتاب‌هایی تصنیف کرد، از جمله: فضایل الانصار، نسب اسماعیل، کتاب الرایات و کتاب طسم وجدیس. ابوالبختری، در بغداد درگذشت.[۴]

ابوالسرایا

او سری بن منصور شیبانی بود، نخست با جماعتی که دور خود، گردآورده بود راهزنی می‌کرد. بعدها با سی سوار، به یزید بن مزید شیبانی در ارمنستان پیوست. یزید او را به عنوان یکی از فرماندهان لشکریانش برگزید و پس از آن بود که سری به واسطهٔ دلاوری‌هایش بلندآوازه شد. هنگامی‌که جنگ قدرت میان امین و مأمون درگرفت، ابوالسرایا به لشکرگاه هرثمة بن اعین رفت و از فرماندهان برجسته سپاه او شد. هنگامی که امین کشته شد، هرثمة از جیرهٔ او و سپاهیانش کاست. این بود که او به همراه دویست سوار از سپاه هرثمة جدا شد و به رقّه رفت.

ابن‌طباطبای علوی (محمد بن ابراهیم) که علیه بنی‌عباس خروج کرده بود، به او برخورد؛ ابوالسرایا با او بیعت کرد و فرماندهی سپاهش را عهده‌دار شد و بدین ترتیب، آن دو بر کوفه چیره شدند. قدرت ابوالسرایا اندک اندک بر مداین و واسط سایه افکند. او سپاه خود را به بصره و نواحی آن گسیل داشته و آمادهٔ استیلای بر بغداد شد. به تدریج کارش بالا گرفت و کارگزاران و امرایی را به سوی یمن، حجاز، واسط و اهواز فرستاد. حسن بن سهل، وزیر مأمون سپاهی را سوی او فرستاد، اما ابوالسرایا، آنان را شکست داد. حسن‌بن سهل چاره‌ای جز کمک گرفتن از هرثمة بن اعین ندید. هرثمه، به سوی او آمد و با ابوالسرایا، به جنگ پرداخت و او را

وادار به ترک کوفه کرد. سپاهیان هرثمة، او را تعقیب و دستگیر کردند. پس از دستگیری، او را نزد حسن بن سهل آوردند. وی ابوالسرایا را در سال ۲۰۰ ق کشت و جسدش را بر پل بغداد به دار آویخت.[۵]

انس بن عیاض

ابوحمزه، انس بن عیاض لیثی مدنی، در عصر خود محدّث مدینه بود. بسیاری از سلسله اسنادِ حدیث، به او منتهی می‌شود. امام احمد بن حنبل و دیگران نیز از او حدیث روایت کرده‌اند.[۶]

جابر بن حیان

ابوموسی، (ابوعبدالله) جابر بن حیان بن عبدالله ازدی کوفی طوسی، به خاطر زهدش، به «صوفی» معروف بود. او در دنیای فرهنگی غرب، در طول قرون وسطی به (Geber) معروف بود. پدرش از مبلغان عباسیان بود. بعدها به خراسان رفت تا مخفیانه به تبلیغِ عباسیان بپردازد. آن‌جا بود که وی صاحب پسری شد که او را «جابر» نامید. دیری نگذشت که کارگزار بنی‌امیه بر «حیان» دست یافت و او را کشت و جابر را نزد عموهایش ـ که از قبیلهٔ «ازد» در یمن بودند ـ فرستاد. وی ادبیات عرب و علوم دینی را به خوبی فراگرفت. هنگامی که قدرت به دست عباسیان افتاد، جابر به بغداد آمد و به برمکیان پیوست و نزد آنان و هارون‌الرشید موقعیت خوبی یافت.

پس از سقوط برمکیان، جابر به کوفه رفت و در آن‌جا اقامت گزید. جابر به شیمی پرداخت و از مشهورترین علمای شیمی شد. او نخستین کسی بود که جوهر گوگرد را استخراج کرد و آن را «زیت الزاج» (جوهر گوگرد) نامید. هم‌چنین اولین کسی بود که «قلیای سوزنده» را کشف کرد و آن‌گاه با مخلوط کردن آب طلا و نقره با «جوهر گوگرد» و «جوهر نیتریک» استخراج کرد. استخراج ترکیبات دیگری چون: «کربنات پتاسیم» و «کربنات سدیم» و «یودور جیوه» و «انتیمون» و ... را نیز به او نسبت می‌دادند. وی دربارهٔ ترکیبات جیوه، مطالعه کرد و تحقیقاتی نیز در زمینهٔ تبدیل سنگ به آهک و تجزیهٔ مواد معدنی به کمک اکسیژن، انجام داد.

«بیکُن» فیلسوف انگلیسی دربارهٔ او گفته است:

«جابر بن حیان، اولین کسی است که علم شیمی را به جهان شناساند و او پدر شیمی است».

شیمیدان فرانسوی، مارسلن برتلو (Marcelin Berthelot)، درگذشته به سال ۱۹۰۷ م، در کتابش شیمی قرون وسطی دربارهٔ او می‌گوید: «نقش جابر بن حیان در شیمی، همانند نقش «ارسطو» است؛ در منطق».

کتاب‌های او، در قرن چهاردهم میلادی، از مهم‌ترین منابع تحقیقات در زمینهٔ شیمی و مؤثرترین آنها در رهبری اندیشهٔ جهانی بود. تعدادی اصطلاحات علمی از خلال تحقیقات عربیِ جابر، از طریق زبان لاتینی که تحقیقات او به آن زبان ترجمه شده بود، به زبان‌های اروپایی منتقل شده است. از جمله تألیفات او، کتاب السبعین ـ که مجموعه‌ای شامل هفتاد پژوهش است ـ، صناعة الکیمیاء، الخواص الکبیر فی خواص الأشیاء، عمل الاسطرلاب، گزیدهٔ رسائل، اخراج ما فی القوة الی الفعل و کتاب السموم و کتاب‌های دیگر می‌باشد.

جابر بن حیان در هشتاد سالگی درگذشت، امّا دربارهٔ زمان وفاتش اختلاف نظر وجود دارد. در بعضی از منابع آمده که او در سال ۱۲۰ ق به دنیا آمد و در سال ۱۹۰ ق درگذشت.[۷] (۳)

رقاشی

فضل بن عبدالصمد رقاشی، که از آزادشدگان قبیلهٔ رقّاش ـ یکی از تیره‌های بکر بن وائل ـ و به آنان منسوب بود. وی از شاعران خوش‌قریحه‌ای بود که به خدمت برمکیان درآمد تا در کنار آنان، از دیگران بی‌نیاز باشد. برمکیان، به وساطت او به شاعران صله می‌دادند. هنگامی که برمکیان مورد خشم هارون‌الرشید قرار گرفته، و زندانی شدند. او نیز به میل خود به زندان رفت. در تمامی روزگاری که آنها در زندان بودند، او همراهشان بود و آنان را مدح می‌کرد و شب‌ها را با آنان می‌گذراند. تا این که مردند و پس از مرگشان نیز در رثایشان شعر سرود. هنگامی که فضل بن یحیی به دار آویخته شد، و رقاشی از آن‌جا عبور می‌کرد آنان را دید و گریان شد، سپس چنین سرود:

«به خدا قسم! اگر ترس از جاسوسان و سخن‌چینان دایمی خلیفه نبود، در اطراف دار تو طواف می‌کردم و به استلام می‌پرداختم؛ آن‌گونه که مردم حجرالاسود را استلام می‌کنند.

ای پسر یحیی! پیش از تو ندیده بودم؛ که شمشیری، توسط شمشیر دیگری از بین برود.

پس از این، ای خوشی‌هایِ روزگار، ای دنیا و ای خاندان برمک، بدرود».[۸]

سیف تمیمی

سیف بن عمر تمیمی، (وگویند: ضبی برجمی یا سعدی کوفی) در کوفه رشد کرد و به روایت اخبار و سیره پرداخت. وی از برجسته‌ترین

راویان فتح و نیز از پرکارترین آنان بود. طبری در اخبار ردّه و فتوحات، بر او اعتماد ورزیده و حافظ بن عساکر نیز از او نقل کرده است، اما این نقل از او، به شیوهٔ روایت و اسناد است و این‌گونه نیست که از کتاب‌هایش مطالب را نقل کنند. وی کتاب الفتوح الکبیر و الردّة و الجمل را تألیف کرد، ولی ازمجموعهٔ کتاب‌هایش اکنون چیزی در دست نیست.

به رغم وفور روایاتی که از او نقل شده، بسیاری از تذکره‌نویسان در تراجم خود از او یادی نکرده‌اند. علمای حدیث نیز وی را «جرح» کرده و او را حتی در کنار راویان ضعیف و متروک نیاورده‌اند، اما باید دانست که تنها احادیث او مورد جرح قرار گرفته و نه روایات تاریخی‌اش؛ چراکه اصحاب حدیث، در جرح و تعدیل راویان، معیارهای سختی داشته‌اند. بنابراین، جرح و ضعف او در حدیث، موجب جرح او در روایت و نقل تاریخ نمی‌شود.[۹]

لیلی دختر طریف

لیلی، دختر طریف بن صلت تغلبی شیبانی و خواهر رهبر خوارج، ولید بن طریف شیبانی بود. او در سپاه برادرش، در حالی که زره و کلاه خود می‌پوشید، سوار اسب شده به جنگ می‌پرداخت. وی پس از کشته شدن برادر، رهبریِ شورشیان و فرماندهی آنان را به عهده گرفت و با سپاه هارون‌الرشید، در دو نبرد جنگید تا این که یکی از خویشاوندانش او را واداشت تا اسلحه را بر زمین نهد و به زندگی عادی خود بازگردد. او شعر حفظ می‌کرد و نیکو می‌سرود و در مرثیه‌هایش برای برادرش، از سبک خنساء در رثای برادرانش پیروی می‌کرد. او برادرش را در آغاز مرثیه‌ای شیوا، چنین می‌خواند: «ای درخت خابور (بَلَسان) چه شده است که سرسبز هستی؛ گویی تو بر مرگ ابن‌طریف اندوهگین نیستی».

مورخان در نامش اختلاف نظر کرده‌اند. برخی او را فاطمه و برخی دیگر فارعه خوانده‌اند.[۱۰]

معروف کرخی

ابومحفوظ، معروف بن فیروز کرخی از زهّاد برجسته بود. والدین او مسیحی بودند. او به دست امام علی بن موسی‌الرضا اسلام آورد، سپس والدینش، اسلام آوردند. به نیکی معروف بود و مردم برای تبرک نزد او می‌آمدند.

گویند: احمد بن حنبل نیز از جمله کسانی بود که نزد او رفت و آمد داشت. مردم بغداد در کنار قبر او دعا کرده و تبرک می‌جستند.[۱۱]

موسی بن شاکر

وی پدر سه مهندس بود. محمد، احمد و حسن، که به بنی‌موسی معروف بودند. موسی، در جوانی راهزنی می‌کرد، اما توبه کرد و به خدمت مأمون درآمد. اخترشناسی را آموخت و پسرانش در ستاره‌شناسی و هندسه و فیزیک نبوغ یافتند و بدین جهت، به بیت‌الحکمه راه یافتند.[۱۲]

هرثمة بن اعین

هرثمة بن اعین، از فرماندهان شجاعی بود که هارون‌الرشید وی را در سال ۱۷۸ ق به امارت افریقا گماشت تا فتنهٔ عبدالله بن جارود را که پس از وفاتِ یزید بن حاتم مهلّبی، والی افریقا، و درگذشت برادرش، روح مهلّبی و کشته شدن برادر و جانشینش، فضل بن روح بر پا شده بود، قلع و قمع کند هرثمه شورش را سرکوب کرد و چون اوضاع بر وفق مراد شد، با مردم به نیکی رفتار کرد. از این رو، او را دوست می‌داشتند و از او اطاعت می‌کردند. چندی بعد، از هارون‌الرشید خواست تا او را از امارت معاف دارد. هارون‌الرشید او را در سال ۱۸۱ ق معاف داشت و ریاست نگهبانان خود را بدو سپرد، اما چند سال بعد و در سال ۱۹۶ ق او را والی خراسان کرد.

هرثمه به هنگام درگیری امین و مأمون بر سر قدرت، به مأمون پیوست و در فرماندهی یکی از لشکرهای محاصره کنندهٔ بغداد شرکت جست. امین تسلیم او شد، ولی بعضی از غلامان ایرانی طاهر بن الحسین، امین را به قتل رساندند و سرش را جداکردند و طاهر آن را برای مأمون فرستاد. هرثمه، در سال ۱۹۸ ق بار دیگر امارت خراسان را عهده‌دار شد و شورش ابوالسرایا را سرکوب کرد. ابوالسرایا پیش از آن یکی از فرماندهان برزگِ ارتش هرثمه بود که به علت کاهش آذوقهٔ او و سپاهیانش، سر به شورش برداشت. از سوی دیگر چون فضل بن سهل، وزیر مأمون که در پی راحت شدن از شرّ هرثمه بود، او را متهم کرد که از ابراهیم بن مهدی هواداری و زمینهٔ شورش ابوالسرایا را فراهم کرده و در سرکوب طالبیان کوتاهی ورزیده است. بدین گونه دل مأمون را نسبت به او چرکین نمود. هنگامی که هرثمه به دیدار مأمون آمد و خواست تا از خویشتن در مقابل اتهامات وارده دفاع کند، مأمون مانع شد و دستور داد تا او را کتک زدند و جلوی او بر زمین کشیدند، آنگاه وی را در مرو به زندان افکندند. بعدها هرثمه، به دستور دست‌نشاندهٔ فضل، به قتل رسید.[۱۳]

پی نوشت‌ها:

۱. شنبه اول محرم سال ۲۰۰ = یازدهم اوت سال ۸۱۵؛ سه‌شنبه ۲۶

جمادی‌الاول سال ۲۰۰ = اول ژانویه سال ۸۱۶.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۲۱.

۳. الأغانی، ج ۲۳، ص ۱۵۵؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۴۴؛ الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۲۷؛ خزانة الأدب، ج ۳، ص ۴۵۸؛ طبقات الشعراء، ص ۲۴۱؛ الفهرست، ص ۲۰۰؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۳، ص ۱۰۴؛ اعتاب الکتاب، ص ۷۷.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۱۵۰؛ فوات الوفیات، ج ۶، ص ۳۷؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۴۵۱؛ لسان المیزان، ج ۶، ص ۲۳۱.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۲۹؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۴۴؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۵۳۴ و ۵۵۸؛ العبر، ج ۱، ص ۲۳۰؛ مقاتل الطالبیین، ص ۵۱۸ و ۵۴۲؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۳۰۲ و ۳۰۹؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۳۹؛ العبر، ج ۳، ص ۳۰۹ و ۵۱۴.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۳۶۵.

۷. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۵۰؛ اخبار العلماء بأخبار الحکماء، ص ۱۱۱؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «جابر بن حیان»؛ تاریخ العلوم عند العرب، ص ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۶ و ۲۴۸؛ الفهرست، ص ۴۹۸؛ تراث الاسلام، ص ۴۴۵ به بعد.

۸. الأغانی، ج ۱۵، ص ۳۵؛ فوات الوفیات، ج ۲، ص ۱۲۵؛ الشعر والشعراء، ص ۵۱۵.

۹. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۲۲۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۹۵؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۱۹۵.

۱۰. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۳۲۵؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۹۵؛ اعلام النساء، ج ۴، ص ۳۶۸.

۱۱. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۱۸۵؛ وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۲۳۱؛ العبر، ج ۱، ص ۳۳۵؛ طبقات الحنابله، ج ۱، ص ۳۸۱؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۹۹؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۳۵؛ حلیة الاولیاء، ج ۸، ص ۳۶۰.

۱۲. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۲۷۳؛ اخبار الحکماء، ص ۲۰۸.

۱۳. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۷۵؛ الولاة والقضاة، ص ۱۳۶؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۹۵ و ۹۶؛ همان، ج ۶، ص ۱۳۷ و ۳۱۴؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۴۷۹ و ۵۴۲؛ العبر، ج ۱، ص ۳۳۲؛ المعارف، ص ۳۸۹؛ البیان المغرب، ج ۱، ص ۱۰۹؛ العبر، ج ۳، ص ۵۲۱؛ همان، ج ۴، ص ۴۱۶.

یادداشت‌ها:

۱. منظور این است که در سلسلهٔ امامان اسماعیلیه، نام طیب را بعد از پدرش آوردند و حافظ را به عنوان امام اسماعیلی نشناختند.

۲. در این‌جا، منظور غرب کشورهای اسلامی و افریقاست.

۳. متأسفانه مؤلف محترم به رغم آن که رجالیان جابر را در شمار اصحاب و شاگردان امام صادق ﷺ یاد کرده‌اند کم‌ترین اشاره‌ای بدین مطلب نکرده است.

رویدادهای اسلام از ۲۰۱ ـ ۲۱۰ق

سال ۲۰۱ق = ۸۱۶ ـ ۸۱۷م[1]

رویدادها

- عباسیان در بغداد از منصور بن مهدی، امیر بصره و عموی مأمون درخواست کرد که خلافت را بپذیرد، ولی او خلافت را رد کرده و سمت جانشینی مأمون در شهر بغداد را پذیرفت.
- مأمون، برادرش، قاسم «المؤتمن» را از ولایت‌عهدی عزل کرد و پس از گرایش به علویان ولایت‌عهدی را به علی بن موسی، معروف به «علی الرضا» سپرد. سپس او را از مدینه به محل سکونت خود؛ یعنی خراسان فرا خواند و دخترش را به همسری او درآورد.
- عباسیان در بغداد از خبر ولایت‌عهدی علی بن موسی‌الرضا برآشفتند و ابراهیم بن مهدی (عموی مأمون) را به خلافت برگزیدند و با وی به عنوان خلیفه، بیعت کردند.
- با غیبت مأمون و چیرگی عیاران و راهزنان و غارت اموال توسط آنان، آشوب و آشفتگی فراگیر شد. مردم با تشکیل گروه‌های داوطلب برای امر به معروف و نهی از منکر و جلوگیری از فساد و مقاومت در برابر عیاران، با نصر بن مالک خزاعی برای انجام این مهم بیعت کردند.
- درگذشت عبدالله (اول) پسر ابراهیم بن اغلب و جانشینی برادرش، زیادة الله بر امارت افریقیه.

حوادث طبیعی

- در خراسان و اصفهان و ری قحطی روی داد و بسیاری از مردم به هلاکت رسیدند.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **آذربایجان (شورش بابک خرّمدین):** بابک سر به شورش و نافرمانی برداشته و با امپراتور بیزانس، میخائیل دوم و پس از او با پسرش، تئوفیلوس پیمان بست.
- **شورش زطّ:** «زطها» در بطیعه (جنوب عراق) شورش کرده و ضمن راهزنی، غلّات را نیز به غارت بردند.

درگذشتگان

- عبدالله بن ابراهیم اغلب.
- ماسرجویه.
- ماشاء الله.

عبدالله بن اغلب

ابوالعباس، عبدالله بن ابراهیم بن اغلب بن سالم تمیمی، سومین امیر از اغلبیان افریقیه بود. حکومت وی در آن منطقه مستقل بود هر چند به نام عباسیان خطبه خوانده می‌شد. در سال ۱۹۶ ق و پس از مرگ پدرش، امارت افریقیه را به عهده گرفت. در روزگار او قیروان و اطراف آن در آرامش به سر می‌برد، ولی آن‌گونه که ابن‌عذاری در البیان المغرب می‌گوید: او ستم‌گری بود که به اعمال بسیار زشتی دست می‌زد.

هنگامی که گروهی از صالحان نزد او آمده او را پند دادند آنان را سبک شمرد و تحقیر کرد لذا دعا کردند که خداوند آنان را از ظلم او آسوده کند. طولی نکشید که عبدالله درگذشت و برادرش، زیادة الله اول جانشین او شد.[۲]

ماسرجویه

ماسرجویه، که ماسرجس نیز نامیده می‌شد، پزشکی یهودی و ایرانی الاصل بود که در بصره متولد شد و همان‌جا و در دوران بنی‌امیه کودکیش سپری شد. او در دولت مروانیان، کتاب اهرن بن اعین اسکندری را به زبان عربی تفسیر کرد. این کتاب را عمر بن عبدالعزیز در گنجینه کتاب‌هایش یافته بود. ماسرجویه همان است که ابوبکر، محمد بن زکریای رازی در کتابش الحاوی از او با «قال الیهودی» یاد می‌کند. از کتاب‌های او الغذاء و العین است.[۳]

ماشاء الله

ماشاءالله، منجمی یهودی که از دوران منصور تا زمان مأمون زیست و آن‌گاه اسلام آورد. در پیش‌گویی سرآمد روزگار خود بود و در این زمینه شهرت بسزایی داشت. تألیفاتش در اندلس به لاتین ترجمه شد. از جمله، کتاب‌های صنعة الاسطرلاب والعمل بها، الأمطار والریاح، المعانی، السهمین و ...[۴].

پی‌نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه اول محرم سال ۲۰۱ = سی‌ام ژوئیه سال ۸۱۶؛ پنج‌شنبه هشتم جمادی‌الثانی سال ۲۰۱ = اول ژانویه سال ۸۱۷.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۱۸۶؛ البیان المغرب، ج ۱، ص ۹۵ و ۹۶؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۵۷؛ العبر، ج ۴، ص ۴۲۱.

۳. تاریخ الحکماء، ص ۳۲۴؛ عیون الانباء فی طبقات الاطباء، ص ۲۳۲.

۴. الفهرست، ص ۳۸۲؛ تاریخ الحکماء، ص ۲۱۴.

سال ۲۰۲ ق = ۸۱۷ ـ ۸۱۸ م[۱]

رویدادها

- مأمون در صدد عزیمت به بغداد برآمد پس از آن‌که اطلاع یافت مردم بغداد با ابراهیم بن مهدی بیعت کرده‌اند از مرو رهسپار آن‌جا شد.
- مأمون به نگهبانانش دستور داد تا فضل بن سهل را به قتل برسانند. آنان نیز در راه، او را ـ که همراه مأمون بود ـ کشتند. مأمون از این حادثه اظهار ناراحتی و اندوه کرد و از این رو، قاتلانش را کشت و برادرش، حسن بن سهل را به خاطر جلب رضایتش، به وزارت خود برگزید و دخترش، پوران را به همسری او درآورد.
- ولایت حاتم بن هرثمة بن اعین بر آذربایجان.
- امام ادریس دوم، امیر دولت ادریسیان درمغرب دور، ربضیان را که از اندلس مهاجرت کرده بودند استقبال کرده و از آنان خواست در شهر فاس که پدرش آن را ساخته بود، اقامت گزینند. از این رو، شهر فاس به شهر اندلسیان شهرت یافت.
- گروهی از ربضیان به اسکندریه رفته و با کمک اعراب «بحیره» بر آن‌جا چیره شدند. آنان حکومت اندلسی، مستقل از خلافت عباسیان رادر آن‌جا تأسیس کردند که تا ده سال ادامه داشت.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **اندلس (شورش مردم ربض ساکن قرطبه):** مردم دورگهٔ ربضی به خاطر سنگینی مالیات و ظلم حکومت بر حکم بن هشام شوریدند. حکم بن هشام، بر شورش غلبه کرده و در نتیجه، شورشیان را از اندلس تبعید کرد و از آن پس، او به «حکم ربضی» معروف شد.

درگذشتگان

- فضل بن سهل.

فضل بن سهل

ابوالعباس، فضل بن سهل سرخسی، منسوب به «سرخس» خراسان، وزیر باتدبیر مأمون که بیش‌ترین عمر خود را با او گذراند در سال ۱۹۰ ق با ارشادهای او مسلمان شد. و از آیین زردشتی دست کشید. وی زیرک و باهوش و باکفایت بود. پیش از به خلافت رسیدن مأمون، با وی هم‌نشین بود. هنگامی که مأمون به خلافت رسید. او را وزیر خود کرد و فرماندهی ارتش را نیز بدو سپرد و به او لقب «ذوالریاستین» (ریاست لشکری و کشوری) داد. وی فرماندهان مشهوری؛ مانند طاهر بن حسین و هرثمة بن اعین را از ترس این که مبادا بر او سبقت بگیرند، تبعید کرد.

فضل، هم‌چون دیگر ایرانیان، طرف‌دار نژاد ایرانی بود و معتقد بود که علویان، برای خلافت استحقاق بیشتری دارند.

بر این اساس، مأمون را واداشت تا علی بن موسی‌الرضا را به ولایت‌عهدی معرفی کند و دخترش را به ازدواج او درآورد. و با این کار مردم بغداد و دودمان عباسی را علیه وی شورانید تا جایی که آنها ابراهیم بن مهدی را در بغداد به خلافت برگزیدند و آمادهٔ مقابله با

مأمون شدند. مأمون در صدد رهایی از فضل برآمد و هنگامی که قصد بازگشت به بغداد داشت، در عبور از شهر «سرخس» افرادی راگماشت تا فضل را در حمام به قتل برسانند و پس از آن، با اظهار اندوه شدید نسبت به قتل او قاتلانش راکشت و سر آنان را همراه با همدردی توأم با سوز و گداز، برای برادرش، حسن بن سهل که در آن وقت در «فم الصلح» (از نواحی واسط) ساکن بود فرستاد. فضل در ۴۸ سالگی کشته شد.[۲]

پی نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اول محرم سال ۲۰۲ = بیستم ژوئیه سال ۸۱۷؛ جمعه هجدهم جمادی‌الثانی سال ۲۰۲ = اول ژانویه سال ۸۱۸.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۳۵۴؛ وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۴۱؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۲۵۶ و ۳۴۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۳۹؛ العبر، ج ۱، ص ۳۳۸؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۴۲۴ و ۵۶۴؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۴۱؛ الکتاب والوزراء، ص ۲۰۵ و ۲۳۱.

سال ۲۰۳ ق = ۸۱۸ ـ ۸۱۹ م[۱]

رویدادها

- امام رضا علیه السلام ولیعهد مأمون، به طور ناگهانی در شهر توس درگذشت و نزدیک قبر هارون الرشید به خاک سپرده شد. ایشان هنگام عزیمت مأمون به بغداد، همراه او بودند.
- مردم بغداد، هنگامی که از آمدن مأمون مطلع شدند، ابراهیم بن مهدی را از خلافت عزل کردند.
- زلزلهٔ بزرگ **حوادث طبیعی** خراسان هفتاد روز به طول انجامید و شدیدترین زلزله، در شهر بلخ روی داد. زلزله، خانه‌های شهر را ویران کرد و هزاران تن راکشت. هم‌چنین خانه‌هایی را در جورجان، فاریاب، طالقان و ماوراءالنهر ویران کرد.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- توماس صقلبی، علیه امپراتور بیزانس، لئون پنجم شورید.

درگذشتگان

- حاتم بن هرثمة.
- خزیمة بن خازم.
- علی الرضا.
- محمد بن جعفر الصادق.
- یحیی بن آدم.

حاتم بن هرثمه

حاتم بن هرثمة بن اعین، هم‌چون پدرش از فرماندهان شجاع بود که چندین مسئولیت در دستگاه خلافت داشت. امین، خلیفهٔ عباسی در سال ۱۹۴ ق او را والی مصر کرد و هنگامی که جنگ قدرت میان امین و مأمون درگرفت، به مأمون گرایید. از این‌رو، امین او را در سال ۱۹۵ ق عزل کرد و هنگامی که مأمون خلافت را عهده‌دار شد، در سال ۲۰۰ ق حکومت آذربایجان و ارمنستان را بدو سپرد.

هنگامی که خبر قتل پدرش توسط مأمون به او رسید، گروهی را برای شورش گرد آورد و با بابک خرمدین مکاتبه کرد، ولی مرگ، او را مهلت نداد. ابن‌قتیبه می‌گوید که این حوادث، سرچشمه و انگیزهٔ فتنه و قیام بابک بود.[۲]

خزیمة بن خازم

خزیمة بن خازم بن خزیمه تمیمی پدرش از دعوت‌گران بزرگ بنی‌عباس و فرماندهان سپاه آنان به شمار می‌رفت. خزیمه، عهده‌دار سرکوب بسیاری از انقلاب‌هایی بود که علیه عباسیان درگرفت و در قلع و قمع بعضی از آن‌ها مشارکت داشت. وی در دولت هارون، امین و مأمون منزلت یافت. هارون او را در سال ۱۶۹ ق به امارت ارمنستان گماشت و پس از یک سال، او را به بصره منتقل ساخت. سپس در سال ۱۸۷ ق او را دوباره برای قلع و قمع شورش خرمیان حاکم ارمنستان کرد. وی در درگیری میان امین و مأمون، به مأمون گروید و تا زمان کشته شدن امین، در محاصره بغداد مشارکت داشت. او تا زمان مرگش، در بغداد زیست.[۳]

علی الرضا علیه السلام

ابوالحسن، علی بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم السلام ملقب به «رضا»، هشتمین پیشوای شیعیان دوازده امامی است که در مدینه به دنیا آمد و از برجسته‌ترین و فاضل‌ترین سادات اهل بیت بود. مادرش کنیزی حبشی بود و از این رو، وی سیه‌چرده بود. مأمون به خاطر علاقه‌اش به وی خلافت را پس از خود به او سپرد(۱) و دخترش، ام‌الفضل را به ازدواج او درآورد و به نام او سکه زد. مأمون به خاطر او نشان عباسیان را از رنگ سیاه به رنگ سبز ـ که نشانهٔ اهل بیت بود ـ تغییر داد و آن را به سراسر ممالک خود ابلاغ کرد. این اعمال به تشویق و توصیه وزیرش، فضل بن سهل صورت گرفت که او را مجاب کرد که خلافت را پس از خود به علویان بسپارد. این اقدامات از سوی مأمون، به آشفتگی در عراق منجر شد. لذا مردم بغداد شوریدند و پس از خلع مأمون، با عمویش، ابراهیم بن المهدی بیعت کردند. ابراهیم توانست بر منطقه سواد، کوفه، مدائن و پیرامون آن چیره شود. هنگامی که مأمون از وقایع عراق آگاه شد، تصمیم گرفت به سوی بغداد حرکت کند. چون به «سرخس» رسید، کسی را واداشت تا فضل بن سهل را به قتل رساند.

علی بن موسی‌الرضا نیز در شهر «توس» درگذشت. برخی گویند: مأمون او را مسموم کرد. آن‌گاه پیامی حاوی عذرخواهی به خاطر سپردن ولیعهدی به علی بن موسی‌الرضا ﷺ و خبر درگذشت او، برای عباسیان و مردم بغداد فرستاد و در پایان، آنان را به فرمان‌برداری مجدد دعوت کرد. از این رو، به هنگام ورود به بغداد، مردم همه با او بیعت کردند.

[امام] رضا ﷺ در ۵۱ سالگی درگذشت و در دهکدهٔ «سناباد» نزدیک «توس» در نزدیکی قبر هارون‌الرشید دفن شد. هر دو قبر، اینک زیر یک گنبد قرار دارند.[۴]

محمد بن جعفر صادق

ابوجعفر، ملقب به محمد دیباج، از علمای آل ابی‌طالب بود و از پدرش [امام] جعفر صادق ﷺ کسب علم کرد. وی نخست در مکه اقامت داشت و به هنگام اختلاف میان امین و مأمون بعضی از طالبیان به اوروی آوردند و با تمام اکراهی که داشت با وی به عنوان خلیفه و امیرالمؤمنین، بیعت کردند. چندی بعد نیز مردم حجاز با او بیعت کردند.

مأمون، سپاهی را برای جنگ با او فرستاد، اما یاران محمد بن جعفر گریختند و محمد امان طلبید. سپس وارد مکه شد و خود را خلع کرد و در سخنانی عذر آورد، که جز پس از دریافت خبر درگذشت مأمون به بیعت رضا نداده است. مأمون او را احضار کرد. لذا وی را تحت الحفظ نزد مأمون که در مرو بود فرستادند. مأمون از تقصیر او درگذشت و وی را نزد خود نگه داشت. محمد در گرگان درگذشت و مأمون یکی از کسانی بود که بر جنازهٔ او نماز گزارد.[۵]

یحیی بن آدم

ابوزکریا، یحیی بن آدم بن سلیمان قرشی کوفی منسوب به بنی‌امیه کسی بود که در زمان خود، علم حدیث به او منتهی می‌شد. ابوداود سیستانی دربارهٔ او می‌گوید: یحیی بن آدم، یگانهٔ روزگار بود.

گفته شده است که او نوشتهٔ بسیار دارد، ولی جز کتاب الخراج کتابی از او یافت نشده است. چاپ این کتاب، مرهون تلاش «جوینبول» (Juynboll) خاورشناس می‌باشد که در سال ۱۸۹۶م در لیدن این مهم را به انجام رساند و دارالمعرفهٔ بیروت، آن را همراه کتاب الخراج ابویوسف و کتاب استخراج لأحکام الخراج ابن رجب حنبلی، تجدید چاپ کرد. وی درکوفه زیست و در «فم الصلح» بدرود زندگانی گفت.[۶]

پی نوشت‌ها:

۱. جمعه اول محرم سال ۲۰۳ = نهم ژوئیه سال ۸۱۸؛ شنبه ۲۹ جمادی الثانی سال ۲۰۳ = اول ژانویه سال ۸۱۹.

۲. النجوم الزاهره، ج ۳، ص ۲۷۴؛ المعارف، ص ۳۸۹؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «حاتم بن هرثمة»؛ الولاة والقضاة، ص ۱۴۷؛ الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۵۲.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۳۵۱؛ تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر، حوادث سال ۱۶۹ ـ ۲۰۳؛ فتوح البلدان، ص ۲۱۲؛ العبر، ص ۳۳۹.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۱۷۸؛ تاریخ طبری و ابن‌اثیر، حوادث سال ۲۰۲ ـ ۲۰۳؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۲۶۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۰؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۵۰؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۴۱؛ العبر، ج ۱، ص ۳۴۰؛ مقاتل الطالبیین، ص ۵۶۱؛ العبر، ج ۳، ص ۵۲۷.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۲۹۵؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۲۱؛ العبر، ج ۳، ص ۵۱۹؛ تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۱۳؛ العبر، ج ۱، ص ۳۴۳.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۱۶۰؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۸؛ الفهرست، ص ۲۲۷؛ تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۳۵۹؛ العبر، ص ۳۴۴؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۳، ص ۳۰۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۷۵؛ مقدمة الخراج.

سال ۲۰۴ ق = ۸۱۸ ـ ۸۱۹ م[۱]

رویدادها

- مأمون از مرو به بغداد بازگشت.
- مأمون پوشش سبز را ـ که نشان علویان بود ـ کنار گذاشته، مجدداً لباس سیاه را ـ که شعار بنی‌العباس بود ـ مرسوم کرد.
- فروکشی آشوب در بغداد.
- مأمون افراد زیر را به ولایت برگزید:

ـ برادرش، محمد بن رشید (ابوعیسی) را بر کوفه.

ـ برادرش، صالح بن رشید را بر بصره.

ـ عبیدالله بن حسن علوی را بر حرمین (مکه و مدینه).

ـ احمد بن اسد بن سامان را بر ماوراءالنهر (تشکیل دولت سامانیان در ماوراءالنهر).

ـ محمد بن ابراهیم زیادی ـ از نوادگان عبیدالله بن زیاد بن ابی سفیان ـ را بر یمن (ایجاد دولت بنی‌زیاد که تا سال ۴۲۹ ق در میان فرزندان و طرفدارانشان ادامه یافت).

ـ سید بن أنس ازدی را بر موصل.

- مأمون دستور داد تا ۲۰ درصد از خراج جنوب عراق را کم کنند.
- مأمون کاخ‌هایی را بر کنارهٔ دجله ساخت.
- کشته شدن امپراتور، لئون پنجم (ارمنی) و جایگزینی فرماندهٔ بیزانس، میخائیل دوم به عنوان امپراتور روم (سلطنت خاندان عموری).

وقایع نظامی

- **دریای مدیترانه (تهاجم به سیسیل):** زیادة الله بن اغلب، امیر افریقیه لشکری را برای حمله به سیسیل روانه ساخت.

درگذشتگان

- اشهب قیسی.
- زینب دختر سلیمان.
- شافعی.
- لؤلؤی (حسن).
- لئون پنجم.
- نضر بن شمیل.
- هشام کلبی.
- یحیی بن مبارک.

اشهب قیسی

ابوعمرو، اشهب بن عبدالعزیز بن داود قیسی جعدی، از یاران امام مالک و فقیه سرزمین مصر بود. شافعی دربارهٔ او گفته است: «مصر فقیه‌تر از او به خود ندیده است». پس از ابن‌القاسم، ریاست مذهب مالکی به او رسید. گویند: نامش مسکین و لقبش اشهب بوده است. او در پنجاه سالگی درگذشت.[۲]

زینب، دختر سلیمان

زینب، دختر سلیمان بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب، امیرزاده‌ای عباسی و از صاحب‌نظران و زبان‌آوران بود. پدرش امیر بصره بود. وی با ابراهیم (امام) بن محمد بن علی ازدواج کرد. او عمری دراز یافت و در بغداد اقامت گزید. خلفا او را بزرگ و محترم می‌شمردند. گویند: همو است که مأمون را به بازگشت به شعار و لباس سیاه (شعار بنی‌العباس) به جای لباس سبز ترغیب کرد.[۳]

شافعی

ابوعبدالله، محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبدالمطلب بن مناف قرشی، پدرش از مردم مکه و مادرش یمانی و از قبیلهٔ ازد بود. پدرش به سوی غزه کوچ کرد و محمد در آن‌جا به دنیا آمد. پس از درگذشت پدر، مادرش او را که هنوز کودکی دوساله بود، به مکّه بازگرداند. محمد، قرآن را در کودکی حفظ کرد و سپس به بادیه، نزد قبیلهٔ هذیل که از فصیح‌ترین اعراب بودند رفت. بسیاری از اشعار عرب را در آن‌جا حفظ کرد؛ آن‌گاه در حالی که در ادب و سخن‌وری بهره‌ها گرفته بود به مکه بازگشت و در همان‌جا اقامت گزید و نزد مسلم بن خالد زنجی ـ که در آن هنگام شیخ و مفتی حرم بود ـ کسب دانش کرد تا این که به او اجازهٔ فتوا داد. سپس به مدینه نزد امام مالک رفت و موّطأ را نزد او آموخت. بدین ترتیب فقه را از مسلم و حدیث را از مالک فراگرفت.

چندی نیز به یمن رفت و از سوی قاضی آن سامان، مصعب بن عبدالله قرشی منصبی بدو واگذار شد. در آن هنگام شیعیان بسیاری در یمن ساکن بودند. از این‌رو، او به تشیع متهم شد. در آن زمان هارون‌الرشید خلیفه بود. شافعی را با گروهی از متهمان نزد او به شهر رّقه بردند. اگر حاجب هارون، فضل بن ربیع نبود، با این اتهام خطر بزرگی متوجه او می‌شد.

فضل با دفاع از او برائت او را ثابت کرد. شافعی در حضور هارون سخن گفت و هارون که شیفته کلام او شده بود دستور داد او را آزاد گذاشته و مورد اکرام و احترام قرار دهند. این واقعه، در سال ۱۸۴ ق رخ داد.

شافعی فرصت حضورش در عراق را غنیمت شمرد، وارد بغداد شد و به محمد بن حسن شیبانی ـ که از یاران ابوحنیفه بود ـ پیوست. شیبانی او را نزد خود آورد و شافعی از او درس گرفت و بدین ترتیب، با متون کتاب‌های فقهای عراق نیز آشنایی یافت و از فقه آنان بهره گرفت. او شیوهٔ فقها و اهل حدیث را تلفیق کرد. مناظراتی نیز با محمد بن حسن داشت که تفصیل آن در کتاب‌های شافعی مندرج است. پس از آن به مکه ـ که میعادگاه علمای سرزمین‌های دیگر بود ـ بازگشت. شافعی در مکه به افاده و استفاده پرداخت و ضمن مناظره، بسیاری از او علم فراگرفتند. آن‌گاه در سال ۱۹۵ ق و در دورهٔ خلافت امین، به بغداد رفت. علمای عراق از او دانش آموختند و در آن‌جا کتاب‌هایش را در باب شیوهٔ فقهی خود (مذهب عراقی یا مذهب قدیم) املا کرد. وی با علمای بغداد و پیشوایانشان از جمله، احمد بن حنبل مجالست داشت. و آن‌گاه که شهرتش در بغداد بالا گرفت و بسیاری از علما طریقت فقهی او را در پیش گرفتند به مکه بازگشت. شافعی در سال ۱۹۸ ق به عراق بازگشت. در سومین سفرش فقط اندکی در عراق درنگ کرد و از آن‌جا به مصر رفت و در فسطاط به عنوان مهمان عبدالله بن عبدالحکم ـ که از یاران مالک بود ـ منزل گزید. در آن‌زمان مذهب مالک میان مصریان گسترش یافته بود. وی در مصر، کتاب الأم را که از کتاب‌های جدید وی بود، همراه با کتاب الرساله در علم اصول، به نگارش درآورد. شافعی یکی از پیشوایان مذاهب چهارگانه اهل سنت است که خود مذهبش را با سفرهایش گسترش داد. او خود، کتاب‌هایش را نوشت و برای شاگردانش بازخواند. در حالی که این شیوه را هیچ‌یک از پیشوایان مذاهب نداشتند. شافعی شاعری با سروده‌های کم است که اشعار وی معانی واضح و اسلوبی آسان دارد در بعضی از قطعه‌هایش تصورات و روحیات او را می‌توان دید. او اولین کسی بود که در اصول فقه کتاب نوشت و هم‌چنین نخستین کسی بود که ناسخ حدیث را از منسوخ آن باز شناساند.

از جمله تألیفات او کتاب الأم، رسالة فی اصول الفقه، سبیل النجاة، دیوان شعر می‌باشد. شافعی در ۵۴ سالگی در مصر درگذشت.[۴]

لؤلؤی

حسن بن زیاد لؤلؤی کوفی منسوب به انصاری قاضی و فقیهی از یاران ابوحنیفه و محمد بن حسن شیبانی بود. وی آگاه به طریق اصحاب رأی بود در سال ۱۹۴ ق منصب قضاوت کوفه را بر عهده گرفت، امّا چندی بعد، از کار کناره گرفت. وی کتاب‌های گوناگونی در مذهب ابوحنیفه تصنیف کرد که از جملهٔ آنهاست: أدب القاضی، معانی الایمان، النفقات، الخراج، الفرائض، الوصایا و الأمالی. کتاب‌های او در مذهب حنفی، از نظر اهمیت، پس از کتاب‌های محمد بن حسن شیبانی قرار دارند. خود او نیز از جهت اعتبار و وثاقت، نزد رجال حدیث، در مرتبهٔ دوم قرار دارد. او را به خاطر فروش مروارید، لؤلؤی می‌خواندند.[۵]

لئون پنجم

لئون پنجم، فرماندهی بیزانس از تباری ارمنی که لشکریان، در سال ۸۱۳م پس از خلع میخائیل اول، او را به امپراتوری برگزیدند. او با بلغارها جنگید و پیروزی بزرگی به دست آورد؛ امّا توطئه‌گران، او را در سال ۸۲۰م کشتند.[۶]

نضر بن شُمَیل

ابوالحسن، نضر بن شمیل بن خرشة بن یزید تمیمی مازنی مروزی بصری، از لغت‌شناسان برجسته و از افراد مورد اعتماد در این رشته و در زمینه لغت‌های غریب و از پیشوایان حدیث شناخته می‌شود. وی در مرو به دنیا آمد و همراه پدرش به بصره رفت و در آن‌جا رشد کرد. مدتی نیز در صحرا و در میان بادیه‌نشینان رحل اقامت افکند تا عربی را از سخن‌وران عرب بیاموزد. آن‌گاه به جمع شاگردان خلیل بن احمد پیوست و از او دانش آموخت و پس از وفات خلیل، کتاب العین او را تکمیل کرد.

در بصره زندگی بر او سخت شد، از این رو به خراسان رفت و در شهر مرو اقامت گزید و منصب قضاوت را بر عهده گرفت. او به عدالت رفتار می‌کرد لذا شیوه‌اش مقبول و پسندیده افتاد. نضر تا زمانی که مأمون در مرو اقامت داشت، از راه قضاوت، مالی عظیم به دست آورد. وی را با مأمون حکایات عجیب و کم‌نظیری است. در جایی با اصلاح یک کلمه، پنجاه هزار درهم از مأمون دریافت کرد و فضل بن سهل نیز به خاطر تصحیح یک حکم که مأمون آن را اشتباه ادا کرده بود، سی‌هزار درهم دیگر به صلهٔ او افزود. این خطای مأمون، زمانی از او سر زد که در حضور نضر این روایت را خواند. «اذا تزوج الرجل المرأة لدینها وجمالها کان فیها سَداد من عوز» و سین «سَداد» را با فتحه تلفظ کرد، در حالی که باید آنرا با کسره می‌خواند. هنگامی که مأمون فرق این دو را پرسید، گفت: سَداد با فتحه قصد در دین و یا طریقت یا امر را گویند و «سِداد» به کسره، یعنی معاش و هرآن‌چه با آن چیزی را ببندی و یا پرکنی، سپس به این بیت عرجی شاعر، استشهاد کرد:

«مرا از دست دادند، و چه انسانی را هم از کف دادند، آنکه در روز دشواری و برطرف ساختن کاستی‌ها کمک‌کار و یاور است».

او نخستین کسی بود که در خراسان اظهار تسنن کرد. تألیفات او عبارتند از: کتاب فی الصفات والأجناس، کتاب فی الأنواء، کتاب فی المعانی، کتاب فی غریب الحدیث، المدخل الی کتاب العین، کتاب الشمس والقمر و رسالة فی الحروف. او در مرو بدرود حیات گفت.[۷]

هشام کلبی

ابومنذر، هشام بن محمد ابی النّضر بن السائب بن بشر یمانی کلبی کوفی، مورخ، نسب‌شناس و آگاه به اخبار و وقایع و تاریخ عرب بود. وی از پدرش، محمد بن سائب نقل روایت کرد و به تنظیم مجموعه‌هایی اقدام ورزید و ضمن پرداخت و عنایت به آنها آن مجموعه‌ها راگسترش داد.

بسیاری از مورخان، مانند طبری، ابن‌سعد، ابن‌خلکان، بلاذری به او اعتماد داشتند. ازجمله تألیفات او: جمهرة الأنساب، الاصنام، نسبت الخیل، بیوتات قریش، کتاب البلدان الصغیر، کتاب البلدان الکبیر، کتاب الاقالیم را می‌توان نام برد. گویند: تألیفات او به ۱۵۰ کتاب می‌رسیده است. وی در ۷۹ سالگی درگذشت.[۸]

یحیی بن مبارک

ابومحمد، یحیی بن مبارک بن مغیرهٔ عدوی یزیدی، معلم «المهدی» در زمان (ولیعهدی) او بود. مهدی، نحو، ادبیات، و انواع قرآآت و شعر را نزد او فراگرفت. او هم‌چنین معلم هارون‌الرشید و سپس امین و مأمون بود. یحیی از قاریان بزرگ و در قرائت، جانشین ابوعمرو بن علاء محسوب می‌شد. به دلیل این که فرزندان یزید بن منصور حمیری ـ دایی مهدی ـ را تعلیم می‌داد، به یزیدی ملقب شد. کتاب الوقف والابتداء، النوادر در لغت که برای جعفر بن یحیی نوشته است و المقصور والممدود، از تألیفات اوست.[۹]

پی‌نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه اول محرم سال ۲۰۴ = ۲۸ ژوئیه سال ۸۱۸؛ یک‌شنبه یازدهم رجب سال ۲۰۴ = اول ژانویه سال ۸۱۹.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۳۳۵؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۲۳۸؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۱۲؛ حسن المحاضره، ج ۱، ص ۳۰۵؛ العبر، ج ۱، ص ۳۴۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۵۹.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۰۷؛ مروج الذهب، ج ۳۵، ص ۳۱۵؛ همان، ج ۴، ص ۲۴۲.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۲۴۹؛ تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۵۶ ۷۳؛ وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۱۶۳؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۳۶۱؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۹؛ حسن المحاضره، ج ۱، ص ۳۰۳؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۵۱.

العبر، ج ۱، ص ۲۴۳؛ حلیة الاولیاء، ج ۹، ص ۶۳؛ طبقات الشافعیه، ص ۶؛ معجم الادباء، ج ۶، ص ۳۶۷؛ الفهرست، ص ۲۹۴؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۳، ص ۲۹۲.

۵. موسوعة تاریخ العالم، حوادث سال ۸۲۰م؛ دائرة المعارف لاروس.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۳۵۷؛ المعارف، ص ۵۴۲؛ طبقات النحویین، ص ۵۳؛ الفهرست، ص ۷۷؛ نزهة الالباء، ص ۱۱۱ ـ ۱۱۶؛ معجم الادباء، ج ۷، ص ۲۱۸؛ انباه الرواة، ج ۳، ص ۳۴۸؛ وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۳۹۷؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۵۵؛ العبر، ص ۳۱۳؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۳۷؛ الادب الجغرافی، ج ۱، ص ۱۲۵.

۷. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۸۷؛ الفهرست، ص ۱۴۰؛ العبر، ج ۲، ص ۲۶۲؛ وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۸۲؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۴۵؛ معجم الادباء، ج ۷، ص ۲۵۷؛ العبر، ج ۱، ص ۷۴۶؛ المعارف، ص ۵۳۶؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۳، ص ۳۰؛ تاریخ الادب الجغرافی، ج ۱، ص ۱۲۶.

۸. بغدادی، خزانة الأدب، ج ۴، ص ۱۲۴۶؛ وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۳۹۷؛ همان، ج ۶، ص ۱۸۳؛ مجالس العلماء، ص ۲۴۶؛ العبر، ج ۱، ص ۳۳۸؛ الأغانی، ج ۲۱، ص ۹۲؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۱۴۶؛ معجم الادباء، ج ۷، ص ۲۸۹؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۴.

۹. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۱۶۳.

سال ۲۰۵ق = ۸۱۹ ـ ۸۲۰م[1]

رویدادها

- مأمون، طاهر بن حسین را حاکم خراسان کرد و بدین ترتیب، دولت طاهریان درآن‌جا پاگرفت.
- مأمون، اسحاق بن ابراهیم بن مصعب خزاعی را به امارت بغداد نشاند.
- مأمون، ابتدا احمد بن ابی خالد احول و سپس ثابت بن یحیی بن یسار رازی و پس از او محمد بن یزداد بن سدید را به ترتیب، به وزارت خویش برگزید.
- ولایت محمد بن سرّی بن حکم (ابوالنصر) بر مصر پس از وفات پدرش.
- ولایت عیسی بن محمد بن ابی خالد بر ارمنستان و آذربایجان به جای محمد بن زهیر بن مسیّب ازدی و نیز ولایت محمد بن معاذ بر ناحیه جزیره.
- بشر بن داوود بن یزید مهلبی، پس از پدرش به حکومت سند رسید.
- رومیان تزلزل دولت عباسیان را که نتیجهٔ جنگ امین و مأمون بود، غنیمت شمرده و با فرستادن پول و سلاح برای بابک خرمدین شورش او را علیه مأمون تقویت کردند. در مقابل، مأمون با کمک به شورش بیزانس، توماس صقلبی، او را به جنگ با میخائیل دوم تحریک کرد.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- گسیل لشکرهایی برای سرکوبیِ شورش بابک خرمدین که با مقاومت او لشکریان شکست خوردند.

درگذشتگان

- ابوالشمقمق.
- بذل.
- داود مهلبی.
- دارانی.
- سرّی بن حکم.
- عبدالعزیز الجروی.
- فطیس بن سلیمان.
- یعقوب حضرمی.

ابوالشمقمق

ابومحمد، مروان بن محمد، غلام مروان بن محمد (آخرین خلیفه اموی) از مردم خراسان بود که در بصره بزرگ شد و در روزگار منصور با بشّار و ابونواس و ابوالعتاهیه دیدار کرد. سپس در آغاز خلافت هارون‌الرشید به بغداد آمد و به خدمت خالد بن برمک و پسرش، یحیی و یزید بن مزید شیبانی درآمد. وی دوران خلافت مأمون را نیز درک کرد. او اشعار روانی سرود که در آن به طرح مسائل جدی و شوخی پرداخته است. اشعارش سراسر سخنان نغز است که اندکی نیز مدیحه و وصف شراب در آن به چشم می‌خورد، اما عمدهٔ اشعارش را هجویات و بذله‌گویی تشکیل می‌دهد.[2]

بذل

بذل، کنیزکی زردچرده از دورگه‌های مدینه بود که در بصره بزرگ شد و درآن‌جا آوازخوانی را فراگرفت. او از زنان نیکوکار و پیش‌روی بود که سبک‌های غنایی فراوانی از او نقل شده است. گویند: به سی‌هزار صوت آواز خوانده است. او خوش‌سیما و ظریف بود. نخست علی بن هشام او را مالک شد و جعفر بن موسی الهادی او را خرید. آن‌گاه محمد امین او را از وی گرفت و در مقابل، مال فراوانی به او داد. نویسندهٔ الأغانی، داستانِ به ملکیت محمد امین درآمدن او را چنین بازگو می‌کند:

امین کسی را نزد جعفر بن موسی الهادی فرستاد و از او خواست که بذل را به او نشان دهد؛ اما او خودداری کرد. از این رو امین برای زیارت جعفر به خانه‌اش رفت و به آواز بذل گوش فرا داد. او صدایی را شنید که مانند آن را نشنیده بود. آن‌گاه به جعفر گفت: برادر، این کنیزک را به من بفروش. جعفر گفت: آقای من، کسی چون من کنیز نمی‌فروشد. امین گفت: پس آن را به من اهدا کن! جعفر گفت: او مدبّره است. (پس از مرگ مالکش آزاد شده است). با این وجود، امین او را فریب داد و وی را مست کرده آن‌گاه دستور داد که بذل را با قایقی ببرند و خود با او همراه شد. هنگامی که جعفر به هوش آمد، جویای حال

بذل شد چون جریان را به او گفتند، ساکت شد. امین فردای آن روز او را فرا خواند، وقتی که جعفر به دربار رفت، بذل آن‌جا نشسته بود. جعفر چیزی نگفت؛ ولی هنگامی که جعفر خواست برود، امین گفت: قایق پسرعمویم را پر از درهم کنید. این قایق، با بیست هزار درهم پر شد.

بذل تا زمانی که امین کشته شد، در خانه او سکونت داشت. پس از مرگ محمد امین، فرماندهان بزرگ، نویسندگان و هاشمیان برای ازدواج با او تمایل نشان دادند، ولی او خودداری کرد و تا زمان مرگش تنها زیست.[۳]

داود مهلّبی

داود بن یزید بن حاتم مهلّبی طائی، از پسران مهلب بن ابی‌صفره و از امرای خردمند و شجاع بود که همراه پدرش در افریقیه به سر می‌برد. پدرش او را به جانشینی خود برگزیده بود لذا پس از مرگ پدر ـکه در سال ۱۷۰ ق رخ داد ـ به حکومت رسید. به خوبی حکومت را اداره کرد و تا برگزیده شدن روح بن حاتم مهلبی ـ عموی هارون ـ از سوی هارون در سال ۱۷۲ ق هم‌چنان حکومت کرد.

هارون او را در سال ۱۷۴ ق بر مصر گماشت. وی در حالی به مصر رفت که اوضاع آن‌جا آشفته بود؛ امّا در روزگار او، آن دیار آرام شد. وی یک سال در مصر ماند تا این که هارون او را عزل کرد. هارون او را در سال ۱۸۴ ق به ولایت سند گمارد و در نتیجه، امور آن ناحیه نیز به سامان آمد. وی در همان‌جا درگذشت.[۴]

الدارانی

ابوسلیمان، عبدالرحمان بن احمد بن عطیّهٔ عنسی دارانی از علمای اهل عمل و از بزرگان زهاد که صوفی‌گری و وعظ را پیشه خود ساخته محسوب می‌شد. او که اصلش از واسط است، به شام رفت و در دهکدهٔ «داریّا» در نزدیکی دمشق اقامت گزید. از این رو به آن‌جا منسوب شد. حدیث را در کوفه از سفیان ثوری شنید و محدثان بسیاری نیز از او روایت کردند. وی در باب زهد، سخنان حکیمانه و پندآمیزی دارد. ازجمله: هر چیزی زنگاری دارد و زنگار دل، پری شکم است. اصل و اساس هر چیز در دنیا و آخرت ترس از خداوند ـ عزّوجل ـ است. کلید دنیا، سیری و کلید آخرت، گرسنگی است. هر کسی برای خود ارزشی قائل باشد، شیرینی خدمت را نخواهد چشید. اگر دنیا در خانه دل بنشیند. آخرت از آن رخت برمی‌بندد. همان گونه که دزد، وارد خرابه‌ای نمی‌شود که دیواره‌های آن را نقب زند در حالی که از هر جایی که بخواهد می‌تواند وارد شود، بلکه به خانهٔ آباد وارد می‌شود، ابلیس نیز جز به قلب آباد برای فرود آمدن قدم نمی‌نهد و بدین‌گونه آن را از جایگاه خود به زیر می‌کشد و عزیزترین چیزش را از آن می‌رباید. بهترین بخشندگی، آن است که با نیاز هماهنگ باشد. غنا در قناعت، آسایش در کمی و آبرو و بزرگی در گرو تقواست.[۵]

سرّی بن حکم

سرّی بن حکم بن یوسف زطی، خراسانی الاصل، از امیرانی بود که در سال ۱۸۲ ق به همراهی سپاه لیث بن فضل ابیوردی، کارگزار هارون در مصر، وارد مصر شد. هنگامی که جنگ قدرت میان امین و مأمون درگرفت، سرّی سربازان خراسانی را در مصر رهبری کرد و به طرف‌داری از مأمون، درخواست خلع امین را نمود. پس از آن بر غرب دلتا و شمال مصر، چیره شد. از سویی عبدالعزیز جروی، رهبر قیسیان که به امین گرایش داشت، بر شرق دلتا دست یافت و «تنّیس» را مرکز حکومت خود قرار داد و به اسکندریه حمله برد و با مردم آن‌جا مصالحه کرد؛ اما چندی بعد، مردم بر او شوریدند. وی آن‌جا را محاصره کرد، ولی در طول محاصره جان خود را از دست داد و پسرش علی، جانشین او شد. سرّی نیز سه ماه پس از مرگ جروی درگذشت و پسرش ابونصر محمد به جایش نشست. وی نیز پس از سال ۲۰۶ ق درگذشت و پس از او برادرش، عبیدالله بن سرّی بر سر کار آمد.

هنگامی که ـ مأمون پس از کشته شدن برادرش، امین ـ به خلافت رسید، ابن‌جروی و ابن‌سرّی هر کدام در همان منطقه از مصر ـکه بر آن چیره شده بودند ـ اعلام استقلال کردند. بعدها میان ایشان جنگ‌های خونینی درگرفت که در نتیجه، عبدالله بن سرّی بر ابن‌جروی چیره شد و بر مناطق تحت فرمان او دست یافت. مأمون، در سال ۲۱۱ ق عبدالله بن طاهر بن حسین را به ولایت مصر منصوب کرد تا شورش عبیدالله بن سرّی را فرو نشاند. هنگامی که عبدالله بن طاهر بر او غلبه یافت، ابن‌سرّی از او امان خواست. بدین منظور نامه‌ای از مأمون به عنوان امان‌نامه برای او رسید. وی از مصر بیرون رفت و به عراق آمد و در سال ۲۵۱ ق در سامرا درگذشت.[۶]

عبدالعزیز جروی

ابوعلی، عبدالعزیز بن وزیر بن ضابئ جروی، از بنی‌جری بن عوف جذامی، رهبر قیسیان مصر و یکی از فرماندهان شجاع آن‌جا بود. وی در سال ۱۹۸ ق و در روزگار زمام‌داری والی مصر، مطلب بن عبدالله خزاعی، ریاست شرطهٔ مصر را به عهده داشت. از درگیری قدرت میان امین و مأمون استفاده کرد و در شهر «تنّیس» در شرق دلتا سر به شورش برداشت. امین خواست که نظر او را به خود جلب کند؛ از این‌رو، او را والی مصر کرد. هنگامی که مأمون از این خبر مطلع شد، از طرف خود سرّی بن حکم را بر ولایت مصر گماشت. جروی بر شرق دلتا دست یافت و اسکندریه را به کمک پنجاه‌هزار نفر، تصرف کرد و

وارد آن‌جا شد و برای او خطبه خواندند. وی برای جنگ با سرّی بن حکم، از اسکندریه خارج شد، اما هنگامی که به آن‌جا بازگشت، مردم اسکندریه بر او شوریدند. او اسکندریه را محاصره کرد، ولی در طول محاصره به قتل رسید. پس از مرگ، پسرش، علی جانشین او شد.[۷]

فطیس بن سلیمان

فطیس بن سلیمان بن عبدالملک بن ریّان، کاتب و وزیر بود. او رکن وزارت خاندان بنی‌فطیس در اندلس به شمار می‌آید. در روزگار فرمان‌روایی امیر، عبدالرحمان بن معاویه (الداخل) به اندلس رفت. الداخل او را در کنار پسر خود، هشام قرار داد و فطیس کاتب هشام شد و هنگامی‌که هشام عهده‌دار حکومت شد فطیس را به وزارت خویش گمارد، بعدها فرزند هشام، حکم بن هشام نیز پس از مرگ پدرش، فطیس را به عنوان وزیر و کاتب خویش باقی گذاشت، وی تا دم مرگ در این منصب بود.[۸]

یعقوب حضرمی

ابومحمد (ابویوسف)، یعقوب بن اسحاق بن زید بن عبدالله بصری منسوب به حضرمی از قاریان مشهور و هشتمین قاری از قاریان دهگانه بود. در میان قرآآت، قرائت مشهوری از او نقل شده است. او به ادبیات عرب، کلام عرب و فقه آگاه بود و نسبت به نظریه‌های نحویان در قرآن کریم و وجوه اختلاف آن، داناترین مردم زمان خود بود.

از جمله نوشته‌های او کتاب الجامع است که در آن اختلاف تمامی قرآآت راگرد آورده و قاری هر حرفی را مشخص کرده است. او در ۸۸ سالگی درگذشت.[۹]

پی نوشت‌ها:

۱. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۴۶؛ طبقات الشعراء، ص ۱۲۶؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابوالشمقمق».
۲. الأغانی، ج ۱۷، ص ۷۵ به بعد.
۳. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۱؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۳، ۷۵ و ۱۱۶؛ الولاة والقضاة، ص ۱۳۳.
۴. البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۵۵؛ العبر، ج ۱، ص ۳۴۷؛ طبقات الصوفیه، ص ۷۵؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۱۳۱؛ حلیة الاولیاء، ج ۹، ص ۲۵۴؛ تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۲۴۸.
۵. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۲۹؛ خطط مقریزی، ج ۱، ص ۱۷۹؛ الولاة والقضاة، ص ۱۶۱ و ۱۶۷؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۱۶۵ و ۱۷۱.
۶. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۱۵۴؛ خطط مقریزی، ج ۱، ص ۱۷۳.
۷. الاعلام زرکلی، ص ۳۶۱؛ الحلة السیراء، ص ۶۰.
۸. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۲۵۵؛ وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۳۹۰؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۱۷۹؛ الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۳۰۴؛ العبر، ج ۱، ص ۳۴۸؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۱۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۳۸۲.
۹. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۱۹۵؛ معجم المولفین، ج ۱۳، ص ۲۴۳.

سال ۲۰۶ق = ۸۲۰ ـ ۸۲۱م[۱]

رویدادها

- درگذشت حکم بن هشام، حاکم اندلس و به خلافت رسیدن پسرش، عبدالرحمان دوّم.
- مأمون، عبیدالله بن سری را بعد از درگذشت برادرش، محمد بن سری (ابونصر) به حکومت مصر منصوب کرد.
- اسقف انطاکیه، توماس صقلبی را به عنوان امپراتور روم بر تخت نشاند. توماس (در اواخر سال ۸۲۱م) قسطنطنیه را محاصره کرد.
- عبدالرحمان دوم، حاکم اندلس، شهر «مُرسیه» را تأسیس کرد.
- بالا آمدن آب سواد عراق جنوبی را غرق کرد و محصولات کشاورزی را از بین برد.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **دریای مدیترانه:** زیادة الله بن اغلب، حمله‌ای دریایی به فرماندهی محمد بن عبدالله تیمی به جزیره «سردینیه» ترتیب داده که وی با کسب غنایمی بازگشت.

شورش‌ها

- **آذربایجان و ارمنستان (شورش بابک خرمدین):** عیسی بن محمد بن ابی‌خالد، حاکم ارمنستان به جنگ با بابک خرمدین روانه شد، اما بابک او را شکست داد.
- **اندلس:** عبدالله بلنسی علیه پسر برادرش، امیر عبدالرحمان، قیام کرد و منطقهٔ تدمیر را به تصرف درآورد؛ اما او در سال ۲۰۸ق درگذشت و عبدالرحمان، بلنسیه (والنسیا) را تصرف کرد.
- **ناحیه جزیره:** مأمون، لشکری به فرماندهی عبدالله بن طاهر برای سرکوبی شورش نصر بن شبث گسیل داشت.

درگذشتگان

- ابن مرار شیبانی.
- حکم بن هشام.
- قطرب.
- محمد بن سری.
- یزید بن هارون.

ابن‌مرار شیبانی

ابوعمرو، اسحاق بن مرار شیبانی، از پیشوایان علم لغت و شعر و شاگرد مفضّل ضبّی بود و به سبک او پیش می‌رفت لذا توجه خود را به شعر قدیم معطوف ساخت. گویند: او اشعار بیش از هشتاد قبیله از قبایل عرب را جمع آورد و آن را در مسجد کوفه گذارد، ولی بعدها به روایت حدیث روی آورد؛ تا جایی که او را از افراد مورد اعتماد و ثقه

در روایت حدیث می‌شمردند. حتی احمد بن حنبل و ابوعبید، قاسم بن سلّام و ابن سکیت از او روایت نقل کرده‌اند.

برخی از نوشته‌های او عبارتند از: الخیل، النوادر الکبیر، غریب الحدیث و خلق الانسان. گفته می‌شود وی، در سال ۲۱۰ ق درگذشته است.[۲]

حکم بن هشام

ابوالعاص، حکم اول فرزند هشام بن عبدالرحمان «الداخل» اموی قرشی بود. مادرش کنیزی (ام‌ولد) به نام زخرف بود. بعد از مرگ پدرش در سال ۱۸۰ ق با وی به عنوان خلیفه بیعت شد؛ چراکه پدرش به جای عبدالملک ـ که بزرگ‌ترین فرزندش بود ـ او را ولیعهد خود کرده بود. چندی بعد، سلیمان و عبدالله، دو عموی پدرش و فرزندان عبدالرحمان الداخل، علیه او شورش کردند. او به جنگ با عموی پدرش، سلیمان پرداخت. و بعد از جنگی که چهار سال طول کشید. بر سلیمان غلبه یافت و او را به قتل رساند، اما عبدالله، خود را تسلیم کرد و حکم بن هشام نیز او را بخشید.

حکم بن هشام، نخست به «ربضی» ملقب بود. این لقب به این سبب به او داده شد که بین او و مردم شهر «ربض» جنگی درگرفت. «ربض» بخشی در حومهٔ قرطبه است که بر کنارهٔ جنوبی رودخانه «وادی الکبیر» قراردارد و پلی مشهور، آن بخش را به قرطبه متصل می‌سازد. ساکنان ربض، کارگر و صنعتگر بودند. علت این درگیری آن بود که حکم، سلطهٔ فقها و روحانیان راکه در زمان پدرش از آن بهره‌مند بودند، ساقط کرد و خود تدبیر امور را به دست گرفت و با غیر ایشان مشاوره می‌کرد. از این رو علما با کینه‌توزی مردم «ربض» را علیه او شوراندند. مردم نیز هر چه سلاح داشتند، برداشتند. و از پل قرطبه برای نجات فرزندان و زنانشان گذشتند. بر روی پل، نیروهای حکومتی از روبرو و پشت سر به آنها حمله کردند و کشتار عظیمی به راه انداختند. حکم به این کار اکتفا نکرد، بلکه به اخراج ایشان از اندلس فرمان داد. آنها از دریا گذشته و به سوی افریقا رهسپار گشته و به امیرِ فاس، ادریس اوّل پناهنده شدند. سپس با کشتی‌های خود به مصر رفته و در اسکندریه ساکن شدند و توانستند ده سال بر آن استیلا یابند. پس از آن، عبدالله بن طاهر، حاکم مصر در سال ۲۱۲ ق آنان را بیرون راند. آنان به جزیرهٔ «کریت» رفتند و آن‌جا را به کمک فرمانده خود، ابی‌حفص، عمر بن عیسی تصرف کردند.

در زمان حکومت حکم بن هشام، شورش و فتنه بالا گرفته بود و حکم مجبور به سرکوبی آنها گردید. او بر اثر این حوادث از پرداختن به امور خارجی مملکت خویش باز ماند. به همین سبب ساکنان «استوریه» و «جلیقیه» (هر دو از ایالات قدیم اندلس) فرصت یافتند که به سوی جنوب پیش رفته، مرزهای اسلامی را مورد تهدید قرار دهند؛ اما حکم توانست به کمک لشکری که خود فرماندهی‌اش را بر عهده داشت، آنان را به عقب براند. او پس از استیلا بر مرزها و قلعه‌ها، آن دیار را ویران کرد و در قتل و اسارت افراد، افراط نمود. آن‌گاه پیروزمندانه به «قرطبه» بازگشت. او در ۵۲ سالگی در حالی که ۲۶ سال از حکومتش می‌گذشت، در قرطبه درگذشت.[۳]

یزید بن هارون

ابوخالد، یزید بن هارون بن زاذان بن ثابت واسطی منسوب به بنی‌سلم، از اهالی واسط که درآن‌جا به دنیا آمد و همان‌جا نیز از دنیا رفت. وی از حافظان مورد اعتماد در حدیث، بلندمرتبه در مسائل دینی و از دانش فراوانی برخوردار بود.

او می‌گفت: ۲۴ هزار حدیث را با اسناد آن در حافظه دارم. مأمون می‌گفت: اگر مقام و رتبهٔ یزید بن هارون نبود، نظر خود را مبنی بر مخلوق بودن قرآن اعلام می‌کردم و چون گفتند: این یزید کیست که از او حذر شود؟ گفت: می‌ترسم اگر این نظریه را اعلام کنم، خلاف گفتهٔ من را اظهار کند و موجب اختلاف و ایجاد فتنه بین مردم گردد. وی در ۸۸ سالگی درگذشت.[۴]

قطرب

ابوعلی، محمد بن مستنیر بن احمد، از اهالی بصره، از غلامان و به قطرب شهرت داشت. در بصره متولد شد و علم نحو را نزد سیبویه و علمای بصره آموخت. علم کلام را نیز از «نظام» فراگرفت و پیرو مذهب معتزله شد. او نحوی و عالم به لغت و ادبیات عرب محسوب می‌شود. و نخستین کسی بود که در لغت «مثلث» را وضع کرد. وی مربی فرزندان «ابودلف عجلی» بود. استادش، سیبویه او را قطرب می‌خواند (قطرب حیوان کوچک و پرتلاشی است که استراحت ندارد) و این تسمیه بدین خاطر بود که هر صبح زود نزد سیبویه می‌شتافت و چون او در خانه را می‌گشود، قطرب را بر درب خانه می‌یافت. از آن رو گفت: تو جز قطرب نیستی.

از نوشته‌های اوست: معانی القرآن، غریب الحدیث، النوادر، الاضداد، الازمنه، تفسیر القرآن علی مذهب المعتزله، الرد علی الملحدین و فی تشابه القرآن که شامل آیاتی است در موضوعات مورد جدل بین علما، کتاب الهمزة، الاشتقاق، الاصوات، کتاب خلق الانسان، کتاب الصفات، کتاب القوافی، العلل، در نحو و المثلث در لغت.

(وی درکتاب مثلث، اسماء ثلاثی راکه اول آن، مفتوح، مکسور و مضموم می‌آید و هر یک بر معنای خاصی دلالت می‌کند، گردآوری کرده است).[۵]

محمد سری

ابونصر، محمد بن سرّی بن حکم بن یوسف زطی، در ادامه کار پدر، در گسترش قدرتش در شرق دلتا تلاش می‌کرد. زمانی که مأمون به خلافت رسید، او را بر حکومت بخش‌هایی از مصر ـ که در دست او بود ـ ابقا کرد. وی در سال ۲۰۶ ق درگذشت و برادرش، عبیدالله بن سری جانشین وی گردید.[۶]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اول محرم سال ۲۰۶ = ششم ژوئن سال ۸۲۱؛ چهارشنبه سوم شعبان سال ۲۰۶ = اول ژانویه سال ۸۲۲.

۲. وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۲۰۱؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۶۵؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۲۳؛ انباه الرواة، ج ۱، ص ۲۲۱؛ الفهرست، ص ۶۸؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۲۰۲؛ معجم الادباء، ج ۲، ص ۲۳۳؛ الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۲۸۹.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۲۹۷؛ نفح الطیب، ج ۱، ص ۳۱۷؛ البیان المغرب، ج ۲، ص ۶۸ ـ ۸۰؛ تاریخ افتتاح الاندلس، ص ۶۷؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۴۸، ۲۹۹ و ۳۷۷؛ فوات الوفیات، ج ۱، ص ۲۸۸؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «الحکم الاول». تاریخ الفکر الاندلسی، ص ۴.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۲۴۷؛ تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۲۹۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۳۶۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۳۷.

۵. الاعلام زرکلی، ح ۷، ص ۳۱۵؛ وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۳۱۲؛ انباه الرواة، ج ۳، ص ۲۱۹؛ معجم الادباء، ج ۷، ص ۱۰۵؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۹۸؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۱۵؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۳۹.

۶. الولاة والقضاة، ص ۱۷۲ ـ ۱۸۳؛ الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۲۹؛ خطط مقریزی، ج ۱، ص ۱۷۹؛ النجوم الزاهره، ج ۳، ص ۱۷۸.

سال ۲۰۷ ق = ۸۲۱ ـ ۸۲۲ م[۱]

رویدادها

- درگذشت طاهر بن الحسین و به حکومت رسیدن فرزندش، عبدالله به عنوان حاکم عراق، خراسان، جزیره و شام. عبدالله برادرش، طلحه را به نیابت خود بر خراسان گمارد.
- مأمون، عبیدالله بن سری را از حکومت مصر برکنار و خالد بن یزید بن مزید شیبانی را به جای او منصوب کرد. عبیدالله از پذیرش این فرمان خودداری ورزید و علیه خلیفه قیام کرد. او خالد را پس از جنگی که میان آن دو رخ داد از مصر بیرون راند.
- گرسنگی و قحطی در اندلس.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- مصر: جنگ‌ها و برخوردهایی بین عبیدالله سری و علی بن عبدالعزیز جروی، امیر قیسیان درگرفت که به پیروزی عبیدالله بن سری منجر شد و بدین ترتیب، او بر مناطق تحت قلمرو «ابن‌جروی» استیلا یافت.
- یمن: عبدالرحمان بن احمد بن عبدالله علوی، در منطقه (عکّ) یمن، به سبب ظلم حاکمان آن‌جا سر به شورش برداشت و مردم با او بیعت کردند. مأمون، لشکری را به فرماندهی دینار بن عبدالله گسیل داشته و امان‌نامه‌ای نیز برای عبدالرحمان به «دینار» داد. عبدالرحمان پذیرفت و اطاعت خود را از مأمون اعلان داشت. او به بغداد برده شد و به اطاعت مأمون درآمد.
- افریقیه: شورش‌هایی پی در پی علیه زیادة الله بن اغلب، حاکم افریقیه صورت پذیرفت؛ از جمله: شورش زیاد بن سهل معروف به ابن صقلبیه در سال ۲۰۷ ق، شورش عمر بن معاویه قیسی در سال ۲۰۸ ق، شورش منصور بن نصیر طبنذی در سال ۲۰۹ ق، شورش فضل بن ابی عنبر در سال ۲۱۳ ق با وجود این، زیادة الله بن اغلب، تمام این شورش‌ها را با قدرت سرکوب کرد.
- اندلس (جنگ‌های قبیله‌ای): آشوب‌هایی بین قیسیان و مصریان در منطقهٔ تدمیر صورت پذیرفت و حدود هفت سال به طول انجامید؛ اما این آشوب‌ها در سال ۲۱۳ ق سرکوب شد. آن‌گاه عبدالرحمان اقدام به ویران کردن تدمیر نمود و دستور داد شهر «مرسیا» را بنا کنند. بنای این شهر در سال ۲۱۶ ق به اتمام رسید.

درگذشتگان

- طاهر بن حسین.
- هیثم بن عدیّ فرّاء.
- واقدی.

طاهر بن حسین

ابوطلیعه، طاهر بن حسین بن مصعب بن زریق منسوب به خزاعه بنیانگذار حکومت طاهریان در خراسان و از خانواده‌ای ساکن شهر «پوشنگ» بود، که در همین شهر نیز به دنیا آمد. از آغاز قیام عباسیان، در کنار آنها جنگید. جدّ او مصعب بن زریق، منشی سلیمان بن کثیر (از مبلغان بنی‌العباس) بود. عموی پدرش، طلحة بن زریق، متصدی مکاتبات مبلغان عباسی با امام بود که ضمناً عهده‌دار امر آن مبلغان و قرائت نامه در حضور همگی ایشان برای آنها نیز بود.

این خاندان، به خاطر کمکشان در امر تبلیغ به نفع عباسیان، مورد تقدیر خلفای بنی‌العباس قرار گرفتند و حسین، پدر طاهر منزلت والایی نزد هارون‌الرشید پیدا کرد. طاهر نیز از این منزلت نزد مأمون برخوردار شد. طاهر و مأمون از زمان طفولیت یار یک‌دیگر بودند.

وقتی که هارون‌الرشید درگذشت، مأمون و طاهر، در مرو بودند. مأمون او را مأمور حمله به بغداد کرد. او نیز به بغداد هجوم برد و بر امین پیروز گردید و یکی از غلامانش امین را به قتل رسانید. طاهر سر امین را جدا کرد و برای مأمون فرستاد و از مردم، برای او بیعت گرفت. پس

از آن، مأمون ریاست شرطهٔ بغداد و در سال ۲۰۵ ق ولایت خراسان را نیز به او سپرد؛ با این قرار که بعد از او حکومت خراسان به فرزندانش برسد. در حقیقت، ستارهٔ اقبال طاهر بعد از پیروزی بر فضل بن سهل، درخشیدن گرفت. و هنگامی که طاهر بن حسین در خراسان مستقر شد، نام مأمون را از خطبهٔ جمعه انداخت به همین سبب یکی از غلامانش در همان شب در مرو او را کشت و به نقلی او در ۴۸ سالگی بر اثر مسموم شدن درگذشت.

ولایت خراسان بعد از او تا پنجاه سال در اختیار فرزندان او قرار داشت.

آنان، مستقلاً آن‌جا را اداره می‌کردند. البته در همان حال تبعیت از خلافت را نیز قبول داشتند.

در سال ۲۵۹ ق یعقوب بن لیث صفار، بر خراسان استیلا یافت و آن‌جا را به قلمرو دولت صفاریان ملحق ساخت. به او لقب «ذوالیمینین» دادند؛ زیرا با ضربهٔ شمشیر، مردی را دو نیم کرد و به نقلی دیگر، او را به خاطر حکومت بر عراق و خراسان «ذوالیمینین» خوانده‌اند. وی یک چشم داشت. عمرو بن بانه در مورد او می‌گوید:

ای که دو دست راست داری و یک چشم، چه باک از نداشتن یک چشم حال آن‌که دستی اضافی داری.[۲]

فرّاء

ابوزکریا، یحیی بن زیاد بن عبدالله بن منظور دیلمی کوفی، از آزادشدگان بنی‌اسد یا بنی‌منقر است. او امام اهل کوفه در علم نحو و داناترین آنان، به لغت و رشته‌های مختلف ادبی بود. وی نزد کسائی و یونس بن حبیب علم آموخت. فرّاء در کوفه متولد شد و چون به بغداد رفت، مأمون تعلیم و تربیت فرزندان خود را بدو سپرد. او به مذهب معتزله تمایل داشت و به مطالعه در علم کلام علاقه نشان می‌داد. لذا از نظم فکری و نیروی استنباط برخوردار گردید.

مأمون دستور داد مکانی را در قصر به او اختصاص دهند و کنیزان و خدمتکارانی را گمارد که احتیاجات او را برآورند تا برای امر زندگی، دل‌مشغولی نداشته باشد. هم‌چنین کاتبانی را نزد او فرستاد و به او دستور داد تا آن‌چه از اصول علم نحو جمع کرده و آن‌چه را که از ادبیات عرب شنیده، تألیف کند. فرّاء املا می‌کرد و کاتبان می‌نوشتند. در طی دو سال، آنان موفق شدند که کتاب حدود را تصنیف کنند. فرّاء آن‌گاه به میان مردم رفته و کتاب المعانی را املا کرد؛ امّا نویسندگان، آن را از مردم پنهان داشتند تا آن را وسیله کسب درآمد قرار دهند. به تدریج کار فرّاء بالا گرفت و منزلت او در دولت افزایش یافت تا آن‌جا که دو شاگرد او، یعنی، دو فرزند مأمون در جفت کردن کفش‌هایش هنگام خروج، از هم سبقت می‌گرفتند و قرار گذاشتند که هر کدام یک لنگه کفش استاد را جلو پای او گذارند. چون این خبر به مأمون رسید، فرّاء را طلبید و گفت: گرامی‌ترین مردم چه کسی است؟ فرّاء گفت: کسی را گرامی‌تر از امیرالمؤمنین نمی‌شناسم. گفت: آری، کسی ـ را می‌شناسم ـ که وقتی برمی‌خیزد در تقدیم کفش‌هایش دو ولیعهد مسلمانان به نزاع می‌پردازند و آن‌گاه راضی می‌شوند که هر کدام، یک لنگه کفش را تقدیم دارند. درباره ابن‌عباس نیز روایت شده که چون حسن و حسین ـ رضی الله عنهما ـ نزد او می‌رفتند، رکاب ایشان را نگاه می‌داشت و هنگامی که کسی از حاضران پرسید: آیا تو رکاب این دو جوان را نگاه می‌داری، در حالی که تو از آنها پیرتر هستی؟ ابن‌عباس گفت: «ای نادان! ساکت باش. برتری اهل فضل را کسی جز صاحب فضل نمی‌شناسد.» مأمون سپس به فرّاء گفت: اگر آنها را منع می‌کردی، تو را مذمت می‌کردم و آن را گناهی برای تو می‌شمردم. این کاری که دو فرزند من انجام دادند، از شرافت آنها هیچ نکاست، بلکه ارزش آنها را بالاتر برد و ذات و جوهر آنها را روشن و فراست آنها را بر من آشکار ساخت. انسان در سه مورد هر چند که بزرگ باشد، نباید کبر ورزد: تواضع نسبت به سلطان، پدرش و کسی که او را دانش آموزد. من به ازای کاری که آن دو کردند، بیست هزار دینار به ایشان و ده‌هزار درهم به خاطر حسن تأدیب آنها به تو پاداش می‌دهم.

وی به فرّاء اشتهار یافت بی‌آنکه به پوست خز فروشی اشتغال داشته باشد. نیز گویند: بدان دلیل که وی، کلام را می‌شکافت (فرّاء به معنای شکافنده نیز می‌آید)، به او فرّاء گفته شد.

در نبرد «فخّ» در سال ۱۶۹ ق در زمان خلافت هادی در کنار حسین بن علی بن حسین بود و در آن معرکه، دستش قطع گردید. وی پسر خاله محمد بن حسن شیبانی بود. کتاب المقصور والممدود، معانی القرآن، المذکر والمؤنث، آلة الکتابة، الجمع والتثنیه فی‌القرآن، الحدود (که برای مأمون تألیف کرد)، کتاب البهی (که برای عبدالله بن طاهر، امیر خراسان نوشت و در ارتباط با کلام فصیح است)، کتاب الفاخر (که دربارهٔ امثال است)، الایام و اللیالی و غیر اینها از آثار اوست. او در ۶۳ سالگی درگذشت.[۳]

هیثم بن عدی

ابوعبدالرحمان، هیثم بن عدی بن عبدالرحمان طائی کوفی تاریخ‌نگار و نسب‌شناس بود در اصل از منطقهٔ منبج بوده و در کوفه اقامت گزید.

وی با منصور، مهدی و هارون‌الرشید، همنشینی داشت و اخبار آنها را نقل می‌کرد. وی با خوارج هم‌عقیده بود. کتاب بیوتات العرب، بیوتات قریش، من تزوج من الموالی من العرب، الدولة، تاریخ العجم و بنی امیة، طبقات الفقهاء و المحدثین، التاریخ (که آن را به ترتیب سال‌ها نوشت)، النوادر، کنی الاشراف و المعمرین از آثار اوست. او در ۹۳ سالگی درگذشت.[۴]

واقدی

ابوعبدالله، محمد بن عمر بن واقد منسوب به بنی‌سهم در مدینه متولد شد و در سال ۱۸۰ ق در زمان حکومت هارون‌الرشید به عراق رفت و به یحیای برمکی پیوست. یحیی هدایای بسیاری به وی داد و او نزد خلیفه، مقرّب شد. خلیفه منصب قضاوت بغداد را به او سپرد که تا زمان مرگش در این منصب باقی ماند. وی از حافظان حدیث و از قدیمی‌ترین مورخان تاریخ اسلام و از مشهورترین آنهاست. هرگاه واقعه‌ای برای او بیان می‌شد، به محل وقوع آن می‌رفت و از نزدیک، آن را بررسی می‌کرد.

از نوشته‌های اوکتاب‌های فتوح الشام، التاریخ والمغازی، اخبار مکه، فتوح العراق، ضرب الدنانیر والدراهم، الطبقات و السیره است.[۵]

پی نوشت‌ها:

۱. سه شنبه اول محرم سال ۲۰۷ = ۲۷ می سال ۸۲۲؛ جمعه سیزدهم شعبان سال ۲۰۷ = اول ژانویه سال ۸۲۳.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۳۱۸؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۵۱۷؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۶۵؛ تاریخ طبری و تاریخ ابن‌اثیر، حوادث سال ۱۹۸ ـ ۲۰۷ ق؛ العبر، ج ۱، ص ۳۵۱ ـ ۳۵۲؛ تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۳۵۳؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۱۴۹؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۱۶۱؛ الکتاب والوزراء، ص ۲۹۰؛ العبر، ج ۳، ص ۵۰۶ و ۵۲۴.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۱۷۸؛ وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۱۷۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۱۴۹ ـ ۱۵۰؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۶۱؛ معجم الادباء، ج ۷، ص ۲۷۶؛ الفهرست، ص ۹۸؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۱۹؛ العبر، ج ۱، ص ۳۵۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۲۱۲.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۱۱۴؛ وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۱۰۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۵۰؛ انباه الرواة، ج ۳، ص ۱۰۶؛ معجم الادباء، ج ۷، ص ۲۶۱.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۷، ص ۲۰۰؛ وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۳۴۸؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۳؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۲۴۸؛ معجم الادباء، ج ۷، ص ۵۵؛ العبر، ج ۱، ص ۳۵۳؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۴۶؛ الفهرست، ص ۱۴۴؛ المعارف، ص ۵۱۸؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۳، ص ۱۵.

سال ۲۰۸ ق = ۸۲۲ ـ ۸۲۳ م[۱]

رویدادها

- تقویت بنیهٔ علمی دار الحکمة بغداد، با همکاری دانشمندان و مترجمان.
- درگذشت عبدالوهاب بن عبدالرحمان بن رستم، حاکم دولت رستمیان و جانشینی پسرش، ابوسعید میمون افلح، به جای او.
- درگذشت الیاس بن ابی‌القاسم سمعو بن واسول رهبر بنی‌مدرار و جانشینی پسرش، «مدرار المنتصر».

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **اندلس:** عبدالرحمان بن حکم، حاکم اندلس، لشکری را به فرماندهی عبدالکریم بن عبدالواحد، برای جنگ با فرانک‌ها گسیل داشت. وی دژها را گشود و تعداد زیادی از اسیران مسلمان را آزاد ساخت و با غنایم و اسیران بازگشت.

شورش‌ها

- **شورش توماس صقلبی:** امپراتور روم شرقی، میخائیل دوم با همکاری بلغارها محاصرهٔ قسطنطنیه را که در سال ۸۲۱م توسط توماس ایجاد شده بود، درهم شکست و توماس را دستگیر و به قتل رساند.

درگذشتگان

- توماس صقلبی.
- عبدالله بلنسی.
- عبدالوهاب بن رستم.
- فضل بن ربیع.
- قاسم بن رشید.
- مسلم بن ولید.
- نفیسة دختر حسن بن زید.
- الیسع المدراری.

توماس صقلبی

توماس صقلبی، فرمانده بیزانسی در اصل از صقلب (اسلاو) و به گفته‌ای ارمنی‌الاصل بود. در سال ۸۱۹م بر امپراتور، لئون پنجم شورید. سپس به طمع به دست آوردن حکومت، علیه میخائیل دوم نیز سر به شورش برداشت.

ساکنان آسیای صغیر به خاطر مشکلاتی که در نتیجهٔ ظلم و ستم پطرها دیده و با آن رو به رو بودند، او را در این حرکت تأیید کردند و با این انگیزه که او یک ناجی و رهایی‌بخش است و با امید به این که حال و روز آنها بهبود یابد، وارد گروه وی شده و او را یاری کردند. مأمون از قیامش پشتیبانی کرد و او را با فرستادن لشکری قوی تقویت کرد. این حمایت از توماس در مقابل حمایت امپراتور میخائیل از بابک خرمدین بود. فرماندهٔ مذکور به دستور مأمون و به عنوان امپراتور روم به سوی انطاکیه روان شد. او در بیابان‌های آناتولی (ترکیه) از پیش‌روی نیروهای میخائیل که به جنگ با وی آمده بودند، جلوگیری کرد. توماس مسیر خود را به سوی قسطنطنیه تغییر داد و آن را در سال ۸۲۱م به محاصره درآورد.

میخائیل از بلغارها کمک خواست و آنان در رفع محاصرهٔ قسطنطنیه او را یاری کردند و توماس مجبور به عقب‌نشینی شد. در این عقب‌نشینی بیشتر افراد ارتش وی، او را رها کرده و به لشکر امپراتور میخائیل پیوستند. توماس توان مقاومت را از دست داد و دستگیر و در اختیار امپراتور گذارده شده و در سال ۸۲۳م به قتل رسید.

مأمون نتوانست بیش از آن‌چه انجام داده بود، به توماس امداد برساند. دلیل این وضعیت، درگیری وی با شورش بابک خرمدین بود.[۲]

عبدالله بلنسی

عبدالله بن عبدالرحمان الداخل بن معاویة بن هشام بن عبدالملک بن مروان اموی بود. وی نخست با بی‌میلی، با برادرش، هشام بیعت کرد. پس از آن با برادر دیگرش سلیمان بن عبدالرحمان برای شورش علیه هشام هم‌پیمان شد که البته توفیقی نیافتند. آن دو از برادرزاده‌شان (فرزند هشام) امان خواستند. او به این شرط که ایشان همراه با خانواده و فرزندانشان اندلس را از طریق دریا به سوی مغرب ترک کنند، به آنها امان داد. آنان نیز چنین کرده، اندلس را ترک کردند.

پس از این که در سال ۱۸۰ ق هشام درگذشت و پسرش حکم اول (ربضی) جانشین او شد، عبدالله و برادرش، سلیمان از راه دریا مخفیانه به اندلس بازگشتند. عبدالله به شمال کشور رفت تا مردم آن‌جا را تحریک به کارزار با حکم کند. سپس به طرف شهر «آخن» (اکس لاشابیل) رفته و از شارلمانی، پادشاه فرانسه کمک خواست. شارلمانی به او پاسخ مثبت داد و پسرش، لویی را در رأس لشکری به کمک او فرستاد.

عبدالله شهر «جیرونه» را به تصرف درآورد و با همکاری بزرگانی که علیه «حکم» خروج کرده بودند، به منطقه «الثغر الاعلی» نفوذ کرد. حکم پیشدستی کرده و برای مقابله با این خطر، به سوی شمال به راه افتاد. چون فرانسویان از آمدن «حکم» آگاه شدند، به سوی فرانسه عقب‌نشینی کردند. از این رو، بزرگان و زعمای شورشی، مجبور به اطاعت از «حکم» شدند و «حکم» توانست سلطه‌اش را بر «سرقسطه»، «وشقه»، «لاردة» و دیگر مناطق بگستراند؛ آن‌گاه حکم به دو عموی خود پرداخت و توانست سلیمان را دستگیر کرده و به قتل برساند، ولی عموی دیگرش، عبدالله فرار کرده و علیه او دست به شورش زد. او عزم پیش‌روی به سوی قرطبه (کردوبا) را داشت، ولی مرگ به او امان نداد و او درگذشت.

او به «بلنسی» شهرت یافت زیرا هنگامی که از حکم امان خواست در شهر بلنسیه (والنسیا) اقامت داشت.[۳]

عبدالوهاب بن رستم

عبدالوهاب بن عبدالرحمان بن رستم، دومین امام و پیشوای رستمیان و از اباضیان[۴] ساکن «تاهرت» الجزایر و در اصل ایرانی بود. او در زمان حیات پدرش خود را نامزد خلافت می‌دانست، ولی پدرش خلافت را به دست شوری سپرد. با این وجود، عبدالوهاب حدود یک ماه پس از مرگ پدرش، به سال ۱۷۱ ق به خلافت رسید. اباضیان و سایران چنان گرد او فراهم آمدند که دربارهٔ دیگر بزرگان اباضی، سابقه نداشت. او فقیه، دانشمند و دلیر مردی بود که در جنگ‌ها خود، شخصاً دخالت و حضور داشت. او هم‌چنین دلاوری‌های ماندگاری از خود نشان داد.

در دوران او دولت رستمیان به بالاترین مرحله از توسعه و شکوفایی رسید. پس از او پسرش، «افلح» جانشین او شده و در ایام زمام‌داریش عدل و داد پیشه کرد و امنیت را در چهارگوشه کشورش، حاکم گرداند. حکومت رستمیان هم‌چنان پا بر جا بود تا این که در سال ۲۹۶ ق توسط عبیدیان سرنگون شد.

درباره نام عبدالوهاب بن رستم اختلاف است. ابن عذاری او را عبدالوارث و دیگران او را عبدالوهاب خوانده‌اند که البته دومی مرجّح است. هم‌چنین در تاریخ فوت وی اختلاف است. بعضیِ از مورخان، تاریخ مرگش را سال ۲۰۸ ق و عده‌ای دیگر سال ۲۱۱ ق می‌دانند.[۵]

فضل بن ربیع

ابوالعباس، فضل بن ربیع بن یونس بن محمد بن ابی‌فروة بن کیسان، غلام عثمان بن عفان، پدرش ربیع بن یونس در عهد منصور، مهدی و هادی، سمت وزارت داشت.

وی توانست با توطئه و نیرنگ، خلیفه را علیه رقیبان و دشمنان خود تحریک کرده و از شرّ آنان رهایی یابد. بر اثر سعایت‌های او منصور، وزیر خود، ابوایوب موریانی را به قتل رساند و نیز مهدی وزیر خود، ابوعبیدالله معاویة بن یسار را پس از آن‌که پسر او را با توطئه ربیع، به جرم بی‌دینی کشت، از مقام وزارت خلع کرد. زمانی که منصور جانشین پدر شد، فضل را به حاجبی خود برگزید در حالی‌که پدرش سمت وزارت را عهده‌دار بود. فضل در قصر منصور پرورش یافت و سپس از آن‌جا به کاخ مهدی و هارون‌الرشید راه یافت و در شغل حاجبی باقی ماند. وی در سعایت و سخن‌چینی و توطئه‌چینی و بدگویی از دیگران، روش پدرش، ربیع را در پیش گرفت. همین سعایت‌ها بود که باعث سرنگونی برمکیان و نگون‌بختی ایشان شد. او توانست پس از برمکیان منصب وزارت را اشغال کند. چون امین به خلافت رسید، او را در مقام پرده‌داری دربار باقی گذارد. فضل تلاش کرد تا امین را وادار به مقاومت در مقابل مأمون کند و سپس با اصرار از امین خواست پسرش، موسی را به جای او به حکومت بگمارد. آن‌چه فضل را بر این کار وا داشت، این بود که اگر مأمون به قدرت می‌رسید، او را از مقام حاجبی برکنار می‌کرد.

زمانی که مأمون قدرت را به دست گرفت، فضل، خود را پنهان کرد. سپس با التماس از وی خواست تا او را ببخشد. مأمون نیز او را عفو کرد و به همین اکتفا کرد که او را به کاری نگمارد، پس از آن، فضل زندگی نکبت‌باری را گذراند. او به توس عزیمت کرد و همان جا در هفتاد سالگی درگذشت.[۶]

قاسم بن الرشید

قاسم، فرزند هارون‌الرشید عباسی و برادر امین و مأمون بود. پدرش، هارون او را پس از دو برادرش، سومین ولیعهد خود قرار داده و او را «المؤتمن» لقب داد. و نیز هم‌چنین ناحیه جزیره، و شهرهای مرزی و مراکز آنها را در سال ۱۸۶ ق به او ـ که هنوز نوجوانی بیش نبود ـ به اقطاع داد. مأمون به نام وی بر آن سرزمین‌ها نظارت می‌کرد تا این‌که وی به جوانی رسید. هارون‌الرشید او را در سال ۱۸۷ ق به جنگ با روم فرستاد و در سال ۱۹۲ ق به قصد آموختن شیوهٔ حکومت، او را بر «رقّه» حاکم گرداند. هنگامی که هارون مرد و امین به خلافت رسید، دو برادرش، مأمون و قاسم را به تحریک وزیرش، فضل بن ربیع، از ولایت‌عهدی خلع کرد. امین، فرزند خردسالش، موسی را به ولایت‌عهدی برگزید و او را «الناطق بالحق» لقب داد. قاسم هیچ‌گاه به مقام خلافت نرسید و در سی‌سالگی در بغداد درگذشت.[۷]

مسلم بن ولید

ابوالولید، مسلم بن ولید منسوب به انصاری از اهالی کوفه و معروف به «صریع الغوانی» بود. او شاعری غزل‌سرا و نخستین کسی بود که صنایع بدیع را بسیار به‌کار برد. در این مورد، شاعران از او پیروی کرده‌اند و «ابوتمام طایی» بیش‌ترین تبعیت را از وی داشت. او به بغداد رفت و به فضل بن یحیای برمکی پیوست. فضل، مسلم را به هارون معرفی کرد و مسلم برای هارون قصیده‌ای سرود که در آن چنین آمده است:

«عیش و زندگی جز این نیست که شب را به لذت و خوشی گذرانده؛ و در حالی به صبح درآیی که کشتهٔ جام باده و چشم‌های زیبا باشی».

هارون او را به «صریع الغوانی» ملقب ساخت. مسلم دربارهٔ شراب، نیکو می‌سرود. عدهٔ زیادی از راویان، او را همسنگ ابونواس می‌دانند. بهترین اشعار وی، در زمینه مدحیات، هجویات و غزل است. دربارهٔ شراب چنین گفته است:

«شراب، آن افشرهٔ زردرنگ تاک است؛ که پوششی سفید از تراوش ابرهای پر آب دارد.

و آن‌گاه آب و شراب درآمیخته شده و حباب‌ها در سطح آن به رقص آیند، مانند این است که به نرگس نورس آراسته شده است».

در توصیف انسان شجاع چنین می‌سراید:

«او جان خود را می‌بخشد آن‌گاه که هر بخشنده از عطای آن دریغ می‌ورزد؛ آری، بخشندگی جان، بالاترین مراتب جود و سخاست.»

وی در هجو مردی زشت‌رو چنین می‌سراید:

«قیافه ظاهرش سخت زشت می‌نمود، و آن‌گاه که بیشتر او را وارسی کردم و پنهانی‌هایش را ورانداز نمودم دیدم همان قیافه ظاهر در برابر این زشتی زیبا می‌نماید.»

و در غزل می‌سراید:

«به درستی که سرخی گونه‌ها و چشمان زیبا و دندان‌های چون بابونه (چون صدف).

و پیچ و تاب طرهٔ گیسو بر روی گونه‌ها و آن انارهایی که بر سینه آرمیده‌اند.

این ویژگی‌های زیبارویان، مرا از پای درآورده‌اند، به همین جهت است که مرا کشتهٔ زیبارویان می‌خوانند».

مسلم پس از آن، به فضل بن سهل، وزیر مأمون پیوست و از سوی او به تصدی امور مراسلاتی گرگان منصوب شد. وی در همین پست به کار خود ادامه داد و در ۷۳ سالگی درگذشت.[۸]

نفیسه دختر حسن بن زید

نفیسه، دختر حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی‌طالب بود که به «سیده نفیسه» شناخته می‌شد و اکنون آرام‌گاه او زیارت‌گاه معروفی در قاهره است. وی در مکه به دنیا آمد و در مدینه بزرگ شد و با «اسحاق مؤتمن» فرزند امام جعفر صادق ازدواج کرد. او بانویی پرهیزگار، نیکوکار، حافظ قرآن و در تفسیر قرآن و حدیث، دانشمند بود.

نفیسه همراه همسرش، اسحاق به مصر رفت و در آن‌جا اقامت گزید. چون امام شافعی به مصر آمد، از او نیز استماع حدیث کرد. زمانی که شافعی درگذشت، جنازهٔ او به خانهٔ نفیسه برده شده و وی بر جنازهٔ شافعی نماز گزارد.

هنگامی که نفیسه درگذشت، همسرش اسحاق بر آن شد تا جسدش را به مدینه منتقل کند، امّا اهل مصر مانع شدند و از او تقاضا کردند که نفیسه را نزد آنان به خاک بسپارد. از این رو، جنازهٔ او را در محل سکونتش به خاک سپردند. آن خانه در محلی معروف به «درب السباع» بود. وی در رمضان سال ۲۰۸ ق، در ۶۳ سالگی درگذشت.[۹]

الیسع مدراری

ابومنصور، الیسع (اول) ابن ابی‌القاسم «سمغو» یا «سمکو» ابن واسول مکناسی، حاکم دولت بنی‌مدرار در «سجلماسه» و نواحی اطراف آن در مغرب دور بود. وی پس از همکاری در خلع برادرش، الیاس در سال ۱۷۴ ق جانشین او شد و خود را به «المنتصر» ملقب کرد و کنیهٔ ابومنصور را برای خود برگزید. در زمان او بود که حکومت بنی‌مدرار، قوت و صلابت یافت. او اقدام به بازسازی و تکمیل بنای سجلماسه کرد و طرح ساختن کارگاه‌ها و کاخ‌هایی را ریخت. او گرداگرد شهر بارو و دیوار ساخت.

دربارهٔ وی گفته‌اند: او ستمگری سرکش بود و مخالفان خود را که از قبایل بربر بودند دست‌گیر کرد و آنها را خوار و ذلیل کرد. وی مذهب «صفریه» را پایه گذارد و تا زمان مرگش در سال ۲۰۸ ق در رأس حکومت بود.

برادرش منتصر بن ابی‌القاسم واسول، معروف به مدرار، به جای او بر سریر حکومت نشست.[۱۰]

پی نوشت‌ها:

۱. شنبه اول محرم سال ۲۰۸ = شانزدهم می سال ۸۲۳؛ جمعه ۲۴ شعبان سال ۲۰۸ = اول ژانویه سال ۸۲۴.

۲. تاریخ طبری و ابن‌اثیر، رویدادهای سال ۲۰۴ ـ ۲۰۸؛ العرب وصلتهم بالروم؛ ج ۱، ص ۳۲۰؛ العرب والروم، ص ۲۸ به بعد.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۲۳۰؛ البیان المغرب، ج ۲، ص ۱۰۹؛ نفح الطیب، ج ۱، ص ۳۱۸؛ حلة السیراء، ص ۲۲۳.

۴. فرقه‌ای از خوارج؛ ر.ک: به اعلام المنجد.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۳۵۷؛ البیان المغرب، ج ۱، ص ۱۹۷؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۲۴۵؛ ج ۴، ص ۴۲۱.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۳۵۳؛ وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۳۷؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۶۲؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۴۳؛ العبر، ج ۱، ص ۳۵۵؛ الکتاب والوزراء، ص ۲۸۹؛ أعتاب الکتاب، ص ۹۹؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «فضل بن ربیع».

۷. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۲۱؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۵۷، ۶۰، ۹۷ و ۱۳۱؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۴۰۲.

۸. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۱۲۰؛ الشعر والشعراء، ص ۳۳۹؛ نهایة الارب، ج ۳، ص ۸۲؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۸۲؛ طبقات الشعراء، ص ۲۳۵؛ الأغانی، ج ۱۹، ص ۳۱؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۳۲.

۹. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۱۶؛ فوات الوفیات، ج ۲، ص ۶۰۷؛ حسن المحاضره، ج ۱، ص ۲۱۸؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۶۲؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۲۱؛ وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۴۲۳؛ العبر، ج ۱، ص ۳۵۵.

۱۰. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۷۶؛ العبر، ج ۶، ص ۱۳۰ ـ ۱۳۳؛ البیان المغرب، ج ۱، ص ۱۵۶ ـ ۱۵۷ و ۱۸۵؛ الاستقصاء، ج ۱، ص ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۸۱ و ۱۸۲؛ همان، ج ۲، ص ۱۰.

سال ۲۰۹ ق = ۸۲۳ ـ ۸۲۴ م[۱]

رویدادها

- مأمون، علی بن صدقه را بر حکومت ارمنستان و آذربایجان گماشت تا با بابک خرمدین به جنگ بپردازد؛ اما بابک، او را اسیر کرد مأمون نیز خالد بن یزید بن مزید شیبانی را به جای او منصوب کرد.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **جزیره:** عبدالله بن طاهر، نصر بن شبث عقیلی راکه علیه عبدالله شورش کرده بود، پس از محاصره و غلبه بر او دستگیر کرد. عبدالله، پس از دریافت امان‌نامه برای نصر، وی را نزد مأمون فرستاد.
- **ارمنستان:** تعقیب بابک خرمدین و ادامهٔ جنگ با وی.

درگذشتگان

- ابوعبیدة بن مثنّی.
- عبدالکریم بن عبدالواحد.
- موسی بن امین.

ابوعبیدة بن مثنّی

ابوعبیده، معمر بن مثنای منسوب به بنی‌تمیم متولد بصره و از علمای لغت و ادب بود. او جامع‌ترین راویان، در گردآوری علوم عرب، سرگذشت اعراب و انساب آنان بود. هارون او را در سال ۱۸۸ ق به بغداد فرا خواند و وی از کتاب‌های خود برای او خواند. او را حکایات و ماجراهایی است که در مجلس هارون با اصمعی داشته و با او به مباحثه و مناظره پرداخته است.

در کتاب الفهرست آمده که جد او یهودی و خود او فردی اباضی و شعوبی بوده است. وی عرب را ناخوش داشت و در مذمّت آنان کتاب‌هایی تألیف نموده است. او بسیار بدزبان بود چونان که هیچ بزرگی از زخم زبان او در امان نبود. هنگامی که مرد، به سبب انتقاد شدید او از معاصرانش، کسی در تشییع جنازهٔ او حاضر نشد. او با همه دانشی که داشت، گاه اشعاری می‌سرود که وزن نداشت و قرآن را نیز به غلط می‌خواند. نویسندهٔ الفهرست، بیش از صد جلد کتاب در موضوعات گوناگون از وی نام برده است، ولی جز کتاب نقائض جریر والفرزدق کتابی دیگر از او به دست ما نرسیده است. ابوعبیده پس از عمری طولانی، در ۹۹ سالگی درگذشت.[۲]

عبدالکریم بن عبدالواحد

عبدالکریم بن عبدالواحد، حاجب عبدالرحمان بن حکم بن هشام، امیر اندلس و فرماندهی دلیر و شجاع بود. در سال ۲۰۸ ق به جنگ با فرانک‌ها پرداخته و شهر «البه» را همراه با تعدادی دژ به تصرف درآورده و از آنان غنیمت بسیاری به دست آورد. وی برای پی‌گیری جنگ، به جمع‌آوری نیرو و تجهیزات پرداخت، ولی به سبب بیماری در سال ۲۰۹ ق درگذشت.[۳]

موسی بن امین

موسی بن محمد امین، فرزند دیگر هارون بود. هارون، ولایت‌عهدی را به ترتیب، به نام فرزندانش، محمد امین، مأمون و قاسم (مؤتمن) معیّن کرد. او بر همین اساس، منشوری نوشت و در کعبه نصب کرد. چون هارون مرد و خلافت به امین رسید، وزیرش، فضل بن ربیع او را تحریک نمود تا مأمون را از ولایت‌عهدی خلع و در عوض فرزند خود، موسی را به جای او معین کند این بود که فضل، کسی را فرستاد تا منشور ولایت‌عهدی را از کعبه بردارد، پس از آن امین، فرزندش، موسی را «الناطق بالحق» لقب داد. این اقدام موجب اختلاف میان امین و مأمون شد. موسی نزد مادربزرگش، زبیده زیست و در ۱۹ سالگی درگذشت.[۴]

پی نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه، اول محرم سال ۲۰۹ = چهارم می سال ۸۲۴؛ یکشنبه هفتم رمضان سال ۲۰۹ = اول ژانویه سال ۸۲۵.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۱۹۱؛ وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۲۳۵؛ الفهرست، ص ۵۳؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۵۲؛ معجم الادباء، ج ۷، ص ۱۶۴؛ انباه الرواة، ج ۳، ص ۲۹۸؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۲۴؛ العبر، ج ۱، ص ۳۲۹؛ المعارف، ص ۵۴۳؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابوعبیدة بن مثنّی»؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۴۲.

۳. البیان المغرب، ج ۲، ص ۸۱ـ۸۲.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۹۸۰؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۷۹؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۱۸۷.

سال ۲۱۰ق = ۸۲۴ـ۸۲۵م[1]

رویدادها

- مأمون، ابراهیم بن محمد عباسی، نوهٔ ابراهیم امام ـ که به «ابن‌عائشه» معروف بود ـ را به اتهام تلاش برای بیعت گرفتن برای ابراهیم بن المهدی دستگیر کرده و او را در زندان به قتل رساند.
- مأمون، بر عموی خویش، ابراهیم بن مهدی پس از شش سال اختفا چیره شد و پس از عفو، با او به نیکی رفتار کرد.
- مأمون، با پوران، دختر حسن بن سهل پس از عقدی که در سال ۲۰۲ق صورت گرفته بود، عروسی کرد و مجالس با شکوهی که وسایل خوش‌گذرانی و تجمل به حد کمال در آنها فراهم آمده بود، برپا کرد.
- مأمون، صالح بن عباس بن محمد عباسی را به ولایت مکه و مدینه گمارد.
- مأمون، سردار، ابودلف، قاسم بن عیسی عجلی را به ولایت کردستان منصوب کرد. او نیز رهبری بنی‌دلف ساکن آن منطقه را به عهده گرفت.
- عبدالرحمان بن حکم، امیر اندلس، مسجد جامع شهر «جیّان» را بنا کرد.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **روم:** یقظان بن عبدالاعلی سلمی، به مرزهای روم حمله کرد و در جنگ با رومیان به شهادت رسید.
- **اندلس:** عبیدالله بن عبدالله بلنسی، در رأس نیروهای رزم تابستانی شهرهای «اشتوریس» را مورد حمله قرار داد و در جنگ با فرانک‌ها، پیروزی بزرگی را به دست آورد. این نبرد، در منطقه‌ای به نام «جبل المجوس» رخ داد.

شورش‌ها

- **قم:** مردم قم به سبب سنگینی خراج و مالیات، علیه مأمون شوریدند، ولی این شورش سرکوب شد. مأمون حصار شهر را تخریب کرد و خراج اهالی را به سه برابر و نیم افزایش داد.

درگذشتگان

- ابن بیهس.
- ابن‌عائشه عباسی.
- بشر بن معتمر.
- حمید طوسی.
- دنانیر.
- علیّه دختر مهدی.
- نصر بن شبث.

ابن‌بیهس

محمد بن صالح بن بیهس کلابی، پیشوای قیسیان شام، شاعری از قهرمانان چابک‌سوار بود. او در جنگ‌های قبیله‌ای با یمانی‌ها رشادت‌هایی از خود نشان داد. این جنگ، در زمان شورش علی بن عبدالله (معروف به سفیانی و ملقب به عمیطر) علیه عباسیان صورت گرفت. علی بن عبدالله، مدعی خلافت شد و یمانیان نیز با وی بیعت کردند. ابن‌بیهس فرماندهی قیسیان را در جنگی که بین آنها از یک سو و سفیانی و یمانیان از سوی دیگر در سال ۱۹۸ق رخ داد، به عهده داشت. پس از این جنگ، لشکر سفیانی را شکست داد و بر دمشق سلطه یافت و برای مأمون از مردم بیعت گرفت. سفیانی نیز فرار نموده و در «المزّه» متواری شده و در پی این فرار، درگذشت.

ابن‌بیهس، تا زمانی که خلافت مأمون در عراق تثبیت شد، در دمشق حکومت داشت و سپس مأمون او را بر امارت دمشق ابقا کرد. هنگامی که عبدالله بن طاهر به ولایت شام و مصر منصوب شد، ابن‌بیهس را در شام جانشین خود کرد و به مصر رفت. چون از مصر بازگشت، ابن‌بیهس را همراه خود به عراق برد و ابن‌بیهس در عراق درگذشت.[2]

ابن‌عائشه عباسی

ابراهیم بن محمد بن عبدالوهاب بن ابراهیم امام، امیر شورشی عباسی و از یاران ابراهیم بن مهدی بود. هنگامی که مأمون از خراسان به بغداد آمد و حکومتش ثبات یافت، او به همراه ابراهیم بن مهدی، پنهان شد و علیه مأمون دست به شورش زد و تلاش کرد تا برای ابراهیم بن مهدی بیعت بگیرد. مأمون، او را فرا خواند؛ ولی ابن‌عائشه، پنهان شد و قصد داشت به شورش «نصر بن شبث» بپیوندد. جاسوسان، مأمون را از قصد وی آگاه ساختند. مأمون او را همراه عده‌ای دیگر دستگیر و زندانی کرد.

ابن‌عائشه و یارانش در زندان سر به شورش و تمرد برداشتند. زندانیان نیز از این حرکت حمایت کردندو ابن‌عائشه کسانی را واداشت که بازارهای بغداد را آتش زنند و آن ها نیز چنین کردند. مأمون لشکریان خود را برای مقابله با شورش گسیل داشت و خود، به زندان رفته، ابن‌عائشه و یارانش را گردن زد و به دار آویخت. وجه تسمیهٔ او به ابن‌عائشه این بود که مادربزرگش، عائشه دختر علی بن عبدالله بن عباس قرشی هاشمی بود. از این رو، او را ابن‌عائشه خوانده‌اند.[۳]

بشر بن معتمر

ابوسهل، بشر بن معتمر هلالی بغدادی کوفی، فُقیه معتزلی است. او فردی اهل بحث و مناظره و از برترین علمای معتزله بود. چون به بغداد منتقل شد، معتزلهٔ بغداد از وی اطاعت و پیروی کردند. فرقهٔ بشریه به او منسوب است.[۴]

حُمَید طوسی

ابوغانم، حمید بن عبدالحمید طوسی، از فرماندهان برجستهٔ حکومت مأمون، فردی ستم‌گر و تندخو بود. مأمون در مأموریت‌های دشوار او را به خدمت می‌گرفت. او سخت فریفتهٔ بهره‌گیری از دنیا بود و می‌گفت: ما از آخرت مأیوسیم و تنها همین دنیا را داریم. والله کسی را که عیش و خوشی را بر ما ناگوار کند، تحمل نخواهیم کرد.[۵]

دنانیر

دنانیر، کنیزی خنیاگر به مردی از اهالی مدینه تعلق داشت او دنانیر را تربیت و آموزش داد. چندی بعد، یحیی بن خالد برمکی او را خرید و او در خانه یحیی، نبوغش آشکار شد. هارون‌الرشید از کسانی بود که وی را بسیار می‌پسندید. چون رفت و آمد هارون به خانهٔ ارباب دنانیر، زیاد شد و مدت‌ها نزد دنانیر می‌ماند و او را به حد افراط مورد محبت قرار می‌داد، زبیده (همسر هارون) از هارون نزد بستگان و عموهای خلیفه شکایت برد و آنان هارون را سرزنش کردند. زمانی که هارون، برمکیان را قلع و قمع کرد، از دنانیر خواست تا نزد وی به خوانندگی بپردازد. او گفت: یا امیر المؤمنین! بر آن شده‌ام که پس از سرورم یحیی هرگز آواز نخوانم. هارون دستور داد که او را بزنند. او را زده و عودی به دستش دادند. او در حالی که به شدت می‌گریست عود را گرفته و شتابان چنین خواند:

«دریغا بر دیار سلمی در «نازح السند»؛ میان «ثنایا» و «مسقط اللبد» آری آن هنگام که دیدم آن دیار نابود شده، دانستم که دیگر نعمت‌ها و خوشی‌های زندگی باز نخواهند گشت».

این بود که هارون‌الرشید، دلش به حال او سوخت و دستور داد او را رها کنند. از وی برای ازدواج خواستگاری شد، ولی نپذیرفت. وی عزلت اختیار کرد تا زمانی که درگذشت.[۶]

عُلَیّه بنت المهدی

علیّه دختر خلیفه، مهدی بن منصور عباسی بود. مادرش ام‌ولدی به نام مکنونه و ملقب به «بصبص» بود که او را برای مهدی خریدند. او در عین حالی که از زیباترین کنیزان مدینه بود، از نکته‌دان‌ترین و عاقل‌ترین افراد نیز به شمار می‌رفت. علیّه خواهر ابراهیم بن مهدی است وی شاعر بود و شعر حماسی بسیار می‌سرود از خوانندگی نیز بهره نیکویی داشت.

او برای اشعار خود آهنگ می‌ساخت. مردم می‌گفتند که نه در زمان جاهلیت و نه در اسلام، خواهر و برادری که در غنا و خوانندگی بهتر از ابراهیم بن مهدی و خواهرش، علیّه باشند، دیده نشده است.

هارون او را بی‌اندازه مورد احترام قرار می‌داد. موسی بن عیسای عباسی، او را به همسری خود برگزید. موسی از علیّه بسیار بزرگ‌تر بود. علیّه یکی از خادمان هارون‌الرشید را به نام «طلا» دوست می‌داشته و به وسیلهٔ شعر با وی مکاتبه داشت و مخفیانه با وی به گفت وگو می‌پرداخت. چون هارون از این امر آگاه شد، او را سوگند داد که با «طلا» گفت وگو نکند و نام او را نبرد و او نیز قبول کرد.

روزی هارون شنید که او آخر سوره بقره را می‌خواند و چون به آیه ﴿فان لم یصبها وابل فطلّ﴾ رسید، به جای کلمه «فطل» گفت: «همانی که امیرالمؤمنین ما را از آن نهی نموده است». هارون الرشید بر او وارد شد و سر او را بوسیده، گفت: «من «طلا» را به تو بخشیدم و پس از این تو را از خواسته‌ات منع نخواهم کرد» علیّه در پنجاه سالگی درگذشت.[۷]

نصر بن شبث

نصر بن شبث عقیلی از بنی‌عقیل بن کعب بن ربیعه و بزرگ قیسیان شمال شام و جزیرة العرب بود. وی سری پر شور در تعصبات قبیله‌ای عربی داشت. نیاکان او از بزرگان بنی‌امیه بودند.

محل اقامت وی «کیسوم» واقع در شمال حلب بود. در روزگار او هارون‌الرشید درگذشت و نزاع بر سر قدرت، میان امین و مأمون درگرفت؛ در نتیجه، امین به قتل رسید. نصر از بیعت با مأمون خودداری کرد و در شهر «کیسوم» دست به شورش زد و بر شهرها و مناطق مجاور کیسوم فایق آمد. او بر «سمیساط» دست یافت و به حکم‌رانی پرداخت. عدهٔ زیادی از اعراب، اطراف او گرد آمدند. رفته رفته قدرت او بالا گرفت.

او در سال ۱۹۸ق با گذشتن از نهر فرات به سمت شرقی فرات رسید. شورش او خطرناک‌ترین شورشی بود که حکومت عباسیان را تهدید می‌کرد. در واقع دردمندی شامیان، گرایش‌های اموی و تعصبات عربی همراه هم در این شورش تجلی پیدا کردند.

زمانی که مأمون ولایت رقّه تا مصر را به عبدالله بن طاهر سپرد، دستور جنگ با شبث را نیز صادر کرد لذا او به رقّه رفت و در جنگ با نصر، عرصه را بر او تنگ کرد پس از آن، پیک مأمون به نزد نصر آمده و او را به اطاعت از مأمون دعوت کرد و وعدهٔ عفو نسبت به اعمال گذشته او داد. نصر با این شرط قبول کرد که به دربار مأمون نرود؛ امّا مأمون این را نپذیرفت. عبدالله بن طاهر بر شدت حملات خود بر نصر افزود و در نهایت، جنگ، با تسلیم شدن نصر پایان پذیرفت. عبدالله در سال ۲۱۰ ق نصر را به بغداد، نزد مأمون روانه ساخت. پس از این ماجرا دیگر خبری از نصر در تاریخ نیامده است.[۸]

پی نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اوّل محرم سال ۲۱۰ = ۲۴ آوریل سال ۸۲۵؛ دوشنبه هفدهم رمضان ۲۱۰ = اول ژانویه سال ۸۲۶.

۲. الوافی بالوفیات، ج ۳، ص ۱۵۶؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۷، ص ۲۵۰؛ تاریخ خلیفة بن خیاط، ج ۲، ص ۴۹۲.

۳. الاعلام، ج ۱، ص ۵۵؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۶۰۲؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۳۹۱؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۴۸؛ المحبّر، ص ۴۸۹؛ العبر، ج ۳، ص ۵۳۷.

۴. الاعلام، ج ۲، ص ۲۸؛ الفرق بین الفرق، ص ۱۵۶؛ الملل والنحل، ج ۱، ص ۶۴؛ التبصیر فی الدین، ص ۷۴؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «بشر بن المعتمر».

۵. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۳۱۸؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۱۹۰؛ نشوار المحاضره، ج ۲، ص ۱۰۰.

۶. الاعلام، ج ۲، ص ۲۱؛ اعلام النساء، ج ۱، ص ۴۱۵؛ المستطرف من اخبار الجواری، ص ۲۸ ـ ۳۰؛ الأغانی، ج ۱۸، ص ۶۵.

۷. الأغانی، ج ۱۰، ص ۱۶۲؛ فوات الوفیات، ج ۲، ص ۱۹۷؛ اعلام النساء، ج ۳، ص ۳۳۵.

۸. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۳۴۲؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۲۹۷ و ۳۸۸؛ الولاة والقضاة، ص ۱۸۰؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۵۸۱ و ۵۹۸.

یادداشت‌ها:

۱. مأمون برای رسیدن به اهداف دنیوی خود، امام رضا ﷺ را به قبول ولایت عهدی مجبور کرد که برخی از آنها عبارتند از:
۱ ـ فرو نشاندن قیام‌های متعدد علویان؛ ۲ ـ اعتراف گرفتن از امام رضا ﷺ به قانونی بودن حکومت عباسیان؛ ۳ ـ جلب توجه مردمی که دوست‌دار علویان بودند؛ ۴ ـ وانمود کردن به این‌که امام ﷺ یک فرد دنیاگرا و دنیادوست می‌باشد؛ ۵ ـ از بین بردن محبت مردم نسبت به اهل بیت ﷺ؛ ۶ ـ زیر نظر گرفتن امام و محدود کردن او؛ و ... . و امام ﷺ که مجبور به قبول ولایت‌عهدی بود برای پذیرش خود شرایطی را قرار داد که مأمون را در رسیدن به اهدافش ناکام نمود.

رویدادهای اسلام از ۲۱۱ ـ ۲۲۰ ق

سال ۲۱۱ق = ۸۲۵ ـ ۸۲۶م[۱]

رویدادها

- مأمون اعلان کرد ذمهٔ خود را از کسانی که از معاویه به نیکی یاد می‌کنند، برداشته و پس از «محمد» ﷺ پیامبر اسلام، علی بن ابی‌طالب را برترین خلق می‌داند.
- مأمون مردم رابه پذیرش نظریهٔ مخلوق بودن قرآن دعوت کرد.
- مأمون ولایت مصر را به عبدالله بن طاهر واگذارد و او را با سربازان خراسانی تجهیز کرد تا شورش عبیدالله بن سرّی را خاموش کند.
- مأمون، محمد بن حُمَید طوسی را برای رویارویی بابک خرمدین به ولایت جزیره و آذربایجان گمارد.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **اسپانیا:** عبیدالله بن عبدالله بلنسی، پسر عموی حکم بن هشام «حاکم اندلس» به کمک نیروهای رزم تابستانی، شهرهای «جلیقه» و «قلاع» را مورد تهاجم قرار داد.
- **دریای مدیترانه:** ناوگان اغلبی بر مالت سلطه یافت. مالت در دست مسلمانان باقی ماند تا این‌که در سال ۱۰۹۰ م / ۴۸۳ ق نورماندی‌ها آن را از مسلمانان بازپس گرفتند.

شورش‌ها

- **مصر:** عبدالله بن طاهر به مصر رفت و شورش عبیدالله بن سری را سرکوب کرد. عبدالله پس از دادن امان به ابن‌سری، او را دستگیر کرد و به نزد مأمون فرستاد. مأمون، او را بخشیده و در شهر سامرا اسکان داد. عبیدالله بن سری در سال ۲۵۱ ق در سامرا درگذشت.
- **یمن:** احمد بن محمد عمری معروف به احمر العین (چشم قرمز) ـ که از نوادگان عمر بن خطّاب است ـ شورش آغاز کرد و از اطاعت مأمون سرباز زد.
- **اندلس:** تا سال ۲۲۲ ق شورش‌های پی‌درپی روی داد. از جمله آنها: شورش «طوریل بربری» در «تاکرنا» و شورش «محمود بن عبدالجبار» در «مارده» به سال ۲۱۳ ق و شورش «هاشم ضرّاب» در «طلیطله» که تمامی این شورش‌ها سرکوب شد.

درگذشتگان

- ابوالعتاهیه.
- احمد بن ابی‌خالد احول.
- سید ازدی.
- صنعانی.
- طلق بن سمح.

ابوالعتاهیه

ابواسحاق اسماعیل بن قاسم بن سوید بن کیسان منسوب به بنی عنزه مشهور به ابوالعتاهیه بود. مهدی خلیفه عباسی او را به این نام ملقّب کرد، زیرا او سخت شیفتهٔ کنیزی به نام «عتبه» (از کنیزان مهدی عباسی) بود. مهدی عباسی از کنیز خود خواست تا به همسری اسماعیل درآید؛ اما او نپذیرفت. لذا مهدی او را ابوالعتاهیه خواند. گویند این ناکامی باعث شد که ابوالعتاهیه از مدیحه‌گویی و غزل‌سرایی دست بکشد و به سرودن اشعار زاهدانه بپردازد. ابوالعتاهیه در کوفه بالید و به شغل خانوادگی خویش ـ که کوزه‌گری بود ـ پرداخت. چون محل تولد وی «عین التمر» بود وی را «العینی» می‌خواندند. وی شیفتهٔ سرودن شعر شد و به ادب روی آورده و شعرسرایی جزیی از سرشت او شده بود.

اوایل خلافت مهدی عباسی به بغداد رفته و او را مدح کرد و در نزد او منزلتی یافت. هارون‌الرشید او را به خود نزدیک کرد. بسیار پیش می‌آمد که خلیفه را موعظه می‌کرد و او را می‌گریاند. او همواره در ملازمت خلیفه بود. ابوالعتاهیه، فراوان، قریحی و بدون تکلف شعر می‌سرود، زیرا به شعری که مردم آن را راحت درک کنند، علاقه داشت و بیش‌ترین عنایتش به معانی و مفاهیم شعر بود. او نخست به غزل‌سرایی پرداخت و سپس به اشعار زاهدانه روی آورد و از سرودن غزلیات خودداری کرد و تنها، اشعاری که در زمینهٔ زهد، ترک دنیا و یاد مرگ بود، می‌سرود. زهّاد، با اشعار او مناجات می‌کردند و دانشمندان و راویان به جمع‌آوری اشعار او همت می‌گماشتند.

ابوالعتاهیه به همین گونه در روزگار هارون‌الرشید و امین و مدت زیادی از دوران مأمون، گذران زندگی کرد. وی در بدو حکومت مأمون، به بی‌دینی متهم شد. چراکه عاشق دخترکی شد و درباره‌اش چنین غزل‌سرایی کرد:

«چون خداوند تو را زیباترین خلق خود یافت و چون حسن روی تو را دید آن‌گاه با قدرت خویش؛ زیبارویان بهشتی را به گونه تو آفریده و زیبایی بخشید».

و چون گفته‌های مردم را دربارهٔ خویش شنید، گفت: «به خدا سوگند جز یگانه‌پرستی آیینی ندارم» و چنین سرود:

«ما همه فناپذیریم؛ آیا کدامین فرزند آدم پایدار می‌ماند؟

خلقت همگی از خداوند بوده و بازگشت همه نیز به سوی هم او خواهد بود. در عجبم که چگونه خدا را نافرمانی می‌کنند و چگونه منکران، او را منکر می‌شوند.

در حالی که هر چیز، دلیل و نشانه‌ای است که دلالت بر یگانگی او دارد».

در مقام زهد چنین می‌سراید:

«اگر انسان خویش را از بند مال رها نسازد؛ خود، اسیر مال خویش خواهد شد.

زیرا تنها مالی را که انفاق می‌کنم برای من است؛ نه آن‌چه را که پس از خویش بر جای می‌گذارم.

هرگاه که مال داشتی آن را در جایش که سزاست خرج کن؛ وگرنه در گردونه روزگار تباه می‌شود».

و باز در باب زهد می‌گوید:

«از مردم در شگفتم که اگر اندیشه کنند و به حسابرسی خویش بپردازند، بصیرت می‌یابند.

آنها از دنیا به مقصد دیگری خواهند گذشت؛ چراکه دنیا برای آنها گذرگاهی بیش نیست.

این وعده‌گاه مرگ است (که لاجرم باید تسلیم آن شد) و پس از آن محشر است؛ که وعدگاه بزرگ‌تر خواهد بود.

هیچ تفاخر و برتری جز برای پرهیزگاران هنگامی که به صحرای محشر آمدند، وجود ندارد. مردم باید بدانند که پرهیزگاری و نیکی بهترین ذخیرهٔ آخرت است.

از تفاخر انسان شگفت‌زده‌ام؛ در حالی که او فردا در گور خویش دفن می‌شود.

چراکسی که نخست نطفه بوده و پایانش مرداری خواهد شد، چنین فخرفروشی می‌کند.

اینک به روزی افتاده که نه توانایی فرستادن توشه دارد و نه به تأخیر انداختن حسابرسی.

و حال، صاحب‌اختیار در آن‌چه حکم می‌کند و مقرّر می‌دارد دیگری است و از تو کاری ساخته نیست».

هم‌چنین در غزلی زیبا خطاب به معشوقه‌اش (عتبه) که پاسخ رد به وی داده بود، چنین می‌سراید:

دیدگان من بر «عتبه» بی‌دریغ اشک می‌ریزند. عتبه را در زیبایی چونان گوهری می‌یابم؛ که دریا به ساحل افکنده باشد.

گویی بر لبان و در دیدگان او؛ جادوگران بابلی، جای گرفته‌اند. آنک دستم را به سوی شما دراز کرده‌ام تا ببینم چه چیزی به این بینوای عشق خواهید داد.

«اگر چیزی به این عاشق دلخسته عطا نمی‌کنید؛ به جای بخشش، کلامی آرام‌بخش به او بگویید. اینک در اثر عشق و محبّت او، چیزی جز آخرین رمق در بدن بیمار من نمانده است.

آیا جز من، هیچ کشته یافت می‌شود که بر قاتل خود از سر شوق گریسته باشد».

ابوالعتاهیه در ۸۱ سالگی درگذشت.[۲]

احمد بن ابی‌خالد أحول

وی از نویسندگان و اصالتاً شامی بود که مأمون، او را در سال ۲۰۵ ق به وزارت خود برگزید و بدین ترتیب، در بارگاه مأمون صاحبِ نفوذ بسیار شد. او مأمون را واداشت تا ولایت و حکومت خراسان را به طاهر بن حسین واگذار کند، که در آن زمان از سوی مأمون و پس از خلع و قتل امین حاکم بغداد بود، هم‌چنین با وساطت احمد بود که مأمون، عموی خویش، ابراهیم بن مهدی را مورد عفو قرار داد. علّت خشم مأمون بر ابراهیم، بیعت مردم با وی پس از قتل امین بود.[۳]

سید ازدی

سید بن انس ازدی، امیر موصل و از دلیرمردان سخن‌ور بود. وی از نزدیکان و افراد مورد اعتماد مأمون به شمار می‌آمد و مأمون او را به جنگ با تبه‌کاران و آشوب‌گران روانه می‌کرد. شیوه سید هنگام روبه‌رو شدن با دشمن این بود که در خط مقدم قرار می‌گرفت و به تنهایی به سوی دشمنان می‌تاخت.

میان او و «زریق بن علی بن صدق» که از مخالفان بزرگِ مأمون بود، درگیری و جنگ‌هایی روی داد. در یکی از این نبردها، یکی از افراد زریق سوگند یاد کرد که سید را بکشد و پس از نبردی طولانی، هر دو کشته شدند. چون این خبر به مأمون رسید، خشمگین شد و محمد بن حمید طوسی را به جنگ با زریق و بابک خرمدین گمارده و حکومت جزیره و آذربایجان را بدو سپرد.[۴]

صنعانی

ابوبکر عبدالرّزاق بن همّام بن نافع منسوب به حمیر حافظ، محدث و از راویان ثقه و مورد اعتماد بود. در صنعا به دنیا آمد و بدان‌جا منسوب است. وی از اوزاعی و ابن‌جریح روایت نقل کرده است. ابن‌حنبل، ابن‌معین و ابن‌عیینه نیز از وی روایت کرده‌اند.

ذهبی دربارهٔ وی گوید: «او خزانهٔ دانش بود.» از تألیفات او الجامع الکبیر فی الحدیث و کتابی در تفسیر را می‌توان نام برد. صنعانی در ۸۵ سالگی درگذشت.[۵]

طلق بن سمح

طلق بن سمح بن شرحبیل لخمی اسکندرانی، از بزرگان علم حدیث بود. در پیکار با دشمن تیر آتشین به سوی آنها پرتاب می‌کرد. او در اسکندریه درگذشت.[۶]

پی‌نوشت‌ها:

۱. جمعه، اول محرم سال ۲۱۱ = سیزدهم آوریل سال ۸۲۶؛ سه‌شنبه ۲۸ رمضان سال ۲۱۱ = اول ژانویه سال ۸۲۷.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۳۱۹؛ الأغانی، ج ۴، ص ۱ به بعد؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۲۱۹؛ تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۲۵۰؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۶۵؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۲۵؛ العبر، ج ۱، ص ۲۶۰؛ طبقات الشعراء، ص ۲۲۸؛ الکامل مبرد، ج ۲، ص ۱۱؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابوالعتاهیة»؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۳۶؛ تاریخ آداب اللغة العربیة، ج ۲، ص ۷۳؛ فروخ، تاریخ الادب العربی، ج ۲، ص ۱۹۰.

۳. وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۱۶؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «خالد الاحول»؛ اعتاب الکتّاب، ص ۱۰۹.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۲۱۶؛ الکتاب الکبیر فی التاریخ، ج ۶، ص ۴۰۳.

۵. وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۲۱۶؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۲۷؛ العبر، ج ۱، ص ۳۶۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۱۰.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۳۳۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۲.

سال ۲۱۲ ق = ۸۲۶ ـ ۸۲۷ م[۱]

رویدادها

- مأمون، ابوالرّازی محمد بن عبدالحمید را برای سرکوبی شورش احمد بن محمد عمری به حکومت یمن گماشت.
- وقوع زلزله‌ای بزرگ در یمن که به ویرانی آبادی‌ها و نابودی و هلاکت مردم زیادی انجامید.

وقایع نظامی

جنگ‌ها و فتوحات

- **اندلس:** عبدالله بن عبدالله بلنسی به فرانک‌ها تاخت و پس از دست‌یابی به بارسلون، غنایم بسیاری کسب کرد.
- **دریای مدیترانه:** (اخراج اهل ربض از اسکندریه و اشغال جزیرهٔ کرت به وسیلهٔ آنان) عبدالله بن طاهر امیر مصر، ربضیان را که در سال ۲۰۲ ق بر اسکندریه سلطه یافته بودند، به محاصره درآورد. او به آنان به شرط این که از اسکندریه به سمت جزیره کرت کوچ کنند، امان داد. عبدالله بن طاهر ضمن شرطی از آنان خواست تا «کرت» را از دست بیزانس‌ها آزاد ساخته و فرمان‌روای خویش، ابوحفص عمر البلوطی را به حکومت برسانند. آنها در جزیره پایگاهی، که با خندقی بزرگ احاطه شده بود، برای خود برپا کردند که به نام «خندق» شناخته شد. ترجمه این لفظ به گویش اروپایی «کاندیا» می‌باشد. این نام تا به حال هم‌چنان باقی مانده و نیز با نام یونانی «هراکلیون» خوانده می‌شود. این جزیره تا سال ۳۵۰ ق ۹۶۱ م، که به واسطهٔ فرمانده بیزانسی «ناکفور فوکاس» اشغال شد، در دست مسلمانان باقی ماند.
- **سیسیل:** زیادة الله بن اغلب نبردی دریایی را به رهبری قاضی قیروان، اسد بن فرات بن سنان تدارک دید و به سیسیل یورش برده موقعیت خود را در «مزار» تثبیت کرد و سپس شهر «ساراکوسا» را به محاصره درآورد. فرماندهی این ناوگان را «افیموس» فرمانده

بیزانسی که علیه حکومت بیزانس شورش کرده بود، به عهده داشت.

- **یمن:** ابوالرازی محمد بن عبدالحمید، شورش احمد بن محمد عمری را سرکوب کرد.

درگذشتگان

- ابن‌دینار (عیسی).
- ابن‌ماجشون (عبدالملک)
- نصر بن مزاحم.

ابن‌دینار (عیسی)

ابوعبدالله عیسی بن دینار بن واقد غافقی، فقیه اندلس و از علمای بنام آن دیار بود. او در «طلیطله» زاده شد، ولی بعدها به «قرطبه» منتقل شد. بار سفر به مدینه منوره بست و در آن‌جا، در محضر امام مالک به کسب علم پرداخت و از ابن‌القاسم نیز دانش فرا گرفت، و سپس به «قرطبه» بازگشت.

او مفتی اعظم اندلس بود و کسی در این امر از وی پیشی نگرفت. وی هم‌چنین فردی عابد و پرهیزگار بود. ابن‌دینار از جمله فقهایی بود که به اتفاق، به خلع حکم بن هشام اموی نظر دادند و توانستند از آتش انتقام حکم جان سالم به در برند. بعدها او مورد عفو قرار گرفت و سرانجام در «طلیطله» درگذشت.[۲]

ابن‌ماجشون (عبدالملک)

ابومروان عبدالملک بن عبدالعزیز بن عبدالله بن سلمة ماجشون (منسوب به قبیلهٔ بنی‌تمیم)، فقیه مالکی و سخن‌وری شهیر بود. او تا زمان مرگ مفتی اعظم اهل مدینه بود. بسیاری از دانشمندان مغرب و مشرق از او کسب علم کرده و از او حدیث شنیدند. او سخت شیفته گوش فرا دادن به آهنگ بود.

ماجشون لقب نیای او بود. جد او را به دلیل سرخی گونه‌اش ماجشون که کلمه‌ای فارسی به معنای گلگون است، می‌خواندند.[۳]

نصر بن مزاحم

ابوالفضل نصر بن مزاحم بن سیّار منقری تمیمی (کوفی)، مورخ و از غلات شیعه بود.(۱) وی کتاب‌هایی دارد که گویای شیعه بودن اوست. از آثار او به: الجمل، صفین، مقتل الحسین، مقتل حجر بن عدی، اخبار المختار و کتابی در مناقب ائمه می‌توان اشاره کرد.[۴]

پی نوشت‌ها:

۱. سه شنبه اول محرم سال ۲۱۲ = دوم آوریل سال ۸۲۶؛ چهارشنبه نهم شوال سال ۲۱۲ = اول ژانویه سال ۸۲۷.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۲۸۶؛ العبر، ج ۱، ص ۳۶۳؛ تاریخ علماء الاندلس، ص ۳۳۲؛ الحلل السندسیه، ج ۱، ص ۴۴۶.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۲۰۵؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۱۶۶؛ لسان المیزان، ج ۶، ص ۶۲۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۴۰۷.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۳۵۰؛ معجم الادباء، ج ۷، ص ۲۱۰؛ نشأة علم التاریخ عند العرب، ص ۳۷.

سال ۲۱۳ ق = ۸۲۷ ـ ۸۲۸ م[۱]

رویدادها

- مأمون، عباس پسرش را مأمور حفاظت از ناحیه جزیره و شهرهای نظامی و مرزی (عواصم) کرد. و برادرش معتصم را به حکومت شام و مصر گماشت. معتصم به نیابت از برادرش مأمون، عیسی بن یزید جلودی را به ولایت مصر گمارد.
- عبدالله بن طاهر، پس از مرگ برادرش طلحه، به خراسان بازگشت تا حکومت آن‌جا را اداره کند. پیش از این طلحه از سوی عبدالله به نیابت برادر در آن‌جا حکومت داشت.
- قاضی، اسد بن فرات فرمانده حمله (عملیات) سیسیل فرمان‌روای آن سامان درگذشت و محمد بن ابی‌الجواری به جای او منصوب شد.
- درگذشت ادریس دوم و جانشینی پسرش، محمد منتصر و تقسیم حکومت میان خود و برادرانش که این اقدام به سستی بنیاد حکومت انجامید.
- مأمون، غسّان بن عباد را به حکومت سند منصوب کرد.

وقایع نظامی

جنگ‌ها و فتوحات

- **دریای مدیترانه (سیسیل):** اسد بن فرات، حکومت اسلامی را در برخی از مناطق سیسیل مستقر کرد.

او در کنار باروی شهر سرقوسه (ساراکوسه) در شرق جزیره، به شهادت رسید و همان‌جا به خاک سپرده شد. پس از وی، محمد بن ابی‌الجواری، فرماندهیِ این حمله را به عهده گرفت.

- مسلمانان دست از محاصره شهر برداشته و عقب‌نشینی کردند. در حالی که ناوگان اندلس برای کمک به آنان حرکت کرد.

شورش‌ها

- **اندلس:** مردم «مارده» علیه عبدالرحمان ثانی «اوسط» پسر حکم شورش کردند؛ این شورش به رهبری محمد بن عبدالجبار بربری و سلیمان بن مارتین ـ که از مؤکدین بود ـ صورت پذیرفت. این دو، با هم‌دستی یک‌دیگر، مروان جلّیقی، والی شهر را به قتل رسانیدند. امیر عبدالرحمان با حملاتی چند به «مارده» شورش را سرکوب کرد.

- **جنگ قبیله‌ای میان یمانیان و قیسیان:** آشوبی که در سال ۲۰۷ ق میان قیسیان و یمانیان رخ داد، سرکوب شد. درگیری بین دو قبیله به این خاطر بود که یکی از مضریان، ساکن «تدمیر» از شاخهٔ درختی که از باغ یکی از یمانیان بیرون آویخته بود، برگی جدا کرد. مالک باغ، این فرد را به قتل رسانید. در نتیجه، جنگی به مدت هفت سال، بین دو قبیله ادامه یافت.
- **مصر:** کشاورزان، در منطقهٔ دلتای سفلی بدلیل ظلم مأمورِ مالیاتی، شورش کردند.

درگذشتگان

- ابن‌هشام.
- احمد بن یوسف کاتب.
- ادریس دوم علوی.
- اسد بن فرات.
- ثمامة بن اشرس.
- جبرائیل بن بختیشوع.
- حمزهٔ خارجی.
- عکّوک.

ابن‌هشام

ابومحمد جمال الدین عبدالملک بن هشام بن ایوب حمیری معافری بصری، تاریخ‌نگار، نسب‌شناس که به لغت، نحو و اخبار عرب آشنا بود. او خود راوی اشعار و ادیب بود، و در بصره متولد شد و همان‌جا رشد یافت. سپس به مصر رفت و در آن‌جا اقامت گزید و با امام شافعی، دیدار و گفت وگو داشت.

معروف‌ترین آثار وی، السیرة النبویة معروف به سیرهٔ ابن‌هشام است. او سیرهٔ نبوی را از ابن‌اسحاق روایت کرد و پس از تهذیب و جرح و تعدیلی که در آن صورت داد، به نام وی مشهور شد. وی به شرح اشعار غریب سیره نیز پرداخت. او هم‌چنین کتابی در قصص پیامبران و شاهان عرب جنوب نوشت و آن را التیجان نام نهاد. ابن‌هشام در مصر درگذشت.[۲]

احمد بن یوسف کاتب

احمد بن یوسف بن قاسم بن صبیح منسوب به عجلی، اهل کوفه، وزیر و از نویسندگان بزرگ دربار مأمون بود و به کاتب شهرت یافت. عهده‌دار ادارهٔ دیوان رسائل مأمون بود. او بدیهه‌گو و سخن‌وری توانا بود و اشعار زیبایی را نقل می‌کرد. او اندرز دهندهٔ مأمون بود. گویند از او خطایی در مجلس مأمون سر زد از این رو بسیار ناراحت و دلگیر شد به طوری که این ناراحتی را تا زمان مرگ همراه داشت.[۳]

ادریس دوم علوی

ابوالقاسم، ادریس بن ادریس اول بن عبدالله بن حسن مثنّی بن حسن السبط بن علی بن ابی‌طالب، دومین پادشاه خاندان ادریس بود. زمانی که پدرش در سال ۱۷۷ ق به وسیلهٔ زهر کشته شد، او هنوز متولد نشده بود. پس از ولادت «راشد» غلام پدرش سرپرستی او را عهده‌دار شد و او را به نام پدر نام نهاد. بربرها در حالی که او شیرخواره بود، با وی بیعت کردند. زمانی که به سن یازده سالگی رسید، برای دومین بار در مسجد جامع شهر «ولیلی» با او بیعت کردند. از آن‌جا که بخشنده بود، مردم وی را دوست می‌داشتند. اهالی تونس و طرابلس غربی به او تمایل پیدا کردند و این در حالی بود که مناطق یاد شده تحت حکومت عباسیان بودند و والیان اغلبی در آن حکم می‌راندند. رفته رفته بربرها با او یکدل شدند و سرزمین مغرب در اختیار او قرار گرفت.

او در این مدت، توانست ساختمان شهر «فاس» را به اتمام رسانده و درآن، اردوگاهی برای اندلسیان ساخت که در دوران حکم‌رانی حکم بن هشام اموی بر اندلس به مغرب مهاجرت کرده بودند. هم‌چنین جایی برای اسکان مهاجران عربِ قیروانی ساخت و آن را «عدوة القرویین» نام گذاشت. اعراب قیروان به آن‌جا وارد شدند به همین جهت، این محل به قیروانی‌ها نسبت داده شد. ادریس، در همین عدوه (کوی)، خانه‌ها و متعلقاتِ آن و مسجدی مشهور به قیروان را بنا کرد. او منطقهٔ «مصامده» ـکه قبیله‌ای از بربرها هستند ـرا مورد تهاجم قرار داد و دو شهر «نفیس» و «أغمات» را به تصرف درآورد. آن‌گاه به سمت مغرب مرکزی حرکت کرده و «تلمستان» را فتح و خوارج صفریه را وادار به تسلیم کرد.

ادریس دوم، از خود دوازده پسر به جای گذاشت که بزرگ‌ترین آنان، محمد منتصر بود که به جای پدر، بر تخت سلطنت نشست. دولت ادریسیان، در زمان پسر ادریس دوم، محمد منتصر، به سبب درگیری و ستیز دوازده برادر بر سر حکومت، به سستی و افول گرایید تا جایی که مملکت تجزیه شد. ادریس دوم در ۳۶ سالگی درگذشت. ابن عذاری ادعا می‌کند که او مسموم از دنیا رفت.[۴]

اسد بن فرات

نامش اسد بن فرات بن سنان مالکی و اصلش از نیشابور خراسان بود. پدرش از سربازان خراسانی بود که خلیفه منصور، او را پس از کشته شدن ابومسلم خراسانی، به افریقا فرستاد. اسد که در آن زمان کودکی بیش نبود همراه پدر به قیروان رفت. وی در آن‌جا و در تونس بزرگ شد. پس از آن به مدینه رفت و از مالک، کتابِ الموطأ را فرا گرفت. آن‌گاه به بغداد رفت و با ابویوسف و محمد بن حسن شیبانی دیدار کرد و از آنها علم فقه را آموخت. ابویوسف، الموطأ را از او استماع کرد.

کتاب المدونه از اوست و آن را اسدیه نیز می‌نامند. وی منصب قضاوت قیروان را در زمان زیادة الله بن اغلب به عهده داشت. زمانی که زیادة الله در سال ۲۱۲ ق تهاجمی را علیه «سیسیل» تدارک دید، اسد را به فرماندهی این ارتش گماشت. او بر جزیره «سیسیل» دست یافته، ولی هنگامی که سرقوسه را در محاصره داشت، در اثر زخمی که برداشته بود، در ۷۱ سالگی درگذشت. برخی نیز گویند به سبب شیوع طاعون در اردوگاهِ مسلمانان فوت کرده است.[۵]

ثمامة بن أشرس

ابومعن، ثمامة بن اشرس بصری ـ منسوب به قبیلهٔ نمیر ـ اهل بصره بود. او به دربار هارون‌الرشید پیوست و در دربار او، از موقعیت ممتازی بهره‌مند شد؛ تا جایی که در سفرِ مکه، هم‌رکاب وی شد. او همواره در محضر هارون از علم و ادب سخن می‌گفت و در روزگار مأمون، معتصم و الواثق بالله، رهبری معتزله را به عهده داشت. گویند: او بود که مأمون را به آیین معتزله گرایش داد.

ثمامة در صدد دفاع از عقل برآمده، می‌گفت: «این خود انسان است که با اراده، مرتکب اعمال می‌شود». وی به خاطر برخی نظریات غیر معمول و جدید از معتزله جدا شد. پیروان او را «ثمامیه» می‌خوانند.[۶]

جبرائیل بن بختیشوع

ابوعیسی جبرائیل بن بختیشوع دوم پسر جرجیس، پزشکی سریانی و هم‌چنین رئیس پزشکانِ مدرسهٔ جندی شاپور بود. همراه پدرش به بغداد آمد و با او در امر طبابت همکاری می‌کرد. هنگامی که هارون‌الرشید به خلافت رسید، او را به عنوان پزشک خصوصی خویش برگزید. وی نزد خلیفه از جایگاهی رفیع برخوردار و هم‌نشین وی شد. جبرائیل سپس به خدمت امین درآمد.

چون مأمون به خلافت رسید، به خاطر خدمت به امین، بر او خشم گرفته، او را زندانی کرد، ولی با وساطت حسن بن سهل وزیر مأمون، آزاد شد. از آن‌جا که مأمون را از بیماری دردناکی نجات داد، او را به موقعیت قبلی ـ که نزد هارون داشت ـ بازگرداند.

ابونواس، درباره او چنین می‌سراید:

«از برادرم ابوعیسی که جبرئیل عقل اوست، پرسیدم.

و گفتم که شراب را دوست می‌دارم؛ او گفت: زیادی آن موجب هلاکت است.

به او گفتم: مقدارش را تعیین کن؛ گفت: که البته گفته او حرف آخر است.

من انسان را دارای چهار طبیعت و عنصر اصلی می‌دانم. پس چهار پیمانه شراب برای چهار عنصر سزاست، یعنی، برای هر عنصر یک پیمانه».

تألیفات او شامل رساله‌ای در باب خوردن و آشامیدن، رساله‌ای کوچک در طب و کتابی در صنعت بخور می‌باشد.[۷]

حمزهٔ خارجی

حمزة بن أدرک (یا أترک) سیستانی، از رهبران خوارج «شراة» و از جوان‌مردان و صاحبان فکر و اندیشه در میان هم‌مسلکان خود، بود. مذهب او به «حمزیة» معروف است که منشعب از مذهب «عجاردة» (یاران عبدالکریم عجرد) است. اینان معتقدند که قدر، خیر و شرش از بنده است. و نیز معتقدند که مبارزه با سلطان ستم‌گر، واجب است و این که دو امام تا وقتی که هر یک بر دیگری چیرگی نیابد و مردم بر یکی از آن دو به توافق نرسند، می‌توانند همزمان وجود داشته باشند.

حمزه، در سال ۱۷۷ ق به خون‌خواهی «حصین بن رقاد خارجی» سر به شورش برداشت و در سال ۱۷۹ ق و هم‌چنان به شورش خود ادامه داد تا قیام او «پوشنگ» و «هرات» را در برگرفت. سرانجام عامل هرات عمرو بن یزید ازدی جهت رویارویی وی شتافت، ولی ارتش او شکست خورد و خود عمرو در گرماگرم نبرد، کشته شد. در سال ۱۸۱ ق حمزه، خود را امیرالمؤمنین خواند. هارون‌الرشید خروج و سرکشی او را نکوهش کرد و از او خواست تا به باور عام مسلمانان درآید. حمزه پاسخ تندی به شیوه خوارج به او داده و نامهٔ خود را با شعارهای خوارج (حکم از آن خداست. به حق حکومت می‌کند و اوست بهترین حکم کنندگان)، به پایان برد.

زمانی که علی بن عیسی بن ماهان به حکومت خراسان منصوب شد، دو فرزند خود، حسین و سپس عیسی را به جنگ حمزه فرستاد. حمزه آن دو را مغلوب کرده و با این پیروزی خطر حمزه جدّی‌تر شد. در سال ۱۸۵ ق علی بن عیسی، شخصاً به جنگ با حمزه پرداخت و بر او پیروز شد و بسیاری از پیروان وی را به قتل رساند. پس از این ضربهٔ مهلک که بر حمزه وارد شده او در مدت بیش از دوازده سال به تجدید قوا پرداخت و مجدداً در سال ۱۹۲ ق قیام کرد. او از درگیری دولت با شورش رافع بن لیث در ماوراء النهر و سرگرم شدن نیروهای نظامی به آن جریان سود جست و به سوی خراسان حرکت کرد و بدون هیچ مانعی وارد شهر شده و به قتل عام مردم و گردآوری اموالی که عمّال هرات و سیستان برای والی خراسان می‌آوردند، پرداخت.

هنگامی که مأمون در خراسان بود، لشکری بزرگ به نبرد با حمزه فرستاد. فرماندهی این لشکر را عبدالرحمان نیشابوری به عهده داشت. او توانست پس از نبردی سخت، از پیش‌روی حمزه جلوگیری کرده، او را در سال ۱۹۴ ق به سوی جنوب و تا هرات عقب راند. پس از این که مأمون از سوی برادرش امین از مقام ولایت‌عهدی خلع شد، بالاجبار، نیروهای خود را از جبهه جنگ با حمزه به عقب کشید. این

عقب‌نشینی، به علت نیاز مأمون به یک نیروی آماده و قوی بود که بتواند با امین ـ که در حال حرکت به سوی وی بود ـ روبه‌رو شود. چون حکومت مأمون تثبیت شد، لشکری را برای نبرد با حمزه گسیل داشت، این لشکر به جنگ با او پرداخت و پیروان او را شکست داد. پاره‌ای از منابع می‌گویند: که حمزه در میدان جنگ کشته شد و برخی بر این عقیده‌اند که وی در رودخانه‌ای در کرمان غرق شده است. در مورد نام پدر حمزه، تاریخ‌نویسان نظریات مختلفی دارند. پاره‌ای نامش را حمزة بن أترک و عده‌ای حمزة بن عبدالله بن ازرق شاری ضبط کرده‌اند.[8]

عَکّوَک

ابوالحسن علی بن جبلّة بن عبدالله (ابن مسلم)، ملقّب به عکوَّک بود. او را به جهت این که کوتاه و چاق بود، «عکوَّک» می‌خواندند. اصل او از «ابناء» است. ابناء نامی است که بر فرزندانِ سربازانی اطلاق می‌شود که خسرو انوشیروان به یمن گسیل داشت تا حبشیان را از آن‌جا بیرون کنند. آنها پس از بیرون راندن حبشیان، در یمن ماندگار شدند. منسوب به ابناء را «ابناوی» و «بنوی» می‌گویند. عکوّک شاعری بی‌تکلف، زیبا کلام، سخن‌وری مدیحه‌سرا بود. اشعار او اکثراً در مدح ابودُلَف، قاسم بن عیسای عجلی و ابوغانم، حمید بن حمید طوسی، بود. ابوغانم و ابودلف از بزرگان دستگاه و دولت عباسیان و از سخاوت‌مندان بودند. عکوّک در مدح آن دو، راه افراط پیش گرفت و آنها را از تمام مردم برتر دانست. از این رو، مأمون بر وی خشم گرفت. گویند مأمون او را دست‌گیر کرد و زبانش را از پس گردنش بیرون کشید. نیز گفته‌اند: وی فرار کرد و تا زمان مرگش متواری بود. که البته این نظر درست‌تر می‌نماید. عکوّک در مدح ابودلف چنین می‌سراید:

«به درستی که روزگار و دنیا میان تولد و مرگ ابودلف منحصر است. هرگاه که ابودلف روی گرداند؛ دنیا نیز به دنبال او خواهد رفت (یعنی او نباشد دنیا نیز ادبار کند) ای درمان زمین آن‌گاه که فساد یابد و ای گشایشگر سختی.

هر عربی که بر روی زمین است؛ چه بادیه‌نشین و چه متمدن (شهرنشین) از تو ردایی از شرافت به عاریت گرفته که هنگام مفاخره بر تن می‌کند».

و دربارهٔ حمید طوسی می‌سراید:

«راستی دنیا آن‌گاه که دستان بخشنده حمید باشد مطلوب می‌نماید. اما زمانی که او در میان نباشد. دیگر دنیا را بهایی نیست».

در رثای حمید ـ که از دنیا رفته بود ـ قصیده «عینیه» معروف خود را سرود که مطلع آن چنین است:

«برای روزگار سرشک می‌باری یا از دست ایام می‌نالی! هر چه کنی بدان که مردم از فقدان این بزرگ همه مصیبت‌زده‌اند».

تا آن‌جا که می‌گوید:

«چگونه شکاف تنگ زمین، کوهی را دربرمی‌گیرد؛ که این کوه، زمین را در پناه داشت.

کوه سر به آسمان کشیده و استوار روزگار و باران سیراب کننده و حامی با یال و کوپال و دلاورش، فرو افتاد.

او شمشیر امیرالمؤمنین و نیزهٔ او و گره‌گشای مشکلات و سختی‌های بس گران بود.

نمی‌بینی که نور خورشید بر مرگ او تیره گشت و چون برآمد گرفته و رنگ پریده بود.

مرگ او دنیا را وحشت‌زده کرده و عظمت و رونق آن را از بین برد و چراگاه‌های دایر آن را خشک کرد.

آری دنیا از پرتو او قرار و آرامش داشت اما اینک کوه‌ها از بزرگی این مصیبت، کنده می‌شود».

عکوّک در ۵۳ سالگی در بغداد درگذشت.[9]

پی نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اول محرم سال ۲۱۳ = ۲۲ مارس سال ۸۲۸؛ جمعه بیستم شوال سال ۲۱۳ = اول ژانویه سال ۸۲۹.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۳۱۴؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۶۸؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۱۷۷؛ بغیة الوعاة، ص ۳۱۵؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۴۵؛ حسن المحاضره، ج ۱، ص ۲۲۸؛ انباه الرواة، ج ۲، ص ۲۱۱؛ العبر، ج ۱، ص ۳۷۴؛ الروض الأنف، ج ۱، ص ۵؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۳، ص ۱۲.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۲۵۷؛ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۱۶؛ الکتاب والوزراء، ص ۳۰۴؛ معجم الادباء، ج ۲، ص ۱۶۰؛ امراء البیان، ج ۱، ص ۲۱۸؛ اعتاب الکتاب، ص ۱۱۳؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «احمد بن یوسف».

۴. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۲۶۶؛ العبر، ج ۴، ص ۱۳؛ البیان المغرب، ج ۱، ص ۱۰۳؛ الاستقصاء، ج ۱، ص ۱۶۱ ـ ۱۷۱؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ادریس الثانی».

۵. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۲۹۱؛ تاریخ ابن‌اثیر و طبری، حوادث سال ۲۱۲ ق؛ العبر، ج ۱، ص ۳۶۴؛ العبر، ج ۴، ص ۴۲۵؛ البیان المغرب، ج ۱، ص ۹۷؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «اسد بن فرات»؛ وازیلیف، العرب والروم، ص ۷۱ ـ ۷۸.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۸۶؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۱۴۵؛ خطط مقریزی، ج ۲، ص ۳۴۷؛ الفرق بین الفرق، ص ۱۵۶؛ الملل والنحل، ج ۱، ص ۷۰؛ طبقات المعتزله، ص ۴۶، ۶۳، ۶۵ و ۶۷؛ التبصیر فی الدین، ص ۷۴؛ تکملة الفهرست، ص ۲؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ثمامة بن اشرث».

۷. الاعلام، ج ۲، ص ۳۱۲؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۴۴۶؛ طبقات الاطباء، ص ۱۸۷ و ۲۰۱؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۵۸؛ تاریخ الحکماء، ص ۱۳۳؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «جبرائیل بن بختیشوع».

۸. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۶۱ ـ ۲۷۳؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۴۷ ـ ۱۵۱؛ الفرق بین الفرق، ص ۵۸؛ الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۴۷ ـ ۱۵۱؛ اشعری، مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۹۴.

۹. الشعر والشعراء، ص ۷۴۲؛ الأغانی، ج ۱۹، ص ۲۸۷؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۳۵۰؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۳۵۹؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۲۰؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۳۷.

سال ۲۱۴ ق = ۸۲۸ ـ ۸۲۹ م[1]

رویدادها

- عیسی بن یزید جلّودی به علت ناتوانی در سرکوبی شورشیان از حکومت مصر عزل شد.
- مأمون، ولایت مصر را به برادرش معتصم سپرده و او را به فرماندهی ارتش منصوب کرد. حیدر بن کاووس ملقب به «افشین» نیز وی را همراهی کرد. معتصم، شورش را سرکوب کرد و محرّکان را به قتل رساند.
- پس از کشته شدن محمد بن حمید طوسی در جنگ با بابک خرمدین، علی بن هشام به جای وی به حکومت آذربایجان منصوب شد.
- سلیمان بن عبدالله بن سلیمان عباسی به جای صالح بن عباس عباسی بر دو شهر مکه و مدینه حکومت یافت. فرمان‌روایان عباسی به طور متوالی تا سال ۲۴۸ ق بر این دو شهر ولایت داشتند.
- در زمان حکومت عبدالرحمان بن حکم، مسجد ابن عدّبس در «اشبیلیه» (سویل) بنا نهاده شد. این مسجد به جهت نظارت قاضی ابن عدّبس بر ساخت آن، بدو منسوب است. این مسجد در حال حاضر به کلیسای «سان سالوادور» تبدیل شده است.
- درگذشت امپراتور میخائیل دوم (عموری) و نصب پسر وی، «تئوفیل» به عنوان امپراتور روم.

وقایع نظامی

جنگ‌ها و فتوحات

- **دریای مدیترانه (سیسیل):** امیر اندلس، عبدالرحمان بن حکم، نیرویی دریایی، از بندر طرطوشه (ترتوز) اسپانیا به سیسیل روانه ساخت. این لشکر به فرماندهی دریادار، اصبغ هوّاری بربری و با هدف استحکام بخشیدن به مراکز دفاعی اغلبیان و نیز شکست ناوگان بیزانس و تسلط بر شهر «مینو» صورت گرفت.

شورش‌ها

- **مصر، جنگ‌های قبیله‌ای:** قیسیان و یمانیان به رهبری عبدالله بن حلیس هلالی و عبدالسلام بن ابی‌ماضی به جنگ با یک‌دیگر پرداختند. معتصم، همراه با سردار خود افشین به سرکوبی آشوب و کشتن و به دار آویختن سران غائله پرداخت.
- **اندلس:** عبدالرحمان بن حکم امیر اندلس شهر آشوب‌زدهٔ «باجه» را وادار به اطاعت کرد و با زور آن را به فرمان خویش درآورد و لشکری برای نبرد با «هاشم ضراب» ـ فرماندهٔ آشوب‌گران ـ به شهر «طلیطله» فرستاد. این لشکر پس از دو سال نبرد او را دستگیر کرد و به قتل رساند.
- **ارمنستان:** شورش بابک خرمدین، لشکریان خلیفه و فرمانده ایشان، محمد بن حمید طوسی را با شکست مواجه کرد. در این جنگ، محمد بن حمید کشته شد.

درگذشتگان

- ابن عبدالحکم.
- ایفیموس.
- علّان شعوبی.
- محمد بن حمید طوسی.
- میخائیل دوم.

ابن عبدالحکم

ابومحمد عبدالله بن حکم بن أعین بن لیث بن رافع، فقیهی از یاران مالک و از بزرگان مذهب مالکی بود. او از مالک و لیث بن سعد و ابن عیینه و دیگران کسب دانش کرد و پس از اشهب بن عبدالعزیز قیسی، ریاست مذهب در مصر، به وی رسید. همو بود که اصول مذهب مالکی را به شاخه‌های گوناگون گسترش داد. او از دوستان امام شافعی بود و چون شافعی به مصر وارد شد، به دیدار وی آمد او را بزرگ داشت و در حد کمال اکرام نمود. شافعی، همان جا درگذشت و در آرام‌گاه خصوصی وی به خاک سپرده شد.

ابن عبدالحکم نیز در اسکندریه به دنیا آمد و در قاهره درگذشت. در سال ۲۶۸ ق پسرش محمد بن عبدالحکم هم‌چون پدر، پیشوایی مذهب مالکی در مصر را عهده‌دار شد. از آثار قلمی ابن عبدالحکم، کتاب المختصر الکبیر است که در آن، کتاب اشهب و سیرهٔ عمر بن عبدالعزیز و دیگر کتاب‌های فقه مالکی را خلاصه کرده است. وی در ۶۴ سالگی درگذشت.[2]

افیموس (Ephimos)

وی فرماندهٔ بیزانسی لشکر روم در سیسیل بود. میان او و حاکم جزیره، عداوتی پدید آمد که در اثر آن، بر حاکم شورید و او را اسیر کرده، به قتل رساند. آن‌گاه خود را امپراتور جزیرهٔ سیسیل معرفی کرد. سپس اقدام به جایگزینی یاران خویش به عنوان حاکم بر نواحی سیسیل کرد. اما یکی از والیان منصوب از سوی او، علیه وی شورید و بر سرقوسه «ساراکوسه» (مرکز جزیره) دست یافت.

زمانی که افیموس از یافتن راه حل ناتوان گشت، با کشتی‌های خویش رهسپار تونس شد و از والی آن‌جا، زیادة الله اغلبی اول، یاری خواست تا بتواند به کمک ناوگان اسلامی و ناوگان افیموس، سلطهٔ خود را بر سیسیل به دست آورد؛ البته با این تعهد که حکومت آن‌جا را به امیر واگذارد و خود به نیابت وی، در آن‌جا حاکم باشد. زیادة الله، موافقت خویش را ابراز داشت و متفقاً ناوگانی را به فرماندهی قاضی اسد بن فرات فراهم کردند. شهر سرقوسه، از سوی دو ناوگان به محاصره درآمد، ولی به خاطر مقاومت و پایداری این شهر، آنان محاصره را رها کرده و بر شهر «مینو» دست یافتند. افیموس

به سوی شهر «قصریانه» رهسپار شد. ساکنان شهر خواهان گفت وگو با وی و پذیرفتن او به عنوان امپراتور و به توافق رسیدن با وی و مسلمانان شدند. از این رو، قرار ملاقات با وی را در محلی گذاشتند. چون «افیموس» بر سر قرار حاضر شد، بر او یورش برده و او را کشتند. گویند: طراح این قتل، امپراتور میخائیل دوم بوده است. از «افیموس» در منابع و مصادر عربی به عنوان «فیمی» نام برده شده است.[۳]

علّان شعوبی

اصالتاً ایرانی و به داستان‌سرایی، علوم انساب، عیوب و نقایص اعراب و ناسازگاری‌های ایشان با هم آشنا بود. بعدها به برمکیان پیوست و در «بیت الحکمه» برای هارون و مأمون به نسخه‌برداری کتاب پرداخت.

علّان، کتابی به نام المیدان نوشت که دربارهٔ مثالب عرب بود و در آن به بدنام کردن آنان پرداخته و عیوب و نقایص آنان را فاش کرد.

هم‌چنین کتابی با عنوان المثالب دارد که در آن، از بدی‌های قریش، و تیم بن مرّة بن کعب و بدی‌ها و عیوب بنی‌اسد، بنی‌مخزوم و دیگر اشراف عرب یاد می‌کند.[۴]

محمد بن حُمید طوسی

محمد بن حمید طاهری طوسی، از والیان مأمون و از بلندآوازه‌ترین فرماندهان ارتش او بود. مأمون در سال ۲۱۱ ق او را به نبرد با بابک خرمدین گمارد. وی در جنگی که میان او و بابک خرمدین در سال ۲۱۴ ق رخ داد، کشته شد. او دلیر مردی ستوده بود و کشته شدن او بر مأمون بسیار گران آمد. شاعران زیادی دربارهٔ او مرثیه گفته‌اند. نیکوترین مرثیه‌ها قصیده‌ای از ابوتمام است که شروع آن چنین است:

«راستی که می‌باید این مصیبت گران و جان‌فزا تلقی شود، آری چشمی که سیل‌آسا بر او نگرید را عذری نیست.»

در همین قصیده چنین ادامه می‌دهد:

«هنوز ردای سرخ «خونین» مرگ را بر تن نکرده؛ که با وارد شدنش به عرصه بهشت ردای حریر سبز رنگ بر تن نمود.

او با پوشش پاکیزه و طاهر درگذشت و پس از دفن او؛ بوستانی نبود مگر این که آرزو داشت که ای کاش قبر او می‌بود».[۵]

میخائیل دوم

امپراتور بیزانسی که در سال ۸۲۰م و پس از ترور امپراتور لئون پنجم (ارمنی)، به حکومت رسید. فرمانده بیزانسی «توماس صقلبی» علیه وی شوریده و در آناتولی (ترکیه)، علم تمرد و نافرمانی را برافراشت. این شورش به سبب رشد فساد در دستگاه دولت از سوی عامهٔ مردم نیز مورد حمایت قرار گرفت.

توماس از همکاری و کمک خلیفه مأمون عباسی بهره‌مند شد. در واقع همکاری امپراتور با بابک خرمدین که بر خلیفه شوریده بود، باعث شد تا خلیفه از توماس حمایت کند؛ اما میخائیل، توانست بر توماس، فائق آید و شورش او را سرکوب کند؛ پیش از آنکه مأمون، توانسته باشد شورش بابک را خاموش کند. مأمون، ارتشی را برای جنگ با امپراتور گسیل داشت و پس از پیروزی، او را وادار به صلح و پرداخت غرامت کرد.

در دورهٔ حکومت او «کریت» به دست مسلمانان اندلسیِ (اهل ربض) سقوط کرد. اهالی این شهر، توسط حکم بن هشام و پس از یک قیام علیه او از قرطبه (کوردوبا) رانده شده بودند. هم‌چنین در عهد او بود که اغلبیان حاکم بر تونس، بر «سیسیل» استیلا یافتند.[۶]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اول محرم سال ۲۱۴ = یازدهم مارس سال ۸۲۹؛ شنبه دوم ذی‌القعده سال ۲۱۴ = اول ژانویه سال ۸۳۰.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۲۲۹؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۳۴؛ حسن المحاضره، ج ۱، ص ۳۰۵ و ۳۰۹؛ العبر، ج ۱، ص ۳۶۶؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۳۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۵۹.

۳. العرب والروم، ص ۶۶ ـ ۸۱؛ المسلمون فی صقلیه، ص ۸ و ۹؛ صقلیه و علاقتها بدول البحر المتوسط، ص ۴۰ ـ ۵۷.

۴. الفهرست، ص ۱۵۳؛ معجم الادباء، ج ۵، ص ۶۶.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۳۴۳؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۴۱۲؛ الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۲۹.

۶. موسوعة تاریخ العالم، رویدادهای سال ۸۲۰ق.

سال ۲۱۵ق = ۸۲۹ ـ ۸۳۰م[۱]

رویدادها

- چون گزارش ویرانی‌هایی که رومیان بر انطاکیه وارد ساختند به مأمون رسید، او به عزم جنگ با رومیان، بغداد را ترک کرد و اسحاق بن ابراهیم مصعبی را به نیابت خود در بغداد جایگزین خویش کرد. مأمون دیگر هرگز به بغداد بازنگشت.
- مأمون، به شام رفت و در آن‌جا رصدخانه‌ای را بر کوه «قاسیون» احداث کرد.
- معتصم فرمان‌روای مصر، غلام خود عبدویه بن جبله را به نیابت از خود بر مصر گماشت و خود به برادرش مأمون در شام پیوست.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- روم: مأمون، در رأس سپاهی انبوه به روم هجوم برد و امپراتور تئوفیل را شکست داده و دژهایی را از جمله: ملطیه، ماجده و سندس را فتح کرد. در این نبرد، معتصم برادر مأمون نیز که از مصر

آمده بود، وی را همراهی کرد. هم‌چنین مأمون، أنقره (آنکارا) را نیمی به مصالحه و نیمی به زور فتح کرده، سپس به دمشق بازگشت.

- **دریای مدیترانه:** محاصره شهر «بلرم» (پالرمو)یِ سیسیل، تا سال ۲۲۰ ق ادامه یافت. سرانجام این شهر تسلیم شد و مسلمانان بر آن دست یافتند. هم‌چنین شهر «گالیانو» نیز به تصرف مسلمانان درآمد.

درگذشتگان

- ابوزید انصاری.
- اخفش اوسط.
- سهل بن هارون.
- معمر بن عباد سلمی.

ابوزید انصاری

ابوزید سعید بن اوس بن ثابت خزرجی انصاری بصری، از بزرگان لغت و ادب بود. سیبویه، او را به جهت موثق بودن در نقل روایت «ثقه» می‌خواند. عقیدهٔ وی با عقاید قدریه تطابق داشت.

او نزد ابوعمرو بن علاء تحصیل علم کرد و ابوعبید قاسم بن سلّام و دیگران نیز از وی بهرهٔ علمی برده‌اند. از تألیفات او می‌توان به کتاب‌های خلق الانسان، کتاب الابل، کتاب السماء، کتاب الامثال، الجود والبخل، کتاب النبات والشجر و کتاب القوس والترس و... اشاره کرد. ابوزید در بصره زاده شد و همان جا در ۹۶ سالگی درگذشت.[۲]

اخفش اوسط

ابوالحسن سعید بن مسعده (منسوب به قبیلهٔ بنی مجاشع) بلخی بصری بود و به «اخفش اوسط» شهرت یافت. (عرب‌ها کسی را که بینایی‌اش ضعیف و چشمانش تنگ باشد، اخفش گویند) او نحوی، لغوی، ادیب و از دانشمندان بصره به شمار می‌رفت. علوم عرب را از سیبویه آموخت و به تدریسِ الکتاب او پرداخت.

وی بر بحور پانزده گانهٔ شعری که توسط خلیل بن احمد وضع شده بود، بحری به نام «خَبَبَ» افزود و بدین ترتیب، اوزان شعر به شانزده رسید. او معتزلی بود و در علم کلام و جدل، سرآمد بود.

از تصانیف وی، غریب القرآن، تفسیر معانی القرآن، معانی الشعر، کتاب العروض، کتاب الاشتقاق، کتاب الاصوات، کتاب الملوک، کتاب المقاییس، کتاب الاوسط فی النحو، کتاب المسائل الکبیر و المسائل الصغیر و غریب الموطأ را می‌توان نام برد. او در ۷۵ سالگی دنیا را وداع گفت.[۳]

سهل بن هارون

ابوعمرو سهل بن هارون بن راهبون (رهبون) اهوازی، در اصل ایرانی بود. او در «میسان» زاده شده و در بصره بزرگ شد و همان‌جا نزد علمای بصره کسب دانش کرد. سپس به بغداد رفت و به خدمت هارون درآمد. وی از موقعیت ممتازی برخوردار شد تا جایی که هارون الرشید او را به جای یحیی بن برمک بر امور دیوانی خویش، منصوب کرد. او پس از آن، کمر به خدمت مأمون بست و مأمون او را به سرپرستی «خزانة الحکمة» ـ محلی که در آن کتب فلسفه‌ای که از قبرس برای مأمون آورده شده بود، نگه‌داری می‌شد ـ گمارد.

در واقع زمانی که مأمون با حاکم جزیرهٔ قبرس از درِ آشتی درآمد، از او خواست تا گنجینهٔ کتاب‌های یونانی را در اختیار وی گذارد. چرا که این گنجینه را در محلی گذاشته بودند که کسی به آن دست‌رسی نداشت. حاکمِ جزیره، درباریان و صاحب‌نظران را گرد آورد و با آنان به مشورت پرداخت. آنها همه با این درخواست مخالفت کردند جز یک سر اسقف که چنین اظهار داشت:

من بر آنم که هر چه سریع‌تر در فرستادن این کتب اقدام شود؛ زیرا هرگاه علوم عقلیه وارد حکومتی اسلامی شود، آن را تباه کرده و میان دانشمندان آن جامعه، فتنه خواهد افکند. بنابراین حاکم قبرس آن مجموعه را نزد مأمون فرستاد. مأمون از دیدن کتاب‌ها شاد شد و دستور داد تا به ترجمه آنها بپردازند و سهل بن هارون را به سرپرستی این کار گماشت.

سهل از شیعیانِ شعوبی بود و نسبت به عجم تعصب می‌ورزید. او به بخل نیز شهرت داشت. از آثار او، رساله‌ای است در ستایش بخل که آن را با قصد ابراز توانایی خود در سخن‌وری به حسن بن سهل، وزیر مأمون، تقدیم داشته است. چون سهل ستایش او را از بخل و مذمت بخشش دید، وی را عتاب کرد و به او گفت: ما پاداش شعرت را در مدح از بخل، باور آن قرار می‌دهیم و لذا چیزی به تو نمی‌بخشیم. سهل بن هارون، کتابی نیز در مخالفت با کلیله و دمنه به نام عقراء و ثعله و کتابی نیز در شیوهٔ حکومتی مأمون نوشت. وی هم‌چنین، کتاب‌هایی در موضوعات دیگر دارد. سهل در ۷۵ سالگی درگذشت.[۴]

معمّر بن عباد سلمی

ابوعمرو معمّر بن عباد سلمی، اهل بصره و از غلات بزرگ قدریه بود. او رهسپار مدینه شد و با نظّام به مناظره پرداخت. وی در مسائل کلامی و معتقدات، نظریات منحصر به فردی داشت. از آن جمله این که خداوند اعراض را از قبیل: رنگ، مزه، بو، شنوایی، بینایی، زندگی و مرگ را نیافریده بلکه خدا تنها اجسام را آفریده است. سپس این اجسام، عرض‌ها را به وجود آوردند؛ زیرا از خصوصیات جسم یکی این است که عرض داشته باشد. بنابراین، فنای جسم از طبیعتِ خود اوست و نیک برآمدن زرع و فساد آن نیز از خود زرع است و خدا را در عرض‌ها، دستی نیست. انسان غیر از بدن چیزی ندارد و اوست که تن خود را با اراده و اختیار و قدرتِ خود، اداره می‌کند.

معمّر بن عباد، همانند سایر معتزله، منکر صفات ازلی خداوند بود و براساس همین نظریه می‌گفت: «کلام خداوند نمی‌تواند صفتی ازلی باشد؛ زیرا کلام، عرض است و از خداوند، عرض صادر نمی‌شود.» به عقیده او قرآن فعل جسم است که کلام در آن حلول کرده است و نه فعل خداوند یا صفت خدا.

طایفهٔ «معمّریه» به او منسوبند. او در سال ۲۱۵ ق و به گفتهٔ برخی در سال ۲۲۰ ق درگذشت.[5]

پی نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اول محرم سال ۲۱۵ = ۲۸ فوریه سال ۸۳۰؛ یکشنبه سیزدهم ذی‌القعده سال ۲۱۵ = اول ژانویه سال ۸۳۱.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۴۴؛ تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۷۷؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۶۹؛ الفهرست، ص ۸۱؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۳۷۸؛ معجم الادب، ج ۴، ص ۲۳۸؛ العبر، ج ۱، ص ۳۶۷؛ انباه الرواة، ج ۲، ص ۳۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۳؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابوزید الانصاری»؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۴۵.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۵۴؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۳۸۰؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۹۳؛ انباه الرواة، ج ۲، ص ۳۶؛ معجم الادباء، ج ۴، ص ۲۴۲؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۳۶؛ الفهرست، ص ۷۷؛ خزانة الأدب، ج ۱، ص ۳۹۱؛ همان، ج ۲، ص ۱۵۱؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «الاخفش الاوسط»؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۵۱.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۲۱۲؛ العقدالفرید، ج ۶، ص ۲۰۰؛ الفهرست، ص ۱۷۴؛ معجم الادباء، ج ۱۱، ص ۲۶۶؛ فوات الوفیات، ج ۱، ص ۳۶۸؛ أعتاب الکتّاب، ص ۸۸؛ أمراء البیان، ج ۱، ص ۱۵۹؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۳، ص ۳۴؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «سهل بن هارون».

۵. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۱۹۰؛ الملل والنحل، ج ۱، ص ۶۵ـ۶۸؛ التبصیر فی الدین، ص ۷۳.

سال ۲۱۶ ق = ۸۳۰ ـ ۸۳۱ م[1]

رویدادها

- در اواخر این سال، مأمون به عزم سرکوبی شورش عبدوس فهری، از دمشق عازم مصر شد.
- مأمون زمانی که در مصر بود، دستورِ بازسازی طاق‌های پل نیل را داد و نیز امر کرد تا پلی در منطقهٔ «فسطاط» بسازند.
- مأمون، عیسی بن منصور بن موسایِ رافعی را به ولایت مصر منصوب کرد و به دمشق بازگشت.
- شهر «مرسیا» در ناحیهٔ «تدمیر» در ساحل شرقی اندلس در عهد حکومت امیر، عبدالرحمانِ اوسط و به دستور کارگزار شهر، جابر بن مالک بن لبید ساخته شد. دیر زمانی نگذشته بود که شهر «مرسیا» به مرکز آن ناحیه تبدیل شد و پس از آن، این منطقه، به نام مرسیا خوانده شد.
- محمد بن ابی الجواری حاکم سیسیل بر اثر بیماری طاعون که تمامی جزیره را فراگرفته بود، درگذشت و ابو فهر بن عبدالله تمیمی به جای او منصوب شد.
- مأمون، موسی بن یحیای برمکی را بر حکومت سند گمارد.

وقایع نظامی

جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها

- روم: تئوفیل امپراتور روم، با استفاده از دور شدن مأمون از مرزهای بیزانس، به شهرهای «مصیصه» و «طرسوس» یورش برد و پس از ویران ساختن آن‌جا، گروه زیادی از مسلمانان را اسیر کرد و غنایم زیادی به دست آورد.
- مأمون به دمشق بازگشت و فرماندهانش را به چند دسته تقسیم کرد آن‌گاه به جنگ روم رفت. ابواسحاق معتصم بر چندین دژ استیلا یافت و قاضیِ وی، یحیی بن اکثم نیز بر تعدادی دیگر مسلط شد. عباس پسر معتصم بر چند دژ در شهر «کبادوکیا» دست یافت و با لشکری به فرماندهی امپراتور روبه‌رو شد؛ ولی او را شکست داده و غنایم بسیاری به دست آورد.
- مصر: شورش قبطیان و اعرابِ کشاورز ساکن در دلتای نیل، به رهبری عبدوس فهری و ابقای افشین در مسؤولیتش برای سرکوبی شورش.

درگذشتگان

- اصبغ هواری.
- اصمعی.
- زبیده دختر جعفر.
- غسّان بن عباد.

اصبغ هوّاری

اصبغ بن وکیل بربری، از قبیلهٔ هوّاره، معروف به «فرغلوش» دریاسالار اندلسی بود. عبدالرحمان دوم، فرزند حکم، حاکم اندلس او را به کمک ناوگان اغلبی که شهر سرقوسه را در محاصره داشتند، فرستاد. او همراه با ناوگان، از بندرِ طرطوشه (تورتوسه) حرکت کرد و به نیروهای اغلبی پیوست و متحداً بر شهرهای «مینو» و «غلیانه» دست یافتند. پس از آن در جزیره، بیماریِ «وبا» شایع شد و اصبغ و سردار اغلبی، محمد بن ابی الجواری و عدهٔ زیادی از مسلمانان، بر اثر آن مردند.[2]

اصمعی

ابوسعید عبدالملک بن قریب بن علی اصمعی (منسوب به نیای خود اصمع) از قبیله قیس و به کنیه‌اش؛ یعنی اصمعی شهرت داشت. وی در بصره بزرگ شد و ادبیات عرب را از بزرگان اهل فن آموخت. وی از سخن‌وران عرب زبانی که به بصره می‌آمدند، کسب دانش می‌کرد و به نقل اندوخته‌های خود می‌پرداخت.

هم‌چنین بسیار به میان اعراب بادیه‌نشین می‌رفت و با آنان اختلاط می‌نمود و مدتی نیز در میان آنان مقیم شد تا این که راوی بزرگ عرب و یکی از پیشوایان علم و دانش ایشان گردید.

اصمعی، به خدمت هارون‌الرشید درآمد و تا زمان مرگ هارون، ملازم وی بود. چون مامون به جای پدر به خلافت رسید، موضوع مخلوق بودن قرآن را مطرح کرد. اصمعی به جهت حفظ دین خود، بغداد را به قصد بصره ترک و خانه‌نشینی را اختیار کرد. مأمون از وی خواست تا به حضور او رود، ولی او، کهولت سن را بهانه ساخت. او صورتی زشت داشت. گویند یکی از حکام، کنیزی را به او تقدیم کرد. کنیز تا او را دید، وحشت‌زده شد. اصمعی با این حال روحی لطیف و طبعی ظریف داشت.

از تصانیف او الاصمعیات است که حاوی برگزیدهٔ اشعار عرب است. نوادر الاعراب، خلق الانسان، کتاب الخیل، کتاب النبات والشجر، کتاب النخل الکَرْم، کتاب الاضداد، کتاب معانی الشعر، کتابی در اسامی ویژگی‌های زمین، آسمان و گیاهان و ... از دیگر آثار اوست. وی در ۹۴ سالگی درگذشت.[3]

زبیده دختر جعفر

امّ جعفر، زبیده دختر جعفر بن منصور هاشمی عباسی، همسر هارون‌الرشید و دختر عموی او و مادرِ فرزندش محمد امین بود. نام او «أمة العزیز» یا «ام‌العزیز» بود. گویند جدش منصور، وی را در دوران کودکی می‌رقصانده، و در آن حال وی را زبیده صدا می‌کرد، و به همین جهت این نام بر او ماند.

هارون‌الرشید او را در سال ۱۶۵ ق به ازدواج خود درآورد. زمانی که هارون از دنیا رفت و امین فرزندش به قتل رسید، زبیده از سوی عوامل مأمون، مورد ظلم و ستم قرار گرفت. زبیده، نامه‌ای گلایه‌آمیز و در قالب عرض حال، به مأمون نوشت. مأمون بر او شفقت آورد و خانه‌ای را در کاخ خلیفه در اختیار وی قرار داد و غلامان و کنیزانی را به خدمت او گماشت. گویند زبیده در دیانت، اصالت و نیکویی، برترین زنان زمان خود بود و در کارهای نیک، پیش‌قدم‌ترین آنان بود. او مسیر میان بغداد تا مکه را با ساختن آبگیرها و کاروان‌سراها و حفر چاه و تأسیسات مورد نیاز در راه‌ها آباد ساخت. «عین زبیده» (چشمه زبیده) در مکه منسوب به اوست. او بود که از دورترین منطقهٔ دشت نعمان (واقع در شرق مکه) با حفر قنات‌های متعدد آب را به مکه رساند. در خانهٔ او صد کنیز حافظ قرآن وجود داشت و از کاخ وی، صدایی مانند صدای زنبوران عسل به گوش می‌رسید که در اثر زمزمهٔ قرائت قرآن بود. زبیده در بغداد درگذشت.[4]

غسان بن عباد

غسّان بن عباد بن ابی‌الفرج، یکی از حکام مأمون عباسی و پسر عموی فضل بن سهل وزیر بود. وی ولایت خراسان را در سال ۲۰۲ ق از سوی حسن بن سهل عهده‌دار شد. پس از آن، در سال ۲۱۳ ق از سوی مأمون به حکومت سند منصوب شد. در آن زمان، بشر بن داود مهلّبی کارگزار مأمون در سند بود. «بشر» بر مأمون شورید و از ارسال خراج برای مأمون خودداری کرد. چون غسّان وارد سند شد، بشر از وی امان خواست.

در مدت سه سال اقامت غسّان در سند، کارهای حکومتی را قوام بخشید و در سال ۳۱۶ ق به عراق بازگشت. مأمون، موسی بن یحیای برمکی را به عنوان کارگزار آن دیار منصوب کرد. موسی تا سال ۲۲۱ ق در سند حضور داشت تا این که مرگش فرا رسید. پس از او پسرش عمران بن موسی جانشین او شد.[5]

پی نوشت‌ها:

۱. شنبه اول محرم سال ۲۱۶ = هیجدهم فوریه سال ۸۳۱؛ دوشنبه ۲۳ ذی‌القعده سال ۲۱۶ = اول ژانویه سال ۸۳۲.

۲. البیان المغرب، ج ۱، ص ۱۰۴؛ الروض المعطار، ص ۴۲۹، مادهٔ «غلیانه».

۳. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۳۰۷؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۱۷۰؛ تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۴۱۰؛ الفهرست، ص ۸۲؛ انباه الرواة، ج ۲، ص ۱۹۷؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۲۸؛ العبر، ج ۱، ص ۳۷۰؛ المعارف، ص ۵۴۳؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «الاصمعی»؛ تاریخ الأدب الجغرافی، ج ۱، ص ۱۲۷؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۴۷.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۷۳؛ اعلام النساء، ج ۲، ص ۱۷؛ الکتاب والوزراء، ص ۱۷۰؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۱۳؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۳؛ البدایة والنهایه، ج ۱، ص ۲۷۱؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۳۱۴؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۲۱۳.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۲۱۱؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۴۰۹.

سال ۲۱۷ ق = ۸۳۱ ـ ۸۳۲ م[1]

رویدادها

- مأمون، از دمشق، به اسحاق بن ابراهیم مصعبی نایب خود در بغداد پیغام داد تا دانشمندان و فقیهان آن سامان را در مورد مخلوق بودن قرآن بیازماید و آنها را وادار سازد تا مخلوق بودن قرآن را بپذیرند.
- مأمون، عیسی بن منصور رافعی را از حکومت مصر عزل کرد و نصر بن عبدالملک صغدی ملقب به «کیدر» را به جای او منصوب ساخت. مأمون از وی نیز خواست تا علمای مصر را در مورد مخلوق بودن قرآن بیازماید.
- مأمون، عجیف بن عنبسه را برای سرکوب شورش علی بن هشام ـ که از اطاعت خلیفه سرپیچی کرده بود ـ بر آذربایجان گماشت.
- زهیر بن عون «یاغوث» به جای محمد بن ابی‌الجواری ـ که در شورش سربازان به قتل رسید ـ به امارت سیسیل منصوب شد.
- عمران بن موسی بن یحیای برمکی به جای پدرش بر «سند» حکومت یافت.

وقایع نظامی

جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها

● **روم:** مأمون مجدداً به جنگ با روم پرداخته و مدت ۱۰۰ روز دژ «لؤلؤة» را محاصره کرد. هم‌چنین سرداران او، بقیهٔ دژها را به محاصره در آوردند. امپراتور روم، نخست با مأمون صلح و سپس آن را نقض کرد.

شورش‌ها

● **آذربایجان:** علی بن هشام، حاکم آذربایجان، از فرمان مأمون سرپیچی کرد و سر به شورش برداشت. او سعی کرد تا به بابک خرمدین بپیوندد. عجیف بن عنبسه به قصد جنگ با وی به سوی او رهسپار شد و با پیروزی بر وی، او را همراه با برادرش دستگیر کرد و نزد مأمون فرستاد. مأمون، آن دو را به قتل رساند.

● **مصر:** افشین موفق به سرکوبی آشوب عبدوس فهری در مصر شد. و مردم مصر با امان گرفتن به فرمان مأمون گردن نهادند.

درگذشتگان

● ابومسهر غسّانی.

● عمرو بن مسعده.

ابومسهر غسّانی

ابومسهر عبدالاعلی بن مسهر دمشقی ـ که به «ابن‌ابی دارمه» نیز شهرت دارد ـ از حافظان حدیث بود. او بزرگ دانشمندان شام و در علم حدیث، تاریخ جنگ‌ها (مغازی)، مردم‌شناسی و نسبِ شامیان از عالمان آن سامان بود.

مأمون وی را زمانی که در شهر «رقة» بود به زحمت انداخت و در مورد خلق قرآن از وی استفسار نمود. بدین ترتیب که او را مجبور کرد تا در مورد مخلوق بودن قرآن نظر موافق بدهد، ولی ابومسهر نپذیرفت. از این رو، دستور داد گردن وی را روی نطع ـ چوبی که بر آن گردن می‌زدند ـ نهند و شمشیر خود را ـ که جنبهٔ تهدید به مرگ داشت ـ از نیام برکشیده، ولی او از پذیرفتن رأی به خلق قرآن خودداری کرد. برخی نیز گویند: «که پذیرفت ولی مورد نظر مأمون واقع نشد». به همین دلیل او را به بغداد برده و به زندان افکندند. وی حدود صد روز در زندان ماند و در ۷۷سالگی دنیا را وداع گفت.[۲]

عمرو بن مسعده

ابوالفضل صولی، عمرو بن مسعدة بن سعد بن صول، در اصل ترک و از امیرزادگان حکومتِ گرگان بود. نیایِ او در زمان بنی‌امیه اسلام آورد. پسرش مسعده به گروه هوادار بنی‌عباس پیوست و چون عباسیان قدرت را به دست آوردند، او موقعیت ممتازی کسب کرد. وی هم‌چنین از نویسندگان توانا و در زمان هارون، کاتب جعفر برمکی بود. وی به خدمت مأمون درآمد و مأمون به او منزلت والا بخشیده بی‌نیازش نمود. شیوهٔ وی در نوشتن اسلوب ایجاز را برگزید و از واژه‌های شیوا سود جست. در نوشته‌های ادبی، آثار زیادی از نوشته‌ها و توقیعات وی یافت می‌شود.

عمرو هشتادهزار دینار از خود به جای گذاشته است. مأمون در پشت همان نامه چنین نوشت: «این برای کسی که به ما پیوسته و مدت زیادی به ما خدمت کرده بسیار کم است».

وی زمانی که مأمون را در راه جنگ با روم همراهی می‌کرد، در شهر «آدانا»ی ترکیه و در ۷۷ سالگی درگذشت.[۳]

پی نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه، اول محرم سال ۲۱۷ = هفتم فوریه سال ۸۳۲؛ چهارشنبه پنجم ذی‌الحجه سال ۲۱۷ = اول ژانویه سال ۸۳۳.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۴۲؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۷۲؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۱، ص ۷۸۱؛ العبر، ج ۱، ص ۳۷۴؛ قضاة دمشق، ص ۱۵.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۲۶۰؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۴۷۵؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۰۳؛ امراء البیان، ص ۱۹ ـ ۲۱۷؛ معجم الادباء، ج ۶، ص ۸۸؛ الکتّاب والوزراء، ص ۲۱۶؛ اعتاب الکتّاب، ص ۱۱۶.

سال ۲۱۸ق = ۸۳۲ ـ ۸۳۳م[۱]

رویدادها

● اسحاق بن ابراهیم مصعبی، نایب مأمون در بغداد، از احمد بن حنبل و محمد بن نوح دربارهٔ مخلوق بودن استفسار نمود ولی آن دو، از قبول مخلوق بودن قرآن خودداری کردند. از این رو، اسحاق آن دو را در غل و زنجیر نزد مأمون ـ که در طرسوس بود ـ فرستاد. محمد بن نوح در راه اعزام به طرسوس درگذشت.

● مأمون، در «بند نون» نزدیک شهر طرسوس بیمار شد و به خلافت برادرش معتصم پیمان بست و پس از مرگ مأمون، پیکر او را به طرسوس برده، همان جا دفن کردند (رجب ـ اوت).

● معتصم جهت اخذ بیعت به بغداد بازگشت.

● شهر «طوانه» (Tovana-e) در «مناطق مرزی» به دستور مأمون، احداث گردید.

● گروه زیادی از اهالی «جبال»، «همدان»، «اصفهان»، «ماسبدان» و «ارمنستان» به‌کیش بابک خرمدین گراییدند و در همدان جمع آمدند.

● معتصم ابوالعباس فضل بن مروان بن ماسرجس را به وزارت خویش برگزید.

وقایع نظامی

جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها

● **روم:** مأمون به قصد جنگ با رومیان ـ که قرارداد صلح را نادیده گرفتند ـ همراه با لشکری بزرگ به سوی قسطنطنیه (استانبول) راهی شد، ولی مرگ او را در طرسوس امان نداد.

شورش‌ها

- شورش بابک خرمدین:
- معتصم، لشکری به سرکردگی اسحاق بن ابراهیم مصعبی به جنگ بابک خرمدین، به همدان فرستاد. آنان بر پیروان بابک خرمدین ضربات سختی وارد ساختند و عدهٔ زیادی از آنان را به قتل رساندند. باقی‌ماندهٔ آنان نیز به روم گریختند.

درگذشتگان

- بشر مریسی.
- سند بن علی.
- مأمون.
- محمد بن نوح.

بشر مریسی

ابوعبدالرحمان بشر بن غیاث بن ابی کریمه عبدالرحمان مریسی منسوب به قبیلهٔ عدی، فقیهی معتزلی بود که با فلسفه آشنایی داشت. گویند: پدر وی یهودی بود. او علم فقه را از استادش ابویوسف فرا گرفت و چون نظر خود را مبنی بر حادث و مخلوق بودن قرآن آشکار ساخت، از سوی استادش ابویوسف طرد شد.

او بنیان‌گذار فرقهٔ مریسیه بود. پیروان این فرقه به «مریسیه» اشتهار یافتند و معتقد به «ارجاء» می‌باشند. ارجاء به معنای تأخیر انداختن حکم مرتکب گناه کبیره به روز قیامت است و این که نمی‌توان در دنیا دربارهٔ آنان به دوزخی یا بهشتی بودن حکم کرد.

وی تفکر جهمیه را پذیرفت (به ماده الجهم بن صفوان رجوع شود) و بر اساس آن، به احتجاج و بحث پرداخت و مردم را به آن دعوت کرد. وی به سبب افکار و گفته‌هایش در زمان هارون‌الرشید مورد آزار و اذیت واقع شد. او در بغداد در محله‌ای به نام «درب المریس» زندگی می‌کرد. (سبب این تسمیه، سکونتش در محلهٔ یاد شده بود) او در همین محل، بدرود حیات گفت. (مریس، نانی نازک، آغشته به روغن و خرماست).[۲]

سند بن علی

ابوالطیب سند بن علی یهودی، ریاضیدان و اخترشناسی بود که به خدمت مأمون درآمد و به دست او به دین اسلام گروید.

از آثار او می‌توان المتصلات والمتوسطات، القواطع، الحساب الهندسی، الجمع والتفریق و الجبر والمقابله را نام برد.[۳]

مأمون

ابوعباس عبدالله بن هارون‌الرشید بن محمد مهدی بن عبدالله منصور هاشمی قرشی ملقب به مأمون، هفتمین خلیفهٔ عباسی بود. مادر او، ام‌ولدی به نام «مراجل» بود که پس از وضع حمل مأمون درگذشت. وی در رفتار و منش از برجسته‌ترین حاکمان بود. هم‌چنین در تدبیر، دانش، بردباری، ادب، زیرکی، دلیری، سروری و بخشندگی سرآمدِ عباسیان بود.

حکومت او از افریقیه تا دورترین نقاط خراسان، سند و ماوراء النهر را در بر می‌گرفت. وی به سال ۱۹۸ق پس از کشته شدن برادرش «محمد امین» خلافت را به دست گرفت. برگزیدن علی الرضاؑ فرزند موسای کاظمؑ به ولایت‌عهدی و دامادی خود، نشانهٔ تمایل شدید وی به تشیع بود. سایر عباسیان او را به خاطر این حرکت (ولایت‌عهدی) و دامادی امام رضا سرزنش کردند و با عموی او «ابراهیم بن مهدی» به عنوان خلیفه بیعت کردند. چون این خبر به مأمون رسید، از مرو (محل حکومت) عازم بغداد گردید. ابراهیم بن مهدی، از بغداد گریخت و پس از هشت سال زندگی پنهانی، خود را تسلیم کرد و مورد عفوِ خلیفه قرار گرفت.

مأمون دانشمندان، فقیهان، محدثان، متکلمان، علمای لغت، صاحبان علم و آشنایان به شعر و علم انساب را مورد تکریم قرار می‌داد. روزهای یک شنبه را به دادخواهی می‌نشست. در دوران خلافت او کار ترجمه رونق یافت و کتاب‌های زیادی از قسطنطنیه و قبرس به «خزانة الحکمة» ـ که حاوی بسیاری از کتاب‌های یونانی بود ـ آورده شد. مأمون، زمینهٔ آزادی بیان را برای پژوهشگران، متکلمان و فیلسوفان فراهم ساخت. البته تنها سخت‌گیری شدید او نسبت به مخلوق بودن قرآن را باید استثنا کرد. که نیازی نبود وی خود را درگیر آن سازد.

مأمون در جنگ با روم بر امپراتور، میخائیل دوم پیروز شد و اقدام به ساختن دژ در شهرهای مرزی و شهرهای نظامی کرد تا از حملات رومیان جلوگیری کند. مأمون در ۴۸ سالگی و پس از بیست سال حکومت، در هیجدهم رجب در «بندنون» نزدیک طرسوس وفات یافت. پس از مرگ، او را به طرسوس برده و به خاک سپردند.[۴]

محمد بن نوح

محمد بن نوح بن میمون عجلی، محدّث و اهل بغداد بود. زمانی که مأمون در «رقّه» بود، نامه‌ای به اسحاق بن ابراهیم خزاعی، جانشین و رئیس نظمیهٔ خود، در بغداد نوشت و از وی خواست که محمد بن نوح و احمد بن حنبل را نزد او بفرستد. تا نظر آنان را دربارهٔ مسئلهٔ مخلوق بودن قرآن جویا شود. هر دوی آنها را سوار بر یک شتر به سوی مأمون ـ که در طرسوس بود ـ فرستادند؛ ولی محمد بن نوح در این سفر درگذشت و در «عانه» دفن شد.[۵]

پی نوشت‌ها:
۱. دوشنبه اول محرم سال ۲۱۸ = ۲۷ ژانویه سال ۸۳۳؛ پنج‌شنبه پانزدهم ذی‌الحجه سال ۲۱۸ = اول ژانویه سال ۸۳۴.
۲. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۲۷؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۲۷۷ و ۴۶۵ ـ ۴۶۹؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۲۲۸؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۵۶؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۸۱؛ العبر، ج ۱، ص ۳۷۳؛ التبصیر فی الدین، ج ۸، ص ۹۹.
۳. تاریخ الحکماء، ص ۱۴۰ ـ ۱۴۱.
۴. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۲۸۷؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۲۲۲، ۲۵۲ ـ ۲۶۸، ۲۸۲، ۳۵۷، ۴۲۳ و ۴۲۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۳۲۴؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۷۴؛ العبر، ج ۱، ص ۳۷۵؛ الفهرست، ص ۱۶۸؛ الکتّاب والوزراء، ص ۳۰۵؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۱۶؛ ابن‌خلدون، ج ۳، ص ۴۹۳ ـ ۴۹۹ و ۵۳۰ ـ ۵۴۵؛ المعارف، ص ۳۸۷.
۵. تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۳۲۲؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۷۲ و ۳۳۲؛ العبر، ج ۱، ص ۳۷۵.

سال ۲۱۹ ق = ۸۳۳ ـ ۸۳۴ م[1]

رویدادها

- معتصم، ولایت مصر و نیز نیابت خود را به «اشناس» (سردار ترک) تفویض کرد و به او اختیارِ تعیین حاکم داد. پس از آن، موسی بن ابی العباسِ ثابتِ حنفی از سوی «اشناس» به حکومت مصر منصوب شد.
- معتصم، احمد بن حنبل را در مورد مسئلهٔ خلق قرآن آزمود و چون او از پاسخِ مورد نظر معتصم طفره رفت، خلیفه دستور داد تا او را تازیانه بزنند. او زیر ضربات تازیانه از هوش رفت و با بدن زخمی و دست و پا بسته به زندان افکنده شد.
- معتصم با برکناری سربازان عرب، ترکان را جایگزین آنها کرد.
- عبدالرحمان اوسط، حاکم اندلس، فضا و ساختمانِ مسجد قرطبه را گسترش داد.

وقایع نظامی

جنگ‌ها و پیروزی‌ها

- **دریای مدیترانه:** زهیر بن عون، حاکم سیسیل، فرماندهی یورش به شرق سیسیل را به عهده گرفت و دو شهر «تارومینا» و «مسینّا» را فتح کرد. ناوگان اغلبی، «جِنُوا» را مورد تهاجم قرار داد.

شورش‌ها

- **اندلس:** شورش ساکنان شهر طلیطله علیه عبدالرحمان اوسط، سرکوب و جمع زیادی از اهالی شهر، کشته شدند.
- **شورش زطّ:** عجیف بن عنبسة به دستور معتصم، به جنگ «زطّ»ها رفت. آنان از سال ۲۰۱ ق راه‌ها و روستاهای جنوب عراق را در اختیار داشتند.

عجیف، آب را بر آنان بست و با محاصرهٔ آنها، عده زیادی از ایشان را اسیر کرد و به بغداد برد.

درگذشتگان

- حُمَیْدی.
- فضل بن دکین.
- محمد بن قاسم علوی.

حُمَیْدی

عبدالله بن الزبیر حُمَیْدی قرشی اسدی از اهالی مکه بود. همراه‌امام‌شافعی مکه را به قصد مصر ترک کرد و تا زمان فوت شافعی ملازم و همراه او بود. پس از آن، برای فتوا در مسائل دینی به مکه بازگشت. بخاری از او حدیث نقل می‌کرد. او هم‌چنین رئیس پیروان سفیان بن عیینه است. حُمَیْدی در مکه درگذشت.[2]

فضل بن دکین

ابونعیم، عمرو بن حمّاد (منسوب به بنی‌تمیم) معروف به «مِلائی» بود، چراکه وی فروشندهٔ «ملاء» (نوعی چادر زنانه) بود. او محدث، حافظ قرآن و از مردم کوفه بوده و بخاری از وی نقل حدیث کرده است. او شیعه بود و طائفهٔ «دکینیه» به او منسوبند. در زمان او، مأمون افراد را در مورد مخلوق بودن قرآن می‌آزمود.

امیر کوفه، «فضل» را طلبید و نظر وی را در مورد این مسئله پرسید. وی در پاسخ گفت: من روزگاری در کوفه بودم که در آن بیش از هفتصد شیخِ عالم؛ چون اعمش وجود داشت که همگی می‌گفتند: قرآن، کلام خداوند است، این است حقیقت و گردن من از مویی باریک‌تر (در برابر حق). وی در ۹۹ سالگی وفات یافت.[3]

محمد بن قاسم علوی

ابوجعفر محمد بن قاسم بن علی بن عمر بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب، به خاطر پوشیدن لباس‌های پشمینِ سفید رنگ، به صوفی شهرت یافت. وی عالم به احکام دین، فقیه و نیز زاهد بود. نظریات وی، با آرای «زیدیهٔ جارودیه» موافق بود.

در کوفه علیه معتصم شورید و از آن‌جا به خراسان رفت. در آن‌جا فعالیت خود را (علیه معتصم) از سر گرفت و مردم زیادی با وی بیعت کردند. والی خراسان «عبدالله بن طاهر بن حسین» توانست پس از چند درگیری وی را در سال ۲۱۹ ق با غل و زنجیر به بغداد بفرستد. در آن‌جا معتصم او را در یکی از اتاق‌های کاخ خود زندانی کرد. اما محمد، از راه دریچه‌ای گریخت. گویند وی تا زمان وفاتش در

«واسط» پنهان شد. نیز برخی می‌گویند وی تا دوران حکومت متوکل در زندان بود تا این که در آن‌جا وفات یافت.

بسیاری از پیروان زیدیهٔ جارودیه ـ که در کوفه، طبرستان، دیلم و خراسان به سر می‌بردند ـ به وی گرویدند. آنها نیز همانند «کیسانیه» که در مورد «محمد بن حنفیه» و «موسویه» که در خصوص «موسی بن جعفر» به زنده و پنهان بودن آن دو معتقدند، قائل به حیات و غیبت «محمد» هستند.[۴]

پی نوشت‌ها:

۱. جمعه اول محرم سال ۲۱۹ = شانزدهم ژانویه سال ۸۳۴؛ جمعه ۲۶ ذی‌الحجه سال ۲۱۹ = اول ژانویه سال ۸۳۵.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۲۱۹؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۲، ص ۴۱۳؛ العبر، ج ۱، ص ۳۷۷.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۳۵۳؛ تاریخ ابن‌اثیر، رویدادهای سال ۳۱۹؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۴۶؛ العبر، ج ۱، ص ۳۷۷؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابن‌دکین».

۴. الاعلام زرکلی، ج ۷، ص ۲۲۵؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۸۲؛ تاریخ طبری و ابن‌اثیر، رویدادهای سال ۲۱۹ ق؛ الفرق بین الفرق، ص ۳۱؛ مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۱۲۹؛ مقاتل الطالبیین، ص ۵۷۷.

سال ۲۲۰ ق = ۸۳۵ م[۱]

رویدادها

- به دستور معتصم، شهر سامرا و مسجدی ـ که به خاطر گلدسته مارپیچی‌اش شهرت فراوانی یافت ـ در کنار نهر قاطول (منشعب از دجله) ساخته شد. شهرت این مسجد، به جهت سبک خاص آن است که پله‌های آن، بر دیواره خارجی مناره قرار دارد.
- معتصم، بر وزیر خود فضل بن مروان بن ماسرجس، خشم گرفت از این رو او و خانواده‌اش را طرد نمود و اموالش را مصادره کرد. آن‌گاه به جای وی احمد بن عمار بن شاذان را به این مقام منصوب کرد.
- معتصم، حکومت ارمنستان و آذربایجان را به افشین سپرد تا وی بتواند، شورش بابک خرمدین را سرکوب سازد. در این عملیات، لشکری به فرماندهی «بغا»ی کبیر، افشین را همراهی کرد.
- پس از درگذشت زهیر بن عون(حاکم سیسیل) ابوالاغلب ابراهیم بن عبدالله تمیمی، جانشین وی شد.

وقایع نظامی

جنگ‌ها و فتوحات

- روم: حسن بن مصعب به روم حمله کرد، اما با شکست و فرار وی، تمام نیروهای او به اسارت درآمدند.
- دریای مدیترانه (سیسیل): پس از محاصرهٔ شهر بلرم (پالرمو) به واسطهٔ مسلمانان در سال ۲۱۵ ق ساکنان شهر خود را تسلیم مسلمانان کردند. مسلمانان پس از پیروزی، این شهر را مرکز حکومت خود قرار داده و از آن به منزلهٔ پایگاهی برای تهاجم به شهر «سرقوسه» (پایتخت بیزانس) در جزیرهٔ سیسیل استفاده کردند.

درگذشتگان

- ابن‌محلم خزاعی.
- ابوعلی خیاط.
- ریّاشی.
- عتّابی.
- عفان بن مسلم.
- عمر بن ادریس.
- محمد جواد.

ابن مُحلّم خزاعی

ابومنهال، عوف بن محلّم خزاعی، از روستای «رأس العین»، شاعری عاطفی، شیواسخن، و نیکوسرای بود. ابن محلّم، سرآمدِ راویان، دانشمندان، ادیبان و سخن‌وران ندیمان و نکته‌پردازان بود که به خدمت امیر خراسان « طاهر بن حسین» درآمد. امیر او را به عنوان ندیم و هم‌نشین مجالس دوستانه خود برگزید. وی در سفر نیز او را همراهی می‌کرد.

سبب این پیوند این بود که روزی ابن‌محلّم، طاهر را در رود دجله سوار بر قایقی دید و این ابیات را دربارهٔ او سرود:

«در شگفتم از قایق ابن الحسین؛ چگونه در آب شناور است و غرق نمی‌شود.

من دو دریا می‌بینم یکی بر زیر قایق روان و دیگری روی آن را فرو پوشانیده (کنایه از کرم طاهر) و در شگفتم که چگونه چوب‌ها و تخته‌های این قایق با لمس دستان او برگ نمی‌دهند (کنایه از شدت کرم او)».

پس از سرودن این ابیات طاهر او را هم‌نشین خود قرار داد چون طاهر از دنیا رفت، ابن‌محلّم به صلاحدید عبدالله پسر طاهر در مقام خود ابقا شد و عطایای بسیار یافت. چون ابن‌محلّم به سن کهولت رسید، از عبدالله خواست تا به او اجازهٔ بازگشت به وطن بدهد و این قصیده را برایش سرود که در مطلع آن می‌گوید:

«ای فرزندِ آن که چهار سوی جهان از او اطاعت کردند و امنیت و آرامش را در سراسر گیتی گستراند.

این سن هشتاد سالگی که من اینک به آن پا نهادم گوش‌هایم را

محتاج ساخته که حرف دیگران برایش تکرار شود تا بفهمد (کنایه از شدت پیری)».

عبدالله نیز او را از خدمت معاف داشت. وی در راه بازگشت به سال ۲۲۰ق در ۸۴سالگی درگذشت.[۲]

ابوعلی خیّاط

ابوعلی یحیی بن غالب خیاط از برجسته‌ترین ستاره‌شناسان زمان خود بود. نویسندگان اروپایی در کتاب‌های خود از او با نام «بوهلی» یاد کرده‌اند. وی چند کتاب در علم اخترشناسی نوشته است.[۳]

ریّاشی

ابوجعفر محمد بن یسیر ریّاش از غلامان ابن ریّاشی (از قبیلهٔ بنی‌خثعم) و اهل بصره بود. او شاعری بذله‌گو و شیفتهٔ شراب بود که اشعاری روان، دلپذیر و با طراوت می‌سرود. بیشتر اشعارش در زمینهٔ هجو، توصیف و غزل است. البته اشعار حکیمانه‌ای نیز از این قبیل دارد:

«چه چیزی تو را بر آن می‌دارد که شب‌ها و روزها در تلاش باشی؛ گاه در بیابان و گاه بر سینهٔ امواج سفر کنی؟

چه بسیارند افرادی که در طلب روزی گام‌ها راکوتاه برداشتند (کنایه از کمتر تلاش کردن) اما روزیِ‌شان به آسانی به دستشان رسید.

هر چند که خواسته‌ات به تأخیر افتد نا امید مشو؛ چه اگر از صبر و شکیبایی کمک‌جویی، گشایش حاصل خواهد شد.

هرگاه که درها بر تو بسته شوند؛ این شکیبایی است که درهای بسته را می‌گشاید.

سزاوارتر این است که صابر، حاجتش را دریابد و البته که کوبندهٔ در به درون راه می‌یابد.

پس برای گام‌هایت جایی محکم پیدا کن؛ چراکه هر کس از روی غرور بر جای لغزنده‌ای قدم نهد، بی‌شک سقوط می‌کند.

این آب زلالی که می‌نوشی، فریبت ندهد؛ چه بسا که با تیرگی درآمیخته باشد.»

هم‌چنین این بیت از اوست:

«گرفتاری‌ها و مصیبت‌ها هرگاه بیایند، جملگی می‌آیند، ولی شادی و سرور را می‌بینی که فقط گه‌گاهی روی می‌نمایند».[۴]

عتّابی

ابوعمرو، کلثوم بن عمرو ایّوب عتابی تغلبی (که نسبتش عتابی به نیای بزرگش، مالک بن عتّاب از قبیلهٔ تغلب برمی‌گردد)، شاعری ادیب، نویسنده‌ای بلیغ که در سبک نگارش و به نظم آوردن کلام مهارت داشت.

او در قنّسرین بالیده و سپس به بغداد رفت و مصاحبت برمکیان و پس از آن، طاهر بن حسین را برگزید. او به خاطر تعریف و تمجید برمکیان از وی نزد هارون‌الرشید، مقام و موقعیت ممتازی به دست آورد و آن‌چنان مورد توجه یحیای برمکی قرار گرفته بود که «یحیی» به فرزندش گفت: «اگر توانستید علاوه بر آثار علمی و اشعار ابوعمرو «کلثوم»، برجستگی‌های فردی وی را بنویسید، خواهید دید که او منحصر به فرد است».

وی به وسیله یحیی بن اکثم، به مأمون معرفی و از جایگاه خاصی برخوردار شد. او هم‌چنین از احترام و ستایش بزرگان و امیران بهره‌مند بود. وی در نوشته‌هایش به حسن اعتذار شهرت داشت. از تألیفات وی می‌توان: کتاب المنطق، کتاب الآداب، کتاب الفنون الحکم، کتاب الالفاظ، کتاب الخیل و چند اثر دیگر را نام برد.[۵]

عفان بن مسلم

ابوعثمان عفّان بن مسلم بن عبدالملک صفار بصری از حافظان حدیث و راویان مورد اعتماد بود. وی از مشایخ و صاحب‌نظران برجستهٔ اسلامی به شمار می‌رود.

هنگامی که مأمون مسئله خلق قرآن را اظهار نمود دستور داد که از ابوعثمان دربارهٔ مخلوق بودن قرآن نظر بخواهند و اگر پاسخ ندهد حقوق او را ـ که پانصد درهم در ماه بود ـ قطع کنند. وی در پاسخ این سؤال این آیه را تلاوت کرد: ﴿وفی السماء رزقکم وما توعدون﴾[۶] و بدون پاسخ‌گویی خارج شد. او اولین کسی بود که در قضیهٔ خلق قرآن مورد آزمون قرار گرفت. او سرانجام در ۸۶ سالگی از دنیا رفت.[۷]

عمر بن ادریس

عمر بن ادریس (دوم)، فرزند ادریس (اول) بن عبدالله علوی، فرمان‌روایی از ادریسیان و ساکن مغرب دور بود. برادرِ او محمد منتصر پس از مرگ پدر، جانشین او شد و شهر «فاس» را مقرّ خود ساخت و بقیهٔ کشور را میان دوازده برادر خود تقسیم کرد. در این تقسیم، سرزمین «صنهاجه» و «غمارة» به عمر رسید.

با امتناع قاسم (برادر عمر) از سرکوبی برادرش عیسی، که علیه محمد شورش کرده بود، عمر به این مأموریت تن داد. او در مقابله با عیسی، توانست وی را مغلوب سازد. پس از آن به جنگ برادرش

قاسم پرداخت و مراکز حکومت هر دو را تصرف و ضمیمهٔ مملکت خود کرد و تا زمان وفاتش ـ که در سال ۲۲۰ ق بود ـ حکم‌رانی کرد.

پس از او، علی پسرش جانشین وی شد و فرمان‌روایی دوازده بخش مغرب را به دست گرفت و مردم با وی به عنوان امام بیعت کردند. عمر بن ادریس، نیای اشراف و بزرگان آل حمود است که پس از بنی‌امیه، بر اندلس حکم راندند.[8]

محمد جوادﷺ

ابوجعفر، محمد بن علی (الرضا) بن موسی (الکاظم) بن جعفر (الصادق) بن محمد (الباقر) بن علی (زین العابدین) بن الحسین (السبط (۲)) بن علی بن ابی‌طالب)ﷺ ملقب به جواد است. او نهمین (۳) امام شیعیان است. وی هوشیار، سخنگویی شیوا، و حاضر الذهن بود. در مدینه به دنیا آمد و همراه پدرش به بغداد منتقل شد. پس از درگذشت پدرش، مأمون سرپرستی او را به عهده گرفت. او در ۳۵ سالگی در بغداد (۴) بدرود حیات گفت.[9]

پی نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه اول محرم سال ۲۲۰ = پنجم ژانویه سال ۸۳۵؛ شنبه سیم ذی‌الحجه سال ۲۲۰ = بیست و پنجم دسامبر سال ۸۳۵.

۲. طبقات الشعراء، ص ۱۸۶؛ معجم الادباء، ج ۶، ص ۹۵؛ فوات الوفیات، ج ۲، ص ۲۳۳؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۳۲؛ الأغانی، ج ۱۱، ص ۵.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۲۰۴؛ ابن ندیم، ص ۲۷۶.

۴. الأغانی، ج ۱۴، ص ۱۷ ـ ۵۰؛ ابن‌المعتز، طبقات الشعراء، ص ۸۲۰؛ جرجی زیدان، تاریخ آداب اللغة العربیه، ج ۲، ص ۱۰۲.

۵. طبقات الشعراء، ص ۲۶۱؛ الأغانی، ج ۱۳، ص ۱۰۹؛ الفهرست، ص ۱۷۵؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۴۸۸؛ وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۱۲۲؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۵؛ معجم الادباء، ج ۶، ص ۲۱۲؛ فوات الوفیات، ج ۲، ص ۲۸۴؛ الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۸۹؛ الکتاب والوزراء، ص ۲۶۲؛ بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۱۷۵؛ اعتاب الکتاب، ص ۹۲؛ جرجی زیدان، تاریخ آداب اللغة العربیه، ج ۲، ص ۱۰۳.

۶. الاعلام، ج ۵، ص ۳۴؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۲۶۹؛ العبر، ج ۱، ص ۳۸.

۷. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۱۹۸؛ ابن‌خلدون، ج ۶، ص ۳۱۶؛ الاستقصاء، ج ۱، ص ۱۷۲ ـ ۱۷۴؛ البیان المغرب، ج ۱، ص ۲۱۲ ـ ۲۱۴.

۸. الاعلام زرکلی، ج ۷، ص ۱۵۵؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۵۴؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۴۸؛ العبر، ج ۱، ص ۳۸۱؛ وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۱۷۵.

۹. الارشاد، ج ۲، ص ۲۷۳.

یادداشت‌ها:

۱. دربارهٔ مذهب نصر بن مزاحم میان تراجم‌نویسان اختلاف وجود دارد. ولی بدون شک از غلات شیعه نبوده است و محقق شوشتری معتقد است که وی زیدی مذهب بوده است (قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۳۶۱).

۲. سبط به معنای فرزند دختری و اشاره به نسبت امام حسین ﷺ به پیامبر ﷺ است.

۳. در متن کتاب هشتمین امام ذکر شده است.

۴. طبق روایات در دست، سن ایشان به هنگام شهادت ۲۵ سال بوده است (الارشاد شیخ مفید، ج ۲، ص ۲۷۳).

رویدادهای اسلام از ۲۲۱ ـ ۲۳۰ ق

سال ۲۲۱ ق = ۸۳۵ ـ ۸۳۶ م[1]

رویدادها

- پس از مرگ محمد منتصر ادریسی، فرزند او، علی اول در نه سالگی جانشین وی شد.
- زیادة الله بن اغلب، حاکم افریقیه، مسجد عقبة بن نافع در شهر قیروان را بازسازی کرد.
- به دستور معتصم، گروهی از «زطّ» بصره و شهر واسط به عین زَرْبَه واقع در مرزهای بیزانس منتقل شدند.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **آذربایجان و ارمنستان:** (قیام بابک خرمدین) افشین در نبرد با بابک پیروز شد، ولی بابک هم‌چنان در کوه‌های آذربایجان به مقاومت ادامه داد.

جنگ‌ها

ناوگان اغلبی در حمله به «مسیّنا» غنیمت فراوانی به دست آورد.

درگذشتگان

- حبش حاسب.
- قعنبی.
- محمد بن ادریس (دوم).
- موسای برمکی.

حبش حاسب

احمد بن عبدالله مروزی بغدادی، اخترشناسی بود که در روزگار دو خلیفهٔ عباسی، مأمون و معتصم می‌زیست. وی در محاسبه و شناخت حرکت ستارگان شهرت بسزایی داشت. از تألیفات او می‌توان به کتاب الزیج الدمشقی و الزیج المأمونی، الأبعاد والأجرام، عمل الاسطرلاب، کتاب الرخائم والمقاییس و الدوائر المتماسة اشاره کرد.[2]

قعنبی

ابوعبدالرحمان عبدالله بن مسلّمة بن قعنب حارثی مدنی، یکی از برجستگان در علم و عمل و از ساکنان مدینه بود. وی از محضر امام مالک کسب علم و حدیث کرد و در بصره سکونت گزید. از محدثان بزرگ معاصر خود حدیث نقل می‌کرد. بخاری، مسلم، ابوداود، ترمذی و نسایی نیز از او روایت کرده‌اند.

ذهبی از او به عنوان یکی از پیشوایان هدایت نام می‌برد. دربارهٔ او به حدی مبالغه شد که بعضی از حافظان حدیث، او را از مالک نیز برتر دانستند.[3]

محمد بن ادریس دوم

محمد، پس از مرگ پدرش، ادریس دوم ـ که در سال ۲۱۳ ق روی داد ـ جانشین وی شد و لقب «المنتصر» به خود داد. او توصیه مادربزرگش «کتره» را پذیرفت و حکومت ادریسیان را، میان دوازده برادرش تقسیم کرد. سهم او از حکومت، شهر «فاس» و توابعش بود. برادرش عیسی به قصد تسلّط بر حکومت، علیه محمد دست به شورش زد. محمد از برادرش قاسم خواست تا با عیسی به کارزار بپردازد، ولی وی از این کار امتناع کرد. محمد خواستهٔ خود را با برادرش، عمر در میان گذاشت. عمر این تقاضا را پذیرفت و به جنگ با عیسی روی آورد. پس از غلبه بر وی، بر مناطق تحت حکومت برادرش (عیسی) دست یافت. پس از آن با قاسم به جهت خودداری از رویارویی با عیسی به نبرد پرداخت و با ضمیمه کردن شهرهای تحت امر عیسی و قاسم به قلمرو خود، توانست مملکت خود را توسعه دهد.

عمر به سال ۲۲۰ ق وفات یافت. شش ماه پس از مرگ وی، برادرش امام محمد بن ادریس نیز به سال ۲۲۱ ق درگذشت. در میان فرزندان به جای مانده از محمد، پسری به نام علی وجود داشت که تنها نه سال از عمر وی می‌گذشت. علی بن محمد، به دلیل بهره‌گیری از مربیان دلسوز و در اثر حسن تربیت، اخلاق نیکویی پیدا کرد. علی در سال ۲۲۳ ق درگذشت. بعد از او برادرش، یحیی بن محمد بن ادریس به حکومت رسید. در دوران کوتاه حکومت وی، مملکت مسیر شکوفایی و ترقی را طی کرد. پس از وی نیز فرزندش یحیی (دوم) جانشین پدر شد. اما به سبب بی‌بند و باری و هرزه‌درایی، مردم فاس او را از حکومت خلع کرده، علی بن عمر بن ادریس (دوم) را به فاس دعوت کردند.

علی بعد از پدرش (عمر) حکومت «طنجه» و «ریف» را به عهده داشت و چون به «فاس» آمد، مردم فاس با او به عنوان امام بیعت کردند. بدین ترتیب حکومت از فرزندان محمد بن ادریس به فرزندان عمر بن ادریس منتقل شد.[۴]

موسای برمکی

موسی بن یحیی بن خالد برمکی، امیر «سند» و از دولتمردان حکومت عباسی بود وی نخست همراه با غسّان بن عبّاد در سرزمین سند بود. در سال ۲۱۶ ق پیش از بازگشت غسان به عراق، مأمون در نامه‌ای که به غسان نوشت، از او خواست تا موسی را به ولایت سند بگمارد.

موسی توانست با روشی خوب و مقبول تا هنگام مرگش ـ که در سال ۲۲۱ ق رخ داد ـ بر آن سامان حکومت کند. پس از وی پسرش، عمران بن موسی جانشین او شد.[۵]

پی نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اول محرم سال ۲۲۱ = ۲۶ دسامبر سال ۸۳۵؛ شنبه هفتم محرم سال ۲۲۱ = اول ژانویه سال ۸۳۶.

۲. القفطی، ص ۱۱۷؛ تاریخ الادب الجغرافی، ص ۷۳ و ۷۶؛ تراث العرب العلمی، ص ۹۶؛ الفوست، ص ۳۸۴.

۳. تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۰؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۴۰؛ تذکرة الحفّاظ؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۴۹.

۴. البیان المغرب، ج ۱، ص ۲۱۱؛ العبر، ج ۴، ص ۲۹ ـ ۳۰.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۲۸۶؛ فتوح البلدان، ص ۶۲۵.

سال ۲۲۲ ق = ۸۳۶ ـ ۸۳۷ م[۱]

رویدادها

- افشین، پس از جنگ با بابک خرمدین، یکی از نزدیکان خویش، به نام «منکجور» را به جای خود، بر آذربایجان گماشت.

بلایای طبیعی

شیوع طاعونِ نابودکننده در بصره.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **شورش بابک خرمدین:** شورش بابک خرمدین توسط افشین سرکوب شد. وی بابک و برادرش را در غل و زنجیر به نزد معتصم فرستاد. و بر شهر «بذّ» که مرکز حکومت بابک بود، چیره شد.

حملات رومیان

- «تئوفیل» امپراتور روم، همراه با لشکری بزرگ، شهرهای «زبطره» و «ملطیه» را مورد تهاجم قرار داد.

هدف او از این حمله، سرگرم کردن نیروهای اسلامی بود تا بدین وسیله بتواند از فشار لشکر مسلمانان، علیه شورش بابک کاسته و از سقوط و نابودی شورشیان جلوگیری کند.

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اول محرم سال ۲۲۲ = چهاردهم دسامبر سال ۸۳۶؛ دوشنبه نوزدهم محرم سال ۲۲۲ = اول ژانویه سال ۸۳۷.

سال ۲۲۳ ق = ۸۳۷ ـ ۸۳۸ م[۱]

رویدادها

- بابک و برادرش دست بسته به سامرا رسیدند. به دستور معتصم، آنها را کشته و به دار آویختند.
- معتصم به افشین به سبب سرکوبی شورش بابک و دستگیری او و برادرش، پاداشی که شامل دو حمایل جواهرنشان و مال و ثروت فراوان بود عطا کرد.
- معتصم لشکری بزرگ و نیرومند، جهت جنگ با رومیان فراهم ساخت تا انتقام مسلمانان ساکن «زبطره» و «ملطیه» را از رومیان

بگیرد. در این لشکرکشی، افشین را فرماندهان برجسته و نیز پسر برادر معتصم، عباس بن مأمون همراهی کردند.

- افشین در جنگ عموریه چنان رشادتی از خود بروز داد که مورد توجه معتصم قرار گرفت و معتصم او را بر فرماندهان مقدم داشت به این دلیل، فرماندهان از روی حسد و کینه، عباس را فریب دادند تا معتصم را در راه بازگشت به قتل برساند. آنان مخفیانه با عباس بیعت کردند. معتصم از این توطئه باخبر شد، اما آن را پنهان داشت؛ ولی هنگامی که به «منبج» رسید، برادرزاده‌اش را با تمام کسانی که در امر فریب دادن وی و توطئهٔ قتل شریک بودند، به قتل رساند. از جملهٔ معدومین عجیف بن عنبسه ،عمرو فرغانی و احمد بن خلیل بودند.
- درگذشت زیادة الله اول، فرزند اغلب حاکم افریقا و جانشینی برادرش اغلب بن ابراهیم، کنیهٔ زیادة الله، ابوعقال بود.

بلایای طبیعی

- زلزله در نیشابور.

وقایع نظامی

جنگ‌ها و فتوحات

- **روم:** (جنگ عموریه) معتصم عموریه مرکز اسقف‌های عموریان را مورد تهاجم قرار داد و بر امپراتور تئوفیل عموری (۲۲ ژوئیه ـ ۱۲ اوت) پیروز شد. وی همراه با افشین وارد عموریه پایتخت کشور شد؛ آن‌گاه آنکارا را فتح کردند.
- **دریای مدیترانه (سیسیل):** نیروهای اغلبی، چندین دژ و قلعه را در این جزیره فتح کردند و بر شهر «قصریانه» مسلط شدند. آن‌گاه دژ «کفالو» را به محاصرهٔ خود در آوردند.
- **اندلس:** حاکم اندلس عبدالرحمان اوسط، جهاد خود را پی گرفت و برادرش ولید بن حکم را به قصد جنگ به سوی شهر «جلّیقه» فرستاد. وی دربازگشت غنایمی با خود آورد. او هم‌چنین چند شهر دیگر را مورد تاخت و تاز قرار داد.

درگذشتگان

- بابک خرمدین.
- زیادة الله بن اغلب.
- عباس بن مأمون.
- مسعود بن ارسلان لخمی.

بابک خرمدین

بابک خرمدین، نخست نامش حسن یا حسین بود، ولی بعدها به بابک شهرت یافت. به عقیدهٔ برخی از محققان وی از نسل فاطمه، دختر ابومسلم خراسانی است. او شورشیِ ایرانی و زرتشتی بود. گویند علت نام‌گذاری وی به خرّمی، انتسابش به «خرمشهر» (شهری در کنار شط العرب) و یا به «خرّم» منطقه‌ای میان اردبیل و ارّان است. هم‌چنین گفته‌اند که علت این تسمیه، انتساب وی به «خرّمه» همسر مزدک ایرانی است.

اعتماد به نفس، جرأت و جسارت و کارآزمودگی و اقتدار از خصوصیات فردی بابک بود. او با خود اندیشید که شکوه پادشاهی کهن ایران را بازگرداند و از آیین پیشین آن (آتش‌پرستی) حمایت کند. به همین جهت به کوه‌های «بذین» در منطقهٔ «ارّان» پناه برد و در سال ۲۰۱ ق قیام کرده و شورش خود را آشکار نمود. او بر دژی نفوذناپذیر در سرزمین «مازندران» مسلط شد. او از میخائیل دوم، امپراتور دوم، کمک خواست. وی نیز به خاطر کمک مأمون به توماس صقلبی فرمانده بیزانسی، که بر امپراتور شوریده بود، به بابک کمک کرد. مأمون لشکری را به فرماندهی محمد بن حمید طوسی به جنگ بابک فرستاد و خود در رأس لشکری به جنگ با میخائیل پرداخت که می‌خواست ـ با تهاجم به مرزهای اسلامی ـ مسلمانان را از جنگ بر ضد بابک باز دارد.

طوسی در جنگی خونین که با بابک داشت به پیروزی نزدیک شده بود، ولی در سال ۲۱۴ ق توسط برخی از فرستادگان بابک ترور شد و لشکر مأمون پس از آن که قدرت و توان بابک را ضعیف کرد، بازگشت. در همان زمان لشکریان مأمون، در جنگ با لشکر امپراتور میخائیل پیروز شدند و او را مجبور به درخواست صلح کردند.

پس از آن، مأمون به ساختن دژها و بازسازی دژهای ویران شده پرداخت. او در سال ۲۱۸ ق در شهر «طرسوس» درگذشت و همان‌جا به خاک سپرده شد.

هنگامی‌که پس از مرگ مأمون، معتصم برادرش در سال ۲۱۸ ق به خلافت رسید، ارتشی به فرماندهی «افشین» به جنگ بابک فرستاد. افشین توانست بابک را فراری داده و شیرازهٔ ارتش او را بگسلد. بابک به «موقان» ارمنستان گریخت و با ارسال پیامی، به تئوفیل (پسر میخائیل) خبر داد که لشکریان اسلام علیه او متفق شده‌اند و او را برای جنگ و نبرد با مسلمانان برانگیخت و به او امید داد که جنگیدن با مسلمانان تا زمانی که آنان با بابک در حال جنگ هستند، آسان است. امپراتور به درخواست بابک پاسخ مثبت داده و به «زبطره»، محل تولد معتصم، یورش برد و پس از قتل عام تمام مردان، کودکان و زنان را به اسارت برد. امپراتور روم با هجوم به مراکز مسلمانان از جمله «ملطیه» هر کس از مسلمانان را که می‌یافت، مثله می‌کرد. معتصم در مقابل شورش رومیان، تاب آورده به افشین دستور داد تا به تعقیب بابک بپردازد. از این رو، کمک‌های نظامی و مالی برای او فرستاد.

نبرد سختی میان افشین و بابک در کوه‌ها رخ داد و در نهایت، پیروزی از آنِ افشین شد. بابک همراه بستگانش به قلعه‌ای نفوذناپذیر پناه برد.

افشین با لطایف الحیل توانست بابک و برادرش عبدالله را اسیر کرده، دست بسته نزد معتصم به سامرا بفرستد. معتصم دستور قتل آن دو را صادر کرد. بابک در سامرا کشته و به دار آویخته شد و عبدالله را نیز در بغداد کشته، سپس به دار آویختند.

«خرّمیّه» یا پیروان بابک معتقد به رجعت بودند و قائل بودند که اسم و جسم تغییر و تبدیل می‌یابند. آنان ادعا می‌کردند که پیامبران علی‌رغم این که دارای مکتب و شریعت‌های گوناگون هستند، ولی معنیِ واحدی دریافت می‌کنند و وحی هرگز متوقف نمی‌شود. هم‌چنین می‌گفتند هر دینداری که امید به ثواب و ترس از عقاب داشته باشد، راه راست را می‌پیماید.

«خرّمیه» ابومسلم را گرامی می‌داشتند و ابوجعفر (منصور) را به سبب این که (در سال ۱۳۷ ق) ابومسلم را به قتل رساند، لعن و نفرین می‌کردند، از اعتقادات آنان این بود که ابومسلم، دوباره بازمی‌گردد و در جهان، عدل و داد می‌گستراند.

اصل دین آنها اعتقاد به نور و ظلمت و جواز در آمیختن با زنان با رضایت آنان چیزی شبیه متعه، در نزد شیعه است.(۱) آنان معتقد بودند که شراب و هر چیزی که نفس از آن متلذذ و طبع، به آن مشتاق است، مباح است، البته تا جایی که به انسان ضرر نرساند. آنها مدعی بودند که امامت، امری است موروثی در خاندان ابومسلم که از او به دخترش فاطمه و از فاطمه به فرزندانش منتقل شده است. پس از کشته شدن ابومسلم، خرمدینان به رهبری «سناباد» به خون‌خواهی ابومسلم قیام کردند، ولی دیری نپایید که قیام آنان، در سال ۱۳۸ ق فرو نشانده شد. آنها در سال ۲۰۱ ق مجدداً به رهبری بابک، دست به شورش زدند که ۲۲ سال طول کشید تا این که افشین، این حرکت را سرکوب کرد. قبل از آخرین قیام، آنان در سال ۱۵۰ ق نیز به فرماندهی «استادسیس» سر به شورش برداشتند که وی در همان قیام کشته شد. سرانجام با اسارت و کشته شدن بابک و برادرش، شورش آنان از بنیاد قلع و قمع شد.[۲]

زیادة الله بن ابراهیم بن اغلب

ابومحمد، زیادة الله بن اغلب بن سالم بن عقال تمیمی، چهارمین حاکم از اغلبیان مغرب نزدیک افریقیه بود. وی پس از درگذشت برادرش عبدالله، در سال ۲۰۱ ق به حکومت رسید و مأمون حکومت او را تنفیذ کرد.

در دوران حکومت او فتنه و آشوب کشور را در برگرفت تا جایی که در سال ۲۰۹ ق از افریقیه به جز «قابس»، «ساحل»، «طرابلس» و قبایل نفزاوه هیچ سرزمینی تحت امر او باقی نماند و حکومت او به شدت تضعیف شد. وی پس از آن که حکومت مرکزی تقویت شد و نیز قبیلهٔ «نفزاوه» به کمک او آمد، توانست شورشیان را سرکوب کند. زیادة الله در سال ۲۱۲ ق با ناوگان عظیمی به فرماندهی قاضی اسد بن فرات، تدارک دید و با روانه کردن آنها به سوی جزیره، «سیسیل»، «ساراکوسه» را پس از محاصرهٔ دریایی و زمینی به تصرف خود درآورد؛ ولی در هنگام محاصرهٔ «ساراکوسه» زخم‌هایی بر او وارد شد که به مرگ او انجامید.

گویند علت تهاجم وی به «سیسیل» تحریکات افیموس، فرمانده بیزانسی بود. او به سبب اختلافی که با حاکم بیزانسیِ «سیسیل» داشت به همراه فرماندهان نظامی دیگر دست به شورش زد و چون برخی از یارانش او را تنها گذاشتند، به سوی قیروان گریخت و خود را به زیادة الله معرفی کرد تا راهنما و کمک او در امر فتح جزیره «سیسیل» باشد. زیادة الله در ۵۱ سالگی در قیروان درگذشت.[۳]

عباس بن مأمون

عباس بن عبدالله مأمون بن هارون الرشید عباسی، در زمان حیات پدرش فرماندهی برجسته بود. پدرش در سال ۲۱۳ ق او را والی «جزیره» و مناطق مرزی و مراکز فرماندهی نظامی قرار داد. مأمون، برادرش معتصم را در امر ولایت عهدی بر عباس ترجیح می‌داد. چون مأمون درگذشت و معتصم به خلافت رسید، بسیاری از بزرگان و فرماندهان از بیعت با وی خودداری کرده و از عباس بن مأمون حمایت کردند. از این رو، معتصم او را فرا خواند و از او بیعت گرفت با این کار مردم آرام شدند.

عباس در آن‌جا ماندگار شد تا این که معتصم برای دیدار از مراکز نظامی رهسپار آن‌سامان شد. عباس برای کشتن معتصم، افشین و اشناس با عده‌ای از فرماندهان همداستان شد. زمانی که معتصم از این توافق (توطئهٔ قتل) آگاه شد، عباس و یارانش را دستگیر و در شهر «منبج» زندانی کرد و آب بر ایشان بست. آنان در زندان و در اثر تشنگی مردند.[۴]

مسعود بن ارسلان لخمی

مسعود بن ارسلان بن مالک لخمی، از امیران ارسلانی لبنان بود. وی در منطقه «سنّ الفیل» ـ که نزدیک بیروت قرار داشت ـ می‌زیست. در سال ۱۸۳ ق به سرزمین «شویفات» کوچ کرد و آن‌جا را آباد نمود. حکومت و امارت عشایر اطراف بیروت به او منتهی می‌شود.

وی، مأمون عباسی را در سال ۲۱۶ ق در سفر مصر همراهی کرد. در این سفر، مأمون خرد و دلیری او را پسندید و ولایت «صفد» و نواحی اطراف آن در لبنان را به او واگذاشت.

او در ادب و شعر دستی داشت و در ۷۸ سالگی در «شویفات» درگذشت.[۵]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اول محرم سال ۲۲۲ = چهاردهم دسامبر سال ۸۳۶؛ دوشنبه نوزدهم محرم سال ۲۲۲ = اول ژانویه سال ۸۳۷.

۲. تاریخ طبری و تاریخ ابن‌اثیر، رویدادهای سال ۲۰۱ ـ ۲۲۳ق؛ الفرق بین الفرق، ص ۲۶۶؛ العبر، ج ۱، ص ۳۸۶؛ المقدسی، البدء والتاریخ، ج ۶، ص ۱۱۶؛ الفهرست، ص ۴۸۰؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۴۲؛ ابن‌خلدون، ج ۳، ص ۵۴۹؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۱۹۹، ۲۰۱ و ۲۰۹؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «الخرمیة».

۳. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۹۳؛ العبر، ج ۴، ص ۴۲۲؛ همان، ج ۶، ص ۳۲۸، ۳۳۳ و ۴۹۳؛ البیان المغرب، ج ۱، ص ۹۶؛ العرب والروم، ص ۶۷ ـ ۶۹.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۳۵؛ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۷۱؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۴۸۹؛ العبر، ج ۳، ص ۵۶۱.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۱۱۰.

سال ۲۲۴ق = ۸۳۸ ـ ۸۳۹م[1]

رویدادها

- مالک بن نصر ملقّب به (کیدر) مجدداً به نیابت از اشناس بر مصر گمارده شد.
- معتصم، سردار ایتاخ را بر یمن گماشت. سپس ایتاخ نماینده‌ای از طرف خود به نام «شیرباسیان» به عنوان والی روانهٔ آن دیار ساخت.

وقایع نظامی

جنگ‌ها، حملات و فتوحات

- **ماوراء النهر:** فتح برخی از مناطق ترک‌نشین در ماوراء النهر.
- **دریای مدیترانه (سیسیل):** دژهای زیادی در «سیسیل» پس از محاصره تسلیم شدند.
- **اندلس:** درگیری و جنگ‌های متقابل بین فرانک‌ها و اندلس.

ـ عبیدالله بن عبدالله بلنسی مناطق آلپ و دژهای آن را مورد تهاجم قرار داد و به بدترین صورت سربازان مستقر در آن‌جا را قتل عام کرد.

ـ «لذریق» (لدریک) پادشاه (گالیسیا) شهر «سالم» را مورد حمله قرار داد که این حمله با شکست مواجه شد.

- **طبرستان (مازندران):** مازیار بن قارن در طبرستان قیام کرد. لشکری به فرماندهی عبدالله بن طاهر برای جنگ با مازیار رهسپار آن‌جا شد.

درگذشتگان

- ابراهیم بن مهدی.
- ابن سلام أزدی.
- موسی بن ثابت.

ابراهیم بن مهدی

ابواسحاق، ابراهیم بن مهدی برادر هارون‌الرشید و عموی امین، مأمون و معتصم بود. مادرش کنیزی سیاه بود که به سبب صدای خوش و زیبایی که داشت، مورد توجه مهدی قرار گرفت. او از مهدی باردار شد و ابراهیم را به دنیا آورد. او نیز مانند مادرش سیاه بود. ابراهیم، سرشار از فضل، ادب و روایت‌گر شعر بود. وی طبعی بلند و دستی بخشنده داشت و در میان خلیفه‌زادگان کسی مانند او در شیوایی زبان و قریحهٔ شعری دیده نشده است. او در آشنایی به نغمه‌ها، نواها و آهنگ‌ها آگاه‌ترین و در آوازخوانی خوش‌ذوق و به لحاظ صدا نیکوترین بود، به گونه‌ای که خنیاگران از وی داوری می‌خواستند.

او برای هارون، امین، مأمون و معتصم آواز می‌خواند. چون احمد بن ابی دؤاد آواز او را شنید، از خود بی‌خود شد و از عقیدهٔ خود مبنی بر بیهوده بودن غنا برگشت.

زمانی که مأمون در خراسان بود، مردم بغداد با ابراهیم بیعت کردند. ابراهیم مدت دو سال به خلافت پرداخت و چون مأمون به بغداد وارد شد وی متواری شد؛ اما مأمون وی را عفو کرده و بازگرداند و دوباره او را هم‌نشین و همدم خود ساخت و همراه با إنعام و اکرام فراوان به او خلعت و نیز پنج هزار دینار بخشید. وی در ۶۲سالگی درگذشت.[2]

ابن‌سلّام أزدی

ابوعبیده، قاسم بن سلّام (منسوب به قبیله ازد) در هرات زاده شد و بالید. سپس از آن‌جا به بصره آمد و از محضر دانشمندان و فقیهان آن سامان کسب علم کرد. سپس به بغداد رفت و در آن‌جا از مصاحبت بزرگانی چون: کسائی، اصمعی، فرّاء، ابوعبیده معمر بن مثنّی، ابوزید انصاری، شریک بن عبدالله، عبدالله بن مبارک و سفیان بن عیینه بهره‌ها برد. او خود از بزرگان و دانشمندان علم حدیث، ادب و فقه شد و منصب قضاوت شهر «طرسوس» را به مدت هجده سال به عهده داشت، پس از آن در سال ۲۱۳ق به مصر کوچید.

ابن‌خلکان می‌گوید: چون امیر خراسان، عبدالله بن طاهر کتاب ابن سلّام (الغریب فی اللغة) را دید، گفت: سزاوار نیست خردمندی که چنین کتابی نگاشته، در پی تأمین معاش باشد. آن‌گاه عبدالله حقوق ماهیانه‌ای به مبلغ ده‌هزار درهم برای وی مقرر داشته که پس از وی، به فرزندان او پرداخت می‌شد.

از تألیفاتش می‌توان عنوان کتاب‌های زیر را نام برد: کتاب الاموال فی الفقه، الغریب فی اللغة، غریب الحدیث، ادب القاضی، الناسخ والمنسوخ، معانی القرآن و لغات القبائل الواردة فی القرآن الکریم.

ابن سلام پس از مراسم حج در مکه و در هفتاد سالگی درگذشت.[3]

موسی بن ثابت

موسی بن ابی‌العباس ثابت حنفی، از حاکمان دولت عباسی بود که در سال ۲۱۹ ق به نیابت از «اشناس» حاکم افتخاری مصر، به ولایت مصر منصوب شد. در دوران طولانی حکومتش، فتنه و آشوب به آرامش تبدیل شد. در روزگار او نیز موضوع مخلوق بودن قرآن، هم‌چنان ادامه داشت، عرصه، را بر فقیهان و دانشمندان مصر به حدی تنگ کرد که اکثر آنان نظریهٔ خلق قرآن را پذیرفتند.

موسی در سال ۲۲۴ ق از قدرت کناره گرفت و مالک بن کیدر صفدی به نیابت از اشناس جانشین وی شد.[۴]

پی نوشت‌ها:

۱. شنبه اول محرم سال ۲۲۴ = ۲۳ نوامبر سال ۸۳۸؛ چهارشنبه دهم صفر سال ۲۲۴ = اول ژانویه سال ۸۳۹.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۵۵؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۳۹ ـ ۴۲ و ۳۸۶ ـ ۳۸۹؛ الأغانی، ج ۱۰، ص ۶۹ و ۹۵؛ تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۱۴۲؛ العبر، ج ۱، ص ۳۸۹؛ الکتّاب والوزراء، ص ۳۱۰؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۱۰؛ النجوم الزاهره، ج ۳، ص ۲۴۰؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۶۹ و ۶۰۴؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۳۲۷ و ۳۹۲؛ الفهرست، ص ۲۲۴؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۴۲ ـ ۴۴۴؛ العبر، ج ۳، ص ۵۲۹؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابراهیم بن مهدی».

۳. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۱۰؛ وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۶۰؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۴۰۳؛ انباه الرواة، ج ۳، ص ۱۲؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۲، ص ۴۱۷؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۵۴؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۹۱؛ العبر، ج ۱، ص ۳۹۲؛ الفهرست، ص ۱۰۶؛ معجم الادباء، ج ۶، ص ۱۶۲؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابن‌سلام الازدی»؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۵۵.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۲۶۸؛ الولاة والقضاة، ص ۱۹۵؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۲۳۱.

سال ۲۲۵ ق = ۸۳۹ ـ ۸۴۰ م[۱]

رویدادها

- معتصم بر افشین خشم گرفت و او را به اتهام ارتباط با مازیار شورشی، به زندان افکند.
- معتصم از اشناس قدردانی کرد و حمایل و تاجی به او بخشید و محمد بن عبدالملک بن زیادت را به وزیری خود برگزید.
- نصب علی بن اسحاق بن یحیی بن معاذ بر دمشق.
- تئوفیل امپراتور بیزانس، از شاه لوئی پرهیزگار، پسر شارلمانی درخواست می‌کند که با فرستادن لشکری بزرگ، او را در جنگ با مسلمانان کمک کند و مسلمانان افریقیه را (به قصد سرگرم نمودن آنها) مورد تهاجم قرار دهد تا وی بتواند به تلافی جنگ عموریه، از مسلمانان انتقام بگیرد، اما پادشاه لوئی به سبب درگیری‌های درون مرزی و نیز جنگ فرزندانش بر سر تقسیم امپراتوری جدشان، شارلمانی نتوانست به او کمک کند.
- تئوفیل، امپراتور بیزانسی روابط دوستانه‌ای با حاکمان اموی اندلس برقرار کرد و با آنان به مبادلهٔ سفیر پرداخت. هدف او از این نزدیکی مخالفت و ضدیت با خلیفه عباسی بود.

بلایای طبیعی

- زمین لرزهٔ بزرگ و هولناکی در اهواز روی داد که چندین روز ادامه یافت.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **دریای آدریاتیک:** اعراب ساکن «سیسیل» از سمت ساحل دریای آدریاتیک به ایتالیا حمله کردند. آنان به شهر «انگون» حمله کرده و دو شهر «برندیزی» و «تازانت» را به تصرف خود درآوردند.

شورش‌ها

- **طبرستان:** عبدالله بن طاهر امیر خراسان، شورش مازیار را سرکوب کرد و پس از دستگیری، او را به نزد معتصم فرستاد. معتصم، او را کشته و در کنار جسد بابک به دار آویخت.
- **حملهٔ دزدان دریایی:** معتصم، نیرویی دریایی از منطقهٔ خلیج به سوی دریای عمان فرستاد. در این حمله، تعدادی از کشتی‌های دزدان را به تصرف درآورد. فرماندهی این حمله، به عهدهٔ احمد بن عبیدالله بن حسن عنبری بود.

درگذشتگان

- ابن‌وهیب حمیری.
- اصبغ بن فرج.
- سلمویه.
- عبدالملک حارثی.
- عبیدهٔ طنبوریه.
- مازیار مدائنی.
- میخائیل اول.

ابن‌وُهَیب حمیری

ابوجعفر، محمد بن وهیب حِمیَری شاعری است که شعرهای دلنشین، لطیف و فراوان داشت. خنیاگران به دلیل لطافت شعرش، اشعار او را می‌خواندند و شنوندگان را سرخوش می‌کردند. وی اهل بصره بود و در بغداد زیست. درآمد او، از طریق مدیحه‌سرایی بود و اظهار تشیع می‌کرد و اشعاری در رثای اهل‌بیت مرثیه‌سرایی کرد. بعدها عهده‌دار تربیت و آموزش فتح بن خاقان و از اصحاب خاص حسن بن سهل شد. وی مأمون و معتصم را نیز مدح و ثنا گفت. ابن‌وهیب فردی، متکبر بود و سخت به خود می‌بالید و با دعبل و ابوتمّام معاصر بود.

زمانی که مأمون و حسن بن سهل باهم به مجلسی وارد شدند، او با

شعر زیر ایشان را ستود:

«امروز نعمت‌ها و الطاف جدیدی نصیب ما شد؛ حمد و ستایش خدای راکه روزگار، گره مشکلات راگشود.

امروز جهان، نیکی‌هایش را برای مردم عیان و آشکار ساخت؛ چراکه مأمون و حسن در کنار هم قرار گرفتند».

حمیری در ستایش مأمون می‌گوید:

«زیبایی بر چهرهٔ نیکوی او جلوه‌ها فزود؛ و شادمانی، غصه‌های او را زدود. او در جامهٔ جوانی می‌خرامید و همین شادی و دلبری او بلای جان توست.

در آن شب پیوسته لبانش بر من بوسه می‌زد و ابریق و جام مالامال از می مرا سیراب می‌ساخت؛ اما ناگهان شب به پایان رسید و در سیاهی آن، روشنایی پدید آمد.

آن‌گاه صبح نمایان گشت، صبحی به مانند چهرهٔ خلیفه آن‌گاه که مدح می‌شد».

هم‌چنین در شعری غنایی چنین می‌سراید:

«خون عاشقان دیه ندارد؛ آیا در سرای عشق داوری نیست که به عدل حکم کند؟

چشمان مست زیبارویان، مرا به بند کشیدند چنان‌که جوانی با همه شور و سادگی‌اش یکپارچه تسلیم آن چشمان شد.

چه بسیار، دزدانه او را نگاه می‌کردم چنان‌که لوچ (چپ چشم) با گوشهٔ چشم نگاه کرده باشد.

نگاه خود را میان چهرهٔ حبیب و دیدگان رقیب که چه هنگام غافل می‌شود، تقسیم کرده بودم».

حمیری در سال ۲۲۵ ق درگذشت.[۲]

اصبغ بن فرج

ابوعبدالله، اصبغ بن فرج بن سعید بن نافع طایی اندلسی، منسوب به امویان بود. جد او نافع، غلام (مولای) عبدالعزیز بن مروان (امیر مصر) بود. وی در شهر «قرطبهٔ» اندلس به دنیا آمد و در آن‌جا بزرگ شد و بعدها آن‌جا را به قصد «فسطاط» مصر ترک کرد و در مصر از محضر (ابن‌قاسم)، (ابن‌وهب) و (اشهب) به کسب دانش پرداخت. او از یاران خاص و کاتب ابن‌وهب بود. از وی همانند ابن‌وهب مسائل فقهی استفتا می‌شد.

دربارهٔ وی گفته‌اند: «مصر به مانند اصبغ به خود ندیده است.» او به قصد استماع حدیث و کسب علم از مالک به مدینه رفت، ولی در روز مرگ وی به آن‌جا رسید و لذا به مصر بازگشت. سپس به اندلس رفت و منصب «افتا» را در «قرطبه» و پس از آن، منصب قضاوت «بطلیوس» را عهده‌دار شد. کتاب ده جلدی الاصول از نوشته‌های اوست.[۳]

سلمویه

سلمویه بن بنان، پزشک و دانشمند مسیحی بود. اسحاق بن حنین دربارهٔ او گفته است: «او در روزگار خود آگاه‌ترین فرد در علم طب بود. معتصم او را برای خویش برگزید. میان او و معتصم قضایا و حکایاتی شنیدنی وجود داشت. وی فردی عاقل و باتدبیر بود. آگاهی به امور سیاسی را در دوران خدمتش به خلفا به دست آورد و چون مرد، به دستور معتصم پیکر او را به کاخ معتصم حمل کرده در آن‌جا به شیوه مسیحیان (با شمع و بخور) بر وی نماز گزاردند.[۴]

عبدالملک حارثی

ابوولید، عبدالملک بن عبدالرحیم حارثی، از بنی‌حارث (که تیره‌ای از مذحج و از اعراب جنوبند). وی در ایام جوانی عازم بغداد شد، ولی توفیقی به دست نیاورد. گویند هارون‌الرشید بر وی خشم گرفت و او را زندانی کرد. از آن پس دیگر از او خبری به دست نیامد.

ابوتمام در دیوان الحماسه خود از او یاد کرده است. ابن معتزّ نیز در کتاب طبقات الشعراء و «ثعالبی» با آوردن قسمتی از اشعارش در کتاب خاصّ الخاص از وی یاد کرده‌اند.

عبدالملک، شاعری نوآور بود و اشعار او به شعر اعراب بدوی شباهت داشت. عده‌ای، اشعار او را به شعرای دیگر نسبت داده‌اند. بزرگان ادب چون: «ابن‌طباطبا»، «ابوبکر صولی»، «ابن الاعرابی»، «مرزوقی» و «تبریزی» بر این مدعایند که قصیدهٔ لامیه از حارثی است و به خطابه «سمؤال» منسوب است، قصیدهٔ لامیه این چنین آغاز می‌شود:

«کافیست آبروی انسان به پستی آلوده نشود؛ وگرنه هر لباس دیگری بر تن کند، زیبنده خواهد بود».

وی پس از سال ۲۲۵ ق درگذشت.[۵]

عبیدهٔ طنبوریه

عبیده آوازه‌خوانی از مردم بغداد بود که در خنیاگری، موسیقی و ادب مهارت و تبحر داشته است. او زیباترین چهره و دل‌نشین‌ترین صدا را داشت. وی آواز می‌خواند و هم‌زمان بر طنبور می‌نواخت و در این کار مهارت زیادی کسب کرده بود. اسحاق موصلی می‌گوید: هرکس غیر از عبیده طنبور در دست گیرد بیهوده عمل کرده «حجظه» در کتاب الطنبوریون والطنبوریات می‌گوید: زنی ماهرتر از او در طنبور زدن شناخته نشده است. او در اثر خون‌ریزی شدید مرد.[۶]

مازیار

مازیار بن قارن بن بندار (که برخی او را پسر یزدا هرمز می‌دانند) از نوادگان امیران طبرستان بود. وی به دست مأمون اسلام آورد و از سوی

او محمد نام گرفت. مأمون وی را به حکومت طبرستان منصوب کرد. وی در زمان حکومت معتصم، سر به شورش برداشت و به کوه‌های مازندران پناه برد. او با بابک خرمدین، مکاتبه می‌کرد و به او وعده پیروزی می‌داد.

معتصم، عبدالله بن طاهر بن حسین، حاکم خراسان را مأمور سرکوبی مازیار کرد. عبدالله عموی خویش، حسن بن حسین، را به جنگ وی فرستاد. حسن پس از جنگ و گریز فراوان توانست او را اسیر کند و به نزد معتصم در سامرا بفرستد. گویند: این افشین بود که با نامه‌نگاری، مازیار را به شورش واداشت. هدف او از درگیر کردن عبدالله در جنگ این بود که عبدالله نتواند از مقابله با مازیار برآید. در نتیجه مأمون او را عزل و وی (افشین) را به جایش بر حکومت خراسان بگمارد، همینطور هم شد زیرا، معتصم عبدالله را عزل کرد و افشین را به جای او بر حکومت خراسان گماشت. نیز گفته‌اند که مازیار، این موضوع را برای عبدالله فاش کرد که او و افشین پیرو آیین ثنویت و آتش‌پرستی هستند، اما چون او را نزد معتصم بردند، گفته‌های خویش را منکر شد. به دستور معتصم او را آن‌قدر با تازیانه زدند تا مرد. معتصم هم‌چنین دستور قتل افشین را صادر کرد.

پیروان مازیار به «مازاریه» معروف شده‌اند. آنان هم‌چون مزدکی‌ها اشتراکی بودن زنان و دارایی‌ها را باور داشتند.[7]

مدائنی

ابوالحسن، علی بن محمد بن عبدالله مدائنی، راوی، تاریخ‌نویس و از مردم بصره بود. به بغداد رفت و در آن‌جا ساکن شد. او نوشته‌های زیادی دارد. دو کتاب مغازی، سیرهٔ نبوی، اخبار زنان، تاریخ خلفا، تاریخ وقایع و فتوحات، شعرا و بلاد از اوست.

ابن تغری بردی درباره‌اش می‌گوید: تاریخ وی بهترین تاریخ‌هاست و دیگران تاریخ خود را از او گرفته‌اند. از وی، کتاب المردفات من قریش و کتاب التعازی به جای مانده است. وی در نود سالگی درگذشت.[8]

میخائیل اول (رنجابی)

وی داماد امپراتور «ناکفور» (شوهر نوهٔ او) بود. پس از ترور «ناکفور» در سال ۸۱۱م وی به امپراتوری منصوب شد. میخائیل حکم حرمت «ایقونات» (تصاویر مقدس) را لغو کرد. به سبب ناتوانی و بی‌کفایتی در امر حکومت، از سوی ارتش خلع شد و به جای وی، یکی از فرماندهان او به نام «لئون پنجم» به این مقام منصوب شد.[9]

پی نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه اول محرم سال ۲۲۵ = دوازدهم نوامبر سال ۸۳۹؛ پنج‌شنبه ۲۱ صفر سال ۲۲۵ = اول ژانویه سال ۸۴۰.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۳۵۹؛ معاهد التنصیص، ج ۱، ص ۲۲۰ ـ ۳۲۰؛ الأغانی، ج ۱۹، ص ۷۶ و ۸۷.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۳۳۶؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۲۴۰؛ العبر، ج ۱، ص ۳۹۳؛ تذکرة الحفاظ، ج ۲، ص ۴۵۷؛ حسن المحاضره، ج ۱، ص ۳۰۸؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۵۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۶۱.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۷۳؛ طبقات الاطباء، ص ۲۳۴؛ اخبار العلماء باخبار الحکماء، ص ۱۴۱.

۵. طبقات الشعراء، ص ۲۷۶ ـ ۲۸۰؛ پژوهش خلیل مردم یک در مجلهٔ «المجمع العلمی العربی» سال ۱۹۵۷م؛ تاریخ الادب العربی، ج ۲، ص ۲۰۷ ـ ۲۱۲.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۳۵۷؛ الأغانی، ج ۱۹، ص ۱۳۴؛ اعلام النساء، ج ۳، ص ۲۴۲.

۷. البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۸۹؛ فتوح البلدان، ص ۴۷۲؛ الفرق بین الفرق، ص ۲۶۸؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۶۱؛ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۸۰ ـ ۱۱۰؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۴۹۵ ـ ۵۱۰؛ التبصیر فی الدین، ص ۱۳۵؛ ابن‌خلدون، ج ۳، ص ۵۶۳.

۸. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۱۴۰؛ الفهرست، ص ۱۰۲؛ معجم الادباء، ج ۵، ص ۳۰۹؛ مقدمه کتاب المردفات من قریش مجموعة نوادر المحظوظات، تحقیق عبدالسلام هارون، ج ۲، ص ۵۸.

۹. موسوعة تاریخ العالم، رویدادهای سال ۸۱۱م.

سال ۲۲۶ق = ۸۴۰ ـ ۸۴۱م[1]

رویدادها

- افشین پس از محاکمه، محکوم به مرگ شد. به دستور معتصم، افشین راکشته و او راکنار جسد بابک و مازیار به دار آویختند. سپس پیکر او را سوزانده، خاکسترش را به دجله ریختند و دارایی‌اش را مصادره کردند.
- نصب رجاء بن ایوب حضاری به جای علی بن اسحاق بن یحیی بن معاذ بر دمشق.
- درگذشت اغلب بن عقال، حاکم افریقیه و جایگزینی پسرش محمد بن اغلب بن ابراهیم، به جای او.
- درگذشت امپراتور لوییس پرهیزگار پسر شارلمانی.

وقایع نظامی

- **ایتالیا:** تداوم تهاجم اعراب اغلبی بر ایتالیا و چیرگی آنان بر شهر «باری». این شهر تا سال ۱۰۹۰م ۴۸۳ق ـ که «نرماند»ها بر آن استیلا یافتند ـ در دست مسلمانان باقی ماند.
- تلاش ناوگان «بندقی» (ونیزی‌ها) جهت باز پس‌گیری شهر «تارانت» در مواجهه با ناوگان عرب‌ها، بی‌اثر مانده و در این رویارویی، نیروهای ونیزی، اسیر شده و ناوگان آنان غرق شد.
- ناوگان اعراب به سمت شمال دریای «آدریاتیک» حرکت کرده و سواحل «دالماسیا» را مورد تهاجم قرار داد.

درگذشتگان

- ابودلف عجلی.
- ابو عقال اغلب بن ابراهیم.
- افشین.
- زکریا طیفوری.
- عمران برمکی.
- عنان ناطفیه.
- عیسی بن صبیح.
- فوطی.

ابودلف عجلی

ابودلف، قاسم بن عیسی بن ادریس از قبیلهٔ بنی‌عجل و در بذل و بخشندگی پیش‌تاز، بزرگ و سرور قومش بود. و در شمار فرماندهان ارجمند و دلاور قرار داشت.

هارون‌الرشید او را برمناطق «جبل» گمارد. او بعدها از سرداران مأمون و معتصم شد.

در مورد ادب و شجاعت او، حکایاتِ فراوان وجود دارد. شعرا دربارهٔ او مدیحه‌سرایی کرده‌اند. از تألیفات او سیاسة الملوک، البزاة والصید و کتاب السلاح است.[۲]

ابوعقال اغلب

ابوعقال، اغلب بن ابراهیم بن اغلب ملقّب به خزر، چهارمین فرمان‌روای اغلبیان افریقیه بود. او در سال ۲۲۳ ق پس از درگذشت برادرش زیادة الله بن ابراهیم جانشین وی شد. دوران حکومت وی، دوران آرامش بود. این آرامش تنها با شورش خوارج در منطقهٔ «قفصه» و «قسطیلیه» (کاستیل) در سال ۲۳۴ ق بر هم زده شد.

از این رو، اغلب، لشکری به فرماندهی عیسی بن ربعان ازدی به سوی شورشیان فرستاد و آنان را به تسلیم و فرمان‌برداری واداشت. ابوعقال «سیسیل» را مورد توجه قرار داد و در سال ۲۲۴ ق در حمله‌ای دریایی، توانست تعدادی از دژهای «سیسیل» را فتح کند. وی هم‌چنین در یک درگیری دریایی که با ناوگان بیزانسی داشت، بر آنان پیروز شد. او در سال ۲۲۶ ق درگذشت و پسرش ابوعباس محمد بن اغلب بن ابراهیم، جانشین وی شد.[۳]

افشین

حیدر بن کاووس، معروف به افشین از نژاد ترک بود. نیاکان او که همگی افشین لقب داشتند، حاکمان «اشروسنهٔ» ماوراء النهر (ترکستان) بودند. افشین از سرداران بزرگ زمان مأمون و معتصم به شمار می‌رفت. وی به شجاعت، دلاوری و مهارت در فنون جنگی شهرت داشت.

او در سال ۲۱۳ ق معتصم را در سفر به مصر همراهی کرد. وقتی معتصم به ولایت مصر رسید تا شورش‌های آن سامان را از بین ببرد. افشین را جهت سرکوبی شورش دلتا گسیل داشت. افشین شورش را سرکوب کرد و سران شورش را نزد معتصم برد و معتصم فرمان داد تا سر از تن ایشان جدا کنند. چون معتصم به خلافت رسید، افشین را برای سرکوبی فتنهٔ بابک به مقابلهٔ با او فرستاد. او شورش مذکور را نیز سرکوب کرد و بابک را در غل و زنجیر نزد معتصم فرستاد. بابک در سامراکشته و به دار آویخته شد. افشین انتظار داشت به پاس قلع و قمع شورش بابک، به ولایت خراسان برسد.

گویند وی، مازیار را به شورش علیه معتصم تحریک کرد تا زمینه برای افشین آماده گردد. افشین گمان می‌کرد معتصم، سرکوب کردن شورش مازیار را به وی موکول و ولایت خراسان را به او تفویض خواهد کرد، اما حسودان این شایعه را از زبان افشین منتشر کرده بودند تا جایی که معتصم عزم دست‌گیری او کرد. از این رو، افشین از خلیفه دوری گزید و آنان این اقدام افشین را دلیل بر صحت ادعای خویش دانستند.

گفته‌اند که قاضی احمد بن ابی دؤاد، این توطئه را علیه او طرح‌ریزی کرد. هم‌چنین گفته‌اند: مازیار پس از دست‌گیری، به تحریک افشین برای شورش اقرار کرد. این‌جا بود که معتصم دادگاهی به ریاست وزیرش عبدالملک بن زیّات و عضویت احمد بن ابی دؤاد و اسحاق بن ابراهیم مصعبی، رئیس نظمیهٔ بغداد برپا کرد. در این محاکمه افشین را به جرم اتهامات وارده به مرگ محکوم نمودند. طبری ماجرای این محاکمه را به تفصیل نقل کرده است.

معتصم، زندانی اختصاصی در کاخ «جوسق» ساخت و افشین را در آن افکند و آب و خوراک را از او دریغ داشت تا درگذشت. برخی نیز گویند: معتصم، او را کشت، آن‌گاه او را در کنار بابک خرمدین به دار آویخت. افشین از نظر فرهنگ و دانش سرآمد بود و تعداد زیادی کتاب کمیاب در اختیار داشت.[۴]

زکریای طیفوری

زکریا بن اسرائیل، طبیب فتح بن خاقان، وزیر متوکل که پیش از آن در خدمت افشین سردار لشکر معتصم بود. وی افشین را در سفری که به جنگ بابک می‌رفت، همراهی کرد. هم‌چنین از افشین خواست تا داروگران را بیازماید تا در میان این جماعت سره از ناسره و دین‌دار از بی‌دین باز شناسانده شود.

او به افشین یادآور شد که مأمون نیز به درخواست «یوسف لَقَوهٔ کیمیایی» (کیمیاگر) داروفروشان را آزموده است. آن وقت که به

مأمون گفت: هر گاه از داروساز، دارویی خواسته شود ـ هر چند نداشته باشد ـ خواهد گفت که دارم و چیزی از آن‌چه که دارد، به او می‌دهد و می‌گوید: «این همانست که می‌خواهی». وی به مأمون گفت: اگر با انتخاب نامِ دارویی مجعول، جهت تهیهٔ دارو به سوی داروفروشان بروی بد نیست. مأمون گفت: من نام «شفطیثا» (نام ملکی در نزدیکی بغداد) را انتخاب کردم. سپس مأمون کسانی را روانه کرد تا از داروسازان «شفطیثا» طلب کنند. همه اظهار می‌داشتند که آن را دارند. آن‌گاه با گرفتن وجهی گزاف، چیزی به او می‌دادند. بدین ترتیب افراد با داروهای گوناگون به نزد مأمون بازگشتند. مأمون این نصیحت یوسف را پسندید و تحسین نمود. زکریا به افشین گفت: مناسب است تو هم داروگران را به شیوهٔ مأمون بیازمایی.

افشین پذیرفت و کتابچه‌ای از دیوان‌های اسروشینه (منسوب به اسروشنه) را طلب کرد و از میان آن حدود بیست نام بیرون آورده و کسانی را نزد داروگران فرستاد تا داروهایی با چنین نام‌هایی فراهم آورند. عده‌ای از آنها نسبت به این نام‌ها اظهار بی‌اطلاعی کرده و عده‌ای با گرفتن مبالغی، چیزی را که ادعا داشتند، همان مطلوب است، به آنان دادند. افشین تمامی آنان را احضار کرده و به آن گروه که اظهار بی‌اطلاعی کرده بودند اجازه ماندن در اردوی خود داد و دیگران را راند و دستور داد که این موضوع را در اردوگاه اعلام کنند.

او در نامه‌ای که به خلیفه نوشت از وی خواست که عده‌ای داروساز و پایبند به دین و طبیبانی این‌چنین را برای او بفرستد. معتصم این فکر و عمل افشین را پسندید و افراد مورد نظر را به سوی او فرستاد. طیفوری پس از سال ۲۲۶ ق درگذشت.[۵]

عمران برمکی

عمران بن موسی بن یحیای برمکی امیر سند و از بازماندگان برمکیان بود. پدرش در سال ۲۲۱ ق وی را به جانشینی خود منصوب کرد. معتصم حکم ولایت او را تنفیذ کرد و او به ناحیهٔ «قیقان» که متعلق به «زطّی»ها بود رفت و بر آنان پیروز شد و شهری به نام «البیضاء» ساخت. پس از آن، شهر کوهستانی «قندابیل» را فتح کرد. وی به کشورگشایی همت گماشت و شهرهای بسیاری را فتح کرد تا این که فتنه و آشوب میان نزاریان و یمانیان پیش آمد و او به یمانیان گرایش پیدا کرد. عمر بن عبدالعزیز هبّاری او را غافلگیر کرد و کشت.[۶]

عنان ناطفیه

وی کنیزی از دورگه‌های یمامه بود. شخصی از اهالی بغداد، که به نام ناطفی مشهور بود، او را خرید و به همین جهت عنان به ناطفی منسوب شد. وی شاعری زیباروی بود که شعرهای دلنشین می‌سرود و در ضمن به بدیهه‌گویی مهارت داشت. وی اولین کنیزی بود که در دوران بنی‌عباس به شاعری شهرت یافت و در میان همگنان خود از طبقه شاعران، مقامی برتر یافت. شاعران بزرگی در شعر، با وی هماوردی می‌کردند و او هرگز در مقابله با ایشان کم نمی‌آورد. عباس بن احنف به او عشق می‌ورزید. عنان با عباس بن احنف، ابونواس و دیگران ماجراهایی داشته است.

وی، پس از مرگ ناطفی به ۲۵۰۰۰۰ درهم فروخته شد. برخی نیز گویند هارون‌الرشید او را خرید و از او صاحب دو پسر شد که در کودکی مردند. گفته‌اند: وی پس از مرگ هارون‌الرشید به مصر رفت و در آن‌جا زندگی را وداع گفت.[۷]

عیسی بن صبیح

ابوموسی، ملقب به «مردار» از دانشمندانِ معتزله و از سران آنان بود. وی نزد بشر بن معتمر (پیشوای معتزله) در آن روزگار، کسب علم کرد و زهد را پیشهٔ خود ساخت. از وی به «راهب معتزله» یاد می‌شد. وی اصرار زیادی به مخلوق بودن قرآن داشت و قائلان به قِدَم قرآن را تکفیر می‌کرد. وی چنین استناد می‌کرد که اعتقاد به قِدَم قرآن دو قدیم را ثابت می‌کند، «الله» و «قرآن».

وی به قدر معتقد بود و کسانی را که اعمال بندگان را به خدا نسبت می‌دادند تکفیر می‌کرد. به عقیدهٔ او، این انسان است که اعمال و کردار خود را با اراده و قدرت خویش به وجود می‌آورد.

پیروانِ او را «مردارییه» می‌نامند. وی در سال ۲۲۶ ق درگذشت.[۸]

فوطی

هشام بن عمر فوطی از پیشوایان معتزله بود. او دربارهٔ «قدر» بسیار تعصب داشت و در این مقوله از یاران خود پیشی گرفت و به سبب آرای مخالفی که با ایشان داشت، از آنان جدا شد. از جمله عقاید او، این بود که می‌گفت: در زمان آشوب و اختلافِ مردم، امامت برقرار نمی‌شود و استقرار امامت تنها در حال آرامش و اتفاق مردم صورت می‌گیرد. وی هم‌چنین عقیده داشت که کشتن و ترور، سرقت و به زور گرفتن اموال مخالفان جایز است، زیرا وی به کفر آنها معتقد بود. پیروان او را «هشامیه» می‌نامند.[۹]

پی نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اول محرم سال ۲۲۶ = ۱۳۱اکتبر سال ۸۴۰؛ شنبه چهارم، ربیع الاول سال ۲۲۶ = دهم ژانویه سال ۸۴۱.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۱۳؛ وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۷۳؛ الأغانی، ج ۸، ص ۲۴۸؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۵۷؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۹۴؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۷۴.

۳. البیان المغرب، ج ۱، ص ۱۰۷؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۲۵۳؛ العبر، ج ۴، ص ۴۲۸ و ۴۴۲.
۴. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۱۱ ـ ۱۱۱؛ فتوح البلدان، ص ۴۵۳ و ۴۶۳؛ اخبار الطوال، ص ۴۰۵؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۸۲؛ العبر، ج ۱، ص ۳۹۵؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۸۵؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۲۰۵؛ همان، ج ۶، ص ۳۲۰، ۴۴۵ و ۵۱۷؛ النجوم الزاهره، ج ۳، ص ۲۳۶ و ۲۴۷؛ العبر، ج ۳، ص ۵۴۸ و ۵۶۸.
۵. قفطی، اخبار العلماء بأخبار الحکماء، ص ۱۲۸ ـ ۱۲۹.
۶. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۲۳۴؛ فتوح البلدان، ص ۴۳۲.
۷. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۲۶۷؛ أخبار أبی نؤاس، ص ۳۴ ـ ۳۵، ۱۳۷ و ۲۱۲؛ الأغانی، ج ۱۱، ص ۲۸۶ ـ ۲۸۷؛ نهایة الارب، ج ۵، ص ۷۵ ـ ۷۹؛ نساء الخلفاء، ص ۴۷؛ النجوم الزاهره، ج ۳، ص ۲۴۷.
۸. الفرق بین الفرق، ص ۱۶۴ ـ ۱۶۶؛ الملل والنحل، ج ۱، ص ۶۸ ـ ۶۹؛ التبصیر فی الدین، ص ۷۷.
۹. الملل والنحل، ج ۱، ص ۷۲ ـ ۷۴؛ الفرق بین الفرق، ص ۱۷۳؛ التبصیر فی الدین، ص ۷۵.

سال ۲۲۷ق = ۸۴۱ ـ ۸۴۲م[1]

رویدادها

- مرگ معتصم و جانشینی فرزندش الواثق بالله (ربیع‌الاول).
- واثق، محمد بن عبدالملک زیّات را در طول حکومت خویش در پست وزارت ابقا کرد.
- گماردن خالد بن یزید بن مزید شیبانی بر ولایت ارمنستان.
- مرگ امپراتور تئوفیل و نصب پسر خردسالش میخائیل سوم و گماردن «تئودورا»، مادر میخائیل، به عنوان نائب السلطنة.
- حاکم افریقیه ابوالعباس محمد بن اغلب در نزدیکی شهر «تاهرت» شهرِ «عباسیه» را بنیان نهاد، اما چندی نگذشت که امام افلح بن عبدالوهاب رستمی جهت جلب رضایت عبدالرحمان (اوسط) حاکم اندلس، شهر نوبنیاد «عباسیه» را ویران کرد.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- اندلس: حاکم اندلس عبدالرحمان اوسط به «اربونه» و جزیره «ساردینیا» لشکرکشی کرد.

شورش‌ها

- شام: شورش قیسیان و فرو نشاندن آن توسط نیروهای اعزامی خلیفه از بغداد.
- ارمنستان: ناآرامی‌های ارمنستان، و سرکوب آن توسط خالد بن یزید حاکم آن سامان.
- جنگ با دزدان دریایی: درگیری ابراهیم بن هشام فرماندهٔ نیروی دریایی بصره، با دزدان دریایی.

درگذشتگان

- ابن‌شحام.
- بُشر حافی.
- تئوفیل.
- حبش مروزی.
- معتصم بالله.
- یحیای تمیمی.

ابن‌شحام

ابویعقوب، یوسف بن عبدالله ابن اسحاق شحّام از پیروان ابوالهذیل بود. در زمان خویش پیشوایی و ریاست معتزلهٔ بصره به او رسید. وی از آشناترین افراد به فن جدل بود و ابوعلی جبّایی از وی کسب علم کرد. واثق خلیفه عباسی وی را جهت نظارت بر کار مأموران خراج گمارد تا در گرفتن خراج، بر ضعیفان جامعه ظلم و اجحاف روا ندارند، آنان را تحت فشار قرار ندهند. وی پس از سال ۲۲۷ق درگذشت.[2]

بشر حافی

ابونصر، بشر بن حارث بن علی بن عبدالرحمان بن عطاء بن ماهان بن عبدالله مروزی از مردم مرو و به حافی مشهور بود. وی به بغداد رفت و درآن‌جا اقامت گزید و از دانشمندان بزرگ آن‌جا کسب علم کرد. جد او ابن‌ماهان به دست علی بن ابی‌طالب اسلام آورد و از آن پس، او را «عبدالله غیور» نام گذاردند. او از صالحان بزرگ بود که اخبار او در زهد و تقوا، زبانزد همه شد. مأمون درباره‌اش می‌گوید: «در این منطقه کسی نمانده است که از وی شرم داشته باشند و او را محترم شمارند. جز این پیر».

از آن جهت او را حافی خوانده‌اند که برای تعویض بند پاره شدهٔ کفش خود نزد کفش‌دوز رفت. او به بشر گفت: چه قدر مایهٔ زحمت مردم هستید! بشر نعلین خود را دور انداخته و سوگند یاد کرد که دیگر پای‌پوش به پای نکند؛ لذا از آن پس با پای برهنه راه می‌رفت. از این رو، وی را حافی خواندند. وی در ۷۷ سالگی در بغداد درگذشت.[3]

تئوفیل

تئوفیل در سال ۸۲۹. (۲۱۴ق) جانشین پدرش میخائیل شد و به امپراتوری روم رسید. وی به تنگ‌نظری و تعصب دینی شهرت داشت. بابک خرمدین شورشی با وی در جنگ با مسلمانان هم‌پیمان شد. آن دو، شهرهای مرزی مسلمانان را مورد حمله قرار دادند و مفسده‌ها به‌پا کردند. تئوفیل به شهرهای «زبطرة»، «سمیساط»، و «ملاطیه» حمله کرد و آنها را به آتش کشید و زنان و کودکان را اسیر کرد.

در سال ۲۱۲ ق مأمون لشکری را به فرماندهی محمد بن حمید طوسی به جنگ بابک فرستاد و خود در سال ۲۱۵ ق در رأس لشکری رهسپار جنگ با رومیان شد، امّا این لشکرکشی‌ها سودی نبخشید، زیرا محمد بن حمید طوسی به سال ۲۱۴ ق در محاصرهٔ بابک کشته شد و مأمون نیز به سال ۲۱۸ ق در «طرسوس» درگذشت و همان‌جا به خاک سپرده شد. در نتیجه، همکاری بابک و امپراتور تئوفیل در جنگ با مسلمانان، اسیر گرفتن، کشتن و ویرانی ادامه یافت.

پس از آن که معتصم جانشین برادرش (مأمون) شد، ارتشی رابه فرماندهی افشین به جنگِ بابک فرستاد. افشین در این مأموریت، شورش بابک را سرکوب و او را همراه برادرش (عبدالله) دستگیر کرد. آن دو پس از دستگیری، کشته و سپس به دار آویخته شدند.

معتصم پس از این واقعه در سال ۲۲۳ ق در رأس سپاهی گران رهسپار جنگ با تئوفیل شد. وی قصد داشت انتقام کشتگان و اسیران را از رومیان بگیرد. دو لشکر بیرون شهر «آنکارا» با هم روبه‌رو شدند. معتصم لشکر تئوفیل را درهم کوبید و خسارات سنگینی بر آن وارد کرد. سپس از آن‌جا به سوی شهر «عموریه» زادگاه امپراتور رفت و آن شهر را به محاصره درآورد. وی پس از فتح شهر، آن را ویران کرد و بازماندگان آن را به اسارت گرفت. از جملهٔ اسرا، فرمانده ارتش امپراتور بود. در این‌جا امپراتور مجبور شد تقاضای صلح کند در نتیجه به «قسطنطنیه» (استانبول) عقب‌نشینی کرد.[۴]

حبش مروزی

حبش بن عبدالله از مردم (مرو) و ساکن بغداد بود. گویند: نام وی احمد بود، ولی به سبب تیرگی و سیاهی رنگش او را حبش لقب دادند. او از ریاضیدانان روزگار مأمون و معتصم بود. از آثار وی الزیج الدمشقی، عمل السطوح المبسوطة والقائمة والمنحرفة، الأبعاد والأجرام و زیج المأمونی را باید نام برد.[۵]

المعتصم بالله

ابواسحاق، محمد بن هارون الرشید بن مهدی بن ابی‌جعفر منصور، ملقب به معتصم بالله (هشتمین خلیفهٔ عباسی) بود. مادرش «ماردہ» ام ولد و «سوگلی» هارون‌الرشید بود. معتصم از بزرگ‌ترین خلفای بنی عباس و اولین کسی بود که نام خداوند را به نام خود افزود. برادرش مأمون او را به ولایت‌عهدی خویش برگزید و وی را به سبب لیاقت و شجاعتش بر فرزند خود (عباس) مقدم داشت.

معتصم دلیر و با همت، ولی از فرهنگ و دانش چندان بهره‌ای نداشت، به طوری‌که گفته شده فردی تقریباً امّی (بی‌سواد) بود. وی از زور بازوی فوق‌العاده‌ای برخوردار بود به طوری که مچ دست مردان را میان دو انگشت خود می‌شکست. معتصم چنان درنده‌خو بود تا جایی که هرگاه خشمگین می‌شد، توجهی نمی‌کرد که چه کسی راکشته و چه کاری انجام داده است.

مأمون حکومت مصر را به او واگذاشت و او را در رأس لشکری به منظور سرکوبی شورش‌ها به سوی مصر فرستاد. وی با قدرت تمام شورش راسرکوب و ریشه کن کرد و امنیت و ثبات را به مصر باز گرداند. او به سفارش برادرش با خرمدینان جنگید و بر آنها چیره شد و آنها را سرکوب کرد. هم‌چنین با توصیهٔ برادرش، مسئلهٔ مخلوق بودن قرآن را پذیرفت و مردم را در پذیرفتن این باور تحت فشار قرار داد و به همین جهت احمد بن حنبل رامضروب کرد و افراد زیادی را به قتل رساند.

معتصم به جنگ با روم پرداخت و پیروزی چشمگیری در جنگ «عموریه» به دست آورد. و فرمانده ارتش روم را اسیر کرد. وی به قصد کنار زدن عرب‌ها، لشکری از ترکان فراهم آورد و عرب‌ها را از مسند امور کنار زد. نابکاری و شرارت ترکان در زمان معتصم رفته‌رفته آشکار شد و در اثر کثرت آزار، اذیت و شکایات فراوان مردم از آنها، معتصم شهر سامرا را بنا نهاد و آنان را به این شهر انتقال داد. او طرح توطئه‌ای راکه اعراب برای خلع او و نصب عباس (پسر برادرش) برنامه‌ریزی کرده بودند، کشف و طرّاحان این توطئه را مجازات کرد و پسر برادر خویش (عباس بن مأمون) راکشت.

مدت خلافت او هشت سال و هشت ماه بود. او در ۴۸ سالگی در سامرا از دنیا رفت.[۶]

یحیای تمیمی

ابوزکریا، یحیی بن بکر بن یحیای تمیمی، در روزگار خویش بزرگ و پیشوایای دینی خراسان بود. او را به «ابن مبارک» تشبیه می‌کردند. به شهرهای زیادی سفر کرد و از مالک، لیث و اقران آنها روایت کرد.

اسحاق بن راهویه دربارهٔ او می‌گوید: مانند یحیی را ندیده‌ام و گمان نمی‌کنم که یحیی کسی را مانند خود دیده باشد.

ذهبی درباره‌اش می‌گوید: او در حالی که پیشوای تمام اهل دنیا بود، درگذشت.[۷]

پی نوشت‌ها:

۱. جمعه اول محرم سال ۲۲۷ = ۲۱ اکتبر سال ۸۴۱؛ یک‌شنبه چهارم ربیع‌الاول سال ۲۲۷ = اول ژانویه سال ۸۴۲.

۲. ابن‌مرتضی، طبقات المعتزله، ص ۷۱ـ۷۲ و ۸۰؛ التبصیر فی الدین، ص ۷۸.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۲۶؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۲۷۴؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۶۷؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۶۰؛ حلیة الاولیاء، ج ۸، ص ۳۳۶؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۹۷؛ العبر، ج ۱، ص ۳۹۹.

۴. دائرة المعارف تاریخ العالم، ج ۲، ص ۴۸۸؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۶۳؛ الروم وصلاتهم بالعرب، ج ۱، ص ۳۲۵ـ۳۲۶.

۵. اخبار العلماء بأخبار الحکماء، ص ۱۱۷؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «حبش مروزی».

۶. الاعلام زرکلی، ج ۷، ص ۳۵۱؛ تاریخ طبری و ابن‌اثیر، رویدادهای سال‌های ۲۱۸ ـ ۲۲۷ ق؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۳۴۲؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۶۹؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۹۵؛ العبر، ج ۱، ص ۴۰۰؛ تاریخ الخلفاء، ص ۳۳۳؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۱۶۵؛ النجوم الزاهره، ج ۳، ص ۲۳۳؛ فوات الوفیات، ج ۲، ص ۵۳۳؛ المعارف، ص ۳۸۹؛ العبر، ج ۳، ص ۵۴۵ و ۵۷۳؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۶۵.

۷. تذکرة الحفّاظ، ج ۲، ص ۴۱۵؛ العبر، ج ۱، ص ۳۹۷.

سال ۲۲۸ ق = ۸۴۲ ـ ۸۴۳ م[1]

رویدادها

- واثق، به فرمانده اشناس به خاطر منزلت والایش نزد حکومت، یک تاج و دو حمایل بخشید.
- واثق اموال فراوانی را در موسم حج تقسیم کرد. این اقدام پس از گرانی و گرمای شدیدی که در آن موسم روی داده بود انجام گرفت. وی هم‌چنین به منظور جبران زیان‌های ناشی از آتش‌سوزی که همان روزها رخ داد اموالی درمیان اهل بغداد تقسیم کرد.
- فرزندان لوییس پرهیزگار در شهر «فردون» پیمانی منعقد کردند تا بر مبنای آن امپراتوری مقدسی که جدشان (شارلمانی) آن را بنیان گذارده بود، بین خود تقسیم کنند.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **دریای مدیترانه:** اغلبیان پس از ویرانی «مسّینا» آن را محاصره کرده و بر چندین دژ در جنوب شرقی جزیرهٔ «سیسیل» چیره شدند.

حمله‌های دزدان دریایی و جنگ با آنها

- ابراهیم بن هشام جنگ با دزدان دریایی آب‌های بصره را از سر گرفته و جنگ با آنها را تا رسیدن به انتهای سرزمین بلوچستان دنبال کرد. وی بخشی از روستاهای آن‌جا را به آتش کشید و با گرفتن اسیرانی بازگشت. پیشهٔ ساکنان آن منطقه دزدی دریایی بود.

شورش‌ها

- **اندلس:** شورش موسی بن موسی (تطیله) بر امیر اندلس عبدالرحمان اوسط و سرکوبی آن.

درگذشتگان

- عتبی.
- نعیم بن حمّاد.

عتبی

ابوعبدالرحمان، محمد بن عبیدالله بن عمرو اُموی از فرزندان عتبة بن ابی‌سفیان شاعری حاذق و از بزرگان شعرای بصره بود. او ادیبی شاعر، آگاه به سرگذشتِ اعراب، نکته‌پرداز و خوش‌کلام بود. در اواخر عمرش به مرثیه‌سرایی روی آورد و مشهور شد. پسرانش به بیماری طاعون که در سال ۲۲۲ ق بصره را فراگرفته بود مردند. او دربارهٔ آنها چنین سروده:

«من پدر شش پسر ماه‌وش بودم پسرانی که دیدگان رشک‌ورزان را کور کرده بودند. از کف ناگواری‌های روزگار آن‌سان گذشتند که درهم و دینار از کفِ محک‌زننده.

همین مصیبت و تلخ‌کامی آدمی را بس که رشک‌ورزان را ببیند که بر او دل می‌سوزانند»

وی در تغزّل اشعاری لطیف دارد از جملهٔ آنها غزلی است که در آن به خود بالیده و می‌سراید:

«چون مهرویان نشانه‌های پیری را در سر من دیدند؛ مرا از آن گونه‌های زیبا و دلربا محروم کردند.

هرگاه که مرا می‌دیدند و یا حرف من به میان می‌آمد؛ به شتاب دور شده و از پس روزنه‌ها مرا نظاره می‌کردند. اگرچه اینک دیدهٔ این رقیبان از من برگفته شد، اما پیش از این چشمان آهووش خود را به من می‌دوختند.

من از خاندانی پرستایش و ارجی هستم که بلندای منبرها، برای قدم‌های آنان ساخته شده است.

اینک که عصر اسلام است از خاندان خلفاییم و در زمان جاهلیت (شرک) نیز زعیم و راهبر بودیم از این روی هر فخرکننده‌ای را سزاست با انتساب به این خاندان افتخار کند.

کتاب الخیل، اشعار الأعاریب و کتاب الاخلاق از تألیفات اوست.[2]

نعیم بن حمّاد

ابوعبدالله، نعیم بن حماد بن حارث خزاعی مروزی، در «مرورود» دیده به جهان گشود و برای فراگرفتن و شنیدن حدیث، مدتی در عراق و حجاز سکونت گزید و سپس مقیم مصر شد. وی نخستین کسی بود که المسند فی الحدیث را گرد آورد. او آگاه‌ترین مردم به مسائل مربوط به ارث بود.

وی را همراه فقیه «بویطی» دست بسته از مصر به عراق فرستادند. این واقعه در زمان خلافت معتصم و به دلیل عقیده به «خلق قرآن» صورت گرفت. چون از آنان دربارهٔ مخلوق بودن قرآن پرسش شد، آن دو از پاسخ خودداری کردند. از آن‌رو، هر دو در شهر سامرا زندانی شدند و در همان جا دار فانی را وداع گفتند.[3]

پی نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه اول محرم سال ۲۲۸ = دهم اکتبر سال ۸۴۲؛ دوشنبه ۲۵ ربیع‌الاول سال ۲۲۸ = اول ژانویه سال ۸۴۳.

۲. طبقات الشعراء، ص ۳۱۴؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۶۵؛ الاعلام زرکلی، ج ۷، ص ۱۳۹؛ وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۳۹۸؛ تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۳۲۴؛ الفهرست، ص ۱۷۶؛ العبر، ج ۱، ص ۴۰۳.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۱۴؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۰۶؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۲، ص ۴۱۸.

سال ۲۲۹ ق = ۸۴۳ ـ ۸۴۴ م[1]

رویدادها

- واثق منشیان خود را ملزم کرد تا آن‌چه که از اموال به ناحق گرفته بودند، بازپس دهند و پس از اثبات خیانت آنان اموال زیادی را از آنان مصادره کرد.
- سردار اشناس، فرمان‌روای افتخاری مصر برای دومین بار عیسی بن منصور رافعی را به نیابت خود بر مصر گماشت.
- افزایش قدرت سرداران ترک چون: بغای کبیر (ابوموسی)، اشناس و ایتاخ در دولت عباسی.

بلایای طبیعی

- مرگ بسیاری از مردم در پی شیوع طاعون در بصره.

وقایع نظامی

حملات نورماندی‌ها به اندلس:

- در اواخر همین سال برای نخستین بار تهاجم نورماندی‌ها ـ که اندلسیان آنان را مجوس می‌خواندند ـ به لشبونه (لیسبون) اندلس صورت گرفت، سپس لشکری که امیر عبدالرحمان اوسط به فرماندهی حاجب خود عیسی بن شهید فرستاده بود، او را شکست داد. پس از آن تهاجم بود که حصار «الشبونه» (لیسبون) ساخته شده و دگرگونی و توسعه در نیروی دریایی اندلس صورت گرفت.

درگذشتگان

- بزار.

بزّار

ابومحمد، خلف بن هشام بزّار، استاد قاریان و محدثان بغداد بود. او از مالک بن انس و دیگران که از نظر حدیث در طبقهٔ مالک بودند، حدیث شنید. وی عابدی نیکوکار و دانشمندی پرکار بود. او برای خود روش و سبکی مخصوص داشت. وی در قرائت شیوه‌ای اختیار کرد که با شیوهٔ حمزهٔ قاری اختلاف داشت.[2]

پی نوشت‌ها:

۱. شنبه اول محرم سال ۲۲۹ = سی‌ام سپتامبر سال ۸۴۳؛ سه‌شنبه پنجم ربیع‌الثانی سال ۲۲۹ = اول ژانویه سال ۸۴۴.

۲. العبر، ج ۱، ص ۴۰۴؛ النجوم الزاهره، ج ۳، ص ۲۵۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۵۶؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۴۱.

سال ۲۳۰ ق = ۸۴۴ ـ ۸۴۵ م[1]

رویدادها

- درگذشت عبدالله بن طاهر بن حسین امیر خراسان و نصب پسرش طاهر دوم.
- سردار اشناس مرد و سردار ایتاخ به ولایت مصر منصوب شد. او این اختیار را داشت تا هر که را بخواهد به ولایت مصر منصوب کند لذا هرثمة بن نضر جبلی را بر مصر گمارد.
- واثق بر احمد بن خصیب ، منشی اشناس، به سبب سوء استفاده از اموال به دست آمده از مناطق تحت حکومت اشناس، که شامل جزیره، شام، مصر و مغرب بود خشم گرفته و او را همراه با خانواده‌اش مورد شکنجه قرار داد.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **دریای مدیترانه (سیسیل):** نفوذ اغلبیان در «سیسیل» و دست یافتن بر تعدادی از دژها که شکست ارتش بزرگ بیزانس را در پی داشت.

شورش‌ها

- **حجاز:** اعراب بنی‌سلیم، برای خود خلیفه‌ای به نام عزیزة الخفافی تعیین کردند و به نواحی مدینه شبیخون زدند. واثق لشکری به فرماندهی بغای کبیر به سوی آنان روانه کرد. او با کشتن عده‌ای و به اسارت در آوردن گروهی دیگر شورش را سرکوب کرد.
- **قیام ارمنستان:** در این قیام مردم عرب و ارمنی و دیگر ساکنان ارمنستان شورش کردند. امیر ارمنستان (خالد بن یزید) راهی جنگ با شورشیان شد، اما پس از اندک زمانی مرگ او را در می‌رباید. واثق ارتشی به فرماندهی احمد بن بسطام به آن‌جا فرستاد. و او با شدت تمام فتنه را سرکوب کرده، امنیت را به آن‌جا بازگرداند.

درگذشتگان

- اشناس ترک.
- خالد بن یزید شیبانی.
- زریاب.
- عبدالله بن طاهر.
- محمد بن سعد زهری.
- محمد بن یزداد.
- یحیی بن منجم.

اشناس ترک

ابوجعفر، از سرداران ترک معاصر مأمون، معتصم و واثق و دلاوری قدرت‌مند بود که در جنگ با رومیان همراه مأمون و در فتح «عموریّه» مصاحب معتصم بود و در آن جنگ از خود رشادت‌ها نشان داد و به خوبی از بوتهٔ آزمایش به در آمد. معتصم در سال ۲۱۹ ق او را به ولایت مصر گمارد.

اشناس افرادی را به نیابت از خود بر مصر منصوب کرد و خود تا زمان مرگش در بغداد اقامت گزید. واثق لقب «سلطان» به او داد و نیز تاجی همراه با دو حمایل به او بخشید. او نخستین کسی بود که «سلطان» خوانده شد.[2]

خالد بن یزید شیبانی

ابویزید شیبانی، خالد بن یزید بن مزید بن زائدهٔ شیبانی از والیان حکومت عباسیان و فردی با سخاوت بود. «ابوتمّام» و دیگر شاعران او را مدح گفتند و او با گشاده‌دستی به آنها عطایای فراوانی بخشید.

هارون‌الرشید در سال ۱۹۰ ق او را به حکومت موصل منصوب کرد و سرزمین ربیعه را به حکومت او ملحق ساخت.

هنگامی که مأمون به خلافت رسید، در سال ۲۰۷ ق خالد را در رأس لشکری به عنوان والی مصر به جای عبیدالله بن سرّی فرستاد، اما عبیدالله از واگذاری منصب خود امتناع ورزید و با وی به جنگ پرداخت و او را از مصر بیرون راند. خالد نیز به عراق بازگشت. در سال ۲۰۹ ق مأمون او را بر ارمنستان گماشت و چون او را مأمور سرکوب شورش بابک خرمدین کرد، حیدر بن کاووس (افشین) را به جای وی منصوب کرد.

در سال ۲۳۰ ق نیز که در ارمنستان شورش آغاز شد، واثق، خالد را در رأس سپاهی برای سرکوبی آشوب روانهٔ ارمنستان کرد. خالد در بین راه به قتل رسید و در «دبیل» به خاک سپرده شد.[۳]

زریاب

ابوحسن علی بن نافع، مولای مهدی عباسی بود. او را به جهت سیاهی رنگ و شباهت به پرنده‌ای سیاه و خوش‌نوا زریاب خواندند. او در زمان خویش از نوابغ فنّ موسیقی بود و این هنر را نزد اسحاق موصلی فراگرفت. او در محضر هارون‌الرشید خوانندگی می‌کرد و او را به طرب می‌آورد و شگفتی‌های هنر خود را به او می‌نمایاند. اسحاق دریافت که زریاب منزلتی والاتر از او یافته، به همین دلیل از او خواست تا فوراً بغداد را ترک کند، زریاب بر جان خود ترسید و بغداد را به قصد اندلس ترک کرد، جایی که آوازه‌اش پیش‌تر به آن‌جا رسیده بود.

هنگامی که خبر ورود زریاب به عبدالرحمان بن حکم اموی رسید، عبدالرحمان سوار بر مرکب به پیشواز وی، شتافت و مقدم او را گرامی داشت و زریاب، موسیقی‌دان محبوب عبدالرحمان شد. عبدالرحمان اکثر کارهای کلیدی و حساس را به او سپرد. او شاعری بی‌تکلف بود و به احوال شاهان و سیرهٔ خلفا و نکته‌های دانشمندان آشنا بود. صفات ندیمان در وی جمع آمده بود. او برای عود، پنج تار نصب کرد، در حالی که پیش از آن چهار تار داشت و تار افزوده را به نام «صول» خواند.

او نخستین کسی بود که گروه «کُر» به وجود آورد و میان دستهٔ کر که شامل خوانندگان زن و مرد بود، به خوانندگی می‌پرداخت و آموزش آنان را نیز به عهده داشت. زریاب، سبکِ اهل موصل را به اندلس آورد و در نتیجه، سبکِ جاری اهل حجاز (که در آن‌جا شایع بود) متروک شد. شیوهٔ او از آن پس شیوهٔ سنتی اندلسی گردید.[۴]

عبدالله بن طاهر

ابوعباس، عبدالله بن طاهر بن حسین بن مصعب بن زریق، منسوب به قبیلهٔ خزاعه بود. زریق، نخست مولای طلحة بن عبدالله بن خلف خزاعی ـ که «طلحة الطلحات» خوانده می‌شد ـ بود و به همین سبب به او منسوب است. وی امیر خراسان و مشهورترین والیان دورهٔ عباسی شد و اصالتاً از «بادغیسِ» خراسان بود.

مأمون او را در سال ۲۰۵ ق به ولایت شام گمارد. پس از آن او را در سال ۲۱۱ ق به مصر انتقال داد و او تا سال ۲۱۳ ق در آن‌جا ماند. مأمون در سال ۲۱۴ ق حکومت خراسان را به او سپرد و چون به شایستگی او پی‌برد، طبرستان، کرمان، ری، جنوب عراق و توابعشان را به سرزمین‌های تحت امارت او افزود.

عبدالله در دورهٔ معتصم، شورش محمد بن قاسم علوی را سرکوب کرد و پس از دستگیری او را تحویل معتصم داد و معتصم، محمد بن قاسم را زندانی کرد. عبدالله دلیری با هیبت و صلابت، عاقل، بخشنده و ارجمند بود. گویند: او بر کاغذ پاره‌ای دستور پرداخت صله‌ای به میزان چهارهزار درهم نوشت. وی پیش از مرگ توبه کرد و وسایل طرب و موسیقی را شکست و ضمن پرداخت فدیه‌ای معادل دومیلیون، اسیرانی را آزاد کرد و اموال زیادی نیز صدقه داد.

ابوتمّام او را می‌ستود و کتابی به نام حماسه برای او نگاشت.

دربارهٔ بخشندگی و رشادت او سروده‌اند:

«اگر گویند کدامین جوان‌مرد را می‌شناسید که به سوی جنگ شتابان و در بخشندگی پُردهش باشد.

و درجنگ سرها را جدا می‌کند و در خشکسالی بیش‌ترین اطعام را می‌کند؟

تمام انگشت‌ها به سوی تو اشاره خواهند کرد؛ همانند اشارهٔ غریقان به سوی ساحل نجات»

و مدیحهٔ زیر که دربارهٔ عبدالله بن طاهر گفته شده به عوف بن محلّم شیبانی منسوب است،

«برخی گویند: که مصر دور است؛ اما کدامین دوری، وقتی که عبدالله بن طاهر در آن است.

دورتر از مصر مردانی هستند که در حضور مایند، ولی نیکی از آنها سر نمی‌زند.

ایشان چون مردگانند (که از کارهای نیک دوراند) که امید، به خیر آنان و دیدار خفتگان درگور هر دو یک‌سان است».

عبدالله بن طاهر در ۴۸ سالگی در نیشابور و به تقلی در مرو از دنیا رفت.[۵]

محمد بن سعد زهری

ابوعبدالله محمد بن سعد بن منیع، منسوب به هم‌پیمان قبیلهٔ بنی زهره، مورخ و از حافظان حدیث بود. مدتی مصاحب واقدی مورخ بود و برای او کتابت می‌کرد و از وی روایت کرد. از این رو به کاتب واقدی معروف شد.

مشهورترین تألیفات او طبقات الصحابه است که به طبقات ابن سعد نیز شهرت دارد این کتاب، طبقاتِ صحابه و تابعین و خلفا را تا زمان نویسنده، برشمرده است.[۶]

محمد بن یزداد

محمد بن یزداد بن سوید مروزی، از منشیان دولت عباسیان بود. مأمون، او را به وزارت برگزید. او تا زمان واثق، در قید حیات بود و در سامرا در گذشت.[۷]

یحیی بن منجم

ابوعلی، یحیی بن ابی‌منصور فارسی، بزرگ خاندان «آل منجم» بود. خاندانی که در میان آنان دانشمندانی ادیب، اخترشناس و متکلم وجود داشت. وی در میان موالیِ مأمون عباسی بزرگ شد و به فضل بن سهل پیوست. فضل در احکام نجوم و کواکب به نظر او عمل می‌کرد. زمانی که فضل کشته شد، مأمون او را به وزارت برگزید و چون مجوسی بود، وی را به اسلام ترغیب کرد. یحیی، به دست مأمون اسلام آورد و از یاران خاص مأمون شد. هنگامی که مأمون تصمیم گرفت تا کواکب و ستارگان را رهیابی کند، از یحیی و دیگر منجمان خواست به رصد ستارگان و اصلاح وسایل رصد بپردازند. آنان در سال ۲۱۵ ق در «شماسیهٔ» بغداد و کوه «قاسیون» (واقع در دمشق) فرمان خلیفه را اجرا کردند. این کار تا زمان مرگ مأمون نیز ادامه یافت. یحیی به هنگام عزیمت به «طرسوس» درگذشت و در حلب دفن شد.[۸]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اول محرم سال ۲۳۰ = هجدهم سپتامبر سال ۸۴۴؛ پنج‌شنبه هفدهم ربیع الاول سال ۲۳۰ = اول ژانویه سال ۸۴۵.

۲. تاریخ ابن‌اثیر، ج ۷، ص ۹؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۲۱۰ و ۲۱۲؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۶۷ و ۴۷۲.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۳۴۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۸۱؛ فتوح البلدان، ص ۲۹۶؛ الولاة والقضاة، ص ۱۷۴.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۱۸۰؛ الأغانی، ج ۴، ص ۳۵۴؛ نفح الطیب، ج ۱، ص ۳۲۲؛ همان، ج ۴، ص ۱۱۷ ـ ۱۲۹؛ المطرب من اشعار أهل المغرب، ص ۱۴۷؛ تاریخ الفکر الاندلسی، ص ۵۴.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۲۲۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۶، ص ۲۶۳، ۳۹۶ و ۴۱۴؛ همان، ج ۷، ص ۱۳؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۳۱۶ و ۵۸۱؛ همان، ج ۹، ص ۱۳۱؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۸۳؛ تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۴۸۳؛ الولاة والقضاة، ص ۱۸۰؛ العبر، ج ۱، ص ۴۰۶؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۳۰۲؛ النجوم الزاهره، ج ۳، ص ۱۹۱؛ الأغانی، ج ۱۲، ص ۹۲؛ همان، ج ۲۰، ص ۱۴۳؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۷۳ و ۴۸۹.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۷، ص ۶؛ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۳۲۱؛ وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۳۵۱؛ الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۸۸؛ الفهرست، ص ۹۹؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۶۹؛ تذکرة الحفاظ، ج ۲، ص ۴۲۵؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابن سعد».

۷. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۱۴؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۲۵۸.

۸. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۲۱۹؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۱۴؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۱۷۷؛ اخبار العلماء باخبار الحکماء، ص ۲۳۴؛ الفهرست، ص ۳۸۴؛ تاریخ بیهقی، ص ۲۹.

یادداشت‌ها:

۱. متعه در نزد شیعه نوعی ازدواج است که همانند ازدواج دائم نیاز به عقد دارد و حلیت آن از قرآن (نساء:۲۴) و سنت متواتره ثابت است و در زمان رسول اکرم ﷺ انجام می‌شد و عمر آن را منع کرد. فرزند ولادت یافته از این ازدواج نیز چونان فرزند همسر دائمی است و با آن‌چه مؤلف در مورد خرمیه نقل کرده است هیچ شباهتی ندارد.

رویدادهای اسلام از ۲۳۱ ـ ۲۴۰ ق

سال ۲۳۱ ق = ۸۴۵ ـ ۸۴۶ م[۱]

رویدادها

- واثق دستور داد تا علما را در مورد مسئله خلق قرآن بیازمایند.
- واثق، عوارض و مالیات را از کشتی‌هایی که از دریای چین می‌آمدند، برداشت.
- در کنار نهر «لامس» نزدیک طرسوس، اسیران مسلمان و رومی مبادله شدند. اسیران مسلمان را، پیش از آزادی و پرداخت فدیه به رومیان، در مورد خلق قرآن می‌آزمودند و تنها، کسی که قائل به خلق قرآن بود، آزاد می‌شد. تمامی ۴۶۰۰ اسیر و حدود ۶۰۰ زن و بچه، نسبت به مخلوق بودن قرآن پاسخ مثبت دادند. (۱۰ محرم).
- واثق، احمد بن نصر خزاعی را به سبب خودداری از پذیرش نظریهٔ خلقِ قرآن و نیز به جهت درشت‌گویی در هنگام سخن، با دست خود به قتل رساند.
- یحیی الغزال ـ شاعر اندلسی ـ در زمان حکومت عبدالرحمان (اوسط) ابن‌حکم، به عنوان سفیر به دربار پادشاه نورماندی (دانمارک) رفت.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **روم:** احمد بن سعید بن مسلم بن قتیبهٔ باهلی، سردار قلعه‌های منطقهٔ شام، در زمستان به روم یورش برد ولی در اثر سرما، مجبور به عقب‌نشینی شد. پس از آن واثق، نصر بن حمزهٔ خزاعی را به جای او منصوب کرد.
- **اسپانیا:** سپاه اندلس به فرماندهی امیر محمد فرزند عبدالرحمان حاکم اندلس، به «جلّیقه» حمله کرد و پس از رسیدن و محاصره آن شهر «لیون» با منجنیق آنرا درهم کوبید.

جنگ با دزدان دریایی

- حملهٔ دریایی که علیه دزدان دریایی در دریای بصره صورت گرفت، با شکست مواجه شد. در نتیجه آن قایق‌های سربازان داوطلب، میان «جنّابه» و «سنّیر» درهم شکست و جمع کثیری از سربازان غرق شدند.

شورش‌ها

- **افریقیه:** شورش و جنگ میان احمد بن اغلب و برادرش ابوالعباس محمد بن اغلب امیر افریقیه. احمد پس از این جنگ، مدتی طولانی حکومت را به دست گرفت و پس از مدتی حکومت به محمد بازگردانده شد. آن‌گاه احمد و خانواده‌اش نیز به مصر تبعید شدند.
- **کوه‌های لبنان:** شورشیان درکوه‌های لبنان، فتنه‌هایی به راه انداختند.

درگذشتگان

- ابن اعرابی.
- ابوتمّام.
- احمد بن نصر خزاعی.
- بویطی.
- مخارق بن یحیی.
- نظام.
- عرّام بن اصبغ سلمی.

ابن‌اعرابی

ابوعبدالله، محمد بن زیاد معروف به ابن‌اعرابی، از موالی بنی‌هاشم و از اهالی کوفه بود. پدرش برده‌ای از سند بود و سپس مولای عباس بن محمد بن علی عباسی هاشمی شد. وی از بزرگان لغت‌شناس در کوفه بود. ثعلب می‌گوید: مجلس ابن‌اعرابی را دیدم که در آن جمعیتی، حدود صدنفر، حضور داشتند. هر چه از او سؤال می‌شد و یا قسمتی از متنی بر او قرائت می‌شود، وی بدون مراجعه به کتاب پاسخ می‌داد. نزدیک به ده سال با او همراه بودم، هرگز کتابی را در دستش ندیدم. او به اندازهٔ بارِ چند شتر مطالب علمی املا کرد و کسی آشناتر از او به شعر دیده نشد.

وی پسرخواندهٔ مفضّل ضبّی، صاحب المفضلیات است؛ زیرا مفضل، مادر او را به همسری گرفته بود. ابن‌اعرابی، دانش خود را از مفضل، ثعلب و ابن‌سکیت کسب کرد. از آثار او کتاب النوادر، کتاب الالفاظ، کتاب الانواء، کتاب النبات، کتاب الخیل، کتاب الذباب، تفسیر الأمثال، معانی الشعر، تاریخ القبائل و امثال آن است. او در ۸۱ سالگی درگذشت.[۲]

ابوتمّام

ابوتمّام، حبیب بن اوس حارثی یکی از بزرگان شعر و شیوه سخن‌وری، در روستای «جاسم» از توابع حوران دیده به جهان گشود. او در معیت پدر به دمشق رفت و همراه وی به کار بافندگی پرداخت. چون به مرحلهٔ جوانی رسید، دمشق را به قصد مصر ترک کرد. او در مسجد عمرو به سقایت تشنگان پرداخت و خود از علم و دانش عالمان سیراب می‌شد. پیوسته به حفظ اشعار و تقلید از شاعران می‌پرداخت؛ و به چنان مرتبه‌ای در شعر رسید که معاصران وی نتوانستند در هنر شعری به مرتبهٔ او برسند.

معتصم او را به بغداد فرا خواند و با اعطای انواع صله وی را بر شاعران زمان خود مقدم داشت. پس از آن، به احمد بن معتصم پیوست و سرپرستی مراسلات موصل را بدو واگذارد، ولی دو سالی نگذشت که مرگش فرارسید. او بیانی شیرین و شیوا داشت. غیر از قصاید و قطعه‌های شعر، چهارهزار رجز از عرب را حفظ داشت. او از بزرگان طبقهٔ دوم (از مولدین) است. او ویژگی‌های متقدمان و متأخران را درهم آمیخت و شیوهٔ جدیدی در شعر به وجود آورد و نیکویی معنی را بر روانی عبارات ترجیح داد. او نخستین کسی بود که در شعر دلایل عقلی و کنایات خفی هر چند منجر به پیچیدگی می‌شد را مورد استفاده قرار داد. اشعار او متضمن امثال و حکم زیادی بود؛ به همین جهت ادبیات عرب را غنی‌تر کرد و راه‌ادبی را برای آیندگان هموار ساخت.

متنبّی و ابوالعلای معرّی به پیروی از او این راه را در حِکَم و امثال پیمودند. به سبب غلبهٔ حکمت در شعر ابوتمّام، ابن‌رشیق قیروانی چنین می‌گوید: ابوتمّام و متنبّی حکیمند و بحتری شاعر است. برخی تألیفات ابوتمّام عبارتند از: دیوان او و کتاب فحول الشعراء و دیوان الحماسة که در آن، به گردآوری برجسته‌ترین اشعار زبان جاهلیت و اسلام پرداخت و آن را برای عبدالله بن طاهر بن حسین تصنیف کرد. از مشهورترین قصیده‌های او قصیده‌ای است که پس از پیروزی معتصم در جنگ «عمّوریه» به سال ۲۲۳ ق سروده است با این مطلع:

«خبرهای شمشیر از خبرهای نوشته‌های [پیشگویان] صادق‌تر است؛ آری تیزی شمشیر مرز میان افسانه و حقیقت است.»

و در قصیده‌ای که در رثای محمد بن حمید طوسی سروده، چنین آغاز می‌کند:

«آری باید این مصیبت گران آید و این مرگ جانکاه نماید، پس اگر چشمی بر او سرشک غم نبارد، معذور نخواهد بود».

از جمله شعرهای او دربارهٔ عشق و معشوق است که:

«قلبت را به هر کس که خواهی بسپار؛ ولی بدان که عشق از آنِ معشوق نخست است و بس.

چه اقامت‌گاه‌هایی که انسان در عمر خود با آن انس می‌گیرد و در آن‌جا اقامت می‌گزیند در حالی که آرزوی قلبی و کشش او هم‌چنان به منزل‌گاه اول است.»

و نیز اشعاری تمثیلی در مورد حسد دارد:

«هرگاه خدا بخواهد فضیلتی نهفته را آشکار کند؛ زبان حسود را برای این مهم می‌گشاید.

و اگر سوزندگی آتش نمی‌بود؛ هرگز بویِ خوشِ عود به مشام نمی‌رسید.

اگر بیم از فرجام ناخوشایند رشک‌ورزی نبود، هر آینه حسود با مطرح کردن محسود منتی بر وی نهاده بود.»

هم‌چنین دربارهٔ دلیری و شجاعت می‌سراید:

«مرگ را گوارا می‌بینند گویی که با کشته شدن، از دنیا رخت برنمی‌بندند.»

در چشم پوشی از بدی دیگران می‌گوید:

«کجاست آن فردی که چون او را به خشم آرم، پاسخ او حلم و بردباری باشد!

و چون میل به نوشیدنی کنم از اخلاق او می‌آشامم؛ و از ادب او سرخوشی و نشاط بیابم.

و هرگاه سخنی گویم، با دل و جان به آن گوش فرا دهد هر چند ممکن است آگاه‌تر به آن باشد.»

و نیز در گوناگون بودن روزی‌ها می‌گوید:

«چه بسیار نادانی، به خواسته دنیوی خویش می‌رسد و دیگری با همه دانش و علم، در روزگار محروم و نادار باقی می‌ماند.

اگر رزق و روزی براساس عقل جاری بود؛ هر آینه حیوانات و چهارپایان به دلیل جهل باید هلاک می‌شدند.»

در صفات انسان و سروری می‌سراید:

«بی‌خرد و نادان در میان قوم خود، آقایی و سروری ندارند؛ بلکه کسی در میان قوم خود بزرگ است که خود را به بی‌خبری و غفلت بزند.»

او سخاوت معتصم را چنین می‌ستاید:

«او همانند دریاست، از هر طرف به سوی او روی؛ آب فراوانش نیکویی و ارجمندی و ساحلش عطا و بخشندگی است.

دست او به بخشندگی و گشادگی عادت کرده چنان‌که اگر دست خود را برای گرفتن چیزی به هم آورد، انگشتانش به فرمان او نخواهند بود.

و اگر چیزی جز جان در کفّ نداشته باشد؛ آن را می‌بخشد پس خواهنده ؛ باید از خدا بترسد. (که از او چنین نخواهد).»

و دربارهٔ طبیعت اصیل می‌گوید:

«و اگر شمشیر فقط با شمشیر صیقل داده نشده، هرگز از صیقلی شدن بهره‌مند نخواهد شد.»

و در تغییر و تحولِ نعمت گفته:

«گاهی خداوند، بلا را هر چند بزرگ باشد به عنوان نعمت عطا می‌کند و هم‌چنان‌که گروهی را با نعمت و عطا دادن می‌آزماید.»[۳]

احمد بن نصر خزاعی

احمد بن نصر بن مالک بن هیثم خزاعی، از نوادگان مالک ـ از دعوت‌گران به دولت بنی‌عباس و از بزرگان این دعوت ـ بود. احمد در خاندان علم و صداقت بزرگ شد. او از کسانی بود که «واثق»، آنان را در مورد خلق قرآن آزمود و به دلیل خودداری از قول به خلق قرآن و نیز درشت‌گویی با خلیفه و این که خلیفه را با خطاب «ای پسرک» مخاطب قرار داد، به قتل رسید. او به، امر به معروف و نهی از منکر، بسیار اهمیت می‌داد و بیش از همه به آن عمل می‌کرد. به همین سبب مردم زیادی از او پیروی کردند و خطری برای دولت بنی‌عباس محسوب شد.

از این رو احمد، چندی بعد دستگیر و به «سامرا» نزد واثق فرستاده شد. آن‌جا در باب مخلوق بودن قرآن مورد امتحان قرار گرفت و سپس به قتل رسید. آن‌گاه، بر دار شد و سرِ او را به بغداد فرستادند و در آن‌جا به دار آویختند. زمانی که متوکل به خلافت رسید، دستور داد تا جسد او را از دار پایین آورند و همراه با سرش، تحویل بستگانش دهند. مردم از این امر شدیداً خوشحال شده و اهل بغداد در تشییع جنازهٔ او حضور به هم رساندند. این روز، یکی از روزهای برجسته بود.[۴]

بویطی

ابویعقوب، یوسف بن یحیای قرشی مصری بویطی، از مردم «بویطِ» مصر بود (بویط از توابع صعید است). او بزرگ‌ترین صحابیِ امام شافعی و در غیبت وی، جانشین او در تدریس بود که پس از مرگ شافعی در امر تدریس و افتا جانشین او شد. شافعی امر افتا را بدو سپرد و او را سرپرست اصحاب خود می‌دانست. پیشوایانِ بزرگی از محضر بویطی کسب علم کرده و در شهرها و مناطق، دانش و مذهب شافعی راگسترش دادند.

زمانی که مسئلهٔ خلق قرآن مطرح شد، او را با غل و زنجیر بستند و سوار بر استری به بغداد و نزد «واثق» فرستادند. در آن‌جا از وی خواسته شد تا به «مخلوق بودن قرآن» نظر بدهد، ولی او نپذیرفت. از این رو در بغداد زندانی شد و در زندان درگذشت. از تألیفاتش المختصر فی الفقه است که خلاصهٔ نظریات فقهی شافعی است.[۵]

مخارق

ابوالمهنّا، مخارق بن یحیی بن ناووس جزّار، پدرش برده بود و شغل قصابی داشت. مخارق در دوران نوجوانی در کنار پدر و با صدای بلند، گوشت‌فروشی پدر را به اطلاع همگان می‌رساند. چون زیبایی آواز وی آشکار شد، مولای او ـ که زنی به نام عاتکه، دختر شهده و از خوانندگان زبردست بود ـ او را در خوانندگی تعلیم داد. چندی بعد، ابراهیم موصلی او را از عاتکه خرید و به فضل بن یحیی تقدیم کرد. فضل نیز او را به هارون‌الرشید بخشید و سرانجام، هارون او را آزاد کرد.

او صدایِ دلپذیری داشت و نغمه‌های اصیل ایرانی را نیز با خوانندگی خود در آمیخت. هارون‌الرشید از صدای او به طرب می‌آمد. یک بار نیز او را در کنار خود بر تخت خلافت نشاند و به او هزار درهم داد. پس از هارون، وی به مأمون پیوست و همراه وی به دمشق رفت. آن‌گاه به عراق بازگشت و در سامرا درگذشت.[۶]

نظام

ابواسحاق، ابراهیم بن سیّار بن هانیِ مصری معروف به نظام، از بزرگان معتزله بود و مکتب اعتزال را از دایی خود ابوهذیل علّاف پیشوای معتزلهٔ در عصر خود فراگرفت. وی از هوشمندان و زیرکانِ معتزله به حساب می‌آمد. او در علوم فلسفی تبحّر داشت و بر بیشترِ آن‌چه که دانشمندان این علم ـ چه مادیگرایان و چه خداباوران ـ نوشته بودند، دست یافت. نظریهٔ فلاسفه را در «قدر» تقریر و خود نیز با نظریات خاصی، مکتبی جدید برپا کرد. گروهی از او در این عقیده پیروی کردند که به آنها «نظامیّه» گویند.

از جملهٔ آرای او این بود که «خدا متصف به توانایی بر معاصی و شرارت نیست.» برخلاف سایر معتزله که معتقدند خداوند قادر بر معاصی و شرّ هست؛ ولی آنها را انجام نمی‌دهد. او هم‌چنین معتقد بود که بشر قادر است همانندی برای قرآن بیاورد؛ ولی خداوند اذهان آنها را از این موضوع منصرف کرده است. اکثر بزرگان معتزله چون: دایی او ابوهذیل در کتاب معروف خود الرد علی النظام؛ جبّایی؛ ابوالحسن اشعری (در سه کتاب) و نیز قاضی باقلانی او را تکفیر کرده‌اند.

وجه تسمیهٔ او به «نظّام» این بود که به گفتهٔ یارانش، او کلام عادی و نثر و شعر را با هنرمندی به نظم می‌کشید. هم‌چنین گفته‌اند که او در بازار بصره، مهره‌ها به بند می‌کرد و از آن‌رو، به این نام خوانده شده است.[۷]

عرّام بن اصبغ سلمی

وی اعرابیِ بیسوادی از قبیلهٔ بنی‌سلیم بود و از جمله کسانی بود که به سیاحت در مناطق مختلف پرداخته و به راه‌ها و گذرگاه‌های آن مناطق آشنا شد و از این راه، خبرهای صحیح را به دست آورد. او به گردش در جزیرة العرب پرداخت و مشاهدات خود را از خصوصیات و اوضاع جغرافیِ منطقه، بر ابوالأشعث، عبدالرحمان بن محمد بن عبدالملک کندی می‌خواند. او نیز تقریرات عرّام را در کتابی به نام جبال تهامه ومکانها ومیاهها وانهارها وسکانها، جمع آورد. عرّام از این طریق شهرت به سزایی کسب کرد.

علمای زیادی از جمله ابوسعید سیرافی و ابوعبید بکری و یاقوت حموی از او نام برده‌اند. عرّام به ذکر راه‌ها و کوه‌های منطقه بسنده نکرده؛ بلکه از گیاهان و آب‌های موجود در تهامه نیز نام برده است.[۸]

پی نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اول محرم سال ۲۳۱ = هفتم سپتامبر سال ۸۴۵؛ جمعه ۲۸ ربیع‌الثانی، سال ۲۳۱ = اول ژانویه سال ۸۴۶.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۳۶۵؛ الفهرست، ص ۱۰۲؛ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۸۲؛ معجم الادباء، ج ۷، ص ۵؛ وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۳۰۶؛ انباه الرواة، ج ۳، ص ۱۲۸؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۷۰؛ العبر، ج ۱، ص ۴۰۹؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۲۰۳.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۷۰؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۱۱؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۴۸؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۹۹؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۶۲؛ طبقات الشعراء، ص ۲۸۳؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۸۰؛ الأغانی، ج ۱۶، ص ۳۰۳؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابوتمّام»؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۷۱؛ جرجی زیدان، تاریخ آداب اللغة العربیه، ج ۲، ص ۷۷؛ تاریخ الأدب العربی، ج ۲، ص ۳۵۱.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۲۵۰؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۳۰۳ و ۳۱۶؛ العبر، ج ۱، ص ۴۰۸؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۷، ص ۲۰؛ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۱۳۵؛ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۱۷۳.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۳۳۸؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۳۴۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۲۲۹؛ العبر، ج ۱، ص ۴۱۱؛ طبقات الشافعیه، ج ۱، ص ۲۵۷.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۶۸؛ الأغانی، ج ۱۸، ص ۳۳۶؛ العقدالفرید، ج ۶، ص ۳۷.

۷. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۳۶؛ تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۹۷؛ الفرق بین الفرق، ص ۱۳۱ ـ ۱۵۰؛ الملل والنحل، ج ۱، ص ۵۲؛ التبصیر فی الدین، ص ۶۹؛ تکملة الفهرست، ص ۲.

۸. تاریخ الادب الجغرافی، ج ۱، ص ۱۲۷؛ مقدّمه کتاب اسماء جبال تهامه از مجموعهٔ نوادر المخطوطات، مجموعه ۸، ص ۲۷۴.

سال ۲۳۲ق = ۸۴۶ ـ ۸۴۷م[۱]

رویدادها

- مرگ خلیفه «الواثق بالله» و خلافت برادرش جعفر «المتوکل علی الله» (ذوالحجه).
- متوکل، محمد بن عبدالملک بن زیات را در مقام وزارت ابقا کرد.
- نصب ابراهیم بن حسین بن مصعب خزاعی، به امارت منطقه فارس.
- نصب مالک بن طوق بن عتاب تغلبی به ولایت دمشق.

بلایای طبیعی

- مرگ عدهٔ زیادی از حجاج در اثر تشنگی.
- قحطی و گرسنگی در اندلس.

وقایع نظامی

حملات

- **ایتالیا:** حملات اعراب بر ایتالیا و تسلط آنان بر بندر «آئوستا»یِ شهر روم.
- پاپ «جرجوار چهارم»، اقدام به ساختن حصاری گِرد شهر روم کرد.
- مسلمانان، از رود «تیبر» گذشته و با پیش‌روی به طرف روم، آن را به محاصره درآوردند. سپس، دست از محاصرهٔ شهر برداشته و عقب‌نشینی کردند. این عقب‌نشینی به دلیل پایان یافتن امکانات و آذوقهٔ آنان و پدید آمدن کینه و دشمنی در میان سران لشکر بود.

شورش‌ها و آشوب‌ها

- **اعراب:** اعراب قبایل «بنی‌نمیر»، «بنی‌فزارة» و «بنی‌کلاب» به شورش و راهزنی پرداختند. از این رو سردار بغای کبیر به هدف سرکوبی شورش روانه شد که با سرکوب نمودن آنان، با بیش از ۲۲۰۰ اسیر به عراق بازگشت.

درگذشتگان

- ابن‌سلّام جمحی.
- احمد بن دینار.
- خوارزمی.
- الواثق بالله.

ابن‌سلّام جمحی

ابوعبدالله محمد بن سلّام بن عبیدالله منسوب به قبیلهٔ بنی‌جمح اهل بصره، از صاحب‌نظران در ادبیات عرب بود. او قَدَری بود. علمای حدیث درباره او می‌گویند: از او شعر روایت می‌شود اما حدیث نه! از جمله تصنیفات او، کتاب طبقات الشعراء الجاهلیین والاسلامیین، یوتات العرب و غریب القرآن است. او در ۸۲سالگی درگذشت.[۲]

احمد بن دینار

احمد بن دینار بن عبدالله، یکی از فرماندهان نیروی دریایی بود که با روم به جنگ پرداخت. بحتری او را مدح کرد و در وصف جنگ دریایی او با رومیان، قصیده‌ای سرود که مطلع آن چنین است:

«آیا نمی‌بینی سرخی بهار زودرس را و آن‌چه از زیبایی در بوستان‌های خوش‌بو گسترانیده است؟»

تا آن‌جا که می‌گوید:

«وقتی فرماندهی قوای اسلام را در دریا که همسنگ اوست برعهده گرفت؛ دریا از خصال بارز او ممتاز گشت و هیبت همه دریاها گرفت.

آن ناوگان را چنان به پیش می‌برند که گویی کشتی‌هایش ابرهای پرشتاب عقیم و باران‌زای تابستان هستند.»[۳]

خوارزمی

ابوعبدالله، محمد بن موسی خوارزمی، ریاضیدان، اخترشناس، جغرافیدان، تاریخ‌نویس و از مردم خوارزم بود. او را استاد می‌خواندند. مأمون او را به تولیت کتاب‌های «خزانة الحکمة» گمارد و گردآوری و ترجمهٔ کتاب‌های یونانی را به او واگذارد. چندی بعد، مأمون ترجمهٔ کتاب مجسطی اثر بطلمیوس را از او درخواست کرد. ابوعبدالله آن را خلاصه کرد و السند هند معنای «روزگار دراز» نام گذارد. این کتاب، زیربنای علم اخترشناسی شد. خوارزمی، جدولی فلکی طرح کرد و آن را «زیج» نام نهاد.

هم‌چنین در این زمینه، دو کتاب دیگر برای مأمون تألیف کرد که در برگیرندهٔ جدول‌های فلکی است و موقعیت‌های جغرافیایی و مناطق بزرگ زمین که بر حسب دوری تدریجی از خط نصف‌النهار به قطعات گوناگون تقسیم شده است را نشان می‌دهد.

ستاره‌شناسان بعدها از شیوهٔ او پیروی کردند. خوارزمی به تدریس شیوه ستاره‌شناسی هندی و یونانی پرداخت و آن‌چه را که خود به دست آورده بود، به این علم افزود.

خوارزمی بزرگ‌ترین ریاضیدان عصر خویش و یکی از برجسته‌ترین ریاضیدانانِ تمام اعصار به حساب می‌آید. او بنیانگذار علم جبر است. مورخان علوم، عصر او را عصر خوارزمی خوانده‌اند. از آثار قلمی او، کتاب الجبر والمقابله است که به لاتین و انگلیسی ترجمه و خلاصهٔ آن نیز به زبان عربی چاپ شده است. او کتابی در تاریخ دارد که اینک در دست نیست؛ ولی طبری و مسعودی از آن کتاب نقل کرده‌اند. کتاب صورة الارض و پاره‌ای دیگر از جمله کتاب‌های اوست که برخی چاپ شده، برخی به صورت خطی باقی مانده و تعدادی نیز مفقود گشته‌اند.[۴]

الواثق بالله

ابوجعفر، هارون بن محمد معتصم بالله بن هارون الرشید، نهمین خلیفهٔ عباسی و ملقب به الواثق بالله بود. مادر او کنیزی به نام «قراطیس» و از مردم روم بود. پدرش هنگامی که همراه با لشکر خود به سامرا منتقل شد، او را به نیابتِ خود بر بغداد گمارد و خلافت پس از خویش را به وی تفویض کرد. واثق در سال ۲۲۷ ق و پس از مرگ پدر به خلافت رسید.

ابن‌طباطبا، دربارهٔ او چنین می‌گوید: «واثق از دانشمندترین خلفای عباسی و فردی هوشمند، فصیح و شاعر بود. در حرکات و سکناتش از مأمون تقلید می‌کرد. زمانی که به خلافت رسید، عموزادگان خود را ـ که از اولاد ابوطالب بودند ـ مورد احسان و نیکی قرار داد و نیز سردارانِ ترک در زمان وی، جایگاه برجسته‌ای یافتند. واثق به سردار ترک «اشناس»، لقب سلطان و دو حمایل جواهرنشان و تاجی را به منزلهٔ خلعت عطا کرد و با این عمل، امتیازی برای او قائل شد که از دایرهٔ فعالیت‌های نظامی صرف فراتر بود. او اولین خلیفه‌ای بود که سلطانی از ترک‌ها را به جانشینی خویش برگزید.

واثق نیز مردم را پیرامون مخلوق بودن قرآن آزمود و گروهی از علما، از جمله نعیم بن حماد، را به زندان افکند که در زندانِ واثق وفات یافت. هم‌چنین در نتیجهٔ آزمون خلقِ قرآن بود که احمد بن نصر خزاعی محدّث را به قتل رساند و بدن او را به دار کشید. واثق، احمد بن حنبل را به سبب مسئلهٔ خلق قرآن تبعید کرد و او تا زمان مرگِ واثق خانه‌نشین بود تا آن‌جا که حتی برای نماز نیز خارج نمی‌شد. واثق این کارها را در پیروی از مأمون انجام می‌داد.

در دوران حکومتِ واثق، شورش‌های بزرگی در مناطق مختلفی از جزیرة العرب رخ داد؛ از جمله بنی‌سلیم از قبیلهٔ «قیس عیدان» که منزلگاه آنها در مناطق نزدیک مدینه بود سر به شورش برداشتند.

بنی‌مرّه و فزاره نیز در فدک و هم‌چنین بنی‌نمیر در یمامه شروع به سرکشی کردند. واثق برجسته‌ترین سرداران خویش را برای سرکوب شورش‌ها به منطقه فرستاد و موفق شد با قدرتِ تمام، شورش‌ها را سرکوب کند و امنیت را به آن‌جا بازگرداند. فرستادگان واثق شورشیان را دستگیر کرده، گردن زدند و تمامی سرکشی‌ها و آشوب‌ها را فرونشاندند. در این نبردها بود که نام «بغا»ی بزرگ که فرماندهی لشکریان خلیفه را در بیشتر جنگ‌ها و درگیری‌ها به عهده داشت درخشیدن گرفت.

واثق فردی زنده‌دل و علاقه‌مند به موسیقی و خود، موسیقی‌دان و آهنگ‌ساز بود. او به حد افراط به زنان علاقه داشت. ازاین رو، داروهایی جهت تقویت برای او تجویز کردند و او در نتیجهٔ به‌کارگیری آنها بیمار شد و مرد. او کسی را به ولایت‌عهدی خویش انتخاب نکرده بود. به همین دلیل، سردار «وصیف» که جانشین اشناس بود، محمد بن واثق را به عنوان خلیفهٔ مسلمین تعیین کرد. این در حالی بود که محمد به سن رشد نرسیده بود. چیزی نگذشت که عموی محمد، جعفر «المتوکل علی الله» را به جای وی نشاند.

متوکل بر آن بود که به نحوی از فرماندهان ترک رهایی یابد؛ ولی کوشش او نافرجام ماند؛ زیرا ترک‌ها با هم‌دستی پسر او ـ المنتصر بالله ـ بر وی شوریده، او را به قتل رساندند و با این اقدام، حکومت کاملاً در دست ایشان قرار گرفت. واثق در سال ۲۳۲ ق پس از آن که یک قرن از برپایی حکومت عباسیان گذشته بود، وفات یافت. دورهٔ واثق، دورهٔ درخشش و شکوفایی بود. با مرگ وی و آغاز خلافت خلفایی ناتوان، حکومت رو به انحطاط گذارد. خلفای پس از واثق، به فرمانِ سرداران ترک و دیگر فرماندهان بیگانه عزل و نصب می‌شدند.

واثق به هنگام مرگ ۳۶ سال داشت و دوران حکومت او پنج سال و چند ماه به طول انجامید. گویند هنگام احتضار، گونهٔ خود را بر زمین نهاد و می‌گفت: «یا من لایزول ملکه ارحم من قد زال ملکه؛ ای کسی که ملک و حکومتت فناناپذیر است، بر بنده‌ای که قدرت چندروزهٔ او فنا شده، ترحم نما.»[5]

پی نوشت‌ها:

۱. شنبه‌اول محرم سال ۲۳۲ = ۲۸ اوت سال ۸۴۶؛ شنبه نهم جمادی الأول سال ۲۳۲ = اول ژانویه سال ۸۴۷.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۷، ص ۱۶؛ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۳۲۷؛ انباه الرواة، ج ۳، ص ۱۳۴؛ معجم الادباء، ج ۷، ص ۱۳؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۷۱؛ الفهرست، ص ۱۱۳؛ العبر، ج ۱، ص ۴۰۹؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۵۲.

۳. تاریخ ابن‌اثیر، حوادث سال ۲۳۲ ق؛ دیوان بحتری، ج ۲، ص ۹۸؛ مجموعهٔ ذخائر العرب، شمارهٔ ۳۴.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۷، ص ۳۳۷؛ الفهرست، ص ۲۷۵؛ اخبار الحکماء، ص ۱۸۷؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «الخوارزمی محمد بن موسی»؛ عمر فرّوخ، تاریخ العلوم عند العرب، ص ۳۳۰ و پس از آن.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۴۴؛ تاریخ طبری و تاریخ ابن‌اثیر، رویدادهای سال ۲۲۷ ـ ۲۳۲ ق؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۷۷؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۱۵۰؛ البدایة والنهایه، ج ۱، ص ۲۰۸؛ العبر، ج ۱، ص ۴۱۲؛ المعارف، ص ۳۹۳؛ العبر، ج ۳، ص ۵۷۳ ـ ۵۸۷؛ تاریخ الخلفاء، ص ۳۴۰؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۷۷.

سال ۲۳۳ ق = ۸۴۷ ـ ۸۴۸ م[1]

رویدادها

- متوکل، کارگزاران برادرش واثق را برکنار کرد و محمد بن عبدالملک، زیاتِ وزیر را پس از دست‌گیری و مصادرهٔ اموال، به قتل رساند. او هم‌چنین فضل بن مروان را از خزانه‌داری معزول داشت و اموال عده‌ای از منشیان را مصادره کرد.
- نصب فتح بن خاقان بر دیوان خراج.
- برکناری سردار ایتاخ از حاجبی و نصب سردار «وصیف» به جای ایتاخ.
- نصب محمد بن حاتم بن هرثمة بن نضر به امارت آذربایجان.
- درگذشت هرثمة بن نضر جبلی، امیر مصر، و نصب پسرش حاتم بن هرثمه به جای وی. پس از او تا سال ۲۴۲ ق عده‌ای به ولایت مصر گماشته شدند، تا این که فتح بن خاقان، از سوی متوکل به حکومت مصر منصوب شد.
- متوکل، ابوجعفر محمد بن فضل جرجرائی را به وزارت برگزید.
- زلزلهٔ بزرگی که در شام رخ داد، انطاکیه و دمشق را لرزاند و موجب خرابی منارهٔ مسجد جامع اموی، فرو ریختن کنگره‌های مسجد و شکاف برداشتن دیوار محراب و هلاکت عدهٔ زیادی از مردم شد. دامنهٔ این زلزله تا موصل نیز ادامه داشت.
- سیل در موصل سبب غرق هزاران تن از ساکنان آن شد.
- شیوع گرسنگی و قحطی در اندلس.

وقایع نظامی

حملات

- **ایتالیا:** پاپ لئون چهارم، دیواری جهت حفاظت از کلیسای پطرس مقدس در برابر حملات اعراب بنا کرد (دیوار لئونی).

شورش‌ها

- **افریقیه:** شورش سالم بن غلبون ـ کارگزارِ «زاب» ـ علیه عباس بن محمد بن اغلب ـ امیر افریقا ـ و قلع و قمع شورش و قتل سالم، سرکردهٔ شورش.

درگذشتگان

- ابن‌زیات.
- ابن‌سماعه.
- یحیی بن معین.

ابن‌زیات

ابوجعفر، محمد بن عبدالملک بن ابان بن ابی حمزه معروف به ابن‌زیات، وزیر معتصم بود. وی به لغت و ادب تسلط داشت و از باهوش‌ترین مردم و داناترین اشخاص به شیوه مدیریت کلان و ادارهٔ کشور بود. وی تکیه‌گاه معتصم و واثق در مسائل خطیر مملکتی بود کارهای مربوط به وزارت را چنان با کاردانی سامان می‌داد که در این خصوص بین همگنان پیش خود ممتاز بود. ولی با این حال، او فردی زورگو و متکبر بود.

گویند: تنوری از آهن ساخته بود که اطراف آن، میخ‌های تیزی رو به داخل داشت که همانند نوک شمشیر کشیده بود. او زندانیان و عاملان دیوان راکه گمان می‌رفت اموالی از دولت اختلاس کرده باشند با آن، شکنجه می‌کرد. هنگامی که واثق وفات یافت، ابن‌زیات بر آن شد تا فرزند واثق را به خلافت برساند؛ ولی «وصیف» سردارِ ترک نسبت به جانشینیِ فرزند واثق به دلیل خردسالی او مخالفت رد و در نتیجه، بیعت به نام متوکل علی‌الله، برادر واثق صورت گرفت.

چون متوکل به خلافت رسید، بر ابن‌زیّات خشم گرفت و پس از مصادرهٔ دارایی او، وی را با گذاردن در مانند همان تنوری که او برای شکنجه دیگران تدارک دیده بود شکنجه داد. و او در اثر آن شکنجه‌ها درگذشت. او به هنگام وزارت، ممدوح شاعران بود؛ از جمله ابوتمّام درباره‌اش چنین سرود: «با دولت و حکومتِ خلیفه، ستون‌های دین قوام یافت پس با تو، (ای وزیر) ادب و دانش استوار باد.»

بحتری نیز در قصیده‌ای او را چنین ستود:

«من خلق را می‌بینم ـ که از سروران و فرودستان ـ که بر فضیلتِ تو اتفاق نظر دارند.

دانشمندان دانش تو را شناختند و جهّال به پیروی از آگاهان به آن معترف شدند.»

وی، در شصت سالگی درگذشت.[۲]

ابن‌سماعه

ابوعبدالله، محمد بن سماعة بن عبدالله بن هلالی تمیمی، محدّث، اصولی و فقیه بود. از لیث بن ابی‌سعد، ابویوسف و محمد بن حسن نقل حدیث کرد و فقه را از ابویوسف و محمد بن حسن فراگرفت. وی مطالب کتاب النوادر را از ابویوسف و محمد بن حسن برگرفت.

منصب قضاوتِ دستگاه هارون‌الرشید را در بغداد به عهده گرفت. از تألیفات وی می‌توان کتاب آداب القاضی، النوادر و المحاضر والسجلات را نام برد. او با بیش از یک‌صد سال عمر در بغداد درگذشت.[۳]

یحیی بن معین

ابوزکریا، یحیی بن معین بن عون بن زیاد، منسوب به قبیلهٔ بنی‌مرّه از مردم بغداد بود. او از بزرگان حدیث و مورّخ رجال حدیث به شمار می‌رفت. ذهبی از او به «سید الحفاظ» یاد می‌کند. او در زمان خود آگاه‌ترین شخص در جرح و تعدیلِ راویان حدیث بود و در این مورد، محل رجوع همگان بود. وی از فقه ابوحنیفه پیروی می‌کرد. امام بخاری دربارهٔ او چنین می‌گوید: «جز در محضر یحیی بن معین، هرگز خود را کوچک نیافتم.» امام احمد بن حنبل نیز درباره‌اش اظهار می‌دارد: «هر حدیثی که یحیی بن معین راوی آن را نشناسد، حدیث نیست.» ابن‌مدینی می‌گوید: «تمام دانش مردم به یحیی بن معین منتهی می‌شود.»

زمانی که وی عازم حج بود در ۷۵ سالگی در مدینه بدرود حیات گفت. او را در همان موضعی که رسول الله ﷺ را غسل داده بودند، غسل دادند.[۴]

پی نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه اول محرم سال ۲۳۳ = ۱۷ اوت سال ۸۴۷؛ یک‌شنبه بیستم جمادی‌الاول، سال ۲۳۳ = اول ژانویه سال ۸۴۸.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۷، ص ۱۲۶؛ وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۹۴ ـ ۱۰۱؛ الأغانی، ج ۲۰، ص ۴۶؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۷۸؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۳۷؛ الفهرست، ص ۱۷۷؛ العبر، ج ۱، ص ۴۱۴؛ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۱۵۶؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۷، ص ۳۶؛ تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۳۴۲؛ اعتاب الکتّاب، ص ۱۳۳؛ خزانة الأدب، ج ۱، ص ۲۱۵؛ ابن‌خلدون، ج ۳، ص ۵۷۹؛ امراء البیان، ج ۱، ص ۲۷۸.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۷، ص ۲۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۲۰۴؛ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۳۴۱.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۲۲۸؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۱۷۷؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۲، ص ۴۲۹؛ العبر، ج ۱، ص ۴۱۵؛ وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۱۳۹؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۷۹؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۲؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۳، ص ۱۶۱.

سال ۲۳۴ق = ۸۴۸ ـ ۸۴۹م[۱]

رویدادها

- متوکل، نظریهٔ مخلوق بودن قرآن را بیهوده دانست و بحث و جدل دربارهٔ آن و هم‌چنین امتحان افراد را نهی کرد. آن‌گاه تمامی کسانی راکه به همین خاطر زندانی شده بودند، آزاد ساخت. سنت‌گرایان او را در این مورد ستوده و او را زنده کنندهٔ سنت خواندند.
- متوکل بر سردار ایتاخ خشم گرفت و او را با دو فرزندش، مظفر و منصور راهی زندان کرد.
- درگذشت علی بن محمد ادریسی و نصب برادرش، یحیای اول در راس دولت ادریسیان به جای او.
- سستی و ازهم پاشیدگی دولت ادریسیان ادامه یافت، تا سال ۳۰۵ق که عبیدیان بر آنها چیره شدند، ادامه داشت.

وقایع نظامی

جنگ‌ها و فتوحات

- **دریای مدیترانه:** ناوگان اندلسی، جزایر «بلیار» راکه شامل «میورقه»، «منورقه» و «یابسه» بود، مورد تهاجم قرار داد و آنها را ضمیمه دولت اسلامی امویان در اندلس کرد. پیش از این، مناطق یاد شده زیر نفوذ و سلطهٔ حکومت مذهبیِ روم بودند.
- **سیسیل:** مسلمانان به شهر قصریانه (Castrumenna) یورش بردند.

شورش‌ها

- **آذربایجان:** یکی از سرداران لشکر به نام محمد بن بعیث سر به شورش برداشت و در قلعهٔ «مرندِ» آذربایجان پناه گرفت. «بغا»ی بزرگ روانه جنگ با او شد و وی را پس از دستگیری نزد متوکل آورد. محمد در نهایت، با اعلان توبه در حضور خلیفه مورد عفو واقع شد.
- **افریقیه:** عمرو بن سلیم تجیبی معروف به «قُویع»، علیه محمد بن اغلب امیر افریقیه سر به شورش برداشت و بر تونس مسلّط شد. چندی بعد، شورش او سرکوب گردید و تونس از دست وی آزاد شد، ولی به او دست نیافتند. و او دو سال دیگر پس از این واقعه، هم‌چنان به شورش خود ادامه داد تا این‌که «محمد بن اغلب» نیرویی را به فرماندهی «خفاجة بن سفیان» به سوی او فرستاد و پس از نبردی شدید، خفاجه بر قویع چیره شد و او را کشت.

درگذشتگان

- ابن‌مدینی.
- جعفر بن مبشر.
- یحیای لیثی.

ابن مدینی

ابوحسن، علی بن عبدالله بن جعفر بن نجیح منسوب به قبیلهٔ تمیم و سعد از مردم بصره و سرآمدِ محدثان زمان خویش بود. بخاری می‌گوید: جز در محضر یحیی بن معین و ابن‌مدینی کسی خودش را کوچک نمی‌شمرد. بخاری روایات زیادی را از ابن‌مدینی در صحیح خود نقل کرده است.[۲]

جعفر بن مبشّر

ابومحمد، جعفر بن مبشّر بن احمد بن محمد ثقفی، از پیشوایان معتزله بود. او مکتب اعتزال را از ابوالهذیل آموخت و به پرهیزگاری و دانش شهرت یافت. زکات را ـ هر چند کم بود ـ از یاران می‌پذیرفت؛ ولی هدایای سلطان را ـ هر چند که زیاد بود ـ ردّ می‌کرد. گویند: الواثق بالله خلیفهٔ عباسی، عطیه‌ای به مبلغ ده هزار درهم برای وی فرستاد. او این مبلغ را رد کرد. ولی یکی از یارانش دو درهم برایش برد و او پذیرفت. وقتی علت را از او جویا شدند، گفت: آنهایی که ده هزار درهم فرستادند، خود نیازمندتر به آنند و من مستحق این دو درهم هستم و به سبب نیازی که به آن دارم، خداوند آن را بدون این‌که درخواستی کرده باشم، برایم فرستاد، پس خداوند به وسیلهٔ آنها مرا از شبهه و حرام بی‌نیاز ساخت.

احمد بن ابی‌دؤاد از وی خواست تا منصب قضاوت را بپذیرد، اما او از پذیرفتن آن خودداری کرد. در مقام علم و عمل به مرحله‌ای از کمال رسید که در حفظ فقه و حدیث ضرب‌المثل شد. او دارای آرا و نظریات منحصر به فردی بود. عده‌ای از وی پیروی کردند و به «جعفریه» شناخته شدند.[۳]

یحیای لیثی

ابومحمد، یحیی بن یحیی بن ابی‌عیسی، کثیر منسوب به قبیله لیث بربری و از قبیلهٔ مصمودهٔ طنجه و دانشمند اندلس در زمان خود بود. در قرطبه (کردوبا) دانش آموخت و سپس به مدینه کوچ کرد. در آن‌جا، موطأ را از مالک شنید و فراگرفت و در محضر سفیان بن عیینه در مکه و لیث بن سعد در مصر کسب دانش کرد. آن‌گاه، با اندوختهٔ علمی فراوان به اندلس بازگشت و در آن سامان، به نشر مذهب مالک پرداخت.

یحیی نزد امیر هشام بن عبدالرحمان مرتبتی والا یافت. هشام، واگذاری منصب قضاوت در اندلس و شهرهای آن را به مشورت با یحیی منوط می‌دانست. این امر بر جلالت او افزود و چون یحیی، افرادی را که بر مذهب مالک بودند جهت قضاوت برمی‌گزید؛ گرایشی در مردم برای کسب علم بر مبنای مذهبِ مالک پدید آمد. یحیی به خرد و دانایی شهرت داشت؛ تا جایی که مالک دربارهٔ او می‌گفت: «او خردمند اندلس است.»

او در زمان زمام‌داری حکم بن هشام، از جمله کسانی بود که متهم به شرکت در شورشِ «ربض» شد. وی از ترس این‌که مانند سایر فقها ـ که به همین اتهام مورد آزار و اذیت قرار گرفته بودند ـ تحت تعقیب واقع شود، به «طلیطله» گریخت. ولی پس از چندی، امان خواست و حکم به او امان داد. بنابراین به «قرطبه» بازگشت و تا زمان مرگش که در ۸۲ سالگی اتفاق افتاد، در آن‌جا ماند.[۴]

پی نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اول محرم سال ۲۳۴ = پنجم اوت سال ۸۴۸؛ سه‌شنبه دوم جمادی‌الاخر سال ۲۳۴ = دهم ژانویه سال ۸۴۹.

۲. تذکرة الحفّاظ، ج ۲، ص ۴۲۸؛ طبقات الحنابله، ص ۱۶۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۴۹؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۵۸.

۳. طبقات المعتزله، ص ۷۱ و پس از آن؛ التبصیر فی الدین، ص ۷۸؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «جعفر بن مبشّر».

۴. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۲۲۳؛ نفح الطیب، ج ۲، ص ۲۱۷؛ وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۱۴۳؛ تاریخ علماء الاندلس، ص ۱۷۹ ـ ۱۸۲؛ العبر، ج ۱، ص ۴۱۹؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۸۲؛ جذوة المقتبس، ص ۳۸۲ ـ ۳۸۴؛ البیان المغرب، ج ۲، ص ۸۰.

سال ۲۳۵ق = ۸۴۹ ـ ۸۵۰م[1]

رویدادها

- متوکل دستور قتل سردار ایتاخ را صادر کرد.
- متوکل، اهل ذمه را به پوشیدن جبهٔ عسلی رنگ و آویزان کردن زنّار و ممتاز کردن منازلشان از منازل مسلمانان موظف نمود.
- متوکل دستور ویران کردنِ خانه‌ها و زیارتگاه‌های علویان (امامان) را صادر کرد.
- متوکل، ولایت‌عهدی را به سه فرزند خود محمد المنتصر، المعتز و المؤید می‌سپرد و حکومت خود را میان آنها به این ترتیب تقسیم کرد:

افریقیه، مغرب، جزیره، مناطق مرزی، جزریه و شامیه را به المنتصر واگذارد. خراسان، ارمنستان و آذربایجان را در اختیار المعتز گذاشت و شام، اردن و فلسطین را به مؤید واگذار کرد. متوکل به هر یک از فرزندان خود دو پرچم ـ یکی سفید و دیگری سیاه ـ داد که پرچم سیاه علامت ولایت‌عهدی و پرچم سفید نشانهٔ منطقه تحت حکومت بود.

- نصب محمد بن یوسف مروزی به امارت آذربایجان و ارمنستان.
- نصب منصور بن قراتکین به ولایت خراسان.
- متوکل، محمد بن اسحاق را پس از مرگ پدرش اسحاق بن ابراهیم مصعبی به حکومت بغداد گمارد.

بلایای طبیعی

- طغیان رودخانه و سیل، روستاهای اشبیلیه (سویل) و استجه را ویران کرد.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **حمص:** اهل ذمه ساکن حمص سر به شورشی برداشتند که سرانجام سرکوب شد.

درگذشتگان

- ابن‌ابی‌شیبه.
- ابوالهذیل علّاف.
- اسحاق مصعبی.
- اسحاق موصلی.
- ایتاخ.
- بکر بن نطّاح.
- خصیب.
- دیک الجنّ.
- زنام زامر.
- محمود نیسابوری.

ابن‌ابی‌شیبه

ابوبکر، عبدالله بن محمد بن ابی‌شیبه ابراهیم بن عثمان عَبَسِی کوفی، از بزرگان علم حدیث و صاحب تألیفاتی بزرگ بود. ابوعبید، قاسم بن سلّام دربارهٔ او می‌گوید: «علم حدیث، به چهار نفر منتهی می‌شود:

۱ـ ابوبکر بن ابی‌شیبه، که صاحب بیش‌ترین نقل در علم حدیث است.
۲ـ ابن‌معین، حافظ‌ترین آنها در علم حدیث است.
۳ـ ابن‌مدینی، آگاه‌ترین و عالم‌ترین فرد به علم حدیث است.
۴ـ ابن‌حنبل، فقیه‌ترین این افراد در علم حدیث است.»[2]

ابوالهذیل علاّف

ابوالهذیل، محمد بن الهذیل علاف منسوب به بنی‌عبد قیس بود. او را به جهت این که خانه‌اش در بصره و در کوی علّاف‌ها بود، علّاف خوانده‌اند، او در زمان خود پیشوای معتزله، نظریه‌پرداز، مدافع و حافظ این مکتب بود. وی در بصره دیده به جهان گشود و همان‌جا بالید و سپس از آن‌جا رهسپار بغداد شد. در بغداد نزد عثمان بن خالد طویل ـ یکی از شاگردان واصل بن عطا ـ به تحصیل علم پرداخت و به چیرگی در جدل و مناظره شهره شد. او بر خلاف معتزله که منکر صفات خداوند بودند، به ذکر ادلّه و توضیحِ صفات خدا پرداخت و گفت: «خدا را صفاتی است که عین ذات اوست؛ بنابراین خدا عالِم است و علم او ذات اوست. او تواناست و توانایی ذات اوست و بر همین اساس، صفات خدا همان ذات اوست که از یک‌دیگر جدا نیستند».

ابوالهذیل در مسئلهٔ قدر، همانند معتزله به آزادی اراده معتقد بود. او در اصول پنج‌گانه که مذهب معتزله مبتنی بر آن است، با آنها هم‌عقیده است. مکتب او «هذلیّه» و پیروان او به «هذلیین» معروفند. او در صد سالگی بدرود حیات گفت.[3]

اسحاق مصعبی

ابوالحسن، اسحاق بن ابراهیم بن حسین بن مصعب منسوب به قبیلهٔ خزاعه و نیز پسر عموی طاهر بن حسین، امیر عراق و خراسان بود. زمانی که عبدالله بن طاهر بن حسین عازم خراسان شد، او را به جای خود بر حکومت بغداد گمارد. اسحاق توانست امنیت را در بغداد حاکم گرداند. وی فردی صاحب‌نظر، دلیر و نزد خلفا از اعتبار و مکانتی خاص برخوردار بود. مأمون زمانی که در سال ۲۱۵ق عازم نبرد با روم بود، او را بر بغداد گمارد و ولایت جنوب عراق، حلوان و دجله را به نواحی تحت امر او افزود.

مأمون طی نامه‌ای که از «رقّه» برای او فرستاد، از وی خواست تا علما و محدثان را در مورد مسئله خلق قرآن بیازماید و آنها را به قبول خلق قرآن وادار کند. وی افرادی را که از تأمین نظرش خودداری

می‌کردند، مورد آزار و اذیت قرار داد. معتصم ولایت ناحیه «قهستان» ایران را در سال ۲۱۸ق به وی تفویض کرد و او را به فرماندهی لشکری بزرگ برای جنگ با یاران بابک خرّمدین که به سوی قهستان رفته و در آن‌جا پناه گرفته بود ـ گسیل داشت. اسحاق در اطراف همدان با آنان درگیر شد و پس از نبردی پیروزمندانه بازگشت.[۴]

اسحاق موصلی

ابومحمد، اسحاق بن ابراهیم بن ماهان (یا ـ میمون) بن بهمن موصلی منسوب به قبیلهٔ تمیم اصالتاً اهل ارگان (ارجان) بود و به ابن‌ندیم موصلی شهرت داشت. هارون‌الرشید او را ابوصفوان خواند. وی از مشهورترین ندیمان خلفا بود. هم‌نشین هارون، مأمون، معتصم و واثق بود. وی در فنّ غنا و آوازه‌خوانی سرآمد بود و نسبت به دیگر آوازه‌خوانان شمایلی ساده داشت. او در لغت، موسیقی، تاریخ، علوم دینی و علم کلام عالم و ناقل اشعار و حافظِ اخبار و سرگذشت پیشینیان بود.

صاحب کتاب الأغانی دربارهٔ او می‌گوید: «موسیقی و غنا کوچک‌ترین علم اسحاق بوده و کم‌ترین چیزی است که اسحاق به آن شناخته می‌شد. هر چند بیشتر به غنا شهرت داشت. او اقدام به تصحیح و دسته‌بندی دستگاه‌های غنا کرد». مأمون درباره‌اش می‌گوید: «اگر این نبود که اسحاق به خوانندگی شهرت یافته بود، منصب قضاوت را به او می‌دادم و این به جهت آگاهی من از عفت و پاکیزگی و امانت اوست». واثق بالله می‌گوید: «هرگاه که اسحاق دربارهٔ من مدیحه‌ای می‌گفت گمان می‌کردم که بر ملک و ثروتم افزوده شده است.»

در کتاب الأغانی آمده است که اصمعی همراه اسحاق موصلی روزی به دیدار هارون‌الرشید رفتند. او راگرفته و دلگیر دیدند. اسحاق او را مخاطب قرار داد و چنین سرود:

«به آن که به بخل امرم می‌کرد، گفتم: سخن کوتاه کن، که بخل چیزی نیست که انسان پیشه خود سازد.

مردم همه را دوستدار بخشندگان می‌بینم درحالی که دوستی را برای بخیلان تا زمان مرگشان نمی‌یابم.

آری بخل صاحبش را خوار و فرومایه می‌کند؛ به همین خاطر شخصیت خود را حفظ کرده از آن دوری کردم تا نگویند بخیل است.

این را نیز بدان که از بهترین حالات جوان‌مرد آن است که اگر خیری به او رسید دیگران را نیز بهره‌مند سازد.

کردارم همانند کسانی است که ثروت‌مندند و دارا و حال آن که دارایی من همان‌گونه که می‌دانی کم و ناچیز است.

چگونه از فقر و حرمان بیم داشته باشم در حالی که امیرالمؤمنین (هارون‌الرشید) حاضر است و او بلندنظر است و بخشنده.»

هارون‌الرشید گفت: «ان‌شاء الله که نباید هیچ بیمی داشته باشی.» سپس گفت: خیرت زیاد باد که این اشعار را برایمان سرودی. معنا و فصول آن چه بسیار لذّت‌بخش است و بخش‌های آن چه زیباست و زیاده‌گویی آن نیز بسیار کم است». سپس دستور داد تا مبلغ پنجاه هزار درهم به او بدهند. اسحاق در پاسخ هارون‌الرشید چنین گفت: به خدا توصیف تو از شعر من، از خود آن شعر زیباتر آمد؛ پس برای چه جایزه بگیرم. هارون خندید و دستور داد که جایزه را صدهزار درهم قرار دهند. اصمعی می‌گوید: از آن روز دانستم اسحاق در صید ثروت از من زیرک‌تر است. اسحاق توانست از رهگذر هنرش ثروت فراوانی بیندوزد.

مثلاً روزی برای خالدِ برمکی ترانه‌ای خواند و خالد صله‌ای به مقدار یک میلیون درهم به او پرداخت. جعفر و فضل فرزندان خالد نیز هر یک معادل پرداختیِ خالد، به او عطا کردند. این عطایا غیر از آن چیزی بود که امرا و خلفا به وی می‌دادند. اسحاق موصلی در هشتاد سالگی درگذشت.[۵]

ایتاخ

ایتاخ، غلامی ترک بود که در سال ۱۹۹ق معتصم خلیفه عباسی او را خرید. شغل او نخست آشپزی بود. وی با نشان دادن لیاقت خود به خلیفه، به فرماندهی نظامی ارتقای رتبه یافت و در کنار خلیفه در جنگ با روم و فتح عموریه حضور فعال داشت. ایتاخ در تمامی جنگ‌ها از خود رشادت نشان داد و به خوبی از عهدهٔ امتحان برآمد.

زمانی که خلافت به واثق رسید، ولایات زیادی را به وی سپرد و او را در سال ۲۳۰ق بر حکومت مصر منصوب کرد و او علی بن یحیای ارمنی را نایب خود بر آن‌جا قرار داد. هنگام درگذشت واثق، ایتاخ و یکی از فرماندهان با یاری دیگر وزیران بر آن شدند که با محمد بن واثق بیعت کنند؛ ولی به خاطر خردسالی، عموی او؛ یعنی جعفر «المتوکل علی الله» را برگزیدند و با او بیعت کردند. ایتاخ بر متوکل برتری می‌جست و خود را بالاتر از او می‌دانست. متوکل کسی را واداشت تا او را به سفر حجّ تشویق کند. با موافقت متوکل، ایتاخ در راهِ بازگشت از سفر حج به قتل رسید.[۶]

بکر بن نطاح

ابووائل، بکر بن نطاح بن بکر حنفی، شاعری بلیغ و شیواسخن بود که بیشتر طبع مدیحه‌گویی و غزل‌سرایی داشت. وی در مدح ابودلف عجلی اشعار زیادی سرود و از این راه مال فراوانی به دست آورد. از جمله مواردی که او ابودلف را ستود، زمانی بود که ابودلف برای تعقیب راهزنان از شهر بیرون رفت. در راه دو تن از آنان را بر مرکبی سوار دید.

آنان را تعقیب کرد و چون به آن دو نزدیک شد، با یک ضربهٔ نیزه هر دو را از پای درآورد. مردم این مطلب را نقل می‌کردند که او با یک نیزه، دو سوار را کشته است. از این رو، بکر بن نطاح، در این باره چنین سرود:

«مردم می‌گویند که ابودلف، دو سوار کار را با یک ضربهٔ نیزه در نبرد از پای درمی‌آورد و این را ناچیز می‌داند.

تعجب نکنید که اگر نیزه او یک میل طول می‌داشت، بی‌شک یک ستون یکِ میلی از سواران را به هم می‌دوخت.»

ابودلف دستور داد بابت این مدح ده‌هزار درهم به او بدهند.

نطاح عاشق کنیزکی به نام «رامشنه» شد و غزلی لطیف دربارهٔ او سرود که خوانندگان تا مدت‌ها آن را به آواز می‌خواندند. از جمله بیت‌های او در این غزل این است که می‌گوید:

«آن‌چه دیدگانم از [جفای] تو دیده است نادیده می‌انگارم و آن‌چه [از اظهار محبت و عشق] تو نشنیده‌ام به خود می‌قبولانم.

در سرزمینی که تو در آن هستی، ساکن نخواهم شد؛ تا نگویند صبوری کرده و بی‌تابی نمی‌کند.

رنج من پایان نمی‌یابد و تو را نیز رحمت و شفقتی بر من نیست؛ نه توانِ دست‌کشیدن از تو دارم و نه امید وصالت را.

از عشق تو چه بلاها که بر جان من نیفتاد؛ باز انتظار و توقع بلاهای بیش از این از تو دارم.

پس در عشقت بیش از این حد از من مطلب؛ که شایسته است کم‌ترین آن کفایت کند و تو را متقاعد به محبتم سازد.»[۷]

خصیب

خصیب بن عبدالحمید بن ضحاک جرجانی، خراجدار حکومت مصر از جانب هارون‌الرشید بود. وی در نامه‌ای که به ابونواس نوشت، از او خواست تا به دیدنش برود. ابونواس نزد او رفت و او را با قصاید و اشعاری شیوا مدح گفت؛ که از جملهٔ آنها این ابیات است:

«تو خصیب[۸] نام داری و این نیز سرزمین پرخیر مصر است، پس جود و کرم نمایید که هر دو دریایید.

مرا از آرزوهای درازم جدا نکنید؛ که اگر چنین کنید، شما را عذری نیست.

سزاوار است که چون میان شما آیم؛ هرگز مرا گزند و آسیبی نرسد.»

این بود که خصیب هدایای بسیاری به ابونواس بخشید. بلاذری، صاحب کتاب فتوح البلدان، کاتب او بود. ابن‌خلکان سبب واگذاردن خراج مصر را به او توسط هارون چنین ذکر می‌کند که: روزی هارون به قرائتِ قرآن مشغول بود، تا به این آیه رسید که خداوند به نقل از فرعون چنین می‌فرماید: ﴿أَلیس لی ملک مصر و هذه الأنهار تجری من تحتی﴾[۹]؛ آیا ملک و سلطنت مصر از من نیست در حالی که این رودها از زیر سریر سلطنت من جاری است.

هارون گفت: خدا او را لعنت کند چه بی‌شرم است که تنها به داشتن ملک مصر ادعای خدایی کرده است. به خدا سوگند که پست‌ترین خادمان خویش را بر آن سامان ولایت خواهم داد. از این رو خصیب را که نظافت‌چی او بود بر ولایت مصر گمارد.[۱۰]

دیک الجن

عبدالسلام بن رغبان بن حبیب کلبی، به جهت داشتن چشمانی سبز به «دیک الجن» یعنی خروس اُجنه ملقب شد. وی شاعر نیکوسرای عصر عباسیان بود و در سبک شعری از ابوتمّام و شعرای شام پیروی می‌کرد. وی شیعه‌ای متعهد و پایبند بود و عمدهٔ مراثی او در حق خاندان پیامبر است. او شیفتهٔ دختری مسیحی از اهل حمص به نام «وردا» شد و آن‌چنان در عشق وی پیش رفت که نزار گشته و روحش مسخر او شد. هنگامی که عشق او نسبت به «وردا» برملا شد، از وی خواست به دین اسلام در آید تا او را به ازدواج خود درآورد. «وردا» با آگاهی از عشق و علاقه دیک الجن نسبت به خود، پیشنهاد او را پذیرفت و پس از اسلام آوردن، همسر او شد. او دربارهٔ «وردا» چنین سروده است:

«به خورشید و ماه همه کاخ‌ها و به گل‌های میخک و شادابی شکوفه‌هایش بنگر.

هرگز چشم تو، زیباییِ سیاهی و سفیدی را؛ مانند صورت او در کنار طرهٔ مویش ندیده است.

گونه‌هایی گلگون دارد و هر که نام او نداند؛ از گلاب دهانش پی به نام او (ورد =گل) می‌برد.

آن‌گاه که خرامید با دیدن سرینش به طرب آمدم، خندیدم؛ و چون میان باریکش دیدم (از سر اشتیاق) گریستم.

پیمانه‌ای از شراب گلگون را با دست خود و پیمانه‌ای را نیز از لبانش به تو می‌نوشاند.»

حسودانِ «وردا» به توطئه پرداخته، به دیک الجن گفتند: هنگام غیبت تو، او در حق تو خیانت می‌کند. از این رو، دیک الجن او را کشت و زمانی که پی به حقیقت برد، از کردهٔ خود پشیمان شد و مدت یک ماه می‌گریست و از خوردن ـ به جز اندازه‌ای که توان خود را حفظ کند ـ دست کشید. او در اظهار پشیمانی از عمل خود و کشتن وردا، چنین می‌سراید:

«ای زیبارویی که مرگ بر او سایه افکند؛ و میوهٔ هلاکت و نابودی به دست او، برای او چید.

من زمین را از خون او سیراب کردم؛ در حالی که پیوسته لبان من از لبان او سیراب می‌شد.

شمشیر من بر سینه و گردن او فرود آمد و در همان حال اشک‌های من بر گونه‌هایش جاری بود. قسم به نعلین او که چیزی گرامی‌تر از نعلین او نزد من نیست.

کشتن او از سر سنگدلی نبود و نه این که بر فرود آمدن تیزی شمشیر بر پیکر او نگریم (و از مرگ وی شاد بودم).

بلکه از آن رو که چشمان دیگران به جمالش بیفتد، بخل ورزیدم؛ و از این که نگاه حسودان بر وی افتد خشمگین می‌شدم.»

وی در حکمت نیز اشعاری دارد که از جملهٔ آنهاست:

«مردم با آرامش به خواب می‌روند؛ در حالی که سختی‌های روزگار همانند دزدی آنها را زیر نظر دارد.»

دیک الجن اصالتاً اهل شهر «سلیمه» ـ در نزدیکی «حماه» ـ بود. تولد و مرگش نیز در «حمص» اتفاق افتاد. او شام را ترک نکرد و از شعرهای خود بهرهٔ مادی نبرد. درگذشت او در ۷۴ سالگی رخ داد.[11]

زنام زامر

زنام، نخستین عربی بود که در نوازندگی با «نی» شهرت یافت. برخی نیز معتقدند که او اولین فردی بود که «نی» را ابداع کرد. وی، از مطربان سه خلیفهٔ عباسی (هارون الرشید، معتصم و واثق) بود. ثعالبی، او را از مطربان بزرگ دربار متوکل به شمار آورده است. او در نواختن «نی» ضرب‌المثل شده بود. بحتری از او در اشعارش نام برده است.

روزی هارون‌الرشید که قصد رفتن به شکار داشت، به او گفت: آماده شو. زنام گفت: چگونه آماده نباشم، دم (باد) در دهان دارم و نی، در آستین.[12]

محمود نیسابوری

محمود بن فرج نیسابوری، اهل سامرا بود. او ادعای پیامبری کرد و اظهار داشت که ذوالقرنین است. پاره‌ای از مردم از او پیروی کردند. وی را همراه با پیروانش نزد متوکل بردند. متوکل دستور داد او را بزنند. وی به سختی مورد ضرب و شتم قرار گرفت و سپس وی را به کنار دروازه‌ای ـ که محل اجتماع مردم بود ـ بردند. او به ناچار ادعای خود را دروغ خواند. کتابی را نزد او آوردند که خود آن را جمع‌آوری کرده بود و درباره‌اش می‌گفت: این قرآن است و جبرئیل آن را بر من فرود آورده است. به هر حال وی را آن قدر زدند که در اثر ضربات وارده جان سپرد، سایر یاران او را نیز زندانی کردند. در میان این افراد نیز پیرمردی بود که داعیهٔ پیامبری داشت و مدعی بود که وحی بر او نازل می‌شود.[13]

پی نوشت‌ها:

۱. جمعه اول محرم سال ۲۳۵ = ۲۶ جولای سال ۸۴۹؛ چهارشنبه دوازدهم جمادی‌الثانی سال ۲۳۵ = اول ژانویه سال ۸۵۰.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۲۶۰؛ تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۶۶؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۵۴؛ العبر، ج ۱، ص ۴۲۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۲.

۳. الفرق بین الفرق، ص ۱۲۱ ـ ۱۳۰؛ الملل والنحل، ج ۱، ص ۴۹ ـ ۵۳؛ الاعلام، ج ۷، ص ۳۵۵؛ وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۲۶۵؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۳۶۶؛ التبصیر فی الدین، ص ۶۹ ـ ۷۰؛ تکملة الفهرست، ص ۱؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابوالهذیل العلاّف».

۴. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۲۸۳؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۷، ص ۱۷؛ العبر، ج ۱، ص ۴۲۰.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۲۸۳؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۲۰۲ و ۴۱۰ ـ ۴۱۱؛ الأغانی، ج ۵، ص ۲۶۸ ـ ۴۳۵؛ البدایة والنهایة، ج ۱۰، ص ۲۱۵؛ العبر، ج ۱، ص ۴۳۰؛ طبقات الشعراء، ص ۳۶۰؛ تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۱۷۵؛ معجم الادباء، ج ۲، ص ۱۹۷؛ الفهرست، ص ۲۰۱؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۱، ص ۶۴؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «اسحاق الموصلی».

۶. تاریخ ابن‌اثیر، ج ۷، ص ۴۳، ۴۶؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۳۱۲؛ العبر، ج ۱، ص ۴۱۶؛ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۱۶۶ـ۱۶۸؛ العبر، ج ۳، ص ۵۸۰.

۷. الأغانی، ج ۱۹، ص ۱۰۶؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۹۰.

۸. مرد پرخیر و برکت را گویند و شاعر او را به زمین حاصل‌خیز تشبیه کرده است. (م)

۹. زخرف (۴۳) آیهٔ ۵۱.

۱۰. الکتاب والوزراء، ص ۲۵۵؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۱۸۸.

۱۱. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۱۲۸؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۱۸۴؛ الأغانی، ج ۱۴، ص ۵۱ و پس از آن؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۷۷.

۱۲. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۸۳.

۱۳. تاریخ ابن‌اثیر، ج ۷، ص ۵۰.

سال ۲۳۶ق = ۸۵۰ ـ ۸۵۱م[1]

رویدادها

- متوکل، یحیی بن اکثم را به منصب قضاوت و دادخواهی گماشت.
- متوکل، عبیدالله بن یحیی بن خاقان را وزیر خود قرار داد.
- متوکل کینهٔ خود را نسبت به شیعه شدت بخشید و دستور داد تا مزار حسین بن علی و خانه‌های اطراف آن را ویران کنند.
- محمد بن اسحاق بن ابراهیم بن حسین طاهری بر منطقهٔ فارس ولایت می‌یابد.
- ابوالاغلب ابراهیم بن عبدالملک بن اغلب حاکم سیسیل درگذشت و عباس بن فضل بن یعقوب بن فراره، به جای وی منصوب شد.

وقایع نظامی

نبردها

- **دریای مدیترانه:** ناوگان اندلسی‌ها به سواحل امپراتوری «کارولنژیه» مانند «مارسیلیا»، «آرل» و نواحی آن در جنوب فرانسه یورش می‌برد.

درگذشتگان

- ابراهیم بن عبدالله بن اغلب.
- جعفر بن حرب.
- حسن بن سهل.
- علویه.
- مصعب زبیری.

ابراهیم بن عبدالله بن اغلب

ابوالاغلب، برادرزادهٔ زیادة الله بن ابراهیم بن اغلب، حاکم افریقیه بود. عمویش او را در سال ۲۲۰ ق بر جزیرهٔ سیسیل حاکم گرداند. او فعالیتش را با تصرف شهر «بلرم»، (بالرمو) آغاز کرد، آن‌گاه این جزیره را بدون درگیری و پس از آن‌که از سال ۲۱۵ ق در محاصرهٔ اسلاف او بود، در اختیار گرفت. در این فتوحات، دژهای زیادی بدون جنگ و با گرفتن امان به فرمان او درآمدند.

ابراهیم مردی دلیر، عاقل و بخشنده بود. محل حکومت و اقامت او شهر «بلرم» بود و از همان نقطه نیروهای خود را به مقاصد معینی گسیل می‌داشت. پس از مرگ او مردم سیسیل، عباس بن فضل بن یعقوب بن فراره را به جانشینی او برگزیدند. این جریان طی نامه‌ای به اطلاع محمد بن ابراهیم بن اغلب، حاکم افریقا رسید. او با نوشتن نامه، ولایت عباس بن فضل را بر سیسیل تنفیذ کرد. ابوالاغلب، در سال ۲۳۶ ق در شهر «بلرم» وفات یافت.[۲]

جعفر بن حرب

ابوالفضل، جعفر بن حرب همدانی، از سران معتزله بود. او مبانی اعتزال را از ابوالهذیل علاّف آموخت. وی در درستی و راستی، زهد، پرهیزگاری و عبادت یگانهٔ زمان خویش بود. در اواخر عمر خویش به مرحله‌ای از زهد و ترکِ دنیا رسید که تمامی زمین‌هایِ دایر و اموال و دارایی خویش را رها کرد و از مردم کناره گرفت. آن‌گاه به تصنیف و تألیف پرداخت و با قسمتی از پول به دست آمده از فروش آثار خود، کاغذ تهیه می‌کرد و با باقیماندهٔ آن، غذایی برای خود و عیالش فراهم می‌آورد.

او را همراه با جعفربن‌مبشر ثقفی «الجعفران» می‌خواندند. کتاب‌های الایضاح، نصیحة العامة، المسترشد، المتعلم و الاصول الخمسة از آثار اوست.[۳]

حسن بن سهل

ابومحمد، حسن بن سهل بن عبدالله سرخسی، پس از کشته شدن برادرش فضل بن سهل، به وزارت مأمون برگزیده شد و از خاصّان دربار او شد. وی به هوشِ سرشار، ادب، شیوایی سخن، بخشش و نیکونویسی فرمان‌ها شهرت داشت. مأمون، دخترش «پوران» را به همسری برگزید و هنگام زفاف وی، اموال زیادی را ـ غیر از آن‌چه که در همان روز خرج کرده بود ـ بخشید. حسن و برادرش فضل و پدرشان سهل، پیش از آن، در میانِ مجوس سروری و سالاری داشتند. با مسلمان شدنِ سهل، دو فرزند وی نیز در دامن اسلام پرورش یافتند. حسن بن سهل در هفتاد سالگی درگذشت.[۴]

علویّه

ابوالحسن، علی بن عبدالله بن سیف معروف به علویّه، خواننده‌ای ماهر و آهنگ‌سازی چیره‌دست، سبک‌روح، خوش‌محضر و بازگو کنندهٔ نکته‌های ظریف و ملیح بود. او از ابراهیم موصلی هنر آموخت و در خواندن و آهنگ‌سازی و نواختن عود خبره شد. وی برای امین آواز می‌خواند و تا زمان متوکل زیست. هم‌چنین دستگاه‌هایی از موسیقی ایرانی را به سبک‌های متداول آوازخوانی آن روز افزود.[۵]

مصعب زبیری

ابوعبدالله، مصعب بن عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر، به امور تاریخی، سرگذشت اعراب و علم انساب آگاه بود و در تاریخ، دانش فراوان داشت. وی در میان قریش از نظر ثروت، علم و شرافت موقعیت برجسته‌ای داشت و از ثقات راویان حدیث و نیز شاعر بود. کتاب النسب الکبیر و نسب قریش از تألیفات اوست. هنگام مرگ هشتاد سال از عمر او گذشته بود. مصعب، در مدینه زاده شد و در بغداد درگذشت.[۶]

پی نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه اول محرم سال ۲۳۶ = ۱۵ جولای سال ۸۵۰؛ پنج‌شنبه ۲۳ جمادی‌الثانی، سال ۲۳۶ = اول ژانویه سال ۸۵۱.
۲. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۴۱؛ البیان المغرب، ج ۱، ص ۱۱۱.
۳. طبقات المعتزله، ص ۷۳ ـ ۷۶؛ التبصیر فی الدین، ص ۷۸.
۴. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۲۰۷؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۱۲۰؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۳۱۹؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۲۹۷؛ العبر، ج ۳، ص ۵۲۳؛ اعتاب الکتّاب، ص ۱۰۷؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «حسن بن سهل».
۵. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۱۱۸؛ الأغانی، ج ۱۱، ص ۳۳۳ ـ ۳۶۲؛ العقد الفرید، ج ۶، ص ۳۷.
۶. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۱۵۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۱۶۲؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۱۲؛ نشأة علم التاریخ، ص ۴۶.

سال ۲۳۷ ق = ۸۵۱ ـ ۸۵۲ م[۱]

رویدادها

- متوکل بر احمد بن ابی‌دؤاد، قاضی زمان پدر و پدربزرگش که افراد را در مسئله خلق قرآن می‌آزمود و اینک فلج شده بود، خشم می‌گیرد و اموال او را مصادره می‌کند و فرزندانش را به زندان می‌افکند. متوکل، آزادی اموال و فرزندانش را در قبال دریافت یازده میلیون درهم تضمین کرد.

• متوکل، محمد بن عبدالله بن طاهر را بر بغداد حاکم می‌گرداند و سپس محمد بن طاهر را به جانشینی او می‌گمارد.
• متوکل، نوح بن اسد بن سامان را بر این اساس که زیر نظر بنی‌طاهر حاکمان خراسان باشند، به ولایت ماوراء النهر گماشت.
• صلت بن مالک ازدی رهبری «اباضی‌های» عمان را به عهده گرفت. در ضمن جلندی بن مسعود ازدی نخستین کسی بود که رهبری آنان را در سال ۱۳۵ق در عمان به عهده گرفت.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

• **دریای مدیترانه (سیسیل):** عباس بن فضل حاکم سیسیل در دهۀ آخر عمرش شهرها و دژهای زیادی را فتح می‌کند.
وی جنوب ایتالیا را مورد تهاجم قرار داده و منطقه «کالابریا» را به تصرف درمی‌آورد.
• **روم:** علی بن یحیای ارمنی با نیروهای رزم تابستانی حملاتی را به انجام رساند. جنگ‌های او پی در پی تا سال ۲۳۹ق ادامه داشت.

شورش‌ها

• **سیستان:** یعقوب بن لیث صفّار، بر سیستان غلبه کرد و شخص اول آن دیار شد.
• **اندلس:** شورش افراطیون عرب ـ که اصالتاً غیرعرب بودند ـ سرکوب شد. رهبری این گروه را (ایلوخیو)ی راهب برعهده داشت.

درگذشتگان

• حاتم اصمّ.

حاتم اصمّ

ابوعبدالرحمان، حاتم بن عنوان اصمّ، اهل بلخ بود. وی درزهد، پرهیزگاری و پارسایی شهره بود. او گفته‌هایی در زمینۀ زهد و حکمت دارد.[۲]

پی‌نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اول محرم سال ۲۳۷ = پنجم جولای سال ۸۵۱؛ جمعه چهارم رجب سال ۲۳۷ = اول ژانویه سال ۸۵۲.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۵۰؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۴۱؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۶؛ العبر، ج ۱، ص ۴۲۴؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۸۷.

سال ۲۳۸ق = ۸۵۲ ـ ۸۵۳م[۱]

رویدادها

• درگذشت عبدالرحمان (اوسط) بن حکم و خلافت فرزندش محمد اول.
• عنبسة بن اسحاق ضبّی، به جای عبدالواحد بن یحیای خزاعی، به ولایت مصر گمارده می‌شود.

وقایع نظامی

شورش‌ها

• **ارمنستان:** اسحاق بن اسماعیل بن شعیب، کارگزار تفلیس، به کمک بزرگان ارمنی علیه یوسف بن محمد مروزی والی ارمنستان، شورش می‌کند. این شورش به کشته شدن یوسف می‌انجامد و متوکل، سپاهی به فرماندهی «بغا»ی کبیر، به قصد سرکوبی شورش، به آن سامان گسیل داشت. «بغا»، شورش را سرکوب کرد، به خون‌خواهی یوسف شهر تفلیس را به آتش کشید و اسحاق را پس از اسارت به قتل رساند. هم‌چنین امیرانِ ارمنی را اسیر و به بغداد فرستاد. متوکل آنها را بخشید و فردی از آنها را به نام «اشوط»، به عنوان حاکم بر آنان گمارد.
• **مصر:** رومیان با ناوگانی عظیم به شهر «دمیاط» یورش می‌برند و پس از آتش زدن آن شهر، با اسیر کردن زنان و سرقت و غارتِ اموال عقب‌نشینی می‌کنند. هدف از این حمله، انهدام صنایع کشتی‌سازی مصر بود که کشتی‌های جنگی را برای هجوم به جزیرۀ «کریت» آماده می‌کرد.
• متوکل دستور می‌دهد تا حصاری برای حفاظت از «دمیاط» بسازند.

درگذشتگان

• اسحاق بن راهویه.
• طروب.
• عبدالرحمان بن حکم.
• عبدالملک بن حبیب.
• علم مدنیه.
• فضل مدنیه.
• قلم رومیه.

اسحاق بن راهویه

ابویعقوب، اسحاق بن ابراهیم بن مخلّد حنظلی تمیمی مروزی (به جهت نسبتش به شهر مرو) پدرش، ابراهیم از دانشمندان خراسان در زمان خود و یکی از پیشوایانِ حافظ حدیث و به راهویه ملقب بود. اسحاق به منظور گردآوری حدیث به سیر در شهرها پرداخت. امام احمد بن حنبل، بخاری، مسلم، ترمذی، نسائی و عده‌ای دیگر از وی نقل حدیث کرده‌اند. او در شهر «نیشابور» اقامت گزید. کتاب السنن فی الفقه از نوشته‌های اوست.[۲]

طروب

طروب کنیز امیر عبدالرحمان بن حکم اموی حاکم اندلس و از کنیزکان شمال اسپانیا بود. او بهرۀ فراوانی از زیبایی و جمال داشت.

عبدالرحمان چنان شیفتهٔ وی شد که این عشق و محبت بر سرتاسر وجودش چنگ انداخت. امیر او را به خود اختصاص داد و از او صاحب فرزندش عبدالله شد. طروب، حکومت بعد از عبدالرحمان را برای پسرش می‌خواست؛ ولی عبدالرحمان فرزند دیگرش محمد را برای جانشینی در نظر داشت.

بر همین اساس، طروب سعی کرد با انفاق مال میان مردم، توجه آنان را به خود و فرزندش جلب کند. او برای رسیدن به هدف خویش، با همکاری خادم جوان قصر به نام «نصر صقلبی» ـ که از محمد نفرت داشت ـ طرح کشتن عبدالرحمان را پی ریخت. نصر با طبیب کاخ دیدار کرد و با دادن یک‌هزار دینار، از وی خواست تا در شراب امیر زهر بریزد. طبیب تظاهر به قبول کرد. اما به واسطهٔ خادمه دربار، عبدالرحمان را در جریان توطئه آنها قرار داد و از او خواست تا از نوشیدن شرابی که «نصر» برایش می‌آورد، خودداری کند. روز بعد «نصر» شراب آلوده به زهر را نزد امیر برد. امیر گفت: امروز میلی به شراب ندارم؛ تو آن را بنوش. نصر به ناچار جام را سرکشید و به هلاکت رسید. با این که امیر عبدالرحمان از حیله‌های پنهانی طروب نسبت به خویش آگاه شد؛ ولی تحمل دوری او را نداشت و هم‌چنان شیفتهٔ او بود.

به گفتهٔ مقرّی و ابن‌قوطیه روزی امیر، طروب را خشمگین ساخت، طروب از او روی برگرداند و از رفتن نزد امیر خودداری کرد و در حجرهٔ خویش ماندگار شد. عبدالرحمان از فراق او دل‌تنگ شد و به جهت علاقه‌ای که به او داشت، سعی کرد تا به هر نحو رضایت او را جلب کند؛ ولی ناکام ماند. در نهایت، عده‌ای از خادمان و خواجگان دربار را واداشت تا او را به زور احضار کنند. طروب در را بر روی آنان بست. آنان از امیر اجازه خواستند تا در را بشکنند، اما او اجازه نداد و دستور داد که کیسه‌های پر از درهم را مقابل در اتاق قرار دهند. سپس خود پشت در آمد و با او به صحبت پرداخت شاید رضایتش را به دست آورد و گفت: در صورت بازگشت تمامیِ کیسه‌های زر که پشت در قرار دارد، از آن او باشد. طروب پذیرفت و به محض این‌که در را گشود، کیسه‌های پول به حجرهٔ او سرازیر شد. این بود که طروب نزد عبدالرحمان بازگشت و به او رضا داد و خواسته‌اش را برآورده نمود. وی پس از سال ۲۳۸ ق درگذشت.[۳]

عبدالرحمان بن الحکم

ابوالمطرّف، عبدالرحمان (ثانی) بن حکم (اول) بن هشام (اول) بن عبدالرحمان داخل اموی معروف به عبدالرحمان اوسط، چهارمین فرمان‌روای اموی در اندلس بود. مادرش کنیزی (ام‌ولد) به نام «حلاوة» بود. پس از مرگ پدرش، حکم، با وی در قرطبه «کردوبا» بیعت کردند. شخصیت او ترکیبی از پدر و پدربزرگش بود، یعنی نه آن چنان ضعیف بود که تسلیم شود و نه آن‌چنان قدرتمند که مستبد باشد. او فرهیخته و دانشمند بود. در دوران حکومت عبدالرحمان، تمدن اندلسی در سرآغاز شکوفایی بود. اندلسیان با تلفیقی از تمدن غرب و تمدن شرق، تمدن ویژه‌ای پی‌ریزی کردند.

عبدالرحمان علاقهٔ بسیاری به عمران و آبادی داشت. بر همین اساس کاخ‌ها و مساجد زیادی ساخت. از جملهٔ آنها، مسجد و حصار شهر «اشبیلیه» (سویل) بود. آوردن آب شیرین و گوارا به قرطبه و ساختن کارخانه کشتی‌سازی نیز از کارهای او به شمار می‌رود. در زمان او هیئت‌های علمیِ شرقی بسیار به اندلس رفت و آمد می‌کردند که با احترام، آنان را پذیرا می‌شد. روزگار او روزگار آرامش و فزونی ثروت و اموال بود. او طبعی عالی و همتی بلند داشت. عبدالرحمان جنگ‌هایی را فرماندهی کرد، از جمله: در سال ۲۰۸ ق به «البه» و «قلاع» حمله برد و «البه» را به تصرف درآورد. در سال ۲۱۴ ق هاشم ضرّاب در «طلیطله» دست به شورش زد و آن را تصرف کرد. تا این که عبدالرحمان در سال ۲۲۱ ق آن را باز پس گرفت. در سال ۲۲۲ ق برادر خود ولید را به جنگ «جلّیقه» فرستاد که او با حمله‌ای گسترده بر آن استیلا یافت. در سال ۲۲۵ ق عبدالرحمان، خود (جلّیقه) را مورد تهاجم قرار داد و دژهای آن را فتح کرد.

در سال ۲۳۰ ق نورماندی‌ها (که او آنها را مسلمانانِ مجوسی می‌خواند) به «اشبیلیه» تاخته و به غارت و چپاول دست زدند. وقتی خبر این حمله به او رسید، لشکری مجهز تدارک دید و ضمن راندن آنها از اشبیلیه (سویل)، عدهٔ زیادی از آنان را به قتل رساند. او اولین کسی بود که مانند خلفا خود را آراست و زینت داد. وی به عبدالملک؟ بن مروان شباهت داشت. ابن‌عذاری می‌گوید: در زمان‌عبدالرحمان اوسط بود که فرش‌های زیبا و پرنقش و نگار کالاهای نادر وارد اندلس شد. پس از کشته شدن امین و از بین رفتن حکومت او، نفیس‌ترین جواهرات و کالاها برای عبدالرحمان از بغداد و نقاط دیگر فرستاده می‌شد. عبدالرحمان در ۶۲ سالگی و پس از ۳۲ سال حکومت در «قرطبه» درگذشت و پسرش محمد جانشین وی شد. از او ۱۵۰ پسر و پنجاه دختر به جای ماند.[۴]

عبدالملک بن حبیب

ابومروان، عبدالملک بن حبیب بن سلیمان بن هارون سلمی البیری قرطبی، منسوب به قبیلهٔ سلیم بن منصور و اصل او از «طلیطله» بود. پدر وی در روزگار حکم اول پسر هشام ،که فتنهٔ ربض برپا شده بود به «البیره» کوچ کرد و عبدالملک درآن‌جا متولد شد. عبدالملک راهیِ مدینه شد و از ابن‌ماجشون و اصبغ بن فرج کسب دانش کرد. سپس به مصر رفت و نزد ابن عبدالحکم به فراگیری دانش پرداخت و فقهِ مذهب مالکی را آموخت. و از سختکوش‌ترین افراد در راه ترویج این مذهب در

اندلس شد. او هم‌چنین اولین کسی بود که علم حدیث را در اندلس رواج داد. پیش از او در آن خطه امکان تفکیک حدیث صحیح از ناصحیح میسر نبود.

عبدالملک در شهر «البیره» سکنا گزید و چون آوازهٔ او به همه‌جا رسید، امیر عبدالرحمان بن حکم او را به قرطبه «کردوبا» فرا خواند و جزو طبقهٔ مفتیان قرار داد. او در رشته‌های گوناگون علمی مهارت داشت و فقیه، لغت‌دان، ادیب، مورخ و طبیب بود. از تألیفاتش می‌توان به طبقات الفقهاء، طبقات المحدثین، الفرائض، مکارم الاخلاق، اعراب القرآن، تفسیر المؤطأ، الواضحة فی السنن والفقه ـ که یکی از چند کتاب جامع فقه مذهب مالکی است ـ و غیره اشاره کرد. عبدالملک در ۶۴ سالگی بدرود حیات گفت.[5]

علم مدنیّه

وی کنیزی بود که در مدینه بزرگ شد و درآن‌جا خوانندگی آموخت. سپس او را برای عبدالرحمان بن حکم به اندلس بردند. او و فضل مدنیّه به خاطر صدای خوش و ظرافت ادبی، از موقعیت ممتازی نزد امیر برخوردار بودند. علم مدنیه در خانهٔ «مدنیات» ـ که در قصر امیر قرار داشت ـ می‌زیست. او پس از سال ۲۳۸ ق مرد.[6]

فضل مدنیّه

فضل مدنیّه کنیزی بود که در بغداد بزرگ شد و موسیقی را همان‌جا آموخت. سپس ازآن‌جا به سوی مدینه رفت و در خوانندگی مرتبه بالاتری کسب کرد. او و «علم مدنیه» و عده‌ای دیگر از کنیزان را، برای امیر عبدالرحمان بن حکم خریدند. عبدالرحمان آنان را به خاطر آواز نیکویشان و ظرافت ادبی که از آن برخوردار بودند بر دیگران ترجیح می‌داد. خانهٔ مدنیات ـ محل سکونت آنان در کاخ ـ به آنها منسوب بود. فضل پس از سال ۲۳۸ ق درگذشت.[7]

قلم رومیّه

رومیّه کنیزی از اهالی اندلس؛ ولی اصالتاً رومی ـ از منطقهٔ باسک ـ بود. او را در حالی که دخترکی خردسال بیش نبود، به مشرق زمین بردند. او در مدینه خوانندگی آموخت. سپس به دربار امیر عبدالرحمان بن حکم برده شد. او از موقعیت ممتازی نزد امیر بهره‌مند بود. در خانهٔ (مدنیّاتِ) کاخ می‌زیست. قلم رومیّه، زنی ادیب، خوشنویس، حافظ اخبار گذشتگان و به فنون ادب آشنا بود. مرگ او پس از سال ۲۳۸ ق اتفاق افتاده است.[8]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اول محرم سال ۲۳۸ = ۲۳ ژوئیه سال ۸۵۲؛ یک‌شنبه شانزدهم رجب سال ۲۳۸ = اول ژانویه سال ۸۵۳.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۲۸۴؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۱۹۹؛ تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۳۴۵؛ العبر، ج ۱، ص ۴۲۶.

۳. البیان المغرب، ج ۲، ص ۹۲؛ نفح الطیب، ج ۱، ص ۳۲۷؛ تاریخ افتتاح الاندلس، ص ۷۶ـ۷۷؛ الحلّة السیراء، ج ۱، ص ۱۱۴ (حاشیه).

۴. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۷۶؛ البیان المغرب، ج ۲، ص ۸۰ـ۹۳؛ نفح الطیب، ج ۱، ص ۳۲۲؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۳۷۸؛ همان، ج ۷، ص ۶۹؛ العبر، ج ۱، ص ۴۲۸؛ دولة الاسلام فی الاندلس، ص ۲۴۷ـ۲۶۷؛ تاریخ المسلمین فی الاندلس، ص ۲۲۸ و پس از آن؛ تاریخ الفکر الأندلسی، ص ۴؛ الحلّة السیراء، ص ۲۳۱ـ۲۳۳.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۳۰۲؛ نفح الطیب، ج ۱، ص ۲۳۱؛ همان، ج ۲، ص ۲۱۴؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۲، ص ۲۳۷؛ معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۴۴؛ انباه الرواة، ج ۲، ص ۲۰۶؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۹۰؛ العبر، ج ۱، ص ۴۲۷؛ تاریخ الفکر الأندلسی، ص ۱۹۳ـ۱۹۶.

۶. نفح الطیب، ج ۴، ص ۱۳۶؛ تاریخ افتتاح الأندلس، ص ۷۶ـ۷۷.

۷. همان.

۸. نفح الطیب، ج ۲، ص ۱۲۶؛ تاریخ افتتاح الاندلس، ص ۷۶ـ۷۷.

سال ۲۳۹ ق = ۸۵۳ ـ ۸۵۴ م[1]

رویدادها

- متوکل دستور داد تا کنیسه‌ها و کلیساهایی که در عهد اسلامی به وجود آمده بود، ویران کنند. هم‌چنین دربارهٔ یهودیان و مسیحیان، تصمیمات خوارکننده‌ای اتخاذ کرد. این عمل او باعث شد که مسیحیان برآشوبند و در شورش‌هایی که علیه حکومت عباسی در دمشق و حمص و لبنان روی می‌داد، شرکت کنند.
- ابوالعباس، محمد بن اغلب حاکم افریقا، شهری نزدیک (تاهرت) بنا کرد و آن را «عباسیه» نام می‌گذارد. خوارج به رهبری افلح بن عبدالوهاب اباضی، آن شهر را به آتش می‌کشند و از این بابت پاداشی از امیر اندلس دریافت می‌دارند.
- امیر محمد بن عبدالرحمان بن حکم حاکم اندلس، قلعهٔ «رباح» را در طلیطله بنا می‌کند.

وقایع نظامی

جنگ‌های روم

- سردار علی بن یحیای ارمنی حاکم شهرهای مرزی شام به روم می‌تازد و در آن نفوذ می‌کند و تا نزدیکی شهر قسطنطنیه (استانبول) پیش می‌رود.
- سیسیل: عباس بن فضل حاکم سیسیل همراه با نیروهای رزم تابستانی شهر سورینا (Severina) را فتح می‌کند.
- اندلس: شورش مولّدین اندلس به رهبری عمر بن حفصون. رهبر این شورش با اعلام استقلال در منطقهٔ کوهستان جنوب، شهرِ «بیشتر» را مرکز حکومت خویش قرار می‌دهد.

پی نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اول محرم سال ۲۳۹ = دوازدهم ژوئیه سال ۸۵۳؛ دوشنبه ۲۷ رجب سال ۲۳۹ = اول ژانویه سال ۸۵۴.

سال ۲۴۰ق = ۸۵۴ ـ ۸۵۵م[1]

رویدادها

- متوکل، یحیی بن اکثم را از پست قضاوت عزل و اموال او را مصادره می‌کند. سپس، جعفر بن عبدالواحد بن جعفر رابه قاضی القضاتی می‌گمارد.
- تعدیل خراج شام و اردن و تجدید تعیین حدود و مساحت زمین‌های زراعی وخراج آن. او این اقدام را جهت آرام کردن کسانی انجام می‌دهد که علیه دولت عباسیان شوریده بودند.
- امیر محمد حاکم اندلس، سبک ساختمان مسجد جامع قرطبه را تجدید می‌کند و نقوش آن را به زیبایی تکمیل می‌کند.
- درگذشت ابوسعید، افلح بن عبدالوهاب حاکم دولت رستمیان که در پی او پسرش ابوالیقظان بن افلح به حکومت می‌رسد.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **حمص:** مردم حمص علیه کارگزار خود ابن‌مغیث موسی بن ابراهیم رافقی اعلان شورش می‌کنند. متوکل کارگزار جدیدی به نام محمد بن عبدون ـ که از کارگزار قبلی بی‌رحم‌تر بود ـ به آن دیار می‌فرستد و او می‌تواند، شورش همه مردم حمص را سرکوب کند.
- **اندلس:** مردم طلیطله علیه حاکم خود محمد بن عبدالرحمان شورش می‌کنند و با پادشاه «جلّیقه» و «باسک» هم‌پیمان می‌شوند. امیر محمد در راس سپاهی به سوی طلیطله رهسپار می‌شود و میان آنان و مردم نبرد شدیدی درمی‌گیرد. تعداد کشتگان این درگیری از مرز دوهزار نفر می‌گذرد. این جنگ با پیروزی امیر محمد و سرکوبی شورش به پایان می‌رسد.

درگذشتگان

- ابن‌ابی دؤاد.
- ابن‌ماسرجس.
- ابن‌معذّل.
- ابوثور کلبی.
- ابوعمیثل.
- افلح بن عبدالوهاب اباضی.
- جعفر اسماعیلی.
- خلیفة بن خیاط.
- زینب حسینیه.
- سحنون.

ابن‌ابی‌دؤاد

ابوعبدالله، احمد بن ابی‌دؤاد فرج بن جریر بن مالک ایادی در جوانی همراه پدرش از قنّسرین به دمشق کوچ کرد و درآن‌جا بزرگ شد و آن‌گاه راهی عراق شد. برخی نیز گویند: او در بصره چشم به جهان گشود و همان‌جا به اصحاب و یاران واصل بن عطا پیوست و مکتب اعتزال را از آنان فرا گرفت. ابن‌ابی‌دؤاد بعدها به دستگاه مأمون پیوست و در زمان او منصب قاضی‌القضاتی را عهده‌دار شد و از بزرگان حکومت مأمون بود. او در تمام امور دولتی مورد مشاورهٔ مأمون قرار می‌گرفت. زمانی که معتصم درگذشت، واثق در کارهای خویش به وی مراجعه می‌کرد و تا دم مرگ از ابوعبدالله خشنود بود.

چون متوکل به خلافت رسید، ابن‌ابی‌دؤاد به بیماری فلج مبتلا شد، به نحوی که او را از انجام هر کاری ناتوان کرد. از این رو، متوکل او را کنار زد و یحیی بن اکثم را در سمت قاضی‌القضات به جای او منصوب کرد. آن‌گاه متوکل دستور داد تا اموال ابن‌ابی‌دؤاد را مصادره کنند. اما بعد با وی مصالحه شد که شانزده میلیون درهم (۱) بپردازد و آزاد شود.

ابن‌ابی‌دؤاد کسی بود که مسئلهٔ خلق قرآن را طرح کرد و مأمون، معتصم و واثق را بر آن داشت تا مردم را درمورد مسئلهٔ خلق قرآن بیازمایند. او بود که اعتزال را مذهب رسمی دولتی در تمام دوران حکومت مأمون، معتصم و واثق قرار داد. ابن‌ابی‌دؤاد در بغداد و در هشتاد سالگی درگذشت.[2]

ابن‌ماسرجس

ابوعلی، حسن بن عیسی بن ماسرجس نیشابوری، از مسیحیانی بود که به دست عبدالله بن مبارک اسلام آورد. وی احادیث بسیاری از عبدالله بن مبارک و دیگران شنید و در علم حدیث چیرگی و مهارت یافت. او از راویان ثقهٔ حدیث شمرده می‌شود.

زمانی که ابن‌ماسرجس به بغداد آمد، در مجلسی به ذکر حدیث پرداخت، گویند در آن‌مجلس دوازده هزار دوات شمرده شد.[3]

ابن‌معذّل

ابوالقاسم، عبدالصمد بن معذّل بن غیلان بن حکم عبدی، از بنی‌عبدقیس بود. وی شاعری شیوا سخن و از شاعران دولت عباسیان بود که در بصره زاده و همان‌جا بزرگ شد. او هجوگو، بدزبان و به نیکویی مدح می‌کرد. از آن جمله می‌گوید:

«ای که در ناز و کرشمه بی‌مثالی، تو بر قلب‌ها حکومت و سلطنت داری.
هر خانه‌ای که تو در آن سکنی گزینی؛ نیازمند چراغ نخواهد بود.
آن زمان که مردم حجت‌ها می‌آورند؛ چهره زیبا و دوست‌داشتنی تو، حجّت موجّه خواهد بود.»[4]

ابوثور کلبی

ابوثور، ابراهیم بن خالد بن ابی‌الیمان کلبی، فقیه، مفتی بغداد و یکی از بزرگان محدثان که ملازم امام شافعی بود. او در بدو امر از پیروان مذهب عراقی بود که قائل به قیاس بودند و خود بر این اساس فتوا

می‌داد ولی هنگامی که امام شافعی به بغداد آمد، ابوثور از نظریه و اعتقاد خود به قیاس منصرف و به حدیث روی آورد. سپس به جهات متعدد از تعالیم شافعی روی گرداند و نظریات خاص خود را ارائه ومذهب جدیدی را عرضه کرد. این مذهب در ارمنستان و آذربایجان گسترش یافت و تا قرن چهارم هجری پابرجا بود.

وی آثار بسیاری دارد که از جمله آنها کتابی است که موارد اختلاف میان مذهب مالک و شافعی را ذکر کرده است. او در همین کتاب به معرفی مذهب خویش نیز پرداخته است. او در کتاب‌های خود تمایل بیشتری به مذهب شافعی از خود نشان می‌دهد. از آثار او چیزی به دست ما نرسیده است.[۵]

ابوعَمَیثَل

عبدالله بن خلید بن سعد بادیه‌نشین بود. او ریشهٔ ایرانی داشت و از مردم ری و غلام جعفر بن سلیمان عباسی بود. جعفر، عبدالله را به عمیثل ملقب ساخت. (عمیثل در لغت اسبی را گویند که موهای دم او آویخته باشد و با تکبر راه رود؛ هم‌چنین یکی از نام‌های شیر است.) عبدالله به تشکیلات حکومتی امیر، طاهر بن حسین پیوست. طاهر او را به منشیگری برگزید واو را بر آن داشت تا به تعلیم و تربیتِ پسرش عبدالله بپردازد. از این رو، او در خراسان اقامت گزید. وی شاعری زبان‌آور و بدیهه گویی سریع بود.

گویند روزی به دیدار عبدالله بن طاهر آمد و دست او را بوسید. عبدالله به شوخی به او گفت: با موی سبیلت دستم را خراشیدی. ابوعمیثل فی‌البداهه در پاسخ گفت: تیغ خارپشت به چنگال شیر آسیب نمی‌رساند. عبدالله این پاسخ جالب را پسندید و دستور داد تا به او جایزه‌ای پربها بدهند.

هم‌چنین گویند روزی او قصد داشت به دیدار عبدالله بن طاهر آید. حاجب جلوگیری کرد. او چنین سرود:

«این درگاه را تا زمانی که اذن ورودش را چنین می‌بینم، ترک خواهم کرد؛ تا این‌که کمی از سخت‌گیری آن کاسته شود.

اگر روزی راهی برای ورود نیابم، حتماً راهی برای ترک دیدار پیدا می‌کنم.»[۶]

افلح بن عبدالوهاب اباضی

افلح بن عبدالوهاب بن عبدالرحمان بن رستم، سومین امام حکومت رستمیان اباضی در «تاهرت» الجزایر بود. در سال ۱۹۰ ق و در روز مرگ پدرش با وی به عنوان امام بیعت شد. او فردی با اراده و دوراندیش بود و در کارهای مملکتی دقت عمل داشت. با این احوال، شورش و جنگ‌ها علیه او فزونی گرفت. عبدالاعلی خلف بن سمح بن ابی‌الخطاب به طمع دست‌یابی به منصب امامت بر او شورید. هم‌چنین قبایلی چند بر او طغیان کردند؛ ولی افلح بر تمامی شورشیان پیروز شد.

او امویان اندلس را تأیید می‌کرد. از نشانه‌های این تأیید آن بود که در سال ۱۳۹ ق شهر «عباسیّه» را ـ که توسط محمد بن ابراهیم بن اغلب و در نزدیکی «تاهرت» ساخته شده بود ـ به آتش کشید. شایان ذکر است که اغلبیان از حامیان و مؤیدان حکومت بنی‌عباس بودند. چون حاکم اندلس عبدالرحمان اوسط از این واقعه، باخبر شد و از عملکرد افلح آگاهی یافت، یک‌صد هزار درهم برای او فرستاد. افلح هم‌چنین فردی فقیه و ادیب بود و آثاری در شعر و نثر دارد. امامت او پنج سال طول کشید. وی در سال ۲۴۰ ق درگذشت.[۷]

جعفر اسماعیلی

جعفر بن محمد بن اسماعیل حسینی طالبی، به اعتقاد اسماعیلیه دومین امام مخفی به حساب می‌آید. گویند: وی پس از پدرش ـ محمد (مکتوم اول) ـ حایز منصب امامت شد. او را با نام مستعار «مصدق» می‌خواندند. این نام‌گذاری به سبب خطری بود که از سوی عباسیان متوجه وی می‌شد. حکّام فاطمی مصر و مغرب به او منسوبند.[۸]

خلیفة بن خیاط

ابوعمرو، خلیفة بن خیاط بن ابی‌هبیره خلیفهٔ لیثی عصفری ملقب به «شباب»، در بصره و در خاندان علم و دانش بزرگ شد. پدربزرگ او، ابوهبیرهٔ خلیفه خود از محدثینی بود که حدیث را از محدثان بزرگ عصر خود شنید و بزرگانی نیز از وی حدیث روایت کرده‌اند. پدر وی نیز از محدثان بود. خلیفه دانش خود را اعم از علوم قرآن، حدیث، انساب و اخبار گذشتگان از استادان بزرگ زمان خود فراگرفت. بزرگانی مانند محمد بن اسماعیل بخاری و عبدالله بن احمد بن حنبل و ابویعلای موصلی و دیگران از او نقل حدیث کرده‌اند. گویند: بقیّ بن مخلد قرطبی متوفای سال ۲۷۶ ق نزد او رفت و کتابِ معروف به تاریخ خلیفة بن خیاط را از او روایت کرد.

ابن‌خلّکان نیز در احوالات خلیفه می‌نویسد: او حافظ، آگاه به تاریخ و روزگار مردم بود و دانشی سرشار داشت. از تألیفات او می‌توان الطبقات، التاریخ، طبقات القراء، تاریخ الزمنی والعرجان والمرضی والعمیان و اجزاء القرآن واعشاره واسباعه وآیاته را نام برد. ولی از تألیفات او جز دو کتاب الطبقات و التاریخ به دست ما نرسیده است. کتاب تاریخ وی با تحقیق «دکتر اکرم ضیاء العمری» استاد تاریخ اسلامی دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه بغداد به چاپ رسیده است. ابن‌خلکان، سال ۲۳۰ ق و ابن‌عساکر سال ۲۴۰ ق را سال فوت او دانسته‌اند.[۹]

زینب حسینیه

زینب دختر یحیی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب، بانویی اصیل و از خاندان علی، عابد و پرهیزگار بود. آن بانو در مصر درگذشت و در محلی مجاور قبر عمرو بن عاص مدفون گردید.[۱۰]

سحنون

عبدالسلام بن سعید بن حبیب تنوخی ملقب به سحنون، به علت تیزهوشی و درک و فهم قوی (همنام با پرنده‌ای تیزبین که سحنون خوانده می‌شود) به این نام ملقب شد. اصل او از شام و از شهر حمص بود. پدرش همراه سپاه حمص، به قیروان رفت و فرزندش عبدالسلام آن‌جا زاده شد. عبدالسلام، در قیروان به کسب دانش پرداخت. سپس به تونس رفت و از آن‌جا به مصر، شام و حجاز رهسپار شد و فقه را از مشاهیر فقها آموخت و در سال ۱۹۱ ق به قیروان بازگشت.

او قضاوت قیروان را در دورهٔ حاکم آن سامان، محمد بن اغلب به عهده گرفت. وی را به جهت پایبند بودن به عدالت، «چراغ قیروان» می‌خواندند. او هم‌چنان در پست قضاوت باقی ماند تا این که اجلش فرارسید. وی از بابت قضاوت نه حقوقی می‌گرفت و نه از سلطان صله‌ای پذیرفت. شیفتگان دانش از افریقیه و اندلس به محضر او می‌آمدند و فقیهان بسیاری در حوزهٔ درسی او تعلیم یافتند. آنان فقه مذهب مالک را از وی آموختند. سحنون زاهدی بود که در گفتن حق از هیچ سلطانی هراس نداشت. وی بلندمرتبه و باعزت نفس بود.

وی کتابی در مذهب مالکی، تألیف کرد و آن را المدونة الکبری نام نهاد. او هم‌چنین در دانش‌های بسیاری؛ مانند حدیث، فقه، تاریخ و شیوهٔ بحث و مناظره کتاب‌هایی نگاشته است. سحنون در هشتاد سالگی در قیروان درگذشت.[11]

پی نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه اول محرم سال ۲۴۰ = دوم ژوئیه سال ۸۵۴؛ سه‌شنبه هفتم شعبان سال ۲۴۰ = اول ژانویه سال ۸۵۵.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۱۲۰؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۸۱، ۹۱، ۳۹۷ و ۴۴۸؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۲۹۷؛ همان، ج ۳، ص ۱۴۱؛ العبر، ج ۱، ص ۴۳۱؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۷، ص ۷۵؛ تکملة الفهرست، ص ۳؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۳۱۶ و ۳۱۹؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابن‌ابی‌دؤاد».

۳. العبر، ج ۱، ص ۴۳۲.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۱۳۴؛ فوات الوفیات، ج ۱، ص ۵۷۵؛ سمط اللآلی، ص ۳۲۵.

۵. طبقات فقهاء الشافعی، ص ۲۲؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۷؛ طبقات السبکی، ج ۱، ص ۲۲۷؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۹۳.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۲۱۵؛ ابن ندیم، ص ۷۲؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۲۶۲.

۷. تاریخ الجزائر العام، ج ۱، ص ۱۹۸؛ تاریخ الأدب العربی، ج ۴، ص ۱۰۸.

۸. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۲۱؛ ایقاظ الحنفا، ص ۱۸.

۹. پیش‌گفتار «دکتر العمری» بر کتاب تاریخ خلیفة بن خیاط، ص ۵؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۴۳؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۳۲۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۶۰؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۲، ص ۴۳۶.

۱۰. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۰۹؛ اعلام النساء، ج ۲، ص ۱۲۳.

۱۱. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۱۲۹؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۱۸۰؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۳۲۳؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۹۴؛ العبر، ج ۱، ص ۴۳۲؛ البیان المغرب، ج ۱، ص ۱۰۹ و ۱۴۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۱۶۰؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۳، ص ۲۹۲.

یادداشت‌ها:

۱. در رویدادهای سال ۲۳۷ کتاب مؤلف مبلغ مصالحه را یازده میلیون درهم ذکر کرده است.

رویدادهای اسلام از ۲۴۱ ـ ۲۵۰ ق

سال ۲۴۱ ق = ۸۵۵ ـ ۸۵۶ م[1]

رویدادها

- پرداخت فدیه میان مسلمانان و رومیان بر سر آزادی مسلمانان. این در حالی بود که امپراتور تیئودورا، دوازده هزار نفر مسلمان را که نزد او اسیر بودند، کشته بود. از این رو، تنها برای هشتصد مرد و ۱۲۵ زن فدیه پرداخت شد.

بلایای طبیعی

- زمین‌لرزه‌ای، منطقه ری را طی چهل روز به ویرانه‌ای تبدیل کرد. و تعداد بی‌شماری را زیر آوار باقی گذاشت.
- باد و طوفان، بخش‌هایی از ماوراءالنهر و خراسان را ویران و نابود کرد.

وقایع نظامی

شورش‌ها

- **حمص:** مردم حمص مجدداً علیه کارگزار جدید خویش محمد بن عبدون، شورش کردند. متوکل با فرستادن نیرو، به کمک عبدون شتافت و شورش را سرکوب کرد. او سران آنها را کشت واز مسیحیانی که در این آشوب شرکت داشتند، انتقام گرفت.
- **مصر ـ (سرزمین بجاة یا بجّة، جنوب مصر):** قبایل بجاة «ساکنین سرزمین معادن» مسلمانان ساکن در آن منطقه راکشته و از پرداخت خمس مورد توافق به دولت اسلامی خودداری کردند. متوکل لشکری به فرماندهی محمد بن عبدالله قمی راهی آن دیار کرد و لشکریان آنان را به تسلیم واداشت. چندی بعد (علی بابا) که پادشاه آنان بود ـ را امان داد و او را برای دیدار با متوکل به سامرا اعزام کرد. وی مورد اکرام و احترام قرار گرفته و سپس به کشور خود بازگردانده شد.

حملهٔ دوم

- رومیان به «عین زربه» حمله کردند و «زطّ» ساکن آن منطقه را دستگیر کرده به مرکز بالکان انتقال دادند.

درگذشتگان

- ابن‌حنبل.
- سرخسی.

ابن‌حنبل

ابوعبدالله، احمد بن حنبل بن هلال ذهلی شیبانی مروزی بغدادی که در اصل از اهالی مرو محسوب می‌شد، در بغداد زاده شد و همان‌جا تحصیل دانش کرد. آن‌گاه از آن‌جا به کوفه و بصره رفت و سپس به شام و حجاز و یمن رهسپار گشت. تلاش و سعی او در این مسافرت‌ها، جست وجو و یافتن حدیث بود. او به بغداد بازگشت. زمانی که شافعی

وارد بغداد شد، احمد علم فقه را از او آموخت و خود به مقام فتوی رسید. او مؤسس مذهب حنبلی و پیشوا در علوم حدیث و فقه بود و در مسئلهٔ خلق قرآن، ایستادگی ومقاومتِ بسزایی از خود نشان داد و گروهِ مخالف این عقیده را رهبری کرد و در این راه او و یارانش متحمل آزار و ضرر بسیار شدند.

معتصم، دستور داد او را به دلیل مقاومت در برابر این نظریه تازیانه بزنند. لذا وی را، آن قدر با تازیانه زدند که بدنش جراحات بسیاری برداشت و نیز به مدت ۲۸ ماه، در زندان محبوس ماند. در این دوره، او با ثبات و شکیبایی انواع شکنجه‌ها را تحمل کرد و چون به این نتیجه رسیدند که وی پاسخ مساعد نخواهد داد، او را آزاد کردند. در زمان خلافت واثق بالله، صدور فتوا برای او ممنوع شد و به وی دستور دادند تا خود را مخفی نگاه دارد.

احمد بن حنبل، خانه‌نشینی را تا زمان مرگ واثق و الغای آن آزمون (خلق قرآن) ـ که در دورهٔ متوکل صورت گرفت ـ ادامه داد. بعدها متوکل نسبت به او اظهار محبت کرد و او را نزد خود خوانده، به وی جایزه‌ای گران‌بها داد؛ ولی او آن را نپذیرفت. متوکل به او خلعتی پر ارزش داد که احمد از ردّ آن خجالت کشید و آن را تا محل سکونت خود به تن داشت، ولی در آن‌جا در حالی که گریه می‌کرد، با خشم فراوان از تن به درآورد. متوکل هر روز از خوراک خاص خود به گمان این که احمد آن را می‌خورد برای او می‌فرستاد؛ در حالی که احمد با روزه‌داری و گرسنگی روزگار می‌گذراند، تا این که سامرا را به قصد بغداد ترک کرد.

احمد بن حنبل حدیث را از محدثان بزرگ و علمای بغداد فرا گرفت. امام بخاری و مسلم و علمای هم‌عصر آنان از او روایت کرده‌اند. او امام محدثان زمان خویش بود. علما بیش از این که او را از فقها به حساب آورند، از رجال حدیث می‌دانند. کتاب المسند که حاوی بیش از چهل‌هزار حدیث است و طاعة الرسول ﷺ، الناسخ والمنسوخ، العلل، الجرح والتعدیل و... از تصنیفات اوست. او در ۷۷ سالگی دنیا را وداع گفت.[۲]

سرخسی

ابوقدامه، عبیدالله بن سعید بن یحیای سرخسی، از حافظان و راویان موثق حدیث بود. وی در سرخس زاده شد و در نیشابور سکونت گزید. سرخسی، مذهب تسنن را در سرخس رواج داد و مردم را به آن دعوت کرد. بخاری و مسلم از وی روایت نقل کرده‌اند.[۳]

پی نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه اول محرم سال ۲۴۱ = ۲۲ مه سال ۸۵۵؛ چهارشنبه هجدهم شعبان سال ۲۴۱ = اول ژانویه سال ۸۵۶.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۱۹۲؛ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۴۱۲؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۳۱۶؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۹۶؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۶۳؛ العبر، ج ۱، ص ۴۳۵؛ الفهرست، ص ۳۲۰؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۳، ص ۳۰۸؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابن‌حنبل».

۳. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۳۴۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۱۶.

سال ۲۴۲ ق = ۸۵۶ ـ ۸۵۷ م[۱]

رویدادها

- متوکل، فتح بن خاقان را به ولایت مصر و افریقیه گمارد و او یزید بن عبدالله بن دینار را به نیابت خود در آن‌جا تعیین کرد.
- ابوابراهیم، احمد بن ابوالعباس محمد بن اغلب پس از مرگ پدرش بر مسند حکومتِ افریقیه نشست.

بلایای طبیعی

- زلزله، مصر و شام و فارس را در بر گرفته و به قومس و دامغان واقع در شرق خراسان نیز گسترش یافت.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- روم: علی بن یحیای ارمنی حاکم مناطق مرزی به همراه نیروهای رزم تابستانی به روم، تاخته و رومیان با تهاجم نظامی که تامرزهای شام و جزیره و نیز «آمِد» امتداد یافت، به حمله پاسخ دادند. رومیان، حدود ده‌هزار نفر را به اسارت گرفتند ونیروهای داوطلب نیز از نجات آنان، ناتوان ماندند.
- اندلس: لشکریان اندلس وارد بارسلون شدند و تعدادی از دژها و شهرهای آن را فتح کردند.

درگذشتگان

- تئودورا.
- محمد بن اغلب.
- یحیی بن اکثم.

تئودورا (Theodora)

او همسر امپراتور تئوفیل و مادر امپراتور میشیل (میخائیل) بود. او قیمومت «میخائیل»، فرزندِ خردسالش را به عهده داشت. (۸۴۲ـ ۸۵۶م)

در عهد تئودورا، رومیان به دمیاط هجوم بردند و «کیلیکیا» را مورد تاخت و تاز قرار دادند.[۲]

محمد بن اغلب

ابوالعباس، محمد بن اغلب بن ابراهیم بن اغلب، از امرای افریقیه بود که امارت را پس از مرگ پدرش اغلب «ابی عقال»، در سال ۲۲۶ ق به

دست گرفت. سال‌های نخستینِ روزهای حکومت او با آرامش توأم بود؛ ولی در سال ۲۳۱ ق برادرش (احمد) علیه او شورید و پس از پیروزی بر او، حکومت را قبضه کرد. پس از آن محمد به کمک عموزادگان و غلامان خویش، توانست بر احمد پیروز شود و او را به مشرق زمین تبعید کند. احمد در عراق (و برخی نیز گفته‌اند در مصر)، درگذشت.

در سال ۲۳۳ ق سالم بن غلبون کارگزار او در «زاب» ـ که از منصب خود معزول شده بود ـ علیه وی شورید. محمد، لشکری انبوه به فرماندهی «خفاجة بن سفیان» به سوی او روانه کرد. او توانست بر سالم غلبه کند و او را به قتل برساند و بعد سرش را برای محمد بن اغلب بفرستد. در سال ۲۳۴ ق نیز عمرو بن سلیم تجیبی در تونس علیه او قیام کرد که این بار هم، محمد بن اغلب با اعزام لشکری به فرماندهی «خفاجة بن سفیان» به این شورش خاتمه داد و عمرو را دستگیر و به قتل رساند.

حکومت محمد بن اغلب پانزده‌سال و هشت ماه دوام یافت. وی در سال ۲۴۲ ق در حالی که تنها سی و شش سال از عمرش گذشته بود، دنیا را وداع گفت. پس از او پسرش ابوابراهیم احمد بن محمد به جای پدر حکومت را به دست گرفت.[۳]

یحیی بن اکثم

ابومحمد، یحیی بن اکثم بن محمد بن قطن تمیمی مروزی، از قضات عالیقدر و بلندآوازه و از فقیهان فرزانه بود. نسب وی، به اکثم بن صیفی حکیم عرب می‌رسد. او در مرو زاده شد و هنگام حضور مأمون در مرو به وی پیوست. سپس به بغداد آمد و در سال ۲۰۲ ق تصدی قضاوت بصره را به عهده گرفت. چندی بعد، مأمون او را به قاضی‌القضاتی منصوب کرد و حل و فصل امور مملکتی را به وی واگذاشت تا آن‌جا که وزرا بدون مشورت با او، اقدام به کاری نمی‌کردند. یحیی چنان موقعیتی نزد مأمون کسب کرد که کسی نتوانست از او پیشی گیرد.

مأمون، در اواخر ایام حیات خویش بر او خشم گرفت و در وصیتی به برادرش معتصم، از وی خواست که او را منزلت نداده و از خویش دورگرداند و به وزارتش نگمارد؛ چرا که خبث باطن و سوء نیت دارد. چون معتصم به خلافت رسید، او را از قضاوت عزل کرد و بدین ترتیب، وی خانه‌نشینی اختیار کرد.

چون که روزگار به کام متوکل شد و او به خلافت رسید، یحیی را به کار قبلی‌اش گمارد و سپس او را معزول داشت و اموالش را مصادره کرد. یحیی، اندکی آن‌جا اقامت کرد و به قصد مجاورت مکه عازم آن دیار شد. به او خبر رسید که نظر متوکل به او معطوف و متمایل شده، یحیی نیز بازگشت ولی چون به ربذه (از روستاهای مدینه) رسید بیمار شد و همان‌جا در ۷۳ سالگی درگذشت.

او عالمی بود که با دلیل و حجت به بحث می‌پرداخت و توانست مأمون را که قائل به حلیت متعه (عقد منقطع) بود وادارد که حرمت آن را بپذیرد. او قائل به مخلوق بودن قرآن نبود. بدخواهان و حسودان مطالبی را دربارهٔ او پخش نمودند که در ایام او میان مردم و شاعران شهرت یافت.

پاره‌ای از این مطالب، نزد امام احمد بن حنبل گفته شد. او گفت: سبحان الله چه کسی اینها را می‌گوید. و گفته‌ها را شدیداً انکار کرد و آن را نتیجهٔ حسد مردم نسبت به او دانست.[۴]

پی‌نوشت‌ها:

۱. یک‌شنبه اول محرم سال ۲۴۲ = دهم مه سال ۸۵۶؛ جمعه اول رمضان سال ۲۴۲ = اول ژانویه سال ۸۵۷.

۲. تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۶۲؛ موسوعة تاریخ العالم، ج ۱، ص ۴۸۸؛ الروم وصلاتهم بالعرب، ج ۱، ص ۳۲۷ ـ ۳۳۰.

۳. البیان المغرب، ج ۱، ص ۷ ـ ۱۱۰؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۲۵۳، ۲۶۳، ۲۷۵ و ۲۸۱؛ همان، ج ۶، ص ۵۱۹؛ العبر، ج ۴، ص ۴۲۹.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۱۶۷؛ وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۱۴۷؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۱۹۱ ـ ۲۰۴؛ العبر، ج ۱، ص ۴۳۹؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۷، ص ۵۹ و ۷۴؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۲۱۷ و ۳۰۸؛ طبقات الحنابله، ج ۱، ص ۱۴۰؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۳۴؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۱۰۱.

سال ۲۴۳ ق = ۸۵۷ ـ ۸۵۸ م[۱]

رویدادها

- متوکل مقرر داشت تا دمشق را پایتخت قرار دهد و خود در اواخر سال، رهسپار آن‌جا شد.
- یزید بن دینار امیر مصر، شرط‌بندی مسابقات اسب‌دوانی را ممنوع کرد و دستور داد تا اسب‌های مسابقه را بفروشند.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **دریای مدیترانه (سیسیل):** عباس بن فضل حاکم سیسیل، پس از جنگ با ناوگان بیزانسی آن را با شکست مواجه کرد و با استیلا بر قلعه دریایی «کفالو»، آن را ویران کرد.

شورش‌ها

- **اندلس:** مردم طلیطله در صدد هجوم به شهر «طلبیره» (Tolavera) برآمدند، اما به سختی شکست خوردند.

درگذشتگان

- ابراهیم صولی.
- حارث محاسبی.
- حرملهٔ تجیبی.
- یوحنّا بن ماسویه.

ابراهیم صولی

ابواسحاق، ابراهیم بن عباس بن محمد بن صول، اصالتاً از خراسان و نیای او، صول از پادشاهان جرجان (گرگان) بود. وی به دست یزید بن مهلّب بن ابی صفره اسلام آورد و سپس از رجال دستگاه بنی‌عباس و از دعوت‌گران آنان شد. او از سخن‌وران، شاعران و نویسندگان به شمار می‌رفت، در بغداد زاده شد و در همان جا بزرگ شد و درآن‌جا ادب آموخت و پست‌های حساس را عهده‌دار شد.

وی کاتب معتصم و متوکل بود. اشعاری در حکمت دارد که در آن چنین می‌گوید:

«چه بسا مصیبتی که آدمی از آن به ستوه آید؛ در حالی که به لطف خدا راه رهایی از آن؛ پیدا شود.

آری زمانی که گره کور آن مصیبت‌ها محکم گردد، به یاری خداوند باز شود؛ در حالی که مصیبت زده می‌پنداشت گشایشی پیش نخواهد آمد.»

از جمله اشعارش که در آن، محمد بن عبدالملک زیّات وزیر معتصم را سرزنش کرده، چنین است:

«تو تنها هنگامی که روزگار به من رو کرده بود، برادر من بودی؛ اینک که روزگار بر من جفا کرده، تو نیز به کمک روزگار به جنگ با من پرداختی.

من پیش از این نزد تو از زمانه بدگویی می‌کردم و اینک روزگار را به خاطر تو مذمت می‌کنم.»

ابراهیم هم‌چنین خواهرزاده شاعر مشهور عباس بن احنف بود. کتاب‌های دیوان الوسائل و الدولة و... از تألیفات اوست. وی در ۶۷ سالگی در سامرا رخت از این جهان بربست.[۲]

حارث محاسبی

ابوعبدالله، حارث بن اسد محاسبی، زاهد و صوفی مشهور قرن سوم بود که پیر طریقت «جنید بغدادی» به شمار می‌آید. او را به خاطر سخت‌گیری در محاسبه نفس خویش، محاسبی می‌خواندند. او عالم به اصول عقاید و آشنای به معاملات بوده است. هم‌چنین واعظی بود که با وعظ خویش، دیگران را می‌گریاند. او کتاب‌های زیادی در زهد و اصول و ادیان و عقاید و در ردّ معتزله، رافضیان و دیگران دارد. خطیب بغدادی درباره‌اش می‌گوید: «در کتاب‌های او فواید بسیاری وجود دارد». و شعرانی گفته است: «او استاد اکثر علمای بغداد است.» از پدرش هفتادهزار درهم به وی ارث رسید؛ ولی او چیزی از آنها را برنداشت. گویند پدر وی، قدری مذهب بود و حارث به همین جهت و از باب زهد، از میراث پدرش چیزی نگرفت و در حالی که به یک درهم نیازمند بود، دنیا را وداع گفت. کتاب‌های شرح المعرفة، البعث والنشور، الفکر والاعتبار و الرعایة لحقوق الله و ... از تصنیفات اوست.[۳]

حرملهٔ تجیبی

ابوعبدالله، حرملة بن یحیای مصری منسوب به تجیب، فقیهی از یاران شافعی بود که بیش‌ترین اختلاف را با وی داشت در حالی که بیش‌ترین اقتباس را نیز از شافعی به خود اختصاص داده بود. المبسوط از آثار اوست. مسلم بن حجاج در صحیح خود از او نقل حدیث می‌کند.

تجیبی منسوب به تجیب ـ که نام زنی است ـ و فرزندانش به او منسوب شده‌اند.[۴]

یوحنّا بن ماسویه

ابوزکریا، طبیبی سریانی الاصل بود که در میان عرب بزرگ شد و در زمان خویش، از بزرگان علم طب به شمار می‌رفت. پدرش در جندی شاپور خوزستان، داروساز بود و سپس در بغداد به چشم پزشکی پرداخت. پدر یوحنّا وارد حکومت هارون‌الرشید شد و یوحنّا در بغداد بزرگ شد و خوش درخشید.

او از زمرهٔ کسانی بود که از طرف هارون‌الرشید موظف به ترجمهٔ کتاب‌های قدیمی به دست آمده از آنکارا و عموریه و روم شدند. این کتاب‌ها به «بیت الحکمة» بغداد منتقل شده بود و یوحنّا به عنوان متصدی ترجمهٔ این کتاب‌ها به زبان عربی تعیین شد. هارون، نویسندگانی حاذق و چیره‌دست را جهت تدوین و جمع‌آوری و استنساخ در اختیار وی گذاشت. او از قدردانی و حمایت خلیفه «واثق» بهره‌مند بود و با ترجمه ذخایر علمی خارجی از احسان و بخشش و عطایای واثق متنعم شد.

او پزشک هارون‌الرشید و مأمون بود و سپس تا زمان متوکل به طبابت بیماران آنان می‌پرداخت. یوحنّا شهرت و ثروت فروانی به دست آورد. مجلس او پرجمعیت‌ترین مجالس بغداد بود که در آن، طبقات گوناگون از طبیبان، فیلسوفان، ادیبان و نقادان گرد می‌آمدند.

قدیمی‌ترین درمان تاری چشم و بیماری‌های چشم، به او و شاگردش حنین بن اسحاق ، منسوب است. از مهم‌ترین آثار او کتاب البرهان والنوادر الطبیه، خواص الأدویة وخواص الأغذیه، معرفة العین وطبقاتها و الحمیّات است. فرنگیان او را «مسیو» (Mesue) می‌خوانند.[۵]

پی نوشت‌ها:

۱. جمعه اول محرم سال ۲۴۳ = سی‌ام آوریل سال ۸۵۷؛ شنبه یازدهم رمضان سال ۲۴۳ = اول ژانویه سال ۸۵۸.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۳۸؛ الأغانی، ج ۱۰، ص ۴۳؛ معجم الادباء، ج ۱، ص ۲۶۰؛ اعتاب الکتاب، ص ۱۴۶؛ تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۱۱۷؛ امراء البیان، ص ۲۴۴؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۳۴۴؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۱۰۲؛ العبر، ج ۱، ص ۴۴۰؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۴۴ ۴۷ و ۳۹۱؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۳؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۲.

۳. تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۱۱؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۵۷؛ حلیة الاولیاء، ج ۱۰، ص ۷۳ ـ ۱۱۰؛ العبر، ج ۱، ص ۴۴۰؛ الفهرست، ص ۲۶۴؛ تراث الاسلام، ج ۲، ص ۲۳۶.

۴. الاعلام، ج ۲، ص ۱۸۵؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۶۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۲۹.
۵. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۲۷۹؛ قفطی، اخبار الحکام، ص ۲۴۸ ـ ۲۵۹؛ ابن‌أبی أصیبعه، طبقات الأطباء، ص ۲۴۶؛ ابن‌جلجل، طبقات الاطباء، ص ۶۵؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابن‌ماسویه».

سال ۲۴۴ق = ۸۵۸ ـ ۸۵۹م[1]

رویدادها

- متوکل در «داریّا» واقع در حاشیهٔ شهر دمشق کاخی ساخت؛ ولی به سبب ترس از توطئه سربازان ترک، تغییر عقیده داد و به شهر سامرا بازگشت.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **روم:** متوکل، خویش «بغا»ی بزرگ را از دمشق به جنگ با روم فرستاد. «بغا» آن سامان را مورد تهاجم قرار داد و بر «صملة» یا «صمالو» دست یافت.
- **دریای مدیترانه (سیسیل):** عباس بن فضل حاکم سیسیل، دژ «قصریانه» را به محاصره در می‌آورد و قلعه در نهایت تسلیم شد. میخائیل سوم امپراتور بیزانس ناوگانی بزرگ و مجهز، به کمک ساکنان «قصریانه» فرستاد؛ ولی ناوگان مسلمانان آنان را با شکستی خفت‌بار روبه‌رو ساخت.

درگذشتگان

- ابن‌سکّیت.
- ازرقی.
- اصمّ.

ابن‌سکیت

ابویوسف، یعقوب بن اسحاق، معروف به «ابن‌سکّیت»، به سبب سکوت طولانی بدین نام خوانده می‌شد. وی اصالتاً از مردم اهواز (از خوزستان) بود. آن‌گاه به بغداد رفت و ادبیات عرب را نزد «ابوعمرو بن علاء»، «فرّاء» و «ابن‌اعرابی» آموخت. او با اعراب بادیه‌نشین نیز حشر و نشر داشت و از آنها نیز دانش می‌آموخت. وی به تعلیم عبدالله بن طاهر و دیگران پرداخت. ابن‌سکّیت به دستگاه متوکل خلیفهٔ عباسی پیوست و از زمرهٔ هم‌نشینان وی شد و خلیفه مقرر داشت تا او به تعلیم دو فرزندش بپردازد. روزی متوکل از او پرسید: «ای یعقوب! کدام‌یک نزد تو محبوبترند؟ فرزندان من، یا حسن و حسین؟» ابن‌سکّیت در پاسخ گفت: «قنبر ـ غلام علی ـ از تو و فرزندانت گرامی‌تر است.» متوکل به خاطر جسارتی که از خود بروز داد و از علی و خاندانش دفاع کرد، از او خشمگین شد و دستور داد تا زبان او را از پس گردن خارج کنند و لگدکوبش سازند. آن‌گاه او را به منزلش انتقال دادند و او همان‌روز، به دیار باقی شتافت و در بغداد به خاک سپرده شد. از تألیفات وی، کتابِ اصلاح المنطق، تهذیب الالفاظ، کتاب الأضداد، کتاب الأمثال، شرح دیوان ابونواس، شرح دیوان طرفة بن العبد، شرح دیوان الخنساء، شرح دیوان عروة بن الورد، معانی الشعر، النوادر و ... را می‌توان برشمرد. وی هنگام وفات ۵۸ سال داشت.[2]

ازرقی

ابوالولید، محمد بن عبدالله بن احمد بن محمد بن ولید بن ازرق غسّانی، در مکه زاده شد و همان‌جا به فراگیری دانش پرداخت. وی اخبار و مسائل تاریخ گذشتگان را از جد خویش احمد بن محمد فراگرفت. او به گردآوری آن‌چه که جدش از اخبار مکه نوشته بود پرداخت، و مباحث آن را در کتابی مدوّن و منظم جمع آورد و آن را اخبار مکّة نامید.[3]

اصمّ

ابوجعفر، احمد بن منیع بن عبدالرحمان بغوی معروف به اصمّ، در اصل از اهالی مرو بود. او از ائمه و بزرگان حدیث به شمار می‌رود. مؤلفان صحاح، همگی از وی حدیث روایت کرده‌اند المسند از آثار معروف اوست.[4]

پی نوشت‌ها:

۱. سه‌شنبه اول محرم سال ۲۴۴ = نوزدهم آوریل سال ۸۵۸؛ یک‌شنبه ۲۲ رمضان سال ۲۴۴ = اول ژانویه سال ۸۵۹.
۲. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۲۵۵؛ وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۳۹۵؛ الفهرست، ص ۱۰۷؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۲۷۳؛ معجم الأدباء، ج ۷، ص ۳۰۰؛ انباه الرواة، ج ۱، ص ۲۰۰؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۱۰۶؛ العبر، ج ۱، ص ۴۴۳؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۷، ص ۹۱؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۲۰۵؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ابن‌سکیت»؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۳۴۹.
۳. الفهرست، ص ۱۶۲؛ مقدمه کتاب اخبار مکه؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «الأزرقی».
۴. تذکرة الحفّاظ، ج ۲، ص ۴۸۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۸۴؛ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۱۶۰.

سال ۲۴۵ق = ۸۵۹ ـ ۸۶۰م[1]

رویدادها

- متوکل مقرر داشت تا طبق نظام سابق، خراج را در نوروز دریافت کنند.
- متوکل، دارایی بزرگانِ دستگاه حکومتی را ضبط کرد.
- به دستور متوکل، شهر «جعفریه» که بعدها به «متوکلیه» شهرت یافت ساخته شد. این شهر در شمال شهر سامرا قرار داشت. متوکل هم‌چنین کاخ‌های «جعفری» و «لؤلؤة» را بنا نهاد و استخر مشهور و مسجد جامع آن را افتتاح کرد و زمین‌هایی را تیول فرماندهان قرار داد. ولی چون معماران و مهندسان در ایجاد کانالی که آب دجله را به این شهر برسانند ناکام ماندند، این شهر پس از متوکل به ویرانه‌ای مبدل شد. این امر درحالی بود که

هزینهٔ احداث کاخ‌های آن، به مبلغ ۱۳۵۰۰۰۰۰ دینار قبالغ شد.

- ساختن مسجد قرویین (قیروانی‌ها) در شهر فاس.
- جانشینی احمد بن اسد بن سامان، به عنوان حاکم ماوراء النهر پس از مرگ برادرش، نوح بن اسد بن سامان.

بلایای طبیعی

- زلزله‌ای، شام، مصر، عراق و جزیره را فراگرفت. متوکل پس از این حادثه ۳۰۰۰۰۰۰ درهم میان مصدومان تقسیم کرد. در این زلزله، شهر «انطاکیه» ویران شد و برج‌های شهر فرو ریخت و باروهای مناطق مرزی و حصارهای آن، شکاف برداشت و مردمان زیادی در «لاذقیه»، «جبلة» و «رملة» در زیر آوار جان سپردند.

وقایع نظامی

جنگ‌ها و حملات

- **روم:** رومیان به فرماندهی امپراتور میخائیل سوم، سمیساط را محاصره کردند و افراد زیادی را به اسارت درآوردند. علی بن یحیای ارمنی فرماندهٔ مناطق مرزی با غافلگیر ساختن رومیان، محاصره شهر را شکسته و به سپاه میخائیل سوم شکستی سخت وارد آورد. امپراتور روم، با دادن رشوه از ساکنان قلعهٔ «لؤلؤه» خواست تا تسلیم شوند. اما آنان پیک امپراتور را دستگیر کرده و همراه با اموال اهدایی دیگر، نزد متوکل فرستادند.
- **فضل بن قارن** با ناوگانی به سواحل روم یورش برده و بر «انطاکیه» استیلا یافت.
- **حملهٔ نورماندی‌ها به اندلس:** در دومین حملهٔ دریایی که از سوی نورماندی‌ها به سواحل اندلس صورت گرفت، ناوگان اندلس به فرماندهی خشخاش بن سعید توانست با به آتش کشیدن کشتی‌هایشان، آنان را وادار به فرار کند. خشخاش نیز در این نبرد به قتل رسید.

شورش‌ها

- **افریقیه:** خوارج بربر طرابلس علیه ابوابراهیم احمد بن اغلب حاکم افریقا سر به شورش برداشتند؛ اما ابوابراهیم این قیام را قلع و قمع کرد.
- **اندلس:** راهبِ شورشی «ایلوخیو» که آشوب‌هایی را برپا کرده بود دستگیر شد و در «کردوبا» به قتل رسید.

درگذشتگان

- ایولوخیو.
- خشخاش بن سعید.
- ذوالنون مصری.
- محمد بن حبیب.
- محمد بن زیاد بن ابیه.
- نوح بن سامان.
- هلال الرأی.

ایولوخیو (Eologio)

ایولوخیو، رهبر آشوب‌گران عرب‌های غیر اصیل مسیحی بود؛ که در دوران حکومت امیر عبدالرحمان دوم پسر حکم و پسرش امیر محمد در قرطبه می‌زیست. وی راهبی از دودمان عرب‌های غیر اصیل و ثروت‌مند بود که چند برادر داشت، یکی از آنها در امور دولتی و بقیه به تجارت اشتغال داشتند. روی‌آوری جوانان مسیحی به فراگیری زبان عربی و فرهنگ آن به جای زبان لاتینی ـ که زبان کتاب مقدس و شیوهٔ قدیسان بود ـ بر ایولوخیو گران آمد. از این رو خواست به هر راهبی شده از این استقبال جلوگیری کند و آنان را به خواندن زبان لاتین وادارد و برای این کار، شعری به زبان لاتین با همان وزن و قافیه اشعار عربی برای آنها سرود، اما این کوشش با ناکامی مواجه شد. از آن زمان به بعد مبارزهٔ او با فرهنگ اسلامی به مبارزه علیه اسلام مبدل گشت. او راهبان افراطی پیرو خویش را نیز به این کار ترغیب کرد. براساس این سیاست، راهبان به مجامع عمومی؛ مانند مساجد و میادین که محل اجتماع مردم بود، می‌رفتند و علناً به پیامبر اسلام ناسزا می‌گفتند. مسلمانان، راهبان را دستگیر کرده، یک یک نزد قاضی می‌بردند. قاضی نیز سعی می‌کرد تا آنان را مجاب کند از کردارشان دست بردارند؛ ولی راهب نمی‌پذیرفت. در نتیجه به دستور قاضی اعدام می‌شد. قربانی این جریان جنون‌آمیز و انتحاری عده‌ای از مردان، زنان و راهبان بودند. پس از این جریانات بود که در سال ۲۳۷ق / ۸۵۲م امیر عبدالرحمان دوم مجمعی دینی تشکیل داد و اسقف‌های اندلس را به ریاست سراسقف اشبیلیه «سویل» در «کوردوبا» برای بحث دربارهٔ این حرکت فرا خواند. این مجمع با صدور بیانیه‌ای، اقدامات مسیحیان افراطی را محکوم کرد و آن را خلاف تعالیم کلیسا و خروج علیه کلیسا دانست. حکومت با دستگیری «ایولوخیو» و پیروانش و به زندان انداختن آنها، آرامش را به مملکت بازگرداند. در دورهٔ حکومت امیر محمد بن عبدالرحمان «ایولوخیو» آزاد شد و به اسقفی شهر «طلیطله» منصوب شد. ولی دیرزمانی نگذشت که به «کوردوبا» بازگشت تا به فعالیت سابق خویش ادامه دهد. این‌جا بود که، امیر محمد دیگر درنگ را جایز ندانست و در یازدهم مارس ۸۵۹م مصادف با سال ۲۴۵ق دستور قتل او را صادر کرد. پیدایش این حرکت دینی افراطی که توسط «ایولوخیو» صورت گرفت، نتیجهٔ پذیرش فرهنگ عرب از سوی جوانان مسیحی و علاقه به فراگیری زبان عربی از سوی آنان در اسپانیا بود.[۲]

خشخاش بن سعید

خشخاش بن سعید بن اسود، فرمانده دریایی دوران حکومت عبدالرحمان و فرزندش محمد بود. وی از خاندانی مشهور در «بجانه»

در مجاورت «مریه» واقع در کنار ساحل شرقی مشرف بر دریای مدیترانه برخاست. این خاندان کاروان‌سرایی داشت که به «باطقة بنی‌اسود» شهرت یافت و امروز در کنار ساحل «مریه» واقع است. بکری در کتاب خود به نام المغرب فی ذکر بلاد افریقیة و المغرب آورده است که: خشخاش در دوران جوانی با عده‌ای از جوانان با پذیرش خطر، سوار بر قایق، راهی آب‌های اقیانوس اطلس شدند. آنان پس از مدتی غیبت، با غنایم فراوان و حکایت‌های شنیدنی بازگشتند. بکری هم‌چنین نام او را جزو ناوگان‌هایی که در عهد حکومت امیر محمد بن عبدالرحمان اوسط به جنگ «نورماندی‌ها» رفته بودند، آورده است.

ابن‌حیّان در کتاب خود المقتبس آورده که دریاسالار خشخاش در نبردی که بر ضد «نورماندی‌ها» در سواحل «شذونه» (سیدونیا) در غرب اندلس به سال ۲۴۵ ق / ۸۵۹م روی داد، کشته شد.[۳]

ذوالنون مصری

ابوفیض، ثوبان بن ابراهیم اخمیمی مصری در «اخمیم» (صعید) واقع در شرق مصر زاده شد. وی اصالتاً اهل «نوبه» و از موالیان بود. او یکی از زهّاد مشهور و از پیشوایان صوفیان مصر بود و در زمان خود دانشمند و بزرگ مصر به حساب می‌آمد. وی موطّا را از مالک روایت کرده است. ذوالنون شیواسخن بود و در حکمت و شعر دست داشت. او را به زندقه متهم کردند. به همین دلیل متوکل او را از مصر به سامرا احضار کرد. زمانی که ذوالنون به دیدار وی آمد، متوکل با شنیدن موعظه‌های او گریست و او را با احترام و اکرام به مصر بازگرداند.

ذوالنون در نود سالگی در جیزهٔ مصر دنیا را وداع گفت.[۴]

محمد بن حبیب

ابوجعفر، محمد بن حبیب بن امیة بن عمرو منسوب به بنی‌هاشم بود. حبیب نام مادر اوست که کنیز محمد بن عباس هاشمی بود. محمد نسب‌شناس بود و در علم تاریخ اخبار گذشتگان، انساب و شعر شهرت داشت. وی نزد «ابن‌اعرابی»، «قطرب»، «ابوعبیده» و «ابن‌کلبی» به کسب دانش پرداخت. از تألیفات او کتاب المحبّر، کتاب من نسب الی امه من الشعراء، نقائض جریر والفرزدق، المؤتلف والمختلف، الانواء و کتاب الالقاب و کتب دیگر را می‌توان نام برد. وی در بغداد زاده شد و در سامرا درگذشت.[۵]

محمد بن زیاد بن ابیه

محمد بن ابراهیم بن عبدالله بن زیاد بن ابیه، اولین فرد از آل‌زیاد بود که به پادشاهی یمن رسید. وی از حکّام دورهٔ مأمون عباسی است که مأمون او را مقرّب داشت و به وی اعتماد ورزید. چون یمن دچار هرج ومرج شد، مأمون او را به سال ۲۰۲ ق به حکومت یمن گماشت و لشکری همراه وی روانهٔ آن سامان کرد. محمد نیز توانست آشوب «تهامه» را سرکوب سازد و در طی جنگ‌های سختی از دست آشوب‌گران خارج کند. او در سال ۲۰۴ ق با طرح و بنای شهر «زبیده» آن‌جا را دارالحکومهٔ خود قرار داد. حکومت او بعدها قدرت گرفت و بر تمامی یمن دست یافت. پس از وی فرزندانش بر آن دیار حکم راندند. محمد بن زیاد مطیع بنی‌عباس بود و خراج را برای آنان می‌فرستاد. حکومت یمن تا سال ۴۰۰ ق در خاندان وی باقی ماند.[۶]

نوح بن سامان

او نوح بن اسد بن سامان حاکم سمرقند بود. وی این منصب را در ایام مأمون عباسی در سال ۲۰۴ ق به دست آورد. در سفری که مأمون به خراسان داشت، نوح او را همراهی کرد و سپس با او به بغداد بازگشت. نوح هم‌چنان در ملازمت مأمون بود تا این که به سال ۲۱۷ ق مأمون او را به حکومت ماوراء النهر که قبلاً زیر نظر بنی‌طاهر بود، گمارد. مأمون خراسان را تیول بنی‌طاهر قرار داده بود. نوح در سمرقند باقی ماند و در سال ۲۴۵ ق درگذشت. پس از او برادرش احمد بن نوح جانشین وی شد.[۷]

هلال الرأی

وی ابوبکر، هلال بن یحیی بن مسلم بصری، از فقهای سرشناس مذهب حنفی و اهل بصره بود. او را به جهت علم زیاد و پایبندی به قیاس، «الرأی» می‌خواندند. کتابی دارد به نام تفسیر الشروط. این کتاب نخستین تألیف در شرایط معامله و شیوه ثبت معاملات است. کتاب احکام الوقف و الحدود نیز از اوست.[۸]

پی نوشت‌ها:

۱. شنبه اول محرم سال ۲۴۵ = ۸ آوریل سال ۸۵۹؛ دوشنبه ۳ شوال سال ۲۴۵ = اول ژانویه سال ۸۶۰.

۲. دولة الاسلام فی الاندلس، ص ۲۵۸ ـ ۲۶۰؛ تاریخ المسلمین و آثارهم فی الاندلس، ص ۲۴۱ ـ ۲۴۲.

۳. المغرب فی ذکر بلاد المغرب، ص ۸۷ و ۹۶؛ الروض المعطار فی خبر الاقطار، ص ۵۲ و ۵۰۹.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۸۸؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۳۱۵ و ۴۲۸؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۳۹۳؛ سیوطی، حسن المحاضره، ج ۱، ص ۵۱۲؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۳۴۷؛ النجوم الزاهره، ج ۳، ص ۳۲۰؛ الفهرست، ص ۵۰۳، دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «ذوالنون».

۵. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۳۰۷؛ تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۷۷؛ الفهرست، ص ۱۵۵؛ معجم الادباء، ج ۶، ص ۴۷۳.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۱۸۳؛ معجم الانساب والاسرة الحاکمه، ص ۱۷۹.

۷. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۲۷؛ النجوم الزاهره، ج ۳، ص ۸۳؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «نوح بن سامان»؛ العبر، ج ۴، ص ۳۳۳.

۸. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۹۵؛ الفهرست، ص ۲۸۸.

سال ۲۴۶ق = ۸۶۰ـ ۸۶۱م[1]

رویدادها

- مسلمانان در قبال ۲۵۶۷ اسیر خود به رومیان فدیه پرداختند، این کار در طی مأموریتی که نصر بن ازهر با هیأتی از سوی متوکل انجام داد، صورت گرفت.
- متوکل دستور داد تا مسجد النبی را با کاشیکاری مزین کنند.
- بنی «الرسی» که ائمهٔ زیدیه‌اند بر «صعده» و «صنعا» حکومت یافتند و «حسن بن قاسم الرسی» دولت «رسی» را تأسیس کرد.
- متوکل دستور داد تا کشتی‌های جنگی موجود در «عکّا» را جمع‌آوری کرده سربازان را در آنها مستقر کنند.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- روم: عمر بن عبدالله اقطع به همراه نیروی تابستانی به جنگ با رومیان پرداخت. در حالی که فضل بن قارن از دریا و علی بن یحیی ارمنی نیز از مرزهای زمینی به روم حمله کردند.
- اندلس: امیر محمد حاکم اندلس در ناحیهٔ «بنبلونه» (پامپلونا) با فرانسویان به جنگ پرداخت و دژهایی را فتح کرد. بیشتر فرانسویان البته به «لیسبون» هجوم برده و وارد شهر «بنبلونه» «پامپلونا» شده بودند. لذا امیر محمد آنان را از شهر بیرون راند و پادشاه شهر را به اسارت گرفت.

درگذشتگان

- حفص قاری.
- دعبل خزاعی.
- قاسم رسی.

حفص قاری

ابوعمر، حفص بن عمر بن عبدالعزیز دوری از اهالی بغداد بود و در کوی «الدوری» ساکن بود و به همین محل نسبت داده شد. وی سرآمد قاریان زمان خویش و از ثقات و افراد مورد اعتماد، دقیق و باهوش و ثابت رأی بود. هم‌چنین اولین کسی بود که قرائت‌های مختلف را گرد آورد. از تألیفات وی ما اتفقت ألفاظه ومعانیه من القرآن را می‌توان نام برد.[2]

دعبل خزاعی

دربارهٔ نام ابوعلی دعبل بن رزین خزاعی برخی گفته‌اند که دعبل لقب او و نامش حسن بوده، برخی نیز گفته‌اند: نامش عبدالرحمان و یا محمد بوده است. به ماده شتر جوان دعبل گویند. دعبل، از اعراب یمن بود که در کوفه بزرگ شد و در بغداد اقامت گزید. او شاعری قریحی و باذوق و نیز هجوکننده‌ای بدزبان بود که خلفا و وزیران کوچک و بزرگ، از گزند زبان او مصون نبودند تا جایی که مردم از او می‌ترسیدند و دوری می‌جستند. او شیعه و از پیروان خاندان علی بود. با این‌که نزد مأمون از موقعیت خوبی برخوردار شده بود هم‌چنان علویان را می‌ستود. زمانی که مأمون پوشش سبز را که پوشش و نشانهٔ علویان بود ـ کنار گذاشت ومجدداً لباس سیاه ـ که نشانه بنی‌عباس بود ـ به تن نمود و امر را بر علویان دشوار کرد و به آنها فشار آورد، دعبل به هجو بنی‌عباس و دولت‌مردان پرداخت. از مشهورترین قصاید وی، قصیده‌ای است که پس از مرگ هارون در هجو وی و تخطئه حکومت بنی‌عباس سرود و آنان را به ستم و سرکشی متهم ساخت. سروده چنین است:

«هیچ‌کدام از قبایل «ذویمان»، «بکر» و «مضر» را سراغ نداریم.

مگر اینکه همگیِ آنان در ریختن خون خاندان رسالت شریکند، همان گونه که قماربازان متفقاً قربانی (مورد برد و باخت) خود را قطعه قطعه می‌کنند.

کشتار و به اسارت بردن و سوزاندن و چپاول در حق ایشان (علویان) بی‌شباهت به قتل و کشتار جنگ‌جویان در سرزمین روم و خزر نبود.

عذر بنی امیه در کشتار ایشان پذیرفتنی است؛ ولی عذر بنی‌عباس را در این باب قابل قبول نمی‌بینم.

برای رسیدن به خواسته‌ها و آرزوی خویش در کنار قبر انسان پاکیزه اقامت گزین.

در طوس دو قبر وجود دارد، یکی قبر خوب‌ترین مردم و دیگری پست‌ترین آنان؛ این درسی است آموزنده و عبرت‌برانگیز.

پلیدی به سبب نزدیک بودن به پاکیزگی بهره‌ای نمی‌یابد، همان گونه که به پاکیزه از پلید زیانی نمی‌رسد.

جز این نیست که انسان در گرو کردار خویش است. حال که چنین است هرچه می‌خواهی انجام بده و هر چه می‌خواهی رها کن.»

زمانی که دعبل آگاهی یافت که معتصم در صدد ترور اوست، به کوه فرار کرد و معتصم را مورد هجو و تمسخر قرار داد. او خلیفه را چنین هجو کرد:

«دل‌سوخته‌ای بر از هم گسستن دین (باران) اشک از دیدگان روان کرد.

چرا که کسی امامت و پیشوایی را به عهده گرفت که دین و خرد نداشت و هدایت نیافته بود.

پدران را سزاوار نبود که همانند او را به وجود بیاورند؛ تا به سلطنت برسد و یا عرب تسلیم وی شوند.

و نیک گفته‌اند آنان که در تاریخ گذشتگان تحقیق کرده‌اند؛ چه سخت مصیبتی است (حضور معتصم).

پادشاهان بنی‌عباس در تاریخ هفت تن ثبت شده‌اند و نامی از هشتمین آنان (معتصم) در میان نیست.

همان گونه که اصحاب کهف (که به غار پناه بردند) هفت تن بوده‌اند؛ و هشتمین آنان سگ آنهاست.

من سگ اصحاب کهف را بر تو (معتصم) ترجیح می‌دهم و برتر می‌دانم، زیرا تو آلوده و گناهکاری و آن سگ بی‌گناه است.

هرگاه «وصیف» و «اشناس» سیاست‌گذار مملکت باشند، قطعاً زندگی مردم تباه خواهد شد و چه بد بلایی است.»

دعبل، معتصم را به سخره گرفت و برای فنای حکومت بنی‌عباس پس از به قدرت رسیدن «وصیف» و «اشناس» ـ که هر دو از غلامان ترک بودند ـ و به مقام فرماندهی رسیدند، چنین مرثیه سرود:

«سزاوارترین مردم برای همراهی در شادی او کسی است که تو را در سختی‌ها همدرد و غمخوار باشد.

زیرا بزرگان در روزگار رفاه و گشایش کسانی را که در تنگی روزگار با آنان همدم بودند، فراموش نمی‌کنند.»

دعبل با عمری طولانی در ۹۸ سالگی درگذشت.[۳]

قاسم رسی

ابومحمد، قاسم بن ابراهیم بن طباطبا بن اسماعیل بن حسن مثنّی بن حسن سبط بن علی بن ابی‌طالب از ائمهٔ زیدیه بود. او مرد علم و عمل بود که پس از شهادت برادرش محمد بن ابراهیم مردم بطور مخفیانه با وی به عنوان امام بیعت کردند. وی ده سال در مصر سکونت گزید و زمانی که از سوی عبدالله بن طاهر ـ آن هنگام (۲۰۶ ـ ۲۱۱ ق) که حاکم مصر بود ـ مورد تعقیب قرار گرفت، به حجاز بازگشت. یاران او با جدّیت به تبلیغ از وی و دعوت به آیین او مشغول بودند. عده زیادی با قاسم بیعت کردند و چون خبر امامت او فراگیر شد، نیروهای امنیتی برای دستگیری او روانه شدند؛ ولی وی پنهان شد و تنها پس از مرگ مأمون از مخفی‌گاه خویش خارج شد. معتصم نیز به شدت به جست وجوی او پرداخت و وی را تحت تعقیب قرار داد.

او چندین بار از مردم بیعت گرفت. اولین بیعت در سال ۱۹۹ ق و آخرین آنها در کوفه و در سال ۲۲۰ ق انجام شد. وی در اواخر عمر خود به «رس» (واقع در ارمنستان) نقل مکان کرد و همان‌جا درگذشت. از آن زمان او را «الرّسی» خواندند. کتاب الدلیل فی علم الکلام و العدل والتوحید از تألیفات اوست. در فرهنگ تاج العروس آمده است که کلمهٔ «طباطبا» به نام «ابراهیم» پدر «قاسم» افزوده شد و این به خاطر لکنت زبان ابراهیم بود که هنگام تکلّم «قاف» را «طا» تلفظ می‌کرد. وجه این تسمیه از این قرار است که روزی پدر وی خواست برای او که کودکی بیش نبود، تن‌پوشی فراهم کند؛ نظر او را جویا شد که آیا پیراهن می‌خواهد یا قبا؟ او پاسخ داد: طباطبا؛ یعنی «قبا قبا».[۴]

پی نوشت‌ها:

۱. پنج‌شنبه اول محرم سال ۲۴۶ = ۲۸ مارس سال ۸۶۰؛ چهارشنبه چهاردهم شوال سال ۲۴۶ = اول ژانویه سال ۸۶۱.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۲۹۱؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۱۱۱؛ العبر، ج ۱، ص ۴۴۶؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۱۸۶.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۸؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۶۶؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۳۸۲؛ طبقات الشعراء، ص ۲۶۴؛ الأغانی، ج ۲۰، ص ۶۸ و ۱۲۰؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۱۱؛ معجم الادباء، ج ۴، ص ۱۹۳؛ الفهرست، ص ۱۶۱؛ العبر، ج ۱، ص ۴۴۷؛ تاریخ آداب اللغة العربیة، ج ۲، ص ۸۰؛ فروخ، تاریخ الأدب العربی، ج ۲، ص ۲۸۴.

۴. اعلام العرب، ج ۱، ص ۱۱۶؛ مصادری که به آن اشاره کرده‌اند. تاج العروس، مادهٔ «طبب»؛ معجم الانساب والاسرة الحاکمه، ص ۱۸۷.

سال ۲۴۷ ق = ۸۶۱ ـ ۸۶۲ م[۱]

رویدادها

- کشته شدن متوکل خلیفهٔ عباسی و خلافت پسرش المنتصر (ماه شوال).
- المنتصر، احمد بن خصیب را به وزارت خویش گماشت.
- المنتصر ازکاخ‌هایی که پدرش در «متوکلیه» بناکرده بود، به سامرا بازگشت.
- منتصر به علویان امان داد و زندانیان آنها را آزاد ساخت. او «فدک» را به فرزندان فاطمه بازگرداند و نیز زیارت قبر دو امام «علی» ﷺ و «حسین» ﷺ را مجاز اعلام کرد.
- ولایت عیسی بن محمد بن سلیل نوشری معروف به «ابن‌الشیخ» بر دمشق.
- درگذشت عباس بن فضل حاکم سیسیل و جانشینی سردار «خفاجة بن سفیان» به جای او.
- عمر بن عبدالعزیز هباری در «سند» اعلام استقلال کرد و «المنصوره» را مرکز آن حکومت قرار داد و بدین ترتیب دولت هباریّه را تأسیس کرد.
- حکومت او تا سال ۴۱۷ ق استمرار یافت و سپس به دست محمود غزنوی سرنگون شد.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **اندلس:** تهاجم به بارسلون.
- **حمله رومیان به مصر:** رومیان برای دومین بار به «دمیاط» حمله کردند.

درگذشتگان

- عباس بن فضل.
- علی بن ربن.
- فتح بن خاقان.
- متوکل.
- محبوبه.

عباس بن فضل

عباس بن فضل بن یعقوب بن فزارة و به قولی ببر سرداری مجاهد در دولت اغلبی‌ها بود که به سبب دلیری و آگاهی به فنون جنگ‌های دریایی شهرت یافت. وی در سال ۲۳۶ق پس از درگذشت حاکم آن سامان «ابواغلب ابراهیم اغلبی» حاکمیت سیسیل را به دست گرفت. عباس بر رومیانِ جزیرهٔ سیسیل غلبه یافت و آنان را در موقعیت‌های گوناگون شکست داد و بر دژهایشان استیلا یافت و نیز دژ دریایی «سفالو» تسلیم وی گردید. عباس در سال ۲۴۴ق (۸۵۹م) دژ قصریانه (کاسترو جویانی) راکه پس از سقوط «سرقوسه» به پایگاه حاکم رومی جزیره تبدیل شده بود، محاصره کرد و سپس به تصرف خویش درآورد. سقوط «قصریانه» (کاسترو جویانی) بر امپراتور میخائیل سوم گران آمد. بنابراین در پاییز همان سال ناوگان بزرگی راکه از سیصد کشتی جنگی تشکیل شده بود، روانهٔ جنگ با مسلمانان کرد. با رویارویی ناوگان بیزانس و ناوگان اسلامی، جنگ میان آنها درگرفت؛ در نتیجه طی این نبرد ناوگان بیزانس یک‌صد کشتی از دست داد و شکستی فجیع نصیبش گردید، در حالی که مسلمانان تنها سه کشتی را از دست داده بودند آن‌گاه رومیان ساکن در شهرهایی که پس از شکست بیزانس به تصرف مسلمانان درآمده بودند، سر به شورش برداشتند. اما عباس با قلع و قمع این شورش در سال ۲۴۷ق (۸۶۱م) بر «سرقوسه» و نواحی اطراف آن دست یافت. در حالی که نیرویش کاملاً تحلیل رفته بود، بازگشت و اندکی بعد دنیا را وداع گفت. پس از او پسرش عبدالله بن عباس چند ماهی به جای وی به حکومت جزیره «سیسیل» رسید. سپس خفاجة بن سفیان ، که یکی از سرداران نیروی دریایی و در کار خود بسیار فعال بود، به حکومت جزیره برگزیده شد. عباس در نزدیکی «سرقوسه» درگذشت و همان جا دفن شد. بعدها رومیان بر قبر عباس دست یافتند و پس از شکافتن قبر، بدنش را بیرون آوردند و برای این که سخت از او انتقام گرفته باشند، جسدش را به آتش کشیدند.[۲]

علی بن ربن

ابوالحسن، علی بن ربن (ربّان) طبری، حکیم، پزشک و طبیعی‌دان بود که در طبرستان ولادت یافت و همان‌جا بزرگ شد. او به ری کوچ کرد و در آن‌جا محمد بن زکریای رازی از او در طب کسب دانش کرد. سپس به سامرا رفت و به دست معتصم اسلام آورد. چون فضیلت و بزرگی او نزد متوکل عیان شد، او را از جملهٔ هم‌نشینانش گردانید. کتاب‌های فردوس الحکمة، تحفة الملوک و منافع الأطعمة والاشربة والعقاقیر از تألیفات اوست.[۳]

فتح بن خاقان

ابومحمد، فتح بن خاقان بن احمد بن غرطوج، ادیبی شاعر و در زیرکی و هوشمندی سرآمد و در بخشندگی و عطا در منتها درجهٔ کمال بود. او هم‌چنین فردی خوش‌طینت و نیکومحضر بود که متوکل خلیفه عباسی، او را برادر خویش خواند و به وزارت خود برگزید. چندی بعد حکومت مصر را به وی واگذارد تا او فردی را به نیابت از خود بر آن سامان بگمارد. متوکل او را بر تمام اعضای خانوادهٔ خویش و فرزندانش مقدم می‌داشت و هر کاری را تنها با نظر و مشورت او انجام می‌داد. فتح، کتابخانه‌ای داشت که از نظر کم و کیف مانند او دیده نشده بود. سخن‌وران عرب و دانشمندان بصره و کوفه در خانه وی گرد می‌آمدند. از تألیفات او کتاب البستان و الصید والجوارح را می‌توان نام برد. فتح مزبور غیر از فتح بن خاقان صاحب کتاب القلائد است. وی در شب پنج‌شنبه چهارم شوال سال ۲۴۷ق در حالی که همراه متوکل در مجلس عیش و طرب او شرکت داشت، به قتل رسید. بحتری او را در قصیده‌ای با مطلع زیر مورد مدح و عتاب قرار داده است:

«سرانگشتان حنا بسته‌اش را به نشانه سلام تکان داد و با نگاهی که شور اشتیاق در دل بر می‌انگیزد [به ما] نگریست.»

سپس به توصیف او پرداخته می‌سراید:

«اگر با خشم به سراغش روی او را، هم‌چون شمشیر یابی و اگر برای یاری خواستن نزد وی شوی او را چونان دریا (بخشنده) ببینی.

او جوان‌مردی است که خداوند صفات پسندیده در او قرار داده؛ و به او ویژگی‌های برجسته و نیکویی عطا فرموده است.»

آن‌گاه با عتاب به متوکل می‌گوید:

«(خدا کند) از هر اتفاقی که می‌رسد و مصیبتی که نزدیک است تو را فراگیرد، بلاگردان تو شویم.

اگر چه اینک نظرت از من برگشته بدان که این بلا دل‌تنگی و ناراحتی نصیبم کرده است.

گمانم را در این که بر من خشم گرفته‌ای باطل می‌شمرم؛ هر چند تا به حال گمانم به خطا نرفته است.

و اگر تو بر من خشم نگرفته بودی هرگز زمانه را مذمت نکرده و گلایه از مصیبت‌ها نداشتم.

مترصد هستم تا نظر و رأی تو نیکو شود؛ و منتظر مهربانی تو هستم تا شامل حال من شود.»[۴]

المتوکل علی الله

ابوالفضل، متوکل علی الله جعفر، فرزند معتصم بالله پسر هارون‌الرشید بود. مادرش ام ولد بود و «شجاع» نام داشت. متوکل در بغداد زاده شد و پس از مرگ برادرش «واثق بالله» در سال ۲۳۲ق به

عنوان خلیفه با وی بیعت شد. وی آزمون مردم در باب مسئله خلق قرآن را برداشت و بحث و جدل در این موضوع را منع کرد. او هم‌چنین مذهب اهل سنت را یاری کرد و احمد بن حنبل را گرامی داشت. ولی وی به دلیل اعمال سیاست ظالمانه و بدرفتاری با علویان با خود بد کرد.

متوکل در سال ۲۳۶ ق دستور داد که قبر حسین بن علی و خانه‌های مجاور آن را ویران کرده و مدفن او را شخم بزنند و از زیارت مرقدش جلوگیری کرد. در دورهٔ حکومت او، رومیان به «دمیاط» که از نواحی مصر بود، حمله کردند و مردم آن سامان را قتل عام و خانه‌هایشان را به آتش کشیدند و به سرعت منطقه را ترک کردند. آنها هم‌چنین «کلیکیا» را مورد تهاجم قرار دادند و افراد زیادی از ساکنان آن‌جا را به قتل رساندند. از این قتل عام تنها کسانی جان سالم به در بردند که کیش مسیحیت را می‌پذیرفتند. این حملات به دستور امپراتور «تیئودورا» صورت گرفت. متوکل، دارالخلافه را به دمشق منتقل کرد و دو ماه در آن‌جا مستقر شد؛ ولی چون آب و هوای آن محل را مناسب ندید، به سامرا بازگشت و همان‌جا اقامت گزید. او شخصی بخشنده بود و عمران و آبادانی را دوست می‌داشت. کاخ‌هایی برپا کرد که از جمله آنها کاخ‌های: «البدیع»، «البرج»، «الجوسق»، «الجعفری»، «الصبیح» و «الملیح» را می‌توان نام برد. ابن‌خردادبه می‌گوید: هزینهٔ ساختن این کاخ‌ها معادل سیزده میلیون و پانصد و بیست و پنج هزار دینار بود. (۱۳۵۲۵۰۰۰). متوکل به مناسبت ختنهٔ فرزندش معتزّ مجالس جشنی برپا داشت که مخارج آن هشتاد و شش میلیون درهم (۸۶۰۰۰۰۰۰) شد. متوکل در شراب‌خواری و خوش‌گذرانی و معاشرت با زنان افراط می‌ورزید. او ولایت‌عهدی را به نام فرزندانش «منتصر و معتزّ و مؤید» تعیین کرد؛ ولی پس از آن، به خاطر عشق و علاقه‌ای که به «قبیحه» مادر معتز داشت و نیز جلب رضایت و توجه او و با اشارهٔ وزیرش فتح بن خاقان که از موقعیت ممتازی برخوردار بود، بر آن شد تا معتز را در امر ولایت‌عهدی مقدم بدارد. ولی منتصر با هم‌دستی سرداران ترک، متوکل و وزیرش فتح بن خاقان را در شب پنجم شوال ۲۴۷ ق به قتل رساندند. این قتل در کاخ «جعفری» رخ داد. متوکل هنگام مرگ ۴۱ سال داشت و مدت حکومت او پانزده سال بود. زمانی که با وی به عنوان خلیفه بیعت شد، علی بن جهم در مدیحه او طی قصیده‌ای چنین سروده:

«گفتند که آرزوی بزرگ‌تر تو تحقق یافت؛ چرا که جوانی نکونام به حکومت رسید.

و چون روزگار با آمدن او جامه‌های زیبا به تن کرد؛ گفتم این نشان آن است که جعفر به خلافت رسیده است.»

زمانی که متوکل به قتل رسید، بحتری نحوهٔ ترور او را در قصیده‌ای چنین می‌سراید:

«اینک منزلگاه (خلیفه) بر کناره «قاطول» ردایش فرسوده و ژنده گشته و مصایب روزگار چونان سپاهی بر آن حمله کرده است.

آری حسن و جلوه بارگاه جعفری و نواحی دور و نزدیک این بارگاه (با کشته شدن خلیفه) ویران شد.

قاتل او خود را زیر پوششی از فریب پنهان کرد؛ ولی سزاوار بود که قاتل خود را به وی نشان می‌داد».[۵]

محبوبه

محبوبه، کنیزی از دورگه‌های اهل بصره و مملوک مردی از اهالی طائف بود. مولای او، وی را علم و ادب آموخت. زمانی که متوکل عباسی به خلافت رسید، محبوبه تقدیم وی شد و قلب متوکل را مسخّر خود کرد. وی خواننده، شاعر و موسیقی‌دان بود. او به دلیل قضایا و جریاناتی که در مجلس متوکل داشت، شهرت یافت. پس از کشته شدن متوکل، کنیزان وی به گونه‌ای غم وی را فراموش کردند. ولی محبوبه هم‌چنان در غم و اندوه بود و تمامی لذات و خوشی‌ها را ترک کرد و چون «وصیف» از وی خواست که آواز بخواند، او عود را نواخت و گریان چنین خواند:

«زندگانی چگونه گوارا خواهد بود؛ اگر در آن جعفر نباشد.

آن خلیفه‌ای که او را به خاک و خون آغشته دیدم.

همه آنان که بر جان باختن او دچار اندوه و غم گشته بودند، فراموشی نصیبشان شد جز محبوبه که اگر مرگ را قابل خرید و فروش می‌دید.

با تمام دارایی خویش آن را می‌خرید تا به گور سپرده شود.

آری مرگ دل‌شکسته برای او از زنده ماندن سزاوارتر است».

این گونه ماتم‌خوانی بر «وصیف» گران آمد و در صدد کشتن وی برآمد، ولی چون «بغا» در مجلس حاضر بود، از «وصیف» خواست که محبوبه را به وی واگذارد. «وصیف» پذیرفت و او را به «بغا» بخشید. «بغا» نیز او را آزاد کرد و دستور داد او را از سامرا خارج سازند تا به هر جا که تمایل دارد، برود. محبوبه، سامرا را به قصد بغداد ترک کرد و تا زمان مرگش در بغداد ماند و همان جا دنیا را وداع گفت.[۶]

پی نوشت‌ها:

۱. دوشنبه اول محرم سال ۲۴۷ = ۲۷ مارس سال ۸۶۱؛ پنج‌شنبه ۲۵ شوال سال ۲۴۷ = اول ژانویه سال ۸۶۲.

۲. البیان المغرب، ج ۱، ص ۱۱۱ ـ ۱۱۳؛ العرب والروم، ص ۱۹۲ ـ ۱۹۵؛ الاعلام، ج ۴، ص ۳۸.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۹۹؛ اخبار الحکماء، ص ۱۵۵.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۳۳۱؛ فوات الوفیات، ج ۲، ص ۲۴۶؛ دیوان بحتری؛ العبر، ج ۱، ص ۴۴۹؛ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۲۲۲؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۷، ص ۹۵ ـ ۱۰۰؛ البدایة والنهایه، ج ۱، ص ۳۵۱؛ معجم الادباء، ج ۶، ص ۱۱۶؛ الفهرست، ص ۱۶۹.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۲۲؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۱۶۹؛ تاریخ ابن‌اثیر،

ج ۷، ص ۱۱ و ۹۵؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۴۶؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۳۱۰ و ۳۱۶؛ العبر، ج ۱، ص ۴۴۹؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۳۵۰ـ۳۵۶ و ۴۷۶؛ العبر، ج ۳، ص ۵۷۸ و ۵۹۱؛ فوات الوفیات، ج ۱، ص ۲۰۱؛ المعارف، ص ۳۹۳؛ تاریخ الخلفا، ص ۳۴۶ـ۳۵۶؛ تاریخ الاسلام السیاسی، ج ۳، ص ۲۳.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۱۷۰؛ اعلام النساء، ؛ الأغانی، ج ۲۲، ص ۲۰۰ و پس از آن.

سال ۲۴۸ ق = ۸۶۲ ـ ۸۶۳ م[1]

رویدادها

- منتصر، برادران خویش «معتز» و «مؤید» را از ولایت‌عهدی خلع کرد.
- مرگ منتصر، شش ماه پس از رسیدن به خلافت و بیعت مردم با احمد بن محمد بن معتصم، ملقب به «المستعین بالله» (ربیع الاول ۲۴۸ ق).
- درگذشت طاهر (دوم) پسر عبدالله بن طاهر حاکم خراسان و نصب فرزندش محمد بن طاهر به عنوان حاکم خراسان.
- «مستعین» محمد بن طاهر را به عنوان حاکم بغداد معین کرد. محمد بن طاهر اوس انباری را به نیابت خود به حکومت خراسان گماشت.
- «مستعین» سردار «اوتامش» را به وزارت برگزید و وزیر قبلی احمد بن خصیب را به جزیره «کریت» تبعید کرد، آنگاه تمام اموال او را گرفت. سپس فرمان داد تا «معتز» و «مؤید» فرزندان متوکل به اجبار در خانه‌های خود محبوس باشند و بدین ترتیب موجبات ناخرسندی آن دو خلیفه‌زاده را فراهم آورد.
- انتقال علی بن یحیی ارمنی از مناطق مرزی به حکومت ارمنستان و آذربایجان.
- نصب عبدالصمد بن موسی عباسی به امارت مکه و مدینه.
- پیشوایی «بنی‌یعفر» در صنعا و جَنَد و اقدام یعفر بن عبدالرحمان به برپایی دولت بنی‌یعفر.
- ابوابراهیم احمد بن محمد بن اغلب حاکم افریقیه ساختمان مسجد قیروان و مسجد تونس را توسعه داد.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- روم: «وصیف» سردار ترک با نیروهای جنگ تابستانی به روم حمله کرد.
- دریای مدیترانه (سیسیل): حاکم سیسیل، خفاجة بن سفیان شهرهای جزیره سیسیل را مورد تهاجم قرار داد و شهر «سرقوسه» را محاصره کرد.

درگذشتگان

- ابوحاتم سجستانی.
- «بغا»ی کبیر.
- طاهر خزاعی.
- المنتصر بالله.

ابوحاتم سجستانی

ابوحاتم، سهل بن محمد بن عثمان بن یزید جشمی سجستانی از بزرگان ادب و لغت بود که دانش خود را از «ابوعبیده معمر بن مثنّی» و «ابوزید انصاری» کسب کرد. مبرّد و ابن‌درید و دیگران از وی بهرهٔ علمی برده‌اند. وی نیکوکاری بود که هر روز یک دینار صدقه می‌داد. کتاب‌های اعراب القرآن، ما یلحن فیه العامة، الطیر، النبات، الاضداد، الحشرات و خلق الانسان و ... از تألیفات اوست.[2]

«بغا»ی کبیر

ابوموسی، سرداری ترک بود که در دورهٔ پرآشوب خلافت بنی‌عباس و پس از مرگ معتصم، موقعیت برجسته‌ای یافت. در زمان معتصم و جانشینان وی، با موفقیت در چندین حمله به قبایل شورشی در نزدیک مدینه، ارمنستان و بیزانس از بوته آزمایش به خوبی برآمد. او در زمان ترور متوکل در سال ۲۴۷ ق حضور نداشت. زمانی که به سامرا بازگشت، جانب سرداران ترک را گرفت و حکومت «مستعین» را در سال ۲۴۸ ق تثبیت کرد و در همین سال بدرود حیات گفت. مستعین، موسی پسر بغا را به جای او گماشت. و او به «بغا»ی صغیر شهرت یافت. «بغا» ثروتی کلان از خود به جای گذاشت در میان آنها جواهراتی وجود داشت که از نظر ارزش چندین میلیون دینار قیمت داشت.[3]

طاهر خزاعی

طاهر دوم، پسر عبدالله بن حسین خزاعی، از فرماندهان و امرای خراسان بود که پس از مرگ پدرش عبدالله در سال ۲۳۰ ق به حکومت خراسان رسید. او تا دم مرگ در پست خویش باقی بود.[4]

المنتصر بالله

ابوجعفر، محمد بن جعفر متوکل علی الله بن محمد معتصم بالله بن هارون‌الرشید ملقب به «المنتصر بالله» یازدهمین خلیفه عباسی بود. مادرش ام ولد بود و «حبشیه» نام داشت. پدرش متوکل، ولایت‌عهدی را به ترتیب برای او و سپس برادرش معتز و پس از او مؤید برادر دیگرش مقرر داشت، اما چندی بعد متوکل به علت علاقه فراوان به قبیحه مادر معتز بر آن شد که معتز را بر منتصر مقدم دارد.

لذا از منتصر خواست که از ولایت‌عهدی کناره گیرد، ولی او نپذیرفت. از این رو متوکل او را در مجالس عمومی و همگانی حاضر ساخت و به تهدید و تحقیر او پرداخت و او را سب و شتم کرد. از سوی دیگر چون سرداران ترک به عللی از متوکل رویگردان شده بودند، با منتصر به توافق رسیدند که متوکل را به قتل برسانند. بدین ترتیب با هماهنگی، در شب پنجم شوال سال ۲۴۷ ق در حالی که متوکل همراه با وزیرش (فتح بن خاقان) در کاخ «جعفری»

مشغول عیش و نوش بود، پنج تن بر او یورش آوردند و او و وزیرش را به قتل رساندند. سپس این گروه با منتصر بیعت کردند. منتصر دو برادرش معتز و مؤید را که از سوی پدر به ولایت‌عهدی منصوب شده بودند، خلع کرد. اما خلافت منتصر بیش از شش ماه دوام نیافت و در ۲۵ سالگی مرد. گویند منتصر در یکی از روزهای عیش و سرخوشی خود، فرشی را از خزانه پدر خارج ساخت و دستور داد که آن را بگسترانند. در میان فرش دایره‌ای دید که در آن چهره سواری تاج بر سر، با نوشته‌هایی به فارسی در اطراف آن، نقش بسته بود. کسی را خواست تا آن نوشته را بخواند. مردی را آوردند. چون نوشته را خواند، چهره در هم کشید و از ترجمه آن خودداری کرد. ولی با اصرار منتصر نوشته را چنین ترجمه کرد: «من شیرویه پسر کسری پسر هرمز پدرم را کشتم ولی از سلطنت جز شش ماه بهره نبردم». منتصر متغیر شد و دستور داد تا فرش را بسوزانند. این فرش با رشته‌های طلا بافته شده بود. از عجایب روزگار این که شیرویه پس از کشتن پدر تنها شش ماه زیست و در سال ۹ ق / ۶۲۹ م بر اثر بیماری طاعون، بدرود حیات گفت.[5]

پی نوشت‌ها:

۱. شنبه اول محرم سال ۲۴۸ = هفتم مارس سال ۸۶۲؛ جمعه ششم ذی‌القعده سال ۲۴۸ = اول ژانویه سال ۸۶۳.

۲. البدایة والنهایه، ج ۱۱، ص ۲؛ العبر، ج ۱، ص ۱۵۵؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۴۳۰؛ انباه الرواة، ج ۲، ص ۵۸؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۴۵۴.

۳. البدایة والنهایه، ج ۱۱، ص ۲؛ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۲۳، ۱۴۷ و ۱۹۲؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۷، ص ۱۲، ۱۹، ۲۷ و ۶۷؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۷۵؛ العبر، ج ۳، ص ۵۷۴؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «بغا الکبیر»؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۱۲۴ ـ ۱۲۵.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۳۲۰؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۷، ص ۵، ۳۷؛ العبر، ج ۱، ص ۴۵۱.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۲۹۵؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۰۳ ـ ۱۱۸؛ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۲۵۱ و ۲۷۴؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۴۶؛ المعارف، ص ۳۹۳؛ العبر، ج ۳، ص ۵۹۱ و ۵۹۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۳۵۶ ـ ۳۵۸؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۴۶ ـ ۵۹.

سال ۲۴۹ ق = ۸۶۳ ـ ۸۶۴ م[1]

رویدادها

- سرداران ترک علیه «اوتامش» توطئه کرده، او را به قتل رساندند.
- مستعین، محمد بن فضل جرجرائی را به وزارت انتخاب کرد.
- بغداد به خاطر شکست‌هایی که مسلمانان از رومیان متحمل شدند، درگیر آشوب و شورش گردید.

  مردم با یورش به زندان‌ها درب آنها را باز کرده و زندانیان را برای این که داوطلب جنگ با رومیان شوند، آزاد کردند. تعداد داوطلبان برای جنگ رو به فزونی گرفت؛ ولی خلیفه در این مورد تصمیم خاصی اتخاذ نکرد.
- درگذشت ابوابراهیم احمد بن محمد اغلبی فرمانروای افریقیه و رسیدن زیادة الله ثانی به حکومت آن سامان.

بلایای طبیعی

- شیوع طاعون سهمگین در بغداد و زلزله در «ری» که جمع فراوانی را کشت و خانه‌های بسیاری را ویران کرد.

  کسانی که از این حادثه جان سالم به در بردند، به بیابان‌ها فرار کردند.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- روم: **جنگ و گریز میان رومیان و مسلمانان:** مستعین، جعفر بن دینار معروف به «خیاط» را برای جنگ تابستانی به آن سامان راهی کرد. جعفر در این یورش دژها و انبارهای آذوقه را فتح کرد.
- عمر بن عبدالله اقطع حاکم «ملطیه» دست به حمله زد و تا ساحل دریای سیاه پیشرفت کرده بر شهر «امزوس Emzos» ـ که امروزه «سامسون» خوانده می‌شود ـ تسلط یافت. امپراتور میخائیل، لشکری نیرومند فراهم کرد و با «عمر اقطع» در محلی به نام «مرج الاسقف» درگیر شد. در این نبرد «عمر اقطع» و عدهٔ زیادی از مسلمانان به قتل رسیدند. پس از آن رومیان به سوی مرزهای شرقی «جرزیة» به پیش‌روی ادامه دادند تا این که علی بن یحیای ارمنی با رومیان درگیر شد، اما او و تعداد زیادی از سربازانش کشته شدند.

  شکست مسلمانان در این دو جنگ سبب شد که مردم بغداد دست به آشوب و فتنه بزنند.
- محمد بن عبدالرحمان دوم، فرمانروای اندلس سپاهی را به فرماندهی پسرش عبدالرحمان گسیل داشت و او برخی دژها و قلعه‌های (البا) را تسخیر کرد.

درگذشتگان

- احمد بن محمد بن اغلب.
- اوتامش.
- علی بن جهم.
- علی بن یحیای ارمنی.
- عمر اقطع.
- مازنی.

احمد بن محمد بن اغلب

ابوابراهیم، احمد بن محمد بن اغلب ابی‌عقال بن ابراهیم بن اغلب، در سال ۲۴۳ ق و پس از مرگ پدرش ابوعباس، حکومت افریقیه را به دست گرفت. او رفتاری نیکو، اخلاقی پسندیده و متین داشت و از ستم دوری می‌جست. او نسبت به ضعیفان و بینوایان مهربان بود. شب‌ها از لحظه‌ای که از خانه خارج می‌شد و تا زمانی که به مسجد قیروان می‌رسید میان مستمندان درهم پخش می‌کرد. مساجد زیادی را بنا نهاد و ساختمان مسجد جامع قیروان را نیز گسترش داد و حصار شهر «سوسه» را بنا کرد.

در عهد او، دژها و قلعه‌های زیادی در سیسیل، از سوی مسلمانان فتح شد. در سال ۲۴۵ ق خوارج بربر از اباضیهٔ طرابلس علیه وی شورش کردند و برادرش محمد راکه کارگزار او در آن‌جا بود، بیرون راندند. احمد، برادرش زیادةالله ثانی را به سوی آنها روانه کرد و او توانست اباضیه را با شکست مواجه سازد و افراد زیادی از آنها را بکشد. احمد بن محمد در ۲۸ سالگی وفات یافت و برادرش زیادةالله ثانی جانشین وی شد.[۲]

اوتامش

اوتامش، از سرداران ترک و از جمله کسانی بود که در توطئه قتل متوکل علی الله شرکت داشت. پس از مرگ منتصر و زمانی که مستعین به خلافت رسید، اوتامش پسر خود را در کارهای خویش به کار گرفت و دست او را در تصرف بیت‌المال باز گذاشت. او نیز خزانهٔ دولتی را از اندوخته تهی کرد. در حالی که اوتامش، تنها به اجرا و تنفیذ امور حکومتی می‌پرداخت. چندی بعد دو سردار ترک «وصیف» و «موسی بن بغا» (صغیر) علیه او متفق شدند و طرح قتل او را ریختند. بر همین اساس آن دو، سربازان ترک و فراغنه ـ اهالی ترکستان روسیه امروزی ـ را علیه «اوتامش» شوراندند. سربازان به سوی کاخ او (جوسق) در سامرا روانه شدند. اوتامش در آن زمان در معیت مستعین بود؛ از این رو از مستعین پناه خواست؛ ولی مستعین به او پناه نداد به دنبال آن سربازان او راکشتند، خانه‌اش را غارت کردند و دارایی او را به یغما بردند.[۳]

علی بن جهم

علی بن جهم بن بدر، نسبش به لؤیّ بن غالب می‌رسید که از قبیله قریش بود. او شاعری فصیح و بی‌تکلف بود که اشعاری ظریف می‌سرود. وی معاصر و دوست ابوتمّام شاعر بود. هم‌چنین از خاصان و همنشینان متوکل محسوب می‌شد؛ به دلیل سعایت زیاد از ندیمان متوکل مورد خشم او قرار گرفت. متوکل او را به خراسان تبعید کرد وی مدتی در آن‌جا اقامت گزید و سپس به شام فرستاده شد و به حلب انتقال یافت و از آن‌جا به قصد جنگ با رومیان همراه کاروانی خارج شد. این قافله مورد تعرض اعراب «بنی‌کلب» قرار گرفت. همهٔ اهل کاروان، قافله را ترک کرده، فرار کردند؛ ولی علی با استواری به جنگ با آنها پرداخت و در محلی نزدیک حلب به نام «خساف» به قتل رسید و همان‌جا مدفون شد. او کتاب‌های فلسفی می‌خواند و در موضوعات علم کلام به مناظره می‌پرداخت و معتزله و زنادقه را مورد تهاجم قرار می‌داد؛ ولی علاقه به ادبیات و شعر در او بیشتر بود. او تنها خلفا را می‌ستود و از مشهورترین قصاید او قصیده‌ای است که در آن، متوکل را با این مطلع مدیحه گفته است:

«چشمان آهو وش میان «رصافه» و پل «دجله» محبت و عشق مرا از آن‌جا که می‌دانم و نمی‌دانم به خود جلب می‌کند».

او را در حکمت اشعاری است که از جمله آنهاست:

«چه بسا بیماری که از مرگ رهایی یافت؛ در حالی که طبیب و عیادت‌کنندگان او به هلاکت رسیدند.»

در آراستگی و حسن معاشرت چنین می‌سراید:

«پایان صبر و شکیبایی نیکو، زیباست و برترین خصیصهٔ مردان بخشندگی است.

این ننگ نیست که آدمی، نعمتی را از دست بدهد. ننگ آن است که آدمی ظاهر آراسته را وانهد.»

وی در غزل از معانی ابتکاری سود جست از جمله:

«پربرکت باد آن شب‌ها راکه ما را به هم پیوند می‌داد و قلبی را به قلب دردمندی نزدیک می‌ساخت.

شب را چنان در کنار یک‌دیگر بودیم که اگر شیشه‌ای از شراب در میان ما ریخته می‌شد به زمین نمی‌رسید.»[۴]

علی بن یحیای ارمنی

ابوالحسن، سردار ارمنی الاصل دوره عباسی بود. وی به ولایت مناطق مرزی شام منصوب شد و سپس در سال ۲۲۶ ق به نیابت از سوی «اشناس» به عنوان والی مصر گماشته شد اما در سال ۲۲۹ ق از سوی اشناس از پست خود معزول شد و به عراق بازگشت. وی در زمان واثق، در سال ۲۳۴ ق مجدداً از سوی سردار «ایتاخ» به ولایت مصر منصوب شد، ولی در سال ۲۳۵ ق کنار گذاشته شد و او در زمان متوکل به بغداد بازگشت. متوکل او را به خویش نزدیک گرداند؛ تا جایی که از سرداران بزرگ به شمار رفت. در سال ۲۴۸ ق متوکل او را بر ارمنستان حاکم گرداند. چون مستعین پس از مرگ منتصر به خلافت رسید، علی بن یحیی را برای مقابله با تهاجم رومیانی اعزام کرد که پس از پیروزی بر «عمر اقطع» در جنگ «مرج الاسقف» به سوی شرق پیش‌روی کرده بودند. علی از ارمنستان به سوی رومیان روانه شد و با آنها وارد جنگ شد و پس از نبردی سخت به قتل رسید.[۵]

عمر اقطع

عمر بن عبدالله اقطع، سرداری دلیر بود. که همراه با نیروهای رزم تابستانی، با رومیان به جنگ می‌پرداخت. وی در جنگ دلاوری قوی بود. از مرزهای «جزریة» دفاع کرد و در جنگ با روم از خود قهرمانی‌ها نشان داد. او در سال ۲۴۸ ق به همراه جمع کثیری از مردم «ملطیة» به قصد نبرد با روم روانه شد. رومیان برای رویارویی، نیرویی عظیم فراهم ساختند. عمر با آنها به جنگ پرداخت و در درگیری که در «مرج الاسقف» روی داد، کشته شد. چون خبر قتل او به مستعین، خلیفه عباسی رسید، به «یحیی بن علی ارمنی» حاکم ارمنستان دستور داد برای جلوگیری از تعرض روم حرکت کند. یحیی از ارمنستان خارج شد و با رومیان به کارزار

پرداخت و در نهایت به سال ۲۴۹ق در صحنهٔ جنگ به قتل رسید.[۶]

مازنی

ابوعثمان، بکر بن محمد بن حبیب بن بقیّة از قبیله مازن بن شیبان بود، از این رو به «مازنی» شهرت یافت. وی از ائمهٔ علم نحو در زمان خود به شمار می‌رفت. علم نحو را از ابوعبیدهٔ معمّر بن مثنّی و اصمعی و ابوزید انصاری آموخت و ابوعباس مبرّد از وی کسب علم و دانش کرد. مازنی در پرهیزگاری و زهد همانند فقیهان بود. در بصره زاده شد و همان‌جا زندگی را وداع گفت. در روزگار معتصم به بغداد رفت و معاصر با واثق و متوکل بود و از عطایای آن دو بهره‌مند شد. وی نخستین کسی بود که علم صرف را که پیش از آن با نحو آمیخته بود، به صورت جداگانه تدوین کرد. کتاب‌هایی چون کتاب القرآن، مایلحن به العامه، علل النحو، تفسیر کتاب سیبویه، کتاب العروض و کتاب القوافی و ... از تألیفات اوست.[۷]

پی نوشت‌ها:

۱. چهارشنبه اول محرم سال ۲۴۹ = ۲۴ فوریه سال ۸۶۳؛ شنبه هفدهم ذی‌القعده سال ۲۴۹ = اول ژانویه سال ۸۶۴.

۲. البیان المغرب، ج ۱، ص ۱۱۳ ـ ۱۱۴؛ اعمال الأعلام، بخش سوم، ص ۲۳؛ الحلة السیراء، ص ۱۶۴؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۳۰۰؛ همان، ج ۶، ص ۵۱۹؛ العبر، ج ۴، ص ۴۳۱.

۳. تاریخ طبری، ج ۹، ص ۲۶۳ ۲۶۴؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۷، ص ۹۷ و ۱۱۷ ـ ۱۲۳.

۴. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۷۷؛ الأغانی، ج ۱۰، ص ۲۰۳؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۳۵۵؛ تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۸۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۳۶۷؛ طبقات الشعراء، ص ۳۱۹؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۳۱۷؛ همان، ج ۱۱، ص ۴؛ عیون الاخبار، ج ۲، ص ۳۱۷؛ نهایة الارب، ج ۲، ص ۹۷؛ همان، ج ۳، ص ۹۳؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۹؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۳، ص ۴۳؛ تاریخ آداب اللغة العربیة، ج ۲، ص ۸۹؛ تاریخ الأدب العربی، ج ۲، ص ۲۸۹.

۵. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۱۸۴؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۲۴۵ و ۲۷۹؛ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۱۹۰ و پس از آن.

۶. تاریخ طبری، ج ۹، ص ۲۰۷ و پس از آن (رویدادهای سال‌های ۲۴۲ ۲۴۹ق).

۷. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۴۴؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۲۸۳؛ معجم الادباء، ج ۲، ص ۲۸۰؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۳۵۲؛ الفهرست، ص ۵۷؛ انباه الرواة، ج ۱، ص ۲۴۶؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۲۲۳؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۹۳؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۶۲.

سال ۲۵۰ق = سال ۸۶۴ ـ ۸۶۵م[۱]

رویدادها

- درگذشت زیادة الله «ثانی» اغلبی حاکم افریقیه و جانشینی برادرش محمد ثانی که به (ابوغرانیق) مشهور بود.
- حسن بن زید بن محمد پس از استیلا بر طبرستان حکومتی علوی برپا کرد.
- درگذشت احمد بن اسد بن سامان بنیان‌گذار دولت «سامانیان» در خراسان و جانشینی پسرش نصر بن احمد.
- رهبری قبیله «بنی‌احیضر» در حجاز و یمامه.
- توسعه مسجد «زیتونه» در تونس.

وقایع نظامی

جنگ‌ها

- **دریای مدیترانه (جزیره کریت):** شعیب بن عمر بن عیسی اندلسی معروف به «ابن‌غلیظ» به جزیره «کریت» حمله کرد.

انقلاب‌ها

- **شورش‌های علویان:** یحیی بن عمر بن یحیی طالبی (نوه زید بن علی زین العابدین) در کوفه به همراهی گروهی از اعراب و همگامی زیدیه با او، دست به شورش زدند. او مردم را به پیروی از «رضی من آل محمد» یعنی کسی از آل پیامبر که مورد قبول مسلمانان باشد، دعوت می‌کرد. «مستعین» لشکری برای جنگ با او فرستاد و او در میدان نبرد کشته شد.
- حسن بن زید بن محمد (نوه حسین بن علی) در طبرستان سر به شورش برداشت و پس از پیوستن دیلمیان به او، بر «ری» استیلا یافت و کار او بالا گرفت.
- حمص: اهل حمص و قبایل «کلب» بر کارگزار خویش «فضل بن قارن» شوریدند و سردار «موسی بن بغا» به قصد قلع و قمع شورش بدان سو حرکت کرد. موسی پس از جنگی که در «رستن» روی داد و به قتل عام اهالی و اسارت اشراف و بزرگان شهر انجامید، توانست شورش را سرکوب کند.

درگذشتگان

- ابن‌سامان (احمد).
- جهضمی.
- حارث بن مسکین.
- حسن بن وهب.
- حسین بن ضحاک.
- حمدان تغلبی.
- زیادة الله بن محمد بن اغلب.
- زید بن موسی طالبی.
- غزال.
- فضل بن مروان.
- یحیی بن عمر طالبی.

ابن سامان (احمد)

احمد بن اسد بن سامان، برادر نوح بن سامان و حاکم سمرقند بود. مأمون او را به ولایت فرغانه گماشت. در سال ۲۴۵ق ـ که برادرش نوح درگذشت ـ متوکل، حکومت سمرقند را به احمد واگذاشت.

او مردی دانشمند بود. حدیث روایت می‌کرد و از وی نیز حدیث روایت شده است. از وی هفت پسر باقی ماند که نصر بن احمد سامانی یکی از آنان است. نصر بن احمد در سال ۲۶۱ق حکومت طاهریان را به حکومت خود ضمیمه کرد. از این رو او را مؤسس و بنیان‌گذار دولت سامانیان می‌دانند.[۲]

جهضمی

ابوعمر بن علی جهضمی فقیه، حافظ و از وزنه‌های علمی به حساب می‌آمد. مستعین بالله خلیفهٔ عباسی، او را خواست تا وی را در منصب قضاوت به کار گمارد. هنگامی که حاکم بصره خواستهٔ خلیفه را به او ابلاغ کرد، او گفت: می‌روم که از خداوند نظرخواهی کنم (استخاره بگیرم). او بازگشت و دو رکعت نماز به جای آورد و با خدا چنین گفت: «بار خدایا اگر خیر من در مرگ من نهفته است، مرا بپذیر». سپس خوابید و چون خواستند او را بیدار کنند، او را مرده یافتند. «جهضمی» را به محله «جهضمیه» که از محلات بصره است، نسبت داده‌اند.[۳]

حارث بن مسکین

ابوعمرو، حارث بن مسکین بن محمد منسوب به بنی‌امیه، قاضی و فقیهی مالکی مذهب و مورد اعتماد و ثقه در نقل حدیث و از اهالی بصره بود و در جریان آزمون مسئلهٔ خلق قرآن در روزگار مأمون، به بغداد منتقل شد. مأمون او را به خاطر خودداری از اظهار نظر دربارهٔ خلق قرآن، زندانی کرد. او هم‌چنان تا به خلافت رسیدن متوکل در زندان به سر برد؛ تا این‌که به دستور متوکل از زندان رهایی یافت و به مصر رفت و به قضاوت پرداخت. او از بزرگان مذهب مالکی به شمار می‌آمد و در مذهب خود متعصب بود و از آن شدیداً طرف‌داری می‌کرد. وی دستور داد تا پیروان ابوحنیفه و شافعی را از مسجد بیرون کنند. او از پادشاهان و حکام به شدت دوری می‌جست. حارث در ۹۵ سالگی بدرود حیات گفت.[۴]

حسن بن وهب

ابوعلی، حسن بن وهب بن سعید بن عمرو بن حصین حارثی، برادر سلیمان بن وهب که در سال ۲۵۵ ق وزارت خلیفهٔ «مهتدی» را به عهده داشت، بود. حسن خود منشی وکاتب محمد بن عبدالملک زیات، وزیر واثق و متصدی مراسلات بود. خاندان وهب در اصل از مسیحیان (خسرو سابور) از نواحی «واسط» بودند. بعدها خاندان وهب با پیوستن به «بنی‌حارث بن کعب» در یمن، از آنان به شمار آمدند. حسن، نوشتن را از پدران خویش به ارث برد. او شعر زیبا و دلنشین می‌سرود. در سال ۲۲۹ ق در زمان خلافت واثق مورد بی‌مهری قرار گرفت. هنگامی که واثق، منشیان را به زندان افکند و از آنها اموال فراوانی را مصادره کرد، سلیمان برادر حسن نیز جزء زندانیان بود. او ملزم به پرداخت چهارصد هزار دینار و حسن محکوم به پرداخت چهارده هزار دینار شد. نقل شده مرگِ حسن در اواخر روزگار متوکل اتفاق افتاده است. برخی نیز گفته‌اند: او حدود سال ۲۵۰ ق در گذشته است. طبری، مرگ او را در رویدادهای سال ۲۶۴ ق آورده است. چون حسن وفات یافت بحتریِ شاعر برای او مرثیه خواند.[۵]

حسین بن ضحاک

ابوعلی، حسین بن ضحاک بن یاسر بصری باهلی، شاعری زشت‌گوی و بذله گوی اما برخاسته از طبع بود. حسین در شعر هنرآوری می‌کرد و اسلوب و سبک دلپذیری داشت. اشعار او که از رونق و صفا برخوردار بود مقبول طبع همگان افتاد. وی امین را تا زمان کشته شدنش همراهی می‌کرد. او به خلفای بنی‌عباس به جز مأمون تقرب داشت. مأمون، حسین را به دلیل این که در رثای امین شعر سروده بود، به دربار خود راه نداد و به همین سبب، حسین بهره‌ای از او به دست نیاورد. حسین این گونه برای امین مرثیه گفت:

«چرا برای همیشه نماندی تا تنگدستی ما را بزدایی؛ و مرگ برای غیر تو باشد.

تو جانشین خوب و شایسته‌ای برای پیشینیان بودی (شخصیت آنان را تحت‌الشعاع قرار دادی و نبود آنان را جبران می‌کردی) اما امروز آنان که پس از تو آمده‌اند نیازمند و نااستوارند.»

وی در صدر شاعران خوش‌سخن بود که به جهت بذله گویی و پرده‌دری به «خلیع» شهرت یافت. صاحب الأغانی می‌گوید: ابونواس معانی ومایه‌های اشعار خود را از او می‌گرفت و آن را به صورت شعر درمی‌آورد. هرگاه که شعر ممتازی از حسین در مایه‌های زشت میان مردم شایع می‌شد، مردم آن را به ابونواس نسبت می‌دادند. حسین در وصف شراب، نوآوری‌هایی داشت که از این شیوه، ابونواس نیز بهره گرفته و در اشعار خویش به کار برده است. حسین، عمر طولانی داشت و در ۹۸ سالگی دنیا را وداع گفت.[۶]

حمدان تغلبی

حمدان بن حمدون بن حارث تغلبی وائلی از اولاد عدنان بود. وی نیای بنی‌حمدان، پادشاهان «موصل» و «جزیره» و «حلب» در دوره عباسی به شمار می‌رود که از نوادگان او باید «سیف الدولهٔ حمدانی» فرمان‌روای حلب و بیشتر حکام شام و دیار بکر را نام برد. ابوفراس حمدانی نیز از جمله نوادگان اوست.[۷]

زیادة الله بن محمد بن اغلب

ابومحمد، زیادة الله ثانی پسر محمد بن اغلب بن ابراهیم حاکم افریقیه و هشتمین فرمان‌روای اغلبی‌ها بود. وی پس از مرگ برادرش احمد بن محمد ، در سال ۲۴۹ ق جانشین او شد. او مردی عاقل و نیک‌روش بود. مدت یک سال و چند روز در مسند قدرت بود تا این‌که در تونس بدرود حیات گفت. گویند: در خاندان بنی‌اغلب از زیادة الله عاقل‌تر به حکومت نرسید.[۸]

زید بن موسی طالبی

زید، فرزند امام موسی کاظم ﷺ بود. در ابتدای حکومت مأمون همراه با «ابوالسرایا» سر به شورش برداشت. او را به خاطر این که خانه‌های بنی‌عباس و پیروان آن ها را در بصره به آتش کشید، «زید النار» (زید

آتش) خوانده‌اند. زمانی که مأمون بر ابوالسرایا پیروز شد و سر او را به نزد مأمون فرستادند، زید نیز در بصره به محاصره درآمد. زید امان خواست و به بغداد فرستاده شد تا این که در روزگار مستعین، دار فانی را وداع گفت.[۹]

غزال

یحیی بن حکم بکری منسوب به بکر بن وائل، چون در کودکی زیبا روی بود، او را غزال (آهو) خوانده‌اند. او در شهر «جیّان» زاده شد و در «کوردوبا» زیست و با چهار تن از حکام اموی معاصر بود. او از نزدیکان حکام و فرمان‌روایان بود و در مسائل مهم سیاسی طرف مشورت قرار می‌گرفت. وی به عنوان سفیر به دربار شاهان اعزام می‌شد. ابن‌حیان، در کتاب المقتبس دربارهٔ وی چنین می‌گوید: «غزال، حکیم، شاعر و طالع‌بین اندلس بود و از فن و شیوهٔ پرورش اسب نیز اطلاع بسیار داشت. در کنار تمامی این‌ها از دانش فلسفه و ریاضیات حظی وافر داشت. علاوه بر تمامی خصوصیات یاد شده، او از برجسته‌ترین شاعران عصر خویش بود.» عبدالرحمان بن حکم، حاکم اندلس، او را به سبب هجو گزنده‌اش نسبت به «زریاب» تبعید کرد و او ناچار روانهٔ عراق شد. بعدها در حالی که از می‌خواری دست کشیده و زاهد شده بود، به اندلس بازگشت. او ارجوزه‌ای (قصیده‌ای در بحر رجز) دربارهٔ فتح اندلس سرود. گویند: حیاتی طولانی داشت و عمرش به یک‌صد سال رسید.[۱۰]

فضل بن مروان

فضل بن مروان بن ماسرجس، وزیر مأمون که پس از مرگ مأمون برای معتصم که آن زمان همراه مأمون در روم بود، بیعت گرفت. معتصم نیز فضل بن مروان را به وزارت برگزید و به او خلعت عطا کرد و امور مملکتی را به وی واگذاشت. فضل در اصل مسیحی بود و از دانش بهرهٔ چندانی نبرده بود؛ ولی آگاهی کاملی در خدمت به خلفا داشت چندی بعد، معتصم بر او خشم گرفت و او را به زندان انداخت؛ ولی پس از چندی او را آزاد کرد. فضل به خدمت عده‌ای از خلفا درآمد و در هشتاد و چند سالگی درگذشت. او دیوانی مربوط به نامه‌ها و کتابی در مورد قضایا و مشاهدات خود دارد.[۱۱]

یحیی بن عمر طالبی

ابوحسین، یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب بود. مادر ابوالحسن، فاطمه دختر حسین بن عبدالله بود که از نوادگان جعفر بن ابی طالب محسوب می‌شد. وی از اهل بیت و ستم‌ناپذیر و مبارز بود. او در سال ۲۳۵ ق در ایام متوکل خروج کرد و به همراهی گروهی رهسپار خراسان شد. ولی عبدالله بن طاهر او را به بغداد بازگرداند. متوکل دستور داد تا او را پس از ضرب و شتم زندانی کنند. اما چندی بعد او را از زندان آزاد ساخت.

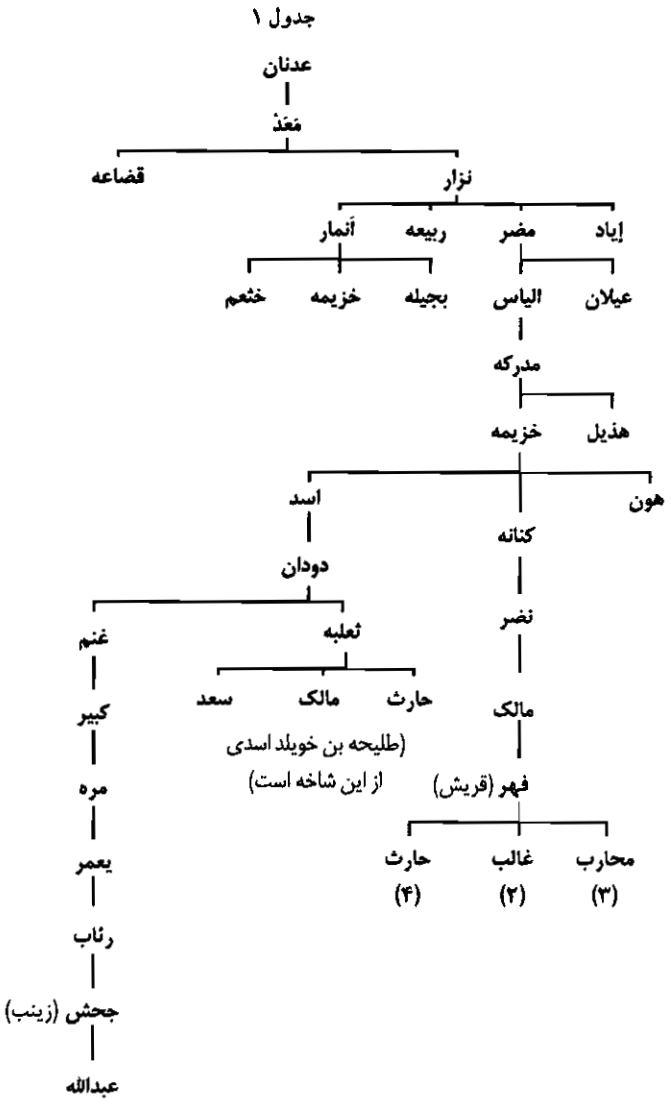
وی مدتی در بغداد اقامت داشت و در زمان حکومت «مستعین بالله» خلیفهٔ عباسی به کوفه رفت. این قضیه در زمان جانشینی «مستعین» پس از مرگ برادرش منتصر بالله و پس از سال ۲۴۸ ق اتفاق افتاد. یحیی، با جمع‌آوری گروهی از اعراب شبانه وارد کوفه شد. او آن‌چه که در بیت‌المال وجود داشت، تصاحب کرد و درِ زندان‌ها را گشود و تمامی زندانیان را آزاد ساخت. او مردم را به «رضی من آل محمد» (دعوت به سوی فردی از آل محمد ﷺ که مورد رضا و توافق مسلمانان باشد) فراخواند. مردم با او بیعت کردند و او توانست پس از اخراج نمایندهٔ خلیفه از کوفه بر شهر سلطه یابد و در «فلّوجه» اردو زند. لشکریان خلیفه به سمت او به حرکت درآمدند و با وی به کارزار پرداختند. اما در این جنگ یحیی بر آنها پیروز شد. رفته رفته کار او بالا گرفت و قدرت یافت. از این رو، لشکر دیگری از سوی محمد بن عبدالله بن طاهر، امیر بغداد به فرماندهی حسین بن اسماعیل به سمت او روانه شد. دو لشکر در منطقهٔ «شاهی» در نزدیکی کوفه درگیر شدند. در نتیجه نیروهای یحیی پراکنده گشتند. و او با تعداد معدودی در صحنهٔ جنگ باقی ماند ولی اسب، او را بر زمین افکند و یحیی به قتل رسید و سر از تنش جدا کرده، برای مستعین فرستادند. یحیی فردی نیکوسیرت و متدین بود و از لحاظ جسمانی بازوان نیرومندی داشت به طوری که هرگاه بر غلامان خشم می‌گرفت، میله‌ای آهنین دور گردنشان می‌پیچید، به گونه‌ای که کسی جز او توانایی آن را نداشت که آن میله را باز کند. شاعران زیادی از جمله ابن رومی در رثای او شعر گفته‌اند. گروهی از جارودیه بر این عقیده‌اند که یحیی بن عمر نمرده است. آنان کشته شدن او را نپذیرفتند و او را زنده می‌پنداشتند.[۱۲]

پی نوشت‌ها:

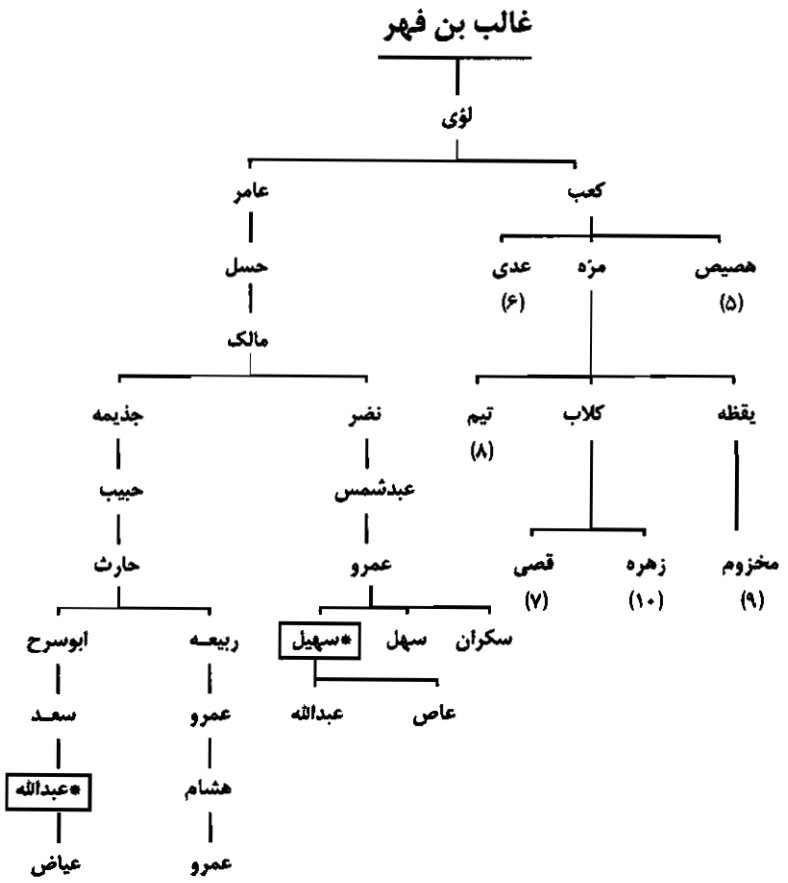
۱. یک‌شنبه اول محرم سال ۲۵۰ = ۱۳ فوریه سال ۸۶۴؛ دوشنبه ۲۹ ذی‌القعده سال ۲۵۰ = اول ژانویه سال ۸۶۵.
۲. الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۱۲؛ النجوم الزاهره، ج ۳، ص ۸۳ـ۸۴؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۲۶۲.
۳. العبر، ج ۱، ص ۴۵۷.
۴. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۶۰؛ الولاة والقضاة، ص ۴۶۷ ۵۰۲؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۱۶؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۲، ص ۵۱۴؛ العبر، ج ۱، ص ۴۵۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۵۶؛ حسن المحاضره، ج ۱، ص ۲۰۸؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۵۶.
۵. الأغانی، ج ۳۲، ص ۹۵؛ معجم الادباء، ج ۳، ص ۲۳۱؛ الاعلام، ج ۲، ص ۲۴۱.
۶. الأغانی، ج ۷، ص ۱۴۶؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۵۴؛ معجم الادباء، ج ۹، ص ۵؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۱۲۳؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۱۶۲؛ تاریخ آداب اللغة العربیة، ج ۲، ص ۹۱؛ تاریخ الأدب العربی، ج ۲، ص ۲۹۷.
۷. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۳۰۴.
۸. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۹۴؛ البیان المغرب، ج ۱، ص ۱۱۳؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۵۲۰؛ دائرة المعارف الاسلامیه، مادهٔ «زیادة الله بن اغلب»؛ العبر، ج ۴، ص ۲۰۱.
۹. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۰۲؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۵۳۵؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۰۴ و ۱۰۵.
۱۰. المطرب من أشعار اهل المغرب، ص ۱۳۳؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۰۴؛ تاریخ الفکر الاندلسی، ص ۵۵؛ نفح الطیب، ج ۳، ص ۲۱ ۲۹؛ الروم والعرب، ص ۱۶۵.
۱۱. الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۳۵۸؛ وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۴۵؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۱۲۲؛ اعتاب الکتّاب، ص ۱۳۰.
۱۲. الاعلام زرکلی، ج ۹، ص ۲۰۰؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۷، ص ۱۲۶؛ تاریخ طبری، رویدادهای سال‌های ۲۳۵ و ۲۵۰؛ البدایة والنهایه، ج ۱۱، ص ۵؛ الفرق بین الفرق، ص ۳۲؛ مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۱۳ و ۱۵۲؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۶۳؛ مقاتل الطالبیین، ص ۶۳۹؛ التبصیر فی الدین، ص ۲۸.

نمودار نسب‌ها

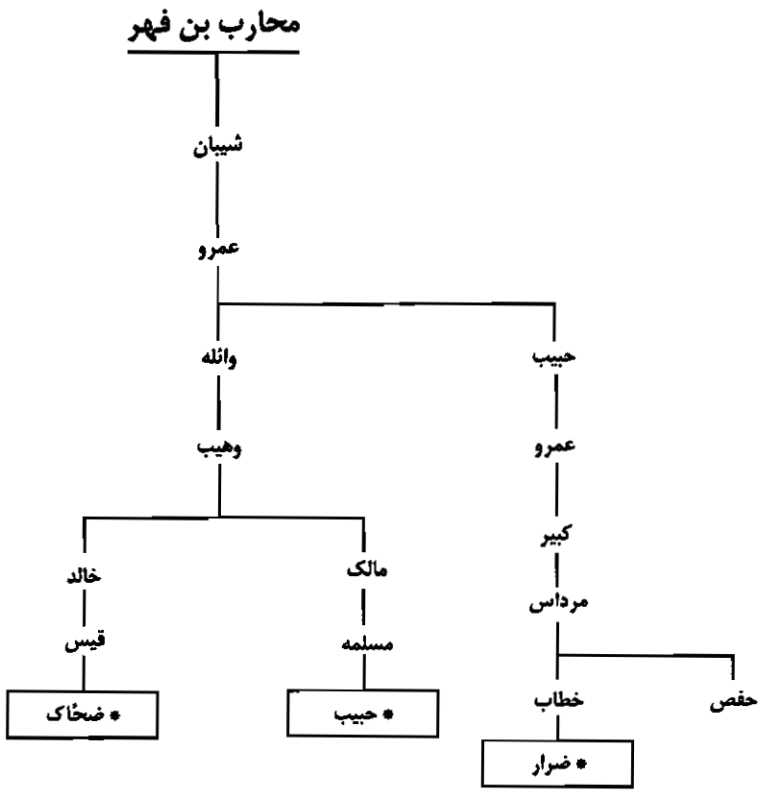
جدول ۱



جدول ۲

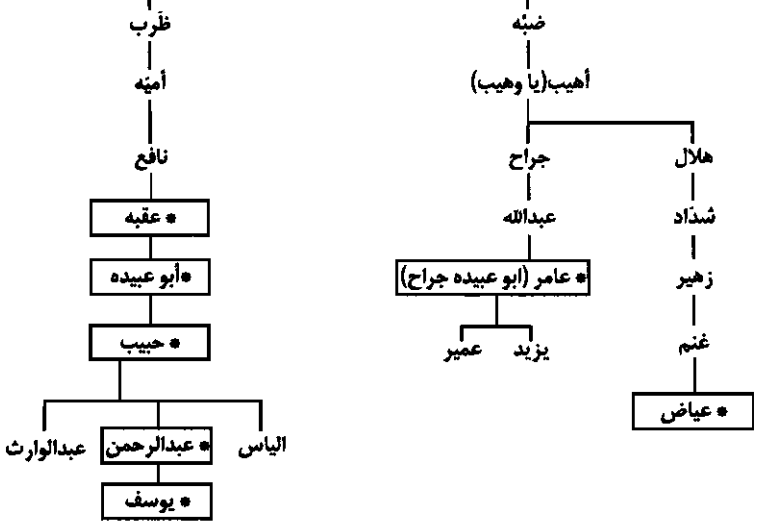

غالب بن فهر
لؤی
عامر
کعب
حسل
عدی
(۶)
مرّه
هصیص
(۵)
مالک
جذیمه
نضر
تیم
(۸)
کلاب
یقظه
حبیب
عبدشمس
قصی
(۷)
زهره
(۱۰)
مخزوم
(۹)
حارث
عمرو
ابوسرح
ربیعه
*سهیل
سهل
سکران
سعد
عمرو
عبدالله
عاص
*عبدالله
هشام
عیاض
عمرو

جدول ۳


محارب بن فهر
شیبان
عمرو
وائله
حبیب
وهیب
عمرو
خالد
مالک
کبیر
قیس
مسلمه
مرداس
* ضحّاک
* حبیب
خطاب
حفص
* ضرار

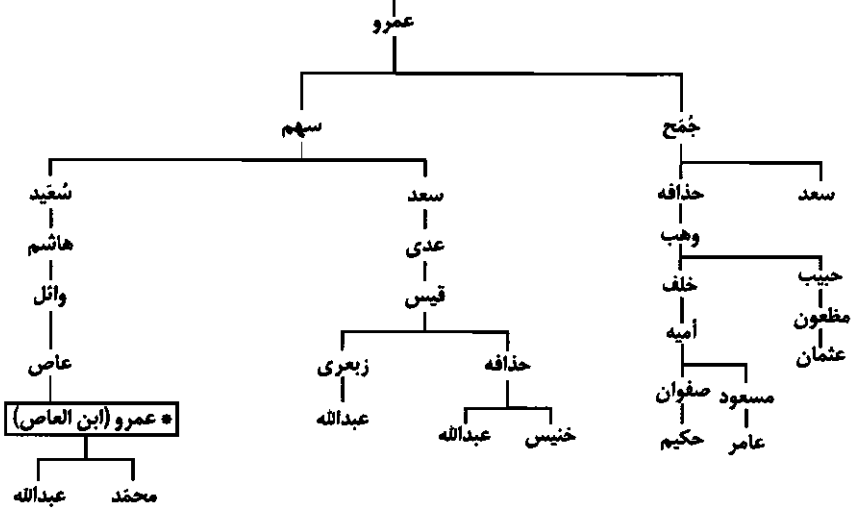
جدول ٤

حارث بن فهر

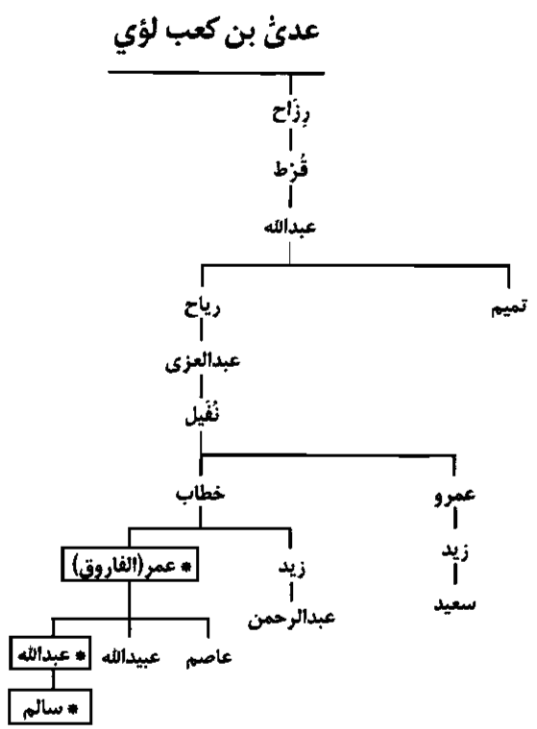


جدول ٥

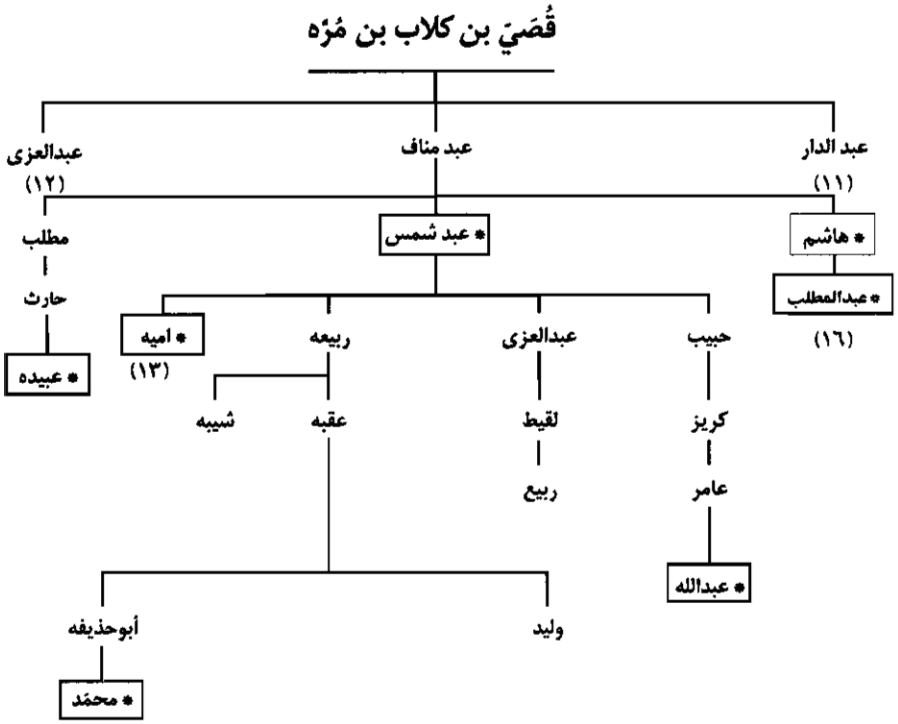
هصیص بن کعب بن لؤی



جدول ٦

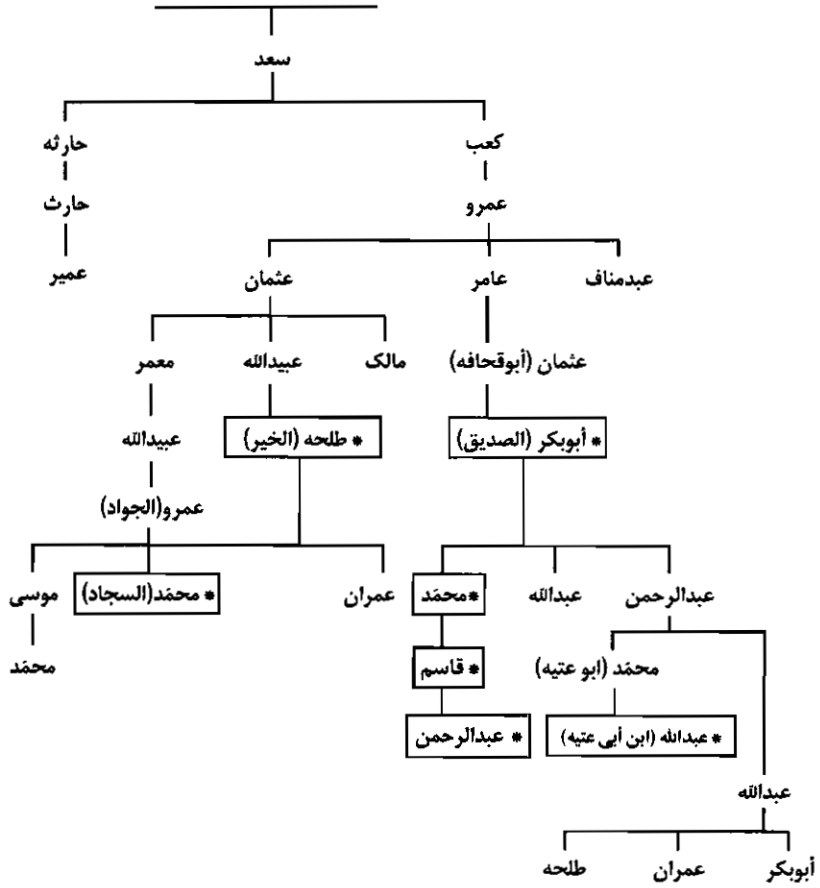

عدیّ بن کعب لؤي
رِزاح
قُرط
عبدالله
تمیم
ریاح
عبدالعزی
نُفَیل
عمرو
زید
سعید
خطاب
* عمر(الفاروق)
زید
عبدالرحمن
* عبدالله
عبیدالله
عاصم
* سالم

جدول ۷


قُصَيّ بن کلاب بن مُرّه
عبدالعزی
(۱۲)
عبد منا ف
عبد الدار
(۱۱)
مطلب
* عبد شمس
* هاشم
حارث
* عبدالمطلب
(۱٦)
* عبیده
* امیه
(۱۳)
ربیعه
عبدالعزی
حبیب
شیبه
عقبه
لقیط
کریز
ربیع
عامر
* عبدالله
أبوحذیفه
ولید
* محمّد

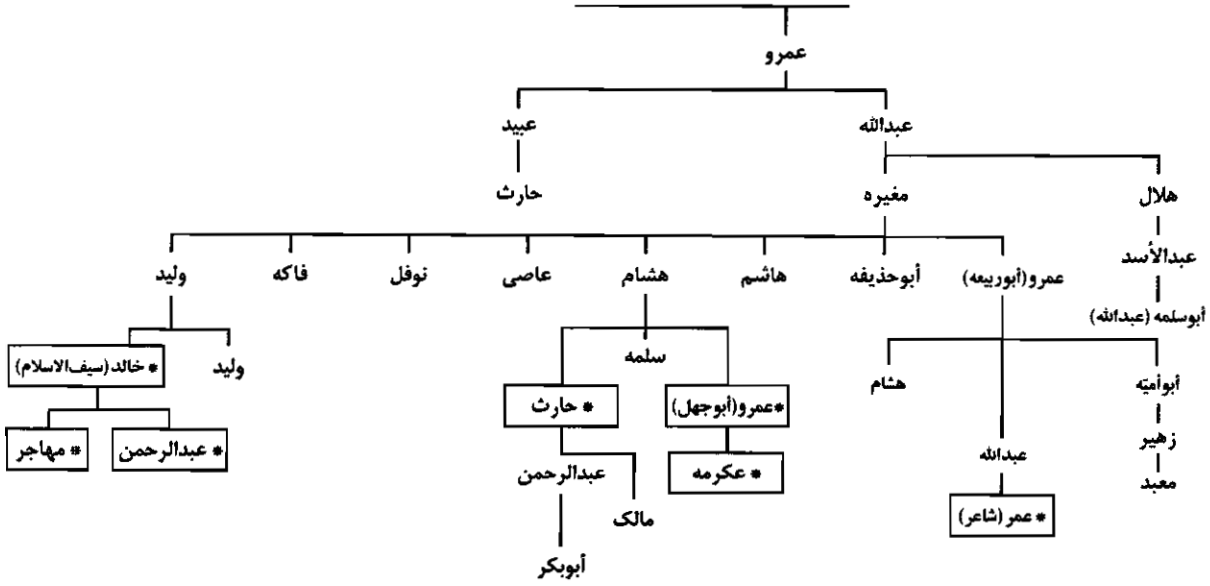
جدول ۸

تیم بن مرّة بن کعب



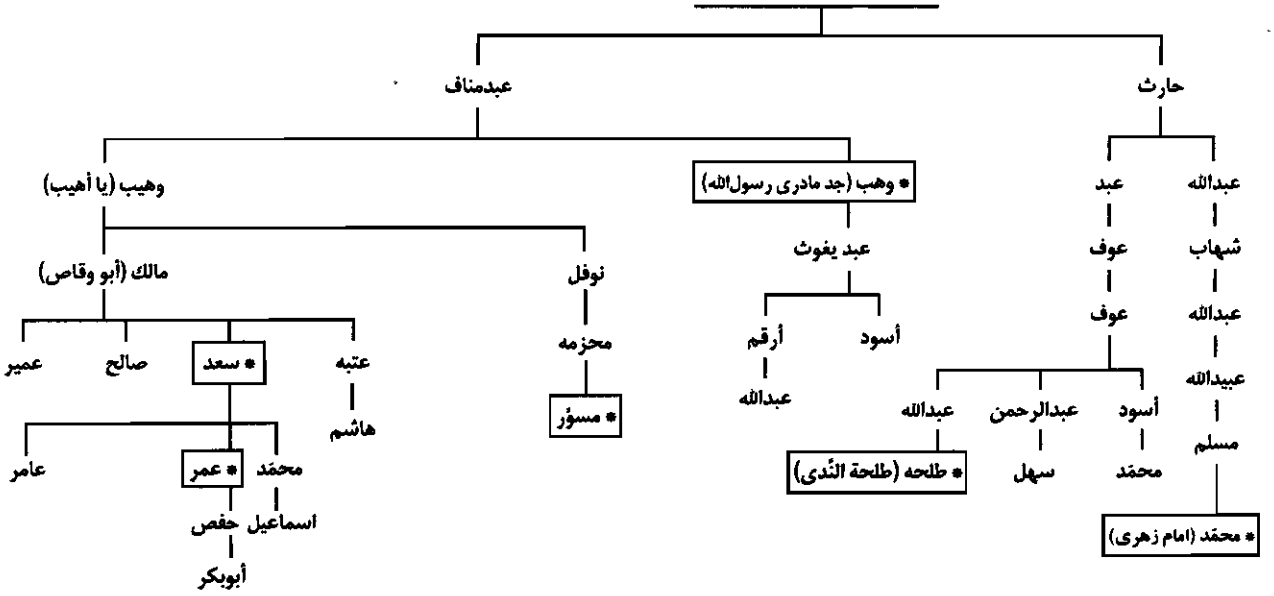
جدول ۹

مخزوم بن یقظة بن مرّه



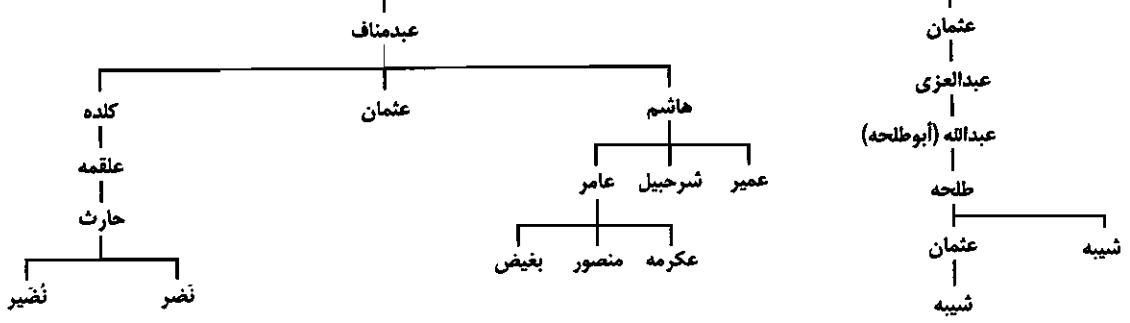
جدول ۱۰

زهرة بن کلاب بن مرّه



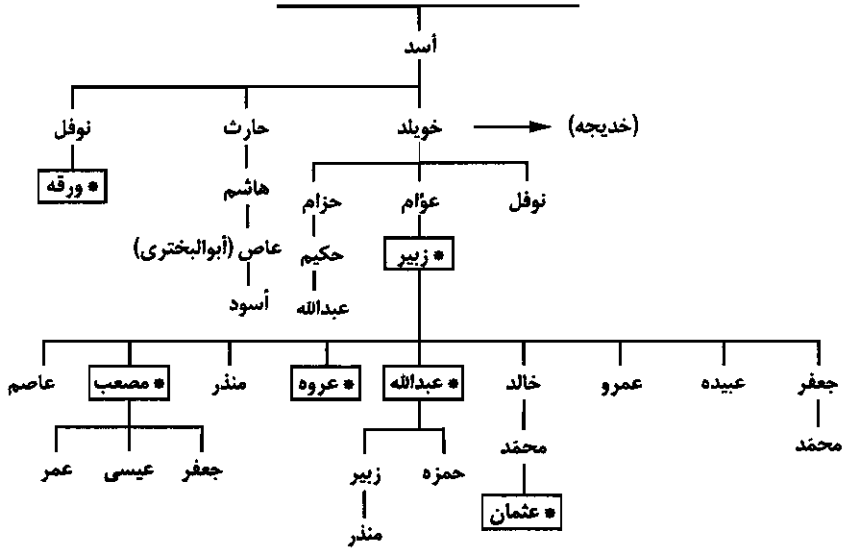
جدول ۱۱

عبدالدار بن قُصَیّ بن کلاب



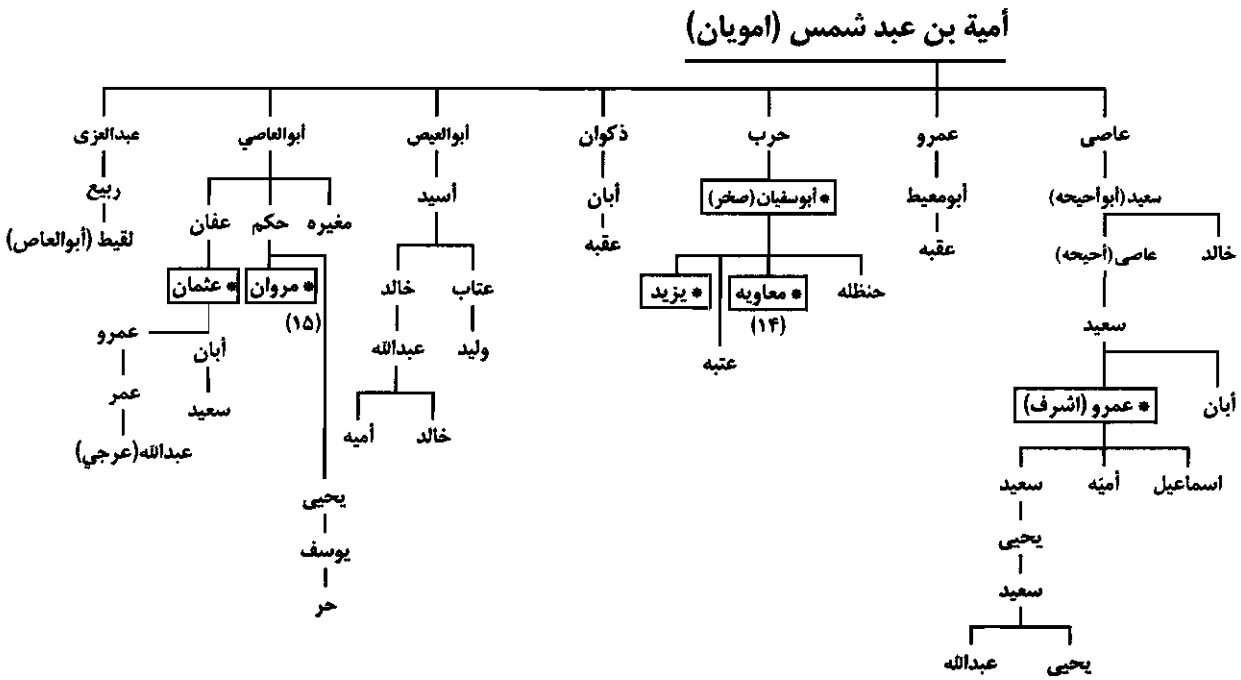
جدول ۱۲

عبدالدار بن قُصَيّ بن كلاب



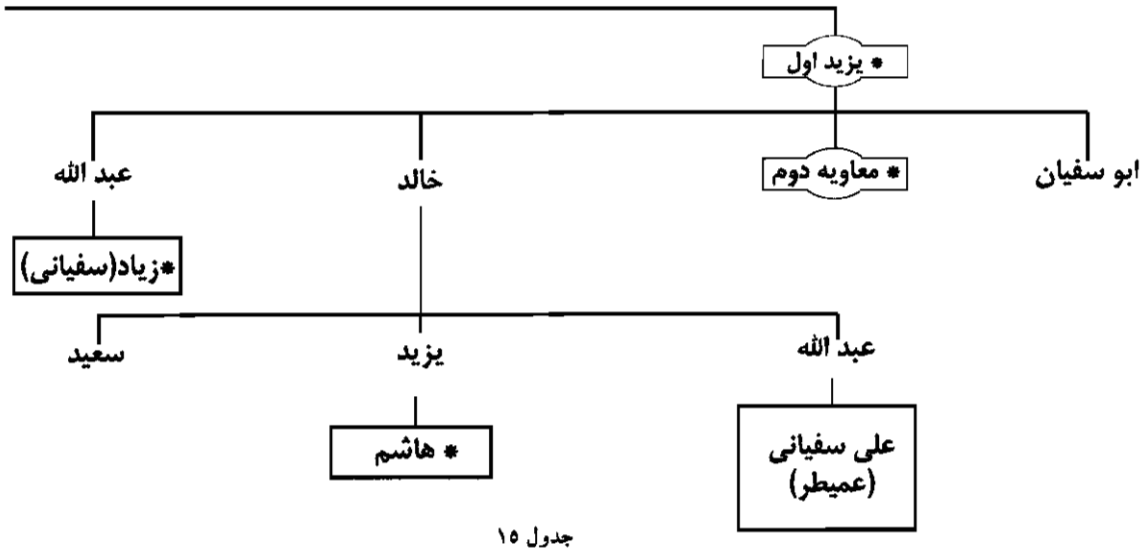
جدول ۱۳

أمية بن عبد شمس (امويان)



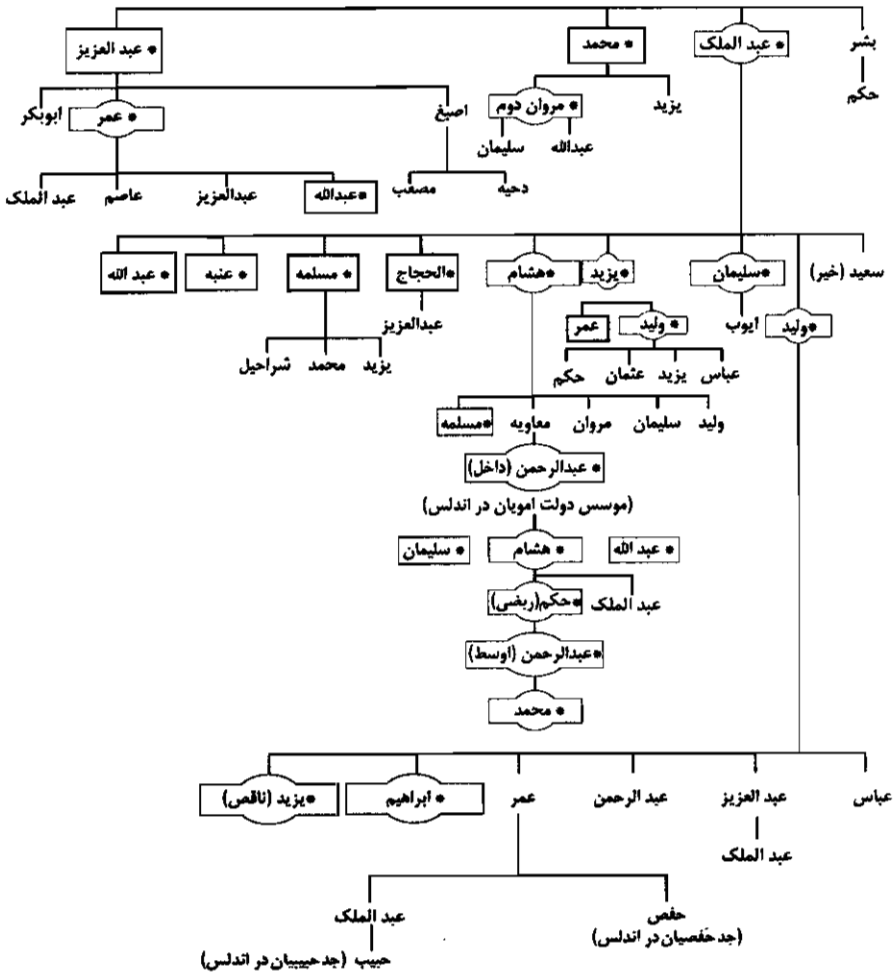
جدول ۱۴

معاویه بن ابی سفیان
(سفیانیان)



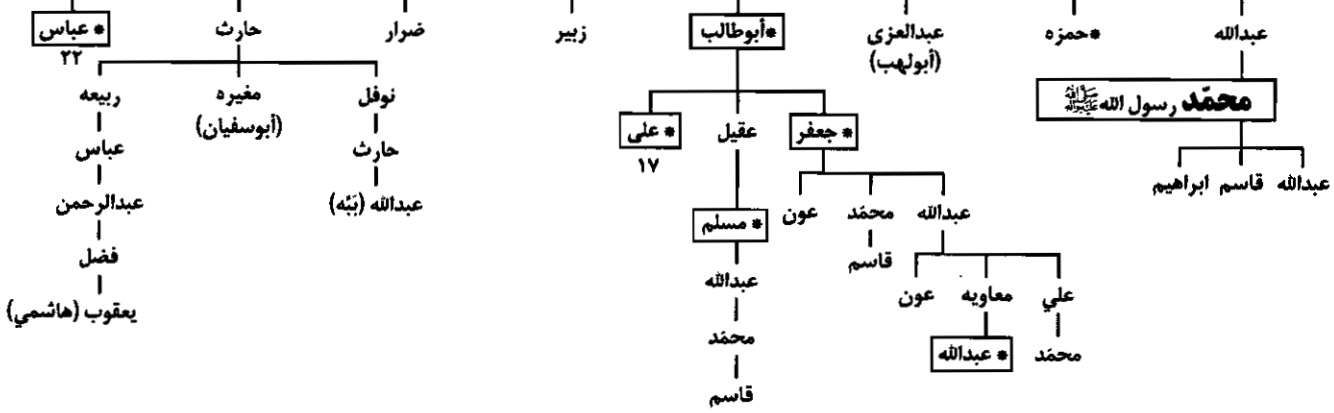
جدول ۱۵

مروان بن الحکم (مروانیان)



جدول ۱۶

عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف (هاشميان)



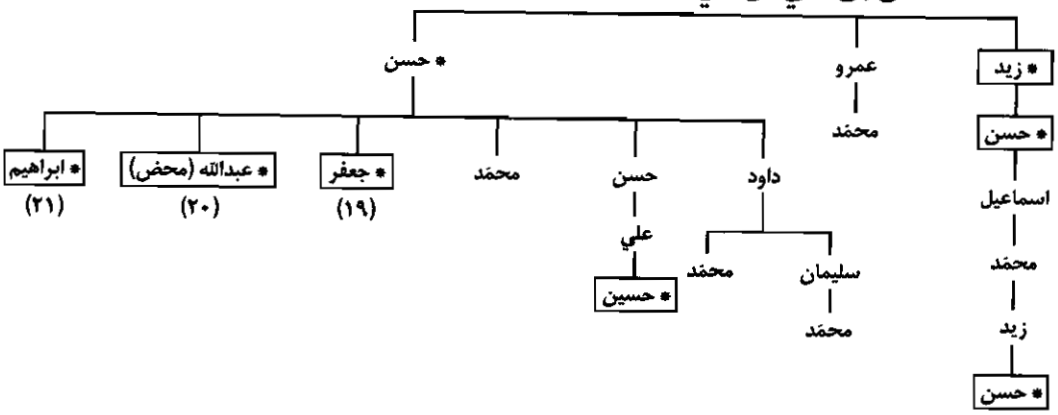
جدول ۱۷

علي بن أبي طالب بن عبدالمطلب (علويان)



جدول ۱۸

حسن بن علي بن أبي طالب (علويان حسني)



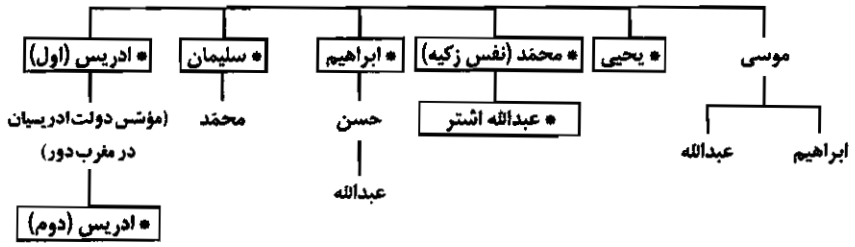
جدول ۱۹

جعفر بن حسَن بن حسَن بن علي بن أبي طالب



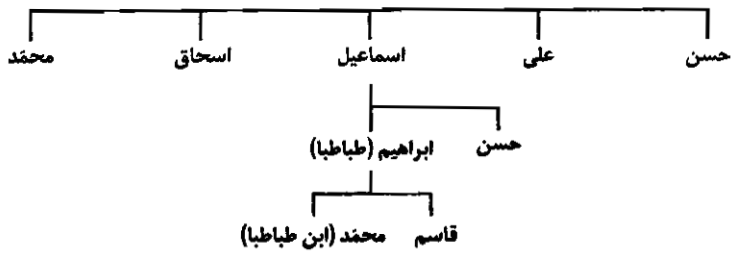
جدول ۲۰

عبدالله (محض) بن حسَن بن حسَن بن علي بن أبي طالب

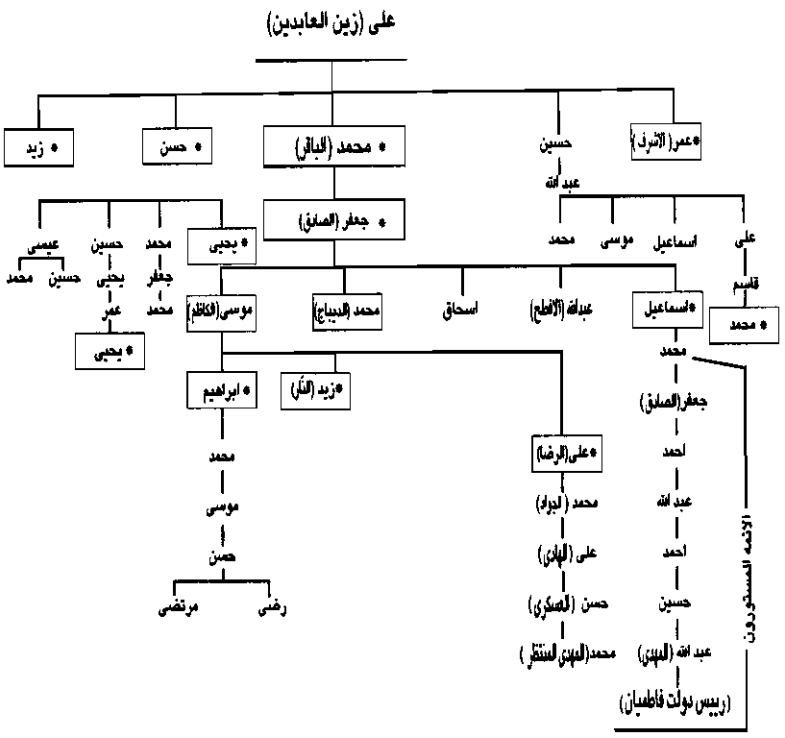


جدول ۲۱

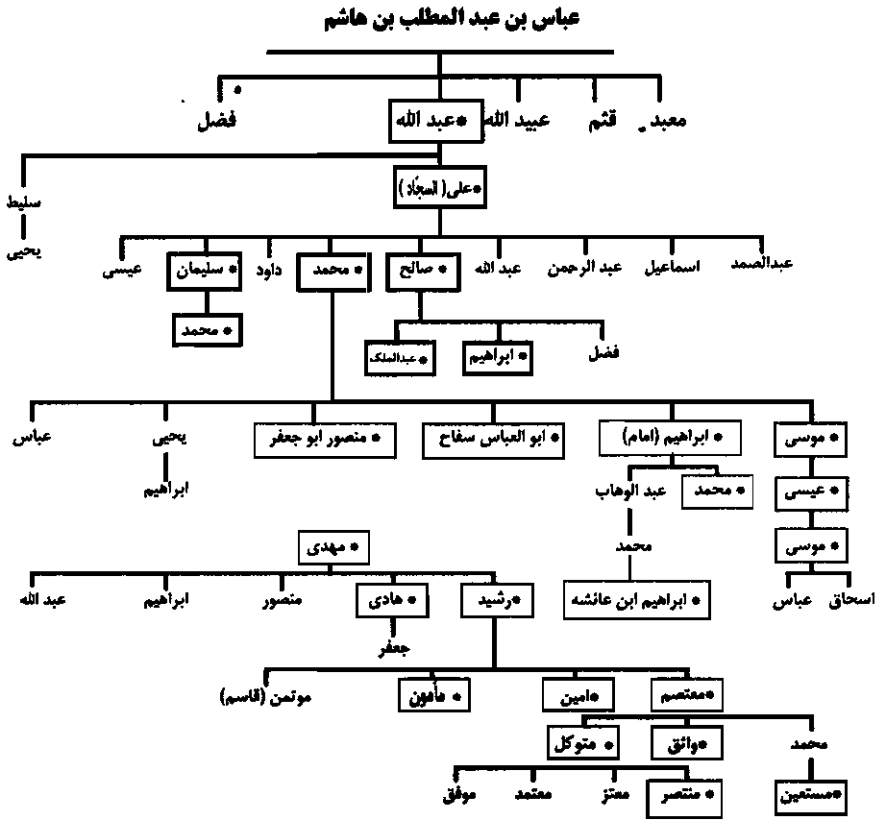
ابراهیم بن حسَن بن حسَن بن علی بن أبی طالب



جدول ۲۲



جدول ۲۳



مدت خلافت خلفا و عمر ایشان

۱ ـ خلفای راشدین

ابوبکر: ۲۷ ماه خلافت کرد و در ۶۳ سالگی، در آخر جمادی‌الثانیِ سال ۱۳ ق درگذشت.

عمر بن خطاب: او ده سال و شش ماه خلافت کرد و در ۶۳ سالگی در ذی حجه سال ۲۳ ق درگذشت.

عثمان بن عفّان: دوازده سال خلافت کرد و به سن ۸۲ سالگی در ذی حجه سال ۳۶ ق درگذشت.

علی بن ابی‌طالبؑ: مدت خلافت او چهار سال و شش ماه بود و در رمضان سال ۴۰ ق در سن ۶۰ سالگی به شهادت رسید.

حسن بن علی بن ابی طالب: شش ماه حکومت کرد و به قولی در شوال سال ۴۹ ق، در ۴۶ سالگی به شهادت رسید.

۲ ـ خلفای اموی

معاویة بن ابی‌سفیان: مدت حکومت او نوزده سال و هشت ماه بود و در رجب سال ۶۰ق، در ۷۸ سالگی مرد.

یزید بن معاویه: مدت حکومت او سه سال و هشت ماه بود و در ربیع‌الاول سال ۶۴ق، در ۳۸ سالگی مرد.

معاویة بن یزید: چهل روز حکومت کرد و در سال ۶۴ق، در ۲۳ سالگی درگذشت.

مروان بن حکم: ده ماه حکومت کرد و در رمضان سال ۶۵ق، در ۷۱ سالگی درگذشت.

عبدالملک بن مروان: ۲۱ سال حکومت کرد و در شوال سال ۸۶ق، در شصت سالگی مرد.

ولید بن عبدالملک: نه سال و هشت ماه دوران حکومت او بود و در جمادی‌الثانی سال ۹۶ق، در ۴۸ سالگی مرد.

سلیمان بن عبدالملک: دو سال و هشت ماه حکومت کرد و در صفر سال ۹۹ق، در ۴۵ سالگی درگذشت.

عمر بن عبدالعزیز بن مروان: دو سال و پنج ماه حکومت کرد و در رجب سال ۱۰۱ق، در ۴۰ سالگی درگذشت.

یزید بن عبدالملک بن مروان: چهار سال و یک ماه حکومت کرد و در شعبان سال ۱۰۵ق، در ۳۸ سالگی مرد.

هشام بن عبدالملک بن مروان: نوزده سال و هفت ماه حکومت کرد و در ربیع‌الثانی سال ۱۲۵ق، در ۵۴ سالگی درگذشت.

ولید بن یزید بن عبدالملک: یک سال و دو ماه حکومت کرد و در جمادی‌الثانی سال ۱۲۶ق، در ۳۸ سالگی مرد.

یزید بن ولید بن عبدالملک: ۵ ماه حکومت کرد و در ذی حجه سال ۱۲۶ق، در سن ۴۰ سالگی درگذشت.

ابراهیم بن ولید بن عبدالملک: هفتاد روز حکومت کرد و در سال ۱۲۷ق، از حکومت خلع شد. وی در ربیع‌الثانی سال ۱۳۲ق، در شصت سالگی مرد.

مروان بن محمد بن مروان بن حکم: پنج سال حکومت کرد و در ذی حجهٔ سال ۱۳۲ق، در شصت سالگی مرد.

۳ ـ خلفای بنی‌العباس

ابوعباس سفّاح: چهار سال و ۹ ماه حکومت کرد و در ذی حجهٔ سال ۱۳۶ق، در ۳۲ سالگی مرد.

ابوجعفر منصور: مدت حکومت او ۲۲ سال بود و در ذی حجهٔ سال ۱۵۸ق، در ۶۲ سالگی مرد.

مهدی پسر منصور: ده سال حکومت کرد و در محرم سال ۱۶۹ق، به سن ۴۳ سالگی درگذشت.

هادی پسر مهدی: پانزده ماه حکومت کرد و در ربیع‌الاول سال ۱۷۰ق، به سن ۳۴ سالگی مرد.

هارون الرشید پسر مهدی: ۲۳ سال و شش ماه حکومت کرد و در جمادی‌الثانیِ سال ۱۹۳ق، در ۴۴ سالگی مرد.

امین پسر رشید: چهار سال و شش ماه حکومت کرد و در صفر سال ۱۹۷ق، و در ۲۸ سالگی مرد.

مأمون پسر رشید: بیست سال و پنج ماه حکومت کرد و در رجب سال ۲۱۸ق، در ۴۲ سالگی درگذشت.

معتصم پسر رشید: هشت سال و هشت ماه حکومت کرد و در ربیع الاول سال ۲۲۷ق، به سن ۴۸ سالگی مرد.

واثق پسر معتصم: پنج سال و نه ماه حکومت کرد و در ذی حجهٔ سال ۲۳۲ق، در ۳۶ سالگی مرد.

متوکل پسر معتصم: چهارده سال و ده ماه حکومت کرد و در شوال سال ۲۴۷ق، در ۴۰ سالگی مرد.

منتصر پسر متوکل: شش ماه حکومت کرد و در ربیع الثانی سال ۲۴۸ق، در سن ۲۵ سالگی مرد.

۴ ـ خلفای اموی حاکم بر اندلس

عبدالرحمان (داخل) پسر معاویة بن هشام بن عبدالملک: ۳۳ سال و ۴

ماه حکومت کرد و در ربیع الاول سال ۱۷۲ ق، در ۵۱ سالگی درگذشت.
هشام (اول) پسر عبدالرحمان: هفت سال و نه ماه حکومت کرد و در صفر سال ۱۸۰ ق، در ۴۱ سالگی درگذشت.
حکم (اول) (ربضی) پسر هشام: ۲۶ سال و یازده ماه حکومت کرد و در ذی حجهٔ سال ۲۰۶ ق، به سن ۴۲ سالگی درگذشت.
عبدالرحمان دوم پسر حکم: ۳۱ سال و سه ماه حکومت کرد و در ربیع‌الثانی سال ۲۳۸ ق، در سن ۶۲ سالگی درگذشت.

نام مادران خلفا

۱ـ خلفای راشدین

ابوبکر صدیق: مادرش امّ الخیر سلمی دختر صخر و از قبیله تیم است.
عمر بن خطاب: مادرش حنتمة دختر هاشم پسر مغیره و از قبیله مخزوم است.
عثمان بن عفان: مادرش أروی دختر کریز بن ربیعة بن حبیب بن عبد شمس بن عبد مناف است.
امام علی بن ابی‌طالبﷺ: مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف است.
امام حسن بن علی بن ابی‌طالبﷺ: مادرش فاطمه (س) دختر پیامبر اسلام محمدﷺ است.

۲ـ خلفای اموی

الف ـ سفیانیان

معاویة بن ابی‌سفیان: مادرش هند دختر عتبة بن ربیعة بن عبد شمس است.
یزید (اول) پسر معاویه: مادرش میسون دختر بجدل بن انیف و از قبیله کلب است.
معاویة (دوم) پسر یزید: مادرش ام هاشم، حیّه دختر ابوهاشم بن عتبة بن ربیعة بن عبد شمس می‌باشد.

ب ـ مروانیان

مروان بن حکم: مادرش آمنه دختر علقمة بن صفوان بن امیه می‌باشد.
عبدالملک بن مروان: مادرش عائشة دختر معاویة بن مغیرة بن ابی العاص است.
ولید (اول) پسر عبدالملک: مادرش ام‌سلیمان ولیده دختر عباس و از قبیلهٔ عبس است.
سلیمان بن عبدالملک: با ولید بن عبدالملک از یک مادر زاده شده‌اند.
عمر بن عبدالعزیز بن مروان: مادرش ام عاصم جمیله دختر عاصم بن عمر بن خطاب می‌باشد.
یزید (دوم) بن عبدالملک بن مروان: مادرش عاتکه دختر یزید بن معاویة بن ابی‌سفیان است.
هشام بن عبدالملک: مادرش ام هشام، فاطمه دختر هشام بن اسماعیل و از قبیلهٔ مخزوم است.
ولید (دوم) بن یزید بن عبدالملک: مادرش ام محمد دختر محمد بن یوسف ثقفی برادر حجاج بن یوسف ثقفی می‌باشد.
یزید سوم (ملقب به یزید ناقص) پسر ولید بن عبدالملک: مادرش شاه‌فرند دختر پادشاه ایران خسرو پسر فیروز پسر یزدگرد پسر شهریار می‌باشد.
ابراهیم بن ولید بن عبدالملک: مادرش ام ولد (کنیز) و از تیرهٔ بربر می‌باشد.
مروان دوم پسر محمد بن مروان بن حکم: مادرش همان مادر ابراهیم بن ولید بن عبدالملک ـ که نسبت برادری آن دو از طریق مادر می‌باشد ـ است.

۳ـ خلفای عباسی

ابوالعباس سفاح: مادرش ریطة دختر عبدالله بن عبدالمدان و از قبیلهٔ حارث می‌باشد.
ابوجعفر منصور: مادرش کنیز بود و سلامه نام داشت.
مهدی بن منصور: مادرش ام موسی دختر منصور و از حِمَیر می‌باشد.
هادی پسر مهدی: مادرش کنیز بوده است و خیزران نام دارد.
هارون الرشید پسر مهدی: مادرش همان خیزران مادر هادی می‌باشد.
امین پسر هارون الرشید: مادرش زبیده دختر جعفر بن منصور می‌باشد.
مأمون پسر هارون الرشید: مادرش کنیز بوده و مراجل نام داشت.
معتصم بن الرشید: مادرش کنیز بود و ماردة نام داشت.
واثق پسر معتصم: مادرش کنیز بود و قراطیس نام داشت.
متوکل پسر معتصم: مادرش کنیز بوده شجاع نام داشت.
منتصر پسر متوکل: مادرش کنیز بوده و حبشیة نام داشت.

۴ـ امویان اندلس

عبدالرحمان (داخل) بن معاویة بن هشام بن عبدالملک: مادرش کنیز بود و راح یا رداح نام داشت.
هشام بن عبدالرحمان بن معاویة: مادرش کنیز بوده و جمال نام داشت.
حکم بن هشام: مادرش کنیز بوده و زخرف نام داشت.
عبدالرحمان بن الحکم بن هشام: مادرش کنیز بود و حلاوة نام داشت.

شهـرهـا

الف

ابرو (Ebro): ر.ک: نهر ابرو.

أبز قباد: شهری است واقع در منطقهٔ أرّجان در ناحیه فارس. این شهر به قباد پسر فیروز، پدر خسرو انوشیروان منسوب است.

ابلّه: که در زبان یونانی Apologos خوانده می‌شود، شهری درکنارهٔ غربی و منتهی الیه شط العرب، که پیش از اسلام، بندری معروف بوده و در آن پادگان‌هایی برای ساسانی وجود داشته است.

ابواء: روستایی نواحی مدینهٔ منوره، که آرامگاه آمنه مادر گرامی رسول اکرمﷺ در آن قرار دارد.

ابیورد: شهری واقع در شرق شهر نسا. محتمل است همان محمدآباد کنونی باشد که در غرب شهر مرو واقع است. و در سابق جزیی از خراسان بوده، ولی اکنون به جمهوری ترکستان وابسته است. ابومظفر محمد بن احمد ابیوردی دانشمند لغت‌شناس و انساب، (درگذشته به سال ۵۰۷ق) به این شهر منسوب است.

اجنادین: مکانی در جنوب رمله در منطقهٔ بیت جبرین در فلسطین، که جنگ مشهورِ میان مسلمانان و رومیان، در سال سیزده ق که به پیروزی مسلمانان انجامید، در آن رخ داد.

احد: کوهی در فاصلهٔ یک میلی در شمال شهر مدینهٔ منوره که نزدیک‌ترین کوه به آن است و یکی از جنگ‌های مهم مسلمانان و مشرکان، در سال سوم هجری در آنجا رخ داده است.

أحساء: آبی که زمین شنزار، آن را در خود فرو می‌برد و به هنگام رسیدن به لایه‌های صخره‌ای زیرین متوقف می‌شود؛ بادیه‌نشینان بعد از حفر محل آن آب را استخراج می‌کنند. این قبیل آب‌های زیرزمینی در بیابان فراوان یافت می‌شود، امّا کلمهٔ احساء بر محلی اطلاق می‌شود که سابقاً آن را بحرین می‌خواندند. این نام بر سرزمینی در حاشیهٔ خلیج فارس اطلاق می‌گردد و نشانگر آب فراوان در آن است. این نام هم‌چنین تمام مناطقی که در امتداد ساحل شرقی خلیج فارس قرار دارد، نیز گفته می‌شود.

احیا: محلی نزدیک جُحفه.

اذاسّا: ر.ک: اُدسّا.

آذربایجان: منطقه‌ای در منتهی‌الیه جنوب غربی دریای مازندران، و در امتداد ساحل؛ این منطقه از جنوب به گیلان و از غرب و شمال به ارمنستان محدود می‌شود. در شمال آن، رود ارس جریان دارد که حد فاصل بین آذربایجان و قفقاز است. در جنوب آن سامان نیز سفید رود در جریان است که این منطقه را از گیلان جدا می‌کند. مهم‌ترین شهرهای آذربایجان عبارتند از: اردبیل، ارومیه، مرند، خوی، مراغه و تبریز. شهر اردبیل درگذشته مرکز آذربایجان بود و پس از آن ـ در اواخر عهد بنی‌عباس ـ تبریز مرکز آذربایجان قرار داده شد، اما پس از تهاجم مغول شهر مراغه مرکز حکومت گردید. سرانجام در عهد پادشاهان صفوی تبریز عظمت و شکوه گذشتهٔ خود را بازیافت. آذربایجان امروزه در جمهوری اسلامی ایران قرار دارد.

اَذرح: شهری است در منطقه بلقاء، مابین معان و بطره. دو حکم منتخب علی بن ابی طالب و معاویه بن ابی‌سفیان؛ یعنی ابوموسی اشعری و عمرو عاص، پس از جنگ صفین ـ که در سال ۳۷ق رخ داده بود ـ به سال ۳۸ق در همین محل گرد آمدند. این شهر امروزه از شهرهای شرقی اردن است و در شمال شهر معان قرار دارد.

اذرعات: شهری است در بلقاء که امروزه در شرق اردن قرار دارد.

اذنه: که اضنه و آدنا نیز خوانده می‌شود، شهری است مرزی در شام نزدیک مصیصه و در کنارهٔ رود سیحان در منطقه کلیکیا که از شهرهای جمهوری ترکیه است.

اران: سرزمینی است در شمال غربی آذربایجان که رود ارس حد فاصل میان آن و آذربایجان است. در گذشته مرکز شهر برذعه و نیز بخشی از ارمنستان بوده است.

اربل: که اربیل نیز خوانده می‌شود، شهری قدیمی و دژی مستحکم است که میان دو نهر زاب کوچک و بزرگ که به رود دجله می‌ریزند، قرار دارد سابقهٔ این شهر به کهن‌ترین دورهٔ آشوریان می‌رسد و نام آشوری آن اربا ـ ایلو یا خدایان چهارگانه است؛ که محل عبادت همان چهار خدا است. اربل در روزگار حاضر شهری بزرگ از شهرهای عراق به نام اربیل و مرکز استان اربیل یکی از استان‌های شمالی عراق، است.

اربونه: این نام، معرّب شهرِ ناربون (Narbonne) است که در جنوب شرقی فرانسه قرار دارد. این شهر در دوران فتوحات اسلامی، جزو اسپانیا و دولت قوطیه بود که بعدها به پایتخت ستمانایی (Septemanaie = شهرهای هفت‌گانه) مبدل شد. سمح بن مالک، سردار عرب، این شهر را در ۱۰۱ق ۷۲۱م با هدف حمایت از مرزهای شمالی اندلس فتح کرد؛ ولی شارل مارتل آن را بازپس گرفت.

ارّجان: بخشی از نواحی پنج‌گانه‌ای است که منطقهٔ فارس را به وجود آورده است. این بخش در منتهی الیه غربِ منطقهٔ فارس قرار داشت که مرکزیت منطقه‌ای به همین نام را در بر می‌گرفت. این شهر در کنار رودخانه تاب و در حد فاصل میان دو منطقهٔ فارس و خوزستان (اهواز) قرار داشت؛ و آن را ابزقباد می‌گفتند؛ علت این نام‌گذاری انتساب آن به بنیان‌گذارش، قباد بن فیروز پادشاه ایرانی بود. این شهر در سدهٔ هشتم هجری به ویرانه‌ای تبدیل شد و بر جای آن شهر بهبهان ساخته شد.

اردبیل: از معروف‌ترین شهرهای سرزمین آذربایجان است که نزدیک ساحل جنوب غربی دریای مازندران قرار دارد و تا اواسط دوران حکومت عباسیان، مرکز آن منطقه بوده است.

اردن: نامِ یکی از مناطق پنجگانهٔ شام است. اردن شامل منطقه‌ای وسیع بود که غور، طبریه، صور و عکا و هم‌چنین شرق رود اردن و بلقاء را در بر می‌گرفت.

ارزنجان: از شهرهای ارمنستان که در کنارهٔ راستِ رود فرات وغرب شهر ارض روم قرار دارد.

ارزن: از شهرهای ناحیه جزیره و نزدیک میّافارقین. آن‌جا شهر دیگری وجود دارد که اعراب آن را ارزن‌الروم می‌خواندند و امروزه ارض روم نام دارد.

آرل (Arles): شهری است در جنوب فرانسه و در ساحل رودخانه راین.

ارمنستان: منطقه کوهستانی با کوه‌های نیمه‌مرتفع؛ حدود آن از غرب به آسیای صغیر، از شرق و جنوب شرقی به ارتفاعات آذربایجان و ساحل جنوبی دریای مازندران، از شمال و شمال شرقی به دریای سیاه و قفقاز، و از جنوب به شمال غربی جزیره محدود می‌شود. ارمنستان به دو بخش تقسیم می‌شد: ۱ـ ارمنستان بزرگ که مرکز آن شهر خلاط است؛ ۲ـ ارمنستان صغیر که مرکز آن شهر تفلیس است.

ارمنستان در قدیم مورد اختلاف رومیان و ایرانیان بود؛ ولی سرانجام با معاهده‌ای میان دو دولت تقسیم شد. این معاهده میان امپراتور روم، تیئودوسیوس بزرگ (۳۷۹ ـ ۳۹۵م)، و پادشاه ساسانی، بهرام چهارم، (۳۳۸ ـ ۳۹۹م) به امضا رسید.

ارمیه: شهری واقع در استان آذربایجان ایران، بر کرانهٔ غربی دریاچهٔ ارومیه. این شهر را اورمیه نیز می‌خوانند.

ارواد: نام جزیره‌ای است در دریای مدیترانه که مقابل ساحل شرقی آن و نزدیک شهر طرطوس (سوریه) قرار دارد. جزیره‌ای نیز به همین نام ـ و با نام یونانی اگزکوس Xekos ـ در دریای مرمره و نزدیک استانبول قرار دارد. اعراب از این جزیره به عنوان پایگاهی برای تهاجم به قسطنطنیه (استانبول کنونی) استفاده می‌کردند.

ازمیت: شهری است بیزانسی در کنارهٔ شرقی دریای مرمره. این شهر در گذشته نیکومیدیا (Nicomedia) نام داشته است.

ازنیق: شهری است بیزانسی در ساحل دریاچهٔ اَزنیق و در شرق دریای مرمره در گذشته به آن نیکیا (Nicaea) می‌گفتند.

اسپانیا (Hispania - Espana): ایبریا به نام قبایل ایبیر که در عصر نوسنگی در آن‌جا سکونت گزیدند نیز خوانده می‌شود.

اسپانیا، شبه‌جزیره‌ای است شامل اسپانیا و پرتغال. گفته می‌شود نام اسپانیا برگرفته از کلمهٔ فینیقی شفن به معنای خرگوش است؛ زیرا فینیقی‌ها در آن‌جا خرگوش‌های فراوان یافتند و آن‌را سرزمین خرگوش‌ها نامیدند. برخی نیز گفته‌اند از کلمهٔ هیسپریا (Hisperia) به معنی ستارهٔ غرب گرفته شده است. بخش جنوبی اسپانیا به نام اندلس شناخته می‌شود. از مهم‌ترین شهرهای اندلس می‌توان سویل، غرناطه، مالقه»، مریه، و مرسیا را نام برد. اعراب در سال ۹۲ق اندلس را تصرف کردند؛ اما در سال ۸۹۸ق / ۱۴۹۲م عمر حکومتشان در آن سامان، به سر آمد.

اسیجا (Ecija): شهری است در کنار رودخانهٔ شنیل و در جنوب شرقی و نزدیک شهر قرطبه.

استرآباد: دومین شهر منطقهٔ گرگان که بر ساحل جنوب شرقی دریای مازندران قرار دارد.

استوریا: ر.ک: اشتوریش.

اسفراین: شهری است در خراسان و از نواحی نیشابور که در میانهٔ راه گرگان قرار دارد. این شهر قبلاً مهرجان نام داشت. دانشمندان زیادی از جمله ابواسحاق ابراهیم بن محمد اسفرایینی ـ که از ائمهٔ شافعیان است ـ به این شهر منسوبند.

آسفی: شهری است بر کرانهٔ اقیانوس اطلس و در منتهی‌الیه مغرب.

آسک: از شهرهای اهواز و نزدیک ارّجان که شاه قباد، پدر خسرو انوشیروان، آن را بنا نهاد.

اسکندریه: از شهرهای بزرگ مصر که بر کنارهٔ دریای مدیترانه واقع است. اسکندر مقدونی آن را در سال ۳۲۳ق.م بنا کرد و به نام وی نیز خوانده شد. این شهر تا زمان فتح آن توسط رومیان، مرکز حکومت پادشاهان بطلمیوسی بود؛ گروه زیادی از علما و شعرا به آن سامان منسوبند. این شهر هم‌چنین مرکز فرهنگ هیلینی بود. شهرهای دیگری نیز به نام‌های اسکندریه و اسکندرونه در آن‌جا وجود دارد.

اَشبونه (Lisboa-Lisbonne): که لشبونه و لیسبون نیز خوانده می‌شود، پایتخت فعلی پرتغال است. لیسبون در کنارهٔ اقیانوس اطلس و در دهانهٔ رود تاجو قرار دارد.

اشبیلیه (سویل = Sevilla): شهری بزرگ در اندلس که مسلمانان آن را تصرف کردند؛ این شهر در غرب غرناطه و مشرف بر رود وادی الکبیر قرار دارد. این نام مشتق از نام فینیقی هیسپالی (Hispalis) ـ به معنی دشت وسیع و هموار ـ است. اشبیلیه (سیویل) در دوران حکومت بنی‌عبّاد و موحدین شکوفا شد؛ آن‌گاه در سال ۱۲۴۸ م به دست اسپانیایی‌ها افتاد. دانشمندان بسیاری از جمله ابن‌الدیباج ابوالحسن علی بن جابر، شیخ اندلس، ابن وثیق ابواسحاق ابراهیم بن محمد الأشبیلی، شیخ قرّا، ابوبکر بن محمد بن العوّام، صاحب کتاب الفلاحة، ابن هانی اندلسی، امیر الشعرا اندلس، و ابوبکر محمد بن عبدالله، مشهور به ابن‌عربی معافری اشبیلی، به اشبیلیه منسوبند.

اشتوریش (Astvrias): منطقه‌ای کوهستانی در شمال اسپانیاست که امروزه مرکز آن، شهر اوفیدو نام دارد.

اشروسنّه: ناحیه‌ای است در ماوراء النهر و در شرق سمرقند. این ناحیه جلگه‌ای است که از شرق، فلات پامیر آن را محدود می‌کند و منطقهٔ آباد آن، شهر اشروسنّه بوده است. امروزه شهر آراتپهٔ ترکستانِ روسیه در جای آن قرار دارد.

اَشنه: شهری است در جنوب غربی آذربایجان که در جهت اردبیل قرار دارد. دانشمندان زیادی به آن سامان منسوبند.

اصبهان: که آن را اصفهان نیز می‌نامند یکی از مهم‌ترین شهرهای ایران است. آن را به نام منطقه‌ای که در آن قرار دارد به این نام خوانده‌اند. این شهر در جنوب شرقی منطقه جبال* یا قهستان واقع است و از شهرهای بااهمیت این استان است. علمای زیادی به این شهر منسوبند؛ از جمله آن‌ها می‌توان ابو فرج اصفهانی، مؤلف کتاب الأغانی، ابوالقاسم الحسن، معروف به راغب اصفهانی، مؤید الدین اسماعیل حسن، معروف به طغرایی، ادیب مشهور و صاحب لامیة عجم و ابوعبدالله محمد بن عماد الدین کاتب اصفهانی، معروف به عماد اصفهانی را نام برد.

اصطخر: از نواحی و بخش‌هایی است که منطقهٔ فارس را تشکیل می‌دهند. و در شمال فارس قرار دارد. مرکز این ناحیه شهر اصطخر بود که یونانیان آن‌را پرسپولیس (Persepolis = شهر فارسیان) و پایتخت پادشاهان ایران می‌خواندند؛ در نزدیکی این بخش، آثار باقی‌مانده از کاخ‌های پادشاهان هخامنشی قرار دارد؛ گروهی از علما و دانشمندان به آن منسوبند؛ از جملهٔ آنها ابوالحسن احمد اصطخری (متوفی ۳۲۸ق) و ابواسحاق ابراهیم اصطخری، جغرافیدان و صاحب کتاب المسالک والممالک را می‌توان نام برد.

اَضنة: ر.ک: اذنة.

اطلس: ر.ک: کوه‌های الاطلس.

اغمات: این نام در زبان بربرها به معنای رنگ قرمز است. شاید به خاطر خاکِ سرخ رنگ این شهر، به آن اغمات گفته‌اند. این شهر در مغرب دور و در جنوب شرقی شهر مراکش قرار داشته و اینک از آن جز ویرانه‌ای بر جای نمانده است و پیش از احداث و تأسیس مراکش به عنوان پایتخت جنوب بوده است؛ ولی شهر مراکش که مرابطون آن را در قرن پنجم بنیان نهادند، شهری نظامی بوده است.

افامیا: شهری است باستانی در شمال غربی شهر حماة و نزدیک شهر محرّة النعمان در سرزمین سوریه. این شهر را پادشاه یونانی، سلوقس، بنا کرد و نام مادر خود ابامیا را بر آن نهاد. امروزه این شهر به صورت ویرانه‌ای درآمده است.

افریقیه: زمانی‌که رومیان در قرن دوم قبل از میلاد شهر قرطاجهٔ (کارتاجه) فینیقیه و نواحی اطراف آن را تصرف کردند، به آن مناطق افریقا (Efrica) گفتند. اعراب نیز این نام را از نام‌گذاری رومیان اقتباس کرده و بر مغرب نزدیک، که امروزه شامل تونس و بخشی از شرق الجزایر است، اطلاق کردند. پایتخت این منطقه به ترتیب قیروان، مهدیه و تونس بوده است. اعراب هم‌چنین، نام مغرب میانه را بر الجزایر کنونی ونام مغرب دور را بر پادشاهی مغرب کنونی نهادند.

اَفشنه: از آبادی‌های بخارا در ماوراءالنهر.

افینیون (اوینون = Avignon): شهری است فرانسوی درکنار رود رن و در نزدیکیِ شمال مرسیلیا.

اَفیون قره‌حصار: شهر یونانی که اَکرونوس (Akroenos) نام داشت و اینک در جنوب غربی شهر آنکارا، در ترکیه، قرار دارد. این نام به معنی دژ افیون سیاه است. در نبردی که در سال ۷۴۰م در نزدیک این شهر رخ داد، اعراب از بیزانس شکست خوردند. در همین نبرد بود که عبدالله بطّال کشته شد.

اقریطش: نامی است که اعراب بر جزیرهٔ کریت گذاردند. این جزیرهٔ یونانی در دریای مدیترانه قرار گرفته و به خاطر تمدن کهن خود شهرت یافته است. ابتداء عبدالله بن سعد بن ابی‌سرح، حاکم مصر، به آن‌جا لشکر کشید. و سپس در سال ۲۱۲ق / ۸۲۵م ربضی‌هایِ اندلسی آن را از بیزانسی‌ها گرفته و به تصرف خویش درآوردند. آن‌گاه در آن‌جا پایگاهی ساخته، گرداگرد آن را خندق حفر کردند؛ لذا این جزیره، خندق نام گرفت. این نام به تدریج شکل اروپایی به خود گرفته، به کانداکس (Candax) و سپس به کاندیا (Candia) شهرت یافت. امروزه کاندیا با نام یونانی هراکلیون (Herakelion) شناخته می‌شود. از آن روز به بعد جزیرهٔ کریت به پایگاهی اسلامی علیه دولتِ بیزانس، و منشأ ترسی برای امنیت و تجارت آنها مبدل شد. بیزانس چندین بار بر آن شد تا جزیرهٔ کریت را از دست مسلمانان خارج سازد، و در این راه از صدها نفر از سربازان روس در برخی یورش‌های خود یاری طلبید، ولی به خاطر کمک‌های مصر، شام و افریقا به مسلمانان، با شکست مواجه شدند؛ اما پس از یک قرن و نیم و در سال ۳۵۰ق / ۹۶۱م امپراتور بیزانس و پس از او سردار بیزانسی، (ناکفور فوکاس)، توانستند آن را باز پس گیرند. در قرن هفدهم، ترکان عثمانی آن‌را تصرف کردند. سپس این جزیره در سال ۱۸۹۸م مستقل و سرانجام در سال ۱۹۱۳م به یونان ملحق شد. محدث محمد بن عیسی ابوبکر اقریطشی و تعدادی دیگر از علما، منسوب به این جزیره‌اند.

---

* رجوع کنید به عنوان جبال.

الامیده (Alameda): اصل و ریشه آن کلمهٔ لاتینی آلموْ (Almeo) به معنی درخت بید است که درختی است بلند با برگ‌های بزرگ، و مکانی راکه این نوع درخت بیشتر می‌روید، الامیده می‌خوانند. این نام در اسپانیا شایع بوده و بر منطقهٔ وسیعی در کنار وادی الکبیر در جنوب غربی کردوبا اطلاق می‌شود؛ منابع عربی این منطقه را مصاره یا مساره می‌خوانند. جنگ سرنوشت‌سازی که به تجزیهٔ اسپانیا منجر شد، در این منطقه رخ داد؛ در این جنگ، عبدالرحمان الداخل اموی بر یوسف فهری پیروز شد و دولت امویان را در اندلس تأسیس کرد.

البة و القلاع: دو موقعیت جغرافیایی هستند که در آثار عربی باهم به کار می‌روند. ألبة یا آلوِه (Alava)، ناحیه‌ای است در سمت راست و در شمال نهر ابرو. قلاع نیز منطقه‌ای است به نام کاستیلای قدیمی (Castilla la Vieja) که اعراب آن‌را به سبب فراوانی دژها قلاع نامیدند.

البیره (Ilibiris - Elvira): استان بزرگی است در اندلس و شهری در جنوب شرقی کردوبا؛ بعدها این استان به غرناطه و مرکز آن نیز به همین نام معروف شد. ابواسحاق بن مسعود البیریِ شاعر، به این منطقه منسوب است.

الویرا (Elvira): از شهرهای اندلس که در شمال غربی گرانادا واقع شده است. محدّث مکّی بن صفوان البیری، متوفی به سال ۳۰۹ از دانشمندان این دیار است.

اُلَیس: محلی در جنوب عراق و نزدیک حیره که محل اردو یا پادگان نیروهای نظامی ایران بود.

آمِد: که به زبان رومی، آمیده (Amida) گفته می‌شود؛ شهر قدیمی و نفوذناپذیر که در ساحل رود دجله و در منطقهٔ دیار بکر و نزدیک میا فارقین قرار دارد. آن را به نام منطقه‌ای که در آن وجود دارد، دیاربکر می‌خوانند؛ این منطقه امروزه از شهرهای ترکیه است و دانشمندان زیادی از جمله ابوحسن آمدی، که صاحب تألیفات مشهوری است به این شهر منسوبند.

آمل: شهری در استان طبرستان (مازندران) که در اواخر دورهٔ بنی‌عباس مرکز آن بوده است. شهر دیگری نیز به نام آمل زم یا آمل جیحون در سمت چپ رود جیحون و با فاصله ۱۲۰ میلی از شهر مرو وجود دارد. این شهر را به خاطر تشابه اسمی با آمل مرکز طبرستان، آمل جیحون یا آمل زم نام گزاردند.

امغیشیا: محلی در جنوب عراق و غرب رود فرات که در آن شهری به همین نام وجود داشت. در این محل جنگی بین خالد بن ولید و لشکر ایرانیان درگرفت که منجر به پیروزی خالد شد و وی پس از پیروزی دستور ویران کردن این شهر را صادر کرد.

انبار: از شهرهای عراق در کنار رود فرات و در غرب بغداد، که ایرانیان آن را به نام بنا کنندهٔ آن شاپور پسر هرمز ذوالاکتاف، فیروز شاپور می‌نامیدند. خلیفهٔ نخست عباسی، ابوعباس سفاح، این شهر را تجدید بنا کرده، در آن کاخ‌هایی ساخت و تا زمان مرگش آن را محل حکومت خود قرار داد. در زمان هارون‌الرشید، برمکیان در این شهر کشته شدند. علمای زیادی به این شهر منسوبند که از میان آنها می‌توان احمد بن نصر حسین ابوعباس انباری، متوفای ۵۹۸ق، کمال الدین ابن عبیدالله انباری از لغت‌شناسان و ادیبان عرب، ابوبکر محمد بن قاسم بن بشار بن حسن انباری متوفای ۳۲۷ق و ابوالبرکات عبدالرحمان بن محمد بن ابی‌سعید انباری مؤلف کتاب اسرار العربیه را نام برد.

اندلس: مقصود از اندلس، آن قسمت از اسپانیاست که در اختیار مسلمانان بود. در ابتدا نام اندلس بر تمامی شبه جزیرهٔ ایبریا که در دست مسلمانان بود، اطلاق می‌شد و با پس از گذشت زمان و به دنبال تغییر وضعیت سیاسی مسلمین در شبه جزیره لفظ اندلس از نظر جغرافیایی بر محدوده کمتری اطلاق شد و عملاً به غرناطهٔ صغیر واقع در دورترین نقطهٔ اسپانیا و درجنوب شرقی شبه جزیرهٔ ایبریا محدود شد. واژهٔ اندلس را اعراب، از کلمهٔ واندالوس که نام قبایل واندال ژرمنی بود که در قرن پنجم میلادی سرتاسر اروپا را در نوردیدند و در دشت‌های جنوب اسپانیا مستقر شدند و نام خود را بر آن سرزمین نهادند گرفتند. اعراب بعدها این نام را معرب کرده، اندلس خواندند. امروزه این نام بر منطقهٔ جنوب اسپانیا به نام آندلوسیا (Andalucia) اطلاق می‌شود.

انطاکیه (Antiochia): شهری یونانی واقع در غرب شهر حلب و در نزدیکی مصب رود عاصی به دریای مدیترانه. سردار سلوقوس اول در آخر قرن چهارم پیش از میلاد آن را بنیاد نهاده، نام پدر خود را بر آن گذارد و آن را مرکز حکومت قرار داد. سپس سراسقف‌های بیزانسی این شهر را محل استقرار خویش قرار دادند. پس از نبرد یرموک هرقل این شهر را به عزم سوریه ترک کرد و این شهر به منطقه‌ای اسلامی و از مهم‌ترین شهرهای شام تبدیل شد. سپس در سال ۳۵۸ق رومیان آن را تصرف کردند و در سال ۴۹۱ق /۱۰۹۸م، به یک شهر صلیبی مبدل شد. برای دومین بار این شهر پس از پاکسازی از آثار و نشانه‌های صلیبیان در شام، به دست مسلمانان افتاد.

پس از کسب استقلال سوریه از دولت عثمانی، این شهر جزیی از سرزمین‌های سوریه شد، تا این‌که در سال ۱۹۳۸م از سوریه جدا و به استان اسکندرونه در کشور ترکیه ضمیمه شد. می‌گویند: آرامگاه حبیب نجار که به صورت کنایه نام و ذکر او در سورهٔ یس آمده، در این شهر است.

انطالیه: شهری است در کنارهٔ دریای مدیترانه و درجنوب غربی قونیه. انطالیه از مهم‌ترین شهرهای جمهوری ترکیه به شمار می‌آید.

آنکارا: که در منابع عربی از آن به عنوان انقوریه نام‌می‌بردند، در مرکز سرزمین آناتول (ترکیه امروزی) قرار دارد. معتصم، خلیفهٔ عباسی، در راه سفر به عموریه آن را فتح کرد. این شهر اکنون پایتخت جمهوری ترکیه است.

آنکون (Ancone): بندری ایتالیایی در ساحل دریای ادریاتیک.

آنی: امروزه در ارمنستان قرار دارد و در گذشته مرکز این سامان بوده است.

اهواز: منطقه‌ای است واقع در منتهی الیه شمال شرقی خلیج فارس که به نام عربستان معروف است. یعنی سرزمینی عربی که قبایل عرب ساکن آن بودند. نام این بخش در روزگاران قبل از اسلام به خوزستان مشهور بود که جمع خوز یا هوز است. سوق الاهواز، رامهرمز، شوشتر، جندی شاپور، شوش و مناذر از شهرهای خوزستان به شمار می‌آیند. ابومنصور عبدالله بن احمد بن موسی جوالیقی اهوازی صاحب کتاب المعرب من الکلام الاعجمی از جمله دانشمندان منسوب به این منطقه است.

اوتون (Autun): شهری است فرانسوی که در کنار رود ارّو (Arroux)، منشعب از رود لوار، واقع شده و امروزه مرکز منطقهٔ (Saone-et-loire) است. عنبسة بن سهیم کلبی در حملات خود تا این نقطه پیش رفت.

اودسّا (Odessa): شهری است بیزانسی که در ناحیه جزیره و در شمال حرّان که نزدیک یکی از منابع و سرچشمه‌های رود بلیخ قرار دارد. نام یونانی اودسّا کلّرهو (Callirho) بود؛ ولی اعراب آن‌را الرّها نام گذاردند. این شهر امروزه جزیی از ترکیه است و اورفا نام دارد.

اورشلیم: به زبان عبری نام بیت‌المقدس است که شهر صلح معنی می‌دهد.

اورفا: ر.ک: اودسّا.

اونبه: ر.ک: ولبة.

اوستی (Ostie): شهری است ایتالیایی واقع در محل تلاقی و اتصال رود تیبر و دریای تیرانی.

اوریولة (Arihuela): شهری با استحکامات و با برج و بارو که در شرق قرطبه، در منطقهٔ تدمیر قرار دارد.

اژه: نام دریایی است که در امتداد شبه جزیرهٔ آناتولی و شبه جزیرهٔ بالکان و مجمع الجزایر یونان قرار دارد.

ایرانشهر: نامی است که بر شهرهای عراق، فارس، قهستان* و خراسان اطلاق می‌شد.

ایلة: شهری است که اکنون در بالاترین نقطه خلیج عقبه و روبه‌روی شهر عقبه قرار دارد. این خلیج منشعب از دریای سرخ است. این شهر در دوره اسلامی انتهای مرزهای شام و ابتدای سرزمین حجاز بوده است.

ایلیاء: یکی از نام‌های بیت‌المقدس (قدس) و برگرفته از واژهٔ (ایلوس) می‌باشد. ایلوس، نام خاندان امپراتور رومی، هادریان (۱۱۷ ـ ۱۳۸م) است و پس از این‌که در سال هفتاد میلادی شهر اورشلیم (بیت المقدس) توسط سردار رومی تیتوس ویران شد، هادیان آن را تجدید بنا کرده و ایلیاء نام نهادند.

ب

باب الابواب: محلی در کنار دریای مازندران و در مرکز سواحل غربی آن. این منطقه حد فاصل میان ارمنستان و مناطق خزر و انتهای کوه‌های قفقاز است، در آن‌جا واقع شده و از موقعیت تجارتی و نظامی با اهمیتی برخوردار است. نام فارسی این منطقه دربند بوده که اعراب آن را باب الابواب نامیده‌اند.

بابِل: شهری باستانی که در قدیم پایتخت بابلیان بود. این شهر در جنوب بغداد و شمال کوفه قرار دارد.

بابلیون: در زبان پیشینیان نامی عام برای سرزمین مصر بود و بر مکانی واقع در فسطاط نیز اطلاق می‌شود. در این مکان دژی وجود داشت که عمرو بن عاص آن را فتح کرد. این واقعه در اولین فتح مصر روی داد.

باجة (Beja): نام شهری در اندلس، واقع در منتهی‌الیه جنوب غربی آن و در غرب جلگهٔ رود گوادیانا و در فاصلهٔ ۱۴۰ کیلومتری شهر لیسبون قرار دارد. دانشمندان زیادی از جمله فقیه، امام و قاضی ابوولید الباجی سلیمان بن خلف، شارح کتاب الموطأ (کتاب فقهی مالکی) و متوفی به سال ۴۷۴ق به این شهر منسوب‌اند. در افریقا و نزدیک شهر قیروان شهری است که باجة نام دارد و نام شهر باجة اندلس از آن گرفته شده است.

بادغیس: منطقه‌ای از نواحی خراسان قدیم که در شمال هرات قرار دارد و مرکز این منطقه به همین نام خوانده می‌شود. بادغیس، منطقه‌ای آباد و دارای شهرهای زیادی بود که تیمور لنگ در سال ۷۸۳ق ۱۳۸۱م آن را به ویرانه‌ای تبدیل کرد. از جمله دانشمندان منسوب به این شهر، قاضی احمد بن عمرو بادغیسی است.

باخرز: منطقه‌ای است واقع در خراسان و در غرب هرات. عدهٔ زیادی از ادیبان و دانشمندان به این منطقه منسوبند. از جملهٔ آنها علی بن حسن باخرزی، صاحب کتاب دمیة القصر است. او در این کتاب از شعرای عصر خود نام می‌برد.

باری (Bari): لنگرگاه ایتالیایی که در کنار دریای آدریاتیک قرار دارد.

---

* به عنوان جبال رجوع شود.

بازبدی: منطقه‌ای است در جزیرهٔ ابن‌عمر واقع در غرب رود دجله. در این شهر دژ قدیمی رومیان قرار داشت که بازبدا خوانده می‌شد.

باسک (Basque): منطقه‌ای کوهستانی است که در غرب کوه‌های پیرینه امتداد دارد و بخشی از آن در فرانسه و بخش دیگرش در اسپانیا واقع شده است. ساکنان این منطقهٔ کوهستانی با نام باسک شناخته می‌شوند. اعراب آنان را بشکنس می‌خوانند.

بالس: شهری قدیمی است که ناحیه علیای رقّه و در سمت راست و در غرب رود فرات قرار دارد. این شهر در مسیر محل تلاقی راه‌های قافله‌رو بود.

بانیاس: شهری است که در غرب شهر حماره سوریه و در کنار دریای مدیترانه و در جنوب شهر لاذقیّه و جبله قرار دارد.

بجانة (Pechina): شهری است در اندلس واقع در شرق غرناطه و شمال مریه. زمانی که بنی‌امیه وارد اندلس شدند بنی‌سراجه را ـ که از قبیله قضاعه بودند ـ در این شهر مستقر کرده، نگهبانی و حراست از دریا و سواحل مجاور محل اقامتشان را به آنان محول کردند.

بجایة: مرکز مغرب میانه است که بنی‌زیرین پادشاهان صنهاجه، ساکنان قلعهٔ حمّاد آن را ساخته و به عنوان دارالحکومهٔ خود برگزیدند. این شهر از یک سو به کوه‌های مرتفع و از سه جهت دیگر به دریا محدود است. بجایهٔ امروزه در فاصلهٔ ۱۷۷ کیلومتری الجزایر قرار دارد.

بحرین: مجموعهٔ جزایری است که در کنارهٔ غربی خلیج فارس قرار دارد. بزرگ‌ترین آنها، جزیره و بندر بحرین است. زمانی از این جزیره کشتی‌ها به ایران، عراق، سند، هندوچین روانه می‌شدند. امروزه این جزیره به صورت دولت مستقلی درآمده و یکی از اعضای شورای همکاری خلیج فارس به شمار می‌آید.

بحر خوندة (ژاندا = La Janda): در جنوب غربی اندلس و نزدیک منطقه شذونة (سیوونیا) واقع است. نهر برباط آب این دریاچه را به دیگر جاها منتقل می‌کرد. در نزدیکی این دریاچه بین طارق بن زیاد و پادشاه قوطی، لوذریق، جنگی رخ داد که به تجزیهٔ این منطقه انجامید.

بحر خزر: دریای بسته‌ای است که حد فاصل میان اروپا و آسیا و مشترک بین ایران و روسیه است. مساحت سطحی این دریا ۴۲۴۰۰۰ کیلومتر مربع است. این دریا را به نام ساکنان اطراف آن خزر و هم‌چنین دریای قزوین (Mer Caspienne) می‌خوانند. رود ولگا از شمال به این دریا می‌ریزد.

بحر خوارزم: دریا یا دریاچهٔ بزرگ و شوری است که دو رود جیحون و سیحون به آن می‌ریزند. این دریاچه آرال نیز خوانده می‌شود. این دریاچه و دو رود مذکور، امروزه در بخش آسیایی روسیه قرار دارند.

بحر المیت: دریایی میان فلسطین و اردن که رود اردن به آن می‌ریزد و از سطح دریا ۳۹۰ متر پایین‌تر قرار دارد. این دریا را به جهت شوری زیاد و عدم امکان زندگی برای جانداران دریایی، بحرالمیت یا دریای مرده نام نهاده‌اند.

بخارا: از شهرهای ماوراء النهر است که در استان صُغد و غرب سمرقند قرار دارد. این شهر مرکز پادشاهی سامانیان ویکی از پایگاه‌های اندیشهٔ اسلامی بود. گروهی از علما از جمله امام و محدث ابوعبدالله محمد بن اسماعیل معروف به امام بخاری، ابوزکریا عبدالرحیم بن احمد تمیمی و حکیم ابوعلی حسین بن عبدالله ـ ابن سینا ـ و گروهی دیگر از دانشمندان به آن‌جا منسوبند. این شهر امروزه در ازبکستان، واقع در بخش آسیایی روسیه قدیم، قرار دارد.

بدر: آب مشهوری است میان مکه و مدینه. در همین محل نبرد مشهور میان مسلمانان و مشرکان روی داد و خداوند بزرگ با یاری کردن اسلام، میان حق و باطل جدایی انداخت. این جنگ در سال دوم هجری اتفاق افتاد.

بدلیس: شهری است در جنوب غربی دریاچهٔ وانِ ارمنستان. این شهر بتلیس و تفلیس نیز خوانده می‌شود و امروزه مرکز جمهوری گرجستان روسیه می‌باشد.

بدندون: این شهر نزدیک شهر طرسوس و کنار رود بردان قرار دارد. مأمون خلیفهٔ عباسی در این شهر درگذشت و سپس به طرسوس منتقل و به خاک سپرده شد.

برتات: ر.ک: کوه‌های پیرنه.

از مهم‌ترین شهرهای پرتغال می‌توان کالمبرا (Calmbra)، لیسبون (Lisbonne) پایتخت کنونیِ این کشور، و بندر پورتو (Porto) را که به صورت دژی در کنار اقیانوس برای حفظ این منطقه قرار دارد نام برد. با ترکیب دو کلمهٔ پورتو و قاله آن‌را پرتغال به معنی بندر ـ قاله نام گذاردند. زیرا اعراب کلمهٔ قاله (Cala) را به معنیِ خلیج یا بندرگاه به کار می‌بردند. تا سال ۱۱۷۹ م دولت پرتغال هنوز به وجود نیامده بود و نیز از طرف پاپ و دستگاه مربوطه به عنوان دولت مستقل شناخته نشده بود؛ ولی در این سال که مصادف با قرن ششم هجری و دوران موحدین بود، به رسمیت شناخته شد. نخستین پادشاه این کشور آلفونسو انریکوی اول (Alphanso Enriquez) بود که در منابع عربی ابن الرنک یا ابن الرنق خوانده می‌شود. در قرن شانزدهم میلادی، پرتغال به امپراتوری بزرگی مبدل شد که هند، برزیل و افریقا را تحت سلطه داشت.

بردویل: ر.ک: بوردو.

بذّ: محلی کوهستانی است میان آذربایجان و اران که به نام بذّان شناخته می‌شود. در سال‌های ۲۰۱ـ۲۲۳ ق زمانی که بابک خرمدین علیه حکومت عباسی شورید، به این منطقه پناه برد.

برذعة: مرکز ناحیه ارّان در شمال رود ارس.

البرز: ر. ک: کوه‌های البرز.

بربشتر (باربسترو = Barbastro): شهری است در منطقهٔ مرزی در شمال اسپانیا و در کنار رود سینکا (Cinca) که از رود آبرو منشعب است. این شهر در فاصله شصت کیلومتری شهر ساراکوسا قرار دارد.

برسی: مکانی است در بابِل و نزدیک مدائن. عبدالله بن حسن برسی کاتب به این مکان منسوب است.

برشلونه (بارسلون = Barcelon): مرکز استان کاتالونیا (Catalonia) است که در شمال شرقی اسپانیا و در ساحل شرقی دریای مدیترانه قرار دارد. این شهر در سال ۹۴ق / ۷۱۳م به تصرف موسی بن نصیر درآمد. سپس اسپانیایی‌ها آن‌را در سال ۱۸۵ق / ۸۰۱م باز پس گرفتند. از آن پس پایتخت کشور اراگون (Aragon) شد و توانست نقش تعیین کننده و اقتصادی در دریای مدیترانه ایفا کند.

برقة: نام منطقه‌ای بزرگ و شبه جزیره مانندی است که شهرها و روستاهایی را شامل می‌شود و ابتدای آن از مغرب نزدیک آغاز می‌گردد. این بخش امروزه در شرق لیبی و کنار دریای مدیترانه قرار دارد. بزرگ‌ترین شهر آن برقه است؛ لذا نام این شهر بر کلّ منطقه اطلاق یافته و به نام سیرینیکا (Cyrenaica) شناخته شده است.

برندیزی (Brindisi): شهری در ایتالیا که در ساحل جنوبی و مشرف به دریای آدریاتیک قرار دارد.

پروفانس (پرووِنس = Provence): منطقه‌ای در جنوب فرانسه که در امتداد ساحل دریای مدیترانه واقع است.

بزاخة: چاه‌های آبی در تهامه ـ حجاز ـ و متعلق به بنی‌اسد است جنگ بزرگی در زمان ابوبکر میان او و طلحة بن خویلد اسدی، که مدعی پیامبری شد و پرداخت زکات را منع کرد، در این منطقه روی داد.

بُست: واژه‌ای فارسی به معنای معبد یا پناهگاه امن و نام یکی از شهرهای سیستان قدیم و در افغانستان فعلی است که میان شهرهای هرات و غزنه و کنار رود هیرمند قرار دارد. دانشمندان، شعرا و علمای زیادی به این شهر منسوبند که از جملهٔ آنها می‌توان ابوحاتم محمد بن حیان تمیمی که بزرگ روزگار خویش بود، اسحاق بن ابراهیم بن عبدالجبار قاضی و محدث، ابوسلیمان احمد بن محمد خطابی صاحب و مؤلف معالم السنن و غریب الحدیث و ابوالفتح علی بن محمد بستی شاعر بلند آوازه و تعدادی دیگر را نام برد.

بسطام: از شهرهای ناحیهٔ قومس و دومین شهر پس از دامغان بود. زاهد بلندآوازه ابویزید(بایزید) بسطامی به این شهر منسوب است.

بسکره: منطقه‌ای آباد و از شهرهای مغرب میانه (الجزایر امروزی) است. این آبادی در استان قسطنطنیه و در دامنهٔ کوه‌های اوراس در سرحد صحرای بزرگ قرار دارد.

بشکنس (Vascos): قومی هستند که امروزه به نام باسک (Basque) شناخته می‌شوند و در سمت غربی کوه‌های پیرینه ـ که حد فاصل بین فرانسه و اسپانیاست ـ سکونت دارند. این مردم از نیروی بدنی زیادی برخوردارند. مهم‌ترین شهرهای آنها پمپلونه (Pampelona) است که پایتخت پادشاهی نافار، ناوار بود.

بصره: شهری در کنار اروند رود و نزدیک اتصال این رود به خلیج فارس. این شهر را عتبة بن غزوان پس از فتح ابلّه بنا نهاد. بصره یکی از شهرهای اسلامی و موطن عده‌ای زیاد از صحابه، تابعین، دانشمندان نیکوکار و شعرای نوآور و بالاخره محل اعزام نیروهای فاتح اسلام بود. بصره و کوفه دو پایتخت عراق به شمار می‌آمدند. در مغرب، شهری به همین نام، بصرة المغرب، وجود دارد که محمد بن ادریسِ دوم در سال ۲۱۸ق / ۸۳۳م آن را بنا نهاد و یکی از شهرهای مشهور اسلامی به شمار می‌رفت. آثار باقی‌مانده از این شهر در سمت چپ جاده طنجه به سوق الاربعاء، در صد کیلومتری طنجه قرار دارد.

بصری: شهری است در فرمانداری حوران و در جنوب دمشق. این شهر به نام‌های بصری اسکی شام و بصری الشام معروف است.

بطائح: جمع بُطَیْحَه (مصغّر)، سرزمینی است پست که در جنوب عراق و بین کوفه و بصره قرار دارد و دو رود دجله و فرات به هنگام طغیان و شکسته شدن سدها، آن نواحی را می‌پوشانند. شهرها و روستاهایی در بطائح پراکنده‌اند. زمانی که آب این منطقه خشک شود، زمینی حاصل‌خیز می‌یابد.

بطلیوس (باداجوز = Badajoz): شهری بزرگ در اندلس که از نواحی منطقهٔ ماردة است و در کنار رود وادی آنسة (گودیانا = Gudiana) قرار دارد. عده‌ای از علما از جمله ابومحمد عبدالله بن سید بطلیوسی که صاحب تألیفات زیادی است به این شهر منسوبند.

بعلبک: شهری قدیمی و یونانی که در منطقه بقاع لبنان قرار دارد. در این شهر آثار باقی‌مانده از یونانی‌ها و رومی‌ها وجود دارد. دسته‌ای از علما از جمله تقی الدین ابوالعباس مقریزی به این شهر (محلهٔ مقارزه) منسوب است. هم‌چنین امام اوزاعی در این شهر زاده شد.

بغداد: این شهر را منصور بنا کرد و آن‌را مدینة السلام نام نهاد. بنای این شهر در سال ۱۴۵ق آغاز شد و در سال ۱۴۹ق به پایان رسید و تا اواخر عهد خلفای بنی‌عباس پایتخت آنان بود. در آغاز حکومت عباسیان، به جهت وجود تمام رشته‌های علمی و ادبی و نیز حضور دانشمندان، ادیبان و شعرا در این شهر این پایتخت بر تارک پایتخت‌های جهان می‌درخشید. در مدارس بغداد نوابغ و افراد خارق‌العاده‌ای شکوفا شدند. شاعران این شهر توانستند شیرین‌ترین و

لطیف‌ترین اشعار را بسرایند. در تالارهای کاخ‌های بغداد، تارها همگام با رقص زیبارویان دلربا و همراه با آوازهای غمگنانه به ترنم درمی‌آمدند. تاریخ بغداد بسیار مفصل و طولانی است. ابتدای این تاریخ، زیبا و شیرین بود؛ ولی اواخر آن به خاطر مصایب و ناملایماتی که از سوی مغول بر بغداد رفت، تلخ و گریه‌آور است. امروزه، بغداد پایتخت جمهوری عراق است.

بقدورة: شهری است در مغرب دور و در کنار نهر سبو (Sebou). جنگ میان اعراب و بربرها در سال ۱۲۳ق که به کشته شدن حاکم افریقا کلثوم بن عیاضی منجر شد، در این شهر روی داد.

بقیع: آرامگاه اهالی مدینه است که بقیع الغرقد نیز خوانده می‌شود. این محل در داخل مدینه و نزدیک مسجد النبی ﷺ قرار دارد و بزرگان صحابه و تابعین در آن مدفونند.

بلاط الشهداء: دشتی میان دو شهر تور و پواتیه، در شمال غربی فرانسه و در نزدیکی رود لوار واقع است. در این دشت و در سال ۱۱۴ ق ۷۳۲م جنگ مشهور میان مسلمانان به فرماندهی عبدالرحمان غافقی و فرانسویان به فرماندهی شارل مارتل رخ داد. بلاط بمعنی راه هموار است. این مکان جاده سنگ‌فرش شده رومی بوده که به خاطر جنگی که در آن‌جا روی داده بود آن را بلاط الشهداء جادهٔ شهدا خواندند.

بلاساغون: شهری بزرگ در منطقهٔ مرزی ترکستان که آن سوی رود سیحون و نزدیک شهر کاشغر قرار دارد. این شهر طی قرن‌های چهارم و پنجم هجری، پایگاه امرای ترکستان بود. امروزه بسختی می‌توان موضع دقیق آن‌را تعیین کرد. علمای زیادی به این شهر منسوبند که از جملهٔ آنها ابوعبدالله محمد بن موسی بلاساغونی، فقیه حنفی را می‌توان نام برد که به تعصبش در مذهب حنفی شهرت دارد. او در سال ۵۰۶ هجری در دمشق درگذشت.

بلخ: شهری بلند آوازه و از شهرهای عمده خراسان است. پس از مرگ اسکندر کبیر مدت زمانی سلطه سلوکیان را پذیرفت و سپس باخارج شدن از زیر سلطهٔ آنان ضمیمهٔ ایران شد. این شهر مرکز فرهنگ یونانی بود و بازاری تجارتی پرتحرک و فعال به شمار می‌آمد. بلخ، در سمت جنوبی رود جیحون قرار داشت و امروزه جزیی از افغانستان است. حافظ ابوبکر عبدالله بن جیّاش بلخی، حسن بن شجاع ابوعلی بلخی محدث، ابواسحاق ابراهیم بن یوسف باهلی بلخی و جلال‌الدین رومی، زاهد صوفی، و نیز دانشمندانی دیگر به این شهر منسوبند.

بلد الولید (والادولید = Valladolid): شهری در کنار رود دویره و واقع در شمال قشتاله (کاستیل).

بلقاء: نامی است که اعراب بر منطقهٔ جنوبی حکومت شرق اردن نهادند.

بلنجر: شهری است در حاشیهٔ دریای خزر و در شمال باب‌الابواب، (دربند) و در منتهی الیه قفقاز.

والنسیا (بلنسیه = Valencia): شهری است در کنارهٔ شرقی دریای مدیترانه و در دهانهٔ نهر الابیض (Guadalaviar) که از مراکز تمدن اسلامی در اندلس به شمار می‌آید. در سال ۴۸۷ق اسپانیایی‌ها به فرماندهی کمپیادور بر آن استیلا یافته، ولی در سال ۴۹۵ق مرابطون این شهر را از اسپانیایی‌ها بازپس گرفتند. اسپانیایی‌ها هنگام ترک شهر آن را به آتش کشیدند. برای دومین بار اسپانیایی‌ها در سال ۶۳۰ق ۱۲۳۸م به فرماندهی ژاک اول، پادشاه اراگون، شهر والنسیا را تصرف کردند. پس از این تصرف، شهر والنسیا برای همیشه از دست مسلمانان خارج شد. اکثر ساکنان والنسیا هنگام ترک آن به نوحه‌سرایی پرداختند. پاره‌ای به صورت نظم و پاره‌ای به نثر به رثای این شهر نشستند. از جمله این گفته‌ها، شعری است که شاعر، ابواسحاق ابراهیم بن ابی‌فتح بن خفاجه سروده است:

ـ ای شهر من، دشمن در حق تو فساد و تباهی کرد و زیبایی‌های تو را با آتش و ویرانی نابود کرد.

ـ هرگاه کسی به ساحت تو نظر اندازد، از گردش روزگار سخت عبرت خواهد گرفت.

ـ من، بهترین‌ها از بزرگان شهر را فراخواندم؛ اما دریغ که تو دیگر آن شهر و دیار (آبادی) پیشین نبودی تا (پاسخ‌گویی بیابم).

شمار بسیاری از علما از جمله جعفر بن عبدالله بن جحاف، آخرین قاضی والنسیا، که پس از استیلای کمپیادور در سال ۴۸۷ق / ۱۰۹۴م به دست او سوزانده شد، عبدالله بن حیّان اروشی محدث ـ متوفی به سال ۴۸۷ق ـ و ابوالحسن محمد بن احمد بن جبیر کنانی، ادیب، فقیه، محدث و جهانگرد که سفرنامهٔ خود را تحت عنوان رحلة ابن جبیر تدوین کرد و در سال ۶۱۴ق در اسکندریه درگذشت، از منسوبین به این شهرند.

بلوچستان: منطقه‌ای کوهستانی میان ایران و پاکستان که به دو بخش ایرانی و پاکستانی تقسیم شده است. این منطقه در گذشته مکران خوانده می‌شد.

بلیار (Baleares): ر.ک: جزایر بلیار.

بنبلونه (پامپلونه = Pampelona): مرکز پادشاهی ناوارا (Navara) در اسپانیا که برگذرگاه کوهستانی (پیرینه)، که به جنوب فرانسه منتهی می‌شود، مشرف است. ساکنان این منطقه به نام باسک شناخته می‌شوند. با توجه به موقعیت استراتژیک این بخش، حاکمان اندلس بر آن شدند تا با پادشاهان این سامان هم‌پیمان شده، با دختران آنها ازدواج کنند. اعراب، بنبلونه را فتح کردند؛ ولی تنها چند دهه در آن ماندگار شدند.

بندقیه (ونیز = Venizia): شهر و بندرگاهی است واقع در ایتالیا و در شمال دریای آدریاتیک. چون این شهر در میان کانال‌های آبی و رودها قرار دارد، جابه‌جایی در این شهر با قایق صورت می‌گیرد. ساکنان آن (ونیزی‌ها) در گذشته روابط تجاری و اقتصادی مستحکمی با خاور دور داشتند. این رابطه با ممالیک پادشاهان مصر و شام از ویژگی خاصی برخوردار بود.

بلزرت (Bizert): شهری بر کرانه دریای مدیترانه و غرب شهر تونس که اینک بندری نظامی در تونس است.

بهرسیر: یکی از هفت شهر مدائن را تشکیل می‌داد. این واژه تصحیف شدهٔ به‌اردشیر یعنی شهرِ اردشیر، پادشاه ایران است.

بوازیج: شهری است نزدیک تکریت و واقع در دهانهٔ نهر زابِ سفلی و کنار مصب این رودخانه به دجله. این شهر را بوازیج الملک می‌گویند.

بواط: از کوه‌های جهینه، در ناحیه رضوی (تهامه) است.

بوبشتر (بوباسترو = Bobastro): دژی است قدیمی و مستحکم که از رومیان به جای مانده و از توابع دو شهر ریّة و مالقه در کوه‌های جنوب اسپانیا به شمار می‌رود. این دژ را عمر بن حفصون شورشی به عنوان پایگاه خود برگزید.

بوردو (Bordeaux): شهری فرانسوی که در منابع عربی آن را بردیل یا بردال می‌خوانند. این شهر مرکز استان جیروند فرانسه و کنار مصبّ رود جارون (La Jaranne) که به اقیانوس اطلس می‌ریزد قرار دارد. زمانی که اعراب به فرماندهی عبدالرحمان غافقی، در سال ۱۱۴ق ۷۳۲م به فرانسه حمله کردند، این شهر را به تصرف درآوردند. این جنگ به کشته شدن عبدالرحمان غافقی در بلاط الشهداء و عقب‌نشینی نیروهای عرب به اسپانیا انجامید.

بورگون (Bourgone): منطقه‌ای در شرق فرانسه به مرکزیت شهر دیجون.

بوشنج: شهری در خراسان قدیم که اینک از نواحی هرات است. برخی از دانشمندان از جمله مختار بن عبدالحمید ابوالفتح بوشنجی به این شهر منسوبند.

بوصیر: نام روستایی است درمصر که بین فیوم و سویف قرار دارد. امام شرف الدین محمد بوصیری صاحب قصیدهٔ برده به این روستا منسوب است.

بویب: رودی در عراق، در مسیر کنونی شهر قدیمی کوفه که در حال مدّ، آب‌های رود فرات در این رود می‌ریخت. این رود لنگرگاه کشتی‌های تجاری بوده است.

بیزا (Baeza): شهری در ناحیهٔ جیّان که دانشمندان زیادی از جمله ابوالحجاج یوسف بن ابراهیم بیّاسی صاحب کتاب الاعلام بحدود الاسلام و تألیفات دیگر به این شهر منسوبند.

بیت جبرین: شهری بین قدس و غزّه که دژی محکم و نفوذناپذیر داشته و صلاح الدین ایوبی زمانی که با صلیبیون در جنگ بود، آن را ویران کرد.

بیت المقدس: نام شهرحرم مقدس است. این شهر پس از مکه و مدینه سومین حرم ومکان مقدس محسوب می‌گردد. این شهر، قبلاً ایلیا نام داشت که پس از ویران شدن اورشلیم در سال ۷۰م توسط رومیان از نو ساخته شد.

بئر معونه: چاهی است بر سر راه مکه و مدینه. این چاه ملک بنی‌سلیم و نزدیک منطقه‌ای به همین نام قرار دارد. دراینجا بود که هیئت تبلیغی چهل نفره از سوی رسول الله ﷺ برای تعلیم احکام دین به ساکنان بئر معونه آمده بودند و توسط غطفان مورد خیانت و پیمان‌شکنی قرار گرفتند.

بیروت: شهری است بر ساحل شرقی دریای مدیترانه که از دیرباز مرکز فرهنگی بزرگ و بندرگاهی معتبر بوده و هست. در دورهٔ رومی‌ها به خاطرِ داشتن مدرسهٔ حقوق که حقوقدانان بزرگ و اندیشمندان رومی بسیاری از آن، فارغ‌التحصیل شدند شهرت بسزایی یافت. این شهر در اواخر قرن ششم میلادی در اثر زلزله به ویرانه تبدیل شد. بیروت، امروزه پایتخت جمهوری لبنان است.

بیزنطة (بیزانس = Byzance): از شهرهای کهن یونان است که در قرن هفتم قبل از میلاد، در تنگه بسفر ساخته شد، سپس به پایگاه حکومت بیزانس‌ها یا روم شرقی تبدیل شد و قسطنطنیه نام گرفت. این نام‌گذاری به خاطر انتساب این شهر به امپراتور رومی قسطنطین اول صورت گرفت که در سال ۳۲۴ میلادی آن را تجدید بنا کرده بود. وی از شهر روم به آن‌جا نقل مکان کرد و مرکز حکومت خود قرار داد. اعراب چندین مرتبه، این شهر را محاصره کردند؛ ولی به جهت استحکامات و دژهای نفوذناپذیرش در تصرف آن ناتوان ماندند. اعراب، مناطق تحت امر بیزانس‌ها را بلاد الروم می‌خواندند؛ ولی این نام بعدها انحصاراً بر روم اطلاق گردید؛ بنابراین روم نزد اعراب، تنها آسیای صغیر را شامل می‌شد. هنگامی که در قرن پنجم هجری (قرن یازدهم میلادی) این منطقه پس از استیلای سلجوقیان به دست مسلمانان افتاد، به نام شبه‌جزیرهٔ آناتولی شناخته شد. سلجوقیان نتوانستند قسطنطنیه را فتح کنند؛ ولی زمانی که حکومت به عثمانی‌ها منتقل شد، سلطان محمد در ۲۹ می سال ۱۴۵۳م توانست آن را فتح کند و به همین جهت، او را سلطان محمد فاتح لقب دادند. عثمانی‌ها، این شهر را تا سال ۱۹۲۲م، یعنی زمان سقوط دولت‌شان و روی کار آمدن مصطفی کمال (آتاتورک) پایتخت خود قرار دادند. قسطنطنیه در تمامی ادوار، مرکز دینی فرهنگی بزرگی بود و بندرگاه تجاری بزرگی نیز به شمار می‌آمد. پس از انتقال پایتخت به آنکارا، قسطنطنیه یا

استانبول هم‌چنان بزرگ‌ترین و مهم‌ترین شهر ترکیه به شمار می‌آید.

بیسان: شهری از شهرهای غور که در طرف غرب آبگیر اردن و جنوب غربی طبریه قرار دارد. دشتی که این شهر در آن قرار دارد نیز به همین نام شناخته می‌شود.

بیشه (پیزا = Bish): شهر و استانی در ایتالیا و کنار دریای تیرانی قرار دارد. این شهر به خاطر داشتن برج کج خود (پیزا) شهرت دارد.

بیضاء: شهری است در ایران و در غرب اصطخر و شمال شیراز. مفسر قرآن، قاضی ناصر الدین ابن علی بیضاوی، ابو أزهر عبدالواحد بن محمد بن محمد بن حیان و قاضی و محدث ابو حسن محمد بیضاوی و بسیاری از دانشمندان دیگر، به این شهر منسوبند. در مغرب نیز شهری به نام دارالبیضاء وجود دارد و در مصر، شام، جزیرة العرب و سرزمین خزر نیز شهرهایی به همین نام خوانده می‌شوند.

بیکند: از شهرهای ماوراءالنهر که در نزدیکی بخارا و در جنوب غربی آن قرار دارد.

بیهق: ناحیه‌ای از توابع نیشابور، در غرب منطقه خراسان است. بسیاری از دانشمندان، از این ناحیه (بیهق) برخاسته‌اند؛ امام ابوبکر احمد بن حسین بیهقی از اهالی خسروجرد یکی از شهرهای وابسته به بیهق و ابراهیم بن محمد بیهقی مؤلف کتاب محاسن و مساوئ از جمله این دانشمندان‌اند.

بغراس: منزلی مهم و معتبر در میانهٔ راه اسکندریه به انطاکیه که در سمت جنوبی گذرگاه بیلان قرار دارد. این موقعیت مشرف بر خروجیِ این گذرگاه است و سابقاً از پایگاه‌هایی به شمار می‌آمد که از راه‌های منتهی به مناطق مرزی حفاظت می‌کرد.

بیلان: سرزمینی است که در کوه‌های امانوس یا ماضاغ در شمال سوریه قرار دارد. که به عنوان گذرگاهی کوه‌های امانوس را می‌شکافد. امانوس جزو منطقهٔ جنگی شام و معروف به عواصم بود که برای رویارویی با رومیان ساخته شده بود. در وجه نام‌گذاری آن آمده است که چون مسلمة بن عبدالملک برای جنگ با رومیان از گذرگاه بیلان می‌گذشت، یکی از زنان همراه وی در پرتگاهی سقوط کرد و به همین جهت این گذرگاه را عقبة النساء نام نهادند.

پ

پالرمو (Palerme): مرکز جزیرهٔ سیسیل و از بزرگ‌ترین شهرهای آن است. این شهر در ساحل شمال غربی جزیره قرار دارد.

پرتغال (Portugal): کشوری جمهوری که در غرب شبه جزیرهٔ ایبریا و در سواحل اقیانوس قرار دارد. در دورهٔ حاکمیت مسلمانان جزیی از اندلس بوده؛ لذا اعراب آن‌را منطقة الغرب (ناحیهٔ غرب) می‌خوانند.

پرسپولیس: ر.ک: اصطخر.

پنجاب: معنی آن، سرزمین رودهای پنج‌گانه است که مرکب از دو واژهٔ پنج و آب است. پنجاب از ایالات شمال شبه جزیرهٔ هند است. این منطقه در تاریخ خود شاهد حملات ایرانیان، یونانیان، مسلمانان و مغول بوده است. ایالت پنجاب به دو بخش تقسیم شده است:

پنجاب شرقی که وابسته به هند و مرکز آن، سملا است، پنجاب غربی که وابسته به پاکستان و مرکز آن لاهور است. اکثریت ساکنان پنجاب مسلمانند.

پواتیه (Poitier): شهری است واقع در جنوب غربی پاریس که جنگ بزرگ و مشهوری در آن رخ داد. در این رویارویی که در سال ۱۱۴ق ۷۳۲م روی داد شارل مارتل توانست پیش‌روی اعراب را متوقف کند.

پونت (Alponte): شهری از نواحی والنسیا که در فاصله صد کیلومتری آن قرار دارد. برخی از منسوبین به این شهر عبارتند از ابوعبدالله محمد پنتی شاعر و ادیب و فهریون نوادگان یوسف فهری که در زمان ورود عبدالرحمان داخل در سال ۱۳۸ق به اندلس، حاکم اندلس بود و ابوعبدالله محمد بن عبدالله فهری که حاکم پونت، محل زندگی پدرانش بود و ابومحمد بن حزم کتاب خود را برای ابوعبدالله محمد بن عبدالله فهری نوشت. او در این کتاب به ستایش ابوعبدالله و پدران او و نیز برتری اهل اندلس پرداخته است.

ت

تاجه (تاگو = Tago): ر.ک: نهر تاجه.

تارانت (Tarente): شهری در جنوب ایتالیا و در کنار خلیجی به همین نام که دارای تاریخ کهن است. این شهر از بندرگاه‌های تجاری مهم در قرون وسطی به شمار می‌آمد و مدت زمانی در دورهٔ اغلبی‌ها، تحت سلطهٔ حکومت اسلامی درآمد.

تافیللالت (تافیللت): منطقه‌ای در صحرای مغرب، در جنوب کوه‌های اطلس علیا که چند واحه در گوشه و کنار این منطقه وجود دارد. منسوبین به این منطقه را فیلالی می‌خوانند.

تاکرنا (Tacorona): منطقه‌ای کوهستانی در جنوب اندلس که امروزه به نام فیلالی (Sierra De Ronda) مشهور است.

تاهرت: شهری از شهرهای مغرب میانه که نزدیک تلمسان قرار دارد. این شهر پایتخت بنی‌رستم از خوارج اباضی بوده است.

تاورمینا (Taormina): لنگرگاهی است که در کنار ساحل شرقی شمال جزیرهٔ سیسیل قرار دارد. از این مکان در منابع عربی با نام طبرمین یاد می‌شود.

تبریز: شهری است در فلات آذربایجان و در شمال غربی ایران که

مرکز استان آذربایجان است. دانشمندانِ زیادی از جمله ابوزکریا یحیی معروف به ابن‌خطیب تبریزی امام و مورد استناد، در لغت و ادبیات عرب به این شهر منسوبند.

تبوک: شهری بین وادی القری و شام که دژی بوده و در آن چشمه‌سارها و نخلستان و باغ‌هایی وجود داشته است. پیامبر اسلامﷺ این شهر را در آخرین جنگ خود در سال نهم هجری مورد حمله قرار داد. این شهر امروزه از شهرهای عربستان سعودی به شمار می‌رود.

تدمیر: ر.ک: مرسیه.

ترمذ: از بزرگ‌ترین شهرهای ماوراء النهر است که در کنارهٔ شرقی رود جیحون و در منطقهٔ صغانیان قرار دارد. امام حافظ ترمذی صاحب سنن و عده زیادی از علما به این شهر منسوبند.

تستر: که امروزه شوشتر نام دارد از شهرهای مهم خوزستان به شمار می‌آید.

تطوان (تتوان): شهری معروف در شمال مغرب دور و در کناره ساحل دریای مدیترانه.

تطلیة تودلا (Tudela): شهری در اسپانیا و در شمال ساراکوسه و در کنار نهر ابرو، از جمله علمای منسوب به این شهر اعمی تطیلی را می توان نام برد.

تفلیس: تبلیس و بدلیس نیز خوانده می‌شود. ر.ک: بدلیس.

تکریت: شهری در کنارهٔ غربی رود دجله که آخرین شهر مرزی عراق و حد فاصل بین عراق و ناحیهٔ جزیره به شمار می‌آید. این شهر به خاطر قلعه‌های مستحکم و غیرقابل نفوذش بر رود دجله شهرت یافته است.

تلمسان: شهری کهن و بزرگ که مرکز مغرب میانه بود و امروزه از بزرگ‌ترین شهرهای الجزایر به شمار می‌رود. گروهی از علما و صوفیان از جمله سرورم بومدین و ابو عباس احمد بن محمد تلمسانی صاحب کتاب نفح الطیب به این شهر منسوبند.

تنّیس: شهری در جزیره‌ای در دریاچه دمیاط در شمال مصر که امروزه ویرانه‌ای بیش نیست.

تهامه: دشتی گسترده و پست که بر ساحل شرقی دریای سرخ و در امتداد حجاز، عسیر و یمن واقع شده است. در این دشت، روستاها و بندرهای زیادی وجود دارد.

تهوده: محلی در منطقه زاب در مغرب میانه و نزدیک بسکره، که به قبیله تهوده که از تیرهٔ بربرها و ساکن آن محلند منسوب است. در این محل و در نزدیکی بسکره در سال ۶۴ق (۶۸۲م) جنگی میان عقبة بن نافع و بربرها رخ داد که به شهادت عقبة بن نافع منجر شد. از آن زمان تا حال تهودة را سیدی عقبة می‌خوانند که نخلستانی است که آرامگاه عقبه در آن واقع است.

توّج: شهری بوده در ایران و نزدیک ارّجان در دهانهٔ رود شاپور یا در نزدیکی آن، که به ویرانی کشیده شد.

تور (Tours): شهری است که در جنوب غربی پاریس و در کنار نهر لور قرار دارد. مسلمانان در قرن ۸ میلادی آن را مورد تهاجم قرار دادند. (ر.ک: بلاط الشهداء، و پواتیه).

تونس: شهر بزرگی از شهرهای مغرب نزدیک که بر ساحل دریای مدیترانه قرار دارد. شهر تونس بر ویرانه‌های شهر فینیقیِ قرطاجه (کارتاژ) و در نزدیکی آن ایجاد شد و اسم قدیمی آن ترشیش است. مسجد جامع این شهر و یک کارگاه کشتی‌سازی در سال ۱۱۴ق توسط حاکم افریقا عبیدالله بن الحبحاب ساخته شد. دانشمندان زیادی به این شهر منسوبند. این شهر امروز مرکز جمهوری تونس است.

تیبت (تبّت): فلاتی کوهستانی با وسعت بسیار و در قلب آسیا که بین چین، افغانستان و هند قرار دارد. این منطقه با ارتفاعات چهارهزار تا پنج هزار متری مرتفع‌ترین مناطق جهان به شمار می‌رود.

تیماء: واحه‌ای نزدیک وادی القری که پیامبر مکرم اسلامﷺ در سال نهم هجرت آن را تصرف کرده، با مردم آن‌جا مصالحه کرد.

تیهرت: ر.ک: تاهرت.

ث

ثرثار: ر.ک: نهر ثرثار.

ثغور: خطی ممتد و به هم پیوسته از دژها که اعراب آن را ثغور می‌خواندند. اما ثغور اصطلاحی، از شهر ملطیه که در کنار فرات علیاست، تا شهر طرسوس در نزدیک ساحل دریای مدیترانه، امتداد یافته است. این دژها گاهی توسط رومیان و گاهی توسط مسلمانان تسخیر می‌شد و همواره میان آن ها دست به دست می‌گشت. این مجموعهٔ دژها به دو بخش تقسیم شده‌اند: بخش اول که در شمال شرقی قرار داشت از ناحیه جزیره حفاظت می‌کرد و دومین بخش که دژهای شام (ثغور الشام) نام داشت، شام را تحت پوشش قرار می‌داد. ازجمله دژهایی که از جزیره حمایت می‌کردند، ملطیه، زبطره، حصن منصور، بهستا، حدث، مرعش، هارونیه و کنیسه نام داشتند. و دژهایی که شام را مورد حمایت قرار می‌دادند، عبارت بودند از: مصیصة، اذنه و طرسوس. عرب‌های اسپانیا، ثغور را به چند منطقه تقسیم می‌کردند از جمله: دژ علیا که دژ دور نیز گفته می‌شد و شهر ساراکوسه و نواحی آن را در برمی‌گرفت. پس از آن دژهای میانی که شامل شهر سالم و توابع آن بود و سومین دژ، در شهر طلیطله و مناطق تابع آن وجود داشت. حاکمان این دژها عبارت بودند از اعراب و بربرها و دورگه‌هایی که از پدران و مادران دو نژاده به وجود آمده‌اند مانند تجیبی‌ها، بنی‌هود، بنی‌رزین، بنی‌ذی‌النون، بنی قسیّ؛ و اسپانیایی‌هایی که به اسلام گرویدند.

ج

جارون: ر.ک: نهر الجارون.

جبال: نامی است که در عصر عباسی بر مناطقی کوهستانی اطلاق شد که از دشت‌های عراق و جزیرهٔ فرات در غرب تا کویر نمک ایران مشهور به مادها امتداد داشت. میدیا از نام مادها مشتق است که سال‌ها در این سرزمین حکومت داشتند و سپس ایرانیان بر آن استیلا یافتند. مهم‌ترین شهرهای این منطقه قرمسین کرمانشاه امروزی، همدان، ری و اصفهان است. بخش شمالی این منطقهٔ کوهستانی محل سکونت دیلمیان بود که دژهایی فراوان داشتند.

این بخش پایگاه خرّمیان (پیروان بابک خرم‌دین) بود. بابک در زمان مأمون علیه سلطهٔ عباسیان شورید؛ ولی به وسیلهٔ معتصم شورش وی سرکوب شد.

جبال اطلس: رشته کوه‌هایی ۲۵۰۰۰ کیلومتری که از تونس و الجزایر تا مغرب دور امتداد دارد. ارتفاع این کوه‌ها از سطح دریا بین ۴۰۰۰ تا ۴۵۰۰ متر متغیر است. به خاطر عظمت و سترگی این کوه‌ها، بربرها آن ها را کوه‌های درن یا کوه کوه‌ها، نام نهادند. ساکنان این مناطق قبایل بربرند. گویند نام اطلس برگرفته از نام پادشاه افسانه‌ای مغرب، اطلس، است که بر میهمان خود خشمگین شد و از او خواست تا آسمان را بر دوش خود حمل کند.

جبال اوراس: رشته کوه‌هایی هستند که در الجزایر و در طول سواحل دریای مدیترانه و جنوب قسنطینه امتداد دارند. این کوه‌ها در غرب به تپه‌های کم‌ارتفاع زاب منتهی می‌شوند. دامنه‌های اوراس از سمت جنوب غربی تا صحرای بزرگ گسترده است.

جبال برانس (برتات): کوه‌های میان فرانسه و اسپانیا که از اقیانوس اطلس تا دریای مدیترانه امتداد دارند و دو سوم آن در زمین‌های اسپانیا و یک سوم در فرانسه قرار دارد. این سلسله جبال به نام کوه‌های پیرینه خوانده می‌شوند و اعراب آن ها را جبال البرانس یا جبال البرتات می‌خواندند. اعراب در این منطقه پایگاه نظامی برای حفاظت از گذرگاه‌ها داشتند که آن ها را بر ارتفاعات مشرف بر جاده‌ها ساخته بودند. پایگاه‌ها به صورت برج‌هایی در مقابل یک‌دیگر قرار داشت به طوری که اگر حضور دشمن را حس می‌کردند به ترتیب در این برج‌ها آتش افروخته و خطر را اعلام می‌کردند. بدین ترتیب آنان همیشه در حال آماده‌باش بودند.

جبال البرز: رشته کوه‌هایی که در ساحل جنوبی دریای خزر امتداد دارند.

جبال آرارات: رشته کوه‌های آتشفشان که در شمال شرقی ترکیه امتداد داشته و به ارمنستان می‌پیوندند.

جبل طارق: کوهی در جنوبی‌ترین منطقهٔ اسپانیا، واقع در کنار دریا که نام آن برگرفته از فاتح اندلس، طارق بن زیاد است. این کوه را جبل الفتح و نیز الصخره خوانده‌اند.

جبل‌اللکام: نامی است که جغرافیدانان بر سلسله جبال انتی توروس نهاده‌اند.

جبلة: شهری بر کنار دریای مدیترانه که در جنوب شهر لاذقیه سوریه قرار دارد.

جحفة: روستای بزرگی در راه مدینه به مکه و ساحل دریا و جنوب شهر رابغ قرار داشت. این محل میقات شامیان است و هرگاه عازم حج باشند از اینجا محرم می‌شوند.

جدة: شهری است کنار ساحل دریای سرخ و در غرب مکه و فاصلهٔ ۷۵ کیلومتری این شهر مقدس. جده، بزرگ‌ترین بندرگاه و دومین شهر عربستان سعودی است.

جرباء: محلی از نواحی عمّان در بلقاست. این آبادی از سمت حجاز به کوه‌های سراة نزدیک است و نیز در نزدیکی اذرح واقع است.

جرجان یا گرگان: منطقه‌ای است در جنوب شرقی دریای خزر که شهرهایی را در بر می‌گیرد. از مهم‌ترین شهرهای آن گرگان است که نام این منطقه از آن گرفته شده است. ابونعیم عبدالملک بن محمد جرجانی یکی از علما وحافظان قرآن، ابواحمد بن عدی معروف به ابن قطّان و ابوبکر عبدالقهار جرجانی از بزرگان لغت و نحو ادبیات عرب، که کتاب‌های دلائل الاعجاز و اسرار البلاغة از اوست؛ به این شهر منسوبند.

جرجانیه: مرکز ایالت خوارزم که در کنارهٔ غربی رود جیحون قرار دارد. این شهر کرکنج نام داشت که اعراب آن را به جرجانیة تغییر نام دادند.

جرجومة: نام شهر مردم جراجمه است که در کوه لکام واقع در مرزهای نظامی شام قرار داشت و میان بیّاس و بوقا در نزدیکی انطاکیه واقع شده بود. جراجمه گروهی بودند که در این شهر سکونت داشتند. زمانی که حبیب بن مسلمهٔ فهری از طرف ابوعبیده جراح به ولایت انطاکیه منصوب شد به آنان حمله برد. جراجمه، با وی مصالحه کردند که یار مسلمانان و به عنوان جاسوسان آنها باشند و در عوض از پرداخت جزیه معاف شوند و قرار شد هرگاه با مسلمانان در جنگی شرکت کنند، تجهیزات کشته‌شدگان دشمنان مسلمین به آنها تعلق گیرد. جراجمه گاه تحت امر والیان و چندی سرکشی و تمرد می‌کردند و با رومیان همراه شده و آنها را علیه مسلمانان می‌شوراندند. مسلمانان، در روزگار بنی‌امیه و بنی عباس در موارد متعددی از جراجمه کمک گرفته و مأموریت‌هایی به آنان واگذار می‌کردند و راهنمایی‌های لازم را می‌گرفتند.

جرعه: محلی است نزدیک کوفه که یوم الجرعه به همین محل منسوب است. در این روز مردم کوفه علیه سعید بن عاص که به عنوان

والی به کوفه آمده بود، شوریده و ابوموسی اشعری را به عنوان والی خود انتخاب نمودند و از خلیفه عثمان خواستند تا ولایت ابوموسی را تنفیذ کند. خلیفه نیز پذیرفت.

الجزایر (Algere): شهری است که به همین نام شهرت یافته است. این شهردر مرکز مغرب میانه و در کنار دریای مدیترانه قرار دارد. نام اصلی این شهر جزائر بنی‌مرغنّای است که امروز پایتخت جمهوری الجزایر می‌باشد و سرزمین الجزایر (Algere) را به نام این شهر الجزایر می‌خوانند.

جزایر بلیار (Les Balears): مجموعه جزایری است که مقابل ساحل شرقی اسپانیا قرار دارد و مهم‌ترین این جزایر، عبارتند از میورقه (Majorca) و منورقه (Minorca) و یابسه (Ibiza) که در منابع و مآخذ عربی جزایر شرقی خوانده می‌شوند. این مجمع الجزایر در سال ۲۳۴ق (۸۴۸م) در عهد حکومت عبدالرحمان ثانی (اوسط) اموی تسلیم سلطهٔ قرطبه (کردوبا) شد؛ ولی به صورت کامل به حکومت امویان نپیوست مگر در سال ۲۹۰ق (۹۰۲م) زمانی که امیر عبدالله بن محمد بن عبدالرحمان دوم سردار خود عصام خولانی را به عنوان حاکم به آن جزایر فرستاد این سلطه تا زمان استیلای شاه آراگون، ژاک اول، بر آن سرزمین (۱۲۳۰ / ۱۲۸۷م) ادامه یافت.

جزیرة: منطقه‌ای گسترده میان دو رود دجله و فرات و حوضه علیای آن دو که دشت‌های این منطقه را احاطه می‌کنند و ناحیه جزیره را پدید می‌آورند. منطقهٔ الجزیره به سه بخش تقسیم می‌گردد. ۱ـدیار ربیعه در شرق ۲. دیار مضر در غرب ۳. دیار بکر در شمال. وجه تسمیهٔ این مناطق به سبب سکونت هر یک از قبایل یاد شده، قبل از اسلام در آنها بوده است که در آن زمان تحت سلطه و حکومت ساسانیان بود. شهرهای برجسته و مهم این سه بخش از این قرارند:

موصل در کنار دجله قرار داشت و از مهم‌ترین شهرهای دیار ربیعه بود و شهر رقه در کنار فرات مرکز دیار مضر به شمار می‌آمد و آمِد که در بالاترین قسمت از رود دجله قرار داشت، بزرگ‌ترین شهر دیار بکر بود. نام جزیره بر شهری در این منطقه که کنار دجله قرار دارد، اطلاق می‌شود که منسوب به بنیانگذار آن، حسن بن عمر تغلبی است. این شهر را به جهت اینکه از اطراف، جز یک طرف، همانند هلال در محاصرهٔ آب قرار داشت، جزیره نام نهادند. از دانشمندان منسوب بدین شهر، باید از ابوالسعادات مجد الدین مبارک محمد بن الشهابی جزری معروف به ابن‌اثیر نام برد.

جزیرة ابن‌عمر: شهری که درکنارهٔ غربی و سمت راست گذرگاه میانی رود دجله قرار دارد. گویند این شهر توسط شخصی به نام حسن بن عمر بن خطاب تغلبی که حدود سال ۲۵۰ق در گذشته، ساخته شده است. این شهر توسط تیمور لنگ درهم کوبیده شده و به ویرانه تبدیل گردید. خاندان بنی‌اثیر به این شهر منسوبند.

جزیره ارواد: ر.ک: ارواد.

جزیره جربه: جزیره‌ای کوچک که بر ساحل تونس و در شرق شهر قابس قرار دارد. این شهر اینک بخشی از جمهوری تونس است.

جزیرة خضراء (Algeciras): شهر ساحلی کوچکی است در جنوب اسپانیا که از سمت غرب مجاور جبل طارق است. این شهر نخستین مکانی است که طارق بن زیاد وارد آن شد. او آن را به جهت نزدیکی سواحل مغرب پایگاهی برای پوشش دادن به عقب‌نشینی خویش قرار داد. این شهر را جزیرهٔ ام‌حکیم نیز خوانده‌اند. این نام‌گذاری به این جهت بود که طارق همسرش ام حکیم را هنگامی که خود عازم حمله به اسپانیا بود، در آن شهر ترک نمود. مسلمانان مسجدی را که به مسجد الرایات معروف است، در این شهر و در کنار دریا احداث کردند. گفته می‌شود که مجاهدان پس از پیروزی پرچم‌های خود را در این مسجد برافراشتند.

جزیره سردانیه (ساردین = Sardegne): جزیره‌ای ایتالیایی است که در غرب دریای مدیترانه و جنوب جزیره کورسیکا قرار دارد.

جزیرهٔ کورسیکا (Corseca): جزیره‌ای در غرب دریای مدیترانه که میان جزیرهٔ سردینیه و سواحل فرانسه قرار دارد.

جعرانه: چاه‌های آبی بین طایف و مکه که به شهر مکه نزدیک‌تر است.

جعفریه: شهری است در عراق که المتوکل علی الله عباسی آن را بنیان نهاده و مردم را از سامراء به آن‌جا منتقل کرد. او با این قصد که شهر را به خود منسوب کند، به وسیلهٔ منجمان موقعیت آن را انتخاب کرد. او در سوم شوال ۲۴۷ق در کاخ خود که قصر جعفری نام داشت و خود آن را بنا نهاده بود، به قتل رسید. بحتری شاعر، شب قتل متوکل حضور داشته و پس از آن شب، پنهان شد. سپس خود را تسلیم کرد و امان گرفت. او قصیده‌ای غمگنانه در رثای متوکل سرود که مطلع آن چنین است:

زیبایی و انس کاخ جعفری دگرگون شد و بنیان ملک خلیفه(متوکل) فرو ریخت.

جفرة: محلی است نزدیک بصره که جنگ میان مصعب بن زبیر که از طرف برادرش عبدالله بر عراق حاکم بود و لشکری که از سوی عبدالملک بن مروان به فرماندهی خالد بن عبدالله بن اسید بن ابی العیص برای جنگ با او گسیل شده بود، روی داد. هدف از این رویارویی خارج کردن عراق، از سلطهٔ مصعب بود. این نبرد به شکست خالد بن عبدالله انجامید که پس از آن این جنگ، جنگ جفره و این محل را جفرهٔ خالد نام گذاردند.

جلولاء: محلی در منطقهٔ کوهستانی و در شرق بغداد. در این شهر رودی با همین نام جریان دارد که در شهر بعقوبة، به دجله می‌پیوندد.

جلّیقه (Galicia): نام منطقه‌ای است که امروز گالیسیا شناخته می‌شود و در شمال غربی اسپانیا قرار دارد. این شهر در منابع و مصادر عربی جلّیقه نام دارد.

جنّابة: شهر کوچکی در سرزمین فارس و کنار بندرگاهی در خلیج فارس که کشتی‌ها در آن پهلو می‌گیرند. ابوسعید حسن جنّابی قرمطی به این سامان منسوب است.

جَنَد: از شهرهای اسلامی و بزرگ ترکستان در ماوراء النهر است. این شهر در قرن هفتم هجری توسط مغول‌ها ویران شد. در یمن نیز شهری به همین نام وجود دارد.

جندی شاپور: شهری است در ناحیهٔ اهواز که شاپور پسر اردشیر آن را در قرن ششم میلادی بنا نهاد، از این رو شهر یاد شده به نام وی خوانده شد.

شاپور پس از ساختن این شهر، اسرای رومی و پاره‌ای از دانشمندان آنها و نیز گروهی از سربازان خویش را در آن اسکان داد. این شهر در عصر ساسانیان مرکز خوزستان بود و پایگاه فرهنگ یونان قدیم و ایران به شمار می‌رفت. فعالیت‌های فرهنگی آن جا تا قرن‌های اولیه اسلامی در این مرکز ادامه داشت؛ ولی در قرن چهارم از رونق افتاد و در قرن هفتم به نابودی گرایید. دو پزشک مشهور جبرائیل و جرجیس فرزندان بختیشوع به این شهر منسوبند.

جنوة (جنوا = Geneva): شهری است در شمال ایتالیا و کنار دریای مدیترانه، و خلیجی نیز به همین نام قرار دارد. در دوران جنگ‌های صلیبی یکی از شهرها و مراکز مهم تجاری به شمار می‌رفت و نقشی حساس و پراهمیت را در آن دوران ایفا می‌نمود.

جورجیا (گرجستان): یکی از مناطق شمال ارمنستان است که در کنار دریای سیاه قرار دارد. این شهر گرجستان یعنی شهر گرجی‌ها نام داشت و مرزهای دولت اسلامی در آن پایان می‌یافت. پایتخت ارمنستان شهر تفلیس است.

جیّان (Jaen): از مهم‌ترین شهرهای اندلس که در شرق کردوبا و در کنار رود وادی کبیر که امروزه خاین خوانده می‌شود. دانشمندان زیادی به این شهر منسوبند. از جمله: حسین بن محمد غسانی معروف به جیّانی پیشوای محدثان کردوبا که در سال ۴۹۸ق درگذشت. ابوحجاج یوسف بن محمد جیّانی جهانگرد و محدثی است که در جیّان متولد و در بلخ به سال ۵۴۵ق درگذشت. ابوذر خشنی مصعب بن محمد جیّانی صاحب تألیفات فراوان و پرچمدار ادبیات عرب در اندلس، و محمد بن عبدالله بن مالک طایی دانشمند نحوی و لغوی است.

جیحان: ر.ک: نهر جیحان.

جیحون: ر.ک: نهر جیحون.

جیرون: نام محلی است در دمشق که درب شرقی مسجد جامع اموی آن‌جا باز می‌شود و امروزه به باب جیرون شهرت دارد. این محل بازاری سرپوشیده داشته و مرکز داد و ستد و تجارت و سکونت بوده است. امروزه نیز این محل به همین نام خوانده می‌شود.

جیرونه (La Gironde): منطقه‌ای در جنوب غربی فرانسه و پایتخت آن شهر بوردو بود که رودخانه جارون نزدیک مصب خود آن را دو قسمت می‌کند.

جیزه: شهری است در کنارهٔ غربی رود نیل که در مقابل شهر فسطاط قرار داشت و امروزه جزیی از قاهره است. آثار ارزشمندی مانند اهرام سه‌گانه و مجسمه ابوالهول در آن قرار دارد. دانشمندان فراوانی به این شهر منسوبند.

جیلان (گیلان): بخشی از ایران که در جنوب دریای خزر و شمال کوه‌های البرز واقع است. این منطقه از شرق به طبرستان (مازندران) واز شمال به محل پیوستن رود کرّ و رود ارس محدود می‌شود. این منطقه به دلیل مرداب‌های فراوانی که دارد، گیلان نام دارد. گیلان، برگرفته از واژه گیل که همان گل است، می‌باشد. مناطق کوهستانی و کوهپایه‌های این سرزمین را دیلم می‌خوانند.

ح

حبرون: نام قدیمی شهر الخلیل در جنوب قدس که حرم و آرامگاه حضرت ابراهیم خلیل ﷺ و آثار باستانیِ دیگری در این شهر قرار دارند.

الحدث: دژی است در شمال مرعش، واقع بر کوهی که الأحیدب نام دارد. و برگذرگاهی که از مرزهای جزیره محافظت می‌کند مشرف است و به درب الحدث مشهور می‌باشد و بارها بین مسلمانان و رومیان دست به دست گشته است.

الحدیثة: شهری از توابع موصل در کنار مصب رود زاب علیا در نهر دجله و در جنوب شهر موصل، که در سال ۷۳ق هنگامی که محمد بن مروان از سوی خلیفه عبدالملک بن مروان بر جزیره ولایت یافت، این شهر را بنا نهاد و آن را پایگاه سربازان خود قرار داد. او برخی از عرب‌های بصره راکه بیشتر از قبیلهٔ ازد بودند، در این شهر اسکان داد.

حدیبیه: روستایی در نزدیکی مکه که به نام چاهی که در آن وجود داشت خوانده می‌شد. در این مکان مشرکان قریش از ورود پیامبر ﷺ و همراهان او به مکه، جهت ادای حج عمره جلوگیری کردند. پیامبر ﷺ عثمان بن عفان را برای مذاکره و گفت وگو به سوی قریش روانه ساخت. زمانی که عثمان در بازگشت تأخیر نمود، پیامبر ﷺ

گمان کردند که قریشیان او را کشته‌اند، لذا تصمیم به جنگ با آنان گرفت. مسلمانان در زیر درختی که نزدیک چاه بود، گرد پیامبرﷺ جمع شدند و با حضرت برای جنگ با مشرکان بیعت کردند. این بیعت بعدها به نام بیعة الرضوان معروف گردید؛ زیرا خداوند از این بیعت خشنود شد. پس از بازگشت عثمان، پیمان صلحی با مشرکان منعقد شد که بر اساس آن مسلمانان آن سال (ششم هجری) را بازگردند و سال دیگر به عزم زیارت خانه خدا به مکه بیایند. در سال هفتم هجری پیامبر به همراه مسلمانان به سوی مکه روانه شده واعمال عمرهٔ قضا شده را به جای آوردند، از این رو آن عمره را عمرة القضاء خواندند.

الحدیده: از بنادر بزرگ و با اهمیت یمن است که در کنار دریای سرخ قرار دارد.

حران: شهر صابئین، نزدیک سرچشمه رود بلیخ و در محل اتصال راه‌های بازرگانی در شرق فرات و به ویژه شام و جزیره که از با اهمیت‌ترین مراکز فرهنگ یونانی سریانی پیش از اسلام بوده است. عده‌ای از صابئه (ستاره‌پرستان) تا روزگار پس از مأمون در آن‌جا ماندگار بودند. این شهر پیش از این که در سال هجده هجری (۶۳۹م) با مصالحه در اختیار اعراب قرار گیرد، به ترتیب در دست آسوری‌ها، یونانی‌ها، ایرانیان و رومیان قرار داشته است. شهر حران امروزه جزیی از ترکیه است و به نام اورفا خوانده می‌شود. دو روستا یکی از نواحی حلب و دیگری در نزدیکی دمشق نیز به همین نام مشهورند. احمد بن تیمیه و عبدالسلام بن تیمیه به حرانِ دمشق منسوبند.

حروراء: روستایی است در حومه کوفه که خوارج مخالفِ علی بن ابی طالب ؓ در آن‌جا اقامت کردند و به آن منسوب شدند.

الحسا: ر.ک: الأحساء.

حصید: محلی در شمال عراق که در سمت ناحیه جزیره قرار دارد. در سال دوازدهم هجری در این منطقه قعقاع بن عمرو با ایرانیان و اعراب قبایل تغلب و ربیعه که به آنان کمک و یاری می‌کردند به نبرد سختی پرداخت. در این درگیری روزمهر فرماندهٔ ایرانیان و پس از وی جانشین او روزبه به قتل رسیدند.

حضرموت: منطقه‌ای است در امتداد دریای عرب که بین شرق یمن و سرزمین عمان واقع شده است. طرف دیگر این منطقه، تا شمال (الربع الخالی) ادامه دارد.

حلب: شهری در شمال سرزمین شام (سوریه) که پایگاهی برای سپاه قنسرین بوده است. مسلمانان و خصوصاً سیف الدوله حمدانی از آن برای جلوگیری از تهاجم رومیان استفاده می‌کردند. بزرگان شعرا و دانشمندان به عزم دیدار با سیف‌الدوله، که آن‌جا را مقر خود قرار داده بود، به حلب روی می‌آوردند. این شهر علاوه بر مرکز مهم فرهنگی، موقعیت برجستهٔ تجاری نیز داشت و این موقعیت پیش از احداث کانال سوئز متمایزتر بود. این شهر به خاطرِ داشتن مسجد اموی و قلعه‌ای که هم‌چنان شکل نظامی خود، و نیز شکوه و زیبایی‌اش را حفظ کرده است، شهرت یافت. علاوه آن که آثار زیادی از جمله درب‌های ورودی شهر، قلعه‌ها، مساجد، مدارس و بیمارستان‌های آن بر شهرت شهر افزوده است. دانشمندان، شعرا و ادیبان زیادی از این شهر برآمده‌اند که از آن جمله باید از ابن‌عدیم تاریخ‌نویس و صاحب کتاب زبدة الحلب فی تاریخ حلب و ابن‌الشحنه مورخ و صاحب کتاب الدر المنتخب فی تاریخ مملکة حلب و بزرگان شعرای عرب هم‌چون متنبی، بحتری و ابوفراس نام برد.

حلوان: شهری است از شهرهای ناحیه جبال (قهستان) و در نزدیکی خانقین. در مصر و نزدیک شهر قاهره نیز شهری به همین نام وجود دارد.

حلّه: شهری است در کنارهٔ رود فرات میان شهر کوفه و بغداد. شهر دیگری به همین نام میان شهر واسط و بصره قرار دارد.

حماة: از شهرهای مرکزی و مهم شام است که در کنار رود عاصی قرار داشته و به خاطر آسیاب‌های آبی‌اش شهرت یافته است. این شهر در دورهٔ ایوبی‌ها و بالاخص در زمان حاکم آن سامان، ابوالفداء، از مراکز فرهنگی بزرگ به شمار می‌رفت و به همین سبب به شهر ابوالفداء معروف شده است. یاقوت حموی، ابن‌حجّة الحموی، ابن واصل جمال الدین محمد بن سالم، ابن‌الفارض شرف الدین عمر بن علی حموی مصر و ابن‌رزین تقی الدین عامری حموی از جمله علمای آن سامانند.

حمراء الأسد: محلی است نزدیک مدینه و به فاصله هشت مایلی این شهر قرار دارد. پس از جنگ احد، پیامبرﷺ در جست وجو و تعقیب قریش تا این محل پیش رفت.

حمص: شهری کهن و مشهور بین دمشق و حلب که در روزگار فتح مسلمانان از مراکز پنجگانهٔ شام بوده است. رود عاصی از کنار این شهر می‌گذرد. دانشمندان و شعرای زیادی به این شهر منسوبند که از جمله آنها شاعر عبدالسلام بن رغبان ملقب به دیک الجن را باید نام برد. در این شهر قبر خالد بن ولید و فرزندش عبدالرحمان قرار دارد که از جمله اماکن دیدنی شهر است.

حمیمة: شهری در منطقهٔ جبل الشراة از نواحی عمّان که در مرزهای جنوبی شام قرار داشت. خلیفه عبدالملک بن مروان این شهر را تیول علی بن عبدالله بن عباس قرار داد. این شهر پس از علی بن عبدالله مسکن اولاد بنی‌العباس گردید.

حنین: سرزمینی است میان طائف و مکه، که پیامبر اکرمﷺ در این ناحیه و پس از فتح مکه به جنگ با قبیلهٔ هوازن پرداخت و بر آنان پیروز شد.

حیره: شهری نزدیک کوفه که محل سکونت پادشاهان لخمی عرب، در دوران جاهلیت بوده است. نام حیره به معنی شهری است که

بارو و حصار دارد. این شهر را به جهت زیبایی‌اش الحیرة البیضاء می‌خواندند. دو کاخ مشهور خورنق و سدیر در این شهر را پادشاهان لخمی برپا داشتند

حیفا: شهری در فلسطین و کنار خلیج عکّا که در دامنهٔ کوه کرمل، در کنار ساحل امتداد دارد.

خ

خابور: ر.ک: نهر خابور.

خازر: ر.ک: نهر خازر.

خانفو: نام عربی است که در قرن‌های سوم و چهارم هجری بر کانتون شهر بندری چین، اطلاق شد. این شهر که به زبان چینی کوانگ‌چو خوانده می‌شود، در دهانهٔ رود سیکاینگ قرار دارد. این بندر مرکز تجارت دریایی بود که چین را به آسیای غربی پیوند می‌داد.

خانقین: شهری است درکوه‌های شرقی عراق در راه همدان به بغداد قرار دارد. در این شهر منابع نفتی بزرگی وجود دارد.

خَتّل: منطقه‌ای در ماوراءالنهر و جنوب شرقی منطقه سغد است. این بخش، کوهستانی بوده و در زاویهٔ تقاطع دورود وخشاب و رود جیحون قرار دارد. رود وخشاب از بزرگ‌ترین منابع آبی رود جیحون است.

خُجند: از شهرهای منطقهٔ فرغانه در ماوراء النهر است که در کنارهٔ چپ رود سیحون قرار گرفته است.

خراسان: واژه‌ای فارسی که به معنای سرزمین آفتاب تابان است. این منطقه شمال شرقیِ ایران را در بر گرفته و در قدیم از یک سو به طرف گرگان و طبرستان و از سوی دیگر به ماوراء النهر امتداد داشته است. از نظر تقسیمات سیاسی سرزمین ماوراء النهر و سیستان (افغانستان فعلی) از خراسان تبعیت می‌کردند. در روزگار حکومت اعراب این منطقه به چهار بخش تقسیم می‌شد که هر بخشی به یک شهر بزرگ که در ازمنهٔ گوناگون گاهی منفرد و گاهی مجتمعاً پایتخت این سرزمین بودند، نسبت داده می‌شد. این شهرهای بزرگ عبارت بودند از: نیشابور، مرو، هرات، بلخ.

در دورهٔ حکومت طاهریان، مرکز حکومتی توسط آنان به بخش غربی خراسان منتقل شده ونیشابور را به عنوان پایتخت برگزیدند. منطقه‌ای که امروزه به نام خراسان شناخته می‌شود، کمتر از نیمی از منطقه خراسان سابق را در بر می‌گیرد؛ ولی بخش اعظم آن اینک به افغانستان وابسته است و بر سرزمین‌هایی اطلاق می‌شود که در شرق امتداد یافته و ابتدای آن از سرخس در شمال است و به سوی جنوب ادامه یافته و از نیمهٔ راه مشهد به هرات می‌گذرد. اما منطقه‌ای که از مرو تا جیحون گسترده است، امروزه جزیی از کشور روسیه است.

خرشنه: شهری است در روم که در مقابل دژهای شام و نزدیک ملاطیه واقع شده است. این شهر روزگار درازی در دست عرب‌ها باقی ماند. در همین شهر بود که ابوفراس حمدانی به اسارت درآمده و بعد از آن به قسطنطنیه منتقل شد.

خرمشهر: نام جدید شهر محمره است که امروز از شهرهای استان خوزستان محسوب می‌شود. این شهر، کنار مصب رود کارون به اروند رود واقع شده است.

خضراء: ر.ک: جزیرهٔ خضراء.

خلاط: شهری که سابقاً پایتخت ارمنستان بوده و کنار دریاچهٔ وان قرار دارد.

خم: برکه‌ای است میان راه مکه و جحفه. برخی می‌گویند که صحرایی است بین مکه و مدینه که در نزدیکی جحفه است.

خنافس: زمین‌هایی است از اعراب که در عراق میانه و نزدیک انبار قرار داشت. پیش از اسلام در آن‌جا بازاری برای داد و ستد اعراب وجود داشته است. هم‌چنین در این مکان در روزگار عمر بن خطاب و ایام امارت مثنّی بن حارثه در سال ۱۲ هجری جنگی با ایرانیان روی داد که در آن مسلمانان به فرماندهی قعقاع بن عمرو به پیروزی رسیدند.

خوارزم: منطقه‌ای مسلمان‌نشین در جنوب دریای آرال(دریای خوارزم) رود جیحون به این منطقه منتهی می‌شود. پایتخت آن، شهر جرجانیه بود. خوارزم در تاریخ اسلام نقشی بس خطیر و مهم ایفا کرد. دانشمندانی برجسته و توانا مانند: قاسم بن حسین خوارزمی، سراج الدین ابوبکر سکاکی و ابوبکر محمد بن موسی خوارزمی از این سرزمین برخاستند.

خوزستان: ر.ک: اهواز.

خیبر: ناحیه‌ای در حجاز و در شمال مدینه منوره که دژها و نخلستان‌های بزرگی داشت. که در سال هفتم هجری پیامبر اکرمﷺ آن را فتح کرد. واژهٔ خیبر به معنای آمرزش است. اصل این کلمه به زبان عبری کیبور بوده است.

د

دابق: ر.ک: مرج دابق.

داثن: محلی است نزدیک غزّه که در جنوب فلسطین و نزدیک عسقلان قرار دارد. در این محل به سال سیزده قمری، اولین جنگ میان مسلمانان و رومیان روی دادکه در آن پیروزی از آن مسلمانان بود.

دارابگرد: بخشی از استان فارس که در شرق این استان قرار دارد. مرکز این منطقه به نام داراب (دارأبجر) از جمله شهرهای این منطقه، شهر فسا یا نسا است که دومین شهر این منطقه محسوب می‌شود.

دامغان: در قدیم مرکز سرزمین قومس بود. اعراب از دامغان به نام قومس یاد کرده‌اند (ر.ک: قومس) و بدین طریق، مرکز نام اقلیم را اقتباس کرد. پاره‌ای از علما به این شهر منسوبند که از جملهٔ آنها ابوعبدالله بن علی دامغانی از پیشوایان حنفی می‌باشد.

دانیة (Denia): شهری در اندلس و از نواحی والنسیا است که در کنارهٔ شرقی دریای مدیترانه واقع است. بزرگان و دانشمندان و قاریان زیادی به این شهر منسوبند؛ از جمله بزرگ قاریان ابوعمر عثمان بن سعید دانی معروف به ابن الصیرفی متوفی در سال ۴۴ ق و ابوعبدالله محمد بن خلصه نحوی، لغوی و شاعر متوفای سال ۴۳۸ ق و ابوبکر محمد بن عیسی بن محمد لخمی معروف به ابن‌اللبانه ادیب و شاعر و مؤلف کتاب نظم السلوک فی وعظ الملوک متوفای سال ۵۰۷ ق را باید نام برد.

دبیل: که دوین و توین نیز خوانده می‌شود، از شهرهای ارمنستان و مجاور شهر ارّان در اطراف دریاچهٔ کوکجه است. در روزگار گذشته پایتخت ارمنستان بوده ولی امروزه روستایی کوچک است که در جنوب شهر اریفان قرار دارد.

دجیل: ر.ک: نهر دجیل.

درب: گذرگاه تنگ کوهستانی راگویند اما این کلمه بر مدخل‌های ورودی روم اطلاق می‌شد. کوه‌های طرروس را تنگه‌های زیادی از هم جدا می‌کند. مسلمانان در جنگ‌های سالانه‌ای که با رومیان داشتند، با شیوهٔ خاصی از دو گذرگاه آن گذشتند. یکی از این دو گذرگاه تنگهٔ حدث است که در شمال شرقی شهر مرعش و در شمال رود جیحان قرار دارد و تا شهر بستان امتداد داشته است. این گذرگاه را قلعهٔ حدث حمایت و نگهبانی می‌کرد. دومین گذرگاه تنگهٔ کلیکیا در شمال شهر طرسوس بود که راه عمومی به سوی قسطنطنیه از آن‌جا شروع می‌شد. پیک‌ها و هیئت‌های اعزامی پادشاه روم و خلیفه و هم‌چنین لشکریان مسلمانان و مسیحیان درآن راه تردد می‌کردند.

درب بغراس: بغراس نام روستایی است که به فاصلهٔ شش فرسخی انطاکیه و در ابتدای گذرگاه کوه‌های بلندی که حد فاصل بین جلگه و ساحل دریای مدیترانه‌اند، قرار دارد. این درب به نام روستای بغراس نامیده شده است و امروزه گذرگاه بیلان نامیده می‌شود. روستایی که در میانه گذرگاه و محل آغاز سراشیبی که تا ساحل بندر اسکندرونه ادامه می‌یابد، قرار دارد. (اسکندرونه در ساحل خلیجی به همین نام واقع شده است).

دربند: که اعراب آن را باب الابواب (دروازهٔ دروازه‌ها) می‌خواندند، شهری بود در میانه ساحل غربی دریای خزر. (ر.ک: باب الابواب).

درنه: محلی در ساحل لیبی و غرب طُبْرُقْ که زهیر البلوی حاکم آفریقا طی جنگی که میان او و رومیان در سال ۶۹ هجری درگرفت، در آن‌جا به قتل رسید.

دمشق: شهری است باستانی، با شکوهی کهن و تاریخی غنی، که مسلمانان آن را در سال چهاردهم هجری فتح کردند. این شهر از شهرهای شام بود که معاویه آن را پایتخت حکومت خود قرار داد. دمشق در زیبایی و کمال عروس شهرها و سرآمد پایتخت‌ها به شمار می‌رفت. دانشمندان و ادیبان و شعرای بی‌شماری از این شهر برخاسته‌اند. دمشق به خاطرِ وجود مسجد جامع بزرگی که به وسیلهٔ ولید بن عبدالملک خلیفهٔ اموی ساخته شد و دیگر آثار موجود از قبیل مساجد، مدارس و بیمارستان‌ها شهرت فراوانی یافته است.

صنعت بافندگی حریر گلدوزی شده (بروکار) بر شهرت این شهر آنچنان افزود که گونه‌ای از این نوع پارچه را در سایر نقاط جهان دمشقی می‌نامند. این شهر امروزه پایتخت جمهوری سوریه است.

دمیاط: از مهم‌ترین شهرهای ساحلی مصر قدیم و امروز است که در مصب شاخه شرقی رود نیل به دریا قرار دارد. این شهر در عصر جنگ‌های صلیبی موقعیت مهمی در جنگ و اقتصاد داشت. در همین شهر دو حملهٔ پنجم و هفتم صلیبی‌ها به پایان رسید.

دهلک: شهر و جزیره‌ای است در جنوب دریای سرخ و در سواحل افریقایی این دریا به سمت یمن. هرگاه کسی از سوی امویان مورد خشم قرار می‌گرفت، به این شهر و جزیره تبعید می‌شد.

دهناء: سرزمین بنی‌تمیم در سمت شرق و شمال نجد.

دومة الجندل: نام دژ و روستاهایی در بیابانِ میان نجد و شام که نزدیک کوه طی قرار داشت و محل سکونت بنی‌کنانة بود. دژی که در این منطقه قرار دارد همان دژ اکیدر بن عبدالملک بن حارث کندی است.

دویرة (Duero): یکی از رودخانه‌های اسپانیای بزرگ است که در بندر پورتو (Porto) به دریای آتلانتیک می‌ریزد.

دیار بکر: یکی از مناطق تشکیل دهنده ناحیهٔ جزیره است و به بکر بن وائل منسوب است. مرکز این منطقه شهر آمِد است. بعدها این شهر به دیار بکر خوانده شد. دیار بکر در غرب رود دجله واقع شده و از شهرهای آن میّافارقین است.

دبیل: شهری است در جنوب دریای عرب و گویند در سرزمین سند قرار دارد که دیبلان خوانده می‌شود و کشتی‌های اهل عمان و چین و هند به آن‌جا رفت و آمد می‌کردند و در کنار یکی از شاخه‌های رود سند قرار گرفته بود.

دیر جاثلیق: دیری قدیمی با فضایی وسیع نزدیک بغداد و در ناحیهٔ شمال و در غرب دجله واقع است. در این محل مصعب بن زبیر، در جنگی که با عبدالملک بن مروان در سال ۷۱ ق داشت، به قتل رسید.

دیر الجماجم: محلی است در اطراف کوفه و در سمت جنوب که جنگ میان حجاج ثقفی، حاکم عراق و عبدالرحمان بن اشعث در سال ۸۵ق در همین موضع روی داد.

دینور: شهری در استان کردستان، نزدیک کرمانشاه که ناحیه‌ای کوهستانی است. این شهر مرکز حکومت کردهای بنی‌حسنویه بود. ابوحنیفهٔ دینوری از پیشوایان علم لغت و صاحب کتاب النبات و اخبار الطوال، و ابومحمد عبدالله بن مسلم ابن قتیبهٔ دینوری صاحب کتاب عیون الاخبار از جمله دانشمندان برخاسته از این شهرند.

ذ

ذات الرقاع: محلی در نجد که منزلگاه بنی‌سلیم و غطفان بود.

ذات العشیرة: محلی است نزدیک ینبع، میان مکه و مدینه.

ذوقار: آبی است در نزدیکی کوفه و در ملکیت بکر بن وائل که در کنار آن جنگ معروف میان قبیلهٔ وائل و ایرانیان رخ داد و اعراب در آن پیروز شدند.

ذوقرد: آبی است در شمال مدینه و بین این شهر و خیبر که پیامبر اکرمﷺ در جست وجوی عیینة بن حصن که در سال ۶ق بر مدینه شبیخون زده بود، رهسپار آن‌جا شد.

ذوالقصه: محلی نزدیک مدینه که در کنار راه ربذه قرار گرفته بود.

ر

رأس العین: از شهرهای مشهور جزیره و نزدیک نصیبین که عین الورده خوانده می‌شود. در این شهر چشمه‌سارهایی وجود داشت که به شکل جویبارهایی در چمنزارهای سبز و خرم جاری می‌شدند و سپس با پیوستن به هم نهر خابور را تشکیل می‌دادند. این شهر امروزه جزیی از جمهوری سوریه است.

رافقه: شهری است کنار رود فرات در سمت رقة و متصل به آن. این شهر را منصور بنیان نهاده و مهدی آن را به پایان رساند و رشید در آن سکونت گزید.

رامهرمز: شهری است در شرق اهواز.

رامدین: از شهرهای ماورای نهر که نزدیک بخارا قرار دارد.

ران: استانی است وسیع در شرق ارمنستان که در مثلثی که رأس آن از پیوند رود ارس و کر آغاز می‌شود، قرار دارد. مرکزیت این ناحیه را شهر برذعه داشت.

راوند: از روستاهای کاشان است که در استان اصفهان قرار دارد. ابن‌الراوندی که از دانشمندان علم کلام بود، به این روستا تعلق داشت. او در سال ۲۴۵ق درگذشت.

رباط: شهری است کنار اقیانوس اطلس که زمان حکومت موحدین در قرن ششم هجری بنا شد و آن را رباط الفتح می‌خواندند. امروزه این شهر پایتخت کشور مغرب محسوب می‌شود.

ربذه: شهری است در مرکز نجد که منزلگاه حجاج در بین عراق و مکه است. عثمان بن عفان خلیفهٔ سوم، ابوذر غفاری را به این شهر تبعید کرد. این شهر در سال ۳۱۹ق پس از جنگ بین ساکنان آن‌جا با شهر ضریّة که در مجاورت آن قرار داشت به ویرانه‌ای تبدیل شد و حمایت قرامطه از اهل ضریّة به پیروزی ایشان منجر شد و به دنبال آن بود که ساکنان ربذه شهر را ترک کردند و شهر ویران گردید.

رجیع: آبی است، میان مکه و طائف که ملک بنی‌هذیل بود. در این مکان در سال چهارم هجری، عاصم بن ثابت و یارانش توسط بنی‌لحیان که گروهی از بنی‌هذیل بودند، به قتل رسیدند.

رحبة مالک: منزلگاه مالک بن طوق بود و آن‌را به نام مؤسسش نام نهادند تا از دیگر منازل متمایز باشد. این منطقه در شش فرسخی قرقیشیه در کنارهٔ غربی رود فرات در کشور سوریه قرار دارد.

رخج: از شهرهای افغانستان که در نزدیکی قندهار قرار دارد.

رشید (Rosette): از شهرهای پراهمیت مصر در شرق اسکندریه، که در ساحل مصبّ شاخهٔ رود نیل به دریای مدیترانه قرار دارد. این شاخه از نیل نیز به مناسبت این شهر رشید نامیده می‌شود.

رضوی: کوهی است میان ینبع و مدینه. کیسانیه بر این باورند که محمد بن حنفیه در این کوه زندگی می‌کند و او همان مهدی موعود است.

رفح: شهری است در منتهی‌الیه ساحل شرقی دریای مدیترانه که حد فاصل میان شام و مصر است.

رقاده: شهری نزدیک قیروان که گویند ابراهیم بن احمد اغلبی آن را بنیان نهاد. در این شهر با عبیدالله مهدی اسماعیلی بیعت شد.

رقه: شهری در کناره رود فرات و شرق شهر حلب، در سوریه، که از پراهمیت‌ترین شهرها در روزگار حکومت بنی‌العباس بود. رشید کاخ سلام را درآن بنا نهاد و در فصل گرما از بغداد به این شهر می‌رفت. شهرهای دیگری نیز وجود دارد که با این شهر همنام هستند.

رملة: از معتبرترین شهرهای فلسطین است که سلیمان بن عبدالملک آن را احداث کرد. این شهر تا به امروز از مراکز بازرگانی و کشاورزی معتبر به شمار می‌رود. دانشمندانی از این شهر برخاستند که از جملهٔ آنها محمد بن احمد بن شمس‌الدین رملی ملقب به شافعی را می‌توان نام برد.

رنده (Ronda): شهری است میان اشبیلیه و مالقه (مالاگا). این شهر در تاریخ اندلس شهرت بسزایی دارد. عمر بن حفصون، کوه‌های این منطقه را مرکز شورش خود قرار داد. در نزدیکی این شهر قلعهٔ بابستر

(Bobestro)، در میان قله‌های کوه‌های رند قرار دارد. این شهر در سال ۸۶۰ق (۱۴۸۵م) به دست اسپانیایی‌ها سقوط کرد و امروزه جزیی از مالقه به شمار می‌رود. به دوران حکومت اسلامی، دانشمندان و شعرایی به این شهر منسوبند که ابن عبّاد رندی شارح حکم ابن عطاء الله اسکندری و عبیدالله بن عاصم قیسی رندی خطیب توانا و سخن‌ور، احمد بن ابی‌العافیةالرندی محدث، ابوالبقای شاعر که در رثای اندلس، به هنگام سقوط آن دست اسپانیایی‌ها سقوط کرد، قصیده‌ای با مطلع زیر سروده است از جمله آنانند:

هر چیز که به مرحله کمال برسد، کاستی می‌یابد پس انسان نباید مغرور کامیابی‌ها باشد.

رها: ر.ک: اودسّا.

رودوس (Rhodes): جزیره‌ای است واقع در شرق مجمع‌الجزایر یونان. این جزیره به خاطر موقعیت استراتژی خاص و با اهمیتی که برای امپراتوری بیزانس داشت، مورد تهاجم ناوگان‌های اسلامی قرار گرفت. در زمان جنگ‌های صلیبی این جزیره به پایگاهی برای نظامیان و سواران یوحنای مقدس تبدیل شد. سلطان مملوکی جقمق در قرن پانزدهم، چندین بار درصدد تصرف این جزیره برآمد. ولی عثمانی‌ها توانستند پس از قرن شانزدهم آن را به تصرف خویش درآورند. این جزیره امروزه بخشی از یونان است.

رون: ر.ک: نهر رون.

رونسفال (رونسواله = Roncesvalles): از گذرگاه‌های کوهستانی که از کوه‌های پیرینه یا آن‌چه را که اعراب البرتات می‌خوانند، می‌گذرد. مسلمانان از این گذرگاه به سوی فرانسه رفتند و با آنها جنگیدند. پادشاه شارلمانی نیز برای تهاجم به کشورهای اسلامی از این گذرگاه استفاده کرد. این راه کوهستانی در منابع عربی باب شرزوا نام دارد.

ری: شهری است در شمال شرقی ناحیهٔ جبال (قهستان) که یونانی‌ها آن را راکس (Raxes) می‌نامند. در سدهٔ چهارم هجری بخش عمدهٔ این شهر ویران شد و مردم ساکن آن سامان به تهران که در نزدیکی ری قرار دارد، کوچ کردند. فخر رازی و سلیمان بن مهران ملقب به اعمش که از بزرگان تابعین بودند، و... از این شهر برخاسته‌اند.

ریّه (Reha): از مناطق اندلس که در جنوب شرقی قرطبه (کردوبا) قرار داشت و در آن، شهر و دژهایی وجود دارد. این بخش از اندلس پایگاه عمر بن حفصون بوده است.

ز

زاب: ر.ک: نهر الزاب. زاب منطقه‌ای است در مغرب مرکزی که اکنون جزئی از الجزایر و از توابع شهر قسنطینه است.

زاویه: محلی است نزدیک بصره که جنگ بین عبدالرحمان بن اشعث و لشکری که از سوی حجاج به فرماندهی یزید بن مهلب گسیل شده بود؛ در آن‌جا روی داد. در پی این جنگ، عبدالرحمان فرار کرد و به رتبیل پادشاه ترک پناهنده شد.

زبطره (Zapetra): از شهرهای نظامی ناحیه جزیره نزدیک ملطیه است و دارای دژی بود که توسط رومیان ویران شد. پس از بازسازی این شهر توسط هارون‌الرشید، رومیان آن را بازپس گرفتند. سپس معتصم در سال ۲۲۳ق در حملهٔ مشهور خود به عموریه، آن را تحت استیلای خویش درآورد.

زرنج: مرکز ناحیه سجستان در قرون وسطی است که توسط تیمور لنگ ویران شد و هنوز باقیماندهٔ آن در آن سرزمین پراکنده است. جغرافی‌دانان عرب این بخش را با نام سجستان می‌شناختند. به علاوه نام سجستان کراراً در فتوحات نخستین اسلامی آمده است. از سجستان در مآخذ فارسی به زرنک یاد شده است.

زلّاقه (ساگراجه = Sagragjas): دشتی است در اندلس که در شمال بطلیوس قرار دارد. جنگ مشهوری که میان بربرها به فرماندهی یوسف بن تاشفین و پادشاهان اندلسی که به وی پیوسته بودند از یک سو و الفونسوی ششم پادشاه کاستیل (Castilla) از سوی دیگر، به سال ۴۷۹ق در این منطقه روی داد. این جنگ به شکست و نابودی اکثر نیروهای اسپانیایی به سال ۱۰۸۶م منجر شد.

زمخشر: روستایی است از نواحی خوارزم که دانشمندان زیادی از آن سامان برخاستند. ابوهاشم محمود بن عمر زمخشری ادیب، مفسر، نحوی صاحب کتاب‌های اساس البلاغة و کشاف عن حقایق التنزیل در تفسیر قرآن کریم و الفائق در ابهامات حدیث و المفصل در علم نحو از جملهٔ آنان است.

زنجان: شهری مشهور که در غرب آذربایجان قرار دارد و در حملهٔ مغول‌ها متحمل ویرانی‌هایی شد.

الزهراء: شهری با کاخ‌های فراوان که در شرق غرناطه قرار داشته است. این شهر در سال ۳۲۵ق توسط عبدالرحمان ناصر اموی ساخته شد تا وی از آن به عنوان تفرجگاه خصوصی استفاده کند. عبدالرحمان، در ساختن این شهر و تزیینات آن هزینهٔ سنگینی را متحمل شد. شهر زاهره که منصور بن ابی‌عامر آن را به عنوان مقر حکومت خود بنا نهاد، در شمال غربی شهر قرطبه است. این دو شهر بعدها به ویرانه تبدیل شدند و به سرنوشت دیگر شهرهای اندلس عربی دچار آمدند.

زویلة: از شهرهای فزّان قدیم است که در ۷۷۰کیلومتری جنوب شرقی طرابلس قرار گرفته و به نام زویلة السودان خوانده می‌شود. این نام‌گذاری به خاطر تفکیک آن از زویله افریقیه است که عبیدالله مهدی در نزدیکی تونس بنا نهاد.

س

سالم (Medinaceli): همان شهر سالم است که سردار مغربی سالم المصمودی در پی فتوحات طارق بن زیاد بنا نهاد. خلیفه عبدالرحمان ناصر این شهر را تجدید بنا کرد و از آن به عنوان دژ و استحکامات دفاعی علیه کاستیلا بهره برد. آرامگاه منصور بن ابی‌عامر در این شهر قرار دارد. شهر سالم در شمال غربی مادرید قرار گرفته است.

سامراء: شهری است در کنار دجله و شمال بغداد. این شهر پیش از اسلام نیز شهرت داشته و به زبان آرامی، سامراء گفته می‌شد. خلیفه معتصم این شهر را اقامتگاه خود قرار داد و دستور داد از آن پس شهر را سرّ من رأی بخوانند. هفت‌تن از خلفای بنی‌العباس، مدت زمانی بیش از نیم قرن (از سال ۲۲۱ ق تا ۲۷۹ ق / ۸۳۶ـ ۸۹۲م) این شهر را پایتخت خود قرار دادند. کاخ‌های موجود در این شهر به طول هفت فرسخ در کنار رودخانه امتداد داشت. معتصم، سربازان ترک را به این شهر انتقال داد و املاکی را تیول آنها ساخت. کاخ جوسق توسط معتصم، کاخ هارون توسط واثق، شهر متوکلیه و کاخ جعفری از سوی متوکل، و کاخ المعشوق از طرف معتمد، در این شهر بنا نهاده شدند و از همین کاخ المعشوق بود که مرکز حکومت، پیش از وفات معتمد، در سال ۲۷۹ ق (۸۹۲م) به بغداد منتقل شد. این شهر، شکوفایی بزرگ خود را در قرن سوم هجری شاهد بود. از آثار به جای مانده تا به امروز مسجد جامع کبیر، گلدستهٔ منحصر به فرد و برکهٔ متوکل و برخی از ویرانه‌های کاخ‌ها را می‌توان نام برد. ضمناً حرم و بارگاه امام دهم حضرت هادی و امام یازدهم حضرت امام حسن عسکری نیز در این شهر واقع است که در صحن آن سرداب غیبت قرار دارد و شیعیان بر این عقیده‌اند که امام دوازدهم حضرت مهدی در سال ۲۶۴ ق در این سرداب از نظرها پنهان شده است و او حضرت قائم منتظر است که در آخرالزمان ظهور خواهند کرد.

سبته (Seuta): شهری است مشرف بر تنگهٔ جبل الطارق و در شمال مغرب دور که شبه جزیره‌ای را در این تنگه به وجود آورده است. این شبه‌جزیره از سمت جنوب توسط کوه‌ها احاطه شده است. این موقعیت، شهر سبته را به گونه‌ای ناگسستنی به اندلس پیوند داده است. به همین دلیل این شهر در قرون وسطی از نظر تمدن و فرهنگ و وضعیت سیاسی، رنگ و گونهٔ اندلسی به خود گرفت و در نتیجهٔ این پیوستگی به اندلس، در مقابل امویانِ حاکم بر اندلس تسلیم شد. بعدها بنی حمّود از خاندان ادریسیان در دورهٔ حکومت‌های ملوک الطوایفی بر آن استیلا یافتند. پس از آن تحت سلطهٔ مرابطین و موحدین مغرب در آمد. تا این که در سال ۱۴۱۵ م پرتغالی‌ها بر این شهر دست یافتند و سپس در سال ۱۵۸۰ م به دست اسپانیایی‌ها افتاد که تا امروزه نیز تحت حکومت اسپانیاست. دانشمندانی از این شهر برخاستند که ابن مرانة السبتی ریاضیدان و عالم به تقسیم ارث، هندسه و فقه، و ابن‌عطاء کاتب و ابن‌غازی خطیب و ابوالفضل عیاض بن عمرو یحصبی صاحب کتاب الشفا و دیگران از جملهٔ آنانند.

سبسطیة (Sibastia): همان شهر سیواس است که به یونانی سباستیا یا سباستیپول خوانده می‌شود و در مرکز آناتولی و کنار نهر هالیس (Halis) یا قزیل آرماق (رود سرخ) واقع شده است. در فلسطین نیز شهری به نام سبسطیه وجود دارد که از نواحی شهر نابلس بوده و در شمال غربی آن قرار دارد.

سبیطلة: از شهرهای تونس است که در جنوب قیروان قرار دارد. سردار رومی جورجیو این شهر را پس از ورود مسلمانان به افریقیه به عنوان پایگاه خویش برگزید. زیرا این شهر در قلب سرزمین قرار داشت. هدف او از این کار جلوگیری از تهاجم اعراب بود.

سیستان: منطقه‌ای است که امروزه شامل بخش غربی افغانستان و بخشی از ایران می‌شود و در گذشته استان مهم و معتبری به شمار می‌آمد. از شهرهای این منطقه بُست و کرکویه و زرنج (Zarnj) معرب زرنک، هستند. علمای زیادی به این شهر منسوبند که از جمله باید از ابوداود سلیمان بن اشعث بن اسماعیل ازدی سیستانی پیشوای محدثان و صاحب کتاب السنن نام برد. مرکز سیستان در قرون وسطی شهر زرنج بود که توسط تیمور لنگ به ویرانه‌ای تبدیل شد. آثار این شهر هم‌چنان باقی است.

سجلماسة: نام شهری در غرب صحرای بزرگ و مرز امروزی مغرب که درهٔ ایسلی از کنار آن می‌گذرد و دارای محصولات زراعی و نخیلات است. این شهر از مهم‌ترین شهرهای تجاری در دوره‌های اسلامی بوده است. کسب موقعیت بازرگانی، به دلیل گذشتن کاروان‌ها از این محل بوده است. نیز مدت زمانی مرکز خوارج مدراری بوده که امروزه در مکان این شهر، شهر ریسانی از استان تافیلالت ساخته شده است.

سرخس: از شهرهای خراسان و بین نیشابور و مرو قرار دارد. از دانشمندان این شهر شمس الدین سرخسی مؤلف کتاب المبسوط در فقه حنفی است.

سردینیه: ر.ک: جزیره سردینیه.

سرقسطة (زاراگوزا = Zaragoza): شهری بلند آوازه که در شمال غربی اسپانیا در منطقهٔ ارغوان کنار رود ابرو قرار گرفته است. این شهر به دلیل این‌که حصار آن از سنگ سفید است البیضاء نام گرفت. مسجد و محراب آن را سردار عربی حنش بن عبدالله صنعانی بنا نهاد که در سال صدم هجری در همین شهر وفات یافت. از بناهای مشهور عربی در این شهر، کاخ جعفریه است که در شرق شهر و کرانهٔ رود ابرو قرار دارد. احتمال قوی آن است که این کاخ را المقتدر بالله بن هود پادشاه

زاراگوزا (۴۳۸ ـ ۴۷۴ق) ساخته باشد و چون او را ابوجعفر می‌خواندند کاخ یاد شده را الجعفریه نام نهادند. شهر زاراگوزا یکی از پایگاه‌های عمده مملکت بزرگ اسلامی به شمار می‌رفت. در سال ۹۴ق (۷۱۲م) اعراب به فرماندهی موسی بن نصیر براین شهر استیلا یافتند. در عهد آخرین پادشاهان آن سامان، سیف الدوله مستنصر بن عبدالملک بن احمد تجیبی به سال ۵۳۶ق این شهر توسط اسپانیایی‌ها سقوط کرد. پس از سقوط شهر، مسجد آن ویران و به کنیسه تبدیل شد و فرناندو نوهٔ پادشاه فردیناند کاتولیک، در آن به خاک سپرده شد. از دانشمندان منسوب به این شهر می‌توان از ثابت بن حزم بن عبدالرحمان صوفی و پسرش قاسم بن ثابت‌که از علمای فقه و حدیث و لغت بوده و از ابوعبدالله بن یحیی هاشمی نام برد. وی پس از مسافرت به مصر و به هنگام بازگشتن به شهر خود الموطأ و صحیح بخاری را از حفظ داشت. و نیز ابوعبدالله بن علی مقری، که قاضی ابوبکر بن العربی قرائت را از او آموخت، و هم‌چنین پزشکان مشهوری که در این شهر سکونت گزیدند مانند: فضل حسدای و ابن‌بکلارش که هر دو یهودی بودند و ابوعبدالله بن الکتانی از دیگر دانشمندان این شهر می‌باشند.

سرقوسه (ساراکوسه = Syraguse): از بزرگ‌ترین شهرهای جزیرهٔ سیسیل است که در کنارهٔ شرقی جزیره، در تنگهٔ مسیّنا قرار دارد.

سرندیب: ر.ک: سیلان.

سروج: شهری است نزدیک حرّان و جنوب سمیساط.

سفاقس: که امروزه صفاقس نوشته می‌شود. از شهرهای تونس و در جنوب قیروان و در کنارهٔ خلیج قابس قرار گرفته است.

سقاطیة: محلی است در کسکر در منطقهٔ واسط. جنگ مشهوری که میان اعراب و ایرانیان رخ داد و اعراب به فرماندهی ابوعبیدهٔ ثقفی به پیروزی رسیدند، در همین محل بود.

سلمنقة (سلمانکا = Slamanca): شهری در کنار رود تورمس (Tormes) که منشعب از رود دویره است و از قرون وسطی تا به امروز مرکز فرهنگی معتبری به شمار می‌رود. در این شهر کتاب‌های علوم عربی به لاتین ترجمه می‌شد و کتابخانه‌های آن شامل کتاب‌های خطّی عربی فراوانی بوده است.

سلمیة: این شهر در منطقه‌ای کشاورزی، مشرف بر سیف الصحراء در شرق شهر حماة سوریه قرار دارد. سلمیة پایگاه رهبران مخفی اسماعیلیان بوده و اکنون نیز پیروان این مذهب، در این شهر سکونت دارند.

سمرقند: از شهرهای معروف ماوراء النهر و مرکز ایالت سغد و در شرق بخارا قرار گرفته است. مغول‌ها در سال ۶۱۶ق (۱۲۱۹م) آن را ویران کردند. تیمور لنگ آن شهر را دوباره ساخت و پایتخت خود قرار داد. او در سمرقند، مساجد و کاروان‌سراهایی بر پا کرد که پاره‌ای از آنها تا به امروز پابرجاست. این شهر بزرگ‌ترین مرکز کاغذسازی بوده و از قرن سوم هجری این صنعت به سراسر ممالک اسلامی گسترش یافت. و امروزه در ازبکستان قرار گرفته است. از جمله دانشوران منسوب به این شهر، ابن‌بهرام دارمی سمرقندی از پیشوایان حفظ حدیث است.

سمسون: بندری در ترکیه کنارِ دریایِ سیاه که در روزگار بیزانس‌ها لنگرگاه بزرگی برای کشتی‌ها بود. نام سابق آن امیزوس بود که بعدها به سمسون یا صامصون تغییر یافت.

سمنود: شهری از نواحی دمیاط، در جنوب غربی منصوره و کنار شاخهٔ دمیاطِ رودِ نیل قرار گرفته است.

سمّوره (Zamora): مرکز سرزمین جلیقیه (گالیسی) و کنار رود دورو واقع است.

سمیساط: از شهرهای باستانی منطقهٔ آناتولی است که در غرب رود فرات و جنوب ملطیه و شرق مرعش قرار دارد. این شهر در زمان بیزانس‌ها، ساموساطا (Samosata) نام داشت. در این‌جا، رود فرات به سمت غرب تغییر مسیر می‌دهد. این شهر از ثغور ناحیه جزریه بوده و نیروهای اسلامی از آن‌جا به سوی سرزمین‌های روم هجوم می‌بردند.

سناباد: از روستاهای توس خراسان است. در آن‌جا هارون‌الرشیدهٔ به سال ۱۹۳ق و نیز علی بن موسی الرضا، هشتمین امام شیعیان در سال ۲۰۳ق درگذشتند و با تدبیر مأمون، زیر یک گنبد در کنار یک‌دیگر دفن شدند و با این تدبیر، امر امامت و جریان امور بر شیعیان مشتبه شد.

از آن زمان، سناباد، مشهد خوانده شده و شهر بزرگی گردید که در اطراف آن آرام‌گاه‌هایی با گنبدهای زیبا بنا شد که از جمله آنها قبر امام محمد غزالی و فردوسی، شاعر بلند آوازهٔ ایرانی است.

سند: سرزمینی واقع در شرق کرمان و جنوب سیستان و کنار حوض رودخانه سند قرار گرفته است. مرکز این منطقه شهر منصوره است که کنار شاخه‌ای از شاخه‌های رود سند هندوس (Indus) می‌باشد. از شهرهای سند، شهر دیبل است. ایرانیان، اهل سند را جت می‌خواندند و بر همین اساس، عرب‌ها آنان را زطّ خواندند. امروزه معروف است که اینان از نیاکان نور و گجر هستند.

سواد: نام منطقهٔ جنوبی عراق است. عرب‌ها آن‌جا را به سبب فراوانی زراعت و درختان خرما و دیگر درختان سواد نامیدند.

سودان: نامی است که در روزگار حکومت اسلامی به طور عام بر سرزمین‌های افریقایی واقع در جنوب صحرای بزرگ حد فاصل مالی و حبشه اطلاق می‌شد؛ ولی امروز این نام به جمهوری سودان، که در جنوب جمهوری مصر قرار دارد، اختصاص یافته است.

سوریه: سرزمینی است که عرب‌ها آن را به نام شام می‌شناختند و در عهد رومیان آن را سوریه می‌نامیدند، همان‌طور که پس از جنگ جهانی اول بر بخشی از شام که امروزه از آن، به جمهوری عربی سوریه نام می‌برند، اطلاق گردید.

سوس (شوش): نام شهری در اهواز که پایتخت زمستانی شاهان ایران و نیز پیش از آنان، پایتخت شاهان عیلامی بوده است. آشور پانیبال، پادشاه آشوریان، در سال ۶۴۰ قبل از میلاد آن را ویران کرد. در ماوراء النهر شهری به همین نام وجود دارد؛ ولی شهری که به این نام شهرت دارد همان شوش دور در جنوب مغرب می‌باشد. که هم نام شهر و هم نام منطقه‌ای است که صحرای شوش در آن قرار گرفته است و به شهر اغادیر در حاشیه اقیانوس اطلس منتهی می‌شود.

سوسه: از شهرهای معروف تونس که بر ساحل شرقی قیروان قرار دارد.

سوق الاهواز: از شهرهای منطقهٔ اهواز، که بیشتر به نام خوز معروف است و رودهای زیادی از میان این شهر می‌گذرند. ازجمله آنها رودخانه بزرگی است که از شهر شوشتر گذشته و به طرف این شهر می‌آید.

السویس (سوئز): از شهرهای مصر که در خلیجی به همین نام، در کنار دریای سرخ قرار دارد. و بندری مصری بر کنارهٔ دریای سرخ می‌باشد. این شهر سابقاً قلزم نام داشت و بر همین اساس، دریای سرخ را نیز دریای قلزم می‌خواندند. نام کانال سوئز که دریای مدیترانه و دریای سرخ را به هم پیوند می‌دهد برگرفته از نام این شهر است. حفر این کانال در سال ۱۸۶۹م به پایان رسید.

سباستوپول: ر.ک: سبسیطة.

سیحون: ر.ک: نهر سیحون.

سیدونیا (Sidonia): شهر و منطقه‌ای در اندلس که در مآخذ و منابع عربی از آن با نام شذونه یاد می‌شود. این شهر در جنوبی‌ترین منطقهٔ اسپانیا، بین جبل الطارق و شهر قادس قرار گرفته است. در سال ۹۲ق در این شهر جنگی سرنوشت‌ساز میان طارق بن زیاد و رودریک پادشاه قوط (گتها) روی داد که به پیروزی طارق بن زیاد انجامید. از جمله دانشمندانِ منسوب به این شهر می‌توان از محدث و قاضی خلف بن حامدنانی شذونی نام برد.

سیراف: شهری پراهمیت کنار ساحل شرقی خلیج فارس که در سدهٔ سوم وچهارم هجری از مشهورترین شهرهای بازرگانی جهان به شمار می‌رفت. علمای زیادی از این شهر برخاستند که از جملهٔ آنان، عالم نحوی ابوسعید سیرافی است.

سیلان: جزیره‌ای است که امروزه در جنوب شرقی هند قرار دارد و به نام سیریلانکا مشهور است. اعراب، در گذشته آن را سرندیب می‌خواندند.

سیواس: ر.ک: سبسطیة.

سیوة: منطقه‌ای مشهور که در شمال صحرای غربی مصر واقع شده است.

سهرورد: شهری است در نزدیکی همدان که عده‌ای از علما از جمله: ابواسحاق ابراهیم بن شهاب سهروردی فقیهِ صوفیان بدان منسوبند.

ش

چاچ (شاش): نام منطقه‌ای در ماوراء النهر (ترکستان) که بر کنارهٔ راست رود سیر دریا (سیحون) امتداد یافته است. امروزه با نام تاشکند شناخته شده و جزئی از جمهوری ازبکستان است و پایتختش به این نام نامیده می‌شود. دانشمندان زیادی به این شهر منسوب می‌باشند که از جملهٔ آنان می‌توان از ابوبکر علی قفّال شاشی متوفی به سال ۳۳۶ق، محدث ابوالحسن علی بن حاجب شاشی متوفای سال ۳۱۴ق و ابوسعید بن کلیب شاشی، مؤلف المسند الکبیر یاد کرد.

شاطبة (Jativa): شهری با اهمیت که در شرق اندلس و جنوب شهر بلنسیه و غرب شهر دانیه قرارگرفته است. این شهر در دوران اسلامی در صنعت کاغذسازی مشهور بود و از نظر موقعیت جغرافیایی از بزرگ‌ترین دژهای اندلس به شمار می‌رفت که تا به امروز، آثار آن باقی است. علمای زیادی از این شهر برخاسته‌اند که از آن جمله‌اند: ابواسحاق شاطبی ـ صاحب کتاب الموافقات فی الاصول ـ، ابومحمد قاسم بن خلف رعینی معروف به ابن‌فیّوره، ـ در زبان اسپانیایی فیوره به معنای آهنین ـ و منسوب به ذورعین ـ یکی از پادشاهان یمن است ـ، که در زمان خویش بزرگ قرّاء بود و قصیده‌ای با نام حرز الامانی و وجه التهانی در انواع قراءات در ۱۱۷۳ بیت سرود و در سال ۵۹۰ق درگذشت. ابوعبدالله محمد بن سلیمان معافری شاطبی معروف به ابن ابی‌الربیع از اولیا بود که علم و عمل، و زهد و ورع را با هم داشت، نیز از این شهر برخاست. او به اسکندریه کوچید و همان‌جا در سال ۶۷۲ق درگذشت.

شام: سرزمینی است که بر ساحل غربی دریای مدیترانه، از شرق تا رود فرات و از شمال تا ترکیه واز جنوب تا مرزهای مصر و جزیرة العرب امتداد یافته است. و امروزه شام، سوریه، لبنان و فلسطین را شامل می‌شود.

شذونه: ر.ک: سیدونیا.

شریش (Jerez): شهری در کنار مصبّ رود وادی الکبیر در دریای مدیترانه. از علمای این شهر نیز می‌توان از جمال‌الدین ابوبکر محمد الوائلی شریشی، مفسر قرآن، و ابوالعباس احمد بن عبدالمؤمن قیسی ریشی، صاحب کتاب شرح مقامات حریری نام برد.

شغب: نام روستایی پشت وادی‌القری در حجاز، که از آنِ الامام الزهری بوده و قبر او نیز در آن‌جاست.

شقر (Alcira): شهری در جنوب بلنسیه و کنار رود شقر است.

شقندة (Secunda): شهر باستانیِ روم که در جنوب قرطبه و بر کناره چپ رود وادی الکبیر قرار گرفته است. ادیب اندلسی اسماعیل شقندی که کتاب پراهمیتی دربارهٔ اندلس نوشته، از این شهر برخاسته است. او در سال ۶۲۹ق (۱۲۳۱م) درگذشت.

شقوره (Segura): شهری کوهستانی و دارای دژ در منطقهٔ جیّان قرار دارد و پایتخت برخی از فرمان‌روایان مسلمان مثل ابراهیم بن همشک، در اواخر حکومت مرابطین بوده است. این شهر در کنار رودی به همین نام؛ یعنی، وادی شقوره قرار گرفته است. این رود شهر مرسیه را آبیاری می‌کند.

شلب (Silves): شهری در جنوب پرتغال که در دوران دولت‌های اسلامی از مهم‌ترین پایگاه‌های غرب اندلس به شمار می‌رفت و به سبب زبان عربی فصیح رایج در آن، شهرت داشت. گروهی از اهل یمن در آن سکنی گزیدند. امروزه شهری کوچک است.

شمشاط: ر.ک: شمساط (سمسطا).

شلطیش (Saltes): جزیرهٔ ساحلیِ کوچکی است که مقابل شهر اوبنه (Huleva) و در جنوب غربی اندلس قرار دارد. در این جزیره، کارگاه ریختگری آهن وجود داشت که در آن لنگرگاه‌هایی برای پهلو گرفتن کشتی‌ها ساخته می‌شد.

شنت‌مریّه (Santamaria): شهری باستانی در جنوب غربی اندلس که به نام شنتمریّهٔ غرب خوانده می‌شود تا با شنتمریّه شرق یا سهلهٔ بنی‌رزین (Albarrcin)، که در شرق وادی الحجارة (Guadaljara) قرار دارد، اشتباه نشود. ابوالحجاج یوسف بن سلیمان شنتمری صاحب تألیف‌های مشهور، از این شهر است. اما شنتمریهٔ ابن رزین، به ابن‌رزین، حاکم آن شهر و فرزندانش، که مستقلاً بر آن شهر حکومت می‌کردند، منسوب است.

شنت‌یاقب (سانتیاگو = Santiago de Compestella): شهری در ناحیهٔ گالیسیا (Galicia) در شمال غربی اسپانیا که از مشهورترین شهرهای زیارتی و مقدس اسپانیا به شمار می‌رود؛ زیرا آرام‌گاه یعقوب مقدس که گفته می‌شود یکی از حواریون حضرت مسیح و حامی اسپانیا بود، در آن قرار دارد. یعقوب مقدس به قصد تبلیغ دین مسیحیت به اسپانیا آمد.

شنترین (Santaren): شهری کنار رود التاجة است که در شمال لیسبون قرار دارد. ابن بسام شنترینی صاحب کتاب الذخیره از این شهر برخاسته است.

شنیل: ر.ک: نهر شنیل.

شهرستان: از شهرهای اصفهان است که محمد بن عبدالکریم شهرستانی صاحب کتاب الملل والنحل منسوب به این شهر است. او در سال ۵۴۸ق درگذشت.

شومان: از شهرهای چغانیان در ماوراء النهر و شهری بود با برج و باروی مستحکم. هم‌چنین آن شهر از سرحدهای نظامی اسلامی در رویارویی با ترک‌ها به شمار می‌رفت.

شیراز: شهری است که در گذشته، پایتخت ایران بوده و در جنوب شرقی ایران قرار دارد. ابواسحاق ابراهیم بن علی فیروز آبادی شیرازی متوفای سال ۴۷۶ق، ابوبکر احمد بن عبدالرحمان حافظ شیرازی، مشرف الدین بن مصلح الدین شیرازی مشهور به سعدی شیرازی متوفای سال ۶۹۰ق، شمس الدین محمد بن بهاءالدین ملقب به حافظ شیرازی شاعر مشهور پارسی‌گوی، از جمله دانشمندان و شاعرانی هستند که از این شهر برخاسته‌اند.

شیزر: دژی پراهمیت که در کنار رود عاصی و شمال شهر حماة سوریه قرار داشته و از اواخر قرن پنجم تا اواسط قرن ششم هجری تحت حکومت بنونصر بن منقذ کنانی بوده است. سپس در سال ۵۵۲ق در اثر زمین‌لرزه‌ای به ویرانه تبدیل شد که تا به امروز به صورت خرابه باقی‌مانده است. امیر اسامة بن مرشد کنانی ادیب و شاعر، از بزرگان خاندان منقذ بود.

ص

صغانیان (چغانیان): یکی از منطقه‌های ماوراء النهر که بین شهرهای سغد و ختّل و در امتداد رود جیحون قرار داشت. مرکز این ولایت شهر چغانیان واقع بر رود زامل است.

صاغان: از شهرهای چغانیان است که دانشمندان زیادی از جمله: محدث ابوبکر بن اسحاق صاغانی، ابوعباس فضل بن عباس صاغانی و رضی‌الدین ابوالفضائل حسن بن محمد صاغانی عدوی و جز اینان، از این شهر برخاسته‌اند.

صفّین: محلی است کنار رود فرات نزدیک شهر مسکنه بر سر راه حلب به ناحیه جزیره، جنگ معروف صفین در این منطقه میان علی بن ابی‌طالب و معاویه رخ داد که منجر به حکمیت شد.

صغد (سغد): شهری در ماوراء النهر که سغدیانا خوانده می‌شود و مهم‌ترین شهرهای آن بخارا و سمرقند است.

صقلید (سیسیل = Sicile): جزیره‌ای بزرگ در جنوب غربی ایتالیا که به وسیلهٔ تنگهٔ مسین از ایتالیا جدا شده است. اعراب این جزیره را در سال ۲۱۲ق در دوران حکومت بنی‌اغلب به فرماندهی قاضی اسد بن فرات فتح کردند. این فتح همزمان با روزگار خلافت مأمون بود. جزیره سیسیل پیش از آن، تحت حکومت بیزانس‌ها بوده و امروزه جزیی از ایتالیا است.

صنعاء: بزرگ‌ترین شهر یمن و پایتخت یمن شمالی است.

صور (Tyr): شهری باستانی که فینیقی‌ها آن را بر ساحل شرقی دریای مدیترانه ساختند و مرکز تجاری با اهمیتی به شمار می‌رفت. این شهر در جنوب بیروت قرار دارد و جزیی از جمهوری لبنان است.

صیدا (Sidoh): شهری قدیمی که فینیقی‌ها در ساحل شرقی دریای مدیترانه ساختند و در شمال شهر صور واقع شده و اکنون جزیی از جمهوری لبنان است.

ط

طالقان: مرکز ایالت تخارستان، یکی از ایالتهای خراسانِ [قدیم] که بین شهرهای مرو و بلخ قرار دارد. علمای زیادی از آن سامان برخاسته‌اند.

طائف: شهری است که بر کوه غزوان و جنوب شرقی مکه قرار دارد. و آن از سرزمین‌های قبیلهٔ ثقیف است.

طبرستان: منطقه‌ای است کوهستانی که جنوب دریای خزر را در برمی‌گیرد و از شهرهای بزرگ و دژهای زیادی تشکیل شده و از شهرهای بزرگ آن آمل، مرکز منطقه، بود. کوه‌های امتداد یافته در اطراف طبرستان راکوه‌های البرز می‌گویند. بر طبرستان نام مازندران نیز اطلاق می‌شود و این دو اسم مترادف هستند، اما نام مازندران بیشتر رواج یافت لذا، از آن با نام دیگری یاد نمی‌شود. این بخش در زمان ایرانیان قبل از اسلام در اختیار حاکمانی بود که به اسپهبد ملقب بودند و در زمان فتح آن توسط مسلمانان نیز به این صورت بود و حاکمان آن جزیه می‌پرداختند. تا این که اسلام توانست به تدریج در سدهٔ سوم و چهارم ق در آن‌جا نفوذ کند. ابوجعفر محمد بن جریر طبری، مورخ و مفسر بلندآوازه، از این منطقه برخاسته‌است. در این منطقه بود که حکومت علویان به رهبری یحیی بن عبدالله محض علوی برپاشد.

طبرمین: ر.ک: تاورمینا.

طبریه: از شهرهای مهم فلسطین که درکنار دریاچهٔ جلیل مشهور به دریاچه طبریه واقع در وادی غور در اردن قرار دارد. نام این شهر برگرفته از نام امپراتور رومی تیبریوس است. در دوران اسلامی این شهر از مراکز مهم فرهنگی و تجاری بود. اهل آن شهر را به هنگام نسبت، طبرانی می‌خوانند. امام حافظ سلیمان بن احمد ابوالقاسم طبرانی از دانشوران برخاسته از این شهر است.

طخارستان: سرزمینی است وسیع که شهرهای متعددی از نواحی خراسان را شامل و به دو بخش علیا و سفلی تقسیم می‌شود. بخش علیا، شرق شهر بلخ و غرب رود جیحون (آمودریا) و سفلی، غرب جیحون را شامل می‌شود. از بزرگ‌ترین شهرهای طخارستان، طالقان می‌باشد که مرکز آن استان است.

طرابوزان (Trepizond): بندری در کنار دریای سیاه و بر مرزهای میان ارمنستان وآناتولی. که امروزه ازشهرهای جمهوری ترکیه محسوب می‌شود.

طرابلس (Tripolis): برگرفته از نام تریبولیس یعنی شهرهای سه‌گانه که درکنار ساحل شرقی دریای مدیترانه قرار دارد. در دوران اسلامی این شهر از موقعیت ممتاز علمی وتجاری برخوردار بود. صلیبی‌ها بر این شهر حدود دو قرن حکومت داشتند. اکنون این شهر جزء لبنان است. شهر دیگری با همین نام کنار ساحل و در غرب لیبی قرار دارد که طرابلس غرب خوانده می‌شود.

طرسوس: از مهم‌ترین دژهای اسلامی در منطقه کلیکیه که بین رودهای سیحان و جیحان قرار گرفته است و رود بردان از میان آن می‌گذرد. این شهر تا سال ۳۵۴ق (۹۶۵م) که رومیان بر آن سلطه یافتند، از بزرگ‌ترین مراکز نظامی مرزی به شمار می‌رفت و تا سال ۶۲۳ق (۱۲۲۶م) در دست رومیان باقی ماند. مأمون خلیفه عباسی در این شهر به خاک سپرده شد. حافظ محمد بن عیسی طرسوسی تمیمی متوفای سال ۲۷۶ق و عده‌ای دیگر از دانشمندان از این سامان هستند. این شهر امروزه از شهرهای جمهوری ترکیه می‌باشد.

طرطوس: شهری درکنار ساحل شرقی دریای مدیترانه و جنوب شهر لاذقیه و بندری مهم در سوریه به شمار می‌رود.

طرطوشه (Tartosa): شهری است کنار رود ابرو نزدیک مصب این رود به دریای مدیترانه، که دانشمندان زیادی به این شهر منسوبند از جمله: ابوبکر محمد بن ولید فهری طرطوشی، صاحب کتاب سراج الملوک متوفای سال ۵۲۰ق و محدث احمد بن سعید بن میسرهٔ غفاریِ طرطوشی متوفای سال ۳۲۲ق و محمد بن احمد بن عامر بلوی طرطوشی از ادبا و مورخان، که به سبب سکونتش در شهر سالم، به سالمی معروف شد. کتاب او در تاریخ درر الفلائد وغرر الفوائد و در طب الشفا نام دارد. وی در سال ۵۵۳ق وفات یافت.

طرنده: یکی از مراکز نظامی مرزی شام و در غرب شهر ملطیه و در ساحل رودی به نام القباقب که یکی از شعبه‌های رود فرات است، قرار داشت.

طریفه (Tarifa): شهری در جنوبی‌ترین مناطق اسپانیا و در تنگهٔ جبل‌الطارق که مقابل سرزمین مغرب قرار دارد. این شهر به طُریف بن مالک منسوب است.

طشقند (تاشکند): منطقه‌ای است که در ماوراء النهر واقع است. این منطقه قبلاً به نام سرزمین چاچ (= شاش) شناخته می‌شد. ر.ک: شاش.

طف: محلی در حوالی کوفه مشرف بر سرزمین سواد و نخلستان‌ها، محل شهادت امام حسین﵇ در این سرزمین واقع می‌باشد. این منطقه امروزه کربلا نام دارد.

طلبیره (Talavera): شهری در اندلس و از توابع طُلیطله که در کنار رود تاجه قرار دارد. این شهر، مانع و سدی میان مسلمانان و فرانسویان بود.

طلیاطة (Tejada): محلی است در اندلس که میان لبلة و اشبیلیه قرار دارد. در این محل، جنگ‌جویان نورماندی (وایکینگ‌ها) در سال ۲۳۰ق (۸۴۴م) و در عهد امیر عبدالرحمان دوم (اوسط) با شکست مواجه شد. و به سوی اقیانوس اطلس عقب رانده شدند. امروزه این شهر ویرانهٔ متروکی است.

طلیطله (Toledo): شهری قدیمی در اسپانیا است و در وسط شبه جزیرهٔ ایبری [مجموع دوکشور اسپانیا و پرتغال] و در فاصلهٔ ۹۱ کیلومتری جنوب غربی مادرید قرار دارد. رود تاجو، که از میان دره‌ای عمیق می‌گذرد، این شهر را از سه سمت در برگرفته است. این رود تاجو مساحت زیادی از زمین‌های پست شهر طلیطله را سیراب می‌کند.

این شهر در زمان رومیان از شکوفایی خاصی برخوردار بوده و تولیتم (Toletum) نام داشت، سپس پایتخت حکومت گت‌ها گردید. مسلمانان به فرماندهی طارق بن زیاد و موسی بن نصیر به سال ۹۲ق (۷۱۳م) این شهر را به تصرف خود در آورده و آن را مرکز نظامی مرزی (ثغراتی) دولت اسلامی قرار دادند. زمانی که حکومت امویان در اندلس از بین رفت و اندلس به حکومت‌های طایفه‌ای تقسیم شد. طلیطله مستقلاً تحت حکومت بنی ذی‌النون، در سال ۴۲۷ق (۱۰۳۵م)، که از بزرگان و پیشوایان بربرها بودند، قرار داشت. در محرم سال ۴۷۸ق (۱۰۸۵م) شهر طلیطلة سقوط کرده و به دست پادشاه قشتالة (کاستیل)، آلفونس ششم، افتاد. این شهر تا به امروز از حصارها و خصوصیات معماری عربی خود را حفظ کرده است. در سابق این شهر مرکز جنبش ترجمهٔ کتاب‌های عربی به لاتین بود و نیز از این محل بود که تمدن اسلامی به اروپایِ قرون وسطی راه یافت.

دانشمندان زیادی از این شهر برخاسته‌اند که از ایشانند: عیسی بن دینار غافقی طلیطلی، محمد بن عبدالله بن عیشون طلیطلی، صاعد اندلسی، صاحب کتاب طبقات الامم درگذشته به سال ۴۶۲ق، و ابن مهنّد عبدالرحمان بن محمد لخمی پزشک و دانشور آگاه به فن کشاورزی و داروسازی، متوفی به سال ۴۶۷ق.

طنجه (Tanger): شهر قدیمی در مغرب دور که در سمت غربی تنگهٔ جبل الطارق قرار دارد. در روزگار رومیان با نام تنجی(Tanji) شناخته می‌شد. معنیِ این واژه به زبان بربری دریاچه است. زمانی که مسلمانان سرزمین مغرب را فتح کردند؛ طنجه گذرگاه بزرگ به سوی اندلس محسوب می‌شد. این شهر بعدها تحت سلطهٔ ادریسیان علوی حاکم بر فاس و بعد امویان اندلس درآمد. سپس تحت فرمان حاکمان مغرب قرار گرفت. در آغاز دوران جدید عرصهٔ تاخت و تاز استعمار دولت‌های مختلف اروپایی چون پرتغال، اسپانیا، انگلیس و فرانسه قرار گرفت و آنگاه ناحیه‌ای بین‌المللی شد. به هنگام استقلال مغرب در سال ۱۹۵۳م، جزیی از مغرب شد.

طهران (تهران): در روزگار اسلامی از روستاهای ری بود و امروز پایتخت جمهوری اسلامی ایران می‌باشد.

طوانة: از شهرهای نظامی شام که در کلیکیه، نزدیک مصیصه قرار دارد. هارون‌الرشید این شهر را پایگاه نیروهای اسلامی قرار داد.

طوس: از شهرهای خراسان است که در شرق نیشابور قرار دارد. دانشمندان زیادی از این شهر برخاسته‌اند که از آن جمله‌اند: امام ابوحامد محمد بن محمد غزالی، محمد بن اسلم طوسی، نصیر الدین ابوعبدالله محمد طوسی و دیگران. ر.ک: سناباد.

طولوز (تولوز = Tolosa): در منابع عربی طولوشه یا طلّوشه خوانده می‌شود. شهری است مشهور که در جنوب غربی فرانسه قرار دارد. این شهر امروزه مرکز گارن است و در قدیم مرکز پادشاهی اکیتانیا بود.

طیسفون (تیسفون = Teciphon): همان شهری است که عرب‌ها با نام مدائن آن را می‌شناسند و زمانی که عراق به دست مسلمانان فتح شد، پایتخت ساسانیان بود. تیسفون در جنوب بغداد قرار دارد و طاق کسری از آثار بازماندهٔ تیسفون است.

ع

عاصی: ر.ک: نهر العاصی.

عانه: شهری است در جنوب قرقیسیه کنار رود فرات. نام قدیمی‌اش أناتو (Anatho) بود. رود فرات این شهر را به مانند خلیجی در میان گرفته است. در عانه دژی مستحکم وجود داشت که بر رود فرات مشرف بود. این شهر اکنون از شهرهای آبادِ عراق و مرکز شهرستان عانه در استان دیلم می‌باشد.

عبادان: یا عبدان، آبادان شهری بر کرانهٔ شرقی شط العرب (اروند رود) و نزدیک مصب این رود به خلیج فارس می‌باشد. این شهر در روزگار اسلامی بندری تجاری و معروف بود؛ ولی امروزه از بنادر بارگیری نفتی ایران به شمار می‌رود.

عدن: شهری است که در شبه‌جزیره‌ای کوچک درمنتهی الیه جنوب جزیرة العرب قرار دارد. این شهر در طول تاریخ خود، چه پیش از اسلام و چه پس از آن تا به امروز، از مراکز جهانی تجارت و

داد و ستد شرق و غرب و به عنوان در مدخل جنوبی دریای سرخ می‌باشد. این شهر اکنون پایتخت جمهوری یمن است.

عذراء: دشت گسترده و بزرگی بود که در شمال شرقی دمشق قرار داشت و جزیی از غوطهٔ دمشق را تشکیل می‌داد هم اکنون نیز در آن شهر کوچکی با نام عدرا وجود دارد. غالباً سربازانی که از شمال به دمشق می‌رفتند، در این منطقه گرد می‌آمدند. جنگ‌های رخ داده در آن، با تاریخ دمشق پیوند خورده است.

العذیب: محلی نزدیک قادسیه و محلی دیگر به همین نام نزدیک بصره و نیز محل دیگری به همین نام در فرمّای مصر.

عربة: بخش جنوبی غور (منطقهٔ پست) اردن که میان بحر المیت و ایله قرار گرفته است. این منطقه، دشتی است که به تدریج از سطح ۴۰۰ متر زیر دریا، ارتفاع یافته و به ارتفاعات کوهستانی که از پیش‌روی خلیج عقبه، به سوی زمین‌های حوله در شمال فلسطین جلوگیری می‌کند، منتهی می‌شود.

عربستان: ر.ک: اهواز.

العریش: شهری است که در مرز شمال شرقی مصر قرار دارد. این شهر، نخستین محل تجمع نیروهای نظامی مصر و توابع آن بود که در کنار دریا قرار گرفته است.

عسفان: شهری میان راه مکه و مدینه که در نزدیکی دریا قرار گرفته است.

عسقلان: شهری در کنار ساحل دریای مدیترانه و در جنوب فلسطین میان غزّه و بیت جبرین است. گروهی از دانشمندان به این شهر منسوبند که از جملهٔ آنان می‌توان کاتب و خطیب شیخ ابوالحسن بن شنحباء عسقلانی، ابوعلی عبدالرحیم عسقلانی معروف به قاضی فاضل وشیخ ابوالفضل شهاب الدین احمد معروف به ابن‌حجر عسقلانیِ فقیه و محدث را نام برد.

عسکر مکرم: از شهرهای اهواز [استان خوزستان] است و در نزدیکی شوشتر قرار دارد که به مکرم بن جعونة منسوب است.

حجاج در زمان حکومتش بر عراق مکرم بن جعونة را به جنگ عده‌ای از یاغیان فرستاد. او نیز در کنار ویرانه‌های شهری ایرانی، که رستم کواد نام داشت، اردوگاه خود را بر پا کرد. اعراب این نام را با تغییر و تصحیف رستقباز خواندند. آن منطقه به عسکر مکرم شناخته شده و شهر جدیدی در همین مکان و با همین نام احداث شد. این نام نیز از بین رفته و ویرانه‌های برجای ماندهٔ از آن بندقیر یا سد قیر نام گرفت.

عسیر: منطقه‌ای کوهستانی که بین حجاز و یمن امتداد یافته است. از مهم‌ترین شهرهای آن می‌توان به أبها واز بنادر آن به قنفذه و اللیث اشاره کرد.

العقاب (Las Navas de Tolosa): محلی است در دره‌های جبل الشارات (Guadarrama)، که در نزدیکی قلعهٔ رباح (Caltrava) واقع شده است. در همین نقطه در سال ۶۰۹ق (۱۲۱۲م) نیروهای موحدون، در نبردی سخت در مقابل سربازان هم‌پیمان اسپانیایی، شکست خوردند. اعراب این جنگ را جنگ العقاب به کسر عین، که جمع عقبة است، می‌خواندند. که نام کوه‌های اطراف این منطقه است و یا العقاب، به ضم عین است که از نام کاخ بلندی گرفته شده، که امویان آن را ساخته‌اند و بقایای آن تا به امروز به جا مانده است.

عقبة النساء: ر.ک: بیلان.

عکّا: از مهم‌ترین شهرهای شام و معتبرترین بندرهای قدیم این سامان است که تاریخ دیرینه دارد. در دوران اموی لنگرگاه سربازان شام بود و کارخانه کشتی‌سازی و بندری با برج و بارو داشت. صلیبیان به سال ۴۹۷ق وارد آن‌جا شدند. عکّا آخرین شهر فلسطین بود که در سال ۶۹۱ق از دست صلیبیان آزاد شد.

عقبة: محلی است نزدیک مکه، که هیئت اعزامیِ از مدینه در آن‌جا، با رسول‌الله ﷺ دیدار و با وی بیعت کردند. هم‌چنین بندری به همین نام وجود دارد که کنار خلیجی در دریای سرخ واقع است.

عمان: سرزمین وسیعی که در جنوب شرقی جزیرة العرب و در ساحل دریای عرب و اقیانوس هند قرار دارد. این منطقه دارای تاریخی کهن و ریشه‌دار است و به لحاظ مرکزیت جغرافیایی‌اش، از کشورهای مهم عربی به شمار می‌رود. از شهرهای این کشور می‌توان به مسقط، پایتخت آن، صحار، که شهری ساحلی است، و نزوی، که در جبل الاخضر قرار دارد، اشاره کرد.

عَمّان: شهری در منطقهٔ بلقاء که مرکز این منطقه نیز می‌باشد. این شهر امروزه پایتخت پادشاهی اردن هاشمی است.

عمواس: روستایی در فلسطین، که میان رمله و بیت‌المقدس قرار دارد.

عمّوریّه (Amorian): شهری با دژهای استوار در آناتولی و جنوب غربی انقره (آنکارا). خلیفه عباسی معتصم در سال ۲۲۳ق به این شهر، حمله برد و در آن‌جا وارد جنگ مشهوری با رومیان شد. این شهر اکنون سیفلی حصار نام دارد.

عین التمر: شهری است در نزدیکی انبار و غرب کوفه و حاشیه بیابان. خالد بن ولید به سال ۱۲ق آن را پس از جنگی که میان او و اعراب مسیحی رخ داد، فتح کرد.

عین جالوت: نام محلی است که در نزدیکی شهر بیسان در غور (= منطقهٔ پست) اردن قرار دارد. در سال ۶۵۸ق (۱۲۶۰م) جنگ تعیین کننده‌ای میان نیروهای اسلامی و لشکریان مغول روی داد که برای اولین بار با شکست مغولان پایان یافت و به عقب‌نشینی همیشگی آنها

از سرزمین شام انجامید. این جنگ توانست به یورش همه جانبه و گسترده مغولان، که در سال ۶۵۶ق (۱۲۵۸م) به سقوط خلافت عباسیان انجامیده بود، پایان دهد.

عین زربی: شهر نظامی و مستحکم واقع در نواحی جنوبی مصیصه قرار دارد. این منطقه در قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) تغییر نام یافته و ناورزا نامیده شد.

عین شمس: شهری نزدیک فسطاط که امروزه بخشی از قاهره است.

عین الوردة: ر.ک: رأس العین.

غ

غانج (کَنگ): ر.ک: رود گنگ.

غالیسیا گالیسی (Galicia): استانی است در شمال غربی اسپانیا که در منابع عربی به نام جلّیقه شناخته می‌شود.

غدامِس: شهری است در صحرای لیبی، در مرز تونس.

غدیر خم: برکه‌ای که بین مکه و جحفه قرار گرفته است. نقل شده است که، رسول الله ﷺ در بازگشت از حجة الوداع، آخرین حج رسول الله ﷺ، به مدینه، در آن‌جا توقف کردند و فرمودند: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه هرکس که من مولای اویم، علی مولای اوست، بارالها دوستانش را دوست بدار، و دشمنانش را دشمن.

غرناطة (Grenada): از مشهورترین شهرهای اندلس است که در جنوب شرقی نهر شنیل منشعب از رود وادی الکبیر قرار دارد. این شهر آخرین دژ مسلمانان در اسپانیا بود. در سال ۱۴۹۲م و در عهد ملوک بنی الأحمر از دست مسلمانان خارج شد. کاخ مشهور الحمراء و باغ العریف در این شهر قرار دارند.

غزنه: از مشهورترین شهرهای سیستان (افغانستان) و محل اقامت سلاطین آل‌سبکتکین بود. خاندان غزنوی و دولت غزنویان، که در سده‌های پنجم و ششم هجری به شهرت رسیدند، از این شهر برخاسته‌اند. بسیاری از علما چون ابوالفضل محمد بن أبی یزید طیفور سجاوندی غزنوی صاحب کتاب عین المعانی در تفسیر قرآن، منسوب به این شهر است.

غزّه: از مهم‌ترین شهرهای فلسطین است که بر ساحل جنوب شرقی دریای مدیترانه قرار گرفته است.

غور: منطقهٔ باتلاقی است که از میان منطقهٔ حوله وطبریه به سمت بحرالمیت و از آن‌جا به سمت وادی عربه و ایله امتداد یافته و دشتی را به وجود می‌آورد که در آن، رود اردن جریان می‌یابد و اندک اندک سطح آن از سطح دریا، پایین‌تر می‌شود.

طبریه، بیسان و أریحا از شهرهای ناحیه غور است.

ف

فاس: از مهم‌ترین شهرهای مغرب دور است. این شهر را اولین پادشاه ادریسیان، ادریس بن عبدالله بن حسن مثنّی، به سال ۱۷۲ق بنیان نهاد و فرزندش، ادریس دوم، شهر را در سال ۱۹۳ق تکمیل کرد. فاس سابقاً دو شهر با دروازه و حصارهای مجزا بود که رودخانه‌ای این دو شهر را از هم جدا می‌ساخت. هر یک از این دو شهر، بر یک بلندی قرار داشتند. یکی از این بلندی‌ها را، به مناسبت ورود عرب‌هایی از قیروان، عدوة القرویین و دیگری را به جهت ورود و سکونت عرب‌های اندلس، عدوة الاندلیسین می‌نامیدند.

شهر فاس پایتخت چند دولت حاکم بر مغرب بود، آن‌گاه مرکز حکومت به رباط منتقل شد.

فارس: سرزمین وسیعی که هخامنشیان بر آن حکومت می‌کردند. مرکز حکومت و پایتخت فارس در زمان ساسانیان استخر بود.

یونانی‌ها از فارس با نام پرسپولیس (Persipolis) یاد می‌کردند. فارس به پنج ولایت زیر تقسیم شده بود:

۱ـ اردشیر خُرّه که مرکز آن شیراز بود.

۲ـ شاپور خُرّه که مرکز آن شهر شاپور بود

۳ـ ارّجان (ارکّان) که شهر ارّجان مرکز آن بود.

۴ـ اصطخر (استخر) که مرکز آن، شهر استخر بود.

۵ـ دارابگرد که شهر داراب مرکز آن بود.

سرزمین فارس در امتداد ساحل شرقی خلیج فارس، میان استان‌های خوزستان و کرمان قرار دارد.

فاریاب: شهر مشهوری در استان خراسان در نزدیکی شهر بلخ و غرب رود جیحون. فیلسوف ابونصر فارابی به این شهر منسوب است.

فحص البلّوط (Los Pedroches): منطقه‌ای در دامنهٔ کوه شارات که در شمال قرطبه قرار دارد. دانشمندان زیادی، چون قاضی، فقیه و مفسر قرآن، ابو الحکم منذر بن سعید بلوطی ازاین شهر برخاسته‌اند.

فحل: روستایی در غور (منطقهٔ پست) اردن است که بر کرانهٔ شرقی و شمال بحرالمیت نزدیک شهر پیسان قرار دارد.

فخّ: دره‌ای است در مکه که میان سربازان عباسی و ابوعبدالله حسین بن علی بن حسن بن علی بن ابی‌طالب به هنگامی که مردم را در سال ۱۶۹ق به سوی خویش فراخواند، جنگی روی داد. او در این جنگ کشته شد.

فدک: روستایی است که در شمال مدینه و در نزدیکی خیبر قرار دارد. در سال ۷ق پیامبر اکرم ﷺ به سوی آن روانه شد. مردم فدک در مقابل تملک نیمی از محصولات آن، با پیامبر مصالحه کردند. فدک، به دلیل این که بدون جنگ به پیامبر ﷺ تقدیم شد، خالصهٔ پیامبر بود و حضرت محمد ﷺ نیز آن را به دختر گرامی‌اش، حضرت فاطمه ﷺ بخشید.

الفراض: محلی درمرزهای عراق، شام و جزیره است که بین مصب دو رود خابور و بلیخ، در شرق رود فرات، قرار دارد. در این محل، رومیان، عرب‌ها، ایرانیان و قبایل مسیحی عرب در سال ۱۲ق علیه خالد بن ولید همدست شدند؛ ولی خالد صدمه‌ای شدید به آنان وارد ساخت و جماعتشان را شکست داد و پراکنده ساخت.

فردون (Ferdun): شهری است در شمال شرقی فرانسه کنار رود موز (Meuse). به سال ۸۴۳م در این شهر سه فرزندِ لویی پرهیزگار (پارسا)، شارلمانی قراردادی راامضا کردند که طی آن امپراتوری تأسیس شدهٔ از طرف پدر را، که به کارلنژیان معروف بود، میان خویش تقسیم کنند.

فرغانه: از ولایت‌های ماوراء النهر که مرکز آن شهر أخسیکث است و در کنار رود سیحون قرار دارد. جغرافی‌دانان عرب، آن ولایت را به همان نام شهر فرغانه می‌خواندند. مغولان این شهر را ویران کردند. لذا مرکزیت به شهر اندجان (Andijan) منتقل شد. فرغانه امروزه جزیی از ترکستان است. این شهر دانشمندانی را در خود پروراند، از قبیل فخر الدین حسن بن منصور فرغانی که از پیشوایان بزرگ مذهب حنفی است.

فرمَا: همان شهر بلوزیوم باستانی است که در مدخل شرقی مصر قرار دارد.

فریجیا (Phrygie): منطقه‌ای است که در شمال غربی آسیای صغیر (ترکیهٔ فعلی) بین دریای اژه و دریای سیاه قرار دارد.

فزّان: چندین واحه‌ای در جنوب لیبی که دارای درختان خرما و میوه و چاه‌های نفت می‌باشد.

فسا: دومین شهر دارابگرد و واقع در استان فارس است و ایرانیان آن را پسا می‌خوانند. افراد منسوب به این شهر را فسوی یا پساسیری می‌گویند. این شهر دانشمندان زیادی را به جهان علم و دانش تحویل داده است، از جمله: مورخ ابوسفیان فسوی، ابوعلی حسن بن احمد بن عبدالغفار فارسی فسوی، استاد ابن جنّی و سردار ابوالحارث رسلان بساسیری که سال ۴۵۰ق علیه خلیفه القائم بامر الله شورش کرده و مردم را به سوی مستنصر بن ظاهر عبیدی فاطمی فرا خواند.

فسطاط: این شهر را عمرو بن عاص ساخت و آن را محل اقامت نیروهای عربی فاتح مصر، قرار داد. او هم‌چنین مسجدی را بنا نهاد که تا به امروز پابرجاست. فسطاط رو به وسعت و گسترش نهاد تا به صورت شهر بزرگ اسلامی مصر. تا اواسط قرن سوم هجری درآمد. در کنار شهر فسطاط، شهر قطائع الطولونیه و سپس شهر قاهره، که بعدها فسطاط را تحت الشعاع قرار داد، احداث شد. فسطاط همان شهر قدیمی مصر است که اکنون از محله‌های قاهره به شمار می‌رود.

فوسنج: شهر کوچکی است نزدیک شهر هرات که گاهی نیز با نام پوشنج و پوشنگ از آن یاد می‌شود.

فیروزآباد: شهری در نزدیکی شیراز است و علمای زیادی از آن برخاسته‌اند که از جملهٔ آنان، می‌توان از فقیه ابواسحاق ابراهیم بن علی فیروز آبادی شیرازی متوفای ۴۷۶ق، و محمد بن یعقوب مجد الدین فیروز آبادی، مؤلف القاموس متوفی در سال ۸۱۷ق در شهر زبید یمن نام برد.

فم الصلح: نام شهری کنار رود صلح که به دجله می‌ریزد، قرار گرفته و بر دهانهٔ این رود بنا شده است. فم الصلح، بالاتر از شهر واسط قرار گرفته و به دلیل وجود کاخ باشکوهی که حسن بن سهل، وزیر مأمون بنا کرد؛ شهرت فراوانی در تاریخ اسلامی یافته است. در همین شهر، مأمون پوران دختر حسن بن سهل را به همسری خود برگزید. بعد از مدتی شهر فم الصلح رو به ویرانی نهاد.

فونیکس (Phonix): دژی در ساحل لیسی، و درغرب شهر اسکندرون می‌باشد. در این محل به سال ۳۴ق، ناوگان اسلامی لنگر انداخت و با ناوگان بیزانسی وارد جنگی که ذات الصواری نامیده شد، گردید که به درهم کوبیده شدن ناوگان بیزانسی انجامید.

ق

قابس: شهری است در تونس که بر کرانهٔ خلیج قابس قرار دارد. این شهر در جنوب شهر المهدیه و غرب جزیرهٔ جربة واقع است.

قادسیة: محلی است در شرق رود فرات و در جنوب کوفه که بر حاشیه صحرا قرار دارد. در سال ۱۴ق، جنگ قادسیه در این‌جا روی داد.

قالیقلا: از شهرهای ارمنستان نزدیک شهر ارزروم است. ابوعلی قالی ادیب و لغت‌دان بلندآوازه و مؤلف کتاب‌های الامالی و النوادر و دیگر کتاب‌های پرارزش، از این شهر برخاسته است. او در سال ۳۵۶ق در اندلس درگذشت.

قاهره: از بزرگ‌ترین شهرهای مصر و افریقای امروز است. سردار فاطمی جوهر الصقلی زمانی که در سال ۳۵۸ق مصر را فتح کرد آن را برای سرورش المعز لدین الله فاطمی بنا نهاده و آن را قاهرهٔ معزّیة نام گذارد. با این که فسطاط در کنار قاهره قرار داشت؛ ولی این شهر به عنوان پایتخت مصر برگزیده شد. در دوران فاطمی‌ها و دوره‌های پس از آنان، این شهر از شکوفایی فوق‌العاده‌ای برخوردار شد. قاهره از نظر تمدن، فرهنگ، تجارت و مبارزه علیه دشمنان اسلام، از بزرگ‌ترین مراکز اسلامی به شمار می‌رفت. دانشگاه الازهر و دیگر دانشگاه‌هایِ علمی، در آن شهر قرار گرفته‌اند.

قُبا: نام چاهی است که روستای موجود در محل نیز به همین نام شناخته شده است. قباء مسکن فرزندان عمرو بن عوف انصاری بود. این روستا در دو میلی مدینهٔ منوره قرار گرفته و به دلیل وجود نخستین مسجدی که در اسلام بنا شد، به نام ذو القبلتین (دارای دو قبله) معروف است. این مسجد اولین مسجدی بود که پیامبرﷺ به هنگام هجرتش به مدینه، آن را ساخت و در آن اولین نماز جمعه در اسلام خوانده شد.*

قبرس: جزیرهٔ بزرگی در شمال شرقی دریای مدیترانه و مقابل خلیج اسکندرون. پایتخت این کشور نیکوزیا، و بزرگ‌ترین شهرهای آن لیماسول و فاماگوست است. قبرس امروز کشوری مستقل و از مردم ترک و یونانی تشکیل شده است.

قدس: ر.ک: بیت‌المقدس.

قدید: محلی با دژهایی استوار، که بین مکه و مدینه، در نزدیکی ساحل دریای سرخ قرار گرفته است.

قرطاجنه (Cartagena): بندر شهر مرسیهٔ اسپانیا در کنار دریای مدیترانه است. فینیقی‌ها این شهر را در قرن سوم پیش از میلاد ساختند.شاعر و نویسنده حازم قرطاجنی از این شهر برخاست.

قرطبه (کردوبا = Cordoba): پایتختِ بزرگ اندلس که در مرکز اندلس و کنار نهر وادی الکبیر قرار گرفته است. این شهر پایتخت حکومت امویان اندلس بود. مسجد جامع مشهوری که هم‌چنان پابرجاست، از زیباترین آثار معماری آن به شمار می‌رود. این شهر، مرکز فرهنگی، تجاری و سیاسی در تاریخ اندلس بوده است. دانشمندان و شعرای زیادی از این شهر برخاسته‌اند که می‌توان به ابن‌عبد ربه صاحب کتاب العقد الفرید، شاعر نیکوسرای ابن‌زیدون، پیشوای فقهای اندلس و مغرب ابوالولید محمد بن احمد بن رشد قرطبی، نویسنده تفسیر مشهور الجامع لاحکام القرآن و کتب دیگر ابوعبدالله بن احمد انصاری قرطبی، فقیه اندلس عیسی بن دینار اشاره کرد.

قرقرة الکدر: نام محلی در جنوب مدینه است و چون پیامبر اسلامﷺ دانست که ابوسفیان برای نبرد با مسلمانان و خون‌خواهی کشتگان بدر می‌آید، با یارانش بدین مکان آمد، جز این که وقتی ابوسفیان خبردار شد پیامبرﷺ نیروهای خود را برای مقابله با وی بسیج کرده است، به مکه بازگشت. رسول اللهﷺ به قرقرة الکدر رسیده و سپس مراجعت کرد. البته قریش نیز به هنگام بازگشت. برای این که در حال فرار سبک‌تر باشند، بارهای آرد خود را رها کرده بودند؛ به همین جهت، این جنگ به غزوة السویق شهرت یافت.

قرقشونه (Carcassonne): از دژهای معروف جنوب فرانسه که در منطقه‌ای به نام أود (Aude) قرار دارد. اود نام رودی است که در این منطقه جریان می‌یابد. این دژ امروز مرکز قرقشونه است و بر ساحل دریای مدیترانه قرار دارد.

قرقیسیا (Circessium): شهری است بر کنارهٔ رود خابور، نزدیک دشت مالک بن طوق و نزدیک مصب خابور به فرات. این شهر محل اتراق قافله‌های بازرگانان، در کنار فرات بوده است.

قرمسین: شهری نزدیک همدان و در شرق آن، که کرمانشاه نام دارد. عبدالسلام بن حسین قرمسینی، که در فن حماسه و دیگر فنون صاحب تألیفات است و کتاب‌دار دارالحکمة بغداد نیز بود، از این شهر برخاسته است. کرمانشاه امروزه جزیی از جمهوری اسلامی ایران است.

قرمونه (Carmona): شهر کوچکی در اندلس، نزدیک اشبیلیه در شمال شرقی این شهر، کنار حوضچهٔ رود وادی‌الکبیر است.

قزوین: شهری مشهور که در دامنهٔ سلسله جبال البرز، در غرب تهران قرار دارد. از دانشمندان برخاسته از این شهر، می‌توان از امام الرافعی ابوالقاسم عبدالکریم قزوینی و ابوعبدالله محمد بن ماجه صاحب کتاب سنن که یکی از صحاح سته است، نام برد.

قس الناطف: منطقه‌ای است که بر کنارهٔ فرات میانه قرار دارد. در این محل، جنگی سخت میان مسلمانان به فرماندهی ابوعبید ثقفی و ایرانیان به فرماندهی بهمن (مردان شاه ذوالحاجب) و جالینوس در سال ۱۳ ق در گرفت. در این جنگ، ابوعبید ثقفی کشته شد و مسلمانان با فرمانده شدن مثنّی بن حارثه به جای ابوعبید، پایداری کردند؛ اما در نهایت با عقب‌نشینی مسلمانان به طرف الّیس جنگ پایان یافت.

قسطنطنیه: ر.ک: بیزانس.

قشتاله (کاستیل = Castilla): فلاتی است که مرکز شبه جزیرهٔ ایبری راتشکیل می‌دهد و دو سوم این جزیره را در بر می‌گیرد. این بلندی خشک، میان مادرید پایتخت اسپانیا و شهر طلیطله قرار گرفته است.

قشتاله (کاستیل) در قرن نهم میلادی به صورت امیرنشین مسیحی درآمد که مرکزیت آن را شهر بورگوس (Burgos) داشت، سپس به ناوار (Navar) پیوسته و شهر لیون (Leon) نیز، به کاستیل منضم شد. در سال ۱۴۶۹م ایزابل حاکم قشتاله (کاستیل)، با فردیناند دوم پادشاه آراگون (Aragon) ازدواج کرد.پس از این، پیوند امیرنشین قشتاله (کاستیل)، آراگون و لیون، در یک دولت به هم پیوستند. این اتحاد، به سال ۱۴۷۹م صورت گرفت.

---

* مسجد قبا، غیر از مسجد ذوالقبلتین می‌باشد. م

قطالونیا (کتلونیه = Catalonia): منطقه‌ای بر کنار دریای مدیترانه در شمال شرقی اسپانیا امتداد یافته و پایتخت آن شهر بارسلون است. بعد از آن که عرب‌ها کتلونیه را گشودند، بر آن حکم راندند، آن‌گاه شارلمانی بر آن شد که بدان جا حمله برد؛ ولی موفق نشد. در سال ۱۱۳۷ م پادشاه آراگون بر این منطقه استیلا یافت.

قصر ابن‌هبیره: کاخی در دوازده فرسخی بغداد، غرب رود فرات، که یزید بن هبیره به هنگام حکومت بر عراق، در ایام مروان بن محمد ساخت؛ ولی عمر ابن هبیره کفاف نداده و پیش از آن که این کاخ به اتمام برسد، درگذشت. پس از او اولین خلیفهٔ عباسی، سفاح، وارد این کاخ شد و تکمیلش کرد و آن را، به یادبود جدش، هاشم بن عبد مناف، هاشمیه نامید.

قصریانه: از شهرهای جزیرهٔ سیسیل است که امروزه کاترو جوانّی (Catrogiovannie) خوانده می‌شود.

قُلزُم: نام شهری است که در بالای خلیج مقابل خلیج عقبه قرار دارد. سابقاً دریای سرخ به نام این شهر دریای قلزم خوانده می‌شد.

قفصة: شهری در جنوب شهر قیروان و نزدیک مرزهای الجزایر، این شهر امروز از شهرهای جمهوری تونس به شمار می‌رود.

قلعهٔ ایوب (Calat _ Ayaub): که کالاتواد (Calatavad) خوانده می‌شود. سرقوسه یک شهر مهم از مرزهای نظامی نواحی سرقوسه که به دست ایوب بن حبیب لخمی خواهرزادهٔ موسی بن نصیر بنا شد، و آن نزدیک شهر سالم بوده و منسوب به آن را ثغری می‌خوانند؛ بدان جهت که دژی از دژهای اسلامی بوده است. بدین شهر عده‌ای از دانشوران منسوبند که عبارتند از: سخن‌ور بلیغ، حافظ اخبار و اشعار، لغوی ونحوی، ابوعبدالله محمد بن نصر ثغری متوفای سال ۳۴۵ق، ابومحمد بن عبدالله بن محمد قاسم ثغری که در سال ۳۵۰ق به مشرق سفر کرد و در بغداد، بصره، کوفه و شام از حافظان حدیث، حدیث شنید، آن‌گاه در سال ۳۷۵ق به قرطبه بازگشت و در مسجد شهر به نقل حدیث مشغول شد. پس از آن، به مرز نظامی مراجعت کرد و همان‌جا ماندگار شد تا این که در سال ۳۸۳ق درگذشت.

قلعهٔ بنی‌حماد: دژی مستحکم نزدیک مسیله واقع در مغرب دور.

قلعهٔ الموت: این قلعه، شش فرسخی شهر قزوین در ایران واقع است. حسن صباح ملقب به شیخ الجبل بر این قلعه دست یافت و مدت ۱۷۱ سال به عنوان نفوذناپذیرترین دژ اسماعیلیه باقی ماند. آن‌گاه این قلعه به دست هلاکو افتاد. وی در سال ۶۵۴ق (۱۲۵۶ م) فرمان داد تا این قلعه را از تجهیزات جنگی خالی کنند.

قلعهٔ جعبر: نام قلعه‌ای است که در کنارهٔ چپ فرات مقابل صفین قرار گرفته است. قلعهٔ جعبر منسوب به مالکش جعبر از بنی‌عنبر است. این قلعه درگذشته با نام دوسر شناخته می‌شد. در جنگ‌های صلیبی اول به سال ۴۹۷ ق (۱۱۰۴ م) به دست فرانسویان افتاد.

قلعهٔ رباح: این شهر درتقسیمات اداری اندلس از توابع شهر طلیطله است، و گفته می‌شود این شهر با طلبیره (Talavera)، به عنوان حدفاصل سرزمین‌های مسیحیان و سرزمین مسلمانان به شمار می‌آید.

و قلعهٔ رباح کنار رودخانهٔ آنه (Guadiana) قرار دارد. نام این قلعه، برگرفته از نام علی بن رباح لخمیِ تابعی است که در فتح اندلس شرکت داشت. قلعهٔ رباح همراه با طلیطله، پس از این که چندین بار میان مسلمانان و مسیحیان دست به دست شد، سرانجام سال ۴۷۶ق (۱۰۸۵ م) به دست الفونس ششم افتاد. ابویوسف یعقوب منصور موحدی، که در جنگ ارک پیروز شده بود، آن را بازپس گرفت. در سال ۱۱۴۷ م این قلعه برای همیشه از حکومت مسلمانان و اسلام خارج شد. محل سابق قلعهٔ رباح، امروزه (Castilla de Calatrava la viefa) نام دارد، در دوازده کیلومتری شمال شرقی مرکز فرمانداری (Cidad Real) محلی به همین نام، قرار دارد. این فرمانداری در جنوب مادرید و طلیطله است.

قلقشنده: در جنوب شهر طوخ در استان قلیوبیه در منطقهٔ دلتای مصر واقع شده است. لیث بن سعد فقیه مشهور و ابوعباس قلقشندی صاحب کتاب صبح الاعشی از این شهر برخاسته‌اند.

قلمریة (Colmvra): شهری است در غرب اندلس نزدیک اقیانوس اطلس، که در قرون وسطی مرکز پرتغال بوده است.

قلوریة (Cilavria): نام بخش جنوب غربی ایتالیاست که کالابریا نامیده می‌شود. اعراب به این منطقه لشکر کشیدند، این ناحیه نزد آنها به قلوریه معروف شد.

قم: شهری در جنوب تهران و شمال کاشان، که به جهت زیارتگاهش، نزد شیعیان شهرت به سزایی دارد. و آن آرامگاهِ بانو فاطمه (س)، خواهر رضا﵇ امام هشتم شیعیان، است.

قلیعة (Calcolea): مکانی است نزدیک محل تلاقی نهر ارملاط (Cualmellato) با نهر وادی الکبیر. که نزدیک آن، محلی است به نام قنتیش که در آن جنگ‌های سختی میان محمد دوم، پسر عبدالجبار ملقب به المهدی، و سلیمان بن حکم المستعین درگرفت. در این جنگ‌ها، که در سال ۴۰۰ق (۱۰۰۹ م) رخ داد، المهدی از سانشوگارسیا، امیر قشتاله (کاستیل) کمک خواست؛ لذا،

مستعین شکست خورده و المهدی با نیروهای مسیحی وارد قرطبه شده و در آن‌جا به بدترین اعمال دست یازیدند.

قندابیل: یکی از شهرهای سند که در کنار حوضچهٔ رود سند است. این شهر سابقاً مرکز استان سند بود.

قندهار: از شهرهای سیستانِ افغانستان است که در کنار رود هیرمند و جنوب شرقی شهر غزنة قرار دارد.

قِنّسرین: سابقاً از مهم‌ترین شهرهای شام بوده که در جنوب و نزدیک شهر حلب قرار دارد. قنّسرین، مرکز یکی از پنج شهر نظامی شام و هم‌چنین محلی برای تجارت و صنعت بود. خالد بن ولید این شهر را پس از شهر حمص فتح کرد. قنّسرین امروزه روستایی کوچک است.

قومس: سرزمینی کوچک در موازات کوه‌های البرز و جنوب شرقی سرزمین طبرستان [مازندران]، از مهم‌ترین شهرهای آن بسطام (دامغان) است که شهر قومس نیز خوانده می‌شود. منسوبین به این شهر نیز به نام بسطام یا قومس خوانده می‌شود.

قونیة (Iconium): از مهم‌ترین شهرهای جنوب غربیِ شهر طرسوس که مرکز حکومت سلجوقیان بوده است. آرامگاه صوفی مشهور جلال‌الدین رومی در این شهر واقع شده است. قونیه امروز از شهرهای جمهوری ترکیه است.

قوهستان: این واژه در فارسی بر منطقهٔ کوهستانی اطلاق می‌شود. مهم‌ترین شهرهای اقلیم جبال یا ناحیه قهستان ایران، کرمانشاه، همدان، ری و اصفهان است. ر.ک: الجبال.

قیروان: از شهرهای بزرگ مغرب نزدیک (تونس) است. این شهر پس از فتوحات عرب‌ها توسط عقبة بن نافع به سال ۵۰ق ساخته شد. وی شهر قیروان را دور از دریا بنا کرد تا از تهاجمات دریایی بیزانس‌ها در امان باشد. قیروان پیوسته از مهم‌ترین شهرهای آفریقای اسلامی بوده و هست. دانشمندان زیادی از این شهر برخاسته‌اند. از جملهٔ آنها می‌توان از ابوعلی حسن بن رشیق قیروانی صاحب کتاب *العمدة* و ابواسحاق حصری صاحب کتاب *زهر الآداب* نام برد.

قیسارية (Caesarea): که قیسریه یا قیصریه نیز خوانده می‌شود. از مهم‌ترین شهرهای دولت سلجوقیان روم بوده که در جنوب شرقی شهر سیواس قرار دارد. در فلسطین کنار ساحل دریای مدیترانه شهری به همین نام وجود دارد که در نیمه‌راه میان دو شهر حیفا و یافا قرار گرفته است.

قیقان: منطقه‌ای میان خراسان و سیستان است که در شمال افغانستان امروزی قرار دارد. این منطقه تا دوره اول عباسی که اسلام به آن‌جا راه یافت از مراکز (مرزهای) نظامی مسلمانان به شمار می‌رفت.

ک

کابل: شهر معروفی است در افغانستان که سابقاً مرکز سیستان و طخارستان بوده؛ ولی امروز پایتخت افغانستان است.

کارکاسون (Carcassonne): نام شهری است در جنوب فرانسه که در کنار نهر اُود (Aude) قرار دارد. کارکاسون از شهرهای مستحکم و نفوذناپذیر بود. باروهای قدیمی این شهر هم‌چنان پابرجاست. در روزگار سلطهٔ اندلس، این شهر مورد تهاجم اعراب قرار گرفت. آنان این شهر را قرقشونه خواندند.

کازرون: نام شهری در استان فارس است که میان شیراز و خلیج فارس قرار دارد. از جملهٔ دانشمندان منسوب به این شهر مجد الدین ابوطاهر محمد فیروزآبادی است.

کاسان: از شهرهای ماوراء النهر که نزدیک سمرقند قرار دارد. دانشمندانِ برجسته‌ای از این شهر برخاسته‌اند که ابوبکر بن مسعود کاسانی، صاحب کتاب *البدایع* از جملهٔ آنان است. کتاب او از مهم‌ترین کتاب‌های مذهب حنفی به شمار می‌رود. او را سلطان العلماء می‌خواندند. وی در سال ۸۷ق درگذشت.

کاشان (قاشان): از شهرهای مرکزی ایران که در جنوب شهر قم واقع شده است. این شهر در مشرق زمین به سبب آجر سرخ و سفالی موسوم به کاشانی، شهرت یافت. این نام، بر کاشی‌های سبز و لاجوردیی که تا امروز در تزیین مساجد به کار می‌رود، اطلاق می‌شود.

کاشغر: شهری است در دل کوه‌های تیان شان، در دورترین نقطهٔ ترکستان، و در شرق تاشکند و سمرقند. این شهر امروزه جزیی از ترکستانِ چین به شمار می‌رود. ابواسحاق ابراهیم بن عثمان کاشغری؛ محدثِ واعظ، ابوالمعالی طغرل شاه محمد بن حسن کاشغری و محدث ابوعبدالله حسین بن علی کاشغری، از جملهٔ دانشمندان منسوب به این شهرند.

کاظمه: محلی است میان کویتِ امروزی و بصره. در سال ۱۲ق نبردی میان خالد بن ولید و هرمز، سردار ایرانی، در این مکان روی داد. در طول نبرد خالد با هرمز به جنگ پرداخت که بر هرمز چیره شد و او را کشت. این جنگ به نبرد ذات السلاسل شناخته شد؛ زیرا در این نبرد سربازان ایرانی را با زنجیر به یک‌دیگر بسته بودند، تا نگریزند.

کالابریا: ر.ک: قلوریه.

کاندیا (Candia): بندرگاهی در جزیرهٔ کریت که آن‌را ربضی‌های اندلسی ساخته و نام الخندق را بر آن نهادند. این نام به واژهٔ اروپایی کانداس (Candax) و سپس به کاندیای امروز تبدیل شد.

کحیل: محلی است در جزیره و کنار دجله که میان دو رود زاب علیا و زاب سفلی واقع است. جنگی در این محل میان بهلول

حروری و یارانش از یک طرف و خالد قسری، امیر عراق، از سوی دیگر درگرفت. این جنگ در سال ۱۱۹ ق روی داد که به قتل بهلول انجامید.

کربلا: نام شهری در شمال غربی کوفه و محل شهادت امام حسین ﷺ است. در این مکان، امام حسین ﷺ با اکثر فرزندان و بستگان و یارانش به شهادت رسیدند.

کرک: نام شهر و قلعه‌ای در کوه‌های بلقاء در شرق رود اردن می‌باشد.

کرکوک: از مهم‌ترین شهرهای امروز، در عراق که مرکز استان کرکوک است. این شهر به مخازن سرشار نفتش شهرت دارد. در کرکوک تپه‌ای باستانی هست که قلعه‌ای بر آن قرار دارد.

کرمان: استانی در ایران، که از غرب با استان فارس؛ از شرق با کویر لوت و استان مکران (بلوچستان) و از جنوب با خلیج فارس مجاور است. فرو رفتگی تنگه هرمز در این منطقه قرار گرفته است. مرکز این استان، شهر کرمان است. بردسیر از شهرهای این استان است که در زمان آل‌بویه مرکز استان بوده است.

کرمانشاه: ر.ک: قرمسین.

کریت: ر.ک: اقریطش.

کسکر: منطقهٔ وسیعی از مناطق جنوب عراق (سواد)، که مرکز آن شهر واسط است.

کش: نام چند شهر در ایران است که کَس، کَش و کَج نوشته می‌شود. یکی از این شهرها در نزدیک گرگان و شهر دیگری با همین نام در ماوراء النهر در جنوب سمرقند و بخاراست و نیز روستایی با نام کَش در اطراف اصفهان وجود دارد.

کفرتوثا: نام شهری از شهرهای الجزیره در نزدیکی رأس العین و جنوب شهر ماردین است، هم‌چنین روستایی در فلسطین به همین نام وجود دارد.

کمخ: نام دژی است در ارمنستان و نزدیک ارزنجان، که مسلمانان و رومیان بر سر آن منازعات متعددی داشتند.

کنیسه: نام قلعه‌ای نفوذناپذیر در کوه‌های انتی توروس، میان مرعش و عین زربی است. این مکان از مراکز (مرزهای) نظامی جزریه به شمار می‌رود.

کمرجه: از شهرهای جنوب غربی سغد در ماوراء النهر است.

کوتاهیه: نام شهری در غرب صحرای آناتولی و جنوب شهر بورسا و اسکی شهر است.

کورسیکا (کرس = Corse): جزیره‌ای در غرب دریای مدیترانه است که چندین بار عرب‌ها به آن حمله کردند. این جزیره امروز جزیی از خاک فرانسه است.

کوفه: نام شهری است که حدود سال ۱۷ ق ۶۳۸م در روزگار عمر بن خطاب، توسط مسلمانان ساخته شد تا پادگان نظامی آنان در کنارهٔ غربی رود فرات در بیابان باشد.

ل

لاذقیة: شهری یونانی که در قرن سوم پیش از میلاد، سردار یونانی سلوکوس اول، آن را در کنار ساحل شرقی دریای مدیترانه ساخت. او نام مادر خود Laodessa را بر این شهر گذارد. این شهر در غرب شهر حلب و شمال شهر طرطوس قرار دارد. لاذقیه، مرکز استان لاذقیه است و از مهم‌ترین بنادر، در جمهوری سوریه به شمار می‌رود.

لارده (Larida): از شهرهای اسپانیا که میان راه بارسلون و سرقسطه (ساراکوزا) قرار دارد.

لان: شهری در منطقهٔ گرجستان (خزر) که کنار دریای سیاه و جنوب غربی دامنهٔ کوه‌های قفقاز قرار گرفته است.

لبلة (نیبلا = Niebla): نام شهری در جنوب غربی اسپانیا در ایالت اونبه (Huelva)، که در غرب اشبیلیه (سویل) قرار دارد.

لدّ (Lydoa): نام شهری معروف که در شمال غربی بیت‌المقدس در فلسطین قرار دارد. این شهر در صدر اسلام، آباد بود. سلیمان بن عبدالملک شهر رمله را در کنار لد بنا نهاد و ساکنان لد را وادار ساخت به شهر تازه بنیادِ رمله کوچ کنند. شهر رمله برای چند قرن، مرکزی تجاری و زراعی بود. شهرهای رمله و لد امروزه دو شهر مجاور یک‌دیگرند که نیروهای صهیونیستی آن را اشغال کرده‌اند.

لوار: ر.ک: نهر لوار.

لشبونه (لیسبون): ر.ک: اشبونه.

لورقه (لورکا = Lorca): نام شهری در منطقهٔ تدمیر که کنار رودخانهٔ شقوره جنوب غربی شهر مرسیه قرار دارد.

لؤلؤة: نام دژی که رومیان آن را لولون (Loulon) می‌خواندند و اعراب آن را به نام لؤلؤة تغییر دادند. این دژ از مستحکم‌ترین و نفوذناپذیرترین دژهای بیزانس است که در شمال طرسوس قرار دارد.

لومباردیا (Lombardia): نام منطقه‌ای واقع در شمال ایتالیا و دامنه‌های کوه‌های آلپ است.

لیکیه (لیسی = Lycia): نام منطقه‌ای است در آناتولی که مقابل ساحل شرقی جزیره قبرس قرار گرفته است. در مقابل ساحل این منطقه، در سال ۳۴ق نبرد ذات الصواری رخ داد که به نابودی ناوگان بیزانسی‌ها انجامید.

لیون (Leon): منطقه‌ای در شمال غربی اسپانیا که در سال ۱۲۳۰م با کاستیل (قشتاله) متحد شد و امروزه یکی از استان‌های اسپانیا

به شمار می‌رود. از شهرهای آن سمورا(Zamora) و سالامانکا (Salamanqua) را می‌توان نام برد. در فرانسه نیز شهری به همین نام(Leon) وجود دارد که درمرکز فرانسه و در محل تلاقی رودهای رن و سون (Saon) قرار گرفته است.

م

ماردہ (Marida): منطقه‌ای از مناطق اندلس که در کنار نهر وادی آنه (گوادیانای میانه) قرار دارد. این نام هم‌چنین بر شهری در شرق شهر بطلیوس به طرف شمال غربی قرطبه (کردوبا)، اطلاق می‌شود. دانشمندانِ زیادی به این شهر منسوبند.

ماردین: شهری است که میان رأس العین و شمال نصیبین قرار دارد. در این شهر، دژی بزرگ از سنگ وجود دارد که در سدهٔ چهارم هجری آن را باژ می‌نامیدند. این شهر سنگر و پناهگاه امرای بنی‌حمدان بود و امروزه از شهرهای جمهوری ترکیه به شمار می‌رود.

مارسیلیا (مارسی = Marseille): بندر و شهر بزرگی در فرانسه که در کنار دریای مدیترانه قرار گرفته است.

مازرة (Masara): نام شهری است در غرب جزیرهٔ سیسیل کنار دریای مدیترانه. سردار دانشمند، اسد بن فرات، در اوایل تهاجم به جزیرهٔ سیسیل، وارد این شهر شد. از دانشمندانِ منسوب به این شهر می‌توان از امام ابوعبدالله محمد بن علی بن ابراهیم تمیمی مازریِ فقیه نام برد. در سال ۴۵۶ق ابوعلی حسن بن رشیقِ قیروانی، ادیب مشهور و صاحب کتاب العمدة، در این شهر درگذشت.

ماسپدان: نام منطقه‌ای در شمال غرب اهواز است که در مرزهای عراق امتداد دارد. از مهم‌ترین شهرهای آن، سیروان و سیمره است.

ماکسین: از روستاهای خابور که نزدیک رأس العین است.

مالت (Malte): جزیره‌ای در جنوب جزیرهٔ سیسیل که در ساحل افریقا قرار دارد. این جزیره برای مدتی طولانی تحت سلطهٔ حکومت اسلامی قرار داشت. آثار باقی‌مانده و زبان آن سامان تا به امروز هویت عربی خود را حفظ کرده‌است. این جزیره در سال ۱۹۶۴م به استقلال رسید.

ماوراء النهر (Transoxus): نام منطقهٔ وسیعی که میان دو رود سیحون وجیحون و اطراف آن قرار گرفته است و امروزه نام ترکستان برخود دارد. سابقاً رود جیحون (آمودریا) حد فاصل میان ترک زبانان و فارسی زبانان (ایرانیان و تورانیان) بود. اعراب، سرزمین‌هایی را که در آن سوی جیحون بود، ماوراء النهر و هیاطله خواندند.

هیاطله نامی است که عرب‌ها بر تمامی ساکنان سرزمین‌های تورانیِ موجود در ماوراء جیحون اطلاق می‌کردند. این سرزمین به پنج بخش تقسیم می‌شد:

۱ـ سرزمین سغد، که دو پایتخت به نام‌های بخارا و سمرقند داشت.

۲ـ ولایت خوارزم که در غرب سغد قرار دارد و امروزه آن را خیوه می‌نامند. دلتای جیحون در اینجاست.

۳ـ سرزمین چغانیان که در مسیر علیای جیحون قرار دارد.

۴ـ ناحیهٔ خَتْلان (خُتَلان) که در بالای رود جیحون و شرق چغانیان واقع است.

۵ـ سرزمین شاش که به تاشکند معروف است.

امروز، منطقهٔ تاشکند در ترکستان روسیه قرار دارد و جمهوری‌های قزاقستان، قرقیزستان، ازبکستان، تاجیکستان و «ترکمنستان را در بر می‌گیرد تا از ترکستان چین، که به آن سین کیانگ گفته می‌شود، قابل تفکیک باشد.

محترة: ر.ک: خرمشهر.

مختاره: نام شهری کنار نهر ابوالخصیب که به شط العرب می‌ریزد. این شهر را صاحب الزنج، که علیه حکومت عباسی قیام کرده بود ـ پس از محاصره و تصرف، مختاره نامید.

مدائن: شهری بود که در کنار دجله و نزدیک بغداد قرار داشت و از هفت شهر تشکیل می‌شد. تیسفون، بهرسیر، ایوان مداین (طاق کسری)، رومگان، ساباط، اسپانبر و سلوکیه. مدائن پایتخت تابستانی پادشاهان ساسانی بوده است.

مادرید (Madrid): در منابع عربی این شهر مجریط نامیده شده و بزرگ‌ترین شهر کاستیل بوده است و در حال حاضر پایتخت اسپانیا است. این شهر را در قرن سوم هجری قمری امیر محمد بن عبدالرحمان اوسط، بر روی مخازن زیرزمینی آب ساخت. این موضوع ثابت شده است که نام مجریط، از کلمهٔ مجری (با الفِ کشیدهٔ مایل به کسره (اماله شده) که سبک گویشی اندلسی‌هاست) و واژهٔ یط اسپانیایی، که معنای کثرت و فراوانی را می‌دهد، گرفته شده است. نام مجریط دلالت بر وجود نهرها و قنواتِ زیرزمینی می‌کند که آثار آن تا به امروز باقی مانده است. از جمله دانشمندانِ منسوب به این شهر، می‌توان از ریاضیدان و اخترشناس، مسلمة بن احمد مجریطی، (متوفای سال ۳۹۸ق) نام برد.

مدینه: نام این شهر یثرب بود و چون رسول الله ﷺ در آن شهر وارد شدند، مدینة الرسول و سپس مدینه خوانده شد. طیبه، طابه، محبوره، مرحومه، محبوبه، قاصمه، جابره و عذراء نام‌های دیگر این شهرند.

مذار: نام شهری در کنار نهر دجله که [سابقاً] مرکز میسان بود. این شهر به دلیل بدی خاک آن، مذار خوانده شد. (ر.ک: لسان العرب، مادهٔ مذر).

مراغة: نام یکی از بزرگ‌ترین شهرهای آذربایجان می‌باشد که در جنوب شرقی دریاچهٔ خزر واقع شده است. این شهر در روزگار حکومت عباسیان یکی از مراکز تجاری و نظامیِ پراهمیت بود و در روزگار مغول‌ها مرکز آذربایجان شد. در کنار مراغه، رصدخانهٔ

بزرگی به دستور هلاکو و توسط اخترشناس معروف، خواجه نصیر الدین طوسی، ساخته شد که باقیماندهٔ آن تاکنون نیز وجود دارد. در مصر نیز شهری با همین نام در کنار نیل وجود دارد. شریف مراغی مؤلف کتاب الجدل، به مراغهٔ مصر منسوب است.

مدینة سالم (Medinaceli): نام شهری است که در میانهٔ راه ساراکوزا و مادرید قرار دارد. در ایام حکومت اعراب، این شهر مقرّ تجمع نیروهای نظامی متمرکز در مرزها بوده که از آن‌جا روانهٔ جنگ با دشمن می‌شدند. هم‌چنین هنگام مواجه شدن با شکست، به این شهر پناه می‌آوردند. (ر.ک: ثغور). دانشمندان زیادی از این شهر برخاسته‌اند که می‌توان از ابوالحسن بن علی بن موسی انصاری سالمی جیانی معروف به ابن النقرات (متوفای ۵۳۳ق) که کتاب شذور الذهب در علم کیمیا به او منسوب است و قاری، ابو الاصبغ عیسی بن عبدالرحمان بن سعید اموی (متوفی ۴۹۸ق) و ابو عامر محمد بن احمد بلویِ فقیه، صاحب کتاب درر الفوائد وغرر القلائد و کتاب شفاء در طب، و دیگر کتب از اهالی طرطوسه که در مرسیا سکونت گزیده و در اصل از مدینة سالم بود و برخی دیگر از دانشمندان را نام برد. هم‌چنین منصور بن ابی‌عامر در سال ۳۹۲ق در این شهر بدرود حیات گفت.

مراکش: از بزرگ‌ترین شهرهای مغرب است که در جنوب غربی این کشور و در دامنهٔ کوه‌های اطلس (آتلانتیک) قرار دارد. این شهر را یوسف بن تاشفین به سال ۴۷۰ق بنا نهاد و آن را پایتخت خود و جانشینانش قرار داد. این شهر امروزه از مهم‌ترین شهرهای مغرب به شمار می‌رود.

مرج دابق: نام دشتی است که در شمال حلب و نزدیک شهر أعزاز قرار دارد.

مرج الدیباج: مرغزار وسیعی است در مرزهای نظامی شام نزدیک شهر مصیصة در کوه‌های کلیکیا.

مرج راهط: مرغزاری است در نزدیکی دمشق که در آن جنگ، میان ضحاک بن قیس و مروان بن حکم به سال ۶۴ق درگرفت که به کشته شدن ضحاک و بیعت با مروان برای خلافت انجامید.

مرج الصفر: مرغزاری در منطقهٔ دمشق است. در همین مکان جنگی میان مسلمانان و رومیان درگرفت که به شکست رومیان در سال ۱۴ق انجامید.

مرج عذرا: مرغزاری در شمال دمشق* و در آن‌جا روستایی است که همین نام مرج عذراء را دارد.

مورسی یا مورثیا (Murcia): از شهرهای با اهمیت اندلس که در جنوب شرقی نهر سگورا قرار گرفته است. این شهر را عبدالرحمان اوسط، پسر حکم اموی ساخت. نام این شهر [در بدو تأسیس] تدمیر بود، ولی دیری نپایید که نام مورسی، بر آن غالب شده به همین نام خوانده شد. دانشمندانی از این خطه برخاسته که از آن جمله‌اند: ابوغالب تمّام بن غالب تیّانی مورسی، لغوی وصاحب کتاب الموعب، محی الدین بن عربی ابوبکر مورسی، ساکن دمشق، شرف الدین ابوعبدالله محمد سلّمی، محدث ونحوی، ابوالعباس احمد بن رشیق، ادیب و نویسنده، ابوعامر احمد بن عبدالملک معروف به ابن شهید اشجعی، شاعر و ادیب، (متوفای ۴۲۶ق) در قرطبه (کردوبا)؛ ابومحمد عبدالله بن محمد خشنی، فقیه وحافظ (متوفای ۵۲۶ق)؛ ابوالحسن علی بن اسماعیل معروف به ابن سیده اندلسی مورسی، لغوی و صاحب کتاب المخصص و کتاب المحکم فی اللغة و کتابی در شرح حماسه، ابوالعباس احمد مورسی، که از بزرگان اولیاء است و در سال ۶۸۶ق در اسکندریه وفات یافت؛ ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن ابی‌بکر قضاعی بلنسی، امام حافظ؛ نویسنده، تاریخ‌نویس و شاعر و ابن الابّار و جز اینان.

در سال ۶۳۶ق / ۱۲۳۸م زمانی که بر مورسی امیر احمد بن محمود بن هود حکومت می‌کرد، اسپانیایی‌ها بر آن استیلا یافتند.

مرعش: به زبان یونانی مراسیون (Marasion) خوانده می‌شود. شهری است کنار رود جیحان و نخستین گذرگاه قلعهٔ حدث و از جمله مرزهای نظامی شام است. اکنون این شهر، در جمهوری ترکیه قرار دارد.

مرو: یکی از استان‌های خراسان [قدیم] که مرکزش شهر مرو بود. مدتی مرکز خراسان به شمار می‌رفت. این شهر را مرو الکبری یا مرو شاهجان یعنی، مرو سلطان می‌خواندند، زیرا مقر حاکم بود. گویند این شهر را پادشاه سلوکی، (انتیوخوس) اول، در سال‌های ۲۸۰ ـ ۲۴۰ قبل از میلاد ساخت و آن را جزیی از مستعمره‌های یونانی قرار داد، سپس، ایرانیان بر آن شهر استیلا یافتند. مرو، در تاریخ اسلامی و تاریخ فرهنگ اسلامی نقش به سزایی داشت. یزدگرد سوّم، آخرین پادشاه ایرانیان، در همین شهر به قتل رسید و دو دخترش نیز به اسارت درآمدند و به عراق و از آن‌جا به مدینه برده شدند. یکی از این دو دختر به همسری حسین بن علی﵇ درآمد که از وی امام علی زین العابدین﵀ زاده شد و عبدالله بن عمر نیز با دومی ازدواج کرد و از او صاحب فرزندی به نام سالم شد. منسوب به مرو را مَروَزی گویند.

مرو رود: نام شهری نزدیک مرو شاهجان که چون کنار رودخانه قرار گرفته مرورود می‌نامند.

مروحة: نام محلی است در جنوب عراق در کنار رود فرات. در این مکان، جنگی میان مسلمانان و ایرانیان روی داد که به جنگ قسّ الناطف مشهور شد و به آن معرکهٔ مروحه نیز گفته شده است. زیرا قسّ الناطف، بر کنارهٔ شرقی فرات، و مروحه بر کنارهٔ غربی آن قرار دارد.

---

* در همین نقطه بود که جمعی از پیروان امام علی﵇ از جمله حُجربن عدی کندی، به دستور معاویه به شهادت رسیدند. م.

مریسیع: نامی است برای چاه‌های آبِ بنی‌مصطلق، که از ناحیه قدید تا ساحل دریای سرخ امتداد دارد و در شرق شهر ینبع واقع است.

آلمریا (Almeria): از شهرهای با اهمیت جنوب اندلس است که در ساحل دریای مدیترانه و مدخل جبل الطارق قرار دارد. آلمریا با توجه به عمارت‌ها ولنگرگاه‌ها و حصارهایش، دروازهٔ شرق به شمار می‌رفت. بسیاری از دانشمندان بزرگ و سرشناس اسلامی، از این شهر برخاسته‌اند.

مسقط: پایتخت سلطان‌نشین عمان است که بر ساحل خلیج عمان قرار دارد. این شهر قدیمی دارای تاریخ تجاری ـ سیاسیِ کهنی است. کشتی‌های دولت اسلامی از این مکان به هندوچین رهسپار می‌شدند.

مسکن: نام محلی است کنار رودخانهٔ دجیل و نزدیک دیرجاثلیق. در این محل و در سال ۷۲ق میان عبدالملک بن مروان و مصعب بن زبیر، جنگی روی داد که به قتل مصعب و ابراهیم بن اشتر انجامید. آرامگاه مصعب در این محل قرار دارد. از جمله حوادثی که در مسکن روی داد، ملاقات امام حسن بن علی‌ؑ و معاویة بن ابی‌سفیان بود که به صلح میان آن دو انجامیده و به موجب آن امام حسن بن علی‌ؑ از خلافت کناره گرفته و معاویه بر مسند خلافت نشست.

مسیله: از شهرهای زاب، در مغرب دور است. این شهر را ابوالقاسم بن اسماعیل بن عبیدالله شیعی، در سال ۳۱۰ق بنا کرد.

مسین (Messina): شهری است در دورترین نقطهٔ شمال شرقی جزیرهٔ سیسیل. تنگهٔ دریایی که حد فاصل میان این جزیره و ایتالیا است، به همین نام خوانده می‌شود. این تنگه هم‌چنین دریای مدیترانه غربی و شرقی را از یک‌دیگر جدا می‌سازد.

المصارة: ر.ک: الامیده.

مصیصه (Mopsuestia): شهری بر کنارهٔ نهر جیحان و از شهرهای مرزی مشهور شام که به طرسوس نزدیک است. در قدیم، مردمان پارسایی در آن‌جا به مرزبانی مشغول بودند. دانشمندانی چند، به این شهر منسوبند که ابوالفتح نصرالدین محمد بن عبدالقوی مصیصیِ محدث از جملهٔ آنان است.

معان: شهری است درجنوب اردن و در مسیر حجاز. خطوط راه‌آهنی که دمشق را به مدینهٔ منوره وصل می‌کرد به همین محل ختم می‌شود.

معرّة النعمان: نام شهری در کنار جاده، بین حماة و حلب، که به نعمان بن بشیر انصاری منسوب است. ابوالعلای معری در این شهر بزرگ شده و همان‌جا به خاک سپرده شد. از جمله دانشمندان و شاعران برخاسته از این شهر، زین الدین عمر معروف به ابن‌الوردی شاعر می‌باشد.

مغرب نزدیک، دور و میانه: ر.ک: به افریقا.

مفازة الکبری [صحرای بزرگ (دشت کویر و کویر لوت)]: بخشی از فلات ایران است که از جنوب کوه‌های البرز تاکوه‌های مکران امتداد یافته و سرزمینی خشک و بی‌حاصل را تشکیل می‌دهد. طول آن حدود هشتصد مایل و عرض آن در مناطق مختلف کم و زیاد می‌شود. اعراب این بیابان را مفازه خوانده‌اند. در حال حاضر بخش جنوبی آن را کویر لوت و بخش شمال غربی آن راکویر نمک می‌خوانند.

مقنا: نام روستایی است که در جنوب شهر ایله و ساحل خلیج عقبه قرار دارد.

مکران: نام منطقه‌ای است شامل شهرها و روستاهای بسیار.

این استان راکرمان از غرب و افغانستان از شمال و هند از شرق و دریا از سمت جنوب دربرگرفته‌اند و امروزه بلوچستان نام دارد.

المکلّا: از شهرهای استان حضر موت است که در جنوب جزیرة العرب وساحل دریای عرب قرار گرفته است.

مکناسة: نام شهری معروف از شهرهای مغرب دور است که نزدیک شهر فاس قرار دارد. این شهر از دو شهر تشکیل شده بود و به نام مکناسة الزیتون شناخته می‌شد.

مکة: بلد الحرام است که ام القری و بکّه نیز خوانده می‌شود. در این شهر رسول‌الله ﷺ زاده شد و به رسالت مبعوث گردید. قرآن نیز در همین شهر فرو فرستاده شد تا راهنمای جهانیان باشد. پیامبر ﷺ از این مکان مقدس به مدینه هجرت نمود و پس از هشت سال که از هجرتش گذشته بود، فاتحانه بدان‌جا بازگشت.*

مولتان: از شهرهای حوزهٔ رود سند شمالی و نزدیک شهر لاهور است. و یکی از مراکز اسلامی در آن سرزمین به شمار می‌رفت. امروزه شهر مولتان، در شمال پاکستان قرار دارد.

ملطیة: نام شهری در قسمت بالای رود فرات است که درگذشته از مرزهای نظامی شام به شمار می‌رفت. این شهر در شمال سمیساط قرار دارد. نیروهای جنگ تابستانی از این شهر به سوی جبههٔ جنگ با رومیان روانه می‌شدند. این شهر توسط رومیان ویران شد، ولی هارون الرشید آن را بازسازی کرد. در حال حاضر این شهر جزیی ازکشور ترکیه است.

ملقة (مالاگا = Malaga): ملقه (مالقه) شهری است در دورترین نقطهٔ جنوب شرقی اسپانیا (اندلس) که کنار ساحل دریای مدیترانه قرار دارد. از جمله دانشمندانی که از این شهر برخاسته‌اند، می‌توان از ضیاء الدین عبدالله بن احمد مالقی، مشهور به ابن بیطار، نام برد. وی پزشک بود و کتاب الادویه المفردة از اوست.

ملیلة (Mellila): شهری است در شرق شهر طنجه و تطوان که در سال ۱۶۹ق ادریس بن عبدالله بن الحسن طالبی، پس از جریان فخّ متواری و وارد این شهر شد.

---

* آن حضرت پس از فتح مکه و ساماندهی آن مجدداً به مدینه برگشت و تا آخر عمر خویش در آنجا زیست. م.

مناذر: از شهرهای اهواز.

منبج: از شهرهای روم باستان است که رومیان آن را هیراپولیس (Hierapolis) می‌خواندند. این شهر از توابع حلب و در شرق آن و نزدیک رود فرات قرار گرفته است.

مشهد: ر.ک: سناباد.

ممش: محلی است در جنوب قیروان که بر روی بلندی‌های فلاتی قرار گرفته که متصل به کوه‌های اوراس است. جنگ میان لشکر اعراب به فرماندهی زهیر بلوی امیر افریقیه و لشکر بربر و روم به فرماندهی کسیلة بربری در همین مکان روی داد. این جنگ به کشته شدن کسیله و شکست بربر و روم انجامید. این نبرد از جنگ‌های تعیین کننده در تاریخ فتوحات مغرب به شمار می‌رود (سال ۶۹ق).

منذکرت: که ملازکرد و ملاسکرد نیز خوانده می‌شود، از شهرهای ارمنستان است که در شمال شهر خلاط نزدیک مجرای شرقی فرات قرار دارد. در سال ۴۶۳ق (۱۰۷۱م) جنگ تعیین کننده‌ای میان رومیان و مسلمانانِ سلجوقی درگرفت که در آن، امپراتور روم رومانوس دیوجنیس به اسارت درآمد. این جنگ، آسیای صغیر را برای سلجوقیان گشود و زمینهٔ استقرار آنان را در آن منطقه فراهم آورد.

منصورة: نام شهری است در محل آبگیر رود سند، کنار شاخهٔ‌رود مهران که سابقاً مرکز ایالت بود. این شهر توسط مسلمانان ساخته شده و به نام بنیانگذارش منصور بن جمهور کلبی والی اموی خوانده شد. هم‌چنین گویند نام منصوره از نام ابوجعفر منصور گرفته شده است. چند شهر با همین نام وجود دارند که از جملهٔ آنها منصورة واقع در بطیحه در جنوب عراق است. منصورهٔ دیگری در خوارزم و دیگری در تونس نزدیک قیروان است که منصور خلیفهٔ فاطمی آن را بنا نهاد. چهارمین منصوره، در دلتای مصر است که در سال ۶۱۶ق توسط پادشاه عادل ساخته شد. این شهر هم‌چنان پابرجاست. پنجمین شهر که به نام منصوره خوانده می‌شود در یمن قرار دارد که توسط طغتکین بن ایوب ساخته شد و خود در آن‌جا اقامت گزید.

المنکّب (مونه‌کا = Almeunecar): نام بندری در ساحل جنوب شرقی اندلس است. که امیر عبدالرحمان بن معاویه بن هشام بن عبدالملک (عبدالرحمان داخل) پس از وارد شدنش به اندلس در آن‌جا مستقر شد. منکّب در حال حاضر منطقهٔ ییلاقیِ، شهر غرناطه (گرانادا) است.

منّورقة (Menorca): ر.ک: جزایر بلیار.

مهدیة: نام شهری است کنار خلیج قابس، میان [شهرهای] سوسه و صفاقس در جمهوری تونس. این شهر توسط عبیدالله شیعی به سال ۳۰۰ ق ساخته شد. مهدیه از دو شهر تشکیل شده بود: ۱ـ مهدیه، که محل سکونت حاکم و سربازانش بود. ۲ـ زویلة، که محل سکونت عامهٔ مردم بود.

مهران: ر.ک: نهر سند.

مؤتة: شهری است در شرق اردن نزدیک شهر کرک.

موصل: شهری مشهور و از مهم‌ترین شهرهای عراق و از مراکز اسلامی است. گویند این شهر چون حلقه وصل ناحیهٔ جزیره و عراق می‌باشد، موصل نامیده شده است. دانشمندان، ادیبان و حافظان بسیاری از آن‌جا برخاسته‌اند که برای نمونه می‌توان از ابراهیم موصلی و اسحاق موصلی نام برد که از مشاهیر موسیقی عرب بودند.

موقان یا مغان: نام منطقه‌ای است بر ساحل شرقی دریای خزر که مرکز آن منطقه شهر مغان است.

مونتی کاسّینو (Mante Cassino): نام شهری در منطقهٔ لاتیوم ایتالیا، میان شهرهای روم و ناپل است.

مونستیر (Monastir): نام شهری در تونس است که کنار ساحل دریا میان مهدیه و سوسة قرار دارد. این شهر بندری مهم به شمار می‌رود.

میّافارقین: شهری است آرامی که میفارکات (Maypharkath) خوانده می‌شد. این شهر از مهم‌ترین شهرهای الجزیره بود و در بخش بالایی رود دجله و نزدیک شهر آمِد قرار داشت. میّافارقین از مشهورترین شهرهای دیار بکر، قبل از اسلام و بعد از آن بوده و تا پس از قرن هفتم قمری از مراکز مستحکم و غیرقابل نفوذ اسلام به شمار می‌رفت. از جمله دانشمندانی که از این شهر برخاسته‌اند می‌توان از نویسنده، شاعر و ادیب مشهور شیخ ابوالنصر حسن فارقی نام برد.

میسان: نام منطقه‌ای است وسیع با روستاها و نخلستان‌های فراوان که میان شهرهای بصره و واسط قرار دارد. مرکز این منطقه نیز میسان خوانده می‌شد.

میّورقة: ر.ک: جزایر بلیار. گروهی از دانشمندان به این شهر منسوبند. برای نمونه می‌توان از ابوعبدالله بن ابی نصر ازدی صاحب کتاب جذوة المقتبس فی تاریخ اندلس نام برد.

ن

ناپولی (Napolis): ناپولی (ناپل) شهری است ایتالیایی که در خلیج ناپل قرار دارد. این خلیج مشرف بر دریای تیرانی (Mertyranienne) است.

ناربون: ر.ک: اربونه.

نافارا (ناوار = Navarre): منطقه‌ای است گسترده در دو سوی کوه‌های پیرینه، که بخشی از آن در فرانسه است و نافار (ناوار) سفلی خوانده می‌شود و بخش دیگر آن در اسپانیا قرار دارد که، انافار (ناوار) علیا خوانده می‌شود. از مهم‌ترین شهرهای بخش اسپانیایی، شهر بمبلونه (پامپلونه = Pampelona) است که مرکزیت منطقه را داراست. روزگاری این بخش زیر سلطهٔ حکومت اسلامی بود. نافار (ناوار) به نام باسک شناخته می‌شود. اعراب نام ساکنان این منطقه را بشکنس (باسک) نهادند.

نجران: از شهرهای عسیر و در شرق این منطقه و نزدیک ربع الخالی است. پیش از اسلام ساکنان نجران، بر آیین مسیحیت بودند.

نجف: نام شهری است که در شمال کوفه و شرق رود فرات و جنوب کربلا قرار دارد. مرقد امام امیر المؤمنین علی بن ابی‌طالب ﷺ در این شهر قرار دارد. این شهر یکی از مراکز مهم آموزش علوم دینی بر اساس مذهب جعفری است.

نساء: از شهرهای خراسان که در غرب شهر ابیورد و شمال شهر طوس و شرق شهر بسطام هم‌مرز با استان گرگان واقع است. دانشمندان زیادی از این شهر برخاسته‌اند که برای نمونه می‌توان از زهیر بن حرب أبوخثیمه نسایی محدث بغداد و یکی از اساتید مسلم بن حجاج صاحب مسند و ابوعبدالرحمان نسایی صاحب اثر مشهور در حدیث نام برد.

نسف: از شهرهای سغد در ماوراء النهر است که در جنوب شرقی شهر بخارا و غرب شهر کش قرار دارد. دانشمندان زیادی از این شهر برخاسته‌اند که برای نمونه می‌توان از ابوحفص عمر بن محمد نسفی، یکی از بلندآوازه‌ترین پیشوایان حدیث و تاریخ نام برد. او کتاب الجامع الصغیر را به نظم درآورد. این کتاب اولین کتاب منظومه در فقه است. کتاب تاریخ سمرقند وکتاب التیسیر فی التفسیر نیز از اوست. وی به سال ۵۳۰ق درگذشت.

نصیبین: شهری است بیزانسی که نیسیبیس (Nisibis) خوانده می‌شود. این شهر از سرزمین‌های ربیعه در ناحیه جزیره و بر ساحل شرقیِ دجله و در کنار جادهٔ قافله‌هایی بود که از موصل راهی شام بودند.

نعارق: محلی است نزدیک کوفه که نیروهای اسلامی در بدو ورود به عراق در این‌جا وارد شدند. در سال ۱۲ق میان مسلمانان به فرماندهی مثنّی بن حارثه شیبانی و ایرانیان جنگی در این محل روی داد که به پیروزی مسلمانان انجامید.

نهاوند: شهری بزرگ درجنوب همدان که در سال ۲۱ق جنگ نهاوند در آن روی داد و شهر فتح شد. فتح این شهر، فتح الفتوح خوانده می‌شود.

نهر ابرو (Ebro): از رودهای اسپانیای بزرگ که از کوه‌های کنتابریا (Cantabria) جدا شده از کوه‌های پیرینه در شمال اسپانیا، سرچشمه می‌گیرد. رود ابرو پس از گذشتن از شهر ساراگوزا و سیراب کردن مناطق وسیعی به دریای مدیترانه می‌ریزد.

نهر اردن: از کوه‌های لبنان سرچشمه گرفته و با گذشتن از دریاچهٔ طبریه و صحرای غور به بحر المیت می‌ریزد.

نهر التاجه (Tejo): طولانی‌ترین رودهای اسپانیاست. این رود از قلب قشتاله (کاستیل) به سمت جنوب غربی جاری است. سپس با گذشتن از شهر طلیطله، در شهر لشبونه (لیسبون) به اقیانوس اطلس می‌ریزد.

نهر ثرثار: از کوه‌های سنجار سرچشمه گرفته و در جنوب تکریت و سامراء به رود دجله می‌ریزد.

نهر الجارون (گارانی = La Garanne): رود بزرگی است در جنوب فرانسه. این رود از اسپانیا سرچشمه گرفته و نزدیک شهر بوردو به اقیانوس اطلس می‌ریزد.

نهر جیحان: این رود از چشمه‌ای سرشار و غنی در نزدیک شهر البستان برآمده و در دشت کلیکیا مجاور مصیصه گذشته سپس در نزدیک شهر (ایاس) به خلیج اسکندرون می‌ریزد.

نهر جیحون: که در زبان یونانی اوکسوس (Oxus) خوانده می‌شود، از ارتفاعات پامیر، در آسیای میانه سرچشمه گرفته و به دریاچه آرال (Aral) می‌ریزد. اعراب آن‌را نهر جیحون خواندند. این نام در دورهٔ مغول منسوخ شد و آمودریا (Amoudaria) خوانده شد. واژهٔ آمو به معنیِ رود است. پس معنای این کلمه رودِ دریا است. این رود در حال حاضر از رودهای بخش آسیایی شوروی است.

نهر خابور: از رأس العین سرچشمه گرفته و به رود فرات می‌ریزد.

نهر خازر: رودی است بین اربیل و موصل در شمال رود زاب بزرگ که به دجله می‌پیوندد. در کنار این رود در سال ۶۷ق نبردی میان عبیدالله بن زیاد و اشتر نخعی در ایام مختار ثقفی روی داد که به هلاکت ابن‌زیاد انجامید.

نهر دجله: از کوه‌های ارمنستان سرچشمه گرفته و به سمت جنوب جاری می‌شود. این رود از شمال عراق تا به جنوب جریان داشته، و با گذشتن از تکریت، بغداد، واسط و دیگر شهرها و روستاهای عراق، در روستایی به نام قُرنه به رود فرات پیوسته و شط العرب ـ اروند رود ـ را

تشکیل می‌دهد. نام دجله در زبان یونانی تیگرس بوده است؛ ولی نام بابلیِ آن ادکلات است که واژه دجله، از این کلمه بابلی گرفته شده است.

نهر دُجیل: رودی است که از شهر اهواز گذشته نزدیک بندر آبادان به خلیج فارس می‌ریزد. نام این رود کارون است که اعراب آن را دُجیل (دجلهٔ کوچک) خوانده‌اند. رودخانه‌ای نیز به همین نام هست که میان بغداد و تکریت به دجله می‌ریزد.

نهر ارس: رودی است بزرگ که از استان قالیقلا در غرب ارمنستان سرچشمه می‌گیرد. این رود به سمت شرق جریان پیدا کرده و با پیوستن به رود کرّ به دریای خزر می‌ریزند. ناحیه ران میان این دو رود قرار گرفته است.

نهر رون (Rhone): نهری است که از کوه‌های آلپ سویس سرچشمه گرفته به دریاچهٔ لیمان سرازیر و سپس وارد فرانسه شده و با گذشتن از شهر لیون با رود سون (Saon) تلاقی کرده، به دریای مدیترانه می‌ریزند.

نهر زاب: نام دو رودخانه است که به دجله می‌پیوندند. یکی از آن ها زاب علیا نام دارد که از کوه‌های آذربایجان جاری شده و در کنار شهر حدیثه در جنوب موصل به دجله می‌ریزد. نام رود دیگر زاب سفلی است که به فاصله صد مایلی زاب علیا قرار دارد. این رود از منطقهٔ جبال قهستان سرچشمه می‌گیرد. در افریقا نیز رودی به نام وادی الزاب وجود دارد که از کوه‌های اوراس سرچشمه گرفته و به دریای مدیترانه می‌ریزد.

نهر سبو: رودی است که از کوه‌های میانی اطلس در شمال شهر رباط برآمده و به اقیانوس اطلس می‌پیوندد.

نهر سند: که به نام رود اندوس (Indus) نیز خوانده می‌شود، رودی است بزرگ که از ارتفاعات تبّت سرچشمه گرفته و به دریای عمان می‌ریزد.

نهر سیحان: این رود از کوه‌های ارمنستان صغری سرچشمه گرفته و به سوی جنوب جریان پیدا می‌کند. رود سیحان با گذشتن از شهر آدانا در نزدیک شهر مرسین، به دریای مدیترانه می‌ریزد.

نهر سیحون: از آسیای میانه، از منطقهٔ قرقیزستان (Kirghizistan) روسیه سرچشمه می‌گیرد و به دریای آرال می‌ریزد. این رود به زبان یونانی جاکسارتس (Jaxartes) و در دوران مغول‌ها سیر دریا (Syradaria) خوانده می‌شد.

نهر شط العرب [اروند رود]: شط العرب از دو رودخانه دجله و فرات تشکیل می‌شود. دجله و فرات در قرنه جنوب عراق به هم پیوسته و شط العرب در نهایت به خلیج فارس می‌ریزد.

نهر شنیل (Genil): از شاخه‌های رود وادی الکبیر است که از شهر غرناطه (گرانادا) می‌گذرد.

نهر عاصی: از منطقهٔ هرملِ لبنان سرچشمه گرفته و با گذشتن از شهرهای حمص و حماة در سوریه، وارد ترکیه می‌شود. این رود پس از عبور از شهر انطاکیه، در نزدیکی شهر سویدیه به دریای مدیترانه می‌ریزد. نهر عاصی را به دلیل مسیر غیر طبیعی‌اش عاصی (نافرمان) خواندند؛ زیرا بر خلاف تمام رودها که از شمال به جنوب در حرکتند، این رود از جنوب به شمال جریان دارد. نام این رود نزد رومیان اورونت (Oronte) بوده و تا به حال در منابع بیگانه به همین نام خوانده می‌شود.

نهر غانج (رود گنگ): نام رودی است بزرگ که از کوه‌های هیمالیا سرچشمه گرفته و با جاری شدن در منطقهٔ بنگال هند، و با عبور از بنارس شهر مقدس هندوها، به خلیج بنگال می‌ریزد.

نهر فرات: از کوه‌های شمالی ارمنستان سرچشمه گرفته با عبور از ترکیه، به سوی جنوب جریان یافته وارد خاک سوریه می‌شود. این رودخانه سپس با تغییر جهت به سوی شرق داخل عراق شده و با روان شدن به سمت جنوب عراق، ضمن تلاقی با رود دجله (شط العرب [اروند رود]) را تشکیل می‌دهند. شط العرب نیز به خلیج فارس می‌ریزد. بابلیان، را بوراتی و یونانی‌ها اوفراتس و بالاخره اعراب نام فرات بر آن نهادند.

نهر لامس: نام رودی است در غرب شهر طرسوس که در روزگار رومیان، آن را رود لموس (Lemos) می‌خواندند و اعراب با نام رود لامس از آن یاد می‌کردند. مبادله اُسرا میان مسلمانان و روم و هم‌چنین پرداخت فدیه برای آزادی اسرا در این‌جا صورت می‌گرفت.

نهر لوار (Laire): یکی از رودهای بزرگ و طولانی فرانسه است که از ارتفاعات مرکزی (Mossif Central) فلاتی بلند واقع میان فرانسه و شرق آن سرچشمه می‌گیرد. این رود به سمت شمال و سپس به غرب جریان می‌یابد و به اقیانوس اطلس می‌ریزد. رودهای دیگر به این رود می‌پیوندند. این رود از شهرهای بزرگی مانند اورلیئان، تور و پواتیه می‌گذرد. در نزدیکی شهر پواتیه جنگ بلاط الشهداء رخ داد.

نهر وادی الکبیر (Cuadalquivir): رود بزرگ اندلس است که از کوه‌های سیبیرامورینا سرچشمه گرفته و به سمت غرب به طرف شهرهای جیّان، شقتده، الزهراء، قرطبه (کردوبا) تا اشبیلیه (سیویلا) جریان می‌یابد. سپس با تغییر مسیر به سوی جنوب در نزدیک شهر شریش به اقیانوس اطلس می‌ریزد.

نهر یرموک: از رودهای شام است که از اطراف غور (منطقهٔ پست و گود) سرچشمه گرفته و به رود اردن می‌ریزد. سپس به سوی بحر المیت روان شده و به آن می‌پیوندد.

نهروان: نام منطقه‌ای است که بین بغداد و واسط قرار گرفته و در آن رودی است هم‌نام با منطقه که به دجله می‌ریزد. جنگ نهروان که در سال ۳۸ق میان امام علی‌ؑ و خوارج درگرفت، در همین محل بود.

نهاوند: شهر بزرگی است واقع در شرق همدان. در سال ۲۱ق جنگ بزرگی میان اعراب و ایرانیان در این شهر روی داد که به پیروزی اعراب انجامید. این جنگ را فتح الفتوح خوانده‌اند.

نیشابور: که ابرشهر و بنا به قولی ایران‌شهر نیز خوانده می‌شود، از شهرهای خراسان و از مراکز مهم آن سامان شمرده می‌شد. این شهر در روزگار عباسی از مشهورترین پایگاه‌های فرهنگ و تجارت و تمدن به شمار می‌رفت. این شهرت و مرکزیت پیش از ویران شدن این شهر، در اثر زلزله‌ای بود که در سال ۵۴۰ق روی داد. شهر نیشابور پس از آن در اثر تهاجم مغول‌ها در سال ۶۱۸ق (۱۲۲۱م) کاملاً ویران شد. از دانشمندانِ برخاسته از این شهر می‌توان از شیخ ابومنصور عبدالملک ثعالبی صاحب کتاب یتیمة الدهر، ابوالفضل میکالی، ابوالحسن علی بن احمد واحدی، غیاث الدین ابوالفتح عمر خیام، ابولفضل احمد بن محمد میدانی، با انتساب به میدان زیاد یکی از محلات نیشابور، صاحب کتاب مجمع الامثال، مسلم بن حجاج صاحب المسند الصحیح، یحیی بن یحیی نیشابوری، ابوعبدالله بن احمد بن نصر نیشابوری، ابوبکر بیهقی نیشابوری صاحب کتاب السنن و کتاب المبسوط، که هر دو اثر در فقه شافعی‌اند و ابوسعید محمد بن یحیی بن منصور نیشابوری صاحب کتاب الانصاف فی مسائل الخلاف و اسد بن فرات فقیه بزرگ و سردار توانمند، که فتح جزیرهٔ سیسیل به دست وی بوده و او در سال ۲۱۲ق هنگام محاصرهٔ شهر سراگوزا به شهادت رسید، نام برد.

نیم (Nimes): نام شهری در جنوب فرانسه است که امروزه مرکز استان گار (Gard) است.

نوبة: نام استانی وسیع در جنوب مصر که مجاور کشور سودان است.

نیقیة (نیکیا = Nicaea): نام شهری است که در کنار دریاچه‌ای به همین نام و شرق دریای مرمره قرار گرفته است. این شهر از توابع قسطنطنیه (استانبول) بوده اعراب آن را نیقیه و ترکان (ازنیک) می‌خوانند.

نینوی (Ninive): نام شهری است باستانی که پایتخت آشوریان بود. سبب اشتهار این شهر به نینوی به دلیل وجود معبد الهه نینا از روزگار قدیم در این شهر بوده است. این الهه نزد آشوری‌ها، الهه عشتار خوانده می‌شد.

و

وادی آش (Guadix): نام شهری است که در شمال غرناطه گرانادا به سوی غرب گسترده و کنار نهر آش قرار دارد. این شهر در دوران حکومت اسلامی از موقعیت ممتازی برخوردار بود.

وادی آنة (Guadiana): از معروف‌ترین رودهای اسپانیا است که از نواحی شرقیِ ارتفاعات قشتاله (کاستیل) سرچشمه گرفته و به سوی غرب روانه می‌شود. این رود با گذشتن از شهرهای قلعهٔ رباح و ارک و مارده در نزدیکی شهر بطلیوس به سوی جنوب منحرف شده و نزدیک شهر قسطلة دارج به اقیانوس اطلس می‌پیوندد.

وادی الحجارة (Guadalajara): نام رودی است که از کوه‌های قشتاله (کاستیل) سرچشمه گرفته و برای پیوستن به رود وادی الکبیر به سمت جنوب جریان می‌یابد. این رود در شرق شهر طلیطله جاری است. و شهری به همین نام در فاصله ۵۷کیلومتری مادرید در کنار آن قرار دارد که ایوب بن حسین بن محمد بن تمیم معروف به ابن الطویل از این شهر برخاسته است. او در سال ۳۸۳ق، در وادی الحجارة درگذشته است.

وادی عربة: ر.ک: عربه.

وادی الکبیر: ر.ک: نهر وادی الکبیر.

واسط: نام شهری است در ناحیه مرکزی سواد عراق که توسط حجاج بن یوسف ثقفی حاکم عراق بنا نهاده شد تا حد وسط میان کوفه، بصره و اهواز باشد. این شهر در پنجاه فرسنگی هر یک از این شهرها قرار گرفته است. واسط در دو سوی رود دجله قرار داشت، ولی بعدها مسیر دجله تغییر یافت و از این شهر فاصله گرفت. با تغییر مسیر دجله به بستر شرقی آن که به طرف قرنه جاری است، شهر واسط در بیابان قرار گرفت.

ودّان: نام روستایی نزدیک جحفه و در حجاز است. این روستا ملک بنی‌ضمره، غفار و کنانه بود. در آفریقا نیز شهرهایی با این نام وجود دارد.

واقوصة: نام محلی است کنار رود یرموک که در سال ۱۳ق جنگ معروف یرموک در آن روی داد.

وشقة (وسک = Huesca): که وقش نیز نامیده می‌شود، از شهرهای اسپانیاست که در منطقهٔ مرزی علیا (ثغر اعلی) در شمال غربی طلیطله و مادرید قرار دارد.

ولبة (Huleva): که به آن اونبه هم گفته می‌شود، از شهرهای جنوب غربی اندلس که از شمال شهر شلطیش و از غرب با شهر اشبیلیه (سیویل) مجاور است. ابوبکر اونبیِ وزیر و صاحب کتاب سمط اللآلی کتاب الامالی علی القالی، از این شهر برخاسته است.

ولجة: نام محلی است در منطقهٔ کسکر، در عراق که جنگ میان خالد بن ولید از یک سو و ایرانیان، واعرابی که آیین مسیحی داشتند، از دیگر سو، در آن به وقوع پیوست. این جنگ که در سال دوازدهم هجری واقع شد، به شکست ایرانیان به فرماندهی بهمن پسر جادویه انجامید. واژهٔ ولجه بر پیچ و خم رودها و دره‌ها اطلاق می‌شود.

ولیلی: نام شهری است در مغرب دور و نزدیک شهر مکناسه که ادریس بن عبدالله پس از این که از نبرد فخّ جان سالم به در برد، به سال ۱۷۲ق وارد آن‌جا شد. او در این ناحیه دولت ادریسیان را پایه گذاری کرد.

وهران: از مهم‌ترین شهرهایی است که در غرب الجزایر و کنار ساحل قرار دارد. این شهر به سال ۲۹۰ق توسط محمد بن ابی‌عون محمد بن عبدوس به همراهی عده‌ای از اندلسی‌ها با قصد استفادهٔ از آن به منزلهٔ لنگرگاه، احداث شد. این شهر در حال حاضر جزیی از الجزایر بزرگ به شمار می‌رود.

ه

هارونیة: قلعه‌ای است از دژهای نظامی جزیره، که در کوه‌های انتی طوروس، میان شهرهای مرعش و عین زربی واقع شده است. این قلعه را در سال ۱۸۳ق (۷۹۹م) هارون‌الرشید بنا کرد و سیف‌الدوله حمدانی تجدید بنا کرد.

هاشمیة: نام شهری است نزدیک کوفه که توسط ابوعباس سفاح ساخته شد. او پیش از اتمام بنای این شهر درگذشت. برخی نیز گویند این شهر توسط برادرش، ابوجعفر منصور، پیش از ساختن شهر بغداد بنا شد.

هجر: نامی است که بر سرزمین بحرین و گاهی نیز تنها بر پایتخت بحرین (احساء) اطلاق می‌شود، همان‌گونه که برخی نام مصر را بر قاهره اطلاق می‌کنند. این نام از دیر زمان متروک شده و نام احساء (حسا) بر شهر و تمام بحرین اطلاق شد.

هرات: از بزرگ‌ترین شهرهای خراسان است که نزدیک بوشنج (بوشنگ) قرار دارد و امروزه از شهرهای افغانستان است. و در استان فارس و نزدیک استخر نیز شهری به همین نام وجود دارد. منسوب به هرات را هروی می‌خوانند. از دانشمندان منسوب به این شهر می‌توان از ابوعاصم بن احمد هروی متوفای سال ۴۵۸ق نام برد.

هرقلة (هراکلة = Heraklla): شهری است در شمال غربی طرسوس. این نام تدریجاً دستخوش تغییر شد و اراکلیه خوانده شد.

هراقلیون (هراکلیون = Hirakllon): نام شهری است که در ساحل شمالی جزیرهٔ کریت قرار دارد.

هیلوپولیس: ر.ک: عین شمس.

همدان: از بزرگ‌ترین شهرهای منطقهٔ قهستان (جبال) است. گروهی از دانشمندان و ادیبان به این شهر منسوبند که از میان آنها می‌توان به: بدیع الزمان همدانی، محمد بن عریشاه و محمد بن موسی ابوبکر همدانی محدث، متوفای ۸۴ق و عبدالرحمان بن عیسی همدانی صاحب کتاب ادب الکاتب اشاره کرد.

هیت: شهری است کنار رود فرات در نزدیک حبّانیة که محل اتراق کاروان‌های تجاری میان عراق و شام بود.

ی

یابره اورا (Avera): نام شهری است درغرب شهر بطلیوس و شرق شهر لشبونه (لیسبون) نزدیک وادی آنسه در اندلس. دانشمندان و شاعران زیادی از این شهر برخاسته‌اند. ابوبکر عبدالله بن طلحهٔ یابری و ابومحمد بن عبدالمجید بن عبدون شاعر که قصیدهٔ رائیه او با مطلع:

"الدهر یفجع بعد العین بالاثر
فما البکاء علی الاطلال والصور"

روزگار [غدّار] بعد از اصل [آدمیان] نقش و اثر آن را نیز دچار مصیبت و بلا می‌کند، [حال که چنین است] گریستن بر آثار خیمه و خرگاه یاران را چه سود است. شهرت فراوانی دارد؛ از آن جمله‌اند.

یابسه (Ibiza): ر.ک: جزایر بلیار.

یافا: شهر مشهوری کنار سواحل فلسطین که از بندرهای مهم به شمار می‌رفت. در حال حاضر این شهر، با شهر تل‌آویو یکی شده است.

یرموک: ر.ک: نهر یرموک.

یریفان: یکی از شهرهای شمالی ارمنستان است که کنار رود قره سو یا رود رس واقع شده است. این شهر نزدیک دریاچهٔ کوکم است و کوه‌های آرارات نیز در جنوب آن قرار گرفته است.

یمامة: نامی که بر ارتفاعات نجد مرکزی اطلاق می‌شود. این نام سابقاً بر شهری در مرکز نجد که نزدیک به شهر فعلی ریاض است، اطلاق می‌شد.

ینبع: یکی از شهرهای حجاز است که در ساحل دریای سرخ و مقابل مدینه قرار دارد. و امروزه از بندرهای مهم عربستان سعودی است.

اعلام

آدم ۳۸۷
آذرمیدخت ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۰
آسیه بنت علی ۳۵۰
آلفونسِ دوم ۴۲۲
آمنه دختر علقمة بن صفوان ۲۱۹
آمنه دختر وهب ۱۲۳
آمنهٔ عباسی دختر علی ۹۳
آنستانس دوم ۲۷۳
اباحفصه ۴۱۸
ابان بن سعید بن عاص ۱۲۷، ۲۵۲
ابان بن عثمان (ابان احمر) ۴۵۱
ابان بن عثمان بن عفان ۲۳۹، ۲۵۲، ۲۹۰
ابان بن معاویه بن هشام ۳۴۱
ابان لاحقی، ابراهیم‌ؒ ۴۵۱
ابراهیمِ امام ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۷، ۳۵۰، ۴۲۴، ۴۵۸، ۴۷۰
ابراهیم بن‌ادهم ۳۷۴، ۳۸۵
ابراهیم بن اشتر ۵۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۳۲
ابراهیم بـن اغـلب ۷۶، ۷۷، ۸۲، ۸۳، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۹، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۱
ابراهیم بن جبرائیل ۴۲۸
ابراهیم بن حسین بن مصعب خزاعی ۵۰۷
ابراهیم بن ذکوان حرانی ۳۹۳
ابراهیم بن سیّار بن هانیِ مصری ← نظام
ابراهیم بن صالح عباسی ۳۸۸، ۳۹۱، ۳۹۴، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۰۶
ابراهیم بن عبدالرحمان بن عوف ۳۰۹
ابراهیم بن عبدالله بن اغلب ۵۱۶
ابراهیم بن عبداللّه بن حسن طالبی ۸۰، ۹۵، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۷۰، ۳۷۹، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۲۷
ابراهیم بن عبدالله بن حسن مثنیّ ← ابراهیم بن عبدالله بن حسن طالبی
ابراهیم بن عبدالله محض ← ابراهیم بن عبدالله بن حسن طالبی
ابراهیم بن عبدالملک بن اغلب ۵۱۵
ابراهیم بن محمد بن عبدالوهاب بن ابراهیم امام ← ابن‌عائشه عباسی
ابراهیم بن محمد ﷺ ۱۱۸، ۱۱۳
ابراهیم بن مخلّد حنظلی ۵۱۷
ابراهیم بن مسلم بن قتیبه ۳۹۳
ابراهیم بن موسی‌الکاظم ؒ ۸۱، ۴۵۰
ابراهیم بن مهدی عباسی ۸۸، ۹۵، ۹۶، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۷۰، ۴۷۴، ۴۸۵، ۴۹۳
ابراهیم بن ولید ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۴۱، ۳۴۳
ابراهیم بن هرمه ۳۷۹
ابراهیم بن هشام ۴۹۹، ۵۰۱
ابراهیم بن هشام بن اسماعیل مخزومی ۳۰۷
ابراهیم بن یحیی بن محمد عباسی ۳۷۸
ابراهیم صولی ۸۴، ۸۶، ۵۲۴، ۵۲۵
ابراهیم صالبی علوی ← ابراهیم بن عبدالله بن حسن طالبی
ابراهیم فزاری ۴۲۸
ابراهیم موصلی ۳۶۳، ۴۲۴، ۴۲۸، ۴۳۴، ۵۰۶، ۵۱۶
ابراهیم ← مؤیّد
ابراهیم نخعی ۲۱۲، ۲۷۱، ۳۰۸، ۳۱۴
ابراهیم نفس زکیه ← ابراهیم بن عبدالله بن حسن طالبی
ابرهه ۳۴
ابن ابجر کنانی ۲۸۱
ابن ابی‌الحدید ۶۰
ابن ابی‌الفوارس ← صنادیقی
ابن ابی بکره ۲۴۴، ۲۴۵
ابن ابی‌حازم ← عبدالعزیز بن ابی ابن ابی ربیعه حازم
ابن ابی دارمه ابومسهر غسّانی ۴۸۴
ابن ابی‌دؤاد ← احمد بن ابی داود
ابن ابی‌ذئب ۳۸۱
ابن ابی سرح ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۹، ۲۳۶
ابن ابی‌سنان ۴۱۲
ابن ابی‌شیبه ۵۱۲

ابن ابی عتیق ← عبدالرحمان بن ابی بکر
ابن ابی‌عروبة ۳۷۷
ابن ابی کبشه ← یزید بن ابی کبشه
ابن ابی‌کریمهٔ بصری ۳۶۰، ۳۶۲
ابن ابی لیلی محمد بن عبدالرحمان ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۹۶
ابن اثال ۱۸۵
ابن اثیر ۳۰، ۱۶۲، ۳۱۷، ۳۹۶، ۴۲۶
ابن ادریس ← عبدالله بن ادریس
ابن اسحاق ۳۷۲، ۳۹۵، ۴۷۶
ابن اشعث ← محمد ابن اشعث
ابن اصیبعه ۳۰
ابن اعرابی ۴۳۱، ۴۹۵، ۵۰۵، ۵۲۶، ۵۲۸
ابن الانبار ۳۰
ابن الحسین ۵۳
ابن الصقلبیه ۸۳
ابن القاسم عتقه ۴۳۲، ۴۵۸، ۴۷۵
ابن المولی محمد بن عبدالله بن مسلم ۳۹۶، ۳۹۸
ابن ام‌حمیده ← اشعب بن جبیر
ابن ام دهما ← سعید بن جبیر
ابن ام مکتوم ۱۳۹، ۱۴۶
ابن انعم (زیاد) ۲۸۱، ۳۸۴
ابن بجدل ۲۱۸
ابن بیهس کلابی ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۷۰
ابن تغری بردی ۳۰، ۲۵۸، ۲۹۳، ۳۰۶، ۴۹۶
ابن جارود ← عبدالله بن جارود
ابن جارود عبدی ۲۴۰
ابن جامع ۴۳۴
ابن جروی ۴۶۱
ابن جریج ۳۰۵، ۳۲۶، ۳۶۱، ۳۶۸، ۴۱۳، ۴۷۴
ابن جریح ← ابن جریج
ابن جریر طبری ← طبری
ابن جلجل ۳۰
ابن حارثیه ۴۲۵
ابن حبیب ← عبدالرحمن فهری
ابن حبیب صقلبی ۳۸۳
ابن حجر عسقلانی ۳۰، ۳۹۸
ابن حزم انصاری ۳۰، ۲۴۰، ۲۴۶، ۳۱۳، ۳۱۴
ابن حمدیس ۸۳
ابن حنبل ← احمد بن حنبل
ابن حنفیه ← محمد بن حنفیه
ابن حوقل ۳۰
ابن حیّان ← جابربن حیان
ابن خازم ← عبدالله بن خازم
ابن خردابه ۳۰، ۵۳۲
ابن خرداذبه ← ابن خردابه
ابن خزیم مُرّی ۴۱۸
ابن خلدون ۳۰، ۵۲، ۳۱۷، ۳۱۸، ۴۲۶
ابن خلکان ۳۰، ۲۶۶، ۳۱۷، ۳۷۳، ۴۱۶، ۴۵۹، ۴۹۳، ۵۱۴
ابن خوله ← محمد بن حنفیه
ابن دُرَید ۲۷۰، ۵۳۳
ابن دمینه ۳۳۲، ۳۳۳
ابن دینار ۴۱۷، ۴۷۵
ابن ذریح ۲۲۷
ابن رافع ۴۳۴
ابن رامین ۳۷۰
ابن رجب حنبلی ۴۵۷
ابن رشیق
ابن رمانه ۲۹۱
ابن رهیمه ۳۶۳
ابن زبیر ← عبدالله بن زبیر
ابن زیّات ۸۹، ۵۱۰
ابن زیاد ← عبیدالله بن زیاد
ابن سائب کلبی (محمّد) ۳۶۴
ابن سامان (احمد) ۵۳۶
ابن سبأ ← عبدالله بن سبأ
ابن سرّی ← عبیدالله بن سری
ابـن سـریج ۲۱۳، ۲۵۷، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۹۱، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۲۸
ابن سعد ۱۷۵، ۳۳۸، ۴۵۹
ابن سکیت ۴۶۳، ۵۰۵، ۵۲۶
ابن سلّام أزدی ۴۹۳
ابن سلّام جمحی ۳۰، ۲۹۲، ۵۰۸

ابن سلول ← عبدالله بن سلول
ابن سماعه ۴۲۰، ۵۰۹، ۵۱۰
ابن سمّاک ۴۲۰
ابن سوداء ← عبدالله بن سبا
ابن سیری ۳۷۷
ابن سیرین ۲۰۵، ۲۵۰، ۲۹۸، ۳۳۸
ابن شاکر کتبی ۳۰
ابن شبرمه ۳۶۰
ابن شحّام ۴۹۹
ابن شهاب ← زهری
ابن شهرآشوب ۷۹
ابن صقلبیه ← زیاد بن سهل
ابن صول ۳۴۷
ابن طاووس ← عبدالله بن طاووس
ابن طباطبا ۸۱، ۳۷۸، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۹۵، ۵۰۸، ۵۳۰
ابن طریف ۴۵۳
ابن عائشه عباسی ۲۷۸، ۳۳۴، ۴۷۰
ابن عامر یحقبی ۳۱۰
ابن عباس ۱۱۷، ۱۷۵، ۱۸۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۸۹، ۲۹۱، ۳۲۶، ۳۳۰، ۴۶۵
ابن عبدالبرّ ۳۰
ابن عبدالحکم ۳۰، ۴۷۹، ۵۱۸
ابن عبد ربّه ۳۵۵
ابن عتیبهٔ کندی ۳۰۷، ۳۰۸
ابن عدّبس ۴۷۹
ابن عذاری ۳۰، ۲۵۰، ۲۸۹، ۳۱۷، ۴۱۸، ۴۵۵، ۴۶۷، ۵۱۸
ابن عساکر ۴۶، ۳۱۳، ۵۲۱
ابن عطیّهٔ سعدی ۳۳۲، ۳۳۳
ابن علاء ۳۶۷
ابن عُلیّه ۴۳۶
ابن عمر ۲۳۶، ۲۶۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۲۶، ۳۶۹، ۴۱۱
ابن عیینه ۴۱۶، ۴۴۴، ۴۷۴، ۴۷۹
ابن فضل الله عمری ۳۰
ابن فقیه همدانی ۳۰
ابن قاسم عتقی ۴۹۵
ابن قتیبهٔ دینوری ۳۰، ۱۶۰، ۲۶۷، ۳۵۵، ۴۵۶
ابن قدّاح ۴۱۲
ابن قرّة بن دوناس یفرنی ۳۶۹
ابن قریّه ۲۵۲
ابن قطن ← عبدالملک بن قطن
ابن قوطبه ۳۰، ۵۱۸
ابن قیس رُقیّات ۲۵۴
ابن کثیر ۳۰
ابن کلبی ۳۰، ۲۲۷، ۵۲۸
ابن لهیعه ۳۱۳، ۴۰۲
ابن لیلی ۲۵۶
ابن ماجشون ۳۸۸، ۴۷۵، ۵۱۸
ابن ماجه ۴۲۴
ابن ماحوز ۶۶، ۲۲۵
ابن ماسرجس ۵۲۰
ابن ماهان ← علی بن عیسی بن ماهان
ابن مبارک (علی) ۴۱۱، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۹۳، ۵۲۰
ابن محرز ۲۹۱، ۳۵۵، ۳۶۳
ابن محلّم خزاعی ۴۸۷
ابن مدینی ۴۴۳، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲
ابن مرار شیبانی ۴۶۲
ابن مرّهٔ عبدی ۱۷۲
ابن مسجح ۲۵۷
ابن مسعود ۲۴۴، ۲۷۱
ابن مصعب زبیری ۳۰
ابن معتز ۳۰، ۴۴۵، ۴۹۵
ابن معذّل ۵۲۰
ابن معین ۴۴۳، ۴۷۴، ۵۱۲
ابن مغیث موسی بن ابراهیم رافقی ۵۲۰
ابن مقاتل عکّی ۴۲۱
ابن مقاتل (محمد بن مقاتل) ۴۱۹
ابن مقفّع، عبدالله بن دادویه ۸۴، ۸۶، ۳۴۲، ۳۵۷، ۳۷۰
ابن ملجم مرادی ۵۱، ۱۷۲، ۱۷۳
ابن منظور ۴۴۴
ابن مهران ریاحی ۲۶۴
ابن مهلب ۷۱، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۹۳
ابن میّاده ۳۶۷

ابن ندیم موصلی ← اسحاق موصلی
ابن وهب ۴۴۳، ۴۹۵
ابن وُهَیب حمیری ۴۹۴
ابن هبیره ← عمر بن هبیره
ابن هُبَیره ← یزید بن عمر بن هبیره
ابن هرمه ۴۰۶
ابن‌هشام ۲۹، ۳۷۲، ۴۷۶
ابن یعمر عدوانی ۳۳۱
ابن یوسف، عبدالواحد بن یزید هوّاری ۲۷۹، ۳۲۰
ابوابراهیم احمد بن اغلبی ۵۲۷
ابوابراهیم احمد بن محمد اغلبی ۵۲۷، ۵۳۳، ۵۳۴
ابواحیحه ← سعید بن عاص
ابوادریس خولانی ۲۴۵
ابوادریس، عائذالله بن عبدالله ۲۴۵
ابواُسامه ← زید بن حارثه
ابواسحاق زهری ۴۲۲
ابواسحاق معتصم ۴۸۲
ابواغلب ابراهیم اغلبی ۵۳۱
ابوالاحوص عجلی ۳۵۶، ۳۶۸
ابوالأزور، مالک بن اوس بن حذیفهٔ اسدی ۱۳۲
ابوالاسود دوئلی ۲۲۸، ۲۵۲، ۲۶۰، ۳۳۱
ابوالاسود محمد بن یوسف فهری ۳۹۶، ۳۹۷
ابوالاغلب ابراهیم بن عبدالله تمیمی ۴۸۷
ابوالبختری ۱۰۳، ۲۵۰
ابوالبختری، سعید بن فیروز ۲۴۹، ۲۵۰
ابوالبختری، عاص بن هشام ۱۰۳، ۱۰۷
ابوالبختری (وهب) ۴۵۱
ابوالجهم تمّام بن تمیم تمیمی ۸۳
ابوالحسن اشعری ۳۳۸، ۵۰۷
ابوالحکم، عمرو بن هشام بن مغیرة بن عبدالله ← ابوجهل
ابوالخصیب، وهیب بن عبدالله نسائی ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۲۳
ابوالخطّاب ۳۵۸، ۳۹۹
ابوالخطاب، عبدالاعلی بن سمح ۳۵۴، ۳۶۰
ابوالخطّاب، عبدالرحمان بن عبدالمجید قیسی ← اخفش اکبر
ابوالخطاب معافری ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۸
ابوالخطّار، حسام بن ضرار کلبی ۳۲۷، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴
ابوالدوانیق ← منصور عباسی
ابوالزنّاد ۲۹۰، ۳۳۷
ابوالسائب ← عثمان بن مظعون
ابوالسرایا ۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۳، ۵۳۷
ابو السمح پدر مالک ۳۵۶
ابوالسمط ← مروان بن ابی‌حفصه
ابوالشمقیق ۴۶۰
ابوالشیص ۴۴۱
ابوالصباح، حیّ بن یحیی یحصبی ۳۶۷
ابوالعاص، لقیط بن ربیع ۱۱۵، ۱۲۵
ابوالعباس ← سفاح
ابوالعباس، عبداللّه بن محمد ۳۵۰
ابوالعباسِ فضل ← فضل بن سهل
ابوالعباس محمد بن اغلب ۴۹۹
ابوالعباس، ولید بن عبدالملک بن مروان ۲۷۲
ابوالعباس، ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان ۳۲۶
ابوالعتاهیه ۸۴، ۳۹۸، ۴۶۰، ۴۷۳
ابوالعلای معرّی ۵۰۵
ابوالعلاء، ثابت بن کعب ۲۹۸
ابوالفداء ۳۰
ابوالفرج اصفهانی ۳۰، ۲۸۶، ۳۶۳
ابوالقاسم سمعو بن واسول مکناسی ← مدرار
ابوالمطرّف ← عبدالرحمان بن حکمی
ابوالنجم عجلی ۳۲۹
ابوالورد، مجزأة بن کوثر کلابی ۸۲
ابوالولید، سعید ابرش کلبی ۳۱۰
ابوالولید ← عتبة بن ربیعة
ابوالولید ← عقبة بن ابان
ابوالهذیل ← زفر بن هذیل
ابوالهیثم، عباس بن مرداس بن ابی عامر سلّمی مصری ۱۳۷
ابوالهیذام مرّی ← عامر بن ضباره
ابوامامه ← اسعد بن زراره
ابواُمامهٔ باهلی ۱۲۵، ۲۴۸
ابوایوب انصاری ۶۲، ۱۰۲، ۱۹۶
ابوایوب موریانی ۳۵۲، ۳۷۴، ۳۹۵، ۴۶۷
ابوأمامه، اسعد بن زرارة ۱۰۲

ابوأمیه (أبو أنیس) ضحاک بن قیس ۲۱۵
ابوبرامکه ← خالد برمکی
ابوبراء ← عامر بن مالک بن جعفر
ابوبصیر، میمون بن قیس ← اعشی قیس
ابوبکر ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۱، ۶۳، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۸، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۹۸، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۲۸، ۳۹۲، ۴۱۱
ابوبکر بن حزم ۲۸۱
ابوبکر زبیدی ۲۶۰
ابوبکر صولی ۴۹۵
ابوبکر عبدالله مالکی ۴۱۷
ابوبکر مخزومی ۲۶۶
ابوبَکَرهٔ ثقفی ۱۹۳
ابو بیهس ۲۶۶
ابوتمّام ۸۴، ۲۷۴، ۲۸۶، ۴۶۸، ۴۸۰، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۱۰، ۵۱۴، ۵۳۵
ابوثمامه ← مسیلمه کذاب
ابوثور کلبی ۵۲۰
ابوالجارود همدانی ۳۶۸، ۳۶۹
ابوجعفر منصور ۸۰، ۸۲، ۹۲، ۹۴، ۳۴۱، ۳۴۸، ۳۷۸
ابوجندل ← عاص بن سهیل
ابوجهل ۳۶، ۱۰۳، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۶۹، ۱۷۷، ۲۰۱، ۴۱۹
ابوجهم بن عطیه ۳۴۰
ابوجهم، تمام بن تمیم تمیمی ۴۱۹، ۴۲۱
ابوحاتم اباضی ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶
ابوحاتم سجستانی ۵۳۳
ابوحاتم یعقوب بن حبیب کندی ۳۶۰
ابوحارث ← عبیدة بن حارث
ابوحازم مخزومی ۳۵۴، ۳۵۵
ابوالحباب عبدالله بن ابی ← عبدالله بن سلول
ابوحذیفة بن عتبة بن ربیعة ۱۲۲
ابوحذیفة بن عتبة بن عبد شمس ۴۷
ابو حرزه ← جریر بن عطیة
ابوحزم بن جهور ۳۷۰
ابوحفص عمر البلوطی ۴۷۴
ابی حفص، عمر بن عیسی ← ابوحفص عمر البلوطی
ابوحفص (عمر بن مهران) ۴۰۸، ۴۰۹
ابوالحکم، عمرو بن هشام بن مغیرة بن عبدالله ← ابوجهل
ابوحمزه ← مختار بن عوف ازدی
ابوحمزه مختار ← مختار بن عوف ازدی
ابوحنظله ← مالک بن نویرة
ابوحنیفه ۵۵، ۲۷۱، ۲۸۸، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۳، ۴۱۷، ۴۳۰، ۴۵۸، ۴۵۹، ۵۱۰، ۵۳۷
ابوحنیفه نعمان ۳۶۲
ابوحنیفة عتبة قرشی ۷۳
ابوالخطّاب اسدی ۳۵۹
ابوالخطاب، عبدالرحمان بن عبدالمجید قیسی ← اخفش اکبر
ابوخطاب معافری ۳۵۵
ابوداود ۴۲۴، ۴۸۹
ابودرداء ۱۵۹، ۲۴۴، ۲۴۹
ابودلامه ۳۸۴
ابودُلَف عجلی ۴۶۳، ۴۷۰، ۴۷۸، ۵۱۳
ابوالدوانیق ← منصور عباسی
ابوذر غفاری ۱۵۴، ۱۵۹
ابوذؤیب هذلی ۱۵۱
ابوالرّازی محمد بن عبدالحمید ۴۷۴، ۴۷۵
ابوراشد، نافع بن ازرق ۵۵، ۲۲۰
ابو رافع بن أبی الحقیق یهودی ۱۰۵، ۱۲۳
ابورافع ← بن أبی حُقَیق
ابورافع، غلام رسول خدا ﷺ ۱۵۶
ابوزرعه ← رَوْح بن زنباع
ابوزناد ۲۶۷
ابوزید انصاری ۱۲۹، ۲۷۷، ۴۴۰، ۴۸۱، ۴۹۳، ۵۳۳، ۵۳۶
ابوزید نجّاری ۱۲۹
ابوالسائب ← عثمان بن مظعون
ابوسبع ← ذکوان بن عبد قیس
ابوسعید خُدری ۱۴۷، ۲۳۸، ۳۳۰

ابوسعید سیرافی ۵۰۷
ابوسعید میمون افلح ۴۶۶
ابوسفیان بن حرب ۳۸، ۳۹، ۴۶، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۳۱، ۱۵۸، ۱۹۷، ۲۳۷، ۳۸۱
ابوسفیان هاشمی ۱۳۸، ۱۳۹
ابوسلمه خلّال ۹۴، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۸، ۴۳۱
ابوسلمه ماجشون ۳۸۸
ابوسلیمان طائی ۳۸۹
ابو سماک ← عمران بن حطّان
ابوالسمح پدر مالک ۳۵۶
ابوشبرمه، عبدالله بن شبرمهٔ ضبّی ← ابوالسمط ← مروان بن ابی حفصه
ابوصخر هُذلی ۲۴۵
ابوضحاک ← شبیب بن یزید
ابوطالب ۳۵، ۱۲۳، ۲۹۲، ۳۰۱
ابوطفیل ← اُبیّ بن کعب
ابوطلحه، زید بن سهل انصاری ۱۰۶، ۱۶۱
ابو عامرِ راهب ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹
ابو عامر صحابی رسول الله ﷺ ۴۱۱
ابو عباس عبداللّه بن محمد عباسی ← سفّاح
ابوالعباس عبدالله ← سفّاح
ابوالعباس فضل ← فضل بن سهل
ابوعباس مبرّد ۵۳۶
ابوعبدالله محمد بن سلّام ۴۵۱
ابوعبده ← حسّان بن مالک کلبی
ابوعبیدالله بن یسار ← معاویه بن یسار
ابوعبیدالله معاویة بن یسار ← معاویه بن یسار
ابوعبید بکری ۵۰۷
ابوعبید قاسم بن سلّام ۴۸۱
ابوعبیده ثقفی ۱۲۷، ۱۲۹، ۴۶۹
ابوعبیده معمر بن مثنّی ۹۰، ۴۵۱، ۴۶۹، ۴۹۳، ۵۳۳، ۵۳۶
ابوعبیدهٔ جراح ۴۷، ۵۶، ۶۱، ۱۱۳، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۷۸، ۱۹۸
ابو عثمان ← امیة بن ابی صلت
ابوعقال اغلب بن ابراهیم ۴۹۷
ابوعُقَیل ← عامر بن طفیل
ابوعلی جبّایی ۴۹۹
ابوعلی خیّاط ۴۷۷، ۴۸۸
ابوعلی ← عامر بن طفیل
ابوعلی منصور بن مستعلی ۴۴۸
ابوعمارة ← حمزة بن عبدالمطلب
ابوعمران ۴۱۹
ابوعمرو بن علاء ۳۰۹، ۳۷۵، ۴۱۹، ۴۸۱، ۵۲۶
ابوعمرو، کلثوم بن عمرو ایّوب عتابی ← عتّابی
ابوعَمَیْثَل ۵۲۱
ابوعیّاش ← زبرقان بن بدر
ابوعیسی، اسحاق بن یعقوب اصفهانی ← عیسوی
ابوغانم، حمید بن حمید طوسی ۴۷۸
ابوفدیک ← عبدالله بن قیس بن ثعلبه
ابوفراس حمدانی ۵۳۷
ابوالفضل ربیع بن یونس ۳۵۲، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۹۰، ۳۹۵، ۳۹۷، ۴۲۷
ابوفهر بن عبدالله تمیمی ۴۸۲
ابوالقاسم ← محمد بن عبدالله ﷺ
ابوالقاسم سمعو بن واسول مکناسی ← مدرار ابی قتیبه
ابوقتادهٔ انصاری ۱۹۶
ابوقحافه، عثمان بن عامر ۱۲۹
ابوقرّه، درید بن معاویة ← درید بن صمه
ابوقرة بن دوناس یفرنی ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۲
ابولهب ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۵۶
ابولؤلؤ ۴۷، ۱۴۷، ۱۴۸
ابومحجن ثقفی ۱۲۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۲۰۴
ابومحذوره، اوس بن ربیعهٔ جمحی ۲۰۳
ابومحمد حسن ← حسن بن سهل
ابومحمد زیاد بن عبداللّه اموی ۳۴۱
ابومخنف ازدی ۳۷۸، ۳۸۳
ابومسلم خراسانی ۶۶، ۷۲، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۷، ۹۱، ۹۲، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۹، ۳۸۷، ۴۱۶، ۴۳۴، ۴۷۶، ۴۹۲
ابومسهر غسّانی ۴۸۴

ابومطرّف ← عبدالرحمان الداخل
ابومنذر ← جارود عبدی
ابومنصور الیسع بن سمعو ۴۰۲
ابومنصور بجلی ۳۱۲
ابوموسی اشعری ۵۰، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۲۳، ۲۲۶
ابوموسی، عبدالله بن قیس بن سلیم ۱۸۲
ابومهاجر بن دینار ← ابوالمهاجر دینار
ابوالمهاجر دینار ۲۱۴، ۲۱۵
ابونصر محمد بن سرّی بن حکم ← محمد بن سرّی بن حکم
ابوالنصر جهنی ۴۳۸، ۴۳۹
ابـــونواس ۸۴، ۹۰، ۹۵، ۹۷، ۳۹۸، ۴۱۸، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۱، ۴۶۰، ۴۶۸، ۴۷۷، ۴۹۸، ۵۱۴، ۵۲۶، ۵۳۷
ابوورد مجزأة بن کوثر ۳۴۱، ۳۵۱
ابوورقاء، عتّاب بن ورقاء ریاحی ۱۱۲، ۲۴۱
ابووهیب ← بهلول مجنون
ابوهاشم ۵۴، ۳۲۸
ابوهاشم، خالد بن یزید ۲۵۵
ابوهاشم، سلمة بن هشام ۱۳۰
ابوهاشم، عبدالله بن محمد حنفیه ← عبدالله هاشمی
ابوهبیرهٔ خلیفه ۵۲۱
ابوهذیل ۵۰۷
ابوهذیل ← زفربن حارث
ابوهذیل ← زفر بن هذیل
ابوهذیل علّاف ← زفر بن هذیل
ابوهریره ۱۶۶، ۲۰۳، ۲۴۴، ۲۵۸، ۲۶۷، ۲۹۶
ابوهنیده، وائل بن حجر حضرمی قحطانی ۱۹۰
ابوهیذام ← مروان بن ابی‌حفصه
ابویحیی، صهیب بن سنان بن مالک ۱۵۲
ابویحیی، عبدالله بن سعد بن ابی سرح ۱۶۸
ابویزید، عبدالملک ۲۷۰
ابویعلی موصلی ۵۲۱
ابوالیقظان بن افلح ۵۲۰
ابویوسف ۵۵، ۳۸۳، ۴۱۷، ۴۳۰، ۴۵۷، ۴۷۶، ۴۸۵، ۵۱۰
ابویوسف، یعقوب بن ابراهیم بن حبیب انصاری ۴۱۷
اُبیّ بن کعب ۱۲۹، ۱۴۲
اجثم مروزی ۳۶۹
احمد بن ابوالعباس محمد بن اغلب ۵۲۳
احمد بن ابی خالد احول ۴۶۰، ۴۷۲، ۴۷۴
احمد بن ابی دؤاد ۹۷، ۴۹۳، ۴۹۷، ۵۱۱، ۵۱۶، ۵۲۰
احمد بن اسد بن سامان ۴۳۴، ۴۵۷، ۵۲۷، ۵۳۶
احمد بن اسماعیل بن علی عباسی ۳۸۸، ۴۲۵
احمد بن اغلب ۸۳، ۵۰۴، ۵۲۴
احمد بن افضل ۴۴۸
احمد بن بسطام ۵۰۲
احمد بـن حـنبل ۹۶، ۹۷، ۲۶۶، ۳۱۱، ۳۵۹، ۴۲۲، ۴۴۳، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۸، ۴۶۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۵۰۰، ۵۰۸، ۵۱۷، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۳۲
احمد بن خصیب ۵۰۲، ۵۳۰، ۵۳۳
احمد بن خلیل ۴۹۱
احمد بن دینار ۵۰۸
احمد بن رشید ۴۲۱
احمد بن سعید بن مسلم بن قتیبهٔ باهلی ۵۰۴
احمد بن عبدالله ۴۴۷، ۴۸۹
احمد بن عبدالله مروزی بغدادی ← حبش حاسب
احمد بن عبیدالله بن حسن عنبری ۴۹۴
احمد بن عمار بن شاذان ۴۸۷
احمد بن عیسی بن زید علوی ۴۲۸
احمد بن محمد بن اغلب ۵۳۴، ۵۳۵
احمد بن محمد بن معتصم ← المستعین بالله
احمد بن محمد عمری ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۵
احمد بن موسی بن شاکر ۴۵۳
احمد بن نصر خزاعی ۹۶، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۰۸
احمد بن نوح ۵۲۸
احمد بن هارون الرشید ۴۲۱
احمد بن یحیی ۳۱۷
احمد بن یزید بن اسید سلمی ۴۱۰
احمد بن یوسف کاتب ۸۴، ۸۶، ۴۷۶
احمد فرید رفاعی ۴۰۱
احنف بن قیس ۱۳۵، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۷۵، ۲۲۳، ۲۳۷
احوص ۲۹۰، ۲۹۱
اخطل ۲۰۷، ۲۳۹، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۳۶

اخفش اکبر ۴۰۷
اخفش اوسط ۴۸۱
اخفش کبیر ۴۱۹
ادریس بن عبدالله بن حسن علوی ۷۶، ۳۹۴، ۳۹۹، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۴، ۴۲۸، ۴۲۹
ادریس بن عبدالله بن حسن مثنّی ← ادریس اول
ادریس بن عبدالله محض ← ادریس اول
ادریس ثانی، ادریس دوم ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۲۳، ۴۲۹، ۴۳۳، ۴۴۳، ۴۴۹، ۴۵۵، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۹۰
اُدیّه ۲۰۲، ۲۱۰
اردشیر پسر شیرویه ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۳۰
ارسطو ۳۵۷، ۴۵۲
ارسلان بن مالک لخمی ۳۹۷
ارطبون ۱۲۶
ارقم بن عبد مناف ۱۹۹
اروی، دختر حارث بن عبدالمطلّب ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۸۷
اروی، دختر حرب بن امیّه ۳۵
اروی دختر کُریز بن حبیب ۱۶۲
اروی دختر کریز بن ربیعه ۲۱۱
ازرقی ۲۲۰، ۵۲۶
اسامة بن زید ۶۱، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۵۰، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۴۸
اسپهبد ۳۷۰
استاد سیس ۸۳، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۴۹۲
استراکیوس ۴۴۱، ۴۴۲
استراکیوس ← استراکوس
اسحاق بن ابراهیم بن مصعب خزاعی ۹۶، ۴۰۳، ۴۶۰، ۴۸۰، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۹۷، ۵۱۲
اسحاق بن ابراهیم بن مصعب خزاعی ← اسحاق بن ابراهیم مصعبی
اسحاق بن ابراهیم خزاعی ← اسحاق بن ابراهیم مصعبی
اسحاق بن اسماعیل بن شعیب ۵۱۷
اسحاق بن حسان ۴۱۸
اسحاق بن حنین ۴۹۵
اسحاق بن راهویه ۵۰۰، ۵۱۷
اسحاق بن سلیمان بن علی عباسی ۳۹۶، ۴۰۷، ۴۰۹
اسحاق بن محمد بن عبدالحمید ۴۰۸
اسحاق بن مسلم عقیلی ۸۲، ۳۴۱
اسحاق بن موسی ۸۱
اسحاق ترک ۳۵۴، ۳۵۵
اسحاق مصعبی ۵۱۲، ۵۱۳
اسحاق مصعبی ← اسحاق بن ابراهیم مصعبی
اسحاق موصلی ۴۳۷، ۴۹۵، ۵۱۳
اسدالله ← حمزة بن عبدالمطلب
اسحاق مؤتمن فرزند امام جعفر صادق ﷺ ۴۶۸
اسد بن خزیمه ۱۰۶، ۳۹۸
اسد بن سامان ۴۳۴
اسد بن عبدالله قسری ۶۳، ۲۹۵، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۵، ۳۳۸، ۴۳۴
اسد بن فرات ۴۱۱، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۹۲
اسد بن یزید بن مزید شیبانی ۴۲۲، ۴۲۳
اسد قسری ← اسد بن عبدالله قسری
اسعد الخیر ← اسعد بن زراره
اسعد بن زرارة ۱۰۲، ۱۰۶، ۲۷۷
اسلم بن احوز ۳۲۳
اسماعیل بن ابی المهاجر ۳۴۱
اسماعیل بن اسماعیل ثقفی ۳۷۸
اسماعیل بن جامع سهمی قرشی ← ابن‌جامع
اسماعیل بن جعفر صادق ﷺ ۵۳، ۳۵۹، ۳۶۶، ۴۴۷
اسماعیل بن زیاد نفوسی ۶۸، ۸۲، ۳۴۱
اسماعیل بن صالح عباسی ۴۱۶
اسماعیل بن عبدالله بن ابی مهاجر ۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۹
اسماعیل بن عبیدالله بن حبحاب ۳۱۷
اسماعیل بن علی بن عبدالله ۳۴۵، ۳۴۹
اسماعیل بن قاسم بن سوید ← ابوالعتاهیه
اسماعیل بن یسار ۳۳۷
اسماء بنت عمیس ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳
اسماء بن خارجه ۲۱۲
اسماء دختر ابوبکر ۱۶۶، ۲۳۵، ۲۳۶
اسماء دختر عمیس ۱۷۳، ۲۴۶
اسماء دختر قاسم بن ابی‌بکر ۳۶۶
اسماء دختر وهب بن حبیب ۱۲۲
اسماء دختر یزید بن سکن ۱۵۵
اسود بن بلال محاربی ۳۱۳

اسود بن عبد یغوث زهری ۱۶۱
اسود عنسی ۴۳، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۴۴، ۱۶۹، ۱۹۶
اُسید بن حُضَیر ۵۶، ۱۳۸، ۱۳۹
اشتر علوی، فرزند محمّد نفس زکیّه ۳۷۲
اشتر نخعی ← مالک اشتر نخعی
اشجّ بنی امیه ← عمر بن عبدالعزیز
اشجع سَلَمی ۴۳۸، ۴۴۰
اشدق ← سلیمان اشرق
اشرس بن عبدالله سلمی ← اشرس سلمی
اشرس سلمی ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۴
اشعب بن جبیر ۳۷۵، ۳۷۴
اشعث بن عبدالله بن جارود ۶۷، ۱۷۵
اشعث بن قیس ۱۴۲
اشعث بن قیس کندی ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۲۴
اشناس ترک ۴۸۶، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۳۰، ۵۳۵
اشوط ۵۱۷
اشهب بن عبدالعزیز عامری ۴۱۷
اشهب بن عبدالعزیز قیسی ۴۵۸، ۴۷۹، ۴۹۵
اصبغ بن عبدالعزیز بن مروان ۳۰۹
اصبغ بن عبدالله بن وانسوس ۴۳۱
اصبغ بن فرج ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۱۸
اصبغ هوّاری ۴۷۹، ۴۸۲
اصحمة بن أبجر ← نجاشی، پادشاه حبشه
اصطخری ۳۰
اصفهانی ۱۸۸، ۲۷۴
اصم ۵۲۶
اصمعی ۹۵، ۱۵۲، ۲۲۷، ۳۰۹، ۳۲۹، ۳۸۲، ۴۶۹، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۹۳، ۵۱۳، ۵۳۶
اعشی قیس ۱۱۲
اعشی هَمدان ۲۵۱
اعمش ۲۶۷، ۲۸۹، ۳۰۵، ۳۶۶، ۳۷۷، ۴۸۶
اغلب بن ابراهیم بن اغلب ۴۹۱، ۵۲۳
اغلب بن سالم تمیمی ۸۲، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۲، ۴۴۱، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۵
اغلب بن عقال ۴۹۶
افشین ۷۷، ۹۱، ۴۷۹، ۴۸۴، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۴، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۰
افضل بن بدر جمالی ۴۴۸
افلح بن عبدالوهاب اباضی ۴۶۷، ۴۹۹، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱
افلح بن عبدالوهاب بن رستم ← افلح بن عبدالوهاب اباضی
افیموس ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۹۲
افیمونوس ۷۷
اقرع بن حابس ۱۵۸
اکتیانیا ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۰۶
اکثم بن صیفی ۱۱۶، ۵۲۴
اکرم ضیاء العمری ۵۲۱
اکیتانیا ۲۸۵، ۳۰۶
اکیدر کندی ۴۲، ۱۱۶، ۱۲۵
الیاس بن ابی‌القاسم سمعو بن واسول ۴۶۶، ۴۰۲
الیاس بن اسد بن سامان ۴۳۴
الیاس بن قاسم سمعو بن واسول ← الیاس بن ابی القاسم سمعو بن واسول
الیاس بن مدرار ۳۹۲
الیاس فهری ۳۵۲، ۳۵۵
الیاس، ملقب به وزیر ۳۹۱
ام البنین، دختر عبدالعزیز بن مروان ۲۶۱
ام الخیر، سلمی دختر ضحر بن عامر، ۱۲۷
ام‌الفضل، خواهر میمونه و دختر حارث هلالی ۲۲۵
ام‌الفضل دختر مأمون ۴۵۶
ام‌الفضل، عصماء دختر حارث بن حزن هلالی ۱۶۵
امّ‌الفضل، لبابه دختر حارث ۱۵۶، ۱۶۵، ۲۶۰
ام‌المساکین ۱۰۸
ام‌المساکین ← زینب دختر خزیمه
امام اوزاعی ۳۴۵، ۳۹۷، ۴۰۹
امام باقر؈ ۵۳، ۲۶۱، ۳۳۶، ۳۰۵، ۳۱۲، ۳۶۶، ۳۶۹، ۴۲۰، ۴۴۷
امام جعفر صادق؈ ۵۳، ۵۴، ۲۶۱، ۳۰۵، ۳۴۱، ۳۴۵، ۳۵۹، ۳۶۴، ۳۷۷، ۳۸۳، ۴۱۴، ۴۳۲، ۴۴۷، ۴۵۷، ۴۶۸
امام حسن؈ ۵۱، ۸۵، ۱۰۵، ۱۳۵، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۵۷، ۳۰۵، ۳۷۳، ۳۸۲، ۴۴۷
امام حسن عسکری؈ ۵۳، ۳۵۹، ۳۶۶، ۴۶۵، ۵۲۶

امام حسین ﷺ ۵۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۱۰۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۷۵، ۱۸۸، ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۶۱، ۲۷۹، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۶، ۳۷۲، ۴۲۰، ۴۴۷، ۴۶۵، ۴۸۹، ۵۱۵، ۵۲۶، ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۳۶
امام زین‌العابدین ﷺ ۵۳، ۶۴، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۱۲، ۴۴۷
امام شافعی ۴۱۳
امام طبرانی ۵۲
امام علی بن موسی الرضا ﷺ ۵۳، ۶۶، ۷۶، ۸۸، ۹۵، ۹۶، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۷۲، ۴۸۵
امام علی ﷺ، علی بن ابی طالب ۳۵، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۲، ۶۴، ۶۶، ۷۴، ۷۵، ۸۵، ۹۵، ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۴۰، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۱۲، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۶، ۳۷۹، ۳۸۳، ۳۹۲، ۴۱۵، ۴۴۷، ۴۷۲، ۴۹۹، ۵۲۱، ۵۲۶، ۵۲۹، ۵۳۰
امام مالک ۸۰، ۳۴۹، ۳۷۹، ۴۰۴
امام محمد جواد ﷺ ۴۸۹
امام موسی بن جعفر ﷺ ۳۵۹، ۳۸۳، ۴۳۲، ۴۸۷
امام موسی کاظم ﷺ ۵۳، ۱۹۸، ۳۵۹، ۴۳۲، ۴۴۷، ۴۸۵، ۵۳۷
امام مهدی (عج) ۳۵۶
امام «نووی» ۲۵۸
امامه دختر أبی العاص ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۸۷
امان طالبی ۴۳۰
أم ایمن، برکه دختر ثعلبة بن عمرو بن حصن، کنیز و دایهٔ رسول خدا ﷺ ۱۱۵، ۱۵۰، ۱۹۷
ام أنمار دختر سباع خزاعی ۱۶۸
ام جحدر دختر حسّان مرّی ۳۶۷
ام جمیل دختر ابوسفیان ۱۰۳
ام حبیب ۸۸، ۹۵
امّ حبیبه ← رمله دختر ابوسفیان
ام حرام ۱۰۶
ام حرام ملیکه، دختر ملحان بن خالد ۱۰۶، ۱۵۳
ام حریث ۲۱۶
ام الحکم ← زینب دختر جحش
ام حکیم دختر حارث بن هشام ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۴۷
امّ دردای کبری ۱۵۵، ۲۴۹
ام درداء صغری، هجیمه وصابی، دختر حیّیّ ۲۴۹
ام رومان، دختر حارث کنانی ۱۹۵
ام رومان، دختر عمرو بن عامر کتانی ۱۱۱، ۲۰۲
امرؤالقیس ۳۰۹، ۴۴۴
امّ زِمْل ۱۲۰، ۱۲۱
ام سلمه دختر حذیفة بن مغیره مخزومی ۱۲۶
ام سلمه دختر یعقوب مخزومی ۲۰۱، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۹۷
ام سلمه مخزومی ← ام سلمه
ام سلیم ← رُمیصاء دختر مِلحان انصاری دختر یعقوب مخزومی
ام عطیهٔ انصاری ۱۱۴
أُم عماره ۱۱۴، ۱۲۷
أُمّ فروه ۱۷۳، ۳۶۶
ام قرفه، فاطمه دختر ربیعة بن بدر ۱۱۱
ام قرفهٔ صغری ۱۲۱
ام قرفه صغری ← امّ زِمل
امّ قرفهٔ کبری ۱۲۱
ام کلثوم ۴۷، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۱۲، ۳۰۰
ام کلثوم بنت عقبه ۱۷۲
ام کلثوم، دختر ابوبکر صدیق ۲۸۱
ام کلثوم دختر علی بن ابی‌طالب ﷺ ۱۳۵، ۱۶۹، ۲۳۹، ۲۴۸
ام کلثوم دختر محمد ﷺ ۱۱۶، ۱۱۷
ام مکتوم، عاتکه دختر عبدالله مخزومی ۱۴۶
ام موسی «أروی» دختر منصور بن عبدالله حمیری ۳۹۵
ام ورقه دختر عبدالله بن حارث ۱۳۲
ام هاشم، حیّه، دختر هاشم بن عتبة ۲۵۵
ام هانی ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴

اُمَیْمَه، دختر عبدالمطلب ۱۰۶، ۱۳۹، ۳۳۳
امین، خلیفهٔ عباسی ۳۵، ۷۰، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۳۶، ۱۶۸، ۲۵۸، ۳۴۸، ۳۹۶، ۴۰۳، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۲۳، ۴۲۹، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۴، ۴۶۸، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۷، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۹۳، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۳۷
اُمیة بن ابی صلت ۱۱۲
امیة بن خلف جمحی ۱۰۸، ۱۳۹
امیّة بن عبدالله بن خالد ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۲
امیة بن عبدالله قسری ۲۳۵
امیّة بن عبد شمس ۱۰۶، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۷۳، ۱۸۲، ۲۰۳
انس بن ابوالشیخ کاتب جعفر برمکی، ۹۵
انس بن عیاض ۴۵۲
انس بن مالک انصاری ۱۰۶، ۱۵۳، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۹۸، ۳۱۴، ۳۲۱، ۳۲۶، ۳۴۹، ۳۶۰
انستاس دوم ۲۶۵، ۲۸۴، ۳۱۹
انوشیروان ۳۳، ۹۸، ۳۵۷
اوتامش ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵
اوزاعی ۲۹۲، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۷۷، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۲۸، ۴۷۴
اوس انباری ۵۳۳
اهریمن ۳۴
اهورامزدا ۳۴
ایاس بن معاویه ۲۷۶
ایاس مزنی ۳۱۶
ایتاخ ۴۹۳، ۵۰۲، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۳۵
ایرن ← ایرین
ایرین ۷۷، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۳۷، ۴۴۲
ایفیموس ۴۷۹
ایلوخیوی راهب ۵۱۷، ۵۲۷
ایوب بن حبیب لخمی ۲۷۳
ایوب بن شرحبیل ۲۷۶، ۲۸۱
ایوب بن سلیمان بن عبدالملک اموی ۳۵۲
ایوب سختیانی ۳۳۷، ۳۳۸، ۴۰۲
ایوب موریانی ۳۷۳
ایّوب هواری ۳۸۸
ایولوخیو ۵۲۷
بابک خرمدین ۷۷، ۸۳، ۴۱۳، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۴، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۳، ۵۱۳
بابک ← بابک خرمدین
باذان پسر ساسان اصطخری ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲
باهله دختر صعب بن سعد باهلی ۱۶۰
بثینه دختر حیّان بن ثعلبهٔ عذری ۲۴۹، ۲۵۰
بثینه عذیری ← بثینه عذریه دختر حیان بن ثعلبه
بحتری ۸۴، ۵۰۵، ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۱۵، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۷
بخاری ۱۶۸، ۳۱۰، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۲۴، ۴۸۶، ۴۸۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۷، ۵۲۳
بختیشوع اول ۸۴، ۳۷۳، ۴۲۱
بختیشوع دوم ← بختیشوع بن جوجیس
بدر، غلام عبدالرحمان الداخل ۳۶۷
بذل ۴۶۰
براء بن عازب ۲۳۲، ۲۳۳
براء بن قبیعه ۲۴۱
براء بن مالک ۱۳۵، ۱۳۶
برمک ۹۴، ۳۸۵
برمود بزرگ ۴۰۳
بزّار ۵۰۲
بزیع بن موسی ۳۶۴
بسّام بن ابراهیم ۸۲، ۳۳۲، ۳۴۱، ۳۴۵
بسر بن ارطاة ۱۷۲، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۲، ۲۵۷، ۲۶۰
بسطام بن عمرو تغلبی ۳۸۳
بسطام یشکری شیبانی ۶۷، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۳
بسطام یشکری معروف به شوْذب ← بسطان یشکری شیبانی
بشار بن بَرد ۸۴، ۹۰، ۳۸۴، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۸، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۴۰، ۴۴۵، ۴۶۰
بشّار شعیری ۳۶۶
بشر بن براء بن معرور ۱۱۲، ۱۱۳
بشر بن داود مهلّبی ← بشر بن داوود بن یزید مهلبی
بشر بن داوود بن یزید مهلبی ۴۶۰، ۴۸۳
بشر بن صفوان کلبی ۲۸۱، ۲۸۹، ۲۹۷، ۲۹۸

بشر بن صفوان یمانی ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۶
بشر بن مروان بن حکم ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۹
بشر بن معتمر ۴۷۱، ۴۹۸
بشر حافی ۴۹۹
بشر مریسی ۴۸۵
بشیر بن ثعلبه ۵۶
بشیر بن سعد انصاری ۱۲۵
بغای کبیر ۴۸۷، ۵۰۲، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۷، ۵۲۶، ۵۳۲، ۵۳۳
بغای صغیر ۵۳۳
بغدادی ۳۰، ۲۳۴، ۲۴۷، ۳۱۲
بقراط بن آشوط ۸۳
بقیّ بن مخلد قرطبی ۵۲۱
بکّار بن مسلم عقیلی ۳۷۳
بکر بن نطاح ۵۱۳، ۵۱۴
بکر بن وائل ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۴۶، ۲۲۹، ۳۳۴
بکری ۵۲۸
بکیر بن ماهان ۲۹۰، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۴۷
بکیر بن وسّاج ۲۴۱، ۲۴۲
بلاذری ۳۰، ۱۲۷، ۱۴۶، ۱۸۸، ۴۵۹، ۵۱۴
بلال بن رباح ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۶
بلال بن موسی اشعری ۴۱۳
بلال حبشی ۴۲، ۷۳، ۱۰۲
بلج بن بشر قشیری ← بلج قشیری
بلج قشیری ۶۷، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۴
بنی عامر بن تیم‌الله ۳۳۳
بنی عامر بن صعصعه ۱۱۰، ۱۲۲، ۲۰۵، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۴۷، ۲۷۰
بنی عامر بن لوئی ۱۶۸
بوذؤیب، خویلد بن خالد ۱۲۳، ۱۵۱
بوهلی ← ابوعلی خیّاط
بویطی ۵۰۱، ۵۰۶
به آفرید ۳۴۹، ۳۵۰
بهدله ۳۲۸
بهرام ۳۳، ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۹
بهرام چوبین ← بهرام گور
بهرام گور ← بهرام
بهلول بن بشر شیبانی ۶۷، ۳۱۲
بهلول بن راشدِ اباضی ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۱
بهلول بن مرزوق ۴۱۵، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۳
بهلول شیبانی ← بهلول بن بشر شیبانی
بهلول مجنون ۴۳۴
بهمن بن جاذویه (ذوالحاجب) ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۰
بهمن جاذویه ← بهمن پسر جاذویه
بیان بن سمعان نهدیِ تمیمی ۵۴
بیان بن سمعان هندی تمیمی ۲۳۳، ۲۳۴
بیکُن ۴۵۲
بیهقی ۳۰
پاپ، جرجوار چهارم ۵۰۷
پاپ لئون چهارم ۵۰۹
پاپ لئون سوم ۴۵۰
پاپین سوم ۳۲۰
پاتریاک صفرونیوس ۱۳۴
پپینِ کوتاه قد ۴۵۰
پپین دوم ۳۲۱
پپین سوم ۳۲۲
پرویز (کسرای دوم) ۳۳، ۹۸، ۱۶۷
پلایو ۳۱۰، ۳۱۱
پوران دختر حسن بن سهل ۸۶، ۸۸، ۹۶، ۴۵۵، ۴۷۰، ۵۱۶
پوراندخت دختر خسرو پرویز ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱
تئودورا ۴۹۹، ۵۲۲، ۵۲۳
تئودور ریشتونی ۱۶۰
تئودوسیوس ۱۲۹، ۲۷۳، ۲۷۴
تئوفیل ۷۷، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۴، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۲۳
تئوفیلوس ۴۵۴
تباله ۳۳۳
تبریزی ۴۹۵
ترمذی ۴۸۹، ۵۱۷
تماضر دختر عمرو بن حارث ← خنساء
تمیم دارانی ۱۷۲، ۱۷۴
تنوخ عدنانی ۳۴
توبة بن حُمَیّر ۲۴۷، ۲۵۴
توبه حمیری ← توبة بن حُمَیّر
توماس صقلبی ۴۵۶، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۸۰، ۴۹۱

تیئودورا ← تئودورا (Theodora)
تیبریوس ۳۳، ۹۸، ۲۴۹
تیلیریج ۳۸۱
ثابت بن أقرم ۱۲۰، ۱۲۱
ثابت بن قطنه ۲۹۸، ۳۰۳
ثابت بن قیس انصاری ۲۰۰
ثابت بن نصر بن مالک خزاعی ۴۳۳، ۴۴۳
ثابت بن نعیم جذامی ۶۸
ثابت بن یحیی بن یسار رازی ۴۶۰
ثابت قطنه مرجئی ← ثابت بن قطنه
ثابت نهروانی ۲۸۴
ثُبیته دختر یعار ۱۲۲
ثریّا، دختر عبدالله بن حارث، ۲۶۵، ۲۷۰
ثریّا دختر علی بن حارث ۲۶۵
ثعالبی ۳۰، ۴۹۵، ۵۱۵
ثعلب ۵۰۵
ثعلبه بن سلامة عاملی ۳۵۹
ثعلبة بن ثوابهٔ جذامی ۳۱۹
ثعلبة بن سلامهٔ عاملی ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۵۸
ثعلبة بن عبید جذامی ۳۷۸
ثمامة بن أثال ۱۲۰، ۱۲۱
ثمامة بن أشرس ۴۷۷
ثمامة بن ولید ۳۸۱
ثوابة بن سلاّمهٔ جذامی ۳۲۷، ۳۳۴
ثوبة بن سلمه جذامی ← ثوابة بن سلاّمه جذامی
ثوری ← سفیان ثوری
ثُوَیبه کنیز ابولهب ۱۰۶
جابان ۱۲۴
جابر بن حیان ۸۴، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۴
جابر بن زید ۲۷۱
جابر بن مالک بن لبید ۴۸۲
جاحظ ۸۴، ۱۶۴، ۲۲۷، ۲۳۱، ۳۰۷، ۳۷۱، ۴۴۴
جارود عبدی ۱۴۶، ۱۶۶
جالینوس ۱۲۹، ۱۳۰، ۲۴۲
جبارة بن جناده ۱۰۷
جبّایی ۵۰۷
جبرئیل بن یحیی ۳۶۵
جبرائیل بن بختیشوع ۴۲۱، ۴۷۷
جبرائیل بن جورجیس ۸۴
جبر بن عدیّ ۱۰۶
جبرهٔ مخزومی ۳۱۴
جبلة أیهم غسّانی ← جبلة بن أیهم
جبلة بن أیهم ۱۳۸، ۱۳۹
جحظهٔ برمکی ۴۲۵
جدیع بن علی ازدی، معروف به کرمانی ← جدیع کرمانی
جدیع کرمانی ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۲
جراج بن عبدالله حکمی ← جراح حکمی
جراح حکمی ۶۳، ۲۷۶، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۴۴۴
جرجیس ۴۷۷
جون بن اوس بن مالک عبسی ← حطیئه
جریر ۹۳، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۵۸، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۹۲، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱
جریر بجلی ۱۴۴، ۱۹۲
جعد بن درهم ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۴۳
جعده دختر اشعث بن قیس ۱۸۸
جعدة بن کعب ۲۲۰
جعفر اسماعیلی ۵۲۱
جعفر، المتوکل علی الله ۵۰۹، ۵۱۳
جعفر برمکی ۹۴، ۴۱۵، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۸۴، ۵۱۳
جعفر بن ابی‌طالب (طیّار) ۴۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۴۳، ۱۷۳، ۳۳۵، ۳۳۸، ۵۳۸
جعفر بن حرب ۵۱۶
جعفر بن حنظله بهرانی ۹۳، ۳۶۴
جعفر بن دینار معروف به خیاط ۵۳۴
جعفر بن سلیمان عباسی ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۸۱، ۴۱۱، ۵۲۱
جعفر بن عبدالواحد بن جعفر ۵۲۰
جعفر بن عقیل ← جعفر بن علی ﷺ
جعفر بن فضل برمکی ← جعفر برمکی
جعفر بن مبشر ثقفی ۵۱۱، ۵۱۶
جعفر بن محمد بن اشعث ۳۹۹
جعفر بن معتصم ← متوکل

جعفر بن منصور عباسی ۳۴۸، ۳۶۱، ۳۷۸
جعفر بن موسی الهادی ← هادی
جعفر بن هادی عباسی ← هادی
جعفر بن یحیی برمکی ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۴، ۴۱۸، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۵۱
جعفر ذوالجناحین ← جعفر بن ابی طالب
جعفر (مصدّق) ۳۵۹
جعفر ﷺ ← امام جعفر صادق ﷺ
جعفر عباسی ← متوکل
جلندی بن مسعود بن جعفر ازدی ۳۴۶، ۵۱۷
جمال الدین عبدالملک بن هشام ← ابن هشام
جمهور بن مرّار عجلی ۸۲، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۳
جُمیع بن حاضر ۲۸۳
جمیل بثینه ۲۴۹، ۲۵۰
جمیل بن معمر عذری ۲۵۰
جمیله دختر ثابت بن ابی افلح انصاری ۲۳۰
جمیله سلمیّه ۳۲۳، ۳۳۴، ۳۷۰
جنادة بن ابی امیه ازدی ۱۶۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۴، ۲۴۶، ۳۳۰
جنان ۴۴۵
جندب بن قیس بن قیس غفاری ← ابوذر غفاری
جنید بغدادی ۵۲۵
جنید بن عبدالرحمان بن حارثِ مرّیِ ۶۳، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۱۴، ۳۲۸
جنید بن عبدالرحمان بن حارث مرّی دمشقی ← جنید بن عبدالرحمان مرّی
جنید بن عبدالرحمان برّی ← جنید بن عبدالرحمن مرّی
جنید بن مرّی ← جنید بن عبدالرحمان مرّی
جنید مرّی ← جنید بن عبدالرحمان مرّی
جورجیس بن بختیشوع ۳۷۳
جویریه دختر حارث ۲۰۰
جویریه دختر ابوسفیان ۱۹۷
جوینبول ۴۵۷
جهشیاری ۳۰
جهضمی ۵۳۶، ۵۳۷
جهم بن زحر جعفی ۲۷۳
جهم بن صفوان ۲۹۲، ۳۲۹، ۴۸۵
جهیره مادر شبیب بن یزید ۲۴۱، ۲۴۲
جیداء ۳۱۴
حاتم اصمّ ۳۷۴، ۵۱۷
حاتم بن شمر ۳۵۸
حاتم بن نعمان باهلی ۷۰، ۲۷۶
حاتم بن هرثمة بن اعین ۴۵۵، ۴۵۶
حاجب بن زراره ۱۰۵، ۱۰۶
حاجب بن عبدالملک بن عبدالواحد ۴۰۹
حاجی خلیفه ۳۰
حارث بن ابی ضرار ۲۰۰
حارث بن حکم ۱۵۱، ۲۸۸
حارث بن خالد مخزومی ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۵
حارث بن سُخَیرة بن جرثومهٔ اَزدی ۱۱۱
حارث بن سریج ۶۹، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰
حارث بن سوید ۱۰۷، ۱۹۹
حارث بن عامر بن نوفل ۱۰۸
حارث بن عبدالعزّی ۱۱۵
حارث بن عبدالکلال حمیری ۱۲۶
حارث بن عبدالمطلب بن هاشم ۹۱
حارث بن عمرو طایی ۲۹۷
حارث بن عمیر ازدی ۴۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴
حارث بن کلدهٔ ثقفی ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۳، ۲۶۹
حارث بن مرّهٔ عبدی ۱۷۸
حارث بن مسکین ۵۳۷
حارث بن هشام ۱۳۲، ۱۳۳
حارث عبدی ۱۷۸
حارث کذاب ۲۲۸
حارث محاسبی ۵۲۵
حارث مخزومی ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۴۶
حاطب بن ابی بلتعه ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۵۵
حافظ ابومیمون عبدالمجید ۴۴۸
حافظ بن عساکر ۴۵۳
الحاکم بأمر الله ۴۴۷
حباب بن منذر ۱۲۵، ۱۳۸، ۱۳۹
حباب ← عبدالله بن عبدالله بن سلول
حبّابه کنیز یزید بن عبدالملک بن مروان ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۳۴

حبش حاسب ۴۸۹
حبش مروزی ۴۹۹، ۵۰۰
حبشیه ۸۵، ۵۳۳
حبیب بن ابی عبیده فهری ۶۳، ۷۱، ۱۲۸، ۱۷۹، ۲۸۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۵۱
حبیب بن اوس حارثی ابوتمّام ← حبیب بن زید بن ارقم
حبیب بن زید بن ارقم ۱۲۸
حبیب بن عبدالرحمان فهری ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۸
حبیب بن ضمره لیثی ۱۱۶
حبیب بن مسلمهٔ فهری ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۰۱
حبیب بن مظاهر ۲۰۸، ۲۰۹
حبیب بن مهلب بن ابی صفره ۲۷۱، ۲۸۴، ۲۸۵
حبیب فهری ← حبیب بن عبدالرحمان فهری
حبیش بن دلجه ۲۱۸
حجاج ثقفی ← حجاج بن یوسف ثقفی
حجاج بن یوسف ثقفی ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۱۷۳، ۱۹۵، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۵۷
حجاج بن ارطاة ۳۶۱، ۳۶۲
حجاج بن عبدالملک بن مروان ۶۳
حجاج تمیمی ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴
حجر بن عدّی ۱۳۵، ۱۹۲
حجظ ۴۹۵
حذیفة بن اسید ۱۷۸، ۱۷۹
حذیفة بن مغیره حذیفة بن یمان ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷
حرّ اموی ۳۰۵، ۳۰۶
حرب بن عبدالله ۳۶۵
حرّ بن عبدالرحمان ثقفی ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۵، ۲۹۴
حرّبن یزید حنظلی تمیمی ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰
حرّ بن یوسف اموی ۲۹۰، ۲۹۷
حرّ ثقفی ۲۹۴
حرقوص بن زهیر سعدی تمیمی ۱۳۵، ۱۷۰
حرملهٔ تجیبی ۵۲۵
حُرَیث بن جابر حنفی ۱۶۹
حریش بن کعب بن ربیعه ۳۰۴
حسّان بن ابی‌سمنان ۸۴
حسّان بن ابی‌سنان ← ابن ابی سنان
حسان بن بجدل بن مالک کلبی ۲۱۹
حسان بن ثابت ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۸۳، ۱۹۶، ۱۹۷
حسّان بن ضرار ضبّی ۱۲۸
حسّان بن مالک کلبی ۳۷۰
حسان بن مجالد همدانی ۸۲، ۳۶۵
حسان بن محمد بن ابی‌بکر ۶۳، ۲۹۴
حسان بن نعمان ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۹، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۹، ۲۷۵، ۲۸۱
حسان شروی ۳۸۳
حسن ﷺ (امام) ۵۱، ۵۳، ۶۴، ۸۰، ۸۶، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۷۳، ۱۷۵، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۳۰۰
حسن بصری ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۵، ۲۵۲، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۳۹، ۳۵۴، ۳۶۱
حسن بن ابراهیم بن عبدالله بن حسن مثنّی ۴۲۷
حسن بن بحباح بلخی ۴۳۶
حسن بن حرب کندی ۸۲، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰
حسن بن حسین (برادر طاهر) ۴۹۶
حسن بن زیاد لؤلؤی ← لؤلؤی
حسن بن زید بن حسن بن علی ۳۶۸
حسن بن زید بن محمد ← حسن بن زید علوی
حسن بن زید طالبی ۳۹۳
حسن بن زید علوی ۸۱
حسن بن سهل ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۴۳۹، ۴۴۴، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۷۰، ۴۷۷، ۴۸۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۱۶
حسن بن صالح ۳۹۲
حسن بن علی ﷺ ← امام حسن ﷺ
حسن بن علی بن ماهان ۴۴۱
حسن بن قاسم الرسی ۵۲۹
حسن بن قحطبه ۳۴۸، ۳۵۴، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۸۵، ۴۱۵، ۴۱۶، ۳۴۰
حسن بن ماهان ۸۰

حسن بن مصعب ۴۸۷
حسن بن معاویة بن عبدالله بن جعفر ۳۶۳
حسن بن موسی بن شاکر ۴۵۳
حسن بن وهب ۸۴، ۵۳۷
حسن بن هانی ← ابونواس
حسن صباح ۴۴۸
حسن مثنّی ۲۶۱
حسنه ← حسین ﷺ (امام)
حسین بن احمد ۴۴۷
حسین بن اسماعیل ۵۳۸
حسین بن جمیل ۴۳۰
حسین بن حسن ملقب به افطس علوی ۴۵۰
حسین بن رقاد ۴۰۸
حسین بن ضحاک ۵۳۷
حسین بن علی طالبی ۸۱
حسین بن علی بن ابی طالب ← امام حسین ﷺ
حسین بن علی بن حسن مثلّث ۳۹۴، ۴۰۸
حسین بن علی بن حسن مثنّی ۴۱۴
حسین بن علی بن حسین ۴۶۵
حسین بن علی بن عیسی بن ماهان ۴۴۶، ۴۷۷
حسین بن علی طالبی ۳۹۴
حسین بن ماهان ۴۴۱، ۴۴۲
حسین بن مصعب خزاعی ۴۴۹، ۴۵۰
حسین بن مطیر ۳۷۸، ۳۷۹
حسین بن موسی عباسی ۳۵۹
حسین بن یحیی انصاری ۳۷۷، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۰۵
حسین، پدر طاهر ۴۶۴
حصری ۳۰
حصین بن حرّ عنبری ۲۹۱
حصین بن رقاد خارجی ۴۰۳، ۴۰۸، ۴۷۷
حصین بن نمیر ۶۵، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۳۷
حصین ثعلبی خارجی ← حصین بن رقاد خارجی
حصین خارجی ← حصین بن رقاد خارجی
حضرت زهرا ﷺ ۳۶۲، ۳۶۹، ۳۷۷
حضرت عیسی ﷺ ۳۳، ۸۷، ۱۷۱، ۲۳۳، ۲۹۵، ۳۵۲، ۳۸۷
حُطَیئه ۱۵۵، ۱۸۳
حفص بن سلیمان ← ابوسلمه خلاّل
حفص بن غیاث ۴۳۵
حفص بن مغیرهٔ مخزومی ۱۳۱
حفص بن نضر سلمی ۳۵۶
حفص بن ولید حارثی ۲۹۷، ۳۲۰، ۳۲۸
حفص بن ولید حضرمی ۳۲۷
حفص قاری ۵۲۹
حفصه دختر عبدالرحمان بن ابی‌بکر ۱۶۷، ۲۳۰، ۲۳۶
حفصه دختر عمر بن خطاب ۱۴۰، ۱۵۴، ۱۶۴، ۱۸۳
حکم الوادی ۳۶۲، ۴۱۲، ۴۱۷، ۴۲۱
حَکَم اموی ۱۵۹، ۴۳۶، ۴۴۳
حکم اوّل، حکم بن هشام بن عبدالرحمان ۴۱۲، ۴۱۴، ۵۱۸
حکم بن ابی العاص بن امیّه ۱۵۹، ۱۸۱، ۲۵۸
حکم بن امیّه ← حکم بن ابی عاص بن امیّه
حکم بن عبدل ۲۷۸
حَکَم بن عمرو تغلبی ۱۴۴
حکم بن عمرو غفاری ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸
حکم بن هشام بن عبدالرحمان الداخل ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۱۴، ۴۲۲، ۴۲۹، ۴۳۴، ۴۳۸، ۴۴۳، ۴۵۰، ۴۵۵، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۷، ۴۷۲، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۸۰، ۵۱۱، ۵۱۸
حکیم بن حزام ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۳۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸
حلاوة ۵۱۸
حُلَل ۴۱۴
حلیمه سعدیه ۱۱۵، ۱۲۳
حمّاد اشعری ۳۱۳، ۳۱۴
حمّاد بربری ۴۱۰، ۴۲۱
حماد بن ابی سلیمان ۵۵، ۲۷۱، ۳۶۹
حمّاد بن سلمه ۳۹۰
حمّاد بن سلیمان ۲۷۱، ۳۶۹
حمّاد بن شاپور (میسرة) ابن‌مبارک دیلمی(حماد راویه) ۳۰۹، ۳۷۶، ۳۹۰
حمّاد عجرد ۳۸۴، ۳۹۰
حمامه ۱۳۹
حمدان تغلبی ۵۳۷
حمزه خارجی ۱۳۱، ۱۵۰، ۴۷۷
حمزهٔ اسلمی ۲۰۸، ۲۱۰

حمزهٔ زیات ۴۲۹
حمزة سید الشهداء ← حمزة بن عبدالمطلب
حمزهٔ قاری ۳۷۷، ۴۲۹، ۵۰۲
حمزة بن اترک خارجی ۸۲، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۲۲، ۴۷۷، ۴۷۸
حمزة بن عبدالمطلب ۳۹، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۴۰، ۱۹۷
حمزة بن علی فارسی ۴۴۷
حمزة بن مالک خزاعی ۸۲، ۳۹۳، ۴۰۵
حمزة بن یحیی ۳۸۱
حمنه دختر سفیان بن بنی امیة ۱۹۹
حمید بن قحطبه ۸۱، ۳۴۳، ۳۴۹، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۷۲، ۳۸۱، ۴۱۶، ۴۸۶
حمید بن معیوفِ همدانی ۴۳۰، ۴۳۶
حُمَیْد طوسی ۴۷۱
حمیده دختر نعمان بن بشیر انصاری ۲۵۵
حُمَیْدی ۴۸۶
حمیری (ابن وهیب) ۴۹۵
حنتمه دختر هشام بن مغیرهٔ مخزومی ۱۴۶
حنش صنعانی ۲۶۸
حنظلة بن بیهس ۲۲۰
حنظلة بن صفوان کلبی ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۱۲، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۵۱
حنظله کلبی ← حنظلة بن صفوان کلبی
حنین بن اسحاق ۳۷۳، ۵۲۵
حُنَین حیری ۲۹۸، ۳۰۰
حوثرة باهلی ۳۲۸
حوثرة بن سهیل باهلی ۳۳۷
حویطب بن عبدالعزّی ۱۹۰
حیان ۴۵۲
حیان بن ثعلبه عذری ۲۵۰
حیاة بن ملامس حضرمی ۳۷۷
حیدر بن کاووس ← افشین
حَیْوة بن شریح ۳۸۰
حیوة بن ملامس حضرمی ۳۶۰
حُیَیّ معافری ۳۲۹، ۳۳۰
خارجة بن حذافه ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵
خارجة بن زید ۲۷۷
خارجة بن یزید ۲۷۶
خازم بن خزیمه ۳۴۵، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۹۵، ۴۲۰
خالد برمکی ۷۲، ۹۴، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۴۳، ۱۸۹، ۲۳۸، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۹۸، ۳۱۱، ۳۲۶، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۸۵، ۴۳۷، ۴۶۰، ۵۱۳
خالد بن ابراهیم ذهلی ۳۴۹، ۳۵۴
خالد بن ابی عبیدهٔ فهری ۳۱۶
خالد بن أسید ۲۳۰
خالد بن برمک ← خالد برمکی
خالد بن بُکَیر ۱۰۸، ۱۰۹
خالد بن حبیب زناتی ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۱
خالد بن حبیب فهری ۳۱۷
خالد بن حمید زنّاتی ۳۲۱
خالد بن سعید بن عاص ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۴، ۱۸۲
خالد بن عاص بن هاشم ۱۷۷
خالد بن عبدالله بن اسید ۲۳۰
خالد بن عبدالله قسری ۷۱، ۲۰۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۸، ۲۶۰، ۲۶۳، ۳۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۹۰، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۵، ۳۲۸
خالد بن عبدالملک بن حارث بن حکم ۳۰۵
خالد بن عتّاب ریاحی ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳
خالد بن عثمان ۱۹۰
خالد بن عطاء ۴۰۲
خالد بن غطریف بن عطاء ۴۰۸
خالد بن کیسان ۲۶۱
خالد بن مهاجر بن خالد بن ولید ۱۸۵
خالد بن ولید ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۶۱، ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۸۰، ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۱۱، ۲۳۸
خالد بن یزید اموی ۷۴، ۲۱۹، ۲۵۴، ۲۵۵
خالد بن یزید بن مزید شیبانی ۴۶۴، ۴۶۹، ۴۹۹، ۵۰۲، ۵۰۳
خالد بن یزید بن معاویة ← خالد بن یزید اموی
خالد بن یزید عبسی ۲۵۹
خالد بن یزید قیسی ۲۵۰
خالد ذهلی ۳۵۴، ۳۵۵
خالد زناتی ۳۱۸

خالد سدوسی ۱۸۷، ۱۸۸
خالد قسری ← خالد بن عبدالله قسری
خالد کلاعی ۲۲۱
خامنه‌ای، سید علی ۶۰
خبّاب بن ارت ۱۶۸
خبیب بن عدّی انصاری ۱۰۸، ۱۰۹
خداشا ۳۱۱
خدیجه دختر خویلد ۳۵، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۲
خراش عجلی ۶۶
خراشة بن شیبان ۳۹۳
خراشهٔ شیبانی ۸۲، ۳۹۳، ۴۰۶
خرّم ۳۵۰
خرّمه همسر مزدک ۴۹۱
خزران ۷۰، ۷۴
خزیمة بن ثابت انصاری ۱۶۸
خزیمة بن حارث هلالی ۸۷
خزیمة بن خازم تمیمی ۳۹۳، ۳۹۶، ۴۱۸، ۴۲۵، ۴۳۴، ۴۵۶
خزیمی ۴۱۷، ۴۱۸
خسرو پرویز ۳۳، ۳۴، ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۷۶، ۱۸۸، ۲۳۸، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۲۶، ۴۷۸
خسرو انوشیروان ← خسرو پرویز
خسرو اول (انوشیروان) ← خسرو پرویز
خسرو پسر هرمز ← خسرو پرویز
خسرو دوم (پرویز) ۳۳
خشخاش بن سعید ۵۲۷
خُشَنی ۲۹۰، ۲۹۱
خصیب ۴۴۴، ۵۱۲، ۵۱۴
خصیب بن وهیب بن عبدالله نسائی ۸۳
خطیب بغدادی ۳۷۳، ۳۹۷، ۵۲۵
خطیم باهلی ۶۶، ۱۸۰، ۱۸۳
خفاجة بن سفیان ۸۳، ۵۱۱، ۵۲۴، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۳
خلف احمر ۴۱۳
خلف بن حیان ← خلف احمر
خلیفة بن خیاط ۵۲۱
خلیل بن احمد ۳۶۷، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۱۳، ۴۲۹، ۴۴۰، ۴۸۱
خنساء ۱۱۵، ۱۴۸، ۱۸۶، ۲۴۷، ۴۵۳
خنیس بن حذافهٔ سهمی ۱۸۳
خوارزمی ۸۴، ۵۰۸
خوله دختر ازور ۱۶۲
خوله دختر منظور فزاری ۲۶۱
خولهٔ حنفیّه دختر جعفر ۵۳
خوله حنفیّه دختر جعفر ← خوله (مادر محمد بن حنفیه)
خولی بن یزید اصبحی ۲۲۴
خویلد بن اسد قرشی ۱۲۳
خیر الدین زرکلی ۳۰
خیّره دختر ابو حدرد ۱۵۵، ۲۴۹
خیزران ۸۷، ۹۴، ۱۹۹، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۳۷
دادویه پسر باذان ۳۵۷
دادویه ساسانی ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۶۹، ۱۹۶
الدارانی ۴۶۱
داود بن حاتم مهلّبی ← داود بن یزید مهلّبی
داود بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب ← داود بن علی عباسی
داود بن علی عباسی ۳۴۴، ۳۴۵
داود بن عمر بن هبیره ۳۵۷
داود بن عیسی بن محمد عباسی ۴۳۶
داود بن یزید بن حاتم مهلّبی ← داود بن یزید مهلّبی
داود بن یزید مهلّبی ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۶۰، ۴۶۱
داوود بن علی بن عبدالله عباسی ۳۴۰
داوود پیامبر ﷺ ۲۷۴
داهر ۲۶۸، ۲۷۴
داهیه دختر ماتیة بن دیغان ← کاهنه
دحمان اشقر ۳۸۹
دحیهٔ اموی ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴، ۴۰۰
دحیهٔ کلبی ۱۸۳
دحیة بن مصعب اموی ← دحیه اموی
دحیة بن مصعب بن عبدالعزیز بن مروان ۸۰
درداء ۱۵۹
دُرید بن صمّه ۱۱۵، ۱۴۸
دعامه شیبانی ۳۱۳
دعبل خزاعی ۴۴۱، ۴۹۴، ۵۲۹، ۵۳۰
دعد ۱۳۱

دمینه ۳۳۳
دنانیر ۴۷۱
دیک الجن ۵۱۴
دینار بن عبدالله ۸۱، ۴۶۴
دینار بن عبدالله ۸۱
دؤل بن بکر ۲۲۸
ذات النطاقین ۲۳۵
ذکوان بن عبد قیس ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶
ذوالحاجب ← بهمن پسر جاذویه
ذوالخمار ← اسود عنسی
ذوالرّمه ۳۰۹
ذوالریاستین ← فضل بن سهل
ذوالنور ← سراقة بن عمرو
ذوالنورین ← عثمان بن عفان
ذوالنون مصری ۵۲۸
ذوالیمینین ← طاهر بن حسین
ذو عمامه ← سعید بن عاص
ذهبی ۳۰، ۱۷۵، ۱۸۰، ۲۸۹، ۲۹۵، ۳۳۱، ۳۵۴، ۴۰۲، ۴۷۴، ۴۸۹، ۵۰۰، ۵۱۰
ذی‌الجوشن ضبّابی ← صمیل بن حاتم
ذی‌الرمه ۳۷۱
رابعه دختر اسماعیل عدویه ← رابعه عدویه
رابعه عدویه ۳۴۶
راح ۴۰۰
راشد ادریسی ۴۲۸، ۴۲۹
رافع بن لیث ۸۳، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۷۷
رامثنه ۵۱۴
رباب دختر امرؤ القیس کلبی ۲۰۲، ۳۰۹
رباب دختر انیف کلبی ۲۳۳
رباح ۶۹
رباح بن عثمان مرّی ۳۶۰، ۳۶۱
رباح شیرزاد ۲۴۰
ربعی بن أفکل ۱۳۵
ربیع بن زیاد حارثی ۱۴۴، ۱۸۴، ۱۹۴، ۳۰۰
ربیع بن یونس ۳۵۲، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۹۰، ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۷، ۴۲۰، ۴۲۷، ۴۶۷
ربیع دختر معوّذ ۱۸۳
ربیعه بن ابی عبدالرحمان فرّوخ ← ربیعة الرأی
ربیعهٔ مضر ۶۹
ربیعة بن ثابت انصاری (ربیعه رقّی) ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶
ربیعة بن عامر بن صعصعه ۴۲۰
ربیعة بن رفیع سلمی ۱۱۵
ربیعة بن عامر ← مسکین دارمی
ربیعة الرأی ۳۳۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۴۱۱
ربیعة بن رقی ۴۳۹
رتبیل ۶۸، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۶۳
رجاء بن ایوب حضاری ۴۹۶
رجاء بن حیوة ۷۰، ۲۸۲، ۳۰۳، ۳۰۴
رزق بن نعمان غسّانی ۳۵۹
رستم پسر هرمز ← رستم فرخزاد
رستم فرخزاد ۹۰، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۷۲
رسول خدا ﷺ ← محمّد ﷺ
رشید ← هارون الرشید
رضا ؑ (امام) ۴۵۷
رفاعی ۴۱۵
رُفَیدهٔ انصاری ۱۶۲
رقاشی ۴۵۲
رقیّه دختر پیامبر ﷺ ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵
رقیّه دختر عبد شمس ۱۱۲
رلان ۴۵۰
رمله دختر ابوسفیان ۷۵، ۱۸۲، ۲۷۳
رمله دختر عبدالله بن خلف ۲۶۵
رمیصاء دختر ملحان انصاری ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۵۳
رواحة بن عبدالعزای سلمی ۱۴۸
رؤاسی ۴۲۵، ۴۲۶
رؤبة بن عجاج ۳۶۲
روح بن حاتم مهلّبی ۳۴۵، ۳۷۰، ۳۹۰، ۳۹۳، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۱۰، ۴۴۱، ۴۶۱
روح بن زنباع ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۶۹
روح مهلّبی ← روح بن حاتم مهلّبی
رودریک پادشاه گوت‌ها ۶۲، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۵
روزبه ۱۲۶

روزمهر ۱۲۶
رولاند ۴۰۰
رویفع بن ثابت ۲۰۰
ریّاشی ۲۲۵
ریّا ۴۸۸
ریحانه دختر زید بن عمرو بن خنافه ۱۱۹
ریطه حارثیه ۳۴۸
ریطه دختر ابوهاشم، عبدالله بن محمد بن حنفیه ۳۲۴
ریطه دختر سفّاح ۳۴۹، ۳۹۵، ۳۹۷
ریطه عباسی ← ریطه دختر سفّاح
ریطه عباسیّه ← ریطه دختر سفّاح
زائدة بن قدامه ۲۴۰
زاد الراکب ← عیاض بن غنم
زبرقان بن بدر ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۸۳، ۱۹۹
زبیده دختر جعفر بن منصور ۸۰، ۳۴۸، ۳۹۶، ۴۱۷، ۴۳۴، ۴۳۷، ۴۴۶، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۸۲، ۴۸۳
زبیر بن عوام ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۳، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۵۵
زبیر بن ماحوز ۶۶، ۲۲۵
زخرف ۴۶۳
زرارة بن اعین ۳۶۸، ۳۷۰
زرتشت ۳۴، ۳۵۵
زردشت ← زرتشت
زرعه دختر مسرّح بن معدیکرب کندی ۳۱۱
زرعة بن شریک تمیمی ۲۱۰
زرقاء همدانی ۲۰۴
زریاب ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۳۸
زریق بن علی بن صدق ۴۷۴، ۵۰۳
زفر بن حارث ۲۳۰
زفر بن عاصم هلالی ۳۷۴، ۳۸۱، ۳۸۵
زفر بن هذیل ۳۶۹، ۳۸۰، ۳۸۲
زکریا طیفوری ۴۹۷، ۴۹۸
زنام زامر ۵۱۵
زند بن جون ← ابودلامه
زهرا ﷺ [حضرت] ← فاطمه ﷺ
زهرة بن حَوِیَّه ۱۳۲، ۲۴۱، ۲۴۲
زُهری ۱۲۳، ۱۶۰، ۲۱۵، ۲۵۸، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۹۰، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۳۰
زهیر بَلْوی ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۵۹
زهیر بن عون ۴۸۶، ۴۸۷
زهیر بن عون (یاغوث) ۴۸۳
زهیر بن قیس بَلَوی ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۵۹
زهیر بن مسیّب ۴۴۳، ۴۴۹
زیاد بکّائی ۴۲۰
زیاد بن ابی زیاد منذر همدانی ← ابوالجارود
زیاد بن ابیه ۶۴، ۷۳، ۷۵، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۳۷، ۲۴۶، ۲۶۱، ۲۸۰، ۳۸۱
زیاد بن ابی سفیان ← زیاد بن ابیه
زیاد بن اصفر ۱۷۱، ۲۵۳
زیاد بن خراش عجلی ۱۹۳
زیاد بن سهل ۸۲، ۸۳، ۴۶۴
زیاد بن صالح حارثی ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷
زیاد بن صالح خزاعی ← زیاد بن صالح حارثی
زیاد بن صفر ۵۵
زیاد بن عبدالله بن یزید اموی ۳۴۲
زیاد بن عبدالله حارثی ۳۵۱
زیاد بن عبیدالله حارثی ۳۴۴
زیاد بن لبید بیاضی ۱۲۶
زیاد عجلی ۱۹۳
زیاد حارثی ← زیاد بن صالح حارثی
زیادة الله اغلب اول ۷۷، ۸۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۷۹، ۴۹۱، ۴۹۲
زیادة الله اغلبی اول ← زیادة الله اغلب اول
زیادة الله بن ابراهیم ← زیادة الله اغلب اول
زیادة الله بن ابراهیم بن اغلب ← زیادة الله اغلب اول
زیادة الله بن محمد بن اغلب ۴۵۷، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۷۴، ۴۷۷، ۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۲، ۵۱۶، ۵۳۷
زیادة الله ثالث ۴۴۱
زیادة الله ثانی اغلبی ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶
زید الخیر ۱۴۵
زید الخیل ۱۴۵

زید الشهید ← زید بن علی طالبی
زید بن ثابت انصاری ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۵۴، ۱۶۴، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۵۸، ۲۶۷، ۲۷۷، ۲۹۰، ۲۹۶، ۳۰۰
زید بن حارثه ۴۱، ۷۳، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۷۳
زید بن خطاب ۱۲۰، ۱۲۲
زید بن دُثنّه ۱۰۸، ۱۰۹
زید بن علی ۵۳، ۳۱۶، ۳۱۷
زید بن علی بن الحسین ﷺ، زین العابدین ۵۳، ۶۵، ۳۱۵، ۳۲۴، ۳۹۸، ۵۳۶
زید بن علی طالبی ۳۱۶
زید بن عمر بن نفیل ۱۱۷
زید بن عمرو بن عثمان بن عفان ۳۰۹
زید بن محمد ۱۱۵
زید بن موسی طالبی ۵۳۶، ۵۳۷
زینب دختر جحش ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۳۸، ۱۳۹
زینب دختر حارث ۱۱۳
زینب دختر حجش ۷۳
زینب دختر خزیمة بن حارث هلالی ۱۰۸
زینب دختر خواهر محمد بن سلیمان عباسی ۳۸۴
زینب دختر رسول‌الله ﷺ ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۸۷
زینب دختر سلیمان بن علی عباسی ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۵۸
زینب دختر عکرمة بن حارث بن هشام ۳۶۳
زینب دختر علی بن ابی‌طالب ۲۱۲، ۲۳۹
زینب دختر مظعون ۱۸۳، ۲۳۶
زینب ﷺ ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۲۱۰، ۲۱۲، ۳۰۰، ۵۲۱
زین العابدین ﷺ (امام) ← امام سجاد ﷺ
ژوستان دوم ۹۸
ژوستینیان اول ۹۸
ژوستینیان دوم ۲۳۴
ژوستینینِ اول ۳۳
ژوستینین دوم ۳۳، ۷۰، ۲۶۳، ۲۶۴
ژولیان ۲۶۳، ۲۷۵، ۲۸۵
سائب بن ابی حبیب اسدی ۱۹۷
سارية بن زُنَیم ۱۴۶، ۱۵۵
سالم بن سوادِ تمیمی ۳۸۸
سالم بن عبدالله بن عمر ۲۹۴
سالم بن عبیدة بن ربیعه ۴۷، ۵۶، ۷۳، ۱۲۰
سالم بن عمرو بن حمّاد بصری ← سلم خاسر
سالم بن غلبون ۸۳، ۵۰۹، ۵۲۴
سالم بن وابصه اسدی ۳۲۰، ۳۲۱
سالم، غلام ابو حذیفه ← سالم بن عبیده
سالم مولای ابوحذیفه، ۱۲۲، ۲۳۶، ۲۶۷، ۲۹۶، ۲۹۹
سامان ۴۳۴
سبتی ← احمد بن هارون الرشید
سجاح دختر حارث ۱۹۹
سجّاد ﷺ ← امام سجاد ﷺ
سُحبان بن وائل ۱۹۶، ۱۹۸
سحنون ۴۳۲، ۵۲۲
سخاوی ۳۶۶
سختیانی ۳۶۱
سدوسی ۴۴۰
سدیّ ۳۳۰
سدیف ۳۴۲
سراقة بن عمرو ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۷۸
سراقة بن مالک بن جعشم ۱۴۸، ۱۴۹
سرجون ۳۴۳
سرجیوس ۱۲۵
سرخسی ۵۲۲، ۵۲۳
سری ← ابوالسرایا
سری بن حکم بن یوسف زطی ۴۵۰، ۴۶۱
سری بن عبدالله بن حارث بن عباسی ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۴
سری بن منصور شیبانی ← ابوالسرایا
سعد بن ابی وقاص ۴۷، ۴۸، ۶۱، ۶۴، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۸، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۱
سعد بن أبی سرح ۱۶۱
سعد بن عباده انصاری ۳۹، ۴۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۳۹۰
سعد بن مالک ۱۳۵
سعد بن معاذ ۳۹، ۴۰، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۳۰
سعیدالخیر ← سعید بن عبدالملک
سعید بن ابرش بن ولید کلبی ۳۱۸

سعید بن بهدل شیبانی حروری ۶۷، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰
سعید بن جبیر ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷
سعید بن حسین بن یحیی انصاری ۴۰۳
سعید بن خالد بن عاص ۱۲۹، ۱۳۰
سعید بن خالد بن یزید بن معاویه اموی ۴۵۰
سعید بن دعلج ۳۷۸
سعید بن زید بن عمرو بن نفیلِ عدویِ قرشی ۱۵۹، ۱۹۲
سعید بن زید عدوی ۱۹۲
سعید بن عاص ۵۲، ۱۰۶، ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۰۳، ۲۱۱
سعید بن عبدالعزیز اموی ۲۸۱، ۲۸۸، ۳۱۳
سعید بن عبدالملک بن مروان ۲۹۴، ۳۴۲
سعید بن عثمان بن عفان ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۲
سعید بن عمرو حَرَشی ۶۷، ۲۸۱، ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۸۷، ۳۹۳
سعید بن مسیّب ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۹۶، ۳۱۴، ۳۸۱
سعید بن هشام ۳۰۲
سعید بن یزید بن علقمهٔ ازدی، ۲۱۱
سعید حرشی ← سعید بن عمرو حرشی
سعید خُذینه ← سعید بن عبدالعزیز اموی
سعید دارمی ۳۷۶
سعید یحصبی یمانی ۳۶۷
سفّاح (ابوالعباس عبدالله محمد بن علی بن عبدالله بن عباس) ۱۶، ۷۶، ۳۲۳، ۳۳۱، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۹، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۸، ۳۹۲، ۳۹۵، ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۱
سفیان بن ابرد کلبی ۶۷، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۴۴۶، ۴۷۰،
سفیان بن سعید بن مسروق ثوری ۳۸۴
سفیان بن عمرو عقیلی ۶۷، ۲۹۰
سفیان بن عوف ازدی ۶۲، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۸
سفیان بن عوف غامدی ۱۵۴
سفیان بن عُیینه مهلّبی ۳۴۰، ۳۴۴، ۴۳۷، ۴۴۴، ۴۸۶، ۴۹۳، ۵۱۱
سفیان بن عیینة بن میمون کوفی (ابن عیینه) ۴۴۴
سفیان بن مجیب ازدی ۱۵۱
سفیان بن معاویه بن یزید مهلّبی ۳۵۴، ۳۵۷
سفیان بن وهب ۲۵۱
سفیان ثوری ۷۴، ۳۷۹، ۳۸۴، ۳۹۸، ۴۰۷، ۴۶۱
سفیانی اموی ۵۱، ۸۰، ۲۱۶، ۲۱۷
سفیانی (زیاد) ۳۵۱
سفیانی (علی بن عبدالله اموی) ۴۴۴، ۴۴۶
سفیانی (علی بن عبدالله بن خالد) ۸۰، ۹۳، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۷۰
سکران بن عمرو بن عبدِشمس قرشی ۱۴۶
سکینه دختر امام حسین﵇ ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۶۵، ۲۷۰، ۳۰۰، ۳۰۹، ۳۲۲
سلّام بن ابی‌الحقیق ۳۸
سلامه ۲۶۷، ۲۹۳، ۳۳۴
سلامهٔ بربریه ۳۷۸
سلّامهٔ زرقاء ۳۷۰
سلاّمة القس ۳۳۲، ۳۳۴
سلمان بن ربیعه باهلی ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۵۵
سلمان فارسی ۳۹، ۷۳، ۱۰۹، ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۴۹، ۳۶۶
سلم بن احوز مازنی ۲۱۱، ۳۲۴
سلم بن زیاد بن ابیه ۲۳۴
سلم خاسر ۴۲۴
سلمویه ۴۹۵
سلمهٔ مخزومی ۱۲۹، ۱۳۰
سلمة بن اکوع ۱۸۵
سلمة بن دینار ۳۵۵، ۴۲۲
سلمی دختر جعفر ۱۳۰
سلمی، دختر حرمله ۱۸۰، ۲۱۵
سلمی دختر حفصه ۲۰۴
سلمی دختر مالک بن حذیفة ۱۲۱
سلیط بن عبدالله بن عباس ۹۳، ۳۵۰
سلیمان ۵۱، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۵، ۲۱۸، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۸۳، ۳۱۰
سلیمان اشدق ۳۱۲، ۳۱۳
سلیمان برادر سلیمان بن عبدالملک ۳۵۷
سلیمان بن ابی السری ۲۸۳
سلیمان بن ابی مهاجر ۳۱۸
سلیمان بن جریر شماخ ۴۰۸
سلیمان بن جعفر بن سلیمان عباسی ۴۲۳

سلیمان بن حسن ۴۴۸
سلیمان بن راشد ۴۰۹
سلیمان بن زید حارثی ۳۹۰
سلیمان بن سعد ۲۹۱
سلیمان بن صرد ۶۴، ۶۶، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۲۱
سلیمان بن عبدالرحمان الداخل ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۷، ۴۲۱، ۴۶۳، ۴۶۷
سلیمان بن عبدالله بکایی ۳۹۶
سلیمان بن عبدالله بن سلیمان عباسی ۴۷۹
سلیمان بن عبدالملک ۶۲، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۲۶۱، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۵۵، ۳۷۱
سلیمان بن علی ۸۰، ۸۷، ۹۲
سلیمان‌بن‌علی‌عباسی ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۵، ۴۰۲
سلیمان بن علی عبدالله بن عباس ۳۵۶
سلیمان بن کثیر ۹۲، ۹۳، ۳۵۰، ۴۶۴
سلیمان بن مارتین ۴۷۵
سلیمان بن منصور ۴۴۶
سلیمان بن موسی ۳۱۳
سلیمان بن مهران کوفی (اعمش) ۳۶۶
سلیمان بن وهب ۵۳۷
سلیمان بن هشام ۳۰۹، ۳۴۲
سلیمان بن هشام بن عبدالملک ۶۸، ۷۲، ۳۱۳، ۳۲۰، ۳۲۷
سلیمان بن یزید بن ابی مسلم ۲۶۸، ۲۷۱
سلیمان بن یزید بن حبیب مهلّبی ۳۹۶
سلیمان بن یسار ۲۹۶
سلیمان بن یقظان کلبی ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۰۵
سلیمان خزاعی ۳۴۷، ۳۴۶
سلیمان دارانی ۳۱۳، ۳۱۴
سلیمان (عموی منصور) ۳۵۷
سلیم بن عیسی ۴۲۹
سلیم بن منصور ۵۱۸
سمباط بن آشوط ۳۷۶
سمح بن مالک خولانی ۶۲، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۴، ۳۰۶، ۴۰۱
سمرة بن جندب ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۵
سمیه کنیز حارث بن کلدهٔ ثقفی ۱۹۳، ۱۹۴
سناباد ← سنباد
سنان بن سلمهٔ هذلی ۱۸۵
سنباد ۸۳، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۶۹، ۳۸۹، ۴۹۲
سنباد زرتشتی ← سنباد
سنباد مجوسی ← سنباد
سنباط ۲۳۴، ۲۴۵
سند بن علی ۴۸۵
سندی بن شاهک ۴۰۵، ۴۲۰، ۴۳۲
سوده دختر زمعه ۱۴۶
سورة بن حرّ ۳۰۳، ۳۰۴
سوید بن زید تمیمی ۳۷۶
سوید بن سلیم ۶۹
سوید بن مقرّن ۱۴۴
سهل بن حُنیف ۴۹، ۵۰، ۱۷۰، ۱۷۸، ۲۶۲
سهل بن سعد ۲۶۲
سهل بن عبدالله سرخسی ۹۵
سهل بن هارون ۸۴، ۸۶، ۴۸۱
سهم بن خالد هجیمی ۶۶
سهم بن غالب جمحی ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۹۶، ۱۹۸
سهیل بن عدی ۱۳۵
سهیل بن عمرو بن عبد شمس ۱۱۰، ۱۳۲، ۱۳۳
سهیلی ۲۹
سیبویه ۳۶۷، ۴۰۲، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۲۶، ۴۶۳، ۴۸۱، ۵۳۶
سید ازدی ۴۷۴
سید اسماعیل حمیری ← سید حمیری
سید القراء ۱۴۳
سید بن انس ازدی ۴۵۷، ۴۷۴
سیّد حمیری ۸۴، ۲۴۹، ۴۰۱، ۴۱۵
سیرین قبطیه ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۵۵، ۲۹۸
سیف الدولهٔ حمدانی ۵۳۷
سیف‌الله الفاتح ۱۴۳
سیف بن ذی یزن ۲۹۴
سیف تمیمی ۴۵۲
سیوطی ۴۶، ۱۸۸، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۵، ۳۶۹

شارل مارتل ۶۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۴۵۰
شارلمانی (charlemagne) ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۰۰، ۴۰۵، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۳۷، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۶۷، ۴۹۴، ۵۰۱
شافعی ۱۳۴، ۴۱۱، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۵۸، ۴۶۸، ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۸۶، ۵۰۶، ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۲۵، ۵۳۷
شاه فرند دختر فیروز ۳۲۶
شبیب بن عبدالعزیز یشکری ۸۲
شبیب بن یزید بن نعیم شیبانی ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲
شبیب مرورودی ۳۸۵
شجاع (مادر متوکل) ۵۳۱
شرحبیل بن حسنه ۶۱، ۱۲۵، ۱۳۶، ۱۳۷
شرحبیل بن ذی الکلاع ۲۲۳
شرحبیل بن عبدالله بن مطاع ۱۳۷
شرحبیل بن عمرو غسانی ۴۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴
شرحبیل کندی ۱۷۳، ۱۷۴
شُریح کندی ۱۳۶، ۱۵۵، ۲۴۴، ۳۴۷
شریک بن حدیر ۲۲۳
شریک بن شیخ مهری ۸۲، ۳۴۴، ۳۴۵
شریک بن عبدالله (شریک نخعی) ۳۶۵، ۴۰۸، ۴۹۳
شعبة بن حجّاج ۳۲۶، ۳۸۲
شعبی ۲۷۶، ۲۸۸، ۳۳۰، ۳۶۹
شعرانی ۵۲۵
شعوب ۸۹، ۹۰
شُعَیث تغلبی ۲۳۰
شفاعت ۲۶۱
شفاء عدویّه ۱۳۸، ۱۴۰
شقیا ابن عبدالواحد مکناسی ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۸۲
شقیق بلخی ۳۷۴
شمّاخ بن ضرار بن حرملة ۱۴۵
شماس بن عثمان مخزومی ۱۰۶
شمر بن ذی الجوشن ۶۴، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۲۴، ۳۵۸
شمس الائمه سرخسی ۴۳۰
شمس الدین انصاری معروف به شیخ الربوه ۳۰
شوذب حروری ۲۸۳
شوذب خارجی ۲۷۷، ۳۰۴
شوذب شیبانی ۶۷، ۲۷۷، ۲۸۱
شهاب مخزومی ۱۸۴
شهربانو ۶۴
شهر براز ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۳۰
شهرستانی ۵۲، ۵۳
شهریار پسر خسروپرویز ۱۲۶
شیبان بن سلمهٔ خارجی ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۸
شیبان بن‌عبدالعزیز یشکری حروری ۶۸، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۴۵، ۳۴۶
شیبة بن ربیعة بن عبد شمس بن عبد مناف ۱۰۳، ۱۰۴
شیبة بن عثمان بن ابی طلحهٔ قرشی ۲۰۳
شیرباسیان ۴۹۳
شیرزاد ۶۹
شیرویه پسر خسرو پرویز ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۵۳، ۵۳۴
شیطان الطّاق ۳۸۲، ۳۸۳
شیماء سعدیه ۱۱۴، ۱۱۵
صاحب الجیوش ۲۱۹
صافی گلپایگانی، لطف الله (آیة‌الله) ۵۹
صالح بن داود عباسی ۳۹۰
صالح بن رشید ۴۵۷
صالح بن طریف ۴۰۴
صالح بن عباس بن محمد عباسی ۴۷۰، ۴۷۹
صالح بن عبدالقدّوس ۳۸۲
صالح بن عطیهٔ اضجم ۴۱۹
صالح بن علی عباسی ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۷۲، ۳۹۲
صالح بن کیسان ۳۵۴، ۳۵۵
صالح بن مدرک ۳۳۵
صالح بن مسرّح تمیمی ۶۶، ۲۲۵، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲
صالح کاتب ۲۸۸
صالح مرّی ۴۰۶، ۴۰۷
صحاری بن شبیب بن یزید شیبانی ۶۷، ۳۱۲، ۳۱۳
صحصح شیبانی ۸۲، ۳۹۳
صخر بن حرب بن امیّهٔ قرشی ۱۸۲
صخر مزنی ۲۱۸
صریع الغوانی (مسلم بن ولید) ۴۶۸
صعب بن جثامه ۱۵۰

صعصعة بن سلّام ۳۰۱، ۴۳۵
صعصعة بن ناجیه ۱۱۶، ۱۱۷
صفریه ۵۵، ۱۷۱، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۵۳، ۲۹۱، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۰، ۳۳۴
صفوان بن امیه ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۴۹، ۱۷۷
صفوان بن مالک ۲۰۰
صفوان بن معطّل ۲۰۱، ۲۰۳
صفیه بنت حییّ ۱۸۷، ۱۸۹
صفیه خواهر مختار ۲۲۴
صفیّه دختر خطاب ۱۶۷
صفیّه دختر عبدالمطلّب بن هاشم ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۶۶
صفیه قرشی ← صفیّه دختر عبدالمطلّب بن هاشم
صلاح الدین ایوبی ۴۴۸
صلتان عبدی ۲۴۵، ۲۴۶
صلت بن مالک ازدی ۵۱۷
صلت بن یوسف ثقفی ۳۱۳
صلة بن اشیم ۲۵۲
صمّة قشیری ۲۶۸، ۲۷۰
صمیل بن حاتم ۷۲، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۴۰۰
صنّاج العرب (ابن محرز) ۳۵۵
صنادیقی ۳۸۶
صنعانی ۴۷۴
صول ۵۲۵
صهیب رومی ۷۳، ۱۵۲، ۱۶۳
ضحاک ۱۸۹، ۲۲۳
ضحاک بن قیس ۷۱، ۱۹۸، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹
ضحّاک بن قیس خارجی ← ضحّاک بن قیس شیبانی
ضحاک بن قیس شیبانی ۶۷، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۴۲، ۳۴۶
ضحاک بن قیس فهری ۶۵، ۷۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۳۰
ضرار بن ازور ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۴۳، ۱۶۲
ضرار بن خطّاب ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۵
ضمام بن ثعلبهٔ ازدی ۱۱۶، ۱۱۷
طارق بن زیاد لیثی ۶۲، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۳۱۱، ۳۲۰
طارق مکی ۲۳۳، ۲۳۴
طالب الحقّ ۶۷، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۶۲
طاووس بن کیسان ۲۶۷، ۲۹۴، ۲۹۵، ۴۱۴
طاووس یمانی ← طاووس بن کیسان
طاهر بن حسین ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۶۰، ۴۶۴، ۴۷۴، ۴۸۷، ۴۸۸، ۵۱۲، ۵۲۱
طاهر بن حسین بن مصعب بن زُریق ۷۶، ۸۱، ۸۸، ۹۰، ۹۶، ۹۷
طاهر خزاعی ۵۳۳
طاهر دوم پسر عبدالله بن طاهر بن حسین خزاعی ۵۰۲، ۵۳۳
طبری ۴۸، ۹۵، ۱۲۷، ۱۶۲، ۱۶۴، ۲۱۹، ۳۱۷، ۴۲۶، ۴۵۳، ۴۵۹، ۴۹۷، ۵۰۸، ۵۳۷
طرمّاح بن حکیم طایی ۳۲۳
طروب ۵۱۷، ۵۱۸
طریف ۴۰۴
طریف بن مالک ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۷۵
طلحه ۴۹، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۷۶، ۲۰۴، ۲۱۶
طلحه بن طاهر ۴۶۴، ۴۷۵
طلحة الجود ← طلحة بن عبیدالله
طلحة الخیر ← طلحة بن عبیدالله
طلحة الفیّاض ← طلحة بن عبیدالله
طلحة بن زریق ۴۶۴
طلحة بن عبدالله بن خلف خزاعی ۵۰۳
طلحة بن عبیدالله ۴۶، ۴۷، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۰۲
طلق بن حبیب عنزی ۲۶۷
طلق بن سمح ۴۷۴
طلق عنزی ۲۶۶، ۲۶۷
طُلیب بن عمیر بن وهب قرشی ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۲
طلیحة بن خویلد أسدی ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۴۲، ۱۴۳
طوریل بربری ۴۷۲
طویس بن عبدالله ۲۶۳، ۳۰۸
طیّب بن الآمر فاطمی ۴۴۸
طیفوری (زکریای طیفوری) ۴۹۸
عائشه دختر علی بن عبدالله بن عباس قرشی ۴۷۱
عاتکه دختر زید بن عمرو بن نوفل ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۹۲
عاتکه دختر شهده ۵۰۶

عاتکه دختر عوف ۲۱۵
عاتکه دختر هاشم بن عتبة بن عبدشمس ۲۱۹، ۲۲۰
عاتکه دختر یزید بن معاویة بن ابی‌سفیان ۲۹۳
عاص بن سهیل ۱۳۶، ۱۳۷
عاص بن وائل سهمی ۱۸۰
عاص بن وابصهٔ مخزومی ۳۲۶
عاص بن هشام بن حارث قرشی ۱۰۷
عاصم بن ثابت بن ابی‌الأفلح ۱۰۸، ۱۰۹
عاصم بن جمیل ۳۵۲، ۳۵۳
عاصم بن عبدالله هلالی ۶۹، ۳۰۸، ۳۳۰
عاصم بن عمر بن خطاب ۲۳۰
عاصم بن عمرو تمیمی ۱۳۸
عاصم بن عمیر سعدی ۳۳۸
عاصم بن قتاده ۱۴۷
عاصم بن یزید ۳۲۵
عاصم مقری ۳۲۷، ۳۲۸
عامر بن اسماعیل حارثی ۳۷۶
عامر بن سعد بن ابی وقاص ۲۹۰
عامر بن شراحیل بن عبدذی کبار هَمْدانیِ حمیری ← شعبی
عامر بن شرحبیل شعبی ← شعبی
عامر بن ضبارهٔ غطفانی مرّی ۳۳۱، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۶
عامر بن طفیل ۴۵، ۱۱۰، ۱۲۱، ۱۲۲
عامر بن عمیر تغلبی ۲۴۱
عامر بن مالک ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۲
عامر بن نافع ازرق ۸۳
عامر بن وائله ۲۷۸، ۲۷۹
عامرِ شعبی ← شعبی
عایشه دختر ابوبکر ۴۹، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۱۶، ۲۳۵، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۶۷، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۹۶
عایشه دختر سعد بن ابی وقّاص زهری ۳۰۹، ۳۱۰
عایشه دختر طلحه بن عبیدالله ۲۴۶، ۲۶۵، ۲۸۱
عایشه دختر عبدالمدان ۲۵۷
عایشه دختر عبیدالله تیمی ۲۸۲
عایشه دختر معاویة بن مغیرة ۲۵۸
عباب ۲۷۹
عبّاد الاخضر ۲۱۰
عباد بن زیاد بن ابیه ۱۹۴، ۲۷۸، ۲۷۹
عباد بن علقمه مازنی ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱
عبّاد بن کثیر ۳۷۹
عبادة بن صامت ۱۳۸، ۱۶۱
عباس ۴۲، ۴۶، ۴۷، ۸۹
عباس بن احنف ۸۴، ۴۳۵، ۴۹۸، ۵۲۵
عباس بن جعفر بن محمد بن اشعث ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۳۶
عباس بن عبدالمطلب ۸۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۲۰۵، ۴۲۰
عباس بن فضل بن یعقوب بن فراره ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۴، ۵۲۶، ۵۳۰، ۵۳۱
عباس بن مأمون ۸۰، ۴۷۵، ۴۹۱، ۴۹۲، ۵۰۰
عباس بن محمد اموی نوه معاویة بن ابی‌سفیان ۳۴۱
عباس بن محمد (برادر منصور) ۳۵۷
عباس بن محمد بن ابراهیم امام ۴۰۹
عباس بن محمد بن اغلب ۵۰۹
عباس بن محمد بن علی عباسی ۳۶۷، ۳۸۱، ۴۴۶، ۵۰۵
عباس بن مرداس ۱۳۶، ۱۳۷
عباس بن ولید بن عبدالملک ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۸۸
عباس پسر معتصم ۴۸۲
عباس خثعمی ۳۷۱
عباس عموی پیامبرﷺ ۴۲، ۸۶
عباس مروانی ۳۳۸
عباس هاشمی ۴۲۴
عبّاسه دختر مهدی ۴۱۸
عباسی ۴۰۱، ۴۱۸، ۴۲۶
عبدالاعلی بن جریج رومی ۳۱۶، ۳۱۷
عبدالاعلی خلف بن سمح بن ابی‌الخطاب ۵۲۱
عبدالاعلی معافری (ابوخطاب معافری) ۸۲، ۳۵۵
عبدالجبار ازدی ۸۲، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۷۰، ۳۸۷
عبدالجبار مرادی ۶۸
عبدالحمید بن عبدالرحمان بن زید بن خطاب قرشی ۲۷۶، ۲۸۳
عبدالحمید کاتب ۳۴۲
عبدالرّحمان الداخل ۸۰، ۳۱۳، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۵، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۷، ۴۲۱، ۴۳۵، ۴۵۰، ۴۶۳
عبدالرحمان الناصر ۷۶

عبدالرّحمان اموی (الداخل) ← عبدالرّحمان الداخل
عبدالرحمان اوسط = ثانی (عبدالرحمان بن حکم) ۴۸۲، ۴۸۶، ۴۹۱، ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۱
عبدالرحمان بن ابی‌بکر ۱۹۴، ۱۹۵، ۳۰۸
عبدالرحمان بن ابی عمار جشمی ۳۳۴
عبدالرحمان بن احمد بن عبدالله علوی ۸۱، ۴۶۴
عبدالرحمان بن اشعث بن قیس کندی ۶۸، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۶، ۲۸۶، ۲۸۸
عبدالرحمان بن الحکم ۵۱۸
عبدالرحمان بن جبلهٔ انباری ۴۳۹، ۴۴۰
عبدالرحمان بن حارث ۱۵۴، ۱۸۰، ۱۹۷
عبدالرحمان بن حبیب صقلبی ۳۸۳، ۳۸۶
عبدالرحمان بن حبیب فهری ۸۰، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۳۴، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۵، ۳۸۶، ۳۹۷
عبدالرحمان بن حسان بن ثابت انصاری ۱۵۵
عبدالرحمان بن حسان عَنزی ۱۹۲
عبدالرحمان بن حکم اموی ۴۳۶، ۴۷۰، ۴۷۹، ۵۰۳، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۳۸
عبدالرحمان بن حکم بن هشام ۴۶۹
عبدالرحمان بن خالد بن مسافرفهمی ۳۰۸
عبدالرحمان بن خالد بن ولید ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۱۹
عبدالرحمان بن ربیعهٔ باهلی ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۰
عبدالرحمان بن رستم اباضی ۷۶، ۳۵۴، ۳۶۰، ۳۹۹
عبدالرحمان بن زیاد بن ابیه ۲۰۱
عبدالرحمان بن سمره ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۸۹، ۳۱۰
عبدالرحمان بن ضحاک بن قیس فهری ۲۸۱، ۲۸۸، ۲۹۰
عبدالرحمان بن عبدالملک بن صالح عباسی ۴۰۳، ۴۱۶
عبدالرحمان بن علقمهٔ لخمی ۳۲۱
عبدالرحمان بن عوف ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۱۱۱، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۳، ۲۱۵، ۲۵۸
عبدالرحمان بن غَنْم ۲۴۴
عبدالرحمان بن قاسم بن خالد (ابن القاسم) ۴۳۲
عبدالرحمان بن محمد (ابن خلدون) ۱۹۰
عبدالرحمان بن محمد اشعث بن قیس کندی ۶۸، ۲۴۰، ۲۴۵
عبدالرحمان بن محمد بن عبدالرحمان دوم ۵۳۴
عبدالرحمان بن محمد بن عبدالملک کندی ۵۰۷
عبدالرحمان بن مخنف ۲۳۹
عبدالرحمان بن مسلم عبدی ۳۴۴، ۳۴۶
عبدالرحمان بن معاویه اموی ← عبدالرحمان الداخل
عبدالرحمان بن معاویة بن حدیج ۲۹۸
عبدالرحمان بن معاویة بن هشام بن عبدالملک اموی ← عبدالرحمان الداخل
عبدالرحمان بن ملجم مرادی ۵۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵
عبدالرحمان بن هرمز ۲۶۰
عبدالرحمان تنوخی ۳۰۵
عبدالرحمان دمشقی ۲۲۸
عبدالرحمان (دوم) بن حکم بن هشام ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۸۲، ۵۲۷
عبدالرحمان صقلبی ← عبدالرحمان بن حبیب صقلبی
عبدالرحمان عنزی ۱۹۲
عبدالرحمان غافقی ۶۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۶، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۲۲
عبدالرحمان فهری ← عبدالرحمان بن حبیب فهری
عبدالرحمان نیشابوری ۴۷۷
عبدالرحمن بن جبلهٔ انباری ۸۸
عبدالرحمن حمیده ۳۰
عبدالرحیم عباسی ۳۰
عبدالرزّاق بن عبدالحمید تغلبی ۴۰۷
عبدالرّزاق بن همّام بن نافع (صنعانی) ۴۷۴
عبدالسلام بن ابی‌ماضی ۴۷۹
عبدالسلام بن هاشم یشکری خارجی ۸۲، ۳۸۲، ۳۸۵
عبدالصمد بن علی عباسی ۹۰، ۳۴۳، ۳۶۴، ۳۶۶
عبدالصمد بن موسی عباسی ۵۳۳
عبدالعزیز بن ابی‌حازم ۴۲۱، ۴۲۲
عبدالعزیز بن زرارهٔ کلابی ۱۸۶
عبدالعزیز بن عبدالله بن خالد بن اُسید ۲۷۱
عبدالعزیز بن عمر بن عبدالعزیز ۵۲، ۷۰، ۳۲۵، ۳۲۷
عبدالعزیز بن ماجشون ۳۸۸
عبدالعزیز بن مروان ۲۱۷، ۲۳۰، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۹۲، ۲۹۷
عبدالعزیز بن موسی بن نصیر ۶۲، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۸۵، ۲۹۴، ۳۱۸
عبدالعزیز بن ولید ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۷، ۳۴۹
عبدالعزیز جروی ۴۵۰، ۴۶۱
عبدالعزّی فرزند عبدالمطلب بن هاشم قرشی ۱۰۳

عبدالغافر یحصبی ۳۷۷
عبدالغافر یمانی ۳۶۰
عبدالقهار خرّمی ۸۳، ۳۸۵، ۳۸۶
عبدالکبیر بن عبدالحمید بن زید بن الخطّاب ۳۸۸، ۳۹۹
عبدالکریم بن عبدالواحد ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۶۶، ۴۶۹
عبدالکریم بن عجرد ۵۵، ۱۷۱، ۲۸۰، ۴۷۷
عبدالکریم بن مغیث ۴۵۰
عبدالله ازدی ۲۱۸
عبدالله (المعتز) ۸۹
عبدالله انطاکی (بطّال) ۲۷۳، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۶، ۳۱۷
عبدالله (اول) پسر ابراهیم بن اغلب ۴۵۴
عبدالله (برادر افشین) ۵۰۰
عبدالله (برادر بابک) ۴۹۲
عبدالله برادر زینب (امّ‌المؤمنین) ۱۰۶
عبدالله بطّال ← عبدالله انطاکی (بطّال)
عبدالله بلنسی ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۲۱۱۱۱۷، ۴۶۲۴، ۴۶۳، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۴
عبدالله بن اباض ۵۵، ۱۷۱، ۲۲۰، ۲۵۷، ۲۷۱
عبدالله بن ابراهیم بن اغلب ۴۴۰، ۴۹۲
عبدالله بن ابوبکر ۱۷۴
عبدالله بن ابی العباس ← سفّاح
عبدالله بن ابی اوفی اسلمی ۲۵۷، ۲۵۸
عبدالله بن ابی بکر ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۹۲
عبدالله بن ابی بکره ۲۴۴
عبدالله بن ابی سرح ۴۹، ۱۶۱، ۱۶۸، ۲۳۶
عبدالله بن احمد بن حنبل ۵۲۱
عبدالله بن ادریس ۴۳۵
عبدالله بن اصفر ۲۵۳
عبدالله بن اغلب ۴۵۵
عبدالله بن بدیل بن ورقای خزاعی ۱۴۴، ۱۵۳
عبدالله بن بسر مازنی ۲۶۰
عبدالله بن بسطام ۳۰۳، ۳۰۴
عبدالله بن ثور ← ابوفدیک
عبدالله بن جارود ۶۹، ۲۴۰، ۴۱۰، ۴۵۳
عبدالله بن جحش ۱۰۳، ۱۰۶
عبدالله بن جدعان تیمی ۱۵۲، ۱۸۰
عبدالله بن جعفر بن ابی طالب ۶۶، ۱۷۲، ۲۱۲، ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۷۴، ۳۰۸، ۳۵۶
عبدالله بن حارث هاشمی ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۵۲، ۲۵۳
عبدالله بن حازم ۱۵۳، ۲۳۰
عبدالله بن حبحاب ۷۵، ۳۰۵
عبدالله بن حبیب ۳۴۶
عبدالله بن حذافه ۱۳۴، ۱۵۲، ۱۵۳
عبدالله بن حسن ﷺ ۳۰۹
عبدالله بن حسن مثنّی ← عبدالله محض
عبدالله بن حلیس هلالی ۴۷۹
عبدالله بن حنظله ۲۱۳
عبدالله بن خازم سلمی ۱۵۸، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵
عبدالله بن خالد بن اُسید اموی ۲۳۴
عبدالله بن خلید ← ابوعمیثل
عبدالله بن ذکوان ← ابوالزنّاد
عبدالله بن ربیعه حارثی ۳۶۱، ۳۶۴
عبدالله بن رواحه ۴۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۴۳، ۲۲۱
عبدالله بن زبّعری ۱۳۲، ۱۳۳
عبدالله بن زبید ۲۶۷، ۳۷۵
عبدالله بن زبیر ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۱، ۱۵۱، ۲۰۲، ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۳۴، ۲۳۶
عبدالله بن زبیر مطلّبی ۱۲۷، ۱۲۸
عبدالله بن زیاد انصاری ۳۰۵
عبدالله بن زیاد بن عمرو بلوی ← مجذّر بلوی
عبدالله بن سبأ ۵۴، ۱۷۰، ۱۷۱، ۳۶۴
عبدالله بن سرّی ۴۶۱
عبدالله بن سعد بن ابی سرح ۶۱، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۸۰، ۱۹۵، ۲۱۰، ۲۱۵
عبدالله بن سعد بن نفیل ازدی ۲۱۸
عبدالله بن سعید حرشی ۴۳۸
عبدالله بن سلام ۱۸۰
عبدالله بن سلول ۱۱۶، ۱۱۸
عبدالله بن سلیمان ۳۹۰
عبدالله بن سوّار عبدی ۱۸۵
عبدالله بن سهیل ۱۲۱، ۱۲۲
عبدالله بن شجره کندی ۳۲۷

عبدالله بن صفار ۲۲۰
عبدالله بن صفوان ۲۳۴، ۲۳۶
عبدالله بن طاووس ۳۶۰
عبدالله بن طاهر بن حسین ۹۰، ۴۴۶، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۸۶، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۶، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۱۲، ۵۲۱، ۵۲۶، ۵۳۰، ۵۳۳، ۵۳۸
عبدالله بن عامر بن کریز ۴۹، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۹۴، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۳۵
عبدالله بن عباس ۴۹، ۵۰، ۶۴، ۱۵۶، ۱۷۵، ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۹۱، ۳۵۰، ۴۱۱
عبدالله بن عباس بن فضل ۵۳۱
عبدالله بن عباس سفّاح ۳۳۷
عبدالله بن عبدالاسد مخزومی ۲۰۱
عبدالله بن عبدالحکم ۴۵۸
عبدالله بن عبدالرّحمان الداخل ← عبدالله بلنسی
عبدالله بن عبدالرحمان بن ابوبکر صدیق ۲۸۲
عبدالله بن عبدالرحمان بن حکم ۵۱۸
عبداللّه بن عبدالرحمان بن معاویة بن خدیج تجیبی ۳۷۳
عبدالله بن عبدالقیس ۱۵۱
عبدالله بن عبدالله بن سلول ۱۲۵
عبدالله بن عبدالملک بن مروان ۷۵، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴
عبدالله بن عبدربّه بن جارود ۴۰۹
عبدالله بن عتبه هذلی ۲۸۶
عبدالله بن عتیک ۱۰۶، ۱۲۱، ۱۲۳
عبدالله بن عثمان بن عبدالله ۳۰۹، ۴۰۳
عبدالله بن عروه ۳۰۷
عبدالله بن عقبة بن نافع فهری ۲۹۷، ۲۹۸
عبداللّه بن علی بن عبدالله بن عباس ← عبداللّه بن علی عباسی
عبداللّه بن علی عباسی ۶۸، ۸۰، ۸۷، ۹۲، ۹۳، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۶۵، ۳۷۰، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۱، ۴۱۶
عبداللّه بن علی (عموی منصور) ۳۵۷
عبدالله بن عمر بن خطاب ۴۷، ۴۹، ۶۶، ۱۵۱، ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۹۲، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۹۶، ۳۱۰، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۵، ۴۱۱
عبدالله بن عمر بن عمرو بن عثمان بن عفان ← عرَجی
عبدالله بن عمرو بن حرب کندی ۲۳۴
عبدالله بن عمرو بن عاص ۲۱۸
عبدالله بن عمرو بن عثمان ۳۰۰
عبدالله بن عمرو بن غیلان ۱۹۴
عبدالله بن قیس ← ابو فدیک
عبدالله بن قیس بن ثعلبه ۶۶، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۹
عبدالله بن قیس بن مخلد ۱۸۳
عبدالله بن قیس حارثی ← عبدالله حارثی
عبدالله بن کثیر ۳۱۳، ۳۱۴
عبدالله بن لهیعه ۴۲۰
عبدالله بن ماحوز ۲۲۰، ۲۲۵
عبدالله بن مبارک بن واضح تمیمی ← ابن مبارک
عبدالله بن محمدﷺ ۴۴۷
عبدالله بن مرثد ثقفی ۱۲۷
عبدالله بن مروان بن محمد اموی ۸۰، ۳۸۳
عبدالله بن مرّه ۲۵۷
عبدالله بن مسعده ۱۹۴، ۲۱۸، ۲۱۹
عبدالله بن مسعود ۱۵۰، ۱۵۹، ۲۸۶، ۴۱۱
عبدالله بن مسیّب ۴۰۹
عبدالله بن مطیع ۲۲۴
عبدالله بن معاویة طالبی ۶۶، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۶
عبدالله بن معاویة بن جعفر بن ابی‌طالب ← عبدالله بن معاویة طالبی
عبدالله بن معاویة بن عبدالله بن جعفر طالبی ← عبدالله بن معاویة طالبی
عبدالله بن معاویة بن یسار ۳۸۶
عبدالله بن معتمّ ۱۳۵
عبدالله بن مغفّل ۲۰۱
عبداللّه بن مقفّع ← ابن مقفّع، عبداللّه بن دادویه
عبدالله بن موسی بن نصیر ۲۷۳، ۲۸۸، ۲۸۹
عبدالله بن میمون بن داود مخزومی ← ابن قدّاح
عبدالله بن نافع ۱۵۱
عبدالله بن وهب راسبی ازدی ۱۶۸، ۱۷۱
عبدالله بن هارون‌الرشید ۴۸۵
عبدالله بن یحیای کندی ← طالب الحقّ
عبداللّه بن یحیی اباضی ← طالب الحقّ
عبدالله پسر طاهر ۴۸۷
عبدالله تجیبی ۳۷۵، ۳۷۶

عبدالله تمیمی ۲۳۰
عبدالله حارثی ۱۳۸، ۱۹۴، ۱۹۵
عبدالله خثعمی ۲۲۲
عبدالله راسبی ۱۷۰، ۱۷۱
عبدالله سفّاح ۳۷۸
عبدالله عباسی ← عبدالله بن علی عباسی
عبدالله علوی ← عبدالله محض
عبدالله مأمون ← مأمون
عبدالله محض ۳۴۱، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۷۹
عبدالله معافری ۲۷۸، ۲۷۹
عبدالله هاشمی ۲۷۴
عبدالمطلب ۱۱۷
عبدالملک ۶۲، ۶۵، ۶۹، ۷۰، ۱۶۵، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۵۳، ۲۶۸، ۲۷۸
عبدالملک بن ابی صفرهٔ ازدی ۲۸۶
عبدالملک بن ایوب ۳۷۴
عبدالملک بن حبیب ۵۱۸
عبدالملک بن زیّات ۴۹۷
عبدالملک بن شهاب مسمعی ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۵
عبدالملک بن صالح عباسی ۴۰۲، ۴۰۹، ۴۱۵، ۴۲۵، ۴۳۶، ۴۴۲
عبدالملک بن عبدالواحد بن مغیث ۴۰۷
عبدالملک بن عطیّهٔ سعدی ← ابن عطیّهٔ سعدی
عبدالملک بن عمر ۳۷۷
عبدالملک بن عمیر لیثی ۲۵۲
عبدالملک بن قَطَن ۶۳، ۶۷، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۵۱
عبدالملک بن ماجشون ← ابن ماجشون (عبدالملک)
عبدالملک بن محمد بن عطیّه سعدی ← ابن عطیّهٔ سعدی
عبدالملک بن مروان ۵۱، ۵۶، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۷۵، ۱۰۶، ۱۸۳، ۱۹۹، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۳۷، ۳۴۳، ۳۹۷، ۴۱۲، ۴۴۶، ۵۱۸
عبدالملک بن موسی بن نصیر ۳۳۷
عبدالملک بن مهلّب ۲۸۴، ۲۸۶
عبدالملک بن هشام بن عبدالرحمان الداخل ۴۲۰، ۴۶۳
عبدالملک بن یزید خراسانی ۳۴۴، ۳۸۰
عبدالملک حارثی ۴۹۵
عبدالملک ورفجومی ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۰
عبدالواحد بن سلیمان بن عبدالملک ۳۲۷، ۳۳۲
عبدالواحد بن عبدالله نضری ۲۹۰
عبدالواحد بن یحیی خزاعی ۵۱۷
عبدالواحد بن یزید هوّاری ۳۲۰، ۳۲۲
عبدالواحد نضری ← عبدالواحد بن عبدالله نضری
عبدالوارث بن حبیب فهری ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵
عبدالوهاب بن ابراهیم الامام ۳۷۲
عبدالوهاب بن عبدالرحمان بن رستم ۳۹۹، ۴۶۶، ۴۶۷
عبدری ۱۷۹
عبدشمس ۳۵، ۲۰۳
عبدمناف ۴۶
عبدوس بن محمد بن خالد مرورروزی ۴۴۹
عبدوس فهری ۸۳، ۴۸۲، ۴۸۴
عبدویه بن جبله ۴۸۰
عبیدالله المهدی ۵۴، ۳۵۹، ۴۱۰، ۴۴۷
عبیدالله بن ابی بکرهٔ ثقفی ۲۴۵
عبیدالله بن بشیر بن ماحوز ۲۲۵
عبیدالله بن جحش ۱۸۲
عبیدالله بن حبحاب ۶۳، ۶۷، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲
عبیدالله بن حر ۲۲۵، ۲۲۶
عبیدالله بن حسن علوی ۴۵۷
عبیدالله بن زبیر ۱۵۴، ۲۲۵
عبیدالله بن زیاد ۴۷، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۶۰، ۲۸۶، ۴۵۷
عبیدالله بن زیاد بن ظبیان ۲۳۳
عبیدالله بن سرّی بن حکم ۸۳، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۷۲، ۵۰۳
عبیدالله بن سعد بن ابی سرح ۱۶۹
عبیدالله بن عباس ۲۵۹، ۲۶۰
عبیدالله بن عبدالله بلنسی ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۹۳

عبیدالله بن عتبة هذلی ← عبیدالله هُذلی
عبیدالله بن عثمان ۴۰۵
عبیدالله بن علی ﷺ ۲۲۵، ۲۲۶
عبیدالله بن عمر بن خطاب ۱۴۸، ۱۶۸، ۱۶۹
عبیدالله بن قیس بن عامر ۲۵۴
عبیدالله بن ماحوز ۲۱۸
عبیدالله بن محمد بن ابراهیم امام ۴۰۹
عبیدالله بن محمد بن ابراهیم عباسی ۴۲۹
عبیدالله بن معمر تیمی ۱۵۳
عبیدالله بن یحیی بن خاقان ۵۱۵
عبیدالله هُذلی ۲۷۴، ۲۸۴
عبید بن حارث حبشی ۱۵۰
عبید ثقفی ۱۹۴
عبیده سلمی ۳۰۵، ۳۰۶
عبیده طنبوریه ۴۹۵
عبیدة بن حارث بن عبدالمطلب ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۷۴
عبیدة بن عبدالرحمان سلمی ۲۹۸، ۳۰۵
عبیدة بن هلال یشکری ۲۴۱
عتاب بن اُسید ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۲۸
عتّاب بن ورقای ریاحی ۶۶، ۲۴۱
عتّاب شبیب ۲۴۱
عتّابی ۱۳۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۴۸۸
عتبة بن ابی‌سفیان ۱۸۱، ۱۸۲، ۵۰۱
عتبة بن ابی‌لهب بن عبدالمطلب ۱۰۴
عتبة بن ربیعه ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶
عتبة بن غزوان ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۷
عتبة بن فرقد سلمی ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۰
عتیق ← ابوبکر
عثمان بن ابی العاص ۱۳۲، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۹۲، ۱۹۳
عثمان بن حنیف ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۹۰
عثمان بن حیّان ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۹۰، ۳۷۱
عثمان بن طلحه عبدری ۴۱، ۱۱۳، ۱۴۳، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰
عثمان بن طلحة بن ابی طلحه ۱۷۹
عثمان بن عاصم اسدی ۳۲۹، ۳۳۰
عثمان بن عبدالاعلی ابن سراقة ازدی ۳۴۱، ۳۴۹، ۳۵۲
عثمان بن عبدالله بن سراقة ازدی ۸۲
عثمان بن عـفان ۴۰، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۵، ۶۱، ۶۶، ۷۵، ۸۵، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۷۹، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۲۳، ۳۶۶، ۳۷۵، ۳۹۵، ۳۹۹، ۴۱۸، ۴۶۷
عثمان بن عمارة بن خریم ۳۸۸، ۴۰۸
عثمان بن قَطَن ۲۴۰
عثمان بن محمد بن ابی سفیان ۲۱۶
عثمان بن مسعود ۲۵۶
عثمان بن مظعون ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۶۷، ۱۸۳
عثمان زبیری ۳۶۲
عجیف بن عنبسه ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۶، ۴۹۱
عدنان ۲۹
عدی بن ارطاة ۲۷۶، ۲۸۴، ۲۸۶
عدیّ بن حاتم ۱۱۶، ۲۲۵، ۲۲۶
عدی بن رقّاع ۲۶۸، ۲۷۰
عدی بن زیاد ایادی ۲۴۱
عدیل بن فرّخ ۲۷۸، ۲۷۹
عذرة بن عبدالله فهری ۲۹۶
عرّام بن اصبغ سلمی ۵۰۷
عرَجی ۳۱۳، ۳۱۴
عرفجة بن هرثمه ۱۴۴
عروة بن اثاثة عدوی ۱۸۰
عروة بن ادیّه ← عروة بن حدیر
عروة بن اُذینه ۳۳۳، ۳۳۵
عروة بن حدیر ۶۶، ۲۰۱، ۲۰۲
عروة بن حزام ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۸۹
عروة بن زبیر بن عوّام ۲۶۶، ۲۶۷، ۳۲۲، ۳۳۷
عروة بن زید الخیل ۱۶۸، ۱۶۹
عَریض ۳۰۰
عزّة ضمری دختر جمیل ضمری ← عزّة ضمریه
عزّة ضمریه ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۹۲
عزّة المیلاء ۲۱۳، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۵۵، ۳۷۰

عسّامة بن عمرو معافری ۳۹۲
عسقلانی ۳۰
عطارد بن حاجب ۱۹۹
عطّاف بن سفیان ازدی ۸۲، ۳۹۳، ۴۰۷
عطاء بن ابی رباح ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۶۹، ۳۷۱
عطاء بن یسار ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۹۶
عطرّد ۴۰۴
عطیّهٔ سعدی ۳۳۴
عطیهٔ عوفی ۳۰۲
عطیة بن اسود ۲۲۰
عفان بن مسلم ۴۸۸
عفراء عذریه دختر مهاصر بن مالک ۱۵۶، ۱۸۷، ۱۸۹
عقبهٔ سلولی ۳۱۸، ۳۱۹
عقبة بن ابی معیط ۱۰۳، ۱۰۴
عقبة بن حجاج سلولی ۳۰۸، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۲
عقبة بن عامر جهنی ۱۸۱، ۱۸۵، ۲۰۱، ۲۰۲
عقبة بن غزوان ۱۸۹
عقبة بن فرقد سلمی ۱۴۸
عقبة بن نافع ۶۲، ۷۵، ۱۴۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۹، ۳۱۸، ۴۹۸
عقیل بن ابی‌طالب ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۰
عقیله دختر ابوحقیق ۱۰۷
عکاشه فزاری ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲
عکرمهٔ مدنی ۲۹۰، ۲۹۱
عکرمة بن ابوجهل ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۵۰
عَکَوّک ۴۷۸
عکّی ← محمّد بن مقاتل عکّی
علّان شعوبی ۹۰، ۴۸۰
علّان ورّاق ۹۰
علاء بن حضرمی ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴
علاء بن مغیث یحصبی ۳۶۴، ۴۰۰
علاء بن وهب عامری ۱۶۲، ۱۶۵، ۳۴۲
علقمة بن قیس ۲۱۲
علویه ۵۱۶
علی بن ابی طالب ﷺ ← امام علی ﷺ
علی اصغر بن حسین ﷺ ۶۴
علی بابا ۵۲۲
علی بن اسحاق بن یحیی بن معاذ ۴۹۴، ۴۹۶
علی بن جهم ۵۳۲، ۵۳۵
علی بن حسین ﷺ ← امام سجاد ﷺ
علی بن حسین همدانی ۴۴۴
علی بن حمزة بن عبدالله بن بهمن بن فیروز ← کسائی
علی بن رباح ۲۶۸
علی بن ربن (ربّان) طبری ۵۳۱
علی بن ربیع حارثی ۳۴۵
علی بن ریطه ۳۹۷
علی بن سلیمان عباسی ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۱۰، ۴۲۰
علی بن صدقه ۴۶۹
علی بن طیفور ۸۹
علی بن عبدالعزیز جروی ۴۶۲، ۴۶۴
علی بن عبدالله بن خالد ← سفیانی (علی بن عبدالله بن خالد)
علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب ← علی بن عبدالله عباسی
علی بن عبدالله عباسی ۷۶، ۲۹۱، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۶۱
علی بن عبیدالله بن حسین ۴۴۹
علی بن عمر بن ادریس دوم ۴۸۹، ۴۹۰
علی بن عیسی بن ماهان ۸۳، ۸۸، ۹۶، ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۷، ۴۷۷
علی بن مبارک ← ابن مبارک
علی بن محمد ادریسی ← علی بن محمد منتصر ادریسی
علی بن محمد صلیحی ۴۴۸
علی بن محمد منتصر ادریسی ۴۸۹، ۴۹۰، ۵۱۰
علی بن موسی الرضا ﷺ ← امام رضا ﷺ
علی بن هشام ۸۳، ۴۶۰، ۴۷۹، ۴۸۳، ۴۸۴
علی بن یحیی ارمنی ۷۷، ۵۱۳، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۳، ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵
علی عباسی ← علی بن عبدالله عباسی
عُلیّه دختر مهدی عباسی ۹۴، ۴۷۱
عمّاد ۳۵۶
عماد حنبلی ۳۰
عمار بن بُدَیل ۳۱۰، ۳۱۱
عمار بن یاسر ۴۸، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۸۱
عمار بن یزید ← عمار بن بُدَیل

عمر اقطع ۷۷، ۵۲۹، ۵۳۴، ۵۳۵
عمر الاشرف بن علی زین العابدین ۳۴۱
عمران برمکی ← عمران بن موسی بن یحیی برمکی
عمران بن حطّان ۲۵۳
عمران بن مجالد ۴۲۹
عمران بن موسی بن یحیی برمکی ۴۸۳، ۴۹۰، ۴۹۸
عمر بن ابی ربیعه ۲۴۶، ۲۶۴
عمر بن ادریس دوم ۴۸۸، ۴۹۰
عمر بن ایوب کنانی ۴۰۷
عمر بن حفص بن عثمان مهلّبی ۲۵۳، ۳۵۷، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶
عمر بن حفصون ۵۱۹
عمر بن خطّاب ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۶۱، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۴، ۳۰۰، ۳۱۶، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۷۲
عمر بن ربیع ۱۲۵
عمر بن ربیعه ۲۲۴، ۳۰۹
عمر بن زبیر ۳۶۳
عمر بن زراره ۳۲۴
عمر بن سعد بن ابی وقاص ۶۴، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۲
عمر بن عباس خثعمی ۳۸۱
عمر بن عبدالعزیز ۶۲، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۲۳۰، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۴۱، ۳۵۵، ۳۹۴، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۷۹
عمر بن عبدالعزیز هبّاری ۴۹۸، ۵۳۰
عمر بن عبدالعزی عمر ۳۵۵
عمر بن عبدالله اقطع ← عمر اقطع
عمر بن عبدالله مرادی ۳۰۸، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۹
عمر بن عبیدالله بن معمّر ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۴۱، ۲۸۲
عمر بن عثمان بن عفّان ۳۶۲
عمر بن علاء ۲۶۰، ۳۵۶، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۹
عمر بن مروان ۴۰۵
عمر بن معاویه قیسی ۴۶۴
عمر بن مهران ۴۰۸
عمر بن هبیره فـزاری ۶۲، ۶۹، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۸، ۳۰۴، ۳۲۵، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۳۸
عمر بن یزید بن عبدالملک ۳۲۳
عمر بن یوسف ثقفی ۷۲، ۷۳
عمرکی ← عمرو بن محمد عمرکی
عمر وادی ۳۶۲
عمرو بن اشدق اموی ۶۵، ۲۳۰، ۲۳۱
عمرو بن أهتم ۱۹۹
عمرو بن بانه ۴۶۵
عمرو بن بکر تمیمی ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵
عمرو بن حارثه ۳۷
عمرو بن حبیب بن عمرو ۱۵۴
عمرو بن دینار ۲۶۷، ۳۲۵، ۳۲۶
عمرو بن زبیر ۲۰۴، ۲۰۵
عمرو بن زهیر ضبی ۳۷۵
عمرو بن سعید بن عاص ۶۵، ۷۰، ۷۱، ۱۹۴، ۲۰۵، ۲۱۶، ۲۳۰
عمرو بن سلیم تجیبی (قویع) ۸۳، ۵۱۱، ۵۲۴
عمرو بن عاص ۴۱، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۶۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۴۴، ۵۲۱
عمرو بن عبید ۳۳۹، ۳۶۰، ۳۶۱
عمرو بن عثمان بن عفان ۲۲۹
عمرو بن عثمان بن قنبر حارثی ← سیبویه
عمرو بن فاتک کلبی ۲۹۰
عمرو بن قیس کندی ۲۷۷، ۳۵۵
عمرو بن مالک بن عتبة قرشی ۱۳۵
عمرو بن محمد عمرکی ۸۳، ۴۱۲، ۴۱۳

عمرو بن مرّهٔ جهنی ۱۳۵
عمرو بن مسعده ۸۴، ۸۶، ۴۸۴
عمرو بن مسلم باهلی ۲۷۶، ۲۹۶
عمرو بن معاویهٔ قیسی ۸۳
عمرو بن معد یکرب ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۶۹
عمرو بن منتفق ۲۰۴، ۲۰۵
عمرو بن هشام مخزومی ← ابوجهل
عمرو بن یزید ازدی ۴۷۷
عمرو تمیمی ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵
عمروس بن یوسف ۴۱۵، ۴۴۳
عمرو فرغانی ۴۹۱
عمرو یشکری ۳۱۳
عَمره دختر رواحه ۲۲۱
عمره دختر مرداس ۱۸۶
عَمره دختر نعمان بن بشیر ۲۲۴
عمرهٔ نجاری ۲۷۶، ۲۷۷
عمرة القضا ۴۱
عموریه ۶۱، ۷۷، ۸۹، ۱۴۸، ۲۶۰
عمیر بن حباب سلمی ۲۰۳، ۲۳۰، ۲۳۱
عمیر بن وهب جمحی ۱۴۴، ۱۴۹
عمیطر ← سفیانی (علی بن عبدالله بن خالد)
عنان ناطفیه ۴۹۸
عنبسة بن اسحاق ضبّی ۵۱۷
عنبسة بن سُحَیْم کلبی ۶۲، ۲۹۰، ۲۹۶، ۳۰۶
عوانة بن حکم ۳۶۵
عوف بن صَبُرهٔ سهمی ۱۲۸
عوف بن عبد مناف ۹۵
عوف بن محلّم شیبانی ۵۰۳
عوفید الوهیم ← عیسوی
عون بن جعفر بن ابی‌طالب ۲۳۹
عیّاد بن علقمهٔ مازنی ۲۰۸
عیّاش بن آخیل ← عیّاش بن آشیل
عیّاش بن آشیل ۶۲، ۲۵۷
عیاض بن حارث ۲۰۰
عیاض بن غنم ۶۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰
عیاض بن وهب هوّاری ۸۲، ۴۱۲
عیسوی ۳۵۲
عیسی ﷺ ۳۴، ۳۵، ۷۵، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۴۱، ۲۳۴، ۲۴۷، ۲۶۴، ۳۵۷
عیسی بن ادریس دوم ۴۸۸، ۴۹۰
عیسی بن جعفر عباسی ۴۱۸، ۴۲۰
عیسی بن دینار غافقی ← ابن دینار
عیسی بن ربعان ازدی ۴۹۷
عیسی بن زید طالبی ۳۹۳
عیسی بن شهید ۵۰۲
عیسی بن صبیح ۴۹۸
عیسی بن علی بن عبدالله عباسی ۳۴۰، ۳۶۵، ۳۸۸، ۴۴۰
عیسی بن علی بن عیسی بن ماهان ۴۷۷
عیسی بن علی راهب ۳۸۸
عیسی بن عمر ثقفی ۳۶۷، ۴۰۲
عیسی بن لقمان بن محمد جمحی ۳۸۳
عیسی بن ماهان ۴۱۳، ۴۲۳، ۴۳۴
عیسی بن محمد بن ابی‌خالد ۴۶۲
عیسی بن محمد بن سلیل نوشری ۵۳۰
عیسی بن منصور رافعی ۴۸۲، ۴۸۳، ۵۰۲
عیسی بن موسی بن عجلان ۳۶۸
عیسی بن موسی بن محمد بن علی عباسی ۸۰، ۸۱، ۸۷، ۹۷، ۳۴۰، ۳۴۸، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۹۲، ۳۹۵
عیسی بن یزید اسود مکناسی ۳۵۳، ۳۷۵
عیسی بن یزید جلّودی ۴۷۵، ۴۷۹
عیسی بن یونس بن عمرو سبیعی همدانی ← عیسی سبیعی
عیسی سبیعی ۴۲۶
عیشون بن سلیمان بن یقظان ۳۸۹، ۴۰۵
عیهلة بن کعب بن عوف عنسی مذحجی ۱۲۱
عیهلة بن کعب عنسی ← اسود عنسی
عیینة بن حصن فزاری ۱۱۰
عیینة بن موسی بن کعب ۸۲، ۳۵۷
عیینة بن موسی تمیمی ۳۵۸
غالب بن عبدالله ۱۱۲
غریض ۲۲۷، ۲۵۷، ۲۶۸، ۲۷۰
غزال ۵۳۸
غزالهٔ حروریّه (همسر شبیب) ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۶۷
غسّان بن عبّاد ۴۷۵، ۴۸۳، ۴۹۰

غیلان بن مسلم دمشقی ۵۶، ۸۵، ۲۴۷، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۲۷
غیلان بن مسلمِ قدری ← غیلان بن مسلم دمشقی
فاخته ← ام هانی
فارس الاسلام ← سعد بن ابی وقاص
فارعه دختر همّام بن عروهٔ ثقفی ۲۶۹
فارعة دختر طریف ۴۱۰
فاروق ۱۴۶
فاطمه دختر ابوطالب بن هاشم ۱۷۳
فاطمه دختر ابومسلم خراسانی ۳۵۰، ۴۹۱، ۴۹۲
فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبدمناف ۱۷۴
فاطمه دختر حسین بن عبدالله ۵۳۸
فاطمه دختر حسین بن علی‌ؑ ۲۹۸، ۳۰۰
فاطمه دختر عبدالملک بن مروان ۲۶۵
فاطمه دختر عتبة بن ربیعه ۲۰۵
فاطمه دختر قیس قریشی ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۱۵
فاطمه دختر ولید بن عبد شمس ۲۱۲
فاطمه دختر هشام بن ولید ۳۲۴
فاطمه دختر یعقوب هاشمی ۳۹۶
فاطمهٔ زهـراؑ ۴۶، ۴۷، ۵۲، ۵۳، ۸۶، ۹۱، ۱۰۳، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۲، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۹، ۲۳۹، ۲۴۹، ۲۸۲، ۳۰۰، ۳۶۶، ۳۷۲، ۳۸۲، ۵۳۰
فاکه بن مغیرهٔ مخزومی ۱۳۱، ۱۸۰
فتح بن خاقان ۸۹، ۴۹۴، ۴۹۷، ۵۰۹، ۵۲۳، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳
فرّاء ۴۲۶، ۴۶۵، ۴۹۳، ۵۲۶
فرزدق ۲۰۹، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۹۲، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱
فرعون ۵۱۴
فضالة بن عبدالله انصاری ۱۸۶
فضالة بن عبید انصاری ۱۹۴، ۱۹۵
فضل برمکی ← فضل بن یحیی برمکی
فضل بن ابی عنبر ۸۳، ۴۶۴
فضل بن دکین ۴۸۶
فضل بن دینار ۳۷۶
فضل بن ربیع ۴۱۰، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۱، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۵۸، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹
فضل بن ربیع بن یونس ۸۷، ۸۸، ۹۴، ۹۵، ۹۷
فضل بن روح بن حاتم مهلّبی ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۰
فضل بن سلیمان طوسی ۳۹۰
فضل بن سهل ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۵، ۹۷، ۴۳۹، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۹، ۴۶۵، ۴۶۸، ۴۸۳، ۵۱۶
فضل بن صالح بن علی عباسی ۸۰، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۰۰
فضل بن عباس ۱۲۷، ۱۲۸
فضل بن عبدالصمد رقّاشی ← رقّاشی
فضل بن قارن ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۳۶
فضل بن ماهان عمانی ۴۴۴
فضل بن مروان ۵۰۹، ۵۳۸
فضل بن مروان بن ماسرج ۴۸۴، ۴۸۷
فضل بن یحیی بـرمکی ۸۱، ۹۴، ۹۵، ۳۶۶، ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۲۰، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۶۸، ۵۰۶، ۵۱۳
فضل خارجی ۳۹۳
فضل مدنیّه ۵۱۹
فضیل بن عیاض ۴۲۷، ۴۳۷
فطیس بن سلیمان ۴۶۲
فوطی ۴۹۸
فوکاس ۳۳، ۳۴، ۹۸، ۱۱۱، ۱۴۱
فیروز ۱۴۷، ۱۵۲
فیروزان پسر هرمز ۱۴۲
فیروز دیلمی ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۶۹، ۱۷۷، ۱۹۴، ۱۹۶
فیروز نهاوندی ← ابولؤلؤ
فیض بن محمد بن حکم ثقفی ۲۵۵
فیلیپیکوس باردان ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۸۴
القائم بالحق (بن امین) ۴۴۶
قارن ۱۲۴، ۱۵۸، ۲۳۵
قاسم بن ابراهیم بن اسماعیل بن حسن مثنی ۸۱
قاسم بن ابراهیم بن طباطبا ← قاسم رسّی
قاسم بن ادریس دوم ۴۸۹، ۴۹۰
قاسم بن اسحاق ۳۶۳
قاسم بن الرشید ← قاسم بن هارون الرشید
قاسم بن راشد ۴۲۸
قاسم بن سلّام ۴۶۳، ۵۱۲
قاسم بن عمر ثقفی ۳۲۸

قاسم بن محمد بن ابی‌بکر ۲۹۶
قاسم بن هارون الرشید ۸۷، ۸۸، ۹۴، ۴۱۹، ۴۴۶، ۴۵۴، ۴۶۸
قاسم بن یوسف بن عبدالرحمان فهری ۳۵۹
قاسم به شذونه ۳۵۹
قاسم رسّی ۸۱، ۵۲۹، ۵۳۰
قاسم مؤتمن ← قاسم بن هارون الرشید
قاضی ابویوسف ۳۶۹
قاضی احمد بن ابی دؤاد ۹۶
قاضی اسد بن فرات ۷۷
قاضی باقلانی ۵۰۷
قبیحه مادر معتز ۸۵، ۸۹، ۵۳۲، ۵۳۳
قبیصة بن جابر اسدی ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۵۲
قبیصة بن ذؤیب ۲۵۷، ۲۵۸
قتادهٔ سدوسی ۳۱۰، ۳۱۱
قتادة بن نعمان انصاری ۱۴۶، ۱۴۷
قتیبة بن مسلم باهلی ۶۲، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۸۳، ۳۲۶، ۳۲۸
قتیله دختر حارث بن کلده ۱۰۴، ۱۳۸، ۱۴۰
قتیله دختر عبدالعزی ۲۳۵
قثم بن عباس ۳۹۷
قُثَم بن عبیئه ← صلتان عبدی
قحطبه بن شبیب طائی ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۸۵
قداح ۴۱۲
قدامة بن مظعون جُمَحی ۱۶۵، ۱۶۶
قراطیس ۵۰۸
قرفه ۱۱۱
قرة بن شریک ۶۴، ۲۶۱، ۲۷۱، ۲۷۲
قریّه ۲۵۲
قزوینی ۳۰
قصیّ بن عبدِ مناف ۳۵
قطامی ۳۳۳، ۳۳۶
قطب شاه داود ۴۴۸
قطرب ۴۶۲، ۴۶۳، ۵۲۸
قطری بن فجائة ۶۶، ۶۷، ۲۲۰، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۵۱
قطن بن عبدالملک ۳۲۱
قطّیة دختر بشر بن عامر کلبی ۵۲
قعقاع بن عمرو تمیمی ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۷۳، ۱۷۵
قعنبی ۴۸۹
قفطی ۳۰، ۴۱۳
قلم رومیّه ۵۱۹
قنبر غلام علی ﷺ ۵۲۶
قیس بن ابی العاص بن قیس سهمی قرشی ۱۴۸
قیس بن اسلت ۱۸۶
قیس بن ثعلبه ۴۰۷
قیس بن ذریح بن حباب کنانی ۲۲۵، ۲۲۷
قیس بن سعد بن عباده ۱۶۹، ۱۷۲، ۲۰۴، ۲۰۵
قیس بن عاصم ۱۳۹، ۱۴۰
قیس بن عبّاد ۲۵۴، ۲۵۶
قیس بن عصمه اوسی انصاری ۱۰۹
قیس بن مخرمة بن مطلب بن عبد مناف ۳۷۲
قیس بن مکشوح ۱۲۲، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۹۶
قیس بن ملوح بن مزاحم ← مجنون لیلی
قیسِ سهمیِ قرشی ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۳
قیس عیلان ۴۳۲
قیصر روم ۱۸۳، ۲۷۹، ۲۸۸
کاتب ۸۴
کاظم ﷺ ← امام موسی کاظم ﷺ
کاهنه ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۹، ۲۸۱
کتره ۴۹۰
کثیّر بن ابی وداعه ۲۶۷
کُثیّر بن شهاب مذحجی ۲۰۷
کثیر بن صلت ۲۷۸
کُثیّرِ شاعر ۲۵۶
کُثیّر عزّة ۲۳۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲
کسائی ۴۱۳، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۶۵، ۴۹۳
کسرای اول ۹۸
کسرای دوم ← خسرو پرویز
کسری ۳۳، ۹۶، ۹۸
کسیله ۲۰۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۳
کُسیله بربری ۲۱۴، ۲۲۸، ۲۲۹
کُسیله قیروان ۲۲۹

کعب الاحبار ۱۵۹، ۱۶۰
کعب الاشرف ۳۸، ۳۹، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۸۱
کعب بن زهیر ۱۱۶، ۱۵۱
کعب بن سور ۱۳۶، ۱۶۵، ۱۶۷
کعب بن مالک سلمی ۱۸۷، ۱۸۹
کلاعی ۲۲۱
کلثم دختر سعد مخزومی ۲۶۵
کلثوم بن عیاض قشیری ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۵۱
کلیب بن جمیع کلبی ۸۲، ۴۱۲
کُمیت اسدی ۳۲۵، ۳۲۶
کمیت بن زید بن خُنیس اسدی ۲۴۹، ۲۵۱، ۳۲۳
کنزه ۴۲۹
کنستانتین ۱۴۰، ۱۸۲، ۳۰۵، ۳۲۰
کنستانتین پنجم ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۹، ۳۴۴، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۴، ۳۸۸
کنستانتین چهارم ۱۸۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۶۴
کنستانتین دوم ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۸۶
کنستانتین سوم ۱۴۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۸۰، ۱۸۶، ۲۱۹
کنستانتین ششم ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۱۵، ۴۲۳، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۷، ۴۴۲
کیروس ← مقوقس
کیسان غلام علی بن ابی‌طالب ۵۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۴، ۲۴۹، ۲۷۴
گریگور مامیکونیان ۱۷۸
گریگوریوس ۶۲، ۱۵۱، ۱۵۲
لئون پنجم ۴۴۴، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۹۶
لئون چهارم ۴۱۵، ۴۳۱
لئون سوم ۲۷۳، ۳۱۸، ۳۱۹، ۴۱۹
لبابه دختر حارث بن حزن هلالی ← لبابه کبری
لبابه صغری دختر حارث هلالی ۱۴۳، ۱۶۲، ۱۶۵
لبابه کبری همسر عباس بن عبدالمطلب ۱۴۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۵، ۲۰۰، ۲۶۰
لبنی دختر معمر بن حباب کعبی ۲۲۵، ۲۲۷
لبیدِ شاعر ۱۲۲
لبید عامری ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۷۸، ۱۷۹
لدریک ۴۹۳
لقیط محاربی ۴۳۱
لوئیس پرهیزگار ← لوئیس پسر شارلمانی
لوئیس پسر شارلمانی ۴۳۶، ۴۴۴، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۶۷، ۴۹۴، ۴۹۶، ۵۰۱
لیث بن سعد ۳۳۰، ۴۰۴، ۴۱۱، ۴۲۰، ۴۴۱، ۴۷۹، ۵۰۰، ۵۱۰، ۵۱۱
لیث بن فضل ابیوردی ۴۱۶، ۴۶۱
لیلی اُخیلیه ۱۴۰، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷
لیلی دختر جودی ۱۹۵
لیلی دختر زیّان بن اصبغ کلبی ۵۲، ۲۵۶
لیلی دختر سعد ۲۴۵
لیلی دختر طریف ۴۵۳
لیلی دختر عاصم بن عمر بن خطاب ۲۳۰، ۲۸۲
لیلی دختر مسعود تمیمی ۲۲۶
لیلی عامری ۲۲۵، ۲۲۷
لیلی غفاری ۱۷۶
لیونتینوس ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۵۶
لیون چهارم ۳۷۸، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۸
لیون خزری ← لیون چهارم
لیون سوّم ۳۸۰
لؤلؤی (حسن) ۴۴۶، ۴۵۹
لؤیّ بن غالب ۴۳۴، ۵۳۵
ماجشون (یعقوب) ۳۲۱، ۳۲۲، ۴۷۵
مارتیا ۱۴۰
مارده ۵۰۰
مارسلن برتلو ۴۵۲
ماریهٔ قبطیه ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۵۵
مازنی ۵۳۶
مازیار بن قارن ۸۳، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷
ماشُبذان ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۷۰، ۱۷۲
ماسرجویه ۸۴، ۴۵۴، ۴۵۵
ماشاء الله، ۴۵۵
مالک اشتر نخعی ۸۵، ۱۲۳، ۱۶۸، ۲۹۴
مالک السّرایا ۱۹۹
مالک الصوائف ۱۹۹
مالک بن ابی سمح ۳۵۶
مالک بن انس ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۷۷، ۳۸۸، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۱۷، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۳۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۸، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۸۹، ۴۹۵، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۱۱، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۸

مالک بن حارث ← مالک اشتر نخعی
مالک بن حذیفة بن بدر ۱۱۱
مالک بن دینار ۳۳۸
مالک بن ربیعه ساعدی ۱۷۳، ۱۷۶
مالک بن ریب تمیمی ۲۰۴، ۲۰۶
مالک بن شبیب باهلی ۳۰۵
مالک بن طوق بن عتاب تغلبی ۵۰۷
مالک بن عبداللّه خثعمی ۳۶۴
مالک بن عبیدالله ۱۸۴
مالک بن کیدر صفدی ← مالک بن نصر (کیدر)
مالک بن مسمع ربعی ۲۳۵، ۲۳۷
مالک بن نصر (کیدر) ۴۹۳، ۴۹۴
مالک بن نضر ۱۰۶
مالک بن نویره ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۳
مالک بن هبیره سکونی ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۱۸، ۲۱۹
مالک بن هیثم خزاعی ۳۵۷، ۵۰۶
مالک شجاع ۱۸۴
مانوئل ۱۸۶
ماه‌آفرید (به‌آفرید) ۳۵۰
ماهان (میمون) پسر بهمن ۴۲۸
مأمون ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۳۹۶، ۴۰۳، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۶، ۵۲۰، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸
المبارک ← ابراهیم بن مهدی عباسی
مبارک بن واضح ۴۱۶
مبرّد ۵۳۳
متنبّی ۵۰۵
متمم بن نویره ۱۲۳
مستوکل ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۹، ۹۷، ۴۸۷، ۴۹۷، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸
متوکل علی الله ← متوکل
مثنی بن حارثهٔ شیبانی ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰
مجاشع بن حریث انصاری ۳۵۶
مجاشع بن مسعود سلمی ۱۴۸، ۱۶۵، ۱۶۷
مجّاعهٔ تمیمی ← مجاعة بن سعر تمیمی
مجاعة بن سعر تمیمی ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱
مجاهد بن جبیر ۲۶۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۶۲، ۳۷۱
مجد بن حبیب ۲۵۸
مجذّر بلوی ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷
مجزأة بن ثور ۱۳۵، ۱۳۶
مجزأة بن کوثر ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳
مجلسی ۱۴۱
مجنون بن ملوح ← مجنون لیلی
مجنون لیلی ۲۲۵، ۲۲۷
محارب بن قیس ۴۳۳
محبوبه ۵۳۰، ۵۳۲
محسن ۱۲۳
محقق شوشتری ۴۸۹
محمد (ابن حنفیه) ← محمد بن حنفیه
محمد (المعتز) ← معتز عباسی
محمد (المعتصم بالله) ← معتصم
محمد المنتصر ← منتصر
محمد المهدی ← مهدی، خلیفه عباسی
محمد امین عباسی ← امین خلیفه عباسی
محمد برادر حجاج بن یوسف ثقفی ۲۶۲
محمد بن ابراهیم ۸۱
محمد بن ابراهیم امام ۳۶۶، ۴۰۹
محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن مثنی ← ابن طباطبا
محمد بن ابراهیم بن اغلب ۵۱۶، ۵۲۱
محمد بن ابراهیم بن دینار ۴۲۴
محمد بن ابراهیم زیادی ۴۵۷

محمد بن ابراهیم فزاری ۸۴، ۳۷۹، ۴۱۳
محمد بن ابوبکر ۵۱، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۹۰، ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۶۷، ۲۹۴، ۲۹۶
محمد بن ابی الجواری ۴۷۵، ۴۸۲، ۴۸۳
محمد بن ابی‌ثور ← ابوالخطاب اسدی
محمد بن ابی حذیفه ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷
محمد بن ابی خالد ۴۶۰
محمد بن ابی ساره علی (حسن) کوفی (رواسی) ۴۲۶
محمد بن ابی‌یزید ← ابوالخطاب اسدی
محمد بن ادریس دوم (محمد منتصر) ۴۸۹، ۴۹۰
محمد بن اسحاق ۱۴۷
محمد بن اسحاق بن ابراهیم بن حسین طاهری ۵۱۵
محمد بن اسحاق مصعبی ۵۱۲
محمد بن اسماعیل بخاری ۵۲۱
محمد بن اسماعیل بن جعفر (صادق) ← محمد بن اسماعیل مکتوم
محمد بن اسماعیل درزی ۴۴۷
محمد بن اسماعیل مکتوم ۳۵۹، ۴۴۷
محمد بن اشعث ۸۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۹۹
محمد بن اغلب ۷۷، ۸۳، ۴۹۶، ۴۹۷، ۵۰۴، ۵۱۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴
محمد بن بعیث ۵۱۱
محمد بن جعفر ۲۳۹
محمد بن جعفر بن ابی‌طالب ۱۶۸، ۱۶۹
محمد بن جعفر صادق‌ؑ ۴۵۰، ۴۵۷، ۵۳۳
محمد بن حاتم بن هرثمة بن نضر ۵۰۹
محمد بن حبیب ۲۵۲، ۲۸۷، ۲۸۹، ۵۲۸
محمد بن حزم ۲۷۱
محمد بن حسن بن فرقد ← محمد بن حسن شیبانی
محمد بن حسن شیبانی ۵۵، ۳۶۹، ۳۸۰، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۵، ۴۷۶، ۵۱۰
محمد بن حُمَید طوسی ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۹۱، ۵۰۰، ۵۰۵
محمد بن حنفیه ۵۳، ۱۷۵، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۷۴، ۲۹۲، ۴۸۷
محمد بن خالد برمکی ۴۰۱، ۴۱۰
محمد بن خالد بن عبدالله قسری ۳۲۶، ۳۵۶، ۳۶۰
محمد بن رشید (ابوعیسی) ۴۵۷
محمد بن زکریای رازی ۴۵۵، ۵۳۱
محمد بن زهیر بن مسیّب ازدی ۴۰۱، ۴۳۶، ۴۶۰
محمد بن زیاد ۴۱۸
محمد بن زیاد بن ابیه ۵۲۸
محمد بن زیاد حارثی ۳۴۴
محمد بن سائب ۴۵۹
محمد بن سرّی بن حکم ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۴
محمد بن سعد بن ابی وقاص ۲۵۱، ۲۵۲
محمد بن سعد زهری ۵۰۳
محمد بن سعید بن عبدالعزیز اموی ۳۴۱
محمد بن سفّاح ۳۴۹، ۳۵۹، ۳۹۷
محمد بن سلیمان (ابوضمره) ۳۸۰
محمد بن سلیمان بن علی عباسی ۸۱، ۳۶۴، ۳۸۴، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۴، ۴۰۱، ۴۱۸
محمد بن سیرین بصری ← ابن سیرین
محمد بن شهاب زهری ← زهری
محمد بن صالح بن بیهس کلابی ← ابن بیهس
محمد بن صبیح کوفی ← ابن سمّاک
محمد بن صول ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۴۸
محمد بن ظفر بن عمیر بن ابی شمر کندی حضرمی ۲۳۱
محمد بن عایشه (ابن عایشه) ۲۷۸
محمد بن عباس هاشمی ۵۲۸
محمد بن عبدالجبار بربری ۴۷۵
محمد بن عبدالحکم ۴۷۹
محمدبن‌عبدالرحمان(دوم)بن‌حکم ۵۱۷،۵۱۹،۵۲۰،۵۲۷،۵۲۹،۵۳۴
محمد بن عبدالله بن حسن مثنّی ۳۶۰
محمد بن عبدالله بن طاهر ۵۱۷، ۵۳۳، ۵۳۸
محمد بن عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس ← محمد بن سفّاح
محمد بن عبدالله تیمی ۴۶۲
محمد بن عبدالله سفّاح ← محمد بن سفّاح
محمد بن عبدالله قمی ۵۲۲
محمد بن عبدالله کثیری ۳۸۰
محمد بن عبدالله ← محمد نفس زکیه
محمد بن عبدالملک ۳۳۲
محمدبن‌عبدالملک‌بن‌زیات ۸۴، ۸۹، ۴۹۹، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۲۵، ۵۳۷

محمد بن عبدالملک بن زیاد ۴۹۴
محمد بن عبدالملک بن مروان ۲۹۰
محمد بن عبدون ۵۲۰، ۵۲۲
محمّد بن عفان ازدی ۳۶۱
محمد بن علی‌ؑ ← محمد بن حنفیه
محمد بن علی بن داود عباسی ۴۱۸
محمد بن علی بن عبدالله بن عباس ۲۷۴، ۲۷۷، ۳۱۱، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۳۵، ۳۴۲، ۳۵۷
محمد بن عمر واقدی ۳۷۵
محمد بن عمرو بن حزم ۲۷۷
محمد بن فضل جرجرائی ۵۰۹، ۵۳۴
محمد بن قاسم ۷۰، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۳۰۲
محمد بن قاسم بن عمر أشرف ۸۱
محمد بن قاسم بن محمد بن حکم بن ابی عقیل ثقفی ← محمد بن قاسم ثقفی
محمد بن قاسم ثقفی ۶۲، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۷۴، ۳۰۲
محمد بن قاسم علوی ۸۱، ۴۸۶، ۵۰۳
محمد بن محمد بن اغلب ۵۳۵
محمد بن محمد علوی ۴۴۹، ۴۵۰
محمد بن محمد، نوهٔ زید بن علی ← محمد بن محمد علوی
محمد بن مروان ۶۶، ۷۵، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۵۴، ۲۶۲، ۲۸۱، ۲۸۳، ۳۲۱
محمد بن مسلم باهلی ۴۱۵
محمدبن مسلمهٔ انصاری ۱۸۰، ۱۸۱
محمد بن معاذ ۴۶۰
محمد بن معاویة بن زفر بن عاصم ۴۱۲
محمد بن مقاتل عکّی ۸۳، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۱
محمد بن موسی بن شاکر ۴۵۳
محمد بن موسی بن طلحة بن عبیدالله تمیمی ۲۴۰، ۲۴۱
محمد بن موسی خوارزمی ← خوارزمی
محمد بن نوح ۹۶، ۴۸۴، ۴۸۵
محمد بن واثق عباسی ۸۹، ۵۰۹، ۵۱۳
محمد بن هارون الرشید ← معتصم
محمد بن هشام مخزومی ۳۰۵، ۳۱۴
محمد بن یزداد ۴۶۰، ۵۰۴
محمد بن یزید ۲۷۱، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۴، ۳۴۱
محمد بن یزید بن حاتم مهلّبی ۴۴۱
محمد بن یزید قرشی ۲۷۳
محمد بن یوسف ثقفی ۲۴۵، ۲۶۲، ۳۲۶
محمد بن یوسف فهری ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۷
محمد بن یوسف مروزی ۵۱۲
محمد ثانی ۵۳۶
محمد جوادؑ (امام) ۵۳
محمّد (حبیب) پسر جعفر (مصدّق) ۳۵۹
محمد حنفیه ← محمد بن حنفیه
محمد دیباج ۸۱، ۴۵۷
محمد سری ۴۶۴
محمّدﷺ، پیامبر، رسول اکرم، رسول الله، رسول خدا ۲۷، ۲۹، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۶، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۱، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۸۷، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۵، ۴۳۸، ۴۷۲، ۴۸۹، ۵۰۴، ۵۱۰
محمد فرزند علی بن موسی، ۹۵
محمد (مکتوم اول) ۵۲۱
محمد مکتوم ← محمد بن اسماعیل مکتوم
محمد منتصر ادریسی ۴۷۵، ۴۸۸، ۴۸۹
محمد مهدی عباسی (منتظر) ۵۳، ۸۷، ۳۴۸، ۳۷۸
محمد نفس زکیه ۸۰، ۸۱، ۸۶، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۷۲، ۳۷۹، ۳۹۲، ۳۹۳

محمود بن عبدالجبار ۴۷۲
محمود سبکتکین ← محمود غزنوی
محمود غزنوی ۱۳۴، ۵۳۰
محمود نیسابوری ۵۱۵
مخارق بن یحیی ۵۰۶
مختار ثقفی ۵۳، ۶۶، ۱۲۷، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۹، ۲۷۴، ۲۷۹، ۳۲۳، ۳۵۸
مخلد بن مرّهٔ ازدی ۸۳، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۲۱
مخلد بن یزید مهلّبی ۲۷۸، ۲۷۹
مدائنی ۴۹۶
مدرار ۳۵۴، ۳۹۲، ۴۶۶، ۴۶۹
مدرار المنتصر ← مدرار
مدرار بربری ← مدرار
مدرار سمعو بن واسول ← مدرار
مدرک بن مهلب ۲۵۴
مراجل ۳۹۶، ۴۸۵
مرارة بن ربیعه ۱۸۹
مرثد بن ابی‌مرثد غنوی ۱۰۸، ۱۰۹
مَرحب رئیس قلعهٔ صعب ۱۸۱
مرداس بن ابی عامر سلمی ۱۴۸
مرداس بن ادیّه ۲۱۰
مرداس بن حُدیر ۶۶، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۲۰
مرزبانی ۲۹۲، ۳۳۸
مرزوقی ۴۹۵
مروان بن ابی‌حفص ۸۴، ۸۶، ۳۷۳، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۳۷
مروان بن حکم ۵۱، ۵۲، ۶۳، ۶۵، ۷۰، ۷۱، ۱۵۱، ۱۶۴، ۱۷۷، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۵۳، ۳۰۷، ۳۷۰، ۴۱۸
مروان بن عبدالعزیز ۲۹۲
مروان بن محمد اموی ۵۱، ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۷۴، ۷۶، ۲۹۰، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۵۱، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۲، ۴۰۴، ۴۲۴، ۴۴۴
مروان بن ولید ۲۶۳
مروان جعدی ← مروان بن محمد اموی
مروان جلّیقی ۴۷۵
مزاحم بن عمرو سلولی ۳۳۳
مزدک ۳۴، ۹۱، ۹۵، ۳۱۱، ۴۱۳
مزنه مروانی ۴۰۴، ۴۰۵
مزنه مروانیه ← مزنه مروانی
مسافر بن کثیر شیبانی ۸۲، ۳۴۸
المستضیء ۴۴۸
المستعلی ابوالقاسم احمد بن المستنصر ۴۴۸
المستعین ۸۱، ۸۹، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۳، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸
المستنصر بالله، ابوتمیم معدّ فاطمی ۴۴۸
مستورد بن عُلّفه ۶۶، ۱۸۰، ۱۸۱
مسرور (جلّاد هارون الرشید) ۹۵
مسرور خادم ۹۴
مسروق یحصبی ۲۸۸
مسعده صولی ۴۸۴
مسعود بن ابی‌زینب عبدی ← مسعود عبدی خارجی
مسعود بن ارسلان لخمی ۴۹۱، ۴۹۲
مسعود بن عون ۱۸۳، ۱۸۴
مسعود عبدی خارجی ۶۷، ۲۹۰
مسعودی ۳۰، ۷۳، ۳۷۹، ۴۰۴، ۴۴۲، ۵۰۸
مسکین دارمی ۲۶۱
مسلم ۴۰۸، ۴۱۴، ۴۴۶، ۴۸۹، ۵۱۷، ۵۲۳
مسلم بن حجاج ۵۲۵
مسلم بن خالد زنجی ۴۵۸
مسلم بن زیاد اصم ۴۰۹، ۴۱۱
مسلم بن سعید بن اسلم کلابی ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۵
مسلم بن سعید بن اسلمی ← مسلم بن سعید بن اسلم کلابی
مسلم بن سعید کلابی ← مسلم بن سعید بن اسلم کلابی
مسلم بن عقبهٔ مرّی ۵۲، ۶۵، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۳۲۲
مسلم بن عقیل ۶۴، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۹
مسلم بن قتیبهٔ باهلی ۷۰، ۷۲، ۹۳، ۳۶۷، ۳۶۸
مسلم بن محرز ← ابن محرز
مسلم بن ولید (صریع الغوانی) ۸۴، ۴۲۳، ۴۳۷، ۴۶۸
مسلم بن یسار ۲۷۸، ۲۸۰
مسلم زنجی ۴۱۳

مسلمة بن خالد ۱۳۸
مسلمة بن عبدالملک ۶۲، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۳۸
مسلمة بن مخلد انصاری ۱۸۵، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵
مسلمة بن هشام بن عبدالملک بن مروان ۳۱۶، ۳۴۹
مسلمة بن یحیی بجلی ۳۹۹
مسلمة بن یعقوب بن علی ۴۴۶
مسوّر بن مخرمه ۴۷، ۴۸، ۱۵۱، ۱۶۳، ۱۸۹، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶
مسیّب بن بشر ریاحی ۲۸۴، ۲۹۴، ۲۹۵
مسیّب بن زهیر ضبّی ۳۸۶، ۳۹۰
مسیح ﷺ ← عیسی ﷺ
مسیلمهٔ کذّاب ۴۳، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۵۰، ۱۹۹
مسیلمة بن ثمامه ← مسیلمهٔ کذّاب
مصّاد ۶۶
مصّاد بن یزید بن نعیم شیبانی ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳
مصعب الخیر ← مصعب بن عمیر
مصعب بن ربیع خثعمی ۳۹۱
مصعب بن زبیر ۶۵، ۶۶، ۷۱، ۲۰۵، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۸۰، ۲۸۲، ۳۰۹، ۵۱۶
مصعب بن زریق ۴۶۴
مصعب بن عبدالرحمان بن عوف زهری ۲۱۵
مصعب بن عبدالله قرشی ۴۵۸
مصعب بن عمرو سلولی ۳۳۳
مصعب بن عمیر ۱۰۶، ۱۰۷
مصعب بن محمد والبی ۶۷
مضر بن نزار ۴۳۲
مطرّف بن مغیرة بن شعبهٔ ثقفی ۶۹، ۲۴۱، ۲۴۳
مطروح بن سلیمان بن اعرابی ۳۸۹، ۴۰۳، ۴۰۵
مطّلب بن عبدالله بن مالک خزاعی ۴۴۴، ۴۵۰، ۴۶۱
مطیع بن ایاس ۳۹۰
مظفر فرزند ایتاخ ۵۱۰
معاذ بن جبل ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۷۳، ۲۴۴، ۲۴۵
معاذ بن عمرو ۱۵۰
معاذ بن مسلم ۳۸۱، ۳۸۶
معاذهٔ عَدَویه ۲۵۱، ۲۵۲
معاویة بن ابی سفیان ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۶، ۷۲، ۷۵، ۸۵، ۱۰۳، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۶، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۴۳، ۳۸۱، ۴۷۲
معاویه دوم ← معاویة بن یزید
معاویه طالبی ۲۹۸، ۳۰۱
معاویة بن حدیج تجیبی ۵۱، ۶۲، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۳، ۲۳۶
معاویة بن حدیج جزیرهٔ (جربه) ۱۸۵
معاویة بن خدیج کندی ۱۷۲
معاویة بن زفر بن عاصم ۴۰۹
معاویة بن عبدالله بن ابی‌طالب هاشمی قرشی ۳۰۱
معاویة بن عبیداللّه بن یسار اشعری ۳۷۸
معاویة بن هشام بن عبدالملک ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۴۲۱
معاویة بن یزید ۶۵، ۷۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۳۵، ۲۵۵، ۲۸۶
معاویة بن یسار ۳۸۶، ۳۹۵، ۳۹۷
معبد ۲۱۳، ۲۲۷، ۲۴۷، ۲۷۴، ۳۰۰، ۳۲۳، ۳۳۴، ۳۵۶، ۳۶۳
معبد بن عباس ۱۵۱، ۱۶۲، ۱۶۵
معبد بن وهب ۳۲۵، ۳۲۶
معبد جهنی ۸۵، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۹۲
معتز عباسی ۸۵، ۸۹، ۹۷، ۵۱۲، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴
معتصم ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۶، ۹۷، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۱۰، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۲۰، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۳۶، ۵۳۸
المعتصم بالله ← معتصم

معتصم بن هارون‌الرشید ← معتصم
معتمد خلیفهٔ عباسی، ۴۳۴
معروف بن فیروز کرخی ۴۵۳
معطّله ۳۱۱، ۳۲۹
معقل بن سنان ۲۱۳
معقل بن قیس ریاحی ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۰، ۱۸۱
معمّر بن عباد سلمی ۴۸۱
معمّر بن عباس ۴۸۲
معن بن زائده شیبانی ۹۳، ۳۵۴، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۳، ۴۱۸، ۴۲۲
معن بن یزید بن اخنس سلمی ۱۹۶، ۱۹۸
معیوف بن یحیی حجوری ۳۷۴، ۳۷۸، ۳۹۴
مغیث بن حارث بن حویرث ۳۱۹
مغیث رومی ۳۱۸، ۳۱۹
مغیرة بن ابی بردهٔ کنانی قرشی ۲۹۰، ۲۹۲
مغیرة بن بشر مهلّبی ۴۰۹
مغیرة بن شعبه ۴۷، ۴۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۰۶، ۲۱۶، ۲۳۸
مغیرة بن عبدالرحمان مخزومی ۴۱۷، ۴۲۴
مغیرة بن عبیدالله فزاری ۳۳۷
مغیرة بن مهلب بن ابی صفره ۶۶، ۲۳۴
مغیرة بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب ۱۷۳، ۱۸۷
مغیرة بن ولید بن معاویه ۳۹۰
مفضّل ۶۸، ۷۱، ۲۵۴، ۲۶۱، ۲۸۶
مفضل بن مهلّب ۶۸، ۷۱، ۲۵۳، ۲۵۶
مفضّل ضبّی ۲۹۳، ۳۹۵، ۴۶۲، ۵۰۵
مفضل (فضل) بن قدامة بن عبیدالله بن حارث ۳۲۹
مفیت رومی ۳۱۸
مقاتل بن سلیمانی ۳۷۱
مقاتل بن صالح ۳۷۶
مقداد ۳۵۶
مقداد بن أسود ۴۷، ۱۳۸، ۱۶۱، ۱۶۳
مقداد بن عمرو ۱۶۱
مقدسی ۳۰
مقرّی ۵۱۸
مقّری تلمسانی ۳۰
مقریزی ۳۰، ۳۳۴، ۳۸۲
مقنّع خراسانی ۸۳، ۳۸۱، ۳۸۷، ۳۸۶، ۳۸۷
مقنّع کندی ۲۳۰، ۲۳۱
مقوقس ۴۱، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۸۶
مکحول شامی ۲۵۸، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۱۳
مکنونه ۴۷۱
ملاعب الأسنّه ← عامر بن مالک
ملبّد بن حرملهٔ شیبانی خارجی ۸۲، ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۷۰
ملکه آیرین ← ایرین
ملیکه دختر ملحان ۱۵۲، ۱۵۳
منتصر ۸۵، ۸۹، ۹۷، ۵۰۹، ۵۱۲، ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۳۳
منتصر بن ابی‌القاسم واسول ← مدرار
منذر بن حرمله ۳۴، ۲۱۲، ۲۱۳
منذر بن زبیر بن عوام اسدی قرشی ۲۳۵، ۲۳۷
منذر بن ساوی ۴۱، ۱۱۲
منذر بن ماء السماء لخمی ۳۹۷
منصور عباسی ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۲، ۹۳، ۹۷، ۳۲۳، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۱، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۶۰، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۷۶، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۹۲، ۵۰۰
منصور (اسقف دمشق) پدر سرجون ۱۲۹، ۳۴۳
منصور بن ابوعامر ۳۷۰
منصور بن جمهور یمانی ۷۲، ۸۲، ۳۲۵، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۷۰
منصور بن قراتکین ۵۱۲
منصور بن نصیر طبنذی ۸۳، ۴۶۴
منصور بن یزید حمیری ۹۴، ۹۵، ۳۴۸، ۴۱۰
منصور فرزند ایتاخ ۵۱۰
منکجور ۴۹۰
موریس ۳۳، ۹۸، ۱۱۱
موسی الهادی عباسی ← هادی خلیفه عباسی
موسی بن ابی العباس ثابتِ حنفی ۴۸۶

موسی بن امین ۸۰، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹
موسی بن بغا (بغای صغیر) ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۶
موسی بن ثابت ۴۹۴
موسی بن خازم سلمی ← موسی بن عبدالله بن خازم
موسی بن سیّار ۳۷۱
موسی بن شاکر ۸۴، ۴۵۳
موسی بن عبدالله بن حازم ← موسی بن عبدالله بن خازم
موسی بن عبدالله بن خازم ۶۸، ۲۳۴، ۲۵۴، ۲۵۶
موسی بن عقبه ۳۵۶
موسی بن علی بن رباح لخمی ۳۷۵، ۳۷۶
موسی بن عیسی عباسی ۳۹۹، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۲۰، ۴۷۱
موسی بن عیینه تمیمی ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۷، ۳۵۸
موسی بن کعب ← موسی بن عیینه تمیمی
موسی بن کعب بن عیینه ← موسی بن عیینه تمیمی
موسی بن مصعب بن ربیع خثعمی ۳۹۴
موسی بن مصعب بن عسّامة ۳۹۴
موسی بن مصعب خثعمی ۳۹۲
موسی بن موسی (تطیله) ۵۰۱
موسی بن نُصَیر ۶۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۹۲، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰
موسی بن یحیی برمکی ۴۰۵، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۹۰
موسی (هادی) ← هادی خلیفه عباسی
موشکان ۳۵۲
موشیگ مامیکونیان ۸۲، ۳۷۶
مهاجر بن ابو امیه ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۷۰، ۱۹۰
مهاجر بن عبدالله بن خالد ۱۸۴، ۲۵۵
مهتدی ۵۳۷
مهدی، خلیفه عباسی ۷۷، ۸۰، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۹۴، ۹۷، ۱۹۹، ۲۳۲، ۲۴۹، ۳۴۸، ۳۵۸، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۴۵، ۴۵۱، ۴۵۹، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۹۳، ۵۰۳
مهدی منتظر ۴۴۷
مهدی موعود ۳۶۳
مهران ایرانی ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸
مهلّب بن ابی صفره ۶۶، ۶۸، ۷۱، ۱۸۱، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۹۵، ۳۷۵، ۳۹۸، ۴۶۱
مهیار دیلمی ۶۵، ۹۰
میاده ۳۶۷
میخائیل اول (رنجاب) ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۵۹، ۴۹۴، ۴۹۶
میخائیل دوم (عموری) ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۶۶، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۵، ۴۹۱، ۴۹۹
میخائیل سوم ۴۹۹، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۳۱، ۵۳۴
میسرهٔ مدغری (معروف به الحقیر) ۶۳، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۹
میسرهٔ مطغری ← میسرهٔ مدغری
میسرة بن مسروق عبسی ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۴۰
میسون دختر بجدل کلبی ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۴۷
میمون بن عمران ۲۷۸، ۲۸۰
میمون بن مهران ۱۵۵، ۲۹۶، ۳۰۹، ۳۱۰
میمونه دختر حارث بن حزن هلالی (همسر رسول خدا ﷺ) ۱۴۳، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۸۷، ۱۹۰، ۲۲۵، ۲۶۷، ۲۹۶
میّة منقریه دختر طلبة بن قیس بن عاصمی ۳۰۹، ۳۷۱
المؤتمر ۴۱۹، ۴۲۳، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۴۶، ۴۶۸
مؤرّج بن عمر بن حارث (سدوسی) ۴۴۰
مؤمل بن اُمیل بن اُسید محاربی ← مؤمل محاربی
مؤمل محاربی ۳۷۹، ۴۳۳
مؤمن الطاق ۳۸۲، ۳۸۳
المؤید ۵۱۲، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴
نائله دختر فرافصه ۵۲، ۱۸۷، ۱۹۰، ۲۲۱
نابغهٔ جعدی ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۰
الناطق بالحق ← موسی بن امین
نافع بن ازرق ۶۶، ۱۷۱، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۵۷، ۲۶۶
نافع بن جبیر بن مطعم ۲۷۶، ۲۷۷
نافع غلام عبدالله بن عمرو زهری ۴۱۱
نافع غلام (مولای) عبدالعزیز بن مروان ۴۹۵
نافع قاری ۳۹۵

نافع مولای ابن عمر ۳۱۰
ناکفور ۷۷، ۴۱۶، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۶، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۷۴، ۴۹۶
نباتة بن حنظلهٔ کلابی ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۶
نجاشی، پادشاه حبشه ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۸۰، ۱۸۲
نجده حروری ۵۵، ۱۷۱، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۹۱
نجدة بن عامر ← نجده حروری
نزار بن المستنصر ۴۴۸
نسائی ۴۲۴، ۴۸۹، ۵۱۷
نسطوری ۳۴
نسیبه دختر کعب بن عمرو انصاری ← ام عماره
نُسَیر بن ثور ۱۶۲، ۱۶۵
نصر اول ← نصر بن احمد سامانی
نصر بن احمد سامانی ۴۳۴، ۵۳۶
نصر بن ازهر ۵۲۹
نصر بن حبیب مهلّبی ۴۰۲، ۴۰۷
نصر بن حمزهٔ خزاعی ۵۰۴
نصر بن سیّار ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۸۳، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۵۰، ۴۳۱، ۴۴۰
نصر بن شبث عقیلی ۹۷، ۴۴۴، ۴۶۲، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱
نصر بن شبیب ۴۴۹
نصر بن عاصم لیثی ۲۶۰
نصر بن عبدالملک صغدی ۴۸۳
نصر بن مالک خزاعی ۴۵۴
نصر بن محمد بن اشعث ۸۰
نصر بن مزاحم ۴۷۵، ۴۸۹
نصر سامانی ← نصر بن احمد سامانی
نصر صقلبی ۵۱۸
نُصَیْب بن رباح ۲۵۶، ۲۹۷
نصیر بن صالح اباضی نفزی ۸۲، ۳۹۶
نضر بن حارث بن علقمة بن کلده ۱۰۳، ۱۰۴
نضر بن شُمَیل ۴۰۳، ۴۵۹
نظّام ۵۰۷
نعمان اصفر ۲۵۳
نعمان بن بشیر ۶۴، ۱۹۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۲۱، ۳۰۸، ۳۲۶
نعمان بن عدیّ بن نضلهٔ عدوی ۱۵۴، ۱۵۶
نعمان بن مقرّن ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۶
نعمان بن یزید بن عبدالملک ۳۲۳
نعمانِ سوم ۳۴
نعیم بن حمّاد ۵۰۱، ۵۰۸
نعیم بن خازم ۹۶
نُعَیْم بن مسعود اشجعی ۳۹، ۱۳۵، ۱۵۴، ۱۵۶
نعیم بن مقرّن ۱۳۵، ۱۴۵
نفس زکیّه ← محمد نفس زکیه
نفیسه دختر حسن بن زید ۴۶۸
نُفیع بن حارث ۲۴۴
نفیل ۱۹۲
نمر بن تولب بن زهیر ۱۲۹، ۱۳۰
نوح بن اسد بن سامان ۴۳۴، ۵۱۷، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۶
نوفل بن حارث ۱۳۲، ۱۳۳
نوفل بن خویلد بن اسد بن عبدالعزّی ۱۰۳، ۱۰۵
نووی ۳۰، ۱۶۰، ۳۰۷
نویری ۳۰
نیزک بادغیسی ۹۳، ۲۵۲، ۲۶۲
وائل بن حجر ۱۸۷، ۱۹۰
الواثق بـالله ۸۳، ۸۹، ۹۶، ۹۷، ۴۷۷، ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۲۰، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۳۱، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷
واصل بن عطاء ۳۱۶، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۶۱، ۳۶۶، ۵۱۲، ۵۲۰
واقدی ۲۹، ۳۰۴، ۴۶۶، ۵۰۳
والبة بن حباب ۳۹۸
وحشی بن حرب حبشی ۱۰۶، ۱۵۰
وحشیه جرمیه ۳۲۶
وردا ۵۱۴
وردان ۴۹، ۵۰
ورنیس ۳۱۰
وصیف ۸۹، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۵
وکیع بن جراح ۴۴۳
وکیع بن حسان تمیمی ۲۷۲
ولید بن بُکیر ۳۱۵
ولید بن حکم (الداخل) ۴۹۱، ۵۱۸

ولید بن رفاعه ۲۹۷، ۳۰۲
ولید بن طریف شیبانی ۸۲، ۳۹۳، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۲۳، ۴۵۳
ولید بن عبدالملک ۵۱، ۶۲، ۶۳، ۶۷، ۶۹، ۷۲، ۷۵، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۱۱، ۳۱۹، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۴۲، ۳۷۱، ۴۱۳
ولید بن عتبة بن ابی‌سفیان ۱۲۲، ۲۰۰، ۲۱۶، ۲۱۹
ولید بن قعقاع ۳۱۵
ولید بن مغیرهٔ مخزومی ۱۰۲، ۱۶۵
ولید بن ولید بن مغیره ۱۱۲، ۱۱۳
ولید بن هشام ۲۷۷
ولید بن یزید بن عبدالملک ۶۳، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۷۶، ۳۹۰، ۴۰۴، ۴۰۶
ولیده دختر عباس بن حَزَن ۲۷۷
وهب بن منبّه ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۶۱
هادی خلیفه عباسی ۸۱، ۸۷، ۹۱، ۳۸۰، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۳۴، ۴۳۷، ۴۴۲، ۴۶۵، ۴۶۷
هارون اعور ← هارون بن موسی القاری
هارون الرشید ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۲۷۶، ۳۶۶، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۷، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۸، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۵، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۱۰، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۲۵، ۵۲۹، ۵۳۱
هارون بن سعد بجلی انصاری ۳۶۱، ۳۶۳
هارون بن محمد معتصم بالله ← الواثق بالله
هارون بن موسی القاری ۴۱۴
هارون قرنی ۳۱۸
هاشم ۳۵
هاشم بن حکیم ← مقنّع خراسانی
هاشم بن عتبة بن ابی وقاص ۱۳۵، ۱۶۸، ۱۶۹
هاشم بن یزید بن خالد بن یزید بن معاویه ۳۵۲
هاشم ضرّاب ۴۷۲، ۴۷۹، ۵۱۸
هاله دختر خویلد بن اسد ۱۲۵
هانی بن عروه ۶۴، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹
هانی بن قبیصه ۲۳۸
هبّار بن اسود ۱۳۲، ۱۳۳، ۲۱۶
هبیرة بن عمرو بن عائذ مخزومی ۱۷۳
هُجَیمه دختر حیّی ۱۵۵، ۲۴۸، ۲۴۹
هذیل ۳۶۹
هراکلیوس ۳۳، ۳۴، ۹۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱
هرثمة بن اعین ۸۱، ۸۸، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۲۱، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۵
هرثمة بن نضر جبلی ۵۰۲، ۵۰۹
هرقل ۲۶۳
هرم ۳۶۳
هرم بن حیان عبدی ۱۸۴، ۱۸۵
هرمزان ۳۳، ۴۷، ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۹، ۱۷۰
هشام اول ← هشام بن عبدالرحمان الداخل
هشام بن اسماعیل مخزومی ۲۶۷
هشام بن حکم ۴۳۱، ۴۳۴
هشام بن حکیم بن حزام ۱۳۲، ۱۳۴
هشام بن عاص بن وائل ۱۲۷، ۱۲۸
هشام بن عبدالرحمان الداخل ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۷، ۴۲۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۷، ۵۱۱
هشام بن عبدالملک ۵۱، ۵۶، ۶۳، ۶۵، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۵، ۸۵، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۴، ۳۴۳، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۶۶، ۳۹۸، ۴۰۰
هشام بن عروهٔ فهری ۳۶۰
هشام بن عمر فوطی ← فوطی
هشام بن عمرو بن بسطان تغلبی ۳۷۲

هشام بن مطروح بن سلیمان ۴۰۵
هشام کلبی ۳۶۴، ۴۵۹
هلال الرأی ۵۲۸
هلال بن احوز بن ارید تمیمی ۶۹، ۲۸۴، ۲۸۶
هلال بن علّفه ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۷۰، ۱۷۲
هلال بن مدلج ۶۷
هلیوپولیس (عین الشمس) ۱۳۸
هند ۱۳۱، ۲۳۸
هند خواهر نائله ۵۲
هند دختر ابوسفیان ۲۵۳
هند دختر حارث مرّی ۲۳۸، ۲۶۵
هند دختر عتبه ۱۲۹، ۱۳۱، ۲۰۶
هند دختر فرافصه ۱۹۰
هند دختر نعمان بن منذر ۲۳۸
هند همسر ابوسفیان ۳۹
هون بن خزیمة بن مدرکه ۱۰۸
هیثم بن اسود ۲۷۸، ۲۸۰
هیثم بن عبدالمجید همدانی ۴۲۵
هیثم بن عدیّ فرّاء ۴۶۴، ۴۶۵
هیثم بن معاویه عتیقی ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۷۵، ۳۷۷
یاسین تمیمی ۸۲، ۳۹۳
یاقوت حموی ۳۰، ۵۰۷
یحیی برمکی ۸۶، ۸۷، ۹۴، ۳۶۶، ۳۷۸، ۳۸۳، ۳۹۶، ۴۰۱، ۴۰۵، ۴۰۹، ۴۲۰، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۳۱، ۴۳۷، ۴۵۱، ۴۶۰، ۴۶۶، ۴۷۱، ۴۸۱، ۴۸۸
یحیی تمیمی ۴۹۹، ۵۰۰
یحیی لیثی ۵۱۱
یحیی الغزال ۵۰۴
یحیی بن آدم ۴۵۷
یحیی بن اسد بن سامان ۴۳۴
یحیی بن اکثم ۴۸۲، ۴۸۸، ۵۱۵، ۵۲۰، ۵۲۴
یحیی بن برمک ← یحیی برمکی
یحیی بن حکم بکری ← غزال
یحیی بن داود حرشی ۳۸۵، ۳۹۰
یحیی بن زید بن علی بن ابی طالب ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۵۵
یحیی بن سعید انصاری ۳۵۹
یحیی بن سعید حرشی ۴۱۰، ۴۲۱
یحیی بن عبدالله بن حسن طالبی ۳۹۴، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۲۶
یحیی بن عبدالله بن حسن (مثنّی) علوی ← یحیی بن عبدالله بن حسن طالبی
یحیی بن عبدالله محض علوی ← یحیی بن عبدالله بن حسن طالبی
یحیی بن عروه ۳۰۵، ۳۰۷
یحیی بن علی بن ابی طالب ۱۷۲
یحیی بن علی ارمنی ۵۳۵
یحیی بن علی بن محمد ادریسی ۵۱۰
یحیی بن عمر بن یحیی طالبی ۸۱، ۸۲، ۵۳۶، ۵۳۸
یحیی بن عمر علوی ← یحیی بن عمر بن یحیی طالبی
یحیی بن مبارک ۴۵۹
یحیی بن محمد بن علی عباسی ۸۲، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷
یحیی بن محمد عباسی ← یحیی بن محمد بن علی عباسی
یحیی بن معاذ ۴۲۸
یحیی بن معین ۴۱۴، ۵۱۰، ۵۱۱
یحیی بن مغیره ۱۸۷
یحیی بن منجم ۵۰۴
یحیی بن موسی ۴۱۲
یحیی بن وثّاب اسدی ۲۸۸، ۲۸۹
یحیی بن یعمر عدوانی ۲۶۰
یحیی کندی ← طالب الحق
یحیی لیثی ۵۱۱
یحیی منجم ۸۴
یزدا هرمز ۴۹۵
یزدگرد پسر شهریار ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۸، ۳۲۶
یزید الخیر ← یزید بن ابی سفیان
یزید بجلی ۱۹۹، ۲۰۰
یزید بن ابی سفیان ۵۲، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۵۸، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۷۴، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۱۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۵
یزید بن ابی کبشه ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۴

یزید بن ابی مسلم ثقفی ۶۴، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۲
یزید بن ابی مهلّب ۶۹
یزید بن اسید سلمی ۳۴۵، ۳۸۰، ۳۸۱
یزید بن انس مالکی اسدی ۲۲۲
یزید بن بدر بطال ۳۹۲
یزید بن جریر قسری ۴۴۰
یزید بن حاتم مهلّبی ۳۶۰، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۸، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۴۱، ۴۵۳
یزید بن حارثه ۲۳۰
یزید بن حکم بن ابی‌العاص ۲۷۵، ۲۹۳
یزید بن حکم ثقفی ۲۹۰، ۲۹۳
یزید بن خالد قسری ۷۲، ۳۲۸
یزید بن دینار ← یزید بن عبدالله بن دینار
یزید بن شجرهٔ رهاوی ۲۰۰، ۲۰۱
یزید بن طثریه ۳۲۵، ۳۲۶
یزید بن عبدالله بن دینار ۵۲۳، ۵۲۴
یزید بن عبدالملک ۶۲، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۲۴، ۳۳۴، ۳۴۲
یزید بن عمر بن هُبیره ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۵۰، ۳۶۹
یزید بن مالک باهلی ۶۶
یزید بن مخلد بن حسین مهلّبی ۴۳۲
یزید بن مزید شیبانی ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۹۹، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۵۱، ۴۶۰
یزید بن مسلم ۲۸۹
یزید بن معاویه ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۱، ۱۳۴، ۱۸۶، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۶، ۲۵۲، ۲۷۱، ۳۰۱، ۳۲۲
یزید بن مفرّغ حمیری ۲۴۵
یزید بن منصور حمیری ۴۵۹
یزید بن منصور عباسی ۳۷۳، ۳۷۴
یزید بن مهلب بن ابی صفره ۶۲، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۱، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۳، ۳۳۸، ۵۲۵
یزید بن ولید بن عبدالملک ۵۶، ۶۷، ۷۲، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۴۲، ۳۴۶
یزید بن هارون بن زاذان ۴۶۳
یزید بن هبیره ← یزید بن عمر بن هُبیره
یزید ثقفی ۲۸۷
یزید (دوم) بن عبدالملک بن مروان ۲۸۱، ۲۹۰
یزید (رجب) ۲۰۴
یزید رهاوی ۲۰۱، ۲۰۲
یزید سوم ۳۲۵
یزید قاری (مدنی) ۳۴۱، ۳۴۳
یزید ناقص ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۴۱
یسار ۳۷۲
یعفر بن عبدالرحمان ۵۳۳
یعقوب بن اسحاق ← ابن سکّیت
یعقوب بن حبیب اباضی ← ابو حاتم اباضی
یعقوب بن داود ۳۹۰، ۴۲۷
یعقوب بن ربیع ۴۳۱، ۴۳۲
یعقوب بن سلمة مخزومی ۳۴۹
یعقوب بن لیث صفاح ۴۶۵، ۵۱۷
یعقوب حضرمی ۴۶۲
یعقوب هاشمی ۳۹۶
یعقوبی ۳۴
یعلی بن اُمیّه ۱۶۸، ۱۶۹
یقطین بن موسی ۴۲۴
یقظان بن عبدالاعلی سلمی ۴۷۰
یوحنّا بن ماسویه ۸۴، ۵۲۵
یوحنّا دمشقی ۳۴۳
یوستینیانوس ۲۱۷، ۲۳۹، ۲۵۶
یوسف بن ابراهیم البخاری ۸۲، ۳۸۱، ۳۸۳
یوسف بن ابی عقیل ثقفی ۲۶۹
یوسف بن راشد سلمی ۳۹۶
یوسف بن عبدالرحمان بن حبیب فهری ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۹، ۳۸۶، ۴۰۰
یوسف بن عمر ثقفی ۶۴، ۶۵، ۷۱، ۲۹۴، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸
یوسف بن محمد مروزی ۵۱۷
یوسف بن یحیای قرشی مصری ← بویطی
یوسف لَقَوهٔ کیمیایی ۴۹۷، ۴۹۸
یونس بن حبیب ۴۱۹، ۴۶۵
یونس بن عبید ۳۵۴
یونس کاتبی ۳۶۳

The Events

of the History of Islam

By

Abd-al-Salām Termānīnī

Translated by

A Group of Researchers

Supervised by

Sayīd 'Alī Rezā Vāse'ī

Research Centre for History and Ahl-Albait's Tradition

Academy of Islamic Sciences and Culture

www.isca.ac.ir E-mail:nashr@isca.ac.ir

Iran,Qom

P.O.Box 37185/3858 Tel +98 251 7832833 Fax +98 251 7832834